منابع فقه شیعه

ترجمه جامع احادیث الشیعه حضرت آیة الله
العظمی سید حسین بروجردی

جلد کلی

مترجمان:
احمد اسماعیل تبار
سید احمدرضا حسینی
محمدحسین مهوری

بسم الله الرحمن الرحیم

منابع فقه شیعه: ترجمه جامع احادیث الشیعه حضرت آیه الله العظمی سید حسین بروجردی رحمه الله

نویسنده:

حسین بروجردی

ناشر چاپی:

فرهنگ سبز

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

منابع فقه شیعه: ترجمه جامع احادیث‌الشیعه حضرت آیه‌الله‌العظمی سید حسین بروجردی رحمه‌الله

مشخصات کتاب

سرشناسه : بروجردی، حسین، ۱۲۵۳ – ۱۳۴۰.

عنوان قراردادی : جامع احادیث‌الشیعه .فارسی .برگزیده

عنوان و نام پدیدآور : منابع فقه شیعه: ترجمه جامع احادیث‌الشیعه حضرت آیه‌الله‌العظمی سید حسین بروجردی رحمه‌الله جلد ۲۴ معاملات (۲) عاریه ،اجاره ،جعاله... چ/ مترجمان احمد اسماعیل‌تبار، احمدرضا حسینی، محمدحسین مهوری.

مشخصات نشر : تهران: فرهنگ سبز، ۱۳۸۸.

مشخصات ظاهری : ۹۵۵ ص.

شابک : دوره:۴-۴۵-۹۹۰۶-۹۶۴-۹۷۸ ؛ ۱۵۰۰۰۰ریال:۸-۶۳-۹۹۰۶-۹۶۴-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : ص.ع. لاتینی شده: .... Sources of shi'ite jurisprudence

موضوع : احادیث شیعه -- قرن ۱۴

موضوع : احادیث احکام

موضوع : معاملات (فقه) -- احادیث

شناسه افزوده : اسماعیل‌تبار، احمد، ۱۳۴۳ -، مترجم

شناسه افزوده : حسینی، احمدرضا، ۱۳۴۲، - مترجم

شناسه افزوده : مهوری، محمدحسین، ۱۳۴۰، -مترجم

رده بندی کنگره : BP۱۳۶/۹/ب۴ج۲۰۴۲۱۱۷ ۱۳۸۸

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۲۱۲

شماره کتابشناسی ملی : ۱۷۹۵۱۱۰

جلد یکم

این کتاب در حال تصحیح است.

منابع فقه شیعه، ج۲، ص: ۲

جلد دوم

این کتاب در حال تصحیح است.

منابع فقه شیعه، ج۳، ص: ۲

جلد سوم

این کتاب در حال تصحیح است.

منابع فقه شیعه، ج۴، ص: ۲

جلد چهارم

این کتاب در حال تصحیح است.

منابع فقه شیعه، ج۵، ص: ۲

جلد پنجم

این کتاب در حال تصحیح است.

منابع فقه شیعه، ج۶، ص: ۲

جلد ششم

این کتاب در حال تصحیح است.

منابع فقه شیعه، ج۷، ص: ۲

جلد هفتم

این کتاب در حال تصحیح است.

منابع فقه شیعه، ج۸، ص: ۲

جلد هشتم

این کتاب در حال تصحیح است.

منابع فقه شیعه، ج۹، ص: ۲

جلد نهم

این کتاب در حال تصحیح است.

منابع فقه شیعه، ج۱۰، ص: ۲

جلد دهم

این کتاب در حال تصحیح است.

منابع فقه شیعه، ج۱۱، ص: ۲

جلد یازدهم

این کتاب در حال تصحیح است.

منابع فقه شیعه، ج۱۲، ص: ۲

جلد دوازدهم

این کتاب در حال تصحیح است.

منابع فقه شیعه، ج۱۳، ص: ۲

جلد سیزدهم

این کتاب در حال تصحیح است.

منابع فقه شیعه، ج۱۴، ص: ۲

جلد چهاردهم

این کتاب در حال تصحیح است.

منابع فقه شیعه، ج۱۵، ص: ۲

جلد پانزدهم

این کتاب در حال تصحیح است.

منابع فقه شیعه، ج۱۶، ص: ۲

جلد شانزدهم

این کتاب در حال تصحیح است.

منابع فقه شیعه، ج۱۷، ص: ۲

جلد هفدهم

این کتاب در حال تصحیح است.

منابع فقه شیعه، ج۱۸، ص: ۲

جلد هجدهم

این کتاب در حال تصحیح است.

منابع فقه شیعه، ج۱۹، ص: ۲

جلد نوزدهم

این کتاب در حال تصحیح است.

منابع فقه شیعه، ج۲۰، ص: ۳

جلد بیستم

این کتاب در حال تصحیح است.

منابع فقه شیعه، ج۲۱، ص: ۳

جلد بیست و یکم

این کتاب در حال تصحیح است.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۵

جلد بیست و دوم

سخن ناشر

نشر فرهنگ جهت باورسازی مردم در جوامع انسانی ضرورت انکارناپذیر دارد. سیّال بودن فهم انسان همواره در جریان تاریخ، همراه با تکمیل معارف قدیمی و فرا گرفتن مفاهیم جدید جاری است و هرگز معارف انسانی و دستاوردهای نوین آن در حوزهٔ علوم ریاضی، تجربی و علوم انسانی متوقف نیست. مهم‌ترین بخش معارف انسان‌ها به مفاهیم بایدها و نبایدها بر می‌گردد، مفاهیمی که اعتباری هستند و به اعتبار کنندهٔ این مفاهیم بستگی دارند. مسلمانان بایدها ونبایدها را به کلام خدای بزرگ و سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله و جانشینان او مربوط می‌دانند و شیعیان جانشینان پیامبر صلی الله علیه و آله را خاندان معصوم علیهم السلام آن فرستادهٔ الهی می‌دانند.

انتشارات فرهنگ سبز سعی دارد با ترجمهٔ کلام امامان شیعه که جانشینان معصوم آن رسول الهی هستند، قدمی در جهت نشر فرهنگ اسلام بر پایهٔ اندیشه‌های اهل بیت علیهم السلام بردارد. تبلیغ و ترویج فرهنگ اسلام از طریق نشر آموزه‌های پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و جانشینان معصومش به منظور مواد اندیشه و تحلیل فکری مردم از وظایف انتشارات است. امید آن که نشر فرهنگ سبز در انجام این وظیفه موفق و مقبول باشد. در پایان از دست‌اندرکاران نشر فرهنگ سبز آقایان حاج هرمز شجاعی مهر و حاج محمدرضا دارابی و برادران احمد و مهدی اسماعیل تبار نهایت سپاس و امتنان را داریم. باشد که خداوند بزرگ به دعای پیامبر صلی الله علیه و آله و خانواده‌اش جزای خیر در دنیا و آخرت به آنها عنایت فرماید.

انتشارات فرهنگ سبز

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۷

مقدمه

اشاره

گزاره‌های دین اسلام که در قلمرو اندیشه و عمل انسان است، علاوه بر تفکر و اندیشه، به منظور قانونمندی شخصی و اجتماعی انسان نیز به رسول اکرم صلی الله علیه و آله وحی شده است.

اصول دین، معارفی برای چگونه اندیشیدن و معتقد بودن و فروع دین، معارفی برای چگونه زیستن خود و جامعه است. خورشید

نبوت اسلام با ارتحال پیامبر صلی الله علیه و آله غروب کرد و ماه تابناک ولایت بر اندیشهٔ شب‌زده بشر خاکی تابید اما بسیاری خود را از نور ولایت اهل بیت خانواده نبوی صلی الله علیه و آله محروم ساختند و هرگز نخواستند از انوار هدایت آن ستارگان ولایت بهره ببرند و برای خود مبانی دیگر ساختند و طوری دیگر زندگی شخصی و اجتماعی خود را سامان دادند اما شیعیان از میان صحابهٔ رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را که منصوب رسول خدا صلی الله علیه و آله به خلافت بود، انتخاب کردند و از میان تابعین، فرزندان معصوم او را برگزیدند و فقه اهل بیت علیهم السلام را برای چگونه زیستن شخصی و اجتماعی پذیرفتند و با توجه به نصوص آیات قرآن و روایات اهل بیت علیهم السلام و قضایای تحلیلی و ترکیبی عقل از کتاب و سنت، حقوق اسلام را بر پایهٔ تفکر تشیع علوی بنا نهادند.

افتخار شیعه در این روشمندی فقه رسول خدا صلی الله علیه و آله به این است که در مرتبهٔ اول از قرآن و سپس از سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و صحابهٔ بزرگش چون علی علیه السلام و سرانجام از فرزندان معصوم علی علیه السلام در عصر تابعین بهره برده است و معیار درک صحیح معالم دین را در این خط سیر فکر نبوی و علوی می‌داند. اولین دانشگاه علوم اسلامی در پایان حکومت امویان و آغاز حکومت عباسیان توسط امامین همامین امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام در شهر

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۸

مدینه بنیان‌گذاری شده بود و این در حالی بود که مفاهیم بلند دین اسلام از معلم و امام اول حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام در قالب خطبه‌ها و نامه‌ها و کلمات حکیمانه و پاسخ به پرسش‌های طالبان علم بیان شده بود. و حتی نقل است که حضرت ایشان کتابی از سنت و آموزه‌های حضرت رسول صلی الله علیه و آله تدوین کرده بودند و نزد فرزندان معصوم ایشان نسل به نسل مطالعه و نگهداری می‌شد. و اکنون قریب به بیست و پنج مجلد مسند امام علی علیه السلام از آن آثار ماندگار در اختیار جویندگان معرفت قرار دارد.

علم دین و زندگی انسان

مهمترین معرفت انسان، بخشی از معارف اوست که رفتار و گفتار انسان را در روابط شخصی و اجتماعی تنظیم می‌کند و انسان را از پیراستگی باطن تا آراستگی ظاهر، از رفتار در منزل تا کردار در جامعه، از تصمیم‌های فردی تا رای‌گیری‌های اجتماعی و ...
سمت و سو می‌بخشد و انسان در این حوزه‌ها آن‌گونه عمل می‌کند که می‌اندیشد؛ بنابراین معارفی چون حقوق و اخلاق که سازندهٔ قالب‌های ذهنی انسان برای اجرا و عمل در حوزهٔ بایسته‌ها و شایسته‌ها هستند، بسیار حائز اهمیت و دارای نقش بی‌بدیلی در بین سایر معارف بشری‌اند. معارف دین اسلام که از آیات قرآن و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله سرچشمه گرفته است علاوه بر معارف الهی، ماوراء فیزیک و معارف تاریخ ادیان و انبیا و ... به سلسله‌ای از معارف بنیادین در حوزهٔ عمل انسان می‌پردازد که انسان را جهت نیل عملی به کمال الهی به احکامی الزامی و غیرالزامی دعوت می‌کند و از آنجایی که خداوند، خالق انسان و خالق جهان تکوین است و بهترین و پایدارترین قوانین فیزیکی را بر جهان مادی حاکم ساخته و ادیان و پیامبرانی را برای زندگی کامل انسان فرستاده است، همواره از طریق دین می‌خواهد بهترین معیارهای سعادت و عدالت را برای زندگی انسان بر پایهٔ برداشت عقل وی از نصوص نبوی ارائه دهد. پس چگونه زیستن انسان متدین در طول تاریخ، تنها از طریق تشریع نبوی و تبیین جانشینان واقعی پیامبر ممکن است و علم فقه متکفل این مهم در آخرین دین الهی است؛ لذا شناخت منابع فقه و تامل در آن برای رسیدن به مذاق شرع و روح دین، بسیار حائز اهمیت است.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۹

مبنا و منبع فقه

وجه التزام و مبنای انسان به قوانین شرعی، حق‌الطاعه الهی است که حقی ذاتی و غیراعتباری برای خدا بر انسان است و بر اساس این حق که مفهومی نفس‌الامری است، انسان حتی در تنهاترین حالت، مسؤول رعایت احکام شرعی است و هرگز نمی‌تواند خود را از این مسؤولیت خواه در زندگی شخصی یا زندگی اجتماعی مبرا سازد.

بنابراین مبنای قانونمندی فقهی مسلمان، حق ذاتی خداوند نسبت به انسان است که پس از معرفت عقل نظری از جهان آفرینش و آفریدگار، توسط عقل عملی درک می‌شود.

عینیت یافتن رعایت حق ذاتی خداوند نسبت به انسان با تبلیغ انبیا و اولیای الهی و بیان گزاره‌ها به نحو قضیهٔ حقیقیه از مفاهیم اعتباری به تکلیف انسان به فعل یا ترک فعل آنها انجام می‌شود و انسان مسلمان منبع فرامین الهی را دو منبع اصلی کتاب خداوند و سنت رسول اسلام صلی الله علیه و آله می‌داند و روایات صحابهٔ پارسای حضرت رسول صلی الله علیه و آله و روایت‌های فرزندان معصوم آن رسول گرامی صلی الله علیه و آله کاشف و بیانگر سنت و روش حضرت رسول صلی الله علیه و آله است که برای همهٔ مسلمانان به حکم قرآن، اسوه و الگوست.

بدیهی است قانونمندی شخصی و اجتماعی انسان طبق قانونی است که مورد تایید اوست. قوانین الزام‌آور انسان ممکن است به آموزه‌های وحی الهی یا تنها به داده‌های عرفی و اعتبارهای انسانی بازگردد و هیچ توجهی به ارادهٔ خداوند و آموزه‌های وحی نشود؛ بنابراین قوانین به دو منبع دینی یا غیردینی قابل ارجاع است. کسانی‌که به دین متدین هستند و آن‌را منبع استنباط قوانین می‌دانند، لازم است به طور مشخص، مذهبی خاص را معتقد شوند و آموزه‌های آن را به‌عنوان منبع وضع و استنباط قوانین قرار دهند.

دین اسلام به‌عنوان آخرین دین الهی طی بیست و سه سال نبوت پیامبر اسلام به مردم ابلاغ شد و بعد از ارتحال پیامبر اسلام طی دویست و پنجاه سال (۱۰- ۲۶۰ ق) توسط اولیای الهی فرزندان و ذریهٔ معصوم رسول خدا صلی الله علیه و آله تبیین و توسعه یافت. مفاهیم دین اسلام از طریق بیان رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سنت ایشان در بیست و سه سال شریعت به‌طور آشکار ابلاغ شد، اما این که چگونه آن مفاهیم پس از ارتحال پیامبر اسلام در سال دهم هجری به بعد تا

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۱۰

عصر ما، توسعه و استمرار یافت یا این که چه کسانی یا چه نهادی به چه دلیلی صلاحیت یافتند تا وصی و جانشین و نائب مناب پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در امر ریاست حکومت (قوهٔ مجریه) و تشریع (قوهٔ مقننه) و قضاء (قوهٔ قضائیه) جهان اسلام شوند، بحثی جدا و مفصل را اقتضاء دارد که از حوصلهٔ این مقدمه خارج است ولی در مکتب امامیه چنین امر خطیری مطابق روایات شیعه و سنی و امارات تاریخی به جانشینان معصوم دوازده گانه که ذریهٔ رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند، واگذار شده است.

فقه و اجتهاد در عصر غیبت

فقه که در لغت به معنای اندیشیدن است، از آنجا مطرح شده است که مسلمانان برای فهم و چگونه زیستن نیاز داشتند در روایات وارده از سوی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و جانشینان معصومش در طول دویست و شصت سال حضور آنها اندیشه کنند و با این ابزار اصلی یعنی ابتدا بیان شرعی و سپس تحلیل عقلی ربط بین مفاهیم شرعی را از میان روایات به جای مانده از معصومین علیهم السلام اجتهاد و استنباط کنند. آنجا که نص صریح وجود داشت، تنها استظهار از بیان شرعی برای درک حکم الهی کافی بود ولی اکنون در عصر غیبت با توجه به تحول تاریخ بشریت و فقدان نصوص مرتبط با مسائل جدید، ضرورت اندیشهٔ بیشتر در متون روائی و استنباط احکام مسائل و موضوعات جدید به روش فقیهان بزرگ سلف شیعه ضرورت انکارناپذیر پیدا کرده است و در این بین، حفظ میراث گرانبهای آسمانی کتاب خدا و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله برای جلوگیری از تفرقه و لغزش امت اسلام

ضرورت می‌یابد، تا مسلمانان با اندیشهٔ عمیق در کتاب و روایات معصومین علیهم السلام وحدت امت اسلام را حفظ کنند.

اسلام دینی است که از فهم و معرفت حاصل می‌شود و هرگز دانش و پذیرش، اکراه‌بردار نیست و معرفت دینی نیاز به مطالعه و خواندن آنچه که از پیام‌آور دین آسمانی و جانشینان واقعی‌اش به‌عنوان گزاره‌های دین اسلام برای چگونه زیستن بیان شده است، دارد و نکتهٔ مهمتر، فهم صحیح از سقیم است؛ چرا که جاعلان اخبار و بدخواهان دین اسلام به دروغ روایاتی را جعل کردند یا این‌که شرائط را به گونه‌ای پیش آوردند که حقیقت دین مکتوم

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۱۱

بماند و تقیه رمز بقای میراث ماندگار باشد و این خسارت سنگین در سایهٔ حکومت‌های ظلم و ستم اموی و عباسی به وقوع پیوست و به همین جهت به علم روایت‌شناسی نیاز شد. از سوی دیگر، تحلیل‌های عقلی و زبانشناسی در فهم روایات، موجب نیاز به علم اصول به‌عنوان منطق فقه شد؛ بنابراین در طول تاریخ معارف اسلام ابتدا به آیات قرآن و روایات معصومین علیهم السلام و سپس به علوم مرتبط با آنها برای فهم بهتر و فقیه شدن روز به روز نیاز بیشتری پیدا کرد و علومی چون علم فقه، رجال، علم درایه و علم اصول و ... برای فهم گزاره‌های معصومین در مواد درسی اسلام‌شناسی قرار گرفت و محقق بدون داشتن این علوم در حد نیاز مربوطه نمی‌تواند فهم درستی از معارف اسلام داشته باشد.

هدف

ترجمه متون دست اول اسلام که بیانگر سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله است و بعد از کتاب الهی قرآن، مهمترین منبع دین اسلام در شناخت شریعت و فهم طریقت است، بسیاری از فارسی‌زبان‌ها را به تفقه و تفکر دربارهٔ مفاهیم رفیع الهی می‌رساند. امروزه مردم ایران، افغانستان تاجیکستان و بسیاری از فارسی‌زبانان هند و پاکستان و حتی ترک‌زبانانی که به‌جای زبان عربی قدیم آسان‌تر با زبان فارسی به مفاهیم می‌رسند، می‌توانند از این ترجمه استفاده کنند. علاوه بر آن، بسیاری از پژوهشگران علم حقوق که قانونمندی شخصی و اجتماعی انسان را بر پایهٔ قوانین موضوعه تنظیم می‌کنند، می‌توانند از سلسله ترجمهٔ منابع فقه شیعه در زمینه‌ها و گرایش‌های مختلف استفاده کنند. و همچنین واعظان علوم اسلامی با مراجعه به متون دست اول معصومین علیهم السلام می‌توانند مردم را با مفاهیم متعالی اسلام بیشتر آشنا سازند.

آسان کردن دسترسی طبقات مختلف مردم به متون اصلی اسلام که طی مجلدهای متعدد، مدون و مبوب شده است، فاصلهٔ فکر آنها را با مفاهیم اصیل اسلام ناب بسیار نزدیک می‌سازد. اهل بیت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله مفاهیمی را در عصر شان اراده کردند که مردم آنها را بفهمند و در زندگی شخصی و اجتماعی خود به کار ببندند و همین مهم با تأمل و تفکر مستقیم مردم در ترجمهٔ سخنان آن اولیای الهی تا حدودی تامین خواهد شد؛ گرچه

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۱۲

تفسیر عمیق و ربط وثیق بین مفاهیم رفیع احادیث اهل بیت علیهم السلام نیاز به تخصص و سال‌ها ممارست علمی و اجتهاد و استنباط دارد.

سرلوحهٔ این معارف، آشنایی با آیات قرآن و روایات معصومین در ابواب مختلف فقهی است تا انسان را به گزاره‌های دینی برساند و با به کارگیری علوم مرتبط، فهم درستی از اسلام ناب بر طبق گزاره‌های قرآنی و سنت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و رویهٔ جانشینان معصومین او علیهم السلام حاصل شود و مبانی محکم و قواعد متقن در زمینه‌های مختلف علم قانون از دیدگاه و روش پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله تنقیح و تبیین شود.

منابع‌شناسی جامع احادیث شیعه

جامع احادیث شیعه اثر ماندگار و جاودان آیت الله العظمی سید الفقها و المجتهدین حاج حسین طباطبایی بروجردی است که در یک طرح ابتکاری، بالغ بر صد کتاب و منبع روایی فقه شیعه را علاوه بر آیات الاحکام قرآنی در تمام مباحث و عناوین فقهی، تنظیم و تبویب کرده است. محققان و پژوهشگران با مطالعهٔ جامع احادیث شیعه به منابع دست اول فقه شیعه می‌رسند و تقریبا بدون هیچ کم و کاستی از متون قرن دوم تا قرن چهاردهم هجری مطلع می‌شوند و چنانچه تردیدی در نقل حدیث برای خوانندهٔ محترم پیدا شود به راحتی می‌تواند با شناخته بودن منبع مورد مطالعه به آن مراجعه کند و اصل ضبط حدیث را مورد مداقه قرار دهد. ترجمهٔ متون جامع احادیث شیعه، تحت عنوان منابع فقه شیعه به همراه ترجمه و شرح حال مختصر نویسندگان آن منابع، حرکتی در جهت نشر معارف حقوقی اسلام برپایهٔ دیدگاه اهل بیت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است تا تفسیر و تحلیل آن اوصیاء حرم نبوی در روند پیدایش مذاهب چهارگانهٔ حنفی، مالکی، شافعی، حنبلی و همچنین مذاهب دیگر اسلامی به خوبی مشخص و متمایز شود. گرچه سال‌های تدوین دست اول این منابع در عصر اختناق و خفقان امویان و عباسیان تا سال ۲۶۰ ق، همراه با توریه، تقیه و پنهان‌کاری بوده و فهم صحیح از سقیم و قوی از ضعیف در این جامع عظیم روایی، کاری تخصصی و کارشناسانه است، اما ارائهٔ اصل معادن گرانقدر علوم اهل بیت به فارسی‌زبانان دنیا و معرفی کامل آن، حرکتی مثبت به سوی کانون حقیقت نور است.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۱۳

بی‌تردید فهم مذاق شرع از دیدگاه اهل بیت علیهم السلام که با برآیند روایات وارده و سنجش آن با آیات شریفهٔ قرآنی حاصل می‌شود، بدون سندشناسی روایات و ناقلان اخبار ممکن و میسور نیست و این مهم در درس‌های تخصصی اجتهاد و آموزش‌های عالی فقه مراجع تقلید، تامین خواهد شد. اما قدم اول، فهم کلی روایات و آشنایی با منابع فقه شیعه است که امید است ترجمهٔ جامع احادیث شیعه، قدمی هر چند کوچک در این حرکت بزرگ دینی باشد.

در منبع‌شناسی جامع احادیث شیعه، کتاب‌های حدیث از قرن دوم هجری که به طور مستقیم و غیرمستقیم مکتوب و مضبوط تاکنون باقیمانده است، مورد بررسی قرار گرفته و به ترتیب، براساس قرن‌های متوالی به نام مؤلفین و خوشه‌چینان علوم اهل بیت علیهم السلام تنظیم شده و شرح مختصری از حیات درخشان آن فرزانگان به رشتهٔ تحریر درآمده است و سرانجام، برخی از آثار علمی آن عزیزان به ویژه آن دسته که در منابع جامع احادیث شیعه قرار گرفته، معرفی شده است.

راویان منابع جامع احادیث شیعه

قرن دوم

۱- ابان بن تَغلِب (؟- ۱۴۱ ق)

ابو سعید/ ابوسعد بن رُباح بَکری جُریری کِندی رَبعی کوفی. ادیب، لغوی، نحوی، فقیه، قاری، محدث و مفسر بنام امامیه.

از زادگاه و زادروز وی اطلاعی در دست نیست. برخی وی را با کنیهٔ ابن سعید و ابو امیمه نیز یاد کردند. نسبت «جریری» به سبب آن است که وی مولای بنی جریر بن عباده بود و نسبت وی به «بکر» به خاطر بکر بن وائل نیای بزرگ این خاندان است.

وی از امامان همام، حضرت سجاد، باقر و صادق علیهم السلام روایت کرده است. گویند ۳۰۰۰۰ حدیث از امام صادق علیه السلام از برداشت. امام باقر علیه السلام فرمود: «در مسجد مدینه بنشین و مردم را فتوا ده که من دوست می‌دارم در میان شیعیانم چون تویی را ببینم».

استادانی که وی نزد ایشان شاگردی کرد و بسیار آموخت، امامان حضرت سجاد، باقر

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۱۴

و صادق علیهم السلام و تابعین بودند. وی بیشتر سال‌های زندگانی خود را در کوفه گذراند و احتمالاً همانجا نیز زاده شد. چون خبر درگذشت وی به امام صادق علیه السلام رسید ایشان فرمود: «همانا مرگ ابان، دلم را به درد آورد!» از خاکجای وی اطلاعی در دست نیست.

تألیفات وی:

۱- کتاب صفّین؛

۲- معانی القرآن؛

۳- کتاب القراآت؛

۴- الغریب فی القرآن؛

۵- الفضایل.

۲- محمد بن محمد بن اشعث (؟-؟)

ابوعلی محمد بن محمد اشعث کوفی. راوی ثقهٔ شیعه.

وی در کوفه شهر شیعیان، دوستداران خاندان حضرت علی علیه السلام و راویان بزرگ شیعه زاده شد. به مصر رفت و در محضر موسی بن اسماعیل بن موسی بن جعفر شاگردی کرد و در همانجا بود که به نگاشتن روایات از طریق موسی بن اسماعیل و نیاکان پاک آن بزرگواران پرداخت.

نجاشی در رجال می‌گوید: «وی کتابی در احکام حج دارد»؛ که تاکنون یافته نشده است.

تألیف وی:

۱- الجعفریات.

قرن سوم

۳- نصر بن مزاحم (ح ۱۲۰- ۲۱۲ ق)

ابوالفضل نصربن مزاحم بن سیار منقری. تاریخ‌نگار توانا و راوی موثق شیعه.

در کوفه زاده شد و روزگار خود را در بغداد سپری کرد و در محضر اساتید آن دوره، سفیان ثوری، شعبه بن حجاج، حبیب بن حسان، عبدالعزیز بن سیاه و ... دانش آموخت.

خطیب بغدادی در تاریخ بغداد، وی را به عنوان یکی از شخصیت‌های علمی بغداد نام

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۱۵

برده است. وی در بغداد درگذشت. تألیفات او بسیار است که چند نمونه آورده شد.

تألیفات وی:

۱- وقعهٔ صفین؛

۲- وثاقت و اعتبار؛

۳- المناقب؛

۴- مقتل حسین بن علی علیه السلام و ...

۴- حسن بن محبوب سراد (۱۴۹- ۲۲۴ ق)

راوی و محدث گرانقدر و موثق شیعه. از یاران امام کاظم، امام رضا و امام جواد علیهم السلام.

وی از ارکان اربعهٔ روزگار خود بود. لقب: «سراد» یا «زرّاد» به معنی: زره‌ساز است که پیشهٔ نیای او وهب- غلام جریر بن عبداللّه بجلی- بوده است. از مشوقان به نگاشتن حدیث، پدر وی محبوب بود.

تألیفات وی:

۱- المشیخه؛

۲- الحدود؛

۳- الدیات؛

۴- الفرائض؛

۵- التفسیر؛

۶- النوادر (حدود ۱۰۰۰ ورق).

۵- محمد بن حسن بن فروخ صفار (؟- ۲۹۰ ق)

از یاران با وفای امام حسن عسکری علیه السلام. چهره‌ای سرشناس و محدثی توانمند.

وی را می‌توان از بزرگان روایت شیعه در قرن سوم هجری دانست. در آن زمان که خفقان و ظلم همه‌جاگیر و امام حسن عسکری علیه السلام در منطقهٔ نظامی تحت نظارت و مراقبت بود، محمد بن حسن بن صفار از طریق نوشتن نامه‌های خصوصی و به شکل مخفیانه، خود را به حضرت امام علیه السلام نزدیک کرد و بدین ترتیب شیعیان را از نور وجود ایشان علیه السلام بهره‌مند ساخت.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۱۶

وی در قم یکی از چهره‌های نامور شیعه بود که با حفظ و نقل روایت، خدمت بزرگی به جهان تشیع کرد و بزرگانی چون کلینی، شیخ طوسی، علامه حلّی و ... دربارهٔ او بسیار گفته و نگاشته‌اند. محمد بن حسن صفار در شهر قم به خاک سپرده شده است.

تألیفات وی:

۱- کتاب الصلوه؛

۲- کتاب الوضوء؛

۳- کتاب الجنائز؛

۴- کتاب الصیام؛

۵- کتاب الحج؛

۶- کتاب النکاح؛

۷- کتاب الطلاق؛

۸- کتاب المزار؛

۹- کتاب الردّ علی الغلاه؛

۱۰- بصائر الدرجات و ...

۶- برقی (؟- ۲۷۴ یا ۲۸۰ ق)

ابو جعفر احمـد بن محمد بن خالد بن عبدالرحمان بن محمد بن علی. عالم و محدث شـیعه. اصالتاً کوفی بود و نیاکانش در آن دیار زنـدگی می‌کردنـد و چون یوسف بن علی- والی عراق- محمد بن علی جد اعلای برقی را که از هواداران زید بن علی بن الحسـین علیه السـلام بـود، دسـتگیر و به شـهادت رسانیـد، به ناچـار عبـدالرحمن و پسـرش خالـد به ایران گریختنـد و در برقه رود قم (ظـاهرا رودخانه بیرقون) جایگیر شدند.

از زادروز برقی اطلاـعی در دست نیست اما احتمالا در قم زاده شـده است. وی عصـر چنـد تن از ائمـهٔ اطهار علیهم السـلام را درک کرده و از ایشان حدیث آورده است.

شیخ طوسی وی را در شمار یاران امام جواد وهادی علیه السلام قرار داده؛ بنابراین می‌توان گفت نخستین استادان وی، ایشان بودند. چون از احادیث مرسل و ضعیف روایت می‌کرد، چندی مورد طعن فقها قرار گرفت که

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۱۷

یکی از آنها شـیخ، رییس و فقیه قم احمد بن عیسـی بود که وی را از قم راند و پس از مدتی پشیمان شد و پوزش خواست و وی را باز گرداند.

شاگردانی که در محضـرش بودند، محمد بن حسن صفار، علی بن حسین سعدآبادی، محمد بن جعفر بن بطه، علی بن ابراهیم قمی، سعد بن عبدالله اشعری و ...

وی تألیفات بسـیاری داشـته که بیشتر آنها را نیز به المحاسن نامگـذاری می‌کرده و در حقیقت مجموعه‌ای از علوم قرآنی، حـدیث و فقه بوده و گزاف نیست که آن را دایرهٔ المعارف بدانیم که تنها یک سوم آن باقی مانده است.

برقی در قم درگذشت و همانجا به خاک سپرده شد.

تألیفات وی:

۱- المحاسن

۲- الرجال

۷- ابن قتیبه (۲۱۳- ۲۷۶ ق)

ابومحمـد عبـداللّه بن مسـلم بن قتیبه دینوری بغـدادی یا کوفی. فقیه، محـدث، مفسـر و از بزرگان ادب و منتقـد شـعر، عالم اخباری، متکلم و دانشمند روزگار خود.

وی اصالتاً ایرانی بود اما در بغـداد و به گفته‌ای در کوفه زاده شـد. در بغداد جای گرفت و حدیث و نگاشـتن آن را شـروع کرد و به

همین دلیل هم نام آور است. البته به خاطر چیرگی و تسلطش برشعر، ادب و نقد علمی ادبیات عرب نیز مشهور است.
چندی در دینور به منصب قضاوت نشست و پس از آن در بغداد به تألیفات خود پرداخت. استادانی که ابن قتیبه در نزدشان در علوم مختلف از جمله حدیث، لغت، کلام و ... بسیار آموخت و بهره‌ها برد، می‌توان به ابوحاتم سجستانی، ریاشی، جاحظ، ابوعبداللّه حمدانی، عبدالرحمن بن قریب معروف به اصمعی و ... اشاره کرد.
دربارهٔ خاکجای وی اختلاف است؛ اما قطع یقین یا در کوفه (احتمال کم) یا در بغداد (احتمال بسیار) بوده است.
تألیفات وی:
۱- تفسیر غریب القرآن؛
منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۱۸
۲- غریب الحدیث؛
۳- عیون الاخبار؛
۴- الشعر و الشعراء؛
۵- جامع الفقه و ...

قرن چهارم

۸- عبداللّه و حسین پسران بسطام (؟-؟)

ابوعتاب عبداللّه بن بسطام بن شاپور نیشابوری و برادرش حسین بن بسطام. دو راوی بزرگ شیعه در قرن چهارم هجری.
آن دو فقیه ثقه، برای گسترش اندیشه‌های بزرگان عصمت و طهارت علیهم السلام به قزوین سفر کردند و از راویان بزرگ آن دیار شدند. بجز آموختن در نزد پدر خود بسطام بن شاپور و عموهای خود زکریا، زیاد و حفص، در نزد استادان بزرگی چون:
محمد بن خلف، علی بن ابراهیم واسطی، اسحاق بن ابراهیم، تمیم بن احمد سیرافی و ...
شاگردی کردند.
تألیف آن دو:
طب الائمه.

۹- حسین بن سعید اهوازی (۳۰۰ ق-؟)

ابو محمد حسین بن سعید بن حماد بن مهران اهوازی. فقیه و محدث شیعی ایرانی.
در کوفه زاده شد و اصالتاً ایرانی بود. برای تعالی و نشر تعالیم اسلام و معارف خاندان رسول صلی الله علیه و آله همراه با برادر خود حسن بن سعید به اهواز رهسپار شد و برای اعتلای اسلام و شیعه بسیار کوشید. پس از درگذشت برادرش، از آنجا به قم رفت و در خانهٔ حسن بن ابان جای گرفت و دانشمندان و شخصیت‌های بسیاری از وی روایت شنیدند.
روایات وی، در بسیاری از نام‌آورترین کتب شیعه چون: کافی، تهذیب، استبصار، من لایحضره الفقیه، وسائل الشیعه و ... نقل و به آن استناد شده است.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۱۹

به گفتهٔ شیخ طوسی، وی و برادرش از اصحاب امام رضا، امام جواد و امام هادی علیهم السلام بودند.

وی در قم درگذشت.

تألیفات وی و برادرش بیش از ۳۰ جلد است که برخی آورده شد.

تألیفات وی (و برادرش):

۱- المناقب؛

۲- کتاب الزیارات؛

۳- کتاب التقیهٔ؛

۴- الرد علی الغلاه؛

۵- المثالب و ...

۱۰- ابن اعثم کوفی (؟- ۳۱۴ ق)

ابومحمد احمد بن علی، معروف به ابن اعثم کوفی الکندی. محدث، شاعر و تاریخ‌نگار بزرگ شیعی.

از زادگاه و زادروز وی هیچ اطلاعی در دست نیست و حتی در نام و نسب وی اختلاف است. برخی نام وی را احمد و برخی محمد آورده‌اند. همچنین لفظ «اعثم» را که لقب پدر وی بود، گاهی دربارهٔ خود وی «ابن اعثم» به کار بردند.

یاقوت حموی در معجم الادبا ابیاتی از وی آورده است. نیز در ارشاد الاریب الی معرفه الادیب، حموی از وی چنین یاد می‌کند: «مورخ است و شیعی مذهب و نزد اهل حدیث ضعیف شمرده می‌شود»؛ که البته سخن حموی از جهت بغض و کینی است که به تشیع دارد.

از خاکجای وی هیچ‌گونه اطلاعی در دسترس نیست.

تألیفات وی:

۱- الفتوح؛

۲- کتاب التاریخ؛

۳- کتاب المألوف.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۲۰

۱۱- عبداللّه بن جعفر حمیری (۳۲۰-؟)

ابوالعباس عبداللّه بن جعفر بن حسین بن مالک بن جامع حمیری قمی. راوی و فقیه برجستهٔ شیعه در قرن چهارم هجری.

وی با امام هادی و حسن عسکری علیهما السلام نامه‌نگاری داشت و پس از ایشان از طریق محمد بن عثمان عمری با امام عصر علیه السلام مرتبط بود.

تألیفات وی:

۱- قرب الاسناد؛

۲- العظمه و التوحید؛

۳- الامامه؛

۴- الاستطاعه و المعرفه؛

۵- الطب؛

۶- الرسائل؛

۷- فضل العرب؛

۸- مسائل عن محمد بن عثمان العمری و التوقیعات؛

۹- کتاب الدلائل؛

۱۰- الغیبه و الحیره.

۱۲- محمد بن مسعود عیاشی (؟- ح ۳۲۰ ق)

ابونصر محمد بن مسعود بن محمد بن عیاشی سلَمی سمرقندی کوفی، معروف به عیاشی. از بزرگان فقهای شیعهٔ امامیه و نظریه پردازان اندیشور اسلامی. یگانهٔ روزگار خود در علوم گوناگون، فاضل، مفسر، محدث و ادیب بود.
وی در ۲۶۰ ق به عراق وارد شد و در آغاز از اهل سنت بود اما با مطالعهٔ دقیق بر فقه جعفری به تشیع روی آورد و از سرآمدان روزگار خود شد و تمام دارایی خود را صرف و وقف تشیع کرد.
عیاشی همدورهٔ شیخ کلینی بود. بیش از ۲۰۰ جلد کتاب از وی به یادگار مانده است.
در طب، نجوم، قیافه‌شناسی و ... دست داشت و کتاب نگاشت. کشیّ از شاگردان وی بود.
منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۲۱
از خاکجای وی اطلاعی در دست نیست.
تألیفات وی:

۱- کتاب التفسیر؛

۲- المعاریض؛

۳- الدعوات؛

۴- کتاب الشعر؛

۵- الانبیاء و الاولیاء و ...

۱۳- فرات بن ابراهیم کوفی (؟-؟)

ابوالقاسم فرات بن ابراهیم کوفی. فاضل، اندیشمند، کارشناس در علوم اجتماعی و فرهنگی. از راویان حدیث و شخصیت‌های دوران غیبت صغری و همروزگار ثقهٔ الاسلام شیخ کلینی. در کوفه زاده شد و شاید به همین دلیل نام او را «فرات» گذاشتند.
وی از شخصیت‌های زیدی مذهب یا دست کم علاقه‌مند به آنها بود.
تألیف وی:

۱- تفسیر فرات.

۱۴- جعفر بن احمد بن علی قمی (؟-؟)

ابومحمد جعفر بن احمد بن علی قمی، مشهور به ابن رازی ایلاقی. محدث، فقیه شیعی در قرن چهارم هجری. از زادروز وی اطلاعی در دست نیست. از آنجا که دیر زمانی در ری جاگیر شده، به ابن رازی معروف است.

همروزگار شیخ صدوق و صاحب بن عباد بود و از هر دو آن بزرگان روایت کرده و شیخ صدوق نیز از وی.

وی نویسندهٔ پرکاری بود و آثاری نزدیک به ۲۲۰ کتاب نگاشته که متأسفانه تنها برخی از آنها امروز در دسترس است.

اکثر رجال‌نویسان، وی را به فضل و دانش ستوده و ثقهٔ تمام دانسته‌اند.

از زمان درگذشت و خاکجای وی اطلاعی در دست نیست.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۲۲

تألیفات وی:

۱- الاعمال المانعه من دخول الجنه (مانعات)؛

۲- ادب الامام و المامو‌م؛

۳- المسلسلات الاخبار؛

۴- الغایات؛

۵- العروس؛

۶- جامع الاحادیث النبویه.

۱۵- شیخ کلینی (؟- ۳۲۹ ق)

ابوجعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی. فقیه، محدث بزرگ شیعه، یکی از مؤلّفان کتب اربعه.

وی در دهی (فشافویه) از کلین در ۳۸ کیلومتری ری و در خانه‌ای روشن به نور محبت و معرفت اهل بیت علیهم السلام زاده شد. پدر وی یعقوب بن اسحاق، آموزش فرزند خود کلینی را از همان دوران کودکی برعهده گرفت و به علم و عمل آراست. آرامگاه پدر وی در روستای کلین- نزدیک حسن آباد شهری- مدتهاست که زیارتگاه شیعیان است.

دایی وی علّان که خود محدث و دانشمند بزرگی بود، پس از پدر استادی کلینی را بر عهده گرفت و در تربیت وی نقش بسزایی داشت. علّان در سفر حج و در راه زیارت خانهٔ خدا، به شهادت رسید. پس از گذراندن نوجوانی، کلینی برای کسب دانش به ری رهسپار شد و آنجا با اندیشه‌ها و نظرات فرقه‌هایی چون اسماعیلیه و مذاهبی چون شافعی، حنفی و شیعی مستقیما آشنا شد. در آنجا بود که ضمن تحصیل پی برد حرکت‌هایی، تشیع را از مسیر خود منحرف کرده و درمان آن را بازگشت به فرموده‌های مبارک اهل بیت علیهم السلام دانست. این شروعی بود برای ثبت و ضبط احادیث حضرات معصومین علیهم السلام که در این راستا ابوالحسن محمد بن اسدی کوفی نخستین استاد او در فراگیری احادیث بود.

دورهٔ کلینی را باید «دورهٔ حدیث» نامید؛ زیرا آغازگر جنبشی برای یافتن، شنیدن و نگاشتن احادیث و روایات شده بود.

وی برای گردآوری احادیث و روایات به قم رهسپار شد و در محضر استاد بافضل و

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۲۳

دانش احمـد بن محمـد بن عیسـی اشـعری و پس از آن شـاگرد امام حسن عسـکری علیه السـلام، احمـد بن ادریس قمی معروف به «معلم» شاگردی کرد و اسـتاد گرانقـدر عبدالله بن جعفر حمیری صاحب قرب الاسـناد را نیز درک کرد و بهره برد و از آنجا به کوفه رفت و آنجا نیز به کسب دانش پرداخت.

وی در امانت، عدالت، تقوا، فضـیلت و حفظ و ضـبط احادیث آنچنان سـرآمد روزگار خود شد که شـیعه و سنی در اخذ فتوا به وی مراجعه می‌کردند و به اندازه‌ای مورد وثوق هر دو مذهب بود که «ثقهٔ الاسلام» و «شیخ المشایخ» لقب گرفت.

کلینی نخستین محـدثی است که در میـان امامیه به گردآوری و نظم و ترتیب احادیث شـیعه پرداخت. پیش از اقـدام وی، تنها اصول اربعمأه وجود داشت و شـیعه بـدان‌ها رجوع می‌کردند؛ که با اثر خود کافی (اصول، فروع و روضه)، نقش و ردپای شـیعه را زیباتر و استوارتر کرد.

شـاگردانی که در نزد وی آموختنـد، ابن ابی رافع، احمـد بن احمـد کـاتب کـوفی، جعفر بن محمـد قولویه قمی، محمـد بن ابراهیم نعمانی، معروف به ابن زینب و ... بودند.

وی در سال «تناثر نجوم» سالی که سـتارگان فرو ریخت، درگذشت. دانشـمند نامی بغداد ابوقیراط بر جنازهٔ این محدث بزرگ شیعه نماز گزارد و در «باب کوفهٔ» بغداد به خاک سپرده شد.

تألیفات وی:

۱- کافی؛

۲- کتاب رجال؛

۳- رد قرامطه؛

۴- رسائل ائمه؛

۵- تعبیر الرویا.

۱۶- ابن شعبه (؟-؟)

ابومحمد حسن بن علی بن حسین بن شعبه حرانی، معروف به ابن شعبه. محدث، فقیه، رجالی و از شیوخ بزرگ علمای امامیه.

وی در حران- یکی از روستاهای اطراف شهر حلب در سوریه- زاده شد. در حلب که

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۲۴

یکی از شهرهای بزرگ و مهم علمی شام بود، پرآوازه و از چهره‌های درخشان جهان اسلام به ویژه تشیع شد.

استاد وی ابوعلی محمـد بن همام بغدادی و از مهم‌ترین شاگردان وی که از پرفروغ‌ترین سـتاره‌های جهان تشـیع گردید، شـیخ مفید بود.

علامه مجلسی دربارهٔ وی می‌گوید:

«کتاب ایشان- تحف العقول- خود بهترین شاهد بر فضل و دانش و عظمت شأن ایشان می‌باشد».

خاکجای وی آشکار نیست.

تألیفات وی:

۱- تحف العقول عن آل الرسول؛

۲- التمحیص فی ذکر اخبار ابتلاء المومن.

۱۷- محمد بن همام اسکافی (۲۵۸- ۳۳۶ ق)

ابوعلی محمد بن همام بن سهیل اسکافی. از چهره‌های درخشان، بزرگان شیعه و یاران سفرای امام زمان علیه السلام.
وی در اسکاف- محلی میان بصره و کوفه- زاده شد. در آن زمان کوفه و اطراف آن به عنوان سرزمین دوستداران به حضرات معصومین علیهم السلام شناخته می‌شد.
محمد در خانواده‌ای تازه مسلمان که اسلام را از شیعیان پذیرفته بودند، چشم گشود و پرورش یافت.
خود می گوید:
«پیش از به دنیا آمدنم، پدرم نامه‌ای برای امام حسن عسکری علیه السلام نوشت و از ایشان خواست تا دعا بفرماید خداوند فرزند صالحی را به وی عطا فرماید. امام در ذیل نامه مرقوم فرمود: خداوند خواستهٔ تو را برآورده فرمود».
محمد اسکافی پس از تحصیلات مقدماتی، برای کسب دانش آن روزگار به بغداد که آن زمان مرکز دانش بود، رهسپار شد اما هدف مهم‌تر وی آن بود که بدین طریق به نایب خاص قائم آل رسول علیه السلام نزدیک و نزدیک‌تر شود و بتواند دستورهای ایشان را اجرا کند.
منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۲۵
شیخ طوسی دربارهٔ وی می گوید:
«ابوعلی محمد بن همام اسکافی، شخصیتی جلیل القدر و مورد اطمینان است و روایات فراوانی را روایت کرده است».
محمد اسکافی در ۸۰ سالگی به سرای باقی شتافت.
تألیفات وی:
۱- کتاب التّمحیص؛
۲- الانوار فی تاریخ الائمه.

۱۸- کشیّ (- ح ۳۴۰ ق)

ابوعمرو محمد بن عمر بن عبدالعزیز کشیّ. فقیه، رجالی و عالم بزرگ شیعه.
انتساب کشیّ به منطقهٔ «کش» از نواحی سمرقند بر می گردد. وی از غلامان عیاشی بود. در خانهٔ عیاشی که کشتزار اهل دانش بود، شورید و خروج کرد. کشیّ، آگاه به اخبار و رجال و بسیار گرانمایه و از دوستان صمیمی شیخ کلینی بود و تقریبا استادان و شاگردان آن دو بزرگوار یکی بودند.
شاگردانی که در نزد وی آموختند، جعفر بن محمد بن قولویه قمی، صاحب کتاب کامل الزیاره، هارون بن موسی تلعبکری، ابواحمد عیسی بن حیان نخعی و حیدر بن محمد بن نعیم سمرقندی بودند.
از خاکجای وی اطلاعی در دست نیست.
تألیفات وی:
۱- الرجال؛

۲- معرفهٔ الناقلین عن الائمهٔ الصادقین؛

۳- کثیر العلم.

۱۹- علی بن احمد کوفی (؟- ۳۵۲ ق)

ابوالقاسم علی بن احمد کوفی یا علوی. فقیه، متکلم، اصولی و توانا در علوم گوناگون.
در آغاز، کارش بر طریقی مستقیم بود و کتاب محکمی را تألیف کرد که از آن، می‌توان کتاب الاوصیاء و کتاب در فقه را نام برد.
سپس حال و مذهب وی تغییر کرد و به سوی غلوّ پیش رفت.
منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۲۶
پسر وی ابومحمد، تألیفات وی را گردآوری کرد. احمد کوفی در «کرمی» منطقه‌ای در فسا نزدیک شیراز درگذشت.
تألیفات وی:

۱- الانبیاء؛

۲- الابتداء؛

۳- فساد قول البراهمه؛

۴- الآداب و مکارم الاخلاق؛

۵- الاستدلال فی طلب الحق و ...

۲۰- نعمان بن محمد تمیمی (۲۵۹- ۳۶۳ ق)

ابوحنیفه نعمان بن محمد بن منصور بن احمد بن حیون تمیمی مغربی. دانشمند بزرگ اسماعیلیه.
در مغرب زاده شد. در آغاز، پیرو مذهب مالکی بود ولی تغییر مذهب داد و شیعهٔ اسماعیلیه شد. او از بنیانگذاران مذهب اسماعیلیه و قانونگذار آن بود. به بسیاری از خلفای فاطمی خدمت کرد (المهدی بالله، القائم بامرالله.، المنصور بالله) و در دوران فخرالدین خلیفهٔ چهارم، به مقام قاضی القضات و داعی الدعات رسید. مؤلفان شیعه به او «ابوحنیفهٔ شیعی» می گویند.
تألیفات وی:

۱- دعائم الاسلام؛

۲- شرح الاخبار؛

۳- اساس التاویل؛

۴- افتتاح الدعوه؛

۵- التوحید والامامه؛

۶- مفاتیح النعمه؛

۷- الایضاح؛

۸- الینبوع؛

۹- المجالس و المسامرات.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۲۷

۲۱- شیخ صدوق (۳۰۵- ۳۸۱ ق)

ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی، معروف به شیخ صدوق. فقیه گرانقدر و محدث دانشور بزرگ شیعه و از دنباله‌روان شیخ کلینی.

وی در خانواده‌ای اهل تقوا و دانش در قم زاده شد. پدر وی، علی بن حسین بن بابویه قمی معروف به ابن بابویه، از برجسته‌ترین علما و فقهای بزرگ زمان خود بود و شیخ صدوق نخست در دامان پر مهر پدر کسب فیض کرد. شیخ صدوق به خراسان و بغداد سفر کرد و پایان زندگانی خود را در ری گذراند. شیخ طوسی دربارهٔ وی می‌گوید:

«وی دانشمندی جلیل القدر و حافظ احادیث بود. از احوال رجال، کاملا- آگاه و در سلسلهٔ احادیث، نقادی عالی مقام به شمار می‌آمد. بین بزرگان قم از نظر حفظ احادیث و کثرت معلومات مانند نداشت و در حدود سیصد اثر از خود به جای گذاشته است».

استادانی که شیخ صدوق در نزد آنها کسب فیض کرد، عبارتند از: پدرش ابن بابویه، حمزه بن محمد بن احمد بن جعفر بن محمد بن زید بن علی علیه السلام، ابومحمد قاسم بن محمد استرآبادی و ...

شاگردان وی نیز برادرش حسین بن علی بن موسی بن بابویه قمی، شیخ مفید، ابن غضائری، شیخ ابوالبرکات، ابوالقاسم علی بن محمد بن علی خزاز و ... بودند.

خاکجای شیخ صدوق- این عالم بزرگ شیعه- در ری، زیارتگاه عام و خاص است.

تألیفات وی:

۱- من لایحضره الفقیه (دومین کتاب اربعهٔ حدیث شیعه)؛

۲- مدینهٔ العلم؛

۳- کمال الدین و تمام النعمه؛

۴- الخصال؛

۵- توحید؛

۶- الامالی؛

۷- المقنع فی الفقه و ...

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۲۸

قرن پنجم

۲۲- سید رضی (۳۵۹- ۴۰۶ ق)

ابوالحسن محمد بن الحسین موسوی، معروف به سید رضی و شریف رضی. از بزرگان علمای شیعه، بلغا، شاعران نامدار و اشراف بغداد.

وی از فرزندان امام موسی بن جعفر علیه السلام بود. در بغداد زاده شد. از سوی پدر و مادر، نسبی شریف داشت. در زمان پدر خود

ابواحمد، نقابت طالبیان بغداد، سرپرستی همهٔ آنان، قضاوت در مظالم و امیری حاجیان را در حالی که هفده سال بیش نداشت، بر عهده گرفت.

چندی بهاء الدوله بویه وی را به عنوان جانشین خود در بغداد برگزید و لقب «الشریف الجلیل» به وی خلعت داد. چندی پس از آن، لقب «الرضی ذوالحسبین» و پس از آن «الشریف الاجل» را به وی پیشکش کرد.

روزگار سید رضی با فرمانروایی آل بویه و مقارن با دورهٔ سوم خلافت عباسیان است که به این دوره از لحاظ تاریخی- فرهنگی «عصر زرین» می‌گویند و از جهت تاریخ ادبیات عرب، عصر شاعران سه‌گانه: متنبی، سید رضی و ابوالعلاء معری است. به سید رضی لقب «اشعر الطالبیین» یعنی شاعرترین طالبیان نیز داده‌اند.

استادانی که وی در علوم گوناگون آن روزگار نزدشان شاگردی کرد و بهره‌ها برد، عبارتند از:

ابواسحاق ابراهیم بن احمد طبری فقیه مالکی، ابوعلی فارسی نحوی، قاضی سیرافی، ابوالحسن قاضی عبدالجبار معتزلی، ابویحیی عبدالرحیم فارقی خطیب مصری مشهور به ابن نباته، شیخ مفید و ...

وی بسیار بذل الجود و باتقوا بود. به سپاس دانش‌اندوزی‌اش جهت پرداخت زکات دانش خود، مدرسه‌ای نزدیکی خانهٔ خود در کوی کرخ بغداد تأسیس کرد و آن را «دارالعلم» نامید که افزون بر تالارهای تدریس، سخنرانی و جلسات، اتاق هایی برای زیست دانشجویان و کتابخانهٔ بزرگی داشت که ارزشمندترین و بهترین منابع و مراجع عربی و اسلامی در آن نگهداری می‌شد و شخصاً خود مدیریت آن را بر عهده داشت.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۲۹

شاگردان نام‌آوری که در نزد وی آموختند، از جمله: فقیه عالیقدر ابوزید کبایکی، ابوعبدالله شیخ محمد حلوانی، ابوعبدالله شیخ جعفر دوریستی، ابوالحسن بندار قاضی و ...

وی در محلهٔ کرخ بغداد در سرای خود درگذشت و همانجا به خاک سپرده شد. به قولی، برادر مهتر وی سید مرتضی چندی بعد وی را به کاظمین و در جوار نیای شریفش امام موسی کاظم علیه السلام به خاک سپرد.

تألیفات وی:

۱- نهج البلاغه؛

۲- تلخیص البیان فی مجازات القرآن؛

۳- مجازات الآثار النبویه؛

۴- حقایق التاویل فی متشابهٔ التنزیل؛

۵- حضائص الائمه؛

۶- دیوان اشعار.

۲۳- خزّاز رازی (؟- ح ۴۱۰ ق)

شیخ ابوالقاسم علی بن محمد علی خزّاز رازی قمی. ثقهٔ معروف و محدث امامیه.

وی در سفرهای بسیاری که داشت، از بزرگان علمای شیعه استماع حدیث کرد که از جمله مشایخ وی: شیخ صدوق، ابی المفضل شیبانی، شیخ احمد عیاشی و بزرگانی چون ابن شیوخ بودند. چندی در حوزه‌های قم و ری تدریس کرد. ابوالعباس نجاشی که از همروزگاران وی بوده، او را در رجال خویش، ثقهٔ فقیه و اصحابنا خوانده است.

هم کتابی در کلام، هم در فقه دارد. در ری درگذشت و همانجا به خاک سپرده شد.

تألیف وی:

۱- کفایه الاثر فی النص علی الائمه الاثنی عشر.

۲۴- شیخ مفید (۳۳۶- ۴۱۳ ق)

محمد بن محمد بن نعمان، معروف به شیخ مفید. عالم، فقیه، متکلم و محدث نامی شیعه.

وی در حوالی بغداد زاده شد. پس از بلوغ و رشد فکری، رهسپار بغداد شد و در آنجا در محضر استادان بنام و دانشمندان بزرگ آن روزگار به آموختن دانش، کلام، فقه و اصول

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۳۰

پرداخت. ابن ندیم در الفهرست از وی به عنوان «ابن المعلم» یاد می‌کند. شیخ طوسی نیز که از شاگردان ارزشمند مکتب وی است، می‌گوید: «وی از متکلمان امامیه است.

در روزگار خود، ریاست و مرجعیت شیعه به او ختم می‌گردد. حافظهٔ خوب و ذهنی دقیق داشت. در پاسخ به پرسش‌ها، حاضر جواب بود. بیش از ۲۰۰ جلد کتاب خرد و کلان دارد».

ابن حجر عسقلانی نیز می‌گوید: «وی بسیار عباد، زاهد و اهل خشوع و تهجد بود و مداومت برعلم و دانش داشت». عماد حنبلی (یکی از دانشمندان اهل سنت) می‌گوید:

«بزرگی از بزرگان امامیه و رییس بخش فقه و کلام و مباحثه بود. موقعیت شایان توجهی در تشکیلات دولت آل بویه داشت. وی صدقهٔ فراوان می‌داد».

استادانی که وی در محضر آنها درس آموخت، عبارتند از: ابن قولویه قمی، شیخ صدوق، ابن جنید اسکافی و ...

شاگردانی را که تربیت کرد، از بهترین‌های جهان اسلام و تشیع هستند: سید رضی، شیخ طوسی، نجاشی، ابوالفتوح کراجکی و ...

شیخ مفید پس از ۷۵ سال عمر مفید، در بغداد و در حرم مطهر امام جواد علیه السلام نزدیک قبر استادش ابن قولویه قمی به خاک سپرده شد.

تألیفات وی:

۱- المقنعه؛

۲- الفرائض الشریعه؛

۳- الامالی؛

۴- الارشاد و ...

۲۵- سید مرتضی (۳۵۵- ۴۳۶ ق)

ابوالقاسم علی بن حسین بن موسی، مشهور به سید مرتضی علم الهدی. فقیه مبرز، عالم متکلم و ادیب متبحر. دارای القاب ذوالثمانین و ذوالمجدین.

وی در بغداد زاده شد و از سوی پدر و مادر، نسبی بسیار شریف داشت. برادر وی سید رضی بود. پس از شیخ بزرگوار مفید،

پیشوای فقهی شد. علامه حلّی وی را معلم شیعهٔ

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۳۱

امامیه خوانده است. در علوم معقول و منقول و تفسیر، سرآمد روزگار خود بود. از خاکجای وی اطلاعی در دست نیست.

تألیفات وی:

۱- تنزیه الانبیاء؛

۲- الانتصار فی ما انفردت به الامامیهٔ من المسائل الفقهیهٔ؛

۳- الذریعه فی اصول الشریعه؛

۴- المحکم و المتشابه؛

۵- المختصر؛

۶- الامالی؛

۷- درر الفوائد و ...

۲۶- احمد بن علی نجاشی (۳۷۲- ۴۵۰ ق)

ابوالحسین احمد بن علی بن عباس بن محمد بن عبدالله نجاشی. راوی ثقه، نسابهٔ توانا و عالم بسیار بزرگ امامیه.

وی در شهر کوفه زاده شد. پدرش (علی بن احمد) از محدثین و بزرگان شیعه بود.

سفرهای دور و نزدیکی داشته که بیشتر به نیت زیارت عتبات عالیات بوده. چندی در بغداد، چندی در نجف اشرف و سامرا گذراند.

وی از اندک راویانی است که تنها از موثقین و افراد معتبر روایت نقل کرده و به همین دلیل هم کتاب رجال وی سرآمد کتب دیگر است.

استادانی که در محضر آنها شاگردی کرد، عبارتند از: پدرش (که از او یاد شد)، شیخ مفید، احمد بن عبد الواحد بزاز معروف به ابن حاشر و ...

شاگردان وی نیز شیخ الطائفه طوسی، شیخ ابوالحسن صهرشتی و سید عماد الدین بن معید حسنی مروزی بودند.

نجاشی در ۷۸ سالگی در مطیرآباد از نواحی سامرا چشم از جهان فروبست.

تألیفات وی:

۱- رجال (فهرست اسماء مصنفی الشیعه)؛

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۳۲

۲- انساب بنی نصر بن قعین؛

۳- کتاب الجمعه و ماورد فیه من الاعمال و ...

۲۷- شیخ طوسی (۳۸۵- ۴۶۰ ق)

ابوجعفر محمد بن حسن طوسی، معروف به «شیخ الطایفه». فقیه، اصولی، محدث، مفسر، متکلم و عالم الرجال بسیار درخشان بزرگ

جهان اسلام به ویژه تشیع.

وی در خراسان زاده شد. خاندان شیخ تا چند نسل همه از علما و فقها بوده‌اند. در ۲۳ سالگی به بغداد کوچ کرد و تا پایان عمر در عراق ماند و پس از استادش سید مرتضی علم الهدی، ریاست علمی و فتوایی شیعه به او منتقل شد.

شیخ بزرگوار مدت پنج سال نزد استاد نحریر شیخ مفید درس آموخت و شاگردی کرد و چند سالی هم در نزد سید مرتضی. به علت آشوب و هرج و مرج آن روزگار بغداد، وی از آنجا کوچید و به نجف اشرف رهسپار شد و در آنجا جای گرفت و خود حسن اتفاقی شد تا در آنجا حوزهٔ علمیهٔ نجف را بنیان گزارد.

پس از درگذشت سید مرتضی علم الهدی، رهبری و پرچمداری شیعه به وی رسید و آن‌چنان آوازهٔ علم، ورع و زهد و تقوای وی در دور و نزدیک پیچیده شده بود که القائم بامرالله خلیفهٔ عباسی با همکاری آل بویه از وی برای تدریس کلام در مرکز خلافت دعوت کردند که با فروپاشی آل بویه، وی از آنجا به نجف اشرف عزیمت کرد و تا پایان عمر خود در همانجا بود و در همان خاك پاك، خاك شد.

تألیفات وی:

۱- الاستبصار (سومین کتاب از کتاب‌های اربعهٔ شیعه)؛

۲- تهذیب الاحکام (چهارمین کتاب از کتاب‌های اربعهٔ شیعه)؛

۳- النهایه؛

۴- المبسوط؛

۵- الخلاف؛

۶- التبیان و ...

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۳۳

۲۸- ابوالفتح کراجکی (؟- ۴۹۹ ق)

شیخ ابوالفتح محمد بن علی کراجکی طرابلسی. فقیه، اصولی، ریاضیدان، ستاره‌شناس، ادیب، مسلط به علوم حدیث، فلسفه، کلام، نحو، اخلاق، تاریخ، رجال، تفسیر و پزشکی.

وی در محضر استادان بزرگواری چون شیخ مفید، سید مرتضی علم الهدی، شیخ طوسی و ... شاگردی کرد و از هر کدام توشه‌ای و بهره‌ای گرفت. سفرهای بسیاری به کشورهای مختلف از جمله فلسطین، سوریه، لبنان، مصر، بغداد و همچنین شهرهای دور و کنار خود داشت. با مباحثات و تألیفات خود که نزدیك ۸۰ اثر می‌شود به بررسی مذاهب اسماعیلیه، فرق اهل تسنن، یهودیت و مسیحیت پرداخت و برتری شیعه و مذهب امامیه را بر همگان آشکار کرد.

وی در لبنان و شهر صور درگذشت.

تألیفات وی:

۱- کنز الفوائد؛

۲- روضة العابدین و نزهة الزاهدین؛

۳- الرسالة الناصریه؛

۴- معدن الجواهر و ...

قرن ششم

۲۹- فضل بن حسن طبرسی (عشر ۴۸۰- ۵۴۸ ق)

امام سعید ابوالفضل بن حسن طبرسی. مفسر، فقیه، محدث، عالم به حساب، جبر، مقابله و نحو. ملقب به امین الدین یا امین الاسلام. گوینـد وی در مشهـد سـناباد طـوس متـوطن بوده است. در ۵۲۳ ق در سـبزوار جـایگیر شـد و بـه تعلیـم و تصـنیف پرداخت. وی در تألیفـاتش دارای اختیـار بود؛ مثلاـ از کتـاب مقتصـد در نحو، اختیـاری نیکو کرده است به غـایت کمـال؛ و از تفسـیر امام زمخشـری (کشّاف) اختیاری کرده است فی غایه الجوده.

فرزند وی (حسن بن فضل طبرسی) و فرزند زادگانش همگی از اکابر روزگار و فقهای

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۳۴

بزرگوار بودنـد. وی در سبزوار درگذشت و پیکر پاکش را به مشـهد مقدس منتقل کردند و در جوار حرم حضـرت ثامن الائمه علیه السلام به خاک سپردند.

تألیفات وی:

۱- مجمع البیان (تفسیر سترگ شیعی)؛

۲- الوسیط (یا تفسیر جوامع الجامع)؛

۳- الآداب الدینیهٔ للخزانهٔ المعینیهٔ؛

۴- تفسیر الکافی الشافی؛

۵- نثر اللآلی؛

۶- اسرار الامامه و ...

۳۰- حسن بن فضل طبرسی (؟- ۵۴۸ ق)

ابونصـر رضـی الدین حسن بن فضل طبرسـی. عالم اخلاق و فقیه وارسـتهٔ شـیعه در قرن شـشم هجری. پدرش فضل بن حسن صاحب کتاب مستطاب تفسیر مجمع البیان و فرزندش علی بن حسن طبرسی صاحب متمم کتاب مشکاه الانوار فی غرر الاخبار.

تألیف وی:

۱- مکارم الاخلاق.

۳۱- عمادالدین طبری- (؟- ۵۵۳ ق)

ابوجعفر محمـد بن علی بن محمـد بن علی طبری آملی کجی، ملقب به عمادالـدین. عـالم، رجـالی و محـدث بنـام شـیعی قرن ششـم هجری.

استادش شیخ ابوعلی بن شیخ طوسی بود و شاذان بن جبرئیل و قطب راوندی از وی روایت کردند.

بیش از این از زندگانی وی چیزی یافته نشد.

تألیفات وی:

۱- بشارهٔ المصطفی لشیعهٔ المرتضی؛

۲- الزهد و التقوی؛

۳- الفرج فی الاوقات والمخرج بالبینات.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۳۵

۳۲- ابو علی بن طاهر صوری (؟- ۵۸۵ ق)

شیخ سدید الدین ابوعلی بن طاهر صوری عاملی. عالم، فاضل و فقیه امامیه در قرن ششم هجری.
از زادروز و زادجای وی اطلاعی در دست نیست. اما چون به عامل نسبت داده شده، برمی‌آید از آنجا بلند شده و پرورش یافته.
صاحب بحار الانوار کتاب قضاء حقوق المومنین را به وی منسوب می‌داند و به کتاب وی اعتماد دارد و از آن نقل کرده است.
از خاکجای وی اطلاعی در دست نیست.

تألیف وی:

۱- قضاء حقوق المومنین.

۳۳- تاج الدین شعیری (؟-؟)

تاج الدین محمد بن محمد بن حیدر شعیری. عالم و فقیه بزرگ شیعه در قرن ششم هجری.
وی در شهر بیهق برای آموختن و فراگرفتن دانش آن روزگار، به منزل حاکم، رییس و امام مجدالحکام ابومنصور علی بن عبدالله زیادی می‌رفت و بهره‌ها می‌برد و همچنین در محضر فضل الله بن علی راوندی درس می‌گرفت.

تألیف وی:

۱- جامع الاخبار.

۳۴- احمد بن علی طبرسی (؟-؟)

ابو منصور احمد بن علی بن ابی طالب طبرسی. عالم، فاضل، فقیه، متکلم و نسابهٔ ماهر بزرگ شیعه در قرن ششم هجری.
منسوب به طبریش (معرب تفرش) منطقه‌ای نزدیک قم. استاد وی ابوجعفر مهدی بن ابی حرب حسینی و شاگرد وی ابن شهر آشوب مازندرانی.

تألیفات وی:

۱- الاحتجاج علی اهل اللجاج؛

۲- تاریخ الائمه علیهم السلام؛

۳- فضائل الزهراء علیها السلام؛

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۳۶

۴- مفاخر الطالبیهٔ؛

۵- الکافی فی الفقه.

۳۵- عبدالواحد بن محمد تمیمی آمُدی (۵۱۰- ۵۵۰ ق)

عالم بزرگ شیعه و محدث والامقام. در شهر آمُد منطقه‌ای در دیار بکر- حوالی رود دجله و فرات- زاده شد. تسلط بسیاری بر علوم اسلامی داشت. شاگرد ممتاز و شهرهٔ او، محدث بزرگوار جهان تشیع ابن شهر آشوب بود.

تألیفات وی:

۱- غرر الحکم و درر الکلم؛

۲- الحکم و الاحکام من کلام سید الانام.

۳۶- سید فضل الله راوندی (؟- ۵۷۰ ق)

سید ابوالرضا ضیاء الدین فضل الله بن علی بن عبیدالله حسینی راوندی. فاضل، عالم، رییس مذهب، ادیب، شاعر و راوی ثقهٔ قرن ششم هجری.

در یکی از شهرهای اطراف کاشان به نام راوند و در خانواده‌ای دوستدار خاندان رسول صلی الله علیه و آله زاده شد.

از وی پیوسته در کتاب‌های تراجم احوال و علم رجال به بزرگی یاد شده است؛ از جمله عماد کاتب می‌گوید:

«سید فضل الله راوندی شخصیتی کم‌نظیر و دارای نسبی شریف و اخلاقی بزرگوار بود. واعظی بزرگ و دارای خطی خوش و تألیفات فراوان بوده ...»

سید فضل الله راوندی از علمای بزرگی چون: شیخ رکن الدین علی بن عبدالصمد بن محمد تمیمی نیشابوری، احمد بن قافه کوفی، قاضی عماد الدین استرآبادی و ... اجازهٔ روایت داشت. استادان وی، امام شهید عبدالواحد بن اسماعیل رویانی، سید ابوالبرکات مشهدی، شیخ بارع عبدالوهاب بغدادی و ... بودند.

شاگردانی که در نزد وی درس گرفتند و آموختند، جملگی از بزرگ‌ترین علمای شیعه بودند: ابن شهر آشوب مازندرانی، شیخ منتجب الدین بن بابویه قمی، شیخ محمد بن حسن طوسی (پدر خواجه نصیر طوسی)، شیخ قوام الدین بحرانی و شیخ تاج الدین شعیری.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۳۷

وی پس از عمری خدمت به اسلام و علوم و معارف معصومین علیهم السلام، در کاشان درگذشت.

تألیفات وی:

۱- النوادر؛

۲- ضوء الشهاب فی شرح الشهاب؛

۳- التفسیر و ...

۳۷- قطب الدین راوندی (؟- ۵۷۳ ق)

شیخ قطب الدین، ابوالحسن/ ابوالحسین سعید بن عبدالله بن هبه الله بن حسن راوندی کاشانی. عالم بزرگ، محدث، مفسر، متکلم، فقیه، فیلسوف و تاریخ دان بزرگ شیعه در قرن ششم هجری.

وی در راوند کاشان زاده شد و پدر و پدر بزرگ وی از علمای بزرگ زمان خود بودند.

در آغاز، در نزد پدر خود تحصیلات ابتدایی را فراگرفت و به محضر اساتید بنام آن دوره راه یافت و به کسب دانش پرداخت که آن اساتید عبارتند از: فضل بن حسن طبرسی صاحب مجمع البیان، عماد الدین محمد بن ابی القاسم طبری، صفی الدین سید مرتضی ابن داعی رازی و ...

چندی در شهر مقدس قم جایگیر شد و از محضر اساتید آنجا نیز فیض برد و چیزی نگذشت که از چهره‌های سرشناس شیعه گردید.

شاگردان او عبارتند از: نصیرالدین حسین راوندی و ظهیرالدین محمد راوندی (فرزندان وی)، قاضی احمد بن علی بن عبدالجبار طوسی، فقیه علی بن محمد مدائنی و ...

قطب راوندی در قم دیده از جهان فرو بست و در صحن بزرگ حرم حضرت معصومه (س) به خاک سپرده شد.

تألیفات وی:

۱- الخرائج و الجرائح؛

۲- فقه القرآن؛

۳- اسباب النّزول؛

۴- تهافت الفلاسفه؛

۵- الاغراب فی الاعراب و ...

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۳۸

۳۸- ابن شاذان قمی (پس از ۵۰۹- ۵۸۴ ق)

ابوالحسن محمد بن احمد بن علی قمی، معروف به ابن شاذان قمی. عالم بزرگوار و راوی ثقهٔ شیعه.

وی از بزرگانی است که از افراد بسیاری نقل روایت کرده و محضر بسیاری از علمای شیعه و سنی را درک نموده است. استادان وی پدرش احمد بن علی (از علما و مولفان شیعه)؛ دایی‌اش ابوالقاسم بن قولویه صاحب کتاب کامل الزیارات، محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی و ...

از جمله شاگردان و راویان احادیث ابن شاذان نیز می‌توان از: شیخ طوسی، نجاشی و کراجکی نام برد.

تألیفات وی:

۱- مأه منقبه؛

۲- بستان الکرام؛

۳- البیان فی ردّ الشمس لامیرالمومنین علیه السلام؛

۴- المناقب؛

۵- ایضاح دفائن النواصب.

۳۹- ابن شهر آشوب (۴۸۹- ۵۸۸ ق)

رشید الدین محمد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی. فقیه، مفسر و محدث بزرگ شیعه.

وی در خطهٔ زیبای مازندران زاده شد. وی در دوره‌ای زندگی می‌کرد که در بلاد اسلامی علم شکوفا و دانش رونق چشمگیری گرفته بود.

دربارهٔ وی، الوافی بالوفیات چنین می‌گوید:

«وی یکی از بزرگان شیعه است که بیشتر قرآن را در هشت سالگی حفظ کرد و در اصول شیعه به حد اعلای خود رسید؛ به طوری که از شهرهای مختلف برای درک محضر او به بغداد هجرت می‌کردند ... وی زیبارو، راست‌گفتار، خوش‌مشرب، با علم گسترده و بسیار اهل خشوع، عبادت و شب زنده دار بود و همیشه باطهارت و وضو به سر می‌برد».

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۳۹

از جمله نام‌آورترین اساتیدی که وی در نزد آنها شاگردی کرده است، می‌توان: جارالله زمخشری، ابوعبدالله نظری مؤلف کتاب الخصائص العلویه، سید عبد الواحد آمدی، شیخ طبرسی صاحب احتجاج، قطب راوندی، فضل بن حسن طبرسی، شیخ ابوالفتوح رازی و ... را نام برد.

وی در حالی که ۹۹ سال از زندگانی پربارش را سپری کرده بود، در شهر حلب سوریه به جانان پیوست و پیکرش را در کنار کوه جوشن به خاک سپردند.

تألیفات وی:

۱- مناقب آل ابی طالب علیهم السلام؛

۲- مثالب النواصب؛

۳- المخزون المکنون فی عیون الفنون؛

۴- مائدهٔ الفائدهٔ؛

۵- المثال فی الامثال و ...

۴۰- محمد بن ادریس (۵۴۳- ۵۹۸ ق)

بروجری، آقا حسین طباطبایی - مترجمان: حسینیان قمی، مهدی - صبوری، م، منابع فقه شیعه، ۳۱ جلد، انتشارات فرهنگ سبز، تهران - ایران، اول، ۱۴۲۹ ه ق

منابع فقه شیعه؛ ج۲۲، ص: ۳۹

ابوعبداللّه محمد بن احمد ادریس عجلی حلّی. از فحول علما و فقهای شیعه.

وی در شهر حلّه زاده شد. شیخ طوسی، نیای مادری وی به شمار می‌آید. به حریت فکر معروف است.

ابن داود در رجال خود می‌گوید: «ابن ادریس، پیشوای فقهای حلّه، متقن در علوم و دارای تصنیفات بسیار است».

شهید اول نیز او را با عبارات: شیخ، امام، علامه، شیخ العلماء، رییس مذهب ستوده است.

استادان وی که در محضرشان آموخت، عبارتند از: دایی وی (ابن علی طوسی)، شیخ عماد محمد بن ابی القاسم طبری، حسن بن رطبه سواری و ...

شاگردانش: شیخ نجیب الدین بن نما حلّی، شمس الدین فخار بن معد موسوی و ...

ابن ادریس– عالم بزرگوار جهان تشیع– در شهر حلّه جان به جان آفرین تسلیم کرد و در همانجا به خاک سپرده شد.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۴۰

تألیفات وی:

۱– السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی؛

۲– کتاب التعلیقات؛

۳– خلاصهٔ الاستدلال و ...

قرن هفتم

۴۱– ورام بن ابی فراس (؟– ۶۰۵ ق)

عالم و فقیه بزرگ شیعه در قرن ششم و هفتم هجری.

در شهر حلّه زاده شد. وی نیای مادری سید رضی الدین بن طاووس و از نسل مالک اشتر نخعی است. خاندان ورام از فقهای جلیل القدر بودند. در آغاز مانند خاندان خود، شغل نظامی داشت اما از آن کناره گرفت و به زهد و تقوی پرداخت و در گروه فقیهان بنام قرار گرفت. وی در همان شهر حلّه، چشم از جهان بربست.

تألیفات وی:

۱– تنبیه الخواطر و نزههٔ النواظر؛

۲– مسالهٔ فی المواسعهٔ والمضایقهٔ.

۴۲– ابن اثیر (۵۵۵– ۶۳۰ ق)

ابوالحسن علی بن ابی الکرام محمد بن عبدالکریم بن عبدالله شیبانی. تاریخ‌نگار، ادیب، نسب‌شناش و محدث. ملقب به عزّالدین و مشهور به ابن اثیر جزری.

وی در جزیرهٔ ابن عمر زاده شد و دورهٔ جوانی خود را در موصل گذراند. در موصل، شام و بغداد نزد استادان بنامی چون ابومحمد عبدالله بن علی بن سویده، ابوالقاسم یعیش بن صدقه، عبد المنعم بن کلیب حرانی و ... دانش روزگار را فرا گرفت.

ابن خلّکان می گوید: «ابن اثیر، حافظ حدیث بود و تواریخ را از برداشت و انساب عرب را نیک می‌دانست و به اخبار عرب واقف بود».

وی در بغداد درگذشت و به خاک سپرده شد.

تألیفات وی:

۱– اللباب فی تهذیب الانساب؛

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۴۱

۲- اسد الغابهٔ فی معرفهٔ الصحابه؛

۳- الکامل فی التاریخ؛

۴- التاریخ الباهر فی الدوله الاتابکیهٔ و ...

۴۳- ابن حاجب (۵۷۰- ۶۴۶ ق)

ابوعمرو جمال الدین عثمان بن عمر. نحوی و فقیه مالکی.

خانـدان وی از کردان، ساکن دونه قریه‌ای در همـدان بودنـد و پـدر وی مردی سپاهی و از حاجبان دستگاه امیر عزالـدین موسک صلاحی بود و به همین خاطر وی را ابن حاجب گفتند و بر آن شهرت یافت.

ابن حـاجب در اسنا- شـهری در منطقـهٔ صـعید مصـر- زاده شـد. وی در قاهره به فراگرفتن قرآن کریم پرداخت و سـپس فقه مالکی آموخت.

استادانی که در نزدشان شاگردی کرد، از جمله: ابوالجود غیاث بن فارس لخمی، شاطبی، ابومنصور ابیاری، ابوالحسین بن جبیر، امام شاذلی و ... بودند.

ابن خلـدون از وی، نه تنها به نحوی و فقیه ارجمنـد یاد می‌کنـد که وی را اصولی بزرگ می‌دانـد. از خاکجای او اطلاعی در دست نیست.

تألیفات وی:

۱- الکافیهٔ؛

۲- الامالی النحویه؛

۳- المختصر فی فروع/ جامع الامهات؛

۴- منتهی السؤال و الامل فی علمی الاصول و الجدل و ...

۴۴- سید علی بن طاووس (۵۸۹- ۶۶۴ ق)

سیـد رضـی الـدین علی بن موسـی بن جعفر بن طـاووس. فقیه نـام‌آور، ادیب گرانقـدر و شـاعری چیره‌دست. از نوادگان امام حسـن مجتبی و امام سجاد علیهما السلام.

وی در شهر حلّه زاده شد و در همانجا هم تحصیلات ابتدایی خود را گذراند.

موضوع تألیفات وی بیشتر در خصوص ادعیه و زیارات است. چندی نقابت علویان را پذیرفت تا بتواند به امور شیعیان بپردازد.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۴۲

وی در ۷۵ سالگی درگذشت و در حرم امیرالمومنین علیه السلام به خاک سپرده شد.

تألیفات وی:

۱- المهمـات و التتمات (۱۰ جلـد که هر کـدام بـا عنوان مستقل چاپ شـده است: فلاح السائل، زهره للربیع، جمال الاسـبوع، اقبال الاعمال و ...).

۲- کشف المحجه لثمرة المهجه؛

۳- مصباح الزائر و جناح المسافر؛

۴- اللهوف علی قتلی الطفوف؛

۵- مهج الدعوات و منهج العنایات؛

۶- فرج المهموم؛

۷- الاستخارات و ...

۴۵- محقق حلّی (۶۰۲- ۶۷۲ ق)

ابوالقاسم جعفر بن حسن یحیی بن حسین سعید هذلی حلّی، ملقب به نجم الدین ومعروف به محقق حلّی.

فقیه گرانمایه، محدث ارجمند، ادیب، شاعر، منشی و عالم امامیه و مرجع تقلید شیعه در دورهٔ خود.

در حلّه زاده شد و نخست در نزد پدر خود حسن بن یحیی بن سعید، مقدمات علوم روزگار را خواند و آن را پشت سر گذارد. پس از آن در نزد استادان آن دوره که مشایخ وی در قرائت و روایت نیز بودند، بهره‌ها برد:

نجیب الدین محمد بن جعفر بن ابوالبقاء هبه الله. نما حلّی الربعی، سید فخار بن معد موسوی، شیخ مفید الدین محمد بن جهم حلّی و ...

در سرودن شعر، بسیار چیره‌دست بود و در نگاشتن نثر، نوآفرین. نگاشته‌هایش در نهایت فصاحت، بلاغت و جزالت بود.

شاگردانی که در نزدش درس آموختند، عبارتند از:

حسن بن یوسف بن مطهر حلّی- مشهور به علامه ذایع الصیت [/ پرآوازه]- حسن بن داود حلّی، سید غیاث الدین عبدالکریم صاحب فرحه الغری، سید جلال الدین محمد بن

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۴۳

علی بن طاووس، جلال الدین محمد بن محمد کوفی هاشمی، نجم الدین طمان بن احمد عاملی شامی و ...

اعیان الشیعه و برخی کتب رجال، سال درگذشت وی را ۶۷۶ ق گزارش کردند. وی در همان شهر حلّه درگذشت و به خاک سپرده شد.

تألیفات وی:

۱- شرائع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام؛

۲- النافع (مختصر الشرائع)؛

۳- المعتبر فی شرح المختصر؛

۴- اصول الدین؛

۵- شرح نکت النهایه و ...

۴۶- علی بن عیسی اربِلی (؟- ۶۹۳ ق)

ابوالحسن علی بن عیسی بن ابی الفتح اربلی. سیره‌نویس، تاریخ‌نگار، شاعر، متکلم و عالم امامیهٔ قرن هفتم هجری.

وی در اربِل یکی از شهرهای شمال عراق زاده شد. پدرش حاکم اربل بود. فرزندان و نوه‌های وی همه از علما و ادبای زمان خود بودند.

فضل بن روزبهان عالم متعصب اهل تسنن دربارهٔ وی می گوید:

«امامیه متنفق‌اند که علی بن عیسی اربلی از بزرگ‌ترین علمای آنهاست و آثارش هیچگاه کهنه و پوسیده نمی‌شود. او قابل اعتماد و مورد وثوق در نقل است».

وی در نزد اساتید بنامی چون: سید بن طاووس صاحب کتاب اقبال الاعمال، علی بن فخار، ابن ساعی بغدادی و ... شاگردی کرد و آموخت و شاگردانی را چون: علامه حلّی، شیخ رضی الدین (برادر علامه حلّی) و ... تربیت کرد.

عیسی اربلی در بغداد درگذشت و در خانهٔ مسکونی خود به خاک سپرده شد.

تألیفات وی:

۱- کشف الغمهٔ فی معرفه الائمهٔ؛

۲- المقامات؛

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۴۴

۳- دیوان اشعار؛

۴- کتاب الطیف.

قرن هشتم

۴۷- سید هبهٔ الله موسوی (؟-؟)

ابو محمد سید هبهٔ الله حسن موسوی. فاضل، عالم کامل، محدث جلیل القدر و فقیه امامیه.

وی همروزگار علامهٔ بزرگوار حلّی بود.

تنها کتاب وی، المجموع الرائق من ازهار الحدائق است که به اشتباه به شیخ صدوق نسبت داده شده و این کتاب اخبار، کلام، فقه و ... را در بردارد و در دو جلد بزرگ است.

از زادروز، درگذشت و خاکجای وی اطلاعی در دست نیست.

۴۸- شهید اول (۷۳۴- ۷۸۶ ق)

شیخ شمس الدین ابو عبدالله محمد بن شیخ جمال الدین مکی، معروف به شهید اول یا شهید علی الاطلاق. فقیه، عالم امامیه و از نوابغ اجتهاد.

وی در جزین از توابع جبل عامل زاده شد. نخست، نزد پدر و برخی از علمای جبل عامل به کسب دانش پرداخت و به دلیل هوش سرشار و حافظهٔ قوی، دیگر در آنجا تشنگی‌اش رفع نمی‌شد و این شد که در ۱۶ سالگی عازم عراق گردید.

نخست، در شهر حلّه، شاگردی فخرالمحققین فرزند علامه حلّی را کرد و پس از یک سال یعنی در سال ۷۵۱ ق به دریافت اجازه نایل شد. از آن پس بود که سفرهای دیگر خود را به طور جدی برای کسب فیض بیشتر از علما آغاز کرد.

وی به مدرسهٔ بزرگ کربلای معلا و به حوزهٔ درس سید عمیدالدین اعرجی حائری، برادرش سید ضیاء الدین و سید عالم الدین موسوی حائری پیوست و بهره‌ها برد و از مشایخ یاد شده به دریافت اجازاتی نایل گردید و در همانجا بود که با تدریس و فتوا، آوازهٔ بلندی یافت.

از آنجا راهی بغداد، مکهٔ معظّمه، مدینهٔ منوّره، فلسطین، شام و مصر شد و از علمای فریقین سنی و شیعی بهره‌مند گردید و اجازات مفصلی را نیز به دست آورد.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۴۵

در دمشق بود که زانوی ادب و شاگردی در نزد حکیم متألّه قطب الدین رازی بویهی گذارد و از او فیض برد و بسیار آموخت.

وی با دلی متّقی و علمی ناب به زادگاه خود جزین برگشت و در آنجا مدرسهٔ فقهی بنیان کرد و سپس با همتی والا، حوزهٔ این مدرسه را تا شام گسترش داد که در آن نوآوری‌های فقهی به ظهور گذاشت. آوازهٔ شهید اول چنان در گوشه و کنار پیچید که سلطان علی بن المؤید حاکم خراسان و رهبر و زعیم روحی سربداران خراسان به سوی وی نامه‌ای مبنی بر در دست گرفتن حکومت سربداران فرستاد.

از اینجا بود که زندگی سیاسی شهید اول آغاز می‌شود و با توجه به این که وی از زادگاهش جزین به شام کوچیده و در آنجا جایگیر شده بود و در سرای خود تدریس و مجلس بحث و مناظره را ترتیب می‌داد، حکومت وقت به دقت وی را تحت نظر داشت.

نخستین کاری که بر خود فریضه می‌دانست، وحدت بین مسلمانان سنی و شیعه و برانداختن مغولان و حکومت جور بود و در این راستا، از هیچ کوششی دریغ نمی‌ورزید.

اما شاگرد وی محمد مالوشی از علمای کرد شیعه با وی اختلاف نظر پیدا کرد و آن این‌که، صفات الهی را به حضرات معصومین علیهم السلام منسوب می‌دانست که شهید اول وی را تکفیر کرد و کار به کارزار و کشته شدن شیخ مالوشی کشید. همین مسأله پس از چندی به دست و دسیسهٔ جانشین شیخ مالوشی یعنی شیخ تقی الدین جبلّی خیامی و شهادت جمع کردن و امضا نمودن بسیاری از شیعیان مرتد و اتباع مالوشیه، منجر به حکم تکفیر وی از سوی قاضیان بیروت و صیدا و سرانجام قاضی شافعی شام شیخ عباد بن جماعه گردید و پس از آن که به شهید اول توبه ارائه شد و وی از آن سرباز زد، وی را در قلعهٔ رحبهٔ دمشق زندانی و پس از آن سر وی را قطع کردند و پیکرش را به دار آویختند و سنگسار کردند و سپس سوزاندند- رضوان الله تعالی علیه.

شاگردانی که در نزد وی آموختند و رویهٔ او را عملًا دنبال کردند، سه فرزند او شیخ رضی الدین محمد، شیخ ضیاء الدین علی، شیخ ابومنصور الحسن و بسیار دیگر مانند حسن بن سلیمان حلّی صاحب مختصر البصائر و شیخ شمس الدین محمد بن عبدالعلی کرکی عاملی و ... بودند.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۴۶

شهید اول، آثار گرانقدری را از خود به یادگار گذاشت که بالغ بر بیست عنوان می‌شود.

تألیفات وی:

۱- اللمعهٔ الدمشقیهٔ؛

۲- غایهٔ المراد فی شرح الارشاد؛

۳- البیان فی الفقه؛

۴- المزار؛

۵- الدرهٔ الباهرهٔ من الاصداف الطاهرهٔ؛

۶- الدروس؛

۷- الذّکری و ...

قرن نهم

۴۹- ابن فهد حلّی (۷۵۷- ۸۴۱ ق)

جمال الدین ابوالعباس احمد بن محمد بن فهد اسدی حلّی. فقیه و عالم امامیه، جامع کمالات ظاهری و باطنی.

وی در شهر حلّه زاده شد. در علوم گوناگون از جمله تاریخ، کلام، علوم غریبه و ...

دست داشت و تألیفاتی دارد.

آنچه این عالم امامیه را از دیگر علما و فقها متماز می‌کند، مشرب عرفانی، سیر و سلوک و زهد و تقوای اوست و در میان جمیع علما و فقها نیز بدین خاطر مشهور است.

صاحب روضات الجنات دربارهٔ وی می‌نویسد:

«عالم عارف پر از اسرار، کاشف اسرار فضائل ... بی‌نیاز از توصیف و تعریف می‌باشد.

وی جامع معقول و منقول، فروع و اصول ظاهری و باطنی و علم و عمل است».

وی در مناظره و بحث، تسلط و اشرافی به کمال داشت. در بحثی و با حضور حاکم عراق دربارهٔ امامت و ولایت، علمای اهل سنت را مجاب و برآنها چیره شد؛ به نحوی که حاکم عراق مذهب تشیع را اختیار کرد و خطبه‌های خود را به نام امیرالمومنین علی و فرزندان پاک ایشان علیهم السلام می‌خواند.

استادانی که ابن فهد حلّی در نزد آنها شاگردی کرد و آموخت، عبارتند از: شهید اول،

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۴۷

فخرالمحققین، فاضل مقداد سیوری، شیخ علی بن خازن فقیه حائری و ...

از جمله شاگردانی که در محضر وی درس آموختند: شیخ علی بن هلال جزائری، فقیه نامی شیعه ابن العشره کروانی عاملی، محمد نور بخش و ...

ابن فهد پس از عمری مجاهده و مطالعه، در ۸۴ سالگی در کربلای معلّی درگذشت و خاکجای وی کنار خیمه‌گاه قرار دارد.

تألیفات وی:

۱- آداب الداعی؛

۲- استخراج الحوادث؛

۳- اسرار الصلاه؛

۴- التحصین فی صفات العارفین؛

۵- عدهٔ الداعی ونجاح الساعی و ...

۵۰- حسن بن سلیمان حلّی (۸۰۲-؟)

عزّالدین حسن بن سلیمان حلّی. فقیه و محدث شیعی و از شاگردان ممتاز شهید اول.

برخی وی را حلبی و برخی از مردم جبل عامل می‌دانند. در نزد شهید اول (شیخ شمس الدین محمد مکی) و سید بهاء الدین علی بن عبدالکریم نیلی شاگردی کرد، آموخت و از شهید اول اجازهٔ روایت گرفت.

حسین بن محمد بن حسن حمویانی و تاج الدین عبدالحمید بن احمد هاشمی زینی، از وی اجازهٔ روایت داشتند.

خاکجای وی مشخص نیست.

تألیفات وی:

۱- مختصر البصائر لمنتخب البصائر؛

۲- المختصر؛

۳- الرجعه؛

۴- تفضیل محمد صلی الله علیه و آله وآله علی الانبیاء ...؛

۵- احادیث الذّر.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۴۸

۵۱- حسن بن ابی الحسن دیلمی (- ح ۸۴۱ ق)

ابو محمد حسن بن ابی الحسن محمد دیلمی فقیه، محدث، عالم به عرفان در قرن نهم هجری. علمای بزرگ و همچنین صاحبان بحار الانوار و وسائل الشیعه از وی به عنوان موثق و معتمد یاد می‌کنند و از کتاب‌هایش بهره می‌برند.

تألیفات وی:

۱- ارشاد القلوب الی الصواب؛

۲- اعلام الدین فی صفات المومنین؛

۳- غرر الاخبار و درر الآثار؛

۴- الاربعون حدیثاً.

قرن دهم

۵۲- ابراهیم بن علی کفعمی (۸۶۴- ۹۰۵ ق)

ابراهیم بن علی بن حسن بن محمد بن صالح عاملی کفعمی، ملقب به تقی الدین. عالم و فقیه بزرگ شیعه از مردم جبل عامل.

وی در روستای کفر عیمای جبل عامل زاده شد. همانجا در نزد پدر خود علی بن ابراهیم، درس‌های نخستین را فرا گرفت. پس از به پایان رساندن درس‌های نخستین، به کربلای معلّی رهسپار شد و چندی در آنجا ماند و درس گرفت و آموخت.

مشایخی که وی هم از آنها اجازهٔ روایت گرفت و در نزدشان شاگردی کرد:

علی بن ابراهیم صالح کفعمی (پدر وی)، حسین بن ساعد حسینی حائری صاحب تحفهٔ الابرار فی مناقب الائمهٔ الاطهار، سید علی بن عبدالحسین بن سلطان موسوی حسینی صاحب رفع الملامه.

صاحب امل الامل وی را ادیب، شاعر و ثقه می‌نامد. صاحب تکلمهٔ الرجال شیخ عبدالنبی کاظمی دربارهٔ وی می گوید:

«وی از فاضلان، محدثان، راست‌کرداران و پرهیزگاران بنام و حد میان شهید اول و ثانی بود و آثار بسیاری دارد.»
کفعمی در همان روستای کفرعیما درگذشت و همانجا به خاک سپرده شد.
منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۴۹
تألیفات وی:
۱- المصباح (الجنهٔ الواقیهٔ والجنهٔ الباقیهٔ)؛
۲- مختصر؛
۳- البلد الامین والدرع الحصین؛
۴- نهایت الارب فی امثال العرب؛
۵- النخبهٔ و ...

۵۳- ابن ابی جمهور احسائی (۸۴۰- ب ۹۱۲ ق)

ابوجعفر محمد بن زید الدین ابی الحسن علی بن حسام الدین بن ابی جمهور. عالم، فقیه، محدث، متکلم و عارف بزرگ شیعه.
وی در احساء واقع در عربستان شرقی در کنار خلیج فارس زاده شد و در همانجا به تحصیل علوم شرعی و ادبی پرداخت. پدر و نیای بزرگ وی ابراهیم، از علمای بزرگ احساء بودند و در چنین فضایی ابی جمهور پرورش یافت؛ پس می‌توان گفت نخستین استاد وی پدرش بود.
وی که گام‌های نخستین علوم را پشت سر گذارده بود، برآن شد تا برای رسیدن به کمال سفر کند؛ به همین خاطر به عراق رفت و در نجف جایگیر شد و در نزد بزرگی چون: شیخ عبدالکریم فتال نیشابوری شاگردی کرد و درس آموخت. پس از چندی به خانهٔ خدا رهسپار شد و حج گزارد و چندی در احساء ماند و سپس به کربلای معلّا رفت و از آنجا به نجف اشرف بازگشت. پس از چندی به قصد زیارت ثامن الائمه به مشهد مقدس روانه شد و پس از ورود، سید محسن رضوی که از فضلای بزرگوار مشهد بود به پیشواز وی رفت و در خانهٔ خود میهمانش کرد و این زمانی بود که سید محسن رضوی در نزد چنین استادی زانوی ادب بر زمین زد و شاگردی کرد.
ابن ابی جمهور به چیره‌دستی در مناظره معروف است و یکی از همین مناظرات وی میان خود و یک عالم اهل سنت هراتی بود که طی سه جلسه سرانجام عالم هراتی شکست خورد و به درخواست شاگردان ابی جمهور، کتابی به نام مناظره بین الغروی و الهروی، که همه مربوط به همین مناظره بود، نگاشته شد.
منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۵۰
ابن ابی جمهور پس از پانزده سال ماندن در مشهد مقدس، سفر دوم خود به خانهٔ خدا را آغاز کرد و پس از گزاردن حج به نجف اشرف رفت و دو سال در آنجا بود و سپس به مشهد مقدس بازگشت و تا پایان روزگار خود در آنجا ماند و زندگی کرد.
استادانی که وی در نزد آنها آموخت، پدر بزرگوارش شیخ زین‌الدین علی احسائی، سید شمس‌الدین محمد موسوی احسائی، شیخ حسن بن عبد الکریم فتال غروی و شیخ علی بن هلال جزائری بودند.
شاگردانش نیز سید محسن رضوی، شیخ ربیعه جزائری، سید شرف الدین طالقانی، شیخ علی کرکی معروف به محقّق ثانی و ... بودند.
ابن ابی جمهور، چون در محبت اهل بیت افراط کرد و می‌کوشید تا میان عرفان، فلسفه و کلام را آشتی دهد و هماهنگی ایجاد

کند، در میان گروهی از علما و فقها جنجال برانگیز شده است! به هر روی در این که وی عالمی است عارف و شیعه، شک نیست.
از خاکجای وی اطلاعی در دست نیست.
تألیفات وی:
۱- عوالی اللآلی [/ غوالی اللآلی]
۲- الاقطاب الفقهیهٔ والوظایف الدینیهٔ علی مذهب الامامیهٔ؛
۳- درر اللئالی؛
۴- زاد المسافرین فی اصول الدین؛
۵- المجلی و ...

۵۴- محقق کرکی (؟- ۹۳۷ تا ۹۴۱ ق)

شیخ نورالدین علی بن الحسین بنت عبد العالی کرکی، معروف به محقق ثانی. عالم و فقیه امامیه در قرن دهم هجری.
وی از علمای جبل عامل بود و تحصیلات خود را در شام و عراق تکمیل کرد و پس از تکمیل مراتب علمی و عملی، بنا به درخواست شاه تهماسب به ایران سفر کرد و شیخ الاسلام رسمی ایران شد. از زادروز وی اطلاعی در دست نیست.
استاد وی، شیخ علی بن هلال جزائری بود و از او بسیار آموخت.
منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۵۱
شاگردانی که در نزدش شاگردی کردند و درس گرفتند، عبارتند از:
شیخ زین الدین فقعانی، شیخ احمد بن محمد بن ابی جامع، شیخ نعمت الله بن شیخ جمال الدین، احمد بن الشیخ شمس الدین و ...
وی در نجف اشرف درگذشت.
تألیفات وی:
۱- اثبات الرجعه؛
۲- احکام الارضین؛
۳- جامع المقاصد؛
۴- نفحات اللاهوت؛
۵- حاشیهٔ المختصر النافع و ...

۵۵- شهید ثانی (۹۱۱- ۹۶۶ ق)

شیخ زین الدین بن علی بن احمد عاملی جبعی، معروف به شهید ثانی. فقیه نامدار و عالم بزرگوار شیعه.
وی در جبع از شهرهای جبل عامل و در خانواده‌ای از اهل علم و فقاهت زاده شد.
در آغاز، تحصیلات مقدماتی را نزد پدر خود نورالدین علی بن احمد گذراند. سپس به شهر میس کوچید و در محضر شیخ علی بن عبد العالی میسی به تحصیلات خود ادامه داد و کتاب‌های شرایع الاحکام محقق حلّی و ارشاد و قواعد علامه حلّی را در نزد او خواند. پس از آن به کرک نوح رهسپار شد و نحو و اصول را نزد سید جعفر کرکی فرا گرفت و پس از سه سال اقامت در آنجا به

دمشق سفر کرد و در محضر شیخ محمد بن مکی، پاره‌ای از کتب طب، حکمت و هیأت را آموخت. سپس به مصر رفت و در درس شانزده استاد برجسته به آموختن علوم عربی، اصول فقه، هندسه، معانی و بیان، عروض، منطق، تفسیر و ... همت گماشت.

وی سـفرهای بسیاری در دوران زندگانی خود داشت که یکی از آنها و مؤثرترین آن، سفر به روم شرقی قسطنطنیه بود. در آنجا بود که پس از ارائـهٔ رساله‌ای به قاضـی عسـکر محمـد بن محمد بن قاضـی زادهٔ رومی که دربارهٔ ده علم بود، به اجازه و پیشـنهاد وی به تدریس در «مدرسهٔ نوریهٔ» بعلبک مشغول شد و مدیریت آنجا به او واگذار گردید.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۵۲

پس از جـایگیر شـدن در بعلبـک، در سایـهٔ آوازهٔ علمی خود مرجعیت یـافت و دانشـمندان از دور دست‌ترین جای‌ها برای استفاضـهٔ علمی نزد وی می‌آمدند.

وی در این شـهر، تـدریس جامع (تـدریس پنج‌گانـهٔ جعفری، حنفی، شافعی، مالکی، حنبلی) را آغاز کرد و در حقیقت فقه مقارن و عقاید تطبیقی را درس داد.

صاحب روضات الجنات آورده:

«تاکنون در جمع دانشـمندان بزرگ و برجسـتهٔ شـیعه کسـی را به یاد ندارم که از لحاظ شـکوه شخصـیت، سـعهٔ صدر، خوش‌فهمی، حسن سـلیقه، داشتن نظم و برنامهٔ تحصـیلی، کثرت اساتید، ظرافت طبع، معنویت سخن و پختگی، به پای شهید ثانی برسد ... وی در ردهٔ پس از معصومان علیهم السلام قرار دارد».

شهیـد ثانی در رؤیایی صادقه، شـهادت خود را چنین دیـده که: «در عالم رؤیا سـید مرتضـی علم الهدی را دیدم که مجلس ضـیافتی تشـکیل داده و علمـای امامیه و شـیعه در آن شـرکت داشـتند. وقتی وارد مجلس شـدم، سـید مرتضـی از جا برخاست و به من تهنیت گفت و دستور داد در کنار استاد شهید اول بنشینم».

شهید ثانی به فتوای قاضـی صـیدا مبنی بر رافضی و شیعی بودن، به دستور حاکم ترکان عثمانی سلطان سلیم تحت پیگرد قرار گرفت تا وی را زنـده به دربار بیاورند اما وزیر وی رسـتم پاشا که مأمور به دسـتگیر کردن شـهید ثانی بود، وی را در قسـطنطنیه به شـهادت رساند که البته به همت سـید عبدالرحیم عباسی، رستم پاشا قصاص شد و به هلاکت رسید و خون شهید ثانی هدر نشد. پیکر شریف وی را پس از سه روز به دریا افکندند.

تألیفات وی بی‌شـمار است؛ طوری که در امل الامل آمـده که از شـهید ثانی دو هزار مجلد کتاب به جای است که دویست عدد آن به دستخط خود شهید ثانی بوده است.

تألیفات وی:

۱- منیهٔ المرید فی ادب المفید و المستفید؛

۲- روض الجنان فی شرح ارشاد الاذهان؛

۳- حقائق الایمان؛

۴- البدایه فی علم الدرایه؛

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۵۳

۵- الفوائد العلمیهٔ فی شرح النفلیهٔ؛

۶- مسالک الافهام؛

۷- الروضهٔ البهیهٔ فی شرح اللمعهٔ الدمشقیهٔ و ...

– قرن یازدهم

۵۶– طُریحی (۹۷۹– ۱۰۸۵ ق)

فخرالدین بن محمد علی، معروف به شیخ طریحی. فقیه، فاضل، محدث، قرآن پژوه و شاعر شیعهٔ امامیه.

انتساب وی به احمـد بن طریح، جد عالی مقامش بود. دربارهٔ زادگاه وی اطلاعی در دست نیست. وی از پرهیزگارترین و پارساترین مردم روزگار خویش بود. بسیاری وی را امام و پیشوا و عارف زمانهٔ خویش می‌دانستند. وی با شیخ حرّ عاملی و مجلسی اول و دوم همروزگار بود.

استادانی که وی نزد آنها بهره‌ها برد و آموخت، شیخ محمد بن جابر عاملی مجفی، شیخ محمود بن حسام شرفی، شرف الدین علی بن حجه الله شوستانی و عمویش محمد حسین طریحی بودند.

شاگردان وی نیز، برادرزاده‌اش حسام الـدین طریحی، فرزنـدش صـفی‌الدین طریحی، سید هاشم بحرانی صاحب تفسیر البرهان، میر محمود کاظمی و شیخ محمد امین کاظمی بودند.

شیخ طریحی بیش از ۴۰ جلد کتاب نگاشت که درعلوم گوناگون بود. وی در رماحیـهٔ بغداد درگذشت و در پشت حرم علوی علیه السلام به خاک سپرده شد.

تألیفات وی:

۱– مجمع البحرین و مطلع النیّرین؛

۲– المستطرفات فی شرح نهج الهداه؛

۳– الاحتجاج فی مسائل الاحتیاج؛

۴– ایضاح الحساب فی شرح خلاصهٔ الحساب؛

۵– تحفهٔ الوارد و عقال و الشارد و ...

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۵۴

قرن دوازدهم

۵۷– سید ولی الله رضوی (؟–؟)

سید ولی الله بن نعمهٔ الله حسین رضوی حائری. عالم، فاضل و فقیه امامیه. همروزگار شیخ بهایی. از زندگانی و درگذشت وی بیش از این یافته نشد.

تألیفات وی:

۱– مجمع البحرین فی فضائل السبطین؛

۲– کنز المطالب فی فضائل علی بن ابی طالب علیه السلام؛

۳– منهاج الحق و الیقین.

۵۸– حر عاملی (۱۰۳۳– ۱۱۰۴ ق)

محمد بن حسن بن علی بن محمد بن حسین، معروف به شیخ حرّ عاملی و ملقب به شیخ الاسلام. فقیه، محدث، ادیب، شاعر، ثقه و عالم بزرگ شیعه.

وی در روستای مشغره در منطقهٔ جبل عامل لبنان چشم به جهان گشود. منطقهٔ جبل عامل به دست مبارک ابوذر غفاری شیعه شد و به جان و دل، محبت اهل بیت علیهم السلام را پذیرا گشت.

حرّ عاملی از نوادگان حر بن یزید ریاحی یار جانباز حسین بن علی علیه السلام است و خانوادهٔ او همه از بزرگان علم و معرفت شیعه بودند. وی سفرهای متعددی به عتبات عالیات کرد و پس از آن به زیارت ثامن الائمه حضرت رضا علیه السلام مشرف شد و چندی در آنجا جای گرفت و ماندگار شد.

از آنجا به خانهٔ خدا و عتبات عالیات رفت و سپس به اصفهان رهسپار شد و به دیدار علامه مجلسی رسید و هر دو به یکدیگر اجازهٔ روایت دادند و علمای آن شهر ترتیب دیدار وی را با شاه سلیمان صفوی دادند و شاه با شیخ حر عاملی و نفوذ، جذبه و تأثیر وی در نزد علمای شیعه آشنا شد و چنین شد که وقتی به مشهد مقدس بازگشت، از سوی شاه ایران به قاضی القضاتی منصوب و پس از چندی از علمای بزرگ آن دیار گشت.

شیخ حر عاملی از اندک کسانی است که در سرودن شعر برای حضرات معصومین علیهم السلام با چیرگی و توانایی شگفت‌انگیز، از دیگران پیشی گرفته است و چکامه‌های (/ قصاید)

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۵۵

وی در ستایش آن بزرگواران بسیار است و بیست هزار بیت را شامل می‌شود.

استادانی را که وی در نزدشان شاگردی کرد، عبارتند از: پدر بزرگوارش حسن بن علی، عمویش شیخ محمد بن علی، نیای مادری‌اش شیخ عبدالسلام بن محمد حر، دایی پدرش شیخ علی بن محمود عاملی که همه از روستای مشغر بودند؛ شیخ زین‌الدین صاحب معالم فرزند شهید ثانی، شیخ حسین ظهیری در روستای جبع؛ و در دیگر نقاط، مثل: سید میرزا جزایری نجفی، آقا حسین خوانساری، سید هاشم توبلی بحرانی و ...

وی شاگردان بسیاری را نیز پرورش داد که برخی از آنها عبارتند از: شیخ مصطفی بن عبدالواحد بن سیار حویز، شیخ محمد رضا و حسن فرزندان شیخ مصطفی، مولی محمدتقی دهخوارقانی قزوینی و ...

شیخ حر عاملی در ۷۲ سالگی و در جوار حضرت امام رضا علیه السلام، در کنار مدرسهٔ میرزا جعفر به خاک سپرده شد.

۵۹- مجلسی ثانی (۱۰۳۷- ۱۱۱۱ ق)

محمد باقر بن محمد تقی بن مقصود معروف به مجلسی ثانی. فقیه، محدث، رجالی و عالم عقلی بزرگ شیعه.

خاندان وی همگی از بزرگان علم و فضل بودند. پدر بزرگ وی، عالم نامدار ابونعیم اصفهانی صاحب حلیهٔ الاولیاء و پدر وی، محمد تقی مجلسی معروف به مجلسی اول، صاحب اجتهاد و کرامات بودند و محمدباقر مجلسی، در چنین فضایی پرورش یافت و آموزش دید.

علامه مجلسی، در علوم مختلف اسلامی همچون تفسیر، اصول و درایت و علوم عقلی مانند فلسفه، منطق، ریاضیات، طب، نجوم، ادبیات و ... سرآمد و چیره‌دست بود.

وی همپای مدارج علمی، به مدارج معنوی و کمالات روحی نیز پرداخت و آن را ملاک معرفت دانست. اساتید وی پدرش مجلسی

اول و آقا حسین خوانساری بودند و مشایخ نقل وی: مولانا محمد صالح مازندرانی، فیض کاشانی، سید علی‌خان مدنی و شیخ حر عاملی.

شاگردانی هم که در نزد وی درس گرفتند و آموختند، از جمله: سید نعمت الله جزائری، کمره‌ای اصفهانی، ماخوری بحرانی، محمد باقر بیابانکی و ... بودند.

مجلسی لقب «علامه» را از بزرگانی چون وحید بهبهانی، علامه بحرالعلوم و شیخ

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۵۶

اعظم، انصاری دریافت کرد و از سوی شاه سلیمان صفوی به «شیخ الاسلام» اصفهان منصوب شد که بالاترین منصب دینی و اجرایی در آن روزگار بود و وی شخصاً و مستقیماً اهتمام به ادارهٔ امور شرعی مسلمانان می‌کرد.

۶۶ اثر از وی به یادگار مانده است که ۱۳ اثر به عربی و ۵۳ اثر آن به فارسی است.

این عالم جلیل القدر در مسجد عتیق اصفهان پس از ۷۴ سال پربار، به خاک سپرده شد.

تألیفات وی:

۱- بحارالانوار الجامعه لدرر اخبار الائمه الاطهار علیهم السلام؛

۲- مرآت العقول؛

۳- حق الیقین؛

۴- زاد المعاد؛

۵- عین الحیاه و ...

قرن چهاردهم

۶۰- محدث نوری (۱۲۵۴- ۱۳۲۰ ق)

میرزا حسین بن محمد تقی نوری طبرسی. محدث، رجالی بزرگ و فقیه شیعی.

وی در روستای یالو از روستاهای اطراف شهرستان نور، زاده شد. هشت سال بیش نداشت که سایهٔ پدر بزرگوارش که از علمای آن سامان بود، از سرش برچیده شد. در همان کودکی به آموختن فقه نزد استاد جلیل القدر محمد علی محلاتی می‌رفت. در دورهٔ جوانی به تهران رهسپار شد تا از علمای بزرگ آنجا مستفیض شود و این شد که در درس عالم نحریر، شیخ عبدالرحیم بروجردی حاضر شد و بهره‌ها برد و دختر همان استاد را نیز به ازدواج خود درآورد. در نوزده سالگی بود که به عراق سفر کرد و برای کسب دانش چهار سال در حوزهٔ علمیهٔ نجف اشرف ماند و آموخت و سپس به ایران بازگشت اما بیش از یک سال در آنجا نماند و دوباره به عراق برگشت و در کربلای معلّی نزد شیخ عبدالحسین تهرانی شاگردی کرد و به دنبال وی دو سال نیز در کاظمین ماند.

در بیست و هشت سالگی به سفر حج و زیارت مدینه مشرف شد و پس از آن به نجف اشرف برگشت و در درس دانشمند فرزانه شیخ مرتضی انصاری حاضر شد و دیری نپایید

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۵۷

که آن عالم به دیار باقی شتافت و وی نیز به مشهد مقدس رهسپار گردید و دو سال بعد باز به عراق بازگشت و در همان موقع استاد بزرگ خود شیخ عبدالحسین تهرانی را نیز از دست داد؛ همان که به وی اجازهٔ روایت داده بود.

محدث نوری از سرشناس‌ترین چهره‌های علمی شیعی است که اخبار و روایات گوناگون را گردآورد و احادیث مختلف را هماهنگ ساخت و آثار پراکنده را سامان بخشید.

بجز استادانی که از وی نام برده شد، وی در نزد استادان به نام دیگری چون: میرزای شیرازی، فتح علی سلطان آبادی، شیخ فضل الله نوری، شاگردی کرد و خود نیز شاگرد برجسته‌ای را به جهان شیعه یعنی شیخ آقا بزرگ تهرانی، شناساند که آقا بزرگ تهرانی در الذریعهٔ خود، وی را «شیخنا» معرفی می کند.

تألیفات وی:

۱- مستدرک الوسائل؛

۲- نفس الرحمان؛

۳- دارالسلام؛

۴- فصل الخطاب؛

۵- جنّهٔ المأوی و ...

۶۱- حاج آقا حسین بروجردی (۱۲۹۲- ۱۳۸۰ ق)

آیت الله حاج آقا حسین طباطبایی بروجردی. از اعاظم علما و مراجع بزرگ شیعه.

وی در یکی از خاندان با اصل و نسب شیعه در شهر بروجرد زاده شد. پدر و نیاکان وی همه از علمای بنام بروجرد بودند و برخی از آنان مقام والای مرجعیت و رهبری مذهبی را برعهده داشتند؛ از جمله: علامه سید مهدی بحرالعلوم طباطبایی، علامه سید علی طباطبایی مؤلف ریاض المسائل و فرزند او سید محمد مجاهد، سید محمد کاظم طباطبایی یزدی مؤلف العروهٔ الوثقی و سید محسن طباطبایی حکیم.

بروجردی در فضایی از علم و تقوا پرورش یافت. هفت سالش بود که به مکتب فرستاده شد و قرائت قرآن، ادبیات و منطق را فرا گرفت. به هیجده سالگی که رسید، برای کسب دانش به اصفهان که مرکز مهم علمی آن دوره بود، رهسپار شد و در حوزهٔ درسی

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۵۸

استادان بزرگ آن سامان درس آموخت؛ از جمله: میرزا ابوالمعالی کلباسی، سید محمد باقر درچه‌ای، میرزا محمد تقی مدرس، آخوند ملا محمد کاشانی و جهانگیر خان قشقایی.

در طی ده سال جایگیر شدن در اصفهان و شاگردی کردن و آموختن، سرانجام در ۲۸ سالگی از سوی سه تن استاد، اجازهٔ اجتهاد برایش صادر شد. از آن تاریخ بود که به تدریس فقه و اصول همت گماشت و جمعی از فضلا در جلسات درس وی حاضر شدند.

پس از مدتی کوتاه، به نجف اشرف رفت و به درس اساطین علم آنجا همچون آخوند ملا محمد کاظم خراسانی، شیخ الشریعهٔ اصفهانی و سید محمد کاظم طباطبایی یزدی حضور یافت و چیزی نگذشت در حوزهٔ نجف اشرف و در میان استادان و طلاب، آوازه‌اش پیچید.

پس از هشت سال پربار در نجف اشرف به اصرار پدر بزرگوار خود حاج سید علی به شهر و دیار خود بروجرد برگشت و ماندنش سی و شش سال به درازا کشید و در این دوران خدمات بسیار ارزنده‌ای کرد که از جملهٔ آن: تشکیل کلاس‌های درس و جمع‌آوری طلاب فاضل، تنظیم حاشیه‌ای بر العروهٔ الوثقی اثر مرحوم سید محمد کاظم طباطبایی یزدی، مبارزهٔ منطقی و جدی علیه فرقه ضالّهٔ بهایی و ریشه‌کن کردن آنها از آن خطه بود.

بروجردی دیدی گسترده نسبت به جهان آن روز خود داشت و پیوسته برای گسترش اندیشه‌های ناب امامیه کوشش بی‌دریغ می کرد و موکداً طلاب را تشویق به آموختن زبان دیگر و ترجمهٔ آثار اندیشمندان خارجی می‌نمود و نمایندگان متبحر و مبرزی را برای تبلیغ شیعه به کشورهای مسلمان‌نشین غیر شیعی گسیل می‌داشت که از آن جمله اعزام شیخ محمدتقی قمی به مصر و شناساندن درست مذهب شیعه به علمای اهل سنت آن سامان بود و همین امر هم باعث شد تا شیخ محمد شلتوت رییس دانشگاه الازهر مصر، فتوایی مبنی بر صحت پیروی از مذهب شیعه صادر نماید و روی همین اصل، کتاب‌هایی از آثار بنام شیعه در مصر منتشر شد و تأثیر بسیاری بر علما و استادان آنجا گذاشت؛ طوری که آنان روش معتدل‌تری را در پیش گرفتند. یکی از کارنامه‌های درخشان مرحوم بروجردی که ارزش بسیار والایی دارد، احیاء، تصحیح و پانوشت بر کتاب‌های علمای پیشین بود که با تلاشی بی‌وقفه و خستگی‌ناپذیر به سرانجامی نیک رسید که آن کتب به قرار زیر است:

الخلاف، تألیف شیخ الطائفه الطوسی؛ جامع الرواة، تألیف شیخ محمد بن علی اردبیلی

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۵۹

حائری؛ قرب الاسناد، تألیف عبدالله بن جعفر حمیری؛ جعفریات (اشعثیات)، منسوب به اسماعیل فرزند امام موسی کاظم علیه السلام؛ چند جلد از مفتاح الکرامه، تألیف سید جواد عاملی؛ منتقی الجمان فی الاحادیث الصحاح و الحسان، تألیف شیخ حسن بن زین الدین عاملی.

وی پژوهنده‌ای سختکوش بود و در احوال راویان حدیث، شناخت طبقات و تعداد روات هر یک از آنان، تحقیقات شایان توجهی کرد که از آن جمله، مجردات اوست بر کتب ارزشمند تشیع: تجرید اسانید الکافی (این کتاب به همت حاج میرزا مهدی صادقی- یکی از شاگردان وی- در ۷۱۴ ص به تازگی در قم به چاپ رسیده است)؛ تجرید اسانید الفقیه؛ تجرید اسانید الامالی؛ تجرید اسانید الخصال؛ تجرید اسانید التهذیب؛ تجرید اسانید الفهرست؛ تجرید اسانید رجال النجاشی.

مرحوم بروجردی حواشی و تعلیقه‌هایی نیز بر آثار مهم در فقه و اصول نگاشت که عبارتند از: حاشیهٔ علی العروة الوثقی؛ حاشیهٔ علی خلاف الشیخ الطوسی؛ شرح کفایه الاصول (استاد وی آخوند خراسانی).

مرحوم بروجردی بجز کسب دانش و تعلیم آن، خدمت به مردم را افضل کارهای خود می‌دانست؛ به نحوی که پیش از رفتنش از این سرای خاکی، برای خود باقیات الصالحات به جای گزارد:

تأسیس مسجد اعظم قم در کنار آستانهٔ حضرت معصومه (س)؛ کتابخانهٔ مسجد اعظم؛ مدرسهٔ علمیهٔ نجف که یکی از نزدیک‌ترین مدارس به حرم مطهر حضرت امیرالمومنین علیه السلام است؛ حسینیه و حمام سامرا؛ مسجد هامبورگ آلمان؛ بازسازی و مرمت چندین مدرسه؛ مسجد و کتابخانه در شهرها و کشورهای مختلف؛ بیمارستان نکویی قم و ...

آیت الله بروجردی در شهر قم، چشم از جهان فرو بست.

بزرگ‌ترین و ماندگارترین اثر مرحوم بروجردی کتاب مستطاب ۳۱ جلدی جامع احادیث الشیعهٔ است که به ترتیب ابواب فقه و در مجلدات جداگانه توسط شاگردان مستعد وی که هر کدام استادی تمام هستند، به پایان رسیده است.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۶۰

تشکر و اعتذار

این بضاعت اندک بندهٔ کمترین است که خود را وام‌دار علوم اهل بیت علیهم السلام می‌دانم و در این جهاد علمی و مساعی جمیل، لازم می‌دانم از فضلا و سروران عزیزم حضرت حجهٔ الاسلام و المسلمین سید احمد رضا حسینی که در امر ویراستاری و نظارت علمی بنده را یاری کردند و حضرت حجهٔ الاسلام و المسلمین آقای مهوری که در ترجمه این مجلد سعی بلیغ مبذول داشتند،

نهایت سپاس و تشکر را کنم. همچنین از برادر فاضل و پژوهشگر آقای کورش منصوری و حجهٔ الاسلام والمسلمین نظری که در پژوهش و ویراستاری ادبی همکار بودند و آقای علی قربانی که تایپ و صفحه‌آرائی این مجلد را انجام دادند، بسیار سپاسگزارم. بر خود لازم می‌دانم از همهٔ محدثان و فقیهانی که در تدوین این اثر جاودان شیعی حضرت آیهٔ اللّه العظمی سید حسین بروجردی طی سال‌ها ممارست و مجاهدت علمی یاری کردند یاد و تقدیری نمایم، بویژه حضرت آیهٔ اللّه حاج شیخ اسماعیل معزی ملایری که در ادامه و استمرار این حرکت فرهنگی مقاوم و نستوه به تعب نفس فراوان، کار را به اتمام رساندند. اجر و پاداش همهٔ عزیزان را به دعای حضرت بقیهٔ اللّه الاعظم روحی له الفداء از آستان ربوبی حضرت عالمیان مسالت دارم و امید دارم آن خورشید پنهان ولایت و هدایت، تلاش همهٔ عزیزان را به دیدهٔ منت، قبول فرمایند.

در پایان، از استادان عالیمقام علوم اسلامی و فرزانگان حوزه‌های علمیه و فرهیختگان دانشگاه‌ها تقاضا دارم با دیدهٔ عفو و ارشاد، خطاها و نقص‌ها را تذکر دهند تا در چاپ‌های بعدی از تذکرهای عزیزان منتفع شویم و عذر این کمترین را در ضعف و قصور ارائهٔ بهتر آثار جاودان اهل بیت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله پذیرا باشند؛ چرا که ان الهدیهٔ علی قدر مهدیها.

والسلام علیکم و رحمهٔ الله و برکاته

احمد اسماعیل تبار

تهران، شهریور ۱۳۸۵ شمسی

برابر با شعبان ۱۴۲۷ قمری

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۶۱

منابع و مآخذ تحقیق

۱. اختیار معرفهٔ الرجال المعروف ب رجال الکشّی. ابی جعفر محمد بن الحسن بن علی الطوسی.
دانشگاه مشهد، ایران، ۱۳۴۸ ش.

۲. اعیان الشیعه. امین، علامه سید محسن. دارالتعارف المطبوعات، بیروت، ۱۴۰۳ ق.

۳. تتمه المنتهی. قمی، شیخ عباس. انتشارات مؤمنین، چاپ اول، قم، ۱۳۸۰ ش.

۴. تنقیح المقال فی علم الرجال. عبداللّه المامقانی. مؤسسهٔ آل البیت لإحیاء التراث، قم، ۱۴۲۴ ق.

۵. جامع الرواهٔ. محمد بن علی الاردبیلی الغروی الحائری. مکتبهٔ آیهٔ اللّه العظمی المرعشی النجفی، ایران، ۱۴۰۳ ق.

۶. خلاصهٔ الأقوال فی معرفهٔ الرجال. العلّامهٔ الحلّی. نشر الفقاههٔ، ایران، ۱۴۱۷ ق.

۷. دانشنامهٔ جهان اسلام. زیر نظر حداد عادل. بنیاد دایرهٔ المعارف اسلامی، تهران، ۱۳۷۴ ش.

۸. دایرهٔ المعارف بزرگ اسلامی. مرکز دائرهٔ المعارف بزرگ اسلامی، چاپ اول، تهران، ۱۳۸۱ ش.

۹. دایرهٔ المعارف تشیع. نشر شهید سعید محبی، چاپ اول، تهران، ۱۳۸۰ ش.

۱۰. دایرهٔ المعارف مصاحب. مصاحب، غلامحسین. شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۸۰ ش.

۱۱. الذریعه الی تصانیف الشیعه. طهرانی، آقا بزرگ. دار الاضواء، بیروت، چاپ سوم، ۱۴۰۳ ق.

۱۲. رجال السیّد بحر العلوم المعروف ب الفوائد الرجالیّهٔ. السید محمد المهدی بحر العلوم الطباطبائی. مکتبهٔ الصادق، ایران، ۱۳۶۳ ش.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۶۲

۱۳. رجال النجاشی. ابوالعبّاس احمد بن علی بن احمد بن العباس النجاشی. مؤسسهٔ النشر الاسلامی، قم، ۱۴۱۸ ق.

۱۴. ریاض العلماء وحیاض الفضلاء. المیرزا عبد اللّه الافندی الاصبهانی. مطبعه خیّام، ایران، ۱۴۰۱ ق.
۱۵. ریاض المحدّثین. محمّد علی بن الحسین النائینی. مکتبهٔ آیهٔ اللّه العظمی المرعشی النجفی، قم، ۱۳۸۱ ش/ ۱۴۲۳ ق/ ۲۰۰۳ م.
۱۶. سیرهٔ النبویهٔ. ابن هشام. دار احیاء التراث العربی، بیروت
۱۷. الفتوح اعثم کوفی. احمد بن علی اعثم کوفی. مترجم محمد بن احمد مستوفی هروی، مصحح طباطبایی مجد، غلامرضا، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم، تهران، ۱۳۸۰ ش.
۱۸. فرهنگ‌نامهٔ دهخدا. دهخدا، علی اکبر. موسسهٔ انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۷۳ ش.
۱۹. فرهنگ‌نامهٔ معین. معین، محمد. انتشارات امیرکبیر، چاپ هیجدهم، تهران، ۱۳۸۰ ش.
۲۰. فهرست کتب الشیعهٔ واصولهم. شیخ طوسی، مکتبهٔ المحقق الطباطبائی، قم، ۱۴۲۰ ق.
۲۱. قاموس الرجال، محمدتقی التستری. مؤسسهٔ النشر الاسلامی، ایران، ۱۴۱۰ ق.
۲۲. مجمع الرجال. علی القهپائی. مؤسسهٔ مطبوعاتی اسماعیلیان، ایران، بی‌تا.
۲۳. معجم المؤلفین. کحاله، عمر رضا. دار احیاء التراث العربی، بیروت.
۲۴. معجم رجال الحدیث. خویی، ابوالقاسم موسوی. نشر آثار الشیعه، قم، ۱۴۰۹ ق.
۲۵. معجم مؤلّفی الشیعهٔ. علی الفاضل القائنی النجفی. وزارهٔ الإرشاد الإسلامی، ایران، ۱۴۰۵ ق.
۲۶. موسوعهٔ العظماء الشیعهٔ. حکیمی، محمد. موسسه الاعلمی، بیروت، ۱۴۱۸ ق.
۲۷. نقد الرجال. مصطفی الحسینی التفریشی. انتشارات آل المصطفی، ایران، بی‌تا.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۶۳

کتاب شغل‌ها، کسب‌ها، داد و ستدها، تجارت‌ها، صنعت‌ها، مناصب دولتی و آنچه مناسب با آن‌هاست

اشاره

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۶۵

فصل اول جستجوی روزی، اسباب و مناسبت‌های آن

اشاره

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۶۷

باب ۱ آن‌چه دربارهٔ جستجوی روزی و ترک آن و نکوهشِ سرزنشگر طالب معاش است

خداوند متعال می‌فرماید:
بر شما گناهی نیست که از فضل پروردگارتان (روزی) بجویید «۱».
به یقین در زمین به شما قدرت و مُکنت دادیم و در آن برای شما وسیلهٔ زندگی قرار دادیم.
بسیار اندک سپاسگزاری می‌کنید «۲».
خدای یگانه کسی است که آسمان‌ها و زمین را آفرید و از آسمان آبی فرو فرستاد، آن‌گاه به وسیلهٔ آن میوه‌هایی را که روزی

شماست خارج کرد و کشتی‌ها را مسخر شما گردانید، تا به فرمان او در دریا حرکت کنند و رودها را مسخر شما گردانید «۳».

و زمین را گستراندیم و در آن کوه‌های استوار افکندیم و از هر چیز موزون در آن رویاندیم و برای شما و هر کس که شما روزی‌دهنده‌اش نیستید، وسایل زندگی قرار دادیم «۴».

و او کسی است که دریا را مسخر گردانید تا از آن گوشت تازه بخورید و از آن زینت‌هایی که می‌پوشید، استخراج کنید و کشتی‌ها را در آن شکافنده می‌بینی، و تا از فضل (روزی) او بجویید و شاید شکرگزار باشید «۵».

و نشانهٔ روز را روشنی‌بخش قرار دادیم تا فضلی (روزی) از پروردگارتان بجویید، و تا شمارهٔ سال‌ها و حساب را بدانید «۶».

پروردگارتان کسی است که کشتی را در دریا برایتان به حرکت درمی‌آورد، تا از فضلش بجویید؛ چرا که او همواره به شما مهربان است «۷».

و از رحمت و مهربانی‌اش شب و روز را برای شما قرار داد، تا در آن آرامش یابید و تا از فضلش جستجو کنید. و باشد که سپاس گزارید «۸».

---

(۱). بقره ۲/ ۱۹۸.

(۲). اعراف ۷/ ۱۰.

(۳). ابراهیم ۱۴/ ۳۲.

(۴). حجر ۱۵/ ۱۹- ۲۰.

(۵). نحل ۱۶/ ۱۴.

(۶). اسراء ۱۷/ ۱۲.

(۷). اسراء ۱۷/ ۶۶.

(۸). قصص ۲۸/ ۷۳.

منابع فقه شیعه، ج‌۲۲، ص: ۶۹

پس از نزد خدا رزق بجویید و او را بپرستید و برای او سپاس گویید. به سوی او باز گردانیده می‌شوید «۱».

و از نشانه‌های او فرستادن بادهای بشارت‌گر است و تا از رحمت خود به شما بچشاند و تا کشتی به فرمان او حرکت کند و تا از فضل او بجویید و شاید شما شکر گویید «۲».

و دو دریا مساوی نیستند، این شیرینِ گواراست، که نوشیدنش تشنگی‌زداست و این شورِ تلخ؛ و از هر یک گوشتِ تازه می‌خورید و زیوری که می‌پوشید استخراج می‌کنید و کشتی را در آن شکافنده می‌بینی، تا از فضل او بجویید و شاید شما سپاسگزاری کنید «۳».

خداوند یکتا کسی است که دریا را تسخیر شما گردانید، تا به فرمانش کشتی در آن حرکت کند و تا از فضل (روزی) او بجویید و باشد که سپاسگزاری کنید.

و همهٔ آنچه در آسمان‌ها و زمین از جانب اوست، برای شما مسخر گردانید. به یقین در آن نشانه‌هایی است برای گروهی که می‌اندیشند «۴».

هنگامی که نماز به انجام رسید، در زمین پراکنده گردید و از فضل (روزی) خدا بجویید و خدای را بسیار یاد کنید. شاید رستگار شوید «۵».

و گروهی دیگر در زمین مسافرت می‌کنند، از فضل [روزی] خدا جستجو می‌کنند «۶».

و روز را زمان زندگی و معاش قرار دادیم «۷».

آیاتی که بر این مطلب دلالت می‌کند، بیش از این‌هاست ولی همین اندازه بسنده است.

روایات

۱- ۳۱۲۱۶- (۱) امام صادق علیه السلام به هشام صیدلانی فرمود:

«ای هشام! (حتی) اگر مشاهده کردی دو سپاه رو در روی هم صف بسته‌اند، پس در آن روز [نیز] طلب روزی را رها نکن!»

۲- ۳۱۲۱۷- (۲) شهاب بن عبد ربّه می‌گوید: «امام صادق علیه السلام به من فرمود:

[حتی] اگر یقین «۸» کردی یا به تو خبر رسید که «این امر» فردا تحقق خواهد یافت، پس طلب روزی را رها نکن! و اگر توانستی وبال و کَلّ (دیگران) نباشی، پس چنین کن!

مقصود از «این امر» ظهور حضرت حجت (عج) یا مرگ یا قیامت است؛ پس تأمّل کن!» «۹»

---

(۱). عنکبوت ۲۹/ ۱۷.

(۲). روم ۳۰/ ۴۶.

(۳). فاطر ۳۵/ ۱۲.

(۴). جاثیه ۴۵/ ۱۲- ۱۳.

(۵). جمعه ۶۲/ ۱۰.

(۶). مزمل ۷۳/ ۲۰.

(۷). نباء ۷۸/ ۱۱.

(۸). واژه «ظنّ» به معنای گمان کردن است و به معنای یقین نیز به کار می‌رود.

(۹). مرحوم علامهٔ مجلسی قدس سره مقصود از «این امر» را ظهور حضرت حجت (عج) می‌داند و حمل آن را بر مرگ بعید دانسته است. مرآت العقول ۱۹/ ۲۴.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۷۱

۳- ۳۱۲۱۸- (۳) معلی بن خُنَیس می‌گوید: «در خدمت امام صادق علیه السلام حضور داشتم، که آن حضرت دربارهٔ شخصی سؤال کرد. به وی عرض شد: او نیازمند شده است!

امام علیه السلام پرسید: اکنون چه می‌کند؟

گفته شد: در خانه، پروردگارش را عبادت می‌کند!

امام علیه السلام فرمود: پس قوت و غذایش از کجاست؟

پاسخ داده شد: از طرف برخی برادران دینی‌اش!

آن‌گاه امام علیه السلام فرمود: به خدا سوگند! [به یقین] آن کس که زندگی او را تأمین می‌کند، عبادتش از وی بیشتر است».

۴- ۳۱۲۱۹- (۴) عمر بن یزید از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«می‌پنداری اگر شخصی داخل خانه‌اش گردد و در خانه را ببندد، آیا از آسمان چیزی بر او فرو می‌بارد!»

۵- ۳۱۲۲۰- (۵) عمر بن یزید به امام صادق علیه السلام عرض کرد: «شخصی گفت: به طور قطع خانه‌ام می‌نشینم و به نماز و روزه و عبادت پروردگارم می‌پردازم و روزی‌ام خودش خواهد رسید!

امام صادق علیه السلام فرمود: او یکی از سه شخصی است که دعایش اجابت نخواهد شد.».

۶- ۳۱۲۲۱- (۶) سه گروه دعا می‌کنند ولی برای‌شان اجابت نمی‌شود:

شخصی که از طلب روزی بازنشیند، سپس بگوید: خداوندا! به من روزی ده! خداوند متعال می‌فرماید: مگر برایت راهی به سوی طلب رزق قرار ندادم؟

و شخصی که همسر بدی دارد، می گوید: خدایا، مرا از [دست] او نجات بده! خداوند متعال می‌فرماید: مگر اختیارش را به دست تو قرار ندادم؟!

و مردی که مال خود را به دیگری دهد [/ قرض دهد] و بر این مطلب بر او گواه نگیرد. آن گاه وی [تحویل گیرنده] انکار کند. پس صاحب مال، او را نفرین می کند و خداوند متعال می‌فرماید: «من به‌طور قطع، گواه گرفتن را فرمان داده‌ام و تو انجام ندادی!»

۷- ۳۱۲۲۲- (۷) عمر بن یزید از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود:

«من برای تأمین نیازی که خداوند آن را برایم کفایت کرده است، خود را به زحمت می‌اندازم. و من خود را در این راه به زحمت نمی‌اندازم مگر به خاطر این که خداوند مرا در تابش خورشید در حال جستجوی روزی حلال مشاهده کند. آیا سخن خداوند عز و جل را نشنیده‌ای که می‌فرماید: پس وقتی نماز به انجام رسید، در زمین پراکنده شوید و از فضل خدا (روزی) جستجو کنید.

اگر شخصی وارد خانه‌ای گردد و درِ آن را بر روی خود گِل بگیرد و بگوید: روزی‌ام بر من فرود می‌آید، آیا می‌پنداری این گونه خواهد شد؟ آگاه باش که وی یکی از سه گروهی است که هیچ دعایی از آنان اجابت نخواهد شد!

عمر بن یزید پرسید: آنان کیانند؟

امام علیه السلام پاسخ داد: مردی که همسری دارد و به او نفرین می کند، پس اجابت نخواهد شد؛ زیرا اختیار طلاق در دست اوست و اگر بخواهد، او را رها می کند.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۷۳

و مردی که بر دیگری حقّی دارد و بر آن گواه نمی گیرد، آن گاه شخص بدهکار حق وی را انکار می کند.

پس شخص طلبکار علیه او دعا می کند ولی اجابت نمی‌شود؛ زیرا آنچه بدان مامور بود، ترک کرد.

و مردی که مقداری کالا دارد، آن گاه در خانه‌اش می‌نشیند و حرکت نمی کند و طلب نمی کند و به جستجوی روزی نمی‌پردازد، تا آنچه دارد، مصرف می کند سپس برای رزق دعا می کند، ولی اجابت نمی‌شود».

۸ - ۳۱۲۲۳- (۸) امام صادق علیه السلام فرمود: «چهار گروه دعای‌شان اجابت نمی‌شود: دعای مردی که در خانه‌اش نشسته می گوید: پروردگارا، به من روزی ده! خداوند به او می‌فرماید: آیا به تو دستور کسب (جستجوی روزی) ندادم؟

و مردی که همسری دارد، آن گاه به وی نفرین می کند. خداوند به وی می‌فرماید: آیا اختیارش را به دست تو قرار ندادم؟

و مردی که مالی دارد و آن را تباه می کند، پس می گوید: پروردگارا، به من روزی ده! خداوند به وی می‌فرماید: آیا به تو دستور اعتدال ندادم؟ آیا به تو دستور اصلاح ندادم؟ آن گاه امام علیه السلام این آیهٔ قرآن را تلاوت فرمود:

(بندگان خدای رحمان) ... و کسانی هستند که چون انفاق کنند، زیاده‌روی و سختگیری نمی کنند و میان این دو، اعتدال و میانه‌روی را بر می گزینند «۱».

و مردی که صاحب مال است و بدون بیّنه و گواه آن را قرض می‌دهد، پس خداوند می‌فرماید: آیا دستور گواه گرفتن به تو ندادم؟

۹- ۳۱۲۲۴- (۹) علی بن عبد العزیز می گوید: «امام صادق علیه السلام [به من] فرمود: عمر بن مسلم چه می کند؟ پاسخ دادم:

فدایت شوم! به عبادت روی آورده و تجارت را رها کرده است!

امام علیه السلام فرمود: وای بر او؛ آیا نمی‌داند دعای تارک کسب [روزی] اجابت نمی‌شود. وقتی که این آیه نازل گردید: و هر کس تقوای الهی پیشه کند، خداوند گشایش برایش قرار می‌دهد و از جایی که گمان نمی کند، به او روزی می‌دهد «۲». گروهی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله درها را بستند و به عبادت روی آوردند و گفتند: به تحقیق کفایت شده‌ایم! این خبر وقتی به

پیامبر صلی الله علیه و آله رسید به دنبال آن‌ها فرستاد و فرمود:

چه چیز شما را به این روش واداشت؟

گفتند: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! خداوند روزی‌مان را برای ما ضمانت کرد، پس ما به عبادت روی آوردیم!

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس چنین کند، خداوند دعای او را اجابت نمی‌کند؛ [پس] بر شما باد به کسب و طلب روزی.»

در نقل کتاب من لا یحضره الفقیه این جمله به سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله افزوده شده است:

«به یقین من دشمن دارم کسی را که دهانش را به سوی پروردگارش بگشاید و بگوید: به من روزی بده ولی با کار و تلاش آن را نجوید.»

۱۰- ۳۱۲۲۵- (۱۰) در حدیث آمده است که: «وقتی این آیه نازل شد:

و هر کس تقوای الهی پیشه کند، خداوند گشایش برایش قرار می‌دهد و از جایی که گمان نمی‌کند، به او روزی می‌دهد «۳».

گروهی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله در خانه‌های‌شان ماندند و هر تلاشی را رها کردند و به گمان این‌که روزی‌شان ضمانت شده است، به عبادت پروردگارشان مشغول شدند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وقتی از ماجرا آگاه شد، آنان را سرزنش کرد و فرمود: به یقین من دشمن دارم کسی را که دهانش را به سوی پروردگارش بگشاید و بگوید: به من روزی بده ولی با کار و تلاش آن را نجوید.»

---

(۱). فرقان ۲۵/ ۶۷.

(۲). طلاق ۶۵/ ۲- ۳.

(۳). طلاق ۶۵/ ۲- ۳.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۷۵

۱۱- ۳۱۲۲۶- (۱۱) احمد بن محمد بن ابی نصر به امام رضا علیه السلام عرض کرد: «فدایت گردم! کوفه مرا هلاک کرده و زندگی در آنجا بسیار سخت و دشوار است و کسب و کار ما در بغداد است. از این کوه درِ روزی به سوی مردم گشوده شده. امام فرمود: اگر تصمیم به بیرون رفتن گرفته‌ای، بیرون رو؛ زیرا این سالی پر اضطراب است و مردم راه گریزی از معاش ندارند. دست از کار و تلاش برای طلب روزی برندار.

احمد بن محمد بن ابی نصر گفت: فدایت شوم! آنان توانگرند و ما می‌توانیم نسیه و مدت‌دار به آن‌ها بفروشیم. آیا یکساله به آن‌ها بفروشیم؟ امام علیه السلام فرمود: بفروش! راوی گفت: دو ساله چطور؟ امام علیه السلام فرمود: بفروش! راوی گفت: سه ساله چطور؟ امام علیه السلام فرمود: بیشتر از سه سال برای تو نفعی ندارد.»

۱۲- ۳۱۲۲۷- (۱۲) امام باقر علیه السلام فرمود:

«من نسبت به شخصی که هنگام بسته شدن راه‌های کسب درآمد، به پشت دراز می‌کشد و می‌گوید: خدایا، مرا روزی ده! و گردش در زمین [مسافرت] و پی‌جویی از فضل و روزی خدا را رها می‌کند و حال آن‌که مورچه به جستجوی رزق از لانه‌اش بیرون می‌رود، احساس تنفّر می‌کنم.»

۱۳- ۳۱۲۲۸- (۱۳) امیر مؤمنان علیه السلام به امام مجتبی علیه السلام فرمود:

«انسانی را که با کار و تلاش قوت و غذایش را می‌جوید، نکوهش مکن؛ زیرا هر کسی که قوتش را از دست دهد، خطاهایش زیاد می‌شود.»

۱۴- ۳۱۲۲۹- (۱۴) موسی بن بکر می گوید: «امام موسی بن جعفر علیهما السلام به من فرمود:

هر کس با کار و تلاش از راه حلال به دنبال روزی باشد تا برای خود و خانواده‌اش سودی بیاورد، همانند مجاهد در راه خداست. پس اگر در به دست آوردن روزی شکست خورد و موفّق به تحصیل آن نشد، به حساب خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله برای قوت و غذای خانواده‌اش وام‌بگیرد، پس اگر آن را نپرداخت و مُرد، امام و پیشوای جامعه بایـد آن را بپردازد و اگر نپردازد، او گناهکار است؛ زیرا خداوند عز و جل می‌فرماید:

همانا صدقات برای تهیدستان و بینوایان و کارگزاران آنان و جلب قلوب کافران و آزادی بردگان و بدهی وامداران است «۱».

و این شخص تهیدست، بینوا و بدهکار است.»

۱۵- ۳۱۲۳۰- (۱۵) ابن فضّال از امام صادق علیه السلام از پدرش از نیاکانش علیهم السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می کند که فرمود:

«هر کس در جستجوی روزی حلال مسافرت کند، همانند جهادگر در راه خداست.»

---

(۱). توبه ۹/ ۶۰.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۷۷

۱۶- ۳۱۲۳۱- (۱۶) ابو حمزه از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود:

«هر کس در دنیـا به منظور حفـظ آبرو و رفـاه خـانواده‌اش و نیکی و مهربـانی به همسـایه‌اش به کسب و طلب رزق بـپردازد، در روز رستاخیز با چهره‌ای بسان ماه شب چهارده با خداوند دیدار می کند.»

۱۷- ۳۱۲۳۱- (۱۷) ابو خالد کوفی با واسطه از امام باقر علیه السلام از جدّ بزرگوارش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می کند که فرمود:

«عبادت هفتاد جزء دارد، که برترین آن‌ها طلب [روزی] حلال است.»

۱۸- ۳۱۲۳۲- (۱۸) اسماعیل بن مسلم از امام صادق علیه السلام از نیاکانش علیهم السلام روایت می کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«عبادت هفتاد جزء دارد، که برترین آن طلب [روزی] حلال است.»

این حدیث با سندهای دیگری نیز نقل شده است.

۱۹- ۳۱۲۳۳- (۱۹) امام کاظم علیه السلام از نیاکانش علیهم السلام روایت می کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«عبادت ده جزء دارد، که نُه جزء آن در طلب [روزی] حلال است.»

۲۰- ۳۱۲۳۴- (۲۰) عبد الرحمان بن حجاج از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود:

«محمد بن منکدر «۱» همواره می گفت که: من تصور نمی کردم علی بن الحسین علیه السلام جانشینی برتر از خود بر جای گذارد. تا این که فرزندش محمد بن علی علیه السلام را مشاهده کردم و تصمیم گرفتم وی را پند و اندرز گویم ولی او مرا نصیحت کرد.»

یاران محمد بن منکدر از وی پرسیدند: مگر او به تو چه اندرزی داد؟

---

(۱). وی از بزرگان اهل سنت بود که علاقه و محبت زیادی به امامان شیعه داشت. قاموس الرجال ۹/ ۶۰۸، ۷۳۰۴- م.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۷۹

وی پاسخ داد: یـک روز در اوج گرمـا به اطراف مـدینه رفتم. در آنجا بـا ابو جعفر محمـد بن علی علیه السـلام برخورد کردم. وی

مردی درشت هیکل و سنگین بود. و [در آن هوای گرم و سوزان] با دو غلام سیاه یا دو آزادشده‌ای که قبلًا برده بوده‌اند، همراه بود. با خود گفتم: سبحان الله! بزرگی از بزرگان قریش در این وقت روز با این حال در پی دنیاست! به خدا سوگند! حتماً او را نصیحت خواهم کرد! به وی نزدیک شدم و سلام کردم.

امام با صدای بلند و تندی «۱»- در حالی که به شدت عرق می‌ریخت- سلامم را پاسخ داد. به او گفتم: خداوند کارهایت را سامان دهد! بزرگی از بزرگان قریش، در این ساعت و بر این حالت در پی دنیا! به من بگو که اگر در این حال مرگت فرا رسد چه می کنی؟

امام علیه السلام فرمود: اگر در این حال مرگ به سراغم بیاید، در حال انجام طاعتی از طاعت‌های خداوند به سراغم آمده است که به وسیلهٔ آن خود و خانواده‌ام را از [نیاز] به تو و به مردم باز می‌دارم. من همواره این نگرانی را داشته‌ام که اگر مرگ به سراغم آمد، در حال انجام معصیتی از معصیت‌های خدا باشم.

محمد بن منکدر گفت: راست گفتی، خداوند ترا رحمت کند! تصمیم گرفتم ترا اندرز گویم ولی تو به من پند دادی.»

۲۱- ۳۱۲۳۵- (۲۱) عبدالاعلی مولی آل سام می گوید: «در یک روز بسیار گرم، در یکی از کوچه‌های مدینه به استقبال امام صادق علیه السلام رفتم و به وی عرض کردم: فدایت شوم! مقامت نزد پروردگار و خویشاوندی‌ات با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله [این گونه است]؛ با این حال در چنین روزی برای خود تلاش می کنی [و خود را به زحمت می‌اندازی].

امام فرمود: ای عبدالاعلی! در پی روزی بیرون رفتم تا از مثل تو بی‌نیاز شوم.»

۲۲- ۳۱۲۳۶- (۲۲) امیر مؤمنان علیه السلام در گرم‌ترین وقت روز در پی نیازی که خداوند آن را تضمین کرده است، بیرون می‌رفت.

می‌خواست خداوند وی را در این حال مشاهده کند که خود را برای طلب [روزی] حلال به زحمت می‌اندازد.

۲۳- ۳۱۲۳۷- (۲۳) قطب راوندی در کتاب لبّ اللباب از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: «من در نیازی که خداوند آن را تضمین کرده است، خود را به رنج و زحمت می‌اندازم. خود را در این راه به زحمت نمی‌اندازم مگر برای تحقق این منظور که خداوند مرا در تابش خورشید در حال طلب [روزی] حلال مشاهده کند. آیا سخن خداوند متعال را نشنیده‌ای [که می‌فرماید]: پس آن‌گاه که نماز به انجام رسید، در زمین پراکنده شوید و از فضل خدا کسب و جستجو کنید» «۲».

---

(۱). «نهر» در لغت به معنای راندن با صدای بلند است واین گونه پاسخ از امام علیه السلام یا به دلیل خستگی و واماندگی از حرکت بر اثر درشتی‌هیکل وی بوده است یا به دلیل ادب کردن محمد بن منکدر به خاطر آگاهی امام علیه السلام از تصمیم وی و انحراف در عقیده‌اش. این واژه در حدیث با «ب» خوانده شده است که به معنای نفس نفس زدن است. ملاذ الاخیار ۱۰/ ۲۶۱؛ مرآت العقول ۱۹/ ۱۷.

(۲). جمعه ۶۳/ ۱۰.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۸۱

۲۴- ۳۱۲۳۸- (۲۴) از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود:

«روزی که هیچ سایه‌ای جز سایهٔ عرش نیست- در زیر آن سایه- شخصی ایستاده است که برای به دست آوردن چیزی از فضل خدا در زمین به سفر و کاسبی می‌پردازد که با آن نیاز خود را برطرف سازد و با آن به خانواده‌اش بازگردد.»

۲۵- ۳۱۲۳۹- (۲۵) اسماعیل بن مسلم از امام صادق علیه السلام از نیاکانش روایت می کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس بر اثر طلب [روزی] حلال، شب را خسته و رنجور سپری کند، شب را با گناهان آمرزیده، به صبح رسانده است.»

۲۶- ۳۱۲۴۰- (۲۶) از حضرت علی علیه السلام نقل شده است که فرمود:

«صبحگاهان بیرون رفتن شما [به سوی جهاد] در راه خدا برتر از صبحگاهان بیرون رفتن شما برای به دست آوردن چیزی که با آن وضعیت فرزند و خانواده‌اش را سامان دهد، نیست.

و همچنین آن حضرت فرمود: کسی که به قصد کسب حلال بیرون رود، مانند کسی است که در راه خدا جهاد می کند.»

۲۷- ۳۱۲۴۱- (۲۷) خالد بن نجیح از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود:

«با هر یک از اصحاب‌تان [شیعیان] دیدار کردید به وی سلام برسانید و به آنان بگویید: فلانی فرزند فلانی [امام صادق علیه السلام] به شما سلام می‌رساند. و به آن‌ها بگویید: بر شما باد به تقوای الهی و به آنچه به وسیلهٔ آن بر آنچه نزد خداست، راه یافته می‌شود. به خدا سوگند! من به شما فرمان نمی‌دهم مگر به آنچه خودمان را به آن فرمان می‌دهیم. پس بر شما باد به تلاش و کوشش. هنگامی که نماز صبح را بجا آوردید و بازگشتید، پس صبح زود [در نخستین زمان روز] به دنبال طلب روزی روید و [رزق] حلال را بجویید؛ زیرا خداوند شما را روزی خواهد داد و شما را بر آن یاری و کمک خواهد کرد.»

۲۸- ۳۱۲۴۲- (۲۸) روایت شده که امام صادق علیه السلام به عمرو بن سیف ازدی فرمود:

«طلب روزی حلال را رها نکن؛ زیرا تو را بر دینت کمک می کند. بر شترت پای‌بند بزن و توکل کن.»

۲۹- ۳۱۲۴۳- (۲۹) ایوب برادر أدیم پارچه فروش می گوید: «در خدمت امام صادق علیه السلام نشسته بودیم که علاء بن کامل آمد، در مقابل امام علیه السلام نشست و به وی عرض کرد:

«دعایم کن تا خداوند در رفاه و آسایش به من روزی دهد!

امام فرمود: من برایت دعا نمی کنم؛ آن گونه که خداوند فرمان داده، طلب [روزی] کن!»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۸۳

۳۰- ۳۱۲۴۴- (۳۰) کلیب صیداوی می گوید: «به امام صادق علیه السلام عرض کردم: در پیشگاه خدا برای من در خصوص روزی دعا کن. به تحقیق در تنگنا و فشار قرار گرفته‌ام.

امام علیه السلام فوراً در پاسخ من فرمود: دعا نمی کنم؛ بیرون برو و طلب [روزی] کن.»

۳۱- ۳۱۲۴۵- (۳۱) علا از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود:

«آیا شما از مورچه ناتوان‌ترید؛ زیرا مورچه [غذایش] را به سوی لانه‌اش می کشد.»

۳۲- ۳۱۲۴۶- (۳۲) سکونی از امام صادق علیه السلام از امام باقر علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می کند که فرمود: «هنگامی که یکی از شما تنگدست شد و در فشار قرار گرفت، [به دنبال روزی] بیرون رود و خود و خانواده‌اش را اندوهگین نسازد.»

۳۳- ۳۱۲۴۷- (۳۳) از امیر مؤمنان علیه السلام روایت شده که فرمود:

«از کوچ کردن، مال به دست می آید.»

۳۴- ۳۱۲۴۸- (۳۴) قطب راوندی در کتاب دعوات از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می کند که فرمود: «به تحقیق، مردی از شما می آید که گناهی بر وی نوشته نمی‌شود؛ زیرا او درگیر معاش و زندگی است.»

۳۵- ۳۱۲۴۹- (۳۵) از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود:

«برخی از گناهان است که هیچ نماز و روزه‌ای آن‌ها را جبران نمی کند.

سؤال شد: ای رسول خدا! پس چه چیز آن‌ها را می‌پوشاند؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اندوه‌ها و ناراحتی‌های طلب معاش و تأمین زندگی!»

۳۶- ۳۱۲۵۰- (۳۶) قاسم بن محمد با واسطه روایت می‌کند که از امام صادق علیه السلام سؤال شد: «یاران حضرت عیسی علیه السلام چگونه بودند که بر روی آب راه می‌رفتند؛ ولی چنین چیزی در میان یاران پیامبر اکرم علیه السلام دیده نشده است.

امام علیه السلام در پاسخ فرمود: معاش یاران عیسی علیه السلام کفایت شده بود؛ ولی اینها [یاران پیامبر صلی الله علیه و آله] درگیر معاش و امر زندگی شده‌اند.»

«۱» در روایت جعفر بن احمد گذشت که: «امام صادق علیه السلام فرمود: مبغوض‌ترین بندگان نزد خداوند فردی است که شب مانند مردار بخوابد و روز را به بطالت بگذراند».

در روایت سیف گذشت: «هر کس از طلب معاش شرم و حیا نکند، هزینه‌اش کاهش می‌یابد، آسوده خاطر می‌شود و خانواده‌اش در آسایش و رفاه قرار می‌گیرد.»

---

(۱). مرحوم علامه مجلسی قدس سره در توضیح این حدیث می‌فرماید: «شاید معنای حدیث این باشد که درگیر معاش و طلب آن، سبب عدم دست‌یابی به این مقام شده است؛ هر چند در آخرت از آن برتر است. یا این‌که گرفتار شدن در معاش، سبب ارتکاب گناهان و شبهات و دوری از خداوند گردیده است؛ از این رو از این مقام محروم شده‌اند. احتمال نخست با احادیثی که دربارهٔ برتری این امت بر سایر امت‌ها وارد شده است، موافق‌تر است.» مرآت العقول ۱۹/ ۱۳- ۱۴.

مرحوم فیض کاشانی می‌فرماید: «شاید مقصود این باشد، که گرفتار شدن در معاش، تکالیف مشکل و شاقی را به دنبال دارد که امکان بیرون آمدن از آن‌ها بسیار کم است؛ از این رو در این راه تقصیراتی سر می‌زند که انسان را از ساحت مقدس خداوند دور می‌کند.» الوافی جلد و صفحات مشخص نیست!

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۸۵

در روایت هیثم گذشت: «هر کس در راه طلب معاش شرم و حیا را کنار گذارد، هزینه [زندگی] اش کاهش می‌یابد و خانواده‌اش در رفاه و آسایش قرار می‌گیرد.»

در روایت جعفر بن ابراهیم گذشت: «چهار دسته هستند که دعای آن‌ها اجابت نمی‌شود: کسی که در خانه‌اش بنشیند و بگوید: خدایا! به من روزی بده. پس به او گفته می‌شود: آیا دستور طلب [روزی] به تو ندادم؟»

و در بسیاری از احادیث این باب، آنچه بر این مطلب دلالت می‌کند گذشت؛ که هر کس طلب روزی را رها کند و در پیشگاه خداوند دعا نماید که او را روزی دهد، خداوند دعایش را اجابت نمی‌کند.

و در احادیث باب‌های آینده از باب‌های طلب روزی- به ویژه باب (۵)- جایز نبودن ترک دنیایی که برای آخرت به آن نیاز است- و همچنین در بسیاری از احادیث باب‌های- آنچه به وسیلهٔ آن کسب می‌شود و باب مبغوضیت طلاق نزد خداوند- مطالبی در این باره خواهد آمد.

باب ۲ زحمتکش برای خانواده، همانند مجاهد در راه خداست و ضایع کنندهٔ حق خانواده، گناهکار است

۳۷- ۳۱۲۵۱- (۱) حلبی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«زحمتکش برای خانواده، همانند مجاهد در راه خداست.»

۳۸- ۳۱۲۵۲- (۲) از پیامبر اکرم علیه السلام روایت شده که فرمود:

«هر کس در راه تأمین نفقهٔ خانواده، پدر و مادرش تلاش کند، همانند مجاهد در راه خداست.»

۳۹- ۳۱۲۵۳- (۳) در کتاب فقه الرضا آمده است:

«بدان که هزینه کردن برای خود و خانواده صدقه است و زحمتکش برای خانواده از راه حلال همانند مجاهد در راه خداست.»

۴۰- ۳۱۲۵۴- (۴) فضیل بن یسار از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود:

«وقتی شخص تنگدست و فقیری به اندازهٔ قوت و غذای خود و خانواده‌اش کار کند و به دنبال حرام نباشد، همانند مجاهد در راه خداست.»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۸۷

۴۱- ۳۱۲۵۵- (۵) زکریا بن آدم از امام رضا علیه السلام روایت می کند که فرمود:

«آن کس که از فضل و روزی خداوند چیزی را بجوید که با آن خانواده‌اش را [از نیازمندی] به دیگران حفظ کند، پاداش وی بزرگ‌تر از مجاهد در راه خداست.»

۴۲- ۳۱۲۵۶- (۶) از علی علیه السلام روایت شده که فرمود:

«صبحگاهان بیرون رفتن شما [به سوی جهاد] در راه خدا برتر از صبحگاهان بیرون رفتن شما برای به دست آوردن آنچه با آن وضعیت فرزند و خانواده‌اش را سامان دهد، نیست.»

۴۳- ۳۱۲۵۷- (۷) ثوبان از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می کند که فرمود:

«برترین دینار [مال] دیناری است که انسان برای خانواده‌اش هزینه کند؛ دیناری که برای مرکبش در راه خدا مصرف کند و دیناری که برای دوستانش در راه خدا خرج کند. آن‌گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

و چه کسی پاداشش بزرگ‌تر و ارزشمندتر از کسی است که برای فرزندان صغیرش کار و تلاش کند تا خداوند به وسیلهٔ او آن‌ها را از [احتیاج به مردم] حفظ کند و بی‌نیازشان گرداند.»

۴۴- ۳۱۲۵۸- (۸) امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«امام سجاد علیه السلام- علی بن الحسین علیه السلام- همواره صبحگاهان پیش از آفتاب به دنبال روزی می‌رفت. از وی سؤال شد: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله [صبح به این زودی] کجا می‌روی؟

امام سجاد علیه السلام پاسخ گفت: به خانواده‌ام صدقه می‌دهم!

گفته شد: آیا [به خانواده‌ات] صدقه می‌دهی؟

بروجری، آقا حسین طباطبایی - مترجمان: حسینیان قمی، مهدی - صبوری، م، منابع فقه شیعه، ۳۱ جلد، انتشارات فرهنگ سبز، تهران - ایران، اول، ۱۴۲۹ ه ق

منابع فقه شیعه؛ ج۲۲، ص: ۸۷

امام علیه السلام فرمود: هر کس [روزی] حلال بجوید، پس آن صدقه‌ای است از جانب خدا بر او.»

۴۵- ۳۱۲۵۹- (۹) معاذ بن کثیر از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود:

«از خوشبختی مرد این است که تأمین‌کننده و اداره‌کنندهٔ خانواده‌اش باشد.»

۴۶- ۳۱۲۶۰- (۱۰) علی بن غراب از امام صادق علیه السلام از جد بزرگوارش رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می کند که فرمود:

«ملعون است! ملعون است! هر کس بار زندگی خود را بر دوش دیگران قرار دهد. ملعون است! ملعون است! هر کس خانوادهٔ خویش را تباه سازد.»

در کتاب من لا یحضره الفقیه آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«ملعون است! ملعون است! هر کس خانوادهٔ خویش را تباه می‌سازد.»

۴۷- ۳۱۲۶۱- (۱۱) هشام بن سالم از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«در گناهکار بودن فرد همین بس که خانوادهٔ را تباه می‌کند.»

در کتاب جعفریات، امام صادق علیه السلام این حدیث را از امیر مؤمنان نقل کرده است.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۸۹

۴۸- ۳۱۲۶۲- (۱۲) از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود:

«طلب [روزی] حلال بر هر مرد و زن مسلمان واجب است.»

۴۹- ۳۱۲۶۳- (۱۳) سکونی از امام صادق علیه السلام از نیاکانش روایت می‌کند که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

کسب و کار پس از [نماز] واجب است.»

در حدیث حماد گذشت که: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از جبرئیل پرسید: این کاخ از آنِ کیست؟ جبرئیل پاسخ داد: از آنِ کسی که سخن نیکو گوید و مدام روزه دارد و به دیگران غذا بخوراند.» تا آنجا که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به علی فرمود:

«آیا می‌دانی مقصود از طعام خوراندن چیست؟ علی علیه السلام عرض کرد:

خداوند و پیامبرش داناترند! پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

کسی که برای خانواده‌اش آنچه را که به‌وسیلهٔ آن آبروی‌شان را [از درخواست] نزد مردم حفظ کند، طلب کند.»

در احادیث باب گذشته نیز مناسب با آن وجود داشت و در احادیث باب ۵ و باب ۲۵ آنچه بر مطلب مورد بحث دلالت می‌کند، خواهد آمد. همچنین در باب وجوب تأمین خانواده از باب‌های نفقات، آیات و اخباری مناسب با این موضوع خواهد آمد.

باب ۳ استحباب میانه‌روی در طلب روزی و وجوب بسنده نمودن بر حلال و دوری کردن از حرام و استحباب ترک زیاده‌روی و اطمینان به چیزی که نزد خداوند- تبارک و تعالی- است

خداوند متعال می‌فرماید:

ای مردم، از آنچه در زمین حلال و پاکیزه است، بخورید «۱».

و خدا به هر که بخواهد، بی‌حساب روزی می‌دهد «۲».

[مریم] گفت: آن از جانب خداست، به تحقیق خداوند به هر که بخواهد بی‌حساب روزی می‌دهد «۳».

از آنچه خداوند به شما روزی داد، حلال و پاکیزه را بخورید «۴».

خداوند برای هر که بخواهد، روزی را وسعت می‌دهد [یا] تنگ می‌گیرد «۵».

و خداوند برخی از شما را بر برخی دیگر در روزی برتری می‌دهد «۶».

و از آنچه خداوند به شما روزی داد، حلال و پاکیزه را بخورید و نعمت خدا را سپاس گویید «۷».

به درستی که پروردگار تو برای هر که بخواهد، روزی را وسعت می‌دهد و اندازه می‌کند «۸».

---

(۱). بقره/ ۲/ ۱۶۸.

(۲). بقره/ ۲/ ۲۱۲.

(۳). آل عمران/ ۳/ ۳۷.

(۴). مائده ۵/ ۸۸.

(۵). رعد ۱۳/ ۲۶.

(۶). نحل ۱۶/ ۷۱.

(۷). نحل ۱۶/ ۱۱۴.

(۸). اسراء ۱۷/ ۳۰.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۹۱

وای، گویا خداوند برای هر یک از بندگانش که بخواهد، روزی را گسترده و [یا] تنگ می گیرد «۱».

خداوند برای هر یک از بندگانش که بخواهد، روزی را گسترش می‌دهد و [یا] تنگ می گیرد «۲».

و آیا نمی‌بینند که خداوند روزی را برای هر که بخواهد گسترش می‌دهد و [یا] تنگ می گیرد «۳».

بگو: به درستی که پروردگار من برای هر که بخواهد بر روزی‌اش می‌افزاید و [یا] از آن می کاهد «۴».

بگو: به تحقیق پروردگار من برای هر که بخواهد بر روزی‌اش می‌افزاید و [یا] برایش از آن می کاهد «۵».

و آیا نمی‌دانند که حتماً خداوند برای هر که بخواهد، روزی را گسترده و [یا] تنگ قرار می‌دهد «۶».

و هر کس تقوای الهی پیشه کند، خداوند برایش راه برون‌رفت [از تنگناها] قرار می‌دهد و او را از جایی که نمی‌پندارد، روزی می دهد «۷».

آیه‌های قرآنِ مناسب با این باب، بسیار زیاد است.

۵۰- ۳۱۲۶۴- (۱) ابوحمزه ثُمالی از امام باقر علیه السلام روایت می کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حجهٔ الوداع فرمود: «آگاه باشید که روح الامین [/ جبرئیل علیه السلام] در قلب من دمید، که به یقین هیچ‌کس نمی‌میرد تا به طور کامل روزی‌اش را مصرف کند. پس از خدا بترسید و در طلب [روزی] میانه‌روی و اعتدال پیشه کنید. و تأخیربخشی از روزی، هرگز شما را به جستجوی آن به وسیلهٔ برخی گناهان وادار نکند؛ زیرا به یقین خداوند- تبارک و تعالی- روزی را از راه حلال میان خلق خویش تقسیم کرد و از راه حرام میان‌شان تقسیم نکرد. پس هر کس از خدا پروا کند و بردباری نماید، خداوند روزی‌اش را از راه حلال به وی خواهد بخشید و هر کس پردهٔ حجاب را بدرد، شتاب کند و روزی‌اش را از غیر حلال بردارد، به همان اندازه از روزی حلالش کاسته می‌شود و در قیامت علیه او محاسبه می‌شود.»

نظیر این حدیث در کتاب المقنعه و کتاب التمحیص نیز آمده است؛ با این تفاوت که در کتاب المقنعه تا جملهٔ: «و در طلب [روزی] میانه‌روی و اعتدال پیشه کنید»، گزارش شده است و در کتاب التمحیص پس از جملهٔ: «و تأخیربخشی از روزی، هرگز شما را به جستجوی آن به وسیلهٔ برخی گناهان وادار نکند»، این جمله افزوده شده است: «زیرا حتماً جز از راه اطاعت نمی‌توان به آنچه نزد خداوند است، دست یافت.»

۵۱- ۳۱۲۶۵- (۲) ابوحمزه ثمالی از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله در حجهٔ الوداع سخنرانی کرد و فرمود: ای مردم، به خدا سوگند! هیچ چیز نیست که شما را به بهشت نزدیک و از آتش دور گرداند مگر آن‌که شما را به آن فرمان دادم. و هیچ چیز نیست که شما را به آتش نزدیک و از بهشت دور گرداند، مگر آن‌که شما را از آن بازداشتم. آگاه باشید که روح الامین در قلب من دمید

(۱). قصص ۲۸/ ۸۲.

(۲). عنکبوت ۲۹/ ۶۲.

(۳). روم ۳۰/ ۷۳.

(۴). سبا ۳۴/ ۳۶.

(۵). سبا ۳۴/ ۳۹.

(۶). زُمَر ۳۹/ ۵۲.

(۷). طلاق ۶۵/ ۳.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۹۳

که به یقین هیچ‌کس نمی‌میرد تا روزی‌اش را به طور کامل مصرف کند. پس تقوای الهی پیشه کنید و در طلب روزی میانه‌رو باشید و تأخیربخشی از روزی، شما را وادار نکند تا آن را از راه غیر حلال بجویید؛ زیرا یقینا جز به وسیلهٔ اطاعت خدا نمی‌توان به آنچه نزد اوست، دست یافت.»

۵۲- ۳۱۲۶۶- (۳) عبدالله بن عمر از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود:

«هیچ چیز نیست که شما را از آتش دور گرداند مگر آن‌که برای‌تان بیان کردم و هیچ چیز نیست که شما را به بهشت نزدیک کند مگر آن‌که شما را بر آن رهنمون شدم. همانا روح القدس در قلب من دمید که هرگز هیچ یک از شما نمی‌میرد تا این‌که روزی‌اش را به طور کامل مصرف کند. پس در طلب [روزی] میانه‌روی کنید. تأخیر روزی، شما را وادار نکند تا بخشی از فضل [و روزی] خدا را از راه نافرمانی وی بجویید؛ زیرا جز با اطاعت خدا هرگز نمی‌توان به آنچه نزد اوست [پاداش] دست یافت. آگاه باشید که هر کس رزقی دارد که حتماً به وی خواهد رسید؛ پس هر کس بدان راضی باشد، برایش مبارک می‌گردد و گسترش می‌یابد و هرکس از آن ناخشنود باشد، برکت از آن برداشته می‌شود و گسترش نمی‌یابد. همانا روزی به دنبال انسان است؛ همان‌گونه که مرگ در پی اوست.»

۵۳- ۳۱۲۶۷- (۴) از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود:

«روزی، سخت‌تر از مرگ در طلب انسان است.»

۵۴- ۳۱۲۶۸- (۵) از رسول خدا صلی الله علیه و آله گزارش شده که فرمود:

«همانا روزی، بنده را می‌جوید؛ همان‌گونه که مرگش به دنبال اوست.»

۵۵- ۳۱۲۶۹- (۶) در کتاب اخلاق ابوالقاسم کوفی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده که در سخنرانی خویش فرمود:

«ای مردم، چیزی را نمی‌شناسم که شما را به بهشت نزدیک و از دوزخ دور گرداند مگر آن‌که شما را به آن فرمان دادم. و چیزی را نمی‌شناسم که شما را به آتش نزدیک و از بهشت دور سازد، مگر آن‌که شما را از آن بازداشتم. آگاه باشید، که هیچ‌کس نمی‌میرد مگر آن‌که آنچه از روزی- که خداوند برایش مقرر داشته- به طور کامل مصرف کند. پس از خدا بترسید و در طلب [روزی] میانه‌روی کنید.

و تأخیر روزی، هیچ فردی از شما را بر آن ندارد تا به آنچه برایش حلال نیست دست دراز کند؛ زیرا هرگز به آنچه نزد خداست نمی‌توان دست یافت مگر با اطاعت وی و خودداری از محرماتش.»

۵۶- ۳۱۲۷۰- (۷) ابوحمزه و محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام از پیامبر اکرم روایت می‌کند که فرمود: «به تحقیق روح الامین در قلب من دمید، که هیچ‌کس نمی‌میرد تا به طور کامل روزی‌اش را دریافت کند؛ پس در طلب [روزی] میانه‌روی پیشه کنید و تأخیربخشی از روزی، شما را وادار نکند تا با نافرمانی خدا جویای آنچه نزد اوست گردید؛ زیرا هرگز به آنچه نزد خداست راه پیدا نمی‌شود مگر با اطاعت.»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۹۵

۵۷- ۳۱۲۷۱- (۸) ابوالبلاد از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: «ای مردم، به تحقیق روح القدس در قلب من دمید که هرگز کسی نمی‌میرد تا آن‌که به طور کامل روزی‌اش را دریافت کند- هرچند بر او تأخیر شود. پس تقوای الهی پیشه کنید و در طلب [روزی] میانه‌رو باشید و تأخیر بخشی از آنچه نزد خداست، شما را وادار نکند تا با نافرمانی او به آن دست یابید؛ زیرا هرگز به آنچه نزد خداست نمی‌توان دست یافت مگر به وسیلهٔ اطاعت.»

۵۸- ۳۱۲۷۲- (۹) مرازم بن حکیم از امام صادق علیه السلام از نیاکانش روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «به تحقیق روح الامین- جبرئیل- از سوی پروردگارم به من خبر داد که هرگز کسی نمی‌میرد تا روزی‌اش را کامل کند. پس تقوای الهی پیشه کنید و در طلب [روزی] میانه‌رو و معتدل باشید! و بدانید که روزی دو گونه است: رزقی را طلب می‌کنید و رزقی شما را می‌جوید. پس ارزاق‌تان را از راه حلال بجویید. همانا اگر شما روزی‌های‌تان را از راه خودش [راه صحیح و مشروع] طلب کنید، آن‌ها را به طور حلال مصرف می‌کنید و اگر از راه خودش نجویید، آن‌ها را به گونهٔ حرام می‌خورید. آن‌ها روزی‌های شماست و ناگزیر از مصرف‌شان هستید.»

۵۹- ۳۱۲۷۳- (۱۰) ابوالبلاد از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«هیچ‌کس نیست مگر آن‌که خداوند روزی‌اش را از راه حلال ثابت و معین کرده که با عافیت آن را به دست آورد و از طرف دیگر آن را به وسیلهٔ حرام [نیز] بر وی عرضه کرده است. پس اگر او چیزی از حرام به دست آورد، از [آن روزی] حلالی که برایش مقرر شده، کاسته می‌گردد. به جز این دو، نزد خداوند فضل و بخشش بسیار است و این [معنای] سخن خداوند است: از خداوند فضلش را درخواست کنید» «۱».

۶۰- ۳۱۲۷۴- (۱۱) از امیر مؤمنان علیه السلام روایت شده که فرمود:

«آنچه برای تو تقسیم شده، از دستت بیرون نمی‌رود؛ پس در طلب [روزی] میانه‌رو باش.»

---

(۱). نساء ۴/ ۳۲.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۹۷

۶۱- ۳۱۲۷۵- (۱۲) ابوخدیجه از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

« [حتی] اگر انسان در سوراخی باشد، خداوند روزی‌اش را به وی می‌رساند؛ پس در طلب روزی میانه‌روی کنید.»

۶۲- ۳۱۲۷۶- (۱۳) به علی علیه السلام گفته شد: «اگر کسی درِ خانه به رویش بسته و در آن زندانی گردد، از کجا روزی‌اش می‌آید.

امام علیه السلام فرمود: از جایی که مرگ به سراغش می‌آید.

۶۳- ۳۱۲۷۷- (۱۴) اسحاق بن عمار از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«خداوند خلایق را آفرید و به همراه‌شان روزی‌های‌شان را حلال و پاکیزه آفرید؛ پس هر کس بخشی از روزی‌اش را به گونهٔ حرام به چنگ آورد، از روزی حلالش کاسته می‌گردد.»

۶۴- ۳۱۲۷۸- (۱۵) اسماعیل بن کثیر با واسطه گزارش می‌کند که: «وقتی آیهٔ خداوند را از فضلش درخواست کنید «۱» نازل شد، یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به یکدیگر گفتند:

این فضل چیست؟ کدام‌یک از شما در این باره از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال می‌کند؟ علی علیه السلام فرمود: من در این باره از وی سؤال می‌کنم! آن‌گاه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پرسید: این فضل چیست؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله پاسخ فرمود:

خداونـد خلقش را آفرید و روزی‌های‌شان را از راه حلال میان‌شان تقسـیم کرد و از راه حرام [نیز] بر آنان عرضه کرد. پس هر کس در شکسـتن حرمتی جسـارت به خرج دهـد به انـدازه‌ای که هتـک حرمت الهی کرده، از [روزی] حلالـش کاسـته می‌گردد و از وی حسابرسی خواهد شد.»

۶۵- ۳۱۲۷۹- (۱۶) قطب راوندی در کتاب لبّ اللباب از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود:

«اگر بنـده‌ای از روزی‌اش بگریزد، روزی بـه دنبـالش حرکـت می‌کنـد تـا بـه وی دست یابـد؛ همـان‌گونه که مرگ او را در آغـوش می‌گیرد.»

گزارش شـده که پیـامبر اکرم صـلی الله علیه و آله نظیر این جمله را به ابوذر فرمود و از امیر مؤمنـان علیه السـلام نیز روایت شـده که فرمود:

«اگر یکی از شما از روزی‌اش بگریزد، همان‌گونه که مرگ به دنبالش می‌رود، روزی در پی‌اش روان می‌شود.»

۶۶- ۳۱۲۸۰- (۱۷) در کتاب جامع الاخبار نقل شده است که پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله فرمود: «اگر یکی از شـما از روزی‌اش بگریزد، روزی در پی او روان خواهد شد؛ همان‌گونه که مرگ به دنبال او می‌رود.»

۶۷- ۳۱۲۸۱- (۱۸) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به ابوذر فرمود: «اگر فرزند آدم از روزی‌اش فرار کند- آن‌گونه که از مرگ فرار می‌کند- روزی‌اش به وی خواهد رسید؛ همان‌گونه که مرگ او را درک خواهد کرد.»

۶۸- ۳۱۲۸۲- (۱۹) از علی علیه السلام روایت شده که فرمود:

«به زودی مرگ به سراغت خواهد آمد؛ پس در طلب روزی، میانه‌رو باش.»

۶۹- ۳۱۲۸۳- (۲۰) علی علیه السلام می‌فرماید:

«هر کس روزی را طلب نکند، روزی او را طلب می‌کند.»

۷۰- ۳۱۲۸۴- (۲۱) از علی علیه السلام نقل شده است که فرمود:

«روزی‌ات تو را می‌جوید؛ پس خود را از جستجوی آن راحت کن.»

---

(۱). نساء ۴/ ۳۲.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۹۹

۷۱- ۳۱۲۸۵- (۲۲) در کتاب المقنعه [شیخ مفید قدس سره] آمده است که امام صادق علیه السلام فرمود:

«روزی به دوگونه تقسـیم شـده است: یک گونه به صاحبش می‌رسـد، هرچنـد آن را طلب نکند و نوع دیگر وابسـته به طلب اوست. پس آنچه در هر حـال برای بنـده قرار داده شـده، به سویش می‌آیـد؛ هر چنـد برای آن تلاش نکنـد و آنچه به [شـرط] تلاش برایش مقرر شـده است، سـزاوار است که از راه‌هـای خودش آن را بجویـد و آن راه‌هـایی است که خداونـد برایش حلال کرده، نه راه‌های دیگر. پس اگر آن را از راه حرام طلب کنـد و بـدان دست یابـد، به حسـاب روزی‌اش گذاشـته می‌شود و [در قیـامت] به حساب آن رسیدگی خواهد شد.»

۷۲- ۳۱۲۸۶- (۲۳) ابن عباس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود:

«ای مردم، به تحقیق رزق تقسـیم شده و هیچ‌کس از آنچه برایش مقرر شده فراتر نمی‌رود؛ پس در طلب [روزی] اعتدال و میانه‌روی پیشه کنید. و به تحقیق عمر [انسان] محدود است و عمر هیچ‌کس از آنچه برایش مقرر شده تجاوز نمی‌کند؛ پس پیش از فرارسـیدن مرگ [به سوی اعمال نیک] بشتابید. و اعمال شمارش شده است.»

۷۳- ۳۱۲۸۷- (۲۴) از امام حسن عسکری علیه السلام روایت شده که فرمود:

«تا زمانی که تاب و توان داری، [از دیگران] درخواست نکن؛ زیرا برای هر روز، روزی جدیدی است و بدان که پافشاری در تقاضا شکوه و ارزش [انسان] را سلب می‌کند و رنج و زحمت در پی دارد؛ پس بردباری پیشه کن تا خداوند دری به رویت گشاید که ورود به آن آسان باشد.

چه نزدیک است روزی «۱» به [انسان] اندوهگین و امنیت به [انسان] متواریِ ترسان؛ پس چه بسا نابسامان شدن اوضاع «۲» نوعی سنت و روش خداوند است. بهره‌ها دارای مراتب است. پس [در چیدن] میوهٔ نارس شتاب نکن که تنها تو در وقت خودش [می‌توانی] به آن دست یابی. بدان که تدبیرکنندهٔ تو به زمانی که در آن اوضاعت را اصلاح کند، آگاه‌تر است. پس در همهٔ کارهایت به خیرخواهی او اطمینان کن تا حالت را اصلاح کند و در نیازهایت- پیش از رسیدن زمان آن‌ها- شتاب نکن، که در این صورت سینه و قلبت تنگ می‌شود و نومیدی بر تو چیره می‌گردد.»

۷۴- ۳۱۲۸۸- (۲۵) قطب راوندی در کتاب لبّ اللباب گزارش نموده، که سه پرنده به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هدیه شد، یکی از آن‌ها را به مصرف خانواده‌اش رساند. روز بعد همسرش یکی دیگر از آن‌ها را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آورد. حضرت فرمود:

«مگر تو را از ذخیره کردن چیزی برای روز بعد نهی نکردم!؛ زیرا خداوند همواره هر فردایی را روزی می‌دهد.

رزق مقرر و معین شده است و به انسان به هر روشی که بخواهد می‌رسد. تقوای انسان پرهیزگار بر آن نمی‌افزاید و تباهکاری انسان فاجر از آن نمی‌کاهد و اگر انسان آزمند گردد و پرده‌ها را بِدَرَد، بیشتر از روزی‌اش نخواهد دید.»

۷۵- ۳۱۲۸۹- (۲۶) از حضرت علی علیه السلام روایت شده که فرمود:

«هر رزقی سببی دارد، پس در طلب [روزی] میانه‌روی کنید.»

۷۶- ۳۱۲۹۰- (۲۷) همچنین از آن حضرت گزارش شده که فرمود:

«در شگفتم از کسی که می‌داند خداوند روزی‌ها را معین کرده و به عهده گرفته و تلاشش بر آنچه برای وی در نظر گرفته شده، نمی‌افزاید؛ با این حال در طلب روزی آزمند و شتابگر است و خود را به زحمت می‌اندازد!»

۷۷- ۳۱۲۹۱- (۲۸) در غرر الحکم از علی علیه السلام نقل شده که فرمود:

«روزی‌ها با حرص و کثرت طلب به دست نمی‌آید.»

۷۸- ۳۱۲۹۲- (۲۹) در غرر الحکم از علی علیه السلام نقل شده که فرمود:

«روزی کسی را که در پی آن نیست، طلب می‌کند.»

---

(۱). «صنع» معانی گوناگونی دارد؛ ولی آنچه در اینجا مناسب به نظر می‌رسد یکی محلی است که در آن آب ذخیره می‌کردند (النهایه ۳/ ۵۶) و دیگری به معنای نیکی و روزی (المنجد).

(۲). «الغِیَر» به معنای تغییر حالت از صلاح به فساد است (مجمع البحرین ۲/ ۳۴۶).

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۱۰۱

۷۹- ۳۱۲۹۳- (۳۰) از امام حسن عسکری علیه السلام روایت شده که فرمود:

«با زور و غلبه، از حوادث مقدَّر جلوگیری نمی‌شود و روزی‌های نوشته و ثابت شده، با حرص به دست نمی‌آید و باخودداری از دست نمی‌رود.»

۸۰- ۳۱۲۹۴- (۳۱) از امیر مؤمنان علیه السلام روایت شده که فرمود:

«در طلب [روزی] میانه‌روی کنید؛ زیرا چه بسیار آزمندی که نا امید است و میانه‌روی که نا امید نیست.»

۸۱- ۳۱۲۹۵- (۳۲) قطب راوندی در کتاب لبّ اللباب از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می کند که فرمود:

«اگر شما بر خدا توکل کنید- آن گونه که شایستهٔ توکل بر اوست- به یقین همان گونه که پرندگان را روزی می‌دهد، به شما روزی خواهد داد.»

۸۲- ۳۱۲۹۶- (۳۳) امیر مؤمنان علیه السلام می‌فرماید:

«نفس خود را با طاعت‌ها فروتن گردان و با قناعت آزاد ساز و در طلب [روزی] زیاده‌روی مکن و در کسب، میانه‌رو باش!»

۸۳- ۳۱۲۹۷- (۳۴) و نیز می‌فرماید:

«با شش چیز دین انسان سنجیده می‌شود: قوی بودن دینداری، راستی یقین، استحکام و شدت تقوی، غلبه بر هوایِ [نفس] و آرزوها، میلِ اندک [به دنیا] و میانه‌روی در طلب [روزی].»

۸۴- ۳۱۲۹۸- (۳۵) روایت شده که امیر مؤمنان علیه السلام در سفارش‌های خویش به فرزندش امام مجتبی علیه السلام فرمود:

«به یقین بدان که تو [نمی‌توانی] به آرزوهایت دست یابی و از زمان مرگت فراتر روی. همانا تو در راه پیشینیان خود هستی؛ پس در طلب [روزی] زیاده‌روی مکن و در کسب میانه‌روی کن؛ زیرا چه بسا طلبی که به جنگ و ستیزه می‌انجامد و هر جوینده‌ای کامیاب نیست و هر میانه‌روی نیازمند نیست. نفس خود را از هر پستی بزرگ دار؛ هر چند تو را به سوی خواسته‌ها و آرزوها بکشاند؛ زیرا هر چه به دست آوری- هر قدر هم که بزرگ باشد- بهای آنچه از دین و آبرویت از دست می‌دهی، نخواهد بود. در خیری که جز از راه شرّ به دست نمی‌آید و در آسایش و راحتی که جز با رنج و سختی به دست نمی‌آید، خیر نیست.»

۸۵- ۳۱۲۹۹- (۳۶) امیر مؤمنان علیه السلام فرمود:

«آنچه از دنیا به سویت می‌آید، بگیر و روی گردان از آنچه از تو روی می‌گرداند؛ پس اگر چنین نمی‌کنی [دست کم] در طلب [دنیا] میانه‌روی کن.»

۸۶- ۳۱۳۰۰- (۳۷) در کتاب فقه الرضا آمده است: «در طلبِ روزی پرهیزکاری پیشه کن، در جستجوی آن میانه‌رو باش و در کسب و کارت زیاده‌روی مکن. و بدان که روزی بر دو گونه است: یکی روزی‌ای که تو در جستجوی آنی و دیگری روزی‌ای که تو را می‌جوید. آن را که طلب می‌کنی، پس از راه حلال طلب کن؛ زیرا در صورتی خوردنش حلال است که از راهش بجویی و الّا تصرف در آن حرام است. و [به هر حال] آن روزی توست که از مصرفش گریزی نداری!»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۱۰۳

۸۷- ۳۱۳۰۱- (۳۸) علی علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می کند که فرمود:

«هر کس دوست دارد که دعایش مستجاب گردد، باید راه کسب درآمدش را حلال و پاکیزه گرداند.»

۸۸- ۳۱۳۰۲- (۳۹) علی علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گزارش می کند که فرمود:

«هرکس به رزقی که خداوند برایش مقرر و معین کرد، راضی نباشد و شکایت و نارضایتی‌اش را ابراز کند و بردباری از کف بدهد و به حساب خدا نگذارد، نیکی و حسناتش بالا نمی‌رود و خداوند را به گونه‌ای ملاقات می کند که از وی به شدت خشمگین است، مگر توبه نماید.»

۸۹- ۳۱۳۰۳- (۴۰) قطب راوندی در کتاب لبّ اللباب از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می کند که فرمود: «هر کس دنیای حلال را برای ثروت‌اندوزی، فخرفروشی و خودنمایی طلب کند، خداوند را درحالی که به شدّت بر او خشمگین است، ملاقات خواهد کرد.»

۹۰- ۳۱۳۰۴- (۴۱) امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «چنین نیست که هر میانه‌رُوی محروم باشد.»

۹۱- ۳۱۳۰۵- (۴۲) و نیز فرمود: «چنین نیست که هر طالب روزی، به آن برسد.»

۹۲- ۳۱۳۰۶- (۴۳) و نیز فرمود:

«دنیا ثبات و قرار ندارد [و هر روز به کام کسی می‌گردد]؛ پس با میانه‌روی، بهره‌ات را از آن بجوی.»

۹۳- ۳۱۳۰۷- (۴۴) جابر گزارش می‌کند که امام حسن مجتبی علیه السلام به شخصی فرمود:

«ای مرد! آن‌گونه که با دشمن می‌جنگی، روزی طلب مکن. و همانند انسان تسلیم شده به تقدیر تکیه مکن؛ زیرا ایجاد و طلب فضل و روزی سنت است و میانه‌روی در طلب، از عفت است. عفت هیچ رزقی را دور نمی‌کند و آزمندی هیچ فضل و روزی را جذب نمی‌کند؛ زیرا روزی تقسیم و مقرّر شده است و به‌کارگیری آز، مستلزم گناهان است.»

۹۴- ۳۱۳۰۸- (۴۵) علی علیه السلام فرمود: «ایمان بنده‌ای حقیقت ندارد تا این‌که اعتماد وی به آنچه نزد خداست بیشتر از اعتمادش به آنچه نزد خود اوست، باشد.»

۹۵- ۳۱۳۰۹- (۴۶) و نیز می‌فرماید:

«هر آنچه بدان بسنده شود، کافی است.»

۹۶- ۳۱۳۱۰- (۴۷) همو می‌فرماید:

«آن را که نصیب به آسانی به دست نیاید، با کوشش با آن برنیاید.»

«۱» ۹۷- ۳۱۳۱۱- (۴۸) همچنین می‌فرماید:

«هر که بسیار یاد مرگ کند، به اندک از دنیا خشنود است.»

۹۸- ۳۱۳۱۲- (۴۹) از امام صادق روایت شده که فرمود:

«هنگام غروب خورشید، خداوند به فرشته‌ای دستور می‌دهد؛ ندا سر دهد: ای مردم، به سوی پروردگارتان روی آورید؛ زیرا آنچه اندک و بسنده باشد بهتر است از آنچه بسیار و سرگرم‌کننده باشد.

و فرشتهٔ عهده‌دار خورشید، هنگام طلوع، ندا سر می‌دهد: ای فرزندان آدم، برای مرگ بزایید، برای ویرانی بسازید و برای نابودی انباشته کنید.»

---

(۱). این عبارت، برگردانی است از ترجمهٔ نهج البلاغهٔ استاد شهیدی، ص ۴۳۲.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۱۰۵

۹۹- ۳۱۳۱۳- (۵۰) ابوسعید خدری می‌گوید: «هنگام بازگشت از نبرد احد، مسلمانان گِرد وجود مقدس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حلقه زده بودند. آن حضرت در حالی که به درخت بزرگی تکیه کرده بود، فرمود:

ای مردم، به سوی انجام وظیفه‌ای که دربارهٔ اصلاح آخرت به شما محول شده، روی آورید و از آنچه برای‌تان در مورد دنیا تضمین شده، روی گردانید. اعضای بدن‌تان را- که با نعمت‌های خداوند پرورش یافته- با به‌کارگیری در راه سرپیچی از دستوراتش، در معرض خشم او قرار ندهید. اشتغال خود را در راه دست‌یابی به آمرزش خدا قرار دهید. همت خود را در راه نزدیکی به اطاعت وی مصروف دارید. هر کس نخست به بهره‌اش از دنیا بپردازد، نصیب اخروی‌اش را از دست می‌دهد و به خواسته‌های دنیوی‌اش نیز نمی‌رسد. و هر کس از نصیب اخروی‌اش آغاز کند، بهره‌اش از دنیا به وی می‌رسد و به آنچه از آخرت می‌خواست، دست می‌یابد.»

۱۰۰- ۳۱۳۱۴- (۵۱) محمد بن هارون به امام هادی علیه السلام عرض کرد:

«ما از نیاکانت روایت شده‌ایم؛ زمانی بر مردم خواهد آمد که چیزی عزیزتر از برادری همدم یا به دست آوردن درهمی از حلال نیست.

امام علیه السلام فرمود: ای ابومحمد، عزیز موجود است ولی تو در زمانی هستی که چیزی تنگدست‌تر از درهمی حلال یا برادری در

راه خدا نیست.»

۱۰۱ - ۳۱۳۱۵- (۵۲) سکونی از امام صادق علیه السلام پرسید: «زهد در دنیا چیست؟ امام فرمود: وای بر تو! زهد، بی‌رغبتی به حرام دنیاست تا از حرامش پرهیز کنی.»

۱۰۲ - ۳۱۳۱۶- (۵۳) امام کاظم علیه السلام به هشام بن حکم فرمود: «ای هشام، خردمندان زواید دنیا را رها کردند تا چه رسد به گناهانش! ترک دنیا، فضیلت است و ترک گناه، واجب.»

۱۰۳ - ۳۱۳۱۷- (۵۴) امیر مؤمنان علیه السلام فرمود:

«... همچنین شخص مسلمانِ پاک از خیانت، یکی از دو پاداش و نیکی را از خدا انتظار دارد: یا دعوت‌کنندهٔ خدا [یعنی عزرائیل] که آنچه نزد خداست، برایش بهتر است یا روزی خدا که در این صورت وی دارای خانواده، مال، دین و شرافت خواهد بود. به تحقیق مال و فرزند، کِشت دنیا و عمل صالح، کِشت آخرت است که گاهی خداوند برای گروه‌هایی میان آن دو جمع می‌کند.»

۱۰۴ - ۳۱۳۱۸- (۵۵) ابراهیم بن محمد از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«هرگاه خداوند خیر بنده‌ای را بخواهد، سی هزار [درهم] به او نمی‌بخشد.»

و نیز فرمود:

هرگز کسی ده هزار درهم از حلال نیندوخت و گاهی خداوند برای گروه‌هایی آن را گرد می‌آورد.

هنگامی که به اندازهٔ قوت و غذا به کسی عنایت شود و به عمل صالح موفق گردد، به تحقیق خداوند دنیا و آخرت را برای وی جمع کرده است.»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۱۰۷

۱۰۵- ۳۱۳۱۹- (۵۶) ابراهیم بن عمر از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«هرگاه خداوند خیر بنده‌ای را بخواهد، سی هزار [درهم] به وی نمی‌بخشد.

و نیز فرمود:

هرگز کسی ده هزار از حلال نیندوخت. به تحقیق خداوند آن دو [دنیا و آخرت] را برای گروهی جمع کرد، هنگامی که به نزدیکان ببخشند و موفق به عمل صالح گردند و به تحقیق خداوند دنیا و آخرت را برای گروهی جمع کرده است.»

«۱» ۱۰۶- ۳۱۳۲۰- (۵۷) مفضل از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

« [حدّ] ثروت چهار هزار است. دوازده هزار کنز است. بیست هزار از حلال انباشته نمی‌شود.

صاحب سی هزار نابود و هلاک است و هر کس مالک یکصد هزار باشد، از شیعیان ما نیست.»

۱۰۷- ۳۱۳۲۱- (۵۸) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«هر کس مالی از غیر حلال به دست آورد، توشه‌اش به سوی آتش خواهد بود.»

۱۰۸- ۳۱۳۲۲- (۵۹) و نیز بیان داشت: «خداوند عز و جل می‌فرماید:

هر کس که باک ندارد از چه راهی دینار و درهم به چنگ آورد، من [نیز] در روز قیامت باک ندارم که وی را از چه دری وارد آتش سازم.»

۱۰۹- ۳۱۳۲۳- (۶۰) سلیم بن قیس هلالی از امیر مؤمنان علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود:

«دو آزمند سیر نمی‌شوند: طالب دنیا و طالب علم. پس هر کس به حلال دنیا بسنده کند، نجات می‌یابد و هرکس آن را از غیر حلال به دست آورد، نابود می‌گردد، مگر آن‌که توبه کند و بازگردد. و هر کس دانش را از اهلش بیاموزد و آن را به کار بندد، نجات می‌یابد. و هر کس به وسیلهٔ دانش دنیا را بجوید، بهره‌اش همان است.»

۱۱۰- ۳۱۳۲۴- (۶۱) ابوهاشم جعفری از امام هادی علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«خداوند در زمین، مکان‌هایی را قرار داد که «رحمت‌شده» نام‌گذاری شده‌اند. خداوند دوست دارد در آن‌جا دعا شود تا اجابت کند. و خداوند در زمین، مکان‌هایی به نام انتقام گیرنده قرار داد. هنگامی که شخصی از غیر حلال مالی به دست آورد، خدا یکی از آن مکان‌ها را بر وی چیره می‌گرداند تا در آن هزینه کند.»

---

(۱). متن این حدیث خالی از نوعی آشفتگی و بهم‌ریختگی نیست.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۱۰۹

۱۱۱- ۳۱۳۲۵- (۶۲) هشام بن حکم از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«هر کس مالی از راه حرام به دست آورد، خداوند ساختمان و آب و گِل را بر وی چیره می‌گرداند.»

۱۱۲- ۳۱۳۲۶- (۶۳) امیر مؤمنان علیه السلام در تشییع جنازه‌ای، شخصی را خندان مشاهده کرد و فرمود:

«گویا مرگ برای دیگران مقرر گردیده. ای مردم، خوشا به حال کسی که نفسش را فروتن و کسبش را پاک گردانید.»

۱۱۳- ۳۱۳۲۷- (۶۴) از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود:

«هرگاه بنده‌ای مال حرامی به چنگ آورد- اگر از آن صدقه دهد- پاداش نمی‌گیرد. اگر مصرف کند، در آن برکت نمی‌بیند و اگر پس از مرگ آن را باقی گذارد، توشه‌اش به سوی آتش خواهد بود.»

۱۱۴- ۳۱۳۲۸- (۶۵) ابوبرده اسلمی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گزارش می‌کند که فرمود:

«در قیامت هیچ بنده‌ای گام برنمی‌دارد تا دربارهٔ چهار چیز از وی سؤال شود: از جسمش که آن را در چه راهی فرسوده کرده است؛ از عمرش که آن را در چه چیز گذرانده است؛ از مالش که آن را از چه راهی به دست آورده و در کجا مصرف کرده است و از دوستی ما اهل بیت.»

۱۱۵- ۳۱۳۲۹- (۶۶) از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود:

«به یقین بازگرداندن یک ششم درهم حرامی [به صاحبش] نزد خداوند، برابر با هفتاد هزار حج مبرور [/ خالی از هر گناهی] است.»

۱۱۶- ۳۱۳۳۰- (۶۷) و نیز از آن حضرت گزارش شده که فرمود:

«عبادت با حرام‌خواری همانند ساختمان بر روی رمل [/ ریگزار] است.» و گفته شده: «مانند بنای بر آب است.»

۱۱۷- ۳۱۳۳۱- (۶۸) و همو فرمود:

«خداوند فرشته‌ای دارد که هر شب بر فراز بیت المقدس ندا سر می‌دهد: هر کس حرامی مصرف کند، خداوند هیچ عمل واجب و مستحبی را از وی نمی‌پذیرد.»

۱۱۸- ۳۱۳۳۲- (۶۹) حفص بن غیاث از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«در میان بنی اسرائیل مرد نیازمندی بود. همسرش برای طلب روزی وی را تحت فشار قرار داد.

در خواب از آن مرد سؤال شد که: آیا دو درهم حلال را بیشتر دوست دارد یا دو هزار درهم از حرام را؟

وی پاسخ داد: دو درهم حلال را بیشتر دوست دارم!

به او گفته شد: آن‌ها زیر سرت است!

وقتی آن مرد بیدار شد، دو درهم زیر سرش یافت. آن‌ها را برداشت و با درهمی یک ماهی خرید

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۱۱۱

و به خانه آورد. همسرش با مشاهدهٔ آن وضع، با قیافهٔ نکوهش‌گرانه به سویش آمد و سوگند یاد کرد که به آن دست نزند. [ناچار]

آن مرد شخصاً به آن پرداخت. وقتی شکمش را پاره کرد، ناگهان دو گوهر در آن یافت و آنها را به چهل هزار درهم فروخت.»

در حدیث ابن عباس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گذشت: «هر کس مال حرامی به دست آورد، خداوند هیچ صدقه و آزاد کردن برده و حج و عمره‌ای را از وی نمی‌پذیرد و به تعداد پاداش این کارها برایش گناه می‌نویسد و آنچه از آن مال پس از مرگش باقی بماند، توشهٔ وی به سوی آتش خواهد بود.»

«۱» سایر احادیث آن باب، مناسب با بحث است.

و در احادیث باب ۴۷ و ۵۶ از باب‌های مبارزه با نفس، مطالبی بر این بحث دلالت می‌کند.

و در حدیث ثابت از (حدیث ۱ همین باب) گذشت: «و حق شکمت این است که آن را ظرفِ حرام قرار ندهی.» «۲»

و در حدیث سکونی (حدیث ۳۲، باب ۷۷، ج ۱۸) گذشت: «برای خدا زوایدی از روزی است که به هر کس از بندگانش بخواهد، می‌بخشد.» «۳»

و در بسیاری از احادیث باب ۲۴ از باب‌های دعا، مطالبی بر لزوم پاکیزه کردن درآمد و دوری از حرام آمده است.

و در حدیث مرازم خواهد آمد: «اگر هر یک از شما از روزی‌اش فرار کند، او را دنبال می‌کند تا به وی دست یابد؛ همان‌گونه که اگر از مرگش فرار کند، دنبالش می‌کند تا او را بگیرد.» «۴»

باب ۴ استحباب میانه‌روی در طلب روزی و طلب اندک و کراهت کم شمردن و ترک آن

۱۱۹- ۳۱۳۳۳- (۱) ابن فضال از شخصی که وی را نام برد، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «طلب روزی از جانب تو باید بیشتر از کسب کسی باشد که دنیای خود را تباه نموده است و کمتر از طلب انسان آزمندی باشد که از دنیا راضی و به آن اعتماد کرده است. نفس خود را از این مرحله فرود آور و در رتبهٔ انسان منصفِ بزرگوار و با مناعت طبع قرار بده و [نیز] نفست را از مرتبهٔ انسان سستِ ضعیف بالا ببر و ضروریات زندگی را کسب کن. به تحقیق، کسانی که به ایشان مال بخشیده شد و شکر آن را به جای نیاوردند، مال ندارند.»

---

(۱). باب ۱۰ از باب‌های وجوب حج، حدیث ۴.

(۲). باب ۵۶ از باب‌های مبارزه با نفس، حدیث ۱.

(۳). باب ۷۷ از باب‌های مبارزه با نفس، حدیث ۳۲.

(۴). باب ۶ از باب‌های وکالت، حدیث ۱.

منابع فقه شیعه، ج ۲۲، ص: ۱۱۳

۱۲۰- ۳۱۳۳۴- (۲) روایت شده که امام حسین علیه السلام به شخصی فرمود:

«ای مرد، در طلب روزی آن‌گونه نکوش که پیکارگر پیروزمند جهاد می‌کند و مانند انسان تسلیم، آن را به تقدیر واگذار نکن؛ زیرا به دنبال روزی رفتن از سنت است و میانه‌روی در طلب از عفت است. عفت از هیچ رزقی جلوگیری نمی‌کند و حرص، هیچ فضلی را به دنبال نمی‌آورد؛ زیرا روزی تقسیم و مقرر شده و مرگ دربرگیرنده است و به کار گرفتن حرص، پی‌جویی گناهان است.»

در کتاب التمحیص نظیر این حدیث از امام حسن علیه السلام گزارش شده؛ با این تفاوت که در آن آمده است: «ایجاد روزی از سنت است» و جملهٔ: «مرگ دربرگیرنده است»، در آن نیامده است.

۱۲۱- ۳۱۳۳۵- (۳) در تفسیر عیاشی از امیر مؤمنان گزارش نموده که فرمود:

«ای فرزند آدم، بیشترین همّت و تلاش خود را صرف روزت نکن؛ که اگر از دست رفت، از عمرت نبوده است. پس اگر روزی تو

را به اهتمام واداشت، به درستی که هر روزی را که تو در آن حضور یابی، خداوند رزقت را می‌رساند. بدان هر چه بیش از قوت و غذایت به دست آری، خزانه‌دار دیگران خواهی بود که در دنیا رنج و زحمت تو را زیاد می‌کند و در قیامت حسابت را طولانی و وارثت از آن بهره‌برداری می‌نماید. پس با مال و ثروتت در زندگانی سعادتمند باش و برای معادت پیشاپیش توشه‌ای تهیه کن؛ چرا که سفر، دور و دراز است و وعده‌گاه، قیامت و قرارگاه، بهشت یا دوزخ است.»

۱۲۲- ۳۱۳۳۶- (۴) عبدالله بن سلیمان از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«خداوند متعال روزی احمقان را وسیع و گسترده قرار داد تا اندیشمندان از آن پند گیرند و بدانند با کار و تلاش و چاره‌اندیشی و برنامه، آنچه در دنیاست، دست‌نایافتنی است.»

۱۲۳- ۳۱۳۳۷- (۵) نظیر حدیث سابق با این تفاوت که به جای «چاره اندیشی»، «عقل» آمده است.

۱۲۴- ۳۱۳۳۸- (۶) از امیر مؤمنان علیه السلام روایت شده که لقمان در سفارش‌هایش به فرزندش گفت:

«ای پسر عزیزم، آن کس که یقینش کوتاه و رنج و تلاشش در طلب رزق اندک است، باید از این‌که خداوند او را در سه مرحله از خلقتش بدون تلاش و کسب و چاره‌اندیشی و برنامه‌ریزی روزی داد، پند گیرد و بداند که خداوند او را در مرحلهٔ چهارم [نیز] روزی خواهد داد.

مرحلهٔ نخست؛ رحم مادر- قرارگاه رفیع و با منزلت که هیچ سردی و گرمی او را نمی‌آزارد- خداوند در این مرحله او را روزی داد. آن‌گاه او را از آنجا خارج کرد و از شیر مادرش برای وی غذایی را جاری ساخت که بدون تحرک و صرف نیرو، او را پرورش داد.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۱۱۵

آن‌گاه که از شیر گرفته شد، خداوند از دسترنج پدر و مادرش با رأفت و مهربانی از سوی آنان نسبت به فرزندان‌شان، روزی وی را قرار داد.

تا این‌که عاقل و بالغ شد و در پی کسب [روزی] برای خویش روان شد. در این زمان امر بر وی تنگ شد. [بینش وی به امور محدود گردید] و به پروردگارش گمان‌های ناروا برد و، حقوق دیگران را در اموالش انکار کرد و بر خود و خانواده‌اش از ترس فقر و تنگدستی سخت گرفت.»

۱۲۵- ۳۱۳۳۹- (۷) امام صادق علیه السلام از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده که فرمود:

«دور را بر خود نزدیک بدانید و مشکلات را آسان شمارید و بدانید بنده هرچند در چاره‌اندیشی ناتوان و نقشه‌اش سست باشد، سبب کاهش آنچه خداوند برایش مقرر و معین کرده نمی‌شود و هر چند در چاره‌اندیشی توانا و نقشه‌اش نیرومند باشد، بر آنچه خداوند برایش مقرر و معین کرده، هرگز افزوده نمی‌شود.»

۱۲۶- ۳۱۳۴۰- (۸) از امام صادق علیه السلام روایت شده که امیر مؤمنان بسیار این سخن را می‌فرمود:

«به یقین بدانید، هرچند تلاش بنده‌ای شدت گیرد و چاره‌اندیشی وی بزرگ گردد و مکر و حیله‌اش (رنج و زحمتش) فزونی یابد، خداوند برایش قرار نداده که از آنچه در لوح محفوظ برای وی مقرر و معین کرده، پیشی گیرد. و ناتوانی و کمی چاره‌اندیشی بنده سبب تغییر در رسیدن وی به آنچه در لوح محفوظ برایش مقرر شده، نمی‌گردد.

ای مردم، به تحقیق هیچ‌کس به دلیل زیرکی و مهارت به اندازهٔ شکاف هستهٔ خرما توشه نمی‌گیرد و به خاطر حماقت به اندازهٔ شکاف هسته خرما چیزی را از دست نمی‌دهد. کسی که از این مطلب آگاه باشد و آن را به کار بندد، سود برده و از بیشترین آسایش بهره‌مند است و آن کس که بداند و در عمل ترک کند، همراه با بیشترین درگیری زیان بیند. بسا نیکی به نعمت‌یافته‌ای، دامی است فراروی وی و بسا غافلی [از نظر مردم] که روزی برای او ساخته و آماده می‌شود.

پس ای تلاشگر! از تلاشت بکاه، از شتابت کم کن، از خواب غفلت بیدار شو، در آنچه خداوند بر زبان پیامبرش جاری ساخته،

بیندیش. این هفت سخن را حفظ کنید؛ زیرا از سخنان خردمندان و از امور راسخ و واجب در ذکر حکیم [/ لوح محفوظ] است، که هیچ‌کس از طریق آن‌ها خدا را با دوستی دیدار نمی‌کند:

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۱۱۷

شرک به خدا در آنچه بر او واجب کرده است، ارضای کینه‌توزی به بهای نابودی خود، اقرار به امری که غیر او انجام می‌دهد، اظهار بدعت در دین به منظور رستگار شدن در نزد مردم، شادمانی از ستایش مردم به آنچه انجام نمی‌دهد، خودستای فخرفروش و صاحب و بزرگی و دروغ و تحقیر. ای مردم، اهتمام درندگان به تجاوز است، اهتمام چهارپایان به شکم‌شان است. زنان اهتمام‌شان به مردان است و مؤمنان دلسوز، ترسان هستند. خداوند ما و شما را از آنان قرار دهد.»

۱۲۷- ۳۱۳۴۱- (۹) اصبغ بن نباته از امیر مؤمنان علیه السلام روایت می‌کند که به یارانش فرمود:

«به یقین بدانید، هر چند چاره‌اندیشی بنده‌ای بزرگ و طلبش شدید و نقشه‌هایش قوی و دقیق باشد، خداوند بیش از آنچه در ذکر حکیم [/ لوح محفوظ] مقرر و معین کرده، برایش قرار نداده است.

پس هر کس این نکته را بشناسد و آن را درک کند، آسوده‌ترین مردم است؛ افزون بر آن‌که به منافعش خواهد رسید.

و ترک‌کنندهٔ آن، درگیرترین مردم است و زیان خواهد دید و ستایش مخصوص خداست که پروردگار جهانیان است.

چه بسا بهره‌مند از نعمتی که نعمت دامی است فراروی او، و چه بسا گرفتاری نزد مردم که برایش ساخته و آماده می‌گردد. پس ای شنونده، بر تلاش باقی بمان و از شتابت بکاه و قبر و معادت را به یاد آور؛ چرا که بازگشت تو به سوی خداست و هرگونه عمل کنید، پاداش می‌گیرید.»

۱۲۸- ۳۱۳۴۲- (۱۰) و نیز از حضرت علی علیه السلام روایت شده که فرمود:

«به یقین بدانید، هر چند چاره‌اندیشی بنده‌ای بزرگ و طلبش افزون و نقشه‌اش قوی و محکم باشد، خداوند بیش از آنچه در ذکر حکیم [/ لوح محفوظ] مقرر و معین کرده، برایش قرار نداده است و بندهٔ ناتوان و بیچاره‌اش را از رسیدن به آنچه در ذکر حکیم [/ لوح محفوظ] برایش مقرر کرده، جلوگیری نکرده است.

آگاه از این نکته و عمل کنندهٔ به آن، آسوده‌ترین مردم و بهره‌مند است. و ترک‌کنندهٔ آن، درگیرترین مردم و در زیان است.

چه بسا بهره‌مند از نعمتی که نعمت، دامی است فرارویش؛ و چه بسا فرد مبتلائی که امور به وسیلهٔ گرفتاری برایش ساخته و آماده می‌شود.

پس ای شنونده، بر سپاست بیفزا و از شتابت بکاه و در منتهای روزی است بایست.»

۱۲۹- ۳۱۳۴۳- (۱۱) همچنین از آن حضرت گزارش شده که فرمود:

«چه بسا کسی که خود را به زحمت می‌اندازد و بر وی سخت گرفته شده است. و چه بسا کسی که در طلب، میانه‌رو است و تقدیر به وی کمک می‌کند.»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۱۱۹

۱۳۰- ۳۱۳۴۴- (۱۲) امام باقر علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود:

«دنیا در تغییر و تحول و هر روز به کام کسی است. پس آنچه از دنیا که به نفع توست، در ناتوانی به سراغت می‌آید و آنچه از دنیا به زیان توست، با نیرو و توانت نمی‌توانی آن را دور سازی. هر کس از آنچه از دست رفته قطع امید کند، بدنش در آسایش است. هر کس به آنچه خداوند روزی‌اش دهد خشنود باشد، چشمش روشن می‌گردد.»

۱۳۱- ۳۱۳۴۵- (۱۳) امیر مؤمنان علیه السلام در سفارش خود به فرزندش محمد حنفیه فرمود:

«ای پسر عزیزم، بپرهیز از تکیه بر آرزوها! ای پسر عزیزم، روزی بر دوگونه است: رزقی که آن را می‌جویی و رزقی که تو را

می‌جوید و اگر تو به سراغش نروی، آن به سراغت می‌آید. پس اندوه سال خود را بر اندوه روزت نیفزا. هر روز آنچه در آن است، برای تو بسنده است. اگر سال از عمر توست، همانا خداوند هر روز آن تو را روزیِ تازه مقرّر و معین می‌بخشد و اگر سال از عمرت نیست، پس چرا بر آنچه از آنِ تو نیست، غم و اندوه می‌خوری! بدان هیچ جوینده‌ای به روزی‌ات بر تو پیشی نمی‌گیرد و هیچ نیرومندی نسبت به آن بر تو چیره نمی‌شود و آنچه برایت مقدر شده، از تو پنهان نمی‌شود.

چه بسیار انسان زحمتکش و کوشایی را مشاهده کردی که روزی بر او تنگ گرفته شده و انسانی که در طلب، میانه‌رو و تقدیر با او همکاری کرده است. همه چیز با نیستی هم‌آغوش است. امروز برای توست و تو از رسیدن به فردا مطمئن نیستی.»

این حدیث تا جملهٔ: «آنچه برایت مقدر شده از تو پنهان نمی‌شود»، در نهج البلاغه و تا جملهٔ: «و اگر تو به سراغش نروی، آن به سراغت می‌آید»، در کنز الفوائد نیز آمده است.

۱۳۲- ۳۱۳۴۶- (۱۴) از حضرت علی علیه السلام روایت شده که می‌فرماید:

«روزی بر دو گونه است: روزی‌ای که به دنبال توست و روزی ای که تو در پی آنی. پس هر که دنیا را بجوید، مرگ او را می‌جوید تا از دنیا بیرونش کند و هر که آخرت را بجوید، دنیا به جستجویش می‌پردازد تا روزی‌اش را به طور کامل پرداخت نماید.»

۱۳۳- ۳۱۳۴۷- (۱۵) امام کاظم علیه السلام به هشام بن حکم فرمود:

«ای هشام، خردمندان در دنیا زاهدند و به آخرت تمایل دارند؛ زیرا آنان می‌دانند که دنیا هم طالب است و هم مطلوب و آخرت [نیز] هم طالب است و هم مطلوب. پس هر کس آخرت را بجوید، دنیا به جستجویش می‌پردازد، تا روزی‌اش را به طور کامل دریافت کند.

و هر کس دنیا را بجوید، آخرت به جستجوی او می‌پردازد تا مرگ به سراغش آید و دنیا و آخرتش را تباه سازد.

ای هشام، هر کس بی‌نیازیِ بدون مال آسایش قلب از حسادت و سلامت در دین را خواهان است، پس با حال تضرع از خداوند درخواست کند تا عقلش را کامل کند. پس هر کس تعقل کند به آنچه کفایتش می‌کند، قناعت می‌ورزد و هر کس به آنچه وی را کفایت می‌کند قناعت ورزد، بی‌نیاز می‌شود و هر کس به آنچه برایش کافی است قناعت نورزد، هرگز بی‌نیازی را درک نمی‌کند.»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۱۲۱

۱۳۴- ۳۱۳۴۸- (۱۶) رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

«هر کس به روزی اندک خشنود شود، خداوند به عمل اندک از وی خشنود خواهد شد.»

۱۳۵- ۳۱۳۴۹- (۱۷) امیر مؤمنان علیه السلام که فرمود:

«حرص بر دنیا را واگذار، در زندگی طمع نورز، مال و ثروت انباشته نکن؛ چرا که تو نمی‌دانی برای چه کسی جمع می‌کنی و نمی‌دانی در سرزمین خودت یا جای دیگر جان می‌دهی.

همانا روزی، تقسیم و معین شده و تلاش انسان سودی ندارد. نیازمند است، هر کس که طمع ورزد و بی‌نیاز است، هر کس که قانع باشد.»

۱۳۶- ۳۱۳۵۰- (۱۸) امام صادق علیه السلام فرمود:

«هر گاه خداوند بنده‌ای را دوست بدارد، اطاعتش را به وی الهام می‌کند، قناعت را ملازمش می‌گرداند، در دین اندیشمندش می‌نماید و با یقین نیرومندش می‌کند. پس به آنچه کفایتش می‌کند، بسنده می‌کند و با عفت خود را می‌پوشاند. و هر گاه خداوند بنده‌ای را دشمن دارد، مال و ثروت را محبوب وی می‌گرداند، آن را برایش گسترش می‌دهد، دنیایش را به وی الهام می‌کند و به هوای نفس و آرزوهایش واگذارش می‌کند. پس بر مرکب عناد و سرکشی سوار می‌گردد، فساد و تباهی را گسترش می‌دهد و به

بندگان ستم روا می‌دارد.»

۱۳۷- ۳۱۳۵۱- (۱۹) محمد بن مسلم از امام صادق علیه السلام دربارهٔ تفسیر این آیه پرسید:

«هر کس تقوای الهی پیشه کند، خداوند راه برون‌رفت برایش قرار می‌دهد و از جایی که گمان نمی‌کند، وی را روزی می‌دهد. امام فرمود: در دنیایش [چنین می‌کند].»

۱۳۸- ۳۱۳۵۲- (۲۰) اسحاق بن عمار از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«هر کس روزی انـدک را بجوید، همان او را به گردآوری روزی بسـیار می‌کشاند (و هر کس روزی اندک را واگذارد، همان او را به از دست دادن روزی فراوان می‌کشاند.»

۱۳۹- ۳۱۳۵۳- (۲۱) حسن بن بسام می‌گوید:

«اسـحاق بن عمـار، درِ مغـازه‌اش را بسـته و کیسـهٔ پولش را مهر کرده و آمادهٔ رفتن بود که شخصـی یک دینار غلّه درخواست نمود. اسحاق درِ مغازه را گشود و یک دینار حبوبات به وی داد.

حسن بن بسام می‌گویـد: به وی گفتم: ای بیچاره! ای اسـحاق، کشتی برای تو هزار هزار [میلیون] درهم جنس می‌آورد [و تو خود را سرگرم معاملهٔ یک دیناری می‌کنی]!

اسحاق بن عمار پاسخ داد: آیا گمان می‌کنی من آزمند هستم؟

از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: هر کس روزی اندک را ناچیز بشمارد، از روزی بسیار محروم می‌شود.

آن‌گاه امام علیه السلام به من رو کرد و فرمود: ای اسحاق، روزی اندک را ناچیز نشمار که از روزی فراوان محروم می‌شوی.»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۱۲۳

۱۴۰- ۳۱۳۵۴- (۲۲) حسین جمّال می‌گوید:

«روزی نزد اسـحاق بن عمار حاضـر بود. او کیسه‌اش را بسـته و آماده رفتن بود، که مردی به سـراغش آمـد و از وی درخواست کرد چند درهم را با دینار معاوضه کند. اسحاق درِ کیسه‌اش را گشود، چند درهم به وی داد و دینارش را گرفت.

حسین جمال می‌گوید: به وی گفتم: سبحان الله! سود این دینار چقدر است؟

اسحاق پاسخ داد: من این کار را به دلیل سود و ارزش اضافی دینار انجام ندادم، بلکه از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: هر کس روزی اندک را ناچیز شمارد، از [روزی] فراوان محروم می‌شود.»

در حـدیث زراره سـخن معصـوم علیه السـلام گـذشت که فرمود: «تقـدیر نیمی از زنـدگی است، هرگز تهیـدست نشود شخصـی که میانه‌روی پیشه کند.»

«۱» در حـدیث ابوخالد سـخن معصوم گذشت که فرمود: «از گناهانی که روزی را دور می‌کند، اظهار تهیدستی و کوچک شـمردن نعمت‌هاست.» «۲»

همچنین باب ۴۷ و ۴۹ از باب‌های جهاد نفس، ملاحظه گردد.

در حـدیث ابن سـنان آمـده است: «به یقین حرص آزمند، روزی به دنبال نمی‌آورد و ناخوشآیندی بی‌میل از آن جلوگیری نمی‌کند. اگر کسـی از روزی‌اش بگریزد- آن‌گـونه که از مرگ می‌گریزد- پیش از مرگ روزی به وی خواهـد رسـید؛ همـان‌گونه که مرگ وی را در بر خواهد گرفت.» «۳»

در حـدیث احمـد بن عمر آمده است: «هر کس به اندک از روزی خشـنود باشد، خداوند عمل اندک را از وی می‌پذیرد و هر کس به ناچیز از حلال خشـنود باشـد، هزینه‌اش کاهش می‌یابـد و خانواده‌اش بهره‌منـد می‌گردد و خداونـد وی را به درد دنیا و درمان آن آگاه می‌گرداند و به سلامت به سوی دار السلام بیرونش می‌برد.» «۴»

در حدیث هیثم گذشت: «و هر کس به اندك روزی خشنود باشد، خداوند از عمل ناچیز وی خشنود می گردد.»

و در احادیث باب ۳ میانه‌روی در طلب روزی، از باب‌های طلب روزی مناسب با این بحث وجود دارد.

و در احادیث باب ۱۰ کراهۀ اهتمام زیاد به روزی و باب ۲۰ استحباب میانه‌روی در هزینه مناسب با این بحث خواهد آمد.

و در حدیثی خواهد آمد: «بیرون رو و هیزم جمع کن و هیچ خار و تر و خشکی را کوچك نشمار.»

---

(۱). باب ۷ از باب‌های فضایل حج، حدیث ۲۹.

(۲). باب ۱۲ از باب‌های جهاد نفس، حدیث ۲۶.

(۳). باب ۵۸ از باب‌های جهاد نفس، حدیث ۵۳.

(۴). باب ۶۰ از باب‌های جهاد با نفس، حدیث ۷۷.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۱۲۵

باب ۵ عدم جواز ترک دنیا که برای رسیدن آخرت است و عدم جواز ترک آخرت برای دنیا

۱۴۱- ۳۱۳۵۵- (۱) معصوم علیه السلام فرمود:

«از ما نیست هر کس دنیایش را برای آخرت خود و آخرتش را برای دنیای خود ترك گوید.»

۱۴۲- ۳۱۳۵۶- (۲) ابراهیم بن عبد الحمید از امام کاظم علیه السلام روایت می کند که لقمان به فرزندش فرمود: «ای پسرکم، دنیا دریایی است که نسل‌های فراوانی در آن غرق شده‌اند ....»

ای پسرکم، از دنیا به اندازۀ کفایت بردار و به گونه‌ای در آن وارد نشو که به آخرتت زیان زند و آن را ترك نکن تا سربار مردم شوی.»

۱۴۳- ۳۱۳۵۷- (۳) از امام کاظم علیه السلام روایت شده که فرمود:

«برای دنیایت کار کن که گویا زندگی جاودان داری و برای آخرتت آن‌گونه کار کن که گویا فردا مرگت فرا خواهد رسید.»

این حدیث از امام حسن مجتبی علیه السلام نیز روایت شده است.

۱۴۴- ۳۱۳۵۸- (۴) از امام باقر علیه السلام روایت شده که آن حضرت همواره می‌فرمود:

«دنیا چه خوب یاوری برای آخرت است.»

۱۴۵- ۳۱۳۵۹- (۵) حفص از امام صادق علیه السلام روایت می کند که عیسی علیه السلام فرمود:

«تهیۀ آنچه برای دنیا و آخرت لازم است، هر دو سخت و دشوار است. خرج دنیا به این دلیل است که تو دست به چیزی دراز نمی کنی مگر آن‌که تبهکاری پیش از تو بر آن دست انداخته است و تهیۀ خرج آخرت به این دلیل مشکل است، که تو یارانی نمی‌یابی که در این راه یاری‌ات کنند.»

این حدیث از امام کاظم علیه السلام نیز گزارش شده است.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۱۲۷

۱۴۶- ۳۱۳۶۰- (۶) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«به یقین، خداوند دنیا را با عمل اخروی می‌بخشد؛ ولی آخرت را با عمل دنیوی نمی‌بخشد.»

پیشتر گذشت آنچه بر عدم جواز تأخیر نماز از زمان خود برای کارهای دنیوی، دلالت می کرد.

«۱» و نیز در باب ۱۷ و ۲۳ از همین ابواب و باب ۱۸ از باب‌های آنچه برای تاجر مستحب است، متناسب با این موضوع خواهد آمد.

باب ۶ دعا برای طلب روزی و امید به روزی بدون حساب و فهم آنچه روزی را می‌افزاید و آنچه فقر را ارث می‌گذارد

خداوند متعال می‌فرماید:

پروردگارا! این [سرزمین] را شهر امنی قرار ده و اهلش را از فرآورده‌ها روزی ده «۲».

ای پروردگار ما! در دنیا به ما نیکی و در آخرت نیکی عطا کن و ما را از عذاب آتش حفظ کن «۳».

عیسی فرزند مریم گفت: خدایا، پروردگار ما! بر ما غذایی از آسمان فرو فرست تا عیدی برای اول و آخر ما و نشانه‌ای از جانب تو باشد و ما را روزی ده که تو بهترین روزی دهندگانی «۴».

پروردگارا، همانا من نسل خود را در بیابان بی‌کشت، نزد خانهٔ محترم تو ساکن کردم.

پروردگارا! تا نماز را به پا دارند، پس قلب‌هایی از مردم را به آنان مشتاق کن و آنان را از فرآورده‌ها روزی ده، باشد که سپاس گزارند «۵».

از نزد خدا روزی بجویید و او را پرستش کنید و برای وی سپاس گویید «۶».

هر کس تقوای الهی پیشه کند، خداوند راه برون‌رفت برایش قرار می‌دهد و او را از جایی بی‌گمان روزی می‌دهد «۷».

۱۴۷- ۳۱۳۶۱- (۱) در تفسیر آیهٔ: پروردگارا، در دنیا به ما نیکی و در آخرت نیکی عطا کن،

---

(۱). ج ۴، باب ۴ از باب‌های وجوب نماز و فضیلت آن.

(۲). بقره ۲/ ۱۲۶.

(۳). بقره ۲/ ۲۰۱.

(۴). مائده ۵/ ۱۱۴.

(۵). ابراهیم ۱۴/ ۳۷.

(۶). عنکبوت ۲۹/ ۱۷.

(۷). طلاق ۶۵/ ۳.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۱۲۹

جمیل بن صالح از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«خشنودی خداوند و بهشت در آخرت و (روزی وسیع) و معاش و اخلاق نیکو در دنیا [مقصود است].»

این حدیث با سندهای گوناگون با اندکی تفاوت روایت شده است.

۱۴۸ - ۳۱۳۶۲- (۲) و نیز عبدالاعلی در تفسیر همان آیه از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «خشنودی خداوند، وسعت و رفاه در زندگی و معاش و همنشینی نیکو و در آخرت بهشت [مقصود است].»

۱۴۹- ۳۱۳۶۳- (۳) سکونی از امام صدق علیه السلام از نیاکانش از علی علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«هرگاه خداوند به کسی رزقی عنایت کند که گامی برای تحصیل آن بر نداشته، دست به سویش دراز نکرده، با زبان درباره‌اش سخن نگفته، در طلب آن لباسی بر تن محکم نکرده و خود را در معرض آن قرار نداده، این شخص از کسانی است که خداوند در قرآن می‌فرماید:

و هر کس که تقوای الهی پیشه کند، خداوند راه گریز [از تنگناها] برایش قرار می‌دهد و او را از جایی که گُمان نمی‌برد روزی‌اش می‌دهد».

«لباس بر تن محکم نکرده» یعنی آماده نشده یا مسافرت نرفته است.

نظیر این حدیث با اندکی اختلاف از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز روایت شده است.

۱۵۰- ۳۱۳۶۴- (۴) علی بن سری از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«خداوند- تبارک و تعالی- روزی مؤمنان را از راههایی که گمان نمی‌کنند، قرار داد؛ زیرا به یقین هر گاه بنده راه رسیدن روزی‌اش را نداند، بسیار دعا می‌کند.»

از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود:

«خداوند خودداری می‌کند از این‌که بنده‌ای را روزی دهد مگر از جایی که نمی‌داند؛ زیرا ...»

ادامهٔ این حدیث همانند حدیث پیشین است.

۱۵۱- ۳۱۳۶۵- (۵) محمد بن مسلم از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«خداوند خودداری می‌کند مگر آن‌که روزی مؤمنان را از راههایی قرار دهد که گمان نمی‌کنند.»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۱۳۱

۱۵۲- ۳۱۳۶۶- (۶) حسین بن علوان از امام صادق علیه السلام از پدرش از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود:

«به تحقیق، روزی به تعداد قطره‌های باران از آسمان بر زمین می‌بارد و به هر کس به اندازه‌ای که برایش مقدر و معین شده می‌رسد؛ ولی خداوند فضل و بخشش‌هایی افزون بر آن دارد، پس از خداوند بخشش‌هایش را درخواست کنید.»

۱۵۳- ۳۱۳۶۷- (۷) ابن هذیل از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«به تحقیق، خداوند روزی‌ها را میان بندگانش تقسیم کرد و بخشش‌های فراوانی را باقی گذارد و میان کسی تقسیم نکرد. خداوند یگانه می‌فرماید: از خداوند فضل و بخشش‌هایش را درخواست کنید.»

۱۵۴- ۳۱۳۶۸- (۸) امام صادق علیه السلام از پدرانش روایت می‌کند که فرمود:

«هر کس از فضل خدا درخواست نکند، فقیر می‌شود.»

و از دعاهای پیشوایان معصوم علیه السلام چنین است:

«خدایا، همانا من از فضل و بخشش گسترده، فراوان و برتر تو روزی وسیع، حلال، پاک، رساننده به [نیازهای] آخرت و دنیا درخواست می‌کنم، که به آسانی و گوارایی پی‌درپی فروریزد. بدون منت از کسی جز از فضل گسترده و روزی پاک و طیّب و حلال از قدرتت تا به وسیلهٔ آن مرا بی‌نیاز سازی. از بخشش تو درخواست می‌کنم و از دست پرنعمتت درخواست می‌کنم و از خیرخواهی تو درخواست می‌کنم، ای کسی که خیر و نیکی در اختیار اوست و او بر هر چیز تواناست.»

۱۵۵- ۳۱۳۶۹- (۹) از امام صادق علیه السلام روایت شده که پدرم- امام باقر علیه السلام- به من فرمود:

«هنگامی که تصمیم داری صبح زود به دنبال روزی و نیازهایت بروی، پس از تشهد نماز صبح این دعا را سه مرتبه بخوان:

«خدایا! آن‌گونه که به من فرمان دادی، پیش از آفتاب برای درخواست فضل و بخشش تو حرکت کردم، پس از فضل و بخشش خود به من روزی ده؛ روزی حلال و پاکیزه و در آنچه به من روزی می‌دهی تندرستی عنایت فرما.»

۱۵۶- ۳۱۳۷۰- (۱۰) دعای طلب روزی از امام صادق علیه السلام:

«خدایا، خدایا، خدایا! از تو درخواست می‌کنم به حق کسی که حقش بر تو بزرگ است، که درود فرستی بر محمد و خاندان محمد و مرا موفق کنی تا آنچه دربارهٔ حق‌شناسی از خودت به من آموخته‌ای، به کار بندم و روزی‌هایی را که مرا از آن‌ها محروم کرده‌ای، بر من بگشایی.»

۱۵۷- ۳۱۳۷۱- (۱۱) دعای دیگری از امام صادق علیه السلام در طلب روزی:

«خدایا! اگر روزی من در آسمان است، آن را فرود آور. اگر در زمین است، آن را آشکار کن. اگر دور است، نزدیک گردان. اگر نزدیک است، آن را به من عطا کن. اگر آن را به من عنایت کرده‌ای، پس در آن برای من برکت ده و از گناهان و هلاک شدنِ به وسیلهٔ آن دور گردان!»

۱۵۸- ۳۱۳۷۲- (۱۲) از امیر مؤمنان علیه السلام روایت شده که فرمود:

«هر کس روزی‌اش بر او تنگ گرفته شود و راه‌های جستجوی معاش بر وی بسته گردد و این دعا را بر پوست آهو یا تکه‌ای از پوست دیگری بنویسد و به خود بیاویزد یا در جایی از لباسی که

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۱۳۳

می‌پوشد قرار دهد و از خود جدا نگرداند، خداوند روزی‌اش را بر او می‌گستراند و درهای جستجوی معاش را از راه‌هایی که گمان نمی‌برد، بر وی می‌گشاید:

«خدایا، فلانی فرزند فلانی طاقت سختی و بردباری بر گرفتاری و نیروی تحمل فقر و تنگدستی را ندارد! خدایا، بر محمد و آل محمد درود فرست. روزی‌ات را از فلانی فرزند فلانی باز ندار. رزق گسترده‌ات را بر او تنگ مگیر. از فضل و بخشش خویش محرومش نساز. از قسمت بزرگت او را باز ندار.

او را به خلقت و به خودش وانگذار تا از آن عاجز گردد و از پرداختن به آنچه سبب سامان‌بخشی به امور گذشته و حالش می‌شود، ناتوان شود. بلکه خود به تنهایی اوضاعش را سامان بخش. کفایتش را خود عهده‌دار شو و در همهٔ کارها به وی نظر کن؛ زیرا اگر تو او را به خلقت واگذاری، به او سود نمی‌رسانند.

اگر به سوی خویشاوندانش برانی، محرومش می‌کنند و اگر به وی ببخشند، چیز بسیار ناچیز و اندکی به وی می‌بخشند و اگر از او باز دارند، فراوان از او باز می‌دارند و اگر بخل ورزند، آنان شایستهٔ بخل‌ورزی‌اند.

خدایا! فلانی فرزند فلانی را از فضل و بخشش خویش بی‌نیاز کن و او را رها نکن! زیرا او سخت بیچارهٔ توست و نیازمند به آنچه در اختیار توست و تو بی‌نیاز از او و آگاه و دانای به او هستی.

و هر کس بر خدا توکل کند پس خدا او را بس است. البته خداوند کارش را به مقصد می‌رساند. حتماً خداوند برای هر چیز اندازه‌ای قرار داده است.

همانا با سختی، آسانی است. همانا با همان سختی، آسانی دیگری است و هر کس تقوای الهی پیشه کند، خداوند راه برون‌رفت [از تنگناها] برایش قرار می‌دهد و او را از جائی که گمان نمی‌برد روزی می‌دهد.

۱۵۹- ۳۱۳۷۳- (۱۳) مردی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت:

«ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! من بی‌نیاز و ثروتمند بودم و تهیدست شدم. سالم بودم، بیمار گردیدم. محبوب مردم بودم، مورد خشم آنان قرار گرفتم. مردم از من احساس ناراحتی نمی‌کردند، بر قلب‌هاشان سنگین شدم. خوشحال و شادمان بودم، همهٔ غم و اندوه‌ها مرا فراگرفت. زمین با همهٔ پهناوری‌اش بر من تنگ گردیده است. در تمام طول روز به جستجوی روزی می‌پردازم ولی قوت و غذایی نمی‌یابم. گویا نام من از دفتر روزی پاک گردیده است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: تقوای الهی پیشه کن، نهانت را خالص گردان و این دعا را که دعای گشایش است، بخوان:

به نام خداوند بخشنده و مهربان، خدایا! آرزوهای بلند- جز [آرزوی] به تو- ناکام مانده‌اند.

تکیه‌گاه تصمیم‌ها و همت‌ها از هم متلاشی شده است، جز تکیه و اعتماد بر تو. راه اندیشه‌ها- جز به سوی تو- مسدود شده است. پس تنها به تو امید است و تنها تو پناهگاهی. ای بزرگوارترین مقصودِ [نیازمندان] و ای بخشنده‌ترین درخواست‌شدگان. ای پناهگاه فراریان، تنها با بارهای گناه بر پشت به سوی تو گریختم و نزدت شفاعت‌گری نمی‌یابم جز این‌که می‌دانم تو نزدیکترین کسی

هستی که جویندگان به وی امید دارند و بیچارگان به وی پناه می‌برند و مشتاقان به آنچه نزد اوست، آرزومندند.

ای کسی که اندیشه‌ها را به معرفت خویش شکافت و زبان را به ستایش خود گویا کرد. شمارش و یادآوری نعمت‌هایی را که به بندگانش ارزانی کرد، کافی از ادای حقش قرار داد. درود فرست بر محمد و خاندانش. غم و اندوه را بر اندیشه‌ام چیره نگردان. باطل را راهنمای کارهایم قرار مده.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۱۳۵

[راه رسیدن به] خیر دنیا (و آخرت) را برایم بگشا! ای عهده‌دار نیکی. وقتی آن مرد با نیت خالص با این دعا خدا را خواند به اجابت نیکو [به بهترین حالاتش] رسید.»

۱۶۰- ۳۱۳۷۴- (۱۴) جابر از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند:

«مردی بیابان نشین خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسید و به وی عرض کرد: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! من دارای دختر، پسر، برادر، خواهر، نوهٔ دختری و پسری، برادرزاده و خواهرزاده هستم و زندگی بر ما سخت است.

پس ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! اگر مصلحت می‌دانید از خدا بخواهید تا خداوند به ما وسعت [روزی] دهد.»

آن مرد با گریه از پیامبر صلی الله علیه و آله این درخواست را نمود و مسلمانان را به دلسوزی و ترحم بر خود واداشت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این آیه را تلاوت فرمود:

هیچ جنبنده‌ای نیست، مگر آن‌که روزی‌اش بر خداست و خداوند قرارگاه و محل زندگی آن‌ها را می‌شناسد. همهٔ این‌ها در کتاب روشنی است.

آن‌گاه فرمود: هر کس این دهان‌هایی- که روزی‌شان را خداوند به عهده گرفته- تأمین کند، خداوند همانند آب روان بر وی ببارد- کم در مقابل کم و فراوان در مقابل فراوان. آن‌گاه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دعا کرد و مسلمانان «آمین» گفتند.

امام باقر علیه السلام از یکی از کسانی که آن مرد را در زمان عمر دیده بود، از وضع زندگی‌اش سؤال کرد.

وی گفت: آن مرد یکی از بهترین و ثروتمندترین کسانی بود که مورد لطف و عنایت خداوند قرار گرفته بود.»

۱۶۱- ۳۱۳۷۵- (۱۵) در حدیث آمده است که فردی از کمی روزی‌اش به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شکوه و شکایت کرد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله به وی فرمود:

«همواره با طهارت و وضو باش تا پیوسته روزی بر تو ببارد. آن مرد به این دستور عمل کرد و روزی‌اش گسترش یافت.»

۱۶۲- ۳۱۳۷۶- (۱۶) عبدالله سلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کند:

«هر کس پس از هر حَدَثی وضو بگیرد و در خانه‌ها بسیار بر زنان وارد نشود و مال ناحقی را به دست نیاورد، از دنیا روزی بی‌حساب داده می‌شود.»

۱۶۳- ۳۱۳۷۷- (۱۷) عبدالله بن قاسم از امام صادق علیه السلام از امیر مؤمنان روایت می‌کند:

«به آنچه امید نداری، امیدوارتر باش نسبت به آنچه امیدواری؛ زیرا موسی بن عمران علیه السلام تنها به انگیزهٔ آوردن آتش برای خانواده‌اش رفت، پس خداوند با وی سخن گفت و پیامبر بازگشت. ملکهٔ سبا بیرون رفت و همراه سلیمان مسلمان گردید. جادوگران فرعون به انگیزهٔ عزت و سربلندی فرعون بیرون رفتند ولی مؤمن بازگشتند.»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۱۳۷

۱۶۴- ۳۱۳۷۸- (۱۸) ابوجمیله از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند:

«بر آنچه امید نداری، نسبت به آنچه امید داری، امیدوارتر باش؛ چرا که موسی به انگیزهٔ آوردن آتش برای همسرش رفت، پس در حالی که پیامبر مرسل بود، به سوی آنان بازگشت.»

۱۶۵- ۳۱۳۷۹- (۱۹) شخصی به امام کاظم علیه السلام گفت: «به من وعده بده! امام علیه السلام فرمود: چگونه به تو وعده دهم در حالی که من به آنچه امید ندارم، امیدوارترم تا آنچه به آن امید دارم!»

۱۶۶ - ۳۱۳۸۰- (۲۰) عمر بن یزید می‌گوید: «من حضور داشتم که شخصی خدمت امام صادق علیه السلام رسید و از وی درخواست [کمک] کرد. امام علیه السلام فرمود: امروز چیزی نداریم ولی قرار است مقداری خِطر [/ گیاهی که با آن خضاب کنند] و وسمه [/ گیاهان آرایشی] برای ما برسد. اگر خدا بخواهد، آن‌ها به فروش می‌رسد و به تو می‌بخشیم. آن مرد گفت: به من قول بده!

امام فرمود: چگونه به تو قول دهم و حال آن‌که من به آنچه امید ندارم، امیدوارترم نسبت به آنچه بدان امیدوارم!»

۱۶۷- ۳۱۳۸۱- (۲۱) جمیل بن دراج از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند:

«خداوند هرگز دری از روزی را بر مؤمنی نبست، مگر آن‌که درِ بهتری بر رویش گشود.»

۱۶۸- ۳۱۳۸۲- (۲۲) عبدالله بن سنان از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند:

«خداوند رزقی را که از راهی به مؤمنان می‌رسد، هرگز آن را مسدود نمی‌کند مگر آن‌که از راه دیگری آن را بگشاید تا به وی برسد- هر چند در حساب او آن رزق از وی نباشد.»

۱۶۹- ۳۱۳۸۳- (۲۳) از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است:

«هر مؤمنی دری دارد، که از آن عملش بالا می‌رود و دری دارد که از آن روزی‌اش فرو می‌آید.

پس اگر وی بمیرد، آن دو برایش می‌گریند و این است [تفسیر] سخن خداوند: پس بر آنان آسمان و زمین نگریستند و از مهلت داده شدگان نبودند».

۱۷۰ - ۳۱۳۸۴- (۲۴) سعید بن علاقه از امیر مؤمنان روایت می‌کند که آن حضرت این موارد را برشمرد که سبب فقر و تنگدستی است:

۱- رها کردن تار عنکبوت در خانه؛ ۲- ادرار کردن در حمام؛ ۳- خوردن در حال جنابت؛ ۴- خلال کردن با چوب طرفاء [/ درخت گز]؛ ۵- ایستاده شانه کردن؛ ۶- باقی گذاشتن خاکروبه در خانه؛ ۷- سوگند دروغ؛ ۸- زنا؛ ۹- آشکار کردن حرص؛ ۱۰- خوابیدن میان نماز مغرب و عشا؛ ۱۱- خوابیدن پیش از آفتاب؛ ۱۲- اندازه‌گیری نکردن در زندگی؛ ۱۳- قطع ارتباط با خویشاوندان؛ ۱۴- عادت به دروغ؛ ۱۵- زیاد گوش دادن به غنا؛ ۱۶- بازگرداندن گدا در شب.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۱۳۹

سپس امام علیه السلام فرمود: آیا پس از این به آنچه بر روزی می‌افزاید، آگاه‌تان نکنم یاران گفتند:

بفرمایید ای امیر مؤمنان علیه السلام.

آن‌گاه امام علیه السلام افزاینده‌های روزی را این‌گونه برشمرد:

۱- جمع کردن میان دو نماز؛ ۲- تعقیب پس از نماز صبح و عصر؛ ۳- ارتباط با خویشان؛ ۴- جارو کردن مقابل خانه؛ ۵- یاری و غمخواری با برادران دینی؛ ۶- صبح زود به دنبال روزی رفتن؛ ۷- استغفار کردن؛ ۸- ادای امانت؛ ۹- سخن حق گفتن؛ ۱۰- پاسخ دادن به اذان‌گو؛ ۱۱- سخن نگفتن در مستراح؛ ۱۲- ترک حرص و آز؛ ۱۳- سپاسگزاری از منعم [کسی که به انسان نعمت می‌دهد]؛ ۱۴- پرهیز از سوگند دروغ؛ ۱۵- وضو پیش از غذا خوردن؛ ۱۶- خوردن ریزه‌های غذا که از سفره می‌ریزد.

آن‌گاه امام علیه السلام فرمود: هر کس هر روز سی مرتبه خداوند را تسبیح گوید، خداوند هفتاد نوع بلا و گرفتاری را از وی دور می‌کند، که کوچک‌ترین آن‌ها تنگدستی است.»

۱۷۱- ۳۱۳۸۵- (۲۵) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«بیست خصلت، فقر در پی دارد: نخستین آن‌ها برهنه از رختخواب برخاستن برای دفع ادرار، خوردن در حال جنابت، نشستن دست‌ها هنگام غذا، اهانت به ریزه‌های نان، سوزاندن سیر و پیاز، نشستن در آستانهٔ در، جارو کردن خانه در شب و به وسیلهٔ لباس، شستن اعضای بدن در مستراح، پاک کردن اعضای شسته شدهٔ بدن با دستمال و حوله و آستین، نشستن کاسه‌ها و ظروف، ظرف آب را بدون سرپوش گذاشتن، ترک تارهای عنکبوت در خانه، سبک شمردن نماز، باشتاب بیرون رفتن از مسجد، صبح زود به بازار رفتن و تأخیر بازگشت از آن هنگام شب، خریدن نان از فقرا، لعنت کردن بر فرزندان، دروغگویی، دوختن لباس بر بدن و با فوت خاموش کردن چراغ.»

۱۷۲- ۳۱۳۸۶- (۲۶) در حدیث دیگری آمده است:

«دفع ادرار در حمام، غذا خوردن روی قبرها، خلال با چوب طرفاء، خوابیدن میان نماز مغرب و عشا، خوابیدن پیش از آفتاب، بازگرداندن گدا در شب، گوش دادن زیاد به غنا، عادت بر دروغگویی، ترک اندازه‌گیری زندگی، ایستاده شانه کردن، سوگند دروغ، قطع ارتباط با خویشان. آن‌گاه فرمود: آیا افزاینده‌های روزی را برای شما بیان نکنم؟ یاران گفتند: «بفرمایید، ای امیر مؤمنان علیه السلام» سپس حضرت نظیر آنچه در حدیث ۲۳ گذشت، با تقدیم و تأخیر برشمرد با این تفاوت که به جای استعمال امانت، ادای امانت آمده است.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۱۴۱

۱۷۳- ۳۱۳۸۷- (۲۷) بکر بن محمد ازدی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«به یقین، مؤمن تصمیم بر گناه می‌گیرد و از روزی محروم می‌شود.»

۱۷۴- ۳۱۳۸۸- (۲۸) از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود:

«بسیار استغفار کنید؛ چرا که روزی به دنبال می‌آورد.»

۱۷۵- ۳۱۳۸۹- (۲۹) یحیی بن علا و اسحاق عمار می‌گویند: «هرگز امام صادق علیه السلام با ما خداحافظی نکرد، مگر آن‌که ما را به دو خصلت سفارش نمود و می‌فرمود:

بر شما باد به راستگویی و بازگرداندن امانت به نیکوکار و تبهکار؛ زیرا این دو، کلید روزی است.»

در حدیث ولید، این سخن معصوم علیه السلام گذشت: «تعقیب نماز در کسب روزی مؤثرتر از مسافرت در شهرهاست» «۱».

در حدیث ابوبصیر آمده است: «هر گاه یکی از شما نمازش پایان یافت، دستانش را به سوی آسمان بلند کند ... آیا روزی را جز از محل خودش از جایی دیگر طلب کند، در حالی که محل روزی و آنچه خداوند وعده داده است، آسمان است» «۲»؟

در بسیاری از احادیث تعقیب، مطالب مناسب با بحث ما آمده است.

در حدیث جابر آمده است: «زکات بر روزی می‌افزاید» «۳».

در حدیث حفص و برید، جمله‌ای است که دلالت می‌کند بر این‌که: «غذا دادن بر روزی می‌افزاید» «۴».

در احادیث باب ۱۰ «وجوب اجتناب از گناهان» از باب‌های جهاد با نفس» گذشت، آنچه دلالت می‌کند بر این‌که ارتکاب گناهان، مانع روزی است.

در حدیث صیقل، این سخن گذشت که: «هر کس نیتش نیکو باشد، بر روزی‌اش افزوده می‌گردد.» «۵»

---

(۱). ج ۶ باب ۱ از باب‌های تعقیب، حدیث ۱۵.

(۲). ج ۶ باب ۳ از باب‌های تعقیب، حدیث ۱.

(۳). ج ص باب ۲ از باب‌های فضیلت زکات، حدیث ۱۵.

(۴). ج ص باب ۳۳ از باب‌های حقوق مالی که استجباب‌شان موکد است، حدیث ۱۳ و ۱۴.

(۵). ج ۹ ص باب ۳۸ از باب‌های جهاد با نفس، حدیث ۹.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۱۴۳

ابو عمرو می‌گوید: «اوضاعم نابسامان شد. در این مورد نامه‌ای به امام باقر علیه السلام نوشتم. آن حضرت در پاسخ نوشت: بر تلاوت سورهٔ «انا ارسلنا نوحاً الی قومه» مداومت کن!

ابوعمرو می‌گوید: من یکسال آن سوره را تلاوت کردم ولی تغییری در زندگی‌ام حاصل نشد. بار دیگر به امام علیه السلام نامه نوشتم و از اوضاع نابسامانم به آن حضرت خبر دادم و به امام علیه السلام گفتم که بر اساس دستور وی به مدت یکسال سورهٔ نوح را تلاوت کردم ولی تغییری در زندگی‌ام حاصل نشد.

امام علیه السلام در پاسخ نامهٔ من نوشت:

مدت یکسال تو کامل گردید، بعد از آن به سراغ تلاوت سوره «انا انزلناه» برو.

ابوعمرو می‌گوید به این دستور عمل کردم، اندکی گذشت که ابن ابی داود به دنبال من فرستاد و قرضم را ادا کرد» «۱».

و در احادیث باب ۱ و ۲ و ۳ و ۳۲ از باب‌های دعا، مناسب با موضوع مورد بحث وجود دارد.

در حدیث کمیل آمده است: «هر گاه روزی بر تو تأخیر کرد، پس استغفار کن تا رزقت وسعت یابد» «۲».

در حدیث سکونی آمده است: «هر کس تنگدستی بر وی فشار آورد، پس بسیار «لا حول و لا قوهٔ الا بالله» بگوید؛ خداوند فقر را از او دور می‌کند» «۳».

در حدیث ابراهیم بن عبد الصمد خواهد آمد: «خداوند خودداری کرده مگر این‌که روزی پرهیزگاران را از راهی قرار دهد که گمان نمی‌برند.» «۴»

در حدیث عبدالاعلی خواهد آمد: «... از خداوند بی‌نیازی در دنیا و عافیت درخواست کنید.» «۵»

و در احادیث باب ۲۶ از ابواب دین، آنچه بر موضوع محل بحث دلالت می‌کند؛ خواهد آمد.

باب ۷ برکت، در طعامِ پیمانه شده است

۱۷۶- ۳۱۳۹۰- (۱) حفص بن عمر از امام صادق علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود:

«مواد خوراکی‌تان را پیمانه کنید [بسنجید]؛ زیرا برکت در طعام پیمانه شده است.»

---

(۱). ج ص باب ۲۲ از باب‌های فضایل سوره‌های قرآن، حدیث ۲۲۱.

(۲). ج ص باب ۱۵ از باب‌های ذکر، حدیث ۸.

(۳). ج ص باب ۳۹ از باب‌های ذکر، حدیث ۱۳.

(۴). ج ص باب ۱۰ از باب‌های طلب روزی و اسباب آن، حدیث ۱.

(۵). ج ص باب ۱۷ از باب‌های انفاق، حدیث ۲.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۱۴۵

۱۷۷- ۳۱۳۹۱- (۲) یونس بن یعقوب از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«گروهی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شکایت کردند که مواد غذایی‌شان به سرعت تمام می‌شود. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آنان پرسید: [چگونه آن‌ها را مصرف می‌کنید؟] آیا آن‌ها را پیمانه می‌کنید [می‌سنجید] یا بدون سنجش استفاده می‌کنید؟

آنان گفتند: بدون سنجش استفاده می‌کنیم، ای رسول خدا صلی الله علیه و آله!

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: پیمانه کنید (و بدون سنجش استفاده نکنید)؛ زیرا آن برکت بیشتری دارد.»

۱۷۸- ۳۱۳۹۲- (۳) امام صادق علیه السلام به مسمع فرمود:

«ای ابوسیّار! به خدمتگزارت دستور بده هنگام پختن غذا، مواد غذایی را پیمانه کند؛ زیرا برکت در چیزی است که سنجیده و پیمانه شود.»

باب ۸ بر هر کسی است که مکانی را برای طلب روزی اختصاص دهد و درش را بگشاید و مقابلش را آب و جارو نماید و بساط کسب را بگستراند

۱۷۹- ۳۱۳۹۳- (۱) سدیر از امام صادق علیه السلام پرسید:

«انسان در طلب روزی چه وظیفه‌ای بر عهده دارد؟

امام صادق علیه السلام فرمود: (ای سدیر!) هنگامی که درِ [مغازه‌ات] را گشودی و وسایل کسبت را گستردی، حتماً به وظیفه‌ات عمل کرده‌ای.»

۱۸۰- ۳۱۳۹۴- (۲) امام باقر علیه السلام به طیار گفت:

«به چه کاری اشتغال داری؟ چه چیزی می‌سازی؟

طیار گفت: بیکارم!

امام علیه السلام فرمود: اتاقکی را [به عنوان مغازه] آماده کن، مقابلش را آب و جارو کن و بساط [شغلی] را در آنجا بگستران. هنگامی که چنین کردی، به وظیفه‌ات [دربارهٔ طلب روزی] عمل کرده‌ای.

طیار می‌گوید: به دستور امام علیه السلام عمل کردم و روزی‌ام رسید.»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۱۴۷

۱۸۱- ۳۱۳۹۵- (۳) ابوعماره طیار می‌گوید: «به امام صادق علیه السلام عرض کردم:

ثروتم از دست رفت و عیال‌وارم [چه کنم]؟

امام فرمود: وقتی به کوفه بازگشتی، درِ مغازه‌ات را باز کن، بساط کارت را بگستران و ترازویت را [در جای مناسب] بگذار و خود را در معرض روزی پروردگارت قرار بده!

ابوعماره وقتی به کوفه بازگشت، بر اساس دستور امام علیه السلام درِ مغازه‌اش را گشود، ترازویش را قرار داد و بساط کارش را پهن کرد. همسایه‌ها از این کار وی شگفت‌زده شدند؛ چراکه هیچ سرمایه‌ای برای تجارت و کالایی برای خرید و فروش نداشت.

پس از آن‌که ابوعماره درِ مغازه‌اش را گشود، شخصی به وی مراجعه کرد و گفت: لباسی برای من بخر! ابوعماره لباسی نسیه برایش خرید، به وی تحویل داد و پولش را گرفت. آن پول در دستش باقی ماند. پس از آن شخص دیگری چنین درخواستی کرد و پول آن نیز در اختیار ابوعماره قرار گرفت.

آن‌گاه فرد دیگری مراجعه کرد و به وی گفت: من یک طاقه کتان دارم، آیا حاضری آن را از من بخری و قیمتش را یکسال دیگر پرداخت کنی؟

ابوعماره اظهار آمادگی کرد و پارچه را یکساله از وی خرید و تحویل گرفت. پس از رفتن آن مرد، شخص دیگری از اهل بازار وقتی چشمش به آن پارچهٔ کتانی افتاد، از ابوعماره درخواست کرد نصفش را به او بفروشد و قیمتش را نقداً تحویل بگیرد. ابوعماره پذیرفت، نصف طاقهٔ پارچهٔ کتانی را به او فروخت و پولش را گرفت. آن پول تا یکسال در اختیارش بود و با آن کار

می‌کرد.

از آن پس ابوعماره با آن پول شروع به خرید و فروش یکدست و دو دست لباس کرد تا کارش رونق گرفت و به تاجری ثروتمند، معروف و آبرومند تبدیل شد.»

۱۸۲- ۳۱۳۹۶- (۴) عبدالرحمن بن حجاج می‌گوید:

«یکی از شیعیان و دوستان ما از اهل مدینه به شدت تنگدست و تهیدست شد و اوضاعش نابسامان گردید. امام صادق علیه السلام به وی فرمود:

برو در بازار مغازه‌ای بگیر. بساط شغلی بگستران. کوزهٔ آبی با خود بردار و داخل مغازه‌ات بنشین!

آن مرد چنین کرد. مدتی گذشت تا این‌که کاروانی از مصر به مدینه آمد. هر یک از اهل کاروان اجناس خود را برای فروش داخل مغازهٔ دوست و رفیق و هر کس که می‌شناخت، قرار داد. در این میان یکی از اهل کاروان برای فروش و عرضهٔ اجناسش مغازه‌ای نیافت. همان‌گونه که وی به دنبال یافتن مغازه‌ای بود، بازاریان به او گفتند: در اینجا مردی است که موردی ندارد و داخل مغازه‌اش جنسی وجود ندارد. ای کاش اجناست را در مغازهٔ او برای فروش عرضه می‌کردی!

مرد تاجر به سراغ دوست ما رفت و از وی خواست اجناسش را داخل مغازهٔ وی بفروشد و او نیز پذیرفت.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۱۴۹

تاجر مصری اجناسش را به مغازهٔ دوست ما منتقل و شروع به فروش آن‌ها کرد. تا این‌که زمان حرکت کاروان فرارسید و هنوز مقدار اندکی از اجناس وی به فروش نرسیده بود. برای مرد مصری مشکل بود به خاطر فروش اجناس باقی مانده از کاروان عقب بماند؛ از این رو به مرد شیعه گفت: این اجناس را نزد تو می‌گذارم، آن‌ها را برای من بفروش و پولش را برایم بفرست.

مرد شیعه پذیرفت. تاجر مصری اجناسش را نزد وی گذاشت و خود، همراه کاروان از مدینه رفت.

مرد شیعه اجناس وی را فروخت و پولش را برایش فرستاد. گذشت، تا این‌که کاروان دیگری از مصر به سوی مدینه حرکت کرد. آن مرد مصری همراه آن کاروان مقداری جنس نزد آن مرد شیعه برای فروش فرستاد. وی نیز آن‌ها را فروخت و پولش را فرستاد. مرد مصری با مشاهدهٔ این وضع، از آن پس در مصر ماندگار شد و برای آن مرد شیعه جنس می‌فرستاد و او نیز در مدینه آن‌ها را می‌فروخت.

به تدریج آن مرد شیعه ثروتمند و معروف گردید.»

در حدیث فضیل خواهد آمد که معصوم علیه السلام می‌فرماید:

«درِ [مغازه‌ات] را بگشا، بساط [شغلت] را بگستران و از خداوند- پروردگارت- روزی بخواه!» «۱»

باب ۹ استحباب دوری از وطن و مسافرت در طلب روزی و در سایه راه رفتن

۱۸۳- ۳۱۳۹۷- (۱) عمر بن اذینه از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«خداوند- تبارک و تعالی- غربت برای طلب روزی را دوست دارد.»

۱۸۴- ۳۱۳۹۸- (۲) و نیز فرمود: «مسافرت کن تا روزی به سویت فرستاده شود.»

۱۸۵- ۳۱۳۹۹- (۳) از امام صادق علیه السلام از نیاکانش از علی علیه السلام روایت شده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«هرگاه یکی از شما تنگدست شد، پس باید از خانه‌اش خارج شود و در جستجوی فضل خدا در زمین مسافرت کند و خود و خانواده‌اش را اندوهگین نسازد.»

۱۸۶- ۳۱۴۰۰- (۴) امیر مؤمنان علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود:

«هنگامی که یکی از شما تنگدست شد، باید بیرون رود و خود و خانواده‌اش را اندوهگین نسازد.»

۱۸۷- ۳۱۴۰۱- (۵) علی بن عبدالعزیز از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود:

«من دوست دارم مرد پیشه‌ور را در طلب روزی ببینم! همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدایا، برای امت من در صبح زود به دنبال روزی رفتن برکت قرار ده.»

---

(۱). ج ص ب ۲۳ از باب‌های طلب روزی، حدیث ۳۴.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۱۵۱

۱۸۸- ۳۱۴۰۲- (۶) و نیز فرمود:

بروجری، آقا حسین طباطبایی - مترجمان: حسینیان قمی، مهدی - صبوری، م، منابع فقه شیعه، ۳۱ جلد، انتشارات فرهنگ سبز، تهران - ایران، اول، ۱۴۲۹ ه ق

منابع فقه شیعه؛ ج۲۲، ص: ۱۵۱

«هر گاه یکی از شما حاجت و نیازی داشت، پس صبح زود- اول وقت- به دنبال آن برود؛ زیرا من از پروردگارم درخواست کرده‌ام برای امت من در سحرخیزی برکت قرار دهد.»

۱۸۹- ۳۱۴۰۳- (۷) همچنین از آن حضرت روایت شده که فرمود:

«خداوندا! در سحرخیزی شنبه و پنج‌شنبه برای امت من برکت قرار ده.»

۱۹۰- ۳۱۴۰۴- (۸) و نیز از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود:

«خداوند برای امت من در روز شنبه و پنج شنبه به خاطر روز جمعه برکت داد.»

۱۹۱- ۳۱۴۰۵- (۹) محمد بن هلال مذحجی به اسحاق بن جعفر گفت: «پدرت- امام صادق علیه السلام- به من فرمود:

هنگامی که حاجت و نیازی داری، صبح زود- پیش از آفتاب- به دنبال آن برو؛ زیرا روزی‌ها پیش از طلوع آفتاب تقسیم می‌شود و خداوند در صبح زود برای این امت برکت قرار داده است و صبحگاهان مقداری صدقه بده؛ چرا که بلا و گرفتاری از صدقه گامی فراتر نمی گذارد.»

۱۹۲- ۳۱۴۰۶- (۱۰) دارم بن قبیصه و نعیم بن صالح طبری می گویند: «امام رضا علیه السلام از پدرش امام کاظم علیه السلام، از پدرش امام صادق علیه السلام، از پدرش امام باقر علیه السلام، از پدرش امام سجاد علیه السلام، از پدرش امام حسین علیه السلام، از پدرش علی علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرد که فرمود:

صبح زود به دنبال نیازهای‌تان بروید؛ به درستی که آنها آسان شده‌اند. و نوشتن را بکار گیرید؛ چرا که آن سبب گشایش نیاز است و نیکی را از معتمدان و خیران بجویید.»

۱۹۳- ۳۱۴۰۷- (۱۱) امام صادق علیه السلام فرمود:

«هرگاه یکی از شما حاجتی را اراده کرد، پس باید صبح زود به دنبال آن رود و در راه رفتن به سوی آن شتاب کند.»

۱۹۴- ۳۱۴۰۸- (۱۲) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شخصی را در پی کاری فرستاد. او در آفتاب حرکت می کرد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به وی فرمود: «در سایه حرکت کن؛ زیرا سایه مبارک است.»

در بسیاری از احادیث باب ۱ از باب‌های تعقیب، گذشت آنچه دلالت می کند که مسافرت در زمین سبب تحصیل روزی است.

و در روایت سلیمان و مرسله صدوق، این سخن خواهد آمد: «سه خصلت را از کلاغ بیاموزید: پنهان کردنش به هنگام جفت‌گیری و صبح زود رفتنش به دنبال روزی ...»
«۱»

---

(۱). ج ص باب من ابواب نزدیکی با همسر، حدیث ۷.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۱۵۳

باب ۱۰ کراهت زیادی اهتمام در روزی؛ زیرا که آن در قدرت خداوند- تبارک و تعالی- است

خداوند متعال می‌فرماید:

و از آسمان آبی فرو فرستاد، پس به وسیلهٔ آن برای شما از میوه‌ها رزقی بیرون آورد «۱».

و خداوند به هر که بخواهد، بی‌حساب روزی می‌دهد «۲».

[مریم] گفت: آن از جانب خداست. به تحقیق خداوند به هر که بخواهد، بی‌حساب روزی می‌دهد «۳».

و به ما روزی ده، که تو بهترین روزی دهندگانی! «۴»

فرزندان‌تان را از روی تنگدستی نکشید. ما شما و آن‌ها را روزی می‌دهیم «۵».

فرزندان‌تان را از بیم تنگدستی نکشید. ما آن‌ها و شما را روزی می‌دهیم «۶».

ما از تو درخواست روزی نمی‌کنیم [بلکه] ما تو را روزی می‌دهیم «۷».

و از فضل و بخشش خویش بر آنان می‌افزاید و خداوند به هر که بخواهد، بی‌حساب روزی می‌دهد «۸».

البته این روزی ماست. برای آن پایانی نیست «۹».

خداوند به بندگانش مهربان است. به هر که بخواهد، روزی می‌دهد و او نیرومند و شکست‌ناپذیر است «۱۰».

و روزی شما و آنچه وعده داده شده‌اید، در آسمان است «۱۱».

همانا خداوند خود روزی دهندهٔ نیرومندِ استوار است «۱۲».

آیات بسیار زیادی از قرآن دلالت می‌کند، که روزی در اختیار خداوند است.

۱۹۵- ۳۱۴۰۹- (۱) از امام صادق علیه السلام روایت شده، که فرمود:

«هر کس غم و اندوه روزی داشته باشد، گناهی برای او ثبت می‌گردد. دانیال در زمان حاکم ستمگر و سرکشی زندگی می‌کرد. آن حاکم وی را گرفت و همراه درندگان در چاهی انداخت ولی درندگان به دانیال نزدیک نشدند و زیانی به وی نرساندند. آن‌گاه خداوند متعال به یکی از پیامبرانش وحی فرستاد که غذایی برای دانیال ببرد. آن پیامبر گفت: پروردگارا! دانیال کجاست؟ خداوند فرمود: از آبادی خارج می‌شوی، در آنجا کفتاری به سوی تو می‌آید. به دنبالش برو، تو را نزد دانیال می‌برد.

آن پیامبر از آبادی خارج شد، کفتاری به سراغش آمد و او را نزدیک آن چاهی که دانیال در آن بود برد. آن پیامبر با دلو غذا را به دانیال رساند. دانیال با مشاهدهٔ غذا گفت:

---

(۱). بقره ۲/ ۲۲.

(۲). بقره ۲/ ۲۱۲.

(۳). آل عمران ۳/ ۳۷.

(۴). مائده ۵/ ۱۱۴.

(۵). انعام ۶/ ۱۵۱.

(۶). اسراء ۱۷/ ۳۱.

(۷). طه ۲۰/ ۱۳۲.

(۸). نور ۲۴/ ۳۸.

(۹). ص ۳۸/ ۵۴.

(۱۰). شوری ۴۲/ ۱۹.

(۱۱). ذاریات ۵۱/ ۲۲.

(۱۲). ذاریات ۵۱/ ۵۸.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۱۵۵

سپاس مخصوص خداوندی است که یادآور خویش را فراموش نمی‌کند. سپاس مخصوص خداوندی است که درخواست کننده‌اش را ناامید نمی‌کند. سپاس مخصوص خداوندی که توکل‌کننده بر خود را کفایت و بی‌نیاز می‌کند. سپاس مخصوص خداوندی است که اعتمادکننده بر خود را به دیگری واگذار نمی‌کند. سپاس مخصوص خداوندی است که نیکی را با نیکی پاداش می‌دهد و بردباری را با نجات جبران می‌کند.

آن‌گاه امام صادق علیه السلام فرمود: به تحقیق، خداوند روزی پرهیزگاران را از راه‌هایی که گمان نمی‌برند قرار داده است و کمترین حضوری را برای اولیای خویش در حکومت ستمگران نمی‌پذیرد.»

۱۹۶- ۳۱۴۱۰- (۲) حدیث فوق با سند دیگری نیز از امام صادق علیه السلام گزارش شده، با این تفاوت که در آن جملهٔ «سپاس مخصوص خداوندی است که توکل‌کننده بر خود را ... به دیگری واگذار نمی‌کند»، نیامده است.

۱۹۷- ۳۱۴۱۱- (۳) در حدیث اندرزهای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به ابن مسعود آمده است:

«ای ابن مسعود! برای روزی اندوه نخور؛ چرا که خداوند متعال می‌فرماید:

و هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست، مگر آن‌که روزی‌اش بر خداست. و می‌فرماید: روزی شما و آنچه وعده داده شده‌اید، در آسمان است. و می‌فرماید: اگر خداوند به تو زیانی رساند، جز او برطرف کننده‌ای ندارد و اگر خیر و نیکی به تو رساند، پس او بر هر چیز تواناست.»

۱۹۸- ۳۱۴۱۲- (۴) ابن عباس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود:

«سه گروه بدون حساب وارد بهشت می‌شوند: کسی که پیراهنش را بشوید و جایگزینی برای آن نداشته باشد و کسی که در یک آشپزخانه دو ظرف غذا نپزد و کسی که غذای یک روزش را داشته باشد و برای فردایش اندوه نخورد.»

۱۹۹- ۳۱۴۱۳- (۵) علی علیه السلام فرمود:

«ای فرزند آدم! اندوه فردا را بر اندوه امروز نیفزا؛ چرا که اگر فردا [نیز] از عمر توست، خداوند روزی‌ات را در آن خواهد رساند.»

۲۰۰- ۳۱۴۱۴- (۶) ابن ابی‌یعفور از امام صادق علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: «هر کس روز و شب را سپری کند و بیشترین اندوه و اهتمامش دربارهٔ آخرت باشد، خداوند در قلبش بی‌نیازی قرار می‌دهد و کارش را سامان می‌بخشد و از دنیا بیرون نمی‌رود تا روزی‌اش را کامل کند.

و هر کس روز و شب را سپری کند و دنیا بزرگ‌ترین اندوه و دل‌نگرانی‌اش باشد، خداوند فقر را در مقابل چشمانش قرار می‌دهد و کارهایش را پراکنده و نابسامان می‌کند و به مال دنیانمی‌رسد اگر آنچه برایش مقرر شده است.»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۱۵۷

۲۰۱- ۳۱۴۱۵- (۷) امیر مؤمنان علیه السلام فرمود:

«زیان‌کارترین سوداگران و ناکام‌ترین تلاشگران کسی است که جسمش را در رسیدن به آرزوهایش فرسوده نماید ولی تقدیر در رسیدن به خواسته‌هایش با وی همکاری ننماید، پس با حسرت از دنیا بیرون رود و با سختی به صحنهٔ آخرت گام نهد.»

۲۰۲- ۳۱۴۱۶- (۸) و نیز فرمود:

«تا وقتی که روزگار رامِ توست، با آن آسان گیر و به امید به دست آوردن بیشتر، خود را به مخاطره نینداز.»

۲۰۳- ۳۱۴۱۷- (۹) در کتاب دعوات راوندی آمده است:

«گفته‌اند حضرت سلیمان در ساحل دریا نشسته بود. مورچه‌ای را مشاهده کرد که دانهٔ گندمی را به سوی دریا می‌برد. حضرت سلیمان آن را زیر نظر گرفت. مورچه دانهٔ گندم را برد تا به آب رسید.

ناگهان غوکی سر از آب بیرون آورد و دهانش را گشود. مورچه با دانهٔ گندم وارد دهان غوك شد و به زیر آب رفت. سلیمان از مشاهدهٔ این صحنه شگفت‌زده شد و به فکر فرو رفت، تا این‌که پس از مدت طولانی بار دیگر غوك سر از آب بیرون آورد، دهانش را گشود و این بار مورچه بدون دانهٔ گندم از دهانش خارج شد. سلیمان مورچه را فراخواند و ماجرا را از وی پرسید.

مورچه پاسخ داد:

ای پیامبر خدا، در عمق این دریا که مشاهده می‌کنی صخرهٔ توخالی وجود دارد و در وسط آن کرم کوری است که خداوند آن را آنجا آفریده است. آن کرم قدرت بیرون آمدن از آنجا و جستجوی غذای خود را ندارد. خداوند مرا مامور روزی آن کرم کرده است و این قورباقه را مامور کرده تا مرا به قعر دریا برساند و آب به من زیانی نرساند. این قورباغه مرا به نزدیک سوراخ کرم می‌رساند، دهانش را روی سوراخ می‌گذارد. من از داخل دهان او وارد سوراخ می‌شوم و پس از آن‌که غذای کرم را به آن رساندم بار دیگر وارد دهان این قورباغه می‌شوم و مرا از دریا بیرون می‌آورد.

حضرت سلیمان علیه السلام پرسید: آیا ذکر و تسبیحی از آن کرم شنیده‌ای؟

مورچه پاسخ داد: آری! آن کرم می‌گوید: ای کسی که در این حفرهٔ صخرهٔ زیر این موج آب روزی مرا فراموش نکرده‌ای، بندگان مؤمنت را از رحمت خویش فراموش نکن.»

در حدیث زراره گذشت که: «نگرانی و اندوه، نیمی از پیری است.»

«۱» در حدیث سکونی آمده بود: «هر کس اهتمامش به آخرت باشد، خداوند اندوه و نگرانی دنیایش را کفایت می‌کند.» «۲»

در حدیث ابان گذشت: «اگر خداوند روزی را ضمانت کرده، پس اهتمام و نگرانی تو برای چیست؟»

در احادیث باب آینده، مطالبی مناسب با موضوع این باب خواهد آمد.

---

(۱). ج ص ب ۷ از ابواب فضایل حج، حدیث ۲۹.

(۲). ج ص ب ۳ جهاد با نفس، حدیث ۵.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۱۵۹

باب ۱۱ نکوهش سستی و تنبلی در معاش و آرزوی خواب و بیکاری زیاد

خداوند متعال می‌فرماید:

و حتماً آن‌ها را گمراه خواهم کرد، به آرزو سرگرمشان می‌کنم و به آنان دستور می‌دهم تا گوش چارپایان را بشکافند.

به آنان وعده می‌دهد و به آرزو سرگرم‌شان می‌کند و شیطان جز فریب و نیرنگ به آنها وعده نمی‌دهد.

آنان جایگاه‌شان دوزخ است و از آن راه گریزی نمی‌یابند «۱».

[پاداش الهی] به آرزوهای شما و آرزوهای اهل کتاب نیست. هر کس کار بدی انجام دهد، به آن پاداش داده خواهد شد و غیر از خدا برای وی سرپرست و یاوری نمی‌یابی «۲».

و ما پیش از تو هیچ رسول و پیام‌آوری را نفرستادیم مگر آن‌که هر گاه آرزو می‌کرد شیطان در آرزوهای وی القا می‌کرد، پس خداوند القائات شیطان را از میان برمی‌داشت سپس نشانه‌های خود را محکم و استوار می‌کرد و خداوند دانا و با حکمت است «۳».

۲۰۴- ۳۱۴۱۸- (۱) محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«من کسی را که در کار دنیایش تنبل باشد، دشمن دارم. هر کس در کار دنیایش کسل و بی‌حال باشد، در کار آخرتش بی‌حال‌تر خواهد بود.»

۲۰۵- ۳۱۴۱۹- (۲) مسعده بن صدقه می‌گوید: «امام صادق علیه السلام به یکی از یارانش نوشت: پس از حمد و ثنای خدا.

با دانشمندان جدال و بحث بیهوده نکن؛ با سبک مغزان نزاع نکن که دانشمندان با تو دشمن شوند و سفیهان ناسزایت گویند و در طلب معاش سستی و تنبلی نکن تا سربار دیگران (یا خانواده‌ات) نشوی».

۲۰۶- ۳۱۴۲۰- (۳) امیر مؤمنان علیه السلام فرمود:

«سستی و تنبلی، آخرت را تباه می‌کند.»

۲۰۷- ۳۱۴۲۱- (۴) و نیز فرمود:

«هر کس تنبلی و سستی‌اش مداومت یابد، آرزویش ناکام و عملش زشت خواهد شد.»

۲۰۸- ۳۱۴۲۲- (۵) ابن قداح از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«تنبلی و سستی، دشمن کار و عمل است».

۲۰۹- ۳۱۴۲۳- (۶) حمادِ قصاب از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«در طلب معاش، تنبلی و سستی نکنید؛ زیرا پدران ما در جستجوی روزی می‌دویدند و تلاش می‌کردند.»

---

(۱). نساء ۴/ ۱۱۹- ۱۲۱.

(۲). نساء ۴/ ۱۲۳.

(۳). حج ۲۲/ ۵۲.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۱۶۱

۲۱۰- ۳۱۴۲۴- (۷) حسن بن عبدالله از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«از تنبل و کسل، کمک نخواه و با عاجز و ناتوان مشورت نکن.»

۲۱۱- ۳۱۴۲۵- (۸) امیر مؤمنان علیه السلام فرمود:

«از کوتاهی و سستی، تنبلی زاده می‌شود.»

۲۱۲- ۳۱۴۲۶- (۹) علی بن محمد با واسطه از امیر مؤمنان علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«هنگامی که اشیا دو به دو با هم ازدواج کردند، تنبلی و ناتوانی با هم ازدواج کردند و از آن‌ها فقر به دنیا آمد.»

۲۱۳- ۳۱۴۲۷- (۱۰) امام کاظم علیه السلام به سماعهٔ بن مهران فرمود:

«از تنبلی و دلتنگی و افسردگی بپرهیز؛ چرا که اگر تنبلی کنی، کار نمی‌کنی و اگر دلتنگ و افسرده شوی، حق را بجای نمی‌آوری.»

۲۱۴- ۳۱۴۲۸- (۱۱) ابوصالح می گوید: «امام صادق علیه السلام به من فرمود:

بـا مردم بـا انصـاف رفتار کن [حق مردم را به طور کامل پرداخت کن]؛ در اموالت با دیگران مثل خودت رفتار کن. آنچه برای خود می‌پسـندی، برای دیگران بپسـند؛ خـدا را بسـیار یـاد کن و از تنبلی و دلتنگی بپرهیز. همانـا پـدرم این گونه به من سـفارش می کرد و پدرش نیز به وی به این مطلب و به نماز شب سفارش می کرد.

هر گاه تو تنبلی کنی، حق خداوند را بجا نمی‌آوری و اگر دلتنگ و افسرده گردی، حق کسی را نمی‌پردازی.

و بر تو باد به راستی و دوری از گناه و پرداخت امانت و خلف وعده نکردن.»

۲۱۵- ۳۱۴۲۹- (۱۲) عمر بن یزید از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود:

«بپرهیز از تنبلی و دلتنگی؛ زیرا آن دو، کلیـد هر بـدی و زشتی است. به تحقیق، هر کس تنبلی را پیشـهٔ خود سازد، حقّی را پرداخت نمی کند و هر کس دلتنگی نماید، بر هیچ حقّی شکیبایی نمی کند».

۲۱۶- ۳۱۴۳۰- (۱۳) ابان بن تغلب از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود:

«از آرزوهـا دوری کنیـد؛ چرا که لـذت و شادمـانی امکانات موجودتان را می‌برد و سـبب کوچک شـمردن نعمت‌های خـدا بر شـما می گردد و نسبت به تخیلات و پندارهای‌تان گرفتار حسرت و اندوه می گردید.»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۱۶۳

۲۱۷- ۳۱۴۳۱- (۱۴) امیر مؤمنان علیه السلام در سفارش خود به فرزندش- محمد حنفیه- فرمود:

«ای فرزنـد محبـوبم! بـپرهیز از تکیـه و اعتمـاد به آرزوهـا؛ چرا که آن، سـرمایهٔ احمقـان و بازدارنـده از آخرت است ... شـریف‌ترین بی‌نیازی، ترک آرزوست.»

عمرو بن ابی مقـدام از امام باقر علیه السـلام از امیر مؤمنان علیه السـلام روایت می‌کند که در سـفارش خود به فرزندش- امام حسـن مجتبی علیه السلام- فرمود:

«بپرهیز از تکیه و اعتماد بر آرزو؛ چرا که آن، سرمایهٔ احمقان و بازدارنده از آخرت و دنیاست.»

۲۱۸- ۳۱۴۳۲- (۱۵) حضرت علی علیه السلام فرمود: «بپرهیز از تکیه و اعتماد بر آرزو؛ چرا که آن، سرمایهٔ احمقان است.»

۲۱۹- ۳۱۴۳۳- (۱۶) و نیز فرمود: «آرزوها، خلق و خوی احمقان است.»

۲۲۰- ۳۱۴۳۴- (۱۷) و همو فرمود: «آرزوها، فریب دهندهٔ احمقان است.»

۲۲۱- ۳۱۴۳۵- (۱۸) همچنین فرمود: «آرزوها، مورد توجه و اهتمام جاهلان است.»

۲۲۲- ۳۱۴۳۶- (۱۹) و نیز فرمود: «آرزوها، تو را فریب می‌دهد و در صحنهٔ حقیقت و واقعیت تو را وامی گذارد.»

۲۲۳- ۳۱۴۳۷- (۲۰) از علی علیه السلام روایت شده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«آرزو کردن خوب نیست مگر در انجام کارهای خیر و نیک.»

۲۲۴- ۳۱۴۳۸- (۲۱) مردی به نام ابو امیه از قبیله بنی تمیم به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله رسید و به آن حضرت عرض کرد:

«ای محمد صـلی الله علیه و آله! مردم را به چه چیز فرا می‌خوانی؟ پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله فرمود: ... و افسرده و دلتنگ نشو؛ چرا که دلتنگی تو را از آخرت و دنیا باز می‌دارد ...»

۲۲۵- ۳۱۴۳۹- (۲۲) از علی علیه السلام گزارش شده که فرمود:

«هر گاه یکی از شـما آرزو کند، پس باید آرزویش دربارهٔ خیر و خوبی باشد و بسـیار آرزوی خیر کند؛ چرا که خداوند [رحمتش] گسترده و بزرگوار و بخشنده است.»

۲۲۶- ۳۱۴۴۰- (۲۳) در سفارش‌های امام صادق علیه السلام به عبدالله بن جندب آمده است:

«ای عبدالله! و جز به آنچه در اختیار داری، نگاه نکن و آنچه توان دسترسی به آن را نداری، آرزو نکن؛ زیرا هر کس قناعت ورزد، سیر می‌شود و هر کس قناعت نورزد، سیر نمی‌شود.»

۲۲۷- ۳۱۴۴۱- (۲۴) علی علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می کند که فرمود:

«هر کس چیزی را آرزو کند که خشنودی خدا در آن است، از دنیا نمی‌رود تا به وی عطا شود.»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۱۶۵

۲۲۸- ۳۱۴۴۲- (۲۵) از امیر مؤمنان علیه السلام رسیده که فرمود:

«هر کس چیزی از زواید و تشریفات دنیا را آرزو کند- مانند مرکب‌ها، کاخ‌ها و اسباب و وسایل تجملی و گرانقیمت- خود را به رنج و زحمت گرفتار کرده است، اندوه و ناراحتی‌اش درمان نکرده و با حسرت جان می‌دهد.»

۲۲۹- ۳۱۴۴۳- (۲۶) ابوبصیر از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود:

«همانا خداوند، پرخوابی و بیکاریِ زیاد را دشمن دارد.»

۲۳۰- ۳۱۴۴۴- (۲۷) بشیر الدهان از امام موسی بن جعفر علیهما السلام روایت می کند که فرمود:

«همانا خداوند، بندۀ پرخواب و بیکار را دشمن می‌دارد.»

۲۳۱- ۳۱۴۴۵- (۲۸) امام موسی بن جعفر علیهما السلام فرمود:

«خداوند بندۀ پرخواب را بسیار دشمن دارد؛ خداوند بندۀ بیکار را بسیار دشمن دارد.»

۲۳۲- ۳۱۴۴۶- (۲۹) یونس بن یعقوب با واسطه از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: «پرخوابی، دین و دنیا را از بین می‌برد.»

۲۳۳- ۳۱۴۴۷- (۳۰) در نهج البلاغه از امیر مؤمنان علیه السلام آمده است: «چقدر خواب تصمیم‌های روز را بر هم می‌زند!»

۲۳۴- ۳۱۴۴۸- (۳۱) علی علیه السلام فرمود:

«وای بر انسان پرخواب! چه زیانکار است! عمرش کوتاه و پاداشش اندك و ناچیز گردید.»

۲۳۵- ۳۱۴۴۹- (۳۲) و نیز فرمود:

«چه بد طلبکاری است خواب! عمر کوتاه را نابود می‌سازد و پاداش فراوان را بر باد می‌دهد.»

۲۳۶- ۳۱۴۵۰- (۳۳) علی بن ابی حمزه می گوید: «به امام کاظم علیه السلام عرض کردم:

«همانا پدرت جانشین پس از خود را به ما معرفی کرد. ای کاش شما نیز جانشین خویش را معرفی می کردید. امام علیه السلام دستم را گرفت، آن را حرکت داد و این آیه را تلاوت فرمود:

چنین نبوده است که خداوند گروهی را پس از هدایت نمودن‌شان گمراه گرداند تا که باید نسبت به آن تقوا پیشه کنند، برای‌شان بیان کند.

علی بن ابی حمزه می گوید: در این هنگام من اندکی چرت زدم. امام علیه السلام به من فرمود: خودداری کن! چشمانت را به پرخوابی عادت نده؛ زیرا سپاس نعمت چشم نسبت به دیگر اعضای بدن کمتر به جا آورده می‌شود.»

در حدیث زراره گذشت: «هر کس نسبت به آنچه کار زندگی‌اش را سامان می‌دهد سستی و تنبلی کند، در او خیری برای امر دنیایش نیست!» «۱»

---

(۱). ج ص ب ۴ کیفیت نماز، حدیث ۸۴.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۱۶۷

و در احادیث باب ۵۲ جهاد با نفس، مناسب با موضوع مورد بحث مطالبی گذشت. به ویژه روایت ابی خلف که در آن آمد:

«ای فرزندم! بپرهیز از تنبلی و دلتنگی؛ چرا که این، دو تو را از بهرهٔ دنیا و آخرتت باز می‌دارند.»

«۱» و بنگر پایان آن باب را که در آن مطالبی بر موضوع مورد بحث دلالت می‌کند.

باب ۱۲ کراهت خواب بین طلوع فجر و طلوع شمس و بین نماز شب و طلوع فجر

۲۳۷- ۳۱۴۵۱- (۱) محمدبن مسلم از امام باقر یا امام صادق علیهما السلام دربارهٔ خواب پس از نماز صبح پرسید.

امام علیه السلام فرمود: «همانا روزی در آن زمان پراکنده می‌شود؛ پس من خوش ندارم کسی در آن زمان بخوابد.»

۲۳۸- ۳۱۴۵۲- (۲) امام موسی بن جعفر علیهما السلام فرمود:

«خوابیدن پیش از آفتاب شوم است، روزی را باز می‌دارد و رنگ [رخسار] را زرد می‌کند. منّ و سلوی «۲» پس از اذان صبح تا طلوع آفتاب بر بنی اسرائیل فرو می‌آمد، پس هر کس در آن زمان می‌خوابید، نصیبش فرو نمی‌آمد و پس از بیدار شدن هنگامی که نصیبش را نمی‌یافت، مجبور به درخواست از دیگران و جستجو می‌گردید.»

۲۳۹- ۳۱۴۵۳- (۳) امام صادق علیه السلام فرمود:

«خوابیدن پیش از آفتاب، شوم و نامبارک است، روزی را دور می‌کند، رنگ [رخسار] را زرد، زشت، و دگرگون می‌سازد و آن خواب هر انسان شومی است. خداوند روزی‌ها را پس از اذان صبح تا طلوع آفتاب تقسیم می‌کند (بپرهیزید از آن خواب).»

در تهذیب در ذیل حدیث به نزول منّ و سلوی بر بنی اسرائیل- همانند حدیث پیشین- اشاره شده است.

۲۴۰- ۳۱۴۵۴- (۴) امام صادق علیه السلام در تفسیر آیهٔ: سوگند به تقسیم‌کنندگان امور، «۳» فرمود: «فرشتگان روزی فرزندان آدم را پس از طلوع فجر تا طلوع آفتاب تقسیم می‌کنند؛ پس هر کس در آن زمان بخوابد، از [رسیدن] به روزی‌اش خواب مانده است.»

نظیر این حدیث از امام رضا علیه السلام نیز رسیده است.

---

(۱). ج ص ب ۵۲ جهاد با نفس حدیث ۱.

(۲). نام دو نوع غذا که در دوران سرگردانی از آسمان بر بنی اسرائیل فرومی‌آمد و در قرآن به آن اشاره شده است.

(۳). ذاریات ۵۱/ ۴.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۱۶۹

۲۴۱- ۳۱۴۵۵- (۵) امام باقر علیه السلام فرمود: «خواب اول روز جهالت است؛ خواب نیمروز [قیلوله] نعمت است؛ خواب پس از عصر حماقت است؛ خواب میان نماز مغرب و عشا رزق را باز می‌دارد و خواب بر چهار گونه است:

خواب پیامبران به پشت برای نجوا و دریافت وحی و خواب مؤمنان به طرف راست و خواب کافران (منافقان) به طرف چپ و خواب شیطان‌ها بر صورت».

این حدیث از علی علیه السلام و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز تا جملهٔ «رزق را باز می‌دارد» گزارش شده است و ادامهٔ آن در سفارش‌های پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام آمده است.

۲۴۲- ۳۱۴۵۶- (۶) مرحوم مجلسی از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده که فرمود:

«خوابیدن پیش از آفتاب و پیش از نماز عشا، سبب فقر و نابسامانی کارها می‌شود.»

۲۴۳- ۳۱۴۵۷- (۷) طریحی در مجمع البحرین می‌گوید: «در حدیث آمده است که قیلوله، سبب فقر است» و آن را به خواب پس از نماز صبح تفسیر کرده است.

۲۴۴- ۳۱۴۵۸- (۸) امام صادق علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود:

«در سه مورد زمین [از شـدت ناراحتی] به گونه‌ای نزد پروردگارش فریاد سـر می‌دهـد که هرگز همانند آن فریاد سـر نداده است: از خونی که بناحق بر آن ریخته شود، غسل کردن از زنا و خواب پیش از آفتاب».

۲۴۵- ۳۱۴۵۹- (۹) امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود:

«ای علی! آیا نمی‌دانی زمین از خواب عالم پیش از آفتاب بر روی آن، نزد خداوند فریاد برمی‌آورد.»

۲۴۶- ۳۱۴۶۰- (۱۰) ابوحمزه می‌گوید: «در خدمت امام سجاد علیه السلام بودم و گنجشک‌ها بر روی دیوار مقابل حضرت جیک جیک می‌کردند. امام علیه السلام فرمود: «ای ابوحمزه، آیا می‌دانی چه می‌گویند؟ آن‌ها می‌گویند:

برای‌شان زمانی است که در آن قوت و غـذای‌شان را درخواست می‌کننـد. ای ابوحمزه! پیش از آفتاب هرگز نخواب؛ زیرا من آن را برای تو خوش ندارم. خداوند در آن زمان روزی بندگان را تقسیم می‌کند و به دست ما آن را به جریان می‌اندازد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۱۷۱

۲۴۷- ۳۱۴۶۱- (۱۱) علی بن جعفر می‌گوید: «از برادرم- موسـی بن جعفر علیهما السـلام- دربارهٔ تفسـیر این آیه خدای را بسیار یاد کنید. پرسیدم: آیا دویست بار ذکر خدا، ذکر بسیار است؟

امام علیه السلام فرمود: آری!

و نیز دربارهٔ خوابیدن پیش از آفتاب پرسیدم. امام علیه السلام فرمود: نه [روا نیست] تا خورشید طلوع کند.»

۲۴۸- ۳۱۴۶۲- (۱۲) معمر بن خلاد می‌گوید: «امام رضا علیه السلام برای کاری به دنبال من فرستاد. وقتی به حضور امام علیه السلام رسیدم، فرمود: برو، فردا بیا! و پیش از آفتاب نیا! چرا که من پس از نماز صبح می‌خوابم.»

۲۴۹- ۳۱۴۶۳- (۱۳) سالم بن ابی خدیجه می‌گوید: «شنیدم که شخصی از امام صادق علیه السلام پرسید: من پس از نماز صبح ذکر خدا را می‌گویم، به هر ذکری که بخواهم از آن ذکرهایی که خداوند بر من لازم کرده است.

آن‌گاه مایلم پیش از آفتاب بر پهلو بخوابم ولی از این کار ناراحتم. امام علیه السـلام از علت آن پرسـید و آن مرد ادامه داد: ناراحتم از این‌که خورشید از غیر مشرق طلوع کند.

امام علیه السلام فرمود: این چیز پوشیده‌ای نیست. نگاه کن از همانجایی که فجر طلوع می‌کند، خورشید [نیز] طلوع می‌کند. هنگامی که ذکر خدا را گفتی، بر تو باکی نیست که بخوابی.»

مرحوم شیخ طوسی می‌فرماید: «این دو روایت، بر گونه‌ای از رخصت و اجازه حمل می‌شود.»

۲۵۰- ۳۱۴۶۴- (۱۴) جابر بن عبدالله انصاری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود:

«مادر سلیمان بن داوود به وی گفت: بپرهیز از پرخوابی در شب؛ چرا که پرخوابی در شب در قیامت انسان را فقیر می‌کند.»

۲۵۱- ۳۱۴۶۵- (۱۵) در سـفارش‌های امام صادق علیه السلام به فرزند جندب آمده است: «ای فرزند جندب! در شب از خواب و در روز از سـخن بکاه؛ زیرا سـپاس نعمت چشم نسبت به دیگر اعضای بدن کمتر به جا آورده می‌شود. همانا مادر سلیمان به وی گفت: ای فرزندم! بپرهیز از خواب [زیاد]؛ زیرا در روزی که مردم به اعمال‌شان نیازمندند، خواب تو را فقیر و تهیدست می‌گرداند.»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۱۷۳

۲۵۲- ۳۱۴۶۶- (۱۶) امام صادق علیه السلام فرمود:

«سه چیز خشم خدای را بر می‌انگیزد: خوابیدن بدون شب زنده داری، خندیدن بدون شگفتی و خوردن در حال سیری!»

۲۵۳- ۳۱۴۶۷- (۱۷) عبدالله از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود:

«سخن گفتن [و شب‌نشینی] پس از نماز عشا [روا] نیست مگر برای دو کس: نمازگزار یا مسافر.»

۲۵۴- ۳۱۴۶۸- (۱۸) علی علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می کند که فرمود:

«شب بیداری [روا] نیست مگر در سه مورد: شب‌زنده‌داری با تلاوت قرآن یا فراگیری دانش یا عروسی که به خانهٔ شوهر برده می‌شود.»

۲۵۵- ۳۱۴۶۹- (۱۹) یونس بن یعقوب با واسطه از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: «پرخوابی، برباددهندهٔ دین و دنیاست.»

۲۵۶- ۳۱۴۷۰- (۲۰) صالح با سند خود روایت می کند:

«چهار چیز اندک آن‌ها بسیار است: آتش، اندک آن بسیار است؛ خواب، اندک آن بسیار است؛ بیماری، اندک آن بسیار است؛ دشمنی، اندک آن بسیار است.»

۲۵۷- ۳۱۴۷۱- (۲۱) علی علیه السلام می‌فرماید:

«وای بر [انسان] پرخواب؛ چه زیانکار است! عمرش کوتاه و پاداشش اندک است.»

۲۵۸- ۳۱۴۷۲- (۲۲) و نیز فرمود: «هر کس در شب بسیار بخوابد، مقداری از عمل را از دست می‌دهد که در روز جبرانش ممکن نیست.»

۲۵۹- ۳۱۴۷۳- (۲۳) همو فرمود: «خواب و خوراک زیاد، نفس را تباه می کند و زیان به دنبال دارد.»

۲۶۰- ۳۱۴۷۴- (۲۴) همچنین از آن حضرت روایت شده که فرمود:

«پس از اذان صبح تا طلوع آفتاب روزی را بجویید؛ چرا که آن، در طلب روزی مؤثرتر از مسافرت در زمین است و آن زمانی است که خداوند روزی‌ها را میان بندگانش تقسیم می کند.»

در حدیث سلیمان این سخن گذشت: «بپرهیز از خواب پس از نماز شب تا اذان صبح ولی بدون خوابیدن دراز بکش.» «۱»

---

(۱). باب ۲۰ باب‌های تعقیب، حدیث ۶.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۱۷۵

در حدیث زراره گذشت: «همانا بر هر یک از شماست که هنگام نیمه‌شب برخیزد و تمام نماز [شبش]- سیزده رکعت- را با هم بجا آورد، سپس اگر مایل بود بنشیند و دعا کند و اگر بخواهد، بخوابد» «۱».

در حدیث ابی حمزه گذشت: «منافق، شب را در حالی سپری می کند که همتش خواب است و شب‌بیداری ندارد.» «۲»

در حدیث سعید گذشت: «خواب میان نماز مغرب و عشا، سبب فقر و تنگدستی است و خواب پیش از طلوع فجر، موجب فقر است.» «۳»

باب ۱۳ چگونگی خوابیدن و پاره‌ای از احکام خواب

۲۶۱- ۳۱۴۷۵- (۱) احمد بن اسحاق می گوید: «بر امام حسن عسکری علیه السلام وارد شدم و از حضرت درخواست نمودم مقداری بنویسد تا خطش را مشاهده کنم تا هر گاه به دستم رسید، آن را بشناسم. امام علیه السلام پذیرفت و فرمود: ای احمد! البته خط با قلم کلفت و قلم نازک بر تو مختلف می‌شود پس هرگز شک نکن! آن‌گاه دستور داد، مرکب آوردند. آن‌گاه قلم را به عمق مرکب برد و تا دهانهٔ آن کشید و شروع به نوشتن فرمود. همین‌طور که می‌نوشت، با خود گفتم: از امام علیه السلام می‌خواهم قلمی را که با آن نوشت به من هدیه کند! وقتی امام علیه السلام از نوشتن فراغت یافت، شروع به سخن گفتن با من نمود و در همین حال مدتی

قلم را با دستمال [مخصوص] مرکب تمیز می‌کرد. آن‌گاه آن را به سوی من دراز کرد و فرمود: بگیر، ای احمد! و قلم را به من داد. به امام علیه السلام عرض کردم: فدایت گردم! بلایی بر من وارد شده که از آن بسیار اندوهگین هستم. می‌خواستم آن را از پدرت بپرسم ولی فرصت به دست نیامد. امام علیه السلام فرمود: آن چیست؟ ای احمد!

گفتم: ای سرورم، از نیاکانت به ما رسیده که خواب پیامبران بر پشت است و خواب مؤمنان بر طرف راست و خواب منافقان بر سمت چپ و خواب شیطان‌ها بر صورت.

امام علیه السلام فرمود: آری، چنین است!

گفتم: ای سرورم! من بسیار تلاش می‌کنم بر طرف راست بخوابم ولی نمی‌توانم و در آن حالت خوابم نمی‌برد. امام علیه السلام مدتی ساکت شد و سپس فرمود: ای احمد! به من نزدیک شو! نزدیک شدم.

امام علیه السلام فرمود: دست‌هایت را از آستین‌های لباست خارج کن و زیر لباست ببر. چنین کردم. امام علیه السلام نیز دستانش را از آستین خارج و زیر لباس من کرد. آن‌گاه با دست راست، پهلوی چپ و با دست چپ، پهلوی راست مرا سه بار دست کشید. از وقتی که امام علیه السلام با من چنین کرد، دیگر نمی‌توانستم به طرف چپ بخوابم و به این صورت هرگز خوابم نمی‌برد.»

---

(۱). باب ۱۵ باب‌های نوافل، حدیث ۱۰.

(۲). باب ۱۵ باب‌های جهاد با نفس، حدیث ۲.

(۳). ج ص ب ۶ از باب‌های طلب روزی، حدیث ۲۳.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۱۷۷

۲۶۲- ۳۱۴۷۶- (۲) امام رضا علیه السلام از نیاکانش علیه السلام از امام حسین علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«امیر مؤمنان علیه السلام در مسجد جامع کوفه بود که مردی از اهل شام بپاخاست و از امام علیه السلام پرسش‌هایی نمود. در ضمن آن‌ها پرسید: دربارهٔ خواب برایم بفرمایید که آن بر چند گونه است؟

امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: خواب بر چهار گونه است: پیامبران بر روی پشت درازکش می‌خوابند و چشمان‌شان در انتظار وحی خدا به خواب نمی‌رود. و مؤمن بر طرف راست در مقابل قبله می‌خوابد و پادشاهان و شاهزادگان بر طرف چپ می‌خوابند تا آنچه خورده‌اند، بدون گلوگیر شدن به خوبی هضم و گوارا شود و ابلیس و برادرانش و هر دیوانه و کسی که درد می‌کشد، درازکش بر روی می‌خوابد.»

۲۶۳- ۳۱۴۷۷- (۳) با همان سند سابق از علی علیه السلام روایت شده که در حدیث چهارصدگانه فرمود:

«مسلمان در حال جنابت نمی‌خوابد و با طهارت می‌خوابد. پس اگر آب نیافت، باید با خاک تیمم کند؛ زیرا روح مؤمن به سوی خداوند- تبارک و تعالی- بالا می‌رود و خداوند آن را می‌پذیرد و به آن برکت می‌دهد. آن‌گاه اگر مرگش فرا رسیده باشد، آن را در گنج‌های رحمتش قرار می‌دهد و اگر عمرش به پایان نرسیده باشد، آن را همراه فرشتگان امینش می‌فرستد و به جسمش باز می‌گردانند.»

و فرمود: «انسان در وسط جاده نمی‌خوابد.»

و فرمود: «انسان بر روی نمی‌خوابد و هر کس را مشاهده کردید بر روی خوابیده، بیدارش کنید و [به آن حال] رهایش نکنید.»

۲۶۴- ۳۱۴۷۸- (۴) و نیز فرمود: «عضوی از بدن کم‌سپاس‌تر از چشم نیست، پس خواسته‌اش را به وی ندهید، که در این صورت شما را از ذکر خدا باز می‌دارد.»

همچنین فرمود: «هرگاه یکی از شما تصمیم بر خوابیدن گرفت، پس باید دست راست را به زیر گونه راستش بگذارد و بگوید: به

نام خداوند یگانه. پهلویم را برای خدا و بر آیین ابراهیم و محمد صلی الله علیه و آله و ولایت کسانی که خدا اطاعتشان را واجب کرده است، [بر زمین] قرار دادم. آنچه خدا بخواهد، تحقق یافته و آنچه نخواهد، تحقق نمی‌یابد. هر کس هنگام خواب این را بگوید، از دزد و غارتگر و ویرانی محفوظ خواهد ماند و فرشتگان برایش استغفار خواهند کرد. و هر کس سورهٔ قل هو الله احد را هنگام خوابیدن بخواند، خداوند پنجاه‌هزار فرشته را عهده‌دار وی می‌گرداند تا در آن شب از او پاسداری کنند.»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۱۷۹

۲۶۵- ۳۱۴۷۹- (۵) امام صادق علیه السلام فرمود: «هر کس را مشاهده کردید بر روی خوابیده، بیدارش کنید!»

۲۶۶- ۳۱۴۸۰- (۶) در رسالهٔ ذهبیه امام رضا علیه السلام «۱» آمده است:

«هنگامی که تصمیم به خوابیدن گرفتی، نخست بر طرف راست بخواب. سپس به طرف چپ منتقل شو و به همین صورت هنگام بیدار شدن از سمت راست برخیز، همان گونه که شروع به خواب نمودی.»

و نیز در آن کتاب آمده است: «هر کس بخواهد گوش‌هایش او را آزار ندهد، پس باید هنگام خواب پنبه‌ای در آن‌ها بگذارد.»

۲۶۷- ۳۱۴۸۱- (۷) عمر بن علی علیه السلام از پدرش امیر مؤمنان علیه السلام در مدینه روایت می‌کند که فرمود:

«برادرم عیسی علیه السلام از شهری گذر کرد. مردم آنجا را با چهره‌های زرد و چشمان کبود مشاهده کرد.

آنان [با دیدن عیسی علیه السلام] نزد وی از دردهای خود فریاد برآوردند و زبان به شکایت گشودند. عیسی علیه السلام فرمود: داروی شما همراه‌تان است. شما گوشت را نشسته می‌پزید و می‌خورید و هیچ موجودی از دنیا نمی‌رود مگر با حال جنابت. از آن پس مردم آن شهر گوشت‌های‌شان را شستند و بیماری‌های‌شان برطرف گردید.

امیر مؤمنان علیه السلام در ادامه فرمود: برادرم از شهر [دیگری] عبور کرد که مردم آنجا دندان‌های‌شان ریخته و رخسارشان ورم کرده بود. آنان نزد عیسی علیه السلام شکایت کردند. وی به آنان فرمود: شما هنگام خواب، دهان‌های‌تان را می‌بندید. پس هوا در سینه‌های‌تان می‌جوشد تا به دهان‌تان می‌رسد و چون راه خروجی نمی‌یابد به ریشه‌های دندان‌ها می‌زند و چهره را فاسد می‌کند. هنگام خواب لب‌های‌تان را بگشایید و بر این کار خود را عادت دهید. آنان به سخن عیسی علیه السلام عمل کردند و بیماری‌شان برطرف گردید.»

۲۶۸- ۳۱۴۸۲- (۸) ابوالحسن بکری سخنی بلند دربارهٔ شهادت امیر مؤمنان علیه السلام دارد که در بخشی از آن آمده است: «از بزرگواری اخلاقش این بود که از خوابیدگان در مسجد کوفه دلجویی می‌کرد و به آنان می‌فرمود: نماز؛ خداوند تو را رحمت کند. برخیز به سوی نمازی که بر تو واجب گردیده است. آن‌گاه این آیهٔ قرآن را تلاوت می‌کرد: همانا نماز از گناهان و منکرات باز می‌دارد.

در شب شهادتش نیز بر حسب عادت، هر شب با خوابیدگان در مسجد همان‌گونه عمل کرد تا به آن ملعون- ابن ملجم- رسید. مشاهده کرد وی بر روی خوابیده است. فرمود: ای مرد! از خواب برخیز! این خوابی است که خداوند به شدت با آن دشمن است. این خواب شیطان و خواب اهل آتش است.

بر طرف راستت بخواب که آن خواب دانشمندان است یا بر طرف چپ بخواب که آن شیوهٔ خوابیدن حکیمان است و بر پشت نخواب که آن خواب پیامبران است.»

---

(۱). این نامه‌ای است که امام رضا علیه السلام به درخواست مأمون دربارهٔ رعایت اصول سلامت و بهداشت نوشت و پس از رسیدن به دست مأمون، دستور داد آن را با آب طلا- نوشتند؛ از این رو به الرساله الذهبیهـ- نامهٔ زرین- و طب الامام الرضا علیه السلام معروف شد.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۱۸۱

۲۶۹- ۳۱۴۸۳- (۹) حسین بن علی علوی می‌گوید: «از امام هادی علیه السلام شنیدم که می‌فرمود:

برای ما خاندان [عصمت و طهارت] هنگام خواب ده خصلت است: با وضو و طهارت بودن؛ زیر سر قرار دادن [دست] راست؛ سی و سه بـار «سبحان الله» گفتن؛ سی و سه بار «الحمـد لله» گفتن؛ سی و چهار بار «الله اکبر» گفتن؛ صورت به سمت قبله کردن؛ تلاوت سورهٔ «فاتحهٔ الکتاب» و آیهٔ الکرسی و شهد الله انه لا اله الا هو تا آخر؛ هر کس این گونه عمل کند، در آن شب بهره‌اش را گرفته است.»

۲۷۰- ۳۱۴۸۴- (۱۰) در مکارم الاخلاق آمده است:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله، هنگامی که به رختخواب پناه می‌برد، بر طرف راست بدن می‌خوابید و دست راستش را زیر گونهٔ راست قرار می‌داد. آن‌گاه می‌فرمود: «خدایا، روزی که بندگانت را برمی‌انگیزی، مرا از عذابت نگهدار!»

۲۷۱- ۳۱۴۸۵- (۱۱) ابوبصیر از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«پنج دسته خواب ندارند: کسی که تصمیم بر ریختن خونی دارد؛ ثروتمندی که امینی ندارد؛ کسی که به انگیزهٔ دست‌یابی به غرض دنیوی دربارهٔ مردم سخنان ناروا و دروغ بگوید و به آنان بهتان زند؛ تهی‌دستی که در مقابل مال بسیاری بازخواست شده و دوستداری که در انتظار جدایی محبوبش بسر می‌برد.»

در احادیث باب ۲ از باب‌های وضو، گذشت آنچه بر استحباب وضو هنگام خواب دلالت می‌کرد.

در حدیث فرزند یقطین گذشت: «هر کس با زلزله رو به رو شود، این دعا را بخواند: ای کسی که آسمان‌ها و زمین را از افتادن نگه می‌داری و اگر بیفتند، پس از او هیچ‌کس آن‌ها را نگه نمی‌دارد.

همانا او بردبار و بسیار بخشنده است. درود فرست بر محمد و خاندان محمد و بدی را از ما نگه دار؛ زیرا تو بر هر چیز توانایی.»

و فرمود: «هر کس این دعا را هنگام خواب بخواند- انشاء الله- خانه بر او خراب نمی‌شود.»

«۱» و در احادیث باب ۶ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ از باب‌های مساکن، گذشت مطالبی که متناسب با موضوع مورد بحث است.

و در حدیث اصبغ این سخن معصوم علیه السلام خواهد آمد: «پیش از خواب به مستراح برو.» «۲»

---

(۱). ج ص ب ۱۳ از باب‌های نماز آیات، حدیث ۲.

(۲). ج ص ب ۱۹۷ از باب‌های غذاها، حدیث ۶۸.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۱۸۳

باب ۱۴ استحباب خواب نیمروز

۲۷۲- ۳۱۴۸۶- (۱) روایت شده: «خواب نیمروز کنید؛ چرا که شیطان نیمروز نمی خوابد.»

۲۷۳- ۳۱۴۸۷- (۲) عرب بیابانگردی حضور پیامبر صلی الله علیه و آله رسید و عرض کرد: «ای رسول خدا صلی الله علیه و آله!

حافظهٔ من بسیار قوی بود ولی اکنون به فراموشی گرفتار شده‌ام.

رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید: آیا نیمروز می‌خوابیدی؟

مرد عرب پاسخ داد: آری!

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پرسید: آیا آن را ترک کردی؟

مرد عرب گفت: آری!

پیامبر فرمود: [به همان روش سابق] بازگرد. مرد عرب به روش گذشته بازگشت و حافظه‌اش را بازیافت.»

مسعده بن صدقه از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«عرب بیابانگردی خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسید و عرض کرد: مرد بسیار خوش‌حافظه‌ای بودم و به فراموشی دچار گردیدم. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: شاید عادت به استراحت نیمروز داشته‌ای و آن را ترک کرده‌ای. مرد عرب گفت: آری!

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: [به روش گذشته‌ات] بازگرد- انشاءالله- حافظه‌ات به تو باز می‌گردد.»

۲۷۴- ۳۱۴۸۸- (۳) عبدالله بن منصور به امام صادق علیه السلام عرض کرد: «از حوادث شهادت فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله برایم تعریف کن!

امام فرمود: «پدرم از پدرش به من خبر داد که وقتی مرگ معاویه فرا رسید، فرزندش یزید را- که لعنت خدا بر او باد- فراخواند ... سپس امام حسین علیه السلام حرکت کرد تا به عذیب رسید. در آنجا به استراحت نیمروز پرداخت. آن‌گاه گریان از خواب بیدار شد. فرزندش از وی پرسید: پدر جان! چرا می‌گریی؟

امام حسین علیه السلام پاسخ داد: ای فرزند عزیزم! این زمان، زمانی است که در آن رؤیا دروغ نمی‌شود.

همانا در خواب شخصی برای من آشکار شد و گفت: شتابان حرکت می‌کنید و حال آن‌که مرگ شما را به سوی بهشت می‌برد ...»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۱۸۵

در باب ۳۲ از باب‌های آنچه خودداری از آن واجب است، متناسب با مطالب این باب گذشت.

در حدیث رفاعه این سخن گذشت: «برای شب‌زنده‌داری، از خواب نیمروز کمک بخواهید.»

«۱» و در مرسلهٔ فقیه گذشت: «خواب آغاز روز، جهالت است و خواب نیمروز، نعمت است.» «۲»

باب ۱۵ استحباب تسبیح حضرت زهرا علیها السلام و دعا و استغفار و ذکر و صلوات و تلاوت قرآن هنگام خواب

۲۷۵- ۳۱۴۸۹- (۱) محمد بن مسلم می‌گوید: «امام باقر علیه السلام به من فرمود:

هنگامی که انسان دست [راستش] را زیر سر گذاشت، پس بگوید: به نام خدای یکتا. خدایا، من خودم را تسلیم تو کردم، رو به سوی تو نمودم، کارم را به تو واگذاشتم، پشتم را به تو تکیه دادم و بر تو توکل کردم، به خاطر ترس از تو و میل و اشتیاق به تو. پناهگاه و راه نجاتی از تو نیست مگر به سوی خودت. به کتابت- که فرو فرستادی- و به پیامبرت- که ارسال نمودی- ایمان آوردم. آن‌گاه تسبیح حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام را بگوید و هر کس در خواب وحشت می‌کند، هنگامی که به رختخواب می‌رود، سورهٔ «قل اعوذ برب الناس» و «قل اعوذ برب الفلق» و آیهٔ الکرسی را بخواند.»

مرحوم سید بن طاووس در کتاب فلاح السائل این حدیث را تا جملهٔ: «آن‌گاه تسبیح حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام را بگوید» نقل کرده است.

۲۷۶- ۳۱۴۹۰- (۲) ابوبصیر از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«هنگامی که به رختخواب رفتی، بر طرف راستت بخواب و بگو: به نام خدا و با کمک خدا و در راه خدا و بر آیین رسول خدا صلی الله علیه و آله [می‌خوابم]. خدایا، من خودم را به تو تسلیم کردم ...» ادامهٔ حدیث نظیر دعای مذکور در حدیث گذشته با اندکی اختلاف است.

---

(۱). ج ص ب ۳۳ آنچه خودداری از آن واجب است، حدیث ۳۳.

(۲). ج ص ب ۱۲ طلب روزی، حدیث ۵.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۱۸۷

۲۷۷- ۳۱۴۹۱- (۳) روایت شده که امیر مؤمنان علیه السلام به مردی از خاندان بنی سعد فرمود:

«آیا مایل نیستی دربارهٔ [زنـدگی] خودم و فاطمه برایت تعریف کنم؟ فاطمه علیها السـلام در خانـهٔ من آنقدر با مشک آب آورد که اثر آن بر سینه‌اش باقی ماند و آنقدر آسیا کرد که دستانش پینه بست و آنقدر خانه را جارو کرد که لباس‌هایش غبارآلود و به رنگ خاک درآمـد و آنقـدر زیر دیگ آتش روشن کرد که لباس‌هایش تیره و دوده‌انـدود شـد. وی در کارِ خانه رنـج و سـختی بسـیاری متحمـل شـد. بـه او گفتم: ای کـاش به حضـور پـدرت شـرفیاب می‌شـدی و خـدمتگزاری از وی درخـواست می‌کردی تـا از شـدت کارهایت قـدری بکاهد! فاطمه علیها السـلام به سوی پدر حرکت کرد. هنگامی که نزدیک پدر رسـید، گروهی را گِرد وجود پیامبر صلی الله علیه و آله مشاهده کرد. فاطمه خجالت کشید خواستهٔ خود را در میان جمع با پدر در میان گزارد؛ از این رو بدون آن‌که با پـدر سـخنی بگویـد، بازگشت. پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله که از حضور دخترش باخبر شد، دانست که وی برای عرض حاجتی آمـده است. فردای آن روز پس از نماز صـبح، پیش از آفتاب، زمانی که ما در حال درازکش ملحفه‌ای بر روی خود کشـیده بودیم، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به سراغ‌مان آمد و فرمود: سلام بر شما. به دلیل وضعیتی که در آن قرار داشتیم، از شرم و حیا سکوت کردیم. پیـامبر اکرم صـلی الله علیه و آله بار دیگر فرمود: سـلام بر شـما. این بار نیز سـکوت کردیم. رسول خـدا صـلی الله علیه و آله سومین بار سـلام کرد و ما ترسیدیم که اگر این بار سکوت کنیم، باز گردد؛ زیرا آن حضرت چنین می‌کرد. سه مرتبه سلام می‌کرد، اگر اجازهٔ ورود به وی داده می‌شـد، وارد می‌شـد و در غیر این صورت باز می‌گشت. ناچار سـلام وی را پاسـخ دادیم و گفتیم: و بر شما سـلام باد، ای رسول خدا صـلی الله علیه و آله! بفرمایید! رسول خدا صلی الله علیه و آله داخل شد، بالای سر ما نشست و فرمود: ای فاطمه! دیروز با محمد صلی الله علیه و آله چه کار داشتی؟ ترسیدم اگر به وی پاسخ نگوییم، آن حضرت بپا خیزد. بناچار سرم را از زیر ملحفه خارج کردم و گفتم: «به خدا سوگند! من به شـما می‌گویم؛ ای رسول خدا صـلی الله علیه و آله! فاطمه آنقدر با مشک آب آورد تـا اثر آن بر سـینه‌اش بـاقی مانـد. آنقـدر آسـیا را به حرکت درآورد تـا دسـتانش پینه بست. آنقـدر خانه را جارو کرد، تا لباس‌هایش به رنگ خاک درآمد. آنقدر زیر دیگ آتش افروخت تا لباس‌هایش تیره و سیاه شد. پس من به وی گفتم: ای کاش به حضور پدرت می‌رفتی و از وی خدمتگزاری تقاضا می‌کردی تا از فشار کارهایت بکاهد.

پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله فرمود: آیا دوست ندارید به شـما چیزی آموزش دهم که برای‌تان بهتر از خدمتگزار است؟ هنگامی که تصمیم به خوابیدن گرفتید، سی و چهار مرتبه «الله اکبر»، سی و سه مرتبه «سبحان الله» و سی و سه مرتبه «الحمد لله» بگویید.

فاطمه که تا آن زمان ملحفه بر سـر کشیده بود، سرش را بیرون آورد و گفت: از خدا و از پیامبرش راضی شدم! از خدا و از پیامبرش راضی شدم!»

مرحوم صدوق در کتاب علل الشرایع نیز این حدیث را با اندکی تفاوت آورده است.

۲۷۸- ۳۱۴۹۲- (۴) از امام صادق علیه السـلام روایت شـده که فرمود: «هر کس با تسبیـح فاطمه علیها السـلام شب را سپری کند، از زنان و مردانی خواهد بود که فراوان خدای را یاد می‌کنند.»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۱۸۹

۲۷۹- ۳۱۴۹۳- (۵) شیخ جعفر بن سلیمان در کتاب ثواب الاعمال آورده است که امام صادق علیه السلام فرمود:

«هنگامی که یکی از شـما به رختخواب می‌رود، فرشـتهٔ بزرگواری و شـیطان سرکشـی به سویش می‌شـتابند. فرشـته به وی می‌گوید: روزت را با خیر و خوبی به انجام رسان و شبت را نیز با خیر و خوبی آغاز گردان!

پس اگر از فرشـتهٔ بزرگوار پیروی کنـد و روزش را با ذکر خدا به پایان رساند و شـبش را- هنگام به رختخواب- با ذکر خدا شـروع

نماید و سی و چهار مرتبه «الله اکبر»، سی و سه مرتبه «سبحان الله» و سی و سه مرتبه «الحمد لله» بگوید، فرشته آن شیطان را از وی می‌راند و خود به مراقبت و نگهبانی از وی می‌پردازد تا از خواب بیدار شود ...»

۲۸۰- ۳۱۴۹۴- (۶) برادر داوود بن فرقد می گوید:

«شهاب بن عبد ربّه از من خواست به امام صادق علیه السلام بگویم که در هنگام خوابِ شب، زنی او را به وحشت می‌اندازد. امام صادق علیه السلام در پاسخ وی فرمود: به او بگو: تسبیحی قرار داده و سی و چهار مرتبه «الله اکبر» و سی و سه مرتبه «سبحان الله» و سی و سه مرتبه «الحمد لله» بگو و ده مرتبه بگو: معبودی نیست جز خدای یکتا، شریکی ندارد، فرمانروایی در اختیار اوست و سپاس مخصوص اوست. زنده می کند و می‌میراند و می‌میراند و زنده می کند. خیر و نیکی در دست اوست و آمد و شد شب و روز برای اوست و او بر هر چیزی تواناست.»

۲۸۱- ۳۱۴۹۵- (۷) از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود:

«هر گاه کسی به هراس و وحشت می‌افتد، ده مرتبه هنگام خواب بگوید: معبودی جز خدای یکتا نیست، یگانه است، شریکی ندارد، (فرمانروایی برای اوست)، زنده می کند و می‌میراند و می‌میراند و زنده می کند و او زنده است و نمی‌میرد. و تسبیح حضرت زهرا علیها السلام را نیز بگوید؛ پس به درستی که آن را از بین می‌برد.»

۲۸۲- ۳۱۴۹۶- (۸) هشام بن سالم از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود:

«تسبیح فاطمهٔ زهرا علیها السلام [این گونه است]: هنگامی که به رختخواب رفتی، پس سی و چهار مرتبه «الله اکبر» و سی و سه مرتبه «الحمد لله» و سی و سه مرتبه «سبحان الله» بگو و آیهٔ الکرسی و سورهٔ «قل اعوذ برب الناس» و «قل اعوذ برب الفلق» و ده آیه از ابتدا و ده آیه از آخر سورهٔ صافات را بخوان.»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۱۹۱

۲۸۳- ۳۱۴۹۷- (۹) عبدالله بن سنان از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود:

«هنگام خوابیدن سورهٔ «قل هو الله احد» و سورهٔ «قل یا ایها الکافرون» را بخوان؛ چرا که آن بیزاری و دوری از شرک است و «قل هو الله احد» شناسنامهٔ پروردگار است.»

۲۸۴- ۳۱۴۹۸- (۱۰) محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود:

«انسان هنگام خواب، خواندن این دعا را ترک نکند: خودم را و فرزندانم را و خانواده‌ام را و مالم را در پناه کلمات کامل خداوند «۱» قرار می‌دهم از شر هر شیطانی و هر حیوان گزنده‌ای و هر چشم‌زننده‌ای. و این همان دعایی است که جبرئیل امام حسین علیه السلام (حسن علیه السلام) را در پناه آن قرار داد.»

۲۸۵- ۳۱۴۹۹- (۱۱) بکر بن محمد از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود:

«هر کس هنگام خوابیدن سه مرتبه بگوید: ستایش ویژهٔ خداوندی است که بلندمرتبه و عالی است، سپس غلبه کرد و ستایش ویژهٔ خداوندی است که به باطن موجودات راه یافت، آن‌گاه خبر داد و ستایش ویژهٔ خداوندی است که مالک شد، آن‌گاه قدرت یافت و ستایش ویژهٔ خداوندی است که مردگان را زنده می کند و زندگان را می‌میراند و او بر هر چیزی تواناست، از گناهانش بیرون می‌آید همانند روزی که از مادر متولد گردید.»

۲۸۶- ۳۱۵۰۰- (۱۲) عباس بن هلال از امام رضا علیه السلام از پدرش امام کاظم علیه السلام روایت می کند که فرمود:

«هر کس هنگام خوابیدن این آیه را بخواند، هرگز خانه بر سرش فرو نمی‌ریزد:

«همانا خداوند، آسمان‌ها و زمین را از فروریختن نگه می‌دارد و اگر آن‌ها فروریزند، پس از خدا احدی آن‌ها رانگه نمی‌دارد، به یقین او بردبار و بسیار بخشنده است.»

۲۸۷- ۳۱۵۰۱- (۱۳) سلام بن غانم از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«هر کس- هنگام رفتن به رختخواب- صد مرتبه «لا اله الا الله» (معبودی جز خدای یکتا نیست) بگوید، خداوند برای وی خانه‌ای در بهشت بنا می‌کند.

---

(۱). مرحوم علامه مجلسی مصداق آن را نام‌های خداوند یا صفات وی یا امامان دانسته است. ملاذ الاخیار ۳/ ۶۳۹.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۱۹۳

و هر کس- هنگام رفتن به رختخواب- صد مرتبه «استغفر الله ربی و اتوب الیه» (از خداوند- پروردگارم- درخواست آمرزش می‌کنم و به سویش بازمی‌گردم) بگوید، گناهانش فرو می‌ریزد؛ همان‌گونه که برگ درختان می‌ریزد.»

و در گزارش دیگری این جمله افزوده شده است: «و شب را در حالی سپری می‌کند که گناهی بر او نیست.»

۲۸۸- ۳۱۵۰۲- (۱۴) احمد بن محمد با واسطه از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«هر گاه یکی از شما به رختخواب پناه برد، پس بگوید: خدایا، من نفس و روحم را نزد تو محصور و محبوس می‌کنم، پس آن را در محل خشنودی و آمرزشت نگهداری کن و اگر آن را به بدنم بازگرداندی، آن را مؤمن و عارف به حق اولیای خودت بازگردان تا آن را به همین گونه بمیرانی و دریافت کنی.»

۲۸۹- ۳۱۵۰۳- (۱۵) یحیی بن ابی علا می‌گوید: «امام صادق علیه السلام هنگام خوابیدن می‌فرمود: به خداوند یگانه ایمان آوردم و به طاغوت کفر ورزیدم! خدایا، مرا در خواب و بیداری نگهداری کن!»

۲۹۰- ۳۱۵۰۴- (۱۶) محمد بن مروان از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«آیا دوست ندارید به شما خبر دهم آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگام رفتن به رختخواب می‌گفت؟

محمد بن مروان گفت: بفرمایید.

امام فرمود: آن حضرت آیهٔ الکرسی را تلاوت می‌کرد و می‌گفت: به نام خدا ... در ادامه، امام علیه السلام دعای سابق را ذکر کرد.»

۲۹۱- ۳۱۵۰۵- (۱۷) معاویه بن وهب می‌گوید: «یک شب یکی از فرزندان امام صادق علیه السلام نزد پدر آمد و عرض کرد:

پدر جان، می‌خواهم بخوابم! امام فرمود:

فرزند عزیزم، بگو: گواهی می‌دهم که معبودی نیست جز خدای یکتا و این‌که محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستادهٔ اوست. به بزرگی خدا پناه می‌برم و به عزّت و شکست‌ناپذیری خدا پناه می‌برم و به قدرت خدا پناه می‌برم و به جلال و شکوه خدا پناه می‌برم و به سلطنت و فرمانروایی خدا پناه می‌برم. البته خداوند بر هر چیز توانا و نیرومند است. به عفو و بخشش خدا پناه می‌برم و به آمرزش خدا پناه می‌برم و به رحمت و مهربانی خدا پناه می‌برم از شرّ حیوان گزنده، کشنده و غیر کشنده و از شرّ هر جنبندهٔ کوچک و بزرگ در شب و روز و از شرّ تبهکاران جن و انس و از شرّ تبهکاران عرب و غیر عرب و از شرّ صاعقه‌ها و سرما. خدایا درود فرست بر محمد بنده‌ات و فرستاده‌ات.

معاویه بن وهب می‌گوید: فرزند امام علیه السلام [که به دنبال پدر دعا را تکرار می‌کرد]، وقتی به نام «محمد صلی الله علیه و آله» رسید به دنبال آن صفت «پاکیزهٔ مبارک» را افزود. امام علیه السلام [در واکنش به فرزندش] فرمود: آری، فرزند عزیزم پاکیزهٔ مبارک!»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۱۹۵

۲۹۲- ۳۱۵۰۶- (۱۸) خالد بن نجیح می‌گوید: «امام صادق علیه السلام می‌فرمود: هنگامی که به رختخوابت پناه بردی، بگو:

به نام خدا و (برای خدا) پهلوی راستم را [بر زمین] قرار دادم و بر آیین ابراهیم؛ در حالی که مایل به حق و تسلیم خدا هستم و از

مشرکان نیستم.»

۲۹۳- ۳۱۵۰۷- (۱۹) ابن قداح از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«هر گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله به رختخوابش پناه می‌برد، می‌گفت: «خدایا، با نامت زندگی می‌کنم و با نامت می‌میرم.

و هنگامی که از خواب برمی‌خاست، می‌گفت:

ستایش ویژهٔ خداوندی است که مرا زنده کرد، پس از آن‌که می‌راند و زنده‌شدن مردگان به سوی اوست.»

و نیز از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«هر کس هنگام خواب سه مرتبه آیهٔ الکرسی را بخواند، همچنین آیهٔ: شهد الله انه لا اله الا هو و الملائکه و اولوا العلم قائماً بالقسط لا ـ اله الا هو العزیز الحکیم، «۱» و آیهٔ تسخیر: [ان ربکم الله الذی خلق السموات و الارض فی سته ایام ثم استوی علی العرش یغشی اللیل النهار یطلبه حثیثاً و الشمس و القمر و النجوم مسخرات بامره الا له الخلق و الامر تبارک الله رب العالمین]، «۲» و آیهٔ سجده: [سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتّی یتبین لهم انه الحق او لم یکف بربک انه علی کل شی شهید. الا انهم فی مریهٔ من لقاء ربهم الا ـ انه بکل شیء محیط]، «۳» را بخواند خداوند، دو شیطان را «۴»- بخواهند یا نخواهند- مامور حفاظت و نگهداری وی از شیطان‌های سرکش می‌کند و همراه آن دو شیطان از جانب خدا سی فرشته ستایش و تسبیح و تهلیل و تکبیر خدای را بجا می‌آورند و برای آن بنده استغفار می‌کنند تا وی از خواب بیدار شود و پاداش همهٔ اعمال آن فرشتگان از برای اوست.»

۲۹۴- ۳۱۵۰۸- (۲۰) محمد بن ابی عمیر با واسطه روایت می‌کند: «هنگامی که تصمیم به خوابیدن گرفتی، می‌گویی:

«خدایا، اگر روح و نفس مرا گرفتی، پس به آن رحم کن و اگر آن را فرستادی، از آن نگهداری کن!»

۲۹۵- ۳۱۵۰۹- (۲۱) معاویه بن عمار از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«هر گاه از احتلام و جنابت بیمناک بودی، هنگام خواب بگو: خدایا! به تو پناه می‌برم، از احتلام و رؤیاهای زشت و بد و از این‌که در خواب و بیداری بازیچهٔ دست شیطان باشم.»

نظیر این دعا با اندکی تفاوت از امیر مؤمنان نیز گزارش شده است.

۲۹۶- ۳۱۵۱۰- (۲۲) سعد اسکاف از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«هر کس این کلمات را بگوید، من تضمین می‌کنم که تا صبح عقرب و حیوان گزنده‌ای به وی آسیب نرساند:

به کلمات کامل و تمام خداوند- که هیچ نیکوکار و تبهکاری از آن‌ها نمی‌گذرد- پناه می‌برم از شرّ و زیان آنچه آفرید و از زیان آن چه ایجاد کرد و از شرّ هر جنبنده‌ای که اختیارش در دست اوست. البته پروردگار من بر راه راست است.»

---

(۱). آل عمران ۱۳/ ۱۸.

(۲). اعراف ۷/ ۵۴.

(۳). فصلت ۴۱/ ۵۴- ۵۳ مرحوم علامه مجلسی می‌فرماید: «بر اساس نظر مشهور آیه سجده آیات مذکور است و گفته شده که مقصود آیه‌پس از آیه سجده در سوره سجده است: «تتجافی جنوبهم عن المضاجع یدعون ربهم خوفا و طمعا و مما رزقناهم ینفقون» (سجده ۳۲/ ۱۶) و احتیاط در این است که هر دو خوانده شود.» (مرآت العقول ۱۲/ ۳۱۷).

(۴). مرحوم علامه مجلسی می‌فرماید: «این نهایت لطف و مهربانی خداست که دشمن را نگهبان و پاسدار وی قرار می‌دهد.» مرآت‌العقول ۱۲/ ۳۱۷.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۱۹۷

۲۹۷- ۳۱۵۱۱- (۲۳) مفضل بن عمر می‌گوید: «امام صادق علیه السلام به من فرمود:

اگر می‌توانی هیچ شبی نخواب تا این‌که به یازده حرف [جمله] پناه ببری!

مفضل عرض کرد: مرا از آن‌ها آگاه فرمایید!»

امام فرمود: بگو: به عزت و شکست‌ناپذیری خدا پناه می‌برم و به قدرت خدا پناه می‌برم و به شکوه و جلال خدا پناه می‌برم و به سلطنت و فرمانروایی خدا پناه می‌برم و به جمال و زیبایی خدا پناه می‌برم و به دفاع خدا پناه می‌برم و به جلوگیری خدا پناه می‌برم و به گردآوری خدا پناه می‌برم و به فرمانروایی و حکومت خدا پناه می‌برم و به وجه خدا پناه می‌برم و به رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه می‌برم از زیان و شرّ آنچه آفرید و پدید آورد و ایجاد کرد.» و هر گاه خواستی می‌توانی به آن‌ها پناه ببری.»

۲۹۸- ۳۱۵۱۲- (۲۴) علی بن عثمان با واسطه از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«هر کس هنگام رفتن به رختخواب این دعا را بخواند و در آن شب بمیرد، وارد بهشت می‌شود:

خدایا! من تو را گواه می‌گیرم که پیروی علی بن ابی طالب و امامان از نسل وی را بر من واجب کردی.

آن‌گاه امامان خویش را به ترتیب نام ببرد تا به امام زمان (عج) خود برسد. پس اگر در آن شب بمیرد، به بهشت رود.»

۲۹۹- ۳۱۵۱۳- (۲۵) ابوحمزه ثمالی از امام سجاد علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«هر کس هنگام خوابیدن این دعا را بخواند، خداوند فقر و تهیدستی را از وی دور می‌کند و زیان هر جنبنده‌ای را از او برطرف می‌کند:

خدایا! تو آغازی و هیچ چیز پیش از تو نیست. و تو آشکاری و هیچ چیز بالاتر از تو نیست. و تو باطن و پوشیده‌ای و هیچ چیز پایین‌تر از تو نیست. و تو پایانی و هیچ چیز پس از تو نیست. خدایا!- ای پروردگار آسمان‌های هفتگانه و پروردگار زمین‌های هفتگانه و پروردگار تورات و انجیل و زبور و قرآنِ حکیم، به تو پناه می‌برم از زیان و شرّ هر جنبنده‌ای که اختیارش به دست توست. همانا تو بر راه راستی.»

۳۰۰- ۳۱۵۱۴- (۲۶) در کتاب مکارم الاخلاق آمده است: «برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دعاهای گوناگونی بود که هنگام خوابیدن به آن‌ها دعا می‌کرد. یکی از آنها این است:

خدایا! همانا من از عذابت به عافیتت پناه می‌برم و از خشمت به خشنودی‌ات پناه می‌برم و از خودت به خودت پناه می‌برم. خدایا! من نمی‌توانم به [نهایت] ثنای بر تو دست یابم، هر چند در این کار حریص و آزمند باشم. تو آن گونه‌ای که خود مدح و ثنای خویش گفته‌ای.»

۳۰۱- ۳۱۵۱۵- (۲۷) و نیز پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هنگام خواب می‌فرمود:

«با نام خدا می‌میرم و زنده می‌شوم و تحول و دگرگونی‌ام به سوی خداست. خدایا! وحشتم را ایمن و آرام گردان و عیب‌هایم را بپوشان و از جانب من امانتم را ادا گردان.»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۱۹۹

۳۰۲- ۳۱۵۱۶- (۲۸) از امیر مؤمنان علیه السلام روایت شده که فرمود:

«هرگاه یکی از شما تصمیم به خوابیدن گرفت، دست راستش را زیر گونه راست گذارد و بگوید:

به نام خدا، پهلویم را [بر زمین] قرار دادم، برای خدا و بر کیش ابراهیم و آیین محمد صلی الله علیه و آله و ولایت کسی که خداوند اطاعتش را واجب کرده است. آنچه خدا بخواهد، هست و آنچه خدا نخواهد، تحقق نمی‌یابد.

هرکس هنگام خواب این دعا را بخواند، از دزد و غارتگر و ویرانی محفوظ است. و فرشتگان برایش طلب آمرزش می‌کنند.

هر کس هنگام خوابیدن، سورهٔ «قل هو الله احد» را بخواند، خداوند پنجاه‌هزار فرشته بر وی می‌گمارد که در آن شب از او پاسداری کنند.

و هر گاه یکی از شما تصمیم به خوابیدن گرفت، پهلویش را بر زمین نگذارد تا این دعا را بخواند:

دین، خانواده، فرزندان، مال، آخرین اعمال و آنچه خداوند به من روزی کرده و بخشیده، همه را قرار می‌دهم در پناهِ عزت و شکست‌ناپذیری خدا و بزرگی خدا و جبروت خدا و سلطنت و تسلط خدا و رحمت و مهربانی خدا و رأفت و عطوفت خدا و آمرزش خدا و نیرومندی خدا و قدرت خدا و جلال و شکوه خدا و صنع خدا و ارکان خدا و جمع‌آوری خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و قدرت خدا بر آنچه بخواهد، از گزند حیوانات گزندهٔ کشنده و غیر کشنده و شرّ جن و انس و از گزند آنچه بر روی زمین حرکت می‌کند و آنچه از زمین خارج می‌شود و آنچه از آسمان فرود می‌آید و آنچه به سوی آسمان بالا می‌رود و از شرّ هر جنبنده‌ای که موهای مقابل سرش در دست توست. همانا پروردگار من بر راه راست است و او بر هر چیز تواناست و هیچ حرکت و تحول و نیرویی نیست مگر به وسیلهٔ خداوند بلندمرتبهٔ بزرگ.

همانا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به وسیلهٔ این دعا امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام را پناه می‌داد و [خواندن] آن را به ما دستور داد.»

۳۰۳- ۳۱۵۱۷- (۲۹) اویس قرنی از علی علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کند در ضمن حدیثی که فرمود: «هر کس هنگام خوابیدن این دعا را بخواند و هنگام خواندن آن خواب از چشمانش برود، در مقابل هر حرف آن خداوند هفتاد هزار فرشته از [عالم] روحانی با چهره‌هایی که هر یک هفتاد هزار بار زیباتر از خورشیدند، برمی‌انگیزد که برای وی درخواست آمرزش و دعا می‌کنند و برایش نیکی می‌نویسند ...

و آن دعا این است:

ای سالم از هر عیب و ظلم، ایمنی بخش، مراقب و نگهبان، عزیز و شکست‌ناپذیر، اصلاحگر و جبران کننده، صاحب کبریا و عظمت، پاک و پاک‌کننده، (غالب و چیره)، توانا و نیرومند. ای کسی که از هر مکان دوردست با زبان‌های گوناگون و واژه‌های مختلف و نیازهای متفاوت خوانده می‌شود. ای کسی که کاری او را از کار دیگر باز نمی‌دارد. تو کسی هستی که گذشت زمان دگرگونت نمی‌کند و

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۲۰۱

مکان‌ها به تو احاطه ندارد و چرت و خواب تو را نمی‌گیرد. برای من آسان کن آنچه را بیم دشواری‌اش را دارم و گره‌گشایی کن از کاری که بیم اندوه دارم و آسان کن از آنچه از سختی‌اش ترسانم.

پیراسته‌ای تو، معبودی جز تو نیست، به یقین من از ستمگران بودم. بد کردم و به خود ستم نمودم، پس مرا بیامرز، که گناهان را جز تو کسی نمی‌آمرزد و ستایش ویژهٔ خداوند یگانه- پروردگار جهانیان- است و هیچ حرکت و نیرویی نیست مگر به دست خداوند بلندمرتبهٔ بزرگ و خداوند درود فرستاد بر پیامبرش- محمد- و خاندانش.»

۳۰۴- ۳۱۵۱۸- (۳۰) روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله از علی علیه السلام پرسید: «ای ابوالحسن! دیشب چه کردی؟

علی علیه السلام گفت: پیش از خواب هزار رکعت نماز بجا آوردم!

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: و چگونه ممکن است؟

علی علیه السلام گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! از شما شنیدم که فرمودی: هر کس هنگام خواب سه مرتبه بگوید: «خداوند با قدرتش، آنچه بخواهد، انجام می‌دهد و با عزتش آنچه اراده کند، استوار می‌کند، البته هزار رکعت نماز خوانده است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: راست گفتی! ای علی!»

۳۰۵- ۳۱۵۱۹- (۳۱) قطب راوندی در کتاب الدعوات از امیر مؤمنان روایت کرده که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا فراخواند و فرمود: ای علی! هنگامی که تصمیم به خوابیدن گرفتی، پس بر تو باد به استغفار و درود بر من و بگو:

پیراسته است خدا و ستایش ویژهٔ خداست و معبودی جز خدای یکتا نیست و بزرگ‌تر است خدا و هیچ حرکت و نیرویی نیست مگر به دست خدای بلند مرتبه و بزرگ.

و سورهٔ «قل هو الله احد» را بسیار تلاوت کن، که آن نور قرآن است و بر تو باد به خواندن آیـهٔ الکرسی؛ چرا که در هر حرف آن هزار برکت و هزار رحمت است.»

در احادیث باب ۲۳ باب‌های فضایل قرآن، گذشت آنچه بر بخش پایانی این باب دلالت می‌کند.

و در حدیث ابوخدیجه گذشت: «هرگاه یکی از شما پس از نماز پهلویش را بر رختخواب گذارد، تسبیح فاطمهٔ زهرا علیها السلام را بگوید و سپس آیهٔ الکرسی را تلاوت کند، پس حتماً تا هنگام صبح از هر چیز محفوظ خواهد بود.»

«۱» و در حدیث مکارم گذشت: «... و دست راستش را زیر گونهٔ راست قرار دهد، سپس بگوید: خدایا! در روزی که بندگانت را بر می‌انگیزی، مرا از عذابت نگهدار.» «۲»

---

(۱). ج ص باب ۲۰ از باب‌های مسافرت، حدیث ۵.

(۲). ج ص باب ۱۳ از باب‌های طلب روزی، حدیث ۱۰.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۲۰۳

باب ۱۶ کارهای مستحب کسی که خواب‌های بد می‌بیند

۳۰۶- ۳۱۵۲۰- (۱) معاویه بن عمار از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«هرگاه کسی خواب ناخوشایندی دید، از آن طرف که بر آن خوابیده بود، تغییر حالت دهد و بگوید:

همانا درِ گوشی سخن گفتن از شیطان است تا مؤمنان را اندوهگین سازد و هیچ گزندی به آنان نمی‌رساند، مگر با اجازهٔ خدا.

آن‌گاه بگوید: پناه می‌برم به آنچه فرشتگان مقرب و پیامبران مرسل و بندگان شایسته بدان پناه می‌برند، از شرّ آنچه دیدم و از شرّ شیطان رانده شده.»

۳۰۷- ۳۱۵۲۱- (۲) ابوالورد از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دربارهٔ خواب [ناخوشایندی] که فاطمه علیها السلام دیده بود، به وی فرمود:

بگو: پناه می‌برم به آنچه فرشتگان مقرب خدا و پیامبران مرسلش و بندگان شایسته‌اش بدان پناه می‌برند، از شرّ هر آنچه امشب در خواب دیدم- از هر گزند یا چیز ناخوشایندی که به من رسد.

سپس سه مرتبه از سمت چپت روی گردان.»

ظاهراً صحیح [جملهٔ اخیر]- همان‌گونه که در حدیث آینده خواهد آمد- این است: «سپس در سمت چپ، آب دهان بینداز.»

۳۰۸- ۳۱۵۲۲- (۳) ابوجعفر روایت می‌کند که امام صادق علیه السلام فرمود:

«فاطمه علیها السلام دربارهٔ خوابی که دیده بود، به پیامبر صلی الله علیه و آله شکایت کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله به وی فرمود:

هرگاه خوابی این‌گونه دیدی، بگو:

پناه می‌برم به آنچه فرشتگان مقرب خدا و پیامبران مرسلش و بندگان شایسته‌اش بدان پناه می‌برند، از شرّ رؤیایی که مشاهده کردم و از این‌که به دین و دنیای من زیان رساند. و سه مرتبه در سمت چپت، آب دهان بینداز.»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۲۰۵

۳۰۹- ۳۱۵۲۳- (۴) ابوبصیر روایت می‌کند که امام صادق علیه السلام فرمود:

«هرگاه خواب ناخوشایندی دیدی، پس از بیدار شدن بگو:

پناه می‌برم به آنچه فرشتگان مقرب خدا و پیامبران مرسل وی و بندگان شایسته‌اش و امامان رستگار و رهنمون شده بدان پناه می‌برند، از شرّ آنچه دیدم و از شرّ رویایم، که به من آسیب رساند و از شرّ شیطان رانده شده. آن‌گاه سه مرتبه سمت چپت، آب دهان بینداز.»

۳۱۰- ۳۱۵۲۴- (۵) ابوقتاده حرث بن ربعی روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«رؤیای نیك از جانب خداست. پس هر گاه یکی از شما آنچه دوست دارد در خواب دید، آن را جز برای محبوبش بازگو نکند و هر گاه خواب ناخوشایندی دید، پس (سه مرتبه) سمت چپش آب دهان بیندازد و از شرّ شیطان و شرّ رویایش [به خدا] پناه ببرد و آن را برای احدی بازگو نکند که در این صورت زیانی به وی نمی‌رساند.»

۳۱۱- ۳۱۵۲۵- (۶) در کتاب عدة الداعی آمده است:

«برای برطرف کردن پی‌آمدهای رویای ناخوشایند، پس از بیدار شدن بلافاصله به سجده می‌روی و هرگونه که می‌توانی خدا را ثنا می‌گویی، سپس بر محمد و خاندانش درود می‌فرستی و در پیشگاه خداوند تضرع می‌کنی و از وی برطرف نمودن آن و سلامت فرجامش را درخواست می‌کنی که در این صورت با فضل و رحمت خداوند گزندی از آن مشاهده نمی‌کنی!»

۳۱۲- ۳۱۵۲۶- (۷) ابوبصیر روایت می‌کند که امام صادق فرمود:

«شأن نزول آیهٔ: همانا سخن در گوشی از شیطان است، تا مؤمنان را اندوهگین سازد، ولی او جز با اجازهٔ خدا، به آنان گزند و آسیبی نمی‌تواند برساند و مؤمنان باید بر خدا توکل کنند، چنین است که فاطمه علیها السلام خواب دید، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همراه وی و علی و حسن و حسین علیهم السلام تصمیم به بیرون رفتن از مدینه گرفته است. آن‌گاه رفتند تا از خانه‌های شهر گذشتند. در آنجا بر سر دوراهی رسیدند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مسیر سمت راست را انتخاب کرد و رفتند تا به آب و نخلستانی رسیدند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گوسفندی خرید که در یکی از گوش‌هایش خال‌های سفیدی بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور ذبح کردن آن را داد [و غذایی آماده کردند]؛ ولی پس از خوردن آن، همگی بلافاصله مردند. فاطمه علیها السلام گریان و ترسان از خواب بیدار شد و در مورد رؤیایش سخنی با پیامبر صلی الله علیه و آله نگفت.

فردا صبح، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله الاغی آورد، فاطمه علیها السلام را بر آن سوار کرد و به علی علیه السلام، حسن و حسین علیهما السلام دستور داد از مدینه به همان شکل که فاطمه علیها السلام در خواب دیده بود، حرکت کنند. هنگامی که آنان از خانه‌های مدینه دور شدند، بر سر دوراهی رسیدند و پیامبر صلی الله علیه و آله- همانند خواب فاطمه علیها السلام- راه سمت راست را برگزید. رفتند تا به محل آب و نخلستانی رسیدند. پیامبر صلی الله علیه و آله گوسفندی با همان نشانی که فاطمه دیده بود خرید، آن‌گاه دستور داد گوسفند را سر بریدند و کباب کردند. وقتی تصمیم به خوردن گرفتند، فاطمه علیها السلام از ترس این‌که مبادا بمیرند، برخاست و در گوشه‌ای دور از چشم دیگران شروع به گریستن کرد.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۲۰۷

پس از غیبت فاطمه علیها السلام، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به جستجوی وی پرداخت، تا سرانجام او را با چشمان گریان یافت و از او پرسید: ای دختر عزیزم! چه اتفاقی افتاده است؟

فاطمه علیها السلام پاسخ داد: دیشب در خواب چنین و چنان دیدم و امروز شما همهٔ آن کارها را انجام دادید، به همین دلیل از شما فاصله گرفتم تا شاهد مرگ‌تان نباشم!

رسول خدا صلی الله علیه و آله برخاست، دو رکعت نماز بجا آورد و با پروردگارش به مناجات پرداخت، پس جبرئیل بر وی فرود

آمد و گفت:

«ای محمد صلی الله علیه و آله! این شیطانی است به نام «زها» که این رویا را به فاطمه علیها السلام نشان داده است و مؤمنان را به آنچه ناراحت‌شان می‌کند، در خواب می‌آزارد. آن‌گاه جبرئیل دستور داد زها را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله حاضر کردند و به او گفت: تو بودی که این رویا را به فاطمه نشان دادی؟ زها گفت: آری، ای محمد صلی الله علیه و آله! پس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سه بار به وی آب دهان انداخت و سه جای سر او را مجروح کرد. آن‌گاه جبرئیل به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت:

«ای محمد! هر گاه در خوابت چیز ناخوشایندی دیدی یا یکی از مؤمنان [خواب ناخوشایندی] دید، بگویید:

«پناه می‌برم به آنچه فرشتگان مقرب خدا و پیامبران مرسلش و بندگان شایسته‌اش به آن پناه می‌برند، از شرّ رویایی که دیدم. و سورهٔ حمد و «قل اعوذ برب الناس» و «قل اعوذ برب الفلق» و «قل هو الله احد» را بخواند و در سمت چپ خود سه بار آب دهان بیندازد، پس آن خواب زیانی به وی نمی‌رساند.

آن‌گاه خداوند این آیه را بر پیامبرش نازل کرد: همانا سخن درِ گوشی از شیطان است ....»

۳۱۳- ۳۱۵۲۷- (۸) معمّر بن خلاد روایت می‌کند که امام موسی بن جعفر علیهما السلام فرمود:

«چه بسا خوابی می‌بینم، پس آن را [به صورت خوب] تعبیر می‌کنم و رویا به همان صورتی است که تعبیر می‌شود.»

۳۱۴- ۳۱۵۲۸- (۹) حسن بن جهم روایت می‌کند که امام کاظم علیه السلام فرمود:

«رویا به همان گونه‌ای است که تعبیر شود!

حسن بن جهم گفت: برخی از شیعیان روایت می‌کنند که رویای پادشاه مصر از نوع خواب‌های آشفته و پریشان بود.

امام علیه السلام فرمود: در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله زنی که شوهرش در سفر بود، در خواب دید ستون خانه‌اش شکست. به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله رسید و رویایش را برای حضرت بازگفت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

شوهرت به خوبی و سلامت از سفر بازمی‌گردد.

پس از مدتی همان‌گونه شد که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده بود. آن‌گاه بار دیگر شوهر آن زن به مسافرت رفت و او در خواب دید که گویا ستون خانه‌اش در هم شکست. آن زن این بار نیز خدمت پیامبر اکرم رسید و خوابش را بازگو کرد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

شوهرت به خوبی و سلامت از سفر بازمی‌گردد. این بار نیز شوهرش همان‌گونه که پیامبر صلی الله علیه و آله

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۲۰۹

فرموده بود، از سفر بازگشت. پس از مدتی شوهرش برای بار سوم به مسافرت رفت و آن زن در خواب دید ستون خانه‌اش در هم شکست. پس با مرد شومی برخورد کرد و رویایش را برای وی بازگفت. مرد بدسرشت به آن زن گفت: شوهرت می‌میرد! وقتی این ماجرا به گوش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسید، فرمود:

چرا آن مرد، خواب آن زن را خوب تعبیر نکرد!»

۳۱۵- ۳۱۵۲۹- (۱۰) جابر بن یزید از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرمود: «رویای مؤمن میان آسمان و زمین گِرد سر صاحبش پرواز می‌کند، تا این‌که آن را برای خود تعبیر یا دیگری آن را برایش تعبیر کند. وقتی که تعبیر شد، بر زمین می‌نشیند. پس رؤیای‌تان را جز برای شخص خردمند بازگو نکنید.»

باب ۱۷ جمع کردن مال حلال برای خانواده و طاعت خدا و صیانت آبرو و یاری رساندن به آخرت برای این‌که نان‌خور مردم نباشد

خداوند متعال می‌فرماید:

کسانی که به غیب ایمان می‌آورند و نماز را برپا می‌دارند و از آنچه روزی‌شان دادیم، انفاق می‌کنند «۱».

ای کسانی که ایمان آوردید، پیش از آن‌که روزی فرارسد که در آن از سوداگری، دوستی‌های صمیمی و وساطت خبری نیست، از آنچه به شما روزی دادیم، انفاق کنید «۲».

کسانی که اموال‌شان را در راه خدا انفاق می‌کنند سپس به دنبال آن منت نمی‌گزارند و آزار نمی‌رسانند، پاداش آن‌ها نزد پروردگارشان است و بیم و اندوهی ندارند «۳».

چه می‌شد اگر به خدا و روز واپسین ایمان آورده بودند و از آنچه به ایشان روزی دادیم، انفاق کرده بودند و خداوند به آنان آگاه است «۴».

مؤمنانِ نشستهٔ غیر بیمار با تلاشگران در راه خدا با مال و جان مساوی نیستند. خداوند جهادگران با مال و جان را بر نشستگان [درجه‌ای بزرگ] برتری داد «۵».

کسانی که ایمان آوردند، هجرت کردند و در راه خدا با مال و جان‌شان جهاد کردند، نزد خدا مرتبهٔ بزرگ‌تری دارند و آنان- خودشان- رستگارند.

پروردگارشان به آنان بشارت می‌دهد، به رحمتی [ویژه] از جانب خودش و خشنودی و بهشت‌هایی برای ایشان، که در آن‌ها نعمت‌های جاودانی است «۶».

ولی پیامبر و کسانی که با او ایمان آوردند، با مال و جان‌شان جهاد کردند و آنان برای‌شان خوبی‌هاست و آنان خود رستگارند.

---

(۱). بقره ۲/ ۳.

(۲). بقره ۲/ ۲۵۴.

(۳). بقره ۲/ ۲۶۲.

(۴). نساء ۴/ ۳۹.

(۵). نساء ۴/ ۹۵.

(۶). توبه ۹/ ۲۰ و ۲۱.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۲۱۱

خداوند برای‌شان باغ‌هایی با نهرهای جاری در زیرشان آماده کرده است، در آن‌ها جاودان هستند، آن رستگاری بزرگی است «۱».

خداوند از مؤمنان جان و مال‌شان را خریده است، به این‌که برای‌شان بهشت باشد ... «۲».

این‌گونه نیست که مال‌ها و فرزندان‌تان مقام شما را به ما نزدیک کند، مگر کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند، پس آنان به خاطر اعمال‌شان پاداشی دوچندان دارند و آنان در بناهای عالی و رفیع در ایمنی و آرامش هستند «۳».

آیه‌های بسیاری از قرآن دلالت می‌کنند که انفاق مال و ثروت در راه خدا موجب بهشت است و از همهٔ آن‌ها استفاده می‌شود که مال‌اندوزی برای انفاق، کاری پسندیده است.

۳۱۶- ۳۱۵۳۰- (۱) عمرو بن جمیع روایت می‌کند که امام صادق علیه السلام فرمود:

«کسی که برای حفظ آبرو، پرداخت بدهی و نیکی به خویشانش دوستدار مال‌اندوزی از راه حلال نباشد، در او هیچ خیر و خوبی نیست.»

این حدیث با سندهای مختلف روایت شده و در کتاب ثواب الاعمال نیکی به خویشان ذکر نشده است.

۳۱۷- ۳۱۵۳۱- (۲) عبدالاعلی روایت می‌کند که امام صادق علیه السلام فرمود:

«از خدا در دنیا بی‌نیازی و عافیت [سلامتی بدن و روح] و در آخرت آمرزش و بهشت درخواست کنید.»

۳۱۸- ۳۱۵۳۲- (۳) عمرو بن سیف ازُدی روایت می‌کند که امام صادق علیه السلام به او فرمود:

«طلب روزی از راه حلال را رها نکن؛ زیرا آن در دینت بیشتر به تو کمک می‌کند. و بر شترت پای‌بند بزن و توکل کن.»

۳۱۹- ۳۱۵۳۳- (۴) در یک حدیث طولانی از امیر مؤمنان علیه السلام روایت شده که در شب معراج، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از پروردگارش پرسید: «ای پروردگار من! کدامین اعمال برتر است؟ ... خداوند متعال فرمود:

ای احمد! عبادت ده بخش است، نُه بخش آن در طلب [روزی] حلال است. پس اگر آب و غذایت پاک شد، تو در حفظ و پناه من خواهی بود.»

---

(۱). توبه ۹/ ۸۸- ۸۹.

(۲). توبه ۹/ ۱۱۱.

(۳). سبا ۳۷/ ۳۴.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۲۱۳

۳۲۰- ۳۱۵۳۴- (۵) امیر مؤمنان علیه السلام فرمود:

«انفاق این مال در راه اطاعت خدا، بزرگ‌ترین نعمت است و هزینه کردن آن در راه معصیت و نافرمانی خدا، بزرگ‌ترین رنج و محنت است.»

۳۲۱- ۳۱۵۳۵- (۶) و نیز آن حضرت فرمود:

«بدانید که یکی از نعمت‌ها مال و ثروت فراوان است و برتر از مال فراوان، تندرستی بدن است و برتر از تندرستی بدن، تقوای قلب است.»

۳۲۲- ۳۱۵۳۶- (۷) عبدالله ابن ابی یعفور می‌گوید:

«شخصی به امام صادق علیه السلام عرض کرد:

به خدا سوگند! ما دنیاطلب هستیم و دوست داریم به آن دست یابیم!

امام علیه السلام پرسید: دوست داری با آن چه کنی؟

آن مرد پاسخ داد: خرج خود و خانواده‌ام کنم، صلهٔ رحم و نیکی به خویشانم نمایم، با آن صدقه دهم و حج و عمره بجا آورم!

امام صادق علیه السلام فرمود: این دنیاطلبی نیست بلکه طلب آخرت است!»

۳۲۳- ۳۱۵۳۷- (۸) عبدالله بن ابی یعفور روایت می‌کند که از امام صادق علیه السلام شنیدم فرمود: «البته ما دنیا را دوست داریم؛ ولی اگر به ما عنایت نشود، برای‌مان بهتر است. چیزی از دنیا به احدی بخشیده نشد مگر این‌که از بهره‌اش در آخرت کاسته گردید.

در این هنگام شخصی به امام عرض کرد: به خدا سوگند! ما دنیاطلب هستیم!

امام پرسید: با آن چه می‌کنید؟» ... ادامهٔ این حدیث، همانند حدیث گذشته است.

ابن ادریس نظیر این حدیث را در کتاب سرائر آورده است، با این تفاوت که پاسخ آن مرد به امام علیه السلام را این گونه گزارش کرده است:

«با آن ازدواج می‌کنم، حج می‌گزارم، خرج خانواده‌ام می‌کنم، به برادران دینی‌ام می‌بخشم و صدقه می‌دهم.»

۳۲۴- ۳۱۵۳۸- (۹) ابوبصیر می‌گوید: «در حضور امام باقر علیه السلام از ثروتمندان شیعه بدگویی کردیم. گویا امام علیه السلام از سخنان ما ناخشنود شد و فرمود:

ای ابومحمد! وقتی مؤمن ثروتمند، مهربان و بسیار نیکوکار باشد و به هم‌کیشانش نیکی کند،

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۲۱۵

خداوند پاداش آنچه در راه خیر مصرف کرده، دوبار دوچندان می‌دهد؛ زیرا خداوند در کتابش می‌فرماید:

اینگونه نیست که مال و فرزندان‌تان مقام شما را به ما نزدیک کند، مگر کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند، پس آنان به خاطر اعمال‌شان پاداش دوچندان دارند و آنان در بناهای عالی و رفیع در ایمنی و آرامش هستند.»

نظیر این حدیث، پیشتر از تفسیر علی بن ابراهیم گذشت.

«۱» ۳۲۵- ۳۱۵۳۹- (۱۰) زیاد قندی می‌گوید: «هرگاه امام صادق علیه السلام اسحاق و اسماعیل- فرزندان عمار- را مشاهده می‌کرد، می‌فرمود: گروهی دنیا و آخرت را با هم جمع کرده‌اند.»

۳۲۶- ۳۱۵۴۰- (۱۱) امیر مؤمنان علیه السلام فرمود:

«قبر بهتر از فقر است.»

۳۲۷- ۳۱۵۴۱- (۱۲) ابوسعید خدری روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«ثروتمندان هلاک شدند!

ابوسعید می‌گوید: به پیامبر صلی الله علیه و آله گفتم: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! چه کسی از این استثناست؟

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سه بار دیگر فرمود: ثروتمندان هلاک شدند. آن‌گاه افزود: مگر کسانی که [سرمایه را در راه خیرات و مبرات صرف کنند] این‌گونه و این‌گونه باشند و آنان بسیار اندکند!»

۳۲۸- ۳۱۵۴۲- (۱۳) عبدالله بن عمر روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«امت من در دنیا سه طبقه‌اند: طبقهٔ اول دوستدار مال‌اندوزی و جمع‌آوری آن نیستند و در ذخیره نمودن و انباشته کردن آن تلاش نمی‌کنند و همانا از دنیا به اندازهٔ رفع گرسنگی و پوشاندن بدن راضی و خشنود هستند و آنچه آنان را به آخرت می‌رساند، از دنیا بی‌نیازشان کرده است. پس آن‌ها در ایمنی و آرامش هستند و ترس و اندوهی بر ایشان نیست.

طبقهٔ دوم دوستداران مال‌اندوزی از پاک‌ترین و نیکوترین راه‌ها هستند، تا به وسیلهٔ آن صلهٔ‌رحم، نیکی به برادران دینی و کمک به نیازمندان نمایند. و به یقین در دهان گذاشتن سنگ گداخته برای آنان آسان‌تر از به دست آوردن درهمی از راه حرام یا نپرداختن حقوق آن یا اندوختن آن تا هنگام مرگ است. آنان کسانی هستند که اگر بادقت حسابرسی شوند، عذاب می‌شوند و اگر بخشیده شوند، سالم می‌مانند.

طبقهٔ سوم دوستداران مال‌اندوزی هستند از حرام و حلال و نپرداختن حقوقی که خدا فرض و واجب کرده است. هزینه کردن‌شان از روی اسراف و شتابزدگی است و خودداری نمودن‌شان از صرف مال به

---

(۱). ج ص باب ۱۴ از باب‌های حقوق مالیِ مستحب مؤکد.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۲۱۷

دلیل بخل و برای انباشته نمودن است. آنان کسانی هستند که دنیا اختیار دل‌های‌شان را به دست گرفته تا به خاطر گناهان‌شان، آنان را داخل در آتش نماید.»

این حدیث بدون جملهٔ آخر در کتاب اعلام الدین نیز آمده است.

۳۲۹- ۳۱۵۴۳- (۱۴) مسعده بن صدقه می‌گوید: «سفیان ثوری وارد مجلس امام صادق علیه السلام گردید و مشاهده کرد امام علیه السلام لباس سفید لطیفی همانند پوستهٔ نازک داخلی تخم‌مرغ پوشیده است، پس گفت:

«این لباس، لباس تو نیست!

امام علیه السلام به وی فرمود: از من بشنو و درک کن و به خاطر بسپار آنچه به تو می‌گویم؛ زیرا خیر دنیا و آخرت تو در آن است، در صورتی که بر روش [پیامبر] و حق بمیری و بر بدعت نمیری. به تو می‌گویم که رسول خدا صلی الله علیه و آله در زمان قحطی و تنگدستی می‌زیست. ولی هنگامی که دنیا رو کند، پس سزاوارترین اهل دنیا به نعمت‌های آن نیکوکاران هستند، نه تبهکاران؛ مؤمنان هستند، نه منافقان؛ مسلمانان هستند، نه کافران.

ای ثوری! آنچه برای من زشت و ناپسند دانستی، پس به خدا سوگند- من با همین وضعی که تو مرا مشاهده می‌کنی- از وقتی به مرحلهٔ درک و عقل رسیده‌ام، هرگز شب و روزی را سپری نکرده‌ام که خداوند در مال من حقی داشته باشد و دستور داده باشد آن را در جایی مصرف کنم مگر آن‌که در آن راه مصرف کرده‌ام.

مسعده می‌گوید: در این هنگام گروهی از زهدفروشان و دعوت‌کنندگان مردم به ترک دنیا و ژولیدگی ظاهر و ترک نظافت و پوشیدن لباس وصله‌دار و ... وارد مجلس شدند و به دفاع از پیشوای‌شان سفیان ثوری پرداختند. آنان گفتند: پیشوای ما در جواب تو درماند و ادلهٔ خود را فراموش کرد!

بروجری، آقا حسین طباطبایی - مترجمان: حسینیان قمی، مهدی - صبوری، م، منابع فقه شیعه، ۳۱ جلد، انتشارات فرهنگ سبز، تهران - ایران، اول، ۱۴۲۹ ه‍ ق

منابع فقه شیعه؛ ج۲۲، ص: ۲۱۷

امام علیه السلام فرمود: شما دلیل‌های خود را بیان کنید!

یاران سفیان گفتند: دلیل ما از قرآن است!

امام علیه السلام فرمود: آن را بیان کنید! زیرا قرآن شایسته‌ترین چیزی است که باید از آن پیروی گردد و به آن عمل شود!

یاران سفیان گفتند: خداوند- تبارک و تعالی- دربارهٔ وضعیت گروهی از یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

[دیگران] را بر خود مقدم می‌دارند، هرچند خود نیازمندند و هرکس از خِست خویش مصون ماند، پس آنان خود رستگارند «۱».

و در جای دیگر می‌فرماید: و به خاطر دوستی خدا به بینوا و یتیم و اسیر غذا می‌دادند «۲».

و ما به همین بسنده می‌کنیم.

در این هنگام یکی از حاضران در مجلس گفت: ما با چشم خود دیده‌ایم که شما به غذاهای لذیذ تمایل دارید و مردم را به زهد و ترک دنیا دعوت می‌کنید تا خود از آن بهره‌مند شوید.

امام صادق علیه السلام فرمود: سخنانی را که سودی به حال‌تان ندارد، رها کنید!

آن‌گاه به یاران سفیان فرمود: ای گروه! به من بگویید: آیا شما ناسخ قرآن را از منسوخش و محکمات قرآن را از متشابهش باز می‌شناسید، که از همین‌جا این امت گمراه شدند، آنان‌که گمراه شدند و هلاک گردیدند، آنان‌که هلاک گردیدند؟

---

(۱). حشر ۵۹/ ۹.

(۲). دهر ۷۶/ ۸.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۲۱۹

یاران سفیان گفتند: تمام موارد آن را نه!

امام علیه السلام فرمود: از همین‌جا هلاک شدید و احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله نیز همین گونه است!

ولی آنچه شما از قرآن بیان کردید، آن‌ها اخباری است که خداوند در کتابش دربارهٔ کار نیک گروهی به ما خبر می‌دهد و آن کار برای ایشان مباح و روا بود و از آن بازداشته نشده بودند و پاداش‌شان از آن کار نیز بر خداست. ولی [پس از آن] خداوند بر خلاف کار آن‌ها دستور داد و دستور خداوند ناسخ کار آنان گردید. نهی خداوند از این کار، رحمت و نظر لطفی از جانب او بود برای مؤمنان، برای این‌که آنان به خود و خانواده‌شان زیان نرسانند؛ خانواده‌ای که در میان‌شان کودکان ضعیف، فرزندان، پیرمرد و پیرزن ناتوان و ازکارافتاده وجود داشت.

کسانی که قدرت تحمل گرسنگی نداشتند؛ زیرا در صورتی که من بیش از یک گرده نان در اختیار نداشته باشم و آن را هم صدقه بدهم، آنان از گرسنگی هلاک و تباه خواهند شد. از همین جاست که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: اگر انسان پنج دانه خرما یا پنج گرده نان یا پنج دینار یا پنج درهم داشته باشد و تصمیم به مصرف نمودن آن‌ها گرفته باشد، پس از آن برترین آن‌ها، آن چیزی که برای پدر و مادرش مصرف کند و سپس برترین آن‌ها چیزی است که برای خود و خانواده‌اش صرف می‌کند، در مرتبهٔ سوم آنچه به خویشان فقیرش می‌پردازد، در مرتبهٔ چهارم آنچه به همسایگان فقیرش انفاق می‌کند و در مرتبهٔ پنجم آنچه در راه خدا صرف می‌کند و آن از همه پاداشش کمتر است.

در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله یکی از انصار هنگام مرگ پنج یا شش بنده‌اش را آزاد کرد. او هیچ ثروتی غیر از آن‌ها نداشت و فرزندان صغیری داشت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دربارهٔ وی فرمود: اگر از کار وی مرا باخبر کرده بودید، به شما اجازه نمی‌دادم او را در قبرستان مسلمانان دفن کنید! کودکان صغیری از خود باقی می‌گذارد که برای مشتی طعام دست به سوی مردم دراز کنند!

امام صادق علیه السلام در ادامهٔ سخنانش فرمود: پدرم برای من گزارش کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از افراد تحت تکفل و سرپرستی خود، به ترتیب از نزدیک و نزدیک‌تر آغاز کن!

سپس این قرآن است که به سخنان شما پاسخ می‌دهد و نهی لازمی است از طرف خداوند عزیز و حکیم که می‌فرماید:

[بندگان خداوند رحمان] ... و کسانی هستند، که هر گاه انفاق می‌کنند، زیاده‌روی نمی‌کنند و تنگ نمی‌گیرند و میان این دو روش، میانه‌رو هستند.

آیا نمی‌نگرید آنچه مردم را بدان فرامی‌خوانید، که آن ایثار و مقدم داشتن بر خود است خداوند- تبارک و تعالی- بر خلاف آن سخن می‌گوید و کاری را که مردم را به آن دعوت می‌کنید، اسراف می‌نامد و در آیات متعددی از قرآن می‌فرماید: خداوند اسراف‌کنندگان را دوست ندارد. پس خداوند آنان را از اسراف و زیاده‌رَوی و از تنگ گرفتن نهی کرد و به امری میان این دو [دستور داد.] نه آن‌که همهٔ آنچه دارد، ببخشد و آن‌گاه دعا کند که خداوند به وی روزی دهد و دعایش- براساس حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله- مستجاب نگردد. از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده است:

گروه‌هایی از امت من دعای‌شان مستجاب نمی‌گردد: شخصی که پدر و مادرش را نفرین کند و شخصی که به بدهکاری که مالش را خورده است و از او رسید و شاهدی نگرفته، نفرین کند و شخصی که همسرش را نفرین کند- در حالی که خداوند طلاقش را در اختیار او قرار داده است و شخصی که در خانه‌اش بنشیند و بگوید: پروردگارا، به من روزی بده!

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۲۲۱

و از خانه بیرون نرود و روزی طلب نکند! پس خداوند به او می‌فرماید: ای بندهٔ من! آیا برای تو راهی به سوی طلب [روزی] و مسافرت در زمین با اعضای سالم قرار ندادم تا در طلب [روزی] به پیروی از دستور من و سربار نبودن بر خانواده‌ات میان من و خود عذر را تمام کنی؟ پس اگر خواستم به تو روزی می‌دهم و اگر بخواهم بر تو سخت می‌گیرم. ولی تو [با نشستن در خانه] نزد من

معذور نیستی! و مردی که خداوند مال بسیاری به او روزی می‌دهد، پس او آن‌ها را انفاق می‌کند، سپس به خدا روی می‌آورد و دعا می‌کند: پروردگارا، به من روزی بده!

و خداوند می‌فرماید: مگر روزی گسترده‌ای به تو ندادم؛ چرا- براساس دستور من به تو- میانه‌روی نکردی؟ و چرا اسراف کردی در حالی که من تو را از زیاده‌روی باز داشته بودم؟ و شخصی که دربارهٔ قطع رحم دعا کند.

آن‌گاه خداوند متعال به پیامبرش صلی الله علیه و آله شیوهٔ انفاق کردن را آموزش داد و آن در زمانی بود که پیامبر هفت مثقال طلا داشت و دوست نداشت با آن حال شب را سپری کند. از این رو همهٔ آن‌ها را صدقه داد و شب را در حالی سپری کرد که هیچ چیز نداشت. فردای آن روز شخصی از وی درخواست کمک کرد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که چیزی نداشت به او ببخشد، مورد ملامت و نکوهش سائل قرار گرفت. پیامبر صلی الله علیه و آله که بسیار مهربان و نازک‌دل بود، از این‌که نتوانسته بود چیزی به آن سائل دهد، بسیار اندوهگین شد. پس خداوند متعال با دستورش به پیامبر ادب [انفاق] آموخت و فرمود:

دستت را به گردنت زنجیر مکن و آن را به طور کامل [نیز] نگشا، تا ملامت شده و حسرت‌زده بر جای مانی «۱».

می‌فرماید: مردم از تو درخواست بخشش می‌کنند و عذری را از تو نمی‌پذیرند، پس اگر تو همهٔ اموالی را که در اختیار داری ببخشی، بر مال حسرت می‌خوری!

این‌ها احادیث رسول خداست که قرآن آن را تصدیق و تأیید می‌کند و [عمل] مؤمنان از اهل قرآن، قرآن را تأیید می‌کند. هنگامی که مرگ ابوبکر فرارسید، به وی گفته شد وصیت کن! وی گفت: به یک پنجم مالم وصیت می‌کنم و یک پنجم بسیار است؛ زیرا خداوند به خمس راضی شد!

پس ابوبکر با این‌که خداوند اختیار یک سوم مالش را به او داده بود، به خمس وصیت کرد و اگر می‌دانست که یک سوم برای او بهتر است، به آن وصیت می‌کرد.

آن‌گاه کسانی را که شما در فضیلت و زهد پس از ابوبکر می‌دانید، سلمان و ابوذرند- که خداوند از

آنان خشنود باد. پس سلمان هر گاه حقوقش را [از بیت المال] دریافت می‌کرد، غذای یک سالش را از آن کنار می‌گذاشت، تا سال آینده حقوقش به دستش رسد. به وی گفته شد: ای ابوعبدالله! تو با این زهد این‌گونه عمل می‌کنی، در حالی که نمی‌دانی شاید امروز یا فردا بمیری؟ پاسخ سلمان به آن‌ها این بود که گفت: چرا به زنده بودن من امیدوار نیستید، آن‌گونه که از مرگ من بیمناکید؟ ای بی‌خردان! آیا نمی‌دانید وقتی انسان از ضروریات زندگی خود برخوردار نیست، [در عبادت و اطاعت خدا] نفس از وی حرف‌شنوی ندارد و تنبلی و سستی می‌ورزد و هنگامی که از ضروریات زندگی بهره‌مند باشد، آرامش و اطمینان می‌یابد.

و ابوذر چند ناقه و گوسفند شیرده داشت که از شیر آن‌ها استفاده می‌کرد و هر گاه خانواده‌اش تمایل به گوشت پیدا می‌کرد یا میهمانی به آن‌ها می‌رسید یا در میان افراد همراهش از اهل آب نیازی مشاهده می‌کرد، یک شتر یا تعدادی گوسفند- به مقداری که از میل آن‌ها به گوشت بکاهد- ذبح و میان‌شان تقسیم می‌کرد و خود نیز سهمی به اندازهٔ یکی از آن‌ها بر می‌داشت و خود را بر آنان ترجیح نمی‌داد.

---

(۱). اسراء ۱۷/ ۲۹.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۲۲۳

و چه کسی زاهدتر از این‌هاست- در حالی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره‌شان آن‌گونه سخن فرموده است- با این حال چنین نبود که سلمان و ابوذر هیچ چیز نداشته باشند- آن‌گونه که شما به مردم دستور می‌دهید- به این‌که آنان از همه چیز و وسایل‌شان بگذرند و دیگران را بر خود و خانواده‌شان مقدم دارند.

و بدانید! ای گروه، من از پدرم شنیدم از پدرانش علیهم السلام روایت می‌کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی فرمود: آن‌گونه که من از مؤمن در شگفتم، از هیچ چیز در شگفت نیستم! همانا اگر بدنش را با قیچی تکه تکه کنند، برایش خیر است و اگر مالک تمام دنیا گردد، برایش خیر است و هرچه خداوند با وی کند، برایش خیر است.
پس ای کاش می‌دانستم آنچه امروز برای‌تان شرح دادم، آیا در شما اثر بخشید یا این‌که برای‌تان بر آن بیفزایم؟ آیا می‌دانید خداوند در آغاز امر بر مؤمنان واجب کرد هر یک از آنان با ده نفر از مشرکان بجنگند و حق نداشت روی از آنان برتابد و هر کس در آن زمان به دشمن پشت می‌کرد جایگاهش از آتش پر می‌شد. سپس به خاطر رحمت و مهربانی خدا بر مؤمنان، آنان را از آن حالت تغییر داد و هر یک از آنان موظف به جنگ با دو نفر از مشرکان گردید، به دلیل تخفیف خداوند برای مؤمنان. پس دو نفر، ناسخ ده نفر گردید.
دربارهٔ قاضیان به من بگویید که هر گاه شخصی بگوید من زاهدم و چیزی ندارم و او را محکوم به پرداخت نفقهٔ همسرش نمایند، آیا قاضیان با این حکم خود به او ستم روا داشته‌اند؟ اگر بگویید آنان از قاضیانِ جور هستند، اهل اسلام به شما نسبت ظلم و بی‌عدالتی می‌دهند. و اگر بگویید آنان عادلند، علیه خود سخن گفته‌اید. و [و به همین صورت است] آنجا که اگر کسی هنگام مرگ بیش از یک سوم مالش را صدقه دهد، صدقاتش را بازمی‌گردانید. به من بگویید که اگر همهٔ مردم آن‌گونه که شما می‌خواهید زاهد باشند و نیازمند چیزی به دیگران نباشند، در این صورت کفاره‌های سوگند و نذر و زکات واجب طلا و نقره و خرما و کشمش و شتر و گاو و گوسفند و غیر آن را، به چه کسی باید پرداخت کرد. اگر آن‌گونه باشد که شما می‌گویید، برای احدی شایسته نیست که چیزی از کالای دنیا نگه دارد مگر آن‌که آن را به دیگران تقدیم کند- هرچند خود به آن شدیدا نیازمند باشد. [پس در این صورت زکات بر چه کسی واجب خواهد شد؟] پس چه زشت است، آنچه می‌گویید و مردم را بدان وا می‌دارید و این‌ها همه از جهل به کتاب خدا و روش پیامبر صلی الله علیه و آله و احادیث وی سرچشمه می‌گیرد. احادیثی که قرآن آن‌ها را تأیید می‌کند و شما از روی جهالت و دقت نکردن در مفاهیم بلند قرآن با- توجه نکردن به ناسخ به جای منسوخ- و توجه نکردن به محکم و متشابه و امر و نهی، آن احادیث را کنار می‌گذارید.
و به من بگویید که دربارهٔ سلیمان بن داود علیهما السلام چه نظری دارید؟ آنجا که وی از خداوند چنان

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۲۲۵

حکومت و فرمانروایی درخواست کرد که سزاوار احدی پس از وی نباشد و خداوند آن را به سلیمان علیه السلام عنایت کرد و او سخن حق می‌گفت و به آن عمل می‌کرد. سپس ما نیافتیم که خداوند یا یکی از مؤمنان حکومت را بر سلیمان و پیش از او بر داود پیامبر علیه السلام با آن فرمانروایی و سلطنت عظیم عیب گرفته باشد و سپس یوسف آنجا که به پادشاه مصر گفت: مرا بر خزائن زمین بگمار، زیرا من نگهبان و آگاهم، یکی از کارهای او این بود که مملکت پادشاه و اطرافش را تا یمن در اختیار گرفت و به دلیل قحطی که به مردم رسیده بود، از نزد او مواد غذایی به اطراف می‌بردند و او حق می‌گفت و به حق عمل می‌کرد و ما احدی را ندیدیم این کار را بر یوسف عیب بگیرد.
سپس ذوالقرنین بنده‌ای بود که خدا را دوست داشت و خداوند [نیز] او را دوست داشت، همهٔ اسباب را در اختیار وی نهاد و او را بر همهٔ جهان حاکم کرد. ذوالقرنین حق می‌گفت وبه حق عمل می‌کرد و ما احدی را نیافتیم که این کار را بر او عیب بداند.
پس ای گروه! به آداب خدا برای مؤمنان آراسته گردید و به امر و نهی خدا بسنده کنید! چیزهایی که از آن آگاهی ندارید و بر شما مشتبه گردید، از سوی خود رها کنید و علم آن را به اهلش واگذار کنید تا نزد خداوند مأجور و معذور باشید. به دنبال شناخت ناسخ قرآن از منسوخش و محکم آن از متشابهش و آنچه حلال کرده از آنچه حرام نموده، باشید؛ زیرا این شما را بیشتر به خدا نزدیک و از نادانی دور می‌گرداند. جهالت و نادانی را به اهلش واگذارید؛ چرا که اهل جهالت بسیارند و اهل علم اندکند و

خداوند متعال فرمود: فوق هر صاحب علمی، عالمی است.»

۳۳۰- ۳۱۵۴۴- (۱۵) امام صادق علیه السلام از نیاکانش علیهم السلام روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «بی‌نیازی چه خوب یاوری است بر تقوای الهی.»

۳۳۱- ۳۱۵۴۵- (۱۶) ذریح محاربی روایت می‌کند که امام صادق علیه السلام فرمود: «دنیا چه خوب یاوری است بر آخرت.»

۳۳۲- ۳۱۵۴۶- (۱۷) ذریح محاربی روایت می‌کند که امام صادق علیه السلام فرمود: «دنیا چه خوب یاوری است بر آخرت.»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۲۲۷

۳۳۳- ۳۱۵۴۷- (۱۸) علی احمسی از شخصی روایت می‌کند که امام باقر علیه السلام فرمود: «دنیا چه خوب یاوری است برای طلب آخرت.»

۳۳۴- ۳۱۵۴۸- (۱۹) قاسم بن ربیع در وصیتش به مفضل بن عمر گفت: «از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: به وسیلهٔ بخشی از این [دنیا] بر این [آخرت] یاری بجویید و سربار مردم نباشید.»

۳۳۵- ۳۱۵۴۹- (۲۰) ابوالبختری با واسطه روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: « (خداوندا!) برای ما در نان برکت قرار ده و میان ما و آن جدایی نیفکن، پس اگر نان نبود، ما نماز نمی‌خواندیم، روزه نمی‌گرفتیم و واجبات پروردگارمان را انجام نمی‌دادیم.»

۳۳۶- ۳۱۵۵۰- (۲۱) به سلمان- که رحمت خدا بر او باد- گفته شد: «کدامین عمل برتر است؟ وی پاسخ داد: ایمان به خدا و نان حلال.» (یعنی به دست آوردن نان حلال).

۳۳۷- ۳۱۵۵۱- (۲۲) احمد بن محمد بن خالد با واسطه روایت می‌کند که امام صادق علیه السلام فرمود: «بی‌نیازی که تو را از ستم کردن باز دارد، بهتر است از فقری که تو را به گناه وادارد!»

۳۳۸- ۳۱۵۵۲- (۲۳) قطب راوندی در کتاب لبّ اللباب از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: «هر کس دنیای حلال را طلب کند- به خاطر خودداری از درخواست [از مردم] و به خاطر تلاش برای خانواده‌اش و به خاطر عطوفت و مهربانی به همسایه‌اش- با چهره‌ای همانند ماه شب چهاردهم، با خدا دیدار می‌کند.»

در حدیث دیگری آمده است: «هر کس دنیا را به خاطر بی‌نیازی از مردم و عطوفت و مهربانی به همسایه بجوید، با چهره‌ای همانند ماه شب چهاردهم، با خدا دیدار می‌کند.»

۳۳۹- ۳۱۵۵۳- (۲۴) ابن مسکان روایت می‌کند: «که امام باقر علیه السلام آیه: و البته چه خوب است خانه پرهیزکاران! را به دنیا تفسیر کرده است.»

۳۴۰- ۳۱۵۵۴- (۲۵) ابراهیم بن عبدالحمید روایت می‌کند که امام کاظم علیه السلام فرمود: «لقمان همواره به فرزندش می‌گفت: ای فرزند عزیزم! البته دنیا دریایی است که نسل‌های بسیاری در آن غرق شده‌اند ... ای فرزند محبوبم! از دنیا به اندازهٔ کفایت بردار، نه بیشتر و در آن آن‌گونه داخل نشو که به آخرتت آسیب رساند و آن را [به طور کلی] رها مکن که نان‌خور مردم می‌شوی ...»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۲۲۹

۳۴۱- ۳۱۵۵۵- (۲۶) حماد می‌گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ لقمان و سخنان حکمت‌آمیز وی پرسیدم. امام فرمود: «... از دنیا به اندازهٔ کفایت بردار و آن را رها نکن تا نان‌خور مردم باشی و در آن به گونه‌ای وارد نشو که به آخرتت آسیب رساند.»

۳۴۲- ۳۱۵۵۶- (۲۷) از علی علیه السلام روایت شده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«برای امت من فقر بهتر از بی‌نیازی است، مگر برای آن کسی که [با مال خود هزینه] درمانده‌ای را بر دوش کشد و در گرفتاری [دیگران] ببخشد.»

۳۴۳- ۳۱۵۵۷- (۲۸) عبدالله بن سنان از گروهی از شیعیان از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«مؤمن شب یا روز را در سوگ عزیزانش سپری کند برای او بهتر است از این‌که غارت‌زده، دست خالی بماند. پس پناه می‌بریم به خدا از این‌که همهٔ اموال‌مان گرفته شود.»

۳۴۴- ۳۱۵۵۸- (۲۹) علی بن غراب از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«ملعون است (ملعون است) هر کس سربار مردم شود.»

۳۴۵- ۳۱۵۵۹- (۳۰) علی بن غراب از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«ملعون است، ملعون است، هر کس سربار مردم شود. ملعون است، ملعون است، هر کس افراد تحت تکفل و سرپرستی خویش را تباه کند.»

۳۴۶- ۳۱۵۶۰- (۳۱) امیر مؤمنان علیه السلام فرمود:

«تنگدستی، انسان فهمیدهٔ خوش‌بیان را در بیان دلیلش لال می‌کند و انسان فقیر در شهر خویش غریب است و هر کس دری از درخواست از دیگران را به روی خویش گشاید، خداوند دری از فقر و نیاز به رویش می‌گشاید.»

و نیز فرمود:

«خودداری از درخواست از مردم، زیور تنگدستی است و سپاسگزاری، زیور بی‌نیازی است.»

همچنین فرمود:

«هر کس بی‌نیازی او را بپوشاند، عیبش از چشم‌ها پوشیده گردد.»

و همو فرمود:

«هر کس سختی‌های خود را بر مردم آشکار کند، به تحقیق خود را رسوا کرده است و بهترین بی‌نیازی، درخواست نکردن از مردم است و بدترین نیاز، خواری پیوسته است.»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۲۳۱

۳۴۷- ۳۱۵۶۱- (۳۲) همچنین امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «از هر که خواستی، بی‌نیازی بجوی تا همسانش شوی و به هر که خواستی، نیازمند شو تا اسیرش گردی و به هر که خواستی، ببخش تا امیرش شوی.»

و نیز فرمود: «هیچ ثروتی [پادشاهی] همانند خشنودی از قناعت، فقر را از بین نمی‌برد.»

۳۴۸- ۳۱۵۶۲- (۳۳) روایت شده: «بر اثر ریزش آب بر صخره‌ای، این جمله بر آن پدیدار گردید: همانا بی‌نیازی و تنگدستی پس از عرضه [اعمال] بر خداوند آشکار می‌گردد!»

۳۴۹- ۳۱۵۶۳- (۳۴) شخصی به امام صادق علیه السلام عرض کرد: «مرا اندرز گو!

امام علیه السلام فرمود: فقر و طول عمر را به خود تلقین نکن!»

۳۵۰- ۳۱۵۶۴- (۳۵) گفته شده: «هیچ‌کس به خدا بسنده نکرد مگر آن‌که مردم به او نیازمند شدند.»

و گفته شده: «نیازمند کسی است که طمع ورزد و بی‌نیاز کسی است که قناعت کند.»

و این اشعار به امیر مؤمنان نسبت داده شده است:

«دنیا را دور کن به آنچه دور می‌شود و دنیا را قطع کن به آنچه قطع می‌شود

انسان بیهوده بی‌نیازی می‌جوید و حال آن‌که اگر قانع شود، بی‌نیازی در نفس اوست.»

۳۵۱- ۳۱۵۶۵- (۳۶) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «بی‌نیازی در زیادی کالا نیست و همانا بی‌نیازی، بی‌نیازیِ نفس است.»

و فرمود: «سه ویژگی از ویژگی‌های اولیای خداست: اعتماد به خدا در هر چیز و بسندگی به او و از هر چیز و احساس نیاز به او در هر چیز.»

و فرمود: «آیا نمی‌خواهید شما را از بدبخت‌ترین بدبخت‌ها آگاه گردانم؟

گفتند: بله، ای رسول خدا!

فرمود: آن کس که فقر دنیا و عذاب آخرت در او گرد آمده است. از آن به خدا پناه می‌بریم!»

۳۵۲- ۳۱۵۶۶- (۳۷) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس حلال بخورد، فرشته‌ای بالای سرش می‌ایستد و برایش آمرزش طلب می‌کند تا از خوردن آن فراغت یابد.»

۳۵۳- ۳۱۵۶۷- (۳۸) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس چهل روز حلال بخورد، خداوند قلبش را نورانی می‌گرداند!»

۳۵۴- ۳۱۵۶۸- (۳۹) حضرت علی علیه السلام در یکی از سخنرانی‌هایش فرمود: «بهترین کارها حفظ آبرو با مال است!»

۳۵۵- ۳۱۵۶۹- (۴۰) در کشف الغمّه آمده است که: «امام حسن علیه السلام خطاب به امام حسین علیه السلام نامه‌ای نوشت و آن حضرت را بابت دادن صله به شعرا بازخواست کرد. امام حسین علیه السلام در پاسخ نوشت: خودت بهتر از من می‌دانی که بهترین مال مالی است که آبروی انسان را حفظ کند.

۳۵۶- ۳۱۵۷۰- (۴۱) در تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«سپس همهٔ نیکی‌ها پس از آن، چیزی است که آبروی‌تان را با آن حفظ می‌کنید و از زبان سگان مردم نگه می‌دارید؛ همانند شاعرانی که غیبت مردم می‌کنند. از آنان خود را حفظ کنید. [آنچه در این راه مصرف می‌کنید] آن از صدقات به شمار می‌آید.»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۲۳۳

۳۵۷- ۳۱۵۷۱- (۴۲) جابر بن عبدالله انصاری روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«هر نیکی صدقه است و هرآنچه مؤمن برای خود، خانواده و افراد تحت تکفلش صرف کند، برایش صدقه ثبت می‌شود و آنچه انسان با آن آبرویش را حفظ کند، برایش صدقه نوشته می‌شود.

جابر پرسید: مقصود از آنچه انسان آبرویش را حفظ می‌کند، چیست؟

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: آنچه به شاعر و صاحب زبانی- که از آن پرهیز می‌شود- می‌دهد و هر چه انسان هزینه کند، خداوند ضامن جبران آن است مگر آنچه در ساختمان یا نافرمانی خدا مصرف کند.»

۳۵۸- ۳۱۵۷۲- (۴۳) علی علیه السلام می‌فرماید: «به وسیلهٔ اموال، آبروها را در دژ قرار دهید.»

۳۵۹- ۳۱۵۷۳- (۴۴) و می‌فرماید: «بهترین مال‌ها، مالی است که آبرویت را حفظ کند.»

۳۶۰- ۳۱۵۷۴- (۴۵) و می‌فرماید: «مالی که آبرویت را حفظ کند، از دست نرفته است.»

۳۶۱- ۳۱۵۷۵- (۴۶) و می‌فرماید: «از بزرگواری است که انسان جان «۱» دهد و آبرویش را حفظ کند و از فرومایگی است که انسان مالش را نگه دارد و آبرویش را بریزد.»

۳۶۲- ۳۱۵۷۶- (۴۷) و می‌فرماید: «با بخشیدن اموال‌تان، آبروی‌تان را حفظ کنید. افزایش اموال با کاهش آبرو، پستی است.»

۳۶۳- ۳۱۵۷۷- (۴۸) و می‌فرماید: «با مالت بر آبرویت بیفزا تا بزرگی یابی و ببخش تا خدمت شوی و بردباری کن تا جلودار قرار داده شوی.»

۳۶۴- ۳۱۵۷۸- (۴۹) و می‌فرماید: «با بی‌ارزش نمودن مال، بر آبرو بیفزایید.»

۳۶۵- ۳۱۵۷۹- (۵۰) در تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام آمده است که به امیر مؤمنان علیه السلام گفته شد: «چه کسی از مردم بیش از همه حسرت می‌خورد؟

امام علیه السلام فرمود: کسی که مال خود را در میزان دیگری مشاهده کند، پس خداوند او را به خاطر آن مال داخل آتش کند و وارث او را به خاطر آن، وارد بهشت نماید!

گفته شد: این چگونه است؟

امام علیه السلام فرمود: آن‌گونه که برخی از برادران‌مان برای من گفتند. شخصی واپسین لحظات زندگی خود را می‌گذراند که این برادر ما به دیدار وی رفت. شخص محتضر به وی گفت: در این صندوق یکصد هزار [درهم یا دینار] وجود دارد که هرگز زکات آن‌ها را نپرداخته‌ام و با آن به خویشانم نیکی نکرده‌ام! نظر تو درباره آن‌ها چیست؟ [با این همه پول چه کنم؟]

برادر ما پرسید: به چه انگیزه‌ای آن‌ها را جمع کرده‌ای؟

مرد محتضر پاسخ داد: برای [نجات] از جفای حکومت و فخرفروشی بر عشیره و خاندان و ترس از فقر بر خانواده و فرزندان و ترس از روزگار!

علی علیه السلام فرمود: برادر ما از نزد وی خارج نشد تا این‌که روح از بدن آن مرد جدا شد!

---

(۱). صحیح آن «مال» است؛ چنانچه در نسخهٔ مستدرک الوسائل آمده است.

منابع فقه شیعه، ج ۲۲، ص: ۲۳۵

آن‌گاه علی علیه السلام ادامه داد: ستایش ویژهٔ خداوندی است که او را از دنیا خارج کرد، در حالی که به خاطر باطلی که جمع کرد و حقوقی که از آن‌ها جلوگیری کرد، نکوهیده بود. او جمع کرد و انباشت و درِ آن را محکم بست.

برای به دست آوردن این اموال، بیابان‌های خشک و بی‌آب و علف و دریاهای وسیع و عمیق را پیمود. ای کسی که [در این دنیا] مانده‌ای! فریب نخور آن‌گونه که دیروز دوستت فریب خورد. همانا در روز قیامت کسی بیش از همه حسرت می‌خورد که مالش را در میزان دیگری مشاهده کند و خداوند شخص دیگر را به خاطر آن مال وارد بهشت کند و صاحب مال را به خاطر آن، وارد آتش نماید.»

۳۶۶- ۳۱۵۸۰- (۵۱) در نهج البلاغه آمده است که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «بزرگ‌ترین حسرت‌ها در روز قیامت، حسرت کسی است که از راه حرام مالی به چنگ آورد و وارث او آن را در راه اطاعت خداوند مصرف کند. پس وارث به خاطر آن مال وارد بهشت شود و شخص اول به خاطر آن داخل آتش گردد.»

۳۶۷- ۳۱۵۸۱- (۵۲) در کتاب عدهٔ الداعی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده است:

«بپرهیزید از ثروت؛ زیرا در گذشته شخصی مال و فرزندان زیادی داشت. او تنها به خود و خانواده‌اش پرداخت و ثروت زیادی برای آن‌ها انباشت. تا این‌که روزی فرشتهٔ مرگ- به صورت شخص بینوایی- درِ خانه‌اش را زد. خدمتکاران در را گشودند. فرشتهٔ مرگ به آنان گفت: سرورتان را نزد من فراخوانید!

خدمتکاران گفتند: آیا [انتظار داری] سرور ما برای مثل تو بیرون آید؟

آن‌گاه او را به شدت و تندی از درِ خانه راندند. سپس فرشتهٔ مرگ با همان قیافه به سوی آنان بازگشت و گفت: سرورتان را به سوی من فراخوانید و به وی بگویید من فرشتهٔ مرگ هستم!

وقتی این سخن به گوش مرد ثروتمند رسید، از شدت ترس نشست و به افرادش گفت: با او به نرمی و ملایمت سخن بگویید و به او

بگویید: خداوند تو را فرخنده و مبارک گرداند! شاید به دنبال شخص دیگری هستی!

[وقتی پیام مرد ثروتمند به فرشتهٔ مرگ رسید] پاسخ داد: نه [این‌گونه نیست] آن‌گاه بر مرد ثروتمند وارد شد و به وی گفت: برخیز! و هر چه می‌خواهی وصیت کن؛ زیرا من پیش از بیرون رفتن از این خانه جانت را خواهم گرفت!

صدای شیون و زاری فضای خانه را پر کرد. مرد ثروتمند دستور داد صندوق‌ها را گشودند و زر و سیم آن‌ها را بر زمین ریختند (زر و سیم آن‌ها را بنویسند)، سپس روی به آن اموال کرد و شروع به ناسزاگویی به آن‌ها نمود. او می‌گفت: ای مال! خداوند تو را لعنت کند! مرا از یاد پروردگارم بردی و از کار آخرتم غافل کردی تا مرگ به سراغم آمد!

[در این هنگام] خداوند مال را به زبان آورد و گفت: چرا به من ناسزا می‌گویی! حال آن‌که تو پست‌تر از منی. آیا در نظر مردم حقیر نبودی پس وقتی آثار مرا بر تو دیدند، تو را بالاـ بردند؟ آیا تو و انسان‌های شایسته بر درِ خانهٔ پادشاهان و بزرگان حاضر نمی‌شدید و تو پیش از آنان وارد می‌شدی و آن‌ها مؤخر می‌شدند؟

آیا از دختران پادشاهان و بزرگان خواستگاری نکردی و انسان‌های صالح نیز خواستگاری می‌کردند؛ ولی تو با آنان ازدواج کردی و شایستگان پاسخ منفی می‌شنیدند؟ اگر مرا در راه خیر و نیکی انفاق می‌کردی، من از خود مقاومتی نشان نمی‌دادم! اگر مرا در راه خدا انفاق می‌کردی، من از تو کاسته نمی‌شدم! پس چرا به من ناسزا- می‌گویی و حال آن‌که خود پست‌تر از منی! من و تو هر دو از خاک آفریده شده‌ایم. پس من می‌روم (در حالی خاک پاکی هستم) و تو گناه مرا با خود می‌بری! مال با صاحبش این‌گونه سخن می‌گوید.»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۲۳۷

۳۶۸- ۳۱۵۸۲- (۵۳) عثمان بن عیسی در تفسیر آیهٔ: این‌گونه خداوند اعمال‌شان را حسرت بر آنان قرار داد «۱»،

با واسطه از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «آن شخصی است که از خود مال باقی می‌گذارد و به دلیل بخل در راه اطاعت خدا انفاق نمی‌کند. سپس می‌میرد و آن مال را برای کسی می‌گذراد که در اطاعت یا نافرمانی خدا مصرف می‌کند. پس اگر در پیروی دستور خدا مصرف کند، صاحب مال، آن را در میزان دیگری مشاهده می‌کند و بر اندوه و حسرتش می‌افزاید؛ چرا که مال متعلق به وی بود.

او اگر در راه نافرمانی خدا صرف کند، صاحب مال او را با آن مال تقویت کرده است تا در راه نافرمانی خدا مصرف کند. [و این مطلب بر حسرتش می‌افزاید].»

۳۶۹- ۳۱۵۸۳- (۵۴) علی علیه السلام فرمود: «مال روزیِ کسی نیست که آن را مصرف نکند.»

۳۷۰- ۳۱۵۸۴- (۵۵) حسین بن عثمان بن شریک در کتابش آورده است: «امام صادق علیه السلام پرسید: تهیدست نزد شما کیست؟

گفته شد: کسی که هیچ چیز ندارد!

امام علیه السلام فرمود: نه! بلکه تهیدست ثروتمندی است که با چیزی از مالش به خدا نزدیک نمی‌شود!»

۳۷۱- ۳۱۵۸۵- (۵۶) حسین بن مختار روایت می‌کند که امام صادق علیه السلام فرمود:

«خداوند، ثروتمند ستمگر و پیرمرد تبهکار و تهیدست نیرنگباز را دشمن دارد.

راوی پرسید: [آیا مقصود از تهیدست] انسان کم‌بضاعت است؟

امام علیه السلام فرمود: نه! بلکه ثروتمندی است که با چیزی از مالش به خدا نزدیک نمی‌شود!»

۳۷۲- ۳۱۵۸۶- (۵۷) محمد بن احمد می‌گوید: «گروهی از اهل خراسان به دیدار امام صادق علیه السلام آمدند. امام علیه السلام بدون پرسش، لب به سخن گشود و فرمود:

هر کس از راه غارت مال به دست آورد، خداوند آن مال را در مهلکه‌ها نابود می‌کند.

آنان گفتند: فدایت گردیم! ما این سخن را نمی‌فهمیم!

امام علیه السلام به زبان فارسی فرمود: هر مال که اباذر آید، بِدَم شود.» «۲»

در حدیث میسر گذشت: «هر کس حق را توصیف می کند، با سه ویژگی شناخته می‌شود ... و اگر مالدار است، باید ملاحظه کرد مالش را کجا مصرف می کند.» «۳»

و در حدیث جعفریات گذشت: « [بخشنده] کسی است که مال را از حلال به دست آورد و در حلال مصرف کند.» «۴»

و در حدیث حریز گذشت: «بخشندهٔ بزرگوار کسی است که مالش را در راه حق مصرف می کند.» «۵»

---

(۱). بقره ۲/ ۱۶۷.

(۲). این حدیث را ابن شهرآشوب این گونه نقل کرده است: «از باد آید، بِدَم شود» (بحار الانوار ۴۷/ ۸۴/ ۷۷) و با جستجویی که در کتاب‌های لغت انجام شد، واژهٔ «اباذر» جز به صورت نام برای صحابی بزرگوار پیامبر صلی الله علیه و آله در فارسی به کار نرفته است؛ از این رو به نظر می‌رسد گزارش ابن شهرآشوب صحیح باشد.

(۳). ج ص ب ۴ باب‌های فضیلت نماز، حدیث ۵۶.

(۴). ج ص ب ۴۳ باب‌های جهاد با نفس، حدیث ۶۳.

(۵). ج ص ب ۴۳ باب‌های جهاد با نفس، حدیث ۶۴.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۲۳۹

و در حدیث ازدی گذشت: «بخشندگی این است که نفس انسان از طلب حرام بازایستد و هنگامی که به حلال دست یافت، با خرسندی کامل آن را در اطاعت خدا انفاق کند.»

«۱» و در حدیث ابوالقاسم گذشت: « [بخشندگی] آن است که اگر تمام دنیا مال او باشد و آن را در حقوقی [که بر عهده دارد] انفاق کند، پیش خود این گونه احساس کند که هنوز حقوقی بر عهده دارد.» «۲»

و بنگر دیگر احادیث آن باب را؛ زیرا با موضوع بحث تناسب دارد.

و در حدیث حماد سخن لقمان به فرزندش گذشت که فرمود: «ای فرزند عزیزم! همهٔ تلخی‌ها را چشیدم ولی تلخ‌تر از فقر چیزی را نیافتم!» «۳»

و در حدیث ولید گذشت: «اصالت، کار است و شرافت، مال.» «۴»

و در حدیث عثمان گذشت: «اگر هریک از شما از راه حلال مال به دست آورد و در راه حلال هزینه کند، درهمی هزینه نمی کند مگر آن‌که جایگزین می‌شود.» «۵»

در احادیث باب ۱ و ۳ و ۵ از باب‌های طلب روزی، متناسب با موضوع مورد بحث گذشت.

باب ۱۸ مال با پنج ویژگی جمع می‌شود. و حلال قوت را تأمین می‌کند

۳۷۳- ۳۱۵۸۷- (۱) محمد بن اسماعیل بن بزیع می گوید: «از امام رضا علیه السلام شنیدم که فرمود: ثروت انباشته نمی‌شود مگر با پنج ویژگی: با بخل شدید، آرزوی دراز، حرص غالب، قطع رحم و برگزیدن دنیا بر آخرت.»

(مقصود از این حدیث و نظایرش این است که غالبا این گونه است؛ زیرا فرمانروایی در اختیار خداست و گنجینه‌های تمام چیزها نزد اوست به هر که بخواهد، هر چه بخواهد، می‌بخشد.)

۳۷۴- ۳۱۵۸۸- (۲) قطب راوندی در کتاب لبّ اللباب می‌نویسد: «در حدیث آمده است: روزی حلال تنها به اندازهٔ قوت و غذا به

دست می‌آید و مال حرام بسیار بسیار می‌آید.»

(۱). ج ص ب ۴۳ باب‌های جهاد با نفس، حدیث ۶۵.

(۲). ج ص ب ۴۳ باب‌های جهاد با نفس، حدیث ۶۶.

(۳). ج ص ب ۶۰ باب‌های جهاد با نفس، حدیث ۶۱.

(۴). ج ص ب ۶۷ باب‌های جهاد با نفس، حدیث ۳۱.

(۵). ج ص ب ۸ باب‌های دعا، حدیث ۱۵.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۲۴۱

باب ۱۹ استحباب ترمیم معاش و اصلاح مال و حکم تباه کردن مال

۳۷۵- ۳۱۵۸۹- (۱) محمد بن مروان روایت می‌کند که امام صادق علیه السلام فرمود:

«در حکمت آل داود آمده است: شایسته است که مسلمانِ خردمند جز در سه مورد مسافرت نکند:

اصلاح معیشت و توشه اندوزی برای معاد و لذتی حلال. و برای مسلمان خردمند شایسته است، زمانی را معین کند که در آن میان خود و خدا به اعمالش رسیدگی کند و ساعتی را برای دیدار با برادرانی قرار دهد که با یکدیگر دربارهٔ آخرت گفتگو کنند و مدتی را برای لذت‌های حلالش تعیین کند؛ زیرا این مدت، در دو زمان دیگر به وی نیرو می‌دهد.»

بخش نخست این حدیث پیشتر در حدیث عمرو گذشت.

«۱» ۳۷۶- ۳۱۵۹۰- (۲) ابوحمزه سعدی از پدرش روایت می‌کند که امیر مؤمنان علیه السلام در سفارش‌هایش به امام مجتبی علیه السلام فرمود:

«ای فرزند عزیزم! هیچ ناداری بدتر از نادانی نیست ... مؤمن ناگزیر است که برای سه چیز مسافرت کند: سامان بخشیدن به معیشت یا گام برداشتن برای معاد یا لذتی حلال.»

۳۷۷- ۳۱۵۹۱- (۳) در کتاب فقه الرضا آمده است:

«بکوشید تا زمانتان چهار بخش باشد: بخشی از آن برای مناجات با خدا؛ ساعتی برای امر معاش؛ ساعتی برای انس و الفت با برادران مورد اعتماد- کسانی که عیب‌هایتان را به شما معرفی می‌کنند و در باطن خیرخواه‌تان هستند- و ساعتی که برای لذت بردن خلوت می‌کنید و با این ساعت برای سه ساعت دیگر نیرو می‌گیرید.»

(۱). ج ص ب ۱ باب‌های آداب سفر، حدیث ۱.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۲۴۳

۳۷۸- ۳۱۵۹۲- (۴) از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود:

«سامان بخشیدن به وضع مالی، از ایمان است.»

۳۷۹- ۳۱۵۹۳- (۵) صالح بن حمزه از برخی از شیعیان روایت می‌کند که امام صادق علیه السلام فرمود: «بر تو باد به سامان دادن به وضع مالی؛ چرا که آن شرافت کریم و بی‌نیازی از فرومایگان را به دنبال دارد!»

۳۸۰- ۳۱۵۹۴- (۶) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «سامان‌بخشی به وضع مالی، از مردانگی است.»

۳۸۱- ۳۱۵۹۵- (۷) حارث اعور می‌گوید: «امیر مؤمنان علیه السلام از فرزندش امام مجتبی علیه السلام پرسید: ای فرزندم! مردانگی

چیست؟ امام مجتبی علیه السلام پاسخ داد: عفاف و سامان‌دهی به وضع مالی.»

۳۸۲- ۳۱۵۹۶- (۸) هشام بن حکم می‌گوید: «امام موسی بن جعفر علیه السلام به من فرمود: امام سجاد علیه السلام فرمود: بهره‌گیری ازمال، کامل‌کننده مردانگی است.»

۳۸۳- ۳۱۵۹۷- (۹) معاویه از امام مجتبی علیه السلام دربارهٔ مردانگی پرسید: «امام علیه السلام فرمود: بخیل بودن انسان نسبت به دینش، سامان دادن به مالش و پرداختن حقوق دیگران.»

معاویه گفت: آفرین ای ابومحمد! آفرین ای ابومحمد! پس از این گفتگو، معاویه همواره می‌گفت:

دوست داشتم یزید کور بود و این سخن را بر زبان می‌آورد.»

۳۸۴- ۳۱۵۹۸- (۱۰) در نهج البلاغه در سفارش علی علیه السلام به امام مجتبی علیه السلام آمده است: «و نگهداری از آنچه در دست داری، برای من محبوب‌تر است از طلب آنچه در اختیار دیگران است.»

۳۸۵- ۳۱۵۹۹- (۱۱) خلّاد- ابوعلی- روایت می‌کند که شخصی به امام صادق علیه السلام عرض کرد: «ای جعفر! مردی ثروتی دارد؛ ولی آن را تباه می‌کند و بر باد می‌رود.

امام علیه السلام فرمود: از مالت نگهداری کن؛ زیرا آن برپای‌دارندهٔ دینت است.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۲۴۵

آن‌گاه این آیه را تلاوت فرمود:

و اموالتان را- که خداوند سبب پایداری شما قرار داد- به سبک مغزان ندهید.»

در حدیث ابوالفتوح گذشت: «خداوند سه چیز را برای شما ناپسند می‌داند ... و تباه ساختن مال.»

«۱» و در حدیث وشاء گذشت: «خداوند تباه ساختن مال و قیل و قال را دشمن دارد.» «۲»

و احادیث متعددی از باب ۱ از باب‌های مسافرت بر استحباب سامان‌بخشی به مال دلالت می‌کند و در باب ۴ طلب روزی و باب آینده مطالب مناسب با موضوع بحث وجود دارد.

باب ۲۰ استحباب میانه‌روی در هزینه و اندازهٔ زندگی و عدم جواز اسراف و سخت‌گیری و بیان حدّ هر دو

خداوند متعال می‌فرماید:

در راه خدا انفاق کنید و با دستان‌تان خود را به هلاکت نیفکنید و نیکی کنید، همانا خداوند نیکوکاران را دوست دارد «۳».

از تو می‌پرسند: چه چیز را انفاق کنند؟ بگو: مازاد [بر نیاز] را «۴».

و آنان را بهره‌مند سازید، توانگر به اندازهٔ قدرتش و تنگدست در حدّ توانش «۵».

از آنان امتی میانه‌روست و بسیاری از آنان زشت عمل می‌کنند «۶».

از میوهٔ آن- هنگامی که ثمر داد- بخورید و در روز برداشت حقوق آن را بپردازید و زیاده‌روی نکنید، که البته خداوند اسراف‌کنندگان را دوست ندارد «۷».

ای فرزندان آدم! زیورهای‌تان را در هر مسجدی برگیرید و بخورید و بیاشامید و زیاده‌روی نکنید، که البته خداوند اسراف‌کنندگان را دوست ندارد «۸».

---

(۱). ج ص ب ۳۶ باب‌های حقوق مالی، حدیث ۳۴.

(۲). ج ص ب ۳۶ باب‌های حقوق مالی، حدیث ۳۶.

(۳). بقره ۲/ ۱۹۵.

(۴). بقره ۲/ ۲۱۹.

(۵). بقره ۲/ ۲۳۶.

(۶). مائده ۵/ ۶۶.

(۷). انعام ۶/ ۱۴۱.

(۸). اعراف ۷/ ۳۱.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۲۴۷

و حق خویشان و بینوا و در راه مانده را بپرداز و از هدر دادن به شدت بپرهیز. به یقین به هدر دهندگان برادر و همسان شیطان هستند و شیطان به پروردگارش بسیار ناسپاس است «۱».

اگر شما گنجینه‌های رحمت پروردگار مرا در اختیار داشتید، در آن هنگام نیز از بیم تمام شدن بخل می‌ورزیدید و انسان همواره بخیل است «۲».

[بندگان خدای رحمان] ... و کسانی هستند، که هر گاه انفاق کنند، زیاده‌روی و سخت‌گیری نمی‌کنند و میان این دو روش میانه‌رو هستند «۳».

۳۸۶- ۳۱۶۰۰- (۱) عبداللّه بن سنان روایت می‌کند که امام صادق علیه السلام در تفسیر آیهٔ: و دستت را به گردنت زنجیر نکن، دستش را بست و فرمود: « [مقصود] این‌گونه است. و در توضیح: و آن را به طور کامل نگشا، کف دستش را گشود و فرمود: [مقصود] این‌گونه است.»

۳۸۷- ۳۱۶۰۱- (۲) ابوالقاسم کوفی در کتاب اخلاق از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: «مؤمن ادبی را از خدا فرا می‌گیرد؛ هنگامی که [روزی را] بر وی توسعه دهد، میانه‌روی و هنگامی که بر او سخت گیرد، [به آن] بسنده می‌کند.»

۳۸۸- ۳۱۶۰۲- (۳) داود بن سرحان می‌گوید: «مشاهده کردم امام صادق علیه السلام با دست، خرما وزن می‌کرد. به وی گفتم: فدایت گردم! ای کاش دستور می‌دادید یکی از فرزندان یا یکی از خدمتکارانت این کار را انجام می‌داد.

امام علیه السلام پاسخ داد: ای داود! کار شخص مسلمان سامان نمی‌یابد مگر به سه چیز: فهم عمیق دین، بردباری بر بلا و اندازهٔ در معیشت.»

ربعی بن عبداللّه با واسطه شخصی از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«کمال- همه کمال- فهم عمیق و دقیق دین است ...» ادامهٔ این حدیث، نظیر حدیث پیشین است. این حدیث با سندهای گوناگون روایت شده است.

۳۸۹- ۳۱۶۰۳- (۴) ربعی با واسطه روایت می‌کند که امام صادق علیه السلام فرمود:

«کمال- تمام کمال- در سه چیز است ...» و در میان آن سه چیز، اندازهٔ در معیشت را بر شمرد.

۳۹۰- ۳۱۶۰۴- (۵) در کتاب دعائم الاسلام از علی علیه السلام روایت شده که فرمود:

«کمال- همهٔ کمالات- فهم عمیق دین، بردباری در بلا و اندازهٔ در معیشت است.»

---

(۱). اسراء ۱۷/ ۲۶- ۲۷.

(۲). اسراء ۱۷/ ۱۰۰.

(۳). فرقان ۲۵/ ۶۷.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۲۴۹

۳۹۱- ۳۱۶۰۵- (۶) سدیر از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود:

«از نشانه‌های مؤمن سه چیز است: اندازه گیری نیکو در زندگی، بردباری بر بلا و فهم عمیق دین.

و فرمود: کسی که در زندگی اندازه گیری و برنامه‌ریزی نمی کند، در او خیری نیست. نه دنیایش را اصلاح می کند و نه آخرتش را.»

۳۹۲- ۳۱۶۰۶- (۷) ذریح محاربی از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود:

«هر گاه خداوند خیر و نیکی اهل خانه‌ای را بخواهد به آنان میانه‌روی و مدارا در امر معیشت عنایت می کند.»

۳۹۳- ۳۱۶۰۷- (۸) از امیر مؤمنان علیه السلام روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«هر گاه خداوند خیر اهل بیتی را بخواهد، به آنان فهم عمیق در دین، میانه‌روی در معیشت و زندگی و اعتدال در کارها عنایت می کند و کودکان به بزرگان احترام می گزارند و هر گاه غیر آن را برای آن‌ها بخواهد، بیهوده رهای‌شان می کند.»

در کتاب دعائم از پیامبر اکرم علیه السلام تا جملهٔ: «اعتدال در کارها عنایت می کند»، گزارش شده است.

۳۹۴- ۳۱۶۰۸- (۹) حماد بن عیسی روایت می کند که امام صادق علیه السلام فرمود:

«لقمان به فرزندش گفت: ... میانه‌رو باش و بسیار بخیل نباش و در بخشش اسراف نکن.»

۳۹۵- ۳۱۶۰۹- (۱۰) امام صادق علیه السلام به عیسی بن موسی فرمود:

«ای عیسی! اموال متعلق به خداست که آن را نزد انسان‌ها به امانت سپرده و به آنان دستور داده با میانه‌روی بخورند، بنوشند، بپوشند، ازدواج کنند و بر رهوار سوار شوند. و افزون بر آن را به مؤمنان تنگدست انفاق کنند. پس هر کس گام از این فراتر نهد، خوردن، نوشیدن، پوشیدن، ازدواج و مرکبش حرام خواهد بود.»

۳۹۶- ۳۱۶۱۰- (۱۱) از امیر مؤمنان علیه السلام روایت شده که فرمود:

«میانه‌روی، اندک را رشد می‌دهد.»

۳۹۷- ۳۱۶۱۱- (۱۲) و فرمود: «میانه‌روی، اندک را به بار می‌نشاند.»

۳۹۸- ۳۱۶۱۲- (۱۳) و فرمود: «هر کس با میانه‌روی همنشین شود، بی‌نیازی همواره همنشینش خواهد بود و میانه‌روی نیازها و کمبودهایش را برطرف می کند.»

۳۹۹- ۳۱۶۱۳- (۱۴) امام صادق علیه السلام به عبید فرمود:

«ای عبید! اسراف فقر به دنبال دارد و میانه‌روی بی‌نیازی برجای می گذارد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۲۵۱

۴۰۰- ۳۱۶۱۴- (۱۵) علی علیه السلام فرمود: «میانه‌روی، نیمی از هزینه است.»

۴۰۱- ۳۱۶۱۵- (۱۶) و فرمود: «هر کس میانه‌روی کند، هلاک نمی‌شود.»

۴۰۲- ۳۱۶۱۶- (۱۷) و فرمود: «در میانه‌روی تلف نیست.»

۴۰۳- ۳۱۶۱۷- (۱۸) و فرمود: «هر کس میانه‌روی، کند هزینه‌هایش کاهش می‌یابد.»

۴۰۴- ۳۱۶۱۸- (۱۹) و فرمود: «هر کس در حال بی‌نیازی و فقر میانه‌روی پیشه کند، برای بلاهای روزگار آماده شده است.»

۴۰۵- ۳۱۶۱۹- (۲۰) در کتاب فقه الرضا آمده است:

«و برای خود و خانواده‌ات در حدّ اعتدال هزینه کن؛ زیرا خداوند متعال می‌فرماید: از تو می‌پرسند: چه چیز انفاق کنند؟ بگو: میانه‌روی، و «عفو» به معنای میانه‌روی است و خداوند تعالی می‌فرماید: [بندگان رحمان] ... و کسانی هستند که هر گاه انفاق کنند،

اسراف نمی‌کنند و سخت نمی‌گیرند و میان این دو روش میانه‌رو هستند.»

۴۰۶- ۳۱۶۲۰- (۲۱) امام صادق علیه السلام «۱» فرمود: «برای میانه‌رو تضمین کرده‌ام که نیازمند نگردد.»

۴۰۷- ۳۱۶۲۱- (۲۲) ابن ابی یعفور از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«هیچ هزینه‌ای نزد خداوند محبوب‌تر از هزینهٔ میانه نیست و خداوند با اسراف دشمن است مگر در حج و عمره. پس خداوند مؤمنی را رحمت کند که از راه پاک و حلال به دست آورد و با اعتدال مصرف کند و مازاد را پیش فرستد.» «۲»

۴۰۸- ۳۱۶۲۲- (۲۳) علی علیه السلام فرمود: «عقل این است که میانه‌روی پیشه کنی و اسراف نکنی و [هر گاه] وعده دهی، با آن مخالفت نکنی و هر گاه خشمگین شدی، بردباری نمایی.»

۴۰۹- ۳۱۶۲۳- (۲۴) و فرمود: «از مردانگی این است که میانه‌روی کنی و اسراف را رها نمایی و [هر گاه] وعده دهی، مخالفت نکنی!»

۴۱۰- ۳۱۶۲۴- (۲۵) و فرمود: «هرکس به خوبی میانه‌روی نکند، زیاده‌روی او را از پای درمی‌آورد.»

۴۱۱- ۳۱۶۲۵- (۲۶) امام سجاد علیه السلام فرمود: «همانا کسی مالش را در راه حق مصرف می‌کند و با این حال اسراف‌کننده است.»

در کتاب الوافی در توضیح حدیث می‌فرماید: «یعنی در انفاق در راه حق از مقدار ضرورت می‌گذرد.»

۴۱۲- ۳۱۶۲۶- (۲۷) علی بن جذاعه در تفسیر آیهٔ: و به شدت از ولخرجی بپرهیز، روایت می‌کند که امام صادق علیه السلام فرمود:

«از خدا بترس و اسراف و سخت‌گیری نکن و میان این دو، راه میانه را در پیش گیر. همانا ولخرجی از اسراف است و خداوند می‌فرماید: به شدت از ولخرجی بپرهیز. البته خداوند کسی را به دلیل میانه‌روی عذاب نمی‌کند.»

۴۱۳- ۳۱۶۲۷- (۲۸) برید بن معاویه از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که امام سجاد علیه السلام فرمود:

«انسان باید در حد میانه و به مقدار نیاز هزینه کند و بخشی از مازاد مالش را برای آخرتش پیش فرستد، زیرا این روش نعمت را پایدارتر می‌کند و به افزایش نعمت از جانب خدا نزدیک‌تر است و برای تندرستی و دوری از بلا سودمندتر است.»

---

(۱). در حدیث «العالم» آمده است و مرحوم مجلسی اول آن را بر امام صادق منطبق کرده است. روضهٔ المتقین ۶/ ۴۵۲.

(۲). مرحوم مجلسی اول، حدیث را بر اساس: «وانفق قصداً» شرح کرده است؛ روضهٔ المتقین ۶/ ۴۵۲ و بر همین اساس ترجمه شد.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۲۵۳

۴۱۴- ۳۱۶۲۸- (۲۹) داود رقی روایت می‌کند که امام صادق علیه السلام فرمود:

«میانه‌روی، کاری است که خداوند آن را دوست دارد و اسراف، کاری است که خداوند دشمن دارد، حتی [مثل] دور انداختن هستهٔ خرما؛ چرا که به درد چیزی می‌خورد و حتی [مثل] ریختن ته‌ماندهٔ آبی که نوشیده‌ای!»

۴۱۵- ۳۱۶۲۹- (۳۰) مدرک بن ابی هزهاز روایت می‌کند که امام صادق علیه السلام فرمود:

«من ضمانت کرده‌ام که شخص میانه‌رو فقیر نشود.»

۴۱۶- ۳۱۶۳۰- (۳۱) ابوحمزه از امام سجاد علیه السلام روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«سه چیز نجات‌بخش است ... و میانه‌روی در بی‌نیازی و تنگدستی.»

۴۱۷- ۳۱۶۳۱- (۳۲) علی بن محمد با واسطه روایت می‌کند که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود:

«میانه‌روی، فزایندهٔ مال و اسراف، بربباددهندهٔ آن است.»

۴۱۸- ۳۱۶۳۲- (۳۳) حماد بن واقد قصاب از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«اگر شخصی همهٔ اموالش را در راهی از راه‌های خدا انفاق کند، نیکو نیست و موفق نگردیده است. آیا خداوند تعالی نمی‌فرماید: و بـا دسـتان‌تان خود را به هلاـکت نیفکنیـد و نیکی کنیـد، که خداونـد نیکوکـاران را دوست دارد مقصود [از نیکوکـاران] میـانه‌روها هستند.»

۴۱۹- ۳۱۶۳۳- (۳۴) موسی بن بکر از امام موسی بن جعفر علیهما السلام روایت می کند که فرمود:

«مدارا و میانه‌روی نیمی از زندگی است و هرگز انسان با میانه‌روی فقیر نگشت.»

نظیر این حدیث در باب ۴ از باب‌های معاشرت، حدیث ۳ گذشت.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۲۵۵

۴۲۰- ۳۱۶۳۴- (۳۵) موسی بن بکر روایت می کند که امام موسی بن جعفر علیهما السلام فرمود:

«هرگز انسان با میانه‌روی نیازمند نگردید!»

۴۲۱- ۳۱۶۳۵- (۳۶) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«هر کس اسراف و تبذیر کند، خداوند او را نیازمند می کند.»

و فرمود: «هرگز میانه‌رو، فقیر نشد.»

۴۲۲- ۳۱۶۳۶- (۳۷) ابن ابی عمیر بـا واسـطه از امام صادق علیه السـلام روایت می‌کنـد که: «در آیـۀ: از تو می‌پرسـند چه چیز انفاق کنند، بگو عفو. مقصود از «عفو»، میانه‌روی است.»

۴۲۳- ۳۱۶۳۷- (۳۸) عبدالرحمن از امام صادق علیه السـلام دربارۀ تفسـیر این آیه پرسـید: «از تو می‌پرسند چه چیز انفاق کنند؛ بگو میـانه‌روی. امـام علیه السـلام در پاسـخ، این آیه را تلاـوت فرمود: و کسـانی هسـتند که هر گـاه انفاق کننـد، اسـراف و سـخت‌گیری نمی کنند و میان این دو روش معتدل هستند. آن‌گاه افزود:

این آیه پس از آن آیه است و [مقصود] حدّ وسط است.»

۴۲۴- ۳۱۶۳۸- (۳۹) یوسف از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام روایت کرده که «عفو» را به مقدار نیاز تفسیر کرده‌اند.

۴۲۵- ۳۱۶۳۹- (۴۰) در روایت ابوبصیر، «عفو» به میانه‌روی تفسیر شده است.

۴۲۶- ۳۱۶۴۰- (۴۱) رفاعه از امام صادق علیه السلام روایت می کند:

«هرگاه خداوند- تبارک و تعالی- بر شـما بخشـید، پس شـما [نیز] ببخشـید و هر گاه از شما بازداشت، امساک کنید و در بخشش با خداوند به رقابت نپردازید؛ چرا که او بخشنده‌تر است.»

« ۱» ۴۲۷- ۳۱۶۴۱- (۴۲) ابن سنان از امام صادق علیه السلام روایت می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«هر کس در معیشت میانه‌روی کند، خداوند به او روزی می‌دهد و هر کس زیاده‌روی کند، خداوند محرومش می کند.»

۴۲۸- ۳۱۶۴۲- (۴۳) عبدالله بن ابان می گوید: «از امام موسی بن جعفر علیهما السلام دربارۀ نفقۀ خانواده پرسیدم.

امام علیه السلام فرمود:

مابین دو امر ناپسند؛ اسراف و سخت‌گیری.»

۴۲۹- ۳۱۶۴۳- (۴۴) عیاشی می گوید: «دربارۀ نفقۀ خانواده‌ام، از امام رضا علیه السلام درخواست اجازه کردم.

امام علیه السلام فرمود: بین دو امر ناپسند!

---

(۱). مرحوم فیض در توضیـح حـدیث می‌فرمایـد: «و [نخواهیـد] با زحمت خداوند را به بخشـندگی وادار کنید؛ چرا که او به شـما و آنچه به صلاح شماست، آگاهتر است؛ پس منع او از شما بخششی از خداست فوق دیگر بخشش‌ها.» الوافی ۱۰/ ۴۹۹.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۲۵۷

عیاشی گفت: فدایت گردم! نه، به خدا سوگند! دو چیز ناپسند را نمی‌شناسم!

امام علیه السلام فرمود: آری، خداوند تو را رحمت کند. آیا نمی‌دانی خداوند اسراف را ناپسند شمرده و سخت‌گیری را ناپسند دانسته و فرموده:

[بندگان رحمان] ... و کسانی هستند، که هر گاه انفاق می‌کنند، زیاده‌روی و سخت‌گیری نمی‌کنند و میان این دو روش میانه‌رو هستند.»

۴۳۰- ۳۱۶۴۵- (۴۵) ابن ابی یعفور و یوسف بن عمار از امام صادق علیه السلام روایت می‌کنند که فرمود: «همانا اسراف از برکت می‌کاهد.»

۴۳۱- ۳۱۶۴۶- (۴۶) محمد بن سنان روایت می‌کند که: «امام موسی بن جعفر علیهما السلام در تفسیر آیهٔ: و میان این دو روش میانه‌رو هستند، فرمود: قوام یعنی متعارف و شناخته شده. و در تفسیر آیهٔ:

توانگر به اندازهٔ توانش و تنگدست در حدّ قدرتش، کالایی در حدّ متعارف و این بر نیکوکاران ثابت و لازم است.

امام فرمود: به اندازهٔ خانواده‌اش و هزینهٔ آنان؛ آن مقداری که مصلحت او و خانواده‌اش در آن است.

خداوند کسی را مکلف نمی‌کند مگر به اندازه‌ای که به وی بخشیده.»

۴۳۲- ۳۱۶۴۷- (۴۷) عمار بن ابی عاصم روایت می‌کند که امام صادق علیه السلام فرمود:

«چهار گروه دعای‌شان مستجاب نمی‌شود: یکی از آن‌ها کسی است که مالی دارد و آن را تباه می‌کند، آن‌گاه می‌گوید: پرودگارا! به من روزی بده!

خداوند می‌فرماید: آیا دستور میانه‌روی به تو ندادم!»

۴۳۳- ۳۱۶۴۸- (۴۸) علی علیه السلام فرمود: «هدر دادن مال، عین نیازمندی است.»

۴۳۴- ۳۱۶۴۹- (۴۹) و فرمود: «هر گاه خداوند خیر و خوبی بنده‌ای را بخواهد، میانه‌روی و تدبیر نیکو را به او الهام می‌کند و از تدبیر بد و اسراف، او را دور می‌دارد.»

۴۳۵- ۳۱۶۵۰- (۵۰) و فرمود: «خود را به بی‌نیازی از مردم بیارایید و از اسراف و به هدر دادن دوری کنید.»

۴۳۶ - ۳۱۶۵۱- (۵۱) و فرمود: «زیاده‌روی را واگذار! زیرا بخشش اسراف کننده ستایش نمی‌شود و فقرش مورد ترحم قرار نمی‌گیرد.»

۴۳۷- ۳۱۶۵۲- (۵۲) و فرمود: «اسراف، سبب فقر است.»

۴۳۸- ۳۱۶۵۳- (۵۳) و فرمود: «از برترین شرافت، خودداری از هدر دادن و اسراف است.»

۴۳۹- ۳۱۶۵۴- (۵۴) و فرمود: «بیچاره اسراف کننده! چه دور است از اصلاح نفس خویش و جبران کارهایش.»

۴۴۰- ۳۱۶۵۵- (۵۵) در کتاب العوالی آمده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «نه خودداری [از انفاق] و نه اسراف، نه بخل و نه به اتلاف.»

۴۴۱- ۳۱۶۵۶- (۵۶) در کتاب اعلام الدین آمده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «برترین مردم بنده‌ای است که از دنیا به اندازهٔ نیاز برگیرد و با عفاف همراه گردد و برای مسافرت توشه برگیرد و آمادهٔ حرکت شود.»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۲۵۹

۴۴۲- ۳۱۶۵۷- (۵۷) و نیز در همان کتاب از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود:

«و بپرهیزید از پرخوری؛ چرا که پرخوری با سخت کردن دل، قلب را مسموم، عضوها را در اطاعت خدا کُند و بی‌حال و امیال را از

شنیدن پند و اندرز کر می‌کند. و بپرهیزید از نگاه‌های غیر ضرور؛ زیرا تمایلات را پراکنده می‌کند و غفلت و بی‌خبری می‌زاید. و بپرهیزید از این‌که طمع را شعار دل‌های‌تان قرار دهید؛ زیرا قلب را به حرص و آز شدید در هم می‌آمیزد و با مُهر دوستی دنیا قلب را مُهر می‌زند، و دوستی دنیا کلید هر پلیدی و سرچشمهٔ هر گناه و سبب نابودی هر نیکی است.»

۴۴۳- ۳۱۶۵۸- (۵۸) عبدالله بن سنان در تفسیر آیهٔ:

[و بندگان رحمان] ... و کسانی هستند که هر گاه انفاق می‌کنند، زیاده‌روی و سخت‌گیری نمی‌کنند و میان این دو روش میانه‌رو هستند، دستش را گشود و انگشتانش را از یکدیگر باز و اندکی خم کرد و در تفسیر این سخن خداوند: و دستت را به طور کامل نگشا، دستش را گشود و گفت: «این گونه [مقصود است] و گفت: قوام، آن چیزی است که از میان انگشتان فرو می‌ریزد و در کف دست مقداری از آن باقی می‌ماند.»

۴۴۴- ۳۱۶۵۹- (۵۹) عبدالملک بن عمرو احول می‌گوید: «امام صادق علیه السلام این آیه را تلاوت فرمود:

[بندگان خدای رحمان] ... و کسانی هستند که هر گاه انفاق می‌کنند، زیاده‌روی و سخت‌گیری نمی‌کنند و میان این دو میانه‌رو هستند.

آن‌گاه مشتی سنگ‌ریزه برداشت و آن‌ها را با دستش گرفت و فرمود: این تنگ گرفتن است که خداوند در قرآن فرموده. سپس مشت دیگری سنگ‌ریزه برداشت و با دستش همهٔ آن‌ها را رها کرد و فرمود: این اسراف است. سپس مشت دیگری سنگ‌ریزه برداشت و مقداری از آن‌ها را رها کرد و مقداری را نگه داشت و فرمود: این میانه‌روی است.»

۴۴۵- ۳۱۶۶۱- (۶۰) در آیهٔ: و دستت را به گردنت زنجیر نکن و آن را به طور کامل نگشا، که در این صورت نکوهیده و محسور می‌مانی.

عمر بن یزید از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که: «آن حضرت «احسار» را نیازمندی تفسیر نموده است.»

۴۴۶- ۳۱۶۶۲- (۶۱) محمد بن یزید از امام صادق علیه السلام از پیامبر اکرم علیه السلام روایت می‌کند که آن: «حضرت «احسار» را در آیهٔ فوق به تنگ گرفتن تفسیر کرده است.»

«۱» ۴۴۷- ۳۱۶۶۳- (۶۲) هشام بن مثنی می‌گوید: «مردی از امام صادق علیه السلام دربارهٔ این آیه سؤال کرد: و در روز برداشت، حق آن را بپردازید و زیاده‌روی نکنید؛ چرا که خداوند اسراف کنندگان را دوست ندارد.

امام علیه السلام یکی از انصار را نام برد و فرمود: فلانی کشاورزی داشت و هر گاه محصولش را برداشت می‌کرد، همهٔ آن را صدقه می‌داد و خود و خانواده‌اش دست خالی می‌ماندند. پس خداوند این روش را اسراف قرار داد.»

---

(۱). بنا بر این معنای «محسوراً» در آیه، در فشار قرار داده شده می‌شود؛ که با تفسیری که حدیث پیشین ارایه داد، تطابق کامل دارد.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۲۶۱

۴۴۸- ۳۱۶۶۴- (۶۳) ابوبصیر روایت می‌کند که امام صادق علیه السلام فرمود:

«چه بسا تهیدستی اسرافکارتر از توانگر است؛ زیرا توانگر از آنچه به وی عنایت شده انفاق می‌کند و تهیدست از غیر آنچه به وی بخشیده شده» «۱».

۴۴۹- ۳۱۶۶۵- (۶۴) حسین بن عثمان بن شریک با واسطه روایت می‌کند که امام صادق علیه السلام فرمود: «چه بسا تهیدستی اسرافکارتر از توانگری است؛ زیرا توانگر از آنچه خداوند به وی بخشیده انفاق می‌کند و تهیدست از آنچه در اختیارش نیست.»

۴۵۰- ۳۱۶۶۶- (۶۵) در کتاب العوالی آمده است: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

در اسراف هیچ خیری نیست و در خیر، هیچ اسرافی نیست.»

۴۵۱- ۳۱۶۶۷- (۶۶) بشر بن مروان می گوید: «نزد امام صادق علیه السلام رفتیم. امام علیه السلام دستور داد مقداری خرما آوردند. یکی از حاضران پس از خوردن خرما، خواست هسته‌اش را به کناری پرتاب کند، ناگهان امام علیه السلام دستش را گرفت و فرمود: چنین نکن؛ زیرا این کار هدر دادن است و البته خداوند فساد و تباهی را دوست ندارد.»

۴۵۲- ۳۱۶۶۸- (۶۷) عبدالرحمان بن حجاج می گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ این سخن خداوند سؤال کردم: و به شدت از زیاده‌روی و هدردادن بپرهیز! امام علیه السلام فرمود: هر کس چیزی را در غیر پیروی خدا مصرف کند، او هدردهنده و مسرف است و هر کس در راه خیر انفاق کند، او میانه‌روست.»

۴۵۳- ۳۱۶۶۹- (۶۸) ابوبصیر می گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ این سخن خداوند سؤال کردم: و به شدت از زیاده‌روی و هدر دادن بپرهیز! امام علیه السلام فرمود:

شخصی دارایی‌اش را می‌بخشد و این کار، او را دست‌خالی باقی می گذارد.

ابوبصیر گفت: پس اسراف در حلال نیز هست؟ امام علیه السلام فرمود: آری!»

۴۵۴- ۳۱۶۷۰- (۶۹) ابواسحاق باواسطه از امام سجاد علیه السلام روایت می کند که امیر مؤمنان فرمود: «اسراف‌کننده سه نشانه دارد: غذایی بالاتر از شأنش می‌خورد، لباسی بالاتر از موقعیتش می‌پوشد و آنچه به وی تعلق ندارد، می‌خرد.»

حماد بن عیسی از امام صادق علیه السلام نظیر این حدیث را- با اختلاف در ترتیب- در سفارش‌های لقمان به فرزندش آورده است.

۴۵۵- ۳۱۶۷۱- (۷۰) در کتاب دعائم الاسلام در تفسیر این سخن خداوند: و به شدت از هدردادن و زیاده‌روی بپرهیز! از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: «در پیروی خدا هدر دادن نیست.»

۴۵۶- ۳۱۶۷۲- (۷۱) در کتاب غرر الحکم و درر الکلم آمده است که علی علیه السلام فرمود:

«اسراف در هر چیز نکوهیده است مگر در کارهای نیک.»

---

(۱). شاید مقصود از حدیث این باشد که توانگر به دلیل پرداخت نفقهٔ خانواده‌اش، اختیار سایر اموالش را دارد ولی تهیدست به دلیل عدم پرداخت نفقهٔ خانواده‌اش، اختیار اموالش را ندارد و هر چه انفاق کند از اموال دیگران است- م.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۲۶۳

۴۵۷- ۳۱۶۷۳- (۷۲) و فرمود: «بدانید، که بخشش این مال در ناحق هدردادن و اسراف است.»

۴۵۸- ۳۱۶۷۴- (۷۳) و فرمود: «نیازمندترین مردم کسی است که در حال توانگری و وسعت مال بر خود سخت گیرد و برای دیگران باقی گذارد.»

۴۵۹- ۳۱۶۷۵- (۷۴) و فرمود: «اسراف در هر چیز نکوهیده است، مگر در کارهای نیک و نهایت تلاش در پیروی خدا.»

۴۶۰- ۳۱۶۷۶- (۷۵) و فرمود: «هر چه از میانه‌روی بگذرد، اسراف است.»

۴۶۱- ۳۱۶۷۷- (۷۶) و فرمود: «بیش از نیاز، اسراف است.»

۴۶۲- ۳۱۶۷۸- (۷۷) در کتاب عدة الداعی آمده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«هر کس به هدر دهد، خداوند او را نیازمند می کند.»

۴۶۳- ۳۱۶۷۹- (۷۸) در کتاب مکارم الاخلاق آمده است که امام صادق علیه السلام فرمود:

«اگر کسی هزار درهم برای غذایی بپردازد و یک مؤمن از آن بخورد، اسراف به شمار نمی‌آید.»

۴۶۴- ۳۱۶۸۰- (۷۹) روایت شده: «اگر غذایی یکصد هزار درهم تمام شود و سپس یک نفر مؤمن از آن بخورد، اسراف به شمار نمی آید.»

۴۶۵ – ۳۱۶۸۱- (۸۰) امام حسن علیه السلام فرمود: «اگر همهٔ دنیا به صورت یک لقمه شود و سپس برای کسی که با اخلاص خداوند را می‌پرستد، بخورانم، خود را دربارهٔ او مقصر می‌دانم و اگر همه چیز را از کافر بازدارم تا از گرسنگی و تشنگی در آستانهٔ مرگ قرار گیرد و در این حال جرعه آبی به وی بنوشانم، خود را اسرافکار به‌شمار می آورم.»

۴۶۶ – ۳۱۶۸۲- (۸۱) از علی علیه السلام روایت شده که فرمود: «اندازه‌گیری و برنامه‌ریزی نیمی از زندگی و اندوه نیمی از پیری است. شخص میانه‌رو نیازمند نمی‌شود.»

۴۶۷ – ۳۱۶۸۳- (۸۲) از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود:

«میانه‌روی نیمی از زندگی است و شخص میانه‌رو نیازمند نمی‌شود.»

در حدیث سماعه گذشت: «هر کس- بدون اسراف- غله‌اش برای خوراک، پوشاک و سایر نیازهای خود و خانواده‌اش کافی نباشد، البته زکات برایش حلال است.»

«۱» در حدیث عامر گذشت: «... آن‌گاه امام علیه السلام دستور داد کیسه‌ای از درهم آوردند. دستش را داخل آن کرد و مشتی درهم به او داد و فرمود: از خدا بترس و اسراف و سخت‌گیری نکن و میان این دو روش میانه‌رو باش. همانا ولخرجی و به هدر دادن از اسراف است. خداوند متعال می‌فرماید: به شدت از زیاده‌روی و به هدر دادن بپرهیز. «۲»

---

(۱). ب ۳ مستحقان زکات، حدیث ۶.

(۲). ب ۱ حقوق مستحب مالی، حدیث ۱۳.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۲۶۵

در احادیث متعددی از باب ۴۲ راندن درخواست کمک‌کننده متناسب با مطالب مورد بحث گذشت.

در حدیث زراره گذشت: «اندازه‌گیری و برنامه‌ریزی، نیمی از زندگی است و شخص میانه‌رو هرگز فقیر نمی‌شود!» «۱»

و در احادیث باب ۱۰ فضایل حج، مناسب با موضوع بحث گذشت.

در حدیث ابن ابی یعفور گذشت: «هیچ هزینه‌ای از هزینهٔ میانه و متعادل، نزد خداوند محبوب‌تر نیست و او اسراف را دشمن دارد مگر در حج و عمره.» «۲»

در حدیث اسحاق گذشت: «اگر هر یک از شما- هنگام سود بردن- بخشی از آن را کنار بگذارد و بگوید این برای حج و هنگامی که چنین کرد و زمان حج فرارسید و هزینهٔ سفرش آماده گردید و خدا خواست، پس خارج می‌شود.» «۳»

در حدیث ابومخنف گذشت: «هر کس در میان شما مالی دارد، پس بپرهیزد از فساد و تباهی؛ زیرا بخشیدن آن در راه ناحق اسراف و هدردادن است.» «۴»

در حدیث ابوخالد گذشت: «گناهانی که پرده را بر می‌دارد، گرفتن وام بدون تصمیم پرداخت و هدر دادن مال در راه باطل است.» «۵»

در حدیث اسحاق گذشت: «مؤمن، کم‌هزینه و برنامه‌ریزِ خوبی برای زندگی است.» «۶»

در حدیث زهری گذشت: «محبوب‌ترین چیزها نزد خداوند سه چیز است: میانه‌روی در حال توانگری ....» «۷»

و بنگر باب ۳۳ از باب‌های دعا؛ چرا که در آن باب متناسب با این بحث مطالبی وجود دارد.

و در حدیث ابن حفص گذشت: «اندازه‌گیری و برنامه‌ریزی نیکو در زندگی از مردانگی است.» «۸»

و در حدیث فضل گذشت: «هرکس اندازه‌گیری و برنامه‌ریزی ندارد، مال ندارد.» «۹»

---

(۱). ب ۷ فضایل حج، حدیث ۲۸.

(۲). ب ۱۰ فضایل حج، حدیث ۷.

(۳). ب ۱۳ فضایل حج، حدیث ۱.

(۴). ب ۶۸ جهاد با نفس دشمن، حدیث ۲.

(۵). ب ۱۲ جهاد با نفس، حدیث ۲۷.

(۶). ب ۶۴ جهاد با نفس، حدیث ۴۴.

(۷). ب ۱۱ امر به معروف، حدیث ۱۱.

(۸). ب ۳۶ مسافرت، حدیث ۷.

(۹). ب ۸ پوشاک، حدیث ۱۱.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۲۶۷

و بنگر سایر احادیث باب ۸ و باب ۲۰ از باب‌های پوشاک و باب ۱۸ از باب‌های حیوانات را که با موضوع بحث تناسب دارد؛ به ویژه حدیث ابان که در آن آمده است: «ولی مال متعلق به خداست، که نزد اشخاص به امانت می‌گذارد و به آنان اجازه می‌دهد در حدّ متوسط بخورند، بیاشامند، بپوشند، ازدواج کنند و مرکب سوار شوند ....»

«۱» و در حدیث مسعده از امام صادق علیه السلام گذشت: «... آنان را از اسراف و سخت‌گیری بازداشت بلکه حد متوسط میان این دو [را به آنان دستور داد]، نه این‌که همهٔ اموالش را ببخشد و آن‌گاه دعا کند که خداوند به او روزی دهد؛ که دعایش مستجاب نمی‌شود ... و کسی که خداوند مال بسیاری به او ارزانی کرده، پس آن‌ها را مصرف کند و آن‌گاه به درگاه خداوند روی آورد و دعا کند که پروردگارا به من روزی بده! پس خداوند می‌فرماید: «آیا روزی گسترده به تو ندادم، پس چرا میانه‌روی نکردی، آن‌گونه که به تو دستور دادم؟» «۲»

در باب آینده، مطالب مناسب با این بحث خواهد آمد.

و در حدیث معتب خواهد آمد: «ای معتب! نیمی از غذای خانوادهٔ مرا از جو و نیم دیگر از گندم قرار بده. البته خداوند تعالی می‌داند که من می‌توانم به خانواده‌ام از گندم مرغوب غذا دهم ولی دوست دارم خداوند مشاهده کند که من در زندگی به خوبی اندازه‌گیری و برنامه‌ریزی می‌کنم.» «۳»

و در حدیث علوان خواهد آمد: «اندازه‌گیری و برنامه‌ریزی، نیمی از زندگی است.» «۴»

باب ۲۱ در آنچه بدن را اصلاح می‌کند، اسراف نیست

۴۶۸- ۳۱۶۸۴- (۱) اسحاق بن عبد العزیز از برخی شیعیان روایت می‌کند که امام صادق علیه السلام فرمود: «ما در راه مکه بودیم که تصمیم به احرام گرفتیم. پس داروی حمام استفاده کردیم، ولی از نخاله‌های آرد چیزی همراه نداشتیم، تا پس از استفاده از نوره، به بدن‌مان بمالیم، از این رو ناچار آرد به بدن‌مان مالیدیم.

راوی می‌گوید: از این سخن امام علیه السلام حالتی به من دست داد که خداوند به آن آگاه است. امام علیه السلام [با مشاهدهٔ این حالت در من] پرسید: آیا از اسراف بیمناکی؟

گفتم: آری!

امام علیه السلام فرمود: در آنچه که بدن را اصلاح می‌کند، اسراف نیست. چه بسا من دستور می‌دهم آرد الک شده را با روغن زیتون مخلوط کنند و آن را به بدنم می‌مالم. همانا اسراف در چیزی است که

(۱). ب ۱۸ حیوانات، حدیث ۴.

(۲). ۲۲/ ب ۱۷ طلب روزی، حدیث ۱۴ (۳۱۵۴۳).

(۳). ۲۳/ ب ۴۸ مستحبات تجارت، حدیث ۶.

(۴). ب ۹ ازدواج، حدیث ۳۰.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۲۶۹

مال را تباه کند و به بدن زیان برساند.

راوی پرسید: سخت‌گیری چیست؟

امام علیه السلام فرمود: خوردن نان و نمک، در حالی که قدرت بر چیز دیگر داری!

راوی گفت: پس میانه‌روی چسیت؟

امام علیه السلام فرمود: [خوردن] نان و گوشت و شیر و سرکه و روغن؛ یکبار این و یکبار آن.»

در حدیث اسحاق بن عبدالعزیز از نظیر این حدیث تا جملهٔ «به بدن زیان برساند»، پیشتر گذشت.

«۱» و سایر احادیث باب ۲۵ از باب‌های آداب حمام و باب ۴ از باب‌های عطر را بنگر.

باب ۲۲ ثواب کسی که میوه و مانند آن را ببیند و قادر بر خرید آن نباشد و صبر کند

۴۶۹- ۳۱۶۸۵- (۱) محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری با واسطه روایت می‌کند که امام صادق علیه السلام به برخی یارانش فرمود: «آیا وارد بازار نمی‌شوی؟ آیا مشاهده نمی‌کنی میوه و دیگر چیزهای مورد علاقه‌ات فروخته می‌شود؟ [و تو قدرت بر خرید آن‌ها نداری]؟

راوی گفت: آری، به خدا سوگند!

امام علیه السلام فرمود: آگاه باش آنچه می‌بینی و توان خریدش را نداری و بر آن بردباری می‌کنی، در برابر آن برایت حسنه‌ای است.»

۴۷۰- ۳۱۶۸۶- (۲) روایت شده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حدیثی دربارهٔ ویژگی برادرانش که پس از وی خواهند آمد، فرمود:

«ای ابوذر! اگر یکی از آنان به یکی از لذت‌های دنیا تمایل پیدا کند آن‌گاه خویشتن‌داری کند و آن را نجوید، پاداش وی در برابر تذکر خانواده‌اش و اندوه و آه وی این است که در مقابل هر نَفَس دو هزار هزار [/ دو میلیون] حسنه خداوند به وی پاداش می‌دهد و دو هزار هزار [/ دو میلیون] گناه از وی می‌زداید و دو هزار هزار [/ دو میلیون] درجه‌اش [مقامش] را بالا می‌برد ...»

(۱). ب ۲۵ آداب حمام، حدیث ۵.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۲۷۱

باب ۲۳ استحباب انتخاب تجارت از اسباب رزق، با رعایت واجبات واین که نه دهم رزق در تجارت است. و ترک تجارت مکروه است. و خرید مستحب است اگر چه گران باشد. و این‌که تاجر ترسو، محروم و تاجر جسور، مرزوق است

خداوند متعال می‌فرماید:

ای کسانی که ایمان آوردید، هر گاه تا سررسید معین به یکدیگر وام دادید، پس آن را بنویسید ... مگر آن‌که داد و ستدی نقدی باشد که میان خود دست به دست می‌کنید ...

«۱». ای کسانی که ایمان آوردید، در اموال‌تان بیهوده و ناروا تصرف نکنید مگر آن‌که بر اساس تجارتی با رضایت شما باشد «۲».

بگو: اگر پدران و فرزندان و برادران و همسران و خاندان‌تان و اموالی که گرد آورده‌اید و تجارتی که از بی‌رونقی آن بیمناکید و مسکن‌های مورد پسندتان از خدا و پیامبرش و جهاد در راه او نزد شما دوستدارتر است، پس منتظر باشید تا دستور خدا فرارسد و خداوند گروه فاسقان را هدایت نمی‌کند «۳».

مردانی که هیچ تجارت و سوداگری آنان را از یاد خدا و برپاداشتن نماز و پرداخت زکات به خود مشغول نمی‌کند. از روزی بیمناکند که در آن دل‌ها و چشم‌ها زیر و رو می‌شود «۴».

و هنگامی که تجارت یا سرگرمی را دیدند به سوی آن شتافتند و تو را ایستاده رها کردند. بگو:

آنچه نزد خداست، بهتر از سرگرمی و تجارت است و خداوند بهترین روزی‌دهندگان است «۵».

۴۷۱- ۳۱۶۸۷- (۱) معلی بن خنیس می‌گوید: «امام صادق علیه السلام مرا مشاهده کرد که دیر به بازار می‌روم. امام فرمود: «بامداد به سوی سربلندی‌ات بشتاب.»

۴۷۲- ۳۱۶۸۸- (۲) هشام بن احمر می‌گوید: «امام موسی بن جعفر علیه السلام به مصادف فرمود: بامداد به سوی سربلندی‌ات بشتاب.» مقصود امام علیه السلام بازار است.

۴۷۳- ۳۱۶۸۹- (۳) علی بن عقبه می‌گوید: «امام صادق علیه السلام به یکی از دوستدارانش فرمود: ای بندهٔ خدا! سربلندی‌ات را حفظ کن.

وی پرسید: سربلندی من در چیست؟

امام علیه السلام فرمود: بامداد به بازار رفتن و نفس خود را بزرگ داشتن!»

و نیز به یکی دیگر از دوستدارانش فرمود: «چه شده است که بامداد رفتن به سوی سربلندی‌ات را رها کرده‌ای؟

وی پاسخ داد: می‌خواهم در تشییع جنازه‌ای شرکت کنم!

امام علیه السلام فرمود: پس رفتن به سوی سربلندی‌ات را بعدازظهر رها نکن!»

---

(۱). بقره ۲/ ۲۸۲.

(۲). نساء ۴/ ۲۹.

(۳). توبه ۹/ ۲۴.

(۴). نور ۲۴/ ۳۷.

(۵). جمعه ۶۲/ ۱۱.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۲۷۳

۴۷۴- ۳۱۶۹۰- (۴) روح از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«نُه دهم روزی در تجارت است.»

۴۷۵- ۳۱۶۹۱- (۵) زید بن علی از پدرش امام سجاد علیه السلام از پدرش امام حسین علیه السلام از پدرش علی بن ابی طالب علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حدیث پیشین را با اضافهٔ این جمله روایت کرده است: «و بقیهٔ آن در گوسفندداری است.»

۴۷۶- ۳۱۶۹۲- (۶) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «روزی، ده بخش است؛ نُه تای آن در تجارت است (و یکی در غیر آن).»

۴۷۷- ۳۱۶۹۳- (۷) عبدالمؤمن انصاری از امام باقر علیه السلام روایت می کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «برکت ده بخش است؛ نُه دهم آن در تجارت و یک دهم دیگر در پوست‌هاست.»

«۱» ۴۷۸- ۳۱۶۹۴- (۸) فضل بن ابی قرّه از امام صادق علیه السلام روایت می کند: «گروهی از مسلمانان غیر عرب خدمت علی علیه السلام آمدند و گفتند: «ما از این اعراب نزد شما شکایت می کنیم. همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله بخشش‌ها را میان ما و آن‌ها به طور مساوی تقسیم می کرده و سلمان و بلال و صهیب را به ازدواج درآورد ولی این‌ها دربارهٔ ما از این کار خودداری می کنند و می گویند ما چنین نمی کنیم.

علی علیه السلام به سوی اعراب رفت و دربارهٔ مسلمانان غیر عرب با آن‌ها سخن گفت ولی عرب‌ها فریاد برآوردند: ای ابوالحسن علیه السلام، ما از این کار خودداری می کنیم! ما از این کار خودداری می کنیم!

علی علیه السلام [از میان آنان] بیرون رفت، درحالی که از شدت خشم، عبایش را بر زمین می کشید و به [غیر اعراب] می گفت: ای گروه غیر عرب! این‌ها با شما همانند یهودیان و مسیحیان رفتار می کنند. با زنان‌تان ازدواج می کنند ولی به شما زن نمی‌دهند و مثل آنچه می گیرند به شما نمی‌دهند. پس به تجارت روی آورید، خداوند به شما برکت دهد، همانا من از رسول خدا علیه السلام شنیدم که فرمود:

روزی ده بخش است؛ نه بخش آن در تجارت و یکی در غیر آن است.»

بخش پایانی حدیث از جمله: «به تجارت روی آورید ...» در کتاب من لا یحضر الفقیه نیز آمده است.

---

(۱). مرحوم صدوق پس از بیان این حدیث می‌فرماید: «مقصود از پوست‌ها گوسفند است و حدیثی که از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که نه دهم روزی در تجارت و بخش دیگر در گوسفند است»، این مطلب را تأیید می کند.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۲۷۵

۴۷۹- ۳۱۶۹۵- (۹) ابوامامه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می کند که فرمود:

«خیر و خوبی ده بخش است؛ برترین آن‌ها تجارت است، هنگامی که حق بگیرد و حق بدهد!»

۴۸۰- ۳۱۶۹۶- (۱۰) محمد بن مسلم از امام صادق علیه السلام روایت می کند که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «به تجارت بپردازید؛ زیرا تجارت شما را از اموال مردم بی‌نیاز می کند.»

۴۸۱- ۳۱۶۹۷- (۱۱) محمد زعفرانی از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود:

«هر کس به دنبال تجارت رود، از مردم بی‌نیاز می‌شود.

راوی گفت: هر چند عیالوار باشد؟

امام علیه السلام فرمود: هر چند عیالوار باشد؛ همانا نه دهم روزی در تجارت است.»

۴۸۲- ۳۱۶۹۸- (۱۲) امام صادق علیه السلام فرمود:

«هر کس با تجارت همراه شود، از مردم بی‌نیاز می‌شود.»

۴۸۳- ۳۱۶۹۹- (۱۳) عبدالله بن عباس روایت می کند، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«باید تلاش و کوشش کنید؛ زیرا آزادشدگان‌تان در تجارت از شما پیشی می گیرند!

ای گروه قریش! همانا برکت در تجارت است و خداوند دمساز با آن را تهیدست نمی کند مگر تاجر قَسَم‌خورده را.»

۴۸۴- ۳۱۷۰۰- (۱۴) ابوالفتوح رازی در تفسیرش از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می کند که فرمود: «پاک‌ترین چیزی که

انسان و فرزندان‌شان می‌خورند، از دست‌رنج‌شان است.»

۴۸۵- ۳۱۷۰۱- (۱۵) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام از علی علیه السلام روایت کرده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هر گاه یکی از شما تنگدست گردید، پس باید از خانه‌اش بیرون رود و در جستجوی فضل خدا و روزی در زمین به گردش و مسافرت بپردازد و خود و خانواده‌اش را اندوهگین نسازد.»

۴۸۶- ۳۱۷۰۲- (۱۶) شخصی از امام صادق علیه السلام درخواست کرد در پیشگاه خدا برای وی دعا کند تا خدا در آسایش به وی روزی دهد. امام علیه السلام فرمود: «من برای تو دعا نمی‌کنم. آن‌گونه که به تو دستور داده شده، به جستجوی روزی بپرداز!»

و فرمود: «شایسته است در طلب روزی، گرمای تابش خورشید بر بدن شخص مسلمان برسد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۲۷۷

۴۸۷- ۳۱۷۰۳- (۱۷) در کتاب دعائم الاسلام آمده است: «در نبرد تبوک پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به جوان چالاکی برخورد کرد که تعداد معدودی شتر فربه را به جلو هدایت می‌کرد. یاران پیامبر صلی الله علیه و آله با مشاهدهٔ آن جوان به آن حضرت گفتند:

بهتر و مناسب‌تر بود که چالاکی این جوان و فربهی شترانش در راه خدا به کار گرفته می‌شد!

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آن جوان را فراخواند و فرمود: به من بگو با این شترانت چه کار می‌کنی؟

آن جوان گفت: «ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! من خانواده و همسر دارم و با این شتران نفقهٔ آنان را به دست می‌آورم و از کمک خواستن از مردم بی‌نیازشان می‌کنم و بدهکاری‌های خود را می‌پردازم!

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: با کار دیگری چطوری؟

جوان گفت: نه! وقتی آن جوان رفت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

اگر راست گفته باشد، پاداشی همانند پاداش رزمنده [در راه خدا] و پاداش حج‌گزار و پاداش عمره‌گزار خواهد داشت.»

۴۸۸- ۳۱۷۰۴- (۱۸) از امیر مؤمنان علیه السلام روایت شده که فرمود: «افتخار کننده به خود، بهتر از افتخار کننده به پدرش است؛ البته من بهتر از پدرم هستم و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از پدرش شریف‌تر است و ابراهیم علیه السلام از [پدرش] تارخ شریف‌تر بود.

از امام علیه السلام سؤال شد: افتخار به چیست؟

امام علیه السلام فرمود: به یکی از سه چیز: ثروتی آشکار یا ادبی برتر یا حرفه و صنعتی که انسان از آن شرمگین نباشد.»

۴۸۹- ۳۱۷۰۵- (۱۹) در کتاب دعائم الاسلام آمده است که امام صادق علیه السلام به یکی از یارانش فرمود: «به من رسیده که تو از خویشانت بسیار غیبت می‌کنی؟

آن مرد گفت: آری، فدایت گردم!

امام علیه السلام پرسید: آن‌ها کجا هستند؟

آن مرد گفت: در اهواز و فارس!

امام علیه السلام پرسید: به چه کاری مشغولند؟

وی پاسخ داد: در پی تجارت و دنیا هستند!

امام فرمود: بنگر، هر گاه چیزی از دنیا را طلب کردی و به آن دست نیافتی پس به یاد آور که خداوند از میان آنان دینش را مخصوص تو گردانید و ولایت ما را بر تو منت نهاد و به یاد آور بلاهایی را که از تو دور گردانید؛ چرا که گذران عمر و جان در این‌ها شایسته‌تر است تا آنچه از دنیا از دست داده‌ای.»

۴۹۰- ۳۱۷۰۶- (۲۰) ابن بکیر با واسطه از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: «تجارت بر عقل می‌افزاید.»

۴۹۱- ۳۱۷۰۷- (۲۱) در تفسیر علی بن ابراهیم آمده است: «... سپس خداوند ماجرای مریم علیها السلام را بازگو کرد ... آن‌گاه جبرئیل به مریم ندا داد: درخت خرما را به شدت به سوی خود تکان ده «۱». یعنی درخت خرمای خشک را تکان بده! پس مریم آن را تکان داد. [پس از صدور این دستور، مریم از محل آن درخت بی‌خبر بود و برای یافتن آن به پرس‌وجو افتاد] در آن روز بازار برپا بود. بافندگان به سوی مریم علیها السلام آمدند. در آن زمان بافندگی بهترین و شریف‌ترین شغل‌ها بود. آنان سوار بر قاطرهای سیاه و سفید به آن سوی آمدند. مریم علیها السلام از آنان پرسید: درخت خرمای خشک کجاست؟

بافندگان مریم علیها السلام را مسخره کردند و از خود راندند. مریم علیها السلام به آنان گفت: خداوند کارتان را کساد و بی‌رونق نماید و شما را در میان مردم ننگ و عار قرار دهد. پس از آن گروهی تاجر به آنجا آمدند. [مریم علیها السلام از آنان محل درخت را پرسید.] تاجران او را به محل درخت خرمای خشک راهنمایی کردند. مریم علیها السلام به آنان گفت: خداوند به کارتان برکت دهد و مردم را به شما نیازمند کند.»

---

(۱). مریم ۱۹/ ۲۵.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۲۷۹

۴۹۲- ۳۱۷۰۸- (۲۲) از امیر مؤمنان علیه السلام روایت شده که در بیان راه‌های معیشت مردم فرموده است: «... و روش تجارت در این سخن خداوند بیان شده است: ای کسانی که ایمان آوردید، هر گاه تا زمان معین به یکدیگر وامی دادید آن را بنویسید ... «۱». پس خداوند سبحان چگونگی خرید کالا- را در سفر و وطن و چگونگی تجارت را به آنان آموزش داد؛ چرا که تجارت از راه‌های معاش و گذران زندگانی است.»

۴۹۳- ۳۱۷۰۹- (۲۳) حماد بن عثمان روایت می کند که امام صادق علیه السلام فرمود: «ترک تجارت از عقل می کاهد.»

۴۹۴- ۳۱۷۱۰- (۲۴) معاذ بن کثیر به امام صادق علیه السلام عرض کرد: «من توانگر شده‌ام؛ آیا تجارت را رها کنم؟

امام علیه السلام فرمود:

اگر چنین کنی، عقلت کاهش می‌یابد.» یا سخنی شبیه به این فرمود.

۴۹۵- ۳۱۷۱۱- (۲۵) اسباط بن سالم می گوید: «روزی نزد امام صادق علیه السلام بودم که وی سراغ معاذِ کرباس فروش را گرفت. به امام علیه السلام گفته شد: تجارت را رها کرده است.

امام علیه السلام فرمود: کار شیطان است! کار شیطان است! به درستی که هر کس تجارت را رها کند، دو سوم عقلش کاهش می‌یابد. آیا نمی‌داند که رسول خدا صلی الله علیه و آله از یکی از کاروان‌های شام [جنسی] خرید، با آن تجارت کرد و سود برد و بدهی خود را پرداخت کرد؟»

۴۹۶- ۳۱۷۱۲- (۲۶) اسباط بن سالم می گوید: «نزد امام صادق علیه السلام رفتم. امام علیه السلام پرسید: عمر بن مسلم چه کرد؟ من گفتم: خوب است ولی تجارت را رها کرده است. امام علیه السلام سه مرتبه فرمود: کار شیطان است! آیا نمی‌داند که رسول خدا صلی الله علیه و آله از کاروان شام خرید کرد و از آن به مقداری سود برد که بدهی‌اش را پرداخت و در میان خویشاوندانش تقسیم کرد. خداوند می‌فرماید: مردانی که هیچ تجارت و سوداگری آنان را از یاد خدا و برپاداشتن نماز باز نمی‌دارد ...

بروجری، آقا حسین طباطبایی - مترجمان: حسینیان قمی، مهدی - صبوری، م، منابع فقه شیعه، ۳۱ جلد، انتشارات فرهنگ سبز، تهران - ایران، اول، ۱۴۲۹ ه ق

منابع فقه شیعه؛ ج۲۲، ص: ۲۷۹

افسانه سرایان می‌گویند: گروهی [که قرآن را ستوده] تجارت نمی‌کردند. دروغ می‌گویند بلکه آنان نماز را در وقت خود ترک نمی‌کردند و این برتر است از کسی که در نماز حاضر می‌شود و تجارت نمی‌کند.»

---

(۱). بقره ۲/ ۲۸۲.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۲۸۱

۴۹۷- ۳۱۷۱۳- (۲۷) معاذ لباس‌فروش می‌گوید: «امام صادق علیه السلام به من فرمود: ای معاذ! در تجارت سست شدی بلکه از آن کناره گرفته‌ای!

معاذ گفت: در تجارت سست نشده‌ام و از آن کناره‌گیری نکرده‌ام.

امام علیه السلام فرمود: پس تو را چه شده است؟

گفتم: منتظر قیام شما هستم [یا منتظر دستور مجدد شما برای تجارت هستم]- این ماجرا مربوط به زمان کشته شدن ولید بن عبدالملک بود- و من مال بسیاری دارم که در اختیارم هست و به احدی بدهکار نیستم و گمان نمی‌کنم که تا پایان عمرم نیز تمام شود.»

امام علیه السلام فرمود: تجارت را رها نکن؛ زیرا ترک آن عقل را از بین می‌برد. برای خانواده‌ات تلاش کن و بپرهیز از این‌که آنان برای تو کار و تلاش کنند.

سخن امام علیه السلام در پایان حدیث در کتاب مقنع نیز آمده است؛ با این تفاوت که به جای «برای خانواده‌ات تلاش کن»، «بر خانواده‌ات توسعه بده و رفاه بیشتر آنان را فراهم کن»، آمده است.

۴۹۸- ۳۱۷۱۴- (۲۸) امام صادق علیه السلام فرمود: «ترک تجارت عقل را از بین می‌برد.»

۴۹۹- ۳۱۷۱۵- (۲۹) معاذ بن کثیرِ لباس‌فروش به امام صادق علیه السلام عرض کرد: «اموالی در اختیار دارم و تصمیم گرفته‌ام بازار را رها کنم. امام علیه السلام فرمود: در این صورت نظرت از ارزش و اعتبار ساقط می‌شود و در هیچ موردی از تو درخواست کمک نمی‌شود.»

۵۰۰- ۳۱۷۱۶- (۳۰) امام صادق علیه السلام به فضیل بن یسار فرمود: «به چه کاری مشغولی؟

فضیل پاسخ داد: امروز [این روزها] به کاری مشغول نیستم!

امام علیه السلام فرمود: این‌گونه است که اموال‌تان از بین می‌رود و اوضاع بر شما سخت می‌شود.»

۵۰۱- ۳۱۷۱۷- (۳۱) فضیل بن یسار می‌گوید: «به امام صادق علیه السلام عرض کردم: من از تجارت کناره گرفته‌ام و از آن دست برداشته‌ام!

امام علیه السلام فرمود: چرا؟ آیا ناتوانی؟ این‌گونه است که اموال‌تان از میان می‌رود. از تجارت دست برندارید و فضل خدا را بجویید.»

۵۰۲- ۳۱۷۱۸- (۳۲) فضل بن ابی قرّه می‌گوید: «نزد امام صادق علیه السلام بودم که آن حضرت دربارهٔ شخصی سؤال کرد و فرمود: چه چیز مانع وی از برگزاری حج شده است؟

پاسخ داده شد: رها کردن تجارت و تنگدستی (کم‌کاری).

امام علیه السلام که تا آن زمان تکیه داده بود [با شنیدن این سخن] به طور مستقیم نشست و فرمود:

تجارت را رها نکنید که حقیر و بی‌ارزش می‌شوید. تجارت کنید تا خداوند به شما برکت دهد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۲۸۳

۵۰۳- ۳۱۷۱۹- (۳۳) برید عِجلی به پدرزنش محمد بن مسلم گفت: «تصمیم به انجام کاری گرفته‌ام. از امام صادق علیه السلام برای من دربارهٔ آن بپرس! مردم نزد من اموالی دارند و من با آن‌ها تجارت می‌کنم. تصمیم گرفته‌ام از دنیا ببرم و همهٔ آن اموال را به صاحبانش تحویل دهم.

محمد بن مسلم ماجرا را برای امام صادق بازگو کرد و پرسید: درباره او چه نظری دارید؟

امام علیه السلام فرمود: ای محمد! آیا می‌خواهد با دستانش به غارت اموالش بپردازد. [آیا خود می‌خواهد به جنگ با خویش رود] نه [چنین اجازه‌ای به وی نمی‌دهم] بلکه با توکل بر خدا، داد و ستد نماید.»

۵۰۴- ۳۱۷۲۰- (۳۴) فضیل بن یسار به امام صادق علیه السلام عرض کرد: «من تجارت را رها کرده‌ام! امام علیه السلام فرمود: چنین نکن. درِ مغازه‌ات را باز کن، بساط کارت را بگستران و از خدا- پروردگارت- درخواست روزی کن!»

۵۰۵- ۳۱۷۲۱- (۳۵) امام صادق علیه السلام از یکی از یارانش دربارهٔ کسب و کارش پرسید. وی پاسخ داد: «فدایت گردم! از تجارت دست برداشتم!

امام علیه السلام پرسید: و چرا؟

آن مرد گفت: به خاطر انتظار قیام و حکومت شما!

امام علیه السلام فرمود: این از شما شگفت‌آورتر است! اموال‌تان نابود می‌شود. از تجارت دست برندار و فضل و بخشش خدای را بجوی. درِ مغازه‌ات را باز کن، بساط کارت را بگستران و از پروردگارت درخواست روزی کن!»

۵۰۶- ۳۱۷۲۲- (۳۶) روح بن عبدالرحیم روایت می‌کند که در تفسیر آیهٔ: مردانی که هیچ تجارت و سوداگری آنان را از یاد خدا باز نمی‌دارد، امام صادق علیه السلام فرمود: آنان تاجران هستند که هر گاه وقت نماز فرامی‌رسد، تجارت را رها می‌کنند و به سوی نماز می‌روند. پاداش آنان بزرگ‌تر از کسی است که تجارت نکند.»

۵۰۷- ۳۱۷۲۳- (۳۷) در کتاب فقه الرضا آمده است:

«و هنگامی که مشغول تجارت بودی و وقت نماز فرارسید، پس تجارت تو را از نماز بازندارد؛ زیرا خداوند در توصیف و ستایش گروهی فرمود:

مردانی که هیچ تجارت و سوداگری آنان را از یاد خدا باز نمی‌دارد.

آن گروه تجارت می‌کنند و آن هنگام که وقت نماز فرارسد، تجارت را رها می‌کنند و نماز را برپای می‌دارند. پاداش این‌ها بزرگ‌تر از پاداش کسی است که تجارت نمی‌کند و نماز می‌گزارد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۲۸۵

۵۰۸- ۳۱۷۲۴- (۳۸) علی بن عقبه می‌گوید: «ابوخطاب- پیش از انحراف- پرسش‌های شیعیان را خدمت امام علیه السلام می‌برد و پاسخ آن‌ها را به ایشان می‌رساند. وی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: بخرید هرچند با قیمت گران؛ زیرا روزی. با خرید [و فروش] فرود می‌آید.»

۵۰۹- ۳۱۷۲۵- (۳۹) محمد بن سلامه قضاعی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: «تاجر ترسو، محروم است و تاجر بی‌باک، مرزوق.»

باب ۲۴ استحباب سرمایه دادن به دیگران برای تجارت

۵۱۰- ۳۱۷۲۶- (۱) محمد بن عذافر می‌گوید: «امام صادق علیه السلام هزار و هفتصد دینار به پدرم داد و فرمود: با این پول برای من تجارت کن! سپس افزود:

آگاه باش که من به سود آن رغبتی نـدارم- هرچند سود نیز چیز دوست داشـتنی است- بلکه من دوست دارم خداوند مرا در معرض فایده‌هایش مشاهده کند.

پـدرم گفت: صد دینار سود بردم، آن‌گاه با امام علیه السـلام دیدار کردم و گفتم: «صد دینار برای تو سود بردم. امام علیه السـلام از این خبر بسیار خوشحال شد و فرمود:

آن را بر سرمایه‌ام بیفزا!

محمد می‌گوید: پدرم مرد و پول امام صادق علیه السلام در دستش باقی بود. پس امام علیه السلام طی نامه‌ای به من نوشت: خداوند مـا و تو را عافیت دهـد! من نزد ابومحمـد هزار و هشـتصد دینار دارم. این پول را به وی دادم تا با آن تجارت کنـد. آن را به عمر بن یزید تحویل بده!

محمد می‌گوید: وقتی در نوشـته‌های پدرم نگاه کردم، مشاهده کردم در آن نوشـته است هزار هفتصد دینار از ابوموسـی «۱» نزد من است که برای وی یکصد دینار تجارت شده و سود داشته است.

عبدالله بن سنان و عمر بن یزید او را می‌شناسند.»

۵۱۱- ۳۱۷۲۷- (۲) محمد بن عذافر از پدرش روایت می‌کند که امام صادق علیه السلام هفتصد دینار به وی داد و فرمود:

«ای عـذافر! ایـن پـول را در کـاری مصـرف کـن و من این کـار را از روی حرص انجـام نمی‌دهم؛ بلکه دوست دارم خداونـد مرا در معرض فایده‌هایش مشاهده کند.

عـذافر می‌گویـد: من صد دینار از آن سود بردم و در حال طواف به امام علیه السـلام عرض کردم: فدایت گردم! خداوند از آن پول صد دینار روزی کرد!

امام علیه السلام فرمود: آن را بر سرمایه‌ام بیفزا!»

---

(۱). مقصود امام صادق علیه السـلام است؛ زیرا یکی از فرزنـدان وی موسـی است. شایـد از روی تقیه این‌گونه نوشته باشـد. مرآت العقول ۱۹/ ۲۰.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۲۸۷

باب ۲۵ استحباب انتخاب شغل و کار با دست و خوردن و انفاق از دسترنج

خداوند تعالی می‌فرماید:

به راستی از جانب خویش هـدیه‌ای به داود بخشـیدیم [و گفتیم] ای کوه‌ها و پرنـدگان با وی همصـدا شویـد و آهن را برای وی نرم کردیم؛

که زره‌های فراخ بساز و حلقه‌ها را درست انـدازه‌گیری کن و کارهای شایسـته انجام دهیـد؛ زیرا من به آنچه انجام می‌دهید، آگاهم «۱».

و در آن باغ‌هایی از خرما و انگور قرار دادیم و در آن چشمه‌ها را جاری ساختیم.

تا از میوه‌های آن و دسترنج‌شان بخورند. پس آیا سپاسگزاری نمی‌کنند «۲»؟

و همانا او بی‌نیاز و خشنود می‌کند «۳».

۵۱۲- ۳۱۷۲۸- (۱) زید شحّام روایت می‌کند که امام صادق علیه السلام فرمود:

«به تحقیق، امیر مؤمنان علیه السلام هزار برده از دسترنج خویش آزاد کرد.»

۵۱۳- ۳۱۷۲۹- (۲) فضل بن ابی قرّه از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«امیر مؤمنان علیه السلام پیوسته بیل می‌زد و زمین‌ها را آباد می‌کرد. و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هسته‌ها را با دهان می‌مکید و می‌کاشت. پس در همان زمان [رشد می‌کرد] و خرما بر آن آشکار می‌شد و همانا امیر مؤمنان علیه السلام هزار برده از مال و دسترنج خویش آزاد کرد.»

۵۱۴- ۳۱۷۳۰- (۳) در کتاب دعائم الاسلام آمده است:

«امیر مؤمنان علیه السلام با دست کار می‌کرد و در راه خدا جهاد می‌نمود و سهم خود را از غنایم دریافت می‌کرد. به تحقیق [روزی] آن حضرت همراه قطار شتری با بار هستهٔ خرما مشاهده شد. از امام علیه السلام سؤال شد: ای ابوالحسن، این‌ها چیست؟ علی علیه السلام پاسخ داد: اگر خدا بخواهد، درخت خرماست! پس آن‌ها را کاشت و [حتی] یکی از آن‌ها به هدر نرفت. و در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و [نیز] از وقتی که ادارهٔ امور مردم را در اختیار گرفت تا پایان عمر، پیوسته در حال جهاد و نبرد در راه خدا بود. و در فواصل میان آن در مزرعه‌ها و نخلستان‌های خویش کار می‌کرد، تا این‌که هزار برده، همه را از دسترنج خویش آزاد کرد.»

---

(۱). سبا ۳۴/ ۱۱- ۱۰.

(۲). یس ۳۶/ ۳۵- ۳۴.

(۳). نجم ۵۳/ ۴۸.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۲۸۹

۵۱۵- ۳۱۷۳۱- (۴) محمد بن عبدالله بن حسن مثنی به امام صادق علیه السلام گفت: «من داناتر، بخشنده‌تر و دلیرتر از تو هستم! امام علیه السلام فرمود: این‌که گفتی داناتر از من هستی، به تحقیق جدّ من و جدّ تو هزار برده از دسترنج خویش آزاد کرد. پس آن‌ها را برای من نام ببر و اگر مایل باشی من آن‌ها را تا آدم برای تو نام ببرم، این کار را انجام دهم ...».

۵۱۶- ۳۱۷۳۲- (۵) روایت شده که «هر گاه امیر مؤمنان از جهاد و نبرد در راه خدا آسوده می‌شد به آموزش مردم و داوری میان آنان می‌پرداخت و هر گاه از این کار نیز فراغت می‌یافت، در باغی که داشت مشغول کار کردن با دست می‌شد و با این حال ذکر خدا نیز بر زبانش جاری بود.»

۵۱۷- ۳۱۷۳۳- (۶) هشام بن سالم از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«امیر مؤمنان علیه السلام هیزم جمع می‌کرد و آب می‌آورد و جاروب می‌کرد و فاطمه آسیا می‌کرد و خمیر می‌نمود و نان می‌پخت.»

۵۱۸- ۳۱۷۳۴- (۷) نجم از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«فاطمه علیها السلام کارِ خانه، خمیر کردن، نان پختن و جار و کردن را برای علی علیه السلام تضمین کرد و علی علیه السلام کارهای بیرون خانه از هیزم آوردن و نان و غذا آوردن را برای فاطمه علیها السلام به عهده گرفت.»

۵۱۹- ۳۱۷۳۵- (۸) از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود:

«هر کس از دسترنج خویش نان خورد، بسان برق جهنده از صراط می‌گذرد.»

۵۲۰- ۳۱۷۳۶- (۹) و فرمود:

«هر کس از دسترنج حلال خویش نان خورد، درهای بهشت بر رویش گشوده می‌شود و از هر یک که بخواهد، وارد می‌شود.»

۵۲۱- ۳۱۷۳۷- (۱۰) و فرمود:

«هر کس از دسترنج خویش خورد، خداوند با رحمت و مهربانی به وی نگاه می کند و سپس هرگز او را عذاب نمی کند.»

۵۲۲- ۳۱۷۳۸- (۱۱) و فرمود:

«هر کس از دسترنج خویش خورد، در روز قیامت در شمار پیامبران خواهد بود و پاداش پیامبران را دریافت خواهد نمود.»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۲۹۱

۵۲۳- ۳۱۷۳۹- (۱۲) عامر از امام باقر علیه السلام روایت می کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هنگامی که خداوند آدم علیه السلام را از بهشت فرود آورد، به وی دستور داد با دست کشاورزی کند و پس از نعمت‌های بهشتی از دسترنج خویش بخورد ...».

۵۲۴- ۳۱۷۴۰- (۱۳) امیر مؤمنان علیه السلام در نهج البلاغه می‌فرماید:

«بی گمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به عنوان الگو و راهنمای تو بر نکوهیدگی، عیب‌ها، رسوایی‌ها و زشتی‌های دنیا کافی است؛ چرا که دنیا از هر سو از وی گرفته شد و برای غیر او گسترده و آماده گردید. پیامبر صلی الله علیه و آله را از خوردن شیر دنیا باز داشتند و از زیورهای آن منع کردند و اگر خواهی موسی- همسخن خدا- را دومین الگو و راهنما معرفی کنم! آنجا که گفت: پروردگارا! همانا من به خیری که تو به سویم فرو فرستی، نیازمندم «۱».

به خدا سوگند! وی جز نانی برای خوردن از خدا درخواست نکرد! چرا که او [مدت‌ها] علف می‌خورد؛ به طوری که- از شدت لاغری و آب شدن گوشت بدنش- رنگ سبز علف از زیر پوست نازك شکمش آشکار بود.

و اگر بخواهی داود علیه السلام- نی‌نواز و خوانندهٔ اهل بهشت- را به عنوان سومین الگو و سرمشق معرفی کنم! بی گمان وی با دست خویش از برگ خرما زنبیل می‌بافت و از همنشینانش می‌پرسید:

کدامتان عهده‌دار فروش آن می‌شوید؟

و از بهای آن، نان جوینی می‌خورد ...».

۵۲۵- ۳۱۷۴۱- (۱۴) روایت شده که حواریون عیسی علیه السلام به دنبال وی می‌رفتند و هر گاه گرسنه می‌شدند، می گفتند: «ای روح خدا! گرسنه‌ایم!

عیسی علیه السلام نیز در هر کجا که بودند- کوه یا دشت- با دست به زمین می‌زد و برای هر کدام دو قرص نان بیرون می‌آورد و آنان می‌خوردند.

و هر گاه احساس تشنگی می کردند، می گفتند: ای روح خدا! تشنه‌ایم! عیسی علیه السلام نیز در هر کجا که بودند- کوه یا دشت- با دست به زمین می‌زد و آب بیرون می‌آورد و حواریون می‌نوشیدند.

حواریون به عیسی علیه السلام گفتند: چه کسی از ما برتر است؟ هر گاه بخواهیم به ما غذا می‌دهی و هر گاه بخواهیم سیراب‌مان می کنی- در حالی که به تو ایمان آورده‌ایم و از تو پیروی می کنیم!

عیسی علیه السلام فرمود: برتر از شما کسی است که با دستانش کار کند و از کسب خویش خورد. از آن پس حواریون رختشویی را در قبال مزد، انجام می‌دادند.»

---

(۱). قصص ۲۸/ ۲۴.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۲۹۳

۵۲۶- ۳۱۷۴۲- (۱۵) فضل بن ابی قرّه از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: «خداوند به داود علیه السلام وحی فرستاد

که ای داود! اگر تو با دستانت کار می‌کردی و از بیت المال نمی‌خوردی، بندهٔ خوبی بودی!

داود علیه السلام چهل روز گریست تا خداوند به آهن وحی کرد که برای بندهٔ من داود علیه السلام نرم شو. پس خداوند آهن را برای وی نرم کرد و او در هر روز زره‌ای می‌ساخت و به هزار درهم می‌فروخت. داود علیه السلام سیصد و شصت زره ساخت و به سیصد و شصت هزار فروخت و از بیت‌المال بی‌نیاز گشت!»

۵۲۷- ۳۱۷۴۳- (۱۶) عمار سجستانی از امام صادق علیه السلام از پدرش- امام باقر علیه السلام- روایت می‌کند که فرمود:

«همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله سنگی را در راه قرار داد تا آب را از زمینش بازگرداند. به خدا سوگند! تاکنون هیچ شتر یا انسانی با آن برخورد نکرده است.»

۵۲۸- ۳۱۷۴۴- (۱۷) زراره می‌گوید: «شخصی نزد امام صادق آمد و گفت: من با دستانم نمی‌توانم کاری را به خوبی انجام دهم و تجارت را نیز به خوبی انجام نمی‌دهم. من انسانی محروم و نیازمند هستم.

امام علیه السلام فرمود: با سرت باربری کن و از مردم بی‌نیاز شو! به تحقیق پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سنگی بر روی شانه حمل کرد و آن را در دیوار یکی از باغ‌هایش قرار داد. آن سنگ هنوز در محل خود باقی است و ارتفاع آن معلوم نیست مگر این‌که (با معجزهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله) آنجا قرار دارد.»

۵۲۹- ۳۱۷۴۵- (۱۸) ابوعمرو شیبانی می‌گوید: «امام صادق علیه السلام را بیل به دست با لباس خشنی مشاهده کردم که در یکی از باغ‌هایش کار می‌کرد و عرق از پشتش می‌ریخت. به امام علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم! [بیل] را به من بده تا به جای تو کار کنم! امام فرمود:

من دوست دارم که انسان در طلب روزی از گرمای تابش خورشید آزار ببیند.»

۵۳۰- ۳۱۷۴۶- (۱۹) فضل بن ابی قرّه می‌گوید: «در حالی نزد امام صادق علیه السلام رفتیم که وی در یکی از باغ‌هایش کار می‌کرد. به امام علیه السلام گفتیم: فدایت گردیم؛ بگذار ما یا غلامان به جای تو کار کنیم! امام علیه السلام فرمود:

نه! مرا به حال خود واگذارید! من دوست دارم خداوند مرا در حال کار کردن با دست و طلب روزی حلال، با آزردن [نفس] خویش، مشاهده کند.»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۲۹۵

۵۳۱- ۳۱۷۴۷- (۲۰) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «برای شخص مسلمان شایسته است در جستجوی روزی، گرمای تابش خورشید بر او بتابد.»

۵۳۲- ۳۱۷۴۸- (۲۱) ابو بصیر روایت می‌کند که امام صادق علیه السلام فرمود:

«با این‌که من کسانی را دارم که به جای من کار کنند، با این حال در برخی مزارع خود به قدری کار می‌کنم تا عرق کنم؛ برای این‌که خداوند بداند من روزی حلال طلب می‌کنم.»

۵۳۳- ۳۱۷۴۹- (۲۲) اسماعیل بن جابر می‌گوید: «در یکی از باغ‌های امام صادق علیه السلام نزد وی رفتم. امام علیه السلام لباس شبیه کرباس بر تن داشت که از شدت تنگی گویا بر بدنش دوخته شده بود و در آن حال بیلی به دست گرفته بود و راه آب را باز می‌کرد.»

۵۳۴- ۳۱۷۵۰- (۲۳) علی بن ابی حمزه می‌گوید: «امام موسی بن جعفر علیهما السلام را مشاهده کردم که در زمینش کار می‌کرد و پاهایش در آب فرو رفته بود. به امام علیه السلام عرض کردم:

فدایت گردم! مردان کجا هستند؟ امام فرمود:

ای علی! کسی که از من و پدرم بهتر بود، با دست در زمینش کار می‌کرد!

علی بن ابی حمزه پرسید: او کیست؟

امام علیه السلام فرمود: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان علیه السلام و همهٔ پدرانم با دستان خود کار می‌کردند و این روش پیامبران، رسولان و شایستگان است.»

۵۳۵- ۳۱۷۵۱- (۲۴) سکونی از امام صادق علیه السلام از نیاکانش روایت می‌کند که امیر مؤمنان علیه السلام در تفسیر این سخن خدا: و به تحقیق او بی‌نیاز و خشنود می‌کند، فرمود: «هرکس را به معیشت خود بی‌نیاز و با دسترنجش خشنود می‌کند.»

۵۳۶- ۳۱۷۵۲- (۲۵) سعید بن جبیر می‌گوید: «از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سؤال شد: کدام کسب و درآمد انسان پاك‌تر است؟

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

کار کردن انسان با دست و هر معاملهٔ نیك و پسندیده [به دور از شبهه، دروغ و خیانت.]»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۲۹۷

۵۳۷- ۳۱۷۵۳- (۲۶) حسین بن علوان از امام صادق علیه السلام از پدرش امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که امیر مؤمنان پیوسته می‌فرمود:

«هرکس آب و خاك داشته باشد و نیازمند شود، پس خداوند او را [از رحمتش] دور گردانیده است [یا دور گرداند].»

۵۳۸- ۳۱۷۵۴- (۲۷) ابو عمر می‌گوید: «سلمان در زمانی که حاکم مداین بود، زنبیل می‌بافت، می‌فروخت و می‌خورد و می‌گفت: من دوست ندارم مگر این‌که از دسترنج خویش روزی خورم. وی زنبیل‌بافی را از مدینه فراگرفته بود.»

۵۳۹- ۳۱۷۵۵- (۲۸) سلمان در نامه‌ای در پاسخ به اعتراضات عمر به وی این‌گونه نوشت: «از سلمان آزاد شده پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به عمر بن خطاب ... و این‌که گفتی من به زنبیل‌بافی و خوردن نان جوین روی آورده‌ام، این‌ها از چیزهایی نیست که بر مؤمن عیب گرفته شود و به آن نکوهش گردد. به خدا سوگند! ای عمر! بی‌گمان خوردن نان جوین و زنبیل‌بافی و برکناری از غذاها و نوشیدنی‌های لذیذ و گوارا و دوری از غصب حق مؤمن و ادعای ناحق، نزد خدا و پیامبرش صلی الله علیه و آله برتر و محبوب‌تر است و به پرهیزگاری نزدیك‌تر. همانا شخص رسول خدا صلی الله علیه و آله را مشاهده کردم که هرگاه نان جوینی می‌یافت، با شادمانی آن را می‌خورد و ناراحت و خشمگین نمی‌شد ...»

۵۴۰- ۳۱۷۵۶- (۲۹) خالد طیالسی می‌گوید: «محمد بن مسلم از توانگران کوفه و بزرگان و بلندپایگان آن شهر بود.

وی نزد امام باقر علیه السلام می‌رفت. امام علیه السلام به وی فرمود: بشارت باد بر فروتنان! تواضع و فروتنی پیشه کن!

محمد بن مسلم با آن موقعیت اجتماعی [پس از بازگشت به کوفه] طبق خرمایی برداشت و در کنار مسجد مشغول خرما فروشی شد.

خویشاوندان وی [پس از آگاهی از این موضوع] نزد او آمدند و گفتند: ما را رسوا و بی آبرو کردی!

محمد بن مسلم پاسخ داد: سرورم به من دستوری داده است و من از جای خود حرکت نمی‌کنم تا این طبق خرما را بفروشم.

آنان گفتند: اگر از این کار خود دست بردار نیستی، دست کم در بازار آسیاب‌گران بنشین! سپس آسیابی به وی دادند و محمد بن مسلم بر در مغازه‌اش می‌نشست و آسیاب می‌کرد.»

۵۴۱- ۳۱۷۵۷- (۳۰) ابن عباس می‌گوید: «هرگاه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شخصی را مشاهده می‌کرد که از او خوشش می‌آمد، می‌پرسید: آیا این مرد شغل و حرفه‌ای دارد؟ و اگر پاسخ منفی می‌شنید، می‌فرمود: از چشمم افتاد!

و وقتی دلیل آن پرسیده می‌شد، پاسخ می‌داد: برای این‌که وقتی مؤمن حرفه و شغلی نداشته باشد، از دینش روزی می‌خورد.»

در احادیث باب ۱ از باب‌های طلب روزی، مناسب با این بحث گذشت و در احادیث باب ۱ و ۵ از باب‌های مزارعه، مطالبی مناسب با این بحث خواهد آمد.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۲۹۹

باب ۲۶ کراهت فروش زمین [عقار]، مگر این‌که از پول آن، مثل آن را بخرد و استحباب خرید زمین

۵۴۲- ۳۱۷۵۸- (۱) ابان بن عثمان می‌گوید: «امام صادق علیه السلام مرا فرا خواند و پرسید: آیا فلانی زمینش را فروخت؟ گفتم: آری! امام علیه السلام فرمود:

«در تورات ثبت است که هرکس زمین یا آبی را بفروشد و [پول آن را] در زمین یا آب مصرف نکند، پول آن نابود می‌شود.»

۵۴۳- ۳۱۷۵۹- (۲) مسمع می‌گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: زمینی دارم که درخواست خریدش از من می‌شود و مرا به فروش آن ترغیب و تشویق می‌کنند.

امام فرمود: ای ابو سیار! آیا نمی‌دانی که هرکس آب و خاک را بفروشد (و پولش را در آب و خاک مصرف نکند) آن پول بر باد می‌رود؟

مسمع گفت: فدایت گردم! من آن را به قیمت زیادی می‌فروشم و با آن زمین بزرگ‌تری خریداری می‌کنم.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد!»

۵۴۴- ۳۱۷۶۰- (۳) هشام بن احمد از امام کاظم علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «بهای عقار نابود می‌شود مگر آن‌که در ملک دیگر مثل آن مصرف شود.»

۵۴۵- ۳۱۷۶۱- (۴) امام کاظم علیه السلام از پدرش از جدش روایت فرمود:

«فروشندهٔ مزرعه محروم است و خریدار آن روزی داده شده است.»

۵۴۶- ۳۱۷۶۲- (۵) وهب حریری از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«خریدار زمین کشاورزی و عقار، روزی داده می‌شود و فروشنده‌اش محروم است.»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۳۰۱

۵۴۷- ۳۱۷۶۳- (۶) امام صادق علیه السلام فرمود:

«خریدار مزرعه و عقار، روزی داده می‌شود و فروشندهٔ آن محروم است.»

۵۴۸- ۳۱۷۶۴- (۷) زراره روایت می‌کند که امام صادق علیه السلام فرمود:

«انسان چیزی بی‌فایده‌تر از طلا و نقره برای وارثش باقی نمی‌گذارد.

زراره پرسید: در چهار دیواری- باغ و خانه- آن را مصرف کند.»

۵۴۹- ۳۱۷۶۵- (۸) مزارم می‌گوید: «امام صادق علیه السلام به مصادف- بردهٔ آزاد شده‌اش- فرمود: مزرعه و عقار بگیر؛ زیرا هر گاه بلا و مصیبتی بر انسان فرود آید و به یاد چیزی که خانواده‌اش را تأمین کند افتد، راحت‌تر جان می‌دهد.»

۵۵۰- ۳۱۷۶۶- (۹) معاویه بن عمار از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«هنگامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وارد مدینه شد، با پا [ی مبارک‌شان] دور خانه‌های آن را علامت گذاشت و گفت: خدایا! هرکس بخشی از آن را بفروشد، برایش مبارک نگردان!»

۵۵۱- ۳۱۷۶۷- (۱۰) معمد بن خلاد از امام کاظم علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«شخصی با قیافهٔ خیرخواهانه و نصیحت‌گرانه نزد امام صادق علیه السلام آمد و گفت: ای بو عبد اللّه! چرا اموال و املاک خود را تکه تکه و پراکنده قرار داده‌ای و حال آن‌که اگر در یک محل بود، کم هزینه‌تر و پرسودتر بود؟ امام صادق علیه السلام فرمود:

من آن‌ها را پراکنده و پاره پاره قرار دادم که اگر به این مال آسیبی رسد، دیگری سالم بماند و کیسهٔ پول همهٔ آن‌ها در یک جا

جمع باشد.»

در احادیث باب ۱ از باب‌های مزارعه، مطالبی مناسب این بحث خواهد آمد.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۳۰۳

باب ۲۷ استحباب انجام کارهای بزرگ بدون نیابت؛ مانند خریدن زمین، بردگان و شتر و نیابت گرفتن غیر آن‌ها و اختیار گرفتن کارهای شریف و اجتناب از کارهای پست

۵۵۲- ۳۱۷۶۸- (۱) یونس با واسطه از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«کارهای بزرگ را شخصاً به عهده بگیر و کارهای کوچک را به دیگران واگذار! راوی پرسید: نظیر خرید املاک و مشابه آن!»

۵۵۳- ۳۱۷۶۹- (۲) داود بن نعمان می‌گوید: «کمیت نزد امام صادق علیه السلام رفت و این شعر را برای امام علیه السلام خواند:

«خداوند امیال مرا خالص گرداند تا با تمام نیرو زه کمان را نکشم و تیرهایم به خطا نرود. [بدون آن‌که همهٔ تلاش و کوشش خود را به کار گیرم، به آرزوهایم دست یابم.]

امام صادق علیه السلام فرمود: این‌گونه نگو، بلکه بگو: با تمام نیرو زه کمان را بکشم و تیرهایم خطا نرود.

[همهٔ تلاش و کوشش خود را به کار گیرم و به آرزوهایم دست یابم.]

آن‌گاه امام علیه السلام فرمود: بی‌گمان خداوند کارهای شریف و بزرگ را دوست دارد و کارهای پست و دون را ناخوشنود دارد ...»

۵۵۴- ۳۱۷۷۰- (۳) امیر مؤمنان علیه السلام روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«خداوند بخشنده است و بخشندگی و کارهایِ شریف و بزرگ را دوست دارد و کارهای پست و حقیر را ناخشنود دارد. و بیشترین بزرگداشت و احترام به خداوند سه چیز است: احترام و بزرگداشت سپیدموی در اسلام، پیشوای عادل و عامل به قرآن بدون آن‌که وی از قرآن عدول و آن را تهی کند.»

۵۵۵- ۳۱۷۷۱- (۴) امام صادق علیه السلام به ارقط فرمود:

«بسیار در بازار نگرد و خرید چیزهای خرد و ناچیز را شخصا به عهده نگیر! زیرا برای شخص مسلمانِ شریف و دیندار شایسته نیست که خرید چیزهای خرد و کوچک را شخصا به عهده بگیرد، مگر سه چیز که شایسته است انسان دیندار و شریف شخصاً آن را معامله کند: املاک، بردگان و شتر.»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۳۰۵

۵۵۶- ۳۱۷۷۲- (۵) امام صادق علیه السلام به یکی از یارانش سفارش کرد و فرمود:

«بسیار در بازار نگرد ...» ادامهٔ حدیث مانند حدیث پیشین است تا جملهٔ «مگر سه چیز». آن‌گاه فرمود: «گوسفند و شتر و برده.» و امام صادق علیه السلام به یکی از یارانش- که مقداری سبزی در دست گرفته بود و به خانه می‌برد، فرمود:

«برای انسان شریف شایسته نیست که چیز کم ارزشی را حمل کند؛ برای این‌که دیگران نسبت به وی جرأت و جسارت می‌یابند!»

باب ۲۸ استحباب کار در خانه برای مرد و زن

۵۵۷- ۳۱۷۷۳- (۱) معاذ لباس فروش روایت می‌کند که امام صادق علیه السلام فرمود: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پیوسته بز خانواده‌اش را می‌دوشید.»

۵۵۸- ۳۱۷۷۴- (۲) علی علیه السلام می‌فرماید: «روزی فاطمه علیها السلام نزدیک اجاق نشسته بود و من عدس پاک می‌کردم. در این حال پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نزد ما آمد و فرمود:

ای ابوالحسن! پاسخ دادم: لبیک! ای رسول خدا صلی الله علیه و آله!

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: از من بشنو- و من جز به دستور پروردگارم سخن نمی‌گویم- هیچ مردی در خانه به همسرش کمک نمی‌کند مگر آن‌که در برابر هریک از موهای بدنش یک سال عبادت- روزه‌داری روزهایش و شب زنده‌داری شب‌هایش- برای اوست و خداوند پاداشی همانند پاداش صابران- داود پیامبر و یعقوب و عیسی- به وی عنایت می‌کند.

ای علی علیه السلام! هرکس در خانه- با خوشرویی- در خدمت اهل خانه‌اش باشد، خداوند تعالی نامش را در دیوان شهیدان ثبت می‌کند و در برابر هر شب و روز پاداش هزار شهید برای وی می‌نویسد و در برابر هر گام، پاداش یک حج و عمره برایش مقرر می‌کند و خداوند در برابر هریک از رگ‌های بدنش، شهری در بهشت به وی می‌بخشد.

ای علی! یک ساعت خدمت به خانواده بهتر از عبادت هزار سال و هزار حج و هزار عمره است و بهتر از آزاد کردن هزار برده و هزار بار جهاد و عیادت هزار مریض و هزار نماز جمعه و هزار تشییع جنازه و سیر کردن هزار گرسنه و پوشاندن هزار برهنه و اعزام هزار اسب در راه خداست و برای او بهتر از هزار دینار صدقه به بینوایان است و برای او بهتر از تلاوت تورات و انجیل و زبور و قرآن و خرید هزار اسیر و آزاد کردن آن‌هاست و برایش بهتر از بخشیدن هزار شتر به بینوایان است و از دنیا نمی‌رود تا جایگاهش را در بهشت را مشاهده کند.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۳۰۷

ای علی! هرکس در خدمتگزاری خانواده ترشرویی نکند، بدون حساب وارد بهشت می‌گردد.

ای علی! خدمت به خانواده، کفارهٔ گناهان کبیره، خاموش کنندهٔ آتش خشم پروردگار، مهریهٔ حورالعین، افزایندهٔ نیکی‌ها و درجات است.

ای علی! به خانواده خدمت نمی‌کند مگر صدّیق [همواره راست گفتار و راست کردار] یا شهید یا کسی که خداوند خیر دنیا و آخرتش را بخواهد.»

۵۵۹- ۳۱۷۷۵- (۳) ابو حمزه از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«در میان بنی اسرائیل مرد عابد و عارفی بود و همسرش هزینهٔ زندگی او را تأمین می‌کرد. آن مرد روزی نزد همسرش رفت و او مقداری نخ رشته شده به شوهرش داد. مرد عابد آن را به بازار برد ولی نتوانست با آن چیزی بخرد. پس به سوی دریا رفت. در آنجا ماهیگیری را دید که ماهی‌های بسیاری گرفته است. مرد عابد نخ‌ها را به او داد و گفت: در تور ماهیگیری‌ات از این‌ها استفاده کن! مرد ماهیگیر نیز یک ماهی به او داد. مرد عابد ماهی را گرفت و نزد همسرش برد. وقتی شکم آن را شکافت مرواریدی در آن یافت و آن را به بیست هزار درهم فروخت.»

در حدیث هشام بن سالم گذشت: «امیر مؤمنان علیه السلام هیزم جمع می‌کرد و خانه را جارو می‌کرد و فاطمه آرد آسیا می‌کرد، خمیر می‌نمود و نان می‌پخت.»

«۱» و در احادیث باب ۲۹ از باب‌های نزدیکی با زنان، مطالبی که بر این بحث دلالت می‌کند؛ خواهد آمد.

باب ۲۹ استحباب معامله با کسی که در خیر و نعمت بزرگ شده و این‌که هرکس در فقر به دنیا آید، توانگری او را سرکش می‌کند

۵۶۰- ۳۱۷۷۶- (۱) ظریف بن ناصح روایت می‌کند که امام صادق علیه السلام فرمود:

«جز با کسی که در نعمت بزرگ شده، معاشرت و معامله نکنید!»

(۱). ۲۲/ ۱۶۹ ب ۲۵ از باب‌های طلب روزی حدیث ۶.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۳۰۹

۵۶۱- ۳۱۷۷۷- (۲) مرحوم شهید اول در کتاب الدرهٔ الباهرهٔ از امام کاظم علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هرکس فقر و تنگدستی او را به دنیا آورد، توانگری او را به سرکشی و تکبر وا می‌دارد.»

باب ۳۰ استحباب رفع نیازها در روز و کراهت آن در شب

۵۶۲- ۳۱۷۷۸- (۱) عبد اللّه بن فضل نوفلی با واسطه از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هرگاه خواستید به دنبال نیازها و کارهای‌تان بروید، پس در روز آن‌ها را بجویید؛ زیرا خداوند شرم را در چشمان قرار داد و هر گاه خواستید ازدواج کنید، پس در شب ازدواج کنید؛ زیرا خداوند می‌فرماید: شب را مایهٔ آرامش قرار داد.»

در حدیث میسر «۱» این سخن خواهد آمد:

«و هیچ نیازی را در شب نجوی؛ زیرا شب تاریک است. سپس فرمود:

«برای که آن کس آید، حق بزرگی است و برای دوست هم حق بزرگی است.»

باب ۳۱ استحباب تغییر مسیر بازگشت از رفت

گذشت که ابن بزیع به امام رضا علیه السلام عرض کرد: «روایت می‌کنند که هر گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله در راهی گام بر می‌داشت، از آن به راه دیگری باز می‌گشت. آیا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این‌گونه عمل می‌کرد؟

امام علیه السلام فرمود: آری! من هم فراوان این چنین می‌کنم! تو [نیز] این‌گونه عمل کن. آن‌گاه امام علیه السلام فرمود: بدان که این کار، روزی تو را زیاد می‌کند.» «۲»

بخش پایانی باب ۴۷ را بنگر؛ زیرا با این بحث مناسبت دارد.

(۱). باب ۴۷ از باب‌های مسافرت، حدیث ۱.

(۲). باب ۴۷ از باب‌های مسافرت، حدیث ۱.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۳۱۱

باب ۳۲ استحباب طلب روزی در مصر و کراهت ماندن در آن

۵۶۳- ۳۱۷۷۹- (۱) علی بن اسباط از شخصی روایت می‌کند که: «نزد امام صادق علیه السلام نام مصر را به میان آوردم.

امام علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرد که فرمود:

در آنجا روزی بجویید و در پی ماندن نباشید. آن‌گاه امام صادق علیه السلام فرمود: مصر، شهر مرگ است.

کوتاهی عمر برای آن مقدّر شده است.»

۵۶۴- ۳۱۷۸۰- (۲) ابو ابراهیم موصلی به امام صادق علیه السلام عرض کرد: «دلم هوای مصر کرده است.

امام علیه السلام فرمود: تو را با مصر چه کار؟ آیا نمی‌دانی که مصر شهر مرگ است؟ ابو ابراهیم می‌گوید:

گمـان نمی‌کنم امـام علیه السـلام سـخن دیگری فرموده باشـد، مگر این جمله که فرمود: کوتاه‌ترین مردم از نظر عمر به مصـر رانـده می‌شوند.»

۵۶۵- ۳۱۷۸۱- (۳) یحیی بن عبداللّه بن حسن با واسطه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: «به مصر بروید و به دنبال ماندن در آنجا نباشید.»

راوی می‌گوید: «گمان نمی‌کنم پیامبر صـلی الله علیه و آله سخن دیگری فرموده باشد مگر این جمله: ماندن در آنجا سبب بی‌غیرتی نسبت به ناموس می‌شود.»

۵۶۶ - ۳۱۷۸۲- (۴) داود رقی از امـام صـادق علیـه السـلام روایت می‌کنـد که امـام بـاقر علیه السـلام پیوسـته می‌فرمـود: «چه خـوب سرزمینی است شام! و اهل آن در این زمان چه بد مردمی هسـتند! و چه بد شـهری است مصر! بدان که، آنجا زندان قوم بنی اسرائیل است که خداونـد بر ایشان خشم گرفت و بنی اسـرائیل تنها به دلیل خشم خـدا از نافرمانی او وارد مصـر شدنـد؛ زیرا خداوند به آنان فرمود: به سرزمین مقدسی که خداوند برای‌تان مقرر کرد، وارد شوید.

مقصود سرزمین شام است، ولی بنی اسرائیل از ورود به شام خودداری و نافرمانی کردند؛ پس چهل سال در زمین سرگردان بودند و تنها پس از توبهٔ بنی اسرائیل و خشنودی خداوند از ایشان از سرزمین مصر بیرون رفتند و وارد سرزمین شام شدند ...»

۵۶۷ - ۳۱۷۸۳- (۵) داود رقی از امـام صـادق علیه السـلام روایت می‌کنـد که امـام بـاقر علیه السـلام همـواره می‌فرمـود: «چه خـوب سرزمینی است شام! ...»

ادامهٔ این حدیث، همانند حدیث پیشین است و در ادامهٔ آن می‌افزاید:

«برای من ناخوشایند است از غذایی بخورم که در ظروف سـفالی مصر پخته شده است و دوست ندارم سرم را با گِل مصر بشویم؛ از بیم آن‌که خاک آن مرا خوار و ذلیل کند و غیرتم را نابود کند.»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۳۱۳

فصل دوم کسب‌های حلال و حرام

اشاره

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۳۱۵

باب ۱ وجوب اجتناب از حرام و حرمت کسب با محرّمات و جواز کسب با مباحات و مباح بودن صنایع و حرفه‌ها و رعایت تقوا و امانت

۵۶۸- ۳۱۷۸۴- (۱) ابو عبداللّه با واسطه از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«ترسناک‌ترین چیزی کـه پس از خـود بر امتم از آن بیمنـاکم، این کسب‌هـای حرام، امیـال و شـهوت‌های پوشـیده و ربـاخواری «۱» است.»

مرحوم فیض کاشـانی به جـای واژه «الربـا»، «الریـاء» آورده است و در لسان العرب می‌گویـد: «در حـدیث آمـده است: «ان اخوف ما اخاف علیکم الریاء و الشهوهٔ الخفیهٔ». ابو عبید می‌گوید: «برخی از مردم آن را به شـهوت جنسـی و دیگر امیال تفسیر کرده‌اند و نظر من این است که اختصاص به مورد مشخصـی ندارد و هرگونه گناهی را که انجام دهنده‌اش آن را مخفی کند و بر آن اصرار ورزد، شامل می‌شود. پس مقصود از آن پافشاری است؛ هرچند آن را انجام ندهد.» آن‌گاه در این‌باره نظرات دیگری را بیان می‌کند.

۵۶۹- ۳۱۷۸۵- (۲) خداونـد متعال می‌فرماید: به سوی کارهایی که انجام داده‌اند روی می‌آوریم و آن‌ها را به گرد و غباری پراکنده

در هوا تبدیل می‌کنیم.

ابن ابی عمیر از برخی دوستانش از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که در تفسیر این آیه فرمود:

«حتی اگر کارهای ایشان سفیدتر از پارچه‌های مصری باشد، خداوند به آن‌ها می‌گوید: غبار شوید! و این به دلیل آن است که هر گاه معاملهٔ حرامی مرسوم و متداول می‌شود، به سوی آن روی می‌آورند.»

---

(۱). علامه مجلسی بدون اشاره به نسخه دیگری از آن، «والریاء» نقل کرده است؛ مرآت العقول ۱۹/ ۸۸.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۳۱۷

۵۷۰- ۳۱۷۸۶- (۳) حذیفه بن یمان با واسطه از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود:

«در روز قیامت گروهی آورده می‌شوند که کارهای نیک‌شان بسان کوه‌هاست. پس خداوند آن اعمال را به گرد و غباری پراکنده در هوا تبدیل می‌کند و دستور می‌دهد آن‌ها را به سوی آتش ببرند!

سلمان گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله این افراد را برای ما توصیف کن!

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: بدان که، آنان روزه می‌گیرند و نماز می‌خوانند و از شب [با عبادت] نیرو و توشه بر می‌گیرند ولی وقتی چیز حرامی بر آنان عرضه می‌شود به سویش شتاب می‌کنند.»

۵۷۱- ۳۱۷۸۷- (۴) سماعه روایت می‌کند که امام صادق علیه السلام فرمود:

«کسی که مال مؤمنی را از راه حرام بخورد، دوستدار من نیست!»

۵۷۲- ۳۱۷۸۸- (۵) عبداللّه بن قاسم جعفری از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«دنیا- تنها از راه حلال خالص- خود را برای گروهی آراست؛ ولی آن‌ها بدان اعتنایی نکردند و به راه خود رفتند. سپس دنیا- از راه حلال و شبهه- خود را برای گروهی دیگر آراست و آنان گفتند:

«ما نیازی به شبهه نداریم!» و از حلال بر خود گسترش دادند. سپس برای گروه سومی- از راه حرام و شبهه- خود را زینت داد و آنان گفتند: «ما نیازی به حرام نداریم!» و از شبهه بر هم انباشتند. سپس دنیا خود را- تنها از راه حرام- برای گروهی زیور کرد و آنان به جستجوی آن پرداختند ولی نیافتند. و مؤمن در دنیا بسان انسان مضطرّ مصرف می‌کند.»

۵۷۳- ۳۱۷۸۹- (۶) عبید بن زراره روایت می‌کند که امام صادق علیه السلام فرمود:

«[آثار] کسب حرام در نسل آشکار می‌شود.»

۵۷۴- ۳۱۷۹۰- (۷) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«خوشا به حال کسی که درآمدش پاک است، نهادش صالح، ظاهرش نیکو و سرشتش درست.

خوشا به حال کسی که بدون نافرمانی، مالی را از مؤمنان به دست آورد و بدون گناه مصرف کند و با آن بر بینوایان انفاق نماید.»

نظیر این حدیث در روایت ابو مریم گذشت.

«۱» ۵۷۵- ۳۱۷۹۱- (۸) امام کاظم علیه السلام به داود صرمی فرمود:

«ای داود! همانا حرام زیاد نمی‌شود و اگر زیاد شود، در آن برکت نیست و آنچه از آن انفاق کند، پاداش نمی‌برد و آنچه پس از خود بر جای گذارد، توشه‌اش به سوی آتش خواهد بود.»

---

(۱). باب ۴۴ از باب‌های جهاد با نفس، حدیث ۲۴.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۳۱۹

۵۷۶- ۳۱۷۹۲- (۹) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«هرکس مال حرامی به دست آورد، او را به سوی آتش می‌برد (توشهٔ وی به سوی آتش خواهد بود.)

۵۷۷- ۳۱۷۹۳- (۱۰) ابو قلابه روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«... هرکس مالی از راه حرام به دست آورد، خداوند او را نیازمند می‌گرداند.» این حدیث در باب ۶ از باب‌های بیماری، گذشت.

۵۷۸- ۳۱۷۹۴- (۱۱) امیر مؤمنان علیه السلام فرمود:

«فروشنده و خریدار ناپاکی‌ها، در گناه یکسان هستند.»

۵۷۹- ۳۱۷۹۵- (۱۲) از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده که خداوند متعال فرمود:

«هرکس باکی نداشته باشد که از چه راهی درهم و دینار به چنگ آورد، من [نیز] در روز قیامت باک ندارم که از کدامین درهای دوزخ واردش کنم.»

۵۸۰- ۳۱۷۹۶- (۱۳) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

هیچ‌گاه حرام و حلال با هم گرد نیامد جز آن‌که حرام بر حلال غالب آمد.»

۵۸۱- ۳۱۷۹۷- (۱۴) علی علیه السلام فرمود:

«هرکس مالی از حرام به دست آورد، در راه باطل مصرف می‌کند.»

۵۸۲- ۳۱۷۹۸- (۱۵) و فرمود: «هرکس مالی از حرام به دست آورد، به آخرتش زیان رسانده است.»

۵۸۳- ۳۱۷۹۹- (۱۶) شخصی از امام صادق علیه السلام پرسید: «جهات زندگانی مردم که از آن‌ها درآمد به دست می‌آورند و با یکدیگر داد و ستد می‌کنند و جهات هزینهٔ آن‌ها، بر چند جهت است؟

امام علیه السلام فرمود:

همهٔ جهات زندگی از روش‌های داد و ستد میان مردم که شغل و درآمد آنان در آن‌هاست، بر چهار جهت معامله است.

پرسید: آیا همهٔ این چهار جهت حلالند یا همهٔ آنها حرام، یا برخی حلال و پاره‌ای حرامند؟

امام علیه السلام فرمود: این چهار جهت گاهی از یک جهت حلالند و از جهت دیگر حرامند! این چهار جهت نامگذاری و جهات‌شان شناخته شده است.

نخستین حاکمیت [/ ولایت] برای اولیاست و سپس والیان اولیا؛ و به همین ترتیب تا پایین‌ترین رتبهٔ آنها و به صورت دری از درهای ولایت، بر کسی که بر او نیز ولایت است.

سپس تجارت است در همه خرید و فروش‌ها از یکدیگر. سپس صنعت‌هاست با تمام گونه‌هایش، سپس اجیر شدن و عهده‌دار انجام کاری شدن در آنچه نیاز به اجیر گرفتن و کارگر گرفتن داشته باشد.

و همهٔ این انواع از جهتی حلالند و از جهتی حرام و در این معاملات از جانب خدا بر بندگان واجب است که در جهات حلال آن‌ها وارد شوند و به آن عمل و از جهات حرام آن‌ها دوری کنند.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۳۲۱

(تفسیر معنای حاکمیت) و آن دو جهت است: یکی از جهات حاکمیت، ولایت والیان عدل است که خداوند به ولایت آنان و پذیرش ولایت آنان بر مردم دستور داده است و ولایت کارگزاران آنها و کارگزاران کارگزاران‌شان تا پایین‌ترین مرتبه که هریک از این‌ها دری از درهای ولایت بر کسی که او والی بر اوست.

و جهت دیگر ولایت، حکومت حاکمان ستمگر و کارگزاران کارگزاران‌شان تا پایین مرتبهٔ آن‌هاست و هریک از آن‌ها دری از درهای ولایت جور بر کسی که او والی جور بر اوست.

پس جهت حلال از حاکمیت، ولایت حاکم عادلی است که خداوند به شناخت و پذیرش حکومت وی دستور داده است و نیز دستور داده که در محدودهٔ حکمرانی حاکم عادل و ولایت کارگزارانش و کارگزارانِ کارگزارانش برای وی کار کنند و کار کردن برای وی باید در همان جهت و راهی باشد که خداوند به حاکم عادل فرمان داده است؛ بدون آن‌که بر آنچه خداوند بر وی فرو فرستاده، چیزی بیفزاید یا از آن بکاهد یا سخن خدا را تحریف نماید یا از محدودهٔ دستورش گام فراتر نهد. پس وقتی حاکم به این صورت دادگر گردید، پذیرش حکومت وی و کار کردن با او و همیاری با وی در حکمرانی‌اش و تقویت نمودنش، حلالِ حلال است و کسب در آمد از آن‌ها حلال است؛ برای این‌که در پرتو حکومتِ حاکم عادل و کارگزارانش هر حق و دادی زنده می‌شود و هر ظلم و جور و فسادی نابود می‌گردد. به همین دلیل تلاشگر در راه تقویت حکومت وی و کمک‌کننده به او در حکمرانی‌اش، در راه پیروی از دستورهای خدا تلاش و دین خدا را تقویت کرده است.

و جهت حرام از حاکمیت، ولایت حاکم ستمگر و ولایت کارگزاران اوست. از رئیس آن‌ها و اطرافیان حاکم تا پایین‌ترین سطوح از کارگزارانِ کارگزاران، هریک دری از درهای ولایت جور بر کسی که او والی جور بر اوست. حاکمیت کار کردن برای آنان و کسب درآمد با آن‌ها به جهت ولایت آنان حرامِ حرام است. هرکس چنین کاری کند- کم باشد یا زیاد- عذاب خواهد شد. برای این‌که هر کاری در جهت کمک به آنان گناه کبیره‌ای از گناهان کبیره است؛ چرا که در حکومت حاکم ستمگر هر حقی پایمال می‌شود، هر باطلی زنده می‌گردد، ظلم و جور و تباهی آشکار می‌شود، کتاب‌های [آسمانی] نابود می‌شوند، پیامبران و مؤمنان کشته می‌شوند، مسجدها ویران می‌گردند و سنت‌ها و احکام الهی دگرگون می‌گردند. به همین دلیل کار کردن با آنان، یاری رساندن به ایشان و کسب درآمد با آن‌ها حرام است، مگر به خاطر ناچاری، بسان ناچاری به خوردن خون و مردار.

تفسیر تجارت‌ها؛ در همه خرید و فروش‌ها و جهات حلال از تجارت‌هایی که فروش آن‌ها برای فروشنده رواست از آنچه برایش روا نیست. و همچنین آنچه خریدش برای خریدار رواست از آنچه روا نیست. پس آنچه بدان دستور داده شده است از غذای مردم و آنچه گذران زندگی‌شان از راه‌های صحیح بر آن استوار است و برای آن جایگزینی نیست، از خوراک، آشامیدنی، پوشاک، ازدواج، املاک و آنچه از املاک‌شان به طور صحیح و جایز در جهت منافع خود به کار می‌گیرند و جایگزینی برای آن نیست، هرآنچه از جهتی از جهات صلاح‌شان در آن است. پس همهٔ این‌ها خرید، فروش، نگهداری، به‌کارگیری، بخشش و عاریه دادنش حلال است.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۳۲۳

جهات حرام از خرید و فروش؛ هر آنچه در آن فساد است، از چیزهایی که از جهت خوردن، نوشیدن، کسب درآمد، ازدواج، تملّک، نگهداری بخشش یا عاریه دادن مورد نهی قرار گرفته یا چیزی که در آن جهتی از جهات فساد و تباهی در آن وجود داشته باشد، مانند خرید و فروش با ربا- چون در آن فساد است- یا خرید و فروش مردار یا خون یا گوشت خوک و گوشت درندگان- از درندگان وحشی زمینی و پرندگان- یا پوست آن‌ها یا شراب یا چیزی از انواع نجس، پس همهٔ این‌ها حرامِ حرام است. و از خوردن، آشامیدن، پوشیدن، مالک شدن، نگهداری و هرگونه تصرفی در همهٔ آن‌ها باز داشته شده است؛ زیرا در آن فساد است، پس هرگونه تصرفی در آن حرام است.

و همچنین خرید و فروش آلات لهو و هرآنچه از آن نهی شده، از چیزهایی که به وسیلهٔ آن‌ها به غیر خدا نزدیک می‌شود یا با آن کفر و شرک تقویت می‌گردد؛ از هرگونه گناه و نافرمانی یا راهی از راه‌های تقویت یکی از اقسام گمراهی یا یکی از اقسام باطل یا راهی که بدان حق ضعیف شود، پس حرامِ حرام است. خرید و فروش و نگهداری و مالک شدن و بخشش و عاریه و هرگونه تصرفی در آن حرام است، مگر در صورتی که ضرورت انسان را به سوی آن فراخواند.

و تفسیر اجاره‌ها؛ پس اجاره دادن انسان خود یا برده یا کسی از خویشاوندان که ولایت دارد. یا چهارپایان یا لباس به صورت حلال

از انواع اجاره به این صورت است که خود یا خانه یا زمین یا مِلکش را برای بهره‌برداری در یکی از گونه‌های منافع یا برای انجام کاری، خود یا فرزند یا برده یا مزدورش را اجاره دهد، بدون آن‌که از طرف حاکم یا کارگزار وی وکیل باشد. پس باکی نیست که اجیر باشد و خود یا فرزند یا خویشاوند یا برده یا کسی را- که در اجاره دادنش وکالت دارد- اجاره دهد. چون این‌ها از جانب خودِ اجیر وکالت دارند و کارگزاران حاکم نیستند؛ مانند باربری که قرارداد بردن باری را تا محل مشخص با اجرت معین می‌بندد و آن‌گاه باری که به مقصد رساندنش شخصاً یا به وسیلهٔ برده یا چهارپایش برای وی جایز است، به مقصد برساند. یا این‌که خودش را برای انجام کاری اجیر می‌کند که آن کار را شخصاً یا به وسیلهٔ برده یا یکی از خویشاوندان یا مزدورش انجام دهد. این‌ها جهاتی از انواع اجاره‌های حلال است برای هریک از مردم؛ پادشاه باشد یا رعیت، کافر باشد یا مؤمن.

پس حلال است اجارهٔ او و حلال است کسب او از این جهات.

و اما جهات حرام از جهات اجارات؛ مانند آن است که شخصی خودش را برای بردن چیزی که خوردن یا نوشیدن یا پوشیدن آن حرام است، اجاره دهد. یا خودش را برای ساختن یا نگهداری یا پوشیدن آن چیز اجاره دهد یا خودش را اجاره دهد برای ویرانی مسجدها ضراراً، یا کشتن کسی بناحق یا حمل تصویرها و بت‌ها و نی‌ها و عودها و شراب و خوك‌ها و مردار و خون یا چیزی از جهات

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۳۲۵

فساد که بدون در نظر گرفتن جنبهٔ اجاره بر وی حرام است و هرکاری که به جهتی از جهات مورد نهی است؛ پس حرام است که انسان خودش را در آن یا برای آن یا چیزی از آن یا چیزی برای آن اجاره دهد مگر آن‌که برای کسی که او را اجاره کرده، نفع [حلالی] در بر داشته باشد. مثل این‌که شخصی، فردی را برای بردن مرداری اجیر کند تا خودش یا دیگران را از آزار آن مردار نجات بخشد و آنچه نظیر این است.

و تفاوت میان معنای مسئولیت‌پذیری و اجاره با این‌که هر دو برای مزد کار می‌کنند، این است که معنای ولایت، مسئولیت‌پذیری انسان از سوی والی کل یا والیانِ والیان است؛ پس در این صورت انسان عهده‌دار کارهای مردم می‌شود از جهت سرپرستی و تسلط بر آنان و نفوذ امر و نهی و قرار گرفتن به جای مسئول ما فوق، تا برسد به حاکم و رئیس حکومت یا قرار گرفتن به جای وکلای حاکم در کارهای وی و نیرو رساندن به حاکم و استحکام پایه‌های حکومتش- هرچند در پایین‌ترین مرتبه ولایت قرار داشته باشد. پس او والی کسی است که بر او ولایت دارد و نایب مناب والیان بزرگ است؛ کسانی که در کشتن مردمی که قتل و اظهار ظلم و فساد کرده‌اند، ولایت دارند.

ولی معنای اجاره- بنابر آنچه در اجارهٔ خود و مایملك خود پیشتر توضیح دادیم- این است که چیزی را به دیگری اجاره دهد. پس او مالك آنچه در اختیار دارد است؛ زیرا او پیش از اجاره دادن ولیّ و اختیاردار امر خود و مایملك خود است «۱». ولی حاکم و والی، مالك و اختیاردار امور مردم نیست مگر پس از آن‌که عهده‌دار کارهای آنان گردد و سرپرستی مردم را در اختیار گیرد.

و هرکس خود یا مایملك یا افراد تحت اختیارش را به کافر یا مؤمن یا پادشاه یا شهروند عادلی، به صورت اجارهٔ صحیح- که توضیح دادیم- اجاره دهد، پس اجاره‌اش حلال است و کارش و درآمدش [نیز] حلال است.

تفسیر صنعت‌ها؛ هرگونه صنعتی را که بندگان فراگیرند یا به دیگران آموزش دهند، مانند نویسندگی، حسابداری، بازرگانی، زرگری، زین سازی، بنایی، بافندگی، لباس‌شویی، دوزندگی، نقاشیِ اجسام بی‌روح، ساختن ابزارهایی که مردم در منافع‌شان به آن‌ها نیاز دارند و کارهای‌شان به آن‌ها استوار است و به وسیلهٔ آن‌ها به نیازهای‌شان دست می‌یابند. پس ساختن و آموزش و کار کردن با آن‌ها و در آن‌ها برای خود و دیگران حلال است. هر چند آن صنعت و آن ابزار گاهی در جهت فساد و گناه به کار گرفته می‌شود و به حق و باطل کمك می‌کند، پس ساختن و آموزش آن اشکالی ندارد؛ مانند نویسندگی که در یکی از جهات فساد به

کار می‌آید و آن تقویت کمک به والیانِ والیان جور و ستم است و همچنین کارد و

(۱). این ترجمه بنابراین است که واژهٔ «لا» در «لانه لایلی» اضافی باشد، آن‌گونه که برخی از بزرگان احتمال داده‌اند- م.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۳۲۷

شمشیر و نیزه و کمان و مانند آن از ابزارهای گوناگونی که در جهات صلاح و فساد از آن‌ها استفاده می‌شود و ابزار و کمک کار هر دو است. پس اشکالی نیست در آموزش و آموختن آن و مزد گرفتن بر آن و کار کردن با آن و در آن برای کسی که برای وی سودمند است از همهٔ مردم. و به کار گرفتن آن در جهات فساد و زیان‌آور، بر همهٔ مردم حرام است. و بر عالم و متعلّم، گناه و وزری نیست؛ چرا که منافع و مصلحت و دوام و پایداری [زندگی] مردم برتری دارد و همانا وزر و گناه آن بر کسی است که آن را در جهات فساد و حرام به کار می‌گیرد؛ برای این‌که خداوند تنها صنعتی را حرام کرده که از هر جهت حرام است و فساد محض از آن پدید می‌آید؛ مانند عود و نی و شطرنج و هر آلت لهو و صلیب و بت و آنچه شبیه آن است از ساختن نوشیدنی‌های حرام و آنچه از آن و در آن فساد محض خیزد و در آن و از آن هیچ سود و مصلحتی نباشد. پس آموزش و فراگیری و کار کردن با آن و مزد گرفتن بر آن و همهٔ تصرفات در آن از تمام گونه‌های حرکات، حرام است. مگر آن‌که صنعتی باشد که گاهی در جهت صنایع دیگر به کار می‌آید، هر چند گاهی نیز در جهت یکی از گناهان به کار گرفته و مصرف می‌شود. پس شاید به دلیل مصلحتی که در آن است، فراگیری و آموزش و کار کردن با آن حلال باشد. و بر کسی که در جهات نا حق و فساد آن را به کار می‌گیرد، حرام است. این است شرح بیان جهت به دست آوردن ضروریات زندگی بندگان و آموزش آنان در تمامی راه‌های کسب درآمد.

جهات هزینه و انفاق اموال

تمام جهات پرداخت [/ هزینه کردن] اموال از واجب و مستحب، حلالِ، بیست و چهار جهت است:

هفت جهت آن مخصوص خود اوست؛ پنج جهت برای کسانی که بر او لازم است؛ سه جهت برای دین بر او لازم است؛ پنج جهت آن مربوط به ارتباط و نیکی به دیگران بر او لازم است و چهار جهت در کارهای نیک و مصروف بر وی لازم است.

جهاتی که در آن‌ها هزینه کردن برای شخص خودش لازم است، عبارت است از: خوراک و نوشیدنی و پوشاک و ازدواج و خدمتکار و اجرت‌هایی که در موارد مورد نیاز می‌پردازد؛ مانند اجرت تعمیر وسایل یا حمل یا نگهداری آن و سایر چیزهایی که به آن‌ها نیاز دارد؛ مانند خانه و ابزاری که در احتیاجاتش از آن استفاده می‌کند.

وجوه پنجگانه‌ای که واجب است نفقه بر کسانی که بر شخص او لازم است: پس [نفقه] فرزند و پدر و مادر و همسر و برده‌اش بر او لازم است- در حال تنگدستی و توانگری.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۳۲۹

وجوه سه‌گانه‌ای که از وجوه دین واجب است: زکات واجبی که در هر سال پرداخت آن واجب است و حج واجب و جهاد در زمان مناسب.

وجوه پنج‌گانه از وجوه نیک مستحب: نیکی به ما فوق و نیکی به خویشان و نیکی به مؤمنان و بخشیدن در راه صدقه و نیکی و آزاد کردن بردگان.

وجوه چهارگانه: پرداخت بدهی و عاریه و قرض دادن و پذیرایی از میهمان در سال، واجب است.

آنچه خوردنش برای انسان حلال است

سه گونه خوردنی از آنچه از زمین می‌روید، خوردنش برای انسان حلال و رواست: یکی از آن‌ها تمام دانه‌ها و حبوبات است؛ مانند گندم و جو و برنج و نخود و غیر آن از انواع حبوبات و گونه‌های کنجد و غیر آن. هر دانه‌ای که قوت و غذای بدن انسان را تأمین

کند، خوردنش حلال است و هر چیزی که برای بدن انسان زیان‌آور باشد، خوردنش حرام است مگر در حال ناچاری.
نوع دوم از آنچه از زمین می‌روید، همهٔ اقسام میوه‌هاست که قوت غذای انسان را تأمین می‌کند و برای وی سود و نفع دارد، پس خوردنش حلال است و آنچه خوردنش برای انسان زیان‌آور است، خوردنش حرام است.
نوع سوم، همهٔ اقسام سبزی‌ها و گیاهان و هر چیزی که زمین می‌رویاند از تمامی سبزی‌ها و صیفی‌های خوراکی و سودمند برای انسان، پس خوردنش حلال است. و سبزی‌ها و صیفی‌هایی که خوردنش به زیان انسان است، نظیر سبزی‌های سمیِ کشنده و مانند خرزهره و غیر آن از انواع سم کشنده پس خوردنش حرام است.
آنچه از گوشت‌های حیوانات خوردنش حلال است
گوشت گاو و گوسفند و شتر و حیوانات وحشی حلال گوشت و هر حیوان بدون نیش و چنگال و پرندگان حلال گوشتِ دارای سنگدان، پس خوردنش حلال است و هر پرنده‌ای که سنگدان ندارد خوردنش حرام است و خوردن هرگونه ملخ اشکال ندارد.
و تخم‌هایی که خوردنش جایز است
هر تخمی که دو سویش با هم فرق داشته باشد، پس خوردنش حلال است و هر تخمی که دو سویش یکسان باشد، خوردنش حرام است.
صیدهای دریایی که خوردنش حلال است از انواع ماهی‌ها
آنچه پولک دارد، خوردنش حلال است و آنچه پولک ندارد، خوردنش حرام است.
نوشیدنی‌های حلال از تمام انواع آن
پس آنچه بسیارش عقل را دگرگون نکند، نوشیدنش اشکال ندارد و هرآنچه بسیارش عقل را دگرگون سازد، اندک آن [نیز] حرام است.
پوشاک حلال
هر چه زمین رویاند، پوشیدنش و نماز خواندن در آن اشکال ندارد و هر حیوانی که گوشتش حلال است، پوشیدن پوست ذبح شده و پشم و مو و کرکش اشکال ندارد، هر چند پشم و مو و پر و کرک
منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۳۳۱
آن از مردار یا غیر مردار ذبح شده باشد، پس پوشیدن آن و نماز خواندن در آن اشکال ندارد.
و هر چه غذای انسان است در خوراک و نوشیدنی یا پوشاک، نماز خواندن و سجده کردن بر آن جایز نیست مگر از گیاهان بدون میوهٔ زمین پیش از آن‌که رشته و بافته شود، پس وقتی که رشته شد، نماز خواندن بر آن جایز نیست مگر در حال ناچاری.
نزدیکی کردن حلال با زنان، چهار جهت است: نزدیکی کردن از راه ارث، نزدیکی کردن از راه غیر ارث، نزدیکی از راه مالکیت و نزدیکی از راه حلال کردن از طرف کسی که برای او حلال کند. و آنچه از راه مالکیت و خدمتگزاری جایز است، شش وجه است: ملک غنیمت و ملک خرید و ملک میراث و ملک بخشش و ملک عاریه و ملک اجاره. پس این‌ها جهات حلال است و آنچه برای انسان هزینه کردن و انفاق آن در جهات حلال آن، جایز است و آنچه تصرف و دگرگونی در آن جایز است از وجوه واجب و مستحب.
۵۸۴- ۳۱۸۰۰- (۱۷) اسماعیل بن جابر از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که امیر مؤمنان علیه السلام در بخشی از یک حدیث طولانی فرمود: «... آنچه در قرآن دربارهٔ ذکر ضروریات و وسایل زندگی مردم آمده است، پس به تحقیق خداوند ما را آگاه کرد که آن از پنج جهت است: جهت اشاره، جهت عمران و آبادانی و جهت اجاره و جهت بازرگانی و جهت صدقات ... جهت آبادانی سخن خداوند در قرآن است، که فرمود:

او شما را از زمین پدید آورد و آبادانی آن را از شما خواست.

پس خداوند ما را آگاه کرد که آبادانی زمین را به مردم دستور داده است تا به وسیلهٔ آنچه از زمین به دست می‌آید- از حبوبات و میوه‌ها و شبیه آن، آنچه خداوند برای معیشت مردم قرار داده- سبب زندگانی مردم گردد ....»

۵۸۵- ۳۱۸۰۱- (۱۸) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود:

«خرید و فروش‌های حلال [خرید و فروش]، هر چیز حلال است؛ از خوردنی و نوشیدنی و غیر آن، از هر چه پایه‌های زندگانی مردم بر آن استوار است و استفاده از آن بر ایشان مباح و به مصلحت است و آنچه اصلش حرام و مورد نهی است، خرید و فروشش جایز نیست.»

۵۸۶- ۳۱۸۰۲- (۱۹) در کتاب فقه الرضا آمده است:

«بدان که- خدای تو را رحمت کند- هرآنچه بندگان از گونه‌های صنعت‌ها می‌آموزند، مثل نویسندگی و حسابداری و بازرگانی و نجوم و پزشکی و سایر صنعت‌ها و بنایی و مهندسی و نقاشیِ اجسام بی‌روح و ساختن انواع ابزار و آلاتی که مردم به آن‌ها نیاز دارند- از آنچه

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۳۳۳

سودمند و سبب استواری پایه‌های زندگانی و کسب درآمد است- پس آموزش و کار کردن و مزد گرفتن بر همهٔ آن‌ها حلال است؛ هر چند گاهی نیز در جهات گناه به کار گرفته شوند. مثل ساختن آنچه برای حلال قرار داده شده است و سپس در جهات حرام- مثل کمک به ستمگران و جهات دیگر گناه- مصرف می‌شود؛ مانند کاسه و قدح شبیه به آن. و به دلیل- منافع آن- آموزش و ساختن آن جایز است و بر کسی که آن را در غیر راه‌های حق و صلاح به کار می‌برد- که خداوند به آن‌ها دستور داده است- حرام است، نه در جهات دیگر. مگر آن‌که صنعت حرام و مورد نهی باشد؛ مانند غنا و ساختن وسایلش و ساختن کلیسا و کنیسه و آتشخانه و نقاشی موجودِ با روح- مثل حیوان و روحانی- و مثل ساختن دف و عود و مانند آن و ساختن شراب و مست کننده و وسایلی که شایستگی هیچ کار حلالی را ندارد، پس ساختن و آموزش آن حرام است و جایز نیست و توفیق از خداست».

۵۸۷- ۳۱۸۰۳- (۲۰) در جای دیگر کتاب فقه الرضا آمده است:

«بدان که- خداوند تو را رحمت کند- هرآنچه بدان دستور داده شده که به مصلحت مردم است و پایه‌های کارهای‌شان بر آن استوار- از جهات مصلحتِ بدون جایگزین- از خوردنی و نوشیدنی و پوشیدنی و ازدواج و مالک شدن و به کار گرفتن، پس همهٔ این‌ها خرید و فروش و بخشش و عاریهٔ آن حلال است.

و هرآنچه در آن تباهی است و از جهت خوردن و نوشیدن و پوشیدن و ازدواج و نگهداری برای جهت فساد، مورد نهی قرار گرفته است؛ مانند مردار و خون و گوشت خوک و رباخواری و تمامی زشتی‌ها و فواحش و گوشت درندگان و شراب و شبیه به آن، پس حرام است و به جسم زیان می‌رساند و نقش انسانی را تباه می‌کند.»

۵۸۸- ۳۱۸۰۴- (۲۱) در سفارش‌های پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به ابوذر آمده است:

«ای ابوذر! هرکس باك نداشته باشد که از چه راهی مال به دست آورد، خداوند [نیز] باك ندارد از کجا او را وارد آتش کند.»

«۱» ۵۸۹- ۳۱۸۰۵- (۲۲) محمد بن فضیل روایت می کند که امام کاظم علیه السلام فرمود:

«هر چیز که انسان [طلب] روزی‌اش را با آن آغاز کند، آن تجارت است.»

---

(۱). این عبارت در سفارش‌های پیامبر صلی الله علیه و آله به ابوذر در کتاب الامالی شیخ طوسی یافت نشد.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۳۳۵

۵۹۰- ۳۱۸۰۶- (۲۳) ابن فضال می گوید: «شنیدم مردی از امام رضا علیه السلام می‌پرسید: من آرد را [با الك كردن] اصلاح می کنم و می‌فروشم و مردم می گویند این کار روا نیست! امام علیه السلام فرمود: چه اشکال دارد؟ هر چیزی که خرید و فروش می‌شود، هنگامی که انسان پروای از خدا داشته باشد، اشکالی ندارد.»

۵۹۱- ۳۱۸۰۷- (۲۴) وشّا از امام کاظم علیه السلام روایت می کند که فرمود:

«راه چارهٔ انسان در کار و کسب اوست.»

۵۹۲- ۳۱۸۰۸- (۲۵) محمد بن مسلم از امام صادق علیه السلام روایت می کند که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «به راستی خداوند انسان شاغلِ امین را دوست دارد.»

و در حدیث دیگری فرمود: «به راستی خداوند تعالی، مؤمن شاغل را دوست دارد.»

۵۹۳- ۳۱۸۰۹- (۲۶) شخصی به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گفت: «ای رسول خدا صلی الله علیه و آله من به هیچ کاری رو نمی‌آورم، مگر این‌که در آن کار [موفّق نمی‌شوم و] به هدف نمی‌رسم و درآمد کافی به دست نمی‌آورم!

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بنگر کاری را که یکبار درست انجام دادی، پس همان را ادامه بده! آن مرد گفت: دباغی!

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: پس دباغی را ادامه بده!»

در حدیث ابن عباس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گذشت: «هرکس مال حرامی به دست آورد، خداوند هیچ صدقه و برده آزاد کردن و حج و عمره‌ای را از وی نمی‌پذیرد و به تعداد پاداش این‌ها برایش گناه می‌نویسد و هرآنچه از آن مال پس از مرگش باقی بماند، توشهٔ وی به سوی آتش خواهد بود. و هرکس بتواند مال حرامی به دست آورد و از بیم خداوند آن را رها کند، در محبت و مهربانی خداوند خواهد بود و دستور داده می‌شود او را به بهشت ببرند.»

«۱» و سایر احادیث آن باب را نیز بنگر که با موضوع بحث ما مناسبت دارد.

و در حدیث ثابت گذشت: «... و حق مالت این است که آن را جز از راه حلال به دست نیاوری و جز در راه [صحیح] خودش مصرف نکنی.» «۲»

در حدیث آدم گذشت: «مؤمن کسی است که راه کسب درآمدش پاك باشد.» «۳»

و در احادیث باب ۳ از باب‌های طلب روزی، مناسب با این بحث گذشت و در احادیث باب آینده و بسیاری از باب‌های آینده مطالبی که بر این بحث دلالت می کند، خواهد آمد.

---

(۱). باب ۱۰ از باب‌های وجوب حج، حدیث ۴.

(۲). باب ۵۶ از باب‌های مبارزه با نفس، حدیث ۱.

(۳). باب ۶۴ از باب‌های مبارزه با نفس، حدیث ۴۲.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۳۳۷

باب ۲ حلال نبودن آنچه با کسب حرام خریده شده و عدم جواز صدقه و انفاق آن و حکم اختلاط آن با مال حلال

خداوند متعال می‌فرماید:

ای کسانی که ایمان آوردید، از بخشش‌های پاك و خوب درآمدهای‌تان و از آنچه از زمین برای شما بیرون آوردیم، انفاق کنید! و برای انفاق، پلید و ناپاك را بر نگزینید و حال آن‌که خود نیز با میل و بدون چشم‌پوشی، آن را نمی گیرید. و بدانید خداوند بی‌نیاز و ستوده است.

«۱» ۵۹۴- ۳۱۸۱۰- (۱) محمد بن حسن صفار به امام هادی علیه السلام نوشت: «شخصی با پول راهزنی یا دزدی، مزرعه یا کنیزی می‌خرد. آیا محصولات آن مزرعه و نزدیکی با آن کنیزی که با پول راهزنی و دزدی خریده، بر وی حلال است؟

امام علیه السلام در پاسخ مرقوم فرمود:

در چیزی که اصل و ریشه‌اش حرام است، خیری نیست و به کار بردنش [نیز] جایز نیست.»

۵۹۵- ۳۱۸۱۱- (۲) اسماعیل سکونی از امام صادق علیه السلام از پدرش از نیاکانش علیهم السلام روایت می‌کند که فرمود:

«اگر مردی هزار درهم سرقت کند و با آن کنیزی بخرد یا مهریهٔ همسرش قرار دهد، آمیزش با آن برای وی حلال است و مسؤولیت آن مال بر اوست.»

در حدیث دیگری از حضرت علی علیه السلام نظیر حدیث گذشته آمده است و در پایان این جمله افزوده شده است: «و او گناهکار است.»

۵۹۶- ۳۱۸۱۲- (۳) علی علیه السلام در نهج البلاغه- در مورد بازگرداندن بخشش‌های عثمان- فرمود: «به خدا سوگند! حتی اگر آن [مال‌ها] را در حالی بیابم که به وسیلهٔ آن‌ها با زنان ازدواج شده و کنیزان تصاحب گردیده، آن‌ها را باز می‌گردانم؛ زیرا در عدالت گسترش و آرامش است و هرکس عدالت او را در تنگنا قرار دهد، ظلم بر او سخت‌تر و تنگ‌تر است.»

---

(۱). بقره ۲/ ۲۶۷.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۳۳۹

۵۹۷- ۳۱۸۱۳- (۴) در تفسیر این آیه: و پلید و ناپاک را برای انفاق بر نگزینید، از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود:

«این آیه دربارهٔ گروه‌هایی نازل شد که اموالی از ربای زمان جاهلیت در اختیار داشتند و از آن‌ها صدقه می‌دادند؛ پس خداوند آنان را از این کار باز داشت و دستور داد از مال پاک و حلال صدقه دهند.»

۵۹۸- ۳۱۸۱۴- (۵) ابو عبیده حذّا از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله در بخشی از یک حدیث فرمود:

«تو را به شگفتی و تحسین وا ندارد، کسی که از راه حرام مالی به دست می‌آورد؛ زیرا اگر از آن انفاق کند، از وی پذیرفته نیست و آنچه باقی گذارد، توشهٔ وی به سوی آتش خواهد بود.»

۵۹۹- ۳۱۸۱۵- (۶) جابر از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود:

«خداوند شراب و نوشنده و افشرنده و ساقی و فروشنده و خورندهٔ پولش را لعنت کند. (لعنت کرد).

عرب بیابانگردی به پا خاست و گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! من کسی بودم که شراب تجارتم بود و از فروش آن مالی به دست آوردم. اگر این مال را در راه اطاعت خدا مصرف کنم، آیا به حال من سودمند است؟

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: [حتی] اگر آن را در راه حج و جهاد مصرف کنی به ا ندازهٔ بال پشه‌ای نزد خداوند ارزش ندارد؛ زیرا خداوند جز پاکیزه را نمی‌پذیرد!»

در احادیث باب ۴ از باب‌های زکات غلات و باب ۳۰ از باب‌های حقوق مالی مستحب موکد و باب ۱۰ از باب‌های وجوب حج، مطالبی گذشت که بر این بحث دلالت می‌کند.

و در حدیث عبد الاعلی گذشت: «به راستی بخیل کسی است که مالی را از راه غیر حلال به دست آورد و در ناحق مصرف کند.»

«۱» و در حدیث اسماعیل گذشت: «و اگر اموال مورد نهی خداوند را بگیرند و در راه دستورهای خداوند مصرف کنند، از آنان نمی‌پذیرد، تا این که [مال را] از راه حق به دست آورند و در راه حق انفاق کنند.» «۲»

و در احادیث باب پیشین، مطالبی بر این بحث دلالت می‌کند.

و در حدیث حدید از امام صادق علیه السلام خواهد آمد: «کسی که بخشی از مال به دست آمده از ستمگران را در راه حج و برده آزاد کردن و نیکی انفاق کند، خداوند او را پاداشی نمی‌دهد.» «۳»

و در حدیث عبدالله بن سلیمان از امام صادق علیه السلام خواهد آمد:

«جایزه‌ها و بخشش‌ها و ... و هدیه‌ای که به سوی خدا و پیامبرش صلی الله علیه و آله تقدیم می‌کنی، باید از پاک‌ترین درآمدهایت باشد.» «۴»

---

(۱). باب ۴۲ از باب‌های مبارزه با نفس، حدیث ۳۸.

(۲). باب ۳ از باب‌های انجام کارهای پسندیده، حدیث ۱۸.

(۳). ۲۲/ ۳۲۸ باب ۳۹ از باب‌های کسب روا و ناروا، حدیث ۷.

(۴). ۲۲/ ۳۶۸ باب ۴۱ از باب‌های کسب روا و ناروا، حدیث ۱.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۳۴۱

و باب ۴۲ را بنگر «۱» و در حدیث دعائم آمده است: «هرکس مالی را سرقت کند و آن را مهریه زنی قرار دهد یا با آن کنیزی بخرد، آمیزش با آن برایش حلال است و مسؤولیت مال و گناهش بر اوست.» «۲»

باب ۳ حرمت خرید و فروش و ثمن و کاشتن و آبگیری و حمل و نقل، به جهت خمر

خداوند متعال می‌فرماید:

از تو دربارهٔ شراب و قمار می‌پرسند. بگو: گناه بزرگی در آن‌هاست و برای مردم سودمند است و گناه‌شان از سودشان بزرگ‌تر است. «۳»

ای کسانی که ایمان آوردید، همانا شراب و قمار و بت‌ها و تیرهای قمار پلید و از کار شیطان هستند، پس از آن‌ها دوری کنید، باشد که رستگار شوید!

همانا شیطان می‌خواهد با شراب و قمار میان شما کینه و دشمنی ایجاد کند و از یاد خدا و از نماز بازتان دارد، پس آیا شما پایان نمی‌دهید؟ «۴»

۶۰۰- ۳۱۸۱۶- (۱) شخصی یکی از غلامانش را در تاکستانش گذاشت تا انگور یا آب انگور بفروشد. غلام انگور را به شراب تبدیل کرد و فروخت. دربارهٔ این ماجرا محمد بن مسلم از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«پول آن شایسته نیست! آن‌گاه امام علیه السلام فرمود:

«پس از حرمت شراب، مردی از قبیلهٔ ثقیف دو مشک شراب برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هدیه آورد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور داد آن‌ها را ریختند و فرمود: آن کسی که شراب را حرام کرده، البته ثمن آن را [نیز] حرام کرده است.

سپس امام علیه السلام فرمود: بی‌گمان برترین کار با آنچه غلام فروخته این است که ثمن آن را صدقه دهد.»

۶۰۱- ۳۱۸۱۷- (۲) ابو ایوب به امام صادق علیه السلام عرض کرد: «شخصی به غلامش دستور داد انگورهایش را بفشارد و آب آن‌ها را بفروشد. غلام آن‌ها را به شراب تبدیل کرد و فروخت. آن‌گاه ثمن آن را نزد صاحبش آورد.

امام علیه السلام فرمود: محبوب‌ترین کار نزد من این است که ثمن آن را صدقه بدهد.»

(۱). ۲۲/ ۴۰۸.

(۲). باب ۳۲ ازدواج بردگان، حدیث ۱.

(۳). بقره ۲/ ۲۱۹.

(۴). مائده ۵/ ۹۰- ۹۱.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۳۴۳

۶۰۲- ۳۱۸۱۸- (۳) تمیم‌داری مشک شرابی برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هدیه آورد. آن حضرت فرمود: «شراب حرام است! تمیم گفت: آیا آن را نفروشم و از ثمن آن بهره‌مند شوم؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند یهود را لعنت کند! آنان به سوی پیه‌های گاو و گوسفند که خداوند بر ایشان حرام کرده بود- روی آوردند و آن‌ها را ذوب و به روغن تبدیل کردند، آن‌گاه آن را فروختند و با ثمن آن مواد خوراکی خریدند. به راستی شراب حرام است و ثمن آن [نیز] حرام است!»

۶۰۳- ۳۱۸۱۹- (۴) امیر مؤمنان علیه السلام- در حدیث نهی‌های پیامبر صلی الله علیه و آله- روایت می‌کند:

«و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از فروش نرد و خرید (و فروش) شراب و نوشاندن شراب نهی کرد و فرمود:

خداوند شراب و نشانندهٔ [درختِ] آن و سازنده و نوشنده و ساقی و فروشنده و خریدار و خورندهٔ ثمن آن و حمل کننده و حمل شده به سویش را لعنت کند (یا لعنت کرد).»

«۱» امام صادق علیه السلام از پدرش از نیاکانش علیهم السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود:

«شراب حرام است و خداوند به طور ویژه شراب را لعنت کرد و سازندهٔ آن و کسی که برایش ساخته شده است ...» ادامهٔ این حدیث، همانند حدیث پیشین است.

۶۰۴- ۳۱۸۲۰- (۵) مرحوم صدوق می‌گوید: «پدرم در نامه‌ای به من نوشت: بدان که اصل شراب از انگور است ...

و خداوند- تبارک و تعالی- تنها شراب را حرام کرد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هر نوشیدنی مست کننده‌ای را حرام کرد و شراب و نشانندهٔ [درخت] آن و نگهبان و حمل کننده و حمل شده به سویش و فروشنده و خریدار و خورندهٔ ثمن آن و سازنده و نوشاننده و نوشنده‌اش را لعنت کرد.»

۶۰۵- ۳۱۸۲۱- (۶) قطب راوندی در کتاب لبّ اللباب از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود:

«خداوند شراب و افشرنده و فشرده شده برایش [و سازنده و ساخته شده برایش] و نوشاننده [/ ساقی] و نوشنده و حمل کننده و حمل شده به سویش را لعنت کند (لعنت کرد).»

۶۰۶- ۳۱۸۲۲- (۷) جابر از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دربارهٔ شراب ده [گروه] را لعنت کرد: نشانندهٔ [درخت] آن، نگهبان آن، فروشنده، خریدار، نوشنده، خورندهٔ ثمن آن، افشرنده، حمل کننده، حمل شده به سویش و نوشانندهٔ آن.»

(۱). این حدیث در باب ۴۵ از باب‌های اوقات نماز آمده است.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۳۴۵

۶۰۷- ۳۱۸۲۳- (۸) زید بن علی علیه السلام از نیاکانش علیهم السلام روایت می‌کند:

«پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شراب و افشرنده و فشرده شده برایش [سازنده و ساخته شده برایش] و فروشنده و خریدار و

نوشاننده و خورندهٔ ثمن آن و نوشنده و حمل کننده و حمل شده به سویش را لعنت کرد.»

۶۰۸- ۳۱۸۲۴- (۹) در کتاب فقه الرضا آمده است:

«بدان که- خداوند تو را رحمت کند- خداوند- تبارك و تعالی- تنها شراب را حرام کرد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هر نوشابهٔ مستی‌آوری را. و پیامبر صلی الله علیه و آله شراب و نشاننده و سازنده و ... تصرف کننده در آن را لعنت کرد؛ پس شراب ملعون است، نوشابه ملعون است و نوشندگانش لعنت شدگانند.»

بخش میانی حدیث، همانند حدیث پیشین است.

۶۰۹- ۳۱۸۲۵- (۱۰) در کتاب المقنع آمده است:

«بدان که- خداوند تبارك و تعالی- تنها شراب را حرام کرد و رسول خدا صلی الله علیه و آله هر نوشابهٔ مستی‌آوری را. و فروشنده و خریدار و خورندهٔ ثمن آن و نوشاننده و نوشنده‌اش را لعنت کرد.»

۶۱۰- ۳۱۸۲۶- (۱۱) در کتاب جامع الاخبار از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود:

«هرکس در دنیا شراب نوشد، خداوند تعالی در قیامت از زهر مارهای سیاه و کژدمها شربتی به او می‌نوشاند که پیش از نوشیدن، گوشت‌های چهره‌اش در ظرف می‌ریزد و پس از نوشیدن گوشت وپوستش- همانند مردار- از هم می‌پاشد [و بوی تعفن وی] اهل قیامت را می‌آزارد، آن‌گاه دستور داده می‌شود او را در آتش افکنند.

آگاه باش که نوشنده و نوشاننده و افشرنده و فشرده شده برایش [سازنده و ساخته شده برایش] و فروشنده و خریدار و حمل کننده و حمل شده به سویش و خورندهٔ ثمن آن در ننگ و رسوایی و گناه یکسان است و خداوند هیچ نماز و روزه و حج و عمره‌ای را از آنان نمی‌پذیرد تا توبه کند و حق خداوند است که در برابر هر جرعهٔ شراب در دنیا، شربتی از صدید [/ چرك] دوزخ بنوشاند ...

بدان که خداوند از فروشنده و خریدار آن برای دیگران و سازندهٔ شراب، هیچ نماز و حج و عمره و روزه‌ای را نمی‌پذیرد تا این‌که از آن توبه کند و باز گردد ...»

در احادیث باب ۷ از باب‌های نجاسات و احادیث باب ۷۷ از باب‌های جهاد و احادیث متعددی از باب ۱۱ از باب‌های مبارزه با نفس و احادیث باب ۱ از باب‌های کسب‌های روا و ناروا، مناسب با این بحث گذشت.

و در احادیث باب ۷ و ۱۰ از همین ابواب و باب ۵ از باب‌های مهریه و باب حرمت نوشیدن شراب از باب‌های نوشابه‌ها، مطالبی مناسب با این بحث خواهد آمد.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۳۴۷

باب ۴ حرمت خرید و فروش آبجو

۶۱۱- ۳۱۸۲۷- (۱) سلیمان بن جعفر به امام رضا علیه السلام عرض کرد: «نظرتان دربارهٔ آبجو چیست؟

امام علیه السلام فرمود: آن شرابی است ناشناخته! ای سلیمان، آن را ننوش. آگاه باش، ای سلیمان! که اگر حکومت و خانه [کشور] در اختیار من بود، نوشنده‌اش را تازیانه می‌زدم و فروشنده‌اش را می‌کشتم.»

۶۱۲- ۳۱۸۲۸- (۲) سلیمان بن جعفر جعفری از امام رضا علیه السلام دربارهٔ فقاع پرسید. امام علیه السلام فرمود: آن شرابی است ناشناخته! پس آن را ننوش! ای سلیمان! اگر خانه [کشور] یا حکومت در اختیار من بود، فروشنده‌اش را می‌کشتم و نوشنده‌اش را تازیانه می‌زدم.»

۶۱۳- ۳۱۸۲۹- (۳) وشّا می‌گوید: «به وسیلهٔ نامه‌ای از امام رضا علیه السلام درباره آبجو سؤال کردم. امام علیه السلام در پاسخ نوشت:

حرام است و آن شراب است و هر کس آن را بنوشد، همانند شرابخوار است.

و نیز وشّا می‌گوید که: «امام رضا علیه السلام به من فرمود: اگر خانه [کشور] در اختیار من بود، فروشنده‌اش را می‌کشتم و نوشنده‌اش را تازیانه می‌زدم.»

۶۱۴- ۳۱۸۳۰- (۴) زاذان از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«اگر من بر بازارهای مسلمانان تسلط داشتم، این شراب- یعنی آبجو- را از آن برمی‌چیدم.»

در احادیث باب ۷ از باب‌های نجاسات و احادیث باب ۱ درآمدهای روا و ناروا مناسب با این بحث گذشت.

و در احادیث باب ۴۳ از باب‌های نوشابه‌ها مطالبی که بر این بحث دلالت می‌کند، خواهد آمد.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۳۴۹

باب ۵ جواز فروختن آب انگور و انگور و خرما به کسی که خمر می‌سازد و کراهت فروش آن‌ها به طور نسیه و حرمت فروش آب انگور هنگامی که به جوش آید و دوسوم آن تبخیر نشود

۶۱۵ - ۳۱۸۳۰- (۱) ابوبصیر می‌گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ پول آب انگور نجوشیده‌ای که برای پختن یا تبدیل به شراب خریده می‌شود، سؤال کردم. امام علیه السلام فرمود:

هر گاه پیش از تبدیل شدن به شراب و در حال حلال بودن آن را بفروشی، اشکالی ندارد.»

۶۱۶- ۳۱۸۳۱- (۲) ابومعزا می‌گوید: «نزد امام صادق علیه السلام بودم که یعقوب احمر از امام علیه السلام پرسید: خداوند کارهایت را سامان دهد! برادری داشتم که مُرد و کودک یتیمی در دامن من باقی گذارد. مزرعه و باغی داریم که برادر دیگرم عهده‌دار کارهای آن است. وی آب انگور به کسی می‌فروشد که با آن شراب می‌سازد و زمین را در مقابل گندم اجاره می‌دهد. من سهم خودم را نمی‌گیرم ولی با سهم یتیم چه کنم؟

امام علیه السلام فرمود: سهم یتیم از اجارهٔ زمین در برابر گندم را از او نگیر، مگر آن‌که به یک چهارم و یک سوم و نصف اجاره دهد. ولی فروش آب انگور به کسی که با آن شراب می‌سازد اشکالی ندارد، سهم یتیم را از آن بگیر.»

۶۱۷- ۳۱۸۳۲- (۳) رفاعه می‌گوید: «نزد امام صادق علیه السلام بودم که از آن حضرت دربارهٔ فروش آب انگور به کسی که با آن شراب می‌سازد، سؤال شد. امام علیه السلام فرمود: حلال است؛ مگر ما خرمای‌مان را به کسی که با آن شراب پلید می‌سازد نمی‌فروشیم؟»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۳۵۱

۶۱۸ - ۳۱۸۳۳- (۴) ابوکهمس روایت می‌کند که شخصی به امام صادق علیه السلام گفت: «من درخت انگور دارم. هر سال انگورهای آن را می‌فشارم، در خمره‌هایی می‌ریزم و پیش از به جوش آمدن آن را می‌فروشم.

امام علیه السلام فرمود: اشکالی ندارد. پس اگر بجوشد، فروش آن حلال نیست. آن‌گاه امام علیه السلام فرمود: ما نیز خرمای خود را به کسی می‌فروشیم که می‌دانیم با آن شراب می‌سازد.»

۶۱۹- ۳۱۸۳۴- (۵) عمر بن اذینه می‌گوید: «به امام صادق علیه السلام نامه‌ای نوشتم و از وی دربارهٔ شخصی که درخت انگوری دارد پرسیدم که: آیا فروش انگور و خرما به کسی که می‌داند با آن شراب یا نوشابهٔ مست‌کننده می‌سازد، جایز است؟ امام فرمود:

همانا آن را به صورت حلال و در زمانی که خوردن و آشامیدنش حلال بود، فروخت پس فروش آن اشکالی ندارد.»

۶۲۰- ۳۱۸۳۵- (۶) در کتاب دعائم الاسلام آمده است که: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ فروش انگور، خرما، کشمش و آب انگور به کسی که از آن شراب می‌سازد، سؤال شد. امام علیه السلام فرمود:

اشکال ندارد، هر گاه به صورت حلال بفروشد و ربطی به او ندارد که مشتری آن را به حرام تبدیل کند.»

۶۲۱- ۳۱۸۳۶- (۷) محمد حلبی از امام صادق علیه السلام دربارهٔ فروش آب انگور به کسی که آن را به حرام تبدیل می کند، سؤال کرد. امام علیه السلام فرمود:

«اشکال ندارد. تو به صورت حلال می‌فروشی و او به حرام تبدیل می کند، پس خداوند او را از رحمت خویش دور گرداند و نابودش کند.»

۶۲۲- ۳۱۸۳۷- (۸) یزید بن خلیفه حارثی می گوید: «نزد امام صادق علیه السلام بودم که شخصی به امام علیه السلام گفت: من درخت انگور دارم.

امام علیه السلام فرمود: آن را به صورت انگور بفروش!

آن مرد گفت: شراب‌ساز آن را می‌خرد!

امام علیه السلام فرمود: بنابراین آن را به صورت آب انگور بفروش.

آن مرد گفت: آب انگور را از من می‌خرد و در همان مشک من تبدیل به شراب می کند.

امام علیه السلام فرمود: تو به صورت حلال فروخته‌ای و او آن را به حرام تبدیل کرده است، پس خداوند او را از رحمت خویش دور گرداند. امام علیه السلام لختی سکوت کرد، آن‌گاه فرمود: پولش را تا زمان شراب شدن باقی نگذار؛ که در این صورت ثمن شراب را دریافت می کنی.»

۶۲۳- ۳۱۸۳۸- (۹) حلبی می گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ فروش آب انگور به کسی که با آن شراب می‌سازد، سؤال شد. امام علیه السلام فرمود:

به کسی بفروش که آن را می‌پزد یا سرکه می‌سازد. این را بیشتر دوست دارم و دربارهٔ اولی نیز اشکالی نمی‌بینم.»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۳۵۳

۶۲۴- ۳۱۸۳۹- (۱۰) احمد بن محمد بن ابی نصر می گوید: «از امام کاظم علیه السلام دربارهٔ فروش آب انگور و تبدیلش به شراب [به وسیلهٔ مشتری] پیش از دریافت پول آن سؤال کردم. امام علیه السلام فرمود: اگر میوه‌اش را به کسی بفروشد که می‌داند آن را به شراب حرام تبدیل می کند، اشکال ندارد. ولی اگر آب انگور باشد، تنها به صورت نقدی بفروشد.»

۶۲۵- ۳۱۸۴۰- (۱۱) یزید بن خلیفه حارثی می گوید: «امام صادق علیه السلام فروش آب انگور را به صورت نسیه ناپسند می‌شمرد.» مرحوم شیخ طوسی می‌فرماید: «توضیح این حدیث این است که امام علیه السلام به این دلیل فروش نسیه‌ای آن را ناخوشآیند می‌داند که ایمن نیست در حال دریافت ثمن از این‌که به شراب تبدیل شده باشد، هرچند این کار حرام نیست.»

در حدیث فرزند عیسی از خواهد آمد: «و فروش آب انگور به کسی که آن را به شراب تبدیل می کند، اشکال ندارد.» «۱» و در حدیث یعقوب از امام صادق علیه السلام خواهد آمد: «و فروش آب انگور به کسی که با آن شراب می‌سازد، اشکال ندارد. سهم یتیم را از آن بگیر.» «۲»

باب ۶ دریافت طلب از ثمن خمر و خوک

۶۲۶- ۳۱۸۴۱- (۱) زراره به امام صادق علیه السلام گفت: «من از کسی مقداری درهم طلبکارم. وی به مقدار طلب من، شراب و خوک می‌فروشد و آن را می‌پردازد.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد. یا فرمود: آن را بگیر!»

۶۲۷- ۳۱۸۴۲- (۲) ابوبصیر می گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ کسی پرسیدم که از شخص دیگری پول طلبکار است.

شخص بدهکار در مقابل دیدگان طلبکار شراب و خوک می‌فروشد. آیا طلبکار از آن پول طلب خویش را دریافت کند؟

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

---

(۱). باب ۸ از باب‌های مزارعه، حدیث ۳.

(۲). باب ۱۲ از باب‌های مزارعه، حدیث ۶؛ این حدیث در حدیث دوّم همین باب گذشت.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۳۵۵

۶۲۸- ۳۱۸۴۳- (۳) محمد بن یحیای خثعمی از امام صادق علیه السلام پرسید: «ما از شخصی طلبکار هستیم. وی شراب و خوک می‌فروشد و بدهی ما را می‌پردازد.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد! از گناه آن چیزی بر تو نیست.»

۶۲۹- ۳۱۸۴۴- (۴) یعقوب بن منصور به امام صادق علیه السلام گفت: «من از یک شخص ذمّی [غیر مسلمان] مقداری درهم طلبکارم و او در برابر دیدگان من شراب و خوک می‌فروشد. آیا گرفتن آن بر من حلال است؟

امام علیه السلام فرمود: تو تنها درهم از او طلبکار هستی و او آن را به تو پرداخت می‌کند.»

۶۳۰- ۳۱۸۴۵- (۵) محمد بن مسلم به امام باقر علیه السلام گفت: «شخصی از دیگری مقداری درهم طلبکار است. بدهکار- در برابر دیدگان طلبکار- شراب یا خوک می‌فروشد و به او پرداخت می‌کند.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد! برای طلبکار حلال و برای فروشنده حرام است.»

باب ۷ چنانچه کافر خمر و خوک بفروشد و مسلمان شود، گرفتن ثمن آنها جایز است

۶۳۱- ۳۱۸۴۶- (۱) علی بن جعفر از برادرش موسی بن جعفر علیه السلام پرسید: «یکی از دو مرد مسیحی (به دیگری) شراب یا خوک به صورت نسیه می‌فروشد. آن‌گاه پیش از دریافت ثمن آن، هر دو مسلمان می‌شوند.

آیا پس از اسلام، آن پول برایش حلال است؟

امام علیه السلام فرمود: همانا برای او ثمن طلبکار است و اشکال ندارد آن را دریافت کند.»

در حدیث یونس- حدیث دوم از باب آینده- دربارهٔ شخص زرتشتی که شراب یا خوک به صورت نسیه می‌فروشد و پیش از دریافت ثمن آن مسلمان می‌شود، خواهد آمد:

«درهم‌هایش مالِ اوست.»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۳۵۷

باب ۸ حرمت فروش خوک و حکم کسب با موی خوک و حکم کسی که اسلام آورد و خوک و خمر دارد و حکم کسی که اسلام آورد و خوک و خمر دارد و سپس فوت می‌کند

۶۳۲- ۳۱۸۴۷- (۱) ابن ابی عمیر با واسطهٔ برخی از شیعیان روایت می‌کند که از امام رضا علیه السلام پرسید: «شخص مسیحی که مقداری بدهی و شراب و تعدادی خوک دارد، مسلمان می‌شود. آیا می‌تواند شراب و خوکانش را بفروشد و بدهی‌اش را بپردازد؟

امام علیه السلام فرمود: نه!»

۶۳۳- ۳۱۸۴۸- (۲) اسماعیل بن مرار از یونس پرسید: «شخص زرتشتی شراب یا خوک را نسیه تا سررسیدی می‌فروشد، آن‌گاه

پیش از دریافت ثمن آن، مسلمان می‌شود.

یونس گفت: درهم‌هایش مال اوست.

و پرسید: مردی که خمر و تعدادی خوک دارد، مسلمان می‌شود و آن گاه می‌میرد و از خود مقداری بدهی و آن شراب و خوک‌ها را باقی می گذارد.

یونس گفت: طلبکاران یا یکی از اولیای غیر مسلمانش شراب و خوک‌هایش را می‌فروشد و بدهی‌اش را می‌پردازد. و خودش در حال حیات، حق فروختن و نگهداشتن آن‌ها را ندارد!»

در احادیث باب ۱۱ از باب‌های نجاسات، مطالبی بر حرمت فروش خوک و حکم استفاده از مویش دلالت می کند؛ پس مراجعه کن!

و در احادیث باب ۶ از ابواب کسب‌های روا و ناروا و باب پیشین و باب ۲ از باب‌های خوراکی‌ها نیز مطالبی بر این بحث دلالت می کند.

باب ۹ حرمت اجرت‌های بدکاره‌ها

۶۳۴- ۳۱۸۴۹- (۱) در کتاب فقه الرضا آمده است: «و بدان که مزد زانیه و ثمن سگ- جز سگ شکاری- پلید و حرام است.»

در حدیث عمار از امام باقر علیه السلام در باب آینده خواهد آمد: «سحت [حرام و پلید] انواع بسیاری است، که اجرت بدکاره‌ها از آن‌هاست.»

و سایر احادیث باب آینده را بنگر؛ زیرا در آن مطالبی است که بر پلیدی اجرت بدکاره‌ها دلالت می کند.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۳۵۹

باب ۱۰ انواع مال نامشروع

خداوند تعالی می‌فرماید:

آنان بسیار گوش‌دهنده برای دروغ بستن [به تو] و بسیار خورندۀ مال پلید و حرام هستند «۱».

می‌بینی بسیاری از آنان در گناه و تجاوز و خوردن مال پلید و حرام می‌شتابند؛ چه بسیار بد است، آنچه انجام می‌دهند.

چرا دانشمندان مسیحی و یهودی آنان را از سخنان گناه و خوردن پلید و حرام بازنمی‌دارند، چه بسیار زشت است آنچه انجام می دهند «۲».

۶۳۵- ۳۱۸۵۰- (۱) عمار بن مروان می گوید: «از امام باقر علیه السلام دربارۀ خیانت پرسیدم. امام علیه السلام در پاسخ فرمود: آن هر چیزی است که به امام خیانت شود و نامشروع است و تصرف مال یتیم و مانند آن نامشروع است و مال نامشروع انواع بسیاری است که از آن‌هاست: اجرت بدکاره‌ها، ثمن شراب و نوشابه‌های مستی‌آور و ربا پس از دانستن حرمت آن. و اما رشوه گرفتن در قضاوت، به تحقیق آن کفر به خدای بزرگ و پیامبرش است.»

۶۳۶- ۳۱۸۵۱- (۲) عمار بن مروان می گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارۀ خیانت پرسیدم. امام علیه السلام در پاسخ فرمود: آن هر چیزی است که به امام خیانت شود و نامشروع است و تصرف مال یتیم، نامشروع است و مال نامشروع انواع بسیاری است که از آن جمله است: آنچه از کارهای کارگزاران ستمگر به دست می‌آید و اجرت قاضیان و اجرت بدکاره‌ها ....»

ادامۀ این حدیث، همانند حدیث پیشین است.

۶۳۷- ۳۱۸۵۲- (۳) سماعه از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود:

«غلول هر چیزی است که به امام خیانت شود و تصرف مال یتیم، شبهه‌ناک (مانند آن) و تصرف مال نامشروع، شبهه‌ناک (مانند آن) است.»

---

(۱). مائده ۵/ ۴۲.

(۲). مائده ۵/ ۶۲- ۶۳.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۳۶۱

۶۳۸- ۳۱۸۵۳- (۴) سماعه می‌گوید: «از وی [امام صادق علیه السلام] دربارۀ غلول سؤال کردم. فرمود: غلول هر چیزی است که به امام خیانت شود و تصرف مال یتیم و مانند آن است و مال نامشروع انواع بسیاری دارد، که از آن جمله است: درآمد حجامت کننده و اجرت زانیه و ثمن شراب؛ ولی رشوه در قضاوت، کفر به خداوند است.»

۶۳۹- ۳۱۸۵۴- (۵) سماعه روایت می‌کند که [امام صادق علیه السلام] فرمود:

«مال نامشروع انواع بسیاری است که از آن جمله است: درآمد حجامتگر و اجرت زانیه و ثمن شراب.»

مرحوم شیخ طوسی می‌فرماید: «این حدیث نادر است و با اخبار گذشته‌ای که پیشتر آوردیم، در تعارض نیست؛ به دلیل کثرت آن اخبار و نادر بودن این حدیث. علاوه بر آن‌که پیشتر گفتیم که درآمد حجامت‌گر هرچند حرام نیست ولی مکروه و دوری از آن شایسته است.»

۶۴۰- ۳۱۸۵۵- (۶) سماعه از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«مال نامشروع انواع بسیاری است که از آن جمله است: درآمد حجامتگر هنگامی که شرط کند، اجرت زانیه و ثمن شراب؛ ولی رشوه در داوری، آن کفر به خدای بزرگ است.»

در تفسیر عیاشی سماعه از امام صادق علیه السلام و امام کاظم علیه السلام روایت کرده که فرمودند:

بروجری، آقا حسین طباطبایی - مترجمان: حسینیان قمی، مهدی - صبوری، م، منابع فقه شیعه، ۳۱ جلد، انتشارات فرهنگ سبز، تهران - ایران، اول، ۱۴۲۹ ه ق

منابع فقه شیعه؛ ج۲۲، ص: ۳۶۱

«مال نامشروع گونه‌های فراوانی است که از آن جمله است: درآمد حجامتگر (کسب گناهان) و اجرت زانیه و ...» ادامۀ این حدیث، همانند حدیث پیشین است.

۶۴۱- ۳۱۸۵۶- (۷) در تفسیر مجمع البیان آمده است، که از امام صادق علیه السلام روایت شده: «همانا مال نامشروع انواع زیادی دارد؛ ولی رشوه در داوری، آن کفرورزی به خداوند است.»

۶۴۲- ۳۱۸۵۷- (۸) در کتاب من لا یحضره الفقیه آمده است که (امام صادق علیه السلام) فرمود: «اجرت زن زانیه نامشروع است، بهای سگ- غیر از سگ شکاری- نامشروع است، ثمن شراب نامشروع است، اجرت پیشگو نامشروع است و بهای مردار نامشروع است؛ ولی رشوه در داوری، پس آن کفر ورزیدن به خداوند بزرگ است.»

۶۴۳- ۳۱۸۵۸- (۹) در همان کتاب آمده است: «و روایت شده که اجرت مرد و زن آوازخوان [/ خواننده] نامشروع است.»

۶۴۴- ۳۱۸۵۹- (۱۰) اصبغ بن نباته از امیر مؤمنان علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«هر حاکم و زمامداری که خود را از دسترس ارباب رجوع برای عرض حال، دور نگاه دارد، خداوند در روز قیامت خود را از (او

و) از نیازهایش می‌پوشاند و اگر هدیه‌ای بگیرد، خیانتکار است و اگر رشوه بگیرد، وی مشرک است.»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۳۶۳

۶۴۵- ۳۱۸۶۰- (۱۱) سکونی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«مال نامشروع، بهای مردار و بهای سگ و ثمن شراب (خوک) و مهریهٔ زن زناکار و رشوه در داوری و اجرت فال‌گیر.»

این حدیث با سندهای گوناگون گزارش شده است و در تفسیر علی بن ابراهیم جملهٔ «ثمن شراب» در آن نیامده است.

۶۴۶- ۳۱۸۶۱- (۱۲) در کتاب الجعفریات از امیر مؤمنان علیه السلام روایت شده که فرمود:

«از مال نامشروع: بهای مردار، بهای بارور کردن ستور، مهریهٔ زن زناکار، درآمد حجامتگر، اجرت پیشگو، اجرت کیل، اجرت فرطون «۱» و ترازو مگر این‌که خود صاحب پیمانه و صاحب ترازو آن را پیمانه و وزن کند [که بابت عمل خود اجرتی بگیرد نه بابت خود پیمانه و ترازو]. بهای شطرنج، بهای نرد، بهای میمون و پوست درندگان و پوست مردار- پیش از دباغی شدن- بهای سگ، اجرت پاسبان و نگهبانی که جز با پاداش تو را یاری نمی‌کند، اجرت زندانبان و اجرت قیافه‌شناس و ثمن خوک و اجرت قاضی و اجرت جادوگر، اجرت حسابرس میان قوم که جز با پاداش به حساب آنان نمی‌رسد، اجرت قاری قرآن که جز با مزد و اجرت، قرآن نمی‌خواند، ولی اشکال ندارد که از بیت المال به آنان مستمری داده شود، هدیه‌ای که با انگیزهٔ بازپس گرفتن هدیهٔ بهتری داده می‌شود. و این است [تفسیر] سخن خداوند: با انگیزهٔ بیشتر گرفتن [به کسی] احسان مکن «۲» و سخن خداوند: و آنچه ربا می‌دهید تا در اموال مردم افزون گردد، نزد خداوند زیاد نمی‌گردد. و آن هدیه‌ای است که با آن از میراث دنیا بیش از خودش طلب می‌شود. رشوه در داوری، نطفهٔ حیوان نر- هدیه کردن علف به آن اشکال ندارد- اجرت قاضی- مگر قاضی که از بیت المال حقوق بگیرد- و اجرت اذان گو- مگر کسی که از بیت المال مستمری دریافت کند.»

---

(۱). در کتاب‌های لغت معنای واژهٔ «فرطون» را نیافتیم. در پاورقی مستدرک الوسائل آمده است: «فرطون در آنچه به دست ماست از کتاب‌های لغت: فراط به معنای مسابقهٔ اسب‌سواری و شتر و غیر آن‌هاست. شاید مقصود جایزه‌ای باشد که برای برنده قرار داده می‌شود؛ مستدرک الوسائل ۱۳/ ۶۹. ولی این احتمال با حدیث سازگار نیست؛ زیرا واژهٔ اجرت بر سر آن آمده است. احتمال دارد فرطون معرب فرغون فارسی باشد- م.

(۲). مدثر ۷۴/ ۶.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۳۶۵

۶۴۷- ۳۱۸۶۲- (۱۳) عبدالله بن طلحه از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«هفت چیز از خوردن مال نامشروع است: رشوه در داوری، مهریهٔ زن زناکار، اجرت پیشگو، بهای سگ، [اجرت] مقبره‌سازان، [اجرت] مجسّمه‌سازان و از چادرنشین و صحرانشین بابت پیدا کردن گمشده‌اش اجرت گرفتن.»

۶۴۸- ۳۱۸۶۳- (۱۴) یزید بن فرقد می‌گوید: «از امام صادق علیه السلام درباره مال نامشروع سؤال کردم. امام فرمود: آن رشوه در داوری است.»

۶۴۹- ۳۱۸۶۴- (۱۵) از ابن مسعود و امام حسن علیه السلام روایت شده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«مال نامشروع، آن رشوه در داوری است.»

۶۵۰- ۳۱۸۶۵- (۱۶) در کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام از امیر مؤمنان علیه السلام در تفسیر سخن خداوند: بسیار مال حرام می‌خورند، آمده است که فرمود:

« [مقصود] کسی است که نیاز برادر دینی‌اش را برآورده می‌کند و آن‌گاه هدیه‌اش را می‌پذیرد.»

۶۵۱- ۳۱۸۶۶- (۱۷) ابوبصیر می گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ ثمن شراب سؤال کردم. امام علیه السلام فرمود: پس از حرمت شراب، مشک شرابی به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هدیه شد. پیامبر صلی الله علیه و آله [نخست] دستور فروش آن را صادر فرمود ولی وقتی که هدیه‌کننده برای فروش گام برداشت، آن حضرت از پشت سر او را ندا داد:

ای صاحب مشک شراب، آن کس که نوشیدنش را حرام کرد، ثمن آن را [نیز] حرام کرد. آن‌گاه دستور داد آن را روی زمین ریختند و فرمود:

بهای شراب، مهریهٔ زن زناکار و بهای سگ غیر شکاری، از مال نامشروع است.»

۶۵۲- ۳۱۸۶۷- (۱۸) قاسم بن عبدالرحمن انصاری از امام باقر علیه السلام از پدرش- امام سجاد علیه السلام- از امام حسین علیه السلام روایت می کند که فرمود:

«هنگامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خیبر را فتح کرد، کمانش را درخواست نمود و به آن تکیه کرد. آن‌گاه

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۳۶۷

خدای را سپاس گفت و ثنایش را بجای آورد و پیروزی را که خداوند به وی عنایت کرده بود و با آن وی را یاری نموده بود، یادآور شد و از نُه چیز نهی کرد: از مهریهٔ زن زناکار و از درآمد چهارپایان- یعنی نطفهٔ حیوان نر- و از انگشتر طلا و از بهای سگ و از تشکی که زیر شترسوار می‌انداختند (ابوعربه- یکی از گزارشگران حدیث می گوید: و از پارچه حریری که بر روی الاغ می‌انداختند) و از پوشیدن لباس قسی- لباسی که در شام بافته می‌شد و از خوردن گوشت درندگان و از معاملهٔ طلا با طلا و نقره و با نقره که میان‌شان افزوده‌ای باشد و از نگریستن در ستارگان [پیشگویی کردن از اوضاع ستارگان].»

ابن فضال از امام صادق علیه السلام از پدرش امام باقر علیه السلام از نیاکانش علیهم السلام روایت می کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «بدترین درآمد، بهای سگ و مهریهٔ زن زناکار و کسب حجامتگر است.»

در حدیث دعائم الاسلام (باب ۱۴ از باب‌های کسب‌های روا و ناروا حدیث ۶) و بسیاری از احادیث باب ۱۵ از همین باب‌ها مطالبی خواهد آمد که بر این بحث دلالت می کند.

و در حدیث یعقوب خواهد آمد که دلالت می کند: «بهای سگ و کنیز خواننده، پلید و حرام است.»

و در حدیث ابن سنان که روایت می کند از امام صادق علیه السلام دربارهٔ قاضیِ در میان دو قریه که از حاکم برای داوری روزی می گیرد، سؤال شد. امام فرمود: «آن، نامشروع است.»(۱)

باب ۱۱ جواز فروش روغن مایع و جامد نجس برای روشنایی با اعلام به مشتری و عدم فروش پیه و دنبه‌های جدا شده از گوسفند و امکان استفادهٔ از روشنایی

۶۵۳- ۳۱۸۶۸- (۱) معاویه بن وهب گفت: «گفتم به امام صادق علیه السلام: «موشی در روغن جامد یا روغن مایع یا عسل می‌میرد. امام علیه السلام فرمود: از عسل و روغن جامد، موش و اطرافش گرفته می‌شود [و باقیمانده خورده می‌شود] ولی روغن مایع برای روشنایی استفاده می‌شود.»

و دربارهٔ فروش این روغن مایع فرمود: «آن را می‌فروشی و به خریدار اعلام می کنی تا از آن برای روشنایی استفاده کند.»

---

(۱). باب ۱۵ از باب‌های قضاوت، حدیث ۴.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۳۶۹

۶۵۴- ۳۱۸۶۹- (۲) معاویه بن وهب و دیگران روایت می کنند که از امام صادق علیه السلام سؤال شد: «دربارهٔ فروش روغن مایع که

در آن موش مرده است، چه می‌فرمایید؟

امام علیه السلام پاسخ داد: آن را بفروش و به خریدار اعلام کن تا برای روشنایی استفاده کند!»

۶۵۵- ۳۱۸۷۰- (۳) ابوبصیر می گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ روغن جامد یا روغن مایع که در آن موش مرده است، سؤال کردم، امام علیه السلام فرمود:

اگر روغن جامد است، موش و اطراف آن دور ریخته و باقی‌ماندهٔ آن خورده می‌شود و اگر روان و مایع است، آن را برای روشنایی استفاده و هنگام فروش به خریداران اعلام کن.»

۶۵۶- ۳۱۸۷۱- (۴) اسماعیل بن عبدالخالق می گوید: «سعید اعرجِ روغن‌فروش در حضور من از امام صادق علیه السلام دربارهٔ روغن مایع و روغن جامد و عسل که موش در آن‌ها مرده، سؤال کرد که با آن‌ها چه کند؟

امام علیه السلام فرمود: روغن مایع را تنها به کسی بفروش که برایش بیان کنی تا برای روشنایی بخرد؛ ولی خوردن نه! و روغن نیز- اگر مایع باشد- همینطور است و اگر جامد است و موش در بالای آن قرار دارد، روغن‌های اطراف و زیر آن برداشته می‌شود و سپس اشکالی در آن نیست و عسل موم‌دار نیز همینطور است.»

۶۵۷- ۳۱۸۷۲- (۵) زراره از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود:

«هرگاه موش در روغن جامد بیفتد و بمیرد، پس اگر جامد، است موش و روغن‌های اطرافش را دور بریز و باقیمانده را بخور و اگر مایع است، آن را نخور و برای روشنایی استفاده کن و روغن مایع [نیز] مثل آن است.»

۶۵۸- ۳۱۸۷۳- (۶) در کتاب الجعفریات از امام صادق علیه السلام از پدرش امام باقر علیه السلام روایت می کند که امیر مؤمنان علیه السلام- دربارهٔ روغن مایع و روغنی که حیوان خون جهنده‌داری در آن بیفتد و بمیرد- فرمود:

«از آن برای روشنایی استفاده کنید و هر کس با آن تماس حاصل کرد، باید دستش را بشوید و هر گاه با لباس تماس پیدا کرد یا دستش را با لباس پاک کرد یا مقداری از آن به لباس ریخت، پس باید بخشی از لباس را که روغن به آن ریخته یا دستش را با آن پاک کرده، تنها آن قسمت را بشوید!»

۶۵۹- ۳۱۸۷۴- (۷) در کتاب دعائم الاسلام آمده است:

«از امام صادق علیه السلام دربارهٔ روغنی که موش در آن افتاده، سؤال شد. امام علیه السلام فرمود:

«اگر روغن جامد است، موش و روغن‌های اطرافش دور ریخته و باقیمانده خورده می‌شود و اگر مایع است، تمام آن تباه و از آن برای روشنایی استفاده می‌شود.»

و فرمود: «از امیر مؤمنان علیه السلام دربارهٔ روغن، عسل، شیر، و روغن مایع که حیوانات در آن‌ها می‌میرند، سؤال شد. علی علیه السلام فرمود:

اگر مایع باشد، شیر ریخته و روغن زیتون و روغن برای روشنایی استفاده می‌شود.»

و دربارهٔ سوسک سیاه و عقرب و مگس و جیرجیرک و هر حیوانی که خون جهنده ندارد، فرمود:

«اگر در غذا بمیرد، آن را فاسد نمی کند.»

و دربارهٔ روغن مایع فرمود: «اگر بخواهد، می‌تواند با آن صابون بسازد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۳۷۱

۶۶۰- ۳۱۸۷۵- (۸) در همان کتاب از امام صادق علیه السلام از پدرش امام باقر علیه السلام روایت شده که امیر مؤمنان علیه السلام دربارهٔ غذایی که سوسک سیاه و عقرب و گنجشک‌خوار «۱» در آن بمیرد، فرمود: «خوردنش اشکال ندارد.»

و فرمود: «اگر حیوان خون جهنده‌داری در خورش- در عسل یا در روغن مایع یا در روغن- بمیرد و جامد باشد، از قسمت بالا و

پایین آن دوری و باقیمانده خورده می‌شود و اگر مایع باشد، خورده نمی‌شود و برای روشنایی استفاده می‌شود و فروخته نمی‌شود.»

۶۶۱- ۳۱۸۷۶- (۹) در کتاب الجعفریات آمده است: «از امیر مؤمنان علیه السلام درباره روغن مایعی که حیوان خون جهنده‌داری در آن می‌میرد، سؤال شد. امام علیه السلام فرمود:

روغن مایع را به خصوص به کسی می‌فروشد تا با آن صابون بسازد.»

این حدیث در نوادر راوندی نیز آمده است؛ با این تفاوت که «به خصوص» در آن نیست.

۶۶۲- ۳۱۸۷۷- (۱۰) بزنطی می‌گوید: «از امام رضا علیه السلام دربارهٔ شخص گوسفندداری که دنبه‌های گوسفندانش را در حال زنده بودنشان می‌برید، سؤال کردم که آیا از دنبه‌های بریده شده می‌تواند استفاده کند؟

امام علیه السلام فرمود: آری، آن‌ها را ذوب و برای روشنایی استفاده می‌کند ولی آن‌ها را نمی‌خورد و نمی‌فروشد.»

۶۶۳- ۳۱۸۷۸- (۱۱) در کتاب دعائم الاسلام از علی علیه السلام و امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمودند:

«آنچه از حیوان بریده شود و پیش از ذبح شدن حیوان، از آن جدا گردد، پس آن مردار است و خورده نمی‌شود و حیوان ذبح می‌گردد و، اگر به تذکیه آن برسد، باقیماندهٔ آن خورده می‌شود.»

۶۶۴- ۳۱۸۷۹- (۱۲) در همان کتاب آمده است:

پیشوایان معصوم علیهم السلام می‌گویند: «اگر حیوانی در غذا بیفتد و آن را زنده بیرون آوری و در غذا نمیرد، آن غذا نجس نمی‌شود و خورده می‌شود و اگر بمیرد، خورده و خرید (و فروش) نمی‌شود.»

۶۶۵- ۳۱۸۸۰- (۱۳) در کتاب العوالی آمده است:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «به راستی هر گاه خداوند چیزی را حرام کند، بهایش را [نیز] حرام می‌کند.»

۶۶۶- ۳۱۸۸۱- (۱۴) و نیز فرمود: «خداوند یهود را لعنت کند، پیه‌ها بر آنان حرام گردید ولی آن را فروختند و بهایش را خوردند.»

و این سخن امام صادق علیه السلام در حدیث تحف العقول گذشت: «و هر آنچه از جهتی از جهات مصلحت مردم در آن است، پس همهٔ این‌ها خرید و فروش و به کار بردنش حلال است.» «۲»

و در احادیث دو باب آینده مطالبی مناسب با این بحث وجود دارد.

و در باب ۱۰ و ۲۹ از باب‌های خوراکی‌ها نیز مطالبی مناسب با این بحث خواهد آمد.

---

(۱). شاید صحیح آن صرار به معنای جیرجیرک باشد چون صرد خون جهنده دارد- م.

(۲). ۲۲/ ۱۸۸ باب ۱ از باب‌های کسب روا و ناروا، حدیث ۱۶.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۳۷۳

باب ۱۲ حرمت فروش مردار و حکم فروش حیوان ذبح شدهٔ مخلوط با مردار و حکم آرد خمیر شده با آب نجس

۶۶۷- ۳۱۸۸۲- (۱) در کتاب دعائم الاسلام آمده است:

«از امام صادق علیه السلام از پدرش از نیاکانش علیهم السلام از امیر مؤمنان علیه السلام به ما رسیده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از فروش انسان‌های آزاد و از فروش مردار و خون و خوک و بت‌ها و نطفهٔ حیوان نر و از ثمن شراب و از فروش فضولات حیوانات نهی کرد و فرمود: این‌ها مردار است.»

۶۶۸- ۳۱۸۸۳- (۲) در تفسیر ابوالفتوح از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود:

« [حتی] از پوست و عصب مردار [نیز] استفاده نکنید!»

۶۶۹- ۳۱۸۸۴- (۳) در کتاب بحار الانوار آمده است:

«حرمت خرید و فروش و نماز خواندن در مردار، از پیشوایان معصوم علیهم السلام به ما رسیده است و استفاده از آن را اجازه فرموده‌اند- همان‌گونه که انسان لباس نجس را بر روی لباس‌هایش به خود می‌پیچد (و گرم می‌شود)- ولی در آن نماز خوانده نمی‌شود. و دباغی کردن و شستن و کارهای دیگر، چیزی از مردار را پاک نمی‌کند.»

۶۷۰- ۳۱۸۸۵- (۴) حلبی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«هرگاه حیوان ذبح شده و مرداری مخلوط شود، آن را به حلال شمارندهٔ مردار می‌فروشد و بهایش را می‌خورد.»

۶۷۱- ۳۱۸۸۶- (۵) حلبی می‌گوید:

«از امام صادق علیه السلام دربارهٔ شخص گاو و گوسفنداری سؤال شد که حیوان ذبح شده و مردار را جدا می‌گذارد ولی آن‌ها با هم مخلوط می‌شوند، با آن‌ها چه کند؟ امام علیه السلام فرمود:

به حلال‌شمارندهٔ مردار می‌فروشد و بهایش را می‌خورد. پس اشکالی ندارد!»

۶۷۲- ۳۱۸۸۷- (۶) در کتاب الجعفریات آمده است:

«از امیر مؤمنان علیه السلام سؤال شد: پوست گوسفندی کنده شده و گوسفند دیگری سر بریده شده و آن دو بر چوپان یا صاحبانش اشتباه شده است و ذبح شده را از مردار بازنمی‌شناسد.

امام علیه السلام فرمود: هر دو را نزد سگ‌ها بینداز.»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۳۷۵

۶۷۳- ۳۱۸۸۸- (۷) در کتاب دعائم الاسلام آمده است:

«از امام صادق علیه السلام سؤال شد: پوست گوسفند ذبح شده و مردار با هم مخلوط و از آن‌ها پوستین ساخته می‌شود.

امام علیه السلام فرمود: اگر آن‌ها را پوشیدی، در آن نماز نخوان و اگر دانستی که آن مردار است، پس آن را خرید و فروش نکن و اگر ندانستی، بخر و بفروش.»

در احادیث باب ۸ و ۳۸ از باب‌های نجاسات و حدیث تحف العقول (باب ۱ از باب‌های کسب‌های روا و ناروا حدیث ۱۶) مطالبی بر این بحث دلالت می‌کرد.

و بسیاری از احادیث باب ۱۰ از باب‌های کسب‌های روا و ناروا بر حرمت بهای مردار دلالت می‌کند.

باب ۱۳ فروش روغنی که موش در آن افتاده است

۶۷۴- ۳۱۸۸۹- (۱) علی بن جعفر می‌گوید:

«از برادرم امام موسی بن جعفر علیهما السلام درباره خُمرهٔ روغنی که در آن موش مرده است، سؤال کردم.

امام علیه السلام فرمود: با آن روغن‌مالی نکن و به مسلمان [نیز] نفروش.»

در حدیث دیگری از علی بن جعفر از امام کاظم علیه السلام پرسید: «موشی که در خُمرهٔ روغن می‌افتد و پیش از مردن بیرون آورده می‌شود، آیا می‌توان آن را به مسلمان فروخت؟

امام علیه السلام فرمود: آری و از آن روغن‌مالی کن!» «۱»

باب ۱۴ جواز فروش پوست حیوان حرام‌گوشت آن‌گاه که ذبح شود و جواز استفاده از پوست ماهی

۶۷۵- ۳۱۸۹۰- (۱) ابومخلد زین‌ساز می‌گوید:

«نزد امام صادق علیه السلام بودم که معتب وارد شد و گفت: دو نفر در کنار خانه هستند! امام علیه السلام فرمود: آن‌ها را داخل کن! آن دو مرد داخل شدند. یکی از آنان گفت: من مردی زین‌ساز هستم و پوست پلنگ می‌فروشم.

امام علیه السلام پرسید: آیا آن‌ها دباغی شده‌اند؟

آن مرد گفت: آری!

امام علیه السلام فرمود: اشکالی ندارد.»

---

(۱). باب ۱۲ از باب‌های نجاسات، حدیث ۱۰.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۳۷۷

۶۷۶- ۳۱۸۹۱- (۲) ذریح محاربی می‌گوید:

«از امام صادق علیه السلام دربارهٔ پوست درندگانی که بر روی آن‌ها می‌نشینند، سؤال کردم. امام علیه السلام فرمود: آن‌ها را دباغی کنید، پس در آن‌ها اجازه داده شده است.»

۶۷۷- ۳۱۸۹۲- (۳) عبدالرحمان بن حجاج می‌گوید:

«از امام صادق علیه السلام دربارهٔ خریدن پوستین از کسی که زیاد به او اعتماد ندارم و به شرط ذبح بودن به من می‌فروشد، سؤال کردم که آیا من نیز می‌توانم به همین شرط آن را بفروشم؟

امام علیه السلام فرمود: اگر به ذبح بودن وثوق نداری، نفروش مگر آن‌که بگویی: به من گفته شده این ذبح شده است.»

۶۷۸- ۳۱۸۹۳- (۴) ابوالقاسم صیقل می‌گوید: «به امام علیه السلام نوشتم: دسته شمشیر را که سفن نامیده می‌شود، از پوست ماهی [حیوان آبزی] می‌سازم. آیا کار کردن با آن جایز است با این‌که از نظر ما حرام‌گوشت است؟ امام علیه السلام در پاسخ نوشت: اشکال ندارد!»

نظیر این حدیث پیشتر در باب ۸ از باب‌های نجاسات حدیث ۸ گذشت.

۶۷۹- ۳۱۸۹۴- (۵) علی بن جعفر می‌گوید:

«از برادرم امام کاظم علیه السلام پرسیدم: برخی از گاو و گوسفند و شتران شخصی می‌میرند. آیا فروختن پوست آن‌ها و دباغی کردن و پوشیدن آن‌ها جایز است؟ امام علیه السلام فرمود: نه! و اگر پوشید، در آن نماز نخواند.»

۶۸۰- ۳۱۸۹۵- (۶) در کتاب دعائم الاسلام از علی علیه السلام روایت شده که فرمود:

«از مال نامشروع، بهای پوست درندگان است.»

در حدیث کتاب الجعفریات از امیر مؤمنان علیه السلام گذشت: «از مال نامشروع، بهای مردار ... و بهای میمون و پوست درندگان و پوست مردار است.»

«۱» و در احادیث باب ۱۲ از باب‌های کسب‌های روا و ناروا، مناسب با این بحث گذشت.

باب ۱۵ حرمت فروش سگ‌ها غیر از موارد استثنا و جواز فروش گربه و چهارپایان

۶۸۱- ۳۱۸۹۶- (۱) جراح مداینی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«از مال نامشروع، ثمن شراب است.»

همچنین امام علیه السلام از بهای سگ نهی کرد.

(۱). ۲۲/ ۲۱۴ باب ۱۰ از باب‌های کسب‌های روا و ناروا، حدیث ۱۲.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۳۷۹

۶۸۲- ۳۱۸۹۷- (۲) علی بن قاسانی از امام رضا علیه السلام روایت می‌کند که در ضمن حدیثی فرمود: «... و بهای سگ نامشروع است.»

۶۸۳- ۳۱۸۹۸- (۳) حسن بن علی وشا می‌گوید: «از امام رضا علیه السلام شنیدم که فرمود: بهای سگ نامشروع است و نامشروع در آتش جهنم است.»

۶۸۴- ۳۱۸۹۹- (۴) ابوعبدالله عامری می‌گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ بهای سگ غیر شکاری پرسیدم. امام علیه السلام فرمود: نامشروع است ولی سگ‌های شکاری اشکال ندارد!»

۶۸۵- ۳۱۹۰۰- (۵) محمد بن مسلم و عبدالرحمن بن ابی عبدالله از امام صادق علیه السلام روایت می‌کنند که فرمود:

«بهای سگ غیرشکاری نامشروع است و بهای گربه اشکال ندارد.»

۶۸۶- ۳۱۹۰۱- (۶) ابوبصیر می‌گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ بهای سگ شکاری سؤال کردم. امام علیه السلام فرمود: بهایش اشکال ندارد ولی غیر شکاری بهایش نامشروع است.»

۶۸۷- ۳۱۹۰۲- (۷) در کتاب فقه الرضا آمده است:

«و بدان که اجرت زن زانیه و بهای سگ نامشروع است، مگر سگ شکاری.»

۶۸۸- ۳۱۹۰۳- (۸) در کتاب دعائم الاسلام آمده است:

«پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از بهای سگ گزنده نهی کرد!» و علی علیه السلام فرمود: «بهای سگ شکاری اشکال ندارد.»

۶۸۹- ۳۱۹۰۴- (۹) در کتاب المبسوط آمده است:

«فروش سگ شکاری جایز است و روایت شده که سگ گله و سگ خانه همینطور است.»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۳۸۱

۶۹۰- ۳۱۹۰۵- (۱۰) در کتاب العوالی در ضمن حدیثی آمده است:

«جبرئیل بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد، بیرون خانه ایستاد و درخواست اجازه کرد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به وی اجازه داد ولی جبرئیل داخل نشد. پیامبر صلی الله علیه و آله بیرون آمد و گفت: چه شده است؟ جبرئیل گفت: ما گروه فرشتگان در خانه‌ای که در آن سگ و تصویر باشد، داخل نمی‌شویم!

جستجو کردند، ناگهان در یکی از اتاق‌ها سگی یافتند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: در مدینه سگی را رها نخواهم کرد مگر آن‌که آن را بکشم. سگ‌ها به قسمت بالای مدینه فرار کردند. به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گفته شد: چگونه با سگ‌ها شکار کنیم در حالی که شما دستور کشتن آن‌ها را صادر فرمودید؟

پیامبر صلی الله علیه و آله ساکت شد تا دربارهٔ نگهداشتن سگ‌هایی که از آن‌ها استفاده می‌شود، وحی نازل شد.

آن‌گاه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سگ‌های شکاری و سگ‌های گله و سگ‌های مزرعه را استثنا کرد و نگهداری آن‌ها را اجازه داد.»

۶۹۱- ۳۱۹۰۶- (۱۱) ابورافع در ضمن حدیثی روایت می‌کند که: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نگهداری سگ شکاری و هر سگی که در آن نفع است مثل سگ گله و سگ خانه و بستان و مزرعه را به مسلمانان اجازه داد».

در حدیث تحف العقول حدیث ۱۶ باب ۱ و احادیث متعددی از باب ۱۰ از باب‌های کسب‌های روا و ناروا، مطالبی بر حرمت بهای

سگ گذشت.

و در حدیث ۸ باب ۱۰ گذشت: «بهای سگ غیرشکاری نامشروع است.»

«۱» و در حدیث ابوبصیر از امام صادق علیه السلام گذشت: «بهای سگ غیر شکاری از مال نامشروع است.» «۲»

و در حدیث ابراهیم از امام کاظم علیه السلام خواهد آمد: «بهای سگ و کنیز آوازه‌خوان، نامشروع است.» «۳»

و در حدیث وشا از امام رضا علیه السلام خواهد آمد: «بهای سگ نامشروع در آتش جهنم است.» «۴»

باب ۱۶ جواز فروش پلنگ و پرندگان شکاری و استخوان‌های فیل و عدم جواز فروش میمون

۶۹۲- ۳۱۹۰۷- (۱) عیص بن قاسم می‌گوید: «از امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا تجارت پلنگ و پرندگان شکاری جایز است؟ امام فرمود: آری!»

---

(۱). ۲۲/ ۲۱۳ باب ۱۰ از باب‌های کسب‌های روا و ناروا، حدیث ۸.

(۲). ۲۲/ ۲۱۶ باب ۱۰ از باب‌های کسب‌های روا و ناروا، حدیث ۱۷.

(۳). ۲۲/ ۲۴۲ باب ۲۰ از کسب‌های روا و ناروا، حدیث ۱۰.

(۴). ۲۲/ ۲۴۲ باب ۲۰ از کسب‌های روا و ناروا، حدیث ۱۱.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۳۸۳

۶۹۳- ۳۱۹۰۸- (۲) عبدالحمید بن سعد می‌گوید: «از امام کاظم علیه السلام پرسیدم: آیا خرید و فروش استخوان‌های فیل که با آن شانه می‌سازند، جایز است؟

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد! پدر من شانه یا شانه‌هایی از آن داشت.»

۶۹۴- ۳۱۹۰۹- (۳) علی بن جعفر می‌گوید:

«از برادرم امام کاظم پرسیدم: آیا فروختن و سوار شدن بر پوست حیوانات درنده جایز است؟

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد، تا وقتی که سجده بر آن نشود.»

۶۹۵- ۳۱۹۱۰- (۴) مسمع از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از خرید و فروش بوزینگان نهی کرد.

در احادیث باب ۱۷ از باب‌های موی سر و ریش، مطالبی گذشت که بر جواز فروش استخوان‌های فیل و به کار بردنش دلالت می‌کند.

باب ۱۷ حکم فروش مدفوع انسان و غیر انسان

۶۹۶- ۳۱۹۱۱- (۱) محمد بن مضارب روایت می‌کند که امام صادق علیه السلام فرمود:

«فروش مدفوع، اشکال ندارد.»

مرحوم شیخ طوسی قدس سره این حدیث را بر مدفوع چهارپایان از گاو و گوسفند و شتر حمل کرده است.

۶۹۷- ۳۱۹۱۲- (۲) در توحید مفضل به گزارش محمد بن سنان از مفضل روایت می‌کند که امام صادق علیه السلام فرمود:

«پس پند و عبرت گیر از انواع نیازها که در مخلوقات کوچک و بزرگ مشاهده می‌کنی و [عبرت گیر] از چیزهای ارزشمند و

بی‌ارزش. پست‌ترین و بی‌ارزش‌ترین چیزها سرگین و مدفوعاتی است که فرومایگی و نجاست با هم در آن جمع شده است. با این حال جایگاه آن نسبت به همهٔ کشت‌ها و سبزی‌ها و گیاهان، جایگاهی است که هیچ چیز جایگزین آن نمی‌شود؛ به طوری که هیچ یک از گیاهان بدون سرگین و کود حیوانی، سبز نمی‌شود و رشد نمی‌کند. همان مدفوعاتی که انسان آن‌ها را پلید می‌شمارد و از نزدیک شدن به آن‌ها ناخشنود است. و بدان که جایگاه و موقعیت چیزها بر اساس

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۳۸۵

قیمت مادی آن‌ها نیست بلکه آن دو، دو قیمت متفاوت در دو بازار هستند و چه بسا چیز کم‌ارزشی در بازار کسب که در بازار دانش ارزشمند است؛ پس اعتبار چیزی را به دلیل بهای اندک آن در بازار معمولی کوچک نشمار. پس اگر جویندگان کیمیا، از آنچه در مدفوعات است آگاه گردند، آن را به گران‌ترین بها خواهند خرید و بر قیمت آن خواهند افزود».

۶۹۸- ۳۱۹۱۳- (۳) سماعه بن مهران می گوید:

«نزد امام صادق علیه السلام بودم که شخصی به امام علیه السلام گفت: من مدفوعات می‌فروشم، در این باره چه می‌فرمایید؟

امام علیه السلام فرمود: فروختن آن و بهایش حرام است.

و فرمود: فروختن مدفوعات، اشکال ندارد.»

۶۹۹- ۳۱۹۱۴- (۴) یعقوب بن شعیب از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: «بهای مدفوعات از مال نامشروع است.»

مرحوم شیخ این حدیث را بر مدفوعات انسان حمل کرده است.

باب ۱۸ حکم فروش چوب به کسی که صلیب و ساز بربط می‌سازد

۷۰۰- ۳۱۹۱۵- (۱) عمر بن اذینه می گوید:

«نامه‌ای به امام صادق علیه السلام نوشتم و در آن دربارهٔ کسی که چوب به بربط ساز می‌فروشد، سؤال کردم. امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد!

[و نیز] دربارهٔ کسی که چوب به صلیب‌ساز می‌فروشد، سؤال کردم. امام علیه السلام فرمود: نه!»

۷۰۱- ۳۱۹۱۶- (۲) در کتاب المقنع آمده است:

«فروش چوب به سازندهٔ بربط اشکال ندارد و به سازندهٔ صلیب جایز نیست.»

۷۰۲- ۳۱۹۱۷- (۳) عمرو بن جریر می گوید: «از امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا جایز است چوب توت (توز) را به صلیب‌ساز و بت‌ساز بفروشم؟ امام فرمود: نه!»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۳۸۷

در حدیث عمر بن علی علیه السلام خواهد آمد: «روزی به حضرت ابراهیم علیه السلام میهمان رسید و او چیزی که از میهمان پذیرایی کند، نداشت. با خود گفت به سراغ سقف اتاق می‌روم، یکی از تیرهایش را بیرون می‌آورم و به نجار می‌فروشم تا با آن بت بسازد [و از میهمان پذیرایی می کنم] ولی [به سرعت] از این فکر منصرف شد. آن‌گاه یکی از لباس‌هایش را برداشت، به محلی رفت و دو رکعت نماز بجای آورد.

پس از نماز، فرشته‌ای آمد و از سنگ ماسه مقداری در لباس ابراهیم ریخت و به شکل انسانی آن را به درِ خانهٔ ابراهیم آورد و به همسر وی گفت: این لباس ابراهیم است، آن را بگیر! خانوادهٔ حضرت ابراهیم علیه السلام آن را گرفتند و وقتی گشودند، پس ناگهان دیدند که ماسه به ذرّت تبدیل یافته است ....»(۱)

باب ۱۹ حرمت غنا حتی در قرآن

خداوند تعالی می‌فرماید:

از آنچه بدان علم نداری پیروی نکن؛ زیرا گوش و چشم و دل، هر یک از آن‌ها مسئول هستند «۲».

و ما آسمان و زمین و آنچه را که میان آن‌هاست، به بازی نیافریدیم.

اگر می‌خواستیم سرگرم شویم، از نزد خود سرگرمی برمی‌گزیدیم، اگر انجام‌دهنده بودیم بلکه حق را بر باطل می‌کوبیم تا مغز سرش را بشکند، پس در این هنگام باطل نابود می‌شود و وای بر شماست به خاطر آنچه توصیف می‌کنید «۳».

از پلیدی- از بت‌ها- دوری کنید و از سخن باطل دوری کنید «۴».

[بندگان رحمان] ... و آنان که شهادت به ناحق و گواهی به دروغ نمی‌دهند و هنگامی که با کار بیهوده‌ای روبه‌رو می‌شوند، بزرگوارانه می‌گذرند «۵».

و برخی از مردم کسانی هستند که گفتار سرگرم‌کننده می‌خرند تا بدون آگاهی [مردم را] از راه خدا منحرف کنند و راه خدا را به مسخره می‌گیرند. آنان برای‌شان عذاب خوارکننده‌ای است «۶».

۷۰۳- ۳۱۹۱۸- (۱) زید شحام می‌گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ این سخن خدا سؤال کردم: از پلیدی- از بت‌ها- دوری کنید و از سخن ناحق دوری کنید.

---

(۱). باب ۱۴۰ از باب‌های خوراکی‌ها، حدیث ۶.

(۲). اسراء ۱۷/ ۳۶.

(۳). انبیاء ۲۱/ ۱۸- ۱۶.

(۴). حج ۲۲/ ۳۰.

(۵). فرقان ۲۵/ ۷۲.

(۶). لقمان ۳۱/ ۶.

منابع فقه شیعه، ج ۲۲، ص: ۳۸۹

امام علیه السلام فرمود: الرجس من الاوثان، شطرنج است و قول الزور، غناست.»

این حدیث با سندهای گوناگون روایت شده است.

۷۰۴- ۳۱۹۱۹- (۲) ابو بصیر از امام صادق علیه السلام دربارهٔ آیهٔ فوق سؤال کرد. امام علیه السلام فرمود: « [مقصود] غناست!»

۷۰۵- ۳۱۹۲۰- (۳) زید نرسی در تفسیر این سخن خداوند: و از سخن ناحق دوری کنید! روایت می‌کند که فرمود:

« [مقصود] غناست و مؤمن از همهٔ آن‌ها بیزار است ....»

۷۰۶- ۳۱۹۲۱- (۴) محمد بن عمر بن حزم در ضمن حدیثی می‌گوید:

«وارد بر امام صادق علیه السلام شدم. امام علیه السلام فرمود: غنا، از غنا دوری کنید، از سخن ناحق دوری کنید.

امام علیه السلام پیوسته می‌گفت: از غنا دوری کنید، دوری کنید. تا این‌که مجلس بر من تنگ شد و دانستم که مقصودش من هستم.»

۷۰۷- ۳۱۹۲۲- (۵) عبد الاعلی می‌گوید:

«از امام صادق علیه السلام دربارهٔ تفسیر این آیه سؤال کردم: پس از پلیدی- از بت‌ها- دوری کنید و از سخن باطل دوری کنید.

امام علیه السلام فرمود: الرجس من الاوثان، شطرنج است و قول الزور، غناست.

گفتم: [تفسیر] این سخن خدا [چیست]؟:

و برخی از مردم کسانی هستند که سخن بیهوده می‌خرند.

امام فرمود: غنا از آن است.»

۷۰۸- ۳۱۹۲۳- (۶) در کتاب العوالی از ابن عباس و ابن مسعود دربارهٔ تفسیر این سخن خداوند: و از سخن باطل دوری کنید. و و برخی از مردم کسانی هستند که سخن بیهوده می‌خرند،

روایت شده که گفتند: مقصود غناست.»

۷۰۹- ۳۱۹۲۴- (۷) هشام از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «الرجس من الاوثان، شطرنج است و قول الزور، غناست.»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۳۹۱

۷۱۰- ۳۱۹۲۵- (۸) ابو الصباح در تفسیر این سخن خداوند: و کسانی هستند که در مجلس باطل حاضر نمی‌شوند، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

« [مقصود] غناست.»

۷۱۱- ۳۱۹۲۶- (۹) در کتاب دعائم الاسلام آمده است که از امام صادق علیه السلام دربارهٔ تفسیر این آیه سؤال شد:

[بندگان خدای رحمان] ... و کسانی هستند که در [مجالس] باطل حضور نمی‌یابند و هر گاه با کار بیهوده‌ای روبرو می‌شوند، بزرگوارانه می‌گذرند.

امام علیه السلام فرمود: «از مصادیق آن، غنا و شطرنج است.»

۷۱۲- ۳۱۹۲۷- (۱۰) محمد بن مسلم می‌گوید: «از امام باقر علیه السلام شنیدم که می‌فرمود:

غنا از چیزهایی است که خداوند وعدهٔ آتش بر آن داده است. آن‌گاه این آیه را تلاوت فرمود: و برخی از مردم کسانی هستند که سخن بیهوده می‌خرند تا [مردم را] بدون آگاهی از راه خدا گمراه کنند و راه خدا را به مسخره می‌گیرند، آنان بر ای‌شان عذاب خوارکننده‌ای است.»

در کتاب فقه الرضا نیز نظیر این حدیث آمده است.

۷۱۳- ۳۱۹۲۸- (۱۱) در کتاب المقنع آمده است:

«از غنا بپرهیز؛ زیرا خداوند آن را تهدید به آتش کرده است و امام صادق علیه السلام می‌فرماید: بدترین صداها غناست. و خداوند می‌فرماید: از سخن باطل دوری کنید. و آن غناست و [نیز] می‌فرماید: و برخی از مردم کسانی هستند که سخن بیهوده می‌خرند تا [مردم را] بدون آگاهی از راه خدا گمراه کنند و راه خدا را به مسخره می‌گیرند. آنان برای‌شان عذاب خوار کننده‌ای است. و سخن بیهوده، در تفسیر غناست.»

۷۱۴- ۳۱۹۲۹- (۱۲) در کتاب دعائم الاسلام آمده است که تفسیر این آیه از امام صادق علیه السلام سؤال شد: و برخی از مردم کسانی هستند که سخن بیهوده می‌خرند تا [مردم را] از راه خدا گمراه کنند ....

امام علیه السلام فرمود: آن غناست؛ به تحقیق خداوند بر آن وعدهٔ آتش داده است.»

۷۱۵- ۳۱۹۳۰- (۱۳) وشا می‌گوید: «از امام رضا علیه السلام شنیدم که می‌گفت: از امام صادق علیه السلام دربارهٔ غنا سؤال شد.

امام صادق علیه السلام فرمود: آن [مصداق این] سخن خداوند است:

و برخی از مردم کسانی هستند که سخن بیهوده می‌خرند تا [مردم را] از راه خدا گمراه کنند.»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۳۹۳

۷۱۶- ۳۱۹۳۱- (۱۴) مهران بن محمد می گوید: «از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود:

غنا از چیزهایی است که خداوند می‌فرماید:

و برخی از مردم کسانی هستند که سخن بیهوده می‌خرند، تا [با آن مردم را] از راه خدا گمراه کنند.»

۷۱۷- ۳۱۹۳۲- (۱۵) در تفسیر مجمع البیان در تفسیر سخن خدا: ... کسانی که سخن بیهوده می‌خرند ...، آمده است:

«بیشتر مفسران بر این باور هستند که مقصود از سخن بیهوده غناست و این نظر ابن عباس و ابن مسعود و دیگران است و آن از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام و امام رضا علیه السلام روایت شده که می‌فرمایند:

غنا از [مصادیق] آن است.»

۷۱۸- ۳۱۹۳۳- (۱۶) حسن بن هارون می گوید: «از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود:

غنا مجلسی است که خداوند به آن نظر [رحمت] نمی کند و آن از چیزهایی است که خداوند می‌فرماید: و برخی از مردم، کسانی هستند که سخن بیهوده می‌خرند تا [با آن مردم را] از راه خدا گمراه کنند.»

۷۱۹- ۳۱۹۳۴- (۱۷) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: «غنا مجلسی است که خداوند [با رحمت] به اهلش نمی‌نگرد و غنا پلیدترین مخلوقات خداست و غنا دورویی نتیجه می‌دهد و تنگدستی به دنبال می‌آورد.»

۷۲۰- ۳۱۹۳۵- (۱۸) قطب راوندی در کتاب لبّ اللباب از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می کند که فرمود:

«پنج گروه هستند که خداوند در روز قیامت به آنان [با رحمت] نظر نمی کند ... و آواز خوان.»

۷۲۱- ۳۱۹۳۶- (۱۹) در کتاب الجعفریات از امیر مؤمنان علیه السلام روایت شده که فرمود:

«در یک شب بر گروهی از بنی اسرائیل عذاب وارد شد. هنگام صبح چهار گروه را در میان خود نیافتند: طبل نوازان، غنا خوانان، محتکرانِ مواد خوراکی و صرافان رباخوار. این حدیث با سندهای دیگری نیز گزارش شده است و در کتاب دعائم الاسلام به جای طبل نوازان، کیل کنندگان آمده است.»

۷۲۲- ۳۱۹۳۷- (۲۰) محمد بن مدینی از شخصی که وی را نام می‌برد، روایت می کند که آن شخص می گوید: «در حضور من از امام صادق علیه السلام دربارهٔ غنا سؤال شد. امام فرمود: وارد خانه‌هایی نشوید که خداوند از اهل آن‌ها روی گردانیده است.»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۳۹۵

۷۲۳- ۳۱۹۳۸- (۲۱) زید شحام روایت می کند که امام صادق علیه السلام فرمود:

«خانهٔ غنا ایمن از بلا و مصیبت نیست و دعا در آن اجابت نمی‌شود و فرشته وارد آن نمی گردد»

۷۲۴- ۳۱۹۳۹- (۲۲) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود:

«غنا در دل نفاق می‌رویاند، همان‌گونه که نخل شکوفه می‌دهد.»

۷۲۵- ۳۱۹۴۰- (۲۳) در کتاب العوالی آمده است که امام صادق علیه السلام فرمود: «غنا در دل دورویی می‌رویاند، همان‌گونه که آب سبزی می‌رویاند.»

۷۲۶- ۳۱۹۴۱- (۲۴) ابو اسامه از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود:

«غنا لانهٔ نفاق است.»

۷۲۷- ۳۱۹۴۲- (۲۵) حسن بن هارون از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود:

«غنا نفاق بر جای می گذارد و تنگدستی در پی دارد.»

۷۲۸- ۳۱۹۴۳- (۲۶) در کتاب جامع الاخبار آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«غنا پل ارتباطی انسان با زناست.»

۷۲۹ - ۳۱۹۴۴- (۲۷) یونس می گوید: «به امام رضا علیه السلام گفتم: عباسی- ابراهیم بن هاشم- می گوید: شما غنا را اجازه داده‌اید. امام علیه السلام فرمود: زندیق دروغ می گوید. من این گونه به او نگفتم. از من دربارهٔ غنا پرسید، به وی گفتم: مردی به حضور امام باقر علیه السلام رسید و از او دربارهٔ غنا سؤال کرد. امام باقر علیه السلام فرمود: ای مرد، هنگامی که حق و باطل از هم جدا گردد، غنا کجا خواهد بود؟

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۳۹۷

آن مرد گفت: با باطل. امام باقر علیه السلام فرمود: به تحقیق [به حق] داوری کردی.»

این حدیث با اندکی تفاوت با سندهای گوناگون گزارش شده است و در پایان یکی از آن‌ها این جمله از امام رضا علیه السلام اضافه شده است:

«سخن من با او این گونه بود.»

۷۳۰- ۳۱۹۴۵- (۲۸) در کتاب دعائم الاسلام آمده است که از امام صادق علیه السلام دربارهٔ غنا سؤال شد. امام علیه السلام به سؤال‌کننده فرمود:

«ای بیچاره! هنگامی که میان حق و باطل جدا می‌شود، غنا را در کجا می‌بینی؟ آن مرد گفت:

فدایت شوم، به خدا سوگند! همراه باطل است!

امام علیه السلام فرمود: همین مطلب برایت کافی است!»

۷۳۱- ۳۱۹۴۶- (۲۹) سلیمان پوستین ساز از امام رضا علیه السلام از پدرانش از علی علیه السلام روایت می کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «به تحقیق من از سبک شمردن دین و فروختن داوری و بریدن پیوند خویشاوندی و قرآن را به صورت غنا خواندن و مقدم داشتن کسی که در دین برترین‌تان نیست، بر شما بیمناکم.»

۷۳۲- ۳۱۹۴۷- (۳۰) در کتاب ارشاد القلوب دیلمی آمده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«در میان امت من، فرو رفتن در زمین و نزول بلا آشکار می‌شود!

یاران گفتند: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! این در چه زمانی خواهد بود؟

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: هنگامی که آلات موسیقی و زنان آوازه خوان و شراب‌خواری آشکار و شایع گردد. به خدا سوگند گروهی از امت من سرمست از شادی و غرور و خود بینی و در حال بازی شب را سپری می کنند و صبحگاهان بوزینه و خوک می‌شوند، به دلیل حلال شمردن حرام و پرداختن به زنان آوازه خوان و شرابخواری و رباخواری و پوشیدن حریر.»

۷۳۳- ۳۱۹۴۸- (۳۱) ابو امامه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می کند که فرمود:

«هیچ‌کس صدایش را به صورت غنا بلند نکرد مگر آن‌که خداوند بر دو شانه‌اش دو شیطان برمی‌انگیزد که پیوسته با پشت پا به سینهٔ او می کوبند تا این‌که دست بردارد.»

۷۳۴- ۳۱۹۴۹- (۳۲) جابر ابن عبدالله روایت می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«ابلیس نخستین غناخوان، نوحه‌گر و سرود خوان بود. هنگامی که آدم علیه السلام از درخت خورد، غنا خواند و وقتی هبوط کرد، سرود خواند. و وقتی روی زمین پنهان شد به دلیل یادآوری نعمت‌های بهشت، نوحه کرد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۳۹۹

۷۳۵- ۳۱۹۵۰- (۳۳) علی بن جعفر از برادرش امام موسی بن جعفر علیهما السلام سؤال کرد: «آیا جایز است انسان غنا را قصد کند و پای آن بنشیند؟

امام علیه السلام فرمود: نه!»

۷۳۶- ۳۱۹۵۱- (۳۴) قطب راوندی در کتاب لبّ اللباب می‌گوید: «در خبر آمده است که خداوند روز قیامت می‌فرماید: «ای فرشتگان من، هرکس گوش و زبانش را از غنا حفظ کرده است، پس ستایش و ثنای بر من را به وی بشنوانید.»

۷۳۷- ۳۱۹۵۲- (۳۵) حماد بن عثمان می‌گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ قول الزور [/ سخن باطل] سؤال کردم.

امام علیه السلام فرمود: از [مصادیق] آن، آفرین گفتن انسان به آوازخوان است.»

۷۳۸- ۳۱۹۵۳- (۳۶) در کتاب من لا یحضره الفقیه آمده است:

«روایت شده که اجرت زن و مرد آواز خوان، نامشروع است.»

۷۳۹- ۳۱۹۵۴- (۳۷) معمر بن خلاد روایت می‌کند که امام رضا علیه السلام فرمود:

«در حالی که دو لباس خشن به تن داشتم، برای دیدار با داود بن عیسی بن علی از منزل بیرون آمدم.

داود در بئر میمون سکونت داشت. در میان راه به پیرزنی همراه دو کنیز برخورد کردم. به وی گفتم:

ای پیرزن، آیا این دو کنیز را می‌فروشی؟ پیرزن پاسخ داد: آری، ولی امثال تو خریدار آن‌ها نیست!

پرسیدم: چرا؟

پیرزن گفت: برای آن‌که یکی از آن‌ها خواننده و دیگری نوازندهٔ نی است. از آنجا گذشتم تا بر داود بن عیسی وارد شدم. وی به من احترام کرد و مرا در بالای مجلس و جایگاه [شایسته] خودم جای داد. هنگامی که از نزد داود بیرون آمدم، وی به یارانش گفت: آیا این شخص را می‌شناسید، او علی بن موسی، کسی است که اهل عراق وی را واجب الاطاعهٔ می‌پندارند.»

۷۴۰- ۳۱۹۵۵- (۳۸) عبدالاعلی می‌گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ غنا سؤال کردم و به حضرت گفتم: اهل سنت می‌پندارند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اجازه داده است که گفته شود:

آمدیم نزدتان، آمدیم نزدتان، بر ما درود فرستید! بر ما درود فرستید! بر شما درود می‌فرستیم!

امام علیه السلام فرمود: دروغ می‌گویند، خداوند می‌فرماید:

و ما آسمان و زمین و آنچه میان آن‌هاست، در حال بازی کردن نیافریدیم. اگر می‌خواستیم سرگرم شویم، از نزد خود سرگرمی برمی‌گزیدیم، اگر انجام دهنده بودیم. بلکه حق را بر باطل می‌کوبیم تا مغز سرش را بشکند و در آن هنگام باطل نابود می‌شود و وای بر شماست، به خاطر آنچه توصیف می‌کنید!

آن‌گاه امام علیه السلام فرمود: وای بر فلانی از آنچه توصیف می‌کند! مقصود امام علیه السلام شخصی بود که در مجلس حضور نداشت.»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۴۰۱

۷۴۱- ۳۱۹۵۶- (۳۹) محمد بن ابی عباد در غنا و نوشیدن نبیذ معروف بود. وی می‌گوید: «از امام رضا علیه السلام دربارهٔ غنا سؤال کردم. امام علیه السلام فرمود:

اهل حجاز دربارهٔ آن نظر [مثبتی] دارند، ولی آن از مصادیق باطل و لهو و سرگرمی است. آیا نشنیده‌ای که خداوند می‌فرماید: و هنگامی که با کار بیهوده روبه‌رو می‌شوند، بزرگوارانه می‌گذرند.»

۷۴۲- ۳۱۹۵۷- (۴۰) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: «خرید و فروش غنا جایز نیست و گوش دادن به آن نفاق و آموزش آن کفر است.»

۷۴۳- ۳۱۹۵۸- (۴۱) در کتاب العوالی در ضمن حدیثی آمده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از غنا و خریدن کنیزان آوازه‌خوان نهی کرد و فرمود: «اجرت کنیزان خواننده از [مصادیق] نامشروع است. و آن حضرت غنا را جز در نوحه‌سرایی اجازه

نداد، به شرط آن‌که سخن باطلی بر زبان نیاوری و نیز آن حضرت غنا را در سرود خواندن برای کاروان و در عروسی‌ها اجازه داد به شرط آن‌که مردان نامحرم آن را نشنوند و سخن باطلی بر زبان نیاورند.»

۷۴۴- ۳۱۹۵۹- (۴۲) علی بن جعفر می گوید: «از برادرم- امام موسی بن جعفر علیهما السلام- دربارهٔ غنا سؤال کردم که آیا در عید فطر و قربان و مراسم شادی جایز است؟ امام علیه السلام فرمود: اشکالی ندارد تا وقتی که با آن گناهی سر نزنند.»

این حدیث در کتاب علی بن جعفر نیز آمده است، با این تفاوت که بخش پایانی آن این است: «تا وقتی که به آن دستور داده نشود.»

۷۴۵- ۳۱۹۶۰- (۴۳) در کتاب دعائم الاسلام آمده است:

«یکی از شیعیان نزد امام باقر علیه السلام آمد و گفت: «ای زادهٔ رسول خدا صلی الله علیه و آله! به مدینه رفتم و بر یکی از آشنایانم که او را به هیچ یک از کارهای لهو نمی‌شناختم، وارد شدم. در این زمان تمام آلات لهو را در خانه‌اش دیدم و از مشاهدهٔ آن به بهت و حیرتی گرفتار شدم که تاکنون به آن دچار نشده بودم.

امام علیه السلام به وی فرمود: تا وقتی با دوستانت هستی، با آنان به نیکی رفتار کن!

آن مرد گفت: ای فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله! نظرتان دربارهٔ این کار چیست؟

امام علیه السلام فرمود: قرار دادن کنیزانی برای این کار حرام است ولی آنچه در مراسم عروسی و مانند آن است، اشکال ندارد.»

در احادیث متعددی از باب ۸ باب‌های عزاداری، مطالبی گذشت که بر حرمت غنا دلالت می کند.

در حدیث محمد بن حنفیه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گذشت: «... هنگامی غنیمت‌ها [و مال و ثروت در دست افراد معدودی] دست به دست می گردد ... و کنیزانی را برای خوانندگی قرار می‌دهند و آلات موسیقی و طنبور می‌نوازند و آیندگان، گذشتگان این امت را لعنت می کنند، پس در این هنگام باید

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۴۰۳

منتظر بادهای سرخ یا فرورفتن در زمین یا مسخ شدن انسان به حیوان بود.»

«۱» حدیث یحیی بن سعید و مرسله ارشاد القلوب نظیر آن است؛ تنها به جای «القینات» المغنیات آمده است.

و در حدیث اعمش گذشت: «سرگرمی‌هایی که از یاد خدا بازمی‌دارد، ناپسند است؛ مانند غنا و نواختن تار.» «۲»

و در حدیث ابن عباس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گذشت: «... در آن هنگام گروهی برای غیر خدا قرآن می‌آموزند و آن را آهنگین قرار می‌دهند و با قرآن غنا می‌خوانند، پس لعنت خدا از امت من بر آن‌ها باد.» «۳»

و در احادیث باب ۱۴ از باب‌های فضایل قرآن، مطالبی بر این بحث دلالت می کند.

و در حدیث سعید از امیر مؤمنان گذشت: «... وبسیار گوش دادن به غنا تنگدستی می‌آورد.» «۴»

و در حدیث تحف العقول از امام صادق علیه السلام گذشت: «... و جهات حرام اجاره نظیر این است که شخصی خود را برای بردن چیزی که بر وی حرام است، اجاره دهد ... یا بردن تصویرها، بت‌ها، نی‌ها، بربطها و شراب ....»

و این سخن: «همانا خداوند صنعتی را حرام کرد که کل حرام است و تنها فساد از آن بر می‌خیزد؛ مانند بربطها، نی‌ها، شطرنج و هر آلت لهو دیگر.» «۵»

و در حدیث رضوی گذشت: «... مگر آن‌که صنعت حرام یا مورد نهی باشد؛ مانند غنا و ساختن دف و عود». «۶»

و در احادیث باب آینده و باب ۲۱ و ۲۲ مطالبی که بر این بحث دلالت می کند، خواهد آمد. و در حدیث ابی ربیع از امام صادق علیه السلام این سخن خواهد آمد: «در غنا خیری نیست پس انجام ندهید (نزدیک آن نشو)!» «۷»

و در حدیث دعائم الاسلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خواهد آمد: «دو صدا ملعونند و خداوند با آن‌ها دشمن است ...

نوحه‌سرایی و غنا.» «۸»

و در حدیث ابی ربیع خواهد آمد: «همانا خداوند مرا رحمتی برای جهانیان برانگیخت و برای این‌که آلات لهو و طنبور و نی‌ها و امور جاهلیت و بت‌ها را نابود کنم.» «۹»

و در حدیث دعائم الاسلام خواهد آمد: «شهادت شخص مورد اتهام و شهادت زنازاده ... و شهادت آوازخوانان، جایز نیست.» «۱۰»

---

(۱). باب ۳۲ از باب‌های مساجد، حدیث ۱۲.

(۲). باب ۱۱ از باب‌های مبارزه با نفس، حدیث ۱۱.

(۳). باب ۱۲ از باب‌های مبارزه با نفس، حدیث ۱۲.

(۴). ۲۲/ ۷۱ باب ۶ از باب‌های طلب روزی، حدیث ۲۳.

(۵). ۲۲/ ۱۸۹- ۱۹۰ باب ۱ از باب‌های کسب‌های روا و ناروا، حدیث ۱۶.

(۶). ۲۲/ ۱۹۵ باب ۱ از باب‌های کسب‌های روا و ناروا، حدیث ۱۹.

(۷). ۲۲/ ۲۵۷ باب ۲۳ کسب‌های روا و ناروا، حدیث ۲.

(۸). ۲۲/ ۴۳۷ باب ۴۸ کسب‌های روا و ناروا، حدیث ۱۵ (۳۴۴۲۹).

(۹). باب ۳۵ نوشابه‌ها، حدیث ۱.

(۱۰). باب ۲۴ شهادت‌ها، حدیث ۱۵.

منابع فقه شیعه، ج‌۲۲، ص: ۴۰۵

باب ۲۰ حرمت کسب زن آوازه‌خوان و موارد استثنای آن، و حرمت آموزش و خرید و فروش آنها مگر برای کسی که آنها را به آوازخوانی امر نمی‌کند بلکه باز می‌دارد

خداوند متعال می‌فرماید:

برخی از مردم کسانی هستند که سخن سرگرم‌کننده می‌خرند تا [با آن مردم را] بدون آگاهی از راه خدا گمراه کنند و راه خدا را به مسخره می‌گیرند، آنان برای‌شان عذاب خوارکننده‌ای است «۱».

۷۴۶- ۳۱۹۶۱- (۱) ابوبصیر می‌گوید: «از امام باقر علیه السلام دربارهٔ درآمد کنیزان خواننده سؤال کردم. امام علیه السلام فرمود: آنهایی از که مردان در مجلس‌شان وارد می‌شوند، حرام است و آنهایی که به مجالس عروسی دعوت می‌شوند، اشکال ندارد و آن [تفسیر] سخن خداوند است: و برخی از مردم کسانی هستند که سخن بیهوده می‌خرند تا [با آن مردم را] از راه خدا منحرف کنند».

۷۴۷- ۳۱۹۶۲- (۲) ابوبصیر از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«اجرت کنیز خواننده‌ای که مراسم عروسی برگزار می‌کنند و مردان در مجلس او وارد نمی‌شوند اشکال ندارد.»

۷۴۸- ۳۱۹۶۳- (۳) ابوبصیر از امام صادق علیه السلام از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«اجرت زن نوحه‌گری که برای مرده نوحه‌گری می‌کند و اجرت کنیز خواننده‌ای که ...

اشکال ندارد.»

ادامهٔ این حدیث، مانند حدیث پیشین است.

۷۴۹- ۳۱۹۶۴- (۴) ابوبصیر از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«زن خواننده‌ای که مراسم عروسی برگزار می‌کند، درآمدش اشکال ندارد.»

۷۵۰- ۳۱۹۶۵- (۵) نصر بن قابوس از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«کنیز خواننده، ملعون است و کسی که از درآمدش بخورد ملعون است.»

---

(۱). لقمان ۳۱/ ۶.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۴۰۷

۷۵۱- ۳۱۹۶۶- (۶) نصر بن قابوس از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«منجم، ملعون است و پیشگو [/ کاهن]، ملعون است و جادوگر، ملعون است و آوازه‌خوان، ملعون است و هر کس که او را پناه دهد و از درآمدش بهره‌برداری کند، ملعون است.»

و فرمود: «منجم، مانند کاهن است و کاهن، مانند جادوگر است و جادوگر، مانند کافر است و کافر، در آتش است.»

۷۵۲- ۳۱۹۶۷- (۷) در کتاب المقنع آمده است:

«بدان که، درآمد زن خواننده حرام است.»

۷۵۳- ۳۱۹۶۸- (۸) ابراهیم بن ابی البلاد می‌گوید: «اسحاق بن عمر هنگام مرگ وصیت کرد: کنیزان خواننده‌اش را بفروشیم و پول‌شان را نزد امام کاظم علیه السلام ببریم. پس از مرگ اسحاق، کنیزانش را سیصد هزار درهم فروختم و آن را خدمت امام کاظم علیه السلام بردم و به وی گفتم: یکی از دوستداران شما به نام اسحاق بن عمر هنگام مرگ وصیت کرد، کنیزان خواننده‌اش فروخته شوند و پول آن‌ها به شما تحویل داده شود.

و من آن‌ها را فروختم و این سیصد هزار درهم پول آن‌هاست.

امام علیه السلام فرمود: من نیازی به این پول ندارم. به راستی این حرام است و آموزش کنیزان کفر است و گوش دادن به آن‌ها دورویی است و بهای‌شان حرام است.»

۷۵۴- ۳۱۹۶۹- (۹) اسحاق بن یعقوب می‌گوید: «از محمد بن عثمان عمری، درخواست نمودم که نامه‌ام را به دست مبارک امام زمان (عج) برساند. در آن نامه از مسایلی سؤال کرده بودم که بر من مشکل گردیده بود. پس نامه‌ای با خط مولای‌مان صاحب الزمان علیه السلام به این مضمون به دستم رسید: آنچه دربارهٔ آن پرسیدی ... و بهای کنیز آوازه‌خوان حرام است.»

۷۵۵- ۳۱۹۷۰- (۱۰) ابراهیم بن ابی البلاد می‌گوید: «به امام کاظم علیه السلام گفتم: فدایت گردم! مردی از دوستداران شما تعدادی کنیز خواننده دارد که قیمت‌شان چهارده هزار دینار است و ثلث آن‌ها را برای شما وصیت کرده است.

امام علیه السلام فرمود: من نیازی به آن ندارم؛ بهای سگ و کنیز خواننده، نامشروع است.»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۴۰۹

۷۵۶- ۳۱۹۷۱- (۱۱) حسن بن علی وشّا می‌گوید: «از امام رضا علیه السلام دربارهٔ خریدن کنیز خواننده سؤال شد. امام علیه السلام فرمود: گاهی شخصی کنیزی دارد که او را سرگرم می‌کند. بهای چنین کنیزی همانند بهای سگ است و بهای سگ، نامشروع است و حرام در آتش است.»

۷۵۷- ۳۱۹۷۲- (۱۲) (سعید بن) محمد طاطری می‌گوید: «مردی از امام صادق علیه السلام دربارهٔ فروختن کنیزان خواننده سؤال کرد. امام علیه السلام فرمود:

خرید و فروش آن‌ها حرام است و آموزش آن‌ها کفر است و گوش دادن به آوازشان نفاق‌آور است.»

۷۵۸- ۳۱۹۷۳- (۱۳) قطب راوندی در کتاب لبّ اللباب از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: «خرید و فروش کنیزان خواننده حلال نیست و بهای‌شان حرام است.»

۷۵۹- ۳۱۹۷۴- (۱۴) در کتاب العوالی آمده است:

«پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از خرید و فروش و تجارت و بهره‌برداری از بهای کنیزان خواننده نهی کرد.»

۷۶۰- ۳۱۹۷۵- (۱۵) در کتاب من لا یحضره الفقیه آمده است:

«مردی از امام سجاد علیه السلام دربارهٔ خریدن کنیز خوش‌صدا سؤال کرد. امام علیه السلام فرمود: چیزی بر تو نیست اگر آن را بخری تا تو را به یاد بهشت بیندازد؛ یعنی به وسیله تلاوت قرآن و بیان زهد و فضایلی که غنا نیست؛ ولی غنا حرام است.»

۷۶۱- ۳۱۹۷۶- (۱۶) عبدالله بن حسن دینوری می‌گوید: «به امام موسی بن جعفر علیهما السلام گفتم: فدایت گردم، دربارهٔ خرید و فروش کنیز مسیحی از مسیحیان چه می‌فرمایید؟

امام علیه السلام فرمود: خرید و فروش کن!

گفتم: آیا نزدیکی نیز نمایم! امام علیه السلام اندکی سکوت کرد، آن‌گاه به من نگاه کرد و به صورت مخفی فرمود: برایت حلال است.

گفتم: فدایت گردم! کنیز خواننده یا کنیزی را که خوب غنا می‌خواند، خریداری کنم؟ هدف من از این کار طلب روزی است و هدف دیگری ندارم.

امام علیه السلام فرمود: بخر و بفروش!»

در حدیث دیلمی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گذشت: «هرگاه امت من پانزده کار را انجام دهند، بلا بر آنان فرود می‌آید ... و کنیزان خواننده بگیرند.»

«۱»

---

(۱). باب ۳۲ باب‌های مساجد، حدیث ۱۲.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۴۱۱

در حدیث سعید گذشت که گفت: «برادرم کنیز خواننده‌ی زیبا و چیره‌دستی داشت. هنگام مرگ به من وصیت کرد و آن را به کعبه هدیه کرد. امام علیه السلام فرمود: ... کنیز را بفروش و نزد حجرالاسود بایست و ندا سر ده: آیا در راه مانده‌ای هست؟ آیا نیازمندی در میان زائران کعبه هست؟ پس هر کس نزد تو آمد، از آنان سؤال کن و ببخش.»

«۱» و بنگر باب ۱ باب‌های کسب‌های روا و ناروا و در احادیث باب گذشته و به ویژه حدیث معمر (۳۷) و باب آینده، مطالبی بر این بحث دلالت می‌کند.

و در حدیث سماعه خواهد آمد که از امام علیه السلام دربارهٔ درآمد کنیزخواننده و نوحه‌سرا سؤال کردم.

امام علیه السلام آن را ناپسند شمرد. «۲»

باب ۲۱ حرمت به کار بردن انواع آلات لهو و خرید و فروش آنها

خداوند متعال می‌فرماید:

و ما آسمان و زمین و آنچه میان آن‌هاست، در حال بازی کردن نیافریدیم. اگر می‌خواستیم سرگرم شویم، از نزد خود سرگرمی بر می‌گزیدیم. اگر انجام دهنده بودیم. «۳»

۷۶۲- ۳۱۹۷۷- (۱) سکونی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«شما را از رقص و نی و تنبک‌ها و طبل‌ها باز می‌دارم.»

۷۶۳- ۳۱۹۷۸- (۲) در کتاب الجعفریات از علی علیه السلام روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «امت خودم را از نی و نی‌نوازی و تنبک‌ها و طبل‌ها باز می‌دارم.»

۷۶۴- ۳۱۹۷۹- (۳) در کتاب دعائم الاسلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: «امتم را از رقص و نی و تنبک و تار باز می‌دارم.»

---

(۱). باب ۱۹ باب‌های بدؤ المشاعر، حدیث ۳.

(۲). ۲۲/ ۴۳۶ باب ۴۸ باب‌های کسب‌های روا و ناروا، حدیث ۷ (۳۲۴۲۱).

(۳). انبیا ۲۱/ ۱۶- ۱۷.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۴۱۳

۷۶۵- ۳۱۹۸۰- (۴) در کتاب العوالی در حدیثی آمده است که: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از دف زدن و رقصیدن و از هرگونه بازی و حضور یافتن و گوش دادن به آن نهی کرد و دف زدن جایز نیست مگر در عقد و عروسی به شرط آن‌که عروس باکره باشد و مردان در مجلس زنان داخل نشوند.»

۷۶۶- ۳۱۹۸۱- (۵) قطب راوندی در کتاب لبّ اللباب از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: «به راستی خداوند دف و تنبک و نی و هر بازیچه‌ای را حرام کرد.»

۷۶۷- ۳۱۹۸۲- (۶) و فرمود: «ما از دو صدای احمق و تباهکار نهی شده‌ایم: صدایی هنگام مصیبت با خراشیدن چهره‌ها و دریدن گریبان‌ها و صدایی در نعمت همراه با لهو و لعب با نی‌ها و آن دو، نی‌های شیطان هستند.»

این حدیث با سند دیگری نیز روایت شده است؛ با این تفاوت که به جای نعمت، نغمه آمده است که معنای آن این‌گونه می‌شود: «و صدایی هنگام نغمهٔ لهو و لعب ...»

۷۶۸- ۳۱۹۸۳- (۷) ابو امامه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود:

«به تحقیق، خداوند مرا برای هدایت و رحمت برای جهانیان بر انگیخت و به من دستور داد نی‌ها و معازف [/ آلات طرب] و تارها و بت‌ها و امور جاهلیت را نابود کنم ... همانا خرید و فروش و قیمت و تجارت با آلت‌های موسیقی، حرام است ...»

۷۶۹- ۳۱۹۸۴- (۸) نوف می‌گوید: «شبی را نزد امیر مؤمنان علی علیه السلام سپری کردم. آن حضرت تمام شب را نماز می‌خواند و ساعت به ساعت بیرون می‌رفت، به آسمان می‌نگریست و قرآن تلاوت می‌کرد. پس از آرامش شب و به خواب رفتن چشم‌ها به سراغ من آمد و فرمود: ای نوف! خوابی یا بیدارا!

پاسخ گفتم: بیدارم و با چشمانم شما را زیر نظر دارم، ای امیر مؤمنان علیه السلام!

علی علیه السلام فرمود: ای نوف! خوشا به حال زاهدان در دنیا و مشتاقان به آخرت. آنان کسانی هستند که زمین را فرش و خاکش را رختخواب و آبش را بوی خوش و قرآن را لباس زیر و دعا را لباس رو قرار دادند و از دنیا همانند عیسی بن مریم علیه السلام به کلی بریدند. به تحقیق، خداوند به عیسی علیه السلام وحی فرستاد که به اشراف بنی اسرائیل بگو: وارد خانه‌ای از خانه‌های من نشوند مگر با قلب‌های پاک و چشمان خاشع و دستان پاک. و به آنان بگو: بدانید که من دعایی از احدی از شما و از احدی از خلقم که ظلمی بر او باشد، مستجاب نخواهم کرد.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۴۱۵

ای نوف! بپرهیز از این‌که مامور وصول مالیات [/ یک دهم گیر] یا شاعر یا پاسبان یا کارگزار و مامور اطلاعاتی حکومت در میان مردم یا نوازندهٔ طنبور یا طبل باشی؛ زیرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شبی بیرون آمد و به آسمان نگریست، آن‌گاه فرمود:

این زمانی است که در آن هیچ دعایی رد نمی‌شود مگر دعای مامور اطلاعاتی حکومت در میان مردم یا دعای شاعر یا دعای مامور وصول مالیات یا پاسبان یا نوازندهٔ طنبور یا طبل‌نواز.»

مرحوم مفید روایت کرده که نوف می‌گوید:

«شبی را نزد امیر مؤمنان علی علیه السلام سپری کردم. پس مشاهده کردم آن حضرت زیاد از منزلش رفت و آمد می‌کند ...»

ادامهٔ این حدیث همانند حدیث پیشین است تا این‌که علی علیه السلام به نوف فرمود:

«ای نوف! اگر می‌توانی که نماینده و جاسوس حکومت در میان مردم و شاعر و طبل‌نواز و طنبورنواز نباشی، چنین کن؛ زیرا داود علیه السلام- فرستادهٔ پروردگار جهانیان- شبی از شب‌ها بیرون آمد و به اطراف آسمان نگریست، سپس گفت: به خدایی- که پروردگار داود است- سوگند! این زمان، زمانی است که بندهٔ مسلمانی موفق به درخواست از خداوند در آن نمی‌شود مگر آن‌که خداوند خواسته‌اش را به وی عنایت می‌کند، جز مأمور اطلاعاتی حکومت یا شاعر یا طبل‌نواز یا طنبورنواز.»

۷۷۰- ۳۱۹۸۵- (۹) در کتاب دعائم الاسلام روایت شده که از امام صادق علیه السلام دربارهٔ لهو در غیر مراسم ازدواج سؤال شد. امام علیه السلام آن را زشت و ناپسند دانست و این سخن خدا را تلاوت کرد:

«و ما آسمان و زمین و آنچه میان آن‌هاست، در حال بازی کردن نیافریدیم. اگر می‌خواستیم سرگرم شویم، از نزد خود سرگرمی برمی‌گزیدیم. اگر انجام دهنده بودیم؛ بلکه حق را بر باطل می‌کوبیم تا مغزش را بشکند و در آن هنگام باطل نابود می‌شود. و وای بر شماست به خاطر آنچه توصیف می‌کنید.»

۷۷۱- ۳۱۹۸۶- (۱۰) در کتاب جامع الاخبار آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«طنبورنواز در قیامت با چهرهٔ سیاه و طنبوری از آتش در دست محشور می‌شود و بالای سرش هفتاد هزار فرشته گرز به دست هستند که با گرزهای‌شان بر سر و صورتش می‌زنند و غناخوان کور و گنگ و کر از قبرش محشور می‌شود و زناکار [نیز] همان‌گونه محشور می‌شود و نی‌نواز همان‌گونه و دف‌زن مثل آن.»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۴۱۷

۷۷۲- ۳۱۹۸۷- (۱۱) اسحاق بن جریر از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«هنگامی که در خانهٔ شخصی چهل روز بربط نواخته شود و مردان داخل آن شوند، شیطانی به نام «قفندر» هریک از عضوهایش را بر مثل آن عضو از بدن صاحبخانه قرار می‌دهد و در آن یک‌بار می‌دمد. با این کار غیرت از وی رخت بر می‌بندد؛ به طوری که به زنانش تجاوز می‌شود و او دگرگون نمی‌شود.»

۷۷۳- ۳۱۹۸۸- (۱۲) ابو داود از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«هرکس چهل روز در خانه‌اش بربط نواخته شود، خداوند شیطانی به نام «قفندر» را بر وی مسلط می‌کند؛ پس هیچ عضوی از اعضای بدنش را باقی نمی‌گذارد مگر آن‌که روی آن می‌نشیند. هنگامی که این اتفاق افتاد، شرم و حیا از او گرفته می‌شود و از آنچه می‌گوید و آنچه به او گفته می‌شود، هیچ باکی ندارد.»

۷۷۴- ۳۱۹۸۹- (۱۳) موسی بن حبیب از امام سجاد علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«خداوند امتی را که در میان‌شان بربط صدا می‌کند و متکبر گریه و زاری سر می‌دهد، «۱» پاک و سرافراز نمی‌کند».

۷۷۵- ۳۱۹۹۰- (۱۴) در کتاب الجعفریات آمده است که: «نزد امیر مؤمنان علیه السلام از مردی شکایت شد که بربطی را شکسته بود. آن حضرت این دعوی را باطل کرد.»

در کتاب دعائم الاسلام این جمله افزوده شده است: «و آن مرد را به پرداخت چیزی محکوم نکرد.»

۷۷۶- ۳۱۹۹۱- (۱۵) سید صدر الدین دشتکی در رسالهٔ قبایح الخمر از امام رضا علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «گوش دادن

به تارها، از گناهان کبیره است.»

و گزارش شده که امیر مؤمنان علیه السلام شنید شخصی با طنبور، طرب و شادی می‌کند. امام علیه السلام او را از این بازداشت و طنبورش را شکست. آن‌گاه از وی خواست توبه کند و آن مرد توبه کرد.

سپس علی علیه السلام به آن مرد گفت: آیا می‌دانی طنبور وقتی نواخته می‌شود، چه می‌گوید؟

آن مرد گفت: جانشین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آگاه‌تر است.

امام علیه السلام فرمود: طنبور می‌گوید: بزودی پشیمان خواهی شد! بزودی پشیمان خواهی شد! ای همنشین با من. به زودی داخل دوزخ خواهی شد! ای نوازندهٔ من.»

۷۷۷- ۳۱۹۹۲- (۱۶) کلیب صیداوی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«نواختن عود در دل نفاق می‌رویاند، همان‌گونه که آب سبزی می‌رویاند.»

---

(۱). مرحوم فیض در وافی می‌فرماید: «گویا به تفاخر در میان زنان نوحه‌گر اشاره دارد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۴۱۹

۷۷۸- ۳۱۹۹۳- (۱۷) در کتاب فقه الرضا آمده است:

«و روایت می‌کنیم که هر کس چهل روز در خانه‌اش طنبور یا عود یا یکی از آلات لهو همانند معزف و شطرنج و امثال آن نگهداری کند، بی‌گمان با خشمی از جانب خدا همراه گردیده است. پس اگر در این چهل روز بمیرد، تبهکار و فاسق مرده است و جایگاهش آتش است و چه بد جایگاهی است!»

۷۷۹- ۳۱۹۹۴- (۱۸) در کتاب الجعفریات از علی علیه السلام روایت شده که فرمود:

«قیامت برای گروهی برپا می‌شود که بدون آن‌که از آنان درخواست شهادت شود، شهادت می‌دهند و علیه کسانی که عمل قوم لوط را انجام می‌دهند و علیه کسانی که دایره و آلات لهو می‌نوازند.»

۷۸۰- ۳۱۹۹۵- (۱۹) در کتاب المقنع آمده است:

«و از تمام آلات لهو و بازی با انگشترها و اربعهٔ عشر و هر قماری دوری کن؛ زیرا پیشوایان معصوم علیهم السلام از همهٔ این‌ها نهی کرده‌اند.»

۷۸۱- ۳۱۹۹۶- (۲۰) سماعه از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«پس از درگذشت آدم علیه السلام ابلیس و قابیل در فقدان وی شادمان شدند. آن‌ها با هم در مکانی جمع شدند و ابلیس به جهت شادمانی در درگذشت آدم علیه السلام شروع به نواختن معازف و آلات لهو کرد. پس هر گونه لهوی که در زمین انسان از آن لذت می‌برد، از آنجاست.»

۷۸۲- ۳۱۹۹۷- (۲۱) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود:

«وقتی کودک خردسالی بودم، یک روز در کنار نوازندگان و طبل‌نوازان و بازیگران ایستاده بودم و به آنان گوش می‌دادم. در این حال پدرم با من برخورد کرد و با دیدن من، دستم را گرفت و گفت: برو! شاید تو از کسانی هستی که آدم را مسخره و شماتت کردند.

به پدرم عرض کردم: ای پدر جان! ماجرای آن چیست؟

پدرم فرمود: همهٔ این لهو و لعب و غنا را که می‌بینی، همانا شیطان برای مسخره کردن و شماتت دادن به آدم هنگام بیرون شدن از بهشت ساخته است.»

۷۸۳- ۳۱۹۹۸- (۲۲) عامر طایی از امام رضا علیه السلام از امام موسی بن جعفر علیهما السلام از امام صادق علیه السلام از امام باقر علیه السلام از امام سجاد علیه السلام از امام حسین علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«یک روز وقتی امیر مؤمنان علیه السلام در مسجد جامع کوفه بود، مردی از اهل شام بپا خاست و گفت:

ای امیر مؤمنان علیه السلام، من از شما پرسش‌هایی دارم!

امام علیه السلام فرمود: برای یادگیری بپرس ...

آن شخص در خلال پرسش‌های خود، از معنای آواز کبوتر راعبیه پرسید. امام علیه السلام در پاسخ فرمود:

به اهل آلات لهو و موسیقی و کنیزان خواننده و نی‌ها و عودها، نفرین می‌کند.»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۴۲۱

۷۸۴- ۳۱۹۹۹- (۲۳) سیاری با واسطه روایت می‌کند که از امام صادق علیه السلام دربارهٔ فرومایگان سؤال شد. امام علیه السلام فرمود: «کسی که شراب بنوشد و طنبور بنوازد.»

۷۸۵- ۳۲۰۰۰- (۲۴) علی بن جعفر از برادرش امام موسی بن جعفر علیهما السلام دربارهٔ بازی کردن با اربعهٔ عشر و مانند آن سؤال کرد. امام علیه السلام فرمود:

«هیچ بازی جز مسابقهٔ اسب سواری و تیراندازی، پسندیده و دوست داشتنی نیست.»

۷۸۶- ۳۲۰۰۱- (۲۵) زید نرسی روایت می‌کند که امام صادق علیه السلام در ضمن حدیثی دربارهٔ کسی که برای سرگرمی و خوشگذرانی به شکار می‌رود، فرمود:

«مؤمن از این کارها برکنار است. طلب آخرت او را از لهو باز داشته است .... و به تحقیق، مؤمن از همهٔ این‌ها برکنار است. او را با لهو و سرگرمی چه کار! بی‌گمان لهو قساوت قلب و نفاق به دنبال می‌آورد. هنگامی که چوگان بازی می‌کنی، شیطان همراهت می‌دود و فرشتگان از تو می‌گریزند و اگر در این راه به تو صدمه‌ای وارد شود، پاداش نداری. و هر که را اسبش بر زمین اندازد و بمیرد، وارد آتش می‌شود.»

۷۸۷- ۳۲۰۰۲- (۲۶) در کتاب غرر الحکم و درر الکلم از علی علیه السلام روایت شده که فرمود:

«مؤمن لهو را رها می‌کند و با جدّ مأنوس است.»

۷۸۸- ۳۲۰۰۳- (۲۷) و فرمود: «کسی که عاشق و سرگردان بازی و آزمند به سرگرمی و لهو و خوشگذرانی باشد، عاقل و اندیشمند نیست.»

۷۸۹- ۳۲۰۰۴- (۲۸) ورّام در کتابش از معصوم علیه السلام روایت کرده که می‌فرماید:

«در آن خانه‌ای که شراب یا دف یا طنبور یا نرد باشد، فرشتگان وارد نمی‌شوند و دعای‌شان اجابت نمی‌گردد و برکت از آنان برداشته می‌شود.»

۷۹۰- ۳۲۰۰۵- (۲۹) عبداللّه بن علی از امام رضا علیه السلام از پدرش از جدش از نیاکانش علیهم السلام روایت می‌کند که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود:

«هر آنچه از یاد خدا باز دارد، پس آن، از [مصادیق] قمار است.»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۴۲۳

۷۹۱- ۳۲۰۰۶- (۳۰) قطب راوندی در کتاب لبّ اللباب از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: «بازی کردن با کعب [/ طاس] و سوت زدن برای کبوتر [کبوتر بازی] و رباخواری یکسان است.»

در حدیث شریف از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گذشت: «ولی من از دو صدای احمق و تبهکار باز می‌دارم:

صدایی هنگام نغمه و آواز لهو و لعب و نالهٔ شیطان.»

«۱» حدیث جابر نیز نظیر این حدیث بود؛ با این تفاوت که به جای نالهٔ شیطان، «نی‌های شیطان» آمده است. «۲»

در حدیث محمد بن علی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گذشت: «هنگامی که امت من پانزده کار را انجام دهند، بلا بر آنان فرود می‌آید ... و آلات لهو و موسیقی بنوازند و آیندگان این امت، گذشتگان خود را لعنت کنند، در این هنگام باید منتظر بادهای سرخ یا فرو رفتن در زمین یا مسخ شدن به صورت حیوان باشند.» «۳»

و در حدیث اعمش گذشت: «و گناهان کبیره حرام است و آن‌ها شرک به خداوند ... و آلات لهو و موسیقی که از ذکر خدا باز می‌دارند، مکروه و ناپسند هستند.» «۴»

و در حدیث فضل بن شاذان گذشت: «و آن‌ها (گناهان کبیره) کشتن انسان ... و پرداختن به آلات لهو و موسیقی است.» «۵»

و در حدیث ابن عباس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گذشت: «و تنبک و کنیزان خواننده و آلات لهو و موسیقی و گرایش به نوازندگان طنبور و دف و نی و سایر آلات موسیقی آشکار و شایع می‌شود. آگاه باش که هرکس یکی از آنان را با دینار و درهم و خوراکی و پوشاک و دیگر چیزها کمک و حمایت کند، گویا در داخل کعبه هفتاد مرتبه با مادرش زنا کرده است. در آن هنگام بدان، امت من عهده‌دار کارها می‌گردند و حرمت‌ها شکسته می‌شود و گناهان انجام می‌شود و اشرار بر خوبان مسلط می‌شوند و در پوشاک بر یکدیگر مباهات می‌کنند و نوازندگان آلات لهو و موسیقی را نیک می‌شمارند ....»

و در حدیث حمران از این سخن گذشت: «... و می‌بینی آلات لهو و موسیقی شایع و آشکار می‌شود. [در همه جا] مشاهده می‌گردد ولی احدی، احدی از آن‌ها را باز نمی‌دارد و احدی جرأت و جسارت جلوگیری از آن‌ها را ندارد.»

و همچنین این سخن گذشت: «و می‌بینی آلات لهو و موسیقی در مکه و مدینه آشکار و شایع می‌شود ... پس بر حذر باش و از خداوند درخواست نجات کن.» «۶»

در حدیث اصبغ از این سخن گذشت: «سلام کردن به شش گروه شایسته نیست ... پس کسانی که سلام کردن بر آن‌ها شایسته نیست: یهود و نصاری و بازی‌کنندگان با نرد و شطرنج و شراب‌خواران و نوازندگان با دف و نی هستند.»

---

(۱). باب ۸ باب‌های عزاداری، حدیث ۱۴ و ۱۵.

(۲). باب ۸ باب‌های عزاداری، حدیث ۱۴ و ۱۵.

(۳). باب ۳۸ باب‌های مساجد، حدیث ۱۲.

(۴). باب ۱۱ مبارزه با نفس، حدیث ۱۱ و ۱۳.

(۵). باب ۱۱ مبارزه با نفس، حدیث ۱۱ و ۱۳.

(۶). باب ۱۲ مبارزه با نفس، حدیث ۱۲ و ۳۳.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۴۲۵

و در حدیث تحف العقول «۱» و باب ۱۹ و ۲۲ و ۲۳ باب‌های کسب‌های روا و ناروا، مطالبی مناسب با این بحث وجود دارد.

در حدیث زعفرانی از این سخن خواهد آمد: «خداوند به هرکس نعمتی دهد و در زمان آن نعمت به نی روی آورد به تحقیق، آن نعمت را ناسپاسی کرده است و به هرکس مصیبتی رسد و در آن مصیبت نوحه‌سرا آورد به تحقیق، آن را ناسپاسی کرده است.» «۲»

و در حدیث علی بن اسماعیل از این سخن خواهد آمد: «هر لهو و سرگرمی مؤمن باطل است مگر در سه چیز: تربیت اسب و تیراندازی با کمان و بازی کردن با همسرش.» «۳»

باب ۲۲ حرمت گوش دادن به غنا و لهوها

خداوند متعال می‌فرماید:

بی‌گمان گوش و چشم و قلب، همهٔ آن‌ها مسئول هستند. «۴»

و کسانی که شهادت به ناحق و گواهی به باطل نمی‌دهند و هنگامی که با کار بیهوده رو به رو می‌شوند، بزرگوارانه می‌گذرند. «۵»

۷۹۲- ۳۲۰۰۷- (۱) عنبسه از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«گوش دادن به غنا و لهو [و موسیقی] در دل نفاق می‌رویاند، همان‌گونه که آب گیاه می‌رویاند.»

۷۹۳- ۳۲۰۰۸- (۲) در حدیث سفارش‌های پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام آمده است که فرمود:

«ای علی علیه السلام! سه چیز قساوت قلب می‌آورد: گوش دادن به لهو و جستجوی شکار و رفتن به بارگاه سلطان.»

۷۹۴- ۳۲۰۰۹- (۳) ابو ایوب خزاز می‌گوید: «یکبار در مدینه اقامت کردیم و در آنجا نزد امام صادق علیه السلام رفتیم. امام علیه السلام پرسید: کجا منزل کردید؟

گفتیم: نزد فلانی صاحب کنیزان خواننده!

امام علیه السلام فرمود: بزرگوار باشید! ابو ایوب می‌گوید: [از نزد امام علیه السلام بیرون رفتیم ولی] به خدا سوگند! ما از این سخن متوجه مقصود امام علیه السلام نشدیم و گمان کردیم که می‌فرماید: به وی نیکی کنید! از این رو بار دیگر به سوی امام علیه السلام بازگشتیم و به حضرت گفتیم: ما از این‌که فرمودید: بزرگوار باشید، متوجه منظورتان نشدیم!

امام علیه السلام فرمود: آیا سخن خداوند را نشنیده‌اید که در قرآن می‌فرماید: و هر گاه با بیهوده روبه‌رو می‌شوند، بزرگوارانه می‌گذرند.

---

(۱). ۲۲/ ۱۸۶ باب ۱ باب‌های کسب‌های روا و ناروا، حدیث ۱۶ (۳۱۷۹۹).

(۲). باب ۴۸ باب‌های کسب‌های روا و ناروا، حدیث ۱۲.

(۳). باب ۱ باب‌های اسب‌دوانی و تیراندازی، حدیث ۷.

(۴). اسراء ۱۷/ ۳۶.

(۵). فرقان ۲۵/ ۷۲.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۴۲۷

۷۹۵- ۳۲۰۱۰- (۴) در کتاب دعائم الاسلام روایت شده که امام صادق علیه السلام خبردار شد که گروهی از کوفه به مدینه آمده‌اند و در خانهٔ غناخوانی سکنی گزیده‌اند. امام علیه السلام به آنان فرمود: «چگونه این چنین کردید؟

آنان گفتند: ای فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله! جای دیگری نیافتیم؛ علاوه بر آن‌که پس از اقامت در آنجا به این موضوع پی بردیم!

امام علیه السلام فرمود: آگاه باشید! اگر جریان از این قرار است، پس بزرگوار باشید؛ زیرا خداوند می‌فرماید:

و هرگاه با بیهوده روبه‌رو می‌شوند، بزرگوارانه می‌گذرند.»

۷۹۶- ۳۲۰۱۱- (۵) در کتاب دعائم الاسلام آمده است که مردی از امام صادق علیه السلام دربارهٔ گوش دادن به غنا سؤال کرد. امام علیه السلام وی را از این کار باز داشت و این آیه را تلاوت کرد: بی‌گمان گوش و چشم و دل، همهٔ آن‌ها مسئول هستند. آن‌گاه فرمود: گوش از آنچه شنیده و دل از آنچه بدان دل بسته و چشم از آنچه دیده، مورد سؤال قرار خواهد گرفت.»

۷۹۷- ۳۲۰۱۲- (۶) مسعده بن زیاد می‌گوید: «نزد امام صادق علیه السلام بودم که شخصی به حضرت عرض کرد: پدر و مادرم فدایت! برخی از همسایه‌های ما کنیزهای غناخوان دارند و وقتی من به توالت می‌روم، صدای نواختن عود و آواز آن کنیزان را می‌شنوم و به همین دلیل گاهی برای شنیدن صدای آنان نشستن در توالت را طول می‌دهم!

امام علیه السلام فرمود: چنین نکن!

آن شخص گفت: به خدا سوگند! من نزد آن کنیزان نمی‌روم و تنها صدای آن‌ها را با گوش‌هایم می‌شنوم!

امام علیه السلام فرمود: خداوند تو را جزای خیر دهاد، آیا نشنیده‌ای که خداوند می‌فرماید: البته گوش و چشم و دل، همهٔ آن‌ها مسئول هستند.

آن شخص گفت: آری، به خدا سوگند! گویا هرگز این آیهٔ قرآن را از احدی- عرب و غیر عرب- نشنیده‌ام. بناچار، اگر خدا بخواهد، تکرار نخواهم کرد و البته توبه خواهم کرد.

امام علیه السلام به وی فرمود: بپا خیز، غسل کن و به مقداری که به دلت افتاد، نماز بخوان؛ زیرا تو بی‌گمان گناه بزرگی انجام می‌دادی. و چقدر وضعیت بدی داشتی اگر با این حال مرده بودی. خدای را سپاس گوی و از آنچه ناخوشایند اوست، درخواست توبه کن؛ زیرا تنها زشتی‌ها ناخوشایند خداست.

پس زشتی‌ها را به اهلش واگذار؛ چرا که هر چیزی اهلی دارد.»

این حدیث با سندهای دیگر و اندک تفاوتی نیز روایت شده است.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۴۲۹

۷۹۸- ۳۲۰۱۳- (۷) شخصی به نام حسن از یاران امام صادق علیه السلام می‌گوید: «من نشستن در توالت را طول می‌دادم تا صدای غنای برخی از همسایگانم را بشنوم. تا این‌که یک روز وقتی نزد امام صادق علیه السلام رفتم، امام علیه السلام به من فرمود: ای حسن؛ بی‌گمان گوش و چشم و دل، همهٔ آن‌ها مسئول هستند. گوش آنچه می‌شنود، چشم آنچه می‌بیند، دل آنچه بدان دل می‌بندد.»

بروجری، آقا حسین طباطبایی - مترجمان: حسینیان قمی، مهدی - صبوری، م، منابع فقه شیعه، ۳۱ جلد، انتشارات فرهنگ سبز، تهران - ایران، اول، ۱۴۲۹ ه ق

منابع فقه شیعه؛ ج۲۲، ص: ۴۲۹

۷۹۹- ۳۲۰۱۴- (۸) یاسر خادم از امام موسی بن جعفر علیهما السلام روایت می‌کند که فرمود:

«در بهشت درختی است که به فرمان خدا بادها آن را به حرکت در می‌آورند. هر که [در دنیا] نفس خویش را از غنا پاک گرداند، از آن درخت صدایی می‌شنود که هرگز نظیر آن را نشنیده است و هرکس از غنا دوری نکرده باشد، آن صدا را نمی‌شنود.»

۸۰۰- ۳۲۰۱۵- (۹) جهم بن حمید می‌گوید: «امام صادق علیه السلام از من پرسید: کجا بودی؟ من این‌گونه گمان کردم که امام علیه السلام از محل رفتنم آگاه است، از این رو به وی گفتم:

فدایت گردم! من با فلانی برخورد نمودم. او به زور مرا به خانه‌اش برد و من به کنیزانش نگاه کردم. امام علیه السلام به من فرمود: آن مجلسی است که خداوند [با رحمت] با اهلش نگاه نمی‌کند. آیا بر خانواده و دارایی خود از سوی خدا در امان هستی»؟

این حدیث در کتاب دعائم الاسلام نیز از زبان یکی از یاران امام علیه السلام بدون ذکر نام نیز آمده و پاسخ آن شخص به امام علیه السلام را این‌گونه گزارش کرده است: «با فلانی برخورد کردم. او به من چسبید و مرا به خانه‌اش برد، آن‌گاه دستور داد یکی از

کنیزانش نزد من آمد و غنا خواند ....»

۸۰۱- ۳۲۰۱۶- (۱۰) در کتاب دعائم الاسلام آمده است که امام صادق علیه السلام حال یکی از بستگانش را پرسید. آن شخص پاسخ داد: «فدایت گردم! دیروز فلانی با من برخورد کرد، دستم را گرفت و به خانه‌اش برد. در آنجا کنیزش می‌زد و غنا می‌خواند و من تا شب را در خانهٔ وی سپری کردم.

امام علیه السلام فرمود: وای بر تو! آیا نترسیدی دستور خدا درباره‌ات [مرگ] فرا رسد و در آن حال باشی؟

همانا آن مجلسی است که خداوند به اهلش [با رحمت] نگام نمی‌کند. غنا پلیدترین چیزی است که خدا آفریده است. غنا بدترین مخلوقات است. غنا تنگدستی و نفاق به دنبال می‌آورد.»

۸۰۲- ۳۲۰۱۷- (۱۱) حسن بن علی بن یقطین از امام جواد علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«هرکس به گوینده‌ای گوش کند، به تحقیق او را پرستیده است. پس اگر آن گوینده از جانب خدا می‌رساند، بی‌گمان خدا را پرستیده و اگر از طرف شیطان ابلاغ می‌کند، به راستی شیطان را پرستیده است.»

در احادیث باب ۵۶ از باب‌های مبارزه با نفس و باب ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ از باب‌های کسب‌های روا و ناروا، مطالبی با این بحث گذشت.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۴۳۱

باب ۲۳ حرمت بازی با شطرنج و نرد و آلات قمار؛ مثل طاس، گردو، تخم‌مرغ و خرید و فروش و تصرف آنها و حرمت حضور بر بازی شطرنج و نرد و حکم اسلام بر بازیگر شطرنج و خرید و فروش آن‌ها

خداوند متعال می‌فرماید:

در اموال‌تان، میان خود به صورت باطل تصرف نکنید.

«۱» از تو دربارهٔ شراب و قمار می‌پرسند، بگو در آن‌ها گناه بزرگ و منافعی برای مردم هست؛ ولی گناه آن‌ها از سودشان بیشتر است. «۲»

... و تقسیم گوشت شتر بر اساس چوبه‌های تیر بر شما حرام شده است، این‌ها فسق است. «۳»

همانا شراب و قمار و بتان و ازلام پلیدی از کار شیطان است. پس از آن‌ها دوری کنید شاید رستگار شوید.

همانا شیطان می‌خواهد به وسیلهٔ شراب و قمار، دشمنی و کینه توزی در میان شما ایجاد کند و از یاد خدا شما را باز دارد. «۴»

[به یاد آور] زمانی را که ابراهیم به پدر و قومش گفت: این مجسمه‌ها چیست که شما آن‌ها را می‌پرستید. «۵»

۸۰۳- ۳۲۰۱۸- (۱) سکونی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که: «پیامبر اکرم از بازی کردن با نرد و شطرنج نهی کرد.»

۸۰۴- ۳۲۰۱۹- (۲) ابو ربیع شامی می‌گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ نرد و شطرنج سؤال شد. امام علیه السلام فرمود: به آن‌ها نزدیک نشو!

ابوربیع آن‌گاه از غنا پرسید، امام علیه السلام فرمود: خیری در آن نیست، انجام ندهید! سپس از نبیذ پرسید، امام علیه السلام فرمود: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از هر مست‌کننده‌ای نهی کرد و هر مست کننده‌ای حرام است.

ابو ربیع آن‌گاه از ظرف‌هایی که در آن‌ها شراب و نبیذ ساخته می‌شود، سؤال کرد. امام علیه السلام فرمود:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از دبا و مزفت و حنتم و نقیر نهی کرد.

ابو ربیع پرسید: این‌ها چیست؟

---

(۱). بقره ۲/ ۱۸۸.

(۲). بقره ۲/ ۲۱۹.

(۳). مائده ۵/ ۳.

(۴). مائده ۵/ ۹۱- ۹۰.

(۵). انبیا ۲۱/ ۵۲.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۴۳۳

امام علیه السلام فرمود: «دبا، کدوست و مزفّت، خمره است و حنتم، سبوی اردن (ارزن) است و به آن سبوی سبز [نیز گفته می‌شود] و نقیر [ظرف] چوبی است. اهل جاهلیت چوب را سوراخ می‌کردند تا داخل آن تهی شود و آن‌گاه درون آن شراب می‌انداختند.»

۸۰۵- ۳۲۰۲۰- (۳) زید نرسی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که در ضمن حدیثی فرمود:

«و شطرنج چیزی است که خداوند [درباره‌اش] فرمود: از پلیدی، از بت‌ها دوری کنید.»

۸۰۶- ۳۲۰۲۱- (۴) در کتاب المقنع می‌گوید: «پلیدی از بت‌ها، شطرنج است و سخن باطل، غناست.»

۸۰۷- ۳۲۰۲۲- (۵) در تفسیر آیهٔ: ای کسانی که ایمان آوردید، همانا شراب و قمار و بت‌ها و ازلام ... ابوجارود از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«اما شراب، پس هر نوشابهٔ مست کننده شراب است ... و میسر، پس نرد و شطرنج و هر قماری میسر است و انصاب، بت‌هایی است که مشرکان می‌پرستیدند و ازلام، تیرهایی است که مشرکان عرب در زمان جاهلیت [شتر] را بر اساس آن تقسیم می‌کردند. همهٔ این‌ها و خرید و فروش و بهره‌برداری از آن‌ها از جانب خدا حرام حرام است و این‌ها پلیدی از کار شیطان است. پس خداوند شراب و قمار را در کنار بت‌ها بیان کرده است.»

۸۰۸- ۳۲۰۲۳- (۶) عبداللّه بن جندب با واسطه از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «شطرنج، میسر [/ قمار] است و نرد، میسر [/ قمار] است.»

۸۰۹- ۳۲۰۲۴- (۷) اسماعیل جعفی از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«شطرنج و نرد، میسر [/ قمار] است.»

۸۱۰- ۳۲۰۲۵- (۸) عبدالله بن مسعود روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از کنار گروهی گذشت که شطرنج بازی می‌کردند. در این هنگام این آیه را تلاوت فرمود: این مجسمه‌ها چیست که شما آن‌ها را می‌پرستید؟»

۸۱۱- ۳۲۰۲۶- (۹) در تفسیر ابوالفتوح آمده است که امیر مؤمنان علیه السلام به گروهی برخورد کرد که شطرنج بازی می‌کردند. امام علیه السلام فرمود: «این مجسمه‌ها چیست که شما آن را می‌پرستید؟

آن‌گاه مقداری خاک برداشت و بر صفحهٔ شطرنج پاشید.

شیخ ابوالفتوح می‌گوید: کسانی که پیوسته با شطرنج بازی می‌کنند، می‌گویند: هر وقت صفحهٔ شطرنج گشوده می‌شود، مقداری خاک در آن دیده می‌شود.»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۴۳۵

۸۱۲- ۳۲۰۲۷- (۱۰) قطب راوندی در کتاب لبّ اللباب از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود:

«ملعون است کسی که بازی را به شطرنج بکشاند.»

۸۱۳- ۳۲۰۲۸- (۱۱) مسعده بن زیاد روایت می‌کند که از امام صادق علیه السلام دربارهٔ شطرنج سؤال شد، امام علیه السلام فرمود:

« [کارهای] مجوسیت را به اهل آن واگذار کنید. خداوند آن را لعنت کند.»

۸۱۴- ۳۲۰۲۹- (۱۲) حفص بن بختری با واسطه روایت می‌کند که امام صادق علیه السلام فرمود:

«شطرنج از [کارهای] باطل است.»

۸۱۵- ۳۲۰۳۰- (۱۳) یعقوب بن یزید از یکی از شیعیان روایت می‌کند که می‌گوید:

«از امام صادق علیه السلام دربارهٔ بازی با شطرنج سؤال کردم. امام علیه السلام فرمود: شطرنج، از باطل است.»

۸۱۶- ۳۲۰۳۱- (۱۴) زراره می‌گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ شطرنج و بازی شبیب [/ بازی جوان] که به آن بازی امیر گفته می‌شود و بازی سه تایی، سؤال شد. امام علیه السلام فرمود:

به من بگو که وقتی حق و باطل از هم جدا می‌شوند، این‌ها با کدام یک هستند؟

زراره گفت: با باطل هستند!

امام علیه السلام فرمود: پس خیری در آن‌ها نیست.»

۸۱۷- ۳۲۰۳۲- (۱۵) محمد بن علی بن جعفر از امام رضا علیه السلام روایت می‌کند که شخصی نزد امام باقر علیه السلام آمد و گفت:

«ای ابو جعفر علیه السلام، دربارهٔ شطرنج که مردم با آن بازی می‌کنند، چه می‌گویی؟ امام باقر علیه السلام فرمود: امام سجاد علیه السلام از امام حسین علیه السلام از امیر مؤمنان علیه السلام به من خبر داد که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: هرکس سخن گوید و سخنش برای غیر ذکر خدا باشد، کاری لغو و بیهوده انجام می‌دهد و هرکس ساکت است و سکوتش برای غیر ذکر خدا باشد، غافل است.

آن‌گاه امام باقر علیه السلام ساکت شده و آن مرد بپا خاست و رفت.»

۸۱۸- ۳۲۰۳۳- (۱۶) عبدالواحد بن مختار می‌گوید: «از امام باقر علیه السلام دربارهٔ بازی با شطرنج سؤال کردم. امام فرمود:

«به تحقیق، مؤمن از بازی بر کنار است.»

بکیر می‌گوید از امام صادق علیه السلام دربارهٔ بازی با شطرنج سؤال کردم. امام علیه السلام فرمود:

«به تحقیق، مؤمن از بازی برکنار است.»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۴۳۷

۸۱۹- ۳۲۰۳۴- (۱۷) ابو بصیر از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که امیر مؤمنان فرمود:

«شطرنج و نرد، هر دو میسر و قمار است.»

۸۲۰- ۳۲۰۳۵- (۱۸) علی بن جعفر از برادرش امام موسی بن جعفر از پدرش امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «نرد و شطرنج، از میسر و قمار هستند.»

۸۲۱- ۳۲۰۳۶- (۱۹) عبد الملک قمی می‌گوید: «من و برادرم ادریس، نزد امام صادق علیه السلام بودیم. ادریس به امام گفت: فدایت گردیم! میسر چیست؟

امام علیه السلام فرمود: آن شطرنج است!

عبد الملک می‌گوید: من گفتم: آنان می‌گویند میسر، نرد است!

امام علیه السلام فرمود: و نرد نیز هست.»

۸۲۲- ۳۲۰۳۷- (۲۰) معمر بن خلاد از امام کاظم علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «نرد و شطرنج و اربعهٔ عشر همانند یکدیگرند و هر چه با آن قمار بازی شود، از میسر است.»

۸۲۳- ۳۲۰۳۸- (۲۱) محمد بن عیسی می‌گوید: «ابراهیم بن عنبسه به امام هادی علیه السلام نوشت:

ای سرور و مولای من! اگر صلاح می‌دانید، دربارهٔ این آیه برای من توضیح دهید. از تو دربارهٔ خمر و میسر می‌پرسند.

فدایت گردم! میسر چیست؟

امام علیه السلام در پاسخ نوشت: هر آنچه با آن قمار شود، میسر است و هر مستی‌آوری حرام است.»

۸۲۴- ۳۲۰۳۹- (۲۲) در حدیث نهی‌های پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از بازی با نرد و شطرنج و تنبک و طبل و طنبور و عود، نهی کرد.»

۸۲۵- ۳۲۰۴۰- (۲۳) در کتاب المقنع آمده است: «بپرهیز از بازی با نرد؛ زیرا معصوم علیه السلام از آن نهی کرده است.»

۸۲۶- ۳۲۰۴۱- (۲۴) در کتاب دعائم الاسلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود:

«هر کس با نرد بازی کند، بی‌گمان نافرمانی خدا را کرده است.

و فرمود: و بپرهیز از آیین دو کعب رایج شده؛ زیرا آن دو از قمار غیر عرب است.»

۸۲۷- ۳۲۰۴۲- (۲۵) در کتاب عوالی آمده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس با نرد بازی کند، بی‌گمان خداوند و پیامبرش را نافرمانی کرده است.»

در تفسیر ابوالفتوح رازی نیز این حدیث آمده است.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۴۳۹

۸۲۸- ۳۲۰۴۳- (۲۶) در کتاب عوالی آمده است، که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس با نرد بازی کند، مانند کسی است که دستش را در گوشت و خون خوک فرو برده است.»

در تفسیر ابوالفتوح رازی نیز این حدیث آمده است.

۸۲۹- ۳۲۰۴۴- (۲۷) در همان کتاب از معصوم علیه السلام روایت شده که فرمود: «کسی که با نرد شیر بازی [؟] کند، گویا دستش را در گوشت خوک فرو برده است.»

۸۳۰- ۳۲۰۴۵- (۲۸) در کتاب جامع الاخبار آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «کسی که با نرد و شطرنج بازی کند، گویا دستش را به گوشت و خون خوک آلوده است.»

۸۳۱- ۳۲۰۴۶- (۲۹) در تفسیر علی بن ابراهیم ذیل آیهٔ: «... و تقسیم گوشت شتر بر اساس چوبه‌های تیر بر شما حرام شده است، این‌ها فسق است.» اعراب زمان جاهلیت شتر پروایی را قربانی و گوشت آن را به ده بخش تقسیم می‌کردند. آن‌گاه دور آن جمع می‌شدند و چوبه‌های تیر را به شخصی می‌دادند.

چوبه‌های تیر ده عدد بود، هفت تای آن از گوشت آن شتر سهم داشت و سه تای آن سهم نمی‌برد. هفت تیری که از گوشت شتر سهم داشت، فذ، توام، مسبل، نافس، حلس، رقیب و معلی نامیده می‌شدند. فذ یک سهم، توأم دو سهم و مسبل سه سهم، نافس چهار سهم، حلس پنج سهم، رقیب شش سهم و معلی هفت سهم داشت. تیرهایی که سهمی از گوشت شتر نداشت، سفح و منیح و وغد نامیده می‌شدند. بهای شتر به عهدهٔ کسانی بود که تیرهای بدون سهم (پوچ) به نام‌شان بیرون می‌آمد و این قمار است؛ پس خداوند آن را حرام کرد.»

۸۳۲- ۳۲۰۴۷- (۳۰) حماد بن عیسی می‌گوید: «شخصی از اهل بصره نزد امام کاظم علیه السلام آمد و گفت: فدایت گردم! من با گروهی می‌نشینم که شطرنج بازی می‌کنند؛ ولی خودم بازی نمی‌کنم بلکه آن‌ها را تماشا می‌کنم.

امام علیه السلام فرمود: مجلسی که خداوند به اهلش [با رحمت] نگاه نمی‌کند، برای تو چه فایده‌ای دارد؟»

۸۳۳- ۳۲۰۴۸- (۳۱) سلیمان جعفری از امام رضا علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«حضور در بازی شطرنج، همانند حضور در آتش است.»

۸۳۴- ۳۲۰۴۹- (۳۲) ابن رئاب می‌گوید: «نزد امام صادق علیه السلام رفتم و به امام علیه السلام گفتم: فدایت گردم! دربارهٔ شطرنج

چه می‌فرمایید؟ امام علیه السلام فرمود: حرکت دهندهٔ مهره‌های آن، همانند زیر و رو کنندهٔ گوشت خوک است!

پرسیدم: چه چیزی بر زیر و رو کنندهٔ گوشت خوک است؟

امام فرمود: دستش را می‌شوید!»

۸۳۵- ۳۲۰۵۰- (۳۳) در تفسیر ابوالفتوح رازی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود:

«بازی‌کننده با شطرنج ملعون است و تماشاگر آن، همانند خورندهٔ گوشت خوک است.»

در کتاب جامع الاخبار از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود:

«بازی‌کننده با شطرنج ملعون است و تماشاگر آن، همانند تماشاگر فرج مادرش است.»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۴۴۱

۸۳۶- ۳۲۰۵۱- (۳۴) ابوبصیر از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«فروختن شطرنج حرام است و خوردن پولش حرام است و نگهداشتن آن کفر است و بازی با آن شرک است و سلام کردن به شطرنج‌باز، گناه و گناه کبیرهٔ هلاک‌کننده است. وکسی که دستش با آن تماس پیدا کند، همانند کسی است که دستش را در گوشت خوک فرو برد و برای وی نمازی نیست تا آن‌که دستش را بشوید؛ همان‌گونه که آن را بر اثر تماس با گوشت خوک می‌شوید. و تماشاگر آن، مانند تماشاگر فرج مادرش است. و شطرنج‌باز و نگاه‌کننده به شطرنج در حال بازی با آن و سلام کردن به شطرنج‌باز در حال بازی همگی در گناه یکسان هستند و هر کس بر بازی آن بنشیند، بی‌گمان نشیمنگاهش از آتش پر شده است و گذران عمرش در این راه، در قیامت مایهٔ حسرت و اندوه بر او خواهد بود. و بپرهیز از همنشینی با شطرنج‌باز، کسی که فریب بازی با آن را خورده است؛ زیرا آن از جلساتی است که اهلش در خشم و غضب خدا فرورفته‌اند و هر لحظه در انتظار فرود آمدن خشم خدا بسر می‌برند. [و اگر تو با آن همنشینی کنی]، خشم خدا تو را نیز همراه آنان در بر خواهد گرفت.»

۸۳۷- ۳۲۰۵۲- (۳۵) در کتاب العوالی آمده است که امام صادق علیه السلام فرمود:

«شطرنج باز مشرک است و سلام کردن به شخصی که سرگرم به شطرنج است، گناه است.»

۸۳۸- ۳۲۰۵۳- (۳۶) در حدیث نهی‌های پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است که آن حضرت از فروختن نرد نهی کرد.

۸۳۹- ۳۲۰۵۴- (۳۷) ابوعبیده حذّاء می‌گوید: «راجع به تفسیر آیهٔ: و در اموال‌تان در میان خود به طور باطل تصرف نکنید. از امام صادق علیه السلام سؤال کردم. امام علیه السلام فرمود: قریش با دیگران بر سر اموال و همسران‌شان قمار می‌کردند، پس خداوند آنان را از این کار بازداشت.»

در تفسیر عیاشی نیز از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیهٔ فوق آمده است که فرمود:

«خداوند از قمار نهی کرد ...» ادامهٔ این حدیث، همانند حدیث پیشین است.

۸۴۰- ۳۲۰۵۵- (۳۸) در کتاب النوادر آمده است که امام صادق علیه السلام در تفسیر سخن خداوند: در اموال‌تان در میان خود به طور باطل تصرف نکنید فرمود: «آن قمار است.»

۸۴۱- ۳۲۰۵۶- (۳۹) اسباط بن سالم می‌گوید: «نزد امام صادق علیه السلام بودم که مردی آمد و به امام علیه السلام عرض کرد: مرا از [تفسیر] این آیه آگاه گردان: ای کسانی که ایمان آوردید! در اموال‌تان در میان خود به صورت باطل تصرف نکنید.

امام علیه السلام فرمود: خداوند از این سخن، قمار را قصد کرد.»

۸۴۲- ۳۲۰۵۷- (۴۰) جابر از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «وقتی خداوند این آیه را بر پیامبر صلی الله علیه و آله فروفرستاد:

همانا شراب و میسر و انصاب و ازلام از کارهای پلید شیطان است، پس از آن‌ها اجتناب کنید.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۴۴۳

به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گفته شد: میسر چیست؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر آنچه با آن قمار شود حتی کعب [/ استخوان] و گردو.

گفته شد: انصاب چیست؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آنچه برای خدایان‌شان ذبح می‌کردند.

پرسیده شد: ازلام چیست؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: چوبه‌های تیری که با آن‌ها تقسیم می‌کردند.»

۸۴۳- ۳۲۰۵۸- (۴۱) در کتاب فقه الرضا آمده است:

«بدان که (خداوند تو را رحمت کند) به تحقیق، خداوند از همهٔ انواع قمار نهی کرد و بندگان را موظف به دوری از آنان کرد و آن‌ها را پلید و خبیث نامید. پس فرمود: از کارهای پلید شیطان است، پس از آن دوری کنید! مانند شطرنج و نرد و دیگر قمارها و نرد بدتر از شطرنج است؛ چون که نگهداشتن آن کفر به خداوند بزرگ است و بازی با آن شرک است و حرکت دادن و زیر و رو کردنش گناه کبیرهٔ نابودکننده است و سلام کردن بر کسی که با آن بازی می‌کند، کفر است و حرکت‌دهندهٔ آن همانند تماشاگر فرج مادرش است و بازی‌کننده با نرد، مانند گوشت خوک‌خوار است و مَثَل بازی‌کننده با آن بدون قمار، مَثَل کسی است که دستش را در خون و گوشت خوک می‌گذارد. و مَثَل کسی که با یکی از این‌ها بازی می‌کند، مَثَل کسی است که بر زنا پافشاری می‌کند. و خود را از بازی با انگشترها و اربعهٔ عشر و هر قماری حتی [مثل] بازی کردن کودکان با گردو و بادام و کعب، حفظ کن. و بپرهیز از چوگان‌بازی؛ زیرا شیطان همراه تو می‌دود و فرشتگان از تو می‌گریزند و هر کسی اسبش بلغزد و بمیرد، وارد آتش می‌شود.»

۸۴۴- ۳۲۰۵۹- (۴۲) در کتاب من لا یحضره الفقیه آمده است: «تفسیر این سخن خداوند: پس از پلیدی از بت‌ها دوری کنید و از سخن باطل دوری کنید. از امام صادق علیه السلام سؤال شد. امام علیه السلام فرمود:

پلیدی از بت‌ها، شطرنج است و سخن باطل، غناست.

و نرد، شدیدتر از شطرنج است. نگهداشتن شطرنج کفر است و بازی با آن شرک است و آموزش آن گناه کبیرهٔ نابودکننده است و سلام کردن بر سرگرم به بازی با آن گناه است و زیر و رو کنندهٔ آن، همانند زیر و رو کنندهٔ گوشت خوک است و نگاه کننده به آن، همانند تماشاگر فرج مادرش است و مَثَل نردباز به صورت قمار، مَثَل گوشت خوک‌خوار است و مَثَل نردباز بدون برد و باخت، مَثَل کسی است که دستش را در گوشت یا خون خوک می‌گذارد و بازی با انگشترها و اربعهٔ عشر جایز نیست و همهٔ این‌ها و نظایرشان حتی بازی کودکان با گردو، قمار است و از زدن سنج بپرهیز؛ زیرا شیطان همراهت می‌دود و فرشتگان از تو می‌گریزند و هر کس چهل روز در خانه‌اش طنبور باقی بماند، بی‌گمان خشم خداوند او را فرا گرفته است.»

این قسمت را به این دلیل آوردیم که احتمال دارد بخشی از حدیث پیشین باشد.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۴۴۵

۸۴۵- ۳۲۰۶۰- (۴۳) وشّا از امام موسی بن جعفر علیهما السلام روایت می‌کند که فرمود: «میسر، همان قمار است.»

نظیر این حدیث در تفسیر عیاشی از امام رضا علیه السلام آمده است.

۸۴۶- ۳۲۰۶۱- (۴۴) در تفسیر عیاشی از امام رضا علیه السلام روایت شده که فرمود:

«همانا شطرنج و نرد و اربعهٔ عشر و هر آنچه با آن قمار شود، پس آن میسر است.»

۸۴۷- ۳۲۰۶۲- (۴۵) محمد بن عیسی می‌گوید: «ابراهیم بن عنبسه به امام هادی علیه السلام نوشت:

«ای سرور و مولای من اگر صلاح می‌دانید، مرا از [تفسیر] این سخن خداوند آگاه گردانید: از تو دربارهٔ شراب و میسر سؤال می کنند.

فدایت گردم! میسر چیست؟»

امام علیه السلام در پاسخ نوشت: هر آنچه با آن قمار بازی شود پس آن میسر است و هر مست‌کننده‌ای حرام است.»

«۱» ۸۴۸- ۳۲۰۶۳- (۴۶) اسحاق بن عمار می گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: کودکان با گردو و تخم‌مرغ بازی و برد و باخت می کنند. امام علیه السلام فرمود:

از آن نخور؛ زیرا آن حرام است!»

۸۴۹- ۳۲۰۶۴- (۴۷) سکونی از امام صادق علیه السلام (از پدرش) روایت می کند که: «وی از خوردن گردویی که کودکان از راه قماربازی می‌آورند، نهی کرد و فرمود: آن حرام است.»

۸۵۰- ۳۲۰۶۵- (۴۸) عبدالحمید بن سعید می گوید: «امام کاظم علیه السلام یکی از غلامانش را فرستاد تا برای وی تخم‌مرغ بخرد. غلام یک یا دو تخم‌مرغ گرفت و با آن‌ها قمار کرد. آن گاه آن‌ها را نزد امام علیه السلام آورد و امام علیه السلام خورد. پس از خوردن یکی از غلامانش گفت: این تخم‌مرغ‌ها از قماربازی بود. امام علیه السلام تشتی خواست و تخم‌مرغ را در آن استفراغ کرد.»

۸۵۱- ۳۲۰۶۶- (۴۹) در کتاب المقنع آمده است:

«از بازی با نرد دوری کن؛ زیرا امام صادق علیه السلام از آن نهی کرده است. همانا مَثَل بازی‌کننده با نرد به صورت قمار، مَثَل گوشت خوک‌خوار است و مَثَل بازی‌کننده با آن بدون قمار مَثَل کسی است که دستش را در گوشت یا خون خوک می گذارد. و بدان که دربارهٔ شطرنج دو گونه نهی وارد شده است:

نهی [به صورت فی الجمله] و [نهی] مطلق؛ ولی من از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده‌ام که فرمود: هرگاه دو حدیث مختلف به شما رسید، آن‌ها را با کتاب خدا بسنجید، پس آنچه موافق با قرآن است، بگیرید و آنچه مخالف با کتاب خداست، آن را رها کنید.

آن گاه ما می‌یابیم که خداوند در قرآن می‌فرماید: از پلیدی بت‌ها دوری کنید و از سخن باطل بپرهیزید.

---

(۱). این حدیث در شماره ۲۱ نیز تکرار شده است.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۴۴۷

و در تفسیر آمده است که [مقصود] از پلیدی از بت‌ها شطرنج است و سخن باطل غناست. پس نظر مطابق با واقع و احتیاط در این باره بازداشتن خویش از آن است و بازی با آن گناه است.

و چوگان بازی نکن؛ زیرا شیطان همراهت می‌دود و فرشتگان از تو می گریزند. و روایت شده که هر کس اسبش بلغزد و بمیرد، وارد آتش می‌شود.

و از همهٔ آلات لهو و بازی با انگشترها و اربعهٔ عشر و هر گونه قماری دوری کن! زیرا پیشوایان معصوم علیهم السلام از همهٔ این‌ها نهی کرده‌اند.»

۸۵۲- ۳۲۰۶۷- (۵۰) در تفسیر ابوالفتوح رازی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود:

«از این دو کعب شوم بپرهیزید؛ زیرا این دو از قمار عجم است.»

۸۵۳- ۳۲۰۶۸- (۵۱) یاسر خادم می گوید: «از امام رضا علیه السلام دربارهٔ میسر سؤال کردم. امام علیه السلام فرمود: «آن «ثقل» از هر چیزی است.

و فرمود: نان و «الثقل» آن درهم‌ها و غیر درهم‌هایی است که از گروگذاران- قماربازان- به دست می‌آید.»

در حاشیهٔ بحار الانوار واژهٔ «نان» وجود ندارد و در وسائل الشیعه به جای واژهٔ «الثقل» واژهٔ «التفل» [کف و دور افتاده] آمده است و در جای دیگر وسائل الشیعه آمده است: «از امام علیه السلام دربارهٔ میسر سؤال کردم.

امام علیه السلام فرمود: آن «ثقل» از هر چیزی است. و گفت: و ثقل آن درهم‌هایی است که از گروگذاران [قماربازان] به دست می‌آید.»

در پاورقی کتاب بحار الانوار آمده است: «ظاهراً «التفل» و «الثقل»، اشتباه و صحیح آن «شتل» است و آن چیزی است که بر آن قماربازی می‌شود و بخشی از آن به عنوان مالیات به رئیس و داورشان داده می‌شود.»

۸۵۴- ۳۲۰۶۹- (۵۲) محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «قمار باختن و غارتگری «۱»، شایسته و سزاوار نیست.»

۸۵۵- ۳۲۰۷۰- (۵۳) هشام از شخص مورد اعتمادی با واسطه روایت می‌کند که به امام صادق علیه السلام گفته شد:

«از شما رسیده که مقصود از شراب و میسر و انصاب و ازلام، انسان‌ها هستند. امام علیه السلام فرمود: روش خداوند این‌گونه نیست که خلقش را به چیزی که درک نمی‌کنند، خطاب کند.»

گذشت که زید به امام علیه السلام گفت: «من مردی هستم، که با شکار، چوگان‌بازی و شطرنج‌بازی سرگرمی و خوشگذرانی می‌کنم ....

امام علیه السلام در پاسخ فرمود: ... هر کس برای سرگرمی، خوشگذرانی و خودنمایی به دنبال شکار رود، همانا تلاش باطل و سفر باطلی است و باید نمازش را تمام بخواند و روزه‌اش را بگیرد. و همانا مؤمن از این‌ها برکنار است و آخرت‌جویی او را از لهو و سرگرمی بازداشته است.» «۲»

---

(۱). آنگونه که در احادیث آینده خواهد آمد، مقصود از غارتگری ربودن چیزهایی است که بر سر عروس و داماد ریخته می‌شود- م.

(۲). باب ۱۳ نماز مسافر، حدیث ۵.

منابع فقه شیعه، ج ۲۲، ص: ۴۴۹

و در حدیث عمر گذشت: «همانا در هر شبِ ماه رمضان خداوند گروهی را از آتش آزاد می‌کند، مگر کسی که روزه‌اش را با مست‌کننده افطار کند یا کینه‌توز یا صاحب شاهین باشد. راوی پرسید: صاحب شاهین چیست؟

امام علیه السلام فرمود: شطرنج.» «۱»

و در احادیث متعددی از باب ۱۱ مبارزه با نفس، مطالبی بر کبیره بودن قمار دلالت می‌کند.

و در حدیث ابوخالد این سخن گذشت: «و گناهانی که موانع سایر گناهان را برمی‌دارد [و زمینهٔ ارتکاب سایر گناهان را فراهم می‌سازد] شرابخواری و قماربازی است.» «۲»

و در حدیث حمران این سخن گذشت: «... و [هنگامی که] دیدی قمار آشکار و شایع شد و دیدی شراب آشکارا فروخته می‌شود ...» ۳

و در حدیث ابن مسعود از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گذشت: «... آنان دورویان این امت در آخر الزمان هستند؛ شرابخواران و کعب‌بازان [قماربازان].» «۴»

و در حدیث محمد بن احمد گذشت که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از سلام کردن به چهار گروه نهی کرد ... و بر بازی‌کننده با

نرد.»

و همچنین سخن پیامبر صلی الله علیه و آله: «شما را از سلام کردن به شطرنج‌بازان بازمی‌دارم.» «۵»

و در حدیث اصبغ این سخن گذشت: «شش گروه سلام کردن به آنان سزاوار نیست ... و همنشینان با نرد و شطرنج.» ۶

و در حدیث مسعده گذشت: «بر همنشین شطرنج و نرد سلام نکنید.» ۷

و در حدیث تحف العقول از امام صادق علیه السلام گذشت: «همانا خداوند صنعت و حرفه‌ای را حرام کرد که همهٔ آن حرام است و تنها فساد از آن برمی‌خیزد؛ مانند برابط و نی‌ها و شطرنج و هر آلت لهو و سرگرمی.» «۸»

و در حدیث شحام از امام صادق علیه السلام گذشت: «پلیدی از بت‌ها شطرنج است.» «۹»

و در حدیث عبدالاعلی ۱۰ و هشام ۱۱ نیز نظیر آن گذشت.

و در حدیث دعائم از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیهٔ: و کسانی که در [مجلس] باطل حاضر نمی‌شوند، امام علیه السلام فرمود: « [مقصود] غنا و شطرنج است.» «۱۲»

و بنگر باب ۲۱ از کسب‌های روا و ناروا.

و از کتاب فقه الرضا گذشت: «هر کس چهل روز در خانه‌اش طنبور یا عود یا یکی از آلات لهو مانند معزفه و شبیه به آن‌ها را نگهدارد، به تحقیق در خشم خدا فرورفته، پس اگر در مدت چهل روز بمیرد، تبهکار و فاسق مرده است و جایگاهش آتش است و چه بد دگرگونی و تحولی است.» «۱۳»

و در کتاب المقنع این سخن از معصوم علیه السلام گذشت: «و از همهٔ آلات لهو و بازی با انگشترها و اربعهٔ عشر دوری کن.» ۱۴

---

(۱). باب ۱ فضیلت ماه رمضان، حدیث ۱۲.

(۲) ۲ و ۳. باب ۱۲ مبارزه با نفس، حدیث ۲۷ و ۳۳.

(۴). باب ۱۲ مبارزه با نفس حدیث ۳۶.

(۵) ۵ و ۶ و ۷. باب ۱۸ معاشرت، حدیث ۱۵ و ۱۷ و ۱۸.

(۸). ۲۲/ ۱۹۱ باب ۱ کسب‌های روا و ناروا، حدیث ۱۶ (۳۱۷۹۹).

(۹) ۹ و ۱۰ و ۱۱. ۲۲/ ۲۲۹- ۲۳۱ باب ۱۹ کسب‌های روا و ناروا، حدیث ۱ و ۵ و ۷.

(۱۲). ۲۲/ ۲۳۱ باب ۱۹ از کسب‌های روا و ناروا، حدیث ۹ (۳۱۹۲۶).

(۱۳) ۱۳ و ۱۴. ۲۲/ ۲۴۹- ۲۵۱ باب ۲۱ از کسب‌های روا و ناروا، حدیث ۱۷- ۱۹- ۲۴- ۲۸- ۳۱۹۹۳- ۳۱۹۹۵- ۳۲۰۰۰- ۳۲۰۰۴.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۴۵۱

و گذشت که علی بن جعفر از امام کاظم علیه السلام دربارهٔ بازی با اربعهٔ عشر و شبیه به آن سؤال کرد و امام علیه السلام فرمود: «هیچ یک از بازی‌ها دوست‌داشتنی و پسندیده نیست مگر مسابقهٔ اسب‌سواری و تیراندازی.»

«۱» و در حدیث ورام و العوالی این سخن گذشت: «فرشتگان وارد خانه‌ای نمی‌شوند که در آن شراب یا دایره یا نرد باشد و دعای‌شان مستجاب نمی‌شود و برکت از آنان برداشته می‌شود.» ۲

و در احادیث باب ۳ از مسابقهٔ اسب‌دوانی و تیراندازی مطالبی است که می‌توان بر این بحث استدلال کرد.

و در حدیث فضل خواهد آمد: «... و یزید- ملعون- بر بازی شطرنج نشست ... پس هر کس شیعه ماست باید از نوشیدن آبجو و بازی با شطرنج دوری کند و هر کس به آبجو و شطرنج نگاه کند، باید حسین علیه السلام را به یاد آورد و یزید و خاندان زیاد را لعنت کند. به این وسیله خداوند گناهانش را پاک می‌کند، هر چند به تعداد ستارگان باشد.» «۳»

و در برخی احادیث باب ۲۴ از شهادت‌ها، مناسب با این باب خواهد آمد و در حدیث ابن سیابه خواهد آمد که امام علیه السلام پیوسته می‌فرمود: «فرشتگان در گروگذاری در مسابقهٔ اسب‌داونی و شترسواری و تیراندازی حضور می‌یابند و غیر این‌ها قمار و حرام است.» «۴»

باب ۲۴ حکم کسی که بربط و مثل آن را که کسب با آنها حلال نیست، بشکند

۸۵۶- ۳۲۰۷۱- (۱) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام از نیاکانش روایت می‌کند که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «هر کس بر یکی از چیزهایی که کارکردن با آن حرام است، یورش برد و آن را نابود گرداند، در این باره چیزی بر او نیست.»
و به آن حضرت دربارهٔ مردی که بربطی را شکسته بود، شکایت گردید. علی علیه السلام آن شکایت را باطل کرد.
۸۵۷- ۳۲۰۷۲- (۲) در همان کتاب از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود:
«هر کس بربط یا یکی از وسایل بازی یا برخی از آلات لهو را بشکند یا مَشک مادهٔ مست‌کننده یا شراب را سوراخ کند، به تحقیق کار پسندیده‌ای انجام داده است و چیزی بدهکار نیست.»
و در احادیث باب ۱۸ از موجبات ضمان، مناسب با این بحث خواهد آمد.

---

(۱) ۱ و ۲. ۲۲/ ۲۴۹- ۲۵۱ باب ۲۱ از کسب‌های روا و ناروا، حدیث ۱۷- ۱۹؛ ۲۴- ۲۸؛ ۳۱۹۹۳- ۳۱۹۹۵؛ ۳۲۰۰۰- ۳۲۰۰۴.
(۳). باب ۴۳ از نوشابه‌ها، حدیث ۱۳.
(۴). باب ۴۲ از شهادت‌ها، حدیث ۳.
منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۴۵۳

باب ۲۵ حرمت کشیدن عکس‌ها و مجسمه‌سازی جانداران، بازی با آنها و جواز فرش قرار دادن آنها و کشیدن عکس‌های درخت و ماه و خورشید

خداوند متعال می‌فرماید:
[به یاد آور] هنگامی را که ابراهیم به پدر و قوم خویش گفت: این مجسمه‌هایی که شما آن را می‌پرستید، چیست؟
«۱» [جنیان] آنچه را [سلیمان] می‌خواست از عبادتگاه‌ها و مجسمه‌ها و کاسه‌های بزرگ بسان حوض و دیگ‌های ثابت، برای وی می‌ساختند «۲».
۸۵۸- ۳۲۰۷۳- (۱) حسین بن منذر روایت می‌کند که امام صادق علیه السلام فرمود:
«سه گروه در قیامت در عذاب هستند: دروغگو در بازگو کردن رؤیا؛ او موظف به گره‌زدن دو جو می‌شود در حالی که توان چنین کاری را ندارد.
و نقاش؛ وی مکلف به دمیدن [روح] در آن تصویرها می‌شود، در حالی که قدرت بر دمیدن ندارد.»
و در کتاب محاسن این جمله اضافه گردیده: «و گوش‌دهنده به سخنان گروهی که آنان از شنیدن وی ناخرسندند. در گوش چنین شخصی سرب ریخته می‌شود.»
۸۵۹- ۳۲۰۷۴- (۲) در احادیث نهی‌های پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است. و پیامبر صلی الله علیه و آله از نقاشی صورت‌ها نهی کرد و فرمود:

«هر کس تصویری بکشد، خداوند در قیامت وی را مکلف به دمیدن [روح] در آن می‌کند، در حالی که قدرت بر دمیدن روح را ندارد.»

و پیامبر صلی الله علیه و آله از کندن تصویر حیوانات بر روی انگشتر نهی کرد.

۸۶۰- ۳۲۰۷۵- (۳) ابوبصیر از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«جبرئیل نزد من آمد و گفت: ای محمد صلی الله علیه و آله، همانا پروردگارت از مجسمه‌ها نهی می‌کند.»

۸۶۱- ۳۲۰۷۶- (۴) ابن ابی عمیر با واسطه از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هر کس مجسمه‌ای بسازد، در قیامت موظف به دمیدن روح در آن می‌شود.»

---

(۱). انبیا ۲۱/ ۵۲.

(۲). سبا ۳۴/ ۱۳.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۴۵۵

۸۶۲- ۳۲۰۷۷- (۵) در تفسیر آیهٔ: همانا کسانی که خداوند و پیامبرش را می‌آزارند ... سعد بن طریف از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «آنان تصویرگران هستند. در روز قیامت موظف به دمیدن روح در آن‌ها می‌شوند.»

۸۶۳- ۳۲۰۷۸- (۶) ابن عباس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود:

«هر کس تصویری را بکشد، عذاب می‌شود و وادار به دمیدن روح در آن می‌گردد، در حالی که توان انجام آن را ندارد. و هر کس در رویایش دروغ گوید، عذاب می‌شود و وادار به گره زدن دو جو می‌گردد، ولی از عهدهٔ آن بر نمی‌آید. و هر کس بدون رضایت گروهی به سخنان‌شان گوش فرادهد، در روز قیامت در گوش وی سرب ریخته می‌شود.»

این حدیث با سندهای مختلف و اندکی تفاوت روایت شده است.

۸۶۴- ۳۲۰۷۹- (۷) ابن عباس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود:

«هر کس بدون رضایت گروهی به سخنان آنان گوش فرادهد، در گوش وی سرب ریخته می‌شود و هر کس رویای غیر واقعی برای خود بازگو کند، عذاب می‌شود تا دانهٔ جوی را گره زند و او از عهدهٔ چنین کاری بر نمی‌آید و هر کس تصویری را بکشد، عذاب می‌شود تا در آن روح بدمد و او قدرت بر دمیدن ندارد.»

۸۶۵- ۳۲۰۸۰- (۸) در کتاب العوالی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود:

«تصویرگران و مجسمه‌سازان در روز قیامت عذاب می‌شوند و به آن‌ها گفته می‌شود:

«آفریده‌هایتان را زنده کنید.»

۸۶۶- ۳۲۰۸۱- (۹) قطب راوندی در کتاب لبّ اللباب آورده است که: «روایت شده [در روز قیامت] گردنی از آتش بیرون می‌آید و می‌گوید: کجایند دروغگویان بر خداوند؟ و کجایند ضدیت‌کنندگان با خداوند؟ و کجایند تحقیرکنندگان خداوند؟ می‌گویند: این سه گروه چه کسانی هستند؟

پاسخ می‌دهد: هر کس افسون کند، به تحقیق به خدا دروغ بسته است و هر کس مجسمه سازد، به تحقیق با خدا ضدّیت کرده است و هر کس در کارهایش ریا نماید، خدا را کوچک کرده است.»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۴۵۷

۸۶۷- ۳۲۰۸۲- (۱۰) مرحوم شهید ثانی در کتاب منیهٔ المرید از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده که می‌فرماید:

«معذَّب‌ترین مردم در روز قیامت کسی است که پیامبری را بکشد یا به دست پیامبری کشته شود یا مردم را بدون آگاهی گمراه

سازد یا مجسمه‌سازی و تصویرگری کند.»

۸۶۸- ۳۲۰۸۳- (۱۱) در کتاب الخصال از امیر مؤمنان علیه السلام در حدیث چهارصدگانه روایت شده که فرمود: «بپرهیزید از تصویرگری و مجسمه‌سازی که در قیامت دربارهٔ آن‌ها مورد بازخواست قرار خواهید گرفت.»

۸۶۹- ۳۲۰۸۴- (۱۲) عبدالله بن طلحه روایت می‌کند که امام صادق علیه السلام فرمود:

«مال نامشروع هفت چیز است ... و تصویرگران و مجسمه‌سازان ...»

۸۷۰- ۳۲۰۸۵- (۱۳) در تفسیر آیهٔ: [جنیان] آنچه را [سلیمان] می‌خواست از عبادتگاه‌ها و مجسمه‌ها و تصویرها ... می‌ساختند. ابوالعباس از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «آن‌ها مجسمه و تصویر مردان و زنان نبود، بلکه تصویر و مجسمهٔ درخت و مانند آن بود.»

ابوالعباس نظیر این حدیث را از امام باقر علیه السلام نیز روایت کرده است.

۸۷۱- ۳۲۰۸۶- (۱۴) زراره از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«مجسمه و تصویر درخت، اشکال ندارد.»

۸۷۲- ۳۲۰۸۷- (۱۵) محمد بن مسلم می‌گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مجسمه و تصویر درخت و خورشید و ماه سؤال کردم. امام علیه السلام فرمود: تا وقتی که یکی از حیوانات نباشد، اشکال ندارد.»

۸۷۳- ۳۲۰۸۸- (۱۶) علی بن جعفر روایت می‌کند که برادرش موسی بن جعفر علیه السلام از پدرش دربارهٔ مجسمه و تصویرها سؤال کرد. امام صادق علیه السلام فرمود:

«بازی کردن با آن‌ها شایسته نیست.»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۴۵۹

۸۷۴- ۳۲۰۸۹- (۱۷) علی بن جعفر می‌گوید: «از برادرم- امام کاظم علیه السلام- دربارهٔ مجسمه‌ها و تصویرها سؤال کردم که: آیا بازی کردن با آن‌ها شایسته است؟ امام علیه السلام فرمود: نه!»

۸۷۵- ۳۲۰۹۰- (۱۸) ابوبصیر می‌گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: ما پشتی‌ها و فرش هایی داریم که بر روی آن‌ها تصویر است و از آن‌ها استفاده می‌کنیم. امام علیه السلام فرمود:

آنچه گسترده و پهن می‌شود و زیر پا قرار می‌گیرد، اشکال ندارد. آنهایی که روی دیوار یا بر روی تخت نصب می‌شود، ناپسند است.»

۸۷۶- ۳۲۰۹۱- (۱۹) ابوحمزه می‌گوید: «نزد امام سجاد علیه السلام رفتم. آن حضرت به متکّایی تکیه داده بود. با مشاهدهٔ من فرمود: ای کنیز، متکّایی بیاور!»

در احادیث باب ۷ از احکام مساکن، مطالبی گذشت که بر این بحث دلالت می‌کند.

باب ۲۶ نهی از فروش و بخشش ولاء [سرپرستی]

۸۷۷- ۳۲۰۹۲- (۱) در کتاب دعائم الاسلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده که آن حضرت از فروش و بخشش ولاء [/ سرپرستی] نهی کرد و فرمود: «ولاء، شعبه‌ای از نسب است؛ فروخته و بخشیده نمی‌شود.»

باب ۲۷ آموزش علم ستارگان و کار با آن و مطالعهٔ در آن

«۱» خداوند متعال می‌فرماید:

و اینگونه ملکوت آسمان‌ها و زمین را به ابراهیم نشان دادیم و تا از یقین‌کنندگان باشد «۲».

و او کسی است که ستارگان را بر شما قرار داد تا در تاریکی‌های خشکی و دریا به وسیلهٔ آن‌ها راه یابید. بی‌گمان نشانه‌ها را برای عالمان تفصیل دادیم و از هم جدا کردیم «۳».

---

(۱). مقصود از علم نجوم، پیشگویی حوادث آینده بر اساس حرکت ستارگان است؛ نه علم ستاره‌شناسی که امروزه متداول است- م.

(۲). انعام ۶/ ۷۵.

(۳). انعام ۶/ ۹۷.

منابع فقه شیعه، ج ۲۲، ص: ۴۶۱

و نشانه‌هایی [قرار داد] و آنان به وسیلهٔ ستاره راه می‌یابند «۱».

[ابراهیم] یک نگاه به ستارگان افکند. پس گفت من بیمارم! «۲»

پس به جایگاه ستارگان سوگند نمی‌خورم و اگر بدانید، بی‌گمان آن سوگند بزرگی است «۳».

پس سوگند به تدبیرکنندگان کاری! «۴»

۸۷۸- ۳۲۰۹۳- (۱) هشام بن خفاف می‌گوید: «امام صادق علیه السلام به من فرمود: مهارت تو در نجوم به چه میزان است؟

هشام گفت: در عراق کسی ماهرتر از من در نجوم نیست!

امام علیه السلام فرمود: حرکت فلك نزد شما چگونه است؟

هشام می‌گوید: کلاه از سر برداشتم و آن را چرخاندم.

امام علیه السلام فرمود: اگر واقعیت این‌گونه است که می‌گویی، پس چرا هرگز دیده نشده که بنات نعش و جُدَیّ و فرقدان حتی یک روز در قبله دور بزنند؟

هشام می‌گوید: پاسخ دادم: به خدا سوگند! این مطلبی است که من نمی‌دانم و نشنیده‌ام که یکی از اهل حساب متذکر آن گردد.

امام علیه السلام فرمود: نور ستاره سکینه چه نسبتی با نور زهره دارد؟

گفتم: «به خدا سوگند! این ستاره‌ای است که تاکنون نام آن را نشنیده‌ام و نشنیده‌ام که احدی از مردم آن را ذکر کرده باشد.

امام علیه السلام فرمود: سبحان الله! یک ستاره را به طور کلی از قلم می‌اندازید، پس بر چه اساسی محاسبه می‌کنید؟

آن‌گاه ادامه داد: نور زهره چه بخشی از نور ماه است؟

گفتم: این چیزی است که جز خدا نمی‌داند.

امام علیه السلام فرمود: نور ماه چه بخشی از نور خورشید است؟

گفتم: من این را نمی‌دانم!

امام علیه السلام فرمود: راست گفتی! سپس افزود: چگونه است که دو سپاه رودرروی هم قرار می‌گیرند و یکی دیگری را شکست می‌دهد، در حالی که هر یک از آن‌ها منجم و پیشگویی دارند و هر کدام از منجمان پیروزی سپاه خویش را پیش‌بینی می‌کنند. پس در این میان نحوست کجاست؟

گفتم: نه، به خدا سوگند این را نمی‌دانم!

امام علیه السلام فرمود: راست گفتی! اصل حساب [حوادث بر اساس حرکت ستارگان] حق است ولی آن را نمی‌داند مگر کسی که

به همهٔ ویژگی‌های تمام موالید خلق آگاه باشد.»

۸۷۹- ۳۲۰۹۴- (۲) سید علی بن طاووس در کتاب فرج الهموم می‌گوید: «در یک کتاب قدیمی از عطا یافتم که به امیر مؤمنان علیه السلام گفته شد: آیا علم نجوم ریشه و اصالت دارد؟

امام علیه السلام فرمود: آری! قوم یکی از پیامبران به وی گفتند: ما به تو ایمان نمی‌آوریم تا آغاز و فرجام همهٔ موجودات را به ما بنمایانی.

---

(۱). نحل ۱۶/ ۱۶.

(۲). صافات ۳۷/ ۸۹.

(۳). واقعه ۵۶/ ۷۶- ۷۵.

(۴). نازعات ۷۹/ ۵.

پس خداوند به پاره ابری وحی کرد که بر آنان ببارد. از بارش آن، آب زلال و صافی اطراف کوه را فراگرفت. آن‌گاه خداوند به خورشید و ماه و ستارگان وحی کرد که در آن آب جریان یابند. و سپس خداوند به آن پیامبر وحی کرد که همراه قومش به بالای کوه رود. آنان به بالای کوه رفتند و بر آب ایستادند و از حرکت خورشید و ماه و ساعت‌های شبانه روز، آغاز و فرجام موجودات را دانستند؛ به طوری که هر یک از آنان می‌دانست چه وقت می‌میرد و چه وقت بیمار می‌شود و چه کسی صاحب فرزند می‌شود و چه کسی دارای فرزند نمی‌شود. آنان به این صورت در برهه‌ای از زمان زیستند. تا این‌که داود علیه السلام به خاطر کفر به جنگ آنان آمد. آن‌ها افرادی را که هنوز مرگ‌شان فرا نرسیده بود، به جنگ داود آوردند و کسانی را که مرگ‌شان فرا رسیده بود، در خانه‌ها بر جای گذاردند. از این رو از یاران داود کشته می‌شدند؛ ولی احدی از این‌ها کشته نمی‌شد. پس داود علیه السلام به خدا گفت: پروردگارا! من برای اطاعت تو می‌جنگم و این‌ها برای نافرمانی و معصیت تو؛ با این حال از یاران من کشته می‌شود ولی احدی از آنان کشته نمی‌شوند.

خداوند به داود علیه السلام وحی فرستاد: من آغاز و فرجام آفرینش را به این‌ها آموزش داده‌ام و بر این اساس کسانی را به جنگ با تو می‌آورند که مرگ‌شان هنوز فرانرسیده است و کسانی را که مرگ‌شان فرا رسیده است در خانه‌های‌شان باقی می‌گذارند. از این رو از یاران تو کشته می‌شوند، ولی احدی از آنان کشته نمی‌شود.

داود علیه السلام گفت: بر چه اساسی به آن‌ها یاد دادی؟

خداوند فرمود: بر اساس حرکت خورشید و ماه و ستارگان و ساعت‌های شبانه روز.

داود علیه السلام در پیشگاه خداوند دعا کرد. پس از آمدن خورشید برای آنان جلوگیری شد و بر روز افزوده گردید و آن زیاده در شب و روز اشتباه شد و مقدار آن را ندانستند و از اینجا محاسبات‌شان در هم ریخت.

علی علیه السلام [پس از نقل این ماجرا] فرمود: به همین دلیل مطالعه در علم نجوم، ناپسند است.»

۸۸۰- ۳۲۰۹۵- (۳) ریان بن صلت ماجرای گردآمدن دانشمندان را در حضور مأمون و پیروزی امام رضا علیه السلام را بر همهٔ آن‌ها گزارش کرده است که بخشی از آن، حضور صباح بن نصر هندی نزد امام رضا علیه السلام و پرسش‌های وی دربارهٔ مسائل گوناگون از امام علیه السلام است. یکی از پرسش‌های وی دربارهٔ دانش نجوم است که امام علیه السلام در پاسخ وی فرمود:

«علم نجوم در اصل صحیح است و گفته‌اند نخستین کسی که دربارهٔ نجوم سخن گفت، ادریس علیه السلام بود و ذوالقرنین به آن مهارت داشت. اصل و ریشهٔ این دانش از جانب خداست و گفته می‌شود خداوند ستاره‌ای- به نام مشتری- را به شکل مردی-

برانگیخت. وی به دیار عجم رفت و علم نجوم را در ضـمن گفتگوی طولانی به آنان آموزش داد ولی آنان به طور دقیق و کامل آن را فرانگرفتند. ستارهٔ مشتری از آنجا به دیار هند رفت و به یکی از آنان علم نجوم را آموزش داد. از اینجا این دانش در هند به وجود آمد.

گروهی می‌گویند: دانش نجوم، علمی است که- به ادلهٔ گوناگونی- خداوند آن را ویژهٔ پیامبران نمود، پس منجمان به علم نجوم به طور دقیق و کامل دست نمی‌یابند و حق و دروغ را با هم در هم می‌آمیزند.»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۴۶۵

۸۸۱- ۳۲۰۹۶- (۴) معلی بن خنیس می‌گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ علم نجوم سؤال کردم که آیا آن واقعیت دارد؟ امام علیه السلام فرمود: آری، خداوند مشتری را به شکل مردی به زمین فرستاد. وی شخصی از اهل عجم را گرفت و به او علم نجوم یـاد داد تـا این‌کـه آن مرد عجمی پنـداشت کـه همـه چیز را دربـارهٔ نجـوم می‌دانـد. آن‌گـاه مشـتری به آن مرد گفت: ببین مشـتری کجاست؟

آن مرد گفت: آن را در فلک نمی‌بینم و نمی‌دانم کجاست! مشتری آن مرد را از نزد خود رانـد و دست مردی از هنـد را گرفت و به او نجـوم آموزش داد. تـا این‌که مرد هنـدی گمـان کرد به همـهٔ رموز علم نجوم آگـاه است. در این هنگـام مشـتری به وی گفت: به مشـتری نگـاه کن و ببین در کجـاست؟ مرد هنـدی گفت: محاسـبات من این‌گونه نشـان می‌دهـد که تو مشتری هستی! آن‌گـاه نـالهٔ جانسوز سرداد و مرد. پس از وی فرزندانش علم او را به ارث بردند. پس علم نجوم در آنجاست.»

۸۸۲- ۳۲۰۹۷- (۵) جمیل بن صالح با واسطه روایت می‌کند که از امام صادق علیه السلام دربارهٔ علم نجوم سؤال شد.

امام علیه السلام فرمود: «جز خاندانی از عرب و خاندانی از هند، کسی آن را نمی‌داند.»

۸۸۳- ۳۲۰۹۸- (۶) معاویه بن حکیم از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«در آسـمان چهار سـتاره است که کسـی از آن‌ها باخبر نیست. تنها خاندانی از عرب و خاندانی از هند یکی از آن‌ها را می‌شناسند و محاسبات‌شان بر آن استوار است.»

۸۸۴- ۳۲۰۹۹- (۷) بیاع سابری می‌گویـد: «به امام صادق علیه السـلام گفتم: من از نگریسـتن در دانش نجوم لذت می‌برم و این کار نزد مردم عیب است. اگر گناهی در آن است، آن را رها کنم. ولی اگر گناه ندارد، من از این کار لذت می‌برم.

امام علیه السلام فرمود: «آیا می‌توانی ستارگان طلوع‌کننده را بر شماری؟»

گفتم: آری. آن‌گاه آن‌ها را برشمردم.

امام علیه السلام فرمود: خورشید چه مقدار از نورش را به ماه می‌تاباند؟

گفتم: این چیزی است که تاکنون هرگز آن را نشنیده‌ام!

امام علیه السلام فرمود: خورشید چه میزان از نورش را به زهره می‌تاباند؟

گفتم: این را نیز تاکنون هرگز نشنیده‌ام!

امام علیه السلام فرمود: چه میزان از نور لوح محفوظ به خورشید تابیده می‌شود؟

گفتم: و این نیز چیزی است که تا کنون هرگز به گوشم نخورده است!

امـام علیه السـلام فرمود: این چیزی است که هر گـاه کسـی آن را بدانـد، نی وسط یک نیزار را تشـخیص می‌دهـد. آن‌گاه امام علیه السلام افزود: جز خانواده‌ای از عرب و خاندانی از هند، کسی به علم نجوم آگاهی ندارد.»

۸۸۵- ۳۲۱۰۰- (۸) حفص بن بختری می‌گویـد: «نزد امـام صـادق علیه السـلام سـخن از علم نجوم به میـان آوردم. امام علیه السـلام فرمود: جز خاندانی از هند و خاندانی از عرب، کسی به آن آگاهی ندارد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۴۶۷

۸۸۶- ۳۲۱۰۱- (۹) محمد و هارون فرزندان سهل به امام صادق علیه السلام نوشتند: «پدر و پدربزرگ ما در علم نجوم نظر می کرد. آیا نگریستن در آن جایز است؟

امام علیه السلام فرمود: آری!»

۸۸۷- ۳۲۱۰۲- (۱۰) محمد و هارون پس از آن نامه، در نامهٔ دیگری به امام علیه السلام نوشتند: «ما فرزندان خاندان نوبخت منجم هستیم (و پیشتر به شما نوشتیم که آیا نظر در علم نجوم جایز است و شما در پاسخ نوشتید: آری ولی منجمان) در ویژگی‌های فلک با هم اختلاف دارند ....

امام علیه السلام در پاسخ نوشت: آری، تا وقتی که از مرز توحید خارج نشود.»

۸۸۸- ۳۲۱۰۳- (۱۱) محمد بن یحیای خثعمی می گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ نجوم سؤال کردم که آیا آن واقعیت دارد؟

امام علیه السلام فرمود: آری!

گفتم: در زمین کسی آن را می‌داند؟

امام علیه السلام فرمود: آری، در زمین کسی هست که آن را بداند!»

۸۸۹- ۳۲۱۰۴- (۱۲) در کتاب نزهه الکرام و بستان العوام تالیف محمد بن حسین بن حسن رازی آمده است که هارون الرشید در پی امام موسی بن جعفر علیهما السلام فرستاد و او را احضار کرد. وقتی امام علیه السلام در مجلس هارون حاضر شد، هارون به وی گفت: «مردم به شما- فرزندان فاطمه- علم نجوم را نسبت می‌دهند و می گویند آگاهی شما از آن بسیار زیاد است و فقیهان اهل سنت می گویند: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود که: وقتی سخن از یاران من به میان آمد، سکوت کنید و هر گاه سخن از قضا و قدر به میان آمد سکوت کنید و هر گاه سخن از نجوم به میان آمد، ساکت شوید. و [این در حالی است] که امیر مؤمنان علیه السلام آگاه‌ترین مردم به علم نجوم بود و فرزندان وی- که شیعهٔ آنان را امام می‌دانند- از علم نجوم آگاه هستند.

امام کاظم علیه السلام به هارون فرمود: این حدیث ضعیفی است و سندش مورد اشکال قرار گرفته است و خداوند- تبارک و تعالی- قطعاً نجوم را ستایش کرده است و اگر نجوم صحیح نبود، خداوند آن را نمی‌ستود و پیامبران به آن عالم بودند و به تحقیق خداوند- تبارک و تعالی- دربارهٔ ابراهیم- دوست خدای مهربان، که درود خدا بر او باد- می‌فرماید: و آن گونه ملکوت آسمان‌ها و زمین را به ابراهیم نشان می‌دهیم تا از یقین کنند گان باشد.

و در جای دیگر می‌فرماید: پس [ابراهیم] نظری به ستار گان افکند، آن گاه گفت: من بیمار هستم.

پس اگر از علم نجوم آگاهی نداشت، در ستار گان نمی‌نگریست و نمی گفت: من بیمار هستم.

و ادریس علیه السلام آگاه‌ترین مردم زمان خویش به دانش نجوم بود. و خداوند- تبارک و تعالی- بی گمان به ستار گان سو گند یاد کرده است و گفته است: پس به جایگاه ستار گان سو گند نمی‌خورم و قطعاً آن سو گند بزر گی است اگر بدانید.

و در جای دیگر می‌فرماید: سو گند به جداکنند گان با شدت ... آن گاه تدبیر کنند گان کارها.

خداوند در این آیات، دوازده برج فلکی و هفت سیاره و آنچه را در شب و روز با فرمان وی آشکار می‌شود، قصد کرده است و پس از علم و آگاهی به قرآن هیچ دانشی از علم نجوم برتر نیست و آن دانش پیامبران و جانشینان و وارثان پیامبران است؛ کسانی که خداوند [دربارهٔ ایشان] می‌فرماید:

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۴۶۹

و نشانه‌هایی [قرار داد] و به وسیلهٔ ستاره آنان راه می‌یابند. و ما این علم را می‌شناسیم و آن را بیان نمی‌کنیم (و آن را انکار نمی‌کنیم

یا آن را زشت نمی‌شماریم).

هارون به امام گفت: ای موسی تو را به خدا سوگند می‌دهم که این را نزد نادانان و عوام مردم آشکار نکنید تا بر تو عیب نگیرند و از آگاه کردن عوام به این علم بخل بورز و این علم را پوشیده و پنهان نگاه دار و به حرم جدّت باز گرد یا مردم را به حرم جدّت ارجاع ده.

آن‌گاه هارون به امام علیه السلام گفت: «مسالهٔ دیگری باقی مانده است. تو را به خدا سوگند مرا از آن آگاه گردان!

امام علیه السلام فرمود: بپرس!

هارون گفت: «به مرقد و منبر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و به حق خویشاوندی‌ات با آن حضرت، تو را سوگند می‌دهم که به من بگویی تو پیش از من می‌میری یا من پیش از تو می‌میرم؛ زیرا تو این مطلب را از راه علم نجوم می‌دانی.

امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: به من امان بده تا به تو خبر دهم.

هارون گفت: تو در امانی!

امام علیه السلام فرمود: من پیش از تو می‌میرم و به من دروغ گفته نشد و من نیز دروغ نمی‌گویم و وفات من نزدیک است.»

۸۹۰- ۳۲۱۰۵- (۱۳) ابوالفتح کراجکی در کتاب معدن الجواهر از امیر مؤمنان علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «علوم چهار دسته‌اند: علم فقه، برای دین‌شناسی و علم پزشکی، برای جسم انسان و علم نحو، برای زبان و علم نجوم، برای شناخت زمان‌ها.»

۸۹۱- ۳۲۱۰۶- (۱۴) ولید بن جمیع می‌گوید: «مردی از وی دربارهٔ محاسبات نجوم سؤال کرد. او در پاسخ به آن مرد به اضطراب و تکاپو افتاد [و به خوبی از عهدهٔ پاسخ به آن برنیامد]. عکرمه [با مشاهدهٔ این صحنه] گفت: از ابن عباس شنیدم که می‌گفت: دوست دارم دانشی را فراگیرم که دیگران از فراگرفتن آن ناتوان هستند.»

۸۹۲- ۳۲۱۰۷- (۱۵) عبدالرحمان بن سیابه می‌گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: فدایت گردم! مردم می‌گویند نگریستن در نجوم حلال نیست ولی علم نجوم برای من جالب و خوشآیند است. پس اگر به دینم زیان می‌رساند، من به چیزی که به دینم آسیب می‌رساند، نیاز ندارم. و اگر به دینم زیان نمی‌رساند، پس به خدا سوگند من عاشق علم نجوم و عاشق نگریستن در آن هستم!

امام علیه السلام فرمود: آن گونه که می‌گویند، نیست؛ به دینت آسیب نمی‌رساند!

آن‌گاه امام علیه السلام ادامه داد: قطعاً شما در چیزی می‌نگرید که زیادش قابل دسترسی نیست و اندکش سودی ندارد. شما بر اساس طالع ماه، محاسبه می‌کنید.

آن‌گاه امام علیه السلام فرمود: آیا می‌دانی میان مشتری و زهره چند دقیقه است؟

گفتم: به خدا سوگند!

امام علیه السلام فرمود: آیا می‌دانی میان زهره و ماه چند دقیقه است؟

گفتم: نه!

امام علیه السلام فرمود: آیا می‌دانی میان خورشید و سنبله چند دقیقه است؟

گفتم: نه، به خدا سوگند! هرگز این مطلب را از منجمان نشنیده‌ام!

امام علیه السلام پرسید: آیا می‌دانی میان سنبله و لوح محفوظ چند دقیقه است؟

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۴۷۱

گفتم: نه، به خدا سوگند! هرگز این مطلب را از منجمی نشنیده‌ام!

امام علیه السلام فرمود: میان هر یک از این دو تا همسایه‌اش، شصت یا هفتاد دقیقه است.»

تردید میان شصت یا هفتاد، از عبدالرحمان است.

آن‌گاه امام علیه السلام فرمود: «ای عبدالرحمان، این حسابی است که هر گاه کسی محاسبه کند و بر آن آگاه شود، نی وسط نیستان و تعداد نی‌هایی را که سمت راست و سمت چپ و پشت و مقابل آن قرار دارد، می‌شناسد، به طوری که هیچ یک از نی‌های آن نیستان بر او پوشیده نمی‌ماند.»

۸۹۳- ۳۲۱۰۸- (۱۶) در کتاب الاستخارات علی بن موسی بن طاووس، در دعای استخاره‌ای که امام صادق علیه السلام با آن دعا می‌کرد، آمده است:

«... خدایا، تو گروه‌هایی را به گونه‌ای آفریدی که به بخت و اقبال ستارگان در وقت حرکت و سکون آن‌ها پناه می‌برند و مرا به گونه‌ای آفریدی که از پناه بردن به بخت و اقبال ستارگان و طلب خیرخواهی از آنان بیزاری جویم و تنها به تو پناه ببرم و یقین کنم که تو از موقعیت ستارگان احدی را بر غیب خود آگاه نکردی و راه دستیابی به کارهای ستارگان را برای کسی هموار نکردی و تو می‌توانی ستارگان را در مدارهای‌شان از حالت سعد فراگیری و خاص به حالت نحس منتقل کنی و از حالت نحس فراگیرِ زیان‌آور به موقعیت سعد منتقل نمایی؛ زیرا قطعاً تو آنچه بخواهی محو و اثبات می‌کنی و ام الکتاب نزد توست. کسی را که به آفریده‌ای همانند خود اعتماد کرد و در رسیدن به خیر تنها به خویش تکیه نمود، خوشبخت نکردی و کسی را که بر آفریننده‌ای همچون تو تکیه نمود، بدبخت ننمودی. معبودی جز تو نیست، یکتایی و شریکی برایت نیست ....»

۸۹۴- ۳۲۱۰۹- (۱۷) در کتاب العوالی آمده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«هر کس بخشی از علم نجوم را فراگیرد، شعبه‌ای از افسونگری را برگزیده است و هرچه بر علم نجومش بیفزاید بر ساحری‌اش افزوده است.»

۸۹۵- ۳۲۱۱۰- (۱۸) در کتاب المعتبر آمده است:

«اعتماد بر سخن منجم جایز نیست؛ به دلیل آن‌که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

هر کس کاهن یا منجمی را راستگو انگارد، وی به آنچه بر محمد صلی الله علیه و آله فروفرستاده شده، کفر ورزیده است.»

۸۹۶- ۳۲۱۱۱- (۱۹) ناصح بن ابی الحصین از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند، که: «از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دربارهٔ زمان قیامت سؤال شد، وی فرمود:

هنگام باور کردن نجوم و دروغ انگاشتن قضا و قدر [قیامت بر پا می‌شود].»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۴۷۳

۸۹۷- ۳۲۱۱۲- (۲۰) حسن بن عمر از پدرش از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که در تفسیر این سخن خداوند: در روز شوم پیاپی فرمود:

«ماه به وسیلهٔ زحل، شوم و نامبارک است.»

۸۹۸- ۳۲۱۱۳- (۲۱) در حدیث نهی‌های پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است:

«و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از رفتن نزد منجم و غیب‌گو نهی کرد و فرمود: هرکس نزد وی رود و او را راستگو انگارد، قطعاً از آنچه خداوند بر محمد صلی الله علیه و آله فروفرستاده، بیزاری نموده است.»

۸۹۹- ۳۲۱۱۴- (۲۲) عبدالملک بن اعین می‌گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: من گرفتار علم نجوم شده‌ام، هر گاه انجام کاری را قصد می‌کنم و به بخت و اقبال نگاه می‌کنم، اگر آن شرّ بود می‌نشینم و به دنبال آن کار نمی‌روم و هر گاه طالع را خیر دیدم به دنبال آن می‌روم. امام علیه السلام فرمود:

آیا چنین کاری می‌کنی؟

گفتم: آری!

امام علیه السلام فرمود: کتاب‌هایت را بسوزان.»

۹۰۰- ۳۲۱۱۵- (۲۳) محمد بن قیس از امام باقر علیه السلام روایت می کند، که امیر مؤمنان علیه السلام می‌فرمود: «به سخن منجم و پیشگو و قیافه شناس و دزد، ترتیب اثر نمی‌دهم و شهادت فاسق را جز علیه خودش نمی‌پذیرم.»

۹۰۱- ۳۲۱۱۶- (۲۴) در کتاب احتجاج آمده است که شخص زندیقی از امام صادق علیه السلام پرسید: «چگونه خلق، خدای نادیده را می‌پرستند ... تا رسید به این پرسش: ای حکیم! دربارهٔ کسانی که می‌پندارند تدبیر این جهان در اختیار ستارگان هفتگانه است، چه می‌فرمایید؟

امام علیه السلام فرمود: نیاز به دلیل دارند تا اثبات کنند این جهان بزرگ و جهان کوچک نتیجهٔ تدبیر ستارگان شناور در فلک است که به دنبال فلک می‌چرخند، بدون سستی کردن خود را به رنج و زحمت می‌اندازند و بدون توقف گردش می کنند.

آن گاه امام علیه السلام فرمود: بی‌گمان برای هر ستاره‌ای تدبیر کننده و موکّلی است. پس ستارگان بسان بردگان، امر و نهی می‌شوند. اگر آن‌ها قدیم و ازلی بودند، از حالتی به حالت دیگر دگرگون نمی‌شدند ...

مرد زندیق در ادامه پرسید: دربارهٔ علم نجوم چه می گویی؟

امام علیه السلام فرمود: آن، دانش کم‌سود و پرزیانی است؛ زیرا به وسیلهٔ آن تقدیری برطرف و از حادثهٔ زیانباری جلوگیری نمی‌شود. اگر منجم از بلایی خبر دهد، پرهیز از قضا او را نجات نمی‌دهد و اگر از خیری خبر دهد، نمی‌تواند زمان آن را جلو اندازد و اگر حادثهٔ ناگواری برایش پیش‌آمد کند، قدرت بر طرف کردن آن را ندارد. منجم با این پندار که قضای الهی را از خلق وی باز می گرداند، با علم خدا مبارزه می کند ...»

۹۰۲- ۳۲۱۱۷- (۲۵) مفضل بن عمر می گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ این سخن خداوند سؤال کردم: و [به یاد آر] هنگامی که ابراهیم را پروردگارش به کلماتی آزمود، مقصود از این کلمات چیست؟ ...

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۴۷۵

امام علیه السلام فرمود: ... برخی از کلمات آن است که بیان کردیم و یقین یکی از آن‌هاست به دلیل سخن خداوند عز و جل: و آن گونه ملکوت [فرمانروایی و نظم] آسمان‌ها و زمین را به ابراهیم نشان دادیم تا از یقین‌کنندگان باشد.

و از آن کلمات، معرفت و شناخت به قدیم بودن آفریدگارش و یگانه دانستن وی و منزه نمودن خدا از تشبیه است؛ به طوری که به ستارگان و ماه و خورشید نگریست و به وسیلهٔ غروب کردن هر کدام بر حدوث آن و به وسیلهٔ حادث بودنش بر پدیدآورنده‌اش استدلال کرد. سپس خداوند به ابراهیم آموخت که داوری بر اساس نجوم اشتباه است؛ آنجا که فرمود: یک نگاه به ستارگان افکند، آن گاه گفت: من بیمارم!

همانا خداوند استدلال به نجوم را به یک نگاه مقید کرد؛ زیرا یک نگاه، موجب اشتباه نیست مگر پس از دومین نگاه به دلیل سخن پیامبر صلی الله علیه و آله که به علی علیه السلام فرمود:

ای علی! نخستین نگاه به سود تو و دومین نگاه به زیان تو- نه به سودت- است ....»

۹۰۳- ۳۲۱۱۸- (۲۶) محمد بن بسام از امام صادق علیه السلام روایت می کند، که فرمود:

«گروهی می گویند نجوم از رؤیا صحیح‌تر است. نجوم هنگامی صحیح بود که برای یوشع بن نون و امیر مؤمنان علیه السلام خورشید بازگردانده نشده بود. پس آن هنگام که خداوند برای این دو خورشید را بازگرداند، دانشمندان نجوم در آن گمراه شدند، برخی به واقع می‌رسند و برخی به خطا می‌روند.»

۹۰۴- ۳۲۱۱۹- (۲۷) یعقوب بن شعیب می گوید: «تفسیر این آیه را از امام صادق علیه السلام پرسیدم: و بیشتر آنان به خدا ایمان نمی‌آورند، مگر در حالی که شرک می‌ورزند.

امام علیه السلام فرمود: آنان می‌گفتند: به خاطر غروب فلان ستاره و طلوع فلان ستاره بر ما باران می‌بارد و برخی از آنان نزد کاهنان می‌رفتند و آن‌ها را در گفتارشان تصدیق می‌کردند.»

۹۰۵- ۳۲۱۲۰- (۲۸) عبدالرحمان سلمی می‌گوید: «علی- که درود خدا بر او باد- در عید قربان برای ما این‌گونه تلاوت کرد: هرگاه باران بر شما می‌بارد، با تکذیب کردن [خداوند] از وی سپاسگزاری می‌کنید.

و پس از آن‌که [از میان مردم] رفت، فرمود: قطعاً می‌دانم که برخی از آنان می‌گویند: چرا این را تلاوت کرد؟ به این دلیل آن را خواندم که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شنیدم این‌گونه می‌خواند: همانا هر گاه باران بر آنان می‌بارید، می‌گفتند: به خاطر غروب فلان ستاره و طلوع فلان ستاره بر ما باران فرستاد، پس خداوند نازل کرد: هرگاه باران بر شما می‌بارد با تکذیب کردن [خداوند] از آن سپاسگزاری می‌کنید.»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۴۷۷

۹۰۶- ۳۲۱۲۱- (۲۹) قطب راوندی در کتاب خرائج گزارش کرده که: «در نبرد تبوک مسلمانان به تشنگی و بی‌آبی گرفتار شدند و به پیامبر اکرم علیه السلام گفتند: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! ای کاش خدا را می‌خواندی تا ما را سیراب کند!

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اگر در پیشگاه خدا دعا کنم، قطعاً شما را سیراب می‌کند!

گفتند: ای رسول خدا! برای ما در پیشگاه خدا دعا کن تا ما را سیراب کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دعا کرد، پس [باران شروع به باریدن گرفت] و آب گودال‌ها و دره‌ها به جریان افتاد. در آن هنگام گروهی که بر لب دره بودند، گفتند: به خاطر ستاره «ذراع» و فلان ستاره بر ما باران بارید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: آیا نمی‌نگرید؟

خالد گفت: آیا گردن‌هایشان را بزنم؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: نه، آن‌ها این گونه سخن می‌گویند ولی می‌دانند که خداوند آن را فروفرستاد!»

۹۰۷- ۳۲۱۲۲- (۳۰) زید بن خالد جهنی می‌گوید: «پس از آن بارش شبانه در حدیبیه، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نماز صبح را برای ما برگزار کرد و آن‌گاه که مردم رفتند، فرمود: آیا می‌دانید پروردگارتان چه گفت؟

گفتند: خدا و پیامبرش آگاه‌تر است!

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: پروردگارتان می‌گوید: برخی از بندگانم به من ایمان دارند و به ستارگان کافر هستند و [برخی دیگر] به من کافرند و به ستارگان ایمان دارند. پس هر کس بگوید: باریدن باران بر ما به خاطر بخشش و رحمت خداست، وی به من ایمان دارد و به ستارگان کافر است و هر کس بگوید: بارش بر ما به خاطر فلان ستاره و فلان ستاره است، وی به من کافر است و به ستارگان ایمان دارد.»

مرحوم شهید اول می‌فرماید: «این حدیث بر اعتقاد به موثر بودن ستارگان حمل می‌شود. و «نوء» به معنای غروب ستاره‌ای در مغرب و طلوع رقیب آن در مشرق است.»

۹۰۸- ۳۲۱۲۳- (۳۱) عبدالله بن عوف بن احمر می‌گوید:

«هنگامی که امیر مؤمنان علیه السلام تصمیم به رفتن به نهروان گرفت، منجمی نزد آن حضرت آمد و گفت: ای امیر مؤمنان علیه السلام در این ساعت حرکت نکن و سه ساعت از روز گذشته حرکت کن!

امیر مؤمنان علیه السلام پرسید: دلیل آن چیست؟

منجم گفت: برای این‌که اگر در این ساعت حرکت کنی به تو و یارانت آزار و آسیب فراوان خواهد رسید و اگر در آن ساعتی که من به تو دستور می‌دهم حرکت کنی، پیروزمند و غالب می‌گردی و به آنچه می‌خواهی، دست می‌یابی!

امیر مؤمنان علیه السلام به وی فرمود: آیا می‌دانی در شکم این حیوان چیست؟ آیا مذکر است یا مؤنث؟

منجم گفت: اگر محاسبه کنم، می‌دانم!

امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «هر کس در این گفتار تو را راستگو پندارد، این سخن قرآن را تکذیب کرده است:

تو را قطعاً علم به قیامت نزد خداست و باران فرو می‌فرستد و به آنچه در رحم‌هاست، آگاه است و هیچ‌کس نمی‌داند فردا چه چیز به دست می‌آورد و هیچ‌کس نمی‌داند در چه سرزمینی می‌میرد، به یقین خداوند دانای آگاه است.

محمد صلی الله علیه و آله این‌گونه نبود که آنچه را تو ادعا می‌کنی، اداعا کند. آیا می‌پنداری، تو به ساعتی رهنمون می‌شوی که هر کس در آن حرکت کند، بدی از وی دور می‌شود و به ساعتی راهنمایی می‌کنی که هر کس در آن حرکت کند، آزار و اذیت وی را فرامی‌گیرد؟ هر کس تو را راستگو پندارد، با سخن تو خود را

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۴۷۹

از کمک خواستن از خدا در آن جهت بی‌نیاز احساس می‌کند و در برطرف کردن حوادث ناخوشآیند از خود، نیازمند روی آوردن به تو می‌گردد. و برای وی شایسته است که تو را ستایش گوید، نه پروردگارش را. پس هر کس در این مطلب به تو ایمان آورد، قطعاً برای خدا همتا و مخالفی قرار داده است.

آن‌گاه امام علیه السلام گفت: خدایا، شوم و نحوستی نیست مگر آنچه از جانب توست و زیانی نیست مگر زیان تو و خیری نیست مگر خیر تو و معبودی غیر تو نیست.

آن‌گاه امام علیه السلام به منجم رو کرد و گفت: بلکه ما تو را تکذیب می‌کنیم و با تو مخالفت می‌کنیم و در همان ساعتی که نهی کردی، حرکت می‌کنیم.»

۹۰۹- ۳۲۱۲۴- (۳۲) در نهج البلاغه آمده است: «هنگامی که امیر مؤمنان علیه السلام تصمیم گرفت برای نبرد با خوارج حرکت کند، یکی از یارانش به وی گفت: ای امیر مؤمنان علیه السلام! از راه علم نجوم به دست آورده‌ام که اگر در این ساعت حرکت کنی، به مقصودت دست نخواهی یافت.

امام علیه السلام فرمود: آیا می‌پنداری به ساعتی رهنمون می‌شوی، که هر کس در آن حرکت کند، بدی از او بازداشته می‌شود و از زمانی می‌ترسانی که هر کس در آن حرکت کند، زیان او را فرا می‌گیرد؟ پس هر کس در این سخن تو را راستگو انگارد، قرآن را تکذیب کرده است و در رسیدن به محبوب و دوری از حوادث ناخوشآیندش از یاری خواستن از خدا خود را بی‌نیاز احساس می‌کند و برای عمل کننده به دستور تو شایسته است تو را ستایش کند، نه پروردگارش را؛ زیرا تو به گمان خود، او را به زمانی رهنمون شده‌ای که در آن به سودش رسیده و از زیان و آسیب در امان مانده است.

آن‌گاه امام علیه السلام رو به سوی مردم نمود و فرمود: ای مردم! از فراگیری نجوم بپرهیزید مگر آنچه را که با آن در خشکی و دریا راه می‌یابید؛ زیرا نجوم به کهانت و غیب‌گویی فرا می‌خواند و منجم همانند کاهن و کاهن همانند افسونگر و جادوگر بسان کافر و کافر در آتش است. با نام خدا حرکت کنید.»

۹۱۰- ۳۲۱۲۵- (۳۳) ابوبصیر می‌گوید: «شخصی را دیدم که از امام صادق علیه السلام دربارهٔ نجوم می‌پرسید. پس وقتی از نزد امام علیه السلام خارج شد به وی گفتم: آیا علم نجوم اصل و ریشه دارد؟

امام علیه السلام فرمود: آری!

گفتم: درباره آن برای من سخن بفرمایید!

امام علیه السلام فرمود: دربارهٔ [ساعات] سعد برای تو سخن می‌گویم و دربارهٔ نحوست سخنی نمی‌گویم.

همانا خداوند- که نامش باشکوه است- نماز صبح را در نخستین ساعت [روز] واجب کرد، پس آن واجب است و [زمان] سعد

است و نماز ظهر را در هفتمین ساعت روز قرار داد و آن واجب است و آن [زمان] سعد است و نماز عصر را در نهمین ساعت روز قرار داد و آن واجب است و آن [زمان] سعد است و نماز مغرب را در نخستین ساعت شب قرار داد و آن واجب است و آن [زمان] سعد است و نماز عشا را سه ساعت از شب قرار داد و آن واجب است و آن [زمان] سعد است.»

در روایت محمد بن علی این سخن گذشت: «پس از پایان نماز استخاره [خیرخواهی از خدا] می‌گویی: خدایا، به تحقیق تو اقوامی را آفریدی که به بخت و اقبال ستارگان در زمان حرکت و سکون و تصرف و بسته شدن و گشوده شدن آن‌ها پناه می‌برند و مرا آن‌گونه آفریدی که از پناه بردن

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۴۸۱

و خیرخواهی از آن‌ها بیزاری جویم و به سوی تو روی آورم. و یقین کنم که تو هیچ‌کس را بر غیب خود آگاه نکرده‌ای ...»

«۱» در حدیث ابوخالد این سخن گذشت: «گناهانی که هوا را تاریک می‌کند، جادوگری و کهانت [/ غیب‌گویی] و اعتقاد به [علم] نجوم و تکذیب به قضا و قدر و عاق والدین است.» «۲»

و در حدیث قاسم بن عبدالرحمان گذشت که: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از نگریستن در علم نجوم نهی کرد.» «۳»

و در حدیث نصر بن قابوس این سخن گذشت: «منجم، ملعون است و کاهن [/ غیب‌گو] ملعون است.»

و نیز گذشت: «منجم مانند کاهن و کاهن [/ غیب‌گو] بسان ساحر و ساحر همانند کافر و کافر در آتش است.» «۴»

و باب آینده را نیز بنگر.

باب ۲۸ حرمت جادو، آموزش و اجرت آن و به‌کارگیری آن در عقد و بازکردن گره‌ها

خداوند متعال می‌فرماید:

سلیمان کافر نشد بلکه شیطان‌ها کافر شدند؛ به مردم افسونگری آموزش می‌دادند ... «۵».

موسی گفت: هر گاه حقّ نزدتان می‌آید، آیا دربارهٔ آن می‌گویید: آیا این جادوست؟ و افسونگران رستگار نمی‌شوند «۶».

آنچه در دست راست داری بینداز، ساخته‌ها یشان را می‌بلعد، بی‌گمان آنچه می‌سازند نیرنگ جادوگر است و جادوگر هر کجا آید، رستگار نمی‌شود.

جادوگران به سجده انداخته شدند، گفتند: به پروردگار هارون و موسی ایمان آوردیم «۷».

۹۱۱- ۳۲۱۲۶- (۱) عیسی بن شفقی جادوگر بود، مردم نزد وی می‌آمدند و او از آنان اجرت می‌گرفت. عیسی روزی نزد امام صادق علیه السلام رفت و گفت:

«فدایت گردم! من مردی هستم که حرفه‌ام جادوگری است. برای این کار، مزد می‌گیرم [و زندگی‌ام را تأمین می‌کنم]. تا این‌که حج بجا آوردم و خداوند زیارت تو را بر من منت نهاد. من از این کار خود توبه کرده‌ام. آیا برای من در این کار راه گریزی هست؟

امام علیه السلام فرمود: آری، بگشا و نبند.»

---

(۱). باب ۱ باب‌های استخاره، حدیث ۲۷.

(۲). باب ۱۲ باب‌های مبارزه با نفس، حدیث ۲۷.

(۳). ۲۲/ ۲۱۶ باب ۱۰ باب‌های کسب‌های روا و ناروا، حدیث ۱۸ (۳۱۸۶۷).

(۴). ۲۲/ ۲۴۱ باب ۲۰ باب‌های کسب‌های روا و ناروا، حدیث ۶ (۳۱۹۶۶).

(۵). بقره ۲/ ۱۰۲.

(۶). یونس ۱۰/ ۷۷.

(۷). طه ۲۰/ ۷۰- ۶۹.

منابع فقه شیعه، ج‌۲۲، ص: ۴۸۳

در کتاب من لایحضره الفقیه آمده است که: «عیسی بن شفقی جادوگر بود. مردم به وی مراجعه می‌کردند و او از آنان مزد می‌گرفت. وی می‌گوید: حج بجا آوردم. آن‌گاه با امام صادق علیه السلام در منی دیدار کردم و به وی گفتم: فدایت گردم! من مردی ....» ادامه حدیث، همانند حدیث پیشین است.

۹۱۲- ۳۲۱۲۷- (۲) علی بن محمد بن جهم روایت می‌کند که: «مأمون از امام رضا علیه السلام دربارۀ این‌که مردم می‌گویند: زهره زنی بوده که هاروت و ماروت فریفتۀ او شدند و سهیل، مامور اخذ مالیات در یمن بوده است، سؤال کرد. امام رضا علیه السلام در پاسخ وی فرمود:

آنان در این سخن که می‌گویند آن دو [آن زن و مامور مالیاتی] ستاره هستند، دروغ می‌گویند بلکه آن دو، به دو حیوان دریایی تبدیل شدند و مردم اشتباه کردند و پنداشتند آن دو، دو ستاره هستند. سنت و روش خداوند این‌گونه نیست که دشمنان خود را به نورهای روشنگر تبدیل نماید و سپس تا وقتی که آسمان‌ها و زمین پایدار است، آن‌ها را پایدار کند. به یقین انسان‌های مسخ شده بیش از سه روز زنده نمی‌مانند و تولید نسل نمی‌کنند. امروز بر روی زمین انسان مسخ‌شده‌ای وجود ندارد و حیواناتی همانند بوزینه، خوک، خرس و امثال آن که مسخ‌شده نامیده می‌شوند، تنها به این دلیل است که خداوند قومی را- به خاطر انکار توحید و تکذیب پیامبرانش- مورد خشم و لعنت خویش قرار داد و آنان را به صورت حیواناتی شبیه آن حیوانات مسخ کرد.

و هاروت و ماروت دو فرشته بودند که به مردم جادوگری آموزش می‌دادند تا از افسون افسونگران خود را حفظ کنند و به این وسیله نقشه‌های‌شان را نقش بر آب نمایند. آن دو به احدی افسونگری آموزش ندادند مگر آن‌که به وی می‌گفتند: ما وسیلۀ آزمایش هستیم، پس کفر نورز. ولی گروهی با به‌کارگیری جادوگری- که دستور داشتند خود را از آن حفظ کنند- کافر شدند. و با آنچه آموخته بودند، شروع به جدایی میان زن و شوهر کردند. خداوند عز و جل می‌فرماید:

آنان به احدی زیان نمی‌رساندند، مگر با اجازۀ خداوند؛ یعنی با آگاهی خدا.»

۹۱۳- ۳۲۱۲۸- (۳) زیاد و محمد بن سیار از امام حسن عسکری علیه السلام، از امام هادی علیه السلام، از امام جواد علیه السلام، از امام رضا علیه السلام، از امام کاظم علیه السلام، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کنند که: «در تفسیر این سخن خداوند: و از آنچه شیطان‌ها بر حکومت سلیمان [به دروغ] می‌بستند، پیروی کردند؛ ولی سلیمان کفر نورزید.

فرمود: از افسون‌ها و نیرنگ‌هایی پیروی کردند که شیطان‌های کافر به دروغ بر حکومت سلیمان بستند. همان کسانی که می‌پندارند سلیمان از راه افسونگری به حکومت رسید و ما نیز از همان راه کارهای شگفت‌انگیز می‌کنیم، تا مردم فرمانبردارمان شوند. آن‌ها گفتند: سلیمان کافر و

منابع فقه شیعه، ج‌۲۲، ص: ۴۸۵

جادوگر ماهری بود و با افسونگری به آن همه قدرت و فرمانروایی رسید. پس خداوند سخنان‌شان را ردّ کرد و فرمود: سلیمان کفر نورزید. و جادوگری نکرد، همان کاری که به وی نسبت دادند و بر آن دو فرشته- هاروت و ماروت- در بابل فروفرستاده شده بود. پس از نوح علیه السلام افسونگران و نیرنگبازان فراوان شدند، از این رو خداوند دو فرشته را- برای بیان افسون‌های افسونگران و بیان باطل‌کنندگان آن‌ها و برهم‌زدن نقشه‌های آنان- به سوی پیامبر آن زمان فرستاد. آن پیامبر این‌ها را از آن دو فرشته آموخت و به دستور خداوند به بندگان خدا آموزش داد. آن‌گاه به آنان دستور داد به وسیلۀ آنچه آموخته‌اند به دنبال سحر دیگران روند و آن

را باطل کنند و آن‌ها را از به‌کارگیری جادو دربارهٔ مردم بازداشت. این مطلب همانند آن است که حقیقت سم و پادزهر آن معرفی شود. آن‌گاه خداوند فرمود:

آن دو فرشته به احدی آموزش ندادند تا این‌که به وی می‌گفتند: همانا ما وسیلهٔ آزمایش هستیم، پس کافر نشو.

یعنی آن پیامبر به آن دو فرشته دستور داد به صورت دو انسان برای مردم آشکار شوند و آنچه را خداوند به آنان آموزش داده است، به مردم آموزش دهند. آن‌گاه خداوند فرمود: آن‌ها به احدی آموزش ندادند آن جادوگری و راه باطل کردنش را تا این‌که به فراگیرنده می‌گفتند: همانا ما آزمایش هستیم. و امتحان برای بندگان تا در آنچه دربارهٔ جادوگری آموخته‌اند، از خداوند اطاعت کنند و به وسیلهٔ آن نقشه‌های جادوگران را باطل کنند و آنان را جادو نکنند. پس کفر نَوَرز. با به کارگرفتن این جادو و آسیب رساندن با آن و فراخواندن مردم به این باور که تو به وسیلهٔ آن زنده می‌کنی و می‌میرانی و کارهایی انجام می‌دهد که جز خداوند کسی قدرت بر آن ندارد؛ زیرا همهٔ این‌ها کفر است.

خداوند می‌فرماید: آن‌گاه آنان آموختند؛ یعنی جویندگان سحر از آن دو فرشته آموختند. یعنی نیرنگ‌هایی که شیطان‌ها به دروغ بر حکومت سلیمان بسته بودند و از آنچه بر آن دو فرشته در بابل- هاروت و ماروت- فرستاده شده بود، آنان از این دو نوع چیزهایی آموختند که میان زن و شوهر جدایی افکند. این چیزی است که برای زیان رساندن به مردم آموخته شد.

آنان به‌کارگرفتن انواع حیله‌ها و ابزارهای جادوگری و به اشتباه انداختن را آموختند. همانا چیزی در محلی دفن می‌شد و فلان کار انجام می‌شد تا زن محبوب مرد و مرد محبوب زن گردد و به جدایی میان آن‌ها انجامد. آن‌گاه خداوند فرمود: و آنان به وسیلهٔ آن به احدی آسیب نمی‌رساندند مگر با اجازهٔ خدا.

یعنی افسون‌آموختگان به احدی زیان نمی‌رساندند مگر با اجازهٔ خدا. یعنی با عدم ایجاد مانع میان او و کارش؛ زیرا اگر خدا می‌خواست، با اجبار و غلبه مانع آنان می‌گردید.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۴۸۷

سپس فرمود: و آنچه را به زیان‌شان بود و سودی برای‌شان نداشت، می‌آموختند؛ زیرا وقتی که آنان برای افسونگری و آسیب‌رسانی جادو را بیاموزند، قطعاً چیزی را آموخته‌اند که به دین‌شان زیان می‌رساند و سودی به دین‌شان ندارد بلکه به این وسیله از دین خدا جدا می‌شوند. و قطعاً آن فراگیرندگان می‌دانستند که هر کس به بهای دین خود این را خریداری کند و با آموزش آن از دینش جدا شود، در آخرت بهره و نصیبی برای وی نخواهد بود. یعنی بهره و نصیبی در پاداش بهشت [نخواهد داشت].

آن‌گاه فرمود چه بد است آن بهایی که خودشان را به آن فروختند! و خود را در گروِ عذاب قرار دادند، اگر می‌دانستند که آخرت‌شان را فروختند و بهره و نصیب‌شان از بهشت را رها کرده‌اند؛ زیرا فراگیرندگان این جادوگری کسانی هستند که به پیامبر و خدا و زنده‌شدن مردگان و جمع شدن آنان اعتقاد و باور ندارند. از این رو فرمود: و به تحقیق می‌دانستند که هر کس آن را خریداری کند، در آخرت بهره و نصیبی ندارد؛ زیرا آنان معتقد بودند. که آخرتی وجود ندارد و بر اساس اعتقاد آنان که آخرتی وجود ندارد، نصیبی برای آنان پس از دنیا نخواهد بود و اگر پس از دنیا آخرتی باشد، آنان به دلیل کفر ورزیدن به آن، بهره‌ای از آن نخواهند داشت.

سپس خداوند فرمود: و قطعاً چه بد است بهایی که خود را به آن فروختند! [خود را] به عذاب [فروختند]؛ زیرا آخرت را به دنیا فروختند و خود را در گرو عذاب همیشگی قرار دادند، اگر می‌دانستند که خود را به عذاب فروخته‌اند ولی به دلیل کفرورزی این را نمی‌دانند. پس وقتی که اندیشیدن و تفکر در حجت‌ها و براهین الهی را رها کردند و آگاهی به دست نیاوردند، خداوند به خاطر اعتقادات باطل و انکار نمودن حق، آنان را عذاب کرد.

زیاد و محمد بن سیار- گزارشگران این حدیث- می‌گویند: به امام حسن عسکری علیه السلام گفتیم: گروهی نزد ما می‌پندارند

هاروت و ماروت دو فرشته بودند که وقتی گناهان انسان‌ها زیاد گردید، خداوند هاروت و ماروت را از میان فرشتگان برگزید و با فرشتهٔ دیگری به دنیا فرستاد، ولی آن دو فریفتهٔ زهره شدند و تصمیم به زنای با او را گرفتند و [همچنین] به شراب‌خواری و آدم‌کشی آلوده گردیدند. و خداوند آن‌ها را در بابل عذاب کرد و جادوگران از آن‌ها جادوگری آموختند. و خداوند آن زن را به صورت ستارهٔ زهره مسخ کرد.

امام علیه السلام فرمود: پناه می‌برم به خدا از این سخنان! همانا فرشتگان خدا- با لطف و عنایت او- معصوم و محفوظ از کفر و زشتی‌ها هستند. خداوند تعالی می‌فرماید: پس آنان از دستورهای خدا سرپیچی نمی‌کنند و هر فرمانی به آن‌ها داده شود، انجام می‌دهند.»

۹۱۴- ۳۲۱۲۹- (۴) ابوبصیر از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«هنگامی که سلیمان وفات کرد، ابلیس جادوگری را اختراع کرد. سپس آن را در نامه‌ای نوشت، آن را مهر کرد و پشت آن نوشت: این چیزی است که آصف بن برخیا برای فرمانروا- سلیمان بن داود علیه السلام- از گنجینه‌های دانش اختراع کرد. هر کس فلان و فلان می‌خواهد، پس این چنین و آن چنان بگوید.

آن‌گاه آن را در زیر تخت دفن و سپس آن را برای مردم آشکار کرد. کافران گفتند: سلیمان تنها به وسیلهٔ این بر ما پیروز شد.» و مؤمنان گفتند: او بنده و پیامبر خدا بود. آن‌گاه خداوند در قرآن فرمود: از آنچه شیطان‌ها بر فرمانروایی سلیمان به دروغ بستند، پیروی کردند. یعنی افسونگری.»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۴۸۹

۹۱۵- ۳۲۱۳۰- (۵) در کتاب دعائم الاسلام آمده است که: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از تمیمه‌ها و تول نهی کرد. تمیمه، آن نوشته‌ها و، مهره‌ها و چیزهای دیگری است که به خود می‌آویزند و تول، آن چیزهایی است که زنان خود را به وسیلهٔ آن‌ها محبوب شوهران‌شان می‌نمایند؛ مانند کهانت و شبیه به آن و پیامبر از افسونگری [نیز] نهی کرد.»

۹۱۶- ۳۲۱۳۱- (۶) ابوالبختری از امام صادق علیه السلام از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «هر کس چیزی از افسونگری بیاموزد- کم باشد یا زیاد- قطعاً کافر شده است و آن آخرین عهد و پیمانش با خداوند خواهد بود و حدّ او کشته شدن است مگر آن‌که توبه نماید.»

۹۱۷- ۳۲۱۳۲- (۷) سکونی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«جادوگر مسلمان کشته می‌شود و جادوگر کافر کشته نمی‌شود!

گفته شد: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! چرا جادوگر کافر کشته نمی‌شود؟

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: برای این‌که کفر بزرگ‌تر از جادوگری است و برای این‌که جادوگری و شرک همراه یکدیگرند.»

این حدیث با سندهای گوناگون گزارش شده است و در کتاب جعفریات جملهٔ پایانی حدیث به این صورت آمده است: «برای این‌که شرک و جادوگری دو پرنده همراه هستند.»

۹۱۸- ۳۲۱۳۳- (۸) در کتاب دعائم الاسلام حدیث پیشین را علی علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده است و پس از پایان سخن پیامبر صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام می‌فرماید:

«به همین دلیل، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ابن عاصم یهودی را که او را افسون کرد، نکشت. و علی علیه السلام فرمود: پس هنگامی که دو مرد عادل به زیان یکی از مسلمانان گواهی دهند که او جادو کرده است، وی کشته می‌شود؛ زیرا او کافر شده است. جادوگری کفر است و به تحقیق خداوند در کتاب خود آن را بیان کرده است و فرمود:

و از آنچه شیطان‌ها به دروغ بر فرمانروایی سلیمان بستند، پیروی کردند و سلیمان کافر نشد، بلکه شیطان‌ها کافر شدند. آن‌ها جادوگری و آنچه بر دو فرشته در بابل- هاروت و ماروت- نازل گردید، به مردم آموزش می‌دادند. آن دو فرشته به احدی آموزش نمی‌دادند تا این که می گفتند: همانا ما آزمایش هستیم، پس کفر نورز ....

پس خداوند- که یادش باشکوه است- خبر داد که جادوگری کفر است. پس هر کس جادوگری کند، کافر شده است. بنابراین جادوگرِ مسلمان کشته می‌شود، چون کافر شده است و جادوگر مشرک کشته نمی‌شود؛ زیرا هنوز به آنچه از پیامبر صلی الله علیه و آله رسیده، کافر است.

علی علیه السلام- که درود خدا بر او باد- فرمود: و این شاهدی از قرآن است.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۴۹۱

۹۱۹- ۳۲۱۳۴- (۹) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام از نیاکانش از علی علیه السلام روایت شده که فرمود: «لبید بن اعصم و ام عبدالله یهودی، پیامبر اکرم علیه السلام را جادو کردند. آن‌ها نخ‌های سرخ و زرد را یازده گره زدند و آن‌ها را در غلاف شکوفهٔ خرما قرار دادند. سپس آن را در چاهی قرار دادند. آن‌گاه آن را در پله‌های چاهی در مدینه گذاشتند. با این کار آن‌ها، قدرت بر شنیدن، دیدن، درک کردن، سخن گفتن، خوردن و نوشیدن از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گرفته شد. پس جبرئیل تعویذاتی بر پیامبر صلی الله علیه و آله فرود آورد و از وی پرسید:

حالت چطور است؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: نمی‌دانم! من در حالی هستم که می‌بینی!

جبرئیل گفت: لبید بن اعصم و ام عبدالله یهودی تو را افسون کرده‌اند. و پیامبر صلی الله علیه و آله را از محل جادوی آنان باخبر کرد. آن‌گاه جبرئیل برای پیامبر خواند:

به نام خداوند بخشندهٔ مهربان: بگو به پروردگار سپیده‌دم پناه می‌برم. پس پیامبر صلی الله علیه و آله آن را خواند و یک گره گشوده شد. سپس بار دیگر خواند و گره دیگری گشوده شد، تا این‌که یازده مرتبهٔ آن را تلاوت کرد و یازده گره گشوده شد و پیامبر صلی الله علیه و آله نشست. آن‌گاه جبرئیل ماجرا را برای وی بازگو کرد.

علی علیه السلام می‌گوید: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به من فرمود: برو و جادو را برای من بیاور! من رفتم و آن را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آوردم. سپس لبید و ام عبدالله را فراخواند و فرمود: از این کار چه انگیزه‌ای داشتید؟ و به لبید گفت: خداوند تو را سالم از این دنیا بیرون نبرد.

لبید مرد توانگری بود و اموال بسیاری داشت. روزی کودکی که در گوشش گوشواره داشت، از کنار او گذشت. لبید گوشوارهٔ او را گرفت و گوش آن کودک پاره شد. به همین دلیل لبید را گرفتند و دستش را قطع کردند. برای مداوای دست لبید آن را داغ نهادند و او بر اثر آن وفات کرد.»

در تفسیر فرات این حدیث آمده است؛ با این تفاوت که این جمله در آن این‌گونه گزارش شده است: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سه روز را در حالی سپری کرد که نمی‌خورد، نمی‌آشامید، نمی‌شنوید و نمی‌دید و با زنان آمیزش نداشت. پس جبرئیل بر وی نازل شد ....»

۹۲۰- ۳۲۱۳۵- (۱۰) در کتاب طب الائمه نوشتهٔ فرزندان بسطام، گزارش شده که: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ سورهٔ «قل اعوذ برب الفلق» و «قل اعوذ برب الناس» سؤال شد که: آیا آن‌ها از قرآن است؟ امام صادق علیه السلام در پاسخ فرمود:

«آن دو از قرآن است ... [تا آنجا که فرمود] و آیا معنای این دو سوره و شأن نزول آن‌ها را می‌دانی؟ لبید بن عاصم (اعصم) یهودی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را جادو کرد!

ابوبصیر به امام علیه السلام گفت: آن جادو چه بود و با آن چه کرد؟

امام فرمود: آری! پیامبر صلی الله علیه و آله می‌پنداشت نزدیکی می‌کند، در حالی که چنین نمی‌کرد. می‌خواست به سوی در برود ولی آن را نمی‌دید و با دست لمس می‌کرد و جادو حق است و جادو جز بر چشم و آلت تناسلی مسلط نمی‌شود ...»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۴۹۳

۹۲۱- ۳۲۱۳۶- (۱۱) مفضل بن عمر از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که: «امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: همانا جبرئیل نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای محمد!

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: لبیک!

جبرئیل گفت: فلان یهودی تو را افسون کرده است و آن را در چاه بنی فلان قرار داده است ... و ماجرا را بازگو کرد.»

۹۲۲- ۳۲۱۳۷- (۱۲) ابوموسی اشعری روایت کرده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«سه گروه داخل بهشت نمی‌شوند: دائم الخمر، دائم السحر و قطع‌کنندهٔ صلهٔ رحم. هر کس در حالی که دائم الخمر است بمیرد، خداوند از نهر غوطه به او می‌نوشاند.

گفته شد: نهر غوطه چیست؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آن نهری است که از فروج زنان روسپی جریان می‌یابد و از بوی خود، اهل دوزخ را می‌آزارد.»

۹۲۳ – ۳۲۱۳۸- (۱۳) عبدالرحمان بن محمد بن حسن تیمی بزاز با واسطه از امام صادق علیه السلام از پدرش از جدش روایت می‌کند، که امیر مؤمنان علیه السلام بر فراز منبر کوفه سخنرانی کرد و در ضمن سخنانش فرمود: «به خدا سوگند! من حسابگر و پاداش دهنده مردم- در روز پاداش و تقسیم کنندهٔ بهشت و دوزخ هستم.

هیچ‌کس وارد بهشت و دوزخ نمی‌گردد مگر بنا بر آنچه من تقسیم نموده‌ام و به تحقیق، من فاروق اکبر [/ بزرگ‌ترین جداکنندهٔ حق و باطل] هستم و همانا همهٔ پیامبران و فرشتگان و ارواح به خاطر آفرینش ما آفریده شده‌اند و به تحقیق به من نُه چیز عنایت شده که در آن‌ها هیچ‌کس بر من پیشی نگرفته است. فصل خطاب [/ سخن جداکنندهٔ حق و باطل] به من آموزش داده شده است و به راه کتاب بینا شده‌ام و در میان ستارگان شناور در فضا وارد شده‌ام و علم مرگ‌ها و بلاها و داوری‌ها به من آموزش داده شده است. به وسیلهٔ من دین کامل گردید و من نعمتی هستم که خداوند به بندگانش عنایت فرمود. همهٔ این‌ها منت خداوند بر من است و مراقب بر خلق از ماست و ما قسمت و حجت خدا در میان بندگان هستیم؛ زیرا خداوند می‌فرماید: از خدایی که به وسیلهٔ او از یکدیگر درخواست می‌کنید و از [قطع پیوند با] خویشان پروا کنید، قطعاً خداوند مراقب شماست.

ما خاندانی هستیم که خداوند ما را از این‌که فتنه‌گر یا دروغگو یا جادوگر یا متکبر و خودپسند باشیم، حفظ کرد. هر کس یکی از این ویژگی‌ها در وی باشد، از ما نیست و ما نیز از وی نیستیم. ما خاندانی هستیم که خداوند ما را از هر نجاست و پلیدی پاک گردانید. ما هنگام سخن گفتن راستگو هستیم و هر گاه از ما سؤال شود، آگاه هستیم.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۴۹۵

خداوند ده ویژگی به ما عنایت فرمود که احدی پیش از ما و پس از ما از آن‌ها بهره‌مند نیست.

آن ده ویژگی: بردباری، دانش، عقل، پیامبری، شجاعت، سخاوت، صبر، عفت و پاکی است.

پس ما کلمهٔ تقوی و راه هدایت و مثال برتر و حجت بزرگ و دستگیرهٔ محکم و حقی که خداوند ثابت گردانیده هستیم. بنابراین پس از حق، جز گمراهی چه هست [یا چیزی نیست]؟ پس به کجا روی برمی‌تابید؟»

۹۲۴- ۳۲۱۳۹- (۱۴) اسماعیل بن مسلم از امام صادق علیه السلام از پدرش از نیاکانش روایت می‌کند، که زنی به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گفت: «شوهرم با من تند و خشن است و من کاری کردم تا او را با خودم مهربان کنم.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به وی فرمود: اف بر تو! دریاها و خاک را تیره و کدر کردی و فرشتگان برگزیده و فرشتگان آسمان‌ها و زمین تو را لعنت کردند.

آن زن سرش را تراشید و لباس زبر و خشن پوشید و روزها به روزه‌داری و شب‌ها به عبادت پرداخت. وقتی این خبر به پیامبر صلی الله علیه و آله رسید، فرمود: از او پذیرفته نیست!»

در کتاب جعفریات این حدیث را از حضرت علی علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گزارش کرده است با این تفاوت که به جای: «دریاها و خاک را تیره کردی»، آمده است: «به دینت کفر ورزیدی.»

۹۲۵- ۳۲۱۴۰- (۱۵) قطب راوندی در کتاب لبّ اللباب از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: «قطعاً در شب قدر، خداوند به تعداد موهای گوسفندان قبیلۀ بنی کلب و ربیعه و مضر از گناهکاران امت مرا رحمت می‌کند و گناهان‌شان را می‌آمرزد مگر هشت گروه: مشرک، کاهن [/ غیب‌گو]، جادوگر، عاق والدین، رباخوار و انسان دائم الخمر، زناکار و انسان پررو و بی‌حیایی که از آنچه می‌گوید و آنچه درباره‌اش گفته می‌شود، باکی ندارد.»

۹۲۶- ۳۲۱۴۱- (۱۶) روایت شده که [در روز قیامت] گردنی از آتش بیرون می‌آید و می‌گوید: «کجاست کسی که به خدا دروغ بست؟ کجاست کسی که با خداوند ضدیت و رقابت کرد؟ و کجاست کسی که خدا را سبک و کوچک شمرد؟

می‌گویند: این سه گروه چه کسانی هستند؟

می‌گوید: جادوگر به خدا دروغ بسته است و تصویرگر با خدا ضدیت و رقابت نموده است و ریاکار خداوند را کوچک شمرده است.»

۹۲۷- ۳۲۱۴۲- (۱۷) در کتاب علل الشرایع آمده است:

«روایت شده که توبۀ جادوگر این است که بگشاید و نبندد.»

بروجری، آقا حسین طباطبایی - مترجمان: حسینیان قمی، مهدی - صبوری، م، منابع فقه شیعه، ۳۱ جلد، انتشارات فرهنگ سبز، تهران - ایران، اول، ۱۴۲۹ ه ق

منابع فقه شیعه؛ ج‌۲۲، ص: ۴۹۵

۹۲۸- ۳۲۱۴۳- (۱۸) حلبی می‌گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارۀ دعانویسی برای افسون شده سؤال کردم. امام علیه السلام فرمود: پدرم آن را بی‌اشکال می‌دانست.»

منابع فقه شیعه، ج‌۲۲، ص: ۴۹۷

۹۲۹- ۳۲۱۴۴- (۱۹) در کتاب الاحتجاج در ضمن پرسش‌های زندیق از امام صادق علیه السلام آمده است:

«مرد زندیق گفت: از جادوگری به من خبر ده که اصل آن چیست و چگونه جادوگر بر کارهای شگفت‌آوری که گفته می‌شود و انجام می‌دهد، قدرت دارد؟

امام علیه السلام فرمود: جادوگری انواع گوناگونی دارد. یک نوع آن همانند علم پزشکی است، همان‌گونه که پزشکان برای هر دردی دارویی قرار داده‌اند به همین گونه جادوگری برای هر صحتی آفتی و برای هر تندرستی بیماری و برای هر معنایی حیله‌ای اندیشیده است؛ گونۀ دیگر جادوگری شتاب و سرعت و نوعی بازی و سبکی است؛ نوع دیگر آن چیزهایی است که دوستان شیطان‌ها [جنیان] از آن‌ها می‌گیرند. مرد زندیق پرسید: شیطان‌ها [جنیان] از کجا جادوگری می‌دانند؟

امام علیه السلام فرمود: از همان راهی که پزشکان، علم طب می‌دانند. بخشی از آن تجربه است و برخی مهارت و ممارست است.

زندیق گفت: دربارهٔ دو فرشته- هاروت و ماروت- و دربارهٔ سخن مردم که آن‌ها به مردم جادوگری آموزش دادند، چه می گویی؟

امام علیه السلام فرمود: آن دو محل آزمایش وجایگاه فریفتن هستند. تسبیح آنان امروز این است: اگر انسان فلان کار را انجام دهد، فلان نتیجه را می گیرد. و اگر فلان چیز را به کار گیرد، فلان طور می‌شود و به همین صورت همهٔ گونه‌های جادوگری را ذکر می کنند، پس آنچه را می گویند مردم از آن‌ها می‌آموزند. آن‌گاه آن‌ها به مردم می گویند، همانا ما آزمایش هستیم، پس آنچه به زیان شماست و سودی به حال‌تان ندارد، از ما نیاموزید.

زندیق گفت: آیا جادوگر می‌تواند با جادوگری، شخصی را به شکل سگ یا الاغ یا حیوان دیگری درآورد؟

امام علیه السلام فرمود: او ناتوان‌تر و ضعیف‌تر از آن است که آفرینش خداوند را تغییر دهد. قطعاً کسی که ترکیب و تصویر و تغییراتی را که خداوند ایجاد کرده است باطل کند، شریک او در آفرینش خواهد بود. خداوند بسیار بزرگ‌تر و بلندمرتبه‌تر از آن خواهد بود که شریکی داشته باشد. اگر جادوگر توان کارهایی را که گفتی داشته باشد، پیری، آفت و بیماری را از خود دور و از سفید شدن موهای سرش جلوگیری و فقر و تنگدستی را از خانه‌اش بیرون می کرد.

و به تحقیق از بزرگ‌ترین افسونگری، سخن‌چینی است که با آن میان دوستداران جدایی افکنده و میان دوستان مخلص و صمیمی دشمنی ایجاد و به وسیلهٔ آن خون‌ها ریخته می‌شود و خانه‌ها ویران می گردد و پرده‌ها برداشته می‌شود و سخن‌چین، بدترین کسی است که بر زمین گام برمی‌دارد.

صحیح‌ترین سخن دربارهٔ جادوگری این است که آن همانند پزشکی است. همانا بر اثر افسون، جادوگر، شخصی از آمیزش با زنان ناتوان می‌شود. آن‌گاه پزشک او را به شیوهٔ دیگری معالجه می کند و او بهبود می‌یابد.»

در حدیث سفارش‌های پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام گذشت: «ای علی! ده گروه از این امت به خدای بزرگ کافر شدند: سخن‌چین و جادوگر ....»

«۱» در حدیث عبدالعظیم گذشت: «بزرگ‌ترین گناه کبیره شرک به خدا ... و جادوگری است؛ زیرا خداوند عز و جل می‌فرماید: و قطعاً دانستند که هر کس آن را بخرد، در آخرت بهره و نصیبی ندارد.» «۲»

---

(۱). باب ۴ باب‌های فضیلت زکات، حدیث ۳.

(۲). باب ۱۱ باب‌های مبارزه با نفس حدیث، ۱۲ و ۱۶.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۴۹۹

در حدیث العوالی و کنز الفوائد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در پاسخ به این پرسش که: گناهان کبیره کدام است؟ گذشت: «آن‌ها نُه تاست که بزرگ‌ترینشان شرک به خدا و جادوگری است.»

«۱» در حدیث ابوهریره از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گذشت: «از هفت گناه نابود کننده دوری کنید! گفته شد: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله آن‌ها کدام است؟ فرمود: شرک به خدا و جادوگری.» «۲»

و در حدیث ابوخالد گذشت: «و گناهانی که هوا را تاریک می کند، جادوگری و کهانت [/ غیب‌گویی] و اعتقاد به نجوم و تکذیب قضا و قدر است.» «۳»

و در حدیث یونس گذشت: «تصدیق‌کنندهٔ جادوگری، ملعون است! ملعون است!» ۴

و در حدیث دعائم الاسلام گذشت: «و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از جادوگری نهی کرد.» «۵»

دیگر احادیث آن باب را نیز بنگر؛ زیرا با این بحث مناسبت دارد.

در حدیث ابوسعید از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گذشت: «معتقد به جادوگری، وارد بهشت نمی‌شود.» «۶»

و در حدیث دیگر ابوسعید از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گذشت: «چهار گروه داخل بهشت نمی‌شوند که یکی از آنها کاهن [/ غیب‌گو] است.» «۷»

احادیث متعددی از باب ۱۰ باب‌های کسب‌های روا و ناروا، دلالت می‌کند که مزد کاهن نامشروع است. «۸»

و در حدیث نصر گذشت: «و کاهن، ملعون است و جادوگر، ملعون است.» «۹»

و در احادیث باب گذشته مطالبی بر این بحث دلالت می‌کند و در روایت نهج البلاغه گذشت:

«منجم، همانند کاهن و کاهن، مانند جادوگر و جادوگر، بسان کافر و کافر، در آتش است.» «۱۰»

و در احادیث باب آیندهٔ مطالب مناسب با این بحث خواهد آمد و در احادیث متعددی از باب ۲ باب‌های خوراکی‌ها، مطالبی بر حرام بودن جادوگری دلالت می‌کند.

و در احادیث باب ۱۲ باب‌های حد محارب و مرتد، مطالبی بر این بحث دلالت می‌کند.

باب ۲۹ حرمت فالگیری، غیب‌گویی، تصدیق فالگیر، غیب‌گو و ساحر و حکم قیافه‌شناسی

خداوند متعال می‌فرماید:

پس تذکر ده، تو به لطف پروردگارت کاهن و دیوانه نیستی «۱۱».

و [قرآن] سخن کاهن نیست، چه بسیار اندک متذکر می‌شوید «۱۲».

---

(۱). باب ۱۱ باب‌های مبارزه با نفس حدیث، ۱۶.

(۲). باب ۱۱ باب‌های مبارزه با نفس، حدیث ۲۳.

(۳) ۳ و ۴. باب ۱۲ باب‌های مبارزه با نفس، حدیث ۲۷ و ۳۲.

(۵). باب ۳۴ باب‌های فضایل قرآن، حدیث ۱۲.

(۶). باب ۱۱۲ باب‌های معاشرت، حدیث ۱۹ و ۲۰.

(۷). باب ۱۳۳ باب‌های معاشرت، حدیث ۱۱.

(۸). ۲۲/ ۲۱۱.

(۹). ۲۲/ ۲۴۱ باب ۲۰ باب‌های کسب‌های روا و ناروا، حدیث ۶ (۳۱۹۶۶).

(۱۰). ۲۲/ ۲۸۸ باب ۲۷ باب‌های کسب‌های روا و ناروا، حدیث ۳۲ (۳۲۱۲۴).

(۱۱). طور ۵۲/ ۲۹.

(۱۲). حاقهٔ ۶۹/ ۴۲.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۵۰۱

و ما آسمان را جستجو کردیم، پس آن را پر از نگهبانان نیرومند و شهاب‌ها یافتیم. و همانا در گذشته ما در مکان‌هایی از آسمان برای شنیدن می‌نشستیم، ولی اکنون هر کس گوش فرادهد، شهابی در کمین خود می‌یابد «۱».

۹۳۰- ۳۲۱۴۴- (۱) در حدیث نهی‌های پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است: «و پیامبر صلی الله علیه و آله از رفتن نزد عرّاف [/ منجم و پیشگو] نهی کرد و فرمود:

هر کس نزد وی برود و او را راستگو انگارد، قطعاً از آنچه خداوند بر محمد صلی الله علیه و آله فرستاده، بیزاری جسته است.»

۹۳۱- ۳۲۱۴۵- (۲) در کتاب دعائم الاسلام از علی علیه السلام روایت شده که فرمود:

«هر کس نزد عرّاف [/ منجم و پیشگو] رود و از او پرسش نماید و او را در آنچه می گوید راستگو انگارد، قطعاً به آنچه خداوند بر محمد صلی الله علیه و آله فروفرستاده، کافر گردیده است.

و آن حضرت پیوسته می‌فرمود: همانا بسیاری از رقیه‌ها [/ نوشته‌های شفابخش] و آویختن مهره‌ها و چیزهای دیگر، شعبه‌ای از شرک است.»

۹۳۲- ۳۲۱۴۶- (۳) هیثم بن واقد می گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: در جزیره نزد ما مردی است که گاهی دربارهٔ چیزهای دزدی شده و مانند آن از وی سؤال می‌شود. آیا ما نیز از او سؤال کنیم؟

امام علیه السلام گفت: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس نزد جادوگر یا کاهن [/ غیب گو] یا بسیار دروغگو رود، آن گاه او را در آنچه می گوید راستگو انگارد، قطعاً به تمام کتاب‌هایی که خداوند فرو فرستاده، کافر شده است.»

۹۳۳- ۳۲۱۴۷- (۴) قطب راوندی در کتاب لبّ اللباب از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: «هر کس کاهنی [/ غیب گویی] را راستگو انگارد، قطعاً به آنچه بر محمد صلی الله علیه و آله نازل گردیده، کافر شده است.»

۹۳۴- ۳۲۱۴۸- (۵) ابوبصیر از امام صادق علیه السلام روایت می کند، که فرمود:

«هر کس غیب گویی کند یا برایش غیب گویی شود، به تحقیق از آیین محمد صلی الله علیه و آله بیزاری جسته است.

ابوبصیر گفت: قیافه‌شناسی چطور؟

امام علیه السلام فرمود: دوست ندارم نزد آنان روی! و بیشتر گفته‌های آنان نزدیک به کهانت است.

و فرمود: قیافه‌شناسی، ته‌مانده‌ای از پیامبری است که به میان مردم راه یافته است.»

۹۳۵- ۳۲۱۴۹- (۶) ابوسعید از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می کند که فرمود:

«هیچ عاق پدر و مادر، بسیار منت گزار، دیوث و کاهنی وارد بهشت نمی‌شود و هر کس نزد کاهنی رود و او را در سخنانش راستگو انگارد، به تحقیق از آنچه خداوند بر محمد صلی الله علیه و آله فرستاده، بیزاری جسته است ...»

۹۳۶- ۳۲۱۵۰- (۷) ابن مسکان و حدید با واسطه از امیر مؤمنان علیه السلام روایت می کنند که فرمود: «همانا خداوند به پیامبری- در زمان پیامبری‌اش- وحی فرستاد: قوم خویش را آگاه کن که آنان اطاعت مرا سبک شمرده‌اند و زشتی مخالفت با مرا زدودند ... و قومت را آگاه کن که از من نیست، هر کس غیب گویی کند یا برایش غیب گویی کنند، جادوگری کند یا برای جادوگری شود ...».

---

(۱). جن ۷۲/ ۸- ۹.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۵۰۳

۹۳۷- ۳۲۱۵۱- (۸) عبدالله بن طلحه در ضمن حدیثی از امام صادق علیه السلام مزد کاهن را به عنوان یکی از درآمدهای حرام برمی‌شمارد.

۹۳۸- ۳۲۱۵۲- (۹) در کتاب جعفریات از علی علیه السلام روایت شده که فرمود:

«گریزی از عریف [/ مامور اطلاعاتی حکومت] نیست و عریف در آتش است و گریزی از حاکم و امیر- نیکوکار یا تبهکار نیست.»

۹۳۹- ۳۲۱۵۳- (۱۰) در نهج البلاغه از نوف بکالی گزارش شده که گفت:

«در یک شب امیر مؤمنان علیه السلام را دیدم که از رختخوابش خارج شد و به ستارگان نگریست. آن گاه فرمود: ای نوف، خوابی یا بیدار؟ ... ای نوف، همانا داود در مثل چنین ساعتی از شب برخاست و گفت:

این زمانی است که هیچ بنده‌ای در آن دعا نمی کند مگر آن که دعایش اجابت می‌شود بجز؛ مامور دریافت مالیات یا مامور

اطلاعاتی یا پاسبان ...»

۹۴۰- ۳۲۱۵۴- (۱۱) عقبه بن بشیر اسدی می‌گوید: «نزد امام باقر علیه السلام رفتم و به وی گفتم: من از اشراف و بزرگان قوم خویش هستم. عریف و نمایندهٔ حکومت در میان قوم ما فوت کرده است و آن‌ها می‌خواهند مرا به عنوان عریف و نماینده انتخاب کنند. نظر شما در این باره چیست؟

امام علیه السلام فرمود: به خاطر حَسَب و نسب خویش بر ما منت می‌گزاری. همانا خداوند اشخاص پست و فرومایه را در نظر مردم به وسیلهٔ ایمان بالا برد و اشخاص شریف را در نظر مردم به وسیلهٔ کفر به زیر آورد. پس احدی بر احدی برتری ندارد مگر با رعایت تقوای الهی. و این‌که گفتی مامور اطلاعاتی و نمایندهٔ حکومت در میان قوم من فوت کرده و آن‌ها می‌خواهند مرا به عنوان عریف و نماینده برگزینند، پس اگر بهشت برای تو ناخوشآیند است و با آن دشمنی داری، این کار را بپذیر. حاکم ستمگر، شخص مسلمانی را دستگیر می‌کند و خونش را می‌ریزد و تو هم در ریختن خون وی با آن‌ها شریک هستی و چه بسا از دنیای آن‌ها چیزی به تو نرسد.»

۹۴۱- ۳۲۱۵۵- (۱۲) در کتاب دعائم الاسلام از علی علیه السلام گزارش نموده که گفت: «یک شب همراه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودیم که ناگاه ستاره‌ای طلوع و [آسمان را] روشن کرد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به یارانش گفت: در زمان جاهلیت وقتی نظیر این حادثه اتفاق می‌افتاد، شما چه می‌گفتید؟

آنان گفتند: ما می‌گفتیم یکی از بزرگان مُرد یا بزرگی متولد گردید!

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: به خاطر مرگ و زندگی کسی، ستاره طلوع نمی‌کند بلکه هر گاه پروردگار ما کاری انجام دهد، حاملان عرش تسبیح می‌گویند و می‌گویند: پروردگار ما چنین حکمی کرد. این سخن به گوش اهل آسمان مجاور آنان می‌رسد. آن‌ها نیز آن را تکرار می‌کنند تا به اهل آسمان این دنیا می‌رسد. پس شیطان‌ها استراق سمع می‌کنند و گاهی مقداری از آن را می‌فهمند و به کاهنان و غیب‌گویان منتقل می‌کنند. آنان نیز آن را کم و زیاد می‌کنند. به همین دلیل گاهی کاهنان واقعیت را می‌گویند و گاهی نیز اشتباه می‌کنند. سپس خداوند به وسیلهٔ این ستارگان آسمان را حفظ کرد و

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۵۰۵

کهانت پایان یافت. پس کهانت و غیب‌گویی وجود ندارد. آن‌گاه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این آیه را تلاوت فرمود: مگر کسی که استراق سمع کند، که شهاب آشکاری او را تعقیب می‌کند. و همچنین این آیه را تلاوت فرمود: و همانا ما در مکان‌هایی از آسمان برای استراق سمع می‌نشستیم، ولی هر کس اکنون گوش فرادهد، شهابی آماده و در کمین خود می‌یابد.»

۹۴۲- ۳۲۱۵۶- (۱۳) در کتاب الاحتجاج در ضمن پرسش‌های مرد زندیقی از امام صادق علیه السلام آمده است:

«زندیق پرسید: اصل و ریشهٔ کهانت از کجاست؟ و از کجا از آینده به مردم خبر داده می‌شود؟

امام فرمود: در جاهلیت در دوران فترت پیامبران، کهانت پدید می‌آمد. کاهن به منزلهٔ داور و قاضی بود که مردم اموری را که در میانشان اشتباه می‌شد [و در آن‌ها اختلاف نظر داشتند] به وی مراجعه می‌کردند و او از حوادث آینده به آن‌ها خبر می‌داد. این کار از راه‌های گوناگونی انجام می‌گرفت؛ تیزبینی چشم، سرعت انتقال، تیزهوشی، وسوسهٔ نفس و بلاها و ریاضت‌های روح همراه با القائات قلبی. برای این‌که شیطان به حوادث آشکار در زمین آگاه است و آن‌ها را به کاهن گزارش می‌دهد و به او می‌گوید در زمین- در خانه‌ها و اطراف آن- چه حوادثی اتفاق خواهد افتاد. ولی دربارهٔ اخبار آسمانی، شیطان‌ها در مکان‌های استراق سمع می‌نشستند؛ زیرا در آن زمان‌ها از آنان جلوگیری نمی‌شد و به وسیلهٔ ستارگان رانده نمی‌شدند و تنها از استراق سمع آن‌ها جلوگیری می‌شد تا در زمین راهی به اخبار آسمانی نظیر وحی تحقق نیابد و آنچه از جانب خدا برای اثبات حجت [و نبوت] و برطرف کردن شبهات به سوی اهل زمین آمده است، برای آنان اشتباه نگردد.

و شیطان [گاهی] یک کلمه از خبرهای آسمانی دربارهٔ حوادثی که خداوند اراده کرده در میان آفریده‌ها و مخلوقاتش پدید آورد، می‌شنید، آن‌گاه آن را به سرعت می‌ربود، به زمین می‌آورد و به کاهن القا می‌کرد. وی نیز کلماتی از جانب خود بر آن‌ها می‌افزود و حق و باطل را در هم می‌آمیخت.
پس آن خبرهای کاهن که مطابق با حق است، از آن خبرهایی است که شیطان شنیده و به وی رسانده است و آنچه را در آن به خطا و اشتباه می‌رفت، باطلی است که خود بر آن افزوده است.
آن‌گاه از زمانی که شیطان‌ها از استراق سمع جلوگیری شدند، کهانت و غیب‌گویی پایان یافت.
و امروز شیطان‌ها اخباری که مردم در میان خود گفتگو می‌کنند و به هم می‌گویند، به کاهنان خود می‌رسانند.
و شیطان‌ها اخبار حوادث دوردست را به یکدیگر می‌رسانند؛ مثل خبر دزدی، قتل و پنهان شدن.
و آن‌ها همانند مردم، راستگو و دروغگو هستند.»
منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۵۰۷
در حدیث دعائم الاسلام گذشت: «و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از تمیمه‌ها «۱» و تول نهی کرد ... و تول آن چیزی است که با آن زنان خود را محبوب همسران‌شان می‌گردانند؛ مثل کهانت و مانند آن و از جادوگری [نیز] نهی کرد.» «۲»
در حدیث ابوسعید از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گذشت: «چهار گروه داخل بهشت نمی‌شوند: کاهن [/ پیشگو] ....» «۳»
و در حدیث تحف العقول مطالبی گذشت که بر این بحث دلالت می‌کند. «۴»
و در حدیث جعفریات این سخن گذشت: «مزد کاهن [/ پیشگو] و مزد قیافه‌شناس نامشروع است.» «۵»
و در حدیث نوف از امیرمؤمنان علیه السلام گذشت: «ای نوف! بپرهیز از این‌که نمایندهٔ حکومت در میان مردم [مأمور اطلاعاتی] یا طنبورنواز یا طبل‌نواز باشی؛ زیرا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شبی بیرون آمد و به آسمان نگریست، آن‌گاه فرمود: این زمانی است که در آن دعایی بدون پاسخ نمی‌ماند، مگر دعای نمایندهٔ حکومت یا طنبورنواز یا طبل‌زن.» «۶»
در گزارش مفید نیز شبیه آن آمده است.
و احادیث باب ۲۷ و ۲۸ باب‌های کسب‌های روا و ناروا را [نیز] بنگر.

باب ۳۰ آنچه از علوم، سزاوار آموزش و فراگیری است

خداوند متعال می‌فرماید:
پروردگارا! در میان آنان فرستاده‌ای از خودشان برانگیز تا آیه‌های تو را بر ایشان تلاوت کند و به آنان کتاب و حکمت بیاموزد و آنان را پاک گرداند به درستی که تو خود عزیز و حکیم هستی «۷».
ولی به خاطر آن‌که کتاب را آموزش می‌دادید و درس می‌خواندید، تربیت‌کننده باشید «۸».
به تحقیق خداوند بر مؤمنان منت نهاد زمانی که در میان آنان از خودشان پیامبری برانگیخت تا آیه‌هایش را برای آنان تلاوت کند و آن‌ها را پرورش دهد و به ایشان کتاب و حکمت آموزش دهد و به تحقیق آنان پیشتر در گمراهی آشکاری بسر می‌بردند «۹».
و [به یاد آور] زمانی را که به تو کتاب و حکمت و تورات و انجیل یاد دادم و زمانی را که با اجازه من از گِل شبیه پرنده می‌آفریدی ... «۱۰».
او کسی است که در میان بی‌سوادان پیامبری از خودشان فرستاد تا آیه‌هایش را برای آنان تلاوت کند و کتاب و حکمت به آن‌ها یاد دهد و به تحقیق آنان پیشتر در گمراهی آشکاری بسر می‌بردند «۱۱».

(۱). مهره‌هایی که برای دفع چشم به گردن می‌آویزند.

(۲). باب ۳۴ باب‌های فضائل قرآن، حدیث ۱۲.

(۳). باب ۱۳۳ باب‌های معاشرت، حدیث ۱۱.

(۴). ۲۲/ ۱۸۶ باب ۱ باب‌های کسب‌های روا و ناروا، حدیث ۱۶ (۳۱۷۹۹).

(۵). ۲۲/ ۲۱۴ باب ۱۰ باب‌های کسب‌های روا و ناروا، حدیث ۱۲ (۳۱۸۶۱).

(۶). ۲۲/ ۲۴۶ باب ۲۱ باب‌های کسب‌های روا و ناروا، حدیث ۸ (۳۱۹۸۴).

(۷). بقره ۲/ ۱۲۹.

(۸). آل عمران ۳/ ۷۹.

(۹). آل عمران ۳/ ۱۶۴.

(۱۰). مائده ۵/ ۱۱۰.

(۱۱). جمعه ۶۲/ ۲.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۵۰۹

۹۴۳- ۳۲۱۵۶- (۱) ابراهیم بن عبدالحمید از امام موسی بن جعفر علیهما السلام روایت می‌کند که فرمود: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روزی پس از ورود به مسجد مشاهده کرد گروهی گرد مردی حلقه زده‌اند. پرسید: این چیست؟

گفتند: علامه است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پرسید: [در چه موضوعی] علامه است؟

گفتند: آگاه‌ترین مردم است به نسب‌های اعراب و حوادث مربوط به آنان و روزهای [تاریخی] دوران جاهلیت و اشعار عربی.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: آن دانشی است که بی‌خبر از آن زیان نمی‌کند و آگاه از آن سود نمی‌برد. آن‌گاه فرمود: همانا علم منحصراً سه چیز است: نشانهٔ قرص و استوار [که مربوط به اعتقادات است که بر براهین و ادلّهٔ قطعی عقلی استوار است]، واجب متعادل [که مربوط به اخلاق است که بر تعادل قوا استوار است به گونه‌ای که هر قوّه‌ای حقّش داده شود تا نه محروم بماند و نه زیاده بر حقّش داده شود] و روش عملی بر پا ایستاده [که مربوط به اعمال است] «۱» و غیر از این‌ها فضیلت است.»

این حدیث بدون جمله اخیر، در کتاب السرائر نیز آمده است.

۹۴۴- ۳۲۱۵۷- (۲) اصبغ بن نباته از امیر مؤمنان علیه السلام روایت می‌کند که عثمان بن عفان از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دربارهٔ تفسیر ابجد پرسید. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «تفسیر ابجد را بیاموزید که همه شگفتی‌ها در آن است. وای بر دانشمندی که از تفسیر آن بی‌خبر باشد!

گفته شد: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله تفسیر ابجد چیست؟

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: اما «ابجد»؛ «الف» نعمت‌های خداست، حرفی از نام‌های خدا؛ «ب» زیبایی خداست؛ «جیم» بهشت خدا و جلال و جمال خداست؛ «دال» دین خداست؛ اما «هوز» پس «ه» دوزخ و هاویه است و وای بر آن کس که در آتش سقوط کند! و «واو» پس وای بر اهل آتش و «ز» گوشه و زاویه‌ای در آتش است، پس پناه می‌بریم از آنچه در گوشه‌هاست؛ یعنی گوشه‌های دوزخ؛ اما «حطی»؛ پس «ح» ریزش گناهان از استغفارکنندگان در شب قدر است و آنچه جبرئیل علیه السلام همراه فرشتگان تا طلوع فجر فرو می‌آورد؛ «ط» پس خوشا به حال آنان و بازگشت نیکو بر آن‌هاست. و طوبی درختی است که خداوند آن را نشانده و از روح خود در

(۱). انسان دارای سه لایهٔ وجودی است که هر یک از این سه علم به یکی از آنها مربوط می‌شود:

۱- عقل که کارش اندیشیدن و تشخیص و تمیز دادن حق از باطل و خوب از بد است که «آیهٔ محکمهٔ» به آن اشاره دارد.

۲- دل که مرکز محبّت و نفرت است و گرایش‌ها و تمایلات، از آن سرچشمه می‌گیرد که علم اخلاق متکفّل اصلاح آن است و «فریضهٔ عادله» به آن اشاره می‌کند؛ زیرا فریضه به معنای سهمیهٔ تعیین یافته است و هر قوّه‌ای از قوای انسانی مثل قوّهٔ شهویّه و قوّهٔ غضبیّه تقاضایی دارد که اگر بجا و متعادل سهمش پرداخت گردد، اخلاق تعدیل یافته و ثمره‌اش تکامل انسان است، چنان‌چه خدا فرموده است: «وآتِ کلَّ ذی حقّ حقَّه» حق هر مستحقّی را به او بده و سخن پیامبر صلی الله علیه و آله: «وفریضةٌ عادله» به آن اشاره دارد و اگر فریضه به معنای واجب آمده به خاطر این است که اندازه و همهٔ اجزا و ابعادش از نظر زمان و مکان و غیره از طرف شارع تعیین شده است. همانند همهٔ واجبات.

۳- اعضا و جوارح که همچون قوّهٔ مجریه اجراکنندهٔ فرامین دل هستند که در سخن پیامبر صلی الله علیه و آله از آن به «سنّهٔ قائمهٔ» تعبیر شده است و سنّت به معنای شیوهٔ عملی است و قائمه به معنای سرپا و ایستاده است که اگر سنّتی در عمل، اجرا نشود، آن سنّت می‌خوابد، بلکه می‌میرد و با عمل است که سنّت، زنده و قائم می‌شود. و از همین روست که خداوند دربارهٔ نماز که یک وظیفهٔ عملی است، فرموده: «أقیموا الصلاهٔ»؛ نماز را به پا دارید.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۵۱۱

آن دمیده است. شاخه‌هایش از پشت دیوار بهشت دیده می‌شود و زیورآلات بار می‌دهد و زیورها بر دهان آن‌ها آویزان است؛ و مقصود از «ی»، یدِ قدرت و دست توانمند خداست که بر بالای سر آفریده‌هایش گسترده است [آری] پاک و برتر است خداوند از همهٔ شریک‌هایی که برای او قائل می‌شوند؛ اما «کَلِمن»؛ یعنی: خدا [با حضرت آدم علیه السلام] سخن گفت. پس «کاف» سخن خداست که برای کلمات خدا جایگزینی نیست و به جز او پناهگاهی نمی‌یابی؛ «لام» اجتماع اهل بهشت در دیدار و تحیت و سلام و نکوهش اهل دوزخ نسبت به یکدیگر است؛ «میم» پس فرمانروایی زوال‌ناپذیر خدا و دوام فناناپذیر اوست؛ «نون» پس نون و القلم و آنچه می‌نویسند، است و قلم، قلمی از نور و کتابی از نور در لوح محفوظ است که مقربان آن را مشاهده می‌کنند و شهادت خدا کافی است؛ اما «سعفص» پس مقصود از «صاد» صاع «۱» در مقابل صاع و فصّ «۲» در برابر فصّ است؛ یعنی پاداش در برابر پاداش و هرگونه رفتار کنی، پاداش می‌گیری؛ زیرا خداوند ظلم به بندگان را اراده نمی‌کند؛ اما «قرشت» یعنی گرد آمدن آنان، پس حشر و نشر آنان در قیامت مقصود است. آن‌گاه میان آن‌ها بحق داوری می‌کند و به آنان ستم نمی‌شود.»

ابان از انس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: «تفسیر ابی جاد را فراگیرید؛ زیرا همهٔ شگفتی‌ها در آن است ....»

ادامهٔ این حدیث بدون کم‌ترین تفاوتی، همانند حدیث پیشین است.

۹۴۵- ۳۲۱۵۸- (۳) در کتاب المعانی روایت شده که شمعون به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: «به من خبر بده که ابوجاد و هوز و حطی و کلمن و سعفص و قرشت و کتب چیست؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: ابوجاد، کنیهٔ آدم علیه السلام است که از خوردن میوهٔ درخت خودداری کرد، آن‌گاه شیفتهٔ آن گردید و خورد.

و «هوز»، از آسمان سقوط کرد و به زمین فرود آمد.

و «حطی»، گناه او را فرا گرفت.

و «کلمن»، سخن خداست.

و «سعفص»، خداوند می‌فرماید: صاع در برابر صاع و هرگونه رفتار کنی، پاداش می‌بینی.

و «قرشت»، به گناهانش اعتراف کرد. آن‌گاه برایش آمرزیده شد.

و «کتب»، پس خداوند دو هزار سال پیش از آفریدن آدم علیه السلام در لوح محفوظ (نزد خود) نوشت که آدم علیه السلام از خاک و عیسی علیه السلام بدون پدر آفریده شده‌اند و در تأیید آن [این آیه را] نازل فرمود: همانا مَثَل عیسی نزد خداوند همانند مَثَل آدم است که او را از خاک آفرید.

شمعون گفت: راست گفتی ای محمد!»

۹۴۶- ۳۲۱۵۹- (۴) جمیل بن دراج و (دیگران) از امام صادق علیه السلام روایت می‌کنند که فرمود: «پیش از آن‌که مرجئه در مورد فرزندان‌تان (جوانان‌تان) از شما پیشی گیرند، در آموزش حدیث به آنان شتاب کنید.»

---

(۱). صاع، واحد وزن برابر سه کیلوگرم است.

(۲). فص به معنای نگین انگشتر و رشحات آب و ... آمده است.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۵۱۳

۹۴۷- ۳۲۱۶۰- (۵) علی بن احمد بن مسعده بن صدقه از عمویش روایت می‌کند که امام صادق علیه السلام فرمود: «امیر مؤمنان علیه السلام از نقل اشعار ابوطالب و تدوین آن‌ها بسیار خوشش می‌آمد و می‌فرمود: آن‌ها را فراگیرید و به فرزندان‌تان آموزش دهید؛ زیرا قطعاً وی بر دین خدا بود و در اشعارش دانش فراوان وجود دارد!»

۹۴۸- ۳۲۱۶۱- (۶) یعقوب بن سالم از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«کودک هفت سال بازی می‌کند و هفت سال [خواندن و] نوشتن فرامی‌گیرد و هفت سال حلال و حرام می‌آموزد.»

۹۴۹- ۳۲۱۶۲- (۷) جمیل از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«خداوند بر مردم نیکوکار و تبهکار با حساب و کتاب منت نهاد؛ در غیر این صورت اشتباه می‌شدند.»

۹۵۰- ۳۲۱۶۳- (۸) یعقوب بن سالم با واسطه از امیر مؤمنان علیه السلام روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «به فرزندان‌تان شنا و تیراندازی آموزش دهید.»

۹۵۱- ۳۲۱۶۴- (۹) ابوابراهیم از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود:

«هر کس در فراگیری علم نحو غور کند، خشوع از او سلب می‌شود.»

در احادیث باب ۱ باب‌های مقدمات عبادات، مطالبی گذشت که دلالت می‌کرد بر لزوم فراگیری علوم دینی و آموزش دادن آن‌ها و این‌که علوم حقیقی، آیهٔ محکم [غیر متشابه و منسوخ] و واجبات متعادل و سنت پایدار است. و این‌که علم انساب و حوادث ایام و اشعار و عربیت، فضیلت است.

و در باب ۲ باب‌های فضائل قرآن، احادیثی دلالت می‌کند بر فراگیری قرآن و عربی و فقه، برای دین‌ها و پزشکی، برای بدن‌ها و نحو، برای زبان و نجوم، برای شناخت زمان‌ها.

و در احادیث باب ۸ و ۹ متناسب با این بحث، مطالبی وجود دارد.

و حدیث تحف العقول [۱۶/ ۱] و باب ۲۷ و ۲۸ باب‌های کسب روا و ناروا را نیز بنگر.

و در احادیث باب ۶۲ باب‌های احکام فرزند، مطالبی بر بخشی از مقصود ما دلالت می‌کند.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۵۱۵

باب ۳۱ حکم رقا «۱» و دمیدن در آن

۹۵۲- ۳۲۱۶۵- (۱) سکونی از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

فرمود:

«رقیه [دعانویسی روا] نیست مگر در سه مورد: تب یا چشم‌زخم یا خونریزی که بند نمی‌آید.»

۹۵۳- ۳۲۱۶۶- (۲) در کتاب جعفریات از علی علیه السلام روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله از چهار دمیدن نهی کرد:

« [دمیدن] در محل سجده و رقیه و خوراکی و نوشیدنی.»

۹۵۴- ۳۲۱۶۷- (۳) حسین بن مصعب از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«دمیدن در رقیه‌ها و خوراکی و محل سجده، ناخوشآیند است.»

۹۵۵- ۳۲۱۶۸- (۴) در کتاب دعائم الاسلام از پیامبر اکرم علیه السلام روایت کرده که آن حضرت از رقیه به غیر کتاب خدا و غیر معروف نهی کرد و فرمود: «این رقیه‌ها از آن‌هایی است که سلیمان بن داود بر انس و جن و حیوانات سمی گرفت.»

۹۵۶- ۳۲۱۶۹- (۵) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هرگاه خواستی برای جراحت، رقیه و دعا بخوانی یعنی برای جلوگیری از درد و خونریزی و خطرات دیگری که از آن بیم داری، پس دستت را روی زخم قرار بده و سه مرتبه بگو: به نام خدا پناه می‌برم از تو، به نام خدای بزرگ‌تر از برندگی و آهن و سنگ رقیه و دندان فاسد و رگ پیوستهٔ خونریز و چشم بی‌خواب.»

---

(۱). اذکار و اورادی که برای رفع بلا و گرفتاری خوانده یا نوشته می‌شود- م.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۵۱۷

۹۵۷- ۳۲۱۷۰- (۶) در همان کتاب روایت شده که: «از پیامبر اکرم علیه السلام دربارهٔ مردی سؤال شده که سوره‌ای از قرآن را برای شخص گزیده‌ای رقیه قرار داد و بر اثر آن، وی شفا یافت. برای این کار مزدی به وی پرداخت کرد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای این کار اجازه داد.»

۹۵۸- ۳۲۱۷۱- (۷) خارجهٔ بن صلت برجمی می‌گوید: «همراه عمویم از نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله باز می‌گشتیم که در راه گذرمان به یکی از قبیله‌های عرب افتاد. آنان گفتند: گمان می‌کنیم که شما از نزد این مردِ مدعی نبوت می‌آیید.

نزد ما مرد دیوانه‌ای است که او را در بند کرده‌ایم. آیا نزد شما چیزی هست که او را از این وضع نجات بخشد؟

عمویم گفت: آری. آن‌گاه آنان ما را نزد شخص جنّ‌زده بردند و عمویم سورهٔ فاتحه الکتاب را چندین مرتبه تلاوت کرد و در هنگام تلاوت آب دهانش را در دهان جمع می‌کرد و پس از پایان تلاوت آن را در دهان شخص دیوانه می‌ریخت. این کار را به مدت سه روز انجام داد تا با اجازهٔ خدا وی بهبود یافت.

آنان [برای این کار] چیزی به ما دادند ولی ما گفتیم: در آن تصرف نمی‌کنیم تا از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دربارهٔ حلال بودن آن سؤال کنیم. وقتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سؤال کردیم، فرمود: هر کس به وسیلهٔ رقیه باطل چیزی بخورد [حرام است] ولی این به وسیلهٔ رقیه حق است.»

ابن اثیر در اسد الغابه این ماجرا را به طور مختصر گزارش کرده و می‌گوید:

«خارجه بن صلت می‌گوید: عمویش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را درک کرد و مسلمان شد. هنگام بازگشت با عرب بیابانگردی که دیوانه زنجیری بود، برخورد نمود. برخی از خویشان آن دیوانه به وی گفتند: آیا نزد تو چیزی است که او را معالجه کند؟ زیرا پیامبر شما خیر و نیکی آورده است.

وی گفت: آری. آن‌گاه روزی دوبار سورهٔ فاتحه الکتاب را بر وی خواند و او بهبود یافت. آنان صد گوسفند به وی بخشیدند ولی

وی از گرفتن آن‌ها خودداری نمود تا نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و ماجرا را برای آن حضرت بازگو نمود. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پرسید: آیا غیر از این [سورهٔ حمد] چیز دیگری گفتی؟

وی گفت: نه!

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: با نام خدا آن را بخور! به جانم سوگند هر کس به وسیلهٔ رقیه باطلی بخورد [حرام است] به تحقیق تو به وسیلهٔ رقیه حق می‌خوری!»

۹۵۹- ۳۲۱۷۲- (۸) ابوالصباح کنانی از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«ابوخالد کابلی روزگاری از عمرش را به امام سجاد علیه السلام خدمت کرد. سپس تصمیم به بازگشت به سوی خانواده‌اش را گرفت. برای این کار نزد امام سجاد علیه السلام رفت و از علاقهٔ شدید خود به پدر و مادرش به حضرت شکوه کرد. امام علیه السلام به وی فرمود:

ای ابوخالد! فردا مرد باشخصیت و توانگری به اینجا می‌آید که یکی از دخترانش دیوانه است و به دنبال شخصی می‌گردند تا او را معالجه کند. هنگامی که از آمدن وی باخبر شدی، نزد وی برو و به او بگو: به شرط آن‌که به مقدار دیهٔ او- ده هزار درهم- به من بپردازی، من او را معالجه خواهم کرد، ولی به آنان اطمینان نکن [که بار اول این مبلغ را به تو بپردازند] و به زودی آنچه درخواست نموده‌ای به تو خواهند بخشید.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۵۱۹

صبح روز بعد آن مرد و اطرافیانش از شام به مدینه آمدند. او یکی از بزرگان، ثروتمندان و شخصیت‌های اهل شام بود. پس از ورود به مدینه منادی ندا داد: آیا کسی هست که دختر این مرد را معالجه کند؟ ابوخالد گفت: من به شرط پرداخت ده هزار درهم او را معالجه خواهم کرد. اگر شما به این شرط وفا کنید، من نیز تعهد می‌کنم که هرگز این بیماری به او بازنگردد.

آنان تعهد کردند که ده هزار درهم به وی بپردازند. سپس ابوخالد نزد امام سجاد علیه السلام رفت و ماجرا را برای وی بازگو کرد. امام علیه السلام فرمود: من به یقین می‌دانم که آنان با تو نیرنگ خواهند کرد و به تو وفا نخواهند نمود [با این حال] ای ابوخالد، برو و گوش چپ دختر را بگیر و سپس بگو: ای پلید! علی بن الحسین علیه السلام به تو می‌گوید: از [بدن] این دختر بیرون رو و بازنگرد!

ابوخالد آنچه امام علیه السلام دستور داده بود، انجام داد و آن شیطان پلید از بدن دختر خارج شد و بهوش آمد. آن‌گاه ابوخالد آنچه که تعهد کرده بودند، درخواست نمود ولی آن‌ها به وی ندادند و ابوخالد غمگین و ناراحت بازگشت. امام سجاد علیه السلام به وی فرمود:

ای ابوخالد! چرا تو را ناراحت مشاهده می‌کنم؟ مگر به تو نگفتم که با تو نیرنگ خواهند نمود.

آن‌ها را رها کن که به زودی به سویت خواهند آمد. هنگامی که با تو دیدار کردند به آنان بگو: من او را معالجه نمی‌کنم تا مال را در دست علی بن الحسین علیه السلام قرار دهید.

(طولی نکشید که آنان نزد ابوخالد بازگشتند و از وی مداوای مجدد آن دختر را درخواست نمودند.

ابوخالد به آنان گفت: من او را معالجه نمی‌کنم تا این‌که مال را در اختیار علی بن الحسین علیه السلام قرار دهید.) زیرا او مورد اعتماد من و شماست. آنان پذیرفتند و مال را در اختیار علی بن الحسین علیه السلام قرار دادند. آن‌گاه ابوخالد نزد آن دختر رفت و گوش چپش را گرفت و گفت: ای پلید! علی بن الحسین علیه السلام به تو می‌گوید از بدن این دختر بیرون رو و متعرض او نگرد مگر از راه خیر و خوبی. پس اگر بازگردی، حتما تو را با آتش فروزان خداوند که بر دل‌ها چیره می‌شود، خواهم سوزاند.

پس آن شیطان از بدن دختر خارج شد و هرگز به سوی او بازنگشت و آن مرد مال را به ابوخالد پرداخت و به شهر و دیار خود

باز گشت.»

۹۶۰- ۳۲۱۷۳- (۹) در کتاب دعائم الاسلام آمده است که امیر مؤمنان علیه السلام می‌فرمود:

«بسیاری از رقیه‌ها و آویختن تمیمه‌ها، شعبه‌ای از شرک است.»

باب ۳۴ باب‌های فضائل قرآن را بنگر.

باب ۳۲ حکم خرید و فروش تربت امام حسین علیه السلام

۹۶۱- ۳۲۱۷۴- (۱) یعقوب بن یزید با واسطه از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: «هرکس خاك قبر امام حسین علیه السلام را بفروشد، همانا گوشت بدن آن حضرت را خرید و فروش کرده است.»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۵۲۱

باب ۳۳ عدم جواز فروش قرآن و جواز فروش کاغذ و جلد آن، و جواز گرفتن اجرت برای نوشتن آن

۹۶۲- ۳۲۱۷۵- (۱) سماعهٔ بن مهران از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود:

«قرآن را نفروشید؛ زیرا فروختن آن حرام است!

سماعه گفت: دربارهٔ خرید آن چه می‌فرمایید؟

امام علیه السلام فرمود: دو جلد و آهن و غلافِ آن را بخر و از خریدن ورق که قرآن در آن نوشته شده، بپرهیز که بر تو و بر فروشندهٔ آن حرام است.»

۹۶۳- ۳۲۱۷۶- (۲) سماعه می گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ خرید و فروش قرآن سؤال کردم. امام علیه السلام فرمود: کتاب خدا را نخر بلکه آهن و کاغذ (پوست) و دو جلد آن را بخر و بگو این را از تو به فلان مقدار می‌خرم!»

۹۶۴- ۳۲۱۷۷- (۳) عبدالرحمان بن سلیمان می گوید: «از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: قرآن خریده نمی‌شود پس هر گاه [خواستی] قرآن بخری، بگو: همانا من از تو کاغذ و مرکب و زیورهای آن و دسترنج تو را به فلان مبلغ می‌خرم.»

۹۶۵- ۳۲۱۷۸- (۴) ابوعبدالله بن سلیمان می گوید: «از وی [امام علیه السلام] دربارهٔ خریدن قرآن سؤال کردم. فرمود: هر گاه خواستی قرآن بخری، بگو: «کاغذ و جلد و دسترنج تو را به فلان مبلغ می‌خرم.»

۹۶۶- ۳۲۱۷۹- (۵) جراح مدایني از امام صادق علیه السلام دربارهٔ فروختن قرآن روایت می کند که فرمود: «کتاب خدا را خرید و فروش نکن و کاغذ و جلد و آهن آن را بفروش.»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۵۲۳

۹۶۷- ۳۲۱۸۰- (۶) روح بن عبدالرحیم می گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ خرید و فروش قرآن سؤال کردم.

امام علیه السلام فرمود: میان منبر [پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله] و دیوار به اندازه گذر برّه یا انسانی به صورت کج فاصله بود و در این فاصله اوراق قرآن گذاشته می‌شد؛ پس هر کس [می‌خواست] می‌آمد و از روی آن می‌نوشت، ولی به تدریج آنان شروع به خریدن آن کردند.

گفتم: نظرتان دربارهٔ آن چیست؟

امام علیه السلام فرمود: خریدن قرآن را از فروختنش بیشتر دوست دارم.

گفتم: نظرتان دربارهٔ پرداخت مزد به نویسندهٔ آن چیست؟

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد ولی آنان آن‌گونه عمل می‌کردند.»

۹۶۸- ۳۲۱۸۱- (۷) ابوبصیر می‌گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ خرید و فروش قرآن سؤال کردم. امام علیه السلام فرمود: «میان منبر و دیوار به اندازهٔ گذر برّه یا انسانی به صورت کج فاصله بود و قرآن را در کنار دیوار می‌گذاشتند. پس شخصی می‌آمد و سورهٔ بقره را از روی آن می‌نوشت و دیگری می‌آمد و سورهٔ [دیگری] را می‌نوشت و به همین صورت ادامه داشت. سپس آنان پس از این مرحلهٔ قرآن را می‌خریدند.

گفتم: نظرتان در این باره چیست؟

امام علیه السلام فرمود: خریدن آن را بیشتر از فروختنش دوست دارم!»

نظیر این حدیث از روح بن عبدالرحیم از امام صادق علیه السلام نیز روایت شده است؛ با این تفاوت که در پایان آن، این جمله افزوده شده است:

«گفتم: نظرتان دربارهٔ پرداخت مزد به نویسندهٔ قرآن چیست؟

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد ولی آنان آن گونه عمل می‌کردند.»

۹۶۹- ۳۲۱۸۲- (۸) عبدالرحمان بن ابی عبدالله از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «مادر عبدالله بن حارث تصمیم به نوشتن قرآنی نمود. وی شخصاً اوراقی خرید و مردی را بدون قرارداد برای انجام این کار دعوت کرد. آن‌گاه پس از انجام کار، پنجاه دینار به وی عطا کرد. قرآن فقط جدیداً فروخته می‌شود.»

۹۷۰- ۳۲۱۸۳- (۹) عنبسه وراق می‌گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: من مردی هستم که قرآن می‌فروشم. پس اگر مرا بازداری، نمی‌فروشم. امام فرمود: مگر تو ورق نمی‌خری و در آن نمی‌نویسی؟

گفتم: آری و آن را مرتب و درست می‌کنم!

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد!»

۹۷۱- ۳۲۱۸۴- (۱۰) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود «اشکال ندارد که قرآن در مقابل اجرت نوشته شود و خریدن [نباید] بر کتاب خدا واقع شود بلکه بر پوست‌ها [اوراق] و دو جلد واقع شود. می‌گوید: این را به فلان مقدار به تو می‌فروشم.»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۵۲۵

۹۷۲- ۳۲۱۸۵- (۱۱) در کتاب دعائم الاسلام از علی علیه السلام روایت کرده که می‌فرماید: «خرید و فروش قرآن اشکال ندارد.»

۹۷۳- ۳۲۱۸۶- (۱۲) علی بن جعفر از برادرش- موسی بن جعفر علیه السلام- پرسید: «آیا رواست که کسی برای مزد قرآن بنویسد؟

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

باب ۳۴ کراهت اجرت گرفتن، برای آموزش قرآن با شرط اجرت، و حکم گرفتن اجرت برای قرائت قرآن

۹۷۴- ۳۲۱۸۷- (۱) حسانِ معلم می‌گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ آموزش [قرآن] سؤال کردم. امام علیه السلام فرمود: برای آموزش [قرآن] هیچ مزدی نگیر!

گفتم: آیا برای [آموزش] شعر و نامه‌نگاری و مشابه آن‌ها قرارداد ببندم؟

امام علیه السلام فرمود: آری، پس از آن‌که همهٔ کودکان در آموزش نزد تو یکسان باشند و برخی را بر برخی دیگر برتری ندهی.»

۹۷۵- ۳۲۱۸۸- (۲) جرّاح مداینی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«آموزگار برای اجرت آموزش نمی‌دهد و هر گاه به او هدیه‌ای اهدا شد، می‌پذیرد.»

۹۷۶- ۳۲۱۸۹- (۳) اسحاق بن عمار می‌گوید: «به امام موسی بن جعفر علیهما السلام گفتم: ما همسایه‌ای داریم که خواندن و نوشتن را می‌آموزد و از من خواسته که دربارهٔ کارش از شما سؤال کنم. امام علیه السلام فرمود: به او دستور بده که هر گاه کودکی را به وی تحویل دادند به خانواده‌اش بگوید: من نوشتن و حساب به وی می‌آموزم و برای پاداش الهی به وی قرآن یاد می‌دهم تا درآمدش حلال باشد.»

۹۷۷- ۳۲۱۹۰- (۴) در کتاب من لا یحضره الفقیه آمده است که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «هر کس برای آموزش قرآن مزد دریافت کند، همان بهره‌اش در قیامت خواهد بود.»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۵۲۷

۹۷۸- ۳۲۱۹۱- (۵) در کتاب فقه الرضا آمده است که: «روایت شده عبدالله بن مسعود نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! فلان عرب بیابانگرد شتری را با فرزندش به من بخشید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گفت: برای چه؟ ای ابن مسعود!

وی گفت: برای این‌که من چهار سوره از قرآن را به وی آموزش داده بودم.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «آن را به وی بازگردان، ای فرزند مسعود! زیرا اجرت بر قرآن حرام است.»

۹۷۹- ۳۲۱۹۲- (۶) در کتاب فقه الرضا آمده است:

«و بدان که اجرت آموزگار در صورتی که برای آموزش قرآن قرارداد ببندد، حرام است؛ و آموزگاری که تنها قرآن آموزش می‌دهد اجرتش حرام است- شرط کند یا شرط نکند.»

۹۸۰- ۳۲۱۹۳- (۷) همچنین در کتاب فقه الرضا آمده است: «در تفسیر آیهٔ: بسیار حرام‌خوارند، از ابن عباس روایت شده که گفت: [مقصود] اجرت آموزگارانی است که برای آموزش قرآن قرارداد می‌بندند.»

۹۸۱- ۳۲۱۹۴- (۸) فضل بن ابی قره می‌گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: اینها می‌گویند درآمد آموزگار حرام است.

امام علیه السلام فرمود: دشمنان خدا دروغ می‌گویند؛ همانا آن‌ها می‌خواهند قرآن را آموزش ندهند. اگر شخصی دیهٔ فرزندش را به آموزگار [قرآن] بدهد، برای وی حلال است.»

مرحوم شیخ طوسی قدس سره این حدیث را بر صورتی که اجرت معینی را شرط نکنند، حمل کرده است.

در کتاب من لا یحضره الفقیه نیز از فضل بن ابی قرّهٔ روایت شده که به امام صادق علیه السلام گفتم: «اینها می‌گویند درآمد معلم حرام است! امام علیه السلام فرمود: دشمنان خدا دروغ می‌گویند؛ همانا آن‌ها می‌خواهند که به فرزندان‌شان قرآن نیاموزند. اگر کسی دیهٔ فرزندش را به معلم دهد، برای معلم حلال است.»

۹۸۲- ۳۲۱۹۵- (۹) در کتاب مناقب ابن شهرآشوب آمده است که: «گفته شده عبدالرحمان سلمی به یکی از فرزندان امام حسین علیه السلام سورهٔ حمد را آموزش داد. وقتی آن کودک سورهٔ حمد را برای امام علیه السلام خواند، وی به آموزگارش هزار دینار و هزار حلّه بخشید و دهانش را پر از درّ کرد و وقتی در این باره به امام علیه السلام اعتراض شد، فرمود: اینها کجا به پای تعلیم وی می‌رسد!»

۹۸۳- ۳۲۱۹۶- (۱۰) در کتاب عوالی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود:

«شایسته‌ترین چیزی که برای آن اجرت می‌گیرید، کتاب خداست.»

۹۸۴- ۳۲۱۹۷- (۱۱) قتیبه اعشی می‌گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: من قرآن تلاوت می‌کنم، پس هدیه برایم آورده می‌شود، آیا آن را بپذیرم؟

امام علیه السلام فرمود: نه!

گفتم: من شرط نمی‌کنم!

امام علیه السلام فرمود: به من بگو اگر قرآن نمی‌خواندی، آیا برایت هدیه آورده می‌شد؟

گفتم: نه.

امام علیه السلام فرمود: پس آن را نپذیر!»

مرحوم شیخ طوسی قدس سره این حدیث را بر کراهت، حمل کرده است.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۵۲۹

۹۸۵- ۳۲۱۹۸- (۱۲) جراح مداینی می‌گوید: «امام صادق علیه السلام از اجرت قاری قرآن که بدون قرارداد اجرت تلاوت نمی‌کند، نهی کرد.»

۹۸۶- ۳۲۱۹۹- (۱۳) در کتاب من لا- یحضره الفقیه آمده است که: «پیامبر اکرم از اجرت قاری قرآن که بدون قرارداد مزد قرآن تلاوت نمی‌کند، نهی کرد.»

در حدیث زید بن علی این سخن گذشت: «ولی من برای خدا خشم و کینه تو را در دل دارم.

پرسید: برای چه؟

امام علیه السلام فرمود: برای این‌که تو برای آموزش قرآن مزد دریافت می‌کنی و از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: «هر کس برای آموزش قرآن مزد بگیرد، همان پاداش وی در قیامت خواهد بود.»

«۱» و حدیث تحف العقول را بنگر. «۲»

و در حدیث جعفریات از امام امیر مؤمنان علیه السلام گذشت: «اجرت قاری قرآن که بدون مزد نمی‌خواند، حرام است و اشکال ندارد روزی او از بیت المال داده شود.» «۳»

و در بسیاری از احادیث باب ۱ و ۲۲ باب‌های مهریه، مطالبی خواهد آمد که بر جواز تعیین تعلیم قرآن به عنوان مهریه دلالت می‌کند.

باب ۳۵ عدم جواز اجرت گرفتن برای انجام واجبات، مانند: اذان و اقامه گفتن، امامت نماز جماعت، قضاوت، غسل، کفن میت و ...

در احادیث باب ۳۱ باب‌های اذان، حکم مزدگرفتن برای اذان گذشت.

و در باب ۱۲ باب‌های نماز جماعت، حکم نماز پشت سر کسی که برای اذان گفتن درخواست مزد می‌کند، گذشت.

و روایت تحف العقول را بنگر. ۴

و در باب ۱۴ و ۱۵ باب‌های قضاوت، مطالبی خواهد آمد که بر این بحث دلالت می‌کند.

---

(۱). باب ۳۱ باب‌های اذان، حدیث ۱.

(۲) ۲ و ۴. باب ۱ باب‌های کسب‌های روا و ناروا، حدیث ۱۶ (۳۱۷۹۹).

(۳). ۲۲/ ۲۱۴ باب ۱۰ باب‌های کسب‌های روا و ناروا، حدیث ۱۲ (۳۱۸۶۱).

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۵۳۱

باب ۳۶ حکم خوردن و گرفتن آنچه در عروسی‌ها ریخته و نثار می‌شود

۹۸۷- ۳۲۲۰۰- (۱) علی بن جعفر می گوید: «از برادرم- امام موسی بن جعفر علیهما السلام- دربارهٔ بادام و شیرینی و چیزهای دیگری که بر سر عروس و داماد ریخته می‌شود، سؤال کردم.

امام علیه السلام فرمود: خوردن آنچه ریخته می‌شود، مکروه است.»

۹۸۸- ۳۲۲۰۱- (۲) اسحاق بن عمار می گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: در مراسم عقد و عروسی چیزهایی در میان مردم می‌پاشند.

امام علیه السلام فرمود: حرام است، ولی آنچه به تو می‌دهند، بخور.»

مرحوم شیخ طوسی قدس سره این حدیث را بر کراهت حمل کرده است.

۹۸۹- ۳۲۲۰۲- (۳) در کتاب دعائم الاسلام آمده است که: «امام صادق علیه السلام از قمار و غارت و نثار نهی کرد و مقصود امام علیه السلام از نثار، آن چیزهایی است که در میان مردم پراکنده می‌شود و به آن دعوت نمی‌کنند و پراکنده‌کننده از رسیدن آن به دست کسی که به دستش می‌افتد، خشنود نیست و آن ربوده می‌شود پس آن شبیه غارت است.»

۹۹۰- ۳۲۲۰۳- (۴) ابوجارود از امام باقر علیه السلام روایت می کند، که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«زناکار در هنگام زنا کردن، مؤمن نیست و سارق در هنگام سرقت، مؤمن نیست و انسان شریف هنگام ربودن غنیمت و هدیه، مؤمن نیست.»

ابن سنان می گوید: «به ابوجارود گفتم: ربودن انسان شریف چیست؟

وی گفت: مانند کاری که حاتم انجام داد و گفت: هر کس چیزی بردارد، از آنِ خود اوست.»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۵۳۳

۹۹۱- ۳۲۲۰۴- (۵) حسین بن ابی العلاء از امام صادق علیه السلام از پدرش از نیاکانش از امیر مؤمنان روایت می کند که فرمود: «ام ایمن نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد، در حالی که چیزی در گوشهٔ چادرش بود. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از وی پرسید: چه همراه داری، ای ام ایمن؟

او پاسخ داد: مراسم ازدواج فلان زن بود و چیزهایی را بر سر عروس می‌ریختند. من مقداری از آن‌ها را برداشتم. آن‌گاه ام ایمن گریست و گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله فاطمه را به ازدواج درآوردی و چیزی نثارش نکردی!

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: ای ام ایمن! چرا دروغ می گویی؟ هنگامی که فاطمه را به ازدواج علی علیه السلام در آوردم، همانا خداوند- تبارك و تعالی- به درختان بهشت دستور داد که از زیورها و حلّه‌ها و درّها و یاقوت‌ها و زمردها و حریرهای بهشت نثار آنان نماید، پس از آن به مقداری که نمی‌دانستند، برداشتند و به تحقیق، خداوند طوبی را در مهریهٔ فاطمه بخشید و آن را در خانهٔ علی علیه السلام قرار داد.»

۹۹۲- ۳۲۲۰۵- (۶) وهب از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام روایت می کند که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «نثار کردن گردو و شیرینی، اشکال ندارد.»

مرحوم شیخ طوسی قدس سره می‌فرماید: «این حدیث جواز نثار کردن را می‌رساند و بر جواز برداشتن و ربودن آن دلالت نمی‌کند.»

در حدیث ابن مسلم از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام گذشت: «قمار باختن و ربودن، جایز نیست.»(۱)

باب ۳۷ حکم فروش زین‌ها، سلاح‌ها و غیر آنها به دشمنان دین

۹۹۳- ۳۲۲۰۶- (۱) ابوبکر حضرمی می گوید: «نزد امام صادق علیه السلام رفتیم. شخصی به امام علیه السلام گفت: نظرتان دربارهٔ کسی که زین و وسایل آن را به شام صادر می کند، چیست؟

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد! شما اکنون همانند یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هستید. شما در حال صلح بسر می‌برید، پس هر گاه میان شما جدایی و دشمنی ایجاد شود، صدور زین و اسلحه به آن‌ها بر شما حرام است.»

---

(۱). ۲۲/ ۲۶۸ باب ۲۳ باب‌های کسب‌های روا و ناروا، حدیث ۵۲ (۳۲۰۶۹).

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۵۳۵

۹۹۴- ۳۲۲۰۷- (۲) هند زین ساز می‌گوید: «به امام باقر علیه السلام گفتم: خداوند کارهایت را سامان بخشد! من اسلحه به شام صادر می‌کردم و به آنان می‌فروختم. از وقتی که خداوند ولایت شما را به من شناساند، من از این کار ناراحت و دلتنگ شدم و با خود گفتم: از این پس اسلحه به دشمنان خدا صادر نمی‌کنم. نظرتان در این باره چیست؟

امام علیه السلام فرمود: اسلحه به سوی آنان ببر و به آنان بفروش؛ زیرا خداوند دشمنان ما و شما یعنی روم را به وسیلهٔ آنان دفع می‌کند. پس هر گاه میان ما و آنان جنگ در گرفت (اسلحه به آنان ندهید) و هر کس به دشمن ما اسلحه دهد تا آن را علیه ما بکار گیرند، پس او مشرک است.»

۹۹۵- ۳۲۲۰۸- (۳) سراد (از مردی) نقل می‌کند که به امام صادق گفتم: «من اسلحه می‌فروشم.

امام علیه السلام فرمود: در حال فتنه و آشوب نفروش!»

۹۹۶- ۳۲۲۰۹- (۴) علی بن جعفر در کتاب خود آورده که: «از برادرش- امام موسی بن جعفر علیهما السلام- دربارهٔ صادرات کالا از سوی مسلمانان به مشرکان پرسید.

امام علیه السلام فرمود: در صورتی که اسلحه صادر نکنند، اشکال ندارد.»

۹۹۷- ۳۲۲۱۰- (۵) در حدیث سفارش‌های پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام آمده است:

«ای علی علیه السلام! ده گروه از این امت به خدای بزرگ کافر شدند ... و فروشنده سلاح به اهل حرب.»

۹۹۸- ۳۲۲۱۱- (۶) محمد بن قیس می‌گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ فروختن سلاح به دو گروه باطل که با هم در جنگند، سؤال کردم. امام علیه السلام فرمود:

آنچه آنان را حفظ می‌کند- همانند زره و چکمه و ...- به آنان بفروش.»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۵۳۷

۹۹۹- ۳۲۲۱۲- (۷) ابوالقاسم صیقل می‌گوید: به وی [امام علیه السلام] نوشتم: من مردی صیقل [/ براق و تیزکنندهٔ شمشیر] هستم. شمشیر می‌خرم و به حاکم می‌فروشم. آیا فروختن آن برای من جایز است؟

امام علیه السلام نوشت: اشکال ندارد!»

باب ۳۸ حرمت اجارهٔ مسکن‌ها و کشتی‌ها برای امور حرام

۱۰۰۰- ۳۲۲۱۳- (۱) جابر می‌گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی سؤال کردم که خانه‌اش را برای شراب‌فروشی اجاره می‌دهد. امام علیه السلام فرمود:

«اجرت آن حرام است.»

۱۰۰۱- ۳۲۲۱۴- (۲) عمر بن اذینه می‌گوید: «طی نامه‌ای از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی سؤال کردم که کشتی و حیوان بارکش خود را برای حمل شراب و خوک اجاره می‌دهد.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

مرحوم شیخ طوسی قدس سره این دو حدیث را به یکی از دو وجه زیر جمع کرده است:

الف) این‌که حدیث اول بر صورت علم به فروش شراب در آن حمل شود و حدیث دوم بر صورت جهل از حمل شراب با حیوان یا کشتی او.

ب) همانا اجاره خانه به شراب‌فروش حرام است؛ چون شراب‌فروشی حرام است و اجاره کشتی برای حمل شراب جایز است؛ چون حمل شراب جایز است چون احتمال دارد برای تبدیل به سرکه آن را حمل می‌کند.

۱۰۰۲ – ۳۲۲۱۵- (۳) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: «هر کس حیوان یا کشتی‌ای را اجاره کند و با آن شراب و خوک و آنچه خدا حرام کرده است حمل کند، بر صاحب حیوان گناهی نیست و اگر برای حمل آن با هم قرارداد ببندند، آن قرارداد باطل است و اجرت آن حرام است.»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۵۳۹

باب ۳۹ حرمت همنشینی با پادشاهان و کمک به ستمگران و ستودن آنان و میل به بقای آنها به طمع رسیدن آنچه در قدرت‌شان است

خداوند متعال می‌فرماید:

همدیگر را بر گناه و ظلم و تجاوز یاری نرسانید ...

«۱». هر یک از شما آنان را به دوستی گیرد، پس وی از آنان است. قطعاً خداوند گروه ستمکار را هدایت نمی‌کند «۲».

... پس از توجه با گروه ستمکاران منشین «۳».

... و در میان شما بسیار گوش‌دهندگان به آن‌ها هستند و خداوند به ستمگران آگاه است «۴».

به ستمگران متمایل نگردید که در این صورت آتش به شما می‌رسد و جز خدا دوست و یاوری نخواهید داشت، سپس یاری نمی‌شوید «۵».

ای کسانی که ایمان آوردید، دشمنان من و خود را دوست و یاور نگیرید و به آنان اظهار دوستی کنید و حال آن‌که آنان به حقایقی که به سوی شما آمد، کفر ورزیدند «۶».

۱۰۰۳ – ۳۲۲۱۶- (۱) سکونی از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «بپرهیزید از [رفتن به] درگاه پادشاهان و اطراف آن، زیرا نزدیک‌ترین شما به درگاه پادشاهان و اطراف آن، دورترین شما از خداوند است و هر کس پادشاه را بر خدا برگزیند، خداوند نیروی پرهیز از گناه را از او می‌گیرد و او را سرگردان می‌کند.»

۱۰۰۴ – ۳۲۲۱۷- (۲) فضل الله راوندی در کتاب نوادر با سند صحیح از امام موسی بن جعفر علیهما السلام از نیاکانش روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«از [رفتن] به درگاه پادشاهان و اطراف آن بپرهیزید و دورترین شما از خدا کسی است که پادشاهی را بر خدا برگزیند. خداوند حالت مرگ را در ظاهر و باطن قلبش قرار می‌دهد و نیروی پرهیز از گناه را از وی می‌گیرد و او را سرگردان می‌کند.»

۱۰۰۵ – ۳۲۲۱۸- (۳) در کتاب ثواب الاعمال از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: «هیچ بنده‌ای به سلطان نزدیک نشد مگر آن‌که از خداوند دور گردید و بر مالش افزوده نگردید مگر آن‌که حسابرسی‌اش سخت گردید و پیروانش زیاد نگردید مگر آن‌که شیطان‌هایش زیاد شد.»

---

(۱). مائده /۵ /۲.

(۲). مائده /۵ /۵۱.

(۳). انعام ۶/ ۶۸.

(۴). توبه ۹/ ۴۷.

(۵). هود ۱۱/ ۱۱۳.

(۶). ممتحنه ۶۰/ ۱.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۵۴۱

۱۰۰۶- ۳۲۲۱۹- (۴) فضل الله راوندی از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده که فرمود:

«سه چیز است که هر کس بر آن‌ها مراقبت کند، از شیطان رانده شده و از هر بلایی در امان خواهد بود: هر کس با زنی که هیچ ارتباطی با او ندارد خلوت نکند و کسی که نزد سلطانی نرود و کسی که بدعتگزاری را در بدعتش یاری نرساند.»

۱۰۰۷- ۳۲۲۲۰- (۵) قطب راوندی در کتاب لبّ اللباب از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: «هیچ عالمی نیست که با اختیار خود به درگاه پادشاهی رود مگر آن‌که در همهٔ انواع عذاب آن پادشاه در دوزخ شریک خواهد بود.»

۱۰۰۸- ۳۲۲۲۱- (۶) و فرمود: «هر کس قرآن بیاموزد و پس در دین تفقه کند، آن‌گاه نزد قدرتمندی- به انگیزهٔ تملق و چاپلوسی و به طمع اموالش رود، به اندازه گام‌هایی که بر می‌دارد، در آتش دوزخ فرو می‌رود.»

۱۰۰۹- ۳۲۲۲۲- (۷) حدید (حریز) می‌گوید: «از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: از خدا بترسید و دین‌تان را با ورع [پرهیز از کارهای حرام] حفظ کنید و با تقیه و بی‌نیازی جستن به خدا (از درخواست نیاز به قدرتمندان) تقویت کنید. (و بدان) که هر کس برای قدرتمند و مخالف در دینش به انگیزهٔ دستیابی به دنیایش کرنش کند، خداوند او را از شرافت و شخصیت ساقط می‌کند و بر وی خشم می‌گیرد و به خودش واگذارش می‌کند. پس اگر بر چیزی از دنیای شخص قدرتمند دست یابد و چیزی از آن به وی رسد، خداوند برکت را از آن سلب می‌کند و آنچه در راه حج و آزاد کردن بنده و نیکی به دیگران هزینه کند، خداوند به وی پاداش نمی‌دهد.»

نظیر این حدیث در روایت حدید باب ۱ ابواب تقیه حدیث ۴۱ گذشت و در کتاب ثواب الاعمال، حدید مداینی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود:

«دین خود را با ورع و نیروی تقوی و بی‌نیازی جستن از خدا حفظ کنید ...»

ادامهٔ حدیث، همانند حدیث پیشین است؛ با این تفاوت که در پایان آن «عمره» نیز افزوده شده است.

۱۰۱۰- ۳۲۲۲۳- (۸) سید فضل الله راوندی در کتاب نوادر از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: «هر کس قدرتمندی را با خشمگین کردن خداوند خشنود کند، از دین اسلام خارج شده است.»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۵۴۳

۱۰۱۱- ۳۲۲۲۴- (۹) در کتاب العوالی در ضمن حدیثی آمده است که: «شخصی نزد امام صادق علیه السلام آمد و به دین و ایمانش سوگند یاد کرد که وی از دوستداران امام علیه السلام است ولی امام علیه السلام چهره از وی برگرداند. آن شخص بار دیگر در برابر امام علیه السلام رفت و سوگند خود را تکرار کرد. امام علیه السلام نیز برای بار دوم چهره از وی برگرداند. آن شخص برای بار سوم سوگند یاد کرد. آن‌گاه امام علیه السلام به وی فرمود: (ای مرد گذران زندگی‌ات از کجاست؟)

آن مرد گفت: من به حکومت خدمت می‌کنم و من به خدا سوگند دوستدار تو هستم!

امام علیه السلام فرمود: «پدرم از پدرش از جدش از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرد که فرمود: در روز قیامت منادی از آسمان از سوی خداوند ندا می‌دهد که ستمگران کجایند؟ [همکاران ستمگران کجایند؟] همکارانِ همکاران ستمگران کجایند؟ کجایند کسانی که قلمی برای آنان تراشیدند؟ کجایند آنان که در دوات‌شان لیقه نهادند؟ کجایند آن‌هایی که ساعتی با آن‌ها

نشستند؟ پس همهٔ آن‌ها آورده می‌شوند و دستور داده می‌شود دیواری از آتش به دورشان کشیده شود و آن‌ها در آن هستند تا مردم از حساب فارغ شوند. سپس در آتش افکنده می‌شوند.»

۱۰۱۲ – ۳۲۲۲۵– (۱۰) یونس بن یعقوب می گوید: «از امام صادق علیه السلام شنیدم که در ضمن حدیثی می‌فرمود: ملعون است! ملعون است! هر که همسایه‌اش را بیازارد. ملعون است! ملعون است! کسی که برادرش برای صلح و آشتی پیشقدم گردد و او با وی آشتی نکند. معلون است! معلون است! حامل قرآنی که بر شراب‌خواری مداومت کند. معلون است! ملعون است! عالمی که از حاکم ستمگری پیروی کند و او را در ظلمش یاری رساند. معلون است! ملعون است! کسی که کینهٔ علی بن ابی طالب را به دل دارد؛ زیرا تا کسی دشمن رسول خدا صلی الله علیه و آله نباشد، دشمن علی علیه السلام نیست و هر کس دشمن رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد، خداوند در دنیا و آخرت او را لعنت می کند. ملعون است! ملعون است! هر کس به مؤمنی نسبت کفر دهد و هر کس به مؤمنی نسبت کفر دهد پس مانند کشتن اوست.

معلون است! معلون است! زنی که همسرش را بیازارد و او را اندوهگین سازد. و خوشبخت است! خوشبخت است! زنی که شوهرش را احترام کند و او را نیازارد و در همه احوال از او پیروی کند. ای یونس! جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ملعون است! ملعون است! کسی که پس از من به دخترم– فاطمه– ستم روا دارد و حقش را غصب کند و او را به قتل رساند. سپس فرمود: ای فاطمه! بشارت بر تو باد! زیرا برای تو نزد خداوند مقام پسندیده‌ای است که در آن برای دوستدارانت و شیعیانت شفاعت می کنی و شفاعتت پذیرفته می‌شود. ای فاطمه! اگر همهٔ پیامبرانی که خداوند مبعوث کرده است و همهٔ فرشتگان مقرّب درباره هر کس که بغض و کینه تو را به دل دارد و حقّت را غصب کرده است شفاعت کنند، خداوند هرگز او را از آتش بیرون نمی آورد.

ملعون است! ملعون است! قطع‌کنندهٔ پیوند خویشاوندی.

ملعون است! ملعون است! تصدیق‌کنندهٔ افسونگری. ملعون است! ملعون است! هر کس بدون عمل، سخن از ایمان بر زبان آورد.

ملعون است! ملعون است! کسی که خداوند به او مال بخشیده و از آن چیزی صدقه نمی‌دهد. آیا نشنیدی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: یک درهم صدقه، برتر از ده شب نماز است؟

ملعون است! ملعون است! کسی که پدر یا مادرش را بزند. ملعون است! ملعون است! کسی که از پدر و مادرش را از سرپیچی کند و آنان را بیازارد ...»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۵۴۵

۱۰۱۳– ۳۲۲۲۶– (۱۱) حفص بن غیاث نخعی از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود:

«به تحقیق، من برای اشخاصی از این امت که حق ما را بشناسند، امید نجات دارم مگر برای سه گروه: همنشین حاکم ستمگر، صاحب هوای نفس و فاسق آشکارکنندهٔ فسق.»

۱۰۱۴– ۳۲۲۲۷– (۱۲) سید فضل الله راوندی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: «فقیهان، امانت‌داران پیامبران هستند تا وقتی که داخل در دنیا نشوند.

گفته شد: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! ورود آنان به دنیا چگونه است؟

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «پیروی از سلطان. پس آن‌گاه که چنین کردند، از آنان بر دین‌تان بر حذر باشید!»

۱۰۱۵– ۳۲۲۲۸– (۱۳) فرزند دختر ولید بن صبیح کابلی از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: «هر کس نامش را در دیوان فرزند سابع (بنی عباس) ثبت کند، خداوند در روز قیامت او را به صورت خوک محشور می کند.»

و در نسخهٔ دیگر آمده است: «خداوند در قیامت او را سرگردان و حیران محشور می کند.»

۱۰۱۶– ۳۲۲۲۹– (۱۴) ولید بن صبیح کابلی از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود:

«هر کس نامش را در دیوان فرزندان شیصبان «۱» ثبت کند، خداوند در روز قیامت او را سیاهرو محشور می کند ....»

۱۰۱۷- ۳۲۲۳۰- (۱۵) جهم بن حمید می گوید: «امام صادق علیه السلام به من فرمود: آیا در دستگاه قدرت اینها نمی‌روی؟

گفتم: نه!

امام علیه السلام فرمود: برای چه؟

گفتم: برای نجات دینم!

امام علیه السلام فرمود: آیا بر این تصمیم استواری؟

گفتم: آری!

امام علیه السلام فرمود: اکنون دینت برای تو سالم می‌ماند.»

۱۰۱۸- ۳۲۲۳۱- (۱۶) محمد بن عذافر می گوید: «امام صادق علیه السلام به پدرم فرمود: ای عذافر! تو با ابوایوب و ربیع معامله می کنی، چه حالی خواهی داشت وقتی در میان همکاران ستمگران از تو نام برده شود؟»

پدرم از شدت اندوه زبانش بند آمد. وقتی امام صادق علیه السلام این حالت را در وی مشاهده کرد، فرمود:

ای عذافر! همانا من تو را از چیزی ترساندم که خداوند مرا از آن ترساند.

محمد می گوید: پدرم پس از این سخن امام علیه السلام همواره ناراحت و غمگین بود تا مرگش فرا رسید.»

---

(۱). یکی از نام‌های شیطان است.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۵۴۷

۱۰۱۹- ۳۲۲۳۲- (۱۷) سکونی از امام صادق علیه السلام از پدرش روایت می کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «در روز قیامت منادی ندا سر می‌دهد: ستمگران و همکاران‌شان کجایند؟ و هر کس یک بار در دوات‌شان لیقه گذارده یا سرکیسه‌ای از آنان را بسته یا یک بار قلم‌شان را به مرکب آغشته نموده، پس آنان را با ستمگران و همکاران‌شان محشور نمایید.»

۱۰۲۰- ۳۲۲۳۳- (۱۸) قطب راوندی در کتاب لبّ اللباب از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می کند که فرمود: «در روز قیامت منادی ندا سر می‌دهد: ستمگران و همکاران‌شان کجایند؟ حتی کسی که دواتی از آنان را لیقه گذارده یا قلمی را برای‌شان تراشیده است. هم آن‌ها را در تابوتی گرد می‌آورند و در آتش می‌افکنند.»

در کتاب تنبیه الخواطر از برخی آمده است که: «وقتی ابن هبیره از وی درخواست پذیرش قضاوت را نمود، او گفت: پس از آنچه ابراهیم برای من گزارش کرد، من هرگز از سوی تو منصبی را نخواهم پذیرفت. ابن هبیره پرسید: وی برای تو چه حدیثی را گزارش کرد.

او گفت: ابراهیم از علقمه از ابن مسعود برای من گزارش کرد که پیامبر اکرم علیه السلام فرمود:

در روز قیامت منادی ندا می‌دهد: ستمگران و همکاران‌شان و شبیه به ستمگران کجایند؟»

ادامهٔ حدیث، همانند حدیث پیشین است؛ با این تفاوت که جملهٔ پایانی آن چنین است:

«... همهٔ آنان را در تابوتی آهنین گرد می‌آورند سپس آنان را در آتش دوزخ می‌افکنند.»

۱۰۲۱- ۳۲۲۳۴- (۱۹) ابوبصیر می گوید: «از امام باقر علیه السلام دربارهٔ کارهای آنان [همکاری با حکومت] سؤال کردم.

امام علیه السلام به من فرمود: ای ابومحمد! نه و حتی به اندازهٔ آغشته کردن قلمی به مرکب [با آنان همکاری نکن] هیچ کس به چیزی از دنیای آنان نمی‌رسد مگر آن که (یا تا آن که) آنان به همان اندازه از دینش را بربایند.»

تردید در حدیث از جانب ابن عمیر، یکی از راویان آن است.

۱۰۲۲- ۳۲۲۳۵- (۲۰) ابن ابی یعفور می گوید: «نزد امام صادق علیه السلام بودم که یکی از شیعیان وارد شد و به امام علیه السلام گفت: خداوند کارهایت را سامان بخشد! چه بسا یکی از ما در فشار و تنگنا قرار می گیرد و برای ساختن ساختمانی یا حفر کردن نهری یا اصلاح سدی فراخوانده می‌شود. نظرتان در این باره چیست؟

امام علیه السلام فرمود: من دوست ندارم گره‌ای برای آنان بزنم یا سر مشکی را ببندم و در مقابل آن همهٔ شهر مدینه از آنِ من باشد و نه قلمی را آغشته به مرکب کنم. به تحقیق، همکاران ستمگران در روز قیامت در سراپرده‌ای از آتش بسر می‌برند تا خداوند میان بندگانش داوری کند.»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۵۴۹

۱۰۲۳- ۳۲۲۳۶- (۲۱) یونس بن یعقوب می گوید: «امام صادق علیه السلام به من فرمود: آن‌ها را در ساختن مسجدی [نیز] یاری و کمک نکن.»

۱۰۲۴- ۳۲۲۳۷- (۲۲) در کتاب تنبیه الخواطر از اوس بن شرحبیل روایت شده: «هر کس همراه ستمگری راه رود تا به وی یاری رساند در حالی که می‌داند او ستمکار است، قطعاً از اسلام خارج شده است.»

۱۰۲۵- ۳۲۲۳۸- (۲۳) در کتاب کنز الفوائد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: «هر کس از ترس خدا از او نافرمانی نکند، خداوند در قیامت او را خشنود خواهد کرد. و هر کس برای کمک به ستمگری همراهش رود در حالی که می‌داند او ستمکار است، حتماً از ایمان خارج شده است.»

۱۰۲۶- ۳۲۲۳۹- (۲۴) سید فضل الله راوندی در کتاب نوادرش از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: «هر کس بیعتی را بشکند یا پرچم گمراهی را برافرازد یا دانشی را بپوشاند یا مالی را از روی ستم نگه دارد یا ستمکاری را- با آن‌که می‌داند ستمکار است- یاری رساند، به تحقیق از اسلام جدا شده است.»

۱۰۲۷- ۳۲۲۴۰- (۲۵) عبدالله بن مسعود از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله- در حدیث معراج و آنچه آن حضرت مشاهده کرد که بر درهای بهشت و دوزخ نوشته شده است- روایت می کند که فرمود: «و مشاهده کردم بر درهای دوزخ نوشته شده است، بر در اول ... بر درِ چهارم سه کلمه نوشته شده است: هر کس به اسلام اهانت کند، خداوند وی را ذلیل می کند؛ هر کس به اهل بیت اهانت کند، خداوند وی را ذلیل می کند؛ هر کس به ستمکاران در ظلم به مردم یاری رساند، خداوند او را ذلیل می کند. و بر در پنجم سه کلمه نوشته شده است: از خواسته‌های نفسانی پیروی نکنید؛ زیرا هوای نفس، مخالف ایمان است؛ زیاد سخنان بیهوده نگو که از رحمت خدا ساقط می‌شوی و یاور ستمگران نباش.»

۱۰۲۸- ۳۲۲۴۱- (۲۶) قطب راوندی در کتاب لبّ اللباب روایت می کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به کعب بن عجره فرمود:

«خداوند تو را از حکومت سبک‌مغزان در پناه گیرد؛ زیرا هر کس در میان آنان وارد شود و دروغ‌های‌شان را تصدیق کند و در ستمکاری یاری‌شان رساند، پس او از من نیست و من از وی نیستم و هرگز در قیامت بر سر حوض کوثر با من دیدار نخواهد کرد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۵۵۱

۱۰۲۹- ۳۲۲۴۲- (۲۷) در کتاب جامع الاخبار از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: «هر کس همراه ستمکاری گام بردارد به تحقیق جرم کرده است.»

۱۰۳۰- ۳۲۲۴۳- (۲۸) در کتاب غرر الحکم و درر الکلم از علی علیه السلام روایت شده، که فرمود: «بدترین مردم کسی است که علیه مظلوم یاری رساند.»

۱۰۳۱- ۳۲۲۴۴- (۲۹) در کتاب جامع الاخبار از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: «بدترین مردم مثلث [/

سه گانه] است!

گفته شد: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله انسان سه‌گانه چیست؟

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که نزد حاکم از برادرش بدگویی و سخن‌چینی کند، پس خودش و برادرش را و حاکم را هلاک می کند.»

در کتاب الاختلاص نظیر این حدیث آمده است؛ با این تفاوت که بخش پایانی آن این‌گونه است: «کسی که نزد امام از برادرش بدگویی می کند تا او را به قتل برساند، خودش، برادرش و امامش را هلاک می گرداند.»

۱۰۳۲ – ۳۲۲۴۵– (۳۰) ابوهریره و عبدالله بن عباس می گویند: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در آخرین سخنرانی خود در مدینه پیش از وفاتش فرمود:

... هر کس عهده‌دار خصومتی از طرف ستمکاری گردد یا او را در آن یاری و کمک کند، فرشتهٔ مرگ همراه بشارت به لعنت خدا و آتش جاودانگی دوزخ بر او فرود می‌آید و چه بد جایگاه و تحولی است!

و هر کس در انجام کاری برای سلطان ستمگری شتاب کند، همنشین او در آتش خواهد بود.

و هر کس سلطانی را در انجام ستم راهنمایی کند، با هامان همنشین خواهد بود و او و سلطان در آتش، سخت‌ترین عذاب را خواهند داشت.

و هر کس به توانگری به طمع دنیایش تعظیم کند و او را دوست بدارد، خداوند بر او خشم می گیرد و در درجه‌ای با قارون در تابوت زیرین از آتش خواهد بود ...

و هر کس در برابر حاکم ستمگری تازیانه‌ای را آویخته نگهدارد، خداوند آن را به مار شصت هزار ذراعی [/ سی هزار متری] تبدیل می کند و در آتش دوزخ– که همیشه و جاودانه در آن است– بر وی مسلط می کند ...

و هر کس نزد قدرتمندی از برادری– که وی بدی و ناخوشآیندی از آن قدرتمند مشاهده نکرده است– بدگویی کند، خداوند هر عملی را که انجام داده، حبط می کند. پس اگر بدی یا ناخوشآیندی یا آزاری از سلطان به برادرش رسد، خداوند او را در طبقه‌ای همراه هامان در دوزخ قرار خواهد داد.»

۱۰۳۳– ۳۲۲۴۶– (۳۱) علی بن ابی حمزه می گوید: «من دوستی از نویسندگان بنی امیه داشتم. وی به من گفت: از امام صادق علیه السلام برای من اجازهٔ ملاقات بگیر! از امام علیه السلام برای وی اجازهٔ ملاقات گرفتم و امام علیه السلام اجازه فرمود.

وقتی بر امام علیه السلام وارد شد، سلام کرد و نشست و سپس گفت: فدایت گردم! من در دیوان این قوم نویسنده بودم و از دنیای آن‌ها مال فراوانی به چنگ آوردم و در جمع‌آوری آن رعایت حلال و حرام را نکردم.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۵۵۳

امام علیه السلام فرمود: اگر بنی امیه کسانی را نمی‌یافتند که برای‌شان بنویسند و مالیات بگیرند و از سوی آنان بجنگند و در اجتماعات‌شان حضور یابند، حق ما را از ما نمی گرفتند. و اگر مردم آنان را به آنچه داشتند رها می کردند، جز آنچه در اختیار داشتند، چیزی به دست نمی‌آوردند.

آن جوان گفت: فدایت گردم! آیا برای من راه نجاتی از این وضع هست؟

امام علیه السلام فرمود: اگر به تو بگویم، انجام می‌دهی؟

جوان گفت: انجام می‌دهم!

امام علیه السلام فرمود: از همهٔ آنچه در دیوان بنی امیه به دست آورده‌ای، خود را نجات ده. هر کس را می‌شناسی، مالش را به وی باز می گردانی و هر کس را نمی‌شناسی، صدقه می‌دهی و من برای تو از جانب خدا بهشت را ضمانت می کنم.»

علی بن ابی حمزه می گوید: آن جوان مدت طولانی سکوت کرد و سپس گفت: حتماً انجام می‌دهم، فدایت گردم!

علی بن ابی حمزه می گوید: «ن جوان همراه ما به کوفه بازگشت و هر چه روی زمین داشت، از خود جدا کرد، حتی لباسی را که پوشیده بود پرداخت کرد. ما نیز هزینهٔ زندگی او را میان خود تقسیم کردیم و لباسی برای وی خریدیم و همراه نفقه‌اش برایش فرستادیم. چند ماه بیشتر از این وضعیت نگذشت که بیمار شد و ما به عیادت او می‌رفتیم تا این‌که یک روز پیش وی رفتم در حالی که او در حال جان کندن بود. با دیدن من چشمانش را باز کرد و به من گفت: ای علی! به خدا سوگند! مولایت به پیمان خود با من وفا کرد و سپس جان سپرد. ما او را به خاک سپردیم. آن‌گاه من نزد امام صادق علیه السلام رفتم. وقتی که چشم امام علیه السلام به من افتاد، فرمود: ای علی! به خدا سوگند! ما به پیمان خود با دوستت وفا کردیم!

به امام علیه السلام گفتم: راست می گویی،! فدایت شوم! به خدا سوگند! وی نیز هنگام مرگ از این موضوع خبر داد.»

۱۰۳۴ – ۳۲۲۴۷– (۳۲) از علی علیه السلام در حدیث نهی‌های پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است که آن حضرت از ستایش نهی کرد و فرمود: «به صورت ستایشگران خاک بپاشید!

و فرمود: هر کس عهده‌دار خصومتی برای ظالمی گردد یا در آن وی را یاری رساند، آن‌گاه که فرشتهٔ مرگ بر او فرود آید به وی می گوید: بشارت بر تو باد به لعنت خدا و آتش دوزخ و چه بد جایگاه و تحولی است!

و فرمود: هر کس به خاطر چشم‌داشت به قدرتمند ظالمی وی را ستایش کند و برای [انجام دستورهایش] بشتابد و در برابرش کرنش کند، در آتش همنشین وی خواهد بود.

و فرمود: خداوند می‌فرماید: به ستمگران تمایل نشان ندهید که با آتش در تماس خواهید بود.

و فرمود: هر کس شخص ظالمی را برای انجام ستمی بگمارد، در دوزخ همنشین هامان خواهد بود ...

و فرمود: بدانید که هر کس در برابر قدرتمند ستمگری تازیانه‌ای را برافراشته نگه دارد، خداوند در قیامت آن تازیانه را به اژدهای هفتاد ذراعی تبدیل می کند و در آتش دوزخ بر وی مسلط می گرداند و چه بد فرجامی است!»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۵۵۵

۱۰۳۵ – ۳۲۲۴۸– (۳۳) محمد بن هشام از شخصی از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: «گروهی از گروندگان به موسی علیه السلام گفتند: وارد در سپاه فرعون می‌شویم، در آنجا می‌مانیم و از دنیای وی به نوایی می‌رسیم.

پس آن هنگام که موسی علیه السلام– که به ظهورش امید بسته‌ایم– ظهور کرد، به سوی وی می‌رویم. آنان [با این اندیشه] به فرعون پیوستند. پس وقتی که موسی علیه السلام و یارانش از فرعونیان گریختند و رو به سوی دریا نهادند، آنان سوار بر اسب شدند و با شتاب تاختند تا به موسی علیه السلام و سپاهش بپیوندند و با آنان باشند. پس خداوند فرشته‌ای را برانگیخت تا به صورت مرکب‌های‌شان بزند و آنان را به سوی سپاه فرعون بازگرداند. سرانجام آن‌ها همراه فرعون و در میان غرق‌شدگان بودند.»

این حدیث با سند دیگری از امام صادق علیه السلام با این جملهٔ اضافه در پایان گزارش شده است: «بر خداوند لازم است که با هر کس که در دنیا با وی زیسته‌اید، محشور گردید.»

۱۰۳۶ – ۳۲۲۴۹– (۳۴) ابن حمدون می گوید: «منصور به امام صادق علیه السلام نوشت: چرا همانند دیگر مردم نزد ما نمی‌آیی؟

امام علیه السلام پاسخ داد: ما چیزی نداریم که به خاطر آن از تو بترسیم و نزد تو از امر آخرت چیزی نیست که ما به آن امید بسته باشیم و تو در نعمتی نیستی که بخواهیم به تو تهنیت و شادباش گوییم و تو آن را [فرمانروایی را] عذاب و مصیبت نمی‌دانی تا به خاطر آن به تو تسلیت گوییم، پس ما نزد تو چه کنیم؟

منصور نوشت: با ما همنشینی می کنی تا ما را نصیحت کنی!

امام علیه السلام پاسخ داد: هر کس دنیا را بخواهد، تو را نصیحت و خیرخواهی نمی کند و هر کس آخرت را بخواهد، با تو

همنشینی نمی‌کند.

منصور گفت: به خدا سوگند! به تحقیق امام علیه السلام درجات مردم را نزد من از هم جدا کرد- آن‌هایی را که خواستار دنیا هستند از کسانی که خواستار آخرت هستند- و این‌که امام علیه السلام خواهان آخرت است نه دنیا.»

۱۰۳۷ – ۳۲۲۵۰- (۳۵) محمد بن ابی نصر از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هیچ جبار و ستمگری نیست مگر آن‌که همراه وی مومنی است که خداوند به وسیلهٔ آن مؤمن [شرّ] آن ستمگر را از مؤمنان برطرف می‌کند. با این حال، آن مؤمن- به دلیل همنشینی با ستمگر- کم‌بهره‌ترین مؤمنان در آخرت خواهد بود.»

۱۰۳۸- ۳۲۲۵۱- (۳۶) در تفسیر آیهٔ: و به ستمگران تمایل نشان ندهید که آتش با شما تماس پیدا می‌کند.

سهل بن زیاد با واسطه از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود:

« [مقصود] کسی است که نزد حاکم می‌رود و دوست دارد زنده بماند تا حاکم دستش را در کیسه کند و به او ببخشد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۵۵۷

۱۰۳۹- ۳۲۲۵۲- (۳۷) عثمان بن عیسی از مردی از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیهٔ به ستمگران تمایل نشان ندهید که آتش با شما تماس پیدا می‌کند.

روایت می‌کند که فرمود: «بدانید که آتش را جاودانه قرار نداده است بلکه آتش با شما تماس پیدا می‌کند، پس به آن‌ها تمایل نشان ندهید.»

۱۰۴۰- ۳۲۲۵۳- (۳۸) در کتاب تحف العقول در سفارش امیر مؤمنان علیه السلام به کمیل آمده است که فرمود: «ای کمیل! درگاه ظالمان را برای نشست و برخاست و کسب و کار با آنان نکوب! و بپرهیز از این‌که آنان را بزرگ‌داری و در مجلس‌های‌شان حضور یابی به گونه‌ای که خداوند بر تو خشم گیرد. و اگر ناچار به حضور در مجلس آنان شدی پس پیوسته خدای را یاد کن و بر وی توکل نما و از شرورشان به خدا پناه ببر و از آنان فاصله بگیر و با قلبت کارهای‌شان را زشت و ناپسند شمار و با صدای بلند خدای را با عظمت یاد کن تا آنان بشنوند؛ زیرا تو به این وسیله یاری می‌شوی و از زیان‌شان در امان می‌مانی.»

در کتاب بشارهٔ المصطفی آمده است:

«زید بن ارطاه می‌گوید: با کمیل بن زیاد دیدار کردم و از وی دربارهٔ فضیلت و برتری امیر مؤمنان علیه السلام پرسیدم. کمیل گفت: آیا مایل نیستی که تو را از سفارشی که آن حضرت به من نمود، آگاه سازم که آن برای تو بهتر است از دنیا و آنچه در آن است؟ گفتم: آری.

کمیل گفت: علی علیه السلام به من فرمود: ای کمیل بن زیاد! هر روز را با نام خدا نامگذاری کن ... ای کمیل، بپرهیز! بپرهیز! از کوبیدن درهای ظالمان ....»

ادامهٔ حدیث، همانند حدیث پیشین است.

در حدیث مروزی گذشت: «چهار چیز قلب را فاسد می‌کند و نفاق و دورویی در قلب می‌رویاند؛ همان‌گونه که آب، درخت می‌رویاند: رفتن به درگاه قدرتمندان ....»

«۱» و در احادیث باب ۵ باب‌های مبارزه با نفس، مناسب با این بحث گذشت.

و در حدیث نوف گذشت: «اگر دوست داری در قیامت با من باشی پس یاور و همکار ستمگران نباش.» «۲»

و در حدیث اعمش گذشت: «و گناهان کبیره حرام گردیده‌اند و آن‌ها شرک به خدا و تمایل به ستمگران و ... است.» «۳»

و در حدیث فضل بن شاذان آمده است: «و کبایر، کشتن انسان و یاری ستمگران و ... است.» ۴

(۱). باب ۱۳ باب‌های نماز مسافر، حدیث ۱۳.

(۲). باب ۱۰ باب‌های مبارزه با نفس، حدیث ۵۰.

(۳) ۳ و ۴. باب ۱۱ باب‌های مبارزه با نفس، حدیث ۱۱ و ۱۳.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۵۵۹

و در احادیث باب ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ باب‌های مبارزه با نفس، مطالبی بر این بحث دلالت می‌کند.

و در حدیث زهری گذشت: «یاری کردن قوم خویش در ستم، از عصبیت است.»

«۱» و در حدیث ابوحمزه گذشت: «و بپرهیزید از همنشینی با گناهکاران و یاری کردن ستمگران و همسایگی فاسقان. از فتنهٔ آنان بر حذر باشید و از میدان تاخت و تاز آنان دور شوید.»

و در حدیث فضیل گذشت: «هر کس دوست دارد نافرمانی خدا کند، به تحقیق با خدا دشمنی کرده است و هر کس بقاء و پایداری ستمگران را دوست بدارد، به تحقیق دوست دارد که نافرمانی خدا کند؛ زیرا خداوند تعالی بر نابود کردن ستمگران خود را ستوده است و می‌فرماید: پس ریشهٔ قوم ستمگر قطع گردید و ستایش ویژهٔ خداوند- پروردگار جهانیان- است.» «۲»

و در حدیث حارث گذشت: «بی‌خردی، پیروی از فرومایگان و همنشینی با گمراهان است.» «۳»

و در حدیث صفوان از امام کاظم علیه السلام گذشت: «ای صفوان، همه چیز تو زیبا و نیکوست به جز یک چیز. گفتم: فدایت گردم! آن چیست؟ فرمود: کرایه دادن شترانت به این مرد ... آیا بقای آنان را تا پرداخت کرایه‌ات دوست داری؟ گفتم: آری!

امام علیه السلام فرمود: هر کس بقای آنان را دوست دارد، از آنان است و هر کس از آنان باشد، داخل آتش می‌گردد.» «۴»

دیگر احادیث آن باب را نیز بنگر؛ چرا که با بحث تناسب دارد.

و در حدیث زید گذشت: «و از همنشینی با پادشاهان و فرزندان دنیا بپرهیزید که در آن نابودی دین‌تان است ....» «۵»

و دیگر احادیث باب را نیز بنگر.

و در حدیث ابراهیم گذشت: «هر کس گناهکاری را دوست بدارد، گناهکار است و هر کس اطاعت کننده‌ای را دوست بدارد، اهل اطاعت است و هر کس ستمگری را یاری کند، ستمکار است و هر کس یاری عادلی را ترک گوید، ظالم است.» «۶»

و در حدیث حماد گذشت: «و برای ظالم سه نشانه است: ظالمان را یاری می‌کند.» «۷»

و در حدیث جمیل گذشت: «و ستمکار را در ظلمش یاری نکنید که فضل و برتری‌تان را از میان می‌برد.» «۸»

و در حدیث تحف العقول «۹»، مطالبی بر این بحث دلالت می‌کند.

و در حدیث سفارش‌های پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گذشت: «سه چیز قساوت قلب می‌آورد: رفتن به درگاه قدرتمندان.» «۱۰»

و در احادیث باب‌های آینده مطالبی مناسب با این بحث خواهد آمد.

---

(۱). باب ۲۴ باب‌های مبارزه با نفس، حدیث ۸.

(۲). باب ۱ باب‌های امر به معروف، حدیث ۳۶.

(۳). باب ۸ باب‌های امر به معروف، حدیث ۱۰ و ۱۸.

(۴). باب ۸ باب‌های امر به معروف، حدیث ۱۸.

(۵). باب ۶۰ ابواب معاشرت، حدیث ۲۱.

(۶). باب ۱۰۱ ابواب معاشرت، حدیث ۴.

(۷). باب ۱۰۲ ابواب معاشرت، حدیث ۳۹.

(۸). باب ۱۱۱ ابواب معاشرت، حدیث ۱۶.

(۹). ۲۲/ ۱۸۶ باب ۱ باب‌های کسب‌های روا و ناروا، حدیث ۱۶ (۳۱۷۹۹).

(۱۰). ۲۲/ ۲۵۳ باب ۲۲ باب‌های کسب‌های روا و ناروا، حدیث ۲ (۳۲۲۰۰۸).

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۵۶۱

باب ۴۰ حرمت سرپرستی از طرف ستمگر و جواز آن به نفع مؤمنین و عمل بحق در حد امکان و ضرورت و جواز عمل بر پایهٔ تقیه، مگر در مورد کشتن انسان محترم

خداوند متعال می‌فرماید:

و در راه خدا انفاق کنید و با دستان‌تان خود را به هلاکت نیندازید و نیکی کنید؛ زیرا خداوند نیکوکاران را دوست دارد «۱».

مؤمنان نباید کافران را- به جای مؤمنان- دوست خود قرار دهند. و هر کس چنین کند، در هیچ چیز از خدا نیست مگر آن‌که از کافران به نوعی تقیه کنید «۲».

پس آن هنگام که با او صحبت کرد، گفت: قطعاً تو امروز نزد ما نیرومند و امانتدار هستی.

[یوسف] گفت: مرا بر خزانه‌های زمین بگمار؛ چرا که من نگهبان و آگاه هستم «۳».

۱۰۴۱- ۳۲۲۵۴- (۱) محمد بن مسلم می‌گوید: «در کنار درِ خانهٔ امام باقر علیه السلام در مدینه نزد وی نشسته بودیم. مردم گروه گروه از مقابل امام علیه السلام می‌گذشتند. امام علیه السلام نگاهی به مردم افکند و از یکی از حاضران پرسید: آیا در مدینه اتفاقی افتاده است؟

وی پاسخ داد: فدایت گردم! شخصی به حکومت مدینه منصوب گردیده و مردم برای شادباش گویی نزد وی می‌روند.

امام علیه السلام فرمود: همانا شخصی برای تهنیت و تبریک فرمانداری نزدش رفت و آمد می‌شود، در حالی که وی دری از درهای آتش است.»

۱۰۴۲- ۳۲۲۵۵- (۲) صفوان از امام کاظم علیه السلام روایت می‌کند که در ضمن حدیثی فرمود:

«... همانا خداوند هشدار داده که هر کس مسئولیتی از سوی آنان [حاکمان ستمگر/ بنی عبّاس] به گردن گیرد، سراپرده‌ای از آتش بر وی نصب کند تا از حسابرسی خلایق فارغ شود.»

۱۰۴۳- ۳۲۲۵۶- (۳) یحیی بن ابراهیم بن مهاجر می‌گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: فلانی و فلانی و فلانی به شما سلام می‌رسانند. امام علیه السلام فرمود: بر آنان سلام باد!

گفتم: آنان درخواست دعا دارند!

امام علیه السلام پرسید: چه مشکلی دارند؟

گفتم: منصور آنان را زندانی کرده است.

امام علیه السلام پرسید: آنان را به منصور چه کار؟

گفتم: منصور آنان را به کار گمارد سپس روانهٔ زندان کرد.

امام علیه السلام فرمود: آنان را با منصور چه کار؟ آیا من آنان را بازنداشتم؟ آیا من آنان را بازنداشتم؟ آیا من آنان را بازنداشتم؟ آن‌ها آتشند! آن‌ها آتشند! آن‌ها آتشند! سپس امام علیه السلام این‌گونه دعا کرد: خدایا، سیطرهٔ آنان را از این‌ها برطرف کن.

یحیی می‌گوید: وقتی از مکه بازگشتم، سراغ آنان را گرفتم. پس خبردار شدم که سه روز پس از دعای امام علیه السلام آزاد

شده‌اند.»

(۱). بقره ۲/ ۱۹۵.

(۲). آل عمران ۳/ ۲۸.

(۳). یوسف ۱۲/ ۵۴- ۵۵.

منابع فقه شیعه، ج ۲۲، ص: ۵۶۳

۱۰۴۴- ۳۲۲۵۷- (۴) سلیمان جعفری می گوید: «به امام رضا علیه السلام گفتم: نظرتان دربارهٔ کارهای حکومتی چیست؟»

امام علیه السلام فرمود: ورود در کارهای‌شان و یاری و کمک به آنان و تلاش در رفع نیازهای‌شان مانند کفر است و نگاه عمدی به آنان، از گناهان کبیره‌ای است که سزاوار آتش است.»

۱۰۴۵- ۳۲۲۵۸- (۵) مسعده بن صدقه می گوید: «مردی از امام صادق علیه السلام دربارهٔ گروهی از شیعیان سؤال کرد که در کارهای حکومتی وارد می‌شوند و برای‌شان کار می کنند و آنان را دوست دارند و با ایشان ارتباط برقرار می کنند.

امام علیه السلام فرمود: آنان شیعه نیستند؛ بلکه از ایشان هستند! آن‌گاه امام علیه السلام این آیه را تلاوت فرمود:

کسانی که از بنی اسرائیل کفر ورزیدند از زبان داود و عیسی فرزند مریم لعنت شدند ... ولی بسیاری از آنان فاسق هستند.

و فرمود: آنان به زبان داود خوک و به زبان عیسی بوزینه هستند.

آن‌ها از کارهای ناپسندشان دست بر نمی‌داشتند. چه زشت است آنچه انجام می‌دادند!

امام علیه السلام فرمود: آن‌ها گوشت خوک می‌خوردند وشراب می‌نوشیدند و با همسران‌شان در زمان عادت نزدیکی می کردند.

سپس خداوند به زبان مؤمنان دوستدار و مرتبط با کافران احتجاج کرد [و فرمود]:

بسیاری از آنان را می‌بینی با کافران ارتباط و دوستی برقرار می کنند. چه زشت است آنچه برای خودشان پیش می‌فرستند ... ولی بسیاری از آنان فاسق هستند.

پس خداوند نهی کرد از این‌که مؤمن با کافر ارتباط و دوستی برقرار کند، مگر هنگام تقیه.»

۱۰۴۶- ۳۲۲۵۹- (۶) ولید بن صبیح می گوید: «وارد بر امام صادق علیه السلام شدم و در همان هنگام زراره از نزد امام علیه السلام خارج شد. امام علیه السلام به من فرمود:

ای ولید! آیا از زراره تعجب نمی کنی؟ از من دربارهٔ مناصب و پست‌های این‌ها [سردمداران حکومت بنی عباس که به افراد واگذار می کنند] سؤال کرد. از این پرسش چه مقصودی دارد؟ آیا می‌خواهد به وی جواب منفی دهم تا از من روایت کند؟ سپس امام علیه السلام فرمود: ای ولید! کی شیعه از منصب‌های حکومتی [این ستم‌پیشگان] می‌پرسد [حرمت آنها در نزد شیعه بدیهی است و جای سؤال نیست] فقط در این حدّ، شیعه می‌پرسد که آیا می‌شود از غذای آنها خورد و از آب آنها نوشید [یا این‌که حرام است] و آیا می‌شود در سایهٔ [درخت یا خانهٔ] آنها نشست؟ ولی کی شیعه از منصب‌های دولتی آنها می‌پرسد [این که سؤال ندارد].

منابع فقه شیعه، ج ۲۲، ص: ۵۶۵

۱۰۴۷- ۳۲۲۶۰- (۷) صفوان می گوید: «مردی بر مولای من وارد شد. امام علیه السلام به وی فرمود: آیا از سوی آنان عهده‌دار کاری شده‌ای؟

آن مرد گفت: آری! ای سرورم!

تهران - ایران، اول، ۱۴۲۹ ه ق

منابع فقه شیعه؛ ج‌۲۲، ص: ۵۶۵

امام علیه السلام پرسید: برای چه؟

آن مرد گفت: برای این‌که من مردی عیالوار هستم و مال و ثروتی ندارم!

امام علیه السلام رو به یارانش کرد و فرمود: کسی که دوست دارد به مردی بنگرد که این‌گونه پیش خود می‌سنجد که هرگاه نافرمانی خدا را کند به وی روزی می‌دهد و هر گاه از خدا اطاعت کند وی را محروم می‌کند به این مرد بنگرد.»

۱۰۴۸- ۳۲۲۶۱- (۸) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: «امام منصوب ازطرف خداوند و والیان عدالت منصوب از سوی وی از هر کس یاری خواستند، واجب است یاری‌اش کند و هر که را به کار گماردند، بر وی واجب است عهده‌دار مسئولیت گردد. و کار کردن با وی و برای وی به آنچه دستور دهد و یاری رساندن وی در حکومتش، اطاعتی از اطاعت‌های خداوند است. و کسب درآمد از وی از راه صحیح حلال، حلال است و کار کردن برای پیشوایان ستمگر و کارگزاران‌شان و کسب درآمد با آنان، حرام و نافرمانی خداست.»

۱۰۴۹- ۳۲۲۶۲- (۹) در همان کتاب از امام صادق علیه السلام از نیاکانش علیهم السلام روایت شده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حدیثی فرمود:

«حاکمان اهل ستم، پیروان‌شان و کارگزاران‌شان، در معصیت و نافرمانی خدا هستند. و برای کسی که وی را به خدمت و همکاری و یاری‌رسانی و پذیرفتن مسئولیت از سوی خود فراخوانند، کار کردن با آنان جایز نیست.»

۱۰۵۰- ۳۲۲۶۳- (۱۰) محمد بن علی بن عیسی می‌گوید: «در طی نامه‌ای از امام موسی بن جعفر علیهما السلام دربارهٔ کار کردن برای بنی عباس و اموالی- که بتوانم از آنان بگیرم- سؤال کردم که: آیا برای این کار اجازه دارم و راه صحیح در این مورد چیست؟ امام علیه السلام فرمود: هر کس با زور و اجبار وارد کارهای‌شان شود، خداوند عذرپذیر است و غیر آن ناپسند است و ناچار اندکش بهتر از زیادش خواهد بود. و آنچه سبب سرپوش نهادن بر اعمال خلاف وی در این راه می‌شود، روزی‌رسانی به شخصی یا انجام کارهای شادکننده دربارهٔ ما و دوستداران‌مان است.

محمد بن علی علیه السلام می‌گوید: بار دیگر در پاسخ نامهٔ امام علیه السلام نوشتم تا وی را آگاه کنم که نظر من دربارهٔ وارد شدن در کارهای حکومتی این است که بتوانم به دشمنان امام علیه السلام ضربه بزنم و دستم در انتقام گرفتن از آنان باز باشد.

امام علیه السلام فرمود: هر کس این‌گونه عمل کند، وارد شدنش در کارهای حکومتی حرام نیست بلکه از اجر و ثواب برخوردار است.»

۱۰۵۱- ۳۲۲۶۴- (۱۱) داود بن زربی می‌گوید: «یکی از دوستداران امام سجاد علیه السلام به من خبر داد که من در کوفه بودم که امام صادق علیه السلام به حیره آمد. پس من نزد وی رفتم و گفتم: فدایت گردم! ای کاش با داود بن علی یا یکی دیگر از رجال بنی عباس صحبت می‌کردی تا مرا به حکومت محلی بگمارند. امام علیه السلام فرمود: من چنین کاری نخواهم کرد!

منابع فقه شیعه، ج‌۲۲، ص: ۵۶۷

وی گفت: وقتی به خانه رفتم، اندیشیدم و با خود گفتم: گمان نمی‌کنم جز به خاطر آلوده شدن به ظلم و ستم به دلیل دیگری مرا باز دارد. به خدا سوگند! نزد وی خواهم رفت و بر طلاق همسر و آزاد کردن بردگان با وی پیمان می‌بندم و سوگندهای شدید یاد می‌کنم که به احدی ظلم و ستم نکنم و به عدالت رفتار نمایم. فردا نزد امام علیه السلام رفتم و گفتم: فدایت گردم! من دربارهٔ علت خودداری شما از پذیرفتن درخواست خود اندیشیدم و گمان کردم که شما از ترس آلوده شدن من به ظلم و جور مرا بازداشتی و

آن را برای من ناپسند شمردی. همانا همهٔ همسرانم طلاق باشند و همهٔ بردگانم آزاد باشند و بر من است و بر من است اگر به احدی ظلم و جور کنم و به عدالت رفتار ننمایم.

امام علیه السلام فرمود: چه گفتی؟ من بار دیگر سوگندهایم را تکرار کردم. امام علیه السلام سر به سوی آسمان بلند کرد و فرمود: رسیدن به آسمان برای تو آسان‌تر از آن است!»

۱۰۵۲- ۳۲۲۶۵- (۱۲) حمید می‌گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: من عهده‌دار کار حکومتی شده‌ام. آیا از این کار راه نجاتی برای من وجود دارد؟

امام علیه السلام فرمود: چه بسیارند کسانی که راه نجاتی از آن می‌جویند ولی به نتیجه نمی‌رسند.

گفتم: پس چه می‌فرمایید؟

امام علیه السلام فرمود: معتقدم که تقوای الهی پیشه کنی و با آن خو نگیری!»

۱۰۵۳- ۳۲۲۶۶- (۱۳) زیاد بن ابی سلمه می‌گوید: «نزد امام موسی بن جعفر علیهما السلام رفتم. امام علیه السلام به من فرمود: ای زیاد! تو برای حکومت کار می‌کنی؟

گفتم: آری!

امام علیه السلام فرمود: چرا؟

گفتم: من مردی باشخصیت و عیالوار هستم و اندوخته‌ای ندارم!

امام علیه السلام فرمود: ای زیاد! اگر بر اثر سقوط از کوه بلندی تکه تکه شوم، نزد من محبوب‌تر است از این‌که از سوی یکی از آن‌ها عهده‌دار مسئولیتی گردم یا بر بساطش گام گذارم مگر برای چه چیز؟

گفتم: نمی‌دانم فدایت شوم!

امام فرمود: مگر برای برطرف کردن اندوه مؤمنی یا آزادی در بندی یا پرداخت بدهی مؤمنی! ای زیاد! به تحقیق کم‌ترین کاری که خداوند با عهده‌داران مسئولیت از جانب آنان می‌کند، این است که سراپرده‌ای از آتش بر آنان می‌زند تا از حسابرسی خلایق فارغ شود. ای زیاد! اگر عهده‌دار مسئولیتی از سوی آن‌ها شدی پس به برادرانت نیکی کن، یکی در برابر یکی و خداوند در پس آن است. ای زیاد! هر یک از شما مسئولیتی از سوی یکی از آنان بپذیرد و سپس میان شما و آنان یکسان رفتار کند، به وی بگویید: تو به دروغ خود را به تشیع بسته‌ای!

ای زیاد! هنگامی که به یاد قدرت خود بر مردم افتادی، یاد کن از قدرت خدا بر خود در قیامت و به یاد آور که کارهای تو با آنان از میان می‌رود و آثارش برای تو باقی می‌ماند.»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۵۶۹

۱۰۵۴- ۳۲۲۶۷- (۱۴) صفوان بن مهران شتردار می‌گوید: «زیاد بن مروان عبدی نزد سرورم موسی بن جعفر علیهما السلام آمد. امام علیه السلام به زیاد فرمود: آیا عهده‌دار مسئولیتی از جانب آنان شده‌ای؟ زیاد پاسخ داد:

آری، ای سرورم!

امام علیه السلام پرسید: چرا؟

زیاد گفت: سرورم! من مردی باشخصیت و عیالوار و تنگدست هستم!

امام علیه السلام فرمود: ای زیاد، به خدا سوگند! از آسمان بر زمین افتادن و تکه تکه شدن و ریز ریز شدن به وسیلهٔ منقار پرندگان برای من، محبوب‌تر از عهده‌دار شدن مسئولیتی از سوی آنان است.

صفوان می‌گوید: گفتم مگر برای چه؟

امام علیه السلام فرمود: مگر برای یاری کردن مؤمنی یا گشودن بندش. به تحقیق، خداوند به کسی که از سوی آنان عهده‌دار مسئولیتی گردد، وعده کرده است که سراپرده‌ای از آتش بر او نصب کند تا از حسابرسی خلایق فارغ شود. پس برو و یکی از برادرانت را [هم که شده] یاری کن و گذشته از همهٔ این حرف‌ها این خداوند است که هر کاری را که بخواهد انجام می‌دهد.»

۱۰۵۵ – ۳۲۲۶۸- (۱۵) علی بن رئاب می‌گوید: «مردی از امام موسی بن جعفر علیهما السلام برای ورود به کارهای حکومتی درخواست اجازه کرد. امام علیه السلام فرمود: نه، حتی به اندازهٔ تراشیدن یک قلم هم اجازه نمی‌دهم مگر برای عزت بخشیدن به مؤمنی یا گشودن بندهایش.

سپس فرمود: کفارهٔ ورودتان به کارهای حکومتی، نیکوکاری به برادران‌تان است.»

۱۰۵۶ – ۳۲۲۶۹- (۱۶) ابوبصیر می‌گوید: «نزد امام صادق علیه السلام سخن از یکی از شیعیان به میان آمد که به حکومت محلی منصوب شده بود. امام علیه السلام فرمود: رفتارش با برادرانش چگونه است؟ گفتم: خیری در او نیست!

امام فرمود: اوف! در کارهایی که برای‌شان شایسته نیست وارد می‌شوند و به برادران‌شان خیری نمی‌رسانند.»

۱۰۵۷ – ۳۲۲۷۰- (۱۷) یونس بن حماد می‌گوید: «برای امام صادق علیه السلام کسانی را توصیف کردم که معتقد به ولایت و عهده‌دار مسئولیت حکومتی هستند. امام علیه السلام فرمود: آیا هنگامی که بر شما ولایت می‌یابند، با مدارا با شما رفتار می‌کنند و در رفع نیازهای‌تان به شما سود می‌رسانند؟

گفتم: برخی این گونه رفتار می‌کنند و برخی نه!

امام علیه السلام فرمود: هر یک از آنان این گونه عمل نکند، از وی بیزاری بجویید که خداوند از او بیزار است.»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۵۷۱

۱۰۵۸ – ۳۲۲۷۱- (۱۸) معاویه بن عمار می‌گوید: «گروهی نزد امام صادق علیه السلام بودند. امام علیه السلام از آنان پرسید: آیا در میان شما کسی هست که به خاطر برادرانش و سودرسانی به آنان در کارهای حکومتی وارد شود؟

گفت: چنین چیزی را [در آنان] سراغ نداریم!

امام علیه السلام فرمود: هر گاه این گونه بودند [که پذیرش مسئولیت به خاطر دیگران نباشد] پس از آنان بیزاری بجویید.

۱۰۵۹ – ۳۲۲۷۲- (۱۹) عمار می‌گوید: گروهی نزد امام صادق علیه السلام بودند. امام علیه السلام پرسید: آیا در میان شما کسی هست که در کارهای حکومتی وارد شود؟

گفتند: گه گاه یکی از ما در آن وارد می‌شود!

امام علیه السلام فرمود: رسیدگی و سودرسانی عهده‌داران مسئولیت حکومتی به برادران‌شان چگونه است؟

گفتند: ما چنین چیزی از آنان سراغ نداریم!

امام علیه السلام فرمود: هر گاه چنین باشند، پس از آنان بیزاری جویید!»

۱۰۶۰ – ۳۲۲۷۳- (۲۰) ابوجارود می‌گوید: «از امام باقر علیه السلام دربارهٔ کارهای حکومتی و وارد شدن با آنان سؤال کردم. امام علیه السلام فرمود: هر گاه با برادرانت نیکی کنی و به شیعیانی که مثل تو اهل ولایت هستند یاری رسانی، اشکال ندارد.»

۱۰۶۱ – ۳۲۲۷۴- (۲۱) ابوجارود می‌گوید: «از امام باقر علیه السلام دربارهٔ کارهای حکومتی و وارد شدن همراه آنان در کارهای‌شان سؤال کردم. امام علیه السلام فرمود:

هر گاه به برادرانت نیکی کنی و به شیعیان معتقد به ولایت نیکی کنی، اشکال ندارد.»

۱۰۶۲ – ۳۲۲۷۵- (۲۲) عبید بن زراره می‌گوید: «امام صادق علیه السلام شخصی را نزد زیاد بن عبیدالله فرستاد و فرمود: و کاستی عملت را جبران کن!»

۱۰۶۳ - ۳۲۲۷۶- (۲۳) سید هبهٔ الله در کتاب المجموع الرائق آورده است که: «شخصی نزد امام موسی بن جعفر علیهما السلام شکایت کرد. امام علیه السلام فرمود: پیروان فرزند حسین- برادرت- از شما ثروتمندتر و شما از فقر و نیاز شکایت می کنید؟
وی گفت: آنان به کارهای حکومتی می‌پردازند ولی ما وارد آن نمی‌شویم.
امام علیه السلام فرمود: هنگامی که وارد کارهای حکومتی شدید، آیا به برادران‌تان نیکی می کنید و خطرات را از آنان دور می گردانید؟
وی گفت: برخی از ما این گونه هستند.
امام علیه السلام فرمود: هنگامی که از برادران‌تان دفاع کنید و به آنان نیکی نمایید و به آنان کمک کنید و با آن‌ها همکاری کنید، اشکال ندارد و اگر این گونه رفتار نکنید، جایز نیست و در آن کرامتی نیست.»
منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۵۷۳
۱۰۶۴ - ۳۲۲۷۷- (۲۴) محمد بن سنان می گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ کارهای حکومتی و وارد شدن در میان آنان و دربارهٔ آنچه بر آنان است به خاطر اعمال‌شان سؤال کردم. امام علیه السلام فرمود: هنگامی که به برادرانش رسیدگی و کمک و به ستمدیده خدمت کند و به فریاد بیچارگان و غمدیدگان حوزهٔ فرمانداری‌اش برسد، اشکال ندارد.»
۱۰۶۵ - ۳۲۲۷۸- (۲۵) حلبی می گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: یکی از برادران ما در دیوان حکومت کار می کند. پس به برخی مناطق می‌روند و غنایمی به دست می‌آورند. امام علیه السلام فرمود: حقوق برادرانش را از آن بپردازد!»
۱۰۶۶ - ۳۲۲۷۹- (۲۶) احمد بن زکریای صیدلانی از یکی از افراد بنی حنیفه از اهل بست و سجستان نقل می کند که گفت: «در آغاز خلافت معتصم عباسی سالی که امام جواد علیه السلام در آن حج بجا آورد، با امام علیه السلام همراه شدم. یک روز هنگام غذا خوردن که گروهی از نزدیکان خلیفه حاضر بودند، به حضرت گفتم: والی و حاکم ما مردی از دوستداران و محبان شما اهل بیت است و من مقداری مالیات به وی بدهکار هستم. فدایت گردم! اگر مصلحت می‌دانید، نامه‌ای به وی بنویسید و سفارش کنید با نیکی با من رفتار کند!
امام علیه السلام فرمود: من او را نمی‌شناسم!
گفتم: «فدایت گردم! همان گونه که گفتم، وی از دوستداران شما اهل بیت است و نامهٔ شما نزد وی برای من سودمند است.
امام علیه السلام کاغذی برداشت و نوشت: به نام خداوند بخشندهٔ مهربان. رسانندهٔ نامهٔ من برای تو، دیدگاه زیبایی بیان کرده است. همانا کارهای نیکت تنها برای توست؛ پس به برادرانت نیکی کن و بدان که خداوند از وزن خردل و ذرات پراکنده در هوا از تو سؤال خواهد کرد.
آن مرد می گوید: وقتی به سجستان رفتم، خبر آمدنم زودتر رسیده بود و حسین بن عبدالله نیشابوری- حاکم سجستان- تا دو فرسخی شهر به پیشواز من آمد. وقتی او را دیدم، نامهٔ امام علیه السلام را به وی دادم. عبدالله نامه را بوسید و بر چشمانش گذارد. سپس به من گفت: چه خواسته‌ای داری؟
پاسخ گفتم: در دیوان تو مالیاتی برای من نوشته شده است!
وی دستور داد آن را حذف کردند و گفت: تا وقتی من حاکم هستم مالیات نپرداز!
سپس دربارهٔ خانواده‌ام پرسید، تعدادشان را به وی گفتم. آن گاه او برای من و خانواده‌ام مقرری بیش از قوت و غذای‌مان معین کرد. از آن پس تا وی زنده بود، در حکومتش مالیات نپرداختم و بخشش خود را از من قطع نکرد تا مرد.»
منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۵۷۵
۱۰۶۷ - ۳۲۲۸۰- (۲۷) ابن جمهور می گوید: «نجاشی- یکی از کدخدایان و دهبانان- کارگزار و فرماندار اهواز و فارس بود. یکی

از مردم تحت حکومتش به امام صادق علیه السلام گفت: من در دیوان نجاشی مقداری مالیات بدهکارم. و او شخص مؤمن و معتقد به پیروی از شماست. اگر صلاح می‌دانید، نامه‌ای به وی بنویسید.

امام علیه السلام نامه‌ای به این شرح به نجاشی نوشت: به نام خداوند بخشندهٔ مهربان. برادرت را خوشحال کن تا خداوند تو را خوشحال کند.

آن مرد همراه نامهٔ امام علیه السلام به مجلس نجاشی رفت. پس از آن‌که خلوت شد، نامه را به وی داد و گفت: این نامهٔ امام صادق علیه السلام است! نجاشی نامه را بوسید و بر چشمانش گذارد. آن‌گاه از آن مرد پرسید: چه خواسته‌ای داری؟

آن مرد گفت: در دیوان تو مقداری مالیات بدهکارم!

نجاشی پرسید: مبلغ آن چقدر است؟

آن مرد گفت: ده هزار درهم! نجاشی حسابدار خویش را فراخواند و دستور داد آن مبلغ را از سوی وی بپردازد. آن‌گاه آن مبلغ را برداشت و دستور داد برای سال آینده او بنویسد. سپس به وی گفت: آیا تو را خوشحال کردم؟

آن مرد پاسخ داد: آری! فدایت گردم.

آن‌گاه دستور داد ده هزار درهم دیگر به وی پرداخت و پرسید: آیا تو را خوشحال کردم؟

آن مرد پاسخ داد: آری! فدایت گردم!

آن‌گاه دستور داد مرکب و کنیز و غلام و صندوق لباسی به وی دادند و هر بار از وی می‌پرسید: آیا تو را خوشحال کردم؟ و آن مرد پاسخ می‌داد: آری، فدایت گردم! و هر بار آن مرد به سؤال نجاشی پاسخ مثبت می‌داد، بر بخشش خود می‌افزود. در پایان نجاشی به آن مرد گفت: این فرش را که هنگام تحویل نامهٔ سرورم بر روی آن نشسته بودم، با خود ببر! و از این پس همهٔ نیازهایت را با من در میان بگذار!

آن مرد با عطایای فراوان از نزد نجاشی خارج شد. پس از مدتی نزد امام صادق علیه السلام رفت و ماجرا را به طور کامل برای امام علیه السلام بازگو کرد و هر چه می‌گفت، امام علیه السلام از کارهای نجاشی اظهار شادی و رضایت می‌کرد. آن مرد به امام گفت: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله! گویا از رفتاری که نجاشی با من داشت، خوشحال شدید!

امام علیه السلام فرمود: آری، به خدا سوگند! یقیناً خدا و پیامبرش صلی الله علیه و آله را شاد کرد.»

۱۰۶۸- ۳۲۲۸۱- (۲۸) صفوان از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«هر کس هنگام قدرت و مسئولیت به برادر مؤمنش نیکی کند یا مشکلی را از پیش پای وی بردارد، در روزی که گام‌ها بر صراط می‌لغزد، برای عبور از آن یاری می‌شود.»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۵۷۷

۱۰۶۹ - ۳۲۲۸۲- (۲۹) در کتاب قضاء الحقوق ابوعلی بن طاهر صوری آمده است: «شخصی از اهالی ریّ می‌گوید: یکی از نویسندگان یحیی بن خالد حاکم و والی ما شد. و از حساب من مقداری مانده بود که می‌ترسیدم به خاطر پرداخت آن زندگی بر من سخت شود. به من گفته شد که وی معتقد به مذهب تشیع است؛ ولی من می‌ترسیدم نزد او بروم و با اظهار عقیدهٔ خود از وی کمک بخواهم که مبادا آنچه شنیده‌ام، درست نباشد و در وضعیت نامطلوبی قرار گیرم.

سرانجام تصمیم گرفتم به سوی خدا بگریزم. آن سال در مراسم حج حضور یافتم و پس از آن با سرورم صابر- امام موسی بن جعفر علیهما السلام- دیدار کردم و از وضعیت خود نزد وی شکایت کردم. امام علیه السلام نامه‌ای برای حاکم ری به من داد که در آن نوشته شده بود: به نام خداوند بخشندهٔ مهربان. بدان! خداوند در زیر عرش خود سایه‌ای دارد که در آن ساکن نمی‌کند، مگر کسی را که به برادرش نیکی کند یا اندوهش را بزداید یا دلش را شاد کند و این برادر توست. والسلام.

آن مرد می گوید: پس از مراجعت به وطن، شبانه به سوی حاکم شهرمان رفتم و از وی اجازهٔ ورود گرفتم و گفتم: فرستادهٔ صابر با تو کار دارد.

حاکم ری با شنیدن این جمله با پای برهنه آمد. در را باز کرد و مرا پذیرفت. آن‌گاه مرا در بغل گرفت و چشمان مرا بوسید و مرتب از دیدار من با امام علیه السلام می‌پرسید و چشمانم را می‌بوسید. هر چه از تندرستی و شادابی امام علیه السلام به وی خبر می‌دادم، خوشحال می‌شد و شکر خدا را بجا می‌آورد. سپس مرا به خانه‌اش برد، در بالای مجلس نشاند و خود در برابرم نشست. در این هنگام نامهٔ امام علیه السلام را به وی دادم. او هنگام گرفتن، نامه سراپا ایستاد و پس از گرفتن آن را بوسید و خواند. آن‌گاه دستور داد تمام اموال و لباس‌هایش را حاضر کردند و هر چه از درهم و دینار و لباس داشت با من تقسیم کرد و آنچه قابل تقسیم نبود، بهای نیمی از آن را به من بخشید و هر بار که چیزی به من می‌داد، می گفت: ای برادر، آیا تو را خوشحال کردم؟ و من پاسخ می‌دادم: آری به خدا سوگند! خوشحالی مرا به نهایت رساندی.

سپس حسابدار خویش را فراخواند و دستور داد آنچه بدهکار بودم، حذف کند و همهٔ آنچه به وی بدهکار بودم به من بخشید. من با وی خداحافظی کردم و رفتم. آن‌گاه با خود گفتم من قدرت بر تلافی این مرد را ندارم مگر آن‌که در سال آینده به حج مشرف شوم و برای وی دعا کنم. سپس با صابر علیه السلام دیدار کنم و او را از کارهای وی باخبر سازم. همین کار را کردم و در ملاقات با سرورم صابر علیه السلام شروع به بازگو کردن کارهای وی نمودم. هر چه برای امام علیه السلام تعریف می کردم، چهره‌اش از شادی شکفته‌تر می‌شد. سپس به امام علیه السلام گفتم: ای سرورم! آیا کارهای وی شما را خوشحال کرد؟

امام علیه السلام فرمود: آری، به خدا سوگند! یقیناً مرا و امیر مؤمنان علیه السلام را خوشحال کرد! به خدا سوگند! حتماً جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله را خوشحال کرد! به خدا سوگند! حتماً خداوند تعالی را شادمان کرد.»

۱۰۷۰ – ۳۲۲۸۳– (۳۰) سید هبهٔ الله معاصر با علامه در کتاب المجموع الرائق از کتاب الاربعین تألیف محمد بن سعید از حسن بن علی یقطین از جدش این ماجرا را با اختلاف آورده است که این امر ما را به تکرار آن واداشت. وی می گوید:

«یکی از نویسندگانِ یحیی بن خالد در اهواز حاکم ما شد و من مقداری مالیات بدهکار بودم که پرداخت آن سبب سلب رفاه و نعمت از من و بیرون رفتن املاکم از دستم می‌شد. به من گفته شد

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۵۷۹

که وی معتقد به ولایت است؛ ولی من از دیدار با وی بیمناک بودم؛ از این‌که مبادا خبرهای رسیده به من نادرست باشد و به مشکلاتی گرفتار شوم که نجات از آن برایم غیر ممکن باشد. از این رو به مکه گریختم و پس از انجام مراسم حج به مدینه رفته، با امام صادق علیه السلام دیدار کرم. به امام علیه السلام گفتم: ای سرورم! فلانی حاکم شهر ما گردیده است و به من خبر رسیده که وی پیرو و دوستدار شما اهل بیت است، ولی من از دیدار با وی بیم داشتم که مبادا این خبر خلاف واقع باشد و سبب از دست رفتن دارایی و سلب نعمت از من گردد. از این رو از وی به سوی خدا و شما گریختم. امام علیه السلام فرمود: مشکلی بر تو نیست! آن‌گاه نامهٔ کوچکی به این مضمون نوشت:

به نام خداوند بخشنده مهربان. خداوند زیر عرش خود سایه‌هایی دارد که کسی را از آن‌ها بهره‌مند نمی‌گرداند، مگر آن‌که اندوهی را از برادرش برطرف سازد یا با جان و مال او را یاری رساند، یا به وی نیکی کند، هر چند با بخشی از یک دانهٔ خرما باشد و این برادر توست؛ والسلام.

آن‌گاه نامه را به وسیلهٔ انگشتر خویش مهر کرد، به من داد و دستور داد آن را به وی برسانم. پس از بازگشت به وطن، شبانه به در منزلش رفتم و از وی اجازهٔ ورود گرفتم و به وی گفتم: فرستادهٔ امام صادق علیه السلام پشت در منتظر است! وقتی این جمله را بر زبان آوردم، ناگهان مشاهده کردم که وی شخصاً با پای برهنه پشت در آمد و تا چشمش به من افتاد، سلام کرد و میان چشمانم را

بوسید. آن‌گاه به من گفت: ای سرور من! تو فرستادهٔ مولای من هستی؟ گفتم: آری!

گفت: اگر راست بگویی، چشمانم فدایت باد! آن‌گاه دست مرا گرفت و گفت: سرورم! مولای مرا در چه حالی ترک کردی؟

گفتم: وی خوب و سالم بود!

گفت: تو را به خدا سوگند! راست می‌گویی؟

گفتم: آری به خدا سوگند! او سه مرتبه این پرسش را تکرار کرد. سپس نامهٔ امام علیه السلام را به وی دادم. او نامه را خواند، بوسید و بر چشمانش نهاد. آن‌گاه به من گفت: هر دستوری داری بفرما!

گفتم: من در دفتر و دیوان تو چندین هزار درهم مالیات بدهکار هستم که پرداخت آن مرا نابود و بی‌خانمان می‌کند.

وی دستور داد دفتر مالیات را آوردند و تمام بدهکاری‌هایم را پاک کرد و نوشته‌ای که گویای عدم بدهکاری من بود، به من داد. سپس دستور داد، صندوق‌های پول را آوردند و همهٔ آن را با من تقسیم کرد. آن‌گاه به سراغ چهارپایانش رفت و شروع کرد یکی را به من بدهد و یکی را برای خودش بردارد. پس از آن نوبت به لباس‌هایش رسید و آن‌ها را نیز تقسیم کرد. به همین ترتیب همهٔ اموالش را به طور مساوی با من تقسیم کرد و گفت: ای برادر! آیا خوشحال شدی؟

و من می‌گفتم: آری به خدا سوگند! خوشحالی مرا به نهایت رساندی!

وقتی ایام حج فرارسید، با خود گفتم: با چیزی بهتر و محبوب‌تر نزد خدا و پیامبرش صلی الله علیه و آله از انجام حج و دعا در حق این برادر و دیدار با سرورم و تشکر از او نزد امام و درخواست دعا از حضرت برای وی نمی‌توانم نیکی و لطف این برادر را جبران کنم. از این رو آن سال به مکه رفتم، و از مسیر مدینه بازگشتم. در مدینه به دیدار سرور و مولایم امام صادق علیه السلام شتافتم. وقتی نزد امام علیه السلام رفتم، آثار سرور و شادمانی را در چهرهٔ وی مشاهده کردم. امام علیه السلام به من فرمود: ای فلانی میان تو و آن مرد چه اتفاق افتاد؟ شروع کردم ماجرای خود را با حاکم شهرمان برای امام علیه السلام بازگو کنم. هر چه بازگو می‌کردم، چهرهٔ امام علیه السلام شکفته‌تر می‌شد و آثار شادی در آن آشکار می‌گردید. سؤال کردم: ای سرورم! آیا بخشش‌های وی به من- که خداوند در همه کارها خوشحالش کند- شما را خوشحال کرد؟

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۵۸۱

امام علیه السلام فرمود: آری به خدا سوگند! به تحقیق مرا خوشحال کرد! به خدا سوگند! قطعاً پدرانم را خوشحال کرد! به خدا سوگند! حتماً امیر مؤمنان علیه السلام را خوشحال کرد! به خدا سوگند یقیناً رسول خدا صلی الله علیه و آله را شادمان کرد! به خدا سوگند! به یقین خداوند را در عرش خود شادمان نمود!»

۱۰۷۱- ۳۲۲۸۴- (۳۱) علی بن جعفر می‌گوید: «به امام موسی بن جعفر علیهما السلام نوشتم: گروهی از دوستدارانت در کارهای حکومتی وارد می‌شوند و احدی را بر برادران‌شان ترجیح نمی‌دهند و اگر برای یکی از شیعیان حادثهٔ ناگوار و مشکلی پیش آید، برای برطرف کردن آن کمر همت می‌بندند.

امام علیه السلام در پاسخ نوشت: آنان مؤمنان حقیقی هستند. آنان آمرزش و رحمت ویژه‌ای نزد پروردگارشان دارند و آنان به یقین راه‌یافتگان هستند.»

۱۰۷۲- ۳۲۲۸۵- (۳۲) سید هبهٔ الله در کتاب المجموع الرائق به نقل از کتاب الاربعین ابوالفضل محمد بن سعید از علی بن جعفر حدیث پیشین را آورده است و این جمله در آن اضافه آمده است: «درود از پروردگارشان [بر آنان است].»

۱۰۷۳- ۳۲۲۸۶- (۳۳) محمد بن عیسی بن عبید بن یقطین از امام موسی بن جعفر علیهما السلام روایت می‌کند که فرمود: «همانا خداوند گروهی از اولیای خویش را با همکاران ستمگران و حاکمان جور آفرید تا به وسیلهٔ آنان از ناتوان دفاع کند و خون‌ها را حفظ کند.»

۱۰۷۴- ۳۲۲۸۷- (۳۴) هشام بن سالم از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «همانا برای خداوند همراه حاکمان جور اولیایی است که به وسیلهٔ آنان از اولیای خویش دفاع می‌کند. آنان مؤمنان حقیقی هستند.»

۱۰۷۵- ۳۲۲۸۸- (۳۵) مفضل بن عمر از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«هیچ حاکم و قدرتمندی نیست مگر آن‌که همراه وی کسانی هستند که خداوند به وسیلهٔ آنان از مؤمنان دفاع می‌کند. آنان بیشترین بهره را در قیامت دارند.»

۱۰۷۶- ۳۲۲۸۹- (۳۶) حمران بن اعین از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هیچ قدرتی- از قدرت‌هایی که دست به دست می‌گردد- نیست مگر آن‌که در آن برای ما و دوستداران‌مان یاوری است که نیازهایشان را نزد وی می‌برند. پس اگر او در برطرف کردن آن‌ها شتاب کند، دوستدار ما و بیزار از حاکم خواهد بود و اگر در برآورده کردن آن‌ها سستی کند، از ما بیزار و دوستدار حاکم خواهد بود.»

۱۰۷۷- ۳۲۲۹۰- (۳۷) سدیر می‌گوید: «امام صادق علیه السلام به من فرمود: آیا نمی‌خواهی مژده‌ای به تو بدهم؟ گفتم: چرا، خداوند مرا فدایت گرداند! امام علیه السلام فرمود:

آگاه باش که در گذشته هیچ قدرتمند ستمگری نبوده است و در آینده [نیز] حاکم ستمگری نخواهد آمد مگر آن‌که همراه وی از جانب خدا یاوری است که شرّ آنان را از اولیای خودش برطرف می‌کند.»

منابع فقه شیعه، ج ۲۲، ص: ۵۸۳

۱۰۷۸- ۳۲۲۹۱- (۳۸) علی بن یقطین می‌گوید: «امام موسی بن جعفر علیهما السلام به من فرمود: خداوند حتماً همراه قدرتمندان اولیایی دارد که به وسیلهٔ آنان از اولیای خودش دفاع می‌کند.»

۱۰۷۹- ۳۲۲۹۲- (۳۹) در کتاب من لا یحضره الفقیه در روایت دیگری این جمله به حدیث پیشین افزوده شده است:

«آنان آزادشدگان خداوند از آتش هستند.»

در کتاب المقنع نظیر حدیث پیشین از امام رضا علیه السلام آمده است.

۱۰۸۰- ۳۲۲۹۳- (۴۰) ابراهیم بن ابی محمود از علی بن یقطین می‌گوید: «به امام موسی بن جعفر علیهما السلام گفتم: نظرتان دربارهٔ کارهای حکومتی چیست؟ امام علیه السلام فرمود: اگر ناگزیر از انجام آن هستی، از اموال شیعیان بپرهیز.

ابراهیم می‌گوید: علی بن یقطین به من خبر داد که وی آشکارا اموال شیعیان را [به عنوان مالیات] می‌گرفت و مخفیانه به آن‌ها بازمی‌گرداند.»

۱۰۸۱- ۳۲۲۹۴- (۴۱) علی بن یقطین وزیر هارون الرشید بود. وی می‌گوید: «به امام موسی بن جعفر علیهما السلام نوشتم: دلم از کارهای حکومتی گرفته است. خداوند مرا فدایت گرداند! اگر به من اجازه دهید، از این کار بگریزم!

امام علیه السلام در پاسخ وی نوشت: اجازهٔ بیرون آمدن از کارهای آنان را به تو نمی‌دهم و از خدا بترس.»

یا این‌که امام علیه السلام سخنی شبیه به این فرمود.

۱۰۸۲- ۳۲۲۹۵- (۴۲) محمد بن عیسی بن یقطین می‌گوید: «علی بن یقطین دربارهٔ بیرون آمدن از کارهای حکومتی به امام موسی بن جعفر علیهما السلام نامه‌ای نوشت. امام علیه السلام نامهٔ وی را اینگونه پاسخ داد: من بیرون آمدن از کارهای حکومتی را به مصلحت تو نمی‌بینم؛ زیرا خداوند در درگاه ستمگران کسانی را دارد که به وسیلهٔ آن‌ها از اولیای خویش دفاع می‌کنند و آنان آزادشدگان خداوند از آتش هستند. پس دربارهٔ برادرانت از خدا بترس.» یا سخنی شبیه به این.

۱۰۸۳- ۳۲۲۹۶- (۴۳) علی بن یقطین می‌گوید: «امام موسی بن جعفر علیه السلام به من فرمود: تو یک چیز را برای من ضمانت کن تا من سه چیز را برای تو تضمین کنم. برای من تضمین کن که هیچ یک از دوستداران ما به دارالخلافه نیاید مگر آن‌که برای

برآوردن نیازش اقدام کنی.

برای تو ضمانت می‌کنم که هرگز گرمی و برندگی شمشیر به تو نرسد و هرگز سقف زندانی بر تو سایه نیفکند و هرگز فقر و تنگدستی وارد خانه‌ات نگردد.

حسن می‌گوید: به مولایم گفتم: شیعیان زیادی عهده‌دار کارهای حکومتی می‌شوند و با قدرتمندان آمیخته می‌گردند. امام علیه السلام پرسید: رفتارشان با برادران‌شان چگونه است؟ گفتم: برخی [در کمک به آنان و رفع نیازهای‌شان] کوشا هستند و برخی کوتاهی می‌کنند.

امام علیه السلام فرمود: هر کس برادرِ خدایی‌اش را عزیز گرداند و دشمن خدایی‌اش را حقیر و کوچک نماید و کاری را که می‌تواند با خیرخواهی انجام دهد به عهده گیرد، در رحمت خدا غوطه‌ور می‌شود.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۵۸۵

آنان همانند پرندهٔ مهاجری هستند که هر تابستان به سرزمین حبشه کوچ می‌کند، در آنجا تخم‌گذاری می‌نماید و تخم‌هایش به جوجه تبدیل می‌شوند. هنگامی که فصل زمستان فرارسید، جوجه‌هایش را فرامی‌خواند. همهٔ آنها گِردش جمع می‌شوند و همگی از حبشه کوچ می‌کنند. پس هنگامی که قائم ما (عج) ظهور می‌کند، دوستداران‌مان از هر مکانی گرد می‌آیند. آن‌گاه امام علیه السلام به این شعر حضرت عبدالمطلب تمثل جست:

«هنگامی که روزگار به پایان خود رسید، پرندهٔ مهاجر همراه کتابی که آیه‌هایش از یکدیگر جدا و همراه بیان‌کننده سرنوشت امت‌هاست، خواهد آمد.»

۱۰۸۴ - ۳۲۲۹۷- (۴۴) در کتاب المقنع آمده است که از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مرد مسلمانِ دوستدار آل محمد صلی الله علیه و آله سؤال شد که در دیوان حکومت بنی عباس کار می‌کند و در زیر پرچم آنان کشته می‌شود. امام علیه السلام فرمود:

«خداوند او را بر اساس انگیزه و نیتش برمی‌انگیزد.»

۱۰۸۵ - ۳۲۲۹۸- (۴۵) حلبی می‌گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مرد مسلمانِ دوستدار آل محمد صلی الله علیه و آله سؤال شد که در دیوان حکومت کار می‌کند، همراه آنان به جنگ می‌رود و در زیر پرچم‌شان کشته می‌شود.

امام علیه السلام فرمود: خداوند او را بر اساس نیتش برمی‌انگیزد.

همچنین حلبی می‌گوید: از امام علیه السلام دربارهٔ شخص بینوایی سؤال کردم که به امید دستیابی به غنیمت و توانگری همراه آنان به جنگ می‌رود و کشته می‌شود. امام علیه السلام فرمود:

وی همانند شخص مزدوری است. همانا خداوند به بندگان بر اساس انگیزه‌های‌شان می‌بخشد.»

۱۰۸۶ - ۳۲۲۹۹- (۴۶) محمد بن عیسی عبیدی می‌گوید: «ابوعمر [یا ابوعمرو] حذّا به امام موسی بن جعفر علیهما السلام نامه‌ای نوشت و امام به نامهٔ وی پاسخ داد که من اصل نامه و پاسخ آن را به خط امام علیه السلام مشاهده کردم. وی در آن نامه به امام علیه السلام گفته بود که با برخی از قاضیان بنی عباس رفت و آمد داشته است و برخی از موقوفات بنی عباس- زنده و مرده- به او سپرده شده بود و در برابر به وی حقوق می‌دادند. او نیز امانت‌های آنان را به صاحبانشان تحویل می‌داد. ولی پس از مدتی با خداوند پیمان می‌بندد که در هیچ یک از کارهای آنان وارد نشود و خداوند زندگی وی را تأمین کند. در این مدت بیشتر اموالش از دست می‌رود. اکنون بیم آن دارد به گونه‌ای ناخوشآیند نزد بنی عباس آشکار گردد. وی منتظر دستور شما است تا چه دستور دهید. امام علیه السلام در پاسخ نوشت:

چیزی بر تو نیست، اگر در کارهای‌شان وارد شوی. خدا و ما می‌دانیم که تو بر چه عقیده و انگیزه‌ای هستی!»

۱۰۸۷ - ۳۲۳۰۰- (۴۷) صفوان بن مهران می‌گوید: «نزد امام صادق علیه السلام بودم که یکی از شیعیان وارد شد و از فقر و

تنگدستی شکایت کرد. امام علیه السلام فرمود: چه مانعی دارد که سراغ حکومت روی و عهده‌دار یکی از کارهای‌شان گردی؟
آن شخص گفت: شما این کار را بر ما حرام کرده‌اید.
امام علیه السلام فرمود: به من بگو که آیا حکومت حق ماست یا حق آن‌هاست؟
آن مرد گفت: بلکه حق شماست.
امام علیه السلام فرمود: آیا آن‌ها وارد کارهای ما شده‌اند یا ما در کار آن‌ها وارد شده‌ایم؟
وی گفت: آنان در کارهای شما وارد شده‌اند!
امام علیه السلام فرمود: همانا آنان گروهی هستند که شما را به بیچارگی کشاندند و شما در بخشی از حق خود وارد شدید و به آن رسیدید.
منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۵۸۷
آن مرد گفت: آنان روش و قوانین مخصوص به خود را دارند!
امام علیه السلام فرمود: مگر مردم با همان روش با آنان رفتار نمی‌کنند؟
آن مرد گفت: آری!
امام علیه السلام فرمود: با همان روش و قوانین با آنان در دیوان‌شان رفتار کنید و از ستم کردن به مؤمنی بپرهیزید.»
۱۰۸۸- ۳۲۳۰۱- (۴۸) ابوحمزه ثمالی از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:
«درآمد هر کس را که ما از کارهای حکومتی برایش حلال کنیم، برایش حلال است و آنچه حرام کنیم، حرام است.»
۱۰۸۹- ۳۲۳۰۲- (۴۹) ابوحمزه ثمالی از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:
«درآمد هر کس را که ما از کارهای ستمگران برایش حلال کنیم، برای وی حلال است؛ چون کارها به ما امامان واگذار شده است. پس آنچه حلال کنیم، حلال است و آنچه حرام کنیم، حرام است.»
۱۰۹۰- ۳۲۳۰۳- (۵۰) زید شحام از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:
«هر کس کاری از کارهای مسلمانان را به عهده گیرد، پس به عدالت رفتار کند- درهایش را بگشاید و حجاب‌هایش را بردارد و به کارهای مردم بپردازد بر خداوند شایسته است که در روز قیامت ترسش را ایمنی بخشد و وارد بهشتش نماید.»
۱۰۹۱- ۳۲۳۰۴- (۵۱) در کتاب من لا یحضره الفقیه آمده است، که امام صادق علیه السلام فرمود:
«کفارهٔ کارهای حکومتی، برآوردن نیازهای برادران است.»
۱۰۹۲ - ۳۲۳۰۵- (۵۲) فضل بن عبدالرحمان هاشمی می‌گوید: «نامه‌ای به امام موسی بن جعفر علیهما السلام نوشتم و از وی درخواست اجازه برای کارهای حکومتی نمودم. امام علیه السلام فرمود:
تا وقتی که حکمی را تغییر ندهد و حدّی را باطل نکند، اشکال ندارد و کفارهٔ آن برآوردن نیازهای برادران‌تان است.»
منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۵۸۹
۱۰۹۳ - ۳۲۳۰۶- (۵۳) حسن بن حسین انباری می‌گوید: «مدت چهارده سال به امام رضا علیه السلام نامه می‌نوشتم و از وی برای کاری حکومتی اجازه می‌خواستم. در آخرین نامه‌ام به امام علیه السلام یادآور شدم که من بر جانم بیمناکم و حاکم به من می‌گوید: تو رافضی هستی و ما شک نداریم که تو به همین دلیل کارهای حکومتی را رها کرده‌ای.
امام علیه السلام در پاسخ نوشت: از مضمون نامه‌ات و این‌که گفتی بر جان خود بیمناکی، آگاه شدم. پس اگر می‌دانی که وقتی عهده‌دار مسئولیتی شدی به دستورهای رسول خدا صلی الله علیه و آله عمل می‌کنی و همکارانت و نویسندگانت را از همکیشانت برمی‌گزینی و هر گاه از این راه مالی به دست آوردی تهیدستان مؤمن را در آن شریک می‌کنی- به طوری که خود همانند یکی از

آنان باشی- این کارها در مقابل آن [پذیرش مسئولیت] خواهد بود؛ در غیر این صورت اجازه نداری.»

۱۰۹۴- ۳۲۳۰۷- (۵۴) حسن بن موسی می‌گوید: «شیعیان از امام رضا علیه السلام روایت کرده‌اند: شخصی که گویا پذیرش ولایت عهدی را از سوی امام رضا علیه السلام ناپسند می‌دانست به امام علیه السلام گفت: خداوند کارهایت را سامان بخشد! چگونه ولایت عهدی را از سوی مأمون پذیرفتی؟

امام علیه السلام فرمود: ای مرد! پیامبر برتر است یا جانشین پیامبر؟

آن مرد گفت: بلکه پیامبر صلی الله علیه و آله برتر است!

امام علیه السلام فرمود: مسلمان برتر است یا مشرک؟

وی گفت: بلکه مسلمان برتر است!

امام علیه السلام فرمود: عزیز مصر مشرک بود و یوسف پیامبر. مأمون مسلمان است و من جانشین پیامبر.

با این حال یوسف از عزیز مصر درخواست کرد که او را به کار گمارد، وقتی که گفت: مرا بر خزانه‌های زمین بگمار، زیرا من امانتدار و آگاه هستم. ولی مأمون مرا بر پذیرش این سمت مجبور ساخت.»

امام علیه السلام در تفسیر آیهٔ: مرا بر گنجینه‌های زمین بگمار، به درستی که من حافظ و آگاه هستم، فرمود: «یعنی از آنچه در اختیار دارم نگهداری می‌کنم و به هر زبانی آگاهم».

۱۰۹۵- ۳۲۳۰۸- (۵۵) محمد بن زید رزامی می‌گوید: «هنگامی که مأمون امام رضا علیه السلام را به ولایت عهدی برگزید، من خدمتگزار امام علیه السلام بودم. در آن هنگام یکی از خوارج دشنهٔ بزرگِ آغشته به سمی را در آستین لباسش مخفی کرد و به دوستانش گفت: به خدا سوگند! این مردی که خود را فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌داند و با این حال ولایت عهدی طاغوت را پذیرفته است، نزدش خواهم رفت و از دلیلش برای این کار سؤال می‌کنم و اگر برای کار خود دلیل قانع‌کننده‌ای نداشت، مردم را از دست وی آسوده می‌کنم.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۵۹۱

مرد خارجی به در خانهٔ امام علیه السلام آمد و از وی اجازهٔ ورود خواست. امام علیه السلام به وی اجازه داد. آن‌گاه به وی فرمود: به یک شرط- که به آن عمل کنی- به پرسشت پاسخ خواهم گفت.

مرد خارجی پرسید: این شرط چیست؟

امام علیه السلام فرمود: اگر پاسخ قانع‌کننده و پسندیده‌ای به تو دادم، آنچه در آستین داری بشکنی و به دور افکنی!

مرد خارجی از این سخن امام علیه السلام حیران شد. دشنه را بیرون آورد و آن را شکست سپس به امام علیه السلام گفت: دلیل ورودت به کارهای این طاغوت چیست، در حالی که آنان در نظر تو کافر هستند و تو فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله هستی؟ از این کار چه انگیزه‌ای داشتی؟

امام علیه السلام به وی فرمود: به من بگو که آیا این‌ها نزد تو کافرترند یا عزیز مصر و اهل حکومتش؟ مگر این‌ها به گمان خود یکتاپرست نیستند، ولی آن‌ها خدای را به یگانگی نمی‌شناختند و نمی‌پرستیدند؟

و مگر یوسف بن یعقوب- که پیامبر فرزند پیامبر و فرزند فرزند پیامبر بود- از عزیزِ کافر درخواست نکرد و نگفت: مرا بر گنجینه‌های زمین بگمار به درستی که من امانتدار و آگاه هستم؟ مگر وی در جایگاه فرعون‌ها نمی‌نشست؟ همانا من مردی از فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله هستم که مرا به این کار مجبور کرد و واداشت. چه چیز را ناپسند می‌شمارید و بر من خشم می‌گیرید؟

مرد خارجی گفت: نکوهشی بر تو نیست. همانا من گواهی می‌دهم که تو فرزند پیامبر و راستگو هستی!»

۱۰۹۶- ۳۲۳۰۹- (۵۶) محمد بن عرفه می گوید: «به امام رضا علیه السلام گفتم: ای فرزند رسول خدا! چه چیز تو را وادار به پذیرش ولایت عهدی نمود؟

امام علیه السلام فرمود: همان چیزی که جدّم امیر مؤمنان علیه السلام را به وارد شدن در شورا واداشت!

۱۰۹۷- ۳۲۳۱۰- (۵۷) ریان بن صلت می گوید: «نزد امام رضا علیه السلام رفتم و به وی گفتم: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله! مردم می گویند: تو با این حالت زهد، در دنیا ولایت عهدی را پذیرفتی!»

امام علیه السلام فرمود: خداوند از ناخوشنودی من از این کار آگاه است. پس وقتی مجبور به پذیرش ولایت‌عهدی یا کشته شدن گردیدم، ولایت عهدی را بر کشته‌شدن برگزیدم. وای برآنان! آیا نمی‌دانند یوسف، پیامبر و فرستادهٔ خدا بود ولی هنگامی که ضرورت او را به پذیرش مسئولیت گنجینه‌های عزیز وادار کرد، گفت: مرا بر گنجینه‌های زمین بگمار به درستی که من امانتدار و آگاه هستم؟

و من بر اساس ضرورت و اجبار و اکراه، پس از آن‌که در آستانهٔ هلاکت قرار گرفتم، وادار به پذیرش این کار شدم؛ با این شرط که در حکومت تنها بسان فردی که هیچ مسئولیتی ندارد، دخالت کنم. پس به خداوند شکایت می کنم و از او درخواست کمک می‌نمایم.»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۵۹۳

۱۰۹۸- ۳۲۳۱۱- (۵۸) ابوصلت هروی می گوید: «مأمون به امام رضا علیه السلام گفت: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله من برتری و دانش و زهد و ورع و عبادت تو را می‌شناسم و تو را برای خلافت از خود شایسته‌تر می‌دانم.

امام علیه السلام فرمود: من به بندگی و عبادت خدا افتخار می کنم و با زهد و بی‌رغبتی در دنیا امیدوار به نجات از شر دنیا هستم و به ورع و پرهیز از گناهان امید دستیابی به غنیمت‌ها را دارم و با فروتنی در دنیا به سربلندی و عزت نزد خداوند امید بسته‌ام.

مأمون گفت: به درستی که من تصمیم گرفته‌ام خود را از خلافت بر کنار کنم و تو را به خلافت منصوب کنم و با تو بیعت نمایم.

امام علیه السلام فرمود: اگر این خلافت حق توست و خداوند برای تو قرار داده است، پس جایز نیست لباسی را که خداوند بر قامت تو پوشانده، بیرون آوری و به دیگری بپوشانی. و اگر خلافت حق تو نیست پس برای تو جایز نیست آنچه از آن تو نیست، برای من قرار دهی!

مأمون گفت: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله! چاره‌ای جز پذیرش خلافت نداری!

امام علیه السلام فرمود: با میل و رضایت خود هرگز چنین کاری نخواهم کرد!

مأمون چند روز تلاش کرد تا امام علیه السلام خلافت را بپذیرد تا این‌که از پذیرش امام علیه السلام ناامید شد.

آن‌گاه گفت: اگر خلافت را نمی‌پذیری و دوستدار بیعت نمودن من با خود نیستی، پس ولی‌عهد من باش تا پس از من تو خلیفه شوی!

امام علیه السلام فرمود: به خدا سوگند! پدرم از پدرانش از امیر مؤمنان علیهم السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله برای من روایت کرد که فرمود: یقیناً من پیش از تو به وسیلهٔ سم مظلومانه کشته خواهم شد و فرشتگان آسمان و فرشتگان زمین بر من خواهند گریست و در سرزمین غربت در کنار هارون الرشید به خاک سپرده خواهم شد.

پس مأمون گریست. سپس گفت: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله! چه کسی تو را می کشد یا قدرت بر ناراحت کردن و بی‌احترامی به شما را دارد، با این‌که من زنده‌ام!

امام رضا علیه السلام فرمود: بدان که اگر بخواهم قاتل خود را معرفی کنم، می گویم!

مأمون گفت: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله! همانا تو با این سخنان می‌خواهی از بار مسئولیت خویش بکاهی و ولایت

عهدی را از سر خود بگردانی تا مردم بگویند او زاهد و بی‌رغبت به دنیاست!

امام علیه السلام فرمود: به خدا سوگند! از وقتی پروردگارم مرا آفریده است، هرگز دروغ نگفته‌ام و هرگز به خاطر دنیا زهد پیشه نکرده‌ام و به یقین می‌دانم که تو چه مقصودی داری.

مأمون گفت: من چه مقصودی دارم؟

امام علیه السلام فرمود: به من امان بده تا راستش را بگویم!

مأمون گفت: تو در امانی!

امام علیه السلام فرمود: هدف تو از این کار این است که مردم بگویند: همانا علی بن موسی از دنیا کناره‌گیری نکرده است بلکه این دنیاست که به وی روی خوش نشان نمی‌دهد. آیا نمی‌بینید که به طمع خلافت چگونه ولایت عهدی را پذیرفت؟

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۵۹۵

مأمون خشمگین شد و گفت: به دلیل آن‌که تو از خشم و گزند من در امانی، همواره با من رفتار ناخوشآیند داری! به خداوند سوگند می‌خورم که یا با میل خود ولایت‌عهدی را خواهی پذیرفت یا تو را بر پذیرش آن مجبور خواهم کرد و در صورت نپذیرفتن، گردنت را می‌زنم!

امام رضا علیه السلام فرمود: خداوند مرا از این‌که خودم را با دست خود به هلاکت اندازم، نهی کرده است.

اگر کار به این صورت است که می‌گویی، هر چه در نظر داری انجام بده و من آن را می‌پذیرم؛ به شرط آن‌که احدی را به کار نگمارم و احدی را از کار برکنار نکنم و هیچ روش و سنتی را نقض ننمایم و از دور مشاور حکومت باشم.

مأمون با این شرط موافقت کرد و امام علیه السلام را به ولایت عهدی منصوب کرد با این‌که امام علیه السلام از آن ناراحت بود.»

۱۰۹۹- ۳۲۳۱۲- (۵۹) موسی بن سلمه می‌گوید: «من با محمد بن جعفر در خراسان بودم که شنیدم ذوالریاستین- فضل بن سهل- یک روز بیرون آمد و می‌گفت: «شگفتا، به راستی چیز شگفت‌آوری دیدم! از من بپرسید که چه دیدی؟

گفتند: خداوند کارهایت را سامان بخشد؛ مگر چه دیدی؟

فضل گفت: امیر المؤمنین- مأمون- را دیدم که به علی بن موسی الرضا می‌گفت: من به این نتیجه و نظر رسیده‌ام که خلافت مسلمانان را به عهدهٔ شما بگذارم و از گردن خود باز کنم و بر گردن شما بگذارم! و علی بن موسی علیه السلام را مشاهده کردم که می‌گفت: به خدا سوگند! به خدا سوگند! من توان و قدرت آن را ندارم. آیا هرگز حکومت و خلافتی را بی‌ارزش‌تر از این دیده‌اید که امیر مؤمنان- مأمون- از آن می‌گریزد و به علی بن موسی پیشنهاد می‌کند و علی بن موسی از پذیرش آن خودداری می‌کند و آن را به کناری می‌اندازد؟»

۱۱۰۰- ۳۲۳۱۳- (۶۰) در کتاب العیون آمده است: «مأمون به دنبال گروهی از خاندان ابوطالب- که امام رضا علیه السلام نیز در میان آنان بود- فرستاد و آنان را از مدینه به سوی خویش فراخواند. شخصی معروف به جلودی مسئول حرکت آنان بود. جلودی آن‌ها را از بصره نزد مأمون آورد. پس از رسیدن آنان، مأمون آن‌ها را در خانه‌ای سکونت داد و خانهٔ مستقلی در اختیار علی بن موسی علیه السلام قرار داد و به او احترام کرد و او را بزرگ داشت. سپس به امام علیه السلام پیام فرستاد که من می‌خواهم خودم را از خلافت بر کنار کنم و آن را به گردن شما بیندازم. نظرتان در این باره چیست؟

امام رضا علیه السلام این امر را ناپسند شمرد و به مأمون گفت: «ای امیر مؤمنان! تو را به خدا پناه می‌دهم از این سخن و این‌که کسی آن را بشنود.

مأمون بار دیگر به امام علیه السلام پیام فرستاد: اکنون که از پذیرش پیشنهاد من سرباز زدی، ناچار باید ولایت‌عهدی را پس از من بپذیری.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۵۹۷

امام رضا علیه السلام از پذیرش ولایت‌عهدی نیز به شدت خودداری کرد. سپس مأمون امام رضا علیه السلام را فراخواند و در مجلس خصوصی که تنها امام علیه السلام و مأمون و فضل بن سهل- ذوالریاستین- حضور داشتند، به امام علیه السلام گفت: من تصمیم گرفته‌ام خلافت مسلمانان را به تو بسپارم و این مسئولیت را از گردن خود باز کنم و به گردن شما بیندازم!

امام رضا علیه السلام به مأمون فرمود: تو را به خدا سوگند! تو را به خدا سوگند! من توان و قدرت این کار را ندارم!

مأمون گفت: پس من تو را به عنوان ولی‌عهد خود برمی گزینم!

امام علیه السلام به وی فرمود: من را از این کار عفو کن، ای امیر مؤمنان!

مأمون سخن تهدیدآمیزی به امام علیه السلام گفت و ادامه داد: عمر بن خطاب خلافت را پس از خود در میان شورای شش نفری قرار داد که جدّ تو امیر مؤمنان علی بن ابی طالب یکی از آن‌ها بود و شرط کرد که هر کس با آن‌ها مخالفت کرد گردنش را بزنند. تو نیز بجز پذیرش آنچه من از تو می‌خواهم، چاره‌ای نداری؛ چرا که من راه گریزی از آن نمی‌یابم.

امام رضا علیه السلام به وی فرمود: من درخواست ولایت عهدی تو را می‌پذیرم به این شرط که من نه دستور دهم و نه بازدارم و نه فتوی دهم و نه قضاوت کنم و نه به کار گمارم و نه از کار بر کنار کنم و نه آنچه مرسوم و متداول است، تغییر دهم.

مأمون همه این‌ها را از امام علیه السلام پذیرفت.»

۱۱۰۱- ۳۲۳۱۴- (۶۱) عبدالسلام بن صالح هروی می گوید: «به خدا سوگند! امام رضا علیه السلام با اختیار خود و رضایت خاطر وارد این امر نشد و به تحقیق وی را با اکراه به کوفه بردند و از راه بصره و فارس به مرو مسافرت نمود.»

۱۱۰۲- ۳۲۳۱۵- (۶۲) اسحاق بن عمار می گوید: «شخصی از امام صادق علیه السلام دربارهٔ پذیرفتن کارهای حکومتی سؤال کرد.

امام علیه السلام فرمود: آیا آنان در کارهای شما وارد می‌شوند یا شما در کارهای آنان وارد می‌شوید؟

آن مرد گفت: بلکه آنان در کارهای ما وارد می‌شوند!

امام علیه السلام فرمود: این اشکال ندارد!»

۱۱۰۳- ۳۲۳۱۶- (۶۳) در کتاب مناقب ابن شهرآشوب آمده است که محمد بن سعید از امام صادق علیه السلام درخواست که در مورد تأخیر پرداخت مالیات از سوی وی نامه‌ای به محمد بن سمالی بنویسد. امام صادق علیه السلام به وی فرمود: به محمد بن سمالی بگو: از جعفر بن محمد علیهما السلام شنیدم که می‌فرمود: هر کس یکی از دوستداران ما را اکرام کند، پس نخست خداوند را اکرام کرده است و هر کس به وی اهانت کند، خود را در معرض خشم خداوند قرار داده است و هر کس به شیعهٔ ما نیکی کند، به تحقیق به امیر مؤمنان علیه السلام نیکی و احسان کرده است. و هر کس به امیر مؤمنان علیه السلام نیکی کند به تحقیق به رسول خدا صلی الله علیه و آله احسان کرده است و هر کس به رسول خدا صلی الله علیه و آله نیکی کند، پس یقیناً به خداوند تعالی احسان کرده است و هر کس به خداوند تعالی نیکی کند، به خدا سوگند! در رفیع اعلی با ما خواهد بود.

محمد بن سعید می‌گوید: نزد محمد بن سمالی رفتم و سخنان امام صادق علیه السلام را برای وی بازگو کردم. او گفت: تو را به خدا سوگند! آیا این حدیث را از امام صادق شنیدی؟

گفتم: آری!

او گفت: بنشین! سپس به غلام خود گفت: ای غلام! محمد بن سعید چقدر مالیات بدهکار است؟

غلام گفت: شصت هزار درهم!

محمد بن سمالی گفت: نامش را از دیوان پاک کن! آن‌گاه یک کیسه زر و یک کنیز و قاطری با زین و لجام به من بخشید. پس از آن نزد امام صادق علیه السلام رفتم. امام علیه السلام وقتی چشمش به من افتاد، تبسم کرد و فرمود: ای ابو محمد، تو ماجرا را بازگو

می‌کنی یا من برای تو تعریف کنم؟

گفتم: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله! شما بازگو کنید، زیباتر است! به خدا سوگند! ماجرا را آن‌چنان بازگو کرد، که گویا همراه من بوده است.»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۵۹۹

در حدیث مروزی گذشت: «چهار چیز قلب را فاسد می‌کند و در دل دورویی می‌رویاند ... و رفتن به درگاه قدرتمندان.»

«۱» در حدیث سماعه گذشت که شخصی از اهل جبال از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی سؤال کرد که از کارهای حکومتی اموالی به دست آورده است و از آن‌ها صدقه می‌دهد و به خویشانش نیکی می‌کند و حج انجام می‌دهد تا گناهانی که در راه کسب درآمد مرتکب شدهٔ آمرزیده شود و می‌گوید: قطعاً نیکی‌ها گناهان را از بین خواهد برد.

امام صادق علیه السلام فرمود: گناه، گناه را نمی‌پوشاند بلکه نیکی گناه را می‌پوشاند.» «۲»

و در حدیث عمار دربارهٔ کارهای حکومتی سؤال شد که: «آیا کسی حق ورود به آن‌ها را دارد؟

امام علیه السلام فرمود: نه، مگر آن‌که قدرت بر هیچ چیز نداشته باشد و غذا و نوشیدنی نداشته باشد و هیچ چاره‌ای نداشته باشد.» «۳»

و در حدیث مسترق گذشت: «هنگامی که به سوی محل مورد نظر حرکت کردی و توانستی بدون جنگ و خونریزی وارد آن شوی و اموالی به دست آوری، خمس آن را به مستحقانش برسان. گفتم:

با جان و دل اطاعت خواهم کرد ...

اهل آنجا به سوی من آمدند و گفتند: ما با کسانی که پیشتر می‌آمدند به دلیل اختلاف در عقیده می‌جنگیدیم، اما اکنون که تو آمده‌ای ما با هم اختلافی در عقیده نداریم. وارد شهر شو و آن‌گونه که صلاح می‌دانی آن را اداره کن.» «۴»

و در حدیث عمر بن یزید گذشت که: «وی به امام علیه السلام گفت: من در بحرین به کار غواصی اشتغال داشتم و از این راه چهارصد هزار درهم به دست آوردم و خمس آن را نزد شما آورده‌ام.» «۵»

و در حدیث ابوبصیر آمده است که: «علبا اسدی حاکم بحرین شد و از این راه هفتصد هزار دینار و تعدادی برده و چهارپا به دست آورد. آن‌گاه همهٔ آن‌ها را نزد امام صادق علیه السلام آورد و به امام علیه السلام گفت: من از سوی بنی امیه به حکومت بحرین منصوب شدم و از این راه فلان مبلغ به دست آوردم که همهٔ آن‌ها را نزد شما آورده‌ام و می‌دانم که خداوند چیزی از این‌ها را برای بنی امیه قرار نداده است و همهٔ آن‌ها متعلق به شماست.» ۶

---

(۱). باب ۱۳ باب‌های نماز مسافر، حدیث ۱۳.

(۲). باب ۳۰ باب‌های حقوق مالی مستحب، حدیث ۱۲.

(۳). باب ۱۱ باب‌های فرض خمس، حدیث ۱.

(۴). باب ۱۲ باب‌های فرض خمس، حدیث ۱۳.

(۵) ۵ و ۶. باب ۷ باب‌های مستحقان خمس، حدیث ۱۸ و ۱۹.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۶۰۱

و احادیث باب ۲۶ از باب‌های مبارزه با نفس و باب ۱ و ۳ و ۹ از باب‌های تقیه را بنگر و در بسیاری از احادیث باب‌های معاشرت، مانند باب ۸۷ و ۸۹ و ۹۰ و ۹۱ و ۹۲ مطالبی است که بر بخشی از هدف ما دلالت می‌کند.

و در حدیث تحف العقول نیز مطالبی بر این بحث دلالت می‌کند.

«۱» و در حدیث عمار از امام صادق علیه السلام گذشت: «سحت و حرام، گونه‌های بسیاری است؛ بخشی از آن‌ها اموالی است که از کارهای حاکمان ستمگر به دست می‌آید.» «۲»

و در حدیث سفارش‌های پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام گذشت: «سه چیز سنگدلی می‌آورد: رفتن به درگاه قدرتمندان.» «۳»

و احادیث باب ۳۹ از باب‌های کسب روا و ناروا را بنگر. «۴»

و در حدیث مفضل بن مزید خواهد آمد که: «وی به امام صادق علیه السلام گفت: فدایت گردم! تو موقعیت مرا در میان این‌ها می‌دانی. امام علیه السلام فرمود: آنچه به دست آوردی، در نظر بگیر و با آن به برادرانت نیکی کن؛ زیرا خداوند متعال می‌فرماید: یقیناً نیکی‌ها گناهان را از میان می‌برد.» «۵»

باب ۴۱ عمل شایستهٔ حاکم برای خودش، کارگزارانش و مردمش

۱۱۰۴- ۳۲۳۱۷- (۱) عبدالله بن سلیمان نوفلی می‌گوید: «نزد امام صادق علیه السلام بودم که یکی از یاران عبدالله بن نجاشی وارد شد و پس از سلام، نامه وی را تقدیم امام علیه السلام کرده، امام علیه السلام نامه را گشود و آن را خواند.

نامه با «بسم الله الرحمن الرحیم» شروع شده بود و در ادامهٔ آن آمده بود: من به حکمرانی اهواز گرفتار شده‌ام. پس اگر سرور و مولایم صلاح می‌دانند، حدّ و مرزی برای من مشخص کنند یا الگویی ارائه دهند که به وسیلهٔ آن به کارهایی راهنمایی شوم که مرا به خدا و پیامبرش نزدیک گرداند و در نامهٔ خود کارهایی که انجام‌شان را به مصلحت من می‌دانند به طور خلاصه بیان کنند و به من بگویند که از چه کسانی زکات بگیرم و در چه راه‌هایی مصرف کنم و با چه کسی مونس شوم و آرامش یابم و به که اعتماد و باور داشته باشم و رازهایم را با وی در میان گذارم. امید است که خداوند با راهنمایی شما مرا نجات بخشد؛ زیرا شما حجت خدا بر خلقش و امین خداوند در شهرهایش هستی. نعمت‌های خداوند بر شما مستدام باد!

---

(۱). ۲۲/ ۱۸۶ باب ۱ باب‌های کسب روا و ناروا، حدیث ۱۶ (۳۱۷۹۹).

(۲). ۲۲/ ۲۱۱ باب ۱۰ باب‌های کسب‌های روا و ناروا، حدیث ۲ (۳۱۸۵۱).

(۳). ۲۲/ ۲۵۳ باب ۲۲ باب‌های کسب‌های روا و ناروا، حدیث ۲ (۳۲۰۰۸).

(۴). ۲۲/ ۳۲۷.

(۵). ۲۲/ ۴۲۰ باب ۴۲ باب‌های کسب روا و ناروا، حدیث ۳۳ (۳۲۳۶۵).

منابع فقه شیعه، ج ۲۲، ص: ۶۰۳

عبدالله بن سلیمان می‌گوید: امام صادق علیه السلام به نامهٔ نجاشی این گونه پاسخ داد:

به نام خداوند بخشندهٔ مهربان. خداوند تو را به نیکی‌اش در برگیرد و به منت خویش به تو لطف کند و با مراقبت خویش تو را حفظ کند؛ چرا که خداوند عهده‌دار آن است.

اما بعد، پس به تحقیق فرستادهٔ تو نامه‌ات را به دستم رساند. آن را خواندم و به همهٔ آنچه گفته بودی و سؤال کرده بودی، آگاه شدم. گمان کرده‌ای که گرفتار حکمرانی اهواز شده‌ای. این مطلب مرا هم شادمان کرد و هم ناراحت. و انشاءالله به تو خواهم گفت که چه چیز آن مرا ناراحت کرد و از چه چیز آن شادمان شدم.

شادمانی من از حکمرانی تو به این دلیل است که با خود گفتم امید است خداوند به وسیلهٔ تو به فریاد پریشان ترسان از آل محمد صلی الله علیه و آله برسد و به وسیلهٔ تو به ذلیل آنان عزت بخشد و برهنه‌ای از آنان را بپوشاند و ناتوان‌شان را نیرومند کند و به

وسیلهٔ تو آتش خشم مخالفان را نسبت به آنان فرونشاند.

و آن چیزی که مرا از این موضوع ناراحت ساخت، همانا کم‌ترین چیزی که از آن بر تو بیمناکم این است که در مورد یکی از دوستداران ما بدگویی کنی [و آبرویش را بریزی] پس هرگز بوی بهشت را احساس نکنی. پس من همهٔ پرسش‌هایت را به طور خلاصه پاسخ می گویم؛ به گونه‌ای که اگر آن را به کار بندی و از آن گام فراتر ننهی، امیدوارم که انشاءالله از زیان‌ها و خطرات آن جان سالم به در بری.

۱۱۰۵- ۳۲۳۱۸- (۲) ای عبدالله، پدرم از پدرانش از علی بن ابی طالب علیهم السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله به من خبر داد که فرمود: هر کس با برادر مؤمنش مشورت کند ولی او به خیرخواهی محض و خالص برای او نپردازد، خداوند عقلش را از او می گیرد. و بدان که من به زودی نظرم را به تو اعلان می کنم که اگر آن را به کار بندی، از آنچه بیمناکی نجات خواهی یافت. و بدان که نجات تو در این کار، حفظ خون‌ها و خودداری از آزار به اولیای خدا و مهربانی با مردم و دوری از شتابزدگی و معاشرت و برخورد نیک همراه با نرمی خالی از ضعف و ناتوانی و شدت و سختگیری بدون اجبار و زور و مدارا با خلیفه و فرستادگانش است.

و با تسلیم کردن مردم در برابر حق و عدالت، شکاف‌های موجود در میان‌شان را بردار و کارهای‌شان را سامان ده- انشاءالله.

و بپرهیز از بدگویان و سخن‌چینان، پس به هیچ وجه نباید یکی از آنان به تو نزدیک شوند و در هیچ شب و روزی خداوند تو را در حالی مشاهده نکند که از آنان پوزش یا فدیه‌ای را بپذیری که در این صورت خداوند بر تو خشم می گیرد و پرده‌ات را می‌درد [رازهایت را فاش می کند] و از نیرنگ خوز اهواز بر حذر باش.

۱۱۰۶- ۳۲۳۱۹- (۳) همانا پدرم از پدرانش علیهم السلام از امیر مؤمنان علیه السلام به من خبر داد که فرمود: «ایمان هرگز در قلب یهودی و خوزستانی ثابت نمی‌ماند.

اما کسی که به او انس می گیری و آرامش می‌یابی و در کارهایت به او پناه می‌بری، پس او انسان آزموده، بینا، امانتدار و موافق با تو در دینت است. و تودهٔ مردم را جدا کن و هر دو گروه را بیازما. پس اگر در آنان رشدی مشاهده کردی، کارهایت را به وی بسپار. و بپرهیز از این‌که در غیر راه خدا به شاعر یا دلقک یا مزاح کننده‌ای درهم یا مرکبی ببخشی یا لباسی خلعت دهی مگر آن‌که مشابه آن را در راه خدا ببخشی. جایزه‌ها، ببخشش‌ها و خلعت‌های تو باید به فرماندهان، نمایندگان، سپاهیان، نامه‌رسانان، نیروهای انتظامی و ماموران مالیاتی باشد.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۶۰۵

اموالی را که می‌خواهی در کارهای نیک و رستگاری و جوانمردی و صدقه و حج و نوشیدنی و پوشاکِ نماز و جایزه و هدیه به خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله هزینه کنی، باید از پاک‌ترین درآمدهای تو باشد. ای عبدالله، بکوش که طلا و نقره را اندوخته نکنی و آن‌ها را به گنج تبدیل نکنی که از مصادیق این آیه خواهی بود: همانا کسانی که با طلا و نقره گنج می‌سازند و آن‌ها را در راه خدا انفاق نمی کنند، پس آنان را به عذاب دردناکی بشارت ده.

و هیچ شیرینی و باقیماندهٔ غذایی را که در شکم‌های خالی وارد می کنی، کوچک نشمار که با آن خشم پروردگار- تبارک و تعالی- را فرومی‌نشانی.»

۱۱۰۷- ۳۲۳۲۰- (۴) و بدان که من از پدرم علیه السلام شنیدم از پدرانش علیهم السلام از امیر مؤمنان علیه السلام روایت می کرد که: «وی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شنید روزی به یارانش فرمود: به خدا و روز واپسین ایمان نیاورد کسی که شب را با شکم سیر سپری کند و همسایه‌اش گرسنه باشد.

گفتیم: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! ما هلاک شدیم!

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: از باقیماندهٔ غذای‌تان و از خرما و روزی اضافی و لباس‌های کهنه‌تان [به آن‌ها بدهید] که به وسیلهٔ آن خشم پروردگار را فرومی‌نشانید و از پستی دنیا و پستی شرافت‌های آن نزد گذشتگان و تابعان به تو خبر خواهم داد. آن‌گاه داستان زهد امیر مؤمنان علیه السلام را در دنیا و طلاق گفتن دنیا از سوی آن حضرت را بیان کرد و این‌گونه سخن خود را ادامه داد: و به تحقیق، همهٔ مکارم دنیا و آخرت را از راستگوی تصدیق شده- رسول خدا صلی الله علیه و آله- برای تو بازگو کردم. پس اگر تو خیرخواهی‌های من نسبت به خود را در این نامه‌ام به کار بندی و گناهانت هموزن کوه‌ها و موج‌های دریاها باشد، امیدوارم که خداوند با قدرت خویش از تو بگذرد. ای عبد الله، بپرهیز از ترساندن مؤمن.

۱۱۰۸- ۳۲۳۲۱- (۵) زیرا پدرم- محمد بن علی علیهما السلام- از پدرش از جدش علی بن ابی طالب علیهم السلام برای من روایت کرد که فرمود: هر کس با نگاه خود مؤمنی را بترساند، خداوند در روزی که سایه‌ای جز سایهٔ او نیست [پناهی جز پناه خدا نیست] وی را خواهد ترساند و گوشت و بدن و همهٔ اعضای او را به صورت مورچه‌ای محشور خواهد کرد تا وی را وارد جایگاهش نماید.

۱۱۰۹- ۳۲۳۲۲- (۶) و پدرم علیه السلام از پدرانش علیهم السلام از علی علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای من روایت کرد که فرمود: هر کس به فریاد مؤمن اندوهگین و سرگردانی برسد، خداوند در روزی که سایه‌ای جز سایه او نیست [پناهگاهی جز پناه او نیست] به فریاد او می‌رسد و در ترسناک‌ترین روز، او را امنیت و آرامش می‌بخشد و او را از بدی جایگاه ایمن می‌کند و هر کس نیازی از برادر مؤمنش را برآورده سازد، خداوند نیازهای زیادی از وی را برآورده می‌سازد که یکی از آن‌هابهشت است. و هر کس برادر مؤمنش را از برهنگی بپوشاند، خداوند او را از سندس و استبرق و حریر بهشتی می‌پوشاند و تا وقتی که نخی از آن لباس بر بدن آن فرد پوشیده شده است، پوشاننده همواره در رضوان و خشنودی خداوند فرو می‌رود.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۶۰۷

و هر کس برادرش را از گرسنگی غذا دهد، خداوند به او از غذاهای پاکیزهٔ بهشتی می‌خوراند و هر کس برادرش را از تشنگی سیراب کند، خداوند از رحیق مختوم [/ شراب ناب] به او می‌نوشاند و سیراب می‌کند. و هر کس به برادرش خدمتی کند، خداوند غلامان جاودانه را به خدمتگزاری وی می‌گمارد و با اولیای پاکش او را سکونت می‌دهد. و هر کس پیاده برادر مؤمنش را به دوش کشد، خداوند او را بر ناقه‌ای از ناقه‌های بهشتی سوار می‌کند و در روز قیامت نزد فرشتگان مقرب به وی افتخار می‌کند و هر کس به برادر مؤمنش همسری دهد که به آن انس گیرد و بازویش را قوی گرداند و با آن آرامش یابد، خداوند حور العین را به ازدواج او در می‌آورد و با هر کس از صدیقین از خاندان پیامبرش و برادرانش که بخواهد، او را مأنوس می‌کند و آنان را نیز با وی مأنوس می‌گرداند. و هر کس برادر مؤمنش را در مقابل حاکم ستمگری یاری کند، خداوند او را در گذشتن از صراط- هنگام لغزیدن گام‌ها بر آن- یاری می‌کند. و هر کس با برادرش در خانهٔ وی- بدون نیاز به او- دیدار کند، از دیدارکنندگان خدا نوشته می‌شود و بر خداوند شایسته است که دیدارکننده‌اش را اکرام نماید.

۱۱۱۰- ۳۲۳۲۳- (۷) ای عبدالله! پدرم از پدرانش علیهم السلام از علی علیه السلام برای من روایت کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی به یارانش فرمود: ای گروه مردم! کسی که با زبانش ایمان بیاورد و با قلبش ایمان نیاورد، مؤمن نیست.

پس لغزش‌های مؤمنان را جستجو نکنید؛ چرا که هر کس گناه مؤمنی را پی‌جویی کند، خداوند در روز قیامت لغزش‌هایش را جستجو می‌کند و در کنج خانه‌اش او را رسوا می‌گرداند.

۱۱۱۱- ۳۲۳۲۴- (۸) و پدرم از پدرانش از علی علیه السلام برای من روایت کرد که فرمود: خداوند برای مؤمن این پیمان را قرار داد که در گفتارش تصدیق نگردد و از دشمنش انتقام گرفته نشود و کینه‌اش شفا نیابد مگر به رسوایی خودش؛ برای این‌که هر مؤمنی بر دهانش لجام دارد. و این در مدتی کوتاه همراه با آسایش طولانی است.

و خداوند از مؤمن بر چیزهایی پیمان گرفت. آسان‌ترین آن‌ها در مورد مومنی است همانند او که سخنش را از روی دشمنی و

حسادت بازگو می‌کند و شیطان او را گمراه و منحرف می‌کند و حاکم که او را تعقیب می‌نماید و لغزش‌هایش را پی‌جویی می‌نماید و کافر به خداوندی- که او به وی ایمان دارد- ریختن خون مؤمن را آیین خود می‌داند و مباح شمردن حریمش را برای خود غنیمت می‌شمارد. بقای مؤمن در این دنیا چه سودی خواهد داشت؟

۱۱۱۲- ۳۲۳۲۴- (۹) ای عبدالله! و پدرم از پدرانش علیهم السلام از علی علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می‌کند، که فرمود: جبرئیل بر من فرود آمد و گفت: ای محمد صلی الله علیه و آله! خداوند به تو سلام می‌رساند و می‌گوید: نامی از نام‌هایم را برای مؤمن جدا کردم و او را مؤمن نامیدم پس مؤمن از من است و من از او. هر کس مؤمنی را تحقیر کند، به جنگ با من می‌آید.

۱۱۱۳- ۳۲۳۲۵- (۱۰) ای عبدالله! و پدرم علیه السلام از پدرانش علیهم السلام از علی علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که یک روز فرمود:

ای علی! با کسی مناظره و جدال نکن تا این‌که باطنش را بنگری؛ پس اگر باطنش نیکوست، خداوند دست از یاری ولیّ خویش برنمی‌دارد و اگر باطنش پست است، پس به تحقیق گناهانش برای وی کافی است.

اگر بکوشی با او کاری کنی که بزرگ‌تر از بلایی باشد که گناهان بر سر او آورده است، نخواهی توانست.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۶۰۹

۱۱۱۴- ۳۲۳۲۶- (۱۱) ای عبد الله و پدرم از پدرانش علیهم السلام از علی علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرد که فرمود: کم‌ترین کفر این است که شخصی از برادرش کلمه‌ای بشنود و به انگیزهٔ رسوا نمودن وی، آن را به خاطر بسپارد. آنان بهره‌ای ندارند.

۱۱۱۵- ۳۲۳۲۷- (۱۲) ای عبدالله! و پدرم از پدرانش علیهم السلام از علی علیه السلام برای من روایت کرد که فرمود: هر کس دربارهٔ مومنی چیزی را بازگو کند که با چشمانش دیده و با گوش‌هایش شنیده است و از این راه چهرهٔ او را زشت گرداند و شخصیتش را ویران کند، وی از کسانی است که خداوند می‌فرماید: قطعاً کسانی که دوست دارند زشتی‌ها در میان مؤمنان آشکار گردد، برای‌شان عذاب دردناکی است.

۱۱۱۶- ۳۲۳۲۸- (۱۳) ای عبدالله! و پدرم از نیاکانش علیهم السلام از علی علیه السلام برایم روایت کرد که فرمود: هر کس به انگیزهٔ در هم کوبیدن شخصیت برادر مؤمنش و عیب‌جویی از او سخنی را از وی نقل کند، خداوند او را به گناهش هلاک می‌گرداند تا از آنچه گفتهٔ راه نجاتی یابد و هرگز از آن راه گریزی نخواهد یافت.

و هر کس برادر مؤمنش را خوشحال کند، به تحقیق اهل بیت علیهم السلام را شادمان کرده است و هر کس اهل بیت را خوشحال کند، رسول خدا صلی الله علیه و آله را مسرور کرده است و هر کس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را خوشحال کند، خدا را شادمان کرده است و هر کس خدا را خوشحال کند، پس بر خداوند حق دارد که او را وارد بهشت خود نماید.

سپس من تو را به تقوای الهی و برگزیدن اطاعتش و چنگ زدن به ریسمان او سفارش می‌کنم؛ زیرا هر کس به ریسمان خدا چنگ زند، به تحقیق به صراط مستقیم هدایت شده است. پس تقوای الهی پیشه کن و احدی را بر خشنودی و خواست خدا ترجیح نده. به تحقیق، این سفارش خدا به بندگانش است که غیر از آن چیزی از بندگانش نمی‌پذیرد و بزرگ نمی‌دارد. و بدان که بندگان به چیزی بزرگ‌تر از تقوی واگذار نشده‌اند. به درستی که آن سفارش ما اهل بیت است. پس اگر توانستی که از دنیا به چیزی دست نیابی که فردا دربارهٔ آن از تو سؤال شود، پس چنین کن.

عبد الله بن سلیمان می‌گوید: وقتی که نامهٔ امام صادق علیه السلام به نجاشی رسید، در آن نگریست و گفت: سوگند به خدایی که معبودی جز او نیست! مولایم راست گفت. پس احدی به آن‌چه در این نامه است عمل نمی‌کند مگر آن که نجات می‌یابد.

عبدالله در طول زندگانی خویش همواره به این نامه عمل می‌کرد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۶۱۱

۱۱۱۷ - ۳۲۳۲۹- (۱۴) در کتاب دعائم الاسلام آمده است: «از علی علیه السلام برای ما روایت شده است که فرمود: در یکی از سریه‌ها پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله یکی از انصار را به فرماندهی گروهی منصوب کرد و به آنان دستور داد از وی پیروی کنند. در یکی از روزها فرماندهٔ گروه از آنان خشمگین شد و گفت: مگر رسول خدا صلی الله علیه و آله به شما دستور نداد که از من پیروی کنید؟

آنان گفتند: آری!

فرمانده گفت: برای من مقداری هیزم جمع کنید! آنان هیزم جمع کردند. آن‌گاه فرمانده گفت: هیزم‌ها را آتش بزنید! وقتی هیزم‌ها را آتش زدند به آنان گفت: وارد آتش شوید! برخی تصمیم گرفتند وارد آتش شوند ولی برخی دیگر جلو آنان را گرفتند و گفتند: ما از آتش به سوی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گریختیم. به همین صورت آنان با هم درگیر بودند تا شعله‌های آتش فرونشست و از سوی دیگر آتش خشم فرمانده نیز فروکش نمود. وقتی این ماجرا به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسید، فرمود: اگر داخل آتش شده بودند، تا روز قیامت از آن بیرون نمی‌آمدند. همانا اطاعت، در کار نیک است.»

۱۱۱۸ - ۳۲۳۳۰- (۱۵) در کتاب دعائم الاسلام آمده است: «از علی علیه السلام روایت شده که آن حضرت دستور العمل و عهدنامه‌ای بیان کرده است. گزارشگر آن می‌گوید: گمان می‌کنم آن از سخنان علی علیه السلام است ولی ما از وی روایت کرده‌ایم که سند را به حضرت علی علیه السلام رسانده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور العمل و سفارش‌نامه‌ای صادر فرمود که پس از بیان مطالبی در آن آمده است:

وجوب محاسبهٔ امیر نفس خودش را

ای فرمانروایی که خود در اختیار دیگری هستی! به یاد آور موقعیتی را که در آن قرار داشتی و بنگر وضعیتی را که به سوی آن متحول می‌شوی. چیزی را برای خود بدان که همیشگی است و گذشته را راهنمای آینده قرار ده و از نصیحت و خیرخواهی برای خویش آغاز کن و در کار نزدیکانت و شناخت آنچه به سود و زیان توست، دقت کن. هیچ چیز همانند اعمال انسان مقامش را نزد خداوند به وی نشان نمی‌دهد و هیچ چیز همانند آثارش وی را به ارزشش نزد مردم راهنمایی نمی‌کند و در کارهای مربوط به خود و در درونت تقوای الهی را پیشه کن و دربارهٔ آنچه بر عهده‌ات نهاده است، از خدا بترس و با فروتنی خدای را عبادت کن، که تو را رفیع و بلند مرتبه نمود؛ چرا که فروتنی، طبیعت بندگی است و تکبر، از ویژگی‌های ربوبیت، تصمیم به رسیدن به مقامی که شایستگی آن را نداری، تو را از میانه‌روی خارج نسازد و نعمت‌های خدا بر تو، سبب تکبرت از بزرگداشت حق او نگردد؛ زیرا حق او جز بزرگی بر تو نمی‌افزاید. آن‌گونه مباش که هر کرامتی که خداوند به تو عنایت کند، گمان کنی یکی از واجباتش را از تو برمی‌دارد و تو شایستگی آن را یافته‌ای که سختی‌ها از تو برداشته شود و در دریای شهوات فرو روی؛ زیرا در این صورت، زنگار آن بر قلبت افزوده می‌گردد و به خاطر آن‌چه از دست داده‌ای، نکوهش خواهی شد.

پس قدر خویش و مقصدی را که به سویش در حرکتی، بشناس! و آن را به طور شایسته به یاد داشته باش و لباس تلاش و همت را دربارهٔ آن بر قلبت بپوشان؛ زیرا هر کس به چیزی همت گمارد، زیاد آن را یاد می‌کند. و در اعمال خود و شریکانِ اندوخته‌هایت بسیار بیندیش؛ چرا که میزان عمر تو از عمر یکی از خویشاوندانت تجاوز نخواهد کرد و در پس آن قیامت به سراغت خواهد آمد. و اموالی که با آن می‌توانی حقوق مالی خود را پرداخت کنی، چیزی از لذت‌های حلالت جلوگیری نخواهد کرد

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۶۱۳

تا وقتی که دربارهٔ آن‌ها از حالت اعتدالی که تو را کفایت می‌کند، گام فراتر ننهی و به زوایدی- که جز احساس بی‌نیازی از آن‌ها- سودی به حال تو ندارد رو نیاوری و بر آنچه جز نگریستن به آن‌ها بهرهٔ دیگری نداری به دوش نگیری و افزون بر میزان کفاف،

برای دیگران است؛ پس دربارهٔ آن آرزویت را کوتاه کن و از پی‌آمدهایش ترسناک‌تر باش.

اندرز فرماندهٔ سپاه با توجه به عاقبت فرماندهان پیشین

ای فرمانروایی که خود مملوک هستی! بیندیش که پدرانت کجایند؟ کجایند شاهان و شاهزادگان دشمن تو؟ کسانی که دنیا را از همان آغاز پیدایش به کام خود فروبردند و تو تنها نیم‌خوردهٔ آنان را می‌خوری و راه‌شان را ادامه می‌دهی. کجاست گنج‌هایی که اندوختند و بدن‌هایی که در ناز و نعمت پروردند و فرزندانی که اکرام کردند؟ آیا هرگز کسی را کم‌دودمان‌تر و ناشناخته‌تر از آنان دیده‌ای؟ اگر خداوند به تو نعمتی عنایت فرمود به یاد آر که زمانی به آن امید بسته بودی و هوشیار باش که امیالت بر بهره‌ات پیروز نگردد و دلسوزی‌ات بر فرزند، تو را به اندوختن ثروتی برای آنان وادار نکند که سبب تغییر تقدیر و ارادهٔ خداوند در مورد آنان می‌گردد. و خود را برای دیگران به هلاکت می‌اندازی و برای نعمت کسی که به تو نگاه نمی‌کند و لذت‌های کسی که از درد تو دردمند نمی‌شود، خود را به شقاوت و بدبختی می‌اندازی.

مرگ و فرارسیدن ناگهانی سختی‌های هلاک‌کننده‌اش را به یاد آور و از فرارسیدن شتابان آن در امان نباش و زیاد به یاد نابودی کار دنیا و دگرگونی روزگار و تغییر حالت‌هایی که در مورد خود و دیگران مشاهده می‌کنی، باش. همانا تو کمی پیش از این جزو مردم عادی بودی و پیشتر از این ویژگی‌های پادشاهان عیب‌جویی می‌کردی؛ از غرور و خودبزرگ‌بینی و زورگویی و تکبر نسبت به مردم و رعایت و شتاب در انتقام و زیاده‌روی در عقوبت و خودداری از بخشش و مهربانی و زشتی اخلاق و پستی غلبه و پیروزی آنان و جفای به زیردستان و کم‌اندیشیدن در معاد و طولانی بودن غفلت‌شان از مرگ و طولانی بودن شهوت‌پرستی و یادآوری اندک نیکی‌ها و کم‌تر اندیشیدن در خشم و عذاب خداوند جبّار و بهره‌برداری اندک از هشدارها و اندرزها و احساس آرامش طولانی از دیگران و کم‌تر پندگرفتن از آنچه بر آنان می‌گذرد و از انواع تجربه‌ها و تمایل به گرفتن و کمی پرداخت واجبات و طولانی بودن ظلم و بی‌رحمی آنان بر ضعیفان و خود را بر دیگران ترجیح دادن و استبداد و سهل‌انگاری و پافشاری [بر خلاف] و غفلت‌شان از آنچه به خاطرش آفریده شده‌اند و کوچک شمردن کارهای خلاف‌شان و تباه کردن مسئولیت‌های‌شان. آیا عیب‌جویی تو به دلیل خیرخواهی برای آنان بود؛ زیرا انجام این کارها را تنها از سوی آنان عیب و زشت می‌شمردی یا به دلیل بخل‌ورزی به مقام و موقعیت‌شان از آنان عیب‌جویی می‌کردی؟

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۶۱۵

اگر آن‌ها نصیحت و خیرخواهی بود، تو امروز به دلسوزی برای خود سزاوارتری و اگر از جهت بخل و رقابت بود، پس آیا تو از انتقام خداوند در امانی؟ یا نزد تو قدرتی است که با آن از خود در مقابل عذاب الهی دفاع کنی؟ یا به خاطر نعمت‌های خدا از جلب رضایت وی بی‌نیازی؟ یا به وسیلهٔ کرامت خداوند به خود، از آشکار شدن در برابر خشم خداوند و اصرار بر نافرمانی‌اش نیرومند شده‌ای؟

یا راه گریزی داری که تو را از خداوند حفظ می‌کند؟ یا تو پروردگاری جز او داری که به وی پناه می‌بری؟ یا این‌که قدرت تحمل عذاب وی را داری؟ یا امیدواری که حادثه‌ای از حوادث روزگار تو را از حیطهٔ قدرت وی بیرون کند و به حیطهٔ قدرت دیگری وارد کند؟ پس برای خود در این‌ها نیکو بنگر و عقل و همت خویش را به کار انداز و آن را زیاد بر قلبت بگذران.

و بدان که، مردم آن‌گونه به کار تو می‌نگرند که تو پیشتر در کار فرمانروایان پیش از خود می‌نگریستی و همان‌گونه دربارهٔ تو سخن می‌گویند که تو دربارهٔ آنان سخن می‌گفتی. بیندیش که پادشاهان کجایند؟ و کجاست اندوخته‌های‌شان- که سبب عیب‌جویی و بدگویی از آنان می‌گردید؟

از اندوخته‌های‌شان چه چیزی را با خود بردند و چه چیزی را برای آیندگان باقی گذاردند؟ و به یاد آور حال خود و حال کسی را که پیش از تو در موقعیت تو قرار داشت و آنچه اندوخت و با آن گنج‌ها ساخت. آیا وقتی خداوند خواست آن گنج‌ها را از وی

جدا کند، چیزی برایش باقی ماند؟ و هنگامی که خدا خواست حکومت را به تو منتقل کند، آیا نداشتن گنج به تو زیان رساند؟ پس باور نکن که گنج‌ها به تو سود می‌رساند و برای روزی که در آینده به نفعش امید بسته‌ای به آن‌ها دل نبند. بلکه بیمناک‌ترین و ترسناک‌ترین چیزها از نظر فرجام نزد تو گنج‌ها باید باشد و محبوب‌ترین و مطمئن‌ترین گنج‌ها از نظر بهره و سودرسانی نزد تو باید افزون‌خواهی اعمال شایسته و اعتقاد به آثار صالح باشد. به تحقیق، اگر تو امیالت را در این راه به کارگیری و از راه‌های دیگر بر کنار داری، اندوهت کاهش می‌یابد و زندگانی‌ات گوارا می‌شود و اندیشه‌ات آسوده می‌گردد.

و باید شادمانی‌ات در زهد باشد و آثار صالح، برتر از شادمانی اندوخته‌گران به اندوخته‌های‌شان است. بر تو باد به میانه‌روی در اندوختن و انفاق کردن. انباشتن زیاد از حرام را نیرومندی به شمار نیاور و بخشش فراوان از غیر حق را سخاوت نپندار؛ زیرا برخی از آن‌ها برخی دیگر را از بین می‌برد. بلکه نیرومندی و سخاوت به در اختیار گرفتن تمایلات و بخل نفسانی‌ات است به این‌که به دنبال چیزی باشی که برای تو حلال است و نفست را در پرداخت حقوق واجب خود سخاوتمند کنی. در این راه از دانشت بهره‌مند شو و از مشاهدهٔ کارهای دیگران پندگیر. و در هنگام وارد شدن و خارج شدن در هر کاری، با نفس خویش دشمنی کن، همانند دشمنی کسی که با تمام توان به حق عمل می‌کند و دشمنی کسی که حق خدا و مردم را از نفسش باز می‌ستاند و هیچ پوزشی را از آن نمی‌پذیرد؛ زیرا که جای هیچ عذر و بهانه‌ای نیست و در ورطه‌های نابودی، جای اطاعت از هوی و هوس نیست؛ همانا هوس در آغاز لذت‌بخش است و فرجام وخیمی دارد.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۶۱۷

دستور امیران به رعایت عدالت و انصاف در میان مردم

بر قلبت لباس مهربانی، دوستی و لطف به مردم را بپوشان و نسبت به آنان درنده نباش که خطاها و لغزش‌های‌شان را غنیمت شماری؛ چرا که آنان برادران نسبی تو و مشابهان تو در آفرینش هستند.

ناخواسته گرفتار لغزش و آفات روحی و کاستی می‌شوند و در عمد و خطای‌شان حاکم زیان می‌بیند.

پس آن‌گونه از آنان بگذر و چشم‌پوشی کن که دوست داری آن کس که مافوق تو و آن‌هاست از تو بگذرد و از خطایت چشم‌پوشی کند. خداوند تو را با آنان آزمود و عهده‌دار حکومت‌شان کرد و خداوند با شناساندن محبت عدالت و بخشش و رحمت به تو، بر زیانت احتجاج کرد. پس خود را سزاوار ترک محبت خدا نکن و خود را در حال نبرد با خدا قرار نده؛ زیرا در برابر خشم و انتقام الهی هیچ قدرتی نداری و از عفو و بخشش و رحمت وی بی‌نیاز نیستی. و در هیچ مجازاتی شتاب نکن و تا می‌توانی خشمت را فرونشانی به کار شتاب‌زده‌ای اقدام نکن. و نگو: من امیرم هر کاری که بخواهم انجام می‌دهم؛ زیرا آن به سرعت کار را نابود می‌کند و هر گاه به مقام و موقعیت خود مغرور و خودبین شدی و به بزرگی و عظمت یاد شدی و شکوه و ابهتی در خود احساس کردی که سبب خودبزرگ‌بینی تو گردید و بر زیردستانت قدرت یافتی، به یاد آر بزرگی قدرت خدا را بر خود و در مرگ و پس از آن بیندیش؛ چرا که آن از کبر و غرور تو می‌کاهد و از خودپسندی‌ات بازمی‌دارد و آنچه از خود بزرگ دانستی در پیش چشمانت حقیر و کوچک می‌گرداند. و بپرهیز از این‌که در عظمت و بزرگی بر خداوند مباهات و فخرفروشی کنی و در شکوه و جبروت، خود را مشابه خدا گردانی و در فرمانروایی خدا بر او تکبر ورزی؛ چرا که خداوند خوارکنندهٔ هر قدرتمند و زورگو و متکبری است. در مورد خود و خانواده و نزدیکانت، حق مردم را رعایت کن و با انصاف با آنان برخورد کن؛ زیرا اگر چنین نکنی، ستم کرده‌ای و هر کس به بندگان خدا ستم کند، خداوند به جای بندگانش با وی می‌ستیزد و هر کس حریفش خدا باشد، با خدا در جنگ است تا ریشه‌کن گردد و هیچ چیز در دگرگون ساختن نعمت‌های خدا و شتاب در انتقام و عذاب او مؤثرتر از پافشاری بر ستم نیست؛ زیرا خداوند دعای هر ستمدیده‌ای را می‌شنود و دشمن ستمکاران است و هر کس خداوند دشمنش باشد، در دنیا و آخرت در گِرو هلاکت و نابودی است.

و محبوب‌ترین کارها نزد تو معتدل‌ترین آن‌ها از نظر حق و جامع‌ترین آن‌ها در پیروی خدا و خشنودی تودهٔ مردم باید باشد؛ چرا که خشم تودهٔ خشنودی خواص را بی‌اثر می‌کند و نارضایتی خواص، با رضایت عموم مردم قابل تحمّل است. و خشنودی خواص برای حاکم بیشترین هزینه را دارد و هنگام بلاـ کم‌ترین بهره و کمک را می‌رساند. خواص، دشمن‌ترین افراد نسبت به انصاف و پافشارترین مردم در درخواست و کم‌سپاس‌ترین آنان هنگام بخشش و کم‌عذرخواه‌ترین مردم هنگام سستی و کوتاهی و کم‌تحمل‌ترین آنان در مشکلات و ناگواری‌ها هستند. و همانا سامان‌دهنده به کارهای حاکمان و

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۶۱۹

قدرت حکومت و خشم دشمن تودهٔ مردم هستند. پس تا وقتی که از تو پیروی می‌کنند به آنان گوش سپار نه به دیگران. و باید منفورترین رعیت نزد تو عیب‌جوترین آنان باشند؛ چرا که مردم عیب‌هایی دارند که تو شایسته‌ترین اشخاص به پوشاندن آن‌ها و ناخرسند شدن از آشکار گردیدن عیب‌های مخفی هستی. همانا تو تنها دربارهٔ عیب‌های آشکار وظیفه صدور حکم داری و دربارهٔ عیب‌هایی که از تو پوشیده است، خداوند حکم می‌کند. آنچه برای خود ناپسند می‌شماری، برای مردم نیز ناپسند شمار.

تا می‌توانی عیب‌پوشی کن تا آنچه دوست داری پوشیده بماند، خداوند از تو پوشیده دارد. گره هر کینه‌ای را از مردم باز کن و رشتهٔ هر گونه ستم و انتقامی را از آنان ببر و هیچ کار شبهه‌ناکی انجام نده و در تصدیق هیچ بدگویی، شتاب نکن؛ زیرا بدگو خیانت‌کار است هر چند سخن خیرخواهانه بگوید. و در مشورت خود این اشخاص را وارد نکن؛ بخیل که از نهایت بخشش جلوگیری می‌کند و آزمند که تو را به فقر و تنگدستی تهدید می‌کند و آز را برای تو می‌آراید و ترسو که کارها را بر تو تنگ می‌کند. به تحقیق، بخل و ترس و آز، طبیعت واحدی هستند که بدگمانی به خدا آن‌ها را گرد می‌آورد. بدان که، بدترین نزدیکانت و وزرایت کسی است که همنشین اشرار و یاور گناهکاران باشد و در هر جایگاهی آنان را قرار دهد. پس آنان را در کار خویش وارد نساز و در دولت خویش آن‌گونه که در دولت دیگران شرکت داشتند شریک نگردان. و شاهدی که نزدت حاضر می‌کنند تو را به شگفتی واندارد؛ زیرا آنان برادران ستمگران و همکاران گناهکاران و گرگ‌های هر طعمه‌ای هستند و تو در میان مردم برای آنان جایگزینانی با شناخت و معرفت بیشتر و خیرخواه‌تر می‌یابی؛ کسانی که به خوبی در کارها اندیشیده و به عیب‌های آن بینا گردیده‌اند و به کارهایی که به آنان واگذار می‌شود، همت می‌گمارند کسانی که برای تو خرج‌شان کم‌تر و بهره و یاری‌شان نیکوتر و عطوفت‌شان به تو بیشتر و الفت‌شان به دیگران کمتر است. کسانی که هیچ ستمگری را در ستم یاری و هیچ گناهکاری را در گناه کمک نکرده‌اند.

پس نزدیکان و خواص خویش را از آنان برگزین تا در تنهایی با آنان مجالست کنی و در پیش چشم مردم نزدت حضور یابند. سپس باید حق‌گوترین و باانصاف‌ترین آن‌ها نسبت به مردم و کم مناظره کننده ترین‌شان در بیان امور ناپسند در نظر تو، گرامی‌ترین آن‌ها نزد تو باشند. و با اهل ورع و راستی و اندیشمندان و شرافتمندان، همنشین و نزدیک شو. و باید منفورترین همکاران و افرادت نزد تو کسانی باشند که تو را بر کارهایی که انجام داده‌ای، بیش از دیگران می‌ستایند و به کارهایی که انجام نداده‌ای، می‌آرایند و هر چه انجام دهی، در برابر آن بیش از دیگران سکوت می‌کنند [و لب به اعتراض نمی‌گشایند]. همانا مدح و ستایش بیش از حدّ سبب افزایش خودپسندی و خودبزرگ‌بینی و غفلت می‌گردد و سخنی که بیشترین دروغ در آن گفته می‌شود، ستایش حاکم و سلطان است؛ زیرا در آن، حدود حق رعایت نمی‌شود و زیاده‌روی می‌گردد.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۶۲۱

نیکوکار و بدکار را نزد خود در یک درجه و مقام یکسان قرار نده؛ زیرا این کار سبب بی‌میلی نیکوکاران به نیکوکاری و عادت نمودن بدکاران به بدکاری می‌گردد. و بدان که، هیچ چیز بیش از نیکی زمامدار به مردم و کاهش هزینه‌ها و کارهای ناخوشآیند از آنان سبب خوش‌بینی حاکم نسبت به مردم نمی‌گردد، پس در این کارها بکوش تا به مردم خوش‌بین شوی؛ چرا که گمان نیکو به

مردم، اندوه‌های بسیاری را از تو می‌زداید و شایسته‌ترین شخص به خوش‌بینی تو نیکوکاری است که عملکردت نزد وی نیکو باشد و سزاوارترین شخص به بدبینی کسی است که عملکردت نزد وی بد باشد، پس جایگاه هر یک را بشناس. و با سنت شایسته صالحان پیش از خود که سبب الفت و سامان کارهای تودهٔ مردم می‌شود، مخالفت نکن و سنتی را پایه‌گذاری نکن که به یکی از سنت‌های عدالت‌گستر پیش از تو زیان وارد کند؛ که در این صورت پایه‌گذار آن سنت پاداش می‌برد و به مقداری که آن را نقض کنی، گناهش بر توست. و در تثبیت سنت‌های عدالت در جایگاه مناسب و بر پای داشتن آن‌ها- آن‌گونه که مردم اصلاح شوند- با دانشمندان بسیار مذاکره کن و با حکیمان بسیار به مناظره و گفتگو بپرداز؛ چرا که آن حق را زنده می‌گرداند و باطل را می‌میراند و برای راهنمایی مردم به صلاح و خوبی کافی است؛ چرا که سنت شایسته و صالح از ابزارهای شناخت حق و راهنمای اهل حق به راه پیروی و اطاعت از خداست.

شناخت طبقه‌های مردم

بدان که، مردم پنج طبقه‌اند که برخی از این طبقه‌ها جز به وسیلهٔ برخی دیگر اصلاح نمی‌گردند. از آن طبقات: ۱- نظامیان، ۲- همکاران حاکم- از قاضیان، کارگزاران، نویسندگان و همانند آنان-، ۳- خراج‌دهندگان از اهل زمین و دیگران، ۴- بازرگانان و صنعتگران ۵- طبقهٔ پایین که نیازمندان و بیچارگان هستند.

نظامیان- با اجازهٔ خدا- نگهبان رعیت، زیور حکومت، عزت اسلام، سبب امنیت و حفاظت ملت هستند و پایداری ارتش تنها به وسیلهٔ سهمی است که خداوند از مالیات و غنایم برای آنان قرار داده است، که با آن بر نبرد با دشمنان نیرومند می‌شوند و در سامان بخشیدن به وضع خود و خانواده‌شان به آن تکیه می‌کنند.

و لشکریان و مالیات‌دهندگان جز با قاضیان، کارگزاران و ثبت کنندگان مالیات پایدار نخواهد ماند، که به کارهای‌شان همت گمارند و منافع‌شان را گردآوری کنند و امنیت عوام و خواص‌شان را برقرار سازند. و قوام همه آن‌ها به بازرگانان و صنعتگران است که آن‌ها را از صنایع خویش بهره‌مند می‌سازند و با بازارشان زندگی آنان را سامان می‌دهند و از انجام کارها و ساختن صنایع به دست خود، آنان را بی‌نیاز می‌کنند؛ صنایعی که گروه‌های‌شان به دست آنان نمی‌رسانند.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۶۲۳

و طبقهٔ پایین از نیازمندان و بیچارگان به همهٔ مردم نیازمندند و در راه خدا آسایش همهٔ آن‌ها تأمین است و همهٔ مردم بر امیر حق دارند به همان اندازه‌ای که وی حق دارد و امیر از عهدهٔ حقی که خدا بر او لازم کرده است، بیرون نمی‌آید مگر با اهتمام بدان و درخواست کمک از خداوند و آماده نمودن خویش بر التزام به حق- خواه موافق میلش باشد یا مخالف آن.

آنچه برای حاکم شایسته است دربارهٔ نظامیان تأمل کند

بردبارترین، دانشمندترین، سیاستمدارترین و خوش‌اخلاق‌ترین نظامیان را از نظر خود به فرماندهی آنان برگزین. کسی که بسیار دیر خشمگین می‌شود، به سرعت پوزش می‌پذیرد و با ناتوانان مهربان است و در درخواست از نیرومندان پافشاری نمی‌کند. کسی که زورگویی او را خوشحال نمی‌کند و ناتوانی او را باز نمی‌دارد. و به سراغ صاحبان فهم و دین و با پیشینهٔ نیکو برو و پس از آن، شجاعان آن‌ها را برگزین. این‌گونه افراد در بردارندهٔ بزرگی و شعبه‌ای از عزت و راهنمایی‌کننده بر خوش‌بینی به خداوند و ایمان به وی هستند.

سپس در نبودشان به کارهای‌شان بپرداز؛ آن کارهایی را که پدر در نبود فرزندش به عهده می‌گیرد. و هرگز بخشش‌هایت به آنان را پیش خود بزرگ نشمار و انجام هیچ لطفی به آنان را کوچک به شمار نیاور؛ زیرا آنچه از تو به آنان رسد، از آن بهره‌مند می‌شوند- هر چند اندک باشد. و پرداختن به کارهای بزرگ‌شان تو را از پرداختن به کارهای کوچک‌شان بازندارد؛ زیرا کار کوچک جایگاهی دارد که از آن بهره برده می‌شود و کار بزرگ جایگاهی دارد که از آن بی‌نیاز نمی‌شود.

و آنان باید برگزیده‌ترین و بلندمرتبه‌ترین رعیت نزد تو باشند و در یاری آنان فرونگذار و در عطای آنان به مقداری بیفزا که خود و خانواده‌شان در رفاه و آسایش باشند تا تمام همت‌شان در جهاد با دشمنان تو به کار گرفته شود و جز آن همتی نداشته باشند. و با احسان و نیکی و مراقبت زیبا، بسیار خود را به آنان عرضه و با آثار نیک دربارهٔ آنان، آن را ثابت و استوار و با مهربانی قلب‌های‌شان را به خود مهربان کن؛ زیرا برترین روشنی چشم برای حاکمان، برقراری امنیت در شهرها و آشکار شدن دوستی سپاهیان است. پس هنگامی که سپاهیان این گونه شدند، سینه‌های‌شان سالم، چشمان‌شان پاک و تعهدشان نسبت به فرماندهان‌شان افزایش می‌یابد.

نظامیان را تنها به غنیمت‌های‌شان واگذار نکن بلکه پس از هر غنیمتی از طرف خود بخششی به آنان هدیه کن تا به وسیلهٔ آن، آنان را وام‌دار گردانی و آن‌ها را به مثل آن فراخوان باشی و هیچ نیرو و قدرتی نیست مگر به وسیلهٔ خدا. و شجاعان و دلاوران را به هر جایزه و بخششی مخصوص گردان

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۶۲۵

و با ستایش نیکو از آنان و پرسش مکرر دربارهٔ یکایک آنان و دلاوری‌های‌شان در هر صحنه و بازگوکردن آن، شخصاً چشمان‌شان را به اهداف بلندی که در پیش رو دارند، خیره نگه دار؛ چرا که این کار شجاعت آنان را بر می‌انگیزد و دیگران را تشویق می‌کند. سپس با این همه از گماردن مراقبان و چشمانی- از اهل امانت و راستی- بر آنان غافل نشو که هنگام رویارویی با دشمن، در کنار آنان حضور یابند و رشادت‌های هر یک را به ثبت رسانند؛ به طوری که گویا تو خود شاهد کارهای‌شان هستی!

سپس کارهای هر یک از آنان را بشناس و رشادت‌های کسی را به حساب دیگری نگذار و او را در رتبه‌ای کم‌تر از آن قرار نده و هر کس را به اندازهٔ کارش پاداش ده و با نامه‌ای ویژه از سوی خود او را تشویق کن و او را از آنچه از وی به تو رسیده، آگاه کن. و شرافت شخصی تو را بر آن ندارد که کار کوچک وی را بزرگ شماری و حقارت و ناتوانی کسی سبب نگردد تا کار بزرگ او را کوچک شماری.

بیماری یا عدم موفقیت و کامیابی رشادتمندان صحنه‌های گذشته سبب افتادن آنان از چشم تو نگردد؛ چرا که عزت به دست خداست. هر گاه بخواهد، می‌بخشد و هر گاه بخواهد، بازمی‌دارد. و اگر شجاعت در اختیار انسان بود، بیشتر مردم آن را پدید می‌آوردند بلکه سرشت‌ها و تقدیر کارهای دوست‌داشتنی آنان در اختیار خداست.

و اگر یکی از سلحشوران و پیروزمندان معروفت در نبرد با دشمن جان باخت، با مهربانی به خانواده‌اش و سرپرستی نیکو از آنان- بهتر از وصی مورد اعتماد- جای وی را در میان خانواده‌اش پر کن؛ به طوری که آنان فقدان او را احساس نکنند و در نبودش غمگین نشوند؛ زیرا این کار دل‌های سلحشورانت را با تو مهربان می‌گرداند و بر بزرگداشت پیروی از تو می‌افزاید و در اجرای دستوراهای تو آمادگی از خودگذشتگی را می‌یابند و نیرویی جز به وسیلهٔ خداوند نیست.

آنچه برای حاکم شایسته است که در امر قضاوت تأمل کند

با شناخت جایگاه قضاوت میان مردم، نزد خداوند به آن بنگر. قضاوت همانا میزان عدالت خداست که برای دادخواهی مظلوم از ظالم، گرفتن حق ضعیف از قوی و برپاداشتن حدود الهی بر روش و راهی- که بندگان و شهرها بدون آن سامان نمی‌یابند- قرار داده شده است. پس برای قضاوت در میان مردم، برترین رعیت خود را در نظرت برگزین؛ کسی که دانشمندترین، بردبارترین و باورع‌ترین مردم باشد. کسی که کارها وی را در تنگنا قرار ندهد و افراد درگیر او را خشمگین نسازد و ناتوانی ناتوانان او را ناراحت و دلتنگ نکند و جور ستمگران وی را به زیاده‌روی واندارد و نزدیک طمع نشود و خودبینی به

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۶۲۷

وی راه نیابد و به فهم سطحی به جای فهم عمیق بسنده نکند. در شبهات، محتاط‌ترین مردم باشد و بیش از همه به دنبال حجت برای

خویش باشد و از رد و بدل شدن دلیل‌ها کمتر از همه خسته و دلتنگ گردد و در روشن شدن امور، پایدارترین مردم باشد و روشن بودن دلیل طرفین نزاع او را به خودبینی واندارد و نیرنگ‌ها او را فریب ندهد و به شایعات و سفارش‌ها گوش فراندهد به این که گفته شود: فلانی گفت و فلانی گفت. پس چنین شخصی را به قضاوت بگمار.

سپس کار و قضاوت او را بسیار زیر نظر بگیر و به اندازه‌ای بر وی ببخش که از طمع‌ورزی بی‌نیاز شود و نیازش به مردم اندک گردد و برای وی منزلتی نزد خود قرار ده که دیگران در آن طمع نکنند تا از این‌که دیگران نزد تو از وی غیبت کنند، در امان باشد و برای امیدواری بر خلاف عدالت به کسی متمایل نگردد و برای جلب مدح و ثنا به سازش نپردازد و در مجلس خویش به خوبی او را احترام کن و وی را به خود نزدیک گردان و قضاوت‌های او را اجرا و امضا کن و- با انتخاب خودش- از اهل علم و ورع برای وی دستیارانی قرار ده و برای اطراف خود قاضیانی انتخاب کن که به همان مقدار دربارهٔ آنان تلاش کنی.

سپس کارها و قضاوت‌ها، حکم‌های‌شان را زیر نظر بگیر و در حکم آنان نباید اختلاف باشد؛ زیرا اختلاف، عدالت را تباه می‌کند و در دین کاستی و عیب به شمار می‌آید و موجب تفرقه می‌گردد. و همانا سرچشمهٔ اختلاف قاضیان این است که هر یک بدون مراجعه به امام به نظر خویش بسنده می‌کند. پس هر گاه دو قاضی اختلاف کردند، حق ندارند بدون رفع مورد اختلاف با مراجعه به امام حکم صادر کنند و تمام اختلاف مردم به امام بازمی‌گردد و نیرویی جز به خداوند نیست.

آنچه برای حاکم شایسته است که در امور کارگزاران تأمل کند

در امور کارگزارانی که به کار می‌گماری، دقت کن. باید به‌کارگیری آنان بر اساس ارزیابی باشد، نه بر اساس گرایش و روابط؛ چرا که واگذاری مسئولیت‌ها بر اساس گرایش و رابطه تمام شعبه‌های جور را در بر دارد و سبب خیانت به خدا و رساندن زیان به مردم است و کارهای مردم و حاکمان اصلاح نمی‌شود مگر با صالح بودن کسانی که در کارها از آنان کمک می‌گیرند و برای انجام کارهای دور از دسترس، آنان را انتخاب می‌کنند. پس برای به عهده گذاشتن مسئولیت‌ها، اهل ورع و

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۶۲۹

فهم و دانش و سیاست را انتخاب کن و از صاحبان تجربه و عقل و حیا به خانواده‌های شایسته و دیندار و با ورع نزدیک شو؛ زیرا آنان اخلاق‌شان گرامی‌تر و خویشتن‌دارتر و شایسته‌تر و کم‌طمع‌تر است و دوراندیش‌تر از دیگران هستند. پس کارگزارانت و دستیارانت این‌گونه باید باشند و از میان آنان جز پیروانت را به کار نگمار.

آن‌گاه حقوق آنان را به طور کامل و تمام بپرداز و روزی را بر آنان وسعت ده و آسان گیر؛ چرا که این کار آنان را بر اصلاح خویش نیرومند می‌سازد و از آنچه- از بیت المال- در اختیار دارند، بی‌نیاز می‌کند؛ افزون بر آن‌که، در صورت مخالفت با دستورهای تو و دستیازی به امانت تو، عذر و بهانه‌ای برای آنان باقی نمی‌گذارد و حجت را بر آنان تمام می‌کند.

سپس با همهٔ این احوال، کارهای‌شان را زیر نظر بگیر و ناظران و مراقبانی امانتدار و راستگو بر آنان بگمار؛ زیرا این کار بر جدیت آنان در آبادانی و عمران و مدارا و مهربانی‌شان با مردم و خویشتن‌داری آنان از ستم و جلوگیری آنان از خیانت همکاران‌شان می‌افزاید؛ افزون بر آن‌که، این کار سبب نیرومند شدن مردم می‌گردد.

و بپرهیز از این‌که متکبران، زورگویان، خودبینان، دوستداران مدح و ثنا و چاپلوسی و طالبان شرافت را به کار گماری- در حالی که هیچ شرافتی وجود ندارد مگر به تقوی. و اگر یکی از کارگزارانت را یافتی که دستش را به خیانت آلوده یا مرتکب کار زشتی گردیده است و در این باره گزارش ناظرانت و بدگویی مردم با هم علیه وی جمع شد، از نظر گواهی به آن بسنده می‌کنی و او را مجازات بدنی می‌نمایی و از کار بر کنار می‌کنی. سپس در میان دیدگان مردم مهر خیانت بر او می‌زنی و گردنبند ننگین تهمت به گردنش می‌آویزی؛ چرا که این کار باز دارنده وی و اندرزی برای دیگران خواهد بود- ان شاء الله تعالی.

آنچه برای حاکم شایسته است که با خراج‌دهندگان قرارداد بندد

به خراج‌دهندگان رسیدگی کن و در آنچه سبب اصلاح‌شان می‌گردد، بنگر؛ زیرا اصلاح آنان سبب اصلاح دیگران می‌گردد و بدون اصلاح آنان، دیگران اصلاح نخواهند شد؛ چرا که آنان- نه دیگران- پناهگاه و سامان‌دهندۀ مردم هستند و مردم نان‌خور آن‌هایند. پس باید نگاهت به آبادانی سرزمین آن‌ها و اصلاح زندگی‌شان بیش از نگاهت به گرفتن خراج از ایشان باشد؛ چرا که گرفتن مالیات بدون آبادانی ممکن نیست و هر کس بدون آبادانی به دنبال مالیات گرفتن باشد، شهرها را ویران و مردم را نابود می‌کند و این کار مدت طولانی دوام نمی‌یابد. بلکه خراج‌دهندگان هر شهری را جمع کن (و دربارۀ صلاح شهرشان به آنان تأکید کن) سپس به آنان دستور ده تا دربارۀ وضعیت شهرشان و آنچه سبب سامان کارهای‌شان می‌گردد و وضعیت زمین‌شان و پرداخت خراج به تو گزارش دهند. سپس دربارۀ آنچه به تو گفتند، از دیگر آگاهان سؤال کن.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۶۳۱

پس اگر از سنگینی خراج یا زیان دیگر حوادث وارد بر خود شکایت کردند، همانند قطع آب یا تباهی زمین بر اثر آبگرفتگی یا تشنگی یا آفت خسارت‌بار تا وقتی که امیدواری خداوند آن زیان را از آن‌ها برطرف سازد، به آنان تخفیف ده.

و فرمان بده تا در مواردی که قدرت بر اصلاح امورشان ندارند، به آن‌ها کمک شود؛ چرا که خداوند در فرجام اصلاح، مصلحت و پاداش قرار داده است- اگر خدا بخواهد- پس هزینه آن را برای‌شان تأمین کن و آنچه برای آن‌ها هزینه کردی و به آنان تخفیف دادی، ذخیره‌ای است برای تو نزد آنان که با آن برای آبادانی شهرهایت و زیور حکمرانی‌ات نیرو می‌گیرند؛ افزون بر آن‌که، خداوند نامت را نیکو می‌کند و برای فردایت پس‌انداز می‌گرداند.

آن‌گاه علاوه بر آن‌که آثاری- همانند آبادانی سرزمین‌شان و جمع‌آوری خراج‌شان و آشکار شدن دوستی‌شان و ثنای زیبای‌شان و گسترش خیر در میان‌شان- مشاهده می‌کنی، برای تو سبب روشنی چشم و افزوده‌تر شدن بهره و ذخیره‌ای نیکوتر از آنچه با زحمت و اجحاف از آنان دریافت می‌کردی، در پی خواهد داشت. پس اگر حادثه‌ای برای تو پیش‌آمد کند- که نیازمند تکیه به آنان شوی- می‌بینی که با قوتی بیش از خویش، در آنچه بخواهی به خاطر آسایشی که در میان‌شان فراهم کردی به تو کمک می‌کنند. دوستی و خوش‌بینی و اعتماد به عدالت تو- که به آن عادت‌شان داده‌ای- و مهربانی و مدارایت با شناختی که از عذر تو در حوادث دارند، برای آنان نیرویی خواهد بود که با آن وظایفی که بر عهده‌شان نهاده‌ای، تحمل می‌کنند و با آن نسبت به آنچه بر دوش‌شان نهاده‌ای، راضی و خشنود می‌شوند؛ چرا که با اجازۀ خدا، عدالت سبب می‌شود تا آنچه بر دوش‌شان می‌نهی، تحمل کنند.

و آبادانی شهرها سودمندتر از آبادانی خزینه‌هاست؛ چرا که آبادانی گنجینه‌ها از آبادانی شهرهاست. پس هر گاه شهرها ویران گردد، سرچشمۀ خزینه‌ها خشک می‌گردد. پس با خرابی زمین خزاین ویران می‌گردد. و همانا ویرانی زمین و نابودی اهل آن، از زیاده‌روی حاکمان در اندوختن و بدگمانی‌شان به زمان و کم‌سود بردن‌شان از پندها و عبرت‌هاست.

آنان نمی‌توانند بفهمند که تخفیف و تأخیر انداختن آن از امسال به سال آینده و انفاق در موارد شایسته در جمع‌آوری خراج مؤثرتر و اثرش در آن نیکوتر است «۱» بلکه آنان می‌گویند و دیگران نیز به آنان می‌گویند: «جمع‌آوری خراج امسال را به سال دیگر واگذار نکنید؛ گویا شما به زنده بودن تا سال آینده مطمئن هستید!

نظر آنان و نظر زیور دهندگان برای آنان، برای تعجب و شگفتی کافی است. حاکم و فرمانروا از یکی از این دو حال بیرون نیست؛ یا تا سال آینده زنده است که در این صورت سرزمین و رعیت

(۱). این ترجمه بر اساس نسخۀ دیگر حدیث است که در پاورقی به آن اشاره شده است.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۶۳۳

خویش را اصلاح کرده است و از فرجام کار خویش آن چنان نیکی می‌بیند که با آن چشمانش روشن، شادمانی‌ش افزون، اندوهش

کاهش خواهد یافت و شایسته دریافت پاداش نیکویِ پروردگارش خواهد گردید.
یا پیش از فرارسیدن سال آینده عمرش به پایان خواهد رسید. در این صورت وی به [پاداش] اصلاح و نیکی که انجام داده، نیازمندتر و مدح و ثنای وی نیکوتر و دعا برایش بیشتر و پاداشش نزد پروردگار برتر خواهد بود. و اگر در خزائن خویش اموالی را بیندوزد، که با آن شهرها را ویران و مردم را نابود کرده است، آن اموال در اختیار دیگران خواهد بود و گناه آن بر اوست. و از کارهای حاکمان جز یادشان باقی نمی‌ماند و آنان جز به رفتار و آثار برجای‌گذارده از سوی خود یاد نخواهند شد- زشت باشد یا زیبا. ولی اموال- خواه ناخواه- به مصرف خواهد رسید و سودش برای دیگران خواهد بود یا بلایی از بلاهای روزگار آن را نابود خواهد کرد و برای صاحبانش حسرت به بار خواهد آورد.
و اگر مایلی سرانجام نیکی و سرگردانی اندیشه‌ها را در این میان بدانی، در کارهای پیشینیان- از حاکمان صالح و ناصالح- بیندیش که آیا در میان آنان احدی را می‌یابی که رفتارش با مردم نیکو، هزینه‌اش بر آنان اندک بوده و نفس خویش را برای پرداخت حق سخاوتمند نموده است و این کار به استحکام حکومتش یا لذت‌های بدنی‌اش یا به نام نیکش در میان مردم آسیب رسانده باشد؟
و آیا احدی را می‌یابی که رفتارش با مردم زشت و هزینه‌اش بر آنان سنگین باشد، نزد مردم در حکمرانی‌اش عزیز شود، همان‌گونه که در دنیا و آخرت او نیز نقص وارد می‌شود. پس به اموالی که روی هم انباشته می‌کنی ننگر بلکه به خیراتی که می‌اندوزی و کارهای نیکی که انجام می‌دهی بنگر؛ چرا که نیکوکار یاری و کمک می‌شود و خداوند عهده‌دار توفیق و راهنمایی‌کنندهٔ به [راه] صحیح (و ارشادکننده به راه است).
آنچه برای حاکم شایسته است در امور دبیران تأمل کند
دبیران و نویسندگانت را بنگر و در حال هر یک از آنچه به وی نیازمندی، دقت کن؛ زیرا برای نویسندگان درجاتی است و هر درجه‌ای حقی از ادب لازم دارد که غیر آن را تحمل نمی‌کند. پس برای سرپرستی کارهای بزرگ خود رؤسایی قرار داده و آنان را بر اساس میزان توان‌شان نسبت به مسئولیت‌شان برگزین. پس نوشتن نامه‌های ویژه ات را که در آن‌ها به بیان نقشه‌ها و رازهای نهفته‌ات می‌پردازی به بزرگان ادب شایسته (و آگاهان روش‌های دقیق عرب) و کمک‌کننده‌ترین آنان به خود در کارهای بزرگ و صاحب نیکوترین نظر در کارها و دیندارترین و خیرخواه‌ترین و رازدارترین آنان واگذار کن؛ به کسانی که بزرگی و کرامت، آنان را به تکبر و لطف و مهربانی، آنان را به خودبینی وانمی‌دارد و راهنمایی‌اش سبب منت نهادن بر تو در خلوت یا آشکار نمودن آن در میان مردم و بازگرداندن نامه‌های رسیده بدون تکمیل راه‌های صحیح آنچه برای تو یا از تو گرفته می‌شود، نگردد و
منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۶۳۵
قراردادی را که برای تو تنظیم می‌کند، ضعیف تنظیم نکند و از نقض قراردادی که به زیان توست، ناتوان نباشد. و با همه این‌ها، از شناخت خویش و اندازهٔ مقام و جایگاه خویش نادان نباشد؛ چرا که هر کس به اندازه و منزلت خویش جاهل باشد به جایگاه دیگران نادان‌تر است.
و برای نامه‌های در مرتبهٔ پایین‌تر- از نامه‌های نمایندگانت و نامه‌های خراج و دیوان نظامیان- نویسندگانی منصوب کن که خود در انتخاب‌شان تلاش کرده‌ای؛ چرا که آن کارها مهم‌ترین و سودمندترین کارها برای تو و رعیت توست. پس نباید شناخت خود از ظاهرشان و خوش‌بینی به آنان را ملاک گزینش آنان قرار دهی؛ زیرا چیزی بیشتر از شناخت حاکمان از ظاهر و خوش‌بینی آنان به بیشتر مردم مخالف با واقعیت نیست، بلکه آنان را بر اساس عملکردشان در مسئولیت‌های پیش از خود گزینش کن؛ زیرا این شایسته‌ترین راهی است که برخی از مردم از امور برخی دیگر آگاهی می‌یابند.
و در رأس هر یک از این کارها، رئیسی امانتدار (و دیندار) و صاحب نظر قرار ده؛ از کسانی که کارهای بزرگ بر وی غلبه نمی‌کند و کارهای کوچک در نظرش از بین نمی‌رود. آن‌گاه پس از این همه، رسیدگی و مراقبت از کارهای‌شان را فراموش نکن

و در عملکردشان بنگر و (با پرسش و تحقیق از احوال‌شان که از تو پوشیده مانده است.) تا از رفتارشان با مردم در مسئولیتی که به آنان سپرده‌ای آگاه شوی؛ چرا که در بسیاری از نویسندگان شعبه‌ای از سرسختی و غرور و خودبینی (و پرخاشگری) نسبت به مردم و خشم در هنگام درگیری و دلتنگی هنگام مراجعه وجود دارد. و مردم ناچار به درخواست نیازهای‌شان از آنان هستند. پس هرگاه همهٔ کارگزاران در رفع نیازهای مردم به کندی و تندخویی روآوردند، عیب آن را بر دوش تو نهاده و هزینه‌اش را بر تو وارد کرده‌اند و رسیدگی به آن، سبب سامان یافتن کارهایت می‌شود؛ افزون بر آن‌که، نزد خداوند پاداش بزرگی خواهی داشت- اگر خدا بخواهد و قدرت و نیرو به کمک خداست.

آنچه برای حاکم شایسته است که در امور بازرگانان و صنعتگران تأمل کند

به بازرگانان و صنعتگران بنگر و به آنان به خیر سفارش کن؛ زیرا آنان برای مردم سرچشمه‌اند. مردم از صنایع و اجناس و وسایلی که از راه دریا و خشکی از قلهٔ کوه‌ها و شهرهای کشور دشمن به سوی‌شان می‌آورند، بهره‌مند می‌گردند و چون که بیشتر مردم محل اجناس مورد نیاز خود را نمی‌شناسند و قدرت آوردن و ساختن آن‌ها را ندارند، پس بازرگانان و صنعتگران برای این کار حقّ و احترامی دارند که حفظ آن واجب است. از این رو به کارهای‌شان رسیدگی کن و به کارگزارانت دربارهٔ آنان بنویس.

منابع فقه شیعه، ج ۲۲، ص: ۶۳۷

با این حال بدان که در بسیاری از بازرگانان و صنعتگران، بخلی زشت و آزی شدید است و به انگیزه و انتظار گرانی اجناس و فشار بر مردم و زورگویی به آنان به احتکار می‌پردازند که در آن، زیان بزرگی بر مردم و عیبی بر حاکمان است. پس آنان را از این کار بازدار و در این باره دستورهای لازم را صادر کن آن‌گاه هر کس از دستورهایت سرپیچی کرد، او را به عقوبت دردناکی مجازات کن- اگر خدا بخواهد.

آنچه برای حاکم شایسته است که در امور تهیدستان تأمل کند

امور طایفهٔ دیگر- بیچارگان (و تهیدستان) و نیازمندان- را تباه نکن و بخشی از مال خدا را افزون بر حق واجبی که خداوند از صدقات در کتاب خویش برای‌شان قرار داده، در میان‌شان تقسیم کن و آن را در تمام محدودهٔ حکومتت تقسیم کن و مردم هیچ مکانی سزاوارتر از مردم جای دیگری نیستند بلکه دورترین آنان بسان نزدیک‌ترین‌شان حق دارند. و رسیدگی به کار گروهی، تو را از رسیدگی به کار دیگران بازندارد؛ زیرا هر یک از آنان، نصیبی از تو دارند که در تضییع آن عذری نداری. و به نیازهای مردم بیچاره و نیازمند رسیدگی کن؛ کسانی که نیازشان به تو گزارش نمی‌شود و چشم‌ها تحقیرشان می‌کند و مردم آنان را کوچک‌تر از آن می‌شمارند که نیازهای‌شان را به تو گزارش کنند. و مطمئن‌ترین افراد در خیرخواهی نزد خود و بیمناک‌ترین افراد در کارهای خیر و فروتن‌ترین افراد در برابر خدا را برای رسیدگی به امور آنان بگمار؛ از کسانی که ناتوانان را حقیر نمی‌شمارند و بزرگان را باشرافت نمی‌دانند و به وی دستور بده امورشان را به تو گزارش کند و آن‌گاه نیک در آن بنگر؛ زیرا رعیت ضعیف، بیشتر نیازمند انصاف و حمایت هستند. و به افراد ضعیف و زمینگیر و اهل بلا و ناتوان و یتیم و تهیدستان پرده‌پوش که در درخواست‌شان تکیه و پافشاری نمی‌کنند، رسیدگی کن و باانگیزهٔ درخواست خشنودی خدا و نزدیکی وی، از مال خدا برای آنان نصیبی قرار ده؛ چرا که کارها تنها با صدق نیت‌ها خالص می‌شود.

آنچه برای حاکم شایسته است که از ادب و روش نیکو برخوردار باشد

به هر اندازه که در انجام حقّ هر حقداری تلاش کنی، باز هم لازم است افراد گروه‌های گوناگون رودررو نیازهای‌شان را به اطلاع تو برسانند و این کار بر فرمانروایان سنگین و گران است- و حقّ سنگین است مگر بر کسی که خداوند آن را بر وی سبک گرداند- و به همین گونه پاداش آن در میزان نیز گران است. پس بخشی از وجود و وقت خود را به نیازمندان اختصاص ده، که در آن زمان به آن‌ها بار دهی و به سخنان‌شان گوش فرادهی و بال‌هایت را برای‌شان بگشایی و خشونت و تندی انسان‌های خشن و لکنت

انسان‌های ناتوان را تحمل کنی- بدون هیچ‌گونه اظهار ناراحتی و دلتنگی. پس به هر

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۶۳۹

که خواستی عطا کنی، با روی خوش و گوارا به وی عطا کن و هر که را که محروم کردی، به زیبایی و پاسخ نیکو محروم کن.

و هیچ چیز همانند سستی و غنیمت شمردن تأخیر کار از روزی به روزی دیگر و از ساعتی به ساعت دیگر و سرگرم‌شدن به کارهای غیر ضروری و غفلت از کارهای لازم، امور فرمانروایان را تباه نمی‌کند.

پس برای هر چیزی که بایـد در آن بنگری، زمـانی را قرار ده که در آن زمان از آن کار کوتاهی نکنی و تمام تلاش و کوشـش را در آن عمل بندی. و کار هر روز را مشخص کن و سهم هر ساعت را برای آن قرار ده.

و برای ارتباط میان خود و خدا بهترین زمان‌ها را قرار ده؛ هر چند هر گاه نیت و انگیزه‌ات صـحیح باشد، همهٔ زمان‌ها برای خداست. و در هیچ شب و روزی، چیزی را بر فرایض دینی‌ات مقدم ندار تا این‌که آن‌ها را به طور تمام و کامل انجام دهی.

و پرده‌نشـینی را طولانـی نکن؛ چرا که آن یکی از درهـای بـدبینی به تـوست و سـبب تبـاهی و فسـاد امور به زیـان تو می‌شود. مردم انسان‌هایی هسـتند که از آنچه از پیش چشـمان‌شان به دور است، بی‌خبرنـد. و دربان و پرده‌دارانت را گزینش کن و هر یک از آنان که خود را بر مردم ترجیح می‌دهد و متکبر و کم‌انصاف است، از خود دور کن.

و به احدی از خانواده و نزدیکانت ملکی را نبخش و هر گاه به مردم اطراف خود زیان می‌رساند و اجازهٔ گرفتن ملکی را نده.

و هیـچ صـلح و آشتی را که دشـمن تو را بـدان فرامی‌خوانـد، ردّ نکن؛ زیرا صـلح سـبب آسایش سپاهیان و برطرف‌کنندهٔ اندوه‌ها و موجب امنیت شـهرهاست. پس هر گاه قـدرت و فرصت نسبت به دشـمن یافتی، عهـد و پیمانش را به خودش بازگردان و علیه او از خـدا درخواست یـاری کن و هنگام دعوت دشـمن به صـلح، بیشترین آمادگی و احتیاط را داشـته باش؛ زیرا چه بسا دعوت به صـلح مکر و نیرنگی بیش نباشد. و هر گاه پیمان بستی، دیوار وفا در اطرافش بکش و تعهدت را با امانتداری و راستی رعایت کن.

و از نیرنـگ به پیمان خـدا و شکسـتن عهـدش بپرهیز؛ چرا که خداونـد عهـد و پیمان خود را امانی قرار داد که با رحمتش آن را در میان بندگان امضا کرده است. و پایداری بر تنگنا و فشاری که امید به گشایش آن داری، بهتر از نیرنگی است که از عذاب و فرجام بدی که از آن بیمناکی.

و از شـتاب در ریختن به‌ناحق خون‌ها بپرهیز؛ زیرا هیچ چیز دارای عذابی بزرگ‌تر از آن نیست. و به قیمت نابودی و هلاکت خویش و قرار گرفتن در معرض خشم خداونـد، تقویت فرمـانراویی گـذرا را مجوی که نمی‌دانی بهره‌ات از بقـای آن و بقـای خود برای آن چیست؟ و از خودبزرگ‌بینی و اطمینان به خویش بپرهیز؛ چرا که آن از مطمئن‌ترین فرصت‌های شیطانِ در نزد اوست. و از شتاب در کارهـا پیش از زمان‌شـان و کوتـاهی در آن‌هـا در وقت و امکان‌شـان و پافشـاری در آن‌هـا هنگام ناشـناخته بودن و سـستی در آن‌ها هنگام آشکار شدن بپرهیز؛ زیرا هر کار محلی دارد و هر حالتی، زمان و حالی دارد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۶۴۱

۱۱۱۹- ۳۲۳۳۱- (۱۶) در نهج البلاغه از علی علیه السلام آمده است:

«این است دسـتور العمـل و سـفارش‌نامه‌ای که امیر مؤمنـان علیه السـلام برای مالـک اشتر نخعی نوشت. آن گـاه که کار برای حـاکم مصـر- محمـد بـن ابی بکر- آشـفته شـد و علی علیه السـلام مالـک را به حکمرانی مصـر و تصـدی کارهـای آن منصـوب کرد. این سفارش‌نامه از نظر حجم طولانی‌ترین و از نظر مطالب زیبا و جامع‌ترین دستور العملی است که به دست علی علیه السلام نوشته شد:

به نام خداوند بخشندهٔ مهربان

این فرمـان بنـدهٔ خـدا- علی- امیر مؤمنـان است به مالـک فرزنـد حـارث، در دسـتور خـود به وی، آن هنگـام که ادارهٔ امور مصـر از جمع‌آوری خراج آن، نبرد با دشمنانش، اصلاح به امور مردمش و آبادانی شهرهایش را به وی سپرد.

علی علیه السلام انجام این کارها را به مالک فرمان می‌دهد: تقوای الهی، ترجیح اطاعت خدا [بر دیگر کارها]، پیروی دستورهای خدا در کتابش- از واجبات و مستحباتی که بدون پیروی از آن‌ها هیچ‌کس خوشبخت نمی‌گردد و جز با انکار و تباه ساختن‌شان بدبخت نمی‌شود- و اگر خدا را با قلب و دست و زبان خود یاری کند، خداوند یاریِ یاری‌کنندگانش و عزت بخشیدن به عزیزکنندگانش را بر عهده گرفته است.

و به او دستور می‌دهد که نفسش را هنگام شهوت‌ها بشکند و هنگام چموشی آن را مهار کند؛ چرا که نفس پیوسته به بدی فرمان می‌دهد مگر آن‌که خداوند رحم کند.

سپس، ای مالک بدان! من تو را به سوی شهرهایی فرستادم که پیش از تو حکومت‌های دادگستر و ستمگر بر آن حکومت کرده‌اند و همان‌گونه که تو در کارهای حاکمان پیش از خود می‌نگری، مردم در کارهای تو می‌نگرند و آنچه تو دربارهٔ آنان می‌گفتی، آنان دربارهٔ تو می‌گویند و شایستگان تنها به وسیلهٔ آنچه خداوند بر زبان بندگانش جاری می‌سازد، شناخته می‌شوند. پس باید محبوب‌ترین ذخایر نزد تو ذخیرهٔ عمل صالح باشد. از این رو، تمایلات خود را در اختیار بگیر و از کارهای حرام نسبت به نفس خویش به شدت بخیل باش و بخل ورزیدن به نفس این‌گونه است که در آنچه دوست دارد و آنچه ناخوشآیند دارد، جانب انصاف را رعایت کنی.

و بر قلبت لباس مهربانی، دوستی و لطف به مردم را بپوشان و نسبت به آنان درنده‌ای خون‌آشام نباش که خوردن‌شان را غنیمت بشماری؛ زیرا مردم دو گروهند: یا برادر دینی‌ات یا همانندت در آفرینش، که ناخواسته گرفتار لغزش می‌شوند و گرفتار آفات روحی می‌گردند و در عمد و خطای‌شان حاکم زیان می‌بیند، پس آنان را از چشم‌پوشی و گذشت آن‌گونه بهره‌مند ساز که دوست داری خداوند از چشم‌پوشی و بخشش خویش بهره‌مندت سازد؛ زیرا تو بالاتر از آنان و ولی امر بالاتر از تو و خداوند

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۶۴۳

مافوق مسؤلیت‌دهنده به توست که تو را عهده‌دار کارهای مردم کرده و به وسیلهٔ آنان آزمایشت نموده است.

و خود را در حال نبرد با خدا قرار نده؛ چرا که تو در برابر انتقام و عذاب خدا قدرتی نداری و از بخشش و مهربانی او بی‌نیاز نیستی.

از هیچ بخششی پشیمان مشو و از مجازاتی شادمان نگرد و در هیچ اقدام تند و خشنی- که راه گریزی برایش می‌یابی- شتاب نکن و هرگز نگو: من فرمانروایم، دستور می‌دهم و باید انجام شود؛ چرا که این تباه‌کنندهٔ دل، کاهندهٔ دین و نزدیک شدن به دگرگونی صلاح به فساد و تباهی است.

و هر گاه قدرت و ریاست تو را به خودبزرگ‌بینی و غرور واداشت، پس در عظمت فرمانروایی خداوند بر فرازت و قدرتش نسبت به تو در آنچه خود نیز به آن قدرت نداری، بیندیش؛ که آن چموشی و غرورت را مهار می‌کند و تُندی‌ات را بازمی‌دارد و عقل از دست رفته‌ات را به تو بازمی‌گرداند.

بپرهیز از هم‌آوردی با خدا در بزرگی‌اش و همانندی با وی در شکوهش؛ چرا که خداوند هر سلطه‌گری را زبون و هر متکبری را خوار می‌کند.

نسبت به خود و خویشان نزدیک و محبوبانت از مردم در ارتباط با خدا و مردم انصاف را رعایت کن، وگرنه ستم نموده‌ای و هر کس به بندگان خدا ستم کند، خداوند به جای بندگانش با وی می‌ستیزد و خدا با هر که در ستیزد، دلیلش را در هم می‌کوبد و با خدا در حال نبرد است تا این‌که دست بردارد و توبه کند. و چیزی همانند پافشاری و مداومت بر ستم، سبب دگرگونی نعمت خدا و شتاب در انتقام و عذاب الهی نمی‌گردد؛ چرا که خداوند به نالهٔ ستمدیدگان و بیچارگان گوش فرا می‌دهد و در کمین ستمگران است.

باید محبوب‌ترین کارها نزد تو، میانه‌ترین آن‌ها در حق، گسترده‌ترین‌شان در عدل و دربردارنده‌ترین آن‌ها در خشنودی مردم باشد؛

زیرا خشم تودهٔ مردم، خشنودی خواص را بی‌اثر می‌کند و خشم خواص، با خشنودی توده پوشیده می‌گردد. خواص در شرایط آسان، پرهزینه‌ترین مردم برای حاکم و در بلاـ و گرفتاری، کم‌کمک‌ترین و ناخشنودترین از رعایت انصاف و پافشارترین در درخواست و کم‌سپاس‌ترین هنگام گرفتن و هنگام محرومیت، کم‌عذرپذیرترین و هنگام بلا و گرفتاری، ناشکیب‌ترینِ مردم هستند. و پایهٔ دین و آوردگاه مسلمانان و نیروی آماده علیه دشمنان تنها تودهٔ مردم هستند. پس باید میل و علاقه‌ات به آنان باشد.

و باید دورترین و منفورترین مردم نزد تو عیب‌جوترین آنان از مردم باشد؛ زیرا مردم کاستی‌هایی دارند که حاکم به پوشاندن آن سزاوارترین است. پس هرگز از عیب‌های پوشیدهٔ مردم بر خود جستجو و پرده‌برداری نکن؛ زیرا تنها پاک کردن عیب‌های آشکار بر توست و خداوند دربارهٔ عیب‌های پوشیده از تو داوری می‌کند.

پس تا می‌توانی عیب‌پوشی کن تا خداوند آنچه می‌خواهی از مردم پوشیده بماند، بپوشاند.

کینه و دشمنیِ مردم را گره بگشای و رشتهٔ دشمنی و کینهٔ خود را قطع کن! و از آنچه شایستهٔ تو نیست، کناره بگیر و خود را به بی‌خبری بزن. و در تصدیق بدگویان شتاب نکن که بدگویان هر چند خود را شبیه خیرخواهان کنند، خیانتکارند.

و این اشخاص را در و رایزنی خود وارد نکن؛ بخیل را که با تهدید به تنگدستی تو را از نیکی و احسان بازمی‌دارد. و ترسو را که در انجام کارها ناتوانت می‌کند و آزمندی را که افزون‌طلبی ستمگرانه را در نظرت می‌آراید. به تحقیق، بخل و ترس و آز، غریزه‌های گوناگون هستند که ریشهٔ همهٔ آن‌ها بدگمانی به خداست.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۶۴۵

بدترین همکارانت، همکاران پیشین اشرار و شرکای جرم‌شان هستند. پس نباید آنان از نزدیکان و مقربان درگاهت باشند؛ چرا که آنان یاران جنایتکاران و برادران ستمگران هستند، در حالی که تو جایگزینان صالح برای آنان می‌یابی که در رای و نظر و قدرت اجرایی همانند آن‌ها هستند؛ ولی به سان آنان پیشینهٔ ظلم و جنایت ندارند. کسانی که با ستمگری در ستم و جنایت‌کاری در جنایت همکاری نکرده‌اند، این چنین اشخاصی برای تو کم‌هزینه‌تر، پرکارتر و مهربان‌تر هستند و به دیگران کمتر وابسته‌اند. پس آنان را برای نشست‌های سری و مجالس خصوصی برگزین. آن‌گاه برگزیده‌ترین آن‌ها نزد تو باید حق‌گوترین آنان- با همهٔ تلخی‌اش- و کسانی باشند که کم‌ترین حمایت را از تو در کاری نمایند که مایل به انجام آن هستی و خداوند آن را برای اولیای خویش ناپسند می‌شمارد.

و خود را به اهل ورع و راستی نزدیک کن. آن‌گاه آنان را آن چنان تربیت کن که مدیحه سرای تو نباشند و با برشمردن کارهای ناکرده تو را شادمان نکنند؛ چرا که ثناگویی فراوان، کبر و غرور می‌آفریند و به پیروزی شیطان و نفس اماره می‌انجامد.

و هرگز نباید نیکوکار و بدکار نزد تو جایگاهی یکسان داشته باشند؛ چرا که این کار مایهٔ دلسردی نیکوکاران از نیکی و تشویق بدکاران به بدی است. هر یک را در جایگاهی قرار ده که خود برمی‌گزیند.

و بدان که، در خوش‌بین نمودن زمامدار نسبت به مردمش چیزی کارسازتر از نیکی به آنان، کاهش هزینه‌ها از ایشان و حذف تحمیل‌های ناحق نیست. پس تا می‌توانی باید بر خوش‌بینی خود نسبت به ملت بیفزایی؛ چرا که خوش‌بینی، رنج و اندوه فراوان را از تو برمی‌دارد. سزاوارترین افراد به خوش‌بینی تو کسی است که به خیرخواهی و فداکاری‌ات ایمان داشته باشد. و سزاوارترین افراد به بدبینیِ تو کسی است که به خیرخواهی‌ات با دیدهٔ تردید بنگرد.

و هیچ سنت شایسته‌ای را که مورد عمل پیشگامان این امت و محور همبستگی و الفت آنان و سامان‌بخش کارشان بوده است- نشکن و هیچ سنت جدیدی را پایه‌گذاری نکن که به این‌گونه روش‌های پیشین آسیب رساند، که در این صورت پاداش آن برای بنیان‌گذار آن است و وزر و وبال آن- به دلیل سنت‌شکنی- بر توست.

و در تثبیت سامان‌بخشی به شهرهایت و برپاداشتن و استمرار آنچه پیشتر کار مردم بر آن استوار بود، بسیار با دانشمندان مذاکره کن

و با حکیمان گفتگو.

و بدان که، ملت طبقات گوناگونی دارد که جز با کمک یکدیگر سامان نمی‌یابند و بی‌نیاز از هم نیستند. از آن‌هاست: سپاهیان خدا، نویسندگان عمومی و خصوصی، قاضیان عدالت‌گستر، کارگزاران با انصاف و رفق و مدارا، جزیه و خراج‌پردازان از اهل ذمه و مسلمانان، بازرگانان و صنعتگران و طبقهٔ پایین جامعه از نیازمندان و بیچارگان. و خداوند سهم هر یک از این‌ها را در کتابش یا سنت پیامبرش صلی الله علیه و آله معین کرده و در جایگاه مناسبش قرار داده است و رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را نزد ما به ودیعه نهاده که محفوظ است.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۶۴۷

پس لشکریان- با اجازهٔ خداوند- دژهای مردم، زیور حاکمان، عزت دین و راه‌های امنیت هستند و بدون آنان، ملت استوار و پابرجای نیست. آن‌گاه سپاهیان بدون آنچه خداوند از خراج بر ایشان معین نموده، استوار نخواهند بود. خراج نیروبخش آنان در نبرد با دشمنان‌شان، تکیه‌گاه سامان بخشیدن به کارهای‌شان و پشتوانه رفع نیازهای‌شان است.

سپس این دو گروه- ملت و سپاهیان- جز با کمک قاضیان، کارگزاران و نویسندگان استوار نخواهند بود؛ زیرا بستن قراردادها و جمع‌آوری منافع از طریق آنان است و در انجام هر کار خصوصی و عمومی به آنان اعتماد می‌شود.

و کار همهٔ این‌ها جز به بازرگانان و صنعتگران سامان نمی‌یابد؛ با تلاشی که آنان در جهت رفع نیازها و بر پا داشتن بازار و بی‌نیاز کردن مردم از انجام کارهایی که دیگران به آن‌ها نمی‌پردازند انجام می‌دهند.

آن‌گاه طبقه پایین‌تر از نیازمندان و بیچارگانی که خداوند بخشش و کمک به آنان را واجب کرده است و برای هر یک به اندازهٔ سامان زندگی‌اش حقی است و زمامدار از عهدهٔ حقوقی که خداوند در این راستا بر دوش او نهاده به شایستگی بیرون نمی‌آید، مگر با تلاش، یاری خواستن از خدا و آماده نمودن خویش بر پیروی از حق و پایداری بر آن در تمامی موارد کوچک و بزرگ.

آن‌گاه خیرخواه‌ترین افراد برای خدا و پیامبرش و امام تو و پاکدامن‌ترین و بردبارترین آنان در نزد خود را به فرماندهی سپاهیانت بگمار؛ کسانی که به کندی خشمگین می‌شوند، با پوزش آرامش می‌یابند، با ناتوانان مهربان و بر نیرومندان مسلط است و کسی که تندی و خشونت او را برنمی‌انگیزد و ناتوانی وی را بازنمی‌دارد. سپس شرافتمندان و برخورداران از خانواده‌های شایسته و پیشینه درخشان و در مرتبه بعد دلاوران، شجاعان، سخاوتمندان و بزرگ‌منشان را به خود نزدیک گردان؛ چرا که آنان مجموعه‌ای از بزرگواری و شعبه‌ای از نیکی‌ها هستند.

آن‌گاه چون پدر و مادر که به فرزندان‌شان می‌رسند، در نبود آن‌ها به کارهای‌شان رسیدگی کن و هرگز آنچه برای تقویت‌شان انجام می‌دهی، بزرگ نشمار و هیچ مهربانی و لطفی- هر چند اندک- را که برای سامان امورشان انجام می‌دهی، ناچیز ندان؛ زیرا آن‌ها را به خیرخواهی و خوش‌بینی نسبت به تو وامی‌دارد. و رسیدگی به نیازهای خُردشان را با تکیه بر نیازهای اساسی رها نکن؛ زیرا مهربانی اندکت جایگاهی دارد که از آن سود می‌برند و نیازهای بزرگ و اساسی محلی دارد که از آن بی‌نیاز نمی‌شوند.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۶۴۹

و باید برگزیده‌ترین سران سپاهت نزد تو کسی باشد که سربازان را یاری رساند و از امکانات خویش به حدی به آنان ببخشد که خود و خانواده‌شان در رفاه و آسایش زندگی کنند؛ به طوری همهٔ همت و تلاش‌شان را در نبرد با دشمن به کار گیرند؛ چرا که عطوفت و مهربانی تو به آنان قلب‌های‌شان را به تو متمایل می‌کند.

و قطعاً برترین روشنی چشم زمامداران، برپایی عدالت در شهرها و گسترش دوستی ملت است و بدون شک دوستی میان آنان به وجود نمی‌آید مگر با پاکی دل‌ها و سینه‌های‌شان و خیرخواهی آنان رنگ واقعیت به خود نمی‌گیرد مگر با در بر گرفتن زمامداران و احساس سنگینی نکردن از حکومت‌شان و خستگی و دلتنگی ننمودن. پس به آرمان‌های‌شان میدان بده و پیوسته ثناگوی‌شان باش

و همـواره رشادت‌هـای دلاوران‌شـان را شـماره کـن؛ چرا کـه یـاد بسـیار از کارهـای پسـندیده‌شان، شـجاعان را برمی‌انگیزد و وامانده گان‌شان را تشویق می‌کند- اگر خدا بخواهد.

آن‌گاه رشادت‌های هر کس را بشناس و رشادت کسی را به دیگری نسبت نده و در بها دادن به آن کوتاهی نکن و شرافت کسی تو را بر آن ندارد که رشادت کوچکش را بزرگ جلوه دهی و پایین بودن کسـی سـبب نشود تا دلاوری بزرگش را کوچک شـماری. مشـکلات پیچیده و شـبهه‌ناک را به خدا و پیامبرش صـلی الله علیه و آله بازگردان. به تحقیق، خداوند- پاک و منزه- به گروهی که دوستدار راهنمایی‌شان بوده، می‌فرماید:

ای کسـانی که ایمـان آوردیـد، از خـدا پیروی کنیـد و از رسـول و اولی الامـر- از خـود- پیروی نماییـد، آن‌گـاه اگر در چیزی نزاع کردید، آن را به خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله ارجاع دهید.

رجوع به خـدا عمل، به محکمات قرآن است و مراجعه به پیامبر صـلی الله علیه و آله تمسک، به سـنت و روش همگرای غیر واگرای اوست.

آن‌گـاه برای داوری میـان مردم، برترین مردم نزد خویش را برگزین؛ از کسـانی که کارهـا به آنـان فشار نمی‌آورد و در تنگنای‌شان قرار نمی‌دهد و شاکیان او را خشـمگین نمی‌کنند و بر اشـتباه و لغزش خویش پافشاری نمی‌کنند و پس از شـناخت حق، بازگشت به آن برای‌شان دشوار نیست. و نفس خویش را به طمع نزدیک نمی‌کننـد و به جای فهم عمیق به درک سـطحی بسـنده نمی‌کنند و در شبهات ایسـتاترند و به دلیل و برهان، چنگ‌زننـده‌ترین و از مراجعـهٔ شاکیان، کم‌تر از همه احساس ناراحتی و دلتنگی می‌کننـد و در کشف حقایق پایدارترنـد و هنگام روشن شدن حکم، قاطع‌ترین‌اند. از کسانی که تملق و چاپلوسـی آنان را فریب نمی‌دهد و تشویق او را متمایل نمی‌کند و آنان اندکند.

سپس به داوری‌هـای او رسـیدگی کن و در بخشـش، آنچنان بر او توسـعه بـده که کمبودهایش را برطرف کنـد و از نیازش به مردم بکاهـد و نزد خود چنـان جایگـاه و مقـامی به وی عطـا کن که هیـچ یک از نزدیکانت با چشم طمع در آن ننگرنـد تا از بـدگویی و سخن‌چینی اشـخاص نزد تو احساس امنیت کند. در آنچه گفته شد، بادقت بیندیش؛ که این دین در دست اشـرار اسیر بود، بر اساس هوس در آن عمل می‌کردند و با آن، دنیا طلب می‌نمودند.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۶۵۱

سپس در امور کـارگزارانت بینـدیش و آنان را بر اساس ارزیابی به کار گمار، نه بر اساس قرابت و علاقـهٔ شخصـی؛ که این دو همه شاخه‌های ستم و خیانت را در بردارند و افراد باتجربه و باحیا از خانواده‌های شایسته و پیشگام در اسلام را انتخاب کن؛ چرا که آنان اخلاق‌شـان پسـندیده‌تر، آبروی‌شان سالم‌تر، در مادیات کم‌حرص‌تر و در حوادث دوراندیش‌ترنـد. آن‌گاه آنان را از نظر معیشت در رفاه و آسایش قرار ده، که این کار آن‌ها را در اصلاح نفس‌شان نیرومند می‌سازد و از دست‌یازی به آنچه- از بیت المال- در اختیار دارند، بی‌نیازشان می‌کند و در سرپیچی از دسـتوراهایت و خیانت در امانتت، راه عذر را بر آن‌ها می‌بندد و حجت را برای‌شان تمام می‌کنـد. سـپس بـه کارهای‌شـان رسـیدگی کـن و مراقبـانی راسـتگو و وفـادار بـه سوی‌شـان اعزام کـن؛ چرا کـه بازرسـی مخفیـانهٔ کارهای‌شان، سبب امانتداری آنان و مدارای‌شان با مردم و جلوگیری آن‌ها از خیانت دستیاران‌شان می‌شود. پس اگر یکی از آنان به خیـانت دست یازیـد و گزارش مراقبـانت در این بـاره به تو رسـید، بـدون نیاز به گواهی شاهـدان او را مجازات بـدنی می‌نمایی و به انـدازهٔ خطـایش او را بـازخواست می‌کنی. آن‌گـاه در جایگـاه خـواری قرارش می‌دهی و مهر خیـانت بر او می‌نهی و ننـگ اتهـام بر گردنش می‌آویزی.

و به امر خراج به گونه‌ای رسیدگی کن که اهلش سامان یابند؛ چرا که در سایهٔ صـلاح خراج و صـلاح اهل آن، کار دیگران سامان می‌یابـد و بـدون آن سامان نمی‌یابـد. برای این‌که همـهٔ مردم نان‌خور خراج و خراج‌دهنـدگان هسـتند. و بایـد به آبادانی زمین بیشتر

توجه کنی تا به جمع‌آوری خراج؛ چرا که خراج بدون آبادانی به دست نمی‌آید و هر که بدون آبادانی در پی خراج باشد، شهرها را ویران و بنـدگان را نـابود می‌کنـد و حکومتش زمان کوتاهی دوام می‌آورد. پس اگر از سـنگینی خراج یا حادثـهٔ ناگواری یا کمبود آب از زمین یا آسـمان یا دگرگونی زمین بر اثر آب‌گرفتگی یا خشـکسالی شـکایت کردند، به مقداری که امید به اصـلاح کارشان داری، به آنان تخفیف بده. و تخفیف به آنان بر تو سنگین نیاید، که آن اندوخته‌ای است که در آبادانی شهرها و آراستن حکومتت، سودش را به تو بازمی‌گردانند؛ افزون بر آن‌که، ثنـای زیبـای آنـان و شادمـانی تو را به دلیـل گسترش عـدالت در میان آنان به دنبال دارد و به خـاطر آسایشـی که برای‌شـان فراهم کردی، بر مـازاد غـذای روزانه‌شان تکیه داری و به خاطر عادت دادن آنان به عـدالت خود و رفق و مدارای با آن‌ها از اطمینان‌شان بهره‌مندی. از آن پس هر گاه در حوادث ناگوار احتمالی بر آنان تکیه کنی، با رضایت خاطر آن را عهده‌دار خواهند شد؛ چرا که هر چه بر آبادانی بار کنی، تحمل خواهند کرد.

و همانا ویرانی سـرزمین‌ها از تنگـدستی مردمانش سرچشـمه می‌گیرد و تهیدستی مردم از آز زمامداران به مال‌اندوزی و بدبینی آنان به پایداری- حکومت‌شان- و کم‌تر پند و اندرز گرفتن از عبرت‌ها، ناشی می‌شود.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۶۵۳

سپس در حال نویسندگانت بنگر و کارهایت را به بهترین‌شان بسپار و نوشتن نامه‌هایی که در آن‌ها نقشه‌ها و رازهایت را می‌نویسی، به جـامع‌ترین آن‌هـا در ویژگی‌هـای شایسـتهٔ اخلـاقی اختصـاص ده؛ از کسـانی که احترام و بزرگواری، آنـان را به تکبر و سرکشـی وانمی‌دارد تا در حضور مردم جرأت مخالفت با تو را پیـدا کند و از ارجاع نامه‌های کارگزارانت به تو و صدور پاسخ‌های درستی از تو و نیز در آنچه به نماینـدگی از تو می‌دهد و می‌گیرد، بر اثر غفلت کوتاهی نکند. و هیچ پیمان‌نامه‌ای را ضـعیف تنظیم نکند و در حـل قراردادهـایی که به زیـان تو تنظیم شـده، در نمانـد و در کارها قـدر و منزلت خویش را بشـناسد که بی‌خبر از قـدر خویش، در شناخت قدر دیگران ناتوان‌تر است.

آن گـاه گزینش آنـان نبایـد بر اسـاس اطمینـان و شـناخت ظـاهری و خـوش‌بینی تـو انجـام پـذیرد، کـه مردمـان بـا خوش‌خـدمتی و ظاهرسازی- آن‌گونه که زمامـداران می‌خواهنـد- خود را جلوه می‌دهنـد، در حالی که در پس پرده ظاهر از خیرخواهی و امانتداری خبری نیست؛ بلکه آنان را بر اساس عملکردشان برای صالحان پیش از خود ارزیابی و گزینش کن و به کسـی تکیه کن که در میان مردم نیکوترین اثر را از خود بر جای گذاشـته باشـد و بیش از دیگران به امانتداری شـناخته شده باشد، که این کار خیرخواهی تو را برای خداوند و برای کسی که از سویش مسئولیت پذیرفته‌ای به اثبات می‌رساند.

و در رأس هر یـک از کارهایت رئیس و مسئولی را بگمار که کارهای بزرگ بر او چیره نگردد و کثرت کار وی را به آشـفتگی و سردرگمی دچـار نگردانـد. و هر چـه خـود را از کاستی‌هـا و کمبودهـای نویســندگان و کارمنــدانت بـه بی‌خـبری زنی و از آن‌ها چشم‌پوشی نمایی، پی‌آمدش دامنگیرت خواهد شد.

سپس سـفارش مرا دربارهٔ بازرگانان و صنعتگران بپذیر و به آنان نیز به نیکی سفارش کن!- کسبهٔ درون‌شهری و تاجران برون‌شهری و صـنعتگران بهره‌رسان با نیروی بدنی را- چرا که آنان سرچشمهٔ تمام بهره‌مندی‌ها و تأمین‌کنندهٔ وسائل زندگی و فراهم‌کنندهٔ آن‌ها از مکان‌های دوردست و دورافتاده- در خشکی و دریا، کوه و دشت و جاهایی که نه مردم با آن‌ها سازگارند و نه جرأت بر آن‌ها را دارند- هسـتند. آن‌ها سازشکارانی هستند که از شر و زیان‌شان بیم نیست و اهل آشتی‌اند که از آشوب‌شان ترسی نیست. و در مرکز حکـومت و در شـهرهای اطراف بـه کارهای‌شـان رسـیدگی کـن. بـا این حـال بـدان که، در بسـیاری از آنـان تنـگ‌نظری آشـکار و بخل‌زننده و احتکار مایحتاج مردم و سـیطره بر قیمت‌ها در خرید و فروش‌ها وجود دارد و این زیان و فشاری بر تودهٔ مردم و ننگی بر زمامـداران است. پس از احتکار جلوگیری کن که یقیناً رسول خدا صـلی الله علیه و آله از آن جلوگیری کرد. و خرید و فروش باید آسـان و راحت بر اسـاس عـدالت انجـام پـذیرد و قیمت‌ها اجحاف به خریـدار و فروشـنده نباشـد. آن‌گاه پس از نهی تو، هر کس به

احتکار نزدیک شد- بدون زیاده‌روی- او را مجازات کن و مایهٔ عبرت دیگران قرار بده.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۶۵۵

آن‌گاه خدای را، خدای را در نظر بگیر دربارهٔ طبقهٔ پایین- ناتوان از چاره‌اندیشی- از بیچارگان، نیازمندان، گرفتاران، زمینگیران؛ که در میان این طبقه، قناعت‌پیشگان به آنچه به آن‌ها می‌رسد و درخواست‌کنندگان دیده می‌شود و پاسدار حقی برای آنان باش که خداوند تو را پاسدار آن قرار داده است. و از بیت المال و غلات زمین‌های بدون مالکِ متعلق به اسلام در هر شهر سهمی برای آنان قرار بده؛ چرا که دورترین آنان با نزدیک‌ترین‌شان یکسان حق دارند و تو مسئول رعایت حق همهٔ آن‌ها هستی. پس غرور و سرمستی تو را از رسیدگی به آنان بازندارد؛ چرا که استحکام بخشیدن به کارهای زیربنایی و فراوان، عذر و بهانه‌ای برای ترک کارهای کوچک و پیش پا افتاده نیست. پس همت و تلاشت را از آن‌ها برندار و باغرور و تکبر با آنان رفتار نکن و به کارهای کسانی که گزارشی از ایشان به تو نمی‌رسد، رسیدگی کن؛ کسانی که چشم‌ها آنان را کوچک می‌شمارند و مردم تحقیرشان می‌کنند. پس گروهی از افرادِ خداترس، فروتن و مورد اعتماد خویش را برای رسیدگی به آنان اختصاص ده تا وضعیت‌شان را به تو گزارش کنند. سپس با آنان به گونه‌ای رفتار کن که روز دیدار با خدا عذرت پذیرفته شود؛ زیرا در میان ملت اینان بیش از دیگران نیازمند انصاف و پرداخت حقوق‌شان هستند. و در پرداخت حقوق تمام مردم به گونه‌ای عمل کن که در پیشگاه خدا عذرت پذیرفته شود. و از یتیمان و سالمندانِ نیازمند مهربانی و عطوفت- که راه چاره‌اندیشی بر آنان بسته و زبان درخواست‌شان خاموش است- رسیدگی و دلجویی کن و این کار بر زمامداران سنگین است و هر حقی گران است ولی به یقین، خداوند آن را برای عاقبت‌جویان سبک و آسان می‌کند؛ کسانی که نفس خویش را به پایداری بردباری وامی‌دارند و به درستی وعدهٔ خدا دربارهٔ خویش اطمینان دارند.

و برای نیازمندان به خود، بخشی از زمان خویش را اختصاص ده که در آن شخصاً به کارهای‌شان رسیدگی کنی و در مجلسی عمومی برای پاسخگویی به آنان بنشینی. در آن مجلس برای خداوند آفریدگارت فروتنی نمایی و لشکریان، نگهبانان و نیروهای انتظامی را از دخالت در آن بازداری. تا گویندهٔ آنان بدون لکنت زبان [/ ترس و نگرانی] با تو سخن گوید؛ زیرا من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که بارها می‌فرمود: هیچ امتی که در میان آنان حق ضعیف از قوی بدون لکنت گرفته نشود، از کاستی‌ها و عیب‌ها پاک نخواهد گردید.

سپس نادانی و ناتوانی آنان را تحمل کن و سخت‌گیری و فشار و برخوردهای متکبرانه را از آنان دور کن، تا خداوند به این وسیله آغوش رحمتش را بر تو بگشاید و پاداش اطاعتش را برایت لازم گرداند.

هر چه می‌بخشی- با روی باز- بدون منت و آزار ببخش و به زیبایی و با پوزش‌خواهی محروم کن.

سپس کارهایی است که ناچار شخصاً باید به آن‌ها بپردازی: یکی پاسخ کارگزارانت در مواردی که مشاوران و معاونانت از آن ناتوانند و رسیدگی به نیازهای مردم که دیگران از انجامش عاجزند و به تو روی می‌آورند. و هر روز کار همان روز را انجام بده، که هر روز کاری مخصوص به خود دارد.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۶۵۷

در ارتباط خود با خدا بهترین و بیشترین زمان را برای خویش قرار بده- هر چند هر گاه انگیزه و نیت، خالص و شایسته باشد و ملت در امنیت و آسایش و رفاه باشند، همهٔ زمان‌ها برای خداست- ولی باید در میان آنچه به انگیزهٔ خالص برای خداوند انجام می‌دهی، برپاداشتن واجباتی را که مخصوص خداست، بجای آوری.

پس در بخشی از شبانه‌روز بدنت را برای بندگی خدا به کارگیر و کاری را که با آن به خدا نزدیک می‌شوی، کامل، تمام و بی‌نقص انجام ده- هر چند در این راه بدنت را به رنج و زحمت اندازی.

و هر گاه برای مردم نماز جماعت برگزار کردی، نه مردم را فراری بده و نه نماز را ضایع کن؛ زیرا در میان مردم افراد بیمار و ناتوان و گرفتار وجود دارد. هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا به یمن فرستاد، از وی پرسیدم: چگونه با آنان نماز برگزار کنم؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پاسخ داد: همانند ناتوان‌ترین‌شان با آنان نماز برگزار کن و با مؤمنان مهربان باش!

و پس از این همه، غیبت و پرده‌پوشی‌ات از مردم را طولانی نکن؛ چرا که پرده‌پوشی زمامداران، ریشه در بخل و تنگ‌نظری آنان دارد و سبب کاهش آگاهی آنان از امور می‌گردد و پرده‌نشینی زمامداران، آنان را از رویدادهای پس‌پرده بی‌خبر نگه می‌دارد و از این رو در نظرشان مسائل بزرگ، کوچک و مسائل کوچک، بزرگ و ماجراهای زیبا، زشت و حوادث زشت، زیبا جلوه می‌کند و حق و باطل در هم می‌آمیزد. زمامدار نیز تنها انسانی بیش نیست که آنچه مردم از وی پوشیده نگه می‌دارند، نمی‌داند و حق نشانه‌ای ندارد که بتوان با آن انواع راست و دروغ را از هم بازشناخت. تو از این دو حال بیرون نیستی؛ یا کسی هستی که برای بخشیدن در راه حق، سخاوتمندی. پس پرده‌نشینی‌ات برای چیست؟ آیا به دلیل پرداخت حقوق واجب است یا به دلیل انجام کار بزرگوارانه‌ای؟ یا شخص بخیلی هستی؛ که در این صورت وقتی مردم از بخشش تو نومید شدند، بسیار زود از درخواست نمودن از تو خودداری می‌کنند. افزون بر آن، بیشتر نیازهای مردم هزینه‌ای بر تو تحمیل نمی‌کند؛ مانند شکایت از آنچه به ستم از آنان گرفته شده یا درخواست حق خویش در معامله‌ای.

سپس برای حاکم، خواص و نزدیکانی است که به خودکامگی و چپاولگری و کم‌انصافی در داد و ستد گرفتارند. پس با قطع اسباب این ویژگی‌ها، ریشهٔ آنان را بخشکان و به احدی از نزدیکان و خویشانت، مِلکی را واگذار نکن و مبادا در احداث باغ یا کشتزاری طمع کنند که در سهم آب به صاحبان زمین‌های مجاور زیان رسانند یا هزینهٔ کار مشترکی را بر دیگران تحمیل کنند و عیش که نوشش برای آنان باشد، نه برای تو. و ننگ و عار آن در دنیا و آخرت برای تو باشد. دربارهٔ هر دور و نزدیکِ پایبند به حق، حق را اجرا کن و در این باره برای خدا به امید پاداش وی پایدار باش؛ هرچند اجرای حق به خویشان و نزدیکانت، زیان و آسیب برساند. و در برابر سنگینی که اجرای حق بر تو دارد، جویای فرجام نیک و پسندیده‌اش باش. و اگر مردم دربارهٔ تو گمان انحراف از حق نمودند، پوزشت را برای آنان آشکار کن و با بیان دلیلت، گمان‌های‌شان را از خود برطرف کن؛ چرا که این کار ریاضتی است برای نفس و مهربانی برای مردمت و پوزشی در جهت هدفت که استوار داشتن مردم بر حق است.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۶۵۹

و پیشنهاد هیچ صلحی را از سوی دشمن که خشنودی خدا در آن است، بازنگردان؛ چرا که صلح و آشتی، آسایش سپاهیانت و برطرف شدن اندوه‌هایت و برقراری امنیت در شهرهایت را به دنبال دارد. ولی پس از صلح با دشمن، تمام جوانب هوشیاری و احتیاط را رعایت کن؛ چرا که دشمن چه بسا برای غافلگیر کردن نزدیک می‌شود. پس کاملًا هوشیار و آماده باش و به خوش‌بینی با دیدهٔ اتهام بنگر و اگر با دشمن خود پیمانی بستی یا او را در پناه خود گرفتی، پس به پیمانت وفا کن و در پیمانت امانتدار باش و جانت را سپر تعهدت قرار بده؛ چرا که وفای به عهد، تنها واجبی در میان واجبات الهی است که مردم با همهٔ پراکندگی گرایش‌ها و اختلاف آرا، بیشترین توافق و وحدت نظر را بر بزرگداشت آن دارند. و به تحقیق، مشرکان در میان خود پیش از مسلمانان به آن پایبند بودند؛ چرا که آنان به پی‌آمدهای وخیم پیمان‌شکنی آگاه بودند. پس پیمانت را نشکن و به تعهدت خیانت نکن و به دشمنت نیرنگ نزن، که جز نادان بدبخت بر خدا جسارت نمی‌کند. به یقین خداوند- با مهربانی خویش- عهد و پیمانش را فضا و حریم امنی قرار داده است که در سایهٔ قدرت وی، آرامش گیرند و به وی پناه آورند؛ پس نیرنگ و دغل و خیانت در آن راه ندارد. و قراردادی نبند که به صورت‌های گوناگون بتوانی آن را تفسیر و تأویل کنی. و پس از بستن و محکم کردن قرارداد [برای مخالفت با آن] بر توریه و توجیهات مخالف ظاهر تکیه نکن و تحمل تنگنا و فشار از جانب تعهدی که به خداوند سپردی، سبب درخواست فسخ آن به ناحق نگردد؛ چرا که پایداری بر تحمل سختی- که امید به گشایش و فرجام برترش داری- بهتر از نیرنگی است که از

انجامش بیمناکی و از این‌که در دنیا و آخرت چنان مورد مؤاخذه و بازخواست خداونـد قرارگیری، که راه نجاتی برای تو نباشـد- ترسناکی.

و از خون و خونریزی به ناحق بپرهیز؛ چرا که ریختن خون ناحق بیشترین خشم و عـذاب خدا را به دنبال دارد و سـزاوارترین چیز در زوال نعمت و پایان بخشیدن [به عمر حکومت] است و خداونـد- پـاک و منزه- در روز قیامت بـدون درخواست، به داوری دربارهٔ خون‌های ریخته شده در میان مردم می‌پردازد. پس قدرت و حکومت خویش را با ریختن خون حرامی تقویت نکن که آن را سست و ضعیف می‌کنـد بلکه آن را نابود و منتقل می‌سازد و هیچ عـذری نزد خدا و نزد من دربارهٔ قتل عمد پذیرفته نیست؛ زیرا مجازات آن قصاص است. و اگر تازیـانه یـا شمشیر یـا دسـتت در مجـازات بر تو پیشـی گرفت [و آنچه نمی‌خواسـتی اتفـاق افتـاد] و به خطا مرتکب قتـل شـدی- چرا که در ضربهٔ مشت و بالاـتر از آن احتمال قتل است- مبادا غرور قـدرت و ریاست تو را از پرداخت دیه به اولیای مقتول بازدارد.

و از خودبزرگ‌بینی و تکیه بر کبر خویش و دوست داشتن تملق و ثنای خود بپرهیز، که این‌ها از محکم‌ترین فرصت‌های شیطان، در نظر اوست تا آثار نیکی نیکوکاران را با آن نابود کند.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۶۶۱

و بپرهیز از منت نهـادن بر مردم پس از نیکی یا گزافه گویی در عملکرد یا وعـده دادن و خلاف آن عمل کردن؛ چرا که منت، نیکی را نابود می‌کند و گزافه گویی، نور حق را می‌برد و خلف وعده، نزد خدا و مردم کینه ایجاد می‌کند. خداوند تعالی می‌فرماید: گفتن آنچه بدان عمل نمی‌کنید، نزد خداوند کار بسیار زشت و زننده‌ای است.

و بپرهیز از شـتاب در کارها پیش از فرارسیدن زمان‌شان یا سستی در کارها هنگام امکان انجام‌شان یا لجاجت و عناد هنگام ناشناخته بودن‌شان یا کوتاهی و ناتوانی در آن‌ها پس از روشن شـدن. پس هر امری را در جایگاه خویش قرار ده و هر کاری را در وقت خود انجام ده.

و بپرهیز از افزون‌طلبی در آنچه مردم در آن برابرند و اظهار بی‌خبری از آنچه تو مسـئول آن هستی و برای دیگران آشـکار است؛ که تو به کار دیگران مؤاخذه می‌شوی و به زودی پردهٔ امور بالا خواهد رفت و حق مظلوم از تو بازستانده خواهد شد.

غرور و خودخواهی‌ات و فوران خشـمت و قـدرت دسـتانت و زبان برنـده‌ات را در اختیار داشـته باش و از همه این‌ها با خودداری از شتابزدگی و تأخیر، حمله خود را حفظ کن تا خشـمت فرونشـیند و اختیار خویش را به دست گیری. و به چنین حکومت و تسلطی بر نفس خویش دست نمی‌یـابی مگر آن‌که یـاد بـازگشت به پروردگـارت بسـیار تو را به خود مشـغول دارد. و بر تو واجب است برای آینده، همواره گذشـته را به یاد داشته باشـی و آن عبارت است از: حکومت‌های دادگستر پیشـین و روش‌های پسندیده و آثار پیامبر بزرگوارمـان صـلی الله علیـه و آلـه و واجبـات کتـاب خـدا. و از کارهـایی که از مـا مشاهـده کردی، پیروی کنی. و در پیروی از این دسـتورالعمل که در آن برای تو حجت را تمام کردم، تا در صورت هجوم نفست به هوا و هوس بهانه‌ای نداشـته باشی، سخت تلاش و کوشش کن که هیچ‌کس جز خدا از بدی حفظ نمی‌کند و به خیر و نیکی موفق نمی‌گرداند.

رسـول خـدا صـلی الله علیـه و آلـه در سـفارش‌هایش بـه مـن همـواره به نمـاز و زکـات و نیکی به بردگـان تشویـق می‌کرد و من نیز دستورالعمل خود را با آن به پایان می‌رسانم.

هیچ قدرت و نیرویی نیست مگر به وسیلهٔ خداوند بلندمرتبه و بزرگ.»

بخش پایانی این دستور العمل

«از خداونـد با رحمت گسترده و قـدرت بزرگش در برآوردن هر آرزویی، درخواست می‌کنم که من و تو را موفق کنـد به هر آنچه خشنودی‌اش در آن است؛ و آن پایداری بر راهی است که نزد خدا و مردم همراه با نام نیک در میان بندگان و یادگار و آثاری زیبا

در شـهرها و بهره‌منـدی از تمـام نعمت‌هـا و افزایش بزرگواری و کرامـت عـذری روشـن داشـته باشـیم. و درخـواست می‌کنـم که زندگی‌مان را با سعادت و شهادت به فرجام رساند. ما به سوی او باز می‌گردیم و سلام بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و خاندان پاک و پاکیزه‌اش.»

این دستور العمل با اختلاف اندکی در کتاب تحف العقول نیز آمده است.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۶۶۳

۱۱۲۰- ۳۲۳۳۲- (۱۷) در نهـج البلاغه نامه‌ای از علی علیه السـلام به قُثَم بن عباس- فرمانـدارش در شـهر مکه- به این صورت آمده است:

«اما بعد، برای مردم حج را برگزار کن و روزهای خدا را به یادشان آر و بامداد و شامگاه در میان مردم بنشین و پرسش‌های مردم را پاسخ‌گو و نادانان را آموزش ده و با دانشـمندان گفتگو کن. نباید سخنگویی جز زبانت و پرده‌ای جز چهره‌ات میان تو و مردم باشد، و هیـچ نیازمنـدی را از دیـدارت دربـارهٔ نیـازش بـاز نـدار؛ چرا که اگر در آغاز ورودش رانـده شود، پس از آن بر انجامش سـتایش نخواهی شـد. و در اموال گرد آمـده در نزدت- از اموال خداونـد- بنگر و آن را در میـان عیالواران و گرسـنگان محـدودهٔ حکومتت مصرف کن و در محل‌های نیاز و احتیاج قرار داده و زیادهٔ آن را به سوی ما بفرست تا در میان مردم این دیار تقسیم کنیم.

و به اهل مکه دسـتور بـده که از ساکنان در خانه‌های‌شان اجرتی نگیرنـد؛ چرا که خداونـد- پاک و منزه- می‌فرماید: عاکف و بادی در مکه برابرند.

مقصود از عاکف، ساکنان مکه‌انـد و منظور از بادی، حج‌گزاران از غیر اهل مکه‌اند. خداوند ما و شـما را به کارهای محبوبش موفق گرداند- والسلام.»

باب ۴۲ جایزه‌ها و غذاهای کارگزاران سلطان، مادامی که حرمت آنها معلوم نباشد، حلال است. اما خودداری از آنها مستحب است

۱۱۲۱- ۳۲۳۳۳- (۱) ابو ولاد می‌گوید: «به امام صادق علیه السـلام گفتم: شخصـی عهده‌دار کارهای حکومتی است و درآمدی جز از این راه نـدارد. دربارهٔ وی چه می‌فرماییـد؟ و من بر وی می‌گـذرم و وارد خانه‌اش می‌شوم. او نیز از من پـذیرایی می‌کنـد و به من نیکی می‌نماید و بسا دسـتور می‌دهد درهم‌ها و لباسـی به من بدهند. من از این کار ناراحت و دلتنگم. امام علیه السلام به من فرمود: بخور و از وی بگیر. عیش و نوش آن برای توست و گناه آن بر اوست.»

۱۱۲۲- ۳۲۳۳۴- (۲) ابوالمعزا می‌گوید: «در حضور من شخصـی از امام صادق علیه السلام سؤال کرد و گفت: خداوند به کارهایت سامان دهد! بر حاکم و فرمانروا می‌گذرم و وی مقداری درهم به من هدیه می‌دهد، آیا از او بپذیرم؟ امام علیه السلام فرمود: آری.

من گفتم: با آن می‌توانم حج گزارم؟

امام علیه السلام فرمود: آری (و با آن حج گزار).»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۶۶۵

۱۱۲۳- ۳۲۳۳۵- (۳) ابوالمعزا از محمـد بن هشام یا شـخص دیگری روایت می‌کنـد که به امام صادق علیه السـلام گفت: «بر حاکم می‌گذرم و وی هدیه‌ای به من می‌بخشد، آیا آن را بپذیرم؟

امام علیه السلام فرمود: آری!

راوی گفت: و با آن می‌توانم حج گزارم؟

امام علیه السلام فرمود: آری و از آن حج انجام بده.»

۱۱۲۴- ۳۲۳۳۶- (۴) محمد بن مسلم و زراره از امام علیه السلام روایت می‌کنند که فرمود:

«هدایای حکمرانان اشکالی ندارد.»

۱۱۲۵- ۳۲۳۳۷- (۵) احمد بن محمد بن عیسی از پدرش روایت می‌کند که امام باقر علیه السلام فرمود:

«هدایای سلطان اشکالی ندارد.»

۱۱۲۶- ۳۲۳۳۸- (۶) یحیی ابن ابی العلاء از امام صادق علیه السلام از پدرش- امام باقر علیه السلام- روایت می‌کند که فرمود: «امام حسن و امام حسین علیهما السلام هدایای معاویه را می‌پذیرفتند.»

۱۱۲۷- ۳۲۳۳۹- (۷) حسین ابن علوان از امام صادق علیه السلام از پدرش- امام باقر علیه السلام- روایت می‌کند که فرمود: «امام حسن و امام حسین علیهما السلام از معاویه عیب‌جویی می‌کردند و به وی اعتراض و اشکال می‌نمودند و درباره‌اش سخن می‌گفتند و هدایایش را می‌پذیرفتند.»

۱۱۲۸- ۳۲۳۴۰- (۸) در کتاب دعائم الاسلام روایت شده که از امام باقر علیه السلام دربارهٔ هدایای حاکمان جور سؤال شد.

امام علیه السلام فرمود: «امام حسن و امام حسین علیهما السلام هدایای حاکمان جور همانند معاویه را می‌پذیرفتند؛ زیرا آن دو امام علیه السلام سزاوار مالی بودند که از این راه به آنان می‌رسید. و حاکمان جور آنچه در اختیار دارند برای خودشان حرام است و برای مردم- در صورتی که از راه خیر و نیکی به آنان رسد و از راه حق دریافت کنند- حلال است.»

۱۱۲۹- ۳۲۳۴۱- (۹) امام صادق علیه السلام فرمود: «و هدایای حاکمان جور برای کسانی که در راه گناه به آنان خدمت می‌کنند، حرام و سحت است.»

۱۱۳۰- ۳۲۳۴۲- (۱۰) در کتاب دعوات راوندی آمده است که از امام رضا علیه السلام دربارهٔ اموال بنی امیه سؤال شد.

امام علیه السلام فرمود: «و آیا بنی امیه مالی دارند؟»

۱۱۳۱- ۳۲۳۴۳- (۱۱) در کتاب علل الشرایع آمده است: «امام حسن و امام حسین علیهما السلام- فرزندان علی علیه السلام- از معاویه اموال را می‌گرفتند ولی حتی به اندازهٔ مقداری که در دهان حیوانی (مگسی) جای می‌گیرد، آن را برای خود و خانواده‌شان هزینه نمی‌کردند.»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۶۶۷

۱۱۳۲- ۳۲۳۴۴- (۱۲) یوسف بن مازن راشی می‌گوید: «امام حسن مجتبی علیه السلام به این شرط با معاویه بیعت کرد که وی را امیر المؤمنین ننامد و نزدش اقامهٔ شهادت نکند و معاویه هرگز شیعیان علی علیه السلام را تعقیب نکند و یک میلیون درهم از خراج سرزمین ابجرد را میان فرزندانِ شهدای نبرد جمل و صفین از یاران علی علیه السلام تقسیم کند.» (سرزمین ابجرد: ولایتی است در فارس و آبادی‌ای از آبادی‌های کوره).

۱۱۳۳- ۳۲۳۴۵- (۱۳) در کتاب احتجاج آمده است که: «امام حسین علیه السلام در پاسخ نامه‌ای از معاویه- که در آن با امام علیه السلام مناظره کرده بود- نوشت: اما بعد، به تحقیق نامه‌ات به دستم رسید که در آن نوشته بودی که دربارهٔ من اموری به تو گزارش شده است. به درستی که من از آن امور بی‌نیاز هستم ...

پس وقتی که معاویه نامهٔ امام حسین علیه السلام را مطالعه کرد، گفت: آن‌گونه که من احساس می‌کنم، وی کینه و دشمنی ما را به دل دارد.

فرزندش- یزید- و عبد الله بن ابی عمیر بن جعفر به معاویه گفتند: پاسخ دندان‌شکنی به وی بده ....

ولی معاویه نه چیز ناخوشآیندی به امام علیه السلام نوشت و نه از بخشش‌ها و هدایایش به امام چیزی کاست. معاویه در هر سال یک میلیون درهم پول نقد افزون بر کالاها و هدایای گوناگون دیگر به امام تقدیم می‌کرد.»

۱۱۳۴- ۳۲۳۴۶- (۱۴) زُهْری می‌گوید: «همراه امام سجاد علیه السلام نزد عبدالملک مروان رفتیم. عبدالملک آثار سجده بر پیشانی

امام علیه السلام را بزرگ داشت ... آن‌گاه عبدالملک شروع کرد از نیازهای امام علیه السلام و اهدافی که به خاطرش با وی دیدار کرده است، بپرسد. پس امام علیه السلام دربارهٔ هر کس شفاعت کرد، شفاعتش را پذیرفت و مالی به امام علیه السلام بخشید.»

منابع فقه شیعه، ج ۲۲، ص: ۶۶۹

۱۱۳۵ – ۳۲۳۴۷– (۱۵) در کتاب دلائل الامامه تألیف محمد بن جریر طبریِ شیعه در باب معجزات امام باقر علیه السلام آمده است که: «امام صادق علیه السلام در یک حدیث طولانی ماجرای دستور هشام به مسافرت وی و پدرش– امام باقر علیه السلام– را به شام و ماجراهایی را که میان آنان رخداد، بیان کرد تا رسید به اینجا که فرمود:

... آن‌گاه هشام هدیه‌ای برای ما فرستاد و دستور داد به مدینه بازگردیم ....»

۱۱۳۶– ۳۲۳۴۸– (۱۶) مفضل بن قیس بن رمانه می‌گوید: «نزد امام صادق علیه السلام رفتم و برخی از مشکلاتم را بازگو کردم. امام علیه السلام به کنیزش دستور داد کیسه‌ای را آورد و فرمود: این چهارصد دینار است که منصور دوانیقی به من هدیه کرده است. آن را بگیر و مشکلاتت را حل کن.

گفتم: نه، فدایت گردم! به خدا سوگند! من به این کار عادت ندارم. بلکه دوست دارم در پیشگاه خدا برایم دعا کنید.

امام علیه السلام فرمود: حتماً به زودی دعا خواهم کرد؛ ولی مبادا که همهٔ مشکلاتت را به مردم بگویی که نزدشان خوار و زبون خواهی شد.»

۱۱۳۷ – ۳۲۳۴۹– (۱۷) حسن بن فضل– ابومحمد از وابستگان بنی هاشم– از امام رضا علیه السلام از پدرش– امام موسی بن جعفر علیهما السلام– روایت می‌کند که فرمود:

«ابوجعفر– منصور دوانیقی– به قصد کشتن امام صادق علیه السلام سفرهٔ چرمی و شمشیر را آماده کرد و به دنبال امام علیه السلام فرستاد و به ربیع گفت: در حال سخن گفتن من با وی هر وقت دستانم را بر هم کوبیدم، گردنش را بزن!

هنگامی که امام صادق علیه السلام وارد شد و از دور نگاهش به منصور افتاد، لبانش را به حرکت درآورد.

منصور همان‌گونه که بر جایگاهش تکیه داده بود، گفت: خوش آمدید، آفرین بر شما ای اباعبدالله! ما به دنبال شما نفرستادیم مگر برای پرداخت بدهی‌هایت و انجام تعهداتت. سپس دربارهٔ خانواده امام علیه السلام لطیفه‌هایی پرسید و گفت: خداوند بدهی‌هایت را پرداخت (و نیازهایت را برآورده کرد) و هدیه‌ات را پرداخت نمود. ای ربیع! تا وقتی جعفر بن محمد اینجاست، هیچ‌کس حق ورود ندارد.

وقتی امام علیه السلام بیرون رفت، ربیع به وی گفت: ای اباعبدالله، آیا شمشیر و سفرهٔ چرمی را دیدی؟ همانا آن‌ها را برای تو آماده کرده بود. وقتی لبانت را حرکت می‌دادی، چه چیزی زیر لب زمزمه می‌کردی؟

امام علیه السلام فرمود: آری ای ربیع! وقتی آثار شر را در چهره‌اش مشاهده کردم، گفتم: پروردگار از پرورش‌یافتگان مرا کفایت و بی‌نیاز می‌کند و خالق مرا از مخلوقان کفایت می‌کند و روزی‌دهنده مرا از روزی‌داده‌شدگان کفایت می‌کند و خداوند– پروردگار جهانیان– برای من کافی است. کافی است مرا آن کس که مرا کافی است. کافی است مرا آن کس که همواره مرا کفایت کرده است. کافی است برای من خدای یگانه که خدایی جز او نیست. بر او توکل می‌کنم و او پروردگار عرش بزرگ است.»

منابع فقه شیعه، ج ۲۲، ص: ۶۷۱

۱۱۳۸ – ۳۲۳۵۰– (۱۸) ربیع– از نزدیکان منصور– می‌گوید: «همراه ابوجعفر– منصور– حج گزاردم. آن‌گاه ادامه می‌دهد تا به ماجرای ورود به مدینه پس از مراسم حج و فرمان احضار امام صادق علیه السلام توسط منصور می‌رسد و می‌گوید: هنگامی که امام صادق علیه السلام به منصور نزدیک شد، چهرهٔ منصور از شادمانی برافروخت و به امام علیه السلام گفت: نزدیک من بیا! ای پسر عمو! آن‌گاه امام علیه السلام را آن قدر به خود نزدیک کرد تا این که در کنار خود بر تخت نشاند و به غلامش دستور داد جعبه‌ای

را بیاورد. غلام وقتی آن را آورد، پر بود از رنگ موی خوشبو. منصور با دست خود محاسن امام را رنگ کرد. آن‌گاه کیسه‌ای از زر و خلعتی به وی داد، او را سوار بر قاطر نمود و دستور به بازگشت داد.»

۱۱۳۹- ۳۲۳۵۱- (۱۹) در مجموعهٔ شهید اول به نقل از کتاب الاستدراکِ برخی از علمای معاصر مرحوم مفید در ضمن دعاهای امام صادق علیه السلام هنگام ورود بر منصور، می‌گوید: «دعای امام علیه السلام در آخرین دیدار با منصور است که دستور کشتن امام علیه السلام را صادر کرده بود. پس منصور با امام علیه السلام دیدار کرد. پیش پای امام علیه السلام برخاست و در برابرش نشست، آن‌گاه دستور داد سی بَدره زر به امام علیه السلام دادند ....»

۱۱۴۰- ۳۲۳۵۲- (۲۰) ربیع می‌گوید: «منصور ابراهیم بن جبله را برای احضار امام علیه السلام فرستاد» تا به ماجرای ورود امام علیه السلام بر منصور می‌رسد، می‌گوید: «منصور به غلامش دستور داد رنگ موی معطر را بیاورد و شروع کرد با دستان خود محاسن امام علیه السلام را رنگ کند. سپس چهار هزار دینار به امام علیه السلام داد و دستور داد مرکب خودش را بیاورند. وقتی مرکب را آوردند به آورندهٔ آن مرتب می‌گفت: جلو بیا، جلو بیا! تا آن را نزدیک تخت منصور آورد. آن‌گاه امام علیه السلام سوار شد ....»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۶۷۳

۱۱۴۱- ۳۲۳۵۳- (۲۱) ربیع حاجب می‌گوید: «به امام صادق علیه السلام خبر دادم که منصور خطاب به امام علیه السلام می‌گفت: «تو را و خانواده‌ات را خواهم کشت تا بر روی زمین قامت استواری از شما باقی نگذارم. و حتماً مدینه را خراب خواهم کرد تا دیوار پابرجایی نگذارم! امام علیه السلام فرمود: از سخنانش نترس! و او را در سرکشی‌اش رها کن!

وقتی امام میان دو پرده رسید، شنیدم که منصور می‌گفت: وی را به سرعت نزد من آورید! امام علیه السلام را وارد کردم. منصور با دیدن امام علیه السلام گفت: آفرین به عموزاده نَسَبی و سرورِ خویشاوند و نزدیک! آن‌گاه دست امام علیه السلام را گرفت، او را بر تخت خویش نشاند و رو به امام علیه السلام کرد و گفت: آیا می‌دانی چرا به دنبالت فرستادم؟

امام علیه السلام فرمود: چگونه غیب بدانم؟

منصور گفت: به دنبالت فرستادم تا این سکه‌های طلا- که ده هزار دینار است- در میان خاندانت تقسیم کنی!

امام علیه السلام فرمود: دیگران برای این کار هستند.

منصور گفت: تو را سوگند می‌دهم- ای اباعبدالله!- که حتماً این‌ها را در میان نیازمندان خاندان خود تقسیم کنی. آن‌گاه دست به گردن امام علیه السلام کرد و هدیه و خلعت به وی بخشید ....»

۱۱۴۲- ۳۲۳۵۴- (۲۲) محمد بن ربیع حاجب می‌گوید: «یک روز منصور در قصر بلند سبزش نشست .... و در ادامه ماجرای فرستادن به دنبال امام صادق علیه السلام را در پایان شب و آمدن امام علیه السلام و تندی و نکوهش منصور و پوزش امام علیه السلام را ذکر کرد تا به اینجا رسید، که منصور گفت: ای ربیع، جعبه را از فلان محل بیاور! آن جعبه پر از رنگ موی معطر بود. وقتی آن را آوردم، منصور گفت: دستت را داخل آن کن و بر محاسن امام علیه السلام قرار ده!

محاسن امام علیه السلام سفید بود. با کشیدن دست بر آن، سیاه شد. آن‌گاه به من گفت: امام را بر آن اسب تندرو و چابک که خود بر آن سوار می‌شوم، سوار کن و ده هزار درهم به وی بده و تا منزلش با احترام او را بدرقه کن ....»

۱۱۴۳- ۳۲۳۵۵- (۲۳) فضل بن ربیع در ضمن حدیثی می‌گوید: «هارون الرشید به من گفت: برو موسی بن جعفر را از زندان بیرون بیاور، سی هزار درهم و پنج خلعت و سه مرکب به وی بده و او را میان ماندن در کنار ما یا کوچ کردن از نزد ما آزاد گذار! تا آنجا که فضل بن ربیع می‌گوید: از نزد هارون به سراغ موسی بن جعفر علیهما السلام به زندان رفتم. وی را در حال نماز مشاهده کردم. نشستم تا نمازش را سلام داد. آن‌گاه سلام امیر مؤمنان- هارون- را به وی رساندم و دستورهای هارون دربارهٔ وی را به اطلاعش رساندم و به او

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۶۷۵

گفتم: هدایا و بخشش‌های هارون را حاضر کرده‌ام!

امام علیه السلام فرمود: اگر مأموریتی جز این داری، به انجام رسان!

گفتم: نه سوگند به حق جدت، رسول خدا! مأموریتی جز این ندارم!

امام علیه السلام فرمود: من به خلعت‌ها، مرکب‌ها و مالی که حقوق امت در آن است، نیازی ندارم.

فضل گفت: تو را به خدا سوگند می‌دهم که آن را برنگردانی که هارون خشمگین می‌شود.

امام علیه السلام فرمود: هر طور دوست داری با آن عمل کن! ...»

بروجری، آقا حسین طباطبایی - مترجمان: حسینیان قمی، مهدی - صبوری، م، منابع فقه شیعه، ۳۱ جلد، انتشارات فرهنگ سبز، تهران - ایران، اول، ۱۴۲۹ ه ق

منابع فقه شیعه؛ ج۲۲، ص: ۶۷۵

۱۱۴۴- ۳۲۳۵۶- (۲۴) فضل می‌گوید: «من نگهبان هارون الرشید بودم. یک روز هارون با حالت خشم در حالی که شمشیرش را در دست حرکت می‌داد، به سوی من آمد و گفت: به خویشاوندی‌ام به رسول خدا صلی الله علیه و آله سوگند! که اگر عموزاده‌ام را اکنون نزد من نیاوری، سرت را از بدن جدا خواهم کرد!

گفتم: چه کسی را نزد تو بیاورم؟

هارون گفت: این مرد حجازی را!

گفتم: کدامین شخص حجازی؟

هارون گفت: موسی بن جعفر. فضل ادامه می‌دهد تا رسید به آنجا که هارون گفت: آیا عموزاده‌ام را آوردی؟

گفتم: آری!

هارون گفت: او را که با تندی و ناراحتی نیاوردی؟

گفتم: نه!

هارون گفت: به وی نگفتی که من از او خشمگین بودم؛ چرا که من در حال خشم و اضطراب دست به کاری زدم که نمی‌خواستم. به او اجازه ورود بده.

فضل می‌گوید: به امام علیه السلام اجازۀ ورود دادم. همین که هارون او را دید، از جا پرید و ایستاد و امام را در آغوش کشید، گفت: آفرین بر عموزاده و برادر و وارث نعمت‌های من! آن‌گاه او را روی پاهای خود نشاند و گفت: چه چیز تو را از دیدار با ما جدا کرده است؟

امام علیه السلام فرمود: وسعت قلمرو حکومت تو و دنیادوستی‌ات.

آن‌گاه هارون دستور داد جعبۀ رنگ موی معطر را آوردند و با دست خود محاسن امام علیه السلام را رنگ کرد. سپس دستور داد تعدادی خلعت و دو کیسه زر همراه امام علیه السلام به منزلش ببرند. امام فرمود: به خدا سوگند! اگر به مصلحت نمی‌دانستم که با این پول جوانان مجرد خاندان ابوطالب را به ازدواج درآورم تا نسل او قطع نشود، آن را نمی‌پذیرفتم ....»

۱۱۴۵- ۳۲۳۵۷- (۲۵) سفیان بن نزار می‌گوید: «یک روز که بالای سر مأمون بودم، وی گفت: آیا می‌دانید چه کسی تشیع را به من آموزش داد؟

منابع فقه شیعه، ج ۲۲، ص: ۶۷۷

همه حاضران گفتند: نه، به خدا سوگند! ما نمی‌دانیم!

مأمون گفت: هارون الرشید به من آموخت!

گفته شد: چگونه چنین چیزی ممکن است در حالی که رشید اهل این خاندان را می‌کشت!

مأمون گفت: آنان را به خاطر فرمانروایی می‌کشت؛ چرا که فرمانروایی ناز است. به تحقیق، یک سال همراه هارون عازم سفر حج شدم. وقتی به مدینه رسید ... پس وقتی که تصمیم به ترک مدینه به سوی مکه گرفت، دستور داد کیسهٔ سیاهی که در آن دویست دینار بود آوردند. سپس رو به فضل بن ربیع کرد و گفت: این را برای موسی بن جعفر ببر ....»

۱۱۴۶ – ۳۲۳۵۸- (۲۶) محمد بن عیسی از امام رضا علیه السلام از موسی بن جعفر علیهما السلام روایت می‌کند که فرمود: «یکبار که منصور امام صادق علیه السلام را احضار کرد و تصمیم به کشتن وی گرفت، حاکم مدینه امام علیه السلام را دستگیر کرد و به سوی منصور فرستاد ... تا آنجا که ورود امام علیه السلام بر منصور را بیان می‌کند و ادامه می‌دهد: ... سپس منصور هدایا و بخشش‌هایی به امام علیه السلام داد و به وی دستور بازگشت داد.

امام علیه السلام هیچ‌یک از آن‌ها را نپذیرفت و فرمود: ای امیر المؤمنین! من در بی‌نیازی و کفاف و خیر فراوانی هستم. هر گاه تصمیم به نیکی با من گرفتی، بر تو باد نیکی کردن به افرادی از خاندان من که مخالف حکومت تو بودند و حکم قتل را از آنها بردار!

منصور گفت: پذیرفتم ای اباعبدالله! و دستور دادم یکصد هزار درهم به تو بدهند، آن را در میانشان تقسیم کن!

امام علیه السلام فرمود: صله رحم انجام دادی، ای امیر المومنین! ...»

۱۱۴۷- ۳۲۳۵۹- (۲۷) محمد بن زبرقان دامغانی- الشیخ- روایت می‌کند که امام موسی بن جعفر علیهما السلام فرمود:

«هنگامی که هارون الرشید به مأمورانش دستور داد مرا نزد وی ببرند، بر وی وارد شدم و سلام کردم.

هارون پاسخ سلامم را نداد .... تا آنجا که می‌فرماید: پس هارون دستور داد یکصد هزار درهم و لباس به من بدهند و مرا سوار کنند و با احترام نزد خانواده‌ام بازگردانند.»

۱۱۴۸- ۳۲۳۶۰- (۲۸) فضل بن ربیع می‌گوید: «یک روز هارون الرشید پس از خوردن صبحانه به نگهبانش گفت:

برو علی بن موسی علیه السلام را از زندان خارج کن و او را پیش درندگان بینداز! ... تا آنجا که دستور هارون به بیرون آوردن امام علیه السلام و بردنش را نزد خود بازگو می‌کند و ادامه می‌دهد: وقتی امام علیه السلام در مقابل هارون حاضر شد، هارون او را در آغوش کشید و او را بر تخت خویش نشاند و گفت: ای عموزاده! اگر تصمیم به ماندن نزد ما داری پس در آسایش و امنیت بمان و ما دستور دادیم مقداری پول و لباس در اختیار تو و خانواده‌ات بگذارند!

امام علیه السلام فرمود: من نیازی به پول و لباسِ تو ندارم؛ ولی در میان قریش گروهی هستند که این مال در میان‌شان تقسیم می‌شود. آن‌گاه گروهی را نام برد و هارون دستور داد به آنان هدیه و لباس بدهند ....»

سید می‌گوید: «احتمال دارد این ماجرا مربوط به امام موسی بن جعفر علیهما السلام باشد؛ زیرا وی زندانی هارون بود ولی من حدیث را آن‌گونه که یافتم، بازگو کردم.»

منابع فقه شیعه، ج ۲۲، ص: ۶۷۹

۱۱۴۹ – ۳۲۳۶۱- (۲۹) حکیمه دختر امام جواد علیه السلام و عمهٔ امام حسن عسکری علیه السلام ماجرای طولانی‌ای که میان پدرش- امام جواد علیه السلام- با همسرش- امّ الفضل دختر مأمون- اتفاق افتاد نقل می‌کند که در آن از حرز معروف امام جواد علیه السلام یاد می‌شود. تا آنجا که حکیمه می‌فرماید:

«مأمون به یاسر گفت: به نزد فرزند رضا برو، سلام مرا به وی برسان و بیست هزار دینار و اسبی را- که دیشب بر آن سوار بودم- به وی تقدیم کن. پس از آن به بنی هاشم دستور بده برای عرض سلام به حضورش شرفیاب شوند!

یاسر می گوید: دستور مأمون را به بنی هاشم رساندم و خود نیز همراه آنان نزد امام علیه السلام رفتم، سلام کردم و سلام مأمون را به وی رساندم. آن‌گاه اموال را در برابرش نهادم و اسب مأمون را به وی عرضه کردم. امام علیه السلام مدتی به آن نگریست و تبسم کرد ....»

۱۱۵۰- ۳۲۳۶۲- (۳۰) ابن نعیم بن محمد طاهری می گوید: «متوکل مریض شد ... مادرش نذر کرد که اگر شفا یابد، مال فراوانی به امام هادی علیه السلام بدهد ... پس ده هزار دینار در کیسه‌ای با مهر انگشتری خود نزد امام هادی علیه السلام برد. متوکل نیز از بیماری بهبود یافت و خود ادارهٔ امور را در اختیار گرفت. پس از چند روز، بطحایی نزد متوکل از امام هادی علیه السلام سعایت و بدگویی کرد و گفت: او پول و اسلحه نزد خود انباشته است.

متوکل به سعید حاجب دستور داد شبانه به خانهٔ امام هادی علیه السلام یورش برد و هر چه پول و اسلحه یافت، نزد متوکل بیاورد.

ابراهیم بن محمد می گوید: سعید حاجب به من گفت شبانه به خانهٔ ابوالحسن رفتم ... ولی در آنجا چیزی جز کیسه زری با مهر انگشتری مادر متوکل و کیسهٔ مهر شده دیگری نیافتم ... آن‌ها را برداشتم و نزد متوکل آوردم ... آن‌گاه متوکل دستور داد کیسهٔ زر دیگری بر آن کیسهٔ اول بیفزایند و به من گفت:

آن را نزد ابوالحسن ببر و شمشیر و کیسه را همراه محتویاتش به وی بازگردان. من نیز آن‌ها را نزد امام علیه السلام بردم ....»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۶۸۱

۱۱۵۱- ۳۲۳۶۳- (۳۱) مسعودی در کتاب مروج الذهب می گوید: «نزد متوکل از امام هادی علیه السلام سعایت و بدگویی شد.

آن‌گاه ماجرای اعزام گروهی از ترکان و یورش شبانهٔ آنان به خانهٔ امام علیه السلام و آوردنش نزد متوکل را ذکر کرده است و در ادامه می گوید:

«... متوکل مدت طولانی گریست؛ به طوری که اشک چشمانش موهای صورتش را تر کرد و حاضران نیز گریستند. آن‌گاه چهارهزار دینار به امام علیه السلام داد و او را با احترام به منزلش بازگرداند.»

۱۱۵۲- ۳۲۳۶۴- (۳۲) ابوبکر حضرمی می گوید: «نزد امام صادق علیه السلام رفتم. فرزندش اسماعیل نیز آنجا بود. امام علیه السلام فرمود:

چه چیزی جلودار فرزند ابوسماک است که جوانان شیعه را بیرون آورد و همانند دیگر مردم آنان را بی‌نیاز کند و آنچه به دیگران می‌دهد به آنان نیز بدهد؟» آن‌گاه به من گفت: چرا عطای خود را ترک کردی؟

گفتم: از ترس دینم!

امام علیه السلام فرمود: چه چیز جلودار فرزند ابوسماک است که عطای تو را به سویت بفرستد؟ آیا نمی‌داند تو نیز در بیت المال سهم داری؟»

۱۱۵۳- ۳۲۳۶۵- (۳۳) مفضل بن مزیدِ نویسنده می گوید: «من دستور داده بودم که هدایایی به بنی هاشم بپردازند.

یک روز همان‌گونه که مشغول نوشتن و ثبت در دفتر بودم، ناگهان امام صادق علیه السلام را بالای سرم مشاهده کردم. با مشاهدهٔ امام علیه السلام از جا پریدم. امام علیه السلام دربارهٔ آنچه برای‌شان دستور داده بودم، از من سؤال کرد.

من نوشته را به وی دادم. امام علیه السلام نگاهی به آن کرد و فرمود: چرا در اینجا چیزی برای اسماعیل نمی‌بینم؟

گفتم: این فهرستی است که برای ما تهیه شده است. آن‌گاه افزودم: فدایت گردم! تو خود از موقعیت من نزد این گروه [بنی عباس] آگاه هستی.

امام علیه السلام فرمود: آنچه به دست آوردی، در نظر بگیر و با آن به برادرانت نیکی کن! چرا که خداوند می‌فرماید: همانا نیکی‌ها بدی‌ها را از میان می‌برد.»

۱۱۵۴- ۳۲۳۶۶- (۳۴) عمر برادر عذافر می‌گوید: «شخصی ششصد یا هفتصد درهم به من داد تا به امام صادق علیه السلام برسانم. آن را در خورجین خود گذاشتم و به حرکت پرداختم. وقتی به حفیره رسیدم، خورجینم پاره شد و هر چه در آن بود، از دست رفت. در میان راه با حاکم مدینه همراه شدم. او به من گفت: آیا تو همان کسی هستی که بار شترت پاره شد و هر چه داشتی از دست رفت؟

گفتم: آری!

او گفت: وقتی به مدینه رسیدیم نزد ما بیا تا آن را برایت جبران کنیم!

پس از رسیدن به مدینه نزد امام صادق علیه السلام رفتم. امام علیه السلام فرمود: ای عمر! بار شترت پاره شد و آنچه داشتی از دست رفت؟

گفتم: آری!

امام علیه السلام فرمود: آنچه خداوند به تو عنایت کرد، بهتر از آن چیزی است که از تو گرفت. یک‌بار شتر

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۶۸۳

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گم شد. مردم گفتند: از آسمان به ما خبر می‌دهد ولی از شترش نمی‌تواند به ما خبر دهد! جبرئیل بر پیامبر صلی الله علیه و آله فرود آمد و گفت: ای محمد! شترت در فلان وادی است و افسارش به فلان درخت بسته شده است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر فراز منبر رفت و حمد و ثنای خدا را بجا آورد و فرمود: ای مردم، در ماجرای شتر زیاد دربارهٔ من سخن گفتید. بدانید که آنچه خداوند به من بخشید، بهتر از چیزی است که از من گرفت. بدانید که شتر من در فلان وادی است و افسارش به فلان درخت بسته شده است. مردم به سرعت به آنجا رفتند و شتر را همان‌گونه که پیامبر صلی الله علیه و آله گفته بود، یافتند.

آن‌گاه امام علیه السلام گفت: نزد حاکم مدینه برو و از وی وفای به وعده‌اش را خواستار شو؛ چرا که آن، چیزی است که خداوند تو را به آن فراخوانده است و تو آن را طلب نکرده‌ای.»

۱۱۵۵ - ۳۲۳۶۷- (۳۵) محمد بن عبدالله حمیری به وسیلهٔ نامه‌ای از امام زمان (عج) پرسید: «یکی از متولیان وقف، آنچه در اختیار دارد برای خود حلال می‌شمارد و از برداشتن از آن باکی ندارد. چه بسا اتفاق می‌افتد که من به محل وی یا منزلش می‌روم. وقت غذا فرامی‌رسد و مرا به آن فرامی‌خواند. اگر از غذایش نخورم با من دشمن می‌شود و می‌گوید: فلانی خوردن غذای ما را حلال نمی‌داند! پس آیا رواست که از غذایش بخورم و صدقه‌ای بدهم؟ و در صورت جواز، مقدار آن صدقه چقدر باشد؟ و اگر این وکیل وقف، هدیه‌ای به شخص دیگری بپردازد و من در آن هنگام حاضر شوم و هدیه‌گیرنده از من بخواهد که مقداری از آن را بردارم، در صورت گرفتن، آیا چیزی بر من هست؟ در حالی که می‌دانم وکیل از گرفتن آنچه در اختیار دارد، باکی ندارد.

پاسخ: اگر این مرد مال یا معاش دیگری غیر از مال وقف دارد، غذایش را بخور و نیکی‌اش را بپذیر و در غیر این صورت نه!»

در کتاب غیبهٔ شیخ طوسی نیز این ماجرا آمده است.

در حدیث داود گذشت که منصور به وی گفت: «من از دور وضو گرفتن تو را زیر نظر گرفتم.

وضویت همانند وضوی رافضیان نبود؛ مرا حلال کن. آن‌گاه دستور داد یکصد هزار درهم به وی بدهند.

«۱»» و در حدیث ابی همام گذشت که به امام گفت: «مال از ناحیهٔ حکومت داده می‌شود.

امام علیه السلام فرمود: برای شما اشکال ندارد.» «۲»

(۱). ۲/ باب ۱۷ از باب‌های وضو، حدیث ۱۶.

(۲). ۱۲/ باب ۷ از باب‌های وجوب الحج، حدیث ۵.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۶۸۵

و در احادیث باب ۴۰ از باب‌های کسب‌های روا و ناروا «۱»، مناسب با این بحث گذشت و در احادیث باب آینده، مطالبی بر این بحث اشاره دارد. و در حدیث ابی بصیر این سخن امام خواهد آمد: «مال سرقتی مشخص خریدش جایز نیست مگر آن‌که از وسایل حاکم سرقت شده باشد، که اشکال ندارد.» «۲»

باب ۴۳ جواز خرید آنچه عامل حکومت از غلّات، اموال و خراج می‌گیرد

۱۱۵۶ – ۳۲۳۶۸– (۱) معاویه بن وهب می‌گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: آیا از کارگزار حکومت چیزی بخرم در حالی که می‌دانم ظلم می‌کند؟

امام علیه السلام فرمود: از وی بخر!»

۱۱۵۷– ۳۲۳۶۹– (۲) محمد بن ابی حمزه روایت می‌کند که: «شخصی به امام صادق علیه السلام گفت: مواد خوراکی را می‌خرم. پس شخص مورد ستم نزد من می‌آید و می‌گوید: این‌ها به من ستم کردند. امام علیه السلام فرمود: آن را بخر!»

۱۱۵۸ – ۳۲۳۷۰– (۳) زراره می‌گوید: «ضریس بن عبدالملک و برادرش، مقداری برنج از هبیره به سیصد هزار خرید. من به هبیره گفتم: ای بیچاره (یا وای بر تو) خمس این مال را برای امام علیه السلام بفرست و بقیه را نگهدار «۳»؛ ولی او از این کار خودداری کرد و مال را پرداخت. بنی امیه منقرض شدند و بنی عباس روی کار آمدند. من این ماجرا را برای امام صادق علیه السلام بازگو کردم. امام علیه السلام بدون معطلی فرمود: آن پول، مال اوست؛ آن پول، مال اوست!

به امام علیه السلام گفتم: او پول را پرداخت کرد! امام علیه السلام [از شدت تأسف] انگشتش را گاز گرفت.»

۱۱۵۹– ۳۲۳۷۱– (۴) در کتاب المقنع آمده است: «خریدن مواد خوراکی و پوشاک از حکومت اشکال ندارد.»

۱۱۶۰ – ۳۲۳۷۲– (۵) عبد الرحمن بن حجاج می‌گوید: «امام موسی بن جعفر علیه السلام به من فرمود: «تو را چه شده است که با علی در خرید مواد خوراکی همکاری نمی‌کنی و من گمان می‌کنم که تو در فشار و تنگنا هستی؟

گفتم: آری، اگر می‌خواهی بر من توسعه بده!

امام علیه السلام فرمود: آن را بخر!»

۱۱۶۱ – ۳۲۳۷۳– (۶) ابوعبیده می‌گوید: «از امام باقر علیه السلام دربارهٔ یکی از شیعیان که شتر و گوسفند زکات را از حکومت می‌خرد– در حالی که می‌داند برخی از آنان بیش از حق خود می‌گیرند– سؤال کردم. امام علیه السلام فرمود: شتر و گوسفند مثل گندم و جو و دیگر چیزهاست؛ اشکال ندارد تا این‌که حرام را به طور مشخص بشناسی.

(۱). ۲۲/ ۳۴۱.

(۲). ۲۲/ ۵۰۷ باب ۱ از باب‌های بیع، حدیث ۶ (۳۲۶۵۷).

(۳). چون این ماجرا در زمان انقراض بنی امیه اتفاق افتاده، او می‌توانست پول را به هبیره ندهد؛ ملاذ الاخیار، ۱۰/ ۲۸۹.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۶۸۷

به امام گفته شد: مأمور جمع‌آوری زکات نزد ما می‌آید و زکات گوسفندان‌مان را دریافت می‌کند. ما به وی می‌گوییم به ما

بفروش، پس به ما می‌فروشد. نظرتان دربارهٔ خریدن آن‌ها از وی چیست؟

امام علیه السلام فرمود: اگر آن را گرفته و جدا کرده است، اشکال ندارد!

از امام علیه السلام سؤال شد: مأمور تقسیم گندم و جو می‌آید و سهم ما را برای ما جدا می‌کند و سهم خود را کنار می‌گذارد، پس نظرتان دربارهٔ خرید آن گندم و جو از او چیست؟

امام علیه السلام فرمود: اگر با حضور شما آن را با پیمانه تحویل گرفته است پس خریدن آن بدون پیمانه اشکال ندارد.»

۱۱۶۲– ۳۲۳۷۴– (۷) احمد بن محمد بن عیسی می گوید پدرم گفت: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ خریدن مال خیانت و سرقتی سؤال شد. امام علیه السلام فرمود: هرگاه آن را بشناسی، پس آن را نخر مگر از کارگزاران حکومت.»

۱۱۶۳– ۳۲۳۷۵– (۸) جمیل بن صالح می گوید: «خرمای چشمه ابی زیاد را به معرض فروش گذاشتند. من تصمیم گرفتم آن را بخرم ولی با خود گفتم: دست نگه می‌دارم تا با امام صادق علیه السلام مشورت کنم. آن‌گاه از معاذ خواستم تا از امام علیه السلام بپرسد. وی در پاسخ گفت:

به او بگو بخرد؛ چرا که اگر او نخرد، دیگری آن را می‌خرد.»

۱۱۶۴– ۳۲۳۷۶– (۹) عبد الرحمن بن ابی عبداللّه می گوید: «از وی دربارهٔ شخصی سؤال کردم که از کارگزاری می‌خرد که ستم می کند. پاسخ داد: از او بخرد.»

۱۱۶۵– ۳۲۳۷۷– (۱۰) اسحاق بن عمار می گوید: «از وی دربارهٔ شخصی سؤال کردم که از کارگزاری می‌خرید که ستم می کند. پاسخ داد: تا وقتی که نمی‌داند آن مال به ستم از کسی گرفته شده، می‌تواند آن را بخرد.»

در احادیث باب گذشته مناسب با این بحث گذشت و در حدیث سماعه خواهد آمد که می گوید: «از امام دربارهٔ خریدن مال خیانت و سرقتی پرسیدم. امام علیه السلام فرمود: هرگاه بدانی که آن مال خیانت و سرقتی است، جایز نیست مگر آن‌که چیزی باشد که از کارگزار خریداری می کنی.»

«۱»

---

(۱). ۲۲/ ۵۰۷ باب ۱ از باب‌های خرید و فروش، حدیث ۷ (۳۲۶۵۸).

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۶۸۹

باب ۴۴ عدم جواز صلح با سلطان دربارهٔ چیزهایی که بابت جزیه بیشتر از اهالی یک محل می‌گیرد. و حکم قبالهٔ زمین برای صاحبانش

۱۱۶۶– ۳۲۳۷۸– (۱) ابراهیم کرخی می گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی سؤال کردم که قریهٔ بزرگی دارد و کافران ذمی در آنجا برای وی کار می کنند که حکومت از آنان جزیه می‌گیرد و صاحب قریه [یا سلطان] زمین را به کافران اجاره می‌دهد. حکومت از برخی از آنان پنجاه و از برخی دیگر سی و کم‌تر یا زیادتر جزیه دریافت می کند. آن‌گاه صاحب قریه با سلطان در مورد جزیهٔ آنان به مبلغی مصالحه می‌کند و از آن‌ها بیشتر از آن مبلغ می گیرد.

امام علیه السلام فرمود: این حرام است.»

این حدیث به سند دیگری با اندکی اختلاف نیز روایت شده است.

۱۱۶۷– ۳۲۳۷۹– (۲) حلبی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که دربارهٔ پذیرش زمین [اجاره زمین برای کشاورزی] فرمود: «قباله این است که شخصی زمین ویرانی را از صاحبانش به مدت بیست سال بپذیرد و اگر زمین آبادی باشد که غیر مسلمان در آن ساکن هستند، پذیرش آن زمین جایز نیست مگر آن‌که زمین را بپذیرد و از صاحبانش اجاره کند و غیر مسلمانان در هیچ قرارداد

پذیرش زمین داخل نیستند؛ زیرا آن جایز نیست.

و از امام علیه السلام سؤال کرد: شخصی به سرزمین مرده‌ای می‌رود، آب آن را استخراج می‌کند، جدول‌بندی می‌نماید و آن را آباد و کشت می‌کند. چه چیزی باید بپردازد؟

امام علیه السلام فرمود: زکات!

حلبی سؤال کرد: اگر صاحبش را می‌شناسد؟

امام علیه السلام فرمود: باید حقش را به او بپردازد.

و فرمود: اشکال ندارد که شخصی زمین و اهلش را از حاکم اجاره و تقبل کند.

و از امام علیه السلام دربارهٔ قرارداد مزارعه با خراج‌دهندگان بر یک چهارم و نصف و یک سوم سؤال شد. امام علیه السلام فرمود: آری، اشکال ندارد! پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از فتح خیبر آن را به اهلش به نصف واگذار کرد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۶۹۱

۱۱۶۸- ۳۲۳۸۰- (۳) حلبی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«اشکال ندارد، زمین را از اهلش به مدت بیست سال یا کم‌تر یا بیشتر بپذیرد و آن را آباد کند و خراجش را بپردازد. و غیر مسلمانان در هیچ پذیرش زمینی داخل نمی‌شوند، چون حلال نیست.»

باب ۴۵ حرمت غشّ [اظهار به غیر واقع]

۱۱۶۹- ۳۲۳۸۱- (۱) هشام بن سالم روایت می‌کند که امام صادق علیه السلام فرمود: «از ما نیست هر کس به ما غش کند.»

۱۱۷۰- ۳۲۳۸۲- (۲) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام از پدرش از پدرانش روایت می‌کند، که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از نیرنگ با زبان و فریب و غشّ نهی کرد و فرمود: «هر کس به ما غش کند، از ما نیست.»

۱۱۷۱- ۳۲۳۸۳- (۳) ابو هریره و ابن عباس می‌گویند: «در آخرین سخنرانی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مدینه برای ما ایراد فرمود، آمده است: و هر کس در خرید و فروش به مسلمانی غش کند، از ما نیست و در قیامت با یهود محشور می‌شود؛ زیرا هر کس به مردم غش کند، مسلمان نیست .... و هر کس شب را در اندیشهٔ غش به برادر مسلمانش سپری کند، شب را تا به صبح در خشم خدا بسر برده است و او پیوسته در خشم خدا بسر می‌برد تا توبه کند و بازگردد. و اگر بر این حالت بمیرد، بر غیر دین اسلام مرده است.

سپس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سه مرتبه فرمود: بدانید که هر کس به مسلمانی غش کند، از ما نیست ... و هر کس به برادر مسلمانش غش کند، خداوند برکت را از روزی‌اش برمی‌دارد و زندگی‌اش را بر او تباه می‌کند و او رابه خودش واگذار می‌کند.»

۱۱۷۲- ۳۲۳۸۴- (۴) در حدیث نهی‌های پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به گزارش امیر مؤمنان علیه السلام آمده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «و هر کس در خرید و فروش به مسلمانی غش کند، از ما نیست و در روز قیامت با یهود محشور می‌شود؛ زیرا یهود غش‌کارترین مردم به مسلمانان هستند ... و هر کس شب را در اندیشهٔ غش به برادر مسلمانش سپری کند، شب را تا به صبح در خشم خدا بسر می‌برد تا توبه کند.»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۶۹۳

۱۱۷۳- ۳۲۳۸۵- (۵) در کتاب من لا یحضره الفقیه از امام علیه السلام روایت شده که فرمود:

«هر کس به مسلمانی غش کند، از ما نیست.

و فرمود: هر کس به مسلمانان غش کند، روز قیامت با یهودی محشور می‌شود؛ زیرا آنان غش‌کارترین مردم به مسلمانان هستند.»

۱۱۷۴- ۳۲۳۸۶- (۶) در کتاب عیون اخبار الرضا از علی علیه السلام روایت شده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«هر کس به مسلمانی غش کند یا به وی زیان رساند یا نیرنگ کند، از ما نیست.»

۱۱۷۵- ۳۲۳۸۷- (۷) هشام بن سالم از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله به مرد خرمافروشی فرمود:

«ای فلانی! آیا نمی‌دانی که هر کس به مسلمانان غش کند از آنان نیست؟»

۱۱۷۶- ۳۲۳۸۸- (۸) هشام بن حکم می‌گوید: «من در سایه مشغول فروختن سابری «۱» بودم. پس امام موسی بن جعفر علیهما السلام (سوار بر مرکب) بر من گذشت و فرمود: ای هشام، فروختن در سایه غش است و غش حلال نیست.»

۱۱۷۷- ۳۲۳۸۹- (۹) سید راوندی در کتاب نوادر از امام موسی بن جعفر علیهما السلام از نیاکانش روایت می‌کند که فرمود:

«ملعون است کسی که به مسلمانی غش کند یا او را فریب دهد یا نیرنگ کند.»

۱۱۷۸- ۳۲۳۹۰- (۱۰) موسی بن بکر می‌گوید: «نزد امام موسی بن جعفر علیهما السلام بودیم، چند دینار در مقابل امام علیه السلام بر روی زمین افتاده بود. امام علیه السلام به یکی از آن‌ها نگاه کرد. آن‌گاه آن را با دست برداشت، دو نیم کرد و فرمود: آن را در فاضلاب بینداز تا چیز ناخالص و فریبنده فروخته نشود.»

۱۱۷۹- ۳۲۳۹۱- (۱۱) عبیس بن هشام (از یکی از شیعیان) روایت می‌کند که: «آردفروشی نزد امام صادق علیه السلام آمد.

امام علیه السلام به وی فرمود: از غش بپرهیز؛ چرا که هر کس غش کند، در اموالش به او غش می‌شود. پس اگر مال نداشته باشد، نسبت به خانواده‌اش به وی غش می‌شود.»

---

(۱). پارچه نازک گرانبهایی بوده است که در شاپور تهیه می‌شده. و از آنجا که در گذشته برخی پارچه‌ها بر اساس وزن معامله می‌شده وچون پارچه در سایه، معایبش همچون نازکی و ضخامت و رنگ آن کاملًا دیده نمی‌شود، ولی در پرتو نور آفتاب کاملًا دیده می‌شود، امام علیه السلام فروختن آن را در سایه، خیانت و غش به شمار آورده است- م.

منابع فقه شیعه، ج ۲۲، ص: ۶۹۵

۱۱۸۰- ۳۲۳۹۲- (۱۲) حسین بن زید هاشمی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «همسران و دختران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از زنی به نام زینب عطرفروشِ حولاء عطر می‌خریدند. یک روز وقتی زینب نزد همسران بود، پیامبر صلی الله علیه و آله آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله با دیدن وی فرمود: وقتی تو نزد ما بیایی، خانه‌های‌مان خوشبو می‌شود!

زینب پاسخ داد: خانه‌های‌تان با بوی شما خوشبوتر است، ای رسول خدا صلی الله علیه و آله!

پیامبر صلی الله علیه و آله به وی فرمود: هنگام فروختن، احسان و نیکی کن و غش نکن؛ چرا که نیکی در رعایت تقوای الهی و ماندگاری مال مؤثرتر است.»

۱۱۸۱- ۳۲۳۹۳- (۱۳) در کتاب من لا یحضره الفقیه آمده است که: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به زینب عطرفروش لوچ فرمود: هنگام فروختن ...» ادامهٔ این حدیث، همانند حدیث پیشین است.

۱۱۸۲- ۳۲۳۹۴- (۱۴) اسماعیل بن مسلم از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آمیختن شیر با آب برای فروش نهی کرد.»

۱۱۸۳- ۳۲۳۹۵- (۱۵) در کتاب دعائم الاسلام آمده است که: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آمیختن شیر با آب هنگام فروش نهی کرد؛ زیرا آن غش و نیرنگ است. ولی کسی که برای نوشیدن شیر را با آب درآمیزد، در آمیختن وی گناهی نیست.»

۱۱۸۴- ۳۲۳۹۶- (۱۶) سعد اسکاف از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در بازار مدینه

بر مواد خوراکی گذشت. به صاحبش فرمود: هیچ عیب و نقصی در مواد خوراکی تو نمی‌بینم. و از نرخ آن سؤال کرد. [در این هنگام] خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله وحی فرستاد که دستش را در زیر آن فروکند.

پیامبر صلی الله علیه و آله چنین کرد و جنس پست و نامرغوبی بیرون آورد. آن‌گاه به صاحبش فرمود: تو را این‌گونه می‌بینم که فقط غش و فریبندگی برای مسلمانان انباشته‌ای.»

۱۱۸۵- ۳۲۳۹۷- (۱۷) در کتاب دعائم الاسلام آمده است که: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ آمیختن مواد خوراکی که بخشی از آن مرغوب‌تر از بخش دیگر است، سؤال شد. امام علیه السلام فرمود: آن غش و فریب است. و امام علیه السلام آن را ناخوشآیند داشت.»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۶۹۷

۱۱۸۶ - ۳۲۳۹۸- (۱۸) حسین بن مختار قلانسی به امام صادق علیه السلام گفت: «ما در میان کلاه‌هایی که می‌سازیم، پنبهٔ کهنه می‌گذاریم و می‌فروشیم و این مطلب را به خریداران نمی‌گوییم. امام علیه السلام فرمود: من برای تو دوست‌تر دارم آنچه در میان کلاه به کار رفته به خریداران بگویی.»

۱۱۸۷ - ۳۲۳۹۹- (۱۹) عداء بن خالد می‌گوید: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله [قرارداد معامله را این‌گونه تنظیم کرد و] نوشت: این چیزی است که محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله از عداء بن خالد به صورت معاملهٔ مسلمان با مسلمان، بدون عیب و ناخالصی و فریب خرید.»

در حدیث ابن اسباط این سخن امام گذشت: «همانا خداوند شش گروه را به خاطر شش کار عذاب می‌کند و بازرگانان را به خاطر غش.»

«۱» و در احادیث باب ۳۷ مطالبی مناسب این بحث وجود دارد.

و باب ۱ از باب‌های مستحبات تاجر و باب ۹ از ابواب احکام عیب‌ها، مطالبی خواهد آمد که بر این بحث دلالت می‌کند.

و در حدیث رازی این سخن از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خواهد آمد: «برای مسلمان حلال نیست که به مسلمانی غش کند.» «۲»

باب ۴۶ کراهت کسب حجامتگر با شرط اجرت و استحباب هزینه کردن آن در علوفهٔ دام و اباحهٔ اجرت رگزنی

۱۱۸۸ - ۳۲۴۰۰- (۱) معاویه بن عمار می‌گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ درآمد حجامتگر سؤال کردم. امام علیه السلام فرمود:

اشکال ندارد.

گفتم: اجرت جفت‌گیری بز نر، چه حکمی دارد؟

امام علیه السلام فرمود: هر چند عرب آن را ننگ و عار می‌شمارد ولی اشکال ندارد.»

بخش نخست این حدیث، در کتاب من لا یحضره الفقیه نیز آمده است.

---

(۱). باب ۲۴ از باب‌های مبارزه با نفس، حدیث ۵.

(۲). باب ۱ از باب‌های خیار، حدیث ۱۶.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۶۹۹

۱۱۸۹ - ۳۲۴۰۱- (۲) حنان بن سدیر می‌گوید: «همراه گروهی که فرقد حجامتگر در میان آنان بود، نزد امام صادق علیه السلام

رفتیم. فرقد به امام گفت: فدایت گردم! من شغلی دارم و از افراد بسیاری دربارهٔ آن سؤال کرده‌ام و آنان می‌پندارند این شغل ناپسندی است و من دوست دارم از شما نیز بپرسم. اگر این شغل ناپسند است، از آن دست بردارم و شغل دیگری انتخاب کنم. حتماً در این رابطه به سخن شما عمل خواهم کرد.

امام علیه السلام فرمود: شغلت چیست؟

فرقد گفت: حجامتگری.

امام علیه السلام فرمود: ای برادرزاده! از درآمدت بخور، صدقه بده، حج گزار و ازدواج کن؛ چرا که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حجامت کرد و به حجامتگر مزد داد. اگر حرام بود، وی مزد نمی‌داد!

فرقد گفت: خداوند مرا فدایت گرداند! من بز نری دارم که آن را برای جفت‌گیری کرایه می‌دهم.

دربارهٔ درآمد آن چه می‌فرمایی؟

امام علیه السلام فرمود: از درآمدش بخور؛ زیرا آن برای تو حلال است؛ ولی مردم [اهل سنت] آن را ناپسند می‌شمارند.

حنان گفت: اگر حلال است، چرا آن را ناپسند می‌شمارند؟

امام علیه السلام فرمود: برای این‌که مردم این کار را بر یکدیگر ننگ می‌دانند.»

۱۱۹۰- ۳۲۴۰۲- (۳) در کتاب دعائم الاسلام آمده است:

«گروهی از یاران امام صادق علیه السلام و از جمله فرقد نزد وی بودند. امام علیه السلام مقداری خرما آورد و آنان را به خوردن دعوت کرد. همه جلو آمدند مگر فرقد. امام علیه السلام به وی فرمود: فرزندم! چرا تو جلو نمی‌آیی؟

فرقد گفت: فدایت گردم! من حجامتگرم.

امام علیه السلام به کنیزش دستور داد آب بیاورد و به فرقد گفت دستانش را بشوید، آن‌گاه او را جلو آورد، در کنار خودش نشاند و فرمود: بخور! فرقد خورد. پس از فراغت از خوردن، فرقد به امام علیه السلام گفت: فدایت گردم! من حجامتگرم و بسیاری از مردم شغلم را بر من عیب می‌گیرند و می‌گویند: درآمد تو حرام است!

امام علیه السلام فرمود: آن‌گونه نیست که آن‌ها می‌گویند. از درآمدت بخور و صدقه بده و حج گزار و ازدواج کن!»

۱۱۹۱ – ۳۲۴۰۳- (۴) جابر از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حجامت کرد. آن حضرت را یکی از وابستگان خاندان بنی بیاضه حجامت کرد و پیامبر صلی الله علیه و آله به وی مزد داد. و اگر حرام بود، آن حضرت مزد نمی‌داد.

پس از پایان حجامت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از وی پرسید: خون کجاست؟

حجامتگر گفت: آن را نوشیدم، ای رسول خدا صلی الله علیه و آله!

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: این کار برای تو شایسته نبود؛ ولی خداوند آن را مانعی از آتش برای تو قرار داد.

(از این پس این کار را تکرار نکن!)»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۷۰۱

۱۱۹۲– ۳۲۴۰۴- (۵) اسماعیل از امام صادق علیه السلام از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هرگز پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از دردی آزرده نشد مگر آن‌که به حجامت پناه می‌برد!

و ابوطیبه می‌گوید: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را حجامت کردم و یک دینار به من داد و خون آن حضرت را نوشیدم.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خون را نوشیدی؟

گفتم: آری!

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: از این کار چه انگیزه‌ای داشتی؟

گفتم: به آن تبرک می‌جویم!

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: از دردها، بیماری‌ها، تنگدستی و نیازمندی ایمن شدی و به خدا سوگند! هرگز آتش با بدنت تماس پیدا نمی‌کند!»

۱۱۹۳- ۳۲۴۰۵- (۶) حسین بن علوان از امام صادق علیه السلام از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسط سرش را حجامت کرد. ابن ابی طیبه با تیغ مسی وی را حجامت کرد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سه کیلوگرم خرما به او داد.»

۱۱۹۴- ۳۲۴۰۶- (۷) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام از پدرانش روایت می‌کند که: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حجامت کرد و مزد حجامتگر را پرداخت کرد. حجامتگر برده بود. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از صاحبش خواست تا به وی در کار تخفیف دهد.

«(۱)» ۱۱۹۵- ۳۲۴۰۷- (۸) در کتاب دعائم الاسلام آمده است که از امام باقر علیه السلام درباره شغل و درآمد حجامتگر سؤال شد. امام علیه السلام فرمود: دوست داشتم در میان آل محمد صلی الله علیه و آله فلان تعداد حجامتگر وجود داشت. و تعداد زیادی را بیان کرد.»

۱۱۹۶- ۳۲۴۰۸- (۹) ابوبصیر از امام باقر علیه السلام دربارهٔ درآمد حجامتگر سؤال کرد. امام علیه السلام فرمود: «تا وقتی که شرط نکند، اشکال ندارد.»

۱۱۹۷- ۳۲۴۰۹- (۱۰) زراره از امام باقر دربارهٔ درآمد حجامتگر سؤال کرد. امام علیه السلام فرمود: «برای او ناپسند است که شرط کند ولی برای تو اشکال ندارد که با وی شرط کنی و چانه بزنی. همانا برای او مکروه است و برای تو بی‌اشکال.»

۱۱۹۸- ۳۲۴۱۰- (۱۱) حلبی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که شخصی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دربارهٔ درآمد حجامتگر پرسید. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا شتر آب‌کش داری؟

آن مرد گفت: آری!

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: از درآمد حجامت به شترت علوفه بده ولی خود از آن نخور.»

---

(۱). جملهٔ پایانی حدیث را به شکل‌های گوناگون می‌توان معنا کرد.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۷۰۳

۱۱۹۹- ۳۲۴۱۱- (۱۲) علی بن جعفر در کتابش می‌گوید: «از برادرم امام موسی بن جعفر علیهما السلام دربارهٔ درآمد حجامتگر سؤال کردم. امام فرمود: شخصی خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسید و این سؤال را پرسید. پیامبر فرمود: آیا شتر آب‌کش داری؟

آن مرد گفت: آری!

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: از درآمد حجامت به آن علوفه بده.»

۱۲۰۰- ۳۲۴۱۲- (۱۳) رفاعه می‌گوید: «از امام علیه السلام دربارهٔ درآمد حجامتگر سؤال کردم. امام علیه السلام فرمود: یکی از انصار که غلام حجامتگری داشت، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این مطلب را پرسید. پیامبر صلی الله علیه و آله به وی فرمود: آیا شتر آب‌کش داری؟

مرد انصاری گفت: آری!

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: درآمد حجامت را صرف علوفهٔ شترت کن!»

۱۲۰۱ - ۳۲۴۱۳- (۱۴) مرحوم سید مرتضی در کتاب تنزیه الانبیاء آورده است که: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از درآمد حجامتگر نهی کرد. وقتی در این باره به وی زیاد مراجعه شد به مراجعه‌کننده دستور داد آن را در غذای برده و علوفهٔ شتر آب‌کشش مصرف کند.»

در احادیث باب ۳۴ و ۳۵ از باب‌های حمام، مناسب با این بحث مطالبی گذشت.

و در احادیث باب ۱۰ از باب‌های کسب‌های روا و ناروا، مطالبی گذشت که دلالت می‌کند بر این‌که درآمد حجامتگر با شرط، سحت و پلید است.

و در حدیث طلحه این سخن از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خواهد آمد: «من غلامی به خاله‌ام دادم و او را نهی کردم از این‌که آن غلام را قصاب یا حجامتگر یا زرگر قرار دهد.»

باب ۴۷ حکم درآمد از جفت‌گیری حیوان نر

۱۲۰۲- ۳۲۴۱۴- (۱) در کتاب من لا یحضره الفقیه آمده است که: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از اجرت جفت‌گیری حیوانات نر نهی کرد.»

در کتاب العوالی در حدیثی آمده است که: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از مزد جفت‌گیری حیوانات نر نهی کرد.»

در حدیث معاویه گذشت که: «امام علیه السلام در پاسخ راوی دربارهٔ مزد بزهای نر فرمود: عرب آن را ننگ و عار می‌شمارد ولی اشکال ندارد.»

و در حدیث حنان گذشت، آنچه بر این مطلب دلالت می‌کند.

«۱»

---

(۱). ۲۲/ ۴۳۱- ۴۳۰ باب ۴۶ از باب‌های کسب‌های روا و ناروا، حدیث ۱ و ۲ (۳۲۴۴۰۱- ۳۲۴۴۰۰).

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۷۰۵

باب ۴۸ حکم کسب نوحه‌گر

۱۲۰۳- ۳۲۴۱۵- (۱) در کتاب من لا یحضره الفقیه آمده است که: «از امام علیه السلام درباره مزد زن نوحه‌گر سؤال شد.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد. برای رسول خدا صلی الله علیه و آله نوحه‌سرایی شد.»

۱۲۰۴ - ۳۲۴۱۶- (۲) یونس بن یعقوب از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که: «بیان داشت: پدرم، به من فرمود: ای جعفر، فلان مال را برایم وقف کن تا گریه‌کنندگان ده سال در منی در مراسم حج بر من گریه کنند.»

۱۲۰۵ - ۳۲۴۱۷- (۳) حنان بن سدیر می‌گوید: «در محلهٔ ما زنی بود که کنیز نوحه‌گری داشت. یک روز آن زن نزد پدرم آمد و گفت: ای عمو، تو می‌دانی که روزیِ من از خداست و بعد از خدا به وسیلهٔ این کنیز نوحه‌گر تأمین می‌شود و من دوست دارم که این مسأله را از امام صادق علیه السلام بپرسی. پس اگر حلال است [که به این وضع ادامه می‌دهم] در غیر این صورت کنیز را می‌فروشم و قیمتش را مصرف می‌کنم تا خداوند گشایشی برساند. پدرم گفت: به خدا سوگند! من امام صادق علیه السلام را بزرگ‌تر از آن می‌دانم که این مسأله را از وی بپرسم.

حنان می‌گوید: وقتی نزد امام صادق علیه السلام رفتیم، من خودم ماجرا را برای امام علیه السلام بازگو کردم!

امام علیه السلام فرمود: آیا شرط می‌کند؟

گفتم: به خدا سوگند نمی‌دانم نرخ تعیین می‌کند یا نه!

امام علیه السلام فرمود: به آن زن بگو نرخ تعیین نکن و هر چه به تو دادند، بپذیر!»

۱۲۰۶- ۳۲۴۱۸- (۴) در کتاب فقه الرضا آمده است: «کار و درآمد زن نوحه‌گر اشکال ندارد، اگر راست بگوید.»

در کتاب من لا یحضره الفقیه مطلب پیشین را از امام صادق علیه السلام روایت کرده است و سپس می‌گوید: «در خبر دیگری آمده است که فرمود: با زدن یک دست بر دست دیگر، آن را حلال کند.»

۱۲۰۷ - ۳۲۴۱۹- (۵) عذافر می‌گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ درآمد زن نوحه‌گر سؤال شد. امام علیه السلام فرمود: با زدن یک دست بر دست دیگر، آن را حلال کند.»

۱۲۰۸ - ۳۲۴۲۰- (۶) ابوبصیر از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «مزد زن نوحه‌گر که برای مرده نوحه‌گری می‌کند، اشکال ندارد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۷۰۷

۱۲۰۹- ۳۲۴۲۱- (۷) سماعه می‌گوید: «از امام علیه السلام دربارهٔ درآمد زن غناخوان و نوحه‌گر سؤال کردم. امام علیه السلام آن را ناپسند شمرد.»

مرحوم شیخ طوسی قدس سره در استبصار کراهت را بر صورت تعیین نرخ و ذکر سخنان باطل حمل کرده است.

۱۲۱۰- ۳۲۴۲۲- (۸) جابر در حدیث وفات ابراهیم فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که: «عبدالرحمن به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: آیا می‌گریی، ای رسول خدا صلی الله علیه و آله؟ مگر خود از گریستن نهی نکردی؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: نه؛ بلکه از نوحه‌سرایی نهی کردم ...»

۱۲۱۱ - ۳۲۴۲۳- (۹) از امیر مؤمنان علیه السلام در حدیث نهی‌های پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که: «آن حضرت از گریستن با صدای بلند هنگام مصیبت نهی کرد و از نوحه‌گری و گوش دادن به آن نهی کرد و از سیلی صدادار به صورت زدن نهی کرد.»

۱۲۱۲- ۳۲۴۲۴- (۱۰) حسین بن زید بن علی از امام صادق علیه السلام از نیاکانش علیهم السلام از علی علیه السلام روایت می‌کند که: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: چهار چیز است که تا قیامت در میان امت من وجود دارد: افتخار به دودمان و تبار، مسخره کردن نَسَب یکدیگر، طلب باران از ستارگان و نوحه‌سرایی. به یقین اگر زن نوحه‌گر پیش از مرگ توبه نکند، روز قیامت در حالی محشور می‌شود که شلواری از مس گداخته و لباسی از آبله بر تن دارد.»

۱۲۱۳- ۳۲۴۲۵- (۱۱) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: سه چیز از کارهای زمان جاهلیت است که تا قیامت مردم از آن‌ها جدا نمی‌شوند: طلب باران از ستارگان، مسخره‌کردن نسب یکدیگر و نوحه‌سرایی بر مردگان.»

۱۲۱۴- ۳۲۴۲۶- (۱۲) عمران زعفرانی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «خداوند به هر کس نعمتی داد و او در آن نعمت به نوازندگی پرداخت، یقیناً آن نعمت را ناسپاسی کرده است و به هر کس مصیبتی وارد شد و در آن مصیبت نوحه‌گر آورد به تحقیق آن را ناسپاسی کرده است.»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۷۰۹

۱۲۱۵- ۳۲۴۲۷- (۱۳) در کتاب دعائم الاسلام آمده است که: «علی علیه السلام به رفاعه بن شداد قاضی خود در اهواز نوشت:

در شهری که بر آن سیطره و حکومت داری، از نوحه‌سرایی بر مردگان جلوگیری کن!»

۱۲۱۶- ۳۲۴۲۸- (۱۴) قطب راونـدی در کتاب لبّ اللباب آورده است که پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله چهار گروه را لعنت کرد: زنی که در مال همسرش یا در مورد خودش به همسرش خیانت کند، زن نوحه‌گر و زن نافرمان همسرش و فرزند حق‌ناشناس.»

۱۲۱۷- ۳۲۴۲۹- (۱۵) در کتاب دعائم الاسلام از امیر مؤمنان علیه السلام روایت شده که: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: دو صدا لعنت شده‌اند و خداوند با آن‌ها دشـمن است: گریستن با صدای بلند هنگام مصیبت و صدایی هنگام نعمت یعنی نوحه‌سرایی و غناخوانی.»

در حـدیث ابوحمزه این سـخن امام علیه السـلام گذشت: «پس ام سـلمه در حضور پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله برای عموزاده‌اش ندبه و گریه و زاری کرد.»

«۱» و در احادیث باب ۸ از ابواب عزاداری مناسب با این بحث گذشت.

باب ۴۹ جواز کسب آرایشگر و بیان آنچه برای او جایز است و جایز نیست

۱۲۱۸- ۳۲۴۳۰- (۱) ابن ابی عمیر از مردی از امـام صـادق علیه السـلام روایت می‌کنـد که: «فرمود: زن آرایشـگری نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفت. رسول خدا صلی الله علیه و آله از وی پرسید: آیا شغلت را رها کردی یا به آن ادامه می‌دهی؟

زن آرایشـگر پاسخ داد: ای رسـول خـدا! آن را ادامـه می‌دهـم مگر آن‌که شـما مرا از آن بـازداری، در ایـن صـورت از آن دسـت برمی‌دارم.

پیـامبر اکرم صـلی الله علیه و آله به وی فرمود: انجـام بـده ولی هنگـام آرایش چهره را بـا پارچه جلا نـده؛ زیرا آن طراوت و شادابی صورت را از بین می‌برد و مو را به مو وصل نکن.»

۱۲۱۹- ۳۲۴۳۱- (۲) قاسم بن محمـد می‌گویـد: «از علی علیه السـلام دربارهٔ زن مسـلمانی سؤال کردم که عروس آرایش می‌کنـد و گذران زندگی‌اش از این راه است، ولی از این کار احساس ناراحتی می‌کند. امام علیه السلام فرمود:

اشکال ندارد ولی مو را به مو وصل نکند.»

۱۲۲۰- ۳۲۴۳۲- (۳) در کتاب من لا یحضـره الفقیه آمده است که امام علیه السـلام فرمود: درآمد زن آرایشـگر اشـکال ندارد، اگر نرخ معین نکند و هر چه به وی داده شد، بپذیرد و موی زنی را به موی زن دیگری وصل نکند؛ ولی اشکال ندارد موی بز را به موی زن وصل کند و درآمد زن نوحه‌گر اشکال ندارد، هر گاه راست بگوید.»

---

(۱). باب ۵ از ابواب عزاداری، حدیث ۳.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۷۱۱

۱۲۲۱- ۳۲۴۳۳- (۴) در کتاب فقه الرضا آمده است:

«به تحقیق پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هفت گروه را لعنت کرد: وصل‌کنندهٔ موی دیگری به موی خودش، زنانی که خود را شبیه مردان گرداننـد، مردانی که خود را شبیه زنان نمایند، فاصـله‌اندازنده میان دندان‌هایش، خال‌کوبی‌کننده به بدنش، برده‌ای که به غیر صاحبش نسبت داده شود و کسی که خود را از همسرش به بی‌خبری می‌زند و او دیوث است.»

۱۲۲۲- ۳۲۴۳۴- (۵) عبـدالله بن الحسن می‌گویـد: «از امـام علیه السـلام دربـارهٔ قرامـل سـؤال کردم. امـام علیه السـلام فرمود: قرامل چیست؟

گفتم: پشمی که زنان روی سرشان می‌گذارند.

امام علیه السلام فرمود: اگر پشم است، اشکال ندارد ولی اگر مو است، در وصل‌کننده و وصل‌شده‌اش خیری نیست!»

۱۲۲۳- ۳۲۴۳۵- (۶) علی بن غراب از امام صادق علیه السلام از پدرش- امام باقر علیه السلام- از پدرش- امام سجاد علیه السلام- از پدرش- امام حسین علیه السلام- از پدرش- حضرت علی علیه السلام- روایت می‌کند که: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، نامصه، منتمصه، واشره، مستوشره، واصله، مستوصله، واشمه و مستوشمه را لعنت کرد.

علی بن غراب می‌گوید: نامصه، زنی است که موهای صورت را می‌کَنَد و منتمصه، زنی است که موهای صورتش کنده می‌شود.

و واشره، زنی است که میان دندان‌های زنان فاصله ایجاد می‌کند و آن‌ها را مرتب می‌نماید و مستوشره، زنی است که این کار با او انجام می‌شود.

و واصله، زنی است که موهای زنی را به موهای زن دیگری وصل می‌کند و مستوصله، زنی است که موهای زن دیگری به موهایش وصل می‌شود.

واشمه، زنی است که بر روی دست و یا محل دیگری از بدن زن دیگری خال‌کوبی می‌کند و آن به این صورت است که در دستان یا پشت دست یا جای دیگری از بدن او سوزن را فرو می‌برد تا اثرش بر جای بماند سپس آن را با سرمه یا آهک پر می‌کند تا سبز و تیره شود و مستوشمه، زنی است که روی بدنش را خال‌کوبی می‌کند.»

در حدیث محمد بن مسلم این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله خواهد آمد: «هنگامی که دختری را آرایش می‌کنی، صورتش را با پارچه نشوی؛ زیرا پارچه آب صورت را می‌نوشد [و طراوت و شادابی آن را از میان می‌برد].

«۱» و در حدیث سعد اسکاف و علی بن جعفر مناسب با این بحث خواهد آمد. «۲»

---

(۱). ۲۲/ ۴۴۰ باب ۵۰ از باب‌های کسب‌های روا و ناروا.

(۲). باب ۳۴ از باب‌های آمیزش با زنان، حدیث ۲ و ۸.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۷۱۳

باب ۵۰ جواز ختنهٔ دختران و آداب آن

۱۲۲۴- ۳۲۴۳۶- (۱) محمد بن مسلم از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«هنگامی که زنان به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله هجرت کردند، در میان آنان زنی به نام ام حبیب بود که دختران را ختنه می‌کرد. وقتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله او را مشاهده کرد، به وی فرمود: ای ام حبیب! کاری را که در گذشته انجام می‌دادی، اکنون نیز انجام می‌دهی؟

ام حبیب گفت: آری؛ ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! مگر آن‌که حرام باشد و مرا از آن باز داری!

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: نه، بلکه حلال است. نزد من بیا تا به تو بیاموزم! ام حبیب نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رفت و آن حضرت به وی فرمود: وقتی آن کار را انجام دادی، آن را عمیق نَبُر و از ریشه قطع نکن، بلکه اندک ببر، چرا که آن چهره را روشن‌تر می‌کند و برای شوهر لذت‌بخش‌تر است.»

ام حبیب خواهری به نام ام عطیه داشت که آرایشگر بود. ام حبیب وقتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله جدا شد به نزد خواهرش رفت و سخنان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را برای وی بازگو کرد. ام عطیه نیز نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و آنچه خواهرش به وی گفته بود، برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بازگو کرد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به وی فرمود:

نزد من بیا ای ام عطیه! وقتی دختری را آرایش کردی، صورتش را با پارچه نشوی؛ زیرا پارچه شادابی و طراوت صورت را از میان

می‌برد.»

۱۲۲۵- ۳۲۴۳۸- (۲) عمرو بن ثابت از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله زنی به نام ام طیبه دختران را ختنه می‌کرد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله او را فراخواند و به وی فرمود: ای ام طیبه، هرگاه دختران را ختنه کردی، آن را اندك ببر و زیاده‌روی نکن؛ چرا که آن چهره را باصفاتر می‌کند و نزد شوهر لذت‌بخش‌تر است.»

۱۲۲۶- ۳۲۴۳۹- (۳) در کتاب دعائم الاسلام از علی علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«ای گروه زنان، هنگامی که دختران‌تان را ختنه کردید، پس مقداری از آن را باقی گذارید، چرا که آن رنگ [رخسارشان] را شفاف‌تر می‌کند و آنان را نزد شوهران‌شان لذت‌بخش‌تر می‌نماید.»

۱۲۲۷- ۳۲۴۴۰- (۴) قطب راوندی در کتاب دعوات از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «ختنه در مردان سنت است و برای زنان کرامت است.»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۷۱۵

۱۲۲۸- ۳۲۴۴۱- (۵) وهب بن جعفر از پدرش از علی علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«دختر تا سن هفت سالگی ختنه نمی‌شود.»

باب ۵۱ استحباب نخ‌ریسی برای زنان

۱۲۲۹- ۳۲۴۴۲- (۱) امّ حسن می‌گوید: «امیر مؤمنان علیه السلام بر من گذشت و فرمود: ای امّ حسن، چه کار می‌کنی؟

گفتم: نخ می‌ریسم!

علی علیه السلام فرمود: بدان که، آن حلال‌ترین شغل‌هاست.»

۱۲۳۰- ۳۲۴۴۳- (۲) ابراهیم نخعی یک روز صبح بر زنی به نام امّ بکر، گذشت که در کنار درِ خانه‌اش نشسته بود و با چرخ نخ‌ریسی نخ می‌رشت. ابراهیم به وی گفت: «ای ام بکر آیا پیر نشده‌ای؟ آیا زمان آن نرسیده که این چرخ نخ‌ریسی را به کناری گذاری؟

ام بکر گفت: چگونه آن را کنار بگذارم در حالی که از امیر مؤمنان- علی علیه السلام- شنیدم که فرمود:

آن، از کسب‌های پاك و پاکیزه است.»

۱۲۳۱- ۳۲۴۴۴- (۳) در کتاب دعائم الاسلام از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده که فرمود: «نخ‌ریسی چه خوب شغلی است برای زن مؤمن!»

۱۲۳۲- ۳۲۴۴۵- (۴) در کتاب جعفریات از امام صادق علیه السلام از پدرش از پدرانش روایت می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«نخ‌ریسی چه خوب شغلی است برای زن مؤمن!

و فرمود: به پسران‌تان تیراندازی و شنا بیآموزید.»

۱۲۳۳- ۳۲۴۴۶- (۵) سید بن طاووس در کتاب اللهوف آورده است که یزید به امام سجاد علیه السلام گفت: «سه حاجتی را که وعده به برآوردن‌شان کردم، بیان کن ....»

تا آنجا که امام سجاد علیه السلام فرمود: «... و دوم این‌که آنچه از ما گرفته شده به ما برگردانی ...»

و تا آنجا که امام سجاد علیه السلام فرمود: «همانا چیزهای گرفته شده از خودمان را درخواست کردم برای این‌که در میان آن‌ها رشته شده به دست فاطمه علیها السلام دختر محمد صلی الله علیه و آله است ...»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۷۱۷

۱۲۳۴ – ۳۲۴۴۷- (۶) فرات بن ابراهیم از امام صادق علیه السلام از پدرش از جدش علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «امام حسن و امام حسین علیهما السلام به شدت بیمار شدند ... وقتی خداوند آن دو را شفا داد، علی علیه السلام نزد همسایه یهودی‌اش به نام- شمعون بن حارا- رفت و به وی گفت: ای شمعون، سه صاع [/ نُه کیلوگرم] جو و دسته‌ای پشم به من بده تا دختر محمد صلی الله علیه و آله برای تو بریسد. مرد یهودی جو و پشم را به وی داد و علی علیه السلام آن‌ها را به منزل فاطمه آورد و گفت: ای دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله! این جوها را بخور و این پشم‌ها را رشته کن ...»

۱۲۳۵ – ۳۲۴۴۸- (۷) مسلمه بن خالد از امام صادق علیه السلام از پدرش در تفسیر آیهٔ: و به نذرشان وفا می‌کنند. روایت می‌کند که فرمود: «امام حسن و امام حسین علیهما السلام که دو کودک خردسال بود، بیمار شدند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همراه دو نفر دیگر از آنان عیادت کرد. یکی از آن دو نفر به علی علیه السلام گفت: ای ابوالحسن! ای کاش برای فرزندانت نذری می‌کردی تا خداوند آن‌ها را بهبودی بخشد!

علی علیه السلام گفت: برای سپاسگزاری از خداوند، سه روز روزه خواهم گرفت! فاطمه علیها السلام و حسن و حسین علیهما السلام گفتند: ما نیز سه روز روزه خواهیم گرفت! کنیز آنان فضه نیز همین را گفت. خداوند حسن و حسین علیهما السلام را شفا داد و همگی روزه گرفتند؛ ولی هیچ غذایی در خانه برای افطار نداشتند. علی علیه السلام نزد یکی از همسایگان یهودی‌اش- به نام شمعون- که در کار پشم بود، رفت و به وی گفت: آیا می‌خواهی دختر محمد صلی الله علیه و آله یک دسته پشم برایت رشته کند و در برابر آن سه صاع [/ نه کیلوگرم] جو به من بدهی؟

شمعون گفت: آری!

علی علیه السلام جو و پشم را گرفت، به خانه آمد و ماجرا را برای فاطمه علیها السلام بازگو کرد. فاطمه علیها السلام پذیرفت و اطاعت کرد. آن‌گاه به سراغ پشم‌ها رفت و یک سوم آن را رشته کرد و پس از آن یک صاع جو برداشت، آن را آسیا و سپس خمیر کرد و پنج قرص نان پخت، برای هر کدام یک قرص نان ...

سپس به سراغ ثلث دوم پشم رفت و آن‌ها را رشته کرد و پس از آن یک صاع جو برداشت، آسیا و سپس خمیر نمود و پنج قرص نان پخت ...

فاطمه به سراغ ثلث سوم پشم رفت، آن‌ها را رشته کرد و سپس باقیماندهٔ جو را آسیا کرد ...»

در حدیث یعقوب این سخن امام گذشت: «چه خوب سرگرمی است برای زن صالح، نخ رشتن!» «۱»

در حدیث تنبیه الخواطر در باب آینده این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله خواهد آمد: «کار زنان نیکوکار، نخ رِشتن است.» «۲»

---

(۱). باب ۱۱ از باب‌های مساکن، حدیث ۳.

(۲). ۲۲/ ۴۴۴ باب ۵۲ از باب‌های کسب‌های روا و ناروا، حدیث ۲ (۳۲۴۵۰).

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۷۱۹

باب ۵۲ فضیلت خیاطی

۱۲۳۶ – ۳۲۴۴۹- (۱) ابوحسین بلخی می‌گوید: «علی علیه السلام از بازار کوفه می‌گذشت. پیراهنش به کرسی گیر کرد و پاره شد. آن را به دست گرفت، نزد دوزندگان رفت و گفت: این را برای من بدوزید، خداوند به شما برکت دهد.»

۱۲۳۷ – ۳۲۴۵۰- (۲) در کتاب تنبیه الخواطر آمده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «شغل مردان نیکوکار، دوزندگی

است و شغل زنان نیکوکار، ریسندگی.»
و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همواره لباسش را می‌دوخت و کفشش را وصله می‌زد و بیشترین کار آن حضرت در خانه، دوزندگی بود.

باب ۵۳ کراهت بافندگی و استحباب صیقل‌کاری

۱۲۳۸- ۳۲۴۵۱- (۱) ابواسماعیل صیقل رازی می‌گوید: «همراه دو لباس نزد امام صادق علیه السلام رفتم. امام علیه السلام فرمود: «ای ابواسماعیل! از منطقهٔ شما لباس‌های زیادی برای ما می‌آید ولی هیچ‌یک از آن‌ها مثل این دو لباسی نیست که در دست توست!
گفتم: فدایت گردم! مادر اسماعیل می‌ریسد و من می‌بافم!
امام علیه السلام فرمود: بافنده هستی؟
گفتم: آری!
امام علیه السلام فرمود: بافنده نباش!
گفتم: چه کاره باشم؟
امام علیه السلام فرمود: صیقل‌دهندهٔ شمشیر باش!
ابواسماعیل می‌گوید: دویست درهم داشتم با آن تعدادی شمشیر و آینه (و غلاف) قدیمی خریدم، آن‌ها را به ری بردم و با سود بسیاری فروختم!»
مرحوم شیخ طوسی قدس سره می‌فرماید: «مقصود از این حدیث، نوعی کراهت است نه حرمت.»
«۱»

---

(۱). به نظر می‌رسد امام در این حدیث، در مقام بیان حکم شرعی نیست تا حرمت یا کراهت از آن استفاده شود؛ بلکه امام بر اساس شرایط آن زمان درصدد راهنمایی یارانش است.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۷۲۱

۱۲۳۹- ۳۲۴۵۲- (۲) در تفسیر علی بن ابراهیم در ضمن ماجرای مریم و ولادت عیسی آمده است: «سپس جبرئیل به مریم ندا داد: و درخت خرما را به سوی خود حرکت بده! یعنی درخت خرمای خشکیده را حرکت بده، پس مریم حرکت داد. آن روز بازار برپا بود. بافندگان از کنار مریم می‌گذشتند. در آن زمان، بافندگی شریف‌ترین شغل‌ها بود. آنان سوار بر قاطرهای سفید و سیاه آمدند. مریم از آنان پرسید:
درخت خرمای خشکیده کجاست؟ آنان مریم را مسخره کردند و او را از خود راندند. مریم به آنان گفت: خداوند شغل‌تان را بی‌رونق و کساد و خودتان را مایهٔ ننگ و عار در میان مردم قرار دهد.»
۱۲۴۰- ۳۲۴۵۳- (۳) در شرح نهج البلاغه ابن میثم از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «عقل چهل معلم به اندازهٔ عقل یک بافنده است و عقل بافنده به اندازهٔ عقل زن است و زن عقل ندارد.»
۱۲۴۱- ۳۲۴۵۴- (۴) در همان کتاب از موسی بن جعفر علیهما السلام روایت شده که فرمود:
«با معلمان و بافندگان مشورت نکنید؛ زیرا خداوند عقل‌هایشان را گرفته است.»
۱۲۴۲- ۳۲۴۵۵- (۵) در همان کتاب روایت شده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مقداری نخ رشته شده به بافنده‌ای از بنی نجار داد تا پارچهٔ پشمی برای وی ببافد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مرتب برای گرفتن پارچه به او سر می‌زد و نزدیک درِ مغازه‌اش

می‌ایستاد و می‌فرمود: «پارچهٔ ما را به ما تحویل دهید تا با آن خود را در میان مردم بیاراییم!
و آن بافنده پیوسته امروز و فردا می‌کرد تا این‌که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رحلت کرد.»
۱۲۴۳- ۳۲۴۵۶- (۶) در نهج البلاغه آمده است:
«روزی علی علیه السلام بر فراز منبر کوفه برای مردم سخنرانی می‌کرد. در این میان سخنی گفت که مورد اعتراض اشعث بن قیس قرار گرفت و به امام گفت: ای امیر مؤمنان علیه السلام این سخن به زیان توست نه به سود تو!
علی علیه السلام چشمانش را به سوی اشعث به پایین دوخت و فرمود: تو چه می‌دانی چه چیز به زیان من است و چه چیز به سود من! لعنت خدا و لعنت لعنت‌کنندگان بر تو باد! بافنده فرزند بافنده، منافق فرزند کافر ...»
در حدیث جعفر بن احمد، این سخن از پیامبر صلی الله علیه و آله گذشت: «پشت سر بافنده نماز نخوانید هر چند عالم باشد.»
«۱» و در حدیث فرزند عیسی گذشت که: «نزد امام صادق علیه السلام گفته شد: بافنده ملعون است! امام علیه السلام فرمود: همانا مقصود از آن کسی است که بر خدا و پیامبرش دروغ می‌بافد.» «۲»

---

(۱). باب ۲۰ از باب‌های جماعت، حدیث ۱.
(۲). باب ۳۹ از باب‌های مبارزه با نفس، حدیث ۱.
منابع فقه شیعه، ج ۲۲، ص: ۷۲۳

باب ۵۴ کراهت صرافی، فروش کفن، غذا، برده، زرگری و ذبح حیوان

۱۲۴۴- ۳۲۴۵۷- (۱) اسحاق بن عمار می‌گوید: «نزد امام صادق علیه السلام رفتم و به امام خبر دادم که پسری برای من به دنیا آمد.
امام علیه السلام فرمود: آیا او را محمد نامیدی؟
گفتم: چرا چنین کردم!
امام علیه السلام فرمود: پس محمد را نزن و به او ناسزا نگو. خداوند او را روشنی چشم تو در زندگی‌ات و جانشین راست‌گفتار و راست‌کرداری پس از مرگت قرار داد.
گفتم: فدایت گردم! او را به چه کاری گمارم؟
امام علیه السلام فرمود: هرگاه او را از پنج شغل دور نگه داشتی، پس هر کجا که خواستی او را بگماری، به صرافی نسپار؛ چرا که صراف از ربا سالم نمی‌ماند. و او را به کفن‌فروش نسپار؛ چرا که از شیوع وبا خوشحال می‌شود و او را به مواد خوراکی‌فروش نسپار؛ زیرا از احتکار سالم نمی‌ماند و او را به کسی که زیاد حیوانات را ذبح می‌کند، نسپار؛ چرا که مهربانی از وی سلب می‌شود و او را به برده‌فروش نسپار؛ چرا که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: بدترین مردم، انسان‌فروش است.»
۱۲۴۵- ۳۲۴۵۸- (۲) ابراهیم بن عبدالحمید از امام موسی بن جعفر علیهما السلام روایت می‌کند که فرمود: «شخصی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمده و گفت: ای رسول خدا! به تحقیق من قرآن (یا نوشتن) را به این فرزندم آموزش دادم.
او را در چه شغلی بگمارم؟
پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خدا پدرت را جزای خیر دهاد، به هر شغلی او را می‌گماری بگمار؛ ولی به پنج شغل او را مگمار: به سباء [/ کفن‌فروش]، زرگر، قصاب، گندم‌فروش و برده‌فروش.
آن مرد گفت: ای رسول خدا، سباء چیست؟
منابع فقه شیعه، ج ۲۲، ص: ۷۲۵

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: کفن‌فروش. وی مرگ امت مرا آرزو می کند، درحالی که مولودی از امتم نزد من محبوب‌تر است از آنچه خورشید بر آن می‌تابد. و زرگر [دنیا دوستی] برای امت من به ارمغان می‌آورد و قصاب ذبح می کند تا مهربانی از دلش بیرون رود. و گندم‌فروش غذای امت مرا احتکار می کند و انسان هنگام دیدار با خدا دزد باشد نزد من محبوب‌تر است از این که چهل روز مواد خوراکی را احتکار کرده باشد و با خدا دیدار کند. و برده‌فروش، پس جبرئیل نزد من آمد و گفت: یا محمد صلی الله علیه و آله بدترین امت تو انسان‌فروشان هستند.»

۱۲۴۶ – ۳۲۴۵۹- (۳) در کتاب جعفریات از علی علیه السلام روایت شده که فرمود: «شبانه بر گروهی از بنی اسرائیل عذاب فرود آمد، پس صبحگاهان چهار گروه را [بر اثر عذاب] از دست دادند: طبل‌نوازان، غناخوانان، احتکارکنندگان غذا و صرافان رباخوار.»

در کتاب جامع الاحادیث نظیر این حدیث از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده است.

۱۲۴۷- ۳۲۴۶۰- (۴) طلحه بن زید از امام صادق علیه السلام (از پدرش علیه السلام) روایت می کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «من غلامی به خاله‌ام بخشیدم و او را بازداشتم از این که آن غلام را به قصابی یا حجامتگری یا زرگری بگمارد.»

۱۲۴۸ – ۳۲۴۶۱- (۵) در کتاب جعفریات از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام از جدش- امام سجاد علیه السلام- از پدرش از علی علیه السلام روایت می کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «بدترین مردم، انسان‌فروشان هستند.»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۷۲۷

۱۲۴۹- ۳۲۴۶۲- (۶) علی بن حکم از برخی از شیعیان روایت می کند که امام صادق علیه السلام فرمود: «مردی روغن زیتون‌فروش بود و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را بسیار دوست می‌داشت، به طوری که هیچ‌گاه بدون دیدن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر سر کارش نمی‌رفت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز از این موضوع آگاه بود. از این رو هر گاه آن شخص می‌آمد، پیامبر صلی الله علیه و آله سرش را بالا می‌آورد تا به وی نگاه کند.

یک روز مثل همیشه پیش از رفتن به کار، نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفت. آن حضرت نیز سرش را بالا گرفت تا به وی نگاه کند، آن‌گاه به دنبال کارش رفت ولی آن روز به سرعت بازگشت. وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله این کار را از او مشاهده کرد، با دست به وی اشاره کرد تا بنشیند. آن مرد در برابر پیامبر صلی الله علیه و آله نشست.

رسول خدا صلی الله علیه و آله از وی پرسید: امروز تو را چه می‌شود، که کاری کردی که پیش از آن انجام نمی‌دادی؟

آن مرد گفت: سوگند به آن کس که تو را به حق به پیامبری برانگیخت! یاد تو تمام قلب مرا فراگرفت به طوری که نتوانستم به سر کارم روم و بازگشتم.

پیامبر صلی الله علیه و آله برای وی دعا کرد و درخواست خیر و نیکی نمود. چند روز از این ماجرا گذشت که پیامبر صلی الله علیه و آله دیگر آن مرد را ندید. از اصحاب سراغ او را گرفت، آنان گفتند: چند روز است که ما نیز او را ندیده‌ایم!. پیامبر صلی الله علیه و آله کفش‌هایش را پوشید، اصحاب نیز کفش‌هایشان را پوشیدند و به جستجوی آن مرد حرکت کردند تا به بازار روغن زیتون‌فروشان و مغازه آن شخص رسیدند. ولی هیچ‌کس را در مغازه وی نیافتند. از همسایگانش سراغ او را گرفتند. آنان گفتند: او مُرد و نزد ما انسان امانتدار و راستگویی بود و تنها یک عیب داشت!

پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید: چه عیبی داشت؟

گفتند: به دنبال زنان می‌رفت.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند رحمتش کند، به خدا سوگند! مرا آن‌گونه دوست می‌داشت که حتی اگر برده‌فروش بود، بدون شک خداوند او را می‌آمرزید!»

۱۲۵۰ – ۳۲۴۶۳- (۷) در کتاب جامع الاحادیث آمده است، که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «بدترین مردم، حیوان‌فروشان

هستند.»

۱۲۵۱- ۳۲۴۶۴- (۸) درست می گوید: «امام صادق علیه السلام از اصحاب کهف یاد کرد و فرمود: آنان سخن‌شناس و صرّاف سخن بودند و صرّاف درهم نبودند.»

۱۲۵۲- ۳۲۴۶۵- (۹) حارث از علی علیه السلام روایت می کند که فرمود: «هر کس مواد خوراکی بفروشد، مهربانی از دلش بیرون می‌رود.»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۷۲۹

۱۲۵۳- ۳۲۴۶۶- (۱۰) سدیر صیرفی می گوید: «به امام باقر علیه السلام گفتم: از حسن بصری حدیثی شنیده‌ام که اگر راست باشد، فاتحهٔ ما خوانده شده است!

امام علیه السلام پرسید: آن حدیث چیست؟

گفتم: شنیده‌ام که حسن بصری می گفت، حتی اگر تابش خورشید مغزش را به جوش آورد، از سایهٔ دیوار صرّاف استفاده نخواهد کرد و اگر تشنگی جگرش را پاره‌پاره کند، از خانهٔ صراف درخواست آب نمی کند. و این در حالی است که شغل و تجارت من این است و گوشت و خونم در این شغل روییده شده است و حج و عمره‌ام از درآمد این کار است.

امام علیه السلام با شنیدن این مطلب نشست، آن‌گاه فرمود: حسن دروغ گفت، مساوی بگیر و مساوی بده. هنگام نماز هر چه در دست داری، رها کن و به نماز بایست. آیا نمی‌دانی که اصحاب کهف صراف بودند؟»

مرحوم صدوق می‌فرماید: «مقصود امام علیه السلام این است که اصحاب کهف صراف سخن بودند و منظور او این نیست که صراف درهم بودند.»

در احادیث باب ۱۱ از باب‌های معامله بردگان، مطالبی مناسب این بحث خواهد آمد.

باب ۵۵ استخراج نقره از مس

۱۲۵۴- ۳۲۴۶۷- (۱) ثمالی می گوید: «همراه امام صادق علیه السلام از بازار مسگران می گذشتیم. به امام علیه السلام گفتم: فدایت گردم! مس از چیست؟

امام علیه السلام فرمود: از نقره؛ ولی زمین آن را فاسد کرده است. هر کس بتواند فساد آن را از بین ببرد، از آن سود می‌برد.»

۱۲۵۵- ۳۲۴۶۸- (۲) در توحید مفضل آمده است که امام صادق علیه السلام فرمود:

«ای مفضل! در این معدن‌ها و گوهرهای گوناگونی که از آن‌ها به دست می‌آید، بیندیش! گوهرهایی همانند گچ، ساروج [/ بتون]، قلع، سرمه، جیوه، مس، سرب، نقره، طلا، زبرجد، یاقوت، زمرد و سنگ‌های گوناگون و همچنین موادی مانند قیر، مومیا، گوگرد، نفت و چیزهای دیگری که مردم در نیازهای‌شان استفاده می کنند. پس آیا بر انسان اندیشمندی پوشیده است که همهٔ اینها گنجینه‌هایی است که در زمین برای انسان ذخیره شده است، تا آن‌ها را استخراج کند و هنگام نیاز

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۷۳۱

به کار گیرد. ولی با همهٔ حرص و تلاشی که انسان در این راه به کار می‌برد، چاره‌اندیشی وی در ساختن آن‌ها ناچیز است. اگر انسان در صنعت به آنچه می‌خواهد دست یابد- که به زودی پیروز خواهد شد- و این دانش در جهان گسترش یابد به طوری که طلا و نقره در جهان زیاد گردد و ارزش آن‌ها نزد مردم سقوط کند، دیگر طلا و نقره قیمتی نخواهند داشت و در معاملات از آن‌ها استفاده نخواهد شد و حکومت‌ها به انباشته کردن اموال نمی‌پردازند و هیچ‌کس برای فرزندانش ذخیره نمی کند.

و از این صنایع، صنعت ساختن مس زرد از مس و شیشه از ماسه و نقره از سرب و طلا از نقره و مانند آن به انسان عنایت شده است.

صنعت هایی که در آن زیان نیست، پس بنگر که چگونه خواست‌شان در موارد بی‌زیان برآورده شده است و در موارد زیانبار ممنوع گردیده‌اند.»

باب ۵۶ حکم افسانه‌سرایان، مالیات‌گیران، دباغان، نقیبان، عریفان [مأموران امنیت] و نامه‌رسانان

خداوند متعال می‌فرماید:

و هر گاه کسانی را دیدی که به انگیزهٔ باطل در آیات ما فرومی‌روند، از آنان روی برتاب تا به سخن دیگری بپردازند. و اگر شیطان تو را به فراموشی واداشت، پس از یادآوری با گروه ستمگر منشین «۱».

و شاعران، گمراهان از آنان پیروی می کنند «۲».

۱۲۵۶- ۳۲۴۶۹- (۱) هشام بن سالم از امام صادق علیه السلام روایت می کند: «که امیر مؤمنان علیه السلام شخص افسانه‌سرایی را در مسجد مشاهده کرد، او را با تازیانه زد و دور کرد.»

۱۲۵۷- ۳۲۴۷۰- (۲) مرحوم صدوق در کتاب الاعتقادات می گوید: «نزد امام صادق علیه السلام سخن از افسانه‌سرایان به میان آمد. امام علیه السلام فرمود: خداوند لعنت شان کند. آنان ما را زشت جلوه می‌دهند.»

۱۲۵۸ - ۳۲۴۷۱- (۳) از امام صادق علیه السلام تفسیر این آیه سؤال شد: و شاعران، گمراهان از آنان پیروی می کنند! امام علیه السلام فرمود: «آنان، افسانه‌سرایان هستند.»

---

(۱). انعام ۶/ ۶۸.

(۲). شعرا ۲۶/ ۲۲۴.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۷۳۳

۱۲۵۹- ۳۲۴۷۲- (۴) ربعی بن عبدالله از شخصی که نام برد، در تفسیر آیهٔ: و هر گاه کسانی را دیدی که به انگیزهٔ باطل در آیات ما غور می کنند ...

از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود: «مقصود، سخن باطل گفتن دربارهٔ خداوند و جدال دربارهٔ قرآن است. پس از آنان روی برتاب تا به سخن دیگری بپردازند.

و فرمود: افسانه‌سرا از آن‌هاست.»

۱۲۶۰- ۳۲۴۷۳- (۵) عبدالسلام صالح هروی از امام رضا علیه السلام روایت می کند که فرمود: «خداوند رحمت کند بنده‌ای که امر ما را زنده نگه دارد.

گفتم: چگونه امر شما را زنده می کند؟

امام علیه السلام فرمود: علوم ما را می‌آموزد و به مردم یاد می‌دهد؛ زیرا اگر مردم زیبایی‌های سخن ما را درک کنند، حتماً از ما پیروی خواهند کرد!

گفتم: ای زادهٔ رسول خدا صلی الله علیه و آله! از امام صادق علیه السلام برای ما روایت شده که فرمود: هر کس دانشی را فرا گیرد تا با سبک‌مغزان جدال کند یا به دشمنان افتخار و مباهات کند یا چهره‌های مردم را متوجه خویش کند، او در آتش است.

امام رضا علیه السلام فرمود: جدّم راست گفت! آیا می‌دانی سبک‌مغزان کیانند؟

گفتم: نه، ای فرزند رسول خدا!

امام علیه السلام فرمود: آنان افسانه‌سرایانِ مخالف ما هستند. آیا می‌دانی دانشمندان کیانند؟

گفتم: نه، ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله!

امام علیه السلام فرمود: آنان عالمان آل محمد صلی الله علیه و آله هستند، کسانی که خداوند پیروی از آنان را واجب و دوستی‌شان را لازم کرده است. آن‌گاه امام علیه السلام فرمود: آیا معنای: چهره‌های مردم را متوجه خویش کند، می‌دانی؟

گفتم: نه!

امام علیه السلام فرمود: به خدا سوگند! مقصود امام صادق علیه السلام از این جمله ادعای امامت و رهبری ناحق است و هر کس چنین کند، در آتش است.»

۱۲۶۱- ۳۲۴۷۴- (۶) مرحوم شیخ صدوق در کتاب الاعتقادات آورده است: «از امام صادق علیه السلام سؤال شد: «آیا گوش دادن به افسانه‌سرایان جایز است؟ امام علیه السلام فرمود: نه!

۱۲۶۲- ۳۲۴۷۵- (۷) و نیز در همان کتاب آورده است: «و فرمود: هر کس به گوینده‌ای گوش سپارد، به تحقیق او را عبادت کرده است. پس اگر وی از خدا بگوید، خدا را عبادت کرده است و اگر گوینده از ابلیس باشد، به یقین ابلیس را پرستیده است.»

در حدیث جعفر بن احمد این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله گذشت: «پشت سر دباغ نماز نخوانید، هر چند عابد باشد.»

«۱» و در حدیث نوف این سخن علی علیه السلام گذشت: «ای نوف، سفارش مرا بپذیر. هرگز نقیب، عریف «۲»، مالیات‌گیر، فرستاده و پیک نباش.» «۳»

---

(۱). باب ۲۰ از باب‌های نماز جماعت، حدیث ۱.

(۲). نقیب و عریف سرپرست مردم از سوی حکومت که به کارهای آنان رسیدگی می‌کردند و وضعیت مردم را به حکومت گزارش‌می‌دادند.

(۳). باب ۱۰ از ابواب مبارزه با نفس، حدیث ۵۰.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۷۳۵

باب ۵۷ نهی از کسب کنیزان و غلامان

۱۲۶۳- ۳۲۴۷۶- (۱) سکونی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از درآمد کنیزان نهی کرد؛ چرا که اگر درآمدی به دست نیاورد، زنا می‌دهد مگر آن کنیزی که صاحب حرفه و هنر دستی است و نیز از درآمد برده‌ای که صاحب حرفه‌ای نیست نهی کرد، چرا که اگر آن درآمد را به دست نیاورد، سرقت می‌کند.»

باب ۵۸ حکم کسب کسانی که با شب‌بیداری کار می‌کنند

۱۲۶۴- ۳۲۴۷۷- (۱) شعیری از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هر کس شب را به بیداری در حال کسب و کار سپری کند و بهرهٔ چشمش را از خواب نپردازد، پس آن کسبش حرام است.»

۱۲۶۵- ۳۲۴۷۸- (۲) مسمع بن عبدالملك از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«صنعتگران هر گاه تمام شب را به بیداری سپری کنند، پس [درآمدشان] سحت و ناپسند است.»

باب ۵۹ جواز جفت‌گیری انواع حیوانات

۱۲۶۶ - ۳۲۴۷۹- (۱) هشام بن ابراهیم می‌گوید: «از امام رضا علیه السلام سؤال کردم، الاغ را با ماده اسب جفت می‌کنیم تا قاطر به‌وجود آید، آیا این کار جایز است.؟

امام علیه السلام فرمود: آری، آن‌ها را جفت کن!»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۷۳۷

۱۲۶۷- ۳۲۴۸۰- (۲) سکونی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که پیامبر: «اکرم صلی الله علیه و آله از کشوف نهی کرد و آن آبستن نمودن شتر ماده‌ای است که بچه‌اش شیرخوار است مگر آن‌که بچه‌اش صدقه داده شود یا ذبح گردد.

و از جفت کردن الاغ با ماده اسب نجیب، نهی کرد.»

۱۲۶۸ - ۳۲۴۸۱- (۳) سکونی از امام صادق علیه السلام از علی علیه السلام روایت می‌کند که: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از جفت کردن الاغ با ماده اسب نجیب، نهی کرد.»

در حدیث داود بن سلیمان و صحیفهٔ الرضا گذشت: «ما اهل بیتی هستیم که الاغ را با ماده اسب نجیب، جفت نمی‌کنیم.»

۱۲۶۹- ۳۲۴۸۲

۱۲۷۰- ۳۲۴۸۳ ۱۲۷۱- ۳۲۴۸۴

۱۲۷۲- ۳۲۴۸۵

۱۲۷۳- ۳۲۴۸۶

۱۲۷۴- ۳۲۴۸۷

۱۲۷۵- ۳۲۴۸۸.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۷۴۱

باب ۶۱ جواز فروش حریر و دیبا

در حدیث محمد بن مسلم و سماعه این سخن امام گذشت: « [پوشیدن] لباس حریر و دیبا [برای مردان] جایز نیست ولی فروختن آن‌ها اشکال ندارد.» «۱»

باب ۶۲ جواز بر تجویز دارو و تخلیه و خرید مسکن

۱۲۷۶- ۳۲۴۸۹- (۱) محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام دربارهٔ مردی سؤال کرد که: «برای مردم دارو می‌سازد و در مقابل آن مزد می‌گیرد. امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد!»

---

(۱). باب ۷ از ابواب لباس نمازگزار، حدیث ۴ و ۵.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۷۴۳

۱۲۷۷- ۳۲۴۹۰- (۲) محمد بن مسلم می‌گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی به دیگری پول می‌دهد تا از منزلش نقل مکان کند و او به جایش ساکن شود. امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

۱۲۷۸- ۳۲۴۹۱- (۳) عبدالله بن سنان می‌گوید: «از امام علیه السلام سؤال کردم: شخصی قصد خرید خانه یا زمین یا برده‌ای را دارد و برای هر کس که آن را برایش خریداری کند، پاداشی می‌گذارد. امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد!»

۱۲۷۹- ۳۲۴۹۲- (۴) عبدالله بن سنان می گوید: «در حضور من شخصی به امام صادق علیه السلام گفت: ما از فردی می‌خواهیم که زمین، خانه، برده و کنیز برای ما بخرد و پاداشی برای وی قرار می‌دهیم.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد!»

این حدیث با سندهای دیگر و اندکی اختلاف نیز روایت شده است.

باب ۶۳ حرمت تصرف عدوانی مال یتیم و جواز تصرف مال یتیم با پرداخت عوض آن

خداوند متعال می‌فرماید:

دربارهٔ یتیمان از تو می‌پرسند. بگو: سامان بخشیدن به کارهای‌شان نیکی است و اگر زندگی‌تان را با آنان درآمیزید، پس آنان برادران‌تان هستند و خداوند تباهکار را از اصلاحگر بازمی‌شناسد «۱».

پس اگر احساس کردید، به رشد رسیده‌اند، اموال‌شان را به آنان تحویل دهید و آن را با اسراف و شتابان نخورید «۲».

کسانی که در صورت بر جای گذاشتن فرزندان ناتوان پس از خود بر آنان بیمناکند، باید بترسند پس تقوای الهی را پیشه کنند و سخن استوار و حق بگویند.

به راستی کسانی که اموال یتیمان را از روی ستم می‌خورند، همانا در شکم‌های‌شان آتش می‌خورند و به زودی در آتش افکنده می‌شوند «۳».

---

(۱). بقره ۲/ ۲۲۰.

(۲). نساء ۴/ ۶.

(۳). نساء ۴/ ۱۰- ۹.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۷۴۵

۱۲۸۰- ۳۲۴۹۳- (۱) عجلان ابی صالح می گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ تصرف مال یتیم سؤال کردم. امام علیه السلام فرمود: آن همان گونه است که خداوند می‌فرماید:

به راستی کسانی که اموال یتیمان را از روی ستم می‌خورند، همانا در شکم‌هایشان آتش می‌خورند و به زودی در آتش افکنده می‌شوند.

سپس امام علیه السلام- بدون سؤال از وی- افزود: هر کس یتیمی را سرپرستی کند تا یتیمی‌اش از بین رود یا از دیگران بی‌نیاز شود، خداوند بهشت را بر او واجب می گرداند، همان گونه که آتش را بر مال یتیم‌خوار واجب کرد.»

۱۲۸۱- ۳۲۴۹۴- (۲) سماعه می‌گوید: «از امام صادق علیه السلام یا امام کاظم علیه السلام سؤال کردم: آیا برای مال یتیم‌خور توبه‌ای است؟

امام علیه السلام فرمود: باید آن مال را به صاحبش بازگرداند. آن‌گاه فرمود: دلیل آن این است که خداوند می‌فرماید: به راستی کسانی که اموال یتیمان را از روی ستم می‌خورند، همانا در شکم‌های‌شان آتش می‌خورند و به زودی در آتش افکنده می‌شوند.»

۱۲۸۲- ۳۲۴۹۵- (۳) در کتاب فقه الرضا آمده است:

«روایت شده که تصرف مال یتیم از گناهان کبیره‌ای است که خداوند آن را تهدید به آتش کرده است چرا که خداوند می‌فرماید: به راستی کسانی که اموال یتیمان را از روی ستم می‌خورند، همانا در شکم‌های‌شان آتش می‌خورند و به زودی در آتش افکنده خواهند شد.»

۱۲۸۳ - ۳۲۴۹۶- (۴) سماعه از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «خداوند دربارهٔ مال یتیم تهدید به دو مجازات کرد، یکی مجازات آخرت که آتش است و مجازات دنیا، که در این سخن خداوند است:

کسانی که در صورت بر جای گذاشتن فرزندان ناتوان پس از خود بر آنان بیمناکند، باید بترسند، پس تقوای الهی را پیشه کنند و سخن استوار و حق بگویند.

یعنی باید بترسند از این‌که همان‌گونه با فرزندان‌شان رفتار شود که آنان با این یتیمان رفتار کردند.»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۷۴۷

۱۲۸۴ - ۳۲۴۹۷- (۵) در کتاب من لا یحضر الفقیه آمده است که امام رضا علیه السلام در پاسخِ پرسش‌های محمد بن سنان نوشت: «تصرف مال یتیم از روی ظلم به علت‌های فراوانی از جهات فساد و تباهی حرام شد.

نخستین آن، این‌که تصرف مال یتیم از روی ظلم همکاری در کشتن اوست؛ زیرا یتیم بی‌نیاز نیست و نمی‌تواند خود را اداره کند و کارهایش را سامان دهد و کسی را نیز ندارد که همانند پدر و مادر به کارهایش بپردازد و بی‌نیازش کند. از این رو هر گاه کسی از مالش بخورد، گویا او را کشته است و به فقر و درماندگی کشانده است. افزون بر آن‌که خداوند نیز بر او حرام کرده است و در این سخن خود برای آن مجازات قرار داده است: کسانی که در صورت بر جای گذاشتن فرزندان ناتوان پس از خود بر آن‌ها بیمناکند، باید بترسند، پس تقوای الهی پیشه کنند و سخن استوار و حق بگویند.

و به دلیل سخن امام باقر علیه السلام که فرمود: خداوند تصرف مال یتیم را به دو مجازات تهدید کرد، مجازاتی در دنیا و مجازاتی در آخرت. پس حرام نمودن مال یتیم سبب زنده ماندن و بی‌نیازی وی از دیگران می‌گردد و سبب می‌شود. فرزندان انسان از آنچه بر سر یتیم می‌آید،- به خاطر تهدید خداوند به مجازات سالم بمانند- افزون بر آن‌که، یتیم پس از رسیدن به بلوغ در صدد انتقام‌جویی و گرفتن حق خویش برمی‌آید و کینه و دشمنی و عداوت ایجاد می‌شود و همدیگر را نابود می‌کنند.»

۱۲۸۵ - ۳۲۴۹۸- (۶) در همان کتاب آمده است که امام صادق علیه السلام فرمود:

«مال یتیم‌خور، در دنیا و آخرت به وبال عملش گرفتار می‌شود. در دنیا خداوند می‌فرماید: کسانی که در صورت بر جای گذاشتن فرزندان ناتوان پس از خود بر آنان بیمناکند، باید بترسند، پس تقوای الهی پیشه کنند.

و در آخرت خداوند می‌فرماید: به راستی کسانی که اموال یتیمان را از روی ستم می‌خورند، همانا در شکم‌های‌شان آتش می‌خورند و به زودی در آتش افکنده خواهند شد.

حلبی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: در کتاب علی علیه السلام آمده است: حتماً فرزندان مال یتیم‌خور- به ستم- پس از مرگ وی به سرعت به نتیجه کار او در دنیا گرفتار می‌شوند و در آخرت نیز خود به کیفر عملش خواهد رسید ...»

ادامهٔ حدیث، همانند حدیث پیشین است.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۷۴۹

۱۲۸۶ - ۳۲۴۹۹- (۷) هشام بن سالم از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «وقتی شبانه مرا در آسمان سیر دادند، گروهی را دیدم که آتش را به درون‌شان وارد می‌کردند و از پشت آنان خارج می‌شد. گفتم: ای جبرئیل، اینها کیانند؟

گفت: اینها مال یتیم‌خوران از روی ستم هستند.»

۱۲۸۷ - ۳۲۵۰۰- (۸) ابوجارود از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «روز قیامت گروهی از قبر در حالی برانگیخته می‌شوند که آتش از دهان‌شان شعله می‌کشد.

به پیامبر صلی الله علیه و آله گفته شد: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله اینها کیانند؟

پیامبر صلی الله علیه و آله این آیه را تلاوت فرمود: به راستی کسانی که از روی ستم اموال یتیمان را می‌خورند، همانا در شکم‌های‌شان آتش می‌خورند و به زودی در آتش افکنده خواهند شد.»

۱۲۸۸- ۳۲۵۰۱- (۹) در کتاب فقه الرضا این‌گونه روایت می‌کند: «و بپرهیزید از اموال یتیمان و به آن دست‌اندازی نکنید و آلوده به آن نشوید؛ زیرا هر کس به مال یتیم دست‌اندازی کند و حتی مقداری اندکی از آن را بخورد، گویا تکه‌ای از آتش خورده است.»

۱۲۸۹- ۳۲۵۰۲- (۱۰) و در همان کتاب از امام علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هر کس تنها یک درهم از مال یتیم به ستم و ناحق بخورد، خداوند او را در آتش جاودانه می‌کند.»

۱۲۹۰- ۳۲۵۰۳- (۱۱) و نیز در آن کتاب آمده است که به امام علیه السلام گفته شد: «کم‌ترین چیزی که بنده را وارد آتش می‌کند، چیست؟

امام علیه السلام فرمود: خوردن درهمی از مال یتیم. و ما یتیم هستیم.»

۱۲۹۱- ۳۲۵۰۴- (۱۲) معلی بن خنیس می‌گوید: «نزد امام صادق علیه السلام رفتیم. امام علیه السلام بدون مقدمه آغاز به سخن کرد و فرمود: هر کس مال یتیم بخورد، خداوند کسی را بر او چیره می‌کند که به وی یا به فرزندانش ستم کند؛ زیرا خداوند می‌فرماید:

کسانی که در صورت بر جای گذاشتن فرزندان ناتوان پس از خود بر آن‌ها بیمناکند، باید بترسند، پس تقوای الهی پیشه کنند و سخن استوار و حق بگویند.»

۱۲۹۲- ۳۲۵۰۵- (۱۳) عبدالاعلی مولی آل سام می‌گوید: «امام صادق علیه السلام بدون مقدمه فرمود: هر کس به یتیمی ستم کند، خداوند کسی را بر او چیره می‌کند که به او یا فرزندانش یا فرزندان فرزندانش ستم کند.

با خود گفتم: او ستم کرده است و خداوند بر فرزندان و نوادگانش ستمگری را مسلط می‌کند. تا این فکر از ذهنم گذشت- پیش از آن‌که سخنی بر زبان آورم- امام به من فرمود: خداوند می‌فرماید:

کسانی که در صورت بر جای گذاشتن فرزندان ناتوان پس از خود بر آنان بیمناکند، باید بترسند، پس تقوای الهی پیشه کنند و سخن استوار و حق بگویند.»

۱۲۹۳- ۳۲۵۰۶- (۱۴) در کتاب غرر الحکم و درر الکلم از علی علیه السلام روایت شده که فرمود:

«هر کس به یتیمی ستم کند، از فرزندانش آزار می‌بیند.»

منابع فقه شیعه، ج ۲۲، ص: ۷۵۱

۱۲۹۴- ۳۲۵۰۷- (۱۵) عبید بن زراره از امام صادق علیه السلام دربارهٔ گناهان کبیره پرسید. امام علیه السلام فرمود: «خوردن مال یتیم به ستم یکی از آن‌هاست.»

و در میان علمای شیعه، اختلافی در این باره نیست و ستایش مخصوص خداوند است.

«۱» ۱۲۹۵- ۳۲۵۰۸- (۱۶) در کتاب فقه الرضا آمده است که روایت شده: «از خدا بترسید و کسی از شما به مال یتیم تجاوز نکند؛ زیرا خداوندی که ثنایش بزرگ است، شخصاً به حساب وی رسیدگی می‌کند- آمرزیده باشد یا معذب.»

۱۲۹۶- ۳۲۵۰۹- (۱۷) عبدالله بن یحیی کاهلی می‌گوید: «به امام صادق علیه السلام گفته شد: ما در خانهٔ یتیمان نزد برادرمان می‌رویم. روی فرش یتیمان می‌نشینیم، از آب‌شان می‌خوریم و خدمتگزارشان به ما خدمت می‌کند و چه بسا نزد برادرمان غذا می‌خوریم که با غذای یتیمان مشترک است. در این باره چه می‌فرمایید؟

امام فرمود:

اگر رفتن شما به خانهٔ آنان به سود یتیمان است، اشکال ندارد و اگر به زیان آنان است، جایز نیست. واین آیه را تلاوت فرمود: بلکه انسان، آگاه به نفس خویش است.

پس بر شما پوشیده نیست و خداوند می‌فرماید: اگر با آنان معاشرت کنید، برادران‌تان (در دین) هستند و خداوند، تباهکار را از اصلاحگر بازمی‌شناسد.»

این حدیث با اندکی اختلاف در تفسیر عیاشی نیز آمده است.

۱۲۹۷- ۳۲۵۱۰- (۱۸) ابوحمزه از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«شخصی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! برادرم مُرد و کودکان یتیمی برجا گذاشت. آنان گله‌ای دارند. چه مقدار از آن‌ها برای من حلال است؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اگر حوض‌شان را تعمیر می‌کنی، وامانده‌شان را برمی‌گردانی و آن‌ها را به چرا می‌بری- بدون آن‌که زیاده‌روی کنی و به فرزندان‌شان زیان رسانی- از شیرشان استفاده کن. و خداوند تباهکار را از اصلاحگر بازمی‌شناسد.»

۱۲۹۸- ۳۲۵۱۱- (۱۹) علی بن مغیره می‌گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: دختر برادر یتیمی دارم. چه بسا هدیه‌ای برای او می‌آورند. من از آن می‌خورم و سپس از مال خود به او غذا می‌دهم و می‌گویم: خدایا، این به جای آن!

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

در حدیث سکونی این سخن پیامبر گذشت: «هنگامی که فرشتهٔ مرگ برای قبض روح کافر فرود

---

(۱). ظاهراً این جمله از مرحوم عیاشی است، نه از امام علیه السلام و نه از راوی.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۷۵۳

می‌آید، همراه خود سیخ‌هایی از آتش می‌آورد و با آن‌ها به گونه‌ای جانش را می‌گیرد که دوزخ صیحه می‌زند ....

علی علیه السلام گفت: آیا به فردی از امت تو این عذاب می‌رسد؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آری؛ به زمامدار ستمگر و مال یتیم‌خورا!» «۱»

در احادیث باب ۱۱ از باب‌های مبارزه با نفس، مطالبی گذشت که دلالت می‌کند تصرف مال یتیم به ستم، از گناهان کبیره است.

و در حدیث ابوخالد، این سخن امام گذشت: «و گناهانی که مانع بارش آسمان می‌گردد، ظلم زمامداران ... و ظلم به یتیم و زنان بی‌سرپرست است.» «۲»

و در حدیث حمران، این سخن امام علیه السلام گذشت: «و هرگز دیده‌ای که مال یتیم‌خور به خاطر خوبی‌اش ستایش شود؟» ۳

و در حدیث اسحاق، این سخن امام گذشت: «هر کس در حالی شب را سپری کند که قصد ظلم به دیگران را نداشته باشد، خداوند گناهان آن روزش را می‌آمرزد، تا وقتی که خونی نریزد یا مال یتیمی را به حرام نخورد.» «۴»

و در احادیث باب ۱۰ از باب‌های کسب‌های روا و ناروا، مطالبی دلالت می‌کند بر این‌که خوردن مال یتیم، سحت و خیانت است.

و در باب ۶۵ و ۶۷ و ۶۸ از باب‌های کسب‌های روا و ناروا، مطالبی مناسب با این بحث خواهد آمد.

باب ۶۴ جواز تصرف قیّم و وصی در مال یتیم به اندازهٔ اجرت مثل

خداوند متعال می‌فرماید:

و یتیمان را بیازمایید تا وقتی که به سن ازدواج رسیدند، پس اگر احساس کردید رشد یافته‌اند، اموال‌شان را به ایشان تحویل دهید و با اسراف و شتابان از ترس این‌که بزرگ شوند، اموال‌شان را نخورید. و هر کس بی‌نیاز است، پس باید مناعت و خویشتنداری پیشه کند و هر کس نیازمند است پس به اندازهٔ پسندیده بخورد «۵».

۱۲۹۹- ۳۲۵۱۲- (۱) عبدالله بن سنان در تفسیر آیهٔ: پس باید به اندازهٔ پسندیده بخورد. از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که

فرمود: «پسندیده، غذا و خوراک است و همانا وصی و سرپرست اموال یتیمان و آنچه سبب سامان‌بخشیدن به زندگی آنان است، مقصود خداوند است.»

(۱). باب ۶ از ابواب بیماری، حدیث ۵۵.

(۲) ۲ و ۳. باب ۱۲ از باب‌های مبارزه با نفس، حدیث ۲۷ و ۳۳.

(۴). باب ۱۸ از باب‌های مبارزه با نفس، ۷۸.

(۵). نساء ۴/ ۶.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۷۵۵

۱۳۰۰- ۳۲۵۱۳- (۲) ابواسامه در تفسیر: پس باید به اندازهٔ پسندیده بخورد. از امام صادق علیه السلام روایت کرده که می‌فرماید: «مقصود از آن مردی است که خود را وقف اموال یتیمان کرده است- برای آنان از اموال‌شان نگهداری می‌کند و به آن‌ها سامان می‌دهد- به طوری که او را از طلب معاش و روزی بازداشته است، پس هنگامی که اموال‌شان راسامان می‌دهد، اشکالی ندارد که به اندازهٔ پسندیده بخورد؛ ولی اگر مال اندک است، چیزی از آن نخورد.»

۱۳۰۱- ۳۲۵۱۴- (۳) در تفسیر این سخن خداوند: و هر کس بی‌نیاز است، خویشتنداری کند و هر کس فقیر است پس باید به اندازهٔ پسندیده بخورد.

ابوبصیر از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «این شخصی است که خود را وقف کارهای یتیم کرده است، برای کشاورزی یا دامداری و خود را مشغول این کارها کرده است. پس باید به اندازهٔ پسندیده از آن بخورد و این، دربارهٔ دینار و درهم‌هایی نیست که نزدش گذاشته شده است.»

۱۳۰۲- ۳۲۵۱۵- (۴) زراره از امام باقر علیه السلام تفسیر این سخن خدا را پرسید: و هر کس نیازمند است پس باید به اندازهٔ پسندیده بخورد.

امام علیه السلام فرمود: «این وقتی است که خود را وقف رسیدگی به اموال یتیم نماید، پس برای خود کشاورزی نکند (حرفه‌ای نداشته باشد)، پس باید از اموال آنان به اندازهٔ پسندیده بخورد.»

۱۳۰۳- ۳۲۵۱۶- (۵) در تفسیر این سخن خداوند: و هر کس نیازمند است پس باید به اندازهٔ پسندیده بخورد.

سماعه از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هر نیازمندی که عهده‌دار کاری برای یتیمان گردد و چیزی که با آن زندگی‌اش را اداره نکند نداشته باشد، در این صورت می‌تواند از اموال یتیمان بردارد و در مزرعهٔ آنان کار کند، ولی باید به اندازه بخورد و اسراف نکند و اگر کار در مزرعهٔ یتیمان، او را از رسیدگی به کارهای خودش باز ندارد، نباید از اموال یتیمان چیزی بردارد.»

۱۳۰۴- ۳۲۵۱۷- (۶) حنان بن سدیر از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

بروجری، آقا حسین طباطبایی - مترجمان: حسینیان قمی، مهدی - صبوری، م، منابع فقه شیعه، ۳۱ جلد، انتشارات فرهنگ سبز، تهران - ایران، اول، ۱۴۲۹ ه‍ ق

منابع فقه شیعه؛ ج۲۲، ص: ۷۵۵

«عیسی بن موسی دربارهٔ سرپرست شتران یتیمان از من پرسید که: به چه میزان برای او حلال است؟ من پاسخ دادم: هرگاه حوض

آبخوری‌شان را تعمیر کند و به دنبال گمشده‌های‌شان بگردد و گری آن‌ها را مداوا و روغن‌مالی کند، پس حق دارد از شیرشان استفاده کند- بدون آن‌که در دوشیدن پستان زیاده‌روی کند و نسل آن‌ها را تباه سازد.»

منابع فقه شیعه، ج ۲۲، ص: ۷۵۷

۱۳۰۵ – ۳۲۵۱۸- (۷) حنان بن سدیر از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «عیسی بن موسی دربارهٔ گوسفندان و شتران فراوان یتیمان از من پرسید که: چه میزان برای وی حلال است؟ پاسخ گفتم: ابن عباس می‌گفت: هنگامی که حوض آبخوری آن‌ها را تعمیر کند و به دنبال گمشده‌های‌شان بگردد و بیماری گری آن‌ها را مداوا و روغن‌مالی کند، پس حق دارد از شیرشان- بدون زیاده‌روی در دوشیدن پستان و بدون تباه کردن نسل آن‌ها- استفاده کند.»

۱۳۰۶ – ۳۲۵۱۹- (۸) محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام دربارهٔ شخصی سؤال کرد که برادرزادهٔ یتیمش در دامن او زندگی می‌کند و گله‌اش نیز در اختیار اوست. آیا می‌تواند امور مربوط به گلهٔ او را با امور مربوط به گلهٔ خودش در هم آمیزد؟ امام علیه السلام فرمود: اگر حوض آن‌ها را تعمیر می‌کند و به کارهای‌شان رسیدگی می‌نماید و فراریان آن‌ها را باز می‌گرداند، پس می‌تواند از شیرشان- بدون زیاده روی در دوشیدن و زیان رساندن به بچه‌های‌شان- بنوشد.»

در تفسیر عیاشی آمده است که: «امام علیه السلام در ادامهٔ حدیث، این آیه را تلاوت فرمود: و هر کس بی‌نیاز است پس خویشتنداری پیشه کند و هر کس نیازمند است، پس باید در حدّ پسندیده بخورد.»

۱۳۰۷– ۳۲۵۲۰- (۹) در کتاب العوالی از ابن عباس روایت می‌کند که: «سرپرست یتیمی به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: آیا از شیر شتر یتیم بنوشم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اگر به دنبال گمشدگان‌شان می‌گردی و حوض‌شان را تعمیر می‌نمایی و به تشنگان‌شان آب می‌دهی، پس بنوش- بدون آن‌که به نسلش زیان بزنی و در دوشیدن زیاده‌روی نمایی.»

۱۳۰۸ – ۳۲۵۲۱- (۱۰) در همان کتاب آمده است که: «مردی به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: در دامن من یتیمی است. آیا از مالش بخورم؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: در حدّ پسندیده، بدون آن‌که چیزی را به خود اختصاص دهی و مال خود را به وسیلهٔ مال او حفظ کنی!

آن مرد گفت: آیا من این یتیم را می‌توانم کتک بزنم؟

حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: فقط در صورتی که بچّه‌هایت از طرف او مورد ضرب و شتم قرار گرفته باشند.»

۱۳۰۹ – ۳۲۵۲۲- (۱۱) هشام بن حکم می‌گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی سرپرستی مال یتیم را به عهده دارد، چه میزان حق دارد از آن مصرف کند؟» امام فرمود: بنگرد که دیگران با چه اجرتی این کار را انجام می‌دهند، پس به همان مقدار از آن بخورد.»

۱۳۱۰ – ۳۲۵۲۳- (۱۲) در تفسیر مجمع البیان در توضیح این سخن خداوند: و هر کس نیازمند است پس باید در حد پسندیده بخورد، آمده است: «معنای آن این است که هر کس نیازمند است، باید از مال یتیم به مقدار نیاز و کفایت به عنوان قرض بردارد، سپس هنگام توانگری، آنچه برداشته بازگرداند. این مطلب از سعید بن جبیر، مجاهد، ابوالعالیه، زهری و عبیدهٔ سلمانی رسیده و از امام باقر علیه السلام نیز روایت شده است و گفته شده معنای آیه این است که به اندازهٔ رفع گرسنگی و پوشاك بردارد، نه به عنوان قرض.

عطا بن ابی رباح، قتاده و گروهی این گونه نظر داده‌اند و اینها اجرت المثل را لازم نمی‌دانند؛ چرا که اجرت المثل چه بسا بیش از اندازهٔ نیاز است. و ظاهر احادیث شیعیان این است که او به اندازهٔ اجرت المثل حق دارد- چه به اندازهٔ نیازش باشد یا نباشد.»

منابع فقه شیعه، ج ۲۲، ص: ۷۵۹

۱۳۱۱– ۳۲۵۲۴- (۱۳) در تفسیر: پس باید در حدّ پسندیده بخورد،

رفاعه از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: «پدرم می گفت: این آیه نسخ شده است.»

در احادیث باب پیشین و در احادیث باب آینده و باب ۶۷، مطالبی است که بر این بحث دلالت می کند.

باب ۶۵ جواز همخرج شدن با یتیم به شرط عدم تصرف مال یتیم بدون عوض

خداوند متعال می‌فرماید:

و دربارهٔ یتیمان از تو می‌پرسند. بگو: سامان دادن به کارهای‌شان نیکی است. و اگر زندگی خودرا با آنان در هم آمیزید، پس آنان برادران‌تان هستند و خداوند تباهکار را از اصلاحگر بازمی‌شناسد «۱».

۱۳۱۲ – ۳۲۵۲۵– (۱) در تفسیر آیهٔ: و هر کس نیازمند است، پس باید در حدّ پسندیده بخورد، ابوصباح کنانی از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: «مقصود کسی است که خودش را از طلب معاش باز دارد، پس هر گاه به اموال یتیمان سامان دهد، برای وی اشکال ندارد به اندازه پسندیده از آن بخورد. ولی اگر مال یتیم اندك است، چیزی از آن نخورد!

ابوصباح گفت: تفسیر این سخن خدا را برای من بیان کن: و اگر زندگی خود را با آنان درهم آمیزید، پس آنان برادران‌تان هستند.

امام علیه السلام فرمود: از اموال یتیمان به اندازه‌ای که برای‌شان کافی است و از مال خود نیز به مقداری که برایت کافی است، برمی‌داری و هزینه می کنی.

ابوصباح گفت: برای من بیان کن که اگر یتیمان بزرگ و کوچکند و لباس برخی گران‌تر از دیگران است و برخی پرخورتر از بعضی دیگرند و مال‌شان با هم است.

امام علیه السلام فرمود: بهای لباس هر کس بر خود اوست ولی غذا را به صورت مشترك و گروهی قرار دهید؛ زیرا بعید نیست که کوچك نیز همانند فرد بزرگ غذا بخورد.»

نظیر این حدیث را با اندکی اختلاف، زراره از امام باقر علیه السلام روایت کرده است.

---

(۱). بقره ۲/ ۲۲۰.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۷۶۱

۱۳۱۳– ۳۲۵۲۶– (۲) سماعه می گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ تفسیر این سخن خداوند سؤال کردم: و اگر زندگی خود را با آنان در هم آمیزید، پس برادرانتان هستند.

امام علیه السلام فرمود: مقصود یتیمان هستند. هر گاه کسی سرپرستی یتیمانی را در دامنش به عهده گیرد، پس از مال خود (به مقدار نیازش) به مقداری که برای هر یک از آنان بر می‌دارد، بردارد و با آنان درهم آمیزد و همگی بخورند و از اموال یتیمان چیزی برای خود بر ندارد، که آن فقط آتش است.»

۱۳۱۴– ۳۲۵۲۷– (۳) علی تفسیر این سخن خدا را از امام صادق علیه السلام پرسید:

و اگر در زندگی با آنان در هم آمیزید، پس برادران‌تان هستند.

امام علیه السلام فرمود: خرما و شیر به اندازهٔ هم از هر کدام برمی‌داری، به مقداری که برای همه کافی باشد و تباهکار و اصلاحگر بر خداوند پوشیده نیست.»

۱۳۱۵– ۳۲۵۲۸– (۴) عبدالله بن مسکان از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: «هنگامی که این آیه نازل شد:

به راستی کسانی که اموال یتیمان را به ستم می‌خورند، همانا در شکم‌های‌شان آتش می‌خورند و به زودی در آتش افکنده خواهند شد.

سرپرستان یتیمان، آنها را از نزد خود بیرون و از پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله دربارهٔ بیرون کردن‌شان سؤال کردنـد، که این آیه نازل شد: دربارهٔ یتیمان از تو می‌پرسند ...».

۱۳۱۶- ۳۲۵۲۹- (۵) عبدالرحمن بن حجاج می گوید: «به امام کاظم علیه السلام گفتم: من سرپرستی یتیمی را به عهده دارم و اموالی از وی در اختیـار من است که از آن‌هـا برایش هزینه می کنم. چه بسا از غـذای او می‌خورم، ولی در مقابل بیشتر از غـذای خود به او می‌دهم.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد، قطعاً خداوند تباهکار را از اصلاحگر بازمی‌شناسد.»

۱۳۱۷- ۳۲۵۳۰- (۶) در تفسیر علی بن ابراهیم از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود:

«اشـکال نـدارد که غـذای تو با غـذای یتیم مشترک باشـد؛ چرا که بعیـد نیست انسان کوچک به اندازهٔ انسان بزرگ بخورد ولی در پوشاک و وسایل دیگر، احتیاجات هر کس- صغیر و کبیر- بر خودش واجب است.»

باب ۶۶ مقدار هزینه بر یتیم از مالش

۱۳۱۸- ۳۲۵۳۱- (۱) عیص بن قـاسم می گویـد: «از امـام صـادق علیه السـلام سؤال کردم: یتیمی درآمـد غله‌اش ماهانه بیست درهم است. چگونه برای وی هزینه شود؟

امام علیه السلام فرمود: به اندازهٔ خوراکش از نان و خرما!

و پرسیدم: آیا یک سوم آن برایش هزینه شود؟

امام علیه السلام فرمود: آری بلکه نصف آن!»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۷۶۳

باب ۶۷ تجارت با مال یتیم

۱۳۱۹- ۳۲۵۳۲- (۱) اسـباط بن سـالم می گویـد: «به امـام صـادق علیه السـلام گفتم: یکی از برادرانم مرد و برادر بزرگ‌تر از من را وصـی خود قرار داد و مرا نیز در کارها با او شـریک کرد. از برادر درگذشـته‌مان فرزنـد یتیم و اموالی بر جای مانـده است. برادرم با ضمانت خویش با مال برادرزاده‌مان تجارت می کند و سود آن را به وی می‌دهد.

امـام علیه السـلام فرمود: اگر برادرت به انـدازهٔ یتیم مـال دارد که در صورت تلف شـدن مال یتیم بتوانـد آن را جبران کنـد، اشـکال ندارد. و اگر مال ندارد به مال یتیم دست نزند.»

۱۳۲۰- ۳۲۵۳۳- (۲) اسـباط بن سالم می گوید: «به امام صادق علیه السـلام گفتم: برادرم از من خواسـته که از شما دربارهٔ تجارت با مال یتیم تحت سرپرستی‌اش، سؤال کنم. امام علیه السلام فرمود:

اگر برادرت به اندازهٔ مال یتیم، مال دارد که در صورت تلف شدن تمام یا بخشی از مال یتیم بتواند آن را جبران کند [اشکال ندارد] و الّا به مال یتیم دست نزند.»

۱۳۲۱- ۳۲۵۳۴- (۳) محمد بن مسلم از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مال یتیم روایت می کند که فرمود: «تجارت‌کننده با مال یتیم ضامن است و سود آن هر گاه تجارت‌کننده مالی نداشته باشد، برای یتیم است.» و فرمود:

اگر مال یتیم تلف شد، آن را می‌پردازد.»

۱۳۲۲- ۳۲۵۳۵- (۴) ربعی بن عبـدالله از امام صادق علیه السـلام روایت می کنـد که دربارهٔ شخصـی که مال یتیم نزد اوست، فرمود:

اگر نیازمند و بدون مال است به مال یتیم دست نزند و اگر با آن تجارت کرد، سودش برای یتیم و او ضامن است.»

۱۳۲۳- ۳۲۵۳۶- (۵) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«وصی، حق تجارت با مال یتیم را ندارد و اگر تجارت کرد، ضامن زیان آن و سودش برای یتیم است.»

۱۳۲۴- ۳۲۵۳۷- (۶) در همان کتاب از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«هر گاه وصی با مال یتیم تجارت کند و در وصیت چنین اجازه‌ای به او داده نشده باشد، در این صورت ضامن زیانِ مال و سود آن برای یتیم است.»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۷۶۵

۱۳۲۵ – ۳۲۵۳۸- (۷) زراره و محمد بن مسلم از امام صادق علیه السلام روایت می‌کنند که فرمود: «اگر کسی که مال یتیم را در اختیار دارد با آن تجارت کند، ضامن و سودش برای یتیم است.

زراره و محمد بن مسلم می‌گویند: به امام گفتیم: مقصود از این آیه چیست؟: و هر کس نیازمند باشد پس باید در حد پسندیده بخورد.

امام علیه السلام فرمود: این در صورتی است که خود را وقف رسیدگی به اموال آنان نماید و برای خودش به کاری نپردازد، پس باید از مال‌شان در حدّ پسندیده بخورد.»

۱۳۲۶ – ۳۲۵۳۹- (۸) منصور صیقل می‌گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ تجارت با مال یتیم سؤال کردم، امام علیه السلام فرمود: هر گاه مال داشتی و مال یتیم را ضمانت کردی، سود برای توست و ضامن مال هستی و اگر مال نداشتی و با این حال تجارت کردی، سودش برای یتیم است و تو ضامن مال هستی.»

۱۳۲۷ – ۳۲۵۴۰- (۹) ابوربیع می‌گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال شد: مردی اموال برادر یتیمش در اختیار اوست و او وصی اوست، آیا جایز است با آن اموال کار کند؟

امام علیه السلام فرمود: آری! با آن همانند اموال دیگران کار می‌کند و سود برای هر دوی آن‌هاست.

گفتم: آیا او ضامن است؟

امام علیه السلام فرمود: هر گاه مصلحت او را در نظر بگیرد، ضامن نیست.»

در احادیث باب ۲ از ابواب زکات‌دهندگان مناسب با این بحث مطالبی گذشت و در حدیث اسماعیل خواهد آمد که: «امام علیه السلام در پاسخ به این پرسش که آیا وصی می‌تواند مال یتیم را مشخص کند یا با آن تجارت نماید، امام فرمود: اگر چنین کرد، او ضامن است.» «۱»

باب ۶۸ قرض گرفتن از مال یتیم

۱۳۲۸ – ۳۲۵۴۱- (۱) منصور بن حازم از امام صادق علیه السلام سؤال کرد: «آیا سرپرست مال یتیم می‌تواند از آن قرض بگیرد؟ امام علیه السلام فرمود: علی بن الحسین علیهما السلام از مال یتیمانی که تحت سرپرستی وی بودند، قرض می‌گرفت. پس این کار اشکال ندارد!»

---

(۱). باب ۶۳ از باب‌های وصیت، حدیث ۱.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۷۶۷

۱۳۲۹- ۳۲۵۴۲- (۲) منصور بن حازم از امام صادق علیه السلام سؤال کرد: «آیا سرپرست مال یتیم می‌تواند از آن قرض بگیرد؟

امام علیه السلام فرمود: علی بن الحسین علیهما السلام از مال یتیمی که در دامنش بود، قرض می‌گرفت.»

۱۳۳۰- ۳۲۵۴۳- (۳) ابوربیع می‌گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ قرض گرفتن سرپرست یتیم از مال وی سؤال شد.

امام علیه السلام فرمود: علی بن الحسین علیهما السلام از مال یتیمانی که در دامنش پرورش می‌یافتند، قرض گرفت.»

۱۳۳۱- ۳۲۵۴۴- (۴) احمد بن محمد بن ابی نصر می‌گوید: «از امام موسی بن جعفر علیهما السلام دربارهٔ مردی سؤال کردم که اموال یتیمان را در اختیار دارد و نیازمند به آن می‌شود. پس دست دراز می‌کند و با تصمیم بازپرداخت، از آن برمی‌دارد.

امام علیه السلام فرمود: جز میانه‌روی در هزینه و زیاده روی نکردن برای وی سزاوار نیست. پس اگر تصمیم به عدم پرداخت داشته باشد، از کسانی خواهد بود که خداوند می‌فرماید:

به راستی کسانی که اموال یتیمان را به ستم می‌خورند، همانا در شکم‌های‌شان آتش می‌خورند».

۱۳۳۲- ۳۲۵۴۵- (۵) احمد بن محمد می‌گوید: «از امام کاظم علیه السلام دربارهٔ مردی سؤال کردم که اموال یتیمان را در اختیار دارد و نیازمند می‌شود، پس دست دراز می‌کند و با تصمیم به بازپرداخت از آن برای خود و خانواده‌اش هزینه می‌کند. آیا او از مصادیق این سخن خداوند است: به راستی کسانی که اموال یتیمان را از روی ستم می‌خورند ...

امام علیه السلام فرمود: نه؛ ولی برای وی شایسته است که جز با میانه‌روی هزینه نکند و زیاده‌روی ننماید!

به امام علیه السلام گفتم: کم‌ترین مقدار مال یتیم خوردن که بدون نیت بازپرداخت در شکمش آتش می‌خورد، چیست؟

امام علیه السلام فرمود: وقتی قصد بازپرداخت نداشته باشد، کم و زیاد آن یکسان است.»

۱۳۳۳- ۳۲۵۴۶- (۶) محمد بن مسلم به امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام گفت: «چه مقدار از مال یتیم خوردن سبب آتش می‌شود؟

امام علیه السلام فرمود: دو درهم!»

در حدیث سماعه این سخن از امام گذشت: «هر کس عهده‌دار کاری برای یتیمان گردد و نیازمند باشد به طوری که برای اداره زندگی چیزی نداشته باشد، پس وی از اموال‌شان برمی‌دارد و در مزرعه‌شان کار می‌کند و باید به اندازه بخورد و زیاده‌روی نکند و اگر کار در مزرعهٔ یتیمان او را از رسیدگی به کارهای خودش باز ندارد، پس از اموال آنان چیزی بر نمی‌دارد.»

«۱»

---

(۱). ۲۲/ ۴۶۶ باب ۶۴ از باب‌های کسب‌های روا و ناروا، حدیث ۵ (۳۲۵۱۶).

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۷۶۹

باب ۶۹ بازپرداخت مال یتیم

۱۳۳۴- ۳۲۵۴۷- (۱) عبدالرحمان بن حجاج از امام کاظم علیه السلام سؤال کرد:

«نزد یکی از بستگان، مال یتیمان وجود دارد. سرپرست، اموال آن‌ها را به آن شخص می‌دهد. او نیز به خاطر نیاز- بدون آگاهی سرپرست اموال- چند درهم از آن برمی‌دارد. پس از بالغ شدن یتیم، او توانگر می‌شود. کدام‌یک از این راه‌ها برای بازپرداخت مال یتیم بهتر است، آیا آن را به سرپرست پیشین اموال تحویل دهد یا به خود یتیم- که اکنون بالغ شده- بپردازد؟ و در صورت پرداخت به شخص صاحب مال، آیا می‌تواند آن را به صورت هدیه‌ای به او بدهد و به او نگوید که چیزی از اموالش برداشته است؟

امام علیه السلام فرمود: در صورت رساندن به دست صاحبش همهٔ این‌ها جایز است؛ زیرا این کار از امور پوشیده و نهان است. هر گاه تصمیم به بازپرداخت داشته باشد- در صورت بالغ شدن یتیم- می‌تواند به هر شکلی که بخواهد به او تحویل دهد، هر چند به

وی نگوید که از اموالش چیزی برداشته است و اگر بخواهد، می‌تواند به سرپرست پیشین وی نیز تحویل دهد.

و فرمود: در صورت غایب بودن صاحب مال، باید به سرپرست پیشین وی تحویل دهد.»

۱۳۳۵- ۳۲۵۴۸- (۲) عبدالرحمن بن حجاج و داود بن فرقد از امام صادق علیه السلام پرسیدند:

«نزد شخصی مال یتیمان وجود دارد و به آن‌ها نمی‌دهد تا آنان هلاک می‌شوند. پس از مردن آنان، وارثانشان یا وکیل آنان نزد وی می‌آیند و با وی مصالحه می‌کنند که بخشی از آن را بگیرند و بخشی را ببخشند و او را از اموالی که در اختیار داشت، پاک گردانند. آیا او نسبت به آن پاک می‌شود؟

امام علیه السلام فرمود: آری!»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۷۷۱

۱۳۳۶- ۳۲۵۴۹- (۳) عبدالرحمن بن حجاج می‌گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ شخصی سؤال کردم که مال یتیمان را در اختیار دارد و به آن‌ها نمی‌دهد تا هلاک می‌شوند. آن‌گاه وارثانشان یا وکیل آنان نزد وی می‌آیند و با وی مصالحه می‌کنند که بخشی از آن را بپردازد و از بخشی بگذرند و او را پاک گردانند، آیا از آن پاک می‌شود؟

امام علیه السلام فرمود: آری!

و از مردی سؤال کردم که به سبب معامله یا قرض به دیگری مالی بدهکار است. پیش از پرداخت آن شخص طلبکار می‌میرد و کودکان یتیمی بر جای می‌گذارد. اکنون این یتیمان از آن مرد طلبکار هستند و به آنان نمی‌پردازد. آیا او از مال یتیم‌خوران به ستم به شمار می‌آید؟

امام علیه السلام فرمود: هرگاه قصد پرداخت به آنان را داشته باشد، نه.»

این حدیث با سند دیگری از امام کاظم علیه السلام نیز گزارش شده است؛ با این تفاوت که در پایان آن این پرسش نیز آمده است: احول از امام کاظم علیه السلام پرسید: «آیا کسی که مال را می‌خورد و تصمیم بر بازپرداخت ندارد، از مال یتیم‌خوران است؟

امام علیه السلام فرمود: آری.»

باب ۷۰ برداشت از مال فرزند و پدر

خداوند متعال می‌فرماید:

آنچه بخواهد می‌آفریند، به هر که بخواهد دختر می‌دهد و به هر که بخواهد پسر می‌دهد «۱».

۱۳۳۷- ۳۲۵۵۰- (۱) ابوحمزه ثمالی از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به شخصی فرمود: تو و مالت متعلق به پدرت هستی! سپس امام باقر علیه السلام فرمود:

دوست ندارم پدر از مال فرزندش بردارد مگر به مقدار نیاز به آنچه گریزی از آن نیست. خداوند فساد را دوست ندارد.»

۱۳۳۸- ۳۲۵۵۱- (۲) ابوالقاسم کوفی در کتاب الاخلاق آورده است که: «شخصی به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گفت: پدرم برای خوردن از مال من بر می‌دارد!

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: تو و مالت، متعلق به پدرت هستی!»

۱۳۳۹- ۳۲۵۵۲- (۳) در همان کتاب آمده است که: «شخصی به امیر مؤمنان علیه السلام گفت: من برده‌ای داشتم که پدرم بدون دستور و رضایت من آن را آزاد کرده است. امام علیه السلام فرمود: «پدرت نسبت به تو و مالت از خودت بیشتر اختیار دارد؛ زیرا تو و مالت از بخشش‌های خدا به پدرت هستی.»

(۱). شوری ۴۲/ ۴۹.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۷۷۳

۱۳۴۰- ۳۲۵۵۳- (۴) محمد بن سنان روایت می‌کند که: «امام رضا علیه السلام در پاسخ پرسش‌هایش نوشت دلیل حلال بودن مال فرزند برای پدر- بدون اجازهٔ وی- در حالی که فرزند چنین اختیاری ندارد، این است که فرزند- در این سخن خداوند- از بخشش‌های او به پدر است: به هر که بخواهد دختر می‌بخشد و به هر که بخواهد پسر می‌بخشد. افزون بر آن‌که، پدر در مقابل هزینهٔ فرزند- کوچک و بزرگ- بازخواست می‌شود و فرزند به او نسبت داده می‌شود و به نام وی خوانده می‌گردد. به دلیل این سخن خداوند:

آنان را به پدران‌شان نسبت دهید. آن نزد خداوند به عدالت نزدیک‌تر است. و به دلیل این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله: تو و مالت، متعلق به پدرت هستی. ولی مادر، این‌گونه نیست. از مال فرزندش بدون اجازهٔ وی یا اجازهٔ پدر نباید بردارد؛ چرا که پدر در برابر نفقهٔ فرزند مواخذه می‌گردد؛ ولی زن در برابر نفقهٔ فرزند مؤاخذه نمی‌شود.»

۱۳۴۱- ۳۲۵۵۴- (۵) محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به شخصی فرمود: تو و مالت، متعلق به پدرت هستی.»

۱۳۴۲- ۳۲۵۵۵- (۶) محمد بن مسلم می‌گوید: «از امام باقر علیه السلام دربارهٔ شخصی سؤال کردم که به مال فرزندش نیازمند می‌شود. امام علیه السلام فرمود: هر چه بخواهد- بدون زیاده‌روی- از آن می‌خورد.

و فرمود: در کتاب علی علیه السلام آمده است: فرزند- بدون اجازه- چیزی از مال پدرش برنمی‌دارد؛ ولی پدر هر چه بخواهد از مال فرزندش برمی‌دارد و می‌تواند با کنیز پسرش آمیزش کند در صورتی که پسر با آن آمیزش نکرده باشد.

و فرمود: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به شخصی گفت: تو و مالت، متعلق به پدرت هستی!»

۱۳۴۳- ۳۲۵۵۶- (۷) محمد بن مسلم می‌گوید: از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی سؤال کردم که فرزندش مال دارد و او به آن نیازمند می‌شود. امام فرمود: از آن می‌خورد ولی مادر حق ندارد از آن بخورد مگر به عنوان قرض بر خود.»

مرحوم شیخ طوسی قدس سره می‌فرماید: «این احادیث دلالت می‌کنند که برای پدر جایز است- در صورت نیاز- از مال فرزندش بردارد. پس اگر در اخبار مطلبی وارد شد که بر جواز برداشتن مال فرزند توسط پدر به طور مطلق و بدون قید دلالت می‌کند، سزاوار است بر این قید- در صورت نیاز- حمل شود.»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۷۷۵

۱۳۴۴- ۳۲۵۵۷- (۸) ابن ابی یعفور از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که: «درباره کسی دوست دارد از مال فرزندش بردارد. [امام] فرمود: پس باید [می‌تواند] از آن بردارد؛ ولی اگر مادرش زنده است، دوست ندارم از مال فرزندش چیزی بردارد مگر به عنوان قرض بر خود.»

۱۳۴۵- ۳۲۵۵۸- (۹) ابوالقاسم کوفی در کتاب الاخلاق از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: «دستان پدر و مادر در صورت نیاز نسبت به مال فرزندشان- به طور پسندیده- باز است.»

۱۳۴۶- ۳۲۵۵۹- (۱۰) در کتاب فقه الرضا آمده است:

«و بدان که، برای پدر جایز است بدون اجازهٔ فرزندش از مال وی بردارد؛ ولی برای فرزند جایز نیست از مال پدرش بردارد مگر با اجازهٔ وی ... و برای مادر جایز نیست از مال فرزندش بردارد مگر آن‌که خود را بدهکار قیمت آن برای فرزندش گرداند، تا به وی بازگرداند.»

۱۳۴۷- ۳۲۵۶۰- (۱۱) و در همان کتاب آمده است:

«اگر شخصی بدهکار و بدون مال باشد و فرزندش مال داشته باشد، جایز است از مال فرزندش بردارد و بدهکاری‌اش را پرداخت نماید.»

۱۳۴۸ – ۳۲۵۶۱- (۱۲) علی بن جعفر در کتابش می‌گوید: «از برادرم امام کاظم علیه السلام پرسیدم: آیا انسان می‌تواند با کنیز فرزندش آمیزش کند؟

امام علیه السلام فرمود: اگر دوست داشته باشد! و اگر فرزندش مال داشته و دوست داشته باشد از آن بردارد، می‌تواند از آن بردارد؛ ولی اگر مادر زنده است پس دوست ندارم چیزی از فرزندش بردارد مگر به عنوان قرض.»

۱۳۴۹- ۳۲۵۶۲- (۱۳) علی بن جعفر از برادرش امام کاظم علیه السلام پرسید: «آیا انسان می‌تواند از مال فرزندش استفاده کند؟ امام علیه السلام فرمود: نه، مگر این‌که ناچار به آن گردد که در این صورت به طور پسندیده از آن می‌خورد و برای فرزند جایز نیست از مال پدرش چیزی بردارد مگر با اجازهٔ وی.»

در کتاب قرب الاسناد روایت شده که: «علی بن جعفر از برادرش پرسید: آیا جایز است انسان از مال فرزندش بردارد؟

امام علیه السلام فرمود: نه، مگر با اجازهٔ وی یا از روی ناچاری؛ که در این صورت به طور پسندیده مصرف می‌کند یا به عنوان قرض از او برمی‌دارد تا هنگام توانگری به وی پرداخت کند و برای فرزند جایز نیست از مال پدرش چیزی بردارد مگر با اجازهٔ وی.»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۷۷۷

۱۳۵۰ – ۳۲۵۶۳- (۱۴) در کتاب دعائم الاسلام روایت شده که: «از امام صادق علیه السلام سؤال شد: آیا پدر می‌تواند با کنیز فرزندش آمیزش کند؟

امام علیه السلام فرمود: چنین حقی ندارد مگر آن‌که آن را عادلانه قیمت کند و خود را بدهکار قیمتش نماید. سپس آن را بردارد و در این صورت فرزند از پدرش قیمت آن را طلبکار است.

و فرمود: برای انسان از مال فرزندش چیزی جز با رضایت وی حلال نیست، مگر این‌که ناچار بدان گردد که در این صورت به اندازهٔ غذایش به نیکی- بدون لذت- می‌خورد.»

۱۳۵۱ – ۳۲۵۶۴- (۱۵) حسین بن ابی العلاء می‌گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: از مال فرزند برای پدر چه چیزی حلال است؟

امام علیه السلام فرمود: غذایش در حال ناچاری و بدون اسراف.

گفتم: «پس معنای سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چیست که به مردی که پدرش را نزد آن حضرت آورد، فرمود: تو و مالت متعلق به پدرت هستی؟

امام علیه السلام فرمود: همانا آن شخص پدرش را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آورده بود و می‌گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله این پدرم دربارهٔ میراث مادرم به من ستم کرده است. و پدر به پیامبر صلی الله علیه و آله خبر داد که آن را برای خود و فرزندش هزینه کرده است. از این رو آن حضرت فرمود: تو و مالت، متعلق به پدرت هستی! و آن مرد چیزی نداشت. آیا باید پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پدر را به خاطر فرزند زندانی می‌کرد؟»

۱۳۵۲- ۳۲۵۶۵- (۱۶) ابن سنان می‌گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: برای پدر چه میزان از مال فرزندش جایز است؟

امام علیه السلام فرمود: هر گاه فرزند به نیکوترین وجه برای پدر هزینه کند، برای پدر جایز نیست هیچ چیز از مال فرزندش بردارد. پس اگر پدر کنیزی دارد که فرزندش با وی در آن شریک است، پدر حق آمیزش با آن را ندارد، مگر آن‌که کنیز را قیمت کند که در این صورت فرزند آن قیمت را از وی طلبکار شود.

و فرمود: باید این موضوع را آشکار کند.

و سؤال کردم: آیا پدر چیزی از مال فرزند می‌تواند بردارد؟

امام علیه السلام فرمود: آری، ولی فرزند از مال پدرش چیزی برنمی‌دارد مگر با اجازه. پس اگر شخصی فرزندان کوچکی دارد که آنان کنیزی دارند و بخواهد با آن کنیز آمیزش کند پس باید قیمت آن را به عهده بگیرد و سپس هر کار که می‌خواهد با آن بکند؛ اگر می‌خواهد با آن آمیزش کند و اگر می‌خواهد، بفروشد.»

۱۳۵۳- ۳۲۵۶۶- (۱۷) محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «در کتاب علی علیه السلام آمده است که: فرزند بدون اجازه از مال پدرش برنمی‌دارد و پدر می‌تواند آنچه می‌خواهد، از مال فرزندش بردارد ...»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۷۷۹

۱۳۵۴- ۳۲۵۶۷- (۱۸) ابن محبوب می‌گوید: «از امام رضا علیه السلام سؤال کردم: من به دخترم هنگام ازدواج کنیزی بخشیدم. آن کنیز همیشه نزد دخترم و در خانهٔ شوهرش بود، تا این‌که شوهرش مُرد و دخترم همراه کنیزش به خانهٔ من بازگشت. آیا جایز است با آن کنیز آمیزش کنم؟

امام علیه السلام فرمود: آن را عادلانه قیمت کن و بر آن شاهد بگیر سپس اگر خواستی، با آن آمیزش کن!»

مرحوم شیخ طوسی قدس سره می‌فرماید: «توجیه این روایت این است که با رضایت دختر آن را قیمت کند؛ برای این‌که دختر مانند پسر نیست که کنیزش در مواردی بر پدر حرام باشد- آن هنگامی است که پسر با آن آمیزش کند یا به جاهایی از بدنش نگاه کند که برای غیر مالک جایز نیست- برای این‌که این موارد در مورد دختر نیست، بلکه هر وقت دختر راضی شد، آمیزش با کنیزش جایز است.»

۱۳۵۵- ۳۲۵۶۸- (۱۹) اسحاق بن عمار می‌گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: آیا مال فرزند برای پدر هنگام نیاز حلال است؟

امام علیه السلام فرمود: آری و اگر فرزند کنیزی داشته باشد و پدر بخواهد با آن آمیزش کند، قیمتش را بر عهده می‌گیرد و آن را آشکار می‌کند.

و فرمود: هرگاه شخصی کنیزی داشته باشد، پدرش نسبت به آمیزش با آن اختیار بیشتری دارد، تا وقتی که فرزند با آن آمیزش نکرده باشد.»

۱۳۵۶- ۳۲۵۶۹- (۲۰) محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که: «در بخشی از یک حدیث فرمود: پدر می‌تواند با کنیز پسرش آمیزش کند؛ در صورتی که فرزند با آن آمیزش نکرده باشد.»

۱۳۵۷- ۳۲۵۷۰- (۲۱) عروهٔ حناط- گندم فروش- می‌گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: چرا کنیز پسر بر پدر حرام است- هر چند پسر صغیر باشد- و کنیز دخترش بر وی حلال است؟

امام علیه السلام فرمود: چون دختر با کنیز آمیزش نمی‌کند و پسر آمیزش می‌کند و تو نمی‌دانی شاید پدر با وی آمیزش کند و این مسأله بر پسر پوشیده بماند و پس از بلوغ و جوانی او نیز با کنیز آمیزش کند، پس گناهش بر گردن پدر می‌باشد.»

۱۳۵۸- ۳۲۵۷۱- (۲۲) علی بن جعفر از برادرش- امام کاظم علیه السلام- پرسید: «مردی به فرزندش صدقه‌ای می‌دهد سپس تصمیم می‌گیرد دیگری را در آن صدقه با فرزندش شریک کند، آیا این کار جایز است؟

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۷۸۱

امام علیه السلام فرمود: آری! پدر با مال فرزند هر کار که بخواهد، انجام می‌دهد و بخشش به فرزند همانند صدقه به دیگران است.»

در حدیث سعید گذشت آنچه دلالت می‌کرد بر این‌که مال فرزند متعلق به پدر است.«۱»

باب ۷۱ جواز نفقه دادن به شوهر از مال زوجه به شرط رضایت او

خداوند متعال می‌فرماید:

و مهریهٔ زنان را به عنوان هدیه‌ای به آنان پرداخت کنید و اگر با رضایت خاطر بخشی از آن را به شما واگذار کردند، پس آن را گوارا و با لذت بخورید «۲».

۱۳۵۹- ۳۲۵۷۲- (۱) سعید بن یسار می‌گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: فدایت گردم! زنی بخشی از ثروتش را به شوهرش می‌دهد تا با آن تجارت کند و هنگام تحویل به او می‌گوید: از آن خرج کن پس اگر حادثهٔ ناگواری برای تو پیش آمد، هر چقدر از آن را هزینه کردی، حلال و پاکیزه است و اگر حادثهٔ ناگواری برای من پیش‌آمد کرد، هر چقدر از آن را هزینه کردی، حلال و پاک است.

امام فرمود: ای سعید! بار دیگر آن را تکرار کن! وقتی که خواستم آن را تکرار کنم، خود آن شخص که حاضر بود، وارد میدان شد و مسأله را همان‌گونه که گفته بودم، تکرار کرد. و وقتی سخن وی پایان یافت، امام علیه السلام با انگشت به آن مرد اشاره کرد و سه مرتبه فرمود: ای مرد! اگر می‌دانی که همسرت میان تو و خودش و خدا چنین سفارشی به تو کرده، پس پاک و حلال است. آن‌گاه افزود:

«خداوند تعالی در کتاب خویش می‌فرماید: پس اگر با رضایت خاطر برای شما از چیزی گذشتند، پس آن را گوارا و با شادکامی بخورید».

۱۳۶۰- ۳۲۵۷۳- (۲) سماعه می‌گوید: «از امام علیه السلام تفسیر این آیه را سؤال کردم:

پس اگر با رضایت خاطر برای شما از چیزی گذشتند، پس آن را گوارا و با شادکامی بخورید.

امام علیه السلام فرمود: مقصود اموالی است که در اختیار زنان است و آنچه مالک آن هستند.»

---

(۱). باب ۸ از باب‌های وجوب حج و عمره، حدیث ۱ و ۲.

(۲). النساء ۴/ ۴.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۷۸۳

۱۳۶۱- ۳۲۵۷۴

۱۳۶۲- ۳۲۵۷۵

۱۳۶۳- ۳۲۵۷۶

باب ۷۳ جواز صدقه دادن با مال شوهر، با رضایت او

۱۳۶۴- ۳۲۵۷۷- (۱) علی بن جعفر از برادرش امام کاظم علیه السلام سؤال کرد: «آیا زن حق دارد بدون اجازهٔ شوهر ببخشد؟

امام علیه السلام فرمود: نه، مگر آن‌که او را حلال کند.»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۷۸۵

۱۳۶۵- ۳۲۵۷۸- (۲) در حدیث سفارش‌های پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام آمده است:

«و زن از خانهٔ شوهرش نباید چیزی ببخشد مگر با اجازهٔ وی.»

۱۳۶۶- ۳۲۵۷۹- (۳) حولاء عطاره- عطرفروش- از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که: «در بخشی از یک حدیث

طولانی که- انشاءالله- در کتاب نکاح خواهد آمد، فرمود: ای حولاء! سوگند به کسی که مرا به حق به نبوت و رسالت مبعوث کرد! برای زن سزاوار نیست که از خانهٔ شوهرش چیزی صدقه دهد مگر با اجازهٔ وی. پس اگر چنین کرد، پاداش آن برای شوهرش است و گناهش بر او ...»

۱۳۶۷ – ۳۲۵۸۰- (۴) در کتاب دعائم الاسلام روایت شده که: «زنی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سؤال کرد: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! حق شوهر بر زن چیست؟

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: این‌که از خانهٔ او صدقه ندهد مگر با اجازهٔ او ...»

۱۳۶۸ – ۳۲۵۸۱- (۵) ابن بکیر می‌گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ آنچه زن می‌تواند از خانه شوهر بدون اجازه‌اش صدقه دهد، سؤال کردم. امام علیه السلام فرمود: خورش [آنچه با نان می‌خورند].»

۱۳۶۹ – ۳۲۵۸۲- (۶) در کتاب المقنع آمده است: «و زن اختیار دارد از خانهٔ شوهرش بدون اجازه، خورش را انفاق کند نه چیز دیگری را.»

۱۳۷۰ – ۳۲۵۸۳- (۷) محمد بن علی حلبی می‌گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ بستانی سؤال کردم که برده یا کارگری در آن است که در مورد آن اختیاری ندارد، آیا کسی می‌تواند از میوه‌های آن استفاده کند؟

امام علیه السلام فرمود: اگر به این صورت است که هیچ اختیاری در مورد آن ندارد، پس من دوست ندارم که چیزی از آن بردارد!»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۷۸۷

۱۳۷۱ – ۳۲۵۸۴- (۸) جمیل بن دراج از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «زن حق دارد بخورد و صدقه دهد و دوست حق دارد از منزل برادرش بخورد و صدقه دهد.»

در حدیث ابن ابی جمهور این سخن امام علیه السلام گذشت: «صدقهٔ زن از خانهٔ شوهرش بدون زیاده‌روی و زیان زدن با آگاهی از رضایت وی، دارای پاداش است.»

«۱» و در حدیث محمد بن مسلم این سخن امام علیه السلام خواهد آمد: «و زن از خانهٔ شوهر صدقه نمی‌دهد مگر با اجازهٔ شوهر.» «۲»

و در حدیث ابوبصیراین سخن امام علیه السلام خواهد آمد: «و زن چیزی نمی‌بخشد مگر با اجازهٔ شوهر.» ۳

و احادیث باب ۵۱ از باب‌های خوراکی‌ها را بنگر.

باب ۷۴ تقاص از مال بدهکار

۱۳۷۲ – ۳۲۵۸۵- (۱) جمیل بن دراج می‌گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ شخصی سؤال کردم که از دیگری طلبکار است و او انکار می‌کند. به همان اندازه از مال بدهکار به دست طلبکار می‌افتد. آیا می‌تواند آن را به جای طلب خویش بردارد، هر چند بدهکار از آن بی‌خبر باشد؟

امام علیه السلام فرمود: آری!»

۱۳۷۳ – ۳۲۵۸۶- (۲) علی بن سلیمان می‌گوید: «شخصی به امام نوشت: فردی مال یا کنیز دیگری را غصب می‌کند، سپس مالی از غاصب به سبب امانت یا قرض مثل مال غصب شده به دست مال‌باخته می‌افتد. آیا برای وی جایز است آن مال را به غاصب ندهد؟

امام علیه السلام در پاسخ نوشت: آری، این کار برای وی جایز است اگر به اندازهٔ حقش باشد و اگر بیشتر باشد به اندازهٔ حقش برمی‌دارد و بقیه را به وی تحویل می‌دهد- ان شاء الله.»

(۱). باب ۲۶ از باب‌های حقوق مستحب مؤکد، حدیث ۱۰.

(۲) ۲ و ۳. باب ۲۹ از باب‌های آمیزش با زنان، حدیث ۲ و ۴.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۷۸۹

۱۳۷۴ – ۳۲۵۸۷- (۳) موسی بن عبدالملک طی نامه‌ای به امام باقر علیه السلام نوشت: «شخصی مالی به من داده تا در کار خیری مصرف کنم ولی من موفق به این کار نشدم و به اندازهٔ این مال از صاحبش طلبکار هستم. آیا برای من جایز است مالم را از آن بردارم یا آن را به صاحبش بازگردانم و از وی مالم را درخواست کنم؟

امام علیه السلام در پاسخ نوشت: از آنچه در اختیار داری، مالت را بردار!»

۱۳۷۵ – ۳۲۵۸۸- (۴) ابوالعباس بقباق می‌گوید: «شخصی هزار درهم از شهاب برده بود و پس از آن هزار درهم نزد وی به امانت گذارده بود. من با شهاب دربارهٔ این موضوع بحث و جدال می‌کردیم. من می‌گفتم:

این هزار درهم را به جای آن هزار درهم که از تو برداشته است، بردار و شهاب از این کار خودداری می‌کرد. تا این‌که شهاب نزد امام صادق علیه السلام رفت و این موضوع را با وی در میان گذاشت.

امام علیه السلام فرمود:

ولی من دوست دارم آن را برداری و سوگند یاد کنی [که پولی به تو نداده است].»

۱۳۷۶ – ۳۲۵۸۹- (۵) ابوبکر حضرمی می‌گوید: «به امام علیه السلام گفتم: من تعدادی درهم از شخصی طلبکارم و او انکار می‌کند و بر آن سوگند می‌خورد. اگر پولی از وی به دست من افتاد، آیا برای من جایز است به مقدار حقم از آن بردارم؟

امام علیه السلام فرمود: آری (ولی) آن سخن و ذکری دارد!

گفتم: آن چیست؟

امام علیه السلام فرمود: می‌گویی: خدایا، من آن را به ستم و خیانت برنداشتم بلکه به جای مالی برداشتم که از من گرفت و بر آن چیزی نیفزودم!»

۱۳۷۷ – ۳۲۵۹۰- (۶) ابوبکر حضرمی می‌گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: من از شخصی پول طلبکار بودم ولی وی انکار کرد و آن را خورد. پس از آن مالی از او به دستم افتاد. آیا به جای پولی که از من خورده است، بردارم؟

امام علیه السلام فرمود: آری ولی این ذکری دارد. می‌گوید: خدایا! من این مال را تنها به جای مالی که از من خورده است برمی‌دارم (و به ستم و خیانت از او بر نمی‌دارم).»

این حدیث با سند دیگری نیز روایت شده و در پایان آن این جمله افزوده گردیده است: «بلکه به جای حقم برمی‌دارم.»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۷۹۱

و در خبر دیگری آمده است: «پس از برداشتن اگر صاحب مال او را سوگند داد، در صورتی که این ذکر را گفته باشد، می‌تواند سوگند یاد کند!»

۱۳۷۸ – ۳۲۵۹۱- (۷) در کتاب المقنع آمده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس به خدا سوگند خورد، باید راست بگوید و هر کس برایش سوگند خورده شود، باید راضی شود و هر کس راضی نشود، رابطه‌اش با خدا بریده می‌شود و تو نمی‌توانی از کسی که وی را سوگند دادی چیزی بگیری. و اگر کسی حق تو را انکار کرد آن‌گاه مالی از وی به دست تو افتاد، پس تنها حق خود را و به همان اندازه‌ای که از تو برداشته، از وی بردار و می‌گویی:

خدایا، به درستی که من آنچه برداشتم، از روی خیانت و ستم برنداشتم بلکه به جای حقم برداشتم.

پس اگر بر آنچه برداشته‌ای تو را سوگند داد- در صورتی که این ذکر را گفته باشی- برای تو رواست که سوگند یاد کنی.»

۱۳۷۹- ۳۲۵۹۲- (۸) علی بن جعفر می گوید: «از برادرم امام کاظم علیه السلام سؤال کردم: کسی که دیگری حقش را انکار کرده است، آیا برای وی جایز است او نیز به همان اندازه از حق وی را انکار کند؟

امام علیه السلام فرمود: آری ولی نیفزاید!»

۱۳۸۰- ۳۲۵۹۳- (۹) داود بن زربی می گوید: «به امام موسی بن جعفر علیهما السلام گفتم: من با حکومتیان معاشرت دارم.

آنان کنیز و اسب نجیب مرا می گیرند. سپس از آن‌ها مالی به دست من می‌افتد. آیا برای من جایز است آن را بردارم؟

امام علیه السلام فرمود: مثل آن را بردار و چیزی بر آن نیفزا.»

با سند دیگری از داود بن زربی روایت شده که: «به امام موسی بن جعفر علیهما السلام گفت:

من با گروهی معامله می کنم. چه بسا کسی را به سوی من می‌فرستند و کنیز و اسب مرا می گیرند و در آن تصرف می کنند سپس مالی از آنان به دست من می‌افتد. آیا به همان اندازه که از من برداشته‌اند از آنان بردارم؟

امام علیه السلام فرمود: به همان اندازه که از تو برداشته‌اند، از آنان بردار و بر آن نیفزا.»

۱۳۸۱- ۳۲۵۹۴- (۱۰) برادرزاده فضیل بن یسار می گوید: «نزد امام صادق علیه السلام بودم که زنی وارد شد و چون من از همه به امام علیه السلام نزدیک‌تر بودم، از من خواست که از امام علیه السلام برایش مسأله‌ای را بپرسم. آن زن به من گفت: فرزندم مُرد و اموالش در اختیار برادرم بود. او اموال فرزنـدم را نابود کرد. پس از آن، خود اموال به دست آورد و نزد من به امانت گذارد. آیا من می‌توانم به اندازهٔ مال فرزندم که تلف کرده، از وی بردارم؟ وقتی این سؤال را از امام علیه السلام نمودم، فرمود: نه، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: امانت را به کسی که تو را امین دانسته بازگردان و به کسی که به تو خیانت کرده، خیانت نکن!»

مرحوم شیخ طوسی قدس سره این حدیث را بر کراهت حمل کرده است.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۷۹۳

۱۳۸۲- ۳۲۵۹۵- (۱۱) مرحوم شیخ طوسی قدس سره در تهذیب می گوید: «از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: هر کس به خدا سوگند یاد کند، باید راست بگوید و هر کس برای وی سوگند یاد شود، باید راضی شود و هر کس راضی نشود، رابطه‌اش با خداوند بریده می‌شود.»

۱۳۸۳- ۳۲۵۹۶- (۱۲) زید شحام می گوید: «امام صادق علیه السلام به من فرمود: هر کس تو را دربارهٔ چیزی امین دانست، آن را به وی بازگردان و هر کس به تو خیانت کرد، به وی خیانت نکن!»

۱۳۸۴- ۳۲۵۹۷- (۱۳) سلیمان بن خالد می گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: مالی از من به دست شخصی می‌افتد. او آن را انکار می کند و بر آن سوگند می‌خورد. پس از آن مالی از وی به دست من می‌افتد. آیا می‌توانم آن را به جای مالی که از من برداشت، بردارم و همانند او سوگند یاد کنم؟

امام علیه السلام فرمود: اگر او به تو خیانت کرد، تو به وی خیانت نکن و کاری را که بر او عیب می گرفتی، انجام نده!»

۱۳۸۵- ۳۲۵۹۸- (۱۴) معاویه بن عمار می گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: من از شخصی طلبکارم و او انکار می کند.

پس از آن مالی نزد من امانت می گذارد. آیا جایز است مالم را از آن بردارم؟

امام علیه السلام فرمود: نه، این خیانت است.»

در احادیث باب ۱۲ از ابواب زکات گیرندگان، مطالبی بر این بحث دلالت می کند.

و در حدیث برید خواهد آمد که: «از امام علیه السلام سؤال شد: آیا برای وصی حلال است از مال میت که در اختیار اوست، طلب خود را از میت بردارد؟

امام علیه السلام فرمود: نه!

برید گفت: چگونه است که اگر شخصی به او تعدی کرده و مالش را برده بود، آن‌گاه وی می‌توانست از مال آن شخص به اندازهٔ مال خویش بردارد، این کار برای وی جایز بود؟

امام علیه السلام فرمود: این مثل آن نیست!» «۱»

و در احادیث باب ۴۰ و ۴۱ از باب‌های سوگندها و باب ۲۴ از باب‌های قضاوت، مطالبی مناسب با این بحث خواهد آمد.

---

(۱). باب ۶۸ از ابواب وصایا، حدیث ۱.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۷۹۵

باب ۷۵ کراهت خوردن آنچه مورچه حمل می‌کند

۱۳۸۶- ۳۲۵۹۹- (۱) حلبی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «پیامبر صلی الله علیه و آله از خوردن آنچه مورچه با دهان و پاهایش حمل می‌کند، نهی کرد.»

۱۳۸۷- ۳۲۶۰۰- (۲) در نهج البلاغه آمده است که علی علیه السلام فرمود: «به خدا سوگند! اگر اقلیم‌های هفتگانهٔ زمین و آنچه در زیر آسمان‌شان هست، به من بدهند تا به اندازهٔ گرفتن پوست جوی از دهان مورچه‌ای نافرمانی خدا را انجام دهم، چنین نخواهم کرد.»

باب ۷۶ جواز ورود بر اهل ذمّه

۱۳۸۸- ۳۲۶۰۱- (۱) مسعدهٔ بن زیاد از امام صادق علیه السلام از پدرش روایت می‌کند که فرمود: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دستور داد سه روز بر اهل ذمّه وارد شوند.

و فرمود: هنگامی که قائم ما (عج) قیام می‌کند، زمین‌های واگذار شده به دیگران از بین می‌رود.

پس زمین واگذارشده‌ای وجود نخواهد داشت.»

۱۳۸۹- ۳۲۶۰۲- (۲) و نیز مسعدهٔ بن زیاد از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «از پدرم شنیدم که می‌گفت: من زمینی از زمین‌های خراج در اختیار دارم و از آن ناراحتم.»

۱۳۹۰- ۳۲۶۰۳- (۳) ابوالبختری از امام صادق علیه السلام از پدرش روایت می‌کند که فرمود:

«مسلمانان در مسافرت‌های‌شان و نیازهای‌شان می‌توانند بر اهل ذمه وارد شوند ولی مسلمانان بر مسلمانی- بدون اجازه- وارد نمی‌شود.»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۷۹۷

باب ۷۷ استحباب هدیه دادن و قبول هدیه ...

خداوند متعال می‌فرماید:

و من حتماً هدیه‌ای به سوی آنان خواهم فرستاد، تا بنگرم فرستادگان با چه چیز باز می‌گردند. پس وقتی نزد سلیمان آمد، وی گفت: آیا با مال مرا یاری می‌رسانید؟ آنچه خداوند به من عنایت کرده بهتر است از آنچه به شما داده، بلکه شما به هدیهٔ خویش شادمانید «۱».

۱۳۹۱- ۳۲۶۰۴- (۱) سکونی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «به یکدیگر هدیه دهید تا همدیگر را دوست بدارید؛ زیرا هدیه کینه‌ها را نابود می‌کند.»

و امام صادق علیه السلام فرمود: «به یکدیگر هدیه دهید تا همدیگر را دوست بدارید!»

۱۳۹۲- ۳۲۶۰۵- (۲) حسین بن زید از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که پیامبر اکرم علیه السلام فرمود: «به یکدیگر نِبق «۲» هدیه دهید که دوستی و محبت را زنده می‌کند.»

۱۳۹۳- ۳۲۶۰۶- (۳) ابوالقاسم کوفی در کتاب الاخلاق از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: «به یکدیگر هدیه دهید تا همدیگر را دوست بدارید!»

و فرمود: اگر پاچه‌ای به من هدیه شود، آن را می‌پذیرم. و اگر به پاچه‌ای فراخوانده شوم، آن را می‌خورم.

و فرمود: هدیه، دشمنی و کینه را از دل‌ها بیرون می‌برد.

و فرمود: چه خوب است هدیه پیش از درخواست نیاز!»

حدیث آخر از امام صادق علیه السلام نیز رسیده است.

۱۳۹۴- ۳۲۶۰۷- (۴) جابر از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه را می‌خورد و صدقه نمی‌خورد و می‌فرمود: به یکدیگر هدیه دهید؛ زیرا هدیه کینه‌ها را به آرامی ریشه‌کن و بغض و دشمنی و حسد را بیرون می‌کند.»

امام صادق علیه السلام فرمود: «هدیه به آرامی کینه‌ها را ریشه‌کن می‌کند.»

---

(۱). نمل /۲۷ /۳۵- ۳۶.

(۲). میوه درخت سدر و آردی که از شیره درخت خرما می‌گیرند و با آن غذایی می‌ساختند. شاید مقصود پیامبر صلی الله علیه و آله این باشد که هدیه‌دهید هر چند چیز کم‌ارزشی باشد.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۷۹۹

۱۳۹۵- ۳۲۶۰۸- (۵) انس بن مالک از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: «ای گروه توانگر! به یکدیگر هدیه دهید؛ زیرا هدیه کینه را نابود می‌کند و اگر من به پاچه یا کتفی فراخوانده شوم، آن را اجابت خواهم کرد و اگر پاچه یا کتفی به من هدیه شود، آن را خواهم پذیرفت.»

در این حدیث، تردید میان پاچه و کتف از عائذ بن شریح است که حدیث را از انس گزارش کرده است.

۱۳۹۶- ۳۲۶۰۹- (۶) در کتاب الجعفریات از علی علیه السلام روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«ای خویشاوندان! دیدار کنید ولی همسایه نشوید و به یکدیگر هدیه دهید؛ چرا که هدیه کینه را به آرامی ریشه‌کن و دیدار دوستی را ثابت و استوار می‌کند.»

۱۳۹۷- ۳۲۶۱۰- (۷) در کتاب دعائم الاسلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: «ای خویشاوندان! دیدار کنید و بحث و مجادله نکنید و به یکدیگر هدیه دهید؛ زیرا دیدار بر دوستی می‌افزاید و بحث و مجادله سبب جدایی می‌گردد و هدیه کینه‌ها را می‌زداید.»

۱۳۹۸- ۳۲۶۱۱- (۸) در کتاب الجعفریات از علی علیه السلام روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«به یکدیگر دست دهید؛ چرا که دست دادن بر دوستی می‌افزاید و هدیه، کینه را از میان می‌برد.»

در کتاب دعائم الاسلام از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: «به یکدیگر دست دهید و به همدیگر هدیه دهید ....»

ادامهٔ این حدیث، همانند حدیث پیشین است.

۱۳۹۹- ۳۲۶۱۲- (۹) در کتاب غرر الحکم و درر الکلم از علی علیه السلام روایت شده که فرمود:

«هدیه، محبت و دوستی می‌آورد.»

۱۴۰۰- ۳۲۶۱۳- (۱۰) در کتاب من لا یحضره الفقیه از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«در کتاب تورات هدیه، ریشه‌کن‌کنندهٔ فساد است.»

۱۴۰۱ - ۳۲۶۱۴- (۱۱) سکونی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «چه خوب چیزی است هدیه دادن پیش از درخواست نیاز!

و فرمود: به یکدیگر هدیه دهید تا همدیگر را دوست بدارید؛ زیرا هدیه کینه‌ها را نابود می‌کند.»

۱۴۰۲ - ۳۲۶۱۵- (۱۲) نعیم بن صالح طبری از امام رضا علیه السلام از پدرش از پدرانش از علی علیهم السلام روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «چه خوب چیزی است هدیه؛ آن کلید نیازهاست!»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۸۰۱

۱۴۰۳- ۳۲۶۱۶- (۱۳) و به همان سند پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هدیه، کینه‌ها را از سینه‌ها پاک می‌کند.»

۱۴۰۴- ۳۲۶۱۷- (۱۴) در کتاب غرر الحکم و درر الکلم از علی علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«سه چیز است که عقل صاحبش را راهنمایی می‌کند: فرستاده، نامه و هدیه.»

۱۴۰۵ - ۳۲۶۱۸- (۱۵) سکونی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هدیه بر سه گونه است:

هدیهٔ جبران‌کننده، هدیه، با انتظار نیکی و هدیه برای خدا.»

این حدیث، با سندهای گوناگون روایت شده است.

۱۴۰۶- ۳۲۶۱۹- (۱۶) در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت می‌کند که امام علیه السلام فرمود:

«نیکی کن به کسی که به تو نیکی نمی‌کند و هدیه بده به کسی که به تو هدیه نمی‌دهد.»

۱۴۰۷ - ۳۲۶۲۰- (۱۷) سکونی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «اگر به برادر مسلمانم هدیه‌ای دهم که از آن بهره‌مند شود، برای من محبوب‌تر است از آن‌که به همان اندازه صدقه دهم.»

۱۴۰۸- ۳۲۶۲۱- (۱۸) سکونی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«یکی از راه‌های احترام و بزرگداشت برادر مسلمان، پذیرش هدیهٔ وی و هدیه دادن به اوست، از آنچه برایش فراهم است- بدون آن‌که برای تهیهٔ چیزی خود را به زحمت اندازد.

همچنین پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: من کسانی را که خود را به زحمت می‌اندازند، دوست ندارم.»

در کتاب الجعفریات و دعائم الاسلام این حدیث از علی علیه السلام روایت شده است، با این تفاوت که در کتاب دعائم الاسلام جملهٔ پایانی آن این‌گونه است: «خداوند کسانی را که خود را به زحمت می‌اندازند، دوست ندارد.»

۱۴۰۹- ۳۲۶۲۲- (۱۹) در کتاب دعائم الاسلام از علی علیه السلام روایت شده که فرمود:

«هرگاه یکی از شما با هدیه‌ای برادرش را احترام کرد و بزرگ داشت، باید آن را بپذیرد. آن‌گاه اگر خود به آن نیاز دارد، در نیازش مصرف کند و اگر خود به آن نیاز ندارد، به نیازمند آن ببخشد تا صاحبش از پاداش معنوی آن بهره‌مند گردد. و هر کس جایگزینی برای آن دارد، آن را تلافی کند و هر کس جایگزینی برای آن ندارد، پس او را به نیکی ستاید و در حقش دعا کند.»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۸۰۳

۱۴۱۰ – ۳۲۶۲۳- (۲۰) ابوجریر قمی از امام کاظم علیه السلام روایت می‌کند که: «دربارهٔ یکی از حاکمان که به انگیزهٔ ثواب به خویشاوندانش هدیه می‌دهد، فرمود: آنچه برای خدا و برای نیکی به خویشان هدیه می‌کند، حلال است و در صورتی که به انگیزهٔ ثواب باشد، می‌تواند آن را بگیرد.»

۱۴۱۱- ۳۲۶۲۴- (۲۱) در کتاب العوالی آمده است: «هدیه، روزی خداست. به هر کس هدیه شد، باید آن را بپذیرد.»

۱۴۱۲ – ۳۲۶۲۵- (۲۲) علی بن مهزیار از پدرش از کسی که از وی نام برد، روایت می‌کند که: «به امام موسی بن جعفر علیهما السلام گفت: ای زادهٔ رسول خدا صلی الله علیه و آله، آیا ما را از کیفیت اسلام سلمان فارسی آگاه نمی‌کنی؟

امام علیه السلام فرمود: پدرم- که درود خدا بر او باد- به من خبر داد که امیر مؤمنان علیه السلام و سلمان و ابوذر و گروهی از قریش نزد قبر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گرد آمده بودند. پس امیر مؤمنان علیه السلام به سلمان گفت: ای ابوعبدالله! آیا ما را از آغاز کار خویش باخبر نمی‌کنی؟

سلمان گفت: به خدا سوگند! ای امیر مؤمنان علیه السلام! اگر دیگری از من سؤال کرده بود به وی پاسخ نمی‌دادم. من یکی از فرزندان دهقانان اهل شیراز بودم ... پس نزد زنی که صاحبم بود رفتم و به وی گفتم: ای خانم! یک طبق رطب به من ببخش! او گفت: به جای یک طبق، شش طبق خرما مال تو! طبق خرمایی برداشتم و با خود گفتم: اگر پیامبر در میان آنان باشد، حتماً صدقه نمی‌خورد و از هدیه می‌خورد! آن‌گاه طبق خرما را آوردم، در برابر پیامبر صلی الله علیه و آله گذاشتم و به وی گفتم: این صدقه است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به اصحاب فرمود: بخورید! ولی خودش و امیر مؤمنان علیه السلام و عقیل و حمزه به آن دست نزدند و به زید فرمود: دست دراز کن و بخور! با خود گفتم: این یک نشانه!

آن‌گاه بار دیگر نزد صاحبم رفتم و به وی گفتم: یک طبق دیگر خرما به من ببخش!

وی گفت: به جای یک طبق، شش طبق خرما مال تو! یک طبق دیگر خرما آوردم، در برابر پیامبر صلی الله علیه و آله نهادم و گفتم: این هدیه است. پیامبر صلی الله علیه و آله دست دراز کرد و فرمود: با نام خدا بخورید. آن‌گاه همهٔ یاران دست دراز کردند و خوردند ...»

۱۴۱۳ – ۳۲۶۲۶- (۲۳) سکونی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«اگر پاچه‌ای به من هدیه گردد، می‌پذیرم.»

۱۴۱۴- ۳۲۶۲۷- (۲۴) در کتاب من لا یحضره الفقیه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود:

«اگر به پاچهٔ گوسفندی دعوت شوم، می‌پذیرم و اگر پاچه‌ای به من هدیه شود، قبول می‌کنم.»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۸۰۵

۱۴۱۵ – ۳۲۶۲۸- (۲۵) در کتاب دعائم الاسلام از علی علیه السلام روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«اگر به کتف گوسفندی فراخوانده شوم، می‌پذیرم و اگر پاچه‌ای به من هدیه گردد، قبول می‌کنم.»

۱۴۱۶- ۳۲۶۲۹- (۲۶) حسن از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: «انسان هدیه‌ای را باز نمی‌گرداند. پس اگر آن را پذیرفت، باید جبران کند. سوگند به کسی که جانم در اختیار اوست! اگر به کتفی فراخوانده شوم، می‌پذیرم و اگر پاچه‌ای به من هدیه گردد، قبول می‌کنم.»

۱۴۱۷- ۳۲۶۳۰- (۲۷) در کتاب من لا یحضره الفقیه آمده است که: «برای امیر مؤمنان علیه السلام هدیهٔ نوروز آورده شد.

امام علیه السلام پرسید: این چیست؟

گفتند: ای امیر مؤمنان علیه السلام، امروز نوروز است!

امام علیه السلام فرمود: هر روز را برای ما نوروز کنید!»

۱۴۱۸- ۳۲۶۳۱- (۲۸) در همان کتاب از علی علیه السلام روایت شده که فرمود: «نوروز ما هر روز است.»

۱۴۱۹ - ۳۲۶۳۲- (۲۹) در کتاب دعائم الاسلام آمده است که: «مقداری پالوده به حضرت علی علیه السلام هدیه شد. امام پرسید: این چیست؟

گفتند: نوروز است!

امام علیه السلام فرمود: اگر بتوانید، هر روز نوروز است.

مقصود امام علیه السلام این بود که برای خدا به یکدیگر هدیه دهید و نیکی کنید.»

۱۴۲۰ - ۳۲۶۳۳- (۳۰) مصعب بن عبدالله نوفلی از شخصی گزارش می‌کند که: «در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عرب بیابانگردی تعدادی شتر به مدینه آورد و به پیامبر گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله این شتران را برای من بفروش!

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: من فروشندهٔ بازاری نیستم!

آن مرد گفت: مرا راهنمایی کن!

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: این شتر نر را به این قیمت بفروش و این شتر ماده را به این مبلغ بفروش! تا این‌که تک تک شترانش را برای وی نرخ‌گذاری کرد. اعرابی به بازار رفت و شترانش را فروخت.

آن‌گاه نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: سوگند به خدایی که تو را به حق مبعوث فرمود، بر آنچه گفتی، نه درهمی افزوده شد و نه درهمی کاسته گردید. از من هدیه‌ای درخواست کن ای رسول خدا صلی الله علیه و آله!

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: نه! و او پافشاری کرد تا سرانجام پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: شتر ماده‌ای به ما هدیه کن و بچه‌اش را هم از آن جدا نکن!»

۱۴۲۱- ۳۲۶۳۴- (۳۱) ابوفاخته از علی علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «کسری هدیه‌ای برای پیامبر صلی الله علیه و آله فرستاد و وی پذیرفت و قیصر هدیه‌ای برای پیامبر صلی الله علیه و آله فرستاد و او پذیرفت و پادشاهان هر کدام برای پیامبر صلی الله علیه و آله هدیه فرستادند و آن حضرت از آنان پذیرفت.»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۸۰۷

۱۴۲۲ - ۳۲۶۳۵- (۳۲) ابراهیم بن مهزیار می‌گوید: «به خیران نوشتم: از طرطوس هشت درهم از درهم‌های خودشان به من هدیه کرده‌اند و من دوست نداشتم آن‌ها را به صاحبش بازگردانم یا بدون دستور شما در آن تصرف کنم. از این رو آن‌ها را به سوی شما فرستادم. دراین باره چه دستور می‌دهید، آیا امثال چنین هدایایی را بپذیرم یا نه؟ بفرمایید تا حکم آن را بدانم و به دستورتان عمل کنم- انشاءاللّه.

امام علیه السلام نوشت و من خود آن را مطالعه نمودم: هرگاه درهم یا چیز دیگری به تو هدیه کردند، از آنان بپذیر؛ چرا که پیامبر صلی الله علیه و آله هیچ هدیه‌ای را باز نگرداند- نه بر یهودی و نه بر نصرانی.»

۱۴۲۳- ۳۲۶۳۶- (۳۳) در مناقب ابن شهر آشوب آمده است:

«مقوقس، دُلدُل را که قاطر سیاه و سفیدی بود به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هدیه کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله پس از خود آن را به علی داد و سپس در اختیار امام حسن علیه السلام قرار گرفت و پس از وی به امام حسین علیه السلام رسید.

و به پیری و کوری رسید. و آن نخستین قاطری بود که در اسلام سوار بر آن شدند.

تاریخی می‌گوید: فروهٔ بن عمرو جذامی قاطری به پیامبر صلی الله علیه و آله هدیه کرد که فضه نامیده می‌شد.»

۱۴۲۴ - ۳۲۶۳۷- (۳۴) و در همان کتاب آمده است: «اسب‌های پیامبر صلی الله علیه و آله عبارت بودند از: ورد، که تمیم‌داری به حضرت هدیه کرد. طرب، به این دلیل به این نام نامیده شد که بسیار به [صاحبش] علاقه‌مند بود و صدای زیبایی داشت و به آن

ظرب نیز گفته می‌شـد. و لزاز که مقوقس آن را به پیامبر صـلی الله علیه و آله هـدیه کرد؛ به این دلیل به این نام نامیده شد که بسـیار محکم و توپر بود.»

۱۴۲۵- ۳۲۶۳۸- (۳۵) ابوبکر حضرمی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«عرب در جـاهلیت بـه دو گروه تقسـیم می‌شدنـد: حـلّ و حمس. حمس، قریش بودنـد و حـلّ، سـایر اعراب. هریـک از افراد حـلّ، شخصـی از اهل حَرَم- از حمس- برای خود داشـتند و هرکس از اهل حَرَم- از حمس- کسـی را نـداشت و مجبور بود برهنه اطراف کعبه طواف کند.

پیـامبر اکرم صـلی الله علیه و آله حَرَمی عیاض بن حمار مجاشـعی بود. عیاض، مرد بسـیار بزرگ و شـریفی بود و در جاهلیت قاضـی اهل عکاظ بود. عیاض هنگامی که وارد مکه می‌شـد، لباس گناه و پلیـدی را از خود دور می‌کرد و لباس‌های پیامبر صـلی الله علیه و آله را- به خـاطر پاکی‌اش- می‌گرفت و بر تن می‌کرد. آن‌گاه دور خانـهٔ خـدا طواف می‌کرد و پس از پایان طواف، لباس‌های پیامبر صلی الله علیه و آله را باز می‌گرداند. پس از ظهور اسـلام، عیاض هدیه‌ای برای پیامبر صـلی الله علیه و آله آورد ولی آن حضـرت از پذیرش آن خودداری کرد و فرمود:

«ای عیاض، اگر مسلمان شوی هدیه‌ات را می‌پذیرم. خداوند تحفهٔ مشرکان را از من باز داشته است.

سپس عیاض مسلمان شد و اسلامش نیکو گردید و برای پیامبر صلی الله علیه و آله هدیه می‌آورد و آن حضرت می‌پذیرفت.»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۸۰۹

۱۴۲۶- ۳۲۶۳۹- (۳۶) سـید ولی اللّه رضوی در کتـاب مجمع البحرین در فضائل السـبطین روایت می‌کنـد که: «یک نفر مسـیحی به عنوان نمایندهٔ پادشاه روم به سوی یزید آمد ... ادامه می‌دهد تا آنجا که وی به یزید گفت:

ای یزید! بدان که من در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله برای تجارت به مدینه آمدم و می‌خواستم هدیه‌ای برای پیامبر صلی الله علیه و آله ببرم. از یاران حضـرت پرسـیدم که وی چه هـدیه‌ای را بیشتر دوست دارد؟ پاسخ گفتند: عطر را بیش از هدایای دیگر دوسـت دارد!

دو ظرف مشک و مقداری عنبر برداشتم و نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رفتم. آن روز وی در خانهٔ ام سلمه بود.

با مشاهدهٔ جمال پیامبر صـلی الله علیه و آله نور چشـمانم افزایش یافت و بر سـرور و شادمانایم افزوده گردید و قلبم وابستهٔ محبت و دوستی او گردید. سلام کردم و عطرها را در برابرش بر زمین گذاردم.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: این چیست؟

گفتم: هدیهٔ ناچیزی که به حضورت آورده‌ام!

پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید: نامت چیست؟

گفتم: عبد الشمس [بنده خورشید].

فرمود: من تو را عبدالوهاب [بندهٔ خداوند بخشنده] می‌نامم. اگر اسلام را از من بپذیری، هدیه‌ات را می‌پذیرم ...»

۱۴۲۷- ۳۲۶۴۰- (۳۷) ابراهیم کرخی می‌گویـد: «به امام صادق علیه السـلام گفتم: شخصـی مزرعـهٔ بزرگی دارد در روز مهرگان یا نوروز کارکنانش برای وی هدیه‌ای می‌آورند که از وظایف‌شان نیست و از این راه می‌خواهند خود را به وی نزدیک کنند.

امام علیه السلام فرمود: مگر نمازگزار [مسلمان] نیستند؟

گفتم: بلی!

فرمود: باید هدیه‌شان را بپذیرد و آن را جبران کند؛ چرا که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: اگر پاچه‌ای به من هدیه شود، آن را می‌پذیرم و آن از دین است و اگر کافر یا منافقی یک وسق «۱» به من هدیه کند، نمی‌پذیرم و این نیز از دین است. خداوند عطا و

بخشش و غذای مشرکان و منافقان را برای من نمی‌خواهد.»

۱۴۲۸ - ۳۲۶۴۱- (۳۸) در کتاب الجعفریات از علی علیه السلام روایت می کند که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله از بخشش‌های مشرکان نهی کرد؛ مقصود آن حضرت هدایای اهل جنگ با مسلمانان است.»

۱۴۲۹ - ۳۲۶۴۲- (۳۹) عبدالله بن مغیره می گوید: «محمد بن عبدالله قمی به امام کاظم علیه السلام گفت: ما مزارع و باغ‌هایی داریم که درآن آتشکده‌هایی است؛ زردشتیان گاو و گوسفند و درهم به آن‌ها هدیه می کنند.

---

(۱). وَسَق شصت صاع و برابر صد و هشتاد کیلوگرم است.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۸۱۱

آیا صاحبان آن قریه‌ها می‌توانند آن‌ها را از آنان بگیرند؟ آتشکده‌های آنان متولیانی دارد که به کارهای آن‌ها رسیدگی می کنند.

امام علیه السلام فرمود: باید صاحب قریه آن را بگیرد و اشکالی ندارد.»

نظیر این حدیث از امام رضا علیه السلام نیز روایت شده است.

۱۴۳۰ - ۳۲۶۴۳- (۴۰) حبّه العرنی می گوید: «... علی علیه السلام آمد تا به انبار رسید. در آنجا کدخدایان و بزرگان بنی خشنوشک «۱» در حالی که اسب‌هایی به همراه آورده و آن‌ها را در مسیر بسته بودند به استقبال امام علیه السلام آمدند. آنان در مراسم استقبال از امام علیه السلام از اسب‌های‌شان پیاده شدند و شروع کردند همراه امام و پیشاپیش وی به سرعت بِدَوند.

امام علیه السلام فرمود: این اسب‌ها چیست که همراه آورده‌اید؟ و از این کارها چه هدفی دارید؟

گفتند: این کاری که انجام می‌دهیم یکی از آیین‌های ماست که به وسیلۀ آن زمامداران‌مان را احترام می کنیم و این اسب‌ها هدیه‌ای است به تو. افزون بر آن، برای تو و مسلمانان غذا و برای اسب‌های‌تان علوفه زیادی تهیه کرده‌ایم!

امام علیه السلام فرمود: به خدا سوگند این کاری که از آیین خود برای احترام به زمامداران می‌دانید، هیچ سودی برای امیران ندارد و شما با این کار، خود و بدن‌های‌تان را به زحمت می‌اندازید! از این پس هرگز چنین کاری انجام ندهید. و این اسب‌هایی که آورده‌اید، اگر دوست دارید که آن‌ها را از شما بگیریم و به حساب خراج‌تان بگذاریم، این کار را می کنیم. و غذایی که برای ما آماده کرده‌اید، پس ما دوست نداریم از اموال شما چیزی بخوریم مگر در برابر پرداخت پول آن.

گفتند: ای امیر مؤمنان علیه السلام! ما آن را قیمت می کنیم و سپس بهایش را می‌پذیریم!

امام علیه السلام فرمود: پس بر آن قیمتی نگذارید که ما به کمتر از آن بی‌نیاز می‌شویم!

گفتند: ای امیر مؤمنان علیه السلام! ما در میان اعراب دوستان و وابستگانی داریم، آیا ما را از هدیه دادن به آنان و آن‌ها را از پذیرش هدایای ما بازمی‌داری؟

امام علیه السلام فرمود: همۀ اعراب وابستگان و دوستداران شمایند و سزاوار نیست که یکی از مسلمانان از شما هدیه بپذیرد. و اگر کسی چیزی از شما غصب کرد، ما را در جریان بگذارید!

گفتند: ای امیر مؤمنان! ما دوست داریم که هدیه و بخشش ما را بپذیری!

امام علیه السلام فرمود: ای بیچارگان، ما از شما بی‌نیازتریم!

علی علیه السلام آنان را ترک کرد و به راه خود ادامه داد.»

۱۴۳۱ - ۳۲۶۴۴- (۴۱) در کتاب من لا یحضره الفقیه از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: «در بازگرداندن ظرف‌های هدیه شتاب کنید؛ چرا که آن به استمرار و پی در پی بودن آن سرعت بیشتری می‌دهد.»

---

(۱). خشنوشک واژهٔ فارسی است که از دو کلمهٔ خوش و نوشک ترکیب یافته است.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۸۱۳

۱۴۳۲- ۳۲۶۴۵- (۴۲) ابوقتاده قمی می‌گوید: «امام صادق علیه السلام به من فرمود: ای ابوقتاده! آیا به یکدیگر هدیه می‌دهید؟

گفتم: آری! ای زاده رسول خدا صلی الله علیه و آله!

امام علیه السلام فرمود: با بازگرداندن ظرف‌ها به صاحبانش به هدایا دوام و استمرار بخشید!»

۱۴۳۳- ۳۲۶۴۶- (۴۳) در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت شده که: «امام صادق علیه السلام عطر و حلوا را بازنمی‌گرداند.»

در حدیث شفیق این سخن از پیامبر صلی الله علیه و آله گذشت: «و هدیه را بپذیرید!» «۱»

در حدیث عبدالاعلی این سخن امام علیه السلام گذشت: «همانا نافله همانند هدیه است. هر زمان انجام شود، پذیرفته می‌شود.» «۲»

و در حدیث داود بن سلیمان، این سخن از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گذشت: «امت من پیوسته در خیر و نیکی هستند تا وقتی که یکدیگر را دوست بدارند و به هم هدیه دهند و امانت را به صاحبانش بازگردانند ... پس آن هنگام که چنین نکنند، گرفتار قحطی و خشکسالی می‌شوند.» «۳»

و در احادیث دو باب آینده مناسب با این بحث خواهد آمد.

باب ۷۸ جواز قبول هدیهٔ معاوضی

۱۴۳۴ - ۳۲۶۴۷- (۱) اسحاق بن عمار می‌گوید: «به امام علیه السلام گفتم: شخص تنگدستی با چشم‌داشت به مال من، برایم هدیه می‌آورد. من هم آن را می‌گیرم و چیزی به وی نمی‌دهم، آیا برای من حلال است؟

امام علیه السلام فرمود: آری، برای تو حلال است ولی چیزی به او بده!»

---

(۱). باب ۶ از باب‌های احکام بیماری، حدیث ۳۳.

(۲). باب ۳۴ از باب‌های زمان نافله، حدیث ۶.

(۳). باب ۱۰ از باب‌های مبارزه با نفس، حدیث ۳.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۸۱۵

۱۴۳۵ - ۳۲۶۴۸- (۲) عیسی بن اعین می‌گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی به امید جبران به دیگری هدیه می‌دهد ولی هدیه‌گیرنده آن را جبران نمی‌کند تا می‌میرد. و هدیه‌دهنده عین هدیه‌اش را می‌یابد. آیا برای وی جایز است اگر بتواند آن را بازگرداند؟

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد آن را بردارد!»

باب ۷۹ همنشینان، شریکان در هدیه

۱۴۳۶- ۳۲۶۴۹- (۱) محمد بن مسلم روایت می‌کند که امام علیه السلام فرمود:

«همنشینان شخص، در هدیه با او شریک هستند!»

۱۴۳۷- ۳۲۶۵۰- (۲) در کتاب الجعفریات از علی علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هدیه‌ای برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آورده شد و نزد وی افرادی نشسته بودند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: شما با من در این هدیه شریک هستید.»

۱۴۳۸- ۳۲۶۵۱- (۳) عثمان بن عیسی از امام علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هر گاه غذا و میوه‌ای به شخصی هدیه شود و گروهی نزد وی باشند، آنان با وی شریک هستند.»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۸۱۷

فصل سوم قرارداد، عقد بیع، شرایط و اقسام و احکام آن

اشاره

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۸۱۹

باب ۱ اشتراط ملکیت در بیع مگر در موارد استثنا

۱۴۳۹- ۳۲۶۵۲- (۱) اسحاق بن عمّار از بندهٔ صالح خدا امام موسی بن جعفر علیهما السلام نقل می‌کند که: «از آن حضرت پرسیدم: اگر کسی در خانه‌ای ساکن باشد و پیش از او پدران و نیاکان او در آن خانه ساکن بوده و همگی به فرزندان خود اطلاع داده‌اند که مالک این خانه نمی‌باشند و مالک آن را نمی‌شناسند، آیا این کسی که الآن خانه را متصرف است، می‌تواند خانه را بفروشد و بهای آن را دریافت کند؟

امام علیه السلام فرمود: من دوست نمی‌دارم مؤمن چیزی را بفروشد که مالک آن نیست.

من گفتم: با آن‌که صاحب خانه را نمی‌شناسد و نام و نشان او را نمی‌داند و تصور نمی‌کند مالکی برای خانه پیدا شود، نمی‌تواند خانه را بفروشد؟

امام علیه السلام فرمود: من دوست نمی‌دارم مؤمن خانه‌ای را بفروشد که مالک آن نیست.

من گفتم: آیا می‌تواند حق سکنای خود را به دیگران بفروشد و بگوید: من حق سکونت خود را به تو می‌فروشم ولی باید این خانه را به صورت عاریه و امانت تصرف کنی، آن‌چنان که در تصرف من بوده است؟

امام موسی بن جعفر علیهما السلام پاسخ داد: بلی، با این شرط می‌تواند حق سکنای خود را بفروشد.»

۱۴۴۰- ۳۲۶۵۳- (۲) در کتاب العوالی آمده است که: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: خرید و فروشی نیست مگر در آنچه مالک آن هستی.»

۱۴۴۱- ۳۲۶۵۴- (۳) عمر بن شبیب از پدرش از نیایش نقل می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: طلاق، عتق و خرید و فروش واقع نمی‌شود مگر در آنچه مالک آن هستی.»

۱۴۴۲- ۳۲۶۵۵- (۴) محمد بن عبدالله حمیری در نامه‌ای از امام زمان (عج) سؤال کرد:

«یکی از برادران ما در کنار مزرعهٔ مخروبه‌ای از حاکم، مزرعهٔ جدیدی دارد. تعدادی آن مزرعه را از وی اجاره کرده‌اند و او در آنجا نصیب و سهم دارد. مزرعهٔ حاکم از بیست سال پیش تاکنون بدون کشت رها شده و مخروبهٔ آن ارزشی ندارد ولی با این حال مأموران حکومت با کارکنان مزرعهٔ برادر ما بر سر محدودهٔ آن به اختلاف می‌پردازند، آنها را اذیت می‌کنند و به همهٔ غلات‌شان دست‌درازی می‌کنند.

خرید آن مزرعه از حاکم، منافع بسیاری برای برادر ما به دنبال دارد؛ زیرا سبب آبادانی مزرعهٔ

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۸۲۱

وی می‌گردد و می‌تواند آن را با مازاد آب مزرعهٔ خودش کشت کند. افزون بر آن، دندان طمع کارگزاران حاکم از آنجا کنده

می‌شود. با این حال برادر ما برای خریـد مزرعهٔ حاکم از خود تمایل نشان نمی‌دهد؛ زیرا گفته می‌شود: این قسـمت از این مزرعه در گذشته وقف بوده است که به دست حاکم افتاده است.

بر اساس آنچه گفته شـد، آیا خریدن مزرعهٔ حاکم جایز است؟ در صورتی که خریدن آن جایز باشد برای برادر ما منافع زیادی دارد که به آن اشاره شد. و اگر خرید آن جایز نباشد به دستور شما عمل خواهد کرد- ان شاء الله.

امام علیه السلام در پاسخ وی مرقوم فرمود: خرید مزرعه جایز نیست مگر از مالک آن یا به دستور او یا با رضایت وی.»

۱۴۴۳- ۳۲۶۵۶- (۵) در کتاب دعائم الاسلام روایت می کند که از امیر مؤمنان علیه السلام سؤال شد:

«یکی از کارگزاران حاکم درگـذشت و یکی از فرزندانش را در برابر بدهی پدرش مؤاخذه کردند. او نیز خانه‌ای از ترکهٔ پدرش را فروخت و پولش را به حاکم داد و وارثان دیگر با این که حاضر بودند، نفروختند. آیا در این خانه بر آنان چیزی است؟ [آیا این خانه از سهم آنان نیز خارج می‌شود]؟

امام علیه السلام در پاسخ فرمود:

اگر آن مرد آن خـانه را از راه کـارکردن برای حکومت به دست آورده و در همـان راه نیز آن را بـدهکار شـده است، بر همـهٔ آنان خواهـد بود و در غیر این صورت هر یک از وارثان که آن را نفروخته‌اند می‌توانند برای گرفتن حق خویش اقدام کنند و گرفتن مال مسلمان بدون رضایت خاطرش جایز نیست.»

۱۴۴۴- ۳۲۶۵۷- (۶) ابن محبوب از ابی‌بصیر نقل می کند که: «از امام باقر علیه السـلام یا امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا خرید مالی که از راه خیانت و سرقت به دست آمده، جایز است؟

امام علیه السـلام فرمود: جایز نیست مگر آن که با مال دیگری مخلوط شده باشد. ولی خرید عین مال سـرقت جایز نیست مگر آن که از اموال سلطان باشد که در این صورت اشکالی ندارد.»

۱۴۴۵- ۳۲۶۵۸- (۷) سماعهٔ روایت می کند که از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام پرسیدم: «آیا انسان می‌تواند مالی را که از راه خیانت یا دزدی به دست آمده است خریداری کند؟ امام علیه السلام فرمود: اگر می‌دانی که مال از راه خیانت یا سرقت به دست آمده است، خریداری آن جایز نیست مگر آن که از والی ستمگر خریداری کند.»

۱۴۴۶- ۳۲۶۵۹- (۸) در کتاب من لا یحضـره الفقیه و امالی شـیخ صـدوق رحمه الله آمـده است که پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله فرمود:

«کسی که مالی را خریداری کند که می‌داند از راه خیانت به دست آمده است، مانند همان فردی است که خیانت کرده است.»

۱۴۴۷- ۳۲۶۶۰- (۹) جرّاح از امام صادق علیه السـلام نقل می‌کنـد که فرمود: «خریـد و فروش کالایی که از راه سـرقت و خیانت به دست آمده است، روا نیست.»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۸۲۳

۱۴۴۸- ۳۲۶۶۱- (۱۰) از امام جعفر صادق علیه السـلام سؤال شـد که: «آیا خریـد کالا از فردی که می‌دانیم خیانت یا سـرقت یا ظلم می‌کند، جایز است؟ امام علیه السـلام فرمود: در صورتی که معلوم نباشد مال خریداری شده از راه خیانت یا ظلم یا سـرقت به دسـت آمده است، خرید کالا از او اشـکالی ندارد. ولی اگر معلوم باشد که آن کالا را از راه خیانت یا ظلم یا سرقت به دست آورده است، خریـد و فروش جایز نیست. کسـی که مال حرامی را خریـداری کنـد، خداوند عذر او را نمی‌پذیرد؛ زیرا مالی را خریداری کرده که برای او حلال نبوده است.»

۱۴۴۹- ۳۲۶۶۲- (۱۱) علی بن جعفر از برادرش امام موسی بن جعفر علیهما السلام نقل می کند که از آن حضرت پرسیدم:

«مردی کنیزی را ربوده و آن را فروخته است. آیا کسی که کنیز را می‌خرد، می‌تواند با او نزدیکی کند؟

امام علیه السلام فرمود: اگر خبر دهد که آن کنیز ربوده شده است، نزدیکی با او برای خریدار جایز نیست، ولی اگر معلوم نباشد اشکالی ندارد.»

۱۴۵۰- ۳۲۶۶۳- (۱۲) ابن ابی نجران از بعضی از اصحابش از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که آن حضرت فرمود: «کسی که مالی را که می‌داند سرقتی است خریداری کند، در ننگ و گناه آن شریک است.»

۱۴۵۱- ۳۲۶۶۴- (۱۳) محمد بن مسلم از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: «کسی که از گروهی طعام خریداری کند در حالی که آنان رضایت ندارند، در روز قیامت مقداری از گوشت بدن او چیده خواهد شد.»

۱۴۵۲- ۳۲۶۶۵- (۱۴) مسعدهٔ بن صدقه از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که: «شنیدم آن حضرت می‌گوید: هر چیزی برای تو حلال است مگر آن‌که علم به حرمت آن پیدا کنی. در این صورت آن را ترک کن- مانند لباسی که آن را خریده‌ای- در حالی که احتمال دارد سرقتی باشد. یا عبدی در اختیار توست ولی احتمال می‌دهی آزاد باشد و خود را فروخته یا خدعه زده و فروخته شده یا قهر کرده است، یا زنی در اختیار توست و احتمال می‌دهی خواهرت یا دختر رضاعی تو باشد. همهٔ اشیا به همین صورت هستند مگر آن‌که خلاف آن برای تو آشکار شود یا بیّنه بر آن اقامه گردد.»

در احادیث باب (۸۶) ابواب جهاد (ج ۱۶)، احادیثی مناسب این روایت گذشت.

و در احادیث باب (۳) حرمت خرید و فروش خمر و باب (۱۲) حرمت خرید و فروش مردار (ج ۲۲) روایاتی ذکر شد که دلالت بر عدم جواز خرید و فروش کالایی که ملک انسان نیست، داشتند.

و همچنین در احادیث باب ۳ و ۴ همین بخش، روایاتی به همین مضمون خواهد آمد. و در روایت محمد بن قاسم (حدیث ۴۷ از باب ۷ از ابواب کتاب ودیعه) باب وجوب ردّ امانت به صاحب آن- اعم از این‌که فاجر باشد یا نیکوکار- خواهد آمد که امام علیه السلام از فروش امانت منع می‌کند؛ زیرا انسان مالی را فروخته است که مالک آن نیست.

و در برخی از روایات باب (۱) از ابواب احیاء موات ج ۲۳، روایاتی وجود دارد که بر همین مطلب دلالت دارد.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۸۲۵

باب ۲ مسؤولیت خریدار مال سرقتی چنان‌چه شاهدی بر خریدش اقامه نکند

۱۴۵۳- ۳۲۶۶۶- (۱) ابو عمر سراج از امام صادق علیه السلام سؤال کرد: «نزد شخصی، مال سرقتی یافت شد. امام فرمود: اگر بر فروشندهٔ آن گواه نیاورد، مسؤول آن است.»

باب ۳ هر کسی ملک خود و ملک دیگری را بفروشد، بیع در ملک وی صحیح است

۱۴۵۴- ۳۲۶۶۷- (۱) محمد بن الحسن صفار در نامه‌ای از امام حسن عسکری علیه السلام سؤال کرد:

«شخصی مزرعهٔ خود را که از زمین‌های واگذارشدهٔ حکومت است، به دیگری فروخت و در زمان شاهد گرفتن بر معامله، حدود آن را نمی‌دانست. از این رو به خریدار گفت: وقتی حدود آن را برای تو آوردند، بر آن شاهد بگیر! آیا این معامله صحیح است یا نه؟

امام علیه السلام در جواب مرقوم فرمود: آری و سپاس ویژه خداوند است!

و به امام علیه السلام نوشت: شخصی مالک زمین‌های واگذار شده از سوی حکومت است. آن زمین چند مرحله از محل سکونتش دور است و محدودهٔ آن زمین برایش نیامده است. و تنها محدودهٔ قریه را می‌داند. از سوی دیگر، وی تصمیم به حرکت برای حج دارد و می‌خواهد آن زمین را بفروشد. از این‌رو در وقت معامله به گواهان می‌گوید: شاهد باشید که من تمام قریه‌ای را که حدود

چهارگانه‌اش از این قرار است به این شخص فروختم. آیا این معامله جایز است با این‌که فروشندهٔ مالك بخشی از آن قریه است و با این حال به تمام آن برای مشتری اقرار می‌کند؟

امام علیه السلام در پاسخ نوشت: فروختن غیر ملك جایز نیست و لازم است از فروشنده چیزی خریداری شود که مالك آن است.

و نوشت: آیا برای گواهی که بر همهٔ قریه شاهد گرفته شده است، جایز است که بر بخش‌های آن شهادت دهد- در صورتی که حدود آن را به وسیلهٔ گروهی از افراد عادل آن قریه بشناسد؟

امام علیه السلام فرمود: آری، بر چیزی که فهمیده و شناخته شده است، شهادت می‌دهند- ان شاء الله.

و نوشت: شخصی به دیگری می‌گوید: گواهی می‌دهم که همهٔ خانه‌ای که در فلان محل قرار دارد، با تمام حدودش و تمام کالای درون آن متعلق به فلانی است. (آیا کالای درون خانه که متعلق به مشتری است) چه چیزی است؟

امام علیه السلام در پاسخ نوشت: برای اوست هر آنچه خریدار به آن احاطه دارد- ان شاء الله.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۸۲۷

دو نفر گواهی می‌دهند که همهٔ خانهٔ فلان محل با تمامی محدوده‌اش و همهٔ کالای درون آن متعلق به فلانی است در حالی که بیّنه نمی‌داند چه کالایی درون خانه است.

امام علیه السلام در پاسخ نوشت: در صورتی که خرید همهٔ آن را شامل شود، جایز است.»

و در حدیث دیگری آمده است که محمد بن الحسن صفار به امام حسن عسکری علیه السلام نوشت:

«شخصی، دیگری را گواه می‌گیرد که مزرعهٔ خود را به فلان کس فروخته است و آن از زمین‌های واگذارشدهٔ حکومتی است ولی محدودهٔ آن زمین را در زمان شاهد گرفتن نمی‌داند و به او می‌گوید: هر وقت محدوده آن را به تو خبر دادند به آن شهادت بده. آیا این کار برای او جایز است یا جایز نیست؟

امام علیه السلام در پاسخ نوشت: آری؛ جایز است و ستایش مخصوص خداوند است.

و نوشت: در صورتی که گروهی از اهل قریه برای او شهادت دهند که محدودهٔ زمینی که فلان مرد فروخته است کجاست، آیا برای او جایز است به محدودهٔ زمین گواهی دهند؟ آیا جایز است برای آن شاهدانی که آنان را بر زمین شاهد گرفته و حدود آن را برای آن‌ها معین نکرده است، بر اساس سخن آن گروه که آن زمین را می‌شناسد و برای آن‌ها شهادت می‌دهند، به حدود زمین گواهی دهند یا جایز نیست شهادت دهند؟ در حالی که فروشنده به آنها گفته است وقتی به محدودهٔ زمین آگاه شدید به آن گواهی دهید.

امام علیه السلام در پاسخ نوشت: شهادت ندهد مگر علیه صاحب آن چیز و بر اساس گفته‌اش- ان شاء الله.»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۸۲۹

۱۴۵۵- ۳۲۶۶۸- (۲) مرحوم شیخ طوسی قدس سره در کتاب النهایه روایت می‌کند: «شخصی که مالك زمین‌های واگذاری حاکم در قریه‌ای بود و شاهد گرفته بود که همهٔ آن قریه را فروخته است، به امام حسن عسکری علیه السلام نوشت که: آیا این کار جایز است یا نه؟

امام علیه السلام در پاسخ نوشت: فروختن غیر ملك جایز نیست و لازم است کالایی از فروشنده خریده شود که ملك اوست.»

در احادیث باب ۱، مطالبی مناسب با این بحث گذشت.

باب ۴ احکام خرید از غیر مالک در صورت عدم اجازهٔ مالک

۱۴۵۶- ۳۲۶۶۹- (۱) رزیق می‌گوید: «روزی نزد امام صادق علیه السلام بودم که دو نفر از شیعیان کوفه وارد شدند. امام صادق علیه السلام به من فرمود: آیا این‌ها را می‌شناسی؟

گفتم: آری! آن‌ها از دوستداران شما هستند!

امام علیه السلام فرمود: آری و سپاس خداوندی را که بزرگان دوستان مرا در عراق قرار داد.

آن‌گاه یکی از آن دو نفر گفت: فدایت گردم! من در کوفه به شخصی از بنی عمار صیارف مالی بدهکار بودم و او در برابر طلب خود نوشته و شاهد داشت. تا این‌که مال را از من گرفت و من از اعتمادی که به وی داشتم، به او گفتم: نوشتهٔ مرا پاره کن. و نه آن نوشته را از وی گرفتم و نه نوشتهٔ دیگری مبنی بر پرداخت بدهی خود از وی درخواست نمودم. ولی او در پاره کردن رسید من سهل‌انگاری کرد تا مُرد. آن‌گاه فرزندان وی بر اساس نوشته از من شکایت کردند و گواهان عادل نیز نزد قاضی به آن گواهی دادند. قاضی مرا به آن مال مؤاخذه کرد و چون مبلغ آن زیاد بود، متواری شدم. قاضی کوفه نیز زمین مرا فروخت و پولش را به آنان پرداخت نمود.

این مرد که از شیعیان است، از قاضی زمین مرا خرید. پس از آن وارثان میت اعتراف کردند که پدرشان طلب خود را از من گرفته بود و از این مرد خواستند تا مزرعهٔ مرا به من بازگرداند و آنان در زمان معین پولش را به وی تحویل دهند؛ ولی این مرد گفت: من دوست دارم در این باره از امام صادق علیه السلام بپرسم!

در این هنگام شخص دیگر آغاز به سخن کرد و گفت: فدایت گردم! چه کنم؟

امام علیه السلام فرمود: مال خود را از وارثان میت درخواست کن و مزرعه را به صاحبش بازگردان و دست از آن بردار!

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۸۳۱

آن مرد گفت: در صورتی که مزرعه را به وی تحویل دهم، آیا او می‌تواند چیز دیگری از من درخواست کند؟

امام علیه السلام فرمود: آری! او حق دارد تمام محصولات کشت خودش و آنچه هنگام خرید تو در آنجا بوده، ازتو بگیرد و تو باید همهٔ آن‌ها را به وی بپردازی. مگر آنچه خود کشت کرده‌ای که یا باید قیمت آن به تو پرداخت شود یا تا هنگام برداشت آن به تو مهلت دهد ولی می‌تواند به تو مهلت ندهد و قیمت آن را به تو بپردازد و کشت، مال خودش باشد.

رزیق گفت: فدایت گردم! اگر این مرد در زمین درخت کاشته یا ساختمان ساخته باشد؟

امام علیه السلام فرمود: یا قیمت آن را می‌گیرد یا آنچه احداث کرده، از جا می‌کَنَد و برمی‌دارد.

گفتم: فدایت گردم! اگر در آن زمین ساختمان یا درختی بوده است و این مرد ساختمان را خراب کرده یا درخت را کنده باشد. در این صورت چه باید بکند؟

امام علیه السلام فرمود: آن را به صورت نخست بازمی‌گرداند یا قیمت آن را به صاحب زمین می‌پردازد، وقتی که همهٔ غلاتی را که از زمین برداشت نمود، به صاحبش بازگرداند و ساختمان و درخت و هر تغییری را به حالت نخست بازگرداند یا قیمتش را پرداخت نمود، بر صاحب زمین واجب است تمام اموالی را که برای اصلاح زمین هزینه کرده به او بپردازد؛ همانند قیمت درخت یا ساختمان و هزینه‌های اصلاح مزرعه و دفع آفات از آن همه به وی پرداخت می‌شود.»

۱۴۵۷- ۳۲۶۷۰- (۲) در کتاب دعائم الاسلام آمده است که: «شخصی دختر بچه کنیزی از پدرش را فروخت و پدرش معامله را نپذیرفت. علی علیه السلام در این باره حکم کرد که کنیزک به صاحبش تحویل شود و فروشنده پول دریافتی را بازگرداند.»

باب ۵ خرید و فروش اموال یتیم توسط ولیّ

۱۴۵۸- ۳۲۶۷۱- (۱) ابن رئاب می‌گوید: «از امام موسی بن جعفر علیهما السلام سؤال کردم:

یکی از خویشاوندان من بدون وصیت درگذشت و از خود کودکان صغیر و تعدادی کنیز و غلام بر جای گذاشت. نظرتان دربارهٔ خریدن کنیزهای آنان و صاحب فرزند شدن از آن کنیزان و فروش آن‌ها چیست؟

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۸۳۳

امام علیه السلام فرمود: اگر فرزندان وی سرپرستی دارند که به کارشان رسیدگی کند، با رعایت مصلحت آنان برای‌شان می‌فروشد و از ثواب و پاداش بهره‌مند خواهد گردید.

گفتم: نظرتان دربارهٔ خرید کنیز از آنان و صاحب فرزند شدن از آن چیست؟

امام علیه السلام فرمود: اگر سرپرستی که مصلحت آنان را در نظر می‌گیرد، برای‌شان بفروشد، آنان حق ندارند معاملات سرپرست خیرخواه خویش را فسخ نمایند.»

در احادیث باب آینده و باب ۷۵ از باب‌های وصیت و باب ۵۱ از باب‌های ازدواج، مطالبی خواهد آمد که بر این بحث دلالت می‌کند.

باب ۶ خرید و فروش اموال یتیمان توسط مؤمنان عادل در صورت عدم وصی و ولّی بر یتیم

۱۴۵۹- ۳۲۶۷۲- (۱) اسماعیل بن سعد اشعری می‌گوید: «به امام رضا علیه السلام گفتم:

مردی بدون وصیت می‌میرد و از خود دختران و پسران خردسال و کنیزانی بر جای می‌گذارد. آیا می‌توان کنیزهای آنان را فروخت؟

امام علیه السلام فرمود: آری!

و سؤال کردم: در مسافرت، همسفر شخصی بدون وصیت می‌میرد و فرزندان بزرگ و کوچکی از خود بر جای می‌گذارد. با اموالش چه باید بکند؟ آیا می‌تواند حیوانات و اجناسش را به فرزندان بزرگش یا به قاضی تحویل دهد؟ و اگر در شهری است که قاضی وجود ندارد، چه باید کند؟ و اگر اموالش را به فرزندان بزرگش تحویل دهد و بر آن شاهد نگیرد (یا از حکم آن ناآگاه باشد) و آنان مال را بخورند و او قدرت بر بازگرداندن مال نداشته باشد، چه باید بکند؟

امام علیه السلام فرمود: پس از بلوغ فرزندان خردسال و درخواست اموال، چاره‌ای از تحویل اموال نیست مگر آن‌که به دستور حاکم باشد.

و سؤال کردم: شخصی بدون وصیت می‌میرد و وارثان کوچک و بزرگی از خود بر جای می‌گذارد.

آیا خریدن بردگان و اجناس‌شان بدون آن‌که قاضی عهده‌دار فروش آن‌ها باشد، جایز است؟ اگر یک قاضی بارضایت آنان و بدون نصب خلیفه عهده‌دار آن گردد، آیا خریدن از وی جایز است؟

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۸۳۵

امام علیه السلام فرمود: هر گاه فرزندان بزرگش در فروش با او باشند، اشکالی ندارد؛ در صورتی که وارثان راضی به فروش باشند و شخص عادلی اقدام به این کار نماید.»

۱۴۶۰- ۳۲۶۷۳- (۲) محمد بن اسماعیل می‌گوید:

«یکی از شیعیان بدون وصیت درگذشت و از خود فرزندان خردسال و اجناس و کنیزانی برجای گذاشت. ماجرای او را نزد قاضی کوفه مطرح کردند و عبدالحمید بن سالم سرپرست اموالش گردید.

وی اجناس را فروخت ولی وقتی نوبت کنیزان شد، اراده‌اش دربارهٔ فروش آن‌ها سست شد؛ چرا که میت به وی وصیت نکرده بود و او به دستور قاضی به این کار اقدام می‌کرد و مسألهٔ ناموس مطرح بود. من این ماجرا را با امام باقر علیه السلام در میان گذاشتم و به وی گفتم:

یکی از شیعیان بدون وصیت می‌میرد و از خود تعدادی کنیز بر جای می‌گذارد. قاضی یکی از شیعیان را سرپرست اموالش می‌کند، تا آن‌ها را بفروشد ولی وی در فروش کنیزان به دلیل مسألهٔ ناموسی اراده‌اش سست می‌شود. در این باره چه می‌فرمایید؟

امام علیه السلام فرمود: وقتی سرپرست مانند تو و عبدالحمید باشد، اشکال ندارد.»

در احادیث باب ۷۵ از باب‌های وصیت، مطالبی خواهد آمد که بر این بحث دلالت می‌کند.

باب ۷ جواز حصار چراگاه‌ها و فروش آن‌ها به غیر از زمین‌های بیت المال

۱۴۶۱- ۳۲۶۷۴- (۱) ادریس بن زید می‌گوید: «به امام موسی بن جعفر علیهما السلام گفتم:

قربانت گردم، ما مزرعه‌ای داریم که در محدودهٔ آن چراگاهی است. یکی از ما که دارای گوسفند و شتر است، نیاز به آن چراگاه دارد. آیا می‌تواند برای استفادهٔ خود از بهره‌برداری دیگران از آن چراگاه جلوگیری کند؟

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۸۳۷

امام علیه السلام فرمود: اگر زمین ملک اوست، می‌تواند دیگران را از آن بازدارد و در نیاز خود به کار گیرد.

و به امام علیه السلام گفتم: شخصی چراگاه‌ها را می‌فروشد.

امام علیه السلام فرمود: اگر زمین ملک اوست، اشکال ندارد.»

۱۴۶۲- ۳۲۶۷۵- (۲) در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت می‌کند که: «پیامبر اکرم علیه السلام دربارهٔ بیابان‌گردان حکم کرد که از مازاد آب جلوگیری نکنند و مازاد چراگاه را نفروشند.»

۱۴۶۳- ۳۲۶۷۶- (۳) یونس از برخی شیعیان روایت می‌کند که از امام صادق علیه السلام سؤال کرد:

«شخص مسلمانی مزرعه‌ای دارد که در آن کوهی «۱» واقع شده است که خرید و فروش می‌شود.

برادر مسلمان دامدارش که نیاز به کوه دارد، نزد او می‌آید. آیا برای وی جایز است کوه را به او بفروشد همان‌گونه که به دیگران می‌فروشد و اگر مجاناً از وی خواست، از او بازدارد؟ مزرعه‌دار و آنچه در این مورد می‌گیرد چه حکمی دارد؟

امام علیه السلام فرمود: فروختن کوهش به برادر مسلمانش جایز نیست؛ چون کوه متعلق به او نیست و تنها فروش آن به غیر مسلمانان جایز است.»

۱۴۶۴- ۳۲۶۷۷- (۴) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌کند که: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از فروختن آب و چراگاه و آتش نهی کرد.»

۱۴۶۵- ۳۲۶۷۸- (۵) در کتاب الجعفریات از علی علیه السلام روایت می‌کند که: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: جلوگیری از پنج چیز جایز نیست: آب، نمک، چراگاه، آتش و دانش. و برتری دانش، بهتر از برتری عبادت است و کامل‌کنندهٔ دین، ورع و پرهیز از گناه است.»

احادیث باب آینده را بنگر که با این بحث مناسب است.

و در احادیث باب ۵ از کتاب احیاء الموات، مناسب با این بحث خواهد آمد.

---

(۱). در متن حدیث واژهٔ «جبل» آمده است که به معنای کوه است و در برخی نسخه‌ها به جای آن «جلّ» آمده است که به معنای علف‌های‌باقیمانده در زمین پس از برداشت محصول است. یقیناً «جل» درست است!

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۸۳۹

باب ۸ جواز فروش آبی که ملک بایع است

۱۴۶۶- ۳۲۶۷۹- (۱) سعید اعرج می گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم:
گروهی در آب یک قنات با هم شریک هستند. یکی از آنان از سهم آب خویش بی‌نیاز می‌شود، آیا می‌تواند آن را بفروشد؟
امام علیه السلام فرمود: آری! اگر بخواهد در برابر درهم [پول] بفروشد و اگر بخواهد در برابر پیمانهٔ گندم بفروشد.»
۱۴۶۷- ۳۲۶۸۰- (۲) محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام پرسید: «شخصی آب شراکتی دارد، آیا می‌تواند آن را بفروشد؟
امام علیه السلام فرمود: می‌تواند آن را در برابر درهم یا جو یا گندم، یا هر چه بخواهد، بفروشد.»
۱۴۶۸- ۳۲۶۸۱- (۳) عبدالله کاهلی می گوید: «شخصی در حضور من از امام صادق علیه السلام دربارهٔ قناتی سؤال کرد که گروهی در آن شریک هستند و هر یک سهم معینی از آن دارند. یکی از آنان از سهم آب خویش بی‌نیاز می‌شود، آیا می‌تواند آن را در برابر گندم یا جو بفروشد؟
امام علیه السلام فرمود: در برابر هر چه می‌خواهد، بفروشد. این از چیزهایی است که هیچ اشکالی ندارد.»
۱۴۶۹- ۳۲۶۸۲- (۴) در کتاب المقنع آمده است: «فروختن آب، اشکال ندارد!»

بروجری، آقا حسین طباطبایی - مترجمان: حسینیان قمی، مهدی - صبوری، م، منابع فقه شیعه، ۳۱ جلد، انتشارات فرهنگ سبز، تهران - ایران، اول، ۱۴۲۹ ه ق

منابع فقه شیعه؛ ج۲۲، ص: ۸۳۹
۱۴۷۰- ۳۲۶۸۳- (۵) علی بن جعفر از برادرش امام کاظم علیه السلام سؤال کرد: «گروهی در یک قنات آب با هم شریک هستند و هر یک سهم آب معینی دارند. یکی از آنان سهم خویش را در برابر درهم یا گندم می‌فروشد، آیا این کار جایز است؟
امام علیه السلام فرمود: آری، اشکال ندارد!»
۱۴۷۱- ۳۲۶۸۴- (۶) ابومخنف از جلودی گزارش می کند:
«هنگام شهادت امام حسین علیه السلام امام سجاد علیه السلام خواب بود و شخصی در برابر کسانی که قصد آسیب رساندن به امام سجاد علیه السلام را داشتند، از وی دفاع می کرد. امام حسین علیه السلام در حالی به شهادت رسید که بیش از هفتاد هزار دینار بدهکار بود.
امام سجاد علیه السلام پس از شهادت پدر، تمام تلاش و همت خود را در پرداخت بدهی وی به کار گرفت؛
منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۸۴۱
به طوری که در بیشتر شب‌ها و روزها از خوردن و آشامیدن و خوابیدن خودداری می کرد. تا این‌که شخصی به خواب امام علیه السلام آمد و به وی گفت: ناراحت بدهی پدرت نباش؛ خداوند آن را با مال بَجْنِس پرداخت کرد. امام علیه السلام پس از بیدار شدن با خود گفت: به خدا سوگند! من در میان اموال پدرم مالی به نام بَجْنِس نمی‌شناسم! شب دوم نیز وقتی همان خواب را دید، از خانواده‌اش دربارهٔ آن سؤال کرد.
یکی از زنان خاندانش گفت: پدرت برده‌ای رومی به نام بَجْنِس داشت که چشمه‌ای در ذوخشب جاری ساخت. امام علیه السلام سراغ آنجا را گرفت تا آن را یافت. از این ماجرا بیش از چند روز نگذشت که ولید بن عتبه بن ابی سفیان به امام سجاد علیه السلام پیام فرستاد و گفت: نزد من دربارهٔ چشمه‌ای از پدرت در ذوخشب معروف به بَجْنِس سخن به میان آمده است. هر گاه مایل به فروش آن باشی، آن را از تو می‌خرم!
امام علیه السلام فرمود: آن را- به استثنای آبیاری شب شنبه برای سکینه- در برابر بدهی پدرم به تو می‌فروشم. و مبلغ بدهی امام

حسین علیه السلام را بیان کرد، ولید نیز پذیرفت.»

۱۴۷۲- ۳۲۶۸۵- (۷) ابان (از ابوبصیر) از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود:

«پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از فروختن نطاف و اربعا نهی کرد. امام علیه السلام فرمود: اربعا این است که به وسیلهٔ جدولی، آب نهر را حمل کنی و زمین خود را آبیاری نمایی. سپس از آن بی‌نیاز شوی. پس فرمود: آن را نفروش بلکه به همسایه‌ات عاریه بده.» نطاف این است که چشمه‌ای داشته باشد و از آن بی‌نیاز شود. پس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: آن را نفروش بلکه به برادرت یا همسایه‌ات عاریه بده.»

۱۴۷۳- ۳۲۶۸۶- (۸) در کتاب الجعفریات از علی علیه السلام روایت می کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«هر کس مازاد آب را بفروشد، خداوند بخشش را از وی در قیامت بازمی‌دارد.»

۱۴۷۴- ۳۲۶۸۷- (۹) در کتاب دعائم الاسلام روایت می کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«روز قیامت خداوند به سه گروه [با مهربانی] نگاه نمی کند و آنان را پاک نمی گرداند و برای‌شان عذاب دردناکی است: کسی که با پیشوایی بیعت کند، آن‌گاه اگر چیزی از دنیا را به او ببخشد، به بیعتش وفا می کند و اگر چیزی به وی نبخشید به بیعتش وفا نمی‌کند. و کسی که در مسیر مردم آب دارد و رهگذران را از آن بازمی‌دارد و کسی که پس از عصر به دروغ سوگند یاد کند که کالایش را فلان مبلغ خریده‌اند [یا کالایش را فلان مبلغ خریده است] و دیگری او را تصدیق کند و به اعتماد سخن وی آن را بخرد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۸۴۳

باب ۹ حرمت تملک راه و خرید و فروش آن، مگر این‌که ملک اختصاصی بایع باشد

۱۴۷۵- ۳۲۶۸۸- (۱) ابوالعباس بقباق به امام صادق علیه السلام گفت:

«جاده وسیع است. آیا می‌توان بخشی از آن را گرفت به طوری که به آن زیان نزند؟

امام علیه السلام فرمود: نه!»

۱۴۷۶- ۳۲۶۸۹- (۲) حسن بن علی احمری از امام باقر علیه السلام سؤال کرد:

«در کنار خانهٔ من- میان دو دیوار- میدانی است که نمی‌دانم متعلق به کسی باشد! آیا می‌توانم آن را در خانه‌ام داخل کنم؟

امام علیه السلام فرمود: آگاه باش که هر کس یک وجب زمین به‌ناحق بگیرد، روز قیامت در حالی محشور می‌شود که آن قسمت تا زمین‌های هفتگانه به گردنش آویخته است.»

۱۴۷۷- ۳۲۶۹۰- (۳) محمد بن مسلم می گوید: «از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام دربارهٔ شخصی سؤال کردم که خانه‌ای خریده که بخشی از راه در آن است.

امام علیه السلام فرمود: اگر آن داخل در خانه‌ای است که خریده، اشکال ندارد!»

۱۴۷۸- ۳۲۶۹۱- (۴) عبدالله ابن ابی امیه به امام صادق علیه السلام گفت: «خانه‌ای خریده‌ام که بخشی از جاده در آن است.

امام علیه السلام فرمود: اگر آن قسمت داخل در آنچه برایش مشخص کرده‌اند هست، اشکال ندارد.»

۱۴۷۹- ۳۲۶۹۲- (۵) منصور بن حازم می گوید: «به امام صادق گفتم:

چند نفر که با هم در خانه‌ای شریک بودند، آن را تقسیم کردند و در وسط فضایی را برای رفت و آمد بازگذاشتند. شخصی سهم یکی از آنان را خرید. آیا این معامله صحیح است.

امام علیه السلام فرمود: آری ولی درِ خود را ببندد و درِ دیگر به طرف راه باز کند یا از روی بام رفت و آمد کند و هر گاه شریک

آنـان بخواهـد محل رفت و آمـد خود را بفروشـد، آنان به آن سـزاوارترند و اگر بیایـد و پشت درِ بسـته‌ای که فروخته بنشـیند، آنان نمی‌توانند او را از این کار بازدارند.»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۸۴۵

۱۴۸۰ – ۳۲۶۹۳- (۶) در کتـاب دعائم الاسـلام روایت می‌کنـد که از امام صادق علیه السـلام سؤال شـد: «خانـهٔ مشترکی- که راهی دارد- تقسیم می‌شود و آن راه در حق یکی از آنان قرار می‌گیرد و به دیگران حق عبور از آن داده می‌شود.

امـام علیه السـلام فرمود: این کـار اشـکال نـدارد و مسأله‌ای نیست انسان تنها راه گـذر خویش را که در خانه یا زمین دیگری است، بدون سایر قسمت‌ها، بخرد.»

باب ۱۰ جواز خرید خاک طلای معدن

۱۴۸۱ – ۳۲۶۹۴- (۱) مصـدّق می‌گویـد: «از امام موسـی بن جعفر علیهما السـلام دربارهٔ خریـدن طلای مخلوط با خاک معدن سؤال کردم. امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

باب ۱۱ شرط بلوغ، عقل و رشد متعاقدین در عقد بیع

خداوند متعال می‌فرماید:

اموال‌تان را- که خداوند زندگی‌تان را بر اساس آن استوار نموده- به سبک‌مغزان ندهید و به آنان از آن خوراک و پوشاک دهید و با آن‌ها به نیکی سـخن گوییـد. یتیمان را بیازماییـد، تا وقتی به مرحلهٔ ازدواج رسیدند، پس اگر احساس کردیـد که رشـد یافته‌انـد، اموال‌شان را به ایشان تحویل دهید «۱».

۱۴۸۲ – ۳۲۶۹۵- (۱) هشام بن سالم از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«یتیمی کودک با احتلام پایان می‌پـذیرد و آن نیرومنـدی است و اگر محتلم شد ولی رشد فکری از او مشاهده نگردید، وی سـفیه یا ضعیف است و سرپرستش باید اموال او را نگه دارد.»

۱۴۸۳ – ۳۲۶۹۶- (۲) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«هر گـاه کـودک یـتیم قرآن را آمـوخت و محتلم شـد و رشـد فکری در وی مشاهـده گردیـد، سرپرسـتش امـوالش را به او تحـویل می‌دهد. و اگر محتلم شد ولی عقل قابل اعتمادی نداشت، اموالش را به وی تحویل نمی‌دهد و به طور پسندیده او را تأمین می‌کند.»

---

(۱). نساء ۴/ ۶- ۵.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۸۴۷

۱۴۸۴ – ۳۲۶۹۷- (۳) در کتاب الجعفریات از امام صادق علیه السـلام از پدرش علیه السلام از جدش علیه السلام روایت می‌کند که:

«از امیر مؤمنان علیه السلام سؤال شد: مستی که باید دربارهٔ او حدّ اجرا شود، چگونه است؟

امام علیه السلام فرمود: از نظر ما کسی مست است که لباسش را از لباس دیگران نمی‌شناسد، آسمان و زمین را از یکدیگر تشخیص نمی‌دهد و خواهر و همسر برای او تفاوت نمی‌کند.

امام صادق علیه السلام فرمود: مقصود این است که چنین کسی خرید و فروش، طلاق و آزاد کردنش صحیح نیست.»

۱۴۸۵ – ۳۲۶۹۸- (۴) ابوجارود از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که در تفسیر این سخن خداوند:

و اموال‌تان را به سبک‌مغزان ندهید، فرمود: «سبک‌مغزان زنان و فرزندان هستند. هر گاه شخصی بداند که همسر و فرزندش سفیه و تباه‌کننده است، شایسته نیست که یکی از آنان را بر مال خود مسلط گرداند که خداوند زندگی او را بر آن استوار کرده است.»

۱۴۸۶- ۳۲۶۹۹- (۵) ابوهاشم جعفری می‌گوید: «از امام حسن عسکری علیه السلام دربارهٔ دیوانه سؤال شد. امام علیه السلام فرمود: اگر آزار رسان است، در حکم درندگان است و در غیر این صورت همانند چهارپایان است.»

در حدیث حمزه این سخن امام علیه السلام گذشت: «دختر نه ساله‌ای که ازدواج کند و با او آمیزش شود، یتیمی‌اش پایان می‌یابد و اموالش به او تحویل می‌گردد و خرید و فروشش صحیح است. ولی خرید و فروش پسر صحیح نیست و از یتیمی خارج نمی‌شود تا به پانزده سالگی برسد.»

«۱» و در بسیاری از احادیث آن باب آمده است که پس از بلوغ، کارهایش صحیح است.

در حدیث سکونی گذشت که: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از کسب و درآمد پسر نابالغی که به خوبی از عهده کاری برنمی‌آید، نهی کرد؛ چرا که اگر آن را به دست نیاورد، سرقت می‌کند.» «۲»

و در احادیث باب ۱ از کتاب حجر و باب ۶۴ و ۷۳ از باب‌های وصیت، مطالبی خواهد آمد که بر این بحث دلالت می‌کند.

و احادیث باب ۲۰ از باب‌های طلاق را نیز بنگر.

---

(۱). باب ۱۲ از باب‌های مقدمات عبادات، حدیث ۲.

(۲). ۲۲/ ۴۵۴ باب ۵۷ از باب‌های کسب‌های روا و ناروا، حدیث ۱ (۳۲۴۷۶).

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۸۴۹

باب ۱۲ عدم جواز بیع مکیل، موزون و معدود بدون اندازه و شمارش

خداوند متعال می‌فرماید:

برادرمان را همراه ما روانه ساز تا پیمانه بگیریم و ما نگهدار وی هستیم «۱».

۱۴۸۷- ۳۲۷۰۰- (۱) حلبی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«آن مواد خوراکی که پیمانه‌ای در آن قرار گرفته، معاملهٔ آن به طور گزاف جایز نیست و آن از معاملات ناپسند مواد خوراکی است.»

۱۴۸۸- ۳۲۷۰۱- (۲) حلبی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«آن مواد خوراکی که در آن پیمانه‌ای قرار گرفته، معامله‌اش به طور گزاف جایز نیست.»

۱۴۸۹- ۳۲۷۰۲- (۳) حلبی روایت می‌کند که از امام صادق علیه السلام سؤال شد:

«شخصی یک لنگه بار شتری از مواد خوراکی را با پیمانه کردن می‌خرد. فروشنده می‌گوید: لنگهٔ دیگر به همان اندازه است. آن را بدون پیمانه کردن از من بخر. آیا این کار جایز است؟

امام علیه السلام فرمود: جایز نیست مگر با پیمانه کردن.

و فرمود: آن مواد خوراکی که پیمانه‌ای بر آن معین شده است، معاملهٔ آن به طور گزاف جایز نیست. این از معاملات ناپسند مواد خوراکی است.»

۱۴۹۰- ۳۲۷۰۳- (۴) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«هر کس مواد خوراکی بخرد و بخواهد آن را بفروشد، اگر از اجناس پیمانه‌ای و وزن‌کردنی است، پس بدون پیمانه یا وزن کردن

نفروشد. ولی اگر آن را به قیمت خرید بفروشد، جایز است پیش از پیمانه و وزن کردن، بفروشد.
و فروختن کالاهای دیگر پیش از تحویل و پرداخت پول آن اشکال ندارد. و اگر شخصی مواد خوراکی بخرد و فروشنده بگوید آن را پیمانه کرده است و مشتری سخن او را بپذیرد و به همان پیمانه بگیرد، اشکال ندارد.»

---

(۱). یوسف ۱۲/ ۶۳.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۸۵۱

۱۴۹۱- ۳۲۷۰۴- (۵) عبدالرحمن بن ابی عبدالله از امام صادق علیه السلام سؤال کرد: «شخصی کالایی را با وزن و پیمانهٔ معلوم می‌خرد و آن را معیار قرار می‌دهد و چیزهای دیگر را با آن می‌سنجد.
امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

۱۴۹۲- ۳۲۷۰۵- (۶) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌کند که از امام صادق علیه السلام سؤال شد: «دو نفر هر یک سهم خود را از خانه‌ای با سهم دیگری معامله می‌کنند.
امام علیه السلام فرمود: هرگاه بدانند که چه چیزی می‌خرند و می‌فروشند، جایز است. ولی اگر هر دو یا یکی از آنان ندانند، معامله باطل است.»
در احادیث دو باب آینده و باب ۱۴ و ۱۵ و ۵۲، مناسب با این بحث خواهد آمد.

باب ۱۳ جواز خرید با پیمانهٔ بایع آن‌گاه که مشتری آن را تأیید کند ...

۱۴۹۳- ۳۲۷۰۶- (۱) محمد بن حمران می‌گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: «مقداری مواد خوراکی می‌خریم.
فروشنده می‌گوید آن را پیمانه کرده است و ما سخن وی را می‌پذیریم و بر اساس همان معامله می‌کنیم.
امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.
آن‌گاه گفتم: آیا می‌توانم همان‌گونه که آن را خریده‌ام، بدون پیمانه کردن بفروشم؟
امام علیه السلام فرمود: نه، تو بدون پیمانه کردن آن را نفروش!»

۱۴۹۴- ۳۲۷۰۷- (۲) ابوعطارد می‌گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: مقداری گندم می‌خرم و در فروختن آن ابتدا زیان می‌کنم و در پایان سود می‌برم. از این رو از فروشنده درخواست می‌کنم که در هر کرّ، فلان مقدار به من تخفیف دهد.
امام علیه السلام فرمود: در این کار خیری نیست! بلکه از او بخواه در مجموع به تو تخفیف دهد.
گفتم: اگر بیش از آنچه زیان کرده‌ام به من تخفیف داد؟
امام فرمود: اشکال ندارد.
گفتم: یک یا دو کرّ آن را جدا می‌کنم و مشتری می‌گوید بر اساس پیمانهٔ خود به من بفروش.
امام علیه السلام فرمود: هرگاه به تو اطمینان داشته باشد، اشکال ندارد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۸۵۳

۱۴۹۵- ۳۲۷۰۸- (۳) سماعه می‌گوید: «از امام علیه السلام سؤال کردم که: آیا خرید مواد خوراکی پیمودنی و وزنی را می‌توان بدون پیمودن و وزن کردن خرید؟ امام علیه السلام فرمود:
اگر نزد کسی بروی و مواد خوراکیِ پیمانه شده را بدون پیمانه کردن به صورت مرابحه خریداری کنی، اشکال ندارد. در صورتی که خریدار اول [فروشنده] آن را با پیمانه گرفته باشد و هنگام معامله به وی بگویی من فلان مقدار به تو سود می‌دهم و به پیمانهٔ تو

راضی هستم، اشکال ندارد.»

۱۴۹۶ – ۳۲۷۰۹- (۴) عبدالرحمان ابن ابی عبدالله می گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: با تأیید فروشنده و بر اساس پیمانهٔ او مواد خوراکی می‌خرم.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد ولی بدون پیمودن نفروش!»

۱۴۹۷- ۳۲۷۱۰- (۵) ابن بکیر با واسطه روایت می کند که از امام صادق علیه السلام سؤال کرد:

«شخصی در خرید گچ مقداری از آن را پیمانه می کند و بقیه را بدون پیمانه تحویل می گیرد.

امام علیه السلام فرمود: یا همهٔ آن را براساس سخن فروشنده بگیرد یا همهٔ آن را پیمانه کند.»

۱۴۹۸ – ۳۲۷۱۱- (۶) عبدالملک بن عمرو می گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: صد مشک روغن زیتون می‌خرم. از میان آن‌ها یکی دو تا را انتخاب و پیمانه می کنم و بقیه را به همان اندازه تحویل می گیرم.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

۱۴۹۹ – ۳۲۷۱۲- (۷) عبدالملک بن عمرو می گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: مواد خوراکی را پیمانه می کنم و می‌خرم. آن گاه کسی که شاهد پیمانه کردن من بود، بر اساس همان پیمانه از من می‌خرد. امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

در حدیث دعائم الاسلام از باب پیشین گذشت: «و اگر شخصی مواد خوراکی را که فروشنده آن را پیمانه کرده است بر اساس اعتماد به سخن وی بخرد، اشکال ندارد.»

«۱»

---

(۱). ۲۲/ ۵۲۴ باب ۱۲ از باب‌های خرید و فروش و شرایط آن، حدیث ۴ (۳۲۷۰۳).

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۸۵۵

و در حدیث خالد خواهد آمد که: «به امام گفت: مقداری گندم می‌خرم و پیش از تحویل گرفتن به دیگری می‌فروشم. آن گاه به خریدار می گویم: وکیل خود را روانه کن تا هنگام تحویل گرفتن من شاهد پیمانه کردن آن باشد.

امام فرمود: اشکال ندارد.» «۱»

باب ۱۴ حرمت کم‌فروشی با پیمانه و ترازو

خداوند تعالی می‌فرماید:

پیمانه و وزن را به عدالت بپردازید «۲».

پیمانه و وزن را به طور کامل بپردازید و از اجناس مردم کم نگذارید «۳».

هنگام پیمودن، پیمانه را کامل بپردازید و با ترازوی درست وزن کنید «۴».

وای بر کم‌فروشان! کسانی که هنگام تحویل از مردم، پیمانه را کامل می گیرند و هنگام پیمودن و وزن کردن برای مردم به آنان زیان می‌زنند. آیا آنان گمان نمی کنند که برای روز بزرگی برانگیخته خواهند شد؟ «۵»

۱۵۰۰- ۳۲۷۱۳- (۱) سعد بن سعد می گوید: «از امام کاظم علیه السلام دربارهٔ کسانی سؤال کردم که ابزار اندازه‌گیری طول خود را کوتاه می کنند و با آن می‌فروشند. امام علیه السلام فرمود:

آنان کسانی هستند که اجناس مردم را کم می گذارند.»

۱۵۰۱ – ۳۲۷۱۴- (۲) در تفسیر علی بن ابراهیم در تفسیر آیه: وَيْلٌ لِلْمُطَفِّفِينَ آمده است: «کسانی که در پیمانه و وزن کم

می‌گذارند.»

و در حدیث ابوجارود از امام باقر علیه السلام آمده است که فرمود: «این آیه پس از ورود پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه بر وی نازل شد. مردم مدینه در آن زمان بدترین مردم از نظر پیمانه کردن بودند، از آن پس آن را به خوبی انجام دادند.»

و «ویل» بر اساس آنچه به ما رسیده، چاهی در دوزخ است- خداوند داناتر است.

۱۵۰۲ - ۳۲۷۱۵- (۳) حذیفه بن یمان می‌گوید: «در کنار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودیم که فرمود: «خداوند- تبارک و تعالی- از فرزندان آدم، دوازده گروه را مسخ کرد. پس آنان را به بوزینه، خوک، سهیل، زهره، عقرب، فیل، مارماهی- نوعی ماهی حرام‌گوشت- کرم سیاه آبزی، خرس، سوسمار، عنکبوت و جوجه‌تیغی درآورد.

---

(۱). ۲۲/ ۵۷۱ باب ۴۱ از باب‌های خرید و فروش و شرایط آن، حدیث ۵ (۳۲۸۳۶).

(۲). انعام ۶/ ۱۵۲.

(۳). اعراف ۷/ ۸۵.

(۴). اسراء ۱۷/ ۳۵.

(۵). مطففین ۸۳/ ۵- ۱.

منابع فقه شیعه، ج‌۲۲، ص: ۸۵۷

حذیفه گفت: «پدر و مادرم فدایت، ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! برای ما بیان کن که چگونه مسخ شدند؟

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: بسیار خوب! به این دلیل به بوزینه تبدیل شدند که در زمان داود روز شنبه ماهی صید می‌کردند.

و به این دلیل به خوک تبدیل شدند که به غذایی که از آسمان بر عیسی فروآمد، کافر شدند.

سهیل، یکی از مأموران مالیاتی بود که با یکی از عابدان زمان خود دیدار کرد و به وی گفت:

مرا به آن نام خدا راهنمایی کن که به وسیلهٔ آن بر روی آب می‌توان راه و به آسمان بالا رفت. آن عابد به وی آموخت. شخص مالیات‌گیر با خود گفت: شایسته نیست کسی که این نام را می‌داند در زمین باشد، بلکه باید به آسمان برود. خداوند نیز اورا مسخ کرد و نشانه‌ای بر جهانیان قرار داد.

زهره، زنی بود که دو فرشته- هاروت و ماروت- را فریفت و به این دلیل مسخ شد.

عقرب، مرد سخن‌چینی بود که در میان مردم سخن‌چینی می‌کرد و آنان را دشمن یکدیگر می‌نمود و به همین خاطر به عقرب تبدیل شد.

فیل، مرد زیبایی بود که به جای آمیزش با زنان با حیواناتی نظیر گاو و گوسفند آمیزش می‌کرد.

مارماهی، تاجری بود که در پیمانه و وزن برای مردم کم می‌گذاشت و به این دلیل مسخ شد.

کرم سیاه آبزیی، مردی بود که پس از آمیزش با زنان، از ترس سرما غسل جنابت نمی‌کرد و نمازش را ترک می‌کرد. از این رو خداوند تا روز قیامت، جایگاه آن را در آب قرار داد.

خرس، مردی راهزن بود که به ثروتمند و فقیر رحم نمی‌کرد، مگر آن‌که وی را برهنه می‌کرد. به این دلیل به خرس تبدیل شد.

سوسمار، یکی از اعراب بیابانگرد بود که در کنار جاده چادر داشت و هر گاه کاروانی از آنجا می‌گذشتند و از او سؤال می‌کردند، اگر مسیرشان به طرف مشرق بود، آنان را به مغرب راهنمایی می‌کرد و اگر مسیرشان به طرف مغرب بود، آنان را به سمت مشرق راهنمایی می‌کرد و آنان را حیران و سرگردان می‌نمود و به راه صحیح راهنمایی نمی‌کرد.

عنکبوت، زنی بود که به شوهرش خیانت می‌کرد و دیگران را به خود راه می‌داد؛ به همین خاطر مسخ شد.

جوجه‌تیغی، یکی از بزرگان عرب بود و به این دلیل مسخ شد که هر گاه میهمانی به وی می‌رسید، در را بر رویش می‌بست و به کنیزش می‌گفت که به وی بگوید: صاحبم خانه نیست. از این رو میهمان گرسنه، پشت در خانه شب را سپری می‌کرد و اهل خانه سیر و راحت و آسوده شب را می‌گذراندند.»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۸۵۹

۱۵۰۳ – ۳۲۷۱۶- (۴) صفوان بن مهران جمّال از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «در میان شما دو چیز است که در ارتباط با آن دو، امت‌هایی پیش از شما هلاک گردیدند!

گفتند: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! آن دو چیست؟

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: پیمانه و ترازو!»

۱۵۰۴ – ۳۲۷۱۷- (۵) در تفسیر آیهٔ: کسانی که وقتی از مردم پیمانه می‌گیرند، آن را پر می‌کنند و هر گاه برای مردم می‌پیمایند یا وزن می‌کنند، زیان می‌زنند.

از ابن عباس روایت شده که گفت: «آنان هر گاه می‌خریدند، با پیمانهٔ برتر تحویل می‌گرفتند و هر گاه می‌فروختند، در پیمانه و وزن کم می‌گذاشتند و این روش آنان بود تا از آن دست برداشتند.»

علی بن ابراهیم در تفسیر آیه می‌گوید: «کسانی که هر گاه برای خود از مردم پیمانه می‌گرفتند، به طور کامل تحویل می‌گرفتند و هر گاه به مردم پیمانه می‌دادند یا برای‌شان وزن می‌کردند، کم می‌گذاشتند. پس خداوند فرمود: آیا آنان گمان نمی‌کنند؟ یعنی آیا نمی‌دانند که روز قیامت علیه آنان محاسبه می‌گردد.»

۱۵۰۵ – ۳۲۷۱۸- (۶) سید فضل الله راوندی در کتاب نوادرش با سند صحیح از امام موسی بن جعفر علیهما السلام از پدرانش روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«هر گاه امت من در پیمانه و وزن کم‌فروشی کنند و به یکدیگر خیانت و پیمان‌شکنی و با عمل آخرت دنیاطلبی نمایند، در این هنگام خود تعریف می‌کنند و دیگران از آنان پرهیز می‌نمایند.»

در کتاب دعائم الاسلام نیز از این حدیث از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده؛ با این تفاوت که پایان آن، این‌چنین است: «در این هنگام خود را پاک نمی‌کنند.»

۱۵۰۶ – ۳۲۷۱۹- (۷) قطب راوندی در کتاب الدعوات از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: «پنج چیز است که اگر به آن رسیدید، از آن‌ها به خداوند پناه ببرید: گناه و کارهای ناپسند هرگز در میان قومی رایج و آشکار نمی‌شود مگر آن‌که طاعون و دردهای بی‌سابقه در میان‌شان شایع و آشکار می‌شود؛ در پیمانه و وزن کم نمی‌گذارند، مگر آن‌که به قحطی و هزینه‌های سنگین و ستم حکومت گرفتار می‌شوند و از زکات جلوگیری نمی‌کنند، مگر آن‌که بارش باران از آنان بازداشته می‌شود و اگر حیوانات نبودند، باران نمی‌بارید؛ پیمان خداوند و پیامبرش صلی الله علیه و آله را نمی‌شکنند مگر آن‌که خداوند دشمنان‌شان را بر آنان مسلط می‌گرداند و بخشی از آنچه در اختیار دارند از آنان می‌گیرد؛ و به غیر آنچه خدا فرستاده، حکم نمی‌کنند مگر آن‌که نیروهای‌شان علیه یکدیگر مصرف می‌شود.»

۱۵۰۷ – ۳۲۷۲۰- (۸) در کتاب العوالی روایت می‌کند که: «پیامبر صلی الله علیه و آله به اهل پیمانه و وزن می‌فرمود: شما به دو کاری مشغول شدید که امت‌های پیش از شما در ارتباط با آن‌ها نابود شدند.»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۸۶۱

۱۵۰۸ – ۳۲۷۲۱- (۹) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌کند که: «علی علیه السلام تازیانه به دست در بازارها گردش می‌کرد و

کم‌فروشان و خیانتکاران در معامله با مسلمانان را با آن می‌زد. اصبغ بن نباته می گوید: یک روز به امام علیه السلام گفتم: ای امیر مؤمنان علیه السلام! من این کار را به جای شما انجام می‌دهم. تو در خانه بنشین!

امام علیه السلام فرمود: تو برای من خیرخواهی نکردی؛ ای اصبغ!

امیر مؤمنان علیه السلام بر شهبا- قاطر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله- سوار می‌شد و در تک‌تک بازارها گردش می کرد.

یک روز به بازار گوشت‌فروشان رفت و فرمود: ای گروه قصابان! در گرفتن جان حیوانات پیش از آن‌که خود آن‌ها جان دهند، شتاب نکنید و بپرهیزید از دمیدن در گوشت!

سپس به بازار خرمافروشان رفت و فرمود: جنس نامرغوب را آشکار کنید، آن گونه که جنس مرغوب را آشکار می کنید.

آن گاه به بازار ماهی‌فروشان رفت و فرمود: جز ماهی پاک و حلال را نفروشید و از آنچه در آب می‌میرد و بر روی آب می‌آید، بپرهیزید!

سپس به کناسه رفت. در آنجا انواع تجارت از برده‌فروشی، گهواره‌سازی، شترفروشی، صرافی، پارچه‌فروشی و دوزندگی وجود داشت. امام علیه السلام با صدای بلند ندا داد: ای گروه تاجران! در این بازارهای‌تان سوگند یاد می‌شود، پس سوگندهای‌تان را با صدقه در هم آمیزید و از سوگند دست بردارید، زیرا خداوند کسی را که به نامش سوگند دروغ یاد کند، پاک نمی گرداند.»

۱۵۰۹- ۳۲۷۲۲- (۱۰) ابن عباس می گوید: «هرگز ظلم و ستم در میان قومی آشکار و شایع نشد مگر آن‌که دو گونه مرگ در میان آنان پدیدار گردید. و کم‌فروشی در میزان رایج نگردید، مگر آن‌که زیان و تنگدستی آشکار گردید.»

ابوخلیفه از ابوکثیر نقل می کند که گفت: «کم‌فروشی در میزان آشکار نگردید مگر آن‌که به قحطی و خشکسالی گرفتار شدند و پیمان‌شکنی در میان قومی رواج نیافت، مگر آن‌که دشمنان‌شان بر آنان پیروز گردیدند.»

۱۵۱۰- ۳۲۷۲۳- (۱۱) حلبی از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود:

«برای انسان جایز نیست که با صاعی [/ پیمانه] غیر از صاع آن شهر معامله کند.»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۸۶۳

۱۵۱۱- ۳۲۷۲۴- (۱۲) محمد حلبی از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود:

«برای انسان جایز نیست که با صاعی [/ پیمانه‌ای] غیر از صاع شهر معامله کند. همانا شخصی شترداری را کرایه می کند و کرایهٔ او را با مدّ [/ معیار] خانه خودش پیمانه می کند تا شاید از مدّ بازار کوچک‌تر باشد و اگر بگوید: این از مدّ بازار کوچک‌تر است، آن را نخواهد گرفت ولی آن را حمل می کند و در امانت او قرار می‌دهد.

و فرمود: جز یک مدّ [/ معیار] واحد جایز نیست و مَنْها نیز همین گونه است.»

۱۵۱۲- ۳۲۷۲۵- (۱۳) علی بن ابراهیم در تفسیر آیه: و آن گاه که می‌پیمایید، پیمانه را به طور کامل بپردازید و با میزان مستقیم وزن کنید. می گوید: «یعنی میزان مساوی.»

و در حدیث ابوجارود از امام باقر علیه السلام آمده است: «میزان مستقیم، ترازویی است که زبانه دارد.»

۱۵۱۳- ۳۲۷۲۶- (۱۴) در کتاب دعائم الاسلام روایت می کند که: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از معاملهٔ مواد خوراکی با مواد خوراکی به طور گزاف نهی کرد.»

۱۵۱۴- ۳۲۷۲۷- (۱۵) محمد بن سالم از امام باقر علیه السلام روایت می کند که: «در بخشی از یک حدیث طولانی فرمود:

و دربارهٔ پیمانه، خداوند آیهٔ: وای بر کم‌فروشان را نازل کرد و خداوند «ویل» را برای کسی قرار نمی‌دهد تا این‌که او را کافر بنامد. خداوند می‌فرماید: پس وای بر کافران از حضور در روزی بزرگ.»

در حدیث احمد بن محمد این سخن امام علیه السلام گذشت: «برای مردم نپسند مگر آنچه برای خود می‌پسندی و حق را بده و حق

را بگیر.»

«۱» و در حدیث اعمش و ابن شاذان این سخن امام علیه السلام گذشت: «گناهان کبیره، شریک قرار دادن برای خدا ... و کم دادن در وزن و پیمانه است.» «۲»

و در حدیث ابوحمزه این سخن امام گذشت: «و هنگامی که در پیمانه و وزن کم گذاشته شود، خداوند آنان را به قحطی و کاستی گرفتار می کند.» «۳»

در حدیث ابوالقاسم همانند سخن پیشین آمده است؛ با این تفاوت که پایان آن این گونه است:

«... و در کاستی در بدن‌ها و اموال و محصولات گرفتار می کند.» ۴

و در حدیث ابان این سخن گذشت: «و در پیمانه و وزن کم نگذاشتند، مگر آن که به قحطی و سختی و زیادی هزینه و ستم حکومت مجازات شدند.» ۵

---

(۱). باب ۵ از باب‌های درخواست خیر، حدیث ۸.

(۲). باب ۱۱ از باب‌های مبارزه با نفس، حدیث ۱۱ و ۱۳.

(۳) ۳- ۵. باب ۱۲ از باب‌های مبارزه با نفس، حدیث ۲۲ و ۲۳ و ۲۹ و ۳۳ و ۳۷.

منابع فقه شیعه، ج ۲۲، ص: ۸۶۵

و در حدیث حمران این سخن امام علیه السلام گذشت: «... و مشاهده کردی که درآمد انسان از کم دادن در پیمانه و وزن است ... و مشاهده کردی که هر گاه یک روز بر انسان بگذرد و در آن روز گناه بزرگی همانند فجور یا کم دادن پیمانه و وزن یا انجام حرام یا شرابخواری انجام نداده باشد، ناراحت و غمگین است.»

«۱» و در حدیث معاویه به امام علیه السلام گفت: «خداوند تو را رحمت کند! ما را از این کارها آگاه کن، تا نابودی دنیا و روی آوردن آخرت‌مان را بشناسیم. امام علیه السلام فرمود: بسیار خوب! هنگامی که مردان‌تان به مردان بسنده می کنند ... و پیمانه کم داده می‌شود.» ۲

و در احادیث باب ۱۲ از باب‌های خرید و فروش و شرایط آن، مناسب با این بحث گذشت.

و در حدیث اصبغ، این سخن از امام خواهد آمد: «تاجر تبهکار است و تبهکار در آتش است مگر آن کس که حق بگیرد و حق بدهد.» «۳»

و در احادیث باب ۱۱ از باب‌های مستحبات تاجر مناسب با این بحث خواهد آمد.

و در حدیث من لا یحضره الفقیه این سخن از امام علیه السلام گذشت: «بدترین مکان‌های زمین، بازارهاست؛ زیرا برخی در پیمانه کم می گذارند یا وزن را سبک می کنند یا در ذرع کم می‌دهند.» «۴»

و در حدیث اصبغ این سخن امام علیه السلام گذشت: «زمانی بر مردم خواهد آمد که کارهای ناپسند برداشته می‌شود ... در پیمانه‌ها و وزن‌ها کم گذاشته می‌شود.» «۵»

باب ۱۵ پیمانه کردن گردو برای فروش

۱۵۱۵- ۳۲۷۲۸- (۱) حلبی می گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال شد: گردو را نمی‌توان شمارش نمود. آیا می‌توان یک پیمانه از آن را شمرد و بقیه را بر اساس آن محاسبه نمود؟

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد!»

(۱) ۱ و ۲. باب ۱۲ از باب‌های مبارزه با نفس، حدیث ۲۲ و ۲۳ و ۲۹ و ۳۳ و ۳۷.
(۳). ۲۳/ ۴۰ باب ۱ از باب‌های مستحبات تاجر، حدیث ۱ (۳۲۹۳۹).
(۴). ۲۳/ ۱۰۰ باب ۳۶ از باب‌های مستحبات تاجر، حدیث ۱ (۳۳۱۲۳).
(۵). ۲۳/ ۱۷۹ باب ۱ از باب‌های رباخواری حدیث ۴۸ (۳۳۴۰۵).
منابع فقه شیعه، ج ۲۲، ص: ۸۶۷

باب ۱۶ جواز فروش شیر در پستان با ضمیمۀ معلوم [بطلان بیع مجهول]

۱۵۱۶- ۳۲۷۲۹- (۱) سماعه می‌گوید: «از امام علیه السلام دربارۀ خریدن شیر در پستان سؤال کردم. امام فرمود: صحیح نیست، مگر آن‌که مقداری از آن را در ظرفی بدوشد و بگوید: این شیر موجود در این ظرف را با شیر موجود در پستان از من به مبلغ معینی بخر! در این صورت اگر در پستان شیری نباشد، مورد معامله شیر موجود در ظرف خواهد بود.»
۱۵۱۷- ۳۲۷۳۰- (۲) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌کند که: «از امیر مؤمنان علیه السلام دربارۀ فروختن ماهی آبگیرها، شیر در پستان و پشم چیده نشدۀ گوسفندان سؤال شد. امام علیه السلام فرمود:
تمام این معاملات جایز نیست؛ چرا که مجهول و ناشناخته است، کم و زیاد می‌شود و آن گول‌زننده است.»
۱۵۱۸- ۳۲۷۳۱- (۳) در همان کتاب از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:
«هر گاه در برکه و آبگیر ماهی‌های انباشته‌ای باشد که بدون صید کردن بتوان به آن‌ها دست یافت یا همراه شیر در پستان، مقداری شیر دوشیده شده یا چیز دیگری باشد، معاملۀ آن جایز است.
ولی اگر بدون صید کردن نمی‌توان به ماهی دست یافت، معامله باطل است.»
۱۵۱۹- ۳۲۷۳۲- (۴) عیص بن قاسم می‌گوید: «از امام صادق علیه السلام پرسیدم: مردی دارای گوسفندانی است و شیر آنها را بدون پیمانه کردن می‌فروشد. [آیا صحیح است؟] حضرت فرمود: بله، در صورتی که تمام یا بخشی از آن دوشیده شده باشد.»
منابع فقه شیعه، ج ۲۲، ص: ۸۶۹

باب ۱۷ حکم قرارداد گاو و گوسفندداری

۱۵۲۰- ۳۲۷۳۳- (۱) ابومعزا می‌گوید: «ابراهیم بن میمون در حضور من از امام صادق علیه السلام پرسید: گوسفندان‌مان را به چوپان واگذار می‌کنیم تا آن‌ها را در کوه بچراند و پشم و شیر آن‌ها مال او باشد و در برابر هر گوسفند چند درهم به ما بدهد. [آیا این کار اشکال دارد]؟
امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد!
ابراهیم گفت: اهل مسجد می‌گویند: این کار جایز نیست چون برخی گوسفندان نه شیر دارند و نه پشم!
امام علیه السلام فرمود: وی با وجود این حالت راضی شده است، بعضی از دست می‌رود و برخی می‌ماند.»
۱۵۲۱- ۳۲۷۳۴- (۲) حلبی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که: «دربارۀ شخصی که گوسفندانش را در برابر مقداری معین روغن یا تعدادی درهم- در برابر هر گوسفند فلان مقدار- به چوپان واگذار می‌کند، سؤال کردم.
امام علیه السلام فرمود:

در برابر درهم اشکال ندارد ولی من در برابر روغن دوست ندارم.»

۱۵۲۲- ۳۲۷۳۵- (۳) عبدالله بن سنان می گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ شخصی سؤال کردم که گوسفندانش را در برابر روغن و تعداد معینی درهم واگذار می کند؛ هر گوسفند در هر ماه مقدار معینی روغن و درهم.

امام علیه السلام فرمود:

در برابر درهم اشکال ندارد ولی در برابر روغن را من دوست ندارم مگر آن‌که گوسفندان وی شیرده باشند که در این صورت اشکال ندارد!»

۱۵۲۳- ۳۲۷۳۶- (۴) مدرک بن هزهاز می گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: شخصی گوسفندانش را در مقابل مقدار معینی از پشم یا روغن یا درهم به چوپان واگذار می کند. امام علیه السلام فرمود:

درهم اشکال ندارد. ولی روغن برای وی ناخوشآیند بود.»

مرحوم شیخ طوسی می‌فرماید: «ناخوشآیندی امام علیه السلام در خصوص عوض دادن گوسفندداری به روغن تنها در صورتی است که گوسفندان شیرده نباشند.»

منابع فقه شیعه، ج ۲۲، ص: ۸۷۱

۱۵۲۴- ۳۲۷۳۷- (۵) اسماعیل بن فضل می گوید: «به امام صادق گفتم: شخصی به دیگری می گوید: گوسفندان و شترانت را برای چرانیدن به من واگذار کن و در برابر آن، بچه‌های‌شان را برای تو عوض می کنم- ماده‌ها را با نر یا نرها را با ماده- هرطور که بخواهی.

امام علیه السلام فرمود: این کار ناپسندی است، مگر آن‌که پس از تولد عوض کند و آن‌ها را جدا نماید.»

در حدیث دیگری می گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: شخصی گاو و گوسفندانش را به چوپانی واگذار می کند تا هر سال از شیر و بچه‌های آن‌ها فلان مقدار به وی تحویل دهد.

امام علیه السلام فرمود: همهٔ این‌ها ناپسند است.»

مرحوم شیخ طوسی قدس سره می‌فرماید: «دلیل مکروه بودن آن این است که برای وی معین کرده که از شیر و بچه‌های آن‌ها به او بدهد و اگر چنین قراری نگذارد، جایز است. این قرارداد همانند آن است که شخصی زمینی را در برابر مقداری از محصولات آن اجاره کند که جایز نیست ولی جایز است که آن را در برابر مقداری مواد خوراکی به طور مطلق اجاره کند.»

باب ۱۸ حکم فروش جنین و نطفهٔ حیوانات

۱۵۲۵- ۳۲۷۳۸- (۱) ابراهیم کرخی می گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: نظرتان دربارهٔ شخصی که پشم صد میش و آنچه در شکم آنهاست و غیره در برابر فلان مقدار درهم می‌خرد، چیست؟

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد! اگر در شکم آن‌ها حملی نبود، سرمایه‌اش در برابر پشم خواهد بود!»

۱۵۲۶- ۳۲۷۳۹- (۲) قاسم بن سلام با سند پیوسته روایت می کند که: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از «مجر» نهی کرد. و آن معاملهٔ شتر یا چیزی دیگری است در برابر آنچه در شکم ماده‌شتر است. و از «ملاقیح» و «مضامین» نهی کرد.

ملاقیح، جنین‌های موجود در شکم‌هاست و مفرد آن «ملقوحه» است.

منابع فقه شیعه، ج ۲۲، ص: ۸۷۳

مضامین، معاملهٔ نطفه‌های موجود در پشت حیوانات نر است. آنان جنین را در شکم ماده‌شتر و نوزادانی که از حیوان نر در آن سال یا چند سال بوجود می‌آمد، می‌فروختند.

و از معاملهٔ «حبل الحبله» نهی کرد.

و معنـای آن معامله بچـهٔ جنین موجود در شـکم مـاده‌شتر بود و دیگران می گوینـد: آن معاملـهٔ بچه‌هـایِ بچه شتر است و آن معامله، غرری است.»

۱۵۲۷- ۳۲۷۴۰- (۳) در کتاب دعائم الاسـلام روایت می کنـد که: «پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله از معاملـهٔ مضامین و ملاقیح نهی کرد.

مضامین، معاملـهٔ نطفه‌های موجود در پشت حیوانات نر است. اعراب، نوزادان حاصل از جفت گیری حیوان نر را در یک سال یا چند سال، یک یا دو مرتبه و بیشتر می‌فروختند.

ملاقیح، جنین‌های موجود در شکم مادران‌شان است. اعراب آن‌ها را پیش از تولد می‌فروختند.»

۱۵۲۸- ۳۲۷۴۱- (۴) در همان کتاب روایت می کند که: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از معاملهٔ «حبل الحبله» نهی کرد.

در معنای این معامله اختلاف است. گروهی می گوینـد: در جاهلیت شتر گوشتی را نسیه می‌خریدنـد و سررسـید آن را بچه‌دارشـدن شتر ماده قرار می‌دادند. و به این معامله «حبل الحبله» می گفتند.

و برخی دیگر می گویند: آن معاملهٔ بچه‌های شتر ماده است، پیش از آن که متولد شوند.

هر دو صورت این معامله باطل است.»

۱۵۲۹- ۳۲۷۴۲- (۵) در کتـاب العوالی روایت می کنـد که: «پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله از معاملـهٔ «حبل الحبله» نهی کرد. و آن خریـدن شتر گوشتی تـا بچه‌دارشـدن شتر ماده و بچه‌دارشـدن جنین آن بود. پس پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله آنان را از این کار بازداشت.

۱۵۳۰- ۳۲۷۴۳- (۶) محمد بن قیس از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود:

«یک شتر باربر را نقداً در برابر ده جنین شتری در آینده نمی‌فروشد (نفروش).»

۱۵۳۱- ۳۲۷۴۴

۱۵۳۲- ۳۲۷۴۵

۱۵۳۳- ۳۲۷۴۶

۱۵۳۴- ۳۲۷۴۷

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۸۷۷

باب ۲۰ حکم بیع مجهولات و غیر مقدور و تسلیم

۱۵۳۵- ۳۲۷۴۸- (۱) مسمع از امام صادق علیه السـلام روایت می کنـد که فرمود: «امیر مؤمنان علیه السـلام از خریـدن آنچه در تور صیاد می‌افتد، نهی کرد. به این صورت که بگوید، تورت را بینداز. پس هر آنچه بیرون آمد، در برابر فلان مقدار از اموال من، متعلق به من باشد.»

۱۵۳۶- ۳۲۷۴۹- (۲) احمد بن محمد بن ابی نصر با واسطه از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود:

«هر گاه در تالابی نی وجود نداشته باشد، مقداری ماهی گرفته می‌شود و با ماهی‌های موجود در آن فروخته می‌شود.»

۱۵۳۷- ۳۲۷۵۰- (۳) معاویه بن عمار از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود:

«خریدن تالاب در صورتی که در آن نی باشد، اشکال ندارد.»

۱۵۳۸- ۳۲۷۵۱- (۴) ابوبصیر دربـارهٔ خریـدن برکه‌ای که در آن نی نیست و فقط آب است، روایت می کنـد که: «امام صادق علیه

السلام فرمود: مشتی ماهی صید می‌کند و می‌گوید: این ماهی‌ها را همراه آنچه در برکه است، در برابر فلان مبلغ از تو می‌خرم!»

۱۵۳۹ – ۳۲۷۵۲– (۵) اسماعیل بن فضل هاشمی می‌گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی جزیهٔ مردم و مالیات نخل‌ها و آبگیرها و پرندگان را در برابر مبلغی می‌پذیرد؛ در حالی که نمی‌داند چیزی از آن‌ها وجود دارد یا نه. [آیا این کار جایز است]؟

امام علیه السلام فرمود: اگر بداند که از میان آن‌ها به یک چیز دست یافته شده، آن را خریداری کن و بپذیر.»

و با سند دیگری اسماعیل بن فضل می‌گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم:

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۸۷۹

شخصی خراج مردم و جزیهٔ آنان و مالیات نخل و درختان و آبگیرها و وسایل شکار و ماهی و پرنده را از حاکم در برابر مبلغی عهده‌دار می‌شود؛ در حالی که نمی‌داند شاید از این‌ها چیزی وجود نداشته باشد. آیا آن را بخرد و در چه زمانی بخرد و عهده‌دار آن شود؟

امام علیه السلام فرمود: هر گاه بدانی که تنها به یکی از آن‌ها دست یافته شده، بخر و عهده‌دار شو.»

۱۵۴۰– ۳۲۷۵۳– (۶) منهال قصاب می‌گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: من گوسفند می‌خرم یا گروهی گوسفند می‌خرند [و برای تقسیم آن‌ها] شخصی در کنار درِ خانه‌ای می‌ایستد و گوسفندان را وارد خانه می‌کنند و آن شخص می‌شمارد: یک، دو، سه، چهار و پنج. آن‌گاه نام یکی از شریکان را بیرون می‌آورند. نام هر کس بیرون آمد، آن‌ها متعلق به اوست!

امام علیه السلام فرمود: این کار شایسته (جایز) نیست. وقتی این کار برای [تعیین] سهم‌ها شایسته است که تقسیم عادلانه باشد.»

۱۵۴۱– ۳۲۷۵۴– (۷) زید شحام می‌گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ شخصی سؤال کردم که: سهم قصابان را پیش از تقسیم می‌خرد. امام علیه السلام فرمود: (چیزی را نخرد تا وقتی که بداند آن سهم از کجا سر در می‌آورد). پس اگر چیزی را خرید، هنگام بیرون آمدن آن اختیار دارد.»

۱۵۴۲– ۳۲۷۵۵– (۸) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌کند که: «دو نفر نزد علی علیه السلام از یکدیگر شکایت کردند. یکی از آنان گفت: من تمام این سبدها را بجز پنج تای آن‌ها را خریدم که آن پنج تا هنگام معامله مشخص نبود و برخی از سبدها بهتر از سبدهای دیگر است.

علی علیه السلام فرمود: این معامله باطل است؛ چون استثناء به چیز مجهولی تعلق گرفته است.»

۱۵۴۳– ۳۲۷۵۶– (۹) محمد بن حباب می‌گوید: «از امام رضا علیه السلام درباره، شخصی سؤال کردم که صد گوسفند می‌خرد به این شرط که تعدادی از آن‌ها را عوض کند (باز گرداند). امام علیه السلام فرمود: جایز نیست.»

۱۵۴۴ – ۳۲۷۵۷– (۱۰) در حدیث نهی‌های پیامبر صلی الله علیه و آله آمده که: «آن حضرت از معامله‌ای که همراه با یک معاملهٔ سلفی دیگر با هم انجام بگیرد نهی کرده و از دو معامله در یک معامله [که چیزی را به کسی نسیه به قیمتی بفروشی و در همانجا از او به قیمت کمتری نقد بخری و این دو معامله را یک‌جا و با یک قصد و نیّت و یک عقد انجام دهی] نیز نهی کرده است و همچنین از فروختن چیزی که مالک آن نیستی نهی کرده است.

و از فروختن چیزی که ضامن آن نیست، نهی کرد؛ [به این که هنوز آن را تحویل نگرفته و در ضمانت فروشنده است].»

در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌کند که: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از فروختن یک جنس با دو نرخ– یکی نقد و دیگری نسیه– در یک معامله نهی کرد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۸۸۱

۱۵۴۵ – ۳۲۷۵۸– (۱۱) قاسم بن سلام با سندهای پیوسته روایت می‌کند که: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از منابذه و ملامسه و

بیع‌الحصاهٔ نهی کرد. دربارهٔ هر یک از این‌ها دو نظر وجود دارد:

دربارهٔ منابذه گفته می‌شود که آن به این صورت است که شخصی به دیگری می گوید: لباس یا کالای دیگری را به سوی من بینداز یا من به سوی تو می‌اندازم و معامله به فلان مبلغ تمام می‌شود.

و نیز گفته می‌شود که آن به این صورت است که شخصی به دیگری می گوید: هنگامی که سنگریزه را انداختم، به تحقیق معامله لازم می‌شود. و این معنا با بیع حصاه سازگار است که پیامبر صلی الله علیه و آله از آن نهی کرد.

ملامسه به این صورت است که می گویی: وقتی لباسم را لمس کردم یا لباست را لمس کردی، معامله در برابر فلان مبلغ لازم می‌شود. و گفته می‌شود که آن به این صورت است که بدون نگاه کردن از روی لباس چیزی را لمس می کند و معامله بر همان واقع می‌شود و این معاملات در زمان جاهلیت متداول بود، سپس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن‌ها جلوگیری کرد؛ چون همهٔ آن‌ها فریب دهنده است.»

۱۵۴۶– ۳۲۷۵۹– (۱۲) غیاث بن ابراهیم از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام روایت می کند که: «علی علیه السلام فروش برگهٔ حواله «۱» (کالابرگ) را ناپسند می‌شمرد تا این‌که وصول شود.»

۱۵۴۷ – ۳۲۷۶۰– (۱۳) در کتاب دعائم الاسلام روایت می کند که: «امام صادق علیه السلام فروش کالابرگ را به فلان مبلغ درهم ناپسند می‌شمرد.»

۱۵۴۸ – ۳۲۷۶۱– (۱۴) در همان کتاب روایت می کند که: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از بیع ملامسه و منابذه و انداختن سنگریزه نهی کرد.

در معنای ملامسه اختلاف است؛ گروهی می گویند: آن معاملهٔ پارچه و لباس پیچیده شده است که بدون بازکردن آن و مشاهدهٔ داخلش با دست لمس و معامله می‌شود.

برخی دیگر می گویند: آن به این صورت است که فروشنده می گوید: این لباس را به تو می‌فروشم به این شرط که لمس کردن آن به جای مشاهدهٔ آن باشد و اختیار بر هم زدن آن را نداشته باشی.

گروه سوم می گویند: آن به این صورت است که فروشنده می گوید: وقتی لباسم را لمس کردم، معاملهٔ میان من و تو لازم می‌شود.

دستهٔ چهارم می گویند: آن لمس کردن کالا از روی مانع است.

همهٔ این معنا به یکدیگر نزدیک است و معامله به هر یک از این صورت‌ها باطل است.

در معنای منابذه نیز اختلاف است؛ گروهی می گویند: آن به این صورت است که شخصی به سوی دیگری لباسی را پرتاب می کند و شخص دوم بدون نگاه و زیر و رو کردن آن، لباس دیگری به سوی وی پرتاب می کند و می گوید: این در مقابل آن.

---

(۱). حاکمان، نوشته‌هایی دربارهٔ ارزاق مردم به آنان می‌دادند و آنان با ارائهٔ آن‌ها جنس مورد نظر را تحویل می گرفتند.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۸۸۳

برخی می گویند: آن به این صورت است که شخصی لباس پیچیده‌شده‌ای را در دست دیگری می‌بیند و می گوید: این را به فلان مبلغ از تو خریدم، وقتی به سوی من پرتاب کردی، معامله میان ما تمام می‌شود و کسی اختیار بر هم زدن آن را ندارد.

گروه سوم می گویند: منابذه و سنگریزه انداختن به یک معنی است و آن معامله‌ای است در زمان جاهلیت که بدون سخن گفتن و تنها با پرتاب سنگریزه از سوی فروشنده و خریدار، معامله انجام می گرفت. و همهٔ این گونه معامله‌ها باطل است.»

در احادیث باب ۶۵ از باب‌های جهاد و احادیث باب ۱۲ از باب‌های خرید و فروش و حدیث دعائم الاسلام «۱»، مناسب با این بحث گذشت.

در حدیث عیون، خواهد آمد که: «پیامبر اکرم از معامله فریبنده نهی کرد. «۲»»
و در حدیث ابومخلد نیز مناسب با این بحث خواهد آمد. «۳»

باب ۲۱ جواز خرید کاه

۱۵۴۹ - ۳۲۷۶۲- (۱) جمیل بن دراج می‌گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: شخصی کاه خرمنی را (پیش از کوبیدن آن) هر کرّ آن را به مبلغ معینی می‌خرد. آن‌گاه کاه را پیش از پیمانه کردن گندم، تحویل می‌گیرد و می‌فروشد. امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

باب ۲۲ شرط طلق بودن مبیع

در احادیث باب ۸ از باب‌های وقف، مطالبی خواهد آمد که بر این بحث دلالت می‌کند.

---

(۱). ۲۲/ ۵۳۵ باب ۱۶ از باب‌های خرید و فروش، حدیث ۲ (۳۲۷۳۰).
(۲). ۲۳/ ۱۰۴ باب ۳۸ از باب‌های مستحبات تاجر، حدیث ۴ (۳۳۱۳۸).
(۳). ۲۳/ ۳۱۳ باب ۳ از باب‌های پیش‌فروش، حدیث ۳ (۳۳۸۱۹).
منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۸۸۵

باب ۲۳ شروط معین بودن ثمن

۱۵۵۲ - ۳۲۷۶۵- (۱) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام از پدرش از نیاکانش علیهم السلام روایت می‌کند که: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس کالایی را تا مدت نامعین یا قیمت نامشخص بفروشد، معاملهٔ او صحیح نخواهد بود.»
از احادیث باب ۵۰ از باب‌های خرید و فروش، این مطلب را می‌توان استفاده کرد.
منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۸۸۷

باب ۲۴ کیفیت ایجاب و قبول بیع

۱۵۵۳- ۳۲۷۶۶- (۱) برید بن معاویه می‌گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی از دیگری ده هزار دسته نی از انباری که در آن سی هزار دسته نی از یک نیزار وجود دارد، می‌خرد و فروشنده می‌گوید: از این نی‌ها ده هزار دسته به تو فروختم. و مشتری می‌گوید: پذیرفتم و خریدم و راضی شدم. آن‌گاه هزار درهم از قیمت آن می‌پردازد و شخصی را می‌گمارد تا آن‌ها را تحویل بگیرد. هنگام صبح مشاهده می‌کنند که آتش در آن افتاده و بیست هزار دسته از آن سوخته و ده هزار دسته باقی مانده است.
امام علیه السلام فرمود: ده هزار دسته‌ای که باقی مانده مال مشتری است و بیست هزار دسته‌ای که سوخته از مال فروشنده است.»
احادیث باب ۲۵ از باب‌های قرائت، بر چگونگی معامله کردن شخص گنگ دلالت می‌کند.

باب ۲۵ ارزش‌گزاری بر ظرف‌های روغن با رضایت طرفین، هنگام فروش آن

۱۵۵۴- ۳۲۷۶۷- (۱) علی بن ابی حمزه می گوید: «شنیدم که معمرزیّات به امام صادق علیه السلام می گفت:

فدایت شوم! من مردی روغن زیتون فروش هستم. از شام برای من روغن زیتون می‌آید تا من آن را بفروشم و من مقداری از آن را که می‌فروشم، برای مصرف خودم برمی‌دارم.

امام علیه السلام فرمود: من این کار را برای تو دوست ندارم.

معمر گفت: من از مبلغی که به دیگران می‌فروشم کم نمی کنم.

امام علیه السلام فرمود: به غیر خودت بفروش و از آن چیزی برندار! به من بگو که اگر به تو بگوید هر رطل آن را به تو کم‌تر از یک دینار نمی‌فروشم، چه کار خواهی کرد؟ به آن نزدیک نشو!

معمر گفت: فدایت گردم! برای هر ظرف روغن زیتون و روغن، فلان مقدار کاسته می‌شود و این مقدار گاهی زیادتر است و گاهی کم‌تر.

امام علیه السلام فرمود: هر گاه بارضایت شما انجام شود، اشکال ندارد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۸۸۹

۱۵۵۵- ۳۲۷۶۸- (۲) حنان می گوید: «نزد امام صادق علیه السلام نشسته بودم که معمر زیّات به امام علیه السلام گفت:

ما روغن زیتون را در مشک‌هایی می‌خریم و برای ظرف آن مقداری کم می کنند.

امام علیه السلام فرمود: اگر آن مقدار گاهی زیاد و گاهی کم می‌آید، اشکال ندارد و اگر همواره زیاد است و کم نمی‌آید، به آن نزدیک نشو.»

۱۵۵۶- ۳۲۷۶۹- (۳) علی بن جعفر می گوید: «از برادرم امام موسی بن جعفر علیهما السلام سؤال کردم: شخصی کالایی را با ظرف بر اساس وزن می‌خرد و می گوید: برای ظرف آن یک رطل یا کم‌تر یا بیشتر کم کن! آیا این معامله صحیح است؟

امام علیه السلام فرمود: اگر وزن ظرف را نمی‌داند، در صورت رضایت دو طرف اشکال ندارد.»

باب ۲۶ جواز چشیدن مشتری کالای چشیدنی را

۱۵۵۷- ۳۲۷۷۰- (۱) محمد بن عیص می گوید: «از امام علیه السلام سؤال کردم: مردی چیز چشیدنی را می‌خرد، آیا پیش از خریدن می تواند آن را بچشد؟

امام علیه السلام فرمود: آری، آن را بچشد و چیزی را که نمی‌خواهد بخرد، هرگز نچشد.»

۱۵۵۸- ۳۲۷۷۱- (۲) عبدالاعلی بن اعین می گوید: «از امام باقر علیه السلام به من خبر رسید که آن حضرت خریدن کالایی را بدون مشاهده، خوش ندارد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۸۹۱

۱۵۵۹- ۳۲۷۷۲- (۳) عبدالاعلی بن اعین می گوید: «از امام باقر علیه السلام به من خبر رسید که آن حضرت دوگونه معامله را ناپسند می‌شمرد: بینداز و بدون بررسی بگیر و خریدن جنس دیده نشده.»

باب ۲۷ حکم فروش روغن گاومیش

۱۵۶۰- ۳۲۷۷۳- (۱) عبدالحمید بن مفضّل سمّان- روغن فروش- می گوید: «از امام موسی بن جعفر علیهما السلام دربارهٔ روغن

گاومیش سؤال کردم. امام علیه السلام فرمود: آن را خرید و فروش نکن!»

مرحوم شیخ طوسی قدس سره می‌فرماید: «این حدیث با مذهب واقفیه موافق است؛ زیرا آنان معتقدند که گوشت گاومیش حرام است، از این رو روغن آن را نیز به آن ملحق نموده‌اند و این نزد ما باطل و غیر قابل توجه است.»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۸۹۳

باب ۲۹ جواز بیع نسیه

۱۵۶۲ – ۳۲۷۷۵– (۱) احمد بن محمد می گوید: «به امام موسی بن جعفر علیهما السلام گفتم: من تصمیم گرفته‌ام به برخی مناطق کوهستانی مسافرت کنم.

امام علیه السلام فرمود: مردم چاره‌ای ندارند که در این سال مسافرت کنند.

گفتم: فدایت گردم! اگر ما نسیه بفروشیم، سود بیشتری می‌بریم!

امام علیه السلام فرمود: به آن‌ها تا زمان یکسال بفروش!

گفتم: تا دو ساله چطور؟

امام علیه السلام فرمود: آری!

گفتم: تا سه سال چطور؟

امام علیه السلام فرمود: نه!

احمد بن محمد ابن‌ابی‌نصر در بخشی از یک حدیث می گوید: «به امام رضا علیه السلام گفتم: فدایت گردم! کوفه مرا نابود کرده است و ما از نظر معیشت در فشار هستیم و روزی ما در بغداد است و این کوه درِ روزی را بر مردم گشوده است!

امام علیه السلام فرمود: اگر قصد مسافرت به آنجا را داری، برو! زیرا سال سخت و پرآشوبی است و مردم از معاش خود راه گریزی ندارند، پس طلب روزی را رها نکن!

گفتم: فدایت گردم! آن‌ها گروهی توانگر و خوشگذران هستند و ما می‌توانیم صبر کنیم. آیا اجناس‌مان را به مدت یکسال به آن‌ها بفروشیم؟

امام علیه السلام فرمود: به آنان بفروش!

گفتم: تا دو سال چطور؟

امام علیه السلام فرمود: به آنان بفروش!

گفتم: سه سال چطور؟

امام علیه السلام فرمود: برای تو چیزی بیش از سه سال نیست!

۱۵۶۳ – ۳۲۷۷۶– (۲) قطب راوندی در کتاب لبّ اللباب روایت می کند که: «امیر مؤمنان علیه السلام روزی با پنج درهم از خانه بیرون آمد. نیازمندی به وی برخورد کرد و امام علیه السلام پنج درهم را به وی داد و به راه خود ادامه داد، تا به عرب بیابانگردی سوار بر شتر برخورد نمود. مرد عرب به امام علیه السلام گفت: این شتر را از من بخر!

امام علیه السلام فرمود: پول آن را ندارم!

مرد عرب گفت: نسیه بخر!

علی علیه السلام شتر را به صد درهم خرید. پس از آن شخص دیگری با امام علیه السلام برخورد کرد و شتر را صد و پنجاه درهم نقد خرید. امام علیه السلام صد درهم از آن را به صاحب شتر پرداخت و با پنجاه درهم به خانه آمد. فاطمه علیها السلام از وی

دربارهٔ آن پول سؤال کرد. امام علیه السلام فرمود: با خدا معامله کردم. من یکی دادم و خداوند به جای آن ده تا به من داد!»

۱۵۶۴ – ۳۲۷۷۷- (۳) در کتاب دعائم الاسلام آمده است که: «علی علیه السلام در ربذه یک شتر را با چهار شتر با ضمانت معامله کرد و شتری به نام عصیفیر را در برابر بیست شتر نسیهٔ مدت‌دار فروخت.»

۱۵۶۵– ۳۲۷۷۸- (۴) در کتاب العوالی از ابن عباس روایت می کند که: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

تا زمان دِرو و خرمن کوب معامله نکنید بلکه تا ماه معلوم.»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۸۹۵

۱۵۶۶– ۳۲۷۷۹- (۵) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام از پدرش از نیاکانش روایت می کند که: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس کالایی را تا مدت نامشخص یا به قیمت نامعلوم بفروشد، معامله‌اش معامله نیست!»

در احادیث دو باب آینده، مناسب با این بحث خواهد آمد.

در حدیث خالد، این سخن امیر مؤمنان علیه السلام خواهد آمد: «من پول آن را همراه ندارم!

مرد عرب گفت: من تا وقتی به دست آوری به تو مهلت می‌دهم!

علی علیه السلام فرمود: به چه مبلغی ای مرد عرب؟

اعرابی گفت: به صد درهم!

علی علیه السلام فرمود: آن را بگیر، ای حسن!» «۱»

در حدیث عمار، این سخن امام خواهد آمد: «هرگاه خریدار و فروشنده با هم شرط نکنند، قیمت آن نقد است.» «۲»

باب ۳۰ جواز خرید همان کالای فروخته شدهٔ نقدی یا نسیه‌ای

۱۵۶۷– ۳۲۷۸۰- (۱) بشار بن یسار می گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: مردی کالایی را نسیه می‌فروشد. آیا می‌تواند همان را از خریدار دوباره بخرد؟

امام علیه السلام فرمود: آری! اشکال ندارد.

گفتم: آیا کالای خودم را بخرم؟

امام علیه السلام فرمود: آن کالای تو و گاو تو و گوسفند تو نیست!»

۱۵۶۸ – ۳۲۷۸۱- (۲) حسین بن منذر می گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: شخصی نزد من می‌آید و از من درخواست عینه «۳» می کند. من کالایی را با سود برایش می‌خرم، سپس آن را به وی می‌فروشم و آن‌گاه آن را در همان جا از وی می‌خرم.

امام علیه السلام فرمود: هر گاه او بخواهد بفروشد و بخواهد نفروشد، مختار است و تو نیز اگر بخواهی بخری و اگر بخواهی نخری، مختاری و اشکال ندارد.

گفتم: اهل مسجد می‌پندارند این معامله باطل است و می گوید اگر خریدار پس از (چهار) ماه آن را به تو فروخت، جایز است.

---

(۱). ۲۲/ ۵۶۹ باب ۴۰ از باب‌های خرید و فروش و شرایط آن، حدیث ۲ (۳۲۸۳۱).

(۲). ۲۳/ ۱۳۰ باب ۱ از باب‌های خیار، حدیث ۱۴ (۳۳۲۳۰).

(۳). فروختن کالایی به دیگری و خریدن آن از وی مجدداً یا خریدن کالای مورد نیاز کسی نقداً و فروختن آن به وی به صورت نسیه- م.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۸۹۷

امام علیه السلام فرمود: این تنها زودتر و دیرتر است [و موجب تفاوت در ماهیت آن نمی‌شود] اشکال ندارد.»

۱۵۶۹- ۳۲۷۸۲- (۳) علی بن جعفر می گوید: «از برادرم امام موسی بن جعفر علیهما السلام دربارهٔ شخصی سؤال کردم که لباسی را نسیه به ده درهم می‌فروشد، سپس آن را پنج درهم می‌خرد. آیا این کار جایز است؟

امام علیه السلام فرمود: هر گاه شرط نکند و هر دو راضی باشند، اشکال ندارد.»

۱۵۷۰- ۳۲۷۸۳- (۴) علی بن جعفر حدیث پیشین را با اندکی تفاوت در کتاب خود نیز آورده است.

۱۵۷۱- ۳۲۷۸۴- (۵) یونس شیبانی می گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: شخصی کالایی را به قیمتی می‌فروشد و فروشنده و خریدار هر دو می‌دانند که آن کالا- ارزش آن قیمت را ندارد؛ با این حال انجام چنین معامله‌ای به این دلیل است که فروشنده می‌داند که به زودی آن را از خریدار خواهد خرید.

امام علیه السلام فرمود: ای یونس! همانا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به جابر فرمود: چگونه خواهی بود هنگامی که ستم فراگیر و آشکار گردد و ذلت و خواری برای‌تان بر جای ماند؟

جابر گفت: ای کاش در چنین زمانی زنده نباشم! پدر و مادرم فدایت! چه وقت آن زمان فرا خواهد رسید؟

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: هنگامی که رباخواری فراگیر و آشکار گردد.

آن گاه امام علیه السلام فرمود: ای یونس! و این رباست و آیا اگر از آن نخری به تو بازمی گرداند؟

گفتم: آری!

امام علیه السلام فرمود: هرگز به آن نزدیک نشو! هرگز به آن نزدیک نشو!»

۱۵۷۲- ۳۲۷۸۵- (۶) یونس بن عبدالرحمن از گروهی از امام صادق علیه السلام روایت می کند که دربارهٔ شخصی که با دیگری چیزی را می‌فروشند، «۱» فرمود:

«هر گاه اصل آن چیز حلال باشد، اشکالی ندارد.»

در احادیث باب ۴۲ مطالبی مناسب با این بحث خواهد آمد.

باب ۳۱ حکم فروش نقدی کالا به یک مبلغ و فروش نسیهٔ آن به مبلغ بیشتر

۱۵۷۳- ۳۲۷۸۶- (۱) سکونی از امام صادق علیه السلام از پدرش از پدرانش روایت می کند که: «شخصی در زمان امیر مؤمنان علیه السلام کالایی را با دو شرط فروخت، نقد به فلان قیمت و نسیه به قیمت دیگری و خریدار کالا را به آن شرط گرفت. علی علیه السلام در این باره فرمود:

آن معامله با قیمت کم‌تر و مدت طولانی‌تر واقع می‌شود؛ یعنی می‌فرماید: برای فروشنده نیست مگر قیمت کم‌تر و مدتی که برای نسیه معین کرده است.»

---

(۱). در متن حدیث «یبایع» آمده است که به معنای بیعت است و بر این اساس معنای حدیث این می‌شود که شخصی با دیگری بر انجام کاری بیعت می کند ....

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۸۹۹

۱۵۷۴- ۳۲۷۸۷- (۲) محمد بن قیس از امام باقر علیه السلام روایت می کند که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود:

«هر کس کالایی را بفروشد و بگوید: بهای آن نقداً فلان مبلغ و با مهلت فلان مبلغ است و آن را یک معامله قرار دهد، آن را به هر قیمتی [از آن دو قیمت] که خواستی بگیر، آن گاه تنها حداقل آن دو قیمت بر عهدهٔ فروشنده است، هر چند با مهلت و نسیه باشد.

و فرمود: هر کس کالایی را با دو بها یکی نقد و دیگری نسیه برای فروش عرضه کند، باید پیش از دست دادن و قطعی شدن معامله یکی را مشخص نماید.»

۱۵۷۵- ۳۲۷۸۸- (۳) ابن ابی جمهور در کتاب درر اللئالی روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«دو معامله در یکی جایز نیست.»

۱۵۷۶- ۳۲۷۸۹- (۴) عمار از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله یکی از یارانش را به عنوان حاکم اعزام کرد و فرمود: من تو را به سوی اهل خدا- یعنی اهل مکه- می‌فرستم، آن‌ها را از فروختن آنچه تحویل نگرفته‌اند و از دو شرط [دو بها] در یک معامله و از سود بردن از آنچه ضامن آن نیستند، بازدار.»

۱۵۷۷ - ۳۲۷۹۰- (۵) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام از نیاکانش علیهم السلام روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از دو شرط [ذکر دو بها یکی نقد و دیگری نسیه] در یک معامله نهی کرد.»

۱۵۷۸- ۳۲۷۹۱- (۶) سلیمان بن صالح از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از فروش نقد و نسیه در یک معامله و از دو معامله [نسیه با دو مدت] در یک معامله و از فروختن آنچه مالک آن نیستی و از سود بردن در آنچه ضامن آن نیستی، نهی کرد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۹۰۱

باب ۳۲ حکم کسی که به دیگری دستور می‌دهد تا جنسی را نقداً بخرد، و او از آن شخص بیشتر از آن مبلغ نسیه‌ای همان جنس را می‌گیرد

۱۵۷۹- ۳۲۷۹۲- (۱) محمد بن قیس از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«گروهی از شخصی خواستند که شتری را برای آنان به طور نقد بخرد و آنان با مهلت بیشتر به او بپردازند. او نیز به همراهی یکی از آنان شتری خرید. امیرمؤمنان علیه السلام او را از گرفتن بیش از بهایی که پرداخته است، بازداشت.»

۱۵۸۰- ۳۲۷۹۳- (۲) محمد بن قیس از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

امیر مؤمنان علیه السلام از این‌که سه نفر یک معامله را انجام دهند، جلوگیری کرد؛ به این صورت که شخصی به دیگری می‌گوید: این کالا را از شخص سوم بخر و من با مهلت بیشتر پول آن را به تو می‌پردازم؛ که هر سه شخص یک معامله را منعقد کنند. علی علیه السلام فرمود: بیش از بهایی که به طور نقد پرداخته، با مهلت به او نپردازد.

و فرمود: هر کس معامله‌اش لازم و تمام گردد- پیش از آن که برای دیگری معامله را تمام کند- می‌تواند آن را به هر مقدار که بخواهد، بفروشد.»

باب ۳۳ جواز کوتاه کردن مدت دیْن و کاستن آن، و عدم جواز طولانی کردن مدت دیْن با افزایش آن

۱۵۸۱- ۳۲۷۹۴- (۱) زراره می‌گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ شخصی سؤال کردم که: کنیزی را به مبلغ مشخصی می‌خرد و پیش از پرداخت بهایش آن را با سود می‌فروشد. آن‌گاه صاحب اول کنیز، پول خود را درخواست می‌کند و آن شخص به خریداران کنیز می‌گوید: بدهی مرا به این شخص بپردازید و آنچه از شما سود برده‌ام، مال خودتان. امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد!»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۹۰۳

۱۵۸۲- ۳۲۷۹۵- (۲) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌کند که: «از امام صادق علیه السلام دربارۀ شخصی سؤال شد که تا سررسید معین از دیگری مالی طلبکار است. آن‌گاه نزد بدهکار می‌رود و می‌گوید: فلان مبلغ به من نقد بپرداز و بقیه را به تو می‌بخشم یا برای تو بر مدت آن می‌افزایم. امام علیه السلام فرمود:

اشکال ندارد اگر بر طلبش نیفزاید و اشکال ندارد که شخصی از طلب مدت‌دار خود بکاهد و آن را نقد تحویل بگیرد.»

باب ۳۴ جواز فروش کالایی که نزد بایع نیست

۱۵۸۳- ۳۲۷۹۶- (۱) عبدالرحمن بن حجاج می‌گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارۀ شخصی سؤال کردم که از کسی که گندم ندارد، آن را بدون مدت می‌خرد. امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد!

گفتم: آنان [اهل سنت] نزد ما آن را باطل می‌دانند.

امام علیه السلام فرمود: دربارۀ پیش‌خرید چه می‌گویند؟

گفتم: آن را بی‌اشکال می‌دانند، می‌گویند: آن مدت‌دار است، ولی اگر بدون مدت شد و آن جنس نزد فروشنده حاضر نبود، جایز نیست!

امام علیه السلام فرمود: وقتی بدون مدت باشد، بهتر است. سپس امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد که شخصی گندم (بدون مدت) و با مدت بخرد و فروشنده آن را نداشته باشد.

و فرمود: برای معامله مدت ذکر نمی‌کند مگر آن‌که کالایی باشد که یافت نمی‌شود؛ مثل انگور و خربزه و مانند آن در غیر فصل خودش. پس خریدن آن بدون مدت شایسته نیست.»

۱۵۸۴ - ۳۲۷۹۷- (۲) عبدالرحمن بن حجاج می‌گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: شخصی نزد من می‌آید و کالا-یی را درخواست می‌کند و من بر سر سود آن با وی گفتگو می‌کنم، سپس آن را می‌خرم و به او می‌فروشم.

امام علیه السلام فرمود:

آیا این گونه نیست که اگر بخواهد آن را بگیرد و اگر نخواست، رها کند؟

گفتم: آری!

امام علیه السلام فرمود: اشکالی ندارد!

گفتم: فقهای اهل سنت آن را باطل می‌دانند!

امام علیه السلام فرمود: به چه دلیل؟

گفتم: او چیزی را که نداشته، فروخته است!

امام علیه السلام فرمود: دربارۀ سَلَم- پیش‌فروش- که فروشنده آنچه نداشته فروخته است، چه می‌گویند؟

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۹۰۵

گفتم: آری! آن را صحیح می‌دانند.

امام علیه السلام فرمود: تنها به این دلیل جایز است، که آن‌ها آن را سَلَم- پیش فروش- می‌نامند. پدرم پیوسته می‌فرمود: فروختن هر کالایی که در زمان فروش می‌توانی آن را بیابی، اشکال ندارد.»

۱۵۸۵ - ۳۲۷۹۸- (۳) زید شحام می‌گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: شخصی صد من مس خالص از دیگری می‌خرد که چیزی از آن نزد فروشنده موجود نیست. امام علیه السلام فرمود: هر گاه آن را در زمانی که قرار گذاشته تحویل دهد، اشکال ندارد.»

۱۵۸۶ – ۳۲۷۹۹– (۴) ابوصباح کنانی از امام صادق علیه السلام سؤال کرد: «شخصی صد من مس خالص از دیگری به فلان مبلغ می‌خرد و چیزی از آن نزد فروشنده موجود نیست.

امام علیه السلام فرمود: هر گاه مقداری را که قرار گذاشته‌اند به خریدار تحویل دهد، اشکال ندارد.»

در حدیث سلیمان بن صالح گذشت که: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از فروختن نقد و نسیه در یک معامله و از انجام دو معامله [با دو مدت] در یک معامله و از فروختن آنچه مالک نیستی، نهی کرد.»

«۱» و در احادیث باب ۱ و ۳ از باب‌های سَلَم، مطالبی مناسب با این بحث خواهد آمد.

باب ۳۵ جواز بیع مساومه [چانه‌زنی برای بالا بردن قیمت]

۱۵۸۷– ۳۲۸۰۰– (۱) عبدالله بن سنان از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود:

«اشکال ندارد، کالایی را که نداری به دیگری بفروشی به این صورت که نخست با او دربارهٔ معاملهٔ آن چانه‌زنی، سپس آنچه او می‌خواهد بخری و معامله را بر خود لازم و حتمی گردانی و آن‌گاه کالا را به وی بفروشی!»

---

(۱). ۲۲/ ۵۵۵ باب ۳۲ از باب‌های خرید و فروش، حدیث ۶ (۳۲۷۹۱).

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۹۰۷

۱۵۸۸ – ۳۲۸۰۱– (۲) ابن سنان می گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی نزد من می‌آید و خرید گندم یا کالای دیگری را به طور نسیه درخواست می کند و آن جنس نزد من موجود نیست. آیا جایز است به او بفروشم و قیمت آن را تمام کنم و سپس آن را از جای دیگری بخرم و به او تحویل دهم؟

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد!»

۱۵۸۹ – ۳۲۸۰۲– (۳) عبدالحمید بن سعد می گوید: «به امام موسی بن جعفر علیهما السلام گفتم: ما با این گونه معامله سر و کار داریم که شخصی نزد ما می‌آید و کالایی را درخواست می کند که نزد ما موجود نیست و ما پیش از خرید آن بر سر معاملهٔ آن با وی چانه می‌زنیم و قیمت آن را تمام می کنیم. سپس کالا را می‌خریم و به همان قیمت بدون کم و زیاد، به او می‌فروشیم. امام علیه السلام فرمود:

اشکال ندارد!»

۱۵۹۰ – ۳۲۸۰۳– (۴) خالد بن نجیح می گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: شخصی نزد من می‌آید و می گوید: این لباس را بخر و فلان مبلغ به تو سود می‌دهم!

امام علیه السلام فرمود: آیا این گونه نیست که اگر بخواهد، می گیرد و اگر نخواست، نمی گیرد؟

گفتم: آری!

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد! همانا سخن گفتن حلال و سخن گفتن حرام می کند.»

۱۵۹۱ – ۳۲۸۰۴– (۵) محمد بن مسلم می گوید: «از امام باقر علیه السلام سؤال کردم: شخصی نزد فروشنده‌ای می‌رود و می گوید: فلان کالا را برای من بخر؛ باشد که نقد یا نسیه آن را از تو بخرم! او نیز کالا را برای وی می‌خرد.

امام علیه السلام فرمود: اشکالی ندارد؛ همانا وی پس از آن‌که فروشنده مالک کالا شده است، آن را از او می‌خرد.»

۱۵۹۲– ۳۲۸۰۵– (۶) عبدالرحمن بن حجاج می گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ معامله «عینه» سؤال کردم و گفتم:

شخصی نزد من می‌آید و می گوید: فلان کالا را برای من بخر و فلان مبلغ سود ببر. بر سر سود با او چانه می‌زنم تا او را به مبلغی

راضـی می کنم. سپس آن جنس را برای او می‌خرم که اگر درخواست وی نبود، آن را نمی‌خریدم. سپس جنس را نزد او می‌برم و به وی می‌فروشم.

امـام علیه السـلام فرمود: من در این اشـکالی نمی‌بینم! اگر آن جنس پیش از فروختن به او نـابود شود، از مال تو خواهـد بود و او در مورد تو اختیار دارد. اگر بخواهد، پس از رفتن نزد او از تو می‌خرد و اگر نخواهد، آن را باز می گرداند؛ بنابراین من در آن مشـکلی نمی‌بینم!»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۹۰۹

۱۵۹۳- ۳۲۸۰۶- (۷) معاویه بن عمار می گوید: «به امام صادق علیه السـلام گفتم: شخصـی نزد من می‌آید و درخواست پارچهٔ حریر از من می کنـد که چیزی از آن نزد من موجـود نیست. پس دربـارهٔ سررسـید و سود آن بـا هم گفتگو می کنیم تـا به توافق می‌رسیم. سپس حریر را می‌خرم و او را فرامی‌خوانم.

امام علیه السـلام فرمود: به من بگو که اگر کالایی بهتر از آنچه تو داری بیابـد، آیا می‌تواند تو را رها کند و به سوی آن برود یا اگر تو خریدار بهتری یافتی، می‌توانی به سوی او بروی و شخص اول را ترک کنی؟

گفتم: آری!

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد!»

۱۵۹۴- ۳۲۸۰۷- (۸) یحیی بن حجاج می گوید: «از امام صادق علیه السـلام سؤال کردم: شخصی لباس و اسبی را مشخص می کند و به من می گوید: این را برای من بخر و فلان مبلغ به تو سود می‌دهم.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

۱۵۹۵- ۳۲۸۰۸- (۹) در کتاب دعائم الاسـلام آمـده است که: «از امام صادق علیه السـلام سؤال شـد: شخصـی به دیگری می گوید: فلان کالا را برای من بخر تا من نسیه از تو بخرم. او نیز برای وی می‌خرد.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد، همانا پس از آن‌که فروشنده مالک آن شده است، آن را از وی می‌خرد!

به امام علیه السـلام گفته شد: اگر شخصی نزد دیگری بیاید و از او خرید گندم یا کالای دیگری را به طور نسیه درخواست کند، آیا جایز است قیمت را با او تمام کند و سپس از جای دیگری بخرد؟

امام علیه السلام فرمود: این کار اشکالی ندارد!»

۱۵۹۶- ۳۲۸۰۹- (۱۰) منصور بن حـازم از امـام صـادق علیه السـلام روایت می کنـد که: «دربـارهٔ شخصـی که از دیگری می‌خواهد کالا-یی برای او بخرد و آن گـاه از وی می‌خرد، فرمود: این کـار اشـکال نـدارد؛ چرا که معاملهٔ آنان پس از خریـدن فروشنده انجام می گیرد.»

۱۵۹۷- ۳۲۸۱۰- (۱۱) منصور بن حازم می گویـد: «به امام صادق علیه السـلام گفتم: شخصـی می‌خواهد با دیگری به صورت «عینه» معـامله کنـد. به او می گویـد: من از تـو به نیازمنـدی‌های خودم آگـاه‌ترم. به من پول بـده تـا خریـد کنم. پس از او درهم می گیرد و نیازهای خود را می‌خرد. سپس آن‌ها را نزد صاحب پول می‌آورد و به او می‌دهد.

امام علیه السلام فرمود: آیا این گونه نیست که اگر بخواهـد، می‌خرد و اگر نخواهـد، نمی‌خرد و اگر فروشـنده بخواهد، می‌فروشد و اگر نخواهد، نمی‌فروشد؟

گفتم: آری!

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد!»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۹۱۱

۱۵۹۸- ۳۲۸۱۱- (۱۲) منصور بن حازم می‌گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم:

شخصی از دیگری درخواست خرید لباسی را به صورت «عینه» می‌نماید. فروشنده می‌گوید: آن نزد من موجود نیست. این درهم‌ها را بگیر و آن را بخر. وی درهم‌ها را می‌گیرد و لباسی را که می‌خواهد، می‌خرد. سپس آن را نزد صاحب پول می‌آورد تا آن را از وی بخرد.

امام علیه السلام فرمود: آیا این‌گونه نیست که اگر لباس از میان برود، از مال صاحب پول خواهد بود؟

گفتم: آری!

امام علیه السلام فرمود: اگر بخواهد، بخرد و اگر نخواهد، نخرد؛ اشکال ندارد.»

۱۵۹۹- ۳۲۸۱۲- (۱۳) اسماعیل بن عبدالخالق می‌گوید: «از امام موسی بن جعفر علیهما السلام دربارهٔ «عینه» سؤال کردم و گفتم: بیشتر تاجران ما «عینه» می‌دهند. من برای شما توضیح می‌دهم که چگونه عمل می‌کنند.

امام علیه السلام فرمود: بگو!

گفتم: شخصی چانه‌زن که به دنبال کالایی است، نزد ما می‌آید- در حالی که کالای درخواستی وی نزد ما موجود نیست. پس با ما دربارهٔ آن چانه می‌زند و می‌گوید ده- یازده به تو سود می‌دهم و من می‌گویم: ده- دوازده. به همین صورت با یکدیگر چانه می‌زنیم تا با هم به توافق برسیم. آن‌گاه به وی می‌گویم: چه کالایی می‌خواهی برایت بخرم؟ می‌گوید: حریر؛ چون حریر کم‌ترین زیان را دارد.

پس با همین گفتگو بدون آن‌که معامله‌ای انجام پذیرد به دنبال خرید کالا می‌روم.

امام علیه السلام فرمود: آیا این‌گونه نیست که اگر نخواستی، به او ندهی و اگر او نخواهد، از تو نگیرد؟

گفتم: آری! پس می‌روم و برای وی آن حریر را می‌خرم و به اندازهٔ توانم قیمت آن را می‌شکنم، آن‌گاه او را به خانهٔ خود می‌آورم و با وی معامله می‌کنم. گاهی بر مبلغ توافقی پیشین اندکی می‌افزایم و گاهی با همان مبلغ با وی معامله می‌کنم و زمانی سخت‌گیری می‌کنیم و معامله‌ای سر نمی‌گیرد.

وقتی از من خرید، هیچ‌کس آن را از وی از کسی که به من فروخته، گران‌تر نمی‌خرد، از این رو به او می‌فروشد. او نیز نزد من می‌آید و درهم‌ها را می‌گیرد و به خریدار می‌دهد و گاهی نیز می‌آید و خریدار را به من حواله می‌کند.

امام علیه السلام فرمود: پول را جز به صاحب حریر به کسی نده!

گفتم: و گاهی میان من و او معامله‌ای سر نمی‌گیرد. پس از صاحب حریر درخواست می‌کنم و او از من می‌پذیرد.

امام علیه السلام فرمود: آیا این‌گونه نیست که اگر نخواهد، نمی‌پذیرد و اگر تو نخواهی، پس نمی‌دهی؟

گفتم: آری! اگر آن نابود شود، از مال من رفته است.

امام علیه السلام فرمود: اشکالی ندارد!»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۹۱۳

۱۶۰۰- ۳۲۸۱۳- (۱۴) عبدالرحمن بن ابی عبدالله می‌گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: شخصی نزد من می‌آید و از من معاملهٔ نسیه‌ای تا یک سال را درخواست می‌کند، ولی کالایی که وی می‌خواهد، نزد من موجود نیست. آیا جایز است به وی وعده بدهم تا آن جنس را بخرم و به او بفروشم؟

امام علیه السلام فرمود: آری!»

۱۶۰۱- ۳۲۸۱۴- (۱۵) حدید بن حکیم ازدی می‌گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: شخصی نزد من می‌آید و ده هزار درهم- یا کم‌تر یا بیش‌تر- کالایی را درخواست می‌کند و من بیش از هزار درهم از آن را ندارم؛ از این رو از همسایه‌اش و طرف‌های

معامله‌اش قرض می‌کنم و به او می‌فروشم. آن‌گاه از او می‌خرم «۱» یا به کسی می‌گویم برایم بخرد و به صاحبانش تحویل می‌دهم.
امام فرمود: اشکال ندارد.»

۱۶۰۲- ۳۲۸۱۵- (۱۶) در کتاب نوادر احمد بن محمد آمده است که: «به امام صادق علیه السلام گفته شد: شخصی از فروشنده‌ای ده هزار درهم کالا درخواست می‌کند ولی او بیش از هزار درهم از آن کالا را ندارد؛ از این رو از همسایه‌ها و طرف‌های معامله‌اش می‌خرد یا عاریه می‌گیرد و به آن شخص می‌فروشد، سپس از وی یا از خریداران او می‌خرد و به صاحبانش تحویل می‌دهد.
امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

در احادیث باب ۳۰ و ۳۴ از باب‌های خرید و فروش، مطالبی مناسب با این بحث گذشت.
و در حدیث عمار، این سخن از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گذشت: «آنان را از فروختن جنس تحویل نگرفته و از دو شرط [دو نرخ] در یک معامله و از سود بردن از کالایی که ضمانت آن به عهده‌اش نیست، باز دارد.» «۲»

باب ۳۶ جواز بیع مرابحه «۳»

۱۶۰۳ - ۳۲۸۱۶- (۱) علی بن سعید می‌گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال شد: شخصی هنگام خرید، لباسی از فروشنده می‌خواهد که به صورت مرابحه با او معامله کند. آیا در بیع مرابحه اشکالی می‌بینی اگر راست بگوید و دو ششم یا نصف درهم سود تعیین کند؟
امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد!
و سؤال شد: شخصی کالاهای مختلف را به صورت عمده و یکجا می‌خرد، به همین دلیل از

---

(۱). مرحوم علامه مجلسی می‌فرماید: «یعنی با آن پول یا از آن جنس می‌خرم.» ولی این توضیح خلاف ظاهر حدیث است و ظاهر آن‌این است که از خریدار مجدداً می‌خرد که یکی از انواع عینه است و حدیث نوادر آن را تأیید می‌کند.
(۲). ۲۲/ ۵۵۵ باب ۳۲ از باب‌های خرید و فروش، حدیث ۴ (۳۲۷۸۹).
(۳). بیع مرابحه به این صورت است که فروشنده قیمت خرید جنس را می‌گوید و با توافق مشتری درصدی سود از او دریافت می‌کند.

وی می‌خواهند تا به صورت مرابحه معامله کند [چون خرید عمده ارزان‌تر است]. آن‌گاه خریداران به وی می‌گویند: چگونه بر روی کالاهای مختلف قیمت‌گذاری می‌کنی؟ و او می‌گوید: این را فلان مبلغ قیمت‌گذاری می‌کنم و آن را فلان مبلغ و ...
امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد!
گفتم: آنان بر قیمت او می‌افزایند!
امام علیه السلام فرمود: مگر در صورتی که بر مبلغ او بیفزایند!»

۱۶۰۴- ۳۲۸۱۷- (۲) علی بن جعفر می‌گوید: «از برادرم امام موسی بن جعفر علیهما السلام سؤال کردم: شخصی نصف کالایی را به صورت مرابحه می‌فروشد، آیا این کار جایز است؟
امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

۱۶۰۵ - ۳۲۸۱۸- (۳) عبدالله بن بکیر از یکی از شیعیان روایت می‌کند که: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ شخصی سؤال کردم که: کالایی را بیش از قیمت خرید می‌فروشد. امام علیه السلام فرمود: جایز است.»

در حدیث سماعه، این سخن امام علیه السلام گذشت: «در صورتی که نزد شخصی بروی که مواد خوراکی را پیمانه و وزن کرده و از وی به صورت مرابحه بخری، اشکال ندارد.»

«۱» و در احادیث دو باب آینده و باب ۳۹، مطالبی خواهد آمد که بر این بحث دلالت می‌کند.

و در حدیث منصور، خواهد آمد که: «از امام علیه السلام سؤال می‌کند: آیا پیش از تحویل گرفتن می‌تواند آن را به صورت مرابحه بفروشد و سود آن را دریافت کند؟

امام علیه السلام فرمود: این کار اشکال ندارد تا وقتی که پیمانه‌ای و وزن‌کردنی نباشد.» «۲»

و باب ۴۹ و ۵۱ را نیز بنگر، که با این بحث مناسب است.

۱۶۰۶

---

(۱). ۲۲/ ۵۲۶ باب ۱۳ از باب‌های خرید و فروش، حدیث ۳ (۳۲۷۰۸).

(۲). ۲۲/ ۵۷۳ باب ۴۱ از باب‌های خرید و فروش، حدیث ۱۵ (۳۲۸۴۶).

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۹۱۷

باب ۳۸ مدت زمان خرید مدت‌دار، برای مشتری در بیع مرابحه‌ای

۱۶۰۷- ۳۲۸۲۰- (۱) میسِّر می گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: ما اجناس را نسیه و مدت‌دار می‌خریم. آن‌گاه شخصی نزد من می‌آید و می‌پرسد: این کالا برای تو چقدر تمام شده است؟

و من می‌گویم: به فلان مبلغ. سپس آن را با مقداری سود به او می‌فروشم.

امام علیه السلام فرمود: هر گاه آن را به صورت مرابحه به او بفروشی، به همان اندازه که تو برای پرداخت پول آن مهلت داری، خریدار نیز مهلت دارد.

با شنیدن این سخن امام علیه السلام گفتم: انا لله و انا الیه راجعون! نابود شدیم!

امام علیه السلام پرسید: به چه دلیل؟

گفتم: بر روی زمین هر پارچه و لباسی را به صورت مرابحه بفروشم، از من می‌خرند؛ حتی اگر قیمت آن از قیمت خرید نیز کاسته شده باشد.

وقتی امام علیه السلام مشکل مرا دانست، فرمود: آیا نمی‌خواهی دری را بر روی تو باز کنم که گشایشت در آن باشد؟

گفتم: آری!

بروجری، آقا حسین طباطبایی - مترجمان: حسینیان قمی، مهدی - صبوری، م، منابع فقه شیعه، ۳۱ جلد، انتشارات فرهنگ سبز، تهران - ایران، اول، ۱۴۲۹ ه ق

منابع فقه شیعه؛ ج۲۲، ص: ۹۱۷

امام علیه السلام فرمود: بگو: فلان مبلغ بر من تمام شده است و من با فلان مقدار افزوده به تو می‌فروشم.

و نگو: با فلان مقدار سود.»

۱۶۰۸- ۳۲۸۲۱- (۲) هشام بن حکم از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که: «دربارهٔ شخصی که کالایی را مدت‌دار خریده

است، فرمود:

او نمی‌تواند به صورت مرابحه بفروشد مگر تا همان مدتی که آن را خریده است و اگر به صورت مرابحه بفروشد و به او نگوید، برای خریدار به همان اندازه مهلت هست.»

۱۶۰۹- ۳۲۸۲۲- (۳) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود:

«هر کس کالایی را مدت‌دار بخرد، نمی‌تواند آن را به صورت مرابحه بفروشد؛ مگر آن‌که آن را بیان کند. و اگر آن را پوشیده نگه داشت، معامله باطل است؛ مگر در صورتی که خریدار راضی شود یا به اندازهٔ فروشنده برای وی مهلت باشد.»

۱۶۱۰- ۳۲۸۲۳- (۴) ابومحمد وابشی می گوید: «شنیدم شخصی از امام صادق علیه السلام سؤال کرد:

«شخصی کالایی را نسیه به مدت یکسال خرید و سپس به صورت مرابحه به دیگری فروخت.

آیا می‌تواند قیمت و سود آن را به صورت نقد دریافت کند؟

امام علیه السلام فرمود: او تنها به همان صورتی که خریده، حق دارد. اگر نقداً چیزی پرداخت کرده، به اندازه آن را می‌تواند نقد بگیرد و اگر نقداً چیزی نپرداخته، تا همان سررسید خرید باید صبر کند.

گفتم: اگر خریدار وی مانند خودش از پشتوانهٔ مالی برخوردار نباشد؟

امام علیه السلام فرمود: باید برای حق خویش تا سررسید خریدش وثیقه بگیرد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۹۱۹

باب ۳۹ استحباب بیع مساومه

۱۶۱۱- ۳۲۸۲۴- (۱) عبیدالله بن علی حلبی و محمد حلبی هر دو از امام صادق علیه السلام روایت می کنند که فرمود:

«از مصر برای پدرم کالایی آمد. با آن مواد خوراکی ساخت و تاجران را برای خرید آن کالا فرا خواند. آنان گفتند: ما آن را به ده- دوازده می‌خریم. پدرم پرسید: و آن چه مقدار است؟

آنان گفتند: در هر ده هزار، دو هزار.

پدرم به آنان گفت: من این کالا را به دوازده هزار می‌فروشم.

پس بدون بیان قیمت خرید به آنان فروخت.»

۱۶۱۲- ۳۲۸۲۵- (۲) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود:

«کالایی از مصر برای پدرم آمد. وی مواد خوراکی با آن ساخت و بازرگانان را فراخواند. آنان گفتند:

آن را به ده- دوازده از تو می گیریم!

پدرم به آنان فرمود: من این کالا را به دوازده هزار به شما می‌فروشم! و قیمت خرید آن ده هزار بود.»

۱۶۱۳- ۳۲۸۲۶- (۳) ابان از محمد روایت می کند که امام صادق علیه السلام فرمود:

«فروختن ده به یازده و ده به دوازده و معاملات همانند آن، برای من ناخوشآیند است. بلکه به فلان مبلغ بدون بیان قیمت خرید می‌فروشم. آن‌گاه فرمود:

از مصر کالایی برای من آمد و دوست نداشتم آن را به این صورت بفروشم و بر من سنگین بود؛ از این رو بدون بیان قیمت خرید، آن را فروختم.»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۹۲۱

۱۶۱۴- ۳۲۸۲۷- (۴) حنان بن سدیر می گوید: «نزد امام صادق علیه السلام بودم که جعفر بن حنان به امام علیه السلام گفت: دربارهٔ

«عینه» چه می‌گویی؟ دربارهٔ شخصی که با دیگری معامله می‌کند و به وی می‌گوید: به ده- دوازده و ده- یازده به تو می‌فروشم؟

امام علیه السلام فرمود: این باطل است بلکه باید بگوید: در همهٔ درهم‌ها [قیمت آن] فلان مبلغ به تو سود می‌دهم و بر آن مبلغ با وی معامله کند. این اشکالی ندارد.

جعفر گفت: با او بر سر معامله چانه می‌زنم در حالی که جنس نزد من موجود نیست!

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

۱۶۱۵- ۳۲۸۲۸- (۵) علا می‌گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: «شخصی می‌خواهد کالایی را بفروشد. پس می‌گوید: «آن را به ده- دوازده یا ده- یازده می‌فروشم.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد، همانا این چانه‌زنی پیش از معامله است. پس وقتی تصمیم به معامله گرفت، آن را به صورت یک جمله قرار می‌دهد.»

۱۶۱۶- ۳۲۸۲۹- (۶) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌کند که: «امام صادق علیه السلام اجازه فرمود مزد شستشوی کالا و کرایهٔ حمل و نقل و دیگر هزینه‌های کالا به بهای آن افزوده و به صورت مرابحه معامله گردد.»

باب ۴۰ جواز فروش مشتری مبیع را قبل از پرداخت ثمن آن

۱۶۱۷- ۳۲۸۳۰- (۱) ابراهیم کرخی می‌گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: من خرمای فلان تعداد نخل را به فلان مبلغ درهم می‌فروشم. خریدار، پیش‌پرداخت پول آن به من و تحویل خرمای آن‌ها را با سود می‌فروشد.

امام علیه السلام فرمود: این کار اشکال ندارد. مگر بهای آن را برای تو به عهده نگرفته است؟

گفتم: آری!

امام علیه السلام فرمود: پس سود برای اوست!»

۱۶۱۸- ۳۲۸۳۱- (۲) خالد بن ربعی در بخشی از یک حدیث بلند می‌گوید:

«... آن‌گاه امیر مؤمنان علیه السلام برای گرفتن وام به سوی خانهٔ شخصی حرکت کرد. در میان راه با عرب بیابانگردی برخورد کرد. مرد عرب که ماده‌شتری همراه داشت، با دیدن علی علیه السلام به وی گفت: ای علی علیه السلام! این شتر را از من بخر!

علی علیه السلام گفت: من پول ندارم!

مرد عرب گفت: من تا به دست آوردن آن به تو مهلت می‌دهم!

امام علیه السلام پرسید: ای مرد عرب! آن را به چه قیمتی می‌فروشی؟

مرد عرب گفت: به یکصد درهم!

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۹۲۳

علی علیه السلام به امام حسن علیه السلام فرمود: ای حسن! آن را تحویل بگیر!

امام حسن علیه السلام شتر را گرفت و علی علیه السلام به راه افتاد. آن‌گاه عرب بیابانگرد دیگری با همان قیافه و لباس متفاوت با امام علیه السلام برخورد کرد و به وی گفت: ای علی! آیا این شتر را می‌فروشی؟

علی علیه السلام فرمود: با آن چه کار می‌کنی؟

مرد عرب گفت: در نخستین نبردی که برای پسر عمویت رخ می‌دهد، با این شتر خواهم جنگید.

علی علیه السلام فرمود: اگر بپذیری، این شتر به رایگان مال تو!

مرد عرب گفت: من پول آن را دارم و آن را در برابر پول می‌خرم. آن را به چه مبلغی خریده‌ای؟

علی علیه السلام گفت: به صد درهم.

مرد عرب گفت: صد و هفتاد درهم مال تو.

علی علیه السلام به امام حسن علیه السلام فرمود: صد و هفتاد درهم را بگیر و شتر را تحویل بده. صد درهم از این پول مال فروشندهٔ شتر و هفتاد درهم مال ما تا با آن چیزی بخریم.

امام حسن علیه السلام درهم را گرفت و شتر را تحویل داد ....»

در احادیث باب ۳۵، مناسب با این بحث گذشت.

در حدیث دعائم الاسلام، این سخن امام علیه السلام خواهد آمد: «فروش دیگر کالاها پیش از پرداخت بهای آن‌ها اشکال ندارد.» «۱» و در احادیث باب ۹ از باب‌های معاملهٔ میوه‌ها، مناسب با این بحث خواهد آمد.

باب ۴۱ حکم بیع مبیع قبل از قبض آن

۱۶۱۹ - ۳۲۸۳۲- (۱) عبدالرحمن بن ابی عبدالله می‌گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: شخصی یک کرّ گندم بدهکار است. یکی کرّ گندم از فرد دیگری می‌خرد و به طلبکار می‌گوید: بیا گندم خود را تحویل بگیر. امام علیه السلام فرمود: اشکالی ندارد.»

۱۶۲۰ - ۳۲۸۳۳- (۲) جمیل بن دراج می‌گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی مواد خوراکی می‌خرد و پیش از تحویل، آن را می‌فروشد. امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.

و گفتم: و آن مرد [که گندم را پیش از قبض آن فروخته] کسی را که از او [این گندم را] خریده، برای تحویل گرفتن و پیمانه کردن آن گندم وکیل می‌کند.

امام علیه السلام فرمود: اشکالی در آن نیست.»

---

(۱). ۲۲/ ۵۷۴ باب ۴۲ از باب‌های خرید و فروش، حدیث ۱۹ (۳۲۸۵۰).

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۹۲۵

۱۶۲۱- ۳۲۸۳۴- (۳) علی بن جعفر می‌گوید: «از برادرم امام موسی بن جعفر علیهما السلام سؤال کردم:

شخصی کالایی را نسیه می‌فروشد. سررسید آن فرا می‌رسد و هنوز آن کالا نزد خریدار است.

فروشنده نزد خریدار می‌رود و می‌گوید: جنسی را که از من خریدی به مبلغی کم‌تر به خودم بفروش و قیمت خود را از بدهی‌ات کم کن. آیا این کار جایز است؟

امام علیه السلام فرمود: هر گاه هر دو راضی باشند، اشکال ندارد!»

۱۶۲۲ - ۳۲۸۳۵- (۴) و نیز می‌گوید: «از امام علیه السلام سؤال کردم: شخصی که از دیگری ده درهم طلبکار است به وی می‌گوید: [با پولی که از تو طلبکار هستم] لباسی [نسیه] برای من بخر. آن‌گاه آن را [نقد] بفروش و پولش را تحویل بگیر. آنچه زیان کردی، بر عهدهٔ من. آیا این کار جایز است؟

امام علیه السلام فرمود: هر گاه هر دو راضی باشند، اشکال ندارد!»

۱۶۲۳ - ۳۲۸۳۶- (۵) خالد بن حجاج کرخی می‌گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: مقداری گندم را تا وقت مشخصی پیش‌خرید می‌کنم. پس از خرید و پیش از تحویل بازرگانان از من خرید آن را درخواست می‌کنند.

امام علیه السلام فرمود: اشکالی ندارد که آن را تا زمانی که خریده‌ای بفروشی و تو نمی‌توانی آن را پیش از تحویل گرفتن، تحویل دهی!

گفتم: فدایت گردم! پس از تحویل گرفتن آیا می‌توانم بر اساس همان پیمانه کردن تحویل دهم؟

امام علیه السلام فرمود: این کار اشکالی ندارد؛ در صورتی که خریداران راضی شوند.

و فرمود: هر طعامی که از خرمنگاه یا مکانی خریـدی و به وسـیلهٔ حوادث طبیعی نابود شد، سـرمایهٔ مشتری محفوظ است. و هر کس طعامی را با بیان ویژگی‌هایش بخرد و معین نکند که از محل و قریهٔ خاصی باشد، فروشنده باید آن را تحویل دهد.

به امام صادق علیه السلام گفتم: از شخصی طعامی می‌خرم و پیش از تحویل آن به دیگری می‌فروشم.

آن‌گاه به خریدار می‌گویم: وکیل خود را روانه کن تا شاهد پیمانه کردن آن، هنگام تحویل من باشد.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

۱۶۲۴- ۳۲۸۳۷- (۶) در کتاب دعائم الاسلام از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«اشـکال نـدارد که خریـدار میوه را پیش از تحویـل گرفتن آن بفروشـد و آن مثـل گنـدم نیست که پیمانه می‌شود و از موارد نهی از فروش پیش از تحویل نیست.»

۱۶۲۵ – ۳۲۸۳۸- (۷) ابـوحمزه می‌گویـد: «از امـام بـاقر علیـه السـلام سـؤال کردم: شخصـی کالا-یی را می‌خرد کـه بـدون پیمـانه و وزن‌کردن معامله می‌شود. آیا پیش از تحویل آن را بفروشد؟

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۹۲۷

۱۶۲۶ – ۳۲۸۳۹- (۸) حلبی می‌گویـد: «از امام صادق علیه السـلام سؤال کردم: گروهی به طور مشترک لباسـی را می‌خرنـد و آن را تقسیم نکرده‌اند. آیا یکی از آنان می‌تواند سهم خود را پیش از تحویل گرفتن بفروشد؟

امام علیه السلام فرمود: اشکالی ندارد. و فرمود: آن مثل مواد خوراکی نیست؛ زیرا مواد خوراکی پیمانه‌ای است.»

۱۶۲۷- ۳۲۸۴۰- (۹) حلبی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که: «دربارهٔ شخصی که مواد خوراکی می‌خرد و پیش از پیمانه نمودنش آن را می‌فروشد، فرمود: این کار برای وی شایسته نیست.»

عبدالرحمن بن ابی عبدالله و ابوصالح نیز این حدیث را روایت کرده‌اند و در پایان آن امام صادق علیه السـلام فرمود: «آن را نفروش تا پیمانه کنی.»

۱۶۲۸ – ۳۲۸۴۱- (۱۰) علی بن جعفر می‌گویـد: «از برادرم امـام موسـی بن جعفر علیهمـا السـلام سؤال کردم: شخصـی کالا-یی را با پیمانه یا وزن می‌خرد. آیا فروش آن به صورت مرابحه شایسته است؟

امام علیه السـلام فرمود: هرگاه فروشـنده و خریدار راضـی باشـند، اشـکال ندارد. و اگر پیمانه و وزن آن را مشخص کرده‌اند، فروش آن پیش از پیمانه و وزن کردن شایسته نیست.»

۱۶۲۹- ۳۲۸۴۲- (۱۱) و نیز علی بن جعفر از برادرش پرسـید: «شخصـی گندم می‌خرد، آیا فروش آن پیش از تحویل گرفتن شایسته است؟

امام علیه السلام فرمود: هرگاه در معامله سود ببرد، فروش پیش از تحویل شایسته نیست. ولی اگر به همان صورت خرید و قیمت آن بفروشد، اشکال ندارد!

و همچنین سؤال کرد که: آیا فروش مواد خوراکی به قیمت خرید پیش از تحویل جایز است؟

امام علیه السلام فرمود: اگر سودی دریافت نکند، اشکال ندارد و اگر سود دریافت کند، فروش آن پیش از تحویل شایسته نیست.»

۱۶۳۰- ۳۲۸۴۳- (۱۲) علی بن جعفر می‌گوید: «از برادرم امام موسی بن جعفر علیهما السلام سؤال کردم:

شخصی مواد خوراکی می‌خرد. آیا شایسته است پیش از تحویل آن را به قیمت خرید بفروشد؟

امام علیه السلام فرمود: هر گاه سود دریافت کند، پیش از تحویل گرفتن فروش آن شایسته نیست و اگر به همان صورت خرید و قیمت آن بفروشد، اشکال ندارد!»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۹۲۹

۱۶۳۱ - ۳۲۸۴۴- (۱۳) ابوبصیر می‌گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی مواد خوراکی می‌خرد و پیش از پیمانه کردن آن را می‌فروشد. امام فرمود: من خوش ندارم، جنس پیمانه‌ای و وزن کردنی را پیش از پیمانه و وزن کردن، بفروشد! مگر آن‌که به همان صورت خرید بفروشد که اشکال ندارد بدون سود یا با زیان بفروشد. و اجناسی که بدون پیمانه و وزن معامله می‌شوند، فروش آن‌ها پیش از تحویل اشکال ندارد.»

۱۶۳۲- ۳۲۸۴۵- (۱۴) منصور بن حازم از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود:

«هر گاه کالای پیمانه‌ای و وزن‌کردنی را خریدی، پیش از تحویل گرفتن آن را نفروش، مگر آن‌که به قیمت خرید بفروشی و اگر با پیمانه و وزن معامله نمی‌شود، آن را بفروش (یعنی او خریدار را در تحویل آن وکیل نماید).»

۱۶۳۳ - ۳۲۸۴۶- (۱۵) منصور می گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی جنسی را که بدون پیمانه و وزن معامله می‌شود، می‌خرد. آیا بدون پیمانه و وزن کردن پیش از تحویل می‌تواند آن را به صورت مرابحه بفروشد و سودش را دریافت کند؟ امام علیه السلام فرمود: در صورتی که با پیمانه و وزن معامله نمی‌شود این کار اشکال ندارد. ولی اگر آن را تحویل بگیرد، از بدهی است.»

۱۶۳۴ - ۳۲۸۴۷- (۱۶) معاویه بن وهب می گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی پیش از تحویل گرفتن کالا آن را می‌فروشد.

امام علیه السلام فرمود: پیش از پیمانه و وزن کردن آن را نفروش تا آن را پیمانه و وزن کنی، مگر آن‌که به قیمت خرید بفروشد.»

۱۶۳۵- ۳۲۸۴۸- (۱۷) محمد بن قیس از امام باقر علیه السلام روایت می کند که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود:

«هر کس مواد غذایی یا علوفه را انبار کند یا بدون انبار کردن بخرد و بخواهد آن‌ها را بفروشد، پس نفروشد تا تحویل بگیرد و پیمانه کند.»

۱۶۳۶- ۳۲۸۴۹- (۱۸) حزام بن حکیم بن حزام از پدرش نقل می کند که گفت:

«مقداری مواد غذایی از مواد غذایی زکات خریدم و خواستم پیش از تحویل آن‌ها را با سود بفروشم. پس، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره سؤال کردم. آن حضرت فرمود: نفروش تا آن‌که تحویل بگیری!»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۹۳۱

۱۶۳۷- ۳۲۸۵۰- (۱۹) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود:

«هر کس برای فروش مواد خوراکی بخرد، پس اگر از اجناسی است که با پیمانه و وزن معامله می‌شود، پیش از پیمانه و وزن کردن آن را نفروشد. و اگر به قیمت خرید بفروشد- پیش از پیمانه و وزن کردن- اشکال ندارد. و فروختن کالاهای دیگر پیش از تحویل گرفتن و پیش از پرداخت بهای آن اشکال ندارد.

و اگر شخصی مواد خوراکی بخرد و فروشنده بگوید آن را پیمانه کرده است و خریدار او را تصدیق کند و به همان پیمانه کردن بگیرد، اشکالی در آن نیست.»

۱۶۳۸- ۳۲۸۵۱- (۲۰) در کتاب العوالی آمده است: «هر کس مواد خوراکی بخرد، آن را پیش از تحویل گرفتن نفروشد.»

۱۶۳۹ - ۳۲۸۵۲- (۲۱) در کتاب المقنع آمده است:

«جایز نیست مواد خوراکی بخری و سپس پیش از تحویل گرفتن آن با پیمانه آن را بفروشی و اجناسی که با پیمانه و وزن معامله

نمی‌شود، اشکال نـدارد که پیش از تحویل، آن‌ها را بفروشـی و روایت شـده که اشـکال ندارد شخصـی مواد خوراکی بخرد سـپس پیش از تحویل آن را بفروشد و خریدار را در تحویل آن وکیل نماید.»

۱۶۴۰ – ۳۲۸۵۳– (۲۲) سـماعه می‌گوید: «از امام علیه السلام سؤال کردم: شخصی مواد خوراکی و میوه را می‌خرد و پیش از تحویل می‌فروشد.

امـام علیه السـلام فرمود: نه! تـا این‌که آن را تحویـل بگیرد. مگر آن‌که گروهی به طور مشترک کالا-یی را بخرنـد. آن‌گـاه برخی از آن‌ها سهم یکی از خود را با سود بخرد یا او سهم خود را بدون سود بفروشد که در این صورت اشکال ندارد.»

۱۶۴۱ – ۳۲۸۵۴– (۲۳) غیاث بن ابراهیم از امام صادق علیه السلام از پدرش روایت می‌کند که: «امیر مؤمنان علیه السلام فروش برگهٔ حواله [کالابرگ] را پیش از تحویل جنس ناپسند می‌شمرد.»

۱۶۴۲ – ۳۲۸۵۵– (۲۴) اسحاق مداینی می‌گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم:

گروهی برای خریـد مواد غـذایی وارد کشتی می‌شونـد و به گفتگو می‌پردازنـد. سـرانجام یکی از آن‌هـا همـهٔ بار کشتی را می‌خرد. دیگران از وی درخواست خرید می‌کنند و او نیز به هر کدام هر چه می‌خواهند، می‌دهد. آن‌گاه صاحب مواد خوراکی، اجناس را به هر یک از آن‌ها تحویل می‌دهد و پولش را دریافت می‌کند.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد. آن‌ها را نمی‌بینم مگر آن‌که با خریدار شریک شده‌اند.

گفتم: صـاحب مواد خوراکی پیمانه‌کننـده‌ای را فرامی‌خوانـد و برای مـا پیمانه می‌کنـد، در حالی که ما خود کارگرانی داریم که در پیمانه کردن به او ایراد می‌گیرند و او کم و زیاد پیمانه می‌کند.

امام علیه السلام فرمود: تا وقتی بسیار اشتباه نباشد، اشکال ندارد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۹۳۳

۱۶۴۳ – ۳۲۸۵۶– (۲۵) در کتـاب دعـائم الاسـلام روایت می‌کنـد که: «پیـامبر اکرم صـلی الله علیه و آله از سـود بردن بر کالا-یی که تحویل نگرفته، نهی کرد.

در احادیث باب ۳۴ و ۳۵، مناسب با این بحث گـذشت و در احادیث باب ۹ از باب‌های فروش میوه، مطالبی خواهـد آمد که بر این بحث دلالت می‌کند.

باب ۴۲ جواز تعیین دیْن بدهکار و پرداخت آن

۱۶۴۴ – ۳۲۸۵۷– (۱) ابـوبکر حضـرمی می‌گویـد: «بـه امـام صـادق علیـه السـلام گفتم: من از شخصـی مقـداری درهم طلبکـارم. او می‌گوید: چیزی به من بفروش تا طلبت را بپردازم. پس کالایی [به صورت نسیه] به او می‌فروشم، سپس آن را از او [با قیمت کم‌تر] می‌خرم و طلبم را دریافت می‌کنم.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

۱۶۴۵ – ۳۲۸۵۸– (۲) ابوبکر حضـرمی می‌گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: شخصی با دیگری به صورت عینه معامله می‌کند. سپس زمـان پرداخت بـدهی‌اش فرامی‌رسـد و او قـدرت بر پرداخت نـدارد. آیـا جایز است با همان شـخص بار دیگر به صورت عینه معامله کند و به این صورت بدهی‌اش را بپردازد؟

امام علیه السلام فرمود: آری!»

۱۶۴۶ – ۳۲۸۵۹– (۳) هـارون بن خـارجه می‌گویـد: «به امـام صـادق علیه السـلام گفتم: بـا شخصـی به صـورت عینه معـامله کردم و سررسـید بدهی‌اش فرارسید. به او گفتم: بدهی‌ات را پرداخت کن. او گفت: چیزی ندارم. بار دیگر به صورت عینه با من معامله کن

تا به تو بپردازم.

امام علیه السلام فرمود: با او به صورت عینه معامله کن تا به تو بپردازد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۹۳۵

۱۶۴۷- ۳۲۸۶۰- (۴) لیث مرادی روایت می‌کند که: «یکی از دوستان عمر بن حنظله از امام صادق علیه السلام سؤال کرد:

شخصی با دیگری معاملهٔ عینه انجام می‌دهد. وقتی زمان پرداخت بدهی‌اش فرامی‌رسد، طلبکار از او درخواست پرداخت آن را می‌نماید. شخص بدهکار می‌گوید: به خدا سوگند چیزی ندارم! بار دیگر با من به صورت عینه معامله کن تا آن را به تو پرداخت کنم.

امام علیه السلام فرمود: معاملهٔ او اشکال ندارد.»

۱۶۴۸- ۳۲۸۶۱- (۵) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌کند که از امام صادق علیه السلام سؤال شد:

«گروهی با یکدیگر به صورت «عینه» معامله می‌کنند- وقتی با هم توافق کردند، در میان خود معامله انجام می‌دهند. امام علیه السلام پرسید: برای چه این کار را می‌کنند؟ گفته شد: حرام را ناپسند می‌شمارند.

امام علیه السلام فرمود: هر کس خواستار حلال است، اشکال ندارد؛ حتی اگر شخصی با زنی زنا کند و سپس تصمیم به ازدواج بگیرند و به طور صحیح با هم ازدواج کند، عمل آنان حلال است.»

۱۶۴۹- ۳۲۸۶۲- (۶) عبدالرحمن بن ابی عبدالله از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«آنچه به صورت عینه فروختی، تحویل نگیر. امام علیه السلام می‌فرماید: با او معاملهٔ عینه انجام نده و سپس آنچه از وی طلبکار هستی، از او تحویل بگیر.

«۱»» مرحوم شیخ طوسی قدس سره می‌فرماید: «این حدیث بر نوعی کراهت حمل می‌شود؛ زیرا ما گفتیم: جایز است انسان آنچه به صورت عینه فروخته، تحویل بگیرد.»

۱۶۵۰- ۳۲۸۶۳- (۷) عبدالله بن سنان می‌گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم:

من از شخصی طلبکارم و او تنگدست است؛ از این رو کالایی را از شخصی به صورت نسیه می‌خرد. بنا بر این‌که من ضامن وی شوم و بدهی‌اش را به من پرداخت کند.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

۱۶۵۱- ۳۲۸۶۴- (۸) بکار بن ابوبکر می‌گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم:

شخصی از دیگری طلبکار است. هنگام سررسید، بدهکار می‌گوید: کالایی [نسیه] به من بفروش تا آن را بفروشم و بدهی‌ات را پرداخت کنم.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

---

(۱). وقتی انسان از راه معاملهٔ عینه از دیگری طلبکار است، اگر جنسی را که به او می‌فروشد بار دیگر بخرد، قیمت آن از بدهی وی کم می‌شود.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۹۳۷

۱۶۵۲- ۳۲۸۶۵- (۹) منصور بن حازم می‌گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم:

شخصی از دیگری گندم یا گاو یا گوسفند یا کالای دیگری طلبکار است. بدهکار نزد طلبکار می‌آید تا از وی چیزی خریداری کند.

امام فرمود: نسیه به او نفروشد ولی نقد هر چه می‌خواهد به او بفروشد.»

۱۶۵۳- ۳۲۸۶۶- (۱۰) معمر زیّات می‌گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: شخصی نزد من می‌آید و به من می‌گوید: چند دینار به من قرض بده تا با آن روغن زیتون بخرم و به تو بفروشم.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

در احادیث باب ۳۵ و باب پیشین به ویژه حدیث علی بن جعفر، مناسب با این بحث گذشت.

باب ۴۳ جواز فروش کالا به چند برابر قیمت

۱۶۵۴- ۳۲۸۶۷- (۱) محمد بن اسحاق بن عمار می‌گوید: «به امام کاظم علیه السلام گفتم: از شخصی مقداری درهم طلبکارم. او به من می‌گوید: به من مهلت بده و من به تو سود می‌دهم. من جبّه‌ای که هزار درهم برای من تمام شده به ده هزار درهم یا بیست هزار درهم به او می‌فروشم و طلبم را به عقب می‌اندازم.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

۱۶۵۵- ۳۲۸۶۸- (۲) محمد بن اسحاق بن عمار می‌گوید: «به امام کاظم علیه السلام گفتم: زنی به نام سلسبیل، صد هزار درهم از من درخواست وام کرد، بنابر این‌که ده هزار درهم به من سود بدهد. من نود هزار درهم به او وام دادم و لباس وشی را که هزار درهم برای من تمام شده بود، به ده هزار درهم به او فروختم.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

و در حدیث دیگری آمده است که امام علیه السلام فرمود: «این کار اشکالی ندارد. یکصد هزار درهم به او بده و لباس را به ده هزار درهم به او بفروش و دو نوشتهٔ جداگانه علیه او بنویس.»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۹۳۹

۱۶۵۶- ۳۲۸۶۹- (۳) محمد بن اسحاق بن عمار می‌گوید: «به امام رضا علیه السلام گفتم: «شخصی از دیگری پول طلب دارد که سررسید آن فرارسیده است. از این رو مرواریدی که صد درهم ارزش دارد به هزار درهم به او می‌فروشد و طلب خود را به تأخیر می‌اندازد.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد. من نیز به دستور پدرم این کار را انجام داده‌ام.»

محمد بن اسحاق معتقد است از امام کاظم علیه السلام نیز این مسأله را پرسید و آن حضرت به همین صورت پاسخ داد.

۱۶۵۷- ۳۲۸۷۰- (۴) مسعده بن صدقه می‌گوید: «شخصی از امام صادق علیه السلام سؤال کرد:

من سر معاملهٔ «عینه» از فردی پول طلب دارم و او هنگام سررسید، قدرت پرداخت آن را ندارد.

پس می‌خواهد بدهی‌اش را به تأخیر بیندازم و او به من سود دهد. آیا مروارید یا چیز دیگری که صد درهم ارزش دارد به هزار درهم به او بفروشم و سررسید وامش را به تأخیر بیندازم؟

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد. پدرم این‌گونه انجام داد و به من نیز دستور داد دربارهٔ بدهی‌اش به همین صورت عمل کنم.»

۱۶۵۸- ۳۲۸۷۱- (۵) عبدالملک بن عتبه می‌گوید: «از امام علیه السلام سؤال کردم:

از شخصی مالی طلبکارم و می‌خواهم پول دیگری به صورت عینه به او بدهم. آیا جایز است پولی به او بدهم و مرواریدی که ارزش آن صد درهم است به هزار درهم به او بفروشم؟ و به او بگویم: این مروارید را به هزار درهم به تو می‌فروشم به این شرط که بهای آن و بدهی‌ات را چند ماه به تأخیر اندازم.

امام فرمود: اشکال ندارد.»

۱۶۵۹- ۳۲۸۷۲- (۶) در کتاب فقه الرضا روایت می کند که از امام صادق علیه السلام سؤال شد:

«شخصی پولی طلبکار است که سررسید آن فرارسیده است. بدهکار می گوید: به من مهلت بده تا به تو سود بدهم. از این رو طلبکار دانه مرواریدی به ارزش هزار درهم را به ده هزار درهم یا بیست هزار درهم به او می‌فروشد.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد!»

در حدیث دیگری مثل آن روایت شده و در پایان آن این سخن از امام علیه السلام افزوده شده است: «و به تحقیق پدرم به من دستور داد، مثل این معامله را انجام دادم.»

۱۶۶۰- ۳۲۸۷۳- (۷) در همان کتاب آمده است:

«اگر لباس ده درهمی را به بیست درهم بفروشد یا انگشتری را که یک درهم ارزش ندارد- تا وقتی نگین بی‌ارزشی روی آن است- به ده درهم بفروشد، ربا نخواهد بود.»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۹۴۱

۱۶۶۱- ۳۲۸۷۴- (۸) سلیمان بن دیلمی می گوید: «شخصی به امام کاظم علیه السلام نامه نوشت و از او سؤال کرد: من به گروهی آرد به صورت نسیه می‌فروشم و در هر قفیز تا سررسید معین دو درهم سود می‌برم. و آنان از من درخواست می کنند که از نصف آرد مقداری درهم به آن‌ها بدهم. آیا چاره‌ای هست که من در حرام نیفتم؟

امام علیه السلام در پاسخ نوشت: به آن‌ها مقداری درهم قرض بده و در قیمت نصف قفیز به مقدار سودت از آن‌ها بیفزا.»

باب ۴۴ حکم خرید طعامی که قبل از قبض، قیمت آن تغییر کرد

۱۶۶۲- ۳۲۸۷۵- (۱) حلبی می گوید: «شخصی مقداری مواد خوراکی از دیگری خرید و نصف آن را تحویل گرفت.

وقتی برای تحویل نصف دوم آن آمد، قیمت آن افزایش یا کاهش یافته بود. امام صادق علیه السلام در این باره فرمود: اگر در روز خرید با فروشنده بر سر نرخ توافق نموده‌اند، پس نرخ همان است و اگر بر سر نرخ با هم توافق نکرده‌اند، نرخ روز بر عهدهٔ اوست!»

۱۶۶۳ - ۳۲۸۷۶- (۲) حلبی می گوید: «شخصی مقداری مواد خوراکی خرید و نصف آن را تحویل گرفت، پس از مدتی برای تحویل نصف دیگر آمد ولی نرخ افزایش یا کاهش یافته بود. امام صادق علیه السلام در این باره فرمود: اگر در روز خرید بر سر نرخ با هم توافق کرده‌اند، همانا همان نرخ برای وی محفوظ است. و اگر بدون تعیین نرخ بخشی را تحویل گرفته و بخشی را گذاشته است، نرخ روزی که باقیمانده را در آن تحویل می گیرد، به عهدهٔ اوست.»

۱۶۶۴ - ۳۲۸۷۷- (۳) در کتاب المقنع حدیث پیش را روایت کرده و در پایان آن این جمله را از امام علیه السلام افزوده است: «و اگر کسی مواد خوراکی بخرد و پیش از تحویل نرخش تغییر کند، برای وی نرخ خرید محفوظ است.»

۱۶۶۵ - ۳۲۸۷۸- (۴) جمیل می گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال شد: شخصی مقداری مواد خوراکی- هر کرّ به نرخ معینی- خریداری می کند. و بخشی از آن را تحویل می گیرد. سپس قیمت کاهش یا افزایش می‌یابد و فروشنده از تحویل بقیه خودداری می کند و می گوید: تو تنها همان را که تحویل گرفتی، حق داشتی.

امام علیه السلام فرمود: اگر در روز خرید بر سر نرخ آن توافق کرده‌اند، بقیهٔ آن مالِ خریدار است و اگر بدون شرط کردن قیمت تنها خریده است، به اندازه‌ای که پول پرداخت کرده حق دارد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۹۴۳

۱۶۶۶- ۳۲۸۷۹- (۵) محمد بن الحسن نامه‌ای به این مضمون به امام حسن عسکری علیه السلام نوشت:

«شخصی کسی را اجیر می کند تا ساختمانی برای او بسازد یا کار دیگری انجام دهد و شروع می کند مواد خوراکی و پنبه و اجناس

دیگر به او بدهـد. سپس مواد خوراکی و پنبه افزایش یا کاهش نرخ پیـدا می‌کنـد. آیا آن را به قیمت روزی که تحویل داده حساب کند یا به قیمت روز حسابرسی؟

امام علیه السلام در پاسخ نوشت: آن را به قیمت روزی که با او قرارداد بسته محاسبه می‌کند- ان شاء الله.

و سؤال کرد: سررسید بدهی شخصی فرامی‌رسد و بدهکار مقداری گندم در برابر آن می‌پردازد و با وی قطعی نمی‌کند. سپس نرخ تغییر می‌کند.

امام علیه السلام در پاسخ نوشت: نرخ روزی که گندم را تحویل داده، برای او محاسبه می‌شود.»

۱۶۶۷- ۳۲۸۸۰- (۶) محمد بن الحسن صـفار می‌گوید: «نامه‌ای به این مضـمون به امام علیه السـلام نوشتم: شخصی از دیگری مالی طلب دارد. هنگـام سررسید، بـدهکار در برابر آن گنـدم یا پنبه یا زعفران می‌پردازد و نرخ آن را قطعی نمی‌کنـد. پس از دو سه ماه قیمت زعفران و گندم و پنبه افزایش یا کاهش می‌یابد. به کدام یک از دو نرخ با او محاسبه کند؟

امام علیه السلام فرمود: او تنها بر اساس قیمت روز پرداخت گندم حق دارد- ان شاء الله.

و به امام علیه السـلام نوشـتم: شخصی فردی را بر ساختن ساختمان یا کار دیگری اجیر می‌کند و به او گندم یا پنبه یا اجناس دیگری می‌دهد. سپس نرخ گندم و پنبه افزایش یا کاهش می‌یابد. آیا آن را به نرخ روز تحویل محاسبه کند یا به نرخ روز حسابرسی؟

امام علیه السلام در پاسخ نوشت: به قیمت روزی که با وی قرارداد بسته، محاسبه کند- ان شاء الله.»

۱۶۶۸- ۳۲۸۸۱- (۷) ابوعطارد می‌گویـد: «به امام صادق علیه السـلام گفتم: مقـداری گندم می‌خرم و پیش از تحویل گرفتن، قیمت آن تغییر می‌کند.

امام علیه السلام فرمود: من دوست دارم به طور کامل به وی بپردازی؛ همان‌گونه که اگر در آن افزوده‌ای بود، آن را می‌گرفتی.»

۱۶۶۹- ۳۲۸۸۲- (۸) در کتـاب فقه الرضـا آمـده است: «در هر معاملهٔ نسـیه، قیمت روز معـامله معتبر است تا وقتی که قیمت کاهش نیافته است.»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۹۴۵

باب ۴۵ نمایندگی در فروش کالای مالک

۱۶۷۰- ۳۲۸۸۳- (۱) محمد بن مسـلم از امام صادق علیه السـلام روایت می‌کند که: «دربارهٔ شخصی که به دیگری گفت: این لباس را ده درهم بفروش و مازاد آن مالِ خودت. فرمود: اشکالی ندارد!»

۱۶۷۱- ۳۲۸۸۴- (۲) زراره می‌گوید: «به امام صادق علیه السـلام گفتم: به شخصـی کالایی برای فروش داده و به وی گفته می‌شود: افزون بر فلان مبلغ برای خودت.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

۱۶۷۲- ۳۲۸۸۵- (۳) زراره می‌گویـد: «از امـام بـاقر علیـه السـلام سـؤال کردم: بـه شخصـی کالا‌یی برای فروش داده و به وی گفته می‌شود: افزون بر فلان مبلغ برای خودت.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

در کتاب دعائم الاسلام، این حدیث از امام صادق علیه السلام روایت شده است.

۱۶۷۳- ۳۲۸۸۶- (۴) ابوصباح کنانی می‌گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: اهل بازار، کالاهای خود را نزد شخصی می‌گذارند و برای وی نرخی معین می‌کنند و می‌گویند: هر چه بیشتر فروختی، مال خودت.

امام علیه السلام فرمود: این کار اشکال ندارد ولی به صورت مرابحه نفروشد.»

در حدیث مناهی گذشت که: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از فروختن چیزی که در ضمانت انسان نیست، نهی کرد.» «۱» در حدیث عمار، این سخن از امام علیه السلام گذشت: «آنان را از فروختن چیزی که در ضمانت آنان نیست، نهی کن.» «۲» و در حدیث سلیمان، گذشت که: «پیامبر صلی الله علیه و آله از سود جنسی که در ضمانت انسان نیست، نهی کرد. ۳»

---

(۱). ۲۲/ ۵۴۳ باب ۲۰ از باب‌های خرید و فروش، حدیث ۱۰ (۳۲۷۵۷).

(۲) ۲ و ۳. ۲۲/ ۵۵۵ باب ۳۱ از باب‌های خرید و فروش، حدیث ۴ (۳۲۷۸۹) و ۶ (۳۲۷۹۱).

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۹۴۷

باب ۴۶ امین بودن نماینده

۱۶۷۴ – ۳۲۸۸۷– (۱) علی بن محمد قاسانی می‌گوید: «در سال ۲۳۱ ق، از مدینه به امام هادی علیه السلام نوشتم: فدایت گردم! شخصی به دیگری دستور می‌دهد کالا یا چیز دیگری بخرد. وقتی جنس را می‌خرد، از او سرقت می‌شود یا راهزن آن را می‌رباید. آن کالا از مال چه کسی می‌رود؛ از مال دستور دهنده یا از مال خریدار؟

امام علیه السلام نوشت: از مال دستور دهنده!»

۱۶۷۵ – ۳۲۸۸۸– (۲) یعقوب بن شعیب می‌گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی در برابر اجرت برای دیگران می‌فروشد. و ضمانت اموال آنان را بر عهده می‌گیرد [آیا این کار صحیح است]؟

امام علیه السلام فرمود: هر گاه با رضایت خاطر این کار را انجام دهد [برای او لازم است] ولی من از این بیمناکم که بیش از آنچه به دست می‌آورد، بدهکار شود. با این حال هر گاه با رضایت خاطر این کار را انجام دهد، اشکال ندارد.»

باب ۴۷ جواز اجرت سمسار و دلّال

۱۶۷۶ – ۳۲۸۸۹– (۱) ابوولّاد از امام صادق و دیگران از امام باقر علیه السلام روایت می‌کنند که فرمودند: «اجرت سمسار و دلّال اشکال ندارد؛ زیرا او با قیمت معین، روز به روز برای مردم خرید می‌کند. همانا او همانند اجیر است.»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۹۴۹

۱۶۷۷– ۳۲۸۹۰– (۲) عبدالرحمن بن ابی عبدالله می‌گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: سمسار در برابر مزد خرید می‌کند به این صورت که فهرستی برای خرید به وی داده و با او قرار گذاشته می‌شود که از آنچه خریدی، هر چه بخواهم، برمی‌دارم و هر چه بخواهم، رها می‌کنم.

او نیز اجناسی را که خریده می‌آورد و می‌گوید هر چه را می‌خواهی، بردار و آنچه دوست نداری، رها کن.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

۱۶۷۸– ۳۲۸۹۱– (۳) در کتاب نوادر احمد بن محمد می‌گوید: «از امام باقر علیه السلام سؤال شد: سمسار در برابر مزد برای انسان خرید می‌کند و می‌گوید: هر چه می‌خواهی، بردار و هر چه نمی‌خواهی، رها کن! امام فرمود:

اشکال ندارد.»

۱۶۷۹– ۳۲۸۹۲– (۴) عبدالرحمان بن حجاج می‌گوید: «از امام موسی بن جعفر علیهما السلام سؤال کردم:

«شخصی به فروشنده‌ای می‌گوید: من این مواد خوراکی و اجناس دیگر را از تو می‌خرم به این شرط که سودی در آن برای من قرار

دهی یا چیزی به من دهی که از تو خرید کنم.

امام علیه السلام آن را ناپسند شمرد.

عبدالرحمان بن حجاج می گوید: از امام موسی بن جعفر علیهما السلام سؤال کردم:

شخصی که برای دیگران خرید می کند به فروشنده می گوید: من به این شرط از تو خرید می کنم که در هر لباسی که از تو می‌خرم، فلان مبلغ به من بدهی. و می گوید: برای این که از تو خرید کنم، سودی برای من قرار ده.

امام علیه السلام آن را ناپسند شمرد.»

۱۶۸۰ – ۳۲۸۹۳– (۵) ابوبصیر می گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی به دیگری می گوید: کالایی را برای من بخر [و بفروش] هر چه سود بردیم، میان یکدیگر تقسیم می کنیم.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد!»

۱۶۸۱ – ۳۲۸۹۴– (۶) حسین بن بشار از امام کاظم علیه السلام روایت می کند که: «دربارهٔ دلّال خانه و زمین که برای کارش مزد می گیرد، فرمود:

این اجرت است و اشکالی ندارد!»

۱۶۸۲ – ۳۲۸۹۵– (۷) در کتاب دعائم الاسلام روایت می کند که: «شخصی از امام صادق علیه السلام سؤال کرد: فردی از دیگری می‌خواهد برایش زمین یا خانه یا برده یا چهارپا یا مانند آن بخرد و برای او اجرتی قرار می‌دهد.

امام علیه السلام فرمود: این کار اشکال ندارد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۹۵۱

۱۶۸۳– ۳۲۸۹۶– (۸) محمد بن ابی عمیر از یکی از برده‌فروشان روایت می کند که می گوید:

«کنیزی برای امام صادق علیه السلام خریدم و آن حضرت چهار دینار به من داد. من از گرفتن آن خودداری کردم. امام علیه السلام فرمود: حتماً باید آن را بگیری؛ از این رو آن را گرفتم. آن گاه امام علیه السلام فرمود: از فروشنده چیزی نگیر!»

در حدیث عبدالله بن سنان «۱» و حدیث یعقوب «۲»، مناسب با این بحث گذشت.

در احادیث باب ۱ از باب‌های جعاله نیز مناسب با این بحث خواهد آمد.

باب ۴۸ عدم فروش جواز کالاهای متعدد توسط دلّال در یک بیع

۱۶۸۴– ۳۲۸۹۷– (۱) یعقوب بن شعیب می گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم:

شخصی برای دیگران اجناس شان را می‌فروشد و هر کس جنسی برای فروش نزد او می‌آورد که از نظر کیفیت یکسان نیستند. آن گاه فردی خرید همهٔ آن‌ها را با هم درخواست می کند.

امام علیه السلام فرمود: من از این معامله خوشم نمی‌آید.»

۱۶۸۵– ۳۲۸۹۸– (۲) یعقوب بن شعیب می گوید: «از امام علیه السلام سؤال کردم:

شخصی برای دیگران اجناس شان را می‌فروشد و هر کس یک کالا- یا بیشتر برای فروش نزد وی می گذارد که از نظر کیفیت یکسان نیستند. آن گاه فردی خرید همهٔ آن‌ها را با هم درخواست می کند.

امام علیه السلام فرمود: من از این معامله خوشم نمی‌آید.»

---

(۱). ۲۲/ ۴۵۸ باب ۶۲ از باب‌های کسب‌های روا و ناروا، حدیث ۴ (۳۲۴۹۲).

(۲). ۲۲/ ۵۸۴ باب ۴۶ از باب‌های خرید و فروش، حدیث ۲ (۳۲۸۸۸).

منابع فقه شیعه، ج ۲۲، ص: ۹۵۳

باب ۴۹ عدم جواز بیع مرابحه‌ای بخشی از کالای خریداری شده

۱۶۸۶- ۳۲۸۹۹- (۱) محمد بن مسلم می‌گوید: «از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام سؤال کردم:

شخصی مجموعه‌ای از لباس را به قیمتی می‌خرد. آن گاه قیمت کلّ را بر اساس ارزش هر کدام میان آن‌ها تقسیم می‌کند. آیا جایز است تک‌تک آن‌ها را به صورت مرابحه بفروشد؟

امام علیه السلام فرمود: نه، تا این‌که به خریدار بگوید خودش بر آن قیمت نهاده است.

و سؤال کردم: شخصی مجموعه‌ای از کالا را می‌خرد. آیا هر یک از لباس‌ها را می‌تواند به صورت مرابحه بفروشد؟

امام علیه السلام فرمود: نه، تا این‌که به خریدار بگوید خودش بر آن قیمت نهاده است.»

۱۶۸۷- ۳۲۹۰۰- (۲) ابوحمزه می‌گوید: «از امام باقر علیه السلام سؤال کردم:

شخصی مجموعه‌ای از لباس را به مبلغی می‌خرد، سپس بر هر لباس قیمتی می‌گذارد؛ به طوری که مجموع آن‌ها با قیمت پرداختی برابر شود. آیا می‌تواند هر کدام را به صورت مرابحه بفروشد؟

امام علیه السلام فرمود: نه، تا این‌که اعلام کند خودش بر آن قیمت گذارده است.»

۱۶۸۸- ۳۲۹۰۱- (۳) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌کند که از امام صادق علیه السلام سؤال شد:

«شخصی لباس‌های بسیار می‌خرد، سپس براساس قیمت کل بر هر لباس قیمت می‌گذارد. آیا می‌تواند آن را به همان قیمت به صورت مرابحه بفروشد؟

امام علیه السلام فرمود: نه مگر این‌که به خریدار اعلام کند، که خودش بر آن نرخ گذاشته است.»

۱۶۸۹- ۳۲۹۰۲- (۴) معاویه بن عمار می‌گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم:

شخصی لباس‌های هراتی و قوهی می‌خرد. فردی ده لباس از آن‌ها را به شرط آن‌که از دیگر لباس‌ها مرغوب‌تر باشد، با سود پنج یا کم‌تر یا بیشتر می‌خرد.

امام علیه السلام فرمود: من این معامله را دوست ندارم، به من بگو که اگر تنها پنج لباس مرغوب بیابد و بقیه یکسان باشد [چه خواهد کرد؟]»

اسماعیل فرزند امام صادق علیه السلام گفت: «آنان با او شرط کرده‌اند که ده لباس بردارد، پس به صورت مکرر لباس‌ها را بر او عرضه می‌کنند [تا ده لباس را انتخاب کند].

امام علیه السلام فرمود: همانا او شرط کرده است که بهترین آن‌ها را انتخاب کند. به من بگو که اگر تنها پنج لباس بهتر باشد و بقیه مثل هم باشند [چه باید کرد] من این معامله را دوست ندارم.

امام علیه السلام این معامله را به دلیل فریبندگی و غبن آن، ناپسند دانست.»

منابع فقه شیعه، ج ۲۲، ص: ۹۵۵

۱۶۹۰- ۳۲۹۰۳- (۵) عیسی ابن ابی منصور می‌گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم:

گروهی لباس‌های هراتی یا کروی یا مروی یا قوهی می‌خرند. شخصی ده لباس از بهترین آن‌ها را با سود پنج درهم یا کم‌تر یا بیشتر می‌خرد.

امام علیه السلام فرمود: من این معامله را دوست ندارم. به من بگو که اگر تنها پنج لباس بهتر از بقیه یافتی و لباس‌های دیگر همه

یکسان بودند [چه می‌کردی؟]»

اسماعیل فرزند امام صادق علیه السلام گفت: «آن‌ها با او شرط کرده‌اند که ده لباس انتخاب کند، پس لباس را مکرر بر او عرضه می‌کنند [تا ده لباس را انتخاب کند].

امام علیه السلام فرمود: همانا او شرط کرده است که بهترین آن‌ها را انتخاب کند. به من بگو که اگر بیشتر از پنج لباسِ بهتر نیافت و لباس‌های دیگر یکسان بودند [چه باید انجام دهد؟].

سپس فرمود: من این معامله را دوست ندارم.»

۱۶۹۱- ۳۲۹۰۴- (۶) اسباط بن سالم می‌گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم:

ما یک عدل لباس شامل صد لباس مرغوب و نامرغوب می‌خریم. شخصی می‌آید و نود (هفتاد) لباس را با سود یک درهم در هر درهم می‌خرد. آیا برای ما سزاوار است که بقیه را نیز همین گونه بفروشیم؟

امام علیه السلام فرمود: نه مگر این‌که یک لباس را به تنهایی [به طور معین] بخرد.»

در حدیث علی بن سعید، مناسب با این بحث گذشت.«۱»

باب ۵۰ فساد خرید کالا به دیناری که یک درهم از آن استثنا شود

۱۶۹۲- ۳۲۹۰۵- (۱) حلبی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «خریدن لباس به یک دینار به استثنای یک درهم ناپسند است؛ چون نسبت دینار به درهم معلوم نیست.»

---

(۱). ۲۲/ ۵۶۴ باب ۳۶ از باب‌های خرید و فروش، حدیث ۱ (۳۲۸۱۶).

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۹۵۷

۱۶۹۳- ۳۲۹۰۶- (۲) حماد بن میسر از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که: «امام باقر علیه السلام خریدن لباس را به یک دینار به استثنای یک درهم، ناپسند می‌شمرد؛ چون نسبت دینار به درهم معلوم نیست.»

۱۶۹۴- ۳۲۹۰۷- (۳) وهب از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که: «پدرش امام باقر علیه السلام خریدن به یک دینار به استثنای یک درهم یا دو درهم را به طور نسیه ناپسند می‌شمرد بلکه آن را به صورت دیناری به استثنای یک سوم و یک چهارم و یک ششم و دیگر اجزای دینار قرار می‌داد.»

۱۶۹۵- ۳۲۹۰۸- (۴) سکونی از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام از امیر مؤمنان روایت می‌کند که: «دربارهٔ خرید کالا به یک دینار به استثنای یک درهم به صورت نسیه فرمود:

این معامله باطل است؛ زیرا شاید دینار با درهم برابر شود.»

در احادیث باب ۱۲ و ۲۳ و ۲۵، مطالبی مناسب با این بحث گذشت.

باب ۵۱ لزوم بیان نوع درهم در بیع مرابحه

۱۶۹۶- ۳۲۹۰۹- (۱) اسماعیل بن عبدالخالق می‌گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: ما تعدادی درهم برای خرید کالا به اهواز می‌فرستیم که آن‌ها با هم متفاوت و برخی برتر از برخی دیگر است. پس از آن‌که با آن‌ها برای ما کالایی خرید، صبر می‌کنیم (نوشته می‌شود). هنگام فروش، نوع درهمی که با آن کالا خریداری شده، روی آن نصب می‌شود. در معامله به صورت مرابحه باید

نوع درهم بیان شود. آیا نصب آن نوشته بر روی کالا ما را از بیان نوع درهم بی‌نیاز می‌کند؟

امام علیه السلام فرمود: نه، بلکه هر گاه به صورت مرابحه معامله شود، خریدار را از آن باخبر کن و اگر بدون ذکر قیمت خرید معامله می‌شود، اشکال ندارد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۹۵۹

۱۶۹۷- ۳۲۹۱۰- (۲) اسماعیل بن عبدالخالق می‌گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: ما مقداری درهم به اهواز می‌فرستیم که با هم متفاوت است و با آن‌ها جنس می‌خریم. سپس نوع درهمی را که با آن جنس خریداری شده می‌نویسیم و بر روی آن نصب می‌کنیم، در فروختن به صورت مرابحه ما باید نوع درهم را برای خریدار بیان کنیم. آیا نصب نوشته بر روی اجناس، ما را از بیان نوع درهم بی‌نیاز می‌کند؟

امام علیه السلام فرمود: هر گاه به صورت مرابحه معامله کردی، آن را برای خریدار بیان کن و اگر بدون ذکر قیمت معامله کرد، اشکال ندارد.»

باب ۵۲ حکم زیاده بر پیمانه و وزن

۱۶۹۸- ۳۲۹۱۱- (۱) علی بن عطیه می‌گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم:

ما از کشتی مواد خوراکی می‌خریم. سپس آن را پیمانه می‌کنیم و مقداری اضافه می‌آید.

امام علیه السلام فرمود: آیا گاهی نیز کم می‌آید؟

گفتم: آری!

امام علیه السلام فرمود: هر گاه کم بیاید، آن را به شما می‌دهند؟

گفتم: نه!

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

۱۶۹۹- ۳۲۹۱۲- (۲) عبدالرحمان بن حجاج می‌گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ زیادی‌های پیمانه و ترازو سؤال کردم. امام علیه السلام فرمود: اگر از حدّ معمول بیشتر نیست، اشکال ندارد.»

۱۷۰۰- ۳۲۹۱۳- (۳) عبدالرحمان بن حجاج می‌گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ زیادی وزن گوشت، علوفه و کالاهای دیگر سؤال کردم و به امام علیه السلام گفتم: آنان چند وزنه را به ده درهم و چند رطل گوشت را به چند درهم می‌خرند و همواره بیشتر وزن می‌کنند و برای آن زیادی مقدار مشخصی نیست که بتوان آن را شناخت.

امام علیه السلام فرمود: هر گاه شیوهٔ معاملهٔ اهل شهر این‌گونه است، حدّ وسط را بگیر و از آن تجاوز نکن.»

۱۷۰۱- ۳۲۹۱۴- (۴) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌کند که از امام صادق علیه السلام سؤال شد:

«شخصی مواد خوراکی که با پیمانه و وزن معامله می‌شود، می‌خرد و آن را بیشتر از پیمانه و وزنی که خریده می‌یابد.

امام علیه السلام فرمود: اگر زیادی به مقداری است که مردم از آن چشم‌پوشی می‌کنند، اشکال ندارد. ولی اگر با آن اختلاف زیادی دارد، در آن خیری نیست و بازمی‌گرداند؛ زیرا گاهی اشتباه یا ظلم از سوی کسی است که برایش تحویل گرفته است.»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۹۶۱

۱۷۰۲- ۳۲۹۱۵- (۵) علاء بن رزین می‌گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: من با شخصی دیدار می‌کنم که گندم، برای فروش بر من عرضه می‌کند و می‌گوید: گندمی که می‌خواستی به دست آوردم! به او می‌گویم: آن‌ها را بیاور و در کرّ فلان مبلغ به تو سود می‌دهم. وقتی گندم را می‌آورد، اگر مایل بودم آن را می‌گیرم و اگر به دردم نخورد، آن را رها می‌کنم.

امام علیه السلام فرمود: این گفتگوی پیش از معامله است، اشکال ندارد.

گفتم: به او می‌گویم پنجاه کرّ یا کم‌تر و بیشتر از آن را جدا کن. وقتی آن را تحویل می‌دهد، مقداری کم یا زیاد می‌آید و بیشتر زیاد می‌آید. آن مقدار از آنِ کیست؟

امام علیه السلام فرمود: مال توست! آن‌گاه امام علیه السلام فرمود:

من معتب یا سلام را روانه می‌کنم تا گندم بخرد. پس به اندازهٔ دو دینار از آن زیاد می‌آید و ما با پیمانه‌ای که می‌شناسیم، آن را غذای خانواده‌مان قرار می‌دهیم.

گفتم: صاحب آن را می‌شناسی؟

امام علیه السلام فرمود: آری و آن را به صاحبش باز می‌گردانیم!

گفتم: خداوند تو را رحمت کند. به من فتوا می‌دهی که مقداری زیادی مال من است و تو آن را بازمی‌گردانی. پس من فهمیدم که آن مال فروشنده است!

امام علیه السلام فرمود: آری! آن از اشتباهات مردم است؛ زیرا ما به اندازهٔ هشت یا نه درهم خریده‌ایم. سپس فرمود: ولی من پیمانهٔ آن را حساب می‌کنم.»

۱۷۰۳- ۳۲۹۱۶- (۶) اسحاق بن عمار و دیگران می‌گویند: «به امام صادق علیه السلام گفتیم:

از شخصی درهم را به صورت وزن تحویل می‌گیرم و پس از شمارش آن را بیشتر از تعداد حق خود می‌یابم. امام علیه السلام فرمود: آیا دقیق وزن نکرده است؟

گفتم: بله!

امام فرمود: اشکال ندارد!»

در حدیث اسحاق مداینی «۱» مطالبی گذشت که بر این بحث دلالت می‌کند.

باب ۵۳ حکم عَرَبون «۲» [پیش‌پرداخت] در بیع

۱۷۰۴- ۳۲۹۱۷- (۱) وهب از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که امیر مؤمنان علیه السلام همواره می‌فرمود:

«عَرَبون [پرداخت چیزی به فروشنده] جایز نیست مگر آن‌که به عنوان پرداخت بهای کالا باشد.»

---

(۱). ۲۲/ ۵۷۵ باب ۴۱ از باب‌های خرید و فروش، حدیث ۲۴ (۳۲۸۵۵).

(۲). عَرَبون به این معناست که خریدار چیزی به فروشنده می‌دهد که اگر معامله انجام شود، آن از بهای کالا به شمار آید و اگر معامله به هم خورد، خریدار آن را پس نگیرد و در مقابل استفاده‌ای باشد که از کالا برده است.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۹۶۳

باب ۵۴ حکم بیع زمین و آنچه در آن است

۱۷۰۵- ۳۲۹۱۸- (۱) محمد بن الحسن صفار در نامه‌ای از امام حسن عسکری علیه السلام سؤال کرد:

«شخصی از دیگری زمینی را با حدود چهارگانه‌اش خرید. در آن، زمین زراعت، درخت خرما و درختان دیگر وجود دارد که در قرارداد آن‌ها نامی از آن به میان نیامده است بلکه در قرارداد آن آمده است که خریدار آن، زمین را با همهٔ حقوقی که در داخل و

خارج آن است، خریده است. آیا زراعت و درخت خرما و دیگر درختان در حقوق زمین داخل است یا نه؟

امام علیه السلام در پاسخ نوشت: وقتی زمین را با تمام حدودش و هر آنچه درش بر روی آن بسته می‌شود بخرد، هر چه داخل آن است، مالِ خریدار است- ان شاء الله.»

باب ۵۵ حکم خرید سقف و کف منزل

۱۷۰۶- ۳۲۹۱۹- (۱) محمد بن الحسن صفار در نامه‌ای از امام حسن عسکری علیه السلام پرسید:

«شخصی یک اتاق از خانهٔ دیگری را با همهٔ حقوقش می‌خرد. بالای آن اتاق، اتاق دیگری است.

آیا اتاق بالا، در حقوق اتاق پایین داخل می‌شود یا نه؟

امام علیه السلام در پاسخ نوشت: غیر از آنچه با نام خریده است و محل آن، چیز دیگری برای او نیست.»

۱۷۰۷- ۳۲۹۲۰- (۲) محمد بن الحسن صفار در نامه‌ای از امام حسن عسکری علیه السلام سؤال کرد:

«شخصی اتاق یا محل سکونتی را از خانه‌ای با تمام حقوقش می‌خرد. آیا اتاق و محل سکونت روی آن از حقوق اتاق و محل سکونت پایین به شمار می‌آید، یا نه؟

امام علیه السلام در پاسخ نوشت: غیر از حقی که از آن خریده است، چیز دیگری برای او نیست- ان شاء الله.»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۹۶۵

باب ۵۶ مالکیت محصول خرما

۱۷۰۸- ۳۲۹۲۱- (۱) عقبه بن خالد از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حکم کرد که میوهٔ درخت خرما [در معاملهٔ آن] متعلق به تلقیح‌کننده است مگر آن‌که خریدار شرط کند.»

۱۷۰۹- ۳۲۹۲۲- (۲) غیاث بن ابراهیم از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود:

«هر کس درخت خرمایی را بفروشد که آن را تلقیح کرده است، میوه‌اش متعلق به فروشنده است مگر آن‌که خریدار شرط کند. سپس علی علیه السلام فرمود: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این‌گونه حکم کرد.»

در کتاب العوالی روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«هر کس درخت خرمایی را بفروشد که آن را تلقیح کرده، میوهٔ آن متعلق به فروشنده است مگر آن‌که خریدار شرط کند. و هر کس برده‌ای را بخرد که مالی دارد، مال وی متعلق به فروشنده است مگر آن‌که خریدار آن را شرط کند.»

۱۷۱۰- ۳۲۹۲۳- (۳) یحیی بن ابی علاء از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«هر کس درخت خرمایی را بفروشد که آن را تلقیح کرده، میوهٔ آن متعلق به فروشنده است مگر آن‌که خریدار شرط کند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این‌گونه حکم کرد.»

باب ۵۷ حکم فروش باغ و استثناء چند درخت

۱۷۱۱- ۳۲۹۲۴- (۱) محمد بن الحسن صفار در نامه‌ای از امام علیه السلام [حسن عسکری] سؤال کرد:

«شخصی باغی که در آن درخت و درخت انگور وجود دارد، می‌فروشد و از آن باغ یک درخت را برای خود نگه می‌دارد. آیا راه

گـذر به درخت از آن باغ متعلق به اوست؟ و چه مقدار از زمین متعلق به آن درخت است؟ آیا به اندازهٔ شاخه‌های آن یا به اندازه‌ای که در آن روییده است؟»

امام علیه السلام در پاسخ نوشت: به هر گونه که باغ را فروخته و درخت را برای خود نگه داشته، حقّ دارد پس از حق خود در آن تجاوز نکند- ان شاء الله.»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۹۶۷

۱۷۱۲- ۳۲۹۲۵- (۲) سکونی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«شخصی نخلستانی را فروخت و یک نخل را برای خود نگه داشت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله راه ورود و خروج و به اندازهٔ شاخه‌های آن درخت را برای او حکم کرد [و قرار داد].»

در حدیث عقبه، این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله خواهد آمد: «برای هر درخت خرمایی از آن‌ها به اندازه‌ای از زمین است که یکی از شاخه‌هایش در بلندترین حالت به آن برسد.»

باب ۵۸ حکم اختلاف بایع و مشتری در مقدار ثمن

۱۷۱۳- ۳۲۹۲۶- (۱) احمد بن محمد ابن ابی نصر با واسطه از امام صادق علیه السلام دربارهٔ اختلاف خریدار و فروشنده بر سر قیمت فرمود:

«سخن فروشنده همراه با سوگند وی پذیرفته است، هر گاه کالا به همان صورت موجود باشد.»

در حدیث حسین بن عمر، این سخن از امام علیه السلام خواهد آمد: «پس اگر با هم اختلاف نمودند، سخن صاحب کالا پذیرفته است.»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۹۶۹

باب ۵۹ حکم اختلاف بایع و مشتری در پرداخت ثمن

۱۷۱۴- ۳۲۹۲۷- (۱) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌کند که از امام علیه السلام سؤال شد:

«شخصی خوراک و پوشاک و اجناسی مانند آن را- که مردم درباره آن قرارداد نمی‌نویسند- می‌خرد و جنس را تحویل می‌گیرد. مشتری معتقد است که بهای آن را پرداخته و فروشنده منکر گرفتن آن است. امام علیه السلام فرمود:

اگر جنس در دست مشتری است، سخن او همراه با سوگندش پذیرفته است. ولی اگر جنس از دست فروشنده خارج نشده است، سخن فروشنده پذیرفته می‌شود و باید سوگند یاد کند که بهای آن را دریافت نکرده است، مگر آن‌که خریدار بیّنه بر پرداخت داشته باشد.

و اگر کالا از اجناسی است که مردم دربارهٔ امثال آن وثیقه می‌نویسند و شاهد می‌گیرند؛ مانند حیوان و شتر و نظیر آن و فروشنده و خریدار در پرداخت قیمت آن اختلاف کنند و خریدار بگوید: به تو پرداخت کردم! و فروشنده بگوید: پرداخت نکردی! چه خریدار جنس را تحویل گرفته باشد یا تحویل نگرفته باشد، باید برای پرداخت آن بیّنه بیاورد آن‌گونه که ادعا می‌کند و فروشنده باید بر تحویل نگرفتن سوگند یاد کند، همان‌گونه که انکار می‌کند.

به امام علیه السلام گفته شد: اگر کالا در دست هر دوی آن‌هاست و هنوز مشتری تسلط کامل نیافته و فروشنده نیز جدا نشده است؟ امام علیه السلام فرمود: سخن فروشنده همراه با سوگندش پذیرفته است و خریدار باید بیّنه برای ادعای خود در مورد پرداخت قیمت

بیاورد.»

باب ۶۰ حکم اقاله با کم کردن ثمن

۱۷۱۵- ۳۲۹۲۸- (۱) حلبی می گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم:

«شخصی بدون هیچ شرطی با فروشنده لباسی می‌خرد ولی از آن خوشش نمی‌آید. از این رو آن را نزد فروشنده بازمی‌گرداند و او نیز از پذیرفتن آن خودداری می کند مگر با کاهش قیمت.

امام علیه السلام فرمود: شایسته نیست آن را با کاهش قیمت پس بردارد. اگر از این مسأله بی‌خبر بود و آن را گرفت و به قیمت بیشتری فروخت، مازاد بر آن را باید به خریدار نخست بازگرداند.»

در احادیث باب ۲۷ از باب‌های مستحبات تاجر، مناسب با این بحث خواهد آمد.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۹۷۱

باب ۶۱ عدم جواز خرید نمایندهٔ خرید، برای خودش

۱۷۱۶- ۳۲۹۲۹- (۱) علی بن سلیمان می گوید: «به امام علیه السلام نوشتم:

شخصی به من می گوید: برای من لباسی به یک دینار یا کم‌تر یا بیشتر بخر. من نیز به همان قیمت، لباس را می‌خرم ولی قیمت خرید را به او بیشتر می گویم و از این‌که در این معامله من سود می‌برم، او را آگاه نمی‌کنم و با او شرط می کنم که آن مبلغ را بپردازد؛ در غیر این صورت آن را بازمی‌گردانم. آیا شرط و سود جایز یا چیزی از آن برای من حلال است؟ و آیا در صورتی که معامله را با فروشنده قطعی و لازم کنم، برای من حلال است که از آن سود ببرم؟

امام علیه السلام در پاسخ نوشت: هیچ یک از این کارها برای تو حلال نیست، پس آن را انجام نده!»

باب ۶۲ جواز خرید از مشتری برای کسی که از طرف مشتری پرداخت کرده است

۱۷۱۷- ۳۲۹۳۰- (۱) حلبی می گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم:

دو نفر صراف مقداری درهم را به دینار می‌خرند. یکی از آنان- با آن‌که توانگر است و اگر بخواهد می‌تواند سهم خود را بپردازد- به دیگری می گوید: از جانب من نیز بپرداز!

او نیز آن را می‌پردازد. سپس کسی که سهم رفیقش را پرداخته، تصمیم می گیرد آن را با سود از وی بخرد. آیا این کار جایز است؟

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

باب ۶۳ حکم شرط کردن مشتری به این‌که زیان متوجه او نباشد

۱۷۱۸- ۳۲۹۳۱- (۱) عبدالملک بن عتبه می گوید: «از امام موسی بن جعفر علیهما السلام سؤال کردم:

مواد خوراکی یا کالای دیگری را از شخصی با این شرط می‌خرم که زیان آن بر من نباشد. آیا این معامله صحیح و راه آن چگونه است؟

امام علیه السلام فرمود: شایسته نیست.»

مرحوم شیخ طوسی قدس سره می‌فرماید: «توجیه این حدیث این است که آن را بر نوعی کراهت حمل کنیم، نه حرمت.»

در احادیث باب ۶ از باب‌های خیار، مناسب با این بحث خواهد آمد.

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۹۷۳

باب ۶۴ انصراف معامله به پول رایج مگر در صورت شرط

۱۷۱۹- ۳۲۹۳۲- (۱) علی بن راشد می‌گوید: «به امام گفتم: فدایت گردم! شخصی مقداری مواد خوراکی را به هزار درهم و مانند آن می‌خرد و نوع درهم را معین نمی‌کند که درهم صحیح باشد یا درهم دیگری.

امام علیه السلام فرمود: اگر [نوع خاصی از درهم] را شرط کرده است، باید به همان شرط عمل کند و در غیر این صورت درهم‌های رایج میان مردم بر عهدهٔ اوست.

علی بن راشد می‌گوید: با این پرسش می‌خواستم بدانم در پرداخت مهریه، چه وظیفه‌ای دارم! چون آنان می‌گویند: غیر از درهم صحیح نمی‌گیریم و همانا من بنا بر درهم‌های رایج ازدواج کرده‌ام و نه نامی از درهم صحیح به میان آورده‌ام و نه درهم‌های دیگر.»

باب ۶۵ جواز پرداخت رشوه به وکیل مشتری برای جلوگیری از ظلم

۱۷۲۰- ۳۲۹۳۳- (۱) حکم بن حکیم صیرفی می‌گوید: «شنیدم که حفص اعور از امام صادق علیه السلام سؤال کرد:

حاکم از ما مشک و آفتابه می‌خرد و شخصی را برای تحویل گرفتن اجناس وکیل می‌کند. ما به وی رشوه می‌دهیم تا به ما ستم نکند.

امام علیه السلام فرمود: آنچه به وسیلهٔ آن به اموالت سامان بخشی، اشکال ندارد. سپس امام علیه السلام مدتی سکوت کرد و گفت: به من بگو: اگر به او رشوه دهی، کم‌تر از قرارداد دریافت می‌کند؟

حفص گفت: آری!

امام علیه السلام فرمود: رشوات فاسد است.»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۹۷۵

باب ۶۶ عدم جواز اشتباه در فروش

۱۷۲۱- ۳۲۹۳۴- (۱) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌کند که فرمود:

«برای مسلمان، اشتباه در فروش جایز نیست.»

در حدیث دعائم الاسلام خواهد آمد که: «به امام علیه السلام گفته می‌شود: شخصی، کالایی به دیگری فروخت. آن‌گاه ادعا کرد که در قیمت آن اشتباه کرده است و گفت: به دفتر خود مراجعه کردم، دیدم مقداری از بهای آن را در نظر نگرفته و به مقدار زیادی زیان دیده‌ام.

امام فرمود: در کیفیت کالا دقت می‌کند ....» «۱»

باب ۶۷ حکم خرید کالا توسط دو نفر و آوردن پول کالا توسط یکی از آن دو

۱۷۲۲- ۳۲۹۳۵- (۱) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌کند که از امیر مؤمنان علیه السلام سؤال شد:

«دو نفر کالایی را می‌خرند و برای آوردن پول آن می‌روند. آن‌گاه یکی از آن دو با پول می‌آید.
امام علیه السلام فرمود: هر گاه بهای آن را به طور کامل پرداخت کند، می‌تواند کالا را تحویل بگیرد و اگر پس از آن شریک وی آن را درخواست کند، تنها در صورتی حق دارد که نیمی از بهای آن را به شریک خود پرداخت کند.»

باب ۶۸ حکم بیع مرابحه‌ای جنسی که به دینار خریداری شده و به درهم پرداخت شود و بالعکس

۱۷۲۳- ۳۲۹۳۶- (۱) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:
«هر کس لباسی را به دینار بخرد و درهم بپردازد، می‌تواند آن را به صورت مرابحه بر خرید به دینار معامله کند و همچنین اگر به درهم بخرد و دینار بپردازد، می‌تواند به صورت مرابحه بر خرید به درهم آن را معامله کند.»

---

(۱). ۲۳/ ۱۴۹ باب ۱۱ از باب‌های خیار، حدیث ۶ (۳۳۲۹۳).
منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۹۷۷

باب ۶۹ حکم بیع مال به عوض هیچ

۱۷۲۴- ۳۲۹۳۷- (۱) سماعه می‌گوید: «محمد بن الحسن از ابوحنیفه دربارهٔ شیء و لاشیء و آنچه خداوند غیر آن را نمی‌پذیرد، سؤال کرد. ابوحنیفه «شیء» را توضیح داد ولی در پاسخ به «لاشیء» درماند و گفت: با این قاطر به سوی پیشوای رافضیان حرکت کن و آن را به وی به «لاشی» بفروش و بهایش را دریافت کن. محمد افسار قاطر را گرفت و نزد امام صادق علیه السلام آمد.
امام صادق علیه السلام به او فرمود: از ابوحنیفه دستور فروش این قاطر را بگیر!
محمد گفت: ابوحنیفه دستور فروش آن را به من صادر کرده است.
امام علیه السلام پرسید: به چه مبلغی؟
محمد گفت: به «لاشیء».
امام علیه السلام فرمود: چه می‌گویی؟
محمد گفت: حقیقت را می‌گویم.
امام علیه السلام فرمود: آن را به «لاشیء» از تو خریدم. و به غلامش دستور داد آن را به اصطبل ببرد.
محمد بن الحسن مدتی منتظر بهای قاطر ماند، وقتی طول کشید به امام گفت: فدایت گردم! بهایش کو؟
امام علیه السلام فرمود: وعدهٔ ما فردا صبح!
محمد به سوی ابوحنیفه بازگشت و ماجرا را برای وی بازگو کرد. ابوحنیفه از این خبر خوشحال شد و از او اظهار رضایت کرد.
صبح فردا ابوحنیفه نزد امام علیه السلام رفت. امام صادق علیه السلام به وی فرمود:
آمده‌ای تا «لاشیء»- بهای قاطر- را دریافت کنی؟
ابوحنیفه گفت: آری! و بهای آن لاشیء است.
امام علیه السلام فرمود: آری!
آن‌گاه امام علیه السلام سوار بر قاطر شد و ابوحنیفه نیز سوار مرکب دیگری شد و با هم به صحرا رفتند.
وقتی روز بالا آمد، امام علیه السلام به سراب نگریست که همانند آب جاری بالا آمده بود. آن‌گاه به ابوحنیفه گفت: ای ابوحنیفه!

در آن دوردست چه چیزی هست که گویا جریان دارد؟

ابوحنیفه گفت: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله! آن آب است.

با هم به سوی آن رفتند، وقتی به آنجا رسیدند، باز هم سراب را برابر خود در دوردست دیدند.

امام علیه السلام فرمود: بهای قاطر را دریافت کن! خداوند تعالی می‌فرماید: همانند سرابی در بیابان هموار که تشنه آن را آب می‌پندارد تا این‌که نزد آن می‌رود، آن را چیزی نمی‌یابد و خداوند را نزد آن می‌یابد ....

از آنجا ابوحنیفه ناراحت و غمگین نزد یارانش رفت. به وی گفتند: ای ابوحنیفه! تو را چه شده است؟

ابوحنیفه گفت: قاطری- که ده هزار درهم پول برایش پرداخته بودم- بیهوده از چنگم رفت.»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۹۷۹

باب ۷۰ حکم بیع مرکبی که شرط وسایل و زین آن نشده باشد

۱۷۲۵ - ۳۲۹۳۸- (۱) انس می گوید: «در منی همراه عمر بودم که عرب بیابانگردی به آنجا آمد و تعدادی شتر بارکش و سواری همراه خویش داشت. عمر به من گفت: «از وی بپرس که آیا آن‌ها را نمی‌فروشد؟

من نزد وی رفتم و از او سؤال کردم. آن مرد برای فروش شترانش اعلام آمادگی کرد.

آن‌گاه عمر نزد وی آمد و چهارده شتر از وی خرید. سپس به من گفت: ای انس! شتران را تحویل بگیر!

مرد عرب گفت: رواندار و رحل آن را بگذار و شتران را به صورت برهنه تحویل بگیر!

عمر گفت: من آن‌ها را با رواندار و رحل‌شان خریدم.

در این باره، میان آنان نزاع در گرفت و علی علیه السلام را به داوری میان خود فراخواندند.

امام علیه السلام به عمر گفت: آیا تو رواندار و رحل آن‌ها را در معامله شرط کردی؟

عمر گفت: نه!

علی علیه السلام فرمود: پس آن‌ها را از هر چه دارند جدا کن، تنها شتران متعلق به تو هستند!

عمر گفت: ای انس! شتران را برهنه کن و رواندار و رحل آن‌ها را به مرد عرب تحویل بده و آن‌ها را به دیگر شتران‌مان ملحق کن!»

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۹۸۱

مآخذ و منابع جامع احادیث شیعه

قرن دوم

۱. الرسالهٔ الذهبیهٔ. للرضا علیه السلام معروف به طب الإمام الرضا علیه السلام (؟-؟)

۲. صحیفهٔ الإمام الرضا علیه السلام. (؟-؟)

۳. الفقه، معروف به فقه الرضا علیه السلام. منسوب به امام رضا علیه السلام (؟-؟)

۴. کتاب الصّفین. ابان بن تغلب (؟- ۱۴۱ ق)

۵. الفضایل. ابان بن تغلب (؟- ۱۴۱ ق)

۶. الجعفریات. محمد بن محمد اشعث (؟-؟)

۷. توحید مفضّل. علی المفضل بن عمر الجعفی (؟-؟)

قرن سوم

۸. الغارات. ابراهیم بن محمد الثقفی الکوفی (؟- ۲۸۳ ق)

۹. المناقب. نصر بن مزاحم (۱۲۰- ۲۱۲ ق)

۱۰. وقعهٔ الصفین. نصر بن مزاحم (۱۲۰- ۲۱۲ ق)

۱۱. المشیخهٔ. حسن بن محبوب سراد (۱۴۹- ۲۲۴ ق)

۱۲. النوادر. حسن بن محبوب سراد (۱۴۹- ۲۲۴ ق)

۱۳. جامع الفقه. ابن قتیبه (۲۱۳- ۲۷۶ ق)

۱۴. عیون الاخبار. ابن قتیبه (۲۱۳- ۲۷۶ ق)

۱۵. المحاسن. برقی (؟- ۲۷۴ یا ۲۸۰ ق)

۱۶. بصائر الدرجات. محمدبن حسن بن فروخ صفار (؟- ۲۹۰ ق)

۱۷. جامع الاحادیث النبویهٔ. ابو محمد جعفر بن احمد بن علی بن القمی (؟-؟)

۱۸. المزار. محمدبن حسن بن فروخ صفار (؟- ۲۹۰ ق)

قرن چهارم

۱۹. طب الائمه. عبدالله و حسین ابنا بسطام (؟-؟)

۲۰. کتاب الزیارات. حسین بن سعید اهوازی ۳۰۰ (ق-؟)

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۹۸۲

۲۱. المناقب. حسین بن سعید اهوازی ۳۰۰ (ق-؟)

۲۲. کتاب التاریخ. ابن اعثم کوفی (؟- ۳۱۴ ق)

۲۳. الفتوح. ابن اعثم کوفی (؟- ۳۱۴ ق)

۲۴. کتاب التفسیر. محمد بن مسعود عیاشی (؟- ح ۳۲۰ ق)

۲۵. کتاب الدلائل. عبدالله بن جعفر حمیری (۳۲۰-؟)

۲۶. قرب الاسناد. عبدالله بن جعفر حمیری (۳۲۰-؟)

۲۷. تفسیر فرات. فرات بن ابراهیم کوفی (؟-؟)

۲۸. تفسیر النعمانی. ابوعبدالّله محمد بن ابراهیم بن جعفر الکاتب النعمانی (؟-؟)

۲۹. الغایات. جعفر بن احمد بن علی قمی (؟-؟)

۳۰. المانعات. جعفر بن احمد بن علی قمی (؟-؟)

۳۱. تفسیر القمی. ابوالحسن علی بن ابراهیم القمی (۳۰۷-؟)

۳۲. کافی. شیخ کلینی (؟- ۳۲۹ ق)

۳۳. تحف العقول. ابن شعبه (؟-؟)

۳۴. التمحیص. ابن شعبه (؟-؟)

۳۵. کتاب التمحیص. محمد بن همام اسکافی (۲۵۸- ۳۳۶ ق)

۳۶. مروج الذهب و معادن الجواهر. ابوالحسن علی بن الحسین بن علی الموسوی (۳۶۴-؟)

۳۷. الابتداء. علی بن احمد کوفی (؟- ۳۵۲ ق)

۳۸. الانبیاء. علی بن احمد کوفی (؟- ۳۵۲ ق)

۳۹. کتاب الاخلاق. ابن القاسم الکوفی (۳۵۲-؟)

۴۰. الایضاح. نعمان بن محمد تمیمی (۲۵۹- ۳۶۳ ق)

۴۱. دعائم الاسلام. نعمان بن محمد تمیمی (۲۵۹- ۳۶۳ ق)

۴۲. کامل الزیارات. جعفر بن محمد بن قولویه (؟- ۳۶۷ ق)

۴۳. علل الشرایع. شیخ صدوق (۳۰۵- ۳۸۱ ق)

۴۴. عیون اخبار الرضا علیه السلام. شیخ صدوق (۳۰۵- ۳۸۱ ق)

۴۵. کمال الدین وتمام النعمهٔ. شیخ صدوق (۳۰۵- ۳۸۱ ق)

۴۶. الهدایهٔ. شیخ صدوق (۳۰۵- ۳۸۱ ق)

۴۷. الامالی. شیخ صدوق (۳۰۵- ۳۸۱ ق)

۴۸. معانی الاخبار. شیخ صدوق (۳۰۵- ۳۸۱ ق)

۴۹. توحید. شیخ صدوق (۳۰۵- ۳۸۱ ق)

۵۰. الخصال. شیخ صدوق (۳۰۵- ۳۸۱ ق)

۵۱. ثواب الاعمال. شیخ صدوق (۳۰۵- ۳۸۱ ق)

۵۲. المقنع. شیخ صدوق (۳۰۵- ۳۸۱ ق)

۵۳. من لا یحضره الفقیه. شیخ صدوق (۳۰۵- ۳۸۱ ق)

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۹۸۳

۵۴. دلائل الامامهٔ. ابوجعفر محمد بن جریر بن رستم الطبری (۳۸۵-؟)

قرن پنجم

۵۵. نهج البلاغه. سید رضی (۳۵۹- ۴۰۶ ق)

۵۶. کفایه الاثر. خزاز رازی (؟- ح ۴۱۰ ق)

۵۷. الارشاد. شیخ مفید (۳۳۶- ۴۱۳ ق)

۵۸. الامالی. شیخ مفید (۳۳۶- ۴۱۳ ق)

۵۹. الاختصاص. شیخ مفید (۳۳۶- ۴۱۳ ق)

۶۰. الفرائض الشریعهٔ. شیخ مفید (۳۳۶- ۴۱۳ ق)

۶۱. المقنعه. شیخ مفید (۳۳۶- ۴۱۳ ق)

۶۲. تنزیه الانبیاء. سید مرتضی (۳۵۵- ۴۳۶ ق)

بروجری، آقا حسین طباطبایی - مترجمان: حسینیان قمی، مهدی - صبوری، م، منابع فقه شیعه، ۳۱ جلد، انتشارات فرهنگ سبز، تهران - ایران، اول، ۱۴۲۹ ه ق

منابع فقه شیعه؛ ج۲۲، ص: ۹۸۳

۶۳. درر الفوائد. سید مرتضی (۳۵۵- ۴۳۶ ق)

۶۴. المختصر. سید مرتضی (۳۵۵- ۴۳۶ ق)

۶۵. انساب. احمد بن علی نجاشی (۳۷۲- ۴۵۰ ق)

۶۶. رجال. احمد بن علی نجاشی (۳۷۲- ۴۵۰ ق)

۶۷. الاستبصار. شیخ طوسی (۳۸۵- ۴۶۰ ق)

۶۸. التبیان. شیخ طوسی (۳۸۵- ۴۶۰ ق)

۶۹. اختیار معرفهٔ الرجال معروف به رجال الکشی. شیخ طوسی (۳۸۵- ۴۶۰ ق)

۷۰. تهذیب الاحکام. شیخ طوسی (۳۸۵- ۴۶۰ ق)

۷۱. الامالی. شیخ طوسی (۳۸۵- ۴۶۰ ق)

۷۲. الخلاف. شیخ طوسی (۳۸۵- ۴۶۰ ق)

۷۳. الغیبهٔ. شیخ طوسی (۳۸۵- ۴۶۰ ق)

۷۴. المبسوط. شیخ طوسی (۳۸۵- ۴۶۰ ق)

۷۵. النهایهٔ. شیخ طوسی (۳۸۵- ۴۶۰ ق)

۷۶. کنز الفوائد. ابوالفتح کراجکی (؟- ۴۹۹ ق)

قرن ششم

۷۷. مجمع البیان. فضل بن حسن طبرسی (عشر ۴۸۰- ۵۴۸ ق)

۷۸. اعلام الوری باعلام الهدی. فضل بن حسن طبرسی (عشر ۴۸۰- ۵۴۸ ق)

۷۹. نثر اللآلی. فضل بن حسن طبرسی (عشر ۴۸۰- ۵۴۸ ق)

۸۰. الوسیط. فضل بن حسن طبرسی (عشر ۴۸۰- ۵۴۸ ق)

۸۱. مکارم الاخلاق. حسن بن فضل طبرسی (؟- ۵۴۸ ق)

۸۲. غرر الحکم و درر الکلم. عبدالواحد بن محمد تمیمی (۵۱۰- ۵۵۰ ق)

۸۳. بشارهٔ المصطفی. عماد الدین طبری (؟- ۵۵۳ ق)

۸۴. الدعوات. السید فضل الله راوندی (؟- ۵۷۰ ق)

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۹۸۴

۸۵. النوادر. السید فضل الله راوندی (؟- ۵۷۰ ق)

۸۶. قصص الانبیاء. السید فضل الله راوندی (؟- ۵۷۰ ق)

۸۷. لبّ اللّباب. السید فضل الله راوندی (؟- ۵۷۰ ق)

۸۸. الخرائج و الجرائح. قطب الدین راوندی (؟- ۵۷۳ ق)

۸۹. اسباب النزول. قطب الدین راوندی (؟- ۵۷۳ ق)

۹۰. تهافت الفلاسفه. قطب الدین راوندی (؟- ۵۷۳ ق)

۹۱. المناقب. ابن شاذان قمی (پس از ۵۰۹- ۵۸۴ ق)

۹۲. قضاء حقوق المؤمنین. ابوعلی بن طاهر صوری (؟- ۵۸۵ ق)

۹۳. جامع الاخبار. تاج الدین شعیری (؟-؟)

۹۴. تفسیر روح الجنان. ابوالفتوح الرازی (ح ۴۷۰- نزدیک به ۵۵۴ ق)

۹۵. الاحتجاج. احمد بن علی طبرسی (۶۲۰ ق-؟)

۹۶. مناقب آل ابی طالب علیهم السلام. ابن شهر آشوب (۴۸۹- ۵۸۸ ق)

۹۷. السرائر. محمد بن ادریس (۵۴۳- ۵۹۸ ق)

قرن هفتم

۹۸. تنبیه الخواطر. ورام بن ابی فراس (؟- ۶۰۵ ق)

۹۹. اسدالغابه. ابن اثیر (۵۵۵- ۶۳۰ ق)

۱۰۰. الکامل. ابن اثیر (۵۵۵- ۶۳۰ ق)

۱۰۱. اللباب. ابن اثیر (۵۵۵- ۶۳۰ ق)

۱۰۲. المختصر. ابن حاجب (۵۷۰- ۶۴۶ ق)

۱۰۳. اللهوف. سید علی بن طاووس (۵۸۹- ۶۶۴ ق)

۱۰۴. فلاح السائل. سید علی بن طاووس (۵۸۹- ۶۶۴ ق)

۱۰۵. مهج الدعوات. سید علی بن طاووس (۵۸۹- ۶۶۴ ق)

۱۰۶. فرج المهموم. سید علی بن طاووس (۵۸۹- ۶۶۴ ق)

۱۰۷. امان من اخطار الاسفار والازمان. سید علی بن طاووس (۵۸۹- ۶۶۴ ق)

۱۰۸. شرائع الاسلام. محقق حلی (۶۰۲- ۶۷۲ ق)

۱۰۹. المعتبر. محقق حلی (۶۰۲- ۶۷۲ ق)

۱۱۰. مشکاهٔ الانوار فی غرر الاخبار. ابوالفضل علی الطبرسی (اوائل قرن هفتم)

۱۱۱. کشف الغمه. علی بن عیسی اربلی (؟- ۶۹۳ ق)

۱۱۲. شرح نهج البلاغهٔ. کمال الدین میثم بن علی بن میثم البحرانی (؟- ۶۹۹ ق)

قرن هشتم

۱۱۳. المجموع الرائق. سید هبهٔ الله موسوی (؟-؟)

۱۱۴. الدره الباهره. شهید اول (۷۳۴- ۷۸۶ ق)

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۹۸۵

۱۱۵. المزار. شهید اول (۷۳۴- ۷۸۶ ق)

قرن نهم

۱۱۶. التحصین. ابن فهد حلی (۷۵۷- ۸۴۱ ق)

۱۱۷. عدة الداعی ونجاح الساعی. ابن فهد حلی (۷۵۷- ۸۴۱ ق)

۱۱۸. اسرار الصلوه. ابن فهد حلّی (۷۵۷- ۸۴۱ ق)

۱۱۹. مختصر البصائر. حسن بن سلیمان حلی (۸۰۲-؟)

۱۲۰. ارشاد القلوب. حسن بن ابی الحسن دیلمی (؟- ح ۸۴۱ ق)

۱۲۱. اعلام الدین. حسن بن ابی الحسن دیلمی (؟- ح ۸۴۱ ق)

قرن دهم

۱۲۲. مختصر. ابراهیم بن علی کفعمی (۸۶۴- ۹۰۵)

۱۲۳. المصباح. ابراهیم بن علی کفعمی (۸۶۴- ۹۰۵)

۱۲۴. غوالی اللآلی/ عوالی اللآلی. ابن ابی جمهور احسائی (۸۴۰- ب ۹۱۲ ق)

۱۲۵. جامع المقاصد. محقق کرکی (؟- ۹۳۷ تا ۹۴۱ ق)

۱۲۶. روض الجنان. شهید ثانی (۹۱۱- ۹۶۶ ق)

۱۲۷. منیه المرید. شهید ثانی (۹۱۱- ۹۶۶ ق)

۱۲۸. حدیقة الشیعة. احمد بن محمد المقدس الاردبیلی (۹۹۳ ق)

قرن یازدهم

۱۲۹. مجمع البحرین. طریحی (۹۷۹- ۱۰۸۵ ق)

۱۳۰. مجمع البحرین فی فضائل السبطین. سید ولی الله رضوی (؟-؟)

۱۳۱. کتاب الوافی. محمد محسن الفیض الکاشانی (۱۰۹۱ ق)

قرن دوازدهم

۱۳۲. امل الامل. حر عاملی (۱۰۳۳- ۱۱۰۴ ق)

۱۳۳. بحارالانوار. مجلسی ثانی (۱۰۳۷- ۱۱۱۱ ق)

۱۳۴. حق الیقین. مجلسی ثانی (۱۰۳۷- ۱۱۱۱ ق)

۱۳۵. مرآت العقول. مجلسی ثانی (۱۰۳۷- ۱۱۱۱ ق)

۱۳۶. وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة. محمد بن الحسن الحرّ العاملی (۱۰۳۳- ۱۱۰۴ ق)

قرن چهاردهم

۱۳۷. مستدرک الوسائل. محدث نوری (۱۳۲۰- ۱۲۵۴ ق)

۱۳۸. جامع احادیث الشیعه. حاج آقا حسین بروجردی (۱۳۸۰- ۱۲۹۲)

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۹۸۷

فهرست مطالب

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۹۹۰

أبواب

طلب الرّزق وأسبابه وما يناسبه

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۹۹۱

فصل اول

جستجوی روزی، اسباب و مناسبت‌های آن

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۹۹۴

أبواب

ما یکتسب به وما لا یکتسب به وما یناسبه

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۹۹۷

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۱۰۰۲

أبواب

البيع وشروطه وأحكامه وأقسامه وما يناسبه

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۱۰۰۳

فصل سوم

قرارداد، عقد بیع، شرایط و اقسام و احکام آن

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۱۰۰۴

منابع فقه شیعه، ج۲۲، ص: ۱۰۰۷

بروجری، آقا حسین طباطبایی - مترجمان: حسینیان قمی، مهدی - صبوری، م، منابع فقه شیعه، ۳۱ جلد، انتشارات فرهنگ سبز، تهران - ایران، اول، ۱۴۲۹ ه ق

منابع فقه شیعه؛ ج۲۲، ص: ۱۰۰۷

بروجری، آقا حسین طباطبایی - مترجمان: حسینیان قمی، مهدی - صبوری، م، منابع فقه شیعه، ۳۱ جلد، انتشارات فرهنگ سبز، تهران - ایران، اول، ۱۴۲۹ ه ق

جلد بیست و سوم

اشاره

قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله:
«إنّی تارِکٌ فیکُمُ الثَّقَلَیْن کِتابَ اللّهِ وَعِتْرَتی أهْلَ بَیْتی.»
اصول کافی، شیخ کلینی (متوفی ۳۲۹ ق)؛ ۱/ ۲۹۴
مسند احمد بن حنبل (متوفی ۲۴۱ ق)، ۳/ ۱۴؛ ۴/ ۳۶۶- ۳۶۷
منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۵

[مقدمات پژوهش]

سخن ناشر

نشر فرهنگ جهت باورسازی مردم در جوامع انسانی ضرورت انکارناپذیری دارد. سیّال بودن فهم انسان همواره در جریان تاریخ، همراه با تکمیل معارف قدیمی و فرا گرفتن مفاهیم جدید جاری است و هرگز معارف انسانی و دستاوردهای نوین آن در حوزهٔ علوم ریاضی، تجربی و علوم انسانی متوقف نیست. مهم‌ترین بخش معارف انسان‌ها به مفاهیم بایدها و نبایدها برمی‌گردد، مفاهیمی که اعتباری هستند و به اعتبار کنندهٔ این مفاهیم بستگی دارند. مسلمانان بایدها ونبایدها را به کلام خدای بزرگ و سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله و جانشینان او مربوط می‌دانند و شیعیان جانشینان پیامبر صلی الله علیه و آله را خاندان معصوم علیهم السلام آن فرستادهٔ الهی می‌دانند.

انتشارات فرهنگ سبز سعی دارد با ترجمهٔ کلام امامان شیعه که جانشینان معصوم آن رسول الهی هستند، قدمی در جهت نشر فرهنگ اسلام بر پایهٔ اندیشه‌های اهل بیت علیهم السلام بردارد. تبلیغ و ترویج فرهنگ اسلام از طریق نشر آموزه‌های پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و جانشینان معصومش به منظور مواد اندیشه و تحلیل فکری مردم از وظایف انتشارات است. امید آن که نشر فرهنگ سبز در انجام این وظیفه موفق و مقبول باشد. در پایان از دست‌اندرکاران نشر فرهنگ سبز آقایان حاج هرمز شجاعی مهر و حاج محمدرضا دارابی و برادران احمد و مهدی اسماعیل تبار نهایت سپاس و امتنان را داریم. باشد که خداوند بزرگ به دعای پیامبر صلی الله علیه و آله و خانواده‌اش جزای خیر در دنیا و آخرت به آنها عنایت فرماید.
انتشارات فرهنگ سبز
منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۶

اعداد و نشانه‌های اختصاری

کا الکافی
فقیه من لایحضره الفقیه
یب التهذیب
صا الاستبصار
ئل وسائل الشیعه

ك مستدرك الوسائل

الدعائم دعائم الاسلام

المعانی معانی الاخبار

البصائر بصائر الدرجات

م مترجم

خ نسخه (كتاب) خطی

ظ ظاهراً

مجمع مجمع‌البیان

آت مرآت العقول

خل نسخه بدل

ط طبع

ج جلد

ن نگاه كنید- علامتی است كه بعد از حدیثی كه نیاز به توضیح دارد گذاشته می‌شود.

معلق- الی‌هنا حذف آن قسمت از سند لاحق كه با حدیث سابق مشترك است.

بهذا الاسنادعدم تكرار سند روایت لاحق در صورتی كه با روایت سابق بطور كلی یا در صدر سند مشترك باشد

صحَّصحیح است

۴۷۲۴۱ شماره تعداد احادیث روایت شده از جلد اول

(۱) شماره مربوط به روایت هر باب

۱ شماره مربوط به تعداد روایات در این جلد

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۷

مقدمه [ی مترجم احمد اسماعیل‌تبار]

اشاره

بعد از شناخت كسب‌های حرام و خارج ساختن آنها از فعالیت اقتصادی مسلمانان به حقوق مدنی و اقتصادی و تجاری بر پایه منابع فقه شیعه جهت تنظیم روابط مالی می‌رسیم.

مال چیست؟ شخص كیست؟ براساس چه تأسیسی، تصرف در اموال مشروع است؟

اسباب تملك و تعهّد چیست؟ چه عواملی موجب محجوریت انسان در تصرف مالی می‌شود؟

چگونه انسان بر زمین مالك می‌شود؟ رابطه انسان با مالی كه پیدا كرده است چگونه تعریف می‌شود؟ تاسیس شركت مبتنی بر چه اصولی است؟ توسعه تجارت و بازرگانی چگونه با سرمایه دیگری تعریف می‌شود؟ قانونمندی فقهی چه نقشی در توسعه كشاورزی دارد؟ پاسخ به این دست از پرسش‌ها در مجلد بیست و سوم و بیست و چهارم منابع فقه شیعه داده می‌شود. روایات این دو كتاب به معامله (قرارداد) و عقود معین و اسباب تعهدهای مالی و تنظیم روابط مالی اختصاص دارد.

فقه و روابط مالی

رابطه شخص با مال در فقه به طور کلی براساس سبب واقعه فقهی یا عمل فقهی یا جمع آن دو تحقّق پیدا می‌کند. واقعه فقهی عبارتست از هر پدیده خارج نفس انسان که فقه درباره آن احکامی دارد و عمل فقهی عبارتست از عمل جوانحی (فعل نفس) که فقه درباره آن احکامی دارد.

فعل نفس یا نیت یا قصد همان اراده است که آثار فقهی از احکام تکلیفی یا وضعی بر

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۸

آن مترتب می‌شود. اسباب تملک و راه‌های نقل و انتقال اموال و املاک و اسباب تعهد مالی از همین واقعه فقهی یا عمل فقهی یا هر دوی آنها به طور مشترک است. احیاء زمین به همراه قصد تملک سبب تملک آن زمین می‌شود. عمل فقهی عقد بیع موجب نقل مبیع از بایع به مشتری و ثمن از مشتری به بایع می‌شود و تلف مال غیر، سبب تعهد مالی به او می‌شود.

در همه این موارد واقعه فقهی یا عمل فقهی یا هر دوی آنها نقش دارد تا احکام فقهی مترتب شود. عمل فقهی که همان نیّت یا قصد است از فعل نفس (اراده) است امّا انفعال نفس (رضایت یا عدم رضایت) واقعه‌ای است که از نظر فقهی در ترتّب حکم شرعی مهم و موثر است بنابراین علم فقه بر اساس واقعه که پدیده است یا فعل نفس که انشاء و ایجاد یک معنی است یا هر دوی آنها احکام معاملات را مترتب می‌سازد.

حقایق شرعی و غیر شرعی در معاملات

شناخت حقایق که در نفس مکلف از انفعال نفسانی یا فعل نفسانی به وقوع می‌پیوندد یا اینکه در جهان خارج نفس مکلف مانند غصب، تلف، افلاس، امتزاج، پیدا کردن و ...

تحقق پیدا می‌کنند، جهت فهم متعلق احکام فقهی بسیار ضروری است. ماهیت‌شناسی واقعه فقهی و عمل فقهی به دو طریق ممکن است اول آن دسته از وقایع و اعمالی که در شرع اسلام تعریف شده‌اند و براساس تعریف شرع، احکام فقهی مترتب می‌شود. دوم دسته دیگر از وقایع و اعمالی که در غیر شرع از وقایع تجربی و اعتبارهای عرفی تعریف شده است.

اصطلاح‌های شرعی به ویژه حدود آنها را باید از کتاب و سنت در منابع فقه شیعه تعریف کرد و اصطلاح‌های عرفی مانند بیع، وزنی یا عددی بودن کالا و ... را باید از عرف شناخت. اعتبارهای عرفی دو اثر عینی دارد اول اینکه مردم آن جامعه بدان اعتبار اعتقاد دارند و دوم اینکه آن اعتبار را عمل می‌کنند. اعتبارهای عرفی حسب زمان و مکان تغییر می‌کند گاهی در زمان واحد یک کالا در منطقه‌ای وزنی و در منطقه‌ای دیگر شمارشی است و گاهی یک کالا در یک منطقه در طول زمان از وزنی بودن به شمارشی تغییر می‌کند.

دو عنصر زمان و مکان در تعریف‌های عرف از حقایق مورد تعلق احکام فقهی نقش مهمی دارند بنابراین درک فقیه از عنصر زمان و مکان در فهم حقایق موجب فتاوی تازه و

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۹

بدیع می‌شود.

اما تعریف اصطلاح‌های تجربی و طبیعی را باید از تجربه یا علوم طبیعی درک کرد زیرا حقیقت یک واقعه و پدیده تنها با شناخت علمی آن امکان دارد.

بنابراین درک متعلق احکام شرعی در امور معاملات در سه زمینه شرعی، عرفی و طبیعی قابل تقسیم و تعریف است.

ماهیت‌شناسی عمل فقهی

قرارداد و عقود معین

شماری از عقود با عنوان معین در فقه شناخته شده‌اند عناوین بیع، قرض، ضمان، اجاره، وکالت و ... از این دست عقود هستند اما تعابیری مانند عقود، عهود، معامله، معاوضه و ...

در آیات الاحکام و روایات ابواب معاملات به چشم می‌خورد که اختصاص به هیچ یک از عقود معین ندارد و مختصات عقد معینی را ندارد بلکه یک عقد یا معامله یا معاوضه است بنابراین قرارداد فراتر از هر عقدی حتی عقد بیع است و قواعد عمومی به عنوان یک مبحث مستقل از هر عقدی باید مورد بحث قرار گیرد تا مباحث مشترک آن در تمام عقود به طور یکسان منطبق شود مباحثی مانند ایجاب و قبول عقد و فضولی بودن عقد و تنجیز و تعلیق قرار داد، ویژگی‌های طرفین قرارداد، اختیار و اضطرار و اکراه و ... اختصاص به عقد خاصی ندارد بلکه عقد یا قرارداد به عنوان یک عمل فقهی که دو طرف دارد فارغ از اینکه بیع یا هر عقد معین دیگری باشد قابلیت طرح بحث مستقلی دارد تا تمام مباحث مشترک معاملات در قواعد عمومی قرارداد بحث شود و در مبحث هر عقد معینی ماهیت و شرایط و آثار خاص آن عقد مورد مطالعه قرار گیرد.

مباحث عقد

ماهیت‌شناسی و شرایط انعقاد عقد به همراه آثار و انحلال عقد دو فصل اصلی را تشکیل می‌دهد که در فصل اول به شناخت ماهیت از تملیکی یا عهدی یا اذنی بودن و سپس معاوضی یا غیر معاوضی بودن و سرانجام ضمانی یا امانی بودن عقد و شناخت

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۰

شرایط عقد پرداخته می‌شود.

شرایط انعقاد عقد به لحاظ صیغه عقد و متعاقدین و عوضین و زمان و مکان و ... بخش وسیعی از مباحث فقه معاملات و اقسام و مسائل آنها را به خود اختصاص می‌دهد.

در فصل دوم به شناخت آثار و احکام و اقسام و انحلال عقد پرداخته می‌شود مباحث خیارات و اثرهای عقد از تملیک یا تعهد یا اذن در تصرف و ... زیر مجموعه مباحث فصل دوم است. استخراج و استنباط احکام فقهی در دو فصل پیش گفته منطبق بر دیدگاه اهل بیت علیهم السلام در نقل سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله تنها با رجوع به منابع فقه شیعه ممکن است گرچه شماری از تعاریف در شناختن ماهیت عقود از عرف گرفته می‌شود و عرف گزاره اعتباری خود که خواست عقلاـ است در خصوص ماهیت عقود بیان می‌کند اما بسیاری از شرایط عقد و آثار آن از گزاره‌های اعتباری شرعی گرفته می‌شود و یا اینکه شرع گزاره‌های عرفی را تأیید می‌کند و منعی نسبت به آنها ندارد.

فقه معاملات و اقتصاد جامعه

دانش اقتصاد از دو دسته گزاره هستها، نیستها و گزاره بایدها، نبایدها بهره می‌برد.

گزاره‌های هست و نیست‌های مربوط به علم اقتصاد بیانگر شرایط اقتصادی جامعه است و گزاره‌های باید و نباید اقتصاد مربوط به تصمیم‌گیری اقتصادی است که با گزاره‌های اعتباری فقه معاملات مرتبط است. فقه معاملات یا حقوق اقتصادی جهت تنظیم روابط

مـالی به اشـخاص حقیقی و حقوقی می‌پردازد که کارهـا و کالاهـای مجـاز را برای فعـالیت اقتصادی در سه حلقه تولیـد، خـدمات و مصرف تعیین می کند.

ساختار اقتصادی همانند ساختار هرم سیاسی بر پایه گزاره‌های باید و نباید فقه اهل بیت علیهم السلام در مکتب شیعه ترسیم می‌شود، گزاره‌هایی که خطوط قرمز را تعیین می کننـد و دانشـمندان هر علم در حـدود مجاز فقهی به طراحی می‌پردازنـد تا بهترین ساختار و روش اقتصادی را بر اساس مکتب فقه اهل بیت به جهان ارائه کنند.

بی تردید بدون گزاره‌های اعتباری در حوزه تعامل‌های اقتصادی ترسیم ساختار

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۱

اقتصادی در حوزه مالکیت خصوصـی و تصدی عمومی (بیت المال) ممکن نیست و در نتیجه افق چشم انداز اقتصادی هرگز روشـن نخواهـد شـد مگر آنکه بـا نگاه عالمانه فقهی سـهم تصـدی حکومت اسـلامی را بر بیت المال و سـهم تملک بخش خصوصـی را بر املاـك و اموال در حوزه فعالیت‌هـای اقتصـادی تعریف و ترسـیم کنیم. فقه معاملاـت روابـط اقتصـادی را تنظیم و در نهایت ساختار اقتصـادی را بر پـایه تعریف تملـك و تصـدی تعیین می کنـد و علم اقتصاد قلمرو تولیـد کالاها و ارائه خـدمات را به گونه‌ای تعریف می کند که فقه آن را حرام نداند بنابراین قلمرو تولید، خدمات و مصرف به قلمرویی محدود می‌شود که فقه آن را مجاز می‌شمارد.

استناد به کتاب و سنت در معاملات

قانونمندی فقهی در حوزه معاملات جهت فعالیت اقتصادی در حلقه تولید و خدمات و مصرف، مبتنی بر آیات الاحکام کتاب خدا و سنـت رسـول خـدا صـلی الله علیـه و آلـه اسـت و تمـام مـوارد کـه به سیـره عقلاـ اسـتناد می‌شـود ضـروری است که به رویّه و روش پیامبراسـلام صـلی الله علیه و آله ارجاع داده شود تا نهی یا منعی از آن حضـرت طی بیست و سه سال نبوت یا از اوصـیاء معصوم آن حضـرت طی دویست و پنجاه سال امامت وارد نشـده باشد که در این صورت آن سـیره عقلا با ارجاع به سـنت رسول خدا صـلی الله علیه و آله، حجت است و برای مسلمانان مسئولیت آفرین است. اما اساس قانونمندی روابط اقتصادی در حوزه بازرگانی و تجارت و تولیـد بر پایه حکم الهی نهی از تصـرف به باطل و حرام است و تصـرف حلال با اراده و تراضـی طرفین معامله بعد از رعایت نمودن اراده الهی در خودداری از ارتکاب کسب‌های حرام اسـتوار است. اراده الهی که علاوه بر آیات الاحکام از طریق سـنت رسول خـدا صلی الله علیه و آله نیز بیان شده است شرایط و آثار معاملات را در حوزه فعالیت‌های اقتصادی تبیین می‌نماید و هر شرط یا اثر فقهی باید مستند به دو منبع اصلی فقه یعنی کتاب خدا یا سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد. در منابع فقه شیعه علاوه بر کتاب خدا با سـنت رسول خدا صـلی الله علیه و آله که طی چهارده قرن در آثار فقها و محدثین شـیعه جمع‌آوری شده است آشـنا می‌شوید این آثار که براساس سال‌های تجمیع و تـدوین آنها مرتب شده‌انـد حکایتگر سـنت رسول خـدا صـلی الله علیه و آله هسـتند و عمـده این روایات در

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۲

قرن دوم هجری، سال‌های امامت امام محمد باقر علیه السـلام و امام جعفر صادق علیه السـلام در حوزه درس فقه مدینهٔ الرسول صلی الله علیه و آله بیان شده است. در آغاز منابع فقه شیعه جلد ۲۳ ترجمه جامع احادیث الشیعه با شرح حال مختصر تدوین کنندگان آن آثار عظیم در طول تاریخ تا پایان قرن چهاردهم هجری قمری آشنا می‌شویم.

منابع و مآخذ جامع احادیث الشیعه جلد ۲۳

قرن اول

۱- قرآن کریم

قرن دوم

۲- فقه‌الرضا. منسوب به امام رضا علیه السلام. (؟-؟)

قرن سوم

۳- تفسیر العسکری. تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام. (۲۳۲- ۲۶۰ ق)

۴- المحاسن. احمد بن محمد بن خالد برقی. (؟- ۲۷۴ یا ۲۸۰ ق)

۵- النوادر. احمد بن محمد بن عیسی بن عبدالله اشعری قمی. (؟- متوفی در عصر غیبت صغری)

قرن چهارم

۶- تفسیر العیاشی. ابی نصر محمد بن مسعود بن عیاش سمرقندی. (؟- حدود ۳۲۰ ق)

۷- تفسیر القمی. ابوالحسن علی بن ابراهیم قمی. (؟- ۳۲۹ ق)

۸- الکافی. محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی. (؟- ۳۲۹ ق)

۹- رجال الکشی. ابو عمرو محمد بن عمر بن عبدالعزیز کشّی. (؟- حدود ۳۴۰ ق)

۱۰- دعائم الاسلام. نعمان بن محمد تمیمی. (۲۵۹- ۳۶۳ ق)

۱۱- من لایحضره الفقیه. شیخ صدوق. (۳۰۶ یا ۳۰۷- ۳۸۱ ق)

۱۲- عیون اخبار الرضا. شیخ صدوق. (۳۰۶ یا ۳۰۷- ۳۸۱ ق)

۱۳- المقنع. شیخ صدوق. (۳۰۶ یا ۳۰۷- ۳۸۱ ق)

۱۴- الامالی. شیخ صدوق. (۳۰۶ یا ۳۰۷- ۳۸۱ ق)

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۳

۱۵- الخصال. شیخ صدوق. (۳۰۶ یا ۳۰۷- ۳۸۱ ق)

۱۶- ثواب الاعمال و عقاب الاعمال. شیخ صدوق. (۳۰۶ یا ۳۰۷- ۳۸۱ ق)

۱۷- علل الشرائع. شیخ صدوق. (۳۰۶ یا ۳۰۷- ۳۸۱ ق)

۱۸- الاختصاص. شیخ صدوق. (۳۰۶ یا ۳۰۷- ۳۸۱ ق)

۱۹- معانی الاخبار. شیخ صدوق. (۳۰۶ یا ۳۰۷- ۳۸۱ ق)

۲۰- الهدایهٔ. شیخ صدوق. (۳۰۶ یا ۳۰۷- ۳۸۱ ق)

۲۱- مصادقهٔ الاخوان. شیخ صدوق. (۳۰۶ یا ۳۰۷- ۳۸۱ ق)

۲۲- التوحید. شیخ صدوق. (۳۰۶ یا ۳۰۷- ۳۸۱ ق)

۲۳- فضائل الاشهر الثلاثه. شیخ صدوق. (۳۰۶ یا ۳۰۷- ۳۸۱ ق)

۲۴- کمال الدین و تمام النعمهٔ. شیخ صدوق. (۳۰۶ یا ۳۰۷- ۳۸۱ ق)

۲۵- قرب الاسناد. عبدالله بن جعفر حمیری. (؟-؟)

۲۶- تحف العقول. ابن شعبه. (؟-؟)

۲۷- الجعفریات. محمد بن محمد اشعث. (؟-؟)

۲۸- الغایات. جعفر بن احمد بن علی قمی. (؟-؟)

۲۹- الغیبهٔ. ابو عبدالله کاتب نعمانی. (؟-؟)

۳۰- التفسیر. فرات بن ابراهیم کوفی. (؟-؟)

قرن پنجم

۳۱- نهج‌البلاغه. سید رضی محمد بن حسین موسوی. (۳۵۹- ۴۰۶ ق)

۳۲- المجازات النبویهٔ. سید رضی محمد بن حسین موسوی. (۳۵۹- ۴۰۶ ق)

۳۳- الامالی. محمد بن محمد بن نعمان مفید. (۳۳۶- ۴۱۳ ق)

۳۴- الارشاد. محمد بن محمد بن نعمان مفید. (۳۳۶- ۴۱۳ ق)

۳۵- المقنعهٔ. محمد بن محمد بن نعمان مفید. (۳۳۶- ۴۱۳ ق)

۳۶- التهذیب. شیخ طوسی. (۳۸۵- ۴۶۰ ق)

۳۷- الاستبصار. شیخ طوسی. (۳۸۵- ۴۶۰ ق)

۳۸- الامالی. شیخ طوسی. (۳۸۵- ۴۶۰ ق)

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۴

۳۹- الغیبهٔ. شیخ طوسی. (۳۸۵- ۴۶۰ ق)

قرن ششم

۴۰- مجمع البیان. فضل بن حسن طبرسی. (حدود ۴۶۹- ۵۴۸ ق)

۴۱- مکارم الاخلاق. حسن بن فضل طبرسی. (؟- ۵۴۸ ق)

۴۲- غرر الحکم و درر الکلم. عبدالواحد بن محمد تمیمی آمُدی. (۵۱۰- ۵۵۰ ق)

۴۳- مناقب آل ابیطالب. رشیدالدین ابوجعفر محمد بن علی بن شهرآشوب. (۴۸۹- ۵۸۸ ق)

۴۴- السرائر. محمد بن ادریس. (۵۴۳- ۵۹۸ ق)

۴۵- الاحتجاج. احمد بن علی طبرسی. (؟-؟)

قرن هفتم

۴۶- مشکاهٔ الانوار فی غرر الاخبار. ابوالفضل علی طبرسی. (؟- اوایل قرن هفتم)

۴۷- تنبیه الخواطر. ورام بن ابی فراس. (؟- ۶۰۵ ق)

۴۸- بشارهٔ المصطفی لشیعهٔ المرتضی. عمادالدین طبری. (؟- زنده در ۶۹۸ ق)

قرن هشتم

۴۹- مختلف الشیعه فی احکام الشریعه. علامه حلّی. (۶۴۸- ۷۲۶ ق)

قرن نهم

۵۰- عدهٔ الداعی و نجاح الساعی. ابن فهد حلی. (۷۵۷- ۸۴۱ ق)

۵۱- ارشاد القلوب. حسن بن ابی الحسن دیلمی. (؟- ۸۴۱ ق)

قرن دهم

۵۲- عوالی اللئالی. محمد بن علی بن ابراهیم احسائی معروف به ابن ابی‌جمهور. (حدود ۸۴۰- زنده در ۹۰۲ ق)

قرن یازدهم

۵۳- الوافی. محمد محسن فیض کاشانی. (۱۰۰۷- ۱۰۹۱ ق)

قرن دوازدهم

۵۴- وسائل الشیعهْ الی تحصیل مسائل الشریعهْ. محمد بن حسن بن محمد حر عاملی.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۵

(۱۰۳۳- ۱۱۰۴ ق)

۵۵- بحارالانوار. محمدباقر مجلسی. (۱۰۳۷- ۱۱۱۱ ق)

قرن چهاردهم

۵۶- مستدرک الوسائل. میرزا حسین نوری طبرسی. (۱۲۵۴- ۱۳۲۰ ق)

تدوین کنندگان جامع احادیث الشیعه جلد ۲۳

اشاره

آشنایی با مؤلفان و تدوین‌کنندگان منابع فقه شیعه به لحاظ اهمیت روایی آن منابع ضروری است. شناخت کامل نویسندگان و شرح حال راویان روایات که میزان اعتبار و توثیق سند کتاب و روایت را تأیید می‌کند، در این مختصر نمی‌گنجد اما به طور اجمال و به قدر امکان با مؤلفان منابع دست‌اول فقه شیعه از قرن سوم تا قرن چهاردهم هجری آشنا می‌شویم.

قرن سوم

۱- برقی (؟- ۲۷۴ یا ۲۸۰ ق)

ابو جعفر احمد بن محمد بن خالد بن عبدالرحمان بن محمد بن علی. عالم و محدث شیعه، اصالتاً کوفی بود و نیاکانش در آن دیار زندگی می‌کردند و چون یوسف بن علی- والی عراق- محمد بن علی جد اعلای برقی را که از هواداران زید بن علی بن حسین علیه السلام بود، دستگیر و به شهادت رساند، به ناچار عبدالرحمن و پسرش خالد به ایران گریختند و در برقه رود قم (ظاهراً رودخانه بیرقون) جایگیر شدند.

از زادروز وی اطلاعی در دست نیست اما احتمالًا در قم زاده شده است. وی عصر چند تن از ائمهْ اطهار علیهم السلام را درک کرده و از ایشان حدیث آورده است.

شیخ طوسی وی را در شمار یاران امام جواد و هادی علیهما السلام قرار داده؛ بنابراین می‌توان گفت نخستین اساتید وی، ایشان بودند.

چون از احادیث مرسل و ضعیف روایت می‌کرد، چندی مورد طعن فقها قرار گرفت که

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۶

یکی از آنها شیخ، رییس و فقیه قم احمد بن عیسی بود که وی را از قم راند و پس از مدتی پشیمان شد و پوزش خواست و وی را بازگرداند.

شاگردانی که در محضرش بودند: محمد بن حسن صفار، علی بن حسین سعدآبادی، محمد بن جعفر بن بطه، علی بن ابراهیم قمی، سعد بن عبدالله اشعری و ...

وی تألیفات بسیاری داشته که بیشتر آن‌ها را نیز به المحاسن نامگذاری می‌کرده و در حقیقت مجموعه‌ای از علوم قرآنی، حدیث و فقه بوده و گزاف نیست که آن را دایرهٔ المعارف بدانیم که تنها یک سوم آن باقی مانده است.

برقی در قم درگذشت و همانجا به خاک سپرده شد.

از تألیفات وی:

۱- المحاسن

۲- الرجال

۲- عبدالله اشعری قمی (؟- متوفی در عصر غیبت صغری)

ابو جعفر احمد بن محمد بن عیسی بن عبدالله اشعری قمی. از راویان بزرگ شیعه در قرن سوم هجری و از یاران ائمه می‌باشد. او در شهر قم به دنیا آمد. از نوجوانی زیر نظر پدر خود محمد بن عیسی اشعری به فراگیری علوم و معارف اسلامی پرداخت. او خدمت امام رضا، امام جواد و امام هادی علیهم السلام نیز رسیده بود و روایات فراوانی از ائمه طهار علیهم السلام نقل کرده است. شیخ طوسی وی را محدث ثقه نامیده است. از جمله شاگردان وی می‌توان به محمد بن حسن صفار، سعد بن عبدالله، علی بن ابراهیم، داود بن کوره، احمد بن ادریس، محمد بن حسن بن ولید و ... اشاره کرد.

از تاریخ وفات وی دقیقاً اطلاعی در دست نیست لیکن ایشان در سال ۲۷۴ ق در قید حیات بوده‌اند.

از تألیفات وی:

۱- النوادر

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۷

۲- التوحید

۳- فضل النبی

۴- المتعه

۵- الناسخ و المنسوخ

۶- طب الکبیر

۷- طب الصغیر

۸- المکاسب

۹- الاظله و ...

قرن چهارم

۳- محمد بن مسعود عیاشی (؟- حدود ۳۲۰ ق)

ابو نصر محمد بن مسعود بن محمد بن عیاشی سلَمی سمرقندی کوفی معروف به عیاشی، از بزرگان فقهای شیعهٔ امامیه و نظریه پردازان اندیشور اسلامی. یگانهٔ روزگار خود در علوم گوناگون، فاضل، مفسر، محدث و ادیب بود.

وی در ۲۶۰ ق به عراق وارد شد و در آغاز از اهل سنت بود اما با مطالعهٔ دقیق بر فقه جعفری به تشیع روی آورد و از سر آمدان

روزگار خود شد و تمام دارایی خود را صرف و وقف تشیع کرد.

محمد علی مدرس تبریزی صاحب ریحانهٔ الادب درباره وی می گوید: «عیاشی در علم، فضل، ادب، تبحر و تنوع علمی، یکتای زمان خود بوده است.»

عیاشی همدورهٔ شیخ کلینی بود. بیش از ۲۰۰ جلد کتاب از وی به یادگار مانده است.

در رجال، تفسیر، طب، نجوم، قیافه‌شناسی و ... دست داشت و کتاب نگاشت. تلاش وی به حدی بود که گروهی وی را استاد کلینی، عالم بزرگ شیعه دانسته‌اند. کشیّ از شاگردان وی بود. از خاکجای وی اطلاعی در دست نیست.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۸

از تألیفات وی:

۱- کتاب التفسیر

۲- کتاب معاریض الشعر

۳- الدعوات

۴- کتاب محاسن الاخلاق

۵- الانبیاء و الائمه علیهم السلام و ...

۴- علی بن ابراهیم قمی (؟- ۳۲۹ ق)

شیخ ابوالحسن علی بن ابراهیم بن هاشم قمی مشهور به شیخ اقدم از بزرگان و موثقین حدیث و فقه، از مفسران بزرگ شیعه در قرن سوم و چهارم هجری. او فرزند ابراهیم بن هاشم قمی از علما و مشایخ بزرگ شیعه است و زمان دو امام معصوم (امام هادی و امام حسن عسکری علیهما السلام) را درک کرده است. وی تا سال ۳۰۷ ق زنده بود. محمد بن یعقوب کلینی از علی بن ابراهیم روایت کرده است. وی اولین کسی است که احادیث کوفیین را در قم رواج داد. او در اواسط عمر و یا به نقل بعضی‌ها در اواخر عمر نابینا شد.

از تألیفات وی:

۱- التفسیر

۲- الناسخ و المنسوخ

۳- قرب الاسناد

۴- الشرائع

۵- الحیض

۶- التوحید و الشرک

۷- المغازی

۸- الانبیاء و ...

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۹

۵- شیخ کلینی (؟- ۳۲۹ ق)

ابوجعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی. فقیه، محدث بزرگ شیعه، یکی از مؤلّفان کتب اربعه.
وی در دهی از کلین (فشافویه) در ۳۸ کیلومتری ری و در خانه‌ای روشن به نور محبت و معرفت اهل بیت علیهم السلام زاده شد. پدر وی یعقوب بن اسحاق، آموزش فرزند خود کلینی را از همان دوران کودکی برعهده گرفت و به علم و عمل آراست. آرامگاه پدر وی در روستای کلین- نزدیک حسن آباد شهرری- مدتهاست که زیارتگاه شیعیان است.
دایی وی علّان که خود محدث و دانشمند بزرگی بود، پس از پدر استادی کلینی را بر عهده گرفت و در تربیت وی نقش بسزایی داشت. علّان در سفر حج و در راه زیارت خانهٔ خدا به شهادت رسید. پس از گذراندن نوجوانی، کلینی برای کسب دانش به ری رهسپار شد و آنجا با اندیشه‌ها و نظرات فرقه‌هایی چون اسماعیلیه و مذاهبی چون شافعی، حنفی و شیعی مستقیما آشنا شد. در آنجا بود که ضمن تحصیل پی برد حرکت‌هایی، تشیع را از مسیر خود منحرف کرده و درمان آن را بازگشت به فرموده‌های مبارک اهل بیت علیهم السلام دانست. این شروعی بود برای ثبت و ضبط احادیث حضرات معصومین علیهم السلام که در این راستا ابوالحسن محمد بن اسدی کوفی نخستین استاد او در فراگیری احادیث بود.
دورهٔ کلینی را باید «دورهٔ حدیث» نامید؛ زیرا آغازگر جنبشی برای یافتن، شنیدن و نگاشتن احادیث و روایات شده بود.
وی برای گردآوری احادیث و روایات به قم رهسپار شد و در محضر استاد بافضل و دانش احمد بن محمد بن عیسی اشعری و پس از آن شاگرد امام حسن عسکری علیه السلام، احمد بن ادریس قمی معروف به «معلم» شاگردی کرد و استاد گرانقدر عبدالله بن جعفر حمیری صاحب قرب الاسناد را نیز درک کرد و بهره برد و از آنجا به کوفه رفت و آنجا نیز
منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۲۰
به کسب دانش پرداخت.
وی در امانت، عدالت، تقوا، فضیلت و حفظ و ضبط احادیث آنچنان سرآمد روزگار خود شد که شیعه و سنی در اخذ فتوا به وی مراجعه می‌کردند و به اندازه‌ای مورد وثوق هر دو مذهب بود که «ثقهٔ الاسلام» و «شیخ المشایخ» لقب گرفت.
کلینی نخستین محدثی است که در میان امامیه به گردآوری و نظم و ترتیب احادیث شیعه پرداخت. پیش از اقدام وی، تنها اصول اربعمأه وجود داشت و شیعه بدان‌ها رجوع می‌کردند که با اثر خود، کافی (اصول، فروع و روضه) نقش و ردپای شیعه را زیباتر و استوارتر کرد.
شاگردانی که در نزد وی آموختند، ابن ابی رافع، احمد بن احمد کاتب کوفی، جعفر بن محمد قولویه قمی، محمد بن ابراهیم نعمانی معروف به ابن زینب و ... بودند.
وی در سال «تناثر نجوم» سالی که ستارگان فرو ریخت، درگذشت. دانشمند نامی بغداد ابوقیراط بر جنازهٔ این محدث بزرگ شیعه نماز گزارد و در «باب کوفهٔ» بغداد به خاک سپرده شد.
از تألیفات وی:
۱- کافی
۲- کتاب رجال
۳- رد بر قرامطه
۴- رسائل ائمه علیهم السلام
۵- تعبیر الرؤیا (تفسیرالرؤیا)

۶- کشیّ (؟- حدود ۳۴۰ ق)

ابوعمرو محمد بن عمر بن عبدالعزیز کشیّ، فقیه، رجالی و عالم بزرگ شیعه.

انتساب کشیّ به منطقهٔ «کش» از نواحی سمرقند برمی گردد. نجاشی وی را ثقه و مورد اعتماد می‌داند و می گوید: «از ضعفا بسیار روایت کرده است.» وی از ملازمان عیاشی بود.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۲۱

در خانهٔ عیاشی که کشتزار اهل دانش بود، فارغ‌التحصیل شد. کشیّ، آگاه به اخبار و رجال و بسیار گرانمایه و از دوستان صمیمی شیخ کلینی بود و تقریبا استادان و شاگردان آن دو بزرگوار یکی بودند.

اساتید وی محمد بن مسعود عیاشی سمرقندی، محمد بن قولویه قمی، ابواسحاق ابراهیم بن نصیر کشی (برادرش) و ... بودند.

شاگردانی که در نزد وی آموختند، جعفر بن محمد بن قولویه قمی صاحب کتاب کامل الزیارات، هارون بن موسی تلعکبری، ابواحمد حیدر بن محمد بن نعیم سمرقندی بودند.

از خاکجای وی اطلاعی در دست نیست.

از تألیفات وی:

۱- الرجال یا معرفهٔ الناقلین عن الائمهٔ الصادقین

۷- نعمان بن محمد تمیمی (۲۵۹- ۳۶۳ ق)

ابوحنیفه نعمان بن محمد بن منصور بن احمد بن حیون تمیمی مغربی. دانشمند بزرگ اسماعیلیه.

در مغرب زاده شد. در آغاز، پیرو مذهب مالکی بود ولی تغییر مذهب داد و شیعهٔ اسماعیلیه شد. او از بنیانگذاران مذهب اسماعیلیه و قانونگذار آن بود. به بسیاری از خلفای فاطمی خدمت کرد (المهدی بالله، القائم بامرالله، المنصور بالله) و در دوران فخرالدین خلیفهٔ چهارم به مقام قاضی‌القضات و داعی‌الدعات رسید. مؤلفان شیعه به او ابوحنیفهٔ شیعی می گویند.

از تألیفات وی:

۱- دعائم الاسلام

۲- شرح الاخبار

۳- اساس التاویل

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۲۲

۴- افتتاح الدعوه

۵- مفاتیح النعمه

۶- الایضاح

۷- الینبوع

۸- المجالس و المسائرات

۸- شیخ صدوق (۳۰۶ یا ۳۰۷- ۳۸۱ ق)

ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی، معروف به شیخ صدوق. فقیه گرانقدر و محدث دانشور بزرگ شیعه و از دنباله‌روان شیخ کلینی.

وی در خانواده‌ای اهل تقوا و دانش در قم زاده شد. پدر وی، علی بن حسین بن بابویه قمی معروف به ابن بابویه، از برجسته‌ترین علما و فقهای بزرگ زمان خود بود و شیخ صدوق نخست در دامان پر مهر پدر کسب فیض کرد. شیخ صدوق به خراسان و بغداد سفر کرد و پایان زندگانی خود را در ری گذراند. شیخ طوسی دربارهٔ وی می‌گوید: «وی دانشمندی جلیل‌القدر و حافظ احادیث بود. از احوال رجال، کاملاً آگاه و در سلسلهٔ احادیث، نقادی عالی مقام به شمار می‌آمد. بین بزرگان قم از نظر حفظ احادیث و کثرت معلومات مانند نداشت و در حدود سیصد اثر از خود به جای گذاشته است».

استادانی که شیخ صدوق در نزد آنها کسب فیض کرد، عبارتند از: پدرش ابن بابویه، حمزهٔ بن محمد بن احمد بن جعفر بن محمد بن زید بن علی علیه السلام، ابومحمد قاسم بن محمد استرآبادی، محمد بن حسن بن احمد بن ولید و ...

شاگردان وی نیز برادرش حسین بن علی بن موسی بن بابویه قمی، شیخ مفید، ابن غضائری، شیخ ابوالبرکات، ابوالقاسم علی بن محمد بن علی خزاز و ... بودند.

خاکجای شیخ صدوق- این عالم بزرگ شیعه- در ری، زیارتگاه عام و خاص است.

از تألیفات وی:

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۲۳

۱- من لایحضره الفقیه (دومین کتاب از کتب اربعهٔ حدیث شیعه)

۲- مدینهٔ العلم

۳- کمال الدین و تمام النعمه

۴- الخصال

۵- التوحید

۶- الامالی

۷- المقنع فی الفقه و ...

۹- محمد بن محمد اشعث (؟-؟)

ابوعلی محمد بن محمد اشعث کوفی، راوی ثقهٔ شیعه.

وی در کوفه شهر شیعیان، دوستداران خاندان حضرت علی علیه السلام و راویان بزرگ شیعه زاده شد. به مصر رفت و در محضر موسی بن اسماعیل بن موسی بن جعفر علیهما السلام شاگردی کرد و در همانجا بود که به نگاشتن روایات از طریق موسی بن اسماعیل و نیاکان پاک آن بزرگواران پرداخت.

نجاشی در رجال می‌گوید: «وی کتابی در احکام حج دارد»؛ که تاکنون یافته نشده است.

مرحوم حاجی نوری در خاتمه مستدرک نقل می‌کند که تلعکبری می‌گوید: «پدرم از ابوعلی محمد بن محمد اشعث برای من در سال ۳۱۳ ق اجازه گرفته بود.»

تألیف وی:

۱- الجعفریات (الاشعثیات).

۱۰- عبداللّه بن جعفر حمیری (؟-؟)

ابوالعباس عبداللّه بن جعفر بن حسین بن مالک بن جامع حمیری قمی، راوی و فقیه برجستهٔ شیعه در قرن چهارم هجری.

نجاشی درباره ایشان معتقد است: «وی بزرگِ علمای قم و شخصیت برجسته آنها که

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۲۴

در سال ۲۹۰ و اندی از قم به شهر کوفه رفتند. بزرگان علمای کوفه از حمیری اخبار و روایات ائمه را زیاد شنیده‌اند و کتاب‌های زیادی تصنیف کردند.» شیخ طوسی در رجال ایشان را از اصحاب امام هادی و امام حسن عسکری علیهما السلام می‌داند.

وی با این بزرگواران نامه‌نگاری داشت و پس از ایشان از طریق محمد بن عثمان عمری با امام عصر (عج) مرتبط بود.

درباره رحلت و محل دفن او اطلاع دقیقی در دست نیست اما به نظر می‌رسد وی در قم از دنیا رفته و در کنار بارگاه حضرت معصومه علیها السلام مدفون شده باشد.

از تألیفات وی:

۱- قرب الاسناد

۲- العظمهٔ و التوحید

۳- الامامهٔ

۴- الاستطاعهٔ و المعرفهٔ

۵- الطب

۶- فضل العرب

۷- مسائل ابی محمد و توقیعات

۸- کتاب الدلائل

۹- الغیبهٔ و الحیرهٔ

۱۱- ابن شعبه (؟-؟)

ابومحمد حسن بن علی بن حسین بن شعبه حرانی، معروف به ابن شعبه، محدث، فقیه، رجالی و از شیوخ بزرگ علمای امامیه.

وی در حران- یکی از روستاهای اطراف شهر حلب در سوریه- زاده شد. در حلب که یکی از شهرهای بزرگ و مهم علمی شام بود، پرآوازه و از چهره‌های درخشان جهان اسلام

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۲۵

به ویژه تشیع شد.

استاد وی ابوعلی محمد بن همام بغدادی و از مهم‌ترین شاگردان وی که از پرفروغ‌ترین ستاره‌های جهان تشیع گردید، شیخ مفید بود.

علامه مجلسی دربارهٔ وی می‌گوید: «کتاب ایشان- تحف العقول- بهترین شاهد بر فضل و دانش و عظمت شأن ایشان می‌باشد».

خاکجای وی آشکار نیست.

از تألیفات وی:

۱- تحف العقول عن آل الرسول

۲- التمحیص

۱۲- فرات بن ابراهیم کوفی (؟-؟)

ابو القاسم فرات بن ابراهیم کوفی. فاضل، اندیشمند، کارشناس در علوم اجتماعی و فرهنگی، از راویان حدیث و شخصیت‌های دوران غیبت صغری و همروزگار ثقهٔ‌الاسلام شیخ کلینی. در کوفه زاده شد و شاید به همین دلیل نام او را «فرات» گذاشتند.

وی از شخصیت‌های زیدی مذهب یا دست کم علاقه‌مند به آنها بود.

برخی از مشایخ وی در روایت تفسیرش عبارتند از: حسین بن سعید اهوازی، جعفر بن محمد بن مالک فزاری و عبید بن کثیر عامری.

وی از اصحاب امام رضا علیه السلام بوده است و محدثانی چون محمد بن حسن حرّ عاملی، مجلسی و آیت الله‌خوئی وی و تفسیرش را معتمد دانسته‌اند.

تألیف وی:

۱- تفسیر فرات

۱۳- ابو عبدالله کاتب نعمانی (؟-؟)

ابو عبدالله محمد بن ابراهیم بن جعفر کاتب نعمانی معروف به ابن زینب در عصر غیبت

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۲۶

صغری زندگی می‌کرد. او شاگرد مرحوم کلینی مؤلف کافی در بغداد بود. وی اولین کسی است که درباره غیبت کتاب نوشته است. نجاشی او را شیخی از علمای شیعه و شریف و جلیل‌القدر و صاحب عقیده صحیح و دارای روایات زیاد معرفی می‌کند.

از آثار مهم او کتاب تفسیر قرآن معروف به تفسیر نعمانی است. در این تفسیر انواع آیات و اقسام آنها تا شصت نوع با ذکر مثال‌ها بیان شده است. در این کتاب به طریق خبر واحد و مستند از حضرت علی علیه السلام نقل شده است.

نعمانی بعد از بغداد به شام رفت و در آنجا چشم از جهان فروبست. تاریخ دقیق ولادت و فوت او معلوم نیست.

از تألیفات وی:

۱- التفسیر

۲- الغیبهٔ

۳- الفرائض

۴- الردّ علی الاسماعیلیهٔ

۱۴- جعفر بن احمد بن علی قمی (؟-؟)

ابـو محمـد جعفر بـن احمـد بـن علی قمی، مشـهور به ابن رازی ایلاـقی. محـدث، فقیه شـیعی در قرن چهـارم هجری. از زاد روز وی اطلاعی در دست نیست. از آنجا که دیر زمانی در ری جایگیر شده به ابن رازی معروف است.

هم‌عصر شیخ صدوق و صاحب بن عباد بود و از هر دوی آن بزرگان روایت کرده و شیخ صدوق نیز از وی.

وی نویسندهٔ پرکاری بود و نزدیک به ۲۲۰ کتاب نگاشته که متأسفانه تنها برخی از آنها امروز در دسترس است.

اکثر رجال‌نویسان وی را به فضل و دانش ستوده و ثقهٔ تمام دانسته‌اند.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۲۷

از زمان درگذشت و خاکجای وی اطلاعی در دست نیست.

از تألیفات وی:

۱- الاعمال المانعه من دخول الجنه (مانعات)

۲- ادب الامام و المامومم

۳- المسلسلات الاخبار

۴- الغایات

۵- العروس

۶- جامع الاحادیث النبویه

قرن پنجم

۱۵- سید رضی (۳۵۹- ۴۰۶ ق)

ابوالحسن محمد بن حسـین موسوی معروف به سـید رضـی و شـریف رضـی، از بزرگان علمای شـیعه، بلغا، شاعران نامدار و اشـراف بغداد.

در بغداد زاده شد. نسب او از پدر به امام موسی کاظم علیه السلام و از طرف مادر به امام زین‌العابدین علیه السلام می‌رسد. در زمان پـدر خود ابواحمـد، نقابت طالبیان بغداد، سرپرستی همهٔ آنان، قضاوت در مظالم و امیری حاجیان را در حالی که هفده سال بیش‌تر نداشت، بر عهده گرفت.

چنـدی بهاءالـدوله بویه وی را به عنوان جانشـین خود در بغداد برگزید و لقب «الشـریف الجلیل» را به وی خلعت داد. چندی پس از آن، لقب «الرضی ذوالحسبین» و پس از آن «الشریف الاجل» را به وی پیشکش کرد.

روزگـار سیـد رضـی بـا فرمـانروایی آل بویه و مقارن با دورهٔ سوم خلافت عباسـیان است که به این دوره از لحاظ تاریخی- فرهنگی «عصر زرین» می‌گویند و از جهت تاریخ ادبیات عرب، عصر شاعران سه‌گانه: متنبی، سید رضی و ابوالعلاء معری است. به سید

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۲۸

رضی لقب «اشعر الطالبیین» یعنی شاعرترین طالبیان نیز داده‌اند.

استادانی که وی در علوم گوناگون آن روزگار نزدشان شاگردی کرد و بهره‌ها برد، عبارتنـد از: ابواسـحاق ابراهیم بن احمـد طبری فقیه مالکی، ابوعلی فارسـی نحوی، قاضـی سیرافی، ابوالحسن قاضـی عبـدالجبار معتزلی، ابویحیی عبـدالرحیم فارقی خطیب مصـری مشهور به ابن نباته، شیخ مفید و ...

وی بسیار بـذل‌الجود و بـاتقوا بود. به سـپاس دانش‌انـدوزی‌اش جهت پرداخت زکات دانش خود، مـدرسه‌ای نزدیک خانـهٔ خود در

کوی کرخ بغداد تأسیس کرد و آن را «دارالعلم» نامید که افزون بر تالارهای تدریس، سخنرانی و جلسات، اتاق‌هایی برای زندگی دانشجویان فراهم آمده بود و کتابخانهٔ بزرگی داشت که ارزشمندترین و بهترین منابع و مراجع عربی و اسلامی در آن نگهداری می‌شد و شخصاً خود مدیریت آن را بر عهده داشت.

شاگردان نام‌آوری که در نزد وی آموختند، از جمله: فقیه عالیقدر ابوزید کبایکی، ابو عبدالله شیخ محمد حلوانی، ابوعبدالله شیخ جعفر دوریستی، ابوالحسن بندار قاضی و ... بودند.

وی در محلهٔ کرخ بغداد در سن ۴۷ سالگی در سرای خود درگذشت و همانجا به خاک سپرده شد. به قولی، برادر مهتر وی سید مرتضی چندی بعد وی را به کاظمین و در جوار نیای شریفش امام موسی کاظم علیه السلام به خاک سپرد.

از تألیفات وی:

۱- نهج البلاغه

۲- تلخیص البیان فی مجازات القرآن

۳- مجازات الآثار النبویهٔ

۴- حقایق التاویل فی متشابه التنزیل

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۲۹

۵- خصائص الائمهٔ

۶- دیوان اشعار

۱۶- شیخ مفید (۳۳۶- ۴۱۳ ق)

محمد بن محمد بن نعمان، معروف به شیخ مفید. عالم، فقیه، متکلم و محدث نامی شیعه.

وی در حوالی بغداد زاده شد. پس از بلوغ و رشد فکری رهسپار بغداد شد و در آنجا در محضر استادان بنام و دانشمندان بزرگ آن روزگار از جمله شیخ صدوق، ابوغالب زراری، ابن جنید اسکافی و ... به آموختن دانش، کلام، فقه و اصول پرداخت. ابن ندیم در الفهرست از وی به عنوان «ابن المعلم» یاد می‌کند. سرآمد شاگردان وی سید مرتضی، سید رضی، شیخ طوسی، نجاشی، ابوالفتح کراجکی و ... بودند. شیخ طوسی درباره وی می‌گوید: «وی از متکلمان امامیه است. در روزگار خود، ریاست و مرجعیت شیعه به او ختم می‌گردد.

حافظهٔ خوب و ذهنی دقیق داشت. در پاسخ به پرسش‌ها، حاضر جواب بود. بیش از ۲۰۰ جلد کتاب خرد و کلان دارد».

ابن حجر عسقلانی نیز می‌گوید: «وی بسیار عابد، زاهد و اهل خشوع و تهجد بود و مداومت بر علم و دانش داشت». عماد حنبلی (یکی از دانشمندان اهل سنت) می‌گوید:

«بزرگی از بزرگان امامیه و رییس بخش فقه و کلام و مباحثه بود. موقعیت شایان توجهی در تشکیلات دولت آل بویه داشت. وی صدقهٔ فراوان می‌داد».

استادانی که وی در محضر آنها درس آموخت، عبارتند از: ابن قولویه قمی (ابوالقاسم جعفر بن محمد بن جعفر بن موسی بن قولویه قمی)، شیخ صدوق، ابن جنید اسکافی و ...

شیخ مفید پس از ۷۵ سال عمر مفید، در بغداد و در حرم مطهر امام جواد علیه السلام نزدیک قبر استادش ابن قولویه قمی به خاک سپرده شد.

از تألیفات وی:

۱- المقنعهٔ

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۳۰

۲- الفرائض الشرعیّهٔ

۳- الامالی

۴- الارشاد و ...

۱۷- شیخ طوسی (۳۸۵- ۴۶۰ ق)

ابوجعفر محمـد بن حسن طوسـی، معروف به «شـیخ الطـایفه». فقیه، اصولی، محـدث، مفسـر، متکلم و عالم الرجال بسـیار درخشان و بزرگ جهان اسـلام به ویژه تشـیع. وی در خراسان زاده شـد. خاندان شـیخ تا چند نسل همه از علما و فقها بوده‌اند. در ۲۳ سالگی به بغـداد کوچ کرد و تا پایان عمر در عراق ماند و پس از اسـتادش سـید مرتضـی علم الهدی، ریاست علمی و فتوایی شـیعه به او منتقل شد.

شیخ بزرگوار مدت پنج سال نزد استاد نحریر شیخ مفید شاگردی کرد و چند سالی هم در نزد سید مرتضی درس آموخت. به علت آشوب و هرج و مرج آن روزگار بغداد، وی از آنجا کوچ و به نجف اشرف رهسپار شد و در آنجا جای گرفت و خود حسن اتفاقی شد تا در آنجا حوزهٔ علمیهٔ نجف را بنیان گذارد.

پس از درگذشت سـید مرتضـی علم‌الهدی، رهبری و پرچمداری شـیعه به وی رسـید و آن‌چنان آوازهٔ علم، ورع و زهد و تقوای وی در دور و نزدیک پیچیـده شـده بود که القائم بامرالله خلیفـهٔ عباسـی با همکاری آل بویه از وی برای تـدریس کلام در مرکز خلافت دعوت کردنـد که بـا فروپاشـی آل بویه، وی از آنجـا به نجف اشـرف عزیمت کرد و تـا پایـان عمر خود در همانجا بود و در همـان خاک پاک، دفن شد.

از تألیفات وی:

۱- الاستبصار

۲- تهذیب الاحکام

۳- النهایه

۴- المبسوط

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۳۱

۵- الخلاف

۶- التبیان و ...

قرن ششم

۱۸- فضل بن حسن طبرسی (حدود ۴۶۹- ۵۴۸ ق)

امام سعید ابوالفضل بن حسن طبرسی. مفسر، فقیه، محدث، عالم به حساب، جبر، مقابله و نحو. ملقب به امین الدین یا امین‌الاسلام.

گویند وی در مشهد سناباد طوس متوطن بوده است. در ۵۲۳ ق در سبزوار جایگیر شد و به تعلیم و تصنیف پرداخت. از جمله شاگردان وی می‌توان به حسن بن فضل طبرسی (پسرش)، ابن شهرآشوب، شیخ منتجب الدین، قطب الدین راوندی، شاذان بن جبرئیل قمی و ... اشاره کرد. وی از شیخ ابوعلی پسر شیخ طوسی و شیخ عبدالجبار، قاضی رازی که در ری فقیه امامیه بوده، روایت نموده و صحیفهٔ الرضا علیه السلام از جمله مرویات اوست.

فرزند وی (حسن بن فضل طبرسی) و فرزند زادگانش همگی از اکابر روزگار و فقهای بزرگوار بودند. وی در سبزوار درگذشت و پیکر پاکش را به مشهد مقدس منتقل کردند و در جوار حرم حضرت ثامن‌الائمه علیه السلام به خاک سپردند.

از تألیفات وی:

۱- مجمع البیان (تفسیر سترگ شیعی)

۲- الوسیط (یا تفسیر جوامع الجامع)

۳- الآداب الدینیهٔ للخزانهٔ المعینیهٔ

۴- تفسیر الکافی الشافی

۵- نثر اللئالی

۶- اسرار الامامه

۷- اعلام الوری باعلام الهدی و ...

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۳۲

۱۹- حسن بن فضل طبرسی (؟- ۵۴۸ ق)

ابو نصر رضی الدین حسن بن فضل طبرسی، عالم اخلاق و فقیه وارستهٔ شیعه در قرن ششم هجری. پدرش فضل بن حسن صاحب کتاب مستطاب تفسیر مجمع البیان و فرزندش علی بن حسن طبرسی صاحب متمم کتاب مشکاهٔ الانوار فی غرر الاخبار.

از تألیفات وی:

۱- مکارم الاخلاق

۲۰- عبدالواحد بن محمد تمیمی آمُدی (۵۱۰- ۵۵۰ ق)

عالم بزرگ شیعه و محدث والامقام، در شهر آمُد منطقه‌ای در دیار بکر- حوالی رود دجله و فرات- زاده شد. تسلط بسیاری بر علوم اسلامی داشت. شاگرد ممتاز و شهرهٔ او، محدث بزرگوار جهان تشیع ابن شهر آشوب بود.

از تألیفات وی:

۱- غرر الحکم و درر الکلم

۲- الحکم و الاحکام من کلام سید الانام

۲۱- ابن شهر آشوب (۴۸۹- ۵۸۸ ق)

رشیدالدین محمد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی، فقیه، مفسر و محدث بزرگ شیعه.

وی در خطهٔ زیبای مازندران زاده شد. او در دوره‌ای زندگی می‌کرد که در بلاد اسلامی علم شکوفا و دانش رونق چشمگیری گرفته بود.

صلاح الدین خلیل صفدی صاحب الوافی بالوفیات دربارهٔ وی چنین می‌گوید: «وی یکی از بزرگان شیعه است که بیشتر قرآن را در هشت سالگی حفظ کرد و در اصول شیعه به حد اعلای خود رسید به طوری که از شهرهای مختلف برای درک محضر او به بغداد هجرت می‌کردند ... وی زیبارو، راست‌گفتار، خوش‌مشرب، با علم گسترده و بسیار اهل

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۳۳

خشوع، عبادت و شب زنده دار بود و همیشه باطهارت و وضو به سر می‌برد».

از جمله نام‌آورترین اساتیدی که وی در نزد آنها شاگردی کرده است، می‌توان: جارالله زمخشری، ابوعبدالله نطنزی مؤلف کتاب الخصائص العلویه، سید عبدالواحد آمدی، شیخ طبرسی صاحب احتجاج، قطب راوندی، فضل بن حسن طبرسی، شیخ ابوالفتوح رازی و ... را نام برد.

وی در حالی که ۹۹ سال از زندگانی پربارش را سپری کرده بود، در شهر حلب سوریه به جانان پیوست و پیکرش را در کنار کوه جوشن به خاک سپردند.

از تألیفات وی:

۱- مناقب آل ابی طالب علیهم السلام

۲- مثالب النواصب

۳- المخزون المکنون فی عیون الفنون

۴- المائدة العائدة (الفائدة)

۵- المثال فی الامثال و ...

۲۲- محمد بن ادریس (۵۴۳- ۵۹۸ ق)

ابو عبداللّه محمد بن احمد ادریس عجلی حلّی، از فحول علما و فقهای شیعه.

وی در شهر حلّه زاده شد. شیخ طوسی، نیای مادری وی به شمار می‌آید. وی به حریت فکر معروف است.

ابن داود در رجال خود می‌گوید: «ابن ادریس، پیشوای فقهای حلّه، متقن در علوم و دارای تصنیفات بسیار است».

شهید اول نیز او را با عبارات: شیخ، امام، علامه، شیخ العلماء، رییس مذهب ستوده است.

استادان وی که در محضرشان آموخت، عبارتند از: دایی وی (ابن علی طوسی)، شیخ عماد محمد بن ابی القاسم طبری، حسن بن رطبه سواری و ...

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۳۴

شاگردانش: شیخ نجیب الدین بن نما حلّی، شمس الدین فخار بن معد موسوی و ...

ابن ادریس- عالم بزرگوار جهان تشیع- در شهر حلّه جان به جان آفرین تسلیم کرد و در همانجا به خاک سپرده شد.

از تألیفات وی:

۱- السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی

۲- کتاب التعلیقات

۳- خلاصهٔ الاستدلال و ...

۲۳- احمد بن علی طبرسی (؟-؟)

ابو منصور احمد بن علی بن ابیطالب طبرسی. عالم، فاضل، فقیه، متکلم و نسابهٔ بزرگ شیعه در قرن ششم هجری. منسوب به طبریش (معرب تفرش) منطقه‌ای نزدیک قم. استاد وی ابوجعفر مهدی بن ابی حرب حسینی و شاگردان وی شیخ منتجب الدین و ابن شهرآشوب مازندرانی بودند.

از تألیفات وی:

۱- الاحتجاج علی اهل اللجاج

۲- تاریخ الائمه علیهم السلام

۳- فضائل الزهراء علیها السلام

۴- مفاخر الطالبیهٔ

۵- الکافی فی الفقه

قرن هفتم

۲۴- ابوالفضل علی طبرسی (؟- اوایل قرن هفتم)

علی بن حسن بن فضل، فقیه جلیل و محدث نبیل علی بن حسن بن فضل بن حسن طبرسی نواده پسری فضل بن حسن صاحب مجمع البیان (متوفی ۵۴۸ ق) از دانشمندان و

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۳۵

فاضلان عصر خویش به شمار می‌رفته است. وی در ادامه و تکمیل اثر پدرش (حسن طبرسی متوفی ۵۴۸ ق) متممی بر کتاب مکارم الاخلاق نوشته و آن را «مشکاهٔ الانوار فی غرر الاخبار» نام نهاده است. صاحب ریاض العلماء از وی با عنوان ثقهٔ الاسلام یاد کرده است. وی از سید سعید جلال الدین ابی علی بن حمزه موسوی روایت می کند.

سال فوت او همانند پدرش حسن طبرسی معلوم نیست ولی به نظر می‌رسد او در پایان قرن ششم هجری یا نیمه اول قرن هفتم هجری چشم از جهان فروبسته باشد. بنابراین خانواده طبرسی از مفسران و محدثان شیعه از نیمه دوم قرن پنجم تا نیمه اول قرن هفتم هجری هستند که پدربزرگ، فضل بن حسن بن فضل بن طبرسی صاحب مجمع البیان و پدر، حسن بن فضل بن حسن بن فضل طبرسی صاحب مکارم الاخلاق و پسر، علی بن حسن بن فضل بن حسن بن فضل طبرسی صاحب مشکاهٔ الانوار فی غرر الاخبار است.

از تألیفات وی:

۱- مشکاهٔ الانوار فی غرر الاخبار

۲۵- ورام بن ابی فراس (؟- ۶۰۵ ق)

عالم و فقیه بزرگ شیعه در قرن ششم و هفتم هجری.
در شهر حلّه زاده شد. وی نیای مادری سید رضی‌الدین بن طاووس و از نسل مالک اشتر نخعی است. خاندان ورام از فقهای جلیل القدر بودند. در آغاز مانند خاندان خود، شغل نظامی داشت اما از آن کناره گرفت و به زهد و تقوی پرداخت و در گروه فقیهان بنام قرار گرفت. وی در همان شهر حلّه، چشم از جهان فرو بست.
از تألیفات وی:
۱- تنبیه الخواطر و نزهة النواظر
۲- مسالة فی المواسعة و المضایقة
منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۳۶

۲۶- عمادالدین طبری (؟- زنده در ۶۹۸ ق)

ابوجعفر محمد بن علی بن محمد بن علی طبری آملی کجی، ملقب به عمادالدین، عالم، رجالی و محدث بنام شیعی قرن هفتم هجری.
استادش شیخ ابوعلی بن شیخ طوسی بود و شاذان بن جبرئیل و قطب راوندی از وی روایت کردند.
بیش از این از زندگانی وی چیزی یافته نشد.
از تألیفات وی:
۱- بشارة المصطفی لشیعة المرتضی
۲- الزهد و التقوی
۳- الفرج فی الاوقات والمخرج بالبینات
قرن هشتم

۲۷- علامه حلّی (۶۴۸- ۷۲۶ ق)

حسن بن یوسف بن علی بن مطهر حلی، فاضل، عالم، فقیه محدث متکلم، ماهر، جلیل‌القدر در شهر حلّه به دنیا آمد. او در یک خانواده علمی و روحانی متولد شد. ادبیات عرب و علوم مقدماتی و متداول عصر را در نزد پدر دانشمندش و سایر علمای بزرگ آن منطقه همچون محقق حلّی (دایی وی)، یحیی بن سعید (پسر عموی مادرش)، سید احمد بن طاووس، ابن میثم بحرانی و ... آموخت. هنوز به بلوغ نرسیده بود که از تحصیل علوم مقدماتی فراغت یافت و به مقام عالی اجتهاد نائل آمد. در زمان رشد وی، ایران در آتش بیداد دودمان چنگیزخان مغول می‌سوخت.
وی در فقه، اصول، کلام، منطق، فلسفه، رجال و ... کتاب نوشته است. در حدود صد کتاب از آثار ایشان شناخته شده است. از جمله اساتید وی خواجه نصیرالدین طوسی، محقق حلی، شیخ سدیدالدین یوسف (پدر وی) و ... و از جمله شاگردان ایشان فرزند
منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۳۷
بزرگوارش فخرالدین محمد، قطب‌الدین رازی، شارح شمسیه، سید احمد بن ابراهیم بن زهره و ... بودند.
سرانجام پس از عمری تلاش و کوشش در راه احیای شریعت، وی در یازدهم یا بیست و یکم محرم فوت کرد. آرامگاه او در نجف

اشرف و در بارگاه ملکوتی امیرالمؤمنین علی علیه السلام قرار دارد.

از تألیفات وی:

۱- مختلف الشیعه

۲- تذکرهٔ الفقهاء

۳- منتهی المطلب

۴- المدارک

۵- تبصرهٔ المتعلمین

۶- شرح التجرید و ...

قرن نهم

۲۸- ابن فهد حلّی (۷۵۷- ۸۴۱ ق)

جمال الدین ابوالعباس احمد بن محمد بن فهد اسدی حلّی، فقیه و عالم امامیه، جامع کمالات ظاهری و باطنی.

وی در شهر حلّه زاده شد. در علوم گوناگون از جمله تاریخ، کلام، علوم غریبه و ...

دست داشت و تألیفاتی دارد.

آنچه این عالم امامیه را از دیگر علما و فقها متمایز می‌کند، مشرب عرفانی، سیر و سلوک و زهد و تقوای اوست و در میان جمیع علما و فقها نیز بدین خاطر مشهور است.

صاحب روضات الجنات دربارهٔ وی می‌نویسد: «عالم عارف پر از اسرار، کاشف اسرار فضائل ... بی‌نیاز از توصیف و تعریف می‌باشد. وی جامع معقول و منقول، فروع و اصول

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۳۸

ظاهری و باطنی و علم و عمل است».

وی در مناظره و بحث، تسلط و اشرافی به کمال داشت. در بحثی و با حضور حاکم عراق دربارهٔ امامت و ولایت، علمای اهل سنت را مجاب و بر آنها چیره شد؛ به نحوی که حاکم عراق مذهب تشیع را اختیار کرد و خطبه‌های خود را به نام امیرالمؤمنین علی و فرزندان پاک ایشان علیهم السلام می‌خواند. استادانی که ابن فهد حلّی در نزد آنها شاگردی کرد و آموخت، عبارتند از: شهید اول، فخرالمحققین، فاضل مقداد سیوری، شیخ علی بن خازن فقیه حائری و ....

از جمله شاگردانی که در محضر وی درس آموختند: شیخ علی بن هلال جزائری، فقیه نامی شیعه ابن العشره کروانی عاملی، محمد نور بخش و ...

ابن فهد پس از عمری مجاهده و مطالعه، در ۸۴ سالگی در کربلای معلّی درگذشت و خاکجای وی کنار خیمه‌گاه قرار دارد.

از تألیفات وی:

۱- آداب الداعی

۲- استخراج الحوادث

۳- اسرار الصلاهٔ

۴- التحصین فی صفات العارفین

۵- عدة الداعی و نجاح الساعی و ...

۲۹- حسن بن ابی الحسن دیلمی (؟- ۸۴۱ ق)

ابو محمد حسن بن ابی الحسن محمد دیلمی فقیه، محدث، عالم به عرفان در قرن نهم هجری. علمای بزرگ و همچنین صاحبان بحارالانوار و وسائل‌الشیعه از وی به عنوان موثق و معتمد یاد می‌کنند و از کتاب‌هایش بهره می‌برند.

از تألیفات وی:

۱- ارشاد القلوب الی الصواب

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۳۹

۲- اعلام الدین فی صفات المومنین

۳- غرر الاخبار و درر الآثار

۴- الاربعون حدیثاً

قرن دهم

۳۰- ابن ابی جمهور احسائی (حدود ۸۴۰- زنده در ۹۰۲ ق)

ابوجعفر محمد بن زیدالدین ابی الحسن علی بن حسام‌الدین بن ابی جمهور. عالم، فقیه، محدث، متکلم و عارف بزرگ شیعه.

وی در احساء واقع در عربستان شرقی در کنار خلیج‌فارس زاده شد و در همانجا به تحصیل علوم شرعی و ادبی پرداخت. پدر و نیای بزرگ وی ابراهیم، از علمای بزرگ احساء بودند و در چنین فضایی ابی جمهور پرورش یافت؛ پس می‌توان گفت نخستین استاد وی پدرش بود.

وی که گام‌های نخستین علوم را پشت سر گذاشته بود، برآن شد تا برای رسیدن به کمال سفر کند؛ به همین خاطر به عراق رفت و در نجف جایگیر شد و در نزد بزرگی چون، شیخ عبدالکریم فتال نیشابوری شاگردی کرد و درس آموخت. پس از چندی به خانهٔ خدا رهسپار شد و حج گزارد و چندی در احساء ماند و سپس به کربلای معلّی رفت و از آنجا به نجف اشرف بازگشت. پس از چندی به قصد زیارت ثامن‌الائمه به مشهد مقدس روانه شد و پس از ورود، سید محسن رضوی که از فضلای بزرگوار مشهد بود به پیشواز وی رفت و در خانهٔ خود مهمانش کرد و این زمانی بود که سید محسن رضوی در نزد چنین استادی زانوی ادب بر زمین زد و شاگردی کرد.

ابن ابی جمهور به چیره‌دستی در مناظره معروف است و در یکی از همین مناظرات میان خود و یک عالم اهل سنت هراتی بود که طی سه جلسه سرانجام عالم هراتی شکست خورد و به درخواست شاگردان ابی جمهور، کتابی به نام مناظرهٔ بین الغروی و الهروی که همه مربوط به همین مناظره بود، نگاشته شد.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۴۰

ابن ابی جمهور پس از پانزده سال ماندن در مشهد مقدس، سفر دوم خود به خانهٔ خدا را آغاز کرد و پس از گزاردن حج به نجف اشرف رفت و دو سال در آنجا بود و سپس به مشهد مقدس بازگشت و تا پایان روزگار خود در آنجا ماند و زندگی کرد.

استادانی که وی در نزد آنها آموخت، پدر بزرگوارش شیخ زین‌الدین علی احسائی، سید شمس‌الدین محمد موسوی احسائی، شیخ

حسن بن عبدالکریم فتال غروی و شیخ علی بن هلال جزائری بودند.

شاگردانش نیز سیدمحسن رضوی، شیخ ربیعه جزائری، سید شرف‌الدین طالقانی، شیخ علی کرکی معروف به محقّق ثانی و ... بودند.

چون ابن ابی جمهور در محبت اهل بیت افراط کرد و می‌کوشید تا میان عرفان، فلسفه و کلام را آشتی دهد و هماهنگی ایجاد کند، در میان گروهی از علما و فقها جنجال‌برانگیز شده است! به هر روی در این که وی عالمی است عارف و شیعه، شک نیست. از خاکجای وی اطلاعی در دست نیست.

از تألیفات وی:

۱- عوالی اللئالی [/ غوالی اللئالی]

۲- الاقطاب الفقهیۀ والوظایف الدینیۀ علی مذهب الامامیۀ

۳- درر اللئالی

۴- زاد المسافرین فی اصول الدین

۵- المجلی و ...

قرن یازدهم

۳۱- محمد محسن فیض کاشانی (۱۰۰۷- ۱۰۹۱ ق)

محمد بن مرتضی مشهور به ملامحسن و ملقب به فیض در یکی از معروف‌ترین خاندان‌های علم، عرفان و ادب در کاشان به دنیا آمد. پدرش رضی‌الدین شاه مرتضی فقیه متکلم، مفسر و ادیب در کاشان حوزه تدریس داشته است. وی مقدمات را در زادگاه خود

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۴۱

فرا گرفت. بیست ساله بود که با برادر بزرگش عبدالغفور برای ادامه تحصیل به اصفهان رهسپار شد و در محضر علمای نامور زمان از قبیل علامه محمد تقی مجلسی، شیخ بهایی، میرداماد، میرفندرسکی و ملاصدرای شیرازی زانوی ادب زد و به کسب علم پرداخت.

در زمانی که ملاصدرا از شیراز به قم مهاجرت کرده و در کهک قم اقامت داشته و ریاضت و علم باطن را شروع کرده بود، ملامحسن و ملا عبدالرزاق لاهیجی به سویش شتافته و مدت هشت سال مونس تنهایی او بودند. در این دوران ملاصدرا دو دختر فاضل و عالم خود را به دو شاگردش تزویج کرد و آن دو شاگرد و داماد را به «فیض» و «فیاض» لقب داد.

از جمله مشایخ وی پدرش شاه مرتضی، سید ماجد بحرانی، صدر الدین شیرازی، میر محمدباقر داماد، بهاءالدین عاملی، محمد صالح مازندرانی و ... و از جمله شاگردان وی پسرش علم الهدی، سید نعمت‌الله جزایری، قاضی سعید قمی و ... بودند.

وی در ۲۲ ربیع‌الثانی و در ۸۴ سالگی دارفانی را وداع گفت و در زمینی که بعدها به قبرستان فیض معروف شد، مدفون گردید. مدفن او در کاشان در مقبره‌ای به نام کرامت یا کرامات واقع است.

از تألیفات وی:

۱- الوافی

۲- تفسیر الصافی

۳- تفسیر الاصفی
۴- اصول المعارف
۵- المحجّة البیضاء
۶- مفاتیح الشرائع و ...
قرن دوازدهم

۳۲- حرّ عاملی (۱۰۳۳- ۱۱۰۴ ق)

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۴۲

محمد بن حسن بن علی بن محمد بن حسین، معروف به شیخ حرّ عاملی و ملقب به شیخ‌الاسلام. فقیه، محدث، ادیب، شاعر، ثقه و عالم بزرگ شیعه.

وی در روستای مشغره در منطقهٔ جبل عامل لبنان چشم به جهان گشود. منطقهٔ جبل عامل به دست مبارک ابوذر غفاری شیعه شد و با جان و دل، محبت اهل بیت علیهم السلام را پذیرا گشت.

حرّ عاملی از نوادگان حر بن یزید ریاحی یار جانباز حسین بن علی علیه السلام است و خانوادهٔ او همه از بزرگان علم و معرفت شیعه بودند. وی سفرهای متعددی به عتبات عالیات کرد و پس از آن به زیارت ثامن‌الائمه حضرت رضا علیه السلام مشرف شد و چندی در آنجا جای گرفت و ماندگار شد.

بروجری، آقا حسین طباطبایی - مترجمان: حسینیان قمی، مهدی - صبوری، م، منابع فقه شیعه، ۳۱ جلد، انتشارات فرهنگ سبز، تهران - ایران، اول، ۱۴۲۹ ه‍ ق

منابع فقه شیعه؛ ج۲۳، ص: ۴۲

از آنجا به خانهٔ خدا و عتبات عالیات رفت و سپس به اصفهان رهسپار شد و به دیدار علامه مجلسی رسید و هر دو به یکدیگر اجازهٔ روایت دادند و علمای آن شهر ترتیب دیدار وی را با شاه سلیمان صفوی دادند و شاه با شیخ حر عاملی و نفوذ، جذبه و تأثیر وی در نزد علمای شیعه آشنا شد و چنین شد که وقتی به مشهد مقدس بازگشت، از سوی شاه ایران به قاضی القضاتی منصوب و پس از چندی از علمای بزرگ آن دیار گشت.

شیخ حر عاملی از اندک کسانی است که در سرودن شعر برای حضرات معصومین علیهم السلام با چیرگی و توانایی شگفت‌انگیز، از دیگران پیشی گرفته است و چکامه‌های (/ قصاید) وی در ستایش آن بزرگواران بسیار است و بیست هزار بیت را شامل می‌شود.

استادانی را که وی در نزدشان شاگردی کرد، عبارتند از: پدر بزرگوارش حسن بن علی، عمویش شیخ محمد بن علی، نیای مادری‌اش شیخ عبدالسلام بن محمد حر، دایی پدرش شیخ علی بن محمود عاملی که همه از روستای مشغر بودند؛ شیخ زین‌الدین صاحب معالم و فرزند شهید ثانی، شیخ حسین ظهیری در روستای جبع و در دیگر نقاط مثل: سید میرزا جزایری نجفی، آقا حسین خوانساری، سید هاشم توبلی بحرانی و ...

وی شاگردان بسیاری را نیز پرورش داد که برخی از آنها عبارتند از: شیخ مصطفی بن

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۴۳

عبدالواحد بن سیار حویز، شیخ محمدرضا و حسن فرزندان شیخ مصطفی، مولی محمدتقی دهخوارقانی قزوینی و ...
شیخ حر عاملی در ۷۲ سالگی و در جوار حضرت امام رضا علیه السلام در کنار مدرسهٔ میرزا جعفر به خاک سپرده شد.
از تألیفات وی:
۱- تفصیل وسائل‌الشیعهٔ الی تحصیل مسائل الشریعهٔ که شامل احادیث کتب اربعه و سایر کتاب‌های روائی که منابع آن به ۱۸۰ کتاب می‌رسد.
۲- الفصول المهمّه فی اصول الائمه که شامل قواعد کلی اصول دین، اصول فقه، فروع فقه و اصول علم طب می‌باشد.
۳- دیوان شعر و ...

۳۳- مجلسی ثانی (۱۰۳۷- ۱۱۱۱ ق)

محمد باقر بن محمد تقی بن مقصود، معروف به مجلسی ثانی، فقیه، محدث، رجالی و عالم عقلی بزرگ شیعه.
خاندان وی همگی از بزرگان علم و فضل بودند. پدر بزرگ وی، عالم نامدار ابونعیم اصفهانی صاحب حلیهٔ الاولیاء و پدر وی، محمد تقی مجلسی معروف به مجلسی اول، صاحب اجتهاد و کرامات بودند و محمدباقر مجلسی، در چنین فضایی پرورش یافت و آموزش دید.
علامه مجلسی، در علوم مختلف اسلامی همچون تفسیر، اصول و درایت، علوم عقلی مانند فلسفه، منطق، ریاضیات، طب، نجوم، ادبیات و ... سرآمد و چیره‌دست بود.
وی همپای مدارج علمی به مدارج معنوی و کمالات روحی نیز پرداخت و آن را ملاک معرفت دانست. اساتید وی پدرش مجلسی اول و آقا حسین خوانساری و مشایخ نقل وی مولانا محمد صالح مازندرانی، فیض کاشانی، سید علی‌خان مدنی و شیخ حر عاملی
منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۴۴
بودند. شاگردانی هم که در نزد وی درس گرفتند و آموختند، از جمله: سید نعمت الله جزائری، کمره‌ای اصفهانی، ماخوری بحرانی، محمد باقر بیابانکی و ... بودند.
مجلسی لقب «علامه» را از بزرگانی چون وحید بهبهانی، علامه بحرالعلوم و شیخ اعظم انصاری دریافت کرد و از سوی شاه سلیمان صفوی به شیخ‌الاسلام اصفهان منصوب شد که بالاترین منصب دینی و اجرایی در آن روزگار بود و وی شخصاً و مستقیماً اهتمام به ادارهٔ امور شرعی مسلمانان می‌کرد.
۶۶ اثر از وی به یادگار مانده است که ۱۳ اثر به عربی و ۵۳ اثر آن به فارسی است. این عالم جلیل القدر در مسجد عتیق اصفهان پس از ۷۴ سال عمر پربار، به خاک سپرده شد.
از تألیفات وی:
۱- بحارالانوار الجامعه لدرر اخبار الائمهٔ الاطهار علیهم السلام
۲- مرآت العقول
۳- حق الیقین
۴- زاد المعاد
۵- عین الحیاهٔ و ...
قرن چهاردهم

۳۴- محدث نوری (۱۲۵۴- ۱۳۲۰ ق)

میرزا حسین بن محمد تقی نوری طبرسی. محدث، رجالی بزرگ و فقیه شیعی.

وی در روستای یالو از روستاهای اطراف شهرستان نور زاده شد. هشت سال بیشتر نداشت که سایهٔ پدر بزرگوارش که از علمای آن سامان بود، از سرش برچیده شد. در همان کودکی به آموختن فقه نزد استاد جلیل‌القدر محمدعلی محلاتی می‌رفت. در دورهٔ جوانی به تهران رهسپار شد تا از علمای بزرگ آنجا مستفیض شود و این شد که در درس عالم نحریر، شیخ عبدالرحیم بروجردی حاضر شد و بهره‌ها برد و دختر همان استاد را نیز به ازدواج خود درآورد. در نوزده سالگی بود که به عراق سفر

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۴۵

کرد و برای کسب دانش چهار سال در حوزهٔ علمیهٔ نجف اشرف ماند و آموخت و سپس به ایران بازگشت اما بیش از یک سال در آنجا نماند و دوباره به عراق برگشت و در کربلای معلّی نزد شیخ عبدالحسین تهرانی شاگردی کرد و به دنبال وی دو سال نیز در کاظمین ماند.

در بیست و هشت سالگی به سفر حج و زیارت مدینه مشرف شد و پس از آن به نجف اشرف برگشت و در درس دانشمند فرزانه شیخ مرتضی انصاری حاضر شد و دیری نپایید که آن عالم به دیار باقی شتافت و وی نیز به مشهد مقدس رهسپار شد و دو سال بعد باز به عراق بازگشت و در همان موقع استاد بزرگ خود شیخ عبدالحسین تهرانی را نیز از دست داد؛ همان که به وی اجازهٔ روایت داده بود.

محدث نوری از سرشناس‌ترین چهره‌های علمی شیعی است که اخبار و روایات گوناگون را گردآورد و احادیث مختلف را هماهنگ ساخت و آثار پراکنده را سامان بخشید.

ایشان شاگرد برجسته‌ای (شیخ آقابزرگ طهرانی) را به جهان شیعه شناساند که آقا بزرگ طهرانی در الذریعهٔ خود، وی را «شیخنا» معرفی می‌کند.

از تألیفات وی:

۱- مستدرک الوسائل

۲- نفس الرحمان

۳- دارالسلام

۴- جنّة المأوی و ...

۳۵- حاج سید حسین بروجردی (۱۲۹۲- ۱۳۸۰ ق)

آیت الله حاج سید حسین طباطبایی بروجردی، از اعاظم علما و مراجع بزرگ شیعه.

وی در یکی از خاندان‌های با اصل و نسب شیعه در شهر بروجرد زاده شد. پدر و نیاکان وی همه از علمای بنام بروجرد بودند و برخی از آنان مقام والای مرجعیت و رهبری

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۴۶

مذهبی را برعهده داشتند؛ از جمله: علامه سیدمهدی بحرالعلوم طباطبایی، علامه سید علی طباطبایی مؤلف ریاض المسائل و فرزند او

سید محمد مجاهد، سید محمد کاظم طباطبایی یزدی مؤلف العروهٔ الوثقی و سید محسن طباطبایی حکیم.

بروجردی در فضایی از علم و تقوا پرورش یافت. هفت سالش بود که به مکتب فرستاده شد و قرائت قرآن، ادبیات و منطق را فرا گرفت. به هجده سالگی که رسید، برای کسب دانش به اصفهان که مرکز مهم علمی آن دوره بود، رهسپار شد و در حوزهٔ درسی استادان بزرگ آن سامان درس آموخت؛ از جمله: میرزا ابوالمعالی کلباسی، سید محمد باقر درچه‌ای، میرزا محمد تقی مدرس، آخوند ملا محمد کاشانی و جهانگیر خان قشقایی.

در طی ده سال جایگیر شدن در اصفهان و شاگردی کردن و آموختن، سرانجام در ۲۸ سالگی از سوی سه تن استاد، اجازهٔ اجتهاد برایش صادر شد. از آن تاریخ بود که به تدریس فقه و اصول، همت گماشت و جمعی از فضلا در جلسات درس وی حاضر شدند.

پس از مدتی کوتاه به نجف اشرف رفت و به درس اساطین علم آنجا همچون آخوند ملا محمد کاظم خراسانی، شیخ الشریعهٔ اصفهانی و سید محمد کاظم طباطبایی یزدی حضور یافت و چیزی نگذشت که در حوزهٔ نجف اشرف و در میان استادان و طلاب، آوازه‌اش پیچید.

پس از هشت سال پربار در نجف اشرف به اصرار پدر بزرگوار خود حاج سید علی به شهر و دیار خود بروجرد برگشت و ماندنش سی و شش سال به درازا کشید و در این دوران خدمات بسیار ارزنده‌ای انجام داد که از جملهٔ آن: تشکیل کلاس‌های درس و جمع‌آوری طلاب فاضل، تنظیم حاشیه‌ای بر العروهٔ الوثقی اثر مرحوم سید محمد کاظم طباطبایی یزدی، مبارزهٔ منطقی و جدی علیه فرقه ضالّهٔ بهایی و ریشه‌کن کردن آنها از آن خطه بود.

بروجردی دیدی گسترده نسبت به جهان آن روز خود داشت و پیوسته برای گسترش اندیشه‌های ناب امامیه کوشش بی‌دریغ می‌کرد و موکداً طلاب را تشویق به آموختن زبان دیگر و ترجمهٔ آثار اندیشمندان خارجی می‌کرد و نمایندگان متبحر و مبرزی را برای

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۴۷

تبلیغ شیعه به کشورهای مسلمان‌نشین غیر شیعی گسیل می‌داشت که از آن جمله اعزام شیخ محمدتقی قمی به مصر و شناساندن درست مذهب شیعه به علمای اهل سنت آن سامان بود و همین امر هم باعث شد تا شیخ محمد شلتوت رییس دانشگاه الازهر مصر، فتوایی مبنی بر صحت پیروی از مذهب شیعه صادر نماید و روی همین اصل، کتاب‌هایی از آثار بنام شیعه در مصر منتشر شد و تأثیر بسیاری بر علما و استادان آنجا گذاشت طوری که آنان روش معتدل‌تری را در پیش گرفتند. یکی از کارنامه‌های درخشان مرحوم بروجردی که ارزش بسیار والایی دارد، احیاء، تصحیح و پانوشت بر کتاب‌های علمای پیشین بود که با تلاشی بی‌وقفه و خستگی‌ناپذیر به سرانجامی نیک رسید که آن کتب به قرار زیر است:

الخلاف، تألیف شیخ الطائفه طوسی؛ جامع الرواهٔ، تألیف شیخ محمد بن علی اردبیلی حائری؛ قرب الاسناد، تألیف عبدالله بن جعفر حمیری؛ الجعفریات (الاشعثیات)، منسوب به اسماعیل فرزند امام موسی کاظم علیه السلام؛ چند جلد از مفتاح الکرامهٔ، تألیف سید جواد عاملی؛ منتقی الجمان فی الاحادیث الصحاح و الحسان، تألیف شیخ حسن بن زین الدین عاملی.

وی پژوهنده‌ای سختکوش بود و در احوال راویان حدیث، شناخت طبقات و تعداد روات هر یک از آنان، تحقیقات شایان توجهی کرد که از آن جمله، مجردات اوست بر کتب ارزشمند تشیع: تجرید اسانید الکافی (این کتاب به همت حاج میرزا مهدی صادقی- یکی از شاگردان وی- در ۷۱۴ صفحه به چاپ رسیده است)؛ تجرید اسانید الفقیه؛ تجرید اسانید الامالی؛ تجرید اسانید الخصال؛ تجرید اسانید التهذیب؛ تجرید اسانید الفهرست؛ تجرید اسانید رجال النجاشی.

مرحوم بروجردی حواشی و تعلیقه‌هایی نیز بر آثار مهم در فقه و اصول نگاشت که عبارتند از: حاشیهٔ علی العروهٔ الوثقی؛ حاشیهٔ علی خلاف الشیخ الطوسی؛ حاشیهٔ الکفایهٔ الاصول (استاد وی آخوند خراسانی).

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۴۸

مرحوم بروجردی به جز کسب دانش و تعلیم آن، خدمت به مردم را افضل کارهای خود می‌دانست به نحوی که پیش از رفتنش از این سرای خاکی، برای خود باقیات‌الصالحات به جای گذاشت:

تأسیس مسجد اعظم قم در کنار آستانهٔ حضرت معصومه علیها السلام، کتابخانهٔ مسجد اعظم، مدرسهٔ علمیهٔ نجف که یکی از نزدیک‌ترین مدارس به حرم مطهر حضرت امیرالمومنین علیه السلام است، حسینیه و حمام سامرا، مسجد هامبورگ آلمان، بازسازی و مرمت چندین مدرسه، مسجد و کتابخانه در شهرها و کشورهای مختلف، بیمارستان نکویی قم و .... آیت الله بروجردی در سن ۸۸ سالگی در شهر قم، چشم از جهان فرو بست.

بزرگ‌ترین و ماندگارترین اثر مرحوم بروجردی کتاب مستطاب ۳۱ جلدی جامع احادیث الشیعه است که به ترتیب ابواب فقه و در مجلدات جداگانه توسط شاگردان مستعد وی که هر کدام استادی تمام هستند، به پایان رسیده است.

تشکر و اعتذار

این بضاعت اندک بندهٔ کمترین است که خود را وام‌دار علوم اهل بیت علیهم السلام می‌دانم و در این جهاد علمی و مساعی جمیل، لازم می‌دانم از فضلا و سروران عزیزم حضرت حجهٔ الاسلام والمسلمین سید احمد رضا حسینی که در امر ویراستاری و نظارت علمی بنده را یاری کردند و حضرت حجهٔ الاسلام و المسلمین محمد حسین مهوری که در ترجمهٔ این مجلد سعی بلیغ مبذول داشتند، نهایت سپاس و تشکر را کنم. همچنین از حجت‌الاسلام والمسلمین نظرعلی حسین‌آبادی که در پژوهش و ویراستاری ادبی همکار بودند و آقای علی قربانی که تایپ و صفحه‌آرایی و سرکار خانم گلناز غریب‌زاده که تدوین و تطبیق مطالب این مجلد را انجام دادند، بسیار سپاسگزارم. بر خود لازم می‌دانم از همهٔ محدثان و فقیهانی که در تدوین این اثر جاودان شیعی، حضرت آیهٔ اللّه العظمی سیدحسین بروجردی را طی سال‌ها ممارست و مجاهدت علمی یاری کردند یاد و تقدیر نمایم، به ویژه حضرت

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۴۹

آیهٔ اللّه حاج شیخ اسماعیل معزی ملایری که در ادامه و استمرار این حرکت فرهنگی مقاوم و نستوه به تعب نفس فراوان، کار را به اتمام رساندند که سرانجام در سن ۸۳ سالگی در ماه شوال سال ۱۴۲۹ هجری قمری در شهر قم با عمری تلاش خستگی‌ناپذیر در ترویج معارف اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله دیده از دنیا فروبسته و به رحمت ایزدی پیوستند. اجر و پاداش همهٔ عزیزان را به دعای حضرت بقیهٔ اللّه الاعظم روحی له الفداء از آستان ربوبی حضرت عالمیان مسالت دارم و امید دارم آن خورشید پنهان ولایت و هدایت، تلاش همهٔ عزیزان را به دیدهٔ منت، قبول فرمایند.

در پایان، از استادان عالی‌مقام علوم اسلامی و فرزانگان حوزه‌های علمیه و فرهیختگان دانشگاه‌ها تقاضا دارم با دیدهٔ عفو و ارشاد، خطاها و نقص‌ها را تذکر دهند تا در چاپ‌های بعدی از تذکرهای عزیزان منتفع شویم و عذر این کمترین را در ضعف و قصور ارائه بهتر آثار جاودان اهل بیت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله پذیرا باشند؛ چرا که ان الهدیهٔ علی قدر مهدیها.

والسلام علیکم و رحمهٔ الله و برکاته

احمد اسماعیل تبار

به تاریخ ۱۳۸۸

ربیع الثانی ۱۴۳۰ قمری

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۵۱

منابع و مآخذ تحقیق

۱. اختیار معرفة الرجال معروف به رجال الکشّی. ابی جعفر محمد بن حسن بن علی طوسی، دانشگاه مشهد، ایران، ۱۳۴۸ ش.
۲. اعیان الشیعه. امین، علامه سید محسن، دارالتعارف المطبوعات، بیروت، ۱۴۰۳ ق.
۳. الغدیر. امینی، احمد، مطبعة الحیدری، ۱۳۹۶ ق.
۴. تتمه المنتهی. قمی، شیخ عباس، انتشارات مؤمنین، چاپ اول، قم، ۱۳۸۰ ش.
۵. تنقیح المقال فی علم الرجال. مامقانی، عبداللّه، مؤسسهٔ آل البیت لاحیاء التراث، قم، ۱۴۲۴ ق.
۶. جامع الرواهٔ. اردبیلی غروی حائری، محمد بن علی، مکتبهٔ آیة اللّه العظمی مرعشی نجفی، ایران، ۱۴۰۳ ق.
۷. خلاصهٔ الأقوال فی معرفهٔ الرجال. علّامه حلّی، نشر الفقاهة، ایران، ۱۴۱۷ ق.
۸. دانشنامهٔ جهان اسلام. زیر نظر حداد عادل. بنیاد دایرهٔالمعارف اسلامی، تهران، ۱۳۷۴ ش.
۹. دایرهٔ المعارف بزرگ اسلامی. مرکز دایرهٔالمعارف بزرگ اسلامی، چاپ اول، تهران، ۱۳۸۱ ش.
۱۰. دایرهٔ المعارف تشیع. نشر شهید سعید محبی، چاپ اول، تهران، ۱۳۸۰ ش.
۱۱. دایرهٔ المعارف مصاحب. مصاحب، غلامحسین، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۸۰ ش.
۱۲. الذریعه الی تصانیف الشیعه. طهرانی، آقا بزرگ، دار الاضواء، بیروت، چاپ سوم، ۱۴۰۳ ق.
۱۳. رجال السیّد بحر العلوم معروف به الفوائد الرجالیّهٔ. بحرالعلوم طباطبائی، سید محمد مهدی، مکتبهٔ الصادق، ایران، ۱۳۶۳ ش.
۱۴. رجال النجاشی. نجاشی، ابوالعبّاس احمد بن علی بن احمد بن عباس، مؤسسهٔ النشر الاسلامی، قم، ۱۴۱۸ ق.
منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۵۲
۱۵. ریاض العلماء وحیاض الفضلاء. افندی اصبهانی، میرزا عبداللّه، مطبعه خیّام، ایران، ۱۴۰۱ ق.
۱۶. ریاض المحدّثین. محمّد علی بن حسین نائینی، مکتبهٔ آیهٔاللّه العظمی مرعشی نجفی، قم، ۱۳۸۱ ش/ ۱۴۲۳ ق/ ۲۰۰۳ م.
۱۷. ریحانهٔ الادب. مدرس تبریزی، محمدعلی، انتشارات کتابفروشی خیام، ۱۳۷۴ ش.
۱۸. السیرهٔ النبویهٔ. ابن هشام، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
۱۹. الفتوح اعثم کوفی. اعثم کوفی، احمد بن علی، مترجم مستوفی هروی، محمد بن احمد، مصحح طباطبایی مجد، غلامرضا، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم، تهران، ۱۳۸۰ ش.
۲۰. فرهنگ‌نامهٔ دهخدا. دهخدا، علی‌اکبر، موسسهٔ انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۷۳ ش.
۲۱. فرهنگ‌نامهٔ معین. معین، محمد، انتشارات امیرکبیر، چاپ هجدهم، تهران، ۱۳۸۰ ش.
۲۲. فهرست کتب الشیعهٔ واصولهم. شیخ طوسی، مکتبهٔ المحقق الطباطبائی، قم، ۱۴۲۰ ق.
۲۳. قاموس الرجال. تستری، محمدتقی، مؤسسه نشر اسلامی، ایران، ۱۴۱۰ ق.
۲۴. مجمع الرجال. علی القهپائی، مؤسسهٔ مطبوعاتی اسماعیلیان، ایران، بی‌تا.
۲۵. معجم المؤلفین. کحاله، عمر رضا، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
۲۶. معجم رجال الحدیث. موسوی خویی، ابوالقاسم، نشر آثارالشیعه، قم، ۱۴۰۹ ق.
۲۷. معجم مؤلّفی الشیعهٔ. علی فاضل قائنی نجفی، وزارت ارشاد اسلامی، ایران، ۱۴۰۵ ق.
۲۸. موسوعهٔ العظماء الشیعهٔ. حکیمی، محمد، موسسهٔ الاعلمی، بیروت، ۱۴۱۸ ق.
۲۹. نقد الرجال. حسینی تفریشی، مصطفی، انتشارات آل المصطفی، ایران، بی‌تا.
منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۵۵

کتاب شغل‌ها، کسب‌ها، داد و ستدها، تجارت‌ها، صنعت‌ها، مناصب دولتی و آنچه مناسب با آن‌هاست

اشاره

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۵۷

فصل سوم: قرارداد و عقد بیع

بخش اول باب‌های انعقاد، شرایط و اقسام بیع

باب ۱ اشتراط ملکیت در بیع مگر در موارد استثنا

۱- (۱) اسحاق بن عمّار از بندهٔ صالح خدا امام موسی بن جعفر علیه السلام نقل می‌کند که از آن حضرت پرسیدم: «اگر کسی در خانه‌ای ساکن باشد و پیش از او پدران و نیاکان او در آن خانه ساکن بوده و همگی به فرزندان خود اطلاع داده‌اند که مالک این خانه نمی‌باشند و مالک آن را نمی‌شناسند، آیا این کسی که الآن خانه را متصرف است، می‌تواند خانه را بفروشد و بهای آن را دریافت کند؟

امام علیه السلام فرمود: من دوست نمی‌دارم مؤمن چیزی را بفروشد که مالک آن نیست.

من گفتم: با آن‌که صاحب خانه را نمی‌شناسد و نام و نشان او را نمی‌داند و تصور نمی‌کند مالکی برای خانه پیدا شود، نمی‌تواند خانه را بفروشد؟

امام علیه السلام فرمود: من دوست نمی‌دارم مؤمن خانه‌ای را بفروشد که مالک آن نیست.

من گفتم: آیا می‌تواند حق سکنای خود را به دیگران بفروشد و بگوید: من حق سکونت خود را به تو می‌فروشم ولی باید این خانه را به صورت عاریه و امانت تصرف کنی، آن‌چنان که در تصرف من بوده است؟

امام موسی بن جعفر علیه السلام پاسخ داد: بلی، با این شرط می‌تواند حق سکنای خود را بفروشد.»

۲- (۲) در کتاب العوالی آمده است که: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: خرید و فروشی نیست مگر در آنچه مالک آن هستی.»

۳- (۳) عمر بن شبیب از پدرش از نیایش نقل می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «طلاق، عتق و خرید و فروش واقع نمی‌شود مگر در آنچه مالک آن هستی.»

۴- (۴) محمد بن عبدالله حمیری در نامه‌ای از امام زمان (عج) سؤال کرد: «یکی از برادران ما در کنار مزرعهٔ مخروبه‌ای از حاکم، مزرعهٔ جدیدی دارد. تعدادی آن مزرعه را از وی اجاره کرده‌اند و او در آنجا بهره و سهم دارد. مزرعهٔ حاکم از بیست سال پیش تاکنون بدون کشت رها شده و مخروبهٔ آن ارزشی ندارد

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۵۹

ولی با این حال مأموران حکومت با کارکنان مزرعهٔ برادر ما بر سر محدودهٔ آن به اختلاف می‌پردازند، آنها را اذیت می‌کنند و به همهٔ غلات‌شان دست‌درازی می‌کنند. خرید آن مزرعه از حاکم، منافع بسیاری برای برادر ما به دنبال دارد؛ زیرا سبب آبادانی مزرعهٔ وی می‌شود و می‌تواند آن را با مازاد آب مزرعهٔ خودش کشت کند. افزون بر آن، دندان طمع کارگزاران حاکم از آنجا کنده می‌شود. با این حال برادر ما برای خرید مزرعهٔ حاکم از خود تمایل نشان نمی‌دهد؛ زیرا گفته می‌شود: این قسمت از این مزرعه در گذشته وقف بوده است که به دست حاکم افتاده است.

بر اساس آنچه گفته شد، آیا خریدن مزرعهٔ حاکم جایز است؟ در صورتی که خریدن آن جایز باشد و برای برادر ما منافع زیادی دارد که به آن اشاره شد و اگر خرید آن جایز نباشد به دستور شما عمل خواهد کرد- ان شاء الله.

امام علیه السلام در پاسخ وی مرقوم فرمود: خرید مزرعه جایز نیست مگر با اجازه از مالک آن یا به دستور او یا با رضایت وی.»

۵- (۵) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که از امیر مؤمنان علیه السلام سؤال شد: «یکی از کارگزاران حاکم درگذشت و یکی از فرزندانش را در برابر بدهی پدرش مؤاخذه کردند. او نیز خانه‌ای از ترکهٔ پدرش را فروخت و پولش را به حاکم داد و وارثان دیگر با این‌که حاضر بودند، نفروختند. آیا در این خانه بر آنان چیزی است؟ [آیا این خانه از سهم آنان نیز خارج می‌شود]؟

امام علیه السلام در پاسخ فرمود: اگر آن مرد آن خانه را از راه کارکردن برای حکومت به دست آورده و در همان راه نیز آن را بدهکار شده است، بر همهٔ آنان خواهد بود و در غیر این صورت هر یک از وارثان که آن را نفروخته‌اند می‌توانند برای گرفتن حق خویش اقدام کنند و گرفتن مال مسلمان بدون رضایت خاطرش جایز نیست.»

۶- (۶) ابن محبوب از ابی‌بصیر نقل می‌کند که: «از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا خرید مالی که از راه خیانت و سرقت به دست آمده، جایز است؟

امام علیه السلام فرمود: جایز نیست مگر آن‌که با مال دیگری مخلوط شده باشد. ولی خرید عین مال سرقت جایز نیست مگر آن‌که از اموال سلطان باشد که در این صورت اشکالی ندارد.»

۷- (۷) سماعه روایت می‌کند که از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام پرسیدم: «آیا انسان می‌تواند مالی را که از راه خیانت یا دزدی به دست آمده است خریداری کند؟ امام علیه السلام فرمود: اگر می‌دانی که مال از راه خیانت یا سرقت به دست آمده است، خریداری آن جایز نیست مگر آن‌که از والی ستمگر خریداری کند.»

۸- (۸) در کتاب من لا یحضره الفقیه و امالی شیخ صدوق رحمه الله آمده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«کسی که مالی را خریداری کند که می‌داند از راه خیانت به دست آمده است، مانند همان فردی است که خیانت کرده است.»

۹- (۹) جرّاح از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: «خرید و فروش کالایی که از راه سرقت و خیانت به دست آمده است، روا نیست.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۶۱

۱۰- (۱۰) از امام جعفر صادق علیه السلام سؤال شد که: «آیا خرید کالا از فردی که می‌دانیم خیانت یا سرقت یا ظلم می‌کند، جایز است؟ امام علیه السلام فرمود: در صورتی که معلوم نباشد مال خریداری شده از راه خیانت یا ظلم یا سرقت به دست آمده است، خرید کالا- از او اشکالی ندارد ولی اگر معلوم باشد که آن کالا- را از راه خیانت یا ظلم یا سرقت به دست آورده است، خرید و فروش جایز نیست. کسی که مال حرامی را خریداری کند، خداوند عذر او را نمی‌پذیرد؛ زیرا مالی را خریداری کرده که برای او حلال نبوده است.»

۱۱- (۱۱) علی بن جعفر از برادرش امام موسی بن جعفر علیه السلام نقل می‌کند که از آن حضرت پرسیدم:

«مردی کنیزی را ربوده و آن را فروخته است. آیا کسی که کنیز را می‌خرد، می‌تواند با او نزدیکی کند؟

امام علیه السلام فرمود: اگر خبر دهد که آن کنیز ربوده شده است، نزدیکی با او برای خریدار جایز نیست، ولی اگر معلوم نباشد اشکالی ندارد.»

۱۲- (۱۲) ابن ابی نجران از بعضی از اصحابش از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که آن حضرت فرمود:

«کسی که مالی را که می‌داند سرقتی است خریداری کند، در ننگ و گناه آن شریک است.»

۱۳- (۱۳) محمد بن مسلم از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: «کسی که از گروهی طعام خریداری کند در حالی که

آنان رضایت ندارند، در روز قیامت مقداری از گوشت بدن او چیده خواهد شد.»

۱۴- (۱۴) مسعدهٔ بن صدقه از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که: «شنیدم آن حضرت می‌گوید: هر چیزی برای تو حلال است مگر آن‌که علم به حرمت آن پیدا کنی. در این صورت آن را ترك کن- مانند لباسی که آن را خریده‌ای- در حالی که احتمال دارد سرقتی باشد یا عبدی در اختیار توست ولی احتمال می‌دهی آزاد باشد و خود را فروخته یا خدعه زده و فروخته شده یا قهر کرده است یا زنی در اختیار توست و احتمال می‌دهی خواهرت یا دختر رضاعی تو باشد. همهٔ اشیا به همین صورت هستند مگر آن‌که خلاف آن برای تو آشکار شود یا بیّنه بر آن اقامه گردد.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب هشتاد و ششم از باب‌های جهاد، روایاتی مناسب این باب هست.

و در روایات باب سوم حرمت خرید و فروش خمر و باب دوازدهم حرمت خرید و فروش مردار از باب‌های کسب‌های روا و ناروا روایاتی ذکر شد که دلالت بر عدم جواز خرید و فروش کالایی که ملك انسان نیست، داشتند.

می آید:

و در روایات باب سوم و چهارم همین بخش، روایاتی به همین مضمون خواهد آمد.

و در روایت چهل و هفتم از باب هفتم از باب‌های ودیعه این گفته که: «امام علیه السلام از فروش امانت منع می‌کند؛ زیرا انسان مالی را فروخته است که مالك آن نیست.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۶۳

و در برخی از روایات باب یکم از باب‌های احیاء موات روایاتی وجود دارد که بر همین مطلب دلالت دارد.

باب ۲ مسؤولیت خریدار مال سرقتی

چنان‌چه شاهدی بر خریدش اقامه نکند

۱۵- (۱) ابو عمر سراج از امام صادق علیه السلام سؤال کرد: «نزد شخصی، مال سرقتی یافت شد. امام فرمود: اگر بر فروشندهٔ آن گواه نیاورد، مسؤول آن است.»

باب ۳ هر کسی ملک خود و ملک دیگری را بفروشد،

بیع در ملك وی صحیح است

۱۶- (۱) محمد بن حسن صفار در نامه‌ای از امام حسن عسکری علیه السلام سؤال کرد: «شخصی مزرعهٔ خود را که از زمین‌های واگذارشدهٔ حکومت است به دیگری فروخت و در زمان شاهد گرفتن بر معامله، حدود آن را نمی‌دانست. از این رو به خریدار گفت: وقتی حدود آن را برای تو آوردند، بر آن شاهد بگیر! آیا این معامله صحیح است یا نه؟

امام علیه السلام در جواب مرقوم فرمود: آری و سپاس ویژهٔ خداوند است!

و به امام علیه السلام نوشت: شخصی مالك زمین‌های واگذار شده از سوی حکومت است. آن زمین چند مرحله از محل سکونتش دور است و محدودهٔ آن زمین برایش نیامده است و تنها محدودهٔ قریه را می‌داند. از سوی دیگر، وی تصمیم به حرکت برای حج

دارد و می‌خواهد آن زمین را بفروشد. از این‌رو در وقت معامله به گواهان می گوید: شاهد باشید که من تمام قریه‌ای را که حدود چهارگانه‌اش از این قرار است به این شخص فروختم. آیا این معامله جایز است با این‌که فروشنده مالک بخشی از آن

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۶۵

و نوشت: آیا برای گواهی که بر همهٔ قریه شاهد گرفته شده است، جایز است که بر بخش‌های آن شهادت دهد، در صورتی که حدود آن را به وسیلهٔ گروهی از افراد عادل آن قریه بشناسد؟

امام علیه السلام فرمود: آری، بر چیزی که فهمیده و شناخته شده است، شهادت می‌دهند- ان شاء الله.

و نوشت: شخصی به دیگری می گوید: گواهی می‌دهم که همهٔ خانه‌ای که در فلان محل قرار دارد با تمام حدودش و تمام کالای درون آن متعلق به فلانی است. (آیا کالای درون خانه متعلق به مشتری است) چه چیزی بر او است؟

امام علیه السلام در پاسخ مرقوم فرمود: برای اوست هر آنچه خریدار به آن احاطه دارد- ان شاء الله.

دو نفر گواهی می‌دهند که همهٔ خانهٔ فلان محل با تمامی محدوده‌اش و همهٔ کالای درون آن متعلق به فلانی است در حالی که بیّنه نمی‌داند چه کالایی درون خانه است.

امام علیه السلام در پاسخ مرقوم فرمود: در صورتی که خرید همهٔ آن را شامل شود، جایز است.»

و در روایت دیگری آمده است که محمد بن حسن صفار به امام حسن عسکری علیه السلام نوشت:

«شخصی، دیگری را گواه می گیرد که مزرعهٔ خود را به فلان کس فروخته است و آن از زمین‌های واگذار شدهٔ حکومتی است ولی محدودهٔ آن زمین را در زمان شاهد گرفتن نمی‌داند و به او می گوید:

هر وقت محدودهٔ آن را به تو خبر دادند به آن شهادت بده. آیا این کار برای او جایز است یا جایز نیست؟

امام علیه السلام در پاسخ مرقوم فرمود: آری؛ جایز است و ستایش مخصوص خداوند است.

و نوشت: در صورتی که گروهی از اهل قریه برای او شهادت دهند که محدودهٔ زمینی که فلان مرد فروخته است کجاست، آیا برای او جایز است به محدودهٔ زمینی گواهی دهند؟ آیا جایز است برای آن شاهدانی که آنان را بر زمین شاهد گرفته و حدود آن را برای آن‌ها معین نکرده است، براساس سخن آن گروه که آن زمین را می‌شناسد و برای آن‌ها شهادت می‌دهند، به حدود زمین گواهی دهند یا جایز نیست شهادت دهند؟ در حالی که فروشنده به آنها گفته است وقتی به محدودهٔ زمین آگاه

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۶۷

امام علیه السلام در پاسخ مرقوم فرمود: شهادت ندهد مگر علیه صاحب آن چیز و براساس گفته‌اش- ان شاءالله.»

۱۷- (۲) مرحوم شیخ طوسی قدس سره در کتاب النهایه روایت می کند: «شخصی که مالک زمین‌های واگذاری حاکم در قریه‌ای بود و شاهد گرفته بود که همهٔ آن قریه را فروخته است، به امام حسن عسکری علیه السلام نوشت که آیا این کار جایز است یا نه؟

امام علیه السلام در پاسخ مرقوم فرمود: فروختن غیر ملک جایز نیست و لازم است کالایی از فروشنده خریده شود که ملک اوست.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب یکم، مطالبی مناسب با این بحث هست.

باب ۴ احکام خرید از غیر مالک در صورت عدم اجازهٔ مالک

۱۸- (۱) رزیق گوید: «روزی نزد امام صادق علیه السلام بودم که دو نفر از شیعیان کوفه وارد شدند. امام صادق علیه السلام به من

فرمود: آیا این‌ها را می‌شناسی؟

گفتم: آری! آن‌ها از دوستداران شما هستند!

امام علیه السلام فرمود: آری و سپاس خداوندی را که بزرگان دوستان مرا در عراق قرار داد.

آن‌گاه یکی از آن دو نفر گفت: فدایت شوم! من در کوفه به شخصی از بنی عمار صیارف، مالی بدهکار بودم و او در برابر طلب خود نوشته و شاهد داشت تا این‌که مال را از من گرفت و من از اعتمادی که به وی داشتم به او گفتم: نوشتهٔ مرا پاره کن و نه آن نوشته را از وی گرفتم و نه نوشتهٔ دیگری مبنی بر پرداخت بدهی خود از وی درخواست نمودم. ولی او در پاره کردن رسید من سهل‌انگاری کرد تا مُرد. آن‌گاه فرزندان وی بر اساس نوشته از من شکایت کردند و گواهان عادل نیز نزد قاضی به آن گواهی دادند. قاضی مرا به آن مال مؤاخذه کرد و چون مبلغ آن زیاد بود، متواری شدم. قاضی کوفه نیز زمین مرا فروخت و پولش را به آنان پرداخت نمود.

این مرد که از شیعیان است، از قاضی زمین مرا خرید. پس از آن وارثان میت اعتراف کردند که پدرشان طلب خود را از من گرفته بود و از این مرد خواستند تا مزرعهٔ مرا به من بازگرداند و آنان در زمان معین پولش را به وی تحویل دهند ولی این مرد گفت: من دوست دارم در این باره از امام صادق علیه السلام بپرسم!

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۶۹

در این هنگام شخص دیگر شروع به سخن کرد و گفت: فدایت شوم! چه کنم؟

امام علیه السلام فرمود: مال خود را از وارثان میت درخواست کن و مزرعه را به صاحبش بازگردان و دست از آن بردار!

آن مرد گفت: در صورتی که مزرعه را به وی تحویل دهم آیا او می‌تواند چیز دیگری از من درخواست کند؟

امام علیه السلام فرمود: آری! او حق دارد تمام محصولات کشت خودش و آنچه هنگام خرید تو در آنجا بوده، ازتو بگیرد و تو باید همهٔ آن‌ها را به وی بپردازی مگر آنچه خود کشت کرده‌ای که یا باید قیمت آن به تو پرداخت شود یا تا هنگام برداشت آن به تو مهلت دهد ولی می‌تواند به تو مهلت ندهد و قیمت آن را به تو بپردازد و کشت، مال خودش باشد.

رزیق گفت: فدایت شوم! اگر این مرد در زمین درخت کاشته یا ساختمان ساخته باشد؟

امام علیه السلام فرمود: یا قیمت آن را می‌گیرد یا آنچه احداث کرده، از جا می‌کَنَد و برمی‌دارد.

گفتم: فدایت شوم! اگر در آن زمین ساختمان یا درختی بوده است و این مرد ساختمان را خراب کرده یا درخت را کنده باشد. در این صورت چه باید بکند؟

امام علیه السلام فرمود: آن را به صورت نخست بازمی‌گرداند یا قیمت آن را به صاحب زمین می‌پردازد، وقتی که همهٔ غلاتی را که از زمین برداشت نمود به صاحبش بازگرداند و ساختمان و درخت و هر تغییری را به حالت نخست بازگرداند یا قیمتش را پرداخت نمود، بر صاحب زمین واجب است تمام اموالی را که برای اصلاح زمین هزینه کرده به او بپردازد؛ همانند قیمت درخت یا ساختمان و هزینه‌های اصلاح مزرعه و دفع آفات از آن همه به وی پرداخت می‌شود.»

۱۹- (۲) در کتاب دعائم الاسلام آمده است که: «شخصی دختر بچه کنیزی از پدرش را فروخت و پدرش معامله را نپذیرفت. علی علیه السلام در این باره حکم کرد که کنیزک به صاحبش تحویل شود و فروشنده پول دریافتی را بازگرداند.»

باب ۵ خرید و فروش اموال یتیم توسط ولیّ

۲۰- (۱) ابن رئاب گوید: «از امام موسی بن جعفر علیهما السلام سؤال کردم: یکی از خویشاوندان من بدون وصیت درگذشت و از

خود کودکان صغیر و تعدادی کنیز و غلام بر جای گذاشت. نظرتان دربارهٔ خریدن کنیزهای آنان و صاحب فرزند شدن از آن کنیزان و فروش آن‌ها چیست؟

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۷۱

امام علیه السلام فرمود: اگر فرزندان وی سرپرستی دارند که به کارشان رسیدگی کند، با رعایت مصلحت آنان برای‌شان می‌فروشد و از ثواب و پاداش بهره‌مند خواهد شد.

گفتم: نظرتان دربارهٔ خرید کنیز از آنان و صاحب فرزند شدن از آن چیست؟

امام علیه السلام فرمود: اگر سرپرستی که مصلحت آنان را در نظر می‌گیرد برای‌شان بفروشد، آنان حق ندارند معاملات سرپرست خیرخواه خویش را فسخ نمایند.»

ارجاعات

می‌آید:

در روایات باب بعدی و باب هفتاد و پنجم از باب‌های وصیت و باب پنجاه و یکم از باب‌های ازدواج، مطالبی خواهد آمد که بر این بحث دلالت می‌کند.

باب ۶ خرید و فروش اموال یتیمان توسط مؤمنان عادل

در صورت عدم وصی و ولیّ بر یتیم

۲۱- (۱) اسماعیل بن سعد اشعری گوید: «به امام رضا علیه السلام گفتم: مردی بدون وصیت می‌میرد و از خود دختران و پسران خردسال و کنیزانی بر جای می‌گذارد آیا می‌توان کنیزهای آنان را فروخت؟

امام علیه السلام فرمود: آری!

و سؤال کردم: در مسافرت، همسفر شخصی بدون وصیت می‌میرد و فرزندان بزرگ و کوچکی از خود بر جای می‌گذارد. با اموالش چه باید بکند؟ آیا می‌تواند حیوانات و اجناسش را به فرزندان بزرگش یا به قاضی تحویل دهد؟ و اگر در شهری است که قاضی وجود ندارد، چه باید کند؟ و اگر اموالش را به فرزندان بزرگش تحویل دهد و بر آن شاهد نگیرد (یا از حکم آن ناآگاه باشد) و آنان مال را بخورند و او قدرت بر بازگرداندن مال نداشته باشد، چه باید بکند؟

امام علیه السلام فرمود: پس از بلوغ فرزندان خردسال و درخواست اموال، چاره‌ای جز تحویل اموال نیست مگر آن‌که به دستور حاکم باشد.

و سؤال کردم: شخصی بدون وصیت می‌میرد و وارثان کوچک و بزرگی از خود بر جای می‌گذارد آیا خریدن بردگان و اجناس‌شان بدون آن‌که قاضی عهده‌دار فروش آن‌ها باشد، جایز است؟

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۷۳

اگر یک قاضی با رضایت آنان و بدون نصب خلیفه عهده‌دار آن شود، آیا خریدن از وی جایز است؟

امام علیه السلام فرمود: هر گاه فرزندان بزرگش در فروش با او باشند، اشکالی ندارد؛ در صورتی که وارثان راضی به فروش باشند و شخص عادلی اقدام به این کار نماید.»

۲۲- (۲) محمد بن اسماعیل گوید: «یکی از شیعیان بدون وصیت درگذشت و از خود فرزندان خردسال و اجناس و کنیزانی برجای گذاشت. ماجرای او را نزد قاضی کوفه مطرح کردند و عبدالحمید بن سالم سرپرست اموالش شد. وی اجناس را فروخت ولی وقتی

نوبت کنیزان شـد، اراده‌اش دربارهٔ فروش آن‌ها سـست شـد چرا که میت به وی وصـیت نکرده بود و او به دسـتور قاضـی به این کار اقدام می‌کرد و مسألـهٔ نـاموس مطرح بود. من این ماجرا را با امام باقر علیه السـلام در میان گذاشـتم و به وی گفتم: یکی از شـیعیان بـدون وصـیت می‌میرد و از خود تعـدادی کنیز بر جـای می‌گـذارد. قاضـی یکی از شـیعیان را سـرپرست اموالش می‌کنـد تا آن‌ها را بفروشد ولی وی در فروش کنیزان به دلیل مسألهٔ ناموسی اراده‌اش سست می‌شود. در این باره چه می‌فرمایید؟

امام علیه السلام فرمود: وقتی سرپرست مانند تو و عبدالحمید باشد، اشکال ندارد.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب هفتاد و پنجم از باب‌های وصیت، مطالبی خواهد آمد که بر این بحث دلالت می‌کند.

باب ۷ جواز حصار چراگاه‌ها

و فروش آن‌ها به غیر از زمین‌های بیت المال

۲۳- (۱) ادریس بن زیـد گویـد: «به امام موسـی بن جعفر علیهما السـلام گفتم: قربانت شوم! ما مزرعه‌ای داریم که در محـدودهٔ آن چراگـاهی است. یکی از ما که دارای گوسـفند و شتر است، نیاز به آن چراگاه دارد. آیا می‌توانـد برای اسـتفادهٔ خود از بهره‌برداری دیگران از آن چراگاه جلوگیری کند؟

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۷۵

امام علیه السلام فرمود: اگر زمین ملک اوست می‌تواند دیگران را از آن بازدارد و در نیاز خود به کار گیرد؟

و به امام علیه السلام گفتم: شخصی چراگاه‌ها را می‌فروشد؟

امام علیه السلام فرمود: اگر زمین ملک اوست، اشکال ندارد.»

۲۴- (۲) در کتـاب من لا یحضـره الفقیه روایت می‌شود که: «پیامبر اکرم علیه السـلام دربارهٔ بیابان‌گردان حکم کرد که از مازاد آب جلوگیری نکنند و مازاد چراگاه را نفروشند.»

۲۵- (۳) یونس از برخی شـیعیان روایت می‌کند که از امام صادق علیه السلام سؤال شد: «شخص مسلمانی مزرعه‌ای دارد که در آن کوهی «۱» واقع شده است که خرید و فروش می‌شود. برادر مسلمان دامدارش که نیاز به کوه دارد، نزد او می‌آید. آیا برای وی جایز است کوه را به او بفروشـد همان‌گونه که به دیگران می‌فروشد و اگر مجانی از وی خواست، از او بازدارد؟ مزرعه‌دار و آنچه در این مورد می‌گیرد چه حکمی دارد؟

امام علیه السلام فرمود: فروختن کوهش به برادر مسلمانش جایز نیست چون کوه متعلق به او نیست و تنها فروش آن به غیر مسلمانان جایز است.»

۲۶- (۴) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از فروختن آب و چراگاه و آتش نهی کرد.»

۲۷- (۵) در کتـاب جعفریات از علی علیه السـلام روایت می‌شود که: «پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله فرمود: جلوگیری از پنـج چیز جایز نیست: آب، نمک، چراگاه، آتش و دانش. و برتری دانش، بهتر از برتری عبادت است و کامل‌کنندهٔ دین، ورع و پرهیز از گناه است.»

ارجاعات

می‌آید:

روایات باب بعدی را بنگر که با این بحث مناسب است.

و در روایات باب پنجم از باب‌های احیاء موات، مناسب با این بحث خواهد آمد.

---

(۱). در متن حدیث واژهٔ «جبل» آمده است که به معنای کوه است و در برخی نسخه‌ها به جای آن «جلّ» آمده است که به معنای علف‌های باقیمانده در زمین پس از برداشت محصول است. یقیناً «جل» درست است!

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۷۷

باب ۸ جواز فروش آبی که ملک بایع است

۲۸- (۱) سعید اعرج گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: گروهی در آب یک قنات با هم شریک هستند. یکی از آنان از سهم آب خویش بی‌نیاز می‌شود، آیا می‌تواند آن را بفروشد؟

امام علیه السلام فرمود: آری! اگر بخواهد در برابر درهم [پول] بفروشد و اگر بخواهد در برابر پیمانهٔ گندم بفروشد.»

۲۹- (۲) محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام پرسید: «شخصی آب شراکتی دارد، آیا می‌تواند آن را بفروشد؟

امام علیه السلام فرمود: می‌تواند آن را در برابر درهم یا جو یا گندم یا هر چه بخواهد، بفروشد.»

۳۰- (۳) عبدالله کاهلی گوید: «شخصی در حضور من از امام صادق علیه السلام دربارهٔ قناتی سؤال کرد که گروهی در آن شریک هستند و هر یک سهم معینی از آن دارند. یکی از آنان از سهم آب خویش بی‌نیاز می‌شود، آیا می‌تواند آن را در برابر گندم یا جو بفروشد؟

امام علیه السلام فرمود: در برابر هر چه می‌خواهد، بفروشد. این از چیزهایی است که هیچ اشکالی ندارد.»

۳۱- (۴) در کتاب المقنع آمده است: «فروختن آب، اشکال ندارد!»

۳۲- (۵) علی بن جعفر از برادرش امام کاظم علیه السلام سؤال کرد: «گروهی در یک قنات آب با هم شریک هستند و هر یک سهم آب معینی دارند. یکی از آنان سهم خویش را در برابر درهم یا گندم می‌فروشد، آیا این کار جایز است؟

امام علیه السلام فرمود: آری، اشکال ندارد!»

۳۳- (۶) ابومخنف از جلودی روایت می‌کند که: «هنگام شهادت امام حسین علیه السلام، امام سجاد علیه السلام خواب بود و شخصی در برابر کسانی که قصد آسیب رساندن به امام سجاد علیه السلام را داشتند، از وی دفاع می‌کرد. امام حسین علیه السلام در حالی به شهادت رسید که بیش از هفتاد هزار دینار بدهکار بود.

امام سجاد علیه السلام پس از شهادت پدر، تمام تلاش و همت خود را در پرداخت بدهی وی به کار گرفت؛

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۷۹

به طوری که در بیشتر شب‌ها و روزها از خوردن و آشامیدن و خوابیدن خودداری می‌کرد. تا این‌که شخصی به خواب امام علیه السلام آمد و به وی گفت: ناراحت بدهی پدرت نباش؛ خداوند آن را با مال بَجْنِس پرداخت کرد. امام علیه السلام پس از بیدار شدن با خود گفت: به خدا سوگند! من در میان اموال پدرم مالی به نام بَجْنِس نمی‌شناسم! شب دوم نیز وقتی همان خواب را دید، از خانواده‌اش دربارهٔ آن سؤال کرد.

یکی از زنان خاندانش گفت: پدرت برده‌ای رومی به نام بَجْنِس داشت که چشمه‌ای در ذوخشب جاری ساخت. امام علیه السلام سراغ آنجا را گرفت تا آن را یافت. از این ماجرا بیش از چند روز نگذشت که ولید بن عتبه بن ابی سفیان به امام سجاد علیه السلام

پیام فرستاد و گفت: نزد من دربارهٔ چشمه‌ای از پدرت در ذوخشب معروف به بَجْنِس سخن به میان آمده است. هر گاه مایل به فروش آن باشی، آن را از تو می‌خرم!

امام علیه السلام فرمود: آن را- به استثنای آبیاری شب شنبه برای سکینه- در برابر بدهی پدرم به تو می‌فروشم و مبلغ بدهی امام حسین علیه السلام را بیان کرد، ولید نیز پذیرفت.»

۳۴- (۷) ابان (از ابوبصیر) از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از فروختن نطاف و اربعا نهی کرد. امام علیه السلام فرمود: اربعا این است که به وسیلهٔ جدولی، آب نهر را برداری و زمین خود را آبیاری نمایی. سپس از آن بی‌نیاز شوی. پس فرمود: آن را نفروش بلکه به همسایه‌ات عاریه بده.

نطاف این است که چشمه‌ای داشته باشد و از آن بی‌نیاز شود. پس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: آن را نفروش بلکه به برادرت یا همسایه‌ات عاریه بده.»

۳۵- (۸) در کتاب جعفریات از علی علیه السلام روایت می‌شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس مازاد آب را بفروشد، خداوند بخشش را از وی در قیامت بازمی‌دارد.»

۳۶- (۹) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «روز قیامت خداوند به سه گروه [با مهربانی] نگاه نمی‌کند و آنان را پاک نمی‌گرداند و برای‌شان عذاب دردناکی است:

کسی که با پیشوایی بیعت کند، آن‌گاه اگر چیزی از دنیا را به او ببخشد به بیعتش وفا می‌کند و اگر چیزی به وی نبخشید به بیعتش وفا نمی‌کند و کسی که در مسیر مردم آب دارد و رهگذران را از آن بازمی‌دارد و کسی که پس از عصر به دروغ سوگند یاد کند که کالایش را فلان مبلغ خریده‌اند [یا کالایش را به فلان مبلغ خریده است] و دیگری او را تصدیق کند و به اعتماد سخن وی آن را بخرد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۸۱

باب ۹ حرمت تملک راه و خرید و فروش آن،

مگر این‌که ملک اختصاصی بایع باشد

۳۷- (۱) ابوالعباس بقباق به امام صادق علیه السلام گفت: «جاده وسیع است. آیا می‌توان بخشی از آن را گرفت به طوری که به آن زیان نزند؟

امام علیه السلام فرمود: نه!»

۳۸- (۲) حسن بن علی احمری از امام باقر علیه السلام سؤال کرد: «در کنار خانهٔ من- میان دو دیوار- میدانی است که نمی‌دانم متعلق به کسی باشد! آیا می‌توانم آن را در خانه‌ام داخل کنم؟

امام علیه السلام فرمود: آگاه باش که هر کس یک وجب زمین به‌ناحق بگیرد، روز قیامت در حالی محشور می‌شود که آن قسمت تا زمین‌های هفتگانه به گردنش آویخته است.»

۳۹- (۳) محمد بن مسلم گوید: «از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام دربارهٔ شخصی سؤال کردم که خانه‌ای خریده که بخشی از راه در آن است. امام علیه السلام فرمود: اگر آن داخل خانه‌ای است که خریده، اشکال ندارد!»

۴۰- (۴) عبدالله ابن ابی امیه به امام صادق علیه السلام گفت: «خانه‌ای خریده‌ام که بخشی از جاده در آن است. امام علیه السلام فرمود: اگر آن قسمت داخل در آنچه برایش مشخص کرده‌اند هست، اشکال ندارد.»

۴۱- (۵) منصور بن حازم گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: چند نفر که با هم در خانه‌ای شریک بودند، آن را تقسیم کردند و در وسط، فضایی را برای رفت و آمد بازگذاشتند. شخصی سهم یکی از آنان را خرید. آیا این معامله صحیح است.

امام علیه السلام فرمود: آری ولی درِ خود را ببندد و درِ دیگری به طرف راه باز کند یا از روی بام رفت و آمد کند و هر گاه شریک آنان بخواهد محل رفت و آمد خود را بفروشد، آنان به آن سزاوارترند و اگر بیاید و پشت درِ بسته‌ای که فروخته بنشیند، آنان نمی‌توانند او را از این کار بازدارند.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۸۳

۴۲- (۶) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که از امام صادق علیه السلام سؤال شد: «خانهٔ مشترکی- که راهی دارد- تقسیم می‌شود و آن راه در حق یکی از آنان قرار می‌گیرد و به دیگران حق عبور از آن داده می‌شود.

امام علیه السلام فرمود: این کار اشکال ندارد و مسأله‌ای نیست انسان تنها راه گذر خویش را که در خانه یا زمین دیگری است، بدون سایر قسمت‌ها بخرد.»

باب ۱۰ جواز خرید خاک طلای معدن

۴۳- (۱) مصدّق گوید: «از امام موسی بن جعفر علیهما السلام دربارهٔ خریدن طلای مخلوط با خاک معدن سؤال کردم. امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

باب ۱۱ شرط بلوغ، عقل و رشد متعاقدین در عقد بیع

خداوند متعال می‌فرماید:

اموال‌تان را- که خداوند زندگی‌تان را بر اساس آن استوار نموده- به سفیهان ندهید و به آنان از آن خوراک و پوشاک دهید و با آن‌ها به نیکی سخن گویید. یتیمان را بیازمایید، تا وقتی به مرحلهٔ ازدواج رسیدند، پس اگر احساس کردید که رشد یافته‌اند، اموال‌شان را به ایشان تحویل دهید «۱».

۴۴- (۱) هشام بن سالم از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «یتیمی کودک با احتلام پایان می‌پذیرد و آن نیرومندی است و اگر محتلم شد ولی رشد فکری از او مشاهده نشد، وی سفیه یا ضعیف است و سرپرستش باید اموال او را نگه دارد.»

۴۵- (۲) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «هر گاه کودک یتیم قرآن را آموخت و محتلم شد و رشد فکری در وی مشاهده شد، سرپرستش اموالش را به او تحویل می‌دهد و اگر محتلم شد ولی عقل قابل اعتمادی نداشت، اموالش را به وی تحویل نمی‌دهد و به طور پسندیده او را تأمین می‌کند.»

---

(۱). نساء ۴/ ۶- ۵.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۸۵

۴۶- (۳) در کتاب جعفریات از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام از جدش علیه السلام روایت می‌شود که: «از امیر مؤمنان علیه السلام سؤال شد: مستی که باید دربارهٔ او حدّ اجرا شود، چگونه است؟

امام علیه السلام فرمود: از نظر ما کسی مست است که لباسش را از لباس دیگران نمی‌شناسد، آسمان و زمین را از یکدیگر تشخیص

نمی‌دهد و خواهر و همسر برای او تفاوت نمی‌کند.

امام صادق علیه السلام فرمود: مقصود این است که چنین کسی خرید و فروش، طلاق و آزاد کردنش صحیح نیست.»

۴۷- (۴) ابوجارود از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که در تفسیر این سخن خداوند: «و اموال‌تان را به سفیهان ندهید»، فرمود: «سفیهان زنان و فرزندان هستند. هر گاه شخصی بداند که همسر و فرزندش سفیه و تباه‌کننده است، شایسته نیست که یکی از آنان را بر مال خود مسلط گرداند که خداوند زندگی او را بر آن استوار کرده است.»

۴۸- (۵) ابوهاشم جعفری گوید: «از امام حسن عسکری علیه السلام دربارهٔ دیوانه سؤال شد. امام علیه السلام فرمود: اگر آزار رسان است، در حکم درندگان است و در غیر این صورت همانند چهارپایان است.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت دوم از باب دوازدهم از باب‌های مقدمات فرموده معصوم علیه السلام که: «دختر نه ساله‌ای که ازدواج کند و با او آمیزش شود، یتیمی‌اش پایان می‌یابد و اموالش به او تحویل داده می‌شود و خرید و فروشش صحیح است. ولی خرید و فروش پسر صحیح نیست و از یتیمی خارج نمی‌شود تا به پانزده سالگی برسد.»

و در بسیاری از روایات آن باب آمده است که پس از بلوغ، کارهایش صحیح است.

در روایت یکم از باب پنجاه و هفتم از باب‌های کسب‌های روا و ناروا فرموده امام علیه السلام که: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از کسب و درآمد پسر نابالغی که به خوبی از عهده کاری برنمی‌آید، نهی کرد؛ چرا که اگر آن را به دست نیاورد، سرقت می‌کند.»

می‌آید:

و در روایات باب یکم از کتاب حجر و باب شصت و چهارم و هفتاد و سوم از باب‌های وصیت، مطالبی خواهد آمد که بر این بحث دلالت می‌کند.

و روایات باب بیستم از باب‌های طلاق را نیز بنگر.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۸۷

باب ۱۲ عدم جواز بیع مکیل، موزون و معدود بدون اندازه و شمارش

خداوند متعال می‌فرماید:

برادرمان را همراه ما روانه ساز تا پیمانه بگیریم و ما نگهدار وی هستیم «۱».

۴۹- (۱) حلبی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «آن مواد خوراکی که پیمانه‌ای در آن قرار گرفته، معاملهٔ آن به طور گزاف جایز نیست و آن از معاملات ناپسند مواد خوراکی است.»

۵۰- (۲) حلبی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «آن مواد خوراکی که در آن پیمانه‌ای قرار گرفته، معامله‌اش به طور گزاف جایز نیست.»

۵۱- (۳) حلبی روایت می‌کند که از امام صادق علیه السلام سؤال شد: «شخصی یک لنگه بار شتری از مواد خوراکی را با پیمانه کردن می‌خرد. فروشنده می‌گوید: لنگهٔ دیگر به همان اندازه است. آن را بدون پیمانه کردن از من بخر. آیا این کار جایز است؟

امام علیه السلام فرمود: جایز نیست مگر با پیمانه کردن.

و فرمود: آن مواد خوراکی که پیمانه‌ای بر آن معین شده است، معاملهٔ آن به طور گزاف جایز نیست. این از معاملات ناپسند مواد

خوراکی است.»

۵۲- (۴) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «هر کس مواد خوراکی بخرد و بخواهد آن را بفروشد، اگر از اجناس پیمانه‌ای و وزن‌کردنی است، پس بدون پیمانه یا وزن کردن نفروشد ولی اگر آن را به قیمت خرید بفروشد، جایز است پیش از پیمانه و وزن کردن، بفروشد.

و فروختن کالاهای دیگر پیش از تحویل و پرداخت پول آن اشکال ندارد و اگر شخصی مواد خوراکی بخرد و فروشنده بگوید آن را پیمانه کرده است و مشتری سخن او را بپذیرد و به همان پیمانه بگیرد، اشکال ندارد.»

---

(۱). یوسف ۱۲/ ۶۳.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۸۹

۵۳- (۵) عبدالرحمن بن ابی عبدالله از امام صادق علیه السلام سؤال کرد: «شخصی کالایی را با وزن و پیمانهٔ معلوم می‌خرد و آن را معیار قرار می‌دهد و چیزهای دیگر را با آن می‌سنجد.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

۵۴- (۶) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که از امام صادق علیه السلام سؤال شد: «دو نفر هر یک سهم خود را از خانه‌ای با سهم دیگری معامله می‌کنند.

امام علیه السلام فرمود: هرگاه بدانند که چه چیزی می‌خرند و می‌فروشند، جایز است ولی اگر هر دو یا یکی از آنان ندانند، معامله باطل است.»

ارجاعات

می‌آید:

در روایات باب بعدی و باب پس از آن و باب چهاردهم، پانزدهم و پنجاه و دوم، مناسب با این بحث خواهد آمد.

باب ۱۳ جواز خرید با پیمانهٔ بایع آن‌گاه که مشتری آن را تأیید کند ...

۵۵- (۱) محمد بن حمران گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: مقداری مواد خوراکی می‌خریم. فروشنده می‌گوید آن را پیمانه کرده است و ما سخن وی را می‌پذیریم و بر اساس همان معامله می‌کنیم.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.

آن‌گاه گفتم: آیا می‌توانم همان‌گونه که آن را خریده‌ام بدون پیمانه کردن بفروشم؟

امام علیه السلام فرمود: نه، تو بدون پیمانه کردن آن را نفروش!»

۵۶- (۲) ابوعطارد گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: مقداری گندم می‌خرم و در فروختن آن ابتدا زیان می‌کنم و در پایان سود می‌برم. از این رو از فروشنده درخواست می‌کنم که در هر کرّ، فلان مقدار به من تخفیف دهد.

امام علیه السلام فرمود: در این کار خیری نیست! بلکه از او بخواه در مجموع به تو تخفیف دهد.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۹۱

۵۷- (۳) سماعه گوید: «از امام علیه السلام سؤال کردم که: آیا خرید مواد خوراکی پیمانه‌ای و وزنی را می‌توان بدون پیمانه و وزن کردن خرید؟ امام علیه السلام فرمود: اگر نزد کسی بروی و مواد خوراکیِ پیمانه شده را بدون پیمانه کردن به صورت مرابحه

خریـداری کنی، اشـکال نـدارد. در صورتی که خریدار اول [فروشـنده] آن را با پیمانه گرفته باشد و هنگام معامله به وی بگویی من فلان مقدار به تو سود می‌دهم و به پیمانهٔ تو راضی هستم، اشکال ندارد.»

۵۸- (۴) عبـدالرحمان ابن ابی عبـدالله گویـد: «به امام صادق علیه السـلام گفتم: با تأیید فروشـنده و بر اساس پیمانهٔ او مواد خوراکی می‌خرم.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد ولی بدون پیمودن نفروش!»

۵۹- (۵) ابن بکیر با واسـطه روایت می‌کند که از امام صادق علیه السـلام سؤال شد: «شخصـی در خرید گچ مقداری از آن را پیمانه می‌کند و بقیه را بدون پیمانه تحویل می‌گیرد.

امام علیه السلام فرمود: یا همهٔ آن را براساس سخن فروشنده بگیرد یا همهٔ آن را پیمانه کند.»

۶۰- (۶) عبدالملک بن عمرو گوید: «به امام صادق علیه السـلام گفتم: صد مشک روغن زیتون می‌خرم. از میان آن‌ها یکی دو تا را انتخاب و پیمانه می‌کنم و بقیه را به همان اندازه تحویل می‌گیرم.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

۶۱- (۷) عبدالملک بن عمرو گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: مواد خوراکی را پیمانه می‌کنم و می‌خرم.

آن‌گاه کسی که شاهد پیمانه کردن من بود، بر اساس همان پیمانه از من می‌خرد. امام علیه السلام فرمود:

اشکال ندارد.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت چهارم از باب پیشـین این گفته که: «و اگر شخصی مواد خوراکی را که فروشنده آن را پیمانه کرده است بر اساس اعتماد به سخن وی بخرد، اشکال ندارد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۹۳

می‌آید:

در روایـت پنجـم از بـاب چهـل و یکـم ایـن گفتـه کـه: «به امـام گفت: مقـداری گنـدم می‌خرم و پیش از تحویـل گرفتن به دیگری می‌فروشم. آن‌گاه به خریدار می‌گویم: وکیل خود را روانه کن تا هنگام تحویل گرفتن من شاهد پیمانه کردن آن باشد.

امام فرمود: اشکال ندارد.»

باب ۱۴ حرمت کم‌فروشی با پیمانه و ترازو

خداوند تعالی می‌فرماید:

پیمانه و وزن را به عدالت بپردازید. «۱»

پیمانه و وزن را به طور کامل بپردازید و از اجناس مردم کم نگذارید. «۲»

هنگام پیمودن، پیمانه را کامل بپردازید و با ترازوی درست وزن کنید. «۳»

وای بر کم‌فروشـان! کسـانی که هنگـام تحویـل از مردم، پیمـانه را کامل می‌گیرنـد و هنگام پیمودن و وزن کردن برای مردم به آنان زیان می‌زنند. آیا آنان گمان نمی‌کنند که برای روز بزرگی برانگیخته خواهند شد؟ «۴»

۶۲- (۱) سـعد بن سعد گوید: «از امام کاظم علیه السلام دربارهٔ کسانی سؤال کردم که ابزار اندازه‌گیری طول خود را کوتاه می‌کنند

و با آن می‌فروشند. امام علیه السلام فرمود: آنان کسانی هستند که اجناس مردم را کم می‌گذارند.»

۶۳- (۲) در تفسیر علی بن ابراهیم در تفسیر آیه: ویل للمطففین آمده است: «کسانی که در پیمانه و وزن کم می‌گذارند.»

و در حدیث ابوجارود از امام باقر علیه السلام آمده است که فرمود: «این آیه پس از ورود پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه بر وی نازل شد. مردم مدینه در آن زمان بدترین مردم از نظر پیمانه کردن بودند، از آن پس آن را به خوبی انجام دادند.»

و «ویل» بر اساس آنچه به ما رسیده، چاهی در دوزخ است، خداوند داناتر است.

۶۴- (۳) حذیفهٔ بن یمان گوید: «در کنار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودیم که فرمود: خداوند تبارک و تعالی از فرزندان آدم، دوازده گروه را مسخ کرد. پس آنان را به بوزینه، خوک، سهیل، زهره، عقرب، فیل،

---

(۱). انعام ۶/ ۱۵۲

(۲). اعراف ۷/ ۸۵

(۳). اسراء ۱۷/ ۳۵

(۴). مطففین ۸۳/ ۵- ۱

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۹۵

مارماهی- نوعی ماهی حرام‌گوشت- کرم سیاه آبزی، خرس، سوسمار، عنکبوت و جوجه‌تیغی درآورد.

حذیفه گفت: پدر و مادرم فدایت ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! برای ما بیان کن که چگونه مسخ شدند؟

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: بسیار خوب! به این دلیل به بوزینه تبدیل شدند که در زمان داود روز شنبه ماهی صید می‌کردند.

و به این دلیل به خوک تبدیل شدند که به غذایی که از آسمان بر عیسی فروآمد، کافر شدند.

سهیل، یکی از مأموران مالیاتی بود که با یکی از عابدان زمان خود دیدار کرد و به وی گفت:

مرا به آن نام خدا راهنمایی کن که به وسیلهٔ آن بر روی آب می‌توان راه و به آسمان بالا رفت. آن عابد به وی آموخت. شخص مالیات‌گیر با خود گفت: شایسته نیست کسی که این نام را می‌داند در زمین باشد، بلکه باید به آسمان برود. خداوند نیز اورا مسخ کرد و نشانه‌ای بر جهانیان قرار داد.

زهره، زنی بود که دو فرشته- هاروت و ماروت- را فریفت و به این دلیل مسخ شد.

عقرب، مرد سخن‌چینی بود که در میان مردم سخن‌چینی می‌کرد و آنان را دشمن یکدیگر می‌نمود و به همین خاطر به عقرب تبدیل شد.

فیل، مرد زیبایی بود که به جای آمیزش با زنان با حیواناتی نظیر گاو و گوسفند آمیزش می‌کرد.

مارماهی، تاجری بود که در پیمانه و وزن برای مردم کم می‌گذاشت و به این دلیل مسخ شد.

کرم سیاه آبزی، مردی بود که پس از آمیزش با زنان، از ترس سرما غسل جنابت نمی‌کرد و نمازش را ترک می‌کرد. از این رو خداوند تا روز قیامت، جایگاه آن را در آب قرار داد.

خرس، مردی راهزن بود که به ثروتمند و فقیر رحم نمی‌کرد، مگر آن‌که وی را برهنه می‌کرد. به این دلیل به خرس تبدیل شد.

سوسمار، یکی از اعراب بیابانگرد بود که در کنار جاده چادر داشت و هر گاه کاروانی از آنجا می‌گذشتند و از او سؤال می‌کردند، اگر مسیرشان به طرف مشرق بود، آنان را به مغرب راهنمایی می‌کرد و اگر مسیرشان به طرف مغرب بود، آنان را به سمت مشرق راهنمایی می‌کرد و آنان را حیران و سرگردان می‌نمود و به راه صحیح راهنمایی نمی‌کرد.

عنکبوت، زنی بود که به شوهرش خیانت می‌کرد و دیگران را به خود راه می‌داد؛ به همین خاطر مسخ شد.

جوجه‌تیغی، یکی از بزرگان عرب بود و به این دلیل مسخ شد که هر گاه مهمانی به وی می‌رسید، در را به رویش می‌بست و به کنیزش می‌گفت که به وی بگوید: صاحبم خانه نیست. از این رو مهمان گرسنه، پشت در خانه شب را سپری می‌کرد و اهل خانه سیر و راحت و آسوده شب را می‌گذراندند.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۹۷

۶۵- (۴) صفوان بن مهران جمّال از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «در میان شما دو چیز است که در ارتباط با آن دو، امت‌هایی پیش از شما هلاک شدند!

گفتند: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! آن دو چیست؟

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: پیمانه و ترازو!»

۶۶- (۵) در تفسیر آیهٔ: «کسانی که وقتی از مردم پیمانه می‌گیرند، آن را پر می‌کنند و هر گاه برای مردم می‌پیمایند یا وزن می‌کنند، زیان می‌زنند.»

از ابن عباس روایت شده که گفت: «آنان هر گاه می‌خریدند، با پیمانهٔ برتر تحویل می‌گرفتند و هر گاه می‌فروختند، در پیمانه و وزن کم می‌گذاشتند و این روش آنان بود تا از آن دست برداشتند.»

علی بن ابراهیم در تفسیر آیه می‌گوید: «کسانی که هر گاه برای خود از مردم پیمانه می‌گرفتند به طور کامل تحویل می‌گرفتند و هر گاه به مردم پیمانه می‌دادند یا برای‌شان وزن می‌کردند، کم می‌گذاشتند. پس خداوند فرمود: آیا آنان گمان نمی‌کنند؟ یعنی آیا نمی‌دانند که روز قیامت علیه آنان محاسبه می‌شود.»

۶۷- (۶) سید فضل الله راوندی در کتاب نوادر ش با سند صحیح از امام موسی بن جعفر علیهما السلام از پدرانش روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هر گاه امت من در پیمانه و وزن کم‌فروشی کنند و به یکدیگر خیانت و پیمان‌شکنی و با عمل آخرت دنیاطلبی نمایند، در این هنگام خود تعریف می‌کنند و دیگران از آنان پرهیز می‌نمایند.»

در کتاب دعائم الاسلام نیز این حدیث از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده؛ با این تفاوت که پایان آن، این‌چنین است: «در این هنگام خود را پاک نمی‌کنند.»

۶۸- (۷) قطب راوندی در کتاب الدعوات از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: «پنج چیز است که اگر به آن رسیدید، از آن‌ها به خداوند پناه ببرید: گناه و کارهای ناپسند هرگز در میان قومی رایج و آشکار نمی‌شود مگر آن‌که طاعون و دردهای بی‌سابقه در میان‌شان شایع و آشکار می‌شود؛ در پیمانه و وزن کم نمی‌گذارند مگر آن‌که به قحطی و هزینه‌های سنگین و ستم حکومت گرفتار می‌شوند و از زکات جلوگیری نمی‌کنند مگر آن‌که بارش باران از آنان بازداشته می‌شود و اگر حیوانات نبودند، باران نمی‌بارید؛ پیمان خداوند و پیامبرش صلی الله علیه و آله را نمی‌شکنند مگر آن‌که خداوند دشمنان‌شان را بر آنان مسلط می‌کند و بخشی از آنچه در اختیار دارند از آنان می‌گیرد و به غیر آنچه خدا فرستاده، حکم نمی‌کنند مگر آن‌که نیروهای‌شان علیه یکدیگر مصرف می‌شود.»

۶۹- (۸) در کتاب العوالی روایت می‌شود که: «پیامبر صلی الله علیه و آله به اهل پیمانه و وزن می‌فرمود: شما به دو کاری مشغول شدید که امت‌های پیش از شما در ارتباط با آن‌ها نابود شدند.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۹۹

۷۰- (۹) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که: «علی علیه السلام تازیانه به دست در بازارها گردش می‌کرد و کم‌فروشان و خیانتکاران در معامله با مسلمانان را با آن می‌زد. اصبغ بن نباته گوید:

یک روز به امام علیه السلام گفتم: ای امیر مؤمنان علیه السلام! من این کار را به جای شما انجام می‌دهم. شما در خانه بنشینید!
امام علیه السلام فرمود: تو برای من خیرخواهی نکردی؛ ای اصبغ!
امیر مؤمنان علیه السلام بر شهبا- قاطر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله- سوار می‌شد و در تک‌تک بازارها گردش می‌کرد.
یک روز به بازار گوشت‌فروشان رفت و فرمود: ای گروه قصابان! در گرفتن جان حیوانات پیش از آن‌که خود آن‌ها جان دهند، شتاب نکنید و بپرهیزید از دمیدن در گوشت!
سپس به بازار خرمافروشان رفت و فرمود: جنس نامرغوب را آشکار کنید، آن‌گونه که جنس مرغوب را آشکار می‌کنید.
آن‌گاه به بازار ماهی‌فروشان رفت و فرمود: جز ماهی پاک و حلال را نفروشید و از آنچه در آب می‌میرد و بر روی آب می‌آید بپرهیزید!
سپس به کناسه رفت. در آنجا انواع تجارت از برده‌فروشی، گهواره‌سازی، شترفروشی، صرافی، پارچه‌فروشی و دوزندگی وجود داشت. امام علیه السلام با صدای بلند ندا داد: ای گروه تاجران! در این بازارهای‌تان سوگند یاد می‌شود، پس سوگندهای‌تان را با صدقه در هم آمیزید و از سوگند دست بردارید زیرا خداوند کسی را که به نامش سوگند دروغ یاد کند، پاک نمی‌گرداند.»
۷۱- (۱۰) ابن عباس گوید: «هرگز ظلم و ستم در میان قومی آشکار و شایع نشد مگر آن‌که دو گونه مرگ در میان آنان پدیدار گردید و کم‌فروشی در میزان رایج نشد مگر آن‌که زیان و تنگدستی آشکار گردید.»
ابوخلیفه از ابوکثیر نقل می‌کند که گفت: «کم‌فروشی در میزان آشکار نگردید مگر آن‌که به قحطی و خشکسالی گرفتار شدند و پیمان‌شکنی در میان قومی رواج نیافت مگر آن‌که دشمنان‌شان بر آنان پیروز گردیدند.»
۷۲- (۱۱) حلبی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «برای انسان جایز نیست که با صاعی [/ پیمانه] غیر از صاع آن شهر معامله کند.»
منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۰۱
۷۳- (۱۲) محمد حلبی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «برای انسان جایز نیست که با صاعی [/ پیمانه‌ای] غیر از صاع شهر معامله کند. همانا شخصی شترداری را کرایه می‌کند و کرایهٔ او را با مدّ [/ معیار] خانه خودش پیمانه می‌کند تا شاید از مدّ بازار کوچک‌تر باشد و اگر بگوید: این از مدّ بازار کوچک‌تر است، آن را نخواهد گرفت ولی آن را حمل می‌کند و در امانت او قرار می‌دهد.
و فرمود: جز یک مدّ [/ معیار] واحد جایز نیست و مَنْ‌ها نیز همین گونه است.»
۷۴- (۱۳) علی بن ابراهیم در تفسیر آیه: «و آن‌گاه که می‌پیمایید، پیمانه را به طور کامل بپردازید و با میزان مستقیم وزن کنید.» می‌گوید: «یعنی میزان مساوی.»
و در حدیث ابوجارود از امام باقر علیه السلام آمده است: «میزان مستقیم، ترازویی است که زبانه دارد.»
۷۵- (۱۴) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از معاملهٔ مواد خوراکی با مواد خوراکی به طور گزاف نهی کرد.»
۷۶- (۱۵) محمد بن سالم از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که: «در بخشی از یک حدیث طولانی فرمود:
و دربارهٔ پیمانه، خداوند آیهٔ: وای بر کم‌فروشان را نازل کرد و خداوند «ویل» را برای کسی قرار نمی‌دهد تا این‌که او را کافر بنامد. خداوند می‌فرماید: پس وای بر کافران از حضور در روزی بزرگ.»
ارجاعات
گذشت:

در روایت هشتم از باب پنجم از باب‌های استخاره فرموده امام معصوم علیه السلام که: «برای مردم نپسند مگر آنچه برای خود می‌پسندی و حق را بده و حق را بگیر.»

و در روایت یازدهم و سیزدهم از باب یازدهم از باب‌های مبارزه با نفس فرموده امام علیه السلام که:

«گناهان کبیره، شریک قرار دادن برای خدا ... و کم دادن در وزن و پیمانه است.»

و در روایت بیست و دوم از باب دوازدهم فرموده امام علیه السلام که: «و هنگامی که در پیمانه و وزن کم گذاشته شود، خداوند آنان را به قحطی و کاستی گرفتار می‌کند.»

در روایت بیست و سوم همانند سخن پیشین آمده است؛ با این تفاوت که پایان آن این‌گونه است:

«... و در کاستی در بدن‌ها و اموال و محصولات گرفتار می‌کند.»

و در روایت بیست و نهم فرموده معصوم علیه السلام که: «و در پیمانه و وزن کم نگذاشتند مگر آن‌که به قحطی و سختی و زیادی هزینه و ستم حکومت مجازات شدند.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۰۳

و در روایت سی و سوم فرموده امام علیه السلام که: «... و مشاهده کردی که درآمد انسان از کم دادن در پیمانه و وزن است ... و مشاهده کردی که هر گاه یک روز بر انسان بگذرد و در آن روز گناه بزرگی همانند فجور یا کم دادن پیمانه و وزن یا انجام حرام یا شرابخواری انجام نداده باشد، ناراحت و غمگین است.»

و در روایت سی و هفتم این گفته که: «خداوند تو را رحمت کند! ما را از این کارها آگاه کن، تا نابودی دنیا و روی آوردن آخرت‌مان را بشناسیم. امام علیه السلام فرمود: بسیار خوب! هنگامی که مردان‌تان به مردان بسنده می‌کنند ... و پیمانه کم داده می‌شود.»

و در روایات باب دوازدهم از باب‌های خرید و فروش مناسب با این بحث گذشت.

می‌آید:

و در روایت یکم از باب یکم از باب‌های مستحبات تاجر فرموده امام علیه السلام که: «تاجر تبهکار است و تبهکار در آتش است مگر آن کس که حق بگیرد و حق بدهد.»

و در روایات باب یازدهم مناسب با این بحث خواهد آمد.

و در روایت یکم از باب سی و ششم فرموده امام معصوم علیه السلام که: «بدترین مکان‌های زمین، بازارهاست؛ زیرا برخی در پیمانه کم می‌گذارند یا وزن را سبک می‌کنند یا در ذرع کم می‌دهند.»

و در روایت چهل و نهم از باب یکم از باب‌های ربا فرموده امام علیه السلام که: «زمانی بر مردم خواهد آمد که کارهای ناپسند برداشته می‌شود ... در پیمانه‌ها و وزن‌ها کم گذاشته می‌شود.»

باب ۱۵ پیمانه کردن گردو برای فروش

۷۷- (۱) حلبی گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال شد: گردو را نمی‌توان شمارش کرد. آیا می‌توان یک پیمانه از آن را شمرد و بقیه را بر اساس آن محاسبه نمود؟

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد!»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۰۵

باب ۱۶ جواز فروش شیر در پستان با ضمیمهٔ معلوم [بطلان بیع مجهول]

۷۸- (۱) سماعه گوید: «از امام علیه السلام دربارهٔ خریدن شیر در پستان سؤال کردم. امام فرمود: صحیح نیست، مگر آن‌که مقداری از آن را در ظرفی بدوشد و بگوید: این شیر موجود در این ظرف را با شیر موجود در پستان از من به مبلغ معینی بخر! در این صورت اگر در پستان شیری نباشد، مورد معامله شیر موجود در ظرف خواهد بود.»

۷۹- (۲) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که: «از امیر مؤمنان علیه السلام دربارهٔ فروختن ماهی آبگیرها، شیر در پستان و پشم چیده نشدهٔ گوسفندان سؤال شد. امام علیه السلام فرمود: تمام این معاملات جایز نیست؛ چرا که مجهول و ناشناخته است، کم و زیاد می‌شود و آن گول‌زننده است.»

۸۰- (۳) در همان کتاب از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «هر گاه در برکه و آبگیر ماهی‌های انباشته‌ای باشد که بدون صید کردن بتوان به آن‌ها دست یافت یا همراه شیر در پستان، مقداری شیر دوشیده شده یا چیز دیگری باشد، معاملهٔ آن جایز است ولی اگر بدون صید کردن نمی‌توان به ماهی دست یافت، معامله باطل است.»

۸۱- (۴) عیص بن قاسم گوید: «از امام صادق علیه السلام پرسیدم: مردی دارای گوسفندانی است و شیر آنها را بدون پیمانه کردن می‌فروشد. [آیا صحیح است؟] حضرت فرمود: بله، در صورتی که تمام یا بخشی از آن دوشیده شده باشد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۰۷

باب ۱۷ حکم قرارداد گاو و گوسفندداری

۸۲- (۱) ابومعزا گوید: «ابراهیم بن میمون در حضور من از امام صادق علیه السلام پرسید: گوسفندان‌مان را به چوپان واگذار می‌کنیم تا آن‌ها را در کوه بچراند و پشم و شیر آن‌ها مال او باشد و در برابر هر گوسفند چند درهم به ما بدهد. [آیا این کار اشکال دارد؟]

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد!

ابراهیم گفت: اهل مسجد می‌گویند: این کار جایز نیست چون برخی گوسفندان نه شیر دارند و نه پشم!

امام علیه السلام فرمود: وی با وجود این حالت راضی شده است، بعضی از دست می‌رود و برخی می‌ماند.»

۸۳- (۲) حلبی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که: «دربارهٔ شخصی که گوسفندانش را در برابر مقداری معین روغن یا تعدادی درهم- در برابر هر گوسفند فلان مقدار- به چوپان واگذار می‌کند، سؤال کردم امام علیه السلام فرمود: در برابر درهم اشکال ندارد ولی من در برابر روغن دوست ندارم.»

۸۴- (۳) عبدالله بن سنان گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ شخصی سؤال کردم که گوسفندانش را در برابر روغن و تعداد معینی درهم واگذار می‌کند؛ هر گوسفند در هر ماه مقدار معینی روغن و درهم.

امام علیه السلام فرمود: در برابر درهم اشکال ندارد ولی در برابر روغن را من دوست ندارم مگر آن‌که گوسفندان وی شیرده باشند که در این صورت اشکال ندارد!»

۸۵- (۴) مدرک بن هزهاز گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: شخصی گوسفندانش را در مقابل مقدار معینی از پشم یا روغن یا درهم به چوپان واگذار می‌کند. امام علیه السلام فرمود: درهم اشکال ندارد. ولی روغن برای وی ناخوشایند بود.»

مرحوم شیخ طوسی می‌فرماید: «ناخوشایندی امام علیه السلام در خصوص عوض دادن گوسفندداری به روغن تنها در صورتی است که گوسفندان شیرده نباشند.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۰۹

۸۶- (۵) اسماعیل بن فضل گوید: «به امام صادق گفتم: شخصی به دیگری می گوید: گوسفندان و شترانت را برای چرانیدن به من واگذار کن و در برابر آن، بچه‌های‌شان را برای تو عوض می کنم- ماده‌ها را با نر یا نرها را با ماده- هرطور که بخواهی.

امام علیه السلام فرمود: این کار ناپسندی است مگر آن‌که پس از تولد عوض کند و آن‌ها را جدا نماید.»

در حدیث دیگری می گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: شخصی گاو و گوسفندانش را به چوپانی واگذار می کند تا هر سال از شیر و بچه‌های آن‌ها فلان مقدار به وی تحویل دهد.

امام علیه السلام فرمود: همهٔ این‌ها ناپسند است.»

مرحوم شیخ طوسی قدس سره می‌فرماید: «دلیل مکروه بودن آن این است که برای وی معین کرده که از شیر و بچه‌های آن‌ها به او بدهد و اگر چنین قراری نگذارد، جایز است. این قرارداد همانند آن است که شخصی زمینی را در برابر مقداری از محصولات آن اجاره کند که جایز نیست ولی جایز است که آن را در برابر مقداری مواد خوراکی به طور مطلق اجاره کند.»

باب ۱۸ حکم فروش جنین و نطفهٔ حیوانات

۸۷- (۱) ابراهیم کرخی گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: نظرتان دربارهٔ شخصی که پشم صد میش و آنچه در شکم آنهاست و غیره در برابر فلان مقدار درهم می‌خرد، چیست؟

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد! اگر در شکم آن‌ها حملی نبود، سرمایه‌اش در برابر پشم خواهد بود!»

۸۸- (۲) قاسم بن سلام با اسناد پیوسته روایت می کند که: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از «مجر» نهی کرد و آن معاملهٔ شتر یا چیز دیگری است در برابر آنچه در شکم ماده‌شتر است. و از «ملاقیح» و «مضامین» نهی کرد.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۱۱

ملاقیح، جنین‌های موجود در شکم‌هاست و مفرد آن «ملقوحه» است.

مضامین، معاملهٔ نطفه‌های موجود در پشت حیوانات نر است. آنان جنین را در شکم ماده‌شتر و نوزادانی که از حیوان نر در آن سال یا چند سال بوجود می آمد، می‌فروختند.

و از معاملهٔ «حبل الحبله» نهی کرد.

و معنای آن معاملهٔ بچهٔ جنین موجود در شکم ماده‌شتر بود و دیگران می گویند: آن معاملهٔ بچه‌هایِ بچه شتر است و آن معامله، غرری است.»

۸۹- (۳) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از معاملهٔ مضامین و ملاقیح نهی کرد.

مضامین، معاملهٔ نطفه‌های موجود در پشت حیوانات نر است. اعراب، نوزادان حاصل از جفت‌گیری حیوان نر را در یک سال یا چند سال، یک یا دو مرتبه و بیشتر می‌فروختند.

ملاقیح، جنین‌های موجود در شکم مادران‌شان است. اعراب آن‌ها را پیش از تولد می‌فروختند.»

۹۰- (۴) در همان کتاب روایت می‌شود که: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از معاملهٔ «حبل الحبله» نهی کرد.

در معنای این معامله اختلاف است. گروهی می گویند: در جاهلیت شتر گوشتی را نسیه می‌خریدند و سررسید آن را بچه‌دارشدن

شتر ماده قرار می‌دادند و به این معامله «حبل الحبله» می گفتند.

و برخی دیگر می گویند: آن معاملهٔ بچه‌های شتر ماده است، پیش از آن‌که متولد شوند.

هر دو صورت این معامله باطل است.»

۹۱- (۵) در کتاب العوالی روایت می‌شود که: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از معاملهٔ «حبل الحبله» نهی کرد و آن خریدن شتر گوشتی تا بچه‌دارشدن شتر ماده و بچه‌دارشدن جنین آن بود. پس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آنان را از این کار بازداشت.»

۹۲- (۶) محمد بن قیس از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود: «یک شتر باربر را نقداً در برابر ده جنین شتری در آینده نمی‌فروشد (نفروش).»

۹۳

۹۴

۹۵

۹۶

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۱۵

باب ۲۰ حکم بیع مجهولات و غیر مقدور و تسلیم

۹۷- (۱) مسمع از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: «امیر مؤمنان علیه السلام از خریدن آنچه در تور صیاد می‌افتد، نهی کرد. به این صورت که بگوید، تورت را بینداز. پس هر آنچه بیرون آمد در برابر فلان مقدار از اموال من، متعلق به من باشد.»

۹۸- (۲) احمد بن محمد بن ابی نصر با واسطه از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: «هر گاه در تالابی نی وجود نداشته باشد، مقداری ماهی گرفته می‌شود و با ماهی‌های موجود در آن فروخته می‌شود.»

۹۹- (۳) معاویهٔ بن عمار از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: «خریدن تالاب در صورتی که در آن نی باشد، اشکال ندارد.»

۱۰۰- (۴) ابوبصیر دربارهٔ خریدن برکه‌ای که در آن نی نیست و فقط آب است، روایت می کند که امام صادق علیه السلام فرمود: «مشتی ماهی صید می کند و می گوید: این ماهی‌ها را همراه آنچه در برکه است، در برابر فلان مبلغ از تو می‌خرم!»

۱۰۱- (۵) اسماعیل بن فضل هاشمی گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی جزیهٔ مردم و مالیات نخل‌ها و آبگیرها و پرندگان را در برابر مبلغی می‌پذیرد؛ در حالی که نمی‌داند چیزی از آن‌ها وجود دارد یا نه. [آیا این کار جایز است؟]

امام علیه السلام فرمود: اگر بداند که از میان آن‌ها به یک چیز دست یافته شده، آن را خریداری کن و بپذیر.»

و با سند دیگری اسماعیل بن فضل گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم:

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۱۷

شخصی خراج مردم و جزیهٔ آنان و مالیات نخل و درختان و آبگیرها و وسایل شکار و ماهی و پرنده را از حاکم در برابر مبلغی عهده‌دار می‌شود؛ در حالی که نمی‌داند شاید از این‌ها چیزی وجود نداشته باشد. آیا آن را بخرد و در چه زمانی بخرد و عهده‌دار آن شود؟

امام علیه السلام فرمود: هر گاه بدانی که تنها به یکی از آن‌ها دست یافته شده، بخر و عهده‌دار شو.»

۱۰۲- (۶) منهال قصاب گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: من گوسفند می‌خرم یا گروهی گوسفند می‌خرند [و برای تقسیم

آن‌ها] شخصی در کنار درِ خانه‌ای می‌ایستد و گوسفندان را وارد خانه می‌کنند و آن شخص می‌شمارد: یک، دو، سه، چهار و پنج. آن‌گاه نام یکی از شریکان را بیرون می‌آورند. نام هر کس بیرون آمد، آن‌ها متعلق به اوست!

امام علیه السلام فرمود: این کار شایسته (جایز) نیست. هنگامی این کار برای [تعیین] سهم‌ها شایسته است که تقسیم عادلانه باشد.»

۱۰۳- (۷) زید شحام گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ شخصی سؤال کردم که سهم قصابان را پیش از تقسیم می‌خرد. امام علیه السلام فرمود: (چیزی را نخرد تا وقتی که بداند آن سهم از کجا سر در می‌آورد). پس اگر چیزی را خرید، هنگام بیرون آمدن آن خیار دارد.»

۱۰۴- (۸) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که: «دو نفر نزد علی علیه السلام از یکدیگر شکایت کردند.

یکی از آنان گفت: من تمام این سبدها را بجز پنج تای آن‌ها را خریدم که آن پنج تا هنگام معامله مشخص نبود و برخی از سبدها بهتر از سبدهای دیگر است.

علی علیه السلام فرمود: این معامله باطل است؛ چون استثناء به چیز مجهولی تعلق گرفته است.»

۱۰۵- (۹) محمد بن حباب گوید: «از امام رضا علیه السلام دربارهٔ شخصی سؤال کردم که صد گوسفند می‌خرد به این شرط که تعدادی از آن‌ها را عوض کند (بازگرداند). امام علیه السلام فرمود: جایز نیست.»

۱۰۶- (۱۰) در حدیث نهی‌های پیامبر صلی الله علیه و آله آمده که: «آن حضرت از معامله‌ای که همراه با یک معاملهٔ سلفی دیگر با هم انجام بگیرد نهی کرده و از دو معامله در یک معامله [که چیزی را به کسی نسیه به قیمتی بفروشی و در همانجا از او به قیمت کمتری نقد بخری و این دو معامله را یک‌جا و با یک قصد و نیّت و یک عقد انجام دهی] نیز نهی کرده است و همچنین از فروختن چیزی که مالک آن نیستی نهی کرده است.

و از فروختن چیزی که ضامن آن نیست، نهی کرد؛ [به این که هنوز آن را تحویل نگرفته و در ضمانت فروشنده است].»

در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از فروختن یک جنس با دو نرخ- یکی نقد و دیگری نسیه- در یک معامله نهی کرد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۱۹

۱۰۷- (۱۱) قاسم بن سلام با سندهای پیوسته روایت می‌کند که: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از منابذه و ملامسه و بیع‌الحصاهٔ نهی کرد. دربارهٔ هر یک از این‌ها دو نظر وجود دارد:

دربارهٔ منابذه گفته می‌شود که آن به این صورت است که شخصی به دیگری می‌گوید: لباس یا کالای دیگری را به سوی من بینداز یا من به سوی تو می‌اندازم و معامله به فلان مبلغ تمام می‌شود.

و نیز گفته می‌شود که آن به این صورت است که شخصی به دیگری می‌گوید: هنگامی که سنگریزه را انداختم، به تحقیق معامله لازم می‌شود و این معنا با بیع حصاه سازگار است که پیامبر صلی الله علیه و آله از آن نهی کرد.

ملامسه به این صورت است که می‌گویی: وقتی لباسم را لمس کردم یا لباست را لمس کردی، معامله در برابر فلان مبلغ لازم می‌شود و گفته می‌شود که آن به این صورت است که بدون نگاه کردن از روی لباس چیزی را لمس می‌کند و معامله بر همان واقع می‌شود و این معاملات در زمان جاهلیت متداول بود، سپس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن‌ها جلوگیری کرد؛ چون همهٔ آن‌ها فریب دهنده است.»

۱۰۸- (۱۲) غیاث بن ابراهیم از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام روایت می‌کند که: «علی علیه السلام فروش برگهٔ حواله «۱» (کالابرگ) را ناپسند می‌شمرد تا این‌که وصول شود.»

۱۰۹- (۱۳) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که: «امام صادق علیه السلام فروش کالابرگ را به فلان مبلغ درهم ناپسند

می‌شمرد.»

۱۱۰- (۱۴) در همان کتاب روایت می‌شود که: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از بیع ملامسه و منابذه و انداختن سنگریزه نهی کرد. در معنای ملامسه اختلاف است؛ گروهی می‌گویند: آن معاملهٔ پارچه و لباس پیچیده شده است که بدون بازکردن آن و مشاهدهٔ داخلش با دست لمس و معامله می‌شود.

برخی دیگر می‌گویند: آن به این صورت است که فروشنده می‌گوید: این لباس را به تو می‌فروشم به این شرط که لمس کردن آن به جای مشاهدهٔ آن باشد و اختیار بر هم زدن آن را نداشته باشی.

گروه سوم می‌گویند: آن به این صورت است که فروشنده می‌گوید: وقتی لباسم را لمس کردم، معاملهٔ میان من و تو لازم می‌شود.

دستهٔ چهارم می‌گویند: آن لمس کردن کالا از روی مانع است.

همهٔ این معنا به یکدیگر نزدیک است و معامله به هر یک از این صورت‌ها باطل است.

در معنای منابذه نیز اختلاف است؛ گروهی می‌گویند: آن به این صورت است که شخصی به سوی دیگری لباسی را پرتاب می‌کند و شخص دوم بدون نگاه و زیر و رو کردن آن، لباس دیگری به سوی وی پرتاب می‌کند و می‌گوید: این در مقابل آن.

برخی می‌گویند: آن به این صورت است که شخصی لباس پیچیده‌شده‌ای را در دست دیگری می‌بیند و می‌گوید: این را به فلان مبلغ از تو خریدم، وقتی به سوی من پرتاب کردی معامله میان ما تمام می‌شود و کسی اختیار بر هم زدن آن را ندارد.

گروه سوم می‌گویند: منابذه و سنگریزه انداختن به یک معنی است و آن معامله‌ای است در زمان جاهلیت که بدون سخن گفتن و تنها با پرتاب سنگریزه از سوی فروشنده و خریدار، معامله انجام می‌گرفت و همهٔ این گونه معامله‌ها باطل است.»

---

(۱). حاکمان، نوشته‌هایی دربارهٔ ارزاق مردم به آنان می‌دادند و آنان با ارائهٔ آن‌ها جنس مورد نظر را تحویل می‌گرفتند.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۲۱

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب شصت و پنجم از باب‌های جهاد و روایات باب دوازدهم از باب‌های خرید و فروش و روایت دوم از باب شانزدهم مناسب با این بحث هست.

می‌آید:

در روایت چهارم از باب چهلم از باب‌های مستحبات تاجر فرموده امام علیه السلام که: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از معاملهٔ فریبنده نهی کرد.»

و در روایت سوم از باب سوم از باب‌های سلف مناسب با این بحث خواهد آمد.

باب ۲۱ جواز خرید کاه

۱۱۱- (۱) جمیل بن دراج گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: شخصی کاه خرمنی را (پیش از کوبیدن آن) هر کرّ آن را به مبلغ معینی می‌خرد. آن‌گاه کاه را پیش از پیمانه کردن گندم، تحویل می‌گیرد و می‌فروشد. امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

باب ۲۲ شرط طلق بودن مبیع

ارجاعات

می آید:

در روایات باب هشتم از باب‌های وقوف، مطالبی خواهد آمد که بر این بحث دلالت می کند.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۲۳

باب ۲۳ شروط معین بودن ثمن

۱۱۲- (۱) رفاعه از امام صادق علیه السلام روایت می کند که به امام عرض کردم: «با مردی درباره کنیز به معامله گفتگو کردم و به او گفتم: کنیز را به قیمتی که من حکم می کنم به من بفروش. بر همین اساس کنیز را قبض کردم سپس برای فروشنده هزار درهم فرستادم و به او گفتم: این هزار درهم حکم من بر تو درباره ثمن جاریه است. فروشنده از قبول ثمن من خودداری کرد در حالیکه من با کنیز قبل از آنکه ثمن را برای فروشنده بفرستم ارتباط برقرار کردم. امام فرمود: معتقدم کنیز را به قیمت مناسب برسانید اگر قیمت کنیز بیش از آن ثمنی بود که تو برای فروشنده فرستادی بر تو لازم است که الباقی را به فروشنده رد کنی و اگر قیمت کنیز کمتر از آن ثمنی بود که تو برای فروشنده فرستادی زائد متعلق به فروشنده است. رفاعه می‌پرسد: اگر من در کنیز بعد از ارتباط با او متوجه عیبی شدم چه حکمی دارد؟ امام فرمود: تو نمی‌توانی کنیز را به فروشنده رد کنی بلکه تو می توانی (ارش) تفاوت قیمت مابین قیمت صحیح و معیوب را بگیری.»

۱۱۳- (۲) از امام صادق علیه السلام پرسیده شد: «مردی کنیزی از دیگری بنا براینکه تعیین ثمن به حکم او باشد می‌خرد سپس مالی را به فروشنده پرداخت می کند ولی فروشنده آن را نمی‌پذیرد. مشتری خطاب به فروشنده می گوید: من حکم کردم و این مقدار را از ثمن رأی و حکم من است. امام فرمود:

اگر مبلغی که مشتری بدان حکم کرد برابر قیمت کنیز در بازار باشد بر فروشنده است که تسلیم حکم مشتری شود ولی اگر کمتر از قیمت بازار است بر مشتری است که قیمت ناقص رأی خودش را کامل کند و به فروشنده بپردازد.»

۱۱۴- (۳) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام از پدرش از نیاکانش علیهم السلام روایت می‌شود که: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس کالایی را تا مدت نامعین یا قیمت نامشخص بفروشد معاملهٔ او صحیح نخواهد بود.»

ارجاعات

می آید:

از روایات باب پنجاه از باب‌های خرید و فروش، این مطلب را می‌توان استفاده کرد.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۲۵

باب ۲۴ کیفیت ایجاب و قبول بیع

۱۱۵- (۱) برید بن معاویه گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی از دیگری ده هزار دسته نی از انباری که در آن سی هزار دسته نی از یک نیزار وجود دارد، می‌خرد و فروشنده می گوید: از این نی‌ها ده هزار دسته به تو فروختم و مشتری می گوید: پذیرفتم و خریدم و راضی شدم. آن گاه هزار درهم از قیمت آن می‌پردازد و شخصی را می گمارد تا آنها را تحویل

بگیرد. هنگام صبح مشاهده می‌کنند که آتش در آن افتاده و بیست هزار دسته از آن سوخته و ده هزار دسته باقی مانده است.
امام علیه السلام فرمود: ده هزار دسته‌ای که باقی مانده مال مشتری است و بیست هزار دسته‌ای که سوخته از مال فروشنده است.»
ارجاعات
گذشت:
روایات باب بیست و پنجم از باب‌های قرائت، بر چگونگی معامله کردن شخص گنگ دلالت می‌کند.

باب ۲۵ ارزش‌گذاری بر ظرف‌های روغن

با رضایت طرفین، هنگام فروش آن
۱۱۶- (۱) علی بن ابی حمزه گوید: «شنیدم که معمرزیّات به امام صادق علیه السلام می‌گفت: فدایت شوم! من مردی روغن زیتون فروش هستم. از شام برای من روغن زیتون می‌آید تا من آن را بفروشم و من مقداری از آن را که می‌فروشم، برای مصرف خودم برمی‌دارم.
امام علیه السلام فرمود: من این کار را برای تو دوست ندارم.
معمر گفت: من از مبلغی که به دیگران می‌فروشم کم نمی‌کنم.
امام علیه السلام فرمود: به غیر خودت بفروش و از آن چیزی برندار! به من بگو که اگر به تو بگوید هر رطل آن را به تو کم‌تر از یک دینار نمی‌فروشم، چه کار خواهی کرد؟ به آن نزدیک نشو!
معمر گفت: فدایت شوم! برای هر ظرف روغن زیتون و روغن، فلان مقدار کاسته می‌شود و این مقدار گاهی زیادتر است و گاهی کم‌تر.
امام علیه السلام فرمود: هر گاه بارضایت شما انجام شود، اشکال ندارد.»
منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۲۷
۱۱۷- (۲) حنان گوید: «نزد امام صادق علیه السلام نشسته بودم که معمر زیّات به امام علیه السلام گفت: ما روغن زیتون را در مشک‌هایی می‌خریم و برای ظرف آن مقداری کم می‌کنند.
امام علیه السلام فرمود: اگر آن مقدار گاهی زیاد و گاهی کم می‌آید، اشکال ندارد و اگر همواره زیاد است و کم نمی‌آید، به آن نزدیک نشو.»
۱۱۸- (۳) علی بن جعفر گوید: «از برادرم امام موسی بن جعفر علیهما السلام سؤال کردم: شخصی کالایی را با ظرف بر اساس وزن می‌خرد و می‌گوید: برای ظرف آن یک رطل یا کم‌تر یا بیشتر کم کن! آیا این معامله صحیح است؟
امام علیه السلام فرمود: اگر وزن ظرف را نمی‌داند، در صورت رضایت دو طرف اشکال ندارد.»

باب ۲۶ جواز چشیدن مشتری کالای چشیدنی را

۱۱۹- (۱) محمد بن عیص گوید: «از امام علیه السلام سؤال کردم: مردی چیز چشیدنی را می‌خرد، آیا پیش از خریدن می‌تواند آن را بچشد؟
امام علیه السلام فرمود: آری، آن را بچشد و چیزی را که نمی‌خواهد بخرد، هرگز نچشد.»

بروجری، آقا حسین طباطبایی - مترجمان: حسینیان قمی، مهدی - صبوری، م، منابع فقه شیعه، ۳۱ جلد، انتشارات فرهنگ سبز، تهران - ایران، اول، ۱۴۲۹ ه ق

منابع فقه شیعه؛ ج۲۳، ص: ۱۲۷

۱۲۰- (۲) عبدالاعلی بن اعین گوید: «از امام باقر علیه السلام به من خبر رسید که آن حضرت خریدن کالایی را بدون مشاهده، خوش ندارد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۲۹

۱۲۱- (۳) عبدالاعلی بن اعین گوید: «از امام باقر علیه السلام به من خبر رسید که آن حضرت دوگونه معامله را ناپسند می‌شمرد: بینداز و بدون بررسی بگیر و خریدن جنس دیده نشده.»

باب ۲۷ حکم فروش روغن گاومیش

۱۲۲- (۱) عبدالحمید بن مفضّل سمّان- روغن فروش- گوید: «از امام موسی بن جعفر علیهما السلام دربارهٔ روغن گاومیش سؤال کردم. امام علیه السلام فرمود: آن را خرید و فروش نکن!»

مرحوم شیخ طوسی قدس سره می‌فرماید: «این حدیث با مذهب واقفیه موافق است؛ زیرا آنان معتقدند که گوشت گاومیش حرام است، از این رو روغن آن را نیز به آن ملحق نموده‌اند و این نزد ما باطل و غیر قابل توجه است. «۱»»

(۱). باب ۲۸ به دلیل اینکه مربوط به بردگان بود ترجمه نشد.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۳۱

باب ۲۹ جواز بیع نسیه

۱۲۳- (۱) احمد بن محمد گوید: «به امام موسی بن جعفر علیهما السلام گفتم: من تصمیم گرفته‌ام به برخی مناطق کوهستانی مسافرت کنم. امام علیه السلام فرمود: مردم چاره‌ای ندارند که در این سال مسافرت کنند.

گفتم: فدایت شوم! اگر ما نسیه بفروشیم، سود بیشتری می‌بریم! امام علیه السلام فرمود: به آن‌ها تا زمان یکسال بفروش! گفتم: تا دو سال چطور؟ امام علیه السلام فرمود: آری! گفتم: تا سه سال چطور؟ امام علیه السلام فرمود: نه!»

احمد بن محمد ابن‌ابی‌نصر در بخشی از یک حدیث می‌گوید: «به امام رضا علیه السلام گفتم: فدایت شوم! کوفه مرا نابود کرده است و ما از نظر معیشت در فشار هستیم و روزی ما در بغداد است و این کوه درِ روزی را بر مردم گشوده است!

امام علیه السلام فرمود: اگر قصد مسافرت به آنجا را داری، برو! زیرا سال سخت و پرآشوبی است و مردم از معاش خود راه گریزی ندارند، پس طلب روزی را رها نکن!

گفتم: فدایت شوم! آن‌ها گروهی توانگر و خوشگذران هستند و ما می‌توانیم صبر کنیم. آیا اجناس‌مان را به مدت یکسال به آن‌ها بفروشیم؟

امام علیه السلام فرمود: به آنان بفروش!

گفتم: تا دو سال چطور؟

امام علیه السلام فرمود: به آنان بفروش!

گفتم: سه سال چطور؟

امام علیه السلام فرمود: برای تو چیزی بیش از سه سال نیست!»

۱۲۴- (۲) قطب راونـدی در کتاب لبّ اللباب روایت می‌کنـد که: «امیر مؤمنان علیه السـلام روزی با پنـج درهم از خانه بیرون آمـد. نیازمنـدی به وی برخورد کرد و امـام علیه السـلام پنـج درهم را به وی داد و به راه خود ادامه داد تا به عرب بیابانگردی سوار بر شتر برخورد نمود. مرد عرب به امام علیه السلام گفت: این شتر را از من بخر!

امام علیه السلام فرمود: پول آن را ندارم!

مرد عرب گفت: نسیه بخر!

علی علیه السـلام شتر را به صد درهم خرید. پس از آن شـخص دیگری با امام علیه السـلام برخورد کرد و شتر را صد و پنجاه درهم نقـد خریـد. امـام علیه السـلام صـد درهم از آن را به صـاحب شتر پرداخت و با پنجاه درهم به خانه آمـد. فاطمه علیها السـلام از وی دربارهٔ آن پول سؤال کرد. امام علیه السلام فرمود: با خدا معامله کردم. من یکی دادم و خداوند به جای آن ده تا به من داد!»

۱۲۵- (۳) در کتاب دعائم الاسـلام آمده است که: «علی علیه السلام در ربذه یک شتر را با چهار شتر با ضمانت معامله کرد و شتری به نام عصیفیر را در برابر بیست شتر نسیهٔ مدت‌دار فروخت.»

۱۲۶- (۴) در کتـاب العـوالی از ابن عبـاس روایت می‌شود که: «پیـامبر اکرم صـلی الله علیه و آله فرمود: تـا زمـان دِرو و خرمن‌کوب معامله نکنید بلکه تا ماه معلوم.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۳۳

۱۲۷- (۵) در کتاب دعائم الاسـلام از امام صادق علیه السـلام از پدرش از نیاکانش روایت می‌شود که: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس کالایی را تا مدت نامشخص یا به قیمت نامعلوم بفروشد، معامله‌اش معامله نیست!»

ارجاعات

می‌آید:

در روایات دو باب بعدی، مناسب با این بحث خواهد آمد.

در روایت دوم از باب چهلم فرموده امام علیه السلام که: «من پول آن را همراه ندارم!

مرد عرب گفت: من تا وقتی به دست آوری به تو مهلت می‌دهم!

علی علیه السلام فرمود: به چه مبلغی ای مرد عرب؟

اعرابی گفت: به صد درهم!

علی علیه السلام فرمود: آن را بگیر، ای حسن!»

در روایت چهـاردهم از بـاب یکم از باب‌های خیار فرموده معصوم علیه السـلام که: «هرگاه خریـدار و فروشـنده با هم شـرط نکننـد، قیمت آن نقد است.»

باب ۳۰ جواز خرید همان کالای فروخته شدهٔ نقدی یا نسیه‌ای

۱۲۸- (۱) بشار بن یسار گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: مردی کالایی را نسیه می‌فروشد. آیا می‌تواند همان را از خریدار دوباره بخرد؟

امام علیه السلام فرمود: آری! اشکال ندارد.

گفتم: آیا کالای خودم را بخرم؟

امام علیه السلام فرمود: آن کالای تو و گاو تو و گوسفند تو نیست!»

۱۲۹- (۲) حسین بن منذر گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: شخصی نزد من می‌آید و از من درخواست عینه «۱» می‌کند. من کالایی را با سود برایش می‌خرم، سپس آن را به وی می‌فروشم و آن‌گاه آن را در همان جا از وی می‌خرم.

امام علیه السلام فرمود: هر گاه او بخواهد بفروشد و بخواهد نفروشد، مختار است و تو نیز اگر بخواهی بخری و اگر بخواهی نخری، مختاری و اشکال ندارد.

---

(۱). فروختن کالایی به دیگری و خریدن آن از وی مجدداً یا خریدن کالای مورد نیاز کسی نقداً و فروختن آن به وی به صورت نسیه- م.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۳۵

گفتم: اهل مسجد می‌پندارند این معامله باطل است و می‌گویند اگر خریدار پس از (چهار) ماه آن را به تو فروخت، جایز است. امام علیه السلام فرمود: این تنها زودتر و دیرتر است [و موجب تفاوت در ماهیت آن نمی‌شود] اشکال ندارد.»

۱۳۰- (۳) علی بن جعفر گوید: «از برادرم امام موسی بن جعفر علیهما السلام دربارهٔ شخصی سؤال کردم که لباسی را نسیه به ده درهم می‌فروشد، سپس آن را پنج درهم می‌خرد. آیا این کار جایز است؟ امام علیه السلام فرمود:

هر گاه شرط نکند و هر دو راضی باشند، اشکال ندارد.»

۱۳۱- (۴) علی بن جعفر حدیث پیشین را با اندکی تفاوت در کتاب خود نیز آورده است.

۱۳۲- (۵) یونس شیبانی گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: شخصی کالایی را به قیمتی می‌فروشد و فروشنده و خریدار هر دو می‌دانند که آن کالا ارزش آن قیمت را ندارد؛ با این حال انجام چنین معامله‌ای به این دلیل است که فروشنده می‌داند که به زودی آن را از خریدار خواهد خرید. امام علیه السلام فرمود: ای یونس! همانا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به جابر فرمود: چگونه خواهی بود هنگامی که ستم فراگیر و آشکار شود و ذلت و خواری برای‌تان بر جای ماند؟

جابر گفت: ای کاش در چنین زمانی زنده نباشم! پدر و مادرم فدایت! چه وقت آن زمان فرا خواهد رسید؟

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: هنگامی که رباخواری فراگیر و آشکار شود.

آن‌گاه امام علیه السلام فرمود: ای یونس! و این رباست و آیا اگر از آن نخری به تو بازمی‌گرداند؟ گفتم:

آری! امام علیه السلام فرمود: هرگز به آن نزدیک نشو! هرگز به آن نزدیک نشو!»

۱۳۳- (۶) یونس بن عبدالرحمن از گروهی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که دربارهٔ شخصی که با دیگری چیزی را می‌فروشند، «۱» فرمود: «هر گاه اصل آن چیز حلال باشد، اشکالی ندارد.»

ارجاعات

می‌آید:

در روایات باب چهل و دوم مطالبی مناسب با این بحث خواهد آمد.

باب ۳۱ حکم فروش نقدی کالا به یک مبلغ و فروش نسیهٔ آن به مبلغ بیشتر

۱۳۴- (۱) سکونی از امام صادق علیه السلام از پدرش از پدرانش علیهم السلام روایت می‌کند که: «شخصی در زمان امیر مؤمنان علیه السلام کالایی را با دو شرط فروخت، نقد به فلان قیمت و نسیه به قیمت دیگری و خریدار کالا را به آن شرط گرفت. علی علیه السلام در این باره فرمود: آن معامله با قیمت کم‌تر و مدت طولانی‌تر واقع می‌شود یعنی می‌فرماید: برای فروشنده نیست مگر قیمت کم‌تر و مدتی که برای نسیه معین کرده است.»

---

(۱). در متن حدیث «یبایع» آمده است که به معنای بیعت است و بر این اساس معنای حدیث این می‌شود که شخصی با دیگری بر انجام کاری بیعت می‌کند ....

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۳۷

۱۳۵- (۲) محمد بن قیس از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «هر کس کالایی را بفروشد و بگوید: بهای آن نقداً فلان مبلغ و با مهلت فلان مبلغ است و آن را یک معامله قرار دهد، آن را به هر قیمتی [از آن دو قیمت] که خواستی بگیر، آن‌گاه تنها حداقل آن دو قیمت بر عهدهٔ فروشنده است، هر چند با مهلت و نسیه باشد.

و فرمود: هر کس کالایی را با دو بها یکی نقد و دیگری نسیه برای فروش عرضه کند، باید پیش از دست دادن و قطعی شدن معامله یکی را مشخص نماید.»

۱۳۶- (۳) ابن ابی جمهور در کتاب درر اللئالی روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «دو معامله در یکی جایز نیست.»

۱۳۷- (۴) عمار از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله یکی از یارانش را به عنوان حاکم اعزام کرد و فرمود: من تو را به سوی اهل خدا- یعنی اهل مکه- می‌فرستم، آن‌ها را از فروختن آنچه تحویل نگرفته‌اند و از دو شرط [دو بها] در یک معامله و از سود بردن از آنچه ضامن آن نیستند، بازدار.»

۱۳۸- (۵) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام از نیاکانش علیهم السلام روایت می‌شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از دو شرط [ذکر دو بها یکی نقد و دیگری نسیه] در یک معامله نهی کرد.

۱۳۹- (۶) سلیمان بن صالح از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از فروش نقد و نسیه در یک معامله و از دو معامله [نسیه با دو مدت] در یک معامله و از فروختن آنچه مالک آن نیستی و از سود بردن در آنچه ضامن آن نیستی، نهی کرد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۳۹

باب ۳۲ حکم کسی که به دیگری دستور می‌دهد تا جنسی را نقداً بخرد و او از آن شخص بیشتر از آن مبلغ نسیه‌ای همان جنس را می‌گیرد

۱۴۰- (۱) محمد بن قیس از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «گروهی از شخصی خواستند که شتری را برای آنان به طور نقد بخرد و آنان با مهلت بیشتر به او بپردازند. او نیز به همراهی یکی از آنان شتری خرید. امیرمؤمنان علیه السلام او را از گرفتن بیش از بهایی که پرداخته است، بازداشت.»

۱۴۱- (۲) محمد بن قیس از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «امیر مؤمنان علیه السلام از این‌که سه نفر یک معامله را

انجام دهند، جلوگیری کرد؛ به این صورت که شخصی به دیگری می گوید:

این کالا- را از شخص سوم بخر و من بـا مهلت بیشتر پول آن را به تو می‌پردازم که هر سه شـخص یک معامله را منعقـد کننـد. علی علیه السلام فرمود: بیش از بهایی که به طور نقد پرداخته، با مهلت به او نپردازد.

و فرمود: هر کس معـامله‌اش لاـزم و تمـام شود- پیش از آن که برای دیگری معـامله را تمام کنـد- می‌توانـد آن را به هر مقـدار که بخواهد، بفروشد.»

باب ۳۳ جواز کوتاه کردن مدت دیْن و کاستن آن

و عدم جواز طولانی کردن مدت دیْن با افزایش آن

۱۴۲- (۱) زراره گویـد: «از امـام صـادق علیه السـلام دربـارهٔ شخصـی سؤال کردم که کنیزی را به مبلغ مشخصـی می‌خرد و پیش از پرداخت بهایش آن را با سود می‌فروشـد. آن‌گاه صاحب اول کنیز، پول خود را درخواست می‌کنـد و آن شـخص به خریداران کنیز می گوید: بدهی مرا به این شخص بپردازید و آنچه از شما سود برده‌ام، مال خودتان. امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد!»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۴۱

۱۴۳- (۲) در کتاب دعائم الاسـلام روایت می‌شود که: «از امام صادق علیه السـلام دربارهٔ شخصـی سؤال شد که تا سررسید معین از دیگری مالی طلبکار است. آن‌گاه نزد بـدهکار می‌رود و می گویـد: فلان مبلغ به من نقد بپرداز و بقیه را به تو می‌بخشم یا برای تو بر مـدت آن می‌افزایم. امام علیه السلام فرمود: اشـکال ندارد اگر بر طلبش نیفزاید و اشـکال ندارد که شخصـی از طلب مدت‌دار خود بکاهد و آن را نقد تحویل بگیرد.»

باب ۳۴ جواز فروش کالایی که نزد بایع نیست

۱۴۴- (۱) عبدالرحمن بن حجاج گوید: «از امام صادق علیه السـلام دربارهٔ شخصـی سؤال کردم که از کسـی که گندم ندارد، آن را بدون مدت می‌خرد. امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد!

گفتم: آنان [اهل سنت] نزد ما آن را باطل می‌دانند.

امام علیه السلام فرمود: دربارهٔ پیش‌خرید چه می گویند؟

گفتم: آن را بی‌اشـکال می‌دانند، می گویند: آن مدت‌دار است، ولی اگر بدون مدت شد و آن جنس نزد فروشـنده حاضر نبود، جایز نیست!

امام علیه السـلام فرمود: وقتی بـدون مـدت باشد، بهتر است. سـپس امام علیه السـلام فرمود: اشـکال ندارد که شخصـی گندم (بدون مدت) و با مدت بخرد و فروشنده آن را نداشته باشد.

و فرمود: برای معامله مـدت ذکر نمی‌کنـد مگر آن‌که کالایی باشـد که یافت نمی‌شود؛ مثل انگور و خربزه و مانند آن در غیر فصـل خودش. پس خریدن آن بدون مدت شایسته نیست.»

۱۴۵- (۲) عبدالرحمن بن حجاج گوید: «به امام صادق علیه السـلام گفتم: شخصی نزد من می‌آید و کالایی را درخواست می‌کند و من بر سـر سود آن با وی گفتگو می‌کنم، سپس آن را می‌خرم و به او می‌فروشم. امام علیه السلام فرمود: آیا این‌گونه نیست که اگر بخواهد آن را بگیرد و اگر نخواست، رها کند؟

گفتم: آری!

امام علیه السلام فرمود: اشکالی ندارد!

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۴۳

گفتم: فقهای اهل سنت آن را باطل می‌دانند!

امام علیه السلام فرمود: به چه دلیل؟

گفتم: او چیزی را که نداشته، فروخته است!

امام علیه السلام فرمود: دربارهٔ سَلَم- پیش‌فروش- که فروشنده آنچه نداشته فروخته است، چه می‌گویند؟

گفتم: آری! آن را صحیح می‌دانند.

امام علیه السلام فرمود: تنها به این دلیل جایز است که آن‌ها آن را سَلَم- پیش فروش- می‌نامند. پدرم پیوسته می‌فرمود: فروختن هر کالایی که در زمان فروش می‌توانی آن را بیابی، اشکال ندارد.»

۱۴۶- (۳) زید شحام گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: شخصی صد من مس خالص از دیگری می‌خرد که چیزی از آن نزد فروشنده موجود نیست. امام علیه السلام فرمود: هر گاه آن را در زمانی که قرار گذاشته تحویل دهد، اشکال ندارد.»

۱۴۷- (۴) ابوالصباح کنانی از امام صادق علیه السلام سؤال کرد: «شخصی صد من مس خالص از دیگری به فلان مبلغ می‌خرد و چیزی از آن نزد فروشنده موجود نیست.

امام علیه السلام فرمود: هر گاه مقداری را که قرار گذاشته‌اند به خریدار تحویل دهد، اشکال ندارد.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت ششم از باب سی و یکم از باب‌های خرید و فروش این گفته که: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از فروختن نقد و نسیه در یک معامله و از انجام دو معامله [با دو مدت] در یک معامله و از فروختن آنچه مالک نیستی، نهی کرد.»

می‌آید:

و در روایات باب یکم و سوم از باب‌های سَلَم، مطالبی مناسب با این بحث خواهد آمد.

باب ۳۵ جواز بیع مساومه [/ چانه‌زنی برای بالا بردن قیمت]

۱۴۸- (۱) عبدالله بن سنان از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «اشکال ندارد کالایی را که نداری به دیگری بفروشی به این صورت که نخست با او دربارهٔ معاملهٔ آن چانه‌زنی، سپس آنچه او می‌خواهد بخری و معامله را بر خود لازم و حتمی گردانی و آن‌گاه کالا را به وی بفروشی!»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۴۵

۱۴۹- (۲) ابن سنان گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی نزد من می‌آید و خرید گندم یا کالای دیگری را به طور نسیه درخواست می‌کند و آن جنس نزد من موجود نیست. آیا جایز است به او بفروشم و قیمت آن را تمام کنم و سپس آن را از جای دیگری بخرم و به او تحویل دهم؟

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد!»

۱۵۰- (۳) عبدالحمید بن سعد گوید: «به امام موسی بن جعفر علیهما السلام گفتم: ما با این گونه معامله سر و کار داریم که شخصی

نزد ما می‌آید و کالایی را درخواست می‌کند که نزد ما موجود نیست و ما پیش از خرید آن بر سر معاملهٔ آن با وی چانه می‌زنیم و قیمت آن را تمام می‌کنیم سپس کالا را می‌خریم و به همان قیمت بدون کم و زیاد به او می‌فروشیم. امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد!»

۱۵۱- (۴) خالد بن نجیح گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: شخصی نزد من می‌آید و می‌گوید: این لباس را بخر و فلان مبلغ به تو سود می‌دهم!

امام علیه السلام فرمود: آیا این‌گونه نیست که اگر بخواهد، می‌گیرد و اگر نخواست، نمی‌گیرد؟

گفتم: آری!

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد! همانا سخن گفتن حلال و سخن گفتن حرام می‌کند.»

۱۵۲- (۵) محمد بن مسلم گوید: «از امام باقر علیه السلام سؤال کردم: شخصی نزد فروشنده‌ای می‌رود و می‌گوید: فلان کالا را برای من بخر؛ باشد که نقد یا نسیهٔ آن را از تو بخرم! او نیز کالا را برای وی می‌خرد.

امام علیه السلام فرمود: اشکالی ندارد؛ همانا وی پس از آن‌که فروشنده مالک کالا شده است، آن را از او می‌خرد.»

۱۵۳- (۶) عبدالرحمن بن حجاج گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ معاملهٔ «عینه» سؤال کردم و گفتم:

شخصی نزد من می‌آید و می‌گوید: فلان کالا را برای من بخر و فلان مبلغ سود ببر. بر سر سود با او چانه می‌زنم تا او را به مبلغی راضی می‌کنم. سپس آن جنس را برای او می‌خرم که اگر درخواست وی نبود، آن را نمی‌خریدم. سپس جنس را نزد او می‌برم و به وی می‌فروشم.

امام علیه السلام فرمود: من در این اشکالی نمی‌بینم! اگر آن جنس پیش از فروختن به او نابود شود، از مال تو خواهد بود و او در مورد تو اختیار دارد. اگر بخواهد، پس از رفتن نزد او از تو می‌خرد و اگر نخواهد، آن را باز می‌گرداند؛ بنابراین من در آن مشکلی نمی‌بینم!»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۴۷

۱۵۴- (۷) معاویهٔ بن عمار گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: شخصی نزد من می‌آید و درخواست پارچهٔ حریر از من می‌کند که چیزی از آن نزد من موجود نیست. پس دربارهٔ سررسید و سود آن با هم گفتگو می‌کنیم تا به توافق می‌رسیم. سپس حریر را می‌خرم و او را فرامی‌خوانم.

امام علیه السلام فرمود: به من بگو که اگر کالایی بهتر از آنچه تو داری بیابد، آیا می‌تواند تو را رها کند و به سوی آن برود یا اگر تو خریدار بهتری یافتی، می‌توانی به سوی او بروی و شخص اول را ترک کنی؟

گفتم: آری!

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد!»

۱۵۵- (۸) یحیی بن حجاج گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی لباس و اسبی را مشخص می‌کند و به من می‌گوید: این را برای من بخر و فلان مبلغ به تو سود می‌دهم.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

۱۵۶- (۹) در کتاب دعائم الاسلام آمده است که: «از امام صادق علیه السلام سؤال شد: شخصی به دیگری می‌گوید: فلان کالا را برای من بخر تا من نسیه از تو بخرم. او نیز برای وی می‌خرد.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد، همانا پس از آن‌که فروشنده مالک آن شده است، آن را از وی می‌خرد!

به امام علیه السلام گفته شد: اگر شخصی نزد دیگری بیاید و از او خرید گندم یا کالای دیگری را به طور نسیه درخواست کند، آیا

جایز است قیمت را با او تمام کند و سپس از جای دیگری بخرد؟

امام علیه السلام فرمود: این کار اشکالی ندارد!»

۱۵۷- (۱۰) منصور بن حازم از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که‌ایشان دربارهٔ شخصی که از دیگری می‌خواهد کالایی برای او بخرد و آن‌گاه از وی می‌خرد، فرمود: «این کار اشکال ندارد چرا که معاملهٔ آنان پس از خریدن فروشنده انجام می‌گیرد.»

۱۵۸- (۱۱) منصور بن حازم گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: شخصی می‌خواهد با دیگری به صورت «عینه» معامله کند. به او می‌گوید: من از تو به نیازمندی‌های خودم آگاه‌ترم به من پول بده تا خرید کنم. پس، از او درهم می‌گیرد و نیازهای خود را می‌خرد. سپس آن‌ها را نزد صاحب پول می‌آورد و به او می‌دهد.

امام علیه السلام فرمود: آیا این‌گونه نیست که اگر بخواهد، می‌خرد و اگر نخواهد، نمی‌خرد و اگر فروشنده بخواهد، می‌فروشد و اگر نخواهد، نمی‌فروشد؟

گفتم: آری!

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد!»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۴۹

۱۵۹- (۱۲) منصور بن حازم گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی از دیگری درخواست خرید لباسی را به صورت «عینه» می‌کند. فروشنده می‌گوید: آن نزد من موجود نیست. این درهم‌ها را بگیر و آن را بخر. وی درهم‌ها را می‌گیرد و لباسی را که می‌خواهد، می‌خرد. سپس آن را نزد صاحب پول می‌آورد تا آن را از وی بخرد.

امام علیه السلام فرمود: آیا این‌گونه نیست که اگر لباس از میان برود، از مال صاحب پول خواهد بود؟

گفتم: آری!

امام علیه السلام فرمود: اگر بخواهد، بخرد و اگر نخواهد، نخرد؛ اشکال ندارد.»

۱۶۰- (۱۳) اسماعیل بن عبدالخالق گوید: «از امام موسی بن جعفر علیهما السلام دربارهٔ «عینه» سؤال کردم و گفتم:

بیشتر تاجران ما «عینه» می‌دهند. من برای شما توضیح می‌دهم که چگونه عمل می‌کنند.

امام علیه السلام فرمود: بگو!

گفتم: شخصی چانه‌زن که به دنبال کالایی است، نزد ما می‌آید، در حالی که کالای درخواستی وی نزد ما موجود نیست. پس با ما دربارهٔ آن چانه می‌زند و می‌گوید ده- یازده به تو سود می‌دهم و من می‌گویم: ده- دوازده. به همین صورت با یکدیگر چانه می‌زنیم تا با هم به توافق برسیم. آن‌گاه به وی می‌گویم: چه کالایی می‌خواهی برایت بخرم؟ می‌گوید: حریر؛ چون حریر کم‌ترین زیان را دارد.

پس با همین گفتگو بدون آن‌که معامله‌ای انجام پذیرد به دنبال خرید کالا می‌روم.

امام علیه السلام فرمود: آیا این‌گونه نیست که اگر نخواستی، به او ندهی و اگر او نخواهد، از تو نگیرد؟

گفتم: آری! پس می‌روم و برای وی آن حریر را می‌خرم و به اندازهٔ توانم قیمت آن را می‌شکنم، آن‌گاه او را به خانهٔ خود می‌آورم و با وی معامله می‌کنم. گاهی بر مبلغ توافقی پیشین اندکی می‌افزایم و گاهی با همان مبلغ با وی معامله می‌کنم و زمانی سخت‌گیری می‌کنیم و معامله‌ای سر نمی‌گیرد.

وقتی از من خرید، هیچ‌کس آن را از وی و از کسی که به من فروخته، گران‌تر نمی‌خرد، از این رو به او می‌فروشد. او نیز نزد من می‌آید و درهم‌ها را می‌گیرد و به خریدار می‌دهد و گاهی نیز می‌آید و خریدار را به من حواله می‌کند.

امام علیه السلام فرمود: پول را جز به صاحب حریر به کسی نده!

گفتم: و گاهی میان من و او معامله‌ای سر نمی‌گیرد. پس، از صاحب حریر درخواست می‌کنم و او از من می‌پذیرد.

امام علیه السلام فرمود: آیا این‌گونه نیست که اگر نخواهد، نمی‌پذیرد و اگر تو نخواهی، پس نمی‌دهی؟

گفتم: آری! اگر آن نابود شود، از مال من رفته است.

امام علیه السلام فرمود: اشکالی ندارد!»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۵۱

۱۶۱- (۱۴) عبدالرحمن بن ابی عبدالله گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: شخصی نزد من می‌آید و از من معاملهٔ نسیه‌ای تا یک سال را درخواست می‌کند ولی کالایی که وی می‌خواهد نزد من موجود نیست.

آیا جایز است به وی وعده بدهم تا آن جنس را بخرم و به او بفروشم؟

امام علیه السلام فرمود: آری!»

۱۶۲- (۱۵) حدید بن حکیم ازدی گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: شخصی نزد من می‌آید و ده هزار درهم- یا کم‌تر یا بیش‌تر- کالایی را درخواست می‌کند و من بیش از هزار درهم از آن را ندارم؛ از این رو از همسایه‌اش و طرف‌های معامله‌اش قرض می‌کنم و به او می‌فروشم. آن‌گاه از او می‌خرم «۱» یا به کسی می‌گویم برایم بخرد و به صاحبانش تحویل می‌دهم.

امام فرمود: اشکال ندارد.»

۱۶۳- (۱۶) در کتاب نوادر احمد بن محمد آمده است که: «به امام صادق علیه السلام گفته شد: شخصی از فروشنده‌ای ده هزار درهم کالا درخواست می‌کند ولی او بیش از هزار درهم از آن کالا را ندارد از این رو از همسایه‌ها و طرف‌های معامله‌اش می‌خرد یا عاریه می‌گیرد و به آن شخص می‌فروشد، سپس از وی یا از خریداران او می‌خرد و به صاحبانش تحویل می‌دهد.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب سی‌ام و سی و چهارم از باب‌های خرید و فروش، مطالبی مناسب با این بحث هست.

و در روایت چهارم از باب سی و یکم فرموده پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که: «آنان را از فروختن جنس تحویل نگرفته و از دو شرط [دو نرخ] در یک معامله و از سود بردن از کالایی که ضمانت آن به عهده‌اش نیست، باز دارد.»

باب ۳۶ جواز بیع مرابحه «۲»

۱۶۴- (۱) علی بن سعید گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال شد: شخصی هنگام خرید، لباسی از فروشنده می‌خواهد که به صورت مرابحه با او معامله کند. آیا در بیع مرابحه اشکالی می‌بینی اگر راست بگوید و دو ششم یا نصف درهم سود تعیین کند؟

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد!

---

(۱). مرحوم علامه مجلسی می‌فرماید: «یعنی با آن پول یا از آن جنس می‌خرم.» ولی این توضیح خلاف ظاهر حدیث است و ظاهر آن این است که از خریدار مجدداً می‌خرد که یکی از انواع عینه است و حدیث نوادر آن را تأیید می‌کند.

(۲). بیع مرابحه به این صورت است که فروشنده قیمت خرید جنس را می‌گوید و با توافق مشتری درصدی سود از او دریافت می‌کند.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۵۳

و سؤال شد: شخصی کالاهای مختلف را به صورت عمده و یکجا می‌خرد، به همین دلیل از وی می‌خواهند تا به صورت مرابحه معامله کند [چون خرید عمده ارزان‌تر است]. آن‌گاه خریداران به وی می‌گویند: چگونه بر روی کالاهای مختلف قیمت‌گذاری می‌کنی؟ و او می‌گوید: این را فلان مبلغ قیمت‌گذاری می‌کنم و آن را فلان مبلغ و ...

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد!

گفتم: آنان بر قیمت او می‌افزایند!

امام علیه السلام فرمود: مگر در صورتی که بر مبلغ او بیفزایند!»

۱۶۵- (۲) علی بن جعفر گوید: «از برادرم امام موسی بن جعفر علیهما السلام سؤال کردم: شخصی نصف کالایی را به صورت مرابحه می‌فروشد، آیا این کار جایز است؟

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

۱۶۶- (۳) عبدالله بن بکیر از بعضی از شیعیان روایت می‌کند که: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ شخصی سؤال کردم که کالایی را بیش از قیمت خرید می‌فروشد. امام علیه السلام فرمود: جایز است.»

ارجاعات

گذشت: ۵۳۱ در روایت سوم از باب سیزدهم فرموده معصوم علیه السلام که: «در صورتی که نزد شخصی بروی که مواد خوراکی را پیمانه و وزن کرده و از وی به صورت مرابحه بخری، اشکال ندارد.»

می‌آید:

و در روایات دو باب بعدی و باب سی و نهم مطالبی خواهد آمد که بر این بحث دلالت می‌کند.

و در روایت پانزدهم از باب چهل و یکم این گفته که: «از امام علیه السلام سؤال می‌کند: آیا پیش از تحویل گرفتن می‌تواند آن را به صورت مرابحه بفروشد و سود آن را دریافت کند؟

امام علیه السلام فرمود: این کار اشکال ندارد تا وقتی که پیمانه‌ای و وزن‌کردنی نباشد.»

و باب چهل و نهم و پنجاه و یکم را نیز بنگر، که با این بحث مناسب است.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۵۵

باب ۳۸ مدت زمان خرید مدت‌دار، برای مشتری در بیع مرابحه‌ای

۱۶۷- (۱) میسّر گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: ما اجناس را نسیه و مدت‌دار می‌خریم. آن‌گاه شخصی نزد من می‌آید و می‌پرسد: این کالا برای تو چقدر تمام شده است؟

و من می‌گویم: به فلان مبلغ. سپس آن را با مقداری سود به او می‌فروشم.

امام علیه السلام فرمود: هر گاه آن را به صورت مرابحه به او بفروشی، به همان اندازه که تو برای پرداخت پول آن مهلت داری، خریدار نیز مهلت دارد.

با شنیدن این سخن امام علیه السلام گفتم: انا لله و انا الیه راجعون! نابود شدیم!

امام علیه السلام پرسید: به چه دلیل؟

گفتم: بر روی زمین هر پارچه و لباسی را به صورت مرابحه بفروشم، از من می‌خرند حتی اگر قیمت آن از قیمت خرید نیز کاسته

شده باشد.

وقتی امام علیه السلام مشکل مرا دانست، فرمود: آیا نمی‌خواهی دری را بر روی تو باز کنم که گشایشت در آن باشد؟

گفتم: آری!

امام علیه السلام فرمود: بگو: فلان مبلغ بر من تمام شده است و من با فلان مقدار افزوده به تو می‌فروشم و نگو با فلان مقدار سود.»

۱۶۸- (۲) هشـام بن حکم از امام صادق علیه السـلام روایت می‌کنـد که امام دربارهٔ شخصـی که کالایی را مـدت‌دار خریـده است، فرمود: او نمی‌توانـد به صورت مرابحه بفروشـد مگر تـا همان مـدتی که آن را خریـده است و اگر به صورت مرابحه بفروشـد و به او نگوید، برای خریدار به همان اندازه مهلت هست.»

۱۶۹- (۳) در کتـاب دعـائم الاسلام از امـام صـادق علیـه السـلام روایـت می‌شـود که فرمـود: «هر کس کالا‌یی را مـدت‌دار بخرد، نمی‌توانـد آن را به صورت مرابحه بفروشـد؛ مگر آن‌که آن را بیان کند و اگر آن را پوشـیده نگه داشت، معامله باطل است؛ مگر در صورتی که خریدار راضی شود یا به اندازهٔ فروشنده برای وی مهلت باشد.»

۱۷۰- (۴) ابومحمد وابشـی گوید: «شـنیدم شخصـی از امام صادق علیه السـلام سؤال کرد: شخصـی کالایی را نسیه به مدت یکسال خرید و سپس به صورت مرابحه به دیگری فروخت. آیا می‌تواند قیمت و سود آن را به صورت نقد دریافت کند؟

امـام علیه السـلام فرمود: او تنها به همان صورتی که خریـده، حق دارد. اگر نقـداً چیزی پرداخت کرده به انـدازه آن را می‌توانـد نقد بگیرد و اگر نقداً چیزی نپرداخته، تا همان سررسید خرید باید صبر کند.

گفتم: اگر خریدار وی مانند خودش از پشتوانهٔ مالی برخوردار نباشد؟

امام علیه السلام فرمود: باید برای حق خویش تا سررسید خریدش وثیقه بگیرد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۵۷

باب ۳۹ استحباب بیع مساومه

۱۷۱- (۱) عبیـدالله بن علی حلبی و محمـد حلبی هر دو از امـام صـادق علیه السـلام روایت می‌کننـد که فرمود: «از مصـر برای پـدرم کالایی آمـد. با آن مواد خوراکی ساخت و تاجران را برای خریـد آن کالا فرا خوانـد. آنان گفتند: ما آن را به ده- دوازده می‌خریم.

پدرم پرسید: و آن چه مقدار است؟

آنان گفتند: در هر ده هزار، دو هزار.

پدرم به آنان گفت: من این کالا را به دوازده هزار می‌فروشم.

پس با گفتگو درباره قیمت فروش به آنان فروخت.»

در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «کالایی از مصر برای پدرم آمد. وی مواد خوراکی با آن ساخت و بازرگانان را فراخواند. آنان گفتند: آن را به ده- دوازده از تو می گیریم!

پدرم به آنان فرمود: من این کالا را به دوازده هزار به شما می‌فروشم! و قیمت خرید آن ده هزار بود.»

۱۷۲- (۲) جرّاح مـدائنی از امـام صـادق علیه السـلام روایت می‌کنـد که ایشـان فرمـود: «من بیـع ده- یـازده و ده- دوازده را ناپسـند می‌شمارم و اینگونه با تو بیع می‌کنم.»

۱۷۳- (۳) ابـان از محمـد روایت می‌کنـد که امـام صادق علیه السـلام فرمود: «فروختن ده به یازده و ده به دوازده و معاملات هماننـد آن، برای من ناخوشاینـد است. بلکه به فلان مبلغ بـدون بیان قیمت خریـد می‌فروشم. آن‌گاه فرمود: از مصـر کالایی برای من آمـد و

دوست نداشتم آن را به این صورت بفروشم و بر من سنگین بود؛ از این رو با گفتگو درباره قیمت فروش آن را به مشتری فروختم.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۵۹

۱۷۴- (۴) حنان بن سدیر گوید: «نزد امام صادق علیه السلام بودم که جعفر بن حنان به امام علیه السلام گفت: دربارهٔ «عینه» چه می‌گویی؟ دربارهٔ شخصی که با دیگری معامله می‌کند و به وی می‌گوید: به ده- دوازده و ده- یازده به تو می‌فروشم؟

امام علیه السلام فرمود: این باطل است بلکه باید بگوید: در همهٔ درهم‌ها [قیمت آن] فلان مبلغ به تو سود می‌دهم و بر آن مبلغ با وی معامله کند. این اشکالی ندارد.

جعفر گفت: با او بر سر معامله چانه می‌زنم در حالی که جنس نزد من موجود نیست!

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

۱۷۵- (۵) علاء گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: شخصی می‌خواهد کالایی را بفروشد. پس می‌گوید: «آن را به ده- دوازده یا ده- یازده می‌فروشم.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد، همانا این چانه‌زنی پیش از معامله است. پس وقتی تصمیم به معامله گرفت، آن را به صورت یک جمله قرار می‌دهد.»

۱۷۶- (۶) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که: «امام صادق علیه السلام اجازه فرمود مزد شستشوی کالا و کرایهٔ حمل و نقل و دیگر هزینه‌های کالا به بهای آن افزوده و به صورت مرابحه معامله شود.»

باب ۴۰ جواز فروش مشتری مبیع را قبل از پرداخت ثمن آن

۱۷۷- (۱) ابراهیم کرخی گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: من خرمای فلان تعداد نخل را به فلان مبلغ درهم می‌فروشم. خریدار، پیش‌پرداخت پول آن به من و تحویل خرمای آن‌ها را با سود می‌فروشد.

امام علیه السلام فرمود: این کار اشکال ندارد. مگر بهای آن را برای تو به عهده نگرفته است؟

گفتم: آری!

امام علیه السلام فرمود: پس سود برای اوست!»

۱۷۸- (۲) خالد بن ربعی در بخشی از یک حدیث بلند می‌گوید: «... آن‌گاه امیر مؤمنان علیه السلام برای گرفتن وام به سوی خانهٔ شخصی حرکت کرد. در میان راه با عرب بیابانگردی برخورد کرد. مرد عرب که ماده‌شتری همراه داشت، با دیدن علی علیه السلام به وی گفت: ای علی علیه السلام! این شتر را از من بخر!

علی علیه السلام گفت: من پول ندارم!

مرد عرب گفت: من تا به دست آوردن آن به تو مهلت می‌دهم!

امام علیه السلام پرسید: ای مرد عرب! آن را به چه قیمتی می‌فروشی؟

مرد عرب گفت: به یکصد درهم!

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۶۱

علی علیه السلام به امام حسن علیه السلام فرمود: ای حسن! آن را تحویل بگیر!

امام حسن علیه السلام شتر را گرفت و علی علیه السلام به راه افتاد. آن‌گاه عرب بیابانگرد دیگری با همان قیافه و لباس متفاوت با امام علیه السلام برخورد کرد و به وی گفت: ای علی! آیا این شتر را می‌فروشی؟

علی علیه السلام فرمود: با آن چه کار می‌کنی؟
مرد عرب گفت: در نخستین نبردی که برای پسر عمویت رخ می‌دهد، با این شتر خواهم جنگید.
علی علیه السلام فرمود: اگر بپذیری، این شتر به رایگان مال تو!
مرد عرب گفت: من پول آن را دارم و آن را در برابر پول می‌خرم. آن را به چه مبلغی خریده‌ای؟
علی علیه السلام گفت: به صد درهم.
مرد عرب گفت: صد و هفتاد درهم مال تو.
علی علیه السلام به امام حسن علیه السلام فرمود: صد و هفتاد درهم را بگیر و شتر را تحویل بده. صد درهم از این پول مال فروشندهٔ شتر و هفتاد درهم مال ما تا با آن چیزی بخریم.
امام حسن علیه السلام درهم را گرفت و شتر را تحویل داد ....»
ارجاعات
گذشت:
در روایات باب سی و پنجم، مناسب با این بحث هست.
می آید:
در روایت نوزدهم از باب بعدی فرموده امام علیه السلام که: «فروش دیگر کالاها پیش از پرداخت بهای آن‌ها اشکال ندارد.»
و در روایات باب نهم از باب‌های معاملهٔ میوه‌ها، مناسب با این بحث خواهد آمد.

باب ۴۱ حکم بیع مبیع قبل از قبض آن

۱۷۹- (۱) عبدالرحمن بن ابی عبدالله گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: شخصی یک کرّ گندم بدهکار است. یک کرّ گندم از فرد دیگری می‌خرد و به طلبکار می گوید: بیا گندم خود را تحویل بگیر. امام علیه السلام فرمود: اشکالی ندارد.»
۱۸۰- (۲) جمیل بن دراج گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی مواد خوراکی می‌خرد و پیش از تحویل، آن را می‌فروشد. امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.
و گفتم: و آن مرد [که گندم را پیش از قبض آن فروخته] کسی را که از او [این گندم را] خریده، برای تحویل گرفتن و پیمانه کردن آن گندم وکیل می کند.
امام علیه السلام فرمود: اشکالی در آن نیست.»
منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۶۳
۱۸۱- (۳) علی بن جعفر گوید: «از برادرم امام موسی بن جعفر علیهما السلام سؤال کردم: شخصی کالایی را نسیه می‌فروشد. سررسید آن فرا می‌رسد و هنوز آن کالا نزد خریدار است. فروشنده نزد خریدار می‌رود و می گوید: جنسی را که از من خریدی به مبلغی کم‌تر به خودم بفروش و قیمت خود را از بدهی‌ات کم کن. آیا این کار جایز است؟
امام علیه السلام فرمود: هر گاه هر دو راضی باشند، اشکال ندارد!»
۱۸۲- (۴) و نیز گوید: «از امام علیه السلام سؤال کردم: شخصی که از دیگری ده درهم طلبکار است به وی می گوید: [با پولی که از تو طلبکار هستم] لباسی [نسیه] برای من بخر. آن‌گاه آن را [نقد] بفروش و پولش را تحویل بگیر. آنچه زیان کردی بر عهدهٔ من. آیا این کار جایز است؟

امام علیه السلام فرمود: هر گاه هر دو راضی باشند، اشکال ندارد!»

۱۸۳- (۵) خالد بن حجاج کرخی گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: مقداری گندم را تا وقت مشخصی پیش‌خرید می کنم. پس از خرید و پیش از تحویل، بازرگانان از من، خرید آن را درخواست می کنند.

امام علیه السلام فرمود: اشکالی ندارد که آن را تا زمانی که خریده‌ای بفروشی و تو نمی‌توانی آن را پیش از تحویل گرفتن، تحویل دهی!

گفتم: فدایت شوم! پس از تحویل گرفتن آیا می‌توانم بر اساس همان پیمانه کردن تحویل دهم؟

امام علیه السلام فرمود: این کار اشکالی ندارد؛ در صورتی که خریداران راضی شوند.

و فرمود: هر طعامی که از خرمنگاه یا مکانی خریدی و به وسیلهٔ حوادث طبیعی نابود شد، سرمایهٔ مشتری محفوظ است و هر کس طعامی را با بیان ویژگی‌هایش بخرد و معین نکند که از محل و قریهٔ خاصی باشد، فروشنده باید آن را تحویل دهد.

به امام صادق علیه السلام گفتم: از شخصی طعامی می‌خرم و پیش از تحویل آن به دیگری می‌فروشم.

آن‌گاه به خریدار می گویم: وکیل خود را روانه کن تا شاهد پیمانه کردن آن، هنگام تحویل من باشد.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

۱۸۴- (۶) در کتاب دعائم الاسلام از امام باقر علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «اشکال ندارد که خریدار میوه را پیش از تحویل گرفتن آن بفروشد و آن مثل گندم نیست که پیمانه می‌شود و از موارد نهی از فروش پیش از تحویل نیست.»

۱۸۵- (۷) ابوحمزه گوید: «از امام باقر علیه السلام سؤال کردم: شخصی کالا-یی را می‌خرد که بدون پیمانه و وزن‌کردن معامله می‌شود. آیا پیش از تحویل آن را بفروشد؟

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۶۵

۱۸۶- (۸) حلبی گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: گروهی به طور مشترک لباسی را می‌خرند و آن را تقسیم نکرده‌اند. آیا یکی از آنان می‌تواند سهم خود را پیش از تحویل گرفتن بفروشد؟

امام علیه السلام فرمود: اشکالی ندارد و فرمود: آن مثل مواد خوراکی نیست زیرا مواد خوراکی پیمانه‌ای است.»

۱۸۷- (۹) حلبی از امام صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان دربارهٔ شخصی که مواد خوراکی می‌خرد و پیش از پیمانه نمودنش آن را می‌فروشد، فرمود: «این کار برای وی شایسته نیست.»

عبدالرحمن بن ابی عبدالله و ابوصالح نیز این حدیث را روایت کرده‌اند و در پایان آن امام صادق علیه السلام فرمود: «آن را نفروش تا پیمانه کنی.»

۱۸۸- (۱۰) علی بن جعفر گوید: «از برادرم امام موسی بن جعفر علیهما السلام سؤال کردم: شخصی کالا-یی را با پیمانه یا وزن می‌خرد. آیا فروش آن به صورت مرابحه شایسته است؟

امام علیه السلام فرمود: هرگاه فروشنده و خریدار راضی باشند، اشکال ندارد و اگر پیمانه و وزن آن را مشخص کرده‌اند، فروش آن پیش از پیمانه و وزن کردن شایسته نیست.»

۱۸۹- (۱۱) و نیز علی بن جعفر از برادرش پرسید: «شخصی گندم می‌خرد، آیا فروش آن پیش از تحویل گرفتن شایسته است؟

امام علیه السلام فرمود: هرگاه در معامله سود ببرد، فروش پیش از تحویل شایسته نیست ولی اگر به همان صورت خرید و با قیمت آن بفروشد، اشکال ندارد!

و همچنین سؤال کرد که: آیا فروش مواد خوراکی به قیمت خرید پیش از تحویل جایز است؟

امام علیه السلام فرمود: اگر سودی دریافت نکند، اشکال ندارد و اگر سود دریافت کند، فروش آن پیش از تحویل شایسته نیست.»

۱۹۰- (۱۲) علی بن جعفر گوید: «از برادرم امام موسی بن جعفر علیهما السلام سؤال کردم: شخصی مواد خوراکی می‌خرد. آیا شایسته است پیش از تحویل آن را به قیمت خرید بفروشد؟

امام علیه السلام فرمود: هر گاه سود دریافت کند، پیش از تحویل گرفتن فروش آن شایسته نیست و اگر به همان صورت خرید و با قیمت آن بفروشد، اشکال ندارد!»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۶۷

۱۹۱- (۱۳) ابوبصیر گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی مواد خوراکی می‌خرد و پیش از پیمانه کردن آن را می‌فروشد. امام فرمود: من خوش ندارم جنس پیمانه‌ای و وزن کردنی را پیش از پیمانه و وزن کردن بفروشد! مگر آن‌که به همان صورت خرید بفروشد که اشکال ندارد بدون سود یا با زیان بفروشد و اجناسی که بدون پیمانه و وزن معامله می‌شوند، فروش آن‌ها پیش از قبض اشکال ندارد.»

۱۹۲- (۱۴) منصور بن حازم از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هرگاه کالای پیمانه‌ای و وزن‌کردنی را خریدی، پیش از تحویل گرفتن آن را نفروش، مگر آن‌که به قیمت خرید بفروشی و اگر با پیمانه و وزن معامله نمی‌شود، آن را بفروش (یعنی او خریدار را در تحویل آن وکیل نماید).»

۱۹۳- (۱۵) منصور گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی جنسی را که بدون پیمانه و وزن معامله می‌شود، می‌خرد. آیا بدون پیمانه و وزن کردن پیش از قبض می‌تواند آن را به صورت مرابحه بفروشد و سودش را دریافت کند؟

امام علیه السلام فرمود: در صورتی که با پیمانه و وزن معامله نمی‌شود این کار اشکال ندارد ولی اگر آن را قبض کند، از بدهی است.»

۱۹۴- (۱۶) معاویهٔ بن وهب گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی پیش از قبض کردن کالا آن را می‌فروشد.

امام علیه السلام فرمود: پیش از پیمانه و وزن کردن آن را نفروش تا آن را پیمانه و وزن کنی، مگر آن‌که به قیمت خرید بفروشد.»

۱۹۵- (۱۷) محمد بن قیس از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «هر کس مواد غذایی یا علوفه را انبار کند یا بدون انبار کردن بخرد و بخواهد آن‌ها را بفروشد، پس نفروشد تا تحویل بگیرد و پیمانه کند.»

۱۹۶- (۱۸) حزام بن حکیم بن حزام از پدرش نقل می‌کند که گفت: «مقداری مواد غذایی از مواد غذایی زکات خریدم و خواستم پیش از تحویل، آن‌ها را با سود بفروشم. پس، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره سؤال کردم. آن حضرت فرمود: نفروش تا آن‌که قبض کنی.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۶۹

۱۹۷- (۱۹) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «هر کس برای فروش، مواد خوراکی بخرد، پس اگر از اجناسی است که با پیمانه و وزن معامله می‌شود، پیش از پیمانه و وزن کردن آن را نفروشد و اگر به قیمت خرید بفروشد- پیش از پیمانه و وزن کردن- اشکال ندارد و فروختن کالاهای دیگر پیش از تحویل گرفتن و پیش از پرداخت بهای آن اشکال ندارد.

و اگر شخصی مواد خوراکی بخرد و فروشنده بگوید آن را پیمانه کرده است و خریدار او را تصدیق کند و به همان پیمانه کردن بگیرد، اشکالی در آن نیست.»

۱۹۸- (۲۰) در کتاب العوالی آمده است: «هر کس مواد خوراکی بخرد، آن را پیش از تحویل گرفتن نفروشد.»

۱۹۹- (۲۱) در کتاب المقنع آمده است: «جایز نیست مواد خوراکی بخری و سپس پیش از تحویل گرفتن آن با پیمانه آن را

بفروشی و اجناسی که با پیمانه و وزن معامله نمی‌شود، اشکال ندارد که پیش از تحویل، آن‌ها را بفروشی و روایت شده که اشکال ندارد شخصی مواد خوراکی بخرد سپس پیش از تحویل آن را بفروشد و خریدار را در تحویل آن وکیل نماید.»

۲۰۰- (۲۲) سماعه گوید: «از امام علیه السلام سؤال کردم: شخصی مواد خوراکی و میوه را می‌خرد و پیش از تحویل می‌فروشد.
امام علیه السلام فرمود: نه! تا این‌که آن را تحویل بگیرد. مگر آن‌که گروهی به طور مشترک کالایی را بخرند. آن‌گاه برخی از آن‌ها سهم یکی از خود را با سود بخرد یا او سهم خود را بدون سود بفروشد که در این صورت اشکال ندارد.»

۲۰۱- (۲۳) غیاث بن ابراهیم از امام صادق علیه السلام از پدرش روایت می‌کند که: «امیر مؤمنان علیه السلام فروش برگهٔ حواله [کالابرگ] را پیش از تحویل جنس ناپسند می‌شمرد.»

۲۰۲- (۲۴) اسحاق مداینی گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: گروهی برای خرید مواد غذایی وارد کشتی می‌شوند و به گفتگو می‌پردازند. سرانجام یکی از آن‌ها همهٔ بار کشتی را می‌خرد. دیگران از

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۷۱

۲۰۳- (۲۵) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از سود بردن بر کالایی که تحویل نگرفته، نهی کرد.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب سی و چهارم و سی و پنجم، مناسب با این بحث هست

می‌آید:

و در روایات باب نهم از باب‌های فروش میوه‌ها، مطالبی خواهد آمد که بر این بحث دلالت می‌کند.

باب ۴۲ جواز تعیین دیْن بدهکار و پرداخت آن

۲۰۴- (۱) ابوبکر حضرمی گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: من از شخصی مقداری درهم طلبکارم. او می‌گوید: چیزی به من بفروش تا طلبت را بپردازم. پس کالایی [به صورت نسیه] به او می‌فروشم، سپس آن را از او [با قیمت کم‌تر] می‌خرم و طلبم را دریافت می‌کنم.
امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

۲۰۵- (۲) ابوبکر حضرمی گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: شخصی با دیگری به صورت عینه معامله می‌کند. سپس زمان پرداخت بدهی‌اش فرامی‌رسد و او قدرت بر پرداخت ندارد. آیا جایز است با همان شخص بار دیگر به صورت عینه معامله کند و به این صورت بدهی‌اش را بپردازد؟
امام علیه السلام فرمود: آری!»

۲۰۶- (۳) هارون بن خارجه گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: با شخصی به صورت عینه معامله کردم و سررسید بدهی‌اش فرارسید. به او گفتم: بدهی‌ات را پرداخت کن. او گفت: چیزی ندارم. بار دیگر به صورت عینه با من معامله کن تا به تو بپردازم.
امام علیه السلام فرمود: با او به صورت عینه معامله کن تا به تو بپردازد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۷۳

۲۰۷- (۴) لیث مرادی روایت می‌کند که: «یکی از دوستان عمر بن حنظله از امام صادق علیه السلام سؤال کرد:

شخصی با دیگری معاملۀ عینه انجام می‌دهد. وقتی زمان پرداخت بدهی‌اش فرامی‌رسد، طلبکار از او درخواست پرداخت آن را می‌نماید. شخص بدهکار می‌گوید: به خدا سوگند چیزی ندارم! بار دیگر با من به صورت عینه معامله کن تا آن را به تو پرداخت کنم.

امام علیه السلام فرمود: معاملۀ او اشکال ندارد.»

۲۰۸- (۵) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که از امام صادق علیه السلام سؤال شد: «گروهی با یکدیگر به صورت «عینه» معامله می‌کنند- وقتی با هم توافق کردند، در میان خود معامله انجام می‌دهند- امام علیه السلام پرسید: برای چه این کار را می‌کنند؟ گفته شد: حرام را ناپسند می‌شمارند.

امام علیه السلام فرمود: هر کس خواستار حلال است، اشکال ندارد حتی اگر شخصی با زنی زنا کند و سپس تصمیم به ازدواج بگیرند و به طور صحیح با هم ازدواج کند، عمل آنان حلال است.»

۲۰۹- (۶) عبدالرحمن بن ابی عبدالله از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «آنچه به صورت عینه فروختی، تحویل نگیر. امام علیه السلام می‌فرماید: با او معاملۀ عینه انجام نده و سپس آنچه از وی طلبکار هستی، از او تحویل بگیر. «۱»»

مرحوم شیخ طوسی قدس سره می‌فرماید: «این حدیث بر نوعی کراهت حمل می‌شود زیرا ما گفتیم که جایز است انسان آنچه به صورت عینه فروخته، تحویل بگیرد.»

۲۱۰- (۷) عبدالله بن سنان گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: من از شخصی طلبکارم و او تنگدست است؛ از این رو کالایی را از شخصی به صورت نسیه می‌خرد. بنا بر این‌که من ضامن وی شوم و بدهی‌اش را به من پرداخت کند.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

۲۱۱- (۸) بکار بن ابوبکر گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی از دیگری طلبکار است. هنگام سررسید، بدهکار می‌گوید: کالایی [نسیه] به من بفروش تا آن را بفروشم و بدهی‌ات را پرداخت کنم.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

---

(۱). وقتی انسان از راه معاملۀ عینه از دیگری طلبکار است، اگر جنسی را که به او می‌فروشد بار دیگر بخرد، قیمت آن از بدهی وی کم می‌شود.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۷۵

۲۱۲- (۹) منصور بن حازم گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی از دیگری گندم یا گاو یا گوسفند یا کالای دیگری طلبکار است. بدهکار نزد طلبکار می‌آید تا از وی چیزی خریداری کند.

امام فرمود: نسیه به او نفروشد ولی نقد هر چه می‌خواهد به او بفروشد.»

۲۱۳- (۱۰) معمر زیّات گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: شخصی نزد من می‌آید و به من می‌گوید: چند دینار به من قرض بده تا با آن روغن زیتون بخرم و به تو بفروشم.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب سی و پنجم و باب پیشین به ویژه روایت سوم مناسب با این بحث هست.

باب ۴۳ جواز فروش کالا به چند برابر قیمت

۲۱۴- (۱) محمد بن اسحاق بن عمار گوید: «به امام کاظم علیه السلام گفتم: از شخصی مقداری درهم طلبکارم.

او به من می‌گوید: به من مهلت بده و من به تو سود می‌دهم. من جبّه‌ای که هزار درهم برای من تمام شده به ده هزار درهم یا بیست هزار درهم به او می‌فروشم و طلبم را به عقب می‌اندازم.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

۲۱۵- (۲) محمد بن اسحاق بن عمار گوید: «به امام کاظم علیه السلام گفتم: زنی به نام سلسبیل، صد هزار درهم از من درخواست وام کرد، بنابر این‌که ده هزار درهم به من سود بدهد. من نود هزار درهم به او وام دادم و لباس وشی را که هزار درهم برای من تمام شده بود، به ده هزار درهم به او فروختم.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

و در حدیث دیگری آمده است که امام علیه السلام فرمود: «این کار اشکالی ندارد. یکصد هزار درهم به او بده و لباس را به ده هزار درهم به او بفروش و دو نوشتهٔ جداگانه علیه او بنویس.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۷۷

۲۱۶- (۳) محمد بن اسحاق بن عمار گوید: «به امام رضا علیه السلام گفتم: شخصی از دیگری پول طلب دارد که سررسید آن فرارسیده است. از این رو مرواریدی که صد درهم ارزش دارد به هزار درهم به او می‌فروشد و طلب خود را به تأخیر می‌اندازد.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد. من نیز به دستور پدرم این کار را انجام داده‌ام.»

محمد بن اسحاق معتقد است که از امام کاظم علیه السلام نیز این مسأله را پرسیده و آن حضرت به همین صورت پاسخ داده است.

۲۱۷- (۴) مسعدهٔ بن صدقه گوید: «شخصی از امام صادق علیه السلام سؤال کرد: من سر معاملهٔ «عینه» از فردی پول طلب دارم و او هنگام سررسید، قدرت پرداخت آن را ندارد. پس می‌خواهد بدهی‌اش را به تأخیر بیندازم و او به من سود دهد. آیا مروارید یا چیز دیگری که صد درهم ارزش دارد به هزار درهم به او بفروشم و سررسید وامش را به تأخیر بیندازم؟

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد. پدرم این‌گونه انجام داد و به من نیز دستور داد دربارهٔ بدهی‌اش به همین صورت عمل کنم.»

۲۱۸- (۵) عبدالملک بن عتبه گوید: «از امام علیه السلام سؤال کردم: از شخصی مالی طلبکارم و می‌خواهم پول دیگری به صورت عینه به او بدهم. آیا جایز است پولی به او بدهم و مرواریدی که ارزش آن صد درهم است به هزار درهم به او بفروشم؟ و به او بگویم: این مروارید را به هزار درهم به تو می‌فروشم به این شرط که بهای آن و بدهی‌ات را چند ماه به تأخیر اندازم.

امام فرمود: اشکال ندارد.»

۲۱۹- (۶) در کتاب فقه الرضا روایت می‌شود که از امام صادق علیه السلام سؤال شد: «شخصی پولی طلبکار است که سررسید آن فرارسیده است. بدهکار می‌گوید: به من مهلت بده تا به تو سود بدهم. از این رو طلبکار دانه مرواریدی به ارزش هزار درهم را به ده هزار درهم یا بیست هزار درهم به او می‌فروشد.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد!»

در حدیث دیگری مانند آن روایت شده و در پایان آن، این سخن از امام علیه السلام افزوده شده است: «و به تحقیق پدرم به من دستور داد، مثل این معامله را انجام دادم.»

۲۲۰- (۷) در همان کتاب آمده است: «اگر لباس ده درهمی را به بیست درهم بفروشد یا انگشتری را که یک درهم ارزش ندارد- تا وقتی نگین بی‌ارزشی روی آن است- به ده درهم بفروشد، ربا نخواهد بود.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۷۹

۲۲۱- (۸) محمد بن سلیمان دیلمی گوید: «شخصی به امام کاظم علیه السلام نامه نوشت و از او سؤال کرد: من به گروهی آرد به صورت نسیه می‌فروشم و در هر قفیز تا سررسید معین دو درهم سود می‌برم و آنان از من درخواست می‌کنند که از نصف آرد مقداری درهم به آن‌ها بدهم. آیا چاره‌ای هست که من در حرام نیفتم؟

امام علیه السلام در پاسخ نوشت: به آن‌ها مقداری درهم قرض بده و در قیمت نصف قفیز به مقدار سودت از آن‌ها بیفزا.»

باب ۴۴ حکم خرید طعامی که قبل از قبض، قیمت آن تغییر کرد

۲۲۲- (۱) حلبی گوید: «شخصی مقداری مواد خوراکی از دیگری خرید و نصف آن را تحویل گرفت.

وقتی برای تحویل نصف دوم آن آمد، قیمت آن افزایش یا کاهش یافته بود. امام صادق علیه السلام در این باره فرمود: اگر در روز خرید با فروشنده بر سر نرخ توافق کرده‌اند، پس نرخ همان است و اگر بر سر نرخ با هم توافق نکرده‌اند، نرخ روز بر عهدهٔ اوست!»

۲۲۳- (۲) حلبی گوید: «شخصی مقداری مواد خوراکی خرید و نصف آن را تحویل گرفت، پس از مدتی برای تحویل نصف دیگر آمد ولی نرخ، افزایش یا کاهش یافته بود. امام صادق علیه السلام در این باره فرمود:

اگر در روز خرید بر سر نرخ با هم توافق کرده‌اند، همانا همان نرخ برای وی محفوظ است و اگر بدون تعیین نرخ بخشی را تحویل گرفته و بخشی را گذاشته است، نرخ روزی که باقیمانده را در آن تحویل می‌گیرد، به عهدهٔ اوست.»

۲۲۴- (۳) در کتاب المقنع حدیث پیش روایت شده و در پایان آن این جمله از امام علیه السلام افزوده شده است: «و اگر کسی مواد خوراکی بخرد و پیش از تحویل نرخش تغییر کند، برای وی نرخ خرید محفوظ است.»

۲۲۵- (۴) جمیل گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال شد: شخصی مقداری مواد خوراکی- هر کرّ به نرخ معینی- خریداری می‌کند و بخشی از آن را تحویل می‌گیرد. سپس قیمت، کاهش یا افزایش می‌یابد و فروشنده از تحویل بقیه خودداری می‌کند و می‌گوید: تو تنها همان را که تحویل گرفتی، حق داشتی.

امام علیه السلام فرمود: اگر در روز خرید بر سر نرخ آن توافق کرده‌اند، بقیهٔ آن مالِ خریدار است و اگر بدون شرط کردن قیمت تنها خریده است، به اندازه‌ای که پول پرداخت کرده حق دارد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۸۱

۲۲۶- (۵) محمد بن حسن نامه‌ای به این مضمون به امام حسن عسکری علیه السلام نوشت: «شخصی کسی را اجیر می‌کند تا ساختمانی برای او بسازد یا کار دیگری انجام دهد و شروع می‌کند مواد خوراکی و پنبه و اجناس دیگر به او بدهد. سپس مواد خوراکی و پنبه، افزایش یا کاهش نرخ پیدا می‌کند. آیا آن را به قیمت روزی که تحویل داده حساب کند یا به قیمت روز حسابرسی؟

امام علیه السلام در پاسخ مرقوم فرمود: آن را به قیمت روزی که با او قرارداد بسته محاسبه می‌کند- ان شاء الله.

و سؤال کرد: سررسید بدهی شخصی فرامی‌رسد و بدهکار مقداری گندم در برابر آن می‌پردازد و با وی قطعی نمی‌کند سپس نرخ تغییر می‌کند.

امام علیه السلام در پاسخ مرقوم فرمود: نرخ روزی که گندم را تحویل داده برای او محاسبه می‌شود.»

۲۲۷- (۶) محمد بن حسن صفار گوید: «نامه‌ای به این مضمون به امام علیه السلام نوشتم: شخصی از دیگری مالی طلب دارد. هنگام سررسید، بدهکار در برابر آن گندم یا پنبه یا زعفران می‌پردازد و نرخ آن را قطعی نمی‌کند. پس از دو سه ماه قیمت زعفران و

گندم و پنبه افزایش یا کاهش می‌یابد. به کدام یک از دو نرخ با او محاسبه کند؟

امام علیه السلام فرمود: او تنها بر اساس قیمت روز پرداخت گندم حق دارد- ان شاء الله.

و به امام علیه السلام نوشتم: شخصی فردی را بر ساختن ساختمان یا کار دیگری اجیر می‌کند و به او گندم یا پنبه یا اجناس دیگری می‌دهد. سپس نرخ گندم و پنبه افزایش یا کاهش می‌یابد. آیا آن را به نرخ روز تحویل محاسبه کند یا به نرخ روز حسابرسی؟

امام علیه السلام در پاسخ مرقوم فرمود: به قیمت روزی که با وی قرارداد بسته، محاسبه کند- ان شاء الله.»

۲۲۸- (۷) ابوعطارد گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: مقداری گندم می‌خرم و پیش از تحویل گرفتن، قیمت آن تغییر می‌کند.

امام علیه السلام فرمود: من دوست دارم به طور کامل به وی بپردازی؛ همان‌گونه که اگر در آن افزوده‌ای بود، آن را می گرفتی.»

۲۲۹- (۸) در کتاب فقه الرضا آمده است: «در هر معاملهٔ نسیه، قیمت روز معامله معتبر است تا وقتی که قیمت کاهش نیافته است.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۸۳

باب ۴۵ نمایندگی در فروش کالای مالک

۲۳۰- (۱) محمد بن مسلم از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که: «دربارهٔ شخصی که به دیگری گفت: این لباس را ده درهم بفروش و مازاد آن مالِ خودت. فرمود: اشکالی ندارد!»

۲۳۱- (۲) زراره گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: به شخصی کالایی برای فروش داده و به وی گفته می‌شود: افزون بر فلان مبلغ برای خودت.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

۲۳۲- (۳) زراره گوید: «از امام باقر علیه السلام سؤال کردم: به شخصی کالایی برای فروش داده و به وی گفته می‌شود: افزون بر فلان مبلغ برای خودت.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

در کتاب دعائم الاسلام، این حدیث از امام صادق علیه السلام روایت شده است.

۲۳۳- (۴) ابوالصباح کنانی گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: اهل بازار، کالاهای خود را نزد شخصی می‌گذارند و برای وی نرخی معین می‌کنند و می‌گویند: هر چه بیشتر فروختی، مال خودت.

امام علیه السلام فرمود: این کار اشکال ندارد ولی به صورت مرابحه نفروشد.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت دهم از باب بیستم از باب‌های خرید و فروش و شرایط آن، این گفته که: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از فروختن چیزی که در ضمانت انسان نیست، نهی کرد.»

در روایت چهارم از باب سی و یکم این گفته که: «آنان را از فروختن چیزی که در ضمانت آنان نیست، نهی کن.»

و در روایت ششم این گفته که: «پیامبر صلی الله علیه و آله از سود جنسی که در ضمانت انسان نیست، نهی کرد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۸۵

باب ۴۶ امین بودن نماینده

۲۳۴- (۱) علی بن محمد قاسانی گوید: «در سال ۲۳۱ ق، از مدینه به امام هادی علیه السلام نوشتم: فدایت شوم! شخصی به دیگری دستور می‌دهد کالا یا چیز دیگری بخرد. وقتی جنس را می‌خرد، از او سرقت می‌شود یا راهزن آن را می‌رباید. آن کالا از مال چه کسی می‌رود؛ از مال دستور دهنده یا از مال خریدار؟

امام علیه السلام نوشت: از مال دستور دهنده!»

۲۳۵- (۲) یعقوب بن شعیب گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی در برابر اجرت برای دیگران می‌فروشد و ضمانت اموال آنان را بر عهده می گیرد [آیا این کار صحیح است]؟

امام علیه السلام فرمود: هر گاه با رضایت خاطر این کار را انجام دهد [برای او لازم است] ولی من از این بیمناکم که بیش از آنچه به دست می‌آورد، بدهکار شود. با این حال هر گاه با رضایت خاطر این کار را انجام دهد، اشکال ندارد.»

باب ۴۷ جواز اجرت سمسار و دلّال

۲۳۶- (۱) ابوولّاد از امام صادق و دیگران از امام باقر علیه السلام روایت می کنند که فرمودند: «اجرت سمسار و دلّال اشکال ندارد؛ زیرا او با قیمت معین، روز به روز برای مردم خرید می کند. همانا او همانند اجیر است.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۸۷

۲۳۷- (۲) عبدالرحمن بن ابی عبدالله گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: سمسار در برابر مزد خرید می کند به این صورت که فهرستی برای خرید به وی داده و با او قرار گذاشته می‌شود که از آنچه خریدی، هر چه بخواهم، برمی‌دارم و هر چه بخواهم، رها می کنم. او نیز اجناسی را که خریده می‌آورد و می گوید هر چه را می‌خواهی، بردار و آنچه دوست نداری، رها کن.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

۲۳۸- (۳) در کتاب نوادر احمد بن محمدآمده است: «از امام باقر علیه السلام سؤال شد: سمسار در برابر مزد برای انسان خرید می کند و می گوید: هر چه می‌خواهی، بردار و هر چه نمی‌خواهی، رها کن! امام فرمود:

اشکال ندارد.»

۲۳۹- (۴) عبدالرحمان بن حجاج گوید: «از امام موسی بن جعفر علیهما السلام سؤال کردم: شخصی به فروشنده‌ای می گوید: من این مواد خوراکی و اجناس دیگر را از تو می‌خرم به این شرط که سودی در آن برای من قرار دهی یا چیزی به من دهی که از تو خرید کنم.

امام علیه السلام آن را ناپسند شمرد.

عبدالرحمان بن حجاج گوید: از امام موسی بن جعفر علیهما السلام سؤال کردم: شخصی که برای دیگران خرید می کند به فروشنده می‌گوید: من به این شرط از تو خرید می کنم که در هر لباسی که از تو می‌خرم، فلان مبلغ به من بدهی و می گوید: برای این‌که از تو خرید کنم، سودی برای من قرار ده.

امام علیه السلام آن را ناپسند شمرد.»

۲۴۰- (۵) ابوبصیر گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی به دیگری می گوید: کالایی را برای من بخر [و بفروش] هر چه سود بردیم، میان یکدیگر تقسیم می کنیم.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد!»

۲۴۱- (۶) حسین بن بشار از امام کاظم علیه السلام روایت می کند که: «دربارهٔ دلّال خانه و زمین که برای کارش مزد می گیرد، فرمود: این اجرت است و اشکالی ندارد!»

۲۴۲- (۷) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که: «شخصی از امام صادق علیه السلام سؤال کرد: فردی از دیگری می‌خواهد برایش زمین یا خانه یا برده یا چهارپا یا مانند آن بخرد و برای او اجرتی قرار می‌دهد.

امام علیه السلام فرمود: این کار اشکال ندارد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۸۹

۲۴۳- (۸) ابن ابی عمیر از یکی از برده‌فروشان روایت می کند که می گوید: «کنیزی برای امام صادق علیه السلام خریدم و آن حضرت چهار دینار به من داد. من از گرفتن آن خودداری کردم. امام علیه السلام فرمود: حتماً باید آن را بگیری؛ از این رو آن را گرفتم. آن گاه امام علیه السلام فرمود: از فروشنده چیزی نگیر!»

ارجاعات

گذشت:

در روایت چهارم از باب شصت و دوم از باب‌های کسب‌های روا و ناروا و روایت دوم از باب چهل و ششم از باب‌های بیع و شرایط آن مناسب با این بحث هست.

می آید:

در روایات باب یکم از باب‌های جعاله مناسب با این بحث خواهد آمد.

باب ۴۸ عدم جواز فروش کالاهای متعدد توسط دلّال در یک بیع

۲۴۴- (۱) یعقوب بن شعیب گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: شخصی برای دیگران اجناس شان را می‌فروشد و هر کس جنسی برای فروش نزد او می‌آورد که از نظر کیفیت یکسان نیستند. آن گاه فردی خرید همهٔ آن‌ها را با هم درخواست می کند.

امام علیه السلام فرمود: من از این معامله خوشم نمی‌آید.»

۲۴۵- (۲) یعقوب بن شعیب گوید: «از امام علیه السلام سؤال کردم: شخصی برای دیگران اجناس شان را می‌فروشد و هر کس یک کالا- یا بیشتر برای فروش نزد وی می گذارد که از نظر کیفیت یکسان نیستند. آن گاه فردی خرید همهٔ آن‌ها را با هم درخواست می کند.

امام علیه السلام فرمود: من از این معامله خوشم نمی‌آید.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۹۱

باب ۴۹ عدم جواز بیع مرابحه‌ای بخشی از کالای خریداری شده

۲۴۶- (۱) محمد بن مسلم گوید: «از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی مجموعه‌ای از لباس را به قیمتی می‌خرد. آن گاه قیمت کلّ را بر اساس ارزش هر کدام میان آن‌ها تقسیم می کند. آیا جایز است تک‌تک آن‌ها را به صورت مرابحه بفروشد؟

امام علیه السلام فرمود: نه، تا این‌که به خریدار بگوید خودش بر آن قیمت نهاده است.

و سؤال کردم: شخصی مجموعه‌ای از کالا را می‌خرد. آیا هر یک از لباس‌ها را می‌تواند به صورت مرابحه بفروشد؟

امام علیه السلام فرمود: نه، تا این‌که به خریدار بگوید خودش بر آن قیمت نهاده است.»

۲۴۷- (۲) ابوحمزه گوید: «از امام باقر علیه السلام سؤال کردم: شخصی مجموعه‌ای از لباس را به مبلغی می‌خرد، سپس بر هر لباس قیمتی می‌گذارد؛ به طوری که مجموع آن‌ها با قیمت پرداختی برابر شود. آیا می‌تواند هر کدام را به صورت مرابحه بفروشد؟

امام علیه السلام فرمود: نه، تا این‌که اعلام کند خودش بر آن قیمت گذاشته است.»

۲۴۸- (۳) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که از امام صادق علیه السلام سؤال شد: «شخصی لباس‌های بسیار می‌خرد، سپس براساس قیمت کل بر هر لباس قیمت می‌گذارد. آیا می‌تواند آن را به همان قیمت به صورت مرابحه بفروشد؟

امام علیه السلام فرمود: نه مگر این‌که به خریدار اعلام کند که خودش بر آن نرخ گذاشته است.»

۲۴۹- (۴) معاویهٔ بن عمار گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی لباس‌های هراتی و قوهی می‌خرد. فردی ده لباس از آن‌ها را به شرط آن‌که از دیگر لباس‌ها مرغوب‌تر باشد، با سود پنج یا کم‌تر یا بیشتر می‌خرد.

امام علیه السلام فرمود: من این معامله را دوست ندارم، به من بگو که اگر تنها پنج لباس مرغوب بیابد و بقیه یکسان باشد [چه خواهد کرد؟]

اسماعیل فرزند امام صادق علیه السلام گفت: آنان با او شرط کرده‌اند که ده لباس بردارد، پس به صورت مکرر لباس‌ها را بر او عرضه می‌کنند [تا ده لباس را انتخاب کند].

امام علیه السلام فرمود: همانا او شرط کرده است که بهترین آن‌ها را انتخاب کند. به من بگو که اگر تنها پنج لباس بهتر باشد و بقیه مثل هم باشند [چه باید کرد] من این معامله را دوست ندارم.

امام علیه السلام این معامله را به دلیل فریبندگی و غبن آن، ناپسند دانست.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۹۳

۲۵۰- (۵) عیسی بن ابی منصور گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: گروهی لباس‌های هراتی یا کروی یا مروی یا قوهی می‌خرند. شخصی ده لباس از بهترین آن‌ها را با سود پنج درهم یا کم‌تر یا بیشتر می‌خرد.

امام علیه السلام فرمود: من این معامله را دوست ندارم. به من بگو که اگر تنها پنج لباس بهتر از بقیه یافتی و لباس‌های دیگر همه یکسان بودند [چه می‌کردی؟]

اسماعیل فرزند امام صادق علیه السلام گفت: آن‌ها با او شرط کرده‌اند که ده لباس انتخاب کند، پس لباس را مکرر بر او عرضه می‌کنند [تا ده لباس را انتخاب کند]

امام علیه السلام فرمود: همانا او شرط کرده است که بهترین آن‌ها را انتخاب کند. به من بگو که اگر بیشتر از پنج لباسِ بهتر نیافت و لباس‌های دیگر یکسان بودند [چه باید انجام دهد؟].

سپس فرمود: من این معامله را دوست ندارم.»

۲۵۱- (۶) اسباط بن سالم گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: ما یک عدل لباس شامل صد لباس مرغوب و نامرغوب می‌خریم. شخصی می‌آید و نود (هفتاد) لباس را با سود یک درهم در هر درهم می‌خرد. آیا برای ما سزاوار است که بقیه را نیز همین گونه بفروشیم؟

امام علیه السلام فرمود: نه مگر این‌که یک لباس را به تنهایی [به طور معین] بخرد.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب سی و ششم، مناسب با این بحث هست.

باب ۵۰ فساد خرید کالا به دیناری که یک درهم از آن استثنا شود

۲۵۲- (۱) حلبی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «خریدن لباس به یک دینار به استثنای یک درهم ناپسند است؛ چون نسبت دینار به درهم معلوم نیست.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۹۵

۲۵۳- (۲) حماد بن میسر از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که: «امام باقر علیه السلام خریدن لباس را به یک دینار به استثنای یک درهم، ناپسند می‌شمرد؛ چون نسبت دینار به درهم معلوم نیست.»

۲۵۴- (۳) وهب از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که: «پدرش امام باقر علیه السلام خریدن به یک دینار به استثنای یک درهم یا دو درهم را به طور نسیه ناپسند می‌شمرد بلکه آن را به صورت دیناری به استثنای یک سوم و یک چهارم و یک ششم و دیگر اجزای دینار قرار می‌داد.»

۲۵۵- (۴) سکونی از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام از امیر مؤمنان علیه السلام روایت می‌کند که ایشان دربارهٔ خرید کالا به یک دینار به استثنای یک درهم به صورت نسیه فرمود: «این معامله باطل است؛ زیرا شاید دینار با درهم برابر شود.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب دوازدهم و بیست و سوم و بیست و پنجم، مطالبی مناسب با این بحث هست.

باب ۵۱ لزوم بیان نوع درهم در بیع مرابحه

۲۵۶- (۱) اسماعیل بن عبدالخالق گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: ما تعدادی درهم برای خرید کالا به اهواز می‌فرستیم که آن‌ها با هم متفاوت و برخی برتر از برخی دیگر است. پس از آن‌که با آن‌ها برای ما کالایی خرید، صبر می‌کنیم (نوشته می‌شود). هنگام فروش، نوع درهمی که با آن کالا خریداری شده، روی آن نصب می‌شود. در معامله به صورت مرابحه باید نوع درهم بیان شود. آیا نصب آن نوشته بر روی کالا ما را از بیان نوع درهم بی‌نیاز می‌کند؟

امام علیه السلام فرمود: نه، بلکه هر گاه به صورت مرابحه معامله شود، خریدار را از آن باخبر کن و اگر بدون ذکر قیمت خرید معامله می‌شود، اشکال ندارد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۹۷

۲۵۷- (۲) اسماعیل بن عبدالخالق گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: ما مقداری درهم به اهواز می‌فرستیم که با هم متفاوت است و با آن‌ها جنس می‌خریم. سپس نوع درهمی را که با آن جنس خریداری شده می‌نویسیم و بر روی آن نصب می‌کنیم، در فروختن به صورت مرابحه ما باید نوع درهم را برای خریدار بیان کنیم. آیا نصب نوشته بر روی اجناس، ما را از بیان نوع درهم بی‌نیاز می‌کند؟

امام علیه السلام فرمود: هر گاه به صورت مرابحه معامله کردی، آن را برای خریدار بیان کن و اگر بدون ذکر قیمت معامله کرد،

اشکال ندارد.»

باب ۵۲ حکم زیاده بر پیمانه و وزن

۲۵۸- (۱) علی بن عطیه گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: ما از کشتی مواد خوراکی می‌خریم. سپس آن را پیمانه می‌کنیم و مقداری اضافه می‌آید.

امام علیه السلام فرمود: آیا گاهی نیز کم می‌آید؟

گفتم: آری!

امام علیه السلام فرمود: هر گاه کم بیاید، آن را به شما می‌دهند؟

گفتم: نه!

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

۲۵۹- (۲) عبدالرحمان بن حجاج گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ زیادی‌های پیمانه و ترازو سؤال کردم.

امام علیه السلام فرمود: اگر از حدّ معمول بیشتر نیست، اشکال ندارد.»

۲۶۰- (۳) عبدالرحمان بن حجاج گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ زیادی وزن گوشت، علوفه و کالاهای دیگر سؤال کردم و به امام علیه السلام گفتم: آنان چند وزنه را به ده درهم و چند رطل گوشت را به چند درهم می‌خرند و همواره بیشتر وزن می‌کنند و برای آن زیادی مقدار مشخصی نیست که بتوان آن را شناخت.

امام علیه السلام فرمود: هر گاه شیوهٔ معاملهٔ اهل شهر این‌گونه است، حدّ وسط را بگیر و از آن تجاوز نکن.»

۲۶۱- (۴) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که از امام صادق علیه السلام سؤال شد: «شخصی مواد خوراکی که با پیمانه و وزن معامله می‌شود، می‌خرد و آن را بیشتر از پیمانه و وزنی که خریده می‌یابد.

امام علیه السلام فرمود: اگر زیادی به مقداری است که مردم از آن چشم‌پوشی می‌کنند، اشکال ندارد. ولی اگر با آن اختلاف زیادی دارد، در آن خیری نیست و بازمی‌گرداند؛ زیرا گاهی اشتباه یا ظلم از سوی کسی است که برایش تحویل گرفته است.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۹۹

۲۶۲- (۵) علاء بن رزین گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: من با شخصی دیدار می‌کنم که گندم، برای فروش بر من عرضه می‌کند و می‌گوید: گندمی که می‌خواستی به دست آوردم! به او می‌گویم: آن‌ها را بیاور و در کرّ فلان مبلغ به تو سود می‌دهم. وقتی گندم را می‌آورد، اگر مایل بودم آن را می‌گیرم و اگر به دردم نخورد، آن را رها می‌کنم.

امام علیه السلام فرمود: این گفتگوی پیش از معامله است، اشکال ندارد.

گفتم: به او می‌گویم: پنجاه کرّ یا کم‌تر و بیشتر از آن را جدا کن. وقتی آن را تحویل می‌دهد مقداری کم یا زیاد می‌آید و بیشتر زیاد می‌آید. آن مقدار از آنِ کیست؟

امام علیه السلام فرمود: مال توست! آن‌گاه امام علیه السلام فرمود: من معتّب یا سلام را روانه می‌کنم تا گندم بخرد. پس به اندازهٔ دو دینار از آن زیاد می‌آید و ما با پیمانه‌ای که می‌شناسیم، آن را غذای خانواده‌مان قرار می‌دهیم.

گفتم: صاحب آن را می‌شناسی؟

امام علیه السلام فرمود: آری و آن را به صاحبش باز می‌گردانیم!

گفتم: خداوند تو را رحمت کند. به من فتوا می‌دهی که مقداری زیادی مال من است و تو آن را بازمی‌گردانی. پس من فهمیدم که

آن، مال فروشنده است!

امام علیه السلام فرمود: آری! آن از اشتباهات مردم است؛ زیرا ما به اندازهٔ هشت یا نه درهم خریده‌ایم. سپس فرمود: ولی من پیمانهٔ آن را حساب می‌کنم.»

۲۶۳- (۶) اسحاق بن عمار و دیگران گویند: «به امام صادق علیه السلام گفتیم: از شخصی درهم را به صورت وزن تحویل می‌گیرم و پس از شمارش آن را بیشتر از تعداد حق خود می‌یابم. امام علیه السلام فرمود: آیا دقیق وزن نکرده است؟

گفتم: بله!

امام فرمود: اشکال ندارد!»

ارجاعات

گذشت:

در روایت بیست و چهارم از باب چهل و یکم مطالبی هست که بر این بحث دلالت می‌کند.

باب ۵۳ حکم عَرَبون «۱» [/ پیش‌پرداخت] در بیع

۲۶۴- (۱) وهب از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که امیر مؤمنان علیه السلام همواره می‌فرمود: «عَرَبون [پرداخت چیزی به فروشنده] جایز نیست مگر آن‌که به عنوان پرداخت بهای کالا باشد.»

---

(۱). عَرَبون به این معناست که خریدار چیزی به فروشنده می‌دهد که اگر معامله انجام شود، آن از بهای کالا به شمار آید و اگر معامله به هم خورد، خریدار آن را پس نگیرد و در مقابل استفاده‌ای باشد که از کالا برده است.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۲۰۱

باب ۵۴ حکم بیع زمین و آنچه در آن است

۲۶۵- (۱) محمد بن حسن صفار در نامه‌ای از امام حسن عسکری علیه السلام سؤال کرد: «شخصی از دیگری زمینی را با حدود چهارگانه‌اش خرید. در آن، زمین زراعت، درخت خرما و درختان دیگر وجود دارد که در قرارداد آن‌ها نامی از آن به میان نیامده است بلکه در قرارداد آن آمده است که خریدار آن، زمین را با همهٔ حقوقی که در داخل و خارج آن است، خریده است. آیا زراعت و درخت خرما و دیگر درختان در حقوق زمین داخل است یا نه؟

امام علیه السلام در پاسخ مرقوم فرمود: وقتی زمین را با تمام حدودش و هر آنچه درش بر روی آن بسته می‌شود بخرد، هر چه داخل آن است، مالِ خریدار است- ان شاء الله.»

باب ۵۵ حکم خرید سقف و کف منزل

۲۶۶- (۱) محمد بن حسن صفار در نامه‌ای از امام حسن عسکری علیه السلام پرسید: «شخصی یک اتاق از خانهٔ دیگری را با همهٔ حقوقش می‌خرد. بالای آن اتاق، اتاق دیگری است. آیا اتاق بالا، در حقوق اتاق پایین داخل می‌شود یا نه؟

امام علیه السلام در پاسخ مرقوم فرمود: غیر از آنچه با نام خریده است و محل آن، چیز دیگری برای او نیست- ان شاء الله»

۲۶۷- (۲) محمد بن حسن صفار در نامه‌ای از امام حسن عسکری علیه السلام سؤال کرد: «شخصی اتاق یا محل سکونتی را از خانه‌ای با تمام حقوقش می‌خرد. آیا اتاق و محل سکونت روی آن از حقوق اتاق و محل سکونت پایین به شمار می‌آید، یا نه؟

امام علیه السلام در پاسخ مرقوم فرمود: غیر از حقی که از آن خریده است، چیز دیگری برای او نیست- ان شاء الله.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۲۰۳

باب ۵۶ مالکیت محصول خرما

۲۶۸- (۱) عقبهٔ بن خالد از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حکم کرد که میوهٔ درخت خرما [در معاملهٔ آن] متعلق به تلقیح‌کننده است مگر آن‌که خریدار شرط کند.»

۲۶۹- (۲) غیاث بن ابراهیم از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «هر کس درخت خرمایی را بفروشد که آن را تلقیح کرده است، میوه‌اش متعلق به فروشنده است مگر آن‌که خریدار شرط کند. سپس علی علیه السلام فرمود: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این‌گونه حکم کرد.»

در کتاب العوالی روایت می شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس درخت خرمایی را بفروشد که آن را تلقیح کرده، میوهٔ آن متعلق به فروشنده است مگر آن‌که خریدار شرط کند و هر کس برده‌ای را بخرد که مالی دارد، مال وی متعلق به فروشنده است مگر آن‌که خریدار آن را شرط کند.»

۲۷۰- (۳) یحیی بن ابی علاء از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هر کس درخت خرمایی را بفروشد که آن را تلقیح کرده، میوهٔ آن متعلق به فروشنده است مگر آن‌که خریدار شرط کند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این‌گونه حکم کرد.»

باب ۵۷ حکم فروش باغ و استثناء چند درخت

۲۷۱- (۱) محمد بن حسن صفار در نامه‌ای از امام علیه السلام [حسن عسکری] سؤال کرد: «شخصی باغی که در آن درخت و درخت انگور وجود دارد، می‌فروشد و از آن باغ یک درخت را برای خود نگه می‌دارد.

آیا راه گذر به درخت از آن باغ متعلق به اوست؟ و چه مقدار از زمین متعلق به آن درخت است؟ آیا به اندازهٔ شاخه‌های آن یا به اندازه‌ای که در آن روییده است؟

امام علیه السلام در پاسخ مرقوم فرمود: به هر گونه که باغ را فروخته و درخت را برای خود نگه داشته، حقّ دارد؛ پس، از حق خود در آن تجاوز نکند- ان شاء الله.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۲۰۵

۲۷۲- (۲) سکونی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «شخصی نخلستانی را فروخت و یک نخل را برای خود نگه داشت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله راه ورود و خروج و به اندازهٔ شاخه‌های آن درخت را برای او حکم کرد [و قرار داد].»

ارجاعات

می‌آید:

در روایت یکم از باب نهم از باب‌های احیاء موات فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله که: «برای هر درخت خرمایی از آن‌ها به

اندازه‌ای از زمین است که یکی از شاخه‌هایش در بلندترین حالت به آن برسد.»

باب ۵۸ حکم اختلاف بایع و مشتری در مقدار ثمن

۲۷۳- (۱) احمد بن محمد بن ابی نصر با واسطه از امام صادق علیه السلام دربارهٔ اختلاف خریدار و فروشنده بر سر قیمت فرمود: «سخن فروشنده همراه با سوگند وی پذیرفته است، هر گاه کالا به همان صورت موجود باشد.»

ارجاعات

می‌آید:

در روایت هفتم از باب یکم از باب‌های خیار فرموده امام علیه السلام که: «پس اگر با هم اختلاف نمودند، سخن صاحب کالا پذیرفته است.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۲۰۷

باب ۵۹ حکم اختلاف بایع و مشتری در پرداخت ثمن

۲۷۴- (۱) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که از امام علیه السلام سؤال شد: «شخصی خوراک و پوشاک و اجناسی مانند آن را- که مردم دربارهٔ آن قرارداد نمی‌نویسند- می‌خرد و جنس را تحویل می‌گیرد.

مشتری معتقد است که بهای آن را پرداخته و فروشنده منکر گرفتن آن است. امام علیه السلام فرمود: اگر جنس در دست مشتری است، سخن او همراه با سوگندش پذیرفته است. ولی اگر جنس از دست فروشنده خارج نشده است، سخن فروشنده پذیرفته می‌شود و باید سوگند یاد کند که بهای آن را دریافت نکرده است، مگر آن‌که خریدار بیّنه بر پرداخت داشته باشد.

و اگر کالا از اجناسی است که مردم دربارهٔ امثال آن وثیقه می‌نویسند و شاهد می‌گیرند؛ مانند حیوان و شتر و نظیر آن و فروشنده و خریدار در پرداخت قیمت آن اختلاف کنند و خریدار بگوید: به تو پرداخت کردم! و فروشنده بگوید: پرداخت نکردی! چه خریدار جنس را تحویل گرفته باشد یا تحویل نگرفته باشد، باید برای پرداخت آن بیّنه بیاورد آن‌گونه که ادعا می‌کند و فروشنده باید بر تحویل نگرفتن سوگند یاد کند، همان‌گونه که انکار می‌کند.

به امام علیه السلام گفته شد: اگر کالا در دست هر دوی آن‌هاست و هنوز مشتری تسلط کامل نیافته و فروشنده نیز جدا نشده است؟ امام علیه السلام فرمود: سخن فروشنده همراه با سوگندش پذیرفته است و خریدار باید بیّنه برای ادعای خود در مورد پرداخت قیمت بیاورد.»

باب ۶۰ حکم اقاله با کم کردن ثمن

۲۷۵- (۱) حلبی گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی بدون هیچ شرطی با فروشنده لباسی می‌خرد ولی از آن خوشش نمی‌آید. از این رو آن را نزد فروشنده بازمی‌گرداند و او نیز از پذیرفتن آن خودداری می‌کند مگر با کاهش قیمت.

امام علیه السلام فرمود: شایسته نیست آن را با کاهش قیمت پس بگیرد. اگر از این مسأله بی‌خبر بود و آن را گرفت و به قیمت بیشتری فروخت، مازاد بر آن را باید به خریدار نخست بازگرداند.»

ارجاعات

می آید:

در روایات باب بیست و هفتم‌ازباب‌های مستحبات تاجر، مناسب با این بحث خواهد آمد.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۲۰۹

باب ۶۱ عدم جواز خرید نمایندهٔ خرید، برای خودش

بروجری، آقا حسین طباطبایی - مترجمان: حسینیان قمی، مهدی - صبوری، م، منابع فقه شیعه، ۳۱ جلد، انتشارات فرهنگ سبز، تهران - ایران، اول، ۱۴۲۹ ه‍ ق

منابع فقه شیعه؛ ج۲۳، ص: ۲۰۹

۲۷۶- (۱) علی بن سلیمان گوید: «به امام علیه السلام نوشتم: شخصی به من می گوید: برای من لباسی به یک دینار یا کم‌تر یا بیشتر بخر. من نیز به همان قیمت، لباس را می‌خرم ولی قیمت خرید را به او بیشتر می گویم و از این‌که در این معامله من سود می‌برم، او را آگاه نمی‌کنم و با او شرط می‌کنم که آن مبلغ را بپردازد؛ در غیر این صورت آن را بازمی‌گردانم. آیا شرط و سود، جایز یا چیزی از آن برای من حلال است؟ و آیا در صورتی که معامله را با فروشنده قطعی و لازم کنم، برای من حلال است که از آن سود ببرم؟

امام علیه السلام در پاسخ مرقوم فرمود: هیچ یک از این کارها برای تو حلال نیست، پس آن را انجام نده!»

باب ۶۲ جواز خرید از مشتری برای کسی که از طرف مشتری پرداخت کرده‌است

۲۷۷- (۱) حلبی گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: دو نفر صراف مقداری درهم را به دینار می‌خرند. یکی از آنان- با آن‌که توانگر است و اگر بخواهد می‌تواند سهم خود را بپردازد- به دیگری می گوید: از جانب من نیز بپرداز. او نیز آن را می‌پردازد. سپس کسی که سهم رفیقش را پرداخته، تصمیم می گیرد آن را با سود از وی بخرد. آیا این کار جایز است؟

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

باب ۶۳ حکم شرط کردن مشتری به این‌که زیان متوجه او نباشد

۲۷۸- (۱) عبدالملک بن عتبه گوید: «از امام موسی بن جعفر علیهما السلام سؤال کردم: مواد خوراکی یا کالای دیگری را از شخصی با این شرط می‌خرم که زیان آن بر من نباشد. آیا این معامله صحیح و راه آن چگونه است؟

امام علیه السلام فرمود: شایسته نیست.»

مرحوم شیخ طوسی قدس سره می‌فرماید: «توجیه این حدیث این است که آن را بر نوعی کراهت حمل کنیم نه حرمت.»

ارجاعات

می آید:

در روایات باب ششم از باب‌های خیار، مناسب با این بحث خواهد آمد.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۲۱۱

باب ۶۴ انصراف معامله به پول رایج مگر در صورت شرط

۲۷۹- (۱) علی بن راشد گوید: «به امام گفتم: فدایت شوم! شخصی مقداری مواد خوراکی را به هزار درهم و مانند آن می‌خرد و نوع درهم را معین نمی‌کند که درهم صحیح باشد یا درهم دیگری.

امام علیه السلام فرمود: اگر [نوع خاصی از درهم] را شرط کرده است، باید به همان شرط عمل کند و در غیر این صورت درهم‌های رایج میان مردم بر عهدهٔ اوست.

علی بن راشد می‌گوید: با این پرسش می‌خواستم بدانم در پرداخت مهریه، چه وظیفه‌ای دارم! چون آنان می‌گویند: غیر از درهم صحیح نمی‌گیریم و همانا من بنا بر درهم‌های رایج ازدواج کرده‌ام و نه نامی از درهم صحیح به میان آورده‌ام و نه درهم‌های دیگر.»

باب ۶۵ جواز پرداخت رشوه به وکیل مشتری برای جلوگیری از ظلم

۲۸۰- (۱) حکم بن حکیم صیرفی گوید: «شنیدم که حفص اعور از امام صادق علیه السلام سؤال کرد: حاکم از ما مشک و آفتابه می‌خرد و شخصی را برای تحویل گرفتن اجناس وکیل می‌کند. ما به وی رشوه می‌دهیم تا به ما ستم نکند.

امام علیه السلام فرمود: آنچه به وسیلهٔ آن به اموالت سامان بخشی، اشکال ندارد. سپس امام علیه السلام مدتی سکوت کرد و گفت: به من بگو: اگر به او رشوه دهی، کم‌تر از قرارداد دریافت می‌کند؟

حفص گفت: آری!

امام علیه السلام فرمود: رشوه‌ات فاسد است.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۲۱۳

باب ۶۶ عدم جواز اشتباه در فروش

۲۸۱- (۱) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که‌امام علی علیه السلام فرمود: «برای مسلمان، اشتباه در فروش جایز نیست.»

ارجاعات

می‌آید:

در روایت ششم از باب یازدهم از باب‌های خیار این سخن که: «به امام علیه السلام گفته می‌شود: شخصی، کالایی به دیگری فروخت. آن‌گاه ادعا کرد که در قیمت آن اشتباه کرده است و گفت: به دفتر خود مراجعه کردم، دیدم مقداری از بهای آن را در نظر نگرفته و به مقدار زیادی زیان دیده‌ام.

امام فرمود: در کیفیت کالا دقت می‌کند ....»

باب ۶۷ حکم خرید کالا توسط دو نفر

و آوردن پول کالا توسط یکی از آن دو

۲۸۲- (۱) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که از امیر مؤمنان علیه السلام سؤال شد: «دو نفر کالایی را می‌خرند و برای آوردن پول آن می‌روند. آن‌گاه یکی از آن دو با پول می‌آید.

امام علیه السلام فرمود: هر گاه بهای آن را به طور کامل پرداخت کند، می‌تواند کالا را تحویل بگیرد و اگر پس از آن شریک وی آن را درخواست کند، تنها در صورتی حق دارد که نیمی از بهای آن را به شریک خود پرداخت کند.»

باب ۶۸ حکم بیع مرابحه‌ای جنسی که به دینار خریداری شده و به درهم پرداخت شود و بالعکس

۲۸۳- (۱) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «هر کس لباسی را به دینار بخرد و درهم بپردازد، می‌تواند آن را به صورت مرابحه بر خرید به دینار معامله کند و همچنین اگر به درهم بخرد و دینار بپردازد، می‌تواند به صورت مرابحه بر خرید به درهم آن را معامله کند.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۲۱۵

باب ۶۹ حکم بیع مال به عوض هیچ

۲۸۴- (۱) سماعه گوید: «محمد بن حسن از ابوحنیفه دربارهٔ «شیء» و «لاشیء» و آنچه خداوند غیر آن را نمی‌پذیرد، سؤال کرد. ابوحنیفه «شیء» را توضیح داد ولی در پاسخ به «لاشیء» درماند و گفت: با این قاطر به سوی پیشوای رافضیان حرکت کن و آن را به وی به «لاشیء» بفروش و بهایش را دریافت کن. محمد افسار قاطر را گرفت و نزد امام صادق علیه السلام آمد.

امام صادق علیه السلام به او فرمود: از ابوحنیفه دستور فروش این قاطر را بگیر!

محمد گفت: ابوحنیفه دستور فروش آن را به من صادر کرده است.

امام علیه السلام پرسید: به چه مبلغی؟

محمد گفت: به «لا شیء».

امام علیه السلام فرمود: چه می گویی؟

محمد گفت: حقیقت را می گویم.

امام علیه السلام فرمود: آن را به «لاشیء» از تو خریدم و به غلامش دستور داد آن را به اصطبل ببرد.

محمد بن حسن مدتی منتظر بهای قاطر ماند، وقتی طول کشید به امام گفت: فدایت شوم! بهایش کو؟

امام علیه السلام فرمود: وعدهٔ ما فردا صبح!

محمد به سوی ابوحنیفه بازگشت و ماجرا را برای وی بازگو کرد. ابوحنیفه از این خبر خوشحال شد و از او اظهار رضایت کرد. صبح فردا ابوحنیفه نزد امام علیه السلام رفت. امام صادق علیه السلام به وی فرمود:

آمده‌ای تا «لا شیء»- بهای قاطر- را دریافت کنی؟

ابوحنیفه گفت: آری! و بهای آن لاشیء است.

امام علیه السلام فرمود: آری!

آن‌گاه امام علیه السلام سوار بر قاطر شد و ابوحنیفه نیز سوار مرکب دیگری شد و با هم به صحرا رفتند.

وقتی روز بالا آمد، امام علیه السلام به سراب نگریست که همانند آب جاری بالا آمده بود. آن‌گاه به ابوحنیفه گفت: ای ابوحنیفه! در آن دوردست چه چیزی هست که گویا جریان دارد؟

ابوحنیفه گفت: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله! آن آب است.

با هم به سوی آن رفتند، وقتی به آنجا رسیدند باز هم سراب را برابر خود در دوردست دیدند.

امام علیه السلام فرمود: بهای قاطر را دریافت کن! خداوند تعالی می‌فرماید: «همانند سرابی در بیابان هموار که تشنه آن را آب می‌پندارد تا این‌که نزد آن می‌رود، آن را چیزی نمی‌یابد و خداوند را نزد آن می‌یابد ...».

از آنجا ابوحنیفه ناراحت و غمگین نزد یارانش رفت. به وی گفتند: ای ابوحنیفه! تو را چه شده است؟

ابوحنیفه گفت: قاطری- که ده هزار درهم پول برایش پرداخته بودم- بیهوده از چنگم رفت.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۲۱۷

باب ۷۰ حکم بیع مرکبی که شرط وسایل و زین آن نشده باشد

۲۸۵- (۱) انس گوید: «در منی همراه عمر بودم که عرب بیابانگردی به آنجا آمد و تعدادی شتر بارکش و سواری همراه خویش داشت. عمر به من گفت: از وی بپرس که آیا آن‌ها را نمی‌فروشد؟

من نزد وی رفتم و از او سؤال کردم. آن مرد برای فروش شترانش اعلام آمادگی کرد.

آن‌گاه عمر نزد وی آمد و چهارده شتر از وی خرید. سپس به من گفت: ای انس! شتران را تحویل بگیر!

مرد عرب گفت: رванداز و رحل آن را بگذار و شتران را به صورت برهنه تحویل بگیر!

عمر گفت: من آن‌ها را با روانداز و رحل‌شان خریدم.

در این باره، میان آنان نزاع در گرفت و علی علیه السلام را به قضاوت میان خود فراخواندند.

امام علیه السلام به عمر گفت: آیا تو روانداز و رحل آن‌ها را در معامله شرط کردی؟

عمر گفت: نه!

علی علیه السلام فرمود: پس آن‌ها را از هر چه دارند جدا کن، تنها شتران متعلق به تو هستند!

عمر گفت: ای انس! شتران را برهنه کن و روانداز و رحل آن‌ها را به مرد عرب تحویل بده و آن‌ها را به دیگر شتران‌مان ملحق کن!»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۲۱۹

بخش دوم: باب‌های واجبات، مستحبات، محرمات و مکروهات تاجر در تجارت

باب ۱ بعضی از احکام واجب، مستحب، حرام و مکروه تاجر

۲۸۶- (۱) اصبغ بن نباته گوید: «از امیر مؤمنان علیه السلام شنیدم که بر فراز منبر می‌فرمود: ای گروه تاجران! نخست آگاهی دقیق از احکام و سپس تجارت! نخست آگاهی دقیق از احکام و سپس تجارت! نخست آگاهی دقیق از احکام و سپس تجارت! به خدا

سوگند! ربا در میان این امت، به یقین پنهان‌تر از حرکت مورچه بر روی سنگ سخت است. سوگندهای‌تان را باراستی درهم آمیزید! تاجر، تبهکار است و تبهکار در آتش است مگر کسی که حقّ بگیرد و حق بدهد.»

بخش پایانی این حدیث از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز روایت شده است.

۲۸۷- (۲) در کتاب دعائم الاسلام روایت شده است که: «شخصی به امیرمؤمنان گفت: تصمیم به تجارت گرفته‌ام!

امام علیه السلام پرسید: آیا [احکام] دین خدا را با دقت درک کرده‌ای؟

گفت: بخشی از آن را!

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۲۲۱

۲۸۸- (۳) در کتاب العوالی روایت می‌شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «نخست آگاهی دقیق [از احکام] و سپس تجارت! پس هرکس بدون دانش عمیق [به احکام] تجارت کند، حتماً در ربا فرو می‌رود و سپس فرو می‌رود.»

۲۸۹- (۴) طلحه بن زید از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «هرکس بدون آگاهی تجارت کند، در ربا فرو می‌رود و سپس فرو می‌رود.

و نیز پیوسته می‌فرمود: کسی که خرید و فروش را درک نمی‌کند، نباید در بازار بنشیند!»

۲۹۰- (۵) در کتاب غرر الحکم و درر الکلم و نهج البلاغه از امیرمؤمنان روایت شده که فرمود: «هرکس بدون آگاهی دقیق [از احکام] تجارت کند، حتماً در گرداب ربا می‌افتد.»

۲۹۱- (۶) در کتاب فقه الرضا روایت می‌شود که: «هرکس بدون آگاهی و درک عمیق احکام تجارت کند، به شدت در ربا فرو می‌رود.»

۲۹۲- (۷) در کتاب العوالی روایت می‌شود که: «هرکس بدون آگاهی عمیق به احکام تجارت کند، در شبهات فرو می‌افتد.»

۲۹۳- (۸) در کتاب المقنعه از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «هرکس تصمیم به تجارت دارد، باید دینش را عمیقاً بفهمد تا به این وسیله حلال را از حرام باز شناسد و هرکس در دین به آگاهی عمیق نرسد و تجارت کند، در شبهات فرو می‌افتد.»

۲۹۴- (۹) در کتاب دعائم الاسلام آمده است که: «در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله تاجران سماسره نامیده می‌شدند.

یک روز پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر تاجران گذشت و به آنان فرمود: بدانید که من شما را سماسره نمی‌نامم بلکه شما را تاجر می‌نامم و تاجر تبهکار است و تبهکار در آتش.

آنان درهای مغازه‌های‌شان را بستند و دست از تجارت کشیدند. روز بعد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بیرون آمد و پرسید: آنان کجا هستند؟

گفته شد: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله، دیروز وقتی سخنان شما را شنیدند، دست از تجارت کشیدند! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: من امروز نیز همان را می‌گویم [ولی اضافه می‌کنم]: مگر کسی که حق بگیرد و حق بدهد.»

۲۹۵- (۱۰) قیس بن ابی غرزه غفاری گوید: «ما در مدینه در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله سمسار نامیده می‌شدیم و پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و ما را به نام زیباتری نامید و فرمود: ای گروه تاجران! در خرید و فروش، سخنان بیهوده و دروغ و سوگند پیش می‌آید، پس آن را با صدقه در هم آمیزید.»

۲۹۶- (۱۱) عبید بن رفاعه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: «ای گروه تاجران! شما تبهکارید؛ مگر کسی که تقوا پیشه کند و نیکی نماید و راست بگوید و بگوید این مال این گونه و این گونه است.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۲۲۳

۲۹۷- (۱۲) در کتاب فقه الرضا آمده است که: «و در تجارت خویش، صفات پسندیدهٔ اخلاقی و رفتار زیبای دین و دنیا را به کار گیر.»

۲۹۸- (۱۳) قطب راوندی در کتاب لب اللباب از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: «تاجر، تبهکار است مگر کسی که حق بگیرد و حق بدهد.»

۲۹۹- (۱۴) در کتاب دعائم الاسلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌شود که فرمود: «پروردگارم مرا برای مهربانی و رحمت برانگیخت و مرا تاجر و کشاورز قرار نداد. بدترین این امت تاجران و کشاورزان هستند مگر کسی که بر حفظ دینش حریص باشد.»

۳۰۰- (۱۵) جعفر بن احمد قمی در کتاب الغایات از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: «بدترین مردم، کشاورزان و تاجران هستند مگر آن هایی که به شدت بر حفظ دین‌شان حریص باشند و فرمود:
بدترین مردم، تاجران خیانتکار هستند.»

۳۰۱- (۱۶) جابر از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «امیرمؤمنان علیه السلام در کوفه هر روز صبح زود به بازار می‌رفت. او تازیانه‌ای دو سر به نام سبیبه روی شانه می‌گذاشت و در تک تک بازارهای کوفه گردش می‌کرد و به هر بازاری که می‌رسید، بر سر اهل آن می‌ایستاد و آن‌گاه ندا می‌داد: ای گروه تاجران (از خدای عز و جل پروا کنید! بازاریان با شنیدن صدای امام علیه السلام هر چه در دست داشتند، کنار می‌گذاشتند و با قلب به وی روی می‌آوردند و با گوش‌هایشان سخنانش را می‌شنیدند. امام علیه السلام می‌فرمود): پیش از هر کار، از خدا درخواست خیر و نیکی کنید و با سهل و آسان‌گیری، برکت جویید و به مشتریان نزدیک شوید و با بردباری آراسته گردید (و یکدیگر را از سوگند بازدارید و از دروغ دوری کنید)

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۲۲۵

و از ظلم و ستم دست بشویید و با ستمدیدگان به انصاف رفتار کنید و به ربا نزدیک نشوید و پیمانه و ترازو را به طور کامل رعایت کنید. (و از اجناس مردم کم نگذارید و در زمین تباهی و فساد نکنید!) امام علیه السلام در همهٔ بازارهای کوفه می‌گشت، آن‌گاه بازمی‌گشت و برای رسیدگی به کارهای مردم می‌نشست.»

این حدیث در امالی صدوق بدون جملهٔ آخر روایت شده و در پایان آن، این جملات افزوده شده است: «آن‌گاه امام علیه السلام در ادامهٔ سخنانش این اشعار را می‌خواند:

هرکس از راه حرام حتی اگر به لذات خالص دست یابد/ آنها از بین خواهد رفت و گناه و ننگ آن باقی خواهد ماند
نتیجهٔ کارهای بد در پایان باقی خواهد ماند/ و در لذتی که پس از آن آتش است، خیری نیست.»

۳۰۲- (۱۷) جابر از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «امیر مؤمنان علی علیه السلام نزد شما در کوفه هر روز صبح از قصر بیرون می‌آمد و به گردش می‌پرداخت.» ادامهٔ این حدیث همانند حدیث پیشین است تا آنجا که می‌فرماید: «وقتی بازاریان امام علیه السلام را می‌دیدند که به سوی‌شان می‌آید و می‌گوید: ای مردم! همه دست از کار می‌کشیدند و به وی گوش می‌سپردند و چشم می‌دوختند تا سخنانش پایان یابد و پس از سخنان امام علیه السلام می‌گفتند: شنیدیم و پیروی خواهیم کرد، ای امیرمؤمنان!»

۳۰۳- (۱۸) سکونی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس خرید و فروش می‌کند، پنج کار را باید رعایت کند و در غیر این صورت حتماً حتماً دست از خرید و فروش بردارد؛ ربا، سوگند، پوشاندن عیب، ستودن کالا هنگام فروش و نکوهش آن هنگام خرید.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۲۲۷

همین روایت در خصال و فقه الرضا آمده است و در کتاب المقنع این حدیث با اندک تفاوتی به جای «ربا»، «دروغ» آمده است.

۳۰۴- (۱۹) ابو امامه گوید: «از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: چهار چیز در هر که باشد کسب و درآمدش پاک و حلال است: هنگام خرید عیب نگیرد، هنگام فروش نستاید، عیب کالایش را نپوشاند و در این میان سوگند نخورد.»

۳۰۵- (۲۰) در کتاب من لا یحضره الفقیه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌شود که فرمود: «ای گروه تاجران! سرهای‌تان را بالا آورید. به تحقیق، راه برای‌تان روشن است. در روز قیامت تبهکار محشور می‌شوید مگر کسی که گفتارش راست باشد.»

۳۰۶- (۲۱) در همان کتاب از امام علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «ای گروه تاجران! اموال‌تان را با صدقه درهم آمیزید تا گناهان‌تان و سوگندهایی را که یاد می‌کنید، بر شما بپوشاند و تجارت‌تان را برای شما پاک گرداند.»

۳۰۷- (۲۲) ابو سعید گوید: «علی علیه السلام همواره به بازار می‌آمد و می‌فرمود: ای اهل بازار! تقوای الهی پیشه کنید و از سوگند بپرهیزید! چرا که آن کالا را کساد می‌کند و برکت را می‌بَرَد. همانا تاجر تبهکار است مگر کسی که حق بگیرد و حق بدهد والسلام علیکم.

آن‌گاه پس از گذشت چند روز دوباره به بازار می‌آمد و همان سخنان را تکرار می‌کرد. پس هروقت امام علیه السلام به بازار می‌آمد، می‌گفتند: مرد شکنبه آمد. وقتی امام علیه السلام به سوی خانه بازمی‌گشت، می‌فرمود:

وقتی من آمدم، گفتند: مرد شکنبه آمد. مقصودشان از این جمله چیست؟ گفته شد: می‌گویند مرد شکم گنده آمد!

امام علیه السلام می‌فرمود: پایین آن غذاست و بالای آن علم!»

۳۰۸- (۲۳) در کتاب العوالی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌شود که فرمود: «به استقبال بازار نروید [زود برای گرفتن جا برای بساط کردن به بازار نروید] و سوگند نخورید و بعضی از شما کالای بعضی دیگر را انفاق و کساد نکند.»

۳۰۹- (۲۴) عجلان از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «سه گروهند که خداوند آنان را بدون حسابرسی وارد بهشت می‌کند و سه گروه را خداوند بدون حسابرسی داخل دوزخ می‌کند. کسانی که خداوند آنان را بدون حسابرسی به بهشت می‌برد: پیشوای دادگستر، تاجر راستگو و درستکار و پیرمردی که عمرش را در راه پیروی از خدا سپری کند، هستند و سه گروهی را که خداوند بدون حسابرسی به دوزخ می‌برد: پیشوای ستمگر، تاجر بسیار دروغگو و پیرمرد زناکار هستند.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۲۲۹

ارجاعات

گذشت:

در روایت هشت از باب پنج از باب‌های استخاره این گفته که: «ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله! من [احمد بن محمّد] تصمیم به مسافرت برای تجارت گرفته و با خود پیمان بسته‌ام که حرکت نکنم مگر آن‌که پیش از آن با شما دیدار کنم، مشورت بخواهم و درخواست دعا نمایم!

امام علیه السلام برای وی دعا کرد و فرمود: بر تو باد به راستگویی در گفتار! عیب کالایت را نپوشان و اعتماد کننده به خود را فریب نده؛ زیرا فریب او رباست. آنچه برای خود می‌پسندی، برای دیگران بپسند و حقّ بده و حقّ بگیر و ظلم و ستم نکن؛ زیرا تاجر راستگو و درستکار، روز قیامت با سفیران بزرگوار و نیکوکار است و از سوگند دوری کن؛ چرا که سوگند دروغ، برای صاحبش آتش به ارمغان می‌آورد و تاجر، تبهکار است مگر آن‌که حقّ دهد و حقّ بگیرد و هنگامی که تصمیم به مسافرت یا کار مهمی گرفتی، بسیار دعا کرده و از خداوند درخواست خیر و نیکی کن ...»

باب ۲ امتنان الهی به نعمت نوشتن و قلم و حساب

خداوند تعالی می‌فرماید:

بخوان که پروردگارت بزرگوارتر است. آن کس که به قلم آموخت به انسان. آموخت آنچه نمی‌دانست. «۱»

۳۱۰- (۱) جمیل از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: «خداوند بر مردم- نیکوکار و تبهکار- به نوشتن و حسابگری منت نهاد و اگر چنین نبود، به غلط و اشتباه می‌افتادند.»

۳۱۱- (۲) در تفسیر علی بن ابراهیم در توضیح این آیه: «بخوان که پروردگارت بزرگوارتر است. آن‌که به قلم آموخت» آمده است: «نوشتن را به انسان آموخت که به وسیلهٔ آن، کارهای دنیا در مشرق و مغرب زمین سامان یابد.»

---

(۱). علق ۹۶/ ۵- ۳

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۲۳۱

۳۱۲- (۳) عبدالله بن عمر به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: «برای آن‌که روایات شما را فراموش نکنم، چاره‌ای جز نوشتن ندارم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اشکال ندارد؛ بنویس! زیرا خداوند به قلم آموخت.

و فرمود: قلم، نعمت بزرگی از جانب خداست و اگر قلم نبود، فرمانروایی و دین پا برجا نبود و زندگی شایسته‌ای وجود نداشت.»

۳۱۳- (۴) مفضل از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: «بیندیش ای مفضل! خداوندی- که نام هایش پاك است- به وسیلهٔ گفتن، چه نعمت بزرگی به انسان داد که با آن نهان خود را آشکار می کند ... و به همین صورت نوشتن، که با آن اخبار گذشتگان را برای نسل امروز و اخبار آنان را برای آیندگان به بند می کشد و نگه می‌دارد و به وسیلهٔ آن، کتاب‌های علوم گوناگون و آداب و غیر آن جاودانه می‌شود و به وسیلهٔ آن، انسان، معاملات و حساب‌های خود را با دیگران حفظ می کند. اگر نوشتن نبود، اخبار زمان‌های گوناگون به هم نمی‌رسید و کسانی که در غربت بسر می‌برند، از وطن خویش بی‌خبر بودند. علوم، نابود و آداب ضایع می‌شد و در کارها و معاملات و امور دینی نیازمند دقت و احادیث ضروری انسان، شکاف و خلل بزرگی ایجاد می‌شد و شاید گمان کنی که انسان با چاره اندیشی و زیرکی به این راه حلّ رسیده نه این‌که در خلقت و سرشت وی به ودیعه گذاشته شده است [درحالی که این گونه نیست] تا این که امام علیه السلام فرمود: اصل و ریشه آن، آفرینش خداوند وتفضّل و بخششی است که به مخلوقات خویش عنایت فرموده است. پس هرکس سپاسگزاری کند، پاداش می گیرد و هرکس ناسپاسی کند، به درستی که خداوند از جهانیان بی‌نیاز است.»

۳۱۴- (۵) محمد بن ابراهیم نوفلی با واسطه از امام صادق علیه السلام از پدرانش علیهم السلام روایت می کند که امیرالمؤمنین علیه السلام به کارگزارانش نوشت: «قلم‌هایتان را نازك و سطرها را به هم نزدیك کنید و کلمات و تعارفات زاید را نسبت به من حذف و تنها معانی را قصد کنید و از زیاده روی بپرهیزید زیرا اموال مسلمانان، زیان را تحمل نمی کند.»

۳۱۵- (۶) در نهج البلاغه آمده است که امیرمؤمنان علیه السلام به نویسنده‌اش عبید الله بن ابی رافع فرمود:

«دواتت را لیقه گذاری کن و نوك قلم را بلند گیر و میان سطرها فاصله بینداز و حروف را نزدیك به هم بنویس زیرا این روش برای زیبایی و خوانایی خط بهتر است.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۲۳۳

۳۱۶- (۷) سیوطی در کتاب طبقات النحاة و گروهی دیگر در شرح حال محمد بن یعقوب نویسندهٔ کتاب القاموس آورده‌اند که: «در روم از وی دربارهٔ معنی این سخن علی‌بن ابیطالب علیه السلام سوال شد که به نویسندهٔ خود فرمود: نشیمنگاه خود را محکم به زمین بچسبان و قلم را با انگشتانت بگیر و چشمانت را بدوز تا هر کلمه‌ای را که به تو گفتم در سویدای قلبت جای دهی.»

محمد بن یعقوب با الفاظ دیگری آن را توضیح داد.

ارجاعات

گذشت:

در روایت سه از باب سی و سه فرموده معصوم علیه السلام که: «به او دستور بده که وقتی کودک را به وی تحویل دادند، به خانواده‌اش بگوید: به درستی که من نوشتن و حساب را به وی می‌آموزم و با تعلیم قرآن به وی، تجارت [با خدا] می‌کنم تا درآمدش پاک و حلال باشد.»

می‌آید:

در روایات باب شصت و یک از باب‌های احکام فرزند، آنچه مناسب با این موضوع است خواهد آمد.

باب ۳ استحباب نوشتن قرارداد وام

خداوند تعالی می‌فرماید:

ای کسانی که ایمان آوردید، هرگاه تا سر رسید معین به یکدیگر وام دادید آن را بنویسید و باید نویسندهٔ عادلی میان شما بنویسد و هیچ نویسنده‌ای از نوشتن خودداری نکند، همان‌گونه که خداوند به وی آموخت. پس باید بنویسد و بدهکار باید املا کند و باید بدهکار از پروردگارش پروا کند و چیزی از آن نکاهد و اگر بدهکار، سفیه یا ضعیف یا ناتوان از املاست، پس سرپرست او باید به عدالت، بدهی او را دیکته کند.

و دو نفر از مردان‌تان را گواه گیرید. پس اگر دو مرد نبودند، آن‌گاه مردی با دو زن از گواهانی که از ایشان رضایت دارید؛ برای این‌که اگر یکی از آن دو زن فراموش کرد، دیگری به وی یادآوری کند و هنگامی که گواهان فراخوانده شدند، نباید خودداری کنند و از نوشتن بدهی تا سررسیدش- کوچک باشد یا بزرگ- خسته نشوید. این نزد خدا به عدالت نزدیک‌تر و برای شهادت استوارتر و به تردید نکردن نزدیک‌تر است مگر آن‌که معاملهٔ نقدی باشد که میان خود دست به دست می‌کنید. پس بر شما باکی نیست که آن را ننویسید و هرگاه معامله کردید، گواه بگیرید.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۲۳۵

و هیچ نویسنده و گواهی نباید در تنگنا و فشار قرار گیرد و اگر چنین کنید، شما از اطاعت خدا خارج شده‌اید و تقوای الهی پیشه کنید و خداوند به شما می‌آموزد و خداوند به هر چیزی آگاه است.

و اگر در مسافرت بودید و نویسنده‌ای نیافتید، پس وثیقه‌ای دریافت شده [قرار دهید] «۱».

۳۱۷- (۱) علی بن مهزیار از شخصی که نام برد، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هنگامی که فرزندان آدم علیه السلام را به وی نشان می‌دادند، نگاهش به داود علیه السلام افتاد و از او بسیار خوشش آمد. از این رو پنجاه سال از عمر خویش را به او بخشید و جبرئیل و میکائیل فرود آمدند و فرشتهٔ مرگ سندی در این باره نوشت.

وقتی مرگ آدم علیه السلام فرا رسید، فرشتهٔ مرگ فرود آمد. آدم علیه السلام گفت: هنوز پنجاه سال از عمر من باقی است.

فرشتهٔ مرگ گفت: پس آن پنجاه سالی که به فرزندت داود علیه السلام بخشیدی، چه؟ ملک الموت می‌گوید: یا آن را فراموش کرده بود یا انکار می‌کرد. از این رو جبرئیل و میکائیل فرود آمدند و به زیان آدم علیه السلام گواهی دادند و فرشتهٔ مرگ جان آدم علیه السلام را گرفت.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: این نخستین سندی (چکی) بود که در دنیا نوشته شد.»

۳۱۸- (۲) عبدالله بن سنان گوید: «هنگامی که امام صادق علیه السلام در حیره، نزد ابوعباس رفت، یک روز برای دیدن عیسی بن

موسی از منزل خارج شـد. در راه حیره و کـوفه بـا عیسـی بن موسـی به همراهی ابن شبرمـۀ قاضـی برخورد کرد. عیسـی گفت: ای ابوعبدالله! به کجا می‌رفتی؟

امام علیه السلام فرمود: به دیدار تو می‌آمدم!

عیسـی گفت: راهت نزدیک شـد. آن‌گاه با هم حرکت کردنـد. ابن شبرمه به امام گفت: امیر از من سوالی کرد که من در پاسخ آن مانـدم. شـما دربارۀ آن چه می‌گوییـد؟ امام علیه السـلام فرمود: آن چیست؟ ابن شبرمه گفت: از من دربارۀ نخستین نوشـته‌ای که در زمین نوشته شد، سوال کرده است. امام علیه السلام فرمود:

آری! خداونـد نسـل آدم علیه السـلام را به وی نشـان داد و او آنهـا را به صورت موجوداتی کوچـک‌تر از مورچه بـا ویژگی‌هایشـان مشاهـده کرد. پیـامبر را به صورت پیـامبر، پادشـاه را به صورت پادشـاه، مؤمن را به صورت مؤمن و کافر را به صورت کافر. وقتی به داود علیه السـلام رسـید، آدم علیه السـلام گفت: این کیست که آن را پیـامبر قرار دادی و در نظرم شـریف و بزرگوار و بـا این حال عمرش کوتاه است؟

خداونـد عز و جل به آدم علیه السـلام وحی کرد: این فرزنـدت داود علیه السـلام است که عمرش چهل سال است و همانا من مـدت زمـان هر چیز را می‌نویسم و روزی‌هـا را تقسـیم می‌کنم و من هر چه را بخواهم، محو و ثابت می‌کنم و نزد من ام الکتاب است. پس اگر چیزی از عمر خود را برای وقتی قرار دهی، بر عمر او می‌افزایم. آدم علیه السـلام گفت: پروردگـارا! شـصت سال از عمر خود را برای وی قرار می‌دهم تا عمرش یکصد سال کامل شود!

خداوند به جبرئیل و میکائیل و ملک الموت فرمود: نوشـته‌ای علیه آدم علیه السـلام بر این مطلب بنویسید؛ زیرا وی به زودی فراموش خواهد کرد! پس آنان نوشته‌ای علیه آدم علیه السلام نوشتند و با بال‌هایشان و گِل علّیین آن را مهر کردند.

وقتی وفات آدم علیه السلام فرا رسید، فرشتۀ مرگ نزد وی آمد. آدم علیه السلام گفت: ای فرشتۀ مرگ، برای چه منظور آمده‌ای؟

---

(۱). بقره ۲/ ۲۸۳- ۲۸۲

گفت: برای گرفتن جانت آمده‌ام!

آدم علیه السلام گفت: شصت سال از عمر من مانده است!

و جبرئیل فرود آمد و آن نوشته را به آدم علیه السلام نشان داد.

امام علیه السـلام فرمود: به همین دلیل وقتی نوشته و مدرک به بدهکار نشان داده می‌شود، وی درمانده (تسلیم) شده و جانش گرفته می‌شود.» «۱»

۳۱۹- (۳) ابو حمزه ثمالی از امام باقر علیه السـلام روایت می‌کنـد که فرمود: «خداونـد نام‌های پیامبران و مـدت زندگانی آنان را به آدم علیه السـلام نشان داد. وقتی وی به نام داود علیه السلام رسید و مشاهده کرد زندگانی‌اش در این جهان چهل سال است، گفت: پروردگـارا، چقـدر عمر داود علیه السـلام کوتاه است و چقـدر عمر من بلنـد! پروردگارا اگر من سـی سال از عمر خود بر داود علیه السلام بیفزایم، آن را برای وی ثبت می‌کنی؟

خداوند فرمود: آری، ای آدم!

آدم گفت: من سی سال از عمرم را به عمر داود علیه السلام افزودم. آن را برای وی گذار و نزد خود ثبت کن و از عمر من بردار!

امام باقر علیه السلام می‌فرمایند: خداوند سی سال عمر افزوده برای داود علیه السلام ثبت کرد و نزد خدا ثابت و استوار گردید و این سخن خداوند در ارتباط با همین ماجراست: «خداوند آنچه را بخواهد، محو و اثبات می‌کند و ام الکتاب نزد اوست.»

پس خداوند آنچه برای آدم ثابت بود، محو کرد و برای داود علیه السلام اثبات کرد آنچه نزد وی ثابت نبود.

آن‌گاه زندگانی آدم به پایان رسید و فرشتهٔ مرگ برای گرفتن جان وی فرود آمد. آدم به وی گفت:

ای ملك الموت! سی سال از عمر من باقی مانده است.

فرشتهٔ مرگ گفت: ای آدم! وقتی نام فرزندان پیامبرت و مدت زندگانی آنان به تو نشان داده شد، مگر سی سال از عمر خود را برنداشتی و به فرزندت داود علیه السلام بخشیدی؟ و تو آن روز در وادی «دخیاء» بودی!

آدم گفت: به یاد نمی‌آورم!

عزرائیل گفت: ای آدم، انکار نکن. مگر از خداوند درخواست نکردی که برای داود علیه السلام ثابت و از عمر تو محو کند؟ پس خداوند در زبور برای داود علیه السلام اثبات و در ذکر، از عمر تو محو کرد. آدم گفت: تا این‌که آن را بدانم.

امام باقر علیه السلام فرمود: آدم راست می‌گفت. به یاد نداشت و انکار نمی‌کرد. پس از آن روز خداوند تبارك و تعالی به بندگان دستور داد هنگامی که به یکدیگر وام می‌دهند یا تا سررسید معینی معامله می‌کنند، بنویسند. به خاطر فراموش نمودن آدم و انکارش آنچه به زبان خود قرار داده بود.»

---

(۱). مرحوم علامه مجلسی می‌فرماید: «در این ماجرا دو اشکال وجود دارد:

اول: اختلاف در مقدار عمری که آدم علیه السلام به داود بخشید که در برخی روایات شصت سال و در بعضی چهل سال و در پاره‌ای پنجاه سال آمده است.

دوم: مخالفت با اصول شیعه و امکان فراموشی برای پیامبران است و اگر بگوییم آدم علیه السلام آن را فراموش نکرده بود و آگاهانه آن را انکار می‌کرد، اشکال بزرگ‌تری به وجود خواهد آمد ....

بعید نیست که این ماجرا بر تقیه حمل شود به دلیل آن‌که در میان اهل سنت مشهور است و ترمذی و دیگران نقل کرده‌اند.» مرآت العقول ۲۴/ ۲۱۷- ۲۱۸

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۲۳۹

۳۲۰- (۴) ابو حمزه ثمالی از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «آدم علیه السلام در وادی‌ای به نام روحاء- میان طائف و مکه- بود که خداوند گروه‌هایی از فرشتگان را بر وی فرستاد. (آن‌گاه پشت آدم را دست کشید) و نسل او را- که به صورت موجوداتی کوچك‌تر از مورچه بودند- فراخواند. آنان بیرون آمدند همان‌گونه که مورچه‌ها از سوراخ‌شان بیرون می‌آیند.

آن‌گاه بر لب وادی جمع شدند. خداوند به آدم فرمود: بنگر چه می‌بینی؟

آدم گفت: مورچه‌های فراوانی بر لب وادی!

خداوند فرمود: ای آدم! اینها نسل تو هستند. آنها را از پشت تو خارج کردم تا بر ربوبیت خویش و نبوت محمد صلی الله علیه و آله از آنان پیمان بگیرم همان‌گونه که در آسمان از آنان پیمان گرفتم!

آدم گفت: پروردگارا! چگونه آنان در پشت من جای گرفتند؟

خداوند فرمود: ای آدم! به خاطر آفرینش دقیق، لطیف و قدرت با نفوذ من!

آدم گفت: پروردگارا! در پیمان از آنها چه می‌خواهی؟

خداوند فرمود: این‌که برای من چیزی را شریك قرار ندهند!

آدم گفت: هر یك از آنان از تو پیروی کند، پاداشش چیست؟

خداوند فرمود: او را در بهشت خود ساکن می‌کنم!

آدم گفت: کیفر هرکس از فرمانت سرپیچی کند، چیست؟

خداوند فرمود: در آتش خود او را ساکن می‌کنم!

آدم گفت: پروردگارا! در میان آنان به عدالت رفتار کردی و اگر آنان را حفظ نکنی بیشتر آنان از تو نافرمانی می‌کنند.

امام باقر علیه السلام در ادامه فرمود: سپس نام پیامبران و مدت زندگی‌شان را به آدم نشان داد. وقتی آدم به نام داود علیه السلام رسید ...» ادامهٔ این حدیث، همانند حدیث پیشین است.

ارجاعات

می‌آید:

در روایت هفتم از باب چهل و نهم از باب‌های مستحبات تاجر، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «هرگاه حقی برعهدهٔ کسی داشتی، به او بگو: باید بنویسی و فلانی بنویسد ...»

باب ۴ حق اولویت نسبت به محل کسب در بازار و ...

۳۲۱- (۱) طلحهٔ بن زید از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «بازار مسلمانان مانند مسجد آنان است. پس هرکس پیش از دیگران محلی را تصرف کرد، تا شب سزاوارتر به آنجاست.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۲۴۱

(وعلی علیه السلام برای دکان‌های بازار اجاره نمی‌گرفت.)

بخش نخست این حدیث از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز روایت شده است.

۳۲۲- (۲) در کتاب دعائم الاسلام از علی علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «بازار مسلمانان همانند مسجد آنان است. هرکس سزاوارتر به مکان خویش است تا زمانی که از آنجا برخیزد یا خورشید غروب کند.»

۳۲۳- (۳) ابن ابی عمیر از یکی از شیعیان از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «بازار مسلمانان همانند مسجدشان است. مقصود امام علیه السلام این است که هرکس پیش از دیگران محلی را تصرف کند، آن محل مختص به اوست؛ مثل مسجد.»

۳۲۴- (۴) وهب از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «علی علیه السلام دوست نداشت که از بازار مسلمانان اجرتی دریافت کند!»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب پنجاه و دوم از باب‌های مساجد، مطالبی گذشت که بر این بحث دلالت می‌کند.

می‌آید:

و در روایات باب ششم و هفتم از باب‌های مستحبات تاجر نیز مطالبی مناسب این بحث خواهد آمد.

باب ۵ استحباب دعا هنگام ورود به بازار

۳۲۵- (۱) حنان از پدرش روایت می‌کند که امام باقر علیه السلام به من فرمود: «ای ابوالفضل! آیا در بازار جایی را داری که در آنجا بنشینی و با مردم معامله کنی؟

گفتم: آری!

امام علیه السلام فرمود: (بدان) هیچ مومنی نیست که هر روز صبح، هنگام رفتن به محل کار و هر شب هنگام بازگشت از آن این دعا را بخواند: خداوندا! من خیر بازار و خیر اهل آن را از تو می‌خواهم (و از شرّ آن و شرّ اهلش به تو پناه می‌برم)؛ مگر آن‌که خداوند عز و جل فرشته‌ای را وکیل گرداند که او و اموالش را حفظ کند تا به خانه‌اش برگردد و به وی می گوید: به تحقیق، تو را از شرّ بازار و شرّ اهلش در این روز پناه دادم (و خیر آن و خیر اهلش را امروز روزی تو کردم.)

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۲۴۳

هنگام نشستن در جای خود می گوید: گواهی می‌دهم که معبودی جز الله نیست، تنهاست و شریکی ندارد و گواهی می‌دهم که محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستادهٔ خداست (خداوندا! بر او و خاندانش درود بفرست). خداوندا! همانا من روزی حلال و پاکت را از تو درخواست می کنم و به تو پناه می‌برم از این‌که ستم کنم یا مورد ستم قرار گیرم و به تو پناه می‌برم از معاملهٔ زیانبار و سوگند دروغ.

وقتی این دعا را بخواند، فرشتهٔ موکل او می گوید: بشارت بر تو! امروز در بازار کسی بهره‌مندتر از تو نیست! (نیکی‌ها به سویت می‌شتابند و گناهان از تو محو می‌شوند) و به زودی آنچه خداوند برایت معین کرده- به‌طور کامل، حلال، پاک و بابرکت- به دست خواهی آورد.»

۳۲۶- (۲) معاویهٔ بن عمار از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: «هنگام ورود به بازار، این دعا را بخوان: خدایا! من خیر بازار و خیر اهلش را از تو درخواست می‌کنم و از شرّ آن و شرّ اهلش به تو پناه می‌برم. خدایا! من به تو پناه می‌برم از این‌که ظلم کنم یا مورد ظلم قرار گیرم یا ستم کنم یا مورد ستم قرار گیرم یا به حقوق دیگران تجاوز کنم یا به حقوقم تجاوز شود.

خدایا! من به تو پناه می‌برم از شرّ ابلیس و لشکریانش و از شرّ فاسقان عرب و عجم و خداوند مرا بس است (که) خدایی جز او نیست. بر او توکل می کنم و او پروردگار عرش بزرگ است.»

۳۲۷- (۳) ابو بصیر از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: «هرکس هنگام ورود به بازار یا مسجد- محل اجتماع مردم- یک مرتبه این دعا را بخواند، برای وی برابر حج پسندیده‌ای است: گواهی می‌دهم که معبودی جز الله نیست، یکتاست و شریکی ندارد و خداوند بزرگ و بزرگ‌ترین است و ستایش فراوان برای خداست و هر صبح و شام خداوند را به پاکی و پیراستگی از عیب‌ها یاد می کنم و هیچ نیرو و قدرتی نیست مگر به وسیلهٔ خداوند بلند مرتبه و بزرگ. خداوندا! بر محمد صلی الله علیه و آله و خاندانش درود بفرست.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۲۴۵

۳۲۸- (۴) سعد خفّاف از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود: «هرکس به بازار رود و تلخ و شیرین و ترشی آن را بنگرد، پس باید بگوید: گواهی می‌دهم که معبودی جز خدای یکتا نیست، یگانه است و شریکی ندارد و گواهی می‌دهم محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستادهٔ اوست. خدایا! من از فضل و بخشش تو درخواست می کنم و از ظلم، زیان و گناهان به تو پناه می‌برم.»

۳۲۹- (۵) زید بن بکّار بن ولید جهنی از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: «هرکس هنگام ورود به بازار این دعا را بخواند، خداوند به تعداد افراد موجود در بازار- از عرب و عجم- برای وی حسنه و نیکی ثبت می کند: گواهی می‌دهم که معبودی جز خدا نیست و این‌که محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستادهٔ اوست. خدایا! همانا من از ظلم، گناهان و زیان به تو پناه می‌برم.»

۳۳۰- (۶) نعمان بن سعد گوید: «علی علیه السلام با تازیانه‌ای به بازار می‌رفت و می‌فرمود: به تو پناه می‌برم از شرّ فسوق و از شرّ این بازار.»

۳۳۱- (۷) قطب راوندی در کتاب لبّ اللباب از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می کند که هنگام ورود به بازار می‌فرمود: «خدایا!

من خیر این بازار را از تو درخواست می‌کنم و از کفر و فسوق به تو پناه می‌برم.»

۳۳۲- (۸) عبدالله بن یحیی کاهلی با واسطه از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هنگام ورود به بازار بگو: معبودی نیست جز خدای یگانه به تعداد سخنگویان. آفرین بر خدا، بهترین آفرینندگان.

آن‌گاه سه مرتبه بگو: خداوند را تسبیح می‌گویم به تعداد بیهوده‌گویان (معامله کنندگان). خداوند را تسبیح می‌گویم به تعداد سخنگویان. خداوند را تسبیح می‌گویم به تعداد معامله‌گران. آفرین بر خدا پروردگار جهانیان!»

۳۳۳- (۹) در کتاب الخصال از علی علیه السلام روایت می‌شود که (در بخشی از حدیث چهارصدگانه) فرمود:

«هنگام ورود به بازار برای خرید مایحتاج خویش بگویید: گواهی می‌دهم که معبودی جز خدا نیست، یکتاست و شریک ندارد و گواهی می‌دهم که محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستادهٔ خداست- که خداوند بر او و خاندانش درود فرستد- خدایا! به تو پناه می‌برم از معاملهٔ زیانبار و سوگند دروغ و به تو پناه می‌برم از کسادی کار زنان بی‌سرپرست.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۲۴۷

۳۳۴- (۱۰) در کتاب فقه الرضا آمده است: «هنگام ورود به بازاری از بازار مسلمانان بگو: معبودی جز خدا نیست، یکتاست و شریک ندارد، فرمانروایی برای اوست. ستایش مخصوص اوست. زنده می‌کند و می‌میراند و او زنده‌ای است که نمی‌میرد. خیر به دست اوست و او بر هر چیزی تواناست و گواهی می‌دهم که محمد بنده و فرستادهٔ اوست. خدایا! از خیر بازار و خیر اهلش روزی من گردان.»

۳۳۵- (۱۱) به خط مرحوم شهید قدس سره این حرز برای مسافر و تاجر نقل شده است: «کاسب در اول روز هنگام ورود به مغازه‌اش بیست و یک مرتبه سوره اخلاص تلاوت کند. سپس بگوید: خدایا! ای یگانه، ای بی‌همتا، ای کسی که احدی مثل او نیست، به فضیلت قل هو اللّه احد از تو می‌خواهم که به روزی‌ام برکت دهی و شرّ همه را از من برطرف کنی.»

۳۳۶- (۱۲) در کتاب مکارم الاخلاق از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «پس از طلوع آفتاب و برطرف شدن سرخی آن، که تصمیم به سرکار رفتن گرفتی، دو رکعت نماز با حمد و سورهٔ قل هو الله احد و سورهٔ قل یا ایها الکافرون بجا آور و پس از پایان نماز بگو: خدایا! من صبحگاهان به جستجوی فضل و روزی تو- آن‌گونه که دستور دادی- بیرون می‌روم، پس، از فضل خویش روزی پسندیده، فراوان، حلال و پاک به من عنایت کن و در آنچه به من روزی می‌دهی، به من عافیت ده. با نیرو و قدرت خدا، صبحگاهان خارج می‌شوم. صبح بدون قدرت و نیرو از خود بلکه با قدرت و نیروی تو خارج می‌شوم و از نیرو و قدرت خویش به سوی تو بیزاری می‌جویم.

خدایا! من برکت این روز را از تو می‌خواهم، پس در همه کارهایم به من برکت ده؛ ای مهربان‌ترین مهربانان! و درود خداوند بر محمد صلی الله علیه و آله و خاندان پاکش باد.

هنگام رسیدن به بازار بگو: گواهی می‌دهم که معبودی جز خدا نیست، یکتاست و شریکی ندارد، فرمانروایی برای اوست و ستایش مخصوص اوست. زنده می‌کند و می‌میراند و می‌میراند و زنده می‌کند و او زنده‌ای است که مرگ ندارد. همه خیر و خوبی در اختیار اوست و او بر هر چیز تواناست و گواهی می‌دهم که محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستادهٔ اوست. خدایا! من خیر بازار و خیر اهل بازار را از تو می‌خواهم و از شرّ آن و شرّ اهلش به تو پناه می‌برم! خدایا به تو پناه می‌برم از ستم کردن و مورد ستم قرار گرفتن یا ظلم کردن یا مظلوم شدن یا تجاوز کردن یا مورد تجاوز قرار گرفتن و از ابلیس و لشکریانش و فاسقان عرب و عجم به تو پناه می‌برم.

خداوند مرا بس است، خدایی جز او نیست، تنها بر او توکل نمودم و او پروردگار عرش بزرگ است.

و هنگام خریدن چیزی، بگو: ای زنده! ای همه چیز به او پایدار! ای جاودان! ای رؤوف! ای مهربان، از تو می‌خواهم به یاری و

قدرتت و آنچه را دانشت فراگرفته، امروز پر سودترین، بهترین و نیکو فرجام‌ترین تجارت را نصیب من کنی.
و هنگام خرید اسب یا حیوان بگو: خداوندا! بلند عمرترین، پرسودترین و نیکو فرجام‌ترین آنها را روزی من بفرما.
منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۲۴۹
۳۳۷- (۱۳) قطب راونـدی در کتاب لب اللباب از پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: «هرکس هنگام ورود به بازار بسم الله بگوید، گناهانش آمرزیده می‌شود.»

باب ۶ استحباب تسبیح خدا و شهادتین در بازار

۳۳۸- (۱) در کتاب من لا یحضـره الفقیه از امام صادق علیه السـلام روایت می‌شود که فرمود: «هرکس در بازار خداوند را یاد کند، به تعداد اهل بازار از گناهانش آمرزیده می‌شود.»
۳۳۹- (۲) در همان کتاب روایت می‌شود که: «هر کس در بازار خـدا را یاد کند، به تعداد چیزهایی که در بازارند خواه به چیزهایی که می‌توانند تکلم کنند، خواه نمی‌توانند از گناهانش آمرزیده می‌شود.»
۳۴۰- (۳) در کتاب عدهٔ الداعی از پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله روایت می‌شود که فرمود: «هرکس در بازار هنگام غفلت مردم و اشتغال آنـان به کارهای‌شـان بـا اخلاـص خـدا را یـاد کنـد، خداونـد هزار حسنه برایش ثبت می‌کنـد و روز قیامت به گونه‌ای او را می‌آمرزد که هیچ‌کس فکرش را نکرده بود.»
۳۴۱- (۴) در کتـاب الخصـال از امیرمؤمنـان علیه السـلام روایت می‌شود که: « (در بخشـی از حـدیث چهارصـدگانه) فرمود: پس از ورود به بازار هنگام سرگرم بودن مردم، بسیار خدا را یاد کنید؛ چرا که این کار پوشانندهٔ گناهان و افزایندهٔ حسنات و سبب به شمار نیامدن از بی‌خبران است.»
۳۴۲- (۵) داود بن سلیمان فرّا [پوستین ساز] از امام رضا علیه السلام از پدرانش علیهم السلام روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس هنگام ورود به بازار بگوید: خداوند پاک و پیراسته است و سـتایش مخصوص خداست و معبودی جز او نیسـت، یکتـاست، شـریکی نـدارد، فرمـانروایی برای اوسـت و سـتایش ویژهٔ اوست، زنـده می‌کنـد و می‌میرانـد (و می‌میرانـد و زنـده می‌کنـد) و او زنـده‌ای است که مرگ نـدارد. همهٔ خوبی‌ها در خیار اوست و او بر هر چیز تواناست به تعداد آفریده‌های خدا، تا روز قیامت به گویندهٔ این ذکر پاداش عنایت می‌شود.»
منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۲۵۱
۳۴۳- (۶) ابو عبیده حذّاء از امام صادق علیه السـلام روایت می‌کند که فرمود: «هرکس در بازار بگوید: گواهی می‌دهم که معبودی جز خـدا نیست، یکتاست، شـریکی نـدارد و گواهی می‌دهم که محمـد صـلی الله علیه و آله بنـده و فرسـتادهٔ خداست، خداوند برای گویندهٔ آن هزار هزار حسنه می‌نویسد.»
۳۴۴- (۷) ابن ابی جمهور در کتاب درر اللئالی از پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: «هر که در بازار بگوید: معبـودی جز خـدا نیست، یکتـاست، شـریکی نـدارد، فرمـانروایی برای اوسـت و سـتایش مخصـوص اوست و او بر هر چیز توانـاست، خداوند برای گویندهٔ آن هزار هزار حسنه می‌نویسد و هزار هزار گناه از او محو می‌کند و هزار هزار خطا از او می‌زداید.»
ارجاعات
گذشت:
در روایـات بـاب یکم از باب‌هـای ذکر و در روایـات بـاب پنجم از باب‌هـای مسـتحبات تـاجر، مطالبی هست که بر این بحث دلالت

می کند.

می آید:

در روایات باب بعدی، مطالبی مناسب با این بحث خواهد آمد.

باب ۷ استحباب دعا هنگام خرید

۳۴۵- (۱) حریز از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: «پس از خرید چیزی، تکبیر بگو و آن گاه این دعا را سه مرتبه بخوان: خدایا! من آن را خریدم تا از فضل و بخشش تو در آن بهره‌مند شوم (پس بر محمد صلی الله علیه و آله و خاندانش درود بفرست. خدایا!) برای من در آن بخشش قرار ده.

خدایا! من آن را خریدم تا از روزی تو در آن بهره‌مند شوم [خدایا!] برای من در آن روزی قرار ده.»

۳۴۶- (۲) محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: «هر گاه جنسی خریدی، سه مرتبه تکبیر بگو و سپس بخوان: خدایا! من آن را خریدم تا از خیر تو در آن بهره‌مند شوم، پس برای من در آن خیر قرار ده ...» ادامهٔ این حدیث همانند حدیث پیشین است و در پایان، این جمله افزوده شده است: «و امام رضا علیه السلام بر روی کالا می‌نوشت: این برای ما برکت است!»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۲۵۳

۳۴۷- (۳) در کتاب فقه الرضا آمده است: «هر گاه متاع یا کالا یا کنیز یا حیوانی خریدی، سه مرتبه بگو:

خدایا! من به جستجوی روزی‌ات آن را خریدم، خدایا! من به جستجوی بخشش تو آن را خریدم، برای من در آن روزی قرار ده. بخششت را در آن برای من قرار ده. خدایا! من به جستجوی خیر و برکت و روزی فراوانت آن را خریدم، برای من در آن، روزی فراوان و سود پاک، گوارا و لذت بخش قرار ده ...

هر گاه مالی به تو رسید، بگو: خدایا! همانا من بندهٔ تو، فرزند بندهٔ تو، فرزند کنیز تو هستم. اختیارم در دست توست. هر چه بخواهی، دربارهٔ من حکم می کنی و هر چه بخواهی، انجام می‌دهی. خدایا! تو را سپاس بر تقدیر و نعمت‌های پسندیده‌ات.

خدایا! این مال تو و رزق توست و من بندهٔ تو هستم که هنگام روزی دادن به من، به من بخشیدی. خدایا! پس سپاسگزاری از آن و پایداری بر آن را هنگامی که مصیبتی وارد کردی و آن را از من گرفتی، خدایا تو خود آن را به من ارزانی داشتی و خود، همه را از من گرفتی. خدایا! تو بخشیدی و تو رساندی. خدایا! مرا از پاداش آن محروم نساز و از جایگزین کردن آن در دنیا و آخرت مرا به دست فراموشی مسپار؛ چرا که تو بر هر چیز توانایی. خدایا! من برای تو، به وسیلهٔ تو، به سوی تو و از تو هستم و اختیار هیچ سود و زیانی را برای خود ندارم.»

۳۴۸- (۴) معاویهٔ بن عمار از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: «هر گاه خواستی چیزی بخری، بگو: ای زنده، ای همه‌چیز به او پایدار، ای جاودان، ای مهربان، ای رحیم! به شکست ناپذیری‌ات، نیرومندی‌ات و آنچه را دانشت فرا گرفته، از تو می‌خواهم که امروز پرروزی‌ترین، پربخشش‌ترین و نیک‌فرجام‌ترین تجارت را نصیب من گردانی؛ چرا که در آنچه انجامی ندارد، خیری نیست.

و نیز فرمود: هر گاه اسب یا حیوانی خریدی، بگو: خدایا! بلندعمرترین، پرسودترین و نیک‌فرجام‌ترین آنها را برای من مقدّر گردان.»

۳۴۹- (۵) معاویهٔ بن عمار از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: «هنگام خرید حیوان، سه مرتبه بگو: خدایا! اگر این حیوان دارای برکت فراوان، سود زیاد و پیشانی مبارک است، خرید آن را بر من آسان گردان و در غیر این صورت، مرا از آن دور

کن به سوی حیوانی که برای من بهتر از این است؛ زیرا تو می‌دانی و من نمی‌دانم و تو می‌توانی و من نمی‌توانم و تو از پوشیده‌ها بسیار آگاه هستی.»

۳۵۰- (۶) عمر بن ابراهیم از امام کاظم علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هرکس حیوانی خرید، در طرف چپ آن بایستد و با دست راست موی پیشانی‌اش را بگیرد و سورهٔ حمد و قل هو الله احد و قل اعوذ برب الناس و قل اعوذ برب الفلق و پایان سورهٔ حشر و بنی اسرائیل- قل ادعوا الله یا ادعوا الرحمن- و آیهٔ الکرسی را بر سر آن بخواند؛ زیرا این، ایمنی‌بخش آن حیوان از آفات است.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۲۵۵

۳۵۱- (۷) هذیل از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هرگاه کنیزی خریدی، بگو: خدایا! همانا من از تو مشورت می‌خواهم و درخواست خیر می‌کنم!»

۳۵۲- (۸) ثعلبهٔ بن میمون از امام صادق علیه السلام حدیث پیشین را روایت می‌کند و در ادامه، این سخن را از امام علیه السلام می‌افزاید: «و هرگاه اسب یا حیوانی خریدی، بگو: خدایا! بلند عمرترین، پرسودترین و نیک فرجام‌ترین آنها را برای من مقدر کن.»

باب ۸ استحباب دعا برای حفاظت از کالا

۳۵۳- (۱) زید زرّاد از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «بر روی کالا بنویس: این برکتی برای ماست! پس همواره در آن برکت و افزایش خواهد بود.»

۳۵۴- (۲) و نیز زید زرّاد از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هرگاه کالایی را بخواهی حفظ کنی، آیهٔ الکرسی را بخوان و آن را بنویس و در وسط آن بگذار و بنویس: و در برابر آنان سدی و پشت سرشان سدی قرار دادیم و بر آنان پوششی قرار دادیم، پس آنان نمی‌بینند. آنچه خداوند حفظ کند، تباه نمی‌شود. پس اگر برگشتند، بگو: خداوند برای من کافی است، معبودی جز او نیست و او پروردگار عرش بزرگ است.

پس تو حتماً آن را حفظ کرده‌ای و ان‌شاءالله آسیبی به آن نخواهد رسید.»

۳۵۵- (۳) زید نرسی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هرگاه بخواهی کالایی را حفظ کنی، بگو: خدایا! من آن را نزد تو به ودیعه می‌گذارم. ای کسی که ودیعه‌اش را تباه نمی‌سازد و نگهبانی از آن را از تو درخواست می‌کنم، پس آن را برای من حفظ کن و از آن پاسداری کن؛ با چشمان همیشه بیدارت، با قدرت و نیروی زوال ناپذیرت، با عزّت جاودانه‌ات و با قدرت غالب و قاهرت بر هر چیز.»

۳۵۶- (۴) سید هبهٔ الله راوندی در کتاب مجموع الرائق دربارهٔ آثار سورهٔ حجر گوید: «هرکس سورهٔ حجر را همراه داشته باشد [آن را حفظ کند و به کار بندد]، در آمدش زیاد می‌شود و کسی از معامله با وی دست بر نمی‌دارد و همه در خرید و فروش با او رغبت می‌کنند.»

مرحوم شهید قدس سره در مجموعهٔ خود تصریح کرده که: «آنچه وی دربارهٔ آثار سوره‌ها ذکر کرده است، از امام صادق علیه السلام روایت شده است.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۲۵۷

باب ۹ استحباب نیکی در معامله و گذشت از سود

۳۵۷- (۱) سکونی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله شخصی کالایی برای فروش همراه داشت. آن حضرت به وی سفارش کرد و فرمود: بخشندگی و آسان‌گیری [در معامله] از سود و ربح است.»
در کتاب من لایحضره الفقیه از علی علیه السلام روایت می‌شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «بخشندگی و آسان‌گیری [در معامله] خود نوعی سود و ربح است.» پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این جمله را به مردی فرمود که ...
ادامهٔ این حدیث همانند حدیث پیشین است.
۳۵۸- (۲) اسماعیل بن مسلم از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «خداوند به یکی از پیامبرانش وحی کرد؛ در برابر انسان بزرگوار، بزرگواری کن و برای بخشنده، بخشندگی کن و در برابر بخیل و بد، اخلاق نرم داشته و ملایم باش.»
ارجاعات
گذشت:
در روایت دوازدهم از باب چهل و پنجم فرمودهٔ معصوم علیه السلام که: «هنگام فروش، نیکی کن و خیانت و نیرنگ نکن؛ زیرا در این صورت تقوا بیشتر رعایت می‌شود و مال پایدارتر می‌ماند.»
می‌آید:
در روایات باب بعدی و باب چهاردهم مناسب با این بحث، مطالبی خواهد آمد.

باب ۱۰ استحباب آسان‌گیری در خرید و فروش و پرداخت و دریافت

۳۵۹- (۱) حنان از پدرش از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند به شخص آسان‌فروش و آسان‌بخر و آسان بده و آسان‌بگیر برکت می‌دهد.»
در کتاب من لا-یحضره الفقیه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌شود که فرمود: «خداوند تبارک و تعالی بندهٔ آسان‌فروش، آسان‌بِخَر، آسان‌بده و آسان‌بگیر را دوست دارد.»
۳۶۰- (۲) جابر بن عبدالله از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: «خداوند شخصی از شما را بیامرزد که آسان‌گیر باشد. هنگام فروش هنگام خرید، هنگام پرداخت و هنگام دریافت آسان‌گیر باشد.»
منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۲۵۹
۳۶۱- (۳) موسی بن اسماعیل بن موسی بن جعفر از پدرش از نیاکانش علیهم السلام روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند رحمت کند بنده‌ای را که آسان می‌دهد و آسان می‌گیرد.»
ارجاعات
گذشت:
در روایت شانزدهم از باب یکم از باب‌های مستحبات تاجر فرموده معصوم علیه السلام که: «و به آسان‌گیری، تبرک جویید.»

باب ۱۱ استحباب افزون دادن و کم گرفتن

۳۶۲- (۱) سکونی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «امیر مؤمنان علیه السلام از کنیزی گذشت که در حال

خریدن گوشت از قصاب بود و مرتب می‌گفت: بر آن بیفزا. علی علیه السلام به قصاب فرمود: برایش بیفزا؛ زیرا آن سبب افزایش برکت است.»

۳۶۳- (۲) حماد بن بشیر از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «حق دیگران به طور کامل پرداخت نخواهد شد تا این‌که ترازو از حال تعادل منحرف شود.»

۳۶۴- (۳) ابن ابی عمیر از گروهی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «حق دیگران به طور کامل پرداخت نخواهد شد تا این‌که ترجیح داده شود.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۲۶۱

۳۶۵- (۴) اسحاق بن عمار از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «ترازو دار اگر بخواهد برای خودش به‌طور کامل بگیرد، حتماً بیشتر خواهد گرفت و اگر بخواهد حق دیگران را یکسان دهد، حتماً کمتر خواهد داد.»

۳۶۶- (۵) در کتاب العوالی روایت می‌شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به ترازودار فرمود: «وزن کن و بیفزا!»

۳۶۷- (۶) عبید بن اسحاق گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: من نخل دارم [برای فروش خرما]؛ مرا از حدّ پرداخت حق دیگران آگاه کن!

امام علیه السلام فرمود: تصمیم به پرداخت حق دیگران به طور کامل داشته باش، در این صورت اگر [به طور تصادفی] از دست کاهشی صادر شد، از اهل وفا خواهی بود و اگر تصمیم به کم‌فروشی گرفتی، آن‌گاه [به طور تصادفی] کامل پرداخت نمودی، از کم‌فروشان خواهی بود.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت هشت از باب پنج از باب‌های استخاره فرموده امام معصوم علیه السلام که: «حقّ بده و حق بگیر و تاجر، تبهکار است مگر کسی که حق بدهد و حق بگیرد.»

و در روایات باب چهارده از باب‌های شرایط خرید و فروش، مطالبی هست که بر این بحث دلالت می‌کند.

می‌آید:

در روایت یکم از باب یکم از باب‌های مستحبات تاجر فرموده معصوم علیه السلام که: «تاجر تبهکار است و تبهکار در آتش است مگر تاجری که حق بگیرد و حق بدهد.»

در روایت یک از باب چهل و چهار این گفته که: «شخصی تصمیم به پرداخت حق دیگران دارد؛ ولی به خوبی پیمانه نمی‌کند. امام علیه السلام فرمود: کسانی که اطرافش هستند، چه می‌گویند؟ گفتم: می‌گویند به طور کامل پرداخت نمی‌کند. امام علیه السلام فرمود: او از کسانی است که کیل کردن برایش سزاوار نیست.»

باب ۱۲ جواز درخواست افزوده از سوی مشتری

۳۶۸- (۱) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که پس از پرداخت حق خریدار از سوی فروشنده، امیرمؤمنان علیه السلام به خریدار اجازه داد که درخواست افزایش کند. آن‌گاه اگر فروشنده خواست، بیفزاید و اگر نخواست، نیفزاید.

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب پیشین این گفته که: «کنیز از قصاب تقاضای افزایش می‌کرد و علی علیه السلام به قصاب فرمود: برایش بیفزا؛ زیرا آن بر برکت می‌افزاید.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۲۶۳

باب ۱۳ عدم جواز فریب دادن مؤمن در معامله

و وعده به نیکی و احسان

۳۶۹- (۱) علی بن عبدالرحیم از شخصی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هرگاه شخصی به دیگری بگوید: بیا تا در فروش به تو نیکی کنم، برای وی سود، حرام است.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت هشتم از باب پنجم از باب‌های استخاره فرموده معصوم علیه السلام که: «و اعتماد کننده به خود را فریب نده؛ زیرا فریب او حلال نیست.»

می‌آید:

و در روایات باب یازدهم از باب‌های خیار، مطالبی خواهد آمد که بر این بحث دلالت می‌کند؛ ملاحظه کنید.

باب ۱۴ کراهت سود بردن از مؤمن مگر اینکه برای تجارت بخرد و ...

۳۷۰- (۱) ابی شبل از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «سود بردن مؤمن از مؤمن رباست، مگر آن‌که کسی بیشتر از صد درهم خرید کند که در این صورت به اندازهٔ خوراک یک روز خود ازوی سود بگیرد، یا این‌که کسی برای تجارت بخرد؛ در این صورت از آنان سود بگیرید و با آنان مهربانی و مدارا کنید.»

۳۷۱- (۲) در کتاب فقه الرضا آمده است: «روایت شده سود بردن مؤمن از برادرش رباست مگر این‌که بیش از صد درهم از وی خرید کند؛ پس به اندازهٔ غذای روزش از وی سود می‌برد، یا کالایی را برای تجارت از وی بخرد، پس از وی سود اندکی می‌برد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۲۶۵

۳۷۲- (۳) فرات بن احنف از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «سود بردن مؤمن از مؤمن رباست.»

۳۷۳- (۴) منصور بن میسر گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: همهٔ کسانی که از من خرید می‌کنند، از برادرانم هستند. برای معامله با آنان، مرزی برای من تعیین کن که از آن مرز فراتر نروم.

امام علیه السلام فرمود: اگر به قیمت خرید به برادرت بفروشی، نیکوست؛ در غیر این‌صورت همانند شخص آگاه و دقیق بفروش!»

۳۷۴- (۵) عروهٔ بن جعد بارقی گوید: «هنگامی که بازار مال فروشان برقرار شد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله یک دینار به من داد و فرمود: با آن یک گوسفند بخر. من با آن یک دینار دو گوسفند خریدم. آن‌گاه مردی به من رسید و من یکی از گوسفندان را یک دینار به او فروختم و با یک دینار و یک گوسفند نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بازگشتم. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله یک دینار را به من داد و فرمود: خداوند به دست دادنت در هنگام معامله [به خرید و فروشت] برکت دهد!

پس از دعای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در کناسه (یا کوفه) می‌ایستادم و در یک روز چهل هزار سود می‌بردم.»

ارجاعات

می آید:

در روایات باب بیست و شش، سی و هشت و چهل و هفت از باب‌های مستحبات تاجر مناسب با این باب خواهد آمد.

باب ۱۵ استحباب برخورد یکسان با همهٔ مشتریان

۳۷۵- (۱) عامر بن جذاعه گوید: «از امام صادق علیه السلام سوال شد: فروشنده‌ای برای کالای خود نرخی مشخص می کند و هر یک از مشتریان که سکوت کند، به همان قیمت به وی می‌فروشد و هرکس با وی

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۲۶۷

چانه زَنَد و حاضر نشود به آن نرخ از وی خرید کند، بر مقدار جنس می‌افزاید. امام علیه السلام فرمود: اگر برای دو سه نفر بیفزاید، اشکال ندارد ولی اگر نسبت به هرکس که از خرید خودداری کند و با وی چانه زَنَد این گونه رفتار کند و هر کسی که چنین نکند به وی تخفیف ندهد، پس من از این کار خوشم نمی‌آید مگر آن‌که همهٔ کالایش را به صورت یک جا بفروشد.»

باب ۱۶ تقدم صاحب کالا در نرخ گذاری و ...

۳۷۶- (۱) سکونی از امام صادق علیه السلام روایت می کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «صاحب کالا به نرخ گذاری سزاوارتر است.»

۳۷۷- (۲) مسعدهٔ بن صدقه از امام صادق علیه السلام از پدرش از نیاکانش علیهم السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، نظیر حدیث پیشین را روایت کرده است.

۳۷۸- (۳) علی بن اسباط با واسطه روایت می کند که: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از عرضهٔ کالا برای فروش پس از طلوع فجر تا طلوع خورشید نهی کرد.»

باب ۱۷ استحباب فروش در ابتدای بازار و ...

۳۷۹- (۱) در کتاب من لا یحضره الفقیه از علی علیه السلام روایت می‌شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به شخصی که تصمیم به فروش کالایی داشت، فرمود: «بر تو باد به ابتدای بازار!»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۲۶۹

۳۸۰- (۲) عبدالله بن سنان از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در زمان جاهلیت دوستی داشت. وقتی به پیامبری مبعوث گردید، روزی او را دید. آن شخص به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: خداوند از جانب دوست به تو پاداش خیر دهد؛ چرا که تو موافق و سازگار بودی و جدال نمی کردی!

پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: و خداوند به تو نیز از جانب دوست پاداش خیر دهد. چرا که تو هیچ سودی را باز نمی گرداندی و هیچ دندانی رانگه نمی‌داشتی!»

علامه مجلسی در توضیح این جمله: «هیچ دندانی را نگه نمی‌داشتی»، می‌فرماید: «اشاره‌ای است به بخشندگی؛ یعنی تو در انتخاب

آنچه به سود تو بود، بخیل نبودی، پس چگونه بر پذیرش دعوت من بخل بورزی؟»

۳۸۱- (۳) عبدالله بن سعید دغشی گوید: «نزدیک در خانهٔ شهاب بن عبد ربّه بودم. غلام شهاب بیرون آمد. به وی گفتم: من می‌خواهم حدیث کالا و سرمایه را از هاشم صیدنانی بپرسم ...

نزد هاشم رفتم و از وی دربارهٔ حدیث پرسیدم. هاشم گفت: از امام صادق علیه السلام دربارهٔ کالا و سرمایه سوال کردم! امام علیه السلام فرمود: آری! هیچ‌کس سرمایه و کالایی ندارد، مگر آن‌که خداوند شخصی را مقدّر می‌کند که به او سود رساند. پس اگر پذیرفت [که به آن رسیده است]؛ در غیر این صورت خداوند آن شخص را نزد دیگری می‌فرستد؛ زیرا وی با این کار خود، با خواست خداوند مخالفت کرده است.»

باب ۱۸ استحباب نماز اول وقت برای تاجر و ...

خداوند تعالی می‌فرماید:

مردانی که هیچ تجارت و خرید و فروشی آنان را از یاد خدا و بر پاداشتن نماز و پرداخت زکات باز نمی‌دارد، آنان از روزی بیمناکند که دل‌ها و چشم‌ها در آن دگرگون می‌شوند. «۱»

ای کسانی که ایمان آوردید! هنگامی که در روز جمعه برای نماز ندا داده می‌شود، به سوی خدا بشتابید و داد و ستد را رها کنید! زیرا آن برای شما بهتر است، اگر می‌دانستید. پس هنگام پایان یافتن نماز در زمین پراکنده شوید و از روزی خدا بجویید و خدا را بسیار یاد کنید، باشد که رستگار شوید.

---

(۱). نور ۲۴/ ۳۷

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۲۷۱

و آنان هنگام مشاهدهٔ تجارت یا سرگرمی به سوی آن شتافتند و تو را در حال ایستاده رها کردند. بگو: آنچه نزد خداست، بهتر از سرگرمی و تجارت است و خداوند بهترین روزی دهندگان است. «۱»

هرچند این آیات دربارهٔ نماز جمعه وارد شده است ولی از آنها استفاده می‌شود که نماز به طور مطلق بهتر از تجارت است، پس مقدم داشتن نماز بر آن، مستحب است.

۳۸۲- (۱) در تفسیر آیه: «مردانی که هیچ تجارت و داد و ستدی آنان را از یاد خدا و ... باز نمی‌دارد»، حسین بن بشّار از شخصی روایت می‌کند که امام علیه السلام فرمود: «آنان تاجرانی هستند که تجارت و داد و ستد آنان را از یاد خدا باز نمی‌دارد. هنگامی که وقت نماز فرا رسید، حق خداوند را در آن می‌پردازند.»

۳۸۳- (۲) در کتاب فقه الرضا آمده است: «هنگام تجارت هرگاه وقت نماز فرا رسید، تجارت، تو را از نماز باز ندارد، زیرا خداوند گروهی را توصیف و ستایش نمود و فرمود: مردانی که نه تجارت و نه داد و ستد آنان را از یاد خدا باز نمی‌دارد. آنان تاجرانی بودند که هنگام فرا رسیدن زمان نماز، تجارت را رها می‌کردند و به نماز می‌ایستادند. پاداش آنان بیش از کسانی است که نماز می‌خوانند و تجارت نمی‌کنند.»

۳۸۴- (۳) در تفسیر آیه: «مردانی که نه تجارت و نه داد و ستد آنان را از یاد خدا بازنمی‌دارد،» در کتاب تنبیه الخواطر آمده است: «آنان آهنگر و چرم دوزانی بودند که هرگاه یکی از آنان پتک آهنگری را بالا می‌برد یا سوزن را در سوراخ چرم فرو می‌کرد و صدای اذان را می‌شنید، سوزن را بیرون نمی‌آورد و پتک را فرود نمی‌آورد بلکه آن را رها می‌کرد و به نماز می‌ایستاد.»

۳۸۵- (۴) قطب راوندی در کتاب لبّ اللباب روایت می‌کند که: «در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله زنی مقداری کالا نزد آن حضرت آورد و گفت: بفرمایید! این حلال است و از دست رنجم است.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اگر کار نیمه تمامی هنگام اذان در اختیار داشته باشی، آیا نمی‌گویی: این کار تمام شود، تا وضو بگیرم و نماز بخوانم؟

آن زن گفت: آری!

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: پس آن‌گونه که می‌گویی، نیست.»

۳۸۶- (۵) ابو بصیر از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مؤمن تنگدست بسیار نیازمندی از اهل صفه به نام سعد بود که همهٔ نمازهایش را- بدون استثنا- همراه پیامبر صلی الله علیه و آله بجا می‌آورد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با مشاهدهٔ تهیدستی و غریبی او، دلش به حال وی می‌سوخت و می‌فرمود:

ای سعد! اگر چیزی به دستم رسید، تو را بی‌نیاز خواهم کرد!

مدتی گذشت و چیزی به دست پیامبر صلی الله علیه و آله نرسید. این وضعیت بر اندوه وی نسبت به سعد افزود. خداوند سبحان با آگاهی از اندوه پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به سعد، جبرئیل را با دو درهم بر پیامبر صلی الله علیه و آله فرستاد و به آن حضرت گفت: ای محمد! همانا خداوند از اندوه تو برای سعد آگاه است. آیا دوست داری او را بی‌نیاز کنی؟

---

(۱). جمعه ۶۲/ ۱۱- ۹

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۲۷۳

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آری!

جبرئیل گفت: این دو درهم را بگیر، به سعد ببخش و به او دستور بده با آنها تجارت کند.

پیامبر صلی الله علیه و آله آن دو درهم را گرفت و برای نماز ظهر بیرون آمد. سعد نزدیک درِ خانهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله منتظر وی بود. پیامبر صلی الله علیه و آله با مشاهدهٔ سعد فرمود: ای سعد! آیا می‌توانی خوب تجارت کنی؟ سعد گفت: به خدا سوگند! تا کنون مالی نداشته‌ام که با آن تجارت کنم!

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دو درهم را به وی داد و فرمود: با این دو درهم تجارت و روزی خدا را به سوی خود جذب کن!

سعد دو درهم را گرفت و نماز ظهر و عصر را همراه پیامبر صلی الله علیه و آله بجا آورد. پس از نماز عصر، پیامبر صلی الله علیه و آله به وی فرمود: ای سعد! در جستجوی روزی به پاخیز، که من نسبت به تو اندوهگینم!

سعد وارد بازار شد. هر چه را به یک درهم می‌خرید به دو درهم می‌فروخت و هر چه را به دو درهم می‌خرید به چهار درهم می‌فروخت. به این صورت دنیا به سعد روی آورد، مال و ثروتش زیاد شد و تجارتش بالا گرفت. وی نزدیک مسجد جایی را گرفت و در آنجا مشغول تجارت گردید. وقتی بلال اذان می‌گفت، پیامبر صلی الله علیه و آله برای نماز بیرون می‌آمد؛ ولی سعد بر خلاف گذشته مشغول دنیا بود و هنوز وضو نگرفته بود و آمادهٔ نماز نشده بود. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به وی فرمود: ای سعد! دنیا تو را از نماز بازداشت.

سعد می‌گفت: چه کنم؟ آیا مالم را تباه کنم؟ به این یکی جنس فروخته‌ام و می‌خواهم پولش را بگیرم و از آن یکی جنس خریده‌ام و می‌خواهم پولش را به وی بپردازم.

مشاهدهٔ وضعیت سعد برای پیامبر صلی الله علیه و آله اندوهبارتر از مشاهدهٔ تنگدستی و فقر وی در گذشته بود. از این رو جبرئیل بر پیامبر صلی الله علیه و آله فرود آمد و گفت: ای محمد صلی الله علیه و آله! خداوند از اندوه تو نسبت به سعد آگاه است. وضعیت

گذشتهٔ وی برای تو محبوب‌تر است یا وضع کنونی او؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای جبرئیل! بلکه وضع گذشته وی برای من محبوب‌تر است! دنیای سعد آخرتش را بر باد داد!

جبرئیل گفت: همانا دوستی دنیا و اموال، فریبنده و باعث فراموشی آخرت است. به سعد بگو: دو درهمی را که به وی دادی به تو بازگرداند؛ چرا که کارش را به سرعت به وضعیت گذشته بازمی‌گرداند.

وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله بیرون رفت و با سعد دیدار کرد، به وی گفت: ای سعد! آیا نمی‌خواهی دو درهمی را که به تو دادم به من بازگردانی؟

سعد گفت: آری؛ بلکه به جای آن دو درهم، دویست درهم می‌دهم!

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای سعد! من فقط آن دو درهم را می‌خواهم!

سعد دو درهم به پیامبر صلی الله علیه و آله داد. پس از آن دنیا از سعد روی گرداند تا همهٔ اموالش از دست رفت و به همان وضعیت پیشین بازگشت.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۲۷۵

۳۸۷- (۶) ابوالفتوح رازی در تفسیر خود از ابو امامه باهلی حدیث طولانی روایت کرد که خلاصهٔ آن چنین است: «روزی ثعلبه فرزند حاطب انصاری نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! در پیشگاه خدا برای من دعا کن تا مالی به من عنایت فرماید!

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای ثعلبه، وای برتو! برو و به آنچه داری قناعت کن! چرا که انسان سپاسگزار بهتر از انسان ثروتمند ناسپاس است.

ثعلبه رفت و پس از چند روز بازگشت و گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله از خدا بخواه که مالی به من عطا کند!

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آیا من الگوی تو نیستم؟ به عزت عرش خداوند سوگند! که اگر من می‌خواستم، کوه‌های زمین برایم طلا و نقره می‌گردید!

ثعلبه رفت، سپس برای بار سوم بازگشت و گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله، از خدا بخواه که مالی به من دهد؛ چرا که در این صورت من حق خدا و حقوق دیگران را پرداخت خواهم کرد و به خویشاوندانم نیکی خواهم نمود!

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خدایا! به ثعلبه مال فراوانی عنایت کن!

ثعلبه تعداد اندکی گوسفند داشت. با دعای پیامبر صلی الله علیه و آله خداوند به آنها برکت داد و همانند مورچه شروع به زیاد شدن کردند. ثعلبه پیش از افزایش اموالش، نمازهای پنجگانه را همراه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مسجد آن حضرت بجا می‌آورد.

با افزایش گوسفندان ثعلبه، وی ناچار شد محلی خارج از مدینه برای آنها بسازد و چون شخصاً کارهای گوسفندانش را انجام می‌داد، از آن پس در نماز ظهر و عصر پیامبر صلی الله علیه و آله شرکت می‌کرد و نماز صبح و مغرب و عشا را در همان محل بجا می‌آورد.

سپس با افزایش گوسفندانش از آنجا به خانهٔ بزرگتری در خارج مدینه منتقل شد و از آن پس در هیچ یک از نمازهای جماعت پیامبر صلی الله علیه و آله شرکت نمی‌کرد و تنها در نماز جمعه شرکت می‌کرد. با افزایش اموالش، از نماز جمعه نیز محروم گردید و از رهگذران از حوادث مدینه سوال می‌کرد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: ثعلبه چه کرد؟

گفتند: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! وی به قدری گوسفند دارد که هیچ یک از دره‌ها گنجایش آنها را ندارد؛ از این رو به فلان دره رفته، در آنجا منزلی ساخته و اقامت کرده است!

پیامبر صلی الله علیه و آله سه مرتبه فرمود: افسوس بر ثعلبه!

این حدیث طولانی است و در آن از بدفرجامی و عدم پرداخت زکات از سوی وی سخن به میان آمده است.

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب دوم از باب‌های اوقات نماز، مطالبی بر این بحث دلالت می‌کند.

در روایت سی و پنجم از باب بیست و سوم از باب‌های طلب روزی فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که:

«آنان تاجر بودند، پس هنگام نماز تجارت را رها می‌کردند و به سوی نماز می‌رفتند. پاداش آنان بزرگ‌تر از پاداش کسی است که تجارت نکند.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۲۷۷

و در روایت دهم از باب پنجاه و چهارم فرموده معصوم علیه السلام که: «یکسان بگیر ویکسان بده و هنگام نماز آنچه در دست داری رها کن و به نماز بایست.»

باب ۱۹ استحباب خرید و فروش جنس مرغوب

و کراهت خرید و فروش جنس نامرغوب

۳۸۸- (۱) عاصم بن حمید گوید: «امام صادق علیه السلام به من گفت: به چه کاری مشغولی؟ گفتم: مواد خوراکی می‌فروشم!

امام علیه السلام فرمود: جنس مرغوب خرید و فروش کن؛ زیرا وقتی جنس مرغوب بفروشی به آن گفته می‌شود: خداوند به تو و به فروشنده‌ات برکت دهد!»

۳۸۹- (۲) مروک بن عبید از شخصی که وی را نام برد از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «در جنس مرغوب دو دعا و در جنس نامرغوب دو دعاست. به صاحب جنس مرغوب گفته می‌شود:

خداوند به تو و فروشنده‌ات برکت دهد و به صاحب جنس نامرغوب گفته می‌شود: خداوند به تو و به فروشنده‌ات برکت ندهد.»

باب ۲۰ راه گریز از تنگدستی

۳۹۰- (۱) عبدالله بن ابراهیم با واسطه از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس تقدیر و راه چاره اندیشی بر او بسته شده است به پرورش [حیوان و گیاه] کوچک روی آورد.»

۳۹۱- (۲) هشام بن مثنّی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هرکس زندگی (یا روزی) بر او سخت گردد، پس [حیوان و گیاه] کوچک بخرد و آنان را بزرگ کند و بفروشد.»

۳۹۲- (۳) در کتاب کافی از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «هرکس راه چاره‌اندیشی بر او بسته شده، به پنبه روی آورد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۲۷۹

باب ۲۱ حکم خرید و فروش گندم، آرد و نان

۳۹۳- (۱) عبّاد بن حبیب از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «خرید گندم، فقر را از بین می‌برد و خرید آرد، تنگدستی می‌آورد و خرید نان، نابود کننده است. عبّاد گفت: خداوند تو را پایدار گرداند! هرکس قدرت بر خرید گندم ندارد، چه کند؟

امام علیه السلام فرمود: آن دربارهٔ کسی است که قدرت دارد و انجام نمی‌دهد.»

۳۹۴- (۲) ابراهیم از امام موسی بن جعفر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هرکس گندم بخرد، مالش زیاد می‌شود و هرکس آرد بخرد، نصف مالش نابود می‌شود و هرکس نان بخرد، مالش از دست می‌رود.»

۳۹۵- (۳) محمد بن فضیل از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هرگاه یک درهم داشتی، با آن گندم بخر؛ چرا که نابودی در آرد است.»

۳۹۶- (۴) ابوالصباح کنانی گوید: «امام صادق علیه السلام به من فرمود: ای ابوالصباح! خرید آرد، ذلت است، خرید گندم، عزت است و خرید نان، فقر است. پس پناه می‌بریم به خدا از فقر!

و فرمود: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نزد عایشه رفت. وی در حال شمارش نان بود. پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: نان را شمارش نکن که به حسابت گذاشته می‌شود.»

ارجاعات

می‌آید:

باب بعدی را بنگر.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۲۸۱

باب ۲۲ استحباب تجارت پارچه و کراهت تجارت گندم

۳۹۷- (۱) در کتاب دعائم الاسلام روایت شده که: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تجارت پارچه و اسلحه را دوست داشت و تجارت گندم را ناپسند می‌شمرد؛ زیرا در آن احتکار است که به مسلمانان زیان می‌رساند و اگر احتکار در آن نباشد، تجارت آن حرام نیست.»

۳۹۸- (۲) در کتاب العوالی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌شود که فرمود: «دزد باشی و با خدا دیدار کنی بهتر از آن است که گندم‌فروش باشی و با او دیدار کنی!»

ارجاعات

گذشت:

باب پیشین را بنگر.

باب ۲۳ استحباب چانه زدن و فریب نخوردن

۳۹۹- (۱) در کتاب من لا یحضره الفقیه از امام باقر علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «با خریدار چانه بزن؛ زیرا آن دلپذیرتر است، هرچند مبلغ زیادی پرداخت کند. همانا فریب خورده در خرید و فروش، نه ستایش می‌گردد و نه پاداش می‌گیرد.»

۴۰۰- (۲) داود بن سلیمان فرّا از امام رضا علیه السلام از نیاکانش روایت می کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «متضرّر در معامله نه ستایش می‌شود و نه ثواب می‌برد.»

این حدیث از امیر مؤمنان نیز روایت شده است.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۲۸۳

۴۰۱- (۳) عبدالله بن سنان از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: «امام سجاد علیه السلام به مسئول خرید خویش مرتب می گفت: هرگاه خواستی چیزی از نیازهای حج را برای من بخری، چانه نزن.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب هشتم از باب‌های حنوط میت و باب دهم از باب‌های قربانی مطالبی مناسب با این باب هست.

باب ۲۴ کراهت چانه زدن پس از معامله و پذیرفتن تخفیف

۴۰۲- (۱) ابراهیم بن ابی‌زیاد کرخی گوید: «برای امام صادق علیه السلام کنیزی خریدم. وقتی خواستم برای پرداخت پول آن بروم، از امام پرسیدم: آیا با آنان چانه بزنم؟ امام علیه السلام فرمود: نه! همانا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از چانه زدن پس از معامله نهی کرد.»

مرحوم شیخ طوسی قدس سره این حدیث را بر کراهت حمل کرده است.

۴۰۳- (۲) زید شحّام گوید: «کنیزی را نزد امام صادق علیه السلام آوردم تا برای فروش به وی عرضه کنم. من و امام علیه السلام با یکدیگر بر سر قیمت آن به چانه‌زنی پرداختیم تا بر سر قیمتی توافق کردیم. من کنیز را به امام علیه السلام فروختم، امام نیز دستم را به نشانهٔ انجام معامله فشرد. در این هنگام به امام علیه السلام گفتم: فدایت گردم! تنها به این انگیزه با شما به چانه‌زنی پرداختم تا ببینم چانه زدن رواست یا ناروا. از قیمت آن ده دینار به شما تخفیف دادم!

امام علیه السلام فرمود: محال است که بپذیرم مگر در صورتی که آن، پیش از دست دادن بود. آیا این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله به تو نرسیده است که فرمود: تخفیف پس از فشردن دست حرام است؟»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۲۸۵

۴۰۴- (۳) ابو مطر در حدیث بلندی گوید: «... آن‌گاه امیر مؤمنان علیه السلام به دارالفرات- بازار کرباس فروشان- آمد و به یکی از فروشندگان فرمود: ای پیر مرد! پیراهنی به سه درهم به طور پسندیده و زیبا به من بفروش ولی پیش از انجام معامله پیرمرد امام علیه السلام را شناخت. وقتی امام شناخته شد، از وی چیزی نخرید و به سراغ دیگری رفت؛ ولی او نیز امام علیه السلام را شناخت و علی علیه السلام بدون این‌که از وی چیزی بخرد، نزد جوان نورسته‌ای رفت، پیراهنی به سه درهم از وی خرید و بر تن کرد. آستین‌های آن پیراهن تا مچ دست و بلندی آن تا روی پای امام علیه السلام بود ...

وقتی پدر آن جوان آمد، به وی گفته شد: امروز فرزندت پیراهنی به سه درهم به امیرمؤمنان علیه السلام فروخت. وی به فرزندش گفت: چرا از وی دو درهم نگرفتی؟ آن‌گاه یک درهم برداشت و به سوی امیر مؤمنان علیه السلام حرکت کرد. امام علیه السلام در کنار در رحبه نشسته بود و مسلمانان در اطرافش بودند. پدر آن جوان به امام علیه السلام گفت: ای امیر مؤمنان! این یک درهم را بگیر!

امام علیه السلام پرسید: جریان این یک درهم چیست؟

مرد گفت: بهای پیراهنت دو درهم بیش نیست!

امام علیه السلام فرمود: او با رضایت من فروخت و من با رضایت وی از او گرفتم.»

۴۰۵- (۴) معلی بن خنیس گوید: «به امام علیه السلام گفتم: شخصی کالایی می‌خرد و آن‌گاه درخواست تخفیف می‌کند.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.

و به من دستور داد تا دربارهٔ کاهش قیمت برای وی با مردی سخن بگویم.»

۴۰۶- (۵) یونس بن یعقوب از امام صادق علیه السلام پرسید: «شخصی پس از خریدن چیزی از فروشنده درخواست تخفیف می‌کند و فروشنده مبلغی به وی می‌بخشد، آیا برای وی حلال است؟

امام علیه السلام فرمود: آری.»

مرحوم شیخ طوسی قدس سره این حدیث و حدیث پیشین را دلیل حرام نبودن آن گرفته است.

۴۰۷- (۶) یونس بن یعقوب به امام صادق علیه السلام گفت: «شخصی کالایی می‌خرد و پس از خرید از فروشنده درخواست تخفیف می‌کند، بدون آن‌که او را به این کار مجبور کند.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت هشت از باب دوازده از باب‌های احکام پوشاك این گفته که: «... پدر جوان آمد و گفت:

فرزندم تو را نشناخت و این دو درهم را سود برد.

امام علیه السلام فرمود: من چنین کاری نخواهم کرد. من و او با یکدیگر بر سر قیمت چانه زدیم و با رضایت با هم توافق کردیم.»

و در روایت دهم مانند آن.

و در روایت دوم از باب سیزدهم از باب‌های خرید و فروش مطالبی است که بر این باب دلالت می‌کند.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۲۸۷

می‌آید:

در روایت ششم از باب شانزدهم از باب‌های اجاره این گفته که: «به امام صادق علیه السلام گفته شد: من کاری را می‌پذیرم که در آن ریخته‌گری و ایجاد نقش هست. با نقاش قرارداد می‌بندم و هنگام حساب از وی می‌خواهم که از مبلغ قرارداد به من تخفیف دهد.

امام علیه السلام فرمود: آیا او این کار را با رضایت کامل انجام می‌دهد؟

گفتم: آری.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد»

و در روایت هفتم مانند آن.

باب ۲۵ کراهت سوگند راست در خرید و فروش و حرمت سوگند دروغ

۴۰۸- (۱) ابراهیم بن عبدالحمید از امام کاظم روایت می‌کند که فرمود: «خداوند روز قیامت به سه گروه نظر [رحمت] نمی‌افکند: یکی از آنها شخصی است که خداوند را سرمایهٔ خویش قرار دهد بدون سوگند نخرد و بدون سوگند نفروشد.»

۴۰۹- (۲) در تفسیر عیاشی از سلمان روایت می‌شود که می‌گفت: «خداوند روز قیامت به سه گروه [از روی رحمت] نگاه نمی‌کند: پیرمرد زناکار، انسان ورشکستهٔ بی‌تفاوتِ متکبر و کسی که سوگند را سرمایهٔ خود قرار دهد؛ بدون سوگند نخرد و بدون سوگند نفروشد.»

۴۱۰- (۳) در کتاب من لا یحضره الفقیه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌شود که فرمود: «وای بر تاجران امت من از «لا والله» و «بلی والله» وای بر سازندگان و صنعتگران امت من از امروز و فردا کردن!»

۴۱۱- (۴) در کتاب العوالی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌شود که فرمود: «چهار گروه را خداوند دشمن می‌دارد: فروشندهٔ بسیار سوگند خور، نیازمند مغرور و خود پسند، پیرمرد زناکار و پیشوای ستمگر.»

۴۱۲- (۵) حسین بن مختار از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «خداوند دشمن کسی است که کالایش را با سوگند ردّ می‌کند.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۲۸۹

۴۱۳- (۶) حسین بن مختار از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «خداوند با سه گروه دشمن است:

کسی که از روی تکبر گردنش را بپیچد، کسی که لباسش بر زمین کشیده می‌شود و کسی که کالایش را با سوگند ردّ کند.»

در حدیث دیگری آمده است: «کسی که لباسش را از روی خود پسندی بر زمین می‌کشد.»

۴۱۴- (۷) حسین بن مختار از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «خداوند به سه گروه [با مهربانی] نگاه نمی‌کند: کسی که گردنش را می‌پیچد، کسی که از روی تکبر لباسش را بر زمین می‌کشد و کسی که کالایش را با سوگند ردّ می‌کند. همانا بزرگی، از آنِ پروردگار جهانیان است.»

۴۱۵- (۸) ابوذر از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: «خداوند با سه گروه سخن نمی‌گوید: بسیار منت‌گزار- کسی که جز با منت نهادن چیزی را نمی‌بخشد-، کسی که لباسش را بر زمین می‌کشد و کسی که با سوگند دروغ، کالایش را ردّ می‌کند.»

۴۱۶- (۹) ابوذر از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: «خداوند روز قیامت با سه گروه سخن نمی‌گوید، آنان را پاک نمی‌گرداند و برایشان عذاب دردناکی است.

ابوذر گفت: آنان چه کسانی هستند که زیانکار و بدبخت‌اند؟

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که لباسش را از روی تکبر بر زمین می‌کشد، بسیار منت‌گزار و کسی که با سوگند دروغ، کالایش را ردّ می‌کند.» پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آن را سه مرتبه تکرار کرد.

۴۱۷- (۱۰) ابو اسماعیل با واسطه از امیر مؤمنان علیه السلام روایت می‌کند که پیوسته می‌فرمود: «از سوگند بپرهیزید؛ چرا که کالا را تباه می‌کند و برکت را از میان می‌برد.»

این حدیث از امام صادق علیه السلام نیز روایت شده است.

۴۱۸- (۱۱) ابو مطر- که اهل بصره بود- گوید: « [وقتی در کوفه بودم]، شب‌ها را در مسجد کوفه می‌خوابیدم، در رحبه [زمین گسترده‌ای که در آن حوالی بود] قضای حاجت می‌کردم و در بازار سبزی‌فروش‌ها غذا می‌خوردم. یک روز وقتی به سوی یکی از بازارها می‌رفتم، ناگهان صدایی شنیدم که به من می‌گفت: ای مرد! لباست را بالا- بگیر؛ چرا که در این صورت لباس ماندگارتر می‌شود و با پرهیزگاری برای پروردگار مناسب‌تر است.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۲۹۱

سوال کردم: این کیست؟

گفته شد: او امیر مؤمنان علیه السلام علی بن ابیطالب است. به دنبال حضرت به راه افتادم. امام علیه السلام به طرف بازار شتر فروشان در حرکت بود. وقتی به آنجا رسید، در وسط بازار ایستاد و فرمود: ای گروه تاجران! از سوگند دروغ بپرهیزید؛ زیرا آن کالا را تباه می‌کند و برکت را نابود می‌سازد ...»

بحار الانوار از کتاب کشف المناقب آورده است که ابو مطر گفت: «از مسجد بیرون آمدم. ناگهان شخصی از پشت سرم ندا داد: لباست را بالاـ بگیر؛ زیرا در این صورت لباست ماندگارتر و خودت پرهیزگارتر خواهی بود و اگر مسلمان هستی، سرت را پایین بگیر.

وقتی نگاه کردم، مردی را دیدم که لنگی به کمر بسته و ردایی بر دوش انداخته و تازیانه‌ای به دست دارد. گویا یکی از اعراب بیابانگرد است. به دنبال او راه افتادم و از شخصی پرسیدم:

این کیست؟

آن مرد گفت: می‌بینم در این شهر غریب هستی!

گفتم: آری! مردی از اهل بصره هستم.

آن مرد گفت: او علی علیه السلام، امیر مؤمنان است.

امام علیه السلام رفت تا به خانهٔ بنی معیط- بازار شتر فروشان- رسید و در آنجا فرمود: معامله کنید و سوگند نخورید چرا که سوگند کالا را تباه می‌کند و برکت را می‌برد ...»

۴۱۹- (۱۲) ابو حمزه با واسطه گزارش می‌کند که امیر مؤمنان علیه السلام در کنار خانهٔ فرزند ابو معیط- بازار شترفروشان- ایستاد و فرمود: «ای گروه سمساران! سوگند را کاهش دهید؛ چرا که کالا را تباه و سود را نابود می‌کند.»

۴۲۰- (۱۳) در کتاب مکارم الاخلاق از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام روایت می‌شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند با سه گروه سخن نمی‌گوید، آنان را پاک نمی‌گرداند و برای‌شان عذاب دردناکی است:

کسی که از روی خود بزرگ بینی لباسش را بر زمین کشد، کسی که به دروغ کالایش را بستاید و کسی که خود را در برابر تو با سینهٔ پاک و روشن جلوه دهد، در حالی که دلش پر از اندیشهٔ خیانت و نیرنگ به توست.»

این حدیث با سند دیگری نیز گزارش شده است؛ با این تفاوت که جملهٔ پایانی آن چنین است:

«کسی که خود را در برابر تو با سینهٔ پر از محبت و دوستی ...»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۲۹۳

۴۲۱- (۱۴) در کتاب جعفریات گزارش می‌شود که: «علی علیه السلام در کوفه سوار بر شهبا- مرکب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله- شد و به تک تک بازارها سر زد تا به بازار قصابان رسید. در آنجا با صدای بلند فرمود: ای گروه قصابان! در سر بریدن پیش از باز ایستادن حیوان از حرکت، سر را جدا نکنید و در گرفتن جان حیوان شتاب نکنید تا روح از بدنش جدا شود و از دمیدن در گوشت برای فروش بپرهیزید؛ چرا که من خود از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شنیدم که از این کار نهی می‌کرد.

آن‌گاه به بازار خرما فروشان رفت و فرمود: همان‌گونه که اجناس مرغوب را ظاهر و آشکار می‌کنید، بخش نامرغوب آن را نیز آشکار کنید.

آن‌گاه به بازار ماهی فروشان آمد و فرمود: جز ماهی‌های پاک و پاکیزه را نفروشید و از ماهی‌هایی که در آب می‌میرند، دوری کنید.

سپس به کناسه آمد که در آنجا تجارت‌های گوناگون از قبیل مسگری، زرگری، گهواره‌سازی، دوزندگی، (شتر فروشی)، صرافی، گندم‌فروشی و پارچه‌فروشی وجود داشت. آن‌گاه با صدای بلند ندا داد: «در بازارهایتان سوگند جریان می‌یابد، پس سوگندهای‌تان

را با راستی در هم آمیزید و از قَسم خوردن خودداری کنید؛ چرا که خداوند کسی را که به نام او سوگند دروغ یاد می‌کند، پاک نمی‌گرداند»

بخش پایانی این حدیث با اندکی تفاوت با سندهای دیگری نیز گزارش شده است.

ارجاعات

گذشت:

در روایت هشتم از باب پنجم از باب‌های استخاره فرموده معصوم علیه السلام که: «به راستی تاجِر راستگو و درستکار، روز قیامت با سفیران بزرگوار و نیکوکار خواهد بود و از سوگند دوری کن؛ چرا که سوگند دروغ، برای صاحبش آتش بر جای می‌گذارد.»

و در روایت دهم از باب هشتم از باب‌های شرایط خرید و فروش فرموده معصوم علیه السلام که: «خداوند به سه گروه نگاه نمی‌کند؛ کسی که بعد از عصر به دروغ سوگند یاد کند، که کالایش به فلان مبلغ خریداری شده (یا فلان مبلغ آن را خریده است) و دیگری به اعتماد سخن وی آن را بخرد.»

و در روایت شانزدهم از باب یکم از باب‌های مستحبات تاجر فرموده معصوم علیه السلام که: «ای گروه تاجران! تقوای الهی پیشه کنید ... واز سوگند دست بردارید و از دروغ دوری کنید.»

در روایت هجدهم فرموده معصوم علیه السلام که: «هرکس خرید و فروش کند، باید پنج چیز را رعایت کند، در غیر این صورت هرگز نخرد و نفروشد؛ دو مورد از آنها ربا و سوگند است.»

و در روایت نوزدهم این گفته که: «چهار خصلت در هرکس باشد، درآمدش پاک و حلال می‌گردد ..

و در این میان سوگند نخورد.»

و در روایت بیستم فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله که: «ای گروه تاجران! در روز قیامت تبهکار محشور می‌شوید مگر کسی که گفتارش راست باشد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۲۹۵

و در روایت بیست و یکم فرموده معصوم علیه السلام که: «ای گروه تاجران! سوگندهایی را که یاد می‌کنید، با صدقه درهم آمیزید تا تجارت‌تان پاک و حلال شود.»

و در روایت بیست و دوم فرموده معصوم علیه السلام که: «از سوگند بپرهیزید، چرا که آن کالا را کساد می‌کند و برکت را می‌برد.»

و در روایت بیست و سوم فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله که: «با شتاب [برای گرفتن جای بساط] به بازار نروید و سوگند یاد نکنید.»

می‌آید:

و در روایت هشتم از باب پنجم از باب‌های احیاء موات فرموده پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که: «خداوند روز قیامت با سه گروه سخن نمی‌گوید ... و مردی که پس از عصر کالایش را بفروشد و به دروغ به خداوند سوگند یاد کند که آن را به فلان مبلغ خریده است و مشتری او را تصدیق کند و از او بخرد در حالی که در برابر آن، آن مبلغ را نپرداخته است.»

و در روایات باب یکم از باب‌های کراهت سوگند، مناسب با این، خواهد آمد.

و در روایت یکم از باب پنجم از باب‌های نکاح محرّم فرموده معصوم علیه السلام که: «من به شما دستور می‌دهم که سوگند راست و دروغ یاد نکنید.»

باب ۲۶ کراهت هم‌پیمان شدن تاجران برای کاهش ندادن قیمت‌ها

۴۲۲- (۱) ابو جعفر فزاری گوید: «امام صادق علیه السلام یکی از دوستدارانش- به نام مصادف- را فراخواند، هزار دینار به وی داد و فرمود: برای مسافرت به مصر [برای تجارت] آماده شو، که نان‌خوران من زیاد شده‌اند. مصادف کالایی آماده کرد و همراه تاجران به سوی مصر حرکت کرد. نزدیک مصر با قافله‌ای که از آنجا بازمی‌گشت، برخورد کردند و دربارهٔ وضعیت کالایشان در مصر سوال کردند. آنان گفتند: این کالا اصلا در مصر یافت نمی‌شود.

آنان نیز با یکدیگر هم‌قسم شدند و پیمان بستند که به کمتر از دوبرابر قیمت خرید، کالایشان را نفروشند. آنها کالایشان را فروختند، پول آن را گرفتند و به سوی مدینه حرکت کردند. پس از رسیدن به مدینه، مصادف همراه دو کیسه هزار دیناری نزد امام صادق علیه السلام رفت و گفت: فدایت شوم! این سرمایه و این هم سود آن.

امام علیه السلام فرمود: این سود بسیار است، با آن کالا چه کردید؟

بروجری، آقا حسین طباطبایی - مترجمان: حسینیان قمی، مهدی - صبوری، م، منابع فقه شیعه، ۳۱ جلد، انتشارات فرهنگ سبز، تهران - ایران، اول، ۱۴۲۹ ه ق

منابع فقه شیعه؛ ج۲۳، ص: ۲۹۷

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۲۹۷

مصادف ماجرای هم‌پیمان شدن تاجران را شرح داد. امام علیه السلام فرمود: سبحان الله! به زیان گروهی از مسلمانان هم‌پیمان می‌شوید که به کمتر از دو برابر قیمت خرید به آنها نفروشید؟ آن‌گاه امام علیه السلام یکی از کیسه‌ها را برداشت و فرمود: این سرمایهٔ من. ما نیازی به این سود نداریم. آن‌گاه فرمود: نبرد با شمشیر، آسان‌تر از طلب حلال است.»

۴۲۳- (۲) عبدالله بن سلیمان از امام صادق علیه السلام دربارهٔ تاجرانی که به سرزمینی رفتند و با هم قرار گذاشتند که هرگونه بخواهند، کالای‌شان را بفروشند، روایت می‌کند که امام فرمود: این کار اشکال ندارد.»

۴۲۴- (۳) در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام آمده است: «نیازمندی نزد امام موسی بن جعفر علیه السلام آمد و از وی درخواست صد درهم کمک کرد تا آن را سرمایهٔ کار خود قرار دهد و با آن زندگی کند. امام علیه السلام در مقابل او خندید و فرمود: از تو مسئله‌ای می‌پرسم. اگر پاسخ صحیح دادی، ده برابر درخواستت به تو می‌دهم و اگر پاسخ درست ندادی به اندازه درخواستت به تو می‌دهم. آن مرد گفت: بپرس. امام کاظم فرمود: اگر آرزوی تو در دنیا برآورده باشد، چه آرزویی خواهی کرد؟

آن مرد گفت: آرزو می‌کنم که در دینم به من تقیه عنایت شود و نیاز برادرانم را برآورده سازم.

امام علیه السلام فرمود: چرا درخواست ولایت ما اهل بیت را نکردی؟

آن مرد گفت: آن به من بخشیده شده و آنچه گفتم به من داده نشده است؛ پس آنچه به من عنایت شده است، شکرش را بجا می‌آورم و از پروردگارم درخواست چیزهایی را می‌کنم که از آن محروم هستم!

امام علیه السلام فرمود: آفرین بر تو! آن‌گاه دستور داد دو هزار درهم به وی دادند و فرمود: در فلان کالا- یعنی بلوط و مازو- مصرف کن؛ زیرا آن جنس خشکی است و پس از کسادی، بازار آن دوباره رونق می‌یابد. یک سال منتظر بمان و به خانهٔ ما رفت‌وآمد کن و در هر روز برای آن کار، کارگران را به خدمت بگیر.

او این کار را انجام داد. پس از یک سال، قیمت هر درهم بلوط به پانزده درهم رسید و آنچه به دو هزار درهم خریده بود به سی هزار درهم فروخت.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۲۹۹

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب نهم از باب‌های استحباب حقوق این گفته که: «آنان به سلامت رفتند و یک‌سوم صدقه را دادند و در تجارت‌شان برکت داده شد؛ به طوری که در یک درهم ده درهم سود بردند، چه پر برکت است امام صادق علیه السلام!»

و در روایت پنج از باب هجدهم از باب‌های مستحبات تاجر فرموده معصوم علیه السلام که: «سعد هر چه را به یک درهم می‌خرید به دو درهم می‌فروخت و هر چه را دو درهم می‌خرید به چهار درهم می‌فروخت.»

و روایات باب چهل و هفتم را ملاحظه کن که مناسب با این مقام است.

باب ۲۷ استحباب پذیرش اقالهٔ فرد پشیمان

۴۲۵- (۱) ابو حمزه از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «اگر هر بندهٔ مسلمانی با برهم زدن معاملهٔ مسلمانی پشیمانی او را بزداید، خداوند روز قیامت گناهانش را می‌زداید.»

۴۲۶- (۲) عبدالله بن قاسم جعفری از یکی از افراد خاندانش روایت می‌کند که: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به حکیم بن حزام اجازهٔ تجارت نداد تا این‌که وی برای پیامبر صلی الله علیه و آله ضمانت کرد که معاملهٔ فرد پشیمان را برهم زَنَد، به تنگدست مهلت دهد و حق را کامل و ناقص دریافت کند.»

۴۲۷- (۳) هذیل بن صدقهٔ طحّان گوید: «از امام علیه السلام سوال کردم: شخصی کالایی یا لباسی می‌خرد و بدون پرداخت پول آن، به منزل می‌رود؛ ولی پس از رسیدن به منزل نظرش تغییر می‌کند و آن را بازمی‌گرداند آیا این کار برای وی جایز است؟ امام علیه السلام فرمود: نه، مگر این‌که طرف معامله با رضایت کامل آن را پس بگیرد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۳۰۱

ارجاعات

گذشت:

درروایت چهارم از باب بیست و سوم از باب‌های معاشرت فرموده معصوم علیه السلام که: «پیامبر صلی الله علیه و آله این را دوست ندارد و چیز دیگری می‌خواهد. پس معاملهٔ ما را برهم زن و درهم‌ها را به من بازگردان!»

می‌آید:

در روایت چهل و هشتم از باب دوم از باب‌های ازدواج، فرموده امام معصوم علیه السلام که: «خداوند روز قیامت به چهار گروه [با مهربانی] نگاه می‌کند: کسی که معاملهٔ شخص پشیمانی را بر هم زند.»

باب ۲۸ برتری تجارت در شهر محل سکونت

۴۲۸- (۱) ابن مسکان از برخی دوستانش روایت می‌کند که امام سجاد علیه السلام فرمود: «از سعادت شخص این است که محل تجارتش در شهرش باشد و همنشینانش صالح باشند و فرزندانی داشته باشد که از آنان یاری بخواهد.»

۴۲۹- (۲) ابن مسکان از برخی شیعیان از امام سجاد علیه السلام نظیر حدیث پیشین را روایت کرده است و در ادامهٔ آن می‌افزاید: «و

از بدبختی مرد این است که از همسرش خوشش بیاید ولی همسرش به وی خیانت کند.»

۴۳۰- (۳) عبدالله بن عبدالکریم از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «سه چیز از سعادت انسان است: همسر موافق و مطیع، فرزندان نیکوکار و قرار داشتن محل کار وی در شهرش که صبحگاهان و شامگاهان نزد خانواده‌اش برود.»

۴۳۱- (۴) داود علیه السلام از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «سه چیز از سعادت انسان است: همسر موافق، فرزند نیکوکار و شغلی که صبح به دنبال آن برود و شب نزد خانواده‌اش باز گردد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۳۰۳

۴۳۲- (۵) جعفر بن احمد قمی در کتاب الغایات از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «از خوشبختی انسان این است که محل کارش در شهرش باشد، فرزندانی داشته باشد که از آنان کمک بگیرد، همنشینان صالح، خانهٔ بزرگ و همسر زیبایی داشته باشد که نگاه کردن به وی شادمانش گرداند و در نبودش خود را حفظ کند.»

۴۳۳- (۶) در کتاب جعفریات از علی علیه السلام روایت می‌شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «از خوشبختی انسان، بهره‌مندی از همنشینان صالح، فرزند نیکوکار، همسر موافق و معاش و روزی در شهر است.»

۴۳۴- (۷) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «پنج چیز از خوشبختی است: همسر شایسته، پسران نیکوکار، همنشینان صالح، قرار گرفتن روزی وی در شهرش و دوستی آل محمد صلی الله علیه و آله.»

۴۳۵- (۸) ربیعهٔ بن کعب از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: «هرکس از پنج چیز بهره‌مند باشد، عذر و بهانه‌ای برای وی در ترک کار آخرت باقی نمی‌ماند ... و قرار گرفتن محل روزی وی در شهرش.»

۴۳۶- (۹) عبدالحمید بن عوّاض طایی به امام صادق علیه السلام گفت: «من آسیابی گرفتم که محل نشستن من و محل دیدار با دوستانم آنجاست. امام علیه السلام فرمود: آن از مهربانی خداوند است.»

باب ۲۹ کراهت تجارت دریایی

۴۳۷- (۱) محمد بن مسلم گوید: «امام باقر و امام صادق علیهما السلام دریانوردی را برای تجارت ناپسند می‌شمردند.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۳۰۵

۴۳۸- (۲) محمد بن مسلم گوید: «امام باقر علیه السلام دریانوردی را برای تجارت ناپسند می‌شمرد.»

۴۳۹- (۳) عبید از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «پدرم دریانوردی را برای تجارت ناپسند می‌دانست.»

۴۴۰- (۴) محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «انسان در تجارت دریایی دینش را به خطر می‌اندازد.»

۴۴۱- (۵) معلی بن خنیس گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مسافرت دریایی سوال کردم. امام علیه السلام بیان داشت: پدرم پیوسته می‌فرمود: آن به دین تو آسیب می‌رساند و مردم به نیازمندی‌ها و زندگی‌شان می‌رسند.»

۴۴۲- (۶) معلی بن خنیس گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مسافرت دریایی سوال کردم. امام علیه السلام فرمود:

مسافرت دریایی برای تجارت ناپسند است. پدرم پیوسته می‌فرمود: تو به نماز خود زیان می‌زنی و این مردم به نیازمندی‌ها و معاش‌شان می‌رسند.»

۴۴۳- (۷) علی بن ابراهیم با واسطه از امیرمؤمنان علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «در طلب روزی، کسی که به تجارت دریایی پرداخت پسندیده عمل نکرده است.»

۴۴۴- (۸) در کتاب الهدایه از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «در طلب روزی، کسی که از راه دریا به مسافرت

پرداخت پسندیده عمل نکرده است.»

۴۴۵- (۹) علی بن اسباط گوید: «کالایی را برای فروش به مکه بردم ولی بازار آن جنس در مکه کساد بود. از این رو آن را به مدینه منتقل کردم. آن‌گاه نزد امام رضا علیه السلام رفتم و به وی گفتم: من جنسی آورده‌ام که بازارش کساد است و تصمیم گرفتم آن را به مصر ببرم. از راه خشکی به آنجا مسافرت کنم یا از راه دریا؟

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۳۰۷

امام علیه السلام فرمود: مصرِ مرگ! کوتاه عمرترین مردم نصیب آن سرزمین می‌شوند و پیامبر اکرم علیه السلام فرمود: در طلب روزی، کسی که از راه دریا به مسافرت پرداخت، پسندیده عمل نکرده است.

آن‌گاه امام علیه السلام به من فرمود: خطری تو را تهدید نمی‌کند، نزد قبر پیامبر صلی الله علیه و آله برو، آنجا دو رکعت نماز بجا آور، آن‌گاه صد مرتبه از خداوند درخواست خیر کن، پس آنچه خداوند برایت مقرر داشت، به آن عمل کن. اگر با حیوانات مسافرت کردی، بگو: سپاس مخصوص خداوندی است، که این [کاروان] را تسخیر ما کرد و این‌گونه نبود که ما بتوانیم آن را گِرد آوریم و حتماً ما به سوی پروردگارمان بازمی گردیم.

و اگر با دریا مسافرت کردی، پس از ورود به کشتی بگو: حرکت کردن و ایستادن آن با نام خداست. همانا پروردگار من حتماً آمرزنده‌ی مهربان است. پس هرگاه امواج، تو را به اضطراب واداشت، بر دست چپت تکیه کن و با دست راست به موج اشاره کن و بگو: آرام گیر، به آرامش خدا و ساکن شو به سکینهٔ خدا و هیچ قدرت و نیرویی نیست مگر به وسیلهٔ خداوند بلند مرتبهٔ بزرگ.»

علی بن اسباط گوید: به امام گفتم: فدایت شوم! سکینه چیست؟ امام علیه السلام فرمود: بادی از بهشت که چهره‌ای همانند چهره انسان دارد و از مشک خوشبوتر است و آن همان چیزی است که خداوند در حُنین بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرو فرستاد و مشرکان را شکست داد.

وی می‌گوید: از راه دریا مسافرت کردم. هرگاه موج بالا می‌آمد، سخنان امام علیه السلام را می‌گفتم، پس موج از هم می‌پاشید و نابود می‌شد؛ به طوری که گویا موجی در کار نبوده است.»

باب ۳۰ کراهت تجارت در سرزمینی که در آن روی برف نماز به‌جا آورده می‌شود

۴۴۶- (۱) حسین بن ابی العلاء از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «شخصی نزد امام باقر علیه السلام آمد و گفت: ما به سمت این کوه‌ها تجارت می‌کنیم و در آنجا به جاهایی می‌رویم که نمازمان را باید فقط روی برف و یخ بجا آوریم.

امام علیه السلام فرمود: چرا مثل فلانی نیستی که به کمتر راضی می‌شود و به دنبال تجارتی نمی‌رود که نتواند نمازهایش را روی غیر برف بخواند؟»

۴۴۷- (۲) حسین بن ابی العلاء از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «شخصی نزد امام باقر علیه السلام آمد و گفت: خداوند کارهایت را سامان بخشد! ما به سمت این کوه‌ها تجارت می‌کنیم و در آنجا به جاهایی می‌رویم که نمی‌توانیم نمازمان را روی غیر برف بجا آوریم.

امام علیه السلام فرمود: چرا راضی نیستی مثل فلانی باشی، که به کمتر راضی می‌شود؟

آن‌گاه امام علیه السلام فرمود: به دنبال تجارت در سرزمینی نرو که در آن نمی‌توانی بر روی غیر برف نماز بجا آوری.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۳۰۹

ارجاعات

گذشت:

در روایت چهارم از باب هجدهم از باب‌های سجود این گفته که: «به امام علیه السلام گفته شد: ما به طرف این کوه‌ها تجارت می کنیم و به جاهایی می‌رویم که نمی‌توانیم روی غیر برف نماز بخوانیم. امام علیه السلام فرمود: چرا مثل فلانی نیستی (مقصود امام علیه السلام یکی از حاضران در مجلس بود) به کمتر راضی می‌شود و به دنبال تجارت به سرزمینی نمی‌رود که نتواند روی غیر برف نماز بخواند.»

سایر روایات باب را نیز بنگر؛ چرا که بر عدم جواز سجده بر روی برف در غیر حالت ناچاری دلالت می کند.

باب ۳۱ حکم مالی که در راه حلال و حرام هزینه می‌شود

۴۴۸- (۱) جهم بن حمید رواسی روایت می کند که امام صادق علیه السلام فرمود: «هنگامی که مشاهده کردی شخصی مالش را در راه اطاعت خدا هزینه می کند، بدان که آن را از راه حلال به دست آورده است و هر گاه در راه نافرمانی خدا مصرف می کند، بدان که آن را از راه حرام به دست آورده است.»

۴۴۹- (۲) محمد بن عیسی از شخصی روایت می کند که از امام صادق علیه السلام پرسید: «شخصی به مسافرت می‌رود و پس از بازگشت، مال زیادی با خود می‌آورد. ما نمی‌دانیم که آن را از راه حرام به دست آورده است یا حلال؟

امام علیه السلام فرمود: وقتی وضع این گونه است، بنگر که آن را در چه راه‌هایی هزینه می کند. اگر در راه‌های ناشایست که بر وی حرام است مصرف می کند، آن مال، حرام است.»

باب ۳۲ کراهت معامله با انسان محروم و کم‌شانس

۴۵۰- (۱) ولید بن صبیح گوید: «امام صادق علیه السلام به من فرمود: از شخص محرومِ کم‌شانس خرید نکن؛ چرا که معامله با او برکت ندارد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۳۱۱

۴۵۱- (۲) در کتاب من لایحضره الفقیه روایت می‌شود که امام صادق علیه السلام به ولید بن صبیح فرمود: «ای ولید! برای من از شخص محرومِ کم شانس خرید نکن؛ چرا که در معامله با او برکت نیست.»

۴۵۲- (۳) قطب راوندی در کتاب الدعوات از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: «برای من از انسان محروم کم شانس خرید نکن؛ چرا که در معامله با او برکت نیست و جز با کسی که در خیر بزرگ شده، معامله نکنید.»

۴۵۳- (۴) سعید بن غزوان از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: «مؤمن، محروم و بدبخت نیست.»

۴۵۴- (۵) در کتاب من لا یحضره الفقیه از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: « [با کسی] آمد و شد و معامله نکنید، مگر با کسی که در خیر [رفاه]، بزرگ شده است.»

۴۵۵- (۶) در کتاب اعلام الدین از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌شود که فرمود: «از نزد کسانی که از راه زبانه ترازو و سر پیمانه، روزی به دست می‌آورند، درخواست روزی نکنید، بلکه از کسانی که دنیا بر آنان گشوده شده، روزی بخواهید.»

۴۵۶- (۷) در نهج البلاغه آمده است که علی علیه السلام فرمود: «با کسی که روزی به وی روی آورده، شریک شو؛ چرا که برای بی‌نیازی، سزاوارتر و برای روی آوردن بهره به وی، شایسته‌تر است.»

۴۵۷- (۸) در غرر الحکم و درر الکلم از علی علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «به کسانی روی آورید که دنیا به آنها روی آورده است؛ چرا که آن افراد برای بی‌نیازی سزاوارترند.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت دوم از باب سی و هشتم از باب‌های استحباب حقوق موکّد فرموده معصوم علیه السلام که: «اگر دستت را تا آرنج در دهان اژدها فرو ببری، از درخواست نیاز از تازه به دوران رسیدگان برای تو بهتر است.»

در روایت هشتم از همین باب فرموده معصوم علیه السلام که: «ای فرزند عزیزم! هنگامی که گَزَندگی زمانه و قحطی روزگار بر تو فرود آمد، پس به انسان‌های بهره‌مند از ریشه‌های استوار و شاخه‌های روینده- اهل رحمت و ایثار و مهربانی- روی آور؛ چرا که آنان نیازها را بیشتر برآورده می‌کنند و در برطرف کردن سختی‌ها کوشاترند.»

و در روایات باب بیست و نهم از باب‌های طلب روزی، مناسب با این باب هست.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۳۱۳

باب ۳۳ کراهت معامله با معلولان و دردمندان

۴۵۸- (۱) میسر بن عبدالعزیز گوید: «امام صادق علیه السلام به من فرمود: با بیماران واگیردار معامله نکن؛ چرا که آنان ستمکارترین موجودات هستند.» «۱»

۴۵۹- (۲) احمد بن محمد با واسطه از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «از معامله با بیماران واگیر دار بپرهیزید؛ چرا که آنان ستمکارترین موجودات هستند.»

باب ۳۴ کراهت معامله با کردها و آمیختن با آنان

۴۶۰- (۱) ابو ربیع شامی گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: گروهی از کردها نزد ما هستند و آنان همواره برای ما جنس می‌آورند و ما با آنان درمی‌آمیزیم و معامله می‌کنیم.

امام علیه السلام فرمود: ای ابو ربیع! با آنان در نیامیز؛ چرا که کردها طایفه‌ای از جن هستند که خداوند پرده از آنان برداشته است، پس با آنان درنیامیز.» «۲»

---

(۱). مرحوم علامه مجلسی در توضیح حدیث می‌فرماید: «ظلم، به اعتبار سرایت بیماری آنان است. پس واژهٔ ظلم مجازاً به کار رفته است یا این‌که آنان با آگاهی از سرایت بیماری‌شان با مردم معاشرت می‌کنند.» ملاذ الاخیار ۱۰/ ۴۷۱. ممکن است «ظلم» به معنای تاریکی باشد؛ یعنی آنان تاریک‌ترین موجودات هستند.

(۲). این حدیث مخالف قرآن است که می‌فرماید: «ما همهٔ شما را از یک مرد و زن آفریدیم.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۳۱۵

۴۶۱- (۲) در کتاب من لا یحضره الفقیه از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که به ابو ربیع شامی فرمود: «با کردها در نیامیز؛ زیرا کردها طایفه‌ای از جن هستند که خداوند پرده از آنها برداشته است.»

ارجاعات

می آید:

در روایت یکم از بـاب بیست و سوم از باب‌هـای خریـد و فروش برده، فرموده معصوم علیه السـلام که: «بـا احـدی از کردها ازدواج نکن؛ زیرا آنان از جنس جن هستند که پرده از آنها برداشته شده است.»

باب ۳۵ حکم افزودن به قیمت در وقت ندا و وارد شدن در معامله برادر مسلمان

۴۶۲- (۱) شـعیری از امام صادق علیه السـلام روایت می کند که امیرمؤمنان علیه السـلام پیوسـته می‌فرمود: « [در مزایده] هنگام نـدای منـادی، حق افزایش [قیمت را] نـداری. (هنگام سـکوت وی می‌توانی بیفزایی) و همانا نـدا، افزایش را حرام و سـکوت، آن را حلال می کند.»

۴۶۳- (۲) در حـدیث نهی‌های پیامبر صـلی الله علیه و آله آمده است که آن حضـرت از وارد شدن انسان در معاملهٔ برادر مسـلمانش نهی می کرد.

۴۶۴- (۳) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله معامله کردن انسان را- در حالی که برادرش در حـال معاملـهٔ کالا-یی است- نهی کرد و مـورد نهی جـایی است که فروشـنده تمایـل به فروش داشـته باشـد، هرچنـد هنوز معامله صورت نگرفته باشـد؛ ولی در غیر این صورت وارد شـدن در معاملهٔ دیگری و افزایش قیمت کالا اشـکال ندارد و به تحقیق از پیامبر صلی الله علیه و آله برای ما روایت شده که آن حضرت به فروش اجناسی در مزایده دستور داد.»

۴۶۵- (۴) در کتاب تنبیه الخواطر آمده است: «در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله یکی از انصار نیازمند شد و نیازش را با پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله در میان گذاشت. آن حضرت فرمود: هر چه در خانه داری نزد من بیاور و هیچ چیز را کوچک نشمار. آن مرد زیرانداز وقدحی آورد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: چه کسی اینها را می‌خرد؟

یکی گفت: هر دو را یک درهم می‌خرم.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: چه کسی بر آن می‌افزاید؟

دیگری گفت: هر دو را دو درهم می‌خرم.

پیـامبر صـلی الله علیه و آله فرمود: آنهـا مـال تو. آن‌گـاه به مرد انصاری فرمود: با یک درهم برای خانوادهات غـذا تهیه کن و با یک درهم دیگر تبری بخر.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۳۱۷

مرد انصـاری به دسـتور پیـامبر صـلی الله علیه و آله عمـل کرد و تبری نزد وی آورد. پیامبر صـلی الله علیه و آله به یارانش فرمود: چه کسـی دسته‌ای برای این تـبر دارد؟ یکی گفت: من دارم. آن‌گـاه آن را نزد پیـامبر صـلی الله علیه و آله آورد. آن حضـرت دسـته را گرفت و بـا دست خـود به تـبر انـداخت. آن‌گـاه تـبر را به دست وی داد و فرمـود: برو و هیزم جمع کن و هیـچ تیغ وتر و خشـکی را کوچک نشـمار. آن مرد پانزده روز هیزم‌کشـی کرد، آن‌گاه نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد در حالی که وضعش بهبود یافته بود. پیامبر صـلی الله علیه و آله با مشاهـدهٔ وی فرمود: این بهتر از آن است که در قیامت در حالی بیایی که در چهرهات خراش‌های صدقه وجود داشته باشد.»

۴۶۶- (۵) ابو عبید قاسم بن سـلام با سـندهای متصل به پیامبر صـلی الله علیه و آله در حدیث‌های گوناگون روایت می کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «بدون تصمیم بر خرید کالایی بر قیمت آن نیفزایید و روی برنتابید.»

معنای حدیث این است که شخصی که تصمیم خرید کالایی را ندارد، بر قیمت آن نیفزاید تا دیگران بشنوند و به خاطر افزایش او بر آن بیفزایند. ناجش به معنای خائن است و تدابر به معنای دوری کردن و پشت کردن است که از پشت کردن شخص همراهش و روی گرداندن از اوست.

۴۶۷- (۶) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از نجش نهی کرد و نجش، افزودن بر قیمت کالاست، بدون قصد خرید تا دیگران بشنوند و به خاطر افزایش او بر آن بیفزایند.»

۴۶۸- (۷) در کتاب العوالی روایت می‌شود که: «پیامبر صلی الله علیه و آله از افزایش قیمت کالا بدون قصد خرید، نهی کرد.»

۴۶۹- (۸) عبدالله بن سنان ازامام صادق علیه السلام روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «خال‌کوب و خال‌کوبیده شده و افزاینده بر قیمت بدون قصد خرید و کسی که بر قیمت کالایش افزوده شده، به زبان محمد صلی الله علیه و آله ملعون هستند.»

ارجاعات

می‌آید:

در روایت هشتم از باب سی و هفتم از باب‌های مستحبات تاجر فرمودهٔ معصوم علیه السلام که: «در معاملهٔ یکدیگر وارد نشوید.»

باب ۳۶ کراهت زودتر از دیگران به بازار رفتن و دیرتر بازگشتن

۴۷۰- (۱) در کتاب من لا یحضره الفقیه از امیرمؤمنان علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «عرب بیابان‌گردی از قبیله بنی عامر نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و از آن حضرت دربارهٔ بدترین و بهترین مکان‌های روی زمین سوال کرد.

پیامبراکرم صلی الله علیه و آله فرمود: بدترین مکان روی زمین، بازار و آن میدان ابلیس است. صبحگاهان با پرچمش به آنجا می‌آید و چهارپایهٔ خود را می‌گذارد و فرزندانش را به اطراف می‌فرستد. برخی از آنها

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۳۱۹

پیمانه را ناقص می‌دهند یا در ترازو کم می‌گذارند یا از ذرع [متر] می‌دزدند یا دربارهٔ کالا دروغ می‌گویند. شیطان می‌گوید: به کسی بپردازید که پدرش مرده است، در حالی که پدر شما زنده است.

همواره شیطان با این وضع نخستین وارد شونده و آخرین خارج شونده است. آن‌گاه فرمود: بهترین مکان‌های روی زمین، مسجدها و محبوب‌ترین بندگان نزد خدا کسی است که زودتر از همه وارد مسجد شود و دیرتر از همه بیرون آید.»

از معانی الاخبار، در باب یکم از باب‌های فضیلت مساجد نظیر این روایت گذشت.

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب یکم از باب‌های فضیلت مساجد این گفته که: «از امام علیه السلام سوال شد: کدام محل نزد خدا مبغوض‌تر است؟ امام علیه السلام فرمود: بازارها و مبغوض‌ترین اهل آن نزد خدا کسی است که زودتر از همه وارد و دیرتر از دیگران خارج شود.»

و در روایت دوم فرموده معصوم علیه السلام که: «محبوب‌ترین مکان‌ها نزد خدا مساجد و مبغوض‌ترین آنها بازارهاست.»

و در روایت بیست و هفتم از باب یکم از باب‌های طلب روزی فرموده امام علیه السلام که: «هنگامی که نماز صبح را بجا آوردید و بازگشتید، پس صبح زود در طلب روزی بیرون روید.»

باب ۳۷ کراهت استقبال از کاروان تجارتی

۴۷۱- (۱) منهال قصاب از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «به پیشواز کاروان نرو و جنسی را که از این راه خریداری شده، نخر و از آن نخور.»

۴۷۲- (۲) منهال قصاب گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ بیرون رفتن از شهر برای خرید گوسفند سوال کردم. امام علیه السلام فرمود: برای خرید به پیشواز کاروان نرو و آنچه از این راه خریداری شده، نخر و از گوشت آن نخور.»

۴۷۳- (۳) منهال قماط گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: شخصی از ورودی راه‌ها و کسانی که به پیشواز کاروان‌ها می‌روند، گوسفند می‌خرد. امام علیه السلام فرمود: نه [این کار جایز نیست] و از گوشت حیوانی که از راه پیشواز کاروان خریداری شده، نخور.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۳۲۱

۴۷۴- (۴) عروهٔ بن عبدالله از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «کسی از شما در خارج شهر به پیشواز کاروان تجارتی نرود، اهل شهر برای غریبه‌ای نفروشد و خداوند مسلمانان را به وسیلهٔ یکدیگر روزی می‌دهد.»

۴۷۵- (۵) منهال قصاب از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «برای خرید به پیشواز کاروان نرو؛ زیرا پیامبراکرم صلی الله علیه و آله از پیشواز رفتن نهی کرد.

منهال پرسید: حدّ پیشواز از کاروان چیست؟

امام علیه السلام فرمود: کمتر از مسیر صبح یا بعد ازظهر.

منهال گفت: مسیر صبح و بعداز ظهر چقدر است؟

امام علیه السلام فرمود: چهار فرسخ.

ابن ابی عمیر گوید: بیش از آن، پیشواز از کاروان نیست».

۴۷۶- (۶) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از پیشواز رفتن کاروان برای خرید نهی کرد. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: مقصود این است که برای خرید کالا از کاروان به بیرون شهر به پیشواز آنان برود؛ زیرا در این کار، بیم فریب و زیان بر فروشنده می‌رود و هر گاه پیش از رسیدن کاروان به شهر کسانی برای خرید کالا به بیرون روند، امکان خرید از حاضران در شهر گرفته می‌شود.»

۴۷۷- (۷) در کتاب العوالی روایت می‌شود که: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از پیشواز کاروان نهی کرد و فرمود: هرکس از راه پیشواز کاروان جنسی بخرد، طرف مقابل پس از ورود به بازار، اختیار برهم زدن معامله را دارد.»

۴۷۸- (۸) در همان کتاب از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می‌شود که فرمود: «در معامله و خواستگاری یکدیگر وارد نشوید و به پیشواز کالا نروید تا در بازار فرود آید.»

۴۷۹- (۹) سیدبن زهره در کتاب الغنیه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: «اگر کسی با پیشواز رفتن کاروان جنسی بخرد، صاحب کالا هنگام ورود به بازار اختیار برهم زدن معامله را دارد.»

۴۸۰- (۱۰) منهال قصاب گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: حدّ پیشواز از کاروان چیست؟ امام علیه السلام فرمود: به اندازهٔ مسیر یک بعد از ظهر.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۳۲۳

۴۸۱- (۱۱) در کتاب من لا یحضره الفقیه آمده است: «حدّ پیشواز از کاروان به اندازهٔ مسیر یک بعد از ظهر است. پس وقتی به چهار فرسخ رسید، آن گرفتن کالاست.»

باب ۳۸ حکم معامله با مضطر و سود گرفتن از او

۴۸۲- (۱) عمر بن یزید- فروشندهٔ پارچه‌های شاپوری- گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: فدایت شوم! مردم- اهل سنت- می‌پندارند سود بردن از مضطر حرام و از رباست! امام علیه السلام فرمود: ای عمر! آیا کسی را دیده‌ای چه توانگر باشد چه تنگدست که جز برای ناچاری خرید کند؟ خداوند معامله را حلال و ربا را حرام کرد. سود ببر و ربا نخور.

گفتم: ربا چیست؟

امام علیه السلام فرمود: معاملهٔ درهم به درهم، دو برابر به یک برابر (و گندم به گندم دو برابر به یک برابر).»

۴۸۳- (۲) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که از علی علیه السلام سوال شد: «حکومت به ستم، مالی را از شخصی مطالبه می‌کند و او قدرت بر پرداخت آن ندارد، مگر با فروش برخی از وسایلش. آیا خریدن از وی از قبیل معامله با مضطر است؟

امام علیه السلام فرمود: معامله با وی جایز است و این مثل معامله با مضطر نیست؛ زیرا نفع وی در این معامله است و خطر حکومت را از خود دور می‌کند. همانا ناچار کسی است که مشتری او را بر فروختن اجبار و او را ناچار به آن می‌کند.»

۴۸۴- (۳) معاویهٔ بن وهب از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «زمانی بسیار گزنده و سخت برای مردم خواهد رسید هرکس به آنچه در اختیار دارد به شدت می‌چسبد و بخشش را فراموش می‌کند، در حالی که خداوند می‌فرماید: «بخشش و رحمت را در میان خود فراموش نکنید.» سپس در آن زمان گروهی با مضطرّان به معامله می‌پردازند؛ آنان بدترین خلق هستند.»

مرحوم شیخ قدس سره این حدیث را بر کسی حمل کرده که دیگری را با اجبار و اکراه ناچار به معامله می‌کند، پس معامله با چنین کسی جایز نیست.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۳۲۵

۴۸۵- (۴) احمد بن عبدالله هروی و داود بن سلیمان فرّا از امام رضا علیه السلام از نیاکانش از امام حسین علیه السلام روایت می‌کنند که فرمود: «امیر مؤمنان برای ما خطبه خواند و فرمود: به زودی زمان بسیار گزنده و سختی بر مردم خواهد آمد که مؤمن به آنچه در اختیار دارد به شدت می‌چسبد و با آن آرامش ندارد.

خداوند تعالی می‌فرماید: «بخشش و مهربانی را در میان خود فراموش نکنید! به راستی خداوند به آنچه انجام می‌دهید، بیناست.» و به زودی زمانی خواهد آمد، که در آن بدان جلو انداخته می‌شوند و خوبان فراموش می‌شوند و با مضطر معامله می‌شود و به تحقیق پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از معامله با مضطر و از معاملهٔ نیرنگ و فریب نهی کرد. پس تقوا پیشه کنید، ای مردم! و میان خود صلح و آشتی برقرار کنید و حرمت و احترام مرا در ارتباط با خانواده‌ام پاس بدارید.»

۴۸۶- (۵) در صحیفهٔ الرضا از امام حسین علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «امیر مؤمنان بر فراز منبر برای ما سخنرانی کرد و فرمود: به زودی زمانی بر مردم فرا خواهد رسید که توانگر به دارای‌اش سخت می‌چسبد در حالی که چنین دستوری به وی داده نشده است. خداوند تعالی می‌فرماید: «و بخشش و مهربانی را در میان خود فراموش نکنید.» و به زودی زمانی بر مردم فرا خواهد رسید که بدان جلو انداخته می‌شوند، در حالی که برگزیده نیستند و با مضطر معامله می‌شود در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از معامله با مضطر و از معامله زیان و نیرنگ و از معاملهٔ میوه‌ها پیش از رسیدن، نهی کرد، پس تقوای الهی پیشه کنید.»

۴۸۷- (۶) در نهج البلاغه آمده است که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «بر مردم، زمان بسیار سخت و گزنده‌ای فرا خواهد رسید که

توانگران به شـدت به دارایی خود می‌چسـبند، در حالی که چنین دسـتوری به آنان داده نشـده است. خداوند پاک و منزه می‌فرماید: «در میان خود بخشش و مهربانی را فراموش نکنید.»
در آن زمان بدان، بزرگ داشته می‌شوند و خوبان، خوار و با ناچاران معامله می‌گردد در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از معامله با آنان نهی کرد.»
ارجاعات
گذشت:
در باب چهاردهم از باب‌های مستحبات تاجر، مناسب با این باب مطالبی هست.

باب ۳۹- کراهت شکایت از سود نبردن و از سرمایه خوردن

۴۸۸- (۱) جابر از امام باقر علیه السـلام روایت می‌کنـد که پیامبر صـلی الله علیه و آله فرمود: «زمانی بر مردم فرا خواهد رسـید که از پروردگارشان شکایت می‌کنند!
منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۳۲۷
جابر گفت: چگونه در آن زمان از پروردگارشان شکایت می‌کنند؟
امـام علیه السـلام فرمود: انسان می‌گویـد: به خـدا سوگنـد! از فلان زمان تا کنون هیـچ سودی نبرده‌ام و تنها از سـرمایه می‌خورم. ای بیچاره! مگر این‌گونه نیست که اصل مال و سود آن از پروردگارت است؟»

باب ۴۰ کراهت فروختن در سایه

ارجاعات
گذشت:
در روایت هشتم از باب چهل و پنجم از باب‌های کسب‌های روا و ناروا فرموده امام علیه السلام که:
«فروختن در سایه، خیانت و نیرنگ است و خیانت حلال نیست.»
و باب نهم از باب‌های احکام عیوب را ملاحظه کنید.

باب ۴۱ حکم خرید و فروش وکیل از مال خود برای موکّل

۴۸۹- (۱) هشام بن حکم از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هرگاه شخصی به تو بگوید: برای من خرید کن، پس از مال خود چیزی به او نده حتی اگر مال تو بهتر باشد.»
۴۹۰- (۲) اسحاق گوید: «از امام صادق علیه السـلام پرسـیدم: شخصی به دیگری می‌گوید لباسی برای من بخر. او در بازار جستجو می‌کند و می‌بیند خودش نیز همانند اجناس موجود در بازار را دارد، از این رو از مال خودش به وی می‌دهد. امام علیه السلام فرمود: به این کـار نزدیـک نشـود و خـود را آلوده نکنـد [در معرض اتهـام قرار ندهـد]. خداونـد عز و جـل می‌فرمایـد: «مـا آن امـانت را بر آسـمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه کردیم؛ ولی آنها از پذیرش آن سرباز زدند و از آن ترسیدند و انسان آن را پذیرفت. به راستی که

وی بسیار ستمگرِ نادان است.» حتی اگر جنس خودش بهتر از اجناس موجود در بازار باشد، از جنس خود به وی ندهد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۳۲۹

۴۹۱- (۳) در کتاب فقه الرضا و المقنع آمده است: «هرگاه شخصی از تو بخواهد لباسی برایش بخری از جنس خود به وی نده؛ زیرا این خیانت است، حتی اگر جنس تو مرغوب‌تر از جنس دیگران باشد.»

۴۹۲- (۴) اسحاق بن عمار گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: شخصی دینار به من می‌دهد و درهم درخواست می‌کند. آیا ارزان‌تر از قیمتی که می‌فروشم به او بدهم؟

امام علیه السلام فرمود: ارزان‌تر از قیمتی که برای وی می‌یابی به او بده.»

۴۹۳- (۵) میسر گوید: «به امام گفتم: شخصی از من می‌خواهد برایش خرید کنم و جنس خودم بهتر از اجناس بازار است. امام علیه السلام فرمود: اگر مطمئنی که تو را متهم نمی‌کند، از جنس خودت به وی بده و اگر می‌ترسی تو را متهم کند، از بازار برای وی خرید کن.»

باب ۴۲ حکم فروختن جنس دیگران بیشتر از قیمت معین شده از سوی آنان

۴۹۴- (۱) خالد قلانسی گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: شخصی لباسی را [برای فروش] نزد من می‌آورد. من آن را به خریدار عرضه می‌کنم و هرگاه به بیش از قیمتی که صاحبش معین کرده خریداری شود، آن را می‌فروشم و بهایش را دریافت می‌کنم. امام فرمود: بر آن نیفزا.

گفتم: چرا؟

امام علیه السلام فرمود: آیا وقتی که آن را عرضه کردی، دوست نداشتی کمتر از بهایش را بپردازی. گفتم: آری.

امام علیه السلام فرمود: بر آن نیفزا.»

مرحوم فیض کاشانی در کتاب الوافی، در توضیح روایت می‌فرماید: «الوکس به معنای کاهش و نقصان است و شاید مقصود از حدیث این است که شخصی لباسی نزد من می‌آورد و قیمتی را برای آن معین می‌کند. پس من آن را بر خریدار عرضه می‌کنم و هرگاه بیش از آن قیمت از من خرید به وی می‌فروشم و بهایش را دریافت می‌کنم. امام علیه السلام فرمود: آیا این‌گونه نیست که وقتی تو آن را به خریدار عرضه کردی دوست داری کمتر از آن را به صاحبش بپردازی؟ گفتم: آری. امام علیه السلام فرمود: بر آن نیفزا. و دلیل آن این است که این کار نوعی خیانت به خریدار بلکه به فروشنده است. «۱»»

باب ۴۳ حکم فروختن جنس توسط اهل شهر برای غریبه‌ها

۴۹۵- (۱) یونس در تفسیر این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله که فرمود: «هرگز اهل شهر برای غریبه‌ای نفروشد،»

---

(۱). معنای این حدیث مبهم است و مرحوم علامه مجلسی سه احتمال برای آن ذکر کرده است. ملاذ الاخیار ۱۰/ ۵۸۵- ۵۸۶.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۳۳۱

می‌گوید: «میوه‌ها و غلات گوناگون وقتی از روستاها به بازار آورده می‌شوند، جایز نیست اهل بازار آنها را برای صاحبان‌شان به مردم بفروشند بلکه سزاوار است خود روستاییان آن را بفروشند ولی کسی که از شهری به شهر دیگر جنس می‌برد، این کار جایز

است و حکم تجارت را دارد.»

۴۹۶- (۲) جابر از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می کند که فرمود: «نباید اهل شهر برای غریبه‌ای بفروشد. بگذارید خداوند مردم را به وسیلهٔ یکدیگر روزی دهد.»

۴۹۷- (۳) ابوهریره روایت می کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از فروختن اهل شهر برای غریبه‌ای نهی کرد. این حدیث در دعائم الاسلام و العوالی نیز آمده است.

۴۹۸- (۴) در کتاب العوالی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌شود که فرمود: «مردم را در بی خبری‌شان واگذارید تا با یکدیگر زندگی کنند.»

ارجاعات

گذشت:

و در روایت چهارم از باب سی و هفتم از باب‌های مستحبات تاجر این گفته که: «اهل شهر، برای غریبه‌ای نفروشد.»

باب ۴۴ عدم جواز برای پیمانه کردن کسی که به خوبی پیمانه نمی‌کند

۴۹۹- (۱) مثنی الحنّاط از برخی شیعیان روایت می کند که وی به امام صادق علیه السلام گفت: «شخصی قصد پرداخت حق دیگران را به طور کامل دارد ولی وقتی پیمانه می کند، به خوبی از عهدهٔ این کار بر نمی‌آید.

امام علیه السلام فرمود: کسانی که اطرافش هستند، چه می گویند؟

وی گفت: می گویند حق دیگران را به طور کامل نپرداخت.

امام علیه السلام فرمود: پیمانه کردن برای وی سزاوار نیست.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۳۳۳

باب ۴۵ تحریم احتکار

۵۰۰- (۱) ابن قداح از امام صادق علیه السلام روایت می کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «بازرگان روزی داده می‌شود و احتکار کننده ملعون است.»

۵۰۱- (۲) سکونی از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: «احتکار در روزگار فراوانی چهل روز و در سختی و بلا سه روز است. پس احتکارکننده بیش از چهل روز در دوران فراوانی و بیش از سه روز در روزگار سختی ملعون است.»

۵۰۲- (۳) در کتاب دعائم الاسلام از امیر مؤمنان علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «احتکار در روزگار فراوانی چهل روز و در دوران سختی و بلا سه روز است و افزون بر آن احتکار کننده ملعون است.»

۵۰۳- (۴) ورّام بن ابی فراس در کتابش از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می کند که جبرئیل گفت: «سری به جهنم زدم، در آنجا دره‌ای را دیدم که می‌جوشید. از مالک دوزخ پرسیدم: اینجا برای کیست؟ پاسخ داد: برای سه گروه: محتکران، کسانی که پیوسته شراب می‌نوشند و کسانی که زن و مرد زناکار را به یکدیگر می‌رسانند.»

۵۰۴- (۵) هشام بن عروه از پدرش از جدش روایت می کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس بیش از چهل روز احتکار کند، بوی بهشت- که از مسیر پانصد سال شنیده می‌شود- بر وی حرام خواهد بود.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۳۳۵

۵۰۵- (۶) ابوالعباس مستغفری در کتاب طبّ النبی صلی الله علیه و آله از آن حضرت روایت می‌کند که فرمود: «هرکس چهل روز مواد خوراکی را به انتظار گرانی نگهداری کند، به تحقیق از خداوند جدا و خدا نیز از وی جدا شده است و فرمود: هرکس مواد خوراکی را به زیان مسلمانان احتکار کند، خداوند او را به جذام و ورشکستگی گرفتار می‌کند.»

۵۰۶- (۷) در غررالحکم و دررالکلم از امیر مؤمنان علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «احتکار، خوی و خصلت تبهکاران است.»

۵۰۷- (۸) اسماعیل بن ابی زیاد از امام صادق علیه السلام از پدرش روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «مواد خوراکی را احتکار نمی‌کند مگر خطا کار.»

۵۰۸- (۹) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از احتکار نهی کرد و فرمود: «مواد خوراکی را احتکار نمی‌کند، مگر خطاکار.»

۵۰۹- (۱۰) و در همان کتاب از علی علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «احتکارکننده، گناهکار و نافرمان است.»

۵۱۰- (۱۱) و فرمود: «شب هنگام، عذابی به سراغ بنی‌اسرائیل آمد. هنگام صبح چهار گروه را از دست دادند: پیمانه کنندگان، آواز خوانان، احتکارکنندگان مواد خوراکی و ربا خواران.»

۵۱۱- (۱۲) در نهج البلاغه، امام علی علیه السلام در دستورالعمل خود به مالک اشتر می‌فرماید: «سپس سفارش مرا دربارهٔ بازرگانان بپذیر .. و بدان! با همهٔ این احوال در بسیاری از آنان تنگ نظری شدید و بخل زشت و احتکار منافع و زور گویی در معاملات وجود دارد و این یکی از راه‌های زیان به توده و ننگی بر زمامداران است. پس، از احتکار جلوگیری کن؛ چرا که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن جلوگیری کرد و باید معامله‌ای انجام پذیرد، که آسان و بر اساس موازین عدالت و نرخ هایی خالی از اجحاف به فروشنده و خریدار باشد. پس هرکس پس از نهی تو به احتکار نزدیک شد، او را بدون زیاده روی مجازات کن.»

۵۱۲- (۱۳) ابو مریم از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس مواد خوراکی بخرد و با هدف گران شدن به زیان مسلمانان چهل روز آن را نگهدارد، آن‌گاه آن را بفروشد و تمام پولش را صدقه دهد، گناهش را جبران نخواهد کرد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۳۳۷

۵۱۳- (۱۴) در غرر الحکم و دررالکلم روایت شده که علی علیه السلام فرمود: «احتکار کننده، از نعمت خود بی‌بهره است.»

۵۱۴- (۱۵) و نیز فرمود: «احتکارکننده بخیل برای کسی انباشته می‌کند که از وی سپاسگزاری نمی‌کند و به سوی کسی می‌رود که پوزش او را نخواهد پذیرفت.»

۵۱۵- (۱۶) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «هر احتکاری که به مردم زیان رساند و قیمت را برای آنان افزایش دهد، در آن خیری نیست.»

۵۱۶- (۱۷) حلبی گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ کسی سوال کردم که مواد خوراکی را احتکار می‌کند و به انتظار می‌ماند. آیا این کار جایز است؟ امام علیه السلام فرمود: اگر مواد خوراکی زیاد و برای مردم کافی است، اشکال ندارد ولی اگر مواد خوراکی اندک و برای مردم کافی نیست، پس پسندیده نیست مواد خوراکی مردم را احتکار و مردم را بدون غذا رها کند.»

۵۱۷- (۱۸) در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت می‌شود که: «امیر مؤمنان علیه السلام از احتکار در شهرها نهی کرد.»

۵۱۸- (۱۹) غیاث بن ابراهیم از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «احتکار، تنها در گندم، جو، خرما، کشمش و کره (و روغن) است.»

ابوالبختری از امام صادق علیه السلام از پدرش روایت می‌کند که: «علی علیه السلام در شهرها از احتکار جلوگیری می‌کرد و

می‌فرمود: احتکار، تنها در گندم، جو، خرما، کشمش و کره است.»

۵۱۹- (۲۰) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «احتکار، تنها در گندم، جو، روغن، کشمش و خرماست.» و آن حضرت غذای یک سال خود و خانواده‌اش را می‌خرید.

۵۲۰- (۲۱) سکونی از امام صادق علیه السلام از پدرانش از علی علیه السلام روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «احتکار در شش چیز است: گندم، جو، خرما، کشمش، کره و روغن.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۳۳۹

۵۲۱- (۲۲) ابوالعباس مستغفری در کتاب طبّ النبی صلی الله علیه و آله از آن حضرت روایت می‌کند که فرمود: «احتکار کننده ملعون است و احتکار در ده چیز است: گندم، جو، خرما، کشمش، ذرت، کره، عسل، پنیر، گردو و روغن.»

۵۲۲- (۲۳) حسن بن ابی الحسن بصری گوید: «امیر مؤمنان علیه السلام به بصره آمد و در حالی که من وضو می‌گرفتم بر من گذشت و فرمود: ای جوان، نیکو وضو بگیر.

تا اینکه شخصی به او گفت: ای امیر مؤمنان علیه السلام! ما ناگزیر از معاش هستیم، چه کنیم؟

امام علیه السلام فرمود: طلب روزی از راه حلال، از کار آخرت باز نمی‌دارد. اگر بگویی: ما ناچار به احتکار هستیم، معذور نخواهی بود ...»

۵۲۳- (۲۴) ثمالی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «خداوند به بندگانش حبوبات را بخشید و شپش را بر آن مسلط کرد؛ در غیر این صورت پادشاهان آن را انبار می‌کردند، همان‌گونه که طلا و نقره را انبار می‌کنند.»

۵۲۴- (۲۵) اصبغ بن نباته گوید: «مردم به این جانوری که در مواد خوراکی است، ناسزا می‌گفتند. علی علیه السلام فرمود: به آن ناسزا نگویید! سوگند به کسی که جانم در اختیار اوست، اگر این جانور نبود، مواد خوراکی را انبار می‌کردند همان‌گونه که زر و سیم را انباشته می‌کنند.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب پانزدهم از باب‌های تعزیه (عزاداری) فرموده معصوم علیه السلام که: «... و این جانور را بر این دانه انداخت؛ در غیر این صورت پادشاهان آنان را انبار می‌کردند، همان‌گونه که زر و سیم را انبار می‌کنند.»

و در روایت سی و سوم از باب دوازدهم از باب‌های مبارزه با نفس فرموده امام علیه السلام که: «هنگامی که دیدی زمامداران مواد خوراکی را احتکار می‌کنند ... پس بپرهیز.»

و در روایت نوزدهم از باب نوزدهم از باب‌های کسب‌های روا و ناروا این گفته که: «شبانه بر گروهی از بنی‌اسرائیل عذاب فرود آمد. هنگام صبح چهار دسته در میانشان ناپدید شدند: طبل‌نوازان، آواز خوانان و احتکارکنندگان مواد خوراکی ...»

و در روایت یکم از باب پنجاه و چهارم فرموده معصوم علیه السلام که: «.. و او را به فروشندهٔ مواد خوراکی نسپار؛ چرا که وی از احتکار سالم نمی‌ماند.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۳۴۱

و در روایت دوم فرموده امام علیه السلام که: «او را به گندم فروش نسپار .. و گندم فروش مواد خوراکی را به زیان امت من احتکار می‌کند و اگر بنده‌ای در حالی که دزد است با خدا دیدار کند، برای من محبوب‌تر است از این‌که با خدا دیدار کند در حالی که چهل روز طعامی را احتکار کرده است.»

و در روایت سوم از باب بیست و ششم از باب‌های مستحبات تاجر فرموده معصوم علیه السلام که: «آن را در فلان کالا- یعنی بلوط-

هزینه کن؛ چرا که آن کالای خشکی است و پس از آن‌که از آن روی گردانده می‌شود، بار دیگر به آن روی آورده می‌شود. یک سال به انتظار بمان و به خانهٔ ما رفت و آمد کن و هر روز کارگران را به خدمت بگیر.

وقتی یک سال گذشت، هر درهم به پانزده درهم افزایش یافت.»

می آید:

و در روایات باب بعدی و پس از آن، آنچه مناسب با این باب است، خواهد آمد.

باب ۴۶ حکم احتکار در صورت نبود فروشنده دیگر

۵۲۵- (۱) حلبی از امـام صادق علیه السـلام روایت می‌کنـد که فرمود: «احتکار این است که مواد خوراکی را بخرد و انبار کنـد، در حالی که در شـهر، غیر از آن نیست ولی اگر در شـهر مواد خوراکی یا فروشـندهٔ دیگری باشـد، اشـکالی ندارد که خواسـتار افزایش قیمت کالایش باشد.

حلبی گوید: از امام علیه السلام دربارهٔ روغن زیتون سوال کردم. فرمود: اگر دیگران داشته باشند، نگهداشتن آن اشکال ندارد.»

۵۲۶- (۲) حلبی گویـد: «از امـام صادق علیه السـلام دربارهٔ احتکار سوال شـد. امام علیه السـلام فرمود: احتکار، تنها به این است که مواد خوراکی را بخری و انبار کنی، درحالی که در شهر، غیر از آن وجود ندارد

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۳۴۳

۵۲۷- (۳) در کتاب المقنع آمـده است: «اشـکالی نـدارد که انسان مواد خوراکی بخرد و به انگیزهٔ افزایش قیمت، آن را نفروشـد در صورتی که در شـهر مواد خوراکی دیگری باشد ولی هر گاه در شهر مواد خوراکی دیگری نباشد، وی حق نگهداشتن آن را ندارد و باید بفروشد و او احتکار کننده است.»

۵۲۸- (۴) ابوالفضل بن سالم حنّاط گویـد: «امام صادق علیه السـلام به من گفت: شـغلت چیست؟ گفتم: گنـدم فروش. گاهی بازار، رونق و رواج دارد و گاهی به کسادی بازار برخورد می کنم. در این حال گندمها را نگه می‌دارم.

امام علیه السلام فرمود: کسانی که اطراف تو هستند، دربارهٔ این کار توچه می گویند؟

گفتم: می گویند احتکارکننده است.

امام علیه السلام فرمود: آیا غیر از تو کس دیگری هم گندم می‌فروشد؟

گفتم: من از هزار جزء، یک قسمت هم نمی‌فروشم.

امـام علیه السـلام فرمود: اشـکال نـدارد! احتکار به این صورت است که در زمان پیامبر صـلی الله علیه و آله شخصـی از قریش به نام حکیم، هرگاه مواد خوراکی وارد مـدینه می‌شد، همهٔ آن را می‌خرید. پیامبر صـلی الله علیه و آله بر وی گذشت و فرمود: ای حکیم! بپرهیز از این‌که احتکار کنی.»

در کتـاب دعـائم الاسـلام از امـام صـادق علیه السـلام روایت می‌شـود که فرمـود: «احتکـار، تنهـا به این صـورت است که همهٔ مواد خوراکی شـهر را بخری و انبـار کنی ولی اگر در شـهر مواد خوراکی یا کالای دیگری باشـد یا به حـدی زیاد باشـد که امکان خرید برای مردم باشد، اشـکالی ندارد و اگر یافت نشود، احتکار ناپسند است و همانا نهی پیامبر صلی الله علیه و آله از احتکار به این دلیل بود که شخصی از قریش به نام حکیم بن حزام ...» ادامهٔ این حدیث، همانند حدیث پیشین است.

۵۲۹- (۵) سـلمه حنّاط- گنـدم‌فروش- از امام صادق علیه السـلام روایت می کند که فرمود: «هرگاه در شـهر، مواد خوراکی- غیر از آنچه از مردم می‌خرد- وجود داشـته باشـد، برای وی جایز است که به دنبال افزایش قیمت کالایش باشـد؛ زیرا هنگامی که در شـهر

مواد خوراکی دیگری به مقدار کافی برای مردم باشد، به خاطر کالای آن فرد، گرانی ایجاد نمی‌شود و تنها در صورتی گرانی ایجاد می‌شود که یک نفر همهٔ اجناس وارد شده به شهر را از مردم خریداری کند.»

۵۳۰- (۶) سالم ابوفضیل گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: من مواد خوراکی به کوفه می‌برم و به امید عدم زیان یا سود آن را نگه می‌دارم از این رو به من گفته می‌شود: تو احتکار کننده‌ای و احتکار جایز نیست.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۳۴۵

امام علیه السلام پرسید: آیا در شهر تو مواد خوراکی دیگری هست؟

گفتم: آری، بسیار هست.

امام علیه السلام فرمود: تو احتکار کننده نیستی. احتکار کننده کسی است که مواد خوراکی را بخرد که در شهر غیر از آن وجود ندارد.»

ارجاعات

گذشت:

در باب پیشین آنچه مناسب این باب بود، گذشت.

می‌آید:

در باب بعدی مناسب با این باب خواهد آمد.

باب ۴۷ حکم اجبار احتکارکننده بر فروش هنگام نیاز مردم

۵۳۱- (۱) حذیفهٔ بن منصور از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مواد خوراکی نایاب شد. مسلمانان نزد آن حضرت آمدند و گفتند: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! مواد خوراکی نایاب شده و جز فلانی کسی آن را ندارد. به او دستور بده به مردم بفروشد. پیامبر صلی الله علیه و آله حمد و ثنای خدا را بجا آورد و فرمود: ای فلانی! مسلمانان می‌گویند مواد خوراکی نایاب شده و کسی جز تو ندارد. آنها را بیرون بیاور و هر طور که می‌خواهی، بفروش و انبار نکن.»

۵۳۲- (۲) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که علی علیه السلام به رفاعه نوشت: «از احتکار نهی کن، آن‌گاه هرکس با آن مخالفت کرد، او را تنبیه کن و سپس با آشکار کردن آنچه احتکار کرده، وی را مجازات کن.»

۵۳۳- (۳) ضمره از علی علیه السلام روایت می‌کند که: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر احتکارکنندگان گذشت و دستور داد آنچه انبار کرده‌اند، به وسط بازار- در برابر دید همگان- آوردند. به آن حضرت گفته شد: ای کاش برای آنان نرخ‌گذاری می‌کردی! پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از این سخن خشمگین شد؛ به طوری که آثار خشم در چهره‌اش نمایان بود. آن‌گاه فرمود: من برای آنان نرخ‌گذاری کنم؟ قیمت تنها در اختیار خداست.

هرگاه بخواهد، آن را بالا می‌برد و هرگاه بخواهد، آن را پایین می‌آورد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۳۴۷

۵۳۴- (۴) غیاث بن ابراهیم از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام از جدش علیه السلام نظیر حدیث پیشین را روایت کرده، با این تفاوت که در بخش پایانی آن آمده است: «به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گفته شد: ای کاش برای ما نرخ‌گذاری می‌کردی؛ زیرا نرخ‌ها کم و زیاد است! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: من این‌گونه نیستم در حالی که با خدا دیدار می‌کنم

بدعتی گذاشته باشم. در این باره به من اجازه‌ای داده نشده است. بندگان خدا را رها کنید تا از یکدیگر روزی خورند.»

در کتاب من لا یحضره الفقیه این جمله در حدیث افزوده شده است: «هرگاه از شما درخواست خیرخواهی شد، خیرخواهی کنید.»

۵۳۵- (۵) ابو حمزه ثمالی از امام سجاد علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «خداوند فرشته‌ای را عهده‌دار نرخ‌ها کرده است که با دستور خدا آن را اداره می‌کند.»

۵۳۶- (۶) ابو حمزه ثمالی گوید: «نزد امام سجاد علیه السلام سخن از گرانی به میان آمد.

امام علیه السلام فرمود: گرانی به عهدهٔ من نیست. اگر گران است به عهدهٔ اوست و اگر ارزان است به عهدهٔ اوست.»

۵۳۷- (۷) یعقوب بن یزید از کسی که نامش را بیان کرد، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«خداوند عز و جل فرشته‌ای را عهده دار نرخ‌ها کرده است که آنها را اداره می‌کند.»

۵۳۸- (۸) محمد بن مسلم از کسی که نامش را بیان کرد، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«خداوند عز و جل فرشته‌ای را عهده‌دار قیمت‌ها کرده است. پس بر اثر کمبود، بالا نمی‌رود و بر اثر فراوانی، ارزان نمی‌شود.»

۵۳۹- (۹) سعد با واسطهٔ شخصی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «وقتی کارها به دست یوسف افتاد، مواد خوراکی را در خانه‌ای قرار داد و به یکی از کارگزاران خود دستور داد به قیمتی بفروشد، در حالی که نرخ مشخص بود. [و یوسف دستور داده بود گران‌تر بفروشد.] وقتی فهمید که در آن روز بر قیمت افزوده است، دوست نداشت که از سخن وی گرانی به وجود آید، از این رو [روز بعد]- بدون آن‌که سخنی از قیمت به میان آورد- به کارگزار خود گفت: برو بفروش. کارگزار اندکی دور شد و نزد یوسف برگشت. یوسف گفت: برو بفروش و دوست نداشت سخن وی سبب گرانی شود.

سرانجام کارگزار رفت. نخستین خریدار که آمد، کارگزار قیمت را کمتر از قیمت روز پیش گفت، ولی خریدار گفت: دست نگهدار. من به فلان مبلغ می‌خواستم. کارگزار از این سخن فهمید که نرخ را گران گفته است. سپس خریدار دیگری آمد و درخواست گندم کرد و کارگزار قیمت را از نوبت قبل کمتر گفت

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۳۴۹

ولی خریدار گفت: دست نگهدار. من به فلان قیمت می‌خواستم. کارگزار از این سخن فهمید که باز هم نرخ را بالا گفته است. به همین صورت ادامه داد تا به نرخ یکسانی رسید.»

۵۴۰- (۱۰) حفص بن غیاث از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «سال‌های نخست مسئولیت یوسف، مصادف با گرانی بود، در حالی که وی برای احدی هرگز آرزوی گرانی نمی‌کرد بلکه دلیل گرانی این بود که بازرگانان نزد یوسف آمدند و از وی درخواست خرید کردند. یوسف گفت: هر چه می‌خواهید بخرید. آنان گفتند: به فلان قیمت می‌خریم و یوسف نیز پذیرفت. آنان خریدند، بار زدند و رفتند تا وارد شهر شدند. در آنجا با گروه دیگری از بازرگانان برخورد کردند و از دستهٔ اول دربارهٔ قیمت خرید اجناس سوال کردند و آنان قیمت را دوبرابر گفتند. دستهٔ دوم نزد یوسف آمدند و درخواست خرید کردند. حضرت یوسف به آنان گفت: به هر مبلغی که می‌خواهید، بخرید. آنان گفتند: به فلان مبلغ که پیشتر فروختی، به ما نیز بفروش. یوسف گفت: آن‌گونه که شما می‌گویید نیست ولی با این حال بگیرید. آنان خرید کردند و وارد شهر شدند. در آنجا با گروه دیگری از بازرگانان برخورد کردند. آنان از قیمت خرید سوال کردند و خریداران قیمت را به آنان دوبرابر گفتند تا این‌که گرانی بر مردم فشار آورد. آنان نیز برای خرید نزد یوسف آمدند و درخواست خرید کردند. یوسف گفت: بخرید. آنان گفتند: همان‌گونه که پیشتر فروختی به ما نیز بفروش.

یوسف گفت: پیشتر چگونه فروختم؟

آنان گفتند: به فلان قیمت.

یوسف گفت: این‌گونه نیست ولی بگیرید.

آنان خریدند. وقتی وارد شهر شدند، مردم به یکدیگر گفتند: بیایید به دروغ قیمت را ارزان بگوییم، همان‌طور که به دروغ گران گفتیم.

آن‌گاه گروه دیگری نزد یوسف رفتند و درخواست خرید کردند. یوسف گفت: بخرید.

آنان گفتند: همانطور که پیشتر فروختی به ما نیز بفروش.

یوسف گفت: پیشتر چگونه فروختم؟

آنان گفتند: به فلان قیمت و از قیمت کاستند.

یوسف گفت: این‌گونه که شما می‌گویید، نیست ولی با این حال بگیرید.

آنان خرید کردند و وارد شهر شدند. در آنجا مردم از قیمت سوال کردند و آنان قیمت را به نصف قیمت خرید گفتند.

سپس گروه دیگری برای خرید نزد یوسف آمدند و درخواست خرید کردند. یوسف گفت: بخرید.

آنان گفتند: همان‌گونه که پیشتر فروختی به ما بفروش.

یوسف گفت: پیشتر چگونه فروختم؟

آنان گفتند: به فلان مبلغ و قیمت را به نصف آنچه شنیده بودند کاهش دادند.

یوسف گفت: این‌گونه نیست که می‌گویید ولی با این حال بگیرید.

به این صورت دربارهٔ قیمت به یکدیگر دروغ می‌گفتند تا این‌که قیمت به حال اول بازگشت آن‌گونه که خداوند می‌خواست.»

۵۴۱- (۱۱) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که از امام صادق علیه السلام دربارهٔ نرخ گذاری سوال شد. امام علیه السلام

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۳۵۱

فرمود: «امیر مؤمنان علیه السلام برای احدی نرخ گذاری نکرد، بلکه هرکس [در برابر پول مساوی] جنس کمتری به مردم می‌داد، به وی گفته می‌شد: همانند دیگران بفروش و در غیر این صورت از بازار بیرون برو مگر آن‌که مواد خوراکی او مرغوب‌تر از دیگران باشد.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب چهل و پنجم و چهل و ششم، مناسب با این باب هست.

باب ۴۸ استحباب ذخیره مواد خوراکی برای یک سال

۵۴۲- (۱) معمّر بن خلّاد از امام رضا علیه السلام دربارهٔ ذخیرهٔ مواد خوراکی برای یک سال سوال کرد. امام علیه السلام فرمود: «من نیز این کار را انجام می‌دهم.» (مقصود امام علیه السلام ذخیره کردن مواد خوراکی است.)

۵۴۳- (۲) حسن‌بن جهم از امام رضا علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «انسان وقتی خوراک سالش را به دست آورد، پشتش سبک می‌شود و آسایش می‌یابد و امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام تا وقتی خوراک سال‌شان را ذخیره نمی‌کردند، مزرعه نمی‌خریدند.»

۵۴۴- (۳) احمد بن محمد بن ابی‌نصر از امام رضا علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام تا وقتی خوراک سال‌شان را ذخیره نمی‌کردند، مزرعه را نمی‌خریدند و می‌گفتند: انسان وقتی خوراک سالش را ذخیره کند،

پشتش سبک می‌شود و آسایش می‌یابد»

۵۴۵- (۴) ابن بکیر از امام موسی بن جعفر علیه السلام روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «نفس انسان هنگامی که خوراکش را به دست آورد، آرامش می‌یابد.»

۵۴۶- (۵) حماد بن عثمان گوید: «در زمان امام صادق علیه السلام مردم مدینه گرفتار گرانی و قحطی شدند؛ به‌طوری که توانگران، گندم و جو را با هم مخلوط می‌کردند و تنها می‌توانستند بخشی از خوراک خود را تهیه کنند. امام صادق علیه السلام مقداری گندم مرغوب داشت که در آغاز سال خریده بود. آن حضرت به

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۳۵۳

یکی از غلامانش فرمود: مقداری جو برای ما بخر و با این گندم‌ها مخلوط کن یا این گندم‌ها را بفروش؛ چرا که ما خوش نداریم غذای مرغوب بخوریم و مردم غذای نامرغوب بخورند.»

۵۴۷- (۶) معتّب گوید: «امام صادق علیه السلام به من فرمود: مدینه دچار گرانی شده است، ما چقدر گندم داریم؟

گفتم: ما به مقداری گندم داریم که تا ماه‌های زیادی برایمان کافی است.

امام علیه السلام فرمود: آنها را بیرون ببر و بفروش.

گفتم: در مدینه گندم وجود ندارد.

امام علیه السلام فرمود: آنها را بفروش.

وقتی آنها را فروختم، امام علیه السلام فرمود: همراه مردم روز به روز بخر. آن‌گاه فرمود: ای معتّب! غذای خانوادهٔ مرا نیمی از گندم و نیمی از جو قرار بده. همانا خداوند آگاه است که من به خوبی می‌توانم به آنها نان گندم دهم ولی دوست دارم که خداوند ببیند که من به خوبی، اندازهٔ معیشت را رعایت می‌کنم.»

۵۴۸- (۷) معتّب گوید: «هنگام برداشت محصول، امام کاظم علیه السلام به ما دستور می‌داد که آنها را بفروشیم و مانند دیگر مسلمانان به طور روزانه تهیه کنیم.»

۵۴۹- (۸) در کتاب عدهٔ الداعی روایت می‌شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به یکی از یارانش فرمود: «چگونه خواهی بود، هنگامی که در میان گروهی زندگی کنی که خوراک سال‌شان را ذخیره می‌کنند و یقین، ضعیف می‌گردد؟ پس هرگاه صبح شد، در اندیشهٔ شب مباش و هرگاه شب شد، در اندیشهٔ صبح مباش؛ چرا که تو نمی‌دانی فردا نامت چیست.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب سیزدهم از باب‌های استحباب حقوق و باب هفتاد و یکم از باب‌های مبارزه با نفس، مطالبی مناسب با این بحث هست.

و در روایت چهاردهم از باب هفدهم از باب‌های طلب روزی این گفته که: «سلمان هرگاه حقوقش را از بیت المال دریافت می‌کرد، غذای سالش را تا زمان دریافت حقوق سال آینده کنار می‌گذاشت ... پس هرگاه معاش خود را به دست آورد، آرامش می‌یابد.»

و در روایت بیستم از باب چهل و پنجم از باب‌های مستحبات تاجر این گفته که: «امام علیه السلام همواره غذای یک سال خود و خانواده‌اش را می‌خرید.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۳۵۵

باب ۴۹ استحباب تجربه مشاغل و انتخاب سودمند آنها

۵۵۰- (۱) اسحاق بن عمار از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «شخصی از محرومیت و کم‌شانسی خود نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شکایت کرد. آن حضرت فرمود: خرید و فروش با کالاهای گوناگون را امتحان کن. از هر کدام از آنها سود بردی، آن را رها نکن.»

۵۵۱- (۲) بشیر نبّال از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هرگاه از معاملهٔ کالایی سود بردی، آن را رها نکن.»

۵۵۲- (۳) در کتاب من لایحضره الفقیه روایت می‌شود که: «امام صادق علیه السلام به بشیر نبّال فرمود: هرگاه از معاملهٔ کالایی سود بردی، آن را رها نکن.»

۵۵۳- (۴) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که شخصی به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گفت: «ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! من به کاری روی نمی‌آورم، مگر آن‌که در آن محروم و بی‌بهره می‌مانم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ببین در چه کاری یک بار سود بردی، به همان کار بپرداز.

آن مرد گفت: دباغی.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: به دباغی بپرداز.»

۵۵۴- (۵) سکونی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هرگاه شخصی به تجارتی پرداخت و از آن سودی نبرد، پس باید به تجارت دیگری بپردازد.»

۵۵۵- (۶) ولید بن صبیح از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «روزیِ برخی از مردم در تجارت است و روزیِ برخی دیگر در شمشیرسازی و روزی گروهی در زبان‌شان است.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۳۵۷

۵۵۶- (۷) یحیی حذّاء- کفاش- گوید: «به امام کاظم علیه السلام گفتم: چه بسا در حضور پدرم چیزی می‌خرم و می‌بینم که پدرم ناراحت می‌شود.

امام علیه السلام فرمود: پدرت را [هنگام معامله] از خود دور کن و در حضورش چیزی نخر و هرگاه از کسی طلبکار بودی، از او بخواه که حتماً این‌گونه بنویسد: فلانی فرزند فلانی با دست خط خود نوشت و خداوند را برخود گواه گرفت و خداوند برای گواهی کافی است. پس او حتماً آن را در حیات خود یا پس از مرگش پرداخت خواهد کرد.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت بیست و سوم از باب یکم از باب‌های کسب‌های روا و ناروا، فرمودهٔ معصوم علیه السلام که:

«چاره انسان در کار و کسب اوست.»

باب ۵۰ کراهت ارزان خریدن مال دیگران

۵۵۷- (۱) اسماعیل بن عبدالله قرشی گوید: «مردی نزد امام صادق علیه السلام آمد و گفت: ای فرزند رسول خدا! درخواب دیدم که گویا بیرون شهر کوفه در جایی که می‌شناسم بودم و گویا شبح چوبی یا مردی از چوب تراشیده سوار بر اسب چوبی با شمشیرش [به من به عنوان تهدید] اشاره می‌کرد و من ترسان و هراسان او را مشاهده می‌کردم!

امام علیه السلام فرمود: تو تصمیم بر سرقت معاش شخصی را داری. پس از خدایی که تو را آفرید و سپس می‌میراند بترس!

آن مرد گفت: گواهی می‌دهم که تو از دانش فراوانی برخورداری و این مطلب را از سرچشمه‌اش به دست آوردی. ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله! واقعیت این تعبیر را به شما می گویم. یکی از همسایگانم نزد من آمد و مزرعه‌ای را برای فروش به من عرضه کرد و من چون می‌دانستم مشتری دیگری به‌جز من ندارد، تصمیم گرفتم آن را به مبلغ زیادی زیر قیمت بخرم.

امام علیه السلام پرسید: آیا دوستت ولایت ما را دارد و از دشمنان‌مان بیزار است؟

آن مرد گفت: آری، ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله! او مردی بابصیرت و دین‌دار است و من در پیشگاه خدا و شما از تصمیم پیشین خود توبه می کنم. ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله! به من بگو که اگر از دشمنان شما بود، فریب وی برای من جایز بود؟

امام علیه السلام فرمود: امانت را به کسی که تو را امین شمرده و از تو انتظار خیرخواهی دارد، بازگردان؛ هرچند قاتل امام حسین علیه السلام باشد.»

ارجاعات

و باب چهاردهم و باب چهل و یکم از باب‌های مستحبات تاجر را ملاحظه کنید.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۳۵۹

باب ۵۱ استحباب پردازش کالا هنگام فروش

۵۵۸- (۱) سکونی از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر مردی گذشت که لباسی برای فروش در دست داشت. آن مرد قدبلند بوده و لباس کوتاهی بر تن داشت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به وی فرمود: بنشین؛ چرا که آن به کالایت رونق می‌دهد.»

باب ۵۲ استحباب تجارت قبل از وارد شدن به مکه

۵۵۹- (۱) خالد بن نجیح خرّاز به امام موسی بن جعفر علیه السلام گفت: «ما از صنعا جنس می‌آوریم. اگر آن را وارد مکه کنیم، ده به سیزده و دوازده می‌فروشیم و اگر بازرگانان مکه در بیرون شهر با ما معامله کنند، مبلغ کمتری می‌پردازند و ده به یازده و ده و نیم و کمتر می‌خرند. آیا اجناس خود را بیرون شهر به تاجران بفروشم یا داخل مکه شوم؟ امام علیه السلام فرمود: در مسیر بفروش و وارد مکه نکن؛ چرا که خداوند ابا دارد که محل تجارت مؤمن را در مکه قرار دهد.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت بیست و چهارم و بیست و پنجم و بیست و ششم از باب دوم از باب‌های وجوب حج، آنچه که بر جواز تجارت در مکه دلالت دارد؛ پس ملاحظه کنید.

باب ۵۳ استحباب مخفی کردن مال از دیگران برای معیشت

۵۶۰- (۱) ابو جعفر احول گوید: «امام صادق علیه السلام به من فرمود: دارایی‌ات چیست؟ گفتم: دو غلام و دو شتر دارم. امام علیه السلام فرمود: آن را از برادرانت پوشیده بدار؛ چرا که اگر به تو زیان نرسانند، سود هم نمی‌رسانند.»
منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۳۶۱

باب ۵۴ خیر نزد نیکورویان است

۵۶۱- (۱) ابو سعید از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: «خیر را نزد نیکورویان بجویید.»

باب ۵۵ حکم فروختن خانه

۵۶۲- (۱) حذیفه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: «هرکس خانه‌ای را بفروشد و پولش را در خرید خانهٔ دیگری مصرف نکند، برای وی برکت نخواهد داشت.»

باب ۵۶ کیفیت دوزندگی و زایده‌های پارچه

۵۶۳- (۱) در کتاب تنبیه الخواطر آمده است که: «علی علیه السلام نزد دوزنده‌ای ایستاد و فرمود: سوگ‌داران در سوگت نشینند! نخ‌ها را محکم و درزها را باریک و سوزن‌ها را نزدیک به هم فرو کن. همانا من از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: خداوند دوزندهٔ خیانت‌کار را با پیراهن و ردایی که در آن خیانت کرده، محشور می‌کند و از زایده‌های پارچه بپرهیز؛ زیرا صاحب لباس به آن سزاوارتر است و به آنها دست‌درازی نکن که موجب مکافات (مجازات) می‌شود.»
منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۳۶۳

بخش سوم: باب‌های خیار

باب ۱ خیار مجلس

۵۶۴- (۱) محمد بن مسلم از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «فروشنده و خریدار تا پیش از جدایی از یکدیگر، خیار فسخ معامله دارند و خریدار حیوان تا سه روز خیار دارد.»
۵۶۵- (۲) زراره از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «فروشنده و خریدار تا پیش از جدایی از هم خیار فسخ معامله دارند و خریدار حیوان سه روز [خیار دارد].
زراره گفت: شخصی از دیگری کالایی می‌خرد و آن را نزد فروشنده می‌گذارد و می‌گوید: نزد تو باشد تا پولش را بیاورم.
امام علیه السلام فرمود: اگر تا سه روز آورد [حق دارد]؛ در غیر این صورت معامله‌ای برای وی وجود نخواهد داشت.»
۵۶۶- (۳) شیخ ابوالفتوح رازی در تفسیر خود از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: «فروشنده و خریدار تا پیش از جدایی از هم خیار فسخ معامله دارند.»

۵۶۷- (۴) در کتاب العوالی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌شود که فرمود: «هر یک از فروشنده و خریدار تا پیش از جدایی از هم نسبت به دیگری خیار دارند.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۳۶۵

۵۶۸- (۵) فضیل گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: در معاملهٔ حیوان چه شرطی وجود دارد؟

امام علیه السلام فرمود: تا سه روز خریدار خیار دارد.

گفتم: در غیر حیوان چه شرطی است؟

امام علیه السلام فرمود: فروشنده و خریدار تا پیش از جدایی خیار فسخ دارند و وقتی با رضایت از یکدیگر جدا شدند، خیاری برای آنان نیست.»

۵۶۹- (۶) در کتاب المقنع آمده است: «و بدان که! خریدار و فروشنده پیش از جدایی از هم خیار فسخ معامله دارند و وقتی جدا شدند، خیاری برای آنان نیست و خریدار حیوان تا سه روز خیار فسخ دارد.»

بخش نخست این عبارت، در کتاب فقه الرضا نیز آمده است.

۵۷۰- (۷) عمر بن یزید از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هرگاه خریدار و فروشنده راست گویند (و نیکی کنند) به آنان برکت داده می‌شود و هنگامی که دروغ گویند و خیانت کنند، برکت به آنان داده نخواهد شد و آنان تا پیش از جدایی از هم خیار فسخ معامله دارند و اگر با هم اختلاف کردند، سخن صاحب کالا پذیرفته می‌شود یا این‌که از یکدیگر دست بردارند.»

۵۷۱- (۸) شیخ ابوالفتوح رازی در تفسیر خود از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: «فروشنده و خریدار پیش از جدایی از هم خیار فسخ دارند، پس اگر هر دو راست گویند و حقیقت را آشکار کنند، در معامله‌شان برکت داده می‌شود و اگر کتمان کنند و دروغ گویند، برکت از معامله‌شان می‌رود.»

۵۷۲- (۹) حلبی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هرکس جنسی (از دیگری) بخرد، آن دو تا پیش از جدایی از هم خیار دارند. پس آن‌گاه که از یکدیگر جدا شدند، معامله لازم و ثابت می‌شود.

و نیز امام صادق علیه السلام فرمود: پدرم از شخصی، زمینی به نام عریض خرید. وی آن زمین را به دینار خرید. آن‌گاه فرمود: نوشته‌ای به تو می‌دهم که در مقابل هر دینار ده درهم بپردازم. آن شخص نیز دینار را به درهم فروخت. سپس پدرم برخاست و من به دنبال وی روان شدم و گفتم: ای پدر جان! چرا به سرعت برخاستی؟ فرمود: خواستم معامله را لازم کنم.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۳۶۷

حلبی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «پدرم زمینی به نام عریض خرید. وقتی معامله انجام گرفت، برخاست و حرکت کرد. من به وی گفتم: ای پدر جان! در برخاستن شتاب کردی! وی فرمود: ای فرزند عزیزم! خواستم معامله را لازم کنم.»

۵۷۳- (۱۰) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام از پدرش از نیاکانش روایت می‌شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «فروشنده و خریدار در آنچه معامله کرده‌اند، خیار دارند تا این‌که بارضایت از یکدیگر جدا شوند.»

۵۷۴- (۱۱) در همان کتاب از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «بدن‌های‌شان از مکانی که در آن معامله کرده‌اند، جدا می‌شود. به تحقیق پدرم زمینی به نام عریض را فروخت.

هنگامی که با مشتری توافق کردند و معامله انجام شد، پدرم برخاست و به راه افتاد. من به دنبال پدرم حرکت کردم و به وی گفتم: چرا با این سرعت برخاستی؟ فرمود: می‌خواستم معامله لازم شود.»

۵۷۵- (۱۲) محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «زمینی را خریدم و وقتی معامله را پذیرفتم، برخاستم.

چند قدم راه رفتم و سپس بازگشتم. می‌خواستم (با جدایی‌مان) معامله لازم و ثابت شود.»

۵۷۶- (۱۳) محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «با شخصی معامله کردم. وقتی معامله انجام شد، برخاستم. چند قدم راه رفتم و سپس به محل نشستنم بازگشتم تا با جدایی‌مان معامله لازم شود.»

۵۷۷- (۱۴) عمار بن موسی گوید: «شخصی با قیمت معینی از دیگری کنیزی خرید. آن‌گاه از یکدیگر جدا شدند. امام صادق علیه السلام در این باره فرمود: معامله لازم شد و تا وقتی که آن کنیز نزد فروشنده است، خریدار حق آمیزش با آن را ندارد تا تحویل بگیرد و فروشنده را در جریان گذارد و بهای آن در صورتی که فروشنده و خریدار شرط نکنند، نقد است.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۳۶۹

۵۷۸- (۱۵) ابن ابی جمهور در کتاب درر اللئالی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: «معامله کنندگان خیار دارند، تا وقتی از هم جدا نشده‌اند یا یکی از آنان به دیگری نگوید: خیار با تو.»

۵۷۹- (۱۶) شیخ ابوالفتوح رازی در تفسیرش از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: «معامله با رضایت و اراده طرفین است و پس از دست دادن [انعقاد عقد]، خیار است و برای هیچ مسلمانی حلال نیست که به مسلمانی خیانت کند.»

۵۸۰- (۱۷) غیاث بن ابراهیم از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام روایت می‌کند که علی علیه السلام فرمود: «هنگامی که شخصی در معامله دست داد، معامله لازم می‌شود؛ هرچند از یکدیگر جدا نشده‌اند.»

این حدیث بر صورتی که دست دادن برای سقوط خیار باشد یا بر تقیه، حمل می‌شود؛ چنانچه در الوافی آمده است.

ارجاعات

می‌آید:

در روایت هفتم از باب سوم از باب‌های خیار، فرموده معصوم علیه السلام که: «و در غیر حیوان از کالاهای دیگر تا وقتی از یکدیگر جدا شوند.»

و در روایت یکم از باب سیزدهم نیز از آن استفاده می‌شود.

و در روایت سوم از باب یکم از باب‌های خیار این گفته که: «خیار در غیر حیوان تا وقتی است که از یکدیگر جدا شوند.»

باب ۲ واگذاری خیار فسخ به طرف دیگر عقد توسط پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

۵۸۱- (۱) قطب راوندی در کتاب لبّ اللباب روایت می‌کند که: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در معاملات خویش برای هر مسلمانی خیرخواهی می‌کرد و هرگاه چیزی می‌خرید، می‌فرمود: آنچه ما از تو گرفتیم، بهتر از چیزی است که به تو دادیم؛ بنابراین خیار با توست.»

(اگر آنچه از تو گرفتیم بهتر از چیزی است که به تو دادیم، خیار با توست.)

باب ۳ خیار حیوان

۵۸۲- (۱) علی بن فضّال از امام رضا علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «خریدار حیوان تا سه روز خیار دارد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۳۷۱

۵۸۳- (۲) در کتاب المقنع آمده است: «خریدار حیوان تا سه روز خیار دارد.»

۵۸۴- (۳) حلبی از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: «در تمام حیوانات تا سه روز برای خریدار حق شرط است و او خیار دارد، چه شرط کند چه نکند.»

۵۸۵- (۴) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «هر خریدار حیوانی تا سه روز نسبت به آن خیار دارد،- شرط کند یا نکند.»

۵۸۶- (۵) در کتاب فقه الرضا آمده است: «روایت شده که شرط در حیوان تا سه روز است،- شرط کند یا نکند.»

۵۸۷- (۶) علی بن رئاب گوید: «از امام صادق علیه السلام پرسیدم: شخصی کنیزی می‌خرد، در این باره خریدار خیار دارد یا فروشنده یا هر دو؟

امام علیه السلام فرمود: مشتری تا سه روز برای اندیشیدن مهلت دارد و هنگامی که سه روز گذشت، خرید لازم می‌شود. به امام علیه السلام گفتم: اگر مشتری او را ببوسد یا لمس کند، چه می‌فرمایید؟

امام علیه السلام فرمود: هرگاه ببوسد یا لمس کند یا به جایی از بدنش که بر دیگران حرام است، نگاه کند، شرط از میان می‌رود و برای وی لازم می‌شود.»

۵۸۸- (۷) محمد بن مسلم از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: «معامله کنندگان در مورد حیوان تا سه روز خیار دارند و در کالاهای دیگر تا زمانی که از یکدیگر جدا شوند.»

۵۸۹- (۸) علی بن رئاب از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: «معامله حیوان تا سه روز به نظر مشتری مشروط و معلَّق است- شرط کند یا نکند- پس اگر مشتری پیش از پایان سه روز در آن تصرف کند، به آن راضی شده است و شرط او ساقط است.

به امام علیه السلام گفته شد: مقصود از تصرف چیست؟

امام علیه السلام فرمود: لمس کردن یا بوسیدن یا نگاه کردن به جایی از بدنش که پیش از خرید حرام بود.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۳۷۳

۵۹۰- (۹) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «هرکس کنیزی بخرد و با او آمیزش کند یا ببوسد یا لمس کند یا به جایی از بدنش که بر دیگران حرام است، نگاه کند، در مورد آن خیار ندارد و برایش لازم می‌شود و همچنین اگر پیش از پایان زمان خیار در حیوان تصرف کند یا آن را در معرض فروش قرار دهد، آن حیوان برای وی لازم می‌شود.»

۵۹۱- (۱۰) محمد بن حسن صفار گوید: «به امام حسن عسکری علیه السلام نوشتم: شخصی حیوانی می‌خرد و در آن تصرف می‌کند؛ مثل چیدن سُم یا تعویض نعل یا سوار شدن تا چند فرسخ. پس از این تصرفات یا سوار شدن تا چند فرسخ در مدت سه روزی که خیار دارد، آیا می‌تواند آن را پس دهد؟

امام علیه السلام در پاسخ مرقوم فرمود: هرگاه در آن تصرفی نماید، خرید لازم می‌شود، ان‌شاءالله.»

۵۹۲- (۱۱) عبدالله بن سنان از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: «برده نسبت به قطع عضو یا پیسی یا مانند آن تا سه روز و نسبت به دیوانگی تا یک سال ضمانت دارد و حوادث پس از یک سال ضمانت ندارند.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب یکم از باب‌های خیار فرموده امام علیه السلام که: «و خریدار حیوان سه روز خیار دارد.»

در روایت دوم فرموده معصوم علیه السلام که: «و صاحب حیوان سه روز خیار دارد.»

در روایت پنجم از باب‌های خیار از امام علیه السلام سوال شد: «در معاملۀ حیوان چه شرطی وجود دارد؟

امام علیه السلام فرمود: سه روز برای خریدار [مشروط است.]»
و در روایت چهاردهم این گفته که: «شخصی از دیگری با قیمت معین کنیزی می‌خرد، آن‌گاه از یکدیگر جدا می‌شوند. امام علیه السلام فرمود: معامله لازم است.»
می‌آید:
در روایات باب بعدی و باب پنجم مطالبی خواهد آمد که بر این بحث دلالت می‌کند.

باب ۴ ضامن بودن فروشنده برده یا حیوان تا سه روز

۵۹۳- (۱) عبدالرحمان بن ابی عبدالله از امام صادق علیه السلام پرسید: «شخصی از دیگری کنیزی می‌خرد و پول آن را می‌پردازد. آن‌گاه کنیز پس یکی دو روز نزد خریدار می‌میرد، چه کسی ضامن آن است؟
امام علیه السلام فرمود: بر خریدار ضمانی نیست تا شرط وی پایان یابد.»
منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۳۷۵
۵۹۴- (۲) ابن سنان از امام صادق علیه السلام پرسید: «شخصی حیوان یا برده‌ای می‌خرد و یک یا دو روز شرط می‌کند. در این مدت آن می‌میرد یا عیبی در آن ایجاد می‌شود، چه کسی ضامن آن است؟
امام علیه السلام فرمود: فروشنده ضامن است تا سه روز شرط پایان یابد و کالا [به صورت لازم] ملک خریدار گردد. (خواه فروشنده برای وی شرط کند یا نه) و فرمود: اگر میان معامله کنندگان تا چند روز معین شرطی وجود داشته باشد و پیش از پایان شرط در دست خریدار هلاک شود، آن، مال فروشنده خواهد بود.»
۵۹۵- (۳) در کتاب من لایحضره الفقیه روایت می‌شود که از امام صادق علیه السلام سوال شد: «شخصی برده یا حیوانی می‌خرد و مدت یک یا دو روز شرط می‌کند و آن برده یا حیوان می‌میرد یا عیبی در آن ایجاد می‌شود. چه کسی ضامن اوست؟
امام علیه السلام فرمود: خریدار ضامن نیست تا این‌که مدت شرط پایان یابد و کالا [به طور ثابت] ملک او شود.»
۵۹۶- (۴) حسن بن علی بن رباط با واسطه از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «اگر تا پیش از سه روز برای حیوان حادثه‌ای روی دهد، از مال فروشنده خواهد بود. (هرکس کنیزی بخرد و به فروشنده بگوید: پول را می‌آورم؛ پس اگر تا یک ماه آورد [نسبت به آن حق دارد]، در غیر این صورت معامله‌ای برای وی نخواهد بود و در اجناسی مانند سبزی‌ها و خربزه که تا یک روز فاسد می‌شوند، یک روز تا شب، فروشنده عهده دار آن است.)»
۵۹۷- (۵) حسن بن زید بن علی بن حسین علیه السلام از پدرش از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دربارهٔ شخصی که برده‌ای را با سه روز خیار خرید و آن برده در زمان خیار مُرد فرمود:
«خریدار به خدا سوگند داده می‌شود که به آن راضی نبوده، آن‌گاه از ضمان آن بیرون می‌آید.»
منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۳۷۷

باب ۵ حکم فواید حیوان در زمان خیار در صورت فسخ خریدار

۵۹۸- (۱) حلبی دربارهٔ خریدار گوسفندی که بعد از سه روز آن را پس داد، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:
«اگر در این سه روز شیر آن را نوشیده است، سه مدّ [/ سی سیر خرما] همراه آن می‌پردازد و اگر شیر نداشته، چیزی بر او نیست.»

۵۹۹- (۲) قاسم بن سلام با سندهای متصل به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: «شیر را در پستان شتر و گوسفند ذخیره نکنید. هرکس حیوانی را که شیر در پستانش ذخیره شده خریداری کند، میان دو کار خیار دارد؛ اگر بخواهد، آن را با سه کیلو خرما بازمی‌گرداند.»

و در حدیث دیگری فرمود: «هرکس حیوانی را که شیر در پستانش ذخیره شده، خریداری کند و سپس بازگرداند، باید یک صاع [/ سه کیلوگرم] همراه آن بپردازد.»

۶۰۰- (۳) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از انباشتن شیر در پستان حیوان نهی کرد و فرمود: «هرکس گوسفندی را که شیر در پستانش انباشته شده خریداری کند، پس آن گوسفند فریبنده است و مشتری پس از آگاهی از این موضوع، اگر بخواهد می‌تواند آن را بازگرداند و یک صاع [/ سه کیلوگرم] خرما همراه آن بپردازد.»

۶۰۱- (۴) در کتاب العوالی از پیامبراکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌شود که فرمود: «هرکس گوسفندی را که شیر در پستانش انباشته شده خریداری کند، تا سه روز خیار دارد. اگر بخواهد، آن را نگه می‌دارد و اگر بخواهد، همراه یک صاع خرما باز گرداند.»

۶۰۲- (۵) در همان کتاب از امام علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «هرکس حیوانی را که شیر در پستانش انباشته شده خریداری کند، تا سه روز خیار دارد. اگر آن را باز گرداند، همراه آن، شیرش یا به قیمت آن، گندم می‌پردازد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۳۷۹

۶۰۳- (۶) در همان کتاب گفته می‌شود که: «روایت شده که هرکس حیوانی را که شیر در پستانش انباشته شده خریداری کند، تا سه روز خیار دارد. اگر بخواهد، آن را همراه یک صاع [/ سه کیلوگرم] گندم بازمی‌گرداند.»

۶۰۴- (۷) عبدالله بن عمر بن خطاب گوید: «وقتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به عقبه رسید، فرمود: هیچ‌کس از اینجا عبور نکند. حکم بن ابی العاص برای مسخره کردن پیامبر صلی الله علیه و آله دهانش را کج کرد.

آن‌گاه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: هرکس گوسفندی را که شیر در پستانش انباشته شده خریداری کند، خیار دارد. حکم بار دیگر برای مسخره کردن پیامبر صلی الله علیه و آله دهانش را کج کرد. این بار حضرت او را دید و به وی نفرین کرد. حکم به مدت دوماه به بیماری صرع [/ تشنّج] مبتلا شد و پس از به هوش آمدن، پیامبر صلی الله علیه و آله او را از مدینه تبعید کرد.»

باب ۶ خیار شرط

۶۰۵- (۱) عبدالله بن سنان از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هرکس شرطی مخالف با کتاب خدا کند، آن شرط بر کسی که علیه او شرط شده، جایز نیست و مسلمانان پایبند به شرط های‌شان هستند؛ در صورتی که موافق با کتاب خدا باشد.»

۶۰۶- (۲) ابن سنان از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «مسلمانان پایبند به شرطهای‌شان هستند، مگر هر شرطی که مخالف با کتاب خدا باشد که جایز نیست.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۳۸۱

۶۰۷- (۳) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام از نیاکانش روایت می‌شود که امیرمؤمنان علیه السلام فرمود:

«مسلمانان پایبند به شرط های‌شان هستند مگر شرطی که در آن معصیت باشد.»

۶۰۸- (۴) اسحاق بن عمار از امام صادق علیه السلام از پدرش روایت می‌کند که امیر مؤمنان علیه السلام همواره می‌فرمود: «هرکس برای همسرش چیزی شرط کند، باید به آن وفا کند، زیرا مسلمانان پایبند به شرطهای‌شان هستند، مگر شرطی که حلالی را حرام یا حرامی را حلال کند.»

۶۰۹- (۵) در کتاب العوالی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌شود که فرمود: «مؤمنان پایبند به شرطهای‌شان هستند.»

۶۱۰- (۶) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام، از نیاکانش علیهم السلام روایت می‌شود که علی علیه السلام فرمود: «هرکس کار ناپسندی را شرط کند، معامله صحیح و شرط باطل است و هر شرطی که حلالی را حرام و حرامی را حلال نکند، آن شرط جایز است.»

۶۱۱- (۷) حلبی گوید: «از امام صادق علیه السلام سوال کردم: دربارهٔ کنیزان شرط می‌شود که فروخته، ارث برده و بخشیده نشوند. امام علیه السلام فرمود: آن شرط در غیر ارث صحیح است. آنها به ارث برده می‌شوند و هر شرطی که مخالف کتاب خداست، مردود است.»

این حدیث از ابن سنان نیز روایت شده و در ادامهٔ آن آمده است: «و از امام علیه السلام دربارهٔ برده‌ای سوال کردم که چند نفر در آن شریک هستند. یکی از آنها سهم خود را می‌فروشد. یکی دیگر از شریکان می گوید، من به خرید آن سزاوارترم. آیا وی چنین حقی دارد؟ امام علیه السلام فرمود: آری، اگر یک نفر باشد.»

۶۱۲- (۸) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «هرکس کنیزی را بفروشد و شرط کند که خریدار، آن را نفروشد، نبخشد و به ارث برده نشود، همهٔ اینها صحیح است مگر میراث و هر شرط مخالف با کتاب خدا به کتاب خدا بازمی گردد و هرکس کنیزی را به این شرط بخرد که آزاد شود یا صاحبش او را مادر فرزند خودش قرار دهد، آن معامله صحیح و شرط لازم الوفاست.»

۶۱۳- (۹) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ شخصی سوال شد که برده‌ای را می‌فروشد. خریدار همراه برده مالی را می‌یابد. امام فرمود: مال را به فروشنده بازمی گرداند مگر آن‌که خریدار آن را به شرط مال خریده باشد؛ چرا که فروشنده، خود برده را فروخته و مالش را نفروخته است و اگر برده را با مالش فروخته و مال همراه برده کالا و بهای آن پول باشد، مال برده به هر مقدار که باشد، معامله صحیح است و همچنین اگر مال همراه برده پول و بهای آن جنس باشد معامله صحیح است و اگر مال همراه برده پول و بهای آن نیز پولی همانند آن باشد،

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۳۸۳

معامله صحیح نیست مگر آن‌که بهای برده بیشتر از مال وی باشد تا خود برده در مقابل مازاد بهایش نسبت به مال قرار گیرد مگر آن‌که مال همراه برده درهم و بهای آن طلا باشد یا مال همراه برده طلا و بهای آن درهم باشد که در این صورت تفاوت میان آن دو اشکال ندارد؛ چون از دو نوع هستند.»

۶۱۴- (۱۰) عبدالوارث بن سعید گوید: «در مکه با ابوحنیفه و ابن ابی لیلی و ابن شبرمه برخورد کردم. از ابوحنیفه سوال کردم: نظر شما دربارهٔ کسی که کالایی را می‌فروشد و در ضمن معامله چیزی را شرط می کند، چیست؟

ابو حنیفه گفت: معامله و شرط هر دو باطل است. سپس نزد ابن ابی لیلی رفتم و همان مسئله را از وی سوال کردم. وی گفت: معامله صحیح ولی شرط باطل است. پس از آن نزد ابن شبرمه رفتم و از وی نیز سوال کردم. او گفت: معامله و شرط هر دو صحیح است. با خود گفتم: خداوند پاک و منزه است. شما هر سه از فقیهان عراق هستید و پاسخ یک مسأله را این‌گونه متفاوت برای من بیان می کنید! آن‌گاه بار دیگر نزد ابوحنیفه رفتم و نظر ابن ابی لیلی و ابن شبرمه را برای وی بازگو کردم. او گفت: من نمی‌دانم چرا آنها این‌گونه فتوا دادند. عمرو بن شعیب از پدرش از جدش برای من روایت کرد که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از معامله و شرط کردن در آن نهی کرد. پس معامله و شرط هر دو باطل است.

سپس بار دیگر نزد ابن ابی لیلی رفتم و ماجرا را برایش باز گو کردم. او نیز گفت: من کاری به گفتهٔ آنها ندارم. هشام بن عروهٔ از پدرش برای من روایت کرد که عایشه گفت: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به من دستور داد بریره را بخرم، پس او را آزاد کرد.

پس معـامله صـحیح و شـرط باطل است. سـپس نزد ابن شبرمه رفتم و ماجرا را برای وی بازگو کردم. او گفت: من نمی‌دانم آنها چه گفته‌انـد! مسعر بن کـدام از محارب بن دثار روایت می‌کنـد که جابر بن عبدالله گفت: من شتر ماده‌ای به پیامبر صـلی الله علیه و آله فروختم و او با من شرط کرد که شتر را به شهر مدینه [نزد او] ببرم. پس معامله و شرط، هر دو جایز است.»

۶۱۵- (۱۱) در کتاب دعائم الاسـلام روایت می‌شود که از امام صادق علیه السلام سوال شد: «شخصی کالایی را به این شرط خرید، که شـخص غایبی- به غیر از خریـدار و فروشـنده- که از او نام برد، خیار برهم زدن معامله را داشـته باشد. آن شـخص پس از مدت طولانی از سفر بازگشت و معامله را بر هم زد.

امام علیه السـلام فرمود: اگر جنس خریـداری شـده دارای درآمـدی است، خریدار بر مقداری از آن که هزینه کرده و درآمد داشـته است سوگنـد داده می‌شود. اگر از سوگنـد خودداری کند، به کسـی که درخواست سوگند کرده است، گفته می‌شود: تو بر آنچه او برداشـت کرده، سوگنـد بخـور و آنچه را هزینه کرده به وی بـپرداز. پس اگر از سوگنـد خـودداری کرد، آن چیز به حـال خـود رها می‌شود؛ زیرا آن طول کشیده و کهنه شده است.

پس اگر کالا افزایش یا کاهش یافته باشد، قیمت آن در روز تحویل برعهدهٔ اوست و اگر آن [بازگشت شـخص غایب] در چند روز اندک باشد، اشکال ندارد و شرط خریدار محفوظ است.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۳۸۵

۶۱۶- (۱۲) در کتـاب جعفریـات از امیرمؤمنـان علیه السـلام روایت می‌شود که فرمود: «هر چه در ازدواج شـرط شود، ازدواج آن را باطل می‌کند مگر طلاق و هرچه در معامله شرط شود، معامله را باطل می‌کند و مانند ازدواج نیست.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت سوم از باب هشـتاد و ششم از باب‌های جهاد با دشمن فرموده معصوم علیه السلام که: «با آنان شرط می‌کند، آن‌گاه آنچه پس از شرط دریافت کند، حلال است.»

در روایت چهار از باب چهل و چهار از باب‌های خرید و فروش فرمودهٔ معصوم علیه السـلام که: «و اگر بدون شـرط کردن آن، کالا را خریده، پس به مقداری که پول پرداخته، برای اوست.»

و در روایت پنجم فرموده معصوم علیه السلام که: «به نرخ روزی که با او قرار داد بسته و شرط کرده، برای او محاسبه می‌شود.»

در روایات باب پنجاه و ششم از باب‌های خرید و فروش، مطالبی هست که بر این بحث دلالت می‌کند.

و در روایت یک از باب شصت و چهار فرموده معصوم علیه السلام که: «اگر با تو شرط کند، در غیر این صورت درهم‌های رایج در میان مردم برای اوست.»

و در روایت چهارده از باب یک از باب‌های خیار فرموده امام معصوم علیه السـلام که: «و هرگاه دربارهٔ قیمت شـرط نکننـد، آن نقد است.»

و در روایات باب چهارم از باب‌های خیار، مناسب با این باب هست.

می‌آید:

در روایات باب بعدی و باب پانزدهم، مطالبی خواهد آمد که مناسب با این باب است.

و در روایت دوم از بـاب دهم از باب‌های احکام عیوب فرمودهٔ امام علیه السـلام که: «فروشـنده عهـده‌دار فرار برده نیست مگر آن‌که خریدار شرط کند.»

و در روایت یکم از بـاب پنجم از باب‌هـای صلح این گفته که: «و اگر شـرطی مخـالف بـا کتـاب خـداست، پس آن به کتـاب خـدا

بازمی گردد.»

و در روایات باب ششم از باب‌های مکاتبه، مطالبی است که بر لزوم پایبندی مسلمانان به شرطهای‌شان دلالت می کند.

و در روایت یک از باب یازده از باب‌های مکاتبه فرمودهٔ معصوم علیه السلام که: «مسلمانان پایبند به شرطهای‌شان هستند.»

و در روایات باب سی و نه و چهل از باب‌های مهریه، مناسب با این بحث خواهد آمد.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۳۸۷

و در روایت چهارم از باب چهل و دوم از باب‌های مهریه فرمودهٔ معصوم علیه السلام که: «و مسلمانان پایبند به شرطهای‌شان هستند.»

و در باب هفتم از باب‌های طلاق، مطالبی هست دالّ بر این‌که شرط مخالف با کتاب خدا باطل است.

باب ۷ شرط برگرداندن ثمن توسط فروشنده در مدت معین و پس گرفتن کالا

۶۱۷- (۱) سعید بن یسار گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: ما با گروهی از اهل عراق و دیگران معاشرت داریم. به آنان جنس می‌فروشیم و ده بـه دوازده و ده به سیزده سـود می‌بریم. معاملات مـا بـا آنهـا یـک سـاله و ماننـد آن است. آنـان کالایـی که از ما خریده‌اند، می‌فروشند و پولش را نیز تحویل می گیرند و در برابر پولی که برای خرید کالا به ما بدهکارند، زمین و خانه‌شان را به ما واگـذار می کننـد و نوشـته می‌دهنـد. پس ما با آنان شـرط می کنیم که اگر پول را تا زمان مقرّر آوردند، خانه و زمین‌شان را به آنان بازگردانیم. در غیر این صورت، خانه و زمین مال ماست. نظر شما دربارهٔ این معامله چیست؟

امام علیه السلام فرمود: نظر من این است که اگر به قرارداد عمل نکردند، آن مال شـماست و اگر پول را سر وقت آوردند، آن را به آنها بازگردانید.»

۶۱۸- (۲) ابو جـارود از امام باقر علیه السـلام روایت می کنـد که فرمود: «در صورتی که کالایی را با شـرطی به کسـی فروختی، اگر خریدار به شرط عمل کرد [معامله لازم می‌شود] و در غیر این صورت خیار معامله به دست توست (یا کالا متعلق به توست).»

۶۱۹- (۳) معاویهٔ بن میسره گوید: «شنیدم که ابوجارود از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی سوال می کرد که

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۳۸۹

امام علیه السـلام فرمود: آن مال اوست و فرمود: به من بگو که اگر خانه آتش می گرفت، از مال چه کسـی بود؟ خانه از مال خریدار بود.»

۶۲۰- (۴) اسحاق بن عمار با واسطه روایت می کند که شخصی از امام صادق علیه السلام سوال کرد: «فرد مسلمانی مجبور به فروش خـانه‌اش می‌شود. از این رو نزد برادرش می‌رود و می گویـد: بیشتر دوست دارم خـانه‌ام مـال تو باشـد تا مال دیگران. از این رو، این خانه را به تو می‌فروشم بنابر این‌که برای من شـرط کنی که اگر تا مـدت یک سال پول آن را آوردم، خانه را به من بازگردانی. امام علیه السـلام فرمود: اشـکال نـدارد. اگر تا یک سال پول آن را آورد، خریـدار، خانه را به او پس می‌دهد. گفتم: خریدار از آن خانه محصول زیادی برداشت کرده است. آن محصول متعلق به کیست؟ امام علیه السلام فرمود: مال خریدار است.

آیا نمی‌بینی که اگر خانه سوخته بود، از مال وی بود؟»

۶۲۱- (۵) در کتـاب دعـائم الاسـلام روایت می‌شـود که از امـام صـادق علیه السـلام سوال شـد: «شخصـی خـانه‌اش را به این شـرط می‌فروشد که اگر تا یک سال پول آن را آورد، خانه را به وی پس دهد. امام علیه السلام فرمود:

اشـکالی در این نیست و آن شـرط برای وی است. گفته شـد: محصول آن خانه از کیست؟ امام علیه السـلام فرمود: متعلق به خریدار است؛ زیرا اگر خانه سوخته بود، از مال وی بود.»

۶۲۲- (۶) در همان کتاب روایت می‌شود که از امام صادق علیه السلام سوال شد: «دو نفر کالایی را معامله کردند و فروشنده یا خریدار شرط می‌کند که خیار برهم زدن معامله را داشته باشد. آن‌گاه پیش از برهم زدن معامله- از سوی صاحب خیار- کالا از میان می‌رود. حکم آن چیست؟

امام علیه السلام فرمود: آن از مال فروشنده است. مقصود امام علیه السلام هنگامی است که معامله قطعی نشده است یا خریدار جنس را برای نگاه و بررسی کردن گرفته و هنوز معامله‌ای انجام نشده است.

به امام گفته شد: هرگاه معامله برای خریدار قطعی و حتمی شد و یکی از آنان خیار برهم زدن معامله را پس از قطعی شدن آن داشته باشد سپس کالا نابود شود، حکم آن چیست؟

امام علیه السلام فرمود: هرگاه صاحب خیار، معامله رابرهم نزند، آن از مال خریدار است و روشن است که کالا در این صورت ملك خریدار است، پس هرگاه نابود شود، از مال وی خواهد بود.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۳۹۱

۶۲۳- (۷) در کتاب العوالی روایت می‌شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حکم کرد که: «منافع هر چیز در برابر ضمانت آن است.»

معنای حدیث این است که کسی، برده‌ای را می‌خرد و مدتی برای وی کار می‌کند و غلّه به دست می‌آورد. آن‌گاه عیبی در آن مشاهده می‌کند و به همین دلیل او را پس می‌دهد. دست‌رنج او را در این مدت نباید به فروشنده تحویل دهد؛ چرا که خریدار ضامن آن بود و اگر مرده بود، از مال وی رفته بود.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت دوم از باب چهارم از باب‌های خیار این گفته که: «اگر میان فروشنده و خریدار تا مدت معینی شرطی وجود داشته باشد و پیش از پایان آن زمان کالا در دست خریدار نابود شود، از مال فروشنده خواهد بود.»

و در روایات باب پیشین، مطالبی که بر این بحث دلالت می‌کند.

باب ۸ خیار تا خیر ثمن

۶۲۴- (۱) زراره گوید: «به امام باقر علیه السلام گفتم: شخصی کالای خریداری شده را نزد فروشنده می‌گذارد و می‌گوید: اینجا باشد تا بهای آن را بیاورم.

امام علیه السلام فرمود: اگر تا سه روز بهای آن را آورد، [جنس برای اوست]. در غیر این صورت معامله‌ای برای او نخواهد بود.»

۶۲۵- (۲) عبدالرحمان بن حجاج گوید: «کجاوه‌ای خریدم. بخشی از بهای آن را پرداخت کردم و آن را نزد فروشنده گذاشتم. پس از چند روز، برای تحویل گرفتن کجاوه نزد فروشنده رفتم ولی او گفت: آن را فروختم. سخن او مرا به خنده واداشت و به وی گفتم: به خدا سوگند! رهایت نمی‌کنم تا تو را نزد قاضی ببرم.

او گفت: آیا به ابوبکر بن عیاش راضی هستی؟

بروجری، آقا حسین طباطبایی - مترجمان: حسینیان قمی، مهدی - صبوری، م، منابع فقه شیعه، ۳۱ جلد، انتشارات فرهنگ سبز، تهران - ایران، اول، ۱۴۲۹ ه ق

منابع فقه شیعه؛ ج۲۳، ص: ۳۹۱

گفتم: آری. نزد ابوبکر رفتیم و ماجرا را برایش بازگفتیم. ابوبکر گفت: دوست داری بنا به نظر چه کسی میان‌تان قضاوت کنم؟ به نظر امامت یا دیگری؟

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۳۹۳

گفتم: بر اساس نظر امامم. ابوبکر گفت: از وی شنیدم که می‌فرمود: هرکس چیزی بخرد و تا سه روز پول آن را بیاورد [آن چیز مال اوست]. در غیر این صورت معامله‌ای برای وی نخواهد بود.»

۶۲۶- (۳) اسحاق بن عمار از امام موسی بن جعفر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هرکس کالایی بخرد و تا سه روز نیاید تا آن را ببرد، معامله‌ای برایش نخواهد بود.»

۶۲۷- (۴) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام دربارهٔ شخصی که پس از خرید کالا برای آوردن پول رفت و تا سه روز مراجعه نکرد، روایت می‌شود که امام علیه السلام فرمود: «هنگامی که بازگشت و کالا را درخواست کرد، معامله‌ای برای وی نخواهد بود، مگر آن‌که فروشنده بخواهد و اگر پیش از گذشت سه روز پول را بیاورد، هرگاه بهای آن را پرداخت، حق تحویل جنس را دارد.»

۶۲۸- (۵) علی بن یقطین دربارهٔ شخصی از امام موسی بن جعفر علیه السلام سوال کرد که: «کالایی از دیگری می‌خرد و میان آنان کالا و بهای آن ردّ و بدل نمی‌شود.

امام علیه السلام فرمود: آنان تا سه روز مهلت دارند. اگر در این سه روز خریدار کالای خود را تحویل گرفت، [معامله تمام شده است]؛ در غیر این صورت معامله‌ای میان آنان نخواهد بود.»

۶۲۹- (۶) علی بن یقطین گوید: «از امام موسی بن جعفر علیه السلام دربارهٔ شخصی سوال کردم که کنیزی می‌خرد و می‌گوید: بهای آن را خواهم آورد.

امام علیه السلام فرمود: اگر تا یک ماه بهای آن را آورد [کنیز متعلق به اوست]؛ در غیر این صورت معامله‌ای برای وی نخواهد بود.»

مرحوم شیخ طوسی قدس سره این حدیث را بر استحباب یا اختصاص حکم به کنیزان- نه کالاهای دیگر- حمل کرده است.

نظیر این حدیث، در روایت چهارم از باب چهارم از باب‌های خیار آمده است.

۶۳۰- (۷) هذیل بن صدقه طحّان- آسیابان- گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: شخصی کالا یا لباسی می‌خرد و بدون پرداخت چیزی به خانه می‌رود. در آنجا نظرش تغییر می‌کند و آن را بازمی‌گرداند، آیا چنین حقی دارد؟

امام علیه السلام فرمود: نه، مگر این‌که فروشنده رضایت کامل داشته باشد.»

ارجاعات

می‌آید:

در روایت یکم از باب سوم از باب‌های شفعه فرمودهٔ معصوم علیه السلام که: «اگر در شهر همراه اوست، برای وی تا سه روز صبر می‌کند. اگر مال را آورد، [حق دارد]؛ در غیر این صورت باید بفروشد و حق شفعهٔ او باطل می‌شود.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۳۹۵

باب ۹ حکم تلف کالا پیش از تحویل

۶۳۱- (۱) عقبهٔ بن خالد از امام صادق علیه السلام سوال کرد: «شخصی کالایی می‌خرد و معامله را قطعی می‌کند. آن‌گاه جنس را نزد فروشنده می‌گذارد و می‌گوید: ان‌شاءالله فردا خواهم آمد، ولی دزد آن را می‌برد. از مال چه کسی رفته است؟

امام علیه السلام فرمود: از مال فروشنده که کالا نزد اوست تا این‌که آن را تحویل دهد و از خانه‌اش بیرون کند. پس هرگاه آن را از خانهٔ خود بیرون کرد، خریدار ضامن حق اوست تا بهایش را به وی تحویل دهد.»

۶۳۲- (۲) در کتاب العوالی روایت می‌شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کالایی که پیش از تحویل تلف شود، از مال فروشنده‌اش رفته است.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب بیست و چهارم از باب‌های خرید و فروش فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «و بیست هزاری که سوخته، از مال فروشنده است.»

در روایات باب هفتم از باب‌های خیار، مطالبی که بر این باب دلالت دارد.

باب ۱۰ خیار رؤیت

۶۳۳- (۱) جمیل بن دراج گوید: «از امام صادق علیه السلام سوال کردم: شخصی کشتزاری را خرید که در آن رفت و آمد می‌کرد. پس از پرداخت بهایش، آن را زیر و رو کرد. آن‌گاه برای برهم زدن معامله، نزد فروشنده رفت ولی او حاضر به این کار نشد.

امام علیه السلام فرمود: اگر نود و نه بخش آن را زیر و رو و بررسی کرده بود و تنها یک بخش آن را ندیده بود، در مورد آن برای وی خیار رؤیت ثابت است.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۳۹۷

۶۳۴- (۲) زید شحّام گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: شخصی سهم قصابان را پیش از مشخص شدن آن می‌خرد.

امام علیه السلام فرمود: (چیزی را نخرد تا این‌که بداند سهم او از کجا معین می‌شود). پس اگر چیزی را خرید، پس از مشخص شدن آن، خیار برهم زدن معامله را دارد.»

باب ۱۱ خیار غبن

۶۳۵- (۱) اسحاق بن عمار از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «فریب دادن کسی که [تعیین قیمت را] به انسان واگذارد حرام است.»

۶۳۶- (۲) سکونی از امام صادق علیه السلام از پدرش از نیاکانش روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «فریب دادن اعتماد کننده به تو رباست.»

۶۳۷- (۳) عمرو بن جمیع از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «فریب دادن اعتماد کننده به انسان رباست.»

۶۳۸- (۴) میسر از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «فریب دادن مؤمن حرام است.»

۶۳۹- (۵) درکتاب من لا یحضره الفقیه روایت می‌شود که امام صادق علیه السلام فرمود: «فریب دادن اعتماد کننده به انسان، ناپسند و نکوهیده و فریب دادن مؤمن، حرام است.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۳۹۹

۶۴۰- (۶) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که امام صادق علیه السلام فرمود: «هرگاه شخصی به دیگری کالایی بفروشد آن‌گاه ادعا کند که در بهای آن اشتباه کرده است و بگوید: به مدارکِ خریدم نگاه کردم و دیدم در بهای آن مبلغی از دست رفته و زیان زیادی دیده‌ام، آن کالا بررسی می‌شود، پس اگر مثل آن به مثل آن بها فروخته می‌شود یا تفاوت آن به مقداری است که معمولًا آن را تحمّل می‌کنند، پس معامله صحیح است ولی اگر تفاوت بسیار زیاد و زیان آشکار است، فروشنده- در صورتی که بیّنه نداشته باشد- به خدایی که معبودی جز او نیست، سوگند یاد می‌کند که اشتباه کرده است. سپس به خریدار گفته می‌شود یا آن را به نرخ خودش بردار و اگر نمی‌خواهی، آن را رها کن.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب سیزدهم از باب‌های مستحبات تاجر، مناسب با این باب هست.

باب ۱۲ خیار عیب

۶۴۱- (۱) حسن بن عطیه گوید: «من و عمر بن یزید در مدینه بودیم. عمر کیسه‌ای لباس فروخت؛ هر لباس از آن را به مبلغی. خریداران وقتی آنها را تحویل گرفتند، دیدند یکی از آنها معیوب است. از این رو آن را باز گرداندند. عمر به آنان گفت: مبلغی که بابت آن لباس گرفته‌ام به شما بازمی‌گردانم.

آنان گفتند: نه بلکه باید مثل قیمت لباس را به ما بپردازی.

عمر این مسأله را با امام صادق علیه السلام در میان گذاشت. امام علیه السلام فرمود: قیمت آن برعهدهٔ عمر است.»

در کتاب من لا ـ یحضره الفقیه از عمر بن یزید گزارش می‌شود که گفت: «در مدینه تعدادی لباس هراتی فروختم؛ هر لباس را به مبلغی. وقتی خریداران آنها را تحویل گرفتند، در یکی از آنها عیبی دیدند و آن را به من باز گرداندند. به آنان گفتم: نرخ فروش لباس را به شما بازمی‌گردانم ولی آنان گفتند: نه، باید مثل قیمت آن را به ما بپردازی.

این مسأله را با امام صادق علیه السلام در میان گذاشتم و امام علیه السلام فرمود: باید قیمت لباس را به آنان بپردازی.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۴۰۱

۶۴۲- (۲) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «هرگاه گروهی کالایی را بخرند، آن‌گاه آن را قیمت بگذارند و تقسیم کنند، سپس یکی از آنان در سهم خود عیبی مشاهده کند، قیمت عیب برای اوست. پس اگر شخصی کالاـیی‌بخرد و عیبی در آن مشاهده کند- در حالی که در آن تصرف یا نزد او تغییری کرده است- به وی گفته می‌شود: اگر می‌خواهی، مبلغی را که نزد تو کاهش یافته است پرداخت کن و بهای آن را دریافت کن یا قیمت معیوب را تحویل بگیر.»

۶۴۳- (۳) زراره از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هرگاه کسی کالای معیوب یا ناقصی را بخرد که فروشنده نسبت به عیب‌های آن از خود، سلب مسئولیت نکرده و نیز آن را برای خریدار بیان نکرده است و خریدار پس از تحویل کالاـ در آن تغییری داده باشد و سپس به عیب و کاستی آن پی برده باشد، معامله نسبت به وی لازم می‌شود و به اندازه‌ای که آن عیب سبب کاهش بهای کالا در مقایسه با جنس سالم می‌شود، به خریدار باز گردانده می‌شود.»

۶۴۴- (۴) جمیل بن دراج با واسطه از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام دربارهٔ کسی که پارچه یا کالایی را می‌خرد و در آن عیبی می‌یابد، روایت می‌کند که فرمود: «اگر آن پارچه به همان صورت باقی است، آن را به فروشنده بازمی‌گردان و بهای

پرداختی را دریافت می‌کند و اگر پارچه بریده یا دوخته یا رنگ شده است، کاهش قیمتی را که عیب سبب گردیده است، دریافت می‌کند.»

۶۴۵- (۵) در کتاب فقه الرضا دربارهٔ کسی که جنسی می‌خرد و در آن عیبی می‌یابد، از امام علیه السلام روایت می‌شود که: «اگر آن کالا-به همان صورت باقی است به فروشنده بازگرداند و اگر بریده یا دوخته یا تغییر دیگری کرده است، کاهش قیمتی را که عیب سبب شده- به نسبت میان قیمت سالم و معیوب- دریافت می‌کند.»

۶۴۶- (۶) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که امام صادق علیه السلام فرمود: «هرگاه خریدار پس از جدا شدن از فروشنده معامله را قطعی کند، آن‌گاه در کالا عیبی بیابد که فروشنده نسبت به آن از خود سلب مسئولیت نکرده، پس وی می‌تواند کالا را باز گرداند.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۴۰۳

۶۴۷- (۷) عقبهٔ بن خالد گوید: «از امام صادق علیه السلام سوال شد: شخصی پارچه‌ای می‌خرد و پس از بریدن، در آن سوراخی می‌یابد که پیش از بریدن از آن بی‌خبر بود. قضاوت در این ماجرا چگونه است؟ امام علیه السلام فرمود: پارچه‌ات را بپذیر یا خریدار را راضی کن و اندکی از مبلغ که ان‌شاءالله به تو زیان نمی‌زند، برایش بکاه. پس اگر خودداری کرد، پارچه‌ات را بپذیر که آن برای تو سالم‌تر [حلال‌تر] است، ان‌شاءالله.»

۶۴۸- (۸) در کتاب فقه الرضا آمده است: «اگر کالا معیوب درآمد و خریدار دانست، پس خیار با اوست.

اگر بخواهد، باز می‌گرداند و اگر بخواهد نگه می‌دارد و در این صورت تفاوت بهای سالم و معیوب را دریافت می‌کند، اگر چند کالا-را با هم خریده و یکی از آنها معیوب باشد و بخواهد به فروشنده باز گرداند تمام آنها را بازمی‌گرداند یا قیمت معیوب را دریافت می‌کند و قیمت عیب این است که قیمت سالم آن کالا و معیوبش و تفاوت آن دو قیمت به خریدار پرداخت می‌شود.»

ارجاعات

می‌آید:

در روایات باب هشتم از باب‌های احکام عیوب، مناسب با این بحث خواهد آمد.

باب ۱۳ حکم کم آمدن زمین از متراژ مورد معامله

۶۴۹- (۱) عمر بن حنظله گوید: «شخصی زمینی را بنابر این‌که ده جریب باشد، فروخت. خریدار نیز آن را با تمام محدوده‌اش خرید. بهای آن را پرداخت، معامله واقع شد و از یکدیگر جدا شدند. وقتی خریدار زمین را متر کرد، پنج جریب بیشتر نبود. در این باره از امام صادق علیه السلام سوال شد و آن حضرت فرمود: اگر بخواهد، می‌تواند مازاد پولش را دریافت کند و زمین را نگه دارد و اگر بخواهد معامله را برهم می‌زند و تمام مالش را دریافت می‌کند؛ مگر آن‌که فروشنده در کنار آن زمین، زمین‌های دیگری داشته باشد که باید حق خریدار را پرداخت کند و معامله برای او لازم و قطعی است و باید به تمام معامله عمل کند و اگر در آن منطقه زمین دیگری غیر از زمین مورد معامله وجود نداشته باشد، خریدار اگر بخواهد، زمین را نگه می‌دارد و مازاد مالش را دریافت می‌کند و اگر بخواهد، زمین را برمی‌گرداند و تمام مالش را دریافت می‌کند.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۴۰۵

باب ۱۴ حکم خرید اجناسی که تایک روز فاسد می‌شود

۶۵۰- (۱) محمد بن ابی حمزه یا دیگری روایت می کند که شخصی از امام صادق علیه السلام یا امام کاظم علیه السلام سوال کرد: «شخصی کالایی را می‌خرد که تا یک روز فاسد می‌شود و آن را نزد فروشنده می گذارد تا بهایش را بیاورد.

امام دراین باره فرمود: اگر تا شب بهای آن را آورد [جنس متعلق به اوست]؛ در غیر این‌صورت معامله‌ای برای وی نخواهد بود.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت چهارم از باب چهارم از باب‌های خیار این گفته که: «در آنچه تا یک روز فاسد می‌شود، مثل سبزی‌ها، خربزه و میوه‌ها، فروشنده، یک روز تا شب عهده‌دار آن است.»

باب ۱۵ حکم فروش جنس توسط صاحب خیار

۶۵۱- (۱) سکونی از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: «شخصی به طور مشروط تا نیم روز پارچه‌ای خرید. پس معاملهٔ پرسودی برای وی پیش آمد و تصمیم به فروش آن گرفت. امیر مؤمنان علیه السلام دربارهٔ وی حکم کرد و فرمود: وی باید شاهد بگیرد که به معامله راضی شده و آن را قطعی کرده است. سپس اگر می‌خواهد، آن را بفروشد. پس اگر جنس را در بازار نهاد و نفروخت، به تحقیق، معامله برای وی لازم شده است.»

۶۵۲- (۲) زید شحّام گوید: «ازامام صادق علیه السلام سوال کردم: شخصی از اهل بازار پارچه‌ای برای همسرش به طور مشروط می‌خرد. معاملهٔ سودآوری برایش پیش می‌آید.

امام علیه السلام فرمود: اگر مشتاق سود است، باید پارچه را برای خود لازم و غیر قابل برگشت کند و نزد خود این‌گونه بنا نگذارد که اگر خریدار پارچه را به وی باز گرداند، او نیز به فروشنده بازگرداند.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۴۰۷

۶۵۳- (۳) حلبی گوید: «به امام صادق علیه السلام گفته شد: شخصی از بازار برای همسرش لباسی به صورت مشروط می‌خرد. وقتی به خانه می‌آید، معاملهٔ سودآوری به وی پیشنهاد می‌شود.

امام علیه السلام فرمود: اگر مشتاق سود است، باید معامله را بر خود قطعی و غیر قابل برگشت کند و نزد خود این‌گونه قرار نگذارد که اگر خریدار پارچه را به وی بازگرداند، او نیز به فروشنده باز گرداند.»

۶۵۴- (۴) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که: «شخصی پارچه یا کالایی را با حق خیار خرید. آن‌گاه معامله سودآوری به وی پیشنهاد شد. امام صادق علیه السلام در این‌باره فرمود: اگر مشتاق به آن سود است، باید معامله را برای خودش قطعی و غیر قابل برگشت کند؛ در این صورت اگر فروخت و سود برد، آن سود برایش حلالِ حلال است و اگر نفروخت، پس دادن آن برای وی جایز نیست و در صورت قطعی و غیر قابل برگشت کردن معامله برخودش، اگر فروشنده سود آن را از وی درخواست کرد، برای وی سوگند یاد می‌کند که پیش از فروش، معامله را برای خود قطعی کرده بود و اگر سوگند نخورد، سود متعلق به فروشنده است.»

۶۵۵- (۵) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که از امام صادق علیه السلام سوال شد: «شخصی کالا را با حق خیار- برهم زدن معامله- می‌خرد و آن را در معرض فروش قرار می‌دهد. سپس در مدت خیار، تصمیم به بازگرداندن آن می گیرد.

امام فرمود: هرگاه سوگند یاد کند که از عرضه کردن آن قصد نگه داشتن آن را نداشته است، می‌تواند آن را پس دهد.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت دوم از باب سی و دوم از باب‌های خرید و فروش فرمودۀ معصوم علیه السلام که: «هرکس معامله برایش قطعی و لازم شود، پیش از آن‌که دیگری با وی به صورت قطعی معامله کرده باشد، اگر می‌خواهد، آن را بفروشد.»

در روایات باب سوم از باب‌های خیار، آنچه مناسب با این باب است، گذشت.

باب ۱۶ حکم بازگرداندن جنسی که به خریدار چیزی بخشیده شده است

۶۵۶- (۱) ابوبصیر گوید: «از امام علیه السلام سوال کردم: شخصی کالا-یی می‌خرد و همچنین چیزی به او بخشیده می‌شود. [به عنوان مثال] او مرواریدی می‌خرد و دانه مروارید کوچکی هم به وی بخشیده می‌شود. سپس خریدار تصمیم به بازگرداندن مروارید می‌گیرد. آیا باید بخشش را نیز با آن بازگرداند؟

امام علیه السلام فرمود: در بخشش تحویل گرفته شده، بازگشتی نیست و فروشنده تنها بر کالا تسلط دارد. پس اگر خریدار کالا را بازگرداند، همراه آن بخشش را بازنمی گرداند.»

ارجاعات

می آید:

در بیشتر روایات باب‌های بازگشت در بخشش، از کتاب بخشش، مناسب با این بحث خواهد آمد.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۴۰۹

بخش چهارم: باب‌های احکام عیوب

باب ۱ اقسام عیب «۱»

(۱). روایات ۳۳۳۱۰ تا ۳۳۳۱۸ به دلیل اینکه مربوط به بردگان بود، ترجمه نشد.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۴۱۱

۶۵۷- (۱۰) شریح گوید: «دو نفر شاکی به حضرت علی علیه السلام مراجعه کردند. یکی از آنان گفت: این شخص، گوسفندی به من فروخته که چیزهای پلید (ته مانده) را می‌خورد.

امام علیه السلام فرمود: ای شریح! شیر پاك و حلال بدون علوفه. شریح گوید: امام علیه السلام آن را بازنگرداند.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۴۱۳

ارجاعات

گذشت:

در روایت یازدهم از باب سوم از باب‌های خیار مناسب آن.

می آید:

در روایات باب بعدی چیزی که بر آن دلالت دارد و همچنین روایات باب یکم از باب‌های عیب هاوتدلیس.

باب ۲ هر زیادی و کاستی در اصل آفرینش عیب است

۶۵۸- (۱) سیاری گوید: «شخصی مردی را نزد ابن ابی لیلی آورد و گفت: این مرد این کنیز را به من فروخته است و وقتی آن را برهنه کردم، بر شرمگاهش مویی نیافتم و می‌پندارم اصلًا مویی نداشته است. ابن ابی لیلی گفت: مردم برای از بین بردن آن چاره اندیشی می‌کنند، چه شده است که تو از این وضع ناراحتی؟ آن مرد گفت: ای قاضی! اگر آن عیب است، پس برای من به آن حکم کن.

ابن ابی لیلی گفت: من اکنون نیاز به قضای حاجت دارم، منتظر بمان تابرگردم. آن‌گاه وارد خانه شد، از درِ دیگری خارج شد، نزد محمد بن مسلم ثقفی رفت و به وی گفت: شما دربارهٔ زنی که فاقد موی زهار است، از امام باقر علیه السلام چه نقل می‌کنید، آیا این عیب به شمار می‌آید؟

محمد بن مسلم گفت: من سخن روشنی در این باره از امام علیه السلام به خاطر ندارم ولی امام باقر علیه السلام از پدرش از نیاکانش علیهم السلام برای من روایت کرد که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: هر افزودنی و کاستی در آفرینش اصلی، عیب است. ابن ابی لیلی با شنیدن این سخن گفت: کافی است. آن‌گاه به سوی آن گروه بازگشت و برای آنان به عیب بودن آن حکم کرد.»

۶۵۹- (۲) در کتاب فقه الرضا روایت می‌شود که: «هر افزودنی و کاستی در اصل آفرینش بدن سبب برهم زدن معامله می‌شود.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۴۱۹

باب ۷ «۱» حکم وجود ناخالصی در روغن زیتون و روغن

۶۶۰- (۱) میسّر گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: شخصی، مشکی روغن زیتون می‌خرد و در آن مقداری ناخالصی می‌یابد. امام علیه السلام فرمود: اگر می‌دانسته که ناخالصی در روغن زیتون است، آن را باز نمی‌گرداند ولی اگر نمی‌دانسته که آن در روغن زیتون است به صاحبش برمی گرداند.»

---

(۱). باب‌های ۳ الی ۶ به دلیل اینکه مربوط به بردگان بود، ترجمه نشد.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۴۲۱

۶۶۱- (۲) سکونی از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «شخصی از دیگری مشک روغن خرید و مدتی آن را در انبار گذاشت. آن‌گاه بر روی آن رویهٔ سیاهی مشاهده کرد. از این رو نزد امیر مؤمنان علیه السلام از فروشنده شکایت کرد. علی علیه السلام دربارهٔ او این‌گونه قضاوت کرد و فرمود: به اندازه رویهٔ آن، روغن طلبکاری.

فروشنده گفت: من آنها را با هم فروختم. علی علیه السلام فرمود: او از تو روغن خرید، نه چیز دیگری که با آن مخلوط است.»

۶۶۲- (۳) ابوصادق گوید: «امیر مؤمنان علیه السلام وارد بازار خرما فروشان شد. در آنجا زنی را دید که با چشم گریان از مرد خرما فروشی شکایت می‌کند.

امام علیه السلام از آن زن پرسید: چرا می‌گریی؟

زن گفت: از این مرد یک درهم خرما خریدم. زیر آن، خرمای نامرغوب بود و مثل خرمایی نبود که دیده بودم.

علی علیه السلام به خرما فروش فرمود: بهای خرما را به زن بازگردان. آن مرد خودداری کرد تا این‌که علی علیه السلام سه مرتبه این

جمله را به زبان آورد. وقتی باز هم آن مرد از بازگرداندن پول زن خودداری کرد، امام تازیانه را بالای سر خرمافروش برد تا سرانجام پول زن را پس داد.»

و فروختن خرما در ظرف برای علی علیه السلام ناخوشایند بود.

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب چهل و پنجم از باب‌های کسب‌های روا و ناروا و باب دوازدهم از باب‌های خیار، آنچه بر این باب دلالت می‌کند.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۴۲۳

باب ۸ حکم سلب مسئولیت فروشنده از عیب

۶۶۳- (۱) جعفر بن عیسی گوید: «نامه‌ای به این مضمون به امام موسی بن جعفر علیه السلام نوشتم: فدایت گردم! کالایی به مزایده گذاشته می‌شود. منادی ندا می‌دهد و در هنگام ندا نسبت به همهٔ عیب‌های کالا از خود، سلب مسئولیت می‌کند. شخصی آن را می‌خرد و به آن راضی می‌شود و جز پرداخت پول چیزی نمی‌ماند که ناگهان خریدار پشیمان می‌شود و ادعای وجود عیب‌هایی در آن می‌کند که از آنها بی‌خبر بوده است. منادی می‌گوید: من از آنها سلب مسئولیت کردم و خریدار می‌گوید: من آن را نشنیدم. آیا سخن خریدار پذیرفته می‌شود و پرداخت بها بر او لازم نیست یا سخنش پذیرفته نمی‌شود و پرداخت بهای آن لازم است؟ امام علیه السلام در پاسخ مرقوم فرمود: پرداخت بها بر او لازم است.»

۶۶۴- (۲) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که: «امام صادق علیه السلام دربارهٔ فروشندهٔ حیوان و کالا که نسبت به همهٔ عیب‌های آن از خود سلب مسئولیت می‌کند، فرمود: از وی سلب مسئولیت نمی‌شود تا خریدار را از عیبی که نسبت به آن سلب مسئولیت کرده، آگاه کند و آن را به وی نشان دهد.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت سوم از باب دوازدهم از باب‌های خیار فرمودهٔ معصوم علیه السلام که: «هرگاه شخصی کالایی بخرد که در آن عیب و کاستی باشد و فروشنده نسبت به آن از خود سلب مسئولیت نکند و آن را بیان نکند، آن‌گاه خریدار در آن تصرف کند ... معامله بر او لازم و قطعی می‌شود و به اندازهٔ کاهش قیمت حاصل از آن عیب به وی پرداخت می‌شود.»

و در روایت ششم فرموده معصوم علیه السلام که: «... پس در آن عیبی بیابد که فروشنده نسبت به آن از خود سلب مسئولیت نکرده، خریدار حق بازگرداندن آن را دارد.»

می‌آید:

در باب بعدی، آنچه مناسب با آن است، خواهد آمد.

باب ۹ جواز مخلوط کردن کالای مرغوب و نامرغوب و مرطوب کردن کالا

۶۶۵- (۱) محمد بن مسلم گوید: «از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام دربارهٔ مخلوط کردن مواد خوراکی مرغوب و نامرغوب سوال شد. امام علیه السلام فرمود: اگر هر دوی آنها دیده می‌شود، اشکال ندارد تا وقتی که مرغوب، نامرغوب را نپوشاند.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۴۲۵

۶۶۶- (۲) حلبی گوید: «از امام صادق علیه السلام سوال کردم: شخصی دوگونه مواد خوراکی با دو نرخ دارد و یکی از آنها بهتر از دیگری است. آن دو را با هم مخلوط می‌کند و با یک نرخ می‌فروشد.

امام علیه السلام فرمود: این کار برای وی شایسته نیست. او به مسلمانان خیانت می‌کند و نیرنگ می‌زند.

مگر آن‌که آن را بیان کند.»

۶۶۷- (۳) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مخلوط کردن مواد خوراکی مرغوب و نامرغوب سوال شد. امام علیه السلام فرمود: آن خیانت و نیرنگ است و امام علیه السلام آن را ناپسند شمرد.»

۶۶۸- (۴) در همان کتاب روایت می‌شود که: «امیر مؤمنان علیه السلام فروشندگان را از این‌که جنس برترشان را آشکار و جنس نامرغوب‌شان را بپوشانند، نهی کرد.»

۶۶۹- (۵) و در همان کتاب از اهل بیت روایت می‌شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «دین، خیرخواهی است و فرمود: برای هیچ مسلمانی حلال نیست که به برادر مسلمانش کالایی را بفروشد که می‌داند در آن عیبی است مگر آن‌که آن را بیان کند و برای دیگرانی که آن عیب را می‌دانند و شاهد خرید خریدار و بی‌خبری وی از عیب هستند، پوشاندن آن عیب از وی جایز نیست.»

۶۷۰- (۶) حلبی گوید: «از امام صادق علیه السلام سوال کردم: شخصی مواد خوراکی می‌خرد و برای او بهتر و پر رونق‌تر است که آن را مرطوب کند، بدون آن‌که انگیزهٔ وی افزایش وزن آن باشد.

امام علیه السلام فرمود: اگر کالایی است که بدون این کار سامان نمی‌یابد و چیز دیگری سبب رونق آن نمی‌شود، این کار بدون انگیزهٔ افزایش وزن جایز است و اگر با این کار به مسلمانان خیانت می‌کند و نیرنگ می‌زند، جایز نیست.»

۶۷۱- (۷) داود بن سرحان گوید: «من دو ظرف مشک- یکی‌تر و دیگری خشک- داشتم. نخست ظرف‌تر را فروختم. آن‌گاه شروع به فروش خشک نمودم، ولی کسی قیمت واقعی آن را پرداخت نمی‌کرد و به اندازهٔ مشک‌تر پول پرداخت می‌کردند. از امام صادق سوال کردم که: آیا جایز است آن رامرطوب کنم؟ امام علیه السلام فرمود: نه، مگر در صورتی که به خریداران بگویی. من نیز آن را مرطوب کردم و سپس به خریداران گفتم. امام علیه السلام فرمود: هرگاه به خریداران بگویی، اشکال ندارد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۴۲۷

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب چهل و پنجم از باب‌های کسب‌های روا و ناروا و باب یکم از باب‌های مستحبات تاجر، مطالبی مناسب با این بحث هست.

باب ۱۱ حکم خرید خانه‌ای که بخشی از راه در آن است

۶۷۲- (۱) محمد بن مسلم (از ابوحمزه) گوید: «از امام باقر علیه السلام دربارهٔ شخصی سوال کردم که خانه‌ای خریده که در آن بخشی از راه داخل است. امام علیه السلام فرمود: اگر آن، داخلِ چیزی است که خریده، اشکال ندارد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۴۲۹

بخش پنجم: باب‌های ربا

باب ۱ حرام بودن رباخواری و ربا دادن و نوشتن و گواهی بر آن

خداوند متعال می‌فرماید:

ربـا خواران برنمی‌خیزنـد مگر بسـان کسانی که شیطان به شـدت دیوانه‌شان کرده است. این به آن دلیل است که می‌گوینـد: معامله ماننـد رباست. در حـالی کـه خداونـد معـامله را حلال و ربـا را حرام کرده اسـت. پس هرکس پس از دریـافت انـدرزی از سـوی پروردگـارش، از ربـاخواری دست بردارد، گذشـته‌ها از آنِ اوست و کـارش در اختیار خـداست و کسانی که دست برندارنـد، آنان همراهان آتش هستند و در آن جاودانه‌اند.

خداوند ربا را نابود و صدقات را افزایش می‌دهد و خداوند هیچ ناسپاسِ گناهکاری را دوست ندارد.

ای کسانی که ایمان آوردیـد! تقوای خـدا را پیشه کنیـد و باقی مانده‌های ربا را رها کنید، اگر مؤمن هستید. پس اگر چنین نکردید، بدانید که به جنگ با خدا و پیامبر برخاسـته‌اید و اگر توبه کنید، سـرمایه تان متعلق به شـماست؛ نه سـتم می‌کنید و نه مورد ستم واقع می‌شوید. «۱»

ای کسانی که ایمان آوردید! چندین برابر ربا نخورید و تقوای الهی پیشه کنید، باشد که رسـتگار شوید و از آتشـی که برای کافران آماده شده است، بترسید. «۲»

... و [به دلیل] رباخواری آنان در حالی که از آن بازداشـته شـده بودنـد و مال مردم خواری آنان به باطل و برای کافران آنان عذاب دردناکی آماده کردیم. «۳»

آنچه ربا می‌دهید تا با مال مردم مال خود را افزایش دهید، نزد خداوند افزایش نمی‌یابد. «۴»

---

(۱). بقره ۲/ ۲۷۹- ۲۷۸- ۲۷۶- ۲۷۵.

(۲). آل عمران ۳/ ۱۳۱- ۱۳۰.

(۳). نساء ۴/ ۱۶۱.

(۴). روم ۳۰/ ۳۹

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۴۳۱

۶۷۳- (۱) در حدیث سـفارش‌های پیامبر صـلی الله علیه و آله به علی علیه السلام آمده است: «ای علی! ربا هفتاد بخش [درجه] است که آسان‌ترین آن همانند زنای با مادر در خانهٔ کعبه است! یا علی! یک درهم ربا نزد خدا، بزرگ‌تر از هفتاد زنای با محارم در خانهٔ کعبه است.»

۶۷۴- (۲) در تفسیر مجمع البیـان از امیر مؤمنـان علیه السـلام روایت می‌شود که فرمود: «ربا هفتاد درجه است که ساده‌ترین آن نزد خداوند، همانند زنای با مادر است.»

۶۷۵- (۳) هشـام بن سـالم از امـام صادق علیه السـلام روایت می‌کنـد که فرمود: «یک درهم ربا نزد خداونـد، بـدتر از هفتاد زنای با محارم است.»

۶۷۶- (۴) احمد بن محمدبن عیسـی از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «یک درهم ربا نزد خداوند، بزرگ‌تر از چهل زناست.»

و امام صادق علیه السلام فرمود: «یک درهم ربا، بزرگ‌تر از بیست زنای با محارم است.»

۶۷۷- (۵) قطب راوندی در کتاب لبّ اللباب روایت می‌کند که پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله فرمود: «یک درهم ربا، بدتر از سی

و سه زنای با محارم است و هرکس گوشتش از مال حرام بروید، آتش به آن سزاوارتر است.»

۶۷۸- (۶) ابو بصیر از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «یک درهم ربا، نزد خدا بزرگ‌تر و بدتر از سی زنای با محارم همانند خاله و عمه است.»

۶۷۹- (۷) سعید بن یسار از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «یک درهم ربا نزد خدا، بزرگ‌تر از بیست زنای با محارم است.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۴۳۳

۶۸۰- (۸) در حدیث اندرزهای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به ابن مسعود آمده است: «ای ابن مسعود! زنا کننده با مادر نزد خدا آسان‌تر از کسی است که به اندازهٔ وزن دانهٔ خردلی ربا وارد مالش کند.»

۶۸۱- (۹) ابو هریره و عبدالله بن عباس روایت می‌کنند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در بخشی از سخنرانی خود فرمود: «خداوند شکم رباخوار را به اندازه‌ای که رباخورده، از آتش دوزخ پر می‌کند و اگر از این راه درآمدی به دست آورد، خداوند تعالی هیچ عملی را از او نمی‌پذیرد و تا وقتی که قیراطی ربا نزد اوست، پیوسته در لعنت خدا و فرشتگان خواهد بود!»

۶۸۲- (۱۰) قطب راوندی در کتاب لبّ اللباب روایت می‌کند که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «پنج چیز، پنج چیز را به دنبال می‌آورد که برای آنها گریزی از آتش نیست. هرکس بدون آگاهی تجارت کند، گریزی از ربا نخواهد داشت و رباخوار نیز گریزی از آتش ندارد.»

۶۸۳- (۱۱) ابن‌عباس گوید: «خداوند در آخرالزمان پنج گونه عذاب می‌فرستد. نخستین آنها مارهای بال‌داری است که فرود می‌آیند و کم فروشان را از بازار با خود می‌برند، دوم، سیل‌هایی که سوگند یادکنندگان به دروغ را غرق می‌کند، سوم، فرو بردن زمین، کسانی را که باکی ندارند که از راه حلال کسب درآمد کنند یا حرام، چهارم، بادی می‌آید و گروهی را با خود می‌برد و به کوه‌ها می‌کوبد و به خاکستر تبدیل می‌کند و آنان کسانی هستند که شب را به سرگرمی و خوش‌گذرانی سپری می‌کنند و پنجم، آتشی می‌آید و برخی از اهل بازار را می‌سوزاند و آنان رباخواران هستند.»

۶۸۴- (۱۲) در تفسیر مجمع البیان از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هنگامی که مرا شبانه به گردش درآوردند، گروهی را مشاهده کردم که یکی از آنها قصد برخاستن داشت ولی به دلیل بزرگی شکمش توان برخاستن نداشت. گفتم: ای جبرئیل! اینها چه کسانی هستند؟ پاسخ داد:

آنها رباخواران هستند که برنمی‌خیزند مگر بسان کسانی که شیطان به شدت دیوانه‌شان کرده است و همانند شیوهٔ آل فرعون، هر صبح و شام بر آتش عرضه می‌شوند و می‌گویند: پروردگارا! چه وقت قیامت برپا می‌شود؟»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۴۳۵

۶۸۵- (۱۳) هشام از امام صادق علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همانند حدیث پیشین را روایت می‌کند و در ادامهٔ آن می‌افزاید: «پس خالد بن ولید برخاست و گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! پدرم از ثقیف، ربا طلبکار است و هنگام مرگ به من وصیت کرده است که آن را بگیرم.

پس این آیه نازل شد: «ای کسانی که ایمان آوردید! تقوای الهی پیشه کنید و باقیمانده از ربای گذشته را رها کنید، اگر مؤمن هستید. اگر چنین نکنید، بدانید که به جنگ با خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله برخاسته‌اید.»

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هرکس ربا بگیرد و ربا بدهد، کشتن وی واجب است.»

۶۸۶- (۱۴) شهاب بن عبد ربّه روایت می‌کند که امام صادق علیه السلام فرمود: «ربا خوار از دنیا بیرون نمی‌رود تا شیطان او را دیوانه کند.»

۶۸۷- (۱۵) قطب راوندی در کتاب لبّ اللباب روایت می‌کند که: «در شب معراج افرادی به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نشان داده شدند که شکم‌های‌شان همانند اتاق آکنده از جمعیت بود و آنان در مسیر رفت‌وآمد آل فرعون قرار داشتند. هنگامی که احساس می‌کردند آنان می‌آیند، بر می‌خاستند تا از راه آنان کنار روند اما شکم‌های‌شان آنان را منحرف می‌کرد و بر زمین می‌افتادند و آل فرعون در رفت و برگشت، آنان را پایمال می‌کردند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از جبرئیل پرسید: اینها چه کسانی هستند؟

جبرئیل پاسخ داد: رباخواران!»

۶۸۸- (۱۶) سمرهٔ بن جندب گوید: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بسیار به یارانش می‌گفت: آیا کسی از شما خوابی دیده است؟ یک روز صبح به ما گفت: دیشب دو نفر نزد من آمدند و به من گفتند: حرکت کن. همراه آنان حرکت کردم. آنها مرا به سرزمین مقدس نزد شخص خوابیده‌ای بردند ... آن‌گاه رفتیم تا به نهر قرمزی مثل خون رسیدیم. در آن نهر مردی شنا می‌کرد و در ساحل نهر شخص دیگری بود که در کنارش سنگ‌های فراوانی قرار داشت. مردی که در آن آب شنا می‌کرد، پس از مدتی شنا نزد آن مرد می‌آمد، دهانش را بازمی‌کرد و او سنگی در دهانش می‌گذاشت. به آن دو گفتم: این دو نفر که هستند؟ آنان گفتند: حرکت کن ... و گفتند: شخصی که در آب شنا می‌کرد و سنگ در دهانش گذاشته می‌شد، وی رباخوار بود ...»

۶۸۹- (۱۷) در تفسیر مجمع البیان روایت می‌شود که امیر مؤمنان فرمود: «هرگاه خداوند تصمیم به نابودی قریه‌ای بگیرد، رباخواری میان‌شان آشکار و رایج می‌شود.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۴۳۷

۶۹۰- (۱۸) قطب راوندی در کتاب لبّ اللباب روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هرگاه زنا و ربا در قریه‌ای آشکار و رایج شود، اجازهٔ هلاکت و نابودی آن صادر می‌شود.»

۶۹۱- (۱۹) در کتاب مستدرک الوسائل روایت می‌شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هرگاه امت من رباخواری کنند، زلزله و فرو رفتن در زمین پدیدار می‌شود.»

۶۹۲- (۲۰) در همان کتاب روایت می‌شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند نماز پنج نفر را نمی‌پذیرد: بردهٔ فراری از صاحبش، زنی که شوهرش از وی ناراضی است، دایم‌الخمر، فرزند حق‌نشناس از پدر و مادر و رباخوار.»

۶۹۳- (۲۱) سعد بن طریف از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «پلیدترین کسب و درآمد، رباخواری است.»

۶۹۴- (۲۲) در کتاب فقه الرضا آمده است: «بدان که خداوند تو را رحمت می‌کند، ربا حرام و پلید و از گناهان کبیره بوده و از گناهانی محسوب می‌شود که خداوند آن را به آتش تهدید کرده است، پس، از آن به خداوند پناه می‌بریم و ربا از زبان هر پیامبر و در هر کتاب آسمانی، حرام شده است.»

۶۹۵- (۲۳) احمد بن محمد بن عیسی از پدرش روایت می‌کند که امام باقر علیه السلام فرمود: «ربا پلید و حرام است.»

۶۹۶- (۲۴) در کتاب من لا یحضره الفقیه آمده است: «از سخنان مختصر و مفید پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که پیش از آن سابقه نداشته است این است، که فرمود: بدترین کسب و درآمدها، رباخواری است.»

۶۹۷- (۲۵) ابن فضّال از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام از نیاکانش روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«بدترین کسب و درآمد، رباخواری است.»

۶۹۸- (۲۶) سید فضل الله در کتاب نوادر خود از امام موسی بن جعفر علیه السلام از پدرش علیه السلام از پدرانش علیهم السلام روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «ترسناک‌ترین چیزی که پس از خود بر امتم از آن بیمناکم، کسب‌های

حرام، شهوت پنهان و پوشیده و رباخواری است.»

۶۹۹- (۲۷) امیر مؤمنان علیه السلام در نهج‌البلاغه می‌فرماید: «وقتی خداوند پاک و بی‌عیب این آیه را فرو فرستاد: الف، لام، میم، آیا مردم می‌پندارند که با گفتن: «ایمان آوردیم»، رها شده‌اند و آنان آزمایش نمی‌شوند؟ با نزول این آیه، فهمیدم که تا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در میان ماست، فتنه و بلا بر ما فرود نمی‌آید. پس گفتم: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! این فتنه‌ای که خداوند به تو خبر داده، چیست؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی! امتم پس از من به زودی گرفتار فتنه و بلا می‌شوند ... پس شراب را با نام نبیذ، مال حرام را با نام هدیه و ربا را با نام داد و ستد، حلال می‌شمارند.»

۷۰۰- (۲۸) قطب راوندی در کتاب لبّ اللباب روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «زمانی بر مردم خواهد آمد که ربا را با نام معامله، شراب را با نام نبیذ و مال حرام را با نام هدیه حلال می‌شمارند.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۴۳۹

۷۰۱- (۲۹) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تنها با شرایطی از اهل ذمّه، جزیه می‌پذیرفت. یکی از آن شرایط این است که آنان ربا نخورند و هرکس رباخواری کند، به تحقیق از پیمان خدا و پیامبرش بیرون رفته است.»

۷۰۲- (۳۰) شیخ ابوالفتوح رازی در تفسیر خود، در بخش پایانی صلح نامهٔ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با مسیحیان اهل نجران آورده است: «پس هر یک از آنان پس از امسال ربا بخورد، پیمان من از او برداشته شده است.»

۷۰۳- (۳۱) قطب راوندی در کتاب لبّ اللباب روایت می‌کند که: «علی علیه السلام نزد مردِ رباخواری رفت و مال او را به دو بخش تقسیم کرد. نیمی از آن را به بیت المال داد و نیم دیگر آن را سوزاند.

از امام صادق علیه السلام سوال شد: چرا ربا حرام شده است؟ امام علیه السلام فرمود: برای این‌که مردم از احسان و نیکی در حق یکدیگر امتناع نورزند.»

۷۰۴- (۳۲) زراره گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: خداوند متعال می‌فرماید: «خداوند ربا را می‌کاهد و صدقات را افزایش می‌دهد» و به تحقیق من مشاهده می‌کنم که همهٔ رباخواران اموال‌شان افزایش می‌یابد!

امام علیه السلام فرمود: کدام نابودگری، نابودکننده‌تر از یک درهم رباست؟ دین را نابود می‌کند و اگر توبه کند، مالش از کف می‌رود و فقیر می‌شود.»

۷۰۵- (۳۳) در تفسیر این سخن خداوند که فرمود: «خداوند ربا را می‌کاهد و صدقات را افزایش می‌دهد» علی بن ابراهیم روایت می‌کند که به امام صادق علیه السلام گفته شد: «ما مشاهده می‌کنیم که ربا می‌خورد و مالش افزایش می‌یابد.

امام علیه السلام فرمود: خداوند دینش را نابود می‌کند، هرچند مالش زیاد شود.»

۷۰۶- (۳۴) در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت می‌شود که امام رضا علیه السلام در پاسخ به پرسش‌های محمد بن سنان نوشت: «... و دلیل حرام بودن ربا به خاطر نهی خداوند از آن است و به خاطر این است که در آن تباهی اموال است؛ زیرا هنگامی که انسان یک درهم را به دو درهم بخرد، بهای یک درهم یک درهم است و بهای درهم دیگر باطل شده است. پس خرید و فروش ربوی آن در هر حال بر خریدار و فروشنده زیان و کاستی است. پس خداوند عز و جل ربا را به دلیل تباهی اموال بر بندگان حرام کرده است، همان‌گونه که پرداخت اموال سفیه را تا هنگام رسیدن وی به مرحلهٔ رشد ممنوع کرده است؛ زیرا از تباه کردن مال توسط وی بیمناک است. پس به این دلیل است که خداوند ربا را حرام دانسته و معامله ربوی معاملهٔ یک درهم به دو درهم است و دلیل حرام کردن ربا پس از بیان کردن آن به خاطر آن است که ربا کوچک شمردن حرامی است که حرام شده است و آن پس از بیان و حرام

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۴۴۱

کردن خداوند، گناه کبیره است و انگیزه‌ای جز کوچک شمردن به حرامی که حرام شده است ندارد و کوچک شمردن آن وارد شدن در کفر است و دلیل حرام کردن ربای در نسیه به خاطر از بین رفتن نیکی و تلف شدن اموال و رویکرد مردم به سود و روی گرداندن از قرض است. در حالی که قرض، از کارهای نیک است و به خاطر آن‌که در آن، تباهی و ظلم و نابودی اموال است.»

۷۰۷- (۳۵) سماعه گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: من می‌بینم که خداوند در آیات متعددی از قرآن رباخواری را ذکر کرده است.

امام علیه السلام فرمود: آیا دلیل آن را می‌دانی؟

گفتم: نه.

امام علیه السلام فرمود: برای این‌که مردم از کار نیک خودداری نکنند.»

ظاهراً مقصود از کار نیک، قرض‌الحسنه است.

۷۰۸- (۳۶) هشام بن سالم از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «خداوند رباخواری را حرام کرد تا مردم از انجام کار نیک خودداری نکنند.»

۷۰۹- (۳۷) هشام بن سالم روایت می‌کند که امام صادق علیه السلام فرمود: «همانا خداوند ربا را حرام کرد تا مردم از انجام کار نیک خودداری نکنند.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۴۴۳

۷۱۰- (۳۸) زراره از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «همانا خداوند ربا را حرام کرد تا کار نیک از میان نرود.»

۷۱۱- (۳۹) هشام بن حکم از امام صادق علیه السلام دربارهٔ دلیل حرمت ربا روایت می‌کند که فرمود: «اگر ربا حلال بود، مردم تجارت و کارهای مورد نیازشان را رها می‌کردند. پس خداوند ربا را حرام کرد تا مردم از حرام به سوی حلال، تجارت و خرید و فروش بروند و تنها آن، در قرض میان آنان باقی بماند.»

۷۱۲- (۴۰) قطب راوندی در کتاب لبّ اللباب روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «زمانی بر مردم خواهد آمد که هیچ‌کس نیست مگر آن‌که ربا می‌خورد و اگر ربا نخورد، از غبار آن به وی می‌رسد.»

۷۱۳- (۴۱) عمرو بن خالد از زید بن علی از پدرانش علیهم السلام از علی علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ربا و رباخوار (و ربا ده)، فروشنده‌اش، خریدارش، نویسنده‌اش و شاهدانش را لعنت کرد.»

۷۱۴- (۴۲) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام از پدرانش روایت می‌شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «نقره در برابر نقره و طلا در برابر طلا باید به یک اندازه و دست به دست [نقد] معامله شود. پس هرکس زیادی دهد و زیادی بگیرد به تحقیق ربا داده است و خداوند، ربا، رباخوار، ربا ده، فروشنده‌اش، خریدارش، نویسنده‌اش و شاهدانش را لعنت کرده است.»

۷۱۵- (۴۳) در حدیث نهی‌های پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است که: «آن حضرت از رباخواری و شهادت به‌ناحق [حضور در مجالس باطل] و نوشتن ربا نهی کرد و فرمود: به راستی خداوند رباخوار، ربا ده، نویسنده‌اش و شاهدانش را لعنت کرد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۴۴۵

۷۱۶- (۴۴) در تفسیر مجمع البیان از علی علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دربارهٔ ربا پنج نفر را لعنت کرد: ربا خوار، ربا ده، شاهدانش و نویسنده‌اش.» این حدیث از ابن مسعود نیز روایت شده است.

۷۱۷- (۴۵) قطب راوندی در کتاب لبّ‌اللباب روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند رباخوار، دو شاهدانش و نویسنده‌اش را در صورت آگاهی آنان از آن، لعنت کرد.»

۷۱۸- (۴۶) در کتاب جامع الاخبار روایت می‌شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند ده نفر را لعنت کرد: رباخوار،

ربـا ده، نویسـنده‌اش، شاهـدش، محلِّل (کسـی که به حلال بودن ربا حکم کنـد) و محلَّل (کسـی که برای او حکم به حلال بودن ربا صادر می‌شود)، خال‌کوب، خال‌کوب شونده و جلوگیری کننده از زکات.»

۷۱۹- (۴۷) محمد بن قیس از امام باقر علیه السـلام روایت می‌کند که امیر مؤمنان فرمود: «ربا خوار، ربا ده، نویسـنده‌اش و شاهد آن یکسان هستند.»

۷۲۰- (۴۸) اصبغ بن نباته روایت می‌کند که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «زمانی بر مردم خواهد آمد که فحشا، کارهای ناپسند و سازش‌کـاری در آن ارزش و گناهان شکسـته و زنا آشـکار می‌شود و اموال یتیمان حلال شـمرده می‌شود و ربا خورده و در پیمانه و وزن کم گذاشـته می‌شود و شـراب با نام نبیذ و رشوه با نام هدیه و خیانت با نام امانت‌داری حلال شمرده می‌شود و مردان شبیه زنان و زنان شبیه مردان می‌شونـد و محدودهٔ نماز سـبک شـمرده و برای غیر خدا حج به‌جا آورده می‌شود. هنگامی که آن زمان فرا رسد، گـاهی هلاـل بالا می‌آیـد به طوری که در دو شب هلال دیـده و گاهی مخفی می‌شود. به طوری که در آغاز ماه رمضان افطار و در پایان آن روز (عید) روزه گرفته می‌شود. پس در این هنگام بر حذر باشید! بر حذر باشید! از این‌که خداوند شما را در حال غفلت و بی‌خبری گرفتار عذاب کند؛ زیرا در پس آن وضع، مرگ فراگیر خواهد بود و مردم با سرعت و پی در پی ربوده می‌شوند به طوری که انسان هنگام صبح سالم و هنگام شب در زیر خاک مدفون و یا شب، زنده و صبحگاهان مرده است.

وقتی آن زمـان فرا رسـید، واجب است پیش از نزول بلاـ در وصـیت پیش دستی کرد و واجب است نماز در اول وقت آن- از بیم از دست دادن آن در پایان وقت- هرکس از شـما به آن زمان رسـید، شب را جز با طهارت سپری نکنـد و اگر می‌توانـد در هر حالی با طهارت باشد، این کار را انجام دهد؛

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۴۴۷

زیرا همیشه بیمناک است و نمی‌دانـد چه وقت فرسـتادهٔ خـدا برای گرفتن جانش می‌آید. به تحقیق من شـما را بر حذر داشـتم و اگر بشناسـید، آگاه کردم و اگر پند گیرید، شـما را پند دادم. پس در پنهان و آشـکارا از خدا بترسید و نمیرید مگر در حالی که مسلمان هستید: و هرکس آیینی غیر از اسلام را برگزیند، هرگز از وی پذیرفته نمی‌شود و در آخرت از زیانکاران است.»

۷۲۱- (۴۹) ابن بکیر (از عبید بن زراره) روایت می‌کند که به امام صادق علیه السلام گفته شد: «شخصی ربا می‌خورد و آن را آغوز (اولین شیر مادر) می‌نامد. امام علیه السلام فرمود: اگر خداوند مرا بر او مسلط کند، گردنش را می‌زنم.»

۷۲۲- (۵۰) حسن بن زیاد عطار روایت می‌کند که امام صادق علیه السـلام فرمود: «سه گروه در پناه خداوند هسـتند تا او از حساب، فراغت یابد: کسی که هرگز تصمیم به زنا نگیرد، کسی که هرگز مالش را با ربا درنیامیزد و کسی که هرگز به دنبال آن دو نرود.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت بیست و نهم از باب یکم از باب‌های تشـهد از امام علیه السلام سوال شد: «معنای این سخن نمازگزار در تشهدش چیست؟ آنچه حلال و پاک است از خداست و آنچه پلید و ناپاک است از سوی غیر خداست.

امام علیه السلام فرمود: مقصود از آنچه پاک و حلال است، روزی و در آمد حلال است و مقصود از پلید و ناپاک، رباست.»

و بنگر باب سـی‌ام از باب‌های اسـتحباب حقوق را که در آنها مطالبی بر حرمت ربا دلالت می‌کند و در روایت شـشم از باب دهم از باب‌های وجوب حـج فرمودهٔ معصوم علیه السـلام که: «هرکس از چهار راه مال به دست آورد، در چهار چیز از او پذیرفته نمی‌شود. هرکس از راه خیانت یا ربا مالی به دست آورد ...»

و در روایت هفتم فرمودهٔ امـام علیه السـلام که: «چهار چیز در چهار چیز پاداش داده نمی‌شود: خیانت، نیرنگ، دزدی و ربا در حـج، عمره، جهاد و صدقه.»

و در روایت یکم از باب هفتاد و هفتم از باب‌های جهاد فرمودۀ معصوم علیه السلام که: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به این شرط از اهل ذمّه، جزیه می‌پذیرفت که ربا نخورند.»

و در روایت دوم، مانند سخن پیشین آمده و در پایان آن اضافه شده: «هرکس چنین کند، حتماً از پیمان خداوند و پیامبرش صلی الله علیه و آله خارج شده است.»

و در بسیاری از روایات باب یازدهم از باب‌های مبارزه با نفس، مطالبی گذشت که بر گناه کبیره بودن رباخواری دلالت می‌کند.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۴۴۹

و در روایت دوازدهم از باب دوازدهم فرموده پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که: «ای سلمان! در آن هنگام ربا آشکار ورایج می‌شود و با یکدیگر به صورت عینه و با پرداخت رشوه معامله می‌کنند و دین فرود می‌آید و دنیا رفیع می‌شود.»

و نیز فرمود: «با رشوه و ربا با یکدیگر معامله می‌کنند و دین را فرود می‌آورند.»

و در روایت هفدهم فرمودۀ پیامبر صلی الله علیه و آله که: «زمانی بر مردم خواهد آمد که زمامداران‌شان ستمکار و بازرگانان‌شان رباخوار هستند.»

و در روایت سی و سوم فرمودۀ معصوم علیه السلام که: «و ربا آشکار و رایج شود که بدان عیب گرفته نشود و زنان به خاطر زنا ستایش شوند ... پس بر حذر باش و از خداوند درخواست نجات کن!»

و در روایت سی و چهارم این گفته که: «ای فرزند رسول خدا! چه وقت قائم شما (عج) ظهور خواهد کرد؟ و امام علیه السلام در پاسخ فرمود: هنگامی که مردان، خود را شبیه زنان کنند ... مردم خونریزی را سبک شمارند و مرتکب زنا شوند و ربا خورده شود.»

و در روایت دوازدهم از باب یکم از باب‌های معروف، فرمودۀ معصوم علیه السلام که: «همانا خداوند ربا را حرام کرد تا مردم در میان خود از کارهای نیک جلوگیری نکنند.»

و در روایت هجدهم از باب هجدهم از باب‌های معاشرت فرمودۀ معصوم علیه السلام که: «بر یهودیان ... و بر رباخواران سلام نکنید.»

و در روایت بیست و سوم از باب صد و سی و سوم فرمودۀ پیامبر صلی الله علیه و آله که: «و کسانی که چهره‌های‌شان به عقب برگشته بود، آنان رباخوارانند.»

و در روایت یکم از باب یکم از باب‌های کسب‌های روا و ناروا فرمودۀ پیامبر صلی الله علیه و آله که:

«ترسناک‌ترین چیزی که از آن بر امت خود بیمناکم، کسب‌ها و درآمدهای حرام، تمایلات مخفی و پوشیده و رباست.»

و در روایت شانزدهم فرمودۀ امام علیه السلام که: «یا چیزی که در آن جهتی از جهات فساد باشد؛ مانند معاملۀ ربوی و ... پس همۀ اینها حرام و حرام شده است.»

در باب دهم مطالبی هست که دلالت می‌کند به این‌که ربا از درآمدهای پلید و حرام است.

و در روایت سی‌ام از باب نوزدهم فرموده پیامبراکرم صلی الله علیه و آله که: «هنگام صبح به بوزینه و خوک تبدیل می‌شوند به دلیل حلال شمردن حرام و رباخواری.»

در روایت پنجم از باب سی‌ام از باب‌های خرید و فروش فرمودۀ پیامبر صلی الله علیه و آله که: «چگونه خواهی بود هنگامی که ستم، آشکار و فراگیر شود وذلت و خواری به ارث برید؟

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۴۵۱

جابر گفت: هرگز در چنین زمانی نباشم! آن زمان کی خواهد رسید؟ پدر و مادرم فدایت! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هنگامی که ربا آشکار و فراگیر شود.»

و در روایت یکم از باب یکم از باب‌های مستحبات تاجر فرمودهٔ امام علیه السلام که: «به خدا سوگند! ربا در میان این امت پنهان‌تر از حرکت مورچه بر سنگ سخت است.»

و در روایت چهارم این گفته که: «هرکس بدون آگاهی [از احکام] تجارت کند، در ربا فرو می‌رود و فرو می‌رود.»

و در روایات چهاردهم فرمودهٔ معصوم علیه السلام که: «سود بردن مؤمن از مؤمن، رباست.»

و در روایت یکم از باب سی و هشتم فرمودهٔ معصوم علیه السلام که: «سود ببر و ربا نخور. گفتم: ربا چیست؟ فرمود: معاملهٔ درهم به درهم، دو برابر به یک برابر.»

می‌آید:

در روایات باب بعدی و دیگر باب‌های ربا و باب یکم از باب‌های صرف، مطالبی خواهد آمد که بر این بحث دلالت می‌کند.

در روایت یکم از باب پنجاه و هشتم از باب‌های نوشیدنی‌ها فرمودهٔ امام علیه السلام که: «خورندهٔ بنگ، گویا هفتاد بار خانهٔ کعبه را خراب کرده است ... و او نسبت به شرابخوار، رباخوار، زناکار و سخن‌چین از رحمت خدا دورتر است.»

و در روایت دوم از باب چهل و سوم از باب‌های شهادات فرمودهٔ معصوم علیه السلام که: «شهادت دربارهٔ ربا باطل است.»

و بنگر باب هشتم از باب‌های احکام عمومی حدود را که مناسب با این بحث است.

و در روایت سوم از باب شانزدهم از باب‌های حدّ محارب این گفته که: «به امام علیه السلام گفتم: رباخوار پس از بیان و روشن‌گری [چه حکمی دارد؟] امام علیه السلام فرمود: ادب می‌شود، پس اگر بازگشت، ادب می‌شود و اگر بازگشت، کشته می‌شود.»

و در روایت چهارم این گفته که: «علی علیه السلام از رباخواری گذشت و او را توبه داد. او نیز توبه کرد.

آن‌گاه رهایش کرد و فرمود: رباخوار توبه داده می‌شود، همان‌گونه که از شرک توبه داده می‌شود.»

باب ۲ حکم ربا در کالاهای پیمانه‌ای و وزن‌کردنی

۷۲۳- (۱) زراره از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «ربا جز در کالاهای پیمانه‌ای و وزن‌کردنی نیست.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۴۵۳

۷۲۴- (۲) عبید بن زراره از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «ربا جز در کالاهای پیمانه‌ای و وزن‌کردنی نیست.»

۷۲۵- (۳) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که امام صادق علیه السلام فرمود: «ربا در هر چیزی است که پیمانه یا وزن شود و این‌که میان دو کالای مورد معامله، افزایش و کاهش باشد.»

۷۲۶- (۴) در تفسیر مجمع البیان روایت می‌شود که: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تفاوت در مقدار دو کالای مورد معامله را در شش چیز حرام کرد: طلا و نقره، گندم، جو، خرما، نمک و کشمش و نیز گفته شده است که آن حضرت فرمود: مگر هم اندازه با هم اندازه که دست به دست معامله شود. هرکس افزوده بدهد یا بگیرد به تحقیق ربا داده است.»

۷۲۷- (۵) ابو ربیع شامی گوید: «امام صادق علیه السلام معاملهٔ یک قفیز بادام را با دو قفیز بادام و یک قفیز خرما را با دو قفیز خرما ناپسند می‌شمرد.»

۷۲۸- (۶) علی بن ابراهیم از اساتید خود روایت می‌کند که فرمود: «۱» «در معاملهٔ طلا- با طلا و نقره با نقره باید وزن آنها یکسان باشد و یکی بیشتر از دیگری نباشد ولی نقره با طلا و طلا با نقره را هر گونه که بخواهی به صورت نقد معامله می‌کنی و اشکالی ندارد و نسیه جایز نیست و طلا و نقره با کالاهای دیگر- وزن‌کردنی یا پیمانه‌ای یا دانه‌ای یا غیر آن- به صورت نقد و نسیه معامله

می‌شود و اشکالی نـدارد و کالاهـایی که با پیمانه و وزن معامله می‌شونـد و به یک اصل بازمی‌گردنـد نبایـد در پیمانه و وزن، یکی بیشتر از دیگری باشـد ولی هرگـاه اصـل کالاهـا پیمانه‌ای گوناگون باشـد، اشـکال نـدارد که دو پیمانه به یک پیمانه به صورت نقد معامله شود ولی به صورت نسیه ناپسند است.

(و اگر اصل کالاها وزن‌کردنی گوناگون باشد، اشکال ندارد دو برابر در مقابل یک برابر به صورت نقد معامله شود ولی به صورت نسیه ناپسند است).

و معاملهٔ پیمانه‌ای با وزن‌کردنی به صورت نقـد و نسیه اشـکال نـدارد و کالاهای شـمردنی که بـدون پیمانه و وزن معامله می‌شوند، اشـکال نـدارد که دو به یک به صورت نقـد معامله شوند و در صورتی که اصل آنها یکی باشد، نسیهٔ آن ناپسـند است و اگر اصـل اجناس شمارشـی متفاوت باشد، معاملهٔ دو به یک آنها به صورت نقد و نسیه اشـکال ندارد و معاملهٔ شمارشی و غیر شمارشی آن به پیمانه‌ای و

---

(۱). مرحوم علامه مجلسی می‌فرماید: «ظاهراً این متن فتوای علی بن ابراهیم یا برخی از اساتید اوست که از احادیث استنباط کرده و این از امثال وی بعید است.» مرآت العقول ۱۹/ ۲۰۳.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۴۵۵

وزن‌کردنی به صورت نقد و نسیه، همهٔ آنها اشکال ندارد و کالاها پیمانه‌ای و وزن‌کردنی که اصل آنها یکی است- در صورتی که کالای غیر پیمانه‌ای و وزن‌کردنی از آنها تولیـد شود- معاملـهٔ آن به صورت نقـد اشـکال ندارد و به صورت نسـیه ناپسـند است. مثل این‌که اصـل پنبه و کتـان وزن و نـخ آنهـا نیز وزن می‌شود ولی پارچـهٔ آن وزن نمی‌شود، پس پنبه بر نخی که از یـک اصل هسـتند، افزوده‌ای نـدارد و تنها به صورت هم‌اندازه و هم‌وزن معاملهٔ آنها شایسـته است ولی وقتی از نخ، لباس و پارچه بافته شود، معامله آن، دو به یک به صورت نقد اشکال ندارد با این‌که اصل آنها یکی است و به صورت نسیه ناپسند است.

و معاملهٔ پنبه و کتان دو به یک به صورت نقد اشـکال ندارد ولی نسیه ناپسند است و معاملهٔ پارچه و لباس پنبه‌ای و کتانی دو به یک به صورت نقـد و نسـیه- هر دو- اشـکال نـدارد و معاملـهٔ لباس پنبه‌ای و کتانی با پشم به صورت نقـد ونسـیه اشـکال نـدارد و معاملهٔ حیوانات دو به یک به صورت نقد اشـکال ندارد، هرچند اصل آنها یکی باشد و نسـیه ناپسند است و اگر اصل حیوان متفاوت باشد، معاملهٔ دو به یک به صورت نقد اشکال ندارد و نسیهٔ آن ناپسند است.

هرگاه حیوان با کالا معامله شود و حیوان بـدون مدت بوده و کالا مدت داشـته باشد، معامله اشـکال ندارد ولی اگر کالا بدون مدت بوده و حیوان مـدت داشـته باشـد، معامله ناپسـند است و هرگاه حیوان را به حیوان با افزودهٔ درهم یا کالا بفروشـی، اشـکال نـدارد و اشکال ندارد حیوان بدون مدت و درهم، مدت‌دار باشد.

و معاملهٔ یک خانه به دو خانه و یک جریب زمین به دو جریب به صورت نقد اشکال ندارد ولی به صورت نسیه ناپسند است.

در تشـخیص کالاهـای پیمـانه‌ای و وزن‌کردنی به تودهٔ مردم توجه می‌شود، نه به گروه خاصـی. پس اگر گروهی گوشت و گردو را پیمانه کنند، اعتباری به آنها نیست؛ زیرا اصل گوشت، وزن‌کردنی و اصل گردو، شمارشی است.»

۷۲۹- (۷) منصور بن حـازم گویـد: «از امـام صـادق علیه السـلام دربـارهٔ معاملهٔ یک گوسـفند به دو گوسـفند و یک تخم‌مرغ به دو تخم‌مرغ سوال کردم. امام علیه السلام فرمود: تا وقتی که پیمانه‌ای و وزن‌کردنی نباشند، اشکال ندارد.»

۷۳۰- (۸) حلبی از امـام صـادق علیه السـلام روایت می‌کنـد که فرمود: «معاملهٔ کالاهـا تـا وقتی که پیمـانه‌ای و وزن‌کردنی نباشـند، اشکال ندارد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۴۵۷

۷۳۱- (۹) عبدالرحمن بن ابی عبدالله گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ معاملهٔ یک برده با دو برده و یک برده با یک برده و مقداری درهم، سوال کردم. امام علیه السلام فرمود: در همهٔ انواع حیوان به صورت نقد (و نسیه) اشکال ندارد.»

۷۳۲- (۱۰) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که: «امام صادق علیه السلام [هر گونه] معاملهٔ حیوان با حیوان را به صورت نقد اجازه می‌داد.»

۷۳۳- (۱۱) علی بن جعفر گوید: «از برادرم- امام موسی بن جعفر علیه السلام- دربارهٔ معاملهٔ حیوان به حیوان و افزودهٔ درهم، سوال کردم که: درهم به صورت نقد پرداخت می‌شود و حیوان با تأخیر [این اشکال ندارد؟] امام علیه السلام فرمود: هرگاه دو طرف راضی باشند، اشکال ندارد.»

۷۳۴- (۱۲) سماعه گوید: «از امام علیه السلام دربارهٔ معاملهٔ دو حیوان به یک حیوان سوال کردم. امام فرمود: هرگاه بهای آن مشخص باشد، اشکال ندارد.»

۷۳۵- (۱۳) زراره از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «معاملهٔ یک شتر در مقابل دو شتر و یک چهارپا در برابر دو چهارپا به صورت نقد اشکال ندارد (و معاملهٔ یک لباس به دو لباس به صورت نقد و نسیه در صورت توصیف آن دو، اشکال ندارد).»

۷۳۶- (۱۴) سعید بن یسار گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ معاملهٔ یک شتر به دو شتر به صورت نقد و نسیه سوال کردم که: آیا جایز است؟ امام علیه السلام فرمود: آری، هرگاه [در معاملهٔ نسیه] مقدار عمر آن دو شتر مشخص شود که پنج ساله هستند یا دو ساله، اشکال ندارد.

سپس به من دستور داد بر روی معاملهٔ نسیه خط بکشم و فرمود: برای این‌که مردم [اهل سنت] می‌گویند نه، امام علیه السلام به خاطر تقیه این سخن را فرمود.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۴۵۹

۷۳۷- (۱۵) سعید بن یسار گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ معاملهٔ یک شتر به دو شتر به صورت نقد و نسیه سوال کردم. امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد. سپس فرمود: بر روی نسیه خط بکش.»

۷۳۸- (۱۶) در کتاب المقنع آمده است: «و بدان که ربا تنها در کالاهای پیمانه‌ای و وزن‌کردنی است. پس معاملهٔ یک شتر به دو شتر یا یک گاو به دو گاو یا یک لباس به دو لباس و کالاهای آن از کالاهای غیر پیمانه‌ای و وزن‌کردنی، اشکال ندارد.»

۷۳۹- (۱۷) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که: «علی علیه السلام در ربذه یک شتر را به چهار شتر با ضمانت فروخت و شتری به نام «عصیفیر» را به بیست شتر به صورت نسیه و مدت دار فروخت.»

۷۴۰- (۱۸) در همان کتاب روایت می‌شود که از امام صادق علیه السلام سوال شد: «ماهی‌ها تقسیم می‌شوند و بر اساس حدس و گمان- بدون پیمانه و وزن کردن- فروخته می‌شوند.

[آیا این جایز است؟] و امام علیه السلام آن را اجازه فرمود.

و اجازه فرمود گندم در برابر آب تا مدت معینی معامله شود و سوال شد: آیا معاملهٔ گندم به کالاهای دیگر مانند عسل جایز است؟ امام علیه السلام فرمود: شایسته نیست.

و معامله آرد را با نان به طور مساوی به صورت نقد و دست به دست اجازه فرمود و معاملهٔ سرکه را با سرکه به همین صورت اجازه فرمود- هر چند از اجناس و گونه‌های متفاوت باشد- و معاملهٔ مربا با عسل را نیز به همین صورت اجازه فرمود.»

۷۴۱- (۱۹) ابن مسکان روایت می‌کند که از امام صادق علیه السلام سوال شد: «شخصی به دیگری می‌گوید: اسبم را با اسب تو معامله می‌کنم و فلان مقدار اضافه می‌دهم.

امام علیه السلام فرمود: شایسته (و جایز) نیست. بلکه بگوید: اسبت را به فلان مبلغ به من بده و اسبم را به فلان مبلغ به تو می‌دهم.»
مرحوم شیخ طوسی قدس سره می‌فرماید: «توجیه این حدیث این است که آن را بر احتیاط حمل کنیم؛ زیرا بهتر و موافق با احتیاط است که هر یک از دو اسب به طور مستقل قیمت شوند و بر اساس قیمت آنها معامله انجام شود. هرچند به آن صورت نیز ممنوع نیست.»

۷۴۲- (۲۰) اسماعیل بن فضل گوید: «از امام صادق علیه السلام سوال کردم: شخصی به دیگری می گوید:
گوسفندان و شترانت را به من بسپار. وقتی که زاییدند، بچه‌های آن را- هر طور که بخواهی، ماده‌ها را با نر یا نرها را با ماده- عوض می کنم.
منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۴۶۱
امام علیه السلام فرمود: این کار ناپسند است مگر آن‌که پس از تولد و آگاهی از آنها عوض کند و دربارهٔ شخصی سوال کردم که: گاو و گوسفندانش را به کسی می‌سپارد، به این شرط که هر سال فلان مقدار از شیر و فرزندان آنها را به وی تحویل دهد. امام علیه السلام فرمود: همهٔ اینها ناپسند است.»
ارجاعات
گذشت:
در روایت پنجم از باب هجدهم از باب‌های خرید و فروش این گفته که: «یک شتر باری به صورت نقدی در مقابل ده بچه‌شتر نری که هنوز زاییده نشده‌اند، فروخته نمی‌شود.»
در روایت یکم از باب سی و هشتم از باب‌های مستحبات تاجر این سوال از امام علیه السلام شد که: «ربا چیست؟ امام علیه السلام فرمود: معاملهٔ درهم به درهم و گندم به گندم، به صورت دو به یک.»
می آید:
در روایات باب بعدی و پس از آن و باب پنجم، ششم، هشتم، نهم و دهم از باب‌های ربا مناسب با این بحث خواهد آمد و در روایت ششم از باب ششم فرمودهٔ معصوم علیه السلام که: «معاملهٔ کالا تا وقتی که پیمانه‌ای و وزن‌کردنی نباشد، اشکال ندارد.»
و در روایت پنجم از باب پانزدهم این گفته که: «شخصی صد درهم به کسی می‌دهد تا با آن کار کند و پنج درهم یا کمتر یا بیشتر به وی بدهد. آیا این جایز است؟
امام علیه السلام فرمود: این ربای خالص است.»
و در روایت چهارم از باب هفدهم فرمودهٔ معصوم علیه السلام که: «ربا تنها در کالاهای پیمانه‌ای و وزن‌کردنی است.»
و در روایات باب یکم از باب‌های صرف، مطالبی است که بر این بحث دلالت می کند.
منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۴۶۳

باب ۳ جواز قرض کردن نان کوچک و پرداخت نان بزرگ

۷۴۳- (۱) اسحاق بن عمار گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: من از همسایه‌هایم نان قرض می کنم. نان بزرگ می گیریم و نان کوچک می‌دهیم و نان کوچک می گیریم و نان بزرگ می‌دهیم.
امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»
ارجاعات

می آید:

در باب چهارم از باب‌های بدهی آنچه بر این بحث دلالت می کند.

باب ۴ حکم معامله پارچه با نخ

۷۴۴- (۱) عبدالرحمن بن ابی عبدالله گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ معاملهٔ پارچه بافته شده با نخ در صورتی که نخ بیشتر باشد، سوال کردم. امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

باب ۵ عدم حرمت ربا در کالاهای شمردنی و متری

۷۴۵- (۱) منصور بن حازم گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ معاملهٔ یک تخم‌مرغ با دو تخم‌مرغ سوال کردم. امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد و از معاملهٔ یک لباس به دو لباس سوال کردم و امام علیه السلام فرمود:

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۴۶۵

اشکال ندارد و از معاملهٔ یک اسب با دو اسب سوال کردم و امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد. سپس فرمود: هر جنسی که پیمانه و وزن می‌شود، معاملهٔ دو به یک آن شایسته نیست، در صورتی که از یک جنس باشند ولی هرگاه پیمانه‌ای و وزن‌کردنی نباشد، معاملهٔ دو برابر آن با یک برابرش اشکال ندارد.»

۷۴۶- (۲) زراره از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود: «معاملهٔ یک پارچه با دو پارچه اشکال ندارد.»

محمد بن مسلم این حدیث را از امام صادق علیه السلام روایت کرده و در پایان آن می‌افزاید: «هرگاه طول و عرض را مشخص کنی.»

۷۴۷- (۳) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که امام صادق علیه السلام فرمود: «معاملهٔ یک لباس به دو لباس به صورت نقد و نسیه به شرط توصیف آن اشکال ندارد.»

۷۴۸- (۴) سلمه از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام روایت می کند که فرمود: «یک بار علی علیه السلام در میان مردم عراق لباس تقسیم کرد. در میان لباس‌ها حله [/ دو لباس زیبای همرنگ و هم‌جنس مثل پیراهن و دامن، کت و شلوار، عبا و قبا] بسیار مرغوبی وجود داشت. امام حسین علیه السلام آن حله را از پدرش درخواست کرد ولی علی علیه السلام از دادن آن به فرزندش خودداری کرد. امام حسین علیه السلام گفت: به جای آن، دو حله به تو می‌دهم ولی بازهم نپذیرفت. امام حسین علیه السلام بر تعداد حله‌ها افزود تا به پنج حله رسید.

علی علیه السلام آن پنج حله را از امام حسین علیه السلام گرفت و آن حله را به وی داد. آن‌گاه آن پنج حله را در دامنش گذاشت و فرمود: پنج حله را به یک حلّه می گیرم.»

۷۴۹- (۵) محمد بن مسلم گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ معاملهٔ دو لباس نامرغوب به یک لباس مرغوب و یک شتر به دو شتر و یک چهار پا به دو چهار پا سوال کردم. امام علیه السلام فرمود: علی علیه السلام آن را ناپسند شمرد، ما نیز آن را خوش نداریم مگر آن‌که از دو گونهٔ متفاوت باشند.

محمد بن مسلم گوید: از امام علیه السلام دربارهٔ شتر و گاو و گوسفند یا یکی از آنها در این زمینه سوال کردم. امام فرمود: آری، آن را خوش نداریم.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۴۶۷

ارجاعات

گذشت:

در روایت ششم از باب دوم از باب‌های ربا فرمودهٔ امام علیه السلام که: «در کالاهای شمارشی- که بدون پیمانه و وزن معامله می‌شوند- معاملهٔ دو به یک به صورت نقد اشکال ندارد و نسیهٔ آن ناپسند است.

... و معاملهٔ دو لباس به یک لباس اشکال ندارد، هرچند از یک جنس باشد.»

در روایت هفتم این گفته که: «از امام علیه السلام دربارهٔ معاملهٔ برّه و تخم‌مرغ به صورت یک به دو سوال شد. امام علیه السلام فرمود: تا وقتی که پیمانه‌ای یا وزن‌کردنی نباشد، اشکال ندارد.»

می‌آید:

روایات باب چهارم از باب‌های بدهی، مناسب با این بحث خواهد آمد.

باب ۶ حکم معامله گندم با جو

۷۵۰- (۱) هشام بن سالم گوید: «از امام صادق علیه السلام سوال شد: شخصی چند کرّ «۱» گندم می‌فروشد ولی به آن اندازه گندم ندارد، از این رو به خریدار می‌گوید: به‌جای هر قفیز از باقیماندهٔ گندم، دو قفیز جو بگیر تا کمبود پیمانه جبران شود.

امام علیه السلام فرمود: شایسته نیست؛ زیرا اصل جو از گندم است، بلکه به نسبت گندم باقیمانده، درهم‌هایش را به وی بازمی‌گرداند.»

۷۵۱- (۲) عبدالرحمان بن ابی عبدالله گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: آیا معاملهٔ یک قفیز گندم به دو قفیز جو جایز است؟ امام فرمود: جایز نیست مگر به صورت هم اندازه. سپس فرمود: اصل جو، از گندم است.»

۷۵۲- (۳) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که امام صادق علیه السلام فرمود: «گندم و جو یک چیز هستند و کم و زیاد میان آن دو، جایز نیست.»

۷۵۳- (۴) ابو بصیر و دیگران از امام صادق علیه السلام روایت می‌کنند که فرمود: «گندم و جو سر به سر باید معامله شوند و یکی بر دیگری افزایش نداشته باشد.»

---

(۱). هر کرّ شصت قفیز است و هر قفیز دوازده من می‌باشد. (مصباح‌الخیر)

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۴۶۹

۷۵۴- (۵) حلبی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «دو بسته [دو صاع] جو با یک بسته [یک صاع] گندم معامله نمی‌شود و تنها به صورت هم اندازه معامله می‌شوند و خرما نیز همین حکم را دارد.

و از معاملهٔ روغن زیتون با روغن به صورت دو به یک سوال شد. امام علیه السلام فرمود: به صورت نقد اشکال ندارد.

و سوال شد: شخصی گندم می‌خرد ولی فروشنده فقط جو دارد. آیا می‌تواند به جای گندم دو برابر جو دریافت کند؟

امام علیه السلام فرمود: نه، اصل آن دو یکی است و علی علیه السلام جو را از گندم به شمار می‌آورد.»

۷۵۵- (۶) حلبی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «معاملهٔ خرمای خشک با رطب [که خرمای تازه است] جایز نیست؛ زیرا خرما، خشک است و رطب، تر است و پس از خشک شدن، مقدارش کاهش می‌یابد و معاملهٔ جو با گندم جایز نیست

مگر یـک به یـک و فرمود: پیمـانه در همـهٔ موارد، حکم وزن را دارد و معـامله یـک قفیز بادام با دو قفیز و یک قفیز خرما با دو قفیز ناپسـند است بلکه یـک صـاع [/ سه کیلوگرم] گنـدم با دو صاع خرما و یک صاع خرما با دو صاع کشـمش معامله می‌شود و هرگاه میوهٔ خشـک بـا مقـابلش اختلاـف داشـته باشـد، معـامله‌اش پسـندیده است و این حکم در حبوبـات و میوه به صورت یکسـان جاری می‌شود و فرمود: معاملهٔ کالا تا وقتی که پیمانه‌ای و وزن‌کردنی نباشد، اشکال ندارد.»

۷۵۶- (۷) محمد بن قیس از امام باقر علیه السـلام روایت می‌کند که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «گندم را با جو معامله نکن مگر به صورت نقد و یک قفیز گندم را با دو قفیز جو معامله نکن. محمد بن قیس گوید: شنیدم که امام باقر علیه السلام معاملهٔ یک وسق [/ یکصد و هشتاد کیلوگرم] از خرمای مدینه را با دو وسق خرمای خیبر- به خاطر مرغوبیت خرمای مدینه- ناپسند می‌شمرد و معاملهٔ خرمای خشک را با رطب به صورت تحویل فوری رطب و تحویل خرمای خشک در مـدت معین ناپسـند می‌شـمرد، به خاطر این‌که رطب پس از خشک شدن، مقدارش کاهش می‌یابد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۴۷۱

۷۵۷- (۸) سـماعه گوید: «از امام علیه السـلام دربارهٔ معاملهٔ گندم با جو سوال کردم. امام علیه السـلام فرمود: در صورتی که به یک اندازه باشند، اشکال ندارد.

و دربارهٔ معامله گندم با آرد سوال کردم. امام علیه السلام فرمود: در صورتی که به یک اندازه باشند، اشکال ندارد.»

ارجاعات

می‌آید:

در روایت یکم از باب هشـتم از باب‌های ربا این سوال از امام علیه السـلام پرسـیده شد که: «شخصـی از دیگری گندم طلبکار است، آیا می‌تواند به همان مقدار جو یا خرما دریافت کند؟ امام علیه السلام فرمود: در صورت رضایت دو طرف، اشکال ندارد.»

باب ۷ حکم معامله گندم با آرد

۷۵۸- (۱) محمد بن مسـلم گوید: «به امام باقر علیه السـلام گفتم: دربارهٔ معاملهٔ گندم با آرد چه می‌فرمایید؟ امام علیه السـلام فرمود: به یک اندازه، اشکال ندارد.

گفتم: آرد، افزوده و اضافی دارد. «۱»

امام علیه السلام فرمود: آیا هزینه‌ای ندارد؟

گفتم: دارد.

امام علیه السلام فرمود: این، در برابر آن.

و فرمود: معاملهٔ دو جنس متفاوت، دو به یک به صورت نقد، اشکال ندارد.»

۷۵۹- (۲) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که از امام باقر علیه السلام دربارهٔ معاملهٔ گندم با آرد سوال شد.

امام علیه السلام فرمود: «مثل، در برابر مثل [معامله شود.]

گفته شد: آرد نسبت به گندم افزوده دارد.

امام علیه السلام فرمود: آیا هزینه ندارد؟

گفته شد: آری!

امام علیه السلام فرمود: این، در برابر آن.

۷۶۰- (۳) محمد بن مسلم و زراره از امام باقر علیه السلام روایت می‌کنند که فرمود: «معاملهٔ گندم با آرد به یک اندازه و آرد با آرد به یک اندازه و جو با گندم به یک اندازه، اشکال ندارد.»

۷۶۱- (۴) زراره از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «معاملهٔ آرد با گندم و آرد با آرد به یک اندازه، اشکال ندارد.»

---

(۱). وقتی گندم به آرد تبدیل می‌شود، افزایش حجم پیدا می‌کند؛ بنابراین وقتی آرد و گندم با پیمانه برابر معامله شوند، آرد کمتری در برابر گندم قرار می‌گیرد.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۴۷۳

۷۶۲- (۵) صفوان با واسطه از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «معاملهٔ گندم و آرد به صورت سر به سر، اشکال ندارد.»

۷۶۳- (۶) ابو بصیر گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ معاملهٔ گندم با جو و گندم با آرد، سوال کردم. امام فرمود: هرگاه به یک اندازه باشند، اشکال ندارد. در غیر اینصورت صحیح نیست.»

۷۶۴- (۷) محمد بن مسلم گوید: «به امام باقر علیه السلام گفتم: شخصی گندم تحویل آسیابان می‌دهد و با او قرار می‌گذارد که در برابر هر ده رطل [پیمانه] گندم، دوازده پیمانه آرد به او تحویل دهد.

امام علیه السلام فرمود: نه.

گفتم: عصّار تعهد می‌کند که در مقابل هر صاع کُنجد، مقدار معینی روغن تحویل دهد.

امام علیه السلام فرمود: نه.»

۷۶۵- (۸) در کتاب فقه الرضا آمده است: «از امام علیه السلام دربارهٔ مرز میان ربا و عینه سوال شد. امام فرمود:

هرچه بر آن معامله شود، حلال است و هر چه با آن از حرام به حلال فرار کنی، حلال است و هر آنچه به صورت نسیه به قیمتِ روز- بدون کاهش- معامله شود، مثل معاملهٔ درهم و دینار به صورت نسیه و معاملهٔ دینار با دینار و یک حبه «۱» تا بیشتر و معاملهٔ درهم به درهم و طلا- به طلا- به صورت نابرابر در وزن و حتی معاملهٔ نان خشک با نان نرم و معاملهٔ نان مرغوب با نان نامرغوب با افزوده [همهٔ اینها] جایز نیست و رباست؛ مگر آن‌که به یک اندازه باشند و مثل این و اشباهش، همه ربا هستند.»

ارجاعات

گذشت:

روایات باب پیشین را بنگر؛ چرا که می‌توان مطالبی دربارهٔ این باب از آنها برداشت کرد.

باب ۸ جواز دریافت جو یا خرما به جای گندم

۷۶۶- (۱) علی بن جعفر گوید: «به برادرم- امام موسی بن جعفر علیه السلام- گفتم: شخصی از دیگری گندم طلبکار است، آیا به همان اندازه جو یا خرما به جای آن بگیرد؟

امام علیه السلام فرمود: در صورتی که هر دو راضی باشند، اشکال ندارد.»

---

(۱). واحد وزن برابر با وزن دو جو یا یک ششم دینار و سه دهم نخود م.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۴۷۵

ارجاعات

گذشت:

بنگر به باب ششم.

باب ۹ حکم معامله تمر با رطب، کشمش با انگور و آب انگور با درخت انگور

۷۶۷- (۱) داود بن سرحان از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: «معاملهٔ تمر- خرمای خشک- با رطب شایسته نیست؛ زیرا رطب، تر است و تمر، خشک است. پس وقتی که رطب خشک شود، کاهش می‌یابد.»

۷۶۸- (۲) داود ابزاری از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: «معاملهٔ تمر- خرمای خشک- با رطب شایسته نیست. تمر، خشک است و رطب تر.»

مرحوم شیخ طوسی می‌فرماید: «مقصود این احادیث، نوعی کراهت است نه حرمت.»

۷۶۹- (۳) درکتاب دعائم الاسلام از امیر مؤمنان علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از معاملهٔ تمر- خرمای خشک- با رطب نهی کرد؛ به دلیل آن‌که رطب پس از خشک شدن، پیمانه‌اش کاهش می‌یابد.»

۷۷۰- (۴) در کتاب العوالی روایت می‌شود که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دربارهٔ معاملهٔ رطب با تمر سوال شد. آن حضرت فرمود: «آیا پس از خشک شدن کاهش می‌یابد؟

گفتند: آری.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: من اجازه نمی‌دهم.»

۷۷۱- (۵) ابو ربیع گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: دربارهٔ معاملهٔ تمر- خرمای خشک- با خرمای نارس سرخ به صورت هم اندازه چه نظری دارید؟

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.

گفتم: معاملهٔ شیرهٔ انگور با آب انگور (یا انگور) به صورت هم اندازه چطور؟

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

۷۷۲- (۶) سماعه گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ معاملهٔ انگور با کشمش، سوال شد. امام علیه السلام فرمود: شایسته نیست مگر به صورت هم اندازه.

و فرمود: معامله رطب و تمر به صورت هم اندازه جایز است.»

(گفتم: تمر- خرمای خشک- و کشمش چطور؟ امام علیه السلام فرمود: به صورت هم اندازه.)

امام صادق علیه السلام درحدیث دیگری فرمود: «معاملهٔ کالاهای متفاوت به صورت دو به یک و نقد و دست به دست اشکال ندارد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۴۷۷

۷۷۳- (۷) محمد از امام صادق علیه السلام دربارهٔ شخصی سوال کرد که: «درختان انگورش را در برابر تعداد معینی خمرهٔ آب انگور به باغبانش واگذار می کند. امام علیه السلام فرمود: نه.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت هفتم از باب ششم از باب‌های ربا این گفته که: «امام باقر علیه السلام معامله تمر با رطب را به صورت تحویل فوری رطب و تحویل تمر در مدت معین ناپسند می‌شمرد، به دلیل آن‌که رطب پس از خشک شدن کاهش می‌یابد.»

می‌آید:

و در روایت چهارم از باب دوازدهم فرمودهٔ معصوم علیه السلام که: «درهم آمیختن تمر کهنه با خرمای نارس شایسته نیست و کشمش و انگور نیز به همین صورت است.»

باب ۱۰ کراهت معاملهٔ گوشت با حیوان و کره با روغن

۷۷۴- (۱) غیاث بن ابراهیم از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «امیر مؤمنان علیه السلام معاملهٔ گوشت با حیوان را ناپسند می‌شمرد.»

۷۷۵- (۲) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که: «امام صادق علیه السلام معاملهٔ گوشت با حیوان را نهی کرد.»

ارجاعات

می‌آید:

در روایت دوم از باب پنجم از باب‌های سلف این گفته که: «شخصی در مقابل گرفتن کره از دیگری به او روغن پیش‌فروش می‌کند. امام علیه السلام فرمود: شایسته نیست.»

و در روایت دیگری، فرمودهٔ معصوم علیه السلام که: «پیش‌فروش روغن در مقابل کره و کره در برابر روغن، برای انسان شایسته نیست.»

باب ۱۱ جواز بازپرداخت قرض به صورت افزوده

خداوند تعالی می‌فرماید:

آنچه را برای سود بردن از اموال ربا می‌دهید، نزد خداوند افزایش نمی‌یابد. «۱»

---

(۱). روم ۳۰/ ۳۹.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۴۷۹

۷۷۶- (۱) خالد بن حجاج گوید: «به امام علیه السلام گفتم: از شخصی صد درهم به صورت شمارش طلبکار هستم و او صد درهم را به صورت وزن به من پرداخت می‌کند. امام علیه السلام فرمود: تا وقتی شرط نکند، اشکال ندارد و فرمود: ربا از ناحیهٔ شرط می‌آید و شرط، آن را فاسد می‌کند.»

۷۷۷- (۲) حلبی گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: شخصی درهم‌های ابیض «۱» [/ سفید] با شمارش قرض می‌کند و درهم‌های اسود «۲» [/ سیاه] با وزن پرداخت می‌کند و می‌داند که آنها از درهم‌هایی که گرفته است، سنگین‌تر است ولی با رضایت کامل، افزوده‌اش را به طلبکار می‌بخشد، امام علیه السلام فرمود: در صورتی که شرط نکرده باشد، اشکال ندارد و اگر همهٔ آنها را به او ببخشد، جایز است.»

۷۷۸- (۳) عبدالرحمان بن حجاج گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: شخصی از دیگری درهم قرض می‌کند و به جای آن

برای هر درهم یک مثقال نقره پرداخت می‌کند یا چند مثقال نقره قرض می‌کند و به جای آن برای هر مثقال نقره، یک درهم برمی‌گرداند. امام علیه السلام فرمود: هرگاه شرطی در کار نباشد، اشکال ندارد و آن تنها بخشش و افزوده است. پدرم، درهم‌های نامرغوب قرض می‌کرد. پس هرگاه درهم‌های مرغوب به دستش می‌رسید به من می‌گفت: ای فرزند عزیزم! اینها را به کسی که از او قرض کرده‌ام، پرداخت کن.

من به او می‌گفتم: پدر جان! درهم‌های او نامرغوب بود و اینها بهتر از آن هاست!

پدرم می‌گفت: پسر جان! این بخشش و افزوده است. به او پرداخت کن.»

---

(۱). درهم‌هایی که حجاج سکه زد.

(۲). درهم‌هایی که معاویه سکه زد.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۴۸۱

۷۷۹- (۴) ابو ربیع گوید: «از امام صادق علیه السلام سوال شد: شخصی به دیگری تعدادی درهم قرض می‌دهد و او با رضایت کامل درهم‌های بهتری پرداخت می‌کند و قرض دهنده و قرض گیرنده می‌دانند که قرض دهنده به این انگیزه قرض داده است تا بهتر از آن را دریافت کند. امام علیه السلام فرمود: هرگاه قرض‌گیرنده رضایت کامل داشته باشد، اشکال ندارد.»

۷۸۰- (۵) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که امیر مؤمنان فرمود: «هرکس درهمی قرض دهد نباید جز بازپرداخت مثل آن را شرط کند. آن‌گاه اگر قرض گیرنده بهتر از آن را پرداخت کرد، باید بپذیرد.»

۷۸۱- (۶) یعقوب بن شعیب گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: شخصی درهم‌های ناسره قرض می‌دهد و قرض گیرنده با رضایت کامل درهم‌های سره پرداخت می‌کند.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد و آن را از علی علیه السلام بیان کرد.»

۷۸۲- (۷) عبدالرحمان بن حجاج گوید: «به امام موسی بن جعفر علیه السلام گفتم: شخصی نزد من می‌آید و من از مردم برای وی جنس می‌خرم و ضامن او می‌شوم. وقتی او بدهی خود را به من پرداخت کرد من درهم‌های مرغوب را برمی‌دارم و به جای آنها درهم‌های نامرغوب می‌پردازم. امام علیه السلام فرمود: هرگاه ضمانت کند به طوری که گاهی تحت فشار قرار گیرد و پیش از گرفتن بدهی آن را پرداخت کند و گاهی پس از گرفتن، آن را نگه دارد، اشکال ندارد.»

۷۸۳- (۸) ابو مریم از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هرگاه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شتر دو ساله بدهکار بود، شتر چهار ساله پرداخت می‌کرد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۴۸۳

۷۸۴- (۹) شهاب بن عبد ربّه از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «شخصی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و از وی درخواست کمک کرد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: نزد چه کسی مالی برای قرض دادن وجود دارد؟

یکی از مسلمانان گفت: نزد من وجود دارد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: چهار وَسَق [/ ۷۲۰ کیلوگرم] خرما به او بده.

آن شخص خرما را به وی داد و پس از مدتی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و خرمای خود را درخواست کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: به دستم می‌رسد و به تو خواهم داد. سپس بار دیگر آمد و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: به دستم می‌رسد و به تو خواهم داد. پس از مدتی، برای بار سوم آمد و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: به دستم می‌رسد و به تو خواهم داد. آن مرد گفت: زیاد این سخن را تکرار کردی ای رسول خدا! پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خندید و فرمود: چه کسی می‌تواند قرض

دهد؟ یکی از مسلمانان به پاخاست و گفت: من می‌توانم.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: چقدر داری؟

آن مرد گفت: هر چه بخواهی.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هشت وَسَق به او بده.

طلبکار گفت: من بیش از چهار وسق طلبکار نیستم.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: و همچنین چهار وسق.»

نظیر این حدیث در باب بیست و سوم از باب‌های استحباب حقوق هست.

و به روایت دوم از همین باب مراجعه کنید.

۷۸۵- (۱۰) عبدالملک بن عتبه گوید: «به عبد صالح [/ امام معصوم علیه السلام] گفتم: شخصی نزد من می‌آید و از من تعدادی درهم قرض می‌کند. من خودم را آماده می‌کنم که یک ماه به او مهلت دهم به خاطر گذشتی که در حق من انجام می‌دهد؛ چرا که او نقره از من می‌گیرد به این شرط که هم‌وزن آن درهم مسکوک تحویل دهد. با این حال من از مهلت یک ماهه سخنی به میان نمی‌آورم و تنها بر پرداخت نقره به وی شاهد می‌گیرم و او راضی می‌شود. آیا این کار جایز است؟

امام علیه السلام فرمود: آن را دوست ندارم.»

۷۸۶- (۱۱) داود ابزاری از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «شایسته نیست میوه‌ای را قرض دهی و در سرزمین دیگری- غیر از محل قرض دادن- بهتر از آن را دریافت کنی.»

۷۸۷- (۱۲) حلبی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هرگاه تعدادی درهم قرض دادی و سپس بهتر از آنها را به تو پرداخت کرد، در صورتی که میان‌تان شرطی نباشد، اشکال ندارد.»

۷۸۸- (۱۳) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «اشکال ندارد که شخصی تعدادی درهم قرض دهد و مرغوب‌تر از آنها را تحویل بگیرد، در صورتی که میان آنان شرطی نشده باشد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۴۸۵

۷۸۹- (۱۴) حفص بن غیاث از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «ربا بر دو گونه است: یکی حلال است و دیگری حرام. ربای حلال این است که شخصی به انگیزهٔ افزوده به برادرش قرض دهد و قرض گیرنده بدون شرطی در میان‌شان بیش از آنچه گرفته به وی پرداخت کند. پس اگر قرض گیرنده بدون شرط بیش از آنچه گرفته به قرض دهنده پرداخت کرد، برای قرض دهنده مباح است ولی در این قرض، پاداشی نزد خدا ندارد و این مصداق سخن خداوند است: «پس نزد خدا افزایش نمی‌یابد.»

و ربای حرام این است که شخصی چیزی را قرض دهد و شرط کند که بیش از آنچه پرداخت کرده به وی بازگرداند، پس این حرام است.»

ارجاعات

می‌آید:

در روایت پنجم از باب پانزدهم از باب‌های ربا این گفته که: «شخصی صد درهم به دیگری می‌دهد تا با آن کار کند و پنج درهم یا کمتر یا بیشتر به او بپردازد، آیا این حلال است؟

امام علیه السلام فرمود: نه، این ربای خالص است.»

و بنگر به باب بیست و سوم از باب‌های بدهی.

باب ۱۲ جواز معاملهٔ دو کالای متفاوت با یکدیگر

۷۹۰- (۱) حلبی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «معاملهٔ نابرابر مواد خوراکی یا کالا یا اجناس گوناگون دو به یک به صورت نقد و دست به دست اشکال ندارد ولی نسیه شایسته نیست.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۴۸۷

۷۹۱- (۲) در کتاب العوالی روایت می‌شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «دو کالای گوناگون را به هر گونه که خواستید، با هم معامله کنید.»

۷۹۲- (۳) سماعه گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ معاملهٔ حبوبات و خرما و کشمش، سوال کردم. امام علیه السلام فرمود: معاملهٔ هیچ یک از آنها دو به یک شایسته نیست مگر آن‌که یک کالا را با کالای دیگر معامله کنی که در این صورت دو به یک و بیشتر، جایز است.»

۷۹۳- (۴) حلبی روایت می‌کند: «شخصی به دیگری می‌گوید: خرمای موجود بر این نخلت را به دو قفیز خرما یا کمتر یا بیشتر- مقداری که معین می‌کند- به من بفروش و او نیز می‌فروشد. امام علیه السلام در این باره فرمود: اشکال ندارد.

و فرمود: معامله تمر- خرمای خشک- و خرمای نارس از یک نخل اشکال ندارد ولی در هم آمیختن تمر کهنه و خرمای نارس شایسته نیست و کشمش و انگور، همانند آن است.»

۷۹۴- (۵) حلبی گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ معاملهٔ روغن زیتون با روغن به صورت دو به یک، سوال کردم. امام علیه السلام فرمود: دست به دست و نقد، اشکال ندارد.»

و در روایت ششم از باب ششم از باب‌های ربا مانند این روایت هست.

۷۹۵- (۶) علی بن جعفر علیه السلام گوید: «از برادرم امام موسی بن جعفر علیه السلام سوال کردم: شخصی روغن می‌خرد و مقداری از آن نزد فروشنده باقی می‌ماند. آیا برای وی جایز است به‌جای آن یک یا دو رطل روغن تحویل بگیرد؟

امام علیه السلام فرمود: هرگاه آن دو با هم متفاوت باشند، با رضایت خریدار و فروشنده اشکال ندارد.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت هجده از باب دو از باب‌های ربا مناسب با این گذشت.

در روایت ششم از باب ششم فرمودهٔ معصوم علیه السلام که: «و معاملهٔ یک قفیز بادام با دو قفیز و یک قفیز خرما با دو قفیز ناپسند است بلکه یک صاع [/ سه کیلوگرم] گندم با دو صاع خرما و یک صاع خرما با دو صاع کشمش [معامله شود].»

و در روایت یکم از باب هفتم فرمودهٔ امام علیه السلام که: «هرگاه دو کالاـ متفاوت باشند، معاملهٔ دو به یک به صورت دست به دست و نقد، اشکال ندارد.»

و در روایت ششم از باب نهم این گفته که: «معاملهٔ کالاهای متفاوت دو به یک و به صورت نقد، اشکال ندارد.»

می‌آید:

و در روایات باب پنجم از باب‌های سلف، مناسب با این بحث خواهد آمد.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۴۸۹

باب ۱۳ عدم جواز معامله گونه‌های مختلف از یک کالا

۷۹۶- (۱) عبدالله بن سنان از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که می‌فرمود: «علی علیه السلام معاملهٔ یک وسق خرمای خیبر را با دو وسق خرمای مدینه به دلیل برتری خرمای خیبر (پست‌تر بودن خرمای مدینه) ناپسند می‌شمرد.»

۷۹۷- (۲) ابن مسکان از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «علی علیه السلام معاملهٔ دو وسق خرمای مدینه را با یک وسق خرمای خیبر، ناپسند می‌شمرد.»

۷۹۸- (۳) سیف تمار [/ خرمافروش] گوید: «به ابوبصیر گفتم: دوست دارم از امام صادق علیه السلام دربارهٔ معاملهٔ دو طبق خرمای مطبوخ- نامرغوب- با یک طبق خرمای مشقق [/ خرمایی که هسته آن جدا شده است] سوال کنی. ابو بصیر از امام علیه السلام پرسید و امام پاسخ داد: این ناپسند است.

ابو بصیر گفت: به چه دلیل؟

امام علیه السلام فرمود: علی علیه السلام معاملهٔ یک وسق خرمای مدینه را با دو وسق خرمای خیبر (به دلیل نامرغوب‌تر بودن خرمای مدینه) «۱» ناپسند می‌شمرد و چنین نبود که علی علیه السلام حلال را ناپسند شمارد.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت ششم از باب دوم فرمودهٔ معصوم علیه السلام که: «کالاهای پیمانه‌ای و وزن‌کردنی که از یک اصل هستند، در معامله، یکی افزوده‌ای بر دیگری ندارد بلکه پیمانه در برابر پیمانه و وزن در برابر وزن.»

و نیز این امام علی علیه السلام سخن که: «پنبه، افزوده‌ای بر نخ ندارد در حالی که اصل آنها یکی است.

پس معاملهٔ آنها شایسته نیست مگر به یک اندازه و وزن در برابر وزن.»

و در روایت هفتم از باب ششم فرمودهٔ معصوم علیه السلام که: «معاملهٔ یک وسق از خرمای مدینه به دو وسق از خرمای خیبر- به دلیل مرغوب بودن خرمای مدینه- ناپسند است.»

می‌آید:

در باب پنجم از باب‌های صرف، آنچه مناسب با این بحث است، ملاحظه کنید.

---

(۱). ظاهراً عبارت صحیح «به دلیل مرغوب‌تر بودن خرمای مدینه است» تا معاوضه یک وسق خرمای مدینه با دو وسق خرمای خیبر معنی دهد.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۴۹۱

باب ۱۴ جواز هدیه دادن به انگیزه دریافت هدیه برتر

۷۹۹- (۱) ابراهیم بن عمر از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که در تفسیر آیه: «و آنچه ربا می‌دهید تا از اموال مردم سود ببرید، نزد خداوند افزایش نمی‌یابد.»

فرمود: «مقصود از آیه، هدیه‌ای است که به انگیزهٔ دریافت هدیه برتر داده می‌شود. پس آن ربایی است که خورده می‌شود.»

این روایت در کتاب دعائم الاسلام آمده است؛ با این تفاوت که جملهٔ پایانی آن به این صورت است: «پس آن، رباست.»

۸۰۰- (۲) ابراهیم بن عمر یمانی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «ربا بر دو گونه است: ربای حلال و ربای حرام. ربای حلال، هدیه‌ای است که به انگیزهٔ دریافت هدیهٔ برتر به کسی می‌دهی، پس آن ربای حلال است و آن مصداق این سخن

خداوند است: «و آنچه ربا می‌دهید تا از اموال مردم سود ببرید، نزد خداوند افزایش نمی‌یابد.»
و ربای حرام، ربایی است که خداوند عز و جل آن را نهی و تهدید به آتش کرده است.»
در کتاب المقنع این حدیث را تا پایان آیهٔ قرآن آورده است و آن را این‌گونه ادامه می‌دهد: «ربای حرام به این صورت است که شخصی به دیگری ده درهم دهد به این شرط که بیش از آن بازگرداند.»
و در کتاب الهدایه آمده است: «ربا بر دو گونه است: ربای حلال و ربای حرام. ربای حلال هدیه‌ای است که به انگیزهٔ دریافت هدیهٔ برتر به کسی می‌دهی و ربای حرام به این صورت است که شخصی ده درهم به دیگری می‌دهد به این شرط که بیش از آن به وی بازگرداند، پس آن ربایی است که خداوند از آن نهی کرده است.»
در کتاب فقه الرضا آمده است: «بدان که ربا بر دو گونه است: ربای حلال و ربای حرام. ربای حلال هدیه‌ای است که به انگیزهٔ دریافت هدیهٔ برتر به کسی می‌دهی و ربای حرام در کالاهای پیمانه‌ای و وزن‌کردنی است ...» ادامهٔ آن، همانند متن کتاب الهدایه است.
۸۰۱- (۳) در کتاب من لایحضره الفقیه آمده است: «ربا بر دو گونه است: ربای حلال و ربای حرام. ربای حلال هدیه‌ای است که به انگیزهٔ دریافت هدیهٔ برتر به کسی می‌دهی و آن مصداق این سخن خداوند است:
«و آنچه ربا می‌دهید تا از اموال مردم سود ببرید، نزد خداوند افزایش نمی‌یابد» و ربای حرام این است که شخصی به دیگری ده درهم می‌دهد به این شرط که بیش از آن به وی بازگرداند. پس این ربایی است که خداوند از آن نهی کرده است و می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آوردید، از خدا پروا کنید و باقیمانده‌های ربا را رها کنید اگر مؤمن هستید. پس اگر چنین نکنید، بدانید که به جنگ با خدا و پیامبر برخاسته‌اید و اگر توبه کنید، سرمایه‌های‌تان از آنِ شماست. نه ستم می‌کنید و نه مورد ستم قرار می‌گیرید.»
منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۴۹۳
مقصود خداوند این است که رباخوار آنچه را که بیش از سرمایه‌اش دریافت کرده بازگرداند حتی گوشتی که از ربا بربدنش روییده است، آن را ذوب کند. پس وقتی که موفق به توبه شد، پیوسته به حمام رود تا گوشت بدنش کاهش یابد.»
۸۰۲- (۴) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «از مال‌های پلید، هدیه‌ای است که هدیه دهنده‌اش به وسیلهٔ آن جویای هدیهٔ برتر باشد و آن مصداق این سخن خداوند است: «و به انگیزهٔ زیاده‌طلبی، احسان نکن.»

باب ۱۵ عدم حرمت ربای پدر و فرزند، زن و شوهر و کافر و مسلمان

۸۰۳- (۱) عمرو بن جمیع از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «میان پدر، فرزند، برده و مولایش ربایی نیست.»
۸۰۴- (۲) زراره و محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام روایت می‌کنند که فرمود: «میان انسان، فرزندش، برده‌اش و همسرش ربایی نیست. همانا ربا میان تو و کسانی است که اختیاردارشان نیستی.
زراره گفت: آیا میان من و مشرکان ربا هست؟
امام علیه السلام فرمود: آری.
زراره گفت: آنان برده و مملوک هستند.

بروجری، آقا حسین طباطبایی - مترجمان: حسینیان قمی، مهدی - صبوری، م، منابع فقه شیعه، ۳۱ جلد، انتشارات فرهنگ سبز،

تهران - ایران، اول، ۱۴۲۹ ه‍ ق

منابع فقه شیعه؛ ج۲۳، ص: ۴۹۳

امام علیه السلام فرمود: تو به تنهایی مالک آنها نیستی بلکه تو با دیگران مالک آنها هستی و تو و دیگران نسبت به آنان یکسان هستی و ربای میان تو و آنان از موارد گذشته نیست؛ زیرا بردهٔ تو همانند بردهٔ مشترک میان تو و دیگران نیست.»

مرحوم شیخ طوسی قدس سره در کتاب الاستبصار یک بار مشرکان را بر اهل ذمّه حمل کرده است و بار دیگر بر این حمل کرده که از ما افزوده بگیرند و کمتر پرداخت کنند.

۸۰۵- (۳) در کتاب المقنع و فقه الرضا آمده است: «میان پدر و فرزندش، زن و شوهر، برده و مولا، مسلمان و ذمّی، ربا نیست.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۴۹۵

۸۰۶- (۴) علی بن جعفر از برادرش دربارهٔ شخصی سوال کرد که: «ده درهم به برده‌اش می‌دهد به این شرط که هر ماه ده درهم پرداخت کند. آیا این حلال است؟

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

نظیر این روایت در روایت یازده از باب یازده از باب‌های سلف خواهد آمد.

۸۰۷- (۵) علی بن جعفر در کتابش نظیر حدیث پیشین را آورده و در ادامه می‌افزاید: «از امام علیه السلام دربارهٔ شخصی سوال کردم که صد درهم به دیگری می‌دهد تا با آن کار کند به شرط این‌که پنج درهم یا کمتر یا بیشتر به وی دهد. آیا این حلال است؟

امام علیه السلام فرمود: نه، این ربای خالص است.»

۸۰۸- (۶) در کتاب جعفریات از امیرمؤمنان علیه السلام روایت می‌شود که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «میان ما و بردگان‌مان ربا نیست. هزار درهم از آنان می‌گیریم و به آنان پرداخت نمی‌کنیم.»

۸۰۹- (۷) عمرو بن جمیع از امام صادق علیه السلام از امیر مؤمنان علیه السلام روایت می‌کند که پیامبراکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«میان ما و کسانی که با ما در جنگند، ربا نیست. از آنان (هزار درهم در برابر یک درهم) می‌گیریم و به آنان پرداخت نمی‌کنیم.»

۸۱۰- (۸) در کتاب من لایحضره الفقیه روایت می‌شود که امام صادق علیه السلام فرمود: «میان مسلمان و اهل ذمّه، ربا نیست و میان زن و شوهرش، ربا نیست.»

باب ۱۶ راه‌های فرار از ربا

۸۱۱- (۱) حسن بن صدقه گوید: «به امام رضا علیه السلام گفتم: فدایت شوم! من به معادن می‌روم و جواهر استخراج نشده را به درهم و دینار می‌فروشم.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.

گفتم: من درهم را با درهم معاوضه می‌کنم. درهم سره را با درهم ناسره معاوضه می‌کنم و درهم ناخالص را با درهم خالص.

امام علیه السلام فرمود: هرگاه در این میان دینار در کار باشد، اشکال ندارد. حسن بن صدقه گوید: این ماجرا را برای عمار بن موسی ساباطی بازگو کردم. وی گفت: پدرش نیز به من همین‌طور گفت. سپس گفت: دینار در کدام طرف باید باشد؟ گفتم: نمی‌دانم. عمار گفت: امام صادق علیه السلام به من فرمود: در طرف کسی که کمتر می‌دهد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۴۹۷

۸۱۲- (۲) ابوبصیر گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ معاملهٔ درهم به درهم که در آن افزوده‌ای است، سوال کردم. امام علیه السلام فرمود: هرگاه در میان‌شان مس یا طلا باشد، اشکال ندارد.»

۸۱۳- (۳) طاهر گوید: «به امام هادی علیه السلام نوشتم: شخصی مالی به دیگری می‌دهد به این صورت که جنسی را به بیست درهم به وی می‌فروشد. سپس سر رسید فرا می‌رسد و بدهکار قدرت پرداخت ندارد؛ از این رو جنس دیگری به او می‌فروشد.

امام علیه السلام پاسخ داد: آنچه مردم معامله می‌کنند، حلال است و آنچه معامله نمی‌کنند، رباست.»

۸۱۴- (۴) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که از امام صادق علیه السلام سوال شد: «شخصی تبدیل دینارهای شامی را به کوفی به صورت هم‌وزن درخواست می‌کند و صراف می‌گوید: من این کار را نمی‌کنم تا درهم‌های ناسره را برای من به درهم‌های یوسفی به صورت هم‌وزن مبادله کنی.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.

به امام علیه السلام گفته شد: صراف، جویای برتری درهم‌های یوسفی است.

امام علیه السلام فرمود: هرگاه به صورت هم‌وزن و نقد معامله شود، اشکال ندارد.

گفته شد: دربارهٔ شخصی که هزار درهم و یک دینار را به دو هزار درهم می‌خرد، چه می‌فرمایید؟

امام علیه السلام فرمود: این کار اشکال ندارد. پدرم- که خداوند از وی خشنود باشد- جسارتش بر مردم مدینه از من بیشتر بود و این مطلب را می‌فرمود. آنان می‌گفتند: ای ابو جعفر! این فرار از رباست. اگر کسی یک دینار بیاورد، هزار درهم به وی پرداخت نمی‌شود.

و او همواره می‌فرمود: چه خوب چیزی است فرار از حرام به حلال!

شخصی به پدرم گفت: خداوند تو را رحمت کند! به خدا سوگند! تو خوب می‌دانی که اگر قیمت یک دینار نوزده درهم باشد و تو یک دینار رابرداری و در تمام مدینه بگردی که کسی به تو بیست درهم پرداخت کند، چنین شخصی را نخواهی یافت و این راهی جز فرار از ربا نیست.

پدرم پاسخ داد: راست می‌گویی؛ آن فرار از باطل به سوی حق است!»

۸۱۵- (۵) ابو هاشم گوید: «حجاج بن سفیان عبدی را نزد امام حسن عسکری علیه السلام بردم. وی دربارهٔ معامله از امام علیه السلام سوال کرد و گفت: گاهی بامردم معامله می‌کنم و یک برابر از آنها می‌کاهم.

امام علیه السلام فرمود: معاملهٔ یک دینار به دو دینار که میان‌شان مهره‌ای باشد، اشکال ندارد. با خود گفتم: این مانند کاری است که رباخواران انجام می‌دهند.

امام علیه السلام نگاهی به من کرد و فرمود: ربایِ حرام چیزی است که با آن حرام قصد شود. پس وقتی از محدودهٔ ربا بگذرد و از آن جدا شود، پس معاملهٔ دینار به صورت یک به دو و نقدی اشکال ندارد و در صورتی که در میان‌شان چیزی نباشد که معامله بر آن انجام گیرد، ناپسند است.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۴۹۹

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب چهل و سوم از باب‌های خرید و فروش، مناسب با این بحث گذشت.

می آید:

در روایات باب ششم از باب‌های صرف، مناسب با این بحث خواهد آمد؛ به آن مراجعه کنید.

باب ۱۷ حکم رباخواری از روی ناآگاهی

۸۱۶- (۱) هشام بن سالم گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: شخصی ربا می‌خورد و آن را حلال می‌داند.
امام علیه السلام فرمود: به او زیان نمی‌زند تا این‌که از روی عمد این کار را انجام دهد. پس هرگاه عمداً آن کار را انجام داد به منزلهٔ کسی است که خداوند عز و جل می‌فرماید.»
۸۱۷- (۲) علی بن جعفر در کتابش می‌گوید: «از برادرم- امام موسی بن جعفر علیه السلام- دربارهٔ شخصی سوال کردم که با اعتقاد به حلال بودن، ربا می‌خورد. امام علیه السلام فرمود: به او زیان نمی‌رساند تا این‌که از روی عمد به آن اقدام کند. پس آن، رباست.»
۸۱۸- (۳) حلبی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هرکس از مردم از روی ناآگاهی ربا بخورد و سپس توبه کند، در صورتی که توبه‌اش واقعیت داشته باشد، از وی پذیرفته می‌شود و فرمود: اگر شخصی مالی را از پدرش به ارث ببرد و بداند که در آن مال، ربایی است که در تجارت با مال حلال در آمیخته است، پاک و حلال خواهد بود و آن را می‌خورد و اگر بداند مال معینی رباست، باید اصل مال را از آن بردارد و مازاد را باز گرداند.
و فرمود: هرکس مال فراوانی به دست آورد که ربا در آن بسیار است و او حرمت ربا را نمی‌دانسته و پس از مدتی به آن پی برده است و تصمیم بگیرد خود را از آن وضع نجات بخشد، پس آنچه گذشته است، متعلق به اوست و در آینده آن را رها می‌کند.»
منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۵۰۱
۸۱۹- (۴) محمد بن عیسی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «ربا تنها در کالاهای وزن‌کردنی و پیمانه‌ای است و هر رباخواری که نداند خداوند آن را حرام کرده است، چیزی بر او نیست.»
۸۲۰- (۵) در کتاب الهدایه آمده است: «هرکس با جهل و در حالی که نمی‌داند ربا حرام است ربا خورد، آنچه گذشته، برای اوست و در آنچه نمی‌داند، گناهی ندارد و هرکس [پس از آگاهی از حرمت ربا به سوی ربا] باز گردد، همنشین آتش است.»
۸۲۱- (۶) ابو ربیع شامی گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ شخصی سوال کردم که از روی ناآگاهی ربا می‌دهد و سپس تصمیم به ترک آن می‌گیرد. امام علیه السلام فرمود: آنچه گذشته، برای اوست و باید در آینده آن را رها کند. سپس امام علیه السلام فرمود: شخصی نزد امام باقر علیه السلام آمد و گفت: من مالی به ارث برده‌ام و حتماً می‌دانم که صاحب آن ربا می‌داد. در این باره از فقیهان عراق و فقیهان حجاز سوال کردم. آنان گفتند که خوردن آن جایز نیست. امام باقر علیه السلام فرمود: اگر می‌دانی که مال معینی از آنها رباست و صاحبانش را نیز می‌شناسی پس اصل مالت را از آن بردار و باقیمانده را رها کن و اگر ربا با مال دیگری درآمیخته است پس خوش و گوارا آن را بخور؛ چرا که مال، مالِ توست و از کاری که صاحب مال انجام می‌داد دوری کن؛ زیرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ربای گذشته را برداشت. پس هرکس به آن جاهل باشد، خوردنش برای وی جایز است و پس از آگاهی از حرمت آن، خوردنش برای وی حرام است. اگر پس از شناخت، رباخواری کند، آنچه بر ربا خوار است، بر او خواهد بود.»
۸۲۲- (۷) حلبی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «شخصی نزد پدرم آمد و گفت: من مالی به ارث برده‌ام و می‌دانم که صاحب آن مال ربا می‌داد و می‌دانم و یقین دارم که در آن مال ربا وجود دارد. به همین دلیل به حلال آن نیز رغبتی ندارم و از فقیهان عراق و حجاز سوال کردم و آنان گفتند:
خوردنش برای تو حلال نیست.

امام باقر علیه السلام به وی فرمود: اگر می‌دانی که مال معینی از آن رباست و صاحبش را می‌شناسی، اصل مالت را از آن بردار و بقیهٔ آن را باز گردان و اگر ربا با آن درهم آمیخته پس آن را خوش و گوارا بخور؛

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۵۰۳

چرا که آن مال، مالِ توست و از کارهای صاحب مال دوری کن؛ زیرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ربای گذشته را برداشت و آینده را حرام کرد. پس هرکس نداند نادانی‌اش کار را برای او آسان می‌کند تا بداند و هنگامی که حرمت ربا را شناخت، بر او حرام می‌شود و در صورت ارتکاب آن، مجازات او لازم می‌شود به همان صورت که بر ربا خوار لازم شده است.»

۸۲۳- (۸) محمد بن مسلم گوید: «شخصی از اهل خراسان از راه رباخواری اموال بسیاری به دست آورده بود. آن‌گاه از فقیهان در این باره سوال کرد و آنان گفتند: هیچ راهی نداری مگر آن‌که اموال را به صاحبان‌شان بازگردانی. این شخص نزد امام باقر علیه السلام آمد و ماجرای خود را بازگو کرد. امام علیه السلام به وی فرمود: راه نجات تو در این آیهٔ قرآن است: «پس هرکس موعظه‌ای از پروردگارش به او رسد و [به رباخواری] پایان دهد، پس آنچه گذشته، برای اوست و کارش در اختیار خداست.»

(مقصود از موعظه، توبه است.)

۸۲۴- (۹) در تفسیر آیهٔ: «پس هرکس موعظه‌ای از پروردگارش به او رسد و [به رباخواری] پایان دهد، پس آنچه گذشته برای اوست و کارش در اختیار خداست.» محمد بن مسلم از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «مقصود از موعظه، توبه است.»

۸۲۵- (۱۰) در تفسیر مجمع البیان روایت می‌شود که امام باقر علیه السلام فرمود: «هرکس اسلام را درک کند و از کارهایش در زمان جاهلیت توبه کند، خداوند آنچه گذشته از او برمی دارد.»

۸۲۶- (۱۱) محمد بن عیسی گوید: «شخصی مدتی از روزگار را ربا خورد، سپس نزد امام باقر علیه السلام رفت و از وی در این باره سوال کرد. امام علیه السلام به وی فرمود: راه نجات تو در کتاب خداست. خداوند می‌فرماید:

«پس هرکس موعظه‌ای از سوی پروردگارش به او رسد و [به رباخواری] پایان دهد، پس آنچه گذشته برای اوست.»

مقصود از موعظه، توبه است. پس در صورت ندانستن حرمت ربا و سپس آگاه شدن از آن، آنچه گذشته، بر او حلال می‌کند و از آینده باید خود را حفظ کند.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۵۰۵

۸۲۷- (۱۲) در تفسیر مجمع البیان روایت می‌شود که امام باقر علیه السلام فرمود: «ولید بن مغیره در جاهلیت ربا می‌داد. مقداری ربا از وی نزد قبیلهٔ ثقیف باقی مانده بود. خالد بن ولید پس از مسلمان شدن تصمیم گرفت آنها را مطالبه کند که این آیه نازل شد: «ای کسانی که ایمان آوردید! از خدا پروا کنید و باقیمانده‌های ربا را رها کنید.»

۸۲۸- (۱۳) در کتاب المقنع آمده است: «.. و ربای حرام و آن به این صورت است که شخصی ده درهم به دیگری می‌دهد به این شرط که وی بیش از آن به وی پرداخت کند و آن مصداق این سخن خداوند عز و جل است: «ای کسانی که ایمان آوردید! از خدا پروا کنید و باقیمانده‌های ربا را رها کنید، اگر مؤمن هستید. پس اگر چنین نکنید، بدانید که به جنگ با خدا و پیامبر برخاسته‌اید و اگر توبه کنید، اصل مال‌تان برای شماست.»

یعنی رباخوار آنچه بیشتر از اصل مالش گرفته به صاحبش بازگرداند و روایت شده که حتی گوشتی که بر بدنش از ربا روییده، باید آن را ذوب کند. پس وقتی که توفیق توبه یافت، پیوسته به حمام رود تا گوشت بدنش کاهش یابد.»

ارجاعات

گذشت:

نظیر این روایت در روایت سوم از باب چهاردهم آمده است.
و بنگر به باب دهم از باب‌های وجوب خمس.

باب ۱۸ برداشته شدن ربای زمان جاهلیت

۸۲۹- (۱) در کتاب العوالی روایت می‌شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «آگاه باشید که همهٔ رباهای زمان جاهلیت برداشته شده است و نخستین ربایی را که برمی‌دارم، ربای عباس است! و تمام خون‌هایی که در زمان جاهلیت ریخته شده است، باطل و ساقط است و نخستین خونی را که ساقط می‌کنم، خون ربیعهٔ بن حارث بن عبدالمطلب است.»

باب ۱۹ معیار وزن و پیمانه

۸۳۰- (۱) در کتاب العوالی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌شود که فرمود: «وزن، وزن مکه است و پیمانه، پیمانهٔ مدینه است.»
منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۵۰۷

بخش ششم: باب‌های صرف

باب ۱ حکم معاملهٔ نقره با نقره، طلا با طلا و نقره با طلا

۸۳۱- (۱) محمد بن قیس از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «دو درهم را به یک درهم، معامله نکنید.
و فرمود: افزوده گرفتن، ممنوع است!
و فرمود: هرکس درهم‌های اسقاطی دارد، پس باید آنها را به میزان ارزش‌شان به هر کالایی که می‌خواهد، بفروشد.»
۸۳۲- (۲) اسحاق بن عمار گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: درهم با درهم و افزودهٔ سرب معامله می‌شود.
امام علیه السلام فرمود: سرب، باطل است.»
۸۳۳- (۳) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که از امیرمؤمنان علیه السلام دربارهٔ معاملهٔ تعدادی درهم به دو درهم به صورت نقد، سوال شد. امام علیه السلام فرمود: «آن ربای شتابان است.»
۸۳۴- (۴) حلبی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «نقره با نقره به صورت هم اندازه و طلا با طلا به صورت هم اندازه که در آن افزوده و کاستی نیست معامله می‌شود و زیادی دهنده و زیادی گیرنده، در آتش هستند.»
منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۵۰۹
۸۳۵- (۵) ولید بن صبیح از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که می‌فرمود: «افزوده میان طلا با طلا و نقره با نقره، ربای ناپسند است.»
۸۳۶- (۶) محمد از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که دربارهٔ معاملهٔ درهم به درهم فرمود: «به صورت هم‌وزن و دربارهٔ طلا به طلا نیز باید به یک وزن باشند.»

۸۳۷- (۷) در حدیث نهی‌های پیامبر صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام روایت می‌کند که: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از معاملهٔ طلا با طلا با افزوده نهی کرد مگر این‌که هم‌وزن باشند.»

۸۳۸- (۸) در کتاب العوالی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌شود که فرمود: «طلا- را با طلا معامله نکنید مگر به یک اندازه.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت هجده از باب ده از باب‌های کسب‌های روا و ناروا فرموده معصوم علیه السلام که: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از معاملهٔ طلا با طلا و نقره با نقره که میان‌شان افزوده‌ای باشد، نهی کرد.»

و در روایت یکم از باب سی و هشتم از باب‌های مستحبات تاجر این گفته که: «از امام علیه السلام سوال شد: ربا چیست؟

امام علیه السلام فرمود: معاملهٔ درهم به درهم به صورت دو به یک و گندم به گندم به صورت دو به یک.»

و در روایت چهل و دوم از باب یکم از باب‌های ربا فرمودهٔ معصوم علیه السلام که: «نقره با نقره و طلا- با طلا به یک اندازه به صورت نقد معامله می‌شوند. پس هرکس زیاده بدهد یا زیاده بگیرد به تحقیق ربا خورده است.»

باب دو از باب‌های ربا را بنگر.

و در روایت هشتم از باب هفتم از باب‌های ربا به آنچه بر این دلالت دارد مراجعه کنید.

و باب دوازده و شانزده را بنگر که مناسب با این مقام است.

می‌آید:

و در باب شش و یازده و شانزده از باب‌های صرف، مناسب با این باب خواهد آمد.

باب ۲ جواز معاملهٔ خاک ساخت طلا و نقره با خود آنها

و کالاهای دیگر و معاملهٔ خاک معدن بادینار

۸۳۹- (۱) علی بن میمون صائغ [/ زرگر] گوید: «از امام صادق علیه السلام سوال کردم: خاکروبه‌های زرگری را می‌فروشم. با بهای آن چه کنم؟

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۵۱۱

امام علیه السلام فرمود: آن را از جانب خودت یا از جانب صاحبانش صدقه بده.

گفتم: در آن طلا و نقره وآهن وجود دارد. به چه چیز آن را بفروشم؟

امام علیه السلام فرمود: آن را با مواد خوراکی معامله کن.

گفتم: اگر خویشان نیازمندی داشته باشم، می‌توانم به آنها بدهم؟

امام علیه السلام فرمود: آری.»

۸۴۰- (۲) علی صائغ [/ زرگر] از امام علیه السلام دربارهٔ خاکروبهٔ زرگران و فروش آن سوال کرد. امام علیه السلام فرمود:

«آیا نمی‌توانی از صاحبش درخواست حلالیت کنی؟

گفتم: نه؛ وقتی به او بگویم، مرا متهم می‌کند.

امام علیه السلام فرمود: آن را بفروش.

گفتم: به چه چیز بفروشم؟

امام علیه السلام فرمود: به مواد خوراکی بفروش.

گفتم: با بهای آن چه کنم؟

امام علیه السلام فرمود: آن را یا از جانب خودت یا از جانب صاحبش صدقه بده.

گفتم: اگر خویشاوند نیازمندی داشته باشم، آیا به او بدهم؟

امام علیه السلام فرمود: آری.»

۸۴۱- (۳) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که امام صادق علیه السلام فرمود: «خریدن خاک معدن با دینار به صورت نقد اشکال ندارد و در نسیهٔ آن خیری نیست.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب دهم از باب‌های خرید و فروش این گفته که: «درباره خریدن طلا ـ با خاک معدنش، سوال شد. امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

باب ۳ حکم معاملهٔ کالاهای ساخته شده از طلا و نقره

۸۴۲- (۱) عبدالرحمان بن حجاج گوید: «به امام علیه السلام گفتم: شمشیرهای آراسته به نقره تا سر رسید معینی به طلا فروخته می‌شوند.

امام علیه السلام فرمود: مردم [اهل سنت] در نسیه آن که رباست اختلافی ندارند و تنها در معاملهٔ نقدی آن اختلاف دارند.

گفتم: آیا به صورت نقد با درهم معامله کنند؟

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۵۱۳

امام علیه السلام فرمود: پدرم بیان داشت: اگر همراه آن کالایی ضمیمه شود، نزد من محبوب‌تر است.

گفتم: هرگاه درهم‌هایی که بابت آن پرداخت می‌شود، بیش از نقره‌ای باشد که در آن به کار رفته است.

امام علیه السلام فرمود: چگونه می‌توانند به این موضوع آگاه شوند؟

گفتم: معتقدند که آن را می‌دانند.

امام علیه السلام فرمود: اگر به آن آگاهی دارند، اشکالی ندارد. در غیر این صورت، هرگاه با آن شمشیر، کالایی را ضمیمه کنند، نزد من محبوب‌تر است.»

۸۴۳- (۲) محمد بن مسلم گوید: «از امام علیه السلام سوال شد: آیا شمشیرهای آراسته و شمشیرهای آب نقره داده شده را بادرهم معامله کند (معامله کنیم)؟

امام علیه السلام فرمود: آری و با طلا [نیز معامله کنید.]

و فرمود: معاملهٔ آن به صورت نسیه، ناپسند است.

و فرمود: هرگاه بهای آن بیش از نقره باشد، اشکال ندارد.»

۸۴۴- (۳) ابن سنان از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «معاملهٔ شمشیر آراسته به نقره به طور نسیه، اشکال ندارد؛ در صورتی که بهای نقره به کار رفته در آن نقداً پرداخت شود. در غیر این صورت، بهای نقرهٔ آن را مواد خوراکی قرار بده و اگر

می‌خواهد، آن را به صورت نسیه بپرداز.»

۸۴۵- (۴) عبدالله بن جذاعه گوید: «از امام صادق علیه السلام سوال کردم: آیا شمشیر آراسته به نقره به صورت نسیه معامله می‌شود؟

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد؛ زیرا در آن آهن و چرم به کار رفته است.»

۸۴۶- (۵) ابو بصیر گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ معاملهٔ شمشیر آراسته به صورت نقدی، سوال کردم.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد! و نیز دربارهٔ معاملهٔ آن به صورت نسیه سوال کردم. امام علیه السلام فرمود: هرگاه به اندازه نقره شمشیر را به صورت نقد پرداخت کند، اشکال ندارد یااین‌که در برابر آن خوراکی دهد.»

۸۴۷- (۶) منصورصیقل گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: آیا شمشیر آراسته به نقره با درهم معامله می‌شود؟

امام فرمود: در صورتی که نقرهٔ شمشیر کمتر از درهم باشد، اشکال ندارد و اگر نقرهٔ آن بیشتر است، شایسته نیست.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۵۱۵

۸۴۸- (۷) منصور صیقل گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: شمشیری می‌خرم که نقرهٔ آن کمتر یا بیشتر از بهای آن است. امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

این حدیث، مخالف حدیث پیشینِ منصور صیقل است. مرحوم شیخ طوسی قدس سره در کتاب الاستبصار می‌فرماید: «توجیه این حدیث این‌گونه است که اشتباهی از سوی راوی در آن انجام گرفته است.»

۸۴۹- (۸) عبدالله بن سنان گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: من از شخصی مقداری درهم طلبکارم. او به‌جای آن یک سرمه دان نقره‌ای [پر از سرمه] به من می‌دهد.

امام علیه السلام فرمود: نقرهٔ آن در برابر نقره و به مقدار سرمه‌ای که در آن وجود دارد، از او [درهم] طلبکار هستی تا در قیامت به تو پرداخت کند.»

۸۵۰- (۹) علی بن جعفر گوید: «از برادرم امام موسی بن جعفر علیه السلام سوال کردم: آیا جایز است نقرهٔ به کار رفته در سفره، کاسه، شمشیر، کمربند، زین و افسار با درهم کمتر یا بیشتر از آن معامله شود؟ امام علیه السلام فرمود: نقره با دینار معامله می‌شود و چیزهای دیگر آنها با درهم.»

۸۵۱- (۱۰) عطاء بن یسار گوید: «معاویه کاسهٔ زرینی را به بیش از نقرهٔ آن فروخت. ابو دردا به وی گفت:

از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شنیدم که از این‌گونه معامله نهی می‌کرد مگر به صورت هم اندازه.

معاویه به او گفت: من در این معامله اشکالی نمی‌بینم.

ابودردا گفت: چه کسی مرا نسبت به معاویه معذور می‌دارد؟ من از پیامبر صلی الله علیه و آله برای او حدیث می‌گویم واو مرا از رأی خویش آگاه می‌کند. به خدا سوگند! از این پس در سرزمینی که تو در آن هستی، سکونت نخواهم کرد.

آن‌گاه ابودردا نزد عمر آمد و ماجرا را برای وی بازگو کرد. عمر به معاویه نوشت: این‌گونه معامله نکن مگر هم‌وزن را با هم‌وزن.»

۸۵۲- (۱۱) در کتاب فقه الرضا آمده است: «اگر لباسی که ده درهم ارزش دارد به بیست درهم بفروشد یا انگشتری که یک درهم ارزش ندارد به ده درهم بفروشد تا وقتی که نگین روی آن است، اشکالی ندارد و ربا نیست.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۵۱۷

باب ۴ جواز معامله سرب با نقره

۸۵۳- (۱) عبدالرحمن بن حجاج روایت می‌کند که امام صادق علیه السلام دربارهٔ معاملهٔ سرب با نقره فرمود: «اگر نام سرب بر آن غلبه داشته باشد (یا بیشتر آن سرب باشد) اشکال ندارد.»

۸۵۴- (۲) معاویه یا شخص دیگری گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ جواهر موجود در سرب سوال کردم- زیرا سرب وقتی خالص شود، در آن نقره است- آیا کسی می‌تواند درهم معین در برابر سرب بپردازد؟ امام علیه السلام فرمود: در صورتی که آن، سرب نامیده شود اشکالی ندارد.»

باب ۵ لزوم تساوی انواع مختلف درهم و دینار در معامله با یکدیگر

۸۵۵- (۱) ابو بصیر گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: شخصی درهم شامی را با درهم کوفی به صورت هم‌وزن مبادله می‌کند. امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

۸۵۶- (۲) محمد حلبی گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: شخصی مبادلهٔ درهم کوفی با درهم شامی را به صورت هم‌وزن درخواست می‌کند. صراف می‌گوید: برای تو تبدیل نمی‌کنم تا این‌که برای من ناسره را به درهم یوسفی به صورت هم‌وزن تبدیل کنی.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.

گفتیم: صراف جویای برتری درهم یوسفی نسبت به درهم ناسره است.

امام علیه السلام فرمود: اشکالی ندارد.»

نظیر این حدیث، در روایت چهار از باب شانزده از باب‌های ربا هست.

ارجاعات

گذشت:

و در باب سیزده از باب‌های ربا و همچنین روایات باب یک از باب‌های صرف مناسب با این آمده است.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۵۱۹

می‌آید:

در روایت هشتم از باب هفتم فرمودهٔ معصوم علیه السلام که: «پدرم زمینی خرید و با فروشنده شرط کرد درهمی بپردازد که هر ده تای آن معادل یک دینار است (یا شرط کرد به‌جای هر درهم یک دینار بپردازد یا به‌جای هر دینار ده درهم بپردازد).»

باب ۶ کیفیت معاملهٔ درهم ودینار در صورت عدم تساوی

۸۵۷- (۱) حلبی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «معاملهٔ هزار و یک درهم با هزار درهم و دو دینار اشکال ندارد. وقتی دو دینار یا کمتر یا بیشتر در معامله وارد شود، اشکال ندارد.»

۸۵۸- (۲) عبدالرحمان بن حجاج گوید: «به امام گفتم: شخصی به صراف می‌گوید: صد درهم از تو می‌گیرم و صد و ده درهم یا صد و پنج درهم می‌دهم و او را بر مقداری راضی می‌کند. پس از رضایت دو طرف به‌جای درهم‌های افزوده، دینار یا طلا قرار می‌دهد و می‌گوید: معاملهٔ اول را برهم می‌زنم و به این صورت با تو معامله می‌کنم؛ چون معاملهٔ اول شایسته نبود یا بدون آن‌که این را بگوید، طلا را به‌جای درهم‌ها قرار می‌دهد.

امام علیه السلام فرمود: هرگاه معامله بر حلال جاری شود، این کار اشکال ندارد.

گفتم: اگر به‌جای طلا فلوس قرار دهد [معامله چه حکمی دارد]؟

امام علیه السلام فرمود: من نمی‌دانم فلوس چیست؟»

۸۵۹- (۳) عبدالرحمن بن حجاج از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «محمد بن منکدر به پدرم می‌گفت: ای ابوجعفر! خداوند تو را رحمت کند! به خدا سوگند! ما می‌دانیم که اگر ارزش یک دینار هجده درهم باشد و تو یک دینار را در همه مدینه بگردانی، تا کسی را بیابی که در برابر آن بیست درهم به تو دهد، چنین کسی را نخواهی یافت. پس این کار جز فرار از ربا نیست.

و پدرم می‌گفت: به خدا سوگند راست گفتی! ولی آن فرار از باطل به سوی حق است.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۵۲۱

۸۶۰- (۴) عبدالرحمان بن حجاج گوید: «به امام علیه السلام گفتم: گروهی با هم توافق می‌کنند و کاروانی تشکیل می‌دهند تا برای تجارت به شاپور (یا نیشابور) مسافرت کنند. پول رایج در آن شهر درهم دمشقی یا بصری است ولی گاهی اتفاق می‌افتد کاروان در حرکت شتاب می‌کند به طوری که ما فرصت کافی برای تهیهٔ ارز مورد نیاز را نداریم. از این رو هزار و پنجاه درهم ناسره به صراف می‌دهیم و هزار درهم دمشقی یا بصری می‌گیریم.

امام علیه السلام فرمود: در این کار خیری نیست! چرا طلا را به جای افزودهٔ آن قرار نمی‌دهید؟ گفتم: هزار درهم و یک دینار را به دو هزار درهم می‌خرم.

امام علیه السلام فرمود: این کار اشکال ندارد. پدرم نسبت به مردم مدینه از من جسورتر بود و پیوسته این مطلب را می‌فرمود. مردم به وی گفتند: این فرار است. اگر شخصی یک دینار بیاورد، هزار درهم به او داده نخواهد شد و اگر هزار درهم بیاورد، هزار دینار به وی داده نخواهد شد و پدرم همواره به آنان می‌فرمود: چه خوب چیزی است فرار از حرام به حلال!»

۸۶۱- (۵) اسماعیل بن جابر گوید: «به امام باقر علیه السلام گفتم: شخصی تعدادی درهم نزد صراف می‌برد و از وی درخواست درهم‌های مرغوب‌تری می‌کند. آنان ابتدا بر سر مقدار درهم هایی که هر یک باید بپردازد و بگیرد با هم توافق می‌کنند. سپس صراف در مقابل درهم‌های او دینار می‌پردازد. آن‌گاه دینارها را به درهم‌هایی که می‌خواست بر اساس آنچه توافق کرده‌اند، به صراف می‌فروشد.

امام علیه السلام فرمود: آیا این کار با رضایت دو طرف انجام نمی‌شود؟

گفتم: آری.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

۸۶۲- (۶) سعید بن یسار روایت می‌کند که به امام صادق علیه السلام فرمود: «پدرم مرا با یک کیسهٔ هزار درهمی نزد صرافی از اهل عراق فرستاد و به من دستور داد که به وی بگویم آنها را بفروشد و پس از فروش با بهای آنها برای ما درهم‌های مَدَنی خریداری کند.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۵۲۳

۸۶۳- (۷) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که امام صادق علیه السلام فرمود: «پدرم مرا با یک کیسهٔ هزار درهمی به سوی مرد صرافی از اهل عراق فرستاد تا به‌جای آنها درهم‌های برتری به پدرم دهد و به من گفت به صراف بگویم درهم‌ها را به دینار بفروشد و پس از تحویل گرفتن دینارها و پرداخت درهم‌ها با آن دینارها، درهم‌های مورد نیاز ما را خریداری کند.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت دوم از باب شانزدهم از باب‌های ربا این گفته که: «از امام علیه السلام دربارهٔ معاملهٔ درهم به درهم و افزوده در میان آنها سوال کردم. امام فرمود: در صورتی که در معامله میان آنها مس یا طلا وجود داشته باشد، اشکال ندارد.»

و بنگر سایر روایات باب را و باب سوم از باب‌های صرف.

می‌آید:

و در باب دهم و دوازدهم از باب‌های صرف، مناسب با این خواهد آمد، ملاحظه کنید.

باب ۷ حکم تبدیل دینار در ذمه به درهم و برعکس

۸۶۴- (۱) حلبی گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ شخصی که دینار طلبکار بود، سوال کردم. امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد به اندازهٔ قیمت آنها درهم دریافت کند.»

۸۶۵- (۲) حلبی گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: شخصی از دیگری تعداد معینی درهم تا زمان مشخصی طلب دارد. در زمان سر رسید، بدهکار درهم ندارد از این رو به طلبکار می‌گوید: به جای آن به قیمت روز از من دینار تحویل بگیر.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۵۲۵

۸۶۶- (۳) زیاد بن ابی غیاث گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: شخصی تعداد معینی درهم بدهکار است ولی در زمان سر رسید، تنها دینار در اختیار دارد؛ از این رو به طلبکار می‌گوید: به قیمت روز از من دینار تحویل بگیر.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

۸۶۷- (۴) منصور بن حازم گوید: «از امام صادق علیه السلام سوال شد: شخصی برای گرفتن دینار به دیگری حواله داده می‌شود. او نیز طلبکار را برای گرفتن دینار به فرد سومی حواله می‌دهد. آیا می‌تواند به قیمت آن از وی درهم دریافت کند؟

امام علیه السلام فرمود: اشکالی در آن نیست؛ همانا اول و آخر یکسان هستند.»

۸۶۸- (۵) علی بن جعفر گوید: «از برادرم- امام موسی بن جعفر علیه السلام- دربارهٔ شخصی سوال کردم که از دیگری دینار طلبکار است و به‌جای آن درهم دریافت می‌کند.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

۸۶۹- (۶) در کتاب العوالی روایت می‌شود که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سوال شد: «شخصی به دینار می‌فروشد و به‌جای آن درهم می‌گیرد یا به درهم می‌فروشد و به‌جای آن دینار دریافت می‌کند. یکی را به‌جای دیگری می‌گیرد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: اشکال ندارد. پیش از جدا شدن از یکدیگر و قرار گرفتن چیزی میان‌شان به نرخ روز تحویل می‌گیرد.»

۸۷۰- (۷) حلبی روایت می‌کند که امام صادق علیه السلام فرمود: «پدرم زمینی خرید و با فروشنده شرط کرد درهمی بپردازد که هر ده تای آن معادل یک دینار است (یا شرط کرد به‌جای هر ده درهم یک دینار بپردازد یا به‌جای هر دینار ده درهم بپردازد).» «۱»

۸۷۱- (۸) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که امام صادق ۷ دریافت درهم به‌جای دینار و دینار به‌جای درهم را اجازه داد.»

۸۷۲- (۹) در همان کتاب از امام صادق علیه السلام از پدرش از نیاکانش علیهم السلام روایت می‌شود که از امیر مؤمنان علیه السلام در این باره [دریافت درهم و دینار به‌جای یکدیگر] سوال شد. علی علیه السلام فرمود: این‌که قرض دهنده به‌جای آنچه

قرض داده چیز دیگری را دریافت کند، ناپسند است. پس اگر در این باره بر چیزی توافق کنند که به وسیلهٔ آن یکی بخواهد کار را برای دیگری آسان کند، در صورتی که به نرخ معین باشد، اشکال ندارد.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت نه از باب یک از باب‌های خیار فرمودهٔ معصوم علیه السلام که: «... آن را از صاحبش به دینار خرید، آن‌گاه به وی گفت: در برابر هر دینار ده درهم به تو می‌پردازم. پس فروشنده دینار را به درهم به او فروخت.»

---

(۱). برای ترجمهٔ حدیث از شرح علامه مجلسی کمک گرفته شد. ملاذ الاخیار ۱۱/ ۱۳۶.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۵۲۷

می‌آید:

در روایات باب بعدی و باب هجدهم از باب‌های صرف و باب یازدهم از باب‌های ضمان، مناسب با این بحث خواهد آمد.

باب ۸ حکم درخواست تبدیل طلب از سوی طلبکار

۸۷۳- (۱) اسحاق بن عمار گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: شخصی از من تعدادی درهم سالم طلبکار است. پس با من دیدار می‌کند و می‌گوید: نرخ درهم سالم امروز چند است؟

به او می‌گویم: فلان مبلغ.

طلبکار می‌گوید: مگر من، چند هزار درهم سالم از تو طلبکار نیستم؟

پاسخ می‌دهم: آری.

می‌گوید: با همین نرخ آن را به دینار تبدیل کن و آنها را نزد خود نگهدار. در این باره چه نظری دارید؟

امام علیه السلام فرمود: در صورتی که در آن روز نرخ را به طور دقیق برای وی بررسی کرده باشی، این کار اشکال ندارد.

گفتم: من درهم‌ها را برای او وزن و بررسی نکرده‌ام و تنها میان ما سخنی گذشته است.

امام علیه السلام فرمود: مگر درهم‌ها و دینارها از جانب تو نیست؟

گفتم: آری.

امام علیه السلام فرمود: این کار اشکالی ندارد.»

۸۷۴- (۲) عبید بن زراره گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: من از شخصی مقداری درهم طلبکارم.

پس نزد وی می‌روم و بدون آن‌که چیزی تحویل بگیرم، به او می‌گویم: آنها را به دینار تبدیل کن!

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.

گفتم: از او دینار طلبکارم، پس نزد او می‌روم بدون آن‌که چیزی تحویل بگیرم، می‌گویم: آنها را برای من به درهم تبدیل کن و نزد خود نگهدار.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۵۲۹

۸۷۵- (۳) عبید بن زراره گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی صد دینار نزد صرافی دارد و آن صراف هزار درهم

از وی طلبکار است. پس آن دو آنها را با هم معامله می‌کنند.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

ارجاعات

گذشت:

به باب پیشین، مناسب با این بحث مراجعه کنید.

باب ۹ حکم معامله با درهم‌های ناقص و ناخالص

۸۷۶- (۱) محمد بن مسلم گوید: «از امام علیه السلام دربارهٔ درهم‌های ناخالص و ناسره سؤال کردم. امام علیه السلام فرمود: خرج کردن آنها اشکالی ندارد.»

۸۷۷- (۲) عمر بن یزید دربارهٔ هزینه کردن درهم‌های ناسره از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«در صورتی که بیشتر آنها نقره باشد، خرج کردن‌شان اشکال ندارد.»

۸۷۸- (۳) در کتاب دعائم الاسلام پس از نقل حدیث پیشین، روایت می‌شود که: «امام صادق علیه السلام دربارهٔ هزینه کردن درهم ستوق- درهم مسی که بر روی آن لا-یه‌ای از نقره کشیده شده- فرمود: قطع شود و خرج کردن آن جایز نیست و همچنین است درهم‌های ناخالص و از رواج افتاده.»

۸۷۹- (۴) عمر بن یزید گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ خرج کردن درهم‌های ناسره سؤال کردم. امام علیه السلام فرمود: در صورتی که بیش از دو سوم آن نقره باشد، اشکال ندارد.»

۸۸۰- (۵) محمد بن مسلم گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: شخصی درهم می‌سازد ومس و چیزهای دیگر با آن مخلوط می‌کند و سپس می‌فروشد. امام علیه السلام فرمود: هرگاه آن را به مردم بگوید اشکال ندارد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۵۳۱

۸۸۱- (۶) محمد بن مسلم گوید: «شخصی از اهالی سجستان نزد امام باقر علیه السلام آمد و گفت: در محل ما درهمی به نام شاهی است که دو دانگ آن ناخالص است. امام علیه السلام فرمود: در صورت رواج آن، اشکال ندارد.»

۸۸۲- (۷) فضل ابوعباس گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ درهم‌های ناسره سؤال کردم. امام فرمود:

هرگاه درهم‌های رایج میان اهل شهر را خرج کنی، اشکال ندارد اما اگر درهم‌های غیر رایج را مصرف کنی، جایز نیست.»

۸۸۳- (۸) حریز بن عبدالله گوید: «نزد امام صادق علیه السلام بودم که گروهی از اهل سجستان وارد شدند و دربارهٔ درهم‌های ناسره سؤال کردند. امام علیه السلام فرمود: در صورتی که در شهر رایج است، اشکال ندارد.»

۸۸۴- (۹) مفضل بن عمر جعفی گوید: «نزد امام صادق علیه السلام بودم. تعدادی درهم در برابر خود ریخته بود.

امام علیه السلام یکی از آنها را به من داد و فرمود: این را بررسی کن. گفتم: ستوق است.

امام علیه السلام پرسید: ستوق چیست؟

گفتم: لایه‌ای از مس که دو لایه نقره روی آن را فراگرفته است.

امام علیه السلام فرمود: آن را بشکن؛ زیرا معامله و خرج کردن آن جایز نیست.»

مرحوم شیخ طوسی قدس سره می‌فرماید: «مقصود این حدیث آن است که خرج کردن این درهم‌ها جایز نیست. مگر پس از بیان کیفیت آنها؛ زیرا در صورت بیان نکردن، گیرنده می‌پندارد که آنها مرغوب است.»

۸۸۵- (۱۰) عبدالرحمان بن حجاج گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: جنسی را با درهم می‌خرم و درهمی می‌پردازم که وزن آن یک یا دو حبّه «۱» کم است.

امام علیه السلام فرمود: جایز نیست تا این‌که برای او بیان کنی. سپس ادامه داد: مگر آن‌که همانند این درهم‌های سالمی باشد که به صورت شمارش نزد ما رواج دارد.»

۸۸۶- (۱۱) عبدالرحمان بن حجاج گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: شخصی جنسی را با درهمی می‌خرد که یک حبّه و مانند آن کم است. آیا خریدار بدون بیان این مطلب به فروشنده می‌تواند آن درهم‌ها را به وی دهد؟

امام علیه السلام فرمود: نه! مگر آن‌که مانند این درهم‌های سالم رواج داشته باشد همان‌گونه که به صورت شمارش نزد ما رواج دارد.»

---

(۱). حبّه، واحد وزن برابر با وزن دو جو یا یک شصتم دینار برابر با سه دهم نخود است.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۵۳۳

۸۸۷- (۱۲) جعفر بن عیسی گوید: «به امام موسی بن جعفر علیه السلام نوشتم: فدایت شوم! دربارهٔ درهم هایی که بدون کاهش قیمت در میان مسلمانان معامله نمی‌شود، نظرتان چیست؟ من ناآگاهانه تعدادی از این درهم‌ها را به خیال این‌که مرغوب است، بدون کاهش قیمت گرفته‌ام. آیا جایز است من نیز آنها را به همین صورت که گرفته‌ام، مصرف کنم؟

امام علیه السلام در پاسخ مرقوم فرمود: این کار جایز نیست.

به امام نوشتم: فدایت گردم! اگر چنین درهمی به دست من رسید، آیا جایز است به طوری که صاحبش متوجه نشود آن را به وی بازگردانم یا با او مبادله کنم؟

امام علیه السلام مرقوم فرمود: جایز نیست.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب چهارم از باب‌های زکات درهم و دینار این گفته که: «در آنجا مشاهده کردم که درهم‌هایی ضرب می‌شود که یک‌سوم آن نقره، یک‌سوم مس و یک‌سوم سرب است و آنها نزد خودشان رواج دارد. من نیز آن درهم‌ها را می‌ساختم و مصرف می‌کردم. امام صادق علیه السلام فرمود: در صورتی که نزد آنان رواج دارد، این کار اشکال ندارد.»

باب ۱۰ جواز تبدیل درهم سره به درهم ناسره

۸۸۸- (۱) ابوالصباح کنانی گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: شخصی به زرگر می‌گوید: این انگشتر را برای من بساز. در مقابل من نیز برای تو درهم سره را با درهم ناسره مبادله می‌کنم.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

ارجاعات

گذشت:

در باب ششم مناسب با این بحث هست و باب بعدی را نیز بنگر.

باب ۱۱ حکم معاملهٔ درهم با نقره خالص

۸۸۹- (۱) اسحاق بن عمار گوید: «به امام علیه السلام گفتم: درهم‌های ناخالص را نزد ما می‌آورند و ما آنها را با فلوس- سکه‌های مسی- مبادله می‌کنیم.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۵۳۵

امام علیه السلام فرمود: جایز نیست، بلکه بنگر که آنها چه مقدار ناخالصی دارد، به همان اندازه مس در کنار درهم‌های خالص قرار بده و آنها را با یکدیگر به صورت هم‌وزن معامله کن.»

۸۹۰- (۲) عمر بن یزید گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: معاملهٔ درهم با درهم به صورت هم‌وزن که در یک طرف سرب وجود دارد چه حکمی دارد؟

امام علیه السلام فرمود: تکرار کن. من نیز تکرار کردم. سپس امام علیه السلام بار دیگر فرمود: تکرار کن. من دوباره تکرار کردم. آن‌گاه امام علیه السلام فرمود: اشکالی در آن نمی‌بینم.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت دوم از باب یکم از باب‌های صرف این گفته که: «درهم با درهم و سرب معامله می‌شود. امام علیه السلام فرمود: سرب، باطل است.»

باب ۱۲ حکم معامله درهم و دینار ناخالص که مقدار ناخالصی آن معلوم نیست

۸۹۱- (۱) عبدالله بن سنان گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ خرید طلای آمیخته به نقره، جیوه و خاک با دینار و درهم سؤال کردم.

امام علیه السلام فرمود: جز با درهم مبادله نکن و دربارهٔ خرید نقرهٔ آمیخته به سرب و درهمی که پس از خالص شدن دو یا سه دهم آن کاهش می‌یابد، سؤال کردم. امام علیه السلام فرمود: جز با طلا شایسته نیست.»

۸۹۲- (۲) عبدالله بن سنان از امام صادق علیه السلام دربارهٔ خرید نقرهٔ آمیخته با جیوه و سرب- که پس از ذوب شدن دو یا سه دهم آن کاهش می‌یابد- با درهم سؤال کرد. امام علیه السلام فرمود: «جز با طلا شایسته نیست.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۵۳۷

۸۹۳- (۳) عبدالله بن سنان گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ خرید طلای آمیخته به نقره با طلا سؤال کردم. امام علیه السلام فرمود: جز با دینار و درهم شایسته نیست.»

۸۹۴- (۴) ابو عبدالله مولی عبد ربّه گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: جواهراتی که از معدن استخراج می‌شود و در آن طلا، نقره و مس وجود دارد، چگونه معامله می‌شود؟

امام علیه السلام فرمود: آنها را با طلا و نقره- هر دو- می‌خری (یا بخر).»

۸۹۵- (۵) معلی بن خنیس به امام صادق علیه السلام گفت: «من می‌خواهم طلای ساخته نشده را در مدینه بفروشم ولی کسی آن را از من به غیر دینار نمی‌خرد. آیا جایز است مس در میان آن بگذارم؟

امام علیه السلام فرمود: اگر ناچار به این کار هستی، باید مس آنها به یک اندازه باشد.»

ارجاعات

گذشت:

در باب دو از باب‌های صرف، مناسب با این بحث هست.

باب ۱۳ حکم پرداخت کسی که از وی درخواست درهم در ازای دادن دینار شده است و ...

ارجاعات

گذشت:

در روایت چهار از باب چهل و یک از باب‌های مستحبات تاجر این گفته که: «شخصی تعدادی دینار به من می‌دهد و از من درهم می‌خواهد. من نیز ارزان‌تر از قیمت فروش خود به وی می‌دهم.

امام علیه السلام فرمود: ارزان‌تر از آنچه برایش می‌یابی به وی بده.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۵۳۹

باب ۱۴ جواز قرض دادن درهم به شرط بازپرداخت در سرزمین دیگر

۸۹۶- (۱) یعقوب بن شعیب گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: شخصی به دیگری درهم قرض می‌دهد تا در سرزمین دیگری به او پرداخت کند و این را با وی شرط می‌کند. امام علیه السلام فرمود:

اشکال ندارد.»

۸۹۷- (۲) عبدالرحمان بن ابی عبدالله گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی به دیگری درهم به صورت شمارش قرض می‌دهد و او در سرزمین دیگری پرداخت می‌کند. امام فرمود:

اشکال ندارد.»

۸۹۸- (۳) اسماعیل بن جابر گوید: «به امام باقر علیه السلام گفتم: به شخصی درهم می‌دهم و با او شرط می‌کنم که در سرزمین دیگر هم‌وزن آن درهم اسود «۱» بپردازد. امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

۸۹۹- (۴) سکونی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «اشکال ندارد که شخصی در مکه درهم بگیرد و برای طلبکاران سفته و حواله بنویسد که در کوفه درهم را به آنان بپردازند.»

۹۰۰- (۵) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که: «امام صادق علیه السلام سفته را اجازه فرمود و آن قرض گرفتن مالی در سرزمینی و پرداخت آن در سرزمین دیگر است و روایت می‌شود که علی علیه السلام مالی را در مدینه داد و در سرزمین دیگری تحویل گرفت.»

۹۰۱- (۶) ابوالصباح روایت می‌کند که: «شخصی می‌خواست توسط فرد دیگری مالی را به سرزمینی بفرستد. وی به صاحب مال گفت: آن را به من قرض بده و من پس از رسیدن به آنجا به تو می‌پردازم. امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

---

(۱). درهم هایی که به وسیلهٔ معاویه ضرب شد.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۵۴۱

باب ۱۵ حکم از رونق افتادن درهم‌های قرض داده شده

۹۰۲- (۱) یونس گوید: «به امام رضا علیه السلام نوشتم: من سه هزار درهم از شخصی طلبکارم. زمانی قرض دادن آن درهم‌ها در میان مردم رواج داشت ولی اکنون از رونق افتاده است. آیا من همان درهم را از وی طلبکارم یا درهم هایی که امروز در میان مردم رایج است؟
امام علیه السلام در پاسخ مرقوم فرمود: تو حق داری درهم‌های رایج در میان مردم را از وی بگیری؛ همان‌گونه که درهم‌های رایج در میان مردم را به وی دادی.»
۹۰۳- (۲) در کتاب المقنع آمده است: «اگر از شخصی تعدادی درهم قرض کردی، سپس آنها از رونق افتاد و اوضاع تغییر کرد و دیگر چیزی با آنها معامله نشد، پس برای صاحب آن درهم‌ها، درهم‌های رایج در میان مردم است.»
۹۰۴- (۳) یونس گوید: «به امام رضا علیه السلام نوشتم: من از شخصی تعدادی درهم طلبکار هستم ولی حکومت، آن درهم‌ها را از رواج انداخته و درهم‌های مرغوب‌تری را جایگزین آنها کرده و امروز آنها کاهش یافته است. با این وضع من کدام درهم‌ها را از او طلبکارم؟ درهم‌های اول که حکومت آنها را از رواج انداخته یا درهم هایی را که حکومت رایج کرده است؟
امام علیه السلام مرقوم فرمود: درهم‌های اول مال توست.»
در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت می‌شود که یونس بن عبدالرحمن به امام رضا علیه السلام نوشت: «من از شخصی ده درهم طلبکارم. حاکم، آن درهم‌ها را از رواج انداخته و درهم‌های بهتری آورده است. با این وضع، درهم‌های نخست کاهش یافته است ...» ادامهٔ این حدیث، مانند حدیث پیشین است.
پس از پایان حدیث، مرحوم صدوق قدس سره می‌فرماید: «استاد ما محمد بن حسن قدس سره حدیثی روایت کرده که درهم‌های رایج در میان مردم حق اوست.»
۹۰۵- (۴) صفوان گوید: «معاویهٔ بن سعید از امام علیه السلام سؤال کرد: شخصی از دیگری تعدادی درهم قرض کرد. سپس آن درهم‌ها از رونق افتاد یا تغییر کرد به طوری که چیزی با آنها معامله نمی‌شود. صاحب درهم‌ها، درهم‌های اولی را طلبکار است یا درهم‌های رایج در میان مردم را؟
امام علیه السلام فرمود: برای صاحب درهم‌ها، درهم‌های اول است.»
منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۵۴۳

باب ۱۶ شرط صحت تقابض در مجلس بیع صرف

۹۰۶- (۱) محمد بن قیس از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «هیچ‌کس نقره را با طلا نمی‌خرد مگر به صورت دست به دست و نقدی و طلا را با نقره نمی‌خرد مگر به صورت دست به دست و نقدی.»
۹۰۷- (۲) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که امام صادق علیه السلام فرمود: «هرگاه از کسی با نقره، طلا و با طلا، نقره خریدی، از او جدا نشو؛ حتی اگر بر روی دیواری رود تا این‌که هر دو قبض کنید. پس اگر به تو بگوید: غلامت را همراه من روانه کن تا به او تحویل دهم، چنین نکن؛ هرچند مکان نزدیک باشد و اگر همراه او شخصی را فرستادی به او دستور بده که هرگاه به آن رسید، ابتدا با فروشنده معامله کند و او کسی باشد که با فروشنده معامله را انجام می‌دهد و اگر از پول خریداری شده مقداری

باقی ماند، در آن خیری نیست تا تحویل دادن و تحویل گرفتن به طور کامل به صورت نقدی انجام پذیرد و اگر شخصی با نقره، طلا- بخرد و به کار دیگری مشغول شود، آن‌گاه بخواهد قبض کند باید در زمان تحویل، معامله را اعاده کند و بگوید: این، در مقابل این.»

۹۰۸- (۳) در کتاب العوالی روایت می‌شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «طلا را با طلا نفروشید مگر مثل به مثل.»

و در حدیث دیگر فرمود: «طلا را با طلا نفروشید مگر به صورت نقدی و چیز غایب را با چیز نقد و حاضر معامله نکنید.»

۹۰۹- (۴) ابن ابی جمهور در کتاب درر اللئالی روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «طلا را با نقره به صورت نقدی و هر گونه که خواستید، معامله کنید.»

۹۱۰- (۵) محمد بن مسلم گوید: «از امام علیه السلام دربارهٔ شخصی سؤال کردم که طلا را با نقره- یک به دو- معامله می‌کند. امام علیه السلام فرمود: به صورت نقدی، اشکال ندارد.»

۹۱۱- (۶) محمد بن مسلم گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ معاملهٔ طلا با نقره به صورت دو به یک و نقدی سؤال کردم. امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۵۴۵

۹۱۲- (۷) منصور بن حازم از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هر گاه با نقره، طلا- یا با طلا، نقره خریدی، از فروشنده جدا نشو تا قبض کنی و اگر از دیواری بالا رفت تو نیز همراه او بالا برو.»

۹۱۳- (۸) حلبی گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: شخصی از دیگری نصف یک دینار را کالا می‌خرد و نصف دیگر آن را درهم. امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.

و سؤال کردم: آیا شایسته است نصف آن را کالا یا درهم بخرد و نصف دیگر آن را رها کند تا بعداً درهم یا کالا بخرد؟

امام علیه السلام فرمود: دوست ندارم چیزی از آن را باقی گذارد تا این‌که همهٔ آن را بگیرد؛ پس چنین نکند.»

۹۱۴- (۹) اسحاق بن عمار گوید: «از امام موسی بن جعفر علیه السلام سؤال کردم: شخصی تعدادی درهم نزد من می‌آورد و من آنها را به دینار می‌خرم ولی در این میان سرگرم کار دیگری می‌شوم و از وزن کردن و بررسی آنها و افزودهٔ میان خود و او در آنها بازمی‌مانم. از این رو دینارها را به وی می‌دهم و می‌گویم: میان من و تو معامله انجام نشد و من آن معامله‌ای را که میان‌مان صورت گرفت برهم می‌زنم. درهم‌های تو نزد من و دینارهای من نزد تو قرض باشد، تا فردا نزد من بیایی و آنها را با تو معامله کنم.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.

و سؤال کردم: شخصی درهم در برابر دینار به من می‌فروشد. من درهم و دینارها را وزن می‌کنم و کار دیگری انجام نمی‌دهم. در میان درهم‌های وی، درهم‌های نامرغوب و ناسره به چشم می‌خورد و او به من می‌گوید: آن را بررسی کن و درهم‌های نامرغوب را به من بازگردان.

امام علیه السلام فرمود: این کار اشکال ندارد ولی این کار را بیش از یکی دو روز به تأخیر نینداز زیرا آن، معاملهٔ درهم و دینار است.

گفتم: اگر درهم‌های وی از اندازهٔ درهم ناخالص بیشتر باشد؟

امام علیه السلام فرمود: این احتیاط است و نزد من محبوب‌تر است.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۵۴۷

۹۱۵- (۱۰) عبدالرحمان بن حجاج گوید: «از امام علیه السلام سؤال کردم: شخصی از دیگری درهم در برابر دینار می‌خرد. آن‌گاه آنها را وزن و بررسی می‌کند و بهای آنها را به دینار محاسبه می‌کند. سپس به فروشنده می‌گوید: غلامت را همراه من بفرست تا

دینارها را به وی تحویل دهم. امام علیه السلام فرمود:

دوست ندارم از او جدا شود تا دینارها را تحویل بگیرد.

گفتم: آنان در یک خانه و نزدیک به هم هستند و این [جدا نشدن از هم پیش از قبض] برای آنان دشوار است.

امام علیه السلام فرمود: پس از آن‌که از وزن کردن و بررسی آنها فراغت یافتند، به غلامی که می‌فرستد، دستور دهد با خریدار معامله کند و درهم‌ها را تحویل دهد و دینارها را پس از قبض درهم‌ها، تحویل بگیرد.»

۹۱۶- (۱۱) عبدالرحمان بن ابی عبدالله گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: در معاملهٔ طلا با درهم، خریدار به فروشنده می‌گوید: شخصی را روانه کن تا بهای آن را برای تو تحویل بگیرد. امام علیه السلام فرمود:

بیاور و بیا و فرستادهٔ تو همراه اوست.»

۹۱۷- (۱۲) عمار ساباطی گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: شخصی تعدادی درهم را به دینار به طور نسیه می‌فروشد.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

۹۱۸- (۱۳) عمار ساباطی گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: یک دینار به سی یا چهل درهم یا مثل آن به طور نسیه معامله می‌شود.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

۹۱۹- (۱۴) زراره از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «اشکال ندارد شخصی دینار را به صد [درهم] و کمتر و بیشتر به طور نسیه معامله کند.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۵۴۹

۹۲۰- (۱۵) عمار ساباطی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «اشکال ندارد شخصی دینار را به بیش از نرخ روز به طور نسیه بفروشد.»

۹۲۱- (۱۶) عمار ساباطی گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: آیا جایز است شخصی تعدادی دینار رابه فلان تعداد درهم تا سر رسید معینی پیش‌فروش کند؟

امام علیه السلام فرمود: آری، اشکال ندارد.

و سؤال کردم: آیا جایز است شخصی تعدادی دینار به طور نسیه بخرد؟

امام علیه السلام فرمود: آری، همانا طلا و اجناس دیگر در خرید و فروش یکسان هستند.»

مرحوم شیخ طوسی قدس سره می‌فرماید: «توجیه این روایات به این صورت است که آنها با احادیث عدم جواز معاملهٔ طلا و نقره به طور نسیه و متفاوت در وزن- که پیشتر آنها را ذکر کردیم- تعارض ندارد؛ زیرا آن روایات بسیار بودند و اینها چهار حدیث بیشتر نیست. راوی تعدادی از اینها، عمار بن موسی ساباطی است که واحد است و گروهی از اهل حدیث وی را تضعیف کرده‌اند و گفته‌اند: احادیثی که تنها به وسیلهٔ او نقل شود، به آنها عمل نمی‌شود. چون او فطحی است.

با این حال، ما این اشکال را بر وی نمی‌پذیریم؛ زیرا عمار هرچند فطحی است ولی در نقل حدیث مورد اعتماد است و اشکالی در این جهت به وی وارد نیست.

و در سند خبر زراره علی بن حدید قرار دارد که به شدت تضعیف شده است و به احادیثی که تنها به وسیله وی به دست ما برسد، عمل نخواهد شد.»

این روایات را به گونهٔ دیگری نیز می‌توان توجیه کرد و آن این‌که واژهٔ نسیه در سخن امام علیه السلام صفت برای «الدنانیر» باشد نه حال برای «البیع» و بنابراین خلاصهٔ معنای احادیث این می‌شود:

«هرکس از دیگری به طور نسیه دینار طلبکار است، می‌تواند آنها را در زمان حاضر به درهم نرخ روز یا بیشتر از آن بفروشد و بهای آن را به طور نقدی دریافت کند و ما در آینده احادیثی بر جواز این معامله ذکر خواهیم کرد.»

۹۲۲- (۱۷) محمد بن عمرو گوید: «به امام رضا علیه السلام نوشتم: زنی از بستگان ما وصیت کرد که سی دینار به شما بپردازم و او این مبلغ را از من طلبکار بود ولی من دینار در اختیار نداشتم؛ از این رو نزد صرافی رفتم وبه وی گفتم: تعدادی دینار به طور نسیه- هر دینار به بیست و شش درهم- به من بفروش.

به این ترتیب ده دینار به مبلغ دویست و شصت درهم از وی گرفتم و آنها را به سوی شما می‌فرستم.

امام علیه السلام مرقوم فرمود: دینارها به دست من رسید.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۵۵۱

مرحوم شیخ طوسی قدس سره می‌فرماید: «در این حدیث بیش از کاری که راوی انجام داده بیان نشده است و آن خریدن دینار در مقابل درهم به طور نسیه و فرستادن آنها به سوی امام رضا علیه السلام به خاطر حواله‌ای است که به وی داده شده بود و امام رضا علیه السلام آن را پذیرفت و در این حدیث از جواز این کار سؤال نشده است تا امام علیه السلام آن را اجازه فرموده باشد و چون به این مطلب در آن اشاره نشده است، پس با روایات گذشته در تعارض نیست.»

ارجاعات

گذشت:

در باب هشتم از باب‌های صرف، مناسب با این بحث آمده است و باب بعدی را نیز بنگر.

باب ۱۷ حکم پرداخت بیشتر خریدار درهم به عوض دینار به بایع درهم

۹۲۳- (۱) حنان بن سدیر گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: شخصی با تعدادی درهم نزد من می‌آید و من آنها را از وی به دینار می‌خرم. سپس کیسه‌ای که در آن تعدادی دینار بیش از ارزش درهم‌های اوست به وی می‌دهم و می‌گویم: از این دینارها فلان تعداد، بهای درهم‌هایت است. او کیسه را از من می‌گیرد، آن‌گاه آن را به من‌باز می‌گرداند و می‌گوید: آنها را برای من نزد خودت نگهدار.

امام علیه السلام فرمود: اگر در کیسه به اندازه‌ای است که بهای درهم‌های او را تامین کند، اشکال ندارد.»

۹۲۴- (۲) جعفر بن حیّان صیرفی گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: شخصی برای خرید درهم باتعدادی دینار نزد من می‌آید. من با او بر سر قیمت توافق می‌کنم. آن‌گاه کیسه‌ای که ده هزار درهم در آن است، بیرون می‌آورم، به وی نشان می‌دهم و می‌گویم: پنج هزار درهم از این درهم‌ها را به این نرخ به پانصد دینار به تو فروختم و او می‌گوید: از تو خریدم و راضی شدم. آن‌گاه وی کیسه‌ای حاوی ششصد دینار به من می‌دهد و می‌گوید: از این ششصد دینار، پانصد دینار آن را بابت بهای پنج هزار درهم به تو دادم.

من کیسه را می‌گیرم. نه او درهم‌ها را در حضور من وزن و بررسی می‌کند و نه من دینارها را در حضور او و در آن مجلس وزن و بررسی می‌کنم. پس از آن نزد من می‌آید و من برای وی وزن می‌کنم.

امام علیه السلام فرمود: آیا در کیسه‌ای که به وی دادی به اندازهٔ پنج هزار درهم و در کیسه‌ای که به تو داد به اندازهٔ پانصد دینار نیست؟

گفتم: آری، در آن بیشتر وجود دارد.

امام علیه السلام فرمود: در این صورت، این کار اشکال ندارد.»
منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۵۵۳
۹۲۵- (۳) ابو بصیر گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: با تعدادی درهم برای خرید دینار نزد صراف می‌روم.
او بیش از حق من وزن می‌کند و تحویل می‌دهد. سپس در همان جا درهم‌ها را از وی می‌خرم.
امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد ولی کمتر از حقّت تحویل نگیر.»
۹۲۶- (۴) اسحاق بن عمار گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: شخصی تعدادی درهم برای فروش نزد من می‌آورد که با درهم‌های من مبادله کند. پس من یقین دارم که او دینار نمی‌خواهد و غیر از درهم نیز چیزی نمی‌خواهد و از آنجا بر نمی‌خیزد تادرهم‌های مرا بگیرد. با این حال من درهم‌های او را با دینار می‌خرم و چون به اندازهٔ کافی دینار ندارم، از همسایه‌ام قرض می‌کنم و دینارهایش را به طور کامل تحویل می‌دهم و شاید وزن آن را احراز نکنم.
امام علیه السلام فرمود: آیا حقش را به طور کامل دریافت نمی‌کند؟
گفتم: آری.
فرمود: اشکالی ندارد.»
ارجاعات
گذشت:
در روایت نهم از باب شانزدهم از باب‌های صرف این گفته که: «شخصی درهم در برابر دینار به من می‌فروشد و من با سنجش از وی تحویل می‌گیرم و با وزن کردن به وی تحویل می‌دهم تا فارغ شوم و میان ما کار دیگری انجام نمی‌شود ...»

باب ۱۸ حکم تغییر قیمت دینار یا درهم قبل از تسویه با طلبکار

۹۲۷- (۱) عبدالملک بن عتبه هاشمی گوید: «از امام موسی بن جعفر علیه السلام سؤال کردم: شخصی از یکی از دوستانش تعدادی دینار گرفت و برای صرف در نیازهایش آنها را به درهم تبدیل کرد. در زمان تحویل، هر دینار معادل با هفت و هفت و نیم درهم بود. پس از مدتی، صاحب مال تعدادی درهم از وی درخواست کرد و او از صراف به همین نرخ و نزدیک آن برای وی درهم خرید ولی پیش از محاسبه، نرخ تغییر کرد و دوازده درهم با یک دینار برابر شد. آیا برای او به این نرخ شایسته است؟ در حالی که در هنگام تحویل به نرخ نخست یعنی هفت و هفت و نیم درهم در برابر یک دینار بود.
امام علیه السلام فرمود: در صورتی که به مقدار دینارها [به ارزش دینارها در زمان پرداخت] به وی درهم بپردازد پس معاملهٔ درهم و دینار هر گونه باشد به او زیان نمی‌رساند و اشکال ندارد.»
منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۵۵۵
۹۲۸- (۲) ابراهیم بن عبدالحمید گوید: «از امام علیه السلام سؤال کردم: شخصی از دیگری یا شریکش دینار طلبکار است. به‌جای آن درهم برای صرف در نیازهایش می‌گیرد. در روز تحویل هفت و هفت و نیم درهم معادل یک دینار است ولی بدهکار خودش درهم نداشت و آنها را از صراف به همین نرخ- هفت و هفت و نیم- برایش گرفت. سپس وقتی او برای محاسبه می‌رود، قیمت دینار به دوازده درهم رسیده است. آیا بدهکار حق دارد آنها را به این نرخ محاسبه کند در حالی که وقتی آنها را از وی گرفت به نرخ اول بود و قیمت دینار هر چه باشد زیانی به بدهکار نمی‌زند؟
امام علیه السلام فرمود: به نرخ اول محاسبه می‌کند و اشکال ندارد.»

۹۲۹- (۳) ابراهیم بن میمون گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: شخصی از دیگری درهم طلبکار است. بدهکار بدون این‌که با او معامله کند، دینار به وی می‌دهد. آن‌گاه نرخ دینار افزایش یا کاهش می‌یابد.

امام علیه السلام فرمود: نرخ روز تحویل برای اوست.»

۹۳۰- (۴) اسحاق بن عمار گوید: «از امام موسی بن جعفر علیه السلام سؤال کردم: من مالی از کسی طلبکار هستم و او مقداری دینار و مقداری درهم به من می‌دهد. پس وقتی برای حسابرسی و پرداخت بدهی‌اش می‌آید، نرخ دینار تغییر کرده است. به کدام نرخ برای او محاسبه کنم؛ به نرخ روز پرداخت یا نرخ روز تسویه‌حساب؟

امام علیه السلام فرمود: نرخ روز پرداخت دینارها؛ زیرا تو منافع آن را از وی بازداشتی.»

۹۳۱- (۵) اسحاق بن عمار گوید: «به امام موسی بن جعفر علیه السلام گفتم: شخصی از دیگری دینار طلبکار است. از وی درهم می‌گیرد آن‌گاه نرخ تغییر می‌کند.

امام علیه السلام فرمود: درهم‌ها با همان نرخی که در آن روز از وی گرفته برای اوست و اگر دینار بگیرد، از او درهم طلبکار نیست. پس دینارهایش را از او طلبکار است و هروقت بخواهد اصل آنها را تحویل می‌گیرد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۵۵۷

باب ۱۹ جواز اشتراط خیار در صرف

۹۳۲- (۱) ابن سنان گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی تعدادی درهم می‌خرد. آنها را وزن می‌کند و پس از آگاه شدن از وزن آنها به فروشنده می‌گوید: اینها را به همین صورت نگهدار تا باز گردم و من خیار دارم.

امام علیه السلام فرمود: اگر خیار دارد «۱» پس اشکال ندارد که آنها را از وی بخرد و در غیر این صورت نه [جایز نیست].»

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب شصت و دوم از باب‌های خرید و فروش مناسب با آن هست و باب ششم از باب‌های خیار را نیز بنگر؛ زیرا اطلاق آن دلالت بر جواز اشتراط خیار می‌کند.

باب ۲۰ بازداشتن اهل ذمّه از صرافی

۹۳۳- (۱) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله براساس شروطی که با اهل ذمّه انجام داد از آنها جزیه را پذیرفت. یکی از آن شروط این بود که آنان ربا نخورند و هرکس رباخواری کند، از پیمان خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله بر کنار است و حلال شمردن ربا از آیین آنان نبود که بر عدم خروج از آن با آنها مصالحه شده بود. بلکه ربا در دین‌شان بر آنان حرام است. خداوندی که یادش باشکوه است می‌فرماید: «به دلیل ظلمی از سوی یهودیان، پاکی هایی را که بر ایشان حلال بود، بر آنان حرام کردیم و به دلیل جلوگیری بسیار آنان از راه خدا و ربا گرفتن آنها، در حالی که از آن بازداشته شده بودند ...»

پس خداوند عز و جل خبر داد که ربا را بر آنان حرام کرده بود و کسانی از آنان که آن را حلال شمردند، تنها به خاطر نافرمانی از دستور خدا و تحریف عالمان و راهبان‌شان که ربا را حلال کردند، آن را حلال شمردند و همچنین علی علیه السلام به رفاعه نوشت و به وی دستور داد که اهل ذمّه را از صرافی منع کند.»

(۱). یعنی در انجام معامله و عدم آن اختیار دارد؛ در این صورت اشکال ندارد که پس از آمدن، معامله را تمام کند.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۵۵۹

بخش هفتم: باب‌های بیع میوه‌ها، درختان و زراعت

باب ۱ حکم معاملهٔ میوه و خوردن رهگذر از آن

و معاملهٔ رطب، برگ حنا، توت و مانند آن

۹۳۴- (۱) حسن بن علی وشّاء گوید: «از امام رضا علیه السلام سؤال کردم: آیا معاملهٔ [خرمای] نخل هنگامی که بار دهد، جایز است؟

امام علیه السلام فرمود: معاملهٔ آن جایز نیست تا این‌که به مرحلهٔ زَهْو رسد.

گفتم: فدایت شوم! زهو چیست؟

امام علیه السلام فرمود: سرخ شدن و زرد شدن و مانند آن.»

حسن بن علی فرزند دختر الیاس نظیر این حدیث را بدون واژهٔ «و مانند آن» از امام کاظم علیه السلام روایت کرده است.

۹۳۵- (۲) در کتاب المقنع آمده است: «معاملهٔ [خرمای] نخل هنگام بار دادن جایز نیست تا این‌که به مرحلهٔ زَهْو رسد و آن سرخ شدن و زرد شدن خرما است و جایز نیست پیش از ظاهر شدن میوه- به دلیل بیم آفت- آن را تا یک سال بخرد. تا این‌که آشکار شود و اشکال ندارد آن را دو سال یا سه سال یا چهار یا بیش از آن بخرد و دلیل آن این است که اگر در این سال بار ندهد، در سال آینده بار می‌دهد و اگر آن را برای یک سال خریدی، پس نخر تا برسد.»

۹۳۶- (۳) علی بن ابی حمزه گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی [میوه] باغی را می‌خرد که در آن درخت خرما و سایر درختانِ میوه است. برخی از درختان، میوه داده و برخی هنوز میوه نداده است.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۵۶۱

امام علیه السلام فرمود: هرگاه در آن باغ، برخی از درختان میوه داده، اشکال ندارد و سؤال کردم: شخصی [خرمای] نخلستانی را می‌خرد که در آن غیر از خرمای سبز [نارس] وجود ندارد.

امام علیه السلام فرمود: نه، تا این‌که به مرحله زَهْو برسد.

گفتم: زَهْو چیست؟

امام علیه السلام فرمود: تا این‌که رنگین شود.»

۹۳۷- (۴) در حدیث نهی‌های پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است که: «آن حضرت از فروش میوه پیش از زرد و سرخ شدن نهی کرد.»

۹۳۸- (۵) در کتاب معانی الاخبار روایت می‌شود که: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از فروش میوه پیش از زرد و سرخ شدن نهی کرد.»

۹۳۹- (۶) در همان کتاب در حدیث دیگری روایت می‌شود که: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از فروش میوه پیش از رنگین شدن، نهی کرد و این معنای سخن حضرت است که فرمود: «تا آفات را پشت سر گذارد.»

۹۴۰- (۷) علی بن جعفر گوید: «از برادرم- امام موسی بن جعفر علیه السلام- سؤال کردم: آیا فروش [خرمای] نخل هنگام رنگین شدن جایز است؟

امام علیه السلام فرمود: وقتی خرما هسته‌اش محکم شود، خرید و فروش آن جایز است.»

۹۴۱- (۸) ابو عبید- قاسم بن سلام- با اسناد متصل به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که: «آن حضرت از مخاضره نهی کرد و آن فروش میوه پیش از آشکار شدن ماندگاری‌اش و پشت سر گذاشتن آفت‌هاست، درحالی که هنوز سبزاست و معاملهٔ یونجه، سبزی‌ها و مانند آن درمخاضره داخل می‌شود.»

۹۴۲- (۹) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام از نیاکانش علیهم السلام روایت می‌شود که:

«پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از معاملهٔ خرما پیش از آشکار شدن ماندگاری‌اش نهی کرد.

امام صادق علیه السلام فرمود: آشکار شدن ماندگاری میوه به مرحلهٔ زَهْو رسیدن است.

سؤال شد: زَهْو چیست؟

امام علیه السلام فرمود: رنگین شدن به رنگ سرخ یا زرد یا سیاه.»

و از امام صادق علیه السلام و امام باقر علیه السلام و امیر مؤمنان علیه السلام روایت می‌شود که در صورت‌های زیر، فروش میوه را به مدت یک سال یا سال‌های پس از آن اجازه فرمودند: رنگین شدن آن یا رنگین شدن بخشی از آن یا همراه بودن با چیزی که معامله‌اش صحیح است، هرچند اصلًا رنگین نشده باشد؛ زیرا در این صورت معامله بر میوه‌های رنگین یا چیزی که معامله‌اش صحیح است، واقع می‌شود و میوه‌های رنگین نشده و میوه هایی که هنوز به وجود نیامده، تابع آن است.

و بسیاری از میوه‌ها به تدریج به وجود می‌آیند و نخست میوه‌هایی معامله می‌شوند که ماندگاری‌شان آشکار شده باشد؛ مانند بوته‌های خیار، خربزه و بسیاری از میوه‌ها.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۵۶۳

و امام صادق علیه السلام فرمود «۱»: نهی از معاملهٔ میوه پیش از آشکار شدن ماندگاری‌اش، نهی تحریمی نیست که خرید و فروش آن بر فروشنده و خریدار حرام باشد بلکه در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آن را می‌خریدند و چه بسا آفت، میوه‌ها را نابود می‌کرد. پس مردم نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از یکدیگر شکایت می‌کردند. وقتی در این باره نزاع زیاد شد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آنان را از معاملهٔ میوه پیش از رسیدن نهی کرد ولی آن را حرام نکرد بلکه به دلیل نزاع مسلمانان آن را نهی کرد.»

این مطلب دلالت می‌کند که معاملهٔ میوه پیش از آشکار شدن ماندگاری‌اش بر فروشنده و خریدار یا یکی از آنان حرام نیست. در صورتی که آثار معامله را بپذیرند و هر دو یا یکی از آنان، اقدام به برهم زدن معامله نکند.

۹۴۳- (۱۰) ربعی گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: من در بصره تعدادی درخت خرما دارم که خرمای آنها را به قیمت معین می‌فروشم و یک کرّ یا بیشتر یا یک خوشه از یک درخت را از آن استثنا می‌کنم.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.

گفتم: فدایت شوم! معاملهٔ میوه به مدت دو سال چگونه است؟

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.

گفتم: فدایت شوم! این کار نزد ما زشت و ناپسند است!

امام علیه السلام فرمود: تو که این سخن را می‌گویی، بدان که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این معامله را حلال کرد. پس آنان از یکدیگر داد خواهی کردند. از این رو پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: میوه فروخته نمی‌شود تا این‌که ماندگاری‌اش آشکار

شود.»

۹۴۴- (۱۱) محمد بن شریح گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی خرمای نخل رابه مدت دو یا سه سال می‌خرد، در حالی که در زمین غیر از آن نخل چیز دیگری نیست.

امام علیه السلام فرمود: شایسته نیست مگر به مدت یک سال و پیش از آشکار شدن ماندگاری‌اش آن را نخرد.

محمد بن شریح گوید: از امام علیه السلام به من رسید که فرموده بود: خریدن میوهٔ درخت هنگام شایسته شدن، اشکال ندارد.

به امام گفته شد: مقصود از شایستگی میوهٔ درخت چیست؟

امام علیه السلام فرمود: هنگامی که پس از افتادن شکوفه، میوه ببندد.»

۹۴۵- (۱۲) برید گوید: «از امام باقر علیه السلام دربارهٔ فروش یونجه پس از یک یا دو یا سه بار چیدن، سؤال کردم. امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.

---

(۱). توجه به شیوه و سبک جملات این حدیث به خوبی نشان می‌دهد که آنها از فرمایش‌های امام علیه السلام نیست و بیشتر شبیه عبارت‌های فقهاست.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۵۶۵

آن‌گاه پرسش‌های زیادی دربارهٔ نظیر این‌گونه مسایل از امام علیه السلام کردم و امام علیه السلام مرتب پاسخ می‌داد: اشکال ندارد، سرانجام از کثرت سؤال و پاسخ دادن امام علیه السلام به این‌که: اشکال ندارد، شرمگین شدم و با حالت شرم به امام علیه السلام گفتم: خداوند کارهایت را سامان بخشد! کسانی که بر ما حکومت می‌کنند همه این معاملات را باطل می‌دانند.

امام علیه السلام فرمود: گمان می‌کنم آنان حدیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دربارهٔ نخل را شنیده‌اند. در این هنگام شخصی وارد شد و امام علیه السلام سکوت کرد. من از محمد بن مسلم خواستم از امام باقر علیه السلام حدیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دربارهٔ نخل را بپرسد. امام علیه السلام در پاسخ وی فرمود: روزی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خارج شد و فریاد و داد و بیداد مردم را شنید. پرسید: چه خبر است؟ گفته شد: مردم خرمای نخل را معامله کرده‌اند و امسال میوه نداده است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: وقتی معامله می‌کنید، میوهٔ نخل را برای یک سال نخرید تا در آن چیزی آشکار شود. پیامبر این را فرمود ولی آن را حرام نکرد.»

۹۴۶- (۱۳) سلیمان بن خالد روایت می‌کند که امام صادق علیه السلام فرمود: « [خرمای] نخل را به مدت یک سال نخر تا این‌که میوه دهد «۱» و اگر بخواهی مدت دو سال آن را بخری، این کار را بکن.»

این حدیث از ابوبصیر نیز روایت شده است.

۹۴۷- (۱۴) در کتاب جعفریات از علی علیه السلام روایت می‌شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «ممنوع و ممنوع شده است؛ یعنی خریدن میوه‌ها، پیش از رسیدن و خرما، پیش از رنگین شدن و حبوبات، پیش از چاق و محکم شدن، حرام و حرام شده است.»

۹۴۸- (۱۵) در کتاب العوالی روایت می‌شود که: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از معاملهٔ خرمای نخل نهی کرد تا این‌که از آن بخورد یا خورده شود و تا این‌که وزن شود. «۲»

گفتم (گفت): چه چیزی وزن شود؟

شخصی نزد وی بود، فرمود: تا این‌که جمع‌آوری و نگهداری شود.»

۹۴۹- (۱۶) در همان کتاب روایت می‌شود که: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از معاملهٔ میوه برای فروشنده و خریدار پیش از

آشکار شدن ماندگاری‌اش نهی کرد.»

(۱). ترجمهٔ حدیث بر اساس کتاب استبصار ذکر شد؛ ولی در کتاب تهذیب به‌جای این جمله: «هرچند میوه داده باشد» آمده است.

(۲). خرما پس از چیده شدن از درخت به وسیلهٔ وزن معامله می‌شود.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۵۶۷

۹۵۰- (۱۷) ابو بصیر گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال شد: شخصی پیش از بار دادن درخت، خرما و میوهٔ آن را به مدت یک سال می‌خرد.

امام علیه السلام فرمود: نه [جایز نیست] تا این‌که میوه دهد و از آفت‌ها رهایی یابد. پس آن‌گاه که میوه داد، اگر می‌خواهی میوهٔ آن سال را با میوهٔ چهار سال دیگر یا بیش از آن یا کمتر، بخر.»

مرحوم شیخ طوسی قدس سره آن را بر استحباب و احتیاط حمل کرده است.

۹۵۱- (۱۸) ابو ربیع شامی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که امام باقر علیه السلام پیوسته می‌فرمود: «هرگاه باغ میوه و خرما برای یک سال فروخته شود، پس نباید فروخته شود تا این‌که میوه‌اش برسد و هرگاه مدت دو یا سه سال فروخته شود، پس معامله‌اش در صورت وجود مقداری سبزی در آن، اشکال ندارد.»

۹۵۲- (۱۹) علی بن جعفر درکتابش گوید: «از برادرم امام موسی بن جعفر علیه السلام دربارهٔ پیش‌خرید کردن خرمای نخل سؤال کردم. امام علیه السلام فرمود: شایسته نیست و اگر [خرمای] این نخل را به مقدار پیمانه‌های معین از تو بخرد، اشکال ندارد.»

۹۵۳- (۲۰) یعقوب بن شعیب گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ خریدن خرمای نخل سؤال کردم. امام علیه السلام فرمود: پدرم علیه السلام خریدن [خرمای] نخل را به مدت یک سال، پیش از آشکار شدن آن ناپسند می‌شمرد؛ ولی مدت دو یا سه سال را جایز می‌دانست و می‌فرمود: اگر در این سال بار ندهد، در سال دیگر بار می‌دهد.

و سؤال کردم: شخصی خرما و میوهٔ درخت را پیش از آشکار شدن مدت دو یا سه یا چهار سال می‌خرد.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد. تنها خریدن یک سال پیش از آشکار شدن از بیم آفت ناپسند است، تا این‌که آشکار شود.»

۹۵۴- (۲۱) عمار بن موسی گوید: «از امام صادق علیه السلام پرسیدم: چه وقت فروش انگور تاکستان جایز است؟

امام علیه السلام فرمود: هرگاه دانه هایش بسته و به غوره تبدیل شود.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۵۶۹

۹۵۵- (۲۲) در کتاب العوالی روایت می‌شود که: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از معاملهٔ انگور پیش از سیاه شدن، معاملهٔ حبوبات پیش از محکم شدن و معاملهٔ خرما پیش از سفید [روشن و شفاف] شدن، نهی کرد.»

۹۵۶- (۲۳) حلبی گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ خریدن خرمایِ نخل و انگور مو و میوه‌های دیگر به مدت سه یا چهار سال، سؤال شد. امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد. اگر امسال بار نداد، سال آینده بار می‌دهد و اگر خواستی یک سال بخری، پیش از رسیدن نخر و اگر پیش از رسیدن به مدت سه سال بخری، اشکال ندارد.

از امام علیه السلام سؤال شد: شخصی مقدار معینی از محصول زمینی را می‌خرد، آن‌گاه همهٔ‌محصولات آن زمین نابود می‌شود.

امام علیه السلام فرمود: مسلمانان در همین مسئله نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از یکدیگر شکایت و پیوسته آن را بیان می‌کردند. وقتی آن حضرت مشاهده کرد که آنان دست از نزاع بر نمی‌دارند، مردم را از معاملهٔ میوه پیش از رسیدن باز داشت و آن را حرام نکرد بلکه این کار را به دلیل نزاع مسلمانان انجام داد.»

این حدیث از عبدالله بن سنان نیز روایت شده است.

۹۵۷- (۲۴) معاویهٔ بن میسره گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ فروش خرمای نخل به مدت دو سال سؤال کردم. امام علیه السلام فرمود: اشکالی در آن نیست.

گفتم: یونجه را برای چیدن بار اول و پس از آن چند بار چیدن می‌فروشد (می‌فروشیم).

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد. سپس فرمود: پدرم برگ‌های حنا را برای چند بار چیدن می‌فروخت.»

۹۵۸- (۲۵) علی بن جعفر در کتابش می گوید: «از برادرم امام موسی بن جعفر علیه السلام سؤال کردم: آیا خریدن خرمای نخل به مدت دو سال جایز است؟

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد و می‌فرماید: اگر امسال بار ندهد، سال آینده ان‌شاءالله بار خواهد داد.»

۹۵۹- (۲۶) علی بن جعفر گوید: «از برادرم امام موسی بن جعفر علیه السلام دربارهٔ شخصی سؤال کردم که خرمایِ نخل را پیش از شکوفه دادن پیش‌خرید می کند. امام علیه السلام فرمود: پیش‌خرید کردن خرمای نخل شایسته نیست.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۵۷۱

۹۶۰- (۲۷) حلبی از امام صادق علیه السلام روایت می کند که دربارهٔ خریدن میوه فرمود: «هرگاه به حدّی رسد که قابل استفاده باشد، خریدن آن اشکال ندارد.»

۹۶۱- (۲۸) سماعه گوید: «از امام علیه السلام پرسیدم: آیا خریدن میوهٔ درخت پیش از شکوفه دادن جایز است؟

امام علیه السلام فرمود: نه، مگر این‌که همراه آن چیز دیگری مانند یونجه یا سبزی بخرد و بگوید: این یونجه‌ها و خرمای این نخل و این درخت را به فلان مبلغ از تو می‌خرم. پس اگر بار نداد، اصل مال خریدار در برابر یونجه و سبزی خواهد بود.

و پرسیدم: آیا خریدن برگ درخت برای سه یا چهار بار چیدن شایسته است؟

امام علیه السلام فرمود: هرگاه برگ بر روی درخت دیدی به هر تعداد چیدن که خواستی، آن را بخر.»

۹۶۲- (۲۹) هشام بن سالم گوید: «در قریه‌ای، آسیاب، درختان خرما، باغ، کشتزار و یونجه وجود دارد، آیا محصول آنجا را بخرم؟

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

۹۶۳- (۳۰) عبدالله بن ابی یعفور گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: در قریه‌ای آسیاب، درخت خرما، کشتزار، باغ و یونجه وجود دارد، آیا محصول آن را بخرم؟

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب هشتم از باب‌های زکات غلّات، آنچه بر بعضی از مقصود دلالت می کند.

می آید:

در روایات باب بعدی و باب نهم و دهم از باب‌های فروش میوه‌ها مناسب با این بحث خواهد آمد.

و در روایت پنجم از باب هفدهم از باب‌های حد سرقت دربارهٔ شخصی که میوه‌ها را دزدید و در آستین خود مخفی کرد، این سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که: «هر چه میوه خورده، چیزی بر او نیست ولی به خاطر میوه‌هایی که با خود برده، تعزیر (تنبیه) شده و دو برابر قیمت آن را بدهکار می‌شود.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۵۷۳

باب ۲ جواز فروش محصول باغ در صورت رسیدن بخشی از آن

۹۶۴- (۱) یعقوب بن شعیب روایت می‌کند که امام صادق علیه السلام فرمود: «هرگاه در باغی میوه‌های گوناگون باشد و برخی از آن برسد، معاملهٔ همهٔ آنها بدون اشکال است.»

۹۶۵- (۲) عمار گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال شد: فروش میوهٔ درخت چه وقت جایز است؟

امام علیه السلام فرمود: هرگاه میوه‌های فراوانی در یک محل باشد و برخی از آنها برسند، معاملهٔ همه میوه‌ها جایز است ولی اگر از یک نوع باشند، معاملهٔ آن جایز نیست، تا این‌که برسند و اگر انواع گوناگون است، هیچ یک از آنها فروخته نمی‌شود تا این‌که هر نوعی از آنها جداگانه برسد، سپس فروخته می‌شوند.»

مرحوم شیخ طوسی قدس سره این حدیث را بر استحباب و احتیاط یا بر این‌که میوه‌های گوناگون در محل‌های متفاوت هستند، حمل کرده است.

۹۶۶- (۳) عبیدالله حلبی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هنگامی که برخی از میوه‌ها آشکار شود، مدت یک سال و اگر بخواهی بیشتر از یک سال آن را می‌خری و اگر میوه‌های آن برای تو آشکار نشد، آن را اجاره نکن.»

۹۶۷- (۴) اسماعیل بن فضل گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ فروش میوه پیش از رسیدن سؤال کردم. امام علیه السلام فرمود: در صورتی که در آن زمین محصول رسیده‌ای باشد، پس فروش همهٔ آنها حلال است.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت سوم از باب پیشین این گفته که: «شخصی باغی را که در آن درخت خرما و درخت میوه است می‌خرد. برخی درختان میوه داده است و پاره‌ای هنوز میوه نداده.

امام علیه السلام فرمود: در صورتی که برخی درختان میوه داده باشد، اشکال ندارد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۵۷۵

باب ۳ جواز معاملهٔ خرمای درخت با خرما و انگور با کشمش

۹۶۸- (۱) حلبی روایت می‌کند که: «امام صادق علیه السلام دربارهٔ شخصی که خرمای درخت خود را به دو قفیز یا کمتر یا بیشتر- مقدار معینی- خرما می‌فروشد، فرمود: اشکال ندارد و فرمود: معاملهٔ تمر- خرمای خشک- با خرمای نارس از یک نخل اشکال ندارد ولی ضمیمه کردن خرمای قدیمی [چیده شده] و خرمای نارس [بر درخت] شایسته نیست و کشمش و انگور همین گونه است. (یا معامله کردن خرمای قدیمی با خرمای نارس [بر درخت] شایسته نیست و کشمش و انگور نیز همین گونه است).»

مرحوم شیخ طوسی قدس سره می‌فرماید: «توجیه این حدیث این است که آن را بر جواز معاملهٔ «عرایا» حمل کنیم و مخصوص آن بدانیم و آن جمع «عریه» است. معاملهٔ عریه به این صورت است که شخصی در خانه یا ملک گروهی درخت خرمایی دارد و وارد شدن وی در ملک آن گروه در هر ساعت از شبانه روز برای آنان سنگین است. پس به وی اجازه داده شده است که خرمای درختش را در برابر خرمایی از جنس همان خرمای آن درخت بفروشد.»

۹۶۹- (۲) یعقوب بن شعیب گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: من از شخصی چندین بار جنس که پیمانه آنها معلوم است، طلبکارم و او چند بار با پیمانه کمتری برای من می‌فرستد و من بدون پیمانه کردن آن را می‌پذیرم.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

۹۷۰- (۳) یعقوب بن شعیب گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی از دیگری صد کرّ خرما طلبکار است. از این رو از بدهکار درخواست می کند که خرمای نخلش را به‌جای خرمایی که از وی طلبکار است، به او واگذار کند.

گویا این کار برای امام علیه السلام ناخوشایند بود.

می گوید: و از امام علیه السلام سؤال کردم: دو نفر به طور شراکت یک درخت خرما دارند. یکی از آنان به دیگری می گوید: یا خرمای این نخل را به فلان مقدار بردار و نصف آن را به من بپرداز- چه کمتر از آن باشد یا بیشتر- یا این‌که من آن را به همان مقدار برمی‌دارم و سهم تو را می‌پردازم. امام علیه السلام فرمود:

بروجری، آقا حسین طباطبایی - مترجمان: حسینیان قمی، مهدی - صبوری، م، منابع فقه شیعه، ۳۱ جلد، انتشارات فرهنگ سبز، تهران - ایران، اول، ۱۴۲۹ ه‍ ق

منابع فقه شیعه؛ ج۲۳، ص: ۵۷۵

آری، اشکال ندارد.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۵۷۷

و از امام علیه السلام سؤال کردم: شخصی از دیگری چند بار رطب یا خرما طلبکار است. بدهکار مقداری خرما نزد وی می‌فرستد. آن‌گاه از پرداخت بقیه ناتوان می‌شود؛ از این رو تعدادی دینار به سوی طلبکار می‌فرستد و می گوید: با اینها خرما بخر و باقیماندهٔ طلب خود را از آن بردار.

امام علیه السلام فرمود: در صورتی که به وی اطمینان داشته باشد، اشکال ندارد.»

۹۷۱- (۴) ابوالصباح کنانی روایت می کند که امام صادق علیه السلام فرمود: «در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله شخصی از دیگری پانزده وَسَق [/ دو هزار و هفتصد کیلوگرم] خرما طلبکار بود. بدهکار درخت خرمایی داشت و به طلبکار گفت: خرمای نخل مرا در برابر خرمایت بردار! ولی طلبکار نپذیرفت. از این رو نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفت و گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! فلان کس پانزده وَسَق خرما از من طلبکار است. با او صحبت کن که خرمای درخت مرا به‌جای طلبش بپذیرد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرستاد و او را نزد خود فراخواند. آن‌گاه به وی فرمود: ای فلانی! خرمای درخت این شخص را به‌جای طلبت بگیر! طلبکار گفت: ای رسول خدا! آن به این مقدار نیست و نپذیرفت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به صاحب درخت دستور داد خرمای درختش را بچینند. او نیز آنها را چید. آن‌گاه پانزده وسق برای طلبکار پیمانه کرد.

امام صادق علیه السلام در ادامه فرمود: ربیعهٔ الرای وقتی این ماجرا را دربارهٔ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شنید، گفت: این رباست.

ابوالصباح گوید: من گفتم: خداوند را گواه می گیرم که ربیعه از دروغگویان است. امام علیه السلام فرمود: راست گفتی!»

مرحوم شیخ طوسی قدس سره می‌فرماید: «توجیه این حدیث آن است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به طلبکار نصیحت کرد که خرمای نخل را به‌جای طلبش بر وجه صلح و با وساطت پیامبر صلی الله علیه و آله بپذیرد، نه این‌که آن را در برابر طلبش خریداری کند و آن‌گاه که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مشاهده کرد وی به این پیشنهاد پاسخ مثبت نداد، داوطلبانه از مال خودش خرمای طلبکار را پرداخت کرد و در حدیث نیامده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خرمای نخل را در برابر آنچه پرداخت کرد،

دریافت کرد.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب نهم از باب‌های ربا، آنچه بر این باب دلالت می‌کند. همچنین روایات باب پیشین و باب بعدی را بنگر که مناسب با این مقام هست.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۵۷۹

باب ۴ حکم معاملهٔ محاقله و مزابنه و عرایا و معاملهٔ کشت با گندم و زمین با گندم آن

۹۷۲- (۱) عبدالرحمان بن ابی عبدالله روایت می‌کند که امام صادق علیه السلام فرمود: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از محاقله و مزابنه نهی کرد. عبدالرحمان گفت: مقصود از اینها چیست؟ امام علیه السلام فرمود: خریدن خرمای درخت با خرما و محصول زراعت با گندم.»

۹۷۳- (۲) عبدالرحمان بصری روایت می‌کند که امام صادق علیه السلام فرمود: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از محاقله و مزابنه نهی کرد.

آن‌گاه فرمود: محاقله، معاملهٔ خرمای نخل با خرماست و مزابنه، معاملهٔ خوشه با گندم است و نطاف آب نوشیدنی است و حق نداری پس از بی‌نیازی از آن به همسایه ات بفروشی؛ آن را برای وی رها کن و اربعا سدی است که مردم در برابر آب ایجاد می‌کنند پس صاحبش از آن بی‌نیاز می‌شود.

فرمود: آن را برای همسایه‌اش رها کند و به وی نفروشد.»

۹۷۴- (۳) ابو عبید- قاسم بن سلام- روایت می‌کند که: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از معاملهٔ محاقله و مزابنه نهی کرد. محاقله، معاملهٔ محصول در حال خوشه با گندم است و آن از «حقل» گرفته شده است. حقل- زراعت سبز رنگ- همان است که اهل عراق آن را «قراح» می‌نامند و در ضرب‌المثل آمده است:

علف جز برگ و بار نرویاند.

و مزابنه، معاملهٔ خرمایِ روی درخت با خرماست.»

۹۷۵- (۴) در کتاب العوالی روایت می‌شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از معاملهٔ مزابنه نهی کرد و آن معاملهٔ خرمای [درخت] در برابر خرما با پیمانه و معاملهٔ انگور [درخت] در برابر کشمش با پیمانه است.»

۹۷۶- (۵) در حدیث نهی‌های پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است که: «آن حضرت از محاقله نهی کرد یعنی معاملهٔ تمر با رطب و کشمش با انگور و مانند آن.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۵۸۱

۹۷۷- (۶) سکونی روایت می‌کند که امام صادق علیه السلام فرمود: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عرایا را اجازه فرمود. به این صورت که با تخمین زدن [خرمای درخت] آن را با خرما خریداری کنی.

و فرمود: عرایا، جمع عریه است و آن این است که درخت خرمای شخصی در خانهٔ دیگری است.

پس برای صاحبخانه جایز است با تخمین زدنِ خرمای درخت آن را با خرما معامله کند و این کار در سایر موارد جایز نیست.»

۹۷۸- (۷) ابو عبید- قاسم بن سلام- روایت می‌کند که: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله معاملهٔ عرایا را اجازه فرمود.

مفرد عرایا «عریه» است و آن درخت خرمایی است که صاحبش محصول آن را به شخص نیازمندی می‌بخشد و «اعراء» قرار دادن میوهٔ یک سال درخت برای کسی است. مقصود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این است که به صاحب درخت اجازه داده شده که خرمای آن نخل را به دلیل نیاز از کسی که به او بخشیده شده، با خرما خریداری کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هرگاه تخمین زنندگان را می‌فرستاد، به آنان می‌فرمود: در تخمین تخفیف دهید؛ زیرا در مال، بخشش به نیازمندان و وصیت است.»

۹۷۹- (۸) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از معاملهٔ مزابنه نهی کرد. مزابنه، معاملهٔ خرمای روی درخت با خرمای پیمانه شده است و عرایا را اجازه فرمود.

امام باقر علیه السلام فرمود: عرایا، یک و دو و سه و ده نخل است که صاحبش آنها را می‌بخشد، پس رطب‌های آن را جمع آوری می‌کند.

و عرایا به معنای بخشش هاست و در تفسیر آن اختلاف شده است. گروهی می‌گویند: آن چند نخل است که انسان هنگام فروش خرمای باغش آنها را استثنا می‌کند و برای مصرف خودش نگه می‌دارد. پس این درختان استثنا شده در تخمین محصول [برای گرفتن زکات] به حساب نمی‌آید؛ زیرا آنچه مردم می‌خورند، به آنان بخشیده شده است و به این دلیل عرایا نامیده شده‌اند که از فروخته شدن یا تخمین زده شدن در زکات برکنارند.

نیازمندان و بیچارگان- که درهم و دینار ندارند و تنها خرمای خشک در اختیار دارند- پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به آنان اجازه فرمود که با خرماهای‌شان میوهٔ این عریه‌ها را با تخمین آنها بخرند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این کار را به دلیل مهربانی و ارفاق به نیازمندان انجام داد که توانایی برخریدن رطب ندارند و به آنان اجازه نداد که خرماهایی که برای تجارت و ذخیره کردن است به این صورت معامله شود.

و گروهی دیگر می‌گویند: عرایا، درخت خرمایی است که انسان میوه‌اش را به نیازمندان می‌بخشد و خرمای آن درخت را رها می‌کند. پس کسی که خرمای درخت به وی بخشیده شده، برای چیدن و جمع‌آوری محصول خود نزد درخت می‌آید ولی این کار برای بخشنده به دلیل حضور خانواده‌اش سخت است. پس تنها به وی اجازه داده شده که میوهٔ آن درخت را بر اساس تخمین از شخصی که به وی بخشیده است، خریداری کند.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۵۸۳

و دستهٔ سومی می‌گویند: گروهی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله شکایت کردند که آنان نیز به رطب نیاز دارند.

رطب می‌آید و می‌رود ولی آنها چیزی در اختیار ندارند که با آن رطب تهیه کنند و مانند دیگران بخورند و آنها تنها تمر- خرمای خشک- دارند. از این رو پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به آنان اجازه داد که با خرمایی که در اختیار دارند، عرایا را بر اساس تخمین بخرند.

و دیگران دربارهٔ عرایا وجوهی بیان کرده‌اند که درمعنا نزدیک به اینها هستند و همگی به یکدیگر نزدیکند.»

۹۸۰- (۹) حسن بن علی وشّاء گوید: «ازامام رضا علیه السلام سؤال کردم: شخصی [محصول] چند جریب زمین را به صد کرّ می‌خرد به این شرط که آن را از همان زمین تحویل دهد.

امام علیه السلام فرمود: حرام است.

گفتم: فدایت شوم! اگر [محصول] آن زمین را به پیمانه معین از گندم زمین دیگری بخرد [چه حکمی دارد]؟

امام علیه السلام فرمود: اشکالی در آن نیست.»

۹۸۱- (۱۰) سماعه گوید: «به امام علیه السلام گفتم: فدایت شوم! شخص مسلمان یا کافر ذمّی محصولی کشت کرده و برای آن

هزینه می‌کند. سپس برای نقل مکان کردن از آن محل یا کار دیگری تصمیم به فروش آن می‌گیرد.
امام علیه السلام فرمود: آن را با درهم می‌خرد؛ زیرا اصل آن غذا (گندم) است.»
۹۸۲- (۱۱) سماعه از امام صادق علیه السلام پرسید: «شخص مسلمان یا کافر ذمی عقد مزارعه منعقد و برای آن هزینه صرف می‌کند، سپس تصمیم به فروش آن می‌گیرد. آیا چنین حقی را دارد؟
امام علیه السلام فرمود: آن را با درهم می‌خرد؛ زیرا اصل آن گندم است.»
۹۸۳- (۱۲) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که امام صادق علیه السلام فرمود: «معاملهٔ خوشه باگندم جایز نیست ولی معاملهٔ کشت سبز- هرچند خوشه داده باشد- با گندم اشکال ندارد. در صورتی که معامله بر کشت انجام پذیرد نه بر خوشه و به همین گونه است یونجه.»
منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۵۸۵
ارجاعات
گذشت:
در روایات باب پیشین، مناسب با این بحث هست.
می‌آید:
و در روایت چهارم از باب هشتم از باب‌های معاملهٔ میوه فرمودهٔ معصوم علیه السلام که: «همچنین اشکال ندارد، زراعتی را بخری که خوشه داده و گندم آورده است.»

باب ۵ جواز خریدن یکی از شریکان محصول شریک دیگر را

۹۸۴- (۱) یعقوب بن شعیب گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مزارعه سؤال کردم. امام علیه السلام فرمود: تو هزینهٔ کشت را می‌پردازی و زمین‌دار، زمینش را می‌دهد. آن‌گاه آنچه خداوند عنایت فرمود، بر اساس قرار داد تقسیم می‌شود. این‌گونه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خیبر را به اهلش واگذار کرد. آنان نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند و آن حضرت خیبر را به این شرط در اختیار آنان گذاشت که آن را آباد کنند و نصف محصولش برای آنان باشد. وقتی محصول خیبر رسید، پیامبر صلی الله علیه و آله به عبدالله بن رواحه دستور داد تا خرمای درختان را برای‌شان تخمین بزند. عبدالله پس از تخمین خرمای خیبر، یهودیان را در انتخاب آزاد گذاشت و به آنان گفت: ما خرمای این درختان را به فلان مقدار تخمین زدیم. اگر می‌خواهید، آن را بردارید و نصف آن مقدار را به ما بپردازید و اگر بخواهید، ما آن را برمی داریم و نصف آن مقدار را به شما می‌دهیم.
یهودیان گفتند: آسمان و زمین به این [عدالت] استوار است.»
۹۸۵- (۲) حلبی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که پدرش- امام باقر علیه السلام- به وی فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله زمین و نخلِ خیبر را به نصف [به اهلش] داد. وقتی محصول آن رسید، عبدالله بن رواحه را فرستاد.
وی محصولات خیبر را قیمت‌گذاری کرد و آن‌گاه به یهودیان گفت: یا محصولات را بردارید و نصف قیمت محصول را به من بپردازید یا نصف قیمت را به شما می‌دهم و آن را بر می‌دارم.
یهودیان گفتند: آسمان و زمین به این [عدالت] استوار است.»
منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۵۸۷
۹۸۶- (۳) ابو الصباح از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هنگامی که خیبر را فتح

کرد، آن را بنا بر نصف به اهلش واگذار کرد. وقتی محصول آنجا رسید، عبدالله بن رواحه را به سوی آنان فرستاد.

عبدالله محصول خیبر را برای آنان تخمین زد. [یهودیان که از تخمین وی ناراضی بودند] نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند: او مقدار محصول را به زیان ما زیادتر گفته است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عبدالله را خواست و از وی پرسید:

اینها چه می‌گویند؟

عبدالله گفت: من محصول را به این مقدار برای آنان تخمین زده‌ام. اگر مایلند به مقداری که ما تخمین زده‌ایم، آن را بپذیرند و اگر می‌خواهند، ما آن را بر می‌داریم.

یکی از یهودیان [با شنیدن این جمله] گفت: آسمان و زمین به این [عدالت] استوار است.»

۹۸۷- (۴) در کتاب جعفریات روایت می‌شود که امیر مؤمنان فرمود: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سرزمین خیبر را به یهودیان در برابر بخشی از محصول آنجا واگذار کرد. سپس [هر سال] فردی را برای تخمین محصول آنجا می‌فرستاد و به آنان دستور می‌داد که مقدار خوراک یهودیان را باقی گذارند و به حساب نیاورند.»

۹۸۸- (۵) محمد بن عیسی از یکی از شیعیان روایت می‌کند که به امام موسی بن جعفر علیه السلام گفت: «کشاورزانی برای ما کار می‌کنند و ما با آنها قرار داد مزارعه می‌بندیم. آنان به ما می‌گویند: ما حدس می‌زنیم که این کشت، فلان مقدار محصول می‌دهد و ما سهم شما را بر این مقدار عهده‌دار می‌شویم. ما نیز به این شرط زمین را به آنان واگذار می‌کنیم.

امام علیه السلام پرسید: آیا به این مقدار می‌رسد؟

گفتم: آری.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.

گفتم: در پایان می‌گوید: محصول کاهش یافت و آن مقدار به دست نیامد!

امام علیه السلام فرمود: (اشکال ندارد.) آیا در صورتی که افزایش می‌یابد، به شما می‌پردازد؟

گفتم: نه.

امام علیه السلام فرمود: شما حق دارید تمام آن مقدار را از وی درخواست کنید. همان‌گونه که در صورت افزایش مقدار، افزوده برای اوست، همین‌طور در صورت کاهش (به زیان اوست).»

ارجاعات

گذشت:

در روایت سوم از باب سوم از باب‌های معاملهٔ میوه این گفته که: «یکی از دو شریک به دیگری می‌گوید: یا خرمای این نخل را به فلان مقدار بپذیر و نصفش را به من بپرداز- خواه کمتر باشد یا زیادتر- یا من آن مقدار را می‌پذیرم و سهم تو را می‌پردازم.

امام علیه السلام فرمود: آری، اشکال ندارد.»

می‌آید:

و در روایات باب دهم از باب‌های کشاورزی و درخت‌کاری، مطالبی خواهد آمد که بر این بحث دلالت می‌کند.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۵۸۹

باب ۶ جواز فروش محصول به استثنای مقداری از آن

۹۸۹- (۱) ربعی روایت می‌کند که امام صادق علیه السلام دربارهٔ کسی که تمام محصولش را به استثنای مقداری از آن می‌فروشد

فرمود: «اشکال ندارد.

در این هنگام یکی از دوست‌داران یا غلامان امام علیه السلام که نزدش نشسته بود، گفت: خود امام علیه السلام نیز محصولش را می‌فروشد و چند وسق آن را استثنا می‌کند.

امام علیه السلام به وی نگریست و سخنش را انکار نکرد.»

۹۹۰- (۲) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که از امام صادق علیه السلام سؤال شد: «شخصی میوه‌های درختانش را می‌فروشد و مقداری از آنها را با پیمانه یا وزن معین استثنا می‌کند. [آیا این کار جایز است]؟

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت نهم از باب یکم از باب‌های معاملهٔ میوه به امام علیه السلام گفته شد که: «من در بصره تعدادی درخت خرما دارم. محصول آنها را به بهای معین می‌فروشم و از آن یک کرّ خرما یا بیشتر یا خرمای یک درخت را استثنا می‌کنم.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

باب ۷ حکم فروش میوه توسط مشتری قبل از قبض آن

۹۹۱- (۱) هارون بن حمزه غنوی گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: شخصی تعدادی نخل برای بریدن و استفاده از تنه‌های‌شان می‌خرد. آن‌گاه آنها را رها می‌کند و درختان بار می‌دهند.

امام علیه السلام فرمود: محصول آنها مالِ اوست، مگر آن‌که صاحب زمین آنها را آبیاری و به آنها رسیدگی کرده باشد.»

۹۹۲- (۲) هارون بن حمزه گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: شخصی تعدادی نخل برای بریدن و استفاده از تنهٔ آنها می‌خرد. آن‌گاه مدتی از آن محل دور می‌شود و درختان را بدون آن‌که قطع کند، به حال خود وامی گذارد.

پس از آن‌که می‌آید، درختان بار داده‌اند.

امام علیه السلام فرمود: میوهٔ درختان مال اوست. هرکاری که می‌خواهد با آن انجام دهد، مگر آن‌که فروشندهٔ درخت‌ها، آنها را آبیاری و به آنها رسیدگی کرده باشد.»

ارجاعات

می‌آید:

در روایت دهم از باب بعدی فرمودهٔ معصوم علیه السلام که: «زراعت را پیش از خوشه دادن نخر ولی هرگاه اصل آن یا اصل درخت خرمای بی‌بار را خریدی، اشکال ندارد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۵۹۱

باب ۸ جواز معاملهٔ زراعت پیش از خوشه دادن

۹۹۳- (۱) بکیر بن اعین گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: آیا خریدن زراعت سبز جایز است؟ امام علیه السلام فرمود: آری، اشکال ندارد.»

۹۹۴- (۲) زراره حدیث پیشین را روایت می‌کند و در ادامهٔ آن می‌افزاید، امام علیه السلام فرمود: «خریدن کشتزار یا علوفهٔ جو در حالی که سبز است، اشکال ندارد. سپس اگر بخواهی، می‌توانی آن را به حال خود واگذاری تا خوشه دهد. سپس درو کنی و اگر بخواهی، می‌توانی پیش از خوشه دادن، آنها را بچینی و به دام‌هایت بدهی. پیش از خوشه دادن، این کار اشکالی ندارد ولی پس از خوشه دادن، آن را علوفهٔ حیوان قرار نده؛ زیرا سبب تباه کردن آن است.»

۹۹۵- (۳) معلی بن خنیس گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: آیا زراعت را بخرم؟

امام علیه السلام فرمود: وقتی به اندازهٔ یک وجب است.»

۹۹۶- (۴) حلبی روایت می‌کند که امام صادق علیه السلام فرمود: «اشکال ندارد که کشتزار را در حالی که سبز است، بخری. سپس اگر بخواهی، آن را برای درو کردن رها می‌کنی یا پیش از خوشه دادن در حالی که علف است، آن را علوفهٔ دام قرار می‌دهی.

و فرمود: همچنین اشکال ندارد کشتزاری را که خوشه داده و گندم آورده است بخری.»

۹۹۷- (۵) سماعه از امام صادق علیه السلام پرسید: «شخصی کشت جو را برای علوفه خرید ولی آن را نچید و رها کرد تا جو داد. در حالی که باکشاورزِ کافر غیر عربِ آن، در روز خرید شرط کرده بود که هر حادثهٔ ناگواری پیش آمد به عهدهٔ کشاورز باشد.

امام علیه السلام فرمود: اگر خریدار با کشاورز غیر عرب در روز خرید شرط کرده است که اگر بخواهد، آن را تبدیل به خوشهٔ جو می‌کند و اگر بخواهد، تبدیل به علوفه می‌کند، این شرط به سود وی باقی است و اگر شرط نکرده است، پس رها کردن آن تا اینکه تبدیل به خوشه شود، شایسته نیست ولی اگر چنین کرد، مالیات زمین و هزینه‌های آن برعهدهٔ او و محصول به دست آمده مال اوست.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۵۹۳

۹۹۸- (۶) سماعه گوید: «از امام علیه السلام سؤال کردم: شخصی زراعتی را برای علوفه می‌خرد و با فروشندهٔ کافر غیر عرب آن شرط می‌کند که همهٔ مالیات‌های آن به عهدهٔ فروشنده باشد ولی پس از خریدن آن رانمی چیند و تصمیم می‌گیرد آن را رها کند تا خوشهٔ گندم یا جو دهد. [آیا این کار برای وی رواست]؟

امام علیه السلام فرمود: اگر هنگام خرید با او شرط کرده است که اگر بخواهد می‌چیند و علوفه می‌کند و اگر بخواهد آن را به حال خود رها می‌کند تا خوشه دهد [اشکال ندارد]؛ در غیر این‌صورت، برای وی شایسته نیست آن را رها کند تا خوشه دهد ولی اگر چنین کرد، مالیات زمین و هزینهٔ آن برعهدهٔ او و محصول به دست آمده برای اوست.»

این حدیث با سندهای گوناگون و اندکی تفاوت روایت شده است.

۹۹۹- (۷) زراره دربارهٔ زراعتی که به صورت علوفه فروخته شد و سپس خوشه داد از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «در صورتی که خریدار به فروشنده بگوید که آنچه از این کشت به دست می‌آید از تو خریدم، اشکال ندارد. آن‌گاه پس از آن‌که به صورت علوفه خرید، اگر بخواهد آنها را می‌چیند و اگر بخواهد به انتظار [رسیدن] آن می‌نشیند.»

۱۰۰۰- (۸) ابو بصیر گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: آیا رواست کشت گندم و جو را به صورت علوفه پیش از خوشه دادن بخرم؟

امام علیه السلام فرمود: نه، مگر این‌که برای علوفه دادن به دام آن را بخری. سپس اگر بخواهی آن را رها می‌کنی تا خوشه دهد.»

در کتاب المقنع آمده است: «جایز نیست کشت گندم و جو را که به صورت علف است پیش از خوشه دادن بخرد، مگر این‌که برای علوفه دادن به دام این کار را انجام دهد.»

۱۰۰۱- (۹) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ فروش باقیماندهٔ ساقهٔ گندم پس از درِو و یونجه سؤال شد. امام علیه السلام آن را اجازه فرمود.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۵۹۵

۱۰۰۲- (۱۰) معاویهٔ بن عمار از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «زراعت را پیش از خوشه دادن نخر ولی هرگاه اصل آن را خریدی، اشکال ندارد و یا هرگاه اصل درخت خرمای بی‌بار را خریدی، اشکال ندارد.»

مرحوم شیخ طوسی قدس سره این حدیث را بر درجه‌ای از کراهت حمل کرده است.

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب پیشین، مناسب با این بحث هست.

باب ۹ حکم فروش میوه پیش از تحویل و پرداخت بهای آن

۱۰۰۳- (۱) حلبی گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی میوه می‌خرد و سپس پیش از قبض آن را می‌فروشد. امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد. اگر برایش سود دارد، باید بفروشد.»

۱۰۰۴- (۲) محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که دربارهٔ شخصی- که میوه خرید و سپس پیش از قبض، آن را فروخت- فرمود: اشکال ندارد.»

۱۰۰۵- (۳) در کتاب المقنع آمده است: «اشکال ندارد که انسان خرمای نخل و میوه‌ها را بخرد و سپس پیش از تحویل گرفتن بفروشد.»

۱۰۰۶- (۴) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که امام باقر علیه السلام فرمود: «اشکالی بر خریدار میوه نیست که آن را پیش از قبض بفروشد و آن، مانند مواد غذایی، پیمانه‌ای نیست و از مصادیق نهی از معامله پیش از قبض به شمار نمی‌آید.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب چهلم از باب‌های خرید و فروش، به ویژه در روایت یکم و همچنین روایات باب چهل و یک مناسب با این بحث هست.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۵۹۷

باب ۱۰ حکم پرداخت ثمن برای خرید میوه‌ای که هنوز آشکار نشده است

۱۰۰۷- (۱) یعقوب بن شعیب گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: بیست دینار به شخصی می‌پردازم و به وی می‌گویم، هرگاه میوه‌هایت رسید، آنها به این نرخ مال من باشد. اگر راضی بودم، برمی دارم و اگر ناراضی بودم، رها می‌کنم (یا اگر راضی بودی، برمی‌دارم و اگر ناراضی بودی، رها می‌کنم).

امام علیه السلام فرمود: آیا نمی‌توانی به او بپردازی و با وی هیچ شرطی نکنی؟

گفتم: فدایت شوم! چیزی را قطعی نمی‌کند و تنها خداوند قصد او را می‌داند.

امام فرمود: در صورتی که چنین قصدی دارد، شایسته نیست.»

باب ۱۱ استحباب فروختن نخلی که انسان در ملک دیگری دارد به صاحب ملک

۱۰۰۸- (۱) احمد بن محمد بن ابی‌نصر بزنطی از امام رضا علیه السلام روایت می‌کند که در تفسیر سورهٔ: واللیل اذا یغشی فرمود: «شخصی در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله در خانهٔ یکی از انصار، درخت خرمایی داشت و او از این بابت در تنگنا و فشار بود؛ از این رو در این باره به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شکایت کرد. آن حضرت صاحب درخت را نزد خویش فراخواند و به وی فرمود: درخت خرمایت را در برابر یک درخت خرما در بهشت به من واگذار کن ولی او از انجام این معامله خودداری کرد. وقتی این خبر به گوش یکی دیگر از انصار به نام ابو دحداح رسید، نزد صاحب درخت رفت و به وی گفت: درخت خرمایت را در برابر باغ من به من بفروش. صاحب درخت آن را فروخت. ابودحداح نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رفت و گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! من درخت خرمای فلانی را در برابر باغم خریدم! پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: به‌جای آن برای تو یک درخت در بهشت است.»

خداوند متعال دربارهٔ این ماجرا، این آیات را بر پیامبرش فرستاد: «سوگند به آن کس که نر و ماده را آفرید. به راستی تلاش شما گوناگون است. پس آن کس که بخشید [یعنی درخت خرما را] و پرهیزگار شد و نیکوتر را تصدیق کرد، وعدهٔ رسول خدا صلی الله علیه و آله را تصدیق نمود. پس به زودی او را برای زندگی آسان و مرفه آماده می کنیم.»

۱۰۰۹- (۲) علی بن ابراهیم قمی در تفسیر ش دربارهٔ این آیات: «پس آن کس که بخشید و پرهیزگار شد و زندگی نیکوتر را تصدیق کرد، پس به زودی او را برای زندگی آسان و مرفه آماده می‌کنیم» می گوید:

«این آیات دربارهٔ یکی از انصار که درخت خرمایی در خانهٔ دیگری داشت، نازل شد. وی بدون اجازه به درختش سرکشی می‌کرد؛ صاحب‌خانه در این باره به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شکایت کرد و آن حضرت به

صاحب درخت فرمود: نخلت را در برابر یک نخل در بهشت به من بفروش. وی گفت: چنین نمی‌کنم.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: آن را در برابر یک باغ در بهشت به من بفروش.

وی گفت: چنین نمی‌کنم! و رفت.

آن‌گاه ابن دحداح (ابودحداح) نزد صاحب درخت رفت و آن را از وی خرید و نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت:

ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! این درخت را بگیر و باغی را که در بهشت به آن مرد فرمودی و نپذیرفت به من بده.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: در بهشت برای تو باغ‌هایی و باغ‌هایی است.»

پس خداوند در این باره این آیات را فرو فرستاد: «پس آن کس که بخشید و پرهیزگار شد و زندگی نیکوتر را تصدیق کرد، یعنی ابن دحداح و ثروتش هنگام مرگ او را بی‌نیاز نمی‌کند، به راستی هدایت کردن بر ماست. می‌فرماید: بر ماست که برای آنان بیان کنیم. شما را از آتشی بیم می‌دهم که بر می‌افروزد. جز انسان بدبخت در آن افکنده نمی‌شود. کسی که تکذیب کرد و روی برتافت، یعنی آن کسی که نسبت به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بخل ورزید.

و به زودی انسان پرهیزگار از آن دور نگه داشته می‌شود. [ابن دحداح را می‌گوید]. نزد هیچ‌کس نعمتی نیست که به خاطر آن پاداش داده شود. می‌فرماید: هیچ‌کس در پیشگاه خداوند حق ندارد که به خاطر آنچه برای خودش انجام داده، از پروردگارش درخواستی نماید و اگر خداوند به وی پاداش می‌دهد، به دلیل فضل و بخشش خود، این کار را می‌کند و این است معنای سخن خداوند که فرمود:

مگر به خاطر طلب وجه پروردگارش که برترین است و حتماً در آینده خشنود می‌شود.»

۱۰۱۰- (۳) فرات بن ابراهیم کوفی در تفسیر سورهٔ واللیل از امام سجاد علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شخص ثروتمندی در خانه‌اش باغی داشت. در همسایگی وی مرد تهیدستی زندگی می‌کرد که کودکان وی هروقت از درخت مرد توانگر خرمایی بر زمین می‌افتاد، خوشحال می‌شدند و آن را در دهان می‌گذاشتند. مرد ثروتمند به سوی آنان می‌آمد و خرما را از دهان‌شان بیرون می‌کشید. همسایهٔ مرد ثروتمند در این باره به پیامبر صلی الله علیه و آله شکایت کرد. آن‌گاه آن حضرت به تنهایی نزد مرد ثروتمند رفت و فرمود: این باغت را در برابر یک باغ در بهشت به من بفروش.

مرد ثروتمند گفت: من مال نقد خودم را به مال نسیه تو نمی‌فروشم.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از پاسخ وی گریان شد و به مسجد بازگشت. در آنجا با امیر مؤمنان علی علیه السلام برخورد کرد. علی علیه السلام عرض کرد: ای رسول خدا! چرا گریانی؟ خداوند هرگز دیدگانت را نگریاند! پیامبر علیه السلام ماجرای مرد ناتوان و باغ را برای وی بازگو کرد. علی علیه السلام پس از شنیدن این ماجرا به خانه مرد ثروتمند رفت، او را به بیرون فراخواند و به او فرمود: خانه‌ات را به من بفروش.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۶۰۱

علی علیه السلام به نشانهٔ انجام معامله دستش را به دست مرد توانگر زد. آن‌گاه نزد مرد ناتوان رفت و به وی گفت: به سوی خانه‌ات برو. به تحقیق خداوند- پروردگار جهانیان- آن را به ملکیت تو درآورد و به سوی مسجد حرکت کرد.

از سوی دیگر جبرئیل بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد و به وی گفت: ای محمد؛ بخوان! واللیل اذا یغشی، تا پایان سوره.

پس از نزول سوره، پیامبر صلی الله علیه و آله از جا برخاست، پیشانی علی علیه السلام را بوسید و فرمود: پدر و مادرم فدایت! به تحقیق خداوند این سوره را به طور کامل دربارهٔ تو نازل فرمود.»

۱۰۱۱- (۴) همچنین در تفسیر فرات روایت می‌شود که موسی بن عیسی انصاری گفت: «پس از ادای نماز عصر، همراه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در کنار علی علیه السلام نشسته بودم که پس از مدتی شخصی نزد وی آمد و گفت: ای ابوالحسن! به خاطر کاری نزد تو آمدم و می‌خواهم برای انجام آن همراه من نزد فردی بیایی.

علی علیه السلام فرمود: بگو.

آن مرد گفت: من در خانهٔ شخصی زندگی می‌کنم که صاحب خانه در آن درخت خرمایی دارد.

وقتی باد می‌وزد یا پرنده‌ای بر آن درخت می‌نشیند از آن درخت، خرما بر زمین می‌افتد و من و فرزندانم آنها را می‌خوریم بدون آن‌که برای انداختن خرما سنگ به آن پرتاب کنیم یا چوب به آن بزنیم. این وضع از وقتی که خرمای درخت نارس است آغاز می‌شود و تا وقتی که به رطب تبدیل شود و بخشکد، ادامه می‌یابد. بیا و از وی بخواه که مرا حلال کند.

علی علیه السلام به پاخاست و به من گفت: تو نیز با ما بیا. با هم حرکت کردیم تا به خانهٔ صاحب درخت رسیدیم. علی علیه السلام به وی سلام کرد. او نیز به وی خوش آمد گفت و از آمدن حضرت شادمان و خرسند شد. آن‌گاه به امام علیه السلام گفت: ای ابوالحسن! برای چه کاری به اینجا آمدید؟

علی علیه السلام گفت: برای کاری آمده‌ام که- ان‌شاءالله- انجام خواهی داد.

آن مرد پرسید: آن چه کاری است؟

علی علیه السلام فرمود: این مرد که در خانهٔ تو در فلان محل ساکن است، می‌گوید: در آن خانه خرمایی است که هنگام وزش باد و نشستن پرندگان بر آن از وقتی که خرما نارس است تا وقتی که به رطب و تمر تبدیل می‌شود، بر زمین می‌افتد، بدون این‌که این مرد به آن سنگ پرتاب کند یا چوب به آن بزنند.

از تو می‌خواهم که وی را از این بابت حلال کنی ولی آن مرد نپذیرفت و علی علیه السلام برای بار دوم خواستهٔ خود را تکرار کرد،

ولی باز هم آن مرد نپذیرفت. علی علیه السلام مرتب درخواست خود را تکرار می‌کرد و آن مرد نمی‌پذیرفت. تا این‌که به وی فرمود: به خدا سوگند! من از جانب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برایت تضمین می‌کنم که آن حضرت به‌جای این درخت در بهشت باغی به تو عنایت کند.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۶۰۳

ولی این بار نیز نپذیرفت. کم‌کم به غروب آفتاب نزدیک شدیم که علی علیه السلام به وی فرمود: آیا آن خانه را در برابر فلان باغم به من می‌فروشی؟

آن مرد گفت: آری، خدا و موسی بن عیسی را بر خود گواه بگیر که تو آن باغ را در برابر این خانه به من فروختی. علی علیه السلام که تصور نمی‌کرد وی خانه‌اش را بفروشد گفت: آری، خدا و موسی بن عیسی را شاهد می‌گیرم که این باغ را با همهٔ درختان، نخل‌ها و میوه‌هایش در برابر این خانه به تو فروختم.

آیا تو این خانه را با هر آنچه در آن است، در برابر آن باغ به من فروختی؟

آن مرد گفت: آری، خدا و موسی بن عیسی را گواه می‌گیرم که من این خانه را با هر آنچه در آن است، در برابر این باغ فروختم.

آن‌گاه علی علیه السلام رو به شخص سائل کرد و فرمود: برخیز و خانه را تحویل بگیر. خداوند آن را برای تو مبارک گرداند و آن برای تو حلال است.

در این هنگام وقت نماز مغرب فرا رسید و صدای اذان بلال بلند شد. آنان به سوی نماز شتافتند.

نماز مغرب و عشا را همراه پیامبر صلی الله علیه و آله به‌جا آوردند و هرکس به خانهٔ خودش رفت. هنگام صبح در نماز جماعت پیامبر صلی الله علیه و آله شرکت کردند. پس از نماز صبح، آن حضرت مشغول تعقیبات شد که ناگهان جبرئیل از جانب خدا وحی آورد. پس از پایان وحی پیامبر صلی الله علیه و آله رو به اصحاب کرد و فرمود: چه کسی روز گذشته کاری انجام داده که خداوند دربارهٔ آن وحی فرستاده؟ آیا کسی به من خبر می‌دهد یا من به او خبر دهم؟ علی علیه السلام عرض کرد: بلکه شما برای ما بازگو کنید، ای رسول خدا صلی الله علیه و آله

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آری، جبرئیل آمد و از جانب خدا به من سلام رساند و گفت: علی علیه السلام دیشب کاری انجام داده است. من از دوستم جبرئیل پرسیدم: آن چیست؟ جبرئیل گفت: بخوان، ای رسول خدا صلی الله علیه و آله!

گفتم: چه بخوانم؟

گفت: بخوان، به نام خداوند بخشنده مهربان. سوگند به شب هنگام فراگیر شدن ... حتما تو خشنود خواهی شد. تو، ای علی!

مگر تو بهشت را تصدیق نکردی؟ و مگر آن خانه را با فروش باغت به ساکنانش صدقه ندادی؟

علی علیه السلام گفت: آری، ای رسول خدا صلی الله علیه و آله.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: پس این سوره دربارهٔ تو فرود آمد و این برای توست.

آن‌گاه پیامبر صلی الله علیه و آله به سوی علی علیه السلام شتافت. او را در آغوش کشید و پیشانی‌اش را بوسید و فرمود: تو برادر منی و من برادر تو.»

ارجاعات

می‌آید:

در روایات باب دهم از باب‌های احیاء موات، مناسب با این بحث هست؛ ملاحظه کنید.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۶۳۱

بخش نهم: باب‌های سلف

باب ۱ شرط بیان ویژگی‌های کالا و مدت آن در پیش‌فروش

۱۰۱۲- (۱) جمیل بن درّاج از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «پیش‌خرید کالا اشکالی ندارد، هرگاه طول و عرض آن توصیف شود.»

۱۰۱۳- (۲) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که امام صادق علیه السلام فرمود: «پیش‌خرید کالا اشکالی ندارد، هرگاه طول و عرض و جنس آن توصیف شود و آن معلوم باشد.»

۱۰۱۴- (۳) زراره از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «پیش‌خرید حیوان و کالا اشکالی ندارد، هرگاه طول و عرض کالا و سن حیوان بیان شود.»

۱۰۱۵- (۴) زراره روایت می‌کند که امام صادق علیه السلام فرمود: «پیش‌خرید حیوان اشکال ندارد، هرگاه سن آن بیان شود.»

۱۰۱۶- (۵) عبید بن زراره از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «پیش‌خرید حیوان اشکال ندارد، در صورتی که از حیوانی با ویژگی‌های مشخص نام ببری.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۶۳۳

۱۰۱۷- (۶) ابو بصیر گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ خرید و فروش حیوان سؤال کردم. امام فرمود:

اشکالی در آن نیست.

گفتم: اگر حیوانی را با سن مشخص یا برده معینی را پیش‌فروش کند، آن‌گاه با رضایت یکدیگر، حیوان و برده پست‌تر یا مرغوب‌تری تحویل دهد، در این باره چه نظری دارید؟

امام علیه السلام فرمود: در آن اشکالی وجود ندارد.»

۱۰۱۸- (۷) حلبی از امام صادق روایت می‌کند که فرمود: «پیش‌خرید حیوان اشکال ندارد در صورتی که آنچه پیش‌خرید کرده‌ای مشخص و توصیف کنی، آن‌گاه اگر آن حیوان به تو تحویل داده شد [معامله تمام است]. در غیر این صورت تو به درهم هایت سزاوارتری.»

۱۰۱۹- (۸) سماعه گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ پیش‌خرید حیوان سؤال شد. امام علیه السلام فرمود: با سن مشخص و تعداد دندان‌های معین و مدت معلوم اشکال ندارد.»

۱۰۲۰- (۹) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که امام صادق علیه السلام فرمود: «پیش‌خرید حیوان با سن مشخص و مدت معین اشکال ندارد. آن‌گاه اگر فروشنده، حیوان بهتری تحویل داد یا خریدار، حیوان پست‌تری گرفت با رضایت دو طرف اشکال ندارد.»

۱۰۲۱- (۱۰) معاویه گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی برده‌های نوجوانی را با سن مشخص و غیر مشخص پیش‌خرید می‌کند و سپس پست‌تر از آن را به وی تحویل می‌دهد.

امام علیه السلام فرمود: در صورت رضایت دو طرف اشکال ندارد.

و سؤال کردم: شخصی گوسفندان دو ساله و سه ساله و غیر آن را تا زمان مشخصی پیش‌خرید می‌کند.

امام علیه السلام فرمود: اشکالی ندارد.

گفتم: اگر فروشنده نتواند همهٔ آنها را تحویل دهد و از خریدار بخواهد که نصف گوسفندان یا یک‌سوم آنها را تحویل بگیرد و

به‌جای گوسفندان باقیمانده درهم‌هایی را که برای آنها پرداخته، دریافت کند؟
امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد و بدون رضایت طرف مقابل غیر از آنچه شرط کرده است نمی‌گیرد.»
۱۰۲۲- (۱۱) حلبی گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال شد: شخصی تعدادی گوسفند دوساله و سه‌ساله و غیر آن را تا زمان معینی پیش‌خرید می‌کند.
امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد. اگر فروشنده نتواند همهٔ آنها را تحویل دهد، خریدار نصف یا یک‌سوم یا دو سوم آنها را تحویل می‌گیرد و به‌جای باقیمانده به نسبت درهم‌های پرداختی‌اش دریافت می‌کند
منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۶۳۵
و خریدار پایین‌تر از قرار دادش تحویل می‌گیرد ولی برتر از آن نمی‌گیرد و پوشاک نیز مثل گندم، جو، زعفران و گوسفند است.»
نظیر این حدیث از سلیمان بن خالد از امام صادق علیه السلام نیز روایت شده است.
۱۰۲۳- (۱۲) در کتاب المقنع آمده است: «پیش‌خرید هر چیزی مانند حیوان، مواد خوراکی و غیر آن اشکال ندارد.»
۱۰۲۴- (۱۳) ابن بکیر از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «پیش‌خرید میوه اشکال ندارد.»
۱۰۲۵- (۱۴) در کتاب عوالی اللئالی روایت می‌شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس پیش‌خرید کند، پس باید با وزن و پیمانهٔ معلوم پیش‌خرید کند.»
۱۰۲۶- (۱۵) سلیمان بن خالد گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی محصولی را پیش‌خرید می‌کند و بخشی از آن را تحویل می‌گیرد و فروشنده نمی‌تواند بقیه آن را تحویل دهد؛ از این رو به‌جای آن، اصل مال دریافتی را به خریدار پیشنهاد می‌کند.
امام علیه السلام فرمود: می‌تواند آن را بگیرد؛ زیرا برایش حلال است.
گفتم: خریدار، مواد خوراکی تحویل گرفته را می‌تواند به دوبرابر قیمت بفروشد!
امام علیه السلام فرمود: هرچند چنین کرده باشد، برایش حلال است.
و سؤال کردم: آیا کسی می‌تواند کالایی غیر از محصول و خرمای نخل را پیش‌خرید کند؟ امام علیه السلام فرمود: کالا و مدت را مشخص می‌کند.»
۱۰۲۷- (۱۶) غیاث از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که امام باقر علیه السلام فرمود: «قرض گرفتن نان اشکال ندارد و خریدن آب مشک و کوزه اشکال ندارد و معاملهٔ یک سکهٔ مسی با دو سکهٔ مسی و یک کوزه آب با دو کوزه آب اشکال ندارد «۱» و پیش‌خرید سکه‌های مسی اشکال ندارد.»

---

(۱). متن حدیث خالی از به‌هم‌ریختگی نیست. مرحوم علامه مجلسی از پدرش نقل می‌کند که ظاهراً متن حدیث این‌گونه است: «الفلس بالفلسین والقله بالقلتین»، ملاذ الاخیار ۱۱/ ۴۶۳ و بر همین اساس ترجمه شد.
منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۶۳۷
۱۰۲۸- (۱۷) غیاث بن ابراهیم از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «پیش‌خرید کالا با پیمانه و مدت معین اشکال ندارد و کاه، شن و ماسه پیش‌خرید نمی‌شود.»
۱۰۲۹- (۱۸) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که علی علیه السلام فرمود: «پیش‌خرید که زمان تحویل آن را هنگام درو یا چیدن خرما یا خرمن‌کوبی [دانه را از کاه جدا می‌کنند] قرار دهند جایز و صحیح نیست بلکه پیش‌خرید باید با پیمانهٔ مشخص تا زمان معین باشد.» (زیرا زمان در موارد قبلی دقیقاً معیّن نیست.)

۱۰۳۰- (۱۹) ابن عباس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: «هرکس پیش‌خرید می‌کند باید کالایی را با پیمانه و وزن مشخص و مدت معین پیش‌خرید کند.»

۱۰۳۱- (۲۰) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام از نیاکانش علیهم السلام روایت می‌شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس کالایی را تا مدت نامعلوم یا در برابر بهای نامشخص بفروشد، معامله‌اش معامله نیست.»

۱۰۳۲- (۲۱) عبدالله بن سنان گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: آیا کسی می‌تواند کالایی غیر از محصول زراعت و خرمای نخل را پیش‌خرید کند؟

امام علیه السلام فرمود: پیمانه و مدت آن را مشخص می‌کند.

و سؤال کردم: آیا کسی که حیوان و غلّات پیش‌خرید کرده، می‌تواند در برابر بهای پرداختی رهن بپذیرد؟

امام علیه السلام فرمود: آری، در برابر مالت وثیقه بگیر.»

۱۰۳۳- (۲۲) ابو مریم انصاری از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که: «پدرش- امام باقر علیه السلام- در پیش‌خرید حیوان با بهای معین و مدت مشخص، اشکالی نمی‌دید.»

۱۰۳۴- (۲۳) قتیبه اعشی گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی گوسفندانی را با سنّ معلوم تا زمان معین پیش‌خرید می‌کند. آن‌گاه به‌جای سه ساله، چهار ساله به وی تحویل داده می‌شود.

امام علیه السلام فرمود: مگر گوسفندانی با سن مشخص و مدت معین پیش‌خرید نکرده است؟

گفتم: آری.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

۱۰۳۵- (۲۴) سماعه گوید: «از امام [صادق علیه السلام] سؤال کردم: آیا پیش‌خرید حریر و کالایی که در شهر شما ساخته می‌شود، جایز است؟

امام علیه السلام فرمود: آری، هرگاه زمان آن مشخص باشد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۶۳۹

۱۰۳۶- (۲۵) سماعه گوید: «از امام [صادق علیه السلام] سؤال کردم: آیا پیش‌خرید حریر و کالایی که در شهر شما ساخته می‌شود جایز است؟

امام علیه السلام فرمود: آری، هرگاه مدت آن مشخص باشد.

و سؤال کردم: آیا پیش‌خرید حیوانِ توصیف شده تا زمان معین و پیش‌خرید حبوبات با پیمانه و مدت مشخص جایز است؟

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

۱۰۳۷- (۲۶) محمد حلبی گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: آیا پیش‌خرید مواد خوراکی با پیمانه و مدت مشخص جایز است؟

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

۱۰۳۸- (۲۷) علی بن جعفر در کتابش گوید: «از برادرم- امام موسی بن جعفر علیه السلام- سؤال کردم: آیا پیش‌خرید گندم جایز است؟

امام علیه السلام فرمود: هرگاه فلان مقدار [مقدار معینی] از تو خریداری کند، اشکال ندارد.»

۱۰۳۹- (۲۸) جابر گوید: «از امام باقر علیه السلام دربارهٔ پیش‌خرید گوشت سؤال کردم. امام علیه السلام فرمود: به آن نزدیک نشو؛

زیرا یک بار به تو گوشت چاق می‌دهد و بار دیگر لاغر. گوشت را به صورت نقد و با مشاهده بخر.

و نیز دربارهٔ پیش‌خرید آب مشک سؤال کردم. امام علیه السلام فرمود: نزدیک آن نشو زیرا یک بار مشک پر به تو می‌دهد و بار دیگر ناقص بلکه با مشاهده آن را بخر که برای تو و فروشنده سالم‌تر است.»

۱۰۴۰- (۲۹) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که امام صادق علیه السلام فرمود: «در معاملهٔ پیش‌فروش، هرگاه مدت فرا رسید و خریدار مشاهده کرد که فروشنده جنس پیش‌فروش شده را در اختیار ندارد ولی چهارپا و برده و کالای دیگری دارد، اشکال ندارد که خریدار آنها را با بهایی که برای جنس پیش‌فروش پرداخته، بردارد. همچنین اگر مواد خوراکی را در برابر درهم به صورت نسیه بفروشد و هنگام سر رسید خریدار بگوید: من درهم در اختیار ندارم، از من مواد خوراکی بگیر، امام فرمود:

اشکال ندارد؛ زیرا او درهم طلبکار است و به‌جای آن هر چه بخواهد، می‌تواند بگیرد و پیش‌خرید اجناسی را که باقی نمی‌ماند- مانند میوه، گوشت و نظیر آن- ناپسند شمرده‌اند.»

۱۰۴۱- (۳۰) محمد بن حباب جلّاب گوید: «از امام موسی بن جعفر علیه السلام سؤال کردم: شخصی صد گوسفند به این شرط می‌خرد که فروشنده آنها را به فلان مبلغ از وی خریداری کند. امام علیه السلام فرمود:

جایز نیست.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۶۴۱

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب دوازدهم، بیست و سوم و سی و چهارم از باب‌های خرید و فروش، مطالبی گذشت که بر برخی از مقصود دلالت می‌کند.

و در روایت نوزدهم از باب یکم از باب‌های معاملهٔ میوه این گفته که: «از امام علیه السلام پرسیدم: آیا پیش‌خرید خرمای نخل جایز است؟ امام علیه السلام فرمود: جایز نیست و اگر میوهٔ این درخت معین را از تو خرید، اشکال ندارد.»

می‌آید:

در روایت سوم از باب سوم از باب‌های سلف (پیش‌فروش) این گفته که: «پیش از سر بریدن گوسفندان، من پوست‌ها را می‌فروشم. امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد ولی مشخص کن که آن پوستِ گوسفند کدام سرزمین است.»

و در روایت یکم از باب پنجم فرمودهٔ معصوم علیه السلام که: «پیش‌خرید کالاهای پیمانه‌ای به وسیلهٔ کالاهای وزن‌کردنی و پیش‌خرید کالاهای وزن‌کردنی به وسیلهٔ کالاهای پیمانه‌ای، اشکال ندارد.»

باب هفت از باب‌های پیش‌فروش و روایات باب یک از باب‌های رهن را بنگر.

در روایت ششم از باب سوم از باب‌های حجر در پرسش از امام علیه السلام این گفته که: «... وی کالاهای پیش‌فروش شده به مردم بدهکار است. پس آنها نابود می‌شود و هزار درهم یا بیشتر باقی می‌گذارد ...»

و در روایت یکم از باب یکم از باب‌های ضمان این گفته که: «شخصی فلوس- سکه‌های مسی- پیش‌خرید می‌کند. آیا جایز است برای آنها کفیل بگیرد؟ امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

باب ۲ جواز تحویل گرفتن تدریجی کالا در پیش‌خرید

۱۰۴۲- (۱) ابو ولّاد گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخص دامداری هر روز شیر زیادی از گوسفندانش می‌دوشد.

نظرتان در این باره چیست که پانصد رطل شیر یا بیشتر، هر صد رطل به فلان مقدار درهم از وی خریداری شود و هر روز چند رطل شیر از وی گرفته شود تا مقدار خریداری شده پایان پذیرد؟

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۶۴۳

۱۰۴۳- (۲) حدیـد بن حکیم گویـد: «به امام صادق علیه السـلام گفتم: شخصـی تعـدادی پوست از قصاب می‌خرد و قصاب هر روز تعداد معینی پوست به وی تحویل می‌دهد. امام فرمود: اشکال ندارد.»

باب ۳ وجود شرط برای کالای پیش‌فروش شده هنگام تحویل

۱۰۴۴- (۱) هشام بن سالم گویـد: «از امام صادق علیه السـلام سؤال شد: شخصـی کالایی را- که در اختیار ندارد- برای زمان معینی پیش‌فروش می کند و متعهد به [تحویل] آن می‌شود.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

شبیه این حدیث از جعفر بن سماعه و داود بن سرحان نیز روایت شده است.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۶۴۵

۱۰۴۵- (۲) عبدالله بن سـنان گوید: «از امام صادق علیه السـلام سؤال کردم: آیا جایز است انسان از کسی که کشاورزی و حیوان در اختیار ندارد، غلّات پیش‌خرید کند و فروشنده سر مدت آن را بخرد و تحویل دهد؟

امام علیه السلام فرمود: هرگاه [تحویل] آن را تا زمان معینی تعهد کند، اشکال ندارد.

گفتم: اگر بخشی از آن را تحویل داد و از تحویل بقیه ناتوان شد، آیا جایز است در برابر آن، بهایی را- که پرداخته‌ام- بگیرم؟

امام علیه السلام فرمود: آری، چه نیکوست این کار!»

۱۰۴۶- (۳) ابو مخلّد سراج گوید: «نزد امام صادق علیه السلام بودم که معتّب آمد و گفت: دو نفر پشت در هستند.

امام علیه السلام فرمود: آنها را داخل کن.

وقتی آنها آمدند، یکی از آنان گفت: من مرد قصابی هستم و پیش از سر بریدن گوسفندان پوست‌شان را می‌فروشم.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد؛ ولی بیان کن که آنها پوستِ گوسفند کدام سرزمین است.»

۱۰۴۷- (۴) زید شـحّام روایت می کند که: «شخصـی یکصد من مس زرد از کسـی می‌خرد که چیزی از آن را در اختیار ندارد. امام صادق علیه السلام در این باره فرمود: در صورتی که هنگام قرار داد به وی تحویل دهد، اشکال ندارد.»

ابوالصـباح کنانی از امام صادق علیه السـلام پرسـید: «شخصی یکصد من مس زرد به فلان مبلغ از کسی می‌خرد که آن را در اختیار ندارد. امام علیه السلام فرمود: هرگاه مقداری را که با وی قرار گذاشته به طور کامل تحویل دهد، اشکال ندارد.»

۱۰۴۸- (۵) عبدالرحمان بن حجاج گوید: «از امام صادق علیه السـلام دربارهٔ خرید کالا به صورت نقد از کسـی که آن را در اختیار ندارد، سؤال کردم. امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد. گفتم: در شهر ما آن را باطل می‌دانند!

امام علیه السلام فرمود: دربارهٔ پیش‌خرید چه می گویند؟

گفتم: آن را اشکال نمی‌دانند. می گویند: آن مدت دار است ولی در صورتی که بدون مدت باشد و فروشنده آن جنس را در اختیار نداشته باشد، جایز نیست!

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۶۴۷

امام علیه السلام فرمود: در صورتی که بدون مدت باشد، شایسته‌تر از آن است. سپس فرمود: اشکال ندارد انسان مواد خوراکی را به

صورت نقدی بدون ذکر مدت از کسی بخرد که تا مدتی آن را در اختیار ندارد، مگر آن‌که جنسی همانند انگور و خربزه و امثال آن باشد که در غیر فصل خود به وجود نمی‌آید؛ پس در این صورت خرید نقدی آن سزاوار نیست.»

۱۰۴۹- (۶) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که: «شخصی تعدادی درهم برای خرید محصول روستایی پرداخت که هنوز ماندگاری‌اش آشکار نشده بود. امام صادق علیه السلام در این باره فرمود: شایسته نیست؛ زیرا او نمی‌داند که آیا آن به دستش می‌رسد یا نه، بلکه مواد خوراکی را پیش‌خرید کند و [با فروشنده] شرط نکند [، که از آن محصول تحویل دهد]. در این صورت اشکال ندارد که اگرهنگام سر رسید فروشنده خودش مواد خوراکی نداشت، آن را بخرد و تحویل دهد.» «۱»

باب ۴ حکم فرض عدم قدرت فروشنده بر تحویل همه کالای پیش‌فروش شده

۱۰۵۰- (۱) حلبی گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال شد: شخصی با درهم‌هایش پنج صاع- ۱۵ کیلو- گندم یا جو را تا زمان مشخصی پیش‌خرید می‌کند. سر موعد فروشنده نمی‌تواند تمام آنچه را که بدهکار است تحویل دهد؛ از این رو از خریدار درخواست می‌کند، نصف یا یک‌سوم- کم‌تر یا بیشتر- از آن را تحویل بگیرد و به نسبت گندم یا جوی باقیمانده، از درهم‌هایش دریافت کند.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.

و سؤال شد: شخصی با درهم، بیست مثقال زعفران- یا کم‌تر یا بیشتر- را پیش‌خرید می‌کند.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد. اگر فروشنده نتواند همهٔ زعفران را تحویل دهد، خریدار نصف یا یک‌سوم یا دو سوم آن را تحویل می‌گیرد و به نسبت باقیمانده، از درهم‌هایش دریافت می‌کند.»

---

(۱). عبارت متن: «ولابأس ان یکون عنده طعام ...» است که اشتباه است و صحیح آن «ان لایکون» است؛ چنانچه در دعائم نیز به همین صورت است.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۶۴۹

ارجاعات

می‌آید:

در روایات باب هفت و هشت مطالبی که بر این بحث دلالت می‌کند، هست.

باب ۵ حکم پیش‌خرید کالا به وسیله کالا

۱۰۵۱- (۱) وهب بن وهب از امام صادق علیه السلام از پدرش روایت می‌کند که علی علیه السلام فرمود: «پیش‌خرید کالاهای پیمانه‌ای با وزن‌کردنی و کالاهای وزن‌کردنی با پیمانه‌ای، اشکال ندارد.»

۱۰۵۲- (۲) ابن سنان گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی با پرداخت روغن زیتون از دیگری روغن پیش‌خرید می‌کند.

امام علیه السلام فرمود: شایسته نیست.»

۱۰۵۳- (۳) عبدالله بن سنان از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «برای انسان پیش‌خرید روغن زیتون به وسیله روغن

و پیش‌خرید روغن به وسیلهٔ روغن زیتون سزاوار نیست.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب دوازدهم از باب‌های ربا، مناسب با این بحث هست.

باب ۶ حکم پیش‌خرید با ثمن قرار دادن طلب (دِیْن)

۱۰۵۴- (۱) محمد بن عیسی گوید: «اسماعیل بن عمر به من گفت که وی مقداری درهم از شخصی طلبکار بود. بدهکار به وی پیشنهاد کرد که در برابر آنها مواد خوراکی به صورت مدت‌دار به وی پیش‌فروش کند.

اسماعیل از کسی درخواست کرد که در این باره از او [امام علیه السلام] بپرسد. او در پاسخ گفت: اشکال ندارد.

پس از آن اسماعیل، خود نزد وی [امام علیه السلام] رفت و در این باره از او سؤال کرد. اسماعیل به او [امام علیه السلام] گفت: من از فلانی خواستم که در این باره از شما بپرسد و شما در پاسخ فرمودید: اشکال ندارد.

وی [امام علیه السلام] فرمود: فقهای اهل سنت که نزد شما هستند، در این باره چه می‌گویند؟ گفتم: می‌گویند باطل است.

وی [امام علیه السلام] گفت: انجام نده؛ زیرا من اشتباه کردم.» «۱»

---

(۱). مرحوم علامه مجلسی این سخن را حمل بر تقیه کرده است. ملاذ الاخیار ۱۰/ ۵۴۸.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۶۵۱

۱۰۵۵- (۲) طلحهٔ بن یزید (زید) از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «دِیْن به دِیْن فروخته نمی‌شود.»

۱۰۵۶- (۳) علی بن جعفر گوید: «از برادرم- امام موسی بن جعفر علیه السلام- دربارهٔ پیش‌خرید بدهی سؤال کردم. امام علیه السلام فرمود: هرگاه بگوید: از تو فلان چیز را در برابر فلان چیز می‌خرم، اشکال ندارد.»

باب ۷ جواز دریافت جنس پیش‌خرید شده به صورت زیادتر یا کم‌تر و ... با تراضی طرفین

۱۰۵۷- (۱) حلبی گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال شد: شخصی بردگان نوجوان را با سن و رنگ پوست مشخص پیش‌خرید می‌کند. سپس بهتر یا بدتر از آنها به وی تحویل داده می‌شود.

امام علیه السلام فرمود: در صورتی که با رضایت تو وطرف مقابل باشد، اشکال ندارد.»

۱۰۵۸- (۲) سلیمان بن خالد گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال شد: شخصی، بردهٔ نوجوانی را با سن (و رنگ) معلوم پیش‌خرید می‌کند. سپس بهتر یا بدتر از آنچه شرط کرده به وی تحویل داده می‌شود.

امام علیه السلام فرمود: در صورتی که با رضایت تو و طرف مقابل باشد، اشکال ندارد.»

۱۰۵۹- (۳) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که: «امام صادق علیه السلام فرمود: پیش‌خرید حیوان با سن و مدت معلوم اشکال ندارد، پس اگر با رضایت دو طرف فروشنده بهتر از آنچه شرط کرده تحویل داد یا خریدار بدتر از آن را گرفت، اشکال

ندارد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۶۵۳

۱۰۶۰- (۴) قتیبه اعشی گوید: «نزد امام صادق علیه السلام بودم که شخصی از وی پرسید: برادر من در جبال، گوسفند پیش‌خرید می‌کند. پس به جای گوسفند با یک سن گوسفند با سن دیگری به وی تحویل داده می‌شود.

امام علیه السلام فرمود: آیا این کار با رضایت فروشندگان انجام نمی‌شود؟

گفت: آری.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.

آن مرد گفت: برادرم وکلای یهودی و مسیحی دارد که آنها را برایش تحویل می‌گیرند. گاهی یکی از گوسفندان دچار عارضه می‌شود پس آن را سر می‌برد و می‌فروشد و بهایش را می‌آورد یا آن را نمک سود می‌کند و می‌آورد.

امام علیه السلام فرمود: اگر بهای آن را آورد، آن را با مالش در نیامیزد و در آن تصرف نکند و اگر نمک سود آن را آورد، آن را نخورد؛ زیرا بردن نام خدا سبب حلیت می‌شود و اطمینان به بردن نام خدا جز از سوی مسلمان نیست.

یکی از حاضران در مجلس به امام علیه السلام گفت: پس این سخن خداوند چه می‌شود که می‌فرماید: و طعام صاحبان کتاب برای شما حلال است و طعام شما برای آنان حلال است؟ امام علیه السلام فرمود: پدرم می‌گفت: مقصود از آن، حبوبات و مانند آنهاست.»

۱۰۶۱- (۵) قتیبه اعشی گوید: «شخصی گوسفند با سن مشخص و تا زمان معین پیش‌خرید می‌کند.

آن‌گاه به‌جای گوسفند سه ساله به وی چهار ساله تحویل داده می‌شود. امام علیه السلام فرمود: مگر گوسفند با سن معلوم و زمان معین پیش‌خرید نکرده؟

گفتم: آری.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

۱۰۶۲- (۶) یعقوب بن شعیب به امام صادق علیه السلام گفت: «شخصی یک سبد بزرگ خرمای نارس طلبکار است. به جای آن یک سبد رطب با وزن کم‌تر دریافت می‌کند. امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.

گفتم: من یک سبد خرمای نارس طلبکارم. آیا به‌جای آن یک سبد تمر- خرمای خشک- با وزن بیشتر بگیرم؟

امام علیه السلام فرمود: در صورتی که این کار میان شما پسندیده است، اشکال ندارد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۶۵۵

۱۰۶۳- (۷) یعقوب بن شعیب گوید: «از امام باقر علیه السلام سؤال کردم: شخصی با صد درهم، گندم یا خرما پیش‌خرید می‌کند. هنگام سررسید، فروشنده می‌گوید: به خدا سوگند! من بیش از نصف طلب تو را در اختیار ندارم. اگر می‌خواهی نصف گندمت را بگیر و نصف دیگر را درهم دریافت کن.

امام علیه السلام فرمود: هرگاه به همان نسبتی که درهم داده بگیرد، اشکال ندارد.

و سؤال کردم: من از شخصی یک سبد بزرگ خرمای نارس طلبکارم ... ادامهٔ این حدیث، همانند حدیث پیشین است.

و سؤال کردم: شخصی از دیگری صد کرّ تمر- خرمای خشک- طلبکار است. بدهکار دارای درخت خرماست. از این رو طلبکار نزد وی می‌رود و می‌گوید: به جای خرمایی که از تو طلبکارم، محصول این نخل را به من واگذار کن.

گویا امام علیه السلام این معامله را ناپسند دانست.

و سؤال کردم: شخصی چند بار رطب یا تمر از دیگری طلبکار است. بدهکار مقداری دینار به سوی او می‌فرستد و می‌گوید: به

وسیلهٔ اینها، خرما بخر و طلب خود را بردار. امام علیه السلام فرمود: در صورتی که به او اطمینان دارد، اشکال ندارد.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب چهل و یکم از باب‌های خرید و فروش، مطالبی مناسب با فروش پیش از تحویل هست.

و در روایت ششم از باب یکم از باب‌های سلف (پیش‌فروش) این گفته که: «اگر برده‌ای با سن معلوم یا ویژگی‌های مشخص پیش‌خرید شود، آن‌گاه فروشنده با رضایت دو طرف بدتر یا بهتر از آنچه شرط کرده‌اند بپردازد، [آیا این کار جایز است]؟ امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

و در روایت دهم فرموده معصوم علیه السلام که: «هرگاه با رضایت تو و او انجام شود، اشکال ندارد.»

می‌آید:

و در روایات باب بیست و چهار و بیست و پنج از باب‌های دین، مطالبی خواهد آمد که بر این بحث دلالت می‌کند.

باب ۸ حکم نایاب شدن کالای پیش‌فروش شده هنگام تحویل

۱۰۶۴- (۱) یعقوب بن شعیب و عبید بن زراره گویند: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردیم که شخصی مقداری مواد خوراکی را به صورت نسیه تا فرا رسیدن زمانی در مقابل درهم می‌فروشد. هنگام سر رسید،

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۶۵۷

فروشنده درهم هایش را مطالبه می‌کند و خریدار می‌گوید: من درهم در اختیار ندارم. به‌جای آن از من مواد خوراکی دریافت کن. امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد. همانا او درهم طلبکار است. در برابر آنها هر چه بخواهد، می‌گیرد.»

۱۰۶۵- (۲) عبدالله بن بکیر گوید: «از امام صادق علیه السلام پرسیدم: شخصی میوه پیش‌خرید می‌کند و هنگام سر رسید، میوه به وی تحویل داده نمی‌شود.

امام علیه السلام فرمود: یا مال پرداختی‌اش را بگیرد یا به فروشنده مهلت دهد.»

۱۰۶۶- (۳) محمد بن قیس از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «هرکس مواد خوراکی یا علف را تا فرا رسیدن زمانی پیش‌خرید کند و فروشنده آن را نیابد و جز درهم وجود نداشته باشد، اگر فروشنده بگوید به نرخ روز از من درهم بگیر، جز آنچه خریده- مواد خوراکی یا علف- دریافت نمی‌کند و اگر کالای خریداری شده وجود نداشت و ناچار پیش ازدریافت کالا درهم بگیرد، پس تنها اصل مالش را بگیرد. ظلم نکنید و مورد ستم قرار نگیرید.»

۱۰۶۷- (۴) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که امیر مؤمنان فرمود: «هرگاه شخصی از دیگری طعام پیش‌خرید کند و در سر رسید، فروشنده آن را نیابد و به خریدار بگوید بهای آن را به نرخ امروز بگیر، خریدار نمی‌گیرد مگر بهای پرداختی‌اش را بدون افزوده یا مواد خوراکی- آن‌گونه که قرارداد کرده- می‌گیرد و حکم تمام اجناس پیش‌خرید شده به همین صورت است.»

۱۰۶۸- (۵) عیص بن قاسم گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی با درهم، گندم از دیگری پیش‌خرید می‌کند. هنگام سررسید، فروشنده گندم در اختیار ندارد و دام و کالا و برده دارد. آیا برای خریدار جایز است در برابر گندمش کالاهای دیگر دریافت کند؟ امام علیه السلام فرمود: آری، معین می‌کند فلان کالا در برابر فلان مقدار صاع گندم.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۶۵۹

۱۰۶۹- (۶) محمد بن قیس گوید: «شخصی با پرداخت درهم از دیگری برده نوجوان تا زمان معینی پیش‌خرید کرد. هنگام

سررسید، فروشنده به وی گفت: من بردهٔ نوجوان نمی‌یابم. به نرخ امروز به‌جای آن از من درهم بگیر. امام باقر علیه السلام از امیر مؤمنان علیه السلام روایت می کند که در این باره فرمود: جز برده نوجوان یا درهم‌های پرداختی‌اش بدون افزوده، چیزی نمی گیرد.»

۱۰۷۰- (۷) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که امام صادق علیه السلام فرمود: «هرکس مواد خوراکی یا اجناس دیگری را- که پیش‌خریدشان جایز است- پیش‌خرید کند و هنگام سر رسید از جنس پیش‌خریداری شده به اندازهٔ حقش نیابد، اشکال ندارد که بخشی از آن را تحویل بگیرد و به نسبت آنچه باقی مانده، بهای پرداختی‌اش را بازستاند. اگر نصف آن است، به اندازهٔ نصف، اگر یک‌چهارم است، به اندازهٔ یک چهارم یا هر مقدار به همان نسبت.»

۱۰۷۱- (۸) ابان بن عثمان با واسطه روایت می کند که: «شخصی با پرداخت درهم تا رسیدن زمانی، مواد خوراکی پیش‌خرید می کند. هنگام سررسید، فروشنده می گوید: من مواد خوراکی در اختیار ندارم. ببین قیمت آن چه مقدار است و بهایش را از من دریافت کن! امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

۱۰۷۲- (۹) حسن بن علی بن فضّال گوید: «به امام موسی بن جعفر علیه السلام نوشتم: شخصی از من مواد خوراکی پیش‌خرید می کند. آن‌گاه زمان آن فرا می‌رسد- درحالی که من طعام در اختیار ندارم- آیا به قیمت آن درهم به وی بپردازم؟

امام علیه السلام فرمود: آری.»

۱۰۷۳- (۱۰) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که امام صادق علیه السلام فرمود: «در صورتی که پیش‌فروش کننده هنگام سررسید، جنس پیش‌فروش شده را در اختیار نداشته باشد و دام یا برده یا جنس دیگری در اختیار داشته باشد، اشکال ندارد که خریدار آنها را به قیمت جنسی که پیش‌خرید کرده، بگیرد.

همچنین اگر مواد خوراکی را به صورت نسیه در برابر درهم بفروشد و هنگام سر رسید، خریدار بگوید: من درهم در اختیار ندارم، ازمن مواد خوراکی بگیر، امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد. همانا درهم مال اوست. در مقابل آن هر چه بخواهد، می گیرد.

و پیش‌خرید چیزهایی که باقی نمی‌ماند، مثل میوه، گوشت و مانند آن را ناپسند شمرده‌اند.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۶۶۱

۱۰۷۴- (۱۱) علی بن جعفر گوید: «از امام علیه السلام سؤال کردم: شخصی از دیگری خرما یا جو یا گندم «۱» طلبکار است. آیا به قیمت آنها درهم بگیرد؟

امام علیه السلام فرمود: در صورتی که آن را با درهم، قیمت [و معامله] کند، باطل است؛ زیرا آن را با درهم خریده است و درهم در برابر درهم شایسته نیست.

و سؤال کردم: شخصی ده درهم به برده‌اش می‌دهد، به این شرط که وی هر ماه ده درهم بپردازد. آیا این کار رواست؟

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

۱۰۷۵- (۱۲) علی بن جعفر گوید: «از برادرم- امام موسی بن جعفر علیه السلام- سؤال کردم: شخصی از دیگری یک کرّ گندم طلبکار است. آیا به همان اندازه جو یا خرما دریافت کند؟ امام علیه السلام فرمود: هرگاه هر دو راضی باشند، اشکال ندارد.»

۱۰۷۶- (۱۳) علی بن محمد گوید: «به امام علیه السلام نوشتم: شخصی از دیگری خرما یا گندم یا جو یا پنبه طلبکار است.

وقتی آن را درخواست می کند، بدهکار می گوید: به قیمت آن، درهم بگیر. آیا این کار جایز است یا نه؟

امام علیه السلام در پاسخ مرقوم فرمود: با رضایت آنها جایز است- ان‌شاءالله.

و به امام علیه السلام نوشتم: آیا جایز است قرض، سودی در پی داشته باشد یا نه؟

امام علیه السلام مرقوم فرمود: آن جایز است.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت هفتم از باب یکم از باب‌های سلف فرمودهٔ معصوم علیه السلام که: «پس اگر به تو تحویل داده شد [معامله تمام است]؛ در غیر این صورت تو به درهم هایت سزاوارتری.»

و در روایت یازدهم فرمودهٔ معصوم علیه السلام که: «اگر فروشنده نتواند تمام گوسفندانی را که بدهکار است بپردازد، خریدار نصف یا یک‌سوم یا دو سوم آن را تحویل گرفته و بهای پرداختی باقیمانده را باز پس می گیرد و پایین‌تر از قراردادشان می گیرد ولی بالاتر از آن نمی گیرد.»

و در روایت پانزده این گفته که: «شخصی محصول کشتزاری را پیش‌خرید می کند. آن‌گاه بخشی از محصول را تحویل می گیرد و قسمتی به وی تحویل داده نمی‌شود. از این رو فروشنده به جای آن، بهای پرداختی‌اش را به وی عرضه می کند. امام علیه السلام فرمود: آن را می گیرد؛ زیرا آن حلال است.»

---

(۱). در حدیث دیگری، سرکه نیز اضافه شده است.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۶۶۳

و در روایت دوم از باب سوم این گفته که: «اگر بخشی از آن را به من تحویل داد و توان تحویل بقیه را نداشت، به من بگو که آیا شایسته است در مقابل بقیه اصل مالم را دریافت کنم؟

امام علیه السلام فرمود: آری، چه نیکوست آن!»

و در روایت هفتم از باب هفتم این گفته که: «... هنگام سر رسید، فروشنده می گوید: به خدا سوگند! من بیش از نصف بدهی تو را در اختیار ندارم. اگر می‌خواهی نصف حق خود را گندم بگیر و نصف دیگر آن را درهم. امام علیه السلام فرمود: در صورتی که به همان نسبتی که به وی پرداخته از او درهم بگیرد، اشکال ندارد.»

باب ۹ حکم فروختن کالا به فروشنده در مقابل طلب وی

در معاملهٔ نسیه و پرداخت پول خریدار به وی برای خریدن کالا در معاملهٔ سلف

۱۰۷۷- (۱) حلبی گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: با پرداخت درهم از شخصی مواد خوراکی پیش‌خرید کردم. هنگام سررسید، درهم‌هایم را برایم فرستاد و گفت: با آنها برای خود مواد خوراکی بخر و حقّت را بردار.

امام علیه السلام فرمود: نظر من این است که دیگری عهده‌دار این کار شود و تو همراهش باشی تا حقّت را تحویل بگیری و تو خریدن را به عهده نگیر.»

۱۰۷۸- (۲) عبدالرحمان بن ابی عبدالله گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی با پرداخت درهم مواد خوراکی می‌خرد. هنگام سر رسید فروشنده درهم‌ها را نزد او می‌فرستد و می گوید: با آنها مواد خوراکی بخر و حقّت را دریافت کن. آیا شما در این کار اشکالی می‌بینید؟

امام علیه السلام فرمود: دیگری همراه خریدار باشد و حق او را پرداخت کند.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۶۶۵

۱۰۷۹- (۳) محمد بن قاسم حنّاط [گندم‌فروش] به امام صادق علیه السلام گفت: «خداوند کارهایت را سامان بخشد. من به صورت نسیه به شخصی گندم می‌فروشم. هنگام سر رسید در حالی که قیمت گندم تغییر کرده، نزد من گندم می‌آورد و می گوید: من درهم

در اختیار ندارم.

امام علیه السلام فرمود: به نرخ روز از وی تحویل بگیر.

وی گفت: خداوند کارهایت را سامان بخشد. می‌فهمم که آنها همان گندم‌هایی است که از خودم خریده است.

امام علیه السلام فرمود: از وی نگیر تا آن را بفروشد و به تو پرداخت کند.

محمد بن قاسم گوید: خداوند مرا خوار و ذلیل کند. امام علیه السلام نخست به من اجازه داد، پس من بار دیگر از وی سؤال کردم و او بر من سخت گرفت.»

۱۰۸۰- (۴) منصور بن حازم گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: شخصی از دیگری بابت بهای گوسفندی که به وی فروخته، درهم طلبکار است. سپس طلبکار درهم‌هایش را مطالبه می‌کند و بدهکار می‌گوید:

این گوسفند را در مقابل درهم‌هایی که از من طلبکاری به تو می‌فروشم و او نیز می‌پذیرد.

امام علیه السلام فرمود: این کار اشکال ندارد.»

۱۰۸۱- (۵) خالد بن حجاج گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: به شخصی به صورت نسیه گندم می‌فروشم. هنگام سر رسید از وی درهم هایم را درخواست می‌کنم. او می‌گوید: من درهم در اختیار ندارم ولی گندم دارم. آنها را از من بخر.

امام علیه السلام فرمود: از وی نخر؛ زیرا خیری در آن نیست.»

مرحوم شیخ طوسی قدس سره می‌فرماید: «نهی امام علیه السلام اختصاص به کسی دارد که بیشتر یا کم‌تر از گندمی که داده است، دریافت می‌کند.»

۱۰۸۲- (۶) علی بن جعفر گوید: «از برادرم- امام موسی بن جعفر علیه السلام- سؤال کردم: شخصی کالایی را به صورت نسیه می‌فروشد. هنگام سر رسید- که هنوز کالا موجود است- فروشنده به خریدار می‌گوید: از قیمت کالایی که از من خریدی فلان مبلغ بکاه و آن را به خودم بفروش و بهای آن را من از طلب خود کم می‌کنم. آیا این کار جایز است؟

امام علیه السلام فرمود: در صورتی که هر دو راضی باشند، اشکال ندارد.

و سؤال کردم: شخصی ده درهم از دیگری طلبکار است. بدهکار می‌گوید: لباسی برای من [به صورت نسیه] بخر و آن را بفروش و بهایش را بردار، پس آنچه زیان کردی به عهدهٔ من. آیا این کار حلال است؟

امام علیه السلام فرمود: در صورت رضایت دو طرف، اشکال ندارد.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب پیشین، مناسب با این بحث هست.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۶۶۷

باب ۱۰ حکم پیش خرید محصول مزرعهٔ معین

۱۰۸۳- (۱) زراره گوید: «از امام باقر علیه السلام سؤال کردم: شخصی از گندم مزرعهٔ معینی خرید می‌کند.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد. اگر محصول داد، برای خریدار است و اگر محصول نداد، آن را طلبکار است.»

۱۰۸۴- (۲) خالد بن حجاج از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که دربارهٔ شخصی فرمود: «می‌تواند محصول قریهٔ معینی را خریداری کند و اگر فروشنده قریه‌ای را معین نکرد، از هر کجا که بخواهد به وی تحویل می‌دهد.» «۱»

باب ۱۱ حکم شرط کردن وام در پیش‌فروش

۱۰۸۵- (۱) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که از امام صادق علیه السلام سؤال شد: «شخصی کالایی را به بیست دینار به این شرط پیش‌خرید می‌کند که ده دینار یا در حدود آن به فروشنده وام دهد.

امام علیه السلام فرمود: شایسته نیست؛ زیرا آن قرضی است که نفع به دنبال دارد.»

---

(۱). عبارت حدیث مبهم است؛ از این رو بر اساس توضیح علامه مجلسی قدس سره حدیث ترجمه شد. ملاذ الاخیار ۱۰/ ۵۳۵.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۶۶۹

فصل چهارم: باب‌های دین و قرض

باب ۱ حکم تکلیفی بدهکار

۱۰۸۶- (۱) سکونی از امام صادق علیه السلام از نیاکانش روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «از بدهکاری بپرهیزید؛ چرا که آن ننگ دین است.»

۱۰۸۷- (۲) در کتاب المقنع آمده است: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: از بدهکاری بپرهیزید؛ چرا که آن ننگ دین، فکر و اندوه شب و خواری روز است.»

۱۰۸۸- (۳) در کتاب من لا- یحضره الفقیه روایت می‌شود که علی علیه السلام فرمود: «از بدهکاری بپرهیزید؛ چرا که آن فکر و اندوه شب و خواری روز است.»

این حدیث از سکونی از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز روایت شده است.

۱۰۸۹- (۴) ابن قداح از امام صادق علیه السلام از نیاکانش روایت می‌کند که علی علیه السلام فرمود: «از بدهکاری بپرهیزید؛ زیرا آن در روز، ذلت و در شب فکر و اندوه است و در دنیا یا آخرت پرداخت خواهد شد.»

این حدیث با سندهای دیگری نیز روایت شده است.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۶۷۱

۱۰۹۰- (۵) در کتاب جعفریات، روایت می‌شود که علی علیه السلام فرمود: «هرکس ماندگاری می‌خواهد- در حالی که ماندگاری نیست- پس باید ردایش را سبک گرداند و صبح زود صبحانه بخورد و از آمیزش با زنان بکاهد.

سؤال شد: ای امیر مؤمنان! رداء چیست؟

فرمود: بدهکاری.»

۱۰۹۱- (۶) ابو غندر از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «هرکس ماندگاری می‌خواهد- با این‌که ماندگاری وجود ندارد- پس باید صبح زود صبحانه بخورد و از بدهکاری بکاهد و با زنان کم آمیزش کند.»

۱۰۹۲- (۷) در کتاب غرر الحکم روایت می‌شود که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «سه چیز از بزرگترین بلاهاست؛ نان‌خوران بسیار، زیادی بدهکاری و بیماری دائم.»

۱۰۹۳- (۸) عبدالرحمان بن حجاج از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «از زیادی بدهی، غلبهٔ شهوت بر مردان «۱» و از ضایع شدن زنان بی‌شوهر [بر اثر نداشتن سرپرست] به خدا پناه ببرید.»

۱۰۹۴- (۹) در کتاب جعفریات روایت می‌شود که علی علیه السلام فرمود: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پیوسته این دعا را می‌خواند: خدایا! من به تو پناه می‌برم از زیادی بدهی و از ضایع شدن زنان بیوه و از گرسنگی؛ به راستی که گرسنگی بد هم‌خوابه‌ای است. [حتی در بستر نیز به همراه انسان است].»

۱۰۹۵- (۱۰) ابو سعید خدری روایت می کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «از کفر و بدهکاری، به خدا پناه می‌برم!

گفته شد: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! آیا بدهی با کفر برابر است؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آری.»

---

(۱). علامه مجلسی دربارهٔ معنای این جمله حدیث، احتمالات متعددی ذکر کرده است. ملاذ الاخیار ۹/ ۴۸۶.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۶۷۳

۱۰۹۶- (۱۱) ابو الحسن لیثی از امام صادق علیه السلام از نیاکانش روایت می کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «دردی جز چشم درد نیست و رنج و اندوهی جز رنج و اندوه بدهکاری نیست.»

۱۰۹۷- (۱۲) مسعدهٔ بن صدقه از امام صادق علیه السلام روایت می کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «دردی جز چشم درد نیست و رنج و اندوهی جز رنج و اندوه بدهی نیست.»

۱۰۹۸- (۱۳) با همان سند پیشین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «بدهی افساری است در زمین به دست خداوند.

هر گاه بخواهد بنده‌ای را خوار کند، آن را به گردنش می‌اندازد.»

و در حدیث دیگری فرمود: «قرض، پرچم خداست [که نشانهٔ ذلّت است]. هر گاه بخواهد بنده‌ای را خوار کند، آن را به گردنش می‌اندازد.»

۱۰۹۹- (۱۴) ابوهریره از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می کند که فرمود: «تا وقتی که مؤمن بدهکار است، پیوسته نَفْس او گرفتار است.»

۱۱۰۰- (۱۵) در صحیفهٔ سجادیه روایت شده که امام سجاد علیه السلام فرمود: «خدایا! بر محمد و خاندانش درود فرست و مرا از بدهکاری برهان؛ که چهره‌ام را پیر و ذهنم را سرگردان و فکرم را پراکنده می کند و با پرداختن به آن، گرفتاری‌ام طولانی می‌شود.

و به تو پناه می‌برم- ای پروردگار- از اندوه بدهی و فکر به آن و از گرفتاری بدهی و بی خوابی آن. پس بر محمد و خاندان محمد درود بفرست و مرا از آن پناه بده.

و به تو پناه می‌برم- ای پروردگار- از خواری بدهی در زندگی و از پی آمدهای آن پس از مرگ ...»

۱۱۰۱- (۱۶) یعقوب بن یزید با واسطه از معصوم علیه السلام روایت می کند که فرمود: «روز رستاخیز بدهکار آورده می‌شود، در حالی که از وحشت شکایت می کند. پس اگر نیکی هایی دارد، برای طلبکار از وی گرفته می‌شود و اگر نیکی ندارد، از گناهان طلبکار به او داده می‌شود.

در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شخصی با دو دینار بدهی در گذشت. وقتی به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خبر رسید، از نماز خواندن بر جنازهٔ وی خودداری کرد. همانا پیامبر صلی الله علیه و آله به این دلیل این گونه رفتار کرد که مسلمانان جرأت بر بدهی نیابند.

و فرمود: [وگرنه] پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رحلت فرمود در حالی که بدهکار بود و علی علیه السلام بدهکار شهید شد، امام حسن علیه السلام بدهکار درگذشت و امام حسین علیه السلام بدهکار کشته شد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۶۷۵

۱۱۰۲- (۱۷) موسی بن بکر از امام موسی بن جعفر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هرکس از راه حلال به دنبال روزی رود ولی بدان دست نیابد، پس به حساب خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله باید قرض کند.»

۱۱۰۳- (۱۸) حسین بن علوان از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام روایت می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس روزی خدا را از راه حلال جستجو کند ولی درها به رویش بسته شود (فراموش شود) پس به حساب خدا و پیامبرش صلی الله علیه و آله وام بگیرد.»

۱۱۰۴- (۱۹) اسماعیل بن ابی فدیک از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که امام باقر علیه السلام فرمود: «تا وقتی که بدهکار از راه حرام بدهکار نشده باشد، خداوند با اوست تا بدهی‌اش را بپردازد.»

۱۱۰۵- (۲۰) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام از نیاکانش علیهم السلام روایت می‌شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «تا وقتی که در بدهی ناخرسندی خداوند نباشد، خدا با بدهکار است تا بدهی‌اش را بپردازد.» محمد بن اسماعیل و سعید بن سفیان اسلمی از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام از عبدالله بن جعفر روایت می‌کنند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «تا وقتی که بدهی در مورد کار ناخوشایند خداوند نباشد، خداوند با بدهکار است تا بدهی‌اش را بپردازد.»

۱۱۰۶- (۲۱) حمدان بن ابراهیم هَمْدانی با واسطه از معصوم علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «به راستی من بدهکاری که تصمیم به پرداخت بدهی‌اش را دارد، دوست دارم.»

۱۱۰۷- (۲۲) حسین بن علوان از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هنگامی که رحلت فرمود، زره‌اش نزد یکی از یهودیان مدینه در مقابل بیست صاع- ۶۰ کیلوگرم- جو که برای نفقهٔ خانواده‌اش قرض کرده بود، رهن بود.»

۱۱۰۸- (۲۳) ابن عباس گوید: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هنگامی که رحلت فرمود، زره‌اش در مقابل سی صاع- ۹۰ کیلوگرم- جو که برای خوراک خانواده‌اش قرض کرده بود، نزد یکی از یهودیان رهن بود.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۶۷۷

۱۱۰۹- (۲۴) امام باقر علیه السلام و زید بن علی هر دو از پدرشان امام سجاد علیه السلام، وی از پدرش امام حسین علیه السلام از پدرش امیر مؤمنان علیه السلام روایت می‌کنند که فرمود: «هنگامی که پیامبر اکرم علیه السلام در واپسین روزهای زندگانی از شدت بیماری سنگین شد ... آن حضرت فرمود: ای بلال! ابزار و وسایل مرا بیاور، ذوالفقار و زره‌ام- ذات الفضول- را بیاور، کلاه‌خودم- ذوالجبین- و پرچمم- عقاب- را بیاور و نیزه و عصایم را بیاور.

بلال همهٔ اینها را آورد به‌جز زره آن حضرت را که در آن هنگام، رهن بود ...»

۱۱۱۰- (۲۵) اسماعیل از موسی بن جعفر علیه السلام از پدرش علیه السلام از نیاکانش علیهم السلام روایت می‌کند که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «یک نفر یهودی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تعدادی دینار طلبکار بود و آنها را درخواست کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای یهودی! من چیزی در اختیار ندارم که به تو دهم.

مرد یهودی گفت: ای محمد! من از تو جدا نمی‌شوم تا به من بپردازی.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: پس در این هنگام من در کنارت می‌نشینم ... این ماجرا ادامه می‌یابد تا آنجا که مرد یهودی گفت: آگاه باش، به خدا سوگند! رفتاری که من با تو داشتم تنها به این دلیل بود که ویژگی‌ات را در تورات مشاهده کنم؛ زیرا من در تورات خوانده‌ام، محمد بن عبدالله ولادتش در مکه و هجرتش به طیبه- مدینه- است. او بداخلاق «۱» و تندخو و پرخاشگر نیست. خود را به فحش و سخن زشت نمی‌آراید (آلوده نمی‌کند) و من گواهی می‌دهم که معبودی جز خدای یکتا نیست و تو فرستادهٔ

خدا هستی و این اموال من است. بر اساس دستور خدا دربارهٔ آنها عمل کن و آن مرد یهود، اموال فراوانی داشت.»

۱۱۱۱- (۲۶) مفضل بن عمر حدیث بلندی از امام صادق علیه السلام دربارهٔ رجعت روایت می‌کند در بخشی از آن حدیث امام صادق علیه السلام به بیان شکایت حضرت فاطمه علیها السلام به پدرش و بازگو کردن ماجرای ابوبکر می‌پردازد. تا آنجا که از قول حضرت فاطمه نقل می‌کند که فرمود: «... سرگرم شدن امیرمؤمنان علیه السلام به وفات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، گرد آوردن همسرانش و دلداری دادن به آنها، جمع‌آوری قرآن و مرتب کردن آن، پرداخت بدهی پیامبر صلی الله علیه و آله و عمل به وعده‌هایش که آن هشتاد هزار درهم بود و برای این کار اموال نو و کهنه‌اش را فروخت و با آن بدهی‌های پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را از جانب وی پرداخت ...»

---

(۱). در کتاب «بفضّ» است که اشتباه است و «بفظّ» صحیح است؛ چنانچه در امالی صدوق نیز همین گونه است.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۶۷۹

۱۱۱۲- (۲۷) ابراهیم بن محمد اشعری از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «علی علیه السلام با هشتصد هزار درهم بدهی، شهید شد و امام حسن مجتبی علیه السلام یکی از مزارعش را به پانصد هزار درهم و مزرعهٔ دیگرش را به سیصد هزار درهم فروخت و بدهی پدرش را با آن پرداخت کرد. به دلیل آن‌که چیزی از خمس به دست علی علیه السلام نمی‌رسید و حوادث و گرفتاری‌های زیادی برای وی پیش می‌آمد.»

۱۱۱۳- (۲۸) ابو بصیر روایت می‌کند که امام صادق علیه السلام فرمود: «گروهی از مردم مدینه گفتند: امام حسن علیه السلام مال و ثروت ندارد. وی به یکی از مردم مدینه پیام فرستاد و از وی هزار درهم قرض کرد. آن‌گاه آن را برای مامور جمع‌آوری زکات فرستاد و گفت: این زکات اموال ماست.

مردم با مشاهدهٔ این وضع گفتند: امام حسن علیه السلام این پول را از طرف خود نمی‌پردازد مگر این‌که مال داشته باشد.»

۱۱۱۴- (۲۹) عبدالله بن بکیر با سند خود از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «امام حسین علیه السلام بدهکار، شهید شد و امام سجاد علیه السلام یکی از مزارعش را به سیصد هزار درهم فروخت تا بدهی امام حسین علیه السلام را بپردازد و به وعده‌هایش جامهٔ عمل بپوشاند.»

۱۱۱۵- (۳۰) عباس بن عیسی گوید: «یک بار امام سجاد علیه السلام از نظر مالی در تنگنای شدیدی قرار گرفت. از این رو نزد یکی از دوستدارانش رفت و به وی گفت: تا زمان گشایش، ده هزار درهم به من وام بده. آن مرد گفت: نمی‌دهم. نه به این دلیل که چنین پولی را در اختیار ندارم بلکه برای آن رهن می‌خواهم.

امام علیه السلام نخی از عبایش را کند و به وی گفت: این گرو!

این کار مورد پسند آن مرد قرار نگرفت؛ از این رو امام علیه السلام خشمگین شد و فرمود: من به وفاداری سزاوارترم یا حاجب بن زراره؟ «۱»

آن مرد گفت: تو از حاجب به وفاداری سزاوارتری!

امام علیه السلام فرمود: پس چگونه حاجب کافر کمانی را- که چوبی بیش نیست- برای صد نفر رهن می‌گذارد و به آن وفا می‌کند و من در برابر نخ عبایم وفا نکنم!

---

(۱). علامه مجلسی قدس سره از کتاب قاموس فیروزآبادی در مادهٔ «القوس» نقل می‌کند: «قوم حاجب بن زراره بر اثر نفرین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گرفتار قحطی و خشکسالی شدند؛ از این رو حاجب نزد کسری رفت و از وی خواست که قوم او در

گوشه‌ای از کشور وی زندگی کنند، تا وضع آنان سامان یابد. کسری گفت: شما اعراب آزمند و نیرنگ‌باز هستید. اگر به شما اجازه دهم، شهرهای ما را فاسد می‌کنید و به مردم حمله می‌کنید. حاجب گفت: من برای پادشاه ضمانت می‌کنم که چنین نکنند. کسری گفت: چه تضمینی وجود دارد که تو به قولت وفا کنی؟ حاجب گفت: من کمان خود را رهن می‌گذارم. اطرافیان کسری از این سخن خندیدند ولی کسری پذیرفت ...» مرآت العقول ۱۹/ ۴۸- ۴۹.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۶۸۱

پس آن مرد ده هزار درهم به امام علیه السلام داد. نخ عبایش را گرفت و آن را در جعبه‌ای گذاشت. طولی نکشید که خداوند در وضع مالی امام سجاد علیه السلام گشایش داد. امام علیه السلام درهم‌های آن مرد را نزد وی آورد و فرمود: مالت را آماده کردم. وثیقه مرا بیاور. [تا آن را به تو بپردازم] آن مرد گفت: فدایت شوم! آن را گم کردم.

امام علیه السلام فرمود: پس در این صورت نباید مالت را از من بگیری. کسی که عهد و پیمانش را سبک انگارد، مثل من نیست.

در این هنگام آن مرد جعبه را بیرون آورد و نخ را در میان آن یافت. آن‌گاه آن را به امام سجاد علیه السلام تحویل داد. امام نیز درهم‌ها را به او داد، نخ را گرفت، به دور انداخت و رفت.»

۱۱۱۶- (۳۱) موسی بن بکر گوید: «از امام موسی بن جعفر علیه السلام بارها شنیدم که این شعر را می‌خواند: ای مادر! اگر من بدهکارم، پس حضرت موسی علیه السلام نیز قرض می‌کرد!»

۱۱۱۷- (۳۲) سفیان بن نزار گوید: «یک روز بالای سر مامون ایستاده بودم ... آن‌گاه مامون ماجرای دیدار هارون و امام موسی بن جعفر علیه السلام را بازگو می‌کند تا به اینجا می‌رسد که هارون به امام علیه السلام می‌گوید: آیا بدهی داری؟

امام علیه السلام فرمود: آری.

هارون گفت: چه مقدار؟

امام علیه السلام فرمود: حدود ده هزار دینار.

هارون گفت: ای عموزاده! من به قدری مال به تو می‌دهم که مردان و زنان را به ازدواج یکدیگر در آوری و بدهی‌هایت را بپردازی و مزارع را آباد کنی ...»

۱۱۱۸- (۳۳) معاویهٔ بن وهب گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: برای ما گفته شده است که در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، یکی از انصار با دو دینار بدهی در گذشت. پیامبر صلی الله علیه و آله بر جنازهٔ وی نماز نخواند و فرمود: بر دوست‌تان نماز گزارید. تا این‌که یکی از نزدیکانش بدهی او را به عهده گرفت.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۶۸۳

این حدیث با سند دیگری نیز روایت شده است؛ با این تفاوت که به‌جای سخن پیامبر صلی الله علیه و آله: «بر دوست‌تان نماز گزارید» آمده است: «بر دوستتان نماز نگزارید تا بدهی‌اش پرداخت شود.»

۱۱۱۹- (۳۴) سماعه گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: یکی از ما به مقداری دارد که با قناعت می‌تواند با آن روزگار سپری کند و با این حال بدهکار است. آیا آنچه دارد، صرف غذای خانواده‌اش کند، تا خداوند در کار وی گشایش دهد و بدهی‌اش را بپردازد یا در فشار زمان و کسب و کار سخت، قرض کند یا صدقه بپذیرد؟

امام علیه السلام فرمود: با آنچه دارد، بدهی‌اش را بپردازد و مال مردم را نخورد مگر در صورتی که چیزی در اختیار داشته باشد که با آن بتواند مال مردم را بپردازد. خداوند عزیز و باشکوه می‌فرماید:

«اموال‌تان را در میان خود به باطل نخورید مگر آن‌که تجارتی با رضایت شما در میان باشد» و بار قرض بر پشت خود حمل نکند مگر آن‌که قدرت پرداخت آن را داشته باشد. هرچند مجبور شود در خانه‌های مردم گدایی کند و آنان با یک لقمه و دو لقمه و

یک خرما و دو خرما او را باز گردانند، مگر در صورتی که ولی دارد که پس از وی بدهی‌اش را بپردازد و هیچ در گذشته‌ای از ما نیست مگر آن‌که خداوند برای او ولی برای انجام وعده‌ها و پرداخت بدهی‌اش قرار می‌دهد و او وعده‌هایش را به انجام می‌رساند و بدهی‌هایش را می‌پردازد.»

این حدیث با اندکی اختلاف با سندهای گوناگون روایت شده است.

در سند دیگری آمده است: «سماعه گوید: از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: یکی از ما به مقداری دارد که به وسیلهٔ آن با قناعت، گذران زندگی می‌کند و با این حال بدهکار نیز هست. آیا آنچه در اختیار دارد، صرف خوراک خانواده‌اش کند تا خداوند در کارش گشایشی به وجود آورد و بدهی‌اش را بپردازد یا در زمان خشکسالی و کسب و کار و بی‌رونق، بار قرض بر پشت گیرد یا با آنچه دارد بدهی‌اش را بپردازد و صدقه قبول کند؟

امام علیه السلام فرمود: با آنچه دارد، بدهی‌اش را بپردازد و صدقه قبول کند و فرمود: و مال مردم را نخورد

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۶۸۵

و فرمود: من دوست ندارم قرض کند، مگر آن‌که قرارداد یا تجارتی دارد که با آن می‌تواند بدهی مردم را بپردازد، هرچند درِ خانهٔ مردم گدایی کند و آنان با یک لقمه و دو لقمه او را بازگردانند، مگر در صورتی که ولی دارد که پس از وی بدهی‌اش را می‌پردازد ...» ادامهٔ حدیث، همانند حدیث پیشین است.

۱۱۲۰- (۳۵) ابو موسی گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: فدایت شوم! انسان قرض کند و حج گزارد؟

امام علیه السلام فرمود: آری.

گفتم: آیا قرض کند و ازدواج کند؟

امام علیه السلام فرمود: آری، انسان هر صبح و شام منتظر روزی خداست.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب بیست و سوم از باب‌های استحباب حقوق، مطالبی هست و همچنین در روایات باب هفتم از باب‌های وجوب حج نیز در این باره مطالبی آمده است.

و در روایت سوم از باب سی و پنجم از باب‌های احکام پوشاک فرمودهٔ معصوم علیه السلام که: «از بدهکاری بکاهید، زیرا در کاهش بدهی، افزایش عمر است.»

و در روایت چهارم فرمودهٔ پیامبراکرم صلی الله علیه و آله که: «هرکس ماندگاری می‌خواهد- با این‌که ماندگاری وجود ندارد- باید عبایش را سبک گرداند.

گفته شد: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله سبکی عبا به چیست؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اندک بودنِ بدهی.»

و در روایت پنجم و ششم مانند آن.

و در روایت چهاردهم از باب یکم از باب‌های طلب روزی فرمودهٔ معصوم علیه السلام که: «اگر راه‌ها به روی او بسته شد، پس باید به حساب خدا و پیامبرش به اندازهٔ خوراک خانواده‌اش وام بگیرد. پس اگر مُرد و بدهی‌اش را نپرداخت، بر امام واجب است آن را بپردازد.»

می‌آید:

در روایت پنجم از باب هفتم از باب‌های بدهکاری این گفته که: «امام حسین علیه السلام با بیش از هفتاد هزار دینار بدهی به

شهادت رسید.»

و در روایات باب بیستم، مطالبی که بر مکروه بودن بدهی دلالت می کند.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۶۸۷

باب ۲ تحریم بازداشتن حقوق دیگران و کراهت قرض کردن از تازه به دوران رسیده‌ها

۱۱۲۱- (۱) ابو حمزه ثمالی از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود: «هرکس با وجود قدرت بر پرداخت مال مسلمانی، آن را نپردازد، از بیم این‌که با پرداخت آن تنگدست شود، قدرت خداوند در نیازمند کردن وی بیش از قدرت اوست در بی‌نیاز کردن خود به وسیلهٔ عدم پرداخت حق دیگران.»

۱۱۲۲- (۲) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مهلت خواستن از طلبکار سؤال شد. امام علیه السلام فرمود: «به بدهکارِ پولداری که می‌خواهد امروز و فردا کند مهلت داده نمی‌شود ولی بدهکاری که می‌خواهد مالش را خرد کند و بفروشد، به مقدار این کار به او مهلت داده می‌شود.»

۱۱۲۳- (۳) در همان کتاب روایت می‌شود که امام صادق علیه السلام فرمود: «هرکس از پرداخت حق دیگران خودداری کند، در حالی که توانگرست و آنچه باید بپردازد در اختیار دارد و از پرداخت آن خودداری می کند- در صورتی که طلبکار جز با گرفتن حقش راضی نمی‌شود- بدهکار را می‌زنند تا آن را پرداخت کند و اگر بدهکار تنها جنس در اختیار دارد، آنها را در اختیار یک نفر کفیل می‌گذارد و اگر کفیلی نیافت، اموالش توقیف می‌شود تا زمانی که آن را بفروشد و پرداخت کند.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب سی و هشتم از باب‌های استحباب حقوق، مطالبی مناسب با ذیل این باب هست و در روایت هفتم از همین باب فرمودهٔ معصوم علیه السلام که: «مگر تو را نهی نکردم از این‌که برای من از کسی قرض کنی که چیزی نداشته و تازه پولدار شده است.»

و در روایت یازدهم از باب یازدهم از باب‌های جهاد با نفس فرمودهٔ معصوم علیه السلام که: «گناهان کبیره حرام شده‌اند و آنها شرک ورزیدن به خداوند و ... و عدم پرداخت حقوق دیگران بدون تنگدستی است.»

و در روایت سیزدهم مانند آن.

و در روایت شصتم از باب نود و سوم از باب‌های معاشرت فرمودهٔ امام علیه السلام که: «هرکس از پرداخت حق مومنی خودداری کند، در روز قیامت خداوند او را پانصد سال روی پاهایش نگه می‌دارد تا عرق یا خونش روان شود و از جانب پروردگار ندادهنده‌ای ندا می‌دهد: این ستمگری است که حق خداوند را از وی بازداشته است و فرمود: پس به مدت چهل روز توبیخ و سپس دستور داده می‌شود به سوی آتش برده شود.»

بروجری، آقا حسین طباطبایی - مترجمان: حسینیان قمی، مهدی - صبوری، م، منابع فقه شیعه، ۳۱ جلد، انتشارات فرهنگ سبز، تهران - ایران، اول، ۱۴۲۹ ه ق

منابع فقه شیعه؛ ج۲۳، ص: ۶۸۹

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۶۸۹

و در روایت شصت و نهم این گفته که: «هر مومنی، مؤمن دیگری را از حقش باز دارد، در حالی که وی بدان نیاز دارد، به خدا سوگند از غذای بهشتی نمی‌خورد و از رحیق مختوم (شراب خالص) نمی‌نوشد.»

از روایات باب پیشین نیز امکان استفادهٔ مطالبی است که بر این بحث دلالت کند.

می‌آید:

در روایات باب هشتم، نهم و دهم مناسب با این بحث خواهد آمد.

باب ۳ حکم قرض دادن به مؤمن و پاداش آن

خداوند بلندمرتبه می‌فرماید:

کیست آن‌که به خداوند قرض نیکو دهد، پس خداوند آن را برای وی به تعداد فراوان دو چندان کند و خداوند محدود می‌کند و می‌گستراند و به سوی او بازگشت داده می‌شوید. «۱»

در بسیاری از رازگویی‌های آنان خیری نیست، مگر آن‌که به صدقه دادن یا انجام کار نیک یا آشتی دادن میان مردم فرمان دهد و هرکس برای طلب خشنودی خداوند چنین کند، پس پاداش بزرگی به وی خواهیم داد. «۲»

و خداوند گفت:

من با شما هستم در صورتی که نماز را به پا دارید و زکات بپردازید و به فرستادگان من ایمان آورید و آنها را گرامی دارید و به خداوند قرض نیکو دهید. حتماً بدی‌های شما را می‌پوشانم و حتما شما را وارد بهشت هایی می‌کنم که از زیر آنها نهرها روان است. «۳»

«کیست آن‌که به خداوند قرض نیکو دهد، پس خداوند آن را برایش به چندین برابر افزایش دهد و برایش پاداش نیکویی است. «۴»

به راستی مردان و زنان صدقه دهنده و قرضِ نیکو دهندگان به خداوند، برای‌شان دو چندان می‌شود و برای‌شان پاداش نیکویی است. «۵»

اگر به خداوند وام نیکو دهید، برایتان آن را دو چندان می‌کند و شما را می‌آمرزد و خداوند سپاسگزارِ بردبار است. «۶»

---

(۱). بقره ۲/ ۲۴۵.

(۲). نساء ۴/ ۱۱۴.

(۳). مائده ۵/ ۱۲.

(۴). حدید ۵۷/ ۱۱.

(۵). حدید ۵۷/ ۱۸.

(۶). تغابن ۶۴/ ۱۷.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۶۹۱

و نماز را برپا دارید و زکات بپردازید و به خداوند قرض نیکو دهید و آنچه از خیر برای خود پیش فرستید، نزد خدا بهتر و با پاداشی بزرگ‌تر می‌یابید. «۱»

و وسایل خانهٔ خود را از دیگران بازمی‌دارند. «۲»

۱۱۲۴- (۱) ابراهیم بن عبدالحمید روایت می‌کند که امام صادق علیه السلام در تفسیر آیهٔ «در بسیاری از رازگویی‌های شما خیری نیست مگر آن‌که به صدقه یا معروف دستور دهد»، فرمود: «مقصود خداوند از «معروف»، قرض است.»

۱۱۲۵- (۲) فضیل بن یسار روایت می‌کند که امام صادق علیه السلام فرمود: «هیچ مومنی نیست که برای طلب خشنودی خداوند به مؤمن دیگر وام دهد مگر این‌که خداوند پاداش صدقه برای وی محاسبه می‌کند تا مالش به وی بازگردد.»

این حدیث، با سندهای گوناگون و اندکی اختلاف روایت شده است.

۱۱۲۶- (۳) جابر بن یزید از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هیچ مسلمانی نیست که برای طلب خشنودی خداوند به مسلمان دیگری وام دهد مگر آن‌که حسنات صدقه پاداش وی خواهد بود تامال را به وی بازگرداند.»

۱۱۲۷- (۴) اسحاق بن عمار از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «بر درِ بهشت نوشته شده است:

صدقه به ده برابر و قرض به هجده برابر. در حدیث دیگری، پانزده برابر آمده است.»

۱۱۲۸- (۵) در کتاب من لایحضره الفقیه روایت می‌شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «صدقه به ده برابر و قرض به هجده برابر و نیکی به برادران به بیست برابر و نیکی به خویشان به بیست و چهار برابر.»

این حدیث از علی علیه السلام، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز روایت شده است.

---

(۱). مزمل ۷۳/ ۲۰.

(۲). ماعون ۱۰۷/ ۷.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۶۹۳

۱۱۲۹- (۶) شیخ ابوالفتوح رازی در تفسیرش روایت می‌کند که امیرمؤمنان علیه السلام به عبدالرحمان بن عوف فرمود: «از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: صدقه به ده برابر و قرض به هجده برابر ...» ادامهٔ این حدیث، مانند حدیث پیشین است.

۱۱۳۰- (۷) در تفسیر قمی روایت می‌شود که امام صادق علیه السلام فرمود: «بر درِ بهشت نوشته شده است:

قرض به هجده برابر و صدقه به ده برابر. برای این‌که قرض همواره به نیازمند داده می‌شود و صدقه گاهی در دست غیر نیازمند قرار می‌گیرد.»

۱۱۳۱- (۸) در کتاب الهدایه روایت می‌شود که امام صادق علیه السلام فرمود: «بر درِ بهشت نوشته شده است:

صدقه به ده برابر و قرض به هجده برابر و به این دلیل قرض از صدقه برتر است زیرا قرض‌کننده جز از روی نیاز قرض نمی‌کند ولی گاهی غیرنیازمند صدقه درخواست می‌کند.»

۱۱۳۲- (۹) در کتاب فقه الرضا از معصوم علیه السلام روایت می‌شود که: «پاداش قرض هجده برابر پاداش صدقه است؛ زیرا قرض به کسانی می‌رسد که برای گرفتن صدقه خود را در جایگاه صدقه قرار نمی‌دهند.»

۱۱۳۳- (۱۰) ابو ایوب خزاز از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «وقتی این آیه بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرود آمد: هرکس نیکی انجام دهد، برای او بهتر از آن است، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خدایا! برای من بیفزا. پس خداوند این آیه را نازل فرمود: کیست آن‌که قرض نیکو به خداوند دهد تا خداوند آن را برای وی به صورت فراوان دوچندان گرداند؟ پس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دانست که فراوان، از سوی خداوند قابل شمارش نیست و حد و مرزی ندارد.»

۱۱۳۴- (۱۱) در تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام روایت می‌شود که امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «ولی قرض؛ پس یک درهم قرض همانند دو درهم صدقه است. از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: قرض، صدقه دادن به ثروتمندان است.»

۱۱۳۵- (۱۲) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس چیزی را قرض دهد، برایش پاداش صدقه دادن به مثل آن است.

روز بعد فرمود: هرکس چیزی را قرض دهد، هر روز پاداش صدقه دادن مثل آن برای اوست.

علی علیه السلام پرسید: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! دیروز به ما گفتید: هرکس چیزی را قرض دهد پاداش صدقه دادن مثل آن برایش هست و امروز می‌فرمایید: هرکس چیزی را قرض دهد، هر روز پاداش صدقه دادن مثل آن را دارد!

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آری، هرکس چیزی را قرض دهد، پاداش صدقه دادن مثل آن را دارد، پس اگر آن را پس از سر رسید تأخیر بیندازد، پاداش صدقه دادن مثل آن را در هر روز دارد.»

در روایت چهاردهم از باب یازدهم نظیر این روایت خواهد آمد.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۶۹۵

۱۱۳۶- (۱۳) جابر روایت می‌کند که امام باقر علیه السلام فرمود: «هرکس چیزی را به کسی- تا زمان توانگری وی- قرض دهد، مالش پاداش زکات را دارد و خودش پاداش نماز با فرشتگان را خواهد داشت تا بدهکار آن را بپردازد.»

۱۱۳۷- (۱۴) محمد بن حباب قماط با واسطه روایت می‌کند که امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر چیزی را قرض دهم، برای من محبوب‌تر از این است که مثل آن را صدقه دهم و آن حضرت پیوسته می‌فرمود:

هرکس چیزی را تا مدت معینی قرض دهد و هنگام سر رسید به وی پرداخت نشود، در برابر هر روز تأخیر، پاداشی همانند پاداش یک دینار صدقه در هر روز را دارد.»

۱۱۳۸- (۱۵) در کتاب فقه الرضا از معصوم علیه السلام روایت می‌شود که: «هرکس چیزی را قرض دهد و برای آن مدتی، معین کند، پس هنگام سررسید به وی پرداخت نشود، در هر روز پاداشی همانند پاداش صدقهٔ یک دینار خواهد داشت.»

۱۱۳۹- (۱۶) هیثم صیرفی و دیگران از امام صادق علیه السلام روایت می‌کنند که فرمود: «قرض به هجده برابر و اگر وام گیرنده بمیرد، آن را به‌جای زکات حساب کن.»

۱۱۴۰- (۱۷) در تفسیر شیخ ابوالفتوح رازی روایت می‌شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «مشاهده کردم بر درِ بهشت نوشته شده است: صدقه به ده برابر و قرض به هجده برابر. پس به جبرئیل گفتم: ای جبرئیل! دلیل این چیست؟ با این‌که صدقه‌دهنده پس گرفتن مالش را نمی‌خواهد ولی قرض دهنده، می‌دهد تا آن را پس بگیرد!

جبرئیل گفت: آری، همین‌گونه است ولی این‌گونه نیست که تمام صدقه‌گیران به آن نیازمند باشند در حالی که کسی جز از روی نیاز قرض نمی‌کند. پس صدقه گاهی به غیرمستحق می‌رسد و قرض تنها به مستحق می‌رسد؛ به همین دلیل قرض برتر از صدقه است.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۶۹۷

۱۱۴۱- (۱۸) ابو هریره و عبدالله بن عباس گویند: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای ما سخنرانی کرد ... تا آنجا که روایت می‌کنند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: هرکس به برادر مسلمانش قرض دهد، در برابر هر درهمی که به وی قرض داده به اندازه وزن کوه احد (و حرا و ثبیر) و کوه‌های رضوی و طور سینا برای وی حسنه خواهد بود. آن‌گاه اگر پس از سر رسید در مطالبه آن نرمش از خود نشان دهد، به‌سان برق جهندهٔ درخشان- بدون محاسبه و عذاب- از صراط عبور می‌کند و کسی که برادر مسلمانش نزد وی شکوه کند و به او قرض ندهد، خداوند روزی که نیکوکاران را پاداش می‌دهد، بهشت را بر وی حرام می‌کند.»

۱۱۴۲- (۱۹) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که امام صادق علیه السلام فرمود: «قرض دادن، عاریه دادن و پذیرایی از مهمان، از سنت است.»

۱۱۴۳- (۲۰) یونس بن عمار از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «قرض دادن به مؤمن، غنیمت و شتاب به سوی پاداش است. وام گیرنده اگر توانگر شد، آن را به تو می‌پردازد و اگر پیش از پرداخت درگذشت، آن را به حساب زکات

می گذاری.»

۱۱۴۴- (۲۱) ابراهیم بن سندی روایت می کند که امام صادق علیه السلام فرمود: «قرض دادن به مؤمن، غنیمت و شتاب در کار خیر است. وام گیرنده اگر توانگر شد، آن را می‌پردازد و اگر درگذشت، آن را به حساب زکات بگذار.»

در کتاب من لایحضره الفقیه روایت می‌شود که امام صادق علیه السلام فرمود: «چه خوب چیزی است قرض دادن! اگر وام گیرنده توانگر شد، به تو می‌پردازد و اگر تنگدست شد، به حساب زکات می گذاری.»

۱۱۴۵- (۲۲) موسی بن بکر از امام موسی بن جعفر علیه السلام روایت می کند که علی علیه السلام می‌فرمود: «قرض دادن مال از زکات حمایت می کند.» «۱»

۱۱۴۶- (۲۳) در حدیث نهی‌های پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است که آن حضرت فرمود: «هرکس برادر مسلمانش نیازمند وام گرفتن از او شود و او قدرت بر آن داشته باشد و انجام ندهد، خداوند بوی بهشت را بر وی حرام می کند.»

---

(۱). این ترجمه بر اساس توضیح علامه مجلسی قدس سره بیان شد. ملاذ الاخیار ۶/ ۲۸۲ ولی شاید مناسب‌تر باشد که حدیث این گونه ترجمه شود: «قرض دادن مال، مانع تعلق زکات است.» زیرا معنای حمایت، مانع شدن از رسیدن چیزی به آن است.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۶۹۹

۱۱۴۷- (۲۴) سکونی از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام از نیاکانش علیهم السلام از علی علیه السلام روایت می کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «روز قیامت آتش با سه کس سخن می گوید؛ فرمانروا، قاری قرآن و ثروتمند. به فرمانروا می گوید: ای کسی که خداوند به او قدرت داد و به عدالت رفتار نکرد! آن‌گاه همان‌گونه که پرنده، دانهٔ کنجدی را می‌بلعد، او را می‌بلعد و به قاری قرآن می گوید: ای کسی که برای مردم، خود را آراست و با انجام گناهان با خدا مبارزه کرد! آن‌گاه او را می‌بلعد و به ثروتمند می گوید: ای کسی که خداوند به وی دنیای فراوان و ثروت بسیار عنایت فرمود و نیازمند از او چیز اندک و کوچکی به عنوان قرض درخواست کرد و او به دلیل بخل، خودداری کرد. آن‌گاه او را می‌بلعد.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت بیست و هشتم از باب ششم از باب‌های احکام بیماری فرمودهٔ پیامبراکرم صلی الله علیه و آله که: «چهار چیز سبب سفیدی قلب می‌شود: عیادت از بیمار، تشییع جنازه، خریدن کفن مردگان و پرداخت قرض.»

و در روایات باب هشتم از باب‌های زکات طلا و نقره و باب یکم از باب‌های استحباب حقوق، مطالبی که بر استحباب قرض دلالت می کند، به ویژه روایت پنجم و ششم و هشتم.

در روایت پنجاه از باب هشتاد و هفت از باب‌های معاشرت فرمودهٔ معصوم علیه السلام که: «نزد ما قرض به هجده برابر است و صدقه به ده برابر. چه زیانی به تو می‌رسد، هرگاه- چنانچه می گویی- توانگر بودی به او قرض دهی و هنگامی که وقت پرداخت زکاتت فرا می‌رسد، آن را به حساب زکات بگذاری. ای عثمان! او را [دست خالی] باز نگردان که بازگرداندن او کار خطرناکی است.»

در روایت هفتاد و چهار فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «هرکس به فریادخواهی قرض دهد و نیکو آن را درخواست کند، از نو عمل آغاز کرده است [گناهان گذشته‌اش بخشیده شده است] و خداوند در برابر هر درهم قنطاری- مال فراوان- از بهشت به او عنایت می کند.»

در روایت شانزده از باب یک از باب‌های کسب‌های روا و ناروا فرمودهٔ امام علیه السلام که: «وجوه چهارگانه:

پرداخت بدهی، عاریه، قرض دادن و پذیرایی از مهمان است. اینها از سنت‌های واجب است.»

در روایت سی و چهارم از باب یکم از باب‌های ربا فرمودهٔ امام علیه السلام که: «پس خداوند عزیز و باشکوه ربا را بر بندگان حرام کرد، به دلیل فاسد کردن اموال ... و ترک کردن قرض و قرض، از کارهای نیک است.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۷۰۱

می آید:

در باب بعدی و باب پس از آن مناسب با این بحث خواهد آمد.

و در روایت هشتم از باب نهم از باب‌های بدهی فرمودهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله که: «هر درهم را دو بار قرض دهم، نزد من محبوب‌تر از آن است که آن را یک بار صدقه دهم.»

و در روایت هشتم از باب نوزدهم از باب‌های ازدواج فرمودهٔ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که: «هرکس مالی را قرض دهد، گویا نصف آن را قرض داده است؛ پس اگر آن را برای بار دوم قرض دهد، برابر اصل مال خواهد بود.»

باب ۴ جواز قرض گرفتن نان‌بزرگ و پرداخت نان کوچک و همین‌طور گردو و ...

۱۱۴۸- (۱) اسحاق بن عمار گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: از همسایگانم نان قرض می کنم، پس نان بزرگ می گیرم و نان کوچک می‌دهم یا نان کوچک می گیرم و نان بزرگ می‌دهم.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

۱۱۴۹- (۲) در کتاب نوادر احمد بن محمد بن عیسی روایت می‌شود که از امام باقر علیه السلام دربارهٔ نان سؤال شد که برخی بزرگ‌تر از برخی دیگر است. امام علیه السلام فرمود: «اشکال ندارد، هرگاه آن را قرض دهی.»

۱۱۵۰- (۳) صباح بن سیّابه گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: عبدالله بن ابی یعفور از من خواسته که از شما بپرسم: ما از همسایگان نان قرض می کنیم و کوچک‌تر یا بزرگ‌تر از آن می‌پردازیم. [آیا اشکال دارد؟]

امام علیه السلام فرمود: ما نیز شصت، هفتاد عدد گردو قرض می کنیم که در میان آنها کوچک و بزرگ است. اشکال ندارد.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت شانزدهم از باب یکم از باب‌های سلف فرمودهٔ معصوم علیه السلام که: «قرض کردن نان اشکال ندارد.»

می آید:

در روایات باب بعدی مناسب با این بحث خواهد آمد.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۷۰۳

باب ۵ حکم قرض ندادن خمیر، نان، وسایل خانه، نمک و آتش

خداوند متعال می‌فرماید:

و وسایل خانهٔ خود را از دیگران بازمی‌دارند. «۱»

۱۱۵۱- (۱) سکونی از امام صادق علیه السلام روایت می کند که امام باقر علیه السلام فرمود: «از قرض دادن خمیر و نان به یکدیگر دریغ نورزید؛ زیرا جلوگیری از آن سبب فقر می‌شود.»

۱۱۵۲- (۲) در کتاب جعفریات از علی علیه السلام روایت می‌شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «از قرض دادن خمیر به

یکدیگر دریغ نکنید؛ زیرا جلوگیری از آن فقر را به دنبال دارد.»

۱۱۵۳- (۳) معاویهٔ بن عمار از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «از قرض دادن خمیر و نان و پاره آتش به یکدیگر دریغ نورزید؛ زیرا این کار روزی را به سوی اهل خانه می‌کشاند، افزون بر آن، این کار از اخلاق بزرگوارانه است.»

۱۱۵۴- (۴) ابو البختری از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «جلوگیری کردن از دادن نمک و آتش به دیگران حلال نیست.»

۱۱۵۵- (۵) در کتاب جعفریات از امیر مؤمنان علیه السلام روایت می‌شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «جلوگیری از پنج چیز حلال نیست: آب، نمک، چراگاه، آتش و دانش و فضیلت علم، بهتر از فضیلت عبادت است و کامل کنندهٔ دین، پارسایی است.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت پنجم از باب یکم از باب‌های استحباب حقوق فرمودهٔ امام علیه السلام که: «ماعون از زکات نیست. آن، کار نیکی است که انجام می‌دهی و وامی است که می‌پردازی و وسایل خانه است که عاریه می‌دهی.»

و در روایت ششم مانند آن.

و در روایت هشتم در تفسیر آیهٔ: «و ماعون را بازمی‌دارند.» این گفته که: «آن وامی است که می‌پردازد و کار نیکی است که انجام می‌دهد و وسایل خانه است که عاریه می‌دهد.»

و در روایت شانزدهم از باب یکم از باب‌های سلف فرمودهٔ امام علیه السلام که: «قرض گرفتن نان اشکال ندارد.»

و در روایات باب پیشین، مناسب با این بحث هست؛ ملاحظه کنید.

---

(۱). ماعون ۱۰۷/ ۷.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۷۰۵

باب ۶ گواه گرفتن بر وام و نوشتن آن

خداوند متعال می‌فرماید:

ای کسانی که ایمان آوردید، هرگاه برای مدت معینی به یکدیگر وام دادید، آن را بنویسید و باید نویسنده‌ای میان شما به عدالت بنویسد و هیچ نویسنده‌ای از نوشتن خودداری نکند همان‌گونه که خداوند به او آموخت و باید بدهکار دیکته کند و باید از پروردگارش بترسد و چیزی از حقّ طلبکار نکاهد. پس اگر بدهکار، سفیه یا ضعیف بود یا قدرت بر دیکته کردن نداشت، باید ولی وی با رعایت عدالت دیکته کند و دو نفر از مردان‌تان را گواه بگیرد، پس اگر دو مرد در دسترس نبود، یک مرد و دو زن ...

و اگر در مسافرت بودید و نویسنده‌ای نیافتید پس وثیقه‌ای بگیرید ... «۱»

۱۱۵۶- (۱) عمران بن عاصم از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «چهار گروه دعای‌شان مستجاب نمی‌شود، یکی از آنان صاحب مالی است که مال خود را بدون بیّنه- دو گواه- به دیگری دهد. خداوند عزیز و باشکوه می‌فرماید: مگر به تو دستور ندادم گواه بگیری؟»

۱۱۵۷- (۲) در تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام از امیر مؤمنان علیه السلام روایت می‌شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند دعای سه گروه را اجابت نمی‌کند بلکه آنان را عذاب و توبیخ می‌کند ... سوم کسی است که خداوند به

وی دستور داده با گواه گرفتن و نوشتن دربارهٔ طلبش احتیاط کند ولی چنین نکرد و مالش را بدون وثیقه به شخص غیر مورد اعتماد داد. بدهکار نیز او را انکار کرد یا از آن کم گذاشت. پس او می‌گوید: خدایا مالم را به من بازگردان! و خداوند عزیز و باشکوه می‌فرماید: ای بنده‌ام! من به تو آموختم که چگونه برای مالت وثیقه بگیری تا حفظ شود و در معرض تلف قرار نگیرد ولی تو از انجام آن خودداری کردی و اکنون مرا می‌خوانی، در حالی که مالت را تباه و نابود و با سفارش من مخالفت کردی. پس من دعای تو را اجابت نخواهم کرد.»

۱۱۵۸- (۳) عبدالله بن سنان روایت می‌کند که امام صادق علیه السلام فرمود: «هرکس بدون بیّنه، حقش نابود شود، پاداش نمی‌گیرد.»

---

(۱). بقره ۲/ ۲۸۲ و ۲۸۳.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۷۰۷

۱۱۵۹- (۴) عبدالرحمن بن خالد بن ابی الحسن جمهور از نزدیکان منصور گوید: «یکی از فرزندان سلیمان بن علی نوشته‌ای به خط حضرت عبدالمطلب به من نشان داد که آن شبیه خط زنان (کودکان) بود. در آن نوشته آمده بود: به نام خدا، این بیان حق عبدالمطلب بن هاشم از اهل مکه بر فلانی فرزند فلانی حمیری از اهل زول صنعاست. شخص حمیری هزار درهم نقرهٔ خالص جدید به صورت پیمانه بدهکار است و هروقت، عبدالمطلب آن را از وی درخواست کرد، پاسخ خواهد داد.

خداوند و دو فرشته بر این مطلب گواهی می‌دهند.»

ارجاعات

می‌آید:

در روایات باب یکم از باب‌های رهن، مناسب با این بحث خواهد آمد.

باب ۷ وجوب پرداخت بدهی در صورت توان

۱۱۶۰- (۱) حنّان بن سدیر روایت می‌کند که امام باقر علیه السلام فرمود: «شهادت در راه خدا هر گناهی را می‌پوشاند، مگر بدهی، که آن کفاره‌ای ندارد جز پرداخت بدهکار یا پرداخت از جانب وی یا گذشت طلبکار.»

۱۱۶۱- (۲) بشّار روایت می‌کند که امام باقر علیه السلام فرمود: «نخستین قطره خون شهید گناهانش را می‌پوشاند، مگر بدهی که کفّارهٔ آن، پرداخت آن است.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۷۰۹

۱۱۶۲- (۳) در کتاب احتجاج طبرسی از امام موسی بن جعفر علیه السلام از پدرش علیه السلام از نیاکانش علیهم السلام از امام حسین علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «یکی از یهودیان اهل شام و از علمای آنان، تورات، انجیل، زبور و کتاب‌های پیامبران را خوانده بود و دلایل آنان را می‌شناخت. وی به مجلسی آمد که یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، از جمله علی علیه السلام، ابن‌عباس، ابن‌مسعود و ابو سعید جهنی در آن بودند. عالم یهودی به یاران پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: ای امت محمد صلی الله علیه و آله! شما تمام درجات پیامبران و همهٔ فضایل رسولان را به پیامبر خود نسبت می‌دهید. پس آیا به پرسش‌های من دربارهٔ وی پاسخ می‌دهید؟

یاران پیامبر صلی الله علیه و آله از سخن وی به وحشت افتادند ولی علی علیه السلام فرمود: آری، خداوند به هیچ پیامبر درجه و به هیچ فرستاده‌ای فضیلتی نداد مگر آن‌که همهٔ آنها را برای محمد صلی الله علیه و آله گرد آورد.

حدیث ادامه می‌یابد تا آنجا که دانشمند یهودی به امیرمؤمنان علیه السلام گفت: مسیحیان بر این باورند که عیسی علیه السلام با اجازهٔ خداوند، مرده زنده می‌کند.

علی علیه السلام فرمود: همین‌گونه است و در دست محمد صلی الله علیه و آله نیز نُه دانه سنگریزه، تسبیح خدا را گفتند، به طوری که آهنگ آنها شنیده می‌شد. با این‌که آنها جامد و بی‌روح بودند و این کار به دلیل کامل شدن دلیل پیامبری وی بود.

همچنین مردگان- پس از مرگ- با پیامبر صلی الله علیه و آله سخن می‌گفتند و از پی آمدهای آنچه می‌ترسیدند از وی یاری می‌خواستند. یک روز پس از برگزاری نماز، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رو به یاران خود کرد و فرمود:

آیا از خاندان بنی نجّار کسی در اینجا نیست؟ یکی از وابستگان‌شان به خاطر سه درهم که به فلان یهودی بدهکار است بر درِ بهشت نگه داشته شده است و آن شخص شهید بود ...»

۱۱۶۳- (۴) ابو ثمامه گوید: «به امام جواد علیه السلام گفتم: من بدهکارم و با این حال می‌خواهم ساکن مکه و مدینه شوم. شما در این باره چه نظری دارید؟

امام علیه السلام فرمود: به مکان پرداخت بدهی‌ات بازگرد و مواظب باش به گونه‌ای با خدا دیدار کنی که بدهی نداشته باشی. همانا مؤمن خیانت نمی‌کند.»

این حدیث با سند دیگری نیز روایت شده است. با این تفاوت که در سؤال آن، این‌گونه آمده است: «من به مرجئه بدهکارم ...»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۷۱۱

۱۱۶۴- (۵) در کتاب مناقب ابن شهر آشوب آمده است: «امام حسین علیه السلام با بیش از هفتاد هزار دینار بدهی شهید شد. پس امام سجاد علیه السلام در بیشتر شب و روزها از اندوه بدهی پدر از آب و غذا و خواب خودداری می‌کرد تا این‌که یک شب به خوابش آمد و به وی گفت: از بابت بدهی پدرت غمگین نباش. خداوند زمینهٔ پرداخت آن را با مال بجنس فراهم کرد.

امام علیه السلام پس از بیدار شدن از خواب با خود گفت: به خدا سوگند! من در میان اموال پدرم مالی به نام بجنس نمی‌شناسم! ولی شب بعد نیز همان خواب را دید. پس از این ماجرا از خانواده‌اش در این باره سؤال کرد. یکی از همسرانش به وی گفت: پدرت برده‌ای رومی به نام بجنس داشت که در منطقهٔ ذو خشب، چشمه‌ای برای امام حسین علیه السلام احداث کرد.

امام سجاد علیه السلام در این باره تحقیق کرد و وجود آن برایش اثبات شد. آن‌گاه چند روز بیشتر از این ماجرا نگذشت که ولید بن عتبهٔ بن ابی‌سفیان به امام علیه السلام پیام فرستاد که شنیده‌ام پدرت چشمه‌ای در منطقهٔ ذوخشب به نام بجنس دارد. اگر مایل به فروش آن هستی، من آن را از تو خریدم.

امام سجاد علیه السلام فرمود: آن را- به استثنای آبیاری از آن در شب شنبه برای سکینه- در برابر بدهی پدرم بردار و برای ولید بیان کرد که میزان بدهی پدرش چه میزان است.»

۱۱۶۵- (۶) ابو امامه باهلی روایت می‌کند که: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سخنرانی‌اش در فتح مکه فرمود: عاریه، پس‌دادنی، بخشش، جبران کردنی، بدهی، پرداختنی و پیشوا، بدهکار است.»

۱۱۶۶- (۷) عبدالله بن مسعود از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که در بخشی از یک حدیث بلند فرمود: «بر درِ هفتم بهشت دیدم نوشته است: معبودی جز خدای یکتا نیست محمد فرستادهٔ خداست. علی ولیّ خداست. سفید و نورانی شدن قلب در چهار چیز است: عیادت از بیمار، تشییع جنازه، خریدن کفن‌ها و پرداخت قرض.»

۱۱۶۷- (۸) عبدالرحمان بن غنم گوید: «جبرئیل اسبی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آورد. حدیث ادامه می‌یابد تا آنجا که گوید: سپس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حرکت کرد تا شخصی را مشاهده کرد که می‌خواهد بسته هیزمی را بلند کند ولی نمی‌تواند و هر بار که نمی‌تواند آن را بلند کند، بر آن می‌افزاید. پیامبر صلی الله علیه و آله با مشاهدهٔ آن مرد گفت: ای جبرئیل این

کیست؟

جبرئیل پاسخ داد: این شخص بدهکار است که می‌خواهد بدهی‌اش را بپردازد؛ ولی نمی‌تواند، پس هروقت قدرت پرداخت نداشت، بر آن می‌افزاید.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۷۱۳

۱۱۶۸- (۹) عمر بن یزید از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هرگاه بدهکاری امروز و فردا کرد تا طلبکار درگذشت، سپس وارثان وی با بدهکار به مقداری مصالحه کردند، پس آنچه وارثان می‌گیرند، مال آن هاست و بقیهٔ آن مال میّت است تا آن را در آخرت دریافت کند و اگر بدهکار با وارثان مصالحه نکرد تا خود نیز درگذشت و از جانب وی پرداخت نشد، پس همهٔ آن متعلق به طلبکار مرده است و بدهکار را به آن بازخواست می‌کنند.»

۱۱۶۹- (۱۰) در کتاب المقنع و فقه الرضا آمده است: «هرگاه شخص طلبکاری مرد، اگر وارثان وی آن را گرفتند، پس متعلق به آن هاست ولی اگر بدهکار آن را پرداخت نکرد، در آخرت برای طلبکار فوت شده است.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت شانزده از باب یک از باب‌های کسب‌های روا و ناروا فرمودهٔ امام علیه السلام که:

«جهات چهارگانه، پرداخت بدهی، عاریه، قرض دادن و پذیرایی از مهمان است که از سنت‌های لازم هستند.»

در روایات باب شصت و هشت مطالبی در ارتباط با این بحث هست.

در روایت سی و چهار از باب یکم از باب‌های دِیْن فرمودهٔ معصوم علیه السلام که: «با آنچه در اختیار دارد، بدهی‌اش را می‌پردازد و اموال مردم را نمی‌خورد مگر در صورتی که چیزی که با آن حقوق مردم را بپردازد، در اختیار داشته باشد.»

و بنگر سایر روایات باب و روایات باب دوم را.

می‌آید:

باب بعدی و باب نهم و دهم از باب‌های بدهکاری مناسب آن.

در روایات باب دوازدهم، نوزدهم، بیستم و بیست و نهم مناسب با این بحث خواهد آمد.

و در روایت هشتم از باب نوزدهم از باب‌های ازدواج فرمودهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله که: «... و رساندن حق به صاحب آن به این صورت که به خانه یا نزد وسایلش برود و بگوید: این را بگیر!»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۷۱۵

باب ۸ وجوب اراده بر پرداخت بدهی در فرض عدم قدرت

۱۱۷۰- (۱) حسن بن علی بن رباط روایت می‌کند که امام صادق علیه السلام فرمود: «هر بدهکاری تصمیم بر پرداخت بدهی خود داشته باشد، از جانب خدا دو فرشتهٔ نگهبان با اوست که وی را بر پرداخت امانتش یاری می‌کنند و اگر تصمیمش بر پرداخت ضعیف شود، به همان اندازه که از تصمیمش کاسته شده، آن دو فرشته نیز از یاری خود می‌کاهند.»

۱۱۷۱- (۲) در کتاب فقه الرضا آمده است: «بدان که! هرکس بدهکار شود و تصمیم بر پرداخت آن داشته باشد، وی در امان خداست تا بپردازد و اگر تصمیم بر پرداخت آن نداشته باشد، پس او دزد است.

بنابراین از خدا بترس و بدهی‌ات را به طلبکار بپرداز و با بدهکارت با نرمش وملایمت رفتار کن تا حقّت را از وی با بزرگواری و خویشتن داری بگیری.»

در کتاب المقنع آمده است: «پدرم علی بن حسین قدس سره در سفارش خود به من فرمود: بدان، ای فرزند عزیزم! هرکس بدهی به عهده گیرد ...» ادامهٔ عبارت المقنع، همانند عبارت فقه الرضا ست.

۱۱۷۲- (۳) در کتاب فقه الرضا آمده است: «از معصوم علیه السلام روایت شده که هر بدهکاری تصمیم پرداخت بدهی‌اش را داشته باشد، از جانب خدا دو فرشتهٔ نگهبانِ وی، او را یاری می‌کنند و بر پرداخت بدهی به وی کمک می‌رسانند. پس اگر تصمیمش ضعیف شود به هر اندازه که از تصمیمش کاهش یابد به همان اندازه آنان از یاری و کمک خود می‌کاهند.»

در کتاب المقنع، نظیر این عبارت آمده است.

۱۱۷۳- (۴) در کتاب عوالی اللئالی روایت می‌شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر به اندازهٔ کوه احد طلا داشته باشم، خوشحال نیستم از این‌که یک شب بر من بگذرد و یک دینار از آن نزد من باشد، مگر دیناری که برای پرداخت بدهی خود آماده کرده‌ام.»

۱۱۷۴- (۵) ابو موسی اشعری روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «پس از گناهان کبیره که خداوند از آنها نهی کرده است، بزرگ‌ترین گناهی که با آن با خدا دیدار می‌کنی، این است که انسان، بدهکار بمیرد و برای پرداخت آن چیزی باقی نگذاشته باشد.»

۱۱۷۵- (۶) عمر بن یزید گوید: «شخصی نزد امام صادق علیه السلام آمد و در حضور من از وی طلبش را درخواست کرد. امام علیه السلام به وی فرمود: اکنون چیزی در اختیار ندارم ولی برای ما خِطر و وسمه «۱» خواهد آمد. آنها فروخته می‌شود و به تو پرداخت می‌کنم ان‌شاءالله.

(۱). نام دو گیاه که با آن خضاب می‌کردند.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۷۱۷

آن مرد گفت: زمانی را برای آن مشخص کن.

امام علیه السلام فرمود: چگونه به تو وعده دهم، در حالی که من به آنچه امید ندارم امیدوارترم نسبت به آنچه به آن امید دارم!»

۱۱۷۶- (۷) عبدالغفار جازی گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ شخصی سؤال کردم که بدهکار می‌میرد.

امام علیه السلام فرمود: اگر بدون تقصیر از میان رفته است- در صورتی که تصمیم بر پرداخت داشته است- خداوند او را باز خواست نمی‌کند. آگاه باش که! هرکس تصمیم بر پرداخت ندارد به منزلهٔ دزد است و زکات نیز همین گونه است و به همین صورت است کسی که خوردن مهریهٔ زنان را حلال می‌شمارد.»

۱۱۷۷- (۸) ابن فضّال با واسطه از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هرکس خود را بدهکار کند و تصمیم بر پرداخت آن نداشته باشد، به منزله دزد است.»

۱۱۷۸- (۹) ابو خدیجه روایت می‌کند که امام صادق علیه السلام فرمود: «هرکس نزد دیگری رود و مالی را از او قرض کند و تصمیم بر عدم پرداخت آن داشته باشد، پس او دزد و تجاوزگر است.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت بیست و هفت از باب دوازده از باب‌های جهاد با نفس فرمودهٔ امام علیه السلام که: «و گناهانی که پرده را بر می‌دارد، خود را بدهکار کردن بدون تصمیم بر پرداخت آن است.»

و در روایات باب شصت و هشتم از باب‌های کسب روا و ناروا، مطالبی هست که بر این بحث دلالت می‌کند.

می آید:

و در روایات باب دهم از باب‌های بدهی و باب هفده از باب‌های مهریه، مطالبی خواهد آمد که بر این بحث دلالت می کند.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۷۱۹

باب ۹ وجوب پرداخت بـدهی با مطالبه و حرمت تأخیر در فرض توانگری و ردّ نیکو در فرض تنگـدستی و حکم خودداری کننـده از پرداخت بدهی

۱۱۷۹- (۱) ابو بصیر از امام صادق علیه السلام روایت می کنـد که پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله فرمود: «بدهی بر سه گونه است: شخصی هرگاه طلبکار است مهلت می‌دهد و هرگاه بدهکار است می‌پردازد و به تأخیر نمی‌اندازد، پس این کار به سود اوست نه به زیانش و شخصی هرگاه طلبکار است می گیرد و هرگاه بـدهکار است می‌پردازد، پس این کار نه به سود اوست و نه به زیانش و شخصی هرگاه طلبکار است، می گیرد و هرگاه بدهکار است، امروز و فردا می کند، پس این کار به زیان اوست نه به سودش.»

۱۱۸۰- (۲) در حدیث نهی‌های پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است که آن حضرت فرمود: «هرکس در پرداخت حق کسی امروز و فردا کند، با این‌که قدرت بر پرداخت آن را دارد، هر روز گناه مالیات‌گیر برای اوست.»

۱۱۸۱- (۳) در کتاب من لا یحضره الفقیه آمده است: «یکی از سخنان کوتاه و پر معنای رسول خدا صلی الله علیه و آله که پیش از وی سابقه نداشته، این است: تأخیر انداختن توانگر در پرداخت بدهی، ظلم است.»

۱۱۸۲- (۴) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که امام صادق علیه السلام فرمود: «گواهی متّهم ...

و گواهی کسی که برای طلبکار خویش امروز و فردا می کند- در حالی که توانگر است- پذیرفته نیست.»

۱۱۸۳- (۵) مجاشعی گوید: «محمد بن جعفر علیه السلام از پدرش امام صادق علیه السلام برای من روایت کرد و همچنین امام رضا علیه السلام از پـدرش- موسی بن جعفر علیه السـلام- از امـام صـادق علیه السلام از نیاکـانش از امیر مؤمنـان علیه السلام برای من روایـت کرد کـه پیـامبر اکرم صـلی الله علیـه و آله فرمـود: تـأخیر تـوانگر در پرداخت بـدهی، مجـازات و ریختن آبروی او را حلال می کند، تا وقتی که بدهی او در مورد ناخشنودی خداوند نباشد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۷۲۱

۱۱۸۴- (۶) در کتـاب العوالی روایت می‌شود که پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله فرمود: «تأخیر توانگر در پرداخت بـدهی، مجازات وی و ریختن آبرویش را حلال می کند.»

و فرمود: «تأخیر توانگر در پرداخت بدهی ظلم است.»

۱۱۸۵- (۷) در کتاب من لا یحضره الفقیه آمده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هیچ بدهکاری نیست که طلبکارش راضی و خشنود از نزدش باز گردد، مگر آن‌که جنبنده‌های زمین و ماهیان دریا بر وی درود می‌فرستند.

و هیچ بدهکاری نیست که طلبکارش خشـمگین از نزدش بازگردد، در حالی که توانگر است مگر آن‌که خداوند عزیز و باشکوه در برابر هر شب و روزی که حق او را نگه می‌دارد، برایش ظلمی ثبت می کند.»

۱۱۸۶- (۸) عبـدالله بن سـنان از امام صادق علیه السـلام روایت می کند که پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله فرمود: «هزار درهم را دو بـار قرض دهم، برای من محبوب‌تر است که یـک بـار آن را صـدقه دهم و همان گونه که برای بـدهکار در انتظار گذاشـتن طلبکار جایز نیست؛ در حالی که توانگر است، به همین صورت جایز نیست او را در تنگنا قرار دهی در صورتی که بدانی تنگدست است.»

۱۱۸۷- (۹) در کتاب فقه الرضا آمـده است که روایت شده: «همان گونه که برای بدهکارِ توانگر، تأخیر در پرداخت جایز نیست، به همین صورت برای طلبکار در تنگنا قرار دادن تنگدست، حلال نیست.»

۱۱۸۸- (۱۰) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که امام صادق علیه السلام فرمود: «هر توانگری که از پرداخت حق دیگران خودداری کند، در حالی که آنچه باید بپردازد در اختیار دارد و از پرداخت آن خودداری کند- در صورتی که طلبکار نیز جز به گرفتن حقش راضی نشود- بدهکار را می‌زنند تا آن را پرداخت کند.

و اگر بدهکار تنها جنس در اختیار دارد، آنها را در اختیار یک نفر کفیل می‌گذارد و اگر کفیلی نیافت اموالش توقیف می‌شود تا زمانی که آن را بفروشد و پرداخت کند.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب پنجاه و ششم از باب‌های مبارزه با نفس فرمودهٔ معصوم علیه السلام که: «و حقِ طلبکارِ درخواست‌کننده این است که اگر توانگری، به وی بپردازی و اگر تنگدستی، وی را با سخن نیکو خشنود کنی و با لطف و مهربانی از خود باز گردانی»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۷۲۳

و در روایت دوم فرمودهٔ معصوم علیه السلام که: «و حق طلبکار درخواست‌کننده این است که در صورت توانگری به وی بپردازی و او را کفایت و بی‌نیاز کنی و او را بازنگردانی و در انتظار نگذاری؛ زیرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: تأخیر توانگر در پرداخت بدهی، ظلم است و اگر تنگدستی، او را با سخن نیکو خشنود کنی و به زیبایی از وی درخواست کنی و با ملایمت و مهربانی او را بازگردانی و بدرفتاری با وی و از دست دادن مالش را برای وی با هم جمع نکنی و نیرویی جز به وسیلهٔ خداوند نیست.»

و در روایت شصتم از باب نود و سوم از باب‌های معاشرت و روایت شصت و هشتم و شصت و نهم مناسب با این بحث هست، بدان مراجعه کنید.

در روایت شانزدهم از باب یکم از باب‌های کسب‌های روا و ناروا فرمودهٔ معصوم علیه السلام که: «و جهات چهارگانه: پرداخت بدهی، عاریه، قرض دادن و پذیرایی از مهمان است که این در سنت‌های واجب است.»

و در روایت پانزدهم از باب هفتادم فرمودهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله که: «تو و مالت متعلق به پدرت هستی و در حالی که پدرت چیزی در اختیار نداشت، آیا لازم بود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پدر رابرای فرزندش حبس کند؟»

و در باب هفتاد و چهارم و روایات باب دوم، هفتم و باب پیشین، مطالبی هست که بر این بحث دلالت می‌کند.

می‌آید:

و در روایت نهم از باب سیزدهم از باب‌های قضاوت فرمودهٔ معصوم علیه السلام که: «توانگرانی که در پرداخت بدهی مردم کوتاهی و در مورد حقوق مردم امروز و فردا می‌کنند، کسانی که برای پایمال کردن حقوق دیگران به زمامداران رشوه می‌دهند، دربارهٔ آنان نیک بنگر و حق مردم را از آنان بگیر و برای این کار، مزارع و خانه‌های [زیادی] آنان را بفروش؟ چرا که من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: کوتاهی مسلمان توانگر در پرداخت بدهی، ستم به مسلمان است.»

باب ۱۰ وجوب اراده بر پرداخت در صورت عدم دسترسی به طلبکار و تلاش برای یافتن وی

۱۱۸۹- (۱) زرارهٔ بن اعین گوید: «از امام باقر علیه السلام سؤال کردم: شخص بدهکاری نه به طلبکار و نه به ولّی او دسترسی دارد و نمی‌داند او در کدام سرزمین است.

امام علیه السلام فرمود: در صورتی که خداوند بداند او تصمیم بر پرداخت دارد، گناهی بر او نیست.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۷۲۵

۱۱۹۰- (۲) معاویهٔ بن وهب گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال شد: شخصی به دیگری بدهکار است ولی به وی دسترسی ندارد و نمی‌داند کجا به جستجوی وی بپردازد و نمی‌داند زنده است یا مرده و وارث و خویشاوند و شهر او را نمی‌شناسد.

امام علیه السلام فرمود: جستجو کن.

گفت: اگر زیاد طول کشید، آیا آن را صدقه بدهم؟

امام علیه السلام فرمود: دربارهٔ او جستجو کن.»

۱۱۹۱- (۳) هشام بن سالم گوید: «حفص اعور در حضور من از امام صادق علیه السلام پرسید: پدرم کارگری داشت که در آسیابش کار می‌کرد. او بدون وارث درگذشت و چند درهم از ما طلبکار است.

امام علیه السلام فرمود: آن را به بیچارگان بده.

حفص بار دیگر پرسش خود را تکرار کرد و گفت: نظرتان دراین باره چیست؟ امام علیه السلام همان پاسخ نخست را تکرار کرد. حفص برای بار سوم پرسید و امام علیه السلام این بار فرمود: از وارث او جستجو کن، اگر وارثی برایش یافتی [مال را به او بپرداز]؛ در غیر این صورت آن مال همانند مال خودت است. سپس فرمود: با آن چه کار خواهی کرد؟ و پس از آن فرمود: آن مال را اعلان می‌کنی که اگر جوینده‌ای به سراغ آن آمد [به وی پرداخت شود]؛ در غیر این صورت همانند مال خودت است.»

۱۱۹۲- (۴) هشام بن سالم گوید: «حفص اعور در حضور من به امام صادق علیه السلام گفت: پدرم کارگری داشت.

آن کارگر مقداری پول نزد پدرم داشت و بدون وارث و خویشاوند در گذشت. من از این بابت نگران هستم، چه کنم؟

امام علیه السلام فرمود: نظر تو این است که باید به بیچارگان پرداخت. نظر تو این است که باید به بیچارگان پرداخت.

گفتم: فدایت شوم! من از این بابت در فشار هستم، چه کنم؟

امام علیه السلام فرمود: آن مانند مال خودت هست. پس اگر جوینده‌ای آمد به وی بپرداز.»

۱۱۹۳- (۵) هشام بن سالم گوید: «در حضور من، خطّاب اعور از امام موسی بن جعفر علیه السلام پرسید: پدرم کارگر روز مزدی داشت، که او ناپدید شد و مقداری از مزدش باقی ماند وبرای وی وارثی سراغ نداریم.

امام علیه السلام فرمود: دربارهٔ وی جستجو و تحقیق کنید.

خطّاب گفت: تحقیق کردیم ولی او را نیافتیم.

امام علیه السلام دستانش را حرکت داد و فرمود: بیچارگان.

خطّاب بار دیگر پرسش خود را تکرار کرد و امام علیه السلام فرمود: تحقیق کن و بکوش، پس اگر به وی دست یافتی [به او می‌پردازی]؛ در غیر این صورت همانند مال خودت است تا جوینده‌ای به سراغ آن بیاید و اگر مرگت فرا رسید وصیت کن که اگر جوینده‌ای به سراغ آن آمد به او پرداخت شود.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۷۲۷

مرحوم شیخ طوسی قدس سره می‌فرماید: «توضیح حدیث این است که آن مال وقتی همانند اموال اوست که آن را به عهده بگیرد و وصیت به آن، هنگام مرگ برای او لازم است.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب هشتم مناسب با این بحث هست.

می‌آید:

در روایات باب دوم و سیزدهم از باب‌های اشیای گمشده، مناسب با این بحث خواهد آمد.

و در روایت دهم از بـاب شـصت و چهـارم از باب‌هـای میراث این گفته که: «مالی از مرده‌ای بـدون وارث به دست شـخص دیگری می‌افتد. با آن چه کند؟ امام علیه السـلام فرمود: چه چیز این همه تو را به صاحب آن، که مال کیست آشـنا کرده [/ تو خودت خوب می‌دانی که مال کیست] مقصود امام علیه السلام این بود که آن مال متعلق به شخص امام علیه السلام است.»

و در روایات باب هشتاد مناسب با این بحث خواهد آمد.

باب ۱۱ وجوب مهلت دادن به بدهکار تنگدست و وجوب تلاش برای پرداخت بدهی

خداوند متعال می‌فرماید:

و اگر تنگدست بود پس تا هنگام گشایش به وی مهلت دهید و صدقه دادن از جانب شما برای‌تان بهتر است، اگر بدانید. «۱»

۱۱۹۴- (۱) معاویهٔ بن عمار از امام صادق علیه السـلام روایت می‌کنـد که فرمود: «هرکس بخواهـد در روزی- که سایه‌ای جز سایهٔ خـدا نیست- خداونـد بر او سـایه افکنـد، (این جمله را امام علیه السـلام سه مرتبه فرمود و مردم ترسیدند که از وی بپرسند تا این‌که ادامه داد) پس باید به بدهکار تنگدست فرصت دهد یا از حقّ خویش بگذرد.»

در سند دیگری امام صادق علیه السلام این حدیث را به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نسبت داده است.

---

(۱). بقره ۲/ ۲۸۰.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۷۲۹

۱۱۹۵- (۲) عبـدالرحمان بن ابی عبـدالله از امـام صادق علیه السـلام روایت می‌کنـد که پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله در یک روز گرم، دستش را به‌هم پیچید و فرمود: چه کسی دوست دارد از فوران جهنم در پناه سایه قرار گیرد؟

پیامبر صـلی الله علیه و آله سه مرتبه این جمله را فرمود و هر بار مردم پاسخ می‌دادند: ما، ای رسول خدا صـلی الله علیه و آله! آن‌گاه فرمود: «هرکس به بدهکاری مهلت دهد یا تنگدستی را رها کند.

آن‌گاه امام صادق علیه السلام به عبدالرحمان فرمود: عبدالله بن کعب مالک برای من نقل کرد که پدرش به وی گفت: من در زمان پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله در مسـجد النبی صـلی الله علیه و آله بـدهکارم را گرفتم و از او جـدا نشدم تا این‌که پیامبر صـلی الله علیه و آله آمد، وارد منزلش شد و ما هنوز نشسـته بودیم. وقتی گرما به اوج خود رسید، پیامبر صلی الله علیه و آله پرده را کنار زد و فرمود: ای کعب! تاکنون نشسته‌اید؟

کعب گفت: آری، پدر و مادرم فدایت! آن‌گاه پیامبر صلی الله علیه و آله با دست اشاره کرد و فرمود: نصف حقّت را بگیر.

کعب گفت: چشم! پدر و مادرم فدایت!

آن‌گاه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: بقیهٔ حقّت را به تأخیر انداز.

کعب می‌گوید: من نصف حقّم را گرفتم و نصف آن را بخشیدم.»

۱۱۹۶- (۳) محمـد بـن جعفر علیـه السـلام از پـدرش- امـام صـادق علیه السـلام- از پـدرش- امـام بـاقر علیه السـلام- از ابولبابـهٔ بن عبدالمنـذر روایت می‌کنـد که وی گفت: «من برای گرفتن طلبم از ابوالیسـر به خانـهٔ وی رفتم. وقتی به آنجا رسـیدم، شـنیدم که وی می‌گفت: به ابولبابه بگویید که ابوالیسر خانه نیست. من از بیرون خانه فریاد زدم: ای ابوالیسرا! از خانه بیرون بیا.

وقتی ابوالیسر بیرون آمد، ابولبابه به وی گفت: چه چیزی تو را به این کار واداشت؟

ابو الیسر گفت: تنگدستی. ای ابولبابه!

ابولبابه گفت: تو را به خدا سوگند، راست می‌گویی؟

ابوالیسر گفت: به خدا سوگند! راست می گویم.

ابولبابه گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: چه کسی دوست دارد از فوران آتش دوزخ به سایه پناه ببرد؟

گفتیم: همهٔ ما دوست داریم، ای رسول خدا صلی الله علیه و آله!

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: پس باید به بدهکار فرصت دهید یا از تنگدست بگذرید.»

۱۱۹۷- (۴) شیخ ابوالفتوح رازی در تفسیرش از ابوهریره روایت می کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس به تنگدستی در پرداخت بدهی‌اش فرصت دهد یا بدهی‌اش را ببخشد، در روزی که سایه‌ای جز سایهٔ خدا نیست، خداوند او را در سایهٔ عرش خود پناه می‌دهد.»

۱۱۹۸- (۵) جابر بن یزید جعفی روایت می کند که امام باقر علیه السلام فرمود: «یک روز پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از اتاقش به بیرون نگاه کرد. مشاهده کرد شخصی، دیگری را نگه داشته است. هنگام شب بار دیگر به بیرون نگریست و آنها را دید هنوز آنجا هستند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نزد آنان رفت و فرمود: چرا اینجا نشسته‌اید؟

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۷۳۱

یکی از آنان گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! من از این شخص طلبکارم و او مرا عاجز کرده است. دیگری گفت: ای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله! او از من طلبکار است ولی من تنگدستم و به خدا سوگند! چیزی در اختیار ندارم.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: هرکس می‌خواهد در روزی که هیچ سایه‌ای جز سایهٔ خداوند نیست خداوند او را از جوشش آتش دوزخ پناه دهد، پس باید به تنگدست در پرداخت بدهی‌اش فرصت دهد یا از آن بگذرد.

در آن هنگام طلبکار گفت: یک‌سوم طلب خویش را بخشیدم و یک‌سوم آن را تا یک سال تأخیر انداختم و یک‌سوم آن را به من بپرداز.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: این چه رفتار زیبایی است!»

۱۱۹۹- (۶) ابو جارود از امام باقر علیه السلام روایت می کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس که شادمان می‌شود خداوند او را از وزش‌های دوزخ حفظ کند، پس باید به بدهکار تنگدست فرصت دهد یا از حقش بگذرد.»

۱۲۰۰- (۷) قاسم بن سلیمان از امام صادق علیه السلام از ابوالیسر- یکی از انصار از خاندان بنی سلمه- روایت می کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به یارانش فرمود: «کدامیک از شما دوست دارد که از فوران آتش دوزخ بر کنار باشد؟

آنان گفتند: ما، ای رسول خدا صلی الله علیه و آله!

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: هرکس به بدهکاری فرصت دهد یا از بدهیِ تنگدستی بگذرد [از فوران آتش دوزخ بر کنار است]»

۱۲۰۱- (۸) ابان با واسطه از امام صادق علیه السلام روایت می کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در یک روز گرم و سوزان فرمود: «هرکس دوست دارد که خداوند- در روزی که سایه‌ای جز سایهٔ او نیست- او را در زیر سایهٔ عرش خود پناه دهد، پس باید به بدهکارش فرصت دهد یا از بدهی تنگدست بگذرد.»

۱۲۰۲- (۹) ابو حمزه گوید: «خداوند روز قیامت- روزی که پناهگاهی جز سایهٔ خدا نیست- بر سر سه گروه سایه می‌افکند: شخصی که او را زن زیبایی به سوی خود فراخواند و او آن زن را ترک کند و بگوید: به راستی من از خداوند، پروردگار جهانیان بیمناکم! شخصی که بدهکار تنگدستی را مهلت دهد یا از حقش بگذرد و شخصی که دل به دوستی مساجد بسته است و صدقه دادن بدهکاری برای شما بهتر است؛ یعنی اگر مال‌تان را صدقه دهید، برای شما بهتر است. پس باید بدهکار تنگدست را رها کند یا به وی مهلت دهد. امام صادق علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می کند که فرمود: هرکس به بدهکار تنگدستی

فرصت دهد، در هر روز نزد خداوند پاداش صدقه به اندازهٔ مالش را دارد تا وقتی که حقش را دریافت کند.»

۱۲۰۳- (۱۰) اسماعیل بن جابر روایت می‌کند که امام صادق علیه السلام این نامه را برای یارانش نوشت و دستور داد آن را برای یکدیگر بخوانند. در بخشی از آن آمده است: «... و بپرهیزید از این‌که یکی از برادران مسلمان‌تان را به خاطر حقی که از وی طلبکارید، در فشار و تنگنا قرار دهید! در حالی که وی تنگدست است؛ زیرا جدّ ما- پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله- پیوسته می‌فرمود: مسلمان حق ندارد، مسلمانی را در فشار و تنگنا قرار دهد و هرکس به بدهکار تنگدستی فرصت دهد، خداوند او را در زیر سایهٔ خویش پناه می‌دهد، در روزی که سایه‌ای جز سایهٔ او نیست.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۷۳۳

۱۲۰۴- (۱۱) سدیر از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «روز قیامت گروهی با چهره‌هایی از نور و لباس‌هایی از نور و نشسته بر کرسی‌هایی از نور در زیر سایهٔ عرش، برانگیخته می‌شوند. بندگان در حضور آنان مشرف می‌شوند و می‌گویند: اینان پیامبر هستند. پس ندادهنده‌ای از زیر عرش ندا می‌دهد: اینها پیامبر نیستند.

بار دیگر مردم می‌گویند: اینان شهیدان هستند. پس ندادهنده‌ای از زیر عرش ندا می‌دهد: اینها شهید نیستند بلکه آنان گروهی هستند که بر مؤمنان آسان می‌گرفتند و به بدهکار تنگدست فرصت می‌دادند تا در کارش گشایش به وجود آید.»

۱۲۰۵- (۱۲) یعقوب بن سالم روایت می‌کند که امام صادق علیه السلام فرمود: «بدهکار تنگدست را رها کنید، همان‌گونه که خداوند او را رها کرده است.»

۱۲۰۶- (۱۳) یحیی بن عبدالله بن حسن بن حسین (حسن) از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«روزی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر فراز منبر رفت و پس از حمد و ثنای خداوند و درود بر پیامبرانش- که درود خدا بر آنان باد- فرمود: ای مردم! باید حاضران به غایبان برسانند. بدانید که! هرکس به بدهکار تنگدستی فرصت دهد، در هر روز نزد خداوند پاداش صدقه دادن به اندازهٔ مالش را دارد تا آن را دریافت کند.

آن‌گاه امام صادق علیه السلام گفت: خداوند متعال می‌فرماید: «اگر او تنگدست است پس باید تا زمان گشایش به وی فرصت دهید و صدقه دادن بدهی برای‌تان بهتر است، اگر می‌دانید که او تنگدست است. پس مال‌تان را به وی صدقه دهید که برای‌تان بهتر است.»

۱۲۰۷- (۱۴) بریده روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس به تنگدستی وام مدت‌دار دهد، در هر روز برایش پاداش صدقه‌ای نوشته می‌شود و هرکس به بدهکار فرصت دهد، خداوند در هر روز برایش پاداش صدقه‌ای به اندازهٔ مالش می‌نویسد. «۱»

گفتم: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! نخست فرمودید که هر روز برایش پاداش صدقه‌ای نوشته می‌شود و سپس فرمودید: هر روز برایش پاداش صدقه‌ای به اندازهٔ مالش نوشته می‌شود.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: آری، اولی را دربارهٔ پیش از سررسید گفتم و دومی را در ارتباط با پس از آن.»

---

(۱). متن عربی حدیث از روی عبارت فارسی تفسیر ابوالفتوح رازی ترجمه شده است و از این رو خالی از نوعی تشویش نیست.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۷۳۵

۱۲۰۸- (۱۵) مرحوم صدوق در کتاب المقنع روایت می‌کند که امام صادق علیه السلام فرمود: «خداوند عزیز و با شکوه فرصت دادن به بدهکار تنگدست را دوست دارد و هرکس بدهکارش تنگدست است، بر اوست که تا زمان گشایش به وی فرصت دهد- در صورتی که آنچه گرفته، در راه اطاعت خداوند هزینه کرده است- ولی اگر آن را در نافرمانی خداوند مصرف کرده است،

طلبکار وظیفه نـدارد که تا زمان گشایش به وی فرصت دهـد و او مصـداق آیه‌ای نیست که خداوند می‌فرماید: «... پس باید تا زمان گشایش به وی فرصت داده شود.»

در کتاب الهدایه نیز شبیه این حدیث آمده است.

۱۲۰۹- (۱۶) حذیفهٔ بن یمان گوید: «روز قیامت بنده‌ای آورده می‌شود، پس می گوید: «خدایا! من در زندگی دنیا برای خود عملی سراغ نـدارم، به‌جز این‌که به من ثروتی عنـایت فرمودی و من بـا آن به نیازمنـدان کمـک می‌کردم و هرگاه آنان قـدرت بر پرداخت بدهی خود نداشتند به آنان سخت‌گیری نمی‌کردم.

خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: من برای کمک به تو سزاوارترم؛ زیرا تو اندوهگین و دادخواه هستی. از بندهٔ من بگذرید.

ابو مسعود انصاری گوید: من گواهی می‌دهم که حذیفه این سخن را از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شنیده است.»

۱۲۱۰- (۱۷) در کتـاب فقه الرضـا آمـده است: «به بـدهکارت آسان گیر تا با بزرگواری و کفایت، حقّت را از وی بگیری. پس اگر بـدهکارت تنگدست بود و مالی را که از تو گرفته در راه اطاعت خدا هزینه کرده است، تا زمان گشایش به وی فرصت بده و آن به انـدازه‌ای است که گزارش وضع او به امام برسـد تا بدهی‌اش را از جانب وی بپردازد یا خودش توانگر شود و بدهی‌اش را بپردازد و اگر مـالی را که از تـو گرفته در راه نافرمـانی خـدا مصـرف کرده است، پس حقّت را از وی درخواست کن؛ زیرا او از اهـل این آیه نیست «... پس باید تا زمان گشایش به وی فرصت دهید.»

۱۲۱۱- (۱۸) در کتـاب جعفریـات روایت می‌شـود که علی علیه السـلام فرمـود: «بـدهکار نه در بنـد می‌شود، نه زده می‌شود و نه در چیزی بر او سخت گرفته می‌شود.»

۱۲۱۲- (۱۹) در کتاب غرر الحکم و درر الکلم روایت می‌شود که علی علیه السـلام فرمود: «بخل و بد درخواسـتن از حق، از اخلاق زشت و ناپسند سرچشمه می‌گیرد.»

۱۲۱۳- (۲۰) اسحاق بن عمار گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: انسان تا چه میزان حق دارد بدهکارش را در تنگنا قرار دهد؟ امام فرمود: هیچ سخت‌گیری به او نمی‌کند. خداوند به وی فرصت داده است.»

۱۲۱۴- (۲۱) سـید فضل الله راوندی در کتاب النوادر از امام موسـی بن جعفر علیه السـلام از پدرش از نیاکانش علیهم السلام روایت می‌کنـد که پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله فرمود: «چهار گروه عذر و بهانه‌ای ندارند: شـخص بدهکاری که در شـهر خود کسب و کار و در آمدی ندارد، بهانه‌ای ندارد تا این‌که در جستجوی مالی برای پرداخت بدهی‌اش، در زمین مهاجرت کند ...»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۷۳۷

ارجاعات

گذشت:

در روایت دوم از بـاب بیست و هفتم از باب‌هـای مسـتحبات تـاجر این گفته که: «پیـامبر اکرم صـلی الله علیه و آله به حکیم بن حزام اجازه تجارت نداد تا این‌که به آن حضرت تعهد سپرد که معاملهٔ شخص پشیمان را بر هم زند و به بدهکار تنگدست فرصت دهد.»

و در روایت هجـدهم از بـاب سوم از باب‌هـای دین و قرض فرمودهٔ معصوم علیه السـلام که: «اگر پس از سـر رسـید در مطالبـهٔ طلب خویش مدارا کند، همانند برق درخشان جهنده بدون حساب و مجازات از صراط عبور می‌کند.»

و در روایت هشـتم از باب نهم فرمودهٔ معصوم علیه السـلام که: «هرگاه بـدانی که او تنگدست است، برای تو حلال نیست که به وی سخت‌گیری کنی.»

می‌آید:

و در روایـت یکم از بـاب بعـدی فرمـودهٔ امـام علیه السـلام که: «آری، به انـدازه‌ای که گزارش تنگـدستی بـدهکار به امـام برسـد تا

بدهی‌اش را از سهم بدهکاران بپردازد، منتظر می‌ماند.»

و سایر روایات باب را بنگر و در روایت باب پنجم از باب‌های حجر [/ ممنوعیت]، مناسب با این بحث خواهد آمد.

باب ۱۲ وجوب پرداخت بدهی تنگدستان بر امام علیه السلام از سهم بدهکاران

خداوند متعال می‌فرماید:

همانا صدقه‌ها- زکات- برای نیازمندان و بیچارگان و کارگزاران آن و کسانی که قلب‌های‌شان الفت داده شده و بردگان و بدهکاران و در راه خدا و در راه ماندگان است. این فریضه‌ای از جانب خداست و خداوند دانای حکیم است. «۱»

پیامبر نسبت به مؤمنان از خودشان بیشتر ولایت دارد و همسرانش، مادران‌شان هستند و خویشاوندان برخی نسبت به برخی دیگر از مؤمنان و مهاجران در کتاب خدا سزاوارترند مگر این‌که به دوستان‌تان نیکی کنید ... «۲»

۱۲۱۵- (۱) شخصی از اهل جزیره به نام ابو محمد گوید: «در حضور من شخصی به امام رضا علیه السلام گفت: فدایت شوم! خداوند عزیز و باشکوه می‌فرماید: و اگر بدهکار تنگدست است پس باید تا زمان گشایش فرصت داده شود. دربارهٔ این فرصت- که خداوند در قرآن بیان کرده است- به من بگو، که آیا حدّ و مرزی وجود دارد که هرگاه بدهکار تنگدست به آن مرحله رسید، ناچار باید به وی فرصت داد با این‌که او مال طلبکار را گرفته و برای خانواده‌اش هزینه کرده است و نه محصولی دارد که منتظر برداشت آن باشد و نه‌طلبی دارد که منتظر سررسیدش باشد و نه مالی در مکان دور دست دارد که منتظر آمدنش باشد.

---

(۱). توبه ۹/ ۶۰.

(۲). احزاب ۳۳/ ۶.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۷۳۹

امام علیه السلام فرمود: آری، به مقداری فرصت داده می‌شود تا گزارش وضعیت وی به امام برسد و امام بدهی او را از سهم بدهکاران پرداخت کند- در صورتی که آن مال را در راه اطاعت خدا هزینه کرده باشد- ولی اگر در نافرمانی خدا مصرف کرده، برایش چیزی بر امام نیست.

گفتم: در این صورت برای طلبکار- که به او اعتماد کرده و نمی‌داند در راه اطاعت خدا مصرف کرده یا در راه نافرمانی خدا- چه چیزی هست؟

امام علیه السلام فرمود: بدهکار باید برای پرداخت مال وی تلاش کند و با حقارت آن را بازگرداند.»

۱۲۱۶- (۲) در کتاب المقنع آمده است: «اگر از کسی طلبکار بودی که تنگدست است و مالی را که از تو گرفته، در راه اطاعت خدا مصرف کرده است، پس باید تا زمان گشایش به وی فرصت داده شود و آن به اندازه‌ای است که وضعیت او به امام گزارش شود تا از جانب او بدهی‌اش را بپردازد یا بدهکار خود توانگر شود و بدهی‌اش را بپردازد و اگر مالی را که از تو گرفته، در راه نافرمانی خدا مصرف کرده است، پس حق خویش را از وی مطالبه کن؛ چرا که او از اهل این آیه نیست که خداوند می‌فرماید: پس باید تا زمان گشایش مهلت داده شوند.»

۱۲۱۷- (۳) عطا گوید: «به امام باقر علیه السلام گفتم: فدایت شوم! من بدهی دارم که هروقت به یاد آن می‌افتم، حالم دگرگون می‌شود.

امام علیه السلام فرمود: سبحان الله!- شگفتا- آیا این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله به تو نرسیده است که در سخنرانی‌اش پیوسته می‌فرمود: هرکس نان‌خورانی بر جای گذارد، پس نان‌خورانش برعهدهٔ من است و هرکس بدهی بر جای گذارد، پرداخت

بدهی‌اش بر عهدهٔ من است و هرکس مالی بر جای گذارد، آن را صرف می‌کنم (برای وارثش وامی گذارم.)»

کفالت و تعهد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از مرگ، همانند کفالت وی در حال زندگی است و کفالت وی در حال حیات، همانند کفالت وی پس از مرگ است.

آن مرد با شنیدن این سخن گفت: غم و اندوهم را زدودی، خداوند مرا فدایت گرداند!»

۱۲۱۸- (۴) حسن بن علی بن فضّال گوید: «به امام رضا علیه السلام گفتم: چرا کنیه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ابوالقاسم قرار داده شده است؟

امام علیه السلام فرمود: زیرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرزندی به نام قاسم داشت، پس کنیهٔ حضرت از نام او گرفته شد.

به امام گفتم: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله! آیا مرا شایستهٔ بیش از این نمی‌دانی؟

امام علیه السلام فرمود: آری، آیا نمی‌دانی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: من و علی علیه السلام دو پدر این امت هستیم.

گفتم: آری.

امام علیه السلام فرمود: آیا نمی‌دانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله پدر همهٔ امتش است و علی علیه السلام در میان آنان به منزلهٔ رسول خداست؟

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۷۴۱

گفتم: آری.

فرمود: آیا نمی‌دانی که علی علیه السلام تقسیم‌کنندهٔ بهشت و دوزخ است؟

گفتم: آری.

فرمود: از این رو به پیامبر صلی الله علیه و آله، ابوالقاسم- پدر تقسیم‌کننده- گفته می‌شود؛ زیرا وی پدر تقسیم‌کنندهٔ بهشت و دوزخ است.

گفتم: معنای این چیست؟

فرمود: مهربانی پیامبر صلی الله علیه و آله بر امت خویش همانند مهربانی پدران بر فرزندان است و برترین امت وی، علی بن ابیطالب علیه السلام است و پس از پیامبر صلی الله علیه و آله مهربانی علی علیه السلام بر امت، همانند مهربانی پیامبر بر امت است؛ زیرا علی وصیّ و جانشین و پیشوای پس از پیامبر است. به همین دلیل پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

من و علی علیه السلام دو پدر این امت هستیم و پیامبر صلی الله علیه و آله بر فراز منبر فرمود: هرکس بدهی یا نان‌خوری بر جای گذارد، به عهدهٔ من و به سوی من است و هرکس مالی واگذارد، متعلق به وارثانش است.

به همین دلیل پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به مردم از پدران و مادران‌شان سزاوارتر است و نسبت به آنان از خودشان نیز سزاوارتر است و همچنین پس از پیامبر صلی الله علیه و آله آنچه برای وی جاری بود، برای امیر مؤمنان علیه السلام جاری است.»

۱۲۱۹- (۵) سفیان بن عیینه از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «من نسبت به هر مومنی از خودش سزاوارترم و پس از من علی علیه السلام سزاوارتر است. به امام صادق علیه السلام گفته شد: معنای سخن پیامبر صلی الله علیه و آله چیست؟ امام علیه السلام فرمود: معنایش سخن دیگر پیامبر صلی الله علیه و آله است که فرمود: هرکس بدهی یا نان‌خوری بر جای گذارد، برعهدهٔ من است و هرکس مالی واگذارد، برای وارثانش است. پس انسان بی‌مال، اختیاردار خود نیست و هرگاه هزینهٔ خانواده‌اش را نپردازد، حق امر و نهی آنان را ندارد ولی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان علیه السلام و سایر امامان پس از آن دو عهده‌دار آنان هستند و به همین دلیل نسبت به آنان از خودشان سزاوارترند و دلیل اسلام تودهٔ یهودیان همین سخن پیامبر صلی الله علیه و آله بود؛ زیرا آنان پس از این سخن، بر خود و خانواده‌شان احساس امنیت کردند.»

۱۲۲۰- (۶) منصور بن ابی یحیی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر فراز منبر رفت و گونه‌هایش تغییر کرد و رنگ رخسارش پرید. آن‌گاه رو به مردم کرد و دو انگشت سبابه‌اش را کنار هم گذارد و فرمود: ای گروه مسلمانان! همانا من به پیامبری برانگیخته شدم در حالی که من و قیامت مثل این دو انگشت [به هم نزدیک] هستیم. سپس فرمود: ای گروه مسلمانان! به راستی برترین هدایت، هدایت محمد صلی الله علیه و آله است و بهترین سخن، کتاب خداست و بدترین چیزها، تازه‌های آنهاست. آگاه باشید! که هر بدعتی گمراهی است. آگاه باشید! که هر گمراهی در آتش است.

ای مردم! هرکس مالی واگذارد، متعلق به خاندان و وارثانش است و هرکس سربار و نان‌خوری بر جای گذارد، برعهدهٔ من و به سوی من است.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۷۴۳

۱۲۲۱- (۷) دربارهٔ آیه: «پیامبر نسبت به مؤمنان سزاوارتر از خودشان است.» در تفسیر علی بن ابراهیم قمی آمده است: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پدر امت و همسرانش، مادران آنان هستند؛ پس خداوند مؤمنان را فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و او را پدر آنان قرار داد. برای کسی که توان محافظت از خود را ندارد و مال ندارد و اختیاردار خود نیست، پس خداوند تبارک و تعالی برای پیامبرش ولایت بر مؤمنان نسبت به خودشان را قرار داد.

و سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که در غدیر خم فرمود: ای مردم! آیا اختیار من نسبت به شما بیش از اختیار خودتان نیست؟ آنان گفتند: آری. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله همان ولایتی را که برای خودش لازم کرده بود، برای امیر مؤمنان علیه السلام لازم کرد و فرمود: آگاه باشید! که هرکس من مولا و صاحب‌اختیار اویم، علی علیه السلام مولای اوست.

پس وقتی خداوند پیامبر صلی الله علیه و آله را پدر مؤمنان قرار داد، هزینهٔ آنان و تربیت یتیمان‌شان را به عهدهٔ وی گذاشت. در این هنگام، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر فراز منبر رفت و فرمود: هرکس مالی واگذارد، متعلق به وارثانش است و هرکس بدهی یا نان‌خوری بر جای گذارد، به عهدهٔ من و به سوی من است.

پس خداوند بر پیامبرش در ارتباط با مؤمنان آنچه واجب کرد، بر پدر واجب کرده است و بر مؤمنان نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله واجب کرد، آنچه بر فرزند نسبت به پدر واجب می‌کند و همچنین پس از پیامبر صلی الله علیه و آله بر علی واجب کرد آنچه بر پیامبر واجب کرده بود و به همین صورت پس از علی علیه السلام پیشوایان معصوم علیه السلام به ترتیب.»

۱۲۲۲- (۸) جابر گوید: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در بخشی از یکی از سخنرانی‌هایش فرمود: «صبحگاهان یا شامگاهان مرگ به سراغ‌تان می‌آید. هرکس مالی بر جای گذارد، پس برای وارث اوست وهرکس بدهی یا نان‌خوری واگذارد، پس برعهدهٔ من و به سوی من است.»

۱۲۲۳- (۹) ایوب بن عطیه حذّاء از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پیوسته می‌فرمود: «اختیار من نسبت به هر مومنی از خودش بیشتر است و هرکس مالی بر جای گذارد، متعلق به وارث اوست و هرکس بدهی یا نان‌خوری واگذارد، به عهدهٔ من و به سوی من است.»

۱۲۲۴- (۱۰) درکتاب العوالی روایت می‌شود که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس مالی بر جای گذارد، متعلق به خاندانش است و هرکس بدهی واگذارد، به عهدهٔ من است.»

۱۲۲۵- (۱۱) دربارهٔ آیه: «و اگر بدهکار، تنگدست باشد، پس باید تا زمان گشایش به وی فرصت داد.» در تفسیر علی بن ابراهیم قمی آمده است: «عایشه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: هیچ طلبکاری نیست که بدهکارش را نزد زمامداری از زمامداران مسلمانان ببرد و برای زمامدار، تنگدستی بدهکار ثابت شود، مگر آن‌که بدهکار تنگدست از بدهکاری پاک می‌شود و بدهی‌اش بر دوش زمامدار مسلمانان در اموالی که از آنان در اختیار دارد، می‌افتد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۷۴۵

علی بن ابراهیم گوید: «هرکس از دیگری مالی طلبکار باشد و بدهکار آن را اسراف و در راه نافرمانی خدا هزینه نکرده باشد، آن‌گاه نسبت به پرداخت آن در تنگنا قرار گیرد، طلبکار وظیفه دارد به وی فرصت دهد تا خداوند به او روزی دهد و بپردازد و اگر پیشوای دادگری بر سر کار است پس پرداخت آن برعهدهٔ اوست؛ به دلیل سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که فرمود: هرکس مالی واگذارد، برای وارثانش است و هرکس بدهی یا نان‌خوری بر جای گذارد، به عهدهٔ من و به سوی من است.

و آنچه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برعهده گرفته است، به عهدهٔ پیشوای جامعه است و اگر طلبکار توانگر است، طلبش را به بدهکار صدقه دهد یا او را رها کند، برایش بهتر است؛ به دلیل سخن خداوند که فرمود: «و صدقه دادن آن برای‌تان بهتر است اگر بدانید.»

۱۲۲۶- (۱۲) عباس با واسطه از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «پیشوای جامعه، بدهی‌های مؤمنان را از جانب آنان می‌پردازد؛ به‌جز مهریهٔ زنان را.» این حدیث از مشرقی با واسطهٔ تعدادی نیز روایت شده است.

۱۲۲۷- (۱۳) ولید بن صبیح گوید: «پس از کشته شدن معلی بن خنیس، شخصی نزد امام صادق علیه السلام ادعا کرد که معلّی به وی بدهکار بوده است و گفت: او حقّ مرا از میان برد. امام علیه السلام به وی فرمود: کسی که او را کشت حق تو را از میان برد. آن‌گاه امام علیه السلام به ولید فرمود: به سوی این مرد برو و حقش را بپرداز؛ زیرا من می‌خواهم پوست معلی را خنک کنم؛ هرچند پوست او خنک است. [کنایه از برداشتن عذاب از او].

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب دهم، یازدهم و دوازدهم از باب‌های مستحقان زکات، مناسب با این بحث هست.

می‌آید:

در باب بعدی مناسب با این بحث خواهد آمد.

در روایت ششم از باب بیستم فرمودهٔ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که: «هرکس بدهی به‌جای گذارد، به عهدهٔ من است.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۷۴۷

و روایت یکم از باب یکم از باب‌های عاقله بر این مطلب دلالت می‌کند که: «هرکس عاقله ندارد، دیه‌ای که بدهکار است، به عهدهٔ امام است.» و همچنین در باب دوم از باب‌های عاقله و در روایت یکم از باب پنجم فرمودهٔ معصوم علیه السلام که: «اگر آنان مالی ندارند، جنایت به پیشوای مسلمانان بازمی‌گردد.»

و در روایت یکم از باب پنجم از باب‌های قصاص عضو فرمودهٔ امام علیه السلام که: «پس اگر او مال ندارد، دیهٔ آن به عهدهٔ امام است و حق شخص مسلمانی از میان نمی‌رود.»

باب ۱۳ استثناءهای پرداخت بدهی

۱۲۲۸- (۱) حلبی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «خانه و کنیز برای پرداخت بدهی فروخته نمی‌شود؛ به دلیل این‌که انسان ناگزیر از سقفی است که در آن ساکن شود و خدمتگزاری که به وی خدمت کند.»

۱۲۲۹- (۲) عثمان بن زیاد گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: من از شخصی طلبکارم و او می‌خواهد خانه‌اش را بفروشد و بدهی‌اش را به من بپردازد.

امام صادق علیه السلام فرمود: پناه بر خدا، از این‌که او را از سقفی که بر سرش سایه می‌افکند بیرون کنی!»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۷۴۹

۱۲۳۰- (۳) ابراهیم بن عثمان گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: من از شخصی مقداری درهم طلبکارم و خانه‌اش در برابر آن در گِروی من است. می‌خواهم آن را بفروشم.

امام علیه السلام فرمود: پناه بر خدا، از این‌که او را از زیر سقفی که بر سرش سایه افکنده بیرون کنی!»

۱۲۳۱- (۴) ذریح محاربی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «انسان را به خاطر بدهکاری از زادگاهش بیرون نمی‌کنند.»

۱۲۳۲- (۵) ابراهیم بن هاشم روایت می‌کند که: «محمد بن ابی‌عمیر پارچه‌فروش بود ولی اموالش را از دست داد و فقیر شد. در همین اوضاع، وی ده هزار درهم از شخصی طلبکار بود. بدهکار برای پرداخت بدهی‌اش خانهٔ مسکونی‌اش را به ده هزار درهم فروخت و آن را درِ خانهٔ محمد بن ابی‌عمیر آورد. محمد از خانه بیرون آمد و گفت: این چیست؟

آن مرد گفت: مالی که از من طلبکاری.

محمد پرسید: آیا آن را به ارث برده‌ای؟

آن مرد گفت: نه.

محمد پرسید: کسی آن را به تو بخشیده است؟

آن مرد گفت: نه.

محمد پرسید: آیا آن بهای مزرعه‌ای است که فروخته‌ای؟

آن مرد گفت: نه.

محمد پرسید: پس آن را از کجا آورده‌ای؟

آن مرد گفت: خانهٔ مسکونی‌ام را فروختم تا بدهی‌ام را بپردازم.

محمد بن ابی عمیر گفت: ذریح محاربی از امام صادق علیه السلام برای من روایت کرد که فرمود: انسان را به خاطر بدهی از زادگاهش بیرون نمی‌کنند. آن را بردار من نیازی بدان ندارم. به خدا سوگند! من اکنون نیازمند یک درهم هستم، ولی از این مال حتی یک درهم را وارد خانه‌ام نمی‌کنم.»

در حدیث دیگری آمده است: «محمد بن ابی عمیر هفده سال زندانی شد و اموالش را از دست داد ...» ادامهٔ این حدیث، همانند حدیث پیشین است.

۱۲۳۳- (۶) برید عجلی گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: من به یتیمان بدهکارم و می‌ترسم که اگر مزرعه‌ام را بفروشم، دست‌خالی بمانم.

امام علیه السلام فرمود: مزرعه‌ات را نفروش بلکه بخشی از آن را بپرداز و بخشی را نگه‌دار.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۷۵۱

۱۲۳۴- (۷) در کتاب من لا یحضره الفقیه آمده است: «استاد ما محمدبن حسن بن احمد روایت می‌کند که اگر خانه بزرگ است به طوری که صاحب آن می‌تواند به بخشی از آن بسنده کند، بنابراین وظیفه دارد در همان مقداری که نیاز دارد، ساکن شود و با بقیهٔ آن بدهی‌اش را بپردازد و همچنین اگر خانه‌ای ارزان‌تر برای وی کافی است، آن را بفروشد و با بهایش خانه‌ای برای سکونت خریداری کند و با باقیماندهٔ آن بدهی‌اش را بپردازد.»

۱۲۳۵- (۸) مسعدهٔ بن صدقه گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال شد: شخص بدهکاری از یک خانهٔ درآمد داری سهم دارد. گاهی درآمد آن خانه به اندازهٔ خوراک اوست و گاهی نیز از آن کمتر است و او باید قرض کند. پس اگر خانه را بفروشد و

بدهی‌اش را بپردازد، بی‌خانه می‌ماند.

امام علیه السلام فرمود: اگر خانه‌اش به اندازه‌ای است که بدهی‌اش را بپردازد و افزودهٔ آن برای خود و خانواده‌اش کافی باشد، پس باید خانه‌اش را بفروشد، در غیر این صورت نه.»

ارجاعات

می آید:

در روایت پانزدهم از باب یکم از باب‌های وقف‌ها و صدقات فرموده معصوم علیه السلام که: «پس اگر حسن علیه السلام بخواهد بخشی از مال را بفروشد و با آن بدهی‌اش را پرداخت کند، اگر بخواهد باید انجام دهد و باکی در این باره بر او نیست.» و این گفته که: «و اگر خانهٔ حسن علیه السلام خانه غیر وقفی است پس تصمیم بگیرد آن را بفروشد، اگر می‌خواهد آن رابفروشد، مشکلی در این باره بر او نیست.»

و در روایت چهارم از باب هشتم این گفته به امام علیه السلام که: «شخص بدهکاری مالی را وقف کرد و مُرد و اموال دیگرش برای پرداخت بدهی‌اش کافی نیست.

امام در پاسخ مرقوم فرمود: وقف، فروخته و با آن بدهی‌اش پرداخت می‌شود.»

و در روایت پانزدهم از باب ششم از باب‌های قضا فرمودهٔ معصوم علیه السلام به شریح که: «توانگرانی که در پرداخت بدهی مردم کوتاهی و در مورد حقوق مردم امروز و فردا می‌کنند- کسانی که برای پایمال کردن حقوق دیگران به زمامداران رشوه می‌دهند- دربارهٔ آنان نیک بنگر و حق مردم را از آنان بگیر و برای این کار، مزارع و خانه‌های [زیادی] آنان را بفروش؛ چرا که من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: کوتاهی مسلمان توانگر در پرداخت بدهی، ستم به مسلمانان است و هرکس مزرعه و خانه ندارد، اجباری در مورد او نیست.»

باب ۱۴ کیفیت خوراک بدهکار

۱۲۳۶- (۱) علی بن اسماعیل گوید: «یکی از اهالی شام از امام رضا علیه السلام سؤال کرد: بدهکارِ شخصی، بسیار سنگین شده است. با این حال، وی با مردم معاشرت دارد و مورد اعتماد مردم است و می‌تواند

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۷۵۳

خوراک و نوشابهٔ زیاد برای خودش تهیه کند، آیا این کار برای وی جایز است؟ و آیا برای وی جایز است خود را از غذا کاملًا سیر کند یا باید به اندازه‌ای غذا بخورد که فقط زنده بماند و او را نگه دارد؟

امام علیه السلام در پاسخ فرمود: آنچه می‌خورد، اشکال ندارد.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب پیشین، مناسب با این بحث هست.

باب ۱۵ تقدم بهای کفن بر بدهی میّت

۱۲۳۷- (۱) اسماعیل بن ابی زیاد از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «نخستین چیزی که از مال میّت برداشته می‌شود کفن است، سپس بدهی؛ آن‌گاه وصیت و پس از آن میراث.»

این حدیث با سندهای گوناگون روایت شده است.

۱۲۳۸- (۲) زراره گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی درگذشت و به اندازهٔ بهای کفنش بدهکار است و به اندازه یکی از آنها بیشتر مال ندارد.

امام علیه السلام فرمود: با آنچه بر جای گذاشته، [هزینه] کفن می‌شود مگر این‌که کسی با مال تجارت و او را کفن کند و با آنچه بر جای گذاشته بدهی‌اش را بپردازد.»

۱۲۳۹- (۳) زراره گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی درگذشته و به اندازهٔ بهای کفنش بدهکار است و تنها به اندازهٔ یکی از آن دو مال دارد.

امام علیه السلام فرمود: آنچه باقی گذاشته، در بهای کفنش مصرف می‌شود؛ مگر آن‌که بعضی از مردم با مال معامله و او را کفن کند و با آنچه بر جای گذاشته، بدهی‌اش را بپردازد.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب پانزدهم از باب‌های حنوط میّت، آنچه بر این باب دلالت می‌کند.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۷۵۵

باب ۱۶ کراهت درخواست طلب از بدهکار

۱۲۴۰- (۱) حمّاد بن عثمان گوید: «یکی از یاران امام صادق علیه السلام نزد وی آمد و از یکی دیگر از یاران امام علیه السلام به وی شکایت کرد. طولی نکشید که فردی که از وی شکایت شده بود، نیز وارد شد و امام صادق علیه السلام به وی فرمود: برای فلانی چه اتفاقی افتاده که از تو شکایت می‌کند؟

آن مرد گفت: وی از این شاکی است که من حقّم را از او (با پافشاری) درخواست کرده‌ام.

امام علیه السلام با شنیدن این جمله با حالت خشم نشست و فرمود: گویا می‌پنداری با (پافشاری) در درخواست حقّت به وی بدی نکرده‌ای؟ آیا می‌بینی آنچه خداوند در کتابش بازگو کرده است؟ «و از سختی حسابرسی بیمناک‌اند.» آیا می‌پنداری که آنان از جور و ستم خداوند بیمناک‌اند؟ نه به خدا سوگند! آنها نمی‌ترسند مگر از درخواست پرداخت و خداوند آن را سختی حسابرسی نامیده است. پس هرکس (با پافشاری) حقش را درخواست کند، به تحقیق بدی کرده است.»

۱۲۴۱- (۲) حمّاد بن عثمان روایت می‌کند که امام صادق علیه السلام به مردی فرمود: «میان تو و برادرت چه گذشت؟ آن مرد گفت: فدایت شوم! من مالی از وی طلبکار بودم پس با پافشاری حقم را از وی درخواست کردم. امام علیه السلام فرمود: به من بگو، این‌که خداوند می‌فرماید: «و از سختی حسابرسی می‌ترسند»، آیا می‌پندارید که آنان از ظلم و ستم خداوند بیمناکند؟ نه بلکه آنان از پافشاری و پرسش‌های مکرر و دقت بسیار می‌ترسند.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۷۵۷

۱۲۴۲- (۳) در تفسیر قمی دربارهٔ آیهٔ: «و از سختی حسابرسی می‌ترسند» آمده است: «شخصی نزد امام صادق علیه السلام آمد. امام علیه السلام به وی فرمود: برای فلانی چه اتفاقی افتاده، که از تو شکایت می‌کرد؟

آن مرد گفت: حقّم را از وی مطالبه کردم.

امام علیه السلام فرمود: می‌پنداری که وقتی با پافشاری حقّت را از وی درخواست کنی، آیا به وی بدی نکرده‌ای؟ آیا این‌که خداوند عزیز و باشکوه می‌فرماید: «و از سختی حسابرسی می‌ترسند»، می‌پنداری که معنای آن این است که به آنان ستم می‌کند؟ به

خدا سوگند! آنان از این نمی‌ترسند بلکه از دقت در حسابرسی می‌ترسند و خداوند آن را سختی حسابرسی نامیده است.»

۱۲۴۳- (۴) در غرر الحکم و درر الکلم از علی علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «بهترین برادران کسی است که با پافشاری حقش را از برادرانش درخواست نکند.»

۱۲۴۴- (۵) محمد بن یحیی با واسطه روایت می‌کند که شخصی به امام صادق علیه السلام گفت: «من از یکی از فرزندان امام حسن علیه السلام مالی طلبکارم و گرفتن آن باعث رنج و زحمت من شده است. در این رابطه میان من و او سخنان تندی گذشته است و من مطمئن نیستم که دست به کاری نزنم که سبب ناراحتی او شود!

امام علیه السلام فرمود: این راه مطالبهٔ حقّ نیست؛ بلکه وقتی نزد وی رفتی، مدت طولانی بنشین و سکوت کن.

آن مرد می‌گوید: من مدت کوتاهی بیشتر از این روش استفاده نکردم تا این‌که حقّم را گرفتم.»

باب ۱۷ حکم خوردن و آشامیدن از مال بدهکار و برداشتن حق از مال بدهکار بدحساب

۱۲۴۵- (۱) جمیل بن درّاج از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که دربارهٔ خوردن و آشامیدن از مال بدهکار و هدیه گرفتن از وی فرمود: «اشکال ندارد.»

۱۲۴۶- (۲) سماعه گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخص طلبکار به خانهٔ بدهکار می‌رود، آیا می‌تواند از غذای او بخورد؟

امام علیه السلام فرمود: آری، سه روز از غذای او می‌خورد ولی پس از آن چیزی نخورد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۷۵۹

۱۲۴۷- (۳) جرّاح مداینی گوید: «امام صادق علیه السلام ناپسند می‌شمرد که شخص طلبکار بیش از سه روز بر بدهکار وارد شود؛ هرچند طلبش را گرفته باشد.»

۱۲۴۸- (۴) حلبی گوید: «امام صادق علیه السلام ناپسند می‌شمرد که شخصی بر بدهکارش وارد شود و می‌فرمود: از غذایش نمی‌خورد، از نوشیدنی‌اش نمی‌نوشد و از علوفه‌اش به حیوانش نمی‌دهد.»

۱۲۴۹- (۵) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که علی علیه السلام فرمود: «هیچ‌کس به خاطر قرضی که به دیگری داده است، بر مرکب وی سوار نمی‌شود و کالایی را از وی عاریه نمی‌کند و آن حضرت خوش نداشت که طلبکار بر بدهکارش وارد شود یا از غذایش بخورد یا از نوشیدنی‌اش بنوشد یا از علوفه‌اش به حیوانش دهد.»

ارجاعات

گذشت:

و در باب هفتاد و چهار از باب‌های کسب‌های روا و ناروا مطالبی هست که بر مطلب پایان این بحث دلالت می‌کند.

می‌آید:

و در روایات باب بیستم از باب‌های مزارعه، مطالبی مناسب با این بحث خواهد آمد.

باب ۱۸ کراهت مطالبه در حرم و حکم از رونق‌افتادن درهم‌های قرض داده شده

۱۲۵۰- (۱) سماعهٔ بن مهران گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: من از شخصی طلبکارم. مدتی او را ندیدم تا این‌که او را در اطراف کعبه مشاهده کردم. آیا طلبم را از وی درخواست کنم؟

امام علیه السلام فرمود: به وی سلام نکن و او را نترسان تا از حرم خارج شود.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب پانزدهم از باب‌های صرف، مطالبی هست که بر ذیل باب دلالت می کند.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۷۶۱

باب ۱۹ استحباب بخشیدن بدهی مرده و زنده

خداوند متعال می‌فرماید:

و اگر بدهکار تنگدست است، پس باید تا زمان گشایش به وی مهلت داد و صدقه دادن شما برای‌تان بهتر است اگر بدانید. «۱»

۱۲۵۱- (۱) ابراهیم بن عبدالحمید (از حسن بن خنیس) روایت می کند که به امام صادق علیه السلام گفت:

«عبدالرحمان سیّابه از شخصی طلبکار است که آن مرده است. ما با عبدالرحمان صحبت کردیم که او را حلال کند ولی او نپذیرفت.

امام علیه السلام فرمود: بیچاره است! آیا نمی‌داند که اگر او را حلال کند، در برابر هر درهم برای او ده درهم است و در صورتی که او را حلال نکند، در برابر هر درهم تنها یک درهم برای اوست؟»

در کتاب المقنع آمده است: «اگر کسی که از او طلبی داری بمیرد و او را حلال کنی، در برابر هر درهم، ده درهم برای توست ولی اگر او را حلال نکنی، در برابر هر درهم، تنها یک درهم برای توست.»

۱۲۵۲- (۲) در تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام روایت شده است که: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند تعالی در روز قیامت گروه‌هایی را برمی‌انگیزد که سراپا گناه هستند. به آنها گفته می‌شود: این همه گناه! پس نیکی‌های‌تان کجاست؟

آنان می گویند: پروردگارا، ما از برای خود نیکی سراغ نداریم!

در این هنگام از جانب خداوند ندایی به گوش می‌رسد: ای بندگان من! اگر شما برای خود خوبی و نیکی سراغ ندارید ولی من برای شما می‌شناسم و آنها را به طور کامل به شما تحویل می‌دهم. سپس برگهٔ کوچکی می‌آورد و آن را در کفهٔ نیکی‌های آنان می‌اندازد. به وسیلهٔ آن نیکی‌های آنان به اندازهٔ فاصلهٔ میان زمین و آسمان بر بدی‌های‌شان ترجیح می‌یابد. آن‌گاه به هر یک از آنان گفته می‌شود: دست پدر، مادر، برادران، خواهران، نزدیکان، خویشان، خدمتگزاران و آشنایانت را بگیر و آنان را وارد بهشت کن.

اهل محشر می گویند: پروردگارا! ما گناهان وی را می‌شناختیم ولی نیکی‌های آنها چه بود؟

خداوند عزیز و باشکوه می‌فرماید: ای بندگان من! هر یک از آنان برای گرفتن باقیماندهٔ طلب خویش نزد برادرش رفت و بدهکار به وی گفت: آن را بگیر، به درستی که من تو را به دلیل دوستی با امیر مؤمنان علیه السلام دوست دارم.

طلبکار گفت: من نیز تو را به دلیل دوستی با امیر مؤمنان علیه السلام رها کردم و هر چه بخواهی، از مالم به تو می‌دهم.

---

(۱). بقره ۲/ ۲۸۰.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۷۶۳

به همین دلیل خداوند از آن دو سپاسگزاری کرد، گناهان‌شان را بخشید و آن را در وسط نامهٔ اعمال و میزان آنها قرار داد و بهشت را بر آنان و پدر و مادرشان واجب کرد ...»

۱۲۵۳- (۳) در کتاب مناقب ابن شهر آشوب آمده است: «فرزند زبیر به امیر مؤمنان علیه السلام گفت: من در حساب‌های پدرم مشاهده کردم که وی هشتاد هزار درهم از پدرت طلبکار بوده است.

امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: پدرت راستگوست. آن‌گاه آن را به وی پرداخت کرد. پس از مدتی بار دیگر فرزند زبیر نزد علی علیه السلام آمد و گفت: سخن پیشین من اشتباه بود؛ بلکه پدرت از پدر من آن مبلغ را طلبکار بود.

علی علیه السلام فرمود: من پدرت را حلال کردم و پولی را که از من گرفتی، مالِ خودت.»

۱۲۵۴- (۴) هیثم صیرفی با واسطه از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که از حضرت پرسیدم: «مردی از شخصی طلبکار است و نسبت به شخص دیگری بدهکار است. پس آن شخص اول از دنیا می‌رود [و طلب این شخص دیگر قابل وصول نیست، با فرض عدم مالی که به ارث گذارد] پس به سراغ شخص دوم که نسبت به او بدهکار است می‌رود و می‌گوید که [من می‌خواستم از او بگیرم و به تو بدهم و او مُرد] تو از پولی که از من طلب داری بگذر و مرا حلال کن. آیا آن شخص او را حلال کند یا اینکه از طلبش نگذرد و از او بگیرد، کدام بهتر است؟ امام علیه السلام فرمود: او را رها کن [و از طلبت بگذر] این در مقابل آن. [طلب او که از بین رفت تو هم از طلبی که از او داری بگذر]»

۱۲۵۵- (۵) معتّب گوید: «محمد بن بشر وشّاء هزار دینار به شهاب بدهکار بود؛ به همین دلیل نزد امام صادق آمد و از حضرت خواست با شهاب صحبت کند و تا پایان موسم حج به وی فرصت دهد.

امام علیه السلام به دنبال شهاب فرستاد و او آمد. آن‌گاه به وی فرمود: تو محمد بن بشر و وابستگی و علاقه‌اش را به ما می‌دانی. او می‌گفت هزار دینار به تو بدهکار است که آن را در راه شکم و شهوت هزینه نکرده است؛ بلکه آن را به اشخاصی قرض داده و به گروهی بخشیده است و من دوست دارم که وی را حلال کنی.

آن‌گاه فرمود: شاید تو از کسانی باشی که می‌پندارند از نیکی‌های او کاهش می‌یابد و به تو داده می‌شود.

شهاب گفت: این گونه به ما رسیده است.

امام علیه السلام فرمود: خداوند بزرگوارتر و عادل‌تر از این است که بنده‌اش به او نزدیکی و تقرب جوید، در شب سرد به عبادت پردازد یا در روز گرم روزه بگیرد یا گرد این خانه طواف کند و سپس آنها را از وی سلب کند و به دیگری بدهد بلکه فضل و بخشش خداوند فراوان است و برای مؤمن تلافی می‌کند.

شهاب گفت: او را حلال کردم.»

۱۲۵۶- (۶) زید شحّام گوید: «نزد امام صادق علیه السلام بودم که امام علیه السلام سراغ شخصی از اهل کوفه را گرفت.

گفته شد که وی مرده است. امام علیه السلام فرمود: خداوند او را رحمت کند! و به او شادابی و شادمانی دهد!

یکی از حاضران در مجلس گفت: او به حکمرانی محلی رسید و به مقداری از دینارهای من دست یافت و آنها را از من گرفت.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۷۶۵

با شنیدن این سخن، رنگ رخسار امام صادق علیه السلام دگرگون شد و فرمود: آیا می‌بینی که خداوند یکی از اولیا را مواخذه می‌کند و به خاطر دینارهای تو در آتش می‌اندازد؟ او به برادرانش نیکی می‌کرد.

آن مرد گفت: من او را حلال کردم.

امام صادق علیه السلام فرمود: چرا این کار را پیش از این نکردی؟»

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب یازدهم از باب‌های دِیْن، فرمودهٔ معصوم علیه السلام که: «هرکس می‌خواهد- در روزی که سایه‌ای جز سایهٔ

خداوند نیست- خدا بر سر وی سایه افکند ... پس باید به تنگدست فرصت دهد یا از حقّ خویش نسبت به وی بگذرد.»

باب ۲۰ استحباب به عهده گرفتن بدهی میت و انسان در حال مرگ

۱۲۵۷- (۱) عبدالله بن سنان روایت می‌کند که: «امام صادق علیه السلام دربارهٔ شخصی که بدهکار می‌میرد و دیگری بدهی او را برای طلبکاران به عهده می‌گیرد، فرمود: در صورت رضایت طلبکاران، میّت بی‌حساب می‌شود.»

این حدیث از حسن بن صالح ثوری نیز روایت شده است.

۱۲۵۸- (۲) اسحاق بن عمار از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که: «امام صادق علیه السلام دربارهٔ شخص بدهکاری که مرگش فرا می‌رسد و در آن حال ولیّ وی می‌گوید: بدهی‌ات به عهدهٔ من، فرمود: این کار بدهکار را بی‌حساب می‌کند؛ هرچند ولّی‌اش پس از او آن را نپردازد و فرمود: امیدوارم که گناه نکند. همانا گناهش برعهدهٔ کسی است که بدهی‌اش را نپرداخته است.»

۱۲۵۹- (۳) در کتاب المقنع آمده است: «هرگاه هنگام مرگ بدهکار، شخصی بدهی او را برعهده بگیرد و طلبکار نیز بپذیرد، به تحقیق، مرده بی‌حساب می‌شود و بر ضامن لازم است که آن را بپردازد.»

در کتاب فقه الرضا نظیر آن آمده است.

۱۲۶۰- (۴) ابو سعید خدری گوید: «همراه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در تشییع جنازه‌ای شرکت کردیم. هنگامی که جنازه بر زمین گذاشته شد، پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید: آیا این دوست شما بدهی دارد؟

گفتند: آری، دو درهم بدهکار است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: بر جنازهٔ دوست خود نماز بگزارید.

علی علیه السلام گفت: ای رسول خدا! آن دو درهم به عهدهٔ من. من ضامن آن هستم. آن‌گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله به پاخاست و بر وی نماز گزارد. پس از نماز، روی به علی علیه السلام کرد و فرمود: خداوند از جانب اسلام به تو پاداش نیک دهد و ذمّه ات را آزاد کند، همان‌گونه که ذمّهٔ برادرت را آزاد کردی.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۷۶۷

۱۲۶۱- (۵) ابو قتاده گوید: «جنازه‌ای بر زمین گذاشته شد تا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر آن نماز گزارد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به یارانش فرمود: شما بر او نماز گزارید، من بر او نماز نمی‌خوانم.

پرسیدند: چرا؟ ای رسول خدا صلی الله علیه و آله!

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: چون وی بدهکار است.

ابوقتاده گفت: من پرداخت بدهی او را به عهده می‌گیرم.

پیامبر فرمود: به طور تمام و کامل؟

ابو قتاده گفت: به طور تمام و کامل. آن‌گاه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر او نماز گزارد. ابو قتاده می‌گوید: بدهی او هفده یا هجده درهم بود.»

۱۲۶۲- (۶) جابر بن عبدالله گوید: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر مردگان بدهکار نماز نمی‌خواند. روزی جنازه‌ای برای نماز آورده شد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آیا دوست شما بدهکار است؟ گفتند: آری، دو دینار.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بر دوست خود نماز گزارید.

ابو قتاده گفت: آن دو دینار به عهدهٔ من، ای رسول خدا!

آن‌گاه پیامبر اکرم بر وی نماز گزارد ولی پس از آن‌که خداوند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را بر مشرکان به پیروزی رساند، آن

حضرت فرمود: من نسبت به مؤمنان از خودشان به آنها سزاوارترم. هرکس مالی بر جای گذارد، متعلق به وارثان اوست و هرکس بدهی واگذارد، برعهدهٔ من است.»

۱۲۶۳- (۷) در کتاب العوالی روایت می‌شود که: «وقتی ابوقتاده دو دینار را به عهده گرفت، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به وی فرمود: آن دو دینار به عهدهٔ توست و مرده نسبت به آنها بی حساب است.»

۱۲۶۴- (۸) فضیل و عبید از امام صادق علیه السلام روایت می‌کنند که فرمود: «وقتی مرگ محمد بن اسامه فرا رسید، بنی هاشم نزد وی رفتند. محمد به آنان گفت: شما به خوبی خویشاوندی و موقعیت مرا در میان خود می‌دانید. من بدهکار هستم و دوست دارم از جانب من بدهی‌ام را برعهده بگیرید.

امام سجاد علیه السلام فرمود: به خدا سوگند! بدان که یک‌سوم بدهی‌ات را من برعهده گرفتم. آن‌گاه امام علیه السلام ساکت شد و دیگران نیز سخنی نگفتند. آن‌گاه برای بار دوم امام سجاد علیه السلام سکوت را شکست و فرمود: تمام بدهی‌ات برعهدهٔ من. سپس فرمود: بدانید که مانع من از به عهده گرفتن تمام بدهی در همان بار نخست چیزی نبود مگر ناخرسندی از این‌که بگویند: نسبت به ما پیش دستی کرد.»

۱۲۶۵- (۹) عمرو بن دینار گوید: «هنگام مرگ زید بن اسامه بن زید بالای سرش حاضر شدم. زید در آن حال شروع به گریستن کرد. امام سجاد علیه السلام به وی فرمود: چرا می‌گریی؟ زید گفت: من پانزده هزار دینار بدهکارم و از خود چیزی بر جای نگذاشته‌ام که با آن بدهی‌ام پرداخت شود.

امام سجاد علیه السلام فرمود: گریه نکن؛ بدهی‌ات برعهدهٔ من و تو نسبت به آن بی‌حسابی. آن‌گاه امام علیه السلام آن را از جانب وی پرداخت.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۷۶۹

۱۲۶۶- (۱۰) عمرو بن دینار گوید: «امام حسین علیه السلام به عیادت اسامهٔ بن زید رفت و او را غمگین یافت.

امام علیه السلام به وی فرمود: ای برادر! چه چیز تو را غمگین کرده است؟ اسامه گفت: شصت هزار درهم بدهکارم.

امام علیه السلام فرمود: آن به عهدهٔ من.

اسامه گفت: می‌ترسم [بدهکار] بمیرم.

امام علیه السلام فرمود: نخواهی مُرد تا من آن را از جانب تو بپردازم.

عمرو گوید: امام حسین علیه السلام پیش از مرگ اسامه، بدهی‌اش را پرداخت کرد.»

۱۲۶۷- (۱۱) عیسی بن عبدالله گوید: «هنگامی که مرگ عبدالله بن حسین فرارسید، طلبکارانش گرد وی جمع شدند و هر یک طلب خود را درخواست کردند.

عبدالله گفت: من چیزی ندارم که به شما بپردازم ولی به هر یک از دو عموزاده‌ام- امام سجاد علیه السلام و عبدالله بن جعفر- که راضی هستید، بگویید تا بدهی مرا به عهده گیرد.

طلبکاران گفتند: عبدالله بن جعفر پولدار است ولی به تأخیر می‌اندازد و امام سجاد علیه السلام مال ندارد ولی بسیار راستگوست و از این دو نفر، وی نزد ما محبوب‌تر است.

عبدالله به دنبال امام علیه السلام فرستاد و او را در جریان گذاشت. امام سجاد علیه السلام فرمود: من آن را به عهده می‌گیرم تا زمان برداشت محصول بپردازم. امام علیه السلام در حالی این سخن را گفت که محصولی نداشت و تنها برای اظهار توانگری این سخن را گفت (یا برای به عهده گرفتن بدهی این سخن را گفت).

طلبکاران پذیرفتند و امام سجاد علیه السلام آن را ضمانت کرد. هنگام برداشت محصول، خداوند مال را برای امام علیه السلام فراهم

کرد و آن را پرداخت.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت سی و سوم از باب یکم از باب‌های بدهی این گفته که: «یکی از انصار با دو دینار بدهی درگذشت و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر وی نماز نخواند و فرمود: بر دوست خود نماز بخوانید. تا این‌که یکی از خویشانش، بدهی او را به عهده گرفت.»

باب ۲۱ وجوب پرداخت بدهی مقتول مفلس از دیه‌اش

۱۲۶۸- (۱) یحیی ازرق گوید: «از امام موسی بن جعفر علیه السلام سؤال کردم: شخص بدهکاری- بدون بر جای گذاشتن مال- کشته می‌شود و خانواده‌اش دیهٔ وی را از قاتل می‌گیرند. آیا باید بدهی او را بپردازند؟

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۷۷۱

امام علیه السلام فرمود: آری.

گفتم: او مالی از خود بجا نگذاشته است.

امام علیه السلام فرمود: همانا آنان دیه را گرفته‌اند، پس باید بدهی‌اش را بپردازند.»

عبدالحمید بن سعید، نظیر این حدیث را از امام رضا علیه السلام روایت کرده است.

۱۲۶۹- (۲) یحیی ازرق گوید: «از امام موسی بن جعفر علیه السلام سؤال کردم: شخص بدهکاری کشته می‌شود و اولیایش دیهٔ او را می‌گیرند. آیا بدهی‌اش را بپردازند؟ امام علیه السلام فرمود: آری، همانا دیهٔ وی را گرفته‌اند.»

۱۲۷۰- (۳) ابو بصیر گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخص بدهکاری بدون بر جای گذاشتن مال کشته می‌شود. آیا اولیای وی می‌توانند خونش را به قاتلش ببخشند با این‌که وی بدهکار است؟

امام علیه السلام فرمود: طلبکاران، درخواست‌کننده‌گان از قاتل هستند. پس اگر اولیای مقتول خون مقتول را ببخشند، ضامن دیه (بدهی) او برای طلبکاران هستند؛ در غیر این صورت نه.»

بروجری، آقا حسین طباطبایی - مترجمان: حسینیان قمی، مهدی - صبوری، م، منابع فقه شیعه، ۳۱ جلد، انتشارات فرهنگ سبز، تهران - ایران، اول، ۱۴۲۹ ه ق

منابع فقه شیعه؛ ج۲۳، ص: ۷۷۱

محمد بن اسلم جبلی پاسخ امام علیه السلام را این گونه روایت می‌کند که: «طلبکاران درخواست کنندگان از قاتل هستند، پس اگر اولیای مقتول دیه را بر قاتل ببخشند، جایز است و اگر بخواهند قصاص کنند، این کار برای آنان جایز نیست تا این‌که بدهی را برای طلبکاران به عهده بگیرند؛ در غیر این صورت نه.»

باب ۲۲ حالّ شدن دیون و مطالبات میّت

۱۲۷۱- (۱) ابو بصیر از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «وقتی شخصی بمیرد، دیون و مطالبات او حالّ می‌شود.» [/ زمان پرداخت آن فرا می‌رسد]

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۷۷۳

۱۲۷۲- (۲) در کتاب من لایحضره الفقیه روایت می‌شود که امام صادق علیه السلام فرمود: «با مرگ انسان، دیون و مطالبات وی حالّ می‌شود.»

۱۲۷۳- (۳) سکونی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که امام باقر علیه السلام فرمود: «هنگامی که انسان بدهکار بمیرد، دیون او حالّ می‌شود.»

اسماعیل بن مسلم نیز این حدیث را روایت کرده است.

۱۲۷۴- (۴) در کتاب فقه الرضا آمده است: «هنگامی که انسان بدهی مدت داری داشته باشد و بمیرد، زمان بدهکاری‌اش فرا می‌رسد.»

۱۲۷۵- (۵) حسین بن سعید گوید: «از وی [امام علیه السلام] سؤال کردم: شخصی تا زمان مشخصی تعدادی درهم به دیگری قرض می‌دهد و سپس قرض گیرنده می‌میرد. آیا با مرگ وام گیرنده، زمان پرداخت مال قرض دهنده فرامی‌رسد یا این‌که همان مدتی که برای وام گیرنده بود، برای وارثانش نیز هست؟

امام علیه السلام فرمود: با مرگ بدهکار، زمان پرداخت مال قرض‌دهنده حالّ می‌شود.»

باب ۲۳ جواز پذیرش هدیه و منافع دیگر از سوی طلبکار بدون اشتراط آن ضمن عقد قرض

۱۲۷۶- (۱) جمیل بن درّاج گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: خداوند کارهایت را سامان بخشد! ما با گروهی از اهالی، میان کوفه و بصره معاشرت و معامله داریم. ما به آنها قرض می‌دهیم و آنان محصول‌شان را نزد ما می‌آورند تا برایشان بفروشیم و برای این کار مزد می‌گیریم و این کار به سود ماست.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.

گفتم: اگر محصول‌شان را نزد ما نیاورند؛ ما به آنان قرض نمی‌دهیم.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

در نقل دیگری، جمیل بن درّاج با واسطه این حدیث را روایت کرده است.

۱۲۷۷- (۲) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که: «از امام صادق علیه السلام سؤال شد: شخصی از دیگری درهم یا چیز دیگری طلبکار است و بدهکار برای او هدیه می‌آورد.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۷۷۵

۱۲۷۸- (۳) محمد بن مسلم گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی از دیگری قرض می‌کند و برده یا ظرف یا لباس رهن می‌گذارد. طلبکار به استفاده از رهن نیاز پیدا می‌کند؛ از این رو از بدهکار اجازه می‌گیرد و او نیز به وی اجازه می‌دهد.

امام علیه السلام فرمود: در صورت رضایت بدهکار، اشکال ندارد.

گفتم: فقهای شهر ما بر این باورند که هر وام سود آوری باطل است.

امام علیه السلام فرمود: آیا بهترین قرض، قرض سودآور نیست؟»

۱۲۷۹- (۴) محمد بن عبده گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ قرض سود آور سؤال کردم. امام علیه السلام فرمود: بهترین قرض، قرض سود آور است.»

مرحوم مفید در کتاب المقنعه، نظیر این حدیث را از امام باقر علیه السلام روایت کرده است.

۱۲۸۰- (۵) بشر بن مسلمه و تعداد دیگری، از شخصی روایت می‌کنند که امام باقر علیه السلام فرمود: «بهترین قرض، قرض سود آور است.»

۱۲۸۱- (۶) بشیر (بشر) بن سلمه از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که امام باقر علیه السلام فرمود: «بهترین قرض، قرض سود آور است.»

۱۲۸۲- (۷) علی بن محمد گوید: «به امام علیه السلام نوشتم: آیا قرض سودآور جایز است یا نه؟ امام علیه السلام نوشت: آن جایز است.»

۱۲۸۳- (۸) ابو بصیر گوید: «به امام باقر علیه السلام گفتم: نبطیان «۱» اجناس‌شان را نزد شخصی می‌آورند و او با گرفتن مزد، آنها را برای‌شان می‌فروشد. آنها به وی می‌گویند: به ما تعدادی دینار قرض بده زیرا اشخاص دیگری نیز هستند که اجناس ما را بفروشند، ولی ما به این دلیل آنها را اینجا می‌آوریم که تو به ما وام می‌دهی.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد؛ همانا در برابر دینارهایش، دینارهایی همانند آنها می‌گیرد و مثل لباس و حیوان نیست که با پوشیدن و سوار شدن قیمتش کاهش یابد، بلکه تنها کار نیکی است که برای آنها انجام می‌دهد.»

---

(۱). ساکنان روستاهای میان کوفه و بصره.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۷۷۷

۱۲۸۴- (۹) اسحاق بن عمار گوید: «به امام موسی بن جعفر علیه السلام (امام صادق علیه السلام) گفتم: شخصی مالی را به دیگری قرض داده و مدت زیادی است که از آن سودی نبرده است. بدهکار برای این‌که صاحب مال، آن را از وی نگیرد، پی در پی برای وی هدیه می‌برد؛ چرا که وی از مالش استفاده‌ای نبرده است. آیا این کار جایز است؟

امام علیه السلام فرمود: در صورتی که بدون شرط باشد، اشکال ندارد.»

۱۲۸۵- (۱۰) اسحاق بن عمار گوید: «از امام موسی بن جعفر علیه السلام سؤال کردم: شخصی مالی را به دیگری قرض داده است. بدهکار از ترس این‌که آن مال را از وی بگیرد، درصدی از سود آن را به صاحب مال می‌دهد- بدون این‌که با وی شرط کرده باشد.

امام علیه السلام فرمود: تا وقتی که شرط نکنند، اشکال ندارد.»

۱۲۸۶- (۱۱) هذیل بن حنّان برادر جعفر بن حنّان صیرفی گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: من مالی را به برادرم جعفر داده‌ام. او نیز به من مقداری می‌بخشد که آن را هزینهٔ زندگی می‌کنم و حج می‌روم و صدقه می‌دهم. این مسئله را از فقهای شهرمان سؤال کردم، آنان گفتند: این باطل و حرام است ولی من دوست دارم که دراین باره به نظر شما عمل کنم. در این باره چه می‌فرمایید؟

امام علیه السلام فرمود: آیا پیش از آن‌که مالت را دراختیار وی قرار دهی، به تو نیکی می‌کرد؟

گفتم: آری.

امام علیه السلام فرمود: آنچه به تو می‌دهد، بگیر، بخور، بنوش، حج گزار و صدقه بده و وقتی به عراق رسیدی، بگو: جعفر بن محمد علیه السلام این گونه به من فتوا داد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۷۷۹

۱۲۸۷- (۱۲) عبدالرحمان بن حجاج گوید: «از امام موسی بن جعفر علیه السلام سؤال کردم: از مردم برای شخصی به صورت نسیه جنس می‌خرم و ضامن او می‌شوم. پس از مدتی وی درهم هایی را که بدهکار است، نزد من می‌آورد. من درهم‌های مرغوب را

برای خود برمی‌دارم و به طلبکاران درهم‌های نامرغوب می‌دهم.

امام علیه السلام فرمود: در صورتی که ضمانت کند، به طوری که گاهی [از سوی فروشندگان کالا] تحت فشار قرار گیرد و به ناچار پیش از دریافت درهم از آن مرد، آن را بپردازد و گاهی پس از تحویل آن را نگه دارد، اشکال ندارد.»

۱۲۸۸- (۱۳) محمد بن قیس از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هرکس درهم، وام دهد پس شرط نمی‌کند؛ مگر دریافت مثل آن را. آن‌گاه اگر بهتر از آن به وی داده شد، باید بپذیرد و هیچ‌کس به خاطر قرض دادن درهم نباید به صورت شرط بر مرکب وام گیرنده سوار شود یا کالایی را از وی عاریه کند.»

۱۲۸۹- (۱۴) محمد بن حسن صفّار گوید: «به امام اخیر «۱» نوشتم: شخصی صد درهم از دیگری طلبکار است و او را از این جهت در فشار قرار می‌دهد. بدهکار می‌گوید: ده روز دیگر نزد تو می‌آیم و بدهی‌ات را می‌پردازم؛ در غیر این صورت تو هزار درهم بدون مدت و بدون شرط از من طلبکار خواهی بود.

طلبکار نیز برای این مطلب گواه می‌گیرد و سپس گواهان را برای گواهی دادن فرا می‌خواند.

امام علیه السلام در پاسخ مرقوم فرمود: برای گواهان شایسته نیست که جز به حقّ شهادت دهند و برای طلبکار شایسته نیست مگر آن‌که حقّ بگیرد- ان‌شاءالله.»

۱۲۹۰- (۱۵) غیاث بن ابراهیم از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که: «امام باقر علیه السلام فرمود: شخصی نزد علی علیه السلام آمد و گفت: من مالی را از کسی طلبکارم و او هدیه‌ای برای من می‌آورد.

امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: آن را به حساب طلبت بگذار.»

۱۲۹۱- (۱۶) یعقوب بن شعیب گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی بیست دینار بابت پیش‌خرید خرما یا جنس دیگری می‌پردازد و ده دینار یا بیست دینار نیز به فروشنده وام می‌دهد.

امام علیه السلام فرمود: شایسته نیست! هرگاه وام، سودآور باشد، شایسته نیست!

و سؤال کردم: شخصی از طرف معامله و شریکش تعدادی دینار به صورت وام درخواست می‌کند و او به وی وام می‌دهد ولی اگر رابطهٔ شراکت و معامله با هم نداشتند و درخواست کننده سودش به وی نرسیده بود، به او قرض نمی‌داد.

---

(۱). علامه مجلسی از پدرش نقل می‌کند که مقصود، آخرین امامی است که رو در رو از وی روایت می‌شود و غالباً این عنوان بر امام هادی علیه السلام گفته می‌شود و گاهی نیز بر امام حسن عسکری علیه السلام و در موارد نادر، بر امام زمان (عج) اطلاق می‌شود.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۷۸۱

امام علیه السلام فرمود: اگر آن، کار نیکی میان آن دو است، اشکال ندارد و اگر تنها به این دلیل به او وام می‌دهد که از سوی وام گیرنده سودی به او رسد، شایسته نیست.»

مرحوم شیخ طوسی قدس سره در کتاب الاستبصار می‌فرماید: «این حدیث را به یکی از این دو گونه می‌توان توجیه کرد: نخست آن‌که، آن را بر نوعی از کراهت حمل کنیم و دوم این‌که آن را به صورتی حمل کنیم که آن را شرط کرده است؛ از این رو جایز نیست.»

۱۲۹۲- (۱۷) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که از امام صادق علیه السلام سؤال شد: «شخصی برای پیش‌خرید کالایی بیست دینار می‌پردازد به این شرط که ده دینار یا مشابه آن به فروشنده وام دهد.

امام علیه السلام فرمود: شایسته نیست؛ چون این قرض، سودآور است.»

۱۲۹۳- (۱۸) در همان کتاب روایت می‌شود که: «از امام باقر علیه السلام دربارهٔ شخصی سؤال شد که برای منفعتی وام می‌دهد. امام علیه السلام فرمود: هر قرض سودآوری، رباست.»

۱۲۹۴- (۱۹) در کتاب قرب الاسناد آمده است: «از امام موسی بن جعفر علیه السلام سؤال کردم: شخصی صد درهم به دیگری می‌دهد، به این شرط که پنج درهم- یا کمتر یا بیشتر- به او بدهد و او را شریک کند.

امام علیه السلام فرمود: این ربای خالص است.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت هجدهم از باب نود و سوم از باب‌های معاشرت فرمودهٔ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که: «مسلمان بر برادر مسلمانش سی حقّ دارد که جز با انجام آنها یا بخشش صاحب حقّ از عهدهٔ آنها خارج نمی‌شود ... و هدیه‌اش را بپذیرد و نیکی‌اش را جبران کند و در مقابل نعمتش، سپاسگزاری کند.»

و در روایت شانزدهم از باب دهم از باب‌های کسب‌های روا و ناروا، در تفسیر آیهٔ: «بسیار حرام خوران» این گفته که امام علیه السلام فرمود: «مقصود کسی است که نیاز برادرش را برطرف می‌کند و آن‌گاه هدیه‌اش را می‌پذیرد.»

در روایت یکم از باب هفدهم از باب‌های دِیْن، از امام علیه السلام سؤال شد: «شخصی از مال بدهکارش می‌خورد یا می‌نوشد یا بدهکار برای وی هدیه می‌آورد. امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

می‌آید:

در روایات باب بعدی و باب سوم از باب‌های رهن، مناسب با این بحث خواهد آمد؛ ملاحظه کنید.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۷۸۳

باب ۲۴ جواز پرداخت بدهی به مقدار بیشتر و مرغوب‌تر و پرداخت مواد خوراکی به‌جای بدهی

۱۲۹۵- (۱) حلبی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هرگاه درهم قرض دادی و بدهکار درهم‌های بهتری پرداخت کرد- در صورتی که شرط نکرده باشید- اشکال ندارد.»

۱۲۹۶- (۲) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «هرکس درهم قرض دهد، پس نباید شرط کند مگر بازپرداخت مثل آنها را ولی اگر بدهکار بهتر از آن را پرداخت، باید بپذیرد.»

۱۲۹۷- (۳) در همان کتاب روایت می‌شود که از امام صادق علیه السلام سؤال شد: «شخصی درهم‌های معیوب قرض می‌دهد و بدهکار با رضایت خاطر، درهم‌های سالم و نو به‌جای آن می‌پردازد.

امام علیه السلام فرمود: این کار اشکالی ندارد.»

ارجاعات

گذشت:

در باب چهل و چهار از باب‌های خرید و فروش مطالبی هست که بر ذیل باب دلالت می‌کند.

و در روایات باب هفتم از باب‌های پیش‌فروش و همچنین باب بیست و سوم از باب‌های بدهی، مطالبی مناسب با این بحث هست.

باب ۲۵ جواز نقد کردن بدهی با کاهش آن و نقد کردن بخشی از آن با افزایش مدت بقیه

۱۲۹۸- (۱) محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام و حلبی از امام صادق علیه السلام روایت می کنند که: «شخص طلبکار پیش از سررسید، نزد بدهکار می‌رود و می گوید: فلان مبلغ از طلب مرا به صورت نقد بپرداز و بقیهٔ آن را به تو می‌بخشم. یا می گوید: بخشی از آن را به صورت نقد به من بپرداز تا بر مدت بقیه برای تو بیفزایم.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۷۸۵

آن دو امام علیهما السلام در این باره فرمودند: تا وقتی که بر اصل مال خود چیزی نیفزاید، اشکالی در آن نمی‌بینم. خداوند عزیز و باشکوه می‌فرماید: «اصل اموال‌تان متعلق به شماست. نه ستم می کنید و نه مورد ستم واقع می‌شوید.»

۱۲۹۹- (۲) حلبی از امام صادق علیه السلام روایت می کند که: «شخص طلبکار پیش از سررسید، نزد بدهکار می‌رود و می گوید: طلب مرا به صورت نقد بپرداز.

امام علیه السلام فرمود: اشکالی در آن نمی‌بینم؛ زیرا بر اصل مال خویش چیزی نیفزوده است. خداوند عزیز و باشکوه می‌فرماید: «اصل اموال‌تان متعلق به شماست. نه ستم می کنید و نه مورد ستم واقع می‌شوید.»

۱۳۰۰- (۳) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که از امام صادق علیه السلام سؤال شد: «شخصی که از دیگری طلب مدت‌داری دارد، نزد بدهکار می‌رود و می گوید: فلان مبلغ از طلب مرا نقد بپرداز و بقیه را به تو می‌بخشم یا بر مدت آن می‌افزایم. امام علیه السلام فرمود: در صورتی که بر اصل مالش نیفزاید، اشکال ندارد و اشکال ندارد که انسان از طلب مدت‌دار خود بکاهد و به صورت نقد دریافت کند.»

۱۳۰۱- (۴) ابان از شخصی روایت می کند که گفت: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: طلبکار پیش از سر رسید به بدهکار می گوید: نصف طلب مرا نقد بپرداز تا از نصف دیگر آن بگذرم. آیا این کار برای آنها جایز است؟

امام علیه السلام فرمود: آری.»

۱۳۰۲- (۵) ابن ابی جمهور در کتاب درر اللئالی روایت می کند: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به کعب بن مالک که طلب خویش را از بدهکار درخواست کرد، فرمود: از بخشی از آن بگذر و بقیه آن را بگیر.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب سی و سوم از باب‌های خرید و فروش، مناسب با این بحث هست.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۷۸۷

باب ۲۶ استحباب دعاهای ادای دین و برطرف شدن گرفتاری

۱۳۰۳- (۱) اسماعیل بن سهل گوید: «به امام باقر علیه السلام نوشتم: بدهی بسیار سنگینی برعهده دارم. امام علیه السلام نوشت: زیاد استغفار کن و زبانت را با خواندن سورهٔ انا انزلناه، مرطوب نگه‌دار.»

۱۳۰۴- (۲) جابر از امام باقر علیه السلام از امام سجاد علیه السلام از امام حسین علیه السلام روایت می کند که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود:

«نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از بدهکاری شکایت کردم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی! بگو: خدایا! با حلال خود مرا از حرامت و با فضل و بخشش خود مرا از دیگران بی‌نیاز کن. پس اگر به اندازهٔ کوه صبیر وام داشته باشی، خداوند آن را برایت می‌پردازد.»

صبیر بزرگ‌ترین کوه یمن است که در آنجا کوهی بزرگ‌تر از آن نیست.

۱۳۰۵- (۳) در کتاب فقه الرضا آمده است: «هرگاه بدهکار شدی بگو: خدایا! با حلال خود مرا از حرامت و با فضل و بخشش خود مرا از دیگران بی‌نیاز کن؛ زیرا ما از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کنیم که فرمود: اگر به اندازهٔ کوه صبیر وام داشته باشی، خداوند آن را برای تو می‌پردازد.»

و صبیر بزرگ‌ترین کوه یمن است که کوهی بزرگ‌تر از آن در یمن وجود ندارد.

و روایت شده است: «بسیار استغفار کن و زبانت را با خواندن سورهٔ «اناانزلناه فی لیلهٔ القدر»، مرطوب نگه دار.»

۱۳۰۶- (۴) در کتاب فقه الرضا آمده است: «شخصی نزد امام موسی بن جعفر از بدهکاری شکایت کرد.

امام علیه السلام فرمود: بسیار نماز بخوان.»

۱۳۰۷- (۵) حسین بن خالد گوید: «در بغداد سیصد هزار درهم بدهکار بودم و چهار صد هزار درهم از مردم طلبکار بودم ولی طلبکاران مرا رها نمی‌کردند تا طلب‌های خود را از مردم بگیرم و به آنها بپردازم.

در موسم حج برای رسیدن به امام موسی بن جعفر علیه السلام مخفیانه خارج شدم ولی نتوانستم به امام علیه السلام دست یابم. ناچار نامه‌ای به وی نوشتم و در آن، وضعیت خود و طلبکاری و بدهکاری‌ام را توضیح دادم. امام علیه السلام در گوشه نامه‌ام مرقوم فرمود: پس از هر نماز بگو: خدایا! ای کسی که معبودی جز تو نیست. به حق این‌که معبودی جز تو نیست، از تو درخواست می‌کنم به خاطر این‌که خدایی جز تو نیست به من رحم کنی!

ای کسی که خدایی جز تو نیست. به حق این‌که خدایی جز تو نیست، از تو درخواست می‌کنم تا به خاطر این‌که خدایی جز تو نیست، از من خشنود شوی!

ای کسی که خدایی جز تو نیست، از تو درخواست می‌کنم که مرا به خاطر این‌که خدایی جز تو نیست، بیامرزی!

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۷۸۹

پس از هر نماز واجب، این را سه مرتبه تکرار کن- ان‌شاءالله- حاجتت بر آورده خواهد شد.

حسین گوید: به خدا سوگند! بیش از چهار ماه از خواندن این دعا نگذشت که طلب‌هایم را از مردم گرفتم و بدهی‌هایم را پرداختم و صد هزار درهم نیز برایم باقی ماند.»

۱۳۰۸- (۶) درکتاب نثر اللئالی تالیف علی بن فضل الله حسینی (حسنی) راوندی روایت می‌شود که:

«شخصی از بدهکاری به عیسی علیه السلام شکایت کرد. وی فرمود: بگو: خدایا! ای برطرف کنندهٔ اندوه و زدودندهٔ غم و نابودکنندهٔ ناراحتی‌ها و اجابت‌کنندهٔ دعای بینوایان و رحمان دنیا و آخرت و رحیم آن دو، تو رحم کننده به من و رحم‌کننده به هر موجودی هستی؛ پس به من رحم کن، رحمتی که مرا از رحمت غیر تو بی‌نیاز کند و به خاطر آن بدهیِ مرا بپرداز!

پس اگر به اندازهٔ همهٔ زمین طلا بدهکار باشی، خداوند به لطف خود آن را برایت پرداخت می‌کند.»

۱۳۰۹- (۷) در همان کتاب و در کتاب‌های دیگر آمده است: «در دعاهای معراج از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده که خداوند متعال در شب معراج فرمود: ای محمد! هرکس از امت تو را اندوه بدهکاری فرا گیرد، باید به من پناه آورد و بگوید: ای آزمایش‌کنندهٔ هر دو گروه، تنگ‌دستان و توانگران و پاداش‌دهندهٔ آنان به خاطر پایداری در آنچه آنان را با آن آزموده است! ای زینت‌دهندهٔ دوستی مال برای بندگانش و الهام‌بخش بخل و بخشندگی به افراد و آفرینندهٔ خلق بر درشتی و نرمی! بدهی من به فلانی، مرا اندوهگین ساخته است و منت نهادن وی بر من، مرا رسوا کرده است و همهٔ درهای درخواست آن به‌جز درخواست از تو مرا آزرده و ناتوان کرده است. ای بهترین کسی که نیازها از او خواسته می‌شود، ای برطرف‌کنندهٔ وحشت‌ها و نگرانی‌ها، اندوه و وحشت مرا در مورد بدهی فلانی با آسان و فراوان کردن روزی‌ات بر من، برطرف گردان و آن را پرداخت کن! ای توانا! و با تأخیر در پرداخت آن و وارد ساختن فشار آن بر من، مرا اندوهگین نساز و پرداخت آن را برای من آسان گردان! من برده و دربند هستم.

بردگی مرا با قدرت خویش که هرگز نه نابود می‌شود و نه افول می کند، بگشا.

هرگاه این دعا را بخواند، حتماً طلبکار را از وی بازمی گردانم و بدهی را برایش می‌پردازم.»

۱۳۱۰- (۸) کفعمی در کتاب جنهٔ الماوی روایت می کند که امام صادق علیه السلام فرمود: «هیچ پیامبری نیست مگر آن‌که دعای اجابت شده‌ای را در میان خاندانش باقی می گذارد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در میان ما دو دعای اجابت شده باقی گذاشت. یکی برای گرفتاری‌ها و سختی‌های‌مان و آن این است: ای جاودانه‌ای که همواره بوده است. ای خدای من و خدای پدرانم! ای زنده! ای برپادارندهٔ هستی! بر محمد و خاندان محمد درود بفرست و برای من چنین و چنان کن!

دعای دوم برای برآورده شدن نیازهای‌مان و پرداخت بدهی‌های‌مان است و آن این است:

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۷۹۱

ای کسی که از هر چیزی کفایت می کنی و هیچ‌چیز از تو کفایت نمی کند! ای پروردگار من، بر محمد و خاندانش درود بفرست و بدهی مرا بپرداز و با من چنین و چنان کن!»

۱۳۱۱- (۹) سید هبهٔ الله راوندی در کتاب مجموع الرائق فی خواص القرآن گوید: «هرکس سورهٔ طلاق را بر بیمار بخواند، وی را آرامش می‌دهد .. و هرکس بر بدهکار بخواند، او را از بدهی رهایی می‌بخشد.

خواندن سورهٔ العادیات آرام بخش ترسان است .. و بدهی‌های بدهکار را برای او می‌پردازد.»

و شهید اول از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: «هرکس بر خواندن سورهٔ العادیات مداومت کند، بدهکاریش بدون محاسبه پرداخت می‌شود.»

۱۳۱۲- (۱۰) قطب راوندی در کتاب لب اللباب روایت می کند که: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آیه ملک را به معاذ بن جبل آموخت و فرمود: بر روی زمین، مسلمان گرفتار یا اندوهگین یا بدهکاری نیست که خداوند را این‌گونه بخواند، مگر آن‌که خدا گرفتاری‌اش را برطرف می کند و اندوهش را می‌زداید و بدهی‌اش را می‌پردازد.

آن‌گاه پس از آن بگوید: ای گسترانندهٔ رحمت در دنیا و آخرت و دارای رحمت ویژه در آن دو، دنیا و آخرت را به هر که بخواهی می‌بخشی و از هر که بخواهی بازمی‌داری. بدهی مرا از دوش من بردار و گرفتاری و اندوهم را بر طرف کن.

پس اگر به اندازهٔ زمین طلا بدهی داشته باشی، خداوند آن را به‌جای تو می‌پردازد.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت دویست و بیست و یکم از باب بیست و دوم از باب‌های فضایل قرآن آنچه بر این باب دلالت می کند؛ هست.

باب ۲۷ جواز پرداخت بدهی از بهای شراب و خوک

از سوی کافر ذمی در حال کفر و پس از مسلمان شدن

۱۳۱۳- (۱) داود بن سرحان گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی از دیگری تعدادی درهم طلبکار است. بدهکار در حضور طلبکار، شراب و خوک می‌فروشد و بدهی‌اش را می‌پردازد.

امام علیه السلام فرمود: برای طلبکار حلال است ولی برای فروشنده حرام است.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب هفتاد و نهم از باب‌های جهاد و در روایات باب هفتم از باب‌های کسب‌های روا و ناروا، مناسب با این بحث هست.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۷۹۳

باب ۲۸ حکم تقسیم طلب مشترک

۱۳۱۴- (۱) سلیمان بن خالد گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: بخشی از اموال مشترک میان دو نفر در اختیار آنان است و بخش دیگری از آن را از مردم طلبکار هستند. آنان همهٔ اموال مشترک خود- موجود و غیر موجود- را میان هم تقسیم می‌کنند. یکی از آنان سهم خود را از مردم وصول می‌کند ولی سهم دیگری از میان می‌رود. آیا کسی که سهم خود را وصول کرده، باید چیزی به شریک خود بپردازد؟

امام علیه السلام فرمود: آری، مال او از میان نمی‌رود.»

۱۳۱۵- (۲) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که: «دو شریک از هم جدا می‌شوند و مال موجود را میان خود تقسیم می‌کنند؛ آن‌گاه هر یک از آنان بخشی از طلب‌های‌شان را از مردم با رضایت هم برمی‌دارند ولی بخشی از طلب تلف می‌شود و به دست صاحبش نمی‌رسد.

امام علیه السلام فرمود: آنچه نابود شده به زیان هر دوی آنهاست و تقسیم دیْن، صحیح نیست.»

۱۳۱۶- (۳) عبدالله بن حسن علوی با اسنادش روایت می‌کند که از امام موسی بن جعفر علیه السلام سؤال کردم: «دو نفر به طور مشترک کالایی را پیش‌خرید می‌کنند، آیا جایز است پیش از تحویل، آن را تقسیم کنند؟

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

۱۳۱۷- (۴) غیاث از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام از علی علیه السلام روایت می‌کند که: «دو شریک اموال موجود را تقسیم می‌کنند و طلب‌های‌شان را به یکدیگر حواله می‌دهند. «۱»

آن‌گاه یکی از آنان سهم خود را وصول می‌کند و دیگری وصول نمی‌کند. امام در این باره فرمود: هرچه یکی از آنان وصول کند، مال هر دوی آنهاست و هر چه از میان برود، از هر دوی آنهاست.»

---

(۱). طلب‌های دو شریک در تمام موارد، مشترک میان آنهاست. معنای این سخن آن است که در یک مورد این شریک سهم خود را به دیگری واگذار می‌کند و در مورد دیگر برعکس.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۷۹۵

۱۳۱۸- (۵) غیاث بن ابراهیم از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام از نیاکانش علیهم السلام از علی علیه السلام روایت می‌کند که:

«بخشی از اموال دو شریک در اختیارشان است و طلب‌هایی نیز از مردم دارند. اموال موجودشان را تقسیم می‌کنند و طلب‌های‌شان را به یکدیگر حواله می‌دهند. یکی از آنان سهم خود را وصول می‌کند و سهم دیگری به دستش نمی‌رسد.

علی علیه السلام دراین باره فرمود: دریافتی هر یک میان‌شان تقسیم می‌شود و اموال از دست رفته، از هر دو رفته است.»

۱۳۱۹- (۶) محمد بن مسلم گوید: «از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام سؤال کردم: بخشی از اموال دو شریک در اختیارشان است و بخش دیگری از آن را طلبکارند. اموال موجودشان را تقسیم می‌کنند و طلب‌های‌شان را به یکدیگر حواله می‌دهند. یکی از آنان سهم خود را وصول می‌کند و سهم دیگری به دستش نمی‌رسد.

امام علیه السلام فرمود: دریافتی هر یک، میان‌شان تقسیم می‌شود. وصول‌کننده سهم شریکش را نمی‌برد.»

نظیر این حدیث را معاویهٔ بن عمار از امام صادق علیه السلام روایت کرده است.

۱۳۲۰- (۷) عبدالله بن سنان گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: بخشی از اموال مشترک میان دو شریک عین جنس است و بخش دیگر، طلب از دیگران. آنها عین و طلبکاری را با هم تقسیم می‌کنند. آن‌گاه یکی از آنان تمام طلب خود را وصول می‌کند و تمام یا بخشی از طلب دیگر وصول نمی‌شود. آیا وصول‌کننده باید چیزی به دیگری بپردازد؟

امام علیه السلام فرمود: آری، مال او از دست نمی‌رود.»

باب ۲۹ استحباب پرداخت بدهی پدر و مادر به ویژه بعد از فوت آنان

۱۳۲۱- (۱) محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «به راستی شخصی در زمان زندگانی پدر و مادرش نسبت به آنان نیکوکار است ولی پس از مرگ‌شان بدهی‌های‌شان را نمی‌پردازد و برای

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۷۹۷

محمد بن مسلم همچنین از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «اگر دوست داری که خداوند بر عمرت بیفزاید پس پدر و مادرت را شادمان کن و فرمود: نیکی، روزی را افزایش می‌دهد.»

۱۳۲۲- (۲) قطب راوندی در کتاب الدعوات روایت می‌کند که: «امام صادق علیه السلام فرمود: شخصی در زمان زندگانی پدر و مادر نسبت به آنان حق‌نشناس است ولی پس از مرگ‌شان پیوسته از جانب آنان روزه می‌گیرد، نماز می‌خواند و بدهی‌شان را می‌پردازد تا این‌که از نیکوکاران نوشته می‌شود و شخصی در زمان زندگانی پدر و مادر نسبت به آنان نیکوکار است ولی پس از مرگ‌شان بدهی‌شان را نمی‌پردازد و به هیچ وجه به آنان نیکی نمی‌کند. این وضع پیوسته ادامه می‌یابد تا از حق ناشناسان پدر و مادر قرار داده می‌شود.»

۱۳۲۳- (۳) سدیر گوید: «به امام باقر علیه السلام گفتم: آیا فرزند می‌تواند به پدرش پاداش دهد؟ امام علیه السلام فرمود:

برای پدر پاداشی نیست مگر در دو چیز: پدر برده باشد و فرزند او را بخرد و آزاد کند یا بدهکار باشد و فرزند بدهی‌اش را از جانب وی بپردازد.»

سالم حنّاط نیز نظیر این حدیث را روایت کرده است.

۱۳۲۴- (۴) سکونی از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام از نیاکانش علیهم السلام روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«سرور نیکوکاران در روز قیامت کسی است که به پدر و مادرش، پس از مرگ‌شان نیکی کند.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب دوازدهم از باب‌های قضای نماز، مناسب با این بحث هست.

در روایت پنجاه و پنجم از باب چهل و چهارم از باب‌های استحباب حقوق فرمودهٔ معصوم علیه السلام که:

«از محبوب‌ترین اعمال نزد خداوند، زدودن اندوه مؤمن یا پرداخت بدهی‌اش است.»

و در روایت پنجاه و ششم فرمودهٔ امام علیه السلام که: «سه کار از محبوب‌ترین کارها نزد خداوند است، این‌که مسلمانی به مسلمان گرسنه‌ای غذا دهد، اندوهش را بزداید و بدهی‌اش را بپردازد.»

و در روایت پنجاه و هشتم مانند آن.

و در روایت سی و چهارم از باب یکم از باب‌های بدهی فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «بر دوش خود قرض نمی‌کند، مگر آن‌که مالی در برابر آن داشته باشد ... مگر در صورتی که ولی داشته باشد که پس از وی بدهی‌اش را بپردازد.»

می‌آید:

و در روایات باب یکم از باب‌های وقف‌ها و صدقات، مناسب با این بحث خواهد آمد.

و در روایت پنجاهم از باب دوم از باب‌های ازدواج فرمودهٔ امام علیه السلام که: «به درستی که روز قیامت زیر دست خداوند سایه‌ای است که جز پیامبر یا جانشین پیامبر یا مؤمن پرداخت‌کنندهٔ بدهی مؤمن، از آن بهره‌مند نمی‌شود.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۸۰۱

باب ۳۱ «۱» عدم جواز معاملهٔ دین با دین و حکم معاملهٔ دین با کمتر از آن

۱۳۲۵- (۱) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از معاملهٔ کالی به کالی نهی کرد و آن معاملهٔ دیْن به دیْن است. مثل این‌که شخصی تا تاریخ معینی مواد خوراکی پیش‌خرید می‌کند.

سپس هنگام سررسید، فروشنده، مواد خوراکی در اختیار ندارد؛ از این رو آن را به صورت نسیه تا تاریخ معینی از خریدار می‌خرد. پس مواد خوراکی خود دیْن بود که با دیْن دیگری معامله شد.

و مثل این‌که شخصی مواد خوراکی پیش‌خرید کند، بدون آن‌که بهای آن را بپردازد، بلکه دیْن به عهدهٔ خریدار باشد و برای آن مثال‌های فراوانی وجود دارد.»

۱۳۲۶- (۲) ابو حمزه گوید: «از امام باقر علیه السلام سؤال کردم: شخصی از دیگری طلبکار است. آن‌گاه فرد سومی طلب او را در برابر کالا می‌خرد. سپس نزد بدهکار می‌رود و به وی می‌گوید: بدهی‌ات به فلانی را به من بپرداز؛ زیرا من آن را از وی خریده‌ام. پرداخت این دیْن چگونه است؟

امام علیه السلام فرمود: بدهکار آنچه شخص سوم با آن بدهی‌اش را از طلبکار خریده است به وی می‌پردازد.»

۱۳۲۷- (۳) محمد بن فضیل گوید: «به امام رضا علیه السلام گفتم: شخصی طلب دیگری را خرید. آن‌گاه به سراغ بدهکار رفت و به وی گفت: بدهی‌ات به فلانی را به من بپرداز زیرا من آن را از وی خریده‌ام.

امام علیه السلام فرمود: بدهکار قیمت آنچه خریدار به طلبکار داده است به خریدار می‌دهد و نسبت به باقیماندهٔ آن بی‌حساب می‌شود.»

---

(۱). باب ۳۰ به دلیل اینکه مربوط به بردگان بود، ترجمه نشد.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۸۰۳

فصل پنجم: باب‌های رهن

باب ۱ حکم رهن دادن و رهن گرفتن در معاملهٔ نسیه

و پیش‌فروش و وام و موارد دیگر

خداوند تعالی می‌فرماید:

و اگر در مسافرت بودید و نویسنده‌ای نیافتید، پس رهن بگیرید و اگر به یکدیگر اعتماد کردید، پس شخصی که به او اعتماد شده، باید امانتش را بپردازد و از پروردگارش پروا کند. «۱»

۱۳۲۸- (۱) داود بن سرحان از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که ایشان دربارهٔ کفیل گرفتن و رهن گرفتن در معاملهٔ نسیه

فرمود: «اشکال ندارد.»

۱۳۲۹- (۲) محمد بن مسلم گوید: «از امام صادق علیه السلام یا امام باقر علیه السلام دربارهٔ رهن گرفتن در پیش‌خرید حیوان و مواد خوراکی سؤال کردم. امام علیه السلام فرمود: آری تا می‌توانی در مقابل مالت وثیقه بگیر.»

و دربارهٔ رهن و کفیل گرفتن در معاملهٔ نسیه سؤال کردم، امام علیه السلام فرمود: «اشکال ندارد.»

۱۳۳۰- (۳) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که امام صادق علیه السلام فرمود: «رهن و کفیل گرفتن در پیش‌خرید و نسیه، اشکال ندارد.»

۱۳۳۱- (۴) ابو حمزه گوید: «از امام باقر علیه السلام دربارهٔ رهن و کفیل گرفتن در معاملهٔ نسیه سؤال کردم. امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

---

(۱). بقره ۲/ ۲۸۳.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۸۰۵

۱۳۳۲- (۵) سماعه گوید: «از امام علیه السلام دربارهٔ رهن گرفتن در پیش‌خرید مواد خوراکی یا کالا یا حیوان، سؤال کردم. امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد که در برابر مالت وثیقه بگیری.»

۱۳۳۳- (۶) یعقوب بن شعیب گوید: «از امام علیه السلام سؤال کردم: شخصی از دیگری خرما یا گندم یا انار طلبکار است. بدهکار در زمین خودش مقداری از این محصولات را دارد؛ از این رو طلبکار رهن می‌گیرد تا حقش را دریافت کند.

امام فرمود: برای مالش وثیقه بگیرد.»

۱۳۳۴- (۷) معاویهٔ بن عمار گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ شخصی سؤال کردم که حیوان و مواد خوراکی پیش‌خرید می‌کند و برای آن رهن می‌گیرد. امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد، برای مالت وثیقه بگیر.»

۱۳۳۵- (۸) یعقوب بن شعیب گوید: «از امام دربارهٔ شخصی سؤال کردم که نسیه می‌فروشد و در برابر بهای جنس فروخته شده رهن می‌گیرد. امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

۱۳۳۶- (۹) شیخ ابوالفتوح رازی در تفسیرش روایت می‌کند که: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از یک یهودی مواد خوراکی خرید و زره‌اش را به رهن گذاشت.»

۱۳۳۷- (۱۰) ابن ابی جمهور در کتاب درر اللئالی در حدیث صحیحی روایت می‌کند که: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در برابر مقداری جو که از یک یهودی برای غذای خانواده‌اش گرفت، زره‌اش را به رهن گذاشت.»

۱۳۳۸- (۱۱) ابو رافع گوید: «یک روز برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مهمان آمد. آن حضرت مرا به سوی یکی از یهودیان فرستاد و دستور داد به او بگویم: همانا رسول خدا می‌گوید: فلان مقدار آرد به صورت نسیه تا اول ماه رجب به من بفروش.

وقتی پیام آن حضرت را به مرد یهودی رساندم، گفت: به خدا سوگند! بدون رهن گرفتن، هرگز چیزی به صورت نسیه به وی نمی‌فروشم.

من نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بازگشتم و ماجرا را برای او بازگفتم. آن حضرت فرمود: به خدا سوگند! اگر نسیه به من می‌فروخت، حتماً به وی می‌پرداختم؛ زیرا من در آسمان و زمین امین هستم. زره آهنی مرا نزد او ببر.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۸۰۷

۱۳۳۹- (۱۲) ابن عباس روایت می‌کند که: «... حضرت فاطمه علیها السلام به سلمان فرمود: ای سلمان! لباس مرا نزد شمعون یهودی ببر و بگو: فاطمه علیها السلام دختر محمد صلی الله علیه و آله می‌گوید: در برابر این لباس یک صاع [/ سه کیلوگرم] خرما و یک

صاع جو به من قرض بده- ان‌شاءالله- آن را به تو پرداخت خواهم کرد.

سلمان لباس حضرت فاطمه علیها السلام را نزد شمعون برد و به وی گفت: ای شمعون! این لباس حضرت فاطمه علیها السلام دختر پیامبر صلی الله علیه و آله است. وی می‌گوید: در برابر این لباس یک صاع خرما و یک صاع جو به من قرض بده- ان‌شاءالله- آن را پرداخت خواهم کرد. شمعون لباس را گرفت ...»

۱۳۴۰- (۱۳) در کتاب مناقب ابن شهر آشوب آمده است: «حضرت فاطمه علیها السلام لباسش را نزد همسر زید یهودی به رهن گذاشت و جو قرض کرد. وقتی زید وارد خانه شد، گفت: این نور از کجاست که در خانهٔ ماست؟

همسرش گفت: آن از لباس فاطمه است.

زید در همان حال مسلمان شد و به دنبال او، همسرش و همسایگان‌شان مسلمان شدند؛ به طوری که در این ماجرا هشتاد نفر مسلمان شدند.»

۱۳۴۱- (۱۴) مروک بن عبید با واسطه از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «نزد هرکس رهن مطمئن‌تر از برادر مسلمانش باشد، من از او بیزارم (یا خدا از او بیزار است)!»

۱۳۴۲- (۱۵) سالم گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ این روایت که می‌گوید: هرکس به رهن بیش از برادر مومنش اعتماد داشته باشد، من از وی بیزارم، سؤال کردم. امام علیه السلام فرمود: این وقتی است که قائم ما اهل بیت علیهم السلام ظهور کند.

گفتم: مقصود از روایتی که می‌گوید: سود مؤمن بر مؤمن رباست، چیست؟ امام علیه السلام فرمود: این در زمانی است که قائم ما اهل‌بیت علیهم السلام ظهور کند ولی امروز اشکال ندارد انسان به برادر مؤمنش جنس بفروشد و از او سود ببرد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۸۰۹

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب پنجم از باب‌های انجام کار نیک، مناسب با این بحث هست.

در روایت بیستم از باب نود و پنجم از باب‌های معاشرت فرمودهٔ معصوم علیه السلام که: «هرکس با شفاعت کردن زیانی را از برادرش دور کند یا سودی به او برساند و از این راه به وی نیکی کند، در روزی که گام‌ها در آن روز می‌لغزند، خداوند قدم‌هایش را استوار می‌کند.»

و در روایت بیست و یکم از باب یکم از باب‌های پیش‌فروش فرمودهٔ معصوم علیه السلام که: «آری، برای مالت وثیقه بگیر.»

در روایت بیست و دوم از باب یکم از باب‌های بدهی فرمودهٔ معصوم علیه السلام که: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رحلت کرد و زره‌اش نزد یکی از یهودیان رهن بود.»

در روایت سی‌ام این گفته که: «امام سجاد علیه السلام نخی از عبایش را جدا کرد و فرمود: این وثیقه است.»

و در روایت سوم از باب بیست و سوم این گفته که: «شخصی از دیگری وام می‌گیرد و در مقابل آن برده یا ظرف یا لباس نزد او به رهن می‌گذارد ...»

می‌آید:

و در روایت ششم از باب دوم از باب‌های ضمان فرمودهٔ معصوم علیه السلام که: «حقوق دیگران را به عهده نگیرید و هرگاه به عهده شما لازم شد، در انجام آنها بردبار باشید.»

باب ۲ توقف رهن بر قبض و جواز رهن اجناس گوناگون و جواز کمتر بودن آن از بدهی

۱۳۴۳- (۱) محمد بن قیس از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود: «بدون قبض، رهن تحقق نمی‌یابد.»

محمد بن عیسی نیز این حدیث را از امام باقر علیه السلام روایت کرده است.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۸۱۱

۱۳۴۴- (۲) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که امام صادق علیه السلام فرمود: «به رهن گذاشتن خانه و زمین چه به صورت مشاع چه افراز شده اشکال ندارد و به رهن گذاشتن زیور آلات و مواد خوراکی و هر گونه مال در صورت تحویل اشکال ندارد و بدون تحویل دادن آن، رهن نیست و اگر تحویل داده شود و سپس دراختیار راهن قرار گیرد، رهن نیست زیرا باز گرداندن آن خارج شدن از رهن است.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت سی‌ام از باب یکم از باب‌های بدهی فرمودهٔ معصوم علیه السلام که: «امام سجاد علیه السلام یک تار عبایش را جدا کرد و به وی فرمود: این وثیقه است.»

می آید:

در روایت سوم از باب هفتم از باب‌های رهن فرمودهٔ امام علیه السلام که: «اگر در رهن کمبودی است، آن آسان‌تر است. آن را می‌فروشد و در برابر کمبود آن، پاداش داده می‌شود.»

و باب نهم را بنگر.

و در روایت یکم از باب دوازدهم از باب‌های رهن فرمودهٔ امام علیه السلام که: «و اگر رهن کمتر یا بیشتر از مالی باشد که در مقابل آن رهن گذاشته شده و با هم اختلاف کنند ...»

باب ۳ حکم استفاده کردن از کالای به رهن گذاشته شده

۱۳۴۵- (۱) اسحاق بن عمار گوید: «از امام موسی بن جعفر علیه السلام سؤال کردم: شخصی برده یا لباس یا زیورآلات یا یکی از وسایل خانه را رهن می‌گذارد (یا می گیرد) و صاحب جنس به رهن‌گیرنده می‌گوید: پوشیدن این لباس یا زیور برای تو حلال است؛ پس بپوش و از وسیلهٔ خانه استفاده کن و برده را به کار گمار.

امام علیه السلام فرمود: هرگاه برایش حلال کند، برایش حلال است ولی من دوست ندارم این کار را بکند.

گفتم: خانهٔ درآمدداری را رهن می‌کند، در آمد آن متعلق به کیست؟

امام علیه السلام فرمود: برای صاحب‌خانه.

گفتم: زمین سفید و خالی را رهن می‌کند و صاحب زمین به وی می‌گوید: برای خودت کشت کن.

امام علیه السلام فرمود: این حلال است و مثل آن [صورت پیشین] نیست. برای خودش کشت می‌کند، پس آن برایش حلال است، آن‌گونه که برایش حلال کرده است که با مال خودش کشت کند و آن را آباد سازد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۸۱۳

۱۳۴۶- (۲) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که امام صادق علیه السلام فرمود: «از رهن استفاده نمی‌شود و هر استفاده‌ای از رهن شود، به حساب بدهی رهن گذاشته و از آن کاسته می‌شود.»

۱۳۴۷- (۳) ابن ابی جمهور در کتاب درر اللئالی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: «رهن دهنده و مرتهن هر دو از تصرف در رهن، ممنوع هستند.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت سوم از باب بیست و سوم از باب‌های بدهی این گفته که: «مرتهن به منافع رهن نیاز پیدا می‌کند و از صاحب آن اجازه می‌گیرد. او نیز به وی اجازه می‌دهد.

امام علیه السلام فرمود: هرگاه رضایت کامل داشته باشد، اشکال ندارد.»

می‌آید:

در روایات باب پنجم مناسب با این بحث خواهد آمد.

باب ۴ حکم مالکیت منافع رهن

۱۳۴۸- (۱) ابن سنان از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «امیر مؤمنان علیه السلام دربارهٔ هر رهن درآمد داری حکم کرد که درآمدش به حساب صاحب رهن گذاشته شود.»

۱۳۴۹- (۲) در کتاب المقنع آمده است: «اگر شخصی خانهٔ درآمدداری را نزد دیگری رهن گذارد، درآمد آن متعلق به صاحب خانه است.»

۱۳۵۰- (۳) ابراهیم کرخی گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ شخصی سؤال کردم که خانه یا زمین پردرآمدی را به رهن می‌گذارد. امام علیه السلام فرمود: بر مرتهن خانه و زمین لازم است آنچه از درآمد آن را برمی‌دارد، به حساب صاحب زمین و خانه گذارد و از بدهی‌اش کم کند.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۸۱۵

۱۳۵۱- (۴) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که دربارهٔ کرایهٔ حیوان، خانه، محصول درخت و مزرعه‌های رهن گذاشته شده فرمود: «همهٔ آنها متعلق به رهن دهنده است مگر آن‌که رهن‌گیرنده شرط کند که همراه اصل مال رهن باشد.»

۱۳۵۲- (۵) محمد بن قیس از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که: «امیر مؤمنان دربارهٔ زمین بایر بدون محصولی که شخصی آن را رهن کرده و با هزینهٔ خودش آن را کشت می‌کند، فرمود: هزینه و مزد کارش را حساب می‌کند، سپس سهم زمین را از محصول به دست می‌آورد و به حساب طلبش که زمین را برای آن رهن کرده است، می‌گذارد تا به این صورت مالش را دریافت کند. پس وقتی مالش را دریافت کرد، باید زمین را به صاحبش تحویل دهد.»

۱۳۵۳- (۶) محمد بن قیس از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «اگر شخصی زمین محصول داری را به رهن گذارد، محصول آن به حساب بدهی او گذاشته می‌شود و آنچه مرتهن کار کرده و هزینه کرده به حساب وی گذاشته می‌شود؛ پس وقتی که مالش را دریافت کرد، باید زمین را به صاحبش تحویل دهد.»

۱۳۵۴- (۷) در کتاب عوالی اللئالی روایت می‌شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «به رهن گذاشتن چیزی، آن را از مالکیت صاحبش خارج نمی‌کند. فایده‌اش متعلق به او و هزینه‌اش برعهدهٔ اوست.»

۱۳۵۵- (۸) در همان کتاب از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌شود که فرمود: «به رهن گذاشتن چیزی، آن را از مالکیت صاحبش بیرون نمی‌کند. فایده‌اش برای اوست و هزینه‌اش برعهده او.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب پیشین این گفته که: «اگر خانهٔ درآمدداری را به رهن گذاشت، درآمد آن از کیست؟ امام علیه السلام فرمود: متعلق به صاحب خانه است.»

و در روایت دوم مناسب با این بحث هست.

می آید:

و در روایات باب بعدی و باب پس از آن مناسب با این بحث خواهد آمد.

و در روایت یازدهم از باب هشتم فرمودهٔ معصوم علیه السلام که: «دربارهٔ هر رهن درآمد داری حکم کرد که درآمدش به حساب صاحب رهن گذاشته شود.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۸۱۷

باب ۵ حکم بچه‌دار شدن کنیز یا حیوانِ به رهن گذاشته شده «۱»

۱۳۵۶- (۴) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که امام صادق علیه السلام فرمود: «هرگاه کنیز یا چهار پا یا گوسفند به رهن گذاشته و کنیز صاحب فرزند شد یا چهار پا و گوسفند بچه زایید، پس فرزندان آنها همراه مادران‌شان در رهن هستند.»

باب ۶ حکم شیر حیوان رهن گذاشته شده و سوار شدن بر آن و هزینه‌اش

۱۳۵۷- (۱) ابو ولّاد گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی چهار پا و شتر را در برابر مالش رهن می‌کند. آیا می‌تواند سوار آن شود؟

امام علیه السلام فرمود: اگر به آن علوفه می‌دهد، می‌تواند سوار آن شود و اگر راهن علوفهٔ آن را تامین می‌کند، مرتهن حق ندارد سوار آن شود.»

---

(۱). سه روایت نخست این باب ترجمه نشد.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۸۱۹

۱۳۵۸- (۲) سکونی از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام از نیاکانش علیهم السلام از علی علیه السلام روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «مرکب به رهن گذاشته شده را می‌توان سوار شد و هزینهٔ آن به عهده کسی است که بر آن سوار می‌شود و شیر حیوان به رهن گذاشته شده نوشیده می‌شود و هزینه‌اش به عهدهٔ کسی است که شیرش را می‌نوشد.»

۱۳۵۹- (۳) موسی بن اسماعیل بن موسی بن جعفر از پدرش علیه السلام از نیاکانش علیهم السلام روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «مرکب به رهن گذاشته شده را سوار می‌شوند و هزینهٔ آن به عهدهٔ کسی است که سوارش می‌شود.»

۱۳۶۰- (۴) با همان سند از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌شود که فرمود: «حیوان به رهن گذاشته شده دوشیده می‌شود و بر آن سوار می‌شوند.»

۱۳۶۱- (۵) در کتاب عوالی اللئالی روایت می‌شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «حیوان به رهن گذاشته شده دوشیده می‌شود و بر آن سوار می‌شوند و هزینه‌اش به عهدهٔ کسی است که آن را می‌دوشد و بر آن سوار می‌شود.»

باب ۷ حکم فروش رهن

۱۳۶۲- (۱) عبید بن زراره گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال شد: شخصی چیزی را برای مدت معینی به رهن گذاشت و سپس ناپدید شد. آیا برای وی مهلتی است که پس از آن رهن او فروخته شود؟

امام علیه السلام فرمود: نه، تا این‌که صاحبش بیاید.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۸۲۱

۱۳۶۳- (۲) عبدالله بن بکیر گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی چیزی را به رهن گذاشت و رفت به طوری که به وی دسترسی نیست. آیا رهن او فروخته می‌شود؟

امام علیه السلام فرمود: نه، تا این‌که صاحبش بیاید.»

۱۳۶۴- (۳) اسحاق بن عمار گوید: «از امام موسی بن جعفر علیه السلام سؤال کردم: مالی نزد شخصی رهن است و صاحبش را نمی‌شناسد.

امام علیه السلام فرمود: من دوست ندارم آن را بفروشد تا صاحبش را بیابد.

گفتم: نمی‌داند آن مالِ کدام یک از مردم است.

امام علیه السلام فرمود: آن مال، کمتر از طلب اوست یا بیشتر؟

گفتم: در هر دو صورت چه کار باید کند؟

امام علیه السلام فرمود: اگر آن مال، کمتر از طلب اوست، راحت‌تر است؛ آن را می‌فروشد و به مقداری که از طلبش کمتر است، پاداش می‌برد و اگر بیشتر از طلب اوست، این صورت برای وی مشکل‌تر است؛ آن را می‌فروشد و افزودهٔ آن را نگه می‌دارد تا صاحبش بیاید.»

۱۳۶۵- (۴) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که امام صادق علیه السلام فرمود: «هرگاه چیزی تا مدتی به رهن گذاشته شود و راهن ناپدید شود، رهن فروخته نمی‌شود؛ مگر این‌که صاحبش حاضر شود یا وکیلی داشته باشد یا در صورت عدم حضور خود هنگام سررسید، اختیار فروش آن را به مرتهن و یا دیگری داده باشد.»

۱۳۶۶- (۵) در کتاب المقنع آمده است: «هرگاه شخصی چیزی را نزد تو به رهن گذارد به این شرط که هنگام سررسید، آن را آزاد کند، ولی آزاد نکرد، تو حق فروش آن را نداری؛ چرا که رهن تا روز قیامت، رهن است. پس اگر شرط کرد که در صورت عدم پرداخت بدهی در فلان تاریخ آن را بفروش، در صورت عدم پرداخت بدهی هنگام سررسید، فروش آن اشکال ندارد. پس اگر بیشتر از بدهی است، آن را بفروش و افزودهٔ آن را نگه دار تا صاحبش بیاید و آن را به وی بپردازی و اگر کمتر از بدهی است، پاداش تو با خداست.»

۱۳۶۷- (۶) محمد بن ریاح قلا گوید: «از امام موسی بن جعفر علیه السلام سؤال کردم: شخصی برادرش می‌میرد و صندوقی بر جای می‌گذارد که در آن رهن‌های مردم است. روی برخی از آنها اسم صاحبش و مبلغی که در رهن آن است، نوشته شده است و برخی دیگر صاحبش و مبلغی که در رهن آن است، معلوم نیست. نظرتان دربارهٔ آنهایی که صاحبان‌شان ناشناخته است، چیست؟ امام علیه السلام فرمود: آنها همانند مال خود اوست.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۸۲۳

باب ۸ حکم تلف مال رهن

۱۳۶۸- (۱) جمیل بن درّاج روایت می‌کند که امام صادق علیه السلام دربارهٔ نابود و تلف شدن رهن فرمود: «تلف آن از مال رهن دهنده است و مرتهن مالش را از رهن گذارنده درخواست می‌کند.»

۱۳۶۹- (۲) حلبی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که دربارهٔ وارد شدن خسارت به رهن و نابود شدن آن فرمود: «مرتهن از راهن مال رهن گرفته را درخواست می‌کند.»

۱۳۷۰- (۳) حلبی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که دربارهٔ وارد شدن خسارت به رهن یا نابود شدن آن فرمود: «مرتهن از راهن مال رهن گرفته را مطالبه می‌کند.»

۱۳۷۱- (۴) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «هرگاه رهن نابود شود، از مال رهن گذارنده رفته است و بدهیِ وی به حال خود باقی است و اگر مرتهن بدون گواه و دلیل نابودی، رهن را ادعا کند و رهن گذارنده، او را تکذیب کند، ادعای تلف از سوی مرتهن بدون بیّنه پذیرفته نیست.»

۱۳۷۲- (۵) ابان بن عثمان از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که دربارهٔ تلف شدن رهن نزد مرتهن بدون دخالت وی فرمود: «حقش را از گرودهنده درخواست می‌کند و آن را می‌گیرد و اگر مرتهن آن را نابود کرده باشد، افزودهٔ [بدهی یا رهن] میان آنها ردّ و بدل می‌شود.»

در سند دیگری، ابان این حدیث را با واسطه از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۸۲۵

۱۳۷۳- (۶) عبید بن زراره گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: شخصی دو النگو به رهن می‌گذارد و یکی از آنها نابود می‌شود. امام علیه السلام فرمود: باقیماندهٔ طلب از وی درخواست می‌شود. «۱»

و نیز دربارهٔ شخصی که خانه‌ای را رهن می‌گذارد و می‌سوزد یا ویران می‌شود، امام علیه السلام فرمود:

طلبِ رهن‌گیرنده به زمین خانه تعلق می‌گیرد.

و دربارهٔ شخصی که برده‌ای نزد دیگری می‌گذارد و آن برده جذام می‌گیرد یا کالایی را به رهن می‌گذارد و مرتهن نه آن را بازمی‌کند و نه به آن سرکشی می‌کند و نه آن را حرکت می‌دهد تا این‌که سوس آن را می‌خورد، آیا طلبش به مقدار آن کاهش می‌یابد؟

امام علیه السلام فرمود: نه.»

۱۳۷۴- (۷) ابان با واسطه از امام صادق علیه السلام دربارهٔ شخصی که خانه‌ای را نزد دیگری به رهن می‌گذارد، آن‌گاه آن خانه آتش می‌گیرد یا ویران می‌شود، روایت می‌کند که فرمود: «طلب مرتهن به زمین خانه تعلق می‌گیرد.

و سؤال شد: شخصی برده‌ای را رهن می‌گیرد و آن جذام می‌گیرد یا کالایی را رهن می‌گیرد و بدون آن‌که مرتهن آن را باز کند یا به آن سرکشی کند یا آن را حرکت دهد، کالا خورده می‌شود. آیا از طلبش به مقدار آن کاسته می‌شود.

امام علیه السلام فرمود: نه.»

۱۳۷۵- (۸) اسحاق بن عمار گوید: «به امام موسی بن جعفر علیه السلام گفتم: شخصی برده‌ای را به رهن می‌گیرد و آن برده کور می‌شود یا یکی دیگر از اعضایش را از دست می‌دهد. نقص عضو او به عهدهٔ کیست؟

امام علیه السلام فرمود: بر صاحب آن برده.

گفتم: مردم می‌گویند: هرگاه برده‌ای را رهن گذاشتی و آن برده بیمار یا چشمش کور شد و در بدنش نقصانی پدید آمد، به اندازه‌ای که قیمت برده کاهش یافته، از طلب مرتهن کاسته می‌شود.

امام علیه السلام فرمود: به من بگو که اگر بردهٔ دیگری را بکشد، جنایت او برعهدهٔ کیست؟ اسحاق گفت:

جنایت برده بر گردن خود اوست.»

۱۳۷۶- (۹) اسحاق بن عمار گوید: «به امام موسی بن جعفر علیه السلام گفتم: شخصی برده یا خانه‌ای را رهن می‌گذارد، آن‌گاه

آفتی به آن می‌رسد. زیان وارد بر آن به عهدهٔ کیست؟

امام علیه السلام فرمود: بر صاحب آن. سپس ادامه داد: به من بگو که اگر برده شخصی را بکشد، برعهدهٔ کیست؟

گفتم: به گردن خود برده است.

---

(۱). در متن «یرجع الیه» است که اشتباه است و در منبع «یرجع علیه» است.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۸۲۷

امام علیه السلام فرمود: آیا نمی‌اندیشی که چرا مال راهن برود؟ سپس فرمود: به من بگو که اگر قیمت برده صد دینار بود، آن‌گاه افزایش قیمت یافت و به دویست دینار رسید، افزودهٔ آن برای کیست؟

گفتم: برای صاحب برده است.

امام علیه السلام فرمود: هر چه به سود اوست به زیان او هم هست.»

۱۳۷۷- (۱۰) سلیمان بن خالد از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هرگاه برده یا چهار پایی را به رهن گرفتی و آنها مُردند، چیزی برعهدهٔ تو نیست و اگر چهارپا هلاک شود یا برده بگریزد، برعهدهٔ توست.»

مرحوم شیخ طوسی قدس سره می‌فرماید: «مقصود از حدیث این است که علت هلاکت چهار پا و فرار برده از طرف مرتهن باشد ولی اگر مرتهن در آن دخالتی نداشته باشد، چیزی برعهدهٔ او نیست و حکم آن با حکم مرگ یکسان است.»

۱۳۷۸- (۱۱) ابوالعباس- فضل بن عبدالملک- گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی دو برده نزد دیگری به رهن می‌گذارد. آن‌گاه یکی از آنها هلاک می‌شود. آیا حق مرتهن به دیگری تعلق می‌گیرد؟

امام علیه السلام فرمود: آری.

گفتم: خانه‌ای را رهن می‌گیرد و آن خانه می‌سوزد. آیا حق طلبکار به زمین آن تعلق می‌گیرد؟

امام علیه السلام فرمود: آری.

گفتم: دو چهارپا را رهن می‌گذارد و یکی از آنها هلاک می‌شود. آیا حق طلبکار به دیگری تعلق می‌گیرد؟

امام علیه السلام فرمود: آری.

گفتم: یا کالایی را رهن می‌گذارد که بر اثر رها شدن به حال خود در زمان طولانی فاسد می‌شود یا مواد خوراکی فاسد می‌شود یا برده‌ای بر اثر ابتلاـ به بیماری آبله کور می‌شود یا پارچه‌ای به دلیل عدم سرکشی و باز شدن می‌پوسد. [در صورتی که مالک از مرتهن این گونه خواسته باشد.]

امام علیه السلام فرمود: همهٔ اینها یک گونه‌اند و برداشتن آنها جایز است و حق طلبکار به آنها تعلق می‌گیرد.

و سؤال کردم: در صورتی که رهن حیوان حلال‌گوشت یا مرکب‌سواری یا طلا یا نقره یا جنس باشد و دچار آتش‌سوزی یا سرقت شود و همهٔ اموال رهن‌گیرنده غیر از آن نابود و آن نیز در میان اموال او تلف شود و برای مصیبت وارد آمده بیّنه نداشته باشد، حکم رهن و حق طلبکار متعلق به آن چیست؟

امام علیه السلام فرمود: در صورتی که همهٔ اموالش نابود شود و هیچ چیز برایش باقی نمانده باشد، چیزی برعهدهٔ او نیست.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۸۲۹

۱۳۷۹- (۱۲) ابان از شخصی روایت کرد که گفت: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: اگر رهن حیوان حلال‌گوشت یا مرکب‌سواری یا طلاـ یا نقره یا جنس باشد و دچار آتش‌سوزی یا دستبرد شود و مال رهن‌دهنده نابود شود یا کاهش یابد و برای مصیبت وارده بیّنه نداشته باشد، حکم رهن و حقّ طلبکار متعلق به آن چیست؟

امام علیه السلام فرمود: هرگاه همهٔ اموال رهن‌گیرنده نابود شود و چیزی برای او باقی نماند، چیزی برعهدهٔ او نیست ولی اگر بگوید: آن، از میان اموالم نابود شد و مال داشته باشد، تصدیق نمی‌شود.»

۱۳۸۰- (۱۳) در کتاب المقنع آمده است: «اگر نزد شخصی چیزی رهن گذاشته و آن تلف یا گرفتار حادثه‌ای شود، گروگیرنده حقش را از گرودهنده درخواست می‌کند و اگر بخشی از آن نابود شود و قسمتی از آن باقی بماند، حقّ رهن‌گیرنده به باقیماندهٔ آن تعلق خواهد گرفت.»

باب ۹ حکم تلف شدن رهن با کوتاهی رهن گیرنده

۱۳۸۱- (۱) ابو حمزه گوید: «از امام باقر علیه السلام دربارهٔ این سخن علی علیه السلام که دربارهٔ رهن فرمود: «افزوده را به یکدیگر می‌پردازند» سؤال کردم. امام علیه السلام بیان داشت: علی علیه السلام پیوسته این سخن را می‌فرمود. گفتم:

چگونه افزوده را به یکدیگر می‌پردازند؟

امام علیه السلام فرمود: اگر رهن بیش از مالی باشد که برایش به رهن گذاشته شده است و سپس هلاک شود، مرتهن افزودهٔ آن را به صاحبش می‌پردازد و اگر رهن به اندازهٔ آن نباشد، رهن گذارنده آنچه از حقّ مرتهن کمتر است می‌پردازد.

امام علیه السلام فرمود: سخن علی علیه السلام دربارهٔ حیوان و چیزهای دیگر، این گونه بود.»

مرحوم شیخ طوسی قدس سره این حدیث را بر صورتی حمل کرده است که رهن به دلیل کوتاهی مرتهن- مانند از میان بردن آن یا غیر از آن- نابود شود.

۱۳۸۲- (۲) ابن بکیر گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ رهن سؤال کردم. امام علیه السلام فرمود: اگر ارزش رهن بیش از مال گروگیرنده باشد، آن‌گاه نابود شود، گروگیرنده باید افزودهٔ آن را به صاحبش بپردازد و اگر ارزش رهن کمتر از مال گروگیرنده باشد و نابود شود، گروگذارنده باید مقدار باقیمانده مال مرتهن را به وی بپردازد و اگر ارزش رهن به اندازهٔ مالی باشد که برایش به رهن گذاشته شده است، چیزی بر او نیست.»

محمد بن قیس از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که: «امیر مؤمنان علیه السلام دربارهٔ رهن وقتی که بیشتر باشد، حکم کرد ...» ادامهٔ حدیث، همانند حدیث پیشین است.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۸۳۱

در کتاب المقنع آمده است: «پس اگر مرتهن رهن را نابود کند- بدون آن‌که خودش از میان برود- وظیفه دارد که اگر افزوده دارد، آن را به رهن گذارنده بپردازد و اگر با مقدار حقش برابر است ...» ادامهٔ عبارت، همانند حدیث پیشین است.

۱۳۸۳- (۳) اسحاق بن عمار گوید: «از امام موسی بن جعفر علیه السلام سؤال کردم: شخصی در مقابل صد درهم چیزی را با ارزش سیصد درهم به رهن می‌گذارد. جنس به رهن گذاشته شده نابود می‌شود. آیا مرتهن باید دویست درهم به صاحب آن بپردازد؟

امام علیه السلام فرمود: آری؛ زیرا چیز بیشتری را به رهن گرفته و آن را تباه کرده است.

گفتم: نیمی از رهن نابود می‌شود.

امام علیه السلام فرمود: به همین روش محاسبه می‌شود.

گفتم: آیا باید افزوده را به یکدیگر بپردازند؟

امام علیه السلام فرمود: آری.»

۱۳۸۴- (۴) عبدالله بن حکم گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی در برابر هزار درهم چیزی را با ارزش دو هزار درهم نزد دیگری به رهن می‌گذارد. آن‌گاه مال به رهن گذاشته شده نابود می‌شود.

امام علیه السلام فرمود: رهن گذارنده افزودهٔ آنچه را به رهن گذاشته، از مرتهن درخواست می‌کند و اگر رهن کمتر از مالی باشد که برای آن به رهن گذاشته شده است، مرتهن افزودهٔ حق خویش را از رهن گذارنده درخواست می‌کند و اگر با هم برابر باشند، پس رهن در مقابل مالی است که برایش رهن گذاشته شده است.»

۱۳۸۵- (۵) موسی بن اسماعیل بن موسی بن جعفر علیه السلام از پدرش علیه السلام از نیاکانش علیهم السلام روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «رهن در برابر بدهی است که برای آن به رهن گذاشته شده است. اگر در اختیار مرتهن بیشتر از بدهی است که پرداخته، افزودهٔ آن را به راهن می‌پردازد و اگر در اختیار وی کمتر است، رهن گذارنده افزودهٔ حق مرتهن را به وی می‌پردازد و اگر رهن و مالی را که مرتهن پرداخته است از نظر ارزش برابر باشند، پس رهن در برابر بدهی است.»

ارجاعات

گذشت و می‌آید:

در روایات باب پیشین و روایات باب بعدی، مطالبی بر این بحث دلالت می‌کند؛ ملاحظه کنید.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۸۳۳

باب ۱۰- حکم تلف شدن رهن نزد راهن

۱۳۸۶- (۱) ابو بصیر گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال شد: شخصی صد دینار از دیگری وام می‌گیرد و به اندازهٔ صد دینار جواهراتی نزد وی به رهن می‌گذارد، آن‌گاه جواهرات خود را عاریه می‌گیرد و آنها تلف می‌شود. آیا راهن در این مورد چیزی به وام دهنده بدهکار است؟

امام علیه السلام فرمود: خسارت رهن به عهدهٔ صاحب آن است؛ زیرا او آن را نابود کرده است و برای وام‌دهنده تلف و زیانی نیست.»

باب ۱۱ جواز خرید مال به رهن گذاشته شده توسط مرتهن

۱۳۸۷- (۱) هشام بن سالم گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال شد: شخصی از دیگری طلبکار است و در مقابل آن به رهن گرفته است. آیا می‌تواند رهن را از راهن بخرد؟

امام علیه السلام فرمود: آری.»

نظیر این حدیث را حلبی نیز از امام صادق علیه السلام روایت کرده است.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۸۳۵

باب ۱۲ حکم اختلاف در مالی که در برابرش به رهن گرفته شده است و اختلاف در رهن بودن یا ودیعه بودن چیزی

۱۳۸۸- (۱) ابن ابی یعفور گوید: «هرگاه رهن گذارنده و مرتهن در رهن با یکدیگر اختلاف کنند و یکی از آنان بگوید: آن را در برابر هزار درهم به رهن گذاشتی و دیگری بگوید: در مقابل صد درهم رهن گذاشتم، امام صادق علیه السلام در این باره فرمود: از مدعی هزار درهم درخواست بیّنه می‌شود، پس اگر بیّنه نداشته باشد مدعی صد درهم سوگند داده می‌شود. هرچند رهن کمتر یا بیشتر از مالی باشد که در برابر آن به رهن گذاشته شده است و می‌گوید: هرگاه در اصل رهن بودن اختلاف کنند، پس یکی از آنان بگوید: رهن است و دیگری بگوید: آن نزد تو ودیعه است. امام علیه السلام فرمود: از مدعی ودیعه، بیّنه درخواست می‌شود

پس اگر بیّنه نداشت، مدعی رهن سوگند یاد می‌کند.»

۱۳۸۹- (۲) عباد بن صهیب گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: کالایی در اختیار دو نفر است. یکی از آنان می‌گوید: آن را نزد تو ودیعه گذاشتم و دیگری می‌گوید: آن رهن است. امام علیه السلام فرمود: سخن کسی که می‌گوید: نزد من به رهن است، پذیرفته می‌شود؛ مگر آن‌که مدعی امانت بودن آن، گواه بیاورد.»

۱۳۹۰- (۳) در کتاب المقنع آمده است: «اگر یکی از آنان بگوید: آن رهن است و دیگری بگوید: آن نزد تو ودیعه است، از مدعی ودیعه بودن درخواست بیّنه می‌شود؛ پس اگر بیّنه نداشت، مدعی رهن بودن سوگند می‌خورد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۸۳۷

۱۳۹۱- (۴) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که از امام صادق علیه السلام سؤال شد: «لباسی از شخصی در اختیار دیگری است. کسی که آن لباس در اختیارش است می‌گوید: این از سوی تو نزد من رهن است و دیگری می‌گوید: این لباس از سوی من نزد تو امانت است.

امام صادق علیه السلام در این باره فرمود: سخن مدعی ودیعه بودن پذیرفته است و کسی که آن لباس در اختیارش است، باید بیّنه بیاورد که آن نزد وی رهن است.»

۱۳۹۲- (۵) محمد بن مسلم گوید: «از امام باقر علیه السلام سؤال شد: شخصی کالایی را نزد دیگری به رهن می‌گذارد. مرتهن می‌گوید: آن در برابر هزار درهم در رهن است و صاحب آن می‌گوید: آن در برابر صد درهم و هیچ کدام بیّنه ندارند. امام علیه السلام فرمود: بیّنه به عهدهٔ مدعی رهن بودن آن در برابر هزار درهم است؛ پس اگر وی بیّنه نداشت، رهن گذارنده باید سوگند یاد کند و از امام علیه السلام سؤال شد: کالایی از کسی نزد دیگری است. کسی که آن کالا در اختیار اوست، می‌گوید: آن را در مقابل فلان مبلغ نزد من به رهن گذاشتی و صاحب آن می‌گوید: آن نزد تو امانت است. امام علیه السلام در این باره فرمود: بیّنه به عهدهٔ مدعی در رهن بودن آن در مقابل فلان مبلغ است و اگر بیّنه نداشت صاحب مال باید سوگند یاد کند.»

۱۳۹۳- (۶) عبید بن زراره گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال شد: شخصی کالایی نزد دیگری به رهن گذاشته است. مرتهن مدعی است که آن، در مقابل هزار درهم در رهن گذاشته شده است و صاحب آن مدعی است آن را در برابر صد درهم به رهن گذاشته است و هیچ یک از آنها بیّنه ندارند. امام علیه السلام فرمود: بیّنه به عهدهٔ گروگیرنده است که مدعی است در مقابل هزار درهم به رهن گذاشته شده است؛ پس اگر بیّنه نداشت، صاحب رهن باید سوگند یاد کند که در مقابل صد درهم رهن گذاشته است.»

۱۳۹۴- (۷) در کتاب المقنع آمده است: «اگر دو نفر در رهن اختلاف کردند، پس یکی از آنان بگوید: آن را در برابر هزار درهم رهن گذاشتی و دیگری بگوید: در مقابل صد درهم رهن گذاشتم، از مدعی هزار درهم، درخواست بیّنه می‌شود؛ پس اگر بیّنه نداشت، مدعی صد درهم سوگند یاد می‌کند.»

۱۳۹۵- (۸) در کتاب دعائم الاسلام از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام دربارهٔ این‌که مرتهن ادعا می‌کند در برابر هزار درهم رهن گرفته است و راهن ادعا می‌کند در برابر صد درهم رهن داده است، روایت می‌شود که آن دو امام علیهما السلام فرمودند: «سخن راهن همراه سوگندش پذیرفته است و به عهدهٔ مرتهن است تا برای افزوده‌ای که ادعا می‌کند بیّنه بیاورد و اگر مرتهن ادعا کند رهن تلف شده و راهن بدون بیّنه وی را تکذیب کند و در قیمت آن با هم اختلاف کنند، پس سخن مرتهن همراه با سوگندش پذیرفته است و راهن باید برای افزوده‌ای که ادعا می‌کند، بیّنه بیاورد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۸۳۹

۱۳۹۶- (۹) سکونی از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام روایت می‌کند که از امیر مؤمنان علیه السلام سؤال شد: «راهن و

مرتهن در مبلغی که برایش رهن گذاشته شده است، با یکدیگر اختلاف می‌کنند. راهن مبلغی را ادعا می‌کند و مرتهن بیش از آن را. امیر مؤمنان علیه السلام در این باره فرمود: به اندازهٔ بهای رهن، مرتهن تصدیق می‌شود؛ زیرا وی امین راهن است.»

مرحوم شیخ طوسی قدس سره این حدیث را بر بهتر بودن تصدیق مرتهن حمل کرده است نه وجوب آن.

ارجاعات

می‌آید:

در روایات باب بعدی، مناسب با این بحث خواهد آمد.

در روایت یکم از باب چهارم از باب‌های ودیعه این گفته که: «شخصی نزد دیگری هزار درهم دارد که تلف شد. کسی که مال در اختیارش بود، می‌گوید: نزد من ودیعه بود و صاحب مال می‌گوید: قرض بود.

امام علیه السلام فرمود: مال برعهدهٔ کسی است که در اختیارش بود؛ مگر آن‌که بیّنه بیاورد که ودیعه بود.»

باب هجدهم از باب‌های قضا را بنگر.

باب ۱۳ احکام رهن پس از فوت راهن

۱۳۹۷- (۱) عبدالله بن حکم گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخص مفلسی به گروهی بدهکار است. برخی از طلبکاران وی رهن دارند و بعضی نه. آن‌گاه وی می‌میرد و مالش پاسخگوی بدهی‌هایش نیست.

امام علیه السلام فرمود: تمام آنچه بر جای گذاشته- رهن و غیر رهن- میان طلبکاران به نسبت تقسیم می‌شود.»

۱۳۹۸- (۲) سلیمان بن حفص مروزی گوید: «برای امام موسی بن جعفر علیه السلام نوشتم: میّت بدهکاری، دارایی ندارد جز مالی که نزد برخی طلبکاران رهن گذاشته است.

و آن رهن نیز تنها به اندازهٔ حق مرتهن است. آیا مرتهن

آن را به‌جای حق خویش بر دارد یا این‌که همهٔ طلبکاران در آن شریک هستند؟

امام علیه السلام در پاسخ مرقوم فرمود: همهٔ طلبکاران نسبت به آن یکسان هستند و به نسبت میان خود تقسیم می‌کنند و به امام علیه السلام نوشتم: پس از مرگ شخصی، فردی نزد وارثان وی ادعا می‌کند که از میّت، مالی طلبکار است که در مقابل رهن گرفته است.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۸۴۱

امام علیه السلام در پاسخ مرقوم فرمود: اگر از میّت، طلبکار است و برای آن بیّنه ندارد، باید مالش را از رهن بردارد و باقیماندهٔ آن را به وارثان میّت تحویل دهد ولی وقتی که به وجود رهن نزد خود اقرار کرد، بدان بازخواست و برای اثبات ادعایش از او بیّنه درخواست می‌شود و [در صورت اقامهٔ بیّنه] پس از ادای سوگند، حقش به وی پرداخت می‌شود و در صورت عدم اقامهٔ بیّنه و انکار وارثان وی، می‌تواند آنان را در مورد آگاهی ازحق خود سوگند دهد و آنان به خدا سوگند یاد می‌کنند که نمی‌دانند وی برعهدهٔ میّت آنان حقّی دارد.»

ارجاعات

می‌آید:

در روایت یکم از باب سوم از باب‌های عاریه مطالبی هست که بر این بحث دلالت می‌کند و باب یکم از باب‌های اقرار را نیز بنگر.

در روایت یکم از باب بیست و سوم از باب‌های قضا فرمودهٔ معصوم علیه السلام که: «به همین دلیل افزون بر بیّنه سوگند نیز به عهدهٔ اوست؛ پس اگر بدون بیّنه ادعا کند، حقی نخواهد داشت ...»

باب ۱۴ حکم به رهن گذاشتن مال دیگری بدون اذن وی

۱۳۹۹- (۱) علی بن سعید گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی الاغی کرایه می کند، سپس با آن به بازار لباس فروشان می‌رود و یک یا دو دست لباس می‌خرد و الاغ را نزد آنان به رهن می گذارد.

امام علیه السلام فرمود: الاغ به صاحبش تحویل داده می‌شود و کسی که دو دست لباس را برده، مورد تعقیب قرار می گیرد ولی دستش قطع نمی‌شود، چون این خیانت است.»

موسی بن بکر بدون واسطه این حدیث را از امام صادق علیه السلام و با واسطه از زراره با اندکی تفاوت از امام باقر علیه السلام روایت کرده است.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۸۴۳

۵۶۱

ارجاعات

می آید:

در روایات باب سوم از باب‌های عاریه، مطالبی خواهد آمد که بر این بحث دلالت می کند و باب یکم از باب‌های غصب را نیز بنگر. «۱»

---

(۱). از آنجا که باب ۱۵ مربوط به بردگان بود، ترجمه نشد.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۸۴۵

فصل ششم: باب‌های حجر

باب ۱ محجور بودن صغیر و سفیه و دیوانه

خداوند تعالی می‌فرماید:

اموال‌تان را که خداوند سامان‌بخش زندگی‌تان قرار داده است، در اختیار سفیهان قرار ندهید و از آن اموال، خوراک و پوشاک آنان را تامین کنید و به طور پسندیده با آنان سخن گویید. یتیمان را تا هنگام رسیدن به سن ازدواج بیازمایید؛ پس اگر احساس کردید که به مرحلهٔ رشد رسیده‌اند، اموال‌شان را در اختیارشان قرار دهید. «۱»

۱۴۰۰- (۱) هشام بن سالم از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: «پایان یتیمیِ یتیم احتلام است و آن مرحلهٔ نیرومندی اوست. اگر محتلم شد و رشد و نیروی تشخیص در وی احساس نشد و سفیه و ناتوان بود، سرپرست او نباید مالش را در اختیارش بگذارد.»

۱۴۰۱- (۲) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که امام صادق علیه السلام دربارهٔ سرپرست یتیم فرمود:

«هرگاه یتیم قرآن را فرا گرفت و محتلم شد و در او رشد و قدرت تشخیص احساس شد، سرپرستش مالش را در اختیار او می گذارد و اگر محتلم شد ولی عقل قابل اعتمادی نداشت، مالش در اختیار وی قرار داده نمی‌شود و از آن به طور پسندیده و متعارف، هزینه‌هایش پرداخت می‌شود.»

---

(۱). نساء ۴/ ۶- ۵.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۸۴۷

۱۴۰۲- (۳) عیص بن قاسم گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: چه وقت مال دختر یتیم در اختیارش قرار داده می‌شود؟

امام علیه السلام فرمود: هروقت بدانی که وی مال را نابود و تباه نمی‌کند.

سؤال کردم: اگر ازدواج کند [مالش در اختیارش قرار داده می‌شود]؟

امام علیه السلام فرمود: با ازدواج وی اختیار وصی دربارهٔ او پایان می‌یابد.»

۱۴۰۳- (۴) اصبغ بن نباته گوید: «امیر مؤمنان علیه السلام حکم کرد که پسربچه تا هنگام رسیدن به مرحلهٔ درك و تعقل محجور است و حکم کرد که بدهکار زندانی می‌شود؛ آن‌گاه اگر تنگدستی و نیازمندی وی ثابت شد، آزاد می‌شود تا مال به دست آورد و بدهی‌اش را بپردازد و دربارهٔ بدهکاری که در پرداخت بدهی‌اش کوتاهی کرده بود، حکم کرد که وی را زندانی کنند، سپس به وی دستور دهند تا اموالش را میان طلبکاران به نسبت تقسیم کند و اگر از انجام این کار خودداری کرد، می‌فروشد و میان طلبکاران تقسیم می‌کند.»

۱۴۰۴- (۵) ابو الجارود در تفسیر آیهٔ: «اموال‌تان را در اختیار سفیهان قرار ندهید»، از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «مقصود از سفیهان، زنان و فرزندان هستند. هرگاه شخصی بداند که همسر و فرزندش سبك‌مغز و تباه‌کنندهٔ اموال است، برای وی شایسته نیست که هر یك از آنان را بر مالش مسلط کند که خداوند آن را سامان‌بخش زندگی قرار داده است.»

۱۴۰۵- (۶) یونس بن یعقوب گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ این سخن خداوند سؤال کردم: «اموال‌تان را در اختیار سفیهان قرار ندهید!»

امام علیه السلام فرمود: [مقصود از سفیه] کسی است که به وی اعتماد نداری.»

۱۴۰۶- (۷) ابراهیم بن عبدالحمید گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ این آیه سؤال کردم: «اموال‌تان را در اختیار سفیهان قرار ندهید!»

امام علیه السلام فرمود: هر شرابخواری، سفیه است.»

۱۴۰۷- (۸) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که: «علی علیه السلام خبردار شد که عبدالله بن جعفر، بخشی از مال خود را هدر داده است. امام علیه السلام دست او را گرفت، نزد عثمان آورد و به وی گفت: این مرد را از تصرف در اموالش ممنوع کن!

عثمان گفت: چگونه مردی را محجور کنم که با زبیر بن عوام شریك است؟

نویسنده کتاب دعائم الاسلام می‌گوید: من برای این سخن عثمان توجیه صحیح و حقی نمی‌یابم. برای ما روایت شده که عثمان از زمین شوره زاری عبور کرد که عبدالله بن جعفر آن را شصت هزار درهم خریده بود. عثمان گفت: من خوشحال نمی‌شوم که این زمین در مقابل این کفش‌هایم مال من باشد! سپس با علی علیه السلام دیدار کرد و به وی گفت: چرا دست برادرزاده‌ات را نمی‌گیری و او را از تصرف در اموالش ممنوع نمی‌کنی؟ او زمین شوره‌زاری را به شصت هزار درهم خریده است که من خوشحال نمی‌شوم آن زمین در مقابل این کفش‌ها مال من باشد. عثمان در اینجا به علی علیه السلام

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۸۴۹

دستور می‌دهد که عبدالله را محجور کند و دستش را بگیرد ولی هنگامی که جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله به وی دستور می‌دهد که عبدالله را محجور کند، به بهانهٔ شریك بودن عبدالله با زبیر آن را ترك می‌کند؛ در حالی که شراکت زبیر با عبدالله وظیفهٔ عثمان را ساقط نمی‌کند و این مطلب برای هرکس که بیندیشد، روشن است.»

۱۴۰۸- (۹) در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت می‌شود که از امام صادق علیه السلام دربارهٔ این آیه: «پس اگر احساس کردید که

به مرحلهٔ رشد رسیده‌اند، اموال‌شان را در اختیارشان قرار دهید.» سؤال شد. امام علیه السلام فرمود: «مقصود از احساس رشد، حفظ مال است»

۱۴۰۹- (۱۰) دربارهٔ آیه: «و یتیمان را تا هنگام رسیدن به سن ازدواج بیازمایید. پس اگر احساس کردید که به مرحلهٔ رشد رسیده‌اند، اموال‌شان را در اختیارشان قرار دهید و از بیم بزرگ شدن آنان اموال‌شان را با اسراف و شتاب نخورید.» در تفسیر قمی آمده است: «هرکس مال یتیمان را در اختیار دارد، برای وی جایز نیست که آن را در اختیارشان قرار دهد تا به سن ازدواج برسند. پس وقتی که یتیم محتلم شد، اجرای حدود دربارهٔ وی و انجام واجبات برای او واجب می‌شود و برای او لازم است که تباه کنندهٔ اموال و شرابخوار و زناکار نباشد. پس هنگامی که احساس شد به مرحله رشد رسیده است اموال وی در اختیارش قرار داده و بر آن گواه گرفته می‌شود و اگر معلوم نباشد که بالغ شده است، با بدبوشدن زیر بغل و روییدن مو بر شرمگاه و ظهار، آزمایش می‌شود. اگر چنین بود، حتماً وی بالغ شده است و در صورت رشید و عاقل بودن، اموالش در اختیارش قرار داده می‌شود و جایز نیست که به بهانهٔ بزرگ نشدن اموالش را از وی بازدارند.»

۱۴۱۰- (۱۱) در کتاب فقه الرضا از امام موسی بن جعفر علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «پس از احتلام، هیچ‌کس یتیم نیست. وقتی که یتیم محتلم شد، در مورد کارهای کوچک، متوسط و بزرگ آزمایش می‌شود، پس اگر احساس شد که به مرحلهٔ رشد و تشخیص رسیده است، مالش در اختیارش گذاشته می‌شود. در غیر این صورت، بر همان وضع پیشین باقی می‌ماند تا احساس شود که به مرحلهٔ رشد و تشخیص رسیده است.»

۱۴۱۱- (۱۲) در کتاب جعفریات از علی علیه السلام روایت می‌شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «طلاقی نیست مگر پس از ازدواج ... و هیچ‌کس پس از احتلام، یتیم نیست.»

۱۴۱۲- (۱۳) در کتاب العوالی روایت می‌شود که: «در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شخصی اموال فراوانی از برادرزادهٔ یتیمش در اختیار داشت. وقتی آن یتیم به مرحلهٔ بلوغ رسید، اموالش را درخواست کرد ولی عمویش آن را در اختیار وی قرار نداد. سرانجام برای قضاوت نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفتند. آن حضرت دستور داد اموال برادرزاده‌اش را در اختیار وی قرار دهد. آن مرد گفت: از خدا و از پیامبر صلی الله علیه و آله پیروی کردیم و از گناهان بزرگ به خداوند پناه می‌بریم. آن‌گاه اموال برادرزاده‌اش را به وی تحویل داد. در این هنگام پیامبراکرم صلی الله علیه و آله فرمود: هرکس نفسش از حرص و بخل، بازداشته شود و از پروردگارش مثل این شخص پیروی کند، همانا او در خانه‌اش- یعنی بهشت- سکنی خواهد گزید. وقتی آن جوان اموالش را تحویل گرفت، آنها را در راه خدا انفاق کرد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: پاداش ثابت شد و گناه باقی ماند.

گفته شد: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! این‌که فرمودید چگونه است؟

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: پاداش برای این جوان ثابت شد و گناه آن برای پدرش باقی است.»

و در حدیث دیگری آمده است: «خشنودی خدا برای دیگری است و رنج و گرفتاری آن بر دوش وی.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۸۵۱

۱۴۱۳- (۱۴) در کتاب من لایحضره الفقیه روایت می‌شود که امام صادق علیه السلام فرمود: «هنگامی که دختر به نه سالگی رسید، اموالش به وی تحویل داده می‌شود و تصرفات وی در مالش صحیح و گذراست و همهٔ حدود- چه به سود و چه به زیان وی- دربارهٔ او جاری می‌شود.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب دوازدهم از باب‌های مقدمات عبادات، مطالبی هست که بر این بحث دلالت می‌کند.

در روایت یکم از باب بیست و دوم از باب‌های احکام حیوانات فرمودهٔ معصوم علیه السلام که: «پس از بلوغ هیچ‌کس یتیم نیست.» و در روایات باب یازدهم از باب‌های خرید و فروش، مناسب با این بحث هست.

و در روایت سی و چهارم از باب یکم از باب‌های ربا فرمودهٔ امام علیه السلام که: «خداوند ربا را به دلیل تباه ساختن اموال بر بندگان حرام کرد؛ همان گونه که تحویل اموال سفیه را به وی به دلیل ترس از تباه کردن اموال از سوی وی ممنوع کرد تا این‌که از وی احساس رشد شود.»

می‌آید:

در روایات باب بعدی و باب شصت و چهارم از باب‌های وصیت و باب هفتاد و سوم آنچه بر این باب دلالت می‌کند، هست و باب پنجاه و یکم از باب‌های عقد ازدواج و باب سیزدهم از باب‌های احکام عمومی حدود را بنگر که مناسب با این بحث است.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۸۵۳

۵۶۳ ۵۶۲

باب ۳ «۱» حق تقدّم طلبکار نسبت به عین مال خویش در اموال مفلس

۱۴۱۴- (۱) جمیل با واسطه روایت می‌کند که از امام صادق علیه السلام سؤال شد: «شخصی کالایی را بدون پرداخت بهای آن می‌خرد و پس از تحویل گرفتن آن می‌میرد در حالی که هنوز آن کالا به حال اول خود باقی است.

امام علیه السلام فرمود: در صورتی که آن کالا به حال خود باقی است به صاحبش- فروشنده- تحویل داده می‌شود و طلبکاران حق ندارند دربارهٔ آن با وی به نزاع بپردازند.»

۱۴۱۵- (۲) عمر بن یزید گوید: «از امام موسی بن جعفر علیه السلام سؤال کردم: کالای شخصی نزد بدهکارِ [ور شکسته] بدون تغییر موجود است.

امام علیه السلام فرمود: دیگر طلبکاران سهمی در آن ندارند.»

---

(۱). باب ۲ ترجمه نشد.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۸۵۵

۱۴۱۶- (۳) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «هرگاه شخصی مفلس شود و کالای دیگری بدون تغییر نزد وی موجود باشد، صاحبش به آن سزاوارتر است.»

۱۴۱۷- (۴) در همان کتاب روایت می‌شود که از امام صادق علیه السلام سؤال شد: «گروهی از یک نفر طلبکارند.

یکی از آنان کالای خود را نزد وی می‌یابد. حکم آن چیست؟ امام علیه السلام فرمود: طلبکاران می‌توانند طلب کسی را که کالایش را یافته بپردازند و آن را بردارند یا کالایش را به وی تحویل دهند.

گفته شد: اگر طلبکاران کالا را برداشتند و در آن سود یا زیان کردند، چه حکمی دارد؟ امام علیه السلام فرمود: سود و زیان آن برای بدهکار است و باقیماندهٔ طلب صاحب کالا نیز برعهده اوست.»

۱۴۱۸- (۵) ابو ولّاد گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی کالایی را به صورت نسیه به مدت یک سال به دیگری می‌فروشد و پیش از سررسید، خریدار می‌میرد. فروشنده کالای خود را بدون تغییر در اموال او می‌یابد. آیا برای وی جایز است در صورت امکان آن را بردارد؟

امام علیه السلام فرمود: اگر میّت بدهکار است و اموال بر جای مانده از وی در حدود بدهکاری‌اش است، در صورت امکان

فروشنده می‌تواند آن را بردارد؛ زیرا این کار برای وی حلال است ولی اگر میّت به اندازهٔ بدهکاری‌اش از خود مال برجا نگذاشته است، پس صاحب آن کالا همانند یکی از طلبکاران است، به نسبت طلبش دریافت می‌کند و نسبت به کالا حقّی ندارد.»

۱۴۱۹- (۶) ابو بصیر گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال شد: نزد شخصی مال مضاربه یا ودیعه یا اموال یتیمان یا سرمایهٔ دیگران وجود دارد اموالی نیز به دیگران بدهکار است. این شخص می‌میرد و هزار درهم یا بیشتر بر جای می‌گذارد ولی بیش از آن به مردم بدهکار است.

امام علیه السلام فرمود: اموال همهٔ اینها که گفتی، در میان‌شان به نسبت طلب‌شان تقسیم می‌شود.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب سیزدهم از باب‌های رهن مناسب با این بحث هست.

می‌آید:

در روایت یکم از باب یازدهم از باب‌های مضاربه فرمودهٔ معصوم علیه السلام که: «اگرپیش از مرگ به طور مشخص از او نام ببرد و بگوید: این متعلق به فلانی است، مال او خواهد بود ولی اگر بمیرد و سخنی از وی به میان نیاورد، پس او نیز همانند دیگر طلبکاران خواهد بود.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۸۵۷

باب ۴ حکم مفلس شدن و تقسیم اموال مفلس بین طلبکاران

۱۴۲۰- (۱) غیاث بن ابراهیم از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هرگاه شخصی در پرداخت بدهی‌هایش کوتاهی می‌کرد، امیر مؤمنان علیه السلام به مفلس بودن وی حکم می‌کرد. سپس به وی دستور می‌داد تا اموالش را در میان طلبکارانش به نسبت تقسیم کند و اگر از این کار خودداری می‌کرد، خود، آن را می‌فروخت و میان طلبکاران تقسیم می‌کرد.»

عمار از امام صادق علیه السلام نیز نظیر این حدیث را روایت کرده است.

۱۴۲۱- (۲) ابو عبیده گوید: «به امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام گفتم: شخصی هزار درهم برای تجارت به کسی می‌دهد که افراد زیادی اموال‌شان را به وی می‌سپارند. او نیز همهٔ آن اموال را با هم یکی و با آنها تجارت می‌کند. شخصی که هزار درهم به وی سپرده وقتی مالش را درخواست می‌کند، وی می‌گوید: مال از میان رفته است.

سپرده گذار می‌گوید: دیگران اموال‌شان را چه کردند؟

مرد تاجر می‌گوید: آنان اموال‌شان را گرفتند.

امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام هر دو در این باره فرمودند: سپرده گذار از مرد تاجر مالش را درخواست می‌کند و او نیز از دیگران آنچه گرفته‌اند، درخواست می‌کند.»

۱۴۲۲- (۳) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که امام صادق علیه السلام فرمود: «هنگامی که طلبکاران علیه مفلسی به پا می‌خیزند، نخست هرکس که در اموال موجود او حقّی دارد، حقش را برمی‌دارد.

کسی که در آن کاری انجام داده و یا کارگری که برای آن اجیر شده، اجرتش را می‌گیرد یا اگر با حیوانش در آن کاری انجام داده، بهای آن را می‌گیرد و نظیر آن. آن‌گاه طلبکاران یکسان خواهند بود.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۸۵۹

۱۴۲۳- (۴) در همان کتاب روایت شده که از امام صادق علیه السلام دربارهٔ معنای حکم کردن به مفلس شدن شخصی سؤال شد.

امام علیه السلام فرمود: «هنگامی که محجور و از خرید و فروش بازداشته شود، این، همان حکم به مفلس شدن اوست و این کار تنها از سوی حاکم انجام می‌پذیرد.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب سیزدهم، پانزدهم، بیست و یکم و بیست و دوم از باب‌های بدهی و همچنین باب سیزدهم از باب‌های رهن، مناسب با این بحث آمده است.

و در روایت چهارم از باب یکم از باب‌های حجر فرمودهٔ معصوم علیه السلام که: «بدهکار بازداشت می‌شود، سپس به وی دستور داده می‌شود تا اموالش را به نسبت میان طلبکاران تقسیم کند.»

می آید:

در روایت دوم از باب بعدی فرمودهٔ معصوم علیه السلام که: «علی علیه السلام بدهکار را بازداشت و سپس دربارهٔ وی تحقیق می‌کرد، پس اگر مال داشت، به طلبکاران پرداخت می‌کرد.»

و در روایت یکم از باب یازدهم از باب‌های مضاربه فرمودهٔ امام علیه السلام که: «پس اگر مُرد و نامی از او به میان نیاورد، همانند دیگر طلبکاران است.»

باب ۵ بازداشت بدهکار و حکم مفلس

۱۴۲۴- (۱) غیاث گوید: «علی علیه السلام بدهکار را بازداشت می‌کرد، پس آن‌گاه که تهیدستی و نیاز او روشن می‌شد، رهایش می‌کرد تا مالی به دست آورد.»

در سند دیگری غیاث بن ابراهیم، این حدیث را از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام روایت کرده است.

۱۴۲۵- (۲) سکونی از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «علی علیه السلام بدهکار را بازداشت، آن‌گاه دربارهٔ او تحقیق می‌کرد. اگر مال داشت به طلبکاران می‌پرداخت و اگر مالی نداشت که به طلبکاران بپردازد به آنان می‌گفت: هر کاری که می‌خواهید با او بکنید. اگر می‌خواهید، آن را اجیر کنید و اگر می‌خواهید، او را به کار گمارید.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۸۶۱

۱۴۲۶- (۳) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که: «علی علیه السلام فرمود: تهیدست، بازداشت نمی‌شود.

خداوند عزیز و باشکوه می‌فرماید: «و اگر تنگدست بود، پس باید تا زمان گشایش به وی فرصت دهید.» پس مفلس هرگاه نداری خود را به اثبات رساند، بازداشت نمی‌شود. اگر بدهی او به خاطر چیزی باشد که گرفته است، پس مدعی تهیدستی باید بیّنه اقامه کند؛ در صورتی که طلبکار منکر آن باشد و اگر بدهی او در ارتباط با چیزی باشد که به دست او نرسیده است- مانند بدهی به خاطر جنایت یا ضمانت یا حواله یا مهریهٔ همسر و امثال آن- تا پیش از آشکار شدن مالی برای وی یا اقامه بیّنه علیه او سخن وی همراه با سوگندش پذیرفته است.»

۱۴۲۷- (۴) در همان کتاب روایت می‌شود که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «بدهکار مفلس، بازداشت نمی‌شود.»

۱۴۲۸- (۵) سکونی از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «زنی علیه شوهرش به امیر مؤمنان علیه السلام شکایت کرد که وی نفقهٔ او را نمی‌پردازد و شوهر آن زن مفلس بود؛ از این رو علی علیه السلام از بازداشت کردن او خودداری کرد و این آیه را تلاوت کرد: «پس حتماً همراه سختی، آسانی هست.»

۱۴۲۹- (۶) در کتاب جعفریات روایت می‌شود که: «در زمان علی علیه السلام مردی برای در تنگنا و فشار قرار دادن همسرش به وی

نفقه نمی‌داد. آن زن در این باره از شوهرش به علی علیه السلام شکایت کرد. امیر مؤمنان علیه السلام دستور داد او را بازداشت کنند. آن مرد گفت: همسرم را با من بازداشت کن. علی علیه السلام به مرد گفت: تو این حق را داری. آن‌گاه به زن گفت: همراه او برو!

در برخی از نسخه‌ها آمده است که علی علیه السلام در ادامه فرمود: حدّی بر تو نیست.»

۱۴۳۰- (۷) در کتاب العوالی روایت می‌شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به کسانی که از مفلسی طلبکار بودند، فرمود: «هر چه یافتید بردارید، شما جز این، حق دیگری ندارید.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب هفتم از باب‌های نمازجمعه و باب یازدهم از باب‌های بدهی، آنچه بر این باب دلالت می‌کند، هست.

در روایت چهارم از باب یکم از باب‌های حجر این گفته که: «علی علیه السلام حکم کرد که بدهکار بازداشت شود. پس اگر مفلس بودن و نیازمندی وی ثابت شد، آزاد می‌شود تا مالی به دست آورد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۸۶۳

می‌آید:

و در باب چهاردهم از باب‌های حدّ محارب و مرتد آنچه بر این دلالت می‌کند، هست؛ ملاحظه کنید.

باب ۶ حکم ازدواج مفلس

۱۴۳۱- (۱) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که امام صادق علیه السلام فرمود: «از ازدواج مفلس جلوگیری نمی‌شود و همسرش نیز حق ندارد به خاطر مهریه‌اش از ازدواج او با زن دیگری جلوگیری کند و همسر جدیدش مانند یکی از طلبکاران است؛ با این تفاوت که وی از بدهی‌هایی که پرداخت شده است یا اموالی که پیش از مفلس شدن به دست آورده، مهریه‌اش را درخواست نمی‌کند.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت ششم از باب پیشین مناسب با این مطلب هست.

باب ۷ حکم دِیْن و مضاربه بعد از تفلیس مفلس پرداخت بهای آن

۱۴۳۲- (۱) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که از امام صادق علیه السلام سؤال شد: «بدهی، شخصی را فرا می‌گیرد تا این‌که حکم به مفلس شدن او می‌شود. پس از مفلس شدن، فردی مالی برای مضاربه در اختیار او می‌گذارد و او از آن مال سودی به دست می‌آورد یا نمی‌آورد. حکم آن چیست؟

امام علیه السلام فرمود: کسانی که پس از مفلس شدن به وی وام داده‌اند، از مضاربه‌کننده و طلبکاران پیش از مفلس شدن سزاوارترند و مضاربه‌کننده نسبت به وام‌دهندگان پیش از مفلس شدن سزاوارتر است و اگر عامل در مضاربه ورشکسته نشده باشد و به طور معمول تجارت کند ولی مالی در اختیار نداشته باشد، آن‌گاه بگوید: این کالای معین یا این مال معین متعلق به فلانی است، سخن او تصدیق می‌شود و صاحب مال مضاربه‌ای به مال خود سزاوارتر است.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۸۶۵

۱۴۳۳- (۲) در همان کتاب روایت می‌شود که به امام صادق علیه السلام گفته شد: «شخصی برده یا کنیز یا کالایی را می‌خرد و کالا را صدقه می‌دهد یا برده و کنیز را آزاد می‌کند سپس وقتی فروشنده به سراغ او می‌آید، مالش را نزد او نمی‌یابد و مال دیگری نیزندارد.

امام علیه السلام فرمود: آزاد کردن برده و صدقه بازگردانده می‌شود و فروشنده به بردهٔ خود سزاوارتر است تا از راه فروش آن به مالش برسد. اگر پس از فروش برده، بهایش بیش از حق او بود به نسبت افزوده از آن، برده آزاد می‌شود و اگر در مالی که صدقه داده افزوده‌ای نسبت به مال فروشنده بود، آن افزوده به صدقه گیرنده تحویل داده می‌شود.»

باب ۸ تصرفات مفلس

۱۴۳۴- (۱) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که امام صادق علیه السلام فرمود: «آزاد کردن برده، بخشش و صدقه دادن از سوی بدهکاری که بدهی، تمام مالش را فراگرفته، جایز نیست چه بدهی‌اش بدون مدت باشد یا مدت‌دار چه سررسید آن نزدیک یا دور باشد. مگر این‌که طلبکارانش اجازه دهند و اگر بگوید: این کنیز از من فرزند دار شده است و با این سخن بخواهد از فروش آن جلوگیری کند، تصدیق نمی‌شود؛ مگر آن‌که این مطلب معلوم و مشهور باشد ولی خرید و فروش او جایز است.»

۱۴۳۵- (۲) در همان کتاب روایت می‌شود که به امام صادق علیه السلام گفته شد: «بدهکاری که بدهی، او را فراگرفته و کالا و خانه‌هایی داشته باشد و آنها را مخفیانه، به دور از چشم طلبکاران بفروشد و مخفی شود یا بمیرد- خواه خریدار بداند که او بدهکار است یا نداند- طلبکاران به سراغ خریدار روند و او بگوید: اینها را به من فروخت تا بدهی شما را بپردازم. امام علیه السلام فرمود: اگر او در هنگام فروش اعتبار داشت و مفلس و ممنوع التصرف نشده بود و فروختن با بیع صحیحی که متهم نیست در این که پناهی برای فرار از دیْن طلبکاران به بایع داده باشد و بیع واقعی او را با شهود عادل، ثابت می‌کند بیع او جایز است.

و همچنین اقرار وی پیش از مفلس شدن پذیرفته می‌شود ولی پس از مفلس شدن اقرار وی بدون بیّنه پذیرفته نیست؛ در صورتی که طلبکاران سخن او را انکار کنند.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۸۶۷

فصل هفتم: باب‌های ضمان و کفالت و حواله

باب ۱ جواز درخواست ضامن از سوی طلبکار

۱۴۳۶- (۱) علی بن جعفر گوید: «از برادرم سؤال کردم: شخصی مقداری فلوس وام می‌دهد، آیا شایسته است کفیل بگیرد؟ امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

بروجری، آقا حسین طباطبایی - مترجمان: حسینیان قمی، مهدی - صبوری، م، منابع فقه شیعه، ۳۱ جلد، انتشارات فرهنگ سبز، تهران - ایران، اول، ۱۴۲۹ ه ق

منابع فقه شیعه؛ ج۲۳، ص: ۸۶۷

ارجاعات

گذشت:

در روایت دهم از باب نهم از باب‌های بـدهی فرمودهٔ امام علیه السـلام که: «اگر بـدهکار تنها کالا داشـته باشـد، پس آن را به کفیل می‌دهند یا برای وی نگهداری می‌شود.»

و در روایات باب یکم از باب‌های رهن، مطالبی که بر این بحث دلالت می‌کند.

باب ۲ کراهت کفیل شدن و به عهده گرفتن حقوق دیگران

۱۴۳۷- (۱) حفص بن بختری گویـد: «از حـج عقب مانـدم. امام صادق علیه السـلام به من فرمود: چه چیز تو را از حج عقب انداخته است؟ گفتم: فدایت شوم! کفیل شخصی شدم و او به من خیانت و با من پیمان‌شکنی کرد.

امام علیه السلام فرمود: تو را با کفالت چه کار؟ آیا نمی‌دانی کفالت، امت‌های پیشین را هلاک کرد؟ سپس ادامه داد: گروهی بسیار گناه کردند. آن‌گاه از آن بیمناک شدند و به شدت ترسیدند و گروه دیگری

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۸۶۹

۱۴۳۸- (۲) در کتـاب من لا یحضـره الفقیه روایت می‌شود که امام صادق علیه السـلام به ابوالعباس فضل بن عبـدالملک فرمود: «چه چیز تو را از حج بازداشت؟

ابوالعباس گفت: کفالتی که آن را به عهده گرفتم.

امام علیه السلام فرمود: تو را با کفالت چه کار؟ آیا نمی‌دانی کفالت همان چیزی است که امت‌های پیشین را نابود کرد؟»

ابوالحسن حذّا نیز این حدیث را روایت کرده است.

۱۴۳۹- (۳) در کتـاب من لایحضـره الفقیه روایت می‌شود که امـام صـادق علیه السـلام فرمود: «کفـالت، خسـارت، پرداخت تاوان و پشیمانی در پی دارد.»

۱۴۴۰- (۴) در کتـاب المقنع آمـده است: «بـدان که کفـالت، خسارت، پشـیمانی و تاوان به دنبال دارد و بـدان که کفالت، امت‌های پیشین را هلاک کرد.»

۱۴۴۱- (۵) داود رقّی روایت می‌کند که امام صادق علیه السـلام فرمود: «در تورات نوشته شده است که کفالت، پشیمانی و تاوان به دنبال دارد.»

۱۴۴۲- (۶) اسماعیل بن جابر از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «حقوق دیگران را برعهده نگیرید و هرگاه برعهدهٔ شما لازم شد، در ادای آنها بردبار باشید.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت دوم از بـاب پنجم از باب‌هـای نیکی کردن فرمودهٔ امـام علیه السـلام که: «حقوق را بر خود واجب نکن و در برابر بلاهـا و گرفتاری‌ها بردباری پیشه کن!»

و در روایت سوم فرمودهٔ معصوم علیه السلام که: «حقوق را برعهده نگیر و در برابر بلاها بردباری پیشه کن!»

و در روایت شـشم فرمودهٔ معصوم علیه السـلام که: «ای فرزندان عزیزم! از به عهده گرفتن حقوق بپرهیزید و در مقابل بلاها شکیبایی کنید.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۸۷۱

باب ۳ حکم کفیل در صورت عدم احضار مکفول یا عدم پرداخت بدهی او

۱۴۴۳- (۱) عمار از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «شخصی را نزد امیر مؤمنان علیه السلام آوردند که از دیگری کفالت کرده بود. علی علیه السلام او را بازداشت کرد و فرمود: به جستجوی دوستت بپرداز.»

۱۴۴۴- (۲) اصبغ بن نباته گوید: «امیر مؤمنان علیه السلام دربارهٔ کسی که از دیگری کفالت کرده بود، حکم کرد که بازداشت شود و به وی فرمود: به جستجوی دوستت بپرداز.»

۱۴۴۵- (۳) اسحاق بن عمار از امام صادق علیه السلام از پدرش روایت می‌کند که فرمود: «شخصی را نزد علی علیه السلام آوردند که از شخص معینی کفالت کرده بود، آن‌گاه کفیل گرفته شد. امام علیه السلام فرمود: او را بازداشت کنید تا دوستش را بیاورد.»

۱۴۴۶- (۴) در کتاب فقه الرضا روایت می‌شود که: «هرگاه شخصی از دیگری کفالت کند، بازداشت می‌شود تا کفالت شده بیاید.»

۱۴۴۷- (۵) در کتاب دعائم الاسلام از امام باقر علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «هرگاه شخصی آبرو و شرافت دیگری را به عهده گیرد [و از بدهی وی کفالت کند]، آن‌گاه پیش از آن‌که او را بیاورد زمان پرداخت وام فرا رسد و آنچه کفالت کرده مطالبه شود، او را بازداشت می‌کنند تا بدهی کسی را که از او کفالت کرده بپردازد و کفیل می‌تواند آنچه می‌پردازد، از بدهکار درخواست کند. این در صورتی است که بدهی وی معلوم باشد ولی اگر مالی را که از او درخواست می‌کنند مجهول باشد به طوری که چاره‌ای جز احضار بدهکار نباشد، کفیل موظف به احضار اوست؛ مگر آن‌که بدهکار مرده باشد که در این صورت، کفیل، وظیفه‌ای ندارد.»

۱۴۴۸- (۶) در کتاب المقنع آمده است: «هرگاه برعهدهٔ شخصی حقی باشد و تو از خود وی کفالت کنی، وظیفه داری او را تحویل دهی و حاکم نیز موظف است تو را بازداشت کند تا او را تحویل بگیرد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۸۷۳

۱۴۴۹- (۷) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام از نیاکانش علیهم السلام روایت می‌شود که: «شخصی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درخواست کمک کرد و گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! من حقّی را به عهده گرفته‌ام.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: درخواست کمک، حلال نیست مگر برای سه کس: برای شخصی که مالی را برعهده گرفته است تا این‌که آن را فراهم سازد، شخصی که به بلای بزرگی گرفتار شده است و شخصی که به شدت فقیر و نیازمند شده است.»

ارجاعات

می‌آید:

در روایات باب بعدی و باب ششم مطالبی خواهد آمد که بر این بحث دلالت می‌کند.

باب ۴ حکم تعهد کفیل به پرداخت بدهی یا احضار مکفول

۱۴۵۰- (۱) ابوالعباس گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: فردی از شخص دیگری برای نفر سوم کفالت می‌کند. شخصی که برایش کفالت کرده، می‌گوید: اگر او را آوردی [که هیچ]؛ در غیر این صورت پانصد درهم برعهدهٔ توست (یا کفالت کننده می‌گوید: اگر او را آوردم [که هیچ]؛ در غیر این صورت پانصد درهم برعهدهٔ من است.)

امام علیه السلام فرمود: آوردن آن فرد برعهدهٔ کفیل است و از درهم‌ها چیزی برعهدهٔ او نیست.

گفتم: اگر بگوید: پانصد درهم برعهدهٔ من است اگر او را به تو تحویل ندهم.

امام علیه السلام فرمود: اگر او را تحویل ندهد، درهم‌ها برعهدهٔ اوست.»

۱۴۵۱- (۲) ابو العباس گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: مردی کفیل ذات شخصی می‌شود که او را تا مدتی حاضر کند و اگر او را نیاورد، فلان مبلغ درهم به عهدهٔ اوست. امام علیه السلام فرمود: اگر سروقت او را آورد، مالی برعهدهٔ او نیست، بلکه او همواره کفیل ذات آن شخص است؛ مگر این‌که ابتدا سخن از درهم به میان آورد. اگر ابتدا از درهم سخن به میان آورد، پس در صورتی که آن فرد تا مدت معین ندارد، ضامن مال است.»

این حدیث از بزنطی نیز روایت شده است.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۸۷۵

باب ۵ عدم پذیرش کفالت در حدود

۱۴۵۲- (۱) سکونی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «کفالت دربارهٔ حدود پذیرفته نیست.»

۱۴۵۳- (۲) اصبغ بن نباته گوید: «امیر مؤمنان علی علیه السلام حکم کرد که در حدود، کفالت پذیرفته نیست.»

۱۴۵۴- (۳) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که علی علیه السلام فرمود: «در هیچ حدی از حدود، کفالت پذیرفته نیست.»

باب ۶ حکم فراری دادن قاتل

۱۴۵۵- (۱) حریز گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی مرتکب قتل عمد می‌شود. حاکم به پروندهٔ او رسیدگی می‌کند و او را به اولیای مقتول می‌سپارد تا قصاص کنند. هنگام اجرای حکم قصاص گروهی یورش می‌برند و قاتل را از چنگ اولیای مقتول نجات می‌دهند.

امام علیه السلام فرمود: نظرم این است که آزاد کنندگان قاتل از دست اولیای مقتول بازداشت شوند تا قاتل را تحویل دهند.

گفته شد: اگر قاتل مُرد و آنان هنوز در زندان بودند؟

امام علیه السلام فرمود: اگر قاتل مُرد، آنان باید دیه بپردازند.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۸۷۷

باب ۷ حکم کفالت برخی از ورثه سهم برخی دیگر را از طلب میت

۱۴۵۶- (۱) حسن بن جهم گوید: «از امام رضا «۱» علیه السلام سؤال کردم: شخصی که از من طلبکار است می‌میرد و از خود، فرزندان دختر و پسر و کوچک و بزرگ برجای می‌گذارد. یکی از وارثان او نزد من می‌آید و می‌گوید: من سهم خود را از حق پدرم بر تو حلال کردم و از جانب خواهران و برادرانم نیز حلال هستی و من کفالت می‌کنم که رضایت آنان را جلب کنم.

امام علیه السلام فرمود: تو نسبت به آن، آزاد و حلال هستی.

گفتم: اگر به آنها نپردازد [تکلیف چیست؟]

امام علیه السلام فرمود: آن به گردن اوست.

گفتم: اگر وارثان میّت به من مراجعه کردند و گفتند: حق ما را بپرداز.

امام علیه السلام فرمود: آنان در حکم ظاهری چنین حقی دارند، ولی تو میان خود و خدای خود از ناحیهٔ آن آزاد و حلال هستی.

هنگامی که شخص حلال کنندهٔ تو جلب رضایت آنان را برای تو کفالت کند، پس ضامن به‌جای تو بار آن را به دوش می کشد.

گفتم: دربارهٔ کودک چه می‌فرمایید؟ آیا مادرش می‌تواند حلال کند؟

امام علیه السلام فرمود: آری، هنگامی که چیزی داشته باشد که با آن رضایتش را جلب کند یا به وی بپردازد.

گفتم: اگر مادرش چیزی نداشته باشد.

امام علیه السلام فرمود: در این صورت جایز نیست.

گفتم: از شما شنیدم که فرمودید: مادرش می‌تواند حلال کند؟ امام علیه السلام فرمود: مقصود من موردی بود که مال داشته باشد.

گفتم: آیا پدر می‌تواند مال فرزندش را حلال کند؟

امام علیه السلام فرمود: ما با وجود پدرم امام موسی بن جعفر علیه السلام از خود اختیاری نداشتیم. او هر کاری که می‌خواست، انجام می‌داد.

گفتم: آن مرد از جانب آن کودک برای من کفالت کرد که سهم وی برای من حلال باشد. پس اگر قبل از بالغ شدن کودک فوت کند، چیزی برعهدهٔ او نیست؟

امام علیه السلام فرمود: آن‌گونه که با تو شرط کرد، جایز و صحیح است.»

باب ۸ عدم لزوم پرداخت مضمون عنه بیش از آنچه که ضامن پرداخته است

۱۴۵۷- (۱) عمر بن یزید گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی مالی را برای دیگری کفالت و سپس با طلبکار بر آن مصالحه می کند.

امام علیه السلام فرمود: او تنها به همان مقدار حق دارد که بر آن مصالحه کرده است.»

---

(۱). در متن «سالت الحسن» آمده است که اشتباه است و «ابا الحسن» صحیح است.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۸۷۹

۱۴۵۸- (۲) عمر بن یزید گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی مالی را کفالت می کند و سپس با طلبکار بر بخشی از آنچه کفالت کرده، صلح می کند.

امام علیه السلام فرمود: او تنها به همان مقداری حق دارد که بر آن صلح کرده است.»

این حدیث از ابن بکیر نیز روایت شده است.

باب ۹ رجوع ضامن به مضمون عنه

۱۴۵۹- (۱) حسین بن خالد گوید: «به امام موسی بن جعفر علیه السلام گفتم: فدایت شوم! آیا این سخن مردم که می گویند: ضامن باید غرامت بپردازد، صحیح است؟

امام علیه السلام فرمود: غرامتی به عهدهٔ ضامن نیست. همانا غرامت به عهدهٔ کسی است که مال را خورده است.»

۱۴۶۰- (۲) در کتاب فقه الرضا آمده است که روایت شده: «غرامتی به عهده ضامن نیست، غرامت به عهده کسی است که مال را خورده است.»

۱۴۶۱- (۳) ابو امامه باهلی گوید: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در بخشی از سخنرانی خویش، روز فتح مکه فرمود:

عاریه بازگردانده می‌شود و منحه «۱» بازگردانده می‌شود و بدهی پرداخت می‌شود و غرامت برعهدهٔ پیشوا و رهبر است.»
و در بخش دیگری نیز فرمود: «غرامت برعهدهٔ پیشوا و رهبر است.»
ارجاعات
گذشت:
در روایات باب پیشین، مطالبی بر این بحث دلالت می‌کند.

باب ۱۰ حکم تعهد به پرداخت مالی بیشتر از بدهی

در صورت عدم پرداخت بدهی در تاریخ‌معین
۱۴۶۲- (۱) محمد بن یحیی گوید: «به امام حسن عسکری علیه السلام نوشتم: شخصی از دیگری صد درهم طلبکار است و او را برای پرداخت بدهی‌اش در تنگنا قرار می‌دهد. از این رو بدهکار می‌گوید: ده روز

---

(۱). شتر یا گوسفندی که انسان برای استفاده از شیرش آن را مدتی در اختیار دیگران می‌گذارد- م.
منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۸۸۱
دیگر نزد تو می‌آیم و بدهی‌ات را می‌پردازم؛ در غیر این صورت هزار درهم بدون مدت و بدون قید و شرط به تو بدهکارم. آن‌گاه بر این مطلب گواه می‌گیرد. پس از مدتی گواهان را برای ادای شهادت فرا می‌خواند.
امام علیه السلام در پاسخ مرقوم فرمود: شایسته نیست شهادت دهند مگر به حق و برای طلبکار جز گرفتن حق جایز نیست، ان‌شاءالله.»

باب ۱۱ حکم گرفتن درهم به‌جای دینار توسط حواله داده شده

۱۴۶۳- (۱) محمد بن مسلم گوید: «از امام علیه السلام سؤال کردم: شخصی از دیگری دینار طلبکار است، پس شخص سومی را برای گرفتن دینار به او حواله می‌دهد. آیا حواله گیرنده می‌تواند به قیمت روز درهم بگیرد؟
امام علیه السلام فرمود: آری.»
این حدیث از داود بن سرحان نیز روایت شده است.
ارجاعات
گذشت:
در روایات باب چهل و یکم از باب‌های خرید و فروش، مطالبی هست که بر این بحث دلالت می‌کند.

باب ۱۲ حکم عدم مراجعه حواله داده شده به حواله دهنده پس از حواله

۱۴۶۴- (۱) ابو ایوب خزّاز از امام صادق علیه السلام سؤال کرد: «شخصی طلبکار خود را برای گرفتن طلبش به دیگری حواله می‌دهد. آیا حواله گیرنده می‌تواند به حواله دهنده مراجعه کند؟
امام علیه السلام فرمود: هرگز به او مراجعه نمی‌کند، مگر آن‌که بدهکار پیش از آن مفلس شده باشد.»
این حدیث از منصور بن حازم نیز روایت شده است.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۸۸۳

۱۴۶۵- (۲) زراره روایت می‌کند که: «شخصی طلبکار خود را برای گرفتن طلبش به بدهکارش حواله می‌دهد. آن‌گاه حواله گیرنده حقش را به بدهکار می‌بخشد. امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام در این باره فرمود: وقتی او را بخشید، دیگر نمی‌تواند به او مراجعه کند و اگر او را نبخشد، می‌تواند به حواله‌دهنده مراجعه کند.»

۱۴۶۶- (۳) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که از امام صادق علیه السلام سؤال شد: «شخصی از دیگری درهم طلبکار است. بدهکار او را به شخص سومی حواله می‌دهد.

امام علیه السلام فرمود: اگر طلبکار هنگام حواله گرفتن با محیل تسویه‌حساب کند، پس از آن حق ندارد به وی مراجعه کند و اگر با او تسویه‌حساب نکند، از هر یک که بخواهد می‌تواند حقش را درخواست کند؛ در صورتی که محال علیه، آن را برعهده گرفته باشد.»

۱۴۶۷- (۴) در همان کتاب از امام باقر علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «هرگاه شخصی از دیگری طلبکار باشد و دو نفر طلب او را کفالت کنند، طلبکار از هر کدام که بخواهد، درخواست می‌کند. آن‌گاه اگر یکی از آنان به او حواله دهد- در صورتی که دومی را ببخشد- دیگر نمی‌تواند به وی مراجعه کند.»

۱۴۶۸- (۵) عقبهٔ بن جعفر گوید: «از امام موسی بن جعفر علیه السلام سؤال کردم: شخصی طلبکار خود را برای گرفتن حقش به صراف حواله می‌دهد ولی وضعیت صراف دگرگون و ورشکسته است. آیا طلبکار می‌تواند بار دیگر به بدهکار خود مراجعه کند در صورتی حواله گرفته و به آن راضی شده است؟

امام علیه السلام فرمود: نه.»

باب ۱۳ استحباب به عهده گرفتن کار دیگران

۱۴۶۹- (۱) ابو جناده حصین بن مخارق سلولی از امام صادق علیه السلام از پدرش روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس عهده دار انجام کاری برای برادرش شود، خداوند به نیاز او توجه نمی‌کند تا آن کار را انجام دهد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۸۸۵

باب ۱۴ حکم کفالت دو نفر از یک نفر و از خودشان

۱۴۷۰- (۱) در کتاب دعائم الاسلام از امام باقر علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «هرگاه دو نفر برای شخصی صد دینار بر عهده بگیرند، به طوری که هرکدام در آنچه بر عهده گرفته است، کفیل دیگر شود، آن‌گاه مال از یکی از آنها گرفته شود، وی می‌تواند نصف آن را از کفیل دیگر درخواست کند و اگر دوست داشته باشد می‌تواند به کسی که کفیل وی شده نیز مراجعه کند. و هرگاه شخصی از دیگری درخواست کفیل کند و سپس کفیل دیگری از وی درخواست کند برای هر دوی آنها کفالت ثابت می‌شود.»

باب ۱۵ حکم کفیل شدن عبد مأذون در تجارت

۱۴۷۱- (۱) در کتاب دعائم الاسلام از امام محمد باقر علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «هرگاه عبدی که اذن در تجارت دارد کفیل شود، تعهدی برای او به وجود نمی‌آید مگر آن‌که مولایش به او اذن در کفالت بدهد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۸۸۷

فصل هشتم: باب‌های صلح و حکم مشتبهات و مشترکات

باب ۱ جواز صلح

۱۴۷۲- (۱) حفص بن بختری از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «صلح در میان مردم جایز است.»

۱۴۷۳- (۲) در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت می‌شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «صلح در میان مسلمانان روا و گذراست مگر صلحی که حرامی را حلال یا حلالی را حرام کند.»

مسعدهٔ بن صدقه از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام از نیاکانش علیهم السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز این حدیث را روایت کرده است.

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب هشتم از باب‌های ضمان فرمودهٔ امام علیه السلام که: «او بیشتر از آنچه بر آن مصالحه کرده است، حق ندارد.»

می‌آید:

و در روایات باب بعدی، مناسب با این بحث خواهد آمد.

در روایت پانزدهم از باب ششم از باب‌های قضاء فرمودهٔ معصوم علیه السلام که: «صلح در میان مسلمانان روا و جایز است؛ مگر صلحی که حلالی را حرام یا حرامی را حلال کند.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۸۸۹

باب ۲ فضیلت صلح و آشتی دادن میان مردم

خداوند تعالی می‌فرماید:

و هر کس چنین پندارد که از وصیت موصی به وارث او ستمی رفته است و به اصلاح آن بپردازد بر او گناهی نیست اگر چه به خطا رفته باشد؛ زیرا خداوند آمرزنده و مهربان است! «۱»

و برای نیکی کردن و پرهیزگار نبودن و سازش ندادن مردم با یکدیگر به خداوند سوگند یاد نکنید و خداوند شنوا و آگاه است. «۲»

و شوهران‌شان- در صورت تصمیم به سازش داشتن- به بازگرداندن آنها در این مدت سزاوارترند. «۳»

و اگر زنی از ناسازگاری یا روی گردانی شوهرش بیمناک است، پس باکی نیست که آنان میان خود آشتی استواری برقرار کنند و سازگاری بهتر است و اگر سازش کنید و پرهیزگار باشید همانا خداوند بخشنده و مهربان است. «۴»

موسی به برادر خود هارون گفت: تو اکنون جانشین من و پیشوای قوم باش و راه صلاح پیش‌گیر و پیرو تباهکاران مباش. «۵»

از تو دربارهٔ انفال سؤال می‌کنند، بگو: انفال متعلق به خدا و پیامبر است. پس از خدا پروا کنید و در میان خود صلح و آشتی برقرار کنید و از خدا و پیامبرش پیروی کنید، اگر مؤمن هستید. «۶»

و از رفتار رؤسای مسرف و ستمگر پیروی نکنید که آن مردم در زمین همه‌گونه فساد می‌کنند و هیچ گونه به اصلاح مردم نمی‌پردازند. «۷»

و در شهر قوم صالح نُه نفر از رؤسای قبیله بودند که دایم در زمین به فتنه و فساد برمی‌خواستند و هرگز قدمی به صلاح خلق برنمی‌داشتند. «۸»

و اگر دو گروه از مؤمنان با یکدیگر جنگیدند، پس میان آنان آشتی برقرار کنید.

همانا مؤمنان برادر یکدیگرند پس میان برادران‌تان آشتی برقرار کنید و از خدا بترسید، باشد که مورد رحمت قرار گیرید. «۹»

۱۴۷۴- (۱) هشام بن سالم از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «آشتی دادن میان دو نفر را بیشتر از دو دینار صدقه دادن دوست می‌دارم.»

ابوحمزه ثمالی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که امیر مؤمنان پیوسته می‌فرمود: «آشتی دادن میان دو نفر را بیشتر از دو دینار صدقه دادن دوست می‌دارم و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: آشتی دادن مردم برتر از یک سال نماز و روزه است.»

---

(۱). بقره ۲/ ۱۸۲.

(۲). بقره ۲/ ۲۲۴.

(۳). بقره ۲/ ۲۲۸.

(۴). نساء ۴/ ۱۲۹- ۱۲۸.

(۵). اعراف ۷/ ۱۴۲.

(۶). انفال ۸/ ۱.

(۷). شعراء ۲۶/ ۱۵۲- ۱۵۱.

(۸). نمل ۲۷/ ۴۸.

(۹). حجرات ۴۹/ ۱۰- ۹.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۸۹۱

۱۴۷۵- (۲) حبیب احول از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که می‌فرمود: «آشتی دادن میان مردم- هنگامی که روابطشان به تیرگی می‌گراید- و نزدیک کردن آنان به یکدیگر- هنگامی که از هم فاصله می‌گیرند- صدقه‌ای است که خداوند آن را دوست دارد.»

حذیفهٔ بن منصور نیز این حدیث را روایت کرده است.

۱۴۷۶- (۳) حماد گوید: «ازامام صادق علیه السلام دربارهٔ لقمان و حکمتش که خداوند از آن یاد کرده است، سؤال کردم. امام علیه السلام فرمود: به خدا سوگند! بدان که به دلیل برتری نژاد، زیادی مال و خاندان، نیروی بدنی و زیبایی به لقمان حکمت داده نشد، بلکه او در کار خدا محکم و استوار بود ... هرگز از دو نفر نمی‌گذشت که با هم نزاع و زد و خورد می‌کردند، مگر آن‌که میان‌شان آشتی می‌داد و از آنان جدا نمی‌شد، مگر آن‌که آن دو دوست‌دار یکدیگر می‌شدند ...»

۱۴۷۷- (۴) ابو هریره و عبدالله بن عباس گویند: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در بخشی از سخنرانی خویش فرمود:

هرکس در جهت آشتی گام بردارد، تا هنگام بازگشت، فرشتگان خدا بر وی درود می‌فرستند و پاداش شب قدر به وی داده می‌شود و هرکس در جهت قطع ارتباط میان دو نفر گام بردارد، گناهش به اندازهٔ پاداش اصلاح‌گر میان دو نفر است و لعنت خداوند برای وی نوشته می‌شود تا وارد دوزخ شده و عذابش دوچندان شود.»

۱۴۷۸- (۵) در کتاب ارشاد القلوب روایت می‌شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «پس از انجام واجبات، هیچ‌کس عملی بهتر از اصلاح میان مردم انجام نداده است، سخن خیر می‌گوید و آرزوی خیر می‌کند.»

۱۴۷۹- (۶) در نهج البلاغه روایت می‌شود که علی علیه السلام پس از ضربت خوردن از ابن ملجم- که لعنت خدا بر او باد- در وصیت خود به امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام فرمود: «شما دو نفر و همهٔ فرزندان و خاندانم و هرکس را که نوشته‌ام به دستش می‌رسد، به تقوای الهی، نظم کارهای‌تان و برقراری صلح و دوستی میان خودتان سفارش می کنم؛ زیرا من از جدّ شما شنیدم که می‌فرمود: برقراری صلح و دوستی میان مردم، برتر از یک سال نماز و روزه است ...»

۱۴۸۰- (۷) سلیم بن قیس هلالی گوید: «من در هنگام وصیت امیر مؤمنان علیه السلام به فرزندش امام حسن علیه السلام حضور داشتم. وی امام حسین علیه السلام و محمد حنفیه و همهٔ فرزندانش، بزرگان شیعه و خاندانش را بر وصیت خود گواه گرفت ... تا آنجا که امام به فرزندش فرمود: ای حسن! تو را و همهٔ فرزندان و خاندانم را و مومنانی را که نوشته‌ام به دست‌شان می‌رسد، به پرهیزگاری خداوند- پروردگارتان- سفارش می کنم: و هرگز نمیرید تا آن‌که مسلمان باشید. همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید؛

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۸۹۳

زیرا من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: برقراری صلح و دوستی میان مردم برتر از یک سال نماز و روزه است و به راستی کینه و دشمنی، ریشه‌کن کنندهٔ دین و تباه‌کنندهٔ روابط است و نیرویی نیست مگر به وسیلهٔ خداوند.»

۱۴۸۱- (۸) مفضل روایت می کند که امام صادق علیه السلام فرمود: «هرگاه میان دو تن از شیعیان ما نزاعی مشاهده کردی به وسیلهٔ مال من آن را بر طرف کن.»

۱۴۸۲- (۹) ابو حنیفه- کاروان‌دار حج- گوید: «من و یکی از خویشاوندانم دربارهٔ میراث با هم نزاع می کردیم. مفضل که از آنجا می‌گذشت، مدتی ما را تماشا کرد، سپس گفت: به خانه من بیایید. وقتی به منزل وی رفتیم، با پرداخت چهار صد درهم ما را با یکدیگر صلح و آشتی داد. وقتی که اعتماد هر یک از ما نسبت به دیگری جلب شد، مفضل گفت: بدانید که این مال، مال من نیست بلکه امام صادق علیه السلام به من دستور داد که هرگاه دو نفر از شیعیان دربارهٔ چیزی با هم اختلاف می کنند، میان آنان صلح و آشتی برقرار سازم و از مال آن حضرت برای رفع نزاع هزینه کنم. پس این مال از امام صادق علیه السلام است.»

۱۴۸۳- (۱۰) در تفسیر آیه: «برای نیکی نکردن و پرهیزگار نبودن و میان مردم آشتی ندادن به خداوند سوگند یاد نکنید.»

اسحاق بن عمار از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: «هرگاه برای صلح و آشتی دادن میان دو نفر فراخوانده شدی، نگو که سوگند یاد کردم که این کار را انجام ندهم.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت سی و دوم از باب دوازدهم از باب‌های جهاد با نفس فرمودهٔ معصوم علیه السلام که:

«ملعون است! ملعون است! کسی که برادرش برای صلح و آشتی پیشقدم شود و او با وی صلح نکند.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۸۹۵

می آید:

در روایت یکم از باب دوازدهم از باب‌های اجاره این گفته که: «بلکه در مسافت باقیمانده و مسافت پیموده شده با آن مرکب دقت کن و بر اساس آنان با هم مصالحه کنید. پس آنان چنین کردند.»

و در روایت سوم فرمودهٔ معصوم علیه السلام که: «و به فرد دیگر گفتم: تو حق نداری همهٔ آنچه برعهدهٔ اوست، بگیری. با هم مصالحه کنید و مبلغ افزوده را میان خودتان ردّ و بدل کنید.»

و در روایت بیست و یکم از باب پنجم از باب‌های وصایا این گفته که: «پس یکی از خواهرزاده‌ها و یکی از برادرزاده‌هایش به وی

اعتراض کردند. آن‌گاه ما کار او را به سه دینار اصلاح کردیم.»

باب ۳ حکم دروغ گفتن برای برقراری صلح و راست گفتن در تیره کردن روابط

۱۴۸۴- (۱) معاویهٔ بن وهب یا معاویهٔ بن عمار گوید: «امام صادق علیه السلام دستوراتی به من داد و در ضمن آنها فرمود: از طرف من، فلان پیام را برسان.

گفتم: پیام شما را می‌رسانم. آیا افزون بر آنچه شما فرمودید، از خودم نیز سخنانی بر آنها بیفزایم؟

امام علیه السلام فرمود: آری، اصلاح‌گر دروغگو نیست. همانا آن برقرار کردن صلح و دوستی است و دروغ نیست.»

۱۴۸۵- (۲) معاویهٔ بن عمار از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «برقرار کنندهٔ صلح و دوستی، دروغگو نیست.»

نظیر این حدیث از عبدالله بن مغیره نیز روایت شده است.

۱۴۸۶- (۳) در کتاب جعفریات از امیرمؤمنان علیه السلام روایت می‌شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «دروغ جز در سه مورد شایسته نیست: دروغ مرد به همسرش، دروغ گفتن کسی که در جهت آشتی دادن دو نفر گام برمی‌دارد و دروغ زمامدار جامعه با دشمنانش؛ چرا که جنگ نیرنگ و فریب است.»

ارجاعات

گذشت:

در تعدادی از روایات باب سی و هشتم از باب‌های مبارزه با نفس، مطالبی هست که بر این بحث دلالت می‌کند.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۸۹۷

باب ۴ عدم جواز مصالحه در صورت آگاهی یکی و جهل دیگری

۱۴۸۷- (۱) محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام و منصور بن حازم از امام صادق علیه السلام روایت می‌کنند که: «دربارهٔ دو نفر که هر یک از دیگری مقداری مواد خوراکی طلبکار است و مقدار آن را نمی‌دانند، از این رو هر یک به دیگری می‌گوید: آنچه از من نزد توست، مال تو و آنچه تو نزد من داری، مال من. امام علیه السلام فرمود: در صورت رضایت آن دو، اشکال ندارد.»

حدیث منصور، «و تمایل درونی آنها» را اضافه دارد.

۱۴۸۸- (۲) منصور بن حازم گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: دو نفر هریک نزد دیگری مقداری مواد خوراکی دارند و هیچ‌یک از آنان مقدار آن را نمی‌دانند، از این رو هر یک از آنان به دیگری می‌گوید: آنچه از من نزد توست، برای تو و آنچه من از تو طلبکارم، مال من و به آن راضی می‌شوند.

امام علیه السلام فرمود: در صورت رضایت و تمایل درونی آنان، اشکال ندارد.»

۱۴۸۹- (۳) حلبی و دیگران از امام صادق علیه السلام روایت می‌کنند که: «دربارهٔ شخصی که چیزی بدهکار است و با طلبکار بر سر آن مصالحه می‌کند، امام علیه السلام فرمود: در صورتی که با رضایت کامل طلبکار باشد، اشکال ندارد.»

۱۴۹۰- (۴) علی بن حمزه گوید: «به امام موسی بن جعفر علیه السلام گفتم: یک نفر یهودی یا مسیحی چهار هزار درهم از من طلبکار است و می‌میرد. آیا برای من جایز است بدون آگاه کردن وارثان او و از میزان بدهی خود، با آنان مصالحه کنم؟

امام علیه السلام فرمود: جایز نیست، تا این‌که آنان را آگاه کنی.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۸۹۹

باب ۵ جواز صلح دو شریک

۱۴۹۱- (۱) ابوالصباح گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: دو نفر با هم درمالی شریک می‌شوند و سود می‌برند. بخشی از آن مال، جنس است و بخش دیگری طلب و دیْن. یکی از آنان به دیگری می گوید: اصل مال را به من بده و سود و زیان آن، مال تو.
امام علیه السلام فرمود: در صورتی که شرط کند، اشکال ندارد و اگر شرطی مخالف با کتاب خدا باشد، به کتاب خدا بازگردانده می‌شود.
و فرمود: در همهٔ حیوانات تا سه روز معامله برای خریدار مشروط است و او اختیار بر هم زدن معامله را دارد چه شرط کند یا نه و دربارهٔ مردی که گوسفندی را خرید و پس از سه روز باز گرداند، فرمود: اگر در آن سه روز از شیرش استفاده کرده است، همراه آن سه مُدّ تحویل می‌دهد و اگر شیر نداشته است، چیزی به عهدهٔ او نیست.»
۱۴۹۲- (۲) داود ابزاری گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: دو نفر در مالی با هم شریک می‌شوند و سود می‌برند و آن مال جنس است و طلب و دیْن. پس یکی از آنان به دیگری می گوید: اصل مالم را به من بده و سود و زیان آن برای تو.
امام علیه السلام فرمود: در صورتی که باهم شرط کنند، اشکال ندارد. پس اگر شرطی مخالف با کتاب خدا باشد، به کتاب خدا باز گردانده می‌شود.»
منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۹۰۱

باب ۶ حکم مصالحه با وارثان متوفی و طلبکاران موصی

۱۴۹۳- (۱) عبدالرحمان بن حجاج و داود بن فرقد گویند: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردیم: مقداری از مال یتیمان نزد شخصی هست و او نمی‌پردازد تا یتیمان می‌میرند. آن‌گاه نزد وارثان و وکلای آنان می‌رود و با آنان مصالحه می کند که بخشی از آن را بپردازد و از بخش دیگر آن بگذرند و او را نسبت به گذشته حلال کنند. آیا نسبت به آن بی‌حساب می‌شود؟
امام علیه السلام فرمود: آری.»
۱۴۹۴- (۲) سهل گوید: «از امام رضا علیه السلام سؤال کردم: شخصی به مقداری بدهکاری وصیت می کند ولی پیوسته اشخاصی می‌آیند و ادعای طلبکاری از وی می کنند و برای ادعای خود، بیّنه اقامه می کنند یا سوگند می‌خورند. در این باره چه دستوری می‌دهید؟
امام علیه السلام فرمود: نظر من این است که بر آن مصالحه شود تا امانت هایش پرداخت شود.»

باب ۷ جواز مصالحه بر آرد کردن گندم

۱۴۹۵- (۱) حلبی گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی چند قفیز گندم را به آسیابان می‌دهد تا در برابر چند درهم آرد کند. وقتی آسیابان آنها را آرد می کند، درهم‌ها و یک قفیز آرد به وی می‌دهد و آن چیزی است که میان مردم، متداول و معروف است.
امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد، هرچند با او تعیین نرخ نکرده باشد.»
منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۹۰۳

باب ۸ حکم نزاع دو نفر بر سر دو درهم

۱۴۹۶- (۱) عبدالله بن مغیره از تعدادی از شیعیان روایت می‌کند که: «دو نفر دو درهم در اختیار دارند و یکی از آنان می‌گوید: هر دو درهم مال من است و دیگری می‌گوید: آنها مال هر دوی ماست.
امام صادق علیه السلام در این باره فرمود: کسی که می‌گوید: آن دو درهم مال هر دوی ماست، به تحقیق اعتراف کرده است که یکی از آنها مال او نیست و مال دیگری است و درهم دیگر میان آنها به دو نیم تقسیم می‌شود.»
این حدیث از محمد ابن ابی حمزه نیز با واسطه روایت شده است.

باب ۹ حکم ادعای دو نفر بر سر چیزی و اقامه بیّنه از سوی هر دو

۱۴۹۷- (۱) ابن طرفه گوید: «در زمان حضرت علی علیه السلام دو نفر مالکیت شتری را ادعا کردند و هر دو برای ادعای خود بیّنه اقامه کردند. امیر مؤمنان آن شتر را میان آن دو تقسیم کرد.»
۱۴۹۸- (۲) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که: «امیر مؤمنان علیه السلام دربارهٔ دو نفر که با هم چیزی را ادعا و هر دو بیّنه اقامه کنند، این‌گونه حکم کرد که اگر بیّنه هر دو عادل است و آن چیز در اختیار هیچ‌یک از آنها نیست، میان‌شان قرعه انداخته می‌شود و اگر در اختیار هر دوی است، آنها سوگند داده می‌شوند و در صورت سوگند هر دو یا خودداری هر دو از سوگند، میانشان به دو نیم تقسیم می‌شود ولی اگر یکی از آنها سوگند یاد کند و دیگری خودداری نماید، آن چیز مال کسی است که سوگند خورده است و اگر آن چیز در اختیار یکی از آنان است، پس اقامه بیّنه به عهدهٔ مدّعی است.»
منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۹۰۵

باب ۱۰ حکم اشتباه شدن جنس دو نفر با ارزش‌های متفاوت

۱۴۹۹- (۱) اسحاق بن عمار گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی سی درهم و دیگری بیست درهم به یک نفر می‌دهند تا برای هر کدام لباسی بخرد. آن شخص دو لباس را با هم برای آنها می‌فرستد، ولی هیچ یک از آنها نمی‌تواند لباس خود را بشناسند.
امام علیه السلام فرمود: هر دو لباس فروخته می‌شود و سه پنجم بهای آنها را به صاحب سی درهم می‌دهند و دو پنجم آن را به صاحب بیست درهم.
گفتم: صاحب بیست درهم به صاحب سی درهم می‌گوید: هر کدام را می‌خواهی بردار.
امام علیه السلام فرمود: با وی با انصاف رفتار کرده است.»

باب ۱۱ حکم مخلوط شدن دو دینار و یک دینار

نزد امانت‌دار و گم شدن یکی از آنها
۱۵۰۰- (۱) سکونی از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام از نیاکانش علیهم السلام روایت می‌کند که ایشان دربارهٔ شخصی که دو دینار و دیگری یک دینار نزد یک نفر ودیعه می‌گذارند و یکی از آنها گم می‌شود، فرمود: «از دو دینار باقی‌مانده یک دینار به صاحب دو دینار داده و یک دینار دیگر میان‌شان به طور مساوی تقسیم می‌شود.»
منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۹۰۷

باب ۱۲ حکم دیوار میان دو خانه

۱۵۰۱- (۱) منصور بن حازم گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ دیواری از نی که دو خانه را از هم جدا می‌کند، سؤال کردم. امام علیه السلام معتقد بود که امیر مؤمنان علیه السلام حکم کردند که آن متعلق به صاحب خانه‌ای است که طنابی که با آن نی‌ها را می‌بندند به خانهٔ وی متصل و گره‌هایش به سوی آن باشد.»

۱۵۰۲- (۲) جابر از امام باقر علیه السلام از پدرش علیه السلام از جدش علیه السلام روایت می‌کند که: «دو نفر نزد امیرمؤمنان علیه السلام دربارهٔ خصّ با هم نزاع کردند. امام علیه السلام فرمود: خصّ متعلق به کسی است که قمط به طرف اوست.»

مرحوم صدوق قدس سره می‌فرماید: «خصّ، نی‌هایی است که در روستاهای میان کوفه و بصره خانه‌ها را از یکدیگر جدا می‌کند و قمط، بستن و گره زدن ریسمان است؛ یعنی دیواری از نی که دو خانه را از هم جدا می‌کند و متعلق به کسی است که ریسمانی که با آن نی‌ها را می‌بندند به آن طرف بسته شده باشد و گفته شده است که قماط، سنگی است که درِ خانه را به آن می‌بندند.»

۱۵۰۳- (۳) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که: «دو نفر دربارهٔ دیوار میان خانه‌های‌شان نزد امیر مؤمنان علیه السلام با هم نزاع کردند و هر یک مدّعی مالکیت آن شدند، بدون آن‌که یکی از آنان برای ادعای خود بیّنه داشته باشد. امیر مؤمنان علیه السلام در این نزاع به نفع کسی حکم کرد که طنابی که با آن نی‌ها را می‌بندد به خانهٔ او متصل باشد و اتصال خشت‌ها و سنگ‌ها به سوی خانه او باشد.

اگر دیوار از خشت و سنگ باشد، بررسی می‌شود؛ در صورتی که به ساختمان یکی از آنان متصل باشد، مال اوست و اگر به ساختمان هر دوی آنان متصل باشد یا به ساختمان هیچ‌کدام متصل نباشد و هر دوی آنها سوگند یاد کنند، مال هر دوی آنها خواهد بود ولی اگر یکی از آنها سوگند

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۹۰۹

باب ۱۳ احکام مربوط به خیابان و کوچه

۱۵۰۴- (۱) ابوالعباس گوید: «گروهی با یکدیگر دربارهٔ راه با هم نزاع کردند. برخی گفتند: هفت ذراع است و گروهی دیگر گفتند: چهار ذراع است.

امام علیه السلام فرمود: نه بلکه پنج ذراع است.»

۱۵۰۵- (۲) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «هرکس بخواهد محل درِ خانه‌اش را تغییر دهد یا بخواهد درِ دیگری در جاده اصلی و عمومی باز کند، این حقّ را دارد مگر آن‌که ثابت شود که این کار، زیان آشکاری دارد و اگر این کار را بخواهد در کوچهٔ فرعی بن‌بست انجام دهد، حقّ بازکردن در و تغییر محل آن را ندارد مگر با رضایت اهل آن کوچه.»

۱۵۰۶- (۳) در همان کتاب از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «خیابان عمومی و باز را هیچ‌کس حقّ ندارد تغییر دهد ولی کوچه بن‌بستی که متعلق به گروه معینی است، اگر همه آنان با هم توافق کردند که آن را به جای دیگری منتقل کنند- بدون آن‌که به کسی زیانی وارد سازد یا در ملک کسی باشد که به آنان اجازه داده است- این کار جایز است و همچنین اگر بخواهند ورود دیگران را به آن کوچه ممنوع کنند یا آن را ببندند، چنین حقی را دارند؛ در صورتی که کوچه متعلق به افراد معینی باشد و بر این کار با هم توافق کنند- ولی دربارهٔ خیابان عمومی و باز، کسی چنین حقی ندارد.»

۱۵۰۷- (۴) در همان کتاب روایت می‌شود که: «شخصی در میان باغ دیگری مسیری داشت و می‌خواست بر آن راه در بگذارد. امام

صادق علیه السلام در این باره فرمود: چنین حقی ندارد مگر با اجازهٔ صاحب آن راه.»

ارجاعات

می آید:

در روایت پنجم از باب هشتم از باب‌های احیاء موات فرمودهٔ معصوم علیه السلام که: «هرگاه اهل جاده‌ای با هم نزاع کردند، حدّ آن هفت ذراع است.»

و در روایت جعفریات و راوندی و مسمع بن عبدالملك نیز مانند آن آمده است.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۹۱۱

باب ۱۴ احکام مربوط به دیوار مشترک

۱۵۰۸- (۱) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که از امام صادق علیه السلام سؤال شد: «دیواری که ساتر و حجاب میان دو خانه است، فرو می‌ریزد و صاحب آن دیوار از تجدید بنای آن خودداری می کند.

امام علیه السلام فرمود: نمی‌توان او را مجبور به ساختن آن کرد مگر آن‌که صاحب خانهٔ دیگری به خاطر حقی یا شرط در اصل مالکیت این حق را داشته باشد ولی می‌توان به صاحب منزل دیگر گفت: اگر می‌خواهی، در حقّ خودت ساتر و حجابی برای خود ایجاد کن.

به امام علیه السلام گفته شد: اگر دیوار فرو نریزد بلکه صاحب آن به خاطر زیان زدن به همسایه‌اش آن را خراب کند یا تصمیم به چنین کاری بگیرد، بدون آن‌که از خراب کردن آن سودی به وی برسد؟

امام علیه السلام فرمود: نباید گذاشت چنین کاری انجام دهد؛ برای این‌که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: زیان و زیان رساندن [در اسلام] نیست. پس اگر آن را ویران کرد، او را مجبور به تجدید بنای آن می کنند.»

۱۵۰۹- (۲) در همان کتاب از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که: «دیوار میان دو خانه‌ای که متعلق به صاحب یکی از آن دو خانه بود، فرو ریخت و صاحبش از تجدید بنای آن خودداری کرد. صاحب خانهٔ دیگر مقابل او ایستاد و گفت: خانواده مرا آشکار کردی. میان من و خودت حجاب و ساتری ایجاد کن.

امام صادق علیه السلام در این باره فرمود: او وظیفه دارد میان خودشان بنا یا چیز دیگری ایجاد کند تا چیزی از داخل خانه وی برای دیگران آشکار نباشد.»

۱۵۱۰- (۳) در همان کتاب روایت می‌شود که از امام صادق علیه السلام سؤال شد: «دیوار مشترك میان خانهٔ دو نفر خراب می‌شود و یکی از آنان برای ساختن آن دیگری را فرا می‌خواند؛ ولی او نمی‌پذیرد.

امام علیه السلام فرمود: اگر آن دیوار قابل تقسیم به دو بخش است، هرکس بخواهد، قسمت خود را می‌سازد و هر که بخواهد آن را رها می کند- در صورتی که برای دیگری زیان نداشته باشد- و اگر آن دیوار قابل تقسیم به دو بخش نیست به آن شخص گفته می‌شود: یا بساز یا بفروش یا به همسایه ات واگذار کن. اگر راضی شد که آن را بسازد و دیوار به تنهایی مال خودش باشد [در این باره اشکالی نیست] و اگر با هم توافق کردند که درخواست‌کننده آن را بسازد و از آن بهره‌مند شود، پس در صورتی که شخص دیگر نیز می‌خواهد از آن بهره‌مند شود، باید نیمی از هزینهٔ آن را بپردازد.»

۱۵۱۱- (۴) در همان کتاب از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «هیچ‌کس حق ندارد در دیوارش پنجره‌ای باز کند که از آن چیزی از درون خانهٔ همسایه‌اش دیده می‌شود ولی باز کردن پنجره برای رسیدن نور در محلی که به خانهٔ همسایه دید ندارد، جلوگیری نمی‌شود.»

۱۵۱۲- (۵) در همان کتاب روایت می‌شود که از امام صادق علیه السـلام سؤال شد: «شخصی دیوارش را بلند می‌سازد و همسایه‌اش را از نور خورشید محروم می کند.

امام علیه السـلام فرمود: وی حق این کار را دارد و این از زیان‌هایی نیست که از آن جلوگیری می‌شود و می‌تواند دیوارش را هر چه دوست دارد، بلند کند- در صورتی که در آن، محلی برای نگریستن به درون خانه همسایه نباشد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۹۱۳

فصل نهم: باب‌های شرکت

باب ۱ حکم سود و زیان مال مشترک

۱۵۱۳- (۱) هشام بن سالم گوید: «از امام صادق علیه السـلام دربارهٔ شخصـی سؤال کردم که در کالایی با دیگری شـریک می‌شود. امام فرمود: اگر سود کند، برای او [نیز] هست و اگر زیان کند، به عهده او [نیز] هست.»

۱۵۱۴- (۲) ابو بصـیر از امام صادق علیه السـلام روایت می کند که: «دربارهٔ شخصی که در کالایی با دیگری شریک می‌شود و او را راهنمایی می کند، فرمود: اگر سود کند، برای او [نیز] هست و اگر زیان کند، به عهدهٔ او [نیز] هست.»

۱۵۱۵- (۳) اسـحاق بن عمار گوید: «به امام موسـی بن جعفر علیه السـلام گفتم: شخصـی کالایی را به دیگری نشان می‌دهد و به او می گوید: آن را بخر و نصف آن، مال من. آن مرد آن را می‌خرد و بهایش را از مال خود می‌پردازد.

امام علیه السلام فرمود: نیمی از سود آن برای اوست.

گفتم: اگر زیان کند، چیزی از آن دامنگیر وی می‌شود؟

امام علیه السلام فرمود: آری، زیان آن نیز برعهدهٔ اوست؛ همان‌گونه که سود را دریافت می کند.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۹۱۵

۱۵۱۶- (۴) محمد بن مسلم گوید: «از امام باقر علیه السلام سؤال کردم: شخصی حیوانی را می‌خرد ولی مال در اختیار ندارد تا بهای آن را بپردازد. آن‌گاه یکی از دوستانش فرا می‌رسد. خریدار به وی می گوید:

بهای این حیوان را بپرداز و سود آن مال هر دوی ما. او نیز بهای حیوان را می‌پردازد و پس از مدتی حیوان می‌میرد.

امام علیه السلام فرمود: بهای آن به عهدهٔ هر دو است؛ زیرا اگر سود داشت، مال هر دو بود.»

این حدیث از حلبی نیز روایت شده است.

۱۵۱۷- (۵) داود ابزاری گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی کالایی را می‌خرد ولی مالی در اختیار ندارد تا بهای آن را بپردازد تا این‌که یکی از دوستانش فرا می‌رسد، به وی می گوید: بهای آن را به‌جای من بپرداز و سود آن متعلق به هر دوی ما.

امام علیه السلام فرمود: اگر سودی در کار است، برای هر دو است و اگر زیانی در میان است، به عهدهٔ هر دو است.»

۱۵۱۸- (۶) حلبی از امـام صـادق علیه السـلام روایت می‌کنـد که دربارهٔ شخصـی که به دیگری می‌گویـد: بهای حیوانی را برای من بپرداز، آن‌گاه آن حیوان می‌میرد یا آسیبی به آن می‌رسد، فرمود: «سود آن برای او نیز هست و زیان آن نیز برعهدهٔ او هست.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب شـشم از باب‌های خیار، مطالبی هست که بر ذیل باب دلالت می‌کنـد و همچنین در باب دوازدهم از باب‌های معاملهٔ بردگان و باب بیست و هشتم از باب‌های بدهی و باب پنجم از باب‌های صلح، مطالبی هست که بر این بحث دلالت می‌کند.

می‌آید:

و در روایات باب اول و سوم از باب‌های مضاربه، مطالبی خواهد آمد که مناسب با این باب است.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۹۱۷

باب ۲ بخشی از احکام شرکاء

۱۵۱۹- (۱) حسین بن مختار گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: یکی از دو شریک متوجه می‌شود که شریکش به او خیانت می‌کند. آیا برای وی جایز است که بدون آگاهی وی به مقداری که او برداشته، از مالش بردارد؟

امام علیه السلام فرمود: زشت و ناپسند است! همانا آنان با پیمان و امانتی از سوی خدا با هم شریک شدند و من دوست دارم که اگر چیزی از این امور را مشاهده کرد، بر وی بپوشاند و دوست ندارم بدون آگاهی او، چیزی از او بردارد.»

۱۵۲۰- (۲) در کتاب عوالی اللئالی روایت می‌شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس در خانه یا باغی شریک دارد، آن را نفروشد تا از شریکش اجازه بگیرد که اگر شریکش بخواهد، آن را بردارد و اگر از آن ناخشنود بود، آن را رها کند.»

۱۵۲۱- (۳) سائب بن ابی سائب گوید: «من در زمان جاهلیت، شریک پیامبر صلی الله علیه و آله بودم. در فتح مکه هنگامی که آن حضرت وارد مکه شد، به من فرمود: آیا مرا می‌شناسی؟

گفتم: آری. تو شریک من و بهترین شریک هستی. هرگز مانع رسیدن سود به من نمی‌شدی و با من جدال نمی‌کردی».

۱۵۲۲- (۴) در کتاب العوالی روایت می‌شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «دست خدا روی سر دو شریک است تا وقتی که به یکدیگر خیانت نکنند.»

۱۵۲۳- (۵) در همان کتاب از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌شود که: «خداوند تعالی می‌فرماید: تا وقتی که دو شریک به یکدیگر خیانت نکنند، من با آنها هستم. هروقت یکی از آنان به دیگری خیانت کرد، من از میان آنها بیرون می‌روم.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۹۱۹

۱۵۲۴- (۶) در کتاب تحف العقول در رسالهٔ حقوق امام سجاد علیه السلام آمده است: «حقّ شریک این است که اگر غایب بود، کارهایش را به انجام رسانی و اگر حاضر بود، با وی به‌سان خود رفتار کنی و بدون تصمیم گرفتن او تصمیم خود را عملی نسازی [یا هنگامی که او تصمیم می‌گیرد، تصمیم خود را عملی نسازی] و بدون مشورت با وی به نظر خود عمل نکنی و مال او را حفظ کنی و اندیشهٔ خیانت- کم و زیاد- را از خود دور کنی؛ زیرا برای ما روایت شده است که: همانا دست خدا بر سر دو شریک است تا وقتی که به یکدیگر خیانت نکنند و نیرویی جز نیروی خداوند نیست.»

و در روایت یکم از باب پنجاه و پنجم از باب‌های جهاد با نفس به آنچه به این بحث نزدیک است، مراجعه کنید.

۱۵۲۵- (۷) ابن ابی جمهور در کتاب درر اللئالی در توضیح سخن سائب که به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: «... تو هرگز مانع رسیدن سودی به من نمی‌شدی و با من جدال نمی‌کردی.» می‌گوید: «این دو ویژگی که دراینجا برای شریک ذکر شده است، از اخلاق کریمانه و بزرگوارانهٔ دو شریک است؛ زیرا به اعتبار زیبایی‌های شراکت و معاشرت و معامله، بر هر یک از آنان واجب است که به این دو ویژگی آراسته باشند؛ پس آنچه سبب سودآوری و زیاد شدن و افزایش مال مشترک می‌شود، بر او نپوشانید زیرا او امین اوست و واجب است که امانت خود را بپردازد و به کسی که استحقاق آن را دارد برساند و در انجام کارهای سودآور با مال مشترک با شریک خود مخالفت نکند؛ چرا که با آنچه گفته شد، شراکت نظم می‌یابد و سبب سامان یافتن و استمرار و سودآوری آن می‌شود.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب سی‌ام از باب‌های مستحقان زکات فرمودهٔ معصوم علیه السلام به مأمور جمع‌آوری زکات که: «هنگامی که [برای گرفتن زکات] نزدیک اموالش می‌شوی، پس بدون اجازه وارد آن نشو؛ زیرا بیشتر آن متعلق به اوست. آن‌گاه بگو: ای بنده خدا! آیا به من اجازه می‌دهی وارد اموالت شوم؟»

و در روایات باب هفتاد و چهارم از باب‌های کسب‌های روا و ناروا، مطالبی هست که بر بعضی از مقصود دلالت می‌کند.

باب ۳ حکم شرط کردن تحویل گرفتن ودیعه از سوی ودیعه‌گذاران به صورت دسته جمعی

۱۵۲۶- (۱) زاذان گوید: «دو نفر امانتی نزد یک زن گذاشتند و به وی گفتند: آن را به هیچ یک از ما به تنهایی تحویل نده و هروقت با هم آمدیم آن را به ما تحویل بده. سپس رفتند و مدتی خبری از آنها نشد تا این‌که یکی از آنان آمد و به آن زن گفت: رفیق من مُرد، امانت مرا تحویل بده. آن زن از

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۹۲۱

تحویل آن به وی خودداری کرد ولی آن مرد دست برنداشت و رفت و آمد کرد تا سرانجام آن زن امانت را به وی تحویل داد. پس از آن‌که وی امانت را گرفت، رفیقش آمد و به آن زن گفت: امانت مرا بیاور. آن زن گفت: دوستت گفت تو مرده‌ای و امانتی را گرفت.

میان آنان نزاع در گرفت و برای قضاوت در این ماجرا به عمر مراجعه کردند. عمر به آن زن گفت:

نظر من این است، که تو ضامن هستی.

زن گفت: قضاوت میان ما را به علی علیه السلام بسپار.

عمر به علی علیه السلام گفت: میان این دو نفر قضاوت کن.

علی علیه السلام به آن مرد گفت: امانتی شما نزد من (یا نزد این زن) حاضر است. شما خودتان به آن زن دستور دادید که به یکی از شما به تنهایی تحویل ندهد تا هر دو با هم بیایید. برو و دوستت را بیاور.

بر این اساس علی علیه السلام آن زن را بدهکار نکرد و فرمود: اینها می‌خواستند مال این زن را بخورند.»

۱۵۲۷- (۲) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که: «در زمان خلافت عمر دو نفر دزد، صد دینار نزد یکی از زنان توانگر قریش امانت گذاشتند و به وی گفتند: این صد دینار یا بخشی از آن را به هر یک از ما به تنهایی تحویل نده و در صورتی که با هم نزد تو آمدیم، آن را به ما تحویل بده. آنان از این کار خود نقشه‌ای در سر داشتند. سپس رفتند و پس از مدتی یکی از آنان بازگشت و گفت: برای دوست من کاری پیش آمده که نمی‌تواند برای گرفتن امانتی نزد تو بیاید. به من گفته است که به تو بگویم که به آن نشانی که میان تو و اوست، مال را به من تحویل دهی. چون آن زن، ساده و خوش‌باور بود، مال را به وی تحویل داد و آن مرد رفت. آن‌گاه نفر دوم آمد و به آن زن گفت: امانتی را بیاور.

آن زن گفت: دوستت آمد و فلان نشانی را داد و پول را گرفت و رفت.

۵۶۴ مرد گفت: من او را نفرستاده بودم. آن‌گاه آن زن را نزد عمر برد. عمر نمی‌دانست چگونه میان آنها قضاوت کند، از این رو آنان را نزد علی علیه السلام فرستاد. امیر مؤمنان علیه السلام به آن مرد گفت: وقتی شما به آن زن گفته‌اید که امانت را به یکی از شما به تنهایی تحویل ندهد، تو حق نداری بدون حضور دوستت چیزی از وی بگیری. پس برو و دوستت را بیاور و با هم حقّ‌تان را بگیرید. آن مرد ناراحت و پشیمان رفت.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۹۲۳

باب ۵ «۱» حکم تقسیم دیْن مشترک قبل از قبض و تقسیم خانه غایب

۱۵۲۸- (۱) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که: «دو شریک از هم جدا می‌شوند، اموال موجودشان را تقسیم و در مورد طلب‌های‌شان با هم توافق می‌کنند که هر یک بخشی از آنها را به عنوان سهم خود بردارد. آن‌گاه مقداری از آن طلب‌ها به دست صاحبش نمی‌رسد. امام صادق علیه السلام در این باره فرمود: آنچه تلف شده به زیان هر دوی آنهاست و تقسیم دیْن جایز و صحیح نیست.»

۱۵۲۹- (۲) در همان کتاب روایت می‌شود که: «گروهی خانهٔ مشترکی در دوردست دارند که همگی آن را می‌شناسند. آن‌گاه بدون حضور در خانه بر اساس ویژگی‌های آن، خانه را تقسیم می‌کنند؛ به طوری که هرکس سهم خود را می‌شناسد.
امام صادق علیه السلام فرمود: این کار برای آنها جایز و صحیح است و آن مثل معاملهٔ خانهٔ غایب است- در صورتی که معامله کنندگان آن را بشناسند- ولی اگر تمام یا برخی از شرکا آن را نشناسند، تقسیم آن جایز نیست تا هنگام تقسیم، خودشان یا کسی از جانب آنها در آنجا حاضر شوند و زمین و درخت نیز همین حکم را دارد.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب بیست و هشتم از باب‌های بدهی، مطالبی که بر این بحث دلالت می‌کند، هست.»

---

(۱). به دلیل آن‌که باب ۴ مربوط به بردگان است، آن را حذف کردیم.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۹۲۵

باب ۶ کراهت شراکت در ملک

۱۵۳۰- (۱) در کتاب غررالحکم و درر الکلم از علی علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «شراکت در مِلک، موجب تشویش می‌شود.»

۱۵۳۱- (۲) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام از نیاکانش علیهم السلام روایت می‌شود که: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شراکت در خانه و زمین را اجازه داد و آن حضرت، علی علیه السلام را در قربانی خود شریک کرد.»

باب ۷ استحباب شراکت با انسان خوش روزی

۱۵۳۲- (۱) در نهج البلاغه و غرر الحکم و درر الکلم آمده است که علی علیه السلام فرمود: «با کسی شراکت کنید که روزی به او روی می‌آورد؛ چرا که این کار برای بی‌نیاز شدن سزاوارتر و برای روی آوردن سود و بهره، شایسته‌تر است.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب سی و دوم از باب‌های مستحبات تاجر، مناسب با این بحث هست.

باب ۸ کراهت شراکت با کافر ذمی

و سپردن سرمایه و امانت به وی و کمک خواستن ازمجوسی

۱۵۳۳- (۱) ابن رئاب از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «برای انسان مسلمان شایسته نیست که با کافر ذمّی شراکت کند و برای خرید جنس، سرمایه در اختیارش گذارد و به وی امانت بسپارد و با وی دوستی خالصانه برقرار کند.»

این حدیث با سندهای گوناگون و اندکی تفاوت روایت شده است.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۹۲۷

۱۵۳۴- (۲) سکونی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «امیر مؤمنان علیه السلام مشارکت با یهودی، مسیحی و مجوسی را ناپسند می‌شمرد مگر در صورتی که مسلمان شخصاً در تجارت او حضور داشته باشد.»

۱۵۳۵- (۳) اسحاق بن سعد بن مالک اشعری از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «حتی در گرفتن پاهای گوسفند هنگام سر بریدن آن، از مجوسی کمک نگیر.»

این روایت در کتاب من لا یحضره الفقیه بدون ذکر سند به امام صادق علیه السلام اسناد داده شده است.

ارجاعات

می‌آید:

در روایات باب هفدهم از باب‌های درخت‌کاری و زراعت، مناسب با این بحث خواهد آمد.

باب ۹ حکم مشارکت در سر و پوست شتر

۱۵۳۶- (۱) هارون بن حمزه غنوی گوید: «شخصی بر سر شتر مریضی حاضر شد و آن را به ده درهم خرید. آن‌گاه دو درهم از شخص دیگری گرفت و سر و پوستش را به وی فروخت. از قضا شتر خوب شد و بهایش به چندین دینار رسید. از این رو به صاحب دو درهم گفت: یک‌پنجم بهای آن مالِ تو ولی او نپذیرفت و گفت: من سر و پوست آن را می‌خواهم.

امام صادق علیه السلام در این باره فرمود: او چنین حقی ندارد، این زیان زدن است. وقتی صاحب شتر یک پنجم آن را به او بپردازد، حقّش را به وی پرداخته است.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۹۲۹

۱۵۳۷- (۲) سکونی روایت می‌کند که امام صادق علیه السلام فرمود: «در زمان امیر مؤمنان علیه السلام شخصی شتری را از دیگری خرید و فروشنده سر و پوست آن را استثنا کرد و برای خود نگه داشت. سپس خریدار تصمیم به فروش آن گرفت؛ از این رو میان آنها اختلاف شد و برای رفع اختلاف به امیر مؤمنان علیه السلام مراجعه کردند. علی علیه السلام به خریدار فرمود: فروشنده به نسبت سر و پوست شتر با تو در آن شریک است.»

داود بن سلیمان فرّا از امام صادق علیه السلام از نیاکانش علیهم السلام از امام حسین علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «شخصی شتری را به دیگری فروخت و سر و پوستش را برای خود نگه داشت. سپس خریدار تصمیم به سر بریدن آن گرفت. از این رو میان آنان اختلاف شد و برای رفع اختلاف به علی علیه السلام مراجعه کردند. امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: به اندازهٔ سر و پوست شتر، فروشنده با خریدار در آن شریک است.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب دوازدهم از باب‌های معاملهٔ بردگان و در بیشتر روایات باب‌های شرکت مناسب با این بحث هست.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۹۳۱

فصل دهم: باب‌های مضاربه

باب ۱ استحباب مضاربه و عدم جواز تخلف عامل از شروط سرمایه‌گذار وحکم زکات مال مضاربه

۱۵۳۸- (۱) ابوالصباح کنانی روایت می‌کند که امام صادق علیه السلام دربارهٔ شخصی که با سرمایهٔ دیگران تجارت می‌کند، فرمود: «سود برای اوست و چیزی از زیان برعهدهٔ او نیست مگر در صورت مخالفت با دستورات صاحب مال.»

۱۵۳۹- (۲) ابوالصباح کنانی گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی برای مضاربه به دیگری مال می‌دهد تا با آن به سرزمین معینی مسافرت کند و او را از رفتن به جاهای دیگر نهی می‌کند ولی عامل با دستور او مخالفت می‌کند و به سرزمین دیگری می‌رود و مال نابود می‌شود.

امام علیه السلام فرمود: او ضامن است ولی اگر مال سالم مانده و سود کرده بود، سود میان‌شان تقسیم می‌شد.»

۱۵۴۰- (۳) ابو بصیر روایت می‌کند که: «امام صادق علیه السلام دربارهٔ شخصی که برای مضاربه مال در اختیار دیگری می‌گذارد و او را از رفتن به سرزمین دیگری نهی می‌کند ولی او از دستور او سر پیچی می‌کند، فرمود: در صورتی که با شرایط او مخالفت و سرپیچی کند، ضامن است ولی سود آن میان‌شان تقسیم می‌شود.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۹۳۳

۱۵۴۱- (۴) زید شحّام گوید: «شخصی برای مضاربه، مال در اختیار دیگری می‌گذارد و او را از رفتن به‌جای دیگر نهی می‌کند ولی او سرپیچی می‌کند و به آنجا می‌رود، امام صادق علیه السلام در این باره فرمود:

او ضامن است و سود، میان آن دو، تقسیم می‌شود.»

۱۵۴۲- (۵) جمیل گوید: «شخصی برای مضاربه، مالی دراختیار دیگری می‌گذارد تا با آن کالای خاصی را خریداری کند، ولی او کالای دیگری را می‌خرد. امام صادق علیه السلام در این باره فرمود: او ضامن است و سود بر اساس قرارداد میان‌شان تقسیم می‌شود.»

۱۵۴۳- (۶) محمد بن مسلم گوید: «از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی برای مضاربه، مال در اختیار دیگری می‌گذارد و او را از مسافرت نهی می‌کند ولی او این کار را می‌کند.

امام علیه السلام فرمود: ضامن مال است و سود، متعلق به هر دو است.»

۱۵۴۴- (۷) حلبی دربارهٔ شخصی که برای مضاربه، مال در اختیار دیگری قرار می‌دهد و عامل با قرارداد مخالفت می‌کند از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «او ضامن است و سود، میان‌شان تقسیم می‌شود.»

۱۵۴۵- (۸) حلبی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «مالی که انسان با آن مضاربه می‌کند، در سودش شریک است؛ ولی چیزی از زیان برعهدهٔ او نیست، مگر آن‌که با دستور صاحب مال مخالفت کند.»

۱۵۴۶- (۹) حلبی دربارهٔ شخصی که مالی را در اختیار دیگری می‌گذارد و به وی می‌گوید: «به فلان سرزمین برو و خرید کن و از آنجا فراتر نرو» روایت می‌کند که امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر از آن سرزمین بگذرد و مال تلف شود، او ضامن است و اگر در آنجا چیزی بخرد و زیان کند، زیانش به عهدهٔ اوست و اگر سود ببرد، میان‌شان تقسیم می‌شود.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۹۳۵

۱۵۴۷- (۱۰) حلبی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که دربارهٔ مالی که انسان با آن مضاربه می‌کند، فرمود:

«در سود آن شریک است، ولی زیان آن برعهدهٔ او نیست، مگر آن‌که با صاحب مال مخالفت کند.

همانا عباس ثروت فراوانی داشت و در اختیار مردم قرار می‌داد تا با آن مضاربه کنند و با آنها شرط می‌کرد در وسط درّه و مسیل توقف نکنند و حیوان نخرند و به آنها می‌گفت: اگر با یکی از شرایطی که گفتم مخالفت کردی، تو ضامن مال هستی.»

۱۵۴۸- (۱۱) محمد بن عیسی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «عباس اموال خود را مضاربه می‌داد و با آنان شرط می‌کرد که از راه دریا مسافرت نکنند، در بیابان توقف نکنند و به آنان می‌گفت:

اگر با شرایط من مخالفت کردید، شما ضامن هستید. وقتی این مطلب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسید، شرایط او را بر آنان اجازه فرمود.»

۱۵۴۹- (۱۲) علی بن جعفر از برادرش موسی بن جعفر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «عباس مال فراوانی داشت و آن را مضاربه می‌داد و با آنان شرط می‌کرد که در وسط بیابان توقف نکنند، حیوان نخرند و آب را روی آب بریزند [کنایه از اینکه در جایی منزل کنند که چشمه‌ای یا آبگاهی داشته باشد که آب‌های باقی‌مانده را که می‌خواهند عوض کنند، بر روی آب بریزند] و به آنها می‌گفت: هرکس با یکی از شرایط من مخالفت کرد، ضامن است.»

۱۵۵۰- (۱۳) رفاعة بن موسی گوید: «سرمایه گذاری به عامل گفت: اگر به آن آزار رساندی یا آن را خوردی، ضامن آن هستی. امام علیه السلام در این باره فرمود: در صورت مخالفت با شرایط او، ضامن است.»

۱۵۵۱- (۱۴) در کتاب المقنع آمده است: «اگر شخصی برای مضاربه مالی را به دیگری دهد و او را از بیرون رفتن از شهرهایی نهی کند و او از آنها بیرون رود، در صورت تلف مال، ضامن است ولی سود آن میان‌شان تقسیم می‌شود.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۹۳۷

۱۵۵۲- (۱۵) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «هرگاه عامل در مضاربه با دستورات صاحب مال مخالفت و تجاوز کند، وی ضامن زیان و تلف آن است ولی سود آن بر اساس قرارداد، میان‌شان تقسیم می‌شود.»

۱۵۵۳- (۱۶) در همان کتاب روایت می‌شود که: «شخصی بخشی از اموال خود را به دیگری می‌دهد و با آن تجارت می‌کند، به این شرط که افزودهٔ آن بر اساس توافق میان‌شان تقسیم شود. امیر مؤمنان علیه السلام در این باره فرمود: سود آن بر اساس توافق میان‌شان تقسیم می‌شود و زیان آن به سرمایه تعلق می‌گیرد.

امام صادق علیه السلام فرمود: و همچنین اگر سرمایهٔ یکی بیش از سرمایهٔ دیگری باشد، پس سود آن بر اساس توافق آنها تقسیم می‌شود و زیان آن به نسبت سرمایهٔ هر کدام، به آنها تعلق می‌گیرد.»

۱۵۵۴- (۱۷) اسحاق بن عمار گوید: «از امام موسی بن جعفر علیه السلام دربارهٔ مال مضاربه سؤال کردم. امام علیه السلام فرمود: سود برای هر دوست و زیان آن به سرمایه تعلق می‌گیرد.»

۱۵۵۵- (۱۸) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که: «شخصی مال در اختیار دیگری می‌گذارد تا با آن تجارت کند و با او شرط می‌کند که سود معینی به صاحب مال بدهد. امام صادق علیه السلام در این باره فرمود:

این ربای خالص است و این کار تنها میان انسان و برده‌اش جایز است و میان انسان و برده‌اش ربا نیست؛ زیرا مال، مالِ اوست.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب دهم از باب‌های موارد زکات، مطالبی است که بر ذیل باب دلالت می‌کند.

و در روایت یکم از باب بیست و چهارم از باب‌های طلب روزی این گفته که: «امام صادق علیه السلام هزار و هفتصد دینار به پدرم داد و فرمود: برای من با آن تجارت کن ...»

می‌آید:

و در روایات باب بعدی و پس از آن مناسب با این بحث خواهد آمد.

و در روایت یکم از باب دهم از باب‌های اجاره این گفته به امام علیه السلام که: «شخص دیگری نیز تعدادی درهم به او می‌دهد و می‌گوید: به وسیلهٔ این، فلان چیز را بخر و سود آن، مال هر دوی ما.

امام علیه السلام فرمود: در صورت اجازه کسی که او را اجاره کرده است، اشکالی ندارد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۹۳۹

باب ۲ جواز دادن بخشی از مال به عنوان قرض و بخش دیگر برای مضاربه

۱۵۵۶- (۱) عبدالملك بن عتبه گوید: «به او «۱» گفتم: هروقت سرمایه‌ای برای تجارت به کسی می‌دهم، می‌گوید: مال تلف شد یا از دست رفت. در این باره چه راه چاره‌ای داری که برای من چاره‌اندیشی کنی؟

وی گفت: هزار درهم به عنوان قرض و بیست درهم برای مضاربه به شخصی بده تا با همهٔ مال تجارت کند و به او بگو: این سرمایهٔ من و این سرمایهٔ تو. هر چه سود بردی، مالِ هر دو. در این باره از امام صادق علیه السلام سؤال کردم. امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

۱۵۵۷- (۲) عبدالملك بن عتبه گوید: «به برخی از فقهای اهل سنت- ابو یوسف و ابو حنیفه- گفتم: من برای مضاربه سرمایه در اختیار هرکس قرار دهم، می‌گوید: تلف شد یا از دست رفت. او گفت: بیشتر سرمایه را به عنوان قرض و بقیه را به عنوان مضاربه به وی بده. آن‌گاه در این باره از امام صادق علیه السلام سؤال کردم. امام علیه السلام فرمود: جایز است.»

۱۵۵۸- (۳) عبدالملك بن عتبه هاشمی گوید: «از امام موسی بن جعفر علیه السلام سؤال کردم: آیا برای صاحب مال جایز است برای اطمینان نفس، بخشی از مال خود را برای شراکت قرار دهد تا اطمینان بیشتری به مالش داشته باشد؟

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

۱۵۵۹- (۴) عبدالملك بن عتبه گوید: «از امام موسی بن جعفر علیه السلام سؤال کردم: پنجاه هزار درهم مال در اختیار شخصی می‌گذارم و به وی می‌گویم: ده هزار درهم از این مال به عنوان قرض و با بقیهٔ مال من که در اختیار تو است، آنچه مصلحت می‌دانی، بخر. آیا این کار نزد شما محبوب‌تر است یا این‌که او را با اجرت معین برای تجارت با مال، اجیر کنم؟

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب ششم از باب‌های خیار، مطالبی هست که بر بعضی از مقصود دلالت می‌کند.

---

(۱). مرجع ضمیر در این حدیث مشخص نشده ولی از روایت بعدی فهمیده می‌شود که مقصود وی، فقهای اهل سنت است.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۹۴۱

باب ۳ سود برای عامل بدون ضمان مگر در صورت کوتاهی و حکم ضمانت از عامل

۱۵۶۰- (۱) ابو بصیر گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ شخصی سؤال کردم که به دیگری می‌گوید: کالایی را برای من بخر و سود آن نصف، نصف.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

۱۵۶۱- (۲) محمدبن قیس از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «هرکس با مالِ [دیگری] به شرط نیمی از سود آن تجارت کند، ضمانتی برعهدهٔ او نیست و فرمود: هرکس تاجری را کفالت کند، غیر از سرمایه‌اش چیزی برای او نیست و سود به او تعلق نمی‌گیرد.»

۱۵۶۲- (۳) محمد بن قیس از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «امیر مؤمنان علیه السلام دربارهٔ تاجری که با مال [دیگری] به شرط نیمی از سود تجارت می‌کرد، حکم کرد که ضمانتی به عهدهٔ تاجر نیست و فرمود: هرکس تجارت‌کننده با مالش را کفالت کند، غیر از سرمایه چیزی بر او نیست و سود به او تعلق نمی‌گیرد.»

۱۵۶۳- (۴) در کتاب دعائم الاسلام از امیر مؤمنان علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «هرکس مالی را برای مضاربه بگیرد، ضمانتی برعهدهٔ او نیست. آن‌گاه اگر در معرض اتهام قرار گرفت، سوگند داده می‌شود و چیزی از زیان برعهدهٔ او نیست.»

۱۵۶۴- (۵) محمد بن مسلم گوید: «از امام باقر علیه السلام سؤال کردم: شخصی مالی را تحویل می‌گیرد تا برای صاحب مال کالایی بخرد ولی آن مال تلف می‌شود یا دزد به آن می‌زند آیا آن شخص ضامن است؟

امام علیه السلام فرمود: پس از امین بودن وی، غرامتی به عهدهٔ او نیست.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۹۴۳

۱۵۶۵- (۶) کاهلی روایت می‌کند که امام موسی بن جعفر علیه السلام دربارهٔ شخصی که برای مضاربه مالی را به شرط بخشی از سود در اختیار دیگری قرار می‌دهد و او کالایی می‌خرد و در آن زیان می‌کند فرمود:

«به مقداری که برای عامل مضاربه سود قرار داده شده است، به همان نسبت زیان به عهدهٔ اوست.»

مرحوم شیخ طوسی قدس سره می‌فرماید: «این حدیث بر موردی حمل می‌شود، که مال به طور مشترک متعلق به هر دو باشد؛ زیرا در این صورت سود و زیان برای هر دو است و واژهٔ مضاربه را به طور مجاز در این مورد به کار برده است. یا این‌که همهٔ مال از طرف سرمایه‌گذار است ولی بخشی از آن را به وی وام داده است تا شراکت صحیح باشد.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب ششم از باب‌های خیار، مطالبی هست که بر بحث ابتدای این باب دلالت می‌کند.

می‌آید:

و در روایات باب یکم از باب‌های ودیعه و باب یکم از باب‌های عاریه، مطالبی مناسب با این باب خواهد آمد.

باب ۴ حکم مضاربه با دین

۱۵۶۶- (۱) سکونی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «از امیر مؤمنان علیه السلام سؤال شد: شخصی از دیگری طلبکار است و آن را درخواست می‌کند ولی بدهکار چیزی در اختیار ندارد تا آن را بپردازد؛ از این رو طلبکار به وی می‌گوید: طلب من نزد تو مضاربه باشد.

علی علیه السلام فرمود: شایسته نیست، تا آن‌که آن را تحویل بگیرد.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب بیست و چهارم از باب‌های طلب روزی این گفته به امام علیه السلام که: «برای تو صد دینار سود بردم. امام

علیه السلام از این سخن بسیار شادمان شد و سپس فرمود: آن را بر سرمایه‌ام بیفزا.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۹۴۵

باب ۵ هزینه عامل مضاربه

۱۵۶۷- (۱) علی بن جعفر از برادرش امام موسی بن جعفر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هزینهٔ عامل در مضاربه در سفر، از کل مال است و هنگامی که به شهر خود رسید، هزینه‌اش از سهم اوست.»

سکونی از امام صادق علیه السلام از امیر مؤمنان علیه السلام نظیر این حدیث را روایت کرده است.

باب ۶ جواز افزایش سهمِ سودِ صاحب مال توسط عامل

۱۵۶۸- (۱) اسحاق بن عمار گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی که مال مضاربه‌ای در اختیار دارد، کم سود می‌کند و می‌ترسد سرمایه از دستش گرفته شود؛ از این رو بر سهم صاحب مال نسبت به مقدار قرارداد می‌افزاید تا سرمایه از دستش گرفته نشود.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

این حدیث از عبدالرحمان بن ابی عبدالله نیز روایت شده است.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۹۴۷

۵۶۵

باب ۸ «۱» حکم اعطای سرمایه زنی به مرد مورد علاقه‌اش

۱۵۶۹- (۱) ابوالصباح گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: دختری عاشق جوانی می‌شود. آن دختر چهار هزار درهم در اختیار او می‌گذارد و می‌گوید: هروقت رابطهٔ دوستی میان ما به‌هم خورد، چهار هزار درهم را به من بپرداز. آن جوان با آن پول کار می‌کند و سود می‌برد. پس از مدتی آن جوان ازدواج می‌کند و تصمیم به توبه می‌گیرد. چه کار باید انجام دهد؟

امام علیه السلام فرمود: چهار هزار درهم به آن دختر می‌پردازد و سود آن، مال خودش است.»

---

(۱). باب ۷ به دلیل آن‌که دربارهٔ بردگان بود، حذف شد.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۹۴۹

۱۵۷۰- (۲) جابر گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: زنی عاشق مردی می‌شود. سپس آن زن مالی در اختیار آن مرد قرار می‌دهد. آن مال مدتی در اختیار آن مرد می‌ماند و سپس آن مال از دست او خارج می‌شود [یا دوستی آن زن با او به‌هم می‌خورد]. «۱»

امام علیه السلام فرمود: آنچه از آن زن گرفته، می‌پردازد و اگر سودی به دست آورده، مال خود اوست.»

باب ۹ حکم مضاربه با مال یتیم و وصیت به آن

۱۵۷۱- (۱) بکر بن حبیب گوید: «به امام باقر علیه السلام گفتم: شخصی مال یتیم را برای مضاربه می‌دهد.

امام علیه السلام فرمود: اگر سود داشت، مال یتیم است و اگر زیان داشت، برعهدهٔ کسی است که مال را داده.»

۱۵۷۲- (۲) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «هرگاه وصی با مال یتیم تجارت کند- بدون آن‌که در وصیت این اختیار به وی داده شده باشد- کاهش مال به عهدهٔ او و سود آن متعلق به یتیم است.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب یکم از باب‌های زکات‌دهندگان، مناسب بااین بحث هست.

در روایت هفدهم از این باب فرمودهٔ معصوم علیه السلام که: «هرکس با مال یتیم تجارت کند، سود آن متعلق به یتیم و کاهش آن به عهدهٔ تاجر است.»

در روایت هجدهم فرمودهٔ امام علیه السلام که: «هرگاه با مال یتیم کار کردی، تو ضامن آن هستی و سود آن متعلق به یتیم است.»

و روایات باب دوم از باب‌های زکات‌دهندگان و روایات باب شصت و هفتم از باب‌های کسب‌های روا و ناروا را بنگر.

می‌آید:

در روایت یکم از باب شصت و سوم از باب‌های وصیت این گفته که: «آیا وصی می‌تواند با مال یتیم معاملهٔ عینه یا تجارت کند؟ امام علیه السلام فرمود: اگر چنین کرد، ضامن است.»

و باب شصت و هفتم از باب‌های وصیت را نیز بنگر.

---

(۱). حدیث بر اساس تفسیر علامه مجلسی ترجمه شد. ملاذ الاخیار ۱۰/ ۴۰۵. احتمال دارد معنای این جمله این باشد: «سپس آن مرد تصمیم می‌گیرد خود را از آن وضع نجات دهد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۹۵۱

۵۶۶

باب ۱۱ «۱» حکم مال مضاربه پس از مرگ عامل

۱۵۷۳- (۱) سکونی از امام صادق علیه السلام از پدرش از نیاکانش از علی علیه السلام روایت می‌کند که پیوسته می‌فرمود: «کسی که مال مضاربه در اختیار دارد و بمیرد، اگر آن را مشخص کند و بگوید: این متعلق به فلانی است، آن مال متعلق به وی خواهد بود و اگر بدون مشخص کردن آن مال بمیرد، او نیز همانند دیگر طلبکاران خواهد بود.»

۱۵۷۴- (۲) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «هر بدهکاری که مال مضاربه در اختیار دارد، اگر هنگام مرگش آن مال را مشخص کند و یافت شود، پس آن متعلق به کسی است که از او نام برده است؛ ولی اگر آن مال یافت نشد، ماترک میّت متعلق به همهٔ طلبکاران خواهد بود.»

ارجاعات

می‌آید:

در روایت چهارم از باب دوم از باب‌های اقرار این گفته که: «بدهکاری مال مضاربه در اختیار دارد و وصیت می‌کند که آنچه بر جای می‌گذارد از اهل مضاربه است و می‌میرد. آیا این جایز است؟ امام علیه السلام فرمود: آری، در صورتی که به راستگویی معروف باشد.»

---

(۱). باب ۱۰ به دلیل بحث درباره مسائل بردگان حذف شد.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۹۵۳

باب ۱۲ حکم اعطای مال مضاربه به شخص دیگر توسط عامل

۱۵۷۵- (۱) در کتاب نوادر احمد بن محمد بن عیسی روایت می‌شود که از امام باقر علیه السلام سؤال شد: «شخصی مال مضاربه‌ای تحویل می‌گیرد. آیا برای وی جایز است آن را با سود کمتری به دیگری واگذار کند؟ امام فرمود: نه.»

باب ۱۳ حکم اشتباه مال مضاربه و دیْن و ودیعه با یکدیگر در مال میّت

۱۵۷۶- (۱) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که امام صادق علیه السلام دربارهٔ مرده‌ای که نزد او ودیعه، دِیْن و مضاربه است، بدون آن‌که آنها به طور مشخص شناخته شود فرمود: «من دِیْن را جز حقّ واجبی برعهدهٔ او نمی‌دانم؛ چون او ضامن است و امانت‌دار آن نیست ولی در مورد چیزهای دیگر او ضامن نیست و دِیْن برعهده و ضمانت اوست و او در مورد ودیعه و مال مضاربه امانت‌دار است.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۹۵۵

فصل یازدهم: باب‌های درختکاری و زراعت و مزارعه و مساقات

باب ۱ استحباب درخت‌کاری

خداوند تعالی می‌فرماید: «توکل‌کنندگان باید برخدا توکل کنند.» «۱»

۱۵۷۷- (۱) زراره از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «شخصی امیر مؤمنان علیه السلام را مشاهده کرد که بر روی یک وسق [/ ۱۸۰ کیلوگرم] هستهٔ خرما نشسته است. سؤال کرد: این چیست که بر روی آن نشسته‌ای، ای ابوالحسن؟

امام علیه السلام فرمود: یکصد هزار درخت خرما- ان‌شاءالله.

امام باقر علیه السلام می‌فرماید: حضرت علی علیه السلام هسته‌ها را کاشت و حتی یکی از آنها هدر نرفت و همه به درخت تبدیل شد.»

۱۵۷۸- (۲) عبدالله بن سنان از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «امیر مؤمنان علیه السلام با چند بار هستهٔ خرما بیرون می‌رفت. به وی گفته می‌شد: ای ابوالحسن! اینها که به همراه داری چیست؟

علی علیه السلام در پاسخ می‌فرمود: درخت خرماست- اگر خدا بخواهد. آن‌گاه امام علیه السلام آنها را می‌نشاند و حتی یکی از آنها هَدَر نمی‌رفت.»

۱۵۷۹- (۳) جابر بن عبدالله انصاری گوید: «روزی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وارد باغ امّ‌معبد شد و پرسید: این نهال‌ها را مسلمان نشانده یا کافر؟

امّ معبد گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! آنها را مسلمان کاشته است.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هیچ مسلمانی نیست که نهالی بکارد و انسان یا حیوان یا پرنده از آن بخورد مگر آن‌که تا روز قیامت برای وی صدقه بنویسند.»

(۱). ابراهیم ۱۴/ ۱۲.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۹۵۷

۱۵۸۰- (۴) سکونی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سؤال شد: چه مالی بهتر است؟ پیامبر صلی الله علیه و آله پاسخ داد: زراعتی که صاحبش آن را کشت و به آن رسیدگی کند و در روز برداشت، حقّش را بپردازد.

گفته شد [گفت]: پس از زراعت چه مالی بهتر است؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: دامداری که در میان گوسفندانش باشد و همراه آنها به جاهای با آب و علف برود و نمازش را بر پادارد و زکاتش را بپردازد.

گفت: پس از گوسفند چه مالی بهتر است؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: گاو که صبح و شام سود می‌رساند و بهره می‌دهد.

گفت: پس از گاو داری چه مالی بهتر است؟

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: نخل‌هایی که در گِل، ثابت و استوار می‌شوند و در زمان قحطی و خشکسالی مردم را سیر می‌کنند. چه خوب چیزی است درخت خرما! هرکس آن را بفروشد، بهایش همانند خاکستر است بر قلهٔ کوهی بلند که در یک روز طوفانی باد به آن می‌وزد، مگر آن‌که [درختان دیگری را] جایگزین آن سازد.

گفته شد: پس از درخت خرما چه مالی بهتر است؟

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ساکت شد. در این هنگام یکی گفت: ای رسول خدا! پس جایگاه شتر کجاست؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: در آن بدبختی و ظلم و رنج و زحمت و دوری از خانه است. صبح و شام به انسان زیان وارد می‌سازد. به خیر و نیکی آن نمی‌توان دست یافت مگر از جانب چپ. [چرا که از سمت چپ بر او سوار می‌شوند و آن سمت به زمین نزدیک‌تر است زیرا شتر به سمت چپ می‌خوابد] آگاه باشید که از دست تیره‌بختان تبهکار بیرون نمی‌رود!»

این حدیث با سندهای گوناگونی روایت شده است.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۹۵۹

۱۵۸۱- (۵) در کتاب جعفریات از امیر مؤمنان علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سؤال شد: چه مالی بهتر است؟

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: زراعتی که صاحبش آن را کشت کند و به اصلاح آن بپردازد و در روز برداشت، حقّش را بپردازد.

گفته شد: ای رسول خدا! پس از زراعت، چه مالی بهتر است؟

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: برترین مردم کسی است که تعدادی گوسفند دارد. همراه آنها به دنبال محل‌های با آب و علف می‌رود. نمازش را بر پا می‌دارد و زکاتش را می‌پردازد، خداوند را عبادت می‌کند و چیزی را شریک او قرار نمی‌دهد.

گفته شد: ای رسول خدا! پس از گوسفند چه مالی بهتر است؟»

ادامهٔ این حدیث، همانند حدیث پیشین است.

قاضی قضاعی در کتاب الشهاب از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: «چه خوب مالی است، درخت خرما! در گل فرو می‌رود و در زمان قحطی و خشکسالی مردم را غذا می‌دهد.»

۱۵۸۲- (۶) انس بن مالک از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: «هیچ مسلمانی نیست که نهالی را بکارد یا زراعتی را کشت کند، آن‌گاه انسان یا پرنده یا حیوانی از آن تغذیه کند، مگر آن‌که به خاطر آن پاداش صدقه‌ای داده شود.»

۱۵۸۳- (۷) انس بن مالک در حدیث دیگری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: «هرکس بدون ظلم و تجاوز به حقوق دیگران ساختمانی را بنا کند یا بدون ظلم و تجاوز نهالی بکارد، تا وقتی که یکی از آفریده‌های خداوند مهربان از آن بهره‌مند می‌شود، پاداش وی ادامه خواهد داشت.»

۱۵۸۴- (۸) ابو ایوب انصاری روایت می‌کند که پیامبراکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس درختی بکارد و آن درخت به بار نشیند، خداوند به اندازهٔ میوه‌های آن درخت به وی پاداش می‌دهد.»

۱۵۸۵- (۹) انس بن مالک روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر در دست یکی از شما قلمهٔ درختی است و قیامت نزدیک شد، در صورتی که می‌تواند پیش از برپایی قیامت آن را بکارد، باید این کار را انجام دهد.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت پانزدهم از باب دوم از باب‌های مسافرت فرمودهٔ امام علیه السلام که: «و روز یکشنبه، روز درخت کاری و ساختمان‌سازی است.»

در تعدادی از روایات باب بیست و پنجم از باب‌های طلب روزی، مناسب با این بحث هست.

و در روایت دوم از این باب این گفته که: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هستهٔ خرما را با دهانش می‌مکید و آن را می‌کاشت، پس در همان لحظه شکوفه می‌داد.»

در روایت سوم این گفته که: «امیر مؤمنان علیه السلام همراه قطاری از شتر با بار هستهٔ خرما مشاهده شد. از امام علیه السلام سؤال شد: ای ابوالحسن! اینها چیست؟ پس امام علیه السلام پاسخ داد: اینها نخل است- اگر خدا بخواهد. آن‌گاه آنها را کاشت و حتی یکی از آنها هدر نرفت.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۹۶۱

می‌آید:

در روایات باب بعدی و باب پنجم مناسب با این بحث خواهد آمد.

در روایت سیزدهم از این باب، فرمودهٔ معصوم علیه السلام که: «زراعت کنید و درخت بکارید. نه به خدا سوگند! مردم کاری حلال‌تر و پاکیزه‌تر از آن انجام نمی‌دهند. به خدا سوگند! پس از خروج دجال، کشاورزی و درخت کاری رونق خواهد گرفت.»

و در روایت هشتم از باب یکم از باب‌های وقوف و صدقات فرمودهٔ امام علیه السلام که: «شش چیز است که پس از مرگ مؤمن بهره‌اش به وی می‌رسد، درختی که آن را کاشته است.»

و در روایت یکم از باب هجدهم از باب‌های ذکر این گفته که: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از کنار مردی گذشت که در باغ خود مشغول کاشتن درختی بود. آن‌گاه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نزد او توقف کرد و فرمود: آیا تو را به درختی راهنمایی نکنم که ریشهٔ آن استوارتر است و زودتر به بار می‌نشیند و میوه‌اش گواراتر و پاکیزه‌تر و بادوام‌تر است؟

آن مرد گفت: آری، پدر و مادرم فدایت، ای رسول خدا!

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: هنگام صبح و شام بگو: خداوند پاک و منزه است و ستایش ویژهٔ خداوند است و معبودی جز خدای یکتا نیست و خداوند بزرگ‌تر است.»

باب ۲ استحباب ریختن آب هنگام کاشتن درخت پیش از ریختن خاک

۱۵۸۶- (۱) عمر بن علی علیه السلام از پدرش امیر مؤمنان علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: «برادرم عیسی علیه السلام وارد شهری شد که میوه‌هایش کرم‌خورده بود. مردم آن شهر از آن وضعیت به وی شکایت کردند. عیسی علیه السلام گفت: علاج این کار به دست شماست، ولی شما نمی‌دانید. شما گروهی هستید که هنگام نشاندن درخت ابتدا خاک می‌ریزید و پس از آن درخت را آب می‌دهید ولی این کار درست نیست بلکه شایسته است ابتدا در ریشهٔ درختان آب بریزید و سپس خاک اضافه کنید تا کرم به وجود نیاید.

آنان از آن پس طبق دستور حضرت عیسی علیه السلام عمل کردند و آن آفت از میان رفت.»

باب ۳ استحباب تلقیح نخل و کاشتن خرمای در حال رسیدن

۱۵۸۷- (۱) ابن عرفه روایت می‌کند که امام صادق علیه السلام فرمود: «وقتی میوه نخلی مرغوب نیست و عمل لقاح را نمی‌پذیرد، هنگام لقاح تعدادی ماهی کوچک را خشک و به طور متوسط نرم کند، سپس اندکی

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۹۶۳

از آن را در هر یک از شکوفه‌های آن بریزد و بقیهٔ آن را در کیسهٔ تمیزی ریخته و در قلب نخل بگذارد، این کار به اذن خدا سودمند خواهد بود.»

۱۵۸۸- (۲) صالح بن عقبه گوید: «امام صادق علیه السلام به من فرمود: مشاهده کردم هنوز درختی در باغت نکاشته‌ای!

گفتم: تصمیم داشتم از باغ‌های شما قلمه بگیرم.

امام فرمود: آیا نمی‌خواهی چیزی به تو یاد دهم که برایت بهتر و سریع‌تر باشد؟

گفتم: آری.

امام علیه السلام فرمود: هنگامی که خرما می‌رسد و می‌خواهد رطب شود، آن را بکار. همانا آن مثل آنچه کاشته‌ای به تو تحویل می‌دهد.

صالح گوید: من به دستور امام علیه السلام عمل کردم، سپس مثل آنچه کاشته بودم، رویید.»

باب ۴ حکم قطع درختان میوه و سدر

و استحباب آب دادن به درختان بیابان و درخت سدر

۱۵۸۹- (۱) ابن مضارب از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «درختان میوه را نبرید که در این صورت خداوند پیوسته بر شما عذاب می‌فرستد.»

۱۵۹۰- (۲) عمار بن موسی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «بریدن درخت خرما ناپسند است و از آن حضرت دربارهٔ بریدن درختان دیگر سؤال شد. امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.

بروجری، آقا حسین طباطبایی - مترجمان: حسینیان قمی، مهدی - صبوری، م، منابع فقه شیعه، ۳۱ جلد، انتشارات فرهنگ سبز، تهران - ایران، اول، ۱۴۲۹ ه ق

منابع فقه شیعه؛ ج۲۳، ص: ۹۶۳

گفتم: بریدن درخت سدر چه حکمی دارد؟

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد. همانا بریدن درخت سدر در بیابان ناپسند است؛ زیرا در آنجا کم است ولی اینجا ناپسند نیست.»

۱۵۹۱- (۳) احمد بن محمد بن ابی‌نصر گوید: «از امام رضا علیه السلام دربارهٔ بریدن درخت سدر سؤال کردم.

امام علیه السلام فرمود: یکی از دوستان تو در این باره از من سؤال کرد. من در پاسخ وی نوشتم: امام موسی بن جعفر علیه السلام درخت سدری را برید و به‌جای آن درخت انگور کاشت.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۹۶۵

۱۵۹۲- (۴) یحیی بن مغیره رازی گوید: «نزد جریر بن عبدالحمید بودم که مردی از اهل عراق آمد. جریر از وی درباره اخبار و حوادث سؤال کرد. آن مرد گفت: در حالی از هارون جدا شدم که قبر امام حسین علیه السلام را زیر و رو کرد و دستور داد درخت سدری که در آنجا بود، بریدند. جریر با شنیدن این خبر دستانش را بلند کرد و گفت: الله اکبر! دربارهٔ این رویداد حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به ما رسیده است. آن حضرت سه مرتبه فرمود: خداوند قطع کنندهٔ درخت سدر را لعنت کند! ما تاکنون به معنای این حدیث آگاه نبودیم؛ زیرا مقصود وی از بریدن درخت سدر دگرگون ساختن قبر امام حسین علیه السلام است تا کسی بر سر قبر امام علیه السلام نرود.»

۱۵۹۳- (۵) ابو سعید خدری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که در بخشی از یک حدیث فرمود: «هرکس درختی را در بیابان یا درخت سدری را آب دهد، مثل آن است که مومنی را از تشنگی سیراب کرده باشد.»

باب ۵ استحباب زراعت و شخم زدن زمین برای زراعت

خداوند تعالی می‌فرماید: «و توکل‌کنندگان باید بر خدا توکل کنند.» «۱»

۱۵۹۴- (۱) مسمع از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «وقتی خداوند آدم را به زمین فرود آورد، به غذا و نوشیدنی نیاز پیدا کرد و آن را با جبرئیل علیه السلام در میان گذاشت. جبرئیل به وی گفت: زراعت کن.

آدم گفت: پس دعایی به من بیاموز.

جبرئیل گفت: بگو: خدایا! نیازهای دنیا و هر وحشتی در راه بهشت را برای من کفایت کن و لباس عافیت و سلامت به من بپوشان تا زندگانی برای من شیرین و گوارا شود.»

۱۵۹۵- (۲) جابر از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هنگامی که خداوند آدم علیه السلام را به زمین فرود آورد، به وی دستور داد با دست، زراعت کند و پس از اخراج از بهشت و نعمت‌های آن، از دسترنج خویش نان بخورد. پس آدم علیه السلام دویست سال به خاطر دوری از بهشت گریه و زاری کرد.

سپس سه شبانه‌روز برای خدا سجده کرد. آن‌گاه گفت: ای پروردگار من! مگر تو مرا نیافریدی؟

خداوند فرمود: من تو را پدید آوردم.

آدم گفت: مگر مرا در بهشت سکنی ندادی؟

خداوند فرمود: من این کار را انجام دادم.

---

(۱). ابراهیم ۱۴/ ۱۲.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۹۶۷

آدم گفت: مگر رحمت تو نسبت به خشمت بر من پیشی نگرفت؟

خداوند فرمود: آری چنین کردم، پس آیا بردباری یا سپاسگزاری کردی؟

آدم گفت: خدایی جز تو نیست، پاک و منزه هستی، به یقین من به خودم ستم روا داشتم، پس مرا بیامرز، که تو خودت آمرزندهٔ مهربان هستی.

به این خاطر خداوند به او رحم کرد و توبه‌اش را پذیرفت، همانا خداوند بسیار توبه‌پذیر و مهربان است.»

۱۵۹۶- (۳) ابن عامر از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند عزیز و باشکوه پس از فرود آوردن آدم از بهشت، به وی دستور داد با دست، زراعت کند و پس از نعمت‌های بهشتی از دست رنج خویش بخورد ...»

ادامهٔ این حدیث، همانند حدیث پیشین است.

۱۵۹۷- (۴) ابراهیم از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «خداوند هنگامی که آدم را بر زمین فرود آورد، به او دستور داد زمین را شخم بزند و زراعت کند و تعدادی از درخت‌های بهشت را به وی عنایت فرمود؛ درخت خرما، انگور، زیتون و انار. آدم علیه السلام آنها را نشاند تا برای نسل او و فرزندانش باشد و از میوهٔ آنها بخورد ...»

۱۵۹۸- (۵) عمر بن علی گوید: «از امیر مؤمنان علیه السلام سؤال شد: خداوند چگونه جو را آفرید؟

امام علیه السلام پاسخ داد: خداوند به آدم دستور داد: بکار آنچه برای خودت برگزیدی.

و جبرئیل مقداری گندم برای وی آورد. آدم یک مشت برداشت و حوا نیز یک مشت برداشت. آدم به حوا گفت: تو نکار ولی او به دستور آدم توجه نکرد. پس آنچه آدم کاشت، گندم شد و از آنچه حوا کشت کرد، جو پدید آمد.»

۱۵۹۹- (۶) سهل بن زیاد با واسطه از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «خداوند روزیِ پیامبرانش را در کشاورزی و دامداری قرار داد تا بارش باران برای‌شان ناخوشایند نباشد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۹۶۹

۱۶۰۰- (۷) محمد بن عطیه از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «خداوند برای پیامبرانش شخم زدن و زراعت را برگزید، برای این‌که بارش باران برای آنها ناخوشایند نباشد.»

۱۶۰۱- (۸) محمد از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که دربارهٔ آیه: «و توکل کنندگان باید بر خدا توکل کنند.» فرمود: «مقصود از توکل کنندگان، کشاورزان هستند.»

۱۶۰۲- (۹) احمد بن ابی عبدالله از برخی شیعیان از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که می‌گفت:

«پدرم پیوسته می‌فرمود: بهترین کارها کشتزاری است که آن را کشت کنی تا نیکوکار و تبهکار از آن بخورد. نیکوکار هر چه از آن می‌خورد، آن چیز برایت درخواست آمرزش می‌کند و تبهکار هر چه از آن می‌خورد، آن چیز او را لعنت می‌کند و حیوانات و پرندگان نیز از آن بهره‌مند می‌شوند.»

جعفر بن احمد قمی در کتاب الغایات از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «پدرم پیوسته می‌فرمود: بهترین کارها زراعت است. نیکوکار و تبهکار از آن استفاده می‌کنند. نیکوکار هر آنچه از آن بخورد و بیاشامد، برایش درخواست آمرزش می‌کند ...»

ادامهٔ حدیث، همانند حدیث پیشین است.

۱۶۰۳- (۱۰) یزید بن هارون از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «کشاورزان گنج‌های مردم هستند.

غذاهای پاکیزه‌ای را که خداوند پدید آورده است، کشت می‌کنند و مقام آنان در قیامت از مقام همهٔ مردم نیکوتر است و

جایگاه‌شان نزدیک‌تر و با نام‌های مبارک و فرخنده خوانده می‌شوند.»

۱۶۰۴- (۱۱) یزید بن هارون واسطی گوید: «از امام باقر علیه السلام دربارهٔ رستگاران سؤال کردم. امام علیه السلام فرمود: آنان کشاورزان هستند؛ گنج‌های خداوند در زمین و هیچ شغلی نزد خداوند محبوب‌تر از کشاورزی نیست. خداوند هیچ پیامبری را بر مردم مبعوث نکرد، مگر آن‌که کشاورز بود، به‌جز ادریس که خیاط بود.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۹۷۱

۱۶۰۵- (۱۲) در کتاب کافی روایت می‌شود که امام صادق علیه السلام فرمود: «بزرگ‌ترین کیمیاگری کشاورزی است.»

۱۶۰۶- (۱۳) سیّابه گوید: «شخصی به امام صادق علیه السلام گفت: فدایت شوم! از گروهی می‌شنوم که می گویند:

کشاورزی ناپسند است.

امام علیه السلام فرمود: کشاورزی و باغداری کنید. نه، به خدا سوگند! مردم کاری حلال‌تر و پاکیزه‌تر از آن انجام نمی‌دهند. به خدا سوگند! پس از خروج دجال، کشاورزی و کاشتن درخت خرما رونق می گیرد.

(یا پس از خروج دجال ما به کشاورزی و کاشتن درخت خرما می‌پردازیم).»

جعفر بن احمد قمی در کتاب الغایات نیز این حدیث را روایت کرده است.

۱۶۰۷- (۱۴) صالح بن علی بن عطیه از مردی- که او را نام برد- روایت می کند که: «امام صادق علیه السلام با گروهی از انصار برخورد کرد که مشغول شخم زدن بودند، امام علیه السلام به آنها فرمود: شخم بزنید؛ زیرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند با هوا می‌رویاند همان‌گونه که با باران می‌رویاند.

آن مرد می گوید: آنان شخم زدند و زراعت‌شان نیکو شد.»

۱۶۰۸- (۱۵) سید مرتضی قدس سره در رسالهٔ المحکم و المتشابه به نقل از تفسیر نعمانی روایت می‌کند که امیر مؤمنان علیه السلام در بخشی از یک حدیث فرمود: «گذران زندگی مردم از پنج راه است: کارمندی برای حکومت، آبادانی زمین، بازرگانی، کارگری و صدقات ... دلیل آباد کردن زمین- کشاورزی- این سخن خداوند است: «او شما را از زمین پدید آورد و از شما خواست تا آن را آباد کنید.»

پس خداوند به ما اعلام کرد که آباد کردن زمین را به مردم دستور داده است تا از این راه به وسیلهٔ حبوبات و میوه‌ها و چیزهای دیگری که زندگانی مردم به آن استوار است، گذران زندگانی کنند.»

ارجاعات

گذشت:

در تعدادی از روایات باب بیست و پنجم از باب‌های طلب روزی و باب یکم از باب‌های مزارعه، مناسب با این بحث هست.

می آید:

و از روایات باب بعدی می‌توان در این رابطه استفاده کرد.

روایت سوم از باب چهل و ششم از باب‌های معاشرت فرمودهٔ معصوم علیه السلام که: «مرد از زمین آفریده شده است و همت و تلاش او نیز در رابطه با زمین است.»

و روایت چهارم مانند آن.

و بنگر باب بیست و دوم را.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۹۷۳

باب ۶ ذکرها و دعاهای هنگام کشاورزی

خداوند تعالی می‌فرماید:

آیـا مشاهـده نکردی خداونـد چگونه مثال زد؟ سـخن پاک ماننـد درخت پاکی است که ریشه‌اش ثابت و شاخه هایش در آسـمان است. هر نوبت با اذن پروردگارش، میوه می‌دهـد و خداونـد برای مردم مثال‌هایی می‌زنـد تا شایـد متوجه شونـد و مَثَل سـخن پلیـد، همانند درختِ پلیدِ کنده شده از روی زمین است که قرار ندارد. «۱»

آیا آنچه می کارید، مشاهده کرده‌اید؟ آیا شما آن را می‌رویانید یا ما می‌رویانیم؟ «۲»

۱۶۰۹- (۱) شـعیب عقرقوفی گوید: «امام صادق علیه السلام به من فرمود: هنگامی که بذر می کاری، بگو: خدایا! به تحقیق، من بذر می‌پاشم و تو رویاننده هستی؛ پس آن را دانه‌های متراکم قرار بده.»

۱۶۱۰- (۲) ابن بکیر روایت می کند که امام صادق علیه السـلام فرمود: «هنگامی که تصـمیم به کاشتن زراعتی گرفتی، مشتی از بذر بردار، رو به قبله بایست و سه مرتبه بگو: آیا آنچه می کارید مشاهده کرده‌اید؟ آیا شما آن را می‌رویانید یا ما می‌رویانیم؟ آن‌گاه سه مرتبه بگو: بلکه خدا رویاننده است و در ادامه بگو:

خـدایا! آن را دانه‌هـای بـا برکت قرار ده و به وسـیلهٔ آن به مـا سـلامتی عنـایت فرما. سـپس آن بـذری که در مشت داری، در مزرعه بپاش.»

۱۶۱۱- (۳) در کتاب مکارم الاخلاق از امام باقر علیه السـلام روایت می‌شود که فرمود: «هرگاه تصـمیم به کاشتن زراعتی کردی، با دست یک مشت بـذر بردار، به طرف قبله بایست و سه مرتبه بگو: آیا شـما آن را می‌رویانید یا ما می‌رویانیم! سـپس بگو: خدایا، آن را کشتی بـا برکت قرار ده و به وسـیلهٔ آن به مـا سـلامتی و بی‌نیازی عنایت فرما و آن را دانه‌های متراکم قرار بـده و مرا از خیر آنچه می‌جویم محروم نکن و به آنچه مرا از آن بهره‌مند می‌سازی، آزمایش نکن. به حقّ محمد و خاندان پاک و پاکیزه‌اش.

سپس آنچه در مشت داری، بپاش- ان‌شاءالله تعالی.»

---

(۱). ابراهیم ۱۴/ ۲۶- ۲۴.

(۲). واقعه ۵۶/ ۶۴- ۶۳.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۹۷۵

۱۶۱۲- (۴) علی بن محمد با واسطه از معصوم علیه السلام روایت می کند که فرمود: «هرگاه به کاشتن درخت و گیاه مشغول شدی، این را بر هر نهال و دانه‌ای که می‌نشانی، بخوان: «پاک و منزه است برانگیزنـده و به ارث بَرَنـده.» پس اگر خدا بخواهد، هیچ یک از آنها هَدَر نخواهد رفت.»

۱۶۱۳- (۵) محمـد بـن یحیی بـا واسـطه از امـام بـاقر علیـه السـلام یـا امـام صـادق علیـه السـلام روایـت می‌کنـد که فرمـود: «هنگـام درخت‌کاری یا زراعت می‌گویی: «و مَثَل سـخن پاک همانند درخت پاکی است که ریشه‌اش اسـتوار و شاخه‌هایش به طرف آسمان است، در هر نوبت به اذن پروردگارش میوه می‌دهد.»

۱۶۱۴- (۶) در کتـاب عـدهٔ الـداعی آمـده است: «دعا برای دفع کرم‌هایی که خربزه و زراعت را می‌خورد، بر روی چهار نی یا چهار تکه کاغـذ دعـای زیر نوشـته می‌شود و در چهـار گوشه مزرعه بر روی چهار نی قرار داده می‌شود. آن دعا این است: ای کرم‌ها، ای جنبنـده‌ها، حشـرات و حیوانات، از این زمین و از این کشتزار به خرابه‌ها رویـد، همان‌گونه که یونس از شـکم ماهی خارج شـد. اگر بیرون نروید، شعله‌هایی از آتش یا سرب گداخته به‌سوی شما می‌فرستم و یاری نمی‌شوید.

«آیا کسانی را که از بیم مرگ از سرزمین خود خارج شدند در حالی که هزاران نفر بودند، مشاهده نکردی؟ آن‌گاه خداوند به آنان گفت: بمیرید، پس مردند.»

«از آن بیرون رو که تو رانده شده‌ای.»

«پس از آنجا ترسان و منتظر بیرون رفت.»

«پاک و منزه است کسی که شبانه بنده‌اش را از مسجدالحرام به مسجدالاقصی حرکت داد.»

«روزی که قیامت را مشاهده می‌کنند، گویا جز یک بعداز ظهر و یا پیش‌ازظهری [در دنیا] درنگ نکرده‌اند.»

«آنان را از باغ‌ها و چشمه‌ها و کشتزارها و جایگاه‌های زیبا و نیکو و نعمت‌هایی که در آن شادمان و خندان بودند، بیرون کردیم.»

«آسمان و زمین بر آنان گریه نکرد و به آنان فرصت داده نشد.»

«از آنجا فرود آی، تو نمی‌توانی در آنجا تکبر ورزی.»

«بیرون رو؛ زیرا تو از خواران و ذلیلان هستی.»

«با حالت نکوهیده و رانده شده از آنجا بیرون رو.»

«حتماً سپاهیانی بر آنان فرود می‌آوریم که توان رویارویی با آن را نداشته باشند و آنان را از آن سرزمین با خواری و زبونی بیرون می‌کنیم.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب پنجم از باب‌های مزارعه فرمودهٔ معصوم علیه السلام که: «بگو: خدایا! نیازهای مرا در دنیا و هر وحشتی را در راه بهشت برای من کفایت کن و لباس عافیت بر من بپوشان تا زندگی برای من گوارا شود.»

باب ۷ شرایط و احکام مزارعه و مساقات

۱۶۱۵- (۱) حلبی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که دربارهٔ پذیرش زمین فرمود: «پذیرش زمین به این

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۹۷۷

صورت است که شخصی به سرزمین ویرانی می‌رود و آن را از اهل آن به مدت بیست سال تحویل می‌گیرد ولی اگر آن سرزمین آباد بود که کافران در آن هستند، پذیرفتن آن حلال نیست؛ مگر آن‌که زمین آن را از اهل آن اجاره کند و کافران در هیچ قرارداد پذیرش زمینی داخل نمی‌شوند؛ زیرا آن جایز نیست و از امام علیه السلام سؤال شد: شخصی به سرزمین ویران و مرده‌ای می‌رود و آن را زنده می‌کند، نهرهایش را روان می‌سازد و آن را آباد و در آن کشت می‌کند. چه چیز برعهدهٔ اوست؟

امام علیه السلام فرمود: زکات.

حلبی گوید: گفتم: اگر صاحبش را می‌شناسد؟ [چه حکمی دارد؟]

امام علیه السلام فرمود: حقّ صاحبش را به وی می‌پردازد.

و امام علیه السلام فرمود: اشکالی ندارد که انسان زمین و اهل آن را از حاکم بپذیرد.

و از امام علیه السلام دربارهٔ قرار داد مزارعه با اهل خراج به یک‌چهارم و نصف و یک‌سوم سؤال شد، امام علیه السلام فرمود: آری، اشکال ندارد. به تحقیق، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از فتح خیبر آن سرزمین را به نصف به یهودیان واگذار کرد.»

۱۶۱۶- (۲) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مزارعه سؤال شد. امام علیه السلام فرمود: «هزینه از تو و زمین از طرف صاحب زمین. آنچه خداوند از آن عنایت فرمود به دو بخش تقسیم می‌شود. هنگامی که اهل خیبر نزد

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمدند، آن حضرت به همین گونه سرزمین خیبر را به آنان واگذار کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله سرزمین خیبر را به آنان تحویل داد تا آن را آباد کنند و نصف محصول آن متعلق به آنها باشد.»

۱۶۱۷- (۳) عبدالله بن عمر گوید: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به نیمی از محصول خیبر- میوه و زراعت- با اهل آنجا معامله کرد.»

۱۶۱۸- (۴) حلبی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «زمین در برابر مقدار معینی از گندم پذیرفته نمی‌شود، بلکه به نصف و یک‌سوم و یک چهارم و یک پنجم اشکال ندارد و فرمود: مزارعه به یک‌سوم و یک چهارم و یک پنجم اشکال ندارد.»

۱۶۱۹- (۵) عبید الله حلبی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «مزارعه به یک‌سوم و یک چهارم و یک پنجم اشکال ندارد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۹۷۹

۱۶۲۰- (۶) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «مزارعه به یک‌سوم و یک چهارم و یک پنجم و کمتر و بیشتر از محصول زمین اشکال ندارد. در صورتی که صاحب زمین غیر از محصول زمین چیز دیگری از کشاورز درخواست نکند و شایسته نیست سهمی برای بذر قرار داده شود و سهمی برای گاو؛ بلکه به صاحب زمین می‌گوید: در زمین تو کشاورزی می‌کنم و فلان مقدار از محصول آن برای تو.»

۱۶۲۱- (۷) عبدالله بن سنان روایت می‌کند که: «شخصی زمین دیگری را مزارعه می‌کند و می‌گوید:

یک‌سوم محصول برای گاو و یک‌سوم برای بذر و یک‌سوم برای زمین.

امام علیه السلام در این باره فرمود: از بذر و گاو نامی به میان نمی‌آید، بلکه می‌گوید: در زمین تو بنا بر فلان مقدار از محصول کشت می‌کنم. اگر می‌خواهی، نصف را معین کن و اگر خواستی، یک‌سوم.»

۱۶۲۲- (۸) محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام دربارهٔ شخصی روایت می‌کند که زمین دیگری را مزارعه می‌کند و می‌گوید: یک‌سوم محصول برای گاو و یک‌سوم برای بذر. امام علیه السلام فرمود: «نامی از بذر و گاو به میان نمی‌آورد، بلکه می‌گوید: در آن زمین بنابر فلان مقدار از محصول کشت می‌کنم. اگر می‌خواهی، نصف را معین کن و اگر خواستی، یک‌سوم.»

۱۶۲۳- (۹) در کتاب نوادر احمد بن محمد بن عیسی روایت می‌شود که امام باقر علیه السلام فرمود: «مزارعه بر نصف جایز است. به تحقیق، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر نصف مزارعه کرد؛ بنابراین‌که هزینهٔ آن بر کشاورزان باشد.»

۱۶۲۴- (۱۰) ابو ربیع شامی روایت می‌کند که از امام صادق علیه السلام سؤال شد: «شخصی زمین دیگری را مزارعه و با او شرط می‌کند که یک‌سوم محصول برای بذر و یک‌سوم برای گاو باشد.

امام علیه السلام فرمود: شایسته نیست از بذر و گاو نامی به میان آورد، بلکه به صاحب زمین می‌گوید: من در زمین تو کشت می‌کنم و فلان مقدار از محصول آن- نصف یا یک‌سوم یا هر شرط دیگری- متعلق به تو باشد و از بذر و گاو نامی به میان نمی‌آورد، همانا کلام حرام می‌کند.»

ابو ربیع شامی دربارهٔ شخصی که زمینی را به این شرط مزارعه می‌کند، که یک‌سوم محصول برای گاو و یک‌سوم آن برای بذر و یک‌سوم برای صاحب زمین باشد، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: گاو و بذر نام برده نشود، بلکه به صاحب زمین می‌گوید: زمین تو را مزارعه می‌کنم و فلان مقدار از آنچه خداوند عنایت فرمود، متعلق به تو باشد.»

۱۶۲۵- (۱۱) حلبی گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال شد: شخصی زمینی را مزارعه می‌کند و برای بذر یک‌سوم محصول و برای گاو یک‌سوم شرط می‌کند.

امام علیه السلام فرمود: شایسته نیست از چیزی نام ببرد؛ زیرا کلام حرام می‌کند.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۹۸۱

۱۶۲۶- (۱۲) محمد بن مسلم گوید: «از امام علیه السلام سؤال کردم: شخصی زمینی را از حکومت به یک‌سوم یا نصف کرایه می‌کند. آیا به سهم او زکات تعلق می‌گیرد؟

امام علیه السلام فرمود: نه.»

و از مزارعه و فروش محصول برای چند سال سؤال کردم. امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

۱۶۲۷- (۱۳) سلیمان بن خالد گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی زمین دیگری را مزارعه و با او شرط می‌کند که یک‌سوم محصول برای بذر و یک‌سوم آن برای گاو باشد.

امام علیه السلام فرمود: شایسته نیست از بذر و گاو نامی به میان آورد، همانا سخن حرام می‌کند.»

۱۶۲۸- (۱۴) علی بن جعفر گوید: «از برادرم- امام موسی بن جعفر علیه السلام- سؤال کردم: شخصی زمینی را واگذار می‌کند که در برابر مبلغ مشخصی، آن را آباد کند و نهرهایش را روان سازد.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

۱۶۲۹- (۱۵) یعقوب بن شعیب گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی زمینی از زمین‌های خراج را در اختیار دارد و آن را به دیگری واگذار می‌کند تا آباد و اصلاح کند و خراجش را بپردازد و باقیماندهٔ آن میان‌شان تقسیم شود.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.

و سؤال کردم: شخصی زمینش را که در آن درخت انار، درخت خرما و سایر میوه‌هاست به دیگری واگذار می‌کند و می‌گوید: این را آبیاری و آباد کن و نصف محصول آن متعلق به تو.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.

و سؤال کردم: شخصی زمین ویرانی را به دیگری واگذار می‌کند و می‌گوید: آن را آباد کن و محصول سه سال یا پنج سال یا هر چه خدا بخواهد متعلق به تو.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.

و از امام علیه السلام دربارهٔ مزارعه سؤال کردم، امام علیه السلام فرمود: هزینهٔ آن از تو و زمین از صاحب زمین و آنچه خداوند عنایت فرمود، میان شما دو بخش می‌شود. وقتی اهل خیبر نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمدند، آن حضرت این گونه خیبر را به آنان واگذار کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله خیبر را به آنان داد تا آن را آباد کنند و نصف محصول آن متعلق به آنان باشد.

و سؤال کردم: شخصی زمینی از زمین‌های خراج را در اختیار دارد. خراج آن معلوم است ولی گاهی کمتر و بیشتر می‌شود. او این زمین را به دیگری واگذار می‌کند، به این شرط که خراج آن را بپردازد و هر سال دویست درهم به صاحب زمین بدهد.

امام فرمود: اشکالی ندارد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۹۸۳

۱۶۳۰- (۱۶) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مساقات سؤال شد. امام فرمود: آن به این صورت است که شخصی زمینش را که در آن درخت یا نخل وجود دارد، به دیگری واگذار می‌کند و می‌گوید: این را آبیاری و آباد و در آن کشاورزی کن و فلان مقدار از محصول آن برای تو باشد- مقداری از محصول را که مشخص می‌کند و بر آن توافق می‌کنند- این جایز است.»

۱۶۳۱- (۱۷) سلیمان بن بلال از امام رضا علیه السلام از پدرش علیه السلام از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام از نیاکانش علیهم السلام روایت می‌کند که: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سرزمین خیبر را در برابر نیمی از محصول آن به اهل آن

واگذار کرد. هنگام برداشت محصول عبدالله بن رواحه را به آنجا فرستاد. عبدالله محصول آنجا را برای یهودیان تخمین زد، سپس به آنان گفت: اگر می‌خواهید، محصول را بر اساس تخمین ما بردارید و اگر نمی‌خواهید، ما آن را برمی داریم و برای شما محاسبه می کنیم.

یهودیان گفتند: این حق است. بر اساس این [عدالت] آسمان‌ها و زمین استوار است.»

نظیر این حدیث از محمد حلبی نیز روایت شده است.

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب پنجم از باب‌های فروش میوه‌ها، مطالبی هست که بر این بحث دلالت می کند.

می آید:

و در روایات دو باب بعدی مناسب با این بحث خواهد آمد.

باب ۸ ذکر مدت در مزارعه

۱۶۳۲- (۱) حلبی از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: «پذیرش زمین به این صورت است که به سرزمین ویرانی بروی و آن را به مدت بیست سال یا کمتر یا بیشتر از اهلش بپذیری و آن را آباد کنی و خراجش را بپردازی. این کار اشکال ندارد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۹۸۵

۱۶۳۳- (۲) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که از امام صادق علیه السلام سؤال شد: «شخصی زمین ویرانی را به دیگری واگذار می کند تا در برابر چند سال معین بهره‌برداری از محصول آن، آن را آباد کند.

امام علیه السلام فرمود: آن جایز است و اشکال ندارد کارگران غیرمسلمان یا حیواناتی از صاحب زمین در آن باشد، به هر صورت که توافق کنند، آن جایز است.»

۱۶۳۴- (۳) در کتاب نوادر احمد بن عیسی روایت می‌شود که از امام صادق علیه السلام سؤال شد: «آب انگورِ مزرعهٔ یتیمانی را به سازندگان شراب می‌فروشند و زمین آن مزرعه را در برابر حبوبات اجاره می‌دهند.

امام علیه السلام فرمود: فروش آب انگور به سازندهٔ شراب اشکال ندارد ولی اجارهٔ زمین در برابر مواد خوراکی جایز نیست و چیزی از آن گرفته نمی‌شود مگر آن‌که به نصف یا یک‌سوم اجاره داده شود و فرمود: زمین در برابر گندم و جو و آبیاری آن و آب‌های زاید اجاره داده نمی‌شود بلکه در برابر طلا و نقره اجاره داده می‌شود و هنگامی که آن را به طلا و نقره اجاره کرد پس به مبلغی بیش از آن اجاره نمی‌دهد؛ زیرا طلا و نقره کفالت شده است و این کفالت نشده بلکه آن از محصول خودِ زمین است و اگر محصول زمین یک سال یا بیشتر برای تو آشکار شد، اجارهٔ آن صحیح است و در غیر این صورت اجاره آن شایسته نیست و اگر کسی زمینی را بپذیرد که آن را آباد کند و پس از چند سال به صورت آباد تحویل دهد به این شرط که محصول آن در آن مدت مال او باشد، اشکال ندارد.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب پیشین مناسب با این بحث هست.

می آید:

در روایت نهم از باب دوازدهم از باب‌های مزارعه این گفته که: «شخصی زمینی را از صاحبش می گیرد و آن را آباد می کند و آباد

تحویل می‌دهد به این شرط که چند سال از محصولش بهره‌برداری کند.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

و باب چهاردهم را نیز بنگر که مناسب با این مقام هست.

باب ۹ حکم کار از عامل مزارعه و هزینه از مالک زمین مگر با شرط

۱۶۳۵- (۱) ابراهیم کرخی گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: با کافران غیر عرب مشارکت می‌کنم. زمین و بذر و گاو از من و مراقبت و آبیاری کردن و کار کردن در زراعت با کافر تا به گندم و جو تبدیل شود و حکومت حقش را دریافت کند و باقیمانده به صورت یک‌سوم برای کافر و دو سوم برای من تقسیم شود؟

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۹۸۷

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.

گفتم: آیا پیش از تقسیم محصول باید به مقداری که برای بذر داده‌ام به من بپردازد و باقیمانده تقسیم شود.

امام علیه السلام فرمود: نه، همانا تو به این شرط با وی شریک شدی که بذر و گاو و زمین از تو باشد و آبیاری و مراقبت و کار از او.»

۱۶۳۶- (۲) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که امام صادق علیه السلام فرمود: «اشکال ندارد که شخصی زمین خراجی را به دیگری واگذار کند، به این شرط که خراج آن را بپردازد و چیز معینی نیز به او بدهد و اگر در آن نخل یا درخت میوه است، این معامله صحیح نیست تا ماندگاری میوه آشکار شود، مگر این‌که در آن زمین برخی از سبزی‌ها یا یونجه یا میوه یا چیز دیگری باشد، که معاملهٔ آن صحیح است.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب پنجم از باب‌های فروش میوه‌ها فرمودهٔ امام علیه السلام که: «هزینه از تو و زمین از صاحب آن و آنچه خداوند عنایت فرمود بر اساس قرار داد تقسیم می‌شود ...»

و روایات باب هفتم و باب پیشین را بنگر.

می‌آید:

در روایات باب سیزدهم، شانزدهم و هفدهم مناسب با این بحث خواهد آمد.

باب ۱۰ جواز تخمین محصول از سوی صاحب زمین و اختیار عامل در پذیرش آن

۱۶۳۷- (۱) سهل گوید: «از امام موسی بن جعفر علیه السلام سؤال کردم: کشاورزان برای شخصی زعفران می‌کارند و کفالت می‌کنند که در هر جریب مقدار معینی زعفران به وی تحویل دهند ولی گاهی محصول از این مقدار کمتر می‌شود و غرامت می‌پردازند و گاهی بیشتر می‌شود.

امام علیه السلام فرمود: در صورت رضایت آنها اشکال ندارد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۹۸۹

۱۶۳۸- (۲) عبدالله بن بکیر گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: برای شخصی زعفران کشت می‌شود. کشاورزان او

کفالت می‌کنند که از هر چهل من زعفران تر یک من زعفران خشک تحویل دهند و بر زعفران خشک با هم مصالحه می‌کنند زیرا زعفران پس از خشک شدن سه‌چهارم آن کاهش می‌یابد و یک‌چهارم آن باقی می‌ماند و این مطلب تجربه شده است.

امام علیه السلام فرمود: شایسته نیست.

گفتم: حتی اگر انسان امینی را برای خشک کردن آن بگماریم، نمی‌تواند آن را حفظ کند؛ زیرا در شب انجام می‌شود.

امام علیه السلام فرمود: از ابتدا به این شرط زمین را به وی واگذار می‌کند که در هر چهل من زعفران، یک من برای تو باشد.»

۱۶۳۹- (۳) محمد بن مسلم گوید: «از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام سؤال کردم: آیا تخمین خرمای نخل برای انسان صحیح و گذراست؟

امام علیه السلام فرمود: آری.

گفتم: اگر محصول نخلستان بیش از مقدار تخمین زده باشد، آیا برای وی حلال است؟

امام علیه السلام فرمود: آری.»

۱۶۴۰- (۴) محمد بن عیسی از علی بن مهزیار روایت می‌کند که: «به امام علیه السلام گفتم: فدایت شوم! زمینی در اختیار من است و نزد ما معامله کنندگان- اجاره کنندگان و حکومت- بر اساس مقدار مشخصی از محصول در هر جریب قرار داد می‌بندند. آیا این جایز است؟

امام علیه السلام فرمود: باید آن معامله با طلا باشد.

گفتم: مردم در محل ما تنها به همین صورت معامله می‌کنند نه به صورت‌های دیگر. آیا جایز است با آنها با درهم معامله کنم و سپس به‌جای آن مواد خوراکی تحویل بگیرم.

امام علیه السلام فرمود: هنگامی که مواد خوراکی تحویل می‌گیری، برای تو فایده‌ای ندارد. (یا از گرفتن درهم چه هدفی داری)؟

گفتم: همانا در زمین شما و زمین من شیوهٔ دیگری جز این ممکن نیست.

محمد بن عیسی گوید: علی بن مهزیار [در توضیح سخن خود] به من گفت: زمینی از امام و زمینی از خودم در اختیار من است.

آن‌گاه علی بن مهزیار به امام گفت: افزون بر آن، این کار برای ما زیان‌آور است.

یعنی در زمین امام علیه السلام و زمین خودش یا راه دیگری پیش روی ما برای معامله وجود ندارد.

امام علیه السلام فرمود: من این‌گونه معامله را به تو اجازه دادم.

محمد بن عیسی به علی بن مهزیار گفت: آیا امام علیه السلام به تو و به همه مردم اجازه داد؟

علی بن مهزیار به من گفت: از این‌که برای همهٔ شیعیان از امام اجازه نگرفتم، پشیمان شدم.

علی بن مهزیار به امام علیه السلام گفت: آیا این اجازه به دلیل ناچاری و ضرورت است؟

امام علیه السلام فرمود: آری.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۹۹۱

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب پنجم از باب‌های معاملهٔ میوه‌ها آنچه بر این بحث دلالت می‌کند، هست.

باب ۱۱ جواز انعقاد قرارداد مزارعه با دیگری از سوی مستأجر

۱۶۴۱- (۱) اسماعیل بن فضل از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «اشکال ندارد زمینی را به درهم اجاره کنی و به

یک‌سوم یا یک چهارم یا کمتر یا بیشتر از محصول آن به دیگری مزارعه دهی، در صورتی که جز از محصول زمین از وی دریافت نکنی.»

۱۶۴۲- (۲) محمد بن مسلم گوید: «از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی به هزار درهم زمینی را اجاره می‌کند. سپس بخشی از آن را به دویست درهم اجاره می‌دهد. آن‌گاه صاحب زمین به او می‌گوید: من نیز در زمینی که اجاره کرده‌ای شریک می‌شوم، هزینه‌های آن را با هم می‌پردازیم و افزون بر آن را میان خودمان تقسیم می‌کنیم.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

۱۶۴۳- (۳) فیض بن مختار گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: فدایت شوم! زمینی را از حکومت می‌پذیرم، سپس آن را به کارگرانم اجاره می‌دهم به این شرط که هرچه خداوند عنایت فرمود، پس از پرداخت حق حکومت، نصف یا یک‌سوم آن متعلق به من باشد. در این باره نظرتان چیست؟

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد، من نیز با کارگرانم به همین گونه معامله می‌کنم.»

در گزارش دیگری از این حدیث، جملهٔ «پس از پرداخت حق حکومت» و جملهٔ پس از «اشکال ندارد»، حذف شده است و در پایان آن افزوده شده است: «اسماعیل فرزند امام صادق علیه السلام

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۹۹۳

ارجاعات

می‌آید:

در روایات باب هفدهم از باب‌های اجاره و باب بیست و سوم مناسب با این باب هست.

باب ۱۲ مال الاجاره زمین و خراج آن

۱۶۴۴- (۱) ابو بصیر از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «زمین را در مقابل خرما، گندم، جو، اربعاء و نِطاف اجاره نکن!

ابو بصیر پرسید: اربعاء چیست؟

امام علیه السلام فرمود: آبیاری و نطاف آب افزوده است، بلکه زمین را در برابر طلا و نقره و نصف و یک‌سوم و یک‌چهارم محصول آن بپذیر.»

در باب بیست و پنجم از باب‌های اجاره نیز نظیر این حدیث خواهد آمد.

۱۶۴۵- (۲) ابو بصیر از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «زمین را به گندم و جو و خرما و آبیاری و آب افزوده اجاره نکن، بلکه به طلا و نقره اجاره کن؛ برای این‌که طلا و نقره کفالت شده‌اند و اینها کفالت نشده‌اند.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۹۹۵

۱۶۴۶- (۳) حلبی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «زمینی را که در آن گندم می‌کاری به گندم اجاره نکن.»

۱۶۴۷- (۴) فضیل بن یسار گوید: «از امام باقر علیه السلام دربارهٔ اجاره کردن زمین به گندم و جو سؤال کردم.

امام علیه السلام فرمود: اگر از محصول خودِ آن زمین است، خیری در آن نیست.»

۱۶۴۸- (۵) ابو برده گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ اجاره زمین معینی به تعداد مشخصی درهم سؤال کردم، امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.

و دربارهٔ اجارهٔ زمین در مقابل گندم و جو سؤال کردم، امام علیه السلام فرمود: اگر از محصول آن زمین است، خیری در آن

نیست.»

۱۶۴۹- (۶) ابو معزا گوید: «در حضور امام صادق علیه السلام بودم که یعقوب احمر به امام علیه السلام گفت: خداوند به کارهایت سامان دهد! برادرم درگذشت و کودك یتیمی نزد من بر جای گذاشت. برادر دیگری دارم که عهده دار مزرعه‌ای است که متعلق به ما و برادرزاده‌مان است. او آب انگور به سازندگان شراب می‌فروشد و زمین را در مقابل گندم و جو اجاره می‌دهد. من از سهم خود اجتناب می‌کنم ولی با سهم یتیم چه کنم؟

امام علیه السلام فرمود: از اجارهٔ زمین در مقابل گندم و جو سهم یتیم را نگیر مگر آن‌که به یک‌چهارم و یک‌سوم و نصف اجاره دهد ولی فروش آب انگور به شراب‌سازان اشکال ندارد، سهم یتیم را از آن بگیر.»

۱۶۵۰- (۷) یونس بن عبدالرحمان با واسطه از گروهی روایت می‌کند که از امام صادق علیه السلام و امام باقر علیه السلام سؤال شد: «دلیل این‌که اجارهٔ زمین در برابر گندم و جو صحیح نیست و در برابر طلا و نقره صحیح است، چیست؟

فرمودند: دلیل آن این است که محصول زمین، گندم و جو است و اجارهٔ گندم به گندم و جو به جو جایز نیست.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۹۹۷

۱۶۵۱- (۸) برید از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که دربارهٔ شخصی که زمین را با درهم و دینار اجاره می‌کند، فرمود: «اشکال ندارد.»

۱۶۵۲- (۹) حلبی گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی زمینی را از صاحبش می‌گیرد، آن را آباد می‌کند و چند سال محصولش را برداشت می‌کند و آباد به صاحبش تحویل می‌دهد.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب هفتم مناسب با این بحث هست.

و در روایت چهارم از این باب فرمودهٔ معصوم علیه السلام که: «زمین را در برابر مقدار معینی گندم اجاره نکن، ولی اجارهٔ آن در برابر نصف محصول و یک‌سوم ویک چهارم و یک پنجم اشکال ندارد.»

و در روایات باب هشتم و نهم مناسب با این مقام هست؛ ملاحظه کنید.

و در روایت سوم از باب پیشین این گفته که: «زمینی را از حکومت اجاره می‌کنم سپس آن را به کارگرانم اجاره می‌دهم به این شرط که هر چه خداوند عنایت فرمود، پس از پرداخت حق حکومت، نصف یا یک‌سوم آن متعلق به من باشد.

امام فرمود: اشکال ندارد.»

می‌آید:

در دو باب بعدی و باب هفدهم از باب‌های مزارعه و باب هفدهم و بیست و ششم از باب‌های اجاره، مطالبی وجود دارد که بر بخشی از مقصود این بحث دلالت می‌کند؛ پس ملاحظه کنید.

باب ۱۳ جواز شرط کردن خراج بر اجاره کننده و عامل

۱۶۵۳- (۱) داود بن سرحان روایت می‌کند که از امام صادق علیه السلام سؤال شد: «شخصی زمینی از زمین‌های خراج را با خراج معین در اختیار دارد که گاهی کم و زیاد می‌شود. وی این زمین را به دیگری واگذار می‌کند، به شرط آن‌که خراج آن را بپردازد و سالانه دویست درهم به وی بدهد.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

این حدیث از یعقوب بن شعیب نیز روایت شده است.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۹۹۹

۱۶۵۴- (۲) ابو بردهٔ بن رجا گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: گروهی زمین خود را به شخصی واگذار می‌کنند و به او می‌گویند: آن را برای خودت کشت کن و خراج آن را بپرداز.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد، هرگاه بخواهند آن را بگیرند، می‌گیرند.»

۱۶۵۵- (۳) ابو ربیع گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال شد: حاکم به اهل منطقه‌ای ظلم کرده است به طوری که آنان توان پرداخت خراج آن را ندارند. قریه در اختیار آنان است ولی معلوم نیست که ملک آنهاست یا دیگران نیز در آن سهمی دارند. به هر حال آنها قریه را به شخصی واگذار می‌کنند به این شرط که خراج آن را بپردازد. او نیز زمین را تحویل می‌گیرد و پس از پرداخت خراج آن، مال زیادی برایش باقی می‌ماند.

امام علیه السلام فرمود: در صورتی که با آنان شرط کرده باشد، اشکالی ندارد.»

۱۶۵۶- (۴) در کتاب المقنع آمده است: «اشکال ندارد که انسان زمینی را به یک پنجم محصول آن یا کمتر یا بیشتر اجاره کند و خراج آن به عهدهٔ شخص کافر غیر عرب [صاحب زمین] باشد.»

۱۶۵۷- (۵) ابراهیم بن میمون گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: قریه‌ای در اختیار گروهی از اهل ذمّه است و نمی‌دانم اصل آن مال آن هاست یا نه. حاکم در گرفتن خراج از آنها زیاده روی می‌کند. آنها قریه و زمین‌های‌شان را به من واگذار می‌کنند، به این شرط که به کم یا زیاد، حاکم را از سر آنان باز دارم. پس از آنچه حاکم از من می‌گیرد، برای من مقداری باقی می‌ماند.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد، مقدار افزوده متعلق به توست.»

۱۶۵۸- (۶) در کتاب نوادر احمد بن محمد بن عیسی روایت می‌شود که از امام صادق علیه السلام سؤال شد:

«قریه‌ای در اختیار اهل ذمّه است و معلوم نیست که ملک آن هاست یا نه. آنان از یکی از مسلمانان می‌خواهند، زمین را بگیرد و خراج آن را بپردازد و هر چه از محصول آن باقی ماند، متعلق به خود او باشد.

امام علیه السلام فرمود: این جایز است.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب ششم از باب‌های خیار و باب نهم از باب‌های مزارعه، آنچه بر این بحث دلالت می‌کند، هست.

در روایت سوم از باب یازدهم این گفته که: «زمینی را از حاکم تحویل می‌گیرم، سپس آن را به کارگرانم اجاره می‌دهم به این شرط که هر چه خداوند عنایت فرمود، پس از پرداخت حق حاکم، نصف یا یک‌سوم آن متعلق به من باشد.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۰۰۱

می‌آید:

در روایات باب هفدهم مناسب با این بحث خواهد آمد.

در روایت پنجم از باب هفدهم از باب‌های اجاره این گفته که: «شخصی زمینی را از دهقانان اجاره می‌کند و به مبلغ بیشتری اجاره می‌دهد و حق حاکم را می‌پردازد.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

باب ۱۴ جواز پذیرفتن زمین و عدم جواز به عهده گرفتن جزیه انسان‌ها

۱۶۵۹- (۱) سماعه گوید: «از امام سؤال کردم: شخصی زمینی را با رضایت کامل از اهل آن تحویل می‌گیرد و با آنها شرط می‌کند که اگر در آن تعمیری انجام داد یا بنایی ساخت، اجرت خانه‌ها متعلق به اوست مگر خانه‌هایی که از آغاز در اختیار دهقانان آن بوده است.

امام علیه السلام فرمود: هرگاه بر اساس مقدار معینی قبالهٔ زمینی را پذیرفت به آنچه در اختیار دهقان‌های آنجاست کاری نداشته باشد، مگر آن‌که آنچه در اختیار آنان است با صاحبان زمین شرط کرده باشد.»

۱۶۶۰- (۲) ابو بصیر از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هرگاه زمینی را با رضایت کامل اهل آن بر اساس قرار دادی پذیرفتی، پس از پرداخت حق آنان، باقیماندهٔ محصول آن متعلق به توست و اگر تو در آنجا تعمیری انجام دادی یا بنایی ایجاد کردی، اجرت خانه‌های آن مال توست، مگر خانه‌هایی که در اختیار دهقان‌های آنجاست.»

۱۶۶۱- (۳) یعقوب بن شعیب گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی زمینی را در برابر مقدار معینی از محصول آن اجاره می‌کند. خراج آن را می‌پردازد و مازاد محصول آن را بر می‌دارد و قوت و غذایش از آنجاست.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

۱۶۶۲- (۴) ابو ربیع شامی گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال شد: شخصی می‌خواهد زمینی را بپذیرد، کدام یک از شیوه‌های پذیرش زمین حلال‌تر است؟

امام علیه السلام فرمود: زمین را در برابر مقدار معینی از محصول آن برای چند سال مشخص از صاحبانش می‌گیرد. آن‌گاه آن را آباد می‌کند و مالیات آن را می‌پردازد. پس اگر در آن کافران هستند، آنان در پذیرش زمین داخل نیستند؛ زیرا آن حلال نیست.»

این حدیث از خالد بن جریر نیز روایت شده است.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۰۰۳

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب پنجم از باب‌های زکات غلّات این گفته که: «مردم می‌گویند: پذیرفتن زمین و درخت خرما شایسته نیست، در حالی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سرزمین خیبر را واگذار کرد و کسانی که زمین را می‌پذیرند، افزون بر پرداخت قبالهٔ زمین موظف به پرداخت یک دهم و یک بیستم سهم خود- زکات- هستند.»

در روایت دیگری، روایت دوم نظیر این مطلب هست.

و در بسیاری از روایات باب هفتم از باب‌های مزارعه، مناسب با این بحث هست.

و در روایت دوم از باب دهم از باب‌های مزارعه این گفته که: «از ابتدا زمین را به این شرط به او واگذار می‌کند که در هر چهل من، یک من زعفران برای تو باشد.»

و در روایت سوم از باب یازدهم این گفته که: «دربارهٔ زمینی که از حاکم می‌گیرم و به کارگرانم کرایه می‌دهم ... نظرتان چیست؟

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد، من نیز با کارگرانم این گونه رفتار می‌کنم.»

و در روایات دو باب پیشین و باب بعدی، مطالبی مناسب با این بحث وجود دارد و باب هفدهم از باب‌های اجاره را نیز بنگر.

و در روایت چهارم از باب بیست و چهارم از باب‌های اجاره این گفته که: «شخصی برای چند سال معین زمین یا چیز دیگری را از

فردی می‌پذیرد ...»

باب ۱۵ حکم اجاره زمینِ درخت‌دار و حکم زکات عامل در مزارعه و مساقات و مستأجر

۱۶۶۳- (۱) سماعه گوید: «از امام سؤال کردم: شخصی زمینی را که در آن نخل یا درخت میوه است به مدت دو یا سه سال اجاره می‌کند. امام علیه السلام فرمود: اگر هنگام آشکار شدن میوه و بستن آن اجاره کند، اشکال ندارد و اگر آن را به مدت دو یا سه سال اجاره کند، اجارهٔ آن پیش از رسیدن میوه نیز اشکال ندارد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۰۰۵

۱۶۶۴- (۲) در کتاب نوادر احمد بن محمد بن عیسی روایت می‌شود که امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر میوهٔ زمین یک سال یا بیشتر برای تو آشکار شود، اجارهٔ آن شایسته است، در غیر این صورت جایز نیست.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب پنجم از باب‌های زکات غلّات، مطالبی هست که بر ذیل باب دلالت می‌کند و در تعدادی از روایات باب دوم از باب‌های معاملهٔ میوه‌ها، مناسب با این بحث هست.

می‌آید:

و در روایت یکم از باب هفدهم از باب‌های مزارعه آنچه مناسب با این باب هست.

باب ۱۶ جواز شریک شدن در زراعت پس از کشت

۱۶۶۵- (۱) سماعه گوید: «از امام علیه السلام دربارهٔ مزارعه سؤال کردم و گفتم: شخصی صد جریب زمین یا کمتر یا بیشتر از آن را گندم یا جو یا بذر دیگری می‌کارد. پس از کاشت، شخص دیگری نزد او می‌آید و می‌گوید: بهای نصف بذری را که کاشته‌ای از من بگیر و نصف دیگر هزینه‌های آن نیز برعهدهٔ من و مرا در این کشت، شریک کن.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.

گفتم: اگر صاحب بذر آن را نخریده و آن را از قبل داشته باشد، [حکم آن چیست]؟

امام علیه السلام فرمود: آن را به همان گونه که معامله می‌شود، قیمت می‌کند و نصف بهای آن و نصف هزینه‌اش را می‌گیرد.»

با سند دیگری آمده است که سماعه از امام صادق علیه السلام سؤال کرد: «شخصی صد جریب زمین را گندم یا جو یا چیز دیگری می‌کارد. پس از کاشت، شخص دیگری نزد او می‌آید و می‌گوید: نیمی از بذر و نیمی از هزینه‌هایت را در این زمین از من بگیر تا من با تو شریک شوم.

امام علیه السلام فرمود: اشکالی در آن نیست.»

۱۶۶۶- (۲) محمد بن مسلم گوید: «از امام باقر علیه السلام دربارهٔ مزارعهٔ مسلمان و مشرک که مسلمان بذر را می‌دهد سؤال شد ...»

ادامهٔ این حدیث همانند حدیث پیشین است و در ادامهٔ آن آمده است: «گفتم:

کسی که بذر را کاشته است، آن را نخریده، بلکه آن را داشته است.

امام علیه السلام فرمود: مانند زمان فروش، آن را قیمت می‌کند، آن‌گاه نصف بهای آن و نصف هزینه‌های دیگر را می‌گیرد و او را شریک می‌کند.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۰۰۷

۱۶۶۷- (۳) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که از امام صادق علیه السلام سؤال شد: «شخصی زمینی را کشت می‌کند، آن‌گاه دیگری به او می‌گوید: نیمی از بذر و نیمی از هزینه‌ات را از من بگیر و مرا در زراعت خود شریک کن و بر آن توافق می‌کنند.

امام صادق علیه السلام فرمود: این کار جایز است.»

باب ۱۷ جواز شراکت مسلمان و مشرک در مزارعه

۱۶۶۸- (۱) سماعه گوید: «از امام علیه السلام دربارهٔ مزارعهٔ مسلمان و مشرک سؤال کردم به این صورت که بذر و گاو از مسلمان و زمین و آب و خراج و کار، از کافر باشد.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.

و از امام علیه السلام دربارهٔ مزارعه سؤال کردم و گفتم: شخصی صد جریب زمین یا کمتر یا بیشتر از آن را بذر می‌کارد، آن‌گاه شخص دیگری نزد او می‌آید و می‌گوید: نیمی از بهای بذر کاشته شده و نیمی از هزینه‌های آن به عهدهٔ من و مرا در زراعت خود شریک کن.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.

گفتم: اگر کسی که بذر را کاشته، آن را نخریده و آن را از پیش داشته باشد؟

امام علیه السلام فرمود: همان‌گونه که در آن زمان فروخته می‌شود، قیمت می‌کند و نصف بهای بذر و نصف هزینه را می‌گیرد و او را شریک می‌کند.»

۱۶۶۹- (۲) سماعه گوید: «از امام علیه السلام دربارهٔ مزارعهٔ مسلمان و مشرک سؤال کردم ...» در این حدیث، پرسش نخست حدیث پیشین آمده است و این گونه ادامه می‌یابد: «و از امام علیه السلام دربارهٔ زمینی سؤال کردم که شخصی آن را به یک پنجم از محصول آن یا به کمتر یا بیشتر اجاره می‌کند و مالیات آن بر صاحب زمین است. امام علیه السلام در این باره فرمود: اشکال ندارد.»

۱۶۷۰- (۳) در کتاب نوادر احمد بن محمد بن عیسی آمده است: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ کسی که زمین و ساکنان کافرِ قریه‌ای را در برابر مبلغ معینی می‌پذیرد، سؤال کردم. امام علیه السلام فرمود: نام بردن از کافران غیر عرب برای من ناخوشایند است. پس اگر نامی از کافران غیر عرب به میان نیاورد، اشکال ندارد.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت یازدهم از باب چهارم از باب‌های معاملهٔ میوه‌ها این گفته که: «شخصی با مسلمان یا کافر معاهدهٔ مزارعه و مبلغی در این راه هزینه می‌کند، سپس تصمیم به فروش آن می‌گیرد، آیا چنین حقی دارد؟

امام علیه السلام فرمود: با درهم آن را می‌خرد.»

باب پنجم را بنگر و در روایات باب هشتم از باب‌های شرکت، مطالبی بر این بحث دلالت می‌کند و می‌توان برای جواز این مطلب به اطلاقات روایات وارد شده در صحت مزارعه و مساقات استدلال کرد.

و در روایت دوم از باب پیشین این گفته که: «از امام علیه السلام دربارهٔ مزارعهٔ مسلمان با مشرک سؤال شد ...»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۰۰۹

باب ۱۸ حکم اجاره زمین و افزایش خراج از سوی حاکم

۱۶۷۱- (۱) سعید کندی گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: من زمینی را به گروهی اجاره دادم، آن‌گاه حاکم بر خراج آنان افزود.

امام علیه السلام فرمود: افزودهٔ آن را به آنان بپرداز.

گفتم: من به آنان ستم نکرده‌ام و چیزی بر آنان نیفزوده‌ام.

امام علیه السلام فرمود: آنان بر خراج زمین تو افزوده‌اند.»

باب ۱۹ عدم جواز بیگاری کشیدن و استحباب مدارا با کشاورزان و ظلم نکردن به آنان

۱۶۷۲- (۱) حلبی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «امیر مؤمنان علیه السلام به کارگزاران خویش مرقوم می‌فرمود: مسلمانان را به بیگاری نکشید و هرکس افزون بر زکات چیزی از شما درخواست کند (یا هرکس درخواست کاهش زکات را کند)، از حق خود تجاوز کرده است، پس به وی ندهید!

و امیر مؤمنان علیه السلام پیوسته در نامه‌هایش نیکی کردن به کشاورزان را سفارش می‌کرد و مقصود از آنان، کارگران روزمزد هستند.»

۱۶۷۳- (۲) اسماعیل بن فضل هاشمی گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ بیگاری کشیدن در روستاها و باج گرفتن از کافران و کارگران هنگام آمدن آنان به روستاها سؤال کردم.

امام علیه السلام فرمود: با آنان شرط کن، پس هر چه از درهم‌ها و کارکردن و چیزهای دیگر با آنان شرط کنی، متعلق به توست ولی بدون قرار داد و شرط حق نداری چیزی از آنان بگیری، هرچند روشن و بدیهی باشد که هرکس به آن زمین یا دهکده پا می‌گذارد، از آنها آن چیز را می‌گیرد.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۰۱۱

و سؤال کردم: شخصی در ملک خود در کنار خانهٔ دیگری چند اتاق یا خانه‌ای می‌سازد و به آنجا نقل مکان می‌کند. آیا صاحب خانهٔ قبلی می‌تواند آنان را بر خلاف تمایل‌شان از آنجا براند؟

امام علیه السلام فرمود: آنان آزاد هستند در هر کجا که بخواهند ساکن می‌شوند و به هر کجا که بخواهند نقل مکان می‌کنند.»

۱۶۷۴- (۳) علی ازرق از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هنگام رحلت به علی علیه السلام سفارش کرد و فرمود: ای علی! مبادا در حضور تو به کشاورزان ستم شود و بر زمینی که تو خراج بسته‌ای، خراج آن افزایش داده شود و کارگر مسلمانی به بیگاری گرفته شود!»

۱۶۷۵- (۴) عبدالله بن ابی یعفور از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هرکس در زمینی گندم بکارد و زراعتش رشد نکند یا جو در آن زیاد بروید، به دلیل تصاحب ظالمانهٔ زمین یا ستم به مزارعه کنندگان با وی یا ستم به کشاورزانش است؛ زیرا خداوند عزیز و باشکوه می‌فرماید: «پس به دلیل ظلمی از سوی یهودیان، پاکی‌هایی که بر آنان حلال شده بود برای‌شان حرام کردیم.»

مقصود گوشت شتر و گاو و گوسفند است و می‌فرماید: یعقوب هرگاه گوشت شتر می‌خورد، پهلوهایش درد می‌گرفت. پس گوشت شتر را برخود حرام کرد و این ماجرا مربوط به پیش از فرود آمدن تورات بود ولی پس از نزول تورات، حضرت موسی علیه

السلام آن را بر خود حرام نکرد و از آن نخورد.»

این حدیث با سند دیگری نیز از عبدالله بن ابی یعفور تا پایان آیۀ قرآن روایت شده و این گونه ادامه می‌یابد: «و به دلیل جلوگیری بسیار آنان از راه خدا» خداوند این‌گونه این آیه را نازل فرمود و به همین صورت نیز آن را بخوانید و چنین نیست که خداوند در کتاب خود چیزی را حلال کند و پس از حلال کردن، آن را حرام کند و نه این‌که چیزی را حرام کند و پس از حرام کردن، آن را حلال کند.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۰۱۳

عبدالله بن ابی یعفور گوید: «گفتم: آیا این سخن خداوند نیز به همین گونه است؟ «پیه‌های گاو و گوسفند را بر آنان حرام کردیم.»

امام علیه السلام فرمود: آری.

گفتم: این سخن خداوند چطور؟ «مگر آنچه یعقوب بر خود حرام کرد.»

امام علیه السلام فرمود: همانا یعقوب علیه السلام ...»

ادامۀ حدیث، همانند حدیث پیشین است.

باب ۲۰ جواز سه روز مهمان اهل خراج شدن

۱۶۷۶- (۱) حلبی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «تا سه روز می‌توان مهمان اهل خراج شد.»

۱۶۷۷- (۲) عبدالله بن سنان از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «مهمان اهل خراج شدن تا سه روز است.»

این حدیث بر اساس گزارش دیگر این گونه است: عبدالله بن سنان گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارۀ مهمان شدن بر اهل خراج سؤال کردم. امام علیه السلام فرمود: سه روز.»

۱۶۷۸- (۳) محمد گوید: «از امام علیه السلام دربارۀ مهمان شدن بر اهل خراج سؤال کردم. امام علیه السلام فرمود: تا سه روز می‌توان مهمان آنها شد.»

این حدیث از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز روایت شده است.

مسعدۀ بن زیاد از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «همانا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وارد شدن بر اهل ذمّه را تا سه روز دستور داد و فرمود: هنگام ظهور قائم ما (عج) واگذار کردن زمین‌های خراج پایان می‌یابد، پس زمین خراجی در کار نخواهد بود.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب هفدهم از باب‌های بدهی، مناسب با این بحث هست.

می‌آید:

در روایات باب دویست و سی‌ام از باب‌های خوراکی‌ها، مناسب با این مقام خواهد آمد.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۰۱۵

باب ۲۱ حکم اختلاف صاحب زمین و کشاورز در مزارعه بودن زمین

۱۶۷۹- (۱) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که از امام صادق علیه السلام سؤال شد: «شخصی زمین دیگری را کشت می‌کند

و می گوید: صاحب زمین بر اساس قرار داد مزارعه به فلان مقدار به من اجازه داد و صاحب زمین منکر اجازه دادن به اوست.
امام علیه السلام فرمود: [پیش از کشت] سخن مالک زمین همراه با سوگندش پذیرفته است مگر آن‌که صاحب زمین پس از کشت آگاه شود و بیّنه بر این مطلب گواهی دهد. در این صورت ادعای کشاورز همراه با سوگندش دربارهٔ مزارعه پذیرفته است. مگر آن‌که ادعای کشاورز متناقض باشد که در این صورت باید اجرت المثل زمین را بپردازد و زراعتش کَنده نمی‌شود.»

باب ۲۲ نکوهش کشاورزان

ارجاعات

گذشت:

در روایت چهاردهم از باب یکم از باب‌های مستحبات تاجر فرمودهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله که: «همانا بدترینِ این امت، بازرگانان و کشاورزان هستند مگر کسانی که به شدت بر دین خود ملتزم باشند.»
و در روایت پانزدهم فرمودهٔ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که: «بدترین مردم کشاورزان و بازرگانان هستند، مگر کسانی از آنان که به شدت بر دین‌شان ملتزم باشند.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۰۱۷

فصل دوازدهم باب‌های زمین و احیای موات

باب ۱ حکم مالک شدن زمین مرده به وسیله احیا

و خریدن زمین از یهودیان و مسیحیان و مسلمانان

خداوند تعالی می‌فرماید:

قطعاً زمین ملک خداست، برای هر یک از بندگانش که بخواهد، آن را به ارث می‌گذارد و فرجام کار برای پرهیزگاران است. «۱»

۱۶۸۰- (۱) زراره، محمد بن مسلم، ابو بصیر، فضیل، بکیر، حمران و عبدالرحمان بن ابی عبدالله از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام روایت می‌کنند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس زمین مرده‌ای را آباد کند، آن زمین متعلق به اوست.»

۱۶۸۱- (۲) زراره از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس زمین مرده‌ای را آباد کند، آن زمین متعلق به اوست.»

۱۶۸۲- (۳) عبدالله بن سنان گوید: «نزد امام صادق علیه السلام بودم که از وی سؤال شد: شخصی زمین مرده‌ای را آباد می‌کند، در آن نهر حفر می‌کند، اتاق می‌سازد و نخل و درخت می‌کارد.
امام علیه السلام فرمود: آن زمین متعلق به اوست و اجاره بهای اتاق‌های آن مال اوست و یک‌دهم محصولاتی را که با آب باران یا سیل یا چشمه آبیاری می‌شود باید بپردازد و محصولاتی که با دلو آبیاری می‌شود یک‌بیستم.»

---

(۱). اعراف ۷/ ۱۲۸.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۰۱۹

۱۶۸۳- (۴) در کتاب العوالی روایت می‌شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «زمین‌های خشک و سخت متعلق به خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله است و سپس از طرف من، مال شماست. پس هرکس زمین مرده‌ای را آباد کند، متعلق به اوست.»

۱۶۸۴- (۵) در کتاب المجازات النبویه روایت می‌شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس زمین مرده‌ای را آباد کند، متعلق به اوست و ریشه‌های گیاهان و کارهای ظالمانه سبب ایجاد حقی نسبت به زمین نمی‌شود.»

این حدیث از سعید بن زید بن نفیل نیز روایت شده است.

۱۶۸۵- (۶) در کتاب العوالی روایت می‌شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «زمین‌های مرده متعلق به خدا و پیامبر است. هرکس چیزی از آن را آباد کند، آن زمین مال اوست.»

۱۶۸۶- (۷) سمرهٔ بن جندب روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس به دور زمینی دیوار کشد، آن زمین مال اوست.»

۱۶۸۷- (۸) محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هر گروهی که بخشی از زمین را زنده و آباد کنند، آنان به آن زمین سزاوارترند و آن متعلق به آن هاست.»

۱۶۸۸- (۹) محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هر گروهی که بخشی از زمین را زنده یا آباد کنند، آنان به آن زمین سزاوارترند.»

۱۶۸۹- (۱۰) در کتاب العوالی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌شود که فرمود: «هرکس به چیزی پیشی گیرد که هیچ مسلمانی به سوی آن پیشی نگرفته است، به آن سزاوارتر است.»

۱۶۹۰- (۱۱) جابر انصاری روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس زمین مرده‌ای را آباد کند، به خاطر آن پاداش خواهد داشت و هر چه حیوانات از آن بخورند، برای وی صدقه است.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۰۲۱

۱۶۹۱- (۱۲) ابو خالد کابلی از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «دربارهٔ آیه: «به راستی زمین متعلق به خداست به هر یک از بندگانش که بخواهد آن را ارث می‌دهد و سرانجام کار برای پرهیزگاران است.» در کتاب علی علیه السلام آمده است: مقصود، من و خاندان من هستیم که زمین را برای ما به ارث گذاشت و پرهیزگاران، ما هستیم و همه زمین متعلق به ماست و هر یک از مسلمانان زمینی را زنده کند، پس باید آن را آباد کند و مالیاتش را به پیشوایی از خاندان من بپردازد و هر چه از آن بهره برداری کرد، مال اوست. آن‌گاه اگر آن را رها کرد یا ویران کرد و پس از او یکی دیگر از مسلمانان آن را به دست آورد و زنده و آباد کرد، پس او نسبت به شخص اول که آن را ترک کرده است به زمین سزاوارتر است و باید خراجش را به پیشوایی از خاندان من تحویل دهد و آنچه از آن بهره برداری می‌کند، مال اوست تا قائم (عج) از خاندان من با شمشیر ظهور کند و آن را تصرف کند و دیگران را از تصرف در آن باز دارد و آنان را بیرون کند، همان گونه که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آن را فتح کرد و از تصرف دیگران در آن جلوگیری کرد، البته زمین‌هایی که در اختیار شیعیان ماست، از این حکم بر کنار است.

همانا حضرت مهدی (عج) آن زمین‌ها را بر اساس همان قراردادی که در اختیارشان است، به آنان واگذار می‌کند و زمین را به آنان می‌دهد.»

۱۶۹۲- (۱۳) سکونی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس درخت تازه‌ای بکارد یا نهر جدیدی احداث کند که پیش از وی دیگری چنین کاری نکرده باشد یا زمین مرده‌ای را زنده و آباد کند، بر اساس حکم خداوند و پیامبرش آن متعلق به اوست.»

۱۶۹۳- (۱۴) در کتاب نوادر احمد بن محمد بن عیسی از امام باقر علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «هرکس زمین یهودیان را بخرد، خراجی که بر آنان واجب بود، بر او واجب می‌شود و هر زمینی را اهل خراج ادعا کنند، کسی بدون رضایت آنان خریداری نمی‌کند.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب پنجم از باب‌های زکات غلّات فرمودهٔ معصوم علیه السلام که: «هرکس با میل و رغبت مسلمان شود، زمینش به او واگذاشته می‌شود.»

و در روایت دوم فرمودهٔ امام علیه السلام که: «هرکس با میل و رغبت مسلمان شود، زمین وی در دستش رها می‌شود و از او یک دهم و یک بیستم- زکات- گرفته می‌شود.»

و دیگر روایات باب را بنگر.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۰۲۳

در همهٔ روایات باب هشتاد و ششم از باب‌های جهاد، مطالبی است که بر این بحث دلالت می‌کند؛ به آنها مراجعه کنید.

در روایت هشتم از این باب این گفته که: «و به تحقیق پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر اهل خیبر پیروز شد، آن‌گاه خراج آنان را این گونه تعیین کرد که سرزمین خیبر را در اختیار آنان به حال خود واگذارد، تا آنها در آن کار و آن را آباد کنند و در آن اشکالی نیست، هرچند از آنان خریداری کنی و هر گروهی که بخشی از زمین را زنده و آباد کنند یا در آن کار کنند، پس آنان به آن زمین سزاوارترند و متعلق به آنان است.»

در روایت نهم این گفته که: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ خریدن زمین از اهل ذمّه سؤال کردم. امام علیه السلام فرمود: در صورتی که در آن کار کنند و آن را زنده و آباد کنند، آن زمین متعلق به آنهاست و خریدن آن از ایشان اشکال ندارد.

به تحقیق پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هنگام پیروزی بر خیبر با آنان قرارداد خراج بست و زمین را در اختیارشان باقی گذارد تا در آن کار کرده و آبادش کنند.»

در روایت هفدهم فرمودهٔ معصوم علیه السلام که: «خریدن زمین اهل ذمه اشکال ندارد در صورتی که آن را زنده و آباد کنند؛ زیرا در این صورت زمین متعلق به آنهاست.»

می‌آید:

در دو باب بعدی، مطالبی خواهد آمد که بر این بحث دلالت می‌کند.

باب ۲ حکم سه سال معطل گذاشتن زمین و ...

۱۶۹۴- (۱) یونس از امام موسی بن جعفر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «زمین متعلق به خداوند عزیز و باشکوه است که آن را وقف (روزیِ) بندگانش کرده است. پس هرکس بدون دلیل، سه سال پی در پی زمینی را بی‌استفاده رها کند، از دستش گرفته و به دیگری واگذار می‌شود و هرکس ده سال حقّ خود را مطالبه نکند پس از آن حقّی نخواهد داشت.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۰۲۵

۱۶۹۵- (۲) در کتاب المقنع آمده است: «و بدان که هرکس خانه یا مزرعه یا زمینی را در اختیار دیگری قرار دهد و به مدت ده سال دربارهٔ آن سخن نگوید و مطالبه نکند و به مشاجره و نزاع نپردازد، حقی نخواهد داشت.»

۱۶۹۶- (۳) یونس با واسطه از شخصی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هرکس زمینی از او گرفته شود و به مدت سه سال آن را مطالبه نکند، پس از آن حقّ مطالبهٔ آن را ندارد.»

۱۶۹۷- (۴) در کتاب نهج البلاغه از امیر مؤمنان علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «حق، پایدار است هرچند روزهایی بر آن بگذرد و باطل، بدون کمک و یاری رها خواهد شد هرچند گروه‌هایی آن را یاری کنند.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب پیشین، مناسب با این بحث هست؛ مراجعه کنید.

می آید:

و در باب بعدی، مناسب با این مقام خواهد آمد.

باب ۳ حکم آباد کردن زمین مخروبه متعلق به دیگران

۱۶۹۸- (۱) سلیمان بن خالد گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی وارد زمین خرابه‌ای می‌شود و آن را آمادهٔ کشاورزی می کند؛ نهرهایش را جاری و آن را آباد و کشت می کند. چه چیزی به عهدهٔ او است؟

امام علیه السلام فرمود: زکات.

گفتم: اگر صاحبش را بشناسد، [تکلیف او چیست]؟

امام علیه السلام فرمود: حقش را به وی می‌پردازد.»

۱۶۹۹- (۲) محمد بن مسلم گوید: «از امام باقر علیه السلام سؤال کردم: شخصی زمین خرابهٔ دیگری را آباد و نهرهایش را لای‌روبی می کند، آیا زکات بر او واجب است؟

امام علیه السلام فرمود: اگر صاحبش را می‌شناسد، حقش را به وی بپردازد.»

۱۷۰۰- (۳) معاویهٔ بن وهب از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: «هرکس وارد زمینِ ویران بایری شود، آن‌گاه آن را آمادهٔ کشت کند، جویبارهایش را روان سازد و آن را آباد کند، باید زکات بپردازد و اگر آن زمین پیش از او مال شخص دیگری بوده است که از آنجا مسافرت کرده و آن زمین را

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۰۲۷

رها کرده است تا خراب شده و پس از آباد شدن بیاید و آن را مطالبه کند، پس زمین متعلق به خدا و مال کسی است که آن را آباد کند.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت دوازدهم از باب یکم از باب‌های زمین و احیای موات فرمودهٔ معصوم علیه السلام که: «پس اگر آن را رها یا خراب کند و پس از او شخص دیگری آن را بردارد و آن را آباد و زنده کند، پس او نسبت به زمین سزاوارتر از کسی است که آن را رها کرده است.»

و در سایر روایات باب آنچه مناسب این هست.

می آید:

و در باب یکم از باب‌های غصب، مطالبی است که بر این بحث دلالت می کند؛ به آن مراجعه کنید.

باب ۴ مالکیت زمین‌های فتح شده با غلبه نظامی

۱۷۰۱- (۱) حلبی گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مالکیت سرزمین عراق سؤال شد، امام علیه السلام فرمود: سرزمین عراق

متعلق به همهٔ مسلمانان است؛ کسانی که امروز وجود دارند و کسانی که در آینده مسلمان می‌شوند و کسانی که هنوز به وجود نیامده‌اند.

گفتیم: خریدن آن از دهقانان چه حکمی دارد؟

امام علیه السلام فرمود: شایسته نیست، مگر آن‌که برای این‌که در اختیار مسلمانان قرار بگیرد، خریداری شود.

آن‌گاه اگر ولیّ امر بخواهد آن را بگیرد، می‌گیرد.

گفتیم: اگر از او گرفت [چه حکمی دارد]؟

امام علیه السلام فرمود: اصل مالش را به وی بازمی‌گرداند و آنچه محصول از آن برداشت کرده، در برابر کارهایی است که انجام داده است.»

ارجاعات

می‌آید:

در باب بعدی مناسب با این بحث خواهد آمد؛ به آن مراجعه کنید.

باب ۵ مالکیت آب و آتش و علفزاری که ملک شخصی نباشد و ...

۱۷۰۲- (۱) محمد بن سنان گوید: «از امام موسی بن جعفر علیه السلام دربارهٔ آب نهرها و رودخانه‌ها سؤال کردم. امام فرمود: مسلمانان در آب و آتش و علفزار شریک هستند.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۰۲۹

۱۷۰۳- (۲) ابن عباس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: «مردم در سه چیز با یکدیگر شریک هستند: آتش، آب و علفزار.»

۱۷۰۴- (۳) ابو البختری از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «جلوگیریِ نمک و آتش از دیگران جایز نیست.»

در نسخه‌ای از یک گزارش این حدیث، «آب» نیز افزوده شده است.

۱۷۰۵- (۴) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از فروش آب، علفزار و آتش نهی کرد.

۱۷۰۶- (۵) عقبهٔ بن خالد از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در میان اهل مدینه دربارهٔ آب‌های آبیاری نخل‌ها حکم کرد که از بهره‌برداری از آنها جلوگیری نشود و در میان صحرانشینان حکم کرد که آب‌های افزودهٔ خود را از دیگران باز ندارند تا به این وسیله آنان را از مازاد علفزار باز دارند و فرمود: [در اسلام] زیان و زیان رساندن به دیگران نیست.»

۱۷۰۷- (۶) در کتاب جعفریات از علی علیه السلام روایت می‌شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «جلوگیری از پنج چیز جایز نیست: آب، نمک، علفزار، آتش و دانش و فضیلت علم، بهتر از فضیلت عبادت است و کامل کنندهٔ دین، ورع و اجتناب از گناهان است.»

۱۷۰۸- (۷) ابن ابی جمهور در کتاب درر اللئالی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: «هرکس آب‌های اضافی را از دیگران باز دارد تا از این راه مانع بهره‌برداری آنان از علفزار شود، خداوند در قیامت رحمت افزودهٔ خویش را از او بازمی‌دارد.»

۱۷۰۹- (۸) ابو هریره از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: «خداوند روز قیامت با سه گروه سخن نمی‌گوید و

به آنها [از روی مهربانی] نگاه نمی‌کند و آنان را پاک نمی‌گرداند و برای ایشان عذاب دردناکی است: شخصی که تنها برای منافع دنیوی با پیشوایی بیعت کند، آن‌گاه اگر او را از دنیا بهره‌مند گرداند به بیعتش وفا می‌کند و در غیر این صورت از یاری او خودداری می‌کند و شخصی که پس از عصر کالایی را بفروشد و به خدا سوگند یاد کند که به فلان مبلغ آن را خریده است و خریدار سخن او را راست انگارد و به آن قیمت از او خریداری کند، در حالی که آن مبلغ را بابت آن نپرداخته است و شخصی که در بیابان آب اضافی دارد و آن را از در راه ماندگان جلوگیری می‌کند.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۰۳۱

۱۷۱۰- (۹) محمد بن (احمد بن) عبدالله گوید: «از امام رضا علیه السلام سؤال کردم: شخصی مزرعه‌ای دارد و محدودهٔ آن به بیست میل یا کمتر یا بیشتر می‌رسد. شخصی نزد او می‌آید و به وی می‌گوید: بخشی از علفزارهای مزرعه‌ات را به من واگذار کن و در مقابل آن فلان مقدار درهم به تو می‌دهم.

امام علیه السلام فرمود: در صورتی که مزرعه متعلق به اوست، اشکال ندارد.»

۱۷۱۱- (۱۰) اسماعیل بن فضل گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: آب سرزمینی در سطح زمین است. شخصی آن را کانال کشی و جدول‌بندی می‌کند، از این رو آن آب متعلق به اوست و با آن هر چه بخواهد می‌تواند بکارد ولی او با آن آب علف‌ها را آبیاری می‌کند. آیا می‌تواند آن علفزار را بفروشد؟

امام علیه السلام فرمود: در صورتی که آب متعلق به اوست و هر چه بخواهد، می‌تواند با آن بکارد و علفزار را به هر چه دوست دارد، می‌فروشد.

و از فروختن ساقه‌های باقیماندهٔ گندم و جو پس از درو سؤال کردم. امام علیه السلام فرمود: حلال است.

اگر بخواهد، می‌تواند آنها را بفروشد.»

۱۷۱۲- (۱۱) موسی بن ابراهیم گوید: «از امام موسی بن جعفر علیه السلام دربارهٔ فروختن علفزار و چراگاه سؤال کردم. امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله منطقهٔ نقیع را برای استفادهٔ اسب‌های مسلمانان حمایت کرد.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب هفتم و هشتم از باب‌های خرید و فروش و باب پنجم از باب‌های بدهی، مناسب با این بحث هست.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۰۳۳

باب ۶ حکم آبیاری با سیلاب

۱۷۱۳- (۱) غیاث بن ابراهیم از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دربارهٔ سیل رودخانه مهزور حکم کرد که کسی که بالاتر واقع شده، برای استفادهٔ خود بر کسانی که پایین‌تر قرار گرفته‌اند، آب را ببندد تا وقتی که در نخلستان آب به روی پا برسد و برای کشاورزی به بند کفش برسد.»

۱۷۱۴- (۲) حفص بن غیاث از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دربارهٔ سیل رودخانه مهزور حکم کرد که برای نخلستان‌ها آب روی پا را بگیرد و برای کشاورزی به بند کفش برسد.»

۱۷۱۵- (۳) ابن ابی جمهور در کتاب درر اللئالی روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دربارهٔ آب سیل رودخانه مهزور این گونه حکم کرد که: «بالاتر، آب را بر پایین‌تر ببندد تا برای نخل، آب روی پاها را بگیرد و برای کشاورزی به بند کفش‌ها برسد.»

۱۷۱۶- (۴) غیاث بن ابراهیم از امام صادق علیه السلام از نیاکانش علیهم السلام از امیر مؤمنان علیه السلام روایت می کند که فرمود: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دربارهٔ آب سیل رودخانهٔ مهزور این گونه حکم کرد که بالاتر، آب را بر پایین‌تر ببندد تا برای نخل، آب روی پاها را بگیرد و برای کشاورزی به بند کفش‌ها برسد و سپس آب را به پایین می‌فرستد.» ابن ابی عمیر گفته است مهزور نام محلی است که سیل در آن جاری می‌شود.

۱۷۱۷- (۵) در کتاب من لا یحضره الفقیه پس از نقل حدیث پیشین با اندکی تفاوت می‌فرماید: «در حدیث دیگری آمده است: برای کشاورزی تا بند کفش‌ها و برای نخل تا ساق پاها و این بر اساس کم و زیاد بودن آب نهر است.»

۱۷۱۸- (۶) عقبهٔ بن خالد از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در آبیاری نخل با سیلاب این گونه حکم کرد که بالاتر، پیش از پایین‌تر آبیاری می کند تا آب به روی پاها برسد سپس

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۰۳۵

آب را برای پایین‌تری و کسی که در کنار او قرار دارد رها می کند و به همین صورت ادامه می‌یابد تا آبیاری باغ‌ها به پایان رسد و آب تمام شود.»

باب ۷ حکم تغییر مسیر آب چشمه و حفر قنات نزدیک قنات دیگری

۱۷۱۹- (۱) محمد بن حفص از شخصی روایت می کند که گفت: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: چند چاه قنات نزدیک به هم در یک منطقه وجود دارد که هر یک از آنها متعلق به شخصی است. یکی از آنها تصمیم می گیرد که چاه قنات خود را به پایین‌تر از محل آن منتقل کند. برخی از چاه‌ها از این اقدام زیان می‌بینند و به برخی دیگر به دلیل سختی زمین، آسیبی وارد نمی‌شود.

امام علیه السلام فرمود: چاه‌هایی که در زمین سخت قرار دارند، به آنها زیان نمی‌رسد و آنهایی که در زمین سست و شنی قرار دارند زیان می‌بینند.

گفتم: اگر به همسایهٔ خود پیشنهاد کند که او نیز محل چاهش را تغییر دهد تا فاصلهٔ پیشین حفظ شود؟

امام علیه السلام فرمود: اگر هر دو راضی باشند، زیان ندارد.

و فرمود: میان دو چاه هزار ذرع- پانصد متر- باید فاصله باشد.»

۱۷۲۰- (۲) محمد بن حسین (حسن) گوید: «به امام حسن عسکری علیه السلام نوشتم: شخصی در مزرعهٔ خود قناتی دارد، شخص دیگری تصمیم می گیرد قنات دیگری به مزرعهٔ خود جاری سازد. فاصلهٔ میان آن دو چقدر باید باشد تا در زمین سخت یا نرم به یکدیگر زیان نزنند؟

امام علیه السلام در پاسخ مرقوم فرمود: به اندازه‌ای که به یکدیگر زیان نزنند- ان‌شاءالله.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۰۳۷

و به امام علیه السلام نوشتم: شخصی آسیابی در کنار نهر مزرعه‌ای دارد. صاحب مزرعه تصمیم می گیرد از نهر دیگری آب را به مزرعهٔ خود برساند و این آسیاب را تعطیل کند، آیا چنین حقّی را دارد یا نه؟

امام علیه السلام در پاسخ مرقوم فرمود: از خدا پروا کند و در این باره به طور پسندیده رفتار کند و به برادر مؤمنش زیان نرساند!»

این حدیث با اندکی تفاوت از محمد بن علی بن محبوب نیز روایت شده است.

۱۷۲۱- (۳) عقبهٔ بن خالد روایت می کند که: «شخصی از کوه، قناتی جاری ساخت. پس از آن شخص دیگری آمد و از همان کوه، قنات دیگری جاری کرد. قنات دوم، آب قنات اول را فرو برد. امام صادق علیه السلام در این باره فرمود: هر کدام یک شب قنات

خود را به نوبت می‌بندنـد [یا با بسـتن قنات هر یک از آنها در یک شب، آنها را با هم مقایسه می‌کنند] و می‌بینند کدام یک از آنها به دیگری زیـان می‌زنـد؛ اگر قنـات دوم به قنـات نخست زیـان می‌زنـد، بایـد بسته شود و پیـامبر اکرم صـلی الله علیه و آله به همین صورت حکم کرد و فرمود: اگر قنات اول، آب قنات دوم را گرفته است، صاحب قنات دوم نسبت به قنات اول حقّی ندارد.»

۱۷۲۲- (۴) عقبـهٔ بن خالد از امام صادق علیه السـلام روایت می‌کند که فرمود: «فاصـلهٔ میان دو چاه در زمین سـخت، پانصد ذرع [/ دویست و پنجاه متر] و در زمین سست و نرم هزار ذرع [/ پانصد متر] است.

[باید باشد].

در زمان پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله شخصـی قناتی حفر کرد و پس از یک سال شخص دیگری در کنار آن، قنات دیگری حفر کرد. رسول خـدا صـلی الله علیه و آله در این بـاره حکم کرد که هر یـک از آنـان یک شب قنات خود را می‌بندنـد و آب آن را در کناره‌های چـاه بـا هم مقـایسه می‌کننـد؛ اگر چاه دوم، آب چاه نخست را گرفته است، قنات دوم بسـته می‌شود و اگر قنات اول آب قنات دوم را می‌گیرد، صاحب قنات دوم نسبت به صاحب قنات اول حقّی ندارد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۰۳۹

ارجاعات

می‌آید:

در روایات باب بعدی و باب دهم مناسب با این بحث خواهد آمد.

در روایت سـیزدهم از باب یکم از باب‌های شـفعه فرمودهٔ معصوم علیه السـلام که: «پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله در میان شریکان در زمین و خانه حکم به شفعه کرد و فرمود: [در اسلام] زیان و زیان رساندن به دیگران نیست.»

باب ۸ حریم چاه و چشمه و نهر

۱۷۲۳- (۱) حمّاد بن عثمان از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «حریم چاه قدیمی، چهل ذرع از اطراف آن است.» و در حـدیث دیگری آمده است: «حریم چاه قدیمی، پنجاه ذرع است مگر آن‌که در کنار محل آب خوردن شتر و گوسـفندان یا در کنار راه باشد که در این صورت کمتر از آن مقدار تا بیست و پنج ذرع است.»

این حدیث از وهب بن وهب و ابوالبختری از امام صادق علیه السلام از پدرش از امیر مؤمنان علیه السلام نیز روایت شده است.

۱۷۲۴- (۲) در کتاب من لا یحضـره الفقیه روایت می‌شود که: «امیر مؤمنان علیه السـلام حکم کرد که حریم چاه، چهل ذرع است و در کنار آن چاه دیگری برای آب دادن شتر و گوسفند حفر نمی‌شود.»

۱۷۲۵- (۳) ابو هریره از پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: «حریم چاه بیست و پنج ذرع و حریم چاه قدیمی، پنجاه ذرع و حریم چشمهٔ جاری، سیصد ذرع و حریم چاه کشاورزی، ششصد ذرع است.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۰۴۱

۱۷۲۶- (۴) ابن جنید از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: «حریم چاه حفر شده در جاهلیت، پنجاه ذرع و چاه حفر شده در آغاز اسلام، بیست و پنج ذرع است.»

ابن ابی جمهور در درر اللئالی نیز این حدیث را روایت کرده است.

۱۷۲۷- (۵) سـکونی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «فاصلهٔ دو چاهی که شتر و گوسـفند از آن آب می‌خورند، چهل ذرع است و فاصلهٔ دو چاهی که با شتر از آن برای کشاورزی آب می‌کشند، شصت ذرع است و فاصلهٔ دو قنات، پانصد ذرع و کوچه‌ای که اهل آن درباره‌اش به نزاع بپردازند، هفت ذرع است.»

این حدیث از علی علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز روایت شده است با این تفاوت که جملهٔ پایانی آن به این صورت است: «و حدّ دو طرف کوچه وقتی بر اهلش تنگ باشد، هفت ذرع است.»

همچنین این حدیث از امام موسی بن جعفر علیه السلام از نیاکانش علیهم السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده است.

۱۷۲۸- (۶) ابن جنید گوید: «از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: حریم چاهی که برای کشاورزی از آن آب می‌کشند، شصت ذرع است.»

۱۷۲۹- (۷) علی بن ابراهیم از پدرش با واسطه روایت می‌کند که معصوم علیه السلام فرمود: «حریم نهر، کناره‌های آن و اطرافش است.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت چهارم از باب پیشین فرمودهٔ معصوم علیه السلام که: «فاصلهٔ میان دو چاه در زمین سخت، پانصد ذرع و در زمین سست، هزار ذرع است.»

سایر روایات باب، که مناسب با این مقام است را بنگر.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۰۴۳

باب ۹ حریم درخت خرما در ملک دیگران

۱۷۳۰- (۱) عقبهٔ بن خالد روایت می‌کند که: «در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مواردی که یک یا دو نخل از شخصی در ملک دیگری بود و آنان با یکدیگر بر سر حقوق آن اختلاف می‌کردند، رسول خدا علیه السلام دربارهٔ محل ریختن خرمای هر نخل این گونه حکم کرد که تا جایی که بلندترین شاخهٔ نخل به آنجا می‌رسد، به آن نخل اختصاص دارد.»

۱۷۳۱- (۲) در کتاب من لایحضره الفقیه آمده است: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: حریم نخل به اندازهٔ بلندی شاخهٔ آن است.»

ابو البختری از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این حدیث را روایت کرده است.

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب پنجاه و هفتم از باب‌های خرید و فروش، مطالبی هست که بر این بحث دلالت می‌کند.

باب ۱۰ عدم جواز زیان رساندن از سوی مالک نخل در ملک دیگران

۱۷۳۲- (۱) ابو عبیده حذّا از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «سمرهٔ بن جندب در باغ فلان خاندان درخت خرمایی داشت و هرگاه برای سرکشی به نخلش به آنجا می‌رفت به خانوادهٔ صاحب باغ نگاه و این کار، صاحب باغ را ناراحت می‌کرد. از این رو صاحب باغ نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از این موضوع شکایت کرد و گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! سمره بدون اجازهٔ من وارد حریم خانوادگی و خصوصی من می‌شود.

ای کاش او را فرا می‌خواندی و به وی دستور می‌دادی هنگام ورود، اجازه بگیرد تا خانوادهٔ من خود را بپوشاند و احتیاط کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سمره را فراخواند و به وی فرمود: فلانی را چه شده که از تو شکایت می کند و می گوید: بدون اجازهٔ او وارد می‌شوی و همسرش را در وضعیتی می‌بینی که برای وی ناخوشایند است .... ای سمره! هنگام ورود، اجازه بگیر.

سپس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به سمره فرمود: آیا شادمان نمی‌شوی که در مقابل این نخلت، درختی در بهشت متعلق به تو باشد؟

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۰۴۵

سمره گفت: نه.

پیامبر فرمود: در مقابل آن سه نخل برای توست.

سمره گفت: نه.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: ای سمره! من تو را جز کسی که دیگران را در زیان و تنگنا قرار می‌دهد، نمی‌بینم.

ای فلانی! برو درختش را ببر و در مقابلش بینداز.»

۱۷۳۳- (۲) زراره از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود: «سمرهٔ بن جندب در باغ یکی از انصار درختی داشت و خانهٔ مرد انصاری و محل زندگی وی در کنار باغ بود. سمره از آنجا برای رسیدن به درختش می گذشت و اجازه نمی گرفت. مرد انصاری با وی در این باره گفتگو کرد تا هنگام ورود اجازه بگیرد، ولی سمره زیر بار نرفت. از این رو مرد انصاری نزد پیامبر صلی الله علیه و آله ماجرا را بازگو و از سمره شکایت کرد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سمره را فراخواند و سخنان مرد انصاری و شکایت او را به آگاهی وی رساند و به وی فرمود: هنگام ورود اجازه بگیر. این بار نیز سمره زیر بار نرفت. از این رو به‌ناچار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با سمره وارد معامله شد تا درخت او را خریداری کند ولی هر چه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر بهای درخت می‌افزود، باز هم سمره از پذیرفتن آن خودداری می کرد. وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله از راضی کردن سمره به وسیلهٔ مال دنیا ناامید شد به وی فرمود: در مقابل درختت، درختی در بهشت برای تو خواهد بود که به تو یاری رساند [یا بر تو سایه افکند]. سمره باز هم نپذیرفت. سرانجام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به مرد انصاری گفت:

برو درختش را از زمین برکن و آن را در مقابلش بینداز؛ زیرا زیان و زیان رساندن به دیگران [در اسلام] نیست.»

۱۷۳۴- (۳) زراره از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود: «سمرهٔ بن جندب در باغ یکی از انصار درخت خرمایی داشت. راه رسیدن به باغ از میان خانهٔ مرد انصاری می گذشت و سمره بدون اجازه وارد خانهٔ او می‌شد. مرد انصاری به سمره گفت: تو در حالی در خانه ما رفت و آمد می کنی که ما در وضعیتی هستیم که دوست نداریم ما را در آن حال مشاهده کنی. هنگام ورود، اجازه بگیر تا ما آماده شویم و سپس به تو اجازه دهیم و تو وارد شوی. سمره گفت: من چنین نمی کنم. آن مال من است. می‌خواهم بدون اجازه به آن سرکشی کنم. مرد انصاری نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رفت، ماجرا را برای وی بازگفت و از سمره شکایت کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله سمره را فراخواند و به وی گفت: برای سرکشی به درختت اجازه بگیر. ولی سمره نپذیرفت و همان سخنانی را که به مرد انصاری گفته بود، به پیامبر صلی الله علیه و آله نیز گفت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پیشنهاد خرید درختش را به وی داد ولی او باز هم نپذیرفت.

پیامبر صلی الله علیه و آله مرتب بر بهای آن می‌افزود ولی سمره نمی‌پذیرفت. وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله وضع را چنین دید به وی فرمود:

در برابر آن، درختی در بهشت برای تو خواهد بود ولی سمره زیر بار نرفت. سرانجام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به مرد انصاری دستور داد، درخت را برکَند و در مقابلش بیندازد و فرمود: زیان و زیان رساندن به دیگران [در اسلام] نیست.»

۱۷۳۵- (۴) زراره از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود: «سمرهٔ بن جندب درختی داشت که راه رسیدن به آن از میان

خانهٔ یکی از انصار می گذشت. از این رو وی بدون اجازه از خانه مرد انصاری به سوی درختش رفت و آمد می کرد. مرد انصاری به وی گفت: ای سمره! تو همواره در حالی سر می‌رسی که ما دوست نداریم در آن حال بر ما وارد شوی. پس هنگام ورود اجازه بگیر.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۰۴۷

سمره گفت: من برای عبور از راه رسیدن به درختم، اجازه نمی گیرم.

مرد انصاری به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شکایت کرد و آن حضرت سمره را فراخواند و به وی فرمود: فلانی از تو شکایت کرده و معتقد است تو بدون اجازه بر او و خانواده‌اش وارد می‌شوی. هنگام ورودت اجازه بگیر.

سمره گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! آیا در مسیر رسیدن به درختم، باید اجازه بگیرم؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: دست از آن درخت بردار تا در فلان مکان یک درخت به تو بدهم.

سمره گفت: نه.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: دو درخت متعلق به تو باشد.

بروجری، آقا حسین طباطبایی - مترجمان: حسینیان قمی، مهدی - صبوری، م، منابع فقه شیعه، ۳۱ جلد، انتشارات فرهنگ سبز، تهران - ایران، اول، ۱۴۲۹ ه ق

منابع فقه شیعه؛ ج۲۳، ص: ۱۰۴۷

سمره گفت: نمی‌خواهم.

پیامبر صلی الله علیه و آله همچنان بر تعداد درختان افزود تا به ده درخت رسید و به وی فرمود: ده درخت در فلان محل متعلق به تو باشد ولی سمره نپذیرفت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: دست از آن درخت بردار تا درختی در بهشت از آنِ تو باشد.

سمره گفت: نمی‌خواهم.

سرانجام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: تو مرد زیان‌رسانی هستی و زیان و زیان رساندن بر مؤمن نیست. سپس دستور داد درختش را بر کَنند و در مقابلش بیندازند و به وی فرمود: برو هر کجا می‌خواهی آن را بکار.»

۱۷۳۶- (۵) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام از نیاکانش از علی علیه السلام روایت می‌شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «زیان و زیان رسانی نیست.»

۱۷۳۷- (۶) طلحهٔ بن زید از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: «همسایه همانند خود انسان است؛ نه زیان رسان و نه گناهکار.»

ارجاعات

گذشت:

در تعدادی از روایات باب هفتاد و هشتم از باب‌های معاشرت و در روایات باب یازدهم از باب‌های فروش میوه، مناسب با این بحث هست.

و در روایت یکم از باب پانزدهم از باب‌های صلح فرمودهٔ معصوم علیه السلام که: «زیان و زیان‌رسانی نیست، پس اگر دیوار را ویران کرد، موظف به ساختن آن می‌شود.»

می آید:

در روایت سیزدهم از باب یکم از باب‌های شفعه فرمودهٔ معصوم علیه السلام که: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله میان شریکان در زمین و خانه، حکم به شفعه کرد و فرمود: زیان و زیان‌رسانی نیست.»

و در باب چهل و چهارم از باب‌های طلاق، مطالبی خواهد آمد که بر این بحث دلالت می کند.

و در روایت چهارم از باب پانزدهم از باب‌های موجبات ضمان فرمودهٔ امیر مؤمنان علیه السلام که: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حکم کرد که زیان و زیان رسانی نیست. اگر صاحب گاو آن را در راه شتر بسته است، ضامن آن است.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۰۴۹

باب ۱۱ حکم اجازه گرفتن برای ورود به خانه دیگران

۱۷۳۸- (۱) جراح مداینی گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ خانه‌ای سؤال کردم که در آن سه بیت وجود دارد و در آن بیت‌ها حجره وجود ندارد، امام علیه السلام فرمود: همانا اجازه گرفتن بر درِ بیوت لازم است، نه بر در خانه.»

مرحوم صدوق قدس سره می‌فرماید: «مقصود امام علیه السلام از این سخن خانه‌ای است که برای کسب درآمد است و در آن ساکنانی به صورت اجاره یا به طور مجانی زندگی می کنند. بر درِ چنین خانه‌ای، اجازه گرفتن لازم نیست و تنها اجازه برای ورود به بیوت لازم است و اما خانه‌هایی که برای کسب درآمد نیست، کسی بدون اجازه حق ورود به آنها را ندارد.»

باب ۱۲ حکم بیرون کردن بالکن و ناودان و فاضلاب در کوچه

۱۷۳۹- (۱) ابو بصیر از امام باقر علیه السلام روایت می کند که در بخشی از یک حدیث بلند فرمود: «هنگامی که قائم (عج) ظهور کند، به سوی کوفه می‌رود و در آنجا چهار مسجد را ویران می کند و بر روی زمین هر مسجدی را که شرافتی دارد، خراب می کند و به ویرانه مبدّل می‌سازد و خیابان اصلی را توسعه می‌دهد و هر بالکنی را که در راه بیرون آمده است می‌شکند و فاضلاب و ناودان‌هایی که به راه سرازیر می‌شود، نابود می کند و دست از سر هیچ بدعتی برنمی‌دارد تا این‌که آن را نابود کند و هیچ سنتی نیست مگر آن‌که آن را بر پای دارد و قسطنطنیه و چین و کوه‌های دیلم را فتح می کند. آن‌گاه به همین صورت هفت سال درنگ می کند که هر سال آن به اندازهٔ ده سال از سال‌های شماست.

سپس آنچه خداوند بخواهد، انجام می‌دهد.

ابو بصیر گوید: به امام علیه السلام گفتم: فدایت شوم! چگونه سال‌ها بلند می‌شود؟

امام علیه السلام فرمود: خداوند به فلک دستور می‌دهد با درنگ و آهسته‌تر حرکت کند؛ به همین دلیل روزها و سال‌ها بلند و طولانی می‌شود.

به امام علیه السلام گفتم: آنان می گویند: اگر فلک تغییر کند، نابود می‌شود.

امام علیه السلام فرمود: این سخن کافران است ولی برای مسلمانان این سخنان جایز نیست. به تحقیق خداوند ماه را برای پیامبرش صلی الله علیه و آله دو نیم کرد و پیش از آن خورشید را برای یوشع بن نون بازگرداند و از طولانی بودن روز قیامت خبر داد و این‌که روز قیامت همانند هزار سال است از سال‌هایی که شما می‌شمارید.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۰۵۱

۱۷۴۰- (۲) ابو بصیر در حدیثی از معصوم علیه السلام روایت می کند که فرمود: «هنگامی که حضرت مهدی (عج) ظهور کند، وارد

کوفه می‌شود و دستور می‌دهد مساجد چهارگانه را ویران کنند تا به پایه‌های آن برسد و سایه‌بان‌هایی همانند سایه‌بان حضرت موسی علیه السلام برای آنها قرار می‌دهد و همه مساجد را درهم می‌کوبد به طوری که ارتفاعی برای آنها نباشد، همانند زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و راه اصلی را توسعه می‌دهد و عرض آن را به شصت ذرع می‌رساند و هر مسجدی را که در مسیر قرار گیرد خراب می‌کند و هر پنجره، بالکن، فاضلاب و ناودانی را که به راه باز شود، می‌بندد و خداوند در زمان مهدی (عج) به فلک دستور می‌دهد آهسته حرکت کند؛ به طوری که هر شبانه‌روز در زمان او به اندازهٔ ده شبانه‌روز شماست و هر ماه، همانند ده ماه و سال، همانند ده سال از سال‌های شما ولی مدت زیادی درنگ نمی‌کند، تا این‌که در «رمیلة الدسکرة» یکی از موالی [غیر عرب‌ها] با ده هزار نفر علیه امام (عج) دست به آشوب می‌زنند و شعار آنان، یا عثمان! یا عثمان! است.

حضرت مهدی (عج) یکی از پیروان غیر عرب خود را فرامی‌خواند و شمشیرش را به کمر وی می‌بندد و روانه جنگ با آنان می‌کند. او آشوب‌گران را می‌کشد، به طوری که احدی از آنان باقی نمی‌ماند. سپس متوجه کابل شاه می‌شود- شهری که هرگز به دست غیر مهدی (عج) فتح نشده است- و آنجا را فتح می‌کند. سپس به کوفه بازمی‌گردد و در آنجا ساکن می‌شود و خون هفتاد قبیله را مباح می‌کند ...»

در حدیث دیگری آمده است: «قسطنطنیه و روم و چین را فتح می‌کند.»

۱۷۴۱- (۳) قطب راوندی در کتاب الخرائج روایت کرده است که: «در زمان امیر مؤمنان علیه السلام آب فرات بالاـ آمد. مردم گفتند: ما از غرق شدن می‌ترسیم.

علی علیه السلام سوار شد و به سوی فرات حرکت کرد. در راه بازگشت، از کنار مجلسی از قبیلهٔ ثقیف گذشت. جوانان ثقیف با مشاهدهٔ حضرت با حالت تمسخر با گوشهٔ چشم به امام علیه السلام اشاره کردند.

علی علیه السلام رو به آنان کرد و فرمود: ای باقیماندهٔ قوم ثمود! ای ذلیلان اصحاب خدود! آیا شما جز فرومایگانی سرکش هستید؟ کیست که شرّ این بردگان را از من دور کند؟

پیران آنها گفتند: اینها جوان و جاهل هستند. ما را به اعمال اینها بازخواست نکن و از ما در گذر.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۰۵۳

علی علیه السلام فرمود: شما را نمی‌بخشم مگر به این شرط که هنگام بازگشت من، این مجالس را ویران و هر پنجره‌ای را مسدود و هر ناودانی را کنده و هر چاه فاضلابی را در مسیر پر کرده باشید؛ زیرا همهٔ اینها بر سر راه مسلمانان است و آنها را آزار می‌دهد.

آنان گفتند: انجام می‌دهیم.

امیر مؤمنان علیه السلام آنان را رها کرد و رفت و آنها همهٔ این کارها را انجام دادند.»

۱۷۴۲- (۴) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که امام صادق علیه السلام از داخل کردن دیوار خانه‌ها در راه‌های مسلمانان نهی کرد و فرمود: «کسی حق ندارد دیوار خانه‌اش را داخل کوچه قرار دهد و هرکس چنین کرد، باید آن را به محل خود بازگرداند. چگونه چیزی را که متعلق به او و متعلق به وارثانش نیست، به خانه‌اش می‌افزاید و آیا [چنین می‌پندارد که برای همیشه] در آن باقی خواهد ماند؟ بلکه به زودی از آن کوچ خواهد کرد و بر کسی وارد خواهد شد که عذرش را نمی‌پذیرد و آن خانه را برای کسانی وا می‌گذارد که او را ستایش نمی‌کنند و به او سودی نمی‌رسانند. چه غافل است وارث، از آنچه که بر سر صاحب مال می‌آید! در حالی وارث در خانهٔ انسان متوفی ساکن می‌شود و اموالش را خرج می‌کند که حقوق دیگران آن بینوا را گرفتار و او را اندوهگین و ناراحت کرده است و دوست داشت که هرگز از آنچه باقی گذاشته جدا نمی‌شد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۰۵۵

فصل سیزدهم باب‌های لقطه (اموال پیدا شده)

باب ۱ کیفیت برخورد با مال پیدا شده

۱۷۴۳- (۱) حلبی گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال شد: گمشده‌ای را که انسان می‌یابد، آیا باید همانند بی‌نیاز با آن رفتار کند؟

امام علیه السلام فرمود: آری.

سؤال شد: چیز گمشده‌ای را که انسان برمی‌دارد، چه حکمی دارد؟

امام علیه السلام فرمود: تا یک سال آن را اعلام می‌کند، اگر کسی به جستجوی آن آمد [به وی تحویل می‌دهد]؛ در غیر این صورت همانند مال خود اوست و امام سجاد علیه السلام همواره به خانواده‌اش می‌فرمود:

به آن دست نزنید.»

مرحوم شیخ طوسی قدس سره در کتاب الاستبصار می‌فرماید: «مقصود از حدیث این است که یابنده گمشده، حق تصرف در آن را دارد همان گونه که در مال خود تصرف می‌کند ولی هنگام آمدن صاحبش، ضامن آن است و اگر پس از یک سال آن را صدقه داده باشد، غرامت آن را باید بپردازد.»

۱۷۴۴- (۲) علی بن جعفر از برادرش امام موسی بن جعفر علیه السلام سؤال کرد: «شخص تنگدستی چیز گمشده‌ای را می‌یابد، آیا نسبت به آن همانند بی‌نیاز باید رفتار کند؟

امام علیه السلام فرمود: آری.

و فرمود: علی بن حسین علیه السلام همواره به خاندان خود می‌گفت: به آن دست نزنید.»

۱۷۴۵- (۳) در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت می‌شود که امام صادق علیه السلام فرمود: «وقتی انسان چیز گمشده‌ای را می‌یابد، بهترین کاری که با آن می‌تواند انجام دهد، این است که آن را بر ندارد و کاری به

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۰۵۷

آن نداشته باشد. پس اگر مردم آنچه می‌یافتند، به حال خود رها می‌کردند، صاحبش می‌آمد و آن را برمی‌داشت و مال گمشده کمتر از درهم- بدون نیاز به اعلام آن- مال توست و اگر دینار ساییده شده‌ای را در حرم یافتی- بدون نیاز به معرفی و اعلام- مال توست و اگر در بیابانی غذایی را یافتی، قیمت آن را برای صاحبش به عهده بگیر و آن را بخور. آن‌گاه اگر صاحبش آمد، قیمتش را به وی بپرداز و اگر مال گمشده‌ای را در خانهٔ آبادی یافتی، متعلق به اهل آن خانه است و اگر در خانهٔ خرابی یافتی، پس آن متعلق به یابندهٔ آن است.»

۱۷۴۶- (۴) در کتاب المقنع آمده است: «هنگامی که مال گمشده‌ای را یافتی به آن دست نزن و آن را برندار؛ زیرا اگر مردم آنچه می‌یابند به حال خود رها کنند، صاحبش می‌آید و آن را بر می‌دارد.»

و در همان کتاب است: «تهیدست و توانگر وقتی مالی را یافتند، نسبت به آن یکسان هستند.»

۱۷۴۷- (۵) ابراهیم بن ابی بلاد از یکی از شیعیان، از امام موسی بن جعفر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«به مالی که در حرم پیدا می‌شود، هیچ دست و پایی نباید برسد. اگر مردم آنچه می‌یابند به حال خود رها می‌کردند، صاحبش می‌آمد و آن را برمی داشت.»

۱۷۴۸- (۶) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «مالی را که در حرم می‌یابی برندار. آن را در محل خود رها کن تا صاحبش بیاید و آن را بردارد.»

۱۷۴۹- (۷) حسین بن ابی العلا گوید: «نزد امام صادق علیه السلام سخن از مال پیدا شده به میان آوردیم. امام علیه السلام فرمود:

کاری به آن نداشته باش؛ زیرا اگر مردم آنچه می‌یابند به حال خود رها کنند، صاحبش می‌آید تا آن را بردارد.»

۱۷۵۰- (۸) در کتاب فقه الرضا آمده است: «بهترین برخورد تو با مالی که در حرم یا غیر حرم می‌یابی، این است که آن را به حال خود رها کنی و برنداری و به آن دست نزنی. اگر مردم آنچه می‌یابند به حال خود رها می‌کردند، صاحبش می‌آمد و آن را برمی داشت.»

۱۷۵۱- (۹) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که امام صادق علیه السلام فرمود: «علی بن حسین علیه السلام به همراه یکی از دوستدارانش می‌رفت که چیزی را یافتند. آن مرد خواست آن را بر دارد که امام علیه السلام او را نهی کرد، ولی آن مرد زیر بار نرفت و آن را برداشت و به راه افتادند. اندکی که رفتند، صاحب آن مال را یافت و آن را به وی تحویل داد. آن‌گاه به امام علیه السلام گفت: آیا این کار بهتر نبود؟

امام علیه السلام فرمود: اگر تو و دیگران آن را رها می‌کردید، صاحبش می‌آمد و آن را برمی‌داشت.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۰۵۹

۱۷۵۲- (۱۰) ابو خدیجه از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «در زمان‌های گذشته وقتی مردم چیزی را که می‌یافتند بر می‌داشتند، در همانجا خشک‌شان می‌زد و تا آن را نمی‌انداختند، نمی‌توانستند گام بردارند. آن‌گاه صاحبش می‌آمد و آن را برمی‌داشت ولی مردم به کارهای بزرگ‌تر از آن جرأت یافته‌اند و به زودی اوضاع به صورت پیشین بازمی‌گردد!»

۱۷۵۳- (۱۱) علی بن ابی‌حمزه گوید: «از امام موسی بن جعفر علیه السلام سؤال کردم: شخصی یک دینار در حرم می‌یابد و آن را برمی دارد.

امام علیه السلام فرمود: کار بدی کرد. برای وی شایسته نبود که آن را بر دارد.

گفتم: اکنون که به این کار گرفتار شده چه کند؟

امام علیه السلام فرمود: آن را اعلام و معرفی می‌کند.

گفتم: آن را اعلام کرد و جوینده‌ای برای آن یافته نشد.

امام علیه السلام فرمود: به شهر خود بازمی‌گردد و آن را به یکی از خانواده‌های مسلمان صدقه می‌دهد.

آن‌گاه اگر کسی به جستجوی آن آمد، وی ضامن آن است.»

۱۷۵۴- (۱۲) مسعدهٔ بن زیاد از امام صادق علیه السلام از پدرش روایت می‌کند که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «از آنچه می‌یابید دوری کنید زیرا آن گمشدهٔ مؤمن است و شعله‌ای از آتش دوزخ.»

۱۷۵۵- (۱۳) سکونی از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام از نیاکانش علیهم السلام روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«گمشده مؤمن، شعلهٔ آتش است.»

۱۷۵۶- (۱۴) وهب بن وهب از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «از پدرم دربارهٔ اجرت یافتن بردهٔ فراری و مال گمشده سؤال کردم. وی فرمود: اشکال ندارد.

و فرمود: مال گمشده را کسی جز گمراهان نمی‌خورند.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۰۶۱

۱۷۵۷- (۱۵) وهب بن وهب از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «مال گمشده را جز گمراهان نمی‌خورند.»

۱۷۵۸- (۱۶) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «اموال گمشده را به‌جز گمراهان کسی

نمی‌خورد.»

۱۷۵۹- (۱۷) در کتاب من لا یحضره الفقیه آمده است: «از سخنان کوتاه و پرمعنی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که پیش از وی سابقه نداشته، این است: مال گمشده را به‌جز گمراه، کسی به خانه نمی‌برد.»

این حدیث در کتاب العوالی نیز روایت شده است.

۱۷۶۰- (۱۸) جرّاح مدائنی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «اموال گمشده را بدون اعلام و معرفی، به‌جز گمراهان، کسی نمی‌خورد.»

۱۷۶۱- (۱۹) علی بن جعفر گوید: «یکی از کنیزان امام موسی بن جعفر علیه السلام- که او را وضو می‌داد و خدمتگزار راستگو و درستکاری بود- گفت: در منطقهٔ قدید، امام علیه السلام روی بلندی نشسته بود، من آب می‌ریختم و وی وضو می‌گرفت. همین طور که آب وضوی حضرت روی زمین می‌ریخت، ناگهان دو گوشوارهٔ طلا- که در آنها درّ به کار رفته بود و من زیباتر از آنها ندیده بودم- از زیر خاک‌ها نمایان شد.

امام علیه السلام با مشاهدهٔ آنها سرش را به سوی من بلند کرد و فرمود: آیا آنها را دیدی؟

گفتم: آری.

امام علیه السلام فرمود: آنها را با خاک بپوشان و در این باره به احدی چیزی نگو!

من نیز همان کار را کردم و تا امام علیه السلام زنده بود به احدی چیزی نگفتم. سلام بر او و پدرانش و بر همهٔ آنها، سلام و رحمت خدا و برکاتش نثار آنها باد.»

ارجاعات

می‌آید:

در روایت ششم از باب بعدی این گفته که: «از امام علیه السلام دربارهٔ مال پیدا شده سؤال شد. امام فرمود:

آن را برندار و اگر به آن گرفتار شدی، تا یکسال آن را اعلام و معرفی کن.»

و در روایت هفتم این گفته که: «از امام علیه السلام دربارهٔ مال پیدا شده سؤال شد. امام علیه السلام فرمود: اگر آن را به حال خود رها کنی و کاری به آن نداشته باشی، اشکال ندارد.»

و در روایت بیست و هشتم این گفته به امام علیه السلام که: «برده‌ای مال گمشده‌ای را بر می‌دارد. امام علیه السلام فرمود: برده را با مال پیدا شده چه کار؟ برده اختیار خودش را اصلًا ندارد، پس نباید به آن کاری داشته باشد؛ زیرا برای انسان آزاد شایسته است که تا یک سال آن را اعلام و معرفی کند.»

سایر روایات باب را بنگر که بر جواز برداشتن آن دلالت می‌کند.

و در روایات باب هشتم و نهم مناسب با این بحث خواهد آمد.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۰۶۳

باب ۲ حکم مال پیدا شده

۱۷۶۲- (۱) حسین بن کثیر از پدرش روایت می‌کند که گفت: «شخصی از امیر مؤمنان علیه السلام دربارهٔ مال پیدا شده سؤال کرد. امام علیه السلام فرمود: آن را اعلام و معرفی می‌کند اگر صاحبش آمد به وی تحویل می‌دهد، در غیر این صورت یک سال از آن نگهداری می‌کند، آن‌گاه اگر صاحبش یا کسی به جستجوی آن نیامد، آن را صدقه می‌دهد و پس از صدقه دادن اگر صاحبش آمد، در صورتی که بخواهد، از یابندهٔ آن غرامت می‌گیرد و پاداش صدقه برای یابنده خواهد بود و در صورتی که گرفتن غرامت

برای وی ناخوشایند بود، آن را به حساب خدا می‌گذارد و پاداش برای وی خواهد بود.»

۱۷۶۳- (۲) محمد بن ابی حمزه از یکی از شیعیان روایت می‌کند که: «از امام صادق علیه السلام درباره مال پیدا شده سؤال کردم. امام علیه السلام فرمود: یک سال اعلام می‌شود، خواه زیاد باشد، خواه کم و فرمود: مال کمتر از یک درهم، اعلام نمی‌شود.»

۱۷۶۴- (۳) علی بن جعفر گوید: «از برادرم امام موسی بن جعفر علیه السلام سؤال کردم: شخصی مالی را پیدا و به مدت یک سال آن را اعلام می‌کند، سپس آن را صدقه می‌دهد. آن‌گاه صاحبش می‌آید. وضعیت کسی که آن را صدقه داده چیست؟ و پاداش آن برای کیست؟

امام علیه السلام فرمود: یابنده وظیفه دارد آن مال را به صاحبش تحویل دهد.

و فرمود: او ضامن آن مال است و پاداش آن برای اوست، مگر صاحبش راضی شود و او را رها کند و پاداش برای وی باشد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۰۶۵

۱۷۶۵- (۴) محمد بن مسلم گوید: «از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام دربارهٔ مال پیدا شده سؤال کردم.

امام علیه السلام فرمود: آن را برندارید و در صورت گرفتار شدن به آن، تا یک سال اعلام کن. پس اگر کسی به جستجوی آن آمد [به وی تحویل بده]؛ در غیر این صورت آن را در میان اموالت قرار بده و با آن همان گونه رفتار کن که با اموال خود رفتار می‌کنی تا این‌که کسی به جستجوی آن بیاید.»

۱۷۶۶- (۵) محمد بن مسلم گوید: «و از امام علیه السلام دربارهٔ درهم که در خانه‌ای یافت می‌شود، سؤال کردم.

امام علیه السلام فرمود: اگر خانه آباد است، آن متعلق به اهل خانه است و اگر خانه ویران است، تو به آنچه یافته‌ای، سزاوارتری.»

۱۷۶۷- (۶) محمد بن مسلم گوید: «از امام باقر علیه السلام درباره مال پیدا شده سؤال کردم. امام علیه السلام فرمود: آن را برندار! و در صورت گرفتار شدن به آن تا یک سال آن را اعلام کن. پس اگر کسی به جستجوی آن آمد [به وی تحویل بده] در غیر این صورت آن را در میان اموالت بگذار و با آن همان گونه رفتار کن که با اموال خود رفتار می‌کنی تا این‌که کسی به جستجوی آن بیاید. پس اگر کسی به سراغ آن نیامد، در وصیت خود به آن وصیت کن.»

۱۷۶۸- (۷) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که از امیر مؤمنان علیه السلام دربارهٔ مال پیدا شده سؤال شد.

علی علیه السلام فرمود: «اگر آن را به حال خود رها کنی و کاری به آن نداشته باشی، اشکال ندارد و در صورت برداشتن آن، تا یک سال آن را اعلام کن. پس اگر کسی به سراغ آن آمد [به وی تحویل بده] در غیر این صورت آن را در میان اموالت قرار بده و با آن همان گونه رفتار کن که با اموالت رفتار می‌کنی تا وقتی که کسی به سراغ آن بیاید.»

۱۷۶۹- (۸) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که امام صادق علیه السلام فرمود: «هنگامی که شخصی چیزی را بیابد، تا یک سال اعلام می‌کند. آن‌گاه آن را در میان اموالش قرار می‌دهد و با آن همانند مال خویش رفتار می‌کند تا این‌که کسی به سراغ آن بیاید و هنگام مرگ به آن وصیت می‌کند و اگر آن را صدقه داد، ضامن آن است. پس اگر صاحبش یا کسی به جستجوی آن آمد، خودش یا قیمتش را به وی تحویل می‌دهد.»

۱۷۷۰- (۹) داود بن سرحان از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که: «دربارهٔ مال پیدا شده فرمود: یک سال آن را اعلام می‌کند و پس از آن، همانند دیگر اموالش است.»

مرحوم شیخ طوسی قدس سره می‌فرماید: «مقصود از حدیث این است که یابنده حق تصرف در آن را دارد؛ همان گونه که در اموال خود تصرف می‌کند و در صورتی که صاحبش بیاید، برای وی ضامن آن است و اگر پس از یک سال آن را صدقه داد، غرامت آن به عهدهٔ اوست.»

۱۷۷۱- (۱۰) ابن ابی جمهور در کتاب درر اللئالی روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس مالی را یافت،

پس باید عادلی را گواه گیرد و آن را نپوشاند و غایب نشود. پس اگر صاحبش آمد، آن را به وی تحویل دهد و در غیر این صورت آن مال خداست که به هر که بخواهد، عنایت می کند.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۰۶۷

۱۷۷۲- (۱۱) علی بن جعفر گوید: «از برادرم امام موسی بن جعفر علیه السلام دربارهٔ شخصی سؤال کردم که مالی را می‌یابد. امام علیه السلام فرمود: یک سال آن را اعلام می کند و پس از آن، همانند دیگر اموالش است و فرمود:

علی بن حسین علیه السلام پیوسته به خانداش می گفت: به مال پیدا شده دست نزنید.»

۱۷۷۳- (۱۲) زید بن خالد جهنی گوید: «شخصی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و دربارهٔ مال پیدا شده سؤال کرد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: ظرف آن و بند ظرفش را به خاطر بسپار و تا یک سال آن را اعلام کن. پس اگر صاحبش آمد [به وی تحویل بده] در غیر این صورت از آن بهره‌برداری کن. آن‌گاه دربارهٔ گوسفند گمشده سؤال کرد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: آن را بگیر. همانا آن یا مال توست یا مال برادرت یا مال گرگ و دربارهٔ شتر گمشده سؤال کرد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: تو را با شتر گمشده چه کار؟ و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله طوری خشمگین شد که گونه‌ها یا رخسارش قرمز شد و فرمود: تو را با آن چه کار؟ کفش‌ها و مشک آبش همراه آن است، بر سر آب‌ها می‌رود و درختان را می‌خورد.»

و در برخی روایات آمده است: «تو با آن چه کار داری؟ کفش‌ها و مشک آبش همراهش است تا صاحبش بیاید.»

۱۷۷۴- (۱۳) حنّان گوید: «شنیدم که شخصی از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مال پیدا شده سؤال کرد. امام علیه السلام فرمود: یک سال آن را اعلام می کنی. پس اگر صاحبش را یافتی [به وی تحویل می‌دهی]؛ در غیر این صورت تو از دیگران به آن مال سزاوارتری و فرمود: آن همانند مال توست و فرمود: وقتی پس از یک سال صاحبش آمد- در صورتی که آن را مصرف کرده‌ای- او را میان پاداش آن و میان گرفتن غرامت از تو مخیّر کن.»

۱۷۷۵- (۱۴) حنّان بن سدیر گوید: «شنیدم که شخصی از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مال پیدا شده سؤال کرد.

امام صادق علیه السلام فرمود: آن را تا یک سال اعلام کن. پس اگر صاحبش را یافتی [به وی تحویل می‌دهی] و در غیر این صورت تو از دیگران به آن مال سزاوارتری.

مقصود امام علیه السلام مال پیدا شده در غیر حرم است.»

۱۷۷۶- (۱۵) حنّان بن سدیر گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مال پیدا شده سؤال کردم. امام علیه السلام فرمود: آن را به مدت یک سال اعلام کن و پس از آن تو نسبت به آن، مالک‌تر هستی.»

۱۷۷۷- (۱۶) ابو بصیر از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود: «هرکس چیزی را بیابد، مال اوست. پس باید از آن بهره‌برداری کند تا کسی به جستجوی آن بیاید. وقتی که به سراغ آن آمد، آن را به وی تحویل می‌دهد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۰۶۹

۱۷۷۸- (۱۷) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام از پدرش از نیاکانش علیهم السلام روایت می‌شود که امیرمؤمنان علیه السلام فرمود:

«روزی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله میوه‌ای را دید که در راه افتاده، آن را برداشت. سپس گدایی با وی برخورد کرد.

پیامبر صلی الله علیه و آله میوه را به وی داد و فرمود: اگر تو هم به سراغ میوه نیامده بودی، حتماً آن به سراغ تو می‌آمد.

همچنین فرمود: علی علیه السلام روزی بر فاطمه علیها السلام وارد شد و مشاهده کرد که امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام در مقابل وی می گریند. علی علیه السلام سؤال کرد: آنها چرا می گریند؟

فاطمه علیها السلام گفت: چیزی برای خوردن می‌خواهند و ما در خانه چیزی نداریم.

علی علیه السلام فرمود: ای کاش! به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پیام می‌فرستادی.

فاطمه گفت: باشد. آن‌گاه فاطمه به پدر پیام فرستاد، که دخترت می گوید: فرزندانت گریه می کنند و ما چیزی برای آنها نمی‌یابیم. پس اگر چیزی در اختیار داری به سوی ما بفرست. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خانه را نگریست و چیزی جز خرما نیافت. آن را به فرستادهٔ فاطمه علیها السلام داد ولی امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام از خوردن آن خودداری کردند. آن‌گاه علی علیه السلام از خانه خارج شد تا چیزی نسیه کند یا از کسی چیزی بگیرد، ولی هرگاه تصمیم می گرفت در این باره با کسی سخن گوید، خجالت می کشید و منصرف می‌شد. همین طور که گردش می کرد، ناگهان دیناری یافت. آن را برداشت، نزد فاطمه آمد و ماجرا را بازگو کرد. فاطمه گفت: ای کاش! امروز آن را برای گرفتن غذایی رهن می گذاشتی. امیدواریم که اگر صاحبش آمد- ان‌شاءالله- بتوانیم آن را از رهن آزاد کنیم.

علی علیه السلام از خانه خارج شد و مقداری آرد به صورت نسیه خرید و وقتی خواست آن دینار را در برابر بهای آن رهن گذارد، فروشنده از گرفتن رهن خودداری کرد و گفت: هروقت بهای آن را داشتی، بیاور و سوگند می‌خورم که آن را نپذیرم.

علی علیه السلام از آنجا به مغازهٔ قصابی رفت، یک درهم گوشت به صورت نسیه خرید و وقتی خواست دینار را در مقابل بهای آن رهن گذارد، مرد قصاب نیز از گرفتن آن خودداری کرد و سوگند یاد کرد که آن را نپذیرد. علی علیه السلام آرد و گوشت را نزد فاطمه علیها السلام آورد و فرمود: شتاب کن؛ زیرا من از این بیمناکم که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله امروز غذای پخته نداشته است که برای فرزندانش خرما فرستاده است. فاطمه علیها السلام به سرعت غذا را آماده کرد و علی علیه السلام نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رفت و او را آورد. همگی آمادهٔ غذا خوردن شدند که ناگهان صدای غلامی را شنیدند که به خدا و اسلام سوگند می‌داد هرکس دیناری یافته است، خبر دهد. علی علیه السلام ماجرا را برای پیامبر صلی الله علیه و آله بازگو کرد. آن حضرت غلام را نزد خود فراخواند و از او سؤال کرد. غلام گفت: اهل من، مرا با یک دینار روانه کردند تا برای‌شان مواد خوراکی تهیه کنم. آن‌گاه آن دینار از دست من افتاد و گم شد. غلام نشانی‌های دینار را گفت و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آن را به وی تحویل داد.

پس برداشتن مال پیدا شده برای کسی که آن را اعلام کند و تصمیم به تحویل دادن آن به صاحبش داشته باشد و قرار دادن آن در محل خودش مباح و جایز است؛ همچنان‌که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: رها کردن آن به حال خودش تا صاحبش بیاید، اشکال ندارد.»

۱۷۷۹- (۱۸) محمد بن رجاء ارجانی گوید: «به امام علیه السلام نوشتم: من در مسجدالحرام بودم که دیناری مشاهده کردم.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۰۷۱

امام علیه السلام در پاسخ مرقوم فرمود: آنچه دربارهٔ ماجرای دینارها گفتی، فهمیدم. اگر نیازمند هستی، یک‌سوم آن را صدقه بده و اگر توانگر هستی، همهٔ آنها را صدقه بده.»

بر اساس گزارش دیگر، محمد بن رجا پاسخ امام علیه السلام را این گونه توضیح می‌دهد: «امام علیه السلام در زیر ماجرای دو دینار اول مرقوم فرمود: آنچه دربارهٔ دو دینار گفتی دانستم و سپس در زیر ماجرای سومین دینار مرقوم فرمود: اگر نیازمند هستی، یک‌سوم آن را صدقه بده و اگر بی‌نیازی، همهٔ آنها را صدقه بده.»

۱۷۸۰- (۱۹) فضیل بن غزوان گوید: «نزد امام صادق علیه السلام بودم که طیّار به امام علیه السلام گفت: فرزند من- حمزه- در طواف، دیناری یافت که نوشته هایش ساییده شده بود.

امام علیه السلام فرمود: آن متعلق به اوست.»

۱۷۸۱- (۲۰) در کتاب المقنع آمده است: «اگر در حرم، مالی را یافتی آن را تا یک سال اعلام کن. پس اگر صاحبش معلوم شد [به

وی تحویل بده!] در غیر این صورت آن را صدقه بده! و اگر در غیر حرم چیزی را یافتی به مدت یک سال آن را اعلام کن. پس اگر صاحبش آمد، [آن را به وی تحویل بده!] در غیر این صورت همانند مال توست و اگر کمتر از درهم باشد، آن برای توست.»

۱۷۸۲- (۲۱) در کتاب فقه الرضا آمده است: «مال پیدا شده در حرم به مدت یک سال اعلام می‌شود. پس اگر صاحبش آمد [به وی داده می‌شود.] در غیر این صورت آن را صدقه می‌دهی و اگر در حرم دیناری یافتی که نوشته‌های آن ساییده شده، بدون اعلام مال توست و مال پیدا شده در غیر حرم را نیز یک سال اعلام می کنی ...»

ادامهٔ عبارت، همانند عبارت المقنع است؛ با این تفاوت که در پایان آن آمده است: «آن، برای تو حلال است.»

۱۷۸۳- (۲۲) سعید بن عمرو جعفی گوید: «یک سال در حالی به مکه رفتم که از گرفتارترین و تنگدست‌ترین مردم بودم. سپس نزد امام صادق علیه السلام از وضع پریشان خود شکایت کردم. وقتی از نزد

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۰۷۳

در نخستین ندا شخصی که بالای سر من ایستاده بود، گفت: من صاحب کیسه هستم. با خود گفتم:

تو صاحب کیسه نیستی. آن‌گاه به آن مرد گفتم: نشانهٔ کیسه چیست؟ آن مرد نشانه‌های آن را بیان کرد و من کیسه را به وی تحویل دادم. آن مرد کیسه را گرفت، به گوشه‌ای رفت و پس از شمارش دینارها مشاهده کرد آنها دست‌نخورده باقی مانده است. آن‌گاه هفتاد دینار از آنها را شمرد و آنها را به من داد و گفت: اینها را بگیر. هفتاد دینار حلال برای تو بهتر از هفتصد دینار حرام است. آنها را گرفتم، نزد امام صادق علیه السلام رفتم و ماجرا را به طور کامل برای امام علیه السلام بازگو کردم. امام علیه السلام فرمود: وقتی تو از وضع خود نزد ما شکایت کردی، من دستور دادم سی دینار به تو بپردازند. ای کنیز! آن دینارها را بیاور. آنها را گرفتم. در آن هنگام من وضعم از همهٔ افراد قومم بهتر شد.»

۱۷۸۴- (۲۳) قطب راوندی در کتاب الخرائج روایت می کند که: «شخصی نزد امام صادق علیه السلام رفت و از تنگدستی خود به وی شکایت کرد. امام علیه السلام به وی فرمود: راضی باش زیرا خداوند کارها را آسان می کند. آن مرد وقتی از نزد امام صادق علیه السلام خارج شد، در راه به کیسه پولی برخورد که در آن هفتصد دینار بود. آن مرد کیسه را برداشت، نزد امام صادق علیه السلام بازگشت و ماجرا را برای امام علیه السلام بازگو کرد.

امام علیه السلام به وی فرمود: بیرون برو و یک سال آن را اعلام کن تا شاید صاحبش را بیابی. آن مرد از نزد امام علیه السلام خارج شد و با خود گفت: در بازار و مجامع عمومی مردم اعلام نمی‌کنم. آن‌گاه در انتهای شهر وارد کوچهٔ بن‌بستی شد و گفت: چه کسی چیزی گم کرده است؟ ناگهان مردی گفت: من در فلان محل هفتصد دینار گم کرده‌ام.

یابنده گفت: من آنها را یافته‌ام. آن مرد وقتی آنها را گرفت و وزن کرد، مشاهده کرد دست‌نخورده باقی مانده‌اند. آن‌گاه هفتاد دینار از آنها را جدا کرد و به شخص یابنده داد. آن مرد آنها را گرفت و نزد امام صادق علیه السلام بازگشت. وقتی چشمان امام علیه السلام به وی افتاد، با حال تبسم فرمود: این چیست؟ آن‌گاه به کنیزش دستور داد کیسه را بیاورد. کیسه‌ای را نزد امام علیه السلام حاضر کردند و او فرمود: این سی دینار. از آن مرد نیز هفتاد دینار گرفتی و هفتاد دینار حلال، بهتر از هفتصد دینار حرام است.»

۱۷۸۵- (۲۴) صفوان جمال از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: «هرکس گمشده‌ای را بیابد و آن را اعلام نکند، سپس نزد وی یافت شود، آن مال و به اندازهٔ آن از مال یابنده متعلق به صاحب آن مال است. [یا آن مال و یا به اندازه آن از مال یابنده متعلق به صاحب آن است.]»

۱۷۸۶- (۲۵) داود بن ابی یزید گوید: «شخصی به امام صادق علیه السلام گفت: من مالی یافتم و از خودم بیمناکم.

ای کاش! صاحبش را می‌یافتم و آن را به وی تحویل می‌دادم و از آن آزاد می‌شدم.

امام علیه السلام فرمود: تو را به خدا سوگند! اگر او را بیابی، به وی تحویل می‌دهی؟

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۰۷۵

آن مرد گفت: آری، به خدا سوگند!

امام علیه السلام فرمود: نه، به خدا سوگند، آن صاحبی جز من ندارد.

داود گوید: آن‌گاه امام علیه السلام او را سوگند داد تا به هرکس دستور می‌دهد، بپردازد.

آن مرد سوگند یاد کرد و امام علیه السلام فرمود: برو و آن را در میان برادرانت تقسیم کن و از آنچه می‌ترسیدی، در امان باش. آن مرد گوید: آن را در میان برادرانم تقسیم کردم.»

۱۷۸۷- (۲۶) یونس بن عبدالرحمان گوید: «در حضور من شخصی به امام رضا علیه السلام گفت: فدایت شوم! آیا اجازهٔ سؤال کردن به من می‌دهید؟ زیرا من پرسش‌هایی دارم.

امام علیه السلام فرمود: هر چه می‌خواهی بپرس.

آن مرد گفت: ما در سفر مکه دوستی داشتیم. پس از آن‌که از هم جدا شدیم و او به طرف شهر خود رفت و ما نیز به سوی وطن خود آمدیم، در میان راه متوجه شدیم برخی از چیزهای او نزد ما مانده است. با آنها چه کنیم؟

امام علیه السلام فرمود: آنها را با خود ببرید تا در کوفه به وی بپیوندی.

آن مرد گفت: ما نه او را می‌شناسیم و نه شهرش را و نمی‌دانیم چه کار باید بکنیم؟

امام علیه السلام فرمود: حالا که این‌طور است، پس آنها را بفروش و بهایش را صدقه بده.

آن مرد گفت: به چه کسی صدقه بدهم فدایت شوم؟

امام علیه السلام فرمود: به اهل ولایت.»

۱۷۸۸- (۲۷) یونس بن عبدالرحمان گوید: «از امام موسی بن جعفر علیه السلام سؤال کردم: فدایت شوم! ما در مکه با گروهی هم کاروان بودیم. وقتی از هم جدا شدیم، بدون توجه برخی از چیزهای‌شان را با خود آوردیم و اکنون آنها رفته‌اند و ما نه خودشان را می‌شناسیم و نه شهرهای‌شان را و اینها بر روی دست‌مان مانده است. با آنها چه کنیم؟

امام علیه السلام فرمود: آنها را با خود ببرید تا در کوفه به آنها بپیوندید.

یونس گفت: من آنها را نمی‌شناسم و نمی‌دانم چگونه سراغ آنان را بگیرم.

امام علیه السلام فرمود: آنها را بفروش و بهایش را به دوستانت بده.

گفتم: مقصود شما اهل ولایت هستند؟

امام علیه السلام فرمود: آری.»

۱۷۸۹- (۲۸) زراره گوید: «از امام باقر علیه السلام دربارهٔ مال پیدا شده سؤال کردم. امام علیه السلام انگشتریِ نقره در دستش را به من نشان داد و فرمود: این از چیزهایی است که سیل با خود آورده است و من می‌خواهم آن را صدقه بدهم.»

۱۷۹۰- (۲۹) ابو خدیجه- سالم بن مکرم جمال- گوید: «ذریح محاربی از امام صادق علیه السلام دربارهٔ برده‌ای سؤال کرد که مال گمشده‌ای را برداشته است. امام علیه السلام فرمود: برده را با مال گمشده چه کار؟ برده از

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۰۷۷

خود هیچ اختیاری ندارد، پس به آن کاری نداشته باشد. همانا برای آزاد شایسته است که تا یک سال آن را اعلام کند. پس اگر کسی به سراغ آن آمد، به وی تحویل می‌دهد در غیر این صورت در میان اموال اوست و اگر مُرد، میراث برای فرزندان و سایر وارثانش است. آن‌گاه اگر کسی به سراغ آن نیامد، در میان اموال‌شان است و مال آنهاست و اگر جوینده آن آمد، به وی تحویل

می‌دهند.»

۱۷۹۱- (۳۰) علی بن جعفر گوید: «از برادرم امام موسی بن جعفر علیه السلام سؤال کردم: شخصی درهم یا لباس یا چهارپایی می‌یابد، با آن چه کند؟

امام علیه السلام فرمود: تا یک سال آن را اعلام کند. پس اگر شناخته نشد، در میان اموالش از آن نگهداری کند تا کسی به سراغ آن بیاید و به او تحویل دهد و هنگام مرگ به آن وصیت کند و او ضامن آن است.»

۱۷۹۲- (۳۱) ابان بن تغلب گوید: «یک روز سی دینار پیدا کردم. آن‌گاه در این باره از امام صادق علیه السلام سؤال کردم. امام علیه السلام فرمود: کجا آن را پیدا کردی؟

گفتم: هنگام رفتن به خانه آن را یافتم.

امام علیه السلام فرمود: به همان محلی که آن را یافته‌ای برو و آن را اعلام کن. پس اگر تا سه روز کسی به سراغ آن آمد، آن را تحویل او بده و در غیر این صورت، آن را صدقه بده.»

ارجاعات

گذشت:

در بسیاری از روایات باب پیشین، مطالبی بر این بحث دلالت می‌کند.

می‌آید:

و در روایات دو باب بعدی و همچنین باب پنجم، هشتم، نهم و دوازدهم مطالبی که بر این بحث دلالت می‌کند، خواهد آمد.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۰۷۹

باب ۳ حکم مال پیدا شده در منزل و صندوق انسان

۱۷۹۳- (۱) جمیل بن صالح گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: شخصی یک دینار در خانه‌اش می‌یابد.

امام علیه السلام فرمود: آیا غیر از او کسی به منزلش رفت و آمد می‌کند؟

گفتم: آری، بسیار.

امام علیه السلام فرمود: این گمشده است.

گفتم: شخصی در صندوقش یک دینار پیدا می‌کند.

امام علیه السلام فرمود: آیا غیر از او دیگری دستش را داخل آن می‌کند یا چیزی در آن می‌گذارد؟

گفتم: نه.

امام علیه السلام فرمود: آن متعلق به اوست.»

باب ۴ حکم پیدا کردن مال دفن شده

۱۷۹۴- (۱) محمد بن مسلم گوید: «از امام باقر علیه السلام دربارهٔ درهم‌هایی که در خانه پیدا می‌شود، سؤال کردم.

امام علیه السلام فرمود: اگر آن خانه آباد است و اهلش در آن هستند، مال آن هاست و اگر خرابه است و اهلش از آن کوچ کرده‌اند، پس یابنده، به آن سزاوارتر است.»

۱۷۹۵- (۲) در کتاب المقنع آمده است: «اگر مال گمشده‌ای را در خانهٔ آبادی یافتی، آن متعلق به اهل خانه است و اگر خانه،

خراب است، آن متعلق به توست.»

۱۷۹۶- (۳) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که از امیر مؤمنان علیه السلام دربارهٔ درهم هایی که در خانه‌ها پیدا می‌شود، سؤال شد. امام علیه السلام فرمود: «اگر خانه آباد است، آنها متعلق به اهل خانه است و اگر خانه، خراب است، همانند مال گمشده است.»

۱۷۹۷- (۴) اسحاق بن عمار گوید: «ازامام موسی بن جعفر علیه السلام سؤال کردم: شخصی در یکی از خانه‌های مکه منزل گرفت و در آنجا حدود هفتاد درهم یافت که در زمین دفن شده بود. آنها را برداشت و بدون آن‌که به کسی بگوید، به کوفه آورد. اکنون با آنها چه کند؟

امام علیه السلام فرمود: از اهل آن منزل دربارهٔ آنها سؤال کند، شاید آنها درهم‌ها را بشناسند.

گفتم: اگر آنها را نشناختند، تکلیف چیست؟

امام علیه السلام فرمود: آنها را صدقه دهد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۰۸۱

۱۷۹۸- (۵) محمد بن قیس از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود: «امیر مؤمنان علیه السلام دربارهٔ شخصی که در خرابه‌ای درهم یافته بود، حکم کرد که آن را اعلام کند. اگر کسی آن را شناخت [به او تحویل می‌دهد]؛ در غیر این صورت از آن بهره برداری می کند.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت پنجم از باب دوم از باب‌های لقطه فرمودهٔ معصوم علیه السلام که: «... اگر خانه آباد است، آن متعلق به اهل خانه است و اگر خراب است، پس تو به آنچه یافته‌ای سزاوارتری.»

و روایت نوزدهم از همین باب را نیز بنگر.

۵۶۷

باب ۶ «۱» حکم مال پیدا شده در شکم حیوان

۱۷۹۹- (۱) عبدالله بن جعفر گوید: «به امام علیه السلام نوشتم: شخصی شتر یا گاوی برای قربانی می‌خرد. پس از ذبح آن، در شکمش کیسه‌ای درهم یا دینار یا جواهر می‌یابد، آن متعلق به کیست؟

امام علیه السلام در پاسخ مرقوم فرمود: آن را به فروشنده اعلام کند. اگر آن را نشناخت، پس آن، چیزی است که خداوند روزیِ تو کرده است.»

---

(۱). باب ۵ به دلیل آنکه مربوط به بردگان بود، ترجمه نشد.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۰۸۳

۱۸۰۰- (۲) عبدالله بن جعفر حمیری گوید: «به وسیله نامه‌ای، از امام علیه السلام سؤال کردم: شخصی شتر یا گاو یا گوسفند یا حیوان دیگری برای قربانی یا کار دیگری می‌خرد. پس از سر بریدن آن، کیسهٔ درهم یا دینار یا جواهر یا چیز باارزش دیگری در شکم آن می‌یابد. آن مال کیست؟ و با آن چه کار کند؟

امام علیه السلام در پاسخ مرقوم فرمود: آن را به فروشنده اعلام کند، اگر او از آن بی‌اطلاع بود، متعلق به توست، خداوند آن را

روزیِ تو کرده است.»

۱۸۰۱- (۳) در کتاب فقه الرضا آمده است: «اگر در شکم چهارپایان، پرندگان و دیگر حیوانات چیزی یافتی، آن را به فروشنده اعلام کن، اگر آن را شناخت، متعلق به اوست و در غیر این صورت، حکم اموال تو بر آن جاری است.»

۱۸۰۲- (۴) در کتاب المقنع آمده است: «اگر درشکم گاو یا گوسفند یا شتر چیزی یافتی، آن را به فروشنده اعلام کن، اگر آن را شناخت [به وی تحویل بده]؛ در غیر این صورت، حکم اموال تو بر آن جاری است.»

۱۸۰۳- (۵) ابوحمزه از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «در میان بنی‌اسرائیل عابد محروم و بدشانسی بود که به هر کاری رو می‌کرد، چیزی به دست نمی‌آورد از این رو همسرش هزینهٔ زندگی او رامی‌پرداخت تا این‌که اموال او نیز تمام شد. پس یک روز که گرسنه شدند و چیزی برای خوردن نداشتند، همسر آن عابد، کلاف نخی رشته شده به وی داد و گفت: من چیز دیگری نداشتم. برو و با آن چیزی بخر تا بخوریم. عابد برای فروش کلاف نخ به بازار رفت، ولی مشاهده کرد بازار را بسته‌اند و خریداران در حال پراکنده شدن هستند، با خود گفت: ای کاش بر سر آب می‌رفتم، با آن وضو می‌ساختم و به سر و صورتم می‌پاشیدم و آن‌گاه به خانه می‌رفتم. با این تصمیم به کنار دریا آمد. در آنجا مرد ماهیگیری را مشاهده کرد که پیش از آمدن وی تور انداخته بود ولی جز یک ماهی بی‌ارزش چیز دیگری صید نکرده بود که آن هم به قدری مانده بود که شل و بدبو شده بود. مرد عابد به وی گفت: این ماهی را در مقابل این کلاف نخ به من بفروش و برای تعمیر تور ماهیگیری‌ات از آن استفاده کن. مرد ماهیگیر پذیرفت. عابد کلاف نخ را به وی داد، ماهی را گرفت و به خانه آمد و ماجرا را برای همسرش بازگو کرد. وقتی همسرش شکم ماهی را برای تمیز کردن شکافت، در میان آن مرواریدی یافت. شوهرش را صدا زد و آن را به وی نشان داد. مرد عابد مروارید را به بازار برد و آن را به بیست هزار درهم فروخت. آن‌گاه با آن مال به خانه آمد. وقتی پول را بر زمین گذاشت، گدایی شروع به کوبیدن در کرد و گفت: ای اهل خانه! خداوند شما را رحمت کند، به بینوایی صدقه دهید. مرد عابد به وی گفت: وارد خانه شو. وقتی وارد شد به وی گفت: یکی از این دو کیسه درهم را بردار. مرد بینوا نیز یک کیسه را برداشت و رفت. همسرش با مشاهدهٔ این وضع گفت: سبحان الله! هنوز ما

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۰۸۵

توانگر نشده، نیمی از ثروت‌مان رفت. طولی نکشید که همان مرد بینوا درِ خانه را زد. مرد عابد به وی گفت:

وارد شو. مرد بینوا وقتی وارد شد، آن کیسه را در جای خود نهاد و گفت: با شادکامی و گوارایی بخورید. من فرشته‌ای از فرشتگان پروردگار تو هستم. خداوند می‌خواست تو را بیازماید، پس تو را سپاسگزار یافت. آن‌گاه رفت.»

۱۸۰۴- (۶) ابو حمزه از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «در میان بنی‌اسرائیل عابد بدشانس محرومی بود که همسرش هزینهٔ زندگی او را می‌پرداخت. یک روز که گرسنه شدند، همسرش یک کلاف نخ به وی داد تا با آن چیزی بخرد. عابد رفت ولی چیزی نتوانست بخرد؛ از این رو به کنار دریا رفت. در آنجا ماهیگیری را دید که ماهیان زیادی صید کرده است. مرد عابد کلاف نخ رابه او داد و گفت: در تور ماهی گیری‌ات از این استفاده کن.

مرد ماهیگیر نیز یک ماهی به او داد. عابد آن را نزد همسرش آورد. وقتی شکم آن را پاره کرد، مرواریدی در آن یافت و به بیست هزار درهم فروخت.»

۱۸۰۵- (۷) زهری گوید: «نزد علی بن حسین علیه السلام بودم که یکی از یارانش آمد. امام علیه السلام به او گفت: اوضاعت چگونه است ای مرد؟

آن مرد گفت: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله! وضع من به صورتی است که از یک سو با چهارصد دینار بدهی صبح از خواب بیدار شدم و هیچ چیز برای پرداخت آن در اختیار ندارم و از سوی دیگر عیالوار هستم و چیزی ندارم که هزینهٔ آنان را

بپردازم.

امام علیه السلام از شنیدن وضعیت او به شدت گریست. من به وی گفتم: ای زادهٔ رسول خدا صلی الله علیه و آله چرا می گریی؟

امام علیه السلام فرمود: مگر گریه برای مصیبت‌ها و سختی‌های بزرگ قرار داده نشده است؟

گفتم: همین طور است ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله!

امام علیه السلام فرمود: کدام رنج و مصیبت برای مؤمن سوزناک‌تر از این است که در زندگی برادر مؤمنش کمبودی ببیند و نتواند آن را بر طرف کند و او را نیازمند مشاهده کند و قدرت بی‌نیاز کردن او را نداشته باشد؟

آن‌گاه آنان از یکدیگر جدا شدند. از آن پس یکی از مخالفان زبان به شماتت و مسخره کردن امام سجاد علیه السلام گشود و می گفت: شگفتا از کار اینها. یک بار ادعا می کنند که آسمان و زمین و همهٔ موجودات از آنان پیروی و اطاعت می کنند و خداوند هیچ‌یک از درخواست‌های‌شان را بدون پاسخ نمی گذارد و بار دیگر به ناتوانی خود از اصلاح کار نزدیک‌ترین یاران‌شان اعتراف می کنند.

وقتی این سخنان به گوش آن مرد تهیدست رسید، نزد امام سجاد علیه السلام آمد و گفت: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله! شنیده‌ام که فلانی چنین و چنان می گوید. این سخنان برای من سخت‌تر از رنجی است که از وضعیت خود تحمل می کنم.

امام علیه السلام فرمود: به تحقیق خداوند اجازهٔ گشایش کار تو را صادر کرد. آن‌گاه به کنیز خود دستور داد غذای سحر و افطار روز بعد امام علیه السلام را بیاورد. کنیز دو قرص نان خدمت امام علیه السلام آورد. امام سجاد علیه السلام به آن مرد گفت:

این دو قرص نان را بگیر؛ زیرا من به‌جز آنها چیز دیگری در اختیار ندارم. همانا خداوند با این دو نان، اندوه تو را بر طرف می کند و تو را به خیر و نیکی فراوانی می‌رساند.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۰۸۷

آن مرد آن دو قرص نان را گرفت و وارد بازار شد ولی نمی‌دانست با آنها چه کار کند. از یک طرف به سنگینی بدهی خود و وضع پریشان و نامناسب خانواده‌اش می‌اندیشید و از سوی دیگری شیطان او را وسوسه می کرد که این دو قرص نان کجا و آن همه نیاز تو کجا؟ در همین فکر و خیال بود که به ماهی‌فروشی برخورد کرد که یک ماهی بو گرفته روی دستش باد کرده بود. آن مرد به ماهی‌فروش گفت: این ماهی روی دست تو مانده است و یکی از این دو قرص نان روی دست من باد کرده است، آیا حاضری ماهی‌ات را با نان بدون خریدار من معامله کنی؟ ماهی‌فروش گفت: آری. ماهی را داد و نان را گرفت. آن‌گاه آن مرد به راه خود ادامه داد تا به اندکی نمک بدون خریدار رسید به نمک‌فروش گفت: آیا حاضری این نمکِ بدون خریدار را با این نان بی‌خریدار من معامله کنی؟

نمک‌فروش گفت: آری و آنها را با هم معامله کردند، آن‌گاه آن مرد ماهی و نمک را به خانه آورد و با خود گفت:

این ماهی را با این نمک درست می کنم. ولی وقتی شکم ماهی را شکافت دو مروارید گرانبها در آن یافت و شکر خدای را به‌جا آورد. در حالی که آن مرد در نهایت سرور و شادمانی بود ناگهان در خانه به صدا درآمد.

وقتی درِ خانه را گشود، نمک‌فروش و ماهی‌فروش را پشت در خانه دید که آمده‌اند و می گویند: ای بنده خدا! ما و اعضای خانواده‌مان هر چه تلاش کردیم این نان را بخوریم، دندان‌هایمان در آن کارگر نشد. گمان می‌کنیم که تو به نهایت فقر و تنگدستی رسیده‌ای و به بدبختی و تیره‌روزی عادت کرده‌ای، از این رو این نان‌ها را برای تو بازگرداندیم و آنچه را که از ما گرفته‌ای برای تو حلال کردیم. آن مرد نان را از آنان گرفت و آنها رفتند.

آن‌گاه وقتی به خانه آمد و نشست، بار دیگر کوبهٔ در به صدا درآمد. وقتی در را گشود، فرستادهٔ امام سجاد علیه السلام را پشت در دید. او را به داخل خانه دعوت کرد. وی به داخل خانه آمد و گفت: امام علیه السلام می‌فرماید: خداوند در کار تو گشایش داد،

پس غذای ما را به خودمان برگردان؛ چرا که به‌جز ما کسی آنها را نمی‌خورد.

آن مرد نان‌های امام علیه السلام را برای وی فرستاد. آن‌گاه آن دو مروارید را به بهای زیادی فروخت و با آن بدهی‌اش را پرداخت کرد و پس از آن اوضاعش بهبود یافت.

یکی از مخالفان با مشاهدهٔ تغییر وضع او گفت: چقدر تفاوت زیاد است؟ در همان حال که علی بن حسین علیه السلام نمی‌توانست نیازهای روزانهٔ او را برطرف کند، ناگهان او را به چنین توانگری رساند. چگونه چنین چیزی ممکن است؟ و کسی که می‌تواند شخصی را به این توانگری برساند، چگونه از رفع نیازهای روزمرهٔ خویش ناتوان است؟

امام سجاد علیه السلام با شنیدن این سخنان فرمود: قریش نیز دربارهٔ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نظیر این سخنان را می گفتند.

آنان می گفتند: پیامبری که مسیر مکه تا مدینه را هنگام هجرت در دوازده روز می‌پیماید، چگونه در یک شب از مکه به بیت‌المقدس می‌رود و در آنجا آثار پیامبران را مشاهده می‌کند و همان شب به مکه بازمی‌گردد؟

سپس امام علیه السلام فرمود: به خدا سوگند! آنان از کار خدا و کار اولیای خدا نادان و بی‌خبرند. همانا درجات بلند و رفیع به دست نمی‌آید مگر با تسلیم در برابر خدا و تمایل و خشنودی به آنچه خدا انجام می‌دهد و رضایت به آنچه او تدبیر می‌کند. همانا اولیای خدا بر رنج و محنت‌ها و حوادث ناخوشایند به اندازه‌ای صبر و شکیبایی کردند که هرگز دیگران به پای آنها نمی‌رسند و خداوند نیز آنان را به خاطر آن، این‌گونه پاداش داد که همهٔ درخواست‌های‌شان را به اجابت برساند ولی با این حال آنان از خدا چیزی نمی‌خواهند مگر آنچه خداوند برای‌شان می‌خواهد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۰۸۹

۱۸۰۶- (۸) حفص بن غیاث از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «در میان بنی اسرائیل مرد تهیدستی بود که همسرش به او پافشاری می‌کرد که به دنبال روزی رود. آن مرد دربارهٔ روزی در پیشگاه خدا دعا و گریه و زاری کرد. در خواب دید که کسی به او گفت: کدام یک از این دو را بیشتر دوست داری، دو درهم از حلال یا دو هزار درهم از حرام؟ مرد عابد پاسخ داد: دو درهم از حلال.

وقتی از خواب بیدار شد، دو درهم زیر سرش یافت. آنها را برداشت و با یکی از آنها یک ماهی خرید و به خانه آورد. وقتی همسرش او را دید، با قیافهٔ نکوهشگر جلو آمد و سوگند یاد کرد که به آن ماهی دست نزند. آن مرد خود به تمیز کردن آن پرداخت. وقتی شکم ماهی را پاره کرد در درون آن دو درّ یافت که به چهل هزار درهم فروخت.»

۱۸۰۷- (۹) در تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام آمده است: «در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مردی یک ماهی خرید و در شکم آن چهار گوهر یافت. آن‌گاه آنها را نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آورد. از سوی دیگر، بازرگانان غریب از راه رسیدند و آنها را به چهارصد هزار درهم خریدند. آن مرد گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! تجارت امروز من چه پربرکت بود!

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: این به خاطر احترام نهادن تو به محمد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و احترام به علی علیه السلام برادر و جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله بود. این پیش‌پرداخت پاداش خدا به تو و سود کاری است که انجام داده بودی.»

باب ۷ حکم گرفتن اموال کشتی‌های غرق شده از دریا

۱۸۰۸- (۱) سکونی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «امیر مؤمنان علیه السلام خیاط (یا صنعتگر)، رنگرز و زرگر را- به دلیل احتیاط بر کالای مردم- ضامن می‌کرد و از غرق شدن، آتش‌سوزی و رخدادهای غیراختیاری (یا حوادث غالب) آنها را

ضامن نمی‌کرد، هرگاه کشتی و اجناس آن غرق می‌شد، آنگاه مردم به آن دست می‌یافتند، پس آنچه دریا به ساحل می‌انداخت، متعلق به اهل آن بود و آنان به آن سزاوارتر بودند و آنچه صاحبانش رها می‌کردند و مردم با فرو رفتن در دریا به دست می‌آوردند، متعلق به آنها بود.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۰۹۱

۱۸۰۹- (۲) شعیری گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال شد: یک کشتی در دریا می‌شکند و اجناس آن غرق می‌شود. برخی از آنها با غواصی و فرو رفتن در دریا به دست می‌آید و بعضی از آنها را دریا به بیرون می‌افکند.

امام علیه السلام فرمود: آنچه دریا خارج کند، متعلق به صاحبانش است. خداوند آن را بیرون آورده است ولی آنچه با فرورفتن در دریا خارج شود، متعلق به آن هاست و آنان به آن سزاوارترند.»

باب ۸ جواز پیدا شدن چیزهایی که کسی به جستجویش نمی‌پردازد

۱۸۱۰- (۱) حریز از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «یافتن عصا و چوب‌هایی که گوشهٔ جوال می‌گذارند، میخ، ریسمان، پای‌بند شتر و مانند آن، اشکال ندارد و امام باقر علیه السلام فرمود: کسی به سراغ اینها نمی‌آید.»

بخش نخست این حدیث، از علی علیه السلام نیز روایت شده است.

۱۸۱۱- (۲) عبدالرحمان بن ابی عبدالله گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: کفش، مشک کوچک و تازیانه را انسان در راه می‌یابد. آیا می‌تواند از آن استفاده کند؟

امام علیه السلام فرمود: به آنها دست نمی‌زند.»

این حدیث از داود بن ابی‌یزید نیز بدون ذکر تازیانه روایت شده است.

۱۸۱۲- (۳) در کتاب فقه الرضا آمده است: «اگر مشک آب یا کفش یا تازیانه‌ای را یافتی، آن را بر ندار و اگر جوال دوز یا سوزن یا دوال و تسمه‌ای یافتی، آن را بردار و استفاده کن.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب یکم مناسب با این بحث هست.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۰۹۳

باب ۹ حکم یافتن گوسفند، چهارپا، شتر و آنچه می‌دانیم صاحبش مباح کرده است

۱۸۱۳- (۱) حلبی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «شخصی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! من گوسفندی یافتم.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آن یا مال توست یا مال برادرت یا مال گرگ.

آن مرد گفت: من شتری یافتم.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: کفش و مشک آبش همراه آن است. کف پایش کفش اوست و شکنبه‌اش مشک آب آن است، پس آن را آشفته و مضطرب نکن.

در گزارش دیگری از این حدیث، پس از: «یا مال گرگ است» آمده است: «چقدر دوست‌داشتنی است، نگه داشتن آن.»

و در گزارش دیگری این حدیث از علی علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده است.

۱۸۱۴- (۲) معاویهٔ بن عمار از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «شخصی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دربارهٔ گوسفندِ گمشده در بیابان سؤال کرد. آن حضرت به وی فرمود: آن یا مال توست یا مال برادرت یا مال گرگ و چقدر دوست‌داشتنی است برداشتن آن. «۱» و از شتر گمشده سؤال شد. پیامبر اکرم علیه السلام فرمود: تو با آن چه کار داری؟ شکمش ظرف غذایش است و کف پاهایش کفش‌هایش و شکنبه‌اش مشک آبش، آن را رها کن.»

در کتاب فقه الرضا آمده است: «از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دربارهٔ شتر گمشده سؤال شد. پیامبر صلی الله علیه و آله به سؤال کننده فرمود: تو با آن چه کار داری؟ کف پایش کفش آن است و شکنبه‌اش مشک آبش؛ [پس] آزادش گذار.»

۱۸۱۵- (۳) علی بن جعفر گوید: «از برادرم امام موسی بن جعفر علیه السلام سؤال کردم: شخصی در صحرا گوسفندی را می‌یابد. آیا برای وی حلال است؟ امام علیه السلام پاسخ داد: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: آن یا مال توست یامال برادرت یا مال گرگ. آن را بگیر و در محلی که آن را یافته‌ای، اعلام کن. پس اگر شناخته شد، آن را به صاحبش تحویل می‌دهی و اگر شناخته نشد، آن را بخور و اگر صاحبش به سراغ آن آمد، تو ضامن پرداخت بهای آن هستی.»

در کتاب دعائم الاسلام نیز این حدیث از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده است.

---

(۱). مرحوم علامه مجلسی قدس سره به نقل از پدرش این گونه برداشت کرده که معنی این جمله این است: «من دوست ندارم به آن دست بزند»؛ آن‌گاه به آن اشکال کرده که این با جملهٔ: «آن مال توست» ناسازگار است و به توجیه آن پرداخته است. ملاذ الاخیار ۱۰/ ۴۳۷.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۰۹۵

۱۸۱۶- (۴) در کتاب المقنع آمده است: «اگر در بیابانی گوسفندی را یافتی، آن را بگیر زیرا آن یا مال توست یا مال برادرت یا مال گرگ و اگر شتری را در بیابان یافتی، آن را نگیر و رهایش کن؛ زیرا شکمش ظرف غذای آن است، شکنبه‌اش مشک آبش و کف پاهایش کفش‌هایش.»

در کتاب فقه الرضا نیز نظیر آن آمده است.

۱۸۱۷- (۵) در کتاب جعفریات از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام از جدّش علیه السلام روایت می‌شود که: «در زمان امیر مؤمنان علیه السلام شخصی شتر یا گاو یا گوسفندی می‌یابد و از آن نگهداری می‌کند تا از آن فرزندان زیادی به وجود می‌آید. سپس صاحبش می‌آید. علی علیه السلام در این باره حکم کرد که شتر یا گوسفند را با فرزندانش تحویل صاحبش دهد و کسی که از آنها مراقبت کرده و کارهای‌شان را انجام داده، اجرت مثل آن کار برای اوست.»

۱۸۱۸- (۶) عبدالله بن سنان از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هرکس در بیابان مال و شتری را بیابد که ناتوان و درمانده شده و صاحبش- به دلیل عدم توان همراهی آن- رهایش کرده است، آن‌گاه دیگری آن را بگیرد و به اصلاحش بپردازد و برای آن هزینه کند تا آن را از ناتوانی و مرگ نجات بخشد، آن متعلق به اوست و صاحبش حقی نسبت به آن ندارد بلکه آن همانند چیز مباح است.»

۱۸۱۹- (۷) مسمع از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که امیر مؤمنان علیه السلام پیوسته دربارهٔ حیوان می‌فرمود:

«هرگاه حیوانی را صاحبانش رها کردند یا از تامین علوفه یا هزینهٔ آن درماندند، پس آن حیوان متعلق به کسی است که آن را زنده کند.»

و همچنین امام صادق علیه السلام فرمود: «امیر مؤمنان علیه السلام دربارهٔ کسی که چهار پایش را رها کرده بود، حکم کرد و فرمود:

اگر آن را در جای امْن و با آب و علف رها کرده است، آن متعلق به اوست. هر زمان که بخواهد، آن را می گیرد ولی اگر آن را در محل آب و علف رها کرده است، متعلق به کسی است که آن را زنده کند.»

۱۸۲۰- (۸) سکونی از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: «امیر مؤمنان علیه السلام دربارهٔ کسی که حیوانش را به دلیل ناتوانی و بیماری رها کرده بود، حکم کرد و فرمود: اگر در محل امن و با آب و علف آن را رها کرده است، متعلق به اوست و هر کجا که آن را بیابد، می گیرد ولی اگر در محل ناامن و بی‌آب و علف رها کرده است، حیوان مال کسی است که آن را بیابد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۰۹۷

۱۸۲۱- (۹) ابن ابی یعفور از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: «مردی از اهل مدینه از من سؤال کرد که شخصی گوسفندی یافته است. من به وی دستور دادم که آن را تا سه روز نزد خود نگهدارد و به جستجوی صاحبش بپردازد. پس اگر صاحبش آمد، [به وی تحویل دهد] در غیر این صورت، آن را بفروشد و بهایش را صدقه دهد.»

۱۸۲۲- (۱۰) در کتاب المجازات النبویه روایت می‌شود که: «از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دربارهٔ شتر گمشده سؤال شد. آن حضرت به سؤال کننده فرمود: تو با آن چه کار داری؟ کفش‌ها و مشک آبش همراه آن است. بر سر آب می‌رود و خود را سیراب می کند و درختان را می‌چرد تا صاحبش بیاید و آن را بگیرد.»

ارجاعات

گذشت:

در تعدادی از روایات باب یکم مطالبی دربارهٔ تصرف در مال گمشده، هست.

در روایت دوازدهم از باب دوم از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دربارهٔ گوسفند گمشده سؤال شد. آن حضرت فرمود: «آن را بگیر. همانا آن یا مال توست یا مال برادرت یا مال گرگ. سپس دربارهٔ شتر گمشده سؤال کرد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: تو با آن چه کار داری؟ پیامبر در بیان این جمله طوری خشمگین شد که گونه‌ها یا رخسارش سرخ شد و فرمود: تو با آن چه کار داری؟ کفش‌هایش و مشک آبش همراه آن است. وارد آب‌ها می‌شود و از آن می‌نوشد و درختان را می‌خورد.»

در برخی از روایات آمده است که: «تو با آن چه کار داری؟ کفش‌ها و مشک آبش همراه آن است تا صاحبش بیاید.»

و در روایت بیست و نهم این گفته که از امام علیه السلام سؤال شد: «شخصی درهم یا لباس یا حیوانی را می‌یابد، با آن چه کار کند؟ امام علیه السلام فرمود: یک سال آن را اعلام کند. آن‌گاه اگر کسی آن را نشناخت، در میان اموالش از آن نگهداری می کند تا کسی به سراغ آن بیاید و به وی تحویل بدهد و هنگام مرگ به آن وصیت می کند.»

باب ۱۰ حکم یافتن سفره با غذا در راه

۱۸۲۳- (۱) سکونی از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: «از امیر مؤمنان علیه السلام دربارهٔ سفره‌ای سؤال شد که در راه افتاده است و در آن، گوشت، نان، تخم‌مرغ و پنیر فراوان وجود دارد و چاقویی نیز در آن دیده می‌شود. امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: قیمت غذاهایی که در آن است به عهده گرفته و از آنها استفاده می‌شود زیرا آنها فاسد می‌شود و ماندنی نیست. سپس اگر کسی به سراغ آن آمد، بهایش را به وی غرامت می‌دهند.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۰۹۹

گفته شد: ای امیر مؤمنان علیه السلام معلوم نیست آن سفره متعلق به مسلمان است یا مجوسی؟

امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: آنان از این جهت آزادند تا وقتی که بدانند.»

این حدیث با سند دیگری نیز روایت شده است با این تفاوت که در آن آمده است: «معلوم نیست که آن سفرهٔ ذمّی است یا سفرهٔ

مجوسی.»

۱۸۲۴- (۲) در کتاب فقه الرضا آمده است: «اگر غذایی را در بیابانی یافتی، پس قیمت آن را برای صاحبش به عهده بگیر و سپس آن را بخور، آن‌گاه اگر صاحبش آمد، بهایش را به وی بپرداز؛ در غیر این صورت، پس از یک سال آن را صدقه بده.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۱۰۳

باب ۱۳ «۱» حکم اراده یابنده مال برگرفتن اجرت

۱۸۲۵- (۱) حفص بن غیاث گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: سارقِ مسلمانی درهم یا کالایی نزد یکی از مسلمانان امانت می‌گذارد، آیا آن مال را به وی تحویل دهد؟

امام علیه السلام فرمود: به وی تحویل نمی‌دهد. آن‌گاه اگر می‌تواند به صاحبش بازگرداند، این کار را بکند؛ در غیر این صورت، همانند مال گمشده‌ای در اختیار او خواهد بود. بنابر این آن را به مدت یک سال معرفی می‌کند، پس اگر صاحبش را یافت به وی تحویل می‌دهد و اگر صاحبش را نیافت، آن را صدقه می‌دهد. آن‌گاه اگر پس از صدقه دادن صاحبش آمد، او را در انتخاب پاداش صدقه یا گرفتن غرامت آزاد می‌گذارد. اگر پاداش را انتخاب کرد، پاداش برای اوست و اگر غرامت را برگزید، غرامت به وی می‌پردازد و پاداش برای امانت‌دار است.»

باب ۱۴ تصمیم گرفتن اجرت توسط یابنده مال

۱۸۲۶- (۱) حسین بن یزید از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «یابندهٔ مال گمشدهٔ شخصی، اراده داشت برای آن اجرتی دریافت کند ولی آن مال تلف شد. امیر مؤمنان علیه السلام در این باره فرمود: او ضامن است و اگر اراده بر گرفتن اجرت نداشت و تلف می‌شد، ضامن نبود.»

---

(۱). باب ۱۱ و ۱۲ به دلیل ارتباط با بردگان ترجمه نشد.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۱۰۵

۵۶۸ ۵۶۹ ۵۷۰

باب ۱۶ «۱» حکم خرید و فروش جنس پیدا شده

۱۸۲۷- (۱) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «مالی که پیدا شده، نه فروخته و نه بخشیده می‌شود.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب دوم آنچه بر این باب دلالت می‌کند، هست.

---

(۱). باب ۱۵ ترجمه نشد.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۱۰۷

باب ۱۷ ساختن طویله‌ای برای حیوانات گمشده توسط امیر مؤمنان علیه السلام

۱۸۲۸- (۱) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که: «امیر مؤمنان علیه السلام طویله‌ای برای حیوانات گمشده ساخته بود و از بیت المال به مقداری به آنها علف می‌داد که نه چاق شوند و نه لاغر بمانند و گردن‌های آن حیوانات بالا نگه داشته می‌شد، پس هرکس برای یکی از آنها بیّنه اقامه می‌کرد، آن را تحویل می‌گرفت و در غیر این صورت آنها را به حال خود رها می‌کرد و نمی‌فروخت.»

باب ۱۸ حکم ارث بردن بچه سر راهی

۱۸۲۹- (۱) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «بچهٔ سرراهی برای پدر و مادرش ارث بر جای نمی‌گذارد و از آنان نیز ارث نمی‌برد ولی اگر فرزندی داشته باشد، از وی ارث می‌برد و از رابطهٔ زناشویی ارث بر جای می‌گذارد و ارث می‌برد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۱۰۹

فصل چهاردهم: باب‌های ودیعه

باب ۱ امانی بودن و دیعه و رهن

۱۸۳۰- (۱) حلبی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «کسانی که ودیعه و سرمایه به آنها واگذار می‌شود، امین و مورد اعتماد شمرده شده‌اند و فرمود: هنگامی که عاریه نزد عاریه گیرنده تلف شود، ضامن آن نیست؛ مگر آن‌که علیه او شرط شده باشد.»

و در حدیث دیگری افزوده شده است: «هرگاه عاریه گیرنده مسلمان باشد، ضمانتی متوجه او نیست.»

۱۸۳۱- (۲) حلبی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «کسی که ودیعه و سرمایه به آنها واگذار می‌شود، امانت‌دار به شمار آمده‌اند.»

و دربارهٔ شخصی که دیگری را اجیر کرد و برای حفاظت از اجناسش گمارد، ولی سارق به آن زد فرمود: «او امین به شمار آمده است.»

۱۸۳۲- (۳) حلبی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که دربارهٔ زرگر و صنعتگر فرمود: «هر چه از آنها سرقت شود و دلیل روشنی از سوی آنان برای سرقت آن اقامه نشود، پس ضامن کم و زیاد آن هستند ولی اگر دلیل روشنی آورد، چیزی برعهدهٔ او نیست و اگر دلیل نیاورد و بیّنه اقامه نکرد و معتقد بود که مدّعی، خود، آن را برده است، ضامن آن است؛ مگر آن‌که برای سخن خود بیّنه داشته باشد.»

در ادامهٔ این حدیث، حدیث پیشین ذکر شده است.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۱۱۱

۱۸۳۳- (۴) در کتاب جعفریات از علی علیه السلام روایت می‌شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «امانت‌دار، ضامن نیست.»

این حدیث در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام از نیاکانش از علی علیه السلام نیز روایت شده

است.

۱۸۳۴- (۵) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «کسی که ودیعه و سرمایهٔ تجارت به او سپرده می‌شود، امین به شمار آمده و سخن امانت‌دار دربارهٔ تلف ودیعه پذیرفته است و اگر مورد اتهام بود، سوگند داده می‌شود.»

۱۸۳۵- (۶) در کتاب المقنع آمده است: «امانت‌دار و مرتهن، امین شمرده‌شده‌اند.»

۱۸۳۶- (۷) در کتاب دعائم الاسلام از علی علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «کسی که امین شمرده شده، ضامن نیست.»

۱۸۳۷- (۸) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «هرگاه کسی از ودیعه در جایی نگهداری کند که واجب است امانت‌ها در آنجا نگهداری و سپس تلف شود یا پیش از قرار دادن در صندوق بیفتد یا گم شود یا آن را فراموش کند یا نابود شود، بدون آن‌که امانت‌دار جنایتی بر آن وارد کند یا آن را نابود سازد، پس ضمانتی برعهدهٔ او نیست.»

۱۸۳۸- (۹) زراره گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ ودیعهٔ طلا و نقره سؤال کردم. امام علیه السلام فرمود: هرگاه طلا و نقره از نوع ودیعهٔ بدون کفالت باشد، چیزی لازم نمی‌شود.»

۱۸۳۹- (۱۰) در کتاب المقنع آمده است: «از امام صادق علیه السلام سؤال شد: آیا سخن امانت‌دار غیر ثقه، پذیرفته است؟

امام علیه السلام فرمود: آری و سوگند نیز برعهدهٔ او نیست.»

۱۸۴۰- (۱۱) مسعدهٔ بن صدقه از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «حق نداری کسی را که امین دانسته‌ای، متهم کنی. خائنی را که آزموده‌ای، امانت‌دار خود قرار نده.»

با سند دیگری، امام صادق علیه السلام این حدیث را به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نسبت داده است.

۱۸۴۱- (۱۲) مسعدهٔ بن صدقه روایت می‌کند که امام صادق علیه السلام فرمود: «حق نداری خائن به خود را امانت‌دار قرار دهی و کسی را که امین خود قرار دادی، متهم نکن.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۱۱۳

۱۸۴۲- (۱۳) در کتاب التهذیب روایت می‌شود که شخصی به امام صادق علیه السلام گفت: «من شخصی را بر مالی امین دانستم و آن را نزد وی امانت سپردم، ولی او به من خیانت کرد و مالم را منکر شد.

امام علیه السلام فرمود: شخص امین به تو خیانت نکرد، بلکه تو خائن را امانت‌دار خود قرار دادی.»

۱۸۴۳- (۱۴) معمر بن خلّاد از امام موسی بن جعفر علیه السلام روایت می‌کند که امام باقر علیه السلام همواره می‌فرمود:

«امین به تو خیانت نکرد، بلکه تو خائن را امانت‌دار خود قرار دادی.»

در کتاب المقنع این حدیث از امام صادق علیه السلام روایت شده است.

۱۸۴۴- (۱۵) محمد بن حسن صفار گوید: «به امام حسن عسکری علیه السلام نوشتم: شخصی امانتی به دیگری می‌سپارد و او آن را در خانهٔ همسایه‌اش می‌گذارد، سپس گم می‌شود. آیا در صورتی که شخص امانت‌دار از دستور صاحب آن مخالفت و آن را از ملک خود خارج کرده، ضامن آن است.

امام علیه السلام در پاسخ مرقوم فرمود: ضامن آن است- ان‌شاءالله.»

محمد بن علی بن محبوب گوید: «شخصی به امام علیه السلام نوشت: فردی امانتی به دیگری می‌سپارد و به او دستور می‌دهد آن را در منزل خود نگهدارد یا دستور نمی‌دهد ولی او آن را در خانهٔ همسایه‌اش می‌گذارد ...» ادامهٔ این حدیث، همانند حدیث پیشین است.

ارجاعات

گذشت:

در روایت پنجم از باب سوم از باب‌های مضاربه فرمودهٔ معصوم علیه السلام که: «پس از آن‌که وی امین است، غرامت برعهدهٔ او نیست.»

می‌آید:

در روایات باب یکم از باب‌های عاریه و باب بیستم، بیست و یکم، بیست و هشتم، بیست و نهم، سی‌ام و سی و یکم از باب‌های اجاره، مناسب با این بحث خواهد آمد؛ بدان مراجعه کنید.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۱۱۵

باب ۲ حکم قرض کردن از امانت

۱۸۴۵- (۱) حبیب خثعمی گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: مالی نزد یک نفر امانت است، آیا بدون اجازهٔ صاحبش از آن بر دارد؟

امام علیه السلام فرمود: از آن برندارد مگر آن‌که جایگزین آن را داشته باشد.

گفتم: بفرمایید که اگر قدرت پرداخت آن را نداشته باشد، ولی کسی آن را کفالت کند و او را بر خود شاهد بگیرد، آیا از آن بردارد؟

امام علیه السلام فرمود: آری.»

۱۸۴۶- (۲) علی بن جعفر گوید: «از برادرم امام موسی بن جعفر علیه السلام سؤال کردم: امانتی نزد شخصی است و به آن نیاز پیدا می‌کند. آیا بدون اجازهٔ صاحبش با تصمیم بر بازگرداندن آن شایسته است از آن بردارد؟

امام علیه السلام فرمود: در صورتی که جایگزینش نزد او باشد، اشکال ندارد بردارد و بپردازد.»

۱۸۴۷- (۳) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «کسی که امانتی نزد اوست، شایسته نیست چیزی از آن را مصرف کند و آن را قرض بگیرد تا بپردازد. پس اگر ناچار به این کار شد و توانگر بود، باید در بازگرداندن آن شتاب کند؛ چرا که نمی‌داند از عمرش چه میزان باقی مانده است و اگر توانگر نبود، برای وی شایسته نیست و خوردن چیزی از آن حلال نیست مگر با اجازهٔ صاحبش و مضاربه کننده نیز همین گونه است.»

باب ۳ حکم اعتراف به امانت پس از انکار آن و پرداخت آن با سودش و امانت گذاشتن مال به وسیله دزد

۱۸۴۸- (۱) مسمع بن ابی سیّار گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: من مالی را نزد شخصی امانت گذاشتم ولی انکار کرد و بر آن سوگند یاد کرد. آن‌گاه پس از چند سال آن مال را نزد من آورد و گفت: این اصل مالت و این چهار هزار درهم سودی که از آن برده‌ام. همهٔ اینها را بگیر و مرا حلال کن. من اصل مالم را از او گرفتم و از گرفتن سود آن خودداری کردم و مالی را که به وی امانت سپرده بودم، نزد او گذاشتم و از گرفتن آن خودداری کردم تا از نظر شما در این باره آگاه شوم. نظرتان چیست؟

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۱۱۷

امام علیه السلام فرمود: نصف سود را بگیر و نصف آن را به وی ببخش و او را حلال کن. این مرد توبه کرده است و خداوند بسیار توبه کنندگان را دوست دارد.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب سیزدهم از باب‌های لقطه آنچه بر ذیل باب دلالت می‌کند، هست.

باب ۴ حکم اختلاف در ودیعه بودن و وام بودن مال پس از تلف

۱۸۴۹- (۱) اسحاق بن عمار گوید: «از امام موسی بن جعفر علیه السلام سؤال کردم: شخصی هزار درهم نزد دیگری به امانت می‌گذارد و آنها گم می‌شود. کسی که درهم‌ها نزد او بوده، می‌گوید: نزد من امانت بود و صاحب آنها می‌گوید: به تو قرض داده بودم.

امام علیه السلام فرمود: مال به عهدهٔ اوست؛ مگر آن‌که بیّنه اقامه کند که نزد وی امانت بوده است.»

اسحاق بن عمار، این حدیث را با اندکی تفاوت از امام صادق علیه السلام روایت کرده است.

۱۸۵۰- (۲) اسحاق بن عمار روایت می‌کند که شخصی به دیگری می‌گوید: «من هزار درهم از تو طلبکارم و او می‌گوید: نه، بلکه امانت نزد من بود. امام صادق علیه السلام در این باره فرمود: سخن صاحب مال همراه با سوگندش پذیرفته است.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۱۱۹

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب دوازدهم از باب‌های رهن، به آنچه مناسب با این باب است، مراجعه کنید.

باب ۵ حکم امین قرار دادن خائن و تباه‌کننده مال و غیر معتمد

۱۸۵۱- (۱) ابو حمزه از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هرکس از بنده‌ای از بندگان خدا دروغی در گفتار یا خلف وعده‌ای یا خیانتی در امانت هنگام سپردن امانت به وی سراغ داشته باشد و سپس او را بر امانتی (یا بر امانت خدا) امین قرار دهد، بر خداوند شایسته است که او را در مورد آن گرفتار کند و سپس آن را برای وی جبران نکند و به وی پاداش ندهد.»

۱۸۵۲- (۲) در کتاب غرر الحکم و درر الکلم روایت می‌شود که امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «سه چیز نابودکننده است: جرأت و جسارت بر حاکم، امین شمردن خیانتکاران و خوردن سم برای تجربه و آزمایش.»

۱۸۵۳- (۳) و فرمود: «از نشانه‌های شکست، امین قرار دادن خیانتکاران است.»

۱۸۵۴- (۴) زکریا بن ابراهیم با واسطه روایت می‌کند که امام باقر علیه السلام در ضمن حدیثی به امام صادق علیه السلام فرمود: «هرکس غیر امینی را امین قرار دهد، بر خداوند حجتی ندارد.»

۱۸۵۵- (۵) محمد بن هارون جلّاب از امام موسی بن جعفر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هرگاه ظلم و جور بر حق غالب شد، جایز نیست که احدی به احدی گمان نیک برد تا آن‌که از وی نیکی مشاهده کند.»

۱۸۵۶- (۶) عمرو بن ابی المقدام از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «برای من تفاوتی نمی‌کند که خیانتکاری را امین قرار دهم یا تباه کنندهٔ اموال را.»

در کتاب جعفریات، از علی علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این حدیث روایت می‌شود.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۱۲۱

۱۸۵۷- (۷) یونس بن یعقوب گوید: «تفسیر آیهٔ: «اموال‌تان را به سفیهان ندهید» را از امام صادق علیه السلام سؤال کردم. امام علیه السلام فرمود: مقصود کسی است که به وی اعتماد نداری.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب هشتم از باب‌های شرکت، مطالبی هست که بر ذیل باب دلالت می‌کند.

و در روایت یازدهم از باب یکم از باب‌های ودیعه فرمودهٔ امام علیه السلام که: «خیانتکاری را که آزموده‌ای، امین قرار نده»

و در روایت دوازدهم فرمودهٔ معصوم علیه السلام که: «برای تو نیست که خیانتکار به خود را امین قرار دهی.»

و در روایت سیزدهم فرمودهٔ امام علیه السلام که: «امین به تو خیانت نکرد، بلکه تو خیانتکار را امین قرار دادی.»

و در روایت چهاردهم فرمودهٔ امام علیه السلام که: «امین به تو خیانت نکرد، بلکه تو خیانتکار را امین قرار دادی.»

می‌آید:

در باب بعدی، مناسب با این بحث خواهد آمد؛ پس ملاحظه کنید.

باب ۶ حکم امین قرار دادن شرابخوار و سفیه

خداوند تعالی می‌فرماید:

اموال‌تان را که خداوند سامان بخش زندگی‌تان قرار داده است به سفیهان ندهید و از آن اموال، روزی و پوشاک آنان را بپردازید و به طور پسندیده با آنها سخن گویید. «۱»

و گروهی از آنان کسانی هستند که پیامبر صلی الله علیه و آله را می‌آزارند و می‌گویند: او گوش (زودباور) است. بگو: گوش خوب به سود شماست. به خدا ایمان دارد و مؤمنان را تصدیق می‌کند و برای کسانی از شما که ایمان آورده‌اند، رحمت است. «۲»

۱۸۵۸- (۱) ابو ربیع از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس با آگاهی، شرابخواری را امانت‌دار قرار دهد، پس کفالت آن برعهدهٔ خداوند نیست و پاداش و جایگزین برای وی وجود نخواهد داشت.»

۱۸۵۹- (۲) حمّاد از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که دربارهٔ شرابخوار- پس از آن‌که خداوند شراب را بر زبان پیامبرش صلی الله علیه و آله حرام کرده است- فرمود: «شرابخوار در صورت خواستگاری، شایستگی همسر دادن به وی را ندارد و در صورت سخن گفتن، شایستهٔ تصدیق سخنانش نیست و در صورت شفاعت،

---

(۱). نساء ۴/ ۵.

(۲). توبه ۹/ ۶۱.

شفاعتش پذیرفته نمی‌شود و برای هیچ امانتی، امانت‌دار به شمار نمی‌آید. پس هرکس او را امانت‌دار امانتی قرار دهد، آن‌گاه او آن امانت را نابود یا تباه سازد، کسی که به وی امانت سپرده، شایستگی آن را ندارد که خداوند به وی پاداش دهد و برای او جبران نمی‌کند.»

امام صادق علیه السلام فرمود: «من تصمیم گرفتم سرمایه‌ای برای تجارت در یمن در اختیار فلانی قرار دهم. از این رو نزد پدرم امام باقر علیه السلام رفتم و به وی گفتم: من تصمیم گرفته‌ام سرمایه‌ای در اختیار فلانی قرار دهم.

پدرم به من فرمود: آیا نمی‌دانی او شرابخوار است؟

گفتم: از مؤمنان شنیده‌ام که این چنین می‌گویند.

امام باقر علیه السلام فرمود: آنان را تصدیق کن؛ زیرا خداوند می‌فرماید: «ایمان به خدا دارد و مؤمنان را تصدیق می‌کند.» سپس

فرمود: اگر تو سرمایه در اختیار وی بگذاری و آن سرمایه نابود و تباه شود، بر خدا نیست تا به تو پاداش دهد یا آن را برای تو جبران کند.

گفتم: به چه دلیل؟

پدرم فرمود: زیرا خداوند تعالی می‌فرماید: «اموال‌تان را که خداوند سامان‌بخش زندگی‌تان قرار داده است، به سفیهان ندهید.» آیا سفیهی سفیه‌تر از شرابخوار هست؟ همانا انسان تا وقتی شراب ننوشد، همواره پروردگارش او را در آسایش قرار می‌دهد. پس وقتی شراب بنوشد، خداوند پوشش [و موانع میان او و شیطان] را پاره می‌کند و در نتیجه ابلیس، فرزند و برادر و گوش و چشم و دست و پایش می‌شود، او را به سوی هر بدی می‌راند و از هر خیر و نیکی بازمی‌دارد.»

۱۸۶۰- (۳) در کتاب فقه الرضا آمده است: «و از همسر دادن به شرابخوار بپرهیز. پس اگر به وی همسر دادی، گویا همسرش به سوی زنا شتافته است و در صورتی که سخنی با تو گوید، او را تصدیق نکن و شهادتش را نپذیر و او را بر چیزی از مالت امین قرار نده، پس اگر او را امین گرفتی، خداوند نسبت به تو ضمانتی ندارد و با او هم غذا نشو (یا با او کارهای‌تان را به یکدیگر نسپارید) و با او همنشینی نکن و به رویش لبخند نزن و با او دست نده و با او همدیگر را در آغوش نگیرید و اگر بیمار شد، به عیادتش نرو و اگر مُرد، در تشییع جنازه‌اش شرکت نکن.»

۱۸۶۱- (۴) ابراهیم بن عبدالحمید گوید: «تفسیر این آیه را از امام باقر علیه السلام سؤال کردم: «و اموال‌تان را به سفیهان ندهید.»
امام علیه السلام فرمود: هر شرابخواری سفیه است.»

۱۸۶۲- (۵) حریز گوید: «اسماعیل فرزند امام صادق علیه السلام تعدادی دینار داشت. یکی از قریش می‌خواست به یمن برود. اسماعیل به پدرش گفت: ای پدر! فلانی می‌خواهد به یمن برود و من فلان مقدار دینار دارم. آیا صلاح می‌دانی آنها را به وی بپردازم تا از یمن برای من اجناسی برای تجارت بخرد؟

امام علیه السلام فرمود: فرزند عزیزم! آیا نشنیده‌ای که او شراب می‌خورد؟

اسماعیل گفت: مردم این چنین می گویند.

امام علیه السلام فرمود: فرزندم! این کار را نکن.

اسماعیل با پدرش مخالفت کرد و دینارهایش را به آن مرد سپرد. او نیز آنها را نابود کرد و چیزی برای اسماعیل نیاورد. در آن سال این گونه اتفاق افتاد که امام صادق علیه السلام و اسماعیل هر دو به حج رفتند. اسماعیل گرد کعبه طواف می کرد و می گفت: خدایا! به من پاداش بده و آن مال را برای من جبران کن.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۱۲۵

در این حال امام صادق علیه السلام به وی رسید. از پشت، دستش را بر شانه وی زد و گفت: فرزندم، آرام گیر! نه، به خدا سوگند! تو حجتی بر خدا نداری و سزاوار پاداش نیستی و برای تو جبران نمی‌کند؛ زیرا تو شنیده بودی که وی شراب می‌نوشد و او را امانت‌دار خود قرار دادی.

اسماعیل گفت: پدر جان! من شرابخواری وی را ندیده بودم و تنها از مردم شنیده بودم که چنین می گفتند.

امام علیه السلام فرمود: فرزندم! خداوند عزیز و باشکوه در کتاب خود می‌فرماید: «پیامبر صلی الله علیه و آله به خدا ایمان دارد و مؤمنان را تصدیق می کند.» مقصود این است که خداوند را راست و حقیقت می‌داند و سخن مؤمنان را تصدیق می کند. پس هرگاه مؤمنان نزد تو شهادت دادند، سخنان‌شان را تصدیق کن و شرابخوار را امین خود قرار نده؛ زیرا خداوند عزیز و باشکوه می‌فرماید: «اموال‌تان را به سفیهان ندهید.» پس کدام سفیهی از شرابخوار سفیه‌تر است؟ شرابخوار هرگاه به خواستگاری آمد نباید به وی همسر داده شود و هرگاه شفاعت کرد، شفاعتش پذیرفته نمی‌شود و برای هیچ امانتی، امانت‌دار به شمار نمی‌آید. پس هرکس امانتی به

وی بسپارد، آن‌گاه وی آن را نابود کند، کسی که نزد وی امانت سپرده، سزاوار پاداش خدا نیست و آن را برایش جبران نمی‌کند.»

۱۸۶۳- (۶) مسعدهٔ بن زیاد گوید: «شنیدم که امام موسی بن جعفر علیه السلام به پدرش می‌گفت: پدر جان! فلانی می‌خواهد به یمن برود. آیا سرمایه‌ای به وی ندهم تا برای من بُردهای یمنی عصب خریداری کند؟

امام صادق علیه السلام فرمود: ای پسر جان! این کار را نکن.

امام کاظم علیه السلام پرسید: به چه دلیل؟

امام صادق علیه السلام فرمود: زیرا در صورتی که آن مال نابود شود، برای آن پاداش نمی‌گیری و برای تو جبران نمی‌شود؛ چرا که خداوند تبارك و تعالی می‌فرماید: «و اموال‌تان را که خداوند سامان بخش زندگی‌تان قرار داده است به سفیهان ندهید.»

و بعد از زنان، کدام سفیهی سفیه‌تر از شراب‌خوار است؟ ای پسر جان! پدرم از نیاکانش برای من روایت کرد که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: هرکس غیر امینی را امین خود قرار دهد، پس خداوند نسبت به او ضمانتی ندارد؛ زیرا خداوند او را از امین گرفتن وی نهی کرد.»

در کتاب الخرائج و الجرائح نیز این حدیث روایت شده است با این تفاوت که ابتدای آن به این صورت است: «هرکس شرابخواری را امین خود بگیرد، پس خداوند نسبت به وی ضمانتی ندارد.»

۱۸۶۴- (۷) ابو جارود از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هرگاه مطلبی برای شما گفتم، دلیل آن را از قرآن از من بخواهید. سپس فرمود: خداوند تعالی از قیل و قال و تباه کردن مال و پرسش فراوان نهی کرد.

گفتند: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله! این مطلب از کجای قرآن فهمیده می‌شود.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۱۲۷

امام علیه السلام فرمود: خداوند عزیز و باشکوه در قرآن می‌فرماید: «در بسیاری از مناجات‌های آنها خیری نیست مگر کسی که به صدقه یا کار نیک یا آشتی دادن میان مردم دستور دهد.»

و می‌فرماید: «اموال‌تان را که خداوند سامان بخش زندگی‌تان قرار داده است به سفیهان ندهید.»

و می‌فرماید: «از مطالبی سؤال نکنید که اگر برای‌تان آشکار شود، ناراحت‌تان می‌کند.»

۱۸۶۵- (۸) ابو جارود از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که در تفسیر آیهٔ: «و اموال‌تان را به سفیهان ندهید» فرمود: «سفیهان، زنان و فرزندان هستند. هرگاه انسان بداند همسرش سفیهه و تباه‌کننده است و فرزندش سفیه و مفسد است، شایسته نیست که هر یک از آنها را بر مالش مسلط کند که خداوند قوام زندگی را به آن قرار داده است.»

۱۸۶۶- (۹) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که امام حسین علیه السلام نامه‌ای به معاویه نوشت و در آن نامه او را به خاطر انجام کارهایی سرزنش و نکوهش کرد. در بخشی از آن نامه آمده است: «سپس فرزندت را ولیعهد کردی، در حالی که وی جوانی شرابخوار و سگ‌باز است. پس با این کار در امانت خود خیانت و مردمت را خراب (خوار) کردی و با پروردگارت مخلصانه عمل نکردی. چگونه شرابخوار را حاکم و فرمانروای امت محمد صلی الله علیه و آله قرار دادی در حالی که نوشندهٔ مواد مستی‌آور از (منافقان و) فاسقان است و شرابخوار از اشرار است و نوشندهٔ مست کننده‌ها حتی امین یك درهم نیست پس چگونه می‌تواند امین بر یك امت باشد؟ به زودی، زمانی که طومار توبه درهم پیچیده می‌شودو فرصت آن از بین می‌رود، بر کارهایت وارد می‌شوی.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت دهم از باب یازدهم از باب‌های مقدمات فرمودهٔ معصوم علیه السلام که: «سفیه، شرابخوار است.»

در روایت هشتم از باب سی و سوم از باب‌های دعا فرمودهٔ امام علیه السلام که: «ای فرزند عزیزم! هرکس شرابخوار را امانت‌دار قرار

دهد، آن‌گاه شرابخوار آن را به وی نپردازد، برای او ضمانت، پاداش و جبرانی بر خداوند نیست. سپس اگر برای دعا برود، خداوند دعایش را اجابت نمی‌کند.»

و در روایات باب پنجم از باب‌های ودیعه مناسب با این بحث هست؛ به آن مراجعه کنید.

می‌آید:

و در روایات باب شصت و چهارم از باب‌های وصایا و باب بیست و هشتم از باب‌های نوشیدنی‌ها مناسب با این بحث خواهد آمد.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۱۲۹

باب ۷ وجوب ردّ امانت به نیکوکار و تبهکار و حرمت خیانت

خداوند تعالی می‌فرماید:

در شب روزه‌داری، آمیزش با زنان‌تان برای شما حلال شده است. آنان لباسی برای شما هستند و شما لباسی برای آنان هستید. خداوند دانست که شما به خود خیانت می‌کردید پس به شما توجه کرد و از شما درگذشت ... «۱»

و اگر شما در مسافرت بودید و نویسنده‌ای نیافتید، پس گروی تحویل گرفته شده میان‌تان باشد. آن‌گاه اگر یکدیگر را امین دانستید، باید کسی که امین دانسته شده، امانتش را بپردازد و باید از خداوند- پروردگارش- پروا کند ... «۲»

قطعاً خداوند به شما دستور می‌دهد امانت‌ها را به صاحبانش تحویل دهید و هرگاه میان مردم قضاوت می‌کنید، به عدالت قضاوت کنید. چه خوب است آنچه خداوند شما را به آن اندرز می‌دهد! به راستی خداوند، شنوای بیناست. «۳»

همانا ما این کتاب را با مطالب حق بر تو فرستادیم تا در میان مردم به آنچه خداوند به تو نمایاند، قضاوت کنی و جانبدار خیانتکاران نباش. «۴»

از خیانتکاران به خودشان دفاع نکن؛ به راستی خداوند کسی را که بسیار خیانتکار و گناهکار است دوست ندارد. «۵»

پس آنان را به دلیل شکستن پیمان‌های‌شان لعنت کردیم و قلب‌های‌شان را سخت قرار دادیم، سخنان را از جایگاه خود تحریف می‌کنند و بخشی از اندرزهای داده شده به خود را فراموش کردند و پیوسته بر خیانتی از سوی همهٔ آنان- به‌جز اندکی از ایشان- آگاه می‌شوی. پس از ایشان درگذر و چشم‌پوشی کن؛ زیرا خداوند نیکوکاران را دوست دارد. «۶»

ای کسانی که ایمان آوردید! به خدا و پیامبر خیانت نکنید و به امانت‌های خود خیانت نکنید در حالی که می‌دانید. «۷»

و اگر از خیانت گروهی بیمناک بودی، پیمان‌شان را به سوی‌شان بینداز تا مثل هم باشید. قطعاً خداوند خائنان را دوست ندارد. «۸»

اگر تصمیم به خیانت با تو گرفته‌اند، پس به تحقیق پیش از این به خدا خیانت کردند و خدا تو را بر آنان مسلط کرد و خداوند دانای با حکمت است. «۹»

و آن دادخواهی برای این است که بداند من در نهان به او خیانت نکردم و این‌که خداوند نیرنگ خائنان را به هدف نمی‌رساند. «۱۰»

قطعاً خداوند از کسانی که ایمان آورده‌اند، دفاع می‌کند. به درستی که خداوند هیچ خیانتکار ناسپاسی را دوست ندارد. «۱۱»

و کسانی که آنان امانت‌ها و پیمان‌های‌شان را مراعات می‌کنند. «۱۲»

ما پذیرش آن امانت را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها پیشنهاد کردیم ولی آنان از پذیرش آن خودداری کردند و از آن ترسیدند و انسان آن را به عهده گرفت. به درستی که او بسیار ستمگر و نادان است. «۱۳»

---

(۱). بقره ۲/ ۱۸۷.

(۲). بقره ۲/ ۲۸۳.

(۳). نساء ۴/ ۵۸.

(۴). نساء ۴/ ۱۰۵.

(۵). نساء ۴/ ۱۰۷.

(۶). مائده ۵/ ۱۳.

(۷). انفال ۸/ ۲۷.

(۸). انفال ۸/ ۵۸.

(۹). انفال ۸/ ۷۱.

(۱۰). یوسف ۱۲/ ۵۲.

(۱۱). حج ۲۲/ ۳۸.

(۱۲). مومنون ۲۳/ ۸- معارج ۷۰/ ۳۲.

(۱۳). احزاب ۳۳/ ۷۲.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۱۳۱

«خیانت چشم‌ها و امور پنهان در سینه‌ها را می‌داند.» «۱»

«خداوند برای کافران، زن نوح و زن لوط را مثال زد که همسر دو بندهٔ شایسته از بندگان ما بودند ولی به آنها خیانت کردند و شوهران‌شان در پیشگاه خدا برای آنان کاری انجام ندادند و گفته شد: همراه داخل شوندگان وارد آتش شوید.» «۲»

۱۸۶۷- (۱) عبدالرحمان بن سیّابه گوید: «پس از درگذشت پدرم- سیّابه- یکی از دوستان پدرم در خانهٔ ما آمد و در را کوبید. من پشت در رفتم. او به من تسلیت داد و گفت: آیا پدرت برای تو چیزی باقی گذاشت؟ گفتم: نه. وی کیسه‌ای شامل هزار درهم به من داد و گفت: از آن به خوبی نگهداری و سودش را هزینهٔ زندگی کن. من کیسه را گرفتم و با خوشحالی نزد مادرم رفتم و ماجرا را برای وی بازگو کردم. هنگام غروب نزد یکی دیگر از دوستان پدرم رفتم. او برای من اجناس سابری خرید. سپس در دکانی نشستم و با فروش آن، خداوند سود فراوانی روزیِ من کرد تا این‌که موسم حج فرا رسید و به دلم افتاد که به سفر حج روم، از این رو نزد مادرم آمدم و به وی گفتم: تمایل دارم به مکه بروم.

مادرم گفت: اول درهم‌های فلانی را بپرداز. من هزار درهم را برداشتم، نزد آن مرد بردم و به وی دادم به طوری که گویا آنها را به وی می‌بخشم. آن مرد گفت: شاید آنها برای تو کم بوده است، پس در این صورت بر آنها می‌افزایم. گفتم: نه، بلکه تصمیم به حج گرفته‌ام و دوست دارم که مالت را به تو بپردازم. پول آن مرد را پرداختم و به حج رفتم. پس از انجام مناسک حج به مدینه رفتم و همراه مردم به دیدار امام صادق علیه السلام شتافتم.

امام علیه السلام در آن زمان بار عمومی داده بود و من که جوان بودم، در انتهای مجلس نشستم. هرکس از امام علیه السلام سوالی می‌کرد و او پاسخ می‌داد. وقتی مجلس خلوت‌تر شد، با اشارهٔ امام علیه السلام نزدیک رفتم. وی از من پرسید:

کاری داری؟ گفتم: فدایت شوم! من عبدالرحمان بن سیّابه هستم. امام علیه السلام فرمود: پدرت چه شد؟

گفتم: او درگذشت. امام علیه السلام از این خبر اظهار تأسف و برای وی درخواست رحمت کرد! سپس فرمود: آیا پدرت چیزی برای تو باقی گذاشت؟

گفتم: نه. امام علیه السلام فرمود: پس از چه راهی حج انجام دادی؟ من نیز ماجرای آن مرد را از آغاز برای امام علیه السلام بازگو کردم. امام علیه السلام فرمود: با هزار درهم وی چه کردی؟ گفتم: به صاحبش بازگرداندم. امام علیه السلام فرمود: کار نیکویی

کردی. آن‌گاه فرمود: آیا مایلی نصیحتی به تو کنم؟ گفتم: آری، فدایت شوم! امام علیه السلام انگشتان دست‌هایش را درهم فرود برد و فرمود: بر تو باد به راستگویی و امانت‌داری تا این‌گونه در اموال مردم شریک شوی.

عبدالرحمان گوید: من به این سفارش امام علیه السلام عمل کردم و بر اثر آن مالم به حدّی رسید که سیصد هزار درهم بابت زکات پرداختم.»

---

(۱). مؤمن ۴۰/ ۱۹.

(۲). تحریم ۶۶/ ۱۰.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۱۳۳

۱۸۶۸- (۲) ابو کهمس گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: عبدالله بن ابی یعفور به شما سلام می‌رساند.

امام علیه السلام فرمود: بر تو و بر او سلام باد! وقتی نزد عبدالله رفتی، به او سلام برسان و به وی بگو: جعفر بن محمد علیه السلام به تو می‌گوید: در آنچه علی علیه السلام را به پیامبر صلی الله علیه و آله نزدیک کرد، بنگر و از آن جدا نشو. همانا علی علیه السلام تنها با راستگویی و امانت‌داری به آن مقام و موقعیت نزد پیامبر دست یافت.»

۱۸۶۹- (۳) اسحاق بن عمار و دیگران از امام صادق علیه السلام روایت می‌کنند که فرمود: «به نماز و روزهٔ آنان فریب نخورید زیرا چه بسا شخصی [بر اثر عادت] به نماز و روزه حرص و ولع پیدا می‌کند به طوری که از ترک کردن آن به وحشت می‌افتد، بلکه آنان را به راستگویی و امانت‌داری بیازمایید.»

۱۸۷۰- (۴) ابو طالب با واسطه از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «به رکوع و سجده‌های بلند شخص ننگرید؛ زیرا این چیزی است که به آن عادت کرده است و اگر آن را ترک کند، احساس وحشت می‌کند، بلکه به راستگویی وامانت‌داری او بنگرید.»

۱۸۷۱- (۵) ابراهیم بن محمد همدانی از امام جواد علیه السلام از امام رضا علیه السلام از امام موسی بن جعفر علیه السلام از امام صادق علیه السلام از امام باقر علیه السلام از امام سجاد علیه السلام از امام حسین علیه السلام- سرور جوانان اهل بهشت- از علی علیه السلام- سرور جانشینان- از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله- سرور پیامبران- روایت می‌کند که فرمود: «به زیادی نماز، روزه، زیادی حج، زکات، کارهای نیک و سروصداهای شبانهٔ آنان ننگرید، بلکه به راستگویی و امانت‌داری آنان بنگرید.»

۱۸۷۲- (۶) ابو ولّاد حنّاط از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «پدرم می‌فرمود: چهار چیز در هرکس باشد، ایمانش کامل می‌شود و اگر از فرق سر تا نوک پایش گناه باشد سبب کاستی آن نمی‌شود و آنها عبارتند از: راستگویی، پرداخت امانت به صاحبش، حیا و اخلاق نیکو.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۱۳۵

۱۸۷۳- (۷) حسین بن ابی العلاء از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «محبوب‌ترین بندگان نزد خداوند، انسان راستگو در گفتار و مراقب بر نماز و واجبات خداوند همراه با پرداخت امانت است.

سپس فرمود: به هرکس امانتی سپرده شود و آن‌گاه آن را بپردازد، به یقین هزار گره از گره‌های آتش را از گردن خویش گشوده است، پس در پرداخت امانت شتاب کنید؛ زیرا هرکس بر امانتی امین شمرده شود، ابلیس صد شیطان از دستیاران سرکش خود را بر وی می‌گمارد تا او را گمراه و وسوسه کنند تا به هلاکت اندازند، مگر کسی که خداوند عزیز و باشکوه او را حفظ کند.»

۱۸۷۴- (۸) حفص بن قرط گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: زنی در مدینه است که مردم کنیزان‌شان را نزد وی می‌گذارند و او آنها را اصلاح می‌کند و ما به یکدیگر می‌گوییم که هیچ‌کس را مثل او ندیده‌ایم که روزی بر او فرو ریزد.

امام علیه السلام فرمود: آن زن در گفتار راستگوست و امانت را می‌پردازد و این کار، روزی را زیاد می‌کند.»

۱۸۷۵- (۹) سدیر از امام باقر علیه السلام از ابوذر روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «دو سوی صراط در روز قیامت، خویشاوندان و امانت است. پس هرگاه نیکوکار نسبت به خویشاوندان و پرداخت کنندهٔ امانت از روی آن عبور کند، به بهشت می‌رسد و وقتی خائن به امانت و قطع کنندهٔ پیوند خویشاوندی از روی آن عبور کند، با این دو کار هر کاری که انجام داده به او سود نمی‌رساند و صراط، وی را در آتش سرنگون می‌کند.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۱۳۷

۱۸۷۶- (۱۰) سدیر از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «در روز قیامت در دو سوی صراط، خویشاوندان و امانت قرار دارند. پس هرگاه نیکی کننده به خویشان و پرداخت کنندهٔ امانت از روی آن عبور کند، او را به آتش نمی‌اندازد.»

۱۸۷۷- (۱۱) موسی بن بکر از امام موسی بن جعفر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «تا وقتی که اهل زمین بترسند و امانت را به اهلش بپردازند و به حقّ عمل کنند، مورد رحمت قرار دارند.»

در گزارش دیگر به‌جای «بترسند»، «همدیگر را دوست بدارند» آمده است.

۱۸۷۸- (۱۲) ابو امامه روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «شش کار است که هرکس به یکی از آنها عمل کند، روز قیامت از وی دفاع می‌کند تا او را وارد بهشت کند. می‌گوید: ای پروردگارا! وی در دنیا به من عمل می‌کرد. آن شش کار عبارتند از: نماز، زکات، حج، روزه، پرداخت امانت و نیکی به خویشاوندان.»

۱۸۷۹- (۱۳) در کتاب جعفریات از علی علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «هرکس یتیم را پناه دهد، به ناتوان رحم کند، به پدر و مادرش کمک کند و به فرزند و برده‌اش مهربانی کند، خداوند تعالی او را در رضایت و خشنودی خود وارد می‌کند و رحمتش را به او می‌رساند و هرکس خشم خویش را بازدارد و خشنودی‌اش را بگستراند، نیکی‌اش را ببخشد، به خویشاوندانش نیکی کند و امانتش را بپردازد، روز قیامت خداوند او را در روشنایی بزرگ خود قرار می‌دهد.»

۱۸۸۰- (۱۴) در کتاب المشکاهٔ به نقل از کتاب المحاسن روایت می‌شود که امام علیه السلام به فرزندش فرمود: «ای فرزندم! امانت را بپرداز تا دنیا و آخرتت سالم بماند و امانت‌دار باش تا بی‌نیاز باشی.»

۱۸۸۱- (۱۵) جابر از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که لقمان به فرزندش فرمود: «فرزندم! با صد نفر همنشینی و رفاقت کن و با یک تن دشمنی نکن. فرزندم! تنها بهره و اخلاق، برای تو مفید و سودمند است و

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۱۳۹

بهره‌ات دین توست و اخلاقت رابطهٔ میان تو و مردم. پس با آنان دشمنی نکن و زیبایی‌های اخلاق را فراگیر. فرزندم! بردهٔ نیکان باش ولی فرزند اشرار مباش. فرزندم! امانت را بپرداز تا دنیا و آخرتت سالم بماند و امانت‌دار باش که خداوند خیانتکاران را دوست ندارد.»

۱۸۸۲- (۱۶) حسین بن علوان از امام صادق علیه السلام از پدرش روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «امانت‌داری، توانگری به دنبال دارد و خیانت، تنگدستی.»

۱۸۸۳- (۱۷) در کتاب غرر الحکم و درر الکلم روایت می‌شود که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «امانت، فضیلتی است برای کسی که آن را بپردازد.»

۱۸۸۴- (۱۸) انس بن مالک، ابی بن کعب و ابو هریره هر یک جداگانه روایت می‌کنند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «امانت را بپرداز به کسی که تو را امین دانست و خیانت نکن به کسی که به تو خیانت کرد.»

۱۸۸۵- (۱۹) در کتاب العوالی روایت می‌شود که: «امانت‌هایی از مردم مکه نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود. هنگام هجرت آنها را به امّایمن سپرد و به علی علیه السلام دستور داد آنها را به صاحبان‌شان بازگرداند.»

۱۸۸۶- (۲۰) سمره از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می کند که فرمود: «انسان، ضامن و عهده دار هر چیزی است که بر آن تسلط یابد تا وقتی که آن را به صاحبش برساند.»

۱۸۸۷- (۲۱) در کتاب المشکاهٔ به نقل از کتاب المحاسن روایت می‌شود که از امام صادق علیه السلام سؤال شد: «در این سخن خداوند: «ما این امانت را بر ... پیشنهاد کردیم»، چه چیزی را به آنان پیشنهاد کرد و چه چیزی را انسان پذیرفت و آن چیست؟
امام علیه السلام فرمود: امانت‌داری میان مردم را به آنان پیشنهاد کرد و این کار در هنگام آفرینش موجودات بود.»

۱۸۸۸- (۲۲) در نهج البلاغه روایت می‌شود که علی علیه السلام در سفارش به یارانش فرمود: «در کار نماز مراقبت و بر آن محافظت کنید ... سپس پرداخت امانت، به تحقیق خیانتکار، زیان‌کار است. به درستی که امانت‌داری به آسمان‌های مستحکم و زمین‌های گسترده و کوه‌های برافراشتهٔ استوار پیشنهاد شد که مرتفع‌تر، گسترده‌تر، بالاتر و بزرگ‌تر از آنها نیست و اگر قرار بود موجود بلند یا گسترده یا نیرومند یا عزیزی از پذیرش آن خودداری کند، به تحقیق اینها خودداری کردند و از مجازات ترسیدند و درک کردند آنچه ناتوان‌تر از آنان به آن جاهل بود که آن انسان است: همانا او بسیار ستمگر و نادان است.»

۱۸۸۹- (۲۳) سید فضل الله راوندی در کتاب نوادر خود از امام موسی بن جعفر علیه السلام از پدرش از نیاکانش علیهم السلام روایت می کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «کسی که امانت‌دار نیست، ایمان ندارد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۱۴۱

۱۸۹۰- (۲۴) حسین بن مصعب همدانی از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: «سه چیز است که هیچ‌کس نسبت به آنها معذور نیست: پرداخت امانت به نیکوکار و تبهکار، وفای به پیمان برای نیکوکار و تبهکار و نیکی به پدر و مادر، خواه نیکوکار باشند یا تبهکار.»

در کتاب المشکاهٔ از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «سه کار است که در هر حال چاره‌ای از انجام‌شان نیست: پرداخت امانت به نیکوکار و تبهکار ...»

ادامهٔ حدیث، همانند حدیث پیشین است.

عنبسهٔ بن مصعب از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود: «خداوند در سه کار برای هیچ‌کس رخصت قرار نداده است ...»

ادامهٔ حدیث، همانند حدیث پیشین است.

این حدیث از عنبسهٔ بن مصعب از امام صادق علیه السلام نیز با اندکی تفاوت روایت شده است. همچنین از محمد بن ابی عمیر نیز روایت شده است.

۱۸۹۱- (۲۵) تمیم بن بهلول از ابو معاویه از اعمش روایت می کند که از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: «امام کیست و نشانهٔ امامت وی چیست؟
امام علیه السلام فرمود: دلیل بر آن ... هرکس بدون شناخت امامان علیه السلام بمیرد، همانند زمان جاهلیت مرده است و آیین امامان، پرهیز از گناهان، خویشتن‌داری، راستگویی، خوبی، تلاش، پرداخت امانت به نیکوکار و تبهکار، سجده‌های بلند، عبادت شبانه، دوری از گناهان، انتظار فرج از راه صبر و همنشینی نیکو و خوب همسایه‌داری است.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۱۴۳

۱۸۹۲- (۲۶) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که امام صادق علیه السلام فرمود: «امانت به نیکوکار و تبهکار پرداخت می‌شود.»

۱۸۹۳- (۲۷) در همان کتاب از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «در کشور اسلامی همهٔ مردم- اعم از اهل سنت و کافران در حال صلح- گمشده‌شان تحویل داده می‌شود و امانت‌های‌شان پرداخت و به پیمان های‌شان عمل می‌شود، همانا امانت به نیکوکار و تبهکار پرداخت و به پیمان با نیکوکار و تبهکار عمل می‌شود. کسی که تو را امین دانست، امانتش را بازگردان و در امانت کسی که به تو خیانت کرده، خیانت نکن و از کسی که مالی را از تو انکار کرده است، چیزی از راه خیانت برمدار.»

۱۸۹۴- (۲۸) در کتاب الاختصاص از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «خداوند تبارک و تعالی دوستی و ولایت ما را بر شما واجب کرد و پیروی از ما را بر شما فریضه قرار داد، بدانید که هرکس از ماست، باید به ما اقتدا کند. همانا پرهیز از گناهان، تلاش، پرداخت امانت به نیکوکار و تبهکار، نیکی به خویشان، پذیرایی از مهمان و بخشش گناهکار، از کارها و خصلت‌های ماست و هرکس به ما اقتدا نکند از ما نیست.»

بروجری، آقا حسین طباطبایی - مترجمان: حسینیان قمی، مهدی - صبوری، م، منابع فقه شیعه، ۳۱ جلد، انتشارات فرهنگ سبز، تهران - ایران، اول، ۱۴۲۹ ه‍ ق

منابع فقه شیعه؛ ج۲۳، ص: ۱۱۴۳

و فرمود: «سفیه و سبک مغز نباشید چرا که پیشوایان‌تان سفیه نیستند.»

۱۸۹۵- (۲۹) در همان کتاب از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «امانت را به نیکوکار و تبهکار بپردازید. اگر قاتل علی علیه السلام امانتی به من می‌سپرد، آن را به وی بازمی‌گردانم و فرمود: امانت را- حتی به قاتل حسین بن علی علیه السلام- بپردازید.»

۱۸۹۶- (۳۰) قطب راوندی در کتاب لبّ اللباب از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: «سه چیز دربارهٔ نیکوکار و تبهکار انجام می‌شود: نیکی به خویشاوندان؛ نیکوکار باشند یا تبهکار، پرداخت امانت و وفای به پیمان.»

۱۸۹۷- (۳۱) سعید بن زید بن ارطاهٔ گوید: «با کمیل بن زیاد دیدار کردم و از وی دربارهٔ فضایل علی علیه السلام پرسش کردم. کمیل گفت: آیا می‌خواهی سفارشی را که یک روز به من کرد به تو بگویم که برای تو بهتر است از همهٔ دنیا و آنچه در آن است؟ گفتم: آری.

کمیل گفت: امیر مؤمنان علیه السلام به من فرمود: ای کمیل! بدان و بیندیش که ما هرگز به کسی اجازهٔ

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۱۴۵

نپرداختن امانت‌ها را نمی‌دهیم. پس هرکس اجازهٔ مرا در این باره روایت کند، سخن باطلی گفته و گناهکار است و کیفر دروغش آتش است. سوگند یاد می‌کنم که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در لحظه‌ای پیش از رحلت سه مرتبه به من فرمود: ای ابوالحسن! امانت را به نیکوکار و تبهکار بپرداز، خواه کم باشد یا زیاد حتی در نخ و سوزن ...»

۱۸۹۸- (۳۲) حسین بن ابی العلاء از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «خداوند هیچ پیامبری را برنمی‌انگیزد مگر به راستگویی و پرداخت امانت به نیکوکار و تبهکار.» این حدیث در کتاب المشکاهٔ بدون: «به نیکوکار و تبهکار» آمده است.

۱۸۹۹- (۳۳) عمر بن ابی حفص از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «از خدا پروا کنید و بر شما باد به پرداخت امانت به کسی که شما را امین قرار داد. پس اگر قاتل علی علیه السلام امانتی به من بسپارد، آن را به وی تحویل می‌دهم.»

۱۹۰۰- (۳۴) عمار بن مروان روایت می‌کند که امام صادق علیه السلام در یکی از وصیت هایش فرمود: «بدان که زنندهٔ علی علیه السلام با شمشیر و کشندهٔ وی اگر شمشیری نزد من به امانت سپارد و با من مشورت کند و من آن را بپذیرم، امانتش را به وی

بازمی گردانم.»

۱۹۰۱- (۳۵) در کتاب المشکاهٔ به گزارش از کتاب المحاسن از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «تقوای الهی پیشه کنید و بر شما باد به پرداخت امانت به کسی که شما را امین دانسته پس اگر قاتل علی علیه السلام امانتی به من بسپارد، آن را به وی بازمی گردانم»

۱۹۰۲- (۳۶) عبدالله بن سنان گوید: «در حالی که امام صادق علیه السلام پس از انجام نماز عصر در مسجد به طرف قبله نشسته بود، نزد وی رفتم و به او گفتم: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله! یکی از حاکمان، ما را بر اموال خود امین می‌داند و آنها را نزد ما امانت می‌سپارد و او به شما خمس نمی‌دهد آیا اموالش را به وی بپردازم؟

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۱۴۷

امام علیه السلام سه مرتبه فرمود: سوگند به پروردگار این قبله! آن‌گاه ادامه داد: اگر ابن‌ملجم- قاتل پدرم که من به دلیل کشتن پدرم به دنبالش هستم و او مخفی می‌شود- امانتی را به من بسپارد به وی تحویل می‌دهم.»

۱۹۰۳- (۳۷) حسین بن مصعب همدانی از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: «امانت را حتی به قاتل حسین بن علی علیه السلام بپردازید.»

۱۹۰۴- (۳۸) ابوحمزه ثمالی از امام سجاد علیه السلام روایت می‌کند که به شیعیان خود فرمود: «بر شما باد به پرداخت امانت. سوگند به خدایی که محمد صلی الله علیه و آله را به حق به پیامبری مبعوث کرد! اگر قاتل پدرم- حسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام- شمشیری را که با آن پدرم را کشت نزد من امانت گذارد، به وی تحویل می‌دهم.»

۱۹۰۵- (۳۹) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «امانت را حتی به قاتل حسین (حسن) بن علی علیه السلام بپردازید. هرکس به چیزی از آبرو یا مال مسلمانی دستبرد زند، واجب است از حقّی که آن شخص برعهده وی دارد، از او درخواست حلالیت کند و از مسئولیت آن بیرون آید و پس از مرگ وی، نسبت به مال با وارثانش حساب خود را پاک کند و نسبت به کارهایی که با او انجام داده، باید در پیشگاه خداوند توبه کند تا پروردگار از پشیمانی و توبه و بیزاری وی از کارهای گذشته‌اش آگاه شود.

سپس فرمود: من تهدیدهای خداوند را دربارهٔ مال مردم تفسیر و توجیه نمی‌کنم ولی نظرم این است که اگر مال مردم در دست غاصب آن موجود است، آن را به آنان بپردازد و از زیر بار مسئولیت آن خارج شوند و اگر از دست غاصب بیرون رفته است عوض آن را بپردازد و اگر صاحبانش را نمی‌شناسد، از طرف آنان به نیازمندان و بینوایان صدقه دهد و از کارهای خود در پیشگاه خداوند توبه کند.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۱۴۹

۱۹۰۶- (۴۰) در کتاب المشکاهٔ به نقل از کتاب محاسن از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «امانت را حتی به قاتل حسین بن علی علیه السلام بپردازید.»

۱۹۰۷- (۴۱) محمد بن مسلم از امام صادق علیه السلام روایت می کند که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «امانت را حتی به قاتل فرزندان پیامبران بپردازید.»

۱۹۰۸- (۴۲) در کتاب الخصال از علی علیه السلام روایت می‌شود که در حدیث چهار صدگانه فرمود: «امانت را به کسی که شما را امین دانسته بپردازید، هرچند قاتل فرزندان پیامبران باشد.»

۱۹۰۹- (۴۳) ابو شبل گوید: «امام صادق علیه السلام بدون پیشینه سؤال فرمود: شما ما را دوست دارید و مردم با ما دشمنند. شما ما را تصدیق می‌کنید و مردم تکذیب می‌کنند و شما به ما نیکی می‌کنید و مردم به ما جفا می‌کنند؛ از این رو خداوند زندگی شما را

همانند زندگی ما و مرگ شما را همانند مرگ ما قرار داد.

آن‌گاه اشاره به زیر گلوی خود کرد و پوست آن را کشید و رها کرد و فرمود: به خدا سوگند! بدان که میان هر یک از شما و میان روشنی چشمش این مقدار فاصله است که جانش به اینجا رسد. امام علیه السلام این جمله را دوبار تکرار کرد ولی به خدا سوگند راضی نشد تا این‌که سوگند یاد کرد و فرمود: سوگند به خداوندی که معبودی جز اونیست، پدرم محمد بن علی علیه السلام این را برای من روایت کرد. ای ابوشبل! آیا خشنود نیستید از این‌که شما و آنها نماز می‌خوانید و نماز شما پذیرفته می‌شود و از آنها پذیرفته نمی‌شود؟ آیا خشنود نیستید از این‌که شما و آنها زکات می‌پردازید و زکات شما پذیرفته می‌شود و از آنها پذیرفته نمی‌شود؟ آیا خشنود نیستید که شما و آنها حج می گزارید و خداوند از شما می‌پذیرد و از آنان نمی‌پذیرد؟ به خدا سوگند! نماز و زکات و حج پذیرفته نمی‌شود، مگر از شما. پس تقوای الهی پیشه کنید و امانت را به صاحبش تحویل دهید چرا که شما در حال صلح و سازش هستید، پس آن‌گاه که مردم از یکدیگر جدا می‌شوند، در آن هنگام هر گروهی به سوی خواسته‌ها و امیال‌شان می‌روند و شما به سوی حق می‌روید تا وقتی که از ما پیروی کنید. آیا مگر قاضیان، فرماندهان و فتوا دهندگان از آنان نیستند؟

گفتم: آری.

امام علیه السلام فرمود: پس از خداوند پروا کنید زیرا شما قدرت رویارویی با همهٔ مردم را ندارید. آنان اینجا و آنجا را گرفته‌اند و شما جایی را گرفته‌اید که خدا گرفته است. خداوند از میان بندگانش محمد صلی الله علیه و آله را برگزید و شما برگزیدهٔ خدا را انتخاب کردید. پس تقوا پیشه کنید و امانت را به سفید و سیاه بپردازید.

هرچند از خوارج حروریه یا ناصبی‌های شام باشد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۱۵۱

۱۹۱۰- (۴۴) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که وی در بخشی از یک سفارش بلند به شیعیان خود فرمود: «از خداوند که پروردگار شماست، پروا کنید و امانت رابه سفید و سیاه بپردازید؛ هرچند از خوارج یا اهل شام یا دشمن شما باشد.»

۱۹۱۱- (۴۵) حسین شیبانی گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: یکی از شیعیان شما مال و جان بنی امیه را مباح می‌شمارد و یکی از آنان به وی امانتی سپرده است. امام علیه السلام فرمود: امانت‌ها را به صاحبانش برسانید، هرچند مجوسی باشند، زیرا آن وضع به وجود نمی‌آید تا قائم ما اهل بیت علیهم السلام ظهور کند، پس حلال و حرام می کند.»

۱۹۱۲- (۴۶) حلبی گوید: «یکی از پیروان بنی مروان هزار دینار نزد من امانت گذاشت و ناپدید شد. من نمی‌دانستم با آن مال چه کنم. از این رو نزد امام صادق علیه السلام رفتم و ماجرا را برای وی بازگو کردم و به امام علیه السلام گفتم: شما به این مال سزاوارترید.

امام علیه السلام فرمود: نه، همانا پدرم پیوسته می‌فرمود: ما در میان آنان در حال صلح و سازش هستیم، امانت‌های‌شان را می‌پردازیم و گمشده‌های‌شان را تحویل می‌دهیم و به سود و زیان آنان شهادت می‌دهیم. پس هرگاه امیال و خواسته‌ها از هم جدا شد، کسی از آنان حق ماندن ندارد.»

۱۹۱۳- (۴۷) محمد بن قاسم گوید: «از امام موسی بن جعفر علیه السلام سؤال کردم: شخصی نزد یکی از دوستان شما مال گرانبهایی را به امانت می گذارد. امانت‌دار یکی از اعراب است که می‌تواند چیزی به وی ندهد و صاحب مال، مرد پلید خارجی (شیطانی) است.

محمد بن قاسم گوید: در توصیف صاحب مال، چیزی فرو گذار نکردم.

امام علیه السلام فرمود: به وی بگو: امانتش را به وی بازگرداند؛ زیرا آن مرد با امانتی که خداوند به انسان سپرده، او را امین شمرده

است.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۱۵۳

گفتم: شخصی از یکی از زنان بنی عباس برخی از زمین‌های واگذار شده به وی از سوی حکومت را می‌خرد و در قرار داد می‌نویسد که وی بهای زمین را دریافت کرد، در حالی که خریدار بها را به وی نداده است. آیا آن مال را به وی بپردازد، یا از او باز دارد؟

امام علیه السلام به من فرمود: به آن مرد بگو: به شدت از او بازدارد زیرا او چیزی را فروخته که مالک آن نبوده است.»

این حدیث از محمد بن قاسم از فضیل از امام موسی بن جعفر علیه السلام نیز روایت شده است.

۱۹۱۴- (۴۸) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که امیر مؤمنان علیه السلام به رفاعه نوشت: «امانت را بپرداز و به پیمانت وفا کن و به خیانت‌کننده‌ات خیانت نکن و به بدی‌کننده‌ات، نیکی کن و نیکیِ نیکی‌کننده‌ات را جبران کن و ستم‌کننده‌ات را ببخش و برای یاری‌کننده‌ات دعا کن و به محروم‌کننده‌ات ببخش و در برابر بخشنده‌ات فروتنی کن و از نعمت‌های خداوند به تو بسیار سپاسگزاری کن و او را بر موهبت‌هایش ستایش کن.»

۱۹۱۵- (۴۹) در همان کتاب روایت می‌شود که از امام صادق علیه السلام سؤال شد: «شخصی حقّی برعهدهٔ دیگری دارد و او آن را انکار می‌کند، سپس منکر، مالی نزد صاحب حق به امانت می‌گذارد یا صاحب حق به مالی از وی دست می‌یابد، آیا می‌تواند آنچه وی پیش‌تر انکار کرده است، از او بردارد؟

امام علیه السلام فرمود: نه، این خیانت است. از او نمی‌گیرد مگر آنچه خود بپردازد یا با حکم حاکم بر او لازم شود.»

۱۹۱۶- (۵۰) قطب راوندی در کتاب لبّ اللباب روایت می‌کند که شخصی به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گفت: «ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! من از فلانی یک دینار طلبکارم و او نزد من امانتی دارد. آیا می‌توانم طلب خود را از امانت وی بردارم؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: امانت را به کسی که تو را امین دانسته بپرداز و به خیانت کننده‌ات، خیانت نکن.»

این حدیث بدون ذکر پرسش در تفسیر ابوالفتوح رازی نیز آمده است.

۱۹۱۷- (۵۱) سکونی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «امانت‌داری، روزی را زیاد می‌کند و خیانت، تهیدستی به دنبال دارد.»

۱۹۱۸- (۵۲) ابو هریره و عبدالله بن عباس گویند: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پیش از رحلت برای ما سخنرانی کرد و در بخشی از آن فرمود: هرکس در دنیا به امانتی خیانت کند و آن را به دست صاحبانش نرساند، بر غیر آیین اسلام می‌میرد و در حالی با خداوند دیدار می‌کند که بر وی خشمگین است و دستور داده می‌شود در آتش افکنده شود، پس او را برای همیشه در لبهٔ دوزخ می‌افکنند.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۱۵۵

۱۹۱۹- (۵۳) و در جای دیگر می‌فرماید: «و هرکس با آگاهی مال خیانتی را بخرد، او نیز در گناه و ننگ آن، همانند خیانتکار است.»

۱۹۲۰- (۵۴) و نیز فرمود: «هرکس با آگاهی مال دزدی را بخرد، او نیز در گناه و ننگ آن، همانند دزد است.»

۱۹۲۱- (۵۵) و همچنین فرمود: «هرکس به مسلمانی خیانت کند، در دنیا و آخرت نه او از ماست و نه ما از او هستیم.»

۱۹۲۲- (۵۶) در کتاب تحف العقول از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌شود که فرمود: «کسی که امانت را کوچک شمارد و به همین دلیل وقتی به او امانت می‌سپارند، آن را نابود می‌کند، از ما نیست و کسی که در مال و ناموس مسلمانی خیانت کند، از ما نیست.»

۱۹۲۳- (۵۷) در کتاب المشکاهٔ به نقل از کتاب المحاسن روایت می‌شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «کسی که در امانت خیانت کند، از ما نیست.»

۱۹۲۴- (۵۸) در حدیث نهی‌های پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است که آن حضرت از خیانت نهی کرد و فرمود: «هرکس در دنیا به امانتی خیانت کند و آن را به دست صاحبش نرساند، سپس مرگش فرا رسد، به آیین من نمرده است و در حالی با خدا دیدار می‌کند که از وی خشمگین است و فرمود: هرکس با آگاهی، مال خیانتی را بخرد، همانند خیانتکار است.»

۱۹۲۵- (۵۹) اصبغ بن نباته گوید: «امیر مؤمنان علیه السلام یک روز خطبه خواند و پس از حمد و ثنای خداوند و درود بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: ای مردم، سخن مرا بشنوید و در گفتارم بیندیشید و آن را حفظ کنید؛ همانا غرور و خودپسندی از سرکشی است و فخرفروشی از تکبر است و شیطان دشمنی است حاضر که به باطل وعده می‌دهد.

آگاه باشید! که مسلمان برادر مسلمان است. پس همدیگر را با نام‌های زشت نخوانید و یکدیگر را تحقیر نکنید (جدال نکنید). همانا سنت‌های دین یکسان است و راه‌هایش هموار و [پیمودنش] آسان است. هرکس در آنها گام نهد، به مقصد می‌رسد و هرکس آنها را رها کند، دور می‌شود و هرکس از آنها جدا شود، نابود می‌شود. مسلمان هرگاه امین شمرده شود، خیانت نمی‌کند و هرگاه وعده دهد، تخلف نمی‌کند و هنگام سخن گفتن دروغ نمی‌گوید. ماخاندان رحمت هستیم. گفتارمان حق است و کردارمان عدل و آخرین پیامبران از ماست.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۱۵۷

۱۹۲۶- (۶۰) قطب راوندی در کتاب لبّ اللباب از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: «مؤمن به هر چیز عادت می‌کند، مگر به دروغ و خیانت.»

۱۹۲۷- (۶۱) در همان کتاب از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می‌شود که فرمود: «نشانه‌های منافق سه چیز است: دروغگویی هنگام سخن گفتن، تخلف هنگام وعده دادن و خیانت به هنگام امین شمرده شدن.»

۱۹۲۸- (۶۲) در کتاب غرر الحکم و درر الکلم روایت می‌شود که علی علیه السلام فرمود: «خیانت، رأس نفاق است.»

۱۹۲۹- (۶۳) و نیز فرمود: «رأس نفاق، خیانت است.»

۱۹۳۰- (۶۴) و نیز فرمود: «از خیانت دوری کنید زیرا آن سبب دوری از اسلام است.»

۱۹۳۱- (۶۵) و نیز فرمود: «خیانت، دلیل بر کمی ورع و بی‌دینی است.»

۱۹۳۲- (۶۶) و فرمود: «سه چیز ننگ و عار دین است: گناه، نیرنگ و خیانت.»

۱۹۳۳- (۶۷) و فرمود: «خیانت، همزاد دروغ و افتراست.»

۱۹۳۴- (۶۸) و فرمود: «خیانت، برادر دروغ است.»

۱۹۳۵- (۶۹) و فرمود: «هرگاه خداوند بنده‌ای را دوست بدارد، امانت‌داری را محبوب وی می‌کند.»

۱۹۳۶- (۷۰) موسی بن قاسم با واسطه از امیر مؤمنان علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «چهار چیز است که یکی از آنها وارد خانه‌ای نمی‌شود، مگر آن‌که آن را ویران کند و با برکت آباد نشود: خیانت، سرقت، شرابخواری و زنا.»

سکونی از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام از نیاکانش علیهم السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این حدیث را روایت کرده است.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۱۵۹

۱۹۳۷- (۷۱) در کتاب غرر الحکم و درر الکلم روایت می‌شود که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «تنها در پی راستی و امانت‌داری باش و به کسی که به تو دروغ می‌گوید، دروغ نگو و به کسی که به تو خیانت می‌کند، خیانت نکن.»

۱۹۳۸- (۷۲) در کتاب نوادر سید فضل الله از امام موسی بن جعفر علیه السلام از نیاکانش علیهم السلام روایت می‌شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «به خیانتکارت، خیانت نکن که تو نیز مثل او خواهی شد.»

۱۹۳۹- (۷۳) عبدالله بن مسعود گوید: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به من فرمود: هرگز به کسی که مالی نزد تو می‌گذارد یا تو را بر امانتی امین به حساب می‌آورد، خیانت نکن؛ چرا که خداوند تعالی می‌فرماید: «به تحقیق خداوند به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها رابه دست صاحبان آنها برسانید.»

۱۹۴۰- (۷۴) در کتاب جعفریات از امیر مؤمنان علیه السلام روایت می‌شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «مکر و نیرنگ و خیانت، در آتش است.»

۱۹۴۱- (۷۵) در کتاب غرر الحکم و دررالکلم روایت می‌شود که علی علیه السلام فرمود: «بپرهیز از خیانت چرا که آن بدترین معصیت است و خیانتکار به خاطر خیانتش با آتش، عذاب می‌شود.»

۱۹۴۲- (۷۶) و فرمود: «رأس اسلام، امانت‌داری است.»

۱۹۴۳- (۷۷) و فرمود: «هنگامی که امین به شمار آمدی، امانت را بپرداز و هنگامی که دیگری را امین دانستی، او را متهم نکن؛ چرا که کسی که امانت‌دار نیست، ایمان ندارد.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت سی و نهم از باب بیست و یکم از باب‌های مقدمات فرمودهٔ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که: «برترین وسیله‌ای که توسل جویندگان به آن توسل می‌جویند، ایمان به خدا و پیامبر اوست ... و کسی که شما را امانت‌دار می‌شمارد، امانتش را به وی بپردازید.»

و در روایت ششم از باب چهارم از باب‌های فضیلت و وجوب نماز فرمودهٔ امام علیه السلام که: «کسی که امانت‌دار نیست، ایمان ندارد.»

و در روایت دوازدهم از باب سی و دوم از باب‌های مساجد فرمودهٔ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که: «هنگامی که غنیمت‌ها دست به دست و انباشته می‌شود و امانت، غنیمت به شمار می‌آید ... پس در آن هنگام منتظر بادهای سرخ یا فرورفتن در زمین یا مسخ شدن به صورت حیوانات باشید.»

و در روایت چهل و یکم از باب یکم از باب‌های سجود فرمودهٔ امام علیه السلام که: «به تحقیق از آیین امامان، پرداخت امانت به نیکوکار و تبهکار است.»

و در روایت چهل و دوم فرمودهٔ معصوم علیه السلام که: «بر شما باد به دوری از گناهان ... و پرداخت امانت.»

و در روایت چهل و چهارم فرمودهٔ معصوم علیه السلام که: «تو را به تقوای الهی ... و پرداخت امانت و ... سفارش می‌کنم.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۱۶۱

در روایت بیست و دوم از باب دوم از باب‌های وجوب زکات فرمودهٔ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که: «تا وقتی که امت من به یکدیگر خیانت نکنند و امانت‌های هم را بپردازند، پیوسته در خیر و نیکی به سر خواهند برد.»

در روایت دوم از باب دهم از باب‌های جهاد با نفس فرمودهٔ معصوم علیه السلام که: «تا وقتی که امت من یکدیگر را دوست بدارند و به یکدیگر هدیه دهند و امانت‌های هم را بپردازند، پیوسته در خیر و نیکی به سر می‌برند.»

در روایت سیزدهم از باب یازدهم فرمودهٔ امام علیه السلام که: «و ایمان، پرداخت امانت است.»

و در روایت نوزدهم از باب دوازدهم فرمودهٔ معصوم علیه السلام که: «امانت‌داری، اندك و خیانت، فراوان می‌شود.»

و در روایت پنجم از بـاب بیست و چهارم فرمودهٔ امام علیه السـلام که: «خداونـد شـش گروه را به خاطر شـش کار عـذاب می‌کنـد: عرب را به دلیل عصبیت و بازرگانان را به دلیل خیانت.»

و در روایت بیست و هفتم از باب سی و سوم فرمودهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله که: «نزدیک‌ترین شما به من و کسی که بیش از همه شفاعتش بر من واجب است، راستگوترین و امانت‌دارترین شماست ...»

در روایت شـصت و نهم این گفتـهٔ لقمـان به فرزنـدش که: «ای فرزنـدم! امـانت را بپرداز تا در دنیا و آخرتت سالم بمانی و امانت‌دار باش تا بی‌نیاز باشی.»

و در روایت یکم از باب سـی و هفتم فرمودهٔ پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله که: «از ما نیست کسـی که به مسلمانی نیرنگ زند و از ما نیست کسی که به مسلمانی خیانت کند.»

و در روایت دهم از بـاب سـی و هشـتم فرمودهٔ امـام علیه السـلام که: «هرگز خداونـد پیـامبری را مبعوث نکرد، مگر با راسـتگویی و پرداخت امانت به نیکوکار و تبهکار.»

و در روایت بیست و یکم فرمودهٔ پیـامبر صـلی الله علیه و آله که: «همانـا نزدیک‌ترین شـما به من در روز قیامت و کسـی که بیش از همه شفاعتش بر من واجب است، راستگوترین شما در زبان و امانت‌دارترین شماست.»

در روایت سی‌ام فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «مؤمن بر هر طبیعتی سرشته شده است مگر خیانت و دروغ».

در روایت سی و یکم مانند آن.

و در روایت چهل و سوم از باب پنجاه و چهارم فرمودهٔ امام علیه السـلام که: «به خـدا سوگنـد! شـیعهٔ ما نیست مگر کسـی که تقوای الهی پیشه و از خداوند پیروی کند و آنها تنها از راه فروتنی و خشوع و امانت‌داری شناخته می‌شوند.»

و در روایت پنجاه و هفتم از باب شصـتم فرمودهٔ معصوم علیه السـلام که: «و امانت را به کسـی که امانت به شـما سپرد، بپردازید و با هر که پیمان بستید به پیمانش وفا کنید.»

در روایت یکم از باب شـصت و چهارم فرمودهٔ امام علیه السلام که: «خداوند متعال اخلاق کریمانه را به پیامبران داد ... و راستگویی و امانت‌داری.»

و در روایت سوم به نقل از کافی مانند آن.

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۱۶۳

و در روایت چهارم، شانزدهم، سی و چهارم و سی و پنجم و روایات دیگر، مطالبی هست که دلالت می‌کند بر این‌که امانت‌داری از اخلاق کریمانه است.

و در روایت شصت و نهم از باب شصت و هفتم فرمودهٔ امام علیه السلام که: «بر تو باد به تقوای الهی و پرداخت امانت.»

و در روایت شـشم از باب دوم از باب‌های دعا فرمودهٔ امام علیه السـلام که: «تو را به تقوای الهی، راسـتگویی و امانت‌داری سـفارش می‌کنم.»

در بسیاری از روایات باب یکم از باب‌های معاشـرت، مطالبی هست که بر این بحث دلالت می‌کند و روایات باب هفتاد و چهارم از باب‌های کسب‌های روا و ناروا، دلالت بر جواز برداشتن از امانت کسی می‌کرد که از پرداخت وام خود خودداری کند.

و در روایت یکم از باب پنجاه از باب‌های مستحبات تاجر فرمودهٔ امام علیه السـلام که: «کسـی که به تو امانت بسپارد و از تو انتظار خیرخواهی دارد، امانتش را به وی بپرداز؛ هرچند قاتل امام حسین علیه السلام باشد.»

و باب دوم از باب‌های بدهی را بنگر که در آن مناسب با این بحث هست.

و در روایت هفتم از باب هشـتم از باب‌های بدهی فرمودهٔ امام علیه السـلام که: «مگر کسـی که تصـمیم به پرداخت امانت وی ندارد

پس او همانند دزد است.»

و در روایت یکم از باب دوم از باب‌های شرکت این گفته که: «شخصی می‌فهمد که شریکش مقداری به او خیانت می‌کند، آیا او نیز می‌تواند به مقداری که شریکش برمی‌دارد، بدون اطلاع او بردارد؟

امام علیه السلام فرمود: کار زشت و ناپسندی است. آنان براساس امانتی که خداوند به آنان سپرده با هم شریک شده‌اند.»

و در روایات باب پنجم و ششم از باب‌های ودیعه مناسب با این باب هست.

می‌آید:

در روایت یکم از باب ششم از باب‌های وکالت فرمودهٔ امام علیه السلام که: «ای مرد! خیانت تو و تباه کردن مال من توسط تو یکسان است؛ زیرا زیان خیانت به تو بازمی‌گردد ... هرکس در مالی خیانت کند، به حساب روزی‌اش گذاشته و گناهش علیه وی نوشته می‌شود.»

و در روایت دوم از باب چهاردهم از باب‌های حد محارب این گفته که: «علی علیه السلام جز سه گروه را زندان نمی‌کرد: کسی که امانتی به وی سپرده شود، پس آن را نابود کند و اگر چیزی از وی می‌یافت، آن را می‌فروخت چه حاضر باشد یا غایب.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۱۶۵

و در روایت بیست و چهارم از باب یکم از باب‌های قصاص فرمودهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله که: «آگاه باشید! و نزد هرکس امانتی است پس آن را به کسی که به وی سپرده، بپردازد؛ زیرا خون شخص مسلمان و مالش حلال نیست مگر با رضایت وی.»

و روایاتی که بر وجوب پرداخت امانت و حرمت خیانت در باب‌های گوناگون دلالت می‌کند، بیش از اینهاست و ما تنها به آنچه ذکر شد، بسنده کردیم.

باب ۸ حکم اختلاف در باز پس دادن امانت

۱۹۴۴- (۱) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «امانت‌دار و کسی که سرمایهٔ مضاربه در اختیار اوست، امین به شمار آمده‌اند و در صورتی که امانت‌دار بگوید، ودیعه تلف شد، سخنش پذیرفته است و اگر متهم بود، سوگند داده می‌شود.»

۱۹۴۵- (۲) در همان کتاب روایت می‌شود که از امام باقر علیه السلام سؤال شد: «شخصی مالی را نزد دیگری امانت می‌گذارد و امانت‌دار می‌گوید: تو به من امانت دادی ولی دستور دادی که آن را به فلانی تحویل دهم و امانت‌دهنده انکار می‌کند که چنین دستوری داده باشد. امام علیه السلام فرمود: امانت‌گیرنده باید بیّنه اقامه کند، بر این‌که صاحب امانت به او دستور داده آن را تحویل دهد و امانت دهنده باید سوگند یاد کند که چنین دستوری نداده است.»

۱۹۴۶- (۳) در همان کتاب روایت می‌شود که: «شخصی مالی را نزد دیگری امانت سپرد و در ضمن سخنانش به امانت‌دار گفت: هرگاه فلانی آمد، آن را به وی تحویل بده ولی کسی که قرار بود امانت را تحویل بگیرد، منکر تحویل گرفتن آن است. امام باقر علیه السلام در این باره فرمود: سخن امانت‌دار به این‌که آن را پرداخته است، همراه با سوگندش- در صورت متهم بودن- پذیرفته است زیرا صاحب امانت، اعتراف کرده که دستور به تحویل آن به وی داده است.»

باب ۹ حکم سپردن امانت نزد کودک و برده

۱۹۴۷- (۱) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «هرکس به کودکی که هنوز به حدّ احتلام

و سنّ بلوغ نرسیده است، امانت بسپارد و کودک امانت را اتلاف کند، ضمانتی برعهدهٔ وی نیست و اگر برده‌ای را نزد او امانت بگذارند و آن برده را بکشد، کفالت آن برعهدهٔ عاقلهٔ کودک است و در صورت اختلاف در قیمت برده، سخن عاقله همراه با سوگند آنان پذیرفته است مگر آن‌که صاحب برده بیّنه اقامه کند بر بیش از آن. پس آن را دریافت می‌کند.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۱۶۷

۱۹۴۸- (۲) از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: «هرکس به برده‌ای امانت بسپارد و آن برده امانت را تلف کند، ضمانتی برعهدهٔ برده نیست؛ بلکه آن دین برعهدهٔ برده خواهد بود که هروقت آزاد شد، از وی مطالبه می‌شود و اگر برده اجازه تجارت داشته باشد به عهدهٔ صاحبش چیزی ثابت نمی‌شود، مگر آن‌که صاحبش اجازه پذیرفتن امانت به وی داده باشد یا امانت در رابطه با نوعی تجارت باشد و اگر برده به امانتی اعتراف کند، اقرارش بی‌اثر است.»

باب ۱۰ حکم مهر زدن بر امانت با انگشتری عقیق

۱۹۴۹- (۱) زید زرّاد از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «ای کنیز! آن کیسه را با انگشتری عقیق مهر کن که در این صورت همواره محفوظ است تا امانت ما به دست‌مان بازگردد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۱۶۹

مآخذ و منابع جامع احادیث شیعه

قرن اول

۷۱. قرآن کریم

۷۲. الصحیفهٔ السجادیهٔ. امام زین‌العابدین علیه السلام (۳۸- ۹۴ ق)

قرن دوم

۷۳. کتاب الصّفین. ابان بن تغلب (؟- ۱۴۱ ق)

۷۴. الفضایل. ابان بن تغلب (؟- ۱۴۱ ق)

۷۵. توحید المفضّل. مفضل بن عمر جعفی (؟- ۱۶۰ ق)

۷۶. الرسالهٔ الذهبیهٔ. للرضا علیه السلام معروف به طب امام رضا علیه السلام (؟-؟)

۷۷. صحیفهٔ الامام رضا علیه السلام. منسوب به امام رضا علیه السلام (؟-؟)

۷۸. الفقه، معروف به فقه الرضا علیه السلام. منسوب به امام رضا علیه السلام (؟-؟)

۷۹. اصل. زید زراد (؟-؟)

۸۰. اصل. علاء بن رزین (؟-؟)

۸۱. اصل. عاصم بن حمید حناط (؟-؟)

۸۲. اصل. درست بن ابی منصور (؟-؟)

۸۳. اصل. جعفر بن محمد بن شریح حضرمی (؟-؟)

قرن سوم

۸۴. المناقب. نصر بن مزاحم (۱۲۰- ۲۱۲ ق)

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۱۷۰

۸۵. وقعهٔ صفین. نصر بن مزاحم (۱۲۰- ۲۱۲ ق)

۸۶. المشیخهٔ. حسن بن محبوب سراد (۱۴۹- ۲۲۴ ق)

۸۷. النوادر. حسن بن محبوب سراد (۱۴۹- ۲۲۴ ق)

۸۸. المحاسن. برقی (؟- ۲۷۴ یا ۲۸۰ ق)

۸۹. الغارات. ابراهیم بن محمد ثقفی کوفی (؟- ۲۸۳ ق)

۹۰. بصائر الدرجات. محمدبن حسن بن فروخ صفار (؟- ۲۹۰ ق)

۹۱. المزار. محمدبن حسن بن فروخ صفار (؟- ۲۹۰ ق)

۹۲. النوادر. احمد بن محمد بن عیسی اشعری قمی (؟- متوفی در عصر غیبت صغری)

۹۳. جامع الاحادیث النبویهٔ. ابو محمد جعفر بن احمد بن علی بن قمی (؟-؟)

۹۴. تفسیر العسکری. منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام (؟-؟)

۹۵. طریق النجاهٔ. شیخ عزالدین حسن بن ناصر بن ابراهیم حداد عاملی (؟-؟)

۹۶. کتاب الزهد. حسین بن سعید اهوازی (؟-؟)

۹۷. المؤمن. حسین بن سعید اهوازی (؟-؟)

۹۸. کتاب الزیارات. حسین بن سعید اهوازی (؟-؟)

۹۹. المناقب. حسین بن سعید اهوازی (؟-؟)

قرن چهارم

۱۰۰. کتاب التاریخ. ابن اعثم کوفی (؟- ۳۱۴ ق)

۱۰۱. الفتوح. ابن اعثم کوفی (؟- ۳۱۴ ق)

۱۰۲. کتاب التفسیر. محمد بن مسعود عیاشی (؟- حدود ۳۲۰ ق)

۱۰۳. تفسیر القمی. ابوالحسن علی بن ابراهیم قمی (؟- ۳۲۹ ق)

۱۰۴. الکافی. شیخ کلینی (؟- ۳۲۹ ق)

۱۰۵. کتاب التمحیص. محمد بن همام اسکافی (۲۵۸- ۳۳۶ ق)

۱۰۶. رجال الکشی. محمد بن عمر بن عبدالعزیز کشی (؟- حدود ۳۴۰ ق)

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۱۷۱

۱۰۷. اثبات الوصیهٔ. علی بن حسین مسعودی (؟- ۳۴۶ ق)

۱۰۸. الاستغاثهٔ. علی بن احمد کوفی (؟- ۳۵۲ ق)

۱۰۹. الابتداء. علی بن احمد کوفی (؟- ۳۵۲ ق)

۱۱۰. الانبیاء. علی بن احمد کوفی (؟- ۳۵۲ ق)

۱۱۱. کتاب الاخلاق. ابن قاسم کوفی (؟- ۳۵۲ ق)

۱۱۲. الایضاح. نعمان بن محمد تمیمی (۲۵۹- ۳۶۳ ق)

۱۱۳. دعائم الاسلام. نعمان بن محمد تمیمی (۲۵۹- ۳۶۳ ق)

۱۱۴. کامل الزیارات. جعفر بن محمد بن قولویه (؟- ۳۶۷ ق)

۱۱۵. الغیبهٔ. محمد بن ابراهیم نعمانی (؟- ۳۸۰ ق)

۱۱۶. تفسیر النعمانی. ابوعبدالله محمد بن ابراهیم بن جعفر کاتب نعمانی (؟- ۳۸۰ ق)

۱۱۷. علل الشرایع. شیخ صدوق (۳۰۶ یا ۳۰۷- ۳۸۱ ق)

۱۱۸. عیون اخبار الرضا علیه السلام. شیخ صدوق (۳۰۶ یا ۳۰۷- ۳۸۱ ق)

۱۱۹. کمال‌الدین وتمام النعمهٔ. شیخ صدوق (۳۰۶ یا ۳۰۷- ۳۸۱ ق)

۱۲۰. الهدایهٔ. شیخ صدوق (۳۰۶ یا ۳۰۷- ۳۸۱ ق)

۱۲۱. الامالی. شیخ صدوق (۳۰۶ یا ۳۰۷- ۳۸۱ ق)

۱۲۲. معانی الاخبار. شیخ صدوق (۳۰۶ یا ۳۰۷- ۳۸۱ ق)

۱۲۳. التوحید. شیخ صدوق (۳۰۶ یا ۳۰۷- ۳۸۱ ق)

۱۲۴. الخصال. شیخ صدوق (۳۰۶ یا ۳۰۷- ۳۸۱ ق)

۱۲۵. ثواب الاعمال. شیخ صدوق (۳۰۶ یا ۳۰۷- ۳۸۱ ق)

۱۲۶. المقنع. شیخ صدوق (۳۰۶ یا ۳۰۷- ۳۸۱ ق)

۱۲۷. من لا یحضره الفقیه. شیخ صدوق (۳۰۶ یا ۳۰۷- ۳۸۱ ق)

۱۲۸. فضائل الاشهر الثلاثهٔ. شیخ صدوق (۳۰۶ یا ۳۰۷- ۳۸۱ ق)

۱۲۹. مصادقهٔ الاخوان. شیخ صدوق (۳۰۶ یا ۳۰۷- ۳۸۱ ق)

۱۳۰. فضائل الشیعه، صفات الشیعه. شیخ صدوق (۳۰۶ یا ۳۰۷- ۳۸۱ ق)

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۱۷۲

۱۳۱. المانعات (الاعمال المانعهٔ من دخول الجنهٔ). جعفر بن احمد بن علی قمی (؟-؟)

۱۳۲. العروس. جعفر بن احمد بن علی قمی (؟-؟)

۱۳۳. تحف العقول. ابن شعبه (؟-؟)

۱۳۴. التمحیص. ابن شعبه (؟-؟)

۱۳۵. دلائل الامامهٔ. ابوجعفر محمد بن جریر بن رستم طبری (؟-؟)

۱۳۶. الجعفریات. محمد بن محمد اشعث (؟-؟)

۱۳۷. طب الائمه (طب النبی). عبدالله و حسین پسران بسطام (؟-؟)

۱۳۸. کتاب الدلائل. عبدالله بن جعفر حمیری (؟-؟)

۱۳۹. قرب الاسناد. عبدالله بن جعفر حمیری (؟-؟)

۱۴۰. تفسیر فرات. فرات بن ابراهیم کوفی (؟-؟)

۱۴۱. المسلسلات. جعفر بن احمد بن علی قمی (؟-؟)

۱۴۲. الغایات. جعفر بن احمد بن علی قمی (؟-؟)

قرن پنجم

۱۴۳. نهج البلاغه. سید رضی (۳۵۹- ۴۰۶ ق)

۱۴۴. المجازات النبویهٔ. سید رضی (۳۵۹- ۴۰۶ ق)

۱۴۵. کفایهٔ الاثر. خزاز رازی (؟- حدود ۴۱۰ ق)

۱۴۶. الارشاد. شیخ مفید (۳۳۶- ۴۱۳ ق)

۱۴۷. الامالی. شیخ مفید (۳۳۶- ۴۱۳ ق)

۱۴۸. الاختصاص. شیخ مفید (۳۳۶- ۴۱۳ ق)

۱۴۹. الفرائض الشرعیة. شیخ مفید (۳۳۶- ۴۱۳ ق)

۱۵۰. المقنعة. شیخ مفید (۳۳۶- ۴۱۳ ق)

۱۵۱. تنزیه الانبیاء. سید مرتضی (۳۵۵- ۴۳۶ ق)

۱۵۲. درر الفوائد. سید مرتضی (۳۵۵- ۴۳۶ ق)

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۱۷۳

۱۵۳. المختصر. سید مرتضی (۳۵۵- ۴۳۶ ق)

۱۵۴. رسالة المحکم والمتشابه. سید مرتضی (۳۵۵- ۴۳۶ ق)

۱۵۵. انساب. احمد بن علی نجاشی (۳۷۲- ۴۵۰ ق)

۱۵۶. رجال. احمد بن علی نجاشی (۳۷۲- ۴۵۰ ق)

۱۵۷. الاستبصار. شیخ طوسی (۳۸۵- ۴۶۰ ق)

۱۵۸. التبیان. شیخ طوسی (۳۸۵- ۴۶۰ ق)

۱۵۹. اختیار معرفة الرجال معروف به رجال الکشی. شیخ طوسی (۳۸۵- ۴۶۰ ق)

۱۶۰. تهذیب الاحکام. شیخ طوسی (۳۸۵- ۴۶۰ ق)

۱۶۱. الامالی. شیخ طوسی (۳۸۵- ۴۶۰ ق)

۱۶۲. الخلاف. شیخ طوسی (۳۸۵- ۴۶۰ ق)

۱۶۳. الغیبة. شیخ طوسی (۳۸۵- ۴۶۰ ق)

۱۶۴. المبسوط. شیخ طوسی (۳۸۵- ۴۶۰ ق)

۱۶۵. النهایة. شیخ طوسی (۳۸۵- ۴۶۰ ق)

۱۶۶. مصباح المتهجد. شیخ طوسی (۳۸۵- ۴۶۰ ق)

۱۶۷. کنز الفوائد. ابوالفتح کراجکی (؟- ۴۹۹ ق)

قرن ششم

۱۶۸. روضة الواعظین. ابن فتال نیشابوری (؟- ۵۰۸ ق)

۱۶۹. تفسیر الکشاف. جارالله زمخشری (۴۶۷- ۵۳۸ ق)

۱۷۰. مجمع البیان. فضل بن حسن طبرسی (حدود ۴۶۹- ۵۴۸ ق)

۱۷۱. اعلام الوری باعلام الهدی. فضل بن حسن طبرسی (حدود ۴۶۹- ۵۴۸ ق)

۱۷۲. نثر اللآلی. فضل بن حسن طبرسی (حدود ۴۶۹- ۵۴۸ ق)

۱۷۳. الوسیط. فضل بن حسن طبرسی (حدود ۴۶۹- ۵۴۸ ق)

۱۷۴. مکارم الاخلاق. حسن بن فضل طبرسی (؟- ۵۴۸ ق)

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۱۷۴

۱۷۵. غرر الحکم و درر الکلم. عبدالواحد بن محمد تمیمی (۵۱۰- ۵۵۰ ق)

۱۷۶. تفسیر روح الجنان. ابوالفتوح رازی (حدود ۴۷۰- نزدیک به ۵۵۴ ق)

۱۷۷. الدعوات. سید فضل‌الله راوندی (؟- ۵۷۰ ق)

۱۷۸. النوادر. سید فضل‌الله راوندی (؟- ۵۷۰ ق)

۱۷۹. قصص الانبیاء. سید فضل‌الله راوندی (؟- ۵۷۰ ق)

۱۸۰. لبّ اللّباب. سید فضل‌الله راوندی (؟- ۵۷۰ ق)

۱۸۱. فضل الحولقة. ابن عساکر (۴۹۹- ۵۷۱ ق)

۱۸۲. الخرائج و الجرائح. قطب الدین راوندی (؟- ۵۷۳ ق)

۱۸۳. اسباب النزول. قطب الدین راوندی (؟- ۵۷۳ ق)

۱۸۴. تهافت الفلاسفه. قطب الدین راوندی (؟- ۵۷۳ ق)

۱۸۵. المناقب. ابن شاذان قمی (پس از ۵۰۹- ۵۸۴ ق)

۱۸۶. قضاء حقوق المؤمنین. ابوعلی بن طاهر صوری (؟- ۵۸۵ ق)

۱۸۷. مناقب آل ابیطالب علیهم السلام. ابن شهر آشوب (۴۸۹- ۵۸۸ ق)

۱۸۸. السرائر. محمد بن ادریس (۵۴۳- ۵۹۸ ق)

۱۸۹. جامع الاخبار. تاج الدین شعیری (؟-؟)

۱۹۰. الاحتجاج. احمد بن علی طبرسی (؟-؟)

قرن هفتم

۱۹۱. اربعون حدیثاً. محمد بن عبدالله بن زهره حسینی (اوایل قرن هفتم)

۱۹۲. مشکاة الانوار فی غرر الاخبار. ابوالفضل علی طبرسی (اوایل قرن هفتم)

۱۹۳. تنبیه الخواطر. ورام بن ابی فراس (؟- ۶۰۵ ق)

۱۹۴. اسدالغابه. ابن اثیر (۵۵۵- ۶۳۰ ق)

۱۹۵. الکامل. ابن اثیر (۵۵۵- ۶۳۰ ق)

۱۹۶. اللباب. ابن اثیر (۵۵۵- ۶۳۰ ق)

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۱۷۵

۱۹۷. المختصر. ابن حاجب (۵۷۰- ۶۴۶ ق)

۱۹۸. مصباح الزائر. سید علی بن طاووس (۵۸۹- ۶۶۴ ق)

۱۹۹. الطرف من الانباء. سید علی بن طاووس (۵۸۹- ۶۶۴ ق)

۲۰۰. کشف المحجة. سید علی بن طاووس (۵۸۹- ۶۶۴ ق)

۲۰۱. اللهوف (الملهوف). سید علی بن طاووس (۵۸۹- ۶۶۴ ق)

۲۰۲. فلاح السائل. سید علی بن طاووس (۵۸۹- ۶۶۴ ق)

۲۰۳. مهج الدعوات. سید علی بن طاووس (۵۸۹- ۶۶۴ ق)

۲۰۴. فرج المهموم. سید علی بن طاووس (۵۸۹- ۶۶۴ ق)

۲۰۵. امان من اخطار الاسفار والازمان. سید علی بن طاووس (۵۸۹- ۶۶۴ ق)

۲۰۶. شرائع الاسلام. محقق حلی (۶۰۲- ۶۷۲ ق)

۲۰۷. المعتبر. محقق حلی (۶۰۲- ۶۷۲ ق)

۲۰۸. شرح نهج البلاغة. کمال الدین میثم بن علی بن میثم بحرانی (؟- ۶۷۹ ق)

۲۰۹. فرحة الغری بصرحة الغری. عبدالکریم بن طاووس (۶۴۸- ۶۹۲ ق)

۲۱۰. کشف الغمه. علی بن عیسی اربلی (؟- ۶۹۳ ق)

۲۱۱. بشارة المصطفی. عماد الدین طبری (؟- زنده در ۶۹۸ ق)

قرن هشتم

۲۱۲. المدارک. علامه حلّی (؟- ۷۲۶ ق)

۲۱۳. منتهی المطلب. علامه حلّی (؟- ۷۲۶ ق)

۲۱۴. مختلف الشیعه. علامه حلّی (؟- ۷۲۶ ق)

۲۱۵. تذکرة الفقهاء. علامه حلّی (؟- ۷۲۶ ق)

۲۱۶. الدرة الباهرة. شهید اول (۷۳۴- ۷۸۶ ق)

۲۱۷. المزار. شهید اول (۷۳۴- ۷۸۶ ق)

۲۱۸. الذکری (ذکری الشیعه فی احکام الشریعه). شهید اول (۷۳۴- ۷۸۶ ق)

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۱۷۶

۲۱۹. اربعون الشهید. شهید اول (۷۳۴- ۷۸۶ ق)

۲۲۰. المجموع الرائق. سید هبة الله موسوی (؟-؟)

قرن نهم

۲۲۱. التحصین. ابن فهد حلّی (۷۵۷- ۸۴۱ ق)

۲۲۲. عدة الداعی ونجاح الساعی. ابن فهد حلّی (۷۵۷- ۸۴۱ ق)

۲۲۳. اسرار الصلوة. ابن فهد حلّی (۷۵۷- ۸۴۱ ق)

۲۲۴. ارشاد القلوب. حسن بن ابی الحسن دیلمی (؟- ۸۴۱ ق)

۲۲۵. اعلام الدین. حسن بن ابی الحسن دیلمی (؟- ۸۴۱ ق)

۲۲۶. مختصر البصائر. حسن بن سلیمان حلّی (۸۰۲-؟)

قرن دهم

۲۲۷. غوالی اللئالی/ عوالی اللئالی. ابن ابی جمهور احسائی (حدود ۸۴۰- زنده در ۹۰۲ ق)

۲۲۸. جنة الامان الواقیة. ابراهیم بن علی کفعمی (۸۶۴- ۹۰۵ ق)

۲۲۹. مختصر. ابراهیم بن علی کفعمی (۸۶۴- ۹۰۵ ق)

۲۳۰. المصباح. ابراهیم بن علی کفعمی (۸۶۴- ۹۰۵ ق)

۲۳۱. جامع المقاصد. محقق کرکی (؟- ۹۳۷ تا ۹۴۱ ق)

۲۳۲. شرح اللمعة. شهید ثانی (۹۱۱- ۹۶۶ ق)

۲۳۳. اسرار الصلوة. شهید ثانی (۹۱۱- ۹۶۶ ق)

۲۳۴. شرح النفلیة. شهید ثانی (۹۱۱- ۹۶۶ ق)

۲۳۵. روض الجنان. شهید ثانی (۹۱۱- ۹۶۶ ق)

۲۳۶. منیة المرید. شهید ثانی (۹۱۱- ۹۶۶ ق)

۲۳۷. مسکّن الفؤاد. شهید ثانی (۹۱۱- ۹۶۶ ق)

۲۳۸. حدیقهٔ الشیعهٔ. احمد بن محمد مقدس اردبیلی (؟- ۹۹۳ ق)

قرن یازدهم

۲۳۹. مجمع البحرین. طریحی (۹۷۹- ۱۰۸۵ ق)

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۱۷۷

۲۴۰. الوافی. محمد محسن فیض کاشانی (۱۰۰۷- ۱۰۹۱ ق)

۲۴۱. مجمع البحرین فی فضائل السبطین. سید ولی الله رضوی (؟-؟)

قرن دوازدهم

۲۴۲. امل الامل. محمد بن حسن حرّ عاملی (۱۰۳۳- ۱۱۰۴ ق)

۲۴۳. وسائل الشیعهٔ الی تحصیل مسائل الشریعهٔ. محمد بن حسن حرّ عاملی (۱۰۳۳- ۱۱۰۴ ق)

۲۴۴. مدینهٔ معاجز. سید هاشم بحرانی (؟- ۱۱۰۷ ق)

۲۴۵. تفسیر البرهان. سید هاشم بحرانی (؟- ۱۱۰۷ ق)

۲۴۶. بحارالانوار. مجلسی ثانی (۱۰۳۷- ۱۱۱۱ ق)

۲۴۷. حق الیقین. مجلسی ثانی (۱۰۳۷- ۱۱۱۱ ق)

۲۴۸. مرآت العقول. مجلسی ثانی (۱۰۳۷- ۱۱۱۱ ق)

قرن چهاردهم

۲۴۹. مستدرک الوسائل. محدث نوری (۱۲۵۴- ۱۳۲۰ ق)

۲۵۰. جامع احادیث الشیعه. حاج سیدحسین بروجردی (۱۲۹۲- ۱۳۸۰ ق)

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۱۷۸

فهرست موضوعات

بروجری، آقا حسین طباطبایی - مترجمان: حسینیان قمی، مهدی - صبوری، م، منابع فقه شیعه، ۳۱ جلد، انتشارات فرهنگ سبز، تهران - ایران، اول، ۱۴۲۹ ه ق

منابع فقه شیعه؛ ج۲۳، ص: ۱۱۹۱

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۱۹۳

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۲۰۳

منابع فقه شیعه، ج۲۳، ص: ۱۲۱۵

بروجری، آقا حسین طباطبایی - مترجمان: حسینیان قمی، مهدی - صبوری، م، منابع فقه شیعه، ۳۱ جلد، انتشارات فرهنگ سبز، تهران - ایران، اول، ۱۴۲۹ ه ق

جلد بیست و چهار

اشاره

قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله:
«إنّی تارِکٌ فیکُمُ الثَّقَلَیْن کِتابَ اللّهِ وَعِتْرَتی أهْلَ بَیْتی.»
اصول کافی، شیخ کلینی (متوفی ۳۲۹ ق)؛ ۱/ ۲۹۴
مسند احمد بن حنبل (متوفی ۲۴۱ ق)؛ ۳/ ۱۴، ۴/ ۳۶۶- ۳۶۷

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۵

[پیشگفتارها]

سخن ناشر

نشر فرهنگ جهت باورسازی مردم در جوامع انسانی ضرورت انکارناپـذیری دارد. سیّال بودن فهم انسان همواره در جریان تاریخ، همراه بـا تکمیـل معـارف قـدیمی و فرا گرفتن مفاهیم جدیـد جاری است و هرگز معارف انسانی و دسـتاوردهای نوین آن در حوزهٔ علوم ریاضـی، تجربی و علوم انسانی متوقف نیست. مهم‌ترین بخش معارف انسان‌ها به مفاهیم بایـدها و نبایدها برمی‌گردد، مفاهیمی که اعتباری هسـتند و به اعتبار کننـدهٔ این مفاهیم بسـتگی دارنـد. مسـلمانان بایدها ونبایدها را به کلام خدای بزرگ و سـخنان پیامبر صلی الله علیه و آله و جانشـینان او مربوط می‌دانند و شـیعیان جانشـینان پیامبر صلی الله علیه و آله را خاندان معصوم علیهم السلام آن فرستادهٔ الهی می‌دانند.

انتشـارات فرهنـگ سبز سـعی دارد بـا ترجمـهٔ کلام امامان شـیعه که جانشـینان معصوم آن رسول الهی هسـتند، قـدمی در جهت نشـر فرهنگ اسـلام بر پایهٔ اندیشه‌های اهل بیت علیهم السـلام بردارد. تبلیغ و ترویج فرهنگ اسـلام از طریق نشـر آموزه‌های پیامبر اسـلام صلی الله علیه و آله و جانشـینان معصومش به منظور مواد انـدیشه و تحلیـل فکری مردم از وظـایف انتشارات است. امیـد آن که نشـر فرهنگ سبز در انجام این وظیفه موفق و مقبول باشد. در پایان از دست‌اندرکاران نشـر فرهنگ سبز آقایان حاج هرمز شـجاعی مهر و حاج محمـدرضا دارابی و برادران احمـد و مهـدی اسـماعیل تبار نهایت سپاس و امتنان را داریم. باشـد که خداونـد بزرگ به دعای پیامبر صلی الله علیه و آله و خانواده‌اش جزای خیر در دنیا و آخرت به آنها عنایت فرماید.

انتشارات فرهنگ سبز

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۶

اعداد و نشانه‌های اختصاری

کا الکافی

فقیه من لایحضره الفقیه

یب التهذیب

صا الاستبصار

ئل وسائل الشیعه

ک مستدرک الوسائل

الدعائم دعائم الاسلام

المعانی معانی الاخبار

البصائر بصائر الدرجات

م مترجم

خ نسخه (کتاب) خطی

ظ ظاهراً

مجمع مجمع‌البیان

آت مرآت العقول

خل نسخه بدل

ط طبع

ج جلد

ن نگاه کنید- علامتی است که بعد از حدیثی که نیاز به توضیح دارد گذاشته می‌شود.
معلق- الی‌هنا حذف آن قسمت از سند لاحق که با حدیث سابق مشترک است.
بهذا الاسنادعدم تکرار سند روایت لاحق در صورتی که با روایت سابق بطور کلی یا در صدر سند مشترک باشد
صحَّ‌صحیح است
۴۷۲۴۱ شماره تعداد احادیث روایت شده از جلد اول
(۱) شماره مربوط به روایت هر باب
۱ شماره مربوط به تعداد روایات در این جلد
منابع فقه شیعه، ج‌۲۴، ص: ۷

مقدمه [ی مترجم احمد اسماعیل‌تبار]

اشاره

بعد از شناخت کسب‌های حرام در جلد ۲۲ مکاسب محرمه و شناخت قرارداد و عقد بیع و شماری از عقود و اسباب تملك در جلد ۲۳ به ادامه فصول مباحث معاملات در جلد ۲۴ منابع فقه شیعه می‌رسیم. در جلد ۲۴، شمار دیگری از عقود معین و اسباب تملك و تعهد مانند عاریه، اجاره، جعاله، وکالت و ... غصب، شفعه، وقف و صدقات و ...، اقرار و ایمان و نذر و عهد مورد مطالعه قرار می‌گیرد بنابراین کلیه مباحث حقوق مدنی در جلدهای ۲۳ و ۲۴ و مباحث فقهی نکاح و خانواده در جلدهای ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ و مباحث خوردنی‌ها و نوشیدنی‌های حلال و حرام در جلد ۲۸ و مباحث ارث در جلد ۲۹ تقدیم دانش‌پژوهان محترم می‌شود.

تعهدی عبادی و غیر عبادی

شماری از تعهدها قصد قربت الهی نیاز ندارند بلکه حسب تحقق اسباب آنها تعهد برعهده شخص قرار می‌گیرد تعهد ناشی از اجاره، غصب، شفعه، هبه، وصیت، سبق و رمایه و ...
نیازی به قصد قربت الهی ندارد و چنین تعهدی جنبه عبادی ندارد بلکه فیمابین دو طرف متعهد و متعهدله منعقد می‌گردد اما برخی از تعهدها که از نذر و عهد و صدقات تحقق پیدا می‌کنند باید همراه با قصد قربت الهی و نیت و اراده برای خدا بودن باشد در غیر این صورت اسباب تعهد عبادی تحقق پیدا نمی‌کند.
منابع فقه شیعه، ج‌۲۴، ص: ۸

ادله اثبات دعوی و جرم

اقرار مدعی علیه و متهم به ارتکاب جرم سبب اثبات ادعای مدعی و جرم متهم می‌شود.
منابع فقه شیعه نحوه پذیرش ادله اثبات دعوی و جرم را مطابق سنت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بیان می‌کند که پایه و اساس رسیدگی قضائی در کتاب قضاء و ابواب حدود و تعزیرات و قصاص و دیات و بطور کلی پرونده‌های حقوقی و جزائی است.
اقرار و قسم دو دلیل مهم در رسیدگی قضائی فقهی نسبت به پرونده‌های حقوقی و کیفری است که در پایان جلد ۲۴ منابع فقه شیعه بدان پرداخته شده است.

ورزش و فقه

شاید بسیاری از مردم مایلند که بدانند وجود مقدس پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در مسابقه اسب‌دوانی و شترسواری شرکت می‌جست و حتی در بعضی از موارد فرماندهان ایشان در مسابقه پیروز می‌شدند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله با گشاده‌روئی از مسابقه و پیروز شدن دیگران استقبال می‌فرمودند. برد و باخت در سایر مسابقات جایز نیست اما مسابقه سوارکاری با اسب و شتر و همچنین در مسابقه تیراندازی که از گرایش‌های شاخص ورزشی در عصر کنونی است بلا اشکال است. فقه اسلام نشاط و تحرک را برای جامعه به ویژه جوانان می‌خواهد تا روح سستی و خمودی بر جامعه مستولی نشود و این مباحث را در فصل سبق و رمایه مورد مطالعه قرار دهید.

آشنایی با منابع جلد ۲۴

اشاره

جلد ۲۴ منابع فقه شیعه از مجموعه آثار قرآنی و حدیثی از قرن اول هجری به بعد تدوین شده است که آشنایی مختصر با شرح حال نویسندگان آن ذخایر گرانقدر، ضروری است.
فقه شیعه از کتاب خدا و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله که از طریق اسناد معتبر، به ویژه بیان‌های نورانی اهل بیت علیهم السلام نقل شده است، رشد یافته است که همراه با تحلیل‌ها و تعریف‌های عرفی به عنوان علمی مستقل در کنار گرایش حدیث و تفسیر مطرح شده است. منابع و
منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۹
مآخذ جامع احادیث الشیعه جلد ۲۴ به شرح موارد ذیل است:

قرن اول

۱- قرآن کریم

قرن دوم

۲- فقه‌الرضا. منسوب به امام رضا علیه السلام. (؟-؟)

قرن سوم

۳- المحاسن. احمد بن محمد بن خالد برقی. (؟- ۲۷۴ یا ۲۸۰ ق)
۴- الغارات. ابراهیم بن محمد ثقفی کوفی. (؟- ۲۸۳ ق)
۵- النوادر. احمد بن محمد بن عیسی اشعری قمی. (؟- متوفی در عصر غیبت صغری)

قرن چهارم

۶- تفسیر العیاشی. محمد بن مسعود بن عیاش سمرقندی. (؟- حدود ۳۲۰ ق)

۷- تفسیر القمی. ابوالحسن علی بن ابراهیم قمی. (؟- ۳۲۹ ق)

۸- الکافی. محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی. (؟- ۳۲۹ ق)

۹- رجال الکشی. محمد بن عمر بن عبدالعزیز کشّی. (؟- حدود ۳۴۰ ق)

۱۰- اثبات الوصیهٔ. علی بن حسین مسعودی (؟- ۳۴۶ ق)

۱۱- دعائم‌الاسلام. نعمان بن محمد تمیمی. (۲۵۹- ۳۶۳ ق)

۱۲- من لایحضره الفقیه. شیخ صدوق. (۳۰۶ یا ۳۰۷- ۳۸۱ ق)

۱۳- عیون اخبارالرضا. شیخ صدوق. (۳۰۶ یا ۳۰۷- ۳۸۱ ق)

۱۴- المقنع. شیخ صدوق. (۳۰۶ یا ۳۰۷- ۳۸۱ ق)

۱۵- الامالی. شیخ صدوق. (۳۰۶ یا ۳۰۷- ۳۸۱ ق)

۱۶- الخصال. شیخ صدوق. (۳۰۶ یا ۳۰۷- ۳۸۱ ق)

۱۷- ثواب الاعمال و عقاب الاعمال. شیخ صدوق. (۳۰۶ یا ۳۰۷- ۳۸۱ ق)

۱۸- علل الشرائع. شیخ صدوق. (۳۰۶ یا ۳۰۷- ۳۸۱ ق)

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۱۰

۱۹- معانی الاخبار. شیخ صدوق. (۳۰۶ یا ۳۰۷- ۳۸۱ ق)

۲۰- الهدایهٔ. شیخ صدوق. (۳۰۶ یا ۳۰۷- ۳۸۱ ق)

۲۱- فضائل الشیعه، صفات الشیعه. شیخ صدوق. (۳۰۶ یا ۳۰۷- ۳۸۱ ق)

۲۲- کمال الدین و تمام النعمهٔ. شیخ صدوق. (۳۰۶ یا ۳۰۷- ۳۸۱ ق)

۲۳- قرب الاسناد. عبدالله بن جعفر حمیری. (؟-؟)

۲۴- تحف العقول. ابن شعبه. (؟-؟)

۲۵- الجعفریات. محمد بن محمد اشعث. (؟-؟)

۲۶- التفسیر. فرات بن ابراهیم کوفی. (؟-؟)

قرن پنجم

۲۷- نهج‌البلاغه. سید رضی محمد بن حسین موسوی. (۳۵۹- ۴۰۶ ق)

۲۸- المجازات النبویهٔ. سید رضی محمد بن حسین موسوی. (۳۵۹- ۴۰۶ ق)

۲۹- الامالی. محمد بن محمد بن نعمان مفید. (۳۳۶- ۴۱۳ ق)

۳۰- الارشاد. محمد بن محمد بن نعمان مفید. (۳۳۶- ۴۱۳ ق)

۳۱- المقنعهٔ. محمد بن محمد بن نعمان مفید. (۳۳۶- ۴۱۳ ق)

۳۲- الاختصاص. محمد بن محمد بن نعمان مفید. (۳۳۶- ۴۱۳ ق)

۳۳- رسالهٔ المحکم والمتشابه. سید مرتضی. (۳۵۵- ۴۳۶ ق)

۳۴- تهذیب الاحکام. شیخ طوسی. (۳۸۵- ۴۶۰ ق)

۳۵- الاستبصار. شیخ طوسی. (۳۸۵- ۴۶۰ ق)

۳۶- الامالی. شیخ طوسی. (۳۸۵- ۴۶۰ ق)

۳۷- الغیبهٔ. شیخ طوسی. (۳۸۵- ۴۶۰ ق)

قرن ششم

۳۸- مجمع البیان. فضل بن حسن طبرسی. (حدود ۴۶۹- ۵۴۸ ق)

۳۹- مکارم الاخلاق. حسن بن فضل طبرسی. (؟- ۵۴۸ ق)

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۱۱

۴۰- غرر الحکم و درر الکلم. عبدالواحد بن محمد تمیمی آمُدی. (۵۱۰- ۵۵۰ ق)

۴۱- الدعوات. سید فضل الله راوندی. (؟- ۵۷۰ ق)

۴۲- مناقب آل ابیطالب علیهم السلام. ابن شهرآشوب. (۴۸۹- ۵۸۸ ق)

۴۳- السرائر. محمد بن ادریس. (۵۴۳- ۵۹۸ ق)

۴۴- الاحتجاج. احمد بن علی طبرسی. (؟-؟)

۴۵- جامع الاخبار. تاج الدین شعیری. (؟-؟)

قرن هفتم

۴۶- مشکاهٔ الانوار فی غرر الاخبار. ابوالفضل علی طبرسی. (اوایل قرن هفتم)

۴۷- تنبیه الخواطر. ورام بن ابی‌فراس. (؟- ۶۰۵ ق)

۴۸- کشف الغمهٔ. علی بن عیسی اربلی. (؟- ۶۹۳ ق)

۴۹- بشارهٔ المصطفی لشیعهٔ المرتضی. عمادالدین طبری. (؟- زنده در ۶۹۸ ق)

قرن نهم

۵۰- عدهٔ الداعی و نجاح الساعی. ابن فهد حلی. (۷۵۷- ۸۴۱ ق)

قرن دهم

۵۱- عوالی اللئالی. ابن ابی‌جمهور احسائی. (حدود ۸۴۰- زنده در ۹۰۲ ق)

قرن دوازدهم

۵۲- وسائل الشیعهٔ الی تحصیل مسائل الشریعهٔ. شیخ حر عاملی. (۱۰۳۳- ۱۱۰۴ ق)

۵۳- بحارالانوار. محمدباقر مجلسی. (۱۰۳۷- ۱۱۱۱ ق)

قرن چهاردهم

۵۴- مستدرک الوسائل. میرزا حسین نوری طبرسی. (۱۲۵۴- ۱۳۲۰ ق)

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۱۲

آشنایی با مولفان منابع جامع احادیث شیعه جلد ۲۴

اشاره

آشنایی با مؤلفان و تدوین‌کنندگان منابع فقه شیعه به لحاظ اهمیت روایی آن منابع ضروری است. شناخت کامل نویسندگان و شرح حال راویان روایات که میزان اعتبار توثیق سند کتاب و روایت را تأیید می‌کند، در این مختصر نمی‌گنجد اما به طور اجمال و به قدر امکان با مؤلفان منابع دست‌اول فقه شیعه از قرن سوم تا قرن چهاردهم هجری آشنا می‌شویم.

قرن سوم

۱- برقی (؟- ۲۷۴ یا ۲۸۰ ق)

ابو جعفر احمد بن محمد بن خالد بن عبدالرحمان بن محمد بن علی. عالم و محدث شیعه، اصالتاً کوفی بود و نیاکانش در آن دیار زندگی می‌کردند و چون یوسف بن علی- والی عراق- محمد بن علی جد اعلای برقی را که از هواداران زید بن علی بن حسین علیه السلام بود، دستگیر و به شهادت رساند، به ناچار عبدالرحمن و پسرش خالد به ایران گریختند و در برقه رود قم (ظاهرا رودخانه بیرقون) جایگیر شدند.

از زادروز وی اطلاعی در دست نیست اما احتمالا در قم زاده شده است. وی عصر چند تن از ائمهٔ اطهار علیهم السلام را درک کرده و از ایشان حدیث آورده است.

شیخ طوسی وی را در شمار یاران امام جواد و هادی علیهما السلام قرار داده؛ بنابراین می‌توان گفت نخستین استادان وی، ایشان بودند.

چون از احادیث مرسل و ضعیف روایت می‌کرد، چندی مورد طعن فقها قرار گرفت که یکی از آنها شیخ، رییس و فقیه قم احمد بن عیسی بود که وی را از قم راند و پس از مدتی پشیمان شد و پوزش خواست و وی را بازگرداند.

شاگردانی که در محضرش بودند: محمد بن حسن صفار، علی بن حسین سعدآبادی، محمد بن جعفر بن بطه، علی بن ابراهیم قمی،

سعد بن عبدالله اشعری و ...

وی تألیفات بسیاری داشته که بیشتر آنها را نیز به المحاسن نامگذاری می‌کرده و

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۱۳

در حقیقت مجموعه‌ای از علوم قرآنی، حدیث و فقه بوده و گزاف نیست که آن را دایرهٔ المعارف بدانیم که تنها یک سوم آن باقی مانده است.

برقی در قم درگذشت و همانجا به خاک سپرده شد.

از تألیفات وی:

۱- المحاسن

۲- الرجال

۲- ابراهیم بن محمد ثقفی (؟- ۲۸۳ ق)

ابو اسحاق ابراهیم ثقفی کوفی اصفهانی از شیعیان عالم و صاحب تألیف قرن سوم هجری است. ابوالفرج محمد بن اسحاق معروف به ابن ندیم در کتاب الفهرست او را از ثقات علما و مصنفین معرفی کرده است.

شیخ طوسی در کتاب الفهرست، اصل او را کوفی دانسته و برای او مصنفات زیادی نقل کرده است. ابراهیم ثقفی از احفاد سعید بن مسعود، عموی مختار ثقفی است که امیرالمؤمنین علی علیه السلام او را والی مدائن کرده بود و در زمان امام حسن علیه السلام نیز والی بود.

هنگامی که جراح بن سنان در مظلم ساباط مداین امام حسن علیه السلام را زخمی کرد، امام علیه السلام بر سعید بن مسعود وارد شد و او طبیب آورد تا زخم امام علیه السلام را مداوا کند.

از تألیفات وی:

۱- المغازی

۲- الغارات

۳- المعرفه

۴- الجامع الکبیر فی‌الفقه

۳- عبدالله اشعری قمی (؟- متوفی در عصر غیبت صغری)

ابوجعفر احمد بن محمد بن عیسی بن عبدالله اشعری قمی. از راویان بزرگ شیعه در قرن سوم هجری و از یاران ائمه می‌باشد. او در شهر قم به دنیا آمد. از نوجوانی زیرنظر پدر خود محمد بن عیسی اشعری به فراگیری علوم و معارف اسلامی پرداخت. او خدمت امام

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۱۴

رضا، امام جواد و امام هادی علیهم السلام نیز رسیده بود و روایات فراوانی از ائمه اطهار علیهم السلام نقل کرده است. شیخ طوسی وی را محدثی ثقه نامیده است. از جمله شاگردان وی می‌توان به محمد بن حسن صفار، سعد بن عبدالله، علی بن ابراهیم، داود بن کوره، احمد بن ادریس، محمد بن حسن بن ولید و ... اشاره کرد.

از تاریخ وفات وی دقیقاً اطلاعی در دست نیست لیکن ایشان در سال ۲۷۴ ه. ق در قید حیات بوده‌اند.

از تألیفات وی:

۱- النوادر

۲- التوحید

۳- فضل النبی

۴- المتعه

۵- الناسخ و المنسوخ

۶- طب الکبیر

۷- طب الصغیر

۸- المکاسب

۹- الاظله و ...

قرن چهارم

۴- محمد بن مسعود عیاشی (؟- حدود ۳۲۰ ق)

ابونصر محمد بن مسعود بن محمد بن عیاشی سلَمی سمرقندی کوفی معروف به عیاشی، از بزرگان فقهای شیعهٔ امامیه و نظریه‌پردازان اندیشور اسلامی. یگانهٔ روزگار خود در علوم گوناگون، فاضل، مفسر، محدث و ادیب بود.

وی در ۲۶۰ ق به عراق وارد شد و در آغاز از اهل سنت بود اما با مطالعهٔ دقیق بر فقه جعفری به تشیع روی آورد و از سرآمدان روزگار خود شد و تمام دارایی خود را صرف و وقف تشیع کرد.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۱۵

محمد علی مدرس تبریزی صاحب ریحانهٔ الادب درباره وی می‌گوید: «عیاشی در علم، فضل، ادب، تبحر و تنوع علمی، یکتای زمان خود بوده است.»

عیاشی همدورهٔ شیخ کلینی بود. بیش از ۲۰۰ جلد کتاب از وی به یادگار مانده است.

در رجال، تفسیر، طب، نجوم، قیافه‌شناسی و ... دست داشت و کتاب نگاشت. تلاش وی به حدی بود که گروهی وی را استاد کلینی، عالم بزرگ شیعه دانسته‌اند. کشیّ از شاگردان وی بود. از خاکجای وی اطلاعی در دست نیست.

از تألیفات وی:

۱- کتاب التفسیر

۲- کتاب معاریض الشعر

۳- الدعوات

۴- کتاب محاسن الاخلاق

۵- الانبیاء و الائمه علیهم السلام و ...

۵- علی بن ابراهیم قمی (؟- ۳۲۹ ق)

شیخ ابوالحسن علی بن ابراهیم بن هاشم قمی مشهور به شیخ اقدم از بزرگان و موثقین حدیث و فقه، از مفسران بزرگ شیعه در قرن

سوم و چهارم هجری. او فرزند ابراهیم بن هاشم قمی از علما و مشایخ بزرگ شیعه است و زمان دو امام معصوم (امام هادی و امام حسن عسکری علیهما السلام) را درک کرده است. وی تا سال ۳۰۷ قمری زنده بود. محمد بن یعقوب کلینی از علی بن ابراهیم روایت کرده است. وی اولین کسی است که احادیث کوفیین را در قم رواج داد. او در اواسط عمر و یا به نقل بعضی‌ها در اواخر عمر نابینا شد.

از تألیفات وی:

۱- التفسیر

۲- الناسخ و المنسوخ

۳- قرب الاسناد

۴- الشرائع

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۱۶

۵- الحیض

۶- التوحید و الشرک

۷- المغازی

۸- الانبیاء و ...

۶- شیخ کلینی (؟- ۳۲۹ ق)

ابوجعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی. فقیه، محدث بزرگ شیعه، یکی از مؤلّفان کتب اربعه.

وی در دهی از کلین (فشافویه) در ۳۸ کیلومتری ری و در خانه‌ای روشن به نور محبت و معرفت اهل بیت علیهم السلام زاده شد. پدر وی یعقوب بن اسحاق، آموزش فرزند خود کلینی را از همان دوران کودکی برعهده گرفت و به علم و عمل آراست. آرامگاه پدر وی در روستای کلین- نزدیک حسن آباد شهری- مدتهاست که زیارتگاه شیعیان است.

دایی وی علّان که خود محدث و دانشمند بزرگی بود، پس از پدر استادی کلینی را بر عهده گرفت و در تربیت وی نقش بسزایی داشت. علّان در سفر حج و در راه زیارت خانهٔ خدا به شهادت رسید. پس از گذراندن نوجوانی، کلینی برای کسب دانش به ری رهسپار شد و آنجا با اندیشه‌ها و نظرات فرقه‌هایی چون اسماعیلیه و مذاهبی چون شافعی، حنفی و شیعی مستقیما آشنا شد. در آنجا بود که ضمن تحصیل پی برد حرکت‌هایی، تشیع را از مسیر خود منحرف کرده و درمان آن را بازگشت به فرموده‌های مبارک اهل بیت علیهم السلام دانست. این شروعی بود برای ثبت و ضبط احادیث حضرات معصومین علیهم السلام که در این راستا ابوالحسن محمد بن اسدی کوفی نخستین استاد او در فراگیری احادیث بود.

دورهٔ کلینی را باید «دورهٔ حدیث» نامید؛ زیرا آغازگر جنبشی برای یافتن، شنیدن و نگاشتن احادیث و روایات شده بود.

وی برای گردآوری احادیث و روایات به قم رهسپار شد و در محضر استاد بافضل و دانش احمد بن محمد بن عیسی اشعری و پس از آن شاگرد امام حسن عسکری علیه السلام، احمد بن ادریس قمی معروف به «معلم» شاگردی کرد و استاد گرانقدر عبدالله بن جعفر

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۱۷

حمیری صاحب قرب الاسناد را نیز درک کرد و بهره برد و از آنجا به کوفه رفت و آنجا نیز به کسب دانش پرداخت.

وی در امانت، عدالت، تقوا، فضیلت و حفظ و ضبط احادیث آنچنان سرآمد روزگار خود شد که شیعه و سنی در اخذ فتوا به وی

مراجعه می‌کردند و به اندازه‌ای مورد وثوق هر دو مذهب بود که «ثقهٔ الاسلام» و «شیخ المشایخ» لقب گرفت.

کلینی نخستین محدثی است که در میان امامیه به گردآوری و نظم و ترتیب احادیث شیعه پرداخت. پیش از اقدام وی، تنها اصول اربعمأه وجود داشت و شیعه بدان‌ها رجوع می‌کردند که با اثر خود، کافی (اصول، فروع و روضه)، نقش و ردپای شیعه را زیباتر و استوارتر کرد.

شاگردانی که در نزد وی آموختند، ابن ابی رافع، احمد بن احمد کاتب کوفی، جعفر بن محمد قولویه قمی، محمد بن ابراهیم نعمانی معروف به ابن زینب و ... بودند.

وی در سال «تناثر نجوم» سالی که ستارگان فرو ریخت، درگذشت. دانشمند نامی بغداد ابوقیراط بر جنازهٔ این محدث بزرگ شیعه نماز گزارد و در «باب کوفهٔ» بغداد به خاک سپرده شد.

از تألیفات وی:

۱- کافی (اولین کتاب از کتب اربعه شیعه)

۲- کتاب رجال

۳- رد بر قرامطه

۴- رسائل ائمه علیهم السلام

۵- تعبیر الرؤیا (تفسیرالرؤیا)

۷- کشیّ (؟- حدود ۳۴۰ ق)

ابوعمرو محمد بن عمر بن عبدالعزیز کشیّ، فقیه، رجالی و عالم بزرگ شیعه.

انتساب کشیّ به منطقهٔ «کش» از نواحی سمرقند برمی‌گردد. نجاشی وی را ثقه و مورد اعتماد می‌داند و می‌گوید: «از ضعفا بسیار روایت کرده است.» وی از ملازمان عیاشی بود.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۱۸

در خانهٔ عیاشی که کشتزار اهل دانش بود، فارغ‌التحصیل شد. کشیّ، آگاه به اخبار و رجال و بسیار گرانمایه و از دوستان صمیمی شیخ کلینی بود و تقریبا استادان و شاگردان آن دو بزرگوار یکی بودند.

اساتید وی محمد بن مسعود عیاشی سمرقندی، محمد بن قولویه قمی، ابواسحاق ابراهیم بن نصیر کشی (برادرش) و ... بودند.

شاگردانی که در نزد وی آموختند، جعفر بن محمد بن قولویه قمی صاحب کتاب کامل الزیارات، هارون بن موسی تلعکبری، ابواحمد حیدر بن محمد بن نعیم سمرقندی بودند.

از خاکجای وی اطلاعی در دست نیست.

از تألیفات وی:

۱- الرجال یا معرفهٔ الناقلین عن الائمهٔ الصادقین

۸- علی بن حسین مسعودی (؟- ۳۴۶ ق)

ابوالحسن علی بن حسین مسعودی معتزلی شافعی، از ذریه عبدالله بن مسعود، مورخ، جغرافی دان، دانشمند و جهانگرد بغدادی.

وی در بغداد زاده شد و علوم را در زادگاه خود فرا گرفت. در نوجوانی راه سفر و جهانگردی پیشه گرفت. وی سفرهای زیادی به کشورهای مختلف از جمله فلسطین، ارمنستان، هند، عمان و ... داشته است. او ده سال از عمر خویش را مابین سوریه و مصر

گذراند.

مسعودی تالیفات گوناگونی داشته است که متاسفانه بیشتر آنها گم یا نابود شده است.

یکی از مهمترین این تالیفات کتابی به نام اخبار الزمان بوده، این کتاب در سی مجلد بوده که در حال حاضر فقط یک جلد از آن باقی مانده است.

مسعودی در شهر فسطاط مصر دار فانی را وداع گفت و در همانجا به خاک سپرده شد.

از تالیفات وی:

۱- مروج الذهب

۲- اثبات الوصیهٔ

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۱۹

۳- التنبیه و الاشراف

۴- الاستبصار فی الامامهٔ

۵- سرالحیاهٔ و ...

۹- نعمان بن محمد تمیمی (۲۵۹- ۳۶۳ ق)

ابوحنیفه نعمان بن محمد بن منصور بن احمد بن حیون تمیمی مغربی، دانشمند بزرگ اسماعیلیه.

در مغرب زاده شد. در آغاز، پیرو مذهب مالکی بود ولی تغییر مذهب داد و شیعهٔ اسماعیلیه شد. او از بنیانگذاران مذهب اسماعیلیه و قانونگذار آن بود. به بسیاری از خلفای فاطمی خدمت کرد (المهدی بالله، القائم بامرالله، المنصور بالله) و در دوران فخرالدین خلیفهٔ چهارم، به مقام قاضی‌القضات و داعی‌الدعات رسید. مؤلفان شیعه به او «ابوحنیفهٔ شیعی» می گویند.

از تألیفات وی:

۱- دعائم الاسلام

۲- شرح الاخبار

۳- اساس التاویل

۴- افتتاح الدعوه

۵- مفاتیح النعمه

۶- الایضاح

۷- الینبوع

۸- المجالس و المسائرات

۱۰- شیخ صدوق (۳۰۶ یا ۳۰۷- ۳۸۱ ق)

ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی، معروف به شیخ صدوق. فقیه گرانقدر و محدث دانشور بزرگ شیعه و از دنباله‌روان شیخ کلینی.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۲۰

وی در خانواده‌ای اهل تقوا و دانش در قم زاده شد. پدر وی، علی بن حسین بن بابویه قمی معروف به ابن بابویه، از برجسته‌ترین

علما و فقهای بزرگ زمان خود بود و شیخ صدوق نخست در دامان پر مهر پدر کسب فیض کرد. شیخ صدوق به خراسان و بغداد سفر کرد و پایان زندگانی خود را در ری گذراند. شیخ طوسی دربارهٔ وی می‌گوید: «وی دانشمندی جلیل‌القدر و حافظ احادیث بود. از احوال رجال، کاملاً آگاه و در سلسلهٔ احادیث، نقادی عالی مقام به شمار می‌آمد. بین بزرگان قم از نظر حفظ احادیث و کثرت معلومات مانند نداشت و در حدود سیصد اثر از خود به جای گذاشته است».

استادانی که شیخ صدوق در نزد آنها کسب فیض کرد، عبارتند از: پدرش ابن بابویه، حمزه بن محمد بن احمد بن جعفر بن محمد بن زید بن علی علیه السلام، ابومحمد قاسم بن محمد استرآبادی، محمد بن حسن بن احمد بن ولید و ...

شاگردان وی نیز برادرش حسین بن علی بن موسی بن بابویه قمی، شیخ مفید، ابن غضائری، شیخ ابوالبرکات، ابوالقاسم علی بن محمد بن علی خزاز و ... بودند.

خاکجای شیخ صدوق- این عالم بزرگ شیعه- در ری، زیارتگاه عام و خاص است.

از تألیفات وی:

۱- من لایحضره الفقیه (دومین کتاب از کتب اربعهٔ حدیث شیعه)

۲- مدینهٔ العلم

۳- کمال الدین و تمام النعمه

۴- الخصال

۵- التوحید

۶- الامالی

۷- المقنع فی الفقه و ...

۱۱- محمد بن محمد اشعث (؟-؟)

ابوعلی محمد بن محمد اشعث کوفی، راوی ثقهٔ شیعه.

وی در کوفه، شهر شیعیان، دوستداران خاندان حضرت علی علیه السلام و راویان بزرگ شیعه

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۲۱

زاده شد. به مصر رفت و در محضر موسی بن اسماعیل بن موسی بن جعفر علیهما السلام شاگردی کرد و در همانجا بود که به نگاشتن روایات از طریق موسی بن اسماعیل و نیاکان پاک آن بزرگواران پرداخت.

نجاشی در رجال می‌گوید: «وی کتابی در احکام حج دارد»؛ که تاکنون یافته نشده است.

مرحوم حاجی نوری در خاتمه مستدرک نقل می‌کند که تلعکبری می‌گوید: «پدرم از ابوعلی محمد بن محمد اشعث برای من در سال ۳۱۳ هجری اجازه گرفته بود.»

تألیف وی:

۱- الجعفریات (الاشعثیات).

۱۲- عبداللّٰه بن جعفر حمیری (؟-؟)

ابوالعباس عبداللّٰه بن جعفر بن حسین بن مالک بن جامع حمیری قمی، راوی و فقیه برجستهٔ شیعه در قرن چهارم هجری.

نجاشی درباره ایشان معتقد است: «وی بزرگِ علمای قم و شخصیت برجسته آنها که در سال ۲۹۰ و اندی از قم به شهر کوفه رفتند.

بزرگـان علمای کوفه از حمیری اخبار و روایات ائمه را زیاد شـنیده‌اند و کتاب‌های زیادی تصـنیف کردنـد.» شـیخ طوسـی در رجال ایشان را از اصحاب امام هادی و امام حسن عسکری علیهما السلام می‌داند.

وی با امام هادی و امام حسن عسـکری علیهما السـلام نامه‌نگاری داشت و پس از ایشان از طریق محمد بن عثمان عمری با امام عصر (عج) مرتبط بود.

دربـاره رحلـت و محـل دفن او اطلاـع دقیقی در دست نیست امـا به نظر می‌رسـد وی در قم از دنیـا رفته و در کنـار بارگـاه حضـرت معصومه علیها السلام مدفون شده باشد.

از تألیفات وی:

۱- قرب الاسناد

۲- العظمهٔ و التوحید

۳- الامامهٔ

۴- الاستطاعهٔ و المعرفهٔ

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۲۲

۵- الطب

۶- فضل العرب

۷- مسائل ابی محمد و توقیعات

۸- کتاب الدلائل

۹- الغیبهٔ و الحیرهٔ

۱۳- ابن شعبه (؟-؟)

ابومحمد حسن بن علی بن حسین بن شعبه حرانی، معروف به ابن شعبه، محدث، فقیه، رجالی و از شیوخ بزرگ علمای امامیه.

وی در حران- یکی از روسـتاهای اطراف شـهر حلب در سـوریه- زاده شـد. در حلب که یکی از شـهرهای بزرگ و مهم علمی شـام بود، پرآوازه و از چهره‌های درخشان جهان اسلام به ویژه تشیع شد.

اسـتاد وی ابوعلی محمـد بن همام بغدادی و از مهم‌ترین شاگردان وی که از پرفروغ‌ترین سـتاره‌های جهان تشیع گردید، شـیخ مفید بود.

علامه مجلسی دربارهٔ وی می‌گوید: «کتاب ایشان- تحف العقول- بهترین شاهد بر فضل و دانش و عظمت شأن ایشان می‌باشد».

خاکجای وی آشکار نیست.

از تألیفات وی:

۱- تحف العقول عن آل الرسول

۲- التمحیص

۱۴- فرات بن ابراهیم کوفی (؟-؟)

ابوالقـاسم فرات بن ابراهیم کـوفی. فاضـل، اندیشـمند، کارشـناس در علوم اجتمـاعی و فرهنگی، از راویـان حـدیث و شخصیت‌های دوران غیبت صغری و همروزگار ثقهٔ‌الاسلام شیخ کلینی. در کوفه زاده شد و شاید به همین دلیل نام او را «فرات» گذاشتند.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۲۳

وی از شخصیت‌های زیدی مذهب یا دست‌کم علاقه‌مند به آنها بود.

برخی از مشایخ وی در روایت تفسیرش عبارتند از: حسین بن سعید اهوازی، جعفر بن محمد بن مالك فزاری و عبید بن كثیر عامری.

وی از اصحاب امام رضا علیه السلام بوده است و محدثانی چون محمد بن حسن حرّ عاملی، مجلسی و آیت‌الله خوئی وی و تفسیرش را معتمد دانسته‌اند.

از تألیفات وی:

۱- تفسیر فرات

قرن پنجم

۱۵- سید رضی (۳۵۹- ۴۰۶ ق)

ابوالحسن محمد بن حسین موسوی، معروف به سید رضی و شریف رضی، از بزرگان علمای شیعه، بلغا، شاعران نامدار و اشراف بغداد.

در بغداد زاده شد. نسب او از پدر به امام موسی کاظم علیه السلام و از طرف مادر به امام زین‌العابدین علیه السلام می‌رسد. در زمان پدر خود ابواحمد، نقابت طالبیان بغداد، سرپرستی همهٔ آنان، قضاوت در مظالم و امیری حاجیان را در حالی که هفده سال بیش نداشت، بر عهده گرفت.

چندی بهاءالدوله بویه وی را به عنوان جانشین خود در بغداد برگزید و لقب «الشریف الجلیل» را به وی خلعت داد. چندی پس از آن، لقب «الرضی ذوالحسبین» و پس از آن «الشریف الاجل» را به وی پیشکش کرد.

روزگار سید رضی با فرمانروایی آل بویه و مقارن با دورهٔ سوم خلافت عباسیان است که به این دوره از لحاظ تاریخی- فرهنگی «عصر زرین» می‌گویند و از جهت تاریخ ادبیات عرب، عصر شاعران سه‌گانه: متنبی، سید رضی و ابوالعلاء معری است. به سید رضی لقب «اشعرالطالبیین» یعنی شاعرترین طالبیان نیز داده‌اند.

استادانی که وی در علوم گوناگون آن روزگار نزدشان شاگردی کرد و بهره‌ها برد، عبارتند از: ابواسحاق ابراهیم بن احمد طبری فقیه مالکی، ابوعلی فارسی نحوی، قاضی

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۲۴

سیرافی، ابوالحسن قاضی عبدالجبار معتزلی، ابویحیی عبدالرحیم فارقی خطیب مصری مشهور به ابن نباته، شیخ مفید و ...

وی بسیار بذل‌الجود و باتقوا بود. به سپاس دانش‌اندوزی‌اش جهت پرداخت زکات دانش خود، مدرسه‌ای نزدیك خانهٔ خود در کوی کرخ بغداد تأسیس کرد و آن را «دارالعلم» نامید که افزون بر تالارهای تدریس، سخنرانی و جلسات، اتاق‌هایی برای زندگی دانشجویان فراهم آمده بود و کتابخانهٔ بزرگی داشت که ارزشمندترین و بهترین منابع و مراجع عربی و اسلامی در آن نگهداری می‌شد و شخصاً خود مدیریت آن را بر عهده داشت.

شاگردان نام‌آوری که در نزد وی آموختند، از جمله: فقیه عالیقدر ابوزید کبایکی، ابوعبدالله شیخ محمد حلوانی، ابوعبدالله شیخ جعفر دوریستی، ابوالحسن بندار قاضی و ... بودند.

وی در محلهٔ کرخ بغداد در سن ۴۷ سالگی در سرای خود درگذشت و همانجا به خاك سپرده شد. به قولی، برادر مهتر وی سید

مرتضی چندی بعد وی را به کاظمین و در جوار نیای شریفش امام موسی کاظم علیه السلام به خاک سپرد.

از تألیفات وی:

۱- نهج البلاغه

۲- تلخیص البیان فی مجازات القرآن

۳- مجازات الآثار النبویهٔ

۴- حقایق التاویل فی متشابه التنزیل

۵- خصائص الائمهٔ

۶- دیوان اشعار

۱۶- شیخ مفید (۳۳۶- ۴۱۳ ق)

محمد بن محمد بن نعمان، معروف به شیخ مفید. عالم، فقیه، متکلم و محدث نامی شیعه.

وی در حوالی بغداد زاده شد. پس از بلوغ و رشد فکری، رهسپار بغداد شد و در آنجا

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۲۵

در محضر استادان بنام و دانشمندان بزرگ آن روزگار از جمله شیخ صدوق، ابوغالب زراری، ابن جنید اسکافی و ... به آموختن دانش، کلام، فقه و اصول پرداخت. ابن ندیم در الفهرست از وی به عنوان «ابن المعلم» یاد می‌کند. سرآمد شاگردان وی سید مرتضی، سید رضی، شیخ طوسی، نجاشی، ابوالفتح کراجکی و ... بودند. شیخ طوسی درباره وی می‌گوید: «وی از متکلمان امامیه است. در روزگار خود، ریاست و مرجعیت شیعه به او ختم می‌گردد. حافظهٔ خوب و ذهنی دقیق داشت. در پاسخ به پرسش‌ها، حاضر جواب بود. بیش از ۲۰۰ جلد کتاب خرد و کلان دارد».

ابن حجر عسقلانی نیز می‌گوید: «وی بسیار عابد، زاهد و اهل خشوع و تهجد بود و مداومت بر علم و دانش داشت». عماد حنبلی (یکی از دانشمندان اهل سنت) می‌گوید:

«بزرگی از بزرگان امامیه و رییس بخش فقه و کلام و مباحثه بود. موقعیت شایان توجهی در تشکیلات دولت آل بویه داشت. وی صدقهٔ فراوان می‌داد».

استادانی که وی در محضر آنها درس آموخت، عبارتند از: ابن قولویه قمی (ابوالقاسم جعفر بن محمد بن جعفر بن موسی بن قولویه قمی)، شیخ صدوق، ابن جنید اسکافی و ...

شیخ مفید پس از ۷۵ سال عمر مفید، در بغداد و در حرم مطهر امام جواد علیه السلام نزدیک قبر استادش ابن قولویه قمی به خاک سپرده شد.

از تألیفات وی:

۱- المقنعهٔ

۲- الفرائض الشرعیّهٔ

۳- الامالی

۴- الارشاد و ...

۱۷- سید مرتضی (۳۵۵- ۴۳۶ ق)

ابوالقاسم علی بن حسین بن موسی، مشهور به سید مرتضی علم الهدی. فقیه مبرز، عالم متکلم و ادیب متبحر، دارای القاب ذوالثمانین و ذوالمجدین.

وی در بغداد زاده شد و از سوی پدر و مادر، نسبی بسیار شریف داشت. برادر وی سید

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۲۶

رضی بود. شیخ طوسی شاگرد عالیقدرش پس از ذکر نام و نسبش می‌نویسد: «کنیه‌اش ابوالقاسم و لقبش علم‌الهدی و الاجل المرتضی است. در علوم بسیاری یگانه روزگار بود.» پس از شیخ بزرگوار مفید، پیشوای فقهی شد. از جمله اساتید وی شیخ مفید، هارون بن موسی تلعکبری، ابن نباته، احمد بن سعید کوفی، حسین بن بابویه قمی (برادر علی بن محمد معروف به شیخ صدوق) و ... بودند. علامه حلّی وی را معلم شیعهٔ امامیه خوانده است. در علوم معقول و منقول و تفسیر، سرآمد روزگار خود بود. وی در پنج روز مانده از ماه ربیع‌الاول در بغداد رحلت کرد، پسرش در خانه‌اش بر وی نماز خواند و در همان خانه‌اش مدفون شد.

از تألیفات وی:

۱- تنزیه الانبیاء

۲- الانتصار فی ما انفردت به الامامیهٔ من المسائل الفقهیهٔ

۳- الذریعه فی اصول الشریعه

۴- المحکم و المتشابه

۵- المختصر

۶- الامالی

۷- درر الفوائد و ...

۱۸- شیخ طوسی (۳۸۵- ۴۶۰ ق)

ابوجعفر محمد بن حسن طوسی، معروف به «شیخ الطایفه». فقیه، اصولی، محدث، مفسر، متکلم و عالم الرجال بسیار درخشان و بزرگ جهان اسلام به ویژه تشیع. وی در خراسان زاده شد. خاندان شیخ تا چند نسل همه از علما و فقها بوده‌اند. در ۲۳ سالگی به بغداد کوچ کرد و تا پایان عمر در عراق ماند و پس از استادش سید مرتضی علم الهدی، ریاست علمی و فتوایی شیعه به او منتقل شد.

شیخ بزرگوار مدت پنج سال نزد استاد نحریر شیخ مفید شاگردی کرد و چند سالی هم در نزد سید مرتضی درس آموخت. به علت آشوب و هرج و مرج آن روزگار بغداد، وی از

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۲۷

آنجا کوچ و به نجف اشرف رهسپار شد و در آنجا جای گرفت و خود حسن اتفاقی شد تا در آنجا حوزهٔ علمیهٔ نجف را بنیان گذارد.

پس از درگذشت سید مرتضی علم‌الهدی، رهبری و پرچمداری شیعه به وی رسید و آن‌چنان آوازهٔ علم، ورع، زهد و تقوای وی در دور و نزدیک پیچیده شده بود که القائم بامرالله خلیفهٔ عباسی با همکاری آل بویه از وی برای تدریس کلام در مرکز خلافت دعوت کردند که با فروپاشی آل بویه، وی از آنجا به نجف اشرف عزیمت کرد و تا پایان عمر خود در همانجا بود و در همان خاک پاک، دفن شد.

از تألیفات وی:

۱- الاستبصار

۲- تهذیب الاحکام

۳- النهایه

۴- المبسوط

۵- الخلاف

۶- التبیان و ...

قرن ششم

۱۹- فضل بن حسن طبرسی (حدود ۴۶۹- ۵۴۸ ق)

امام سعید ابوالفضل بن حسن طبرسی. مفسر، فقیه، محدث، عالم به حساب، جبر، مقابله و نحو. ملقب به امین الدین یا امین‌الاسلام. گویند وی در مشهد سناباد طوس متوطن بوده است. در ۵۲۳ ق در سبزوار جایگیر شد و به تعلیم و تصنیف پرداخت. از جمله شاگردان وی می‌توان به حسن بن فضل طبرسی (پسرش)، ابن شهرآشوب، شیخ منتجب الدین، قطب الدین راوندی، شاذان بن جبرئیل قمی و ... اشاره کرد. وی از شیخ ابوعلی پسر شیخ طوسی و شیخ عبدالجبار، قاری رازی که در ری فقیه امامیه بوده، روایت نموده و صحیفهٔ الرضا علیه السلام از جمله مرویات اوست.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۲۸

فرزند وی (حسن بن فضل طبرسی) و فرزند زادگانش همگی از اکابر روزگار و فقهای بزرگوار بودند. وی در سبزوار درگذشت و پیکر پاکش را به مشهد مقدس منتقل کردند و در جوار حرم حضرت ثامن‌الائمه علیه السلام به خاک سپردند.

از تألیفات وی:

۱- مجمع البیان (تفسیر سترگ شیعی)

۲- الوسیط (یا تفسیر جوامع الجامع)

۳- الآداب الدینیهٔ للخزانهٔ المعینیهٔ

۴- تفسیر الکافی الشافی

۵- نثر اللئالی

۶- اسرار الامامه

۷- اعلام الوری باعلام الهدی و ...

۲۰- حسن بن فضل طبرسی (؟- ۵۴۸ ق)

ابونصر رضی الدین حسن بن فضل طبرسی، عالم اخلاق و فقیه وارستهٔ شیعه در قرن ششم هجری. پدرش فضل بن حسن صاحب کتاب مستطاب تفسیر مجمع‌البیان و فرزندش علی بن حسن طبرسی صاحب متمم کتاب مشکاهٔ الانوار فی غرر الاخبار.

از تألیفات وی:

۱- مکارم الاخلاق

۲۱- عبدالواحد بن محمد تمیمی آمُدی (۵۱۰- ۵۵۰ ق)

عالم بزرگ شیعه و محدث والا مقام، در شهر آمِّد منطقه‌ای در دیار بکر- حوالی رود دجله و فرات- زاده شد. تسلط بسیاری بر علوم اسلامی داشت. شاگرد ممتاز و شهرهٔ او، محدث بزرگوار جهان تشیع ابن شهر آشوب بود.

از تألیفات وی:

۱- غرر الحکم و درر الکلم

۲- الحکم و الاحکام من کلام سید الانام

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۲۹

۲۲- سید فضل الله راوندی (؟- ۵۷۰ ق)

سید ابوالرضا ضیاءالدین فضل الله بن علی بن عبیدالله حسینی راوندی. فاضل، عالم، رییس مذهب، ادیب، شاعر و راوی ثقهٔ قرن ششم هجری.

در یکی از شهرهای اطراف کاشان به نام راوند و در خانواده‌ای دوستدار خاندان رسول صلی الله علیه و آله زاده شد.

از وی پیوسته در کتاب‌های تراجم احوال و علم رجال به بزرگی یاد شده است؛ از جمله عماد کاتب می گوید: «سید فضل الله راوندی شخصیتی کم‌نظیر و دارای نسبی شریف و اخلاقی بزرگوار بود. واعظی بزرگ و دارای خطی خوش و تألیفات فراوان بوده ...»

سید فضل الله راوندی از علمای بزرگی چون: شیخ رکن‌الدین علی بن عبدالصمد بن محمد تمیمی نیشابوری، احمد بن قافه کوفی، قاضی عمادالدین استرآبادی و ... اجازهٔ روایت داشت. استادان وی، امام شهید عبدالواحد بن اسماعیل رویانی، سید ابوالبرکات مشهدی، شیخ بارع عبدالوهاب بغدادی و ... بودند.

شاگردانی که در نزد وی درس گرفتند و آموختند، جملگی از بزرگ‌ترین علمای شیعه بودند: ابن شهر آشوب مازندرانی، شیخ منتجب‌الدین بن بابویه قمی، شیخ محمد بن حسن طوسی (پدر خواجه نصیر طوسی)، شیخ قوام‌الدین بحرانی و شیخ تاج‌الدین شعیری.

وی پس از عمری خدمت به اسلام و علوم و معارف معصومین علیهم السلام، در کاشان درگذشت.

از تألیفات وی:

۱- النوادر

۲- ضوء الشهاب فی شرح الشهاب

۳- التفسیر و ...

۲۳- ابن شهر آشوب (۴۸۹- ۵۸۸ ق)

رشیدالدین محمد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی، فقیه، مفسر و محدث بزرگ شیعه.

وی در خطهٔ زیبای مازندران زاده شد. او در دوره‌ای زندگی می کرد که در بلاد اسلامی

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۳۰

علم شکوفا و دانش رونق چشمگیری گرفته بود.

صلاح الدین خلیل صفدی صاحب الوافی بالوفیات دربارهٔ وی چنین می گوید: «وی یکی از بزرگان شیعه است که بیشتر قرآن را در

هشت سالگی حفظ کرد و در اصول شیعه به حد اعلای خود رسید به طوری که از شهرهای مختلف برای درک محضر او به بغداد هجرت می‌کردند ... وی زیبارو، راست‌گفتار، خوش‌مشرب، با علم گسترده و بسیار اهل خشوع، عبادت و شب زنده دار بود و همیشه باطهارت و وضو به سر می‌برد».

از جمله نام‌آورترین اساتیدی که وی در نزد آنها شاگردی کرده است، می‌توان: جارالله زمخشری، ابوعبدالله نطنزی مؤلف کتاب الخصائص العلویه، سید عبدالواحد آمدی، شیخ طبرسی صاحب احتجاج، قطب راوندی، فضل بن حسن طبرسی، شیخ ابوالفتوح رازی و ...

را نام برد.

وی در حالی که ۹۹ سال از زندگانی پربارش را سپری کرده بود، در شهر حلب سوریه به جانان پیوست و پیکرش را در کنار کوه جوشن به خاک سپردند.

از تألیفات وی:

۱- مناقب آل ابی طالب علیهم السلام

۲- مثالب النواصب

۳- المخزون المکنون فی عیون الفنون

۴- المائدهٔ العائدهٔ (الفائدهٔ)

۵- المثال فی الامثال و ...

۲۴- محمد بن ادریس (۵۴۳- ۵۹۸ ق)

ابوعبداللّه محمد بن احمد ادریس عجلی حلّی، از فحول علما و فقهای شیعه.

وی در شهر حلّه زاده شد. شیخ طوسی، نیای مادری وی به شمار می‌آید. وی به حریت فکر معروف است.

ابن داود در رجال خود می‌گوید: «ابن ادریس، پیشوای فقهای حلّه، متقن در علوم و دارای تصنیفات بسیار است».

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۳۱

شهید اول نیز او را با عبارات: شیخ، امام، علامه، شیخ العلماء، رییس مذهب ستوده است.

استادان وی که در محضرشان آموخت، عبارتند از: دایی وی (ابی علی طوسی)، شیخ عماد محمد بن ابی القاسم طبری، حسن بن رطبه سواری و ...

شاگردانش، شیخ نجیب الدین بن نما حلّی، شمس‌الدین فخار بن معد موسوی و ...

بودند.

ابن ادریس- عالم بزرگوار جهان تشیع- در شهر حلّه جان به جان آفرین تسلیم کرد و در همانجا به خاک سپرده شد.

از تألیفات وی:

۱- السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی

۲- کتاب التعلیقات

۳- خلاصهٔ الاستدلال و ...

۲۵- تاج‌الدین شعیری (؟-؟)

تاج الدین محمد بن محمد بن حیدر شعیری. عالم و فقیه بزرگ شیعه در قرن ششم هجری.

وی در شهر بیهق برای آموختن و فراگرفتن دانش آن روزگار، به منزل حاکم، رییس و امام مجدالحکام ابومنصور علی بن عبدالله زیادی می‌رفت و بهره‌ها می‌برد و همچنین در محضر فضل الله بن علی راوندی درس می گرفت. از شاگردان ایشان می‌توان به شیخ منتجب الدین از علمای قرن ششم هجری و صاحب کتاب الفهرست اشاره کرد.

تألیف وی:

۱- جامع الاخبار

۲۶- احمد بن علی طبرسی (؟-؟)

ابو منصور احمد بن علی بن ابیطالب طبرسی. عالم، فاضل، فقیه، متکلم و نسابهٔ بزرگ شیعه در قرن ششم هجری.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۳۲

منسوب به طبریش (معرب تفرش) منطقه‌ای نزدیک قم. استاد وی ابوجعفر مهدی بن ابی حرب حسینی و شاگردان وی شیخ منتجب الدین و ابن شهرآشوب مازندرانی بودند.

از تألیفات وی:

۱- الاحتجاج علی اهل اللجاج

۲- تاریخ الائمه علیهم السلام

۳- فضائل الزهراء علیها السلام

۴- مفاخر الطالبیهٔ

۵- الکافی فی الفقه

قرن هفتم

۲۷- ابوالفضل علی طبرسی (اوایل قرن هفتم)

علی بن حسن بن فضل، فقیه جلیل و محدث نبیل علی بن حسن بن فضل بن حسن طبرسی نواده پسری فضل بن حسن صاحب مجمع البیان (متوفی ۵۴۸ ق) از دانشمندان و فاضلان عصر خویش به شمار می‌رفته است. وی در ادامه و تکمیل اثر پدرش (حسن طبرسی متوفی ۵۴۸ ق) تتمیمی بر کتاب مکارم‌الاخلاق نوشته و آن را «مشکاهٔ الانوار فی غررالاخبار» نام نهاده است. صاحب ریاض‌العلماء از وی با عنوان ثقهٔ‌الاسلام یاد کرده است. وی از سیدسعید جلال‌الدین ابی علی بن حمزه موسوی روایت می کند.

سال فوت او همانند پدرش حسن طبرسی معلوم نیست ولی به نظر می‌رسد او در پایان قرن ششم هجری یا نیمه اول قرن هفتم هجری چشم از جهان فروبسته باشد. بنابراین خانواده طبرسی از مفسران و محدثان شیعه از نیمه دوم قرن پنجم تا نیمه اول قرن هفتم هجری هستند که پدربزرگ، فضل بن حسن بن فضل طبرسی صاحب مجمع البیان و پدر، حسن بن فضل بن حسن بن فضل طبرسی صاحب مکارم‌الاخلاق و پسر، علی بن حسن بن فضل بن حسن بن فضل طبرسی صاحب مشکاهٔ‌الانوار فی غررالاخبار است.

از تألیفات وی:

۱- مشکاهٔ‌الانوار فی غررالاخبار

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۳۳

۲۸- ورام بن ابی فراس (؟- ۶۰۵ ق)

عالم و فقیه بزرگ شیعه در قرن ششم و هفتم هجری.

در شهر حلّه زاده شد. وی نیای مادری سید رضی‌الدین بن طاووس و از نسل مالک اشتر نخعی است. خاندان ورام از فقهای جلیل‌القدر بودند. در آغاز مانند خاندان خود، شغل نظامی داشت اما از آن کناره گرفت و به زهد و تقوی پرداخت و در گروه فقیهان بنام قرار گرفت. وی در همان شهر حلّه، چشم از جهان فروبست.

از تألیفات وی:

۱- تنبیه الخواطر و نزهة النواظر

۲- مسالة فی المواسعة والمضایقة

۲۹- علی بن عیسی اربلی (؟- ۶۹۳ ق)

ابوالحسن علی بن عیسی بن ابی الفتح اربلی، سیره‌نویس، تاریخ‌نگار، شاعر، متکلم و عالم امامیهٔ قرن هفتم هجری.

وی در اربِل یکی از شهرهای شمال عراق زاده شد. پدرش حاکم اربل بود. فرزندان و نوه‌های وی همه از علما و ادبای زمان خود بودند.

فضل بن روزبهان عالم متعصب اهل تسنن دربارهٔ وی می گوید: «امامیه متفقاند که علی بن عیسی اربلی از بزرگ‌ترین علمای آنهاست و آثارش هیچگاه کهنه و پوسیده نمی‌شود. او قابل اعتماد و مورد وثوق در نقل است».

وی در نزد اساتید بنامی چون: سید بن طاووس صاحب کتاب اقبال الاعمال، علی بن فخار، ابن ساعی بغدادی و ... شاگردی کرد و آموخت و شاگردانی را چون: علامه حلّی، شیخ رضی الدین (برادر علامه حلّی) و ... تربیت کرد.

عیسی اربلی در بغداد درگذشت و در خانهٔ مسکونی خود به خاک سپرده شد.

از تألیفات وی:

۱- کشف الغمة فی معرفة الائمة علیهم السلام

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۳۴

۲- المقامات

۳- دیوان اشعار

۴- کتاب الطیف

۳۰- عمادالدین طبری (؟- زنده در ۶۹۸ ق)

ابوجعفر محمد بن علی بن محمد بن علی طبری آملی کجی، ملقب به عمادالدین، عالم، رجالی و محدث بنام شیعی قرن هفتم هجری.

استادش شیخ ابوعلی بن شیخ طوسی بود و شاذان بن جبرئیل و قطب راوندی از وی روایت کردند.

بیش از این از زندگانی وی چیزی یافته نشد.

از تألیفات وی:

۱- بشارة المصطفی لشیعة المرتضی

۲- الزهد و التقوی

۳- الفرج فی الاوقات والمخرج بالبینات

قرن نهم

۳۱- ابن فهد حلی (۷۵۷- ۸۴۱ ق)

جمال الدین ابوالعباس احمد بن محمد بن فهد اسدی حلّی، فقیه و عالم امامیه، جامع کمالات ظاهری و باطنی.

وی در شهر حلّه زاده شد. در علوم گوناگون از جمله تاریخ، کلام، علوم غریبه و ...

دست داشت و تألیفاتی دارد.

آنچه این عالم امامیه را از دیگر علما و فقها متمایز می کند، مشرب عرفانی، سیر و سلوک و زهد و تقوای اوست و در میان جمیع علما و فقها نیز بدین خاطر مشهور است.

صاحب روضات الجنات دربارهٔ وی می‌نویسد: «عالم عارف پر از اسرار، کاشف اسرار فضائل ...، بی‌نیاز از توصیف و تعریف می‌باشد. وی جامع معقول و منقول، فروع و اصول

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۳۵

ظاهری و باطنی و علم و عمل است».

وی در مناظره و بحث، تسلط و اشرافی به کمال داشت. در بحثی و با حضور حاکم عراق دربارهٔ امامت و ولایت، علمای اهل سنت را مجاب و برآنها چیره شد؛ به نحوی که حاکم عراق مذهب تشیع را اختیار کرد و خطبه‌های خود را به نام امیرالمومنین علی و فرزندان پاک ایشان علیهم السلام می‌خواند.

استادانی که ابن فهد حلّی در نزد آنها شاگردی کرد و آموخت، عبارتند از: شهید اول، فخرالمحققین، فاضل مقداد سیوری، شیخ علی بن خازن فقیه حائری و ...

از جمله شاگردانی که در محضر وی درس آموختند: شیخ علی بن هلال جزائری، فقیه نامی شیعه ابن العشرهٔ کروانی عاملی، محمد نور بخش و ...

ابن فهد پس از عمری مجاهدهٔ و مطالعه، در ۸۴ سالگی در کربلای معلیّ درگذشت و خاکجای وی کنار خیمه گاه قرار دارد.

از تألیفات وی:

۱- آداب الداعی

۲- استخراج الحوادث

۳- اسرار الصلاهٔ

۴- التحصین فی صفات العارفین

۵- عدهٔ الداعی ونجاح الساعی و ...

قرن دهم

۳۲- ابن ابی جمهور احسائی (حدود ۸۴۰- زنده در ۹۰۲ ق)

ابوجعفر محمد بن زیدالدین ابی الحسن علی بن حسام‌الدین بن ابی جمهور. عالم، فقیه، محدث، متکلم و عارف بزرگ شیعه.

وی در احساء واقع در عربستان شرقی در کنار خلیج‌فارس زاده شد و در همانجا به تحصیل علوم شرعی و ادبی پرداخت. پدر و نیای بزرگ وی ابراهیم، از علمای بزرگ ۲ احساء بودند و در چنین فضایی ابی جمهور پرورش یافت؛ پس می‌توان گفت

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۳۶

نخستین استاد وی پدرش بود.

وی که گام‌های نخستین علوم را پشت سر گذاشته بود، برآن شد تا برای رسیدن به کمال سفر کند؛ به همین خاطر به عراق رفت و در نجف جایگیر شد و در نزد بزرگی چون، شیخ عبدالکریم فتال نیشابوری شاگردی کرد و درس آموخت. پس از چندی به خانهٔ خدا رهسپار شد و حج گزارد و چندی در احساء ماند و سپس به کربلای معلّا رفت و از آنجا به نجف اشرف بازگشت. پس از چندی به قصد زیارت ثامن‌الائمه به مشهد مقدس روانه شد و پس از ورود، سید محسن رضوی که از فضلای بزرگوار مشهد بود به پیشواز وی رفت و در خانهٔ خود مهمانش کرد و این زمانی بود که سید محسن رضوی در نزد چنین استادی زانوی ادب بر زمین زد و شاگردی کرد.

ابن ابی جمهور به چیره‌دستی در مناظره معروف است و در یکی از همین مناظرات میان خود و یک عالم اهل سنت هراتی بود که طی سه جلسه سرانجام عالم هراتی شکست خورد و به درخواست شاگردان ابی جمهور، کتابی به نام مناظرهٔ بین الغروی و الهروی که همه مربوط به همین مناظره بود، نگاشته شد.

ابن ابی جمهور پس از پانزده سال ماندن در مشهد مقدس، سفر دوم خود به خانهٔ خدا را آغاز کرد و پس از گزاردن حج به نجف اشرف رفت و دو سال در آنجا بود و سپس به مشهد مقدس بازگشت و تا پایان روزگار خود در آنجا ماند و زندگی کرد.

استادانی که وی در نزد آنها آموخت، پدر بزرگوارش شیخ زین‌الدین علی احسائی، سید شمس‌الدین محمد موسوی احسائی، شیخ حسن بن عبدالکریم فتال غروی و شیخ علی بن هلال جزائری بودند.

شاگردانش نیز سیدمحسن رضوی، شیخ ربیعه جزائری، سید شرف‌الدین طالقانی، شیخ علی کرکی معروف به محقّق ثانی و ... بودند.

چون ابن ابی جمهور در محبت اهل بیت افراط کرد و می‌کوشید تا میان عرفان، فلسفه و کلام را آشتی دهد و هماهنگی ایجاد کند، در میان گروهی از علما و فقها جنجال‌برانگیز شده است! به هر روی در این که وی عالمی است عارف و شیعه، شک نیست. از خاکجای وی اطلاعی در دست نیست.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۳۷

از تألیفات وی:

۱- عوالی اللئالی [/ غوالی اللئالی]

۲- الاقطاب الفقهیهٔ والوظایف الدینیهٔ علی مذهب الامامیهٔ

۳- درر اللئالی

۴- زاد المسافرین فی اصول الدین

۵- المجلی و ...

قرن دوازدهم

۳۳- حرّ عاملی (۱۰۳۳- ۱۱۰۴ ق)

محمد بن حسن بن علی بن محمد بن حسین، معروف به شیخ حرّ عاملی و ملقب به شیخ‌الاسلام. فقیه، محدث، ادیب، شاعر، ثقه و عالم بزرگ شیعه.

وی در روستای مشغره در منطقهٔ جبل عامل لبنان چشم به جهان گشود. منطقهٔ جبل عامل به دست مبارک ابوذر غفاری شیعه شد و با جان و دل، محبت اهل بیت علیهم السلام را پذیرا گشت.

حرّ عاملی از نوادگان حر بن یزید ریاحی یار جانباز حسین بن علی علیه السلام است و خانوادهٔ او همه از بزرگان علم و معرفت شیعه بودند. وی سفرهای متعددی به عتبات عالیات کرد و پس از آن به زیارت ثامن‌الائمه حضرت رضا علیه السلام مشرف شد و چندی در آنجا جای گرفت و ماندگار شد.

از آنجا به خانهٔ خدا و عتبات عالیات رفت و سپس به اصفهان رهسپار شد و به دیدار علامه مجلسی رسید و هر دو به یکدیگر اجازهٔ روایت دادند و علمای آن شهر ترتیب دیدار وی را با شاه سلیمان صفوی دادند و شاه با شیخ حر عاملی و نفوذ، جذبه و تأثیر وی در نزد علمای شیعه آشنا شد و چنین شد که وقتی به مشهد مقدس بازگشت، از سوی شاه ایران به قاضی القضاتی منصوب و پس از چندی از علمای بزرگ آن دیار گشت.

شیخ حر عاملی از اندک کسانی است که در سرودن شعر برای حضرات معصومین علیهم السلام

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۳۸

با چیرگی و توانایی شگفت‌انگیز، از دیگران پیشی گرفته است و چکامه‌های (/ قصاید) وی در ستایش آن بزرگواران بسیار است و بیست هزار بیت را شامل می‌شود.

استادانی که وی در نزدشان شاگردی کرد، عبارتند از: پدر بزرگوارش حسن بن علی، عمویش شیخ محمد بن علی، نیای مادری‌اش شیخ عبدالسلام بن محمد حر، دایی پدرش شیخ علی بن محمود عاملی که همه از روستای مشغر بودند؛ شیخ زین‌الدین صاحب معالم و فرزند شهید ثانی، شیخ حسین ظهیری در روستای جبع؛ و در دیگر نقاط، مثل: سید میرزا جزایری نجفی، آقا حسین خوانساری، سید هاشم توبلی بحرانی و ...

وی شاگردان بسیاری را نیز پرورش داد که برخی از آنها عبارتند از: شیخ مصطفی بن عبدالواحد بن سیار حویز، شیخ محمدرضا و حسن فرزندان شیخ مصطفی، مولی محمدتقی دهخوارقانی قزوینی و ...

شیخ حر عاملی در ۷۲ سالگی و در جوار حضرت امام رضا علیه السلام، در کنار مدرسهٔ میرزا جعفر به خاک سپرده شد.

از تألیفات وی:

۱- تفصیل وسائل‌الشیعهٔ الی تحصیل مسائل الشریعهٔ که شامل احادیث کتب اربعه و سایر کتاب‌های روائی که منابع آن به ۱۸۰ کتاب می‌رسد.

۲- الفصول المهمّه فی اصول الائمه که شامل قواعد کلی اصول دین، اصول فقه، فروع فقه و اصول علم طب می‌باشد.

۳- دیوان شعر و ...

۳۴- مجلسی ثانی (۱۰۳۷- ۱۱۱۱ ق)

محمد باقر بن محمد تقی بن مقصود، معروف به مجلسی ثانی، فقیه، محدث، رجالی و عالم عقلی بزرگ شیعه.

خاندان وی همگی از بزرگان علم و فضل بودند. پدر بزرگ وی، عالم نامدار ابونعیم اصفهانی صاحب حلیهٔ الاولیاء و پدر وی، محمد تقی مجلسی معروف به مجلسی اول،

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۳۹

صاحب اجتهاد و کرامات بودند و محمدباقر مجلسی، در چنین فضایی پرورش یافت و آموزش دید.

علامه مجلسی، در علوم مختلف اسلامی همچون تفسیر، اصول و درایت، علوم عقلی مانند فلسفه، منطق، ریاضیات، طب، نجوم، ادبیات و ... سرآمد و چیره‌دست بود.

وی همپای مدارج علمی، به مدارج معنوی و کمالات روحی نیز پرداخت و آن را ملاک معرفت دانست. اساتید وی پدرش مجلسی اول و آقا حسین خوانساری و مشایخ نقل وی مولانا محمد صالح مازندرانی، فیض کاشانی، سید علی‌خان مدنی و شیخ حر عاملی بودند. شاگردانی هم که در نزد وی درس گرفتند و آموختند، از جمله: سید نعمت الله جزائری، کمره‌ای اصفهانی، ماخوری بحرانی، محمد باقر بیابانکی و ... بودند.

مجلسی لقب «علامه» را از بزرگانی چون وحید بهبهانی، علامه بحرالعلوم و شیخ اعظم انصاری دریافت کرد و از سوی شاه سلیمان صفوی به «شیخ‌الاسلام» اصفهان منصوب شد که بالاترین منصب دینی و اجرایی در آن روزگار بود و وی شخصاً و مستقیماً اهتمام به ادارهٔ امور شرعی مسلمانان می‌کرد.

۶۶ اثر از وی به یادگار مانده است که ۱۳ اثر به عربی و ۵۳ اثر آن به فارسی است. این عالم جلیل القدر در مسجد عتیق اصفهان پس از ۷۴ سال عمر پربار، به خاک سپرده شد.

از تألیفات وی:

۱- بحارالانوار الجامعهٔ لدرر اخبار الائمهٔ الاطهار علیهم السلام

بروجری، آقا حسین طباطبایی - مترجمان: حسینیان قمی، مهدی - صبوری، م، منابع فقه شیعه، ۳۱ جلد، انتشارات فرهنگ سبز، تهران - ایران، اول، ۱۴۲۹ ه ق

منابع فقه شیعه؛ ج۲۴، ص: ۳۹

۲- مرآت العقول

۳- حق الیقین

۴- زاد المعاد

۵- عین الحیاهٔ و ...

قرن چهاردهم

۳۵- محدث نوری (۱۲۵۴- ۱۳۲۰ ق)

میرزا حسین بن محمد تقی نوری طبرسی. محدث، رجالی بزرگ و فقیه شیعی.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۴۰

وی در روستای یالو از روستاهای اطراف شهرستان نور زاده شد. هشت سال بیشتر نداشت که سایهٔ پدر بزرگوارش که از علمای آن سامان بود، از سرش برچیده شد. در همان کودکی به آموختن فقه نزد استاد جلیل‌القدر محمدعلی محلاتی می‌رفت. در دورهٔ جوانی به تهران رهسپار شد تا از علمای بزرگ آنجا مستفیض شود و این شد که در درس عالم نحریر، شیخ عبدالرحیم بروجردی حاضر

شد و بهره‌ها برد و دختر همان استاد را نیز به ازدواج خود درآورد. در نوزده سالگی بود که به عراق سفر کرد و برای کسب دانش چهار سال در حوزهٔ علمیهٔ نجف اشرف مانـد و آموخت و سپس به ایران بازگشت اما بیش از یک سال در آنجا نمانـد و دوباره به عراق برگشت و در کربلای معلّا نزد شیخ عبدالحسین تهرانی شاگردی کرد و به دنبال وی دو سال نیز در کاظمین ماند.

در بیست و هشت سالگی به سفر حج و زیارت مدینه مشرف شد و پس از آن به نجف اشرف برگشت و در درس دانشمند فرزانه شیخ مرتضی انصاری حاضر شد و دیری نپایید که آن عالم به دیار باقی شتافت و وی نیز به مشهد مقدس رهسپار شد و دو سال بعد باز به عراق بازگشت و در همان موقع استاد بزرگ خود شیخ عبدالحسین تهرانی را نیز از دست داد؛ همان که به وی اجازهٔ روایت داده بود.

محدث نوری از سرشناس‌ترین چهره‌های علمی شیعی است که اخبار و روایات گوناگون را گردآورد و احادیث مختلف را هماهنگ ساخت و آثار پراکنده را سامان بخشید.

ایشان شاگرد برجسته‌ای (شیخ آقابزرگ طهرانی) را به جهان شیعه شناساند که آقا بزرگ طهرانی در الذریعهٔ خود، وی را «شیخنا» معرفی می‌کند.

از تألیفات وی:

۱– مستدرک الوسائل

۲– نفس الرحمان

۳– دارالسلام

۴– جنّهٔ المأوی و ...

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۴۱

۳۶– حاج سید حسین بروجردی (۱۲۹۲– ۱۳۸۰ ق)

آیت الله حاج سید حسین طباطبایی بروجردی، از اعاظم علما و مراجع بزرگ شیعه.

وی در یکی از خانـدان‌های بـا اصل و نسب شیعه در شهر بروجرد زاده شـد. پـدر و نیاکان وی همه از علمای بنام بروجرد بودنـد و برخی از آنان مقام والای مرجعیت و رهبری مـذهبی را برعهده داشـتند؛ از جمله: علامه سیدمهدی بحرالعلوم طباطبایی، علامه سید علی طباطبایی مؤلف ریاض المسائل و فرزنـد او سید محمـد مجاهد، سید محمد کاظم طباطبایی یزدی مؤلف العروهٔ الوثقی و سید محسن طباطبایی حکیم.

بروجردی در فضـایی از علم و تقوا پرورش یـافت. هفت سـالش بود که به مکتب فرسـتاده شـد و قرائت قرآن، ادبیـات و منطق را فرا گرفت. به هجده سالگی که رسـید، برای کسب دانش به اصـفهان که مرکز مهم علمی آن دوره بود، رهسـپار شد و در حوزهٔ درسی استادان بزرگ آن سامـان درس آموخت؛ از جمله: میرزا ابوالمعالی کلباسـی، سـید محمـد باقر درچه‌ای، میرزا محمـد تقی مـدرس، آخوند ملا محمد کاشانی و جهانگیر خان قشقایی.

در طی ده سال جایگیر شدن در اصـفهان و شاگردی کردن و آموختن، سـرانجام در ۲۸ سالگی از سوی سه تن اسـتاد، اجازهٔ اجتهاد برایش صادر شد. از آن تاریخ بود که به تدریس فقه و اصول، همت گماشت و جمعی از فضلا در جلسات درس وی حاضر شدند.

پس از مـدتی کوتـاه، به نجف اشـرف رفت و به درس اساطین علم آنجا همچون آخونـد ملا محمـد کاظم خراسانی، شـیخ الشـریعهٔ اصـفهانی و سـید محمد کاظم طباطبایی یزدی حضور یافت و چیزی نگذشت که در حوزهٔ نجف اشرف و در میان استادان و طلاب، آوازه‌اش پیچید.

پس از هشت سال پربار در نجف اشرف به اصرار پدر بزرگوار خود حاج سید علی به شهر و دیار خود بروجرد برگشت و ماندنش سی و شش سال به درازا کشید و در این دوران خدمات بسیار ارزنده‌ای انجام داد که از جملهٔ آن: تشکیل کلاس‌های درس و جمع‌آوری طلاب فاضل، تنظیم حاشیه‌ای بر العروهٔ الوثقی اثر مرحوم سید محمد کاظم طباطبایی یزدی، مبارزهٔ منطقی و جدی علیه فرقه ضالّهٔ بهایی و ریشه‌کن کردن آنها از آن خطه بود.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۴۲

بروجردی دیدی گسترده نسبت به جهان آن روز خود داشت و پیوسته برای گسترش اندیشه‌های ناب امامیه کوشش بی‌دریغ می‌کرد و موکداً طلاب را تشویق به آموختن زبان دیگر و ترجمهٔ آثار اندیشمندان خارجی می‌کرد و نمایندگان متبحر و مبرزی را برای تبلیغ شیعه به کشورهای مسلمان‌نشین غیر شیعی گسیل می‌داشت که از آن جمله اعزام شیخ محمدتقی قمی به مصر و شناساندن درست مذهب شیعه به علمای اهل سنت آن سامان بود و همین امر هم باعث شد تا شیخ محمد شلتوت رییس دانشگاه الازهر مصر، فتوایی مبنی بر صحت پیروی از مذهب شیعه صادر نماید و روی همین اصل، کتاب‌هایی از آثار بنام شیعه در مصر منتشر شد و تأثیر بسیاری بر علما و استادان آنجا گذاشت طوری که آنان روش معتدل‌تری را در پیش گرفتند. یکی از کارنامه‌های درخشان مرحوم بروجردی که ارزش بسیار والایی دارد، احیاء، تصحیح و پانوشت بر کتاب‌های علمای پیشین بود که با تلاشی بی‌وقفه و خستگی‌ناپذیر به سرانجامی نیک رسید که آن کتب به قرار زیر است:

الخلاف، تألیف شیخ الطائفه طوسی؛ جامع الرواهٔ، تألیف شیخ محمد بن علی اردبیلی حائری؛ قرب الاسناد، تألیف عبدالله بن جعفر حمیری؛ الجعفریات (الاشعثیات)، منسوب به اسماعیل فرزند امام موسی کاظم علیه السلام؛ چند جلد از مفتاح الکرامهٔ، تألیف سید جواد عاملی؛ منتقی الجمان فی الاحادیث الصحاح و الحسان، تألیف شیخ حسن بن زین الدین عاملی.

وی پژوهنده‌ای سختکوش بود و در احوال راویان حدیث، شناخت طبقات و تعداد روات هر یک از آنان، تحقیقات شایان توجهی کرد که از آن جمله، مجردات اوست بر کتب ارزشمند تشیع: تجرید اسانید الکافی (این کتاب به همت حاج میرزا مهدی صادقی- یکی از شاگردان وی- در ۷۱۴ صفحه به تازگی در قم به چاپ رسیده است)؛ تجرید اسانید الفقیه؛ تجرید اسانید الامالی؛ تجرید اسانید الخصال؛ تجرید اسانید التهذیب؛ تجرید اسانید الفهرست؛ تجرید اسانید رجال النجاشی.

مرحوم بروجردی حواشی و تعلیقه‌هایی نیز بر آثار مهم در فقه و اصول نگاشت که عبارتند از: حاشیهٔ علی العروهٔ الوثقی؛ حاشیهٔ علی خلاف الشیخ الطوسی؛ حاشیهٔ الکفایهٔ الاصول (استاد وی آخوند خراسانی).

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۴۳

مرحوم بروجردی بجز کسب دانش و تعلیم آن، خدمت به مردم را افضل کارهای خود می‌دانست؛ به نحوی که پیش از رفتنش از این سرای خاکی، برای خود باقیات‌الصالحات به جای گذاشت:

تأسیس مسجد اعظم قم در کنار آستانهٔ حضرت معصومه علیها السلام، کتابخانهٔ مسجد اعظم، مدرسهٔ علمیهٔ نجف که یکی از نزدیک‌ترین مدارس به حرم مطهر حضرت امیرالمومنین علیه السلام است، حسینیه و حمام سامرا، مسجد هامبورگ آلمان، بازسازی و مرمت چندین مدرسه، مسجد و کتابخانه در شهرها و کشورهای مختلف، بیمارستان نکویی قم و .... آیت الله بروجردی در سن ۸۸ سالگی در شهر قم، چشم از جهان فرو بست.

بزرگ‌ترین و ماندگارترین اثر مرحوم بروجردی کتاب مستطاب ۳۱ جلدی جامع احادیث الشیعهٔ است که به ترتیب ابواب فقه و در مجلدات جداگانه توسط شاگردان مستعد وی که هر کدام استادی تمام هستند، به پایان رسیده است.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۴۴

تشکر و اعتذار

این بضاعت اندک بندهٔ کمترین است که خود را وام‌دار علوم اهل بیت علیهم السلام می‌دانم و در این جهاد علمی و مساعی جمیل، لازم می‌دانم از فضلا و سروران عزیزم حضرت حجهٔ الاسلام و المسلمین سید احمد رضا حسینی که در امر ویراستاری و نظارت علمی بنده را یاری کردند و حضرت حجهٔ الاسلام و المسلمین محمد حسین مهوری که در ترجمهٔ این مجلد سعی بلیغ مبذول داشتند، نهایت سپاس و تشکر را کنم. همچنین از حجت‌الاسلام والمسلمین نظرعلی حسین‌آبادی که در پژوهش و ویراستاری ادبی همکار بودند و آقای علی قربانی که تایپ و صفحه‌آرایی و سرکار خانم گلناز غریب‌زاده که تدوین و تطبیق مطالب این مجلد را انجام دادند، بسیار سپاسگزارم. بر خود لازم می‌دانم از همهٔ محدثان و فقیهانی که در تدوین این اثر جاودان شیعی، حضرت آیهٔ اللّه العظمی سیدحسین بروجردی را طی سال‌ها ممارست و مجاهدت علمی یاری کردند یاد و تقدیر نمایم، به ویژه مرحوم حضرت آیهٔ اللّه حاج شیخ اسماعیل معزی ملایری که در ادامه و استمرار این حرکت فرهنگی مقاوم و نستوه به تعب نفس فراوان، کار را به اتمام رساندند. اجر و پاداش همهٔ عزیزان را به دعای حضرت بقیهٔ اللّه الاعظم روحی له الفداء از آستان ربوبی حضرت عالمیان مسالت دارم و امید دارم آن خورشید پنهان ولایت و هدایت، تلاش همهٔ عزیزان را به دیدهٔ منت، قبول فرمایند.

در پایان، از استادان عالی‌مقام علوم اسلامی و فرزانگان حوزه‌های علمیه و فرهیختگان دانشگاه‌ها تقاضا دارم با دیدهٔ عفو و ارشاد، خطاها و نقص‌ها را تذکر دهند تا در چاپ‌های بعدی از تذکرهای عزیزان منتفع شویم و عذر این کمترین را در ضعف و قصور ارائه بهتر آثار جاودان اهل بیت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله پذیرا باشند؛ چرا که ان الهدیهٔ علی قدر مهدیها.

والسلام علیکم و رحمهٔ الله و برکاته

احمد اسماعیل تبار

تهران- به تاریخ ۲۴/ ۳/ ۱۳۸۸

برابر با ولادت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام- ۱۴۳۰ قمری

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۴۵

منابع و مآخذ تحقیق

۱. اختیار معرفهٔ الرجال معروف به رجال الکشّی. ابی جعفر محمد بن حسن بن علی طوسی، دانشگاه مشهد، ایران، ۱۳۴۸ ش.

۲. اعیان الشیعه. امین، علامه سید محسن، دارالتعارف المطبوعات، بیروت، ۱۴۰۳ ق.

۳. الغدیر. امینی، احمد، مطبعهٔ الحیدری، ۱۳۹۶ ق.

۴. تتمه المنتهی. قمی، شیخ عباس، انتشارات مؤمنین، چاپ اول، قم، ۱۳۸۰ ش.

۵. تنقیح المقال فی علم الرجال. مامقانی، عبداللّه، مؤسسهٔ آل البیت لاحیاء التراث، قم، ۱۴۲۴ ق.

۶. جامع الرواهٔ. اردبیلی غروی حائری، محمد بن علی، مکتبهٔ آیهٔ اللّه العظمی مرعشی نجفی، ایران، ۱۴۰۳ ق.

۷. خلاصهٔ الأقوال فی معرفهٔ الرجال. علّامهٔ حلّی، نشر الفقاههٔ، ایران، ۱۴۱۷ ق.

۸. دانشنامهٔ جهان اسلام. زیر نظر حداد عادل. بنیاد دایرهٔالمعارف اسلامی، تهران، ۱۳۷۴ ش.

۹. دایرهٔ المعارف بزرگ اسلامی. مرکز دایرهٔالمعارف بزرگ اسلامی، چاپ اول، تهران، ۱۳۸۱ ش.

۱۰. دایرهٔ المعارف تشیع. نشر شهید سعید محبی، چاپ اول، تهران، ۱۳۸۰ ش.

۱۱. دایرهٔ المعارف مصاحب. مصاحب، غلامحسین، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۸۰ ش.

۱۲. الذریعه الی تصانیف الشیعه. طهرانی، آقا بزرگ، دار الاضواء، بیروت، چاپ سوم، ۱۴۰۳ ق.
۱۳. رجال السیّد بحر العلوم معروف به الفوائد الرجالیّة. بحرالعلوم طباطبائی، سید محمد مهدی، مکتبهٔ الصادق، ایران، ۱۳۶۳ ش.
۱۴. رجال النجاشی. نجاشی، ابوالعبّاس احمد بن علی بن احمد بن عباس، مؤسسهٔ النشر الاسلامی، قم، ۱۴۱۸ ق.
۱۵. ریاض العلماء وحیاض الفضلاء. افندی اصبهانی، میرزا عبداللّه، مطبعه خیّام، ایران، ۱۴۰۱ ق.
۱۶. ریاض المحدّثین. محمّد علی بن حسین نائینی، مکتبهٔ آیهٔاللّه العظمی مرعشی نجفی، قم، ۱۳۸۱ ش/ ۱۴۲۳ ق/ ۲۰۰۳ م.
۱۷. ریحانهٔ الادب. مدرس تبریزی، محمدعلی، انتشارات کتابفروشی خیام، ۱۳۷۴ ش.
۱۸. السیرهٔ النبویهٔ. ابن هشام، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۴۶
۱۹. الفتوح اعثم کوفی. اعثم کوفی، احمد بن علی، مترجم مستوفی هروی، محمد بن احمد، مصحح طباطبایی مجد، غلامرضا، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم، تهران، ۱۳۸۰ ش.
۲۰. فرهنگ‌نامهٔ دهخدا. دهخدا، علی‌اکبر، موسسهٔ انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۷۳ ش.
۲۱. فرهنگ‌نامهٔ معین. معین، محمد، انتشارات امیرکبیر، چاپ هجدهم، تهران، ۱۳۸۰ ش.
۲۲. فهرست کتب الشیعهٔ واصولهم. شیخ طوسی، مکتبهٔ المحقق الطباطبائی، قم، ۱۴۲۰ ق.
۲۳. قاموس الرجال. تستری، محمدتقی، مؤسسه نشر اسلامی، ایران، ۱۴۱۰ ق.
۲۴. مجمع الرجال. علی القهپائی، مؤسسهٔ مطبوعاتی اسماعیلیان، ایران، بی‌تا.
۲۵. معجم المؤلفین. کحاله، عمر رضا، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
۲۶. معجم رجال الحدیث. موسوی خویی، ابوالقاسم، نشر آثارالشیعه، قم، ۱۴۰۹ ق.
۲۷. معجم مؤلّفی الشیعهٔ. علی فاضل قائنی نجفی، وزارت ارشاد اسلامی، ایران، ۱۴۰۵ ق.
۲۸. موسوعهٔ العظماء الشیعهٔ. حکیمی، محمد، موسسهٔ الاعلمی، بیروت، ۱۴۱۸ ق.
۲۹. نقد الرجال. حسینی تفریشی، مصطفی، انتشارات آل المصطفی، ایران، بی‌تا.
منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۴۹

فصل پانزدهم: ابواب عاریه

باب ۱ استحباب عاریه و امانی بودن آن و حکم عاریه گرفتن از کافر

خداوند تعالی می‌فرماید:

و بخشش و احسان را در میان خود فراموش نکنید، قطعاً خداوند به اعمال شما بیناست «۱».

کسانی که ایشان ریا می‌کنند و وسایل مورد نیاز زندگی را از دیگران جلوگیری می‌کنند «۲».

۱- (۱) ابن مسعود، ابن عباس و سعید بن جبیر گویند: «مقصود از ماعون، چیزهایی است که مردم به یکدیگر عاریه می‌دهند؛ مثل دلو، داس، دیگ و آنچه از دیگران جلوگیری نمی‌شود؛ مثل آب و نمک.»

این مطلب بدون ذکر سند از معصوم علیه السلام نیز روایت شده است و ابوبصیر از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «مقصود از ماعون، وامی است که می‌پردازی و کار نیکی است که انجام می‌دهی و وسایل خانه است که عاریه می‌دهی و زکات نیز از آن است.

ابوبصیر گفت: ما همسایگانی داریم که وقتی چیزی را به آنها عاریه می‌دهیم، آن را می‌شکنند و نابودش می‌کنند، آیا اشکالی دارد از آنها بازداریم؟

امام علیه السلام فرمود: نه؛ در صورتی که این‌گونه هستند، اشکال ندارد از آنان بازدارید.»

۲- (۲) ابن مسعود از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: «مقصود از ماعون که در آیه آمده، چیزهایی است که عاریه داده می‌شود؛ مانند دلو، دیگ و ترازو.»

۳- (۳) جابر از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: «هر صاحب شتری حقّ آن را به‌جا نیاورد، روز قیامت آن شتر در بزرگ‌ترین حالت در بیابانی وسیع و هموار می‌آید و او را به شدت لگدمال و پایمال می‌کند.

یکی از اصحاب گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! حق شتر چیست؟

---

(۱). بقره ۲/ ۲۳۷.

(۲). ماعون ۱۰۷/ ۷- ۶.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۵۱

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: دوشیدن آن در کنار آب «۱» و عاریه دادن بچهٔ آن (دلو آن) و عاریه دادن نرش.»

علامه حلی در کتاب عاریه التذکره این روایت را از ابوهریره از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده است و در آن آمده است: «گفته شد: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! حق شتر چیست؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: عاریه دادن دلو آن و جفت کردن نرش با شتران ماده و بخشیدن شیر آن هنگام ریختن دندان‌هایش.»

۴- (۴) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «قرض و عاریه دادن و پذیرایی از مهمان، از سنت است.»

۵- (۵) ابن سنان گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ عاریه سوال کردم. امام علیه السلام فرمود: هرگاه عاریه تلف شود و عاریه گیرنده مورد اعتماد و امین باشد، غرامتی بر عهدهٔ او نیست.»

۶- (۶) مسعدهٔ بن زیاد از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هرگاه عاریه تلف، دزدیده یا گم شود و عاریه گیرنده مورد اعتماد و امین باشد، غرامتی بر عهدهٔ او نیست.»

۷- (۷) محمد بن مسلم گوید: «از امام باقر علیه السلام سوال کردم: شخصی چیزی را عاریه می‌گیرد و آن چیز تلف یا دزدیده می‌شود.

امام علیه السلام فرمود: در صورتی که امین باشد، غرامتی بر عهدهٔ او نیست.

و سوال کردم: شخصی مالی را برای تجارت می‌گیرد ولی آن تلف یا دزدیده می‌شود آیا ضمانی بر عهدهٔ اوست؟

امام علیه السلام فرمود: پس از آن‌که وی امین است، غرامتی بر عهده‌اش نیست.»

۸- (۸) محمد بن قیس از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «شخصی در زمان امیرمؤمنان علیه السلام کنیزی (یا چیزی) را عاریه داد و نزد عاریه‌گیرنده تلف شد بدون آن‌که کاری کرده باشد که سبب هلاکت آن شده باشد. علی علیه السلام در این باره حکم کرد که غرامتی بر عهده عاریه‌گیرنده نیست و غرامتی بر عهدهٔ اجاره‌کننده حیوان نیست تا وقتی که آن را به مشقت نیندازد و کاری که سبب هلاکت آن است انجام ندهد.»

---

(۱). تا شیر آن به مردم برسد. این ترجمه بر اساس نسخه مستدرک الوسائل است. در اصل کتاب «حلبها علی الماء» بود که معنای آن روشن نشد.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۵۳

۹- (۹) حلبی از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: «عاریه‌گیرنده ضامن نیست و عاریه‌گیرنده و امانتدار امین شمرده شده‌اند.»

۱۰- (۱۰) ابو بصیر از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شخصی را نزد صفوان بن امیه فرستاد و از وی درخواست عاریه هفتاد زره همراه کلاه‌خود نمود. صفوان گفت: ای محمد صلی الله علیه و آله! آیا آنها را به زور می گیری؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بلکه عاریهٔ مضمونه است.»

۱۱- (۱۱) سلمه از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام روایت می کند که فرمود: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نزد صفوان بن امیه رفت و از وی هشتاد زره درخواست کرد. صفوان گفت: آیا عاریهٔ مضمونه است یا به زور می گیری؟

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: بلکه عاریهٔ مضمونه است؟

صفوان گفت: باشد.»

۱۲- (۱۲) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که دربارهٔ عاریه‌ای که بدون گناه و تقصیر عاریه‌گیرنده تلف می‌شود، فرمود: «اگر عاریه‌دهنده، عاریه‌گیرنده را ضامن کرده باشد یا او خود هنگام عاریه گرفتن ضامن شده باشد، غرامتش بر عهدهٔ اوست ولی اگر ضامن نشده و در مورد آن جنایت نکرده باشد و از دستور عاریه‌دهنده تجاوز نکرده باشد، ضامن نیست.

و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در نبرد حنین، هشتاد زره از صفوان بن امیه عاریه گرفت. صفوان به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گفت: عاریهٔ مضمونه است.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آری، عاریهٔ مضمونه است.»

۱۳- (۱۳) در کتاب من لا یحضره الفقیه آمده است: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پیش از اسلام آوردن صفوان بن امیه جمحی از وی هفتاد زره حطمیه به صورت عاریه درخواست کرد. صفوان گفت: ای ابوالقاسم! آیا عاریه است یا به زور می گیری؟

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: نه بلکه عاریه بازگردانی است.

از این رو در عاریه سنت بر این قرار گرفت که در صورت شرط، بازگردانده شود و صفوان بن امیه پس از اسلام در مسجد خوابیده بود که عبایش را دزد برد، وی دزد را تعقیب کرد و عبایش را از وی گرفت. آن‌گاه او را نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آورد و دو شاهد عادل بر آن اقامه کرد. سپس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دستور بریدن دست راست دزد را صادر فرمود. صفوان گفت: ای رسول خدا! آیا به خاطر عبای من دست وی را قطع می کنی؟ من آن را به وی بخشیدم.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: چرا پیش از رفع خصومت نزد من این کار را انجام ندادی؟

آن‌گاه دست وی را قطع کرد، از این رو در حد سنت بر این قرار گرفت که پس از رفع خصومت به امام و اقامه بینه حدّ تعطیل نمی‌شود و اجرا می‌شود.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۵۵

۱۴- (۱۴) در کتاب الخصال روایت می‌شود که امام صادق علیه السلام فرمود: «دربارهٔ صفوان بن امیه جمحی سه سنت جاری شد؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله از وی هفتاد زره حطمیه به صورت عاریه درخواست کرد. صفوان گفت: ای محمد صلی الله علیه و آله! آیا غاصبانه و با زور می گیری؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بلکه عاریه پس دادنی است.

صفوان گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! هجرت مرا بپذیرا!

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: پس از فتح مکه هجرتی نخواهد بود.

و همچنین صفوان عبایش را زیر سرش گذاشته بود و در مسجد خوابیده بود. سپس برای دفع ادرار بیرون رفت. در این حال شخصی آمد و عبایش را دزدید ...»

ادامه این روایت تا: «دستش را قطع کرد» همانند روایت پیشین است.

۱۵- (۱۵) انس بن مالک روایت می‌کند که: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از ابو طلحه اسبی عاریه کرد و سوار شد و از فرزند امیه در نبرد حنین زرهی عاریه کرد. صفوان گفت: ای محمّد! آیا غاصبانه و با زور می گیری؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بلکه عاریهٔ مضمونه پس‌دادنی است.»

۱۶- (۱۶) زراره گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: آیا عاریه تضمین شده است؟

امام علیه السلام فرمود: هر چیزی را که عاریه گرفتی و تلف شد، تلف آن بر عهدهٔ تو نیست مگر طلا و نقره که این دو لازم است مگر در صورتی که شرط شود که در صورت تلف، تلف آنها بر عهدهٔ تو نباشد.

و همچنین هر چه را عاریه گرفتی و علیه تو شرط شود، بر عهدهٔ توست ولی طلا و نقره به تعهد توست، هرچند علیه تو شرط نکند.»

با سند دیگری زراره از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هرچه را عاریه گرفتی و علیه تو شرط شود، به تعهد توست و طلا بر عهدهٔ توست هرچند علیه تو شرط نشود.»

۱۷- (۱۷) اسحاق بن عمار از امام صادق علیه السلام و امام موسی بن جعفر علیه السلام روایت می کند که فرمودند:

«عاریه‌گیرنده (بدون شرط) ضامن نیست، مگر در طلا و نقره که این دو بدون شرط ضمانت یا با شرط تضمین شده‌اند.

و فرمودند: هرگاه چیزی بدون اجازه صاحبش عاریه گرفته شود و آن‌گاه تلف شود پس عاریه‌گیرنده ضامن است.»

در کتاب المقنع بخش نخست روایت آمده است.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۵۷

۱۸- (۱۸) ابن سنان (یا ابن مسکان) از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «عاریه ضمانت ندارد مگر آن‌که شرط ضمان در آن شود، به جز دینار که بدون شرط ضمانت نیز در آن ضمان است.»

۱۹- (۱۹) عبدالملک بن عمرو از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «عاریه‌گیرنده ضامن نیست مگر آن‌که صاحبش شرط ضمانت کند، به جز درهم که ضمانت شده است؛ خواه صاحبش شرط کند یا شرط نکند.»

۲۰- (۲۰) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «اگر عاریه‌گیرنده در مورد عاریه مرتکب کار خلافی شود و تمام یا بخشی از آن را تلف یا فاسد کند- در صورت زیاده‌روی و تجاوز- ضامن چیزی است که اتلاف و فاسد کرده است.»

۲۱- (۲۱) وهب از امام صادق علیه السلام از امیرمؤمنان علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هرکس برده مملوک گروهی را عاریه کند، آن‌گاه عیبی بر آن وارد شود، ضامن آن است و هرکس کودک آزادی را عاریه کند و معیوب شود، ضامن آن است.»

این روایت در گزارش دیگری به جای «عاریه کند»، «کمک گیرد» آمده است.

مرحوم شیخ طوسی قدس سره می‌فرماید: «در این روایت احتمالاتی وجود دارد:

۱- این که وی در صورت عاریه گرفتن از غیر مالکش، ضامن آن است.

۲- اینکه وی در نگهداری از آن کوتاهی یا [در بهره‌برداری از آن] زیاده‌روی کرده است تا تلف شده است.

۳- این که علیه وی شرط ضمانت کرده باشد.»

۲۲- (۲۲) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «هرگاه عاریه‌گیرنده تلف عاریه را ادعا کند و بیّنه‌ای بر آن نداشته باشد، از کسانی است که در مورد اتهام قرار دارد، سخنش تصدیق نمی‌شود و ضامن آن می‌شود.»

ارجاعات

گذشت: در روایت پنجم از باب یکم از ابواب حقوق مستحب فرموده امام علیه السلام که: «و ماعون از زکات نیست. آن کار نیکی است که انجام می‌دهی و وسایل خانه است که عاریه می‌دهی.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۵۹

در روایت ششم فرموده معصوم علیه السلام که: «و ماعون همچنین وامی است که می‌پردازی و وسایلی است که عاریه می‌دهی.»

در روایت هشتم فرموده امام علیه السلام که: «ماعون وامی است که می‌پردازی و وسایل خانه است که عاریه می‌دهی.»

در روایت شانزدهم از باب یکم از ابواب کسب‌های روا و ناروا فرموده معصوم علیه السلام که: «پس به همه این‌ها که غذای مردم و سامان کارهایشان به آنهاست- دستور داده شده است ... و به کار گرفتن آنها جایز است، در تمام منافعی که چیز دیگری جایگزین آنها نمی‌شود از هر آن‌چه صلاح آنان در جهتی از جهات در آن است، پس همه این‌ها خرید و فروش، نگهداری، به کار گرفتن، بخشیدن و عاریه دادنش حلال است.

و جهات حرامِ خرید و فروش، پس هر چه در آن فساد است از چیزهایی که از آن نهی شده است، از جهت خوردن یا درآمد یا ازدواج یا نگهداری یا بخشیدن یا عاریه دادن ... پس همه این‌ها حرام و حرام شده است.

و وجوه چهارگانه: پرداخت بدهی، عاریه دادن، پرداخت وام و پذیرایی از مهمان این‌ها در سنت لازم و واجب هستند.»

در روایات باب ششم از ابواب خیار مطالبی هست که بر لزوم رعایت شرایط غیر مخالف با کتاب خدا دلالت می‌کرد.

در روایت یکم از باب دهم از ابواب رهن این گفته که «از امام علیه السلام پرسید: گرودهنده به گروگیرنده می‌گوید: طلایی را که نزد تو گرو گذاشتم به من عاریه بده. او نیز به وی عاریه می‌دهد و آن نزد وی تلف می‌شود، آیا به طلبکار چیزی بدهکار است؟

امام علیه السلام فرمود: آن بر عهدهٔ گرودهنده است و او آن را نابود کرده است و خسارتی بر مال طلبکار وارد نمی‌شود.»

در روایت یکم از باب یکم از ابواب ودیعه فرموده امام علیه السلام که: «هرگاه عاریه نزد عاریه‌گیرنده تلف شود، ضامن آن نیست، مگر آن‌که علیه وی شرط کرده باشد» و در روایت دیگری آمده است: «هرگاه مسلمانِ عادلی باشد، ضمانتی بر عهدهٔ او نیست.» می‌آید:

و در روایت سوم از باب بیستم از ابواب حد سرقت این گفته که دختر امیرمؤمنان علیه السلام به وی گفت:

«شنیده‌ام که در بیت‌المال امیرمؤمنان علیه السلام گردنبند مرواریدی است که آن در اختیار توست و من دوست دارم آن را به من عاریه دهی که در ایام عید قربان با آن خود را بیارایم.

ابن ابورافع به وی پیام فرستاد: ای دختر امیرمؤمنان علیه السلام! این عاریه ضمانت شده پس‌دادنی است.»

وی گفت: آری! عاریه ضمانت شده پس دادنی است.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۶۱

باب ۲ حکم عاریه گرفتن بدون اجازه مالک

ارجاعات

گذشت: در روایت هفدهم از باب پیشین فرموده معصوم علیه السلام که: «هرگاه چیزی بدون اذن صاحبش عاریه گرفته شود و نابود شود، عاریه‌گیرنده ضامن آن است.»

در روایات باب بعدی مطالبی خواهد آمد که بر این بحث دلالت می‌کند.

باب ۳ حکم رهن گذاشتن عاریه بدون اجازه مالکش

۲۳- (۱) ابان بن عثمان با واسطه از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که ایشان دربارهٔ شخصی که لباسی را عاریه کرد و آن را نزد دیگری گرو گذاشت، سپس صاحبانش برای گرفتنش آمدند، فرمود: «آنان کالای خود را می گیرند.»

این روایت از ابان از حذیفه و از ابان از حریز نیز روایت شده است.

۲۴- (۲) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که از امام صادق علیه السلام سؤال شد: «شخصی چیزی را عاریه می کند و بدون اجازه صاحبش آن را در برابر مالی گرو می گذارد، سپس ورشکسته یا ناپدید می‌شود یا می‌میرد.

امام علیه السلام فرمود: صاحب عاریه، عاریه‌اش را برمی‌دارد و طلبکار برای گرفتن طلبش به دنبال بدهکار می‌رود.»

ارجاعات

گذشت: در روایت یکم از باب چهاردهم از ابواب رهن این گفته که: «شخصی الاغی کرایه کرد و با آن به بازار لباس فروشان رفت. یکی دو دست لباس نسیه خرید، الاغ را رهن گذاشت و رفت.

امام علیه السلام فرمود: الاغ به صاحبش تحویل داده می‌شود و کسی که لباس‌ها را برده تحت تعقیب قرار می گیرد ولی حکم قطع دست دربارهٔ وی اجرا نمی‌شود، زیرا آن خیانت است.»

می آید:

در روایات باب یکم از ابواب غصب مطالبی خواهد آمد که بر این بحث دلالت می کند.

و در روایت سوم از باب بیستم از ابواب حد سرقت این گفته که: «آن‌گاه امیرمؤمنان علیه السلام به دنبال من فرستاد و من نزد وی آمدم. امام علیه السلام فرمود: ای فرزند ابو رافع! آیا به مسلمانان خیانت می کنی؟

گفتم: پناه بر خدا از این‌که به مسلمانان خیانت کنم.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۶۳

امام علیه السلام فرمود: چگونه بدون اجازه من و رضایت مسلمانان گردنبندی که متعلق به بیت‌المال آنان است، به دختر امیرمؤمنان علیه السلام عاریه می‌دهی؟ ...»

باب ۴ مالکیت عاریه

۲۵- (۱) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «عاریه متعلق به عاریه‌دهنده است و عاریه‌کننده مالک چیزی از آن نیست، مگر آنچه عاریه‌دهنده به وی تملیك و برای او مباح کند و با عاریه دادن از مالکیت صاحب آن چیزی کاسته نمی‌شود.»

باب ۵ حکم پس گرفتن عاریه توسط مالک

۲۶- (۱) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که از امام صادق علیه السلام سؤال شد: «شخصی به همسایه خود اجازه می‌دهد که بر روی دیوار وی چیزی بگذارد. آیا هر وقت بخواهد می‌تواند آن را تخلیه کند؟

امام علیه السلام فرمود: اگر به خاطر نیازی که برای وی پیشامد کرده تصمیم به تخلیه آن گرفته و قصد زیان رساندن ندارد، حقّ این کار را دارد ولی اگر بدون نیاز به آن تنها به قصد زیان رساندن می‌خواهد این کار را انجام دهد، صلاح نمی‌دانم که آن را تخلیه

کند.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۶۵

فصل شانزدهم: ابواب اجاره

باب ۱ موضوع عقد اجاره

۲۷- (۱) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که امام صادق علیه السلام اجرت گرفتن برای آموزش صنعت را در صورتی که حلال باشد، اجازه فرمود.

۲۸- (۲) بزنطی گوید: «از امام رضا علیه السلام دربارهٔ شخصی سؤال کردم که در برابر گرفتن اجرت، قرآن می‌نویسد. امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

۲۹- (۳) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که: «در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شخصی برای بهبودی مارگزیده‌ای سوره‌ای از قرآن را تلاوت کرد و بر اثر آن، وی شفا یافت. آن‌گاه مارگزیده اجرتی به وی پرداخت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گرفتن اجرت را به وی اجازه داد.»

۳۰- (۴) در همان کتاب از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «برای اذان‌گو گرفتن حقوق از بیت‌المال اشکال ندارد ولی مزد گرفتن از کسانی که برایشان اذان می‌گوید، جایز نیست.»

ارجاعات

گذشت: در روایات باب دوازدهم از ابواب نماز قضا و بیشتر روایات ابواب نیابت در حج مناسب با این بحث هست.

و در روایت شانزدهم از باب یکم از ابواب کسب‌های روا و ناروا فرموده امام علیه السلام که: «توضیح اجاره‌ها- اجیر شدن انسان برای انجام کاری شخصاً یا اجاره دادن برده‌اش یا خویشاوندان تحت اختیارش یا حیوانش یا لباسش را به صورت حلال از شیوه‌های مختلف اجاره- به این صورت است که خودش یا خانه یا زمین یا چیزهای دیگرش را برای بهره‌برداری در منافع یا انجام کاری شخصاً یا

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۶۷

به وسیله فرزند یا برده یا کارگرش اجاره دهد، بدون آنکه وکیل فرمانروا یا کارگزار وی باشد، پس اشکال ندارد که اجیر باشد و خودش یا فرزندش یا خویشاوندش یا برده‌اش را اجاره دهد یا وکیل در اجاره دادن وی او را اجاره دهد، زیرا این‌ها وکلای اجیر هستند ...»

این روایت را تا پایان بنگر که مناسب با این بحث است.

در کتاب روایت نوزدهم فرموده امام علیه السلام که: «بدان- که خداوند تو را رحمت کند- مهارت‌ها و حرفه‌های گوناگونی را که مردم می‌آموزند، همانند نویسندگی، حسابداری و بازرگانی ...» تا پایان آن را بنگر که مناسب با این بحث است.

در روایات باب نهم، سی و چهارم، سی و پنجم، سی و هشتم، چهل و ششم، چهل و هفتم، چهل و هشتم و چهل و نهم از ابواب کسب‌های روا و ناروا و باب نوزدهم از ابواب مزارعه مناسب باب این بحث هست و باب بعدی را نیز بنگر.

باب ۲ کراهت اجیر شدن انسان

خداوند تعالی می‌فرماید:

پس واجب است مهریه زنانی را که متعه کرده‌اید، بپردازید و پس از تعیین مهریه هرگونه با یکدیگر توافق کنید، اشکالی بر شما نیست؛ زیرا خداوند دانای با حکمت است «۱».

و جادوگران نزد فرعون آمدند، گفتند: اگر ما پیروز شویم، حتماً پاداش خواهیم گرفت «۲».

پس آن دو رفتند تا آن‌گاه که به اهل قریه‌ای رسیدند، از آنان درخواست غذا کردند ولی اهل آن قریه از پذیرایی آنان خودداری کردند. آن‌گاه در آنجا دیواری را یافتند که نزدیک فرو ریختن بود، پس آن را استوار کرد. موسی گفت: اگر می‌خواستی برای این کار مزد می‌گرفتی «۳».

پس یکی از آن دو زن- در حالی که با شرم و حیا راه می‌رفت- نزد موسی آمد، گفت:

پدرم- برای پرداخت مزد آب کشیدنت برای ما- تو را فرا می‌خواند. پس وقتی موسی نزد وی آمد و سرگذشت خود را بازگو کرد، گفت: نترس! از گروه ستمکاران نجات یافتی.

یکی از آن دو دختر گفت: پدر جان! او را اجیر کن؛ زیرا بهترین کسی که اجیر می‌کنی نیرومند و امانتدار است.

گفت: من می‌خواهم یکی از این دو دخترم را به ازدواج تو در بیاورم، به شرط این‌که به مدت انجام هشت سال اجیر من باشی، پس اگر آن را به ده رساندی از جانب خودت خواهد بود «۴».

---

(۱). نساء ۴/ ۲۴

(۲). اعراف ۷/ ۱۱۳.

(۳). کهف ۱۸/ ۷۷.

(۴). قصص ۲۸/ ۲۷- ۲۵.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۶۹

پس اگر آن زنان برایتان بچه را شیر دادند، مزدشان را به آنان بپردازید و در میان خود به خوبی مشورت کنید و اگر به توافق نرسیدید، زن دیگری به کودک شیر دهد «۱».

۳۱- (۱) مفضل بن عمر از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هرکس خود را اجاره دهد، روزی را از خود بازداشته است.»

و در روایت دیگری آمده است: «چگونه روزی را بر خود منع نمی‌کند و حال آن‌که آنچه را به دست می‌آورد، متعلق به کسی است که او را اجاره کرده است.»

۳۲- (۲) عبداللّه بن محمد جعفی از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هرکس خود را اجاره دهد، روزی را از خود بازداشته است و چگونه روزی را بر خود منع نمی کند، درحالی که آنچه را به دست آورد برای کسی است که به وی مزد می‌دهد.»

۳۳- (۳) عمار ساباطی گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: شخصی تجارت می‌کند ولی اگر اجیر دیگران شود، بیشتر از درآمدش از راه تجارت به وی داده می‌شود.

امام علیه السلام فرمود: خودش را اجیر نکند؛ بلکه از خداوند روزی طلب کند و تجارت کند؛ زیرا وقتی خود را اجیر می‌کند، روزی را بر خود می‌بندد.»

مرحوم شیخ طوسی قدس سره آن را بر کراهت حمل کرده است، نه حرمت.

۳۴- (۴) محمد بن سنان گوید: «از امام موسی بن جعفر علیه السلام دربارهٔ اجیر شدن سؤال کردم. امام علیه السلام فرمود: در صورتی که با مردم با خوبی و سازش رفتار کنی و به اندازه توان و قدرت برای آنان خیرخواهی کنی، اشکال ندارد. به تحقیق

موسی بن عمران خودش را اجیر و شعیب با وی قرارداد بست و گفت: اگر خواستی هشت سال و اگر خواستی ده سال، خداوند عز و جل در این باره می‌فرماید: به شرط این‌که به مدت هشت سال اجیر من باشی و اگر آن را به ده سال برسانی، از جانب خودت خواهد بود.»

۳۵- (۵) در کتاب تفسیر نعمانی از علی علیه السلام روایت می‌شود که دربارهٔ راه‌های معیشت مردم فرمود: «و دلیل اجاره، این سخن خداوند است که فرمود: ما در زندگی دنیا روزی‌های‌شان را تقسیم کردیم و برخی را بر برخی دیگر درجاتی افزودیم تا یکدیگر را به کار گمارند و رحمت پروردگارت بهتر است از آن‌چه انباشته می‌کنند.

---

(۱) طلاق ۶۵/ ۶.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۷۱

پس خداوند به ما خبر داد که اجیر شدن یکی از راه‌های به دست آوردن روزی برای مردم است زیرا خداوند بر اساس حکمت خویش میان همت‌ها و اراده‌ها و سایر روحیات مردم تفاوت گذاشت و آن را سامان‌بخش زندگی مردم قرار داد و آن به این صورت است که شخصی، شخص دیگری را در مزرعه، کارها، فرمانروایی، تصرفات و املاکش اجیر می‌کند، اگر هر یک از ما ناچار بود که بنّایی و نجاری و همه صنعت‌ها و حرفه‌ها را برای کارهای خود بیاموزد و به تنهایی عهده‌دار رفع همه نیازهایش شود- مانند دوختن لباس و آنچه املاک به آن نیاز دارد تا نیازهای کوچک‌تر- اوضاع جهان این‌گونه سامان نمی‌یافت و مردم قدرت و توان آن را نداشتند و از انجام آن درمی‌ماندند.

از این رو خداوند تبارک و تعالی تدبیرش را استوار و آثار حکمتش را آشکار کرد و مردم را با همت‌های گوناگون آفرید و هر یک از آنان به دنبال کاری است که همتش او را به سوی آن می‌کشاند از اموری که هر یک از مردم برای دیگران عهده‌دار آن می‌شوند و یکدیگر را در نیازهای زندگی بی‌نیاز (یاری) می‌کنند که به وسیله آن کارهای‌شان سامان می‌یابد.»

۳۶- (۶) در کتاب عوالی اللئالی روایت می‌شود که: «امیرمؤمنان علیه السلام برای کشیدن آب، اجیر یک یهودی شده بود و در برابر کشیدن هر دلو آب، یک دانه خرما مزد می‌گرفت. حضرت مدتی آب کشید و خرماها را جمع کرد، آن‌گاه آنها را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آورد و وی از آنها خورد.»

۳۷- (۷) ابو جارود گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ تفسیر این آیه سؤال کردم: کسانی که از پرداخت‌کنندگان زکات با میل و رغبت عیب‌جویی می‌کنند ...

امام علیه السلام فرمود: امیرمؤمنان علیه السلام خودش را برای کشیدن آب اجیر کرد و قرار گذاشت که در برابر کشیدن هر دلو آب یک دانه خرما- با انتخاب خودش- مزد بگیرد. علی علیه السلام آنقدر آب کشید تا یک مدّ خرما جمع کرد. آن‌گاه آنها را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آورد. عبدالرحمان بن عوف که از کنار درِ مسجد شاهد این صحنه بود علی علیه السلام را مسخره کرد. آن‌گاه این آیه تا جمله «برای آنان درخواست آمرزش کن یا درخواست آمرزش نکن ... در این باره نازل شد.»

ارجاعات

گذشت: در روایت پنجم از باب چهل و چهارم از ابواب خرید و فروش و شروطش این گفته به امام علیه السلام که:

«شخصی دیگری را اجیر می‌کند تا ساختمانی برای وی بسازد یا کار دیگری انجام دهد و به وی مواد خوراکی می‌پردازد ...»

و در باب چهل و هفتم مناسب با آن.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۷۳

در روایت شانزدهم از باب یکم از ابواب کسب‌های روا و ناروا فرموده معصوم علیه السلام که: «و توضیح اجاره‌ها: پس اجاره دادن

انسان، خودش یا برده‌اش یا خویشاوندان تحت اختیارش یا حیوانش یا لباسش را به صورت حلال از شیوه‌های گوناگون‌اجاره ...»

باب پیشین را بنگر.

می‌آید:

و در روایات دو باب بعدی و سایر ابواب اجاره مناسب با این بحث خواهد آمد.

و در روایت ششم از باب ششم فرموده امام معصوم علیه السلام که: «پس جایز است انسان مرد یا زن یا حیوان یا برده یا کنیزی را برای انجام کار معینی اجیر کند.»

و در روایت یکم از باب دهم این گفته که: «شخصی، دیگری را در برابر اجرت معینی اجیر می‌کند و او را به مزرعه خود می‌فرستد ...»

باب ۳ کراهت به کار گرفتن اجیر بدون تعیین اجرت و جلوگیری از حضور وی در نماز جمعه

۳۸- (۱) سلیمان بن جعفر جعفری گوید: «در یکی از کارهایی که امام رضا علیه السلام می‌خواست انجام دهد، همراه وی بودم. پس از پایان آن کار می‌خواستم به منزلم بروم که امام علیه السلام به من فرمود: با من بیا و امشب را با من سپری کن. همراه امام علیه السلام رفتم و با معتب وارد خانه امام علیه السلام شدم وقتی وارد خانه امام علیه السلام شدیم، غلامان وی مشغول گِل درست کردن برای ساختن طویله چارپایان بودند وقتی امام علیه السلام به آنها نگاه کرد، در میان‌شان غلام سیاهی را دید که از آنان نبود.

امام علیه السلام با مشاهده وی پرسید: این‌که با شماست، کیست؟

گفتند: او به ما کمک می‌کند و در پایان چیزی به وی می‌دهیم.

امام علیه السلام پرسید: آیا با وی بر سر اجرتش توافق کرده‌اید؟

گفتند: نه، هر چه به وی بدهیم او راضی است.

امام علیه السلام به شدت خشمگین شد و شروع کرد با تازیانه آنها را بزند. من به امام علیه السلام گفتم: فدایت شوم! چرا خودتان را ناراحت می‌کنید؟

امام علیه السلام فرمود: من بارها از این‌که کسی را بدون تعیین اجرت به کار گیرند نهی کرده‌ام. بدان! هیچ‌کس نیست که بدون تعیین اجرت برای تو کاری انجام دهد و در پایان سه برابر مزدش به وی بپردازی، مگر آن‌که می‌پندارد تو از مزدش کم گذاشته‌ای ولی هرگاه با وی طی کنی سپس به همان مقدار به وی بپردازی، به خاطر وفای به قرارداد، تو را ستایش می کند و اگر حتی به اندازه یک دانه به

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۷۵

۳۹- (۲) مسعدهٔ بن صدقه از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هرکس به خدا و روز واپسین ایمان دارد، اجیری را به کار نگمارد تا اجرتش را به وی بگوید و هرکس کارگری را اجاره کند و سپس از شرکت وی در نماز جمعه جلوگیری کند، گناهش به گردن وی خواهد بود و اگر از حضور وی در نماز جمعه جلوگیری نکند، در پاداش وی شریک خواهد بود.»

۴۰- (۳) در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت می‌شود که در روایت نهی‌های پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است: «آن حضرت از به کار گماردن کارگر پیش از اعلام اجرتش نهی کرد.»

۴۱- (۴) ابوسعید خدری و ابوهریره از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کنند که فرمود: هرکس کارگری را به کار می‌گمارد، باید اجرتش را به وی اعلام کند.»

ارجاعات

گذشت: در روایات باب چهارم از ابواب نماز جمعه مطالبی هست که می‌توان بر این بحث استدلال کرد.

و در روایت یکم از باب ششم فرموده معصوم علیه السلام که: «هرکس کارگری را به کار گرفت او را از حضور در نماز جمعه باز ندارد که در این صورت گناه کرده است و اگر از حضور وی در نماز جمعه جلوگیری نکند، هر دو در پاداش وی شریک خواهند بود.»

و در نوادر راوندی نیز مانند آن هست.

باب ۴ استحباب پرداخت مزد کارگر پیش از خشک شدن عرقش و شرط کردن در اجاره و گرفتن اجرت پیش از انجام کار

۴۲- (۱) هشام بن حکم از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که دربارهٔ باربَر و کارگر فرمود: «عرقش نخشکد تا این‌که اجرتش را بپردازی.»

۴۳- (۲) شعیب گوید: «گروهی را برای کارکردن در یکی از بستان‌های امام صادق علیه السلام اجیر کردیم و قرار آنان تا عصر بود وقتی از کار دست کشیدند، امام علیه السلام به معتب فرمود: پیش از خشک شدن عرق‌شان مزدشان را بپرداز.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۷۷

۴۴- (۳) ابوهریره روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «مزد کارگر را پیش از خشک شدن عرقش بپرداز!»

۴۵- (۴) علی بن جعفر علیه السلام گوید: «از برادرم امام موسی بن جعفر علیه السلام سؤال کردم: شخصی خانه‌ای را دو ساله اجاره می‌کند، به این شرط که پس از پایان مدت، آن را کاه‌گِل و درهایش را اصلاح کند. آیا این کار حلال است؟

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

در کتاب وسائل الشیعه این حدیث از کتاب علی بن جعفر روایت شده با این تفاوت که به جای «دو ساله»، «به اجرتی معین» آمده است.

ارجاعات

گذشت: در باب ششم از ابواب خیار مطالبی مناسب با بخشی از مقصود هست.

می‌آید:

در روایت یکم از باب سیزدهم این گفته که: «شخصی از دیگری می‌خواهد که در برابر گرفتن چند درهم چیزی برای وی بنویسد. او گوید: نخست اجرتم را می‌گیرم و در برابرت می‌نویسم.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

باب ۵ جواز مزد گرفتن برای جمع‌آوری بیت‌المال

۴۶- (۱) هارون بن خارجه گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: من اموال را به بیت‌المال می‌برم به این شرط که از هر هزار، شش تا برای من باشد.

امام علیه السلام فرمود: حساب مزد به عهدهٔ صاحب کار (یا اجیر) است.» «۱»

باب ۶ حرمت نپرداختن مزد کارگر

۴۷- (۱) در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت می‌شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در روایت نهی‌هایش فرمود:

«هرکس در مزد کارگری ستم کند، خداوند کارهای [نیکش] را نابود می‌کند و بوی بهشت را بر وی حرام می‌کند با این‌که بوی

بهشت از فاصله پانصد سال به مشام می‌رسد.»

ابوهریره و ابن عباس این روایت را در بخشی از سخنرانی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پیش از رحلت روایت کرده‌اند.

---

(۱). مرحوم علامه مجلسی قدس سره برای این روایت احتمالاتی ذکر کرده است. ر. ک: ملاذ الاخیار ۱۱/ ۱۴۲- ۱۴۳.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۷۹

۴۸- (۲) در همـان کتـاب روایت می‌شود که پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله در روایت سـفارش‌هایش به علی علیه السـلام فرمود: «(ای علی علیه السلام!) هرکس مزد کارگری را نپردازد، لعنت خدا بر او باد».

۴۹- (۳) اصبغ بن نباته در حدیثی از امیرمؤمنان علیه السـلام روایت می‌کند که پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله فرمود: «آگاه باشید! هرکس نسبت به پـدر و مادرش ناسپاسـی و حق‌ناشناسـی کنـد، لعنت خدا بر او باد، آگاه باشـید! هرکس از نزد صاحبانش بگریزد، لعنت خدا بر او باد. توجه کنید که هرکس در مزد کارگرش ستم کند، لعنت خدا بر او باد.»

۵۰- (۴) اصبغ بن نباته عبدی گوید: «پس از ضربت خوردن امیرمؤمنان علیه السلام به دست ابن ملجم- که لعنت خدا بر او باد- من بـا گروهی از دوسـتانم هماننـد حارث و سویـد بن غفله صبح زود، درِ خانه علی علیه السـلام رفتیم و پشت در، کنار دیوار نشـستیم. همین‌طور که نشسـته بودیم از داخل خانه امام علیه السـلام صـدای گریه شـنیدم، از این رو ما هم شـروع به گریسـتن کردیم. در این هنگام امام مجتبی علیه السلام بیرون آمد و فرمود: امیرمؤمنان علیه السلام به شما می‌گوید، به سوی خانه‌های‌تان بروید!

کسانی که پشت درِ خانه علی علیه السلام نشسته بودند، با شنیدن این پیام همه رفتند و تنها من ماندم.

بار دیگر صدای گریه از خانه امام علیه السـلام بلند شد و من با شـنیدن آن صدا شـروع به گریستن کردم. این بار نیز امام حسن علیه السلام بیرون آمد و فرمود: مگر به شما نگفتم بروید.

من گفتم: به خـدا سوگنـد! ای فرزند رسول خدا صـلی الله علیه و آله! دلم مرا همراهی نمی‌کند و پایم توان رفتن از اینجا را ندارد تا این‌که امیرمؤمنان علیه السلام را زیارت کنم.

آن‌گاه شـروع به گریسـتن کردم. امام مجتبی علیه السـلام لختی درنگ کرد و سـپس وارد خانه شـد. طولی نکشـید که بیرون آمد و فرمود: وارد خانه شو!

من نزد امیرمؤمنان علیه السلام رفتم. آن حضرت تکیه داده بود و سرش را با عمامه زردی بسته بود.

رنگ رخسار آن حضـرت بر اثر کثرت خونریزی به حدی زرد شده بود که نمی‌دانم صورتش زردتر بود یا عمامه‌اش. به مجرد وارد شدن خود را بر وی انداختم و شروع به بوسیدن آن حضرت و گریستن کردم. امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: ای اصبغ! گریه نکن. به خدا سوگند! من به سوی بهشت می‌روم.

به امام علیه السـلام عرض کردم: فدایت شوم، به خدا سوگند! من می‌دانم که شما به سوی بهشت می‌روید ولی من به خاطر از دست دادن تو می‌گریم. ای امیرمؤمنان علیه السلام فدایت شوم! حدیثی که از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده‌ای برای من بازگو کن؛ زیرا این‌گونه می‌بینم که پس از امروز، هرگز نمی‌توانم حدیثی از شما بشنوم.

امام علیه السـلام فرمود: آری، روزی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مرا نزد خویش فراخواند و به من فرمود: به مسجد رفته و از منبر من بالا برو و مردم را به سوی خود فراخوان. آن‌گاه حمد و ثنای خداوند را به‌جا آور و بر من

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۸۱

بسـیار درود بفرست. سـپس بگو: ای مردم! من فرستاده رسول خدا صلی الله علیه و آله به سوی شما هستم وی می‌فرماید: هشدار! که لعنت خـدا و لعنت فرشـتگان مقربش و پیامبران مرسـلش و لعنت من بر کسـی که خود را به غیر پدرش نسـبت دهد یا خود را به غیر

سرپرستان و صاحبانش وابسته کند یا در اجرت اجیری ستم کند.

من به مسجد آمدم و بر فراز منبر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفتم وقتی قریش و دیگر حاضران در مسجد مرا دیدند به سویم آمدند. آن‌گاه من حمد و ثنای خدا را بجا آوردم و درود فراوان بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرستادم و سپس گفتم: ای مردم! من فرستاده رسول خدا صلی الله علیه و آله به سوی شما هستم. او به شما می‌فرماید: هشدار! که لعنت خداوند و لعنت فرشتگان مقرب درگاهش و پیامبران فرستاده‌اش و لعنت من بر کسی که خود را به غیر پدرش نسبت دهد یا خود را به غیر سرپرستان و صاحبان خود وابسته گرداند یا در مزد اجیری ستم کند.

پس کسی از میان آن گروه به جز عمر بن خطاب سخنی نگفت. او گفت: ای ابوالحسن! پیام خود را رساندی، ولی سخن مجمل و مبهمی گفت.

من گفتم: این را به پیامبر صلی الله علیه و آله خواهم گفت.

آن‌گاه نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بازگشتم و ماجرا را برای وی بازگو کردم. آن حضرت فرمود: به مسجد من بازگرد و بر فراز منبر من برو و حمد و ثنای خدا را بجا آور و بر من درود بفرست و سپس بگو: ای مردم! چنین نیست که ما چیزی را برای شما بیاوریم و تاویل و تفسیر آن نزد ما نباشد. بدانید که من خود، پدر شما هستم! بدانید که من خود مولی و سرپرست شما هستم! بدانید که من خود اجیر شما هستم.»

۵۱- (۵) اصبغ بن نباته گوید: «در مسجد کوفه نزد امیرمؤمنان علیه السلام نشسته بودم که شخصی از بجیله با کنیه ابوخدیجه همراه شصت نفر از قبیله بجیله نزد امام علیه السلام آمدند، سلام کردند و نشستند. سپس ابوخدیجه به علی علیه السلام گفت: ای امیرمؤمنان علیه السلام! آیا رازی از رازهای رسول خدا صلی الله علیه و آله پیش شما هست که آن را برای ما بازگو کنی؟

امام علیه السلام فرمود: آری. آن‌گاه به قنبر فرمود: آن نوشته را بیاور!

وقتی قنبر نوشته را آورد، امام علیه السلام مهرش را شکست و آن را باز کرد. در پایین آن جلد نازکی بود و در آن نوشته شده بود: به نام خداوند مهرگستر به همه موجودات در دنیا و به مؤمنان در دو جهان، قطعاً لعنت خدا، فرشتگانش و همه مردم بر کسی که خود را به غیر موالی و سرپرستانش نسبت دهد

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۸۳

و لعنت خدا و فرشتگانش و همه مردم بر کسی که در اجرت اجیری ستم کند و لعنت خدا بر کسی که مناره مسجدی (یا یک وجب از زمین مسجدی) یا محدوده آن را سرقت کند وی در قیامت مجبور می‌شود که آن را تا هفت آسمان و هفت زمین بیاورد و آن‌گاه نزدیک آتش نگه داشته می‌شود (یا به مردم رو می‌کند) و می‌گوید: به خدا سوگند اگر این وظیفه بر عهدهٔ همه موجودات زمین نهاده می‌شد، آنان قدرت آن را نداشتند.

ابوخدیجه گفت: خانواده و خاندان هرکس دوستداران و بستگان هر مسلمانی هستند پس چه کسی با غیر موالیان خود ارتباط برقرار می‌کند؟

امام علیه السلام فرمود: این‌گونه نیست که گمان کردی ای ابوخدیجه! بلکه ما اهل بیت موالیان هر مسلمانی هستیم پس هرکس با غیر ما ارتباط برقرار کند، چنین مجازاتی بر اوست.

ای ابوخدیجه! [مقصود از ظلم به اجیر] یک دینار و دو دینار و یک درهم و دو درهم نیست «۱» بلکه هر کسی است که به مزد و پاداش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مورد خویشاوندانش ظلم کند. خداوند تعالی می‌فرماید: «بگو برای آن پاداشی نمی‌خواهم مگر دوستی نزدیکانم» پس هرکس به پاداش پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد نزدیکانش ستم کند، لعنت خدا و فرشتگانش و همه مردم بر او باد.»

۵۲- (۶) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام از پدرش از نیاکانش روایت می‌شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «ملعون است کسی که در اجرت اجیری ستم کند. پس جایز است انسان برای انجام کار معینی، مرد و زن و حیوان و برده و کنیزی را اجاره کند.»

۵۳- (۷) در کتاب صحیفهٔ الرضا علیه السلام از نیاکانش علیهم السلام روایت می‌شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند آمرزنده هر گناهی است مگر کسی که مهریه زنی را به تأخیر اندازد (انکار کند) یا اجرت کارگری را غصب کند یا مرد آزادی را بفروشد.»

۵۴- (۸) در کتاب الجعفریات از علی علیه السلام روایت می‌شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند آمرزنده هر گناهی است مگر کسی که مزد کارگر یا مهریه زنی را غصب کند.»

۵۵- (۹) در کتاب المحاسن از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «پلیدترین گناهان سه گناه است؛ کشتن حیوان نگه داشتن مهریه زن و بازداشتن اجرت اجیر.»

---

(۱). متن روایت در این قسمت مشوش است و بر اساس چاپ جدید تفسیر فرات ترجمه شد. تفسیر فرات ۲/ ۳۴۹/ ۵۲۶.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۸۵

۵۶- (۱۰) موسی بن ابراهیم از امام موسی بن جعفر علیه السلام از پدرش از نیاکانش علیهم السلام روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «ظلم کردن به اجرت اجیر از گناهان کبیره است.»

۵۷- (۱۱) فرزند عمر از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: «سه گروه هستند که در قیامت من از آنها شکایت می‌کنم، شخصی که انسان آزادی را بفروشد و بهایش را بخورد شخصی که اجیری را به کار گمارد و از وی به طور کامل کار بکشد ولی اجرتش را نپردازد و شخصی که با من پیمان ببندد و سپس خیانت کند.»

ارجاعات

گذشت: در روایت بیست و دوم از باب شصتم از ابواب جهاد با نفس این گفته که: «خدایا! به یقین تو می‌دانی که من شخصی را برای انجام کاری در برابر مقداری برنج اجاره کردم ولی او پس از انجام کار بدون گرفتن اجرتش رفت و من آن برنج را کشت کردم تا به جایی رسید که با آن برنج گاوی خریدم؛ سپس آن مرد آمد و مزدش را در خواست کرد. من به او گفتم: به سوی آن گاو برو و آن را بردار و ببر!

وی گفت: همانا من مقداری برنج از تو طلبکار هستم.

گفتم: به سوی آن گاو برو و آن را با خود ببر زیرا آن گاو از همان برنج است. پس آن مرد آن گاو را برد. اگر تو می‌دانی که من از ترس تو آن کار را انجام دادم، پس برای ما گشایش ایجاد کن. آن‌گاه آن صخره از روی آنان کنار رفت.»

در روایت دوم از باب هفتاد و نهم فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله که: «قطعاً خداوند آمرزنده هر گناهی است، مگر کسی که دیْنی به وجود آورد یا اجرت اجیری را غصب کند.»

و در روایات باب دوم از ابواب بدهی و باب چهارم از ابواب اجاره و باب بعدی مطالبی بر این بحث دلالت می‌کند.

می‌آید:

و در روایت نوزدهم از باب هفدهم از ابواب مهریه فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله که: «قطعاً خداوند در قیامت هر گناهی را می‌آمرزد مگر [غصب] مهریه زن و کسی را که اجرت اجیری را غصب کند.»

باب ۷ ضمانت مستأجر اجرت اجیر را

۵۸- (۱) هارون بن حمزه گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی، دیگری را اجیر می‌کند و هیچ‌یک از آنان به دیگری اعتماد ندارند؛ از این رو مزد وی را به شخص سومی می‌سپارند ولی آن شخص می‌میرد و مزد آن کارگر نابود می‌شود و آن مرد چیزی از خود باقی نمی‌گذارد تا با آن، مزد کارگر پرداخت شود.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۸۷

امام علیه السلام فرمود: مستأجر ضامن اجرت اجیر است تا آن را پرداخت کند مگر آن‌که اجیر از او درخواست کرده باشد و به آن مرد راضی شده باشد که در این صورت حق وی در جایی است که آن را قرار داد و به آن راضی شد.»

ارجاعات

گذشت: در روایات باب چهارم، باب ششم و باب نهم مطالبی بر این بحث دلالت می‌کند.

باب ۸ تعهد مستأجر به موجود در اجاره حیوان

۵۹- (۱) ابوحمزه گوید: «از امام باقر علیه السلام سؤال کردم: شخصی حیوانی را کرایه می‌کند و می‌گوید: آن را تا فلان محل کرایه می‌کنم و اگر از آنجا گذشتم، فلان مبلغ زیادتر به تو می‌دهم و آن را معین می‌کند.

امام علیه السلام فرمود: هیچ‌یک از این‌ها اشکال ندارد.»

باب ۹ لزوم عقد اجاره

۶۰- (۱) سهل گوید: «از امام موسی بن جعفر علیه السلام سؤال کردم: شخصی از دیگری یک خانه یا یک کشتی، یک ساله یا بیشتر یا کمتر اجاره می‌کند.

امام علیه السلام فرمود: اجاره تا پایان مدت لازم و گرفتن کرایه در اختیار صاحب آن است اگر بخواهد، می‌گیرد و اگر بخواهد، وامی گذارد.»

این حدیث از ابوبصیر از امام صادق علیه السلام و علی بن یقطین از امام موسی بن جعفر علیهما السلام نیز روایت شده است.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۸۹

ارجاعات

گذشت: روایات باب بیست و هفتم از ابواب مستحبات تاجر آنچه بر فسخ عقد با رضایت دو طرف دلالت می‌کند.

می‌آید:

و در باب دوازدهم، پانزدهم و هجدهم مناسب با این بحث خواهد آمد.

باب ۱۰ جواز تجارت کردن اجیر برای غیر مستأجر با اجازه او

۶۱- (۱) اسحاق بن عمار گوید: «از امام موسی بن جعفر علیهما السلام سؤال کردم: شخصی دیگری را با اجرت معین اجاره می‌کند و او را به مزرعه خود می‌فرستد. در آنجا فرد سومی مقداری درهم به وی می‌دهد و می‌گوید: با این درهم‌ها فلان جنس را برای من بخر و سود آن متعلق به هر دوی ما.

امام علیه السلام فرمود: در صورت اجازه مستأجر، اشکال ندارد.»

باب ۱۱ حکم پرداخت هزینه اجیر توسط شخص دیگر و هزینه لباس و حمام اجیر

۶۲- (۱) سلیمان بن سالم گوید: «از امام موسی بن جعفر علیه السلام سؤال کردم: شخصی دیگری را با اجرت معین و هزینه وی اجیر می‌کند تا او را برای انجام کار به محلی بفرستد ولی وقتی اجیر به آن محل می‌رسد،

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۹۱

یکی از دوستانش از او دعوت می‌کند و به مدت یکی، دو ماه در خانه‌اش از وی پذیرایی می‌کند؛ به طوری که از پرداخت هزینه توسط مستأجر بی‌نیاز می‌شود. اجیر نیز محاسبه می‌کند که اگر دوستش او را دعوت نمی‌کرد، هزینه ماهانه‌اش چقدر می‌شد و با آن مبلغ زحمات دوست میزبانش را جبران می‌کند. آن مبلغی که به وی پرداخته بر عهدهٔ کیست؛ بر عهدهٔ اجیر یا اجیر کننده؟

امام علیه السلام فرمود: اگر آن مبلغ به مصلحت اجیرکننده است، بر عهدهٔ او خواهد بود و در غیر این صورت بر عهدهٔ اجیر است.

و سؤال کردم: شخصی دیگری را با اجرت معین بدون توضیح آن اجاره می‌کند تا به محلی بفرستد. هزینه اجیر مانند شستن لباس و حمام بر عهدهٔ کیست؟

امام علیه السلام فرمود: بر عهدهٔ مستأجر.»

باب ۱۲ حکم در راه ماندن مرکب کرایه‌ای و عدم انجام کار در مدت اجاره توسط اجیر

۶۳- (۱) محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «من نزد یکی از قاضیان مدینه بودم که دو نفر آمدند. یکی از آنان به قاضی گفت: من از این شخص مرکبی اجاره کردم تا مرا از فلان محل به محل دیگری برساند ولی وی مرا به مقصد نرساند.

قاضی از صاحب مرکب پرسید: آیا تو او را به مقصد رساندی؟

او گفت: نه، حیوانم عاجز شد و نرفت.

قاضی به وی گفت: در صورتی که تو وی را به مقصدی که حیوانت را کرایه کرده، نرسانده‌ای کرایه‌ای از وی طلبکار نیستی.

امام علیه السلام می‌فرماید: پس از حکم قاضی، من آن دو را نزد خود فراخواندم و به کسی که کرایه کرده بود گفتم: ای بنده خدا! تو حق نداری تمام کرایه آن مرد را نپردازی و به دیگری گفتم: ای بنده خدا! تو حق نداری تمام کرایه حیوانت را دریافت کنی. بلکه مسیر باقیمانده و مسیر پیموده شده را بنگر و با هم بر آن مصالحه کنید. آنان نیز چنین کردند.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۹۳

۶۴- (۲) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که امام صادق علیه السلام فرمود: «هرکس حیوان یا کشتی معینی را کرایه کند تا با آن کشتی یا حیوان چیز معینی را تا محل مشخصی حمل کند، آن‌گاه آن حیوان هلاک شود یا آن کشتی در هم بشکند، کرایه فسخ می‌شود و اگر پس از پیمودن بخشی از مسیر، این حادثه روی دهد، به نسبت مسیر پیموده شده، از کرایه بر عهدهٔ کرایه کننده است. ولی اگر برای رساندن بار، کرایه کند و از حیوان و کشتی معینی در قرارداد نام نبرد برای کرایه‌دهنده است که آن را به مقصد برساند و کرایه کامل برای کرایه گیرنده است.»

۶۵- (۳) محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «نزد یکی از قاضیان مدینه نشسته بودم که دو نفر آمدند. یکی از آنان گفت: من از او خواستم که فلان روز مرا به بازار برساند و او این کار را انجام نداد.

قاضی گفت: کرایه‌ای به او تعلق نمی‌گیرد.

امام علیه السلام فرمود: من او را فرا خواندم و به وی گفتم: ای بنده خدا! برای تو جایز نیست حق او را نپردازی و به دیگری گفتم: تو حق گرفتن تمام مبلغ مورد توافق را نداری. پس میان خودتان ردّ و بدل کنید.»

۶۶- (۴) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که از امام صادق علیه السلام سؤال شد: «شخصی حیوان یا کشتی کرایه می‌کند تا

او را در روز معینی به محل مشخصی برساند و اگر او را در آن روز به مقصد نرساند، کرایه او کمتر از قرارداد باشد.

امام علیه السلام فرمود: کرایه در این صورت باطل است و کرایه‌کننده اجرت‌المثل آن را بدهکار است.»

۶۷- (۵) محمد حلبی گوید: «نزد یکی از قاضیان نشسته بود. امام باقر علیه السلام نیز آنجا حضور داشت که دو نفر آمدند. یکی از آنان به قاضی گفت: من از این مرد شتر کرایه کردم تا کالای مرا به یکی از معادن برساند و با او شرط کردم که در فلان روز مرا وارد معدن کند؛ زیرا در آنجا بازار برگزار است و من بیم دارم به آن نرسم و در برابر هر روز که دیرتر به بازار رسیدم، فلان مبلغ از کرایه‌اش می‌کاهم. او نیز فلان تعداد روز مرا دیرتر رساند.

قاضی گفت: این شرط باطلی است، کرایه او را به طور کامل بپرداز.

حلبی گوید: پس از رفتن آن مرد، امام علیه السلام رو به من کرد و فرمود: تا وقتی که تمام کرایه کاسته نشود، شرط وی صحیح است.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۹۵

باب ۱۳ شرط برده اجیر و ضمانت اتلاف برده

۶۸- (۱) عبید بن زراره گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: شخصی به دیگری می‌گوید: در مقابل گرفتن چند درهم برای من بنویس.

و او پاسخ می‌دهد: نخست اجرتم را می‌گیرم و در برابرت می‌نویسم.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.

و سؤال کردم: شخصی برده‌ای را اجیر می‌کند. آن برده می‌گوید: صاحب مرا به هر مبلغی که خواستی راضی کن و برای من نیز فلان تعداد معین درهم نیز هست. آیا برای مستأجر لازم است؟ و آیا برای برده حلال است؟

امام علیه السلام فرمود: برای مستأجر لازم نیست و برای برده حلال نیست.»

۶۹- (۲) زراره و ابوبصیر از امام صادق علیه السلام روایت می‌کنند که فرمود: «امیرمؤمنان علیه السلام دربارهٔ زرگر یا غیر زرگری که برده دیگری را اجاره کرد، حکم داد و فرمود: اگر چیزی را از میان برد یا از نزد وی گریخت، صاحبانش ضامن هستند.»

۷۰- (۳) ابو بصیر از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که ایشان دربارهٔ شخصی که برده‌ای را اجاره کرد و مال فراوانی را از میان برد، فرمود: «بر صاحبش چیزی نیست و آنان حق فروش وی را ندارند، بلکه باید [برای پرداخت آن] کار کند و اگر از پرداخت آن ناتوان شد، چیزی بر عهدهٔ صاحبش و چیزی بر عهدهٔ برده نیست.»

باب ۱۴ حکم اجاره کردن محافظ برای کاروان

۷۱- (۱) محمد بن حسن صفار گوید: «به امام عسکری علیه السلام نوشتم: شخصی بدون داشتن فرمان از سوی حکومت در محل‌های ترسناک از کاروان‌ها محافظت و پاسداری می‌کند و آنها با او قرارداد می‌بندند که پس از رسیدن به محل امن مبلغ معینی دریافت کند. آیا گرفتن آن مبلغ برای وی جایز است؟

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۹۷

امام علیه السلام در پاسخ مرقوم فرمود: هرگاه خودش را در برابر مبلغ متعارف اجیر کند، حق خود را می‌تواند بگیرد. انشاءالله.»

باب ۱۵ حکم اجاره دادن فرزند برای مدت معین در برابر اجرت معین

۷۲- (۱) محمد بن عیسی بن عبید یقطینی به امام هادی علیه السلام نوشت: «شخصی فرزندش را یک سال با اجرت معین به دیگری سپرد تا برایش خیاطی کند، آن‌گاه فرد سومی به وی گفت: فرزندت را با دستمزد بیشتر یک سال به من بسپار. آیا پدر آن فرزند چنین اختیاری دارد؟ و آیا می‌تواند قرارداد خود را با آن شخص فسخ کند یا نه؟

امام علیه السلام در پاسخ مرقوم فرمود: تا وقتی که فرزندش ناتوان و بیمار نشده است واجب است به قراردادش با شخص اول عمل کند.»

ارجاعات

گذشت: در روایت شانزدهم از باب یکم از ابواب کسب‌های روا و ناروا فرموده معصوم علیه السلام که: «اشکال ندارد اجیر باشد؛ خودش یا فرزندش یا خویشاوندانش یا برده‌اش یا کسی را که در اجاره دادنش وکالت دارد، اجاره دهد ...»

باب ۱۶ حکم پذیرفتن کار و واگذار کردن آن به دیگران و محکم‌کاری در کارها

۷۳- (۱) ابوحمزه گوید: «از امام باقر علیه السلام سؤال کردم: شخصی کاری را می‌پذیرد و بدون انجام کاری در آن با مقداری سود به دیگری واگذار می‌کند.

امام علیه السلام فرمود: نه.»

محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام نظیر این حدیث را روایت کرده و پاسخ امام علیه السلام را به این صورت گزارش کرده است: «نه مگر آن‌که کاری در آن انجام دهد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۹۹

۷۴- (۲) حَکَم خیاط گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: دوختن لباس را به یک درهم می‌پذیرم و به مبلغ کمتر واگذار می‌کنم و فقط آن را برش می‌دهم.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد. سپس امام علیه السلام فرمود: کارهایی را که می‌پذیری و به مقداری کمتر واگذار می‌کنی، اشکال ندارد.»

۷۵- (۳) محمد بن مسلم گوید: «از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام سؤال کردم: خیاطی کار می‌پذیرد و پس از برش پارچه، دوخت آنها را به مبلغ کمتری به دیگران واگذار می‌کند.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد، در آن کاری انجام داده است.»

۷۶- (۴) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که از امام صادق علیه السلام سؤال شد: «صنعتگر کاری را می‌پذیرد و به مبلغ کمتر به دیگری واگذار می‌کند.

امام علیه السلام فرمود: اگر کاری در آن انجام دهد یا در آن برنامه‌ریزی و تدبیر کند یا اگر پارچه است آن را برش دهد یا هرگونه کاری در آن انجام دهد، مبلغ افزوده برای وی پاک و حلال است و در غیر این صورت برای وی خیری ندارد.»

۷۷- (۵) علی صائغ [زرگر] گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: کار را می‌پذیرم و به جوانانی که با من کار می‌کنند به دو سوم آن مبلغ واگذار می‌کنم.

امام علیه السلام فرمود: این کار شایسته نیست، مگر آن‌که همراه آنان کار کنی.

گفتم: من برای آنان ذوب می‌کنم (یا نزدیک می‌کنم).

امام علیه السلام فرمود: این هم کاری است، اشکال ندارد.»

۷۸- (۶) علی بن میمون زرگر گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: کاری را می‌پذیرم که احتیاج به کنده‌کاری و زرگری دارد.

کنده‌کاری آن را با مبلغی به شخصی واگذار می‌کنم ولی هنگام تسویه حساب از مبلغ قرارداد مقداری کم می‌گذارم.

امام علیه السلام فرمود: آیا این کار با رضایت کامل وی انجام می‌شود؟

گفتم: آری.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

۷۹- (۷) علی ابوالاکراد گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: کاری را می‌پذیرم که نیاز به زرگری و کنده‌کاری دارد، از این رو با کنده‌کار بر مبلغی میان خودمان توافق می‌کنم مثلًا ده جفت به پنج درهم یا بیست جفت به ده درهم ولی هنگام تسویه حساب به وی می‌گویم: نیکی کن! و مبلغی کمتر از قرارداد به وی می‌دهم.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۱۰۱

امام علیه السلام فرمود: آیا این کار با رضایت کامل وی انجام می‌شود؟

گفتم: آری.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

۸۰- (۸) مجمع گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: آیا دوزندگی لباس را بپذیرم و آن را به دوسوم مبلغ به شاگردانم واگذار کنم؟

امام علیه السلام فرمود: آیا کاری در آن انجام نمی‌دهی؟

گفتم: آن را برش می‌دهم و برایش نخ می‌خرم.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

ارجاعات

گذشت: در روایت یکم از باب بیست و هشتم از ابواب دفن فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله که: «هرگاه یکی از شما کاری انجام دهد باید آن را محکم کند.»

در روایت دوم فرموده امام علیه السلام که: «ولی، خداوند عزیز و باشکوه بنده‌ای را دوست دارد که هرگاه کاری انجام دهد آن را محکم کند.»

باب ۱۷ حکم اجاره دادن آسیاب، خانه، زمین، کشتی اجاره‌ای و کارگر به بیشتر از مبلغ اجاره شده

۸۱- (۱) ابوبصیر از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «برای من ناخوشایند است که فقط آسیابی را اجاره کنم و سپس با اجرت بیشتری اجاره دهم مگر آن‌که کاری در آن انجام شود و یا غرامتی برای آن پرداخت شود.»

۸۲- (۲) سلیمان بن خالد از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «برای من ناخوشایند است که فقط آسیاب را اجاره کنم و با اجرت بیشتری اجاره دهم مگر آن‌که در آن کاری انجام دهم یا غرامتی برای آن بپردازم.»

۸۳- (۳) ابو مغرا (معزا) از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که ایشان دربارهٔ کسی که زمینی را اجاره می‌کند و به مبلغ بیشتری اجاره می‌دهد، فرمود: «اشکال ندارد. این مثل مغازه و اجیر نیست. همانا باقیمانده از اجرت اجیر و مغازه حرام است.»

در کتاب المقنع این روایت از امام صادق علیه السلام بدون واژه «اجیر» اول روایت شده است.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۱۰۳

۸۴- (۴) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که از امام صادق علیه السلام سؤال شد: «شخصی خانه‌ای را اجاره می‌کند و به مبلغ بیشتری اجاره می‌دهد.

امام علیه السلام فرمود: نه، مگر آن‌که کاری در آن انجام دهد و اگر بخشی از آن را به همان مبلغی که اجاره کرده، اجاره دهد و در قسمت دیگر آن سکونت کند، اشکال ندارد.»

۸۵- (۵) ابوربیع شامی گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی از دهقانان زمینی را برای کشاورزی اجاره می‌کند و به مقدار بیشتری اجاره می‌دهد و سهم حکومت را خود بر عهده می‌گیرد.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد. زمین مثل اجیر و خانه نیست. همانا باقیمانده از اجرت اجیر و خانه حرام است.»

در گزارش دیگری در ادامه سخن امام علیه السلام آمده است: «و اگر شخصی خانه‌ای را به ده درهم اجاره کند و در دوسوم آن سکونت کند و ثلث آن را به ده درهم اجاره دهد، اشکالی ندارد ولی به بیش از مبلغی که اجاره کرده، اجاره ندهد.»

۸۶- (۶) ابراهیم بن میمون گوید: «شنیدم که ابراهیم بن مثنّی از امام صادق علیه السلام سؤال کرد: شخصی زمینی را اجاره می کند و سپس به مبلغ بیشتری اجاره می‌دهد.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد. زمین بسان اتاق و اجیر نیست. همانا باقیمانده اجرت اتاق و کارگر، حرام است.»

۸۷- (۷) حلبی گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: زمین را در برابر ثلث یا یک‌چهارم محصول آن اجاره می‌کنم و در برابر نصف محصول آن واگذار می کنم.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.

گفتم: آن را به هزار درهم می‌پذیرم و به دوهزار درهم واگذار می کنم.

امام علیه السلام فرمود: جایز نیست.

گفتم: چگونه صورت اول جایز است و دوم جایز نیست؟

امام علیه السلام فرمود: زیرا این ضمانت شده ولی آن ضمانت نشده است.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۱۰۵

۸۸- (۸) اسحاق بن عمار از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هرگاه زمینی را با طلا و نقره اجاره کردی آن را به مبلغ بیشتر به دیگری واگذار نکن ولی اگر به نصف یا ثلث اجاره کردی می‌توانی آن را به مقدار بیشتر به دیگری واگذار کنی زیرا طلا و نقره ضمانت شده‌اند.»

در روایت دیگری اسحاق بن عمار از ابوبصیر روایت می کند که امام صادق علیه السلام فرمود: «هرگاه زمینی را به طلا و نقره اجاره کردی، به مبلغ بیشتر به دیگری واگذار نکن؛ زیرا طلا و نقره ضمانت شده‌اند.»

۸۹- (۹) محمد بن مسلم از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: «و اجاره دادن زمین در برابر مواد خوراکی جایز نیست و چیزی از آن گرفته نمی‌شود مگر آن‌که به نصف و ثلث اجاره دهد.»

۹۰- (۱۰) در کتاب نوادر احمد بن محمد بن عیسی روایت می‌شود که امام صادق علیه السلام فرمود: «زمین در برابر گندم و جو و آب دادن به مزرعه و آب‌های افزون بر نیاز، اجاره داده نمی‌شود، بلکه زمین در برابر طلا و نقره اجاره داده می‌شود و هرگاه در برابر طلا و نقره اجاره کرد به مبلغ بیشتر اجاره داده نمی‌شود؛ برای این‌که طلا و نقره ضمانت شده‌اند و این ضمانت شده نیست بلکه آن از محصول زمین است.»

۹۱- (۱۱) محمد بن مسلم گوید: «از امام باقر علیه السلام سؤال کردم: شخصی زمینی را اجاره می کند و به اجرت بیشتری اجاره می‌دهد.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد. زمین همانند خانه و اجیر نیست. همانا خانه و اجیر حرام است.»

۹۲- (۱۲) اسماعیل بن فضل هاشمی گوید: «از امام سؤال کردم: شخصی زمینی از زمین‌های خراج را در برابر تعداد معینی درهم یا

مقدار معینی از حبوبات اجاره می‌کند، سپس آن را اجاره می‌دهد و با کشاورز آن شرط می‌کند که محصول آن را به نسبت نصف یا کمتر از آن یا بیشتر با وی تقسیم کند و پس از پرداخت سهم حکومت مقداری از محصول برای وی باقی می‌ماند، آیا این کار برای وی شایسته است؟

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۱۰۷

امام علیه السلام فرمود: آری، هرگاه نهری برای آنان حفر کند یا کاری برای‌شان انجام دهد که به آنان کمک کند، چنین حقّی دارد.

و سؤال کردم: شخصی زمینی از زمین‌های خراج را در برابر تعداد معینی درهم یا مقدار معینی حبوبات اجاره می‌کند و آن را قطعه قطعه یا جریب جریب در برابر چیز معینی اجاره می‌دهد؛ آن‌گاه پس از پرداخت سهم حکومت برای وی مقداری باقی می‌ماند در حالی که چیزی هزینه نکرده است یا این‌که آن زمین را قطعه قطعه اجاره می‌دهد به شرط این‌که بذر و هزینه را بپردازد و در مقابل، مقداری بیش از اجاره حکومت برای وی باشد و اصل زمین نیز مال اوست. آیا چنین حقی دارد؟

امام علیه السلام فرمود: هرگاه زمینی را اجاره و در آن هزینه یا چیزی را مرمت کردی، آنچه گفتی اشکال ندارد.»

و در گزارش دیگری در ادامه سخن امام علیه السلام آمده است: «و اشکال ندارد که شخصی زمینی را به صد دینار اجاره کند، آن‌گاه بخشی از آن را به نود و پنج دینار اجاره دهد و بقیه آن را خودش کشت کند.»

۹۳- (۱۳) اسحاق بن عمار از امام صادق علیه السلام از پدرش روایت می‌کند که امام سجاد علیه السلام پیوسته می‌فرمود:

«اشکال ندارد شخصی خانه یا زمین یا کشتی را اجاره کند و سپس به قیمت بیشتر آن را اجاره دهد، در صورتی که اصلاحی در آن انجام داده باشد.»

۹۴- (۱۴) حلبی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «اگر شخصی خانه‌ای را به ده درهم اجاره کند و در دو سوم آن ساکن شود و ثلث آن را به ده درهم اجاره دهد، اشکال ندارد ولی به بیش از قیمتی که اجاره کرده، آن را اجاره ندهد، مگر در صورتی که کاری در آن انجام دهد.»

۹۵- (۱۵) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ خانه‌ای سؤال شد که شخصی آن را اجاره می‌کند و به قیمت بیشتر به دیگری اجاره می‌دهد.

امام علیه السلام فرمود: نه، مگر این‌که کاری در آن انجام دهد و اگر بخشی از آن را به قیمتی که اجاره کرده، اجاره دهد و در باقیمانده آن سکونت کند، اشکال ندارد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۱۰۹

۹۶- (۱۶) حلبی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که ایشان دربارهٔ شخصی که خانه‌ای را اجاره می‌کند و به قیمت بیشتری اجاره می‌دهد، فرمود: «این کار شایسته نیست مگر آن‌که کاری در آن انجام دهد.»

۹۷- (۱۷) علی بن جعفر گوید: «از برادرم امام موسی بن جعفر علیه السلام سؤال کردم: شخصی اتاقی اجاره می‌کند، آن‌گاه خیاط یا صاحب حرفه دیگری نزد وی می‌آید و می‌گوید: من در آن کار می‌کنم و اجاره آن را هر دو می‌پردازیم و هر چه سود کردم آن را نیز با هم تقسیم می‌کنیم. سپس بیش از اجاره اتاق سود می‌کند، آیا برای شخص اجاره‌کننده این حلال است؟

امام علیه السلام فرمود: آری، اشکال ندارد.»

۹۸- (۱۸) در کتاب بحار الانوار در ادامه روایت پیشین آمده است: «و سؤال کردم: شخصی کشتی یا زمینی را به دو درهم اجاره می‌کند، آن‌گاه بخشی از آن را به یک و نیم درهم اجاره می‌دهد و از بقیه آن خودش استفاده می‌کند، آیا این کار شایسته است؟

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

۹۹- (۱۹) محمد بن مسلم گوید: «از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی زمینی را صد دینار اجاره می کند، آن‌گاه نصف آن را به نود و پنج دینار اجاره می‌دهد و خود، باقیمانده آن را کشت می کند.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

۱۰۰- (۲۰) سماعه گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی چراگاهی را برای چرانیدن به پنجاه درهم یا کمتر یا بیشتر می‌خرد، آن‌گاه تصمیم می گیرد افراد دیگری را نیز در آن شریک کند و اجاره زمین را از آنان بگیرد.

امام علیه السلام فرمود: هرکس را می‌خواهد، در برابر بخشی از اجاره بها همراه خودش وارد چراگاه کند، هرچند به چهل و نه درهم باشد و گوسفندان خودش در برابر یک درهم از چراگاه استفاده کنند.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۱۱۱

ارجاعات

گذشت: در باب یازدهم از ابواب مزارعه مناسب با این بحث هست.

باب ۱۸ حکم ناتوان شدن اجیر از حفر چاه به مقدار قرارداد

۱۰۱- (۱) ابوشعیب محاملی رفاعی گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی کندن یک چاه به اندازه ده قامت را به مبلغ ده درهم به فردی واگذار کرد وی پس از حفر یک قامت، از کندن بقیه آن درماند.

امام علیه السلام فرمود: یک پنجاه و پنجم از ده درهم، متعلق به اوست.»

۱۰۲- (۲) ابوشعیب محاملی رفاعی گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی کندن یک چاه به اندازه ده قامت را به ده درهم به دیگری واگذار می کند آن شخص به اندازه یک قامت از آن را حفر می کند و سپس از کندن بقیه آن درمی‌ماند.

امام علیه السلام فرمود: ده درهم تقسیم بر پنجاه و پنج می‌شود، آن گاه هرچه به دست آمد، یکی برای قامت اول و دو تا از آن برای قامت دوم و سه تا برای سوم و به همین ترتیب تا ده.»

باب ۱۹ اختلاف اجرت بر اساس اختلاف زمان

۱۰۳- (۱) ادریس بن عبداللّه قمی گوید: «به امام علیه السلام گفتم: فدایت شوم! به من بیاموز که اجاره آسیاب چگونه صحیح است؟ زیرا در محل ما آب، گاهی پیوسته جریان دارد و گاهی قطع می‌شود.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۱۱۳

امام علیه السلام فرمود: بیشتر اجاره را در ماه‌هایی قرار بده که در آنها آب قطع نمی‌شود و بقیه آن را در ماه‌هایی قرار بده که آب قطع می‌شود، هرچند یک درهم باشد.»

باب ۲۰ حکم اجاره حیوان به شرط سوار نشدن دیگری

۱۰۴- (۱) علی بن جعفر گوید: «از برادرم امام موسی بن جعفر علیه السلام سؤال کردم: شخصی مرکبی را اجاره می کند و به دیگری می‌دهد، آن‌گاه آن حیوان می‌میرد. چه چیزی بر عهدهٔ اوست؟

امام علیه السلام فرمود: اگر شرط کرده که دیگری سوار آن نشود، وی ضامن آن است و اگر سخنی در این‌باره نگفته است، چیزی بر عهدهٔ او نیست.»

ارجاعات

می آید:

در روایت یکم از باب بعدی آنچه مناسب با این باب است.

باب ۲۱ حکم استفاده از مرکب در غیر مسیر اجاره و اختلاف مالک و مستأجر

۱۰۵- (۱) ابوولاد حناط گوید: «قاطری را برای رفت و برگشت به قصر ابن هبیره به مبلغی کرایه کردم و به جستجوی یکی از بدهکارانم پرداختم وقتی نزدیک پل کوفه رسیدم به من خبر داده شد که وی به سوی نیل رفته است. من نیز به طرف نیل رفتم، وقتی به نیل رسیدم به من گفتند: وی به طرف بغداد رفته است. من نیز به دنبال وی حرکت کردم تا سرانجام به وی رسیدم. آن‌گاه کارم را با او انجام دادم و به کوفه بازگشتم.

رفت و برگشتم پانزده روز طول کشید. آن‌گاه برای صاحب استر عذرم را بیان کردم و برای این‌که وی مرا حلال کند و او را راضی کنم پانزده درهم به او دادم ولی او نپذیرفت و توافق کردیم که ابوحنیفه میان ما قضاوت کند. از این رو نزد او رفتیم و ماجرای خودمان را بازگفتیم.

ابوحنیفه به من گفت: با استر چه کردی؟

گفتم: آن را سالم تحویل دادم.

صاحب استر گفت: آری تحویل داد ولی پس از پانزده روز.

ابوحنیفه به وی گفت: از او چه می‌خواهی؟

او گفت: کرایه استرم را می‌خواهم، پانزده روز آن را از من جدا کرده است.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۱۱۵

ابوحنیفه به وی گفت: من حقّی برای تو نمی‌دانم؛ زیرا وی تا قصر ابن هبیره از تو کرایه کرد؛ آن‌گاه تخلف کرد و به نیل و بغداد رفت، به همین دلیل ضامن قیمت استر شد و کرایه از عهدهٔ او ساقط شد و وقتی که استر را سالم تحویل داد و تو تحویل گرفتی کرایه‌ای بر عهدهٔ او نیست.

ابوولاد گوید: وقتی از نزد ابوحنیفه خارج شدیم صاحب استر از شگفتی و ناراحتی از فتوای ابوحنیفه شروع به گفتن «انا لله وانا الیه راجعون» نمود. من نیز دلم برای وی به رحم آمد و مبلغی به وی دادم و از او حلالیت خواستم. سپس در همان سال حج انجام دادم و فتوای ابوحنیفه را برای امام صادق علیه السلام بازگو کردم. امام علیه السلام فرمود: به خاطر مثل این قضاوت و شبیه به آن آسمان از بارش باران خودداری می‌کند و زمین برکت‌هایش را بازمی‌دارد!

به امام علیه السلام گفتم: نظر شما چیست؟

امام علیه السلام فرمود: نظر من این است که تو مثل کرایه رفتن استر از کوفه به نیل و از آنجا به بغداد و از بغداد به کوفه را به وی بدهکاری و به وی می‌پردازی.

به امام علیه السلام گفتم: فدایت شوم! من چند درهم به آن علوفه دادم، آیا علفش را از وی طلبکارم؟

امام علیه السلام فرمود: نه؛ زیرا تو غاصبی.

گفتم: مرا آگاه کن که اگر استر هلاک می‌شد، آیا بر عهدهٔ من بود؟

امام علیه السلام فرمود: آری، قیمت استر در روزی که با او مخالفت کردی.

گفتم: اگر پای استر بشکند یا پشتش مجروح شود یا پایش در رود [به عهدهٔ کیست؟]

امام علیه السلام فرمود: اختلاف قیمت سالم و معیوب در روز بازگرداندن به وی بر عهدهٔ توست.

گفتم: تشخیص آن به عهدهٔ کیست؟

امام علیه السلام فرمود: تو و او. یا او بر قیمت، سوگند یاد می‌کند و بر تو لازم می‌شود و اگر سوگند را به تو بازگرداند و تو بر قیمت، سوگند یاد کردی بر او لازم می‌شود یا صاحب استر گواهانی می‌آورد که گواهی دهند قیمت استر هنگام کرایه دادن وی فلان مبلغ بوده است، پس بر تو لازم می‌شود.

گفتم: من چند درهم به وی دادم و او راضی شد و مرا حلال کرد.

امام علیه السلام فرمود: وقتی ابوحنیفه با جور و ظلم علیه او حکم کرد، وی از تو راضی شد و حلالت کرد، از این رو نزد وی برو و فتوای مرا به او بگو، اگر پس از آگاهی از آن تو را حلال کرد، آن‌گاه چیزی بر عهدهٔ تو نیست.

ابوولاد گوید: پس از بازگشت از سفر در دیدار با موجر فتوای امام صادق علیه السلام را برای وی بازگو کردم و به او گفتم: هر چه بگویی به تو می‌دهم.

وی گفت: تو جعفر بن محمد علیه السلام را محبوب من کردی و برتری وی به دل من افتاد و تو را حلال کردم و اگر دوست داری آنچه را از تو گرفته‌ام بازگردانم، این کار را می‌کنم.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۱۱۷

۱۰۶- (۲) حسن صیقل گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: دربارهٔ کسی که حیوانی را تا محل معینی اجاره کرده و از آنجا می‌گذرد نظرتان چیست؟

امام علیه السلام فرمود: به اندازه‌ای که گذشته اجرت برای وی محاسبه می‌شود و اگر الاغ بمیرد، او ضامن است.»

۱۰۷- (۳) حسن بن زیاد صیقل از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که ایشان دربارهٔ شخصی که مرکبی را تا محلی اجاره می‌کند و از آنجا می‌گذرد، آن‌گاه حیوان می‌میرد فرمود: «او ضامن است و به مقدار آن مسیر کرایه بر عهدهٔ اوست.»

۱۰۸- (۴) حلبی گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی حیوانی را تا محل معینی اجاره می‌کند، آن‌گاه آن حیوان هلاک می‌شود.

امام علیه السلام فرمود: اگر از شرط گذشته است، وی ضامن است و اگر وارد بیابان ناامنی شده، وی ضامن است و اگر در چاهی افتاده، ضامن است زیرا آن را محکم نبسته است.»

۱۰۹- (۵) علی بن جعفر گوید: «از برادرم امام موسی بن جعفر علیه السلام سؤال کردم: شخصی حیوانی را تا محلی کرایه می‌کند آن‌گاه از آن محل می‌گذرد و حیوان می‌میرد، چه چیزی بر عهدهٔ اوست؟

امام علیه السلام فرمود: هرگاه از محل اجاره بگذرد، وی ضامن است.»

۱۱۰- (۶) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که: «در زمان حضرت علی علیه السلام شخصی حیوانی را تا محل معینی کرایه کرد آن‌گاه از آن محل گذشت و حیوان هلاک شد. صاحب حیوان نزد امام علیه السلام از وی شکایت کرد. علی علیه السلام او را ضامن بهای حیوان کرد ولی کرایه‌ای برای مسیر اضافی بر عهدهٔ وی قرار نداد.

و امام صادق علیه السلام فرمود: در صورت گذشتن از محل قرارداد، اگر حیوان هلاک نشود صاحب آن می‌تواند کرایه‌کننده را ضامن کاهش حیوان در مدت گذشتن از محل قرارداد نماید و می‌تواند مثل کرایه آن را بگیرد.

و به همین صورت است اگر بیش از مقدار قرارداد بر آن بار حمل کند.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۱۱۹

۱۱۱- (۷) زید بن علی علیه السلام از نیاکانش علیهم السلام روایت می‌کند که: «شخصی که مرکب کرایه‌ایش مرده بود نزد معصوم علیه السلام آمد و اعتراف کرد که از محل قرارداد گذشته است. معصوم علیه السلام او را ضامن قیمت آن کرد و کرایه‌ای بر عهدهٔ

وی قرار نداد.»

مرحوم شیخ طوسی قدس سره می‌فرماید: «این موافق با اهل سنت است و ما به آن عمل نمی‌کنیم و عمل ما بر طبق آنچه پیش‌تر گفتیم، است که هرگاه از محل مورد قرارداد بگذرد ضامن قیمت است و کرایه نیز بر عهدهٔ اوست.»

ارجاعات

گذشت: در روایت یکم از باب پیشین آنچه می‌توان بر این مطلب استدلال کرد.

می‌آید:

و در باب سی و یکم مطالبی خواهد آمد که بر این بحث دلالت می‌کند.

باب ۲۲ لزوم پرداخت اجاره زمین کشاورزی در صورت کشت و عدم کشت و حکم کشاورزی و درختکاری و ساختمان‌سازی در زمین اجاره‌ای بدون اجازه مالک

۱۱۲- (۱) اسماعیل بن فضل گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی زمینی را از دیگری اجاره می‌کند و می‌گوید: فلان مبلغ اجاره آن بنابر این‌که آن را کشت کنم و اگر کشت نکردم همان مبلغ را به تو می‌دهم؛ آن‌گاه آن را کشت نمی‌کند.

امام علیه السلام فرمود: او می‌تواند زمین را بگیرد. اگر بخواهد آن را رها می‌کند و اگر بخواهد رها نمی‌کند.»

ارجاعات

می‌آید:

در باب دوم و سوم از ابواب غصب مطالبی مناسب با ذیل باب خواهد آمد.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۱۲۱

باب ۲۳ جواز اجاره دادن مال اجاره‌ای به موجر

۱۱۳- (۱) محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «شخصی زمینی را به هزار اجاره می‌کند و بخشی از آن را به دویست اجاره می‌دهد، سپس صاحب زمین می‌گوید: به آن مبلغی که از من اجاره کرده‌ای با تو شریک می‌شوم. آن‌گاه اگر هر دو اجاره را بپردازند و مبلغ اضافی میانشان تقسیم شود، این جایز است.»

ارجاعات

گذشت و می‌آید:

نظیر این روایت در باب یازدهم از ابواب مزارعه هست و دیگر روایات آن باب را نیز بنگر و در باب بعدی مناسب با این بحث خواهد آمد.

باب ۲۴ حکم فروش مال اجاره داده شده توسط مالک

۱۱۴- (۱) احمد بن اسحاق رازی گوید: «شخصی به امام موسی بن جعفر علیه السلام نوشت: مردی مزرعه‌ای را اجاره می‌کند و آن‌گاه اجاره‌دهنده آن را در حضور مستأجر می‌فروشد و مستأجر از فروش آن جلوگیری نمی‌کند. سپس خریدار می‌میرد و وارثانی از خود بر جای می‌گذارد. آیا آن مزرعه به میراث باز می‌گردد یا تا پایان مدت اجاره در دست مستأجر باقی می‌ماند؟

امام علیه السلام مرقوم فرمود: تا پایان مدت اجاره در دست مستأجر می‌ماند.»

در کتاب من لا یحضره الفقیه نویسنده نامه، ابوهمام معرفی شده است.

۱۱۵- (۲) ابراهیم بن محمد همدانی گوید: «به امام موسی بن جعفر علیهما السلام نوشتم: ... آن‌گاه نظیر روایت پیشین را آورده است و در پایان می‌افزاید: و سؤال کردم: شخصی مقداری حبوبات با پیمانه معلوم را- که در اتاقی است- با سود به صورت نسیه یا نقد می‌فروشد و خریدار، مقدار پیمانه آن را می‌داند. آیا این معامله جایز است؟

امام علیه السلام فرمود: آری.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۱۲۳

۱۱۶- (۳) حسین بن نعیم گوید: «از امام موسی بن جعفر علیه السلام سؤال کردم: شخصی حق سکونت خانه‌ای را برای شخصی تا پایان عمرش یا برای او و فرزندانش قرار می‌دهد.

امام علیه السلام فرمود: آن برای او و پس از وی برای فرزندانش خواهد بود همان‌طور که قرار گذاشته است.

گفتم: اگر احتیاج پیدا کرد، آیا می‌تواند آن را بفروشد؟

امام علیه السلام فرمود: آری.

گفتم: آیا فروش خانه حق سکونت را نقض می‌کند؟

بروجری، آقا حسین طباطبایی - مترجمان: حسینیان قمی، مهدی - صبوری، م، منابع فقه شیعه، ۳۱ جلد، انتشارات فرهنگ سبز، تهران - ایران، اول، ۱۴۲۹ ه‍ ق

منابع فقه شیعه؛ ج۲۴، ص: ۱۲۳

امام علیه السلام فرمود: فروش حق سکونت را نقض نمی‌کند، پدرم برای من روایت کرد که امام باقر علیه السلام فرمود: فروش، اجاره و حق سکونت را از میان نمی‌برد، بلکه به این شرط می‌فروشد که خریدار پس از پایان حق سکونت، مالك (منفعت) خانه می‌شود و اجاره نیز همین گونه است.

گفتم: اگر تمام اموال مستأجر و تمام مخارج و هزینه‌های تعمیر و آبادانی مورد اجاره را به وی بپردازد. [آیا می‌تواند خانه را از وی تحویل بگیرد؟]

امام علیه السلام فرمود: با میل و رضایت مستأجر به آن اشکال ندارد.»

۱۱۷- (۴) یونس گوید: «در نامه‌ای از امام رضا علیه السلام سؤال کردم: شخصی زمین یا چیز دیگری را به مدت چند سال مشخص از کسی اجاره می‌کند. سپس مالك زمین- پیش از پایان مدت- تصمیم به فروش زمینش می‌گیرد. آیا مستأجر می‌تواند پیش از مدت، مانع فروش وی شود و چه چیزی به عهدهٔ مالك است؟

امام علیه السلام مرقوم فرمود: در صورتی که با خریدار شرط کند که حق مستأجر تا پایان مدت محفوظ بماند، می‌تواند آن را بفروشد.»

باب ۲۵ اجاره و مرگ مستأجر یا موجر

۱۱۸- (۱) ابراهیم بن محمد همدانی گوید: «از طریق نامه از امام موسی بن جعفر علیه السلام سؤال کردم: زنی مزرعه خود را به مدت ده سال اجاره می‌دهد، به این شرط که در پایان هر سال اجاره آن سال را دریافت کند و مستأجر پیش از تمام شدن سال چیزی نپردازد. آن‌گاه آن زن پیش از سال سوم یا پس از پایان آن می‌میرد. آیا وارثان وی می‌توانند تا پایان مدت، اجاره را اجرا کنند یا با مرگ آن زن اجاره فسخ می‌شود؟

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۱۲۵

امام علیه السلام در پاسخ مرقوم فرمود: اگر اجاره وقت معینی دارد که به آن نرسیده است و آن زن می‌میرد، آن اجاره به وارثان وی منتقل می‌شود. پس اگر به آن وقت نرسیده و به ثلث یا نصف یا بخشی از آن رسیده است، به وارثان وی به اندازه‌ای که به آن وقت رسیده، پرداخت می‌شود.

انشاءالله.»

این روایت از احمد بن اسحاق ابهری نیز نقل شده است.

باب ۲۶ حکم اجاره زمین برای زراعت به طلا و نقره و به بخشی از محصول و به گندم و جو

۱۱۹- (۱) ابوبصیر و اسحاق بن عمار به طور جداگانه از امام صادق علیه السلام روایت می‌کنند فرمود: «زمین را با خرما و گندم و جو و اربعا و نطاف اجاره نکن.

گفتم: اربعا چیست؟

امام علیه السلام فرمود: آب کشاورزی و نطاف افزوده آب کشاورزی است. بلکه زمین را با طلا و نقره و نصف و یک سوم و یک چهارم محصول اجاره کن.»

ارجاعات

گذشت: در باب یازدهم و دوازدهم از ابواب مزارعه مطالبی هست که بر این بحث دلالت می‌کند.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۱۲۷

باب ۲۷ جواز ضمانت بار کشتی از سوی ناخدا

۱۲۰- (۱) موسی بن بکر گوید: «از امام موسی بن جعفر علیه السلام سؤال کردم: شخصی از ناخدایی برای حمل حبوبات، کشتی اجاره می‌کند و با او شرط می‌کند که اگر چیزی از آن کاسته شد بر عهدهٔ ناخداست.

امام علیه السلام فرمود: جایز است.

گفتم: گاهی مواد خوراکی زیاد می‌آید.

امام علیه السلام فرمود: آیا ملوان مدعی افزودن چیزی بر آن است؟

گفتم: نه.

امام علیه السلام فرمود: زیادی آن متعلق به صاحب مواد خوراکی است ولی کاهش آن- در صورت شرط- بر عهدهٔ ناخداست.»

ارجاعات

گذشت: در باب پنجاه و دوم از ابواب خرید و فروش و باب ششم از ابواب خیار مطالبی در ارتباط با این بحث هست.

می‌آید:

در روایات باب بیست و نهم از ابواب اجاره مناسب با این بحث خواهد آمد.

باب ۲۸ ضمانت حمامی

۱۲۱- (۱) غیاث بن ابراهیم از امام صادق علیه السلام از پدرش روایت می‌کند که فرمود: «امیرمؤمنان علیه السلام به یک حمام رفت و لباس‌های خود را نزد حمامی گذاشت، آن‌گاه لباس‌هایش گم شد ولی علی علیه السلام او را ضامن نکرد و فرمود: همانا او امین

است.»

در کتاب من لا یحضره الفقیه این روایت بدون ذکر سند نقل شده است.

۱۲۲- (۲) اسحاق بن عمار از امام صادق علیه السلام از پدرش روایت می‌کند که امیرمؤمنان علیه السلام پیوسته می‌فرمود: «در لباس‌هایی که گم می‌شود، ضمانتی بر عهدهٔ حمامی نیست زیرا او تنها برای حمام اجرت می‌گیرد و برای نگهداری از لباس‌ها اجرت نمی‌گیرد.»

این روایت از ابن مسکان نیز نقل شده است.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۱۲۹

۱۲۳- (۳) ابوالبختری از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «علی علیه السلام حمامی را ضامن نمی‌کرد و می‌فرمود: وی تنها برای وارد شدن به حمام اجرت می‌گیرد.»

ارجاعات

گذشت: و در روایات باب یکم از ابواب ودیعه مناسب با این بحث هست.

باب ۲۹ ثبوت ضمانت ملوان و شتردار و کرایه‌دهنده و باربر و ... در فرض تفریط آنها

۱۲۴- (۱) حلبی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که ایشان دربارهٔ کسی که با کشتی حبوبات حمل و نقل می‌کند و آنها کاهش می‌یابد، فرمود: «او ضامن است.

گفتم: گاهی نیز اضافه می‌آید.

امام علیه السلام فرمود: آیا می‌دانی که وی چیزی بر آن افزوده است؟

گفتم: نه.

امام علیه السلام فرمود: آن مال توست.»

۱۲۵- (۲) حلبی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که ایشان دربارهٔ حمل و نقل کننده روغن زیتون که می‌گوید: نابود شد یا ریخت یا دزد به آن زد، فرمود: «اگر بیّنه عادلی بیاورد که دزد به آن زد یا نابود شد، چیزی بر عهدهٔ او نیست در غیر این صورت ضامن است.»

۱۲۶- (۳) حلبی گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال شد: شخصی از فرد شترداری شتر کرایه می‌کند و به همراهی شتردار روغن زیتون به جایی می‌فرستد. آن‌گاه شتردار ادعا می‌کند که بعضی از مشک‌ها پاره شد و روغن‌های آن ریخته است.

امام فرمود: اگر بخواهد روغن زیتون را از او می‌گیرد، هرچند او بگوید: مشک‌ها پاره شده است ولی بدون بیّنه عادل سخنش پذیرفته نمی‌شود.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۱۳۱

۱۲۷- (۴) در کتاب من لا یحضره الفقیه در ادامه سخن امام علیه السلام از روایت پیشین آمده است: «هرگاه شخصی حیوانی را کرایه کند و آن حیوان به گلودرد مبتلاـ شود، آن‌گاه چشمانش شکاف بردارد و بمیرد، وی ضامن آن است، مگر آن‌که مسلمان عادلی باشد.»

۱۲۸- (۵) زید شحام گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: از شترداری شتر کرایه می‌شود تا همراه شترانش روغن زیتون به نصیبین ببرد. آن‌گاه وی ادعا می‌کند که برخی از مشک‌ها پاره شده و روغن‌هایش ریخته است.

امام علیه السلام فرمود: صاحب روغن اگر بخواهد روغن زیتون را از وی می‌گیرد و اگر ادعا کند مشک‌ها پاره شده از وی پذیرفته

نمی‌شود مگر با بیّنه عادلی.»

۱۲۹- (۶) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که از امام صادق علیه السلام سؤال شد: «باربری- که روغن زیتون حمل و نقل می‌کند- می‌گوید: نابود شد یا ریخت یا دزد به آن زد.

امام علیه السلام فرمود: صاحب مال اگر بخواهد از وی می‌گیرد.

و فرمود: و اگر بگوید: دزد به آن زد تصدیق نمی‌شود مگر با بیّنه.»

۱۳۰- (۷) عثمان بن زیاد گوید: «به امام باقر علیه السلام گفتم: شتردارِ خود را برای بردن باری کرایه می‌کنیم او نیز بردن آن را به دیگری واگذار می‌کند و گم می‌شود.

امام علیه السلام فرمود: او را ضامن کن و از وی بگیر.»

۱۳۱- (۸) زید بن علی از نیاکانش علیهم السلام روایت می‌کند که: «باربری را نزد امام علیه السلام آوردند که هنگام جابه‌جاییِ شیشهٔ روغن بزرگی، آن را شکسته بود، امام علیه السلام او را ضامن کرد و فرمود: هر کارگر مشترکی در صورتی که چیزی را تباه کند، ضامن است.

از امام علیه السلام سؤال کردم: مشترک یعنی چه؟

امام علیه السلام فرمود: کسی که برای من و برای تو و برای این کار می‌کند.»

۱۳۲- (۹) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «هرکس برای انجام کاری اجیر شود، آن‌گاه آن را تباه و نابود کند، ضامن آن است.

و فرمود: باربری را- که برای جابه‌جا کردن شیشهٔ روغن بزرگی اجیر شده بود و آن را شکسته بود- نزد امیرمؤمنان علیه السلام آوردند. علی علیه السلام او را ضامن کرد. آن حضرت همواره اجیر را ضامن می‌کرد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۱۳۳

۱۳۳- (۱۰) مسمع بن عبدالملک از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «اجیر مشترک ضامن است مگر از درنده یا غرق یا سوختن یا دزد چیره‌دست»

۱۳۴- (۱۱) خالد بن حجاج گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: مواد خوراکی را برای جابه‌جا کردن به ناخدایی می‌سپارم و وقتی از وی تحویل می‌گیرم، کاهش یافته است امام علیه السلام فرمود: اگر مورد اعتماد است او را ضامن نکن.»

۱۳۵- (۱۲) جعفر بن عثمان گوید: «پدرم کالایی را با شترداری به شام فرستاد آن‌گاه شتردار به وی گفت:

یک بار از آن گمشده است. من این موضوع را به امام صادق علیه السلام گفتم. امام علیه السلام فرمود: آیا او را متهم می‌کنی؟

گفتم: نه.

امام علیه السلام فرمود: او را ضامن نکن.»

۱۳۶- (۱۳) حذیفهٔ بن منصور گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی در برابر اجرت، کالا جابه‌جا می‌کند. آن‌گاه آن کالا گم می‌شود و خودش را راضی می‌کند تا به صاحبانش غرامت بپردازد، آیا از وی غرامت بگیرند؟

امام علیه السلام پرسید: آیا او امین است؟

گفتم: آری.

امام علیه السلام فرمود: پس چیزی از وی نگیرند.»

۱۳۷- (۱۴) حذیفهٔ بن منصور گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: معاذ بن کثیر و قیس از من خواستند که از شما دربارهٔ شترداری سؤال کنم که کالایی را در برابر گرفتن مزد برای آنان حمل کند و در راه یک شتر از آنها گم می‌شود که ششصد درهم

ارزش دارد و او خود را برای پرداخت غرامت آماده می‌کند، چون شغل او این است.

امام علیه السلام فرمود: آیا او را متهم می‌کنند؟

گفتم: نه.

امام علیه السلام فرمود: از وی غرامت نگیرند.»

۱۳۸- (۱۵) علی بن محمد قاسانی گوید: «در سال دویست و سی و یک که در مدینه بودم، به امام هادی نوشتم: فدایت شوم! شخصی به دیگری دستور می‌دهد کالا یا چیز دیگری برای وی خریداری کند. او نیز آن را می‌خرد آن‌گاه دزد به آن می‌زند یا راهزن سر راه وی را می‌گیرد. آن چیز از مال چه کسی می‌رود؟ از مال خریدار یا کسی که درخواست خرید کرده است؟

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۱۳۵

امام علیه السلام در جواب مرقوم فرمود: از مال دستوردهنده رفته است.»

۱۳۹- (۱۶) سکونی از امام صادق علیه السلام از پدرش از علی علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «وقتی شتر برای بار کردن بار خوابانده شود، صاحب آن ضامن است.» (۱)

۱۴۰- (۱۷) حسین بن صالح از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هرگاه شتر و چهارپا برای بارکردن بار خوابانده شوند، صاحب آنها ضامن است.»

۱۴۱- (۱۸) داود بن سرحان از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که ایشان دربارهٔ شخصی که با سر، چیزی را حمل می‌کرد و در راه به انسانی برخورد کرد و مُرد یا جایی از بدنش شکست. فرمود: «او ضامن است.»

۱۴۲- (۱۹) ابن رئاب از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که ایشان دربارهٔ شخصی که برده‌اش با چهارپایی می‌رفت و در راه انسانی را پایمال کرد، فرمود: «صاحب برده باید غرامت بپردازد.»

ارجاعات

گذشت: در روایات باب ششم از ابواب خیار مطالبی که بر لزوم عمل به شرط دلالت می‌کند و روایات باب یکم از ابواب ودیعه بر این بحث دلالت می‌کرد.

می‌آید:

و در روایات باب بعدی مناسب با این بحث خواهد آمد.

---

(۱). مرحوم علامه مجلسی قدس سره در معنای این روایت، احتمالاتی ذکر کرده است. ملاذ الاخیار ۱۱/ ۴۲۳.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۱۳۷

باب ۳۰ ضمانت کسانی که برای اصلاح چیزی مزد می‌گیرند ولی آن را فاسد می‌کنند و حکم امروز و فردا کردن آنان

۱۴۳- (۱) حلبی گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال شد: لباسشوی، لباس را نابود می‌کند.

امام علیه السلام فرمود: هر اجیری که برای اصلاح چیزی مزد می‌گیرد پس اگر آن را تباه کند، ضامن است.»

۱۴۴- (۲) ابوالصباح گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: آیا لباسشوی ضامن است؟

امام علیه السلام فرمود: آری. هرکس برای اصلاح چیزی مزد می‌گیرد، در صورتی که آن را تباه کند، ضامن است.»

۱۴۵- (۳) حلبی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که ایشان دربارهٔ رنگرزی که لباس را از بین می‌برد فرمود: «به هر کارپردازی که برای اصلاح چیزی مزد پرداخت کنی، پس آن چیز را فاسد کند، وی ضامن است.»

۱۴۶- (۴) در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت می‌شود که امام صادق علیه السلام فرمود: «پدرم، لباسشوی و زرگر را نسبت به آنچه تباه می‌کردند، ضامن می‌کرد و علی بن حسین علیه السلام به آنها می‌بخشید.»

۱۴۷- (۵) در کتاب المقنع آمده است: «امیرمؤمنان علیه السلام لباسشوی، زرگر و هر کسی را که چیزی را برای اصلاح آن تحویل بگیرد و آن را تباه کند، ضامن می‌کرد.»

۱۴۸- (۶) در همان کتاب روایت می‌شود که: «امام باقر علیه السلام لباسشوی و زرگر را در صورتی که مورد اعتماد بودند، می‌بخشید.»

۱۴۹- (۷) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام از پدرش از نیاکانش علیهم السلام روایت می‌شود که فرمودند: «صنعتگران ضامن چیزهایی هستند که به عمد یا خطا تباه می‌کنند- در صورتی که در مقابل اجرت کار کنند- و اگر ادعا کنند که بدون مزد کار می‌کنند و صاحب کالا بگوید: در مقابل دریافت اجرت کار می‌کنند. سخن صاحب کالا همراه با سوگندش پذیرفته است و مدعیان عدم دریافت اجرت برای برطرف کردن ضمانت از عهدهٔ خود باید بیّنه اقامه کنند.»

۱۵۰- (۸) سکونی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «شخصی فردی را نزد امیرمؤمنان علیه السلام آورد که او را برای درست کردن دری اجاره کرده بود و با کوبیدن میخ به در توسط وی شکافته شده بود، علی علیه السلام او را ضامن کرد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۱۳۹

۱۵۱- (۹) حلبی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که ایشان دربارهٔ لباسشوی و رنگرز (و زرگر) فرمود: «هرچه از آنها دزدیده شود و دلیل روشنی برای دزدیده شدن آن نداشته باشد، ضامن کم و زیاد آن خواهد بود و اگر بینه بیاورد چیزی بر عهدهٔ او نیست و اگر دلیل روشن و بینه‌ای نداشته باشد و ادعا کند که مدعی خود آن را ربوده است در صورتی که بر این سخنش بیّنه نداشته باشد، ضامن آن است.»

نظیر بخش پایانی روایت در روایت دوم باب یکم از ابواب ودیعه هست.

۱۵۲- (۱۰) ابوبصیر گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: لباسی به لباسشوی واگذار می‌شود، آن‌گاه وی ادعا می‌کند که از میان لباس‌هایش دزدیده شده است.

امام علیه السلام فرمود: باید بینه بیاورد که از میان اجناسش دزدیده شده است. در این صورت چیزی بر عهدهٔ او نیست و اگر تمام اجناسش دزدیده شده است، باز هم چیزی بر او نیست.»

۱۵۳- (۱۱) ابوالصباح گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: لباسی را به لباسشوی می‌دهم و او آن را می‌سوزاند (یا سوراخ می‌کند).

امام علیه السلام فرمود: از وی غرامت بگیر؛ زیرا تو برای اصلاح، آن را به وی دادی، نه برای تباه کردنش.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۱۴۱

۱۵۴- (۱۲) اسماعیل بن صباح گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: لباسی به لباسشوی داده می‌شود و او آن را پاره یا غرق می‌کند، آیا او را ضامن کند؟

امام علیه السلام فرمود: آری او را ضامن زیان رساندن دستانش کند؛ زیرا تو فقط برای اصلاح، آن را به وی دادی، نه برای تباه کردن.»

۱۵۵- (۱۳) حلبی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «امیرمؤمنان علیه السلام لباسشوی و زرگر را برای حفظ و نگهداری اموال مردم ضامن می‌کرد و در صورتی که وی مورد اعتماد مردم بود، پدرم او را می‌بخشید.»

۱۵۶- (۱۴) ابو بصیر از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «امیرمؤمنان علیه السلام لباسشوی و زرگر را برای حفظ و

نگهداری از اموال مردم ضامن می‌کرد و در صورتی که مورد اعتماد بود، امام باقر علیه السلام بر او می‌بخشید.»

۱۵۷- (۱۵) یونس گوید: «از امام رضا علیه السلام سؤال کردم: آیا لباسشوی و زرگر ضامنند؟

امام علیه السلام فرمود: کار مردم بدون ضامن بودن آنان سامان نمی‌یابد.

و یونس خود به این سخن عمل می‌کرد.»

۱۵۸- (۱۶) یعقوب بن شعیب گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی در برابر دریافت مزد و با ضمانت، کالاهای مردم را برای‌شان می‌فروشد. [آیا این کار اشکال دارد؟]

امام علیه السلام فرمود: در صورتی که وی به آن راضی باشد. همانا ضامن کردن وی برای من ناخوشایند است زیرا می‌ترسم بیش از مقدار زیان وارد بر خود، او را بدهکار کنند، پس با رضایت او اشکال ندارد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۱۴۳

۱۵۹- (۱۷) معاویهٔ بن عمار گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ رنگرز و لباسشوی سؤال کردم. امام علیه السلام فرمود: ضامن نیستند.»

مرحوم شیخ طوسی قدس سره می‌فرماید: «مقصود از این روایت این است که آنان در صورتی که مورد اعتماد باشند ضامن نیستند.»

۱۶۰- (۱۸) ابوبصیر از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «زرگر، لباسشوی و بافنده ضامن نیستند مگر آنکه مورد اتهام و بدگمانی باشند که در این صورت با درخواست بیّنه و سوگند ترسانده می‌شوند تا چیزی از آن را بر ندارند.

و دربارهٔ کسی که باربری را اجاره کرد و او بار را شکست و یا آن را ریخت، امام علیه السلام فرمود: او نیز مانند کارپرداز است، اگر مورد اعتماد است، چیزی برعهدهٔ او نیست و اگر مورد اعتماد نیست، ضامن است.»

۱۶۱- (۱۹) بکر بن حبیب گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: جبه‌ای را به لباسشوی دادم و او مدعی دزدیده شدن آن شد.

امام علیه السلام فرمود: اگر به وی گمان بد داری، او را سوگند بده و اگر او را متهم نمی‌کنی چیزی بر عهدهٔ او نیست.»

۱۶۲- (۲۰) بکر بن حبیب از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «لباسشوی ضامن نیست مگر آنچه را با دستانش آسیب رسانده و اگر مورد اتهام توست، او را سوگند بده!»

۱۶۳- (۲۱) محمد بن حسن صفار گوید: «به امام علیه السلام نوشتم: شخصی لباسی را برای شستشو به لباسشوی می‌دهد و او نیز آن را به لباسشوی دیگری می‌دهد و در این میان لباس گم می‌شود. آیا واجب است لباسشوی در صورتی که آن را به دیگری داده است، آن را بازگرداند؛ با فرض این‌که وی مورد اعتماد است؟

امام علیه السلام مرقوم فرمود: او ضامن است مگر آنکه امین و مورد اعتماد باشد، انشاءالله.»

این روایت از محمد بن علی بن محبوب نیز نقل شده است.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۱۴۵

۱۶۴- (۲۲) کاهلی گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: لباسی به لباسشوی داده می‌شود و با او شرط می‌شود که در وقت معین تحویل دهد.

امام علیه السلام فرمود: درصورتی که از آن زمان تخلف کند و پس از آن لباس گم شود، وی ضامن است.»

۱۶۵- (۲۳) سعد بن عبداللّه قمی گوید: «سرورم امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: ای فرزند اسحاق! محتویات کیسه را بیرون بیاور تا حلال و حرام را از یکدیگر جدا کند.

نخستین همیانی که احمد بیرون آورد، کودک فرمود: این متعلق به فلانی ساکن فلان محله قم است. در آن شصت و دو دینار است. چهل و پنج دینار آن بهای اتاقکی است که از پدرش آن را به ارث برده و فروخته است و چهارده دینار آن بهای نُه لباس است و

سه دینار باقی مانده اجاره مغازه‌های اوست.

مولای‌مان- امام حسن عسکری علیه السلام- فرمود: راست گفتی، ای فرزند عزیزم! حرام آن را به این مرد بشناسان!

امام زمان (عج) در میان دینارها جستجو کرد و یک دینار با سکه شهر ری به تاریخ فلان سال که از یک طرف نقش آن تا نیمه پاک شده بود و یک دینار قراضه آملی که وزن آن به اندازه ربع دینار بود بیرون آورد و فرمود: دلیل حرمت آنها این است که صاحب این همیان در فلان سال و فلان ماه یک و یک چهارم من نخ به همسایه بافنده‌اش داد مدتی بر آن گذشت تا سرانجام دزد به آن نخها زد.

بافنده این موضوع را به صاحب آن گفت ولی او بافنده را تکذیب کرد و به جای آن یک من و نیم نخ لطیف‌تر تحویل گرفت و با آن لباسی بافت که این دو دینار بهای آن لباس است ...»

ارجاعات

گذشت: در روایت سوم از باب بیست و پنجم از ابواب مستحبات تاجر فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله که: «وای بر صنعتگران امت من از امروز و فردا کردن.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۱۴۷

و در روایت یکم از باب هفتم از ابواب لقطه فرموده معصوم علیه السلام که: «امیرمؤمنان علیه السلام لباسشوی و رنگرز را برای محافظت کالاهای مردم ضامن می‌کرد ولی از غرق شدن و آتش‌سوزی و حوادث غیر اختیاری ضامن نمی‌کرد.»

و در روایات باب یکم از ابواب ودیعه مناسب با این بحث هست.

و در روایت هشتم از باب بیست و نهم از ابواب اجاره فرموده امام علیه السلام که: «هر کارپرداز مشترکی در صورت تباه کردن ضامن است.

راوی گوید: سؤال کردم: مشترک یعنی چه؟

امام علیه السلام فرمود: کسی که برای من و تو و این کار می‌کند.»

و در روایات باب بیست و ششم از ابواب موجبات ضمان مطالبی است که بر بخشی از مقصود دلالت می‌کند.

باب ۳۱ امانی بودن عقد اجاره و شرط ضمن آن

۱۶۶- (۱) علی بن جعفر گوید: «از برادرم- امام موسی بن جعفر علیه السلام- سؤال کردم: شخصی چهارپایی را اجاره می‌کند، آن‌گاه در چاهی می‌افتد و جایی از بدنش می‌شکند. چه چیزی بر عهدهٔ اوست؟

امام علیه السلام فرمود: او ضامن است، [چون] بر او واجب بود آن را محکم می‌بست و اگر بیّنه بیاورد که او را بسته و نگهداشته است، چیزی بر عهدهٔ او نیست.»

۱۶۷- (۲) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «هر کاری که مستأجر در خانه اجاره‌ای بدون اجازه صاحبش انجام دهد و به خاطر آن، خانه ویران شود، وی ضامن است و اگر کاری انجام دهد که ساکنان همه خانه‌ها انجام می‌دهند ضمانتی بر عهدهٔ او نیست.»

۱۶۸- (۳) در همان کتاب از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «هرکس چهارپایی را به مدت یک ماه برای آسیاب کردن یا انجام کاری یا مسافرتی اجاره کند و میزان آسیاب کردن یا باربری یا پیمودن مسافت هر روز را مشخص نکند اجاره وی صحیح است و به مقداری می‌تواند آن حیوان را در کاری که برای آن اجاره کرده به کار گیرد که نظیر آن حیوان به کار گرفته می‌شود و در صورت تجاوز از آن حد ضامن است و کشتی نیز همین‌طور است.»

۱۶۹- (۴) در همان کتاب روایت می‌شود که از امام صادق علیه السلام سؤال شد: «شخصی خانه‌ای اجاره می‌کند که در آن چند درخت است و با صاحبخانه شرط می‌کند که از میوه‌های آنها استفاده کند.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۱۴۹

ارجاعات

گذشت: در باب یکم از ابواب ودیعه مطالبی هست که بر بخشی از این بحث دلالت می‌کند در روایت هشتم از باب یکم از ابواب عاریه فرموده امام علیه السلام که: «اجاره کننده حیوان تا وقتی آن را مجبور نکند و به هلاکت نیندازد غرامتی بر عهدهٔ او نیست.»

و در روایات باب بیستم، بیست و یکم، بیست و هشتم، بیست و نهم و سی‌ام از ابواب اجاره مطالبی هست که بر این بحث دلالت می‌کند.

می‌آید:

و در روایات باب پنجاه و یکم، پنجاه و پنجم و پنجاه و ششم از ابواب احکام فرزندان مطالبی مناسب با ذیل باب خواهد آمد.

باب ۳۲ حکم اجاره اتاقی از منزل یک زن تنها که در اتاقی دیگر زندگی می‌کند

۱۷۰- (۱) محمد طیار گوید: «وارد مدینه شدم و به جستجوی یک اتاق اجاره‌ای پرداختم تا وارد خانه دو اتاقه‌ای شدم که میان آنها دری وجود داشت و زنی در آن خانه زندگی می‌کرد. آن زن گفت: این اتاق را اجاره می‌دهم.

گفتم: این دو اتاق به هم راه دارد و من هم جوان هستم.

آن زن گفت: من آن در را میان خودمان قفل می‌کنم. آن‌گاه وسایلم را به آنجا منتقل کردم و به آن زن گفتم: در را قفل کن.

زن گفت: از آنجا روح به سراغ من می‌آید. آن را رها کن.

گفتم: نه، من و تو مرد و زن جوان هستیم، در را قفل کن.

زن گفت: تو در اتاقت بنشین من نزد تو نمی‌آیم و نزدیکت نمی‌شوم.

و از قفل کردن در خودداری کرد؛ از این رو من نزد امام صادق علیه السلام رفتم و در این باره از وی سؤال کردم.

امام علیه السلام فرمود: از آنجا جابه‌جا شو؛ زیرا هرگاه مرد و زن در اتاقی خلوت کنند، سومین آنها شیطان است.»

ارجاعات

می‌آید:

در روایات باب بیست و یکم از ابواب احکام مردان و زنان نامحرم مناسب با این بحث خواهد آمد.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۱۵۱

باب ۳۳ حکم کرایه خانه با کالا و سکونت در خانه‌ای در مقابل سکونت خانه دیگر

۱۷۱- (۱) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که امام صادق علیه السلام کرایه کردن خانه را در برابر کالا و سکونت خانه‌ای را در مقابل سکونت خانه دیگر اجازه فرمود.

باب ۳۴ جواز کرایه خانه به صورت ماهانه

۱۷۲- (۱) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که از امام صادق علیه السلام سؤال شد: «شخصی خانه‌ای را ماهانه کرایه می‌کند

به این شرط که اگر یک روز از یک ماه اقامت کرد، کرایه آن ماه را به طور کامل بپردازد.
امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد و مستأجر می‌تواند در باقیمانده آن ماه خانه را کرایه دهد و اگر در پرداخت کرایه با هم اختلاف کردند، کرایه هر روز را جداگانه دریافت می‌کند.»

باب ۳۵ حکم فروریختن بخشی از خانه کرایه‌ای یا ویران شدن آن

۱۷۳- (۱) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «هرکس خانه‌ای را کرایه کند، آن‌گاه بخشی از آن فرو ریزد یا ویران شود، صاحبش را نمی‌توان مجبور به اصلاح آن کرد و مکتری اختیار دارد که اگر خواست بماند و اگر خواست خارج شود و به مقداری که سکونت کرده با صاحبخانه حساب کند.»
منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۱۵۳

باب ۳۶ کیفیت استفاده از مغازه و خانه کرایه‌ای

۱۷۴- (۱) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «کسی که خانه‌ای را کرایه کرده حق ندارد چیزی را داخل آن کند که به خانه همسایگان زیان بزند و اگر در قرارداد کرایه از کاری که در آن انجام می‌دهد نام نبرد، تا وقتی که زیان نزند صاحبش نمی‌تواند از کار او جلوگیری کند و مغازه نیز همین گونه است.»
ارجاعات
گذشت: در روایات باب هفتاد و هشتم از ابواب معاشرت و باب ده از ابواب احیای زمین‌های مرده مناسب با این بحث هست؛ ملاحظه کنید.

باب ۳۷ حکم اختلاف میان مستأجر و موجر

۱۷۵- (۱) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که از امام صادق علیه السلام دربارهٔ اختلاف مستأجر و مؤجر بر سر اجاره قبل یا بعد از سکونت سؤال شد. امام علیه السلام فرمود: «سخن صاحبخانه پذیرفته می‌شود و هر دو سوگند می‌خورند و اجاره فسخ می‌شود.»
۱۷۶- (۲) در همان کتاب روایت می‌شود که از امام صادق علیه السلام سؤال شد: «شخصی در خانه فرد دیگری ساکن است. صاحبخانه می‌گوید: خانه را به او کرایه داده‌ام و شخص دیگر می‌گوید: به طور مجانی مرا ساکن کردی و هیچ‌یک از آنها بیّنه ندارند.
امام علیه السلام فرمود: سخن صاحبخانه همراه با سوگندش پذیرفته می‌شود و قیمت کرایه خانه برای وی ثابت می‌شود و اگر یکی از آنها بینه داشت، بیّنه مقدم است.
و فرمود: کرایه کردن ملک مشاع اشکال ندارد.»
۱۷۷- (۳) در همان کتاب روایت می‌شود که از امام صادق علیه السلام سؤال شد: «شخصی خانه‌ای را از دیگری کرایه می‌کند. مکتری مدّعی است که صاحبخانه دستور تعمیر خانه را به وی داده و او بر این اساس هزینه کرده و صاحبخانه منکر است. امام علیه السلام فرمود: بیّنه بر مدّعی است و صاحبخانه باید سوگند یاد کند و پس از آن مکتری می‌تواند آن را خراب کند (یا اجرت‌المثل دریافت کند).»
منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۱۵۵

۱۷۸- (۴) در همان کتاب از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «هرگاه کرایه‌دهنده و کرایه‌کننده حیوان بر سر مسافت مورد کرایه با هم اختلاف کنند، اگر یکی از دو مسیر دورتر یا پرهزینه‌تر از دیگری است، در صورتی که کرایه‌کننده مدعی آن مسیر است، باید بیّنه بیاورد و اگر دو مسیر با هم مساوی است و هر کدام می‌خواهند به سمت مسیر مورد ادعای خود بروند- در صورتی که پیش از شروع پیمودن مسیر است یا اندکی از مسیر را پیموده است و «۱» کرایه‌دهنده کرایه‌اش را دریافت کرده است- سخن کرایه دهنده پذیرفته است و کرایه کننده مدعی است، به شرط آن‌که کرایه آن مسیر در حدود کرایه آنها باشد و در صورتی که چیزی از مسیر را نپیموده و کرایه را نیز نپرداخته، هر دو سوگند یاد می‌کنند و اجاره فسخ می‌شود و هرکس از سوگند خودداری کند، ادعای دیگری دربارهٔ وی ثابت می‌شود. آنچه گفته شد در صورتی است که بینه در میان نباشد ولی در غیر این صورت، بیّنه برنده‌تر و قاطع‌تر است.»

۱۷۹- (۵) در همان کتاب از امام باقر علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «هرگاه شخصی پارچه‌ای را به خیاطی بدهد و او با آن پارچه قبایی برای وی بدوزد، آن‌گاه صاحب پارچه بگوید: من از تو خواستم که با آن پیراهنی بدوزی و خیاط بگوید: بلکه، به من دستور دادی تا با آن قبا بدوزم و بینه‌ای در میان نباشد، در این صورت سخن خیاط همراه با سوگندش پذیرفته است.»

باب ۳۸ وجوب خیار در کرایه

۱۸۰- (۱) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «خیار در کرایه ثابت است به همان گونه که در بیع ثابت است.»

باب ۳۹- حکم اشغال بخشی از خانه کرایه‌ای توسط صاحبخانه

۱۸۱- (۱) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که: «در بخشی از یک خانه وسایل صاحبش بود.
شخصی به شرط تخلیه، آن را کرایه کرد ولی صاحبخانه در تخلیه آن کوتاهی کرد. امام صادق علیه السلام در این باره فرمود: صاحبخانه تنها به مقداری که در خانه‌اش سکونت شده است حق دریافت کرایه را دارد.»

---

(۱). در متن کتاب «او» آمده است که به نظر می‌رسد اشتباه است.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۱۵۷

باب ۴۰ حکم حمل چیزهای حرام با کشتی یا حیوان کرایه‌ای

۱۸۲- (۱) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «هرکس کشتی یا چهارپایی را کرایه کند و با آن شراب یا خوک یا چیزهای حرام را جابه‌جا کند، بر صاحب حیوان گناهی نیست و اگر بر حمل، قرارداد ببندند، عقد باطل است و کرایه گرفتن برای آن حرام است.»

ارجاعات

گذشت: در روایات باب سوم و سی و هشتم از ابواب کسب‌های روا و ناروا مطالبی مناسب که بر این بحث دلالت می‌کند.

باب ۴۱ حکم کرایه حیوان برای یک روز و نگه داشتن آن به مدت چند روز

۱۸۳- (۱) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «هرکس حیوانی را یک روز کرایه کند و

پس از آن چند روز آن را نگهدارد، صاحب حیوان می‌تواند او را ضامن کاهش حیوان کند و می‌تواند از وی اجرت المثل دریافت کند.»

باب ۴۲ حکم تحویل گندم به آسیابان به شرط پرداخت آرد به پیمانه بیشتر

۱۸۴- (۱) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که از امام صادق علیه السلام سؤال شد: «شخصی گندم به آسیابان تحویل می‌دهد و با وی شرط می‌کند که چند پیمانه آرد بیشتر از پیمانه‌های گندم تحویل دهد.
امام علیه السلام فرمود: خیری در این کار نیست. آسیابان مزد بگیرد و امانت وی را بپردازد.»
منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۱۵۹

باب ۴۳ حکم اجاره دادن برده غصبی

۱۸۵- (۱) در کتاب دعائم الاسلام از امام باقر علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «هرگاه شخصی برده‌ای را غصب کند و آن‌گاه آن را اجاره دهد یا بردهٔ خودش را به دیگری اجاره دهد و سپس صاحب آن برده به وی دست یابد، برده و اجرتش را از کسی که برده در اختیار اوست، می‌گیرد.»
ارجاعات
می‌آید:
در روایات باب یکم از ابواب غصب مطالبی مناسب این بحث خواهد آمد.
منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۱۶۱

فصل هفدهم: ابواب جعاله

باب ۱ جواز جعاله بر آموزش، شراکت، دلالی، سمساری، جنگیدن و ...

۱۸۶- (۱) علی بن جعفر گوید: «از برادرم امام موسی بن جعفر علیه السلام سؤال کردم: شخصی به دیگری می‌گوید حرفه خود را به من بیاموز و من شش درهم به تو می‌دهم و با من شریک شو.
امام علیه السلام فرمود: در صورت رضایت وی اشکال ندارد».
۱۸۷- (۲) علی بن جعفر گوید: «از برادرم امام موسی بن جعفر علیه السلام سؤال کردم: شخصی به دیگری می‌گوید: ده درهم به تو می‌دهم تا حرفه‌ات را به من بیاموزی و با من شریک شوی آیا این کار برای وی حلال است؟
امام علیه السلام فرمود: در صورت رضایت وی اشکال ندارد».
۱۸۸- (۳) عبداللّه بن سنان گوید: «شنیدم که از امام صادق علیه السلام سؤال شد: ما از شخصی می‌خواهیم که زمین و برده و کنیز برای ما بخرد و برای وی اجرتی قرار می‌دهیم.
امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»
منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۱۶۳
ارجاعات
گذشت: در روایت یکم از باب هشتم از ابواب جهاد این گفته که: «از علی علیه السلام دربارهٔ اجرت قرار دادن برای جهاد سؤال

شد و آن حضرت فرمود: اشکال ندارد.»

در روایت سوم از باب شصت و دوم از ابواب کسب‌های روا و ناروا این گفته که: «شخصی می‌خواهد خانه یا زمین یا برده‌ای بخرد و برای آن اجرتی قرار می‌دهد.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

در روایت چهارم این گفته که: «به مردی دستور می‌دهیم تا برای ما زمین و خانه و برده و کنیز خریداری کند و برای او اجرتی قرار می‌دهیم.» و سایر روایات باب و باب چهل و هفتم از ابواب خرید و فروش را بنگر که در آنها مناسب با این بحث هست.

باب ۲ حکم اجرت گرفتن برای یافتن گمشده و برده فراری

۱۸۹- (۱) علی بن جعفر گوید: «از برادرم دربارهٔ اجرت گرفتن برای یافتن برده فراری و گمشده سؤال کردم. امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

ارجاعات

گذشت: در روایت دوازدهم از باب یکم از ابواب لقطه این گفته که: «از امام علیه السلام دربارهٔ اجرت گرفتن برای یافتن برده فراری و گمشده سؤال کردم. امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

و باب چهاردهم و پانزدهم از ابواب لقطه را بنگر که مناسب با این بحث است.

می‌آید:

و در روایت یکم از باب چهل و دوم از ابواب عتق فرموده معصوم علیه السلام که: «مسلمان به مسلمان بازگردانده می‌شود.» «۱»

---

(۱). باب ۴۲ از ابواب آزاد کردن برده روایت ۱.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۱۶۵

باب ۳ حکم جعاله عرب بیابانگرد

ارجاعات

گذشت: در روایت سیزدهم از باب دهم از ابواب کسب‌های روا و ناروا فرموده امام علیه السلام که: «از خوردن مال نامشروع هفت چیز است: رشوه ... و مال جعالیه‌ای که عرب بیابانگرد آن را معین کند.»

در کتاب لسان العرب گوید: «در روایت آمده است که جعاله گرفتن برای یافتن مال غرق شده سحت [/ مال نامشروع] است و آن به این صورت است که برای بیرون آوردن کالای غرق شده در دریا اجرتی تعیین شود و آن حرام و پلید است؛ زیرا عقد به دلیل مجهول بودن باطل است.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۱۶۷

فصل هجدهم: ابواب وکالت

باب ۱- جواز وکالت در ازدواج، طلاق، معاملات و بقای وکالت تا آگاهی وکیل از برکنار شدن

۱۹۰- (۱) در کتاب العوالی روایت می‌شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عمروبن امیه ضمری را در پذیرش ازدواج ام حبیبه-

که در حبشه بود- وکیل کرده و ابورافع را در پـذیرش ازدواج میمونه دختر حارث هلالی- خالـهٔ عبداللّه بن عباس- و عروهٔ بن جعد بارقی را در خریدن گوسفند قربانی و سعاهٔ را برای گرفتن صدقات وکیل کرد.

۱۹۱- (۲) در همان کتاب روایت می‌شود که امیرمؤمنان علیه السلام برادرش عقیل را در مجلس ابوبکر و عمر وکیل خود قرار داد و فرمود: «این عقیل است، آنچه علیه او حکم شود بر من است و آنچه برای وی حکم شود برای من است.

و عبداللّه بن جعفر را در مجلس عثمان وکیل خود قرار داد.»

۱۹۲- (۳) جـابر بن یزیـد و معاویـهٔ بن وهب از امـام صادق علیه السـلام روایت می‌کننـد که فرمود: «هرکس شخصـی را برای انجام کـاری وکیـل کنـد، وکـالت او برای همیشـه پابرجـاست تـا وقـتی که به وی ابلاـغ کنـد که از آن بیرون رود همـان گـونه که از وی خواست در آن وارد شود.»

۱۹۳- (۴) هشام بن سالم روایت می‌کند که از امام صادق علیه السلام سؤال شد: «شخصی دیگری را برای انجام کاری وکیل کرد و دو گواه برای آن گرفت. آن‌گاه وقتی وکیل برای انجام آن کار بیرون رفت موکِّل گفت: شاهد باشـید که من فلانی را از وکالت بر کنار کردم.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۱۶۹

امام علیه السلام فرمود: اگر وکیل پیش از برکناری‌اش که مورد وکالت را انجام داده است، آن کار همان گونه که وکیل انجام داده صحیح و گذراست؛ موکل از آن خشنود باشد یا ناخشنود.

گفتم: همانا وکیل پیش از آگاهی از برکناری یا ابلاغ آن به وی، کار مورد وکالت را انجام داد، آیا کار وی صحیح و گذراست؟

امام علیه السلام فرمود: آری.

گفتم: اگر پیش از انجام کار خبر برکناری به وی برسد و سپس آن را انجام دهد، آیا آن کار صحیح نیست؟

امام علیه السلام فرمود: نه، همانا وکیل وقتی وکیل شد و از مجلس بیرون رفت، تمام کارهایش برای همیشه صحیح است تا به وسیله شخص مورد اعتماد خبر برکناری‌اش ابلاغ شود و یا آن را رودررو از موکِّل بشنود.»

ارجاعات

گذشت: در روایت یکم از باب هفتاد و هفتم از ابواب زیارت معصومین علیهم السـلام این گفته که: «امام علیه السـلام به من دستور داد همسرش را از جانب وی طلاق دهم و او را از این مال بهره‌مند سازم.»

در روایت شـانزدهم از بـاب یکم از ابواب کسب‌هـای روا و ناروا فرموده امام علیه السـلام که: «اشـکال نـدارد اجیر باشـد. خودش یا فرزنـدش یـا خویشاونـدش یـا برده‌اش را اجـاره دهـد یـا وکیـل در اجـاره دادنش او را اجاره دهـد چون این‌ها، وکیل از جانب اجیر هستند.»

و در روایت دوم از بـاب چهـل و یکم از ابـواب خریـد و فروش فرموده امـام علیه السـلام که: «و او خریـدارش را در تحویـل گرفتن جنس وکیل می‌کند.

امام علیه السلام فرمود: این اشکال ندارد.»

و در روایت نهم از باب چهل و هفتم از ابواب مستحبات تاجر فرموده معصوم علیه السلام که: «و یوسف به یکی از وکیلانش دستور داد و گفت: به فلان قیمت بفروش.»

باب نهم از ابواب پیش‌خرید را بنگر.

می‌آید:

و در ابواب بعدی از کتاب وکالت مطالبی خواهد آمد که بر این بحث دلالت می‌کند.

و باب پنجاه و پنجم از ابواب ازدواج را بنگر که مناسب با ذیل باب است.

در روایت دوم از باب هفتاد و یکم این گفته که: «زنی، مردی را وکیل کرد تا او را به ازدواج شخصی درآورد ...»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۱۷۱

و در روایت چهارم از باب سی و ششم از ابواب طلاق این گفته که: «مردی، مرد دیگری را وکیل کرد تا همسرش را طلاق دهد ... سپس تصمیمش تغییر کرد.

امام علیه السلام فرمود: باید خانواده‌اش و وکیل را آگاه کند.»

احادیثی که بر این بحث دلالت می‌کند بیش از این‌هاست از این رو نیازی به ذکر آنها نیست.

باب ۲ حکم انکار وکالت در ازدواج از سوی مرد

۱۹۴- (۱) عمر بن حنظله گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی به دیگری می‌گوید: فلان زن را برای من عقد کن و هرگونه توافقی دربارهٔ مهریه کردی یا چیزی را به عهده گرفتی و شرط کردی من به آن راضی هستم و بر عهدهٔ من است، ولی در این باره کسی را شاهد نمی‌گیرند آن‌گاه وکیل، آن زن را عقد می‌کند و مهریه و چیزهای دیگری را که درخواست می‌کنند از جانب موکّل خود می‌پردازد. پس از بازگشت، موکّل منکر همه چیز می‌شود.

امام علیه السلام فرمود: وکیل از جانب شوهر نصف مهریه آن زن را باید بپردازد، زیرا او با شاهد نگرفتن برای زن علیه آن مرد حق آن را ضایع کرده است.

و فرمود: برای آن زن جایز است ازدواج کند ولی برای آن مرد میان خود و خدایش جایز نیست مگر آن‌که زن را طلاق دهد، برای این‌که خداوند باشکوه و عزیز می‌فرماید: «پس یا نگهداشتن زن به طور پسندیده یا آزاد گذاشتن وی با نیکی.» پس اگر طلاق ندهد میان خود و خدایش گناهکار است و حکم ظاهری آن حکم اسلام است و خداوند برای زن ازدواج را حلال کرده است.»

ارجاعات

می‌آید:

در روایت یکم از باب شصت و هفتم از ابواب تزویج فرموده امام علیه السلام که: «اگر وکیل بیّنه دارد که به او دستور داده برایش زن بگیرد مهریه بر عهدهٔ موکل است و اگر بینه ندارد مهریه بر عهدهٔ وکیل است.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۱۷۳

باب ۳ پس گرفتن مهریه از ولی زن معیوب که با فریبکاری او را شوهر دهد

ارجاعات

می‌آید:

در روایت دهم از باب یکم از ابواب عیوب زن فرموده امام علیه السلام که: «شوهر مهریه را از سرپرست زن- پوشاننده عیب وی- می‌گیرد و اگر سرپرست زن از آن بی خبر باشد، شوهر چیزی از وی طلبکار نیست و زن را به خانواده‌اش بازمی‌گرداند و اگر شوهر به بخشی از آنچه به زن داده است دست یابد، متعلق به اوست و اگر به چیزی دست نیافت، چیزی برای او نیست.»

سایر روایات باب را نیز بنگر که بر این بحث دلالت می‌کند.

باب ۴ حکم به ازدواج درآوردن وکیل زن، او را برای خودش

ارجاعات

می آید:

در روایت دوم از باب پنجاه و پنجم از ابواب ازدواج این گفته که: «وکیل زن به خواستگار وی گفت: فلان مبلغ بر عهدهٔ تو. خواستگار گفت: پذیرفتم.

آن‌گاه وکیل به مردم گفت: شاهد باشید که این مبلغ برعهدهٔ من است و من آن زن را به ازدواج خود درآوردم.

زن گفت: من هرگز با تو ازدواج نمی‌کنم و این ازدواج هیچ فضیلتی ندارد. اختیار من تنها به دست خودم است و من فقط به دلیل شرم از سخن گفتن تو را وکیل خود کردم.

امام علیه السلام فرمود: آن زن از وی گرفته می‌شود و سرش به درد آورده می‌شود.»

باب ۵ حکم گرفتن مهریه زن توسط پدرش

۱۹۵- (۱) در روایت سوم از باب سیزدهم از ابواب مهور این گفته که: «مردی مهریه دخترش را از شوهرش گرفت و سپس درگذشت. آیا زن می‌تواند مهریه‌اش را از شوهرش درخواست کند یا گرفتن پدرش مانند دریافت خود اوست؟

امام علیه السلام فرمود: اگر آن زن پدرش را برای گرفتن مهریه‌اش وکیل کرده بود، حق مطالبه از شوهرش را ندارد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۱۷۵

باب ۶ تحریم خیانت وکیل

۱۹۶- (۱) محمد بن مرازم از پدرش یا از عمویش روایت می‌کند که گفت: «نزد امام صادق علیه السلام بودم که آن حضرت با یکی از وکلایش محاسبه می‌کرد و آن وکیل بسیار می‌گفت: به خدا سوگند من خیانت نکردم. به خدا سوگند من خیانت نکردم.

امام صادق علیه السلام فرمود: ای مرد! خیانت تو و نابود کردن اموال من یکسان است؛ زیرا خیانت زیانش به تو می‌رسد. سپس بیان داشت که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: اگر یکی از شما از روزی خود بگریزد روزی او را دنبال می‌کند، تا به وی برسد همان‌گونه که اگر از مرگش فرار کند مرگ او را تعقیب می‌کند تا به او دست یابد. هرکس خیانتی کند به حساب روزی‌اش گذاشته و گناهش بر او نوشته می‌شود.»

ارجاعات

گذشت: در روایات باب هفتم از ابواب ودیعه مناسب با این بحث هست؛ مراجعه کنید.

باب ۷ حکم ارزان و گران فروختن وکیل و وکالت دو نفر در یک مورد

۱۹۷- (۱) در کتاب دعائم الاسلام از امام باقر علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «کسی که دیگری را برای فروختن کالایی وکیل کند و او آن را ارزان بفروشد، معامله علیه موکل لازم است، مگر آن‌که قصد خیانت وکیل ثابت شود یا معلوم شود او بخشی از بهای کالا را به خریدار بخشیده است.

همچنین اگر او را برای خریدن چیزی وکیل کند و او آن را گران بخرد، پس اگر عمدی بودن یا خیانت وکیل یا بخشیدن بخشی از بها ثابت نشود معامله صحیح است و اگر معلوم شود که او قصد زیان زدن داشته است، خرید و فروش او فسخ می‌شود.

و اگر شخصی را برای فروش چیزی وکیل کند و او بخشی از آن را بفروشد و این کار برای رعایت مصلحت موکل باشد، معامله صحیح است.

و اگر از دو نفر بخواهد که برده‌ای را برای وی بفروشند، آن‌گاه یکی از آنان بفروشد، معامله صحیح نیست مگر آن‌که موکل به طور جداگانه و با هم اختیار معامله را به آنان داده باشد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۱۷۷

باب ۸ حکم پرداخت وکیل مال موکل را به فرستاده او

۱۹۸- (۱) جابر بن عبداللّه انصاری گوید: «قصد رفتن به خیبر را کردم. از این رو نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفتم، سلام کردم و گفتم: من می‌خواهم به خیبر بروم.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: وقتی نزد وکیل من رفتی از او پانزده وسق [/ ۲۷۰۰ کیلوگرم] خرما بگیر و اگر نشانی از تو خواست، دستت را بر روی گلویش بگذار.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۱۷۹

فصل نوزدهم: ابواب غصب

باب ۱ حرمت غصب و وجوب تحویل مال به صاحبش

خداوند تعالی می‌فرماید:

در میان خود، در اموال‌تان تصرفات باطل نکنید، به این‌که آن را به قاضیان رشوه دهید تا بخشی از اموال مردم را- آگاهانه- از روی گناه بخورید* و تجاوز نکنید که خداوند تجاوزکاران را دوست ندارد «۱».

ای مؤمنان! در میان خود در اموال‌تان تصرف باطل نکنید مگر آن‌که تجارتی بارضایت شما در میان باشد و خودتان را نکشید که خداوند به شما مهربان است* و هرکس از روی ظلم و ستم چنین کند، او را در آتشی خواهیم افکند و این کار بر خداوند آسان است «۲».

ای مؤمنان! بسیاری از دانشمندان یهود و راهبان مسیحی از راه باطل اموال مردم را می‌خورند و راه خدا را می‌بندند ... «۳».

آن کشتی متعلق به بینوایانی بود که در دریا کار می‌کردند و در برابر آنان پادشاهی بود که هر کشتی را به زور می‌گرفت، از این رو من تصمیم به معیوب کردن آن گرفتم «۴».

۱۹۹- (۱) در روایت نهی‌های پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است که فرمود: «هرکس به اندازه یک وجب به زمین همسایه‌اش خیانت کند، خداوند آن را از هفتمین زمین به گردنش می‌آویزد تا با آن طوق آویخته به گردنش در قیامت با خداوند دیدار می‌کند، مگر آنکه توبه کند و بازگردد.»

---

(۱). بقره ۲/ ۱۹۰ و ۱۸۸.

(۲). نساء ۴/ ۳۰- ۲۹.

(۳). توبه ۹/ ۳۴.

(۴). کهف ۱۸/ ۷۹.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۱۸۱

۲۰۰- (۲) در کتاب العوالی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌شود که فرمود: «هرکس یک وجب زمین به ناحق بگیرد،

روز قیامت تا زمین هفتم به گردنش آویخته می‌شود.»

۲۰۱- (۳) در کتاب العوالی روایت می‌شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «مسلمان برادر مسلمان است و خون و مال او برای وی حلال نیست مگر با رضایت خاطرش.»

۲۰۲- (۴) در نهج‌البلاغه آمده است که امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «سنگ غصبی در خانه آن را به ویرانی می‌کشاند.»

این سخن از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز روایت شده است.

۲۰۳- (۵) در کتاب العوالی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌شود که فرمود: «هرکس مال مومنی را به غصب و ناحق بگیرد، پیوسته خداوند از او روی‌گردان و از کارهای نیک و خیر وی ناراحت و خشمگین است و آنها را در کارهای نیک ثبت نمی‌کند تا توبه نماید و مالی را که گرفته است به صاحبش بازگرداند.»

۲۰۴- (۶) در کتاب العوالی روایت می‌شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هیچ‌یک از شما به طور جدی یا شوخی کالای برادرش را برندارد و هرکس چیزی برداشت باید آن را بازگرداند.»

۲۰۵- (۷) قطب راوندی در کتاب لب اللباب روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «عذاب چهار گروه زیادتر از عذاب اهل آتش است؛ شخصی که بمیرد و بر گردنش اموالی است. وی در صندوقی از آتش است ...»

۲۰۶- (۸) ابوالفتوح رازی در تفسیرش از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: «هرکس، عهده‌دار چیزی است که گرفته است تا به صاحبش تحویل دهد.»

ارجاعات

گذشت: در روایت دهم از باب سی‌ام از ابواب حقوق مستحب مالی فرموده معصوم علیه السلام که: «مادرت به سوگت نشیند، ای جاهل به کتاب خداوند. آیا نشنیده‌ای که خداوند عزیز و باشکوه می‌فرماید: «تنها خداوند از پرهیزکاران می‌پذیرد؟»

به درستی که تو هنگام سرقت دو قرص نان مرتکب دو گناه شدی و هنگام دزدیدن دو انار دو گناه دیگر انجام دادی و با پرداخت آن‌ها به غیر صاحبانش بدون دستور صاحبانش چهار گناه بر چهار گناه پیشین افزودی.»

و دیگر روایات آن باب را نیز بنگر.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۱۸۳

و در روایت پانزدهم از باب یکم از ابواب مستحقان خمس فرموده امام علیه السلام که: «کالاهای ویژه پادشاهان که از جهت غیر غصب در اختیارشان هست، متعلق به او (امام علیه السلام) است؛ زیرا اموال غصب شده به صاحبانش بازمی‌گردد.»

و در ششم از باب دوم فرموده معصوم علیه السلام که: «پس برای احدی تصرف در مال دیگران بدون اجازه حلال نیست.»

و در روایت یازدهم از باب هفتم فرموده امام علیه السلام که: «... زیرا وارد بهشت نمی‌شود مگر حلال‌زاده پس برای همیشه وارد آن شوید. امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: فلانی و فلانی حقّ ما را غصب کردند و با آن کنیز خریدند و با زنان ازدواج کردند، هشدار که ما شیعیان‌مان را از این جهت حلال کردیم تا فرزندان‌شان حلال‌زاده باشند.»

و در روایت چهاردهم فرموده امام علیه السلام که: «ای ابوحمزه! حق ما و شیعیان‌مان را غصب کردند. (ما را غصب کردند و حق‌مان را بازداشتند).»

و در روایت بیست و دوم از باب یکم از ابواب انفال فرموده امام علیه السلام که: «پس وقتی که ستمگران حقّی را که خداوند و پیامبرش برای‌شان قرار داده بود، به ناحق از آنان گرفتند و آن، غاصبانه به دست کافران افتاد تا این‌که خداوند پیامبرش محمّد صلی الله علیه و آله را برانگیخت، آن حق به وی و به جانشینانش رسید و آن را با شمشیر از کافران گرفتند.»

در روایت هفتم از باب پنجم فرموده معصوم علیه السلام که: «... و برای دشمنان ما چیزی از آن نیست مگر آنچه را غصب کرده‌اند

... بگو: آن در زندگی دنیا متعلق به مؤمنان است (و از آنها غصب شده است) در روز قیامت به طور خالص در اختیار آنان است بدون غصب.»

باب دهم از ابواب وجوب حج و باب صد و بیست و پنجم از ابواب معاشرت و باب دوم و چهل و سوم از ابواب کسب‌های روا و ناروا و باب یکم از ابواب خرید و فروش را بنگر.

و در باب هفتم از ابواب ودیعه و باب ششم از ابواب وکالت مطالبی بر این بحث دلالت می‌کند.

می‌آید:

و در روایات باب بعدی و پس از آن و دیگر ابواب مرتبط با غصب مطالبی خواهد آمد که بر این بحث دلالت می‌کند.

در روایت نهم از باب پنجاه و هشتم از ابواب اطعمه گفته سلمان به عمر که: «ای عمر! به یقین، خوردن جو و زنبیل بافتن و بی‌نیازی جستن از غذا و نوشیدنی‌های مرغوب و عالی و دوری از غصب حق مؤمن و ادعای ناحق نکردن نزد خدا برتر و محبوب‌تر است و به پرهیزگاری نزدیک‌تر.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۱۸۵

و در روایت هفتم از باب شصت و چهارم از ابواب میراث این گفته که: «وظیفه غاصب میان خود و خدایش چیست؟

امام علیه السلام فرمود: هرگاه وی مال را به دست پیشوای مسلمانان برساند حتماً پاک شده است.»

و در روایت بیست و چهارم از باب یکم از ابواب قتل و قصاص فرموده پیامبراکرم صلی الله علیه و آله که: «همانا خون‌ها و اموال شما بر یکدیگر حرام است همانند حرمت این روز.»

احادیثی که بر حرام بودن غصب دلالت می‌کند، در ابواب گوناگون فراوان است.

باب ۲ حکم زراعت و درخت کاری در زمین دیگری

۲۰۷- (۱) عقبهٔ بن خالد گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی زمین دیگری را بدون اجازه‌اش کشت می‌کند، آن‌گاه وقتی زراعت می‌رسد، صاحب زمین می‌گوید: بدون اجازه من کشت کردی، پس زراعت مالِ من است و هر چه هزینه کرده‌ای از من طلبکاری. آیا وی چنین حقی دارد؟

امام علیه السلام فرمود: زراعت متعلّق به کشت‌کننده است و برای صاحب زمین کرایه زمینش است.»

۲۰۸- (۲) محمد بن مسلم روایت می‌کند که: «شخصی خانه‌ای کرایه کرد که باغی در آن بود، آن‌گاه وی بدون اجازه صاحب باغ در آن کشت کرد و درخت خرما و میوه کاشت. امام باقر علیه السلام در این باره فرمود:

کرایه باغ بر عهدهٔ اوست و صاحبخانه کشت و درختان را عادلانه قیمت می‌کند و به کشت‌کننده می‌دهد و اگر اجازه گرفته بود، کرایه باغ بر عهدهٔ وی بوده و درختان و کشت مال وی است و او می‌تواند آنها را بِکَند و به هر کجا که می‌خواهد، ببرد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۱۸۷

۲۰۹- (۳) ابوالعباس رزیق بن زبیر خلقانی گوید: «روزی نزد امام صادق علیه السلام بودم که دو نفر از شیعیان کوفه وارد شدند. امام علیه السلام فرمود: آیا آنها را می‌شناسی؟

گفتم: آری، آنها از دوستداران و پیروان شما هستند.

امام علیه السلام فرمود: آری، سپاس خدایی را که بزرگان پیروان مرا در عراق قرار داد.

یکی از آن دو نفر به امام علیه السلام گفت: فدایت شوم! من در کوفه مالی به یکی از افراد خاندان بنی عمار صراف بدهکار بودم و او در این باره گواه و رسید داشت. آن‌گاه مال را از من گرفت ولی من به دلیل اعتماد به او رسیدم را از وی تحویل نگرفتم و

نوشته‌ای علیه وی ننوشتم و مدرکی دربارهٔ عدم بدهکاری خود دریافت نکردم و فقط به او گفتم: رسید مرا پاره کن! ولی او در این رابطه سهل‌انگاری کرد و آن را پاره نکرد تا درگذشت. پس از او وارثانش مال را از من درخواست کردند و نزد حاکم از من شکایت کردند و رسید مرا ارائه دادند و گواهان‌شان نزد حاکم به این مطلب گواهی دادند. از این رو من محکوم به پرداخت آن مال شدم و از آنجا که مال بسیار بود من از قاضی متواری شدم. قاضی کوفه نیز مزرعه مرا فروخت و آنها مال را تحویل گرفتند و این یکی از برادران‌مان است که به خریدن مزرعه من از قاضی گرفتار شده است. پس از چندی وارثان متوفی اعتراف کردند که پدرشان مال را تحویل گرفته بود و آنها از این مرد خواستند تا مزرعه مرا به من تحویل دهد و آنان در مدت معینی پول او را بپردازند. او نیز گفت: من دوست دارم این مساله را از امام صادق علیه السلام بپرسم. در این وقت فرد دیگر به امام گفت: خداوند مرا فدای تو گرداند! من چه کنم؟

امام علیه السلام فرمود: مالت را از وارثان میّت مطالبه می‌کنی و مزرعه را به صاحبش تحویل می‌دهی و از آن دست بر می‌داری.

آن مرد گفت: وقتی این کار را انجام دادم آیا صاحب زمین حق دارد چیز دیگری از من درخواست کند؟

امام علیه السلام فرمود: آری، او می‌تواند تمام محصولات و میوه‌هایی را که در روز خرید در مزرعه وجود داشته از تو درخواست کند و واجب است تو همه آنها را بپردازی مگر آنچه را که خود کشت کرده‌ای که در این صورت یا قیمت کشت برای کشاورز است یا باید تا وقت برداشت محصول برای تو صبر کند و اگر صبر نکند و قیمت را به تو بپردازد و کشت متعلق به وی باشد.

گفتم: فدایت شوم! اگر این شخص در زمین ساختمانی ساخته باشد یا درختی نشانده باشد چه حکمی دارد؟

امام علیه السلام فرمود: قیمت آن برای اوست یا ایجادکننده، آن را می‌کَنَد و برمی‌دارد.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۱۸۹

گفتم: فدایت شوم! مرا آگاه کن از این‌که در آن زمین، درخت یا ساختمانی بوده است و او درخت را کنده و ساختمان را ویران کرده است.

امام علیه السلام فرمود: آن را به حالت نخست بازمی‌گرداند یا قیمت آن را به صاحب زمین غرامت می‌پردازد. پس وقتی همه محصولاتی را که از آن برداشته به صاحبش بازگرداند و ساختمان و درختان و هر تغییری را به حالت نخست بازگرداند یا قیمت آن را بپردازد. همین‌طور بر صاحب زمین نیز واجب است که تمام هزینه‌هایی را که برای اصلاح مزرعه پرداخته مانند قیمت درخت یا ساختمان یا هزینه‌های اصلاح زمین و دفع آفات، همه آنها را به وی بازگرداند.»

ارجاعات

گذشت و می‌آید:

در روایات باب پیشین و باب بعدی مطالبی که بر این بحث دلالت می‌کند.

باب ۳ حکم ساختمان‌سازی در زمین غصبی

۲۱۰- (۱) عبدالعزیز بن محمد از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هرکس زمینی را به ناحق تصرف کند یا در آن ساختمان بسازد، ساختمانش را از بین می‌برد و زمین را به صاحبش تحویل می‌دهد و حقی برای ریشه ظلم نیست.

سپس افزود: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: هرکس زمینی را به ناحق تصرف کند، موظف می‌شود که خاکش را به قیامت منتقل سازد.»

یعلی بن مرّهٔ ثقفی نیز حدیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را روایت کرده است.

ارجاعات

گذشت: در دو باب گذشته مطالبی هست که بر این بحث دلالت می کند.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۱۹۱

باب ۴ حکم فرزنددار شدن از کنیز غصبی

۲۱۱- (۱) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «هرکس کنیزی را غصب و فرزنددار کند، فرزند آن، برده است و صاحب کنیز او را با فرزندش می گیرد و هرکس کنیز غصبی را بخرد و آن را فرزنددار کند، صاحبش کنیز و قیمت فرزند را می گیرد، یعنی در صورتی که مشتری از غصبی بودن کنیز بی‌خبر باشد.»

ظاهراً جمله پایانی «یعنی ...» از کلام نویسنده کتاب است.

۲۱۲- (۲) در همان کتاب از امام باقر علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «هرگاه شخصی کنیزی را غصب کند و نزد او هلاک شود وی ضامن قیمت آن است و اگر با آن آمیزش کند و کنیز باردار شود سپس صاحبش آن را بیابد و در حالی که آبستن است او را بگیرد، آن‌گاه هنگام زایمان بمیرد غاصب، ضامن قیمت آن است.»

ارجاعات

می آید:

در روایت یکم از باب ششم فرموده معصوم علیه السلام که: «آن دام و آنچه از وی به وجود آمده متعلق به کسی است که از او غصب شده است و به همین گونه است در صورتی که کنیزی غصب و فرزنددار شود.»

در روایات باب سی و هفتم از ابواب ازدواج بردگان مناسب با این بحث خواهد آمد.

باب ۵ حکم گرفتن مال توسط مالک آن

۲۱۳- (۱) ابوعمر سراج از امام صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان دربارهٔ کسی که مال دزدی نزد او یافت شد، فرمود: «در صورتی که علیه فروشنده شاهد نیاورد، او باید غرامت بپردازد.»

۲۱۴- (۲) در کتاب دعائم الاسلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌شود که فرمود: «هر صاحب مالی به مالش سزاوارتر است.»

۲۱۵- (۳) در همان کتاب از امام باقر علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «هرگاه شخصی برده‌ای را غصب کند و آن را اجاره دهد یا برده خودش را اجاره دهد صاحبش حق گرفتن او را همراه با اجرتش از کسی که برده در اختیارش هست دارد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۱۹۳

باب ۶ حکم غصب حیوان

۲۱۶- (۱) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «هرکس چهار پایی را غصب کند و نزد وی بزاید و زیاد شود، آن حیوان و آنچه از وی به وجود آمده است متعلق به صاحب آن است و به همین صورت است، هرگاه کنیزی غصب شود و فرزندی به دنیا آورد.»

ارجاعات

گذشت: در روایت یکم از باب بیست و یکم از ابواب اجاره و همچنین باب چهارم از ابواب غصب مطالبی بر این بحث دلالت می کند.

باب ۷ تحریم تصرف در مال غصبی و خریدن آن

۲۱۷- (۱) در کتاب العوالی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌شود که فرمود: «نباید احدی از شما دام کسی را بدون اجازه بدوشد، آیا کسی از شما دوست دارد که درِ باغش شکسته و محصولات آن غارت شود؟
شیر موجود در پستان دام‌های مردم، غذای آنان است، پس نباید دامِ شخصی بدون اجازه (یا دستور) وی دوشیده شود.»
ارجاعات
گذشت: در روایات باب دهم از ابواب وجوب حج و باب دوم، چهل و دوم، چهل و سوم و شصت و سوم از ابواب کسب‌های روا و ناروا و باب یکم از ابواب خرید و فروش مطالبی بر این بحث دلالت می کند.
و در روایت نهم از این باب فرموده امام علیه السلام که: «خریدن مال دزدی در صورت آگاهی از آن شایسته نیست.»
منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۱۹۵
و در روایت دهم فرموده معصوم علیه السلام که: «تا وقتی که معلوم نیست کالای خریداری شده مال خیانتی یا ستم یا دزدی است، خریدن از وی اشکال ندارد.»
و روایات باب چهارم از ابواب خرید و فروش را نیز بنگر.

باب ۸ حکم افزودن بر مال غصبی یا کاستن از آن

۲۱۸- (۱) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که از امام صادق علیه السلام سؤال شد: «شخصی غاصب بر روی مال غصب شده کاری انجام می‌دهد یا بر آن می‌افزاید.
امام علیه السلام فرمود: کاری که انجام می‌دهد یا چیزی که بر آن می‌افزاید متعلق به خود اوست و افزوده‌ای که نتیجه کار غاصب نیست متعلق به صاحب آن و کاهش آن بر عهدهٔ غاصب است.»

باب ۹ تأثیر ظلم و ستم بر رویش گیاهان

خداوند متعال می‌فرماید:
پس به دلیل ظلم یهودیان و بسیار بستن راه خدا، چیزهای پاکیزه‌ای را که بر آنان حلال بود، برای‌شان حرام کردیم «۱».
۲۱۹- (۱) عبداللّه بن ابی یعفور از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: «هرکس در زمینی گندم بکارد و آن رشد نکند یا در آن جو زیاد بروید، به دلیل این است که در مالک شدن زمین ظلم کرده است یا به کشاورزان و کارگرانش ستم کرده است، زیرا خداوند متعال می‌فرماید: «پس به دلیل ظلم یهودیان چیزهای پاکیزه‌ای را که بر آنان حلال بود، برای‌شان حرام کردیم.» مقصود گوشت شتر و گاو و گوسفند است.
و فرمود: همانا اسرائیل وقتی گوشت شتر می‌خورد، خاصره‌هایش به درد می‌آمد، از این رو گوشت

---

(۱). نساء ۴/ ۱۶۰.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۱۹۷

باب ۱۰ حکم کشتن دام و قطع درخت و نابود کردن کشت و ویران کردن خانه و پر کردن چاه یا نهر

۲۲۰- (۱) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که امیرمؤمنان علیه السلام دربارهٔ کسی که بیهوده دامی را بکشد یا درختی را قطع کند یا زراعتی را نابود کند یا اتاقی را ویران نماید یا چاه یا نهری را خشک کند، حکم کرد که: «قیمت آنچه از میان برده غرامت بپردازد و چند ضربه برای عبرت دیگران به وی زده شود و اگر از روی خطا و اشتباه مرتکب این کارها شده، باید غرامت آن را بپردازد ولی زندان و ادب نمی‌شود و هرکس به حیوانی خسارتی وارد کند، کاهش بهایش بر عهدهٔ اوست.»

ارجاعات

گذشت: در باب چهل و یکم از ابواب احکام حیوانات مناسب با این بحث هست.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۱۹۹

فصل بیستم: ابواب شُفعه

باب ۱ مستحق شُفعه و مورد آن

۲۲۱- (۱) ابوالعباس بقباق از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «شُفعه فقط برای شریک است.»

این روایت از عبدالرحمان بن ابی عبداللّه نیز نقل شده است.

۲۲۲- (۲) در کتاب العوالی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌شود که فرمود: «در هر خانه یا باغ مشترک حق شُفعه است، پس برای شریک، فروش آنها جایز نیست تا این‌که آن را بر شریکش عرضه کند. آن‌گاه اگر آن را فروخت شریکش به آن سزاوارتر است.»

۲۲۳- (۳) در همان کتاب روایت می‌شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «فروختن مال مشترک جایز نیست تا این‌که از شریکش اجازه بگیرد، پس اگر بدون اجازه فروخت وی به آن سزاوارتر است.»

۲۲۴- (۴) در همان کتاب روایت می‌شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «شریک حق شُفعه دارد و شُفعه در هر چیزی هست.»

۲۲۵- (۵) سکونی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «یهودیان و مسیحیان حق شُفعه ندارند.

و فرمود: حق شُفعه فقط برای شریکی است که مال شراکتی را تقسیم نکرده است.

و از امیرمؤمنان علیه السلام روایت کرد که فرمود: وصیّ یتیم همانند پدر اوست، در صورت تمایل حق شُفعه او را می‌گیرد.

و فرمود: غایب حقّ شُفعه دارد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۲۰۱

۲۲۶- (۶) طلحهٔ بن زید از امام صادق علیه السلام از پدرش از علی علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «حق شُفعه تنها برای شریکی است که جدا نشده است.

و از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرد که فرمود: دربارهٔ حدود، شفاعت پذیرفته نمی‌شود و فرمود: حق شُفعه به ارث برده نمی‌شود.»

۲۲۷- (۷) در کتاب المقنع آمده است: «و بدان که حق شُفعه فقط برای شریک جدا نشده لازم است و روایت شده است که پس از افراز و شناخته شدن حدود، حق شُفعه نیست و وصی یتیم همانند پدرش حق شُفعه را برای یتیم می‌گیرد و برای غایب حق شُفعه است.»

در کتاب فقه الرضا آمده است: «حق شُفعه تنها برای شریک جدا نشده ثابت است. پس هرگاه سهم انسان از سهم شریکش

بازشناخته شود، برای هیچ‌یک از آنان حق شُفعه نیست.»

۲۲۸- (۸) جمیل بن دراج با واسطه از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «حق شُفعه برای شریک تقسیم نکرده است.»

۲۲۹- (۹) ابوالعباس و عبدالرحمان بن ابی عبداللّه از امام صادق علیه السلام روایت می‌کنند که فرمود: «حق شُفعه فقط برای شریکی که تقسیم نکرده است.»

۲۳۰- (۱۰) ابوهریره از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: «حق شُفعه در مال افراز نشده است، پس هرگاه حدود معین شود (تقسیم شود)، شُفعه نیست.»

۲۳۱- (۱۱) در کتاب العوالی روایت می‌شود که امام صادق علیه السلام فرمود: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حق شُفعه را فقط در مال تقسیم نشده قرار داد، پس هرگاه حدود تعیین شد و راه‌ها کشیده شد، حق شُفعه‌ای نیست.»

این روایت از جابر نیز نقل شده است.

۲۳۲- (۱۲) در کتاب دعائم الاسلام از امیرمؤمنان علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «حق شُفعه برای شریک مسلمان واجب است و برای کافر ذمی حق شُفعه نیست و حق مومن واجب است- شریک باشد یا شریک نباشد- و در مال تقسیم شده، شُفعه نیست.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۲۰۳

۲۳۳- (۱۳) عقبهٔ بن خالد از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در میان شریکان در زمین و خانه حکم به شُفعه کرد و فرمود: زیان و زیان رسانی [در اسلام] نیست.»

و امام صادق علیه السلام فرمود: «هرگاه مال، افراز و حدود تعیین شود شُفعه‌ای وجود ندارد و شُفعه تنها برای شریکی تقسیم نکرده است.»

۲۳۴- (۱۴) طلحهٔ بن زید از امام صادق علیه السلام از پدرش روایت می‌کند که فرمود: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پیش از تقسیم و افراز مال حکم به شُفعه کرد.»

۲۳۵- (۱۵) محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هرگاه [برای تعیین سهم‌ها] قرعه زده شد، حق شُفعه برداشته می‌شود.»

۲۳۶- (۱۶) در کتاب المجازات النبویه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌شود که فرمود: «هرگاه حدود تعیین شد و راه‌ها کشیده شد شُفعه‌ای وجود ندارد.»

۲۳۷- (۱۷) ابوهریره از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: «هرگاه حدود تعیین شد شُفعه‌ای وجود ندارد.»

۲۳۸- (۱۸) عبداللّه بن سنان از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «شُفعه فقط برای دو شریک پیش از تقسیم است، پس آن‌گاه که سه نفر شوند برای هیچ‌یک از آنها حق شُفعه نیست.»

۲۳۹- (۱۹) حلبی گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال شد: برده‌ای متعلق به چند نفر است، یکی از آنان سهم خود را می‌فروشد و شریکش می‌گوید: من به آن سزاوارترم. آیا وی چنین حقی دارد؟

امام فرمود: آری، در صورتی که یک نفر باشد.

سؤال شد: آیا در حیوان حق شُفعه است؟

امام علیه السلام فرمود: نه.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۲۰۵

عبداللّه بن سنان گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: برده‌ای متعلق به چند شریک است و یکی از آنان سهم خود را می‌فروشد آن‌گاه یکی دیگر از شریکان می‌گوید: من به آن سزاوارترم، آیا وی چنین حقی دارد؟

امام علیه السلام فرمود: آری در صورتی که یک نفر باشد.»

۲۴۰- (۲۰) در کتاب فقه الرضا روایت می‌شود که: «حق شُفعه در هر چیزی از حیوان و املاک و برده ثابت است در صورتی که آن چیز مشترک میان دو نفر باشد، آن‌گاه یکی از آنان بفروشد، پس شریک وی از بیگانه به آن سزاوارتر است و هرگاه شریکان بیش از دو نفر باشند هیچ‌یک از آنان حق شُفعه ندارند.»

در کتاب المقنع آمده است: «حق شُفعه در هر چیزی از حیوان، زمین، برده و املاک ...» ادامه عبارت همانند عبارت پیشین است.

۲۴۱- (۲۱) سکونی از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام از نیاکانش علیهم السلام از علی علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«حق شُفعه به تعداد افراد است.»

طلحهٔ بن زید از جعفر بن محمد علیه السلام از پدرش علیه السلام و اسماعیل بن مسلم از امام صادق علیه السلام از پدرش از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز این حدیث را روایت کرده‌اند.

مرحوم شیخ طوسی قدس سره در کتاب التهذیب می‌فرماید: «این خبر با مذهب گروهی از اهل سنت سازگار است و ما به آن عمل نمی‌کنیم. آنچه ما بدان عمل می‌کنیم احادیثی است که پیش‌تر بیان کردیم مبنی بر این‌که حق شُفعه در صورتی ثابت است که مال، مشترک میان دو نفر باشد، پس وقتی که بیشتر باشند، حق شُفعه برای هیچ‌یک از آنان نیست.»

۲۴۲- (۲۲) ابن فضّال از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام از نیاکانش علیهم السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: «حق شُفعه به تعداد اشخاص است و یک حق واحد نیست.»

۲۴۳- (۲۳) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که امام صادق علیه السلام فرمود: «هرگاه برده‌ای مشترک میان دو نفر باشد و یکی از آنان سهم خود را بفروشد، دیگری به آن معامله سزاوارتر است و در حیوان حق شُفعه نیست.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۲۰۷

۲۴۴- (۲۴) سلیمان بن خالد از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «در حیوان حقّ شُفعه نیست.»

مرحوم شیخ طوسی قدس سره در کتاب التهذیب می‌فرماید: «سخن امام علیه السلام که در حیوان حق شُفعه نیست بر موردی حمل می‌شود که بیش از یک شریک باشند و پیش‌تر در روایت یونس گذشت که در حیوان حق شُفعه هست.»

۲۴۵- (۲۵) عبداللّه بن سنان گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: برده‌ای مشترک میان چند نفر است و یکی از آنان تصمیم به فروش سهم خود می‌گیرد.

امام علیه السلام فرمود: آن را می‌فروشد.

گفتم: آنان دو نفر هستند، یکی از آنان تصمیم به فروش سهم خود می‌گیرد. آن‌گاه وقتی اقدام به معامله می‌کند، شریکش به وی می‌گوید: آن را به من واگذار کن.

امام علیه السلام فرمود: وی به آن سزاوارتر است. سپس فرمود: در حیوان حق شُفعه‌ای نیست مگر آن‌که شریک در آن یک نفر باشد.»

۲۴۶- (۲۶) هارون بن حمزه غنوی گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: آیا در خانه برای شریک که آن را به همسایه‌اش عرضه می‌کند، حق شُفعه هست؟ آیا وی از دیگران به آن سزاوارتر است؟

امام علیه السلام فرمود: شُفعه در بیع‌ها، این است که در صورتی که شریک باشد به همان قیمت به آن سزاوارتر است.»

۲۴۷- (۲۷) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام از نیاکانش علیهم السلام از علی علیه السلام روایت می‌شود که فرمود:

«مالی که حدود آن تعیین شود، شُفعه در آن نیست و برای همسایه شُفعه نیست و برای وی حقّی و احترامی است.»

۲۴۸- (۲۸) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «شُفعه در چیزی جاری است که حدود آن معین نشده است، پس آن‌گاه که افراز و حدود آن مشخص شود، شُفعه‌ای وجود ندارد و برای همسایه حق شُفعه نیست و شُفعه به نسبت سهم شریکان است.»

۲۴۹- (۲۹) منصور بن حازم گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: خانه‌ای است که در آن خانه‌های متعددی قرار دارد و راه همه آن خانه‌ها یکی است که از حیاط خانه بزرگ می‌گذرد. یکی از آن‌ها خانه‌اش را به دیگری می‌فروشد، آیا شریکان وی در آن راه حق شُفعه دارند؟

امام علیه السلام فرمود: اگر خانه را فروخت و درش را به راه دیگری منتقل کرد، آنان حق شُفعه ندارند، ولی اگر راه و خانه را با هم فروخت آنان حق شُفعه دارند.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۲۰۹

۲۵۰- (۳۰) منصور بن حازم گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: گروهی یک خانه مشترک داشتند آن‌گاه آن را تقسیم کردند و هر یک بخشی از آن را گرفت و برای خود خانه‌ای ساخت و حیاط خانه به همان حال نخست باقی است و مسیرشان از آن می‌گذرد. سپس شخصی سهم یکی از آنان را خرید. آیا چنین حقی دارد؟

امام علیه السلام فرمود: آری، ولی درِ آن را می‌بندد و دری به کوچه می‌گشاید یا از بالای خانه رفت و آمد می‌کند و در آن را می‌بندد، پس اگر صاحب راه بخواهد مسیر را بفروشد، شریکان وی به آن سزاوارترند و در غیر این صورت وی مالک راه خویش است و می‌آید تا پشت در بنشیند.»

مرحوم شیخ طوسی قدس سره این خبر و روایت پیشین را بر این حمل کرده است که مقصود از گروه، یک شریک است و یا این روایت به خاطر تقیه صادر شده است.»

۲۵۱- (۳۱) منصور بن حازم گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: خانه‌ای مشترک میان گروهی بود. آنان آن را تقسیم کردند و حیاطی در آن، میان خود رها کردند که مسیرشان از آنجاست. آن‌گاه شخصی سهم یکی از آنان را خرید. آیا چنین حقی دارد؟

امام علیه السلام فرمود: آری ولی در آن خانه را می‌بندد و درِ دیگری در کوچه باز می‌کند یا از بالای خانه رفت و آمد می‌کند، ولی اگر شریک آنان بخواهد راه عبورش را بفروشد، آنها به آن سزاوارترند و اگر بخواهد بیاید پشت در بسته‌ای که فروخته است بنشیند، آنان حق جلوگیری از او را ندارند.»

۲۵۲- (۳۲) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «شُفعه تنها در ملک مشاع یا دارای مسیر مشترک یا باغ دیوارکشی شده با چوب یا سنگ و یا ساختمان‌های شبیه به آن وجود دارد و صاحبان کوچه بن بست نسبت به یکدیگر در آن کوچه حق شُفعه دارند ولی وقتی تقسیم شد میان صاحب ملک بالا و پایین شُفعه نیست مگر آن‌که میان آنها چیز مشترکی باشد.»

۲۵۳- (۳۳) در کتاب فقه الرضا آمده است: «وقتی تعدادی خانه در یک خانه بزرگ باشد و درهای همه آن خانه‌ها به یک حیاط باز شود، آن‌گاه یکی از آنها خانه‌اش را به دیگری بفروشد- در صورتی که امکان جابه‌جا کردن درِ آن خانه وجود نداشته باشد- صاحبخانهٔ دیگر حقّ شُفعه دارد، ولی اگر درِ آن خانه را جابه‌جا کند، احدی نسبت به آن حق شُفعه ندارد.»

۲۵۴- (۳۴) در کتاب فقه الرضا آمده است: «یهودیان، مسیحیان و اهل سنت، حق شُفعه ندارند.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۲۱۱

۲۵۵- (۳۵) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «یهودیان و مسیحیان در میان خودشان نسبت به یکدیگر حق شُفعه دارند و هیچ‌یک از آنان بر مسلمان حق شُفعه ندارد.»

۲۵۶- (۳۶) در همان کتاب از علی علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «عدم حضور، حق شُفعه را از میان نمی‌برد.

و فرمود: برای غایب و صغیر- هنگام آمد غایب و بلوغ صغیر- حق شُفعه است همان گونه که برای غیر آنها هست.»

۲۵۷- (۳۷) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که ایشان دربارهٔ کسی که در وقت معامله حضور داشت و سپس غایب شد، آن‌گاه آمد و درخواست حق شُفعه کرد فرمود: «او حق شُفعه دارد تا وقتی که زمان آن نگذشته است و وقت شُفعه برای حاضر، یک سال است، پس هرگاه یک سال از تاریخ معامله بگذرد و درخواست نکند، حق شُفعه ندارد.»

۲۵۸- (۳۸) در همان کتاب از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که دربارهٔ شریک غایبِ هنگام بیع فرمود:

«حق شُفعه او از میان نمی‌رود تا حضور یابد، چه از انجام معامله باخبر باشد یا بی‌خبر باشد.»

۲۵۹- (۳۹) در همان کتاب از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «پدر برای فرزند صغیرش و وصی برای یتیم و قاضی برای یتیم بی‌وصی، حق شُفعه را اعمال می‌کنند؛ در صورتی که آن به مصلحت وی باشد.»

۲۶۰- (۴۰) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که امام صادق علیه السلام فرمود: «حقّ شُفعه در هر عقاری وجود دارد و عقار، درخت خرما، زمین و خانه است و در کشتی، نهر و حیوان، شُفعه نیست.»

۲۶۱- (۴۱) جابر از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: «حق شُفعه تنها در خانه و باغ وجود دارد.»

۲۶۲- (۴۲) یونس از برخی دوستانش روایت می‌کند که از امام صادق علیه السلام سؤال شد: «حق شُفعه برای کیست و در چه موردی است؟ و آیا در حیوان حقّ شُفعه است؟ و چگونه است؟

امام علیه السلام فرمود: شُفعه در هر چیزی مانند حیوان یا زمین یا کالا، جاری و نافذ است در صورتی که آن چیز مشترک میان دو نفر نه بیشتر باشد، آن‌گاه یکی از آنان سهم خود را بفروشد پس شریکش از دیگران به آن سزاوارتر است و اگر مال مشترک، میان بیش از دو نفر باشد برای هیچ‌یک از آنان حق شُفعه نیست.»

و نیز روایت شده: «فقط در زمین و خانه، حق شُفعه است.»

در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت می‌شود که از امام صادق علیه السلام دربارهٔ حق شُفعه سؤال شد، آن‌گاه روایت پیشین را ذکر کرده با این تفاوت که در آن آمده است: «شُفعه لازم است.»

۲۶۳- (۴۳) در کتاب فقه الرضا آمده است: «و شُفعه بر فروشنده و خریدار است، فروشنده حق ندارد بفروشد مگر آن‌که بر شریک و همسایه‌اش آن را عرضه کند و خریدار- در صورت درخواست حق شُفعه از وی- حق خودداری ندارد.»

۲۶۴- (۴۴) سکونی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «در کشتی، نهر و راه، حق شُفعه نیست.» در روایت دیگری آسیاب و حمام نیز افزوده شده است.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۲۱۳

۲۶۵- (۴۵) در کتاب المقنع آمده است: «بدان که حق شُفعه فقط برای شریک جدانشده است و در کشتی، راه، حمام، نهر، آسیاب، لباس و مال تقسیم‌شده حق شُفعه نیست.»

۲۶۶- (۴۶) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «در چاه، نهر و کشتی حق شُفعه نیست مگر آن‌که همراه یکی از آنها زمین تقسیم نشده‌ای باشد.»

۲۶۷- (۴۷) در کتاب فقه الرضا آمده است: «در کشتی، راه عمومی و حیوان حق شُفعه نیست» ... و روایت شده: «در جاده، نهر،

آسیاب، حمام، لباس و مال تقسیم‌شده، حق شُفعه نیست.»

باب ۲ عدم ثبوت شُفعه در خانه آنگاه که با برده و کالا و جواهر خریده شود و حکم مهریه قرار دادن خانه

۲۶۸- (۱) علی بن رئاب از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که ایشان دربارهٔ کسی که خانه‌ای را با برده و کالا و پارچه و جواهرات خرید فرمود: «احدی در آن حق شُفعه ندارد.»

۲۶۹- (۲) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «هرکس سهم دیگری را با برده یا پارچه یا جواهر یا مانند آن بخرد، در آن شُفعه وجود ندارد.»

۲۷۰- (۳) ابوبصیر گوید: «از امام باقر علیه السلام سؤال کردم: شخصی با زنی ازدواج می‌کند و مهریه او را اتاقی از یک خانه قرار می‌دهد که افراد دیگری در آن خانه شریک هستند.

امام علیه السلام فرمود: این کار برای مرد و زن بی‌اشکال است و هیچ‌یک از شریکان نسبت به آن زن حق شُفعه ندارند.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۲۱۵

۲۷۱- (۴) در کتاب دعائم الاسلام از امام باقر علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «هرگاه شخصی سهم خود را مهریه همسرش قرار دهد، در آن شُفعه نیست.»

باب ۳ فرصت شریک برای فراهم کردن پول

۲۷۲- (۱) علی بن مهزیار گوید: «از امام جواد علیه السلام سؤال کردم: شخصی حق شُفعه زمینی را درخواست کرد و برای آوردن بهای آن رفت ولی نتوانست آن را فراهم کند. اگر صاحب زمین تصمیم به فروش آن را داشته باشد، چه کند؟ آیا آن را بفروشد یا منتظر شریک خود- صاحب حق شُفعه- بماند؟

امام علیه السلام فرمود: اگر در همان شهر است، سه روز منتظر وی بماند، اگر مال را آورد، [زمین را به او می‌فروشد] و در غیر این صورت زمین را بفروشد و حق شُفعه او باطل می‌شود و اگر برای آوردن مال از شهر دیگر درخواست مهلت کند، به مقدار رفت وبرگشت به آن شهر و سه روز پس از بازگشت به وی مهلت داده می‌شود. اگر در این مدت مال را پرداخت [زمین متعلق به اوست] و در غیر این صورت، حق شُفعه نخواهد داشت.»

باب ۴ حکم تلف شدن بخشی از مال پیش از اخذ به شُفعه

۲۷۳- (۱) محمد بن علی بن محبوب از شخصی روایت می‌کند که گفت: «به امام علیه السلام نوشتم: شخصی نصف مشاع تقسیم نشده خانه‌ای را از دیگری می‌خرد که شریکش- مالک نصف دیگر- غایب است.

پس از تحویل و تخلیه خانه سیل بنیان‌کنی آمد و خانه را خراب کرد و با خود برد. آن‌گاه شریکش آمد و از خریدار درخواست حق شُفعه کرد. او نیز حاضر شد خانه را به این شرط به وی واگذار کند که بهای پرداختی را به طور کامل بپردازد ولی شریک گفت: قیمت ساختمان را برای من کم کن زیرا ساختمان ویران شده و سیل آن را برده است. در این رابطه چه باید کرد؟

امام علیه السلام در پاسخ مرقوم فرمود: او تنها نسبت به خرید و فروش نخست حق دارد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۲۱۷

باب ۵ حکم ساقط کردن حق شُفعه پیش از معامله

۲۷۴- (۱) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که از امام صادق علیه السلام سؤال شد: «شخصی پیش از معامله، حق شُفعه خویش را ساقط، آن‌گاه پس از معامله برای گرفتن آن اقدام می‌کند.
امام علیه السلام فرمود: تا وقتی که پس از معامله آن را ساقط نکرده است، می‌تواند برای گرفتن آن اقدام کند.»

باب ۶ حق شُفعه در معامله مشاع همراه مال تقسیم‌شده و زیان و زیان‌رسانی در شُفعه

۲۷۵- (۱) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که از امام صادق علیه السلام سؤال شد: «مال مشاع و تقسیم شده با هم معامله می‌شوند، آیا شریک می‌تواند مال مشاع را جداگانه- بدون مال تقسیم‌شده- به قیمت خودش بگیرد؟
امام علیه السلام فرمود: نه، معامله به طور کامل با هرآنچه در آن است- مشاع و تقسیم‌شده- حق اوست.
اگر بخواهد بگیرد، با هم می‌گیرد، در غیر این صورت هر دو را رها می‌کند.»
در کتاب فقه الرضا آمده است: «زیان و زیان رساندن در شُفعه نیست.»

باب ۷ حکم دریافت بیشتر از قیمت واقعی توسط مشتری

۲۷۶- (۱) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که از امام صادق علیه السلام سؤال شد: «هرگاه شریک برای گرفتن مال نزد خریدار برود و او بگوید که به فلان مبلغ خریدم و آن را به شریک واگذار کند، سپس شریک بفهمد که به کمتر از آن خریده است. [وی باید چه کند؟]
امام فرمود: می‌تواند برای افزوده قیمت به مشتری رجوع کند، در صورتی که خواهان گرفتن شُفعه باشد.»
منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۲۱۹

باب ۸ حکم تخفیف فروشنده به مشتری

۲۷۷- (۱) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «هرگاه پس از انجام معامله، فروشنده به مشتری تخفیف دهد به مقداری که به اندازه آن در میان معامله‌کنندگان تخفیف داده می‌شود، به همان میزان به شریک نیز تخفیف داده می‌شود ولی اگر میزان تخفیف به حدی است که به آن مقدار تخفیف داده نمی‌شود، آن بخششی است به مشتری توسط فروشنده و به شریک تخفیف داده نمی‌شود.»

باب ۹ حکم رجوع شریک از اخذ به شُفعه

۲۷۸- (۱) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «هرگاه شریک، اخذ به شُفعه کند و سهم خریداری‌شده را برای خود لازم کند و سپس از آن بازگردد و مشتری از او طلب کند، همانا بر او لازم می‌شود.»

باب ۱۰ حکم معاملات پی‌درپی در مدت شُفعه

۲۷۹- (۱) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «هرگاه بخش مشاع از مال در زمان شُفعه پی‌درپی معامله شود، شریک از هر یک از مشتریان که بخواهد، آن را دریافت می‌کند.»

باب ۱۱ اختلاف مشتری و شریک در بهای خانه

۲۸۰- (۱) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «هرگاه مشتری و شریک بر سر بهای خانه با هم اختلاف کنند، سخن مشتری همراه با سوگندش پذیرفته است در صورتی که سخن بی‌جایی نگوید و شریک نیز بیّنه نداشته باشد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۲۲۱

باب ۱۲ ثبوت شُفعه به مجرد وقوع معامله و سقوط آن به وسیله آنچه بر پذیرش معامله دلالت کند

۲۸۱- (۱) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «هرگاه معامله واقع شد حق شُفعه ثابت می‌شود- خواه مال، قبض شود یا قبض نشود.»

بروجری، آقا حسین طباطبایی - مترجمان: حسینیان قمی، مهدی - صبوری، م، منابع فقه شیعه، ۳۱ جلد، انتشارات فرهنگ سبز، تهران - ایران، اول، ۱۴۲۹ ه ق

منابع فقه شیعه؛ ج۲۴، ص: ۲۲۱

۲۸۲- (۲) در همان کتاب روایت می‌شود که از امام صادق علیه السلام سؤال شد: «شخصی ادعا می‌کند که بخش مشاعِ مالی را از فرد غایبی خرید، آن‌گاه شریک برای گرفتن آن قیام کرد. امام علیه السلام فرمود: تا معامله ثابت نشده است او حق شُفعه ندارد.»

۲۸۳- (۳) در کتاب العوالی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌شود که فرمود: «حق شُفعه برای کسی است که به آن اقدام کند.»

۲۸۴- (۴) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «هرگاه شریک، زمین یا خانه مورد معامله را از مشتری کرایه کند یا در نخلستان برای وی کار کند یا دربارهٔ یکی از آنها با او وارد معامله شود، به تحقیق حق شُفعه‌اش را ساقط کرده است.»

۲۸۵- (۵) در کتاب فقه الرضا آمده است: «همانا برای شریک، واجب است که هنگام فروش شریکش خود را بر او عرضه کند و اگر چنین نکرد هر وقت بخواهد درخواست شُفعه می‌کند، مگر آن‌که خود را از آن دور کند و بگوید: خداوند در آنچه خریدی یا فروختی برکت دهد یا از وی درخواست تقسیم کند.» «۱»

باب ۱۳ حق شُفعه نسبت به ساختمان زمین موقوفه

۲۸۶- (۱) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که از امام صادق علیه السلام سؤال شد: «زمینی وقف گروهی است، یکی از آنان در آن زمین ساختمان می‌سازد و می‌میرد، آن‌گاه یکی از وارثان او سهم خود را می‌فروشد آیا وارث دیگر حق شُفعه دارد؟ امام علیه السلام فرمود: آری، او حق شُفعه دارد، زیرا در صورتی که نیمی از هر اتاق ویران شود به وی زیان وارد می‌شود و آن تباه می‌شود.»

---

(۱). این ترجمه بر اساس اصلاحی است که در پاورقی انجام گرفته است.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۲۲۳

باب ۱۴ حکم به ارث رسیدن حق شُفعه

۲۸۷- (۱) طلحهٔ بن زید از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام روایت می کند که علی علیه السلام فرمود: حق شُفعه به ارث نمی‌رسد.»

این حدیث از ابن فضال نیز روایت شده است.

ارجاعات

گذشت: در روایت ششم از باب یکم فرموده امام علیه السلام که: «حق شُفعه به ارث نمی‌رسد.»

در روایات ابواب گذشته از کتاب شُفعه و روایات بعدی از ابواب میراث مطالبی است که با عموم و اطلاق بر به ارث رسیدن حقّ شُفعه دلالت می کند.

باب ۱۵ حقّ همسایه خانه و زمین

۲۸۸- (۱) سمره از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می کند که فرمود: «همسایه به خانه و زمین سزاوارتر است.»

این روایت در مجموعه شهید بدون واژه «زمین» روایت شده است.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۲۲۵

فصل بیست و یکم: ابواب وقف و صدقات

باب ۱ استحباب وقف و صدقات و بیان صدقات پیامبر صلی الله علیه و آله و فاطمه علیها السلام و امامان علیهم السلام و اصحاب

خداوند تعالی می‌فرماید:

خداوند ربا را نابود می کند و صدقات را افزایش می‌دهد و خداوند هیچ ناسپاسِ گناهکاری را دوست ندارد «۱».

واگر تنگدستی وجود داشت پس تا زمان گشایش به وی فرصت داده شود و صدقه دادن شما برایتان بهتر است، اگر بدانید «۲».

در بسیاری از رازگویی‌هایشان خیری نیست، مگر آن کس که به صدقه یا کار پسندیده یا آشتی دادن میان مردم فرمان دهد و هرکس به خاطر دست یابی به خشنودی خداوند چنین کند، پاداش بزرگی به وی عنایت خواهیم کرد «۳».

مگر نمی‌دانند که خداوند توبه بندگانش را می‌پذیرد و صدقات را دریافت می کند و این که خداوند- خودش- بسیار توبه پذیرِ مهربان است «۴».

ای عزیز! ما و خاندانمان در سختی و فشار هستیم و سرمایه پست و اندکی آورده‌ایم. پس پیمانه کامل به ما بپرداز و به ما صدقه بده زیرا خداوند صدقه دهندگان را پاداش می‌دهد «۵».

مردان و زنان صدقه دهنده و مردان و زنان روزه‌دار و مردان و زنان پاکدامن و مردان و زنان بسیار یاد خدا کننده، خداوند برای‌شان آمرزش و پاداش بزرگی فراهم کرده است «۶».

قطعاً مردان و زنان صدقه دهنده و وام دهندگان به خدا به صورت زیبا و پسندیده، پاداش آنان دو چندان می‌شود و برای‌شان پاداش پسندیده‌ای است «۷».

---

(۱). بقره ۲/ ۲۷۶.

(۲). بقره ۲/ ۲۸۰.

(۳). نساء ۴/ ۱۱۴.

(۴). توبه ۹/ ۱۰۴.

(۵) یوسف ۱۲/ ۸۸.

(۶). احزاب ۳۳/ ۳۵.

(۷). حدید ۵۷/ ۱۸.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۲۲۷

۲۸۹- (۱) ایوب بن عطیه حذّاء از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله غنایم به دست آمده بدون جنگ را تقسیم کرد و به علی علیه السلام زمینی رسید وی در آنجا چشمه‌ای حفر کرد که آب همانند گردن شتر به طرف بالا می‌جوشید و آن را «ینبع» نامید. آن‌گاه بشارت دهنده برای بشارت به وی آمد. امام علیه السلام فرمود: به کسانی که آن را از من به ارث می‌برند، مژده بده! آن صدقه قطعی و لازم برای حجاج خانه خدا و ره‌پویان راه اوست که فروخته و بخشیده نمی‌شود و به ارث نمی‌رسد، پس هرکس آن را بفروشد یا ببخشد، لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم بر او باد و خداوند از او توبه و جایگزینی نپذیرد.»

در کتاب دعائم الاسلام نیز این حدیث روایت شده است.

۲۹۰- (۲) ربعی بن عبداللّه از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «امیرمؤمنان علیه السلام یکی از خانه‌هایش در مدینه در محله بنی زریق را وقف کرد و نوشت: به نام خداوند مهر گستر و بخشنده [به همه موجودات در این جهان و به مؤمنان در دو جهان]، این چیزی است که علی بن ابیطالب- در حال حیات و سلامتی کامل- آن را صدقه داد. خانه‌اش را در محله بنی زریق صدقه داد، صدقه‌ای که فروخته و بخشیده نمی‌شود (و به ارث نمی‌رسد) تا وقتی که خداوند آن را به ارث ببرد، کسی که آسمان‌ها و زمین را به ارث می‌برد و در این صدقه خاله هایش را تا پایان عمر و فرزندان‌شان را ساکن کرد و پس از انقراض آنان برای نیازمندان مسلمان است.»

این روایت در کتاب دعائم الاسلام نیز نقل شده است.

۲۹۱- (۳) عجلان- ابو صالح- گوید: «امام صادق علیه السلام این‌گونه بر من دیکته کرد: به نام خداوند مهر گستر و بخشنده [به همه موجودات در این جهان و به مؤمنان در دو جهان] این چیزی که فلانی فرزند فلانی- در حال حیات و سلامتی کامل- برای خدا صدقه داد. خانه‌اش در فلان محله را با حدود

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۲۲۹

کاملش صدقه داد، صدقه‌ای که فروخته و بخشیده نمی‌شود. (و به ارث نمی‌رسد) تا خداوندِ وارث آسمان‌ها و زمین آن را به ارث بَرَد و در این صدقه فلانی و نسلش را ساکن کرد و پس از انقراض آنان این خانه متعلق به نیازمندان مسلمان است.»

این حدیث از عبد الرحمان بن ابی عبداللّه نیز روایت شده است.

۲۹۲- (۴) هشام بن سالم از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «پس از مرگ انسان، پاداشی به وی نمی‌رسد مگر در سه چیز: صدقه‌ای که در زمان حیاتش جاری کرده است که پس از مرگش نیز جریان دارد و روش هدایتی که پایه‌گذاری کرد و پس از مرگش به آن عمل شود یا فرزند شایسته‌ای که برای وی دعا کند.»

نظیر این حدیث از اسحاق بن عمار و حلبی و کتاب دعائم الاسلام با اندکی تفاوت روایت شده است.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۲۳۱

۲۹۳- (۵) معاویهٔ بن عمار گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: پس از مرگ انسان چه چیزی به وی می‌رسد؟

امام علیه السلام فرمود: سنتی را که پایه‌گذاری کند و پس از مرگش به آن عمل شود که در این صورت پاداش عمل‌کنندگان به آن برای او نیز هست، بدون آن‌که از پاداش آنان چیزی کاسته شود و صدقه‌ای که پس از وی جریان و استمرار دارد و فرزند شایسته‌ای که برای پدر و مادرش پس از مرگ‌شان دعا کند و حج گزارد و از جانب آنان صدقه دهد و برده آزاد کند و روزه بگیرد و نماز بخواند.

گفتم: آیا آنان را در حج خودم شریک گرداندم؟ امام علیه السلام فرمود: آری.»

۲۹۴- (۶) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «پس از مرگ مردم به هیچ‌یک از آنان چیزی نمی‌رسد مگر صدقه جاری و مستمری یا نشانه صحیح و درستی یا دعای فرزندی.»

۲۹۵- (۷) عبدالخالق بن عبد ربه از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «بهترین چیزی که انسان پس از خود بر جای می‌گذارد سه چیز است: فرزند نیکوکاری که برایش درخواست آمرزش کند سنت خوبی که در آن از وی پیروی شود و صدقه‌ای که پس از وی جریان دارد.»

۲۹۶- (۸) ابو کهمس از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «شش چیز است که پس از مرگ به مؤمن می‌رسد: فرزندی که برایش آمرزش بخواهد، قرآنی که برجای گذارد، درختی که می‌نشاند، چاهی که حفر می‌کند، صدقه‌ای (آبی) که جاری می‌کند و سنت (پسندیده‌ای) که پس از وی به آن عمل شود.»

در گزارش دیگری از ابو کهمس آمده است که امام صادق علیه السلام فرمود: «شش چیز است که مؤمن پس از مرگش از آنها سود می‌برد: فرزند شایسته‌ای که برایش آمرزش بخواهد و قرآنی که از روی آن تلاوت شود ...» ادامه روایت مانند روایت پیشین است.

۲۹۷- (۹) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «صدقه و وقف دو پس‌انداز است پس آنها را برای روز خودشان واگذارید».

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۲۳۳

۲۹۸- (۱۰) عبیداللّه حلبی و محمد بن مسلم گویند: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ موقوفات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و فاطمه علیها السلام سؤال کردیم. امام فرمود: موقوفات آنها برای فرزندان هاشم و فرزندان مطّلب بود.»

۲۹۹- (۱۱) ابو مریم گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ موقوفات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام سؤال کردم.

امام علیه السلام فرمود: آنها برای ما حلال است.

و فرمود: فاطمه علیها السلام موقوفاتش را برای فرزندان هاشم و مطلب قرار داد.»

۳۰۰- (۱۲) ابراهیم بن ابی یحیی مدینی روایت می‌کند که امام صادق علیه السلام فرمود: «منطقه میثب همان جایی است که سلمان برای آزادی خودش بر آن قرارداد مکاتبه بست، آن‌گاه خداوند بدون جنگ آن را به غنیمت پیامبر صلی الله علیه و آله در آورد و در موقوفات حضرت فاطمه علیها السلام است.»

۳۰۱- (۱۳) احمد بن محمد بن ابی نصر گوید: «از امام رضا علیه السلام دربارهٔ باغ‌های هفتگانه سؤال کردم.

امام علیه السلام فرمود: آنها موقوفاتی بود که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به یادگار ماند و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آنها برای پذیرایی از مهمان‌هایش و پیشامدهای ناگوارش هزینه می‌کرد. پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عباس با فاطمه علیها السلام دربارهٔ آنها به نزاع پرداخت آن‌گاه علی علیه السلام و دیگران گواهی دادند که آنها وقف است و آن باغ‌های هفتگانه عبارتند از: دلال، عواف، حسنی، صافیه، مال امّ ابراهیم، میثب و برقه.»

۳۰۲- (۱۴) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اموالی را صدقه و وقف قرار داد و از آنها برای پذیرایی از مهمانهایش هزینه می‌کرد و آنها را وقف فاطمه قرار داد. برخی از آنها عبارتند از: عواف، بُرْقَه، صافیه، مشربه امابراهیم، حسنی، دلال و مَنْثُ.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۲۳۵

۳۰۳- (۱۵) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که نزد امام صادق علیه السلام نام علی علیه السلام به میان آمد، امام علیه السلام فرمود: «وی بنده خدا بود که خداوند بهشت را برایش واجب کرد با این حال اموالش را صدقه غیر قابل برگشت قرار داد که پس از وی برای نیازمندان جریان یابد و فرمود: خدایا! من این مال را قرار می‌دهم تا آتش را از چهره من دور کنی و چهره مرا از آتش دور کنی.»

جابر بن یزید جعفی از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «چگونه گروهی در انجام کارهای خیر بی‌رغبت هستند؟ درحالی که امیرمؤمنان علیه السلام بنده خدا بود که بهشت را برایش واجب کرد با این حال اموال محبوب خویش را صدقه غیر قابل برگشت قرار داد ...» ادامه این روایت، همانند روایت پیشین است.

۳۰۴- (۱۶) محمد بن مهران بن محمد گوید: «امام صادق علیه السلام وصیت کرد که هفت موسم حج برایش عزاداری و نوحه‌سرایی کنند و برای هر موسم مالی را وقف کرد که هزینه آن شود.»

۳۰۵- (۱۷) عبدالملک بن عبدالعزیز گوید: «هنگامی که عبدالملک بن مروان به خلافت رسید موقوفات پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام را به امام سجاد علیه السلام تحویل داد و آنها به یکدیگر ضمیمه شده بودند. آن‌گاه عمر بن علی نزد عبدالملک رفت و از وی دادخواهی کرد. عبدالملک به وی گفت: در پاسخ تو اشعار ابن ابی الحقیق را می‌گویم: آن‌گاه که انگیزه‌های نفسانی متمایل شوند و شنونده برای گوینده دم فروبندد و مردم با عقل و اندیشه به مبارزه پردازند، در آن هنگام به حکم عادلانه و پایان‌دهنده قضاوت می‌کنیم. باطل را حق قرار نمی‌دهیم و حق را با باطل نمی‌پوشانیم. از آن می‌ترسیم که عقل و اندیشه ما به سفاهت گراید و در روزگار به فراموش‌شدگان بپیوندیم.»

۳۰۶- (۱۸) عبدالرحمان بن حجاج گوید: «امام موسی بن جعفر علیه السلام وصیت امیرمؤمنان علیه السلام را برای من فرستاد و آن این است: به نام خداوند مهرگستر و بخشنده [بر همه موجودات در این جهان و بر مؤمنان در دو جهان] این وصیت و حکم بنده خدا علی علیه السلام دربارهٔ اموالش است برای طلب خشنودی خدا تا به این وسیله مرا وارد بهشت کند و از آتش برکنار دارد و آتش را از من دور کند. در آن روزی که صورت‌هایی سفید و چهره‌هایی سیاه می‌شود.

آنچه در ینبع دارم و در آن محل و اطراف آن برای من معروف است همراه بردگان آن وقف کردم به جز رباح، ابونیزر و جبیر که آزاد هستند و هیچ‌کس سلطه‌ای بر آنان ندارد. آنها آزادشدگان منند که به مدت پنج سال در آن‌جا کار می‌کنند و هزینه زندگی خود و خانواده‌شان از آنجا تأمین می‌شود.

و هر آنچه در وادی القری دارم برای فرزندان فاطمه وقف کردم و بردگانش را وقف کردم.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۲۳۷

و آنچه در «دیمه» (یا برقه یا دعه) دارم همراه بردگانش وقف کردم الّا این‌که با زریق نیز مانند دیگر بردگان، قرار داد مکاتبه می‌بندم.

و آنچه که در «اذینه» دارم همراه با بردگانش وقف کردم و «فقیرین» همان‌گونه که می‌دانید وقف در راه خداست.

و این اموالی را که نوشتم، همه صدقه واجب و غیرقابل برگشت است. خواه من زنده باشم یا نباشم و در هر راهی که خشنودی خداوند در آن است، هزینه می‌شود، در راه خدا و خشنودی وی و خویشاوندان از فرزندان هاشم و مطّلب و دور و نزدیک.

عهده‌دار این کار، حسن بن علی است. از آن به مقدار پسندیده مصرف می‌کند و در هر راهی که خدا می‌خواهد در حلال و حلال‌شده هزینه می‌کند و باکی بر وی نیست (و اگر بخواهد اموال یکی از موقوفات را به جای دیگری بپردازد، بدون آن‌که ایرادی بر او باشد، این کار را می‌کند).

و اگر بخواهد بخشی از مال را برای پرداخت بدهی بفروشد در صورت تمایل این کار را انجام می‌دهد و باکی بر او نیست.

و اگر بخواهد، آن را از املاک نفیس خود قرار می‌دهد.

و فرزندان علی علیهم السلام و موالیان و اموال آنان در اختیار حسن هستند.

و اگر خانه حسن، خانه ملکی است؛ از این رو تصمیم به فروش خانه وقفی بگیرد و در صورت تمایل آن را بفروشد و باکی بر او نیست و اگر فروخت، بهای آن را به سه بخش تقسیم می‌کند: ثلث در راه خدا و ثلث در فرزندان هاشم و مطّلب و ثلث را در میان آل ابوطالب قرار می‌دهد و او هرگونه که خدا می‌خواهد تقسیم می‌کند.

و اگر حسن وفات کرد، حسین زنده است، کارها به دست اوست و حسین به همان گونه عمل می‌کند که به حسن دستور دادم. برای اوست مثل آنچه برای حسن نوشتم و بر عهدهٔ اوست مثل آنچه بر عهدهٔ حسن بود و فرزندان فاطمه علیها السلام به اندازه دیگر فرزندان علی علیه السلام بهره دارند و من تنها برای طلب خشنودی خداوند و به پاس احترام پیامبر صلی الله علیه و آله و بزرگداشت دو فرزند فاطمه علیها السلام و شرافت دادن به آنان و جلب رضایت‌شان این اختیارات را برای آنان قرار دادم.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۲۳۹

و اگر حسن و حسین وفات کردند، آخرین آنها پیش از وفات در میان فرزندان علی علیه السلام می‌نگرد، آن‌گاه اگر در میان آنها کسی را بیابد که به هدایت و اسلام و امانتداری‌اش راضی باشد، اگر بخواهد او را عهده‌دار اموال می‌کند ولی اگر آن کسی را که می‌خواهد در میان آنان نیافت (به سراغ فرزندان دو فرزند فاطمه می‌رود، پس اگر در میان آنان کسی را یافت که از هدایت و اسلام و امانتداری‌اش راضی باشد، اگر خواست کارها را به وی می‌سپارد و اگر در میان آنان کسی را که می‌خواست نیافت) آن را به شخصی از خاندان ابوطالب- که از وی راضی است- می‌سپارد و اگر دید که از بزرگان و صاحب نظران خاندان ابوطالب کسی باقی نمانده است به یکی از اشخاص مورد رضایت بنی هاشم می‌سپارد.

و با کسی که کار را به دستش می‌سپارد شرط می‌کند که اصل مال را حفظ کند و از منافع و محصولات آن در راه‌هایی که دستور دادم مصرف کند که آن راه خدا و خشنودی وی و خویشاوندان از بنی هاشم و بنی مطّلب و دور و نزدیک هستند و چیزی از آنها فروخته و بخشیده نمی‌شود و به ارث نمی‌رسد.

و مال محمد بن علی، جدای از دیگر اموال است (یا در منطقه و ناحیه است) و اختیار آن به دست دو فرزند فاطمه است.

و آن دو برده‌ای که در برگه کوچک نوشتم، آزاد هستند.

این چیزی بود که علی علیه السلام دربارهٔ اموالش- یک روز پس از ورود به مَسْکِن- برای طلب خشنودی خداوند و سرای آخرت حکم کرد و در هر حال از خداوند کمک می‌خواهم و برای شخص مسلمان که به خدا و روز واپسین ایمان دارد، روا نیست که دربارهٔ آنچه دربارهٔ اموالم حکم کردم سخنی بگوید (و چیزی از آن را تغییر دهد) و با دستورات من مخالفت کند- خواه نزدیک باشد یا دور.

در پایان لازم به ذکر است که کنیزانی که در میان‌شان گردش می‌کنم، هفده نفر هستند. برخی از آنان فرزند دارند که همراه‌شان است و برخی حامله هستند و تعدادی نیز فرزند ندارند. حکم من دربارهٔ آنان چنین است که پس از من، آنهایی که فرزند ندارند و حامله نیز نیستند، برای خشنودی خداوند

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۲۴۱

آزاد هستند و هیچ‌کس سلطه‌ای بر آنان ندارد و آنهایی که فرزند دارند یا حامله هستند، پس برای فرزندش نگه داشته می‌شود و از سهم فرزندش به شمار می‌آید و اگر در حال حیات آن کنیز، فرزندش بمیرد، وی آزاد خواهد بود و احدی بر او تسلط نخواهد داشت.

این حکمی است که علی یک روز پس از ورود به مَسْکِن دربارهٔ اموالش صادر کرد.

ابو سمر بن ابرهه، صعصعهٔ بن صوحان، یزید (و سعید) بن قیس و هیّاج ابن ابی هیّاج گواه آن بودند.

و علی بن ابی‌طالب با دست خود آن را در دهم جمادی الاولی سال سی و هفت نوشت.»

در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که علی علیه السلام به موقوفاتی از اموالش وصیت کرد و آنها را در نوشته وصیت خود بیان کرد. در بخشی از آن آمده است: «این وصیت به وقف است ...» ادامه روایت تا «بخشیده نمی‌شود و به ارث نمی‌رسد» همانند روایت پیشین است و سپس می‌فرماید: «و مال محمد صلی الله علیه و آله به طور مجزاست و اختیار آن در دست فرزندان فاطمه علیها السلام است و همچنین اموال فاطمه اختیارش به دست فرزندانش است». ادامه روایت همانند روایت پیشین است.

۳۰۷- (۱۹) در نهج‌البلاغه آمده است: «از وصیت‌های علی علیه السلام دربارهٔ مصارف اموالش که پس از بازگشت از نبرد صفین مرقوم فرمود این است: این دستور بنده خدا- علی بن ابی‌طالب- دربارهٔ اموالش است تا خداوند مرا وارد بهشت نماید و به من آرامش و امنیت عنایت فرماید.

و حسن بن علی علیه السلام عهده‌دار آن است و از آن به اندازه پسندیده برای خودش استفاده و در راه خیر از آن هزینه می‌کند.

پس اگر حسن وفات کرد و حسین علیه السلام در حال حیات بود، او پس از حسن سرپرستی آنها را به عهده می‌گیرد و کارها را به جریان می‌اندازد.

و فرزندان فاطمه از موقوفات علی علیه السلام به اندازه دیگر فرزندان علی علیه السلام سهم دارند و من تنها برای طلب خشنودی خداوند و نزدیکی به پیامبر صلی الله علیه و آله و بزرگداشت حرمتش و گرامیداشت پیوند خویشاوندی او سرپرستی آن را به دو فرزند فاطمه علیها السلام سپردم.

و [حسن و حسین] با کسی که سرپرستی این اموال را به وی می‌سپارد، شرط می‌کند که اصل این اموال را حفظ کند و محصولات آن را در جایی که دستور داده و به آن رهنمون شد، مصرف کنند و نهال‌های درختان خرمای این مزارع را نفروشند تا درختان خرما سرتاسر آن را بپوشاند.

و کنیزانی که در میانشان گردش می‌کنم، آنهایی که فرزند دارند یا حامله هستند، برای فرزندشان نگه داشته و از سهم وی محاسبه می‌شوند و اگر در زمان حیات کنیز فرزندش بمیرد، آن کنیز آزاد است. بندگی از او گشوده شده است و عتق او را آزاد کرده است.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۲۴۳

۳۰۸- (۲۰) ابو بصیر گوید: «امام باقر علیه السلام فرمود: آیا نمی‌خواهی وصیت فاطمه را برای تو بخوانم؟

گفتم: آری. امام علیه السلام زنبیل یا جعبه‌ای را آورد و نوشته‌ای را از آن خارج کرد و شروع به خواندن نمود: به نام خداوند مهرگستر و بخشنده [به همه موجودات در این جهان و به مؤمنان در دو جهان.]

این وصیت فاطمه علیها السلام دختر محمد صلی الله علیه و آله رسول خداست. علی علیه السلام را پس از خود وصی و سرپرست باغ‌های هفتگانه‌ام قرار می‌دهم؛ عواف، دلال، برقه، میثب، حسنی، صافیه و مشربه امّ‌ابراهیم.

و پس از علی علیه السلام اختیار آنها را به حسن علیه السلام می‌سپارم و پس از وی به حسین علیه السلام و پس از حسین علیه السلام بزرگ‌ترین فرزندم. خداوند بر این گواه است و مقداد بن اسود و زبیر بن عوام نیز شاهد آن هستند و علی علیه السلام آن را

نوشت.»

این روایت از عاصم بن حمید و در کتاب دعائم الاسلام و ابو بصیر با سندهای متفاوت و اندکی اختلاف روایت شده است.

۳۰۹- (۲۱) ابو بصیر از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «آیا مایلی وصیت فاطمه علیها السلام را برایت بخوانم؟ گفتم: آری. امام علیه السلام نوشته‌ای را نزد من بیرون آورد که در آن نوشته شده بود: این وصیت و سفارش فاطمه علیها السلام دختر محمد صلی الله علیه و آله دربارهٔ اموالش به علی علیه السلام است و پس از وی حسن علیه السلام آن‌گاه حسین علیه السلام و پس از وفات وی بزرگترین فرزند از نسل من، نه نسل تو. اموال من عبارتند از: دلال، عواف، میثب، برقه، حسنی، صافیه و مشربه امّابراهیم.

خداوند بر این وصیت گواه است و مقداد بن اسود و زبیر بن عوام نیز بر آن شاهد هستند.»

۳۱۰- (۲۲) در کتاب التهذیب و من لایحضره الفقیه آمده است: «روایت شده که این باغها وقف بود و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هزینه پذیرایی از مهمانها و واردان بر خود را از آنها تامین می‌کرد. پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عباس با فاطمه علیها السلام بر سر آنها به نزاع پرداخت و علی علیه السلام و دیگران شهادت دادند که آنها وقف بر فاطمه علیها السلام است.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۲۴۵

۳۱۱- (۲۳) احمد بن محمد گوید: «از امام رضا علیه السلام دربارهٔ باغهای هفتگانه- میراث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای فاطمه علیها السلام- سؤال کردم. امام علیه السلام فرمود: نه، آنها [میراث نبود بلکه] وقف بود و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هزینه پذیرایی مهمانهایش و هزینه‌های غیر قابل پیش‌بینی را از آنها تأمین می‌کرد. پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله عباس در مورد آنها با فاطمه علیها السلام به نزاع پرداخت. پس علی علیه السلام و دیگران شهادت دادند که آنها وقف بر فاطمه است.

و آنها عبارتند از: دلال، عواف، حسنی، صافیه، مشربه امّابراهیم، میثب و برقه.»

۳۱۲- (۲۴) محمد بن اسحاق از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «فاطمه علیها السلام پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله شش ماه زندگی کرد.

و فرمود: و او این نوشته را نوشت: به نام خداوند مهرگستر و بخشنده [به همه موجودات در این جهان و مؤمنان در دو جهان]. این نوشته فاطمه علیها السلام دختر محمد صلی الله علیه و آله دربارهٔ اموالش است وی پس از درگذشت خود هشتاد اوقیه از محصولاتش را صدقه می‌دهد که هر سال در ماه رجب پس از کاهش هزینه آبیاری و کارهای انجام شده به وی تعلق می‌گیرد.

و محصولات آنها را امسال و گندم سال آینده را در وقت برداشت در راه خدا انفاق می‌کند و به همسران پدرم چهل و پنج اوقیه و نیازمندان فرزندان هاشم و فرزندان عبدالمطلب پنجاه اوقیه بپردازید.

و در رابطه با اصل مالش در مدینه، علی علیه السلام از او خواسته که سرپرستی آن را برعهده گیرد و آن را با اموال پیامبر صلی الله علیه و آله با هم جمع کند، پس میان آنها جدایی نیندازد و تا علی علیه السلام زنده است عهده‌دار سرپرستی آن است و پس از وفاتش آن را به دو فرزندم حسن و حسین واگذار می‌کند و آنها سرپرستی آن را برعهده می‌گیرند.

و من علی علیه السلام را در آن آزاد گذاشتم پس مال من و مال پدرم را با هم می‌پردازد و آن را از هم جدا نمی‌کند.

و از محصولات آن کارهایی را که دستور دادم و آنچه صدقه دادم می‌پردازد و پس از آن اختیارش در دست خدا و علی علیه السلام است هرگونه که بخواهد انفاق می‌کند و صدقه می‌دهد و باکی بر او نیست و پس از وفات خود اموال من و اموال محمد صلی الله علیه و آله را به حسن و حسین علیهما السلام تحویل می‌دهد و آنان هرگونه که بخواهند صدقه می‌دهند و انفاق می‌کنند و باکی برای‌شان نیست.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۲۴۷

و اگر یکی از کسانی که مالی را برای‌شان وصیت کردم، پیش از تحویل مال به وی بمیرد، آن مال به نیازمندان و بینوایان داده می‌شود.

و به جز دو دخترم و علی علیه السلام- پیش از ازدواج- کسی حق استفاده از پرده‌هایم را ندارد. این نوشته و حکم فاطمه علیها السلام دربارهٔ اموالش است و خداوند گواه بر آن است و مقداد بن اسود و زبیر بن عوام شاهدان آن هستند و علی علیه السلام آن را نوشت.

و علی علیه السلام هر کار معروفی انجام دهد باکی بر او نیست.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: پدرم گفت: این چیزی است که ما یافتیم و ما نیز این‌گونه وصیت او را یافتیم.»

۳۱۳- (۲۵) زید بن علی از امام حسن علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «این وصیت فاطمه علیها السلام دختر محمد صلی الله علیه و آله است که در آن اختیار باغ‌های هفتگانه‌اش: عواف، دلال، برقه، مبیت، حسنی، صافیه و مال امّ ابراهیم را به علی علیه السلام واگذار می‌کند و پس از علی علیه السلام به حسن بن علی، آن‌گاه به برادرش حسین علیه السلام و سپس به ترتیب به بزرگترین فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله واگذار می‌کند.

سپس من دربارهٔ خودم- که پس از پیامبر صلی الله علیه و آله خودم را بیش از همه دوست دارم- به تو وصیت می‌کنم که پس از وفاتم مرا به دست خود غسل بده و حنوط و کفن کن و شبانه به خاک بسپار و فلانی و فلانی را حاضر نکن. بیش از این به تو وصیتی ندارم و تا دیدار مجدد تو را به خدا می‌سپارم.

خداوند در خانه‌اش و همسایگی‌اش ما را به یکدیگر برساند. علی علیه السلام آن را به دست خود نوشت.»

۳۱۴- (۲۶) عبدالرحمان بن حجاج گوید: «امام موسی بن جعفر علیه السلام وصیت پدرش و وقف‌نامه خودش را به وسیله ابواسماعیل مصادف به سوی من فرستاد. آن وصیت این چنین است: به نام خداوند مهرگستر و بخشنده [به همه موجودات در این جهان و مؤمنان در دو جهان] این سفارش و وصیت جعفر بن محمد علیه السلام است و او شهادت می‌دهد که معبودی جز خدای یکتا نیست. یگانه است و شریک ندارد. فرمانروایی و ستایش مخصوص اوست. زنده می‌کند و می‌میراند. همه خوبی‌ها در اختیار اوست و او بر هرچیز تواناست.

و گواهی می‌دهم که محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده خداست و قیامت حتماً خواهد آمد و هیچ شکی در آن نیست و خداوند مردگان در قبرها را برمی‌انگیزد. با این اعتقادها زندگی می‌کنیم و با آن می‌میریم و با آن زنده خواهیم شد. انشاءالله.

و به فرزندانش سفارش می‌کند که جز در حال اسلام نمیرند و تقوای الهی پیشه کنند و تا می‌توانند میان خودشان آشتی برقرار کنند. زیرا آنان تا وقتی که این چنین کنند پیوسته در خیر

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۲۴۹

به سر خواهند برد و اگر اصلاح میان مردم آیین باشد به آن گرایش کنند. «۱»

و وصیت می‌کند که اگر برای وی حادثه‌ای پیشامد کرد و آن را تغییر نداده بود- با این‌که تا زنده است اختیار تغییر آن را دارد- برای فلانی، فلان مبلغ و برای فلانی، فلان مبلغ و فلان برده آزاد است و وصیّ خود را فلانی قرار داد.»

«به نام خداوند مهرگستر و بخشنده [به همه موجودات در این جهان و به مؤمنان در دو جهان].

این صدقات و موقوفات موسی بن جعفر علیه السلام است. زمین واقع در فلان محله را با حدود چنین و چنان به طور کلی- اعم از نخل، زمین، قنات، آب، چاه، حقوق آن، حق آبیاری و تمام حقوقش در پستی و بلندی و عرض و طول و حیاط و مطبخ و نهر و جاده و سیل گاه و خراب و آباد- با تمام حقوقش بر فرزندانش- دختر و پسر- وقف کرد و متولّی آن پس از پرداخت هزینه‌های آن

و پس از پرداخت محصول سی درخت به بینوایان اهل آنجا، بقیه محصولات آن را میان فرزندان موسی بن جعفر تقسیم می‌کند و به پسران، دو برابر دختران می‌پردازد.

و اگر یکی از دختران موسی بن جعفر علیه السلام ازدواج کرد، در این موقوفه حقّی ندارد تا این‌که بدون شوهر بازگردد و در این صورت همانند سایر دختران ازدواج نکرده سهم می‌برد.

و هر یک از فرزندان موسی بن جعفر علیه السلام فوت کند و فرزند داشته باشد، سهم وی به فرزندانش داده می‌شود- به پسر دو برابر دختر مثل آنچه موسی بن جعفر علیه السلام برای فرزندان خودش قرار داد و اگر یکی از فرزندانِ بدون فرزند موسی بن جعفر فوت کند، سهمش به دیگر اهل وقف باز می‌گردد.

و فرزندان دختران من در این موقوفه سهمی ندارند، مگر آن‌که پدران‌شان از فرزندان من باشند.

و تا وقتی که یکی از فرزندان من و فرزندان‌شان و از نسل‌شان کسی باقی است، دیگری حقی در این وقف ندارند.

و اگر نسل من منقرض شد و کسی از آنها باقی نماند، پس صدقه من به فرزندان پدرم از مادرم خواهد رسید، به همان صورت که برای فرزندان خودم قرار گذاشتم.

و در صورت انقراض آنها پس صدقه من در میان سایر فرزندان پدرم و نسل‌شان- تا وقتی یک نفر از آنان زنده است- خواهد رسید، به همان صورت که برای فرزندان خودم قرار گذاشتم.

و در صورت انقراض فرزندان پدرم، صدقه من به ترتیب به نزدیک‌ترین افراد به من می‌رسد تا خداوندی که وارث آن است (یا رازق آن است) آن را به ارث بَرَد و او بهترینِ وارثان است.

---

(۱). دربارهٔ این جمله احتمالاتی ذکر شده است.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۲۵۱

موسی بن جعفر علیه السلام در حال سلامتی این صدقه را داد، صدقه‌ای که در راه خدا قطعی و غیر قابل بازگشت است و در آن بازگشتی- انشاءالله- وجود نخواهد داشت- به خاطر طلب خشنودی خداوند و سرای آخرت.

و برای مؤمنی که به خدا و روز واپسین ایمان دارد فروش و بخشش و مهریه قرار دادن و تغییر چیزی از آن حلال نیست تا خداوند زمین و آنچه بر روی آن است به ارث بَرَد.

سرپرستی این موقوفه را به علی علیه السلام و ابراهیم واگذار کرد و در صورت فوت یکی از آنان، قاسم را به فرد دیگر ضمیمه می‌کند.

و در صورت فوت یکی از این دو، اسماعیل را در کنار فرد دیگر قرار می‌دهد و باز هم اگر یکی از این دو نفر فوت کردند، عباس را در کنار فرد دیگر قرار می‌دهد و اگر یکی از این دو فوت کردند، بزرگ‌ترین فرزندم همراه فرد دیگر کار را به عهده می‌گیرد و اگر از فرزندانم تنها یک نفر باقی ماند، وی به تنهایی عهده‌دار آن می‌شود.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۲۵۳

(امام رضا علیه السلام معتقد بود که پدرش اسماعیل را- با این‌که از عباس کوچک‌تر بود- در اداره وقف بر عباس مقدم داشت).

این روایت با سندهای گوناگون و اندکی تفاوت نقل شده است.

۳۱۵- (۲۷) ابوالعباس محمد بن یزید مبرّد در کتاب الکامل آورده است: «... ابونیزر فرزند یکی از پادشاهان غیر عرب بود- بعداً برای من ثابت شد که وی از فرزندان نجاشی بود- در کودکی متمایل به اسلام شد از این رو نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و مسلمان شد و همراه پیامبر صلی الله علیه و آله ماند. پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نزد فاطمه و فرزندانش رفت.

ابونیزر گوید: من در دو مزرعه ابونیزر و بغیبغه مشغول کارکردن بودم که علی علیه السلام نزد من آمد ...

علی علیه السلام کلنگ را برداشت و از سرچشمه قنات پایین رفت و شروع به کندن کرد ولی از آب خبری نبود. آن‌گاه در حالی که پیوسته عرق از پیشانی‌اش می‌ریخت، بیرون آمد و عرق پیشانی خود را پاک کرد. سپس بار دیگر کلنگ را برداشت و وارد چاه شد و شروع به کندن کرد. آن حضرت نفس نفس زنان کلنگ می‌زد تا سرانجام آب همانند گردن شتر از زمین جوشید. امام علیه السلام به سرعت بیرون آمد و فرمود: خداوند را شاهد می‌گیرم که این صدقه است. ورق و دواتی برای من بیاور. شتابان آنها را نزد امام علیه السلام حاضر کردم. علی علیه السلام مرقوم فرمود: به نام خداوند مهرگستر و بخشنده [به همه موجودات در این جهان و بر مؤمنان در دو جهان]. این چیزی است که بنده خدا، علی، امیرمؤمنان علیه السلام صدقه داد.

دو مزرعه معروف به چشمه ابونیزر و بغیبغه را برای نیازمندان اهل مدینه و در راه‌ماندگان وقف کرد تا به وسیله آنها خداوند سوزش آتش را روز قیامت از چهره وی بازدارد. آن دو فروخته و بخشیده نمی‌شوند تا خداوند آنها را به ارث برد و او بهترین وارثان است مگر آن‌که حسن و حسین به آنها احتیاج پیدا کنند که این دو برای آنان طلق و آزاد است ولی برای دیگران این‌گونه نیست.»

محمد بن هشام گوید: «امام حسین علیه السلام بدهکار شد و معاویه دویست هزار دینار در مقابل چشمه ابونیزر برای وی فرستاد ولی امام علیه السلام از فروش آن خودداری کرد و فرمود: همانا پدرم آن را صدقه داد تا خداوند سوزش آتش را از چهره‌اش بازدارد و من هرگز آنها را در برابر چیزی نمی‌فروشم.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۲۵۵

۳۱۶- (۲۸) در کتاب العوالی از جابر روایت می‌شود که گفت: «هیچ‌یک از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله توانگر نبود، مگر آن‌که چیزی را وقف می‌کرد.»

ارجاعات

گذشت: در بیشتر روایات ابواب حقوق مستحب از کتاب زکات مطالبی بر این بحث دلالت می‌کند.

در روایت هشتم از باب هشتاد و دوم از ابواب زیارت معصومین علیهم السلام این گفته که: «به تحقیق امام حسین علیه السلام اطراف محل قبرش را از مردم اهل نینوا و غاضریه به شصت هزار درهم خرید و آن را برای آنان صدقه (وقف) قرار داد.»

در روایات باب سی و پنجم و چهل و سوم از ابواب مبارزه با نفس و باب یکم از ابواب کارهای نیک مناسب با این بحث هست.

و در روایت یکم از باب هجدهم از ابواب ذکر این گفته که: «به تحقیق من تو را شاهد می‌گیرم ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! که این باغ من صدقه (وقف) تحویل داده شده برای مسلمانان نیازمند اهل صدقه است، آن‌گاه خداوند عزیز و باشکوه این آیات قرآن را نازل فرمود: پس آن کس که ببخشد و تقوا پیشه کند و پاداش نیک را راست انگارد او را برای زندگی مرفه آماده می‌کنیم.»

در روایت دوم از باب چهل و هشتم از ابواب کسب‌های روا و ناروا فرموده امام علیه السلام که: «ای جعفر! از مال من فلان مبلغ را برای نوحه‌سرایان وقف کن تا به مدت ده سال در منی در روزهای اعمال منی برای من نوحه‌سرایی کنند.» «۱»

می‌آید:

در روایات ابواب بعدی، مربوط به احکام وقوف و صدقات مطالبی خواهد آمد که بر این بحث دلالت می‌کند.

باب ۲ عدم جواز تصرف واقف در وقف و قرار دادن واقف خودش را سزاوارتر از دیگران در صورت نیاز به مال موقوفه

۳۱۷- (۱) علی بن سلیمان بن رشید گوید: «به امام موسی بن جعفر علیه السلام نوشتم: فدایت شوم! من فرزند ندارم و مزرعه‌ای از پدرم به ارث برده‌ام که بخشی از آن را تمام کردم و ایمن از حوادث نیستم. فدایت شوم! اگر فرزند نداشتم و مرگم فرارسید چیزی

را به صلاح من می‌دانید؟ آیا بخشی از آن را بر برادران

---

(۱). باب ۴۸ از ابواب کسب‌های روا و ناروا روایت ۲.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۲۵۷

نیازمندم و بیچارگان وقف کنم یا آن را بفروشم و بهایش را در زمان حیات خود صدقه دهم؟ من از این بیمناکم که پس ازمن وقف در مسیر صحیح قرار نگیرد و اگر در زمان حیات خود آن را وقف کردم آیا تا زنده‌ام می‌توانم از آن بخورم؟

امام علیه السلام در پاسخ مرقوم فرمود: نامه‌ات را دربارهٔ مزرعه‌ات فهمیدم. در صورت وقف کردن، نمی‌توانی از آن استفاده کنی. اگر خودت از آن استفاده کنی وقف واقع نمی‌شود. اگر وارث داری آن را بفروش و مقداری از بهایش را تا زنده‌ای صدقه بده و اگر وقف کردی، بخشی از آن را برای اداره زندگی‌ات نگه دار، مثل کاری را که امیرمؤمنان علیه السلام کرد.»

۳۱۸- (۲) در کتاب العوالی از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می‌شود که دربارهٔ وقف فرمود: «اصلِ مال را حبس کن و بهره‌اش را در راه خدا رها کن»

۳۱۹- (۳) در کتاب درر اللئالی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌شود که فرمود: «اگر بخواهی، اصل مال را حبس و بهره‌اش را در راه خدا رها می‌کنی.»

۳۲۰- (۴) ابوجارود از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «انسان چیزی را که صدقه داده، نمی‌خرد و اگر خانه‌ای را وقف خویشاوندانش کند، در صورت تمایل، خودش نیز همراه آنان در آن ساکن می‌شود و اگر برده‌ای را وقف خویشاوندانش کند، در صورت تمایل به خودش نیز خدمت می‌کند.»

۳۲۱- (۵) طلحهٔ بن زید از امام صادق علیه السلام از پدرش روایت می‌کند که ایشان دربارهٔ شخصی که خانه‌ای را- که در آن ساکن است- وقف کرده فرمود: «هم‌اکنون از آنجا اخراج می‌شود.»

مرحوم شیخ طوسی قدس سره در استبصار می‌فرماید: «این روایت با روایت اول منافات ندارد زیرا دلیل دستور امام علیه السلام به بیرون رفتن از خانه این است که می‌خواهد وقف، صحیح واقع شود، زیرا ما بیان کردیم که از شرایط صحت وقف تحویل آن به موقوف علیه است و مقصود امام علیه السلام این نیست که این کار برای وی حرام و ممنوع است.»

۳۲۲- (۶) در کتاب دعائم الاسلام از امام باقر علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «حسین بن علی علیهما السلام خانه‌ای را وقف کرد و حسن بن علی علیهما السلام به وی فرمود: از آنجا منتقل شو!»

۳۲۳- (۷) اسماعیل بن فضیل گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی در زمان حیات خویش، بخشی از اموالش را برای هر کار خیری وقف می‌کند و می‌گوید: اگر به چیزی از آن نیازمند شدم، من به آن شایسته‌ترم. آیا این را برای وی جایز می‌دانید، در حالی که آن را برای خدا قرار داده است؟ و اگر در زمان حیاتش در اختیار خودش بود، پس از وی آیا به میراث باز می‌گردد یا وقف است؟

امام علیه السلام فرمود: میراث برای خانواده‌اش می‌شود.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۲۵۹

۳۲۴- (۸) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «هرکس چیزی را وقف کند و بگوید: اگر به آن نیازمند شدم، من به آن سزاوارترم، پس از مرگش میراث می‌شود.»

باب ۳ حکم رجوع در وقف و صدقه و تملک آنها

۳۲۵- (۱) حکم بن ابی عقیله گوید: «پدرم خانه‌ای را به من صدقه داد و من آن را تحویل گرفتم، آن‌گاه پس از آن صاحب فرزندان دیگری شد و تصمیم گرفت آن را از من بگیرد و به آنان صدقه بدهد. من نیز ماجرا را برای امام صادق علیه السلام بازگو و از وی کسب تکلیف کردم.

امام علیه السلام فرمود: آن را به وی تحویل نده.

گفتم: در این صورت با من نزاع و مخاصمه می‌کند.

امام علیه السلام فرمود: تو نیز با وی مخاصمه کن ولی صدایت را بلندتر از صدای او نکن.»

۳۲۶- (۲) جمیل بن دراج گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: شخصی بر فرزندان صغیرش صدقه‌ای می‌دهد، آیا حق رجوع دارد؟

امام علیه السلام فرمود: نه، صدقه برای خداوند عزیز و باشکوه است.»

۳۲۷- (۳) محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که ایشان دربارهٔ شخصی که به فرزندان بالغش صدقه می‌دهد، فرمود: «در صورتی که تا زمان مرگ پدر تحویل نگیرند، آن میراث است و اگر به فرزند صغیرش صدقه دهد صحیح است، زیرا پدرش سرپرستی او را بر عهده دارد.

و فرمود: در صورتی که صدقه برای طلب خشنودی خداوند انجام شود، در آن رجوع نیست.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۲۶۱

و فرمود: هبه و بخشش، اگر صاحبش بخواهد از آن برمی‌گردد- خواه تحویل گرفته شده باشد یا تحویل گرفته نشده باشد- مگر به خویشاوند که در آن رجوع نمی‌شود.»

۳۲۸- (۴) صفوان بن یحیی گوید: «از امام موسی بن جعفر علیه السلام سؤال کردم: شخصی مزرعه‌اش را وقف می‌کند، سپس تصمیم می‌گیرد با آن کار دیگری انجام دهد.

امام علیه السلام فرمود: اگر برای فرزندانش و دیگران وقف و برای آن، سرپرستی معین کرده است، حق بازگشت از آن را ندارد و اگر آنها صغیرند و شرط کرده که خودش سرپرستی آن را تا زمان بلوغ برای‌شان به عهده بگیرد و از طرف آنان تحویل گرفته است، حق بازگشت در آن ندارد.

و اگر بالغ هستند و هنوز به آنان تحویل نداده است و آنها نیز با جدال و مرافعه آن را تحویل نگرفته‌اند، می‌تواند در آن رجوع کند، زیرا آنان- با این‌که بالغند ولی- آن را تحویل نگرفته‌اند.»

۳۲۹- (۵) محمد بن جعفر اسدی گوید: «در میان پاسخ پرسش‌هایم از امام زمان (عج) که از شیخ ابوجعفر محمد بن عثمان قدس سره به دستم رسید، این مطلب وجود داشت: .. و پرسشت دربارهٔ وقف برای ما و آنچه برای ما قرار داده و سپس صاحبش به آن نیازمند می‌شود. پس هرآنچه تحویل داده نشده، صاحبش در آن اختیار دارد و آنچه تحویل داده شده، صاحبش اختیاری در آن ندارد، خواه صاحبش به آن احتیاج پیدا کند یا احتیاج پیدا نکند، به آن نیازمند باشد یا بی‌نیاز باشد ...

و این‌که دربارهٔ شخصی سؤال کردی که مزرعه‌ای را برای ما قرار می‌دهد و آن را تحویل سرپرستی می‌دهد تا به کارهای آن رسیدگی و آن را آباد کند و از درآمدش خرج و هزینه آن را بپردازد و باقیمانده درآمد آن را برای ناحیه ما قرار دهد، همانا این کار برای کسی که صاحب مزرعه او را به عنوان سرپرست تعیین کرده جایز است و برای دیگران جایز نیست.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۲۶۳

۳۳۰- (۶) جمیل بن درّاج گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی مالی یا خانه‌ای را به فرزندش صدقه می‌دهد، آیا می‌تواند از آن برگردد؟

امام علیه السلام فرمود: آری مگر آن‌که صغیر باشد.»

در گزارش دیگری جمیل بن دراج از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که دربارهٔ شخصی که چیزی را به فرزندش می‌بخشد، آیا شایسته است از آن بازگردد؟ فرمود: ...

ادامه روایت همانند روایت پیشین است.

۳۳۱- (۷) عبید بن زراره از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که ایشان دربارهٔ شخصی که به فرزندان بالغش صدقه می‌دهد فرمود: «در صورت تحویل نگرفتن آنان تا زمان مرگ وی آن میراث است و اگر به فرزند نابالغش صدقه دهد آن صحیح و نافذ است؛ زیرا پدر ولیّ و سرپرست اوست.

و فرمود: در صورتی که برای طلب خشنودی خداوند صدقه داده شود، در آن بازگشت نیست.»

۳۳۲- (۸) ابوالحسن (ابوالحسین) گوید: «به امام هادی علیه السلام نوشتم: من زمینی را برای فرزندم و در راه حج و کارهای نیک وقف کردم و برای شما یا امام بعد از شما پس از خود حقی قرار دادم ولی از آن منصرف شدم.

امام علیه السلام فرمود: تو آزادی و برایت حلال است.»

۳۳۳- (۹) علی بن جعفر گوید: «از برادرم امام موسی بن جعفر علیه السلام سؤال کردم: آیا صدقه پیش از تحویل برای صاحبش صحیح و جایز است؟

امام علیه السلام فرمود: هرگاه پدری به فرزند صغیرش صدقه دهد، آن صحیح و نافذ است، زیرا وقتی فرزندش صغیر است برای وی تحویل می‌گیرد ولی هرگاه فرزند بزرگ باشد، صحیح نیست تا تحویل بگیرد.

و سؤال کردم: شخصی به دیگری صدقه می‌دهد و او تحویل نگرفته است. آیا آن صحیح است؟

امام علیه السلام فرمود: صحیح است، تحویل داده شود یا تحویل داده نشود.

و سؤال کردم: شخصی صدقه را برای خدا و قطعی قرار می‌دهد، آیا حق بازگشت از آن را دارد؟

امام علیه السلام فرمود: هرگاه برای خدا قرار دهد، آن برای بینوایان و در راه ماندگان است از این رو نمی‌تواند از آن بازگردد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۲۶۵

۳۳۴- (۱۰) حکم گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: پدرم خانه‌ای را به من صدقه داد، سپس تصمیم گرفت آن را بازگرداند و قاضیان ما در این‌باره به نفع من حکم کردند، امام علیه السلام فرمود: قضات شما خوب قضاوت کردند و پدرت بد کاری کرد. همانا صدقه برای خداست و آنچه برای خداست، در آن بازگشتی نیست و اگر تو با پدرت مرافعه کردی صدایت را بر او بلند نکن و اگر او صدایش را بلند کرد، تو صدایت را کوتاه کن.

گفتم: پدرم فوت کرده است.

امام علیه السلام فرمود: آن را بر وی حلال کن.»

این روایت در کتاب دعائم الاسلام نیز نقل شده است.

۳۳۵- (۱۱) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که از امام صادق علیه السلام سؤال شد: «شخصی چیزی را برای خدا صدقه قطعی قرار می‌دهد. آیا می‌تواند از آن بازگردد؟

امام علیه السلام فرمود: وقتی برای خدا قرار دهد آن برای بینوایان و در راه‌ماندگان است و نمی‌تواند از آن بازگردد.»

۳۳۶- (۱۲) سماعه گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی چیزی را به خویشاوند خود صدقه می‌دهد، آیا شایسته است از آن بازگردد؟

امام علیه السلام فرمود: نه ولی اگر احتیاج پیدا کرد می‌تواند از خویشاوندش از غیر آنچه به وی صدقه داده، بگیرد.»

۳۳۷- (۱۳) عبدالرحمان گوید: «از امام موسی بن جعفر علیه السلام سؤال کردم: شخصی کنیزی را به فرزندان نابالغش صدقه می‌دهد و سپس از آن کنیز خوشش می‌آید، آیا صلاح می‌دانید آن را بر دارد یا آن را به طور عادلانه قیمت کند و علیه خود بر بهایش گواه بگیرد یا همه این کارها را ترک کند و به هیچ‌یک از آنها دست نزند؟

امام علیه السلام فرمود: آن را عادلانه قیمت کند و بهایش را برای آنان عهده‌دار شود و سپس با آن کنیز آمیزش کند.»

۳۳۸- (۱۴) علی بن جعفر گوید: «از برادرم امام موسی بن جعفر علیه السلام سؤال کردم: شخصی به فرزندش (یا دیگری) صدقه می‌دهد. آیا شایسته است از آن بازگردد؟ امام علیه السلام پاسخ داد: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۲۶۷

هرکس چیزی را صدقه دهد و سپس از آن بازگردد مانند کسی است که استفراغ می‌کند و سپس آن را باز می‌گرداند.»

در کتاب دعائم الإسلام نیز این روایت از امام صادق علیه السلام نقل شده است.

۳۳۹- (۱۵) عبداللّه بن سنان گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی چیزی را صدقه می‌دهد و سپس از آن باز می‌گردد.

امام علیه السلام پاسخ داد: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: ماجرای صدقه دهنده‌ای که از آن باز می‌گردد ماجرای استفراغ کننده‌ای است که آن را باز می‌گرداند.»

۳۴۰- (۱۶) حلبی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «ماجرای کسی که از صدقه‌اش باز می‌گردد، همانند کسی است که استفراغش را بازمی‌گرداند.»

۳۴۱- (۱۷) جراح مدائنی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که ایشان دربارهٔ کسی که از صدقه‌اش باز می‌گردد، فرمود: «او مانند کسی است که استفراغش را بازمی‌گرداند.»

۳۴۲- (۱۸) منصور بن حازم از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هرگاه شخصی صدقه‌ای دهد، برای وی جایز نیست که آن را بخرد یا آن را به عنوان بخشش بگیرد یا بازگرداند مگر از راه میراث.»

۳۴۳- (۱۹) منصور بن حازم از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «اگر صدقه‌ای دادی به تو باز نمی‌گردد و آن را نخر مگر آن‌که ارث ببری.»

۳۴۴- (۲۰) محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام سؤال کرد: «شخصی صدقه‌ای می‌دهد آیا حلال است آن را به ارث ببرد؟ امام علیه السلام فرمود: آری».

۳۴۵- (۲۱) اسماعیل جعفی از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هرکس صدقه‌ای بدهد و از راه میراث به وی بازگردد، آن متعلق به اوست.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۲۶۹

۳۴۶- (۲۲) محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هرگاه شخصی به فرزندش صدقه‌ای بپردازد، آن را به ارث می‌برد و هرگاه به این صورت صدقه بدهد که آن را برای خدا قرار دهد، پس برای وی شایسته نیست.»

ارجاعات

گذشت: در روایت سوم از باب یازدهم از ابواب حقوق مستحب این گفته که: «آن برای تو صدقه است.

امام علیه السلام فرمود: اگر بگوید: آن برای خدای عزیز و باشکوه است، آن را به حال خود واگذارد و اگر نگفته باشد، اگر بخواهد می‌تواند از آن بازگردد.»

در روایات باب سی و پنجم از حقوق مستحب مطالبی هست که بر این بحث دلالت می‌کند.

می‌آید:

و در روایات باب نهم و دهم از باب وقف و باب ششم، هفتم، هشتم، نهم و یازدهم از ابواب هبه مناسب با این بحث خواهد آمد.

باب ۴ اشتراط تعیین موقوف علیهم و استمرار در وقف

۳۴۷- (۱) علی بن مهزیار گوید: «به امام علیه السلام گفتم: برخی از دوستداران شما از نیاکان‌تان روایت می‌کنند که: هر وقفی تا وقت معین بر وارثان ثابت و لازم است و هر وقفی تا وقت نا معین و مجهول باطل است و به وارثان باز می‌گردد و تو به سخن نیاکانت آگاه‌تری.

امام علیه السلام مرقوم فرمود: آن نزد من به همین صورت است.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۲۷۱

۳۴۸- (۲) محمد بن حسن صفار گوید: «در نامه‌ای از امام حسن عسکری علیه السلام سؤال کردم: وقف صحیح چگونه است؟ روایت شده است: وقف نامحدود، باطل است و به وارثان باز می‌گردد و وقف مدت‌دار، صحیح و گذراست.

و گروهی می‌گویند: مدت‌دار این است که در آن گفته شود: آن وقف بر فلانی و نسل اوست و پس از انقراض آنها برای نیازمندان و بینوایان است تا خداوند زمین و آنچه بر آن است به ارث برد.

و دیگران می‌گویند: مدت‌دار این است که گفته شود: آن برای فلانی و نسل او است تا وقتی که زنده‌اند و در پایان آن، برای نیازمندان و بینوایان تا وقتی که خداوند زمین و آنچه را در آن است به ارث برد، گفته نشود و غیر موقت این است که بگوید: این وقف است و از احدی نام نبرد. کدام یک از این‌ها صحیح و کدام یک باطل است؟

امام علیه السلام در پاسخ مرقوم فرمود: وقف‌ها بر اساس آن چیزی است که آن را وقف می‌کند انشاءالله.»

ارجاعات

گذشت: در روایات باب یکم مناسب با این باب.

می‌آید:

و در باب هفتم و هشتم آنچه بر این بحث دلالت می‌کند.

باب ۵ جواز وقف مِلک مشاع و صدقه پیش از تقسیم و تحویل

۳۴۹- (۱) عمر حلبی گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: پیش از آن‌که خانه‌ای تقسیم شود یکی از صاحبان آن سهم خود را صدقه می‌دهد.

امام علیه السلام فرمود: صحیح است.

گفتم: بفرمایید که اگر هبه بود [آیا صحیح بود؟]

امام علیه السلام فرمود: صحیح است.

سؤال کردم: شخصی، دیگری را مادام العمر در خانه‌اش ساکن می‌کند.

امام علیه السلام فرمود: برای او لازم است و نمی‌تواند او را بیرون کند.

گفتم: آیا می‌تواند سکونت آن را برای وی و فرزندانش قرار دهد؟

امام علیه السلام فرمود: صحیح است.

و سؤال کردم: شخصی- بدون تعیین مدت- دیگری را در خانه‌اش ساکن می‌کند.

امام علیه السلام فرمود: صاحبخانه هر وقت بخواهد او را بیرون می کند.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۲۷۳

۳۵۰- (۲) فضل بن عبدالملک از امام صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان دربارهٔ شخصی که سهم خود از خانه‌ای را صدقه داد فرمود: «صحیح است؛ هرچند نداند سهمش کدام است.»

۳۵۱- (۳) زراره از امام باقر علیه السلام روایت می کند که ایشان دربارهٔ شخصی که مال مشترکی را صدقه می‌دهد فرمود: «صحیح است.»

۳۵۲- (۴) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که از امام صادق علیه السلام سؤال شد: «شخصی مال مشترکی را صدقه می‌دهد. امام علیه السلام فرمود: صحیح است.»

۳۵۳- (۵) در همان کتاب روایت می‌شود که از امام صادق علیه السلام دربارهٔ صدقه دادن مال مشاع سؤال شد. امام علیه السلام فرمود: «صحیح است و همانند مال مشاع تحویل گرفته می‌شود.»

۳۵۴- (۶) ابوبصیر گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ صدقه دادن مال تقسیم نشده و تحویل گرفته نشده سؤال کردم. امام علیه السلام فرمود: صحیح است، مردم نحله را قصد می کنند ولی اشتباه می کنند.»

۳۵۵- (۷) محمد بن مسعود طائی گوید: «به امام موسی بن جعفر علیه السلام گفتم: مادرم خانه‌اش یا سهمش را در خانه ای به من صدقه داد و به من گفت: برای خود نوشته و مدرکی تهیه کن! از این رو نوشتم که من خانه را از مادرم خریدم و او به من فروخت و بهایش را تحویل گرفت. پس از مرگ مادرم وارثان وی گفتند: سوگند یاد کن که آن را خریده‌ای و بهایش را پرداخته‌ای. اگر من برای آنان سوگند یاد کنم خانه را تحویل می گیرم و اگر سوگند نخورم چیزی به من نمی‌دهند.
امام علیه السلام فرمود: برای‌شان سوگند یاد کن و آنچه را مادرت برایت قرار داده است تحویل بگیر.»

۳۵۶- (۸) ابوالصباح گوید: «به امام موسی بن جعفر علیه السلام گفتم: مادرم سهمش از خانه‌ای را به من صدقه داد. من به وی گفتم: قضات این را اجازه نمی‌دهند. نوشته‌ای مبنی بر خرید آن به من بده. مادرم

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۲۷۵

گفت: نوشته‌ای آن طور که به نظرت می‌رسد و به صلاح خودت می‌دانی، تنظیم کن. من نیز مدرکی از مادرم گرفتم. پس از درگذشت وی یکی از وارثان از من خواست که سوگند یادکنم که بهای آن را پرداخته‌ام در حالی که من چیزی نپرداخته‌ام. نظر شما در این باره چیست؟
امام علیه السلام فرمود: برایش سوگند یاد کن.»

۳۵۷- (۹) ابوبصیر گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ صدقه دادن مالی که تحویل گرفته نشده و تقسیم نشده سؤال کردم. امام علیه السلام فرمود: صحیح است.»

۳۵۸- (۱۰) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که: «امام حسین علیه السلام زمین و چیزهای دیگری را به ارث برد و پیش از تحویل گرفتن، آنها را صدقه داد.»

۳۵۹- (۱۱) در همان کتاب روایت می‌شود که از امام صادق علیه السلام دربارهٔ صدقه دادن پیش از تحویل سؤال شد. امام علیه السلام فرمود: «در صورت پذیرفتن شخصی که به وی صدقه داده شده یا پذیرفتن تو از جانب وی- در صورت نابالغ بودن وی- صحیح است؛ خواه تحویل گرفته شود یا تحویل گرفته نشود و اگر پذیرفته نشود اعتباری به آن نیست تا وقتی که پذیرفته شود.»

۳۶۰- (۱۲) سلیمان دیلمی گوید: «از امام صادق علیه السلام پرسیدم: شخصی بخشی از خانه‌اش را به مرد غریبی صدقه می‌دهد و سپس می‌میرد. امام علیه السلام فرمود: آن قیمت می‌شود و بهایش به وی پرداخته می‌شود.»

ارجاعات

گذشت: در باب یکم مطالبی به طور عموم و اطلاق هست که بر این بحث دلالت می کند.

باب ۶ وجوب عمل به وقف و حرمت تغییر آن و حکم وقف بر مسجد

۳۶۱- (۱) محمد بن حسن صفار در نامه‌ای از امام علیه السلام دربارهٔ وقف و روایات رسیده دربارهٔ آن سؤال کرد.

امام علیه السلام در پاسخ مرقوم فرمود: «وقف به همان صورتی است که صاحبش وقف کرده است انشاءالله.»

محمد بن یحیی گوید: «یکی از شیعیان دربارهٔ وقف به امام حسن عسکری علیه السلام نامه نوشت.» ادامه این روایت همانند روایت پیشین است.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۲۷۷

ارجاعات

گذشت: در باب نوزدهم از ابواب مساجد مطالبی دربارهٔ ذیل باب وارد شده است و روایت هجدهم از باب یکم را نیز بنگر.

باب ۷ حکم وقف زمین بر گروهی که در سرزمین‌های مختلف پراکنده‌اند

۳۶۲- (۱) علی بن محمد بن سلیمان نوفلی گوید: «در نامه‌ای از امام جواد علیه السلام سؤال کردم: جدّم زمینی را بر فرزندان نیازمند فلانی- نیای اعلای افراد یک قبیله- وقف کرد و آنها بسیارند و در شهرهای گوناگون پراکنده. (و در میان فرزندان واقف نیاز شدیدی است و آنان از من خواسته‌اند که از میان فرزندان آن مرد، وقف را تنها به آنان اختصاص دهم.)

امام علیه السلام در پاسخ فرمود: دربارهٔ زمینی که جدت برای فرزندان نیازمندِ فلانی وقف کرد، سخن گفتی. آن متعلق به ساکنان شهری است که وقف در آن وجود دارد و تو وظیفه نداری به جستجوی غایبان بپردازی.»

باب ۸ حکم فروش وقف

۳۶۳- (۱) ابو علی بن راشد گوید: «به امام کاظم علیه السلام گفتم: فدایت شوم! زمینی را در کنار مزرعه‌ام به دو هزار درهم خریدم و پس از پرداخت پول، خبردار شدم که زمین وقف است.

امام علیه السلام فرمود: خریدن وقف جایز نیست و محصولات آن در مِلک تو داخل نمی‌شود. آن را به موقوفٌ علیهم بپرداز.

گفتم: صاحبی برای آن نمی‌شناسم.

امام علیه السلام فرمود: محصول آن را صدقه بده.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۲۷۹

۳۶۴- (۲) علی بن مهزیار گوید: «به امام جواد علیه السلام نوشتم: فلانی مزرعه‌ای را خرید و آن را وقف کرد و خمس آن را نیز برای شما قرار داد. دربارهٔ فروش سهم شما از زمین یا به عهده گرفتن بهای آن به قیمت خرید یا رها کردن آن به صورت وقف، نظرتان را می‌پرسد.

امام علیه السلام به من نوشت: به فلانی بگو که من به وی دستور می‌دهم سهم مرا از مزرعه بفروشد و بهایش را برایم‌بفرستد. این نظر من است انشاءالله یا اگر برایش بهتر است، قیمت آن را بر عهده بگیرد.

و به امام علیه السلام نوشتم: آن شخص می گوید: میان کسانی که بقیه زمین را برای‌شان وقف کرده است، اختلاف بسیاری است و مطمئن نیست که پس از وی این اختلاف زیادتر نشود. اگر صلاح می‌دانید این وقف فروخته شود و سهم هر یک از آنان پرداخت

شود، دستور آن را صادر بفرمایید.

امام علیه السلام با دستخط خویش برای من مرقوم فرمود: به او بگو که نظر من این است که اگر به اختلاف موقوفٌ علیهم یقین دارد و فروش آن را بهتر می‌داند آن را بفروشد؛ زیرا چه بسا اختلاف سبب تلف مال و جان شود.»

مرحوم شیخ طوسی قدس سره می‌فرماید: «توجیه این روایت این است که آن را حمل کنیم بر جواز فروش وقف به شرطی که در روایت آمده است و آن این است که ادامه وقف، منجر به زیان و اختلاف و هرج و مرج و خراب شدن آن شود.»

۳۶۵- (۳) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که یکی از یاران امام باقر علیه السلام به وی نوشت: «فلانی مزرعه‌ای خریده و آن را وقف کرده است و یک پنجم آن را برای شما قرار داده است و می گوید: میان موقوفٌ علیهم اختلاف شدیدی روی داده است، به طوری که وی مطمئن نیست این اختلاف زیاد نشود. در این باره نظر شما را سؤال کرده است.

امام علیه السلام در پاسخ مرقوم فرمود: نظر من این است که اگر پایان وقف را برای خدا قرار نداده است سهم مرا از این مزرعه بفروشد و آن را به من برساند و موقوفٌ علیهم در صورت نزاع آن را بفروشند؛ زیرا چه بسا اختلاف منجر به تلف مال و جان شود.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۲۸۱

۳۶۶- (۴) محمد بن عیسی عبیدی گوید: «احمد بن حمزه به امام موسی بن جعفر علیه السلام نوشت: شخص بدهکاری چیزی را وقف کرد و آن‌گاه با بدهکاری‌ای که مالش پاسخگوی آن نیست درگذشت.

امام علیه السلام در پاسخ مرقوم فرمود: وقف او برای پرداخت بدهی‌اش فروخته می‌شود.»

۳۶۷- (۵) جعفر بن حیّان (حنّان) گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی بخشی از درآمد خود را برای خویشاوندانش از طرف پدر و مادر وقف کرد و سیصد درهم از آن را هر سال برای شخصی و فرزندانش- که با وی خویشاوندی ندارد- وصیت کرد و بقیه آن را میان خویشاوندان پدری و خویشاوندان مادری‌اش تقسیم کرد.

امام علیه السلام فرمود: برای کسی که برایش وصیت کرده، حلال است.

گفتم: بفرمایید که اگر زمین وقفی بیش از پانصد درهم محصول ندهد [چه باید کرد]؟

امام علیه السلام فرمود: خویشاوندانش حق ندارند چیزی از محصول بردارند تا سیصد درهم کسی که برایش وصیت شده، پرداخت شود. سپس باقیماندهٔ آن متعلق به آنهاست.

گفتم: بفرمایید که اگر کسی که برایش وصیت کرده، بمیرد [چه باید کرد]؟

امام علیه السلام فرمود: پس از مرگ وی آن سیصد درهم متعلق به وارثان اوست و تا یکی از آنها باقی است، آن را به ارث می برد و هرگاه وارثان وی منقرض شدند و کسی از ایشان باقی نماند آن سیصد درهم متعلق به خویشاوندان میّت است وبه درآمد وقف افزوده می‌شود و تا وقتی محصول باقی است و خویشاوندان میّت وجود دارند میان‌شان تقسیم می‌شود و آن رابه ارث می‌برند.

گفتم: آیا وارثان خویشاوندان میّت- در صورت نیاز و عدم کفاف درآمد آن- می‌توانند زمین را بفروشند؟

امام علیه السلام فرمود: آری، هرگاه همه آنها راضی شوند و فروش برای‌شان بهتر باشد آن را می‌فروشند.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۲۸۳

۳۶۸- (۶) عبد الله بن جعفر حمیری در ضمن پرسش‌های فقهی خود از طریق نامه از امام زمان (عج) پرسید: «از امام علیه السلام دربارهٔ فروش وقف آمده است: هرگاه چیزی برای افراد معین و فرزندان‌شان وقف باشد و همه آنان تصمیم به فروش آن بگیرند و این کار برای‌شان بهتر باشد، می‌توانند آن را بفروشند.

در این صورت اگر همه آنان راضی به فروش آن نباشند، آیا می‌توان سهم بعضی از آنان را خرید یا این کار جایز نیست مگر با رضایت همه آنان؟ و نیز دربارهٔ وقفی که فروش آن جایز نیست سؤال کرد.

امام علیه السلام پاسخ داد: هرگاه چیزی برای پیشوای مسلمانان وقف باشد، فروش آن جایز نیست و اگر برای گروهی از مسلمانان وقف باشد، هر دسته آنچه را قدرت بر فروش آن دارند می‌توانند بفروشند، خواه با هم یا جداگانه. انشاءالله»

۳۶۹- (۷) علی بن معبد گوید: «محمد بن احمد بن ابراهیم بن محمد در سال دویست و سی و سه از طریق نامه از امام علیه السلام پرسید: شخصی می‌میرد و همسر و چند دختر و پسر از وی باقی می‌مانند. آن مرد برده‌ای از خود برجای می‌گذارد که آن را به مدت ده سال برای آنان وقف کرده است و پس از آن آزاد است. آیا- با این حال- وارثان وی در صورت ناچاری می‌توانند آن را بفروشند؟ خداوند مرا فدایت گرداند.

امام علیه السلام در پاسخ مرقوم فرمود: تا فرارسیدن زمان شرط وی آن را نفروش (یا نفروشند) مگر آن‌که ناچار به این کار باشند که برای‌شان جایز است.»

ارجاعات

گذشت: در روایت چهارم از باب یکم از ابواب بیع این گفته که: «آن زمین از بیست سال پیش بایر است و او از خریدن آن خودداری می‌کند؛ زیرا گفته می‌شود: این بخش از مزرعه در گذشته برای حاکم از وقف جدا شده است. اگر خریدن آن از حکومت جایز باشد این کار به مصلحت وی و سبب آبادی مزرعه‌اش می‌شود ...»

و روایات یکم، دوم، سوم و هجدهم از باب یکم را بنگر که مناسب با این بحث است.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۲۸۵

باب ۹ حکم آمیزش با کنیزی که صدقه داده پیش از تحویل دادن آن

۳۷۰- (۱) علی بن جعفر گوید: «از برادرم امام موسی بن جعفر علیه السلام سؤال کردم: شخصی به دیگری می‌گوید: تا زنده‌ای این کنیز متعلق به تو. آیا صاحبش می‌تواند با آن آمیزش کند؟

امام علیه السلام فرمود: تا وقتی به صدقه‌گیرنده تحویل نداده، آمیزش با آن برایش حلال است و پس از آن‌که او را صدقه داد، برایش حرام می‌شود.»

۳۷۱- (۲) علی بن جعفر گوید: «از برادرم امام موسی بن جعفر علیه السلام سؤال کردم: شخصی کنیزی را به دیگری صدقه می‌دهد، آیا پیش از تحویل دادن آن به صدقه‌گیرنده آمیزش با کنیز برایش حلال است؟

امام علیه السلام فرمود: وقتی آن را صدقه داد، برایش حرام می‌شود.»

ارجاعات

باب سوم از ابواب وقوف را بنگر.

باب ۱۰ حکم شریک کردن دیگران در صدقه به فرزند

۳۷۲- (۱) عبدالرحمان بن حجاج از امام صادق علیه السلام سؤال کرد: «شخصی مالی را برای تعدادی از فرزندان نابالغش قرار می‌دهد سپس تصمیم می‌گیرد دیگر فرزندانش را نیز در آن مال شریک کند.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

۳۷۳- (۲) علی بن یقطین گوید: «از امام موسی بن جعفر علیه السلام سؤال کردم: شخصی بخشی از اموالش را به تعدادی از فرزندانش صدقه می‌دهد، سپس تصمیم می‌گیرد دیگر فرزندانش را نیز در آن مال شریک

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۲۸۷

امام علیه السلام فرمود: چنین حقی ندارد مگر آن‌که شرط کند که هر فرزندی برایش متولد شد، مانند آنهایی است که به آنان صدقه داده است. او حق این کار را دارد.»

۳۷۴- (۳) سهل گوید: «از امام رضا علیه السلام سؤال کردم: شخصی بخشی از اموالش را به یکی از فرزندانش صدقه می‌دهد. سپس تصمیم می گیرد، دیگر فرزندانش را در آن با وی شریک کند.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

۳۷۵- (۴) علی بن جعفر گوید: «از برادرم امام موسی بن جعفر علیه السلام سؤال کردم: شخصی صدقه‌ای به فرزندش می‌دهد، سپس تصمیم می گیرد دیگران را با فرزندش در آن شریک کند. آیا این کار برای وی شایسته است؟

امام علیه السلام فرمود: آری، پدر هر کاری که دوست داشته باشد با مال فرزندش انجام می‌دهد وهبه به فرزند مانند صدقه به دیگران است.»

ارجاعات

گذشت: در روایت یکم از باب سوم این گفته به امام علیه السلام که: «پدرم خانه‌ای را به من صدقه داد و من آن را تحویل گرفتم. آن گاه پدرم صاحب فرزندان دیگری شد و تصمیم گرفت آن را از من بگیرد و به آنان صدقه بدهد. من نیز ماجرا را برای امام صادق علیه السلام بازگو کردم و در این باره از وی سؤال کردم.

امام علیه السلام فرمود: آن را به پدرت نده.

گفتم: در این صورت با من مرافعه و نزاع می کند.

امام علیه السلام فرمود: تو نیز با او مرافعه کن ولی صدایت را بلندتر از صدای او نکن.»

سایر روایات آن باب را بنگر.

می آید:

و در روایت یکم از باب سیزدهم از ابواب احکام اولاد این گفته به امام علیه السلام که: «... این کنیز این فرزند را به دنیا آورد، ولی من او را به آن وقف همیشگیِ گذشته پیوند ندادم و وصیت کردم که پس مرگم از تا وقتی نابالغ است هزینه‌اش پرداخت شود و پس از بلوغ از این مزرعه دویست دینار برای یک بار به وی پرداخت شود و خودش و فرزندانش- پس از آن بخشش- در آن وقف سهمی نداشته باشند. نظر شما دربارهٔ راهنمایی من در آنچه انجام دادم و دربارهٔ این فرزند چیست؟ خداوند به شما عزت دهد.

امام علیه السلام فرمود: ... اما دربارهٔ بخشش دویست دیناری به وی و بیرون کردن او و فرزندانش از وقف، پس مال، متعلق به اوست، هر کار که بخواهد در آن انجام می‌دهد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۲۸۹

باب ۱۱ حکم صدقه دادن نابالغ

۳۷۶- (۱) محمد بن مسلم از امام صادق علیه السلام یا امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود: «طلاق و صدقه و وصیت نوجوان- در صورت برخورداری از عقل و درک- مؤثر است هرچند محتلم نشده باشد.»

۳۷۷- (۲) زراره از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود: «وقتی نوجوان به ده سالگی می‌رسد، آزاد کردن برده و صدقه دادن و وصیت وی از مالش در حدّ پسندیده و حق، جایز و مؤثر است.»

۳۷۸- (۳) زراره از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود: «وقتی نوجوان به ده سالگی می‌رسد، برای وی آزاد کردن برده و صدقه دادن بر وجه پسندیده جایز و صحیح است.»

۳۷۹- (۴) حسن بن راشد از امام عسکری علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «وقتی کودک به هشت سالگی می‌رسد، تصرفات وی در مالش جایز است و به تحقیق فرایض و حدود بر وی واجب می‌شود و دختر وقتی به هفت سالگی رسید، همین‌طور است.»

ارجاعات

گذشت: در روایات باب بیست و پنجم از ابواب حقوق مالی مستحب مناسب با این بحث هست.

می‌آید:

و در احادیث باب هفتاد و سوم از ابواب وصایا مطالبی خواهد آمد که می‌توان بر این بحث استدلال کرد.

و در روایت چهارم از باب بیستم از ابواب طلاق فرمومده معصوم علیه السلام که: «طلاق نوجوان، وصیت و صدقه وی در صورت برخورداری از عقل، درک صحیح است هرچند محتلم نشده باشد.»

و در نسخه‌ای از روایت «صحیح نیست» آمده است.

و در روایت ششم فرموده امام علیه السلام که: «هرگاه نوجوان براساس سنت طلاق دهد و در جای مناسب و حقّ صدقه دهد، اشکال ندارد و صحیح است.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۲۹۱

باب ۱۲ حکم صدقه دادن و بخشش زن بدون اجازه شوهر

۳۸۰- (۱) جمیل بن دراج باواسطه از امام علیه السلام روایت می‌کند که دربارهٔ بخشش زن از مال خودش بدون اجازه شوهر فرمود: «چنین اختیاری ندارد.»

۳۸۱- (۲) جابر بن یزید جعفی از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «بر زنان اذان نیست ... و آزاد کردن برده و نیکوکاری برای زن از مال خودش بدون اجازه شوهرش جایز نیست.»

ارجاعات

می‌آید:

در روایت یکم از باب ششم از ابواب هبات فرموده امام علیه السلام که: «مرد آنچه را به همسرش بخشیده باز نمی‌گرداند و زن آنچه را به شوهرش بخشیده باز نمی‌گرداند.»

در روایت چهل و دوم از باب یکم از ابواب وصیف فرموده امام علیه السلام که: «صاحب مال تازنده است، هر کاری که بخواهد می‌تواند با مالش انجام دهد، اگر بخواهد می‌بخشد و اگر بخواهد صدقه می‌دهد و اگر بخواهد آن را به حال خود رها می‌کند، تا مرگش فرا رسد.»

و در روایت یکم از باب یازدهم این گفته امام علیه السلام که: «انسان تا روح در بدن دارد به مالش سزاوارتر است.»

در روایت دوم فرموده معصوم علیه السلام که: «انسان تا روح در بدن دارد به مالش سزاوارتر است.»

و در روایت چهارم فرموده امام علیه السلام که: «صاحب مال تا روح در بدن دارد به مالش سزاوارتر است و هر کجا که بخواهد آن را مصرف می‌کند.»

و از عموم و اطلاق پاره‌ای از روایات آن باب- مثل آنچه ذکر کردیم- می‌توان جواز صدقه زن بدون اجازه شوهر را استفاده کرد.

و در روایت پنجم از باب نوزدهم این گفته که: «امامه بیماری سختی گرفت به طوری که زبانش بند آمد. در حالی که وی قدرت سخن گفتن نداشت امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام بر بالین وی آمدند و شروع کردند به وی بگویند: فلان برده و خانواده‌اش را آزاد کردی؟ فلان کار را انجام دادی؟ و امامه با حرکت سر سخنان آنان را تایید می‌کرد و به خوبی سخن نمی‌گفت

و مغیره- شوهرش- از کارهای وی ناراحت بود با این حال امام حسن و امام حسین علیهما السلام تصرفات وی را صحیح دانستند.»

و در روایت هفتم این گفته که: «زن یا مردی هنگام مرگ زبانش بند آمده بود و یکی از بستگانش از وی سؤال می‌کرد: آیا فلان برده و فلان برده را آزاد کردی؟ آیا فلان مال را صدقه دادی؟ او نیز برخی از آنها را با سر تایید می‌کرد و برخی را منکر می‌شد. آیا این صحیح است؟

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۲۹۳

امام علیه السلام فرمود: آری، آن صحیح است.»

و روایاتی که دلالت می‌کند بر اینکه انسان بیش از دیگران اختیار مالش را دارد و بیش از حدّ شمارش است؛ از این رو از عموم و اطلاق آنها استفاده می‌شود که زن اختیار بخشش و صدقه دادن مالش را دارد.

در روایت یکم از باب سی و هفتم از ابواب عتق فرموده امام علیه السلام که: «زن با وجود شوهرش هیچ اختیاری در آزاد کردن برده، صدقه دادن، تدبیر برده، بخشش و نذر در مالش ندارد مگر با اجازه شوهرش جز در ارتباط با حج یا زکات یا نیکی به پدر و مادر یا نیکی به خویشاوندان.»

باب ۱۳ جواز صدقه دادن به سادات

۳۸۲- (۱) علی بن مهزیار گوید: «به امام جواد علیه السلام نوشتم: اسحاق بن ابراهیم مزرعه‌ای را برای حج و کنیزی را که مادر فرزندش است وقف کرد و مازاد آن را برای نیازمندان قرار داده است و محمد بن ابراهیم اعتراف کرده که مالی [از آن وقف] برای تقسیم میان شیعیان نزد اوست و در میان بنی‌هاشم هم‌عقیده با ما، نیازمندانی وجود دارد. آیا صلاح می‌دانید آن مال را در میان آنان مصرف کنم؟ در صورتی که آن مال صدقه باشد، زیرا وقف اسحاق، صدقه است.

امام علیه السلام در پاسخ مرقوم فرمود: دانستم آنچه را دربارهٔ وصیت اسحاق بن ابراهیم و گواهی محمد بن ابراهیم به آن و کسب تکلیف خود در مورد رساندن بخشی از مال به نیازمندان بنی هاشم دوستدار ما بیان کردی. آن مال را به آنان برسان- که خداوند تو را رحمت کند- آنان وقتی به آن سرزمین می‌رسند سزاوارتر از دیگران هستند، به دلیلی که اگر برایت توضیح دهم خواهی دانست. انشاءالله»

ارجاعات

گذشت: در روایات باب بیست و دوم از ابواب مستحقان زکات و باب هجدهم از ابواب حقوق مستحب مناسب با این بحث هست.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۲۹۵

فصل بیست و دوم: ابواب سُکنیٰ و حبس

باب ۱ استحباب سکونت دادن به مؤمن

۳۸۳- (۱) معمر بن خلاد گوید: «امام موسی بن جعفر علیه السلام خانه‌ای خرید و به یکی از دوستدارانش دستور داد به آنجا نقل مکان کند و به وی فرمود: خانه‌ات کوچک است.

آن مرد گفت: پدرم این خانه را ساخته است.

امام علیه السلام فرمود: اگر پدرت احمق بود، آیا شایسته است (یا می‌خواهی) تو نیز مثل او باشی؟»

۳۸۴- (۲) در کتاب دعائم الاسلام از علی علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «صدقه و وقف دو نوع پس انداز است، پس آنها را

برای روز خود ذخیره کنید».

ارجاعات

گذشت: در روایات باب هشتاد و هفتم از ابواب معاشرت مطالبی هست که به طور عموم با این بحث تناسب دارد.

و در روایت شصت و هشتم از باب نود و سوم این گفته که: «هرکس خانه‌ای دارد و مومنی نیازمند سکونت در آن است و او را از آن خانه باز دارد، خداوند عزیز و باشکوه می‌فرماید: «ای فرشتگانِ من، بنده‌ام از ساکن کردن بنده‌ام در خانه دنیا بخل ورزید به عزت و جلالم سوگند، هرگز او را در بهشت هایم ساکن نخواهم کرد.» سایر روایات آن باب و باب هشتم از ابواب وقوف را بنگر که با این بحث تناسب دارد.

می‌آید:

و در ابواب بعدی مطالبی خواهد آمد که بر این بحث دلالت می‌کند.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۲۹۷

باب ۲ وابسته بودن سکنی به شرایط آن

۳۸۵- (۱) حمران گوید: «از امام علیه السلام دربارهٔ سکنی و عمری «۱» سؤال کردم، امام فرمود: مردم در مورد آن ملزم به رعایت شرایطشان هستند؛ اگر سکونت مادام العمر را شرط کرده است، تا زنده است سکونت می‌کند و اگر برای فرزندان وی شرط کرده است همان گونه که شرط کرده متعلق به نسل اوست تا منقرض شوند و سپس به صاحبخانه باز می‌گردد.»

۳۸۶- (۲) ابوالصباح گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ سُکنی و عُمری سؤال شد. امام علیه السلام فرمود: اگر حق سکونت را مادام العمر قرار داده است، به همان صورت است که شرط کرده و اگر برای خودش و نسلش تا انقراضِ آنها قرار داده است حق فروش آن را ندارند و به ارث نمی‌برند و سپس به صاحبِ اول آن بازمی‌گردد.»

۳۸۷- (۳) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که از امام باقر علیه السلام دربارهٔ عُمریٰ و سُکنیٰ سؤال شد.

امام علیه السلام فرمود: «مردم در این‌باره موظف به رعایت شرطهای‌شان هستند. سُکنیٰ و عُمریٰ و رُقبی مانند یکدیگرند با این تفاوت که شرطها آنها را از هم جدا کرده است. سکنی این است که شخصی برای مدت معینی دیگری را در خانه‌اش ساکن کند و بدون عوض آن را برایش مباح گرداند.

و عُمریٰ این است که او را مادام العمر ساکن کند و جایز است برای نسلش نیز شرط کند، همان گونه که پیش‌تر گذشت.

و رقبی این است که تا وقتی یکی از آنان زنده‌اند او را ساکن کند، پس هر کدام مُردند با مرگ وی حکم رُقبیٰ زایل می‌شود و خانه به صاحبش باز می‌گردد.»

۳۸۸- (۴) حلبی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که ایشان دربارهٔ شخصی که حق سکونت خانه‌ای را به فردی و نسلش واگذار می‌کند، فرمود: «این کار جایز است و آنان حق فروش خانه را ندارند و آن را به ارث نمی‌برند.

گفتم: شخصی دیگری را مادام العمر در خانه‌اش ساکن می‌کند.

امام علیه السلام فرمود: این کار جایز است.

گفتم: شخصی دیگری را بدون تعیین مدت در خانه‌اش ساکن می‌کند.

امام علیه السلام فرمود: جایز است و هر وقت بخواهد بیرونش می‌کند.»

---

(۱). سکنی، واگذاری حق سکونت خانه‌ای است به دیگری به طور مطلق و عمری واگذاری آن به طور مادام‌العمر است.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۲۹۹

۳۸۹- (۵) عمر حلبی گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی دیگری را مادام العمر در خانه‌اش ساکن می‌کند.

امام علیه السلام فرمود: برای وی جایز است و نمی‌تواند او را بیرون کند.

گفتم: سکونت خانه‌اش را برای وی و نسلش قرار می‌دهد.

امام علیه السلام فرمود: برای وی جایز است.

و سؤال کردم: شخصی بدون تعیین مدت به دیگری سکونت می‌دهد.

امام علیه السلام فرمود: صاحبخانه هر وقت بخواهد او را بیرون می‌کند.»

۳۹۰- (۶) در کتاب دعائم الاسلام از علی علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «عُمری و رُقبی یکسان هستند.

امام صادق علیه السلام فرمود: عمری و سکنی این است که شخصی حق سکونت خانه‌اش را مادام العمر به دیگری واگذار کند و همچنین است وقتی که برای وی و نسلش تا انقراض آنان قرار دهد و آنان حق فروش آن را ندارند و پس از انقراض آنان خانه به صاحب اولش باز می‌گردد.»

۳۹۱- (۷) جابر از پیامبر اکرم علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هر شخصی برای خودش و نسلش خانه‌ای به صورت عمری قرار داده شود، آن خانه متعلق به اوست و به بخشنده باز نمی‌گردد زیرا او چیزی را بخشیده که به ارث می‌رسد.»

۳۹۲- (۸) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «اشکال ندارد که انسان مِلکی را برای دخترانش حبس کند و شرط کند که هریك از آنها ازدواج کردند در آن حقی ندارند و اگر از شوهرش جداشد حقش به وی باز می‌گردد.»

۳۹۳- (۹) در کتاب المقنع آمده است: «هرگاه شخصی حق سکونت خانه‌اش را برای دیگری وصیت کند، وارثان وی باید آن را انجام دهند، آن‌گاه پس از مرگ کسی که برایش وصیت شده خانه به میراث باز می‌گردد.» نظیر این عبارت در کتاب فقه الرضا نیز آمده است.

۳۹۴- (۱۰) وهب بن وهب قریشی از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام از علی علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «سکنی همانند عاریه است اگر صاحبش دوست داشته باشد آن را بگیرد می‌گیرد و اگر دوست داشته باشد آن را رها کند، این کار را می‌کند، هر کار که بخواهد انجام می‌دهد.»

ارجاعات

گذشت: در روایات باب ششم از ابواب خیار مطالبی در ارتباط با لزوم مراعات شرط گذشت و باب بیست و چهارم از ابواب اجاره را بنگر که در آن مطالبی است که می‌توان برای این بحث استدلال کرد.

و در روایت یکم از باب پنجم از ابواب وقوف این گفته و سؤال از امام علیه السلام که: «شخصی دیگری را مادام العمر در خانه‌اش ساکن می‌کند. امام علیه السلام فرمود: برای وی جایز است و نمی‌تواند بیرونش کند.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۳۰۱

گفتم: برای وی و نسلش قرار می‌دهد. امام علیه السلام فرمود: جایز است و سؤال کردم: شخصی حق سکونت خانه‌اش را بدون تعیین مدت به دیگری واگذار می‌کند. امام علیه السلام فرمود: صاحبخانه هر وقت بخواهد او را بیرون می‌کند.»

می‌آید:

در دو باب بعدی مطالبی مناسب با این بحث خواهد آمد.

باب ۳ حکم کسی که حق سکنی برای او در دوران حیاتش قرار داده شود و مالک هم فوت کند

۳۹۵- (۱) خالد بن نافع بجلی گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی حق سکونت یکی از خانه‌هایش را به دیگری تا پایان عمرش- یعنی پایان عمر صاحبخانه- واگذار می کند. آن گاه صاحبخانه می‌میرد و کسی که حق سکونت برایش قرار داده شده است زنده می‌ماند بفرمایید که اگر وارثان صاحبخانه بخواهند او را بیرون کنند، آیا می‌توانند؟

امام علیه السلام فرمود: نظر من این است که آن خانه به طور عادلانه قیمت شود و ثلث میّت نیز محاسبه شود، پس اگر ثلث وی پاسخگوی بهای خانه است، وارثان حق بیرون کردن آن مرد را ندارند ولی اگر ثلث میّت به اندازه بهای خانه نیست می توانند او را بیرون کنند.

به امام علیه السلام گفته شد: در صورتی که شخصی که برایش حق سکونت قرار داده شده است پس از مرگ صاحبخانه بمیرد، آیا حق سکونت برای فرزندان وی خواهد بود؟ امام علیه السلام فرمود: نه.»

مرحوم شیخ طوسی در کتاب التهذیب می‌فرماید: «جمله: «یعنی پایان عمر صاحبخانه.» که در این روایت آمده است، اشتباه و توهمی است از سوی راوی در توضیح و تفسیر روایت. زیرا احکامی را که پس از آن بیان کرده است، تنها در صورتی صحیح است که سکنی تا پایان عمر کسی که حق سکونت برایش قرار داده شده، قرار داده شده باشد و در این صورت است که قیمت می‌شود و با کم و زیادی ثلث در نظر گرفته می‌شود. اگر تفسیر تاویل کننده صحیح بود که صاحبخانه تا پایان عمر خویش حق سکونت خانه‌اش را واگذار کرده بود، با مرگش سکنی باطل می‌شد و نیازی به قیمت کردن خانه و سنجیدن آن با ثلث نبود و به تحقیق بیان کردیم آنچه را که بر این مطلب دلالت می کند.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۳۰۳

۳۹۶- (۲) محمد بن قیس از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود: «امیرمؤمنان علیه السلام دربارهٔ عُمری حکم کرد که آن برای کسی که آن را قرار داده است صحیح و لازم است. پس هرکس چیزی را تا زنده است عُمری قرار دهد، پس از مرگش متعلق به وارثانش است.»

باب ۴ بطلان سکنی و حبسِ بدونِ مدت با مرگ مالک

۳۹۷- (۱) عبدالرحمان خثعمی (جعفی) گوید: «من برای تقسیم میراثی که بخشی از آن حبس بود، نزد ابن ابی لیلی رفت و آمد می کردم و او مرا رد می کرد وقتی این ماجرا زیاد به طول انجامید نزد امام صادق علیه السلام در این‌باره شکایت کردم. امام صادق علیه السلام فرمود: آیا نمی‌داند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به بازگرداندن مال حبس شده و میراث قرار دادن آن دستور داده است.

عبدالرحمان گوید: آن گاه نزد ابن ابی لیلی رفتم و او نیز مثل گذشته مرا ردّ کرد. به وی گفتم: من به جعفر بن محمد علیه السلام در این باره شکایت کردم و او این چنین فرمود. ابن ابی لیلی با شنیدن این جمله مرا سوگند داد که آیا امام صادق علیه السلام چنین گفته است؟ و من برای وی سوگند یاد کردم. آن گاه براساس آن حکم کرد.»

۳۹۸- (۲) عمر بن اذینه بصری گوید: «شخصی درآمد خانه‌اش را- بدون تعیین مدت- برای یکی از بستگانش قرار داده بود. پس از مرگش وارثان وی به همراه کسی که درآمد خانه برایش قرار داده شده بود نزد ابن ابی لیلی آمدند. من خود شاهد بودم که ابن ابی لیلی گفت: نظر من این است که درآمد آن خانه را به همان صورتی که صاحبش قرار داده است، رها کنم.

محمد بن مسلم که در مجلس حضور داشت، گفت: بدان که علی بن ابی‌طالب در همین مسجد بر خلاف تو حکم کرد.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۳۰۵

ابن ابی لیلی گفت: تو از کجا می دانی؟
محمد بن مسلم گفت: از ابوجعفر شنیدم که می‌فرمود: امیرمؤمنان علیه السلام به بازگرداندن مال حبس شده و جاری کردن حکم میراث بر آن حکم کرد.
ابن ابی لیلی گفت: آیا در این باره نوشته‌ای نزد توست؟
محمد بن مسلم گفت: آری.
ابن ابی لیلی گفت: کسی را بفرست تا آن را نزد من بیاورد.
محمد بن مسلم گفت: به این شرط که در آن کتاب تنها به این روایت نگاه کنی. [و روایات دیگر را مطالعه نکنی.]
ابن ابی لیلی گفت: به این شرط عمل خواهم کرد.
محمد بن مسلم کتاب را آورد و حدیثِ امام باقر علیه السلام را به وی نشان داد و ابن ابی لیلی حکم خود را نقض کرد.»
این حدیث از ابن عیینه بصری نیز روایت شده است.

باب ۵ حکم فرار برده‌ای که برای خدمت به کسی وقف شده است

۳۹۹- (۱) یعقوب بن شعیب گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی کنیزی دارد، آن‌گاه می گوید: این کنیز متعلق به فلانی، تا او زنده است به وی خدمت کند و پس از مرگ وی آزاد است. سپس آن کنیز پنج یا شش سال پیش از مرگ آن شخص می گریزد و پس از مرگش وارثان وی کنیز را می‌یابند، آیا می‌توانند به اندازه‌ای که گریخته او را به کار گمارند؟
امام علیه السلام فرمود: نه، با مرگ آن مرد، کنیز آزاد شد.»
۴۰۰- (۲) محمد بن مسلم گوید: «از امام باقر علیه السلام سؤال کردم: شخصی کنیزش را برای یکی از بستگانش تا زنده است قرار می‌دهد.
امام علیه السلام فرمود: کنیز به همان صورتی که صاحبش گفته، متعلق به اوست.»
منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۳۰۷

فصل بیست و سوم: ابواب هبه

باب ۱ جواز هبه در غیر حرام، استحباب آن برای مؤمنان و به ویژه بستگان

۴۰۱- (۱) سعید بن مسیب گوید: «در مدینه قحطی آمد و مردم از هر طرف [برای درخواست باران] بیرون آمدند. نگاهی به جمعیت انداختم. در میان مردم مرد سیاه‌پوستی را تنها بر روی بلندی مشاهده کردم. به طرف وی حرکت کردم وقتی به وی نزدیک شدم، دیدم لبانش حرکت می کند، هنوز دعایش تمام نشده بود که ابرها به سوی مدینه آمدند. با مشاهده آنها سپاس و ستایش خدا را به‌جا آورد و رفت. آن‌گاه آن چنان بارانی بر ما باریدن گرفت که گمان کردیم غرق می شویم. من آن شخص سیاهپوست را تعقیب کردم تا وارد خانه علی بن حسین علیه السلام شد. نزد امام علیه السلام رفتم و گفتم:
سرورم! در خانه شما برده سیاهی است، با فروش آن، بر من منت گذار!
امام سجاد علیه السلام فرمود: ای سعید! چرا او را به تو نبخشم؟ آن‌گاه به سرپرست بردگانش دستور داد همه بردگان خانه را بر من عرضه کند. همه آنان را یک‌جا گرد آوردند، ولی من گمشده خود را در میان آنان نیافتم. از این رو به امام علیه السلام گفتم: او را نمی‌بینم.

سرپرست بردگان گفت: جز فلان برده مراقب چارپایان کسی باقی نمانده است.
امام علیه السلام دستور داد او را نیز حاضر کردند، تا چشمم به وی افتاد گفتم: این همان است.
امام علیه السلام فرمود: ای غلام! سعید مالك تو شد، همراهش برو!
برده سیاه به من گفت: چه عاملی سبب شد تا میان من و مولایم جدایی افکنی؟
گفتم: من آنچه را بر روی بلندی انجام دادی، مشاهده کردم.
غلام با شنیدن این سخن دستانش را با حالت گریه و زاری به آسمان بلند کرد و سپس گفت: اگر میان من و تو رازی بود که آن را آشکار کردی، پس مرا به سوی خودت فراخوان!
امام سجاد علیه السلام از این سخن گریست و همه حاضران به گریه افتادند. من نیز با چشم گریان بیرون آمدم و وقتی به منزلم رسیدم، فرستاده امام سجاد علیه السلام نزد من آمد و گفت: اگر می‌خواهی بر جنازه دوستت حاضر شوی، بیا.
منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۳۰۹
هنگام بازگشت مشاهده کردم که آن برده در حضور امام سجاد علیه السلام جان سپرده است.»
ارجاعات
گذشت: در روایت شازندهم از باب یکم از ابواب کسب‌های روا و ناروا فرموده امام علیه السلام که: «... هر چیزی که به آن دستور داده شده است از آنچه غذای مردم و سامان امورشان در راه‌های صلاح به آن است ...
پس همه این‌ها خرید و فروش و نگهداری و به‌کارگیری و بخشیدن و عاریه دادنش حلال است و شیوه‌های حرام خرید و فروش، پس هرآنچه دارای فساد است از چیزهای نهی شده از نظر خوردن یا نوشیدن یا کسب یا ازدواج یا مالك شدن یا نگهداری یا بخشیدن ... پس همه این‌ها حرام و حرام شده است.»
و همچنین این سخن امام علیه السلام که: «و همچنین هر کالای سرگرم‌کننده و نهی شده از چیزهایی که با آن به غیر خدا نزدیک می‌شود ... پس آن حرام و حرام شده است، خرید و فروش و نگهداری و مالك شدن و بخشش و عاریه دادن و هرگونه تصرفی در آن مگر در حال ناچاری حرام است.»
و این سخن: «مالکیت و به خدمت گرفتن برده از شش راه جایز است: مالکیت غنیمت، مالکیت از راه خرید، مالکیت از راه میراث، مالکیت از راه بخشش، مالکیت از راه عاریه و مالکیت اجرت پس این جهات حلال است.»
و در روایات باب هفتاد و هفتم و هفتاد و هشتم از ابواب کسب‌های روا و ناروا مناسب با این بحث هست.
می‌آید:
و در روایات ابواب بعدی مربوط به ابواب هیات مناسب با این بحث خواهد آمد.

باب ۲ حق رجوع در هبهٔ دین

۴۰۲- (۱) معاویهٔ بن عمار گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی از دیگری تعدادی درهم طلبکار و آن‌ها را به وی می‌بخشد، آیا می‌تواند بازگردد؟
امام علیه السلام فرمود: نه.»
مرحوم شیخ طوسی قدس سره در کتاب الاستبصار این روایت را حمل بر استحباب کرده است.
۴۰۳- (۲) در کتاب دعائم الاسلام دربارهٔ شخصی که درهم‌هایی را که از دیگری طلبکار بود، بخشید روایت می‌شود که امام صادق علیه السلام فرمود: «حق بازگرداندن آنها را ندارد.»

۴۰۴- (۳) معاویهٔ بن عمار گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: شخصی تعدادی درهم به دیگری بدهکار بود. طلبکار آنها را به وی بخشید سپس برگشت، آن‌گاه بخشید و پس از آن بازگشت، آن‌گاه برای بار سوم بخشید و درگذشت.

امام علیه السلام فرمود: آنها متعلق به کسی است که به وی بخشیده است.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۳۱۱

باب ۳ حکم بخشیدن طلب به فرزند و سپس به بدهکار

۴۰۵- (۱) صفوان بن یحیی گوید: «از امام رضا علیه السلام سؤال کردم: شخصی از دیگری طلبکار بود و آن را به فرزندش بخشید. آن‌گاه بدهکار دربارهٔ بدهی‌اش با وی صحبت کرد و او گفت: در دنیا و آخرت چیزی بدهکار نیستی و آن را به وی بخشید در حالی که پیش‌تر به فرزندش بخشیده بود.

امام علیه السلام فرمود: آری، آن را به فرزندش بخشید، سپس از او گرفت و به بدهکار بخشید.»

مرحوم شیخ طوسی قدس سره در کتاب الاستبصار، این روایت را در موردی حمل کرده است که فرزند بالغ باشد.

ارجاعات

می‌آید:

در روایات باب هفتم مناسب با این بحث خواهد آمد.

باب ۴ جواز فرق گذاشتن میان همسران و فرزندان

۴۰۶- (۱) ابوبصیر گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی به برخی از فرزندانش چیزی می‌بخشد.

امام علیه السلام فرمود: اگر توانگر است اشکال ندارد و اگر تنگدست است این کار را نکند.»

۴۰۷- (۲) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که از امام صادق علیه السلام سؤال شد: «شخصی در میان فرزندانش در بخشش و عطیه تفاوت می‌گذارد.

امام علیه السلام فرمود: در صورتی که سالم است اشکال ندارد، در مالش هرگونه که بخواهد تصرف می‌کند و اگر بیمار است و بر اثر آن بیماری بمیرد، جایز نیست.

و فرمود: هرگاه شخصی به فرزندش آنچه می‌خواهد ببخشد و میان آنان در بخشش فرق گذارد به شرط آن‌که آنچه را که بخشیده از ملک خود بیرون و به ملک کسی که به وی بخشیده داخل کند و سالم و جایز التصرف باشد، اشکالی در آن نیست. مالش متعلق به اوست در هر کجا که دوست داشته باشد مصرف می‌کند.

به تحقیق علی علیه السلام با فرزندش حسن علیه السلام این‌گونه رفتار کرد و امام حسین علیه السلام با فرزندش علی علیه السلام همین‌طور رفتار کرد. پدر من نیز چنین کرد و من نیز انجام دادم.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۳۱۳

۴۰۸- (۳) جراح مدائنی گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ بخشش پدر به فرزند با بیّنه سؤال کردم.

امام علیه السلام فرمود: هرگاه در حال سلامتی ببخشد جایز است.»

ارجاعات

می‌آید:

در بسیاری از روایات باب یازدهم از ابواب وصیت مطالبی خواهد آمد که دلالت می‌کند که تا روح در بدن انسان است، اختیاردار

اموالش هست و در هر کجا بخواهد مصرف می کند.
و در روایات باب شصت و هشتم از ابواب احکام فرزند مطالبی که بر این بحث دلالت می کند؛ ملاحظه کنید.

باب ۵ جواز هبهٔ مال مشاع

۴۰۹- (۱) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که امام صادق علیه السلام بخشش مال مشاع را در صورت پذیرفتن اجازه داد و همانند مال مشاع تحویل گرفته می‌شود.»
ارجاعات
گذشت: در روایت یکم از باب پنجم از ابواب وقوف این گفته که: «از امام علیه السلام دربارهٔ خانه تقسیم نشده‌ای که یکی از صاحبانش سهم خود را صدقه می‌دهد سؤال شد. امام علیه السلام فرمود: جایز است.
گفتم: اگر بخشش باشد چه می‌فرمایید؟
فرمود: جایز است.»
سایر روایات آن باب را نیز بنگر زیرا مناسب با این مقام است.

باب ۶ حکم رجوع در هبه و هبهٔ زن بدون اجازه شوهرش

خداوند متعال می‌فرماید:
طلاق دو مرتبه است، پس یا نگه داشتن زن است به طور پسندیده یا رهاکردن وی با نیکی و برای شما حلال نیست که از آنچه به همسران‌تان داده‌اید چیزی بگیرید مگر آن‌که بترسند که حدود الهی را در کنار هم رعایت نکنند ... «۱».
و مهریه زنان را به عنوان هدیه به آنان بپردازید، آن‌گاه اگر چیزی از آن را با میل قلبی برای‌تان حلال کردند، پس آن را خوش و گوارا بخورید «۲».

---

(۱). بقره ۲/ ۲۲۹.
(۲). نساء ۴/ ۴.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۳۱۵
لزوجته تزید فی عفّتها. وتقدّم فی روایة ابن مسلم (۳) من باب (۳) حکم الرّجوع فی الصّدقة والوقف من أبواب الوقوف ج ۲۴ قوله علیه السلام لا یرجع فی الصّدقة إذا ابتغی بها وجه اللّه عزّوجلّ، وقال الهبة والنّحلة یرجع فیها صاحبها إن شاء حیزت أو لم تحز إلّاالذی رحم فإنّه لا یرجع فیه. وفی أحادیث باب (۱۲) حکم صدقة المرأة وهبتها من مالها بغیر اذن زوجها ما یدلّ علی ذیل الباب. ویأتی فی روایة أبی ولّاد (۹) من باب (۱۱) حکم التّصرّفات المنجّزة فی مرض الموت من أبواب الوصیّة ج ۲۴ قوله الرّجل یکون لامرأته علیه الدَّین فتبرئه منه
۴۱۰- (۱) زراره از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: «همانا صدقه، جدید است. در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مردم به یکدیگر بخشش و هدیه می‌دادند و کسی که چیزی را برای خداوند می‌بخشد، بازگشت از آن شایسته وی نیست.
و فرمود: تا وقتی چیزی برای خدا و در راه خدا داده نشده است، برگشت‌پذیر است خواه هبه باشد یا نحله، تحویل گرفته شده باشد یا نه و انسان از آنچه به همسرش بخشیده بازنمی‌گردد و زن از آنچه به شوهرش بخشیده بازنمی‌گردد، خواه تحویل گرفته شده باشد یا تحویل گرفته نشده باشد، مگر خداوند تبارک و تعالی نمی‌فرماید: «و برای‌تان حلال نیست که از آنچه به همسرانتان

داده‌اید، چیزی بگیرید»؟

و فرمود: ... آن‌گاه اگر چیزی از آن را با میل قلبی برای‌تان حلال کردند، پس آن را خوش و گوارا نوش‌جان کنید.

و این در مهریه و بخشش صدق می‌کند.»

این روایت از ابوعبیده از امام باقر علیه السلام نیز نقل شده است و مرحوم شیخ طوسی قدس سره آن را بر استحباب حمل کرده است.

همچنین این روایت به استثنای بخشی از آغاز و انجام آن از زراره از امام باقر علیه السلام نیز نقل شده است.

۴۱۱- (۲) علی بن رئاب از زراره روایت می‌کند که گفت: «زن از آنچه به شوهرش بخشیده بازنمی‌گردد، خواه تحویل گرفته شده باشد یا تحویل گرفته نشده باشد مگر خداوند نمی‌فرماید: «آن‌گاه اگر چیزی از آن را با میل قلبی برای‌تان حلال کردند، پس آن را خوش و گوارا بخورید.»

۴۱۲- (۳) در کتاب من لا یحضره الفقیه آمده است: «از سخنان کوتاه و پرمعنای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که سابقه نداشته است، این است: بخشش انسان به همسرش بر پاکدامنی و خویشتن‌داری زن می‌افزاید.»

ارجاعات

گذشت: در روایت سوم از باب سوم از ابواب وقوف فرموده امام علیه السلام که: «در صدقه‌ای که به وسیله آن خشنودی خداوند عزیز و باشکوه طلب شود، بازگشت نیست.

بروجری، آقا حسین طباطبایی - مترجمان: حسینیان قمی، مهدی - صبوری، م، منابع فقه شیعه، ۳۱ جلد، انتشارات فرهنگ سبز، تهران - ایران، اول، ۱۴۲۹ ه ق

منابع فقه شیعه؛ ج۲۴، ص: ۳۱۵

و فرمود: بخشش و هدیه، صاحبش اگر بخواهد از آن بازمی‌گردد، تحویل گرفته شده باشد یا تحویل گرفته نشده باشد مگر به خویشاوند که در آن بازگشت نیست.»

و در روایات باب دوازدهم مطالبی که بر ذیل باب دلالت می‌کند وجود دارد.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۳۱۷

می‌آید:

و در روایت نهم از باب یازدهم از ابواب وصیت این گفته به امام علیه السلام که: «مردی به همسرش بدهکار است و زن در حال بیماری او را از بدهی‌اش پاک می‌کند.

امام علیه السلام فرمود: بلکه بدهی را به او می‌بخشد، پس هبه زن به مرد صحیح است و از ثلث وی به حساب می‌آید اگر چیزی برجای گذاشته است.»

و در روایت دهم این گفته که: «آیا زن می‌تواند در حال بیماری، مرگ ذمه شوهرش را از بابت مهریه‌اش پاک کند؟ امام علیه السلام فرمود: نه»

و در روایت یازدهم این گفته که: «مردی مهریه همسرش یا بخشی از آن را بدهکار است و آیا همسرش می‌تواند در حال بیماری، مرگ ذمه شوهرش را پاک کند؟ امام علیه السلام فرمود: نه ولی اگر چیزی به شوهرش ببخشد از ثلث وی به حساب می‌آید.»

باب ۷ حکم رجوع در هبه و نحله

۴۱۳- (۱) ابوبصیر از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هبه جایز تحویل گرفته شود یا تحویل گرفته نشود، تقسیم شود یا تقسیم نشود و نِحله پیش از تحویل صحیح نیست. همانا مردم آن را قصد می‌کنند ولی اشتباه می‌کنند.»

ابوبصیر نظیر این روایت را از امام باقر علیه السلام نیز نقل کرده است.

۴۱۴- (۲) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «هبه صحیح و گذراست در صورتی که پذیرفته شود؛ تحویل گرفته شود یا تحویل گرفته نشود، تقسیم شود یا تقسیم نشود.»

۴۱۵- (۳) ابومریم از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هرگاه شخصی چیزی را صدقه دهد، کسی که صدقه به او داده شده چه تحویل بگیرد یا تحویل نگیرد، بداند یا نداند، آن صدقه صحیح و لازم است.»

عبدالرحمان بن سیابه از امام صادق علیه السلام نیز نظیر این حدیث را روایت کرده است.

۴۱۶- (۴) ابان از شخصی روایت می‌کند که گفت: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ نحله و هبه‌ای که پیش از تحویل گرفته شدن صاحبش می‌میرد سؤال کردم. امام فرمود: آن به منزله میراث است و اگر به کودکِ در دامنش باشد آن صحیح و گذراست.

و سؤال کردم: آیا کسی می‌تواند از هبه و صدقه خویش بازگردد؟

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۳۱۹

امام علیه السلام فرمود: در صورتی که برای خدا صدقه دهد، نه ولی نحله و هبه را می‌توان از آن بازگشت، تحویل بگیرد یا تحویل نگیرد، هرچند به خویشاوند باشد.»

داود بن حصین از امام صادق علیه السلام پرسش دوم را روایت کرده است.

۴۱۷- (۵) معلی بن خنیس از امام صادق علیه السلام بخش پایانی روایت پیش را آورده است و در ادامه آن می‌افزاید: «و فرمود: هرکس به جاده مسلمانان زیان بزند، ضامن است.

و از وی شنیدم که می‌فرمود: صدقه برای هیچ‌یک از فرزندان عباس و فرزندان علی علیه السلام و نظایر آنها از فرزندان عبدالمطلب حلال نیست.»

۴۱۸- (۶) داود بن حصین گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ هبه و نحله‌ای که پیش از تحویل صاحبش می‌میرد سؤال کردم. امام علیه السلام فرمود: آن میراث است و اگر برای کودکی باشد که در دامن اوست بر آن گواهی بده که آن جایز است.»

۴۱۹- (۷) ابراهیم بن عبدالحمید از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «تا وقتی که هبه در دست توست، اختیارش به دست توست، پس هرگاه به سوی هبه گیرنده رفت، تو حق بازگرداندن آن را نداری.»

و از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرد که فرمود: «هرکس از بخشش خود بازگردد، همانند کسی است که استفراغش را بازگرداند.»

جراح مدائنی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس از بخشش خود بازگردد، همانند کسی است که استفراغش را بازگرداند.»

۴۲۰- (۸) سماعه گوید: «از امام علیه السلام سؤال کردم: شخصی هدیه‌ای به مادرش می‌دهد و پس از جداکردن و تحویل آن مادرش می‌میرد. امام فرمود: آن شخص با دیگر وارثان نسبت به آن مساوی است.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۳۲۱

۴۲۱- (۹) محمد بن عیسی بن عبید یقطینی گوید: «به امام هادی علیه السلام نوشتم: فدایت شوم! شخصی بخشی از مالش را برای شما قرار می‌دهد و سپس به آن نیاز پیدا می‌کند، آیا آن را برای خودش بردارد یا آن را به سوی شما بفرستد؟

امام علیه السلام فرمود: تا وقتی که آن را از دستش خارج نکرده، اختیارش به دست اوست و اگر به ما برساند نظر ما این است که با او با مساوات و برابری رفتار کنیم در حالی که بدان نیازمند است.»

۴۲۲- (۱۰) ابوبصیر از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هبه هرگز هبه نخواهد بود تا این‌که آن را تحویل دهد ولی صدقه بر او جایز است (و هرگاه مالِ وصیتی را از شهر خودش به سوی شخصی [در شهر دیگری] بفرستد آن شخص جز پذیرش آن راهی ندارد و اگر در همان شهر است و دیگری نیز پیدا می‌شود، اختیار با اوست.)»

۴۲۳- (۱۱) فضیل بن یسار از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که دربارهٔ وصی فرمود: «هرگاه از شهر دیگری برای او بفرستد چاره‌ای جز پذیرش آن ندارد (و اگر در شهری است که دیگری نیز یافت می‌شود، اختیار با اوست).»

۴۲۴- (۱۲) عبیـد بن زراره گویـد: «از امـام صـادق علیه السـلام سؤال کردم: شخصـی چیزی را صـدقه می‌دهـد، آیا می‌توانـد آن را بازگرداند؟

امام علیه السـلام فرمود: صـدقه، جدید است، تنها نحله و هبه وجود داشت و هبه کننده و نحله دهنده می‌توانند از هبه خود بازگردند تحویل گرفته شده باشد یا تحویل گرفته نشده باشد و برای کسی که چیزی را برای خدا می‌دهد، شایسته نیست که از آن بازگردد.»

۴۲۵- (۱۳) محمـد بن اسـماعیل بن بزیع گویـد: «از امام رضا علیه السـلام سؤال کردم: شخصـی چیزی را به کنیزش که از آن فرزند دارد، می‌بخشد و آن‌گاه آن را بدون رضایتش از وی می‌گیرد- مانند برده یا کالا- آیا این کار برای وی جایز است؟

امام علیه السلام فرمود: در صورتی که از آن کنیز، فرزند دارد، آری.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۳۲۳

۴۲۶- (۱۴) عبـدالرحمان بن ابی عبـداللّه و عبـداللّه بن سـلیمان گوینـد: «از امام صادق علیه السـلام سؤال کردیم: شخصـی چیزی را می‌بخشد آیا اگر بخواهد می‌تواند از آن بازگردد یا نه؟

امـام علیه السـلام فرمـود: هبه به خویشاونـدان و هبه کسـی که از هبه‌اش ثـواب می‌برد، لازم و گـذراست و در غیر آن اگر بخـواهد می‌تواند بازگردد.»

۴۲۷- (۱۵) در کتـاب دعائم الاسـلام از امام صادق علیه السـلام روایت می‌شود که فرمود: «هبه کننـده می‌توانـد از هبه‌اش بازگردد، تحویل گرفته شـده باشـد یا تحویل گرفته نشـده باشـد، مگر هبه به خویشاوندان یا به کسـی که از هبه‌اش ثواب می‌برد و در غیر این موارد اگر بخواهد و هبه به حال خود موجود باشد می‌تواند بازگردد و اگر هبه از دست رفته باشد، چیزی برای هبه دهنده نیست.

و دربارهٔ شخصی که از دیگری مقداری درهم طلبکار بود و آن را به وی بخشید، امام علیه السلام فرمود:

حق ندارد آنها را بازگرداند.»

۴۲۸- (۱۶) در همـان کتـاب از امـام صادق علیه السـلام روایت می‌شود که فرمود: «هرکس با انگیزه و هـدف خشـنودی خداونـد و سرای آخرت و نیکی به خویشاونـدان چیزی را ببخشد، حق بازگشت از آن را ندارد و هرکس به انگیزه جایگزینی چیزی را ببخشد، در صورتی که جایگزین نشود می‌تواند از آن بازگردد.»

۴۲۹- (۱۷) در کتـاب من لا_ یحضـره الفقیه آمـده است: «از سـخنان کوتـاه و پرمعنای بی سابقه پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله این است: پس گیرنده بخشش همانند پس گیرنده استفراغش است.»

موسی بن اسماعیل بن موسی بن جعفر علیه السلام از پدرش علیه السلام از نیاکانش علیهم السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز این حدیث را روایت کرده است.

۴۳۰- (۱۸) در کتاب العوالی از معصوم علیه السـلام روایت می‌شود که فرمود: «برای انسان روا نیست که هدیه‌ای عطا کند یا هبه‌ای ببخشد و پس بگیرد مگر پدر در آنچه به فرزندش می‌دهد. حکایت کسـی که چیزی را می‌بخشد و سـپس از آن بازمی‌گردد همانند

حکایت سگی است که می‌خورد و وقتی سیر شد استفراغ می‌کند، سپس بار دیگر استفراغش را می‌خورد.»

ارجاعات

گذشت: در روایات باب سی و پنجم از ابواب حقوق مستحب مناسب با این باب هست.

و در روایت دوم از باب هفتاد و هشتم از ابواب کسرهای روا و ناروا این گفته که: «شخصی هدیه‌ای به انگیزه جایگزین به دیگری می‌دهد ولی هدیه گیرنده به جای آن چیزی نمی‌دهد تا می‌میرد و هدیه دهنده هدیه خویش را به همان صورت می‌یابد. آیا می‌تواند- در صورت امکان- آن را بازگرداند؟، امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد که آن را بردارد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۳۲۵

و در روایت یکم از باب شانزدهم از ابواب خیار فرموده امام علیه السلام که: «در بخشش تحویل گرفته شده بازگشتی نیست، تنها او بر کالا تسلط دارد، پس اگر خریدار، کالا را بازگرداند، همراه آن هبه را پس نمی‌دهد.»

و باب دوم و سوم از ابواب وقوف را بنگر که با این بحث مناسب است.

و در روایت سوم از همین باب فرموده معصوم علیه السلام که: «هبه و نحله را اگر صاحبش بخواهد از آن بازمی‌گردد- تحویل گرفته شده باشد یا تحویل گرفته نشده باشد- مگر به خویشاوند که نمی‌توان از آن بازگشت.»

و باب نهم و دهم از ابواب وقوف را بنگر.

و در باب دوم و سوم از ابواب هبه مناسب با این بحث هست.

و در روایت یکم از باب ششم فرموده معصوم علیه السلام که: «برای کسی که چیزی را برای خدا بخشیده شایسته نیست که از آن بازگردد. فرمود: و آنچه برای خدا و در راه خدا بخشیده نشده است، می‌توان از آن بازگشت- نحله باشد یا هبه، تحویل گرفته شده باشد یا تحویل گرفته نشده باشد- و آنچه را شوهر به همسرش می‌بخشد یا زن به شوهرش می‌بخشد، نمی‌توان از آن بازگشت- تحویل گرفته شده باشد یا تحویل گرفته نشده باشد.»

می‌آید:

و در روایات باب بعدی و پس از آن و باب یازدهم مناسب با این بحث خواهد آمد.

باب ۸ حکم رجوع در هبه در صورت وجود مال موهوبه

۴۳۱- (۱) جمیل بن دراج و حلبی به طور جداگانه از امام صادق علیه السلام روایت می‌کنند که فرمود: «هرگاه هبه به حال خود باقی است، بخشنده حق رجوع دارد و در غیر این صورت نه.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۳۲۷

ارجاعات

گذشت: در روایت پانزدهم از باب پیشین فرموده امام علیه السلام که: «... و در غیر این موارد اگر بخواهد باز می‌گردد، در صورتی که هبه به حال خود باقی باشد و اگر از دست برود، چیزی برای او نیست.»

باب ۹ عدم جواز رجوع در هبه معوّض

۴۳۲- (۱) عبداللّه بن سنان از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هرگاه هبه دهنده عوض هبه‌اش را دریافت کند، حق رجوع از آن را ندارد.»

۴۳۳- (۲) قاسم بن سلیمان گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی کنیزی را به انگیزه گرفتن عوض می‌بخشد ولی

به جای آن چیزی به وی بخشیده نمی‌شود، آیا می‌تواند از آن بازگردد؟
امام علیه السلام فرمود: اگر با او شرط کرده است، آری.
گفتم: اگر کنیز را به کسی ببخشد و او به جای آن چیزی نبخشد آیا می‌تواند با آن کنیز آمیزش کند یا نه؟
امام علیه السلام فرمود: آری، در صورتی که هنگام بخشیدن با او شرط نکرده باشد.»
۴۳۴- (۳) ابن ابی جمهور در کتاب درر اللئالی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: «هبه کننده تا وقتی که جایگزین هبه‌اش را دریافت نکرده، به آن سزاوارتر است.»
ارجاعات
گذشت: در روایات باب ششم از ابواب خیار آنچه بر ذیل باب دلالت می‌کند.

باب ۱۰ حکم ارث بردن واهب، هبه‌اش را پس از مرگ موهوب له

۴۳۵- (۱) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که «در زمان امیرمؤمنان علیه السلام مادری دخترک کنیزی را به دخترش بخشید، سپس دختر مُرد و به جز مادرش وارث دیگری از خود برجای نگذاشت. علی علیه السلام در این‌باره حکم کرد که کنیزک به عنوان میراث به مادر بازگردد.»
ارجاعات
می‌آید:
در باب هجدهم از ابواب میراث مطالبی خواهد آمد که بر این بحث دلالت می‌کند.
منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۳۲۹

باب ۱۱ عدم بازگشت خداوند از بخشش خود

خداوند عزیز و باشکوه می‌فرماید:
نعمت‌های خدا را بر خود به یاد آورید! آن زمان که دشمن یکدیگر بودید، آن‌گاه خداوند میان دل‌های‌تان الفت و مهربانی برقرار کرد پس به سبب نعمت خدا برادر یکدیگر شدید و شما بر لب گودالی از آتش بودید، آن‌گاه خداوند از آن نجات‌تان داد. این‌گونه خداوند نشانه‌هایش را برای شما بیان می‌کند، باشد که هدایت گردید. «۱»
۴۳۶- (۱) ابوالحسن علی بن محمد بن میثم از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «بر شما بشارت باد به بزرگ‌ترین نعمت‌ها بر شما و آن این سخن خداوند است: «و شما بر لب گودالی از آتش بودید آن‌گاه خداوند شما را از آن نجات داد.» پس نجات دادن خداوند هبه است و خداوند از بخشش خود باز نمی‌گردد.»

---

(۱). آل عمران ۳/ ۱۰۳.
منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۳۳۱

فصل بیست و چهارم: ابواب سبق و رمایه (مسابقه و تیراندازی)

باب ۱ استحباب مسابقه اسب‌سواری و تربیت آن

۴۳۷- (۱) غیاث بن ابراهیم از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام از امام سجاد علیه السلام روایت می کند که فرمود: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مسابقه اسب سواری برگزار کرد و جایزه آن را چند اوقیه (هفت اوقیه) نقره قرار داد.» [هر اوقیه هفت مثقال است]

۴۳۸- (۲) ابوالبختری از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام از امام سجاد علیه السلام حدیث پیشین را روایت کرده است و در ادامه آن می افزاید: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در بازگشت از تبوک میان یارانش مسابقه برگزار کرد. در این مسابقه عضباء- شتر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله- که‌بر آن سوار بود پیشی گرفت. آن‌گاه مردم شروع کردند بگویند: رسول اللّه صلی الله علیه و آله بر دیگران پیشی گرفت و پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرمود: اسامه مسابقه را برد.»

۴۳۹- (۳) طلحهٔ بن زید از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام روایت می کند که فرمود: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله میان اسب‌های لاغر و آماده شده از حفیا تا مسجد بنی زریق مسابقه برگزار کرد و جایزه آن را سه درخت خرما قرار داد که از نفر اول تا سوم به هر کدام یک درخت خرما جایزه داد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۳۳۳

۴۴۰- (۴) طلحهٔ بن زید از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: «در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مشرکان به دام‌های مدینه یورش بردند. در آنجا شخصی فریاد استغاثه و کمک خواهی بر آورد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همراه سوارکارانی صدای او را شنید و سوار بر اسبش شد و به دنبال دشمن حرکت کرد. نخستین کسی که از یارانش به وی رسید ابو قتاده- سوار بر اسبش- بود. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر زینی نشسته بود که از لیف خرما پر شده بود که حرکت نداشت. «۱» آنان در تعقیب دشمن تاختند ولی به کسی دست نیافتند کم کم سوارکاران یکی پس از دیگری به پیامبر صلی الله علیه و آله پیوستند. ابو قتاده به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! دشمن گریخت، اگر صلاح می‌دانید مسابقه‌ای برگزار کنیم.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: آری.

آنان مسابقه دادند و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اول شد. آن‌گاه رو به یارانش کرد و فرمود: من فرزند عاتکه‌ها «۲» از قریش هستم و این هم اسب نجیب تندرو است.»

۴۴۱- (۵) انس بن مالک گوید: «در مدینه [بر اثر یورش ناگهانی دشمن] صدای شیون بلند شد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سوار بر اسب ابو طلحه شد و فرمود: ما از آن بدی ندیدیم و به راستی که آن را راهوار یافتیم.»

در روایت دیگری از انس آمده است: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شجاع‌ترین و زیباترین و بخشنده‌ترین مردم بود. در یک شب صدای شیون و زاری از اهل مدینه بلند شد و مردم به سوی صدا حرکت کردند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز که بر اسب ابو طلحه سوار و شمشیری به گردن آویخته بود از همه مردم زودتر به صحنه آمد و می‌فرمود: از دست ما جان سالم به در نمی‌برید. مردم نیز شروع کردند بگویند: از دست ما جان سالم به در نمی‌برید. آن را راهوار یافتیم. (یا آن اسب راهواری است).»

۴۴۲- (۶) ابو بصیر از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: «کاری نیست که فرشتگان در آن حضور یابند مگر مسابقه اسب‌سواری و عشق‌بازی مرد با همسرش.»

۴۴۳- (۷) علی بن اسماعیل با واسطه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می کند که فرمود: «سوارکاری و تیراندازی

---

(۱). علامه مجلسی می‌فرماید: «این مطلب اشاره به تواضع پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سوار شدن دارد» مرآت العقول ۱۸/

.۳۹۱

(۲). نـام دوازده تن از مـادر بزرگ‌هـای پیامبر صـلی الله علیه و آله عاتکه بوده است که سه نفر از قبیله سـلیم و بقیه از غیر بنی سـلیم بوده‌اند.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۳۳۵

عبـداللّه بن عبـدالرحمان از امام موسـی بن جعفر علیه السـلام از پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله نیز نظیر این حـدیث را روایت کرده است.

۴۴۴- (۸) در کتـاب الجعفریات، از امیرمؤمنان علیه السـلام روایت می‌شود که پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله فرمود: «هر سـرگرمی باطل است مگر با سه چیز؛ تیراندازی تو با کمان و تربیت اسبت و بازی کردنت با همسر که آن از سنت است.»

در کتاب دعائم الاسلام از علی علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می‌شود که فرمود: «هر سرگرمی در دنیا باطل است ...» ادامه این روایت همانند روایت پیشین است.

۴۴۵- (۹) در کتاب من لا یحضـره الفقیه از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «به راستی فرشتگان هنگام شرط بندی گریزان هستند و آنان را لعنت می‌کنند مگر مسابقه شتردوانی و اسب سواری و تیراندازی و شمشیربازی و به تحقیق پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با اسامه مسابقه داد و مسابقه اسب‌سواری برگزار کرد.»

ارجاعات

گـذشت: در روایت بیست و چهارم از باب بیست و یکم از ابواب کسب‌های روا و ناروا فرموده امام علیه السـلام گذشت: «هیچ‌یک از بازی‌ها محبوب و پسندیده نیست مگر مسابقه اسب‌سواری و تیراندازی.»

می‌آید:

در دو باب بعدی مطالبی خواهد آمد که بر این بحث دلالت می‌کند.

باب ۲ استحباب تیراندازی، مسابقه تیراندازی و شنا

خداوند حکیم می فرماید:

و برای رویارویی با دشمنان آنچه می‌توانید نیرو و اسب‌های بسته و آماده فراهم کنید تا با آن دشمنان خدا و دشمنان خود و دیگران را جز این‌ها ... بترسانید. «۱»

۴۴۶- (۱) عبـداللّه بن مغیره با واسـطه روایت می‌کنـد که دربارهٔ آیه: «و برای رویارویی با دشـمنان آنچه می‌توانیـد نیرو و اسب‌های بسته و آماده فراهم کنید.»

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: مقصود تیراندازی است.»

۴۴۷- (۲) طلحهٔ بن زیـد از امام صادق علیه السـلام از نیاکانش علیهم السـلام روایت می‌کنـد که فرمود: «تیراندازی تیری از تیرهای اسلام است.»

۴۴۸- (۳) در کتاب الجعفریات از امام صادق علیه السـلام از پدرش علیه السـلام از نیاکانش علیهم السـلام روایت می‌شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «به پسران‌تان تیراندازی و شنا آموزش دهید.»

---

(۱). انفال: ۸/ ۶۰.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۳۳۷

۴۴۹- (۴) در کتاب العوالی روایت می‌شود که: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از کنار گروهی از انصار گذشت که در تیراندازی با هم مسابقه می‌دادند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: من با گروهی هستم که ابن الادرع در میان آنهاست.

با این سخن گروه دیگر دست کشیدند و گفتند: گروهی که پیامبر صلی الله علیه و آله در میان‌شان است، هرگز شکست نمی‌خورند.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: تیراندازی کنید، من با همه شما- هر دو گروه- تیراندازی می‌کنم.

آن‌گاه با هریک از دو گروه تیری انداخت، از آن پس آنها از یکدیگر نبردند. آنها پیوسته تیراندازی می‌کردند و فرزندان‌شان و فرزندان فرزندان‌شان با هم تیراندازی می‌کردند و از یکدیگر نمی‌بردند.»

۴۵۰- (۵) در کتاب درر اللئالی آمده است: «در روایت، مشهور است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از کنار گروهی از انصار گذشت که با هم تیراندازی می‌کردند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای هر گروه یک تیر انداخت، در نتیجه هیچ‌یک از دو گروه از دیگری نبردند و این ویژگی در میان آنان و فرزندان‌شان باقی ماند. آنها با هم تیراندازی می‌کردند و هیچ‌یک از دیگری نمی‌بردند.»

۴۵۱- (۶) سید علی بن طاووس در کتاب امان الاخطار به نقل از کتاب الامامه از محمد بن جریر طبری شیعه از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که آن حضرت ماجرای ملاقات خود و پدرش را با هشام در شام بازگو می‌کند، تا این‌که می‌فرماید: «... آن‌گاه وارد شدیم و مشاهده کردیم هشام بر تخت پادشاهی نشسته و سپاهیان و نزدیکانش مسلح به صورت دو صف ایستاده‌اند. در مقابل وی نشانه‌ای قرار داده‌اند و بزرگان قومش به سوی آن تیراندازی می‌کنند. پدرم جلو و من پشت سرش حرکت می‌کردیم وقتی وارد شدیم، هشام پدرم را صدا زد و گفت: ای محمد! با بزرگان قومت به سمت نشانه تیراندازی کن!

پدرم فرمود: سنّ من از تیراندازی گذشته است، اگر صلاح می‌دانی مرا از این کار معاف کن!

هشام گفت: سوگند به حق خدایی که ما را با دینش عزت و سربلندی بخشید و به حق پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله تو را معاف نمی‌کنم.

سپس به یکی از بزرگان بنی امیه اشاره کرد که کمانش را به پدرم بدهد. در این هنگام پدرم کمان وی را گرفت و سپس تیری گرفت و در چله کمان قرار داد وسط نشانه را هدف گرفت و زه کمان را کشید و تیر را درست به مرکز نشانه زد. سپس تیر دیگری انداخت. تیر دوم چوبه تیر اول را شکافت تا به نوک پیکان آن رسید، پدرم به این صورت پی‌درپی تیر می‌انداخت تا این‌که نُه تیر انداخت و همه آنها در یکدیگر فرورفتند. اضطراب و نگرانی سراسر وجود هشام را فراگرفت تا این‌که نتوانست خودداری کند و گفت: نیکو تیراندازی کردی، ای ابوجعفر! تو ماهرترین تیرانداز عرب و عجم هستی، چگونه پنداشتی که سن تو از تیراندازی گذشته است.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۳۳۹

فرو رفت. در این مدت من و پدرم در برابر وی ساکت و خشمگین ایستاده بودیم وقتی ایستادن ما به طول انجامید، پدرم خشمگین شد و قصد وی را کرد، چنین بود که هرگاه پدرم خشمگین می‌شد با عصبانیت به آسمان می‌نگریست به طوری که هرکس نگاه می‌کرد آثار خشم را در چهره وی مشاهده می‌کرد وقتی هشام این حالت را در چهره پدرم مشاهده کرد، به وی گفت: ای محمد! نزد من بیا.

آن‌گاه پدرم بالای تخت رفت و من نیز به دنبالش حرکت کردم وقتی به هشام رسید، در برابر پدرم به‌پا خاست و او را در آغوش کشید و در طرف راست خودش نشاند، سپس مرا در آغوش گرفت و سمت راست پدرم نشاند. سپس به پدرم رو کرد و گفت: ای محمد! تا وقتی همانند تو در میان قریش است آنان بر عرب و عجم سروری می‌کنند. برای خداست این مهارت و هنر تو در

تیراندازی.

چه کسی این‌گونه تیراندازی را به تو آموزش داد؟ و چه مدت آن را فراگرفتی؟

پدرم فرمود: می‌دانستم که اهل مدینه در تیراندازی فرومی‌روند، من نیز در دوران جوانی در آن فرورفتم، سپس آن را رها کردم ولی وقتی امیرالمؤمنین از من آن را خواست به آن بازگشتم.

هشام گفت: از وقتی که درک کرده‌ام هرگز همانند این تیراندازی ندیده‌ام و گمان نمی‌کنم که بر روی زمین کسی این گونه تیراندازی کند، آیا جعفر نیز می‌تواند مثل تو تیراندازی کند؟

پدرم فرمود: ما کمال و تمام را که خداوند بر پیامبرش فروفرستاد از یکدیگر به ارث می‌بریم ...»

۴۵۲- (۷) حفص بن بختری روایت می‌کند که امام صادق علیه السلام در تیراندازی و مسابقه اسب‌سواری حاضر می‌شد.

ارجاعات

گذشت: در بسیاری از روایات باب پیشین مناسب با این بحث هست.

در روایت ششم از همین باب فرموده معصوم علیه السلام که: «چیزی نیست که فرشتگان در آن حضور یابند جز مسابقه اسب‌سواری.»

باب ۳ جواز مسابقه و شرطبندی

۴۵۳- (۱) حفص از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «مسابقه یا عوض و جایزه [روا] نیست مگر در شتردوانی یا اسب‌سواری یا تیراندازی» یعنی مسابقه در تیراندازی.

این روایت از عبدالله بن سنان نیز نقل شده است.

۴۵۴- (۲) ابن ابی جمهور در کتاب دراللئالی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: «مسابقه یا جایزه نیست مگر در تیراندازی یا شتردوانی یا اسب‌سواری.»

واژه «سبق» در این روایت با سکون و فتحه «ب» روایت شده است. «۱»

---

(۱). سَبَق بر وزن حَسَن به معنای جایزه و مالی که به برنده داده می‌شود، است و «سَبْق» مانند فرد به معنای مسابقه است.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۳۴۱

۴۵۵- (۳) زید نرسی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «از همنشینی با شخص بسیار لعنت کننده بپرهیزید، زیرا فرشتگان از نزد لعنت‌کننده می‌گریزند و از شرطبندی بپرهیزید مگر در شتردوانی و اسب‌سواری و تیراندازی، زیرا فرشتگان در آن حضور می‌یابند.»

۴۵۶- (۴) حسین بن علوان از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام از علی علیه السلام روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «مسابقه یا جایزه نیست مگر در شتردوانی یا تیراندازی یا اسب‌سواری.»

۴۵۷- (۵) در کتاب دعائم الاسلام (از علی علیه السلام) روایت می‌شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برگزاری مسابقه میان اسب‌ها را اجازه فرمود و میان آنها مسابقه برگزار کرد و جایزه برنده را چند اوقیه نقره قرار داد و فرمود:

مسابقه یا جایزه نیست مگر در شتردوانی یا اسب‌سواری یا تیراندازی.»

۴۵۸- (۶) در کتاب الجعفریات از علی علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله میان سوارکاران مسابقه برگزار کرد و جایزه برنده آن را چند اوقیه نقره قرار داد.»

۴۵۹- (۷) علاء بن سیابه از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «شهادت کبوترباز اشکال ندارد و شهادت شرکت‌کننده در مسابقات جایزه‌دار اشکال ندارد، زیرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مسابقه اسب‌سواری برگزار کرد و مسابقه داد و پیوسته می‌فرمود: فرشتگان در بر دو باخت شتردوانی و اسب‌سواری و تیراندازی حاضر می‌شوند و غیر آن قمارِ حرام است.»

۴۶۰- (۸) ابولبید گوید: «از ابن مالک سؤال شد: آیا شما در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مسابقه برگزار می‌کردید؟ وی پاسخ داد: آری، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با اسب خویش در مسابقه شرکت کرد و برنده شد، به این خاطر بسیار شادمان و شگفت‌زده شد.»

۴۶۱- (۹) در کتاب مناقب ابن شهرآشوب در ضمن بیان نام‌های وسایل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است:

«مرکب‌های پیامبر صلی الله علیه و آله: مقوقس «یعفور» و «دلدل» را به وی هدیه کرد و فروهٔ جذامی «عفیر» و «فضّه» را به حضرت بخشید.

شتران پیامبر صلی الله علیه و آله: «عضبا» که هرگز در مسابقه بازنده نمی‌شد ...»

۴۶۲- (۱۰) بشیر نبال از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «عرب بیابانگردی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای رسول خدا! آیا به وسیله این شترت با من مسابقه می‌دهی. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با وی مسابقه داد

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۳۴۳

و مرد عرب برنده شد آن‌گاه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: شما این شتر را بالا بردید، پس خداوند دوست داشت آن را فرود آورد. (همانا همه کوهها که برای فرود آمدن کشتی نوح بر روی خود سر کشیدند و کوه جودی بیش از همه فروتن بود، از این رو خداوند کشتی نوح را بر آن فرود آورد).»

۴۶۳- (۱۱) سعید بن مسیب گوید: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شتری به نام «عضبا» داشت که هرگاه با آن مسابقه می‌داد برنده می‌شد، تا این‌که عرب بیابانگردی با شتر جوانی از آن بُرد، مسلمانان از این رخداد ناراحت شدند و به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گفته شد: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! «عضبا» بازنده شد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

برای خداوند شایسته است که چیزی را بالا نبرد مگر آن‌که آن را فرود آورد.»

و در روایت دیگری آمده است: «چیزی را در میان مردم بالا نبرد مگر آن‌که آن را فرود آورد.»

۴۶۴- (۱۲) ابن زاذان فرّوخ به وسیله نامه از امام باقر علیه السلام سؤال کرد: «شخصی به دنبال شکار می‌دَوَد ولی انگیزه او از این کار شکار کردن نیست، بلکه انگیزه وی حفظ سلامتی و نشاط است. امام علیه السلام فرمود: این کار اشکال ندارد، در صورتی که برای خوشگذرانی نباشد.»

۴۶۵- (۱۳) مهدی پسر منصور از کبوترانی که از اماکن دور می‌آمدند- کبوتربازی- خوشش می‌آمد. یک روز غیاث بن ابراهیم نزد وی رفت و به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نسبت داد که فرموده است: «مسابقه (یا جایزه) [جایز] نیست مگر در اسب‌سواری یا شتردوانی یا تیراندازی یا کبوتربازی.

مهدی دستور داد ده هزار درهم به وی دادند وقتی غیاث رفت، مهدی گفت: شهادت می‌دهم که پشت سر وی همانند پشت سر دروغ‌گویان بر پیامبر صلی الله علیه و آله است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله کبوتربازی را نفرمود ولی این شخص می‌خواست خود را به ما نزدیک کند.»

ارجاعات

گذشت: در روایات باب پیشین و ابواب قبل از آن مناسب با این بحث هست؛ مراجعه کنید.

باب ۴ جواز پرداخت جایزه به نفرات برتر مسابقه

۴۶۶- (۱) حسین بن علوان از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله میان سوارکاران مسابقه برگزار کرد و از طرف خودش به برندگان جوایزی اهدا کرد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۳۴۵

ارجاعات

گذشت: در روایات باب ششم از ابواب خیار آنچه بر این بحث دلالت می‌کند.

و در روایت یکم از باب یکم از ابواب سبق فرموده معصوم علیه السلام که: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله میان سوارکاران مسابقه برگزار کرد و جایزه آن را چند اوقیه نقره قرار داد.»

و در روایت سوم فرموده امام علیه السلام که: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به هر یک از نفرات اول تا سوم یک درخت خرما عنایت فرمود.»

باب ۵ کشتی گرفتن امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام و پیامبر صلی الله علیه و آله با عرب بیابانگرد

۴۶۷- (۱) زید شحّام از امام صادق علیه السلام از امام باقر علیه السلام از امام سجاد علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «یک بار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بیمار شد و از آن شفا یافت. در این حال فاطمه علیها السلام- بانوی زنان جهان- همراه دو فرزندش امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام به عیادت پدر رفت ... آن‌گاه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به حسن و حسین علیهما السلام فرمود: بپا خیزید و با هم کشتی بگیرید. آنها مشغول کشتی گرفتن شدند و فاطمه علیها السلام برای انجام کاری به بیرون رفت وقتی بازگشت مشاهده کرد آنان هنوز مشغول کشتی گرفتن هستند و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: آفرین بر تو ای حسن علیه السلام! با یک حمله، حسین علیه السلام را بر زمین بزن!

فاطمه علیها السلام به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گفت: ای پدر جان! بسیار عجیب است! تو حسن علیه السلام را علیه حسین علیه السلام تشویق می‌کنی؟ بزرگ را علیه کوچک تشویق می‌کنی؟!

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: دختر عزیزم! آیا راضی نیستی من بگویم: ای حسن با یک حمله حسین علیه السلام را بر زمین بزن در حالی که محبوبم جبرئیل گوید: ای حسین! با یک حمله حسن علیه السلام را بر زمین بزن!»

۴۶۸- (۲) ابن ابی جمهور در کتاب درر اللئالی در بخشی از یک حدیث روایت می‌کند که: «روزی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به صحرا رفت. در آنجا عرب بیابانگردی را در حال چرانیدن گوسفندانش دید که به دلاوری و زور و بازو معروف بود. آن مرد به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: آیا می‌توانی با من کشتی بگیری؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: چه جایزه‌ای به من می‌دهی؟

مرد عرب گفت: یک گوسفند! پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با وی کشتی گرفت و او را بر زمین زد مرد عرب گفت: آیا حاضری دوباره با من کشتی بگیری؟

پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: بر سر چه چیز؟

مرد عرب گفت: گوسفند دیگری. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بار دیگر با وی کشتی گرفت و او را بر زمین زد.

در این هنگام مرد عرب گفت: اسلام را بر من عرضه کن. تاکنون کسی جز تو مرا به زمین نزده است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اسلام را به او عرضه کرد. آن مرد مسلمان شد و پیامبر گوسفندانش را به وی بازگرداند.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۳۴۷

باب ۶ بازی مداحی «۱» و پرنده‌بازی

۴۶۹- (۱) ابورافع گوید: «من با امام حسن علیه السلام در زمان کودکی وی مداحی بازی می‌کردم. هر وقت سنگ‌های من به سنگ‌های او برخورد می‌کرد و من برنده می‌شدم و می‌گفتم: مرا ببر، وی می‌گفت:
وای بر تو آیا می‌خواهی بر پشتی سوار شوی که پیامبر صلی الله علیه و آله او را بر دوش خود سوار می‌کند. من نیز او را رها می‌کردم و هر وقت سنگ‌های او به سنگ‌های من برخورد می‌کرد و او برنده می‌شد، من به وی می‌گفتم: همان طور که تو مرا نبردی من نیز تو را نمی‌برم و امام حسن علیه السلام می‌فرمود: آیا خشنود نیستی از این‌که بدنی را بر پشت خود سوار می‌کنی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آن را می‌برد؟ من نیز او را سوار می‌کردم.»
ارجاعات
گذشت: در روایات باب سی و دوم از ابواب احکام حیوانات آنچه بر ذیل باب دلالت می‌کند.

---

(۱). یکی از بازی‌های کودکان که هر یک با سنگ‌های پهن به سنگ‌های دیگری می‌زد و در صورت برخورد با آن بر پشت وی سوار می‌شد- م.
منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۳۴۹

فصل بیست و پنجم: ابواب وصیت

باب ۱ احکام وصیت، کمیت و کیفیت انجام آن

خداوند حکیم می‌فرماید:
هنگامی که مرگ یکی از شما فرارسید، بر شما لازم است که در صورت برجاگذاشتن ثروت انبوهی، برای پدر و مادر و خویشاوندان به طور پسندیده وصیت کند، انجام این کار برای پرهیزگاران، حقّ و لازم است «۱».
کسانی که از شما وفات می‌کنند و از خود همسرانی بر جای می‌گذارند، باید هزینه یک سال آنان را وصیت کنند، بدون آن‌که [از خانه شوهر] اخراج شوند، پس اگر خودشان بیرون رفتند، دربارهٔ کارهای پسندیده‌ای که در مورد خود انجام می‌دهند، باکی بر شما نیست و خداوند شکست‌ناپذیر حکیم است «۲».
۴۷۰- (۱) محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «وصیت، حق است و به تحقیق پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وصیت کرد. پس شایسته است که مسلمان وصیت کند.»
۴۷۱- (۲) ابوبصیر از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هرکس هنگام مرگ، به نیکو وصیت نکند، سبب کاستی در جوانمردی و عقل وی خواهد بود.
و فرمود: همانا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام وصیت کرد و علی علیه السلام به امام حسن علیه السلام وصیت کرد و امام حسن علیه السلام به امام حسین علیه السلام وصیت کرد و امام حسین علیه السلام به امام سجاد علیه السلام وصیت کرد و امام سجاد علیه السلام به امام باقر علیه السلام وصیت کرد.»
در کتاب دعوات قطب راوندی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌شود که فرمود: «هرکس هنگام مرگ به

---

(۱). بقره ۲/ ۱۸۰.

(۲). بقره ۲/ ۲۴۰

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۳۵۱

نیکی وصیت نکند آن سبب کاستی در عقل و جوانمردی وی خواهد بود.

و فرمود: هرکس با وصیت نیکویی بمیرد، شهید مرده است.»

۴۷۲- (۳) محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «وصیت بر هر مسلمانی حق است.»

این روایت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امام باقر علیه السلام نیز نقل شده است.

۴۷۳- (۴) ابوالصباح کنانی گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ وصیت سؤال کردم، امام علیه السلام فرمود: وصیت حق هر مسلمانی است.»

این حدیث از زید شحام نیز روایت شده است.

۴۷۴- (۵) در کتاب فقه الرضا و المقنع آمده است: «بدان که وصیت، حق (واجب) بر هر مسلمانی است.»

۴۷۵- (۶) در کتاب المصباح از معصوم علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «شایسته نیست انسان شب را سپری کند مگر آن‌که وصیتش زیر سرش باشد.»

۴۷۶- (۷) در کتاب المقنعه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌شود که فرمود: «برای شخص مسلمان شایسته نیست شب را سپری کند، مگر آن‌که وصیتش زیر سرش باشد.»

۴۷۷- (۸) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام از نیاکانش علیهم السلام از علی علیه السلام روایت می‌شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «برای مسلمان شایسته نیست که دو شب را سپری کند، مگر آن‌که وصیتش نوشته زیر سرش باشد.»

در کتاب الجعفریات از علی علیه السلام نظیر این حدیث، روایت می‌شود.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۳۵۳

۴۷۸- (۹) ابن عمر از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: «برای مسلمانی که چیز قابل وصیتی دارد، سزاوار نیست که دو شب را سپری کند مگر آن‌که وصیتش نزد وی باشد.»

۴۷۹- (۱۰) در کتاب المقنعه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌شود که فرمود: «هرکس بدون وصیت بمیرد قطعاً به مرگ جاهلیت مرده است.»

۴۸۰- (۱۱) مسعدهٔ بن صدقه از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «اگر تنها دو روز به عمرت داده شود، یک روز آن را برای فراگیری آداب قرار ده تا از آن برای روز مرگت یاری جویی.

از امام علیه السلام سؤال شد: آن کمک خواستن چیست؟

امام علیه السلام فرمود: برای آنچه از خود بر جای می‌گذاری، به صورت زیبا، محکم و استوار برنامه‌ریزی کنی.»

در سند دیگری مسعدهٔ بن صدقه از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «اگر دو روز به تو عمر داده شد یک روز آن را برای آخرت خویش قرار بده و از آن بر روز مرگت کمک بخواه ...» ادامه روایت همانند روایت پیشین است.

۴۸۱- (۱۲) سکونی از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هرکس هنگام مرگش برای خویشاوندانِ (غیر وارث) خود وصیت نکند، اعمالش را با نافرمانی و معصیت پایان داده است.»

در گزارش دیگری، این روایت از سکونی از امام صادق علیه السلام از پدرش از علی علیه السلام روایت شده است.

۴۸۲- (۱۳) ابوحمزه از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: «خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: ای فرزند آدم! سه نعمت به تو عنایت کردم، چیزهایی را از تو پوشاندم که اگر خاندانت آن را می‌دانستند، تو را به خاک نمی‌سپردند، بر تو گشایش دادم و سپس از تو درخواست وام کردم ولی تو خیری پیش نفرستادی و هنگام مرگ اختیار ثلث مالت را به تو دادم، ولی تو خیری پیش نفرستادی.»

۴۸۳- (۱۴) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که امام صادق علیه السلام فرمود: «فاطمه دختر اسد- مادر امیرمؤمنان- وصیت کرد و به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله فلان کنیز مرا آزاد کن! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر آنچه خیر پیش فرستی، حتماً آن را خواهی یافت.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۳۵۵

نظیر این مطلب در روایت ششم از باب نوزدهم نیز خواهد آمد.

۴۸۴- (۱۵) حلبی گوید: «شخصی به امام صادق علیه السلام گفت: من همراه یک نفر به مکه رفتم. در میان راه وی به شدت مریض و بیهوش شد و من به پرستاری و مراقبت از وی پرداختم تا این‌که در روز مرگ خویش به هوش آمد به طوری که خیال من از ناحیه وی آسوده شد و سپس درگذشت.

امام صادق علیه السلام فرمود: مرگ هرکس که فرامی‌رسد خداوند عزیز و باشکوه گوش، چشم و عقل او را برای وصیت کردن به وی بازمی‌گرداند- خواه وصیت کند و خواه آن را ترک کند- این راحتی است که به آن راحت مرگ می گویند و آن برای هر مسلمانی حق است.»

حماد بن عثمان تنها سخن امام صادق علیه السلام را روایت کرده است.

۴۸۵- (۱۶) ولید بن صبیح گوید: «یکی از غلامان آزاد شدهٔ امام صادق علیه السلام به نام اعین همراه من بود وی چند روز بیمار شد و سپس بهبود یافت آن‌گاه درگذشت. من اموال و وسایلش را نزد امام صادق علیه السلام آوردم و به امام گفتم که وی چند روز بیمار شد و سپس بهبود یافت و درگذشت. امام علیه السلام فرمود: آن راحتی مرگ است. بدان که هیچ‌کس نمی‌میرد تا این‌که خداوند عزیز و باشکوه گوش، چشم و عقلش را برای وصیت به وی بازمی‌گرداند، خواه وصیت کند یا آن را ترک نماید.»

در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که به امام صادق علیه السلام گفته شد: «اعین- غلام آزاد شده‌ات- هنگام مرگ، بیماری‌اش شدت یافت، سپس به هوش آمد به طوری که گمان کردیم راحت شده است آن‌گاه جان سپرد ...» ادامه روایت همانند روایت پیشین است و در پایان می‌افزاید، «امام علیه السلام چیزهایی را برشمرد.»

۴۸۶- (۱۷) سکونی از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام از علی علیه السلام روایت می کند که فرمود: «باکی ندارم که به وارثان خود زیان بزنم یا آن مال را از آنان بدزدم.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۳۵۷

در روایت دیگری از علی علیه السلام روایت شده که فرمود: «فرقی نمی‌کند که به وارثانم زیان بزنم یا آن مال را بدزدم و آن را صدقه بدهم.»

نظیر این روایت از امام موسی بن جعفر علیه السلام از علی علیه السلام نیز روایت شده است.

۴۸۷- (۱۸) سکونی از امام صادق علیه السلام روایت می کند که امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «هرکس وصیت کند و به باطل و ظلم گرایش پیدا نکند و زیان نزند، همانند کسی است که در زمان حیات خویش صدقه دهد.»

در سند دیگری این روایت را سکونی از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام از علی علیه السلام روایت کرده است.

۴۸۸- (۱۹) محمد بن قیس از امام باقر علیه السلام روایت می کند که امیرمؤمنان علیه السلام پیوسته می‌فرمود: «وصیت به یک پنجم

از مالم را بیشتر از وصیت به یک چهارم آن دوست دارم و وصیت به یک چهارم از مالم را بیشتر از وصیت به ثلث آن دوست دارم «۱» و هرکس به ثلث وصیت کند چیزی فروگذار نکرده و به نهایت رسانده است.

و فرمود: امیرمؤمنان علیه السلام دربارهٔ میّتی که به همه یا بیشتر مالش وصیت کرده بود، حکم کرد و فرمود: وصیت به صورت پسندیده غیر منکر باز می‌گردد (یا وصیت از حالت ناپسند به حالت پسندیده بازگردانده می‌شود) پس هرکس به خودش ستم کند یا در وصیتش چیز ناپسند یا ستمی قرار دهد به حالت پسندیده بازگردانده می‌شود و میراث وارثان به حال خود رها می‌شود.

---

(۱). در متن کتاب «من او اوصی» آمده است که اشتباه است و صحیح آن «من ان اوصی» است- م.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۳۵۹

و فرمود: هرکس به ثلث مالش وصیت کند، چیزی فروگذار نکرده و به نهایت رسیده است ...

سپس فرمود: وصیت به یک پنجم از مالم را بیشتر از وصیت به یک چهارم دوست دارم.»

این روایت با اندکی تفاوت با سندهای دیگری نیز روایت شده است.

۴۸۹- (۲۰) در کتاب دعائم الاسلام از علی علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «هرکس به بیشتر از ثلث یا همه مالش وصیت کند، برای وی جایز نیست و به حالت پسندیده و غیر منکر بازمی‌گردد. پس هرکس در وصیت به خودش ظلم و در آن ستم کند، پس آن، به معروف و پسندیده بازگردانده می‌شود و حق وارثان به حال خود رها می‌شود.»

۴۹۰- (۲۱) در کتاب المقنع آمده است: «پس اگر به ناحق و برخلاف سنت وصیت کند، باکی بر وصی نیست که آن را به حق و سنت بازگرداند.»

در کتاب فقه الرضا آمده است: «پس اگر به ناحق و برخلاف سنت وصیت کند پس باکی نیست که آن را به حق و سنت بازگرداند.»

۴۹۱- (۲۲) هشام بن سالم و حفص بن بختری و حماد بن عثمان از امام صادق علیه السلام روایت می‌کنند که فرمود:

«هرکس به ثلث وصیت کند، چیزی فروگذار نکرده است.»

۴۹۲- (۲۳) مسعدهٔ بن صدقه از امام صادق علیه السلام (از پدرش علیه السلام) روایت می‌کند که فرمود: «هرکس عادلانه وصیت کند، همانند کسی است که در زمان حیاتش صدقه داده است و هرکس در وصیتش ظلم [خیانت] کند، در حالی با خداوند دیدار می‌کند که از او روی گردان است.»

۴۹۳- (۲۴) مسعدهٔ بن صدقه ربعی از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام روایت می‌کند که امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «ظلم در وصیت، از گناهان کبیره است.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۳۶۱

۴۹۴- (۲۵) سکونی از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام از علی علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «مستی، از گناهان کبیره است و ظلم در وصیت، از گناهان کبیره است.»

۴۹۵- (۲۶) در تفسیر مجمع البیان این روایت آمده است که: «زیان رساندن در وصیت از گناهان کبیره است.»

۴۹۶- (۲۷) قطب راوندی در کتاب دعواتش از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: «شخصی هفتاد سال کار بهشتیان را انجام می‌دهد، آن‌گاه در وصیتش ظلم می‌کند پس کارش با عمل اهل آتش پایان می‌یابد و شخصی هفتاد سال کار دوزخیان را انجام می‌دهد و آن‌گاه عادلانه وصیت می‌کند، پس کارش با عمل بهشتیان به انجام می‌رسد آن‌گاه این آیه را تلاوت فرمود: «و هرکس از حدود خدا تجاوز کند.» و فرمود: آن از حدود الهی است.»

۴۹۷- (۲۸) هشام بن سالم و حفص بن بختری و حماد بن عثمان از امام صادق علیه السلام روایت می‌کنند که فرمود:

«هرکس به ثلث وصیت کند به وارثانش زیان زده است و وصیت به یک پنجم و یک چهارم بهتر از وصیت به ثلث است و (فرمود) هرکس به ثلث وصیت کند، چیزی فروگذار نکرده است.»

۴۹۸- (۲۹) سکونی از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام از نیاکانش علیهم السلام روایت می‌کند که امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «وصیت به یک پنجم [خوب و مناسب] است، زیرا خداوند عزیز و باشکوه برای خودش (از غنیمت) به خُمس راضی شد.

و فرمود: یک پنجم میانه‌روی است و یک چهارم زحمت و مشقتِ (وارثان) است و ثلث ظلم است.»

در کتاب الجعفریات روایت می‌شود که امیرمؤمنان علیه السلام وصیت به یک پنجم را دوست می‌داشت ... ادامه این روایت همانند روایت پیشین است.

۴۹۹- (۳۰) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که امیرمؤمنان علیه السلام دوست داشت در وصیت به یک پنجم بسنده شود و فرمود: «همانا خداوند از بندگانش به خمس راضی شد.

و فرمود: یک‌پنجم میانه‌روی است و ثلث فشار به وارثان است و من وصیت به یک‌چهارم را بیش از وصیت به ثلث دوست دارم.»

در کتاب المقنع آمده است: «وصیت کردن به یک چهارم مال نزد من محبوب‌تر از وصیت به ثلث است و هرکس به ثلث وصیت کند، چیزی فروگذار نکرده است.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۳۶۳

۵۰۰- (۳۱) در کتاب فقه الرضا آمده است: «پس اگر شخصی به یک چهارم مالش وصیت کند، نزد من محبوب‌تر از وصیت به ثلث است و اگر به ثلث مالش وصیت کند، آن نهایت وصیت است، پس اگر به همه مالش وصیت کند، خودش به آنچه انجام داده آگاه‌تر است.»

۵۰۱- (۳۲) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «هرکس به ثلث وصیت کند، چیزی فروگذار نکرده است. (یا مال بسیاری بر جا نگذاشته است) و به وارثانش ستم کرده است و وصیت به یک چهارم و یک پنجم برتر از وصیت به ثلث است.»

۵۰۲- (۳۳) در کتاب العوالی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌شود که: «ایشان به شخصی که می‌خواست همه مالش را در راه خدا وصیت کند، فرمود: این کار را نکن! پس او را از صدقه دادن به همه مالش بازداشت. آن شخص گفت: پس نصف آن.

پیامبر فرمود: نه.

آن شخص گفت: پس ثلث آن.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ثلث و ثلث بسیار است.

سپس فرمود: اگر آن را برای خانواده‌ات باقی گذاری برایت بهتر است.»

۵۰۳- (۳۴) مرحوم شهید در حاشیه خود بر کتاب القواعد از سعد روایت می‌کند که گفت: «من به شدت بیمار شدم و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به عیادتم آمد و آن‌گاه به من فرمود: آیا وصیت کرده‌ای؟

گفتم: آری، وصیت کرده‌ام که همه مالم را به نیازمندان بدهند و در راه خدا مصرف کنند.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: به یک دهم وصیت کن!

گفتم: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله اموال من بسیار است و فرزندان من توانگرند. آن‌گاه پیامبر صلی الله علیه و آله مرتب با من چانه زد و من با وی چانه زدم تا سرانجام فرمود: به ثلث وصیت کن و ثلث بسیار است.»

۵۰۴- (۳۵) ابوهریره از عامر بن سعد حکایت می‌کند که پدرش یک بار در مکه بیمار شد و بهبود یافت. در آن بیماری پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به عیادتش رفت. وی به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: «ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! من تنها یک دختر از خود بر جای می‌گذارم، آیا به دوسوم مالم وصیت کنم؟

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: نه.

سعد گفت: آیا به نصف مالم وصیت کنم؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: نه.

سعد گفت: آیا به ثلث مالم وصیت کنم؟

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: به ثلث وصیت کن و ثلث بسیار است و فرمود: اگر تو فرزندانت را توانگر باقی گذاری بهتر از این است که نان خوران نیازمندی از خود باقی گذاری که مردم را ناراحت کنند.»

۵۰۵- (۳۶) معاویهٔ بن عمار از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «وقتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مکه بود، در مدینه مرگ براء بن معرور تمیمی انصاری فرارسید و با این‌که در آن زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و یارانش

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۳۶۵

به سوی بیت المقدس نماز می‌خواندند، براء وصیت کرد تا (هنگام دفن) صورتش را به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله- سمت قبله- قرار دهند (و این سنت شد) و به ثلث مالش وصیت کرد (آن‌گاه در این باره آیه نازل شد) و سنت بر آن قرار گرفت.»

۵۰۶- (۳۷) ابوقتاده گوید: «وقتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به مدینه آمد، به وی گفته شد: براء بن معرور ثلث مالش را برای شما وصیت کرده است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آن را پذیرفت و به وارثانش بازگرداند.»

۵۰۷- (۳۸) در تفسیر آیه: «هنگام مرگ هر یک از شما، در صورت بر جای گذاشتن ثروت انبوه، بر شما وصیت برای پدر و مادر و خویشاوندان نوشته شد.»

ابوبصیر از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «این آیه به آیه فرایض که در آن میراث‌ها بیان شده نسخ شده است.

و دربارهٔ این سخن خداوند: «پس هرکس پس از شنیدن، آن را تغییر داد.» امام علیه السلام فرمود: مقصود از آن وصیت است.»

و از امامان رسیده است که آن آیه نسخ نشده است و خداوند اصل ثلث را برای میّت قرار داد، برای این‌که براء بن معرور پیش از هجرت در مدینه مُرد و ثلث مالش را برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وصیت کرد و وصیت کرد که صورتش را به طرف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله- که در آن هنگام در مکه بود- قرار دهند، پس سنت بر آن قرار گرفت.»

۵۰۸- (۳۹) ابن سنان از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هنگام مرگ ثلث مال انسان در اختیار اوست و اگر وصیت نکند، وارثان دربارهٔ هزینه کردن آن وظیفه‌ای ندارند.»

۵۰۹- (۴۰) علی بن یقطین گوید: «از امام موسی بن جعفر علیه السلام سؤال کردم: انسان هنگام مرگ اختیار چه مقدار از مالش را دارد؟

امام علیه السلام فرمود: ثلث و ثلث بسیار است.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۳۶۷

۵۱۰- (۴۱) در کتاب دعائم الاسلام از علی علیه السلام روایت می‌شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «انسان به ثلث مالش سزاوارتر است، هر کجا که دوست داشته باشد، آن را مصرف می‌کند.»

۵۱۱- (۴۲) ابوبصیر گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: آیا شخصی که فرزند دارد می‌تواند مالش را برای خویشاوندانش قرار دهد؟

امام علیه السلام فرمود: آن مال اوست هر کار که بخواهد با آن انجام می‌دهد تا مرگش فرا رسد صاحب مال تا زنده است، هر کار که بخواهد با مالش انجام می‌دهد، اگر بخواهد، آن را می‌بخشد، اگر بخواهد، صدقه می‌دهد و اگر بخواهد به حال خود وامی‌گذارد تا مرگش فرارسد آن‌گاه اگر وصیت کند تنها ثلث برای اوست ولی بهتر این است که افراد تحت تکفل خویش را تباه نسازد و به وارثانش زیان نزند.»

۵۱۲- (۴۳) ابوالمحامل از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «تا وقتی روح در بدن انسان است، وی به مالش سزاوارتر است.»

۵۱۳- (۴۴) مرازم با واسطه از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که ایشان دربارهٔ شخصی که در بیماری مقداری از مالش را می‌بخشد، فرمود: «هرگاه آن را جدا کند صحیح است و اگر به آن وصیت کند، از ثلث است.»

۵۱۴- (۴۵) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که امیرمؤمنان علیه السلام به شخصی فرمود که به ثلث مالش وصیت کند و فرمود: «ثلث بسیار است.

و امام صادق علیه السلام فرمود: و همچنین زن نیز به همان مقدار- ثلث حق دارد.»

۵۱۵- (۴۶) شعیب بن یعقوب گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: انسان پس از مرگ اختیار چه مقدار از مالش را دارد؟

امام علیه السلام فرمود: ثلث مالش متعلق به اوست و زن نیز همین‌طور است.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۳۶۹

۵۱۶- (۴۷) عبدالرحمان بن حجاج گوید: «از امام موسی بن جعفر علیه السلام دربارهٔ وصیت به ثلث و یک چهارم هنگام مرگ که مردم می‌گویند سؤال کردم که آیا آن صحیح و پسندیده است و پدر شما چگونه انجام داد؟

امام علیه السلام فرمود: ثلث آن چیزی است که پدر من انجام داد.»

۵۱۷- (۴۸) معاذ بن جبل از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: «خداوند هنگام مرگ‌تان برای افزایش نیکی‌های‌تان ثلث اموال‌تان را بر شما صدقه داد.»

۵۱۸- (۴۹) یونس بن یعقوب گوید: «وقتی امام صادق علیه السلام وصیت کرد، یکی از بستگانش به وی گفت:

شما بیش از ثلث وصیت کردید.

امام علیه السلام فرمود: من چنین نکردم، بلکه از ثلث من فلان مبلغ باقی ماند که برای محمد بن اسماعیل است.»

۵۱۹- (۵۰) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام از نیاکانش علیهم السلام روایت می‌شود که امیرمؤمنان علیه السلام بر بالین شخص فقیری حاضر شد. آن مرد به امام علیه السلام گفت: «ای امیرمؤمنان علیه السلام! آیا من وصیت نکنم؟!

امام علیه السلام فرمود: به تقوای الهی وصیت کن ولی مالت را برای وارثانت باقی گذار؛ زیرا آن ناچیز و اندک است. همانا خداوند عزیز و باشکوه می‌فرماید: «اگر ثروت انبوهی برجای گذاشت، وصیت کند و تو ثروت انبوهی برجای نگذاشته‌ای که در آن وصیت کنی.»

۵۲۰- (۵۱) در کتاب کافی روایت می‌شود که: «در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شخصی همه دارایی خود را که تعدادی برده بود، آزاد کرد و چیزی از خود باقی نگذاشت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به این کار او عیب گرفت و فرمود: کودکان صغیری از خود برجای گذاشت که دست نیاز به سوی مردم دراز کنند.»

۵۲۱- (۵۲) مسعدهٔ بـن صـدقه ربعی از امـام صـادق علیه السـلام از پـدرش علیه السـلام روایت می‌کنـد که فرمـود: «یکی از انصـار درگذشت و کودکان صـغیری از خود برجای گذاشت. تمام دارایی این مرد شـش برده بود که پیش از مرگ آنها را آزاد کرده بود و غیر از آن مال دیگری نداشت وقتی این خبر به پیامبر صلی الله علیه و آله رسید، فرمود: با بدن دوست‌تان چه کردید؟

گفتند: او را به خاک سپردیم.

پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله فرمود: اگر من می‌دانسـتم که فرزندانش را به حالتی واگذاشت که دست گدایی به سوی مردم دراز کنند، هرگز او را در میان مسلمانان دفن نمی‌کردیم.»

با سـند دیگری مسـعدهٔ بن صدقه از امام صادق علیه السـلام از پدرش علیه السـلام روایت می‌کند که فرمود: «به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خبر رسید، یکی از انصار فوت کرده است و کودکان صغیری دارد که به نان شب

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۳۷۱

نیازمندنـد و آنهـا را به حـالتی رهـا کرده که بایـد دست گـدایی به سوی مردم دراز کننـد. او شـش برده داشت ...» ادامه این روایت همانند روایت پیشین است.

ارجاعات

گـذشت: در روایت بیست و سوم از بـاب نوزدهم از ابواب مقـدمات فرموده امـام علیه السـلام که: «وقتی که وفات پـدرم فرا رسـید، شروع به وصیت کردن نمود ...»

در روایت دوم از بـاب یـازدهم از ابواب تخلی این گفته که: «براء بن معرور به ثلث از مـالش وصـیت کرد، آن‌گـاه آیه قرآن دربارهٔ قبله نازل شد و سنت بر ثلث قرار گرفت»

و در روایت چهلم از باب نهم از ابواب احتضار فرموده امام علیه السـلام که: «فاطمه گویـد: ای ابو الحسن علیه السـلام! چقدر زود و سریع است پیوستن من به خدا. آن‌گاه به صدقات خود و وسایل خانه وصیت کرد و به علی علیه السلام وصیت کرد که با امامه دختر ابو العاص بن ربیع ازدواج کند و او را در شب به خاک سپارد.»

در روایت چهـل و یکم فرموده پیامبراکرم صـلی الله علیه و آله که: «هرکس هنگام مرگ نیکو وصـیت نکنـد، کاستی در مردانگی و عقلش خواهد بود.

گفته شد: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! چگونه میّت وصیت کند؟

پیـامبر صـلی الله علیه و آله فرمود: هنگام مرگ که مردم در اطراف او گرد می‌آینـد، بگویـد: خـدایا، آفریننـده آسـمان‌ها و زمین ... سپس به کارهای خویش وصـیت کند و این سـخن پیامبر صـلی الله علیه و آله که: «وصـیت بر هر مسلمانی حق و لازم است و بر وی لازم است که از وصیتش نگهداری و اعلام کند.»

در روایت چهل و دوم مانند آن.

و در روایت چهل و سوم فرموده امام علیه السـلام که: «برای کسـی که مرگ را احساس کرد شایسـته است عهد و پیمانش را با خدا محکم کند و وصیتش را تجدید نماید.

گفته شد: چگونه وصیت کند؟ ای امیرمؤمنان علیه السلام!

علی علیه السلام فرمود: بگوید: به نام خداوند مهر گستر و بخشنده بر همه موجودات در این جهان و بر مؤمنان در دو جهان، گواهی است از جانب خدا .. و وصیت کند آن گونه که پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داد.»

و در روایت چهـل و چهـارم فرمـوده پیـامبر صـلی الله علیه و آله که: «ای علی! هرکس هنگـام مرگ، نیکو وصـیت نکنـد، آن سـبب کاستی در مردانگی اوست و شفاعت او را در بر نمی‌گیرد.»

و در روایات باب هفتم از ابواب نماز میّت مناسب با این بحث هست.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۳۷۳

و در بسیاری از روایات باب هشتم از ابواب دفن مطالبی هست که حضرت فاطمه علیها السلام وصیت کرد برایش تابوتی قرار دهد و هیچ‌یک از دشمنان خدا بر جنازه‌اش حضور نیابند و علی علیه السلام با امامه- دختر خواهرش- ازدواج کند.

و در روایات باب بیست و یکم و بیست و دوم از ابواب دفن مطالبی که بر جواز وصیت کردن به انتقال جنازه خود به مشاهد خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و خاکسپاری به طرف قبور آنان دلالت می‌کند و روایاتی که در ابواب گوناگون بر این مطلب دلالت می‌کند، بیش از این‌هاست.

و در روایات باب هشتم و هجدهم از ابواب نیابت مناسب با این بحث هست و در روایت بیست و هفتم از باب دوازدهم از ابواب مبارزه با نفس فرموده امام علیه السلام که: «گناهان تغییر دهنده نعمت، ظلم به مردم است ... و ترک وصیت تا فرا رسیدن مرگ.»

و در روایات باب سیزدهم از ابواب سفر مطالبی هست که بر این بحث دلالت می‌کند و در روایت پنجم از باب هشتم از ابواب وقوف این گفته که: «و از محصولات آن برای شخصی که با وی خویشاوندی ندارد، سیصد درهم در هر سال وصیت کرد و بقیه آن را دستور داد میان خویشاوندان پدرش و بستگان مادرش تقسیم کنند.

امام علیه السلام فرمود: برای کسی که میّت برایش وصیت کرده، جایز است.»

می‌آید:

و در روایات دو باب بعدی و باب پنجم، ششم و هفتم مناسب با این بحث خواهد آمد.

باب ۲ وصیت، کامل‌کننده کاستی‌های زکات

۵۲۲- (۱) مسعدهٔ بن صدقه ربعی از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام روایت می‌کند که امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «وصیت، جبران‌کننده کاستی‌های زکات است.»

وهب از امام صادق علیه السلام از امام باقر علیه السلام از علی علیه السلام نیز این حدیث را روایت کرده است.

۵۲۳- (۲) محمد بن یحیی با واسطه از معصوم علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هرکس به ثلث مالش وصیت کند به حساب زکاتش گذاشته می‌شود.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۳۷۵

باب ۳ حکم به حساب آمدن یک‌سوم دیه مقتول از وصیت به ثلث

۵۲۴- (۱) سکونی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «هرکس ثلث مالش را وصیت کند و سپس به صورت خطایی کشته شود، ثلث دیه‌اش داخل در وصیت می‌شود.»

این روایت با سندهای گوناگون و اندکی تفاوت نقل شده است.

۵۲۵- (۲) محمد بن قیس گوید: «به امام باقر علیه السلام گفتم: شخصی ثلث یا یک چهارم مالش را برای دیگری وصیت می‌کند و سپس به صورت خطا کشته می‌شود. امام علیه السلام فرمود: این وصیت از میراث و دیه او گرفته می‌شود. (یا برای موصی له از میراث و دیه مقتول گرفته می‌شود).

این نقل از محمد بن مسلم نیز روایت شده است.

۵۲۶- (۳) محمد بن قیس از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «در زمان امیرمؤمنان علیه السلام شخصی بخشی از

مالش- ثلث یا یک چهارم یا کمتر یا بیشتر از آن- را به طور قطعی برای دیگری وصیت کرد و سپس کشته و دیه‌اش پرداخت شد امیرمؤمنان علیه السلام در این باره حکم کرد که وصیت وی به همان صورت که وصیت کرده در مال و دیه‌اش نافذ و جاری است.»

در کتاب المقنع قضاوت امیرمؤمنان علیه السلام بیان شده است.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۳۷۷

ارجاعات

گذشت: در روایات باب بیست و یکم از ابواب بدهی مناسب با این بحث هست.

می‌آید:

و در روایت یکم از باب هشتم از ابواب میراث فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله که: «هنگامی که دیه عمد پذیرفته و به مال تبدیل شد، آن همانند دیگر اموال میراث خواهد بود.»

باب ۴ حکم وصیت به تامین هزینه دیگری از ثلث

۵۲۷- (۱) ابراهیم بن محمد همدانی گوید: «به امام علیه السلام نوشتم: میّتی وصیت کرده که از ثلث مالش هزینه شخصی تا پایان عمرش پرداخت شود و وصیت نکرد که ثلث به وی داده شود. آیا وصی می‌تواند برای پرداخت مستمری ثلث مال میّت را وقف کند [و از درآمدش حق او را بپردازد؟]

امام علیه السلام در پاسخ مرقوم فرمود: ثلث مال میّت را جدا می‌کند و آن را وقف نمی‌کند.» «۱»

این حدیث از صفوان بن یحیی از امام موسی بن جعفر علیه السلام نیز روایت شده است.

باب ۵ حکم وصیت به بیش از ثلث

خداوند عزیز می‌فرماید:

هرکس از وصیت‌کننده‌ای بیم انحراف از حق یا گناه داشته باشد و میان آنان آشتی دهد، گناهی بر وی نیست، همانا خداوند آمرزنده مهربان است «۲».

۵۲۸- (۱) در تفسیر آیه: «هرکس از وصیت‌کننده‌ای بیم انحراف از حق یا گناه داشته باشد و میان آنان آشتی دهد، گناهی بر وی نیست» یونس بن عبدالرحمان باواسطه از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «یعنی، هرگاه در وصیت زیاده‌روی نمود و این در صورتی است که بر ثلث بیفزاید.»

---

(۱). مرحوم علامه مجلسی قدس سره احتمال دیگری نیز در روایت ذکر کرده است. ملاذ الاخیار ۱۴/ ۴۲۹.

(۲). بقره ۲/ ۱۸۲.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۳۷۹

۵۲۹- (۲) احمد بن محمد گوید: «احمد بن اسحاق به امام هادی علیه السلام نوشت: درّه دختر مقاتل درگذشت و از خود مزارع متعددی در فلان منطقه بر جای گذاشت و بیش از ثلث اموالش را برای سرور و مولای خویش وصیت کرد. ما اوصیای او هستیم و دوست داریم در این مسئله به دستور سرورمان عمل کنیم. اگر دستور می‌دهد که وصیت به همان صورت عمل شود، براساس آن انجام دهیم و اگر دستوری غیر از این می‌دهد به تمام دستوراتش عمل خواهیم کرد. انشاءالله.

امام علیه السلام با دستخط خویش مرقوم فرمود: آن زن اختیار بیش از ثلث مالش را ندارد ولی اگر شما وارث هستید و ببخشید،

برای‌تان جایز است. انشاءالله»

۵۳۰- (۳) عمار ساباطی از امام صادق علیه السلام پرسید: «تا وقتی روح در بدن انسان است آیا به مالش سزاوارتر است که آن را جدا کند؟

امام فرمود: آری. پس اگر به آن وصیت و از حد تجاوز کرد تنها ثلث برای اوست.» (بنا بر نقل کافی)

عمار ساباطی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «تا وقتی روح در بدن انسان است وی نسبت به مالش سزاوارتر است که آن را جدا کند ولی پس از آن تنها اختیار ثلث را دارد.» (بنابر نقل من لا یحضره الفقیه)

و یا این‌که فرمود: «تا وقتی روح در بدن انسان است، وی نسبت به مالش سزاوارتر است که آن را جدا کند ولی اگر بگوید: پس از من، تنها اختیار ثلث را دارد.» (بنا بر نقل التهذیب و الاستبصار)

۵۳۱- (۴) در کتاب الهدایه از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «میّت اختیار بیش از ثلث مالش را ندارد، پس اگر به بیش از ثلث وصیت کرد به ثلث بازمی‌گردد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۳۸۱

۵۳۲- (۵) حسین بن محمد رازی گوید: «به امام موسی بن جعفر علیه السلام نوشتم: شخصی پیش از مرگ، همه مالش- بیش از یک‌سوم- را برای کارهای خیر وصیت می‌کند، آیا این کار جایز است؟ و وصیّ او چه کند؟

امام علیه السلام در پاسخ مرقوم فرمود: وصیت وی تا وقتی که از ثلث تجاوز نکند، صحیح است.»

۵۳۳- (۶) در کتاب دعائم الاسلام از امیرمؤمنان علیه السلام و امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمودند: «هرکس وصیتی کند، از ثلث مالش به آن عمل می‌شود و اگر برای یهودی یا نصرانی یا در هر کار دیگر وصیت کند، در آن راه مصرف می‌شود زیرا خداوند تعالی می‌فرماید: «پس هرکس پس از شنیدن وصیت آن را تغییر دهد همانا گناهش بر تغییردهندگان آن است.»

۵۳۴- (۷) حسین بن مالک گوید: «به امام موسی بن جعفر علیه السلام نوشتم: بدان ای سرورم! یکی از برادرزاده‌های من درگذشت و وصیت کرد مزرعه‌اش به سرورم داده شود و همه وسایل خانه‌اش حتی میخ‌های آن فروخته و بهایش به سرورم پرداخت شود و یک حج انجام شود و به نیازمندانِ خاندانش و عمه و خواهرش مالی پرداخت شود وقتی من بررسی کردم مشاهده کردم وصیت‌های وی بیش از ثلث است و شاید به نصف برسد. با این حال وی یک فرزند سه ساله و مقداری بدهی از خود بر جای گذاشته است. نظر سرورم در این باره چیست؟

امام علیه السلام در پاسخ مرقوم فرمود: در وصیت‌های او به ثلث بسنده می‌شود و آن، میان موارد وصیت به نسبت سهم‌شان تقسیم می‌شود. انشاءالله»

۵۳۵- (۸) عباس بن معروف گوید: «محمد بن حسن ابن ابی خالد، غلام خوب و اهل ولایتی به نام «میمون» داشت. وی هنگام مرگ به من وصیت کرد تا همه اموالش را به درهم تبدیل کنم و برای امام محمد تقی علیه السلام بفرستم. با این‌که وی همسر آبستن، برادران مسلمان و مادر مجوسی از خود برجای گذاشت. من نیز به وصیت او عمل و درهم را جمع کردم و به محمد بن حسن پرداختم و تصمیم گرفتم آنچه به من وصیت شده است و وارثانی که میّت از خود بر جای گذاشته برای امام بنویسم، ولی محمد بن بشیر و دیگر دوستان ما به من گفتند: نیازی به نوشتن توضیح و شرح ماجرا نیست زیرا امام علیه السلام بدون توضیح از آن آگاه است. با این حال من صادقانه حقیقت را نوشتم و درهم‌ها

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۳۸۳

را برای امام علیه السلام فرستادم. امام نیز دستور داد ثلث آن را جدا کند و به وی تحویل دهد و باقیمانده آن را به وارثان وی

باز گرداند.»

۵۳۶- (۹) عباس بن معروف گویـد: «غلام محمد بن حسن درگذشت و خواهری بر جای گذاشت. وی هنگام مرگ همه اموالش را برای امام جواد علیه السلام وصیت کرد. ما همه وسایل او را به هزار درهم فروختیم و آن را برای امام جواد علیه السلام فرستادیم و من به امام علیه السلام نوشتم و به وی خبر دادم که میّت همه اموالش را برای وی وصیت کرده است پس امام علیه السلام ثلث آن را برداشت و بقیه آن را بازگرداند و به من دستور داد آن را به وارثش بپردازم.»

۵۳۷- (۱۰) عباس از یکی از شیعیان روایت می‌کند که گفت: «به امام علیه السلام نوشتم: فدایت شوم! زن شوهر و فرزندداری زن دیگر را وصی خود قرار می‌دهد، پانصد درهم به وی می‌پردازد و وصیت می‌کند که بخشی از آن را به یکی از دخترانش بدهد و بقیه را برای امام علیه السلام بفرستد.

امام علیه السلام در پاسخ مرقوم فرمود: ثلث آن را برای من بفرست و بقیه آن بر اساس سهم‌هایی که خداوند معین کرده است میان وارثان تقسیم می‌شود.»

۵۳۸- (۱۱) حسن بن صالح ثوری از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که ایشان دربارهٔ شخصی که ثلث مالش را برای برده‌اش وصیت کرد، فرمود: «آن برده عادلانه قیمت، سپس بررسی می‌شود که ثلث مال میّت چقدر می‌شود، پس اگر آن از قیمت برده به اندازه یک چهارم کمتر بود، وی برای پرداخت یک چهارم قیمتش کار و تلاش می‌کند و اگر ثلث میّت بیش از قیمت برده بود، وی آزاد می‌شود و افزوده ثلث از قیمت برده به وی پرداخت می‌شود.»

۵۳۹- (۱۲) حسن بن مالک گوید: «به امام هادی علیه السلام نوشتم: شخص بی فرزندی در زمان حیات خود همه اموالش را برای شما قرار داد ولی پس از مرگش دارای فرزند شد. اموال وی به سه هزار درهم می‌رسد که هزار درهم از آن را به سوی شما می‌فرستم. فدایت شوم! اگر صلاح می‌دانید مرا از نظر خود در این باره آگاه کنید تا به آن عمل کنم.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۳۸۵

امام علیه السلام در پاسخ مرقوم فرمود: به آنان عطا کن.»

۵۴۰- (۱۳) ابوبصیر از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هرگاه شخصی هنگام مرگ برده‌ای را آزاد و آن‌گاه وصیت دیگری کند، وصیت وی باطل و برده از ثلث وی آزاد می‌شود، مگر آن‌که به اندازه وصیت از ثلث، زیاد بیاید.»

۵۴۱- (۱۴) علی بن عقبه روایت می‌کند که از امام صادق علیه السلام سؤال شد: «تمام دارایی شخصی، یک برده بود که هنگام مرگ او را آزاد کرد ولی پس از مرگش وارثان وی آن را اجازه نمی‌دهند، حکم این مسئله چیست؟

امام علیه السلام فرمود: تنها ثلث آن آزاد می‌شود و بقیه آن متعلق به وارثان است و آنها به آن سزاوارترند و باقیمانده، مال آنان است.»

این حدیث بدون جمله پایانی از عقبهٔ بن خالد نیز روایت شده است.

۵۴۲- (۱۵) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که از امام صادق علیه السلام سؤال شد: «تمام دارایی شخصی تعدادی برده است که هنگام مرگ برخی از آنان را بدون ترتیب و تعیین آزاد می‌کند.

امام علیه السلام فرمود: میان آنان قرعه زده می‌شود و به ترتیب آزاد می‌شوند تا به ثلث مال میّت برسد.

و امام باقر علیه السلام فرمود: اگر آنان را معین کند و بگوید: فلان برده و فلان برده مرا آزاد کنید، ثلث مال میّت و قیمت آن بردگان با هم در نظر گرفته می‌شود و سپس به ترتیبی که از آنان نام برده، شروع به آزاد کردن آنان می‌شود. پس اگر ثُلْث برای همه آنان کافی بود، آزاد می‌شوند و اگر به این ترتیب تعدادی از بردگان نام برده شده آزاد شدند و از ثلث میّت مقداری باقی ماند که به اندازه بهای برده بعدی نیست- در صورتی که حداقل به اندازه یک ششم قیمت برده باشد- آن برده نیز آزاد می‌شود و بقیه

آن را بدهکار می‌شود و بردگان دیگر میراث خواهند برد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۳۸۷

۵۴۳- (۱۶) در همان کتاب از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمودند: «هرکس به کارهایی وصیت کند که یکی از آنها آزاد کردن برده است، آن کارها از ثلث میّت انجام می‌شود و ابتدا از آزاد کردن شروع می‌شود و بقیه آن در دیگر وصایا مصرف می‌شود.»

۵۴۴- (۱۷) در همان کتاب از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «هرکس ثلث مالش را برای برده‌اش وصیت کند، برده قیمت می‌شود، پس اگر ثلث میّت به اندازه سه چهارم قیمت برده بود، برده برای پرداخت یک چهارم باقیمانده کار و تلاش می‌کند و اگر ثلث میّت بیش از قیمت برده بود، آزاد و مازاد آن به وی پرداخت می‌شود و اگر با ثلث میّت کمتر از یک ششم برده آزاد شد وصیت میّت باطل می‌شود.»

۵۴۵- (۱۸) در کتاب فقه الرضا آمده است: «اگر شخصی ثلث مالش را برای برده‌اش وصیت کند، آن برده عادلانه قیمت می‌شود، آن‌گاه اگر قیمتش بیش از ثلث بود برای به دست آوردن باقیمانده قیمت خود کار و تلاش می‌کند و پس از پرداخت آن آزاد می‌شود.»

۵۴۶- (۱۹) عمرو بن سعید گوید: «برادر رومی بن عمران همه مالش را برای امام باقر علیه السلام وصیت کرد.

رومی گوید: من وصیت برادرم را در مقابل امام باقر علیه السلام قرار دادم و گفتم: این چیزی است که برادرم برای شما وصیت کرده است و آن‌گاه شروع به خواندن آن کردم. پس از خواندن مقداری از آن امام علیه السلام فرمود: دست نگهدار! فلان مقدار را برای من بیاور و فلان مقدار را نیز به تو بخشیدم.

رومی گوید: پس از مراجعه به وصیت و بررسی آن، مشاهده کردم امام علیه السلام ثلث آن را پذیرفته است. به امام گفتم: آیا شما دستور دادید که ثلث آن را نزد شما بیاورم و دو سوم را به من بخشیدید؟

امام علیه السلام فرمود: آری.

گفتم: آیا آن را [یک‌سوم] بفروشم و نزد شما بیاورم؟

امام فرمود: نه، به هر مقدار که می‌توانی از محصول آن بپرداز و چیزی را نفروش!»

۵۴۷- (۲۰) محمد بن عبدوس گوید: «شخصی همه اموالش اعم از کالا و غیر آن را برای امام حسن عسکری علیه السلام وصیت کرد. من به امام علیه السلام نوشتم: فدایت شوم! شخصی به من وصیت کرده که همه اموالش را به شما بدهم و دختر خواهری از خود بر جای گذاشته است. نظر شما در این باره چیست؟

امام علیه السلام در پاسخ مرقوم فرمود: ماترک او را بفروش و برای من بفرست!

من نیز آن را فروختم و برای امام علیه السلام فرستادم. آن‌گاه امام علیه السلام نوشت: آنها رسید!»

۵۴۸- (۲۱) علی بن حسن گوید: «محمد بن عبداللّه بن زراره مُرد و برادرم احمد بن حسن را وصی خود قرار داد وی خانه‌ای از خود بر جای گذاشت و وصیت کرد همه اموالش فروخته و بهای آن به

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۳۸۹

امام موسی بن جعفر علیه السلام پرداخت شود. احمد نیز آن را فروخت و ولی خواهرزاده و برادرزاده میّت اعتراض کردند و ما با سه دینار کار آنها را اصلاح کردیم. احمد در حضور من اموال را به ایوب بن نوح تحویل داد و از طریق نامه تمام اموال میّت و ماجرای اصلاح برادرزاده و خواهرزاده وی را به سه دینار برای امام علیه السلام بازگو کرد. امام علیه السلام در پاسخ مرقوم فرمود: اموال رسید و برای درگذشته طلب رحمت کرد و من خودم جواب امام علیه السلام را خواندم.

علی بن حسن گوید: حسین بن احمد حلبی مُرد و دویست درهم برجای گذاشت. او وصیت کرد که مهریه همسرش و مقداری از اموالش را به وی بپردازند و بقیه آن را به امام موسی بن جعفر علیه السلام تحویل دهند. احمد بن حسن در حضور من آن را به ایوب تحویل داد و نامه‌ای برای امام علیه السلام نوشت.

امام علیه السلام از طریق نامه‌ای اعلام وصول و برای درگذشته دعا کرد.»

مرحوم شیخ طوسی قدس سره در کتاب الاستبصار می‌فرماید: «اگر روایات پیشین به عنوان معارض پذیرفته شود، آنها را به صورت‌های گوناگون می‌توان توجیه کرد:

۱- دستور صاحب مال به پرداخت اموالش به امامان از جهت وصیت نبوده است؛ بلکه آنان در زمان حیات خود، آن را برای امام علیه السلام قرار داده‌اند و در این صورت بر روایات پیشین حاکم و گذراست و تنها وصیت به ثلث باز می‌گردد.

۲- وارثان آنها در عقیده با خود آنها مخالف بوده‌اند، در این صورت جایز است از ارث محروم شوند و به امام علیه السلام پرداخت شود.

۳- وصیت آنان پیش از وجود وارث بوده است و پس از وصیت وارثان متولد شده‌اند و در این صورت جایز است که وصیت شکسته نشود و در همه اموالش نافذ باشد و نقض آن واجب نباشد.»

۵۴۹- (۲۲) عمار بن موسی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «تا روح در بدن انسان است، وی به مالش سزاوارتر از دیگران است. اگر به همه آن وصیت کند برایش جایز است.»

مرحوم شیخ طوسی قدس سره می‌فرماید: «این جمله امام علیه السلام که می‌فرماید: اگر به همه اموالش وصیت کند، جایز است، اشتباهی از راوی است، زیرا وصیت تنها در مورد ثلث صحیح و نافذ است و احتمال دارد مقصود از روایت موردی باشد که میّت وارثی نداشته باشد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۳۹۱

ارجاعات

می‌آید:

در روایات باب بعدی مناسب با این بحث خواهد آمد و در روایت سوم از باب هفتم این گفته که:

«دوستداران و بندگانِ شایسته سرور ما گفته‌اند که میّت در صورت داشتن فرزند حق ندارد بیش از ثلث مالش را وصیت کند ... اگر پیش از وجود فرزند وصیت کند، وصیت وی صحیح است.»

و در باب دهم نیز مناسب با این بحث خواهد آمد.

و در روایت هشتم از باب سیزدهم فرموده پیامبراکرم صلی الله علیه و آله که: «هیچ وصیتی برای هیچ وارثی در بیش از ثلث جایز و صحیح نیست.»

و در روایت یکم از باب بیست و پنجم فرموده معصوم علیه السلام که: «وصیت وی در یک‌سوم، نافذ و گذراست.»

و در روایت سوم از باب چهل و ششم این گفته به امام علیه السلام که: «شخصی ثلث مالش را برای بردگان و کنیزشان به طور مساوی یا برای مردان دوبرابر زنان وصیت کرد. امام علیه السلام در پاسخ مرقوم فرمود: برای میّت جایز است هر چه وصیت کرده است، به همان صورت که وصیت کرده است.

انشاءالله»

و در روایت یکم از باب هفتادم فرموده امام معصوم علیه السلام که: «پس اگر ثلث کمتر بود، کمبود آن به آخرین فرد نام برده شده می‌خورد، زیرا میّت پس از مقدار ثلث برده‌ای را آزاد کرده که اختیار آن را نداشته است، پس برای وی جایز نیست.»

باب ۶ حکم اجازه وارثان درباره وصیت زمان حیات موصی

۵۵۰- (۱) محمد بن مسلم از امام صادق علیه السلام سؤال کرد: «شخصی در حضور وارثان خویش به چیزی وصیت کرد و آنها وصیت وی را اجازه دادند ولی پس از مرگ وی آن را نقض کردند، آیا می‌توانند آنچه را پذیرفته‌اند ردّ کنند؟
امام علیه السلام فرمود: چنین حقی ندارند و وصیت بر آنان لازم است، در صورتی که در زمان حیات وی آن را پذیرفته باشند.»
این حدیث از منصور بن حازم و ابوایوب نیز روایت شده است.
منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۳۹۳
۵۵۱- (۲) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که به امام صادق علیه السلام گفته شد: «هرگاه شخصی وصیتی کند- یعنی به بیش از ثلث و وارثان در زمان حیات وی آن را اجازه دهند و پس از مرگ نظرشان تغییر کند. [حکم آن چیست؟]
امام علیه السلام فرمود: حقّ بازگشت از آن را ندارند.»
۵۵۲- (۳) منصور بن حازم گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی در حضور وارثانش به بیش از ثلث وصیت می‌کند و آنها آن را اجازه می‌گیرند.
امام علیه السلام فرمود: لازم است.»
علی بن حسن بن رباط- راوی از منصور بن حازم- گوید: «به نظر من این در صورتی است که در زمان حیات وی به آن راضی شوند و آن را بپذیرند.»

باب ۷ جواز وصیتِ انسانِ بدون وارث

۵۵۳- (۱) سکونی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که از امام باقر علیه السلام دربارهٔ شخص بدون وارث و خویشاوند سؤال شد. امام علیه السلام فرمود: «هرگونه که بخواهد وصیت می‌کند تا مالش مصرف شود، در راه مسلمانان، بینوایان و درراه‌ماندگان.»
این حدیث از علی علیه السلام نیز روایت شده است و در کتاب المقنع، متن روایت آمده است.
۵۵۴- (۲) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که در زمان امیرمؤمنان علیه السلام شخص بدون وارثی درگذشت و اموالش را برای بینوایان وصیت کرد. علی علیه السلام وصیت او را اجازه داد.
۵۵۵- (۳) احمد بن محمد بن عیسی گوید: «محمد بن اسحاق متطبّب (متطیّب) به امام علیه السلام نوشت: پس از حمد و ثنای الهی، خداوند به شما طول عمر عنایت فرماید به عرض سرورمان می‌رسانیم که ما
منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۳۹۵
نسبت به وصیت محمد بن یحیی بن درياب شک و شبهه داریم، به دلیل آن‌که دوستداران و بندگان شایسته سرورمان گفته‌اند که میّت فرزنددار حق ندارد بیش از ثلث مالش را وصیت کند، در حالی که محمد بن یحیی بیش از نصف ماترک خود را وصیت کرده است. پس اگر سرور و مولای ما- که خداوند عمرش را بلند گرداند- صلاح می‌دانند که این تاریکی را از پیش چشمان ما برطرف کنند و آن را برای ما بیان کنند- به آن عمل خواهیم کرد. انشاءالله تعالی
امام علیه السلام در پاسخ مرقوم فرمود: اگر پیش از فرزنددار شدن به آن وصیت کرده است، وصیت وی صحیح است، به دلیل آن‌که فرزندش پس از وصیت متولد شده است.»
ارجاعات

گذشت: در روایت دوازدهم از باب پنجم این گفته که: «شخص بدون وارثی در زمان حیاتش همه اموالش را برای شما قرار می‌دهد و می‌میرد. آن‌گاه پس از مرگش دارای فرزند می‌شود و اموال وی به سه هزار درهم می‌رسد که هزار درهم آن را برایتان می‌فرستم. خداوند مرا فدای شما گرداند، اگر صلاح می‌دانید نظر خود را برای من بیان کنید تا بدان عمل کنم.

امام علیه السلام در پاسخ مرقوم فرمود: به آنان تحویل بده.» «۱»

---

(۱). ابواب ۸- ۱۰ به دلیل ارتباط با مباحث بردگان ترجمه نشده است.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۴۰۳

باب ۱۱ «۱» حکم تصرفات منجز در بیماری منجر به فوت

۵۵۶- (۱) ابراهیم بن ابی‌بکر بن ابی سمال اسدی (ازدی) با واسطه از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «تا روح در بدن انسان است، وی به مالش سزاوارتر است.»

۵۵۷- (۲) ابوشعیب محامل (محاملی یا محامد) از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «تا روح در بدن انسان است، از دیگران به مالش سزاوارتر است.»

۵۵۸- (۳) سماعه گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: آیا انسان فرزنددار می‌تواند مالش را برای بستگانش قرار دهد؟

امام علیه السلام فرمود: آن مال اوست، تا پیش از مرگ هر کار که بخواهد با آن می‌کند.»

۵۵۹- (۴) عمار بن موسی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «صاحب مال تا روح در بدن دارد، به مالش سزاوارتر است، در هر کجا که بخواهد مصرف می‌کند.»

۵۶۰- (۵) عمار ساباطی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که ایشان دربارهٔ شخصی که در بیماری مرگ بخشی از مالش را برای دیگری قرار داد فرمود: «در صورتی که آن را جدا کند جایز است.»

۵۶۱- (۶) سماعه گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ بخشش پدر به فرزندش سؤال کردم. امام علیه السلام فرمود:

در حال سلامتی آن مال اوست، هر کار که بخواهد با آن می‌کند، ولی در حال بیماری جایز نیست.»

مرحوم شیخ طوسی قدس سره می‌فرماید: «این روایت صریح در کراهت است نه حرمت.»

---

(۱). ابواب ۸- ۱۰ به دلیل ارتباط با مباحث بردگان ترجمه نشد.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۴۰۵

۵۶۲- (۷) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که از امام صادق علیه السلام دربارهٔ کسی که هنگام مرگ ثلث برده‌اش را آزاد می‌کند، سؤال شد- مقصود کسی است که چیز دیگری ندارد- امام علیه السلام فرمود: «ثلث آن آزاد می‌شود و دو سوم باقیمانده متعلق به وارثان است.»

۵۶۳- (۸) در کتاب العوالی روایت می‌شود که: «در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله شخصی تمام دارایی خود را که تعداد شش برده بود در حال بیماری آزاد کرد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آنها را به سه بخش تقسیم کرد و میان‌شان قرعه انداخت و به این وسیله دو برده را آزاد کرد و چهار نفر را برده کرد.»

۵۶۴- (۹) ابوولّاد گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: مردی به همسرش بدهکار است و آن زن در حال بیماری او را بی‌حساب می‌کند.

امام علیه السلام فرمود: بلکه آن را به وی ببخشد، پس هبه آن زن به شوهرش صحیح است و از ثلث مالش به حساب می‌آید، اگر چیزی از خود برجای گذاشته است.»

۵۶۵- (۱۰) حلبی گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ زنی سؤال شد که در حال بیماری همسرش را از بابت مهریه‌اش بی‌حساب می‌کند. امام علیه السلام فرمود: نه.»

۵۶۶- (۱۱) سماعه گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: مردی مهریه همسرش یا بخشی از آن را بدهکار است و همسرش در حال بیماری وی را از بابت بدهی‌اش بی‌حساب می‌کند.

امام علیه السلام فرمود: نه. ولی اگر به وی ببخشد، جایز است و از ثلث مالش به حساب می‌آید.»

در کتاب المقنع نیز این روایت را نقل کرده است.

ارجاعات

گذشت: در روایت دوم از باب چهارم از ابواب هبات این گفته که: «شخصی برخی از فرزندانش را در بخشش و هدیه بر برخی دیگر ترجیح می‌دهد.

امام علیه السلام فرمود: در صورتی که سالم است اشکال ندارد. هرگونه که بخواهد در مالش تصرف می‌کند، ولی اگر در حال بیماری مرگ باشد، جایز نیست.»

و در روایت سوم فرموده امام علیه السلام که: «هرگاه در حال سلامتی به وی ببخشد، جایز است.»

و در روایت چهل و دوم از باب یکم این گفته که: «آیا حق دارد اموالش را برای بستگانش قرار دهد؟

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۴۰۷

امام علیه السلام فرمود: آن مال اوست، هر کار که بخواهد با آن می‌کند تا مرگش فرارسد. همانا صاحبِ مال تا زنده است هر کار که بخواهد با مالش انجام می‌دهد، اگر بخواهد می‌بخشد و اگر بخواهد صدقه می‌دهد و اگر بخواهد به حال خود رها می‌کند تا مرگش فرارسد.»

در روایت چهل و چهارم این گفته که: «شخصی در حال بیماری بخشی از مالش را می‌بخشد.

امام علیه السلام فرمود: هرگاه آن را جدا سازد، جایز است و اگر به آن وصیت کند، از ثلث مالش خواهد بود.»

و در روایت پنجاه و یکم و پنجاه و دوم آنچه بر عدم جواز آزاد کردن همه بردگان هنگام مرگ دلالت می‌کند.

و در روایت سوم از باب پنجم فرموده امام علیه السلام که: «تا روح در بدن انسان است، وی به مالش سزاوارتر است و آن را جدا می‌کند.»

و در روایت بیست و دوم این گفته که: «تا روح در بدن انسان است، وی به مالش سزاوارتر است.

اگر تمام آن را وصیت کند، برایش جایز است.»

در باب نهم و دهم از ابواب وصیت مناسب با این بحث هست.

می‌آید:

و در باب هجدهم از ابواب وصیت و باب پنجاهم از ابواب آزاد کردن برده مناسب با این بحث خواهد آمد.

باب ۱۲ حکم تغییر وصیت

۵۶۷- (۱) ابن مسکان از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «امیرمؤمنان علیه السلام حکم کرد تدبیر برده «۱» از ثلث مال میّت است و انسان تا زنده است می‌تواند وصیتش را نقض کند، بر آن بیفزاید یا از آن بکاهد.»

۵۶۸- (۲) یونس از یکی از دوستانش از امام سجاد علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «انسان تا زنده است اند می‌تووصیتش را تغییر دهد، برده‌ای را- که دستور به برده بودنش داده است- آزاد کند و کسی را که دستور آزادیش را صادر کرده است، به حال بردگی باقی گذارد، به کسی که محرومش ساخته ببخشد و کسی را که به وی بخشیده است، محرومش سازد (و از آن بازگردد).» در گزارش دیگری این حدیث با این افزوده روایت شده است: «تا وقتی که از آن بازنگشته است.»

---

(۱). یعنی حکم به آزادی برده پس از مرگ- م.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۴۰۹

۵۶۹- (۳) عبید بن زراره از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «وصیت‌کننده می‌تواند از وصیتش بازگردد، خواه سالم باشد یا بیمار.»

۵۷۰- (۴) برید عجلی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «وصیت‌کننده- تا زنده است- می‌تواند از آن بازگردد یا بر آن بیفزاید.»

۵۷۱- (۵) در کتاب دعائم الاسلام از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمودند: «انسان می‌تواند از وصیتش بازگردد و هر چه از آن را می‌خواهد تغییر دهد- خواه سالم باشد یا بیمار- پس او اختیاردار آن است و وصیتی که پس از آن بمیرد از ثلث مال وی خارج می‌شود.»

۵۷۲- (۶) منصور بن حازم گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی می‌گوید: اگر در این بیماری مرگ من فرارسید، فلان برده‌ام آزاد است.

امام علیه السلام فرمود: از وصیتش هرچه بخواهد، تغییر می‌دهد و هرچه بخواهد، اجازه می‌دهد.»

۵۷۳- (۷) عبدالرحمان بن ابی عبداللّه از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «اصل وصیت این است که انسان هر برده‌ای را که می‌خواهد آزاد کند و هرکاری را که می‌خواهد انجام دهد و برده‌ای را که آزاد کرده به بردگی بازگرداند و آن را که در بردگی نگه‌داشته آزاد سازد.»

۵۷۴- (۸) عبدالرحمان بن سیابه از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هرگاه شخصی بیمار شود و به آزاد کردن برده یا صدقه دادن وصیت کند، پس تا زنده است می‌تواند آزاد کرده و صدقه خود را بازگرداند و هر تصرفی می‌خواهد در آن انجام دهد و اصل وصیت نیز به همین گونه است.»

۵۷۵- (۹) محمد بن مسلم گوید: «از امام باقر علیه السلام سؤال کردم: شخصی برده‌اش را مُدَبَّر قرار می‌دهد و سپس به بهای آن نیازمند می‌شود.

امام علیه السلام فرمود: او برده اوست اگر بخواهد او را می‌فروشد و اگر بخواهد آزادش می‌کند و اگر بخواهد وی را تا زمان مرگش نگه می‌دارد و پس از مرگش از ثلث وی آزاد می‌شود.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۴۱۱

۵۷۶- (۱۰) سعید بن یسار گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی مالی به دیگری می‌دهد و می‌گوید: این مال را به تو می‌دهم تا ذخیره و پس‌اندازی برای دو دخترم- فلانی و فلانی- باشد.

آن‌گاه پس از پرداخت مال، آن شخص تصمیم می‌گیرد بیست و پنج دینار (یا صدو بیست پنج دینار) از آن را بگیرد و با آن کنیزی برای نوه پسری‌اش بخرد. آن مرد این کار را انجام می‌دهد و می‌میرد. پس از مرگ وی میان دختران وی یا یکی از آنها و نوه‌اش دعوا می‌شود. دختران می‌گویند: (وای بر تو! به خدا سوگند!) آمیزش تو با این کنیز حرام است، زیرا پدر ما از مالی که برای ما به

فلانی سپرد آن را برای تو خرید. پس کنیز را از آن مال خرید و تو به صورت حرام با آن آمیزش می‌کنی و برایت حلال نیست.

با این سخن آن جوان از کنیز جدا شد، در این باره نظر شما چیست؟

امام علیه السلام فرمود: مگر کسی که مال را پرداخت پدر دو دختر و پدربزرگ جوان نیست و او کنیز را خرید؟

گفتم: آری.

امام علیه السلام فرمود: در صورتی که پدربزرگش خودش آن مال را پرداخته و خودش گرفته است با کنیزش آمیزش کند.»

۵۷۷- (۱۱) علی بن سالم گوید: «از امام موسی بن جعفر علیه السلام سؤال کردم: پدرم سه وصیت کرده است به کدام یک از آنها عمل کنم؟

امام علیه السلام فرمود: به آخرین آنها عمل کن.

گفتم: آن، از همه آنها کمتر است.

امام علیه السلام فرمود: هرچند کمترین باشد.»

۵۷۸- (۱۲) محمد بن عیسی بن عبید گوید: «به امام هادی علیه السلام نوشتم: (خداوند مرا فدایت گرداند!) شخصی مقدار معینی از اموالش را برای شما وصیت کرد و برای پدر و مادرش نیز وصیت کرد، سپس وصیتش را تغییر داد و کسی را که به وی بخشیده بود، محروم کرد و کسی را که محروم کرده بود، به وی بخشید، آیا این کار جایز است؟

امام علیه السلام مرقوم فرمود: در همه این کارها اختیار با اوست تا مرگش فرا رسد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۴۱۳

ارجاعات

گذشت: در روایات باب پیشین مناسب با این بحث هست.

می‌آید:

و در روایات باب بعدی مناسب آن خواهد آمد.

و در روایت یکم از باب شصتم فرموده امام علیه السلام که: «وصیت برای وارثی است که برایش وصیت شده است مگر آن‌که پیش از مرگ از وصیتش بازگردد.»

و در روایت نهم از باب یکم از ابواب تدبیر فرموده معصوم علیه السلام که: «همانا او مانند شخصی است که وصیتی کرده است، پس اگر نظرش تغییر کند و پیش از مرگش آن را تغییر دهد، مقداری که از آن بازگشته باطل می‌شود.»

سایر روایات آن باب را نیز بنگر زیرا با این بحث تناسب دارد.

و در روایت یکم از باب دوم این گفته به امام علیه السلام که: «کسی که مادرشان را تدبیر کرده است آیا اند می‌تودر صورت نیاز از تدبیر خویش بازگردد؟

امام علیه السلام فرمود: آری.»

باب ۱۳ جواز وصیت برای وارث

خداوند حکیم می‌فرماید:

هرگاه مرگ یکی از شما فرارسید در صورت بر جای گذاشتن ثروت انبوه، بر وی نوشته شده که برای پدر و مادر و بستگانش به طور پسندیده وصیت کند، این کار برای پرهیزگاران لازم است «۱».

۵۷۹- (۱) ابوولّاد حنّاط گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: آیا انسان می‌تواند چیزی را برای وارثش وصیت کند؟

امام علیه السلام فرمود: آری یا فرمود: برای وی جایز است.»

۵۸۰- (۲) ابوبصیر گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: آیا وصیت برای وارث جایز است؟ امام علیه السلام فرمود: آری.»

۵۸۱- (۳) ابوبصیر گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ وصیت برای وارث سؤال کردم. امام علیه السلام فرمود: جایز است.»

این روایت از محمد بن مسلم نیز نقل شده است.

۵۸۲- (۴) محمد بن مسلم حدیث پیشین را از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام روایت کرده است و پس از

---

(۱). بقره ۲/ ۱۸۰.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۴۱۵

نقل آن از امام باقر علیه السلام می‌افزاید: «سپس امام علیه السلام این آیه را تلاوت کرد: «اگر ثروت انبوهی از خود بر جای گذاشت برای پدر و مادر و بستگانش وصیت کند.»

بروجری، آقا حسین طباطبایی - مترجمان: حسینیان قمی، مهدی - صبوری، م، منابع فقه شیعه، ۳۱ جلد، انتشارات فرهنگ سبز، تهران - ایران، اول، ۱۴۲۹ ه ق

منابع فقه شیعه؛ ج۲۴، ص: ۴۱۵

این حدیث از ابن بکیر نیز روایت شده است. مرحوم صدوق قدس سره پس از نقل این روایت می‌فرماید:

«مولف این کتاب گوید: حدیثی که روایت شده: وصیتی برای وارث نیست. مخالف با این روایت نیست بلکه معنای آن این است که وصیت برای وارث بیش از ثلث جایز نیست همان گونه که برای غیر وارث نیز بیش از ثلث جایز نیست.»

۵۸۳- (۵) محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «وصیت کردن چیزی برای وارث اشکال ندارد.»

۵۸۴- (۶) ابوولّاد حناط گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ میّتی سؤال کردم که چیزی را برای دخترش وصیت کرده بود، امام فرمود: جایز است.»

در ابتدای باب، نظیر این روایت هست با این تفاوت که در سؤال آمده بود: «برای وارث وصیت می‌کند.»

۵۸۵- (۷) عبدالرحمان بن ابی عبداللّه از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که از ایشان سؤال کردم: «زنی به مادرش می‌گوید: اگر پس از من زنده بودی کنیزم مال تو باشد. امام علیه السلام در این باره حکم کرد که این جایز است و اگر دختر پس از مادرش زنده بود کنیز متعلق به اوست.»

۵۸۶- (۸) در کتاب تحف العقول روایت می‌شود که در بخشی از سخنرانی پیامبر صلی الله علیه و آله در حجهٔ الوداع آمده است: «... ای مردم! خداوند برای هر وارثی سهمش را از میراث قرار داد و برای هیچ وارثی وصیت به بیش از ثلث جایز نیست.

و فرزند، منسوب به شوهر است و زناکار، سزاوار سنگ است.

هرکس خود را به غیر پدرش نسبت دهد و هرکس سرپرستی و دوستی غیر سرپرستانش را بپذیرد، لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم بر او خواهد بود و خداوند از وی هیچ توبه و فدیه‌ای را نمی‌پذیرد.»

۵۸۷- (۹) قاسم بن سلیمان گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ شخصی سؤال کردم که در حال بیماری [مرگ] برای وارثش به بدهی اعتراف می‌کند.

امام علیه السلام فرمود: هیچ وصیت و اعترافی برای وارث جایز نیست.»

مرحوم شیخ طوسی قدس سره این روایت را بر تقیه حمل کرده است.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۴۱۷

۵۸۸- (۱۰) در کتاب دعائم الاسلام از علی علیه السلام، امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمودند: «هیچ وصیتی برای وارث نیست.»

۵۸۹- (۱۱) در تفسیر آیه: «هرگاه مرگ یکی از شما فرارسید، در صورت بر جای گذاشتن ثروت انبوه بر وی نوشته شده که برای پدر و مادر و بستگانش وصیت کند.»

ابوبصیر از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «این آیه منسوخ است، آیه فرایض که همان بیان میراث‌هاست آن را نسخ کرده است.»

«پس هرکس پس از شنیدن وصیت آن را تغییر دهد، همانا گناهش بر تغییردهندگان آن است.»

مقصود وصیّ است.

ارجاعات

گذشت: در روایات باب چهارم از ابواب هبات مناسب با این بحث هست و در بسیاری از روایات باب یکم از ابواب وصیت مطالبی است که با عموم و اطلاق بر این بحث دلالت می‌کند و روایات باب بعدی را بنگر.

و در روایت دوازدهم از باب دوازدهم این گفته که: «شخصی مقدار معینی از مالش را برای بستگان پدر و مادریش وصیت می‌کند و سپس وصیتش را تغییر می‌دهد ...

امام علیه السلام در پاسخ مرقوم فرمود: وی در همه این کارها اختیاردار است تا مرگش فرارسد.»

می‌آید:

و در روایت دوم از باب بیست و ششم فرموده امام علیه السلام که: «وصیتی برای وارث نیست.»

باب ۱۴ ادلّه اثبات وصیت

خداوند عزیز می‌فرماید:

ای کسانی که ایمان آوردید در صورتی که مرگ یکی از شما فرارسد، هنگام وصیت دو نفر عادل از خودتان باید گواه‌تان باشند یا دو نفر از غیر خودتان، در صورتی که در مسافرت مصیبت مرگ به سراغ‌تان آید و [در ادای شهادت] اگر به آنان بدگمان هستید، پس از نماز آنها را نگه دارید تا به خداوند سوگند یاد کنند که: ما بیان حق را به هیچ بهایی نمی‌فروشیم هرچند [به زیان] بستگان‌مان باشد و گواهی خدا را نمی‌پوشانیم که در این صورت از گناهکاران خواهیم بود.

اگر معلوم شد که آن دو گناهکارند، دو نفر دیگر به جای آنها قرار می‌گیرند از کسانی که دو نفر اول نزدیکِ به میت به آنها خیانت کردند آن‌گاه به خدا سوگند یاد می‌کنند که: حتماً شهادت ما از شهادت آنها به حق نزدیک‌تر است و ما تجاوز نمی‌کنیم که در این صورت حتماً از ستمگران خواهیم بود.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۴۱۹

این روش به این‌که شهادت را به طور صحیح ادا کنند یا از بازگشت سوگندهایی پس از سوگندهای‌شان بترسند، نزدیک‌تر است و تقوا پیشه کنید و حرف‌شنو باشید و خداوند گروه نافرمانان را هدایت نمی‌کند «۱».

۵۹۰- (۱) یحیی بن محمد گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ این سخن خداوند عزیز و باشکوه سؤال کردم: «ای کسانی که

ایمان آوردید، در صورتی که مرگ یکی از شما فرارسید هنگام وصیت دو نفر عادل از خودتان باید گواه‌تان باشند یا دو نفر از غیر خودتان ...»

امام علیه السلام فرمود: مقصود از دو نفر از شما، مسلمان است و از غیر خودتان از اهل کتاب و اگر از اهل کتاب کسی را نیافتید، از مجوسیان؛ زیرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دربارهٔ مجوسیان به همان روش اهل کتاب در مورد جزیه عمل کرد و این در صورتی است که در سرزمین غربت مرگ کسی فرارسد و دو نفر مسلمان را نیابد. در این صورت دو نفر از اهل کتاب را گواه می‌گیرد. اگر به آنها گمان بد دارید، پس از نماز (عصر) نگه داشته می‌شوند تا به خداوند سوگند یاد کنند که: ما بیان حقیقت را به هیچ بهایی نمی‌فروشیم هرچند [به زیان] بستگان‌مان باشد و شهادت خدا را نمی‌پوشانیم که در این صورت حتماً از گناهکاران خواهیم بود.

امام علیه السلام فرمود: این در صورتی است که ولیّ میّت در شهادت آنان شک کند و اگر معلوم شود که آنان گواهی باطل داده‌اند، حق مخالفت با شهادت آنان را ندارد تا این‌که دو شاهد بیاورد و به جای آنها قرار دهد. پس آنان به خدا سوگند یاد می‌کنند که: حتماً شهادت ما از شهادت آنان به حق نزدیک‌تر است و ما تجاوز نمی‌کنیم که در این صورت حتماً از ستمگران خواهیم بود.

پس وقتی این کار را انجام داد، گواهی دو نفر اول نقض و شهادت دو نفر دوم ثابت می‌شود. خداوند عزیز و باشکوه می‌فرماید: «این روش به این‌که شهادت را به طور صحیح ادا کنند یا از بازگشت سوگندهایی پس از سوگندهای‌شان بترسند، نزدیک‌تر است.»

این روایت از علی بن سالم از شخصی از امام صادق علیه السلام با اندکی تفاوت نیز نقل شده است.

۵۹۱- (۲) ابن فضیل از امام موسی بن جعفر علیه السلام روایت پیشین را تا جمله: «در سرزمین غربت مرگ کسی فرارسد» روایت می‌کند و سپس می‌افزاید: «آن‌گاه به جستجوی دو مرد مسلمان بپردازد تا آنان را بر وصیتش گواه بگیرد ولی اگر دو نفر مسلمان نیابد تا گواه بگیرد، در این صورت دو نفر از اهل کتاب.»

حمران از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «و آن دو نفر که از شما نیستند، از اهل کتاب هستند و این تنها در صورتی است که مرگ شخص مسلمانی در سرزمین غربت فرارسد، پس به جستجوی دو مرد مسلمان بپردازد تا بر وصیتش گواه بگیرد ولی دو نفر مسلمان نیابد؛ در این صورت باید دو مرد ذمی از اهل کتاب و مورد رضایت خودشان را شاهد بگیرد.»

---

(۱). مائده ۵/ ۱۰۸- ۱۰۶.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۴۲۱

۵۹۲- (۳) حمزهٔ بن حمران گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ این سخن خداوند عزیز و باشکوه سؤال کردم: «دو نفر عادل از خودتان یا دو نفر از غیر خودتان.»

امام علیه السلام فرمود: دو نفر از خودتان، مسلمان هستند و دو نفر از غیر خودتان از اهل کتاب هستند و فرمود: این تنها در صورتی است که شخص مسلمانی در سرزمین غربت مرگش فرارسد، پس به جستجوی دو مرد مسلمان بپردازد تا آنان را بر وصیتش گواه بگیرد ولی دو مسلمان نیابد، در این صورت باید دو مرد ذمی از اهل کتاب و مورد رضایت در میان خودشان را بر وصیتش گواه بگیرد.»

حمران از امام صادق علیه السلام این حدیث را بدون جمله اول روایت کرده است.

۵۹۳- (۴) ابوالصباح کنانی گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ این سخن خداوند سؤال کردم: «ای کسانی که ایمان آوردید! در صورتی که مرگ یکی از شما فرارسید، هنگام وصیت دو نفر عادل از خودتان را گواه بگیرید یا دو نفر از غیر خودتان ...»

گفتم: مقصود از دو نفر دیگر از غیر خودتان کیانند؟

امام علیه السلام فرمود: آنها کافر هستند.

گفتم: مقصود از دو نفر عادل از خودتان کیانند؟

فرمود: دو نفر مسلمان.»

این حدیث از ابواسامه از امام صادق علیه السلام و بخش اول آن از زید شحّام از امام صادق علیه السلام نیز روایت شده است.

۵۹۴- (۵) ضریس کنّاسی گوید: «از امام باقر علیه السلام سؤال کردم: آیا شهادت اهل یک دین علیه شخصی از غیر دین‌شان صحیح و نافذ است؟

امام علیه السلام فرمود: نه، مگر آن‌که در آن حال، دیگری یافت نشود، پس اگر غیر آنان یافت نشد گواهی‌شان در مورد وصیت جایز است؛ زیرا از میان رفتن حق شخص مسلمان شایسته نیست و وصیت وی باطل نمی‌شود.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۴۲۳

۵۹۵- (۶) در کتاب دعائم الاسلام از امام باقر علیه السلام روایت می‌شود که دربارهٔ این سخن خداوند: «یا دونفر دیگر از غیر خودتان» فرمود: «مقصود اهل کتاب است.

امام باقر علیه السلام فرمود: هرکس در مسافرت مرگش فرارسد و مسلمانی را برای گواه گرفتن نیابد، از این رو دو نفر ذمی را گواه بگیرد، شهادت آنان در مورد وصیت جایز است همان گونه که خداوند باعزت و باشکوه فرمود.

و امام صادق علیه السلام فرمود: هرگاه شخصی در سرزمین غربت- که مسلمانی در آنجا نیست- مرگش فرارسد، پس افراد غیرمسلمانی را بر وصیت خود گواه گیرد. آن شاهدان به خدا سوگند داده می‌شوند:

ما جز به حق شهادت نمی‌دهیم و فلانی به چنین و چنان وصیت کرد و این است تفسیر سخن خداوند باعزت و باشکوه: «دو نفر عادل از خودتان یا دو نفر دیگر از غیر خودتان» تا آنجا که می‌فرماید: «تا به خداوند سوگند یاد کنند.»

۵۹۶- (۷) در تفسیر این سخن خداوند تبارک و تعالی: «یا دو نفر دیگر از غیر خودتان» هشام بن حکم از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هرگاه انسان در شهر غریبی بود که مسلمان در آنجا یافت نمی‌شد، شهادت غیر مسلمان بر وصیت جایز است.»

۵۹۷- (۸) سماعه گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ شهادت اهل یک آیین سؤال کردم. امام علیه السلام فرمود: جز بر پیروان همان آیین جایز نیست ولی اگر غیر از آنها یافت نشد، گواهی‌شان در مورد وصیت جایز است؛ زیرا از میان رفتن حق احدی شایسته نیست.»

۵۹۸- (۹) حلبی و محمد بن مسلم گویند: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردیم: آیا گواهی پیروان یک آیین بر پیروان آیین دیگر جایز است؟

امام علیه السلام فرمود: آری، در صورتی که از پیروان آیین خودشان کسی یافت نشود، شهادت دیگران جایز است؛ زیرا از میان رفتن حقّ احدی شایسته نیست.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۴۲۵

۵۹۹- (۱۰) در کتاب بصائر الدرجات از معصوم علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «این‌که گفتی آنان گواهی گروهی از خود را به سود برخی دیگر و به زیان بیگانگان از خود حلال می‌شمارند این نیست مگر به دلیل سخن خداوند باعزت و باشکوه: «ای کسانی که ایمان آوردید! در صورتی که مرگ یکی از شما فرارسید، هنگام وصیت دو نفر عادل از خودتان باید گواه‌تان باشند یا دو نفر از غیر خودتان، در صورتی که در مسافرت، مصیبت مرگ به سراغ‌تان آید.»

و آن به این صورت است که هرگاه در مسافرت مرگش فرارسد، باید گواهان وی دو نفر عادل از آیین او باشند، پس اگر نیافتند،

آن‌گاه دو نفر از اهل قرآن از غیر اهل ولایت. «اگر به آنان گمان بـد داریـد، آنها را پس از نماز نگه دارید تا به خداوند سوگند یاد کنند که: ما بیان حقیقت را به هیچ بهایی نمی‌فروشیم.»

هرچند در برابر آن بها، اندکی باشد.

«هرچنـد [به زیان] بسـتگان‌مان باشـد و گواهی خـدا را نمی‌پوشانیم که در این صورت حتماً از گناهکاران خواهیم بود.» آن‌گاه اگر معلوم شـد که آنان گناهکارنـد، دو نفر دیگر از نزدیکان میّت که به آنها خیانت شـده است به جای آنها قرار می‌گیرنـد. «تا به خـدا سوگنـد یـاد کننـد که گـواهی مـا از گواهی آنهـا به حقیقت نزدیـک‌تر است و مـا تجـاوز نمی‌کنیم که در این صورت از سـتمگران خواهیم بود. این روش در این‌که به حق شهادت دهند یا از بازگرداندن سوگندهایی پس از سوگندهای‌شان بترسند، نزدیک‌تر است و پرهیزگاری پیشه کنید و حرف‌شنو باشید.» ...

ارجاعات

می‌آید:

در روایات دو باب بعدی و باب هفدهم مناسب با این بحث خواهد آمد.

و در روایت چهارم از باب چهل و پنجم این نوشـته به امام علیه السلام که: «آنچه صاحب آن کنیز در حال حیات خود به وی پاداش دهد پسندیده و متعلق به آن کنیز است و شهادت مرد و زن و برده در مورد آن پذیرفته می‌شود، در صورتی که مورد اتهام نباشند.»

و در روایات باب بیست و چهارم از ابواب شـهادات مطالبی که دربارهٔ اعتبار عدالت در شاهد دلالت می‌کند و در روایات باب سی و یکم مناسب با این بحث خواهد آمد؛ پس ملاحظه کنید.

باب ۱۵ حکم شک ولیّ میّت نسبت به دو شاهد ذمّی

۶۰۰- (۱) علی بن ابراهیم با سـند خود روایت می‌کند که: «تمیم‌داری و ابن بیدی و ابن ابی ماریه با هم به مسافرت رفتند. تمیم‌داری مسلمان بود و ابن بیدی و ابن ابی ماریه نصرانی بودند. تمیم داری در

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۴۲۷

این سفر یک خورجین پر از جنس و یک ظرف طلاکاری شده و گردنبندی برای فروش در یکی از بازارهای عرب همراه داشت، تا این‌که به شـدت بیمـار شـد. هنگـام مرگ امـوال خـود را به ابن بیـدی و ابن ابی مـاریه داد و از آنهـا خواست که به دست وارثـانش برساننـد. آنان وقتی به مدینه آمدند آن ظرف و گردنبند را برداشـتند و بقیه اجناس را به وارثان وی تحویل دادند وقتی خانواده تمیم ظرف و گردنبنـد را در میان وسایل نیافتنـد، به آن دو نفر گفتنـد: آیا خویشاوند ما مدت طولانی بیمار بود که مال بسیاری برای آن هزینه کرد؟

آن دو گفتند: نه بیش از چند روز اندک بیماری وی طول نکشید.

خانواده تمیم گفتند: آیا در این سفر چیزی از وی به سرقت رفت؟

آن دو گفتند: نه.

گفتند: آیا تجارت زیانباری انجام داد؟

آن دو گفتند: نه.

آنها گفتند: ما باارزش‌ترین چیزهای او را نمی‌یابیم، ظرف طلاکاری‌شده که جواهرات در آن به کار رفته و گردنبند.

آن دو گفتند: هرچه او به ما داد به شما تحویل دادیم.

خانواده تمیم آن دو نفر را نزد پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله آوردند و آن حضرت آنان را سوگند داد. آنها نیز سوگند یاد کردند

و پیامبر صلی الله علیه و آله رهایشان کرد. سپس آن ظرف و گردنبند نزد آن دو نفر مشاهده شد. خانواده تمیم نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! آنچه ما ادعا می‌کردیم نزد ابن بیدی و ابن ابی ماریه مشاهده شده است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره منتظر حکم خداوند شد تا این‌که خداوند تبارک و تعالی این آیه را فرو فرستاد: «ای کسانی که ایمان آوردید! در صورتی که مرگ یکی از شما فرارسید هنگام وصیت دو نفر عادل از خودتان باید گواه‌تان باشند یا دو نفر از غیر خودتان در صورتی که در مسافرت مصیبت مرگ به سراغ‌تان آید.»

پس خداوند شهادت اهل کتاب را تنها در مورد وصیت آزاد گذاشته، وقتی در مسافرت باشد و مسلمانی نیابد.

«و [در ادای شهادت] اگر به آنان بدگمان هستید، پس از نماز آنها را نگهدارید تا به خداوند سوگند یاد کنند که: «ما بیان حقیقت را به هیچ بهایی نمی‌فروشیم، هرچند [به زیان] بستگان‌مان باشد و گواهی خدا را نمی‌پوشانیم که در این صورت حتماً از گناهکاران خواهیم بود.»

این گواهی نخست است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آن را اجرا کرد.

«اگر معلوم شد که آنان گناهکارند.» یعنی سوگند دروغ یاد کردند.

«دو نفر دیگر به جای آنان قرار می‌گیرند.» یعنی از نزدیکان مدعی.

«از کسانی که دو نفر اولِ نزدیک به میّت به آنها خیانت کردند، آن‌گاه به خدا سوگند یاد می‌کنند.» به خدا سوگند یاد می کنند که آنها نسبت به دو نفر اول به این ادعا سزاوارترند و آن دو سوگند، دروغ یاد کردند.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۴۲۹

«حتماً شهادت ما از شهادت آنها به حقیقت نزدیک‌تر است و ما از حق، تجاوز نمی‌کنیم که در این صورت حتماً از ستمگران خواهیم بود.»

آن‌گاه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به خانواده تمیم داری فرمان داد آن گونه که به آنها دستور می‌دهد، سوگند یاد کنند. آنان نیز سوگند یاد کردند و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گردنبند و جام را از ابن بیدی و ابن ابی ماریه گرفت و به خانواده تمیم تحویل داد.

«این روش به این‌که شهادت را به طور صحیح ادا کنند یا از بازگشت سوگندهایی پس از سوگندهای‌شان بترسند، نزدیک‌تر است.»

این روایت در تفسیر قمی با تفاوت اندکی روایت شده است و در آن، نماز به نماز عصر تفسیر شده است.

همچنین اسماعیل بن جابر از امام صادق علیه السلام در بخشی از یک روایت بلند از امیرمؤمنان علیه السلام این روایت را با اندکی تفاوت نقل کرده است.

ارجاعات

گذشت: در روایات و آیات پیشین مناسب با این بحث هست؛ پس ملاحظه کنید.

باب ۱۶ اثبات وصیت با شهادت یک نفر مسلمان راستگو

۶۰۱- (۱) اسحاق بن عمار گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخص بیماری تعدادی دینار از من طلبکار بود. آن‌گاه به من گفت: اگر من مُردم، بیست دینار به فلانی بپرداز و بقیه آنها را به برادرم (یا خواهرم) تحویل بده. او مُرد و من هنگام مرگش نزد وی حاضر نبودم. آن‌گاه شخص مسلمان راستگویی نزد من آمد و گفت: آن شخص به من دستور داده به تو بگویم: ده دینار از دینارهایی را که دستور داده بودم به برادرم بپردازی به مسلمانان صدقه بده.

و برادر میّت نمی‌دانست که میّت چیزی نزد من دارد.

امام علیه السلام فرمود: نظر من این است که ده دینار آن را صدقه دهی همان گونه که گفت.»

ارجاعات

می آید:

در روایت چهارم از باب چهل و پنجم این نوشته به امام علیه السلام که: «آنچه صاحبش در زمان حیات خود به وی پاداش داده پسندیده و متعلق به اوست و شهادت مرد و زن و برده دربارهٔ آن پذیرفته است- در صورتی که مورد اتهام نباشند.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۴۳۱

باب ۱۷ حکم شهادت زن در وصیت

۶۰۲- (۱) ربعی بن عبدالله از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که دربارهٔ شهادت زنی که هنگام وصیت مردی حاضر بود، فرمود: «شهادت آن زن در یک چهارم وصیت میّت پذیرفته است.» (به نسبت شهادت آن زن).

۶۰۳- (۲) ابان از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که ایشان دربارهٔ وصیتی که تنها یک زن شاهد بر آن بود، فرمود: «شهادت زن در یک چهارم از وصیت پذیرفته است.» (نسبت به شهادت آن زن).

۶۰۴- (۳) محمد بن قیس از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «امیرمؤمنان علیه السلام دربارهٔ وصیتی که تنها یک زن شاهد آن بود، این‌گونه حکم کرد که شهادت زن در یک‌چهارم وصیت- در صورتی که مسلمان باشد و در دینداری‌اش متهم نباشد- پذیرفته است.»

۶۰۵- (۴) محمد بن قیس از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «امیرمؤمنان علیه السلام دربارهٔ وصیتی که تنها یک زن شاهد آن بود، حکم کرد و آن را به نسبت شهادت یک زن- یک چهارم وصیت- مؤثر قرار داد.»

محمد بن قیس از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «امیرمؤمنان علیه السلام دربارهٔ وصیتی که تنها یک زن گواه بر آن بود، این‌گونه حکم کرد که شهادت زن نسبت به یک چهارم وصیت مؤثر است.»

۶۰۶- (۵) در کتاب فقه الرضا و المقنع آمده است: «شهادت یک زن در یک چهارم وصیت مؤثر است، در صورتی که دیگری همراه او نباشد.»

۶۰۷- (۶) حلبی گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال شد: زنی مدعی است که در شهر دیگری برای وی به ثلث وصیت شده و او بینه ندارد.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۴۳۳

امام علیه السلام فرمود: در یک چهارم آن، ادعایش تصدیق می‌شود.»

۶۰۸- (۷) ابراهیم بن محمد همدانی گوید: «احمد بن هلال به امام موسی بن جعفر علیه السلام نوشت: یک زن شاهد وصیت مردی بود و به جز او دیگری گواه آن نبوده است. برخی از وارثان سخن او را راست می‌انگارند و برخی وی را متهم می‌کنند.

امام علیه السلام در پاسخ مرقوم فرمود: نه [پذیرفته نیست] مگر آن‌که یک مرد و دو زن باشند و واجب نیست که شهادت وی نافذ باشد.»

مرحوم شیخ طوسی قدس سره می‌فرماید: «توجیه این روایت به این است که شهادت وی در تمام وصیت موثر نیست (هرچند پذیرش آن در یک چهارم وصیت جایز است).»

۶۰۹- (۸) محمد بن اسماعیل بن بزیع گوید: «از امام رضا علیه السلام سؤال کردم: یکی از بستگان زنی ادعا کرده که وی هنگام

مرگش وصیت کرده که برده‌اش را از ثلث مالش آزاد کنند و شاهدان وی همگی زن هستند.
امام علیه السلام فرمود: شهادت زنان در این مورد جایز نیست.»
مرحوم شیخ طوسی قدس سره این روایت را بر عدم پذیرش شهادت زنان در تمام وصیت- نه در یک چهارم آن- یا بر تقیه حمل کرده است.

ارجاعات

می آید:

در روایت چهارم از باب چهل و پنجم این نوشته به امام علیه السلام که: «آنچه را صاحب آن کنیز در حال حیات به وی پاداش داده است پسندیده و متعلق به اوست و شهادت مرد و زن و برده در مورد آن پذیرفته است در صورتی که مورد اتهام نباشند.»
و در روایت هفدهم و نوزدهم از باب نوزدهم از ابواب شهادات این گفته که: «دربارهٔ زنی سؤال کردم که هنگام مرگ تنها یک زن نزد اوست آیا شهادت وی مؤثر است یا نه؟
امام علیه السلام فرمود: شهادت زنان در مورد ولادت و بکارت مؤثر است.»
و در روایت بیستم نظیر آن خواهد آمد.
و سایر روایات این باب را بنگر که مناسب با این بحث است.

باب ۱۸ حکم ادعای دو برده در مورد آزادی خود و باردار بودن کنیز از صاحبش

۶۱۰- (۱) فرقد گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال شد: شخصی همراه دو برده و کنیزش در مسافرت بود
منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۴۳۵
که مرگش فرا رسید و به برده‌هایش گفت: شما برای خشنودی خدا آزاد هستید و گواهی دهید که فرزند این کنیز از من است. پس از مدتی آن کنیز پسری به دنیا آورد ولی وقتی نزد وارثان آن مرد آمدند، آنان منکر سخنان آن دو برده شدند و آنها را به بردگی گرفتند. سپس آن دو برده آزاد شدند و پس از آزادی گواهی دادند که صاحب نخست‌شان آنها را شاهد گرفت که کنیز از وی باردار شده بود.
امام علیه السلام فرمود: شهادت آنان دربارهٔ پسر آن کنیز جایز است و او آن دو را به بردگی نمی گیرد، زیرا آنان نسب او را اثبات کردند.»
مرحوم شیخ طوسی قدس سره این روایت را بر استحباب حمل کرده است.
۶۱۱- (۲) حلبی گوید: «شخصی درگذشت و یک کنیز و دو برده از خود برجای گذاشت که برادرش آنها را به ارث برد. وی آن دو برده را آزاد کرد و کنیز، پسری به دنیا آورد. آن‌گاه آن دو برده پس از آزادی گواهی دادند که صاحبشان با آن کنیز آمیزش می کرد و کنیز از او باردار شده است. امام صادق علیه السلام در این باره فرمود: شهادت آنها جایز است و مانند گذشته به حالت بردگی بازمی گردند.»

باب ۱۹ جواز وصیت با اشاره و نوشتن

۶۱۲- (۱) سدیر از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود: «در حالی که زبان محمد بن علی بن حنفیه بند آمده بود، نزد وی رفتم و به او دستور دادم وصیت کند ولی او پاسخ نداد. آن‌گاه دستور دادم تشتی آوردند و در آن ماسه نرم ریختند. آن را در کنار محمد قرار دادم و به وی گفتم: با دست بنویس.

محمد شخصی را وصی خود قرار داد و وصیتش را نوشت و من در صفحه‌ای از روی آن نوشتم.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۴۳۷

۶۱۳- (۲) عبدالرحمن بن حجاج از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «یکی از عموزادگانم نزد من آمد و برای حیّان سراج درخواست اجازه کرد. من نیز به وی اجازه دادم. حیّان وارد شد و به من گفت: ای ابا عبداللّه! می‌خواهم از شما دربارهٔ مطلبی بپرسم که آن را می‌دانم ولی دوست دارم از شما دربارهٔ آن سؤال کنم. به من بگو که آیا عمویت محمد بن علی درگذشت؟ گفتم: پدرم به من گفت که در یکی از مزارعش بود که شخصی نزد وی می‌رود و می‌گوید: عمویت را دریاب.

پدرم گفت: من درحالی نزد وی رفتم که وی بیهوش بود، آن‌گاه به هوش آمد و به من گفت: به مزرعه‌ات بازگرد. ولی من خود داری کردم. تا این‌که برای بار دوم گفت: حتماً باید بازگردی. من بیرون آمدم ولی هنوز به مزرعه نرسیده بودم که نزد من آمدند و گفتند: او را دریاب! وقتی نزد وی بازگشتم، مشاهده کردم زبانش بند آمده است. آن‌گاه تشتی درخواست کرد (یا تشتی آوردند) و شروع به نوشتن وصیتش کرد.

من از آنجا حرکت نکردم تا این‌که چشمانش را بستم و غسل و کفن و نماز و دفنش را انجام دادم.

[آن‌گاه امام صادق علیه السلام فرمود:] پس اگر این مرگ است به خدا سوگند حتما او مُرد.

حیّان به من گفت: خداوند تو را رحمت کند، امر بر پدرت مشتبه شده است.

امام علیه السلام فرمود: گفتم: سبحان اللّه!- شگفتا- تو بر قلبت «صَدْف» وارد می‌کنی.

وی پرسید: وارد کردن «صَدْف» بر قلب چیست؟

گفتم: دروغ».

۶۱۴- (۳) ابراهیم بن محمد همدانی گوید: «به امام علیه السلام نوشتم: شخصی وصیت خود را می‌نویسد، آیا بر وارثان وی واجب است کارهایی را انجام دهند که وی در وصیتش با خط خود نوشته ولی به آنان دستور نداده است؟

امام علیه السلام مرقوم فرمود: اگر فرزند او هستند (یا اگر فرزند دارد) هرچه در نوشته پدرشان می‌یابند- در راه‌های خیر و غیر آن- انجام می‌دهند.»

ابراهیم بن محمد همدانی گوید: «به امام موسی بن جعفر علیه السلام نوشتم: شخصی با دستخط خویش نوشته‌ای می‌نویسد و به وارثانش نمی‌گوید: این وصیت من است و نمی‌گوید: من وصیت کرده‌ام وفقط نوشته‌ای نوشته است ...» ادامه روایت، همانند روایت پیشین است.

۶۱۵- (۴) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «برای کسی که قدرت بر سخن گفتن ندارد، با اشاره وصیت کردن، در صورتی که فهمیده شود صحیح است.»

۶۱۶- (۵) ابو مریم از پدرش روایت می‌کند که گفت: «امامه دختر ابو عاص و زینب دختر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از حضرت فاطمه علیها السلام همسر علی علیه السلام بود و بعد از امیرمؤمنان علیه السلام با مغیرهٔ بن نوفل ازدواج کرد.

در پایان عمر وی به بیماری بسیار شدیدی مبتلا شد به طوری که زبانش بند آمد. در این حال امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام بر بالین وی رفتند و او قدرت بر سخن گفتن نداشت. آن‌گاه آن دو امام علیهما السلام

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۴۳۹

شروع کردند به وی بگویند: آیا فلان برده‌ات را با همسرش آزاد کردی؟ آیا دستور به فلان کار و فلان کار دادی؟ و امامه با این‌که شوهرش- مغیره- ناراحت بود و قدرت سخن گفتن نداشت، با سر سخنان آنها را تایید می‌کرد و امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام آن را جایز شمردند.»

حلبی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «پدرم امام باقر علیه السلام برایم بازگو کرد: امامه دختر ابو عاص بن ربیع و زینب دختر پیامبر صلی الله علیه و آله پس از حضرت علی علیه السلام با مغیره بن نوفل ازدواج کرد وی در پایان عمر به بیماری سختی مبتلا شد به طوری که زبانش بند آمد. در این حال امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام نزد وی رفتند و او قدرت بر سخن گفتن نداشت. آن‌گاه شروع کردند به وی بگویند: آیا فلان برده‌ات و همسرش را آزاد کردی؟ آیا فلان کار و فلان کار را انجام دادی؟

امامه با این‌که شوهرش از سخنان آن دو امام ناراحت بود با سرش برخی از آنها را تایید می‌کرد و برخی را نمی‌پذیرفت.

من گفتم: آیا امام حسن و امام حسین علیهما السلام آن را اجازه دادند؟

فرمود: آری».

۶۱۷- (۶) محمد بن جمهور با واسطه از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «فاطمه دختر اسد و مادر امیرمؤمنان علیه السلام نخستین زنی بود که پیاده از مکه به مدینه به سوی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هجرت کرد و نیکوکارترین مردم نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله بود. وی از آن حضرت شنید که فرمود: مردم در روز قیامت برهنه همانند روز ولادت محشور می‌شوند.

فاطمه گفت: وای از زشتی و بی‌حیایی.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: من از خداوند درخواست می‌کنم تا تو را پوشیده برانگیزد.

و شنید که پیامبر صلی الله علیه و آله از فشار قبر سخن به میان آورد، فاطمه گفت: وای از ضعیفی و ناتوانی.

پیامبر صلی الله علیه و آله به وی فرمود: من از خدا درخواست می‌کنم که فشار قبر را از تو بر طرف کند.

روزی فاطمه به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: من می‌خواهم این کنیزم را آزاد کنم.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اگر این کار را انجام دهی خداوند در برابر هر عضوی از آن، عضوی از بدن تو را از آتش آزاد می‌کند.

وقتی فاطمه بنت اسد بیمار شد به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وصیت و از آن حضرت درخواست کرد تا کنیزش را آزاد کند. زبان فاطمه در آن حال بند آمده بود و شروع کرد به پیامبر صلی الله علیه و آله اشاره کند. آن حضرت نیز وصیت او را پذیرفت.

یک روز پیامبر صلی الله علیه و آله نشسته بود که علی علیه السلام با چشم گریان نزد وی آمد. پیامبر صلی الله علیه و آله از علی علیه السلام پرسید:

چرا می‌گریی؟

علی علیه السلام گفت: مادرم فاطمه جان سپرد.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۴۴۱

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: مادر من نیز بود. آن‌گاه به سرعت برخاست و بر بالین وی رفت پیامبر صلی الله علیه و آله به بدن فاطمه نگاه کرد و گریست. سپس به زن‌ها دستور داد او را غسل دهند و فرمود: پس از پایان غسل، بدون اطلاع من کاری انجام ندهید.

وقتی زنان از غسل وی فراغت یافتند، پیامبر صلی الله علیه و آله را آگاه کردند. رسول خدا صلی الله علیه و آله یکی از دو پیراهنش (یا بهترین پیراهنش) را که با بدنش در تماس بود به زنان داد و دستور داد فاطمه را در آن پیراهن کفن کنند و به مسلمانان فرمود: هرگاه مشاهده کردید که من کار بی‌سابقه‌ای انجام دادم، دلیل آن را سؤال کنید.

وقتی زنان از غسل و کفن کردن فاطمه فارغ شدند، پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شد و تابوت او را بر شانه‌اش نهاد و تا وقتی که او را وارد قبر کردند، آن حضرت زیر جنازه‌اش بود. هنگامی که به کنار قبر رسید، تابوت را بر زمین نهاد و وارد قبر شد و در آن

خوابید. سپس برخاست و بدن فاطمه را گرفت در قبر نهاد. آن‌گاه مدت طولانی سرش را روی او خم کرد و آهسته به او گفت: فرزندت، فرزندت (فرزندت).

آن‌گاه از قبر بیرون آمد و بر روی وی خاک ریخت تا صاف شد. سپس بر روی قبرش خم شد و شنیدند که می‌گوید: معبودی جز خدای یگانه نیست. خدایا! من او را به تو می‌سپارم و رفت. مسلمانان به پیامبر صلی الله علیه و آله گفتند: مشاهده کردیم کارهایی انجام دادی که تاکنون انجام نداده بودی!

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: امروز احسان و نیکی ابوطالب از من قطع شد. به درستی که وی به گونه‌ای بود که اگر چیزی در اختیار داشت مرا بر خودش و فرزندانش ترجیح می‌داد. یک روز من از قیامت و محشور شدن مردم به صورت برهنه سخن به میان آوردم. فاطمه گفت: وای از زشتی آن! پس من برای وی ضمانت کردم که خداوند او را پوشیده برانگیزد و از فشار قبر سخن گفتم. فاطمه گفت: وای از ضعف و ناتوانی! پس من ضمانت کردم که خداوند آن را از وی برطرف کند. از این رو او را با پیراهن خود کفن کردم و به همین خاطر در قبرش خوابیدم و بر روی او خم شدم و پاسخ پرسش‌هایش را به او تلقین کردم. از او دربارهٔ خدا سؤال شد پاسخ داد. از پیامبرش سؤال شد پاسخ داد و از امامش سؤال شد، پس بر او اشتباه شد، من به وی گفتم: فرزندت، فرزندت (فرزندت).»

۶۱۸- (۷) علی بن جعفر گوید: «از برادرم امام موسی بن جعفر علیه السلام سؤال کردم: مرد یا زنی در هنگام مرگ زبانش بند می‌آید. آن‌گاه یکی از بستگان‌شان شروع می‌کند به وی بگوید: آیا فلان برده و فلان برده را آزاد کردی؟ آیا فلان مال و فلان مال را صدقه دادی؟ او نیز با اشاره سر برخی را تایید می‌کند و برخی را نمی‌پذیرد. آیا این‌گونه وصیت جایز است؟

امام علیه السلام فرمود: آری، آن جایز است.»

باب ۲۰ حکم وصی قرار دادن بالغ و نابالغ

۶۱۹- (۱) محمد بن حسن صفار به امام حسن عسکری علیه السلام نوشت: «شخصی فرزندانش را- که بالغ و

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۴۴۳

نابالغ هستند- وصی خود قرار داد. آیا فرزندان بالغ می‌توانند پیش از بالغ شدن کودکان وصایای وی را انجام دهند و بدهی کسانی را که بدهی‌شان با شاهدان عادل به اثبات رسیده بپردازند؟

امام علیه السلام مرقوم فرمود: برای فرزندان بالغ لازم است بدهی پدرشان را بپردازند و به این خاطر آن را نگه ندارند.»

۶۲۰- (۲) علی بن یقطین گوید: «از امام موسی بن جعفر علیه السلام سؤال کردم: مردی زنی را وصی خود قرار داد و کودکی را در انجام کارها با او شریک کرد.

امام علیه السلام فرمود: این کار جایز است و آن زن به وصیت عمل می‌کند و منتظر بلوغ کودک نمی‌ماند پس وقتی که کودک بالغ شد حق عدم پذیرش ندارد مگر نسبت به چیزهایی که در وصیت میّت جابه‌جایی و تغییر صورت گرفته است که وی آنها را به وصیت میّت بازمی‌گرداند.»

در کتاب المقنع و فقه الرضا آمده است: «هرگاه شخصی زنی را همراه کودک نابالغی وصی خود قرار دهد، پس برای زن جایز است که به وصیت عمل کند و منتظر بلوغ غلام نماند ...» ادامه عبارت، مانند روایت پیشین است.

۶۲۱- (۳) زیاد بن ابی حلال گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: آیا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همراه امیرمؤمنان علیه السلام، امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام را نیز وصی خود قرار داد؟

امام صادق علیه السلام فرمود: آری.

گفتم: با این‌که آنان در آن سن بودند.

امام علیه السلام فرمود: آری ولی برای غیر آن دو در کمتر از پنج سال جایز نیست.»

ارجاعات

می‌آید:

در روایات باب شصت و یکم مناسب با این بحث خواهد آمد.

باب ۲۱ دو وصی و انجام وصیت

۶۲۲- (۱) محمد بن حسن صفار به امام حسن عسکری علیه السلام نوشت: «شخصی درگذشت و دو نفر را وصی خود قرار داد. آیا هر یک از آنها جداگانه می‌توانند در نیمی از ماترک میّت تصرف کنند؟

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۴۴۵

امام علیه السلام مرقوم فرمود: برای آنها سزاوار نیست با نظر میّت مخالفت کنند و باید بر اساس آنچه وی به آنها دستور داده است عمل کنند. انشاءالله.»

۶۲۳- (۲) در کتاب فقه الرضا آمده است: «هرگاه شخصی دو نفر را وصی خود قرار دهد آنان حق ندارند به طور جداگانه در نیمی از ماترک میّت تصرف کنند و برای آنان لازم است آن گونه که میّت وصیت کرده است به آن عمل کنند.»

۶۲۴- (۳) برید بن معاویه گوید: «شخصی درگذشت و دو نفر را وصیّ خود قرار داد (یا من و دیگری را وصی خود قرار داد). یکی از آنان به دیگری گفت: نیمی از ماترک میّت را بردار و نیم دیگر را در اختیار من بگذار ولی دیگری نپذیرفت و از امام صادق علیه السلام در این باره سؤال کردند. امام علیه السلام فرمود: او چنین حقی دارد.» «۱»

۶۲۵- (۴) صفوان بن یحیی گوید: «از امام موسی بن جعفر علیه السلام سؤال کردم: شخصی مالی به دیگری بدهکار است. طلبکار می‌میرد و دو نفر را وصی خود قرار می‌دهد آیا جایز است بدهکار بدهی خود را به یکی از آنها به طور جداگانه تحویل دهد؟

امام علیه السلام فرمود: صحیح نیست مگر آن‌که حاکم مالِ میّت را تقسیم کرده و به هر یک از آنان اختیار نیمی از آن را داده باشد یا به دستور حاکم، آن دو با هم کار کنند.»

مرحوم شیخ طوسی قدس سره در الاستبصار می‌فرماید: «توجیه این روایت آن است که اگر حاکم عادل آن را تقسیم کرده است، آن جایز است و اگر حاکم جور تقسیم کرده است، تصرف در آن به خاطر نوعی تقیه جایز است.»

ارجاعات

می‌آید:

در روایات باب شصت و یکم مناسب با این بحث خواهد آمد.

---

(۱). احتمال دارد ضمیر «له» به آن کسی بازگردد که پیشنهاد تقسیم ماترک را ارایه داد، همان گونه که مرحوم صدوق این‌گونه فهمیده و فرموده است: «من به این روایت فتوا نمی‌دهم بلکه به دستخط حسن بن علی علیه السلام- [روایت اول] که نزد من است فتوا می‌دهم و احتمال دارد ضمیر به کسی بازگردد که از پذیرش آن پیشنهاد خودداری کرد همان گونه که مرحوم شیخ طوسی احتمال داده است و بنابراین منافاتی میان این روایت و روایت صفار از امام حسن عسکری علیه السلام نیست.»- م.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۴۴۷

باب ۲۲ وجوب پذیرش وصیت پدر از سوی فرزند

۶۲۶- (۱) علی بن ریان گوید: «به امام هادی علیه السلام نوشتم: شخصی فرزندش را به پذیرش وصیت خود فرامی‌خواند. آیا فرزند می‌تواند وصیت پدرش را نپذیرد؟

امام علیه السلام در پاسخ مرقوم فرمود: حق نپذیرفتن آن را ندارد.»

۶۲۷- (۲) در کتاب المقنع آمده است: «هرگاه شخصی فرزندش را به پذیرش وصیت خود فراخواند، فرزند حق خودداری از پذیرفتن ندارد.»

ارجاعات

گذشت: در روایت زید نهم از باب دوازدهم از ابواب امر به معروف فرموده پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که: «از دستور پدر و مادرت سرپیچی نکن و اگر به تو دستور دادند که از تمام دنیایت بگذری این کار را بکن.»

می‌آید:

در روایت سی و پنجم از باب هفتاد و دوم از ابواب احکام اولاد فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله که: «از پدر و مادرت اطاعت کن و در حال حیات آنان و پس از مرگ‌شان به آنان نیکی کن و اگر به تو دستور دادند که از خانواده و اموالت بگذری این کار را بکن که آن از ایمان است.»

و سایر روایات آن باب و باب هفتاد و چهارم را بنگر.

باب ۲۳ حکم وصی قرار دادن زن و شرابخوار

۶۲۸- (۱) سکونی از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام از نیاکانش علیهم السلام روایت می‌کند که امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «زن، وصیّ قرار داده نمی‌شود؛ زیرا خداوند باعزت و باشکوه می‌فرماید: «اموال‌تان را به سفیهان ندهید.»

مرحوم شیخ طوسی قدس سره این روایت را بر نوعی کراهت یا تقیه حمل کرده است.

۶۲۹- (۲) در کتاب من لا- یحضره الفقیه روایت می‌شود که از امام باقر علیه السلام دربارهٔ تفسیر این سخن خداوند سؤال شد: «اموال‌تان را به سفیهان ندهید.» امام علیه السلام فرمود: «آنها را به شرابخوار و زنان ندهید.

سپس فرمود: چه کسی سفیه‌تر از شرابخوار است؟!»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۴۴۹

۶۳۰- (۳) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که: «هنگامی که امیرمؤمنان علیه السلام رفاعه را به قضاوت اهواز منصوب کرد، در نامه‌ای به وی نوشت: حرص و طمع را کنار گذار و با هواهای نفسانی مخالفت کن و علم را به وقار و آرامش بیارا ... هرکس زن احمقی را امین بشمارد و با وی مشورت کند و سخنش را بپذیرد، پشیمان می‌شود ...»

۶۳۱- (۴) ابو ایّوب نحوی گوید: «در دل شب ابوجعفر منصور به دنبال من فرستاد وقتی نزد او رفتم وی نامه‌ای در دست بر روی تختی نشسته بود و شمعی در مقابلش بود. هنگامی که به وی سلام کردم نامه را به طرف من انداخت و با چشمان گریان به من گفت: این نامه محمد بن سلیمان است که خبر درگذشت جعفر بن محمد علیه السلام را به ما گزارش کرده است. آن‌گاه سه مرتبه گفت: ما از خداییم و به سوی او بازمی گردیم!

و ادامه داد: «مانند جعفر بن محمد علیه السلام کجاست؟ سپس به من دستور داد نامه‌ای بنویسم. من عنوان نامه را نوشتم و منصور گفت: بنویس که اگر جعفر بن محمد یک نفر معین را وصی خود قرار داده است او را فرابخوان و گردنش را بزن!

جواب نامه منصور آمد: وی پنج نفر را وصی خود قرار داده است که ابوجعفر منصور یکی از آنهاست و محمد بن سلیمان، عبدالّله،

موسی و حمیده بقیه آنهایند.»

۶۳۲- (۵) در کتاب المقنع روایت می‌شود که به یکی از امامان نوشته شد: «زنی درگذشت و پانصد درهم به زن شوهر و فرزنددار دیگری داد و به وی وصیت کرد بخشی از آن را به یکی از دخترانش بدهد و بقیه آن را برای امام علیه السلام بفرستد.

امام علیه السلام در پاسخ مرقوم فرمود: ثلث آن را برای امام علیه السلام بفرستد و بقیه را بر اساس سهم‌های خدا میان وارثان تقسیم کند.»

ارجاعات

گذشت: در روایت دهم از باب پنجم این نوشته به امام علیه السلام که: «زنی پانصد درهم به زن دیگری داد و به وی وصیت کرد ... امام در پاسخ مرقوم فرمود: ثلث آن را برای من می‌فرستد و بقیه را بر اساس سهم‌های خدا میان وارثانش تقسیم می‌کند.»

و در روایت دوم از باب بیستم فرموده امام علیه السلام که: «آن جایز است و آن زن به وصیت عمل می‌کند و منتظر بالغ شدن کودک نمی‌ماند.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۴۵۱

باب ۲۴ حکم وصی قرار دادن حاضر و غایب

۶۳۳- (۱) محمد بن مسلم از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «اگر شخصی فرد غایبی را وصی خود قرار دهد، وی حق نپذیرفتنِ آن را ندارد و اگر کسی را که در شهر است وصی خود قرار دهد، وی اختیار دارد، اگر بخواهد می‌پذیرد و اگر نخواست نمی‌پذیرد.»

۶۳۴- (۲) منصور بن حازم از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هرگاه شخصی برادر غایبش را وصی خود قرار دهد وی نمی‌تواند آن را نپذیرد؛ زیرا اگر حاضر بود و نمی‌پذیرفت، میّت دیگری را می‌یافت.»

۶۳۵- (۳) اسماعیل گوید: «از امام رضا علیه السلام سؤال کردم: شخصی هنگام مرگ، فرزند و دو برادرش را وصی خود قرار می‌دهد. فرزند وی حاضر بود ولی دو برادرش غایب بودند. پس از چند روز دو برادر میّت از بیم آن‌که فرزند میّت بر آنان چیره شود و نتوانند به طور شایسته کار کنند، از پذیرش وصیت وی خودداری کردند. آن‌گاه یکی از عموزاده‌های‌شان- که سخنش در میان آنان پذیرفته است- ضمانت کرد تا جلوی فرزند میّت را بگیرد. دو برادر به این شرط پذیرفتند ولی آن عموزاده جلوی فرزند را نگرفت با این‌که آنان به این شرط پذیرفته بودند و آنان گفتند: ما خود را از وصیت بر کنار می‌کنیم و ترک همه چیزها و بیرون رفتن از زیر بار مسئولیت برای ما حلال است.

آیا برای آنان صحیح است که از آنچه در اختیار دارند و از آنچه در اختیار فرزند است، دست بردارند؟

امام علیه السلام فرمود: آن به عهده تو است، پس به هر شکل ممکن مدارا کن؛ زیرا تو برای این کار پاداش می‌گیری (یا بازخواست می‌شود) باشد که آن «۱» فرزند را فراگیرد.»

۶۳۶- (۴) در کتاب فقه الرضا و المقنع آمده است: «هرگاه شخصی فرد حاضری را وصی خود قرار دهد، او می‌تواند از پذیرش وصیت خودداری کند و اگر وصی، غایب است و وصیت کننده پیش از دیدار با وی بمیرد پذیرش وصیت برای وی لازم است.»

---

(۱). مرحوم علام مجلسی قدس سره مقصود از «ذلک» را نرمی یا پاداش دانسته است و می‌فرماید: «یعنی نرمش یا پاداش، فرزند را فراگیرد پس با تو نرمش کند و به تو تحویل دهد و بر این کار پاداش گیرد و احتمال دارد اسم اشاره به قرینه مقام به مرگ بازگردد. ملاذ الاخیار ۱۵/ ۱۶۵

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۴۵۳

۶۳۷- (۵) هشام بن سالم از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که ایشان دربارهٔ شخصی که دیگری را وصی خود قرار داد و او از پذیرفتن آن ناخشنود است فرمود: «در این حال دست از کمک به وی برندارد.»

۶۳۸- (۶) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «هرکس دیگری را وصی خود قرار دهد، وی در پذیرفتن و نپذیرفتن وصیت اختیار دارد. در صورتی که حاضر باشد. پس اگر در حضور مُوصّی نپذیرفت، برای وی لازم نیست ولی اگر در غیاب وی، او را وصی خود قرار داد و سپس موصّی درگذشت موصّی الیه نمی‌تواند وصیت را نپذیرد، در حالی که موصّی مرده است و آن حقّی از حقوق خداوند گردیده است.»

ارجاعات

گذشت: در روایت یازدهم از باب هفتم از ابواب هبات فرموده امام علیه السلام که: «هرگاه از شهر [دیگری] برای وی بفرستد او حق نپذیرفتن آن را ندارد.»

باب ۲۵ حکم وصیت خودکشی کننده

۶۳۹- (۱) ابوولّاد از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هرکس عمداً خودکشی کند، برای همیشه در آتش دوزخ خواهد بود.

گفته شد: بفرمایید که اگر وصیتی کند و بلافاصله خودکشی کند آیا وصیتش صحیح است؟

امام علیه السلام فرمود: اگر پیش از آن‌که آسیبی- همانند جراحت یا کار دیگری (قتل)- به خود برساند (که شاید کشنده باشد) وصیت کند، وصیت وی در ثلث مؤثر است ولی پس از آسیب رساندن به خود- همانند جراحت یا کاری (قتل) که شاید کشنده باشد- وصیت وی صحیح نیست.»

۶۴۰- (۲) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که از امام صادق علیه السلام دربارهٔ وصی خودکشی کننده سؤال شد. امام علیه السلام فرمود: «هرگاه پس از آسیب رساندن به خود وصیت کند و بر اثر آن بمیرد، وصیت وی صحیح نیست.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۴۵۵

باب ۲۶ حکم مقدم بودن بدهی بر وصیت و وصیت بر میراث

خداوند تعالی می‌فرماید:

خداوند دربارهٔ فرزندان‌تان به شما سفارش می‌کند که برای پسر همانند بهره دو دختر است ... پس از وصیتی که بدان وصیت کرده یا بدهی. «۱»

۶۴۱- (۱) محمد بن قیس از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «بدهی پیش از وصیت و وصیت به دنبال بدهی است، سپس میراث پس از وصیت است، چرا که نخستین (یا سزاوارترین) حکم کتاب خداست.»

۶۴۲- (۲) محمد بن قیس از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که دربارهٔ بدهی و وصیت فرمود: «بدهکاری پیش از وصیت است آن‌گاه وصیت به دنبال بدهی و سپس میراث است و برای هیچ وارثی وصیت نیست.»

۶۴۳- (۳) ابان از شخصی روایت می‌کند که: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ شخص بدهکاری سؤال کردم که فردی را وصی خود قرار داد (یا دربارهٔ شخصی سؤال کردم که به دیگری وصیت کرد که من بدهکار هستم) امام علیه السلام فرمود: وصی، بدهی میّت را می‌پردازد و بقیه را میان وارثان تقسیم می‌کند.

گفتم: مالی که میّت برای پرداخت بدهی وصیت کرده بود دزدیده شد (یا وصی، مالی را که میّت برای پرداخت بدهی وصیت کرده بود، تقسیم کرد) بدهی از چه کسی گرفته می‌شود؟ از وارثان (یا از وصی؟)

امام علیه السلام فرمود: از وارثان گرفته نمی‌شود، بلکه وصی ضامن آن است.»

مرحوم شیخ طوسی قدس سره در کتاب الاستبصار این روایت را بر موردی حمل کرده که امکان رساندن مال به دست طلبکار برای وصی وجود داشته است و او این کار را انجام نداد تا تلف شد.

---

(۱). نساء ۴/ ۱۱.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۴۵۷

۶۴۴- (۴) در کتاب دعائم الاسلام از علی علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پرداخت بدهی را پیش از عمل به وصیت لازم کرد، در حالی که شما می‌خوانید: پس از وصیتی که بدان وصیت شده یا پرداخت بدهی.»

۶۴۵- (۵) در تفسیر مجمع البیان از امیرمؤمنان علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: شما در این آیه وصیت را پیش از بدهی می‌خوانید در حالی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پرداخت بدهی را پیش از عمل به وصیت لازم کرد.»

و دلیل مقدم شدن بدهی بر وصیت «۱» در آیه، این است که واژه «اوْ»- یا- همانا برای یکی از دو چیز یا یکی از چند چیز است و مستلزم ترتیب میان آنها نیست و مثل این است که گفته باشد: پس یکی از این دو به طور جداگانه یا همراه دیگری و این مانند سخن اعراب است که گوید: با حسن یا ابن سیرین همنشینی کن. یعنی با یکی از آن دو به طور جداگانه یا همراه دیگری همنشینی کن!»

۶۴۶- (۶) عبدالرحمان بن حجّاج گوید: «از امام موسی بن جعفر علیه السلام سؤال کردم: شخص بدهکاری درگذشت. آن‌گاه برخی از فرزندانش محکوم به پرداخت غرامت و بدهی پدرشان شدند. آنان نیز خانه پدرشان را فروختند، در حالی که میّت زنان و مردان وارث دیگری دارد که فروش خانه را اجازه ندادند (یا درخواست نکردند) و با آنان مشورت نکردند، آیا به دلیل این کار چیزی بر عهدهٔ آنهاست؟

امام علیه السلام فرمود: در صورتی که آن خانه را از راه آن مسئولیت به دست آورده و در همان راه نیز بدهکار شده، برعهده همهٔ آنهاست.»

این حدیث با سند دیگری نیز روایت شده است با این تفاوت که به جای «شخص بدهکاری»، «یکی از کارگزاران» آمده است.

۶۴۷- (۷) فرزند ابو نصر بزنطی با سند خود روایت می‌کند که از امام علیه السلام سؤال شد: «شخص بدهکاری می‌میرد و افراد نان خوری از خود باقی می‌گذارد، آیا هزینه آنان از مال وی پرداخت شود؟

---

(۱). ظاهراً اشتباهی در روایت رخ داده است، زیرا در آیه وصیت مقدم بر بدهی ذکر شده است- م.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۴۵۹

امام علیه السلام فرمود: اگر یقین دارد که بدهی‌اش همه اموالش را فرا می‌گیرد، هزینه آنان پرداخت نمی‌شود و اگر یقین ندارد، پس باید از اصل مال وی هزینه آنان را بپردازد.»

عبدالرحمان بن حجاج از امام موسی بن جعفر علیه السلام نظیر این حدیث را روایت کرده است با این تفاوت که پاسخ امام علیه السلام را این گونه بیان می‌کند: «اگر یقین دارد که اموال میّت همه بدهی‌های او را در بر می‌گیرد پس هزینه آنان را نمی‌پردازد و اگر یقین به آن ندارد، باید از اصل مال وی هزینه آنان را بپردازد.»

۶۴۸- (۸) علی بن ابی حمزه گوید: «به امام موسی بن جعفر علیه السلام گفتم: یکی از دوستداران شما در گذشت و کودکان صغیر و مقداری مال و بدهی از خود بر جای گذاشت طلبکاران از مال او بی‌خبر هستند. اگر بدهی آنها پرداخت شود، فرزندانش بی چیز باقی می‌مانند.

امام علیه السلام فرمود: آن را برای فرزندانش هزینه کن».

مرحوم شیخ طوسی قدس سره می‌فرماید: «سند این روایت مقطوعه است و با ظاهر قرآن مخالف است.»

ارجاعات

گذشت: در روایات باب پانزدهم مطالبی آنچه بر این بحث دلالت می‌کند.

و در روایت سوم از باب نهم از ابواب پرداخت کننـدگان زکات فرموده معصوم علیه السلام که: «زکات از تمام مال خارج می‌شود، زیرا آن همانند بدهی است که اگر بر عهدهٔ وی بود چیزی برای وارثان نیست تا آنچه از زکات را وصیت کرده است، بپردازند.»

و در روایت یکم از باب یازدهم از ابواب مستحقان زکات فرموده امام علیه السلام که: «اگر پدرش مالی برای وی به میراث گذارد سپس آشکار شود که وی بدهی داشته که آن روز نمی‌دانسته است پس آن را از جانب پدرش از اصل مال می‌پردازد.»

و در روایت دوم از باب پنجم از ابواب نیابت فمروده معصوم علیه السلام که: «اگر چیزی از آن زیاد بیاید، برای وارثان است در صورتی که بدهی نداشته باشد.»

همچنین این فرموده که: «همه آنچه با اوست و باقی گذاشته برای وارثان است مگر آن‌که بدهکار باشد که از جانب وی پرداخت می‌شود یا وصیتی کرده باشد که آن وصیت برای موصّی‌له انجام و از ثلث قرار داده می‌شود.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۴۶۱

و در باب هشتم و باب دهم از ابواب نیابت در حج و در روایات باب پانزدهم از ابواب بدهی مطالبی بر این بحث دلالت می‌کند.

و در روایات باب یکم و چهارم از ابواب حجر مطالبی مناسب با ذیل باب وجود دارد و باب نهم از ابواب وصیت را بنگر.

و در روایت یکم از باب شصت و دوم این گفته که: «وصی دست به کار می‌شود، حق طلبکاران را جدا می‌کند و در خانه‌اش می‌گذارد و بقیه آن را میان وارثان تقسیم می‌کند.»

می‌آید:

و در روایات باب دوم و چهارم از ابواب اقرار مناسب با این بحث خواهد آمد.

باب ۲۷ اخراج وصیت به زکات از اصل مال

ارجاعات

گذشت: در روایت سوم از باب نهم از ابواب پرداخت کننـدگان زکـات فرموده امـام علیه السلام که: «زکـات از اصـل مال خارج می‌شود؛ زیرا آن همانند بدهی است که اگر بر عهدهٔ میّت بود چیزی برای وارثان نیست تا آنچه از زکات وصیت کرده است بپردازند.»

و در روایات باب یازدهم و باب دوم از ابواب وصایا مطالبی مناسب با این بحث وجود دارد.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۴۶۳

باب ۲۸ وجوب اخراج حجهٔ الاسلام از اصل مال و حج مستحب از ثلث در صورت وصیت و حکم وصیت به حج

ارجاعات

گذشت: در روایت سوم از باب نهم از ابواب پرداخت کنندگان زکات این گفته به امام علیه السلام که: «... پس اگر به حجهٔ الاسلام وصیت کند؟»

امام فرمود: جایز و مؤثر است و از اصل مال از جانب او حج انجام داده می‌شود.»

و در روایات باب دوم و هشتم و دهم و یازدهم از ابواب نیابت در حج مطالبی بر این بحث دلالت می‌کند.

می‌آید:

و در باب بعدی مناسب با این بحث خواهد آمد. «۱»

---

(۱). ابواب ۲۹ تا ۳۳ به دلیل ارتباط با مباحث بردگان ترجمه نشده است.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۴۶۷

باب ۳۴ «۱» استحباب عمل به وصیت خود در صورت بهبودی از بیماری

۶۴۹- (۱) عمر بن یزید از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «علی بن حسین علیه السلام سه بار بیمار شد و در هر بیماری وصیتی کرد آن‌گاه پس از بهبودی وصیت خود را انجام داد.»

باب ۳۵ حکم وصیت به یک جزء از مال

خداوند عزیز و باشکوه می‌فرماید:

... سپس بر هر کوهی یک جزء آنها را قرار بده «۲».

آن هفت در دارد که برای هر در جزء معینی از آنهاست «۳».

---

(۱). ابواب ۲۹ تا ۳۳ به دلیل ارتباط با مباحث بردگان ترجمه نشد.

(۲) بقره ۲/ ۲۶۰.

(۳). حجر ۱۵/ ۴۴.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۴۶۹

۶۵۰- (۱) ابان بن تغلب از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که ایشان فرمود: «جزء، یکی از ده تاست، زیرا کوه‌ها ده تا بود و پرندگان چهارتا.»

۶۵۱- (۲) ابان بن تغلب از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که ایشان دربارهٔ شخصی که به یک جزء، مالش وصیت می‌کند، فرمود: جزء، یکی از ده بخش است؛ زیرا خداوند عزیز و باشکوه می‌فرماید: «سپس بر روی هر کوه جزئی از آنها را قرار بده» و کوه‌ها ده تا بود و پرندگان چهار تا پس بر روی هر کوه جزئی از آنها را قرار داد.»

۶۵۲- (۳) علی بن اسباط روایت می‌کند که از امام رضا علیه السلام دربارهٔ این آیه سؤال شد: «گفت: آری ولی برای این‌که قلبم آرامش یابد.» آیا در قلب ابراهیم شک بود؟ امام علیه السلام فرمود: نه ولی از سوی خداوند افزایش یقین درخواست کرد و فرمود: و جزء، یکی از ده بخش است.»

۶۵۳- (۴) در کتاب المقنع آمده است: «و اگر به جزئی از مالش وصیت کند، آن یکی از ده بخش است.»

۶۵۴- (۵) در کتاب فقه الرضا آمده است: «هرگاه شخصی به جزئی از مالش برای دیگری وصیت کند، پس آن یکی از ده بخش

است، به دلیل این سخن خداوند تعالی: «سپس بر روی هر کوهی، جزئی از آنها را قرار بده» و کوه‌ها ده تا بود.»

۶۵۵- (۶) معاویهٔ بن عمار گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی به یک جزء از مالش وصیت می‌کند. امام علیه السلام فرمود: آن یک بخش از ده بخش است. خداوند باشکوه و عزت می‌فرماید: «سپس بر روی هر کوهی، یک جزء از آنها را قرار بده!» و کوه‌ها ده‌تا بود.»

۶۵۶- (۷) ابوبصیر از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که دربارهٔ شخصی که به یک جزء از مالش وصیت کرده بود، فرمود: «آن یک بخش از ده بخش است و فرمود: کوه‌ها ده تا بود.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۴۷۱

۶۵۷- (۸) ابوبصیر از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که ایشان دربارهٔ شخصی که به یک جزء از مالش وصیت کرد، فرمود: «آن یک بخش از ده بخش است. کوه‌ها ده تا بود و پرندگان عبارت بودند از: طاووس، کبوتر، خروس و هدهد. پس خداوند به ابراهیم دستور داد آنها را تکه‌تکه کند و در هم بیامیزد و بر روی هر کوهی، یک بخش از آنها را قرار بدهد و سر هر پرنده را به دست گیرد. فرمود: پس هرگاه سر یکی از پرندگان را در دست می‌گرفت اجزای بدنش به سوی او پرواز می‌کردند و به حال نخست بازمی‌گشت.»

۶۵۸- (۹) عبدالصمد بن بشیر گوید: «قاضیان نزد منصور گرد آمدند. وی به آنها گفت: شخصی به یک جزء از مالش وصیت می‌کند، جزء چه مقدار است؟

آنان در پاسخ به این پرسش درماندند و در مورد آن نزد منصور اظهار ناراحتی و تأسف کردند! منصور پیکی به سوی حاکم مدینه فرستاد و به وی دستور داد از امام صادق علیه السلام بپرسد: شخصی به یک جزء از مالش وصیت کرده است. جزء چه مقدار است؟ زیرا این مطلب بر قاضی‌ها مشکل شده است و نمی‌دانند جزء چه مقدار است پس اگر وی به این پرسش پاسخ داد [کاری به وی نداشته باش]؛ در غیر این صورت او را بر اسب تندرو سوار و به سوی من روانه کن.

حاکم مدینه نزد امام صادق علیه السلام رفت و به او گفت: منصور پیکی نزد من فرستاد تا از شما دربارهٔ شخصی که به یک جزء از مالش وصیت کرده بپرسم. وی پیش از این از قاضیان در این باره سؤال کرده است ولی آنان وی را از آن آگاه نکرده‌اند. منصور به من نوشته است که اگر آن را برای وی توضیح دادی [کاری به تو نداشته باشم]، در غیر این صورت، تو را با پیک تندرو نزد وی بفرستم.

امام صادق علیه السلام فرمود: این در کتاب خدا روشن است. خداوند در پاسخ درخواست ابراهیم می‌فرماید: «پروردگارا! به من نشان بده که چگونه مردگان را زنده می‌کنی ... بر روی هر کوهی جزئی از آنها را ...» پرندگان چهار تا و کوه‌ها ده تا بودند. آن مرد [وصیت‌کننده] از هر ده بخش یک جزء از مالش را خارج می‌کند.

در پی فرمان خداوند، ابراهیم علیه السلام هاونی درخواست و سر پرندگان را جدا کرد و نزد خود نگه‌داشت و بدن‌های آنها را با هم در هاون کوبید. آن‌گاه پرنده‌ای را که به وی فرمان داده شده بود، فراخواند و شروع کرد پرها را بنگرد که چگونه خارج می‌شوند و به تک‌تک رگ‌ها نگاه کند تا این‌که بال‌های آن کامل شد و به سوی ابراهیم پر کشید. ابراهیم یکی از سرها را که متعلق به آن پرنده نبود جلو برد ولی آن بدن به آن نپیوست و به سر خود پیوست به همین صورت بدن‌های آنان و تعدادشان کامل شد.»

۶۵۹- (۱۰) عبدالرحمان بن سیّابه گوید: «زنی به من وصیت کرد و گفت: با ثلث مالم بدهی‌ام را بپرداز و یک جزء آن را به فلان زن بده. در این باره از ابن ابی لیلی سؤال کردم وی گفت: من چیزی دربارهٔ آن نمی‌دانم، من نمی‌دانم جزء چیست. آن‌گاه از امام صادق علیه السلام سؤال کردم و وصیت آن زن و سخن

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۴۷۳

ابن ابی لیلی را برای وی بازگو کردم. امام علیه السلام فرمود: ابن ابی لیلی دروغ گفت. یک‌دهم ثُلث متعلق به آن زن است. خداوند به ابراهیم علیه السلام دستور داد و فرمود: «بر روی هر کوه جزئی از آنها را قرار بده» کوه‌ها در آن زمان ده تا بود و جزء یک دهم از هر چیز است.»

این روایت با سند دیگری نیز نقل شده است با این تفاوت که در آن آمده است: «با ثلث مالم بدهیِ برادرزاده‌ام را بپرداز ...»

۶۶۰- (۱۱) عبدالله بن سنان گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: زنی ثلث مالش را وصیت کرد که با آن بدهی برادرزاده‌اش پرداخت شود و یک جزء آن به فلان زن و فلان مرد داده شود. من آن را نمی‌دانستم از این رو نزد ابن ابی لیلی رفتم.

امام علیه السلام پرسید: او به تو چه گفت؟

گفتم: او گفت: چیزی به آن مرد و زن نمی‌رسد.

امام علیه السلام فرمود: به خدا سوگند! دروغ گفت. یک دهم از ثلث، متعلق به آنهاست.»

۶۶۱- (۱۲) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که یکی از یاران امام صادق علیه السلام به وی گفت: «یکی از زنانِ ما ثلث مالش را وصیت کرد و گفت: یک جزء آن را به فلان مرد و یک جزء آن را به فلان زن بپردازید. این موضوع از ابن ابی لیلی سؤال شد و او این وصیت را باطل دانست و گفت: چیزی گفته که آن را معین نکرده است.

امام صادق علیه السلام فرمود: ابن ابی لیلی وجه صحیح آن را ندانسته است. جزء یکی از ده‌تاست. یعنی همه اجزاء یک چیز از تقسیم آن به ده قسمت و کمتر پدید می‌آید. گفته می‌شود: نصف و ثلث و یک چهارم، به همین صورت تا ده و بالاتر از آن چیزی نیست.»

۶۶۲- (۱۳) عبداللّه بن عبداللّه گوید: «ابوجعفر بن سلیمان خراسانی نزد من آمد و گفت: «یکی از حجاج اهل خراسان مهمان من شد و با هم دربارهٔ روایت گفتگو کردیم. وی گفت: یکی از برادران‌مان در مرو درگذشت و یکصد هزار درهم به من وصیت کرد و دستور داد یک جزء آن را به ابوحنیفه بپردازم ولی من نمی‌دانستم که یک جزء از ماترک وی چه مقدار است. از این رو وقتی به کوفه آمدم نزد ابوحنیفه رفتم و از وی دربارهٔ میزان جزء سؤال کردم وی گفت: یک چهارم آن متعلق به من است. ولی قلب من آن را نپذیرفت و با خود گفتم: من به وصیت عمل نمی‌کنم تا حج به جای آورم و دربارهٔ مسئله، تحقیق کامل انجام دهم. ولی وقتی مشاهده کردم همه اهل کوفه بر یک چهارم اتفاق نظر دارند به ابوحنیفه گفتم: جای نگرانی نیست. ای ابوحنیفه سهم تو از وصیت محفوظ است ولی من حج انجام می‌دهم و دربارهٔ مسئله، به طور کامل تحقیق می‌کنم.» ابو حنیفه گفت: من نیز تصمیم به حج دارم. با هم حرکت کردیم وقتی به مکه رسیدیم در طواف، مرد بزرگواری را مشاهده کردیم که طوافش را انجام داده و نشسته مشغول ذکر و دعا بود. ناگهان توجه ابو حنیفه به سوی او جلب شد. وقتی او را مشاهده کرد گفت: اگر می‌خواهی از سرآمد همه مردم بپرسی، از این مرد سؤال کن که بالاتر از وی کسی نیست. گفتم: این کیست؟ ابوحنیفه گفت: جعفر بن محمد علیه السلام.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۴۷۵

پس از انجام طواف رفتم نزدیک وی نشستم و به خوبی آرام گرفتم و جایگیر شدم. ابوحنیفه نیز از پشت امام علیه السلام دورزد و نزدیک من نشست. آن‌گاه سلام کرد و به وی احترام گذاشت. بسیاری از مردم نیز نزدیک وی می‌آمدند و پس از سلام می‌نشستند. وقتی احترام مردم را نسبت به وی مشاهده کردم، اعتمادم زیاد شد. آن‌گاه ابوحنیفه مرا نیشگون گرفت که سخن بگویم. من نیز گفتم: فدایت شوم! من مردی از اهل خراسان هستم. شخصی درگذشت و یکصد هزار درهم را به من وصیت کرد و شخصی را نام برد و به من دستور داد یک جزء آن را به وی بپردازم. فدایت شوم! جزء چه مقدار است؟

امام علیه السلام فرمود: ای ابوحنیفه! برای تو وصیت کرده است. نظرت را دربارهٔ آن بگو.

ابوحنیفه گفت: یک چهارم.

امام علیه السلام به ابن ابی لیلی گفت: تو نظرت را دربارهٔ آن بگو!

او گفت: یک‌چهارم.

امام علیه السلام فرمود: از کجا یک‌چهارم گفتید؟

گفتند: به دلیل سخن خداوند: «پس چهار پرنده بگیر و آنها را با متمایل کردن به خود تکه‌تکه کن سپس بر روی هر کوه جزئی از آنها را قرار بده.»

آن‌گاه من شنیدم که امام صادق علیه السلام به آنها این‌گونه فرمود: من می‌دانم که پرندگان چهارتا بودند، کوه‌ها چند تا بود؟ اجزاء برای کوه‌هاست نه برای پرندگان.

آنها گفتند: گمان می‌کنیم چهارتا بود.

امام علیه السلام فرمود: بلکه کوه‌ها ده تا بود.»

۶۶۳- (۱۴) در کتاب معانی الاخبار از معصوم علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «جزء، یک بخش از هفت بخش است به دلیل سخن خداوند که فرمود: «دوزخ هفت در دارد که برای هر در جزء معینی از آنهاست.»

۶۶۴- (۱۵) در کتاب فقه الرضا از معصوم علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «جزء، یک بخش از هفت بخش است به دلیل این سخن خداوند که فرمود: «دوزخ هفت در دارد که برای هر در جزء معینی از آنهاست.»

۶۶۵- (۱۶) در کتاب الهدایه آمده است: «و هرگاه به یک جزء از مالش وصیت کند، جزء یکی از هفت بخش است، به دلیل این سخن خداوند: «دوزخ هفت در دارد که برای هر در جزء معینی از آنهاست.»

۶۶۶- (۱۷) فرزند ابونصر گوید: «از امام رضا علیه السلام دربارهٔ شخصی سؤال کردم که یک جزء از مالش را وصیت کرده است. امام علیه السلام فرمود: آن، یکی از هفت تاست. خداوند تعالی می‌فرماید: «دوزخ هفت در دارد که برای هر در جزء معینی از آنهاست.»

گفتم: شخصی به یک سهم از مالش وصیت کرده است. امام علیه السلام فرمود: سهم، یکی از هشت بخش است. آن‌گاه این آیه را تلاوت فرمود: «صدقات تنها برای نیازمندان و بینوایان و ... است.»

با سند دیگری احمد بن محمد بن ابی نصر روایت می‌کند که شخصی از امام رضا علیه السلام دربارهٔ جزء و جزء یک چیز سؤال کرد. امام علیه السلام فرمود: آن از هفت بخش است. خداوند در قرآن می‌فرماید:

«دوزخ هفت در دارد که برای هر در، جزء معینی از آنهاست.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۴۷۷

۶۶۷- (۱۸) اسماعیل بن همام کندی از امام رضا علیه السلام روایت می‌کند که دربارهٔ شخصی که به یک جزء از مالش وصیت کرده بود، فرمود: جزء [یک بخش] از هفت بخش است. خداوند می‌فرماید: «دوزخ هفت در دارد که برای هر در، جزء معینی از آنان است.»

۶۶۸- (۱۹) در کتاب ارشاد مرحوم مفید آمده است: «روایت می‌کنند که شخصی هنگام مرگ به جزئی از مالش وصیت کرد و آن را معین نکرد. پس از مرگش وارثانش دربارهٔ آن با هم اختلاف کردند و برای حلّ آن به امیرمؤمنان علیه السلام مراجعه کردند، آن حضرت در مورد آنان به پرداخت یک هفتم از مال میّت حکم کرد و این آیه را تلاوت فرمود: «دوزخ هفت در دارد که برای هر در، جزء معینی از آنان است.»

و شخصی هنگام مرگ به یک سهم از مالش- بدون تعیین آن- وصیت کرده بود پس از مرگش، وارثان وی در معنای سهم با هم

اختلاف کردند، علی علیه السلام دراین باره به پرداخت یک هشتم از مالش حکم کرد و این آیه را تلاوت فرمود: «صدقات تنها برای نیازمندان و بینوایان و ... است» و آنها هشت گروه هستند که برای هر گروه یک سهم از صدقات است.»

۶۶۹- (۲۰) حسین بن خالد گوید: «از امام موسی بن جعفر علیه السلام دربارهٔ شخصی سؤال کردم که به یک جزء از مالش وصیت کرده بود. امام علیه السلام فرمود: یک هفتم از ثلث، مال اوست.»

باب ۳۶ حکم وصیت به یک سهم از مال و وصیت به آزاد کردن برده‌های قدیمی

خداوند تعالی می‌فرماید:

صدقات تنها برای نیازمندان و بینوایان و کارگزاران آن و کسانی که قلب‌های‌شان به دست آورده می‌شود و آزاد کردن بردگان و بدهکاران و در راه خدا و در راه ماندگان است و این فریضه‌ای است از سوی خداوند و خداوند دانا و با حکمت است «۱».

---

(۱). توبه ۹/ ۶۰.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۴۷۹

۶۷۰- (۱) احمد بن محمد بن ابی نصر گوید: «از امام رضا علیه السلام سؤال کردم: شخصی به یک سهم از مالش وصیت می‌کند و معلوم نیست آن چه مقدار است.

امام علیه السلام فرمود: سهم‌ها هشت تاست و به همین گونه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تقسیم کرد. سپس این آیه را تلاوت فرمود: «صدقات تنها برای نیازمندان و بینوایان و ... است.» سپس فرمود: سهم یکی از هشت قسمت است.»

۶۷۱- (۲) صفوان و احمد بن محمد بن ابی نصر گویند: «از امام رضا علیه السلام سؤال کردیم: شخصی به یک سهم از مالش وصیت کرده است و معلوم نیست (نمی‌دانیم) سهم چه مقدار است.

امام علیه السلام فرمود: آیا در میان احادیثی که از امام صادق علیه السلام یا امام باقر علیه السلام به شما رسیده، چیزی در این باره نیست؟

گفتیم: خداوند ما را فدای‌تان گرداند! ما از دوستان‌مان چیزی در این باره از نیاکان شما نشنیده‌ایم.

امام علیه السلام فرمود: سهم یکی از هشت قسمت است.

گفتیم: فدایت شویم! چگونه یکی از هشت قسمت گردیده است؟

امام علیه السلام فرمود: آیا کتاب خدا را نخوانده‌ای؟

گفتم: فدایت شوم! من قرآن می‌خوانم ولی نمی‌دانم کجای آن است.

امام علیه السلام فرمود: این آیه که می‌فرماید: «صدقات تنها برای تهیدستان و بینوایان وکارگزاران آن و کسانی که قلب‌های‌شان به اسلام متمایل می‌شود و آزاد کردن بردگان و بدهکاران و در راه خدا و در راه ماندگان است.» سپس هشت انگشت را نشان داد و فرمود: این‌گونه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به هشت سهم تقسیم کرد. پس سهم، یکی از هشت بخش است.»

۶۷۲- (۳) سکونی روایت می‌کند که از امام صادق علیه السلام دربارهٔ شخصی سؤال شد که به یک سهم از مالش وصیت می‌کند، امام علیه السلام فرمود: «سهم، یکی از هشت بخش است به دلیل سخن خداوند تبارک و تعالی که می‌فرماید: «صدقات تنها برای تهیدستان و بینوایان و کارگزاران بر آن و کسانی که قلب‌های‌شان به اسلام متمایل می‌شود و آزاد کردن بردگان و بدهکاران و در راه خدا و در راه ماندگان است.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۴۸۱

۶۷۳- (۴) در کتاب من لایحضره الفقیه آمده است: «روایت شده است که: سهم، یکی از شش بخش است.»

در کتاب المعانی آمده است: «و به تحقیق روایت شده که سهم، یکی از شش بخش است و آن بستگی به آن چیزی دارد که از مقصود وصیت‌کننده فهمیده می‌شود و براساس سهم‌های مال وی در میان آنهاست.»

در کتاب المقنع آمده است: «و اگر به یک سهم از مالش وصیت کند، آن یکی از شش بخش است.»

در کتاب الهدایه نیز نظیر آن آمده است.

۶۷۴- (۵) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که دربارهٔ شخصی که به یک سهم از ثلث مالش برای دیگری وصیت کرده بود، فرمود: «یک‌ششم آن به وی داده می‌شود؛ زیرا سهم‌ها از شش‌تاست.»

۶۷۵- (۶) در کتاب فقه الرضا آمده است: «پس اگر به یک سهم از مالش وصیت کند، آن یک سهم از شش سهم است.»

۶۷۶- (۷) طلحهٔ بن زید از امام صادق علیه السلام از پدرش روایت می‌کند که فرمود: «هرکس به یک سهم از مالش وصیت کند، آن، یک بخش از ده بخش است.»

مرحوم شیخ قدس سره در استبصار می‌فرماید: «توجیه این روایت به یکی از این دو صورت است: ۱- این‌که راوی اشتباه کرده باشد، زیرا محال نیست که این مطلب را در تفسیر جزء شنیده باشد و به خیال این‌که معنای آنها یکی است، دربارهٔ سهم نقل کرده باشد. ۲- این‌گونه حمل شود که سهم یکی از ده بخش است به صورت واجب و مستحب است یکی از هشت بخش پرداخت شود.»

ارجاعات

گذشت: در روایت هفدهم از باب پیشین فرموده معصوم علیه السلام که: «سهم یکی از هشت بخش است. سپس این آیه را تلاوت فرمود: «صدقات تنها برای تهیدستان و بینوایان و ... است.»

در روایت نوزدهم این گفته که: «دربارهٔ آنان به پرداخت یک هشتم از مالش حکم کرد و این سخن خدا را تلاوت کرد: «صدقات تنها برای تهیدستان و بینوایان و ... است.» و آنها هشت گروه هستند که برای هر گروه، یک سهم از صدقات است.»

می‌آید:

در باب بیست و پنجم از ابواب عتق مطالبی خواهد آمد که بر ذیل باب دلالت می‌کند.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۴۸۳

باب ۳۷ حکم وصیت به چیزی از مال و وصیت برای همسایگان

۶۷۷- (۱) ابان بن تغلب روایت می‌کند که از امام سجاد علیه السلام سؤال شد: «شخصی به چیزی از مالش وصیت کرد.

امام علیه السلام فرمود: چیز در کتاب علی یک بخش از شش بخش است.»

در سند دیگری ابان بن تغلب این روایت را از ابوحمزه روایت می‌کند.

۶۷۸- (۲) در کتاب فقه الرضا آمده است: «به همین صورت هرگاه به چیز نامعینی از مالش وصیت کند، پس آن یک بخش از شش بخش است.»

۶۷۹- (۳) در کتاب الهدایه آمده است: «هرگاه به چیزی از مالش وصیت کند، پس آن یک بخش از شش بخش است.»

ارجاعات

گذشت: در روایات باب هشتاد و یکم از ابواب آنچه بر این بحث دلالت می‌کند.

باب ۳۸ حکم غلاف و زیور آلات شمشیر در وصیت به آن

۶۸۰- (۱) ابوجمیله گوید: «از امام رضا علیه السلام سؤال کردم: شخصی شمشیرش را برای دیگری وصیت می‌کند و آن شمشیر در غلافی است که تزییناتی بر روی آن است. وارثان میّت می‌گویند: فقط تیغه آن متعلق به توست و چیزهای وابسته به آن مالِ تو نیست.

امام علیه السلام فرمود: نه بلکه شمشیر با همه متعلقات آن مال اوست.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۴۸۵

گفتم: شخصی صندوقی را برای دیگری وصیت کرد که در آن مال بود. وارثان وی گفتند: فقط صندوق متعلق به توست و اموال آن برای تو نیست.

امام فرمود: صندوق با آنچه در آن است متعلق به اوست.»

در کتاب الهدایه پرسش و پاسخ نخست از امام صادق علیه السلام آمده است.

۶۸۱- (۲) مفضّل بن صالح گوید: «از طریق نامه از امام موسی بن جعفر علیه السلام سؤال کردم: شخصی شمشیری را برای دیگری وصیت می‌کند. وارثان وی می‌گویند: تنها تیغه آهنی آن متعلق به توست و تزیینات آن مال تو نیست.

امام علیه السلام برای من مرقوم فرمود: شمشیر با زیور آلات آن متعلق به اوست.»

باب ۳۹ حکم وصیت به صندوق و مال داخل آن و وصیت به کشتی و گندم آن

۶۸۲- (۱) عقبه گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی صندوقی را برای دیگری وصیت می‌کند که در آن مال است. وارثان وی می‌گویند: تنها صندوق متعلق به توست و آنچه داخل آن است مال تو نیست.

امام علیه السلام فرمود: صندوق با آنچه داخل آن است متعلق به اوست.»

۶۸۳- (۲) در کتاب الهدایه آمده است: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ شخصی سؤال شد که صندوقی را برای دیگری وصیت کرد که در آن مال بود. امام علیه السلام فرمود: صندوق با آنچه داخل آن است متعلق به اوست.»

۶۸۴- (۳) در کتاب فقه الرضا آمده است: «هرگاه شخصی صندوق یا کشتی را برای دیگری وصیت کند و در آن صندوق و کشتی، کالا و چیز دیگری باشد، پس آن با آنچه داخلش هست متعلق به موصی‌له است مگر آن‌که محتویات آن را استثناء کند.»

در کتاب المقنع نیز نظیر آن آمده است.

۶۸۵- (۴) عقبهٔ بن خالد گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی می‌گوید: این کشتی متعلق به فلانی است و از محتویات آن نامی به میان نمی‌آورد. در آن کشتی مواد خوراکی است. آیا کشتی و محتویات آن به آن مرد داده می‌شود؟

امام علیه السلام فرمود: آنها متعلق به موصی له است مگر آن‌که موصی در معرض اتهام باشد و برای وارثان چیزی باقی نمانده باشد.»

در کتاب الهدایه این روایت بدون سند آمده است.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۴۸۷

ارجاعات

گذشت: در روایت یکم از باب پیشین فرموده امام علیه السلام که: «صندوق با تمام محتویات آن متعلق به اوست.»

باب ۴۰ حکم وصیت به مبلغی که وصی دوست دارد و وصیت به مجمل و قلیل

خداوند تعالی می‌فرماید:

ای جامه بر خود پیچیده! شب را به عبادت سپری کن به جز اندکی. نیمی از آن را «۱» یا اندکی از آن بکاه «۲».

۶۸۶- (۱) اصبغ بن نباته گوید: «شخصی ده هزار درهم به وصی خود پرداخت و گفت: «هرگاه فرزندم بالغ شد، آنچه دوست داری از این مال به وی بده. وقتی آن فرزند به مرحله بلوغ رسید، به امیرمؤمنان علیه السلام علیه وصی شکایت کرد. علی علیه السلام به وصی گفت: چقدر دوست داری به او بدهی؟

وصی گفت: هزار درهم.

امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: نُه هزار درهم به وی بده؛ زیرا آن چیزی است که دوست داری و هزار درهم بگیر.»

۶۸۷- (۲) در کتاب مناقب ابن شهرآشوب آمده است: «آزمایش فقیهان؛ شخصی سه برده دارد که نام همه آنها میمون است. هنگام مرگ می‌گوید: میمون آزاد است و میمون برده است و صد دینار متعلق به میمون است. چه کسی آزاد است؟ چه کسی برده است؟ و صد دینار برای کیست؟

کسی که سابقه همنشینی بیشتری با وی دارد، آزاد است و میان دو نفر دیگر قرعه زده می‌شود، پس قرعه به نام هر کدام درآمد، او برده کسی است که آزاده شده و برده سوم عبد مدبَّر خواهد بود، نه آزاد است و نه بنده و صد دینار به وی داده می‌شود.» این‌گونه از امام سجاد علیه السلام به ما رسیده است.

۶۸۸- (۳) در کتاب مناقب ابن شهر آشوب آمده است: «آزمایش فقیهان؛ شخصی هنگام مرگ می‌گوید:

فلانی نزد من هزار درهم- اندکی کمتر- دارد، قلیل چه مقدار است؟

فرمود: قلیل نصف است به دلیل سخن خداوند تعالی: «ای جامه به خود پیچیده! شب را به عبادت سپری کن مگر اندکی را، نیمی از آن را.»

این‌گونه از امام رضا علیه السلام به ما رسیده است.

---

(۱). در آیه دو احتمال وجود دارد: نیمی را به عبادت بپرداز یا نیمی را استراحت کن- م.

(۲). مزمل ۷۳/ ۳- ۱

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۴۸۹

باب ۴۱ حکم وصیت برای نوه به اندازه سهم فرزند واقرار برای فرزند

۶۸۹- (۱) سهل بن زیاد گوید: «به امام حسن عسکری علیه السلام نوشتم: شخصی دو پسر داشت. یکی از آنان درگذشت و از خود فرزندان دختر و پسر بر جای گذاشت. پدربزرگ‌شان به اندازه سهم پدرشان برای آنها وصیت کرد. آیا این سهم میان دختر و پسر به طور یکسان تقسیم می‌شود یا هر پسر به اندازه دو دختر سهم می‌برد؟ امام علیه السلام مرقوم فرمود: به وصیت پدربزرگ‌شان آن‌گونه که دستور داده عمل می‌کنند، انشاءالله.

و به امام علیه السلام نوشتم: شخصی که دختر و پسر دارد، مزرعه‌ای را برای آنان اقرار می‌کند و نمی‌گوید که میان‌شان بر اساس سهم‌های تعیین شده از سوی خداوند و آنچه را وی واجب کرده تقسیم شود یا دختر و پسر در آن یکسان هستند؟

امام علیه السلام در پاسخ مرقوم فرمود: به وصیت پدرشان به همان گونه که گفته عمل می‌کنند و اگر چیزی معین نکرده به کتاب خدا [و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله] ارجاع می‌دهند.»

باب ۴۲ حکم وصیت برای عمو و دایی

۶۹۰- (۱) زراره از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که دربارهٔ شخصی که ثلث مالش را برای عموها و دایی‌هایش وصیت کرد، فرمود: «دوسوم آن متعلق به عموهایش است و ثلث برای دایی‌هایش.»

باب ۴۳ حکم وصیت برای بستگان و وصیت برای شخصی بدون تعیین مورد مصرف

۶۹۱- (۱) احمد بن محمد بن ابی نصر گوید: «نامه‌ای به امام موسی بن جعفر علیه السلام نوشته شده بود و آن حضرت با خط خویش به آن پاسخ داده بود و من از روی آن نامه نسخه‌برداری کردم. به امام علیه السلام نوشته شده بود: شخصی هزار درهم برای بستگانش وصیت می‌کند و او بستگانی از طرف پدر و مادر

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۴۹۱

دارد. مرز خویشاوندی چیست؟ به هرکس خویشاوندی دارد، داده می‌شود یا مرزی دارد که به آن منتهی می‌شود؟ نظر شما چیست؟ فدایت شوم.

امام علیه السلام مرقوم فرمود: اگر معین نکرده به خویشاوندانش می‌دهد.»

۶۹۲- (۲) اسماعیل بن احوص (یا سعد احوص) گوید: «از امام موسی بن جعفر علیه السلام سؤال کردم: شخص مسافری هنگام مرگ اموالش را به یکی از بازرگانان داد و گفت: این مال متعلق به فلانی فرزند فلانی است و من در آن هیچ حقی ندارم، نه کم و نه زیاد- آن را به وی بده یا در هر کجا که می‌خواهد مصرف کند. آن مرد درگذشت و به آن کسی که مال را برایش وصیت کرده بود هیچ دستوری دربارهٔ آن مال نداد و او نمی‌داند چه عاملی میّت را بر این کار واداشت. با آن مال چه کند؟

امام علیه السلام فرمود: در صورتی که به وی دستوری نداده است، هر کجا که می‌خواهد مصرف کند.

و سؤال کردم: شخصی به دیگری وصیت می‌کند که چند جریب از محصول مزرعه‌اش را به خویشاوندانش دهد. چند سال می‌گذرد و مزرعه‌اش افزوده‌ای ندارد بلکه به پیش‌فروش و عینه نیاز دارد. آیا از پیش‌فروش و عینه به موصی له داده می‌شود یا نه؟ و اگر پس از آن به آنان محصول دهد آیا سال‌های گذشته جبران می‌شود یا نه؟

امام علیه السلام فرمود: گویا من باکی ندارم که اگر به آنها پرداخت شود یا گرفته شود (به تأخیر افتد) و سپس پرداخت شود.

و سؤال کردم: شخصی برای خویشاوندانش وصیت‌هایی کرد و وارث پس از بلوغ به وصیّ گفت:

زمینی را به اندازه‌ای که پاسخگوی وصیت‌های اوست کنار گذارد و هنگام تقسیم میراث، آن زمین تقسیم نشود [آیا به این صورت عمل کند] یا طور دیگری انجام دهد؟

امام علیه السلام فرمود: آری، این گونه شایسته است.»

این روایت از سعد بن احوص نیز نقل شده است.

باب ۴۴ استحباب وصیت برای بستگان هرچند قاطع رحم باشد

خداوند تعالی می‌فرماید:

هرگاه مرگ یکی از شما فرا رسید، در صورت بر جای گذاشتن ثروت انبوه بر وی نوشته شد که برای پدر و مادر و خویشاوندان خود به طور پسندیده وصیت کند که این کار برای پرهیزکاران ثابت و لازم است. «۱»

---

(۱). بقره ۲/ ۱۸۰.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۴۹۳

قال: هو صلة الامام).

و کسانی که ارتباط برقرار می‌کنند، با آنچه خداوند به ارتباط با آن دستور داده است و از پروردگارشان به شدت می‌ترسند و از بدی حساب، بیمناکند. «۱»

۶۹۳- (۱) سالمه (یا سلمی) کنیز امام صادق علیه السلام گوید: «هنگام وفات امام صادق علیه السلام نزد وی بودم.

امام علیه السلام بیهوش شد وقتی به هوش آمد، فرمود: به حسن بن علی بن حسین- که پهن بینی بود- هفتاد دینار بپردازید (و به فلانی، فلان مبلغ بپردازید و ...).

به امام علیه السلام گفتم: آیا به کسی می‌بخشی که با قداره به شما حمله کرد؟

امام علیه السلام فرمود: وای بر تو! آیا قرآن را نخوانده‌ای؟

گفتم: آری.

امام علیه السلام فرمود: آیا این سخن خداوند عزیز و باشکوه را نشنیده‌ای که می‌فرماید: «و کسانی که ارتباط برقرار می‌کنند با آنچه خداوند به ارتباط با آن دستور داده است و از پروردگارشان به شدت می‌ترسند و از بدی حساب، بیمناکند.»

در روایت ابن محبوب آمده است: «با قدّاره به شما حمله کرد و قصد کشتن‌تان را داشت.

امام علیه السلام فرمود: آیا می‌خواهی من از کسانی نباشم که خداوند درباره‌شان می‌فرماید: «و کسانی که ارتباط برقرار می‌کنند با آنچه خداوند به ارتباط با آن دستور داده است و از پروردگارشان به شدت می‌ترسند و از بدی حساب، بیمناکند.» آری. ای سالمه! خداوند بهشت را آفرید و آن را پاکیزه قرار داد و آن را خوشبو کرد. بوی بهشت از فاصله دو هزار سال به مشام می‌رسد ولی بوی آن را فرزند ناسپاس، حق‌ناشناس و بُرنده پیوند خویشاوندی نمی‌شنود.»

در تفسیر عیاشی پس از نقل این روایت می‌افزاید و دربارۀ: «ارتباط برقرار می‌کنند با آنچه خداوند دستور به پیوند داده است.» فرمود: آن پیوند و ارتباط با امام است.»

---

(۱). رعد ۱۳/ ۲۱.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۴۹۵

۶۹۴- (۲) در تفسیر آیه: «... در صورت بر جای گذاشتن ثروت انبوه بروی نوشته شد که برای پدر و مادر و خویشاوندان به طور پسندیده وصیت کند که این کار برای پرهیزکاران ثابت و لازم است.»

سماعه از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: مقصود چیزی است که برای امام علیه السلام قرار دهد.

گفتم: آیا برای آن حدّی است؟

امام علیه السلام فرمود: آری.

گفتم: آن چقدر است؟

امام فرمود: کمترین مقدار آن یک نهم است.»

۶۹۵- (۳) عمار بن مروان گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارۀ این سخن خداوند سؤال کردم: «در صورت برجای گذاشتن ثروت انبوه بر شما وصیت نوشته شد.»

امام علیه السلام فرمود: این حقی است که خداوند در اموال مردم برای امام علیه السلام قرار داده است.

گفتم: آیا برای آن حدّ معینی است؟

امام علیه السلام فرمود: آری.

گفتم: چه مقدار؟

امام علیه السلام فرمود: کمترین مقدار آن، یک‌ششم و حداکثر آن، ثلث است».

۶۹۶- (۴) احمد بن محمد سیاری در کتاب التنزیل و التحریف دربارهٔ این سخن خداوند: «اگر مال انبوهی بر جای گذارد، بر شما وصیت نوشته شد.» از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: آن حقّی است که خداوند برای امام از ثلث واجب کرده است.

به امام علیه السلام گفته شد: آن چه مقدار است؟

امام علیه السلام فرمود: کمترین آن ثلث مال است و بقیه مال در آنچه میّت دوست دارد، مصرف می‌شود.»

ارجاعات

گذشت: در روایات باب صد و دوازدهم از ابواب معاشرت مطالبی است که در این رابطه می‌توان استفاده کرد.

و در روایت دوازدهم از باب یکم فرموده معصوم علیه السلام که: «هرکس هنگام مرگ برای خویشاوندان غیر وارثش وصیت نکند، اعمالش با معصیت پایان پذیرفته است.»

و باب سیزدهم از ابواب وصیت را بنگر.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۵۰۱

باب ۵۰ «۱» حکم وصیت برای آل محمد صلی الله علیه و آله و فرزندان فاطمه علیها السلام

۶۹۷- (۱) حماد بن عثمان گوید: «شخصی سی دینار برای فرزندان فاطمه علیها السلام وصیت کرد و شخصی آنها را نزد امام صادق علیه السلام آورد. امام علیه السلام فرمود: آنها را به فلان پیرمرد از فرزندان فاطمه علیها السلام بده و او عیالوار و تهیدست بود.

آن مرد گفت: همانا آن مرد آنها را برای فرزندان فاطمه علیها السلام وصیت کرده است.

امام علیه السلام فرمود: آنها به [همه] فرزندان فاطمه علیها السلام داده نمی‌شود، بلکه به این مرد عیالوار داده می‌شود.»

۶۹۸- (۲) احمد بن حمزه گوید: «به امام علیه السلام گفتم: در شهر ما گاهی مالی برای آل محمد وصیت می‌شود و آن را نزد من می‌آورند و من دوست ندارم آن را بدون اجازه شما نزدتان بیاورم. امام علیه السلام فرمود: آن را نزد من نیاور و به آن کاری نداشته باش.»

باب ۵۱ حکم وصیت برای غیر وارث

۶۹۹- (۱) محمد بن قیس از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هرکس برای غیر وارث- از کوچک و بزرگ- چیزی را به طور معروف (غیر منکر) وصیت کند وصیتش موثر است.»

---

(۱). باب ۴۵ تا ۴۹ به دلیل ارتباط با مباحث بردگان حذف شد.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۵۰۳

باب ۵۲ حکم محروم کردن فرزند از میراث

۷۰۰- (۱) وصیّ علی بن سرّی گوید: «به امام موسی بن جعفر علیه السلام گفتم: علی بن سرّی درگذشت و مرا وصیّ خود قرار داد.

امام علیه السلام فرمود: خداوند او را رحمت کند!

گفتم: فرزندش- جعفر- با کنیز فرزنددار پدرش آمیزش کرد و او به من دستور داد وی را از ارث محروم کنم.

امام علیه السلام فرمود: او را از میراث محروم کن. اگر تو راست بگویی بدن او به زودی لَخت و بی‌حس خواهد شد. وقتی بازگشتم او مرا نزد ابو یوسف قاضی برد و به وی گفت: خداوند کارهایت را سامان بخشد! من جعفر بن علی بن سرّی هستم و این شخص وصی پدرم هست به او دستور بده تا میراث پدرم را به من بدهد.

ابو یوسف به من گفت: او چه می گوید؟

گفتم: آری این جعفر بن علی بن سرّی است و من نیز وصی پدرش هستم.

ابو یوسف گفت: پس مالش را به وی بپرداز.

گفتم: می‌خواهم خصوصی با تو صحبت کنم.

ابو یوسف گفت: نزدیک من بیا. من نیز نزدیک رفتم به طوری که هیچ‌کس سخنم را نمی‌شنید و به وی گفتم: این مرد با کنیزِ فرزنددار پدرش آمیزش کرده و پدرش به من دستور داده و وصیت کرده که از میراث محرومش کنم و از ارث چیزی به وی نپردازم. من در مدینه نزد موسی به جعفر علیه السلام رفتم و ماجرا را برای وی گفتم و از او سؤال کردم او به من دستور داد که از میراث بیرونش کنم و چیزی به وی نپردازم. ابو یوسف گفت: تو را به خدا سوگند! آیا ابوالحسن به تو دستور داد؟

گفتم: آری. وی سه مرتبه مرا سوگند داد و آن‌گاه گفت: آنچه ابو الحسن به تو دستور داد عمل کن که سخنِ حق، سخن اوست.

وصیّ گوید: پس از آن اعضای بدن وی لَخت و شل شد.

حسن بن علی وشّا گوید: من درحالی که بدنش لَخت شده بود او را مشاهده کردم».

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۵۰۵

مرحوم شیخ طوسی قدس سره می‌فرماید: «این حکم مخصوص به همین مورد است و به موارد دیگر سرایت داده نمی‌شود؛ زیرا جایز نیست انسان را به دلیل سخن موصی و دستور وی از میراثی محروم کرد که او به خاطر نَسَب مشهوری استحقاق آن را دارد، در صورتی که نَسَب وی ثابت و آشکار باشد و ولادتش مشهور باشد.»

۷۰۱- (۲) سعد بن سعد گوید: «از امام رضا علیه السلام سؤال کردم: شخصی فرزندی دارد که آن را به خود منسوب می کرد، آن‌گاه او را از خود نفی و از میراث محرومش کرد و من وصی او هستم، چه کار کنم؟

امام علیه السلام فرمود: به دلیل اقرار وی در حضور مردم، فرزند برای او لازم است و وصیّ به دلیل چیزی که خود می‌داند، او را از میراث محرومش نمی کند.»

ارجاعات

می آید:

در روایت یازدهم از باب شصت و یکم مناسب با این بحث خواهد آمد.

باب ۵۳ حکم پرداخت مال وصیت شده برای کعبه به زائران آن

ارجاعات

گذشت: در روایات باب نوزدهم از ابواب مشاعر مطالبی هست که بر این بحث دلالت می کند.

باب ۵۴ حکم کافی نبودن مال وصیت شده برای عتق، حج و صدقه

۷۰۲- (۱) معاویهٔ بن عمار گوید: «زنی از بستگان من ثلث مالش را به من وصیت کرد و دستور داد با آن

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۵۰۷

وی گفت: آن را به سه بخش تقسیم کن، ثلث برای عتق، ثلث برای حج و ثلث برای صدقه.

آن‌گاه نزد امام صادق علیه السلام رفتم و گفتم: زنی از بستگانم درگذشت و ثلث مالش را به من وصیت کرد و دستور داد که با آن از جانب وی برده‌ای آزاد کنم و صدقه بدهم و حج انجام دهم وقتی بررسی کردم، مشاهده کردم به همه آنها نمی‌رسد.

امام علیه السلام فرمود: از حج آغاز کن؛ چرا که آن فریضه‌ای از فرایض خداوند است و بخشی از باقیمانده آن را در راه عتق و بخش دیگر را در صدقه مصرف کن.

وقتی سخن امام علیه السلام را برای ابو حنیفه بازگو کردم، از نظر خود به نظر امام علیه السلام بازگشت.»

معاویهٔ بن عمار از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که ایشان دربارهٔ زنی که مالی را برای عتق، صدقه و حج وصیت کرد و برای آنها کافی نبود فرمود: «از حج آغاز کن، چرا که آن واجب است آن‌گاه اگر چیزی از آن باقی ماند بخشی از آن را در صدقه و بخش دیگر را در عتق مصرف کن.»

۷۰۳- (۲) معاویهٔ بن عمار گوید: «خواهر مفضّل بن غیاث در گذشت و ثلث مالش را در راه خدا، ثلث را برای بینوایان و ثلث را برای انجام حج وصیت کرد ولی آن مقدار برای حج کافی نبود و خودش حج انجام نداده بود، از این رو من و مفضل نزد ابن ابی لیلی رفتیم. وی ماجرا را بازگو کرد و ابن ابی لیلی گفت: برای هرکدام ثلث از آن را مصرف کن.

از آنجا نزد ابن شبرمه رفتیم. او نیز همان نظر ابن ابی لیلی را بیان کرد. سپس نزد ابو حنیفه رفتیم و او نیز همان نظر را تکرار کرد. آن‌گاه به مکه رفتیم. مفضل گفت از امام صادق علیه السلام سؤال کن.

وقتی از امام صادق علیه السلام سؤال کردم، فرمود: از حج آغاز کن، زیرا آن فریضه‌ای است از جانب خدا بر عهدهٔ آن زن و بخشی از باقیمانده را برای این مصرف کن و بخشی را برای آن.

پس از بازگشت از سفر حج در مسجد نزد ابو حنیفه رفتم و به وی گفتم: سوالی را که از تو پرسیدم از جعفر بن محمد علیه السلام نیز سؤال کردم وی فرمود: نخست از حق خداوند آغاز کن، زیرا آن فریضه‌ای است بر عهدهٔ وی و بخشی از باقیمانده آن را در این مصرف کن و بخشی را در آن.

وقتی این سخن را به ابو حنیفه گفتم، به خدا سوگند سکوت کرد و نه سخن نیکی بر زبان آورد و نه سخن زشتی. از آنجا به مجلس درس ابو حنیفه رفتم. مشاهده کردم شاگردان وی دربارهٔ این مساله بحث می‌کنند و می‌گویند: ابو حنیفه گفت: از حج آغاز کن، زیرا آن فریضه‌ای است از جانب خدا بر عهدهٔ وی.

من گفتم: به خدا سوگند نظر ابو حنیفه این‌چنین بود.

آنها گفتند: خودش این‌گونه به ما گفت.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۵۰۹

۷۰۴- (۳) در کتاب فقه الرضا آمده است: «و اگر ثلث مالش را برای حج، عتق و صدقه وصیت کند، وصیتش صحیح است و اگر ثلث مالش به حج و عتق و صدقه نرسید، نخست از حج آغاز می‌شود و باقیمانده آن برای عتق یا صدقه قرار داده می‌شود. انشاءالله.»

در کتاب المقنع نیز این عبارت آمده است، با این تفاوت که پایان آن چنین است: «و بخشی از باقیمانده آن برای عتق و بخشی برای صدقه قرار داده می‌شود.»

۷۰۵- (۴) در کتاب دعائم الاسلام از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمودند: «هرکس به کارهایی وصیت کند که یکی از آنها عتق است، آن وصیت‌ها از ثلث وی خارج و از عتق آغاز و باقیمانده آن در سایر وصایا مصرف می‌شود.

امام صادق علیه السلام فرمود: به همین صورت اگر کسی که حج انجام نداده وصیت به حج کند در این صورت پیش از سایر وصیت‌ها نخست از حج آغاز می‌شود.»

ارجاعات

بروجری، آقا حسین طباطبایی - مترجمان: حسینیان قمی، مهدی - صبوری، م، منابع فقه شیعه، ۳۱ جلد، انتشارات فرهنگ سبز، تهران - ایران، اول، ۱۴۲۹ ه ق

منابع فقه شیعه؛ ج۲۴، ص: ۵۰۹

گذشت: در روایات باب هفتم از ابواب فضایل حج مناسب با این بحث هست و در روایت دوم از باب نوزدهم از ابواب نیابت در حج فرموده امام علیه السلام که: «اگر بر عهدهٔ آن زن حج واجب است، پس در صورتی که آنچه را وصیت کرده برای حج مصرف شود نزد من محبوب‌تر است از این‌که در راه‌های دیگر هزینه شود.»

در بسیاری از روایات باب پنجم از ابواب وصایا مناسب با این بحث هست.

می‌آید:

و در باب هفتاد مناسب آن خواهد آمد.

باب ۵۵ حکم وصیت در راه خدا

۷۰۶- (۱) حسین بن عمر گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: شخصی به من وصیت کرده که مالی را در راه خدا مصرف کنم.

امام علیه السلام فرمود: در راه حج مصرف کن.

گفتم: به من وصیت کرده که در راه خدا مصرف کنم.

امام علیه السلام فرمود: برای حج مصرف کن.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۵۱۱

(گفتم: به من وصیت کرده، در راه خدا هزینه کنم.

امام علیه السلام فرمود: در راه حج هزینه کن) چرا که من چیزی را در راه خدا برتر از حج نمی‌شناسم.»

این روایت از حسن بن محمد نیز نقل شده است.

۷۰۷- (۲) در کتاب الهدایه روایت می‌شود که از امام صادق علیه السلام دربارهٔ شخصی سؤال شد که مالش را در راه خدا وصیت کرده است. امام علیه السلام فرمود: «راه خدا شیعیان ما هستند و روایت شده که امام فرمود: در راه حج مصرف کن؛ چرا که من راهی از راه‌های خدا را برتر از حج نمی‌شناسم.»

۷۰۸- (۳) در کتاب فقه الرضا آمده است: «اگر مالی را برای صرف در راه خدا وصیت کند و نامی از آن راه به میان نیاورد، اگر بخواهد آن را برای امام مسلمانان قرار می‌دهد و اگر بخواهد در راه حج مصرف یا میان گروهی از مؤمنان تقسیم می‌کند.» در کتاب المقنع نیز نظیر این عبارت با تفاوت اندکی آمده است.

۷۰۹- (۴) حسن بن راشد گوید: «در مدینه از امام هادی علیه السلام سؤال کردم: شخصی مالی را برای صرف در راه خدا وصیت می‌کند.

امام علیه السلام فرمود: راه خدا شیعیان ما هستند.»

در کتاب الهدایه این روایت از امام صادق علیه السلام نقل شده است.

مرحوم شیخ طوسی قدس سره در کتاب التهذیب می‌فرماید: «مرحوم صدوق قدس سره گوید: راه جمع میان این روایت و روایتی که در آن راه خدا را حج معرفی می کند این است که آن مال به یکی از شیعیان داده شود تا با آن حج گزارد. در این صورت در هر دو راه مصرف و تعارض میان روایات نیز بر طرف شده است.

و این راه نیکویی است.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۵۱۳

۷۱۰- (۵) یونس بن یعقوب گوید: «یکی از اهالی همدان گفت: پدرش که شناختی نسبت به ولایت نداشت، هنگام مرگ وصیت کرد که چیزی در راه خدا مصرف شود و سپس در گذشت. از امام صادق علیه السلام در این‌باره سؤال شد که با آن مال چه کنند؟ و به وی گفته شد که آن مرد شناختی نسبت به ولایت نداشت (و هنگام مرگ این وصیت را کرد).

امام علیه السلام فرمود: اگر شخصی به من وصیت کند که مالش را برای یهودی یا نصرانی مصرف کنم، این کار را انجام می‌دهم. خداوند باشکوه و عزت می‌فرماید: «پس هرکس پس از شنیدن وصیت آن را تغییر دهد، همانا گناهش بر تغییر دهندگان آن است، به راستی خداوند شنوایِ داناست.»

پس کسی را بیابید که در این راه- یعنی مرزها- بیرون می‌رود و آن را برای وی بفرستید.»

۷۱۱- (۶) حجّاج خشّاب گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: زنی به من وصیت کرد که مالی را در راه خدا مصرف کنم. به وی گفته شد: آیا با آن حج انجام شود؟ وی گفت: آن را در راه خدا مصرف کن!

به وی گفتند: آیا آن را به آل محمد صلی الله علیه و آله بدهیم؟

گفت: آن را در راه خدا مصرف کن!

امام صادق علیه السلام فرمود: آن را در راه خدا مصرف کن همان گونه که دستور داد.

گفتم: به من بفرمایید چگونه مصرف کنم؟

امام علیه السلام فرمود: همانگونه که به تو دستور داد مصرف کن! خداوند تبارك و تعالی می‌فرماید: «پس هرکس پس از شنیدن وصیت آن را تغییر دهد، همانا گناهش بر تغییر دهندگان آن است، قطعاً خداوند شنوایِ آگاه است.»

به من بگو که اگر به تو گفته بود آن را به یهودی بده آیا به نصرانی می‌دادی؟

حجّاج گوید: سه سال صبر کردم سپس نزد امام رفتم و ماجرا را بار دیگر بازگو کردم. امام علیه السلام مقداری سکوت کرد و سپس فرمود: آن را بیاور.

آن را به چه کسی بدهم؟

فرمود: به عیسی شَلَقان.» «۱»

---

(۱). وی عیسی بن ابی منصور است که مرد نیکوکار، بخشیده و از نمایندگان امام بود- م.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۵۱۵

باب ۵۶ حکم وصیت مجوسی به صرف مال در میان نیازمندان

۷۱۲- (۱) ابو طالب عبداللّه بن صلت قمی گوید: «یکی از مجوسیانِ نیشابور مقداری از اموالش را برای نیازمندان وصیت کرد. پس از مرگش، قاضی نیشابور آن مال را گرفت و در میان تهیدستان مسلمان تقسیم کرد. خلیل بن هاشم- حاکم نیشابور- این موضوع را

برای ذوالریـاستین نوشت و او نیز از مـامون سؤال کرد. مامون گفت: من چیزی در این باره نمی‌دانم. آن‌گاه از امام رضا علیه السـلام آن را سؤال کرد.

امام علیه السـلام فرمود: مجوسـی برای نیازمنـدانِ مسـلمان وصـیت نمی‌کنـد، شایسـته است به مقـدار آن مال از زکات برداشـته و به تهیدستان مجوسی بازگردانده شود.»

۷۱۳- (۲) یاسـر خادم گویـد: «... از نیشابور به مامون نوشت: یکی از مجوسـیان هنگام مرگ وصـیت کرد که مال زیادی را در میان تهیدستان و بینوایان تقسیم کنند و قاضی نیشابور آن را در میان نیازمندان مسلمان تقسیم کرد.

آن‌گاه مامون به امام رضا علیه السلام گفت: سرورم در این باره چه می‌فرمایید؟

امام رضا علیه السـلام فرمود: مجوسـیان به نیازمندان مسـلمان صدقه نمی‌دهند، به او بنویس که به مقدار آن مال از زکات و صدقات مسلمانان بردارد و به نیازمندان مجوسی صدقه دهد.»

ارجاعات

می‌آید:

در باب بعدی و باب شصت و یکم مطالبی خواهد آمد که بر این بحث دلالت می‌کند.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۵۱۷

باب ۵۷ جواز وصیت مسلمان و ذمی برای ذمی

۷۱۴- (۱) ریّان بن شبیب گوید: «مارده برای گروهی از خادمان کلیساهای مسیحیان مالی را وصیت کرد.

مسلمانان گفتند: آن را در میان تهیدستان مسلمان از دوستانت تقسیم کن.

من از امام رضا علیه السلام سؤال کردم و گفتم: خواهرم برای گروهی از نصارا وصیتی کرده است و من دوست دارم آن را در میان دوستان مسلمانم مصرف کنم.

امام علیه السـلام فرمود: همان گونه که وصیت کرده است به وصیت عمل کن. خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: «همانا گناه آن به عهدهٔ تغییر دهندگان آن است.»

۷۱۵- (۲) محمد بن مسلم گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ شخصی سؤال کردم که مالش را برای صرف در راه خدا وصیت کرد. امام علیه السـلام فرمود: به کسـی بپرداز که برایش وصـیت کرد، هرچنـد یهودی یا نصـرانی باشد. خداوند می‌فرماید: «هرکس پس از شنیدن وصیت آن را تغییر دهد، همانا گناهش بر عهدهٔ تغییردهندگان آن است.»

۷۱۶- (۳) حسـین بن سـعید از امام صادق علیه السـلام روایت می‌کنـد که فرمود: «اگر شخصـی به من وصـیت کند که مالی را برای یهودی یا نصـرانی مصـرف کنم این کار را انجام خواهم داد. خداونـد می‌فرمایـد: «هرکس پس از شـنیدن وصـیت آن را تغییر دهد، همانا گناهش بر عهدهٔ تغییر دهندگان آن است.»

۷۱۷- (۴) ابو خـدیجه از امام صادق علیه السـلام روایت می‌کنـد که فرمود: «کافر از مسـلمان ارث نمی‌برد ولی مسـلمان می‌تواند از کافر ارث ببرد مگر آن‌که مسلمان چیزی را برای کافر وصیت کند.»

۷۱۸- (۵) احمد بن هلال از طریق نامه از امام هادی علیه السـلام دربارهٔ یهودی که هنگام مرگ برای هم کیشان خود وصـیت کرد، سؤال کرد. امام علیه السـلام در پاسخ مرقوم فرمود: «آن را به سوی من بفرست و مرا آگاه کن تا آن را در راه شایسـته مصـرف کنم انشاءالله».

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۵۱۹

۷۱۹- (۶) محمد بن محمد گوید: «علی بن بلال به امام هادی علیه السلام نوشت: یک نفر یهودی درگذشت و پیش از مرگ چیزی را برای هم کیشان خود وصیت کرد و من می‌توانم آن را بگیرم. آیا جایز است آن را بگیرم و به دوستداران شما بپردازم یا در راهی که یهودی وصیت کرده مصرف کنم؟

پاسخ امام علیه السلام همانند روایت پیشین است.»

ارجاعات

گذشت: در باب پیشین آنچه بر این بحث دلالت می‌کند.

می‌آید:

در روایت یکم از باب شصت و یکم فرموده امام علیه السلام که: «به کسی بپرداز که برایش وصیت کرد هرچند یهودی یا نصرانی باشد ...».

در روایت دوم فرموده امامان علیهم السلام که: «هرکس وصیتی کند، از ثلث مالش به آن عمل می‌شود.

هرچند برای یهودی یا نصرانی یا در راه دیگری وصیت کند ....

باب ۵۸ جواز واگذار شدن مصرف وصیت به وصی

۷۲۰- (۱) جعفر بن عیسی گوید: «به امام رضا علیه السلام نوشتم: شخصی بخشی از ثلث خود- از محصولات یکی از مزرعه‌هایش- را به وصی خود وصیت کرد که (نیمی از) آن را هر سال در کارهای معینی- که از آنها نام برد- مصرف کند و با باقیمانده ثلث هر کاری که می‌خواهد و صلاح می‌داند انجام دهد.

وصیّ کارهایی را که موصی معین کرده بود انجام داد و دربارهٔ بقیه آن گفت: در هر سال به فلانی فلان مبلغ می‌پردازم (و به فلانی فلان مبلغ و ...) و فلان مبلغ برای حج و هر سال فلان مبلغ صدقه می‌دهم.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۵۲۱

سپس نظر وی در همه این موارد تغییر می‌کند و می‌گوید: نخست این‌گونه می‌خواستم و سپس بر خلاف خواست و نظر اولم تصمیم گرفتم. آیا می‌تواند از آن بازگردد و آنچه را قرار گذاشته برای دیگران قرار گذارد یا از آن بکاهد یا دیگران را با آنها شریک کند در صورتی که آن را بخواهد؟

امام علیه السلام مرقوم فرمود: هر کاری که بخواهد می‌تواند انجام دهد مگر آن‌که نوشته‌ای علیه خود تنظیم کرده باشد.»

۷۲۱- (۲) عمار بن مروان گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: وقتی مرگ پدرم رسید به وی گفته شد:

وصیت کن و او گفت: هر کاری که فرزندم- عمر- انجام دهد، صحیح است.

امام علیه السلام فرمود: پدرت مختصر و فشرده وصیت کرد.

گفتم: وی دستور داد فلان مبلغ به شما پرداخت شود.

امام علیه السلام فرمود: انجام بده.

گفتم: برادرم سفارش کرد برده مومن و اهل ولایتی را آزاد کنیم وقتی آزاد کردیم، معلوم شد که آن حلال‌زاده نبوده است.

امام علیه السلام فرمود: از جانب وی مجزی و کافی است (همانا حکایت آن حکایت کسی است که قربانی را بنا بر فربه بودن می‌خرد، آن‌گاه آن را لاغر می‌یابد که از طرف وی کافی است.»

باب ۵۹ حکم وصیت به فرزند بودن برده‌ای و آزاد کردن برده‌ای بدون تعیین

۷۲۲- (۱) ابو حمزه ثمالی گوید: «شخصی هنگام مرگ به فرزندش وصیت کرد و گفت: برده‌ام یسار فرزند من است. همانند یکی از خود به وی ارث بدهید و برده دیگرم یسار را آزاد کنید پس او آزاد است.

پس رفتند از وی بپرسند که کدام برده آزاد است و کدام یک ارث می‌برد؟ زبانش بند آمد. آن‌گاه از مردم در این باره تحقیق کردند ولی کسی برای این پرسش پاسخی نداشت تا این‌که نزد امام صادق علیه السلام آمدند و مساله را مطرح کردند. امام علیه السلام فرمود: آیا کسی از زنان‌تان همراه شما هست؟

گفتند: آری چهار تن از خواهران‌مان همراه ما هستند و ما چهار برادر هستیم.

امام علیه السلام فرمود: از آنان بپرسید کدام یک از دو غلام وقتی نزد آنان می‌رفت، پدرشان می‌گفت: از وی خود را نپوشانید، زیرا او برادرتان است.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۵۲۳

آنان گفتند: آری غلام کوچک وقتی نزد ما می‌آمد، پدرمان می‌گفت: خود را از او نپوشانید؛ زیرا او برادر شماست ولی ما گمان می‌کردیم پدرمان به دلیل این‌که وی در دامن ما متولد شده و ما او را بزرگ کرده‌ایم این سخن را می‌گوید.

امام علیه السلام فرمود: آیا شما خانواده نشانه ویژه‌ای دارید؟

گفتند: آری.

امام علیه السلام فرمود: بنگرید که آیا آن را در غلام کوچک مشاهده می‌کنید؟

وقتی آنان بررسی کردند آن نشانه را در آن غلام کوچک یافتند. آن‌گاه امام علیه السلام فرمود: آیا می‌خواهید هویت غلام کوچک را برای‌تان روشن کنم؟ سپس ده تیر قرعه برداشت و نام فرزند را بر روی آنها نوشت و ده تیر برای برده معین کرد و ده بار قرعه زد در هر بار تیرهای فرزند به غلام کوچک اصابت می‌کرد. آن‌گاه امام علیه السلام فرمود: این را آزاد کنید و به این ارث دهید.»

ارجاعات

می‌آید:

در باب سی و یکم از ابواب قضا مناسب با این باب خواهد آمد.

باب ۶۰ مرگ موصّی‌له پیش از موصّی یا پیش از تحویل گرفتن

۷۲۳- (۱) محمد بن قیس از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «در زمان علی علیه السلام شخصی برای فرد غایبی مالی را وصیت کرد ولی او پیش از موصّی وفات کرد. امیرمؤمنان علیه السلام در این باره حکم کرد و فرمود: وصیت متعلق به وارث موصّی له است.

و فرمود: هرکس برای فرد حاضر یا غایبی وصیت کند و وی پیش از موصّی بمیرد، پس وصیت برای وارث موصّی‌له است، مگر آن‌که موصی پیش از مرگ از وصیتش بازگردد.»

در کتاب المقنع آمده است: «هرکس برای فرد حاضر یا غایبی وصیت کند و موصی‌له پیش از موصی بمیرد، پس وصیت برای وارث موصّی‌له خواهد بود، در صورتی که موصّی پیش از مرگ از وصیتش باز نگردد.»

۷۲۴- (۲) محمد بن عمر ساباطی گوید: «از امام جواد علیه السلام سؤال کردم: شخصی به من وصیت کرد و دستور داد که در هر سال چیزی به عمویش بپردازم. آن‌گاه عمویش مُرد. امام علیه السلام در پاسخ مرقوم فرمود: به وارثان وی بپرداز.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۵۲۵

۷۲۵- (۳) عباس بن عامر (از مثنی) گوید: «از امام علیه السلام سؤال کردم: برای شخصی وصیت می‌شود ولی او پیش از تحویل می‌میرد و کسی را از خود بر جای نمی‌گذارد. امام علیه السلام فرمود: به جستجوی وارث یا مولایی «۱» برای وی بپرداز و به او بده.
گفتم: اگر برای وی مولایی نیافتم.
امام علیه السلام فرمود: بکوش تا مولایی برای وی بیابی، پس اگر کسی را نیافتی و خداوند تلاش و کوشش تو را در این راه دانست، آن را صدقه بده.»
۷۲۶- (۴) مثنی بن عبدالسلام روایت پیشین را تا «به جستجوی وارث یا مولایی برای وی بپرداز و به او بده» روایت می‌کند و در ادامه از امام علیه السلام نقل می‌کند: زیرا خداوند می‌فرماید: «پس هرکس پس از شنیدن وصیت آن را تغییر دهد، همانا گناهش بر عهدهٔ تغییردهندگان آن است.»
گفتم: آن مرد از اهل فارس است که اسلام آورده و وارثی برای وی شناخته نشده و خود نیز از آن نام نبرده است.
امام علیه السلام فرمود: بکوش تا وارثی برای وی بیابی و اگر نیافتی و خداوند از تلاش و کوشش تو آگاه شد، آن را صدقه بده».
۷۲۷- (۵) در کتاب المقنع آمده است: «هرگاه چیزی را برای شخصی وصیت کند و موصی‌له پیش از تحویل گرفتن آن بمیرد، به جستجوی وارث او بپرداز، پس اگر وارثی برای وی نیافتی و خداوند از تلاش تو آگاه شد، پس آن را صدقه بده.»
۷۲۸- (۶) ابو بصیر و محمد بن مسلم گویند: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی سؤال شد که برای دیگری وصیت کرد، آن‌گاه موصی‌له پیش از موصی درگذشت. امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»
این روایت از منصور بن حازم نیز نقل شده است.
۷۲۹- (۷) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که: «شخصی برای فرد غایبی وصیت کرد و با همان وصیت درگذشت. آن‌گاه پس از بررسی مشخص شد که موصی‌له پیش از موصی درگذشته است.
علی علیه السلام و امام باقر علیه السلام در این‌باره فرمودند: وصیت باطل است و اگر برای فرد غایبی وصیت کرد و موصی‌له پس از موصی درگذشت، بررسی می‌شود. اگر موصی‌له وصیت را پذیرفته است، آن برای وارثان اوست و اگر نپذیرفته است برای وارثان موصی است.»

---

(۱). برده آزاده شده و آزاد کننده وی در صورت نداشتن وارث، از یکدیگر ارث می‌برند و به هریک مولای دیگری گفته می‌شود- م.
منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۵۲۷

باب ۶۱ حکم تغییر وصیت

خداوند تعالی می‌فرماید:
پس هرکس پس از شنیدن وصیت آن را تغییر دهد، همانا گناهش بر عهدهٔ تغییر دهندگان آن است، قطعاً خداوند شنوایِ آگاه است.
پس هرکس از وصیت کننده‌ای بیم انحراف از حق یا گناه داشته باشد؛ آن‌گاه میان آنان آشتی دهد، گناهی بر او نیست، زیرا خداوند آمرزنده مهربان است. «۱»
۷۳۰- (۱) محمد بن مسلم گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ شخصی سؤال کردم که مالش «۲» را برای صرف در راه خدا وصیت کرد. امام علیه السلام فرمود: به کسی بپرداز که برایش وصیت کرده هرچند یهودی یا نصرانی باشد، زیرا خداوند تبارک و

تعالی می‌فرماید: «پس هرکس پس از شنیدن وصیت آن را تغییر دهد، همانا گناهش برعهدهٔ تغییردهندگان آن است.»
محمد بن مسلم این روایت را از امام باقر علیه السلام نیز نقل کرده است.
۷۳۱- (۲) در کتاب دعائم الاسلام از علی علیه السلام و امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمودند: «هرکس به چیزی وصیت کند در ثلث وی موثر است. پس اگر برای یهودی یا نصرانی یا چیز دیگری وصیت کند، در همان راه قرار داده می‌شود، به دلیل سخن خداوند تعالی که می‌فرماید:
«پس هرکس پس از شنیدن وصیت آن را تغییر دهد، همانا گناهش بر عهدهٔ تغییردهندگان آن است.»
۷۳۲- (۳) علی بن مهزیار گوید: «امام جواد علیه السلام به جعفر و موسی نوشت: دستوری که دربارهٔ شاهد گرفتن در مورد فلان کار به شما دادم سبب نجات شما در آخرت و عمل به وصیت پدر و مادرتان و نیکی

---

(۱). بقره ۲/ ۱۸۱- ۱۸۲.
(۲). مقصود از مالش، یک‌سوم است که در اختیار میت است.

شما به آنان است و بپرهیزید تا وصیت آنان را جا به جا نکنید و از حالت خودش تغییر ندهید، زیرا آنان از عهدهٔ آن خارج شدند و به گردن شما افتاد و به تحقیق خداوند تبارک و تعالی در قرآن دربارهٔ وصیت می‌فرماید: «پس هرکس پس از شنیدن وصیت آن را تغییر دهد، همانا گناهش بر عهدهٔ تغییردهندگان آن است، قطعاً خداوند شنوایِ داناست.»
۷۳۳- (۴) در کتاب فقه الرضا آمده است: «و هرکس مالش یا بخشی از آن را برای صرف در راه خدا مانند حج یا عتق یا صدقه یا راههای خیر وصیت کند، پس وصیت صحیح و جایز است و تغییر و تبدیل آن جایز نیست، زیرا خداوند می‌فرماید: «پس هرکس پس از شنیدن وصیت آن را تغییر دهد، همانا گناهش بر عهدهٔ تغییردهندگان آن است، قطعاً خداوند شنوایِ آگاه است.»
۷۳۴- (۵) در کتاب جامع الاخبار از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌شود که فرمود: «هرکس عمل به وصیت میّتی را دربارهٔ حج بر عهده بگیرد، سپس بدون عذر در آن کوتاهی کند، خداوند نماز و روزه‌اش را نمی‌پذیرد و دعایش را اجابت نمی‌کند و در هر شب و روز صد گناه بر او می‌نویسد که کوچک‌ترین آنها همانند [گناه] کسی است که با مادر یا دخترش زنا کند.
ولی اگر در همان سال آن را انجام دهد، خداوند در مقابل هر درهم، پاداش یک حج و عمره به وی عنایت می‌کند. آن‌گاه اگر تا یک سال پس از آن بمیرد، شهید مرده است و برای هر روز و شب تا سال آینده خداوند پاداش شهید برای وی می‌نویسد و حاجت‌های دنیا و آخرتش را برآورده می‌کند.»
۷۳۵- (۶) در همان کتاب از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌شود که فرمود: «هرکس وصیت میّتی را بر عهده گیرد و سپس بدون عذر در انجام آن سستی کند، خداوند هیچ توبه و فدیه‌ای از وی نمی‌پذیرد و تمام فرشتگان میان آسمان و زمین او را لعنت می‌کنند و شب و روز را در خشم خداوند سپری می‌کند و هر وقت بگوید: پروردگارا! لعنت بر او فرود می‌آید و خداوند پاداش همه نیکی هایش را برای آن میّت می‌نویسد و اگر در آن حالت بمیرد وارد آتش می‌شود.
و اگر به آن عمل کند، خداوند در هر روز و شب پاداش آزاد کردن برده برای وی می‌نویسد و در مقابل هر درهم برای او یک شهر و شصت حور العین است و شب و روز را در حالی سپری می‌کند که دو در از بهشت بر روی وی گشوده است. پس اگر تا یک سال بمیرد آمرزیده مرده است و خداوند در روز قیامت همانند پاداش حج و عمره گزار به وی عنایت می‌کند و در بهشت رفیق یحیی بن زکریا خواهد بود.»

۷۳۶- (۷) در همان کتاب از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌شود که فرمود: «هرکس عمل به وصیت میّتی را دربارهٔ حج بر عهده گیرد، پس نباید در انجام آن تنبلی کند زیرا مجازات آن سخت و پشیمانی از آن طولانی است. در انجام وصیت میّت سستی نمی‌کند مگر بدبخت و به جز خوشبخت به انجام آن

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۵۳۱

اقدام نمی‌کند و هرکس به سرعت به انجام آن اقدام کند، خداوند بدنش را بر آتش حرام و همراه شهیدان و صدیقان او را داخل بهشت می‌کند و به اندازه هفتاد شهید وی را احترام و اکرام می‌کند و تا زنده است هر روز هزار نیکی برایش می‌نویسد و هزار درجه او را بالا می‌برد.

وای بر کسی که در انجام آن تنبلی کند! خداوند هر روز هزار گناه برایش ثبت می‌کند و در مقابل هر گام خانه‌ای در آتش برای وی بنا می‌کند و به زنده و مرده‌اش نگاه [رحمت] نمی‌کند. آن‌گاه اگر بر این حال بمیرد، در حالی از قبر بیرون می‌آید که بر پیشانی‌اش نوشته شده است: نومید از رحمت خدا!»

۷۳۷- (۸) محمد بن مارد گوید: «از امام صادق علیه السلام پرسیدم: شخصی به وصیّ خود دستور داد، برده‌ای به بهای ششصد درهم از ثلث مالش برایش آزاد کند ولی وصی ششصد درهم به شخصی پرداخت می‌کند تا از جانب میّت حج گزارد.

امام صادق علیه السلام فرمود: نظر من این است که وصی باید از مال خود ششصد درهم غرامت بپردازد و آن را در وصیت میّت- آزاد کردن برده- مصرف کند.»

۷۳۸- (۹) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که از امام صادق علیه السلام دربارهٔ شخصی سؤال شد که به حج وصیت می‌کند و وصی او با آن، برده آزاد می‌کند. امام علیه السلام فرمود: «وصی غرامت کار خلاف خود را می‌پردازد و دستور موصی را انجام می‌دهد.»

۷۳۹- (۱۰) سعید اعرج گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ شخصی سؤال کردم که به آزاد کردن برده‌ای وصیت کرد ولی وصی آن را در حج هزینه کرد. امام علیه السلام فرمود: غرامت می‌پردازد و وصیت میّت را انجام می‌دهد.»

۷۴۰- (۱۱) دربارهٔ آیه: «پس هرکس از گرایش به باطل یا گناه وصیت کننده‌ای بترسد، از این رو میان آنها آشتی دهد، گناهی بر او نیست.» در تفسیر قمی از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود:

«هرگاه شخصی وصیتی کند، تغییر آن برای وصیّ جایز نیست، بلکه همان گونه که میّت وصیت کرده باید انجام دهد مگر آن‌که بر خلاف دستور خداوند وصیت و ستم کند، پس در این صورت برای وصی جایز است که آن را به حق بازگرداند. مثل این‌که شخصی همه اموالش را برای برخی از وارثانش وصیت و دیگران را محروم کند پس برای وصی جایز است که آن را به حق بازگرداند و این معنای این سخن خداوند است: «جنفاً او اثماً» جنف، تمایل به برخی وارثان بدون دیگران است و اثم، این است که به تعمیر و آبادی آتشکده‌ها و ساختن شراب دستور دهد، در این صورت برای وصی جایز است که به هیچ‌یک عمل نکند.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۵۳۳

۷۴۱- (۱۲) محمد بن سوقه گوید: «از امام باقر علیه السلام دربارهٔ این آیه سؤال کردم: «پس هرکس پس از شنیدن وصیت آن را تغییر دهد، همانا گناهش بر عهدهٔ تغییردهندگان آن است.»

امام علیه السلام فرمود: آیه بعدی، آن را نسخ کرده است. [و آن، این] سخن خداوند است: «پس هرکس از گرایش به باطل یا گناه وصیت کننده‌ای بترسد (پس میان آنها سازش برقرار کند، گناهی بر او نیست) یعنی اگر وصی بترسد که موصی در وصیت به یک‌سوم بر خلاف رضای خداوند- که باطل است- گرایش یابد، بر او گناهی نیست که آن را به حق و موافق رضای خداوند- از راههای خیر- تبدیل کند.»

۷۴۲- (۱۳) ابراهیم بن هاشم با سند خود از امام علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «در صورتی که وصیت به طور پسندیده و متعارف نباشد و در آن ظلمی صورت گرفته باشد خداوند وصی را در تغییر وصیت آزاد گذاشت تا آن را به صورت پسندیده تبدیل کند. به دلیل سخن خداوند عزیز و باشکوه: «پس هرکس از گرایش به باطل یا گناه وصیت‌کننده‌ای بترسد آن‌گاه میان آنان سازش بر قرار کند، گناهی بر او نیست.»

۷۴۳- (۱۴) در کتاب دعائم الاسلام از علی علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «هرکس به بیش از ثلث یا همه اموالش وصیت کند، آن جایز نیست و به حدّ پسندیده غیر منکر باز می‌گردد، پس هرکس در وصیت به خودش ستم و در آن ظلم کند به حدّ پسندیده باز می‌گردد و حق وارثان به آنها داده می‌شود.»

۷۴۴- (۱۵) در کتاب فقه الرضا آمده است: «پس اگر برای ناحق یا برخلاف سنت وصیت کند، باکی نیست که به حق و سنت تبدیل شود.»

ارجاعات

گذشت: در روایت هشتم از باب پنجم از ابواب نیابت در حج فرموده امام علیه السلام که: «یا وصیتی کرده باشد که برای موصًی‌له بدان عمل می‌شود.»

در روایت هشتم از باب شانزدهم فرموده معصوم علیه السلام که: «و اگر به اندازه‌ای است که می‌توان با آن از مکه حج گزارد، تو ضامن هستی.»

و در روایت نهم مانند آن.

و در روایت نوزدهم از باب یکم از ابواب وصیت فرموده امام علیه السلام که: «هرکس به خود ستم کند و در وصیتش امر ناپسند و ظلمی انجام دهد، پس به امر پسندیده باز می‌گردد.»

و در روایت یکم از باب چهارم فرموده معصوم علیه السلام که: «ثلث آن هزینه می‌شود و وقف نمی‌شود.»

و در روایت مانند آن.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۵۳۵

و در روایت دوم از باب بیستم فرموده معصوم علیه السلام که: «کودک پس از بلوغ حق عدم رضایت ندارد مگر دربارهٔ دگرگونی‌ها و تغییراتی که در وصیت انجام پذیرفته است که حق بازگرداندن آنها را به وصیت میّت دارد.»

و در باب بیست و یکم از ابواب وصیت مناسب با این بحث هست.

و در روایت پنجم از باب پنجاه و پنجم فرموده امام علیه السلام که: «اگر کسی به من وصیت کند که مالش را برای یهودی یا نصرانی مصرف کنم، حتماً برای آنان مصرف خواهم کرد؛ زیرا خداوند عزیز و باشکوه می‌فرماید: «پس هرکس پس از شنیدن وصیت آن را تغییر دهد، همانا گناهش بر عهدهٔ تغییردهندگان آن است.»

و در روایت ششم فرموده امام علیه السلام که: «آن را در راه خدا صرف کن، همان گونه که دستور داد.

گفتم: بفرمایید چگونه مصرف کنم؟ فرمود: همان گونه که به تو دستور داد مصرف کن؛ زیرا خداوند تعالی می‌فرماید: «پس هرکس آن را تغییر دهد ...»

در روایات باب پنجاه و ششم و پنجاه هفتم و باب بعدی مناسب با این بحث هست.

باب ۶۲ حکم ضمانت وصی برای طلبکاران

۷۴۵- (۱) حلبی گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخص بدهکاری فردی را وصی خود قرار می‌دهد و می‌میرد. وصی

دست به کار می‌شود، مال طلبکاران را جدا می‌کند و در اتاقی قرار می‌دهد و بقیه را میان وارثان تقسیم می‌کند. آن‌گاه شبانه به مال طلبکاران دزد می‌زند، از چه کسی گرفته می‌شود؟

امام علیه السلام فرمود: وصی از هنگام قرار دادن آن در اتاقش ضامن آن است و باید از مالش بپردازد.»

این روایت از زید شحّام نیز نقل شده است.

۷۴۶- (۲) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که: «شخص بدهکاری دیگری را وصی خود قرار می‌دهد. آن‌گاه وصی بدهی را از اصل مال میّت جدا می‌کند و آن را تحویل می‌گیرد و به خانه‌اش می‌برد و به وصایای میّت عمل و باقیمانده را میان وارثان تقسیم می‌کند. سپس آن مال از خانه‌اش دزدیده می‌شود.

امام صادق علیه السلام دراین باره فرمود: وی ضامن است زیرا حق نداشت مال طلبکاران را بدون دستورشان تحویل بگیرد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۵۳۷

ارجاعات

گذشت: در روایت ششم از باب سی و چهارم از ابواب مستحقان زکات فرموده امام علیه السلام که: «هرگاه موردی برای آن بیابد و به آن نپردازد، وی ضامن آن است ... و به همین گونه وصی نیز ضامن مالی است که به وی داده می‌شود، در صورتی که موردی را که مامور به پرداخت آن است بیابد ولی اگر آن را نیابد ضمانتی بر عهدهٔ او نیست.»

و در روایت هفتم این گفته به امام علیه السلام که: «شخصی هزار درهم زکات مالش را به دیگری می‌دهد و او را وصی خود می‌کند. آن مال از وصی برده می‌شود.

امام علیه السلام فرمود: او ضامن است و به وارثان مراجعه نمی‌کند.»

و در روایت سوم از باب بیست و ششم از ابواب وصایا این گفته به امام علیه السلام که: «آنچه برای پرداخت بدهی وصیت کرده، دزدیده می‌شود. بدهی از چه کسی گرفته می‌شود از وارثان یا از وصی؟

امام علیه السلام فرمود: از وارثان گرفته نمی‌شود، بلکه وصی ضامن آن است.»

باب ۶۳ حکم تجارت وصی با مال یتیم

۷۴۷- (۱) اسماعیل بن سعد اشعری گوید: «از امام رضا علیه السلام سؤال کردم: آیا وصی می‌تواند مال یتیم را عینه «۱» دهد یا با آن تجارت کند. امام فرمود: اگر چنین کند، ضامن است.»

ارجاعات

گذشت: در روایات باب شصت و هفتم از ابواب کسب‌های روا و ناروا مطالبی هست که بر این روایت دلالت می‌کند.

باب ۶۴ عدم جواز پرداخت مال یتیم پیش از رسیدن به مرحله بلوغ و رشد و لزوم پرداخت آن هنگام رشد

خداوند تعالی می‌فرماید:

اموال‌تان را که خداوند سامان بخش زندگی‌تان قرار داده است به سفیهان ندهید و خوراک و پوشاک آنان را از آن تامین کنید و با آنان به طور پسندیده سخن گویید و یتیمان را بیازمایید تا آن‌گاه که به سن ازدواج رسیدند، اگر در آنان رشد یافتید، اموال‌شان را به ایشان بپردازید و با اسراف و شتاب از بیم بزرگ شدن آنان، آنها را نخورید. «۲»

---

(۱). خرید جنسی به صورت نقد با پول یتیم و فروش آن با قیمت بیشتر به صورت نسیه به صاحب اولش- م.

(۲). نساء ۴/ ۵- ۶.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۵۳۹

۷۴۸- (۱) یونس بن یعقوب گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: این سخن خداوند که می‌فرماید: «پس اگر از آنان رشد درک شود، اموال‌شان را به آنان بپردازید.»

معنای رشد که از آنها درک می‌شود، چیست؟

امام علیه السلام فرمود: نگهداری از مالش».

۷۴۹- (۲) علی بن ابی حمزه گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ این سخن خداوند سؤال کردم: «و اموال‌تان را به سفیهان ندهید.»

امام علیه السلام فرمود: آنان یتیمان هستند، اموال‌شان را به آنها ندهید تا از رسیدن آنان به مرحله رشد آگاه شوید؟

گفتم: چگونه اموال آنها اموال ما می‌شود؟

امام علیه السلام فرمود: وقتی تو وارث آنها باشی.»

در روایت عبداللّه بن سنان از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «اموال را به شرابخواران و زنان ندهید.»

۷۵۰- (۳) حلبی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «نجده حروری از طریق نامه چهار چیز از ابن عباس پرسید؛ آیا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از زنان در جنگ استفاده می‌کرد؟ و آیا از غنایم به آنان چیزی می‌داد؟ و دربارهٔ مصرف خمس و پایان یتیمی یتیم و کشتن کودکان سؤال کرد.»

ابن عباس در پاسخ نوشت: پرسشت دربارهٔ زنان؛ به تحقیق پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آنان را از غنایم بهره‌مند می‌کرد ولی به آنان سهم پرداخت نمی‌کرد.

و دربارهٔ خمس؛ ما براین باوریم که آن متعلق به ماست و گروهی می‌پندارند که مال ما نیست از این رو ما صبر کردیم.

دربارهٔ یتیم؛ پس پایان یتیمی وی نیرومندی اوست و آن احتلام است، مگر آن‌که در او رشدی نیابی و نزد تو کم خرد یا سفیه باشد، در این صورت سرپرست وی از او نگهداری می‌کند.

و دربارهٔ کودکان؛ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آنها را نمی‌کشت و خضر نبی علیه السلام کافران‌شان را می‌کشت و مؤمنان‌شان را رها می‌کرد. پس اگر تو علم خضر را داری، خود بهتر می‌دانی.»

۷۵۱- (۴) عبداللّه بن اسباط از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «نجده حروری از طریق نامه از ابن عباس دربارهٔ یتیم سؤال کرد که چه وقت یتیمی وی پایان می‌یابد؟

ابن عباس در پاسخ نوشت: پایان یتیمی یتیم نیرومندی اوست و آن احتلام است، مگر آن‌که پس از بلوغ در وی رشدی نیابد که در این صورت سفیه یا ضعیف است و باید به او یاری دهد.»

۷۵۲- (۵) ابو بصیر گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: کودک یتیمی، قرآن را فراگرفته است و اشکالی در عقل او نیست. وی مالی نزد شخصی دارد و آن شخص می‌خواهد با مال وی مضاربه کند. کودک نیز به وی اجازه می‌دهد.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۵۴۱

امام فرمود: شایسته نیست که با آن مال کار کند تا این‌که محتلم شود و مالش را به وی بپردازد.

فرمود: و اگر محتلم شد و عقل نداشت، هرگز چیزی به او ندهد».

این روایت از داود بن سرحان نیز نقل شده است.

۷۵۳- (۶) دربارهٔ آیه: «و یتیمان را بیازمایید، تا آن‌گاه که به سن ازدواج رسیدند، پس اگر در آنان رشد یافتید اموال‌شان را به ایشان

بپردازید و اموال آنها را با اسراف و شتاب از ترس بزرگ شدن‌شان نخورید.» ابو جارود از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هرکس مال یتیمان را در اختیار دارد، برای وی جایز نیست که به وی تحویل دهد تا به سن ازدواج برسد (و محتلم شود) پس آن‌گاه که محتلم شد، حدود و عمل به واجبات بر او واجب می‌شود و در صورتی که هدر دهنده مال و شرابخوار و زناکار نباشد هرگاه در وی رشد یافت، مال را به وی تحویل می‌دهد و علیه او گواه می‌گیرد و اگر ندانند که بالغ شده، به وسیله بوی زیر بغل و رویش مو بر شرمگاهش آزمایش می‌شود. اگر این‌گونه بود، حتماً بالغ شده و در صورتی که رشید باشد، مالش به وی داده می‌شود.»

۷۵۴- (۷) عبداللّه بن مغیره با واسطه از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که در تفسیر این آیه فرمود:

«هنگامی که آنان را دوستدار آل محمد صلی الله علیه و آله یافتید، یک درجه آنان را بالا ببرید.»

این روایت بدون واسطه نیز از عبداللّه بن مغیره نقل شده است.

۷۵۵- (۸) محمد بن عیسی (قیس) با واسطه روایت می‌کند که: «شخصی که فرزند نابالغ داشت، دیگری را وصی خود قرار داد و درگذشت. کودک به مرحله بلوغ رسید و نزد وصی رفت و گفت: مالم را به من بپرداز تا ازدواج کنم ولی وصی از پرداخت آن خودداری کرد. آن‌گاه آن جوان زنا کرد. امام صادق علیه السلام در این باره فرمود: دو سوم گناه زنای آن بر عهدهٔ وصی است؛ زیرا مالش را از او بازداشت و به وی نداد تا ازدواج کند.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۵۴۳

۷۵۶- (۹) اسماعیل گوید: «از امام رضا علیه السلام سؤال کردم: وصیّ تعدادی یتیم پس از بالغ شدن‌شان از آنان می‌خواهد اموال‌شان را تحویل بگیرند ولی آنها خودداری می‌کنند، او چه کند؟

امام علیه السلام فرمود: به آنان تحویل می‌دهد و بر آن مجبورشان می‌کند.»

ارجاعات

گذشت: در روایت دوم از باب دوازدهم از ابواب مقدمات فرموده امام علیه السلام که: «با ازدواج دختر و هم بستر شدن با او در نُه سالگی یتیمی وی پایان می‌یابد و مالش به او تحویل داده می‌شود.»

و در روایت دهم فرموده امام معصوم علیه السلام که: «چه وقت مال کودک به وی تحویل می‌شود؟

امام علیه السلام فرمود: هنگامی که بالغ شد و از او احساس رشد شد و سفیه و ناتوان نبود.»

سایر روایات باب را بنگر.

و در روایت یکم از باب یکم از ابواب حجر فرموده امام علیه السلام که: «و اگر محتلم شد و از او احساس رشد یافتگی نشد و کم عقل یا ناتوان بود، سرپرستش باید مالش را از او باز دارد.»

سایر روایات آن باب بر این بحث دلالت می‌کند؛ پس ملاحظه کنید.

می‌آید:

در روایات باب هفتاد و سوم از ابواب وصیت مناسب با این بحث خواهد آمد.

و در روایت دهم از باب پنجاه و یکم از ابواب تزویج فرموده معصوم علیه السلام که: «هنگامی که دختر در نه سالگی به خانه شوهر رفت، یتیمی وی پایان می‌یابد و اموالش به وی تحویل داده می‌شود.»

باب ۶۵ حکم فراموش شدن وصیت توسط وصی

۷۵۷- (۱) محمد بن ریّان گوید: «به امام هادی علیه السلام نوشتم: شخصی وصیت کرده است، ولی وصیّ تنها یک مورد از آن را

به یاد دارد، دربارهٔ بقیه چه کند؟

امام علیه السلام در پاسخ مرقوم فرمود: سایر موارد را در کارهای خیر مصرف می کند.»

۷۵۸- (۲) در کتاب المقنع آمده است: «پس اگر میّت وصیتی کند و وصی تنها یک مورد از آن را به خاطر داشته باشد، سایر موارد در کارهای خیر مصرف می‌شود.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۵۴۵

باب ۶۶ جواز خرید مال میت به وسیله مزایده توسط وصی

۷۵۹- (۱) حسین بن ابراهیم همدانی گوید: «محمد بن یحیی به امام علیه السلام نوشت: آیا وصی می‌تواند چیزی از مال میّت را از طریق مزایده بخرد، در مزایده شرکت کند، بر بهای آن بیفزاید و برای خودش بردارد؟

امام علیه السلام فرمود: در صورتی که به طور صحیح بخرد، جایز است.»

باب ۶۷ اجازه مضاربه با مال یتیم از سوی موصی به وصی

۷۶۰- (۱) محمد بن مسلم گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال شد: شخصی دیگری را وصی و قیّم فرزندانش و اموال آنها قرار می‌دهد و هنگام وصیت به وی اجازه می‌دهد با آن مال کار کند و سودش متعلق به وی و فرزندانش باشد.

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد، به خاطر آن که پدرش در زمان حیات خود اجازه آن را داده است.»

۷۶۱- (۲) خالد بن بکیر طویل گوید: «پدرم هنگام مرگ مرا فراخواند و گفت: فرزندم! مال برادران کوچکت را بردار، با آن کار کن و نصف سود آن را تو بردار و نصف آن را به آنها بده و ضمانتی بر عهدهٔ تو نیست.

پس از وفات پدرم، کنیز فرزند دار از پدرم مرا نزد ابن ابی لیلی بُرد و به او گفت: این مرد اموال فرزندم را می‌خورد.

من نیز دستور پدرم را برای وی بازگو کردم. ابن ابی لیلی گفت: اگر پدرت به تو دستور باطلی داده باشد من آن را اجازه نمی‌دهم.

سپس ابن ابی لیلی علیه من گواه گرفت که اگر در مال تصرف کردم، ضامن هستم. آن گاه نزد امام

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۵۴۷

۷۶۲- (۳) در کتاب دعائم الاسلام از امام باقر علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «هرگاه موصی به وصی اجازه تجارت با اموال فرزندان غیر بالغش را دهد، او حق این کار را دارد و ضمانتی بر عهدهٔ او نیست و اگر مقداری از سود را برای وصی شرط کند، او موظف به رعایت آن شرط است.»

ارجاعات

گذشت: در روایت شانزدهم از باب یکم از ابواب زکات دهندگان فرموده امام علیه السلام که: «هرگاه با مال یتیم تجارت کردی، تو ضامن آن هستی و سود آن برای یتیم است.»

و در روایت دوم از باب دوم این گفته به امام علیه السلام که: «شخصی که مال یتیم را در اختیار دارد و با آن تجارت می‌کند، آیا ضامن آن است؟ امام علیه السلام فرمود: آری.»

و در روایات باب نهم از ابواب مضاربه مطالبی که بر این دلالت می‌کند، هست.

و در روایت یکم از باب شصت و سوم از ابواب وصایا این گفته به امام علیه السلام که: «آیا وصیّ می‌تواند با مال یتیم، عِینه یا تجارت کند؟ امام علیه السلام فرمود: اگر این کار را انجام داد، ضامن آن است.»

باب ۶۸ حکم ادّعای طلب از موصی توسط وصی

۷۶۳- (۱) برید بن معاویه گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: شخصی مرا وصی خود قرار داد. من نیز از وی خواستم که یکی از بستگانش را شریک من قرار دهد و او این کار را انجام داد و به من گفت از کسی که او را شریک من در وصیت قرار داد، صد و پنجاه درهم طلبکار است و در مقابل آن جام سیمینی نزد او رهن است پس از مرگ وی، شریک من در وصیت ادعا کرد که از او چندین کُر گندم طلبکار است.

امام علیه السلام فرمود: اگر بینه اقامه کرد [آن را می‌گیرد] و در غیر این صورت چیزی برای او نیست.

گفتم: آیا برای وی جایز است، از آنچه در اختیار دارد، چیزی بردارد؟

امام علیه السلام فرمود: برایش حلال نیست.

گفتم: بفرمایید که اگر میّت به او ظلم کرده باشد و مالش را گرفته باشد، آن‌گاه وی قدرت یافته که

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۵۴۹

باب ۶۹ حکم وصیِ وصی و اجرت گرفتن وی

۷۶۴- (۱) محمد بن حسن صفار به امام حسن عسکری علیه السلام نوشت: «وصیّ شخصی درگذشت و دیگری را وصی خود قرار داد، آیا عمل به وصیت میّت اول برای وصیِ وصی لازم است؟

امام علیه السلام مرقوم فرمود: به خاطر حقی «۱» که میّت اول بر او دارد عمل به وصیت وی برای وصی دوم لازم است، اگر بر او حقی داشته باشد. انشاءالله.»

ارجاعات

گذشت: در روایات باب شصت و چهارم از ابواب کسب‌های روا و ناروا مطالبی است که از آن بر ذیل باب می‌توان استدلال کرد.

باب ۷۰ عدم کفایت مالِ میت برای انجام وصایای او

۷۶۵- (۱) حمران روایت می‌کند که: «شخصی هنگام مرگ از پنج برده نام برد و وصیت کرد آنان را آزاد کنند وقتی ثلث وی تعیین شد به بهای برده‌هایی که دستور به آزادی‌شان داده بود، نرسید.

امام باقر علیه السلام در این باره فرمود: (بردگانِ نام برده شده در نظر گرفته می‌شوند و شروع به آزاد کردن‌شان می‌شود) پس قیمت می‌شوند و ثلث میّت در نظر گرفته می‌شود و نخستین آنها. سپس دوم، آن‌گاه سوم پس از آن چهارم و در پایان پنجم آزاد می‌شود و اگر ثلث میّت برای آزادی همه کافی نبود، کمبود آن برای کسی است که دیرتر نام برده شده است؛ زیرا بیش از مقدار ثلث آزاد کرده

---

(۱). این حق دوگونه تفسیر شده: حق ایمان و تصریح میت اول به تعیین وصی از طرف وصی. ملاذ الاخیار ۱۵/ ۱۲۷- ۱۲۸.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۵۵۱

ارجاعات

گذشت: در روایت پانزدهم از باب پنجم فرموده امام علیه السلام که: «میان آنها قرعه زده می‌شود و به ترتیب آزاد می‌شوند تا به ثلث برسد.»

و این فرموده که: «پس اگر بردگانی را نام برد و گفت: فلانی و فلانی را از جانب من آزاد کنید، ثلث مال وی و بهای بردگان در نظر گرفته می‌شود و سپس به ترتیبی که از آنان نام برده، آزاد می‌شوند.»

باب ۷۱ استحباب وصی بودن انسان برای خودش

۷۶۶- (۱) عنبسه عابد گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: مرا سفارش کن. امام علیه السلام فرمود: وسایل مورد نیازت را فراهم کن و توشه‌ات را جلو بفرست و خود وصیّ خویش باش و به دیگری نگو که آنچه کارت را سامان می‌دهد، برایت بفرستد.»

۷۶۷- (۲) در نهج‌البلاغه آمده است که علی علیه السلام فرمود: «ای فرزند آدم، وصی خودت باش و با مالت چنان کن که دوست داری پس از تو با آن، آن‌گونه رفتار شود.»

ارجاعات

گذشت: در روایات باب هفتاد و پنجم از ابواب مبارزه با نفس مناسب با این بحث هست.

باب ۷۲ حکم مازاد نفقه همسر پس از مرگ

۷۶۸- (۱) زراره گوید: «از امام باقر علیه السلام سؤال کردم: شخصی شش ماه یا در این حدود نفقه همسرش را می‌دهد و به مسافرت می‌رود، آن‌گاه پس از یکی دو ماه فوت می‌کند.

امام علیه السلام فرمود: اضافه آنچه نزد همسر اوست به میراث باز می‌گردد.»

۷۶۹- (۲) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «هرکس وصیت‌هایی کند و برای مدتی نفقه افراد تحت تکفلش را نزد آنان بگذارد و بمیرد، افزون بر هزینه آنان تا زمان مرگ وی میراث است و وصیت در مورد آن جاری می‌شود.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۵۵۳

باب ۷۳ حکم وصیت نابالغ، سفیه و دیوانه

۷۷۰- (۱) محمد بن مسلم از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «کودک نابالغ در صورتی که هنگام مرگ وصیت کند دربارهٔ بستگانش مؤثر است و برای بیگانگان مؤثر نیست.»

نظیر این روایت از عبداللّه بن سنان نیز نقل شده است.

۷۷۱- (۲) عبدالرحمن بن ابی عبداللّه از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هرگاه نوجوان ده ساله شد، وصیت وی جایز است.»

۷۷۲- (۳) منصور بن حازم گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ وصیت نوجوان سؤال کردم که آیا جایز است؟

امام علیه السلام فرمود: وقتی به ده سالگی رسید، وصیتش جایز است.»

۷۷۳- (۴) ابو بصیر از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «وقتی نوجوان ده ساله شد؛ آن‌گاه اگر ثلث مالش را برای صرف در راه حقّ وصیت کرد، وصیتش جایز است و وقتی هفت ساله شد و به اندکی از مالش برای صرف در راه حقّ وصیت کرد، وصیتش جایز است.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۵۵۵

۷۷۴- (۵) ابو بصیر و ابو ایوب از امام صادق علیه السلام- دربارهٔ نوجوان ده ساله‌ای که وصیت می‌کند- روایت می‌کنند که فرمود:

«در صورتی که برای کار صحیحی وصیت کند، جایز است.»

۷۷۵- (۶) عبداللّه بن سنان گوید: «پدرم در حضور من از امام صادق علیه السلام دربارهٔ این سخن خداوند عزیز و باشکوه سؤال کرد: «تا هرگاه به مرحله نیرومندی رسید.» امام علیه السلام فرمود: مقصود از آن احتلام است.

و فرمود: در شانزده سالگی یا هفده سالگی یا نظیر آن محتلم می‌شود.

پدرم گفت: وقتی سیزده سال یا در حدود آن بر وی گذشت [آیا به مرحله نیرومندی رسیده است]؟

امام علیه السلام فرمود: نه، وقتی سیزده سال بر او بگذرد، نیکی‌ها به سودش و بدی‌ها به زیانش نوشته می‌شود و کارهایش صحیح است، مگر آن‌که سفیه یا ضعیف باشد.

پدرم گفت: سفیه کیست؟

امام علیه السلام فرمود: کسی که یک درهمی را به چند برابر می‌خرد. پدرم پرسید: ضعیف کیست؟

امام علیه السلام فرمود: ابله».

۷۷۶- (۷) عبداللّه بن سنان گوید: «پدرم در حضور من از امام صادق علیه السلام سؤال کرد: چه وقت تصرفات یتیم صحیح و مؤثر است؟

امام علیه السلام فرمود: وقتی نیرومند شد.

گفتم: نیرومندی چیست؟

امام علیه السلام فرمود: احتلام.

گفتم: گاهی جوانِ هجده ساله یا کمتر یا بیشتر محتلم نمی‌شود.

امام علیه السلام فرمود: وقتی به سیزده سالگی رسید خوبی‌ها برایش و بدی‌ها علیه وی نوشته می‌شود و تصرفاتش موثر است مگر آن‌که سفیه یا ناتوان باشد.»

ارجاعات

گذشت: در روایات باب دوازده از ابواب مقدمات عبادات و در بسیاری از روایات باب یک از ابواب حجر مناسب با این بحث هست.

و در روایت یکم از باب یازدهم از ابواب وقوف فرموده معصوم علیه السلام که: «طلاق نوجوان- در صورتی که عاقل باشد- و صدقه او و وصیتش جایز است، هرچند محتلم نشده باشد.»

و در روایت دوم فرموده امام معصوم علیه السلام که: «وقتی بر نوجوان ده سال گذشت، عتق، صدقه و وصیت وی در حدّ پسندیده در مالش جایز است.»

می‌آید:

در باب چهل و هفتم از ابواب عتق مناسب با این بحث خواهد آمد و در روایت چهارم از باب بیستم از ابواب طلاق آنچه بر این دلالت می‌کند؛ پس ملاحظه کنید.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۵۵۷

باب ۷۴ حکم وصیت برده

۷۷۷- (۱) محمد بن قیس از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «انسان تا وقتی برده است خودش و مالش متعلق به صاحبش است، برای وی آزاد کردن برده و بخشش بسیار و وصیت جایز نیست مگر آنکه مولایش بخواهد.»

۷۷۸- (۲) عبدالرحمان بن حجاج از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «برای برده وصیت نیست.»

مرحوم شیخ طوسی قدس سره این روایت را بر یکی از این دو وجه حمل کرده است: ۱- برای برده بدون اجازه مولایش وصیت نیست. ۲- برای برده وصیت جایز نیست چون مالک چیزی نیست.

در کتاب دعائم الاسلام از علی علیه السلام و امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمودند: «برای برده، وصیت نیست.»

ارجاعات

گذشت: در روایات باب دوم از ابواب حجر مطالبی هست که بر این بحث دلالت می‌کند.

و در روایت ششم از باب نهم از ابواب وصایا فرموده امام علیه السلام که: «برای برده وصیتی نیست، زیرا مال وی متعلق به مولایش است.»

می‌آید:

در باب هجدهم از ابواب مکاتبه مطالبی خواهد آمد که بر این بحث دلالت می‌کند.

باب ۷۵ حکم تقسیم اموال شخصِ بدون وصیت و حکم سلب صلاحیت وصی و حکم فاقد وصی

۷۷۹- (۱) سماعه گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی بدون وصیت درگذشت و دختران و پسران بزرگ و کوچکی وارث وی هستند و دارای بردگان و قرار دادهایی است. وارثان وی چگونه میراثش را تقسیم کنند؟

امام علیه السلام فرمود: اگر شخص مورد اعتمادی عهده‌دار تقسیم همه آنها شود، اشکال ندارد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۵۵۹

۷۸۰- (۲) در کتاب دعائم الاسلام از امیرمؤمنان علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «وصی را از وصی بودن ساقط نمی‌کند، مگر از دست دادن عقل یا ارتداد یا ریخت و پاش و به هدر دادن مال یا خیانت یا ترک کردن سنت و حاکم وصیِ کسی است که وصی ندارد و ناظرِ کسی است که ناظر ندارد.»

ارجاعات

گذشت: در روایت یکم از باب پنجم از ابواب خرید و فروش فرموده امام علیه السلام که: «آن اشکال ندارد، در صورتی که سرپرست آنان و ناظر در آنچه مصلحت آنان است آن را بفروشد.»

و باب ششم از ابواب خرید و فروش را بنگر.

باب ۷۶ حکم تعیین وکیل از جانب قاضی برای ورثهٔ غایب به منظور تقسیم اموال میّت

۷۸۱- (۱) در کتاب دعائم الاسلام از امام باقر علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «هرکس وصیتی کند و برخی از وارثانش غایب باشند آن‌گاه وصی در این باره به قاضی مراجعه کند، به تحقیق قاضی برای غایبان وکیلی تعیین می‌کند تا مال را با وصی تقسیم کنند.»

باب ۷۷ حکم وصیت به آزاد کردن دو برده با مبلغ معینی

۷۸۲- (۱) عبدالحمید بن غوّاص طائی گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: شخصی به من وصیت کرد که از جانب وی دو برده

آزاد کنم، یک برده خریدم و آزاد کردم و با باقیمانده پول وی نتوانستم برده دیگری بیابم.

امام علیه السلام فرمود: برده مکاتبی را پیدا کن که از اقساط آزادی وی مقداری مانده باشد و با آن پول او را آزاد کن.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۶۸۳

فصل بیست و ششم: ابواب اقرار «۱»

باب ۱ صحت اقرار از بالغِ عاقل و عدم تأثیر انکار پس از اقرار

۷۸۳- (۱) در کتاب وسائل الشیعه آمده است: «گروهی از علمای ما در کتاب‌های استدلالی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می کنند که فرمود: اقرار عاقلان علیه خودشان نافذ است.»

در کتاب العوالی نیز این روایت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است.

۷۸۴- (۲) در کتاب العوالی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌شود که فرمود: «انکارِ پس از اقرار، پذیرفته نیست.»

۷۸۵- (۳) محمد بن یحیی عطار از یکی از شیعیان از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: «مومن علیه خود، راستگوتر از هفتاد مؤمن علیه اوست.»

ارجاعات

گذشت: در روایت دوم از باب دهم از ابواب زکات دهندگان فرموده امام علیه السلام که: «هنگامی که آنان اقرار کردند که زکات آن مال را پرداخته‌اند، پس در آن مال چیز دیگری نیست.»

در روایات باب بیست و چهارم از ابواب عتق مطالبی است که بر این بحث دلالت می کند.

می آید:

و در روایات دو باب بعدی و باب چهارم مناسب با این بحث خواهد آمد.

و در روایت یکم از باب هجدهم از ابواب احکام اولاد فرموده امام علیه السلام که: «هرگاه شخصی در یک لحظه به فرزندی اعتراف کند، هرگز از وی جدا نخواهد شد.»

---

(۱). کتاب عتق، تدبیر، مکاتبه و استیلاد به دلیل ارتباط با مباحث بردگان ترجمه نشد.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۶۸۵

و در روایات باب چهل و چهارم از ابواب قضاوت و باب چهاردهم، هفدهم و هجدهم از ابواب احکام عمومی حدود و باب یازدهم و چهلم از ابواب حد زنا و باب یکم از ابواب حدّ لواط و باب هشتم از ابواب حدّ قذف و روایات دیگری که در ابواب گوناگون در قضا، حدود و قصاص وجود دارد، مطالبی است که بر این بحث دلالت می کند.

باب ۲ حکم اقرار به بدهی قبل از فوت

۷۸۶- (۱) ابو ولّاد گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخص بیماری هنگام مرگ برای یکی از وارثانش به بدهی اقرار می کند.

امام علیه السلام فرمود: آن نافذ است.

گفتم: اگر برای وارث چیزی را وصیت کند؟

امام فرمود: جایز است».

۷۸۷- (۲) منصور بن حازم گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی وصیت می‌کند که به یکی از وارثانش مالی بدهکار است.

امام علیه السلام فرمود: اگر میّت مورد قبول است، آنچه را وصیت کرده به وی بپرداز.»

این حدیث از ابو ایوب نیز روایت شده است.

۷۸۸- (۳) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که از امام صادق علیه السلام سؤال شد: «شخصی در حال بیماری مرگ اقرار می‌کند که به یکی از وارثانش بدهکار است.

امام علیه السلام فرمود: حال اقرار کننده در نظر گرفته می‌شود، پس اگر عادل و ایمن از گرایش به باطل است، اقرارش مؤثر است ولی اگر بر خلاف آن است، اقرارش جایز نیست مگر آن‌که وارثان آن را اجازه دهند.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۶۸۷

۷۸۹- (۴) ابو بصیر گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: مال مضاربه‌ای نزد شخص بدهکاری است.

وی هنگام مرگ وصیت می‌کند که آنچه بر جای می‌گذارد، متعلق به اهل مضاربه است آیا این وصیت مؤثر است؟

امام علیه السلام فرمود: آری، در صورتی که راستگو دانسته شده باشد.»

۷۹۰- (۵) ابو بصیر روایت می‌کند که از امام صادق علیه السلام سؤال شد: «نزد شخصی مال مضاربه یا ودیعه یا اموال یتیمان یا سرمایه دیگران است و به گروهی وام بدهکار است وی هزار درهم یا بیشتر بر جای می‌گذارد ولی بدهکاری او بیش از آن است.

امام علیه السلام فرمود: اموال وی میان همه آنهایی که گفتی، به نسبت اموال‌شان تقسیم می‌شود.»

۷۹۱- (۶) حلبی گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: شخصی اقرار می‌کند که به یکی از وارثانش بدهکار است.

امام علیه السلام فرمود: در صورتی که توانگر باشد، آن جایز است.»

۷۹۲- (۷) حلبی گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال شد: شخصی هنگام بیماری اقرار می‌کند که به یکی از وارثانش بدهکار است. آیا آن جایز است؟

امام علیه السلام فرمود: آری، در صورتی که توانگر باشد.»

۷۹۳- (۸) اسماعیل بن جابر گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی در حال بیماری اقرار می‌کند که به یکی از وارثانش بدهکار است.

امام علیه السلام فرمود: جایز است در صورتی که مبلغی که اقرار کرده کمتر از ثلث باشد.»

در کتاب المقنع نظیر این مطلب بدون اسناد به امام علیه السلام آمده است.

۷۹۴- (۹) سماعه گوید: «از امام علیه السلام دربارۀ شخصی سؤال کردم که در حال بیماری برای یکی از وارثانش به بدهی اقرار می‌کند. امام علیه السلام فرمود: علیه وی مؤثر است در صورتی که اندک باشد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۶۸۹

۷۹۵- (۱۰) علاء بیّاع السّابری [/ فروشنده پارچه‌های شاپوری] گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: زنی مالی را نزد مردی ودیعه می‌گذارد و هنگام مرگش می‌گوید: مالی که به تو دادم متعلق به فلان زن است.

پس از مرگ آن زن وارثان وی نزد آن مرد آمدند و گفتند: تازه گذشته ما مالی داشت که آن را جز نزد تو جایی نمی‌یابیم. برای ما سوگند یاد کن که نزد تو چیزی نیست. آیا برای‌شان سوگند یاد کند؟

امام علیه السلام فرمود: اگر آن زن نزد وی مورد اعتماد است، برای‌شان سوگند یاد کند و اگر مورد تهمت و اتهام است، سوگند یاد

نکند و بگذارد کار به روال خود انجام شود، زیرا آن زن از مال خود به اندازه ثلث حق دارد.»

۷۹۶- (۱۱) اسماعیل بن احوص گوید: «از امام رضا علیه السلام سؤال کردم: مرگ شخصی در مسافرت فرا رسید و مالش را به یکی از تاجران سپرد و گفت: این مال متعلق به فلانی فرزند فلانی است و من هیچ حقی در آن ندارم، نه کم و نه زیاد آن را به وی بپرداز تا هرکجا که می‌خواهد مصرف کند.

آن‌گاه وی درگذشت و به کسی که مال را برایش قرار داده بود دستوری دربارهٔ مصرف آن نداد او نمی‌داند چه انگیزه‌ای او را وادار به این کار کرد. با این مال چه کار کند؟

امام علیه السلام فرمود: هر کجا که می‌خواهد آن را مصرف کند (در صورتی که به او دستوری نداده است).

سعد بن سعد نیز این روایت را از امام رضا علیه السلام نقل کرده است.

۷۹۷- (۱۲) محمد بن عبدالجبار گوید: «به امام عسکری علیه السلام نوشتم: زنی مردی را وصی خود قرار داد و هشت هزار درهم و همه وسایل خانه‌اش- وسایل پشمی، موین، مسی و ...- و همه اموالش را برای وی اقرار کرد و برای وصیتش شاهد گرفت و وصیت کرد که از این اموال برای وی دو حج انجام دهد و به کنیز آزاد شده‌اش چهار صد درهم بدهد. آن زن می‌میرد و شوهرش زنده می‌ماند. ما نمی‌دانیم چگونه از عهدهٔ این وصیت خارج شویم؟ و مساله بر ما مشتبه شده است و نویسنده نامه می‌گوید: آن

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۶۹۱

زن با وی مشورت کرد و از او خواست که وصیت‌نامه وی را به گونه‌ای تنظیم کند که برای وصی صحیح باشد و او به آن زن گفت: ماترک تو برای وصی صحیح نیست مگر با اقرار- در حضور شاهدان- به بدهکاری به او که همه ماترک تو را در بر گیرد و سپس به وی دستور دهی که به وصیت‌های تو عمل کند. آن زن نیز این‌گونه به وی وصیت و به این بدهی برای وصی اقرار کرد.

خداوند عزتت را پایدار گرداند! نظرتان دربارهٔ پاسخ امامان پیشین علیهم السلام به این پرسش «۱» و آگاه کردن ما از آن پاسخ برای عمل به آن چیست؟ انشاءالله.

امام علیه السلام با خط خود مرقوم فرمود: اگر بدهی، صحیح، متداول و قابل فهم است، از اصل مال پرداخت می‌شود، انشاءالله و اگر بدهی حق نیست به وصیت‌های وی از ثلث عمل می‌شود خواه کافی باشد یا کافی نباشد.»

۷۹۸- (۱۳) سکونی از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «علی علیه السلام همواره بخشش هنگام وصیت [یعنی در بیماری مرگ] و اقرار هنگام مرگ را- بدون نوشته و بیّنه- مؤثر نمی‌دانست.» یا «علی علیه السلام همواره بخشش را به وصیت باز می‌گرداند و اقرار هنگام مرگ را- بدون نوشته و بیّنه- نمی‌پذیرفت.» «۲»

مرحوم شیخ طوسی قدس سره این روایت را بر موردی حمل می‌کند که اقرار کننده نسبت به وارثان متهم باشد و اقرارش بدون بیّنه پذیرفته نشود.

۷۹۹- (۱۴) علی بن مهزیار گوید: «از امام علیه السلام سؤال کردم: شخصی همسری بدون فرزند و فرزندی از زن دیگری دارد و دوست دارد که همسرش از وی ارث نبرد از این رو در حیات و سلامتی خود شاهد می‌گیرد که همه اموالش متعلق به فرزندش است و چیزی از آن مال همسرش نیست. پس از آن سال‌ها با همسرش زندگی می‌کند آیا این کار برای وی جایز است در صورتی که به همسرش نگوید و از او حلالیت نطلبد؟ و آیا کار او بر اساس این است که مال متعلق به اوست و در حال حیات و سلامتی هر کار بخواهد با آن می‌کند؟

امام علیه السلام مرقوم فرمود: حق همسرش واجب است. پس لازم است از وی حلالیت بطلبد.»

۸۰۰- (۱۵) مسعدهٔ بن صدقه از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام از علی علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «وصیت برای وارث و اقرار به بدهی [صحیح و مؤثر] نیست، یعنی وقتی بیمار اقرار کند که به یکی از وارثانش بدهکار است، چنین حقی

ندارد.»

(۱). مرحوم علامه مجلسی در معنای این جمله روایت، احتمالاتی ذکر کرده است. ملاذ الاخیار ۱۵/ ۱۳.

(۲). دو معنایی که برای روایت بیان شد بنابر دو احتمالی است که مرحوم علامه مجلسی ذکر کرده است. ملاذ الاخیار ۱۵/ ۱۱.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۶۹۳

مرحوم شیخ طوسی قدس سره این روایت را بر تقیه حمل کرده است.

ارجاعات

گذشت: در روایات باب یازده از ابواب مضاربه و باب ششم از ابواب وصایا مناسب با این بحث هست. و در روایت نهم از باب سیزدهم این گفته که: «شخصی در حال بیماری برای یکی از وارثانش اعتراف به بدهکاری کرد. امام علیه السلام فرمود: وصیت واعتراف برای وارث جایز نیست.»

مرحوم شیخ طوسی قدس سره آن را بر تقیه حمل کرده است.

و در روایت چهارم از باب سی و نهم این گفته که: «شخصی گفت: این کشتی متعلق به فلانی است و نامی از محتویات آن به میان نیاورد، آیا آن کشتی با محتویاتش به وی داده می‌شود؟ امام علیه السلام فرمود: آن متعلق به موصی‌له است، مگر آنکه صاحب آن در معرض اتهام باشد و برای وارثان چیزی باقی نمانده باشد.» «۱»

و در روایات باب یکم از ابواب اقرار و دو باب بعدی مطالبی است که بر این بحث دلالت می‌کند.

باب ۳ حکم اقرار به مالی برای یکی از دو نفر پیش از مرگ

۸۰۱- (۱) سکونی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که امیرمؤمنان علیه السلام دربارهٔ شخصی که هنگام مرگ برای یکی از دو نفر به هزار درهم اقرار کرد و سپس با همان حال درگذشت فرمود: «هر کدام بیّنه اقامه کرد، مال متعلق به اوست و اگر هیچ کدام بیّنه اقامه نکردند مال میان‌شان به دو نیم تقسیم می‌شود.»

در کتاب المقنع این مطلب بدون اسناد به امام علیه السلام آمده است.

(۱). باب ۳۹ از ابواب وصیت روایت ۴.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۶۹۵

باب ۴ حکم اقرار برخی از وارثان به عتق یا بدهی

۸۰۲- (۱) ابو البختری- وهب بن وهب- از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «در زمان امیرمؤمنان علیه السلام شخصی درگذشت و وارثانی از خود باقی گذاشت. آن‌گاه یکی از آنان به بدهکار بودن پدرش اقرار کرد. علی علیه السلام در این باره حکم کرد که به اندازه سهم میراثش از آن بدهی بر عهدهٔ اوست و همه آن در مال او نیست و اگر دو نفر از وارثان اقرار کنند و عادل باشند علیه وارثان مؤثر است و اگر عادل نباشند در سهم‌شان به مقدار میراث‌شان بر عهدهٔ آنها ست و همچنین اگر برخی از وارثان به یک برادر یا خواهر اقرار کنند در سهم وی ثابت است.

و علی علیه السلام فرمود: هرکس به برادرِ شخصی اقرار کند، در مال با وی شریک خواهد بود ولی نسب وی ثابت نمی‌شود، پس اگر دو نفر اقرار کنند به همین صورت است مگر آن‌که آنها عادل باشند که به نَسَب او می‌پیوندد و همراه آنان از میراث سهم

می‌برد.»

۸۰۳- (۲) اسحاق بن عمار از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که دربارهٔ وارث میّتی که برای شخصی اقرار به بدهی می‌کند، فرمود: «سهم وی بر عهده‌اش است.»

و در روایت دیگری آمده است: «هرگاه دو نفر از وارثان گواهی دهند و عادل باشند، این، علیه همه وارثان مؤثر است و اگر عادل نباشند، سهم‌شان بر عهدهشان ثابت است.»

مرحوم شیخ طوسی قدس سره در استبصار می‌فرماید: «این خبر بر این حمل می‌شود که بدهی به نسبت میراث وی بر او لازم است نه این‌که همه بدهی در سهم او ثابت می‌شود.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۶۹۷

۸۰۴- (۳) در کتاب دعائم الاسلام از علی علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «هرگاه یکی از وارثان به وارث ناشناخته‌ای اقرار کند، علیه وی نسبت به سهمش مؤثر است و نَسَب وی ثابت نمی‌شود و با شهادت او ارث نمی‌برد و این‌گونه فرض می‌شود که اگر او وارث بود، به چه میزان از سهم اقرار کننده کاسته می‌شد، پس، از سهم اقرار کننده به همان اندازه به وی داده می‌شود.»

۸۰۵- (۴) یحیی شعیری و حکم بن عتیبه گویند: «ما گروهی پشت درِ خانه امام باقر علیه السلام منتظر وی بودیم که زنی آمد و گفت: ابو جعفر کدام یک از شماست؟

به وی گفتند: چه می‌خواهی؟

آن زن گفت: می‌خواهم از وی مساله‌ای بپرسم.

به وی گفتند: این- حَکَم بن عتیبه- فقیه اهل عراق است، از او بپرس.

آن زن گفت: شوهرم مُرد و هزار درهم بر جای گذاشت. من پانصد درهم بابت مهریه‌ام از وی طلبکار بودم. مهریه‌ام را برداشتم و باقیمانده را نیز به عنوان میراث برداشتم سپس شخصی آمد و ادعا کرد که از وی هزار درهم طلبکار است و من نیز علیه شوهرم و به سود آن مرد شهادت دادم.

حکم گوید: من مشغول محاسبه بودم که امام باقر علیه السلام بیرون آمد و فرمود: ای حَکَم! برای چه می‌بینم انگشتانت را حرکت می‌دهی؟

من سخن آن زن و سوالش را برای امام علیه السلام بازگو کردم.

امام علیه السلام فرمود: آن به ثلث (دو سوم) آنچه در اختیار دارد برای آن مرد اقرار کرد و میراثی نیز برای وی نیست.

حکم گفت: به خدا سوگند! من کسی را با فهم‌تر از ابو جعفر علیه السلام ندیدم.»

مرحوم شیخ طوسی قدس سره در التهذیب می‌فرماید: «مبنای کلام امام علیه السلام بر این اساس است که هرگاه برای وارثی اقرار به بدهی کند، به مقداری که به سهم او تعلق می‌گیرد در سهم او لازم می‌شود و تمام بدهی بر عهدهٔ او نمی‌آید.»

۸۰۶- (۵) علی بن ابراهیم روایت پیشین را تا آنجا که امام علیه السلام از حکم پرسید: «برای چه می‌بینم انگشتانت را حرکت می‌دهی؟» روایت کرده است و در ادامه می‌افزاید: «گفتم: این زن گفت: شوهرش درگذشت و هزار درهم بر جای گذاشت. پانصد درهم از او بابت مهریه‌اش طلبکار بود که آن را برداشت و میراثش را نیز برداشت. سپس مردی آمد و ادعا کرد هزار درهم از میّت طلبکار است و آن زن به نفع وی شهادت داد.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۶۹۹

حکم گوید: به خدا سوگند هنوز سخن من تمام نشده بود که امام علیه السلام فرمود: به ثلث آنچه در اختیار دارد، اقرار کرد و میراثی نیز برای وی نیست. حکم گفت: به خدا سوگند! هرگز کسی را با فهم‌تر از ابوجعفر ندیده‌ام.»

ابن ابی عمیر گوید: «توضیح سخن امام علیه السلام این است که آن زن ارث نمی‌برد تا بدهی میّت پرداخت شود و او هزار درهم بر جای گذاشته و هزار و پانصد درهم به همسرش و آن مرد بدهکار است، پس ثلث هزار درهم برای آن زن است و دو سوم آن متعلق به آن مرد.»

این حدیث در کتاب دعائم الاسلام نیز روایت شده است با این تفاوت که در پایان آن می‌افزاید:

«تا این‌که بدهی را بپردازد و به جای جمله: ثلث آنچه در اختیار دارد، دو سوم آمده است.»

۸۰۷- (۶) فضیل بن یسار گوید: «میّتی همسر و وارثان و هزار درهم از خود بر جای گذاشت. همسرش بر پانصد درهم، بیّنه اقامه کرد و آن را به همراه میراثش گرفت. سپس مردی هزار درهم علیه میّت- بدون بیّنه- ادعا و آن زن به سود وی اقرار کرد. امام باقر علیه السلام در این باره فرمود: به از دست رفتن ثلث مالش اقرار کرد و ارث نمی‌برد آن زن، دو سوم پانصد درهم را می‌گیرد و بقیه را به آن مرد تحویل می‌دهد؛ زیرا اقرار آن زن علیه خودش همانند بینه است.»

ارجاعات

گذشت: در روایات باب چهل و چهارم از ابواب عتق مناسب با آن هست.

می‌آید:

و در باب چهلم از ابواب شهادات مطالبی مناسب با این بحث وجود دارد؛ پس مراجعه کنید.

باب ۵ عدم تأثیر اقرار هنگام حبس، تهدید، ترساندن و برهنه کردن

۸۰۸- (۱) ابو البختری از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «هرکس هنگام برهنه یا زندانی یا ترسانده یا تهدید شدن اقرار کند، حدی بر او نیست.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۷۰۱

۸۰۹- (۲) در کتاب دعائم الاسلام از علی علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «هرکس با ترساندن یا زندانی شدن یا کتک خوردن به حدّی اقرار کند، علیه او مؤثر نیست و حدّ بر او جاری نمی‌شود.»

ارجاعات

می‌آید:

در باب چهارم از ابواب حدّ سرقت و همچنین روایات باب سوم از ابواب ادعای قتل مطالبی خواهد آمد که بر این بحث دلالت می‌کند.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۷۰۳

فصل بیست و هفتم: ابواب ایْمان (سوگند)

باب ۱ حکم تکلیفی سوگند راست و دروغ

خداوند تعالی می‌فرماید:

و خداوند را دستاویز سوگندهای‌تان قرار ندهید، تا بدین وسیله نیکوکاری و پرهیزگاری و سازش دادن میان مردم را رها کنید و خداوند شنوایِ آگاه است «۱».

حتما کسانی که پیمان با خدا و سوگندهای‌شان را به بهای اندکی می‌فروشند، آنان در آخرت بهره‌ای ندارند و خداوند- روز

قیامت- با آنان سخن نمی‌گوید و به ایشان نگاه نمی‌کند و آنها را پاک نمی‌گرداند و برای‌شان عذاب دردناکی است «۲».

و مؤمنان می‌گویند: آیا اینان همان‌هایی هستند که با شدیدترین سوگندها به خدا قسم می‌خوردند، حتماً با شمایند؟ اعمال‌شان نابود شد و زیانکار گردیدند «۳».

و با شدیدترین قسم‌ها به خداوند سوگند یاد می‌کنند که اگر نشانه‌ای برای‌شان آمد حتماً به آن ایمان می‌آورند، بگو: نشانه‌ها در اختیار خداست و شما چه می‌دانید که هنگام آمدن نشانه ایمان نمی‌آورند؟ «۴»

چرا با گروهی- که سوگندهای‌شان را شکستند و در بیرون کردن پیامبر تلاش کردند- نبرد نمی‌کنید با این‌که آنان نخست با شما نبرد آغاز کردند؟ آیا از آنان می‌ترسید؟ ولی خداوند به ترسیدن از وی سزاوارتر است، اگر مؤمن باشید «۵».

و با شدیدترین قسم‌ها به خداوند سوگند یاد کردند که خداوند مردگان را بر نمی‌انگیزد.

آری، آن وعدهٔ ثابت و حقی است بر عهدهٔ خداوند ولی بیشتر مردم نمی‌دانند «۶».

---

(۱). بقره ۲/ ۲۲۴.

(۲). آل عمران ۳/ ۷۷.

(۳). مائده ۵/ ۵۳.

(۴). انعام ۶/ ۱۰۹.

(۵). توبه ۹/ ۱۳.

(۶). نحل ۱۶/ ۳۸.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۷۰۵

و مانند آن زنی نباشید که پس از محکم تابیدن رشته‌هایش آنها را از هم جدا جدا می‌کرد به این‌که سوگندهای‌تان را مایه فریب یکدیگر قرار دهید تا گروهی افزون‌تر از گروه دیگر باشد. خداوند شما را به آن می‌آزماید و روز قیامت در آنچه اختلاف داشتید قطعاً برای‌تان توضیح داده خواهد شد «۱».

و سوگندهای‌تان را مایه فریب و نیرنگ یکدیگر قرار ندهید تا گامی پس از استواری بلغزد و به دلیل جلوگیری کردن‌تان از راه خدا عذاب را بچشید و برای شما عذاب بزرگی است «۲».

و با شدیدترین سوگندها به خداوند قسم یاد کردند که اگر به آنها دستور دهی حتماً با تو خارج خواهند شد. بگو: سوگند نخورید. پیروی پسندیده [بهتر از سوگند است] قطعاً خداوند به اعمال‌تان آگاه است «۳».

سوگندهای‌شان را سپر قرار دادند و به این وسیله از راه خدا جلوگیری کردند، از این رو عذاب خوار کننده‌ای برای آنان است «۴».

سوگندهایشان را سپر قرار دادند و به این وسیله از راه خدا جلوگیری کردند، قطعاً کار بسیار زشتی انجام می‌دهند «۵».

۸۱۰- (۱) عبداللّه بن سنان از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «حواریّون نزد عیسی گرد آمدند و به وی گفتند: ای آموزگار خوبی‌ها! ما را راهنمایی و ارشاد کن!

عیسی علیه السلام به آنان گفت: موسی علیه السلام- پیامبر خدا (هم‌سخن خدا) به شما دستور داد که سوگند دروغ به خدا نخورید و من به شما دستور می‌دهم که به خدا سوگند یاد نکنید، راست باشد یا دروغ.»

در کتاب دعوات راوندی این روایت بدون نسبت به امام صادق علیه السلام نقل شده است.

۸۱۱- (۲) ابو ایوب خزّاز از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «به خدا، سوگندِ راست و دروغ نخورید، زیرا خداوند عزیز و باشکوه می‌فرماید: «خدا را دستاویز سوگندهای‌تان قرار ندهید!»

۸۱۲- (۳) ابو ایوب خزاز از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «به خدا سوگندِ راست و دروغ نخورید، زیرا خداوند می‌فرماید: «خدا را دستاویز سوگندهای‌تان قرار ندهید!»
و فرمود: هرگاه شخصی از کسی برای برقراری آشتی میان خود و دیگری کمک خواست هرگز نباید بگوید که سوگند یاد کرده‌ام که چنین نکنم و این معنای سخن خداوند است: «خداوند را دستاویز سوگندهای‌تان قرار ندهید تا نیکوکاری و پرهیزکاری و سازش دادن میان مردم را رها کنید.»

---

(۱). نحل ۱۶/ ۹۲.

(۲). نحل ۱۶/ ۹۴.

(۳). نور ۲۴/ ۵۳.

(۴). مجادله ۵۸/ ۱۶.

(۵). منافقون ۶۳/ ۲.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۷۰۷

۸۱۳- (۴) ابو ایوب از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «چه راست و چه دروغ به خداوند سوگند یاد نکنید. به تحقیق خداوند از آن نهی کرده است و فرمود: خداوند را دستاویز سوگندهای‌تان قرار ندهید.»

۸۱۴- (۵) سلام بن سهم- شیخ عابد- از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که به سدیر فرمود: «ای سدیر! هرکس سوگند دروغ به خدا یاد کند کافر شده است و هرکس به خدا سوگند راست بخورد، گناه کرده است. خداوند باعزت و شکوه می‌فرماید: «خداوند را دستاویز سوگندهای‌تان قرار ندهید.»
در کتاب الاختصاص نیز این روایت را از امام صادق علیه السلام نقل کرده است.

۸۱۵- (۶) علی بن مهزیار مطلبی برای امام جواد علیه السلام نوشت. امام علیه السلام در پاسخ وی مرقوم فرمود: «به خدا سوگند! این‌گونه نیست و برای من خوشایند نیست که در هیچ حالی از احوال، واژه «به خدا سوگند» را بر زبان آورم ولی گفته شدن مطالب خلاف واقع مرا ناراحت می‌کند.»

۸۱۶- (۷) سکونی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس خداوند را بزرگ‌تر و باشکوه‌تر از آن بداند که به نامش سوگند (راست) یاد کند، خداوند بهتر از آنچه از دست دهد به وی عنایت می‌کند.»

۸۱۷- (۸) در نهج‌البلاغه آمده است که علی علیه السلام در بخشی از نامه‌اش به حارث همدانی فرمود: «نام خدا را بزرگ بدار از این‌که جز برای حق ذکر کنی.»

۸۱۸- (۹) محمد بن عمر بن علی گوید: «از سوگندهای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این جمله بود: نه، به استغفرالّله سوگند.»

۸۱۹- (۱۰) ابن عباس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: «به خدا سوگند! حتماً با قریش خواهم جنگید! به خدا سوگند، حتماً با قریش خواهم جنگید.» در برخی روایات آمده است: «سپس فرمود: اگر خدا بخواهد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۷۰۹

۸۲۰- (۱۱) در کتاب العوالی روایت می‌شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بسیار در سوگندهایش می‌فرمود و به این سوگند، قسم می‌خورد: «سوگند به دگرگون کننده قلب‌ها و چشم‌ها.»

۸۲۱- (۱۲) یونس بن یعقوب گوید: «امام صادق علیه السلام بسیار می‌فرمود: به خدا سوگند!»

۸۲۲- (۱۳) ابو بصیر از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «اگر شخصی سوگند یاد کند که بینی‌اش را با دیوار

نخارانـد، خداونـد او را گرفتار می‌کنـد تا بینی‌اش را با دیوار بخارانـد و اگر شخصـی سوگنـد یاد کنـد که سـرش را به دیوار نکوبد خداوند باعزت و شکوه شیطانی را می‌گمارد تا سرش را به دیوار بکوبد.»

۸۲۳- (۱۴) ابو عبیده حذّاء از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «در کتاب علی علیه السلام آمده است: سوگند دروغ و بریدن پیوند خویشاوندی خانه‌ها را از روزی خالی می‌کند و سبب قطع نسل می‌شود.»

۸۲۴- (۱۵) ابو عبیـده حـذّاء از امـام باقر علیه السـلام روایت می‌کنـد که فرمود: «در کتاب علی علیه السـلام آمـده است: سه ویژگی است که هرگز صـاحب آن نمی‌میرد تا آثار زشت آنها را ببینـد؛ ظلم، بریـدن پیونـد خویشاونـدی و سوگنـد دروغ که با آن با خـدا مبارزه می‌کند و سریع‌ترین طاعت‌ها از نظر پاداش، نیکی به خویشان است و گروهی تبهکار هستند پس با هم پیوند برقرار می‌کنند، پس اموال‌شـان افزایش می‌یابـد و به یکـدیگر نیکی می‌کننـد پس عمرشـان زیـاد می‌شـود و به تحقیق سوگنـد دروغ و بریـدن پیوند خویشاوندی خانه‌ها را از روزی خالی می‌کند و سبب قطع نسل می‌شود.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۷۱۱

۸۲۵- (۱۶) از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «سوگند دروغ خانه‌ها را بی روزی می‌کند.»

۸۲۶- (۱۷) ابن قداح از امام صادق علیه السـلام روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «سوگند دروغ در محاکمه خانه‌ها را بی‌روزی می‌کند.»

این روایت در کتاب المجازات النبویه نیز نقل شده است.

۸۲۷- (۱۸) جـابر بـن یزیـد از امـام بـاقر علیـه السـلام روایت می‌کنـد که پیـامبر اکرم صـلی الله علیه و آله فرمـود: «از سوگنـد دروغ بپرهیزید؛ زیرا آن، خانه‌ها را بی‌روزی می‌کند.»

۸۲۸- (۱۹) در کتـاب من لایحضـره الفقیه از امـام صـادق علیه السـلام روایت می‌شود که فرمود: «سوگنـد دروغ، خـانه را بی‌روزی می‌کند.»

۸۲۹- (۲۰) در همان کتاب در روایت نهی‌های پیامبر صـلی الله علیه و آله آمـده است که آن حضـرت از سوگنـد دروغ نهی کرد و فرمود: «آن، خانه‌ها را بی‌روزی می‌کند.»

۸۳۰- (۲۱) طلحهٔ بن زید از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «سوگند دروغ سبب تَنَغُّل رحم می‌شود.

گفتم: فدایت شوم! معنای تَنَغُّل رحم چیست؟

امام علیه السلام فرمود: عقیم و نازا کردن.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۷۱۳

۸۳۱- (۲۲) فلیح بن ابی بکر شیبانی گوید: «سوگند دروغ (در محاکمه)، سبب فقرِ فرزندان می‌شود.»

۸۳۲- (۲۳) در کتاب دعائم الاسلام از علی علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «دربارهٔ سوگند دروغ از خدا پروا کنید، زیرا آن کالا را به فروش می‌رسانـد و برکت را از میان می‌برد و هرکس سوگند دروغ یاد کند به تحقیق بر خداوند جرأت پیدا کرده است و باید منتظر مجازات آن باشد.»

۸۳۳- (۲۴) یعقوب احمر از امام صادق علیه السلام روایت می‌کنـد که فرمود: «هرکس به چیزی سوگنـد یاد کند، با این‌که می‌داند دروغ می‌گوید، به تحقیق با خداوند باعزت و باشکوه به مبارزه برخاسته است.»

۸۳۴- (۲۵) عبـداللّه بـن سـلیمان از امـام بـاقر علیـه السـلام روایـت می‌کنـد که پیـامبر اکرم صـلی الله علیه و آله فرمـود: «هرکس در محـاکمه، سوگنـد [دروغ] یـاد کنـد و به سـبب آن، مال شـخص مسـلمانی را تصاحب کنـد، همانا تکه‌ای از آتش را تصاحب کرده است.»

۸۳۵- (۲۶) ابوجارود از مردی از عبدالقیس روایت می‌کند که سلمان از گورستانی گذشت و گفت: «سلام بر شما ای اهل قبرها از مؤمنان و مسلمانان ای اهل این خانه‌ها! آیا می‌دانید امروز جمعه است؟

سلمان این را گفت و به منزلش رفت. وقتی به خانه رسید و خوابید، کسی به خواب وی آمد و گفت: و بر تو سلام ای اباعبداللّه! سخنانت را شنیدیم و سلامت را پاسخ دادیم و گفتی: آیا می‌دانید که امروز جمعه است؟ در حالی که ما می‌دانیم پرندگان در روز جمعه چه می گویند.

سلمان گفت: پرندگان در روز جمعه چه می گویند؟

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۷۱۵

او گفت: می گویند: پاک است! پاک است! پروردگارِ مهرگستر ما بر همه موجودات و فرمانروا. بزرگی پروردگار ما را نشناخت کسی که به نام وی سوگند دروغ یاد کرد.»

۸۳۶- (۲۷) در کتاب العوالی روایت می‌شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «سوگند دروغ خانه‌ها را خراب و عمرها را کوتاه می کند.»

۸۳۷- (۲۸) در کتاب الاختصاص از امام رضا علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «هرکس با سوگندهای دروغ با خدا مبارزه کند، خداوند از وی بیزاری می‌جوید.»

۸۳۸- (۲۹) بشیر گوید: «در کتابی خواندم که خداوند تبارک و تعالی فرمود: «من رحمت خودم را به کسی نمی‌رسانم که مرا دستاویز سوگندهای دروغ قرار می‌دهد و روز قیامت زناکار به من نزدیک نمی‌شود.»

این روایت از میثم نیز نقل شده است.

۸۳۹- (۳۰) عبداللّه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: «هرکس با سوگند، مال برادرش را تصاحب کند، خداوند را با حالت خشم بر خود دیدار می‌کند. در تایید این مطلب، خداوند این آیه قرآن را فرستاد: «به یقین کسانی که پیمان با خدا و سوگندهای‌شان را به بهای ناچیزی می‌فروشند.»

عبداللّه گوید: در این هنگام اشعث بن قیس سر برآورد و گفت: این آیه دربارهٔ من فرود آمد، با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مخاصمه کردم و آن حضرت علیه من حکم کرد که سوگند یاد کنم.»

۸۴۰- (۳۱) در کتاب العوالی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌شود که فرمود: «هرکس برای تصاحب مال شخص مسلمانی سوگند دروغ یاد کند، خداوند را با حالت خشم بر خود دیدار می‌کند.»

۸۴۱- (۳۲) سکونی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند فرشته‌ای دارد که پاهایش در زمین پایین به فاصله پانصد سال و سرش در آسمان بالا به طول فاصله هزار سال است و می گوید: خدایا! تو از هر عیب و نقصی پاک و منزه هستی، تو پاک و منزه هستی هر کجا که هستی، چقدر تو بزرگ هستی.

پس خداوند به وی وحی می‌فرستد: «این را نمی‌داند، کسی که به [نام] من سوگند دروغ یاد می کند.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۷۱۷

۸۴۲- (۳۳) یکی از شیعیان با کنیه ابوالحسن از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «خداوند خروس سفیدی آفرید که گردنش در زیر عرش و پاهایش در محدوده هفتمین زمین است. یک بالش در مشرق و بال دیگرش در مغرب است. خروس‌های دیگر بانگ برنمی‌آورند تا این خروس بانگ برآورد. هنگام بانگ سردادن، دو بالش را بر هم می‌زند، سپس می گوید: پاک و منزه است خدا! پاک و منزه است خدا! (پاک و منزه است خدا) ی بزرگ که همانندی ندارد.

و خداوند تبارک و تعالی ندای او را پاسخ می‌دهد و می‌فرماید: «کسی که سخنان تو را بشناسد سوگند دروغ به من نمی‌خورد.»

این روایت با سندهای گوناگون نقل شده است و در کتاب من لا یحضره الفقیه بدون سند به امام باقر نسبت داده شده است.

۸۴۳- (۳۴) ابوامامه حارثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: «هیچ‌کس نیست که با سوگندش مال شخص مسلمانی را تصاحب کند، مگر آن‌که خداوند، بهشت را بر وی حرام و آتش را برایش واجب می‌کند.

گفته شد: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله، حتی اگر مال اندکی باشد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: هرچند چوب مسواکی از درخت اراک باشد.»

در گزارش دیگری نام راوی ابوامامه مازنی- ایاس بن تغلب- بیان شده است.

۸۴۴- (۳۵) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام از نیاکانش علیهم السلام از علی علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از تصاحب مال شخص مسلمان به وسیله سوگند دروغ نهی کرد.»

۸۴۵- (۳۶) قطب راوندی در کتاب لبّ اللباب از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: «چهار گناه پیش از آخرت در دنیا کیفر داده می‌شود؛ ترک نماز، آزار به پدر و مادر، سوگند دروغ و غیبت.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۷۱۹

۸۴۶- (۳۷) در کتاب غرر الحکم و درر الکلم از امیرمؤمنان علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «سریع‌ترین گناهان از نظر مجازات، مجازات سوگند دروغ است.»

۸۴۷- (۳۸) در همان کتاب از امیرمؤمنان روایت می‌شود که فرمود: «چگونه از عذاب خدا در امان است کسی که به سوگند دروغ شتاب می‌کند.»

۸۴۸- (۳۹) ابوالصباح گوید: «به خدا سوگند! امام صادق علیه السلام به من فرمود: به تحقیق خداوند به پیامبرش صلی الله علیه و آله قرآن و تفسیر آن را آموخت. پیامبر صلی الله علیه و آله نیز آن را به علی علیه السلام آموخت و به خدا سوگند! او به ما یاد داد. سپس فرمود: برای تقیه هر کاری که انجام دادید یا هر سوگندی که یاد کردید، پس شما نسبت به آن آزاد هستید.»

۸۴۹- (۴۰) ابن شاذان در روایت محض الاسلام از امام رضا علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «تقیه در سرزمین تقیه واجب است و برای کسی که از روی تقیه برای دور کردن ظلمی از خود سوگند یاد کند، سوگندشکنی نیست.»

۸۵۰- (۴۱) ابوبکر حضرمی گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: آیا برای مامور مالیاتی سوگند یاد کنیم و به این وسیله اموال‌مان را عبور دهیم؟

امام علیه السلام فرمود: آری.

و دربارهٔ شخصی که از روی تقیه سوگند یاد می‌کند، فرمود: اگر بر جان و مالت می‌ترسی سوگند یاد کن و خطر را با سوگند از خود دور کن! و اگر می‌دانی که سوگندت چیزی را از تو دور نمی‌کند، برای‌شان سوگند نخور!»

در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت دوم از امام صادق علیه السلام نقل شده است.

۸۵۱- (۴۲) معاذ بیّاع اکسیه گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: من به طلاق و عتق سوگند داده می‌شوم، نظر شما چیست که برای‌شان سوگند یاد کنم؟

امام علیه السلام فرمود: هرگاه ترسیدی، به هرچه خواستند برای‌شان سوگند یاد کن.»

۸۵۲- (۴۳) یونس از یکی از دوستانش از امام صادق علیه السلام یا امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که دربارهٔ شخصی که از روی تقیه سوگند یاد کرد، فرمود: «اگر بر جان و مالت می‌ترسی سوگند یاد کن و با آن خطر را از خود دور ساز و اگر معتقد نیستی که آن چیزی را از تو دور کند برای‌شان سوگند نخور.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۷۲۱

۸۵۳- (۴۴) سکونی از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام از نیاکانش علیهم السلام از علی علیه السلام روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «سوگند دروغ یاد کن و برادرت را از کشته شدن نجات ده!»

در کتاب من لا یحضره الفقیه این روایت را از امیرمؤمنان علیه السلام روایت می‌کند.

۸۵۴- (۴۵) در کتاب الجعفریات از علی علیه السلام روایت می‌شود که به مردی فرمود: «سوگند دروغ به خداوند تعالی یاد کن و پدر (برادرت) را از کشته شدن نجات بده!»

۸۵۵- (۴۶) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ شخصی سؤال شد که از روی تقیه سوگند یاد می‌کند، امام علیه السلام فرمود: اگر بر برادرت یا دینت (یا جانت) یا مالت می‌ترسی، سوگند یاد کن و با آن خطر را دور کن و اگر معتقد نیستی که آن چیزی را برطرف کند، سوگند نخور و در هر چیزی که مومن بر خود احساس زیان کند، پس می‌تواند در آن تقیه کند.»

۸۵۶- (۴۷) ابوبکر گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: خوارج چگونه‌اند؟ ما و آنها تحت تعقیب بوده‌ایم و آنها امروز در خانه ما هستند، بفرمایید که اگر آنها از ما درخواست سوگند کردند، چه کنیم؟ امام علیه السلام به من اجازه داد که برای آنها به عتق و طلاق سوگند یاد کنم. یکی از ما به امام علیه السلام گفت: کشته شدن نزد تو محبوب‌تر است یا بیزاری از علی علیه السلام.

امام علیه السلام فرمود: آزادی نزد من محبوب‌تر است آیا سخن خداوند دربارهٔ عمار را نشنیده‌ای که فرمود: «مگر کسی که مجبور شود و قلبش با ایمان آرام است.»

۸۵۷- (۴۸) سماعه از امام علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هرگاه شخصی از روی تقیه به خدا سوگند یاد کند، به وی زیان نمی‌رساند و سوگند به طلاق و عتق نیز به او زیان نمی‌زند، در صورتی که به آن مجبور و ناچار شود.

و فرمود: هیچ‌یک از حرام‌های خداوند نیست مگر آن‌که خداوند آن را برای کسی که به آن ناچار شده حلال کرده است.»

۸۵۸- (۴۹) زراره گوید: «به امام باقر علیه السلام گفتم: ما از کنار این گروه عبور می‌کنیم و آنها ما را برای اموال‌مان سوگند می‌دهند، در حالی که زکات آنها را پرداخته‌ایم.

امام علیه السلام فرمود: ای زراره هرگاه ترسیدی به هر چه خواستند برای‌شان سوگند یاد کن.

گفتم: فدایت شوم! حتی به طلاق و عتق؟

امام علیه السلام فرمود: به آنچه خواستند.»

بروجری، آقا حسین طباطبایی - مترجمان: حسینیان قمی، مهدی - صبوری، م، منابع فقه شیعه، ۳۱ جلد، انتشارات فرهنگ سبز، تهران - ایران، اول، ۱۴۲۹ ه ق

منابع فقه شیعه؛ ج۲۴، ص: ۷۲۳

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۷۲۳

۸۵۹- (۵۰) ابوبکر حضرمی گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: شخصی برای حاکم به طلاق و عتق سوگند یاد می‌کند.

امام علیه السلام فرمود: هرگاه از شمشیر و تازیانه‌اش بترسد، چیزی بر او نیست. ای ابوبکر! خداوند می‌بخشد و مردم نمی‌بخشند.»

۸۶۰- (۵۱) حلبی گوید: «آیا انسان می‌تواند برای مأمور مالیات به خاطر حفظ اموالش سوگند یاد کند؟

امام علیه السلام فرمود: آری.»

۸۶۱- (۵۲) صفوان بن یحیی و احمد بن محمد بن ابی‌نصر گویند: «از امام رضا علیه السلام سؤال کردیم: شخصی مجبور به سوگند

می‌شود و به طلاق، عتق و صدقهٔ اموالش سوگند یاد می‌کند، آیا آن بر عهده‌اش لازم می‌شود؟

امام علیه السلام فرمود: نه، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: از امت من آنچه مجبور شدند و آنچه قدرت ندارند و آنچه اشتباه کردند، برداشته شده است.»

این روایت در کتاب نوادر احمد بن محمد نیز از امام موسی بن جعفر صلی الله علیه و آله روایت شده است.

۸۶۲- (۵۳) زراره گوید: «به امام باقر علیه السلام گفتم: مالی را از مقابل دید مأموران مالیات می‌بریم. آنان از ما می‌خواهند برای‌شان سوگند یاد کنیم تا آزادمان گذارند و جز به سوگند از ما راضی نمی‌شوند.

امام علیه السلام فرمود: برای‌شان سوگند یاد کن که آن حلال‌تر از خرما و کره است.»

۸۶۳- (۵۴) اسماعیل جعفی گوید: «به امام باقر علیه السلام گفتم: با مال از کنار مأمور مالیات می‌گذرم، پس اگر برایش سوگند یاد کنم، مرا رها می‌کند و اگر برایش سوگند یاد نکنم از من بازجویی می‌کند و مورد ستم قرار می‌دهد.

امام علیه السلام فرمود: برایش سوگند یاد کن.

گفتم: او مرا به طلاق سوگند می‌دهد.

امام علیه السلام فرمود: برایش سوگند یاد کن.

گفتم: مال متعلق به من نیست.

امام علیه السلام فرمود: از مال برادرت [دفاع کن]. ابن عمر همسرش را در حال حیض سه طلاقه کرده بود و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله طلاق او را باطل شمرد و آن را چیزی به حساب نیاورد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۷۲۵

۸۶۴- (۵۵) معمّر بن یحیی گوید: «به امام باقر علیه السلام گفتم: سرمایه‌های مردم در اختیار من است و با آنها از کنار مأموران مالیاتی می‌گذریم. آنان ما را برای آنها سوگند می‌دهند و ما برای‌شان سوگند می‌خوریم.

امام علیه السلام فرمود: دوست دارم که همه اموال مسلمانان را عبور می‌دادم و بر آنها سوگند یاد می‌کردم. هرچیزی که مؤمن بر خودش بترسد و در انجام آن ناچار باشد، در آن می‌تواند تقیه کند.»

۸۶۵- (۵۶) مسعده از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «به خدا ایمان ندارد هرکس برای آنان به سوگندی عمل کند.» (یعنی به سوگندهای ابداع شده- مانند طلاق و عتق- برای مخالفان و اهل سنت.)

ارجاعات

گذشت: در روایت هفتاد و سوم از باب سی و پنجم از ابواب نماز جمعه این گفته که: «پرندگان در روز جمعه می‌گویند: رحمت تو بر خشمت پیشی گرفته است. بزرگیِ تو را نشناخت، هرکس که به نامت سوگند دروغ یاد کرد.»

و در روایت بیست و هشتم از باب سی و دوم از ابواب حقوق مستحق مالی فرموده امام علیه السلام که:

«بریدن پیوند خویشاوندی و سوگند دروغ، خانه‌ها را خالی از روزی و نسل را قطع می‌کند.»

در روایت بیست و ششم از باب بیست و دوم از ابواب جهاد با دشمن فرموده امام علیه السلام که: «کسی که از روی تقیه برای برطرف کردن ظلمی از خود سوگند یاد کند، برایش سوگندشکنی نیست.»

و در روایت بیست و هفتم از باب دوازدهم از ابواب جهاد با نفس فرموده امام علیه السلام که: «گناهانی که به نابودی سرعت می‌بخشد، بریدن پیوند خویشاوندی و سوگند دروغ و سخن دروغ است.»

و در روایت سی و سوم فرموده معصوم علیه السلام که: «هرگاه مشاهده کردی که سوگندهای دروغ به خداوند زیاد است ... پس بر حذر باش و با رفتن به سوی خداوند درخواست نجات کن و بدان که مردم در خشم خداوند باعزت و شکوه هستند و به خاطر

تصمیمی که دربارهٔ آنها گرفته به آنان مهلت می‌دهد.»

و در روایات باب سی و هشتم و پنجاه و سوم مناسب با این بحث هست و در روایات ابواب تقیه به ویژه باب دوم مطالبی هست که بر این بحث دلالت می‌کند.

و در روایت نهم از باب هشتم از ابواب خرید و فروش فرموده پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که: «خداوند در قیامت به سه گروه نگاه نمی‌کند و آنها را پاک نمی‌کند و برای‌شان عذاب دردناکی است: شخصی که پس از عصر به دروغ سوگند یاد کند که در برابر کالایش فلان مبلغ پرداخت شد (یا فلان مبلغ در برابر کالایش داده است) و دیگری با تأیید سخنش آن را بگیرد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۷۲۷

و در روایات باب بیست و پنجم از ابواب مستحبات تاجر مناسب با این بحث هست.

و در روایت هشتم از باب پنجم از ابواب وقوف این گفته که: «مادرم سهم خود را از خانه‌ای به من صدقه داد. من به وی گفتم: قضات این را صحیح نمی‌دانند، بلکه برای آن قرارداد خرید تنظیم کن ...

پس یکی از وارثان تصمیم گرفت مرا سوگند دهد که من بهای آن را پرداخته‌ام، ولی من چیزی نپرداخته‌ام، نظر شما چیست؟

امام علیه السلام فرمود: برایش سوگند یاد کن.»

و در روایت دهم از باب دوم از ابواب اقرار این گفته که: «مالی که به تو دادم متعلّق به فلان زن است آن زن مُرد و وارثانش نزد مرد آمدند و گفتند: «متوفای ما مالی داشت و ما معتقدیم که آن مال تنها نزد توست، برای ما سوگند یاد کن که وی چیزی نزد تو ندارد، آیا برای آنان سوگند یاد کند؟

امام علیه السلام فرمود: اگر آن زن نزد وی مورد اعتماد است برای‌شان سوگند یاد کند و اگر مورد اتهام است، سوگند یاد نکند.» می‌آید:

در باب بعدی و باب هفدهم، سی و یکم و چهلم مناسب با این بحث خواهد آمد.

و در روایت یکم از باب بیست و چهارم از ابواب طلاق این گفته که: «اگر مرا به طلاق و عتق سوگند دهند؟

امام علیه السلام فرمود: برای‌شان سوگند یاد کن.»

باب ۲ استحباب ترجیح غرامت بر سوگند توسط ذی‌حق و استحباب سوگند ندادن از سوی مدعی به خاطر بزرگداشت خدا

۸۶۶- (۱) ابوبصیر از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «پدرم همسری از خوارج داشت- گمان می‌کنم فرمود: از بنی حنیفه بود- تا این‌که یکی از دوستدارانش به وی گفت: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله! تو همسری داری که از جدت بیزاری می‌جوید. آن‌گاه برای پدرم اتفاق افتاد که او را طلاق داد. آن زن

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۷۲۹

من به پدرم گفتم: پدر جان، فدایت شوم! مگر تو بر حق نیستی؟

پدرم فرمود: آری (ای فرزندم!) ولی من خداوند را بزرگ‌تر از آن می‌دانم که در محاکمه و گرفتاری به او سوگند یاد کنم»

۸۶۷- (۲) در کتاب من لا یحضره الفقیه از امام باقر علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «هرگز بنده‌ای چیزی را برای خداوند رها نکرد که آن را از دست دهد.»

(یعنی خداوند در دو جهان یا یک جهان آن را برایش جایگزین می‌کند.)

۸۶۸- (۳) علی بن حکم از یکی از شیعیان از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هرگاه کسی علیه تو مالی را ادعا کرد و تو بدهکار نبودی، آن‌گاه تصمیم گرفت تو را سوگند دهد، پس اگر به سی درهم می‌رسد، آن را به وی بده و سوگند یاد

نکن و اگر بیش از آن است سوگند بخور و به وی نپرداز.»

۸۶۹- (۴) عبد الحمید طایی از امام موسی بن جعفر علیه السلام روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس بدهکاری را نزد حاکم ببرد تا او را سوگند دهد، با این‌که می‌داند او سوگند می‌خورد سپس به خاطر بزرگداشت خداوند او را رها کند، خداوند روز قیامت هیچ مقامی را برای وی نمی‌پسندد مگر مقام ابراهیم دوست خدای رحمان.»

ارجاعات

گذشت: در روایات باب پیشین، مطالبی هست که می‌توان بر این بحث استدلال کرد.

باب ۳ تصدیق سوگند به خدا

۸۷۰- (۱) ابو ایوب خزّاز از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هرکس به خدا سوگند یاد کند باید راست انگاشته شود و هرکس او را تصدیق نکند، رابطه‌اش با خدا بریده می‌شود و هرکس برایش به خدا سوگند یاد شود، باید راضی شود و هرکس راضی نشود، رابطه‌اش با خدا بریده می‌شود.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۷۳۱

حسین بن مختار نیز این حدیث را روایت کرده است.

۸۷۱- (۲) ابو حمزه از امام سجاد علیه السلام روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «سوگند نخورید مگر به خداوند و هرکس به خدا سوگند یاد کند، باید راستگو به شمار آید و هرکس برایش به خدا سوگند خورده شود باید راضی باشد و هرکس برایش به خدا سوگند یاد شود و راضی نباشد، هیچ رابطه‌ای با خداوند ندارد.»

این حدیث از منصور بن یونس نیز روایت شده است.

۸۷۲- (۳) در کتاب دعائم الاسلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌شود که آن حضرت از سوگند خوردن کسی به غیر خدا نهی کرد و فرمود: «هرکس برایش به خدا سوگند یاد شود باید راضی باشد و هرکس راضی نباشد مسلمان نیست.»

۸۷۳- (۴) در کتاب المقنع روایت می‌شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس به خداوند سوگند یاد کند باید راستگو به شمار آید و هرکس برایش سوگند یاد شود باید راضی باشد و هرکس راضی نباشد، رابطه‌ای با خدا ندارد.»

ارجاعات

می‌آید:

در روایت چهارم از باب دوازدهم از ابواب ایمان فرموده امام علیه السلام خواهد آمد: «آیا به من دستور می‌دهی به شریکان غیراز خدا سوگند خورم؟ به راستی هرکس به خدا راضی نباشد، هیچ رابطه‌ای با خدا ندارد.»

و در باب چهل و یک مطالبی خواهد آمد که بر این بحث دلالت می‌کند.

باب ۴ اقسام سوگندها

۸۷۴- (۱) علی بن حدید از یکی از شیعیان از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «سوگند سه گونه است: سوگندِ بدون کفّاره، سوگند کفّاره‌دار و سوگندِ دروغ سبب آتش. سوگندِ بدون کفّاره این است که شخصی بر ترک کار نیکی سوگند به خدا یاد کند، پس کفّاره‌اش انجام آن کار نیک است.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۷۳۳

سوگند کفّاره‌دار این است که شخصی بر ترک گناهی سوگند یاد کند، آن‌گاه آن را انجام دهد، پس کفّاره بر او واجب می‌شود.

سوگندِ دروغ سبب آتش این است که شخصی برای تصاحب حق فرد مسلمانی و برای نپرداختن مالش، سوگند یاد کند.»

۸۷۵- (۲) ابن ابی یعفور از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «سوگند دروغ، چهل شب مهلت داده می‌شود.»

۸۷۶- (۳) حریز از یکی از دوستانش روایت می‌کند که امام صادق علیه السلام فرمود: «سوگند دروغِ سبب آتش این است که شخصی برای تصاحب حق فرد مسلمانی و برای نپرداختن مالش سوگند یاد کند.»

۸۷۷- (۴) در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت می‌شود که امام صادق علیه السلام فرمود: «سوگند دوگونه است:

یکی این‌که شخصی بر کار غیر واجبی سوگند یاد کند که آن را انجام دهد یا بر کار واجبی سوگند یاد کند که در صورت ترک آن، کفّاره بر او لازم است.

و دیگری خود بر سه گونه است: یکی از آنها برای سوگند دروغ به انسان پاداش داده می‌شود و برخی نه کفّاره دارد و نه پاداش و سوم آن‌که کفّاره ندارد و مجازات آن ورود به آتش است. سوگندِ دروغِ بدون کفّاره‌ای که به انسان برای آن پاداش داده می‌شود این است که انسان برای نجات شخص مسلمان یا نجات مالش از دست تجاوزگری مانند دزد یا غیر دزد سوگند یاد کند.

سوگند بدون کفّاره و بدون پاداش این است که انسان بر چیزی سوگند یاد کند، سپس بهتر از آن را بیابد و آن را ترک کند و به کار بهتر روی آورد.

و سوگندی که مجازاتش ورود به آتش است، این است که شخصی برای تصاحب مال فرد مسلمانی یا برای پایمال کردن حقّ او از روی ستم سوگند یاد کند، پس این سوگندِ دروغ سبب آتش است که در دنیا کفّاره ندارد.»

در کتاب المقنع این عبارت بدون استاد به امام علیه السلام آمده است.

در کتاب فقه الرضا آمده است: «بدان که سوگند بر دوگونه است: سوگندِ کفّاره‌دار و سوگندِ بدون کفّاره. سوگند کفّاره‌دار این است که انسان بر انجام کار واجبی سوگند یاد کند که اگر انجام نداد کفّاره بر عهدهٔ اوست یا بر ترک کار غیر واجبی سوگند یاد کند که در صورت انجام آن کفّاره بر عهدهٔ اوست.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۷۳۵

و سوگند بدون کفّاره سه‌گونه است ...» ادامه عبارت مانند روایت پیشین است و پس از جمله: «به کار بهتر روی آورد» می‌افزاید: «و معصوم علیه السلام فرمود: کفّاره بر او نیست و آن پیروی از گام‌های شیطان است.»

۸۷۸- (۵) سکونی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که به شخصی گفته شد: «آیا فلان کار را انجام داده‌ای؟ وی گفت: نه، به خدا سوگند، آن را انجام نداده‌ام- در حالی که انجام داده است- امیرمؤمنان علیه السلام در این باره فرمود: این دروغی است که بر زبان آورده است، از خدا دربارهٔ آن استغفار کند.»

باب ۵ حرمت بیزاری جستن از دین پیامبر صلی الله علیه و آله و سوگند به بیزاری از خدا و پیامبر و امامان علیهم السلام

خداوند تعالی می‌فرماید:

به جایگاه‌های ستارگان سوگند می‌خورم و اگر بدانید حتماً آن سوگند بزرگی است «۱».

۸۷۹- (۱) ابن ابی عمیر با واسطه روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شنید که شخصی گوید: «من از دین محمد صلی الله علیه و آله بیزارم. پیامبر صلی الله علیه و آله به وی فرمود: وای بر تو! وقتی از دین محمد صلی الله علیه و آله بیزاری پس بر آیین چه کسی هستی؟ و از آن پس پیامبر صلی الله علیه و آله با او سخن نگفت تا وی درگذشت.»

۸۸۰- (۲) یونس بن ظبیان گوید: «امام صادق علیه السلام به من فرمود: ای یونس! به بیزاری از ما سوگند یاد نکن، زیرا هرکس راست یا دروغ به بیزاری از ما سوگند یاد کند به تحقیق از ما بیزاری جُسته است.»

(۱). واقعه ۵۶/ ۷۶- ۷۵.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۷۳۷

۸۸۱- (۳) محمد بن حسن صفار به امام حسن عسکری علیه السلام نوشت: «شخصی به بیزاری از خداوند باعزت و باشکوه و پیامبر صلی الله علیه و آله سوگند می‌خورد و آن‌گاه سوگندش را می‌شکند، توبه و کفّاره او چیست؟

امام علیه السلام در پاسخ مرقوم فرمود: به ده مسکین غذا می‌دهد به هر مسکین یک مدّ و از خداوند درخواست آمرزش می کند.»

۸۸۲- (۴) در کتاب من لایحضره الفقیه از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «هرکس راست یا دروغ از خداوند عزیز و باشکوه بیزاری بجوید، به تحقیق خداوند از او بیزاری می‌جوید.»

۸۸۳- (۵) مفضّل بن عمر جعفی در تفسیر آیه: «به جایگاه‌های ستارگان سوگند می‌خورم و اگر بدانید حتما آن سوگند بزرگی است.» از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: «مقصود، سوگند به بیزاری از امامان علیهم السلام است که انسان به آنها سوگند می‌خورد خداوند می‌فرماید: «آن نزد خدا بزرگ است.»

ارجاعات

می آید:

در باب نوزده از ابواب کفارات، مطالبی خواهد آمد که بر این بحث دلالت می کند.

باب ۶ حکم گفتن سخنِ «خدا می‌داند» در حالی که به دروغ می‌گوید

۸۸۴- (۱) وهب بن عبد ربّه از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: «هرکس بگوید: خداوند می‌داند آنچه را که نمی‌داند [آنچه واقعیت ندارد]، عرش خدا از بزرگی این سخن به لرزه می‌افتد.»

این روایت از شهاب بن عبد ربّه نیز روایت شده است.

۸۸۵- (۲) وهب بن حفص از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: «هرکس بگوید: خداوند می‌داند آنچه را که نمی‌داند، عرش خدا از بزرگی این سخن به لرزه می‌افتد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۷۳۹

۸۸۶- (۳) ابان بن تغلب از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: «هرگاه بنده‌ای بگوید: «خداوند می‌داند و دروغگو باشد. خدای عز و جل می‌فرماید: «آیا به جز من دیگری را نیافتی که بر او دروغ ببندی؟»

باب ۷ عدم انعقاد سوگند به غیر اللّه و نام‌های ویژه‌اش

خداوند تعالی می‌فرماید:

ای مردم! از آنچه در زمین حلال و پاکیزه است بخورید و از گام‌های شیطان پیروی نکنید؛ زیرا وی دشمن آشکاری برای شماست. او تنها شما را به بدی و زشتی و بستن سخنانِ نادانسته به خداوند فرمان می‌دهد «۱».

۸۸۷- (۱) سکونی از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام از علی علیه السلام روایت می کند که فرمود: «هرگاه انسان بگوید: قسم خوردم یا سوگند یاد کردم، اثری ندارد تا این‌که بگوید: به خدا قسم خوردم یا به خدا سوگند یاد کردم.»

۸۸۸- (۲) محمد بن مسلم گوید: «از امام باقر علیه السلام شنیدم که دربارهٔ این سخن خداوند: «از گام‌های شیطان پیروی نکنید.» فرمود: هر سوگندی به غیر خدا از گام‌های شیطان است.»

۸۸۹- (۳) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «سوگند جز به خدا تحقق نمی‌یابد و هیچ‌یک از چیزهایی که بندگان به آنها سوگند یاد می‌کنند بر عهدهٔ آنها لازم نمی‌شود، مگر سوگندهایی که به خدا باشد و سوگندهای به غیر خدا در هیچ‌یک از آنها سوگندشکنی و کفّاره نیست و من برای احدی جایز نمی‌دانم که احدی را سوگند دهد مگر به خداوند و کسی که سوگند راست به خدا یاد می‌کند، خداوند را بزرگ داشته است.»

۸۹۰- (۴) در کتاب العوالی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌شود که فرمود: «هرکس به غیر خداوند سوگند یاد کند، به تحقیق شرک ورزیده است و در پاره‌ای از روایات آمده است: «به تحقیق به خداوند کافر شده است.»

۸۹۱- (۵) در کتاب العوالی روایت می‌شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس به غیر خدا سوگند یاد کند، به تحقیق کافر شده و شرک ورزیده است.»

---

(۱). بقره ۲/ ۱۶۹- ۱۶۸.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۷۴۱

۸۹۲- (۶) زراره گوید: «از امام باقر علیه السلام دربارهٔ این آیه سؤال کردم: «خدا را یاد کنید همان‌گونه که نیاکان‌تان را یاد می‌کنید، یا یادی بیشتر و شدیدتر.»

امام علیه السلام فرمود: از سخنان اهل جاهلیت این بود: به جان پدرت! این چنین نیست. به جان پدرت! این‌گونه است. پس به آنها دستور داده شد، بگویند: نه به خدا سوگند و آری به خدا سوگند!»

۸۹۳- (۷) حلبی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که ایشان دربارهٔ شخصی که گفت: نه به پدرم سوگند! فرمود: «از خداوند درخواست آمرزش می‌کند.»

۸۹۴- (۸) حارث روایت می‌کند که امیرمؤمنان علیه السلام وارد بازار شد و فرمود: «ای گروه قصابان! هرکس از شما در گوشت بدمد، از ما نیست.

در این هنگام مردی که به علی علیه السلام پشت کرده بود، گفت: سوگند به کسی که در هفت پرده خود را پوشانده است، این چنین نیست.

علی علیه السلام به پشت وی زد و فرمود: ای قصاب! چه کسی در هفت پرده خود را پوشانده است.

قصاب گفت: پروردگار جهانیان! ای امیرمؤمنان علیه السلام!

علی علیه السلام فرمود: اشتباه کردی، مادرت به سوگت نشیند! میان خدا و آفریدگانش حجابی نیست، زیرا آنها هر کجا که باشند، خدا با آنان است.

آن مرد گفت: ای امیرمؤمنان علیه السلام کفّاره سخن من چیست؟

علی علیه السلام فرمود: این‌که بدانی خدا با توست هر کجا که باشی.

آن مرد گفت: آیا به بینوایان غذا دهم؟

علی علیه السلام فرمود: نه، همانا تو، به غیر پروردگارت سوگند خوردی.

میسره گوید: امیرمؤمنان علیه السلام در کوفه از بازار قصابان می‌گذشت که شنید شخصی می‌گوید: سوگند به کسی که در زیر هفت طبقه پوشیده است. علی علیه السلام تازیانه را بالای سر او برد و فرمود: ای بیچاره چیزی خدا را نمی‌پوشاند و خدا از چیزی خود را نمی‌پوشاند.

آن مرد گفت: ای امیرمؤمنان علیه السلام! آیا من برای سوگند خود کفّاره بپردازم؟

امام علیه السلام فرمود: نه، زیرا تو، به غیر خداوند سوگند یاد کردی.»

این روایت از شعبی نیز نقل شده است.

۸۹۵- (۹) در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت می‌شود که در روایت نهی‌های پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است: «آن حضرت از سوگند به غیر خدا نهی کرد و فرمود: هرکس به غیر خداوند عز و جل سوگند یاد کند، رابطه‌ای با خداوند نخواهد داشت.

و از سوگند خوردن به یک سوره از قرآن نهی کرد و فرمود: هرکس به یک سوره از قرآن سوگند یاد کند، در برابر هر آیه از آن، کفّاره یک سوگند بر عهدهٔ اوست. پس هرکس می‌خواهد، نیکی کند و هرکس می‌خواهد، گناه کند.»

و از این‌که کسی به دیگری بگوید: نه به جان تو و جان فلانی سوگند! نهی کرد.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۷۴۳

۸۹۶- (۱۰) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از سوگند به غیر خدا نهی کرد.

۸۹۷- (۱۱) ثمالی از امام سجاد علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: «سوگند نخورید جز به خداوند و هرکس به خدا سوگند یاد کند باید راست بگوید و هرکس برایش به خدا سوگند خورده شود، باید راضی باشد و هرکس برایش به خدا سوگند خورده شود و راضی نشود، رابطه‌ای با خداوند نخواهد داشت.»

۸۹۸- (۱۲) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «سوگندی تحقق نمی‌یابد مگر به خداوند.»

۸۹۹- (۱۳) حلبی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «شایسته نمی‌دانم که انسان جز به خداوند سوگند یاد کند و این سخن انسان که گوید: نه بلکه دشمنت بی پدر باشد. «۱» آن از سخنان جاهلیت است و اگر انسان به آن و مانند آن سوگند یاد کند، سوگند به خدا ترک می‌شود و این سخن که گوید:

ای فلانی و ای فلانی! آن تنها برای درخواست نام است و اشکالی در آن نمی‌بینم ولی این سخن:

«به پایداری خدا سوگند» و «نه به خدا سوگند» همانا سوگند به خداوند است.»

این روایت از زراره از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام نیز روایت شده است.

۹۰۰- (۱۴) علی بن جعفر از برادرش امام موسی بن جعفر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «سوگند یاد نمی‌شود جز به خدا؛ و این سخن: نه بلکه دشمنت بی‌پدر باشد. از سخنان اهل جاهلیت است و اگر به آن و مانندش سوگند یاد شود، سوگند به خدا ترک می‌شود، ولی این سخن: ای فلانی! تنها برای درخواست نام است و این سخن: سوگند به بقاء و پایداری خدا و سوگند به خدا همانا سوگند به خداست.»

۹۰۱- (۱۵) سماعه از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «برای انسان شایسته نمی‌دانم که جز به خداوند سوگند یاد کند.

---

(۱). مرحوم علامه مجلسی در معنای این جمله، احتمالاتی ذکر کرده است. ملاذ الاخیار ۱۴/ ۹.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۷۴۵

و فرمود: سخن انسان وقتی گوید: نه، بلکه دشمنت بی پدر باشد؛ همانا آن سخن جاهلیت است و اگر مردم به آن و همانندش سوگند یاد کنند، سوگند به خدا ترک می‌شود.»

۹۰۲- (۱۶) علی بن مهزیار گوید: «دربارهٔ این سخن خداوند: «سوگند به شب هنگامی که بپوشاند و سوگند به روز هنگامی که روشن شود.» و این سخن خداوند: «و سوگند به ستاره هنگامی که فرود آید.» و مانند آن از امام جواد علیه السلام سؤال کردم. امام علیه السلام فرمود: خداوند عزیز و باشکوه به هریک از آفریدگانش که بخواهد سوگند یاد می‌کند ولی آفریدگان وی حق ندارند

جز به او که عزیز و باشکوه است سوگند یاد کنند.»

۹۰۳- (۱۷) محمد بن مسلم گوید: «دربارهٔ این سخن خداوند عز و جل: «سوگند به شب هنگامی که فراگیر شود»، «سوگند به ستاره هنگامی که فرو آید.» و مانند آن از امام باقر علیه السلام سؤال کردم. امام علیه السلام فرمود:

همانا خداوند عز و جل حق دارد که به هریک از آفریدگانش که می‌خواهد، سوگند یاد کند ولی آفریدگانش حق ندارند جز به او سوگند یاد کنند.»

۹۰۴- (۱۸) علاء گوید: «از امام باقر علیه السلام دربارهٔ این سخن خداوند سؤال کردم: «پس به جایگاه‌های ستارگان سوگند یاد نمی‌کنم.» امام علیه السلام فرمود: بزرگ است گناه کسی که به آن سوگند یاد کند.»

۹۰۵- (۱۹) در کتاب العوالی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌شود که فرمود: «هرکس سوگند می‌خورد یا باید به خدا سوگند یاد کند یا ترک کند.»

۹۰۶- (۲۰) در همان کتاب از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌شود که فرمود: «هرگاه سوگند یاد کردید پس به خدا سوگند یاد کنید و در غیر این صورت رها کنید.»

۹۰۷- (۲۱) عبداللّه بن ابی یعفور از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «سوگندِ کفّاره‌دار این است که انسان بگوید: نه به خدا سوگند و مانند آن.»

۹۰۸- (۲۲) در کتاب العوالی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌شود که فرمود: «هرکس به غیر خدا سوگند یاد کند، به تحقیق کافر شده یا شرک ورزیده است.»

۹۰۹- (۲۳) زراره از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «شرک در اطاعت این سخن انسان است: «نه به خدا و به فلانی سوگند» و «اگر خدا و فلانی نبود» و گناه از آن سرچشمه می‌گیرد.»

۹۱۰- (۲۴) ابو جریر قمی گوید: «به امام موسی بن جعفر علیه السلام گفتم: فدایت شوم! شما خود دلبستگی و علاقه مرا به پدرت و پس از آن به خودت می‌دانی.

آنگاه برای وی به حق پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و حق یک یک امامان سوگند خوردم تا به خود امام رسیدم و گفتم: هر خبری را به من بگویی از سوی من به احدی از مردم نمی‌رسد و دربارهٔ پدرش سؤال کردم که آیا زنده است یا مرده؟

امام علیه السلام فرمود: به خدا سوگند، او درگذشت.

گفتم: فدایت شوم! همانا شیعیان شما روایت می‌کنند که روش چهار پیامبر در اوست.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۷۴۷

امام علیه السلام فرمود: به خدایی که معبودی جز او نیست او حتماً هلاک شد.

گفتم: هلاکت غیبت یا هلاکت مرگ؟

امام علیه السلام فرمود: هلاکت مرگ.

گفتم: شاید شما تقیه می‌کنید؟

امام علیه السلام فرمود: سبحان اللّه! «۱»

گفتم: آیا به شما وصیت کرد؟

فرمود: آری.

گفتم: آیا کسی را با شما در آن شریک کرد؟

فرمود: نه.

گفتم: آیا برادرانت بر تو امام هستند؟

فرمود: نه.

گفتم: آیا تو امام هستی؟

فرمود: آری.»

۹۱۱- (۲۵) محمد بن زید طبری گوید: «در خراسان بالای سر امام رضا علیه السلام ایستاده بودم. تعدادی از بنی هاشم نزد امام علیه السلام بودند و اسحاق بن موسی بن عیسی عباسی نیز در میان آنان بود. امام علیه السلام فرمود:

ای اسحاق! به من رسیده که مردم می گویند: ما می‌پنداریم مردم برده ما هستند، به خویشاوندی‌ام با پیامبر صلی الله علیه و آله سوگند، این چنین نیست، من هرگز آن را نگفته‌ام و از نیاکانم نشنیده‌ام که گفته باشند و از هیچ‌یک از آنان به من نرسیده است که گفته باشند ولی من می گویم: مردم در پیروی کردن از خدا ما و در دین دوستدار ما هستند پس باید حاضر به غایب برساند.»

۹۱۲- (۲۶) عبداللّه نهشلی از امام موسی بن جعفر علیه السلام در یک حدیث بلند روایت می کند که: «سپس امام علیه السلام به دوستداران و خاندانش که در مجلس حضور داشتند، رو کرد و فرمود: باید روح‌تان شاد باشد [/ باید ترس‌تان بیرون رود] نخستین نامه‌ای که از عراق می‌آید خبر مرگ موسی بن مهدی و هلاکتش را می‌آورد.

گفت: خداوند کارهایت را سامان بخشد، موضوع از چه قرار است؟

امام علیه السلام فرمود: به حرمت این قبر سوگند، وی در این روز مُرد ...»

---

(۱). این جمله هنگام تعجب گفته می‌شود- م.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۷۴۹

۹۱۳- (۲۷) عبدالعزیز بن مسلم گوید: «با امام رضا علیه السلام در مرو بودم ... تا آنجا که امام علیه السلام فرمود: سوگند به خانه خدا! از حق تجاوز کردند و کتاب خدا را پشت سر افکندند، گویا نمی‌دانند ...»

۹۱۴- (۲۸) زراره گوید: «دربارهٔ این سخن خداوند عز و جل از امام باقر علیه السلام سؤال کردم: «بیشتر آنان به خدا ایمان نمی‌آورند مگر این‌که شرک می‌ورزند.»

امام علیه السلام فرمود: این سخن انسان، مگر که گوید: نه به جان تو سوگند! از آن است.»

۹۱۵- (۲۹) علی بن مهزیار گوید: «در نامه امام جواد علیه السلام به داود بن قاسم خواندم که امام مرقوم فرموده بود: «به جانت سوگند، من حتماً می‌آیم.»

۹۱۶- (۳۰) زید زراد گوید: «امام صادق علیه السلام شنید که شخصی به دیگری می گوید: به جان تو که عزیز است سوگند! حتماً این گونه بود. امام علیه السلام فرمود: بدانید که او کافر شد، به دلیل آن‌که وی هیچ اختیاری دربارهٔ زندگی او ندارد.»

۹۱۷- (۳۱) علاء از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود: «سخن کسی که گوید: نه. بلکه دشمنت بی‌پدر شود. همانا آن سوگند اهل جاهلیت است. پس اگر کسی به آن سوگند یاد کند و مقصودش خدا باشد، آن سوگند است ولی این سخن: به پایداری و بقای خدا سوگند و ایم اللّه همانا سوگند به خداست و سخن آنان: ای فلانی و ای فلانی! همانا برای درخواست نام است.»

۹۱۸- (۳۲) در کتاب الجعفریات از علی علیه السلام روایت می‌شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس به برادر مسلمانش بگوید: ای بی اصل و ریشه! باید چیزی صدقه دهد و هرکس بگوید: نه به پدرم سوگند! باید لا اله الا اللّه بگوید.»

ارجاعات

گذشت: در روایت هفتم از باب ششم از ابواب عمره این گفته که: «به حق تو سوگند، در این سال شش عمره انجام دادم.»

در روایت نهم از باب یکم از ابواب ایمان این گفته که: «از سوگندهای رسول خدا صلی الله علیه و آله این بود: «نه، به استغفراللّه سوگند.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۷۵۱

و در باب سوم مطالبی هست که بر این بحث دلالت می‌کند.

می‌آید:

و در روایات سه باب بعدی مناسب با این بحث خواهد آمد.

و در روایت چهارم از باب دوازدهم این گفته که: «آیا به من دستور می‌دهی به شریکان خدا- نه به او- سوگند یاد کنم؟ به تحقیق هرکس به خدا راضی نباشد، هیچ رابطه‌ای با خدا ندارد.»

و دیگر روایات آن باب را بنگر.

و در روایت یکم از باب هفدهم این گفته که: «نه به خدا سوگند! رابطه میان من و تو هرگز خوب نخواهد بود، تا این‌که برای من به آزادی همه کنیزانت سوگند یاد کنی.

امام علیه السلام فرمود: در آنچه تو را سوگند داد چیزی بر تو نیست و بدان، عتق و صدقه‌ای صحیح نیست مگر آنچه به وسیله آن رضای خدای عز و جل و پاداش وی قصد شود.»

باب ۸ حکم سوگند به پروردگار، قرآن و سوره‌ای از قرآن

۹۱۹- (۱) سکونی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «هرکس سوگند یاد کند و بگوید: به پروردگار قرآن سوگند! آن‌گاه سوگندش را بشکند، یک کفّاره بر اوست.» در کتاب من لا یحضره الفقیه این روایت بدون سند از علی علیه السلام روایت شده است.

ارجاعات

گذشت: در روایت نهم از باب پیشین فرموده امام علیه السلام که: «هرکس به سوره‌ای از قرآن سوگند یاد کند در مقابل هر آیه آن کفّاره یک سوگند بر عهدهٔ اوست.» سایر روایات باب پیشین را بنگر.

باب ۹ حکم سوگند دادن کافران به غیر خدا از اعتقاداتشان

خداوند تعالی می‌فرماید:

پس در میان آنان به آنچه خداوند فرستاده قضاوت کن ... و این‌که میان آنان به آنچه خدا فرستاده، حکم کن و از امیال و خواسته‌های آنان پیروی نکن و از آنان بر حذر باش تا تو را دربارهٔ پاره‌ای از آنچه خداوند به سویت فرستاده نفریبند ... «۱».

---

(۱). مائده ۵/ ۴۹- ۴۸.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۷۵۳

۹۲۰- (۱) سلیمان بن خالد از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «یهودی و نصرانی و مجوسی به غیر خدا سوگند داده نمی‌شوند، خداوند عزیز و باشکوه می‌فرماید: «میان آنان به آنچه خداوند فرستاد، حکم کن.»

۹۲۱- (۲) جرّاح مدائنی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «به غیر خدا سوگند نخور و فرمود:

یهودیان و مسیحیان و مجوسیان را جز به خداوند عز و جل سوگند ندهید.»

۹۲۲- (۳) حلبی گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ صاحب کیش‌های مختلف سؤال کردم که چگونه سوگند داده می‌شوند؟ امام فرمود: جز به خداوند عز و جل آنها را سوگند ندهید!»

۹۲۳- (۴) حلبی گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ سوگند دادن اهل ذمه سؤال کردم. امام علیه السلام فرمود: آنها را جز به خداوند سوگند ندهید!»

۹۲۴- (۵) سماعه گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: آیا برای کسی شایسته است که یکی از یهودیان یا مسیحیان یا مجوسیان را به خدایان‌شان سوگند دهد؟

امام علیه السلام فرمود: برای احدی شایسته نیست که احدی را سوگند دهد، مگر به خداوند عز و جل.»

۹۲۵- (۶) علاء (از محمد بن مسلم) از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «یهودیان و مسیحیان جز به خداوند سوگند داده نمی‌شوند و برای احدی شایسته نیست که آنان را به خدایان‌شان سوگند دهد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۷۵۵

۹۲۶- (۷) سکونی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «امیرمؤمنان علیه السلام یک نفر یهودی را به تورات نازل شده بر موسی علیه السلام سوگند داد.»

۹۲۷- (۸) ابوالبختری از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «علی علیه السلام یهودیان و مسیحیان را به کنیسه‌های‌شان (به کتاب‌های‌شان) و مجوسیان را به آتشکده‌های‌شان سوگند می‌داد.»

۹۲۸- (۹) محمد بن قیس از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «علی علیه السلام دربارهٔ شخصی که اهل کتاب را مجبور به سوگند کرده بود، حکم کرد که وی را به کتاب و آیینش سوگند دهد.»

۹۲۹- (۱۰) محمد بن مسلم گوید: «از امام صادق علیه السلام یا امام باقر علیه السلام دربارهٔ داوری‌ها سؤال کردم. امام فرمود: در هر آیینی آن چیزی است که به آن سوگند داده می‌شوند.»

۹۳۰- (۱۱) محمد بن مسلم گوید: «از امام علیه السلام دربارهٔ قضاوت‌ها سؤال کردم. امام علیه السلام فرمود: در هر آیینی به آن چیزی صحیح است که به آن سوگند داده می‌شوند.»

۹۳۱- (۱۲) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «اهل کتاب به کتاب آسمانی و آیین‌شان سوگند داده می‌شوند.»

۹۳۲- (۱۳) حسین بن علوان از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «علی علیه السلام مسیحیان و یهودیان را به عبادتگاه‌ها و کنیسه‌های‌شان و مجوسیان را به آتشکده‌های‌شان سوگند می‌داد و می‌فرمود: به خاطر احتیاط برای مسلمانان بر آنان سختگیری کنید.»

ارجاعات

می‌آید:

در روایت سیزدهم از باب دوم از ابواب حدّ محارب و مرتد فرموده امام علیه السلام که: «تو را به نُه

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۷۵۷

معجزه‌ای که در طور سینا بر موسی علیه السلام فرود آمد و به حق پنج کنیسه مقدس و به حق روش خداوند قهّار «۱» آیا می‌دانی که یوشع بن نون پس از وفات موسی علیه السلام نزد گروهی رفت که به یگانگی خداوند گواهی می‌دادند و رسالت موسی را قبول نداشتند، پس آنها را به همین صورت کشت؟

یهودی گفت: آری.»

باب ۱۰ عدم تحقق سوگند به ستارگان، ماه‌های حرام، مکه، کعبه، حَرَم، نیاکان و طاغوت‌ها

خداوند تعالی می‌فرماید:

پس به جایگاه‌های ستارگان سوگند می‌خورم و به یقین آن سوگند بزرگی است اگر بدانید «۲».

سوگند به این شهر می‌خورم و تو در این شهر دست گشاده‌ای و سوگند به پدر و فرزندی که پدید آورده است. «۳»

۹۳۳- (۱) از مسعدهٔ بن صدقه دربارهٔ آیه: «پس به جایگاه‌های ستارگان سوگند می‌خورم.» روایت می‌شود که امام صادق علیه السلام فرمود: «اهل جاهلیت به آن سوگند یاد می‌کردند، پس خداوند عز و جل فرمود: «پس به جایگاه‌های ستارگان سوگند یاد می‌کنم.» خداوند کار کسی را که به آن سوگند می‌خورد بزرگ دانست.

و فرمود: و اهل جاهلیت محرم و ماه رجب را بزرگ می‌شمردند و به آنها سوگند نمی‌خوردند و به کسانی که در این دو ماه رفت و آمد می‌کردند، کاری نداشتند، هرچند پدرش را کشته بود و نیز متعرّض چیزی نمی‌شدند که از حرم خارج می‌شد مانند اسب یا گوسفند یا شتر یا غیر آن. از این رو خداوند به پیامبرش فرمود: «سوگند به این شهر می‌خورم و تو در این شهر دست گشاده‌ای و سوگند به پدر و فرزندی که پدید آورده است.»

آنان به مرحله‌ای از جهالت رسیده بودند که کشتن پیامبر صلی الله علیه و آله را روا و روزهای ماه را بزرگ می‌دانستند؛ چرا که به آنها سوگند یاد کرده و به آن وفا می‌کردند.»

۹۳۴- (۲) یونس از یکی از شیعیان روایت می‌کند که گفت: «از امام علیه السلام دربارهٔ این آیه سؤال کردم: «پس به جایگاه‌های ستارگان سوگند یاد می‌کنم.»

امام علیه السلام فرمود: سوگند به آن بزرگ‌ترین گناه است.

و فرمود: اهل جاهلیت حرم را بزرگ می‌شمردند و به آن سوگند یاد نمی‌کردند و به کسانی که در

---

(۱). این جمله روایت مبهم است و مرحوم علامه مجلسی قدس سره احتمالاتی برای آن ذکر کرده است. مرآت العقول ۱۶/ ۴۴۲

(۲). واقعه ۵۶/ ۷۵- ۷۶.

(۳). بلد ۹۰/ ۱- ۳.

آن بودند تعرض نمی‌کردند و هیچ حیوانی را از آن بیرون نمی‌کردند ولی حرمت خدا را در آن می‌شکستند، پس خداوند تبارک و تعالی فرمود: «سوگند به این شهر می‌خورم و تو در این شهر دست گشاده‌ای و سوگند به پدر و فرزندی که پدید آورده است.» امام فرمود: شهر را بزرگ‌تر از آن می‌دانستند که به آن سوگند یاد کنند ولی حرمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را در آن می‌شکستند.»

علاء (از محمد) از امام باقر علیه السلام نیز این حدیث را روایت کرده است.

۹۳۵- (۳) محمد بن حسن شیبانی در کتاب نهج البیان از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «اهل جاهلیت به ستارگان سوگند می‌خوردند، پس خداوندی که از هر عیبی پاک است، فرمود: «به آنها سوگند می‌خورم.»

و امام فرمود: چقدر بزرگ است گناه کسی که به آنها سوگند یاد کند! در حالی که آن نزد اهل جاهلیت سوگند بزرگی است.»

۹۳۶- (۴) در کتاب العوالی روایت می‌شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شنید که عمر بن خطاب به پدرش سوگند یاد

می کند. از این رو فرمود: «همانا خداوند شما را از سوگند به پدران‌تان بازداشت.»

۹۳۷- (۵) در همان کتاب روایت می‌شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «به نیاکان‌تان و به طاغوت‌ها سوگند نخورید!»

ارجاعات

گذشت: در روایات باب هفتم مطالبی هست که بر این بحث دلالت می کند.

باب ۱۱ حکم این‌که کسی بگوید: «اگر چنان نکند، یهودی یا نصرانی است» یا بگوید: «اگر چنان نکند، محرم به یک حج است»

۹۳۸- (۱) اسحاق بن عمار گوید: «به امام موسی بن جعفر علیه السلام گفتم: شخصی می گوید که اگر فلان کار را انجام ندهد، یهودی یا نصرانی است.

امام علیه السلام فرمود: سخن بسیار بدی گفته است ولی چیزی بر عهدهٔ او نیست.»

۹۳۹- (۲) ابوبصیر گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی می گوید: اگر فلان کار را انجام ندهد یهودی یا نصرانی است. امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

۹۴۰- (۳) زراره و عبدالرحمان به امام صادق علیه السلام گفتند: «شخصی گفت که اگر فلان کار را انجام ندهد محرم به یک حج است و آن کار را انجام نمی‌دهد. امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

ارجاعات

گذشت: در روایات باب هفتم مطالبی هست که بر این بحث دلالت می کند.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۷۶۱

باب ۱۲ عدم تحقق سوگند به طلاق، عتق و صدقه

۹۴۱- (۱) حلبی از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: «هر سوگندی دربارهٔ طلاق یا عتق که ذات خداوند تعالی قصد نشود، اثر بر آن مترتّب نیست.»

۹۴۲- (۲) حلبی از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: «هر سوگندی دربارهٔ طلاق و غیر آن‌که ذات خداوند عز و جل قصد نشود، بی‌اثر است.»

۹۴۳- (۳) منصور بن حازم گوید: «امام صادق علیه السلام به من فرمود: آیا [ماجرای] طارق را شنیده‌ای؟ طارق در مدینه برده‌فروش بود. روزی نزد امام باقر علیه السلام آمد و گفت: ای ابوجعفر! نابود شدم. من به طلاق، عتق و نذرها سوگند یاد کردم. امام علیه السلام به وی فرمود: ای طارق این‌ها از گام‌های شیطان است.»

۹۴۴- (۴) صفوان جمّال گوید: «در مسافرت دوم امام صادق علیه السلام به کوفه من آن حضرت را بردم و منصور نیز در آنجا بود. در میان راه وقتی امام علیه السلام به هاشمیه- شهرِ منصور- رسید، پایش را از رکاب بیرون آورد و پیاده شد. سپس قاطر سیاه و سفیدی درخواست کرد، لباس سفیدی بر تن کرد و کلاه سفیدی بر سر نهاد و به سوی منصور حرکت کرد. وقتی نزد منصور رفت، وی به امام علیه السلام گفت: به تحقیق خود را شبیه پیامبران کرده‌ای. امام علیه السلام فرمود: چگونه مرا از فرزندان پیامبران دور می‌شماری؟

منصور گفت: تصمیم گرفتم کسی را به مدینه بفرستم تا نخل‌هایش را قطع کند و کودکان‌شان را اسیر کند.

امام علیه السلام فرمود: ای امیرمؤمنان دلیل آن چیست؟!

منصور گفت: به من گزارش رسیده که دوستدارت- معلی بن خنیس- مردم را به سوی تو فرامی‌خواند و برایت مال جمع آوری

می کند.

امام علیه السلام فرمود: به خدا سوگند، این گونه نیست.

منصور گفت: از تو راضی نمی‌شوم مگر آن‌که به طلاق، عتق، قربانی و انجام حج با پای پیاده سوگند یاد کنی.

امام علیه السلام فرمود: آیا به من دستور می‌دهی به شریکان خدا- غیر از او- سوگند یاد کنم؟ به تحقیق هرکس به خدا راضی نشود هیچ رابطه‌ای با خداوند نخواهد داشت.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۷۶۳

منصور گفت: آیا برای من خود را فقیه می‌شماری؟

امام علیه السلام فرمود: و چگونه مرا از فقه دور می‌دانی، در حالی که من فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله هستم.

منصور گفت: من تو را با کسی که از تو بدگویی کرده رودررو می کنم.

امام علیه السلام فرمود: این کار را بکن! آن‌گاه مردی که نسبت به امام علیه السلام سخن‌چینی کرده بود آمد.

امام علیه السلام به وی فرمود: ای مرد! آیا سوگند می‌خوری؟

وی گفت: آری، سوگند به خدایی که معبودی جز او نیست، عالم نهان و آشکار است، مهرگستر به همه موجودات در این جهان و به مؤمنان در دو جهان است به تحقیق تو این کار را انجام دادی.

امام علیه السلام فرمود: وای بر تو، خداوند را با بزرگی یاد می کنی و او نیز از عذاب تو شرم می کند بلکه بگو: از نیرو و قدرت خدا بیزاری می‌جویم و به نیرو و قدرت خود پناه می‌برم.

آن مرد این گونه سوگند یاد کرد ولی هنوز سوگندش تمام نشده بود که افتاد و درگذشت.

منصور به امام گفت: پس از این ماجرا هرگز سخنی را به زیان تو راست نمی‌انگارم.

آن‌گاه هدیه نیکویی به امام داد و او را بازگرداند.»

۹۴۵- (۵) عبداعلی مولی آل سام از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: «هیچ طلاقی تحقق نخواهد یافت مگر بر طبق کتاب خدا و هیچ عتقی نیست مگر برای خشنودی خدا.»

۹۴۶- (۶) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «هرکس به طلاق و عتق سوگند یاد کند و سپس با آن مخالفت کند، اثری نخواهد داشت. همسرش از وی جدا نخواهد شد و برده‌اش آزاد نخواهد گردید و به همین صورت است هرکس که به حج یا قربانی سوگند یاد کند؛ زیرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از سوگندِ به غیر خدا و طلاقِ بر خلاف سنت و عتق برای غیر رضای خدا و حج برای غیر خدا نهی کرد.»

۹۴۷- (۷) در کتاب العوالی روایت می‌شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «ملعون است! ملعون است! هرکس به طلاق سوگند یاد کند یا دیگری را به آن سوگند دهد.»

۹۴۸- (۸) سکونی از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام از علی علیه السلام روایت می کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«هر سوگندی کفّاره دارد مگر سوگندی که به طلاق یا عتق یا تعهد یا پیمان باشد.»

مرحوم شیخ طوسی قدس سره در کتاب الاستبصار می‌فرماید: «توجیه این روایت به این صورت است که آن را بر نوعی تقیه حمل کنیم، زیرا گروهی از اهل سنت چنین نظری دارند و در هر سوگندی کفّاره را لازم می‌دانند، هرچند بر خلاف مصالح دینی و دنیوی باشد ...»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۷۶۵

۹۴۹- (۹) زراره گوید: «از امام باقر علیه السلام دربارهٔ شخصی سؤال کردم که می گوید: اگر فلان برده را خریدم، آن آزاد است و اگر این لباس را خریدم، متعلق به بینوایان است و اگر با فلان زن ازدواج کردم، مطلَّقه است.

امام علیه السلام فرمود: همه این‌ها بی‌اثر است، طلاق داده نمی‌شود مگر ازدواج شده و صدقه داده نمی‌شود مگر با آنچه ملك است و آزاد کرده نمی‌شود مگر آنچه ملك است.»

۹۵۰- (۱۰) عمر بن زید گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ شخصی سؤال کردم که بدون قصد سوگند به عتق می‌خورد. امام علیه السلام فرمود: هرکس به آن سوگند یاد کند و رضایت خداوند در آن باشد، میان خود و خدایش عتق بر او لازم است ولی به عهدهٔ شخص اکراه شده نیست.»

مرحوم شیخ طوسی قدس سره در کتاب الاستبصار می‌فرماید: «توجیه این روایت به این است که آن را بر نوعی استحباب حمل کنیم.»

۹۵۱- (۱۱) ابراهیم بن عباس روایت می کند که امام رضا علیه السلام به یکی از بردگان سیاهش اشاره کرد و فرمود: «به عتق سوگند یادکرده‌ام- با این‌که به عتق سوگند نمی‌خورم مگر آن‌که برده‌ای آزاد می‌کنم و پس از آن جمیع بردگانم را آزاد می‌کنم- که اگر به دلیل خویشاوندی با پیامبر صلی الله علیه و آله خود را برتر از این بدانم [یکی از بردگانم آزاد باشند] مگر آن‌که عمل شایسته‌ای داشته باشم که به خاطر آن افضل از این باشم.» «۱»

۹۵۲- (۱۲) زید حنّاط گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: همسرم بدون اجازه من از خانه خارج شد و من به وی گفتم: اگر بدون اجازه من بیرون رفتی تو طلاق داده شده‌ای. آن‌گاه وی [از روی فراموشی] بیرون رفت و هنگامی که این مطلب به یادش آمد، وارد شد.

امام علیه السلام فرمود: آیا به اندازه هفتاد ذراع از خانه دور شد؟

گفتم: نه.

امام علیه السلام فرمود: چه چیزی از این سخت‌تر و زشت‌تر است! مشرکان مثل این کار را انجام می‌دهند و [یکی از آنها] به همسرش این سخن را می‌گوید، آن‌گاه آن زن [به این وسیله] خود را از شوهرش جدا می‌کند و با مرد دیگری ازدواج می‌کند، در حالی که هنوز همسر مرد اول است.»

ارجاعات

گذشت: در روایت یازدهم از باب چهلم از ابواب کسب‌های روا و ناروا این گفته که: «و این‌که همه همسرانم مطلّقه و همه بردگانم آزاد باشند و همه این‌ها بر عهدهٔ من باشد در صورتی که به کسی ظلم کنم یا ستم روا دارم و به عدالت رفتار نکنم.

امام علیه السلام فرمود: چه گفتی؟

گفت: سوگندهایم را دوباره برای امام علیه السلام تکرار کردم و امام علیه السلام سرش را به سوی آسمان بلند کرد و فرمود: دستیابی به آسمان برای تو آسان‌تر از آن است.»

---

(۱). متن روایت به دور از نوعی ابهام نیست و بر اساس نسخه وسائل الشیعه ترجمه شد. علاوه بر آن‌که جمله «ان کان یری ...» بر اساس پاورقی عیون نقل به معنا شده است و مقصود از آن خود امام علیه السلام است- م.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۷۶۷

و در روایت چهل و نهم از باب یکم فرموده امام علیه السلام که: «هرگاه ترسیدی، به هر چه خواستند، برای‌شان سوگند یاد کن.

گفتم: فدایت شوم! حتی به طلاق و عتق؟

امام علیه السلام فرمود: به هرچه خواستند.»

و در روایت پنجاه این گفته که: «شخصی برای حاکم به طلاق و عتق سوگند می‌خورد. امام علیه السلام فرمود: هرگاه از شمشیر و تازیانه وی بترسد چیزی بر عهدهٔ او نیست.»

و در روایت پنجاه و چهارم این گفته که: «همانا مرا به طلاق سوگند می‌دهد.

امام علیه السلام فرمود: برایش سوگند یاد کن.

گفتم: مال، متعلق به من نیست.

امام علیه السلام فرمود: برای دفاع از مال برادرت سوگند یاد کن.»

می‌آید:

و در روایت چهارم از باب پانزدهم فرموده معصوم علیه السلام که: «هر سوگندی در معصیت بی‌اثر است عتق باشد یا طلاق یا غیر آن.»

و در روایت هفدهم این گفته که: «آن زن به خواهرش گفت: کنیز من آزاد باشد، اگر در صورت افطار نکردنت با تو سخن گویم ... امام علیه السلام فرمود: باید با وی سخن بگوید، این سوگند بی‌اثر است، آنها از گام‌های شیطان است.»

و در روایت بیست و دوم فرموده امام علیه السلام که: «هر سوگندی که با آن خشنودی خداوند اراده نشود، بی‌اثر است، در طلاق باشد یا عتق.»

و در روایت بیست و سوم فرموده معصوم علیه السلام که: «اگر طلاق یا عتقی بر عهدهٔ او نیست پس با وی سخن گوید.»

و در روایت یکم از باب هفدهم این گفته که: «نه به خدا سوگند! رابطه من و تو خوب و پسندیده نخواهد شد تا این‌که برای من سوگند یاد کنی که همه کنیزانت آزاد باشند ... امام علیه السلام فرمود: در آنچه به آن سوگند خورده‌ای چیزی بر عهده‌ات نیست.»

و در روایات باب سی و چهارم مطالبی است که بر عدم انعقاد سوگند به عتق و صدقه دلالت می‌کند.

و در روایت یکم از باب سی و پنجم این گفته که: «و همه بردگانش را آزاد کرد و سوگند یاد کرد که هرگز با آن آمیزش نکند. امام علیه السلام فرمود: همانا سوگند بر حرام خورده است.»

و باب سی و نه از ابواب مهریه را بنگر.

و در روایت سوم از باب هفتم از ابواب طلاق این گفته که: «داماد من سوگند یاد کرد که اگر همسرش از خانه خارج شود، سه طلاقه باشد ...

امام علیه السلام فرمود: باید او را نگهدارد؛ زیرا سوگندش بی‌اثر است.»

در روایت ششم فرموده دو امام علیهما السلام که: «از گام‌های شیطان سوگند به طلاق و نذر در معصیت است.»

در روایت یکم از باب بیست و چهارم این گفته که: «من تاجر هستم و با مال از کنار ماموران مالیات می‌گذرم. امام علیه السلام فرمود: تا می‌توانی آن را مخفی و در جای خودش مصرف کن.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۷۶۹

گفتم: و اگر مرا به طلاق و عتق سوگند داد [چه کار کنم]؟

امام علیه السلام فرمود: برایش سوگند بخور. آن‌گاه امام علیه السلام دانه خرمایی برداشت و آن را با کره‌ای که در مقابلش بود آغشته کرد و فرمود: باکی ندارم که برای آنان به طلاق و عتق سوگند یاد کنم یا این دانه خرما را بخورم.»

و در روایت یازدهم از باب دوم از ابواب ظهار این گفته که: «و بر آن به طلاق سوگند یاد می‌کند، امام علیه السلام فرمود: این از گام‌هان شیطان است، چیزی بر عهدهٔ او نیست.»

و در روایت دوازدهم این گفته که: «همسرم بر اساس قرآن و سنت مطلقه است. اگر نماز را اعاده کردم آن‌گاه نماز را اعاده کرد ... امام علیه السلام فرمود: همسرش متعلق به اوست و چیزی بر عهدهٔ او نیست، همانا این و مانند آن از گام‌های شیطان است.»

باب ۱۳ جواز سوگند دادن ستمگر به بیزاری از قدرت خدا

۹۵۳- (۱) در نهج البلاغه روایت می‌شود که امیرمؤمنان علیه السلام پیوسته می‌فرمود: «هرگاه تصمیم به سوگند دادن ظالم گرفتید، او را این‌گونه سوگند دهید که از نیرو و قدرت خدا بیزار است؛ زیرا در صورت سوگند دروغ به آن در مجازات وی شتاب می‌شود و هنگامی که به یگانگی خداوند سوگند یاد کند در مجازات وی شتاب نمی‌شود؛ زیرا خداوند سبحان را به یگانگی یاد کرده است.»

۹۵۴- (۲) سعید بن هبهٔ اللّه راوندی در کتاب الخرائج و الجرائح از امام رضا علیه السلام از پدرش روایت می‌کند که فرمود: «شخصی نزد منصور از امام صادق علیه السلام سخن چینی کرد که آن حضرت از مردم برای خود بیعت می‌گیرد تا علیه آنان قیام کند، منصور امام علیه السلام را احضار کرد. امام علیه السلام فرمود: من هیچ یک از این کارها را انجام نداده‌ام.

منصور به دربانش گفت: این مرد را بر آنچه دربارهٔ این- یعنی امام صادق علیه السلام- می‌گوید، سوگند بده!

حاجب گفت: بگو: سوگند به خدایی که معبودی جز او نیست و سوگند را شدید و غلیظ کرد.

امام علیه السلام فرمود: او را این‌گونه سوگند نده؛ زیرا من از پدرم شنیدم که از جدّم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: گروهی از مردم به خدا سوگند دروغ می‌خورند، ولی در سوگندشان از خداوند به بزرگی یاد می‌کنند و او را به صفات نیک و پسندیده متصف می‌کنند، از این رو بزرگداشت خداوند، بر گناه دروغ و سوگندشان غلبه می‌کند. بلکه به من اجازه بده تا او را به سوگندی قسم دهم که پدرم از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای من روایت کرد که فرمود: هیچ‌کس به آن سوگند نمی‌خورد، مگر آنکه گناهش گریبانگیرش می‌شود.

منصور گفت: ای جعفر! پس تو او را سوگند بده.

امام علیه السلام به آن مرد گفت: بگو: اگر من بر تو دروغ بسته‌ام، از نیرو و قدرت خداوند بیزاری می‌جویم و به قدرت و نیروی خودم پناه می‌برم.

آن مرد چنین گفت و امام علیه السلام فرمود: خدایا! اگر دروغ می‌گوید، او را بمیران.

هنوز سخن امام تمام نشده بود که آن مرد بی جان بر زمین افتاد و او را برداشتند و بردند ...»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۷۷۱

۹۵۵- (۳) در کتاب ارشاد مرحوم شیخ مفید آمده است: «از آن جمله است آنچه راویان دربارهٔ ماجرای امام صادق علیه السلام با منصور بیان می‌کنند که: منصور به ربیع دستور داد امام صادق علیه السلام را احضار کند. وقتی امام علیه السلام را نزد منصور برد تا چشم وی به امام علیه السلام افتاد، گفت: خداوند مرا بکشد اگر تو را نکشم. آیا در حکومت من نافرمانی می‌کنی و علیه من دست به فتنه و آشوب می‌زنی؟

امام علیه السلام فرمود: به خدا سوگند! من چنین کاری نکرده‌ام و قصد آن را ندارم. اگر چنین خبری به تو رسیده است گوینده‌اش دروغگوست و بر فرض محال که من چنین کاری کرده باشم به تحقیق به یوسف ستم شد و او بخشید و ایوب به بلا گرفتار شد و صبر کرد و به سلیمان عطا شد و سپاسگزاری کرد. این‌ها پیامبران الهی هستند و نَسَب تو به آنان می‌رسد.

منصور گفت: بسیار خوب، از اینجا بالاـ بیا. امام علیه السلام بالا رفت. آن‌گاه منصور گفت: آنچه را من گفتم فلانی فرزند فلانی دربارهٔ تو به من گزارش کرد.

امام علیه السلام فرمود: ای امیرمؤمنان! او را احضار کن تا این مطلب را با من رو در رو کند.

آن مرد را حاضر کردند و منصور به وی گفت: تو آنچه را از جعفر علیه السلام نقل کردی، خودت شنیدی؟ آن مرد گفت: آری.

امام علیه السلام فرمود: او را بر این مطلب سوگند بده.

منصور به آن مرد گفت: آیا سوگند می‌خوری؟

آن مرد گفت: آری و شروع به سوگند خوردن کرد.

امام علیه السلام فرمود: ای امیرمؤمنان! به من اجازه بده او را سوگند دهم.

منصور گفت: این کار را بکن!

امام علیه السلام به شخص سخن چین فرمود: بگو: از نیرو و قدرت خداوند بیزاری می‌جویم و به نیرو و قدرت خود پناه می‌برم که جعفر چنین و چنان کرد.

آن مرد نخست لحظه‌ای درنگ کرد و سپس به آن سوگند خورد. طولی نکشید که پای بر زمین کوبید و مُرد.

منصور گفت: پای این را بکشید و به بیرون ببرید، خداوند لعنتش کند.»

در گزارش دیگری آمده است: «ربیع گوید: یک روز منصور مرا فراخواند و گفت: ای ربیع! هم اکنون جعفر بن محمد علیه السلام را نزد من حاضر کن. به خدا سوگند! او را خواهم کشت.

من شخصی را به دنبال امام علیه السلام فرستادم. هنگامی که امام علیه السلام آمد، گفتم: ای زاده رسول خدا صلی الله علیه و آله، اگر وصیت یا سفارشی می‌خواهی به کسی کنی، انجام بده.

امام علیه السلام فرمود: از منصور برای من اجازه بگیر.

نزد منصور رفتم و محل امام علیه السلام را به وی گفتم. منصور گفت: او را وارد کن.

وقتی نگاه منصور به امام علیه السلام افتاد، مشاهده کردم لب‌های امام علیه السلام حرکت می‌کند، ولی نفهمیدم چه می‌گوید. هنگامی که امام به منصور سلام کرد، وی در برابر امام به پاخاست و او را در آغوش گرفت و در کنار خود نشاند. آن‌گاه به امام گفت: نیازهایت را باز گو کن.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۷۷۳

امام علیه السلام فرمود: مرا احضار نکن تا خود نزد تو بیایم.

منصور گفت: این کار ممکن نیست، در حالی که تو برای مردم وانمود می‌کنی که می‌دانی، ای اباعبداللّه.

امام علیه السلام فرمود: چه کسی چنین گزارشی به تو داده است؟

منصور به پیرمردی که در برابرش نشسته بود، اشاره کرد. امام علیه السلام به پیرمرد فرمود: آیا تو از من شنیدی که این سخن را بگویم؟

پیرمرد گفت: آری.

امام علیه السلام به منصور گفت: آیا سوگند داده شود؟ (یا سوگند یاد کند) ای امیرمؤمنان! منصور به پیرمرد گفت: سوگند بخور. وقتی پیرمرد شروع به سوگند کرد، امام علیه السلام به منصور فرمود: پدرم علیه السلام از پدرش علیه السلام از جدش علیه السلام از امیرمؤمنان علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: به راستی وقتی انسان به سوگندِ دروغی قسم یاد کند که در آن خداوند عز و جل را از عیب‌ها پیرایه کند، خداوند به دلیل پیراسته شدنش توسط وی از مجازات وی در دنیا خود داری می‌کند. از این رو من او را سوگند می‌دهم.

منصور گفت: این کار در اختیار تو.

امام علیه السلام به پیرمرد فرمود: بگو: از نیرو و قدرت خدا بیزاری می‌جویم و به قدرت و نیروی خودم پناه می‌برم، اگر از تو نشنیده باشم که این سخن را می گویی.

پیرمرد از سوگند خوردن باز ایستاد، آن‌گاه منصور گرز آهنی را که در دست داشت بالا برد و گفت: به خدا سوگند! حتما با این گرز بر سرت خواهم کوبید.

پس پیرمرد سوگند خورد، ولی هنوز سخنش به پایان نرسیده بود که زبانش همانند زبان سگ از کامش بیرون آمد و بلافاصله جان سپرد و امام صادق علیه السلام به پا خاست ...»

۹۵۶- (۴) صفوان بن مهران جمال گوید: «پس از آن‌که منصور، محمد و ابراهیم فرزندان عبداللّه بن حسن را به قتل رساند، شخصی از قبیله قریشِ مدینه از شاخه بنی مخزوم به منصور گزارش داد که امام صادق علیه السلام دوستدارش معلّی بن خنیس را برای جمع‌آوری اموال شیعیانش فرستاده و او به محمد بن عبداللّه کمک می کرد. منصور با شنیدن این خبر نزدیک بود، به خاطر خشم از امام علیه السلام دستش را بخورد آن‌گاه به عمویش داود- حاکم مدینه- نوشت که جعفر بن محمّد علیه السلام را نزد وی بفرستد و به او اجازه درنگ و توقف ندهد. داود نامه منصور را برای امام علیه السلام فرستاد و گفت: فردا برای حرکت به سوی منصور آماده باش و تأخیر نکن.

صفوان گوید: در آن زمان من در مدینه بودم، امام علیه السلام به دنبال من فرستاد و نزد او رفتم. امام علیه السلام به من فرمود: شترت را آماده کن که ما فردا به سوی عراق حرکت خواهیم کرد، انشاءاللّه.» ... روایت ادامه می‌یابد، تا آنجا که گوید: «امام به سوی عراق حرکت کرد تا به شهر منصور رسید، آن‌گاه اجازه ورود گرفت، منصور نیز به وی اجازه داد.

صفوان گوید: یکی از اشخاص که نزد منصور بود، به من گفت: وقتی منصور چشمش به امام افتاد، او را نزد خود برد و سپس دربارهٔ سخنان مرد سخن چین به وی شکایت کرد. آن مرد در گزارشش گفته بود:

معلّی بن خنیس- از وابستگان به امام علیه السلام- مال جمع می کند.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۷۷۵

امام علیه السلام فرمود: پناه می‌برم به خدا از این سخن ای امیرمؤمنان!

منصور گفت: آیا برای پاکی خود از این اتهام سوگند یاد می کنی؟

امام علیه السلام فرمود: آری، به خدا سوگند می‌خورم که هیچ‌یک از آنها نبوده است.

منصور گفت: نه، بلکه به طلاق و عتق سوگند یاد کن.

امام علیه السلام فرمود: آیا به سوگند من به خدایی که معبودی جز او نیست راضی نیستی؟

منصور گفت: برای من خود را به فقاهت نزن.

امام علیه السلام فرمود: پس فقه من به کجا رفت، ای امیرمؤمنان؟

منصور گفت: این مطلب را رها کن. من هم‌اکنون تو را با شخصی که از تو خبر داده رو در رو می کنم. آن‌گاه آن مرد را آوردند و در حضور امام صادق علیه السلام از وی سؤال کردند.

او گفت: آری، این صحیح است و این جعفر بن محمد است و سخنانی که دربارهٔ وی گفتم همه درست است.

امام فرمود: ای مرد آیا سوگند یاد می کنی که سخنانت صحیح است؟

مرد گفت: آری. سپس شروع به سوگند خوردن کرد و گفت: به خداوندی سوگند که خدایی جز او نیست جوینده، پیروز، زنده و قوام‌بخش است.

امام صادق علیه السلام فرمود: در سوگند خوردن شتاب نکن. زیرا من تو را سوگند می‌دهم.

منصور گفت: چه چیز این سوگند را ناپسند شمردی؟

امام علیه السلام فرمود: به راستی خداوند بسیار باحیا و بزرگوار است. هنگامی که بنده‌اش مدح و ثنای او را گوید- به دلیل ستایش او- از شتاب در مجازاتش شرم می‌کند. بلکه‌ای مرد بگو: از نیرو و قدرت خدا بیزاری می‌جویم و به نیرو و قدرت خود پناه می‌برم که من در گفتارم راستگو و نیکوکارم.

منصور به مرد قریشی گفت: سوگند یاد کن به آنچه ابوعبداللّه تو را به آن سوگند داد.

آن مرد به این کیفیت سوگند خورد ولی هنوز سخنش تمام نشده بود که خاموش شد و بی‌جان بر زمین افتاد.

از مشاهده این صحنه، ترس بر منصور چیره شد و شانه‌هایش شروع به لرزیدن کرد ...»

۹۵۷- (۵) اویس قرنی گوید: «نزد امیرمؤمنان علیه السلام بودیم که زنی، مردی را نزد امام علیه السلام آورد و گفت: ای امیرمؤمنان علیه السلام! من چهارصد دینار از این مرد طلبکار هستم. امام به آن مرد گفت: این زن چه می‌گوید؟

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۷۷۷

علی علیه السلام فرمود: بر زمین زانو بزن و چشمانت را به آسمان بدوز و بگو: خدایا! اگر تو بر این زن حقّی سراغ داری که من تصمیم به بردن آن دارم ... و آنچه او از مهریه خود می‌گوید و من انکار می‌کنم پس در هیچ مصیبتی از تو یاری نمی‌جویم و زدودن هیچ اندوهی را از تو درخواست نمی‌کنم و در هیچ حاجتی به تو نیازمند نیستم.

و اگر من آگاهم که تو می‌دانی این زن حقی ندارد که من بخواهم آن را ببرم، پس مرا از جایم حرکت نده تا این‌که عذاب خود را به وی نشان دهی.

آن مرد گفت: ای امیرمؤمنان علیه السلام به خدا سوگند من هرگز چنین سوگندی نخواهم خورد، به تحقیق عرب بیابانگردی را در برابر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مشاهده کردم که این‌گونه سوگند یاد کرد پس خداوند آتشی بر او مسلط کرد که پیش از آن‌که از جایش برخیزد او را سوزاند. من آنچه را این زن به زیان من ادعا کرده است، می‌پردازم.»

ارجاعات

گذشت: در روایت چهارم از باب پیشین فرموده امام علیه السلام که: «وای بر تو! خداوند را به بزرگی یاد می‌کنی، از این رو او از مجازات کردنت شرم می‌کند، بلکه بگو: از نیرو و قدرت خدا بیزاری می‌جویم و به قدرت و نیروی خودم پناه می‌برم.

آن مرد این‌گونه سوگند یاد کرد ولی هنوز آن را تمام نکرده بود که بی‌جان بر زمین افتاد. منصور به امام گفت: از این پس هیچ سخنی را به زیان تو راست نمی‌انگارم.»

باب ۱۴ حکم سوگند فرزند، زن و برده بدون اجازه پدر، شوهر و مولی

۹۵۸- (۱) ابن قدّاح از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «برای فرزند با وجود پدرش و برای زن با وجود شوهرش و برای برده با وجود مولایش، سوگندی نیست.»

۹۵۹- (۲) منصور بن حازم از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «برای هیچ فرزندی با وجود پدرش و برای هیچ برده‌ای با وجود مولایش و برای زن با وجود شوهرش [حقّ] سوگند نیست و هیچ نذری در نافرمانی خدا و هیچ سوگندی در بریدن پیوند خویشاوندی [صحیح] نیست.»

نظیر این در روایت یکم از باب هشتم از ابواب محرمات نسب خواهد آمد.

۹۶۰- (۳) در کتاب من لا یحضره الفقیه در روایت سفارش‌های پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام آمده است: «ای علی علیه السلام، هیچ سوگندی در گسستن پیوند خویشاوندی [صحیح] نیست و برای هیچ فرزندی با وجود پدر و برای هیچ زنی با

وجود شوهر و برای هیچ برده‌ای با وجود مولایش [حق] سوگند نیست.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۷۷۹

۹۶۱- (۴) در کتاب الخصال در بخشی از روایت چهارصدگانه از علی علیه السلام روایت می‌شود که فرمود:

«برای هیچ فرزندی با وجود پدرش و برای زن با وجود شوهرش [حق] سوگند نیست.»

ارجاعات

گذشت: در روایت سوم از باب دوم از ابواب روزه حرام فرموده معصوم علیه السلام که: «برای هیچ زنی با وجود شوهرش [حق] سوگند نیست و برای هیچ فرزندی با وجود پدرش [حق] سوگند نیست و برای هیچ برده‌ای با وجود مولایش [حق] سوگند نیست.»

باب ۱۵ عدم انعقاد سوگند در نافرمانی خدا

خداوند تعالی می‌فرماید:

و خداوند را دستاویز سوگندهای‌تان قرار ندهید که نیکوکاری و پرهیزکاری و سازش دادن میان مردم را ترک کنید و خداوند شنوای داناست «۱».

۹۶۲- (۱) ربیع شامی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «سوگند در حلال کردن حرام و حرام کردن حلال و گسستن پیوند خویشاوندی جایز و صحیح نیست.»

این روایت از عبداللّه بن سنان نیز نقل شده است.

۹۶۳- (۲) قاسم از علی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «در مورد نافرمانی خدا و گسستن پیوند خویشاوندی هیچ سوگندی [صحیح] نیست.»

۹۶۴- (۳) محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که دربارهٔ شخصی که در مورد نا فرمانی خدا سوگند خورده است فرمود: «چیزی بر او نیست و کسی که بر ترک حرف زدن سوگند یاد کرده باید سخن بگوید.»

۹۶۵- (۴) محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هر سوگندی در مورد نافرمانی خدا بی‌اثر است، عتق باشد یا طلاق یا غیر آن.»

۹۶۶- (۵) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام از پدرش از نیاکانش روایت می‌شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «بد گروهی هستند، گروهی که پیروی از سوگندهای‌شان را در برابر اطاعت خدا قرار می‌دهند.»

---

(۱) بقره ۲/ ۲۲۴

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۷۸۱

۹۶۷- (۶) سید فضل اللّه راوندی در کتاب نوادرش از امام صادق علیه السلام از نیاکانش روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «بد گروهی هستند، گروهی که پیروی از سوگندهای‌شان را در غیر اطاعت خدا قرار می‌دهند.»

۹۶۸- (۷) علاء از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هرچه در موردی مخالف کتاب خدا باشد- سوگند یا غیر آن- به کتاب خدا باز می‌گردد.»

۹۶۹- (۸) علاء گوید: «از امام باقر علیه السلام سؤال شد: شخصی برای خود واجب کرد که اگر پدر یا برادر یا خویشاوندش شفا یافت یا با خویشاوندی قطع رابطه کرد یا گناهی انجام داد، پیاده به مکه برود یا صدقه بدهد یا برده‌ای آزاد کند یا نذری انجام دهد یا قربانی کند.

امام علیه السلام فرمود: کتاب خدا پیش از سوگند است و در نافرمانی خدا هیچ سوگندی [صحیح] نیست.

سوگند صحیح و لازم که وفای به آن برای صاحبش شایسته است، سوگندی است که برای سپاسگزاری از خدا آن را بر عهدهٔ خود قرار می‌دهد که اگر خداوند او را از بیماری یا حادثه ترسناکی نجات داد یا غایبی را به وطن بازگرداند یا از مسافرت به وطن بازگشت یا خداوند به او روزی داد، آن را انجام دهد و این واجب است و برای صاحبش شایسته است که برای پروردگار به آن عمل کند.»

۹۷۰- (۹) محمد بن مسلم در تفسیر این سخن خداوند که فرمود: «و خداوند را دستاویز سوگندهای‌تان قرار ندهید.» از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «مقصود این است که شخصی سوگند یاد کند که با برادرش یا مادرش سخن نگوید و مانند آن.»

۹۷۱- (۱۰) ربعی نیز از امام صادق علیه السلام این حدیث را روایت کرده است، با این تفاوت که به جای «برادرش»، «پدرش» آمده است.

۹۷۲- (۱۱) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که دربارهٔ این سخن خداوند عز و جل:

«و خداوند را دستاویز سوگندهای‌تان قرار ندهید.» فرمود: « [مصداق] آن مردی است که سوگند یاد می‌کند با برادر یا پدر (یا مادرش) سخن نگوید یا کاری شبیه آن انجام دهد همانند بریدن پیوند خویشاوندی یا ظلم یا گناه پس بر اوست که به دستور خدا عمل کند و اگر به ترک آن سوگند خورده باشد، شکستن سوگند بر او لازم نمی‌آید.»

۹۷۳- (۱۲) در کتاب الخصال در روایت چهارصدگانه از علی علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «و هیچ نذری در نافرمانی خدا و هیچ سوگندی در گسستن پیوند خویشاوندی [صحیح] نیست.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۷۸۳

۹۷۴- (۱۳) اسماعیل بن سعد اشعری گوید: «از امام رضا علیه السلام دربارهٔ شخصی که به بریدن پیوند خویشاوندی سوگند می‌خورد سؤال کردم. امام علیه السلام پاسخ داد: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: هیچ نذری در نافرمانی خدا و هیچ سوگندی در گسستن پیوند خویشاوندی [صحیح] نیست.

و سؤال کردم: حاکم شخصی را به طلاق و غیر آن سوگند می‌دهد و او نیز سوگند می‌خورد.

امام علیه السلام فرمود: باکی بر او نیست.

و سؤال کردم: شخصی از طرف حاکم بر مالش بیمناک است، از این رو برای نجات آن سوگند می‌خورد. امام علیه السلام فرمود: باکی بر او نیست.

و از امام علیه السلام سؤال کردم: آیا انسان می‌تواند برای حفظ مال برادرش سوگند یاد کند، همان‌گونه که بر مال خود سوگند یاد می‌کند؟ امام علیه السلام فرمود: آری.»

۹۷۵- (۱۴) عبد اللّه بن سنان از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هیچ سوگندی در حال خشم و دربارهٔ گسستن پیوند خویشاوندی و در حال اجبار و اکراه [صحیح] نیست.

گفتم: خداوند کارهایت را سامان بخشد! چه تفاوتی میان اکراه و اجبار است؟

امام علیه السلام فرمود: اجبار از طرف حاکم است و اکراه از طرف همسر و مادر و پدر و آن بی اثر است.»

این حدیث با سندهای گوناگون و اندکی تفاوت روایت شده است.

۹۷۶- (۱۵) محمد بن مسلم گوید: «از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام دربارهٔ زنی سؤال شد که سوگند یاد کرد اگر تا پایان عمر با خواهرش سخن گوید، اموالش قربانی و برده‌هایش آزاد باشد.

امام علیه السلام فرمود: با او سخن گوید و اثری بر این نیست، همانا این سوگند و همانند آن از گام‌های شیطان است.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۷۸۵

۹۷۷- (۱۶) محمد بن مسلم گوید: «زنی از خاندان مختار به خواهر یا یکی از بستگانش گفت: ای فلانی! بیا با من غذا بخور. او گفت: نه. آن‌گاه سوگند یاد کرد و پیاده رفتن به حج و آزادی بردگانش را بر خود واجب کرد که هرگز با وی زیر یک سقف ننشیند و بر سر یک سفره با او غذا نخورد سپس زن دیگر مانند او سوگند یاد کرد. عمر بن حنظله سخنان آنان را برای امام باقر علیه السلام بازگو کرد. امام علیه السلام فرمود: من در این‌باره حکم می‌کنم. به وی بگو: باید با او غذا بخورد و یک سقف بر آنها سایه افکند و [لازم نیست] پیاده حج گزارد و عتق کند و از پروردگارش بترسد و چنین کاری را تکرار نکند، زیرا آن از گام‌های شیطان است.»

۹۷۸- (۱۷) ابن بکیر بن اعین گوید: «خواهر عبداللّه جدّ بن مختار به عیادت خواهر بیمارش رفت. خواهرش به وی گفت: افطار کن. ولی او از افطار کردن خودداری کرد. خواهرش گفت: اگر افطار نکردی و من تا پایان عمر با تو سخن گفتم، کنیزم آزاد باشد.

او گفت: اگر افطار کردم، کنیزم آزاد باشد.

خواهرش گفت: اگر افطار نکنی بر عهدهٔ من است که پیاده به حج بروم و همه اموالم برای بینوایان باشد.

وی گفت: اگر افطار کردم، مثل آنچه گفتی بر عهدهٔ من است.

از امام باقر علیه السلام در این باره سؤال شد، امام فرمود: باید با وی سخن گوید، این‌ها بی اثر است. همانا آن از گام‌های شیطان است.»

۹۷۹- (۱۸) در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت می‌شود که امام صادق علیه السلام دربارهٔ کسی که سوگند یاد کرد که اگر با پدر و مادرش سخن گوید، یک حج انجام دهد فرمود: «اثری ندارد».

زراره و عبدالرحمن بن ابی عبداللّه نیز این روایت را از امام صادق علیه السلام نقل کرده‌اند.

۹۸۰- (۱۹) عمرو بن براء گوید: «شنیدم که از امام صادق علیه السلام سؤال شد: شخصی بر خود لازم کرد که پیاده حج گزارد و قربانی کند و به هر سوگند غلیظ و شدیدی قسم بخورد و گفت: هرگز با پدرم سخن نمی‌گویم و در هیچ کار خیری به او کمک نمی‌کنم و با من بر سر یک سفره هرگز غذا نخواهد خورد و هیچ سقفی من و او را در زیر خود هرگز پناه نخواهد داد. سپس ساکت شد.

امام علیه السلام فرمود: آیا چیز دیگری نیز باقی ماند؟

گفت: نه، فدایت شوم.

امام علیه السلام فرمود: هرگونه بریدن پیوند خویشاوندی بی اثر است.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۷۸۷

۹۸۱- (۲۰) سماعهٔ بن مهران گوید: «از امام صادق صلی الله علیه و آله سؤال کردم: شخصی سوگندهایی یاد می‌کند که پیاده حج گزارد یا صدقه دهد (یا عتق کند) یا نذری را انجام دهد یا قربانی کند، در صورتی که با پدر یا مادر یا برادر یا یکی از بستگانش سخن گوید یا پیوند خویشاوندی را قطع کند یا گناهی را مرتکب شود و یا کار ناشایستی را انجام دهد.

امام علیه السلام فرمود: (کتاب خدا پیش از سوگند است) هیچ سوگندی در نافرمانی خدا [صحیح] نیست.

(سوگند صحیح و لازم که صاحبش باید به آن عمل کند، سوگندی است که آن را برای خدا از جهت سپاسگزاری بر عهدهٔ خود قرار می‌دهد- که اگر خداوند او را از بیماری یا حادثه ترسناکی نجات داد یا مالش را به وی بازگرداند یا از مسافرت او را بازگرداند (یا چیزی را روزی وی کرد، پس بگوید:) برای خداوند فلان کار بر من لازم است و برای شکر گزاری از خدا- پس این

بر صاحبش لازم است و برای وی شایسته است که آن را انجام دهد).»

۹۸۲- (۲۱) حلبی روایت می کند که امام صادق علیه السلام دربارهٔ شخصی که سوگند یاد کرد با یکی از بستگانش سخن نگوید فرمود: «اثری بر آن نیست، با کسی که سوگند به زبانش یاد کرده، سخن گوید.

و فرمود: هر سوگند که با آن خشنودی خداوند قصد نشود، بی اثر است، در طلاق باشد یا عتق (یا غیر آن).

و از امام سؤال کردم: زنی با خود عهد کرد که اگر وسایلش را به فلان زن و فلان عاریه دهد، تمام اموالش را هدیه خانه خدا قرار دهد. آن‌گاه یکی از اعضای خانواده‌اش بدون دستور وی عاریه داد.

امام علیه السلام فرمود: قربانی بر عهدهٔ او نیست، قربانی تنها در موردی است که برای خدا چیزی برای کعبه هدیه قرار داده شود، پس آن چیزی است که باید به آن عمل شود در صورتی که برای خدا قرار داده شود ولی آنچه شبیه این است، اثری ندارد و هیچ قربانی- بدون ذکر نام خدا در آن- [صحیح و لازم] نیست.

و از امام علیه السلام سؤال شد: شخصی گوید: بر من است که هزار شتر قربانی کنم و به هزار حجّ محرم شوم.

امام علیه السلام فرمود: آن از گام‌های شیطان است.

و از امام علیه السلام سؤال شد: شخصی متعهد می‌شود محرم به یک حج شود.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۷۸۹

یا پس از ذبح شتری گوید: این هدیه‌ای برای خانه خدا باشد.

امام علیه السلام فرمود: شترهای زنده هدیه خانه خدا می‌شوند ولی پس از آن‌که به گوشت تبدیل شد، هدیه نمی‌شود.»

۹۸۳- (۲۲) حلبی روایت می کند که امام صادق علیه السلام دربارهٔ شخصی که سوگند یاد کرد با یکی از بستگانش سخن نگوید فرمود: «اثری بر آن نیست، در طلاق باشد یا عتق اثری بر آن نیست.

و سؤال کردم: زنی اموالش ...» ادامه این روایت همانند روایت پیشین است.

۹۸۴- (۲۳) علی بن جعفر گوید: «از برادرم امام موسی بن جعفر علیه السلام سؤال کردم: شخصی با برادر یا یکی از بستگانش که شیعه نیستند، قطع رابطه می کند.

امام علیه السلام فرمود: اگر طلاق یا عتقی بر عهده‌اش نیست، با او سخن گوید»

۹۸۵- (۲۴) در کتاب فقه الرضا آمده است: «پس اگر سوگند یاد کرد که به گناه و حرام نزدیک نشود و سپس مخالفت کرد، حتماً کفّاره بر وی لازم است.»

۹۸۶- (۲۵) در همان کتاب آمده است: «هیچ سوگندی با اکراه و در حال مستی و تعصب‌های نابه جا و گناه [صحیح] نیست.»

۹۸۷- (۲۶) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «سوگندهای کفّاره‌دار عبارتند از: سوگند بر ترک کار غیر واجب که در صورت انجام آن بر تو کفّاره است.

و سوگند بر ترک کار واجب و انجام آن، در مورد آن چیزی بر تو نیست.

شکستن سوگند در گناه اشکال ندارد و کفّاره ندارد و هرکس دربارهٔ گناهی سوگند یاد کند، باید استغفار کند.

امام علیه السلام در ادامه فرمود: و هرکس بر انجام یکی از طاعات سوگند یاد کند، سپس آن را به‌جا نیاورد، کفّاره بر عهده اوست؛ مثل این‌که سوگند یاد کند که نماز مستحب مشخصی را بخواند یا روزه بگیرد یا صدقه دهد ولی اگر بر ترک نماز یا انجام ظلم یا خیانت یا انجام برخی گناهان سوگند یاد کند و آن را انجام ندهد، در این باره سوگند شکنی نکرده است و کفّاره بر عهده او نیست.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۷۹۱

ارجاعات

گذشت: در روایت سوم از باب دوم از ابواب روزه حرام فرموده پیامبراکرم صلی الله علیه و آله که: «و هیچ سوگندی در بریدن پیوند خویشاوندی [صحیح] نیست و هیچ سوگندی در کار غیر ممکن [صحیح] نیست و هیچ سوگندی در گناه [صحیح] نیست.»

و در روایت یکم از باب چهارم از ابواب سوگند فرموده امام علیه السلام که: «سوگند دروغ که موجب آتش دوزخ می‌شود این است که انسان علیه حق شخص مسلمانی سوگند یاد کند تا مال وی را برای خود نگه دارد.»

در روایت دوم از باب پیشین فرموده پیامبراکرم صلی الله علیه و آله که: «هیچ سوگندی در بریدن پیوند خویشاوندی [صحیح] نیست.» «۱» در روایت سوم نظیر آن هست.

می‌آید:

و در روایت یکم از باب هفتم از ابواب طلاق فرموده معصوم علیه السلام که: «و هیچ سوگندی در حرام کردن حلال و در حلال کردن حرام و در بریدن پیوند خویشاوندی [صحیح] نیست.»

و در روایت دوم از باب بیست و چهارم فرموده معصوم علیه السلام که: «و هیچ سوگندی در بریدن پیوند خویشاوندی و در هیچ‌یک از معصیت‌های خداوند [صحیح] نیست.» «۲»

باب ۱۶ عدم انعقاد سوگند به ترک خرید از بازار برای خانواده

۹۸۸- (۱) اسحاق بن عمار گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: شخصی سوگند یاد می‌کند که نیازهای خانواده‌اش را از بازار نخرد.

امام علیه السلام فرمود: برای‌شان می‌خرد.

گفتم: شخصی این کار را به جای او انجام می‌دهد.

امام علیه السلام فرمود: برای‌شان می‌خرد.

گفتم: او کسی را دارد که به جایش این کار را انجام دهد و او آگاه‌تر از خودش است و در آن زیان نمی‌بیند.

امام علیه السلام فرمود: برای‌شان می‌خرد.»

۹۸۹- (۲) زراره گوید: «به امام باقر علیه السلام گفتم: شخصی با قسم‌های شدید سوگند یاد می‌کند که چیزی برای خانواده‌اش نخرد.

امام علیه السلام فرمود: برای‌شان بخرد و به خاطر سوگند، چیزی بر عهدهٔ او نیست.»

ارجاعات

می‌آید:

در باب پنجم از ابواب نذر مطالبی خواهد آمد که بر این بحث دلالت می‌کند.

---

(۱). ۲۴/ ۵۵۴ باب ۱۴ از ابواب سوگند روایت ۲ (۳۶۱۸۶).

(۲). باب ۲۴ از ابواب طلاق روایت ۲.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۷۹۳

باب ۱۷ عدم انعقاد سوگند در حال خشم، اجبار، اکراه، بدون قصد و اراده

خداوند تعالی می‌فرماید:

خداوند شما را به سوگندهایِ بیهوده‌تان بازخواست نمی‌کند بلکه به آنچه قلب‌های‌تان انجام می‌دهد شما را بازخواست می‌کند و خداوند آمرزنده بردبار است «۱».

۹۹۰- (۱) سعد بن ابی خلف گوید: «به امام موسی بن جعفر علیه السلام گفتم: من پنهانی از همسرم کنیزی خریده بودم ولی او باخبر شد و از خانه من بیرون رفت و حاضر نشد بازگردد. من در منزل اقوامش نزد او رفتم و گفتم: آنچه به تو گفته شده باطل است و آن کسی که این خبر را به تو داده دشمن توست و می‌خواهد تو را گرفتار اضطراب و ناراحتی کند. همسرم گفت: نه، به خدا سوگند! رابطه من و تو هرگز خوب نخواهد شد تا این‌که سوگند یاد کنی که اگر کنیزه‌ای خریده‌ای و هنوز در ملك تو باقی است، همه کنیزانت آزاد باشند و تمام اموالت صدقه باشد.

من نیز به این صورت برای وی سوگند یاد کردم. همسرم دوباره سوگند را تکرار کرد و به من گفت: بگو: همه کنیزانی که اکنون دارم آزاد هستند. من نیز به وی گفتم: همه کنیزانی که هم اکنون دارم آزاد هستند.

آن‌گاه از کنیزم جدا شدم و تصمیم گرفتم به خاطر تمایلی که به او دارم، آزادش کنم و با وی ازدواج کنم.

امام علیه السلام فرمود: در آنچه [همسرت] تو را به آن سوگند داد چیزی بر عهده‌ات نیست و بدان که هیچ عتق و صدقه‌ای صحیح نیست مگر آنچه با آن خشنودی خداوند و پاداش وی قصد شود.»

۹۹۱- (۲) در کتاب دعائم الاسلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌شود که فرمود: «هیچ سوگندی از مکره صحیح نیست. خداوند عز و جل می‌فرماید: «مگر آن‌که اکراه شود و قلبش با ایمان آرام باشد.»

۹۹۲- (۳) مسعدهٔ بن صدقه در تفسیر این سخن خداوند: «خداوند شما را به سوگندهای لغوتان بازخواست نمی‌کند.» از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «لغو این است که شخصی بگوید: نه به خدا سوگند و آری به خدا سوگند و بر چیزی تصمیم نگرفته است.»

نظیر این روایت از عبدالله بن سنان و محمد بن مسلم نیز روایت شده است.

---

(۱). بقره ۲/ ۲۲۵.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۷۹۵

۹۹۳- (۴) ابو بصیر در تفسیر آیه: «خداوند شما را به سوگندهای بیهوده‌تان باز خواست نمی‌کند.» از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «آن، نه به خدا سوگند و آری به خدا سوگند است.»

۹۹۴- (۵) ابو الصباح گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ این سخن خداوند عز و جل سؤال کردم: «خداوند شما را به سوگندهای بیهوده‌تان بازخواست نمی‌کند.» امام علیه السلام فرمود: مقصود نه به خدا سوگند و آری به خدا سوگند و چنین نیست به خدا سوگند است که بر آن تصمیمی ندارد. (یا تصمیم بر چیزی ندارد.)

۹۹۵- (۶) محمد بن مسلم گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ سخن خداوند تبارك و تعالی که خدایی جز او نیست سؤال کردم: «و خداوند را دستاویز سوگندهای‌تان قرار ندهید تا نیکوکاری و پرهیزگاری را ترك کنید.»

امام علیه السلام فرمود: آن سخن انسان است «نه به خدا سوگند» و «آری به خدا سوگند».

ارجاعات

گذشت: در روایات باب پنجاه و سوم از ابواب مبارزه با نفس مطالبی هست که بر این بحث دلالت می‌کند.

و در روایت پنجاه و دوم از باب یکم از ابواب سوگند این گفته که: «شخصی مجبور به سوگند می‌شود و به طلاق، عتق و صدقه

اموالش سوگند یاد می‌کند، آیا آنها بر وی لازم است؟

امام علیه السلام فرمود: نه، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: آنچه امت من بر آن اکراه شوند از آنان برداشته شده است.»

و در روایت دهم از باب دوازدهم‌از امام صادق علیه السلام دربارهٔ شخصی سؤال شد که بدون قصد سوگند به عتق یاد کرد. امام علیه السلام فرمود: «هرکس بدان سوگند یاد کند و خشنودی خداوند در آن باشد، میان خود و خدایش بر عهدهٔ او لازم است ولی بر مکره لازم نیست.»

مرحوم شیخ طوسی قدس سره آن را بر نوعی استحباب حمل کرده است.

و در روایت چهاردهم از باب پانزدهم فرموده امام علیه السلام که: «هیچ سوگندی در حال خشم و در بریدن پیوند خویشاوندی و با اجبار و اکراه صحیح نیست.»

می‌آید:

و در روایت دوم از باب سی و چهارم فرموده امام علیه السلام که: «آن زن هرچند در حال خشم بود ولی سوگند یاد کرد آن‌گونه که سوگند یاد کرد و او قصد کرد که با میل و اختیار نزد آن مرد نرود و او چنین توانی دارد و اگر می‌دانست که این کار از عهده‌اش خارج است، سوگند یاد نمی‌کرد.»

و در روایت دوم از باب بیست و چهارم از ابواب طلاق فرموده امام علیه السلام که: «و عتق با اکراه صحیح نیست، پس هرکس سوگند یاد کند یا سوگند داده شود در یکی از این‌ها و آن را انجام دهد، چیزی بر عهدهٔ او نیست.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۷۹۷

باب ۱۸ حکم مخالفت با سوگند در صورت بهتر بودن آن

۹۹۶- (۱) سعید اعرج گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی بر انجام کاری سوگند یاد می‌کند، آن‌گاه می‌بیند ترک آن بهتر است و اگر ترک نکند، ترس از گناه دارد، آیا آن را ترک کند؟

امام علیه السلام فرمود: مگر سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را نشنیده‌ای که فرمود: هرگاه بهتر از سوگند خود را یافتی، آن را رها کن!»

۹۹۷- (۲) عبدالرحمان بن ابی عبداللّه از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هرگاه شخصی بر کاری سوگند یادکند و انجام آن بهتر از ترکش باشد، باید کاری را که بهتر است انجام دهد و کفّاره‌ای بر او نیست. همانا آن، از گام‌های شیطان است.»

این حدیث از زراره نیز روایت شده است.

۹۹۸- (۳) ابن فضّال از یکی از شیعیان از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هرکس برای کاری سوگند یاد کند، آن‌گاه کار بهتری بیابد، پس باید آن کار بهتر را انجام دهد و برایش نیکی افزوده‌ای است.»

در کتاب من لا یحضره الفقیه این روایت بدون سند نقل شده است.

۹۹۹- (۴) سعد بن حسن گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال شد: شخصی سوگند یاد کرد که کالا-یش را به فلان قیمت نفروشد، سپس نظرش عوض شد.»

امام علیه السلام فرمود: می‌فروشد و کفّاره نمی‌دهد.»

بروجری، آقا حسین طباطبایی - مترجمان: حسینیان قمی، مهدی - صبوری، م، منابع فقه شیعه، ۳۱ جلد، انتشارات فرهنگ سبز، تهران - ایران، اول، ۱۴۲۹ ه ق

منابع فقه شیعه؛ ج۲۴، ص: ۷۹۷

۱۰۰۰- (۵) محمد بن سنان با واسطه از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هرکس برای کاری سوگند یاد کند، آن‌گاه کار دیگری را بهتر از آن بیابد و انجام دهد، انجام آن کار کفّاره سوگندش خواهد بود و برایش حسنه‌ای است.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۷۹۹

۱۰۰۱- (۶) در کتاب الجعفریات از علی علیه السلام روایت می‌شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس برای کاری سوگند یاد کند، آن‌گاه کار دیگری را بهتر از آن بیابد، باید کار بهتر را انجام دهد و برای سوگندش کفّاره بپردازد.»

در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام از پدرش از نیاکانش علیهم السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز این حدیث، روایت شده است.

۱۰۰۲- (۷) در کتاب العوالی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌شود که فرمود: «هرکس برای کاری سوگند یاد کند و بهتر از آن را مشاهده کند، پس باید کفّاره بپردازد و کار بهتر را انجام دهد.»

۱۰۰۳- (۸) و در همان کتاب روایت می‌شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هرگاه بر چیزی سوگند یاد کردی و کار دیگری را بهتر از آن یافتی، پس کار بهتر را انجام بده و برای سوگندت کفّاره بپرداز.»

۱۰۰۴- (۹) احمد بن محمد ابن ابی نصر از امام رضا علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «پدرم سوگند یاد کرد که یکی از همسران فرزند دارش را به مسافرت نبرد و اگر خواست او را به مسافرت ببرد یک برده به قیمت صد دینار آزاد کند. آن‌گاه او را با خود به مسافرت برد و به من دستور داد، پس برده‌ای به صد دینار خریدم و آزاد کردم.»

۱۰۰۵- (۱۰) عبد الرحمان ابن ابی عبداللّه گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ سوگندهای کفّاره‌دار سؤال کردم:

امام علیه السلام فرمود: کفارات بر عهدهٔ کسی است که سوگند یاد می‌کند کالایی را خرید و فروش نکند سپس نظرش تغییر می‌کند و آن را می‌خرد، پس برای سوگندش باید کفّاره بپردازد.»

۱۰۰۶- (۱۱) سکونی از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام از علی علیه السلام روایت می‌کند که پیامبراکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «در هر سوگندی کفّاره است مگر سوگندی که دربارهٔ طلاق، عتق یا تعهّد و پیمان باشد.»

ارجاعات

گذشت: در روایت یکم از باب چهارم فرموده امام علیه السلام که: «سوگند بدون کفّاره این است که انسان بر ترک کار نیکی به خدا سوگند یاد کند، پس کفّاره آن، انجام آن است.»

می‌آید:

در باب بیست و یکم، بیست و ششم و بیست و هفتم مناسب با این بحث خواهد آمد.

و در روایت دهم از باب سوم از ابواب نذر این گفته که: «من دربارهٔ آن سوگندی یاد کرده‌ام و گفتم: برای خدا بر عهدهٔ من است که هرگز آن را نفروشم و اکنون به بهای آن و کاهش هزینه زندگی نیاز دارم.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۸۰۱

امام علیه السلام فرمود: به تعهدت با خدا برای وی وفا کن.»

و در روایت حسین نظیر آن خواهد آمد.

باب ۱۹ حکم سوگند بر ترک چیزهای پاکیزه

خداوند تعالی می‌فرماید:

ای کسانی که ایمان آوردید، چیزهای پاکیزه‌ای را که خداوند برای‌تان حلال کرد، حرام نکنید و تجاوز نکنید؛ زیرا خداوند تجاوزگران را دوست ندارد.

و از روزی‌های حلال و پاکیزه خداوند که به شما داده شده بخورید و از خدایی پروا کنید که شما به او مومن هستید.

خداوند شما را به سوگندهای بیهوده‌تان بازخواست نمی‌کند، بلکه شما را به سوگندهای با قصد و عمد بازخواست می‌کند «۱».

۱۰۰۷- (۱) ابن ابی عمیر با واسطه در تفسیر آیه: «ای مؤمنان! چیزهای پاکیزه‌ای را که خداوند برای‌تان حلال کرد، حرام نکنید و از حد مگذرید؛ زیرا خداوند تجاوزگران را دوست ندارد.» از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «این آیه دربارهٔ امیرمؤنان علیه السلام و بلال و عثمان بن مظعون نازل شد. امیرمؤمنان علیه السلام سوگند یاد کرد که هرگز شب نخوابد و بلال سوگند یاد کرد که هرگز در روز افطار نکند و عثمان بن مظعون سوگند یاد کرد که هرگز با همسرش آمیزش نکند. پس از این ماجرا همسر عثمان بن مظعون که زن زیبایی بود نزد عایشه رفت. عایشه به وی گفت: چه شده است که خود را رها کرده‌ای؟

همسر عثمان گفت: برای چه کسی خود را بیارایم، به خدا سوگند از فلان زمان همسرم به من نزدیک نشده است، همانا او رهبانیت اختیار کرده و لباس‌های زبر می‌پوشد و دنیا را رها کرده است.

وقتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد، عایشه ماجرا را برای وی بازگو کرد. آن‌گاه پیامبر صلی الله علیه و آله بیرون رفت و مردم را به مسجد فرا خواند. وقتی مردم گرد آمدند، بر فراز منبر رفت و حمد و ثنای الهی را به جا آورد.

سپس فرمود: گروهی را چه شده است که پاکی‌ها را بر خودشان حرام می‌کنند. آگاه باشید که من در شب می‌خوابم و آمیزش می‌کنم و روز افطار می‌کنم پس هرکس از سنت من روی برتابد از من نیست.

در این هنگام آن گروه برخاستند و گفتند: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله ما بر این کارها سوگند یاد کرده‌ایم. به همین مناسبت خداوند این آیه را فرستاد: «خداوند شما را به سوگندهای بیهوده‌تان بازخواست نمی‌کند؛ بلکه به سوگندهای با قصد و اراده، شما را بازخواست می‌کند که کفّاره آن غذا دادن به ده بینواست از غذای متوسط خانواده‌تان یا پوشاندن آنان یا آزاد کردن برده‌ای. پس هرکه نیابد، سه روز روزه بگیرد. آن کفّاره سوگندهای‌تان است هرگاه سوگند یاد کردید.»

---

(۱). مائده ۵/ ۸۷- ۸۹.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۸۰۳

۱۰۰۸- (۲) دربارهٔ آیه: «ای مؤمنان، چیزهای پاکیزه‌ای را که خداوند، برای‌تان حلال کرد، حرام نکنید ...»

ابن عباس، مجاهد و قتاده گویند: «این آیه دربارهٔ علی علیه السلام، ابوذر، سلمان، مقداد، عثمان بن مظعون و سالم نازل شد. آنها با یکدیگر توافق کردند که روزها روزه بدارند و شب‌ها را در رختخواب نخوابند و به عبادت سپری کنند و گوشت نخورند و به زن و بوی خوش نزدیک نشوند و لباس زبر و خشن بپوشند و دنیا را ترک کنند و برای عبادت بیابانگردی کنند و برخی از آنان تصمیم به بریدن آلت تناسلی خود گرفتند. آن‌گاه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سخنرانی کرد و فرمود: گروهی را چه شده است که زنان و بوی خوش و خواب و لذت‌های دنیا را حرام می‌کنند آگاه باشید که من به شما دستور ندادم قسّیس و راهب باشید. همانا در دین من ترک گوشت و زنان و صومعه‌نشینی نیست و به راستی سیاحت امت من و رهبانیت آنان جهاد است ...»

۱۰۰۹- (۳) در کتاب العوالی روایت می‌شود که: «یک روز پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نزد مردم نشست و به توصیف قیامت پرداخت و به غیر از ترساندن آنها سخنی نگفت: از این رو مردم بسیار ترسیدند و گریستند.

آن‌گاه ده نفر از یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در خانه عثمان بن مظعون گرد آمدند و با هم قرار گذاشتند که روزها را روزه

بدارنـد و شب‌ها را به عبادت سپری کنند و به زن و بوی خوش نزدیک نشوند و لباس زبر و خشن بر تن کنند و دنیا را ترک کنند و برای عبادت به گردش در زمین بپردازنـد و رهبانیت پیشه کنند و آلت تناسلی خود را از کار بیندازند. این خبر به پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله رسـید و به خـانه عثمـان بن مظعون آمـد ولی او را در خـانه نیافت. به همسـرش گفت: آیا آنچه به من رسـیده واقعیت دارد؟ همسـر عثمان از یک سو نمی‌خواست سـخن پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله را دروغ شـمارد و از سوی دیگر نمی‌خواست او ابتدا سـخنی به زیان شوهرش گفته باشد، از این رو گفت: ای رسول خدا صـلی الله علیه و آله! اگر عثمان به تو گفته است، سـخنش درست است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفت و عثمان به خانه آمد. آن‌گاه همسر عثمان ماجرا را برای وی بازگو کرد. عثمان و دوستانش نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمدند و آن حضرت به آنان فرمود: آیا نگویم که شما با هم توافق کرده‌اید؟

آنان گفتند: ما به جز خیر، قصدی نداشتیم.

پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله فرمود: به من چنین دسـتوری داده نشده است. آن‌گاه ادامه داد: بدن‌های‌تان قطعاً بر شـما حق دارند، پس روزه بگیریـد، افطار کنیـد، شب‌زنـده‌داری کنیـد و بخوابیـد، چرا که من روزه می‌گیرم، افطار می‌کنم، شب زنـده‌داری می‌کنم، می‌خوابم، گوشت و چربی می‌خورم و بـا زنان آمیزش می‌کنم، پس هرکس از سـنت من روی گردانـد از من نیست. آن‌گاه مردم را گرد آورد و برای‌شان سـخنرانی کرد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: گروهی را چه شده است که زن و بوی خوش و خواب و لـذت‌های دنیـا را حرام می‌کننـد. آگـاه باشـید که من به شـما دسـتور نـدادم راهب و قسّیس باشـید. همانا ترک گوشت و زنان و صومعه نشینی از آیین من نیست. همانـا گردشـگری امت من در روزه و رهبـانیت آنـان در جهـاد است. خـدا را بپرستیـد و چیزی را شریک وی قرار ندهیـد، حج و عمره گزارید، نماز بر پادارید، زکات بپردازید و ماه رمضان روزه بگیرید. معتدل و میانه رو باشـید تا با میانه روی با شما رفتار شود.

همانا پیشـینیان شما به دلیل سختگیری نابود شدند آنها بر خود سخت‌گیری کردند، خداوند نیز بر آنان سخت گرفت و باقیمانده‌های آنان در دیرها و صومعه‌ها هستند.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۸۰۵

۱۰۱۰- (۴) عبداللّه بن سـنان گوید: «از امام علیه السـلام سؤال کردم: شخصـی می‌گوید: اگر مایع حلال یا حرامی نوشـیدم همسـرم مطلّقه یا بردگانم آزاد باشند.

امام علیه السـلام فرمود: وی نباید به حرام نزدیک شود چه سوگند یاد کند یا نکند ولی حلال را ترک نکند، زیرا او حق ندارد آنچه را خداونـد حلال کرده، حرام نمایـد. زیرا خداونـد می‌فرمایـد: «ای مؤمنـان، چیزهـای پاکیزه‌ای را که خداونـد برای‌تان حلال کرده است، حرام نکنید.» و دربارهٔ سوگندش برای حلال، چیزی بر عهدهٔ او نیست.»

۱۰۱۱- (۵) در کتاب دعائم الاسـلام از امام صادق علیه السـلام روایت می‌شود که فرمود: «هرکس حلال را بر خود حرام کنـد، پس آن را انجـام دهـد؛ زیرا چیزی بر او نیست و اگر بر ترک آنچه خداونـد حلال کرده است سوگنـد یاد کنـد، برای سوگنـدش کفّاره بپردازد و اگر خواست آن را انجام دهـد و اگر بر انجـام کـار حرامی سوگنـد یـاد کرد، آن را انجام ندهـد و شکسـتن سوگنـد بر او نیست.»

ارجاعات

گذشت: در برخی از روایات باب یکم از ابواب مسافرت و بعضی از اشارات آن آنچه بر این دلالت می‌کند.

می‌آید:

و در روایات باب یکم از ابواب ازدواج و باب دوم از ابواب متعه مناسب با این بحث وجود دارد.

باب ۲۰ حکم سوگند بر نخوردن شیر و گوشت یک بز

۱۰۱۲- (۱) عیسی بن عطیه گوید: «به امام باقر علیه السلام گفتم: من سوگند یاد کردم که از شیر و گوشت بزم نخورم. آن‌گاه آن را فروختم ولی بچه‌های آن نزد من هستند.
امام علیه السلام فرمود: از شیر و گوشت آنها هم نخور؛ زیرا آنها از آن بز هستند.»
منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۸۰۷

باب ۲۱ حکم سوگند بر زدن برده

خداوند تعالی می‌فرماید:
و اگر پیش از نزدیکی با همسران‌تان آنها را طلاق دادید، در حالی که برای‌شان مهریه مشخص کرده‌اید، پس نیمی از آن را بپردازید، مگر آن‌که آن زنان ببخشند یا کسی که پیوند ازدواج در اختیار اوست ببخشد و بخشش شما به تقوا نزدیک‌تر است و در میان خود بزرگواری را فراموش نکنید؛ زیرا خداوند به کارهای‌تان بیناست «۱».
۱۰۱۳- (۱) نجیّه عطار گوید: «همراه امام باقر علیه السلام به مکه مسافرت کردم. امام علیه السلام به غلامش دستوری داد، ولی او با آن مخالفت کرد. امام علیه السلام فرمود: ای غلام، به خدا سوگند! تو را خواهم زد و من ندیدم که امام علیه السلام غلامش را بزند، از این رو به وی گفتم: فدایت شوم! تو سوگند یاد کردی که غلامت را بزنی ولی من زدن تو را ندیدم.
امام علیه السلام فرمود: مگر خداوند نمی‌فرماید: «بخشش شما به تقوا نزدیک‌تر است.»
این روایت از محمد عطار نیز نقل شده است.
۱۰۱۴- (۲) در کتاب نوادر احمد بن محمد روایت می‌شود که از امام جواد علیه السلام سؤال شد: «در صورتی که شخصی سوگند یاد کند که تعدادی ضربه به برده‌اش بزند، آیا برای وی جایز است تعدادی چوب را بر روی هم گذارد و با آن برده‌اش را بزند و هر ضربه را به تعداد آن چوب‌ها به شمار آورد؟
امام علیه السلام فرمود: آری، علی علیه السلام، ولید بن عقبه را به دلیل میگساری با تازیانه دو سر زد و هر ضربه را دو ضربه به حساب آورد.»
۱۰۱۵- (۳) در کتاب الجعفریات از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام از جدش امام سجاد علیه السلام از پدرش علیه السلام روایت می‌شود که: «شخصی نزد امیرمؤمنان علیه السلام آمد و گفت: ای امیرمؤمنان علیه السلام من به طلاق و عتق سوگند یاد کرده‌ام که همسر و غلامم را صد ضربه بزنم.
امام علیه السلام فرمود: ای بیچاره! صد نی از هر نوع که خواستی بردار و تا می‌توانی آنها را پهن و عریض کن و اگر خواستی چوبی را به چوب دیگر ببند تا نی‌ها برایت منبسط شود، آن‌گاه دستت را بالا ببر تا پشت را- میان دو شانه به سمت چپ- بزنی، پس برایت کفایت خواهد کرد، همانگونه که برای ایوب علیه السلام کفایت کرد.»

---

(۱). بقره ۲/ ۲۳۷.
منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۸۰۹
ارجاعات
گذشت: در روایات باب هجدهم مناسب با این بحث هست.

می آید:

و در روایت یکم از باب دوم از ابواب صد مسکر مناسب آن خواهد آمد.

باب ۲۲ حکم حرام کردن همسر و کنیز بر خود

خداوند تعالی می‌فرماید:

ای پیامبر! چرا حرام می کنی آنچه را که خداوند برایت حلال کرده است در حالی که خشنودی همسرانت را می‌جویی و خداوند آمرزندهٔ مهربان است. خداوند گشودن سوگندهای‌تان را برای شما واجب کرده است و خدا سرپرست شماست و او دانایِ با حکمت است «۱».

۱۰۱۶- (۱) محمد بن مسلم گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: شخصی به همسرش می گوید: تو بر من حرام هستی. امام علیه السلام فرمود: نه کفّاره بر اوست و نه طلاق.»

۱۰۱۷- (۲) زراره گوید: «از امام باقر علیه السلام دربارهٔ شخصی سؤال کردم که به همسرش می گوید: تو بر من حرام هستی.

امام علیه السلام فرمود: اگر بر او قدرت و تسلط داشتم سرش را به درد می‌آوردم و به او می گفتم: خداوند او را برایت حلال کرده است، پس چه چیز او را بر تو حرام کرده است. او جز دروغ چیزی نمی گوید و می‌پندارد، آنچه را که خداوند برایش حلال کرده، حرام است و نه طلاق بر عهدهٔ اوست و نه کفّاره.

به امام علیه السلام گفتم: در این سخن خداوند عز و جل: «ای پیامبر! چرا حرام می کنی، آنچه را خداوند برایت حلال کرده است.» بر او کفّاره قرار داده است.

امام علیه السلام فرمود: پیامبراکرم صلی الله علیه و آله کنیزش- ماریه- را بر خود حرام کرده بوده و بر نزدیکی کردن با آن سوگند یاد کرده بود، از این رو تنها برای سوگند بر او کفّاره قرار داده شده و در حرام کردن قرار داده نشد.»

۱۰۱۸- (۳) محمد بن قیس از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود: «خداوند عز و جل به پیامبرش گفت: «ای پیامبر! چرا حرام می کنی، آنچه را خداوند برایت حلال کرده است»، «به تحقیق خداوند گشودن سوگندهای‌تان را برای شما واجب کرده است» پس آن را سوگند قرار داد و پیامبر صلی الله علیه و آله کفّاره آن را پرداخت.

---

(۱). تحریم ۶۶/ ۱ و ۲.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۸۱۱

گفتم: با چه چیزی کفّاره آن را پرداخت؟

امام علیه السلام فرمود: ده بینوا را خوراک داد به هر کدام یک مدّ طعام.

گفتیم: حدّ پوشاک چیست؟

امام علیه السلام فرمود: لباسی که عورتش را بپوشاند.»

۱۰۱۹- (۴) در کتاب دعائم الاسلام در تفسیر آیه: «ای پیامبر! چرا حرام می کنی، آنچه را که خداوند برایت حلال کرده است. خشنودی همسرانت را می‌جویی ...» تا «و ابکاراً» از امام باقر علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پیش از ولادت ابراهیم، با ماریه قبطیه خلوت می کرد. عایشه از این موضوع آگاه شد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به وی دستور داد این مطلب را پوشیده دارد و ماریه را بر خود حرام کرد. آن‌گاه عایشه به حفصه گفت و خداوند این آیه را نازل فرمود: «ای پیامبر! چرا حرام می کنی، آنچه را که خداوند برایت حلال کرده است و از این راه خشنودی همسرانت را می‌جویی و خداوند

آمرزندۀ مهربان است» «به تحقیق خداوند گشودن سوگندهای‌تان را برای شما واجب کرده است ...» تا «وابکاراً».

ارجاعات

می‌آید:

در باب چهارم از ابواب طلاق مطالبی که بر این بحث دلالت می‌کند.

باب ۲۳ حکم وقوع سوگند بر اساس قصد مظلوم نه ظالم

۱۰۲۰- (۱) مسعدۀ بن صدقه گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال شد: (در کجا جایز است و) کجا جایز نیست نیت در سوگند را پنهان کرد؟

امام علیه السلام فرمود: در یک جا جایز است و در جای دیگر جایز نیست. وقتی مظلوم باشد جایز است، پس آنچه سوگند می‌خورد و قصد می‌کند مطابق نیتش واقع می‌شود و هنگامی که ظالم باشد، سوگند مطابق با نیت مظلوم واقع می‌شود.»

۱۰۲۱- (۲) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از نیرنگ‌بازی در سوگند نهی کرد و فرمود: «در صورتی که مظلوم باشد بر طبق نیت سوگندخورنده است و اگر ظالم باشد بر طبق نیت سوگنددهنده است.

امام صادق علیه السلام فرمود: سوگند مطابق با آن است که درخواست‌کننده سوگند می‌دهد.»

ارجاعات

باب هفدهم و سی و ششم را بنگر که مناسب با این مقام است.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۸۱۳

باب ۲۴ حکم مطابقت سوگند با نیت واقعی

۱۰۲۲- (۱) اسماعیل بن سعد اشعری گوید: «از امام رضا علیه السلام سؤال کردم: شخصی سوگند یاد می‌کند و قصدش بر خلاف سوگندش است.

امام علیه السلام فرمود: سوگند، مطابق با نیت است.»

۱۰۲۳- (۲) اسماعیل بن سعد از امام رضا علیه السلام دربارۀ شخصی سؤال کرد که سوگندی می‌خورد و نیتش بر خلاف آن است، امام علیه السلام فرمود: «سوگند مطابق با نیت است.» یعنی مطابق با نیت مظلوم.

۱۰۲۴- (۳) صفوان بن یحیی گوید: «از امام موسی بن جعفر علیه السلام سؤال کردم: شخصی سوگند یاد می‌کند و نیتش بر خلاف سوگندش است.

امام علیه السلام فرمود: سوگند موافق با نیت است.»

باب ۲۵ سوگند و سوگند دادن تنها بر اساس آگاهی

۱۰۲۵- (۱) هشام بن سالم از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «انسان سوگند نمی‌خورد مگر مطابق با علمش.»

۱۰۲۶- (۲) ابوبصیر از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «انسان سوگند داده نمی‌شود مگر مطابق با علمش.»

این روایت از علاء از امام باقر علیه السلام نیز نقل شده است.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۸۱۵

۱۰۲۷- (۳) یونس با واسطه از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «انسان سوگند داده نمی‌شود مگر به علمش و

سوگند، واقع نمی‌شود مگر به علم سوگند داده شود یا سوگند داده نشود.»

باب ۲۶ حکم سوگند بر انجام واجب و ترک حرام

۱۰۲۸- (۱) محمد بن مسلم گوید: «از امام باقر علیه السلام دربارهٔ قسم‌ها و نذرها سؤال کردم که دربارهٔ اطاعت از خداست. امام علیه السلام فرمود: آنچه را در راه اطاعت خدا بر خود لازم کند، باید انجام دهد، پس اگر چیزی از آن را برای خود لازم کند و سپس انجام ندهد، باید برای سوگندش کفّاره دهد ولی آن سوگندی که در نافرمانی خداست، اثری ندارد.»

۱۰۲۹- (۲) زراره از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هر کار سودمند دینی یا دنیوی که بر آن سوگند یاد کنی، در آن چیزی بر عهدهٔ تو نیست و تنها در سوگندی کفّاره بر عهدهٔ توست که بر ترک نافرمانی خدا سوگند یاد کنی و سپس آن را انجام دهی.»

۱۰۳۰- (۳) زراره از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هر کار سودمند دینی یا دنیوی که بر ترکش سوگند یاد کند، کفّاره بر او نیست و تنها کفّاره در آن است که شخصی سوگند یاد کند که به خدا سوگند، زنا نمی‌کنم، به خدا سوگند میگساری نمی‌کنم (به خدا سوگند دزدی نمی‌کنم) به خدا سوگند خیانت نمی‌کنم و همانند آن و گناه نمی‌کنم سپس انجام دهد، پس کفّاره بر عهدهٔ اوست.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۸۱۷

۱۰۳۱- (۴) ثعلبه و میسره از امام صادق علیه السلام روایت می‌کنند که فرمود: «سوگند کفّاره‌دار، کاری که انجام آن بر تو لازم است و بر ترک آن سوگند یاد کنی، آن‌گاه آن را انجام دهی، چیزی بر عهده‌ات نیست؛ زیرا کار تو اطاعت خداوند عز و جل است.

و کاری که ترک آن بر تو لازم است و بر ترک آن سوگند یاد کنی، آن‌گاه آن را انجام دهی، بر عهده‌ات کفّاره است.»

ارجاعات

گذشت: در روایت یکم از باب چهارم فرموده امام علیه السلام که: «سوگندِ بدون کفّاره این است که شخصی بر ترک کار نیکی به خدا سوگند یاد کند، پس کفّاره آن انجام آن کار است و سوگند کفّاره‌دار این است که شخصی بر ترک نافرمانی خدا سوگند یاد کند، آن‌گاه آن را انجام دهد، پس کفّاره بر او واجب است.»

سایر روایات آن باب را بنگر.

و در روایت هشتم از باب پانزدهم فرموده امام علیه السلام که: «همانا سوگند صحیح و لازم که وفای به آن برای صاحبش شایسته است، سوگندی است که از جهت سپاسگزاری برای خدا بر خود لازم می‌کند که اگر او را از بیماری و حادثه ترسناکی نجات داد یا غایب را بازگرداند یا از مسافرت او را بازگرداند یا خداوند به او روزی داد [آن را انجام دهد] و این بر صاحبش واجب و شایسته است که برای پروردگارش به آن وفا کند.»

و در روایت چهارم از باب نوزدهم فرموده امام علیه السلام که: «و نزدیک حرام نشود، سوگند یاد کند یا سوگند یاد نکند و حلال را ترک نکند؛ زیرا او حق ندارد آنچه را خداوند حلال کرده است، حرام کند.»

می‌آید:

در باب بعدی مناسب با این بحث خواهد آمد.

باب ۲۷ انعقاد سوگند و کفاره آن

۱۰۳۲- (۱) عبدالرحمان بن حجاج از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: «این گونه نیست که در همه سو گندها کفّاره باشد، کارهایی که خداوند بر تو واجب کرده است و تو بر ترک آنها سوگند یاد کنی آن گاه

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۸۱۹

۱۰۳۳- (۲) حمران گوید: «به امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام گفتم: چه سوگندی بر عهدهٔ من کفّاره می آورد؟ فرمودند: سوگند بر انجام کاری که اطاعت خداست و ترک آن سبب کفّاره بر عهدهٔ توست و سوگند بر [انجام] معصیت خدا، کفّاره‌اش ترک آن است و کاری که نه معصیت و نه اطاعت است، اثری ندارد.»

۱۰۳۴- (۳) زراره گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: چه سوگندی کفّاره دارد؟ امام علیه السلام فرمود: سوگند بر کار نیک- در صورت عدم وفای به آن- برایش کفّاره است و سوگند بر معصیت- در صورت بازگشت از آن- برایش بر عهدهٔ تو کفّاره نیست و غیر از آن- آنچه نه کار نیک است و نه معصیت- اثری ندارد.»

۱۰۳۵- (۴) زراره گوید: «از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام سؤال کردم: چه سوگندی کفّاره دارد؟ فرمود: سوگند بر ترک کاری که انجامش بر تو لازم است در صورت انجام آن چیزی بر عهدهٔ تو نیست و سوگند بر ترک کار غیر واجب، در صورت انجام، بر عهدهٔ تو کفّاره است.»

۱۰۳۶- (۵) در کتاب فقه الرضا آمده است: «بدان- که خداوند تو را رحمت کند- که بزرگ‌ترین سوگندها، سوگند به خدای عز و جل است. پس هرگاه انسان بر انجام اطاعتی به خداوند سوگند یاد کند- نظیر شخصی که بر به‌جاآوردن نماز معینی یا انجام کار نیکی سوگند یاد کند- بر او واجب است که به سوگندش وفا کند؛ زیرا آنچه بر آن سوگند خورده است اطاعت خداست. پس اگر به سوگندش وفا نکند و زمان آن بگذرد، پس به تحقیق سوگندش را شکسته و کفّاره بر او واجب است.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۸۲۱

و اگر بر ترک معصیت یا حرامی سوگند یاد کند، سپس با آن مخالفت کند، به تحقیق کفّاره بر او واجب است.»

۱۰۳۷- (۶) سعید بن عبداللّه اعرج گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی بر پیاده‌روی تا خانه خدا و احرام به حج و انجام قربانی سوگند یاد می کند. امام علیه السلام فرمود: آنچه را برای خدا قرار داد، آن بر وی واجب است.»

۱۰۳۸- (۷) علاء از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود: «کسی که بر ترک کار واجبی سوگند یاد کند، سپس آن را انجام دهد، برای آن، چیزی بر عهدهٔ او نیست و کسی که بر ترک کار غیر واجب سوگند یاد کند و سپس آن را انجام دهد، کفّاره بر عهدهٔ اوست.»

۱۰۳۹- (۸) ابوالصباح کنانی از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: «هیچ اطاعتی از خدا نیست که انسان آن را بر عهدهٔ خود لازم کند، مگر آن‌که وفای به آن برای اطاعت خدا شایسته است.

و هیچ‌کس کاری را در راه نافرمانی خدا بر خود لازم نمی کند، مگر آن‌که ترک آن و انجام اطاعت خدا برای وی شایسته است.»

۱۰۴۰- (۹) عبدالرحمان بن ابی عبداللّه گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی دیگری را به خوردن غذا سوگند می‌دهد ولی او نمی‌خورد، آیا در این مورد بر عهدهٔ او کفّاره است؟ و چه سوگندی در آن کفّاره است؟

امام علیه السلام فرمود: کفّاره بر عهدهٔ کسی است که بر ترک خرید و فروش کالایی سوگند می‌خورد، سپس نظرش تغییر می کند، پس باید برای سوگندش کفّاره بپردازد ولی اگر بر کاری سوگند یاد کند که انجامش بهتر از ترک آن است، پس باید کار بهتر را انجام دهد و کفّاره بر عهدهٔ او نیست؛ زیرا آن، از گام‌های شیطان است.»

۱۰۴۱- (۱۰) زراره گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: چه سوگندی کفّاره دارد؟ امام علیه السلام فرمود: در صورتی که بر معصیت، سوگند یاد کنی و از آن بازگردی، برای آن بر عهدهٔ تو کفّاره نیست و غیر از آن- از کارهایی که نه نیک است و نه

معصیت- اثری ندارد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۸۲۳

ارجاعات

گذشت: در باب پانزدهم، هجدهم، نوزدهم و بیست و یکم مناسب با این بحث وجود دارد.

باب ۲۸ عدم انعقاد سوگند بر بیرون نرفتن از شهر در صورت زیان

۱۰۴۲- (۱) اسحاق بن عمار گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: شخصی بدهکار است و طلبکارش او را سوگندهای شدید می‌دهد که بدون آگاهی وی از شهر خارج نشود.

امام علیه السلام فرمود: بدون آگاهی او خارج نشود.

گفتم: اگر او را باخبر کند، رهایش نمی‌کند.

امام علیه السلام فرمود: اگر آگاهی طلبکار به زیان او و خانواده‌اش است، پس خارج شود و چیزی بر عهدهٔ او نیست.»

۱۰۴۳- (۲) عقبهٔ بن خالد روایت می‌کند که از امام صادق علیه السلام سؤال شد: «شخص طلبکاری ملازم بدهکارش می‌شود، بدهکار می‌گوید: هر کار حلالی بر من حرام است اگر بدون رضایت تو بروم. آن‌گاه پیش از راضی کردن آن می‌رود. اکنون چه باید بکند؟ در حالی که نمی‌داند سوگندش که در آن نیت نداشت، چه حکمی دارد.

امام علیه السلام فرمود: چیزی نیست.»

ارجاعات

گذشت: در باب هجدهم و بیست و هفتم مطالبی است که می‌توان بر این استدلال کرد.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۸۲۵

باب ۲۹ حکم قسم دادن دیگران برای انجام کاری

۱۰۴۴- (۱) حفص و تعداد دیگری از شیعیان روایت می‌کنند که از امام صادق علیه السلام سؤال شد: «شخصی برادرش را [بر انجام کاری] قسم می‌دهد.

امام فرمود: چیزی بر عهده او نیست، همانا قصدش احترام و اکرام به او بود.»

۱۰۴۵- (۲) عبدالرحمان بن ابی عبداللّه گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی دیگری را قسم می‌دهد تا با او غذا بخورد، ولی وی غذا نمی‌خورد، آیا کفّاره بر عهدهٔ اوست؟ امام علیه السلام فرمود: نه.»

این روایت از زراره و عبدالرحمان بن ابی عبداللّه نیز نقل شده است.

۱۰۴۶- (۳) عبداللّه بن سنان با واسطه از امام سجاد علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هرگاه انسان، برادرش را [بر انجام کاری] قسم دهد ولی او به سوگندش عمل نکند، بر عهدهٔ قسم‌خورنده کفّاره سوگند است.»

مرحوم شیخ طوسی قدس سره در کتاب الاستبصار می‌فرماید: «توجیه این روایت به این است که آن را بر نوعی استحباب حمل کنیم.»

ارجاعات

گذشت: در روایت دهم از باب بیست و هفتم این گفته که: «شخصی دیگری را سوگند می‌دهد که با او غذا بخورد ولی او غذا نمی‌خورد، آیا در این باره کفّاره بر عهده اوست؟ و چه سوگندی کفّاره دارد؟

امام علیه السلام فرمود: کفّاره بر عهدهٔ کسی است که بر ترک خرید و فروش کالایی سوگند یاد می کند ...»

می آید:

در روایت دهم از باب دویست و بیست و دوم از ابواب خوراکی‌ها این گفته که: «با دستش در کاسه خطی کشید و سپس گفت: تو را سوگند می‌دهم که تا پایین خط را بخوری.»

و در روایت یازدهم فرموده امام علیه السلام که: «وقتی برادرت به تو می گوید: بخور، بخور و او را مجبور نکن تا تو را سوگند دهد، زیرا او خواستار احترام به توست.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۸۲۷

باب ۳۰ حکم درخواست کمک از مردم به وجه خدا و سوگند دادن‌شان به خدا

۱۰۴۷- (۱) محمد بن مسلم گوید: «از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام سؤال کردم: زنی به شوهرش می گوید: به وجه خداوند از تو می‌خواهم مگر آن‌که مرا طلاق دهی (یا طلاق ندهی).

امام علیه السلام فرمود: یا با کتک، بدنش را به درد می‌آورد یا او را می‌بخشد.»

ارجاعات

می آید:

در روایت پنجم از ابواب حد سرقت این گفته معتصم به امام هادی علیه السلام که: «تو را به خداوند سوگند می‌دهم که نظرت را در این باره بگویی.

امام علیه السلام فرمود: اکنون که مرا به خداوند سوگند دادی، می گویم که آنان در این باره سنت را اشتباه کردند؛ چرا که قطع دست واجب است که از بند ریشه انگشتان باشد ...»

باب ۳۱ جواز سوگند غیر واقع برای رسیدن به حق یا برطرف کردن ظلم

۱۰۴۸- (۱) محمد بن ابی صباح (یا محمد بن صباح) گوید: «به امام موسی بن جعفر علیه السلام گفتم: مادرم سهم خود را از خانه‌ای به من صدقه داد. من به او گفتم: قاضی‌ها این را جایز نمی‌دانند، بنابراین قرارداد خرید بنویس.

مادرم گفت: هرکاری که به نظرت می‌رسد برای تو صحیح است، همان کار را بکن.

من نیز نوشته و مدرک از مادرم گرفتم. آن‌گاه یکی از وارثان تصمیم گرفت مرا سوگند دهد که بهای آن را پرداخته‌ام، در حالی که من چیزی نپرداخته بودم. نظر شما در این باره چیست؟

امام علیه السلام فرمود: برایش سوگند یاد کن.»

این روایت از معاویهٔ بن ابی صباح نیز روایت شده است.

ارجاعات

گذشت: در روایت هفتم و هشتم از باب پنجم از ابواب وقوف مناسب با این بحث هست.

و در بسیاری از روایات باب یکم از ابواب سوگند مطالبی هست که بر این بحث دلالت می کند.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۸۲۹

باب ۳۲ حکم سوگند به کشتن فرزند

۱۰۴۹- (۱) عبدالرحمان بن ابی عبداللّٰه گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی بر کشتن فرزندش سوگند یاد می‌کند. امام علیه السلام فرمود: آن، از گام‌های شیطان است.»

ارجاعات

می‌آید:

در باب ششم از ابواب نذر مناسب با این بحث خواهد آمد.

باب ۳۳ حکم سوگند به ترک اصلاح میان مردم

خداوند تعالی می‌فرماید:

و خداوند را دستاویز سوگندهای‌تان قرار ندهید تا نیکوکاری، پرهیزگاری و سازش دادن میان مردم را ترک کنید و خداوند شنوای داناست «۱».

۱۰۵۰- (۱) اسحاق بن عمار در تفسیر آیه: «و خداوند را دستاویز سوگندهای‌تان قرار ندهید.» از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «آن، هنگامی است که برای برقراری صلح میان دو نفر فراخوانده شدی. نگو: من سوگند یاد کرده‌ام که انجام ندهم.»

۱۰۵۱- (۲) زراره، حمران و محمد بن مسلم در تفسیر آیه: «و خداوند را دستاویز سوگندهای‌تان قرار ندهید.» از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که فرمودند: «آن، این است که شخصی میان دو نفر آشتی برقرار و [منشأ] گناه را از میان آنان برطرف می‌کند.»

۱۰۵۲- (۳) ایوب از امام علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «به خدا سوگند نخورید، چه راست بگویید یا دروغ؛ زیرا خداوند می‌فرماید: «و خدا را دستاویز سوگندهای‌تان قرار ندهید.» فرمود: هنگامی که شخصی برای برقراری صلح و آشتی میان خود و دیگری از کسی کمک می‌خواهد نگوید: من سوگند خورده‌ام که انجام ندهم و این [معنای] سخن خداوند است: «و خدا را دستاویز سوگندهای‌تان قرار ندهید تا نیکوکاری و پرهیزگاری و آشتی دادن میان مردم را ترک کنید.»

---

(۱). بقره ۲/ ۲۲۴.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۸۳۱

ارجاعات

باب هجدهم را بنگر.

باب ۳۴ حکم سوگند زن به ازدواج نکردن پس از شوهر و نزد وی نرفتن

۱۰۵۳- (۱) منصور بن حازم گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: زنی برای شوهرش به عتق و قربانی سوگند یاد می‌کند که پس از مرگ وی هرگز ازدواج نکند، سپس تصمیم به ازدواج می‌گیرد.

امام علیه السلام فرمود: بردگانش را می‌فروشد. من از شیطان بر او می‌ترسم و در راه حق چیزی بر عهدهٔ او نیست، پس اگر بخواهد قربانی کند، انجام می‌دهد.»

۱۰۵۴- (۲) عبدالرحمان بن حجاج گوید: «از امام موسی بن جعفر علیه السلام سؤال کردم: زنی که شوهرش در شهر دیگری است، به آزادی بردگانش و پیاده رفتن به خانه خدا سوگند یاد می‌کند که هرگز نزد شوهرش نرود. مرد نیز برای همسرش نفقه ارسال

نمی‌کند و آن زن به شدت نیازمند می‌شود و قدرت بر تأمین هزینه‌اش را پیدا نمی‌کند.

امام علیه السلام فرمود: آن زن هرچند خشمگین بود ولی وقتی که سوگند یاد کرد، قصد کرد که با میل نزد شوهرش نرود، در حالی که قدرت بر آن داشت و اگر می‌دانست که انجام آن از قدرتش بیرون است سوگند نمی‌خورد، بنابراین نزد شوهرش برود و دربارهٔ سوگندش چیزی بر عهدهٔ او نیست، زیرا این کار بهتر است.»

۱۰۵۵- (۳) سماعه گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: زنی متعهد می‌شود که اگر با شوهرش به مسافرت رود، اموالش برای بینوایان صدقه باشد، سپس همراه او بیرون رفت. امام علیه السلام فرمود: چیزی بر عهدهٔ او نیست.»

ارجاعات

گذشت: در باب پانزدهم و هجدهم مناسب با این بحث هست.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۸۳۳

می‌آید:

و در روایت دوم از باب سی و نهم از ابواب مهریه این گفته که: «پس برای همسرش متعهد می‌شود که هرگز با زن دیگری ازدواج نکند و کنیزی را برای هم‌خوابگی انتخاب نکند- چه همسرش زنده باشد یا مرده- به این شرط که همسرش نیز متعهد شود که پس از وی ازدواج نکند ... امام علیه السلام فرمود: آن اثری ندارد، نه چیزی بر عهدهٔ توست و نه بر عهدهٔ او و تعهداتی که با هم کردید، بی‌اثر است.»

سایر روایات آن باب را بنگر.

باب ۳۵ حکم سوگند بر ترک آمیزش با کنیز عمه و به ارث رسیدن کنیز به وی

۱۰۵۶- (۱) ابوبصیر گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: مردی از کنیز عمه‌اش خوشش می‌آید، از این رو به خاطر ترس از گناه و زنا همه بردگانش را آزاد قرار می‌دهد و سوگند یاد می‌کند که هرگز با آن کنیز آمیزش نکند. آن‌گاه عمه‌اش می‌میرد و کنیز به او به ارث می‌رسد، آیا آمیزش با آن برایش اشکال دارد.

امام علیه السلام فرمود: همانا او بر [ترک] حرام سوگند خورده است و شاید به دلیل خویشتن‌داریِ وی خداوند به او رحم کرده و آن کنیز را به میراث وی درآورده است.»

باب ۳۶ حکم فراموش کردن محتوای سوگند

۱۰۵۷- (۱) علی بن جعفر از برادرش امام موسی بن جعفر علیه السلام دربارهٔ شخصی سؤال کرد که سوگندی می‌خورد و سخنش را فراموش می‌کند. امام علیه السلام فرمود: او بر همان نیت خویش است.»

ارجاعات

گذشت: در باب بیست و چهارم مناسب با این بحث هست.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۸۳۵

باب ۳۷ حکم انشاءالله گفتن در سوگند و نوشته و موارد دیگر

خداوند تعالی می‌فرماید:

و هرگز دربارهٔ چیزی نگو، حتماً من آن را فردا انجام خواهم داد، مگر این‌که خدا بخواهد و هرگاه فراموش کردی، پروردگارت را

یاد کن و بگو: امید است پروردگارم مرا به راه شایسته‌تری رهنمون کند «۱».

۱۰۵۸- (۱) سکونی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «هرکس در سوگندی «انشاءالله» بگوید نه سوگندشکنی بر اوست و نه کفّاره.»

۱۰۵۹- (۲) در کتاب دعائم الاسلام از علی علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «هرکس سوگند یاد کند و سپس بگوید: «انشاءالله»، سوگندشکنی بر او نیست.»

۱۰۶۰- (۳) علی بن جعفر گوید: «از برادرم امام موسی بن جعفر علیه السلام سؤال کردم: شخصی سوگند می‌خورد و «انشاءالله» می‌گوید. چه حکمی دارد؟

امام علیه السلام فرمود: او بر آن چیزی است که استثناء کرده است.» [یعنی بر خواست خداست.]

۱۰۶۱- (۴) حمزهٔ بن حمران گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ این سخن خداوند عز و جل سؤال کردم: «و هرگاه فراموش کردی، پروردگارت را یاد کن.»

امام علیه السلام فرمود: آن در سوگند است که هرگاه گفتی: به خدا سوگند چنین خواهم کرد. پس وقتی به یادآوردی که استثناء نکرده‌ای، بگو: «انشاءالله».

۱۰۶۲- (۵) حمزه بن حمران گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ این سخن خداوند سؤال کردم: «و هرگاه فراموش کردی، پروردگارت را یاد کن.»

امام علیه السلام فرمود: اگر «انشاءالله» نگفتی و سپس به یاد آوردی، هنگام یادآوری بگو: «انشاءالله».

۱۰۶۳- (۶) همو گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ این سخن خداوند سؤال کردم: «و هرگاه فراموش کردی، پروردگارت را یاد کن.»

امام علیه السلام فرمود: هرگاه با فراموشی سوگند یاد کردی سپس به یاد آوردی هنگام یادآوری «انشاءالله» بگو.»

۱۰۶۴- (۷) محمد حلبی، زراره و محمد بن مسلم دربارهٔ آیه: «و هرگاه فراموش کردی پروردگارت را یاد کن.» از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام روایت می‌کنند که فرمودند: «هرگاه شخصی سوگند یاد کند

---

(۱). کهف ۱۸/ ۲۳- ۲۴.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۸۳۷

و فراموش کند «انشاءالله» بگوید، پس هنگام به یاد آوردن باید «انشاءالله» بگوید.»

۱۰۶۵- (۸) حسین بن زراره گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ این سخن خداوند سؤال کردم: «و هرگاه فراموش کردی، پروردگارت را یاد کن!»

امام علیه السلام فرمود: هرگاه سوگندی یاد کردی و «انشاءالله» را فراموش کردی، هنگام به یاد آوردن «انشاءالله» بگو.»

۱۰۶۶- (۹) عبداللّه بن سلیمان دربارهٔ این سخن خداوند: «و هرگاه فراموش کردی پروردگارت را یاد کن!» از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «مقصود این است که شخصی هنگام سوگند خوردن فراموش می‌کند «انشاءالله» بگوید، پس باید هنگام به یاد آوردن آن را بگوید.»

۱۰۶۷- (۱۰) حسین قلانسی یا دیگری از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هرگاه انسان گفتن «انشاءالله» را در سوگندش فراموش کند، تا چهل روز می‌تواند آن را بگوید.»

نظیر این حدیث از عبداللّه بن میمون نیز روایت شده است.

۱۰۶۸- (۱۱) ابن قدّاح از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «انشاءالله گفتن در سوگند وقتی است که به یاد آورد هرچند پس از چهل روز باشد.

سپس این آیه را تلاوت فرمود: «و هرگاه فراموش کردی، پروردگارت را یاد کن!»

از قدّاح نیز این روایت، نقل شده است.

۱۰۶۹- (۱۲) عبداللّه بن میمون از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام از علی علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هرگاه کسی به خدا سوگند یاد کند، تا چهل روز می‌تواند «انشاءالله» بگوید و دلیل آن، این است که گروهی از یهودیان از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سوالی پرسیدند. آن حضرت فرمود: فردا نزد من بیایید تا به شما خبر دهم و «انشاءالله» نگفت. آن‌گاه جبرئیل تا چهل روز نزد وی نیامد سپس آمد و این آیه را آورد: «و هرگز دربارهٔ چیزی نگو، من فردا آن را انجام خواهم داد مگر آن‌که خدا بخواهد و هرگاه فراموش کردی پروردگارت را یاد کن!»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۸۳۹

۱۰۷۰- (۱۳) عبداللّه بن میمون دربارهٔ آیه: «و هرگز دربارهٔ چیزی نگو که من فردا حتماً آن را انجام خواهم داد مگر آن‌که خداوند بخواهد و هرگاه فراموش کردی انشاءالله بگویی، پروردگارت را یاد کن.» از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هرگاه فراموش کردی که بگویی [بگو]، مگر پس از چهل روز، پس انسان هرگاه فراموش کرد تا چهل روز می‌تواند در سوگندش «انشاءالله» بگوید.»

۱۰۷۱- (۱۴) ابوبصیر گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ این سخن خداوند سؤال کردم: «و هرگز دربارهٔ چیزی نگو که من آن را فردا انجام خواهم داد، مگر آن‌که خدا بخواهد.»

امام علیه السلام فرمود: مقصود آن مردی است که بر کاری سوگند می‌خورد و فراموش می‌کند «انشاءالله» بگوید، پس می‌گوید حتماً فردا یا پس از آن چنین خواهم کرد: «و هرگاه فراموش کردی، پروردگارت را یاد کن.»

۱۰۷۲- (۱۵) عبداللّه بن میمون از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هرگاه انسان فراموش کرد، تا چهل روز می‌تواند «انشاءالله» بگوید، همانا گروهی از یهود نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند و از وی پرسش‌هایی کردند. پیامبر صلی الله علیه و آله به آنان فرمود: فردا بیایید تا به شما بگویم و انشاءالله نگفت. آن‌گاه تا چهل روز جبرئیل نزد وی نیامد و سپس آمد و گفت: «و هرگز دربارهٔ چیزی نگو که من فردا آن را انجام خواهم داد مگر آن‌که خدا بخواهد و هرگاه فراموش کردی، پروردگارت را یاد کن!»

حسین قلانسی این روایت را از امام صادق علیه السلام نقل کرده است با این تفاوت که امام در ادامه فرمود: انسان هرگاه فراموش کند، تا چهل روز می‌تواند در سوگندش «انشاءالله» بگوید.»

۱۰۷۳- (۱۶) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «انشاءالله گفتن تا پس از چهل روز یا پس از یک سال جایز است.»

۱۰۷۴- (۱۷) سلام بن مستنیر دربارهٔ این سخن خداوند عز و جل: «و به تحقیق ما پیش‌تر با آدم پیمان بستیم، پس وی فراموش کرد و ما اراده از وی نیافتیم.» از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «آن‌گاه که خداوند عز و جل به آدم دستور داد وارد بهشت شود و به وی فرمود: ای آدم! به این درخت نزدیک نشو و آن را به وی نشان داد. آدم به پروردگارش گفت: من چگونه به آن نزدیک شوم و حال آن‌که من و همسرم را از آن بازداشتی.

خداوند فرمود: به آن نزدیک نشوید یعنی از آن نخورید.

آدم و همسرش گفتند: اطاعت، ای پروردگار ما! ما به آن نزدیک نمی‌شویم و از آن نمی‌خوریم.

و در این گفتارشان: «اطاعت ...»، انشاءالله نگفتند. از این رو خداوند آنان را در این مورد به خودشان و یادشان واگذار کرد.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۸۴۱

امام علیه السلام فرمود: به تحقیق خداوند عز و جل در قرآن به پیامبرش می‌فرماید: «و هرگز دربارهٔ چیزی نگو که من فردا آن را انجام خواهم داد مگر آن‌که خداوند بخواهد.» که آن را انجام ندهم، پس خواست خدا دربارهٔ من پیشی گرفته که آن را انجام ندهم و قدرت بر انجام آن ندارم.

و فرمود: به همین دلیل خداوند عز و جل می‌فرماید: «هرگاه فراموش کردی، پروردگارت را یاد کن.»

یعنی در کارهایت خواست خدا را استثناء کن.»

۱۰۷۵- (۱۸) ابوحمزه از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «وقتی خداوند آدم را در بهشت جای داد، به وی گفت: ای آدم، به این درخت نزدیک نشو. آدم گفت: اطاعت، ای پروردگار من! و انشاءالله نگفت.

پس خداوند به پیامبرش دستور داد و فرمود: «و هرگز دربارهٔ چیزی نگو که من فردا آن را انجام خواهم داد مگر آن‌که خداوند بخواهد و هرگاه فراموش کردی، پروردگارت را یاد کن.» هرچند پس از یک سال باشد.»

۱۰۷۶- (۱۹) سکونی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس آهسته سوگند یاد می‌کند باید آهسته «انشاءالله» بگوید و هرکس آشکارا سوگند یاد کند باید آشکارا «انشاءالله» بگوید.»

در کتاب دعائم الاسلام این روایت با اندکی تفاوت از علی علیه السلام نقل شده است.

۱۰۷۷- (۲۰) در کتاب دعائم الاسلام دربارهٔ این سخن خداوند عز و جل: «و هرگاه فراموش کردی، پروردگارت را یاد کن.» از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «این دربارهٔ سوگند است وقتی که بگویی: به خدا سوگند! حتماً فلان کار را انجام می‌دهم و هنگامی که به یاد آوردی که «انشاءالله» نگفته‌ای، پس «انشاءالله» بگو.

و فرمود: گروهی از یهودیان از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دربارهٔ چیزی سؤال کردند. آن حضرت فرمود: فردا به دیدار من بیایید تا به شما پاسخ دهم و «انشاءالله» نگفت. در این هنگام جبرئیل چهل روز نزد پیامبر صلی الله علیه و آله نیامد، آن‌گاه آمد و به وی گفت: «و هرگز دربارهٔ چیزی نگو که من فردا آن را انجام خواهم داد مگر آن‌که خدا بخواهد و هرگاه فراموش کردی، پروردگارت را یاد کن.»

۱۰۷۸- (۲۱) در همان کتاب روایت می‌شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در هنگام سوگند خوردن به استثناء کردن خواست خدا دستور داد و فرمود: «نخست «انشاءالله» بگویید.»

۱۰۷۹- (۲۲) ابوبصیر از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که در بخشی از یک حدیث فرمود: «آنان- یعنی قریش- از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سه پرسش پرسیدند. آن حضرت فرمود: فردا به شما خبر می‌دهم و انشاءالله نگفت.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۸۴۳

از این رو چهل روز وحی از پیامبر صلی الله علیه و آله قطع شد. آن حضرت از این حادثه اندوهگین شد و یارانش که به او ایمان آورده بودند گرفتار شک شدند و قریش شادمان گردیدند و مسخره کردند و آزار و اذیت رساندند و ابوطالب غمگین شد. پس از چهل روز سوره کهف نازل شد تا آیه: «و هرگز دربارهٔ چیزی نگو که من فردا آن را انجام خواهم داد، مگر آن‌که خدا بخواهد.» خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله خبر داد که دلیل قطع وحی در چهل روز گذشته این بود که به قریش گفت: فردا به پرسش‌های‌تان پاسخ خواهم گفت و انشاءالله نگفت.»

ارجاعات

گذشت: در روایات باب هشتاد و سوم از ابواب معاشرت مطالبی هست که حکم «انشاءالله» را در نوشتار بیان می‌کند.

باب ۳۸ جواز سوگند آشکارا و استثنای مشیت خدا به طور پنهان برای حیله در جنگ

۱۰۸۰- (۱) عدی بن حاتم که در جنگ‌های امیرمؤمنان علیه السلام همراه آن حضرت بود گوید: «یک روز که علی علیه السلام در نبرد صفین رودرروی [سپاه] معاویه قرار گرفت با صدای بلند به طوری که یارانش بشنوند، فرمود: به خدا سوگند! حتماً معاویه و یارانش را خواهم کشت و در پایان آن آهسته فرمود:

انشاءالله.

عدی گوید: من که در این هنگام نزدیک امام علیه السلام بودم، گفتم: ای امیرمؤمنان علیه السلام شما برای گفتارتان (کار خود) سوگند یاد کردید و سپس انشاءالله گفتید. مقصودتان از این کار چه بود؟

امام علیه السلام فرمود: به تحقیق، جنگ نیرنگ است و من نزد مؤمنان دروغگو نیستم. پس خواستم یارانم را علیه دشمنان تشویق کنم تا سست نشوند و به پیروزی امیدوار شوند این مطلب را درک کن که انشاءالله برایت مفید خواهد بود و بدان که خداوند- که ثنایش بزرگ است- وقتی موسی را

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۸۴۵

به سوی فرعون فرستاد، به وی فرمود: « (نزد وی بروید) پس با نرمی با او سخن گویید باشد که پند گیرد یا بترسد.» در حالی که خداوند می‌دانست که فرعون نه پند می‌گیرد و نه می‌ترسد، ولی این سخن، موسی را برای رفتن، حریص می‌کرد.»

نظیر این روایت تا جمله: «انشاءالله برایت مفید خواهد بود» با سندهای دیگری نیز نقل شده است با این تفاوت که آن را در مورد لیلهٔ الهریر ذکر کرده است.

باب ۳۹ حکم سوگند بر وزن کردن فیل

۱۰۸۱- (۱) حسین بن سعید با واسطه روایت می‌کند که: «در زمان حضرت علی علیه السلام شخصی سوگند یاد کرد که فیلی را وزن کند، آن‌گاه او را نزد علی علیه السلام آوردند. علی علیه السلام فرمود: چرا به چیزی که قدرت ندارید سوگند می‌خورید؟

آن مرد گفت: گرفتار آن شدم.

امیرمؤمنان علیه السلام دستور داد کشتی بزرگی که در آن نی بود، آوردند. آن‌گاه مقداری را که کشتی در آب فرو رفته بود نشانه‌گذاری کرد و سپس مقدار زیادی از نی‌های کشتی را خارج کرد و فیل را در آن قرار داد و [نی‌های داخل کشتی را طوری تنظیم کرد] تا به همان اندازه گذشته در آب فرو رفت و سپس دستور داد نی‌هایی که از کشتی خارج کرده بودند وزن کنند و پس از وزن کردن فرمود: این وزن فیل است.

و شخصی که بند و زنجیر به پا داشت سوگند یاد کرد که از جای خود برنخیزد تا از وزن بند و زنجیرش آگاه شود. علی علیه السلام در این باره دستور داد پاهایش را [به همراه بند] در تشتی قرار دهد و سطح آب را نشانه‌گذاری کرد. سپس بند و زنجیرش را به طرف زانویش بالا برد و اندازه فرو رفتن آب را به دست آورد. آن‌گاه دستور داد آنقدر وزنه در آب قرار دهند تا آب به همان مقدار بند بالا بیاید.

وقتی آب به جایی رسید که بند و زنجیر در آن وجود داشت، وزن وزنه‌های داخل آب را به دست آورد و پس از وزن کردن آنها فرمود: این وزن بند و زنجیر توست.

شخصی با پنج قرص نان در برابرش نشسته بود و شخص دیگری با سه قرص نان آمد و نان‌هایش را روی نان‌های او قرار داد. آن‌گاه فرد سومی بدون نان آمد. آن‌گاه هر سه نشستند و نان‌ها را خوردند. در پایان فرد سوم هشت درهم به آنها داد و رفت. سپس

صاحب پنج نان به صاحب سه نان گفت: این سه درهم را بگیر و برو. ولی سه نانی گفت: من به کمتر از نصف نمی‌اندیشم.

پنج نانی گفت: این‌گونه فکر نکن.

آن‌گاه سه نانی سوگند خورد که کمتر از نصف نپذیرد.

سر انجام برای حلّ اختلاف نزد امیرمؤمنان آمدند و ماجرای خود را بازگو کردند. علی علیه السلام به صاحب پنج نان فرمود: تو چقدر نان داشتی؟

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۸۴۷

وی گفت: پنج نان.

امام علیه السلام فرمود: این پانزده تا و از دیگری پرسید: تو چقدر داشتی؟

وی گفت: سه نان.

امام علیه السلام فرمود: این نیز نُه تا و جمعاً بیست و چهار تا. سهم هر کدام هشت تا. پس برای سه نانی، نُه تاست که هشت تای آن را خورده‌ای و برایت یکی مانده است و پنج نانی پانزده سهم نان داشته که هشت تای آن را خورد و هفت تا برایش باقی ماند.»

ارجاعات

می‌آید:

در روایت هشتم از باب یکم از ابواب نذر فرموده امام علیه السلام که: «مگر آن‌که کاری را بر خود لازم کرده باشد که قدرت انجام آن را ندارد، پس چیزی بر او نیست مگر به اندازه‌ای که قدرت دارد و این از مواردی است که باید از خداوند درخواست آمرزش کند و هرگز آن را تکرار نکند.»

در روایت دوازدهم از باب چهل و چهارم از ابواب قضا فرموده پیامبراکرم صلی الله علیه و آله که: «فیل را وارد یک کشتی و تا جایی که آب می‌رسد نشانه‌گذاری کند، سپس فیل را خارج کند و آهن یا مس یا چیز دیگری در کشتی بریزد. وقتی آب به محل نشانه رسید، آنها را خارج و وزن کند.»

باب ۴۰ جواز برداشتن حق خود از مال منکر و سوگند به بدهکار نبودن

۱۰۸۲- (۱) ابوبکر ارمنی گوید: «به امام موسی بن جعفر علیه السلام نوشتم: فدایت شوم! من از شخصی تعدادی درهم طلبکار بودم، ولی او انکار کرد، آن‌گاه تعدادی درهم از وی به دست من افتاد. آیا مالم را از آن بردارم و اگر مرا سوگند داد، قسم بخورم که چیزی بر عهدهٔ من ندارد؟

امام علیه السلام فرمود: آری، از مالی که به دستت آمده بردار و اگر تو را سوگند داد، قسم بخور که چیزی بر عهدهٔ تو ندارد.»

ارجاعات

باب هفتاد و چهارم از ابواب کسب‌های روا و ناروا را بنگر.

می‌آید:

و در باب بعدی مناسب با این بحث خواهد آمد.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۸۴۹

باب ۴۱ حکم تقاص مال پیش از سوگند دادن و پس از آن

۱۰۸۳- (۱) خضر بن عمرو نخعی از امام صادق علیه السلام (یا امام باقر علیه السلام) روایت می‌کند که ایشان دربارهٔ شخصی که از

دیگری طلبکار است و او منکر می‌شود، فرمود: «اگر او را سوگند دهد، پس از سوگند وی نمی‌تواند چیزی از او بردارد (و اگر او را زندان کند، حق ندارد چیزی از او بردارد) و اگر او را رها کند و درخواست سوگند از او نکند او بر حق خویش است.»

۱۰۸۴- (۲) ابراهیم بن عبدالحمید با واسطه روایت می‌کند که: «شخصی از دیگری طلبکار است ولی او انکار می‌کند، آن‌گاه طلبکار او را مجبور به سوگند می‌کند که چیزی بر عهدهٔ او ندارد امام علیه السلام در این باره فرمود: نه، او نمی‌تواند از وی مطالبه کند و به همین صورت اگر آن مال را به حساب خدا گذارد، حق ندارد از وی مطالبه کند.»

۱۰۸۵- (۳) مسمع بن ابی سیار گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: من مالی را نزد کسی امانت گذاشته بودم ولی او آن را انکار کرد و برای من بر آن سوگند یاد کرد، آن‌گاه پس از دو سال مال مرا آورد و گفت:

این مال توست آن را بگیر و این چهار هزار درهم را از آن سود بردم آن هم با مال خودت متعلق به توست و مرا حلال کن. من مال خودم را گرفتم و از گرفتن سود آن خودداری کردم و مالی را که به وی امانت داده بودم، در جایی نهادم و چیزی از آن برنداشتم تا از نظر شما در این باره آگاه شوم. پس نظرتان چیست؟

امام علیه السلام فرمود: نیمی از سود را بگیر و نیم دیگر را به وی بده و او را حلال کن؛ زیرا او مرد توبه‌کننده‌ای است و خداوند بسیار توبه‌کنندگان را دوست دارد.»

۱۰۸۶- (۴) علی بن جعفر گوید: «از برادرم امام موسی بن جعفر علیه السلام سؤال کردم: شخصی از دیگری تعدادی درهم طلبکار است ولی بدهکار آن را انکار می‌کند. سپس مثل همان مال از منکر به دست طلبکار می‌افتد آیا برای وی حلال است آن را انکار کند، همان گونه که بدهکار انکار کرد. امام علیه السلام فرمود: آری و چیزی بر آن نیفزاید.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۸۵۱

ارجاعات

گذشت: در باب هفتاد و چهارم از ابواب کسب‌های روا و ناروا مناسب با این بحث هست.

می‌آید:

و در باب بیست و چهارم از ابواب قضا مناسب با این بحث خواهد آمد.

باب ۴۲ نخستین سوگند دروغ

۱۰۸۷- (۱) علی بن محمد بن جهم گوید: «وقتی وارد مجلس مأمون شدم که امام رضا علیه السلام نیز در آنجا بود.

مأمون به امام علیه السلام گفت: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله! آیا شما نمی‌گویید پیامبران، معصوم هستند؟

امام علیه السلام فرمود: آری.

مأمون گفت: پس معنای این سخن خداوند عز و جل چیست؟ «آدم پروردگارش را عصیان کرد، پس گمراه شد.»

امام علیه السلام فرمود: ... وقتی شیطان آنها را وسوسه کرد و گفت: پروردگارتان شما را از این درخت بازنداشت بلکه شما را نهی کرد که به درخت دیگری نزدیک شوید و از خوردن از این درخت شما را منع نکرد: «مگر آن‌که شما دو فرشته یا جاودانه باشید و برای آنان سوگند یاد کرد که من حتماً خیرخواه شما هستم.»

و پیش از آن آدم و حوا هرگز مشاهده نکرده بودند که کسی سوگند دروغ به خدا بخورد، «پس آنها را با نیرنگ فریفت.» آنان از روی اعتماد به سوگند خوردن شیطان به خدا از آن خوردند و این ماجرا پیش از پیامبری آدم بود ...»

۱۰۸۸- (۲) مسعدهٔ بن صدقه از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که در حدیثی که آن را به پیامبر صلی الله علیه و آله متصل می‌کند، آن حضرت فرمود: «وقتی موسی دربارهٔ نماز به آسمان رفت، از خداوند درخواست کرد تا با پدرش- آدم- دیداری داشته

باشد، خداوند نیز خواسته او را انجام داد. پس موسی به آدم گفت: ای آدم! تو کسی هستی که خداوند با دستش تو را آفرید و از روحش در تو دمید و فرشتگانش را در برابرت به سجده واداشت و بهشتش را برایت حلال کرد و در جوار خودش تو را ساکن کرد و رودررو با تو سخن گفت. سپس تو را از یک درخت بازداشت ولی تو صبر نکردی تا به این دلیل به زمین فرود

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۸۵۳

آدم به موسی گفت: ای فرزندم، دربارهٔ آنچه در مورد ماجرای این درخت بر سر پدرت آمد، از روی محبت با وی مدارا کن. (ای فرزندم!) دشمن من از راه مکر و نیرنگ وارد شد و در مشورتش برای من به خدا سوگند یاد کرد که او حتماً از خیرخواهان است ... و برای من به خدا سوگند دروغ خورد که وی از خیرخواهان است و ای موسی! من گمان نمی‌کردم که کسی سوگند دروغ به خداوند بخورد، از این رو به سوگندش اعتماد کردم و این عذر من است ...»

باب ۴۳ سوگند اسامه بر نکشتن شخص مسلمان و بهانه وی برای عدم حضور در جنگ‌های علی علیه السلام

۱۰۸۹- (۱) عبدالرحمان بن حجاج از امام صادق علیه السلام از نیاکانش علیهم السلام روایت می‌کند که فرمود: «علی علیه السلام به حاکم مدینه نوشت: به سعد و ابن عمر چیزی از غنایم نپرداز، ولی من حتماً عذر اسامهٔ بن زید را دربارهٔ سوگندی که عهدهٔ اوست، پذیرفتم.»

۱۰۹۰- (۲) در تفسیر قمی دربارهٔ این آیه: «ای مؤمنان، هرگاه در راه خدا مسافرت می‌کنید، پس بررسی کنید و به کسی که به شما سلام گوید و اظهار اسلام کند نگویید تو مؤمن نیستی، در حالی که کالای دنیا را می‌جویید.» آمده است: «این آیه در بازگشت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از نبرد خیبر نازل شد. آن حضرت اسامهٔ بن زید را همراه سوارانی به قریه‌های یهودیان در ناحیه خیبر فرستاد، تا آنان را به اسلام دعوت کند.

در یکی از دهکده‌ها، در میان یهودیان شخصی به نام مرداس بن نهیک فدکی بود. وی وقتی از آمدن سپاه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله باخبر شد خانواده و اموالش را به گوشه‌ای از یک کوه منتقل کرد و [هنگامی که مسلمانان آمدند] شروع کرد بگوید: گواهی می‌دهم که خدایی جز خدای یگانه نیست و این محمّد صلی الله علیه و آله فرستاده خداست.

آن‌گاه اسامهٔ بن زید از آنجا گذشت و با نیزه به او ضربه زد و او را کشت. وقتی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بازگشت ماجرا را برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بازگو کرد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به وی فرمود: آیا کسی را کشتی که به یگانگی خدا و رسالت من گواهی داد؟

اسامه گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! تنها برای نجات از کشته شدن آن را گفت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: تو که پرده از قلب او بر نداشتی و گفتارش را با زبان نپذیرفتی و از آنچه در درونش بود، آگاهی نیافتی.

پس از این ماجرا اسامه سوگند یاد کرد که هرکس را که به یگانگی خدا و رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله شهادت دهد، نکشد. از این رو در جنگ‌های حضرت علی علیه السلام با وی همراهی نکرد و خداوند دربارهٔ این ماجرا این آیه را نازل فرمود: «و به کسی که به شما سلام می‌دهد و اظهار اسلام می‌کند، نگویید: تو مؤمن نیستی ...»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۸۵۵

فصل بیست و هشتم: ابواب نذر و عهد

باب ۱ شرایط صحت نذر

۱۰۹۱- (۱) منصور بن حازم از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هرگاه شخص مُحرمی بگوید: بر عهدهٔ من است که با پای پیاده به خانه خدا بروم یا فلان تعداد قربانی بر عهدهٔ من است. اثری ندارد تا این‌که بگوید: برای خدا بر عهدهٔ من است که پیاده به خانه‌اش بروم. (یا بگوید: برای خدا بر من است که یک حج به‌جا آورم) یا بگوید: برای خدا بر عهدهٔ من فلان تعداد قربانی است، اگر فلان کار را انجام ندهم.»

۱۰۹۲- (۲) منصور بن حازم گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ شخصِ خشمگینی سؤال کردم. امام فرمود: ...»

سخن امام همانند روایت پیشین است.

۱۰۹۳- (۳) مسعدهٔ بن صدقه گوید: «شنیدم که از امام صادق علیه السلام سؤال شد: شخصی به انجام نذری سوگند می‌خورد و در نیتش آنچه بر آن سوگند خورده یک درهم است یا کمتر از آن. امام علیه السلام فرمود:

هرگاه برای خدا قرار ندهد، اثری ندارد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۸۵۷

۱۰۹۴- (۴) خثعمی گوید: «به امام علیه السلام گفتم: شخصی می‌گوید: پیاده رفتن به خانه خدا بر عهدهٔ من است یا مالم صدقه یا قربانی است.

امام علیه السلام فرمود: همانا پدرم علیه السلام برای این‌ها هیچ اثری نمی‌پذیرفت مگر آن‌که برای خدا بر عهدهٔ خود قرار دهد.»

۱۰۹۵- (۵) سعید بن عبدالله اعرج گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ شخصی سؤال کردم که بر پیاده رفتن به خانه خدا و انجام حج و قربانی سوگند یاد می‌کند. امام علیه السلام فرمود: آنچه برای خدا به عهدهٔ خود قرار دهد، پس آن بر وی واجب است.»

۱۰۹۶- (۶) ابوالصباح کنانی گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ شخصی سؤال کردم که گوید: نذری به عهدهٔ من است. امام فرمود: نذر اثری ندارد تا چیزی را برای خدا معین کند، [مانند] روزه یا صدقه یا قربانی یا حج.»

۱۰۹۷- (۷) ابوبصیر گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی می‌گوید: نذری بر عهدهٔ من است.

امام علیه السلام فرمود: اثری ندارد تا این‌که نذر را معین کند و بگوید: برای خدا روزه‌ای بر عهدهٔ من است یا صدقه می‌دهد یا برده آزاد یا قربانی می‌کند و اگر کسی بگوید: من این غذا را [به خانه خدا] هدیه می‌کنم، این اثری ندارد، زیرا شتر هدیه خانه خدا می‌شود.»

۱۰۹۸- (۸) در کتاب فقه الرضا آمده است: «بدان که هرکس که بگوید: برای خدا نذری بر عهدهٔ من است، از اطاعت‌های گوناگون و کارهای نیک مختلف، پس وفای به آنچه بر دوش خود قرار داده است، لازم است- و اگر نذر برای غیر خدا باشد، پس اگر آنچه را که بر عهده گرفته ندهد و به آن وفا نکند، کفّاره و روزه و صدقه‌ای بر عهدهٔ او نیست- مانند آن‌که بگویی: فلان نماز معین یا روزه معین یا کار نیک یا یک نوع نیکی برای خدا بر من است در صورتی که اگر خداوند بیماری مرا شفا دهد یا از مسافرت مرا به وطن بازگرداند یا مسافرم را بازگرداند یا روزی به من دهد یا مرا از راه حلال به محبوبم رساند.

آن‌گاه خواسته‌اش به وی عنایت شود، آنچه بر عهدهٔ خود قرار داده، بر وی واجب است مگر این‌که چیزی که توان انجامش را ندارد بر خود واجب کند که در این صورت چیزی بر او نیست مگر به اندازه‌ای که قدرت دارد و واجب است در مورد آن از خداوند، طلب آمرزش کند و مانند آن را تکرار نکند.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۸۵۹

۱۰۹۹- (۹) در همان کتاب آمده است: «نذر بر دو گونه است: یکی از آنها این‌که انسان بگوید: اگر از بیماریم شفا یا از فلان حادثه نجات یافتم پس بر من صدقه یا روزه یا یکی از کارهای نیک است. در این صورت او اختیار دارد که اگر خواست آن را انجام دهد و اگر نخواست انجام ندهد ولی اگر بگوید: برای خدا فلان کار- از کارهای نیک- بر عهدهٔ من است پس بر اوست که

به آن وفا کند و اختیار ترک آن را ندارد و اگر مخالفت کرد دو ماه پی‌درپی روزه بر عهدهٔ اوست و روایت شده که کفّاره سوگند بر عهدهٔ اوست.»

در کتاب المقنع آمده است: «نذر بر دو گونه است: ۱- این‌که انسان بگوید: اگر چنین و چنان شد روزه می‌گیرم یا نماز می‌خوانم یا حج می‌گزارم یا کار خیری انجام می‌دهم ...» ادامه عبارت، همانند عبارت پیشین است.

در کتاب الهدایهٔ آمده است: «نذر بر دو گونه است: ۱- این‌که انسان بگوید: اگر از بیماریم شفا یافتم یا از بدهی یا دشمن نجات پیدا کردم یا فلان حادثه اتفاق افتاد روزه می‌گیرم یا نماز می‌خوانم یا حج می‌گزارم یا کار خیری انجام می‌دهم در این صورت او اختیار دارد، اگر بخواهد پی‌درپی انجام می‌دهد و اگر بخواهد جدا جدا و اگر بخواهد انجام نمی‌دهد ...» ادامه آن همانند عبارت پیشین است.

۱۱۰۰- (۱۰) علاء گوید: «از امام جواد علیه السلام سؤال کردم: شخصی می‌گوید: صد شتر یا هزار شتر یا چیزی که قدرت ندارد بر عهدهٔ من است. امام علیه السلام پاسخ داد: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: آن، از گام‌های شیطان است.»

۱۱۰۱- (۱۱) حلبی گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال شد: شخصی می‌گوید: هزار قربانی بر من است و [متعهد می‌شود که] به هزار حج مُحرم شود.

امام علیه السلام فرمود: آن، از گام‌های شیطان است.»

۱۱۰۲- (۱۲) ابوربیع گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال شد: شخصی دربارهٔ چیزی که می‌فروشد، می‌گوید:

من آن را به خانه خدا هدیه کردم. امام علیه السلام فرمود: اثری ندارد دروغی است که گفته است.»

۱۱۰۳- (۱۳) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام از پدرش از نیاکانش روایت می‌شود که فرمود:

«پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از نذر برای غیر خدا نهی کرد و از نذر در معصیت یا بریدن پیوند خویشاوندی نهی کرد.»

۱۱۰۴- (۱۴) شیخ ابوالفتوح رازی در تفسیرش از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: «هیچ نذری در معصیت خدا و آنچه فرزند آدم آن را در اختیار ندارد، صحیح نیست.»

۱۱۰۵- (۱۵) محمد بن بشیر گوید: «به امام موسی بن جعفر علیه السلام گفتم: فدایت شوم! من برای خدا بر خود لازم کرده‌ام که از عموزادگانم هدیه‌ای نپذیرم و کالایم را در آن روزها به منی نبرم.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۸۶۱

امام علیه السلام فرمود: اگر آن را به عنوان سپاسگزاری به عهدهٔ خود قرار داده‌ای، به آن وفا کن و اگر این سخن را از روی خشم گفته‌ای، چیزی بر عهده‌ات نیست.»

۱۱۰۶- (۱۶) ابن ابی عمیر از تعدادی از شیعیان از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که: «شخصی کنیزی دارد و همسرش او را به خاطر آن کنیز اذیت می‌کند و دربارهٔ آن غیرت می‌ورزد از این رو آن مرد می‌گوید:

آن کنیز برای تو صدقه باشد. امام در این باره فرمود: اگر آن را برای خدا قرار داده و نام خدا را برده است، حق نزدیک شدن به آن را ندارد و اگر نام خدا را نبرده است آن کنیز اوست هرکاری که بخواهد با آن انجام می‌دهد.»

مرحوم شیخ طوسی قدس سره می‌فرماید: «این روایت بر موردی حمل می‌شود که آن را به طور صحیح نذر کند و در مخالفت با آن مصلحتی نباشد یا آن را بر استحباب حمل می‌کنیم.»

ارجاعات

گذشت: در روایت سوم از باب یازدهم از ابواب روزه‌داران این گفته که: «شخصی می‌گوید: برای خدا بر من است که یک ماه یا بیشتر از آن یا کمتر روزه بگیرم، آن‌گاه کاری برایش پیش می‌آید که ناگزیر از مسافرت است آیا در حال سفر روزه بگیرد. امام

علیه السلام فرمود: هرگاه مسافرت کرد باید افطار کند.»

و در باب نوزده از ابواب شروع مشاعر و باب چهاردهم از ابواب میقات‌های احرام مناسب با این بحث هست.

و در روایت سوم از باب یازدهم از ابواب ایْمان این گفته که: «شخصی می گوید: اگر فلان کار را انجام ندهد مُحرم به یک حج باشد و آن‌گاه آن را انجام نداد. امام علیه السلام فرمود: اثری ندارد.» «۱»

و در باب هفدهم مطالبی مناسب با این بحث وجود دارد.

می آید:

و در دو باب بعدی آنچه مناسب با این باب است.

و باب سوم و نهم را بنگر که در آنها مطالبی است که در ظاهر با این بحث منافات دارد.

و در روایت یکم از باب بیستم این گفته که: «من آن دو رکعت نماز را برای خدا بر عهدهٔ خود قرار ندادم، بلکه آن را بر عهدهٔ خود لازم کردم تا برای شکرگزاری از خدا به‌جا آورم.»

و در روایت سوم این گفته که: «ای ابوالحسن! ای کاش برای دو فرزندت چیزی نذر می کردی تا خداوند شفای‌شان دهد.»

---

(۱). ۲۴/ ۵۴۲ باب ۱۱ از ابواب سوگند روایت ۳ (۳۶۱۶۷).

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۸۶۳

علی علیه السلام گفت: سه روزی برای سپاسگزاری از خدا روزه خواهم گرفت به همین صورت فاطمه علیها السلام گفت ...»

و در روایت دوازدهم از باب صد و نود و هفتم از ابواب خوراکی‌ها فرموده امام علیه السلام که: «برای خدا بر من است که هرگز شکمم را از غذا پر نکنم و ابلیس گفت: برای خدا بر من است که هرگز مسلمانی را نصیحت نکنم، سپس امام صادق علیه السلام فرمود: ای حفص! برای خدا بر جعفر و خاندان جعفر است که هرگز شکم‌های‌شان را از غذا پر نکنند.»

باب ۲ حکم نذر کردن بدون تعیین منذور

۱۱۰۷- (۱) حلبی از امام صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان دربارهٔ کسی که بدون تعیین منذور برای خدا نذری را بر عهدهٔ خود قرار می‌دهد فرمود: «اگر معین کند، همان چیزی است که تعیین کرده است و اگر تعیین نکند، چیزی بر او نیست.»

۱۱۰۸- (۲) حلبی گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی بدون تعیین منذور برای خدا نذری را بر خود قرار می‌دهد. امام علیه السلام فرمود: اگر تعیین کردی همان چیزی است که تعیین کرده‌ای و اگر تعیین نکردی، اثری ندارد و اگر بگویی: برای خدا بر من است کفّاره سوگند لازم می‌آید.»

۱۱۰۹- (۳) محمد بن علی حلبی گوید: «از امام علیه السلام دربارهٔ شخصی سؤال کردم که بدون نام بردن از چیزی می گوید: نذری بر عهدهٔ من است. امام علیه السلام فرمود: اثری ندارد.»

۱۱۱۰- (۴) معمر بن عمر گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی سؤال کردم که بدون نام بردن از چیزی می گوید: نذری بر عهدهٔ من است. امام علیه السلام فرمود: اثری ندارد.»

علی بن جعفر این روایت را از برادرش امام موسی بن جعفر علیه السلام نیز نقل کرده است.

۱۱۱۱- (۵) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که امام صادق علیه السلام فرمود: «و اگر بدون نام بردن از چیزی بگوید: برای خدا نذری بر عهدهٔ من است، چیزی بر عهدهٔ او نیست.»

۱۱۱۲- (۶) مسمع بن عبدالملک از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: «از امیرمؤمنان علیه السلام سؤال شد:

شخصـی بدون نام بردن از چیزی نذری می‌کند. امام علی علیه السلام فرمود: اگر بخواهد دو رکعت نماز بخواند و اگر بخواهد یک روز روزه بگیرد و اگر بخواهد یک قرص نان صدقه دهد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۸۶۵

۱۱۱۳- (۷) در کتاب فقه الرضا و الهـدایه آمـده است: «و اگر شخصـی بـدون نام بردن از چیزی نـذری کنـد، او اختیار دارد که اگر بخواهد چیزی صدقه دهد و اگر بخواهد دو رکعت نماز گزارد یا یک روز روزه بگیرد مگر آن‌که در نذرش چیزی مقصودش باشد که در این صورت آن چیز بر عهـدهٔ او لازم است (هماننـد صدقه یا روزه یا حج یا غیر آن).» در کتاب المقنع این عبارت تا: «یا یک روز روزه بگیرد» آمده است.

۱۱۱۴- (۸) حسن بن حسـین لؤلؤیی با واسطه روایت می‌کند که به امام صادق علیه السلام گفت: «شخصی بدون نام بردن از چیزی می‌گویـد: نـذری بر عهدهٔ من است. امام علیه السـلام فرمود: مشتی از گندم [بر عهدهٔ اوست] خواه بر او محکم یا سـخت گرفته شود [یا نه] یا او نذر را محکم و یا شدید کند [یا نه].»

ارجاعات

گذشت: در روایت سوم از باب سـیزدهم از ابواب بقیه روزه‌های واجب این گفته که: «شخصـی بدون نام بردن از چیزی نذری را بر خود لازم می‌کند. امام فرمود: شش روز روزه می‌گیرد.»

و در روایت هفتم از باب پیشـین این گفته که: «شخصی می‌گوید: نذری بر عهدهٔ من است. امام فرمود: اثری ندارد تا از نذر نام ببرد ...»

باب ۳ عدم انعقاد نذر در معصیت و مرجوح و حکم نذر سپاس و بازداشت

۱۱۱۵- (۱) زراره گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: در چه چیزی نذر نیست؟ (یا چرا در معصیت نذر نیست) امام علیه السلام فرمود: هرچه سود دینی یا دنیوی تو در آن باشد، مخالفت با نذر دربارهٔ آن برایت اشکال ندارد.»

۱۱۱۶- (۲) در کتاب الخصال از علی علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «در هیچ معصیتی هیچ نذری [صحیح] نیست.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۸۶۷

۱۱۱۷- (۳) اسـحاق بن عمار گوید: «از امام موسـی بن جعفر علیه السـلام سؤال کردم: آیا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: در هیچ معصیتی هیچ نذری [صحیح] نیست؟ امام علیه السلام فرمود: آری.»

۱۱۱۸- (۴) در کتاب العوالی از پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله روایت می‌شود که فرمود: «هرکس نـذر کنـد که از خداوند اطاعت کند، پس باید اطاعت کند و هرکس نذر کند که، نافرمانی خدا را به‌جا آورد، خدا را عصیان نکند.»

۱۱۱۹- (۵) ابوالصـباح کنانی از امام صادق علیه السـلام روایت می‌کنـد که فرمود: «هیـچ اطاعتی برای خدا نیست که انسان آن را بر عهـدهٔ خود قرار دهـد مگر آن‌که شایسـته است که به آن وفا کنـد و هیچ‌کس نیست که چیزی را در نافرمانی خدا بر خود لازم کند مگر آن‌که برای وی شایسته است آن را رها کند و اطاعت خدا را انجام دهد.»

۱۱۲۰- (۶) در کتـاب فقه الرضا آمـده است: «اگر او یکی از انواع معاصـی را نـذر کنـد، ماننـد کسـی که میگساری یا فسق یا زنا یا دزدی یا قتل یا مرگ یا بی‌احترامی به مؤمن یا ناسپاسـی نسبت به پدر و مادر یا بریدن پیوند خویشاوندی را با نذر بر عهدهٔ خود قرار دهد، دربارهٔ نذرش چیزی بر عهدهٔ او نیست و به تحقیق روایت شده که برای مجازات وی کفّاره سوگند به خدا به دلیل اقدام وی به نذر در معصیت برعهدهٔ اوست.»

در همان کتاب آمـده است: «و اگر شخصـی سوگند یاد کند یا نذر کند که شـراب بنوشد یا کاری انجام دهد که خشـنودی خدا در

آن نیست، آن‌گاه بر خلاف آن عمل کند و به نذرش وفا نکند، چیزی بر عهدهٔ او نیست.»

۱۱۲۱- (۷) علی بن ابی حمزه گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی بر عهدهٔ خود لازم می‌کند که اگر همراه عمه‌اش به مکه رفت یا برایش مرکب کرایه یا همراهی‌اش کرد، با پای پیاده به مکه رود و همه بردگانش آزاد باشند.

امام علیه السلام فرمود: اثری ندارد برایش کرایه کند و همراهش خارج شود.»

۱۱۲۲- (۸) در کتاب العوالی روایت می‌شود که: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شخصی را مشاهده کرد که در آفتاب ایستاده است. از این رو دربارهٔ وی سؤال کرد. گفتند: وی نذر کرده است که روزه بگیرد و زیر سایه نرود و سخن نگوید و همواره ایستاده باشد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: به وی دستور دهید، سخن بگوید و زیر سایه برود و بنشیند و روزه‌اش را به پایان رساند.»

۱۱۲۳- (۹) عمرو بن حریث گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی گفت که اگر با یکی از بستگانش سخن گوید، پیاده رفتن به خانه خدا بر عهدهٔ او باشد و همه اموالش در راه خدا صدقه باشد و او از آیین محمد بیزار باشد.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۸۶۹

امام علیه السلام فرمود: سه روز روزه بدارد و به ده بینوا صدقه دهد.»

مرحوم شیخ طوسی قدس سره در کتاب الاستبصار این روایت را حمل بر استحباب کرده است و جایز دانسته که آن حمل شود بر این‌که آن سپاسگزاری از خداست برای مخالفت با معصیت نه برای مخالفت با نذر.»

۱۱۲۴- (۱۰) حسن بن علی گوید: «به امام موسی بن جعفر علیه السلام گفتم: من کنیزی دارم که نزد من جایگاه [و موقعیتی] ندارد و او بهایش را با خود دارد.

مگر آن‌که من دربارهٔ وی سوگندی خوردم و گفتم: برای خدا بر عهدهٔ من است که هرگز آن را نفروشم و اکنون به بهای آن- همراه با کاستن از هزینه زندگی نیاز دارم.

امام علیه السلام فرمود: برای خدا به تعهدت وفا کن.»

حسین بن بشیر گوید: «از امام سؤال کردم: شخصی که کنیزی دارد سوگند و قسم شدید می‌خورد که برای خدا بر عهدهٔ اوست که هرگز کنیزش را نفروشد ولی اکنون نیازمند کاهش هزینه زندگی و بهای آن کنیز است.

امام علیه السلام فرمود: برای خدا به تعهدت با وی عمل کن.»

۱۱۲۵- (۱۱) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام از نیاکانش علیهم السلام روایت می‌شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از نذر برای غیر خدا نهی کرد و از نذر در معصیت یا بریدن پیوند خویشاوندی نهی کرد.

امام صادق علیه السلام فرمود: «هرکس در یکی از این موارد نذر کند، نذری بر عهدهٔ او نیست زیرا نذرش در نافرمانی خداست و چیزی بر عهدهٔ او نیست و آن همانند کسی است که برای خدا بر عهدهٔ خود نذری واجب می‌کند که اگر بر انجام معصیتی قدرت یافت آن را انجام دهد، پس اگر قدرت بر آن یافت آن را انجام ندهد و نذری بر عهدهٔ وی نخواهد بود و اگر نذر دربارهٔ یکی از انواع اطاعت‌های خدا باشد و نذری را که بر عهدهٔ خود قرار می‌دهد معین کند، پس باید به آن وفا کند مثل این‌که بگوید: برای خدا خواندن نماز معینی بر عهدهٔ من است یا روزه معینی یا حج یا عتق یا یکی از کارهای نیک، در صورتی که خداوند مرا از فلان بیماری شفا دهد یا فلان چیز را روزی من گرداند یا به فلان چیز از چیزهای جایز دنیوی یا اخروی برساند.»

ارجاعات

گذشت: در روایت ششم از باب چهاردهم از ابواب میقات‌های حرام فرموده امام علیه السلام که: «اگر خداوند به بنده‌ای نعمتی داد مثل این‌که بیمار بود یا به بلایی گرفتار بود پس خداوند او را از آن گرفتاری نجات

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۸۷۱

داد و او بر خود لازم کرد که از خراسان مُحرم شود، همانا بر او لازم است که آن را به صورت کامل انجام دهد.»

و در روایت دوم از باب چهاردهم از ابواب سوگند فرموده پیامبراکرم صلی الله علیه و آله که: «هیچ نذری در هیچ معصیتی [صحیح] نیست و هیچ سوگندی در بریدن پیوند خویشاوندی [صحیح] نیست.»

و در روایات باب پانزده از ابواب سوگند و باب یکم از ابواب نذر آنچه بر این دلالت می‌کند و باب دوم از ابواب متعه را بنگر که ممکن است با این بحث مناسب باشد.

باب ۴ عدم قدرت در نذر قربانی و نذر هدیه برای کعبه از غیر دام

۱۱۲۶- (۱) علی بن جعفر گوید: «از برادرم امام موسی بن جعفر علیه السلام سؤال کردم: شخصی متعهد می‌شود که چیزی را به کعبه هدیه کند، در صورتی که قدرت بر آن نداشته باشد، چه چیزی بر عهدهٔ اوست؟

امام علیه السلام فرمود: اگر آن را نذر کرده است و قدرت بر آن ندارد، چیزی بر عهده‌اش نیست و اگر برده یا کنیز یا چیزی دیگر نظیر آن دارد آن را می‌فروشد و با بهایش عطر می‌خرد و با آن کعبه را خوشبو می‌کند و اگر چیزی که دارد مرکب اوست، چیزی بر عهدهٔ او نیست.»

ارجاعات

گذشت: در روایات باب دهم از ابواب مقدمات حج مناسب با این بحث هست.

و در روایت هشتم از باب یکم فرموده امام علیه السلام که: «آنچه بر عهدهٔ خود قرار داده بر او واجب است مگر آن‌که چیزی خارج از توانش بر عهدهٔ خود قرار دهد که در این صورت چیزی بر او نیست مگر به مقدار توانش و این از چیزهایی است که واجب است از خداوند دربارهٔ آن درخواست آمرزش کند و نظیر آن را تکرار نکند.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۸۷۳

و در روایت دهم فرموده امام علیه السلام که پیامبراکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «آن- نذر خارج از توان- از گام‌های شیطان است.» و روایت یازدهم نزدیک به آن است.

می‌آید:

در باب نوزده از ابواب موجبات ضمان مناسب با این بحث خواهد آمد.

باب ۵ حکم نذر عدم خرید نسیه برای خانواده

۱۱۲۷- (۱) اسحاق بن عمار گوید: «از امام موسی بن جعفر علیه السلام سؤال کردم: شخصی می‌گوید: برای خدا پیاده رفتن به کعبه بر من است اگر برای خانواده‌ام چیزی نسیه خریدم.

امام علیه السلام فرمود: آیا این وضع بر آنان سخت است؟

گفتم: آری برای آنان سخت است که چیزی برای‌شان نسیه نخرد.

امام علیه السلام فرمود: پس برای آنان نسیه بگیرد و چیزی بر عهدهٔ او نیست.»

۱۱۲۸- (۲) اسحاق بن عمار گوید: «از امام موسی بن جعفر علیه السلام سؤال کردم: شخصی پیاده رفتن به خانه خدا را بر عهدهٔ خود قرار می‌دهد که تا یک سال به صورت نسیه برای خانواده‌اش لباس نخرد.

امام علیه السلام فرمود: آیا این کار آنان را در تنگنا و فشار قرار می‌دهد و برای‌شان سخت است؟

گفتم: آری برای آنان سخت است.

امام علیه السلام فرمود: برای‌شان بخرد و چیزی بر عهده‌اش نیست.»

ارجاعات

گذشت: در باب شانزدهم از ابواب سوگند مطالبی هست که بر این بحث دلالت می‌کند.

باب ۶ حکم نذر قربانی کردن فرزند

۱۱۲۹- (۱) سکونی از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «شخصی نزد امیرمؤمنان علیه السلام آمد و گفت: من نذر کرده‌ام که اگر فلان کار را انجام دادم، فرزندم را نزدیک مقام ابراهیم قربانی کنم، آن‌گاه آن کار را انجام دادم.

علی علیه السلام فرمود: یک قوچ چاق بکش و گوشتش را به بینوایان صدقه بده.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۸۷۵

۱۱۳۰- (۲) حریز از شخصی روایت می‌کند که امام باقر علیه السلام فرمود: «نخستین کسی که برایش قرعه زده شد مریم دختر عمران بود و آن معنای این سخن خداوند است: «و تو نزد آنان نبودی هنگامی که تیرهای قرعه‌شان را می‌انداختند تا معین کنند کدام یک از آنان سرپرستی مریم را به عهده گیرند و تیرها شش تا بود.»

سپس دربارهٔ یونس قرعه زدند؛ وقتی با مردم سوار شد و کشتی در برکه‌ای فرورفت، پس سه بار قرعه زدند و هر سه بار به نام یونس درآمد. آن‌گاه یونس به جلوی کشتی آمد و ناگهان نهنگی با دهان باز نمایان شد و یونس خود را به کام نهنگ انداخت.

سپس عبدالمطلب دارای نه فرزند شد. آن‌گاه نذر کرد که اگر خداوند دهمین پسر را روزی وی کرد، آن را قربانی کند وقتی عبداللّه متولد شد وی توان قربانی کردن او را نداشت با این‌که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در پشت وی بود. از این رو ده شتر آورد و میان آنها و عبداللّه قرعه زد ولی قرعه به نام عبداللّه درآمد. سپس هر بار ده شتر بر تعداد شتران می‌افزود و قرعه می‌زد ولی هر بار قرعه به نام عبداللّه درمی‌آمد تا این‌که تعداد شتران به صد رسید و این بار قرعه به نام شتران درآمد. عبدالمطلب گفت: من با پروردگارم با انصاف رفتار نکردم، از این رو سه بار قرعه زد و هر سه بار قرعه به نام شتران درآمد.

عبدالمطلب گفت: اکنون فهمیدم که پروردگارم راضی است. آن‌گاه شتران را قربانی کرد.»

۱۱۳۱- (۳) حسن بن علی بن فضّال گوید: «از امام رضا علیه السلام دربارهٔ معنای این سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که فرمود: من فرزند دو قربانی شده هستم. سؤال کردم. امام علیه السلام فرمود: مقصود آن، حضرت اسماعیل بن ابراهیم خلیل و عبداللّه بن عبدالمطلب است. اسماعیل همان جوان بردباری است که خداوند مژده ولادتش را به ابراهیم داد: «پس آن‌گاه که همراه ابراهیم به مرحله کار و تلاش رسید.» وقتی که او همانند ابراهیم کار کرد: ابراهیم گفت: ای فرزند عزیزم! به راستی من در خواب دیدم که حتماً سر از بدنت جدا می‌کنم پس بیندیش که چه نظری داری؟ اسماعیل گفت: ای پدر جان! آنچه را که به تو دستور داده شده است انجام بده و نگفت: آنچه را در خواب دیده‌ای انجام بده. به زودی مرا از بردباران خواهی یافت، اگر خدا بخواهد. پس وقتی که تصمیم به ذبح او گرفت، خداوند ذبح بزرگی را فدای او کرد. قوچ سیاه و سفیدی که در سیاهی «۱» می‌خورد و در سیاهی می‌نوشید و در سیاهی نگاه می‌کرد و در سیاهی راه می‌رفت و در سیاهی بول می‌کرد و در سیاهی پشکل می‌کرد و پیش از آن چهل سال در باغ‌های بهشت چریده بود و از رحم ماده‌ای خارج نشده بود؛ بلکه خداوند به او گفته بود: «باش پس موجود شده بود» و برای فدای اسماعیل شدن به وجود آمده بود و هر چه تا روز قیامت در منی قربانی می‌شود، فدیه اسماعیل است، این یکی از دو ذبیح.

و ماجرای دیگر از این قرار است که عبدالمطلب به حلقه در کعبه چنگ زده بود و در پیشگاه خدا

---

(۱). کنایه از شدت چاقی است.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۸۷۷

دعا می‌کرد که ده پسر به او عنایت کند و برای خدا نذر کرد که پس از اجابت دعایش یکی از آنان را قربانی کند وقتی فرزندانش به ده عدد رسیدند، عبدالمطلب گفت: به تحقیق خداوند برای من وفا کرد، پس من نیز حتماً باید برای خدا به وعده‌ام وفا کنم. آن‌گاه فرزندانش را داخل کعبه کرد و میان‌شان قرعه زد. قرعه به نام عبداللّه- پدر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله- در آمد و او محبوب‌ترین فرزندان عبدالمطلب نزد وی بود. سپس برای بار دوم قرعه زد و این بار نیز قرعه به نام عبداللّه درآمد، آن‌گاه برای بار سوم قرعه زد و قرعه به نام عبداللّه درآمد. از این رو عبداللّه را گرفت و حبس کرد و تصمیم به سر بریدن وی گرفت.

قریش با آگاهی از این خبر اطراف وی جمع شدند و او را از این کار بازداشتند. از سوی دیگر زنان و دختران عبدالمطلب دور هم گرد آمدند و شروع به شیون و زاری کردند. در این میان عاتکه- دختر عبدالمطلب- به پدر گفت: ای پدر جان! دربارهٔ کشتن فرزندت میان خود و خدایت، چاره‌ای بیندیش.

عبدالمطلب گفت: دخترم! چگونه چاره‌اندیشی کنم؟ به درستی که تو پر خیر و برکت هستی.

عاتکه گفت: به سراغ دام‌هایت در حرم برو و میان شتر و فرزندت قرعه بزن و به مقداری به پروردگارت عطا کن تا راضی شود.

عبدالمطلب فرستاد، شترانش را آوردند. آن‌گاه ده شتر جدا کرد و میان آنها و عبداللّه قرعه زد ولی قرعه به نام عبداللّه درآمد به همین صورت عبدالمطلب ده تا ده تا بر تعداد شتران می‌افزود و قرعه می‌زد ولی قرعه به نام عبداللّه درمی‌آمد تا این‌که تعداد شتران به صد رسید و این بار قرعه به نام شتران درآمد. پس قریش چنان اللّه اکبر گفتند که از صدای تکبیرشان کوه‌های مکه به لرزه درآمد ولی عبدالمطلب گفت: نه [من نمی‌پذیرم] تا سه مرتبه قرعه را تکرار کنم. آن‌گاه عبدالمطلب سه مرتبه قرعه زد و هر بار قرعه به نام شتران درآمد. در تمام این مدت عبداللّه زیر پاهای پدر گرفتار بود به طوری که گونه‌اش که بر زمین بود خراش برداشته بود. پس از پایان سومین قرعه، زبیر و ابوطالب و دیگر برادرانش او را از زیر پاهای پدر بیرون کشیدند و بر دوش خود سوار کردند. آنها عبداللّه را می‌بوسیدند و خاک از بدن و لباس‌هایش پاک می‌کردند.

آن‌گاه عبدالمطلب دستور داد در حزوره شترها را ذبح کنند واحدی را از گوشت آنها بی‌نصیب نگذارند ...»

در کتاب مناقب ابن شهر آشوب آمده است: «وقتی عبدالمطلب از ماجرای اسماعیل آگاه شد، به ذهنش رسید که برترین فرزندش را برای خدا قربانی کند؛ از این رو نذر کرد که هر وقت دارای ده فرزند پسر شد، به خاطر سپاسگزاری برای پروردگارش یکی از آنان را برای کعبه قربانی کند. وقتی پسرانش به ده تا رسیدند به آنان گفت: ای فرزندانم! دربارهٔ نذر من چه می‌گویید؟

آنان گفتند: اختیار با توست و ما در برابرت هستیم ...»

ادامه این حدیث همانند روایت پیشین است.

ارجاعات

گذشت: در روایت یکم از باب سی و دوم از ابواب سوگند این گفته که: «شخصی بر قربانی کردن فرزندش سوگند می‌خورد. امام فرمود: آن، از گام‌های شیطان است.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۸۷۹

باب ۷ حکم نذر هدیه دادن غذا و گوشت برای کعبه

۱۱۳۲- (۱) محمد بن فضل کنانی گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی متعهد می‌شود طعامی را به خانه خدا هدیه کند.

امام علیه السلام فرمود: غذا به خانه خدا هدیه نمی‌شود و اگر کسی پس از کشتن شتری تصمیم بگیرد آن را به کعبه هدیه کند، هنگام تبدیل به گوشت نباید هدیه کند، تنها قربانی در زمانی است که دام زنده باشد.»

ارجاعات

گذشت: در روایت بیست و یکم از باب پانزدهم از ابواب سوگند این گفته که: «من این غذا را به خانه خدا هدیه می کنم. امام فرمود: اثری ندارد. مواد خوراکی به کعبه هدیه نمی‌شود.

و فرمود: تنها دام در صورتی که زنده است به خانه خدا هدیه می‌شود و پس از آن‌که به گوشت تبدیل شد، هدیه نمی‌شود.»

و در روایت هفتم از باب یکم از ابواب نذر این گفته که: «اگر شخصی بگوید: من این مواد خوراکی را به خانه خدا هدیه می کنم، اثری ندارد، تنها دام هدیه می‌شود.»

باب ۸ حکم نذر قربانی برای حج

۱۱۳۳- (۱) محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام روایت می کند که دربارهٔ شخصی که یک قربانی بر عهدهٔ اوست و مشخص نکرده آن را در کجا قربانی کند؟ فرمود: «همانا محل قربانی در منی است، آن را میان بینوایان تقسیم می کند.

و از امام سؤال شد: شخصی یک قربانی بر عهده‌اش است، آیا آن را در کوفه قربانی کند؟ امام علیه السلام فرمود: در صورتی که مکانی را معین کرده، در همانجا قربانی کند؛ زیرا برایش مجزی است.»

۱۱۳۴- (۲) حفص بن غیاث گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ کفّاره نذر سؤال کردم امام صلی الله علیه و آله فرمود: کفّاره نذر

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۸۸۱

همان کفّاره سوگند است و هرکس یک قربانی برای کعبه نذر کند، بر اوست که ماده شتری را اشعار و تقلید کند و آن را در عرفه نگهدارد و هرکس شتری نذر کند، هر کجا که بخواهد، قربانی می کند.»

۱۱۳۵- (۳) سکونی از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام روایت می کند که فرمود: «از امیرمؤمنان علیه السلام سؤال شد: شخصی می گوید: یک قربانی بر عهدهٔ من. امام علیه السلام فرمود: یک گاو از طرف وی کفایت می کند مگر آن‌که مقصود وی از قربانی شتر باشد.»

ارجاعات

گذشت: در باب سی و یکم از ابواب قربانی مناسب با این بحث هست.

باب ۹ حکم نذر حج پیش از ازدواج و نذر عتق برده‌ای از فرزندان اسماعیل و نذر روزه روز معین یا نذر روزه در صورت ناتوانی

۱۱۳۶- (۱) اسحاق بن عمار گوید: «به امام موسی بن جعفر علیه السلام گفتم: شخصی که حج واجب بر عهده دارد، تصمیم به انجام آن می گیرد ولی به وی گفته می‌شود: ازدواج کن و سپس حج گزار. او می گوید:

اگر پیش از حج ازدواج کردم، غلامم آزاد است. آن‌گاه پیش از حج ازدواج می کند.

امام علیه السلام فرمود: غلامش را آزاد کرد؟

گفتم: از آزادی او رضای خدا را در نظر نگرفت.

امام علیه السلام فرمود: وی در راه اطاعت خدا نذر کرده است و حج از ازدواج شایسته‌تر و واجب‌تر است.

گفتم: اگر حج مستحبی باشد نه حجهٔ‌الاسلام.

امام علیه السلام فرمود: هرچند مستحب است ولی اطاعت خدای عز و جل است، برده‌اش را آزاد کند.»

۱۱۳۷- (۲) علاء گوید: «از امام باقر علیه السلام دربارهٔ شخصی سؤال شد که آزاد کردن برده‌ای از فرزندان اسماعیل را بر عهده گرفته است. امام علیه السلام با دست به خانواده و فرزندانش اشاره کرد و فرمود: به جز این‌ها به چه کسی امید می‌رود که از فرزندان اسماعیل باشد.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۸۸۳

زراره گوید: شنیدم که شخصی از امام باقر علیه السلام سؤال کرد که فرد آزادی، برده‌ای از فرزندان اسماعیل را بر عهده گرفته است. امام به دخترش اشاره کرد و فرمود: به جز این به چه کسی امید می‌رود که از فرزندان اسماعیل باشد؟»

۱۱۳۸- (۳) ابن عباس روایت می‌کند که: «خواهر عقبهٔ بن عامر نذر کرده بود که پیاده به خانه خدا برود.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به وی دستور داد برای انجام یک حج یا عمره پیاده برود.»

ارجاعات

گذشت: حکم نذر در روزه در بیشتر ابواب سایر روزه‌های واجب هست و در باب چهارده از ابواب وجوب حج و باب دهم از ابواب مقدمات حج مناسب با این بحث هست و در روایت هشتم از همین باب فرموده امام علیه السلام که: «هرکس برای خدا چیزی را بر عهدهٔ خود قرار دهد آن‌گاه تا نهایت توان در انجام آن تلاش کند، چیزی بر عهدهٔ او نیست و خداوند برای بنده‌اش عذرپذیرتر است.»

و در روایت نهم، مانند آن هست.

باب ۱۰ حکم نذر انجام حج یا به حج فرستادن فرزند در صورت فرزنددار شدن و مرگ نذرکننده

۱۱۳۹- (۱) مسمع گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: کنیز من آبستن بود پس من برای خداوند عز و جل نذر کردم که اگر پسری به دنیا آورد او را به حج بفرستم یا از جانبش حج انجام دهم. امام علیه السلام فرمود:

مردی برای خداوند عز و جل درباره پسرش نذر کرد که اگر بالغ شود از جانب وی حج انجام دهد یا او را به حج بفرستد. پدر مُرد و پس از وی پسر به بلوغ رسید. آن‌گاه آن پسر نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و دربارهٔ آن پرسید. آن حضرت دستور داد که از جانب وی از ماترک پدرش حج گزارد.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۸۸۵

باب ۱۱ حکم نذر صدقه به مال فراوان

خداوند تعالی می‌فرماید:

به تحقیق خداوند شما را در جایگاه‌های بسیاری و در روز نبرد حنین یاری کرد، هنگامی که فراوانیِ‌تان شما را به شگفتی و خودبینی واداشت ولی آن هیچ سودی به شما نرساند و زمین با همه پهناوری‌اش بر شما تنگ گردید، سپس در حالی که روی گردانید به عقب گریختید «۱».

۱۱۴۰- (۱) ابراهیم بن هاشم از برخی دوستانش روایت می‌کند که: «وقتی متوکل مسموم شد، نذر کرد که اگر شفا یافت، مال فراوانی صدقه دهد. پس از بهبودی از فقیهان از مقدار مال فراوان سؤال کرد و آنان با هم اختلاف کردند یکی گفت: صد هزار.

دیگری گفت: ده هزار. و هر یک دربارهٔ آن سخنی گفت و امر بر وی مشتبه شد تا این‌که یکی از ندیمانش به نام صفعان گفت: چرا به دنبال این سیاه نمی‌فرستی تا از وی بپرسی؟

متوکل گفت: ای بیچاره مقصودت کیست؟

صفعان گفت: فرزند رضا علیه السلام.

متوکل گفت: آیا وی از این مطالب چیزی را خوب می‌داند؟

صفعان گفت: (ای امیرمؤمنان) اگر تو را از این سردرگمی نجات بخشد فلان مبلغ باید به من بدهی و اگر پاسخ صحیح نداد صد ضربه تازیانه به من بزن!

متوکل گفت: پذیرفتم ای جعفر بن محمود! نزد وی برو و از او دربارهٔ میزان مال فراوان سؤال کن.

جعفر بن محمود نزد امام هادی علیه السلام رفت و از میزان مال فراوان سؤال کرد. امام علیه السلام فرمود: فراوان هشتاد است.

جعفر به امام گفت: ای سرورم! من می‌دانم که متوکل از دلیل آن سؤال خواهد کرد.

امام علیه السلام فرمود: به تحقیق خداوند عز و جل می‌فرماید: «به تحقیق خداوند شما را در جایگاه‌های فراوانی یاری کرد.» تعداد آن جایگاه‌ها هشتاد موضع بود.»

این روایت در کتاب‌های مختلف با عبارت‌های گوناگون روایت شده است.

۱۱۴۱- (۲) ابوبکر حضرمی گوید: «نزد امام صادق علیه السلام بودم که شخصی سؤال کرد: فرد بیماری برای سپاسگزاری از خدا نذر می‌کند که اگر خداوند شفایش داد مال فراوانی صدقه دهد و چیزی را معین نمی‌کند. نظر شما چیست؟

---

(۱). توبه ۹/ ۲۵.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۸۸۷

امام علیه السلام فرمود: هشتاد درهم صدقه دهد، آن برایش کافی است و خداوند آن را در کتاب خود بیان کرده است؛ زیرا به پیامبرش صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «به تحقیق خداوند شما را در جایگاه‌های فراوانی یاری کرد و فراوان در کتاب خدا هشتاد است.»

۱۱۴۲- (۳) محمد بن ابی عمیر از یکی از شیعیان از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که دربارهٔ کسی که نذر کرد مال فراوانی صدقه دهد فرمود: «فراوان، از هشتاد تا بیشتر است به دلیل سخن خداوند تبارک و تعالی: «به تحقیق خداوند شما را در جایگاه‌های فراوانی یاری کرد و آنها هشتاد موضع بود.»

۱۱۴۳- (۴) در کتاب من لا- یحضره الفقیه روایت می‌شود که امام صادق علیه السلام فرمود: «و هرگاه نذر کند که مال فراوانی صدقه دهد و مبلغش را معین نکند، به یقین فراوان از هشتاد تا بیشتر است به دلیل سخن خداوند عز و جل که می‌فرماید: «به تحقیق خداوند شما را در جایگاه‌های فراوان یاری کرد و آنها هشتاد جایگاه بود.»

در کتاب فقه الرضا، المقنع و الهدایه این مطلب بدون اسناد به امام علیه السلام آمده است.

۱۱۴۴- (۵) ابوعلی بن راشد گوید: «شیعیان اموال و نامه‌های مهر و موم شده‌ای که در آنها پرسش‌هایی بود برای امام صادق علیه السلام فرستادند. پیک آنان پس از شهادت امام علیه السلام به مدینه رسید. از این رو امام موسی بن جعفر علیه السلام پیش از شکستن مهر نامه‌ها به پرسش‌ها پاسخ داد. در یکی از آنها آمده بود:

امام علیه السلام دربارهٔ شخصی که می‌گوید: به خدا سوگند حتماً مال فراوانی صدقه خواهم داد. می‌فرماید: چه مقدار باید صدقه دهد؟

در زیر آن، پاسخ امام به خط خودش آمده بود: کسی که چنین سوگندی خورده است اگر از صاحبان درهم است، هشتاد و چهار درهم صدقه دهد و اگر از گوسفندداران است، هشتاد و چهار گوسفند صدقه دهد و اگر از شترداران است، هشتاد و چهار شتر صدقه دهد و دلیل آن سخن خداوند تعالی است: «به تحقیق خداوند شما را در جایگاه‌های فراوانی و روز نبرد حنین یاری کرد.» پس صحنه‌های پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پیش از نزول این آیه شمارش شد و هشتاد و چهار صحنه بود.»

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۸۸۹

باب ۱۲ حکم پرداخت طلا به جای نذر نقره و مخالفت از محل نذر

۱۱۴۵- (۱) علی بن مهزیار گوید: «به امام هادی علیه السلام گفتم: شخصی بر عهدهٔ خود نذری قرار می‌دهد که اگر خداوند حاجتش را برآورده ساخت، تعدادی درهم صدقه دهد. آن‌گاه خداوند حاجتش را برآورده ساخت و او درهم‌ها را تبدیل به طلا کرد و به سوی شما فرستاد، آیا این کار جایز است یا آن را اعاده کند؟ امام علیه السلام فرمود: اعاده می‌کند.»

۱۱۴۶- (۲) حسین بن محمد بن عامر اشعری قمی گوید: «یعقوب بن یوسف ضرّاب غسّانی- در بازگشت از اصفهان- گفت: من در سال ۲۸۱ ه. ق حج به‌جا آوردم و در آن سفر همراه گروهی از اهل سنت از شهرمان بودم وقتی به مکه رسیدیم، گروهی از آنان رفتند و خانه‌ای واقع در کوچه‌ای میان بازار اللیل برای ما اجاره کردند که همان خانه حضرت خدیجه علیها السلام بود و خانه الرضا نامیده می‌شد. در آن خانه پیرزن سبزه‌ای بود. وقتی خبردار شدم که آن خانه الرضا نام دارد از آن پیرزن سؤال کردم: با صاحبان این خانه چه نسبتی داری؟ و چرا این خانه، خانه الرضا نامیده می‌شود؟

پیرزن گفت: من از آزادشدگان آنان هستم و این خانه علی بن موسی الرضا علیه السلام است که امام حسن عسکری علیه السلام مرا در آن ساکن کرده است و من از خدمتکاران وی بودم ...

یعقوب ادامه داد تا گفت: پس به قلبم افتاد کسی را که مشاهده می‌کنم می‌رود و می‌آید همان امام زمان (عج) است. من ده درهم صحیح که شش تای آن رضوی- از سکه‌های امام رضا علیه السلام- بود پنهان کرده بودم که برای عمل به نذرم آنها را در مقام ابراهیم بریزم وقتی چنین دیدم با خود گفتم:

آنها را به فرزندان حضرت فاطمه علیها السلام بپردازم بهتر از آن است که در مقام ابراهیم بریزم و پاداش بیشتری دارد. از این رو درهم‌ها را به آن زن دادم و به وی گفتم: این درهم‌ها را به نیازمندان فرزندان حضرت فاطمه علیها السلام بپرداز! و در نیتم بود کسی را که دیده‌ام همان امام زمان (عج) است و آن زن درهم‌ها را به وی می‌پردازد. آن زن درهم‌ها را گرفت و بالا رفت، مدتی گذشت و سپس بازگشت و

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۸۹۱

گفت: به تو می‌فرماید: ما حقی در آن نداریم در همان محلی که نیت کرده‌ای قرار بده ولی به جای این درهم رضوی درهم دیگری از ما بگیر و در همان محلی که قصد کرده‌ای قرار بده. من نیز چنین کردم ...»

ابوالقاسم موسی بن محمد اشعری قمی نیز این حکایت را از یعقوب بن یوسف نقل کرده است.

باب ۱۳ تعهد با خدا دربارهٔ صدقه دادن همه اموال

۱۱۴۷- (۱) محمد بن یحیی خثعمی گوید: «گروهی نزد امام صادق علیه السلام بودیم که یکی از وابستگان منصور وارد شد و سلام کرد. آن‌گاه نشست و شروع به گریستن کرد. سپس به امام علیه السلام گفت: فدایت شوم! من با خدا عهد و پیمان کرده‌ام که اگر خداوند مرا از حادثه‌ای که از آن بر جانم بیمناک بودم، نجات بخشد، تمام اموالم را صدقه دهم و خداوند مرا از آن نجات داد.

اکنون خانواده‌ام را از خانه‌ام به قبه‌ای از خرابه‌های انصار منتقل کرده و همه اموالم را نیز برده‌ام تا خانه و همه اموالم را بفروشم و صدقه دهم.

امام صادق علیه السلام فرمود: برو و منزل و همه اموال و وسایلت را عادلانه قیمت کن و از قیمت آنها آگاه شو. سپس صفحه سفیدی بردار و همه آنچه را که قیمت کرده‌ای در آن بنویس. آن‌گاه مطمئن‌ترین اشخاص نزد خود را در نظر بگیر و آن صفحه را به وی تحویل بده و به وی وصیت کن و دستور بده که اگر مرگت فرارسید خانه وهمه اموالت را بفروشد و از جانب تو صدقه دهد. سپس به منزلت بازگرد و همانند گذشته در اموالت تصرف کن و خود و خانواده‌ات مانند گذشته از آن بخورید.

آن‌گاه در آینده هر چه را که صدقه دادی یا با آن صله رحم کردی یا در کارهای خیر مصرف کردی، همه آنها را در نظر بگیر و بنویس و حساب کن و سر سال نزد شخصی که به وی وصیت کردی برو و از او بخواه آن صفحه را بیاورد و سپس همه آنچه را در آن سال صدقه داده‌ای و به خویشاوندانت نیکی یا در راه خیر مصرف کرده‌ای در آن بنویس و در هر سال این کار را تکرار کن تا همه آنچه را نذر کرده‌ای برای خدا بپردازی و خانه و وسایلت انشاءالله برایت باقی بماند.

بروجری، آقا حسین طباطبایی - مترجمان: حسینیان قمی، مهدی - صبوری، م، منابع فقه شیعه، ۳۱ جلد، انتشارات فرهنگ سبز، تهران - ایران، اول، ۱۴۲۹ ه ق

منابع فقه شیعه؛ ج۲۴، ص: ۸۹۳

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۸۹۳

آن مرد گفت: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله! خداوند مرا فدایت گرداند! اندوهم را برطرف کردی.»

باب ۱۴ حکم نذر عتق برده غیر شیعه

۱۱۴۸- (۱) ابو علی بن راشد گوید: «به امام جواد علیه السلام گفتم: فدایت شوم! زنی از خاندان ما فرزندش بیمار شد و گفت: خدایا اگر بیماریش را برطرف کنی فلان کنیزم آزاد است و آن کنیز شناختی به امامت ندارد. کدام یک از این دو کار برتر است؟ فدایت شوم! این‌که آن را آزاد کند یا بهایش را در کارهای نیک مصرف کند؟ امام علیه السلام فرمود: جایز نیست مگر آزاد کردن آن.»

ارجاعات

گذشت: در روایات باب سیزده از ابواب عتق مناسب با این بحث هست.

باب ۱۵ حکم نذر عتق کنیز در صورت آمیزش با آن و خروج آن از ملکش

۱۱۴۹- (۱) محمد بن مسلم گوید: «از امام صادق علیه السلام یا امام باقر علیه السلام سؤال کردم: شخصی کنیزی دارد و قرار می‌گذارد روزی که با آن آمیزش کند، آزاد باشد، سپس آن را به دیگری می‌فروشد و پس از آن دوباره آن را از وی می‌خرد.

امام علیه السلام فرمود: آمیزش با آن برایش اشکال ندارد، به تحقیق، آن از ملکش خارج شد.»

در کتاب المقنع این مطلب بدون اسناد به امام علیه السلام آمده است.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۸۹۵

باب ۱۶ حکم نذر عتق کنیز در صورت آمیزش با وی برای طلب فرزند

۱۱۵۰- (۱) ابومریم انصاری گوید: «از امام باقر علیه السلام سؤال کردم: شخصی می‌گوید: روزی که برای طلب فرزند با فلان کنیز آمیزش کنم، پس از آمیزش، وی آزاد است. آیا می‌تواند بدون انزال با وی آمیزش کند؟

امام علیه السلام فرمود: هرگاه با آن آمیزش کند، از او طلب فرزند کرده است.»

باب ۱۷ حکم نذر عتق نخستین برده‌ای که به ملکیت انسان درآمده و مالک شدن تعدادی برده با هم

۱۱۵۱- (۱) حلبی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که ایشان دربارهٔ شخصی که می‌گوید: نخستین برده‌ای را که مالک شدم، آزاد باشد، آن‌گاه به یک باره هفت برده به ارث می‌برد فرمود: میان‌شان قرعه می‌زنند و کسی را که قرعه به نامش درآمد آزاد می‌کند.»

عبداللّه بن سلیمان نیز این حدیث را روایت کرده است و این مطلب در کتاب المقنع بدون اسناد به امام و اندکی تفاوت آمده است.

۱۱۵۲- (۲) عبداللّه بن سلیمان گوید: «از امام علیه السلام دربارهٔ شخصی سؤال کردم که می‌گوید: نخستین برده‌ای را که مالک شدم، آزاد است و طولی نمی‌کشد که مالک شش برده می‌شود. کدام یک از آنها آزاد می‌شوند؟

امام علیه السلام فرمود: میان‌شان قرعه زده می‌شود و یکی از آنها آزاد می‌شوند.

و دربارهٔ شخصی سؤال کردم که کنیزش را به ازدواج دیگری درمی‌آورد و می‌گوید: نخستین فرزندی که برای من به دنیا آورد آزاد است. آن‌گاه شوهر کنیز می‌میرد و با دیگری ازدواج می‌کند و فرزندانی به دنیا می‌آورد.

امام علیه السلام فرمود: فرزند شوهر اولش آزاد است ولی فرزندان شوهر دومش را اگر بخواهد به بردگی می‌گیرد.»

۱۱۵۳- (۳) حسن صیقل گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ شخصی سؤال کردم که می‌گوید: نخستین برده‌ای را که مالک شدم آزاد است. آن‌گاه صاحب شش برده می‌شود.

امام علیه السلام فرمود: همانا نیت او یک برده است، پس باید هر کدام را که بخواهد اختیار و او را آزاد کند.»

ارجاعات

می‌آید:

در روایات باب سی و یک از ابواب قضا مطالبی خواهد آمد که بر این بحث دلالت می‌کند.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۸۹۷

باب ۱۸ حکم خریدن انسان خودش را از خدا

۱۱۵۴- (۱) اسحاق بن عمار گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: شخصی بیمار شد و خودش را از خدا به صد هزار درهم خرید به شرط آن‌که بیماری‌اش بهبود یابد. آن‌گاه شفا یافت.

امام علیه السلام فرمود: ای اسحاق! آن پول را به چه کسی دادی؟

اسحاق گفت: فدایت شوم! به امام.

امام علیه السلام فرمود: آری، آن متعلق به خداست و آنچه مال خداست، برای امام است.»

ارجاعات

گذشت: در روایات باب ششم از ابواب مستحقان خمس مناسب با این بحث هست.

باب ۱۹ حکم تحقق شرطِ نذر پیش از نذر

۱۱۵۵- (۱) جمیل بن صالح گوید: «من در مدینه کنیزی داشتم که از عادت ماهانه افتاد. من نیز برای وی نذری کردم به شرط آن‌که حیض شود. آن‌گاه فهمیدم که وی پیش از نذر من حیض شده بود. از این رو- وقتی در مدینه بودم- به امام صادق علیه السلام ماجرا را نوشتم. امام علیه السلام پاسخ داد: اگر پیش از نذر حیض شده است، چیزی بر عهده‌ات نیست و اگر پس از نذر حیض شد، بر عهدهٔ توست.»

۱۱۵۶- (۲) محمد بن مسلم گوید: «از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی با کنیزش آمیزش می‌کند و او پس از آن حیض نمی‌شود. آن مرد می‌ترسد که کنیز حامله شده باشد از این رو برای خدا آزادی برده‌ای و روزه و صدقه را بر خود لازم می‌کند به شرط آن‌که حیض شود. در حالی که کنیز یکی دو روز پیش از سوگند وی حیض شده بود و او نمی‌دانست.
امام علیه السلام فرمود: چیزی بر عهده‌اش نیست.»
منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۸۹۹

باب ۲۰ کراهت نذر و سوگند همیشگی

۱۱۵۷- (۱) اسحاق بن عمار گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: من برای سپاسگزاری از خدا دو رکعت نماز بر عهدهٔ خود قرار دادم که در وطن و مسافرت به‌جا آورم. آیا آن را در مسافرت در روز به‌جا آورم؟
امام علیه السلام فرمود: آری. سپس فرمود: من واجب کردن را ناخوشایند دارم، این‌که شخصی بر خود واجب کند.
گفتم: من آن دو رکعت نماز را برای خدا بر عهدهٔ خود قرار ندادم بلکه تنها بر عهدهٔ خود قرار دادم که برای سپاسگزاری به‌جا آورم و آن را (برای خدا) بر خودم واجب نکردم. آیا می‌توانم هر وقت خواستم آن را ترک کنم؟
امام علیه السلام فرمود: آری.»

۱۱۵۸- (۲) درست از شخصی که نامش را برد از معصوم علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «وقتی موسی نشسته بود ابلیس با کلاهی رنگارنگ نزد وی آمد ...
ابلیس گفت: ای موسی! با زن نامحرمی خلوت نکن، زیرا هیچ مردی با زن نامحرمی خلوت نمی‌کند مگر آن‌که من خودم شخصاً- نه یارانم- برای فریب او اقدام می‌کنم و بپرهیز از این‌که با خدا عهد و پیمانی ببندی، زیرا احدی با خدا پیمان نمی‌بندد مگر آن‌که من شخصاً- نه یارانم- همراه وی خواهم بود تا میان او و وفای به آن پیمان فاصله شوم.»
این روایت از سعدان بن مسلم از امام صادق علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز روایت شده است.

۱۱۵۹- (۳) مسلم بن خالد از امام صادق علیه السلام از پدرش روایت می‌کند که دربارهٔ این سخن خداوند عزیز و باشکوه: «به نذر وفا می‌کنند.» فرمود: «حسن و حسین علیهما السلام وقتی دو کودک کوچک بودند، بیمار شدند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به همراه دو نفر از آنان عیادت کرد. یکی از آن دو نفر گفت: ای ابوالحسن! ای کاش برای دو فرزندت نذری می‌کردی تا خداوند آنها را شفا دهد. علی علیه السلام فرمود: سه روز برای سپاسگزاری از خداوند عز و جل روزه خواهم گرفت. فاطمه علیها السلام نیز همین مطلب را گفت و کودکان گفتند:
ما نیز سه روز روزه خواهیم گرفت.
منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۹۰۱
همچنین کنیز آنان فضه این مطلب را تکرار کرد. آن‌گاه خداوند لباس سلامتی بر اندام آنان پوشاند. پس همگی روزه گرفتند در حالی که غذایی نداشتند ...»

این روایت از ابن عباس و مجاهد و ابوصالح با اختلاف در الفاظ روایت شده است.

در باب نهم از ابواب سایر روزه‌های واجب این ماجرا از تفسیر فرات و کشّاف روایت شده است.

ارجاعات

گذشت: و در روایات باب پنجم از ابواب کارهای معروف مطالبی وجود دارد که بر کراهت واجب کردن حقوق بر خود دلالت می کند.

باب ۲۱ حکم نذر انجام واجب و ترک حرام

۱۱۶۰- (۱) عبدالملک بن عمرو گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: هرکس برای خدا تعهد کند که کار حرامی را انجام ندهد و آن‌گاه آن را انجام دهد. نمی‌دانم جز این‌که امام علیه السلام فرمود: باید برده‌ای آزاد کند یا دو ماه پی‌درپی روزه بگیرد یا شصت بینوا را طعام دهد.»

ارجاعات

گذشت: در روایات باب بیست و ششم از ابواب سوگند مطالبی هست که می‌توان بر این بحث استدلال کرد و در روایت یکم از باب نهم مناسب با این بحث هست

می آید:

و در باب بیستم از ابواب کفارات مطالبی خواهد آمد که بر این بحث دلالت می‌کند.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۹۰۳

باب ۲۲ حکم نذر زن بدون اجازه شوهر و برده بدون اجازه صاحبش و فرزند بدون اجازه پدر

۱۱۶۱- (۱) حسین بن علوان از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام روایت می‌کند که امیرمؤمنان علیه السلام پیوسته می‌فرمود: «هیچ نذری بر برده نیست مگر آن‌که مولایش به وی اجازه دهد.»

۱۱۶۲- (۲) در کتاب فقه الرضا و المقنع آمده است: «و بدان که هیچ سوگندی دربارۀ بریدن پیوند خویشاوندی [صحیح] نیست و هیچ نذری در نافرمانیِ خدا [صحیح] نیست و هیچ سوگندی برای فرزند با وجود پدر و مادر و برای زن با وجود شوهر و برای برده با وجود مولایش [صحیح] نیست.»

ارجاعات

گذشت: در روایت یکم از باب سی و هفتم از ابواب عتق فرموده امام علیه السلام که: «زن با وجود شوهرش اختیاری در عتق و نذر مالش ندارد مگر با اجازه شوهرش.»

و در روایات باب چهاردهم از ابواب سوگند مناسب با این بحث هست.

باب ۲۳ وجوب وفا به پیمان با خدا و کفّاره مخالفت با آن

خداوند تعالی می‌فرماید:

ای بنی اسرائیل، نعمت‌هایم را که به شما ارزانی کردم، به یاد آورید و به پیمان من وفا کنید تا به پیمان با شما عمل کنم و تنها از من بترسید «۱».

کسانی که پس از محکم کردن پیمان با خدا آن را می‌شکنند و پیوندهایی را می‌برند که خداوند دستور به برقراری آنها داده است

و در زمین فساد می‌کنند. آنان خودشان زیانکارند «۲».

ای مؤمنان! به تعهدهای‌تان عمل کنید! چهارپایان- گاو و گوسفند و شتر و بز- برای شما حلال گردید مگر آنچه برای شما بیان می‌شود در حالی که در حال احرام شکار را حلال نشمارید، قطعاً خداوند به آنچه اراده کند، حکم می‌کند «۳».

و هرگاه سخن گفتید عدالت را رعایت کنید، هرچند [به زیان] بستگان‌تان باشد و به تعهد با خدا عمل کنید. آن چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش می‌کند باشد که پند گیرید «۴».

---

(۱) بقره ۲/ ۴۰.

(۲). بقره ۲/ ۲۷.

(۳). مائده ۵/ ۱.

(۴). انعام ۶/ ۱۵۲.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۹۰۵

و هرگاه با خدا پیمان بستید، به آن عمل کنید و سوگندهای‌تان را پس از محکم کردن نشکنید که خداوند را ضامن خود قرار دادید، قطعاً خداوند کارهای‌تان را می‌داند «۱».

آیاتی از قرآن که بر این بحث دلالت می‌کند بسیار زیاد است و همین مقدار کافی است.

۱۱۶۳- (۱) عبداللّه بن سنان گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ این سخن خداوند سؤال کردم: «ای مؤمنان، به تعهدهای‌تان عمل کنید.» امام علیه السلام فرمود: مقصود عهد و پیمان‌هاست.»

۱۱۶۴- (۲) در کتاب الجعفریات از علی علیه السلام روایت می‌شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «کسی که امانتدار نیست ایمان ندارد و کسی که پایبند به عهد و پیمان نیست، دین ندارد و کسی که رکوع و سجود نمازش را کامل به‌جا نیاورد، نماز ندارد.»

۱۱۶۵- (۳) سید فضل اللّه راوندی در کتاب نوادرش از امام موسی بن جعفر علیه السلام از نیاکانش روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هنگامی که خداوند بهشت جاودان را آفرید ... خداوند تعالی [به بهشت] فرمود: «به عزت و جلال و مقام بلندم سوگند، دائم الخمر و ... و ختّار- کسی که به پیمانش عمل نمی‌کند- را وارد تو نخواهم کرد.»

۱۱۶۶- (۴) در کتاب غرر الحکم و درر الکلم از امیرمؤمنان علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «برترین امانتداری عمل به عهد و پیمان است.»

۱۱۶۷- (۵) و فرمود: «از نشانه‌های ایمان عمل به عهد و پیمان است.»

۱۱۶۸- (۶) و فرمود: «عمل‌کننده به وعده و وفاکننده به نذر باش.»

۱۱۶۹- (۷) در کتاب تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام از امام باقر علیه السلام روایت می‌شود که فرمود:

« [روز قیامت] دربارهٔ کسی که در دنیا به تعهداتش در مورد نذرها و سوگندها و وعده‌هایش عمل کرده است، گفته می‌شود: ای فرشتگان، این بنده در دنیا به پیمان‌هایش عمل کرد، پس در اینجا به وعده‌های ما برای وی عمل کنید و بر او سهل و آسان گیرید و در حسابرسی او سخت‌گیری نکنید.

در این هنگام فرشتگان وی را به سوی بهشت حرکت می‌دهند.»

۱۱۷۰- (۸) علی بن جعفر گوید: «از برادرم- امام موسی بن جعفر علیه السلام- سؤال کردم: شخصی در غیر معصیت با خداوند عهد و پیمان می‌بندد، اگر به عهدش وفا نکند چه چیزی بر عهدهٔ اوست؟

امام علیه السلام فرمود: برده‌ای آزاد می‌کند یا صدقه‌ای می‌پردازد یا دو ماه پی‌درپی روزه می‌گیرد.»

---

(۱). نحل ۱۶/ ۹۱.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۹۰۷

۱۱۷۱- (۹) ابوبصیر از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمودند: «هرکس در کاری که اطاعت خدا در آن است، با او عهد و پیمان کند و آن‌گاه پیمان خود را بشکند، آزاد کردن یک برده یا دو ماه پی‌درپی روزه یا طعام دادن به شصت بینوا بر عهدهٔ اوست.»

۱۱۷۲- (۱۰) در کتاب نوادر احمد بن محمد از امام جواد علیه السلام روایت می‌شود که دربارهٔ کسی که نزد حجرالاسود با خدا پیمان بست که هرگز کار حرامی انجام ندهد ولی پس از بازگشت کار حرام انجام داد فرمود: «عتق کند یا روزه بگیرد یا شصت بینوا را طعام دهد. با این حال کاری را که ترک کرده است بزرگ‌تر از این است و از خداوند درخواست آمرزش و توبه می‌کند.»

ارجاعات

گذشت: در روایات باب چهلم از ابواب جهاد با نفس مناسب با آن هست.

در روایت پانزدهم از باب شصت و نهم از ابواب جهاد با نفس فرموده امام علیه السلام که: «چهار چیز در هر که باشد ایمانش کامل است و به ایمانش کمک و نیرو می‌رسد ... و آنها عمل کردن به آنچه برای خدا بر عهدهٔ خویش قرار می‌دهد و ... است.»

در روایت بیست و چهارم از باب هفتم از ابواب ودیعه فرموده امام علیه السلام که: «سه چیز را احدی در مورد آن عذر و بهانه‌ای ندارد ... وفای به عهد برای نیکوکار و تبهکار.»

در روایت بیست و یکم از باب هفدهم از ابواب مهریه فرموده خداوند تعالی که: «ای بنده من، من کنیزم را براساس پیمان خود به ازدواج تو درآوردم ولی تو به پیمان من وفا نکردی و به کنیز من ستم کردی.»

و در روایت چهارم از باب دهم از ابواب کفارات این گفته که: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ کسی که به خدا سوگند می‌خورد و سپس به آن عمل نمی‌کند، سؤال کردم. امام علیه السلام فرمود: کفّاره وی طعام دادن به ده بینواست.» «۱»

---

(۱). باب ۱۰ از ابواب کفارات روایت ۴.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۹۱۰

مآخذ و منابع جامع احادیث شیعه

قرن اول

۳۰. قرآن کریم

۳۱. الصحیفهٔ السجادیهٔ. امام زین‌العابدین علیه السلام (۳۸- ۹۴ ق)

قرن دوم

۳۲. کتاب الصّفین. ابان بن تغلب (؟- ۱۴۱ ق)

۳۳. الفضایل. ابان بن تغلب (؟- ۱۴۱ ق)

۳۴. توحید المفضّل. مفضل بن عمر جعفی (؟- ۱۶۰ ق)

۳۵. الرسالهٔ الذهبیهٔ. للرضا علیه السلام معروف به طب امام رضا علیه السلام (؟-؟)

۳۶. صحیفهٔ الامام رضا علیه السلام. منسوب به امام رضا علیه السلام (؟-؟)

۳۷. الفقه، معروف به فقه الرضا علیه السلام. منسوب به امام رضا علیه السلام (؟-؟)

۳۸. اصل. زید زراد (؟-؟)

۳۹. اصل. علاء بن رزین (؟-؟)

۴۰. اصل. عاصم بن حمید حناط (؟-؟)

۴۱. اصل. درست بن ابی منصور (؟-؟)

۴۲. اصل. جعفر بن محمد بن شریح حضرمی (؟-؟)

قرن سوم

۴۳. المناقب. نصر بن مزاحم (۱۲۰- ۲۱۲ ق)

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۹۱۱

۴۴. وقعهٔ صفین. نصر بن مزاحم (۱۲۰- ۲۱۲ ق)

۴۵. المشیخهٔ. حسن بن محبوب سراد (۱۴۹- ۲۲۴ ق)

۴۶. النوادر. حسن بن محبوب سراد (۱۴۹- ۲۲۴ ق)

۴۷. المحاسن. برقی (؟- ۲۷۴ یا ۲۸۰ ق)

۴۸. الغارات. ابراهیم بن محمد ثقفی کوفی (؟- ۲۸۳ ق)

۴۹. بصائر الدرجات. محمدبن حسن بن فروخ صفار (؟- ۲۹۰ ق)

۵۰. المزار. محمدبن حسن بن فروخ صفار (؟- ۲۹۰ ق)

۵۱. النوادر. احمد بن محمد بن عیسی اشعری قمی (؟- متوفی در عصر غیبت صغری)

۵۲. جامع الاحادیث النبویهٔ. ابو محمد جعفر بن احمد بن علی بن قمی (؟-؟)

۵۳. تفسیر العسکری. منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام (؟-؟)

۵۴. طریق النجاهٔ. شیخ عزالدین حسن بن ناصر بن ابراهیم حداد عاملی (؟-؟)

۵۵. کتاب الزهد. حسین بن سعید اهوازی (؟-؟)

۵۶. المؤمن. حسین بن سعید اهوازی (؟-؟)

۵۷. کتاب الزیارات. حسین بن سعید اهوازی (؟-؟)

۵۸. المناقب. حسین بن سعید اهوازی (؟-؟)

قرن چهارم

۵۹. کتاب التاریخ. ابن اعثم کوفی (؟- ۳۱۴ ق)

۶۰. الفتوح. ابن اعثم کوفی (؟- ۳۱۴ ق)

۶۱. کتاب التفسیر. محمد بن مسعود عیاشی (؟- حدود ۳۲۰ ق)

۶۲. تفسیر القمی. ابوالحسن علی بن ابراهیم قمی (؟- ۳۲۹ ق)

۶۳. الکافی. شیخ کلینی (؟- ۳۲۹ ق)

۶۴. کتاب التمحیص. محمد بن همام اسکافی (۲۵۸- ۳۳۶ ق)

۶۵. رجال الکشی. محمد بن عمر بن عبدالعزیز کشی (؟- حدود ۳۴۰ ق)

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۹۱۲

۶۶. اثبات الوصیهٔ. علی بن حسین مسعودی (؟- ۳۴۶ ق)

۶۷. الاستغاثهٔ. علی بن احمد کوفی (؟- ۳۵۲ ق)

۶۸. الابتداء. علی بن احمد کوفی (؟- ۳۵۲ ق)

۶۹. الانبیاء. علی بن احمد کوفی (؟- ۳۵۲ ق)

۷۰. کتاب الاخلاق. ابن قاسم کوفی (؟- ۳۵۲ ق)

۷۱. الایضاح. نعمان بن محمد تمیمی (۲۵۹- ۳۶۳ ق)

۷۲. دعائم الاسلام. نعمان بن محمد تمیمی (۲۵۹- ۳۶۳ ق)

۷۳. کامل الزیارات. جعفر بن محمد بن قولویه (؟- ۳۶۷ ق)

۷۴. الغیبهٔ. محمد بن ابراهیم نعمانی (؟- ۳۸۰ ق)

۷۵. تفسیر النعمانی. ابوعبداللّه محمد بن ابراهیم بن جعفر کاتب نعمانی (؟- ۳۸۰ ق)

۷۶. علل الشرایع. شیخ صدوق (۳۰۶ یا ۳۰۷- ۳۸۱ ق)

۷۷. عیون اخبار الرضا علیه السلام. شیخ صدوق (۳۰۶ یا ۳۰۷- ۳۸۱ ق)

۷۸. کمال‌الدین وتمام النعمهٔ. شیخ صدوق (۳۰۶ یا ۳۰۷- ۳۸۱ ق)

۷۹. الهدایهٔ. شیخ صدوق (۳۰۶ یا ۳۰۷- ۳۸۱ ق)

۸۰. الامالی. شیخ صدوق (۳۰۶ یا ۳۰۷- ۳۸۱ ق)

۸۱. معانی الاخبار. شیخ صدوق (۳۰۶ یا ۳۰۷- ۳۸۱ ق)

۸۲. التوحید. شیخ صدوق (۳۰۶ یا ۳۰۷- ۳۸۱ ق)

۸۳. الخصال. شیخ صدوق (۳۰۶ یا ۳۰۷- ۳۸۱ ق)

۸۴. ثواب الاعمال. شیخ صدوق (۳۰۶ یا ۳۰۷- ۳۸۱ ق)

۸۵. المقنع. شیخ صدوق (۳۰۶ یا ۳۰۷- ۳۸۱ ق)

۸۶. من لا یحضره الفقیه. شیخ صدوق (۳۰۶ یا ۳۰۷- ۳۸۱ ق)

۸۷. فضائل الاشهر الثلاثهٔ. شیخ صدوق (۳۰۶ یا ۳۰۷- ۳۸۱ ق)

۸۸. مصادقهٔ الاخوان. شیخ صدوق (۳۰۶ یا ۳۰۷- ۳۸۱ ق)

۸۹. فضائل الشیعه، صفات الشیعه. شیخ صدوق (۳۰۶ یا ۳۰۷- ۳۸۱ ق)

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۹۱۳

۹۰. المانعات (الاعمال المانعهٔ من دخول الجنهٔ). جعفر بن احمد بن علی قمی (؟-؟)

۹۱. العروس. جعفر بن احمد بن علی قمی (؟-؟)

۹۲. تحف العقول. ابن شعبه (؟-؟)

۹۳. التمحیص. ابن شعبه (؟-؟)

۹۴. دلائل الامامهٔ. ابوجعفر محمد بن جریر بن رستم طبری (؟-؟)

۹۵. الجعفریات. محمد بن محمد اشعث (؟-؟)

۹۶. طب الائمه (طب النبی). عبدالله و حسین پسران بسطام (؟-؟)

۹۷. کتاب الدلائل. عبدالله بن جعفر حمیری (؟-؟)

۹۸. قرب الاسناد. عبدالله بن جعفر حمیری (؟-؟)

۹۹. تفسیر فرات. فرات بن ابراهیم کوفی (؟-؟)

۱۰۰. المسلسلات. جعفر بن احمد بن علی قمی (؟-؟)

۱۰۱. الغایات. جعفر بن احمد بن علی قمی (؟-؟)

قرن پنجم

۱۰۲. نهج البلاغه. سید رضی (۳۵۹- ۴۰۶ ق)

۱۰۳. المجازات النبویة. سید رضی (۳۵۹- ۴۰۶ ق)

۱۰۴. کفایة الاثر. خزاز رازی (؟- حدود ۴۱۰ ق)

۱۰۵. الارشاد. شیخ مفید (۳۳۶- ۴۱۳ ق)

۱۰۶. الامالی. شیخ مفید (۳۳۶- ۴۱۳ ق)

۱۰۷. الاختصاص. شیخ مفید (۳۳۶- ۴۱۳ ق)

۱۰۸. الفرائض الشرعیة. شیخ مفید (۳۳۶- ۴۱۳ ق)

۱۰۹. المقنعة. شیخ مفید (۳۳۶- ۴۱۳ ق)

۱۱۰. تنزیه الانبیاء. سید مرتضی (۳۵۵- ۴۳۶ ق)

۱۱۱. درر الفوائد. سید مرتضی (۳۵۵- ۴۳۶ ق)

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۹۱۴

۱۱۲. المختصر. سید مرتضی (۳۵۵- ۴۳۶ ق)

۱۱۳. رسالة المحکم والمتشابه. سید مرتضی (۳۵۵- ۴۳۶ ق)

۱۱۴. انساب. احمد بن علی نجاشی (۳۷۲- ۴۵۰ ق)

۱۱۵. رجال. احمد بن علی نجاشی (۳۷۲- ۴۵۰ ق)

۱۱۶. الاستبصار. شیخ طوسی (۳۸۵- ۴۶۰ ق)

۱۱۷. التبیان. شیخ طوسی (۳۸۵- ۴۶۰ ق)

۱۱۸. اختیار معرفة الرجال معروف به رجال الکشی. شیخ طوسی (۳۸۵- ۴۶۰ ق)

۱۱۹. تهذیب الاحکام. شیخ طوسی (۳۸۵- ۴۶۰ ق)

۱۲۰. الامالی. شیخ طوسی (۳۸۵- ۴۶۰ ق)

۱۲۱. الخلاف. شیخ طوسی (۳۸۵- ۴۶۰ ق)

۱۲۲. الغیبة. شیخ طوسی (۳۸۵- ۴۶۰ ق)

۱۲۳. المبسوط. شیخ طوسی (۳۸۵- ۴۶۰ ق)

۱۲۴. النهایة. شیخ طوسی (۳۸۵- ۴۶۰ ق)

۱۲۵. مصباح المتهجد. شیخ طوسی (۳۸۵- ۴۶۰ ق)

۱۲۶. کنز الفوائد. ابوالفتح کراجکی (؟- ۴۹۹ ق)

قرن ششم

۱۲۷. روضة الواعظین. ابن فتال نیشابوری (؟- ۵۰۸ ق)

۱۲۸. تفسیر الکشاف. جارالله زمخشری (۴۶۷- ۵۳۸ ق)

۱۲۹. مجمع البیان. فضل بن حسن طبرسی (حدود ۴۶۹- ۵۴۸ ق)

۱۳۰. اعلام الوری باعلام الهدی. فضل بن حسن طبرسی (حدود ۴۶۹- ۵۴۸ ق)

۱۳۱. نثر اللآلی. فضل بن حسن طبرسی (حدود ۴۶۹- ۵۴۸ ق)

۱۳۲. الوسیط. فضل بن حسن طبرسی (حدود ۴۶۹- ۵۴۸ ق)

۱۳۳. مکارم الاخلاق. حسن بن فضل طبرسی (؟- ۵۴۸ ق)

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۹۱۵

۱۳۴. غرر الحکم و درر الکلم. عبدالواحد بن محمد تمیمی (۵۱۰- ۵۵۰ ق)

۱۳۵. تفسیر روح الجنان. ابوالفتوح رازی (حدود ۴۷۰- نزدیک به ۵۵۴ ق)

۱۳۶. الدعوات. سید فضل‌الله راوندی (؟- ۵۷۰ ق)

۱۳۷. النوادر. سید فضل‌الله راوندی (؟- ۵۷۰ ق)

۱۳۸. قصص الانبیاء. سید فضل‌الله راوندی (؟- ۵۷۰ ق)

۱۳۹. لبّ اللّباب. سید فضل‌الله راوندی (؟- ۵۷۰ ق)

۱۴۰. فضل الحولقة. ابن عساکر (۴۹۹- ۵۷۱ ق)

۱۴۱. الخرائج و الجرائح. قطب الدین راوندی (؟- ۵۷۳ ق)

۱۴۲. اسباب النزول. قطب الدین راوندی (؟- ۵۷۳ ق)

۱۴۳. تهافت الفلاسفه. قطب الدین راوندی (؟- ۵۷۳ ق)

۱۴۴. المناقب. ابن شاذان قمی (پس از ۵۰۹- ۵۸۴ ق)

۱۴۵. قضاء حقوق المؤمنین. ابوعلی بن طاهر صوری (؟- ۵۸۵ ق)

۱۴۶. مناقب آل ابیطالب علیهم السلام. ابن شهر آشوب (۴۸۹- ۵۸۸ ق)

۱۴۷. السرائر. محمد بن ادریس (۵۴۳- ۵۹۸ ق)

۱۴۸. جامع الاخبار. تاج الدین شعیری (؟-؟)

۱۴۹. الاحتجاج. احمد بن علی طبرسی (؟-؟)

قرن هفتم

۱۵۰. اربعون حدیثاً. محمد بن عبدالله بن زهره حسینی (اوایل قرن هفتم)

۱۵۱. مشکاة الانوار فی غرر الاخبار. ابوالفضل علی طبرسی (اوایل قرن هفتم)

۱۵۲. تنبیه الخواطر. ورام بن ابی فراس (؟- ۶۰۵ ق)

۱۵۳. اسدالغابه. ابن اثیر (۵۵۵- ۶۳۰ ق)

۱۵۴. الکامل. ابن اثیر (۵۵۵- ۶۳۰ ق)

۱۵۵. اللباب. ابن اثیر (۵۵۵- ۶۳۰ ق)

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۹۱۶

۱۵۶. المختصر. ابن حاجب (۵۷۰- ۶۴۶ ق)

۱۵۷. مصباح الزائر. سید علی بن طاووس (۵۸۹- ۶۶۴ ق)

۱۵۸. الطرف من الانباء. سید علی بن طاووس (۵۸۹- ۶۶۴ ق)

۱۵۹. کشف المحجهٔ. سید علی بن طاووس (۵۸۹- ۶۶۴ ق)

۱۶۰. اللهوف (الملهوف). سید علی بن طاووس (۵۸۹- ۶۶۴ ق)

۱۶۱. فلاح السائل. سید علی بن طاووس (۵۸۹- ۶۶۴ ق)

۱۶۲. مهج الدعوات. سید علی بن طاووس (۵۸۹- ۶۶۴ ق)

۱۶۳. فرج المهموم. سید علی بن طاووس (۵۸۹- ۶۶۴ ق)

۱۶۴. امان من اخطار الاسفار والازمان. سید علی بن طاووس (۵۸۹- ۶۶۴ ق)

۱۶۵. شرائع الاسلام. محقق حلی (۶۰۲- ۶۷۲ ق)

۱۶۶. المعتبر. محقق حلی (۶۰۲- ۶۷۲ ق)

۱۶۷. شرح نهج البلاغهٔ. کمال الدین میثم بن علی بن میثم بحرانی (؟- ۶۷۹ ق)

۱۶۸. فرحهٔ الغری بصرحهٔ الغری. عبدالکریم بن طاووس (۶۴۸- ۶۹۲ ق)

۱۶۹. کشف الغمه. علی بن عیسی اربلی (؟- ۶۹۳ ق)

۱۷۰. بشارهٔ المصطفی. عماد الدین طبری (؟- زنده در ۶۹۸ ق)

قرن هشتم

۱۷۱. المدارک. علامه حلّی (؟- ۷۲۶ ق)

۱۷۲. منتهی المطلب. علامه حلّی (؟- ۷۲۶ ق)

۱۷۳. مختلف الشیعه. علامه حلّی (؟- ۷۲۶ ق)

۱۷۴. تذکرهٔ الفقهاء. علامه حلّی (؟- ۷۲۶ ق)

۱۷۵. الدرهٔ الباهرهٔ. شهید اول (۷۳۴- ۷۸۶ ق)

۱۷۶. المزار. شهید اول (۷۳۴- ۷۸۶ ق)

۱۷۷. الذکری (ذکری الشیعه فی احکام الشریعه). شهید اول (۷۳۴- ۷۸۶ ق)

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۹۱۷

۱۷۸. اربعون الشهید. شهید اول (۷۳۴- ۷۸۶ ق)

۱۷۹. المجموع الرائق. سید هبهٔ الله موسوی (؟-؟)

قرن نهم

۱۸۰. التحصین. ابن فهد حلّی (۷۵۷- ۸۴۱ ق)

۱۸۱. عدهٔ الداعی ونجاح الساعی. ابن فهد حلّی (۷۵۷- ۸۴۱ ق)

۱۸۲. اسرار الصلوهٔ. ابن فهد حلّی (۷۵۷- ۸۴۱ ق)

۱۸۳. ارشاد القلوب. حسن بن ابی الحسن دیلمی (؟- ۸۴۱ ق)

۱۸۴. اعلام الدین. حسن بن ابی الحسن دیلمی (؟- ۸۴۱ ق)

۱۸۵. مختصر البصائر. حسن بن سلیمان حلّی (۸۰۲-؟)

قرن دهم

۱۸۶. غوالی اللئالی/ عوالی اللئالی. ابن ابی جمهور احسائی (حدود ۸۴۰- زنده در ۹۰۲ ق)

۱۸۷. جنهٔ الامان الواقیهٔ. ابراهیم بن علی کفعمی (۸۶۴- ۹۰۵ ق)

۱۸۸. مختصر. ابراهیم بن علی کفعمی (۸۶۴- ۹۰۵ ق)

۱۸۹. المصباح. ابراهیم بن علی کفعمی (۸۶۴- ۹۰۵ ق)

۱۹۰. جامع المقاصد. محقق کرکی (؟- ۹۳۷ تا ۹۴۱ ق)

۱۹۱. شرح اللمعهٔ. شهید ثانی (۹۱۱- ۹۶۶ ق)

۱۹۲. اسرار الصلوهٔ. شهید ثانی (۹۱۱- ۹۶۶ ق)

۱۹۳. شرح النفلیهٔ. شهید ثانی (۹۱۱- ۹۶۶ ق)

۱۹۴. روض الجنان. شهید ثانی (۹۱۱- ۹۶۶ ق)

۱۹۵. منیهٔ المرید. شهید ثانی (۹۱۱- ۹۶۶ ق)

۱۹۶. مسکّن الفؤاد. شهید ثانی (۹۱۱- ۹۶۶ ق)

۱۹۷. حدیقهٔ الشیعهٔ. احمد بن محمد مقدس اردبیلی (؟- ۹۹۳ ق)

قرن یازدهم

۱۹۸. مجمع البحرین. طریحی (۹۷۹- ۱۰۸۵ ق)

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۹۱۸

۱۹۹. الوافی. محمد محسن فیض کاشانی (۱۰۰۷- ۱۰۹۱ ق)

۲۰۰. مجمع البحرین فی فضائل السبطین. سید ولی الله رضوی (؟-؟)

قرن دوازدهم

۲۰۱. امل الامل. محمد بن حسن حرّ عاملی (۱۰۳۳- ۱۱۰۴ ق)

۲۰۲. وسائل الشیعهٔ الی تحصیل مسائل الشریعهٔ. محمد بن حسن حرّ عاملی (۱۰۳۳- ۱۱۰۴ ق)

۲۰۳. مدینهٔ معاجز. سید هاشم بحرانی (؟- ۱۱۰۷ ق)

۲۰۴. تفسیر البرهان. سید هاشم بحرانی (؟- ۱۱۰۷ ق)

۲۰۵. بحارالانوار. مجلسی ثانی (۱۰۳۷- ۱۱۱۱ ق)

۲۰۶. حق الیقین. مجلسی ثانی (۱۰۳۷- ۱۱۱۱ ق)

۲۰۷. مرآت العقول. مجلسی ثانی (۱۰۳۷- ۱۱۱۱ ق)

قرن چهاردهم

۲۰۸. مستدرک الوسائل. محدث نوری (۱۲۵۴- ۱۳۲۰ ق)

۲۰۹. جامع احادیث الشیعه. حاج سیدحسین بروجردی (۱۲۹۲- ۱۳۸۰ ق)

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۹۲۰

فهرست موضوعات

بروجری، آقا حسین طباطبایی - مترجمان: حسینیان قمی، مهدی - صبوری، م، منابع فقه شیعه، ۳۱ جلد، انتشارات فرهنگ سبز، تهران - ایران، اول، ۱۴۲۹ ه ق

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۹۴۵

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۹۴۷

باب ۲۳: وجوب وفا به پیمان با خدا و کفّاره مخالفت با آن ۹۰۳

مآخذ و منابع جامع احادیث شیعه ۹۱۰

.

منابع فقه شیعه، ج۲۴، ص: ۹۵۶ Sources ofShi'ite JurisprudenceV olume ۲۴ Translatedb yAHMAD ESMAEILTABAR, SEYYED AHMAD REZA HOSSEINIand MOHAMMAD HOSSEIN MEHVARI .TEHRAN Publisher: Farhang- e- Sabz ۲۰۰۹

بروجری، آقا حسین طباطبایی - مترجمان: حسینیان قمی، مهدی - صبوری، م، منابع فقه شیعه، ۳۱ جلد، انتشارات فرهنگ سبز، تهران - ایران، اول، ۱۴۲۹ ه‍ ق

جلد بیست و پنجم

این کتاب در حال تصحیح است.

منابع فقه شیعه، ج۲۶، ص: ۳

جلد بیست و ششم

این کتاب در حال تصحیح است.

جلد بیست و هفتم

این کتاب در حال تصحیح است.

منابع فقه شیعه، ج۲۸، ص: ۳

جلد بیست و هشتم

این کتاب در حال تصحیح است.

منابع فقه شیعه، ج۲۹، ص: ۵

جلد بیست و نهم

این کتاب در حال تصحیح است.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱

جلد سیم

[پیش درآمد]

اشاره

قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله:

«إنّی تارِکٌ فیکُمُ الثَّقَلَیْن کِتابَ اللّهِ وَعِتْرَتی أهْلَ بَیْتی.»

اصول کافی، شیخ کلینی؛ ۱/ ۲۹۴

مسند احمد بن حنبل، ۳/ ۱۴؛ ۴/ ۳۶۶- ۳۶۷

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۵

سخن ناشر

نشر فرهنگ جهت باورسازی مردم در جوامع انسانی ضرورت انکارناپذیری دارد. سیّال بودن فهم انسان همواره در جریان تاریخ، همراه با تکمیل معارف قدیمی و فرا گرفتن مفاهیم جدید جاری است و هرگز معارف انسانی و دستاوردهای نوین آن در حوزهٔ علوم ریاضی، تجربی و علوم انسانی متوقف نیست. مهم‌ترین بخش معارف انسان‌ها به مفاهیم بایدها و نبایدها برمی‌گردد، مفاهیمی که اعتباری هستند و به اعتبار کنندهٔ این مفاهیم بستگی دارند. مسلمانان بایدها ونبایدها را به کلام خدای بزرگ و سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله و جانشینان او مربوط می‌دانند و شیعیان جانشینان پیامبر صلی الله علیه و آله را خاندان معصوم علیهم السلام آن فرستادهٔ الهی می‌دانند.

انتشارات فرهنگ سبز سعی دارد با ترجمهٔ کلام امامان شیعه که جانشینان معصوم آن رسول الهی هستند، قدمی در جهت نشر فرهنگ اسلام بر پایهٔ اندیشه‌های اهل بیت علیهم السلام بردارد. تبلیغ و ترویج فرهنگ اسلام از طریق نشر آموزه‌های پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و جانشینان معصومش به منظور مواد اندیشه و تحلیل فکری مردم از وظایف انتشارات است. امید آن که نشر فرهنگ سبز در انجام این وظیفه موفق و مقبول باشد. در پایان از دست‌اندرکاران نشر فرهنگ سبز آقایان حاج هرمز شجاعی مهر و حاج محمدرضا دارابی و برادران احمد و مهدی اسماعیل تبار نهایت سپاس و امتنان را داریم. باشد که خداوند بزرگ به دعای پیامبر صلی الله علیه و آله و خانواده‌اش جزای خیر در دنیا و آخرت به آنها عنایت فرماید.

انتشارات فرهنگ سبز

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۷

مقدمه

اشاره

در فقه امامیّه دادرسی (قضاوت) از وظائف و تکالیف حاکم شرعی در قبال شارع مقدس است. گرچه قاضی به عنوان فقیه آگاه به مسائل فقهی و قضائی نسبت به دیگران در امر قضائی محقّ و مقدّم است اما او در این رسیدگی قضائی در پیشگاه خالق منّان مکلّف و مسؤول است. دادرسی برای فصل خصومت بین اصحاب دعوی بر اساس ایمان (سوگندها) و بیّنات (گواهان) و سایر ادلّه استوار است. بنابراین قضاء در اسلام به طور قطع، طبق واقع قضیّه انجام نمی‌شود؛ زیرا قاضی مطابق ادلّهٔ اثبات دعوی در دعاوی حقوقی و ادلّهٔ اثبات جرم در شکایت‌های کیفری حکم می‌دهد و چنین حکمی لزوماً مطابق با واقع نخواهد بود، بلکه مطابق با دلالت‌های آیین دادرسی و ادلّهٔ قضائی خواهد بود به همین جهت چنانچه اشخاص بخواهند در دادگاه‌های اسلامی نزد قاضی مسلمان فصل خصومت و اختلاف بکنند، باید آیین دادرسی مدنی و کیفری اسلامی را بدانند؛ چنان‌که بر قاضی مسلمان لازم است علاوه بر علم فقه در گرایش‌های مربوطه و آیین دادرسی مدنی وکیفری به نحوهٔ رسیدگی قضائی مطابق با پیشرفت‌های روز نسبت به موضوع‌های

جدید آشنا باشد تا بین اصحاب دعوی قضاوت صحیح کند.

ولایت قضائی

ولایت فقیه در امر قضاء و دادرسی مورد اتفاق نظر همهٔ فقهاست و اجماع فقیهان اسلام بر این است که ولایت قضائی بر مردم، در اختیار فقیه جامع‌الشرائط است؛ و هیچ فقیهی ولایت در امر تقنین و افتاء را در موارد قانونمندی شخصی و اجتماعی مسلمانان برای غیر فقیه قائل نیست.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۸

بنابراین برای حاکمیت که سه شأن قضائی (قوهٔ قضائیه)، تقنینی (قوهٔ مقننه) و اجرائی (قوهٔ مجریه) دارد، بر اساس اتفاق و اجماع فقهای شیعه دو شأن قضائی و تقنینی در اختیار فقیه جامع‌الشرائط است که به افتاء، جهت قانونمندی شخصی و اجتماعی مسلمانان و قضاء جهت فصل خصومت بین مسلمانان می‌پردازد.

ولایت فقیه بر پایهٔ سه رکن ولایت قضائی، ولایت تقنینی و ولایت اجرائی استوار است که قلمرو اختیارات فقیه را در این سه حوزه مشخص و معین می‌سازد و بی‌تردید بنا بر نظر همهٔ فقهای اسلام، ولایت فقیه در حوزهٔ قضائی و تقنینی پذیرفته شده است و تنها در حوزهٔ اجرائی، شماری از فقها ولایت فقیه را مقیّد به اموری مانند سرپرستی ایتام، صغیران، بی‌سرپرست‌ها و ... می‌دانند تا فقیه، امور اجرائی آنها را بر اساس ولایت خود سامان دهد. ولی فقهای دیگر همانند حضرت امام خمینی- بنیان‌گذار جمهوری اسلامی ایران- ولایت فقیه را در امور اجرائی مطلق می‌دانند و آن را مقیّد به امور پیش گفته نمی‌دانند و بر این عقیده‌اند که اگر رسیدگی بر امور اجرائی ایتام، صغار و ... به عهده و تکلیف فقیه جامع الشرائط است، رسیدگی به احوال مسلمین به ویژه امنیت آنان و جلوگیری از سلطهٔ کافران بر قوای سه‌گانه در امور داخلی و بین‌المللی به طریق اولیٰ بر عهدهٔ فقیه جامع‌الشرائط است و فقیه جامع‌الشرائط در پیشگاه خدای بزرگ بنا به ادلّهٔ عقلی و نقلی باب امر به معروف و نهی از منکر و باب قضاء و ... مسؤول و مکلّف است. در نتیجه این ادلّه نه تنها فقیه را در قوهٔ قضائیه مسؤول و مکلّف می‌کند بلکه او را نسبت به قوای مجریّه و مقنّنه در امور مسلمین نیز مسؤول می‌سازد.

قضاء (دادرسی)

قضاوت چیست؟ قاضی کیست؟ و چه شرایطی دارد؟ نحوهٔ قضاء و دادرسی در فقه امامیّه کدام است؟ و ... ده‌ها پرسش از این دست که در منابع فقه شیعه پاسخ داده می‌شود.

منابع فقه شیعه، ترجمهٔ جامع احادیث الشیعهٔ در کتاب قضاء به مبحث دادرسی در اسلام می‌پردازد و ماهیت کار قضاوت و شرائط قاضی و نحوهٔ برخورد قاضی با اصحاب دعوی و متهمان به ارتکاب جرم را از دو منبع اصلی اسلام: قرآن و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله بیان می‌کند.

منبع اصلی فقه شیعه که قرآن و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله است، در تشریح و تبیین روشن‌گر جانشینان معصوم آن رسول گرامی صلی الله علیه و آله در مجموعه احادیث شیعه جمع‌آوری شده است.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۹

کتاب جامع احادیث الشیعهٔ، اثر گران‌قدر حضرت آیت‌اللّه العظمی سید حسین طباطبائی بروجردی رحمه الله است که اکثر آیات الاحکام و روایات مربوط به دادرس و نحوهٔ دادرسی در اسلام را در کتاب قضاء همانند سایر ابواب و مباحث فقهی از کتاب‌های مرجع چهارگانهٔ فقه شیعه: کافی، اثر کلینی متوفای ۲۳۹ هجری؛ من لا یحضره الفقیه، اثر شیخ صدوق متوفای ۳۸۱ هجری؛ تهذیب و

استبصار، اثر شیخ طوسی متوفای ۴۶۰ هجری و سایر منابع دست اول جوامع روائی جمع‌آوری کرده است.
بنابراین خوانندگان با مراجعه به ترجمهٔ منابع فقه شیعه، آن اثر ماندگار به مواد شرعی جهت قانونمندی قضاء و شهادات در اسلام دست می‌یابند.

آیین دادرسی

صلاحیت قاضی و شرائط مقام قضاوت و نحوهٔ دادرسی و شناختن اصحاب دعوی، شکایت و مراجعه با آنها و ادلّهٔ اثبات دعوی یا شکایت و مسائلی از این دست، آیین دادرسی در فقه امامیّه را تشکیل می‌دهد که خطوط اصلی و معیارهای ضروری آنها به ویژه در مبحث ادلّهٔ اثبات دعوی یا شکایت را تشکیل می‌دهد که از همین معیارها، اصولی توسط پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در عصر نبوت (۲۳ سال) و خانواده معصومش علیهم السلام بعد از عصر نبوت در عصر امامت (۲۵۰ سال) بیان شده است که سایر متفرّعات و توافق‌های وضعی و اجتماعی قابل استنباط و استخراج به آنها برمی‌گردد و بر پایهٔ همین اصول، می‌توان آیین دادرسی مدنی و آیین دادرسی کیفری را بر حسب مقتضیات زمان و مکان سامان بخشید.
آیین دادرسی مدنی و کیفری علاوه بر اصول و مبانی آنها که در فقه امامیّه تبیین شده است به ویژگی‌ها و مختصات مکانی و زمانی مربوط می‌شوند که موضوع صلاحیت‌ها و مرور زمان‌ها و فرجام‌خواهی را در رسیدگی قضائی در پی خواهد داشت که نتیجه و برآیند آن، انضباط قضائی اسلام خواهد بود.

ساختار و سازمان قضائی

صلاحیت قضائی از شئون ولایت والی مشروع منطبق بر فقه امامیّه است. چه کسی و بنا به چه مبنائی صلاحیت حکومت بر مسلمانان را دارد؟ بدون هیچ تردیدی در تاریخ فقه اسلام، سراغ نداریم که هیچ فقیهی بپذیرد حاکمان جور و فاسقان ظلم، صلاحیت حکومت

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۰

بر جامعهٔ اسلامی را داشته باشند بلکه اجماع و اتفاق همهٔ فقها به این است که صلاحیت مقام قضائی همانند صلاحیت مقام قانون‌گذاری و صدور فتوی، در انحصار فقیه جامع الشرائط است. بنابراین ساختارسازی قضائی حکومت برعهده فقیه جامع الشرائط است تا در سایهٔ آن ساختار منطبق بر فقه امامیّه، مسلمانان بتوانند به راحتی دعوی و شکایات خود را در دادگاه اسلامی طرح کنند و با ارائهٔ ادلّهٔ اثبات دعوی یا جرم علیه مدّعیٰ علیه یا مشتکی عنه، اقامهٔ دعوی یا شکایت کنند و دادرس عادل اسلامی پس از استماع ادلّهٔ طرفیْن و بررسی آنها بر اساس معلومات قضائی و تقوای الهی، انشاء حکم کند و از سوی دیگر بر طبق حقّی که ساختار قضائی به محکومٌ علیه می‌دهد، او بتواند در محکمه‌ای بالاتر فرجام‌خواهی کند تا به نحوهٔ دادرسی و التفات دادرس به ادلّهٔ طرفیْن، ایرادی منطبق بر فقه امامیّه وارد کند و مقام قضائی بالاتر بر پایهٔ ادلّهٔ ایراد، حکم قضائی دادگاه بدوی را نقض یا ابرام نماید. ارائهٔ ایده و تئوری برای ساختار و سازمان قضائی اسلام، تنها بر پایهٔ رجوع به کتاب و سنت و استفاده از برداشت‌ها و استنباطهای فقهای سلف صالح و فهم دستاوردهای نوین علمی در دانش قضائی امکان‌پذیر است.
بنابراین ابتدا باید آیات و روایات مربوط به دادرسی در اسلام به دقت خوانده، آن‌گاه برداشت و استنباط شخصی به عنوان تئوری قابل طرح مطرح شود. سپس با تحلیل برداشت‌ها و استنباطهای فرزانگان و فقیهان، تئوری صواب متولد شود تا در سایهٔ این روش به مطلوب نهائی از ساختار و سازمان قضائی اسلام برسیم.

ادلّهٔ اثبات دعوی یا جرم

از مباحث مهم فقه شیعه، ادلّهٔ اثبات دعوی و جرم است؛ به ویژه دلیل شهادت شهود که در امور مالی و کیفری بسیار کاربرد قضائی دارد. بررسی ویژگی‌های شاهد و تعداد آنها از جنس مرد یا زن در اثبات حقوق مردم یا حقّ خدا، نزد قاضی از مباحث کتاب شهادات فقه است و چنین مباحث فقهی استمرار تبیین آیات و روایات مربوط به شهادات در منابع اصلی فقه یعنی کتاب و سنت است؛ علاوه بر آن‌که سایر ادلّهٔ اثبات دعوی و جرم مانند علم قاضی، اقرار مدّعیٰ‌علیه یا متهم، سوگند هریک از متخاصمین- حسب مورد- علاوه بر شهادت شهود در یک ترتیب منطقی فقهی، برای قاضی جهت دادرسی حجّت و مسؤولیت‌آور است.

چنانچه مدّعی طرح دعوی در دادگاه نزد قاضی کند، قاضی از

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۱

مدّعیٰ‌علیه طلب جواب می‌کند. چنانچه مدّعیٰ‌علیه اقرار نکند و ادّعای مدّعی را انکار کند ولی قاضی عالم و آگاه به قضیه باشد، قاضی بر پایهٔ علم خودش حکم می‌کند. البته چنین علمی باید مورد پذیرش عرف و عقل باشد نه این‌که یک ظنّ و گمان شخصی باشد بلکه مناشی آن باید به اسناد مقبول و دستاوردهای علمی و ... هر چیزی که عرف تحقّق علم را در ذهن قاضی مسلم و قطعی می‌داند، مستند شود. اما چنانچه از هیچ طریقی علم برای قاضی حاصل نشود و مدّعیٰ‌علیه اقرار هم نکرده باشد، قاضی طلب شهود و بیّنه از مدّعی می‌کند تا از شهادت آنها ادّعای مدّعی اثبات شود و چنانچه مدّعی بگوید من بیّنه و شاهدی ندارم، قاضی او را به حق قسم دادن مدّعیٰ‌علیه آگاه می‌سازد و در اینجا به دلیل قسم می‌رسد.

بنابراین در ترتیب فقهی، ادلّهٔ اثبات دعوی به ترتیب با:

۱- اقرار ۲- علم قاضی ۳- شهادت شهود ۴- قسم، مواجه هستیم که قاضی بعد از طرح دعوی جزمی مدّعی در دادگاه و تقاضای صدور حکم از طرف او به سراغ ادلّهٔ دعوی می‌رود و اساس این ادلّه در منابع فقه شیعه در کتاب قضاء و شهادات تدوین شده است و در مورد جرم و ادلهٔ اثبات آن و مجازات به کتاب حدود و تعزیرات، قصاص و دیات مراجعه می‌شود.

جرائم و مجازات در فقه شیعه

فقه شیعه مباحث جزائی را برخلاف حقوق موضوعه بر پایه جرائم تدوین نکرده است بلکه با پذیرش اصل قانونی بودن جرم و مجازات مباحث جزائی را بر پایهٔ مجازات حدود و تعزیرات و قصاص و دیات و حبس و ... تدوین کرده است و بر همین اساس سه کتاب عمده جزائی در فقه شیعه تحت عنوان حدود و تعزیرات، قصاص، دیات تألیف شده است مجازاتهای فقه جزائی به جهت تعدّی و تجاوز به حقوق مردم یا حقوق الهی وضع شده است که گاهی در یک مورد جمع دو عنوان بین حق مردم و حق خدا می‌شود حدود به خاطر تجاوز به حقوق الهی و قصاص به خاطر جنایت بر نفس یا عضو بدن انسان و دیات به خاطر مجازات مالی وضع شده است که جرائم مطابق با این مجازاتها در فقه جزائی تعریف شده است و ادلهٔ اثبات جرائم برحسب موارد مجازاتها در فقه جزائی تعریف شده است و ادلهٔ اثبات جرائم برحسب موارد مجازاتها از حدود و تعزیرات، قصاص و دیات متفاوت است که به ترتیب افزار مرتکب جرم، گواهی شهود و سوگند است و علم

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۲

قاضی در مباحث جزائی جایگاه خودش را در مباحث مدنی از دست می‌دهد و همانند موارد دعاوی مالی برای اثبات جرائم جزایی جهت صدور حکم قضایی کاربرد دارد. بنابراین منابع فقه جزائی شیعه در سه مبحث حدود و تعزیرات، قصاص، دیات جمع‌آوری شده است که حدود و تعزیرات به همراه قضاء و شهادات در مجلد سی‌ام و کتاب قصاص و دیات در مجلد سی و یکم تقدیم خوانندگان محترم می‌شود.

منابع فقه شیعه

از قرن دوم هجری که نوشتن و ثبت احادیث رواج یافت، دانش‌آموختگان مکتب فقهی اهل بیت علیهم السلام به ضبط و حفظ احادیث اوصیای پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله پرداختند که علاوه بر نقل احادیث منقول از حضرت رسول صلی الله علیه و آله، روایات زیادی را در قانونمندی شخصی و اجتماعی از سوی اوصیای پیامبر اسلام روایت کردند و علم فقه از همین منابع روائی رشد و گسترش یافت و اجتهاد فقه شیعه در عصر غیبت حضرت مهدی امام زمان بقیهٔ الله الاعظم (عج) به معنای عملیات استنباط احکام فقهی از همین منابع فقه یعنی کتاب و سنت شکل گرفت و هرگز به‌عنوان منبعی دیگر که از طریق ذوق و استحسان یا قیاس در کنار کتاب و سنت به حکم فقهی برسد نبوده است.

آنچه در ذیل می‌خوانید، سیر تدوین منابع فقه شیعه بر اساس ترتیب زمانی از قرن دوم هجری تا پایان قرن چهاردهم هجری به تلاش راویان مومن وثقه است. گرچه نام شمار زیادی از آن عزیزان در تاریخ شناخته شده نیست اما همت عالی آنها در ضبط و حفظ احادیث امامان شیعه موجب شد تا روایات اهل سنت در عصر اختناق و ظلم اموی و عباسی از نابودی و تحریف مصون بمانند و به دست آیندگان برسند. اجر و پاداش همه آن مردان و زنان الهی که با خدای بزرگ خود معامله کردند به الطاف ذات ربوبی است و ما در آستانه نیمه دوم هزاره طلوع اسلام بر همه آنها درود و سلام می‌فرستیم و طلب علو درجات و حسنات از پیشگاه خدای منان داریم.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۳

راویان منابع جامع احادیث شیعه

قرن دوم

۱- ابان بن تَغلِب (؟- ۱۴۱ ق)

ابو سعید/ ابوسعد بن رُباح بَکری جُریری کِندی رَبعی کوفی. ادیب، لغوی، نحوی، فقیه، قاری، محدث و مفسر بنام امامیه.

از زادگاه و زادروز وی اطلاعی در دست نیست. برخی وی را با کنیهٔ ابن سعید و ابو امیمه نیز یاد کردند. نسبت «جریری» به سبب آن است که وی مولای بنی جریر بن عباده بود و نسبت وی به «بکر» به خاطر بکر بن وائل نیای بزرگ این خاندان است.

وی از امامان همام، حضرت سجاد، باقر و صادق علیهم السلام روایت کرده است.

گویند ۳۰۰۰۰ حدیث از امام صادق علیه السلام روایت کردند. امام باقر علیه السلام فرمود: «در مسجد مدینه بنشین و مردم را فتوا ده که من دوست دارم در میان شیعیانم چون تویی دیده شود.».

استادانی که وی نزد ایشان شاگردی کرد و بسیار آموخت، امامان حضرت سجاد، باقر و صادق علیهم السلام و تابعین بودند. وی بیشتر سال‌های زندگانی خود را در کوفه گذراند و احتمالا همانجا نیز زاده شد. چون خبر درگذشت وی به امام صادق علیه السلام رسید ایشان فرمود: «همانا مرگ ابان، دلم را به درد آورد!» از خاکجای وی اطلاعی در دست نیست.

تألیفات وی:

۱- کتاب صفّین

۲- معانی القرآن

۳- کتاب القرآآت

۴- الغریب فی القرآن

۵- الفضایل

۲- محمد بن محمد بن اشعث (؟-؟)

ابوعلی محمد بن محمد اشعث کوفی، راوی ثقهٔ شیعه.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۴

وی در کوفه شهر شیعیان، دوستداران خاندان حضرت علی علیه السلام و راویان بزرگ شیعه زاده شد. به مصر رفت و در محضر موسی بن اسماعیل بن موسی بن جعفر شاگردی کرد و در همانجا بود که به نگاشتن روایات از طریق موسی بن اسماعیل و نیاکان پاک آن بزرگواران پرداخت.

نجاشی در رجال می‌گوید: «وی کتابی در احکام حج دارد»؛ که تاکنون یافته نشده است.

تألیف وی:

۱- الجعفریات.

قرن سوم

۳- نصر بن مزاحم (۱۲۰- ۲۱۲ ق)

ابوالفضل نصربن مزاحم بن سیار منقری. تاریخ‌نگار توانا و راوی موثق شیعه.

در کوفه زاده شد و روزگار خود را در بغداد سپری کرد و در محضر اساتید آن دوره، سفیان ثوری، شعبه بن حجاج، حبیب بن حسان، عبدالعزیز بن سیاه و ... دانش آموخت.

خطیب بغدادی در تاریخ بغداد، وی را به عنوان یکی از شخصیت‌های علمی بغداد نام برده است. وی در بغداد درگذشت. تألیفات او بسیار است که چند نمونه آورده شد.

تألیفات وی:

۱- وقعهٔ صفین

۲- وثاقت و اعتبار

۳- المناقب

۴- مقتل حسین بن علی علیه السلام و ...

۴- حسن بن محبوب سراد (۱۴۹- ۲۲۴ ق)

راوی و محدث گرانقدر و موثق شیعه، از یاران امام کاظم، امام رضا و امام جواد علیهم السلام.

وی از ارکان اربعهٔ روزگار خود بود. لقب: «سراد» یا «زرّاد» به معنی: زره‌ساز است که پیشهٔ

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۵

نیای او وهب- غلام جریر بن عبداللّه بجلی- بوده است. از مشوقان به نگاشتن حدیث، پدر وی محبوب بود.

تألیفات وی:

۱- المشیخه

۲- الحدود

۳- الدیات

۴- الفرائض

۵- التفسیر

۶- النوادر (حدود ۱۰۰۰ ورق).

۵- ابن قتیبه (۲۱۳- ۲۷۶ ق)

ابومحمد عبداللّه بن مسلم بن قتیبه دینوری بغدادی یا کوفی. فقیه، محدث، مفسر و از بزرگان ادب و منتقد شعر، عالم اخباری، متکلم و دانشمند روزگار خود.

وی اصالتاً ایرانی بود اما در بغداد و به گفته‌ای در کوفه زاده شد. در بغداد جای گرفت و حدیث و نگاشتن آن را شروع کرد و به همین دلیل هم نام‌آور است. البته به خاطر چیرگی و تسلطش برشعر، ادب و نقد علمی ادبیات عرب نیز مشهور است.

چندی در دینور به منصب قضاوت نشست و پس از آن در بغداد به تألیفات خود پرداخت. استادانی که ابن قتیبه در نزدشان در علوم مختلف از جمله حدیث، لغت، کلام و ... بسیار آموخت و بهره‌ها برد، می‌توان به ابوحاتم سجستانی، ریاشی، جاحظ، ابوعبداللّه حمدانی، عبدالرحمن بن قریب معروف به اصمعی و ... اشاره کرد.

دربارهٔ خاکجای وی اختلاف است؛ اما قطع یقین یا در کوفه (احتمال کم) یا در بغداد (احتمال بسیار) بوده است.

تألیفات وی:

۱- تفسیر غریب القرآن

۲- غریب الحدیث

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۶

۳- عیون الاخبار

۴- الشعر و الشعراء

۵- جامع الفقه و ...

قرن چهارم

۶- برقی (؟- ۲۷۴ یا ۲۸۰ ق)

ابو جعفر احمد بن محمد بن خالد بن عبدالرحمان بن محمد بن علی. عالم و محدث شیعه، اصالتاً کوفی بود و نیاکانش در آن دیار

زندگی می‌کردند و چون یوسف بن علی- والی عراق- محمد بن علی جد اعلای برقی را که از هواداران زید بن علی بن الحسین علیه السلام بود، دستگیر و به شهادت رساند، به ناچار عبدالرحمن و پسرش خالد به ایران گریختند و در برقه رود قم (ظاهرا رودخانه بیرقون) جایگیر شدند.

از زادروز وی اطلاعی در دست نیست اما احتمالاً در قم زاده شده است. وی عصر چند تن از ائمهٔ اطهار علیهم السلام را درک کرده و از ایشان حدیث آورده است.

شیخ طوسی وی را در شمار یاران امام جواد وهادی علیه السلام قرار داده؛ بنابراین می‌توان گفت نخستین استادان وی، ایشان بودند.

چون از احادیث مرسل و ضعیف روایت می‌کرد، چندی مورد طعن فقها قرار گرفت که یکی از آنها شیخ، رییس و فقیه قم احمد بن عیسی بود که وی را از قم راند و پس از مدتی پشیمان شد و پوزش خواست و وی را بازگرداند.

شاگردانی که در محضرش بودند، محمد بن حسن صفار، علی بن حسین سعدآبادی، محمد بن جعفر بن بطه، علی بن ابراهیم قمی، سعد بن عبدالله اشعری و ...

وی تألیفات بسیاری داشته که بیشتر آنها را نیز به المحاسن نامگذاری می‌کرده و در حقیقت مجموعه‌ای از علوم قرآنی، حدیث و فقه بوده و گزاف نیست که آن را دایرهٔ المعارف بدانیم که تنها یک سوم آن باقی مانده است.

برقی در قم درگذشت و همانجا به خاک سپرده شد. تألیفات وی:

۱- المحاسن

۲- الرجال

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۷

۷- ابراهیم بن محمد ثقفی (؟- ۲۹۰ ق)

ابو اسحاق ابراهیم ثقفی کوفی اصفهانی از شیعیان عالم و صاحب تالیف قرن سوم هجری است. ابو الفرج محمد بن اسحاق معروف به ابن ندیم در کتاب فهرست او را از ثقات علماء و مصنفین معرفی کرده است.

شیخ طوسی در کتاب الفهرست، اصل او را کوفی دانسته و برای او مصنفات زیادی نقل کرده است. ابراهیم ثقفی از احفاد سعید بن مسعود، عموی مختار ثقفی است که امیر المؤمنین علیه السلام او را والی مداین کرده است و در زمان امام حسن علیه السلام نیز والی بود. هنگامی که جراح بن سنان در مظلم ساباط مداین امام حسن علیه السلام را زخمی کرد امام علیه السلام بر سعید بن مسعود وارد شد و او طبیب آورد تا زخم امام علیه السلام را مداوا کند.

تألیفات وی:

۱- المغازی ۲- الغارات ۳- المعرفهٔ ۴- الجامع الکبیر فی الفقه

۸- محمد بن حسن بن فروخ صفار (؟- ۲۹۰ ق)

از یاران باوفای امام حسن عسکری علیه السلام و چهره‌ای سرشناس و محدثی توانمند.

وی را می‌توان از بزرگان روایت شیعه در قرن سوم هجری دانست. در آن زمان که خفقان و ظلم همه‌جاگیر و امام حسن عسکری علیه السلام در منطقهٔ نظامی تحت نظارت و مراقبت بود، محمد بن حسن بن صفار از طریق نوشتن نامه‌های خصوصی و به شکل

مخفیانه، خود را به حضرت امام علیه السلام نزدیک کرد و بدین ترتیب شیعیان را از نور وجود ایشان علیه السلام بهره‌مند ساخت. وی در قم یکی از چهره‌های نامور شیعه بود که با حفظ و نقل روایت، خدمت بزرگی به جهان تشیع کرد و بزرگانی چون کلینی، شیخ طوسی، علامه حلّی و ... دربارهٔ او بسیار گفته و نگاشته‌اند. محمد بن حسن صفار در شهر قم به خاک سپرده شده است.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۸

تألیفات وی:

۱- کتاب الصلوهٔ

۲- کتاب الوضوء

۳- کتاب الجنائز

۴- کتاب الصیام

۵- کتاب الحج ۶- کتاب النکاح

۷- کتاب الطلاق

۸- کتاب المزار

۹- کتاب الردّ علی الغلاه

۱۰- بصائر الدرجات و ...

قرن چهارم

۹- عبدالله و حسین پسران بسطام (؟-؟)

ابوعتاب عبداللّه بن بسطام بن شاپور نیشابوری و برادرش حسین بن بسطام، دو راوی بزرگ شیعه در قرن چهارم هجری.

آن دو فقیه ثقه، برای گسترش اندیشه‌های بزرگان عصمت و طهارت علیهم السلام به قزوین سفر کردند و از راویان بزرگ آن دیار شدند. به جز آموختن در نزد پدر خود بسطام بن شاپور و عموهای خود زکریا، زیاد و حفص، در نزد استادان بزرگی چون:

محمد بن خلف، علی بن ابراهیم واسطی، اسحاق بن ابراهیم، تمیم بن احمد سیرافی و ...

شاگردی کردند.

تألیف آن دو:

طب الائمه.

۱۰- حسین بن سعید اهوازی (۳۰۰ ق-؟)

ابومحمد حسین بن سعید بن حماد بن مهران اهوازی، فقیه و محدث شیعی ایرانی.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۹

وی در کوفه زاده شد و اصالتاً ایرانی بود. برای تعالی و نشر تعالیم اسلام و معارف خاندان رسول صلی الله علیه و آله همراه با برادر خود حسن بن سعید به اهواز رهسپار شد و برای اعتلای اسلام و شیعه بسیار کوشید. پس از درگذشت برادرش، از آنجا به قم رفت

و در خانهٔ حسن بن ابان جای گرفت و دانشمندان و شخصیت‌های بسیاری از وی روایت شنیدند.
روایات وی، در بسیاری از نام‌آورترین کتب شیعه چون: کافی، تهذیب، استبصار، من‌لایحضره الفقیه، وسائل الشیعه و ... نقل و به آن استناد شده است.
به گفتهٔ شیخ طوسی، وی و برادرش از اصحاب امام رضا، امام جواد و امام هادی علیهم السلام بودند.
وی در قم درگذشت.
تألیفات وی و برادرش بیش از ۳۰ جلد است که برخی آورده شد.
تألیفات وی (و برادرش):
۱- المناقب
۲- کتاب الزیارات
۳- کتاب التقیهٔ
۴- الرد علی الغلاه ۵- المثالب و ...

۱۱- ابن اعثم کوفی (؟- ۳۱۴ ق)

ابومحمد احمد بن علی، معروف به ابن اعثم کوفی الکندی، محدث، شاعر و تاریخ‌نگار بزرگ شیعی.
از زادگاه و زادروز وی هیچ اطلاعی در دست نیست و حتی در نام و نسب وی اختلاف است. برخی نام وی را احمد و برخی محمد آورده‌اند. همچنین لفظ «اعثم» را که لقب پدر وی بود، گاهی دربارهٔ خود وی «ابن اعثم» به کار بردند.
یاقوت حموی در معجم الادبا ابیاتی از وی آورده است و نیز در ارشاد الاریب الی معرفه الادیب، حموی از وی چنین یاد می‌کند: «مورخ است و شیعی مذهب و نزد اهل حدیث ضعیف شمرده می‌شود»؛ که البته سخن حموی از جهت بغض و کینه‌ای است که به تشیع دارد.
منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۲۰
از خاکجای وی هیچ‌گونه اطلاعی در دسترس نیست.
تألیفات وی:
۱- الفتوح
۲- کتاب التاریخ
۳- کتاب المألوف

۱۲- عبداللّه بن جعفر حمیری (۳۲۰-؟)

ابوالعباس عبداللّه بن جعفر بن حسین بن مالک بن جامع حمیری قمی، راوی و فقیه برجستهٔ شیعه در قرن چهارم هجری.
وی با امام هادی و امام حسن عسکری علیهما السلام نامه‌نگاری داشت و پس از ایشان از طریق محمد بن عثمان عمری با امام عصر علیه السلام مرتبط بود.
تألیفات وی:

۱- قرب الاسناد

۲- العظمه و التوحید

۳- الامامه ۴- الاستطاعه و المعرفه

۵- الطب

۶- الرسائل

۷- فضل العرب

۸- مسائل عن محمد بن عثمان العمری و التوقیعات

۹- کتاب الدلائل

۱۰- الغیبه و الحیره

۱۳- محمد بن مسعود عیاشی (؟- ح ۳۲۰ ق)

ابونصر محمد بن مسعود بن محمد بن عیاشی سلَمی سمرقندی کوفی معروف به عیاشی، از بزرگان فقهای شیعهٔ امامیه و نظریه‌پردازان اندیشور اسلامی. یگانهٔ روزگار

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۲۱

خود در علوم گوناگون، فاضل، مفسر، محدث و ادیب بود.

وی در ۲۶۰ ق به عراق وارد شد و در آغاز از اهل سنت بود اما با مطالعهٔ دقیق بر فقه جعفری به تشیع روی آورد و از سرآمدان روزگار خود شد و تمام دارایی خود را صرف و وقف تشیع کرد.

عیاشی همدورهٔ شیخ کلینی بود. بیش از ۲۰۰ جلد کتاب از وی به یادگار مانده است.

در طب، نجوم، قیافه‌شناسی و ... دست داشت و کتاب نگاشت. کشیّ از شاگردان وی بود.

از خاکجای وی اطلاعی در دست نیست.

تألیفات وی:

۱- کتاب التفسیر

۲- المعاریض

۳- الدعوات

۴- کتاب الشعر

۵- الانبیاء و الاولیاء و ...

۱۴- فرات بن ابراهیم کوفی (؟-؟)

ابوالقاسم فرات بن ابراهیم کوفی. فاضل، اندیشمند، کارشناس در علوم اجتماعی و فرهنگی، از راویان حدیث و شخصیت‌های دوران غیبت صغری و همروزگار ثقهٔ‌الاسلام شیخ کلینی. در کوفه زاده شد و شاید به همین دلیل نام او را «فرات» گذاشتند.

وی از شخصیت‌های زیدی مذهب یا دست کم علاقه‌مند به آنها بود.

تألیف وی:

۱- تفسیر فرات

۱۵- جعفر بن احمد بن علی قمی (؟-؟)

ابومحمد جعفر بن احمد بن علی قمی، مشهور به ابن رازی ایلاقی. محدث، فقیه شیعی در قرن چهارم هجری. از زادروز وی اطلاعی در دست نیست. از آنجا که دیر زمانی در ری جایگیر شده، به ابن رازی معروف است.

هم‌عصر شیخ صدوق و صاحب بن عباد بود و از هر دوی آن بزرگان روایت کرده و

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۲۲

شیخ صدوق نیز از وی.

وی نویسندهٔ پرکاری بود و آثاری نزدیک به ۲۲۰ کتاب نگاشته که متأسفانه تنها برخی از آنها امروز در دسترس است.

اکثر رجال‌نویسان، وی را به فضل و دانش ستوده و ثقهٔ تمام دانسته‌اند.

از زمان درگذشت و خاکجای وی اطلاعی در دست نیست.

تألیفات وی:

۱- الاعمال المانعه من دخول الجنه (مانعات)

۲- ادب الامام و المامون

۳- المسلسلات الاخبار

۴- الغایات

۵- العروس

۶- جامع الاحادیث النبویه

۱۶- شیخ کلینی (؟- ۳۲۹ ق)

ابوجعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی. فقیه، محدث بزرگ شیعه، یکی از مؤلّفان کتب اربعه.

وی در دهی (فشافویه) از کلین در ۳۸ کیلومتری ری و در خانه‌ای روشن به نور محبت و معرفت اهل بیت علیهم السلام زاده شد. پدر وی یعقوب بن اسحاق، آموزش فرزند خود کلینی را از همان دوران کودکی برعهده گرفت و به علم و عمل آراست. آرامگاه پدر وی در روستای کلین- نزدیک حسن آباد شهرری- مدتهاست که زیارتگاه شیعیان است.

دایی وی علّان که خود محدث و دانشمند بزرگی بود، پس از پدر استادی کلینی را بر عهده گرفت و در تربیت وی نقش بسزایی داشت. علّان در سفر حج و در راه زیارت خانهٔ خدا، به شهادت رسید. پس از گذراندن نوجوانی، کلینی برای کسب دانش به ری رهسپار شد و آنجا با اندیشه‌ها و نظرات فرقه‌هایی چون اسماعیلیه و مذاهبی چون شافعی، حنفی و شیعی مستقیما آشنا شد. در آنجا بود که ضمن تحصیل پی برد حرکت‌هایی، تشیع را از

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۲۳

مسیر خود منحرف کرده و درمان آن را بازگشت به فرموده‌های مبارک اهل بیت علیهم السلام دانست. این شروعی بود برای ثبت و

ضبط احادیث حضرات معصومین علیهم السلام که در این راستا ابوالحسن محمد بن اسدی کوفی نخستین استاد او در فراگیری احادیث بود.

دورهٔ کلینی را باید «دورهٔ حدیث» نامید؛ زیرا آغازگر جنبشی برای یافتن، شنیدن و نگاشتن احادیث و روایات شده بود.

وی برای گردآوری احادیث و روایات به قم رهسپار شد و در محضر استاد بافضل و دانش احمد بن محمد بن عیسی اشعری و پس از آن شاگرد امام حسن عسکری علیه السلام، احمد بن ادریس قمی معروف به «معلم» شاگردی کرد و استاد گرانقدر عبدالله بن جعفر حمیری صاحب قرب الاسناد را نیز درک کرد و بهره برد و از آنجا به کوفه رفت و آنجا نیز به کسب دانش پرداخت.

وی در امانت، عدالت، تقوا، فضیلت و حفظ و ضبط احادیث آنچنان سرآمد روزگار خود شد که شیعه و سنی در اخذ فتوا به وی مراجعه می‌کردند و به اندازه‌ای مورد وثوق هر دو مذهب بود که «ثقهٔ الاسلام» و «شیخ المشایخ» لقب گرفت.

کلینی نخستین محدثی است که در میان امامیه به گردآوری و نظم و ترتیب احادیث شیعه پرداخت. پیش از اقدام وی، تنها اصول اربعمأه وجود داشت و شیعه بدان‌ها رجوع می‌کردند؛ که با اثر خود کافی (اصول، فروع و روضه)، نقش و ردپای شیعه را زیباتر و استوارتر کرد.

شاگردانی که در نزد وی آموختند، ابن ابی رافع، احمد بن احمد کاتب کوفی، جعفر بن محمد قولویه قمی، محمد بن ابراهیم نعمانی، معروف به ابن زینب و ... بودند.

وی در سال «تناثر نجوم» سالی که ستارگان فرو ریخت، درگذشت. دانشمند نامی بغداد ابوقیراط بر جنازهٔ این محدث بزرگ شیعه نماز گزارد و در «باب کوفهٔ» بغداد به خاک سپرده شد.

تألیفات وی:

۱- کافی

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۲۴

۲- کتاب رجال

۳- رد قرامطه

۴- رسائل ائمه

۵- تعبیر الرویا

۱۷- ابن شعبه (؟-؟)

ابومحمد حسن بن علی بن حسین بن شعبه حرانی، معروف به ابن شعبه، محدث، فقیه، رجالی و از شیوخ بزرگ علمای امامیه.

وی در حران- یکی از روستاهای اطراف شهر حلب در سوریه- زاده شد. در حلب که یکی از شهرهای بزرگ و مهم علمی شام بود، پرآوازه و از چهره‌های درخشان جهان اسلام به ویژه تشیع شد.

استاد وی ابوعلی محمد بن همام بغدادی و از مهم‌ترین شاگردان وی که از پرفروغ‌ترین ستاره‌های جهان تشیع گردید، شیخ مفید بود.

علامه مجلسی دربارهٔ وی می‌گوید:

«کتاب ایشان- تحف العقول- خود بهترین شاهد بر فضل و دانش و عظمت شأن ایشان می‌باشد».

خاکجای وی آشکار نیست.

تألیفات وی:

۱- تحف العقول عن آل الرسول ۲- التمحیص فی ذکر اخبار ابتلاء المومن

۱۸- محمد بن همام اسکافی (۲۵۸- ۳۳۶ ق)

ابوعلی محمد بن همام بن سهیل اسکافی، از چهره‌های درخشان، بزرگان شیعه و یاران سفرای امام زمان علیه السلام. وی در اسکاف- محلی میان بصره و کوفه- زاده شد. در آن زمان کوفه و اطراف آن به عنوان سرزمین دوستداران به حضرات معصومین علیهم السلام شناخته می‌شد.

محمد در خانواده‌ای تازه مسلمان که اسلام را از شیعیان پذیرفته بودند، چشم گشود و پرورش یافت.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۲۵

خود می‌گوید: «پیش از به دنیا آمدنم، پدرم نامه‌ای برای امام حسن عسکری علیه السلام نوشت و از ایشان خواست تا دعا بفرماید خداوند فرزند صالحی را به وی عطا فرماید.

امام در ذیل نامه مرقوم فرمود: خداوند خواستهٔ تو را برآورده فرمود».

محمد اسکافی پس از تحصیلات مقدماتی، برای کسب دانش آن روزگار به بغداد که آن زمان مرکز دانش بود، رهسپار شد اما هدف مهم‌تر وی آن بود که بدین طریق به نایب خاص قائم آل رسول علیه السلام نزدیک و نزدیک‌تر شود و بتواند دستورهای ایشان را اجرا کند.

شیخ طوسی دربارهٔ وی می‌گوید:

«ابوعلی محمد بن همام اسکافی، شخصیتی جلیل القدر و مورد اطمینان است و روایات فراوانی را روایت کرده است».

محمد اسکافی در ۸۰ سالگی به سرای باقی شتافت.

تألیفات وی:

۱- کتاب التّمحیص

۲- الانوار فی تاریخ الائمه

۱۹- کشیّ (؟- ۳۴۰ ق)

ابوعمرو محمد بن عمر بن عبدالعزیز کشیّ، فقیه، رجالی و عالم بزرگ شیعه.

انتساب کشیّ به منطقهٔ «کش» از نواحی سمرقند برمی‌گردد. وی از غلامان عیاشی بود. در خانهٔ عیاشی که کشتزار اهل دانش بود، شورید و خروج کرد. کشیّ، آگاه به اخبار و رجال و بسیار گرانمایه و از دوستان صمیمی شیخ کلینی بود و تقریبا استادان و شاگردان آن دو بزرگوار یکی بودند.

شاگردانی که در نزد وی آموختند، جعفر بن محمد بن قولویه قمی، صاحب کتاب کامل الزیاره، هارون بن موسی تلعبکری، ابواحمد عیسی بن حیان نخعی و حیدر بن محمد بن نعیم سمرقندی بودند.

از خاکجای وی اطلاعی در دست نیست.

تألیفات وی:

۱- الرجال

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۲۶

۲- معرفهٔ الناقلین عن الائمهٔ الصادقین

۳- کثیر العلم

۲۰- علی بن احمد کوفی (؟- ۳۵۲ ق)

ابوالقاسم علی بن احمد کوفی یا علوی، فقیه، متکلم، اصولی و توانا در علوم گوناگون.

در آغاز، کارش بر طریقی مستقیم بود و کتاب محکمی را تألیف کرد که از آن جمله می‌توان کتاب الاوصیاء و کتاب در فقه را نام برد. سپس حال و مذهب وی تغییر کرد و به سوی غلوّ پیش رفت.

پسر وی ابومحمد، تألیفات وی را گردآوری کرد. احمد کوفی در «کرمی» منطقه‌ای در فسا نزدیک شیراز درگذشت.

تألیفات وی:

۱- الانبیاء

۲- الابتداء

۳- فساد قول البراهمه

۴- الآداب و مکارم الاخلاق

۵- الاستدلال فی طلب الحق و ...

۲۱- نعمان بن محمد تمیمی (۲۵۹- ۳۶۳ ق)

ابوحنیفه نعمان بن محمد بن منصور بن احمد بن حیون تمیمی مغربی. دانشمند بزرگ اسماعیلیه.

در مغرب زاده شد. در آغاز، پیرو مذهب مالکی بود ولی تغییر مذهب داد و شیعهٔ اسماعیلیه شد. او از بنیانگذاران مذهب اسماعیلیه و قانونگذار آن بود. به بسیاری از خلفای فاطمی خدمت کرد (المهدی بالله، القائم بامرالله.، المنصور بالله) و در دوران فخرالدین خلیفهٔ چهارم، به مقام قاضی‌القضات و داعی‌الدعات رسید. مؤلفان شیعه به او «ابوحنیفهٔ شیعی» می‌گویند.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۲۷

تألیفات وی:

۱- دعائم الاسلام

۲- شرح الاخبار

۳- اساس التاویل

۴- افتتاح الدعوه

۵- التوحید والامامه

۶- مفاتیح النعمه

۷- الایضاح

۸- الینبوع

۹- المجالس و المسامرات

۲۲- شیخ صدوق (۳۰۵- ۳۸۱ ق)

ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی، معروف به شیخ صدوق. فقیه گرانقدر و محدث دانشور بزرگ شیعه و از دنباله‌روان شیخ کلینی.

وی در خانواده‌ای اهل تقوا و دانش در قم زاده شد. پدر وی، علی بن حسین بن بابویه قمی معروف به ابن بابویه، از برجسته‌ترین علما و فقهای بزرگ زمان خود بود و شیخ صدوق نخست در دامان پر مهر پدر کسب فیض کرد. شیخ صدوق به خراسان و بغداد سفر کرد و پایان زندگانی خود را در ری گذراند. شیخ طوسی دربارهٔ وی می گوید:

«وی دانشمندی جلیل‌القدر و حافظ احادیث بود. از احوال رجال، کاملاً آگاه و در سلسلهٔ احادیث، نقادی عالی مقام به شمار می آمد. بین بزرگان قم از نظر حفظ احادیث و کثرت معلومات مانند نداشت و در حدود سیصد اثر از خود به جای گذاشته است».

استادانی که شیخ صدوق در نزد آنها کسب فیض کرد، عبارتند از: پدرش ابن بابویه، حمزه بن محمد بن احمد بن جعفر بن محمد بن زید بن علی علیه السلام، ابومحمد قاسم بن محمد استرآبادی و ...

شاگردان وی نیز برادرش حسین بن علی بن موسی بن بابویه قمی، شیخ مفید،

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۲۸

ابن غضائری، شیخ ابوالبرکات، ابوالقاسم علی بن محمد بن علی خزاز و ... بودند.

خاکجای شیخ صدوق- این عالم بزرگ شیعه- در ری، زیارتگاه عام و خاص است.

تألیفات وی:

۱- من لایحضره الفقیه (دومین کتاب اربعهٔ حدیث شیعه)

۲- مدینهٔ العلم

۳- کمال الدین و تمام النعمه

۴- الخصال

۵- توحید

۶- الامالی

۷- المقنع فی الفقه و ...

قرن پنجم

۲۳- سید رضی (۳۵۹- ۴۰۶ ق)

ابوالحسن محمد بن الحسین موسوی، معروف به سید رضی و شریف رضی، از بزرگان علمای شیعه، بلغا، شاعران نامدار و اشراف بغداد.

وی از فرزندان امام موسی بن جعفر علیه السلام بود و در بغداد زاده شد. از سوی پدر و مادر، نسبی شریف داشت. در زمان پدر خود ابواحمد، نقابت طالبیان بغداد، سرپرستی همهٔ آنان، قضاوت در مظالم و امیری حاجیان را در حالی که هفده سال بیش نداشت، بر عهده گرفت.

چندی بهاءالدوله بویه وی را به عنوان جانشین خود در بغداد برگزید و لقب «الشریف الجلیل» را به وی خلعت داد. چندی پس از آن، لقب «الرضی ذوالحسبین» و پس از آن «الشریف الاجل» را به وی پیشکش کرد.

روزگار سید رضی با فرمانروایی آل بویه و مقارن با دورهٔ سوم خلافت عباسیان است که به این دوره از لحاظ تاریخی- فرهنگی «عصر زرین» می گویند و از جهت تاریخ ادبیات عرب، عصر شاعران سه گانه: متنبی، سید رضی و ابوالعلاء معری است. به سید رضی لقب

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۲۹

«اشعرالطالبیین» یعنی شاعرترین طالبیان نیز داده‌اند.

استادانی که وی در علوم گوناگون آن روزگار نزدشان شاگردی کرد و بهره‌ها برد، عبارتند از:

ابواسحاق ابراهیم بن احمد طبری فقیه مالکی، ابوعلی فارسی نحوی، قاضی سیرافی، ابوالحسن قاضی عبدالجبار معتزلی، ابویحیی عبدالرحیم فارقی خطیب مصری مشهور به ابن نباته، شیخ مفید و ...

وی بسیار بذل‌الجود و باتقوا بود. به سپاس دانش‌اندوزی‌اش جهت پرداخت زکات دانش خود، مدرسه‌ای نزدیکی خانهٔ خود در کوی کرخ بغداد تأسیس کرد و آن را «دارالعلم» نامید که افزون بر تالارهای تدریس، سخنرانی و جلسات، اتاق‌هایی برای زندگی دانشجویان فراهم آمده بود و کتابخانهٔ بزرگی داشت که ارزشمندترین و بهترین منابع و مراجع عربی و اسلامی در آن نگهداری می‌شد و شخصاً خود مدیریت آن را بر عهده داشت.

شاگردان نام‌آوری که در نزد وی آموختند، از جمله: فقیه عالیقدر ابوزید کبایکی، ابوعبدالله شیخ محمد حلوانی، ابوعبدالله شیخ جعفر دوریستی، ابوالحسن بندار قاضی و ...

وی در محلهٔ کرخ بغداد در سرای خود درگذشت و همانجا به خاک سپرده شد. به قولی، برادر مهتر وی سید مرتضی چندی بعد وی را به کاظمین و در جوار نیای شریفش امام موسی کاظم علیه السلام به خاک سپرد.

تألیفات وی:

۱- نهج البلاغه

۲- تلخیص البیان فی مجازات القرآن

۳- مجازات الآثار النبویه

۴- حقایق التاویل فی متشابه التنزیل

۵- خصائص الائمه ۶- دیوان اشعار

۲۴- خزّاز رازی (؟- ح ۴۱۰ ق)

شیخ ابوالقاسم علی بن محمد علی خزّاز رازی قمی، ثقهٔ معروف و محدث امامیه.

وی در سفرهای بسیاری که داشت، از بزرگان علمای شیعه استماع حدیث کرد که از

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۳۰

جمله مشایخ وی: شیخ صدوق، ابی المفضل شیبانی، شیخ احمد عیاشی و بزرگانی چون ابن شیوخ بودند. چندی در حوزه‌های قم و ری تدریس کرد. ابوالعباس نجاشی که از هم‌عصران وی بوده، او را در رجال خویش، ثقه، فقیه و از بزرگان شیعه خوانده است. هم کتابی در کلام، هم در فقه دارد. در ری درگذشت و همانجا به خاك سپرده شد.

تألیف وی:

۱- کفایه الاثر فی النص علی الائمه الاثنی عشر

۲۵- شیخ مفید (۳۳۶- ۴۱۳ ق)

محمد بن محمد بن نعمان، معروف به شیخ مفید. عالم، فقیه، متکلم و محدث نامی شیعه.

وی در حوالی بغداد زاده شد. پس از بلوغ و رشد فکری، رهسپار بغداد شد و در آنجا در محضر استادان بنام و دانشمندان بزرگ آن روزگار به آموختن دانش، کلام، فقه و اصول پرداخت. ابن ندیم در الفهرست از وی به عنوان «ابن المعلم» یاد می‌کند. شیخ طوسی نیز که از شاگردان ارزشمند مکتب وی است، می‌گوید: «وی از متکلمان امامیه است. در روزگار خود، ریاست و مرجعیت شیعه به او ختم می‌گردد. حافظهٔ خوب و ذهنی دقیق داشت. در پاسخ به پرسش‌ها، حاضر جواب بود. بیش از ۲۰۰ جلد کتاب خرد و کلان دارد».

ابن حجر عسقلانی نیز می‌گوید: «وی بسیار عباد، زاهد و اهل خشوع و تهجد بود و مداومت برعلم و دانش داشت». عماد حنبلی (یکی از دانشمندان اهل سنت) می‌گوید:

«بزرگی از بزرگان امامیه و رییس بخش فقه و کلام و مباحثه بود. موقعیت شایان توجهی در تشکیلات دولت آل بویه داشت. وی صدقهٔ فراوان می‌داد».

استادانی که وی در محضر آنها درس آموخت، عبارتند از: ابن قولویه قمی، شیخ صدوق، ابن جنید اسکافی و ...

شاگردانی را که تربیت کرد، از بهترین‌های جهان اسلام و تشیع هستند: سید رضی، شیخ طوسی، نجاشی، ابوالفتوح کراجکی و ...

شیخ مفید پس از ۷۵ سال عمر مفید، در بغداد و در حرم مطهر امام جواد علیه السلام نزدیك قبر استادش ابن قولویه قمی به خاك سپرده شد.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۳۱

تألیفات وی:

۱- المقنعه

۲- الفرائض الشریعه

۳- الامالی

۴- الارشاد و ...

۲۶- سید مرتضی (۳۵۵- ۴۳۶ ق)

ابوالقاسم علی بن حسین بن موسی، مشهور به سید مرتضی علم الهدی. فقیه مبرز، عالم متکلم و ادیب متبحر، دارای القاب ذوالثمانین و ذوالمجدین.

وی در بغداد زاده شد و از سوی پدر و مادر، نسبی بسیار شریف داشت. برادر وی سید رضی بود. پس از شیخ بزرگوار مفید، پیشوای فقهی شد. علامه حلّی وی را معلم شیعهٔ امامیه خوانده است. در علوم معقول و منقول و تفسیر، سرآمد روزگار خود بود. از خاکجای وی اطلاعی در دست نیست.

تألیفات وی:

۱- تنزیه الانبیاء

۲- الانتصار فی ما انفردت به الامامیهٔ من المسائل الفقهیهٔ

۳- الذریعه فی اصول الشریعه

۴- المحکم و المتشابه

۵- المختصر

۶- الامالی

۷- درر الفوائد و ...

۲۷- احمد بن علی نجاشی (۳۷۲- ۴۵۰ ق)

ابوالحسین احمد بن علی بن عباس بن محمد بن عبدالله نجاشی. راوی ثقه، نسابهٔ توانا و عالم بسیار بزرگ امامیه.

وی در شهر کوفه زاده شد. پدرش (علی بن احمد) از محدثین و بزرگان شیعه بود.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۳۲

سفرهای دور و نزدیکی داشته که بیشتر به نیت زیارت عتبات عالیات بوده. چندی در بغداد، چندی در نجف اشرف و سامرا گذراند.

وی از اندک راویانی است که تنها از موثقین و افراد معتبر روایت نقل کرده و به همین دلیل هم کتاب رجال وی سرآمد کتب دیگر است.

استادانی که در محضر آنها شاگردی کرد، عبارتند از: پدرش (که از او یاد شد)، شیخ مفید، احمد بن عبد الواحد بزاز معروف به ابن حاشر و ...

شاگردان وی نیز شیخ الطائفه طوسی، شیخ ابوالحسن صهرشتی و سید عماد الدین بن معید حسنی مروزی بودند.

نجاشی در ۷۸ سالگی در مطیرآباد از نواحی سامرا چشم از جهان فروبست.

تألیفات وی:

۱- رجال (فهرست اسماء مصنفی الشیعه)؛

۲- انساب بنی نصر بن قعین؛

۳- کتاب الجمعه و ماورد فیه من الاعمال و ...

۲۸- شیخ طوسی (۳۸۵- ۴۶۰ ق)

ابوجعفر محمد بن حسن طوسی، معروف به «شیخ الطایفه». فقیه، اصولی، محدث، مفسر، متکلم و عالم الرجال بسیار درخشان و

بزرگ جهان اسلام به ویژه تشیع. وی در خراسان زاده شد. خاندان شیخ تا چند نسل همه از علما و فقها بوده‌اند. در ۲۳ سالگی به بغداد کوچ کرد و تا پایان عمر در عراق ماند و پس از استادش سید مرتضی علم الهدی، ریاست علمی و فتوایی شیعه به او منتقل شد.

شیخ بزرگوار مدت پنج سال نزد استاد نحریر شیخ مفید شاگردی کرد و چند سالی هم در نزد سید مرتضی درس آموخت. به علت آشوب و هرج و مرج آن روزگار بغداد، وی از آنجا کوچ و به نجف اشرف رهسپار شد و در آنجا جای گرفت و خود حسن اتفاقی شد تا در آنجا حوزهٔ علمیهٔ نجف را بنیان گذارد.

پس از درگذشت سید مرتضی علم‌الهدی، رهبری و پرچمداری شیعه به وی رسید و آن‌چنان آوازهٔ علم، ورع و زهد و تقوای وی در دور و نزدیک پیچیده شده بود که القائم

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۳۳

بامرالله خلیفهٔ عباسی با همکاری آل بویه از وی برای تدریس کلام در مرکز خلافت دعوت کردند که با فروپاشی آل بویه، وی از آنجا به نجف اشرف عزیمت کرد و تا پایان عمر خود در همانجا بود و در همان خاک پاک، خاک شد.

تألیفات وی:

۱- الاستبصار (سومین کتاب از کتاب‌های اربعهٔ شیعه)

۲- تهذیب الاحکام (چهارمین کتاب از کتاب‌های اربعهٔ شیعه)

۳- النهایه

۴- المبسوط

۵- الخلاف

۶- التبیان و ...

۲۹- ابوالفتح کراجکی (؟- ۴۹۹ ق)

شیخ ابوالفتح محمد بن علی کراجکی طرابلسی. فقیه، اصولی، ریاضیدان، ستاره‌شناس، ادیب، مسلط به علوم حدیث، فلسفه، کلام، نحو، اخلاق، تاریخ، رجال، تفسیر و پزشکی.

وی در محضر استادان بزرگواری چون شیخ مفید، سید مرتضی علم‌الهدی، شیخ طوسی و ... شاگردی کرد و از هر کدام توشه‌ای و بهره‌ای گرفت. سفرهای بسیاری به کشورهای مختلف از جمله فلسطین، سوریه، لبنان، مصر، بغداد و همچنین شهرهای دور و نزدیک خود داشت. با مباحثات و تألیفات خود که نزدیک به ۸۰اثر می‌شود به بررسی امامیه را بر همگان آشکار کرد. وی در لبنان و شهر صور درگذشت.

تألیفات وی:

۱- کنز الفوائد

۲- روضهٔ العابدین و نزههٔ الزاهدین

۳- الرسالهٔ الناصریه ۴- معدن الجواهر و ...

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۳۴

قرن ششم

۳۰- فضل بن حسن طبرسی (عشر ۴۸۰- ۵۴۸ ق)

امام سعید ابوالفضل بن حسن طبرسی. مفسر، فقیه، محدث، عالم به حساب، جبر، مقابله و نحو. ملقب به امین الدین یا امین‌الاسلام. گویند وی در مشهد سناباد طوس متوطن بوده است. در ۵۲۳ ق در سبزوار جایگیر شد و به تعلیم و تصنیف پرداخت. وی در تألیفاتش دارای اختیار بود؛ مثلا از کتاب مقتصد در نحو، اختیاری نیکو کرده است به غایت کمال؛ و از تفسیر امام زمخشری (کشّاف) اختیاری کرده است فی غایهٔ الجوده.

فرزند وی (حسن بن فضل طبرسی) و فرزند زادگانش همگی از اکابر روزگار و فقهای بزرگوار بودند. وی در سبزوار درگذشت و پیکر پاکش را به مشهد مقدس منتقل کردند و در جوار حرم حضرت ثامن‌الائمه علیه السلام به خاک سپردند.

تألیفات وی:

۱- مجمع البیان (تفسیر سترگ شیعی)

۲- الوسیط (یا تفسیر جوامع الجامع)

۳- الآداب الدینیهٔ للخزانهٔ المعینیهٔ

۴- تفسیر الکافی الشافی

۵- نثر اللآلی

۶- اسرار الامامه و ...

۳۱- حسن بن فضل طبرسی (؟- ۵۴۸ ق)

ابونصر رضی الدین حسن بن فضل طبرسی، عالم اخلاق و فقیه وارستهٔ شیعه در قرن ششم هجری. پدرش فضل بن حسن صاحب کتاب مستطاب تفسیر مجمع‌البیان و فرزندش علی بن حسن طبرسی صاحب متمم کتاب مشکاهٔ الانوار فی غرر الاخبار.

تألیف وی:

۱- مکارم الاخلاق

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۳۵

۳۲- عمادالدین طبری- (؟- ۵۵۳ ق)

ابوجعفر محمد بن علی بن محمد بن علی طبری آملی کجی، ملقب به عمادالدین، عالم، رجالی و محدث بنام شیعی قرن ششم هجری.

استادش شیخ ابوعلی بن شیخ طوسی بود و شاذان بن جبرئیل و قطب راوندی از وی روایت کردند.

بیش از این از زندگانی وی چیزی یافته نشد.

تألیفات وی:

۱- بشارة المصطفی لشیعة المرتضی

۲- الزهد و التقوی

۳- الفرج فی الاوقات والمخرج بالبینات

۳۳- تاج الدین شعیری (؟-؟)

تاج الدین محمد بن محمد بن حیدر شعیری. عالم و فقیه بزرگ شیعه در قرن ششم هجری.

وی در شهر بیهق برای آموختن و فراگرفتن دانش آن روزگار، به منزل حاکم، رییس و امام مجدالحکام ابومنصور علی بن عبدالله زیادی می‌رفت و بهره‌ها می‌برد و همچنین در محضر فضل الله بن علی راوندی درس می گرفت.

تألیف وی:

۱- جامع الاخبار

۳۴- احمد بن علی طبرسی (؟-؟)

ابو منصور احمد بن علی بن ابی طالب طبرسی. عالم، فاضل، فقیه، متکلم و نسابهٔ بزرگ شیعه در قرن ششم هجری.

منسوب به طبریش (معرب تفرش) منطقه‌ای نزدیک قم. استاد وی ابوجعفر مهدی بن ابی حرب حسینی و شاگرد وی ابن شهر آشوب مازندرانی.

تألیفات وی:

۱- الاحتجاج علی اهل اللجاج

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۳۶

۲- تاریخ الائمه علیهم السلام

۳- فضائل الزهراء علیها السلام

۴- مفاخر الطالبیهٔ

۵- الکافی فی الفقه

۳۵- عبدالواحد بن محمد تمیمی آمُدی (۵۱۰- ۵۵۰ ق)

عالم بزرگ شیعه و محدث والامقام، در شهر آمُد منطقه‌ای در دیار بکر- حوالی رود دجله و فرات- زاده شد. تسلط بسیاری بر علوم اسلامی داشت. شاگرد ممتاز و شهرهٔ او، محدث بزرگوار جهان تشیع ابن شهر آشوب بود.

تألیفات وی:

۱- غرر الحکم و درر الکلم

۲- الحکم و الاحکام من کلام سید الانام

۳۶- سید فضل الله راوندی (؟- ۵۷۰ ق)

سید ابوالرضا ضیاءالدین فضل الله بن علی بن عبیدالله حسینی راوندی. فاضل، عالم، رییس مذهب، ادیب، شاعر و راوی ثقهٔ قرن ششم هجری.

در یکی از شهرهای اطراف کاشان به نام راوند و در خانواده‌ای دوستدار خاندان رسول صلی الله علیه و آله زاده شد.

از وی پیوسته در کتاب‌های تراجم احوال و علم رجال به بزرگی یاد شده است؛ از جمله عماد کاتب می‌گوید:

«سید فضل الله راوندی شخصیتی کم‌نظیر و دارای نسبی شریف و اخلاقی بزرگوار بود. واعظی بزرگ و دارای خطی خوش و تألیفات فراوان بوده ...»

سید فضل الله راوندی از علمای بزرگی چون: شیخ رکن‌الدین علی بن عبدالصمد بن محمد تمیمی نیشابوری، احمد بن قافه کوفی، قاضی عمادالدین استرآبادی و ... اجازهٔ روایت داشت. استادان وی، امام شهید عبدالواحد بن اسماعیل رویانی، سید ابوالبرکات مشهدی، شیخ بارع عبدالوهاب بغدادی و ... بودند.

شاگردانی که در نزد وی درس گرفتند و آموختند، جملگی از بزرگ‌ترین علمای شیعه

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۳۷

بودند: ابن شهر آشوب مازندرانی، شیخ منتجب‌الدین بن بابویه قمی، شیخ محمد بن حسن طوسی (پدر خواجه نصیر طوسی)، شیخ قوام‌الدین بحرانی و شیخ تاج‌الدین شعیری.

وی پس از عمری خدمت به اسلام و علوم و معارف معصومین علیهم السلام، در کاشان درگذشت.

تألیفات وی:

۱- النوادر

۲- ضوء الشهاب فی شرح الشهاب

۳- التفسیر و ...

۳۷- قطب الدین راوندی (؟- ۵۷۳ ق)

شیخ قطب الدین، ابوالحسن/ ابوالحسین سعید بن عبدالله بن هبه الله بن حسن راوندی کاشانی. عالم بزرگ، محدث، مفسر، متکلم، فقیه، فیلسوف و تاریخ‌دان بزرگ شیعه در قرن ششم هجری.

وی در راوند کاشان زاده شد و پدر و پدر بزرگ وی از علمای بزرگ زمان خود بودند.

در آغاز، در نزد پدر خود تحصیلات ابتدایی را فراگرفت و به محضر اساتید بنام آن دوره راه یافت و به کسب دانش پرداخت که آن اساتید عبارتند از: فضل بن حسن طبرسی صاحب مجمع البیان، عمادالدین محمد بن ابی القاسم طبری، صفی‌الدین سید مرتضی ابن داعی رازی و ...

چندی در شهر مقدس قم جایگیر شد و از محضر اساتید آنجا نیز فیض برد و چیزی نگذشت که از چهره‌های سرشناس شیعه گردید.

شاگردان او عبارتند از: نصیرالدین حسین راوندی و ظهیرالدین محمد راوندی (فرزندان وی)، قاضی احمد بن علی بن عبدالجبار طوسی، فقیه علی بن محمد مدائنی و ...

قطب راوندی در قم دیده از جهان فرو بست و در صحن بزرگ حرم حضرت معصومه (س) به خاک سپرده شد.

تألیفات وی:

۱- الخرائج و الجرائح

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۳۸

۲- فقه القرآن

۳- اسباب النّزول

۴- تهافت الفلاسفه

۵- الاغراب فی الاعراب و ...

۳۸- ابن شاذان قمی (پس از ۵۰۹- ۵۸۴ ق)

ابوالحسن محمد بن احمد بن علی قمی، معروف به ابن شاذان قمی. عالم بزرگوار و راوی ثقهٔ شیعه.

وی از بزرگانی است که از افراد بسیاری نقل روایت کرده و محضر بسیاری از علمای شیعه و سنی را درک نموده است. استادان وی پدرش احمد بن علی (از علما و مؤلفان شیعه)؛ دایی‌اش ابوالقاسم بن قولویه صاحب کتاب کامل الزیارات، محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی و ...

از جمله شاگردان و راویان احادیث ابن شاذان نیز می‌توان از: شیخ طوسی، نجاشی و کراجکی نام برد.

تألیفات وی:

۱- مأه منقبه ۲- بستان الکرام

۳- البیان فی ردّ الشمس لامیرالمومنین علیه السلام

۴- المناقب

۵- ایضاح دفائن النواصب

۳۹- ابو علی بن طاهر صوری (؟- ۵۸۵ ق)

شیخ سدیدالدین ابوعلی بن طاهر صوری عاملی. عالم، فاضل و فقیه امامیه در قرن ششم هجری.

از زادروز و زادجای وی اطلاعی در دست نیست. اما چون به عامل نسبت داده شده، برمی‌آید از آنجا بلند شده و پرورش یافته.

صاحب بحار الانوار کتاب قضاء حقوق المومنین را به وی منسوب می‌داند و به کتاب وی اعتماد دارد و از آن نقل کرده است.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۳۹

از خاکجای وی اطلاعی در دست نیست.

تألیف وی:

۱- قضاء حقوق المومنین

۴۰- ابن شهر آشوب (۴۸۹- ۵۸۸ ق)

رشیدالدین محمد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی، فقیه، مفسر و محدث بزرگ شیعه.

وی در خطهٔ زیبای مازندران زاده شد. وی در دوره‌ای زندگی می‌کرد که در بلاد اسلامی علم شکوفا و دانش رونق چشمگیری گرفته بود.

دربارهٔ وی، الوافی بالوفیات چنین می‌گوید:

«وی یکی از بزرگان شیعه است که بیشتر قرآن را در هشت سالگی حفظ کرد و در اصول شیعه به حد اعلای خود رسید؛ به طوری که از شهرهای مختلف برای درک محضر او به بغداد هجرت می‌کردند ... وی زیبارو، راست‌گفتار، خوش‌مشرب، با علم گسترده و بسیار اهل خشوع، عبادت و شب زنده دار بود و همیشه باطهارت و وضو به سر می‌برد».

از جمله نام‌آورترین اساتیدی که وی در نزد آنها شاگردی کرده است، می‌توان: جارالله زمخشری، ابوعبدالله نظری مؤلف کتاب الخصائص العلویه، سید عبدالواحد آمدی، شیخ طبرسی صاحب احتجاج، قطب راوندی، فضل بن حسن طبرسی، شیخ ابوالفتوح رازی و ... را نام برد.

وی در حالی که ۹۹ سال از زندگانی پربارش را سپری کرده بود، در شهر حلب سوریه به جانان پیوست و پیکرش را در کنار کوه جوشن به خاک سپردند.

تألیفات وی:

۱- مناقب آل ابی طالب علیهم السلام

۲- مثالب النواصب

۳- المخزون المکنون فی عیون الفنون

۴- مائدة الفائدة

۵- المثال فی الامثال و ...

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۴۰

۴۱- محمد بن ادریس (۵۴۳- ۵۹۸ ق)

ابوعبداللّه محمد بن احمد ادریس عجلی حلّی، از فحول علما و فقهای شیعه.

وی در شهر حلّه زاده شد. شیخ طوسی، نیای مادری وی به شمار می‌آید. وی به حریت فکر معروف است.

ابن داود در رجال خود می‌گوید: «ابن ادریس، پیشوای فقهای حلّه، متقن در علوم و دارای تصنیفات بسیار است».

شهید اول نیز او را با عبارات: شیخ، امام، علامه، شیخ العلماء، رییس مذهب ستوده است.

استادان وی که در محضرشان آموخت، عبارتند از: دایی وی (ابن علی طوسی)، شیخ عماد محمد بن ابی القاسم طبری، حسن بن رطبه سواری و ...

شاگردانش: شیخ نجیب الدین بن نما حلّی، شمس‌الدین فخار بن معد موسوی و ...

ابن ادریس- عالم بزرگوار جهان تشیع- در شهر حلّه جان به جان آفرین تسلیم کرد و در همانجا به خاک سپرده شد.

تألیفات وی:

۱- السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی؛

۲- کتاب التعلیقات؛

۳- خلاصهٔ الاستدلال و ...

قرن هفتم

۴۲- ورام بن ابی فراس (؟- ۶۰۵ ق)

عالم و فقیه بزرگ شیعه در قرن ششم و هفتم هجری.

در شهر حلّه زاده شد. وی نیای مادری سید رضی‌الدین بن طاووس و از نسل مالک اشتر نخعی است. خاندان ورام از فقهای جلیل‌القدر بودند. در آغاز مانند خاندان خود، شغل نظامی داشت اما از آن کناره گرفت و به زهد و تقوی پرداخت و در گروه فقیهان بنام قرار گرفت. وی در همان شهر حلّه، چشم از جهان بربست.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۴۱

تألیفات وی:

۱- تنبیه الخواطر و نزههٔ النواظر

۲- مسالهٔ فی المواسعهٔ والمضایقهٔ

۴۳- ابن اثیر (۵۵۵- ۶۳۰ ق)

ابوالحسن علی بن ابی الکرام محمد بن عبدالکریم بن عبدالله شیبانی، تاریخ‌نگار، ادیب، نسب‌شناش و محدث. ملقب به عزّالدین و مشهور به ابن اثیر جزری.

وی در جزیرهٔ ابن عمر زاده شد و دورهٔ جوانی خود را در موصل گذراند. در موصل، شام و بغداد نزد استادان بنامی چون ابومحمد عبدالله بن علی بن سویده، ابوالقاسم یعیش بن صدقه، عبدالمنعم بن کلیب حرانی و ... دانش روزگار را فرا گرفت.

ابن خلّکان می‌گوید: «ابن اثیر، حافظ حدیث بود و تواریخ را از برداشت و انساب عرب را نیک می‌دانست و به اخبار عرب واقف بود».

وی در بغداد درگذشت و به خاک سپرده شد.

تألیفات وی:

۱- اللباب فی تهذیب الانساب

۲- اسد الغابهٔ فی معرفهٔ الصحابه

۳- الکامل فی التاریخ

۴- التاریخ الباهر فی الدوله الاتابکیهٔ و ...

۴۴- ابن حاجب (۵۷۰- ۶۴۶ ق)

ابوعمرو جمال الدین عثمان بن عمر، نحوی و فقیه مالکی.

خانـدان وی از کردان، سـاکن دونه قریه‌ای در همـدان بودنـد و پـدر وی مردی سـپاهی و از حاجبان دسـتگاه امیر عزالـدین موسـک صلاحی بود و به همین خاطر وی را ابن‌حاجب گفتند و بر آن شهرت یافت.

ابن حـاجب در اسـتا- شـهری در منطقـهٔ صـعید مصـر- زاده شـد. وی در قاهره به فراگرفتن قرآن کریم پرداخت و سـپس فقه مالکی آموخت.

بروجری، آقـا حسـین طباطبایی - مترجمان: حسـینیان قمی، مهـدی - صـبوری، م، منابع فقه شـیعه، ۳۱ جلـد، انتشارات فرهنگ سبز، تهران - ایران، اول، ۱۴۲۹ ه ق

منابع فقه شیعه؛ ج ۳۰، ص: ۴۱

استادانی که در نزدشان شاگردی کرد، از جمله: ابوالجود غیاث بن فارس لخمی،

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۴۲

شاطبی، ابومنصور ابیاری، ابوالحسین بن جبیر، امام شاذلی و ... بودند.

ابن خلـدون از وی، نه تنها به نحوی و فقیه ارجمنـد یاد می‌کنـد که وی را اصولی بزرگ می‌دانـد. از خاکجای او اطلاعی در دسـت نیست.

تألیفات وی:

۱- الکافیهٔ

۲- الامالی النحویه

۳- المختصر فی فروع/ جامع الامهات

۴- منتهی السؤال و الامل فی علمی الاصول و الجدل و ...

۴۵- سید علی بن طاووس (۵۸۹- ۶۶۴ ق)

سید رضی‌الدین علی بن موسی بن جعفر بن طاووس. فقیه نام‌آور، ادیب گرانقدر و شاعری چیره‌دست، از نوادگان امام حسن مجتبی و امام سجاد علیهما السلام.

وی در شهر حلّه زاده شد و در همانجا هم تحصیلات ابتدایی خود را گذراند.

موضوع تألیفات وی بیشتر در خصوص ادعیه و زیارات است. چندی نقابت علویان را پذیرفت تا بتواند به امور شیعیان بپردازد.

وی در ۷۵ سالگی درگذشت و در حرم امیرالمومنین علیه السلام به خاک سپرده شد.

تألیفات وی:

۱- المهمـات و التتمات (۱۰ جلـد که هر کـدام بـا عنوان مسـتقل چـاپ شـده است: فلاح السائل، زهره للربیع، جمال الاسـبوع، اقبال الاعمال و ...).

۲- کشف المحجه لثمرهٔ المهجه

۳- مصباح الزائر و جناح المسافر

۴- اللهوف علی قتلی الطفوف

۵- مهج الدعوات و منهج العنایات

۶- فرج المهموم ۷- الاستخارات و ...

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۴۳

۴۶- محقق حلّی (۶۰۲- ۶۷۲ ق)

ابوالقاسم جعفر بن حسن یحیی بن حسین سعید هذلی حلّی، ملقب به نجم‌الدین ومعروف به محقق حلّی.

فقیه گرانمایه، محدث ارجمند، ادیب، شاعر، منشی و عالم امامیه و مرجع تقلید شیعه در دورهٔ خود.

در حلّه زاده شد و نخست در نزد پدر خود حسن بن یحیی بن سعید، مقدمات علوم روزگار را خواند و آن را پشت سر گذارد. پس از آن در نزد استادان آن دوره که مشایخ وی در قرائت و روایت نیز بودند، بهره‌ها برد:

نجیب‌الدین محمد بن جعفر بن ابوالبقاء هبه الله. نما حلّی الربعی، سید فخار بن معد موسوی، شیخ مفید الدین محمد بن جهم حلّی و ...

در سرودن شعر، بسیار چیره‌دست و در نگاشتن نثر، نوآفرین بود. نگاشته‌هایش در نهایت فصاحت، بلاغت و جزالت بود.

شاگردانی که در نزدش درس آموختند، عبارتند از:

حسن بن یوسف بن مطهر حلّی- مشهور به علامه ذایع الصیت [/ پرآوازه]- حسن بن داود حلّی، سید غیاث‌الدین عبدالکریم صاحب فرحه الغری، سید جلال‌الدین محمد بن علی بن طاووس، جلال‌الدین محمد بن محمد کوفی هاشمی، نجم‌الدین طمان بن احمد عاملی شامی و ...

اعیان الشیعه و برخی کتب رجال، سال درگذشت وی را ۶۷۶ ق گزارش کردند. وی در همان شهر حلّه درگذشت و به خاك سپرده شد.

تألیفات وی:

۱- شرائع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام

۲- النافع (مختصر الشرائع)

۳- المعتبر فی شرح المختصر

۴- اصول الدین

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۴۴

۵- شرح نکت النهایه و ...

۴۷- علی بن عیسی اربِلی (؟- ۶۹۳ ق)

ابوالحسن علی بن عیسی بن ابی الفتح اربلی، سیره‌نویس، تاریخ‌نگار، شاعر، متکلم و عالم امامیهٔ قرن هفتم هجری.

وی در اربِل یکی از شهرهای شمال عراق زاده شد. پدرش حاکم اربل بود. فرزندان و نوه‌های وی همه از علما و ادبای زمان خود بودند.

فضل بن روزبهان عالم متعصب اهل تسنن دربارهٔ وی می‌گوید:

«امامیه متنفق‌اند که علی بن عیسی اربلی از بزرگ‌ترین علمای آنهاست و آثارش هیچگاه کهنه و پوسیده نمی‌شود. او قابل اعتماد و مورد وثوق در نقل است».

وی در نزد اساتید بنامی چون: سید بن طاووس صاحب کتاب اقبال الاعمال، علی بن فخار، ابن ساعی بغدادی و ... شاگردی کرد و آموخت و شاگردانی را چون: علامه حلّی، شیخ رضی الدین (برادر علامه حلّی) و ... تربیت کرد.

عیسی اربلی در بغداد درگذشت و در خانهٔ مسکونی خود به خاک سپرده شد.

تألیفات وی:

۱- کشف الغمهٔ فی معرفه الائمهٔ

۲- المقامات

۳- دیوان اشعار

۴- کتاب الطیف

قرن هشتم

۴۸- سید هبهٔ الله موسوی (؟-؟)

ابو محمد سید هبهٔ الله حسن موسوی، فاضل، عالم کامل، محدث جلیل‌القدر و فقیه امامیه.

وی هم‌عصر علامهٔ بزرگوار حلّی بود.

تنها کتاب وی، المجموع الرائق من ازهار الحدائق است که به اشتباه به شیخ صدوق نسبت

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۴۵

داده شده و این کتاب اخبار، کلام، فقه و ... را در بردارد و در دو جلد بزرگ است.

از زادروز، درگذشت و خاکجای وی اطلاعی در دست نیست.

۴۹- شهید اول (۷۳۴- ۷۸۶ ق)

شیخ شمس‌الدین ابو عبدالله محمد بن شیخ جمال الدین مکی، معروف به شهید اول یا شهید علی الاطلاق. فقیه، عالم امامیه و از نوابغ اجتهاد.

وی در جزین از توابع جبل عامل زاده شد. نخست، نزد پدر و برخی از علمای جبل عامل به کسب دانش پرداخت و به دلیل هوش سرشار و حافظهٔ قوی، دیگر در آنجا تشنگی‌اش رفع نمی‌شد و این شد که در ۱۶ سالگی عازم عراق گردید.

نخست، در شهر حلّه، شاگردی فخرالمحققین فرزند علامه حلّی را کرد و پس از یک سال یعنی در سال ۷۵۱ ق به دریافت اجازه نایل شد. از آن پس بود که سفرهای دیگر خود را به طور جدی برای کسب فیض بیشتر از علما آغاز کرد.

وی به مدرسهٔ بزرگ کربلای معلا و به حوزهٔ درس سید عمیدالدین اعرجی حائری، برادرش سید ضیاء الدین و سید عالم الدین موسوی حائری پیوست و بهره‌ها برد و از مشایخ یاد شده به دریافت اجازاتی نایل گردید و در همانجا بود که با تدریس و فتوا، آوازهٔ بلندی یافت.

از آنجا راهی بغداد، مکهٔ معظّمه، مدینهٔ منوّره، فلسطین، شام و مصر شد و از علمای فریقین سنی و شیعی بهره‌مند گردید و اجازات مفصلی را نیز به دست آورد.

در دمشق بود که زانوی ادب و شاگردی در نزد حکیم متألّه قطب‌الدین رازی بویهی گذارد و از او فیض برد و بسیار آموخت.

وی با دلی متّقی و علمی ناب به زادگاه خود جزین برگشت و در آنجا مدرسهٔ فقهی بنیان کرد و سپس با همتی والا، حوزهٔ این مدرسه را تا شام گسترش داد که در آن نوآوری‌های فقهی به ظهور گذاشت. آوازهٔ شهید اول چنان در گوشه و کنار پیچید که سلطان علی بن المؤید حاکم خراسان و رهبر و زعیم روحی سربداران خراسان به سوی وی نامه‌ای مبنی بر در دست گرفتن حکومت سربداران فرستاد.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۴۶

از اینجا بود که زندگی سیاسی شهید اول آغاز می‌شود و با توجه به این که وی از زادگاهش جزین به شام کوچ کرد و در آنجا جایگیر شده بود و در سرای خود تدریس و مجلس بحث و مناظره را ترتیب می‌داد، حکومت وقت به دقت وی را تحت نظر داشت.

نخستین کاری که بر خود فریضه می‌دانست، وحدت بین مسلمانان سنی و شیعه و برانداختن مغولان و حکومت جور بود و در این راستا، از هیچ کوششی دریغ نمی‌ورزید.

اما شاگرد وی محمد مالوشی از علمای کرد شیعه با وی اختلاف نظر پیدا کرد و آن این‌که، صفات الهی را به حضرات معصومین علیهم السلام منسوب می‌دانست که شهید اول وی را تکفیر کرد و کار به کارزار و کشته شدن شیخ مالوشی کشید. همین مسأله پس از چندی به دست و دسیسهٔ جانشین شیخ مالوشی یعنی شیخ تقی الدین جبلّی خیامی و شهادت جمع کردن و امضا نمودن بسیاری از شیعیان مرتد و اتباع مالوشیه، منجر به حکم تکفیر وی از سوی قاضیان بیروت و صیدا و سرانجام قاضی شافعی شام، شیخ عباد بن جماعه گردید و پس از آن که به شهید اول توبه ارائه شد و وی از آن سرباز زد، وی را در قلعهٔ رحیهٔ دمشق زندانی و پس از آن سر وی را قطع کردند و پیکرش را به دار آویختند و سنگسار کردند و سپس سوزاندند. (رضوان الله تعالی علیه)

شاگردانی که در نزد وی آموختند و رویهٔ او را عملًا دنبال کردند، سه فرزند او، شیخ رضی‌الدین محمد، شیخ ضیاءالدین علی، شیخ ابومنصور الحسن و بسیار دیگر مانند حسن بن سلیمان حلّی صاحب مختصر البصائر و شیخ شمس‌الدین محمد بن عبدالعلی کرکی عاملی و ... بودند.

شهید اول، آثار گرانقدری را از خود به یادگار گذاشت که بالغ بر بیست عنوان می‌شود.

تألیفات وی:

۱- اللمعهٔ الدمشقیهٔ

۲- غایهٔ المراد فی شرح الارشاد

۳- البیان فی الفقه

۴- المزار

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۴۷

۵- الدرهٔ الباهرهٔ من الاصداف الطاهرهٔ

۶- الدروس

۷- الذّکری و ...

قرن نهم

۵۰- ابن فهد حلّی (۷۵۷- ۸۴۱ ق)

جمال الدین ابوالعباس احمد بن محمد بن فهد اسدی حلّی، فقیه و عالم امامیه، جامع کمالات ظاهری و باطنی.
وی در شهر حلّه زاده شد. در علوم گوناگون از جمله تاریخ، کلام، علوم غریبه و ...
دست داشت و تألیفاتی دارد.
آنچه این عـالم امامیه را از دیگر علما و فقها متماز می‌کنـد، مشـرب عرفانی، سـیر و سـلوک و زهـد و تقوای اوست و در میان جمیع علما و فقها نیز بدین خاطر مشهور است.
صاحب روضات الجنات دربارهٔ وی می‌نویسد:
«عالم عارف پر از اسرار، کاشف اسرار فضائل ... بی‌نیاز از توصیف و تعریف می‌باشد.
وی جامع معقول و منقول، فروع و اصول ظاهری و باطنی و علم و عمل است».
وی در مناظره و بحث، تسلط و اشـرافی به کمال داشت. در بحثی و با حضور حـاکم عراق دربارهٔ امامت و ولایت، علمای اهل سنت را مجـاب و برآنهـا چیره شـد؛ به نحوی که حـاکم عراق مـذهب تشـیع را اختیـار کرد و خطبه‌هـای خود را به نام امیرالمومنین علی و فرزندان پاک ایشان علیهم السلام می‌خواند.
استـادانی که ابن فهـد حلّی در نزد آنها شاگردی کرد و آموخت، عبارتند از: شـهید اول، فخرالمحققین، فاضل مقداد سـیوری، شـیخ علی بن خازن فقیه حائری و ...
از جمله شاگردانی که در محضـر وی درس آموختند: شـیخ علی بن هلال جزائری، فقیه نامی شیعه ابن العشره کروانی عاملی، محمد نور بخش و ...
ابن فهد پس از عمری مجاهده و مطالعه، در ۸۴ سالگی در کربلای معلّی درگذشت و
منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۴۸
خاکجای وی کنار خیمه‌گاه قرار دارد.
تألیفات وی:
۱- آداب الداعی
۲- استخراج الحوادث
۳- اسرار الصلاه
۴- التحصین فی صفات العارفین
۵- عدهٔ الداعی ونجاح الساعی و ...

۵۱- حسن بن سلیمان حلّی (۸۰۲-؟)

عزّالدین حسن بن سلیمان حلّی، فقیه و محدث شیعی و از شاگردان ممتاز شهید اول.
برخی وی را حلبی و برخی از مردم جبل عامل می‌دانند. در نزد شهید اول (شیخ شمس الدین محمد مکی) و سید بهاءالدین علی بن عبدالکریم نیلی شاگردی کرد، آموخت و از شهید اول اجازهٔ روایت گرفت.
حسین بن محمد بن حسن حمویانی و تاج‌الدین عبدالحمید بن احمد هاشمی زینی، از وی اجازهٔ روایت داشتند.

خاکجای وی مشخص نیست.

تألیفات وی:

۱- مختصر البصائر لمنتخب البصائر

۲- المختصر

۳- الرجعه

۴- تفضیل محمد صلی الله علیه و آله وآله علی الانبیاء ...

۵- احادیث الذّر

۵۲- حسن بن ابی الحسن دیلمی (؟- ۸۴۱ ق)

ابو محمد حسن بن ابی الحسن محمد دیلمی فقیه، محدث، عالم به عرفان در قرن نهم هجری. علمای بزرگ و همچنین صاحبان بحارالانوار و وسائل‌الشیعه از وی به عنوان موثق و معتمد یاد می کنند و از کتاب‌هایش بهره می‌برند.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۴۹

تألیفات وی:

۱- ارشاد القلوب الی الصواب

۲- اعلام الدین فی صفات المومنین

۳- غرر الاخبار و درر الآثار

۴- الاربعون حدیثاً

قرن دهم

۵۳- ابراهیم بن علی کفعمی (۸۶۴- ۹۰۵ ق)

ابراهیم بن علی بن حسن بن محمد بن صالح عاملی کفعمی، ملقب به تقی الدین، عالم و فقیه بزرگ شیعه از مردم جبل عامل.

وی در روستای کفر عیمای جبل عامل زاده شد. همانجا در نزد پدر خود علی بن ابراهیم، درس‌های نخستین را فرا گرفت. پس از به پایان رساندن درس‌های نخستین، به کربلای معلّی رهسپار شد و چندی در آنجا ماند و درس گرفت و آموخت.

مشایخی که وی هم از آنها اجازهٔ روایت گرفت و در نزدشان شاگردی کرد:

علی بن ابراهیم صالح کفعمی (پدر وی)، حسین بن ساعد حسینی حائری صاحب تحفهٔ الابرار فی مناقب الائمهٔ الاطهار، سید علی بن عبدالحسین بن سلطان موسوی حسینی صاحب رفع الملامه.

صاحب امل الامل وی را ادیب، شاعر و ثقه می‌نامد. صاحب تکلمهٔ الرجال شیخ عبدالنبی کاظمی دربارهٔ وی می گوید:

«وی از فاضلان، محدثان، راست‌کرداران و پرهیزگاران بنام و حد میان شهید اول و ثانی بود و آثار بسیاری دارد.»

کفعمی در همان روستای کفرعیما درگذشت و همانجا به خاک سپرده شد.

تألیفات وی:

۱- المصباح (الجنة الواقیة والجنة الباقیة)

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۵۰

۲- مختصر

۳- البلد الامین والدرع الحصین

۴- نهایت الارب فی امثال العرب

۵- النخبة و ...

۵۴- ابن ابی جمهور احسائی (۸۴۰- ۹۱۲ ق)

ابوجعفر محمد بن زیدالدین ابی الحسن علی بن حسام‌الدین بن ابی جمهور. عالم، فقیه، محدث، متکلم و عارف بزرگ شیعه.

وی در احساء واقع در عربستان شرقی در کنار خلیج‌فارس زاده شد و در همانجا به تحصیل علوم شرعی و ادبی پرداخت. پدر و نیای بزرگ وی ابراهیم، از علمای بزرگ احساء بودند و در چنین فضایی ابی جمهور پرورش یافت؛ پس می‌توان گفت نخستین استاد وی پدرش بود.

وی که گام‌های نخستین علوم را پشت سر گذاشته بود، برآن شد تا برای رسیدن به کمال سفر کند؛ به همین خاطر به عراق رفت و در نجف جایگیر شد و در نزد بزرگی چون:

شیخ عبدالکریم فتال نیشابوری شاگردی کرد و درس آموخت. پس از چندی به خانهٔ خدا رهسپار شد و حج گزارد و چندی در احساء ماند و سپس به کربلای معلّا رفت و از آنجا به نجف اشرف بازگشت. پس از چندی به قصد زیارت ثامن‌الائمه به مشهد مقدس روانه شد و پس از ورود، سید محسن رضوی که از فضلای بزرگوار مشهد بود به پیشواز وی رفت و در خانهٔ خود مهمانش کرد و این زمانی بود که سید محسن رضوی در نزد چنین استادی زانوی ادب بر زمین زد و شاگردی کرد.

ابن ابی جمهور به چیره‌دستی در مناظره معروف است و در یکی از همین مناظرات میان خود و یک عالم اهل سنت هراتی بود که طی سه جلسه سرانجام عالم هراتی شکست خورد و به درخواست شاگردان ابی جمهور، کتابی به نام مناظره بین الغروی و الهروی که همه مربوط به همین مناظره بود، نگاشته شد.

ابن ابی جمهور پس از پانزده سال ماندن در مشهد مقدس، سفر دوم خود به خانهٔ خدا

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۵۱

را آغاز کرد و پس از گزاردن حج به نجف اشرف رفت و دو سال در آنجا بود و سپس به مشهد مقدس بازگشت و تا پایان روزگار خود در آنجا ماند و زندگی کرد.

استادانی که وی در نزد آنها آموخت، پدر بزرگوارش شیخ زین‌الدین علی احسائی، سید شمس‌الدین محمد موسوی احسائی، شیخ حسن بن عبدالکریم فتال غروی و شیخ علی بن هلال جزائری بودند.

شاگردانش نیز سیدمحسن رضوی، شیخ ربیعه جزائری، سید شرف‌الدین طالقانی، شیخ علی کرکی معروف به محقّق ثانی و ... بودند.

چون ابن ابی جمهور در محبت اهل بیت افراط کرد و می‌کوشید تا میان عرفان، فلسفه و کلام را آشتی دهد و هماهنگی ایجاد کند، در میان گروهی از علما و فقها جنجال‌برانگیز شده است! به هر روی در این که وی عالمی است عارف و شیعه، شک نیست. از خاکجای وی اطلاعی در دست نیست.

تألیفات وی:

۱- عوالی اللآلی [/ غوالی اللآلی]

۲- الاقطاب الفقهیهٔ والوظایف الدینیهٔ علی مذهب الامامیهٔ

۳- درر اللئالی

۴- زاد المسافرین فی اصول الدین

۵- المجلی و ...

۵۵- محقق کرکی (؟- ۹۳۷ تا ۹۴۱ ق)

شیخ نورالدین علی بن الحسین بنت عبد العالی کرکی، معروف به محقق ثانی. عالم و فقیه امامیه در قرن دهم هجری.

وی از علمـای جبل عامل بود و تحصـیلات خود را در شام و عراق تکمیل کرد و پس از تکمیل مراتب علمی و عملی، بنا به درخواست شاه تهماسب به ایران سفر کرد و شیخ الاسلام رسمی ایران شد. از زادروز وی اطلاعی در دست نیست.

استاد وی، شیخ علی بن هلال جزائری بود و از او بسیار آموخت.

شاگردانی که در نزدش شاگردی کردند و درس گرفتند، عبارتند از:

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۵۲

شیخ زین‌الدین فقعانی، شیخ احمد بن محمد بن ابی جامع، شیخ نعمت‌الله بن شیخ جمال‌الدین، احمد بن الشیخ شمس‌الدین و ... وی در نجف اشرف درگذشت.

تألیفات وی:

۱- اثبات الرجعه

۲- احکام الارضین

۳- جامع المقاصد

۴- نفحات اللاهوت

۵- حاشیهٔ المختصر النافع و ...

۵۶- شهید ثانی (۹۱۱- ۹۶۶ ق)

شیخ زین‌الدین بن علی بن احمد عاملی جبعی، معروف به شهید ثانی، فقیه نامدار و عالم بزرگوار شیعه.

وی در جبع از شهرهای جبل عامل و در خانواده‌ای از اهل علم و فقاهت زاده شد.

در آغاز، تحصیلات مقدماتی را نزد پدر خود نورالدین علی بن احمد گذراند. سپس به شهر میس کوچ کرد و در محضر شیخ علی بن عبدالعالی میسی به تحصیلات خود ادامه داد و کتاب‌های شرایع‌الاحکام محقق حلّی و ارشاد و قواعد علامه حلّی را در نزد او خواند.

پس از آن به کرک نوح رهسپار شد و نحو و اصول را نزد سید جعفر کرکی فرا گرفت و پس از سه سال اقامت در آنجا به دمشق سفر کرد و در محضر شیخ محمد بن مکی، پاره‌ای از کتب طب، حکمت و هیأت را آموخت. سپس به مصر رفت و در درس

شانزده استاد برجسته به آموختن علوم عربی، اصول فقه، هندسه، معانی و بیان، عروض، منطق، تفسیر و ... همت گماشت.

وی سفرهای بسیاری در دوران زندگانی خود داشت که یکی از آنها و مؤثرترین آن، سفر به روم شرقی قسطنطنیه بود. در آنجا بود که پس از ارائهٔ رساله‌ای به قاضی عسکر محمد بن محمد بن قاضی زادهٔ رومی که دربارهٔ ده علم بود، به اجازه و پیشنهاد وی به تدریس در «مدرسهٔ نوریهٔ» بعلبک مشغول شد و مدیریت آنجا به او واگذار گردید.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۵۳

پس از جایگیر شدن در بعلبک، در سایهٔ آوازهٔ علمی خود مرجعیت یافت و دانشمندان از دور دست‌ترین جای‌ها برای استفاضهٔ علمی نزد وی می‌آمدند.

وی در این شهر، تدریس جامع (تدریس پنج‌گانهٔ جعفری، حنفی، شافعی، مالکی، حنبلی) را آغاز کرد و در حقیقت فقه مقارن و عقاید تطبیقی را درس داد.

صاحب روضات الجنات آورده:

«تاکنون در جمع دانشمندان بزرگ و برجستهٔ شیعه کسی را به یاد ندارم که از لحاظ شکوه شخصیت، سعهٔ صدر، خوش‌فهمی، حسن سلیقه، داشتن نظم و برنامهٔ تحصیلی، کثرت اساتید، ظرافت طبع، معنویت سخن و پختگی، به پای شهید ثانی برسد ... وی در ردهٔ پس از معصومان علیهم السلام قرار دارد».

شهید ثانی در رؤیایی صادقه، شهادت خود را چنین دیده که: «در عالم رؤیا سید مرتضی علم الهدی را دیدم که مجلس ضیافتی تشکیل داده و علمای امامیه و شیعه در آن شرکت داشتند. وقتی وارد مجلس شدم، سید مرتضی از جا برخاست و به من تهنیت گفت و دستور داد در کنار استاد شهید اول بنشینم».

شهید ثانی به فتوای قاضی صیدا مبنی بر رافضی و شیعی بودن، به دستور حاکم ترکان عثمانی سلطان سلیم تحت پیگرد قرار گرفت تا وی را زنده به دربار بیاورند اما وزیر وی رستم پاشا که مأمور دستگیر کردن شهید ثانی بود، وی را در قسطنطنیه به شهادت رساند که البته به همت سید عبدالرحیم عباسی، رستم پاشا قصاص شد و به هلاکت رسید و خون شهید ثانی هدر نشد. پیکر شریف وی را پس از سه روز به دریا افکندند.

تألیفات وی بی‌شمار است؛ طوری که در امل الامل آمده که از شهید ثانی دو هزار مجلد کتاب به جای است که دویست عدد آن به دستخط خود شهید ثانی بوده است.

تألیفات وی:

۱- منیهٔ المرید فی ادب المفید و المستفید ۲- روض الجنان فی شرح ارشاد الاذهان

۳- حقائق الایمان

۴- البدایه فی علم الدرایه

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۵۴

۵- الفوائد العلمیهٔ فی شرح النفلیهٔ

۶- مسالک الافهام

۷- الروضهٔ البهیهٔ فی شرح اللمعهٔ الدمشقیهٔ و ...

قرن یازدهم

۵۷- طُریحی (۹۷۹- ۱۰۸۵ ق)

فخرالدین بن محمد علی، معروف به شیخ طریحی، فقیه، فاضل، محدث، قرآن پژوه و شاعر شیعهٔ امامیه.

انتساب وی به احمـد بن طریح، جد عالی مقامش بود. دربارهٔ زادگاه وی اطلاعی در دست نیست. وی از پرهیزگارترین و پارساترین مردم روزگار خویش بود. بسیاری وی را امام و پیشوا و عارف زمانهٔ خویش می‌دانستند. وی با شیخ حرّ عاملی و مجلسی اول و دوم هم‌عصر بود.

استادانی که وی نزد آنها بهره‌ها برد و آموخت، شیخ محمد بن جابر عاملی جعفی، شیخ محمود بن حسام شرفی، شرف الدین علی بن حجهٔ الله شوستانی و عمویش محمد حسین طریحی بودند.

شاگردان وی نیز، برادرزاده‌اش حسام الـدین طریحی، فرزنـدش صـفی‌الدین طریحی، سـید هاشم بحرانی صاحب تفسیر البرهان، میر محمود کاظمی و شیخ محمد امین کاظمی بودند.

شیخ طریحی بیش از ۴۰ جلـد کتاب نگاشت که درعلوم گوناگون بود. وی در رماحیـهٔ بغداد درگذشت و در پشت حرم علوی علیه السلام به خاک سپرده شد.

تألیفات وی:

۱- مجمع البحرین و مطلع النیّرین

۲- المستطرفات فی شرح نهج الهداه

۳- الاحتجاج فی مسائل الاحتیاج

۴- ایضاح الحساب فی شرح خلاصهٔ الحساب

۵- تحفهٔ الوارد و عقال و الشارد و ...

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۵۵

قرن دوازدهم

۵۸- سید ولی الله رضوی (؟-؟)

سید ولی الله بن نعمهٔ الله حسین رضوی حائری. عالم، فاضل و فقیه امامیه. هم‌عصر شیخ بهایی، از زندگانی و درگذشت وی بیش از این یافت نشد.

تألیفات وی:

۱- مجمع البحرین فی فضائل السبطین

۲- کنز المطالب فی فضائل علی بن ابی طالب علیه السلام

۳- منهاج الحق و الیقین

۵۹- حرّ عاملی (۱۰۳۳- ۱۱۰۴ ق)

محمد بن حسن بن علی بن محمد بن حسین، معروف به شیخ حرّ عاملی و ملقب به شیخ‌الاسلام. فقیه، محدث، ادیب، شاعر، ثقه و

عالم بزرگ شیعه.

وی در روستای مشغره در منطقهٔ جبل عامل لبنان چشم به جهان گشود. منطقهٔ جبل عامل به دست مبارك ابوذر غفاری شیعه شد و با جان و دل، محبت اهل بیت علیهم السلام را پذیرا گشت.

حرّ عاملی از نوادگان حر بن یزید ریاحی یار جانباز حسین بن علی علیه السلام است و خانوادهٔ او همه از بزرگان علم و معرفت شیعه بودند. وی سفرهای متعددی به عتبات عالیات کرد و پس از آن به زیارت ثامن‌الائمه حضرت رضا علیه السلام مشرف شد و چندی در آنجا جای گرفت و ماندگار شد.

از آنجا به خانهٔ خدا و عتبات عالیات رفت و سپس به اصفهان رهسپار شد و به دیدار علامه مجلسی رسید و هر دو به یکدیگر اجازهٔ روایت دادند و علمای آن شهر ترتیب دیدار وی را با شاه سلیمان صفوی دادند و شاه با شیخ حر عاملی و نفوذ، جذبه و تأثیر وی در نزد علمای شیعه آشنا شد و چنین شد که وقتی به مشهد مقدس بازگشت، از سوی شاه ایران به قاضی القضاتی منصوب و پس از چندی از علمای بزرگ آن دیار گشت.

شیخ حر عاملی از اندك کسانی است که در سرودن شعر برای حضرات معصومین علیهم السلام با چیرگی و توانایی شگفت‌انگیز، از دیگران پیشی گرفته است و چکامه‌های (/ قصاید) وی در ستایش آن بزرگواران بسیار است و بیست هزار بیت را

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۵۶

شامل می‌شود. استادانی را که وی در نزدشان شاگردی کرد، عبارتند از: پدر بزرگوارش حسن بن علی، عمویش شیخ محمد بن علی، نیای مادری‌اش شیخ عبدالسلام بن محمد حر، دایی پدرش شیخ علی بن محمود عاملی که همه از روستای مشغر بودند؛ شیخ زین‌الدین صاحب معالم فرزند شهید ثانی، شیخ حسین ظهیری در روستای جبع؛ و در دیگر نقاط، مثل: سید میرزا جزایری نجفی، آقا حسین خوانساری، سید هاشم توبلی بحرانی و ...

وی شاگردان بسیاری را نیز پرورش داد که برخی از آنها عبارتند از: شیخ مصطفی بن عبدالواحد بن سیار حویز، شیخ محمدرضا و حسن فرزندان شیخ مصطفی، مولی محمدتقی دهخوارقانی قزوینی و ...

شیخ حر عاملی در ۷۲ سالگی و در جوار حضرت امام رضا علیه السلام، در کنار مدرسهٔ میرزا جعفر به خاك سپرده شد.

تألیفات وی:

۱- تفصیل وسائل‌الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعهٔ که شامل احادیث کتب اربعه و سایر کتاب‌های روائی که منابع آن به ۱۸۰ کتاب می‌رسد.

۲- الفصول المهمّه فی اصول الائمه که شامل قواعد کلی اصول دین، اصول فقه، فروع فقه و اصول علم طب می‌باشد.

۳- دیوان شعر و ...

۶۰- مجلسی ثانی (۱۰۳۷- ۱۱۱۱ ق)

محمد باقر بن محمد تقی بن مقصود، معروف به مجلسی ثانی، فقیه، محدث، رجالی و عالم عقلی بزرگ شیعه.

خاندان وی همگی از بزرگان علم و فضل بودند. پدر بزرگ وی، عالم نامدار ابونعیم اصفهانی صاحب حلیهٔ الاولیاء و پدر وی، محمد تقی مجلسی معروف به مجلسی اول، صاحب اجتهاد و کرامات بودند و محمدباقر مجلسی، در چنین فضایی پرورش یافت و آموزش دید.

علامه مجلسی، در علوم مختلف اسلامی همچون تفسیر، اصول و درایت و علوم عقلی مانند فلسفه، منطق، ریاضیات، طب، نجوم،

ادبیات و ... سرآمد و چیره‌دست بود.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۵۷

وی همپای مدارج علمی، به مدارج معنوی و کمالات روحی نیز پرداخت و آن را ملاک معرفت دانست. اساتید وی پدرش مجلسی اول و آقا حسین خوانساری بودند و مشایخ نقل وی: مولانا محمد صالح مازندرانی، فیض کاشانی، سید علی‌خان مدنی و شیخ حر عاملی.

شاگردانی هم که در نزد وی درس گرفتند و آموختند، از جمله: سید نعمت الله جزائری، کمره‌ای اصفهانی، ماخوری بحرانی، محمد باقر بیابانکی و ... بودند.

مجلسی لقب «علامه» را از بزرگانی چون وحید بهبهانی، علامه بحرالعلوم و شیخ اعظم، انصاری دریافت کرد و از سوی شاه سلیمان صفوی به «شیخ‌الاسلام» اصفهان منصوب شد که بالاترین منصب دینی و اجرایی در آن روزگار بود و وی شخصاً و مستقیماً اهتمام به ادارهٔ امور شرعی مسلمانان می‌کرد.

۶۶ اثر از وی به یادگار مانده است که ۱۳ اثر به عربی و ۵۳ اثر آن به فارسی است. این عالم جلیل القدر در مسجد عتیق اصفهان پس از ۷۴ سال عمر پربار، به خاک سپرده شد.

تألیفات وی:

۱- بحارالانوار الجامعه لدرر اخبار الائمه الاطهار علیهم السلام

۲- مرآت العقول

۳- حق الیقین

۴- زاد المعاد

۵- عین الحیاه و ...

قرن چهاردهم

۶۱- محدث نوری (۱۲۵۴- ۱۳۲۰ ق)

میرزا حسین بن محمد تقی نوری طبرسی. محدث، رجالی بزرگ و فقیه شیعی.

وی در روستای یالو از روستاهای اطراف شهرستان نور، زاده شد. هشت سال بیشتر نداشت که سایهٔ پدر بزرگوارش که از علمای آن سامان بود، از سرش برچیده شد. در همان کودکی به آموختن فقه نزد استاد جلیل‌القدر محمدعلی محلاتی می‌رفت. در دورهٔ

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۵۸

جوانی به تهران رهسپار شد تا از علمای بزرگ آنجا مستفیض شود و این شد که در درس عالم نحریر، شیخ عبدالرحیم بروجردی حاضر شد و بهره‌ها برد و دختر همان استاد را نیز به ازدواج خود درآورد. در نوزده سالگی بود که به عراق سفر کرد و برای کسب دانش چهار سال در حوزهٔ علمیهٔ نجف اشرف ماند و آموخت و سپس به ایران بازگشت اما بیش از یک سال در آنجا نماند و دوباره به عراق برگشت و در کربلای معلّی نزد شیخ عبدالحسین تهرانی شاگردی کرد و به دنبال وی دو سال نیز در کاظمین ماند.

در بیست و هشت سالگی به سفر حج و زیارت مدینه مشرف شد و پس از آن به نجف اشرف برگشت و در درس دانشمند فرزانه شیخ مرتضی انصاری حاضر شد و دیری نپایید که آن عالم به دیار باقی شتافت و وی نیز به مشهد مقدس رهسپار گردید و دو سال

بعد باز به عراق بازگشت و در همان موقع استاد بزرگ خود شیخ عبدالحسین تهرانی را نیز از دست داد؛ همان که به وی اجازهٔ روایت داده بود.

محدث نوری از سرشناس‌ترین چهره‌های علمی شیعی است که اخبار و روایات گوناگون را گردآورد و احادیث مختلف را هماهنگ ساخت و آثار پراکنده را سامان بخشید.

ایشان شاگرد برجسته‌ای را به جهان شیعه یعنی شیخ آقا بزرگ تهرانی، شناساند که آقا بزرگ تهرانی در الذریعهٔ خود، وی را «شیخنا» معرفی می کند.

تألیفات وی:

۱- مستدرك الوسائل

۲- نفس الرحمان

۳- دارالسلام ۴- جنّة المأوی و ...

۶۲- حاج سید حسین بروجردی (۱۲۹۲- ۱۳۸۰ ق)

آیت الله حاج سید حسین طباطبایی بروجردی، از اعاظم علما و مراجع بزرگ شیعه.

وی در یکی از خاندان با اصل و نسب شیعه در شهر بروجرد زاده شد. پدر و نیاکان وی همه از علمای بنام بروجرد بودند و برخی از آنان مقام والای مرجعیت و رهبری

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۵۹

مذهبی را برعهده داشتند؛ از جمله: علامه سیدمهدی بحرالعلوم طباطبایی، علامه سید علی طباطبایی مؤلف ریاض المسائل و فرزند او سید محمد مجاهد، سید محمد کاظم طباطبایی یزدی مؤلف العروهٔ الوثقی و سید محسن طباطبایی حکیم.

بروجردی در فضایی از علم و تقوا پرورش یافت. هفت سالش بود که به مکتب فرستاده شد و قرائت قرآن، ادبیات و منطق را فرا گرفت. به هیجده سالگی که رسید، برای کسب دانش به اصفهان که مرکز مهم علمی آن دوره بود، رهسپار شد و در حوزهٔ درسی استادان بزرگ آن سامان درس آموخت؛ از جمله: میرزا ابوالمعالی کلباسی، سید محمد باقر درچه‌ای، میرزا محمد تقی مدرس، آخوند ملا محمد کاشانی و جهانگیر خان قشقایی.

در طی ده سال جایگیر شدن در اصفهان و شاگردی کردن و آموختن، سرانجام در ۲۸ سالگی از سوی سه تن استاد، اجازهٔ اجتهاد برایش صادر شد. از آن تاریخ بود که به تدریس فقه و اصول همت گماشت و جمعی از فضلا در جلسات درس وی حاضر شدند.

پس از مدتی کوتاه، به نجف اشرف رفت و به درس اساطین علم آنجا همچون آخوند ملا محمد کاظم خراسانی، شیخ الشریعهٔ اصفهانی و سید محمد کاظم طباطبایی یزدی حضور یافت و چیزی نگذشت که در حوزهٔ نجف اشرف و در میان استادان و طلاب، آوازه‌اش پیچید.

پس از هشت سال پربار در نجف اشرف به اصرار پدر بزرگوار خود حاج سید علی به شهر و دیار خود بروجرد برگشت و ماندنش سی و شش سال به درازا کشید و در این دوران خدمات بسیار ارزنده‌ای کرد که از جملهٔ آن: تشکیل کلاس‌های درس و جمع‌آوری طلاب فاضل، تنظیم حاشیه‌ای بر العروهٔ الوثقی اثر مرحوم سید محمد کاظم طباطبایی یزدی، مبارزهٔ منطقی و جدی علیه فرقه ضالّهٔ بهایی و ریشه‌کن کردن آنها از آن خطه بود.

بروجردی دیدی گسترده نسبت به جهان آن روز خود داشت و پیوسته برای گسترش اندیشه‌های ناب امامیه کوشش بی‌دریغ می کرد

و موکداً طلاب را تشویق به آموختن زبان دیگر و ترجمهٔ آثار اندیشمندان خارجی می‌نمود و نمایندگان متبحر و مبرزی را برای تبلیغ شیعه به کشورهای مسلمان‌نشین غیر شیعی گسیل می‌داشت که از آن جمله اعزام شیخ محمدتقی قمی به مصر و شناساندن درست مذهب شیعه به علمای اهل سنت آن سامان بود و همین امر هم باعث شد تا شیخ محمد شلتوت رییس دانشگاه الازهر مصر، فتوایی مبنی بر صحت پیروی از مذهب شیعه صادر نماید و روی همین اصل، کتاب‌هایی از آثار بنام شیعه در مصر منتشر شد و تأثیر بسیاری بر علما و استادان آنجا گذاشت؛ طوری که آنان روش معتدل‌تری را در پیش گرفتند. یکی

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۶۰

از کارنامه‌های درخشان مرحوم بروجردی که ارزش بسیار والایی دارد، احیاء، تصحیح و پانوشت بر کتاب‌های علمای پیشین بود که با تلاشی بی‌وقفه و خستگی‌ناپذیر به سرانجامی نیک رسید که آن کتب به قرار زیر است:

الخلاف، تألیف شیخ الطائفه الطوسی؛ جامع الرواهٔ، تألیف شیخ محمد بن علی اردبیلی حائری؛ قرب الاسناد، تألیف عبدالله بن جعفر حمیری؛ جعفریات (اشعثیات)، منسوب به اسماعیل فرزند امام موسی کاظم علیه السلام؛ چند جلد از مفتاح الکرامه، تألیف سید جواد عاملی؛ منتقی الجمان فی الاحادیث الصحاح و الحسان، تألیف شیخ حسن بن زین الدین عاملی.

وی پژوهنده‌ای سختکوش بود و در احوال راویان حدیث، شناخت طبقات و تعداد روات هر یک از آنان، تحقیقات شایان توجهی کرد که از آن جمله، مجردات اوست بر کتب ارزشمند تشیع: تجرید اسانید الکافی (این کتاب به همت حاج میرزا مهدی صادقی- یکی از شاگردان وی- در ۷۱۴ ص به تازگی در قم به چاپ رسیده است)؛ تجرید اسانید الفقیه؛ تجرید اسانید الامالی؛ تجرید اسانید الخصال؛ تجرید اسانید التهذیب؛ تجرید اسانید الفهرست؛ تجرید اسانید رجال النجاشی.

مرحوم بروجردی حواشی و تعلیقه‌هایی نیز بر آثار مهم در فقه و اصول نگاشت که عبارتند از: حاشیهٔ علی العروهٔ الوثقی؛ حاشیهٔ علی خلاف الشیخ الطوسی؛ شرح کفایه الاصول (استاد وی آخوند خراسانی).

مرحوم بروجردی بجز کسب دانش و تعلیم آن، خدمت به مردم را افضل کارهای خود می‌دانست؛ به نحوی که پیش از رفتنش از این سرای خاکی، برای خود باقیات‌الصالحات به جای گزارد:

تأسیس مسجد اعظم قم در کنار آستانهٔ حضرت معصومه (س)؛ کتابخانهٔ مسجد اعظم؛ مدرسهٔ علمیهٔ نجف که یکی از نزدیک‌ترین مدارس به حرم مطهر حضرت امیرالمومنین علیه السلام است؛ حسینیه و حمام سامرا؛ مسجد هامبورگ آلمان؛ بازسازی و مرمت چندین مدرسه؛ مسجد و کتابخانه در شهرها و کشورهای مختلف؛ بیمارستان نکویی قم و ... آیت الله بروجردی در شهر قم، چشم از جهان فرو بست.

بزرگ‌ترین و ماندگارترین اثر مرحوم بروجردی کتاب مستطاب ۳۱ جلدی جامع احادیث الشیعهٔ است که به ترتیب ابواب فقه و در مجلدات جداگانه توسط شاگردان مستعد وی که هر کدام استادی تمام هستند، به پایان رسیده است.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۶۱

تشکر و اعتذار

این بضاعت اندک بندهٔ کمترین است که خود را وام‌دار علوم اهل بیت علیهم السلام می‌دانم و در این جهاد علمی و مساعی جمیل، لازم می‌دانم از فضلا و سروران عزیزم حضرت حجهٔ الاسلام و المسلمین سید احمد رضا حسینی که در امر ویراستاری و نظارت علمی بنده را یاری کردند و حضرت حجهٔ الاسلام و المسلمین آقای مهدی حسینیان قمی که در ترجمهٔ این مجلد سعی بلیغ مبذول داشتند، نهایت سپاس و تشکر را کنم. همچنین از برادر فاضل و پژوهشگر آقای کوروش منصوری و حجهٔ الاسلام والمسلمین نظری که در پژوهش و ویراستاری ادبی همکار بودند و آقای علی قربانی که تایپ و صفحه‌آرایی و سرکار خانم گلناز غریب‌زاده که

تدوین و تطبیق مطالب این مجلد را انجام دادند، بسیار سپاسگزارم. بر خود لازم می‌دانم از همهٔ محدثان و فقیهانی که در تدوین این اثر جاودان شیعی حضرت آیهٔ اللّه العظمی سیدحسین بروجردی طی سال‌ها ممارست و مجاهدت علمی یاری کردند یاد و تقدیری نمایم، به ویژه حضرت آیهٔ اللّه حاج شیخ اسماعیل معزی ملایری که در ادامه و استمرار این حرکت فرهنگی مقاوم و نستوه به تعب نفس فراوان، کار را به اتمام رساندند.

اجر و پاداش همهٔ عزیزان را به دعای حضرت بقیهٔ اللّه الاعظم روحی له الفداء از آستان ربوبی حضرت عالمیان مسالت دارم و امید دارم آن خورشید پنهان ولایت و هدایت، تلاش همهٔ عزیزان را به دیدهٔ منت، قبول فرمایند.

در پایان، از استادان عالی‌مقام علوم اسلامی و فرزانگان حوزه‌های علمیه و فرهیختگان دانشگاه‌ها تقاضا دارم با دیدهٔ عفو و ارشاد، خطاها و نقص‌ها را تذکر دهند تا در چاپ‌های بعدی از تذکرهای عزیزان منتفع شویم و عذر این کمترین را در ضعف و قصور ارائه بهتر آثار جاودان اهل بیت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله پذیرا باشند؛ چرا که ان الهدیهٔ علی قدر مهدیها.

والسلام علیکم و رحمهٔ الله و برکاته

احمد اسماعیل تبار

تاریخ دی ماه ۱۳۸۶

برابر با عید غدیر خم- ذی الحجهٔ ۱۴۲۸ قمری

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۶۲

منابع و مآخذ تحقیق

۱. اختیار معرفهٔ الرجال المعروف به رجال الکشّی. ابی جعفر محمد بن الحسن بن علی الطوسی، دانشگاه مشهد، ایران، ۱۳۴۸ ش.
۲. اعیان الشیعه. امین، علامه سید محسن، دارالتعارف المطبوعات، بیروت، ۱۴۰۳ ق.
۳. تتمه المنتهی. قمی، شیخ عباس، انتشارات مؤمنین، چاپ اول، قم، ۱۳۸۰ ش.
۴. تنقیح المقال فی علم الرجال. عبداللّه المامقانی، مؤسسهٔ آل البیت لإحیاء التراث، قم، ۱۴۲۴ ق.
۵. جامع الرواهٔ. محمد بن علی الاردبیلی الغروی الحائری، مکتبهٔ آیهٔ اللّه العظمی المرعشی النجفی، ایران، ۱۴۰۳ ق.
۶. خلاصهٔ الأقوال فی معرفهٔ الرجال. العلّامهٔ الحلّی، نشر الفقاههٔ، ایران، ۱۴۱۷ ق.
۷. دانشنامهٔ جهان اسلام. زیر نظر حداد عادل. بنیاد دایرهٔالمعارف اسلامی، تهران، ۱۳۷۴ ش.
۸. دایرهٔ المعارف بزرگ اسلامی. مرکز دایرهٔالمعارف بزرگ اسلامی، چاپ اول، تهران، ۱۳۸۱ ش.
۹. دایرهٔ المعارف تشیع. نشر شهید سعید محبی، چاپ اول، تهران، ۱۳۸۰ ش.
۱۰. دایرهٔ المعارف مصاحب. مصاحب، غلامحسین، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۸۰ ش.
۱۱. الذریعه الی تصانیف الشیعه. طهرانی، آقا بزرگ، دار الاضواء، بیروت، چاپ سوم، ۱۴۰۳ ق.
۱۲. رجال السیّد بحر العلوم المعروف به الفوائد الرجالیّهٔ. السید محمد المهدی بحرالعلوم الطباطبائی، مکتبهٔ الصادق، ایران، ۱۳۶۳ ش.
۱۳. رجال النجاشی. ابوالعبّاس احمد بن علی بن احمد بن العباس النجاشی، مؤسسهٔ النشر الاسلامی، قم، ۱۴۱۸ ق.
۱۴. ریاض العلماء وحیاض الفضلاء. المیرزا عبد اللّه الافندی الاصبهانی، مطبعه خیّام، ایران، ۱۴۰۱ ق.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۶۳

۱۵. ریاض المحدّثین. محمّد علی بن الحسین النائینی، مکتبهٔ آیهٔ اللّه العظمی المرعشی النجفی، قم، ۱۳۸۱ ش/ ۱۴۲۳ ق/ ۲۰۰۳ م.
۱۶. السیرهٔ النبویهٔ. ابن هشام، دار احیاء التراث العربی، بیروت.

۱۷. الفتوح اعثم کوفی. احمد بن علی اعثم کوفی، مترجم محمد بن احمد مستوفی هروی، مصحح طباطبایی مجد، غلامرضا، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم، تهران، ۱۳۸۰ ش.
۱۸. فرهنگ‌نامهٔ دهخدا. دهخدا، علی‌اکبر، موسسهٔ انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۷۳ ش.
۱۹. فرهنگ‌نامهٔ معین. معین، محمد، انتشارات امیرکبیر، چاپ هجدهم، تهران، ۱۳۸۰ ش.
۲۰. فهرست کتب الشیعهٔ واصولهم. شیخ طوسی، مکتبهٔ المحقق الطباطبائی، قم، ۱۴۲۰ ق.
۲۱. قاموس الرجال. محمدتقی التستری، مؤسسهٔ النشر الاسلامی، ایران، ۱۴۱۰ ق.
۲۲. مجمع الرجال. علی القهپائی، مؤسسهٔ مطبوعاتی اسماعیلیان، ایران، بی‌تا.
۲۳. معجم المؤلفین. کحاله، عمر رضا، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
۲۴. معجم رجال الحدیث. خویی، ابوالقاسم موسوی، نشر آثارالشیعه، قم، ۱۴۰۹ ق.
۲۵. معجم مؤلّفی الشیعهٔ. علی الفاضل القائنی النجفی، وزارهٔ الإرشاد الإسلامی، ایران، ۱۴۰۵ ق.
۲۶. موسوعهٔ العظماء الشیعهٔ. حکیمی، محمد، موسسه الاعلمی، بیروت، ۱۴۱۸ ق.
۲۷. نقد الرجال. مصطفی الحسینی التفریشی، انتشارات آل المصطفی، ایران، بی‌تا.
منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۶۷

کتاب قضاء

ابواب قضاء: کسی که حقّ قضاوت دارد و کسی که ندارد و وظیفهٔ قاضی

باب ۱ اختصاص منصب قضاوت به پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام و منصوبین از طرف آنان

اشاره

و اموال یکدیگر را به باطل (و ناحق) در میان خود نخورید و برای خوردن بخشی از اموال مردم به گناه (قسمتی از) آن را (به عنوان رشوه) به قضات ندهید در حالی که می‌دانید (این کار گناه است).
«۱» مردم (در آغاز) یک دسته بودند (و تضادّی میان آنها وجود نداشت به تدریج جوامع و طبقات پدید آمد و اختلافات و تضادهایی در میان آنها پیدا شد. در این حال) خداوند، پیامبران را برانگیخت تا مردم را بشارت و بیم دهند، کتاب آسمانی که به حقّ دعوت می‌کرد برای آنها نازل کرد تا در میان مردم در آنچه اختلاف داشتند داوری کنند (افراد باایمان در آن اختلاف نکردند) تنها (گروهی از) کسانی که کتاب را دریافت کرده بودند و نشانه‌های روشن به آنها رسیده بود به‌خاطر انحراف از حق و ستمگری در آن اختلاف کردند. خداوند آنهایی را که ایمان آورده بودند به حقیقت آنچه مورد اختلاف بود به فرمان خودش رهبری نمود (اما افراد بی‌ایمان همچنان در گمراهی و اختلاف باقی ماندند) و خدا هر کس را بخواهد به راه راست هدایت می‌کند. «۲»
آیا ندیدی کسانی را که بهره‌ای از کتاب (آسمانی) داشتند به سوی کتاب الهی دعوت شدند تا در میان آنها قضاوت کنند سپس گروهی از آنان (با علم و آگاهی) روی می‌گردانند در حالی که (از قبول حق) اعراض دارند. «۳»

---

(۱). بقره ۲/ ۱۸۸.

(۲). بقره ۲/ ۲۱۳.

(۳). آل عمران ۳/ ۲۳.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۶۹

خداوند به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبانش بدهید و هنگامی که میان مردم قضاوت می‌کنید به عدالت قضاوت کنید. خداوند اندرزهای خوبی به شما می‌دهد. خداوند شنوا و بیناست.

ای کسانی که ایمان آوردید، اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر خدا را و اولوالامر (اوصیای پیامبر) را و هرگاه در چیزی نزاع داشتید، آن را به خدا و پیامبر بازگردانید (و از آنها قضاوت بطلبید) اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید، این (کار) برای شما بهتر و عاقبت و پایانش نیکوتر است.

آیا ندیدی کسانی را که گمان می‌کنند به آنچه (از کتاب‌های آسمانی که) بر تو و به آنچه پیش از تو نازل شده ایمان آورده‌اند ولی می‌خواهند برای قضاوت نزد طاغوت و حکام باطل بروند با این‌که به آنها دستور داده شده که به طاغوت کافر شوند امّا شیطان می‌خواهد آنان را گمراه کند و به بیراهه‌های دوردستی بیفکند و هنگامی که به آنها گفته شود به سوی آنچه خداوند نازل کرده است و به سوی پیامبر بیایید، منافقان را می‌بینی که از (قبول دعوت) تو اعراض می‌کنند.

«۱» به پروردگارت سوگند که آنها مومن نخواهند بود مگر این‌که در اختلافات خود تو را به قضاوت بطلبند و سپس از قضاوت تو در دل خود احساس ناراحتی نکنند و کاملا تسلیم باشند. «۲»

ما این کتاب را به‌حق بر تو نازل کردیم تا به آنچه خداوند به تو آموخته، در میان مردم قضاوت کنی و از کسانی مباش که از خائنان حمایت نمایی و از خداوند طلب آمرزش نما که خداوند آمرزنده و مهربان است. «۳»

آنان بسیار به سخنان تو گوش می‌دهند تا آن را تکذیب کنند. مال حرام فراوان می‌خورند. پس اگر نزد تو آمدند، در میان آنها قضاوت کن یا (اگر صلاح دانستی) آنها را به حال خود واگذار و اگر از آنان صرف‌نظر کنی به تو هیچ زیانی نمی‌رسانند و اگر میان آنها قضاوت کنی، با عدالت قضاوت کن که خدا عادلان را دوست دارد.

چگونه تو را به قضاوت می‌طلبند درحالی که تورات نزد ایشان است و در آن حکم خدا هست (وانگهی) پس از قضاوت خواستن از حکم تو (چرا) روی می‌گردانند. آنها مومن نیستند.

ما تورات را نازل کردیم در حالی که در آن هدایت و نور بود و پیامبران که در برابر فرمان خدا تسلیم بودند با آنها برای یهود حکم می‌کردند و (همچنین) علما و دانشمندان به این کتاب که به آنها سپرده شده و بر آن گواه بودند، قضاوت می‌نمودند؛ بنابراین (به خاطر قضاوت برطبق آیات الهی) از مردم نهراسید و از من بترسید و آیات مرا به بهای ناچیز نفروشید و آنها که به احکامی که خدا نازل کرده حکم نمی‌کنند، کافرند.

و بر آنها (بنی‌اسرائیل) در آن (تورات) مقرر داشتیم که جان در مقابل جان و چشم در مقابل چشم و بینی در برابر بینی و گوش در برابر گوش و دندان در برابر دندان می‌باشد و هر زخمی قصاص دارد و اگر کسی آن را ببخشد (و از قصاص صرف‌نظر کند) کفّارهٔ (گناهان) او محسوب می‌شود و هرکس به احکامی که خدا نازل کرده حکم نکند، ستمگر است. «۴»

---

(۱). نساء ۴/ ۵۸- ۶۱.

(۲). نساء ۴/ ۶۵.

(۳). نساء ۴/ ۱۰۵- ۱۰۶.

(۴). مائده ۵/ ۴۲- ۴۵.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۷۱

اهل انجیل (پیروان مسیح) نیز باید به آنچه خداوند در آن نازل کرده حکم کنند و کسانی که برطبق آنچه خداوند نازل کرده حکم نمی‌کنند، فاسقند.

و این کتاب (قرآن) را به‌حق بر تو نازل کردیم در حالی که کتب پیشین را تصدیق می‌کند و حافظ و نگهبان آن‌هاست. پس برطبق احکامی که خدا نازل کرده، در میان آنها حکم کن و از هوی و هوس‌های آنان پیروی مکن و از احکام الهی روی مگردان. ما برای هر کدام از شما آیین و طریقهٔ روشنی قرار دادیم و اگر خدا می‌خواست، همهٔ شما را امّت واحدی قرار می‌داد ولی خدا می‌خواهد شما را در آن‌چه به شما بخشیده، بیازماید (و استعدادهای مختلف شما را پرورش دهد) پس در نیکی‌ها بر یکدیگر سبقت جویید. بازگشت همهٔ شما به سوی خداست.

سپس از آنچه در آن اختلاف می‌کردید به شما خبر خواهد داد.

و در میان آنها (اهل کتاب) طبق آنچه خداوند نازل کرده، قضاوت کن و از هوس‌های آنان پیروی مکن و از آنها برحذر باش. مبادا تو را از بعض احکامی که خدا بر تو نازل کرده منحرف سازند و اگر آنها (از حکم و قضاوت تو) روی گردانند، بدان که خداوند می‌خواهد آنان را به‌خاطر پاره‌ای از گناهان‌شان مجازات کند و بسیاری از مردم، فاسقند. آیا آنها حکم جاهلیت را (از تو) می‌خواهند و چه کسی بهتر از خدا برای قومی که اهل یقین هستند، حکم می‌کند.

«۱» و هنگامی که سخن می‌گویید، عدالت را رعایت نمایید؛ حتی اگر در مورد نزدیکان (شما) بوده باشد.

به پیمان خدا وفا کنید. این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش می‌کند تا متذکر شوید. «۲»

و داوود و سلیمان را (به‌خاطر بیاور) هنگامی که دربارهٔ کشتزاری که گوسفندان بی‌شبان قوم، شبانگاه در آن چریده (و آن را تباه کرده) بودند قضاوت می‌کردند و ما بر حکم آنان شاهد بودیم.

ما (حکم واقعی) آن را به سلیمان فهماندیم و به هر یک از آنان (شایستگی) قضاوت و علم فراوانی دادیم ... «۳»

و هنگامی که از آنان دعوت شود که به سوی خدا و پیامبرش بیایند تا در میان‌شان قضاوت کند، ناگهان گروهی از آنان رویگردان می‌شوند.

ولی اگر حقّ داشته باشند (و قضاوت به نفع آنان شود) با سرعت و تسلیم به سوی او می‌آیند.

آیا در دل‌های آنان بیماری است یا شک و تردید دارند یا می‌ترسند خدا و رسولش بر آنان ستم کنند؟ نه بلکه آنها خودشان ستمگرند.

سخن مومنان هنگامی که به سوی خدا و رسولش دعوت می‌شوند تا در میان آنان قضاوت کند، تنها این است که می‌گویند شنیدیم و اطاعت کردیم و اینها همان رستگاران واقعی هستند. «۴»

در آن هنگام که (بی مقدّمه) بر او وارد شدند و او از دیدن آنها وحشت کرد، گفتند نترس دو نفر شاکی هستیم که یکی از ما بر دیگری ستم کرده. اکنون در میان ما به‌حق قضاوت کن و ستم روا مدار

---

(۱). مائده ۵/ ۴۷- ۵۰.

(۲). انعام ۶/ ۱۵۲.

(۳). انبیاء ۲۱/ ۷۸- ۷۹.

(۴). نور ۲۴/ ۴۸- ۵۱.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۷۳

و ما را به راه راست هدایت کن. این برادر من است. او نود و نه میش دارد و من یکی بیشتر ندارم اما او اصرار می‌کند که این یکی را هم بر من واگذار و در سخن بر من غلبه کرده است.

(داوود) گفت: مسلّماً او با درخواست یک میش تو برای افزودن آن به میش‌هایش بر تو ستم نموده و بسیاری از معاشران به یکدیگر ستم کنند. مگر کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده‌اند اما عدّهٔ آنان کم است. داوود دانست که ما او را (با این ماجرا) آزمودیم. از این رو از پروردگارش طلب آمرزش کرد و به سجده افتاد و توبه کرد. ما این عمل او را بخشیدیم و او نزد ما دارای مقامی والا و سرانجامی نیکوست.

ای داوود! ما تو را خلیفه (و نمایندهٔ خود) در زمین قرار دادیم. پس در میان مردم به‌حق قضاوت کن و از هوای نفس پیروی مکن که تو را از راه خدا منحرف سازد. کسانی که از راه خدا گمراه شوند، عذاب شدیدی به خاطر فراموش کردن روز حساب دارند.

«۱» پس به همین خاطر تو (نیز آنان را به سوی این آیین واحد الهی) دعوت کن و آن‌چنان که مامور شده‌ای استقامت نما و از هوی و هوس‌های آنان پیروی مکن و بگو به هر کتابی که خدا نازل کرده، ایمان آورده‌ام و مأمورم در میان شما عدالت کنم ... «۲»

۱ - ۴۵۲۴۸- (۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «از قضاوت و دادرسی کردن پرهیز کنید؛ چرا که قضاوت تنها اختصاص به امام عادل و رهبر آشنای عالم به علم قضا در میان مسلمانان، به‌ویژه پیامبر یا وصیّ پیامبر دارد.»

۲ - ۴۵۲۴۹- (۲) از دادرسی و قضاوت بترس و از آن دوری گزین؛ چرا که دادرسی سخت‌ترین جایگاه دینی است و جز پیامبر یا وصی پیامبر، کسی نمی‌تواند درست و کامل دادرسی کند.

۳ - ۴۵۲۵۰- (۳) امیرالمؤمنین علیه السلام به شریح فرمود: «ای شریح، در جایگاهی نشسته‌ای که جز پیامبر یا وصیّ پیامبر یا فرد شقّی، در آن جایگاه نمی‌نشیند.»

---

(۱). ص ۳۸/ ۲۲- ۲۶.

(۲). شوری ۴۲/ ۱۵.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۷۵

۴- ۴۵۲۵۱- (۴) امام صادق علیه السلام فرمود: «چون امیرالمؤمنین علیه السلام دادرسی را به شریح واگذار کرد، با او شرط کرد که دادرسی‌اش را اجرا نکند تا بر امام عرضه کند.»

۵- ۴۵۲۵۲- (۵) سعید بن ابی الخضیب بجلّی گوید: «همراه و همسفر ابن ابی‌لیلی بودم تا به مدینه آمدیم، در حالی که در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم، امام جعفر صادق علیه السلام از در، درآمدند. به ابن ابی‌لیلی گفتم:

برخیز تا با هم نزد او برویم. ابن ابی‌لیلی گفت: نزد او چه کنیم؟ گفتم: از او می‌پرسیم و با او سخن می‌گوییم. گفت: برخیز. برخاستیم و نزد حضرت رفتیم. او دربارهٔ خودم و خانواده‌ام از من پرسید.

سپس فرمود: این کیست با تو؟ گفتم: او ابن ابی‌لیلی، قاضی مسلمانان است.

آن‌گاه حضرت به او فرمود: تو ابن ابی‌لیلی قاضی مسلمانان هستی؟ او گفت: آری.

حضرت فرمود: مال این را می‌گیری و به آن می‌دهی و می‌کشی و بین زن و مرد جدایی می‌افکنی و در این ارتباط از کسی نمی‌ترسی؟ او گفت: آری.

حضرت فرمود: طبق چه چیزی دادرسی می‌کنی؟ گفت: بر پایهٔ آنچه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علی علیه السلام و ابوبکر و عمر رسیده است.

حضرت فرمود: آیا از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به تو رسیده که فرمود: امیرالمؤمنین علی علیه السلام از همهٔ شما در دادرسی

برتر است؟ او گفت: آری. حضرت فرمود: چگونه غیر آن‌گونه که امیرالمؤمنین علیه السلام دادرسی کرده است، دادرسی می‌کنی با این‌که این سخن به تو رسیده است؟ چه می‌گویی اگر زمینی از نقره و آسمان‌هایی از نقره بیاید و رسول خدا صلی الله علیه و آله دست تو را بگیرد و تو را در پیشگاه خداوندت نگاه دارد و بگوید: ای پروردگار من، این شخص به‌غیر آنچه من دادرسی کردم، دادرسی کرده است. سعیدبن ابی‌الخضیب بجلّی گوید: صورت ابن ابی‌لیلی چون زعفران زرد شد. سپس به من گفت: همسفری برای خود پیدا کن. به خدا سوگند! هرگز با تو یک کلمه سخن نمی‌گویم.»

همین روایت در احتجاج: «سعید بن ابی‌الخضیب گوید: من و ابن ابی‌لیلی به مدینه رفتیم. در حالی که در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم، امام جعفر صادق علیه السلام وارد شد. ما نزد او رفتیم. از احوال خودم و خانواده‌ام از من پرسید. پس از آن فرمود: این کیست که با توست؟ گفتم: ابن ابی‌لیلی، قاضی مسلمانان است. حضرت فرمود: درست! سپس حضرت به ابن ابی‌لیلی فرمود: آیا مال این را می‌گیری و به آن می‌دهی و بین مرد و همسرش جدایی می‌افکنی و از کسی در این رابطه نمی‌ترسی؟ ابن ابی‌لیلی گفت: آری. حضرت فرمود: بر پایهٔ چه چیزی حکم می‌کنی؟ او گفت: بر پایهٔ آنچه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و ابوبکر و عمر به من رسیده است.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۷۷

حضرت فرمود: آیا به تو رسیده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پس از من، علی علیه السلام از همهٔ شما بهتر دادرسی می‌کند؟ او گفت: آری. حضرت فرمود: پس چگونه غیر آن‌گونه که علی علیه السلام دادرسی کرده است، دادرسی می‌کنی با این‌که این جمله پیامبر صلی الله علیه و آله به تو رسیده است؟

سعید بن‌ابی‌الخضیب گوید: صورت ابن ابی‌لیلی زرد گشت. سپس گفت: همتایی برای خودت پیدا کن. به خدا سوگند! هرگز از این پس کلمه‌ای با تو سخن نمی‌گویم.»

۶- ۴۵۲۵۳- (۶) برای ما روایت شده است که: «امام جعفر بن محمّد علیه السلام روزی به ابن ابی‌لیلی فرمود: ای عبدالرحمن، تو میان مردم دادرسی می‌کنی؟ او گفت: آری، ای پسر رسول خدا. حضرت فرمود: مالی را از دستی می‌گیری و به دستی می‌دهی و زنی را از دستی می‌گیری و به دستی می‌دهی و این را حدّ می‌زنی و آن را زندانی می‌کنی؟ او گفت: آری. حضرت فرمود: این همه را بر چه پایه‌ای انجام می‌دهی؟ او گفت: برپایهٔ کتاب خدا.

حضرت فرمود: هر چه می‌کنی، آن را در کتاب خدا می‌یابی؟ او گفت: نه. حضرت فرمود: پس آنچه در کتاب خدا نمی‌یابی، از کجا می‌گیری؟ او گفت: آن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌گیرم. حضرت فرمود: همه را در کتاب خدا و از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌یابی؟ او گفت: آنچه در کتاب خدا و در سنّت رسول خدا پیدا نکنم، آن را از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌گیرم. حضرت فرمود: از کدامین یک از اصحاب؟

او گفت: از ابوبکر و عمر و عثمان و علی و طلحه و زبیر و اصحاب رسول خدا را برشمرد. حضرت فرمود: هر چه از آنان می‌گیری، می‌بینی که همه بر آن اتفاق دارند؟ گفت: نه. حضرت فرمود: اگر اختلاف داشتند، گفتهٔ کدامین یک از آنان را می‌گیری؟ او گفت: گفتهٔ هر کدام را که بخواهم، می‌گیرم.

حضرت فرمود: باکی نداری که با بقیه مخالفت کنی؟ گفت: نه.

حضرت فرمود: آیا با امیرالمؤمنین علیه السلام در موردی که دادرسی او به تو رسیده است، مخالفت می‌کنی؟ او گفت: چه بسا با او مخالفت می‌کنم و به گفتهٔ غیر او از اصحاب دادرسی می‌نمایم.

در اینجا امام صادق علیه السلام زمانی سکوت کرد و روی زمین خط کشید. سپس سرش را به سوی ابن ابی‌لیلی برداشت و فرمود: ای عبدالرحمن، روز قیامت اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله دستت را بگیرد و تو را در پیشگاه خدا نگاه دارد و بگوید: ای

پروردگار من، این شخص گفته‌ای از من به او رسید ولی با آن مخالفت ورزید، چه می گویی؟

ابن ابی‌لیلی گفت: ای پسر رسول خدا، کجا من با فرمودهٔ رسول خدا مخالفت کرده‌ام؟ حضرت فرمود: آیا فرمودهٔ رسول خدا صلی الله علیه و آله به یارانش به تو نرسیده که از همهٔ شما بهتر علی علیه السلام قضاوت می کند؟ ابن ابی‌لیلی گفت: آری. حضرت فرمود: پس اگر با فرمودهٔ علی علیه السلام مخالفت کنی، آیا با رسول خدا صلی الله علیه و آله مخالفت نکرده‌ای؟ پس از آن، چهره ابن ابی‌لیلی زرد شد تا جایی که چون ترنج گردید و نتوانست جوابی بدهد.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۷۹

۷- ۴۵۲۵۴- (۷) از عمرو بن اذینه که از یاران امام صادق جعفربن محمد علیهما السلام بود، برای ما روایت شده است که او گوید: «روزی بر عبدالرحمن ابن ابی‌لیلی که قاضی بود، در کوفه وارد شدم و در حالی که جوان و کم سنّ و سال بودم، گفتم: خداوند کار تو را اصلاح کند. می‌خواهم از تو دربارهٔ چند مسأله بپرسم. او گفت: ای پسر برادرم، دربارهٔ هرچه می‌خواهی، بپرس.

گفتم: دربارهٔ خود شما قاضیان برایم بگو. یک قضیّه در خصوص مال، ناموس، فرج و خون نزد شما می‌آید. تو در آن مورد به رای خود دادرسی می کنی. پس از آن، همان قضیّه نزد قاضی مدینه می‌آید و آنان برخلاف دادرسی‌های شما دادرسی می کنند و پس از آن همه نزد خلیفه‌تان که از شما خواسته قضاوت کنید، گرد می‌آیید و دادرسی‌های گوناگون‌تان را به او گزارش می کنید و او رای هر کدام از شما را صواب می‌داند، با این‌که خدای‌تان یکی و پیامبرتان یکی و دین‌تان یکی است.

آیا خداوند عز و جل به شما دستور داده که برخلاف یکدیگر دادرسی کنید و شما دستور او را اطاعت می کنید؛ یا آن که او شما را از اختلاف بازداشته و شما از فرمان او سرپیچی می کنید؛ یا این که شماها شریکان خدا در احکام هستید و حقّ دارید که نظر بدهید و اوست که باید بپذیرد؛ یا آن که خداوند دین ناقصی فرو فرستاده و از شما برای تکمیل آن کمک گرفته است؛ یا آن که خداوند دین را کامل فرستاده ولی رسول خدا صلی الله علیه و آله از رساندن آن کوتاهی کرده؛ یا آن که چیز دیگری می گویید؟

عبدالرحمن‌ابن ابی‌لیلی گفت: ای جوان، از کجایی؟ گفتم: از اهل بصره. گفت: از کدام قبیله؟ گفتم: از عبدالقیس.

گفت: از کدام‌شان؟ گفتم: از بنی‌اذینه. گفت: چه خویشاوندی با عبدالرحمن بن اذینه داری؟ گفتم: او نیای من است.

آن گاه ابن ابی‌لیلی به من خوش آمد گفت و مرا به خویش نزدیک ساخت و گفت: ای جوان، پرسشی کردی و سخت پرسیدی و غور کردی و سخنی گفتی که فهم آن دشوار است ولی من اگر خدا بخواهد به تو خواهم گفت.

امّا گفتهٔ تو دربارهٔ اختلاف در دادرسی‌ها. قضیّه‌ای که نزد ما می‌آید و در کتاب خدا یا در سنت پیامبرش صلی الله علیه و آله ریشه‌ای دارد، ما حق نداریم که از کتاب و سنّت تجاوز کنیم و اما آنچه نزد ما می‌آید که در کتاب خدا و سنّت پیامبرش صلی الله علیه و آله نیست، ما در آن خصوص به رأی خودمان عمل می کنیم.

گفتم: تو چیز تازه‌ای نیاورده‌ای! چون خداوند عز و جل می‌فرماید: ما هیچ چیزی را در این کتاب فروگذار نکردیم.

و هم او در قرآن فرماید: و ما این کتاب را بر تو نازل کردیم که بیانگر همه چیز است. نظرت چیست، اگر مردی طبق آنچه خدا بدان امر کرده، عمل کند و از هر چه خدا از آن باز داشته، خود را بازگیرد؟

آیا برای خدا چیزی می‌ماند که اگر این شخص انجام ندهد، او را عقاب کند یا اگر انجام دهد، ثواب دهد؟

ابن ابی‌لیلی (در مقام تصدیق سخن من) گفت: چگونه بر چیزی که به او دستور نداده، ثواب دهد! یا بر چیزی که او را از آن نهی نکرده، کیفر کند! گفتم: پس چگونه حکمی نزد تو می‌آید که در کتاب خدا و سنت پیامبرش از آن خبری نیست! ابن ابی‌لیلی گفت: هم‌اکنون به تو ای پسر برادرم حدیثی را می گویم که بعضی از یاران‌مان برایم نقل کرده است. او حدیث را از عمر بن‌الخطاب نقل می کند که عمر در میان دو نفر دادرسی کرد.

کسی که از همه به عمر نزدیک‌تر بود به او گفت: ای امیرالمؤمنین، تو درست دادرسی کردی. عمر تازیانه‌اش را

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۸۱

بر فراز آن مرد بالاـ برد و گفت: مـادرت به عزایت بنشیند! به خـدا سوگنـد! عمر نمی‌دانـد که درست دادرسـی کرده یا به خطا رفته است. این تنها نظری بود که من آن را به دست آوردم؛ بنابراین ما را در حضور تعریف نکنید.

من گفتم: آیا حدیثی را برایت نگویم؟ پرسـید: چه حدیثی؟ گفتم: پدرم از ابوالقاسم عبدی از ابان از امیرالمؤمنین علیّ بن أبی‌طالب علیه السـلام برایم گفت که: حضـرت فرمود: قاضـیان سه دسـته‌اند: دو دسته در هلاکت و یک دسته نجات یافته. امّا دو دستهٔ هالک کسـی است که به ستم از روی عمد حکم کرده است و کسی که اجتهاد کرده و نظری داده ولی خطا رفته است و نجات یافته کسی است که طبق دستور خدا عمل کرده باشد. ای عمو، این حدیث، حدیث تو را نقض می‌کند. او گفت: آری، به خدا سوگند! ای پسر برادرم؛ بنابراین تو می‌گویی که هر چیزی در کتاب خداونـد عز و جل هست؟ گفتم: خداوند این را می‌فرماید: هیچ حلال و حرام و هیـچ امر و نهی‌ای نیست مگر این‌که آن در کتـاب خداونـد عز و جـل است و این را هر کس که شـناخته، می‌شـناسد و هر کس که نشناخته، نمی‌شناسد و خداوند در قرآن برای ما چیزهایی گفته که ما بدان نیازی نداریم؛ چه رسد به چیزهایی که به آنها نیاز داریم! او گفت:

چه گفـتی؟ گفتم: این فرمـودهٔ خـداست که: او به خـاطر هزینه‌هـایی که در آن صـرف کرده بـود پیوسـته دسـت‌هـای خـود را به هم می‌مالیـد. او گفت: دانش این نزد چه کسـی پیـدا می‌شود؟ گفتم: نزد کسـی که تو او را می‌شناسـی. گفت: کـاش او را می‌شـناختم، پاهایش را می‌شستم، از او اخذ می‌کردم و می‌آموختم. گفتم:

تو را به خدا سوگند می‌دهم. آیا مردی را می‌شناسـی که اگر از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی می‌پرسید، حضرت به او پاسخ می‌داد و اگر خاموش می‌شد، پیامبر خود برای او سـخن آغاز می‌کرد. او گفت: آری، این شخص علی بن ابیطالب علیه السلام است.

گفتم: آیـا می‌دانی که امیرالمؤمنین علی علیه السـلام پس از رسول خـدا صـلی الله علیه و آله دربارهٔ حلال و حرام از کسـی پرسـیده باشـد؟ گفـت: نـه. گفتـم: آیـا می‌دانی که همه به او نیازمنـد بودنـد و از او می‌آموختنـد. گفت: آری. گفتم: آن دانش، نزد اوست. گفت: او رفته است و ما به او دسترسی نداریم.

گفتم: بپرس در میان فرزندانش؛ چرا که این دانش نزد آنان است. گفت: من چگونه به آنان دست یابم؟ گفتم: چه می‌گویی درباره مردمی که در بیابانی باشند و همراه‌شان راهنمایانی باشد و آن مردم به آن راهنمایان هجوم برند و بعضی از آنان را بکشند و نیزه در شکـم برخی کننـد و باقیمانـده از ترس‌شـان پنهـان گردنـد و آن مردم دیگر کسـی را نیابنـد که راهنمایی‌شـان کنـد و در آن صـحرا سرگردان شوند تا هلاک گردند؛ تو دربارهٔ آنان چه می‌گویی؟ گفت: همه به جهنم می‌روند و رویش زرد شد و در دسـتش گلابی بود. آن را به زمین زد و آن پاره پاره شد و به جلو روی خود زد و گفت: انّا للّه و انّا الیه راجعون.»

۸- ۴۵۲۵۵- (۸) از امام صادق علیه السلام دربارهٔ آنچه قاضی بدان قضاوت می‌کند، سئوال شد. حضرت فرمود: «به کتاب خدا. پس آنچه در کتاب نیست؟ حضرت فرمود: به سنّت. سئوال شد: پس آنچه در کتاب و سنت نیست؟

حضـرت فرمود: چیزی مربوط به دین خـدا نیست مگر این‌که در کتـاب و سـنّت هست. خداونـد دین را کامل ساخته است. خـداوند متعال فرمود: امروز دین‌تان را بر شـما کامل کردم. سـپس حضرت فرمود: خداوند آن کس را که از خلقش بخواهد، برای این توفیق می‌دهد و تایید می‌کند و آن‌گونه که شما می‌پندارید، نیست.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۸۳

۹- ۴۵۲۵۶- (۹) امیرالمؤمنین علی علیه السلام در نامه‌ای که برای رفاعه- آن زمان که او را قاضی اهواز کرد- نوشت:

«علم سه گونه است: آیهٔ محکم، سنّتی که از آن پیروی می‌گردد و فریضه‌ی عادله و ملاک همهٔ اینها، امر [ولایت] ماست.»

۱۰- ۴۵۲۵۷- (۱۰) امیرالمؤمنین علیه السـلام فرمود: «احکام مسـلمانان بر سه گونه است: شهادت عادل، سوگند قاطع و سنّت نافذ از

امامان هدایت.»

۱۱- ۴۵۲۵۸- (۱۱) معلّی بن خنیس گوید: فرمودهٔ خداوند عز و جل را به امام صادق علیه السلام گفتم که: «خداوند به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبانش بدهید و هنگامی که میان مردم دادرسی می‌کنید به عدالت دادرسی کنید.

حضرت فرمود: بر امام است که آنچه نزد اوست به امام پس از خود تحویل دهد و امامان به عدالت و مردم به پیروی از آنان مامورند.»

۱۲- ۴۵۲۵۹- (۱۲) امام صادق علیه السلام فرمود: «هر مؤمنی که مؤمنی را در نزاعی پیش قاضی یا پادشاهی ستمگر برد و او علیه مؤمن به غیر حکم خداوند عز و جل حکم دهد، شریك او در گناه خواهد بود.»

۱۳- ۴۵۲۶۰- (۱۳) امام صادق علیه السلام فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام به عمربن الخطّاب فرمود: سه چیز است که اگر آنها را به خاطر بسپاری و بدان عمل کنی، از چیزهایی دیگر تو را کفایت می‌کند و اگر آنها را رها کنی، چیز دیگری غیر از آنها تو را سودمند نخواهد بود.

عمر گفت: ای ابوالحسن، آنها کدامند؟ حضرت فرمود: اجرای حدّ بر نزدیك و دور (خودی و غیر خودی)، حکم بر پایهٔ کتاب خدا در هنگام خشنودی و خشم و تقسیم عادلانه بین سرخ و سیاه. عمر به حضرت فرمود: به جانم سوگند که کوتاه و رسا سخن گفتی!»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۸۵

۱۴- ۴۵۲۶۱- (۱۴) محمّد بن مسلم گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: ما برخی از احادیث‌مان را در دست مردم می‌یابیم. محمّد بن مسلم گوید: حضرت به من فرمود: گویا تو باور نداری که رسول خدا صلی الله علیه و آله رسانده و رسانده است؟

سپس حضرت با دستش اشاره به راست، چپ، پیش رو و پشت سرش کرد [و فرمود]: در نزد ما اهل‌بیت است جایگاه‌های دانش و روشن شدن امور و حل و فصل آنچه در بین مردم است.»

۱۵- ۴۵۲۶۲- (۱۵) عمربن حنظله گوید: «از امام صادق علیه السلام پرسیدم: دو نفر از یاران‌مان در میان‌شان نزاعی در دیْن یا ارث است و آن دو نزد حاکم یا قاضیان برای دادرسی می‌روند؛ آیا این کار جایز است؟ حضرت فرمود: هر کس که به سوی طاغوت رود تا او برایش حکم دهد و او حکم کند، او تنها حرام را می‌گیرد- گرچه حقّش ثابت باشد- چرا که او حکم طاغوت را گرفته با این‌که خداوند عز و جل دستور داده است که به طاغوت کفر ورزد.

گفتم: این دو چه کنند؟ حضرت فرمود: به کسی از شما که حدیث ما را روایت و در حلال و حرام ما کار کرده و احکام ما را شناخته است، توجه کنید و به او به عنوان دادرس تن دهید؛ چرا که او را من حاکم بر شما قرار دادم و اگر آن دادرس طبق حکم ما حکم کند و از او نپذیرد، به حکم خدا استخفاف و بر ما ردّ شده است و کسی که ما را ردّ کند، چون کسی است که خدا را ردّ کرده باشد و او در حدّ شرك‌ورزی به خداوند عز و جل است.»

۱۶- ۴۵۲۶۳- (۱۶) ابو خدیجه گوید: «امام صادق علیه السلام به من فرمود: بپرهیزید از این‌که بعضی از شما بعضی دیگر را پیش حاکم ستمگر ببرد. ولی بنگرید به مردی از خودتان که چیزی از دادرسی ما را می‌داند. او را در میان خود قاضی کنید. من او را قاضی قرار داده‌ام و برای دادرسی نزد او بروید.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۸۷

۱۷- ۴۵۲۶۴- (۱۷) امام صادق علیه السلام فرمود: «هر کس که بین او و برادرش نزاعی است و او را بخواند که به نزد یکی از یارانش بروند تا میان‌شان دادرسی کند ولی او جز به این‌که او را نزد حاکم ببرد تن ندهد، او مانند کسی است که به سوی جبت و طاغوت برای نزاعش رفته است و خداوند متعال فرموده است: می‌خواهند برای دادرسی نزد طاغوت و حکام باطل بروند، با این که به آنها دستور داده شده که به طاغوت کفر ورزند امّا شیطان می‌خواهد آنان را گمراه کند و به بیراهه‌های دوردستی بیفکند.»

۱۸ – ۴۵۲۶۵– (۱۸) امام صادق علیه السلام فرمود: «هر مردی که میان او و برادرش در خصوص حقّی بحث و نزاع باشد و او را دعوت کند که نزد مردی از برادرانش بروند تا او میان آنان دادرسی کند ولی او جز به این‌که او را نزد آنان ببرد تن ندهد، او به سانِ کسانی است که خداوند عز و جل فرموده است: آیا ندیدی کسانی را که گمان می‌کنند به آنچه (از کتاب‌های آسمانی که) بر تو و آنچه پیش از تو نازل شده ایمان آورده‌اند ولی می‌خواهند برای دادرسی نزد طاغوت و حکام باطل بروند، با این‌که به آنان دستور داده شده که به طاغوت کفر ورزند ...»

۱۹ – ۴۵۲۶۶– (۱۹) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «هر حاکمی که به غیر سخن ما اهل بیت حکم کند، او طاغوت است و حضرت فرمودهٔ خداوند عز و جل را تلاوت کرد که: می‌خواهند برای دادرسی نزد طاغوت و حکّام باطل بروند، با این که به آنها دستور داده شده که به طاغوت کفر ورزند امّا شیطان می‌خواهد آنان را گمراه کند و به بیراهه‌های دوردستی بیفکند.

سپس حضرت فرمود: به خدا سوگند! اینان انجام داده و نزاع‌شان را نزد طاغوت برده‌اند و شیطان آنان را به شدت گمراه ساخته است و از شمول این آیه، جز ما و شیعیان ما نجات نیافته و دیگران هلاک گردیده‌اند. پس هر کس که معرفت پیدا نکند، لعنت خدا بر او باد!»

۲۰ – ۴۵۲۶۷– (۲۰) از امام صادق علیه السلام دربارهٔ حکومت و دادرسی سئوال شد. حضرت فرمود: «هر کس که میان دو نفر به رأی خویش دادرسی کند، کفر ورزیده است و هر کس آیه‌ای از کتاب خدا را به رأی خویش تفسیر کند، کفر ورزیده است.»

۲۱ – ۴۵۲۶۸– (۲۱) گذر امیرالمؤمنین علی علیه السلام به قاضی‌ای افتاد. حضرت فرمود: «آیا ناسخ را از منسوخ می‌شناسی؟ او گفت: نه. حضرت فرمود: هلاک شده‌ای! و هلاک کرده‌ای! تأویل هر حرفی از قرآن، وجوهی دارد.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۸۹

۲۲– ۴۵۲۶۹– (۲۲) ابوبصیر گوید: «فرمودهٔ خداوند عز و جل در کتابش را به امام صادق علیه السلام گفتم که: و اموال یکدیگر را به باطل (ناحق) در میان خود نخورید و برای خوردن بخشی از اموال مردم به گناه (قسمتی از) آن را (به عنوان رشوه) به قضات ندهید.

حضرت فرمود: ای ابوبصیر، خداوند عز و جل دانسته است که در میان امّت حاکمانی هستند که ستم می‌کنند. بدان که منظور خدا حاکمان عادل نیست بلکه حاکمان جور منظور اوست. ای ابا محمّد، اگر از مردی حقّی و طلبی‌داری و از او دعوت می‌کنی که بیاید تا پیش حاکمان اهل عدل بروید و او جز از این که تو را نزد حاکمان اهل جور ببرد– تا به نفع او حکم کنند– امتناع ورزد، او از کسانی است که خواسته نزد طاغوت ببرد و مصداق این فرمودهٔ خداوند عز و جل است: آیا ندیدی کسانی را که گمان می‌کنند به آنچه (از کتاب‌های آسمانی که) بر تو و به آنچه پیش از تو نازل شده ایمان آورده‌اند؟

ولی می‌خواهند برای دادرسی نزد طاغوت و حکّام باطل بروند.»

۲۳– ۴۵۲۷۰– (۲۳) از ابوبصیر، از امام صادق علیه السلام دربارهٔ فرمودهٔ خداوند متعال که: آیا ندیدی کسانی را که گمان می‌کنند به آنچه (از کتاب‌های آسمانی که) بر تو و به آنچه پیش از تو نازل شده ایمان آورده‌اند؟

ولی می‌خواهند برای دادرسی نزد طاغوت و حکام باطل بروند.

حضرت فرمود: «ای ابا محمّد، اگر از مردی حقّی و طلبی داری و مانند روایت پیشین را آورده است. تا این فرمودهٔ امام که: او از کسانی است که خواسته نزد طاغوت ببرد.»

متن روایت در دعائم الاسلام: «امام جعفر صادق علیه السلام دربارهٔ فرمودهٔ خداوند عز و جل: و اموال یکدیگر را ... فرمود: (و مانند روایت پیشین را ذکر کرده است. تنها در آن آمده است: اگر مردی از شما از مردی حق، طلب‌کار است.»

۲۴– ۴۵۲۷۱– (۲۴) امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «ولایت اهل عدل؛ همان‌ها که خداوند دستور ولایت و تولیت آنان و قبول

ولایت آنان و کار برای آنان از سوی خداوند عز و جل واجب شده و طاعت آنان واجب است و جایز نیست کسانی که مامور به کار برای آنان هستند، از دستور آنان تخلف ورزند.

و ولایت اهل ستم؛ تابعان آنان و کسانی که برای آنان در راه معصیت خدا کار می‌کنند، روا نیست.

برای کسانی که آنان را جهت خدمت به خودشان و کار برای آنان و کمک به آنها دعوت می‌کنند و نیز پذیرفتن از آنان، جایز نیست.

۲۵- ۴۵۲۷۲- (۲۵) حلبی گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: چه بسا بین دو نفر از یاران‌مان در مورد چیزی نزاع می‌گیرد و این دو به یکی از خودمان رضایت می‌دهند (تا میان‌شان دادرسی کند). حضرت فرمود: این، آن نیست. همانا آن کسی است که مردم را با شمشیر و تازیانه بر حکم و دادرسی خویش مجبور می‌کند.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۹۱

۲۶- ۴۵۲۷۳- (۲۶) امیرالمؤمنین علی علیه السلام در کوفه سخنرانی کرد و در سخنرانی خود فرمود: «کسی مثل معاویه روا نیست امین بر خون‌ها و احکام خدا و ناموس و غنائم و صدقه‌ها باشد. کسی که دربارهٔ خودش و دینش متّهم است و تجربه شده که در امانت خیانت و سنّت را نقض می‌کند، ذمّه و تعهّد را از اساس می‌کند، کتاب را رها می‌سازد و خودش ملعون و فرزند ملعون است. رسول خدا صلی الله علیه و آله او را در ده مورد لعن کرده و نیز پدر و برادرش را لعن نموده است و شایسته نیست که انسان حریص، رهبر مسلمانان گردد تا خواستهٔ خود را در اموال‌شان بیابد و نیز نباید رهبر مسلمانان جاهل باشد تا با جهل و نادانی خود، آنان را هلاک سازد و نیز نباید بخیل باشد تا حقوق مردم را به آنان ندهد و نیز نباید خشن و بد برخورد باشد که مردم را با جنایت خود بر جفا و خشونت وادار سازد و از جابجایی قدرت نهراسد که دسته‌ای را بگیرد و دسته‌ای را نگیرد و نیز در قضاء و دادرسی رشوه نگیرد که حقوق مردم را پایمال می‌کند و نیز سنت را تعطیل نکند که امّت هلاک می‌شود.»

۲۷- ۴۵۲۷۴- (۲۷) در عهدنامهٔ امیرالمؤمنین علی علیه السلام به مالک اشتر آمده است: «سپس از میان مردم برترین فرد نزد خود را برای قضاوت انتخاب کن؛ از کسانی که مراجعهٔ فراوان، او را به ستوه نیاورده؛ مخاصمه‌کنندگان او را خسته نکنند؛ در اشتباهش پافشاری نکند؛ بازگشت به‌حق پس از آگاهی برای او دشوار نباشد؛ طمع را از دل ریشه‌کن کند؛ در شناخت مطالب به تحقیقی اندک رضایت ندهد؛ در شبهات از همه با احتیاطتر عمل کند؛ در یافتن دلیل، اصرار او از همه بیشتر باشد؛ در مراجعهٔ پیاپی شاکیان خسته نشود؛ در کشف امور از همه شکیباتر و پس از آشکار شدن حقیقت، در فصل خصومت از همه برنده‌تر باشد؛ کسی که ستایش فراوان او را فریب ندهد؛ چرب زبانی او را منحرف نسازد و چنین کسانی بسیار اندکند.

پس از انتخاب قاضی، هر چه بیشتر در قضاوت‌های او بیندیش و آنقدر [پول] به او ببخش که نیازهای او برطرف گردد و به مردم، نیازمند نباشد و از نظر مقام و منزلت آنقدر او را گرامی دار که نزدیکان تو به نفوذ در او طمع نکنند تا از توطئهٔ آنان در نزد تو در امان باشد. در دستورهایی که دادم، نیک بنگر؛ که همانا این دین در دست بدکاران اسیر گشته بود که با نام دین به هواپرستی پرداخته و دنیای خود را به دست می‌آوردند.»

۲۸- ۴۵۲۷۵- (۲۸) از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است که: «ایشان عهدنامه‌ای (توصیه‌ای) را ذکر کرده‌اند و آن کس که این عهدنامه را برای‌مان روایت کرده، گفته است که این عهدنامه از کلام امیرالمؤمنین علیه السلام است. ولی از امیرالمؤمنین علیه السلام به ما روایت شده که ایشان این عهدنامه را نقل کرده و گفته‌اند که: رسول خدا صلی الله علیه و آله عهدنامه‌ای داشته‌اند. در این عهدنامه پس از سخنی، حضرت ذکر کرده و آمده است که: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله درباره حساب‌رسی به خویش که بر امیر لازم است، فرمود: ... تا آنجا که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دربارهٔ امور قاضیان که امیر باید بر آنها نظارت داشته باشد، می‌فرماید: در موضوع دادرسی میان مردم چونان کسی که آشنا با جایگاه دادرسی در نزد خداست نظارت داشته باش؛ چرا که

حکم دادرسی میزان قسط خداست که آن را در زمین برای گرفتن حق مظلوم از ظالم و گرفتن از قوی برای ضعیف و اجرای حدود الهی به همان شکل و در همان راه که بندگان

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۹۳

و شهرها جز بر پایهٔ آن درست نمی‌گردد، نهاده شده است؛ بنابراین برای دادرسی میان مردم بهترین کسی را که خود می‌شناسی، برگزین؛ کسی که از همه بیشتر دانش، حلم و ورع را در خود جمع کرده باشد؛ از کسانی که کارها او را در تنگنا قرار نمی‌دهد؛ نفرات درگیر، او را خشمگین نمی‌سازند؛ نادانی و ناتوانی فرد از بیان مراد خویش او را خسته نمی‌کند؛ ستم ستمگر او را به افراط و زیاده‌روی نمی‌کشاند و نفس او بر آزمندی اشراف نمی‌یابد؛ عجب و خودبینی در او جا نمی‌گیرد؛ به فهم کم بسنده نمی‌کند؛ از اوج فهم دست نمی‌کشد؛ توقف او از همه به هنگام شبهه بیشتر، التزامش به دلیل برای خویش بیشتر، از ردّ و بدل شدن استدلال‌ها خستگی‌اش کمتر و بر روشن شدن امور و روشن کردن استدلال‌های دو طرف شکیباتر است.

مدح و تعریفی که از او می‌شود، او را به کبر و عجب نمی‌کشد؛ تحریک او را مسدود نمی‌سازد؛ نقل قول‌ها به این که گفته شود فلان کس گفت یا فلان کس گفت، در او اثری نمی‌گذارد؛ بنابراین کسی را که چنین است، عهده‌دار قضا کن و پس از آن، بسیار به کار و دادرسی‌هایش سرکشی کن و بخششت را برای او گسترده ساز؛ آن اندازه که دیگر بی‌نیاز از طمع گردد و نیازش به مردم کم شود و جایگاه و منزلت بزرگی در نزد خود برای او قرار ده که دیگران به آن جایگاه طمع نورزند تا او از غیبت مردم از وی در نزد تو در امان باشد و به امید چیزی به سوی کسی متمایل نشود. یا او برای این‌که از او خوبی بگوید، مداهنه نکند؛ در مجلس خود از او به نیکی احترام کن، او را عزیز بدار و به خویش نزدیک کن؛ دادرسی‌هایش را تنفیذ نما و امضا کن و یاورانی برای او قرار ده که او آنان را از اهل دانش و پرهیزگاری برای خویش برگزیند و برای مناطق اطراف خود، قاضیانی برگزین و خویش را به همین اندازه به کار بکش. سپس به امور و دادرسی‌های‌شان و احکام متنوعی که برای‌شان پدید می‌آید، سرکشی کن.

و نباید در حکم و دادرسی آنان اختلاف باشد؛ چرا که این عدل را از بین می‌برد، دین را معیوب می‌سازد و موجب تفرقه می‌شود.

و تنها قاضیان زمانی اختلاف در دادرسی دارند که هر کدام از آنان به نظر خود- نه نظر امام- بسنده می‌کند. در نتیجه اگر دو قاضی اختلاف کنند، نباید بر اختلاف خویش در دادرسی بمانند و باید مورد اختلاف را به امام گزارش دهند و هر اختلافی که مردم می‌کنند، باید به امام برگردانده شود و قدرتی نیست جز به خدا.»

۲۹- ۴۵۲۷۶- (۲۹) امیرالمؤمنین علیه السلام آن زمان که رفاعه را قاضی اهواز کرد، برایش نوشته‌ای نگاشت که در آن مکتوب آمده بود: «طمع‌ها را رها ساز و با هوی مخالفت ورز. دانش را با سیمایی شایسته زیور ده.

بردباری یاور خوبی برای دین است. اگر بردباری در لباس مردی در آید، مردی شایسته خواهد بود.

گرفتگی، ناراحتی و از رنجیده خاطر بودن بپرهیز؛ چرا که رنجیده خاطر بودن، از ضعف عقل و پستی است. کسی که مانند تو نیست، او را همنشین خود مکن.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۹۵

برای جلسات و رفت و آمدت، افراد خوبی را انتخاب کن و بر پایهٔ ظاهر، دادرسی و حکم نما و باطن و درون را به خدا واگذار. از خودت، «گمان می‌کنم، می‌پندارم و این‌گونه به نظرم می‌آید» را دور کن؛ زیرا در دین، اشکال نیست. ستیز و جدل با کم خرد و فهیم مکن. چون فهیم تو را از خیر خود محروم می‌سازد و بدی سفیه تو را اندوهگین. مجادله با صاحبان کتاب مکن؛ جز به آن‌گونه که بهتر است، با کتاب و سنّت.

خویش را به خنده عادت مده؛ چرا که خنده ابهت فرد را می‌برد و دشمنان را بر تعدّی و تجاوز گستاخ می‌سازد.

از پذیرفتن هدیه از دشمنان بپرهیز و نسبت به نزدیکان خویش هوشیار باش. هر کس به زن احمقی اعتماد کند و با وی مشورت

نماید و از او بپذیرد، پشیمان می‌شود. از اشک مؤمن بترس؛ چرا که اشك مؤمن آن کس را که موجب آن شده، درهم می‌شکند و دریاهـای آتش را از صـاحبش خاموش می‌سازد. دشـمنان را با لقب زشت لقب نـده و سائل را رد مکن. جز فقیه را در مجلس قضاء منشـان و دربـارهٔ فتوی مشورت مکن؛ چرا که مشورت در جنـگ و مصـلحت‌های دنیـایی است و دین بـا رای و نظر نیست؛ دین تنها پیروی است. فریضه‌هـا را ضـایع مکن و بر نافله‌ها تکیه کن. با کسانی که به تو بـدی می‌کننـد، خوبی کن و از کسانی که به تو سـتم می‌کننـد، عفو نما و برای کسـی که یاری‌ات می‌دهد، دعا کن و هر کس که تو را محروم ساخت به او عطا کن و در برابر کسـی که به تو عطا می‌کند، تواضع نما و خدا را بر آنچه به تو داده است سپاس‌گزار، و او را بر نعمت‌های آزمایشی‌اش ستایش کن.

علم سه گونه است: آیهٔ محکم، سنّتی که باید پیروی شود و فریضهٔ عادله و مبنای همهٔ اینها، امر ولایت ماست.»

۳۰- ۴۵۲۷۷- (۳۰) ابومالك گوید: «به امام علی بن الحسـین علیهما السـلام گفتم: همهٔ شـرایع دین را برایم بگویید. حضرت فرمود: فرمودهٔ حق، حکم به عدل و وفای به عهد و پیمان.»

۳۱- ۴۵۲۷۸- (۳۱) امیرالمؤمنین علی علیه السلام، عبداللّه بن عباس را فرستاد تا قاضی بصره باشد.

۳۲- ۴۵۲۷۹- (۳۲) عالمان، حاکمان مردم هستند.

۳۳- ۴۵۲۸۰- (۳۳) امام صادق علیه السلام فرمود: «کسی که از خود به مردم انصاف دهد، می‌تواند قاضی دیگران قرار گیرد.»

ارجاعات

گذشت:

در روایـات باب یکم از ابواب مقـدّمات، چیزی که دلالت دارد بر عـدم جواز دادرسـی بـدون علم و در باب سوم، باب چهارم، باب پنجم، باب شـشم و باب هفتم روایاتی که دلالت دارد بر عدم جواز عمل به فتوای کسی که گفتار عترت طاهره را حجّت نمی‌داند و نیز مراجعه به قضـاوت او جـایز نیست و این که داوری جز بر پایـهٔ آنچه در قرآن و سـنّت و از معصومـان علیهم السـلام آمـده، جـایز نیست.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۹۷

و در روایت چهل و چهارم از باب چهارم فرمودهٔ معصوم علیه السـلام که: «امیرالمؤمنین علی علیه السلام همهٔ علم را نگاشتند: قضاء، دادرسـی و فرایض را؛ بنـابراین اگر رهبری مـا آشـکار شـود، چیزی نیسـت مگر ایـن کـه دربـاره‌اش سـنتی اسـت که مـا آن را اجرا می‌کنیم.»

و در روایت چهل و نه، فرمودهٔ امام معصوم علیه السـلام که: «اگر راست می‌گویند، دادرسـی‌های امیرالمؤمنین علیه السـلام و فرایض او را بیرون بیاورند.»

و در روایت هشتاد و یک، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «کتاب خدا در آن، خبر گذشتهٔ شما، خبر آینده شما و حل اختلافات جاری شماست و ما آن را می‌دانیم.»

و در روایت هشـتاد و چهار، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله به جانشینی نمی‌گیرد مگر کسی را که طبق حکم او حکم دهد مگر کسـی را که چون رسول خدا باشد- البته به اسـتثنای پیامبری و اگر رسول خدا صـلی الله علیه و آله کسی را به جانشینی برنگزینند، انسان‌های آینده را که در صلب پدران هستند، ضایع کرده است.»

و نیز فرمـودهٔ معصوم علیه السـلام که: «خداونـد نمی‌پـذیرد که پس از حضـرت محمّـد صـلی الله علیه و آله بنـدگان را در حـالی که حجتی بر آنان نباشد، رها سازد.»

و در روایت صد و بیست‌وشش، فرمودهٔ معصوم علیه السلام که: «و احدی از مردم حکم به‌حق و عدل نمی‌کند مگر این که کلید آن حکم و دادرسی و باب آن و اوّل آن و راه آن، امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام است.»

و در روایت صد و بیست‌وهفت، فرمودهٔ معصوم علیه السلام که: «نزد احدی از مردم حقّ و درستی نیست و احدی از مردم حکم و دادرسی حق نمی‌کند مگر آنچه از سوی ما اهل بیت بیرون آمده باشد و هر زمان که امور مردم مختلف گردد، خطا از مردم و صواب از امیرالمؤمنین علی علیه السلام است.»

و در روایت صد و چهل و پنج، این گفته که: «به ابن ابی‌لیلی گفتم: آیا تو گفته‌ای را که گفتی، یا دادرسی‌ای که کردی به خاطر گفتهٔ احدی رها می‌کنی؟ گفت: نه؛ مگر یک نفر. گفتم او کیست؟ گفت: جعفر بن محمّد علیه السلام.»

و در روایت یکم از باب ششم، این گفته که: «دربارهٔ دو نفر که هر کدام‌شان فردی را اختیار کرده و هر دو راضی شده‌اند که آن دو نفر دربارهٔ حقّ این دو نظر دهند و آن دو نفر در حکم‌شان اختلاف کرده‌اند و هر دو در حدیث شما اختلاف دارند.

حضرت فرمود: حکم همان است که عادل‌ترین، فقیه‌ترین و صادق‌ترین این دو در سخن و پرهیزگارترین این دو داده است و به حکمی که دیگری داده، توجّهی نمی‌شود. راوی گوید. گفتم: هر دو نزد یاران‌مان عادل و پسندیده‌اند و هیچ‌کدام بر دیگری فضیلت و برتری ندارد. راوی گوید: حضرت فرمود: به آن روایتی از این دو که طبق آن حکم داده‌اند و مورد اجماع یاران توست، توجه می‌شود و آن حکم ما گرفته می‌شود و رها می‌گردد شاذّی که بین یارانت مشهور نیست؛ چرا که چیزی که مورد اجماع و اتفاق است، در آن شک نیست و تنها امور سه‌گونه است: امری که هدایتش آشکار است و پیروی می‌شود؛ امری که گمراهی‌اش آشکار است و از آن دوری می‌شود؛ و امری مشکل است که حکمش به خداوند متعال واگذار گردد.»

و نیز این گفته که: «اگر دو خبر هر دو از شما مشهور باشد و انسان‌های موثق از شما نقل کرده باشند.

حضرت فرمود: دقّت می‌شود هر کدام که حکمش موافق حکم کتاب و سنّت است و مخالف عامه به آن اخذ می‌گردد (تا پایان روایت را ملاحظه کن).»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۹۹

و در روایت پنجم، این گفته که: «دربارهٔ دو نفر که هر دو اتفاق نظر دارند بر دو عادل و آن دو را در حکمی که بین‌شان اختلاف شده است، قرار داده و به این دو عادل رضایت داده‌اند ولی این دو عادل هم اختلاف کرده‌اند. از گفتهٔ کدامین یک از این دو عادل، حکم نافذ است؟ حضرت فرمود: فقیه‌ترین، عالم‌ترین این دو به روایات ما و پرهیزگارترین این دو، مورد توجه قرار می‌گیرد و حکمش نافذ است و به دیگری التفاتی نمی‌شود.»

و در روایت ششم، این گفته که: «این دو اتفاق نظر دارند بر دو مرد که این دو میان‌شان دادرسی کنند. این دو هم حکم کردند ولی در حکم‌شان با هم اختلاف دارند. حضرت فرمود: چگونه اختلاف دارند؟ گفتم: هر کدام از این دو به نفع کسی که او اختیار کرده، حکم داده است. حضرت فرمود: به آن که عادل‌تر و فقیه‌تر در دین خداوند عز و جل است، توجه می‌شود و حکم او نافذ است.

و در روایت پنجاه و یکم از باب هفتم، این گفته که: «ابن شبرمه گفت: ای امام صادق، ما قاضیان عراقیم و طبق کتاب و سنّت حکم می‌کنیم و چیزهایی نزد ما می‌آید که در ارتباط با آنها اجتهاد به رای می‌کنیم (تا آنجا که گوید): امام صادق علیه السلام رو کرد و فرمود: علی بن ابیطالب علیه السلام از نظر شما چگونه مردی است؟ او در عراق نزد شما بوده و شما از او مطلع هستید. راوی گوید: ابن شبرمه بسیار از امیرالمؤمنین علیه السلام مدح و ستایش کرد و نظر بالایی دربارهٔ حضرت داد. آن‌گاه امام صادق علیه السلام به او فرمود: امیرالمؤمنین علی علیه السلام نمی‌پذیرفت که در دین خدا رأی و نظر را وارد سازد و این که در چیزی از دین خدا، با رای و قیاس سخن بگوید.»

و در روایت هشتاد و سوم، این گفته که: «یکی از مبغوض‌ترین خلق نزد خداوند عز و جل دو نفر هستند. (تا آنجا که گوید): و مردی که در میان مردمان جاهل از اینجا و آنجا جهلی را جمع کرده است، عمرش را با تاریکی‌های فتنه گذرانده است. مردم نماها او را عالم نامیده‌اند و یک روز سالم در زندگی نداشته، شتاب کرده و زیاد کرده است. هر چه از او کمتر سر زند، بهتر از آن است که زیاد سر زند. تا آن که از گند آبی سیراب شده و چیزهای بی‌فایده‌ای در خود انباشته و در میان مردم به عنوان قاضی نافذالامری نشسته است تا آنچه بر دیگری پوشیده شده است، از ابهام در آورد. او اگر با قاضی پیشین خود مخالفت کند، در امان نیست که قاضی بعدی حکم او را نقض نماید؛ همان‌گونه که این یا قبلی کرد. (تا آنجا که گوید): از دست چنین قاضی‌ای ارث‌ها می گریند و خون‌ها فریاد و ناله می‌کشند! با قضاوت وی، ناموس حرام، حلال می‌شود و با قضاوت ایشان، ناموس حلال، حرام می گردد. توان و مایهٔ پاسخگویی به آنچه نزد او می‌آید، ندارد و نیز شایستهٔ آنچه از او قبلًا سر زده- یعنی ادعای آشنایی با حق- نیست.»

و در روایت هشتاد و چهارم، مانند روایت قبلی آمده، تنها در آن‌ها آمده است: «در تاریکی‌های فتنه فریب می‌خورد.»

و در روایت صد و سی، این گفته که: «هر دو برای حکم، نزد پادشاه و قاضیان می‌روند. آیا این جایز است؟

حضرت فرمود: هر کس برای صدور حکم نزد آنان برود- چه در جایی که حق دارد و چه در جایی که بر باطل است- همانا برای حکم نزد طاغوت رفته است و هر حکمی که به نفع او بشود، او تنها حرام را می گیرد؛ گرچه حقش ثابت باشد.» شما خود ملاحظه کنید در این روایت، چیزهایی است که بر این مفاد به تفصیل دلالت می کند.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۰۱

و در روایات باب هشتم و در روایت چهل و نهم از باب یکم از ابواب جهاد، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «سه کار را اگر انجام دهید، بلا بر شما نازل نمی‌شود: جنگ و جهاد با دشمنان‌تان، اگر حدودتان را نزد رهبران‌تان برید، آنان به عدالت در آن حکم دهند.»

و در روایت شصت از باب چهل از ابواب مایکتسب به، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «من در ارتباط با ولایت عهدی که تو می‌خواهی، پاسخ مثبت به تو می‌دهم. به این شرط که من امر و نهی نکنم، فتوی ندهم و قضاوت ننمایم، کسی را به کاری نگمارم، کسی را از کاری برکنار نسازم و هیچ چیز از آنچه امروز برپاست، تغییر ندهم.» و دیگر روایات باب را ملاحظه کنید؛ چرا که در آنها روایاتی است که بر عدم جواز تصدّی امور از طرف آنان، دلالت دارد.

می‌آید:

در باب چهارم از ابواب قضاء، چیزی که بر این مفاد دلالت دارد.

و در روایت یکم از باب سیزدهم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «اگر شما طبق احکام ما با هم تعامل داشته باشید، این برای شما بهتر است.»

و در روایت سوم از باب چهل و یکم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «مبادا زمانی که نزاعی بین شما در می گیرد، یا در ارتباط با گرفتن و دادن، درگیری میان‌تان بیفتد، شما به احدی از این فاسقان برای حکم و دادرسی مراجعه کنید. شما در میان خود مردی را که حلال و حرام ما را می‌شناسد، قرار دهید.

من او را قاضی قرار دادم و مبادا که بعضی از شما دیگری را نزد پادشاه ستمگر ببرد!»

و در روایات باب دوم از ابواب احکام عمومی حدود، به ویژه دو روایت سوم و چهارم، مناسب این مفاد می‌آید.

باب ۲ حکم تصدّی منصب قضاوت و امارت توسط زنان

اشاره

مردان، سرپرست و نگهبان زنانند، به خاطر برتری‌هایی که خداوند (از نظر نظام اجتماع) برای بعضی نسبت به بعضی دیگر قرار داده است و به خاطر انفاق‌هایی که از اموال‌شان (در مورد زنان) می‌کنند ...

«۱» ۳۴- ۴۵۲۸۱- (۱) در روایت وصیّت پیامبر صلی الله علیه و آله و حضرت علی علیه السلام است که: «حضرت فرمود: ای علی، بر زنان جمعه نیست. (تا آنجا که گوید): و نه متصدی شدن منصب قضاء.»

---

(۱). نساء ۴/ ۴.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۰۳

۳۵- ۴۵۲۸۲- (۲) ای مردم، زنـان ایمان‌های ناقص، بهره‌های ناقص و عقل‌های ناقص دارنـد. امّا نقص ایمان آنان همین است که در ایام حیض، نماز نمی‌خواننـد و روزه نمی‌گیرند و امّا نقص عقل آنان این است که شـهادت دو زن، معادل شـهادت یک مرد است و اما نقص بهره‌های‌شان همین است که ارث‌های‌شان نیمی از ارث مردان است؛ بنابراین از زنان بـد پرهیز کنید و نسبت به خوبان‌شان نیز هوشیار باشید و از آنان در کارهای پسندیده اطاعت نکنید تا در کارهای ناشایست به شما طمع نورزند.

(روشن است تعلیلی که در کلام امیرالمؤمنین علیه السلام آمده، شامل همهٔ زنان می‌شود و هر کس که چنین است، شایستهٔ حکومت و دادرسی نیست).

ارجاعات

گذشت:

در روایت دوازده، از باب دوازده، از ابواب جهاد با نفس، فرمودهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله که: «به هنگام آنها (منظور اشراط قیامت است)، امارت زنان و مشورت با کنیزان خواهد بود.»

و در روایت نوزده، فرمودهٔ امیرالمؤمنین علیه السـلام که: «ای اهـالی دو عراق: کوفه و بصـره، ثروتمنـدان‌تان در شـام و فقیران‌تان در بصره‌اند. جابر گوید: ای امیرالمؤمنین، چه زمانی چنین اتفاقی می‌افتد؟ حضرت فرمود: آن زمان که در امّت حضرت محمّد صلی الله علیه و آله به هنگام درگیری و منازعه، شصت خصلت آشکار گردد. (تا آنجا که گوید):

و قاضیان رشوه بگیرند و زنان حقوق بپردازند و حیا کم شود.»

و در روایت سی و سه، فرمـودهٔ امـام معصـوم علیه السـلام که: «و زنـان را می‌بینی که بر حکومت مسلّط شـده و بر هر چیزی سـلطه یافته‌اند و هیچ کاری انجام نمی‌شود جز این‌که مورد خواست آنان است. (تا آنجا که گوید): تو هوشـیار باش و از خداوند عز و جل نجات طلب کن و بدان که مردم مورد خشم خداوند عز و جل هسـتند و تنها خداوند به دلیل منظوری که با آنان دارد به آنان مهلت می‌دهد.»

و در روایت سـی و پنج، فرمودهٔ امام معصوم علیه السـلام که: «و دین را به دنیا فروختند و سفیهان و نابخردان را به کار گماردند و با زنان مشورت نمودند.»

و در روایت سـی و هفت، این گفته که: «من ذریب بن ثملا، وصـیّ بندهٔ شایسـتهٔ خدا عیسـی بن مریم علیه السلام هستم. عیسی علیه

السلام از پروردگارش برای من تا نزول وی از آسمان، ماندگاری در دنیا را خواسته و استقرار من در این کوه است و من شما را سفارش می‌کنم که محکم کنید و نزدیک به هم باشید و بپرهیزید از خصلت‌هایی که در امّت حضرت محمّد صلی الله علیه و آله آشکار می‌شود و اگر آنها آشکار گشت، پس فرار کنید! فرار کنید! این‌که یکی از شما بر آتش جهنم بایستد تا آتش از او خاموش گردد، بهتر است برای او از ماندن در آن زمان.

(تا آن‌که گوید): و زنان‌تان بر زین‌ها سوار می‌شوند و طرف مشورت شما در کارهای‌تان زنان‌تان و خواجه گان‌تان می گردند.»

و در روایت سی از باب هشت از ابواب امر به معروف، فرمودهٔ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که: «چهار چیز است که دل‌ها را ویران می‌سازد: خلوت با زنان، گوش به فرمان آنان بودن، نظر آنان را گرفتن و همنشینی با مردگان.»

و در روایت یکم از باب بیست و سوم از ابواب وصیّت، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «به زن وصیّت نمی‌شود؛ چون خداوند عز و جل می‌فرماید: اموال‌تان را به سفیهان مسپارید.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۰۵

و در روایت دوم، این گفته که: «اموال‌تان را به سفیهان ندهید، فرمود: آنها را به شرابخوار و زنان ندهید.»

و در روایت یکم از باب چهل و یک از ابواب معاشرت با زنان، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام در نامهٔ امیرالمؤمنین علیه السلام به امام حسن مجتبی علیه السلام که: «به زن، سلطه نده آن مقدار که از زن فراتر باشد؛ چرا که این بیشتر سازگار با حال زن است و فکر زن را آزادتر می کند و زیبایی‌اش را ماندگارتر می‌دارد؛ چرا که زن گل خوشبو (ریحانه) است و کارگر نیست.»

و در نقل کافی از اصبغ بن نباته آمده که اصبغ گوید: «امیرالمؤمنین علیه السلام این نامه را برای فرزندش محمد نوشته است و در روایت دوم آمده است: وصیت حضرت به امام حسن مجتبی علیه السلام: از پدری که در آستانهٔ قیامت (تا این‌که گوید): و کاری که برون از توانایی زن است به دستش مسپار؛ و مبادا گرامی داشت او را از حد بگذرانی یا او را به طمع افکنی که میانجی گری برای دیگری کند.»

«۱» و در روایت چهار، امیرالمؤمنین علیه السلام در وصیتش به فرزندش محمد بن حنفیه فرمود: «و اگر بتوانی زن را در ارتباط با کارش بیش از ظرفیتش سلطه ندهی، پس چنین کن؛ چرا که این زیبایی زن را ماندگارتر و فکر او را آزادتر می‌سازد. چون زن گل خوشبو (ریحانه) است و کارگر نیست.»

و در روایت هشت از باب چهل و دوّم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «زنان پیمان برای‌شان نیست. (تا آن‌که گوید): اگر کاری را به آنها واگذاری، از بین می‌رود و اگر سرّی را به آنان بسپاری، آشکار می گردد.»

و در روایت پنج از باب چهل و پنج، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «از زنان در هیچ حالی اطاعت نکنید و آنان را امین بر مالی نکنید و در کارها به آنها تکیه مکنید؛ چرا که آنان با کسی که با آنان پیمان بسته، پیمان ندارند و به هنگام نیازشان ورع ندارند و در وقت شهوت و میل‌شان دین ندارند.»

و در روایت شش، فرمودهٔ رسول خدا صلی الله علیه و آله که: با زنان در امور سرّی مشورت نمی‌شود و در مورد خویشاوندان از آنان اطاعت نمی‌شود.

و در روایت هفت این گفته که: رسول خدا صلی الله علیه و آله آن زمان که ارادهٔ جنگ داشت، زنانش را می‌طلبید و با آنان مشورت و سپس با آنان مخالفت می کرد.»

و در روایت هشت، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام: «ای مردم، در هیچ حالی از زنان اطاعت مکنید و آنان را بر هیچ مالی امین ندانید و آنان را رها مکنید که تدبیر کارهای اهل و عیال‌تان را به عهده گیرند؛ چرا که آنان اگر به خواست خودشان رها شوند، در مهلکه‌ها وارد می‌شوند و از دستور مالک فراتر می‌روند. چون ما آنان را چنین یافته‌ایم که به هنگام نیازشان پرهیزگاری و در زمان

میل و شهوت‌شان صبر ندارند.»

و در روایت هجده، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «در رازها با آنان مشاوره و در مورد خویشاوندان از آنان اطاعت نکنید.»

و در روایت نوزده، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «بپرهیزید از مشورت کردن با زنان؛ چرا که در آنان ضعف، سستی و ناتوانی است.»

---

(۱). این بخش برگرفته از ترجمهٔ نهج‌البلاغه سید جعفر شهیدی است؛ ص ۳۰۷.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۰۷

و در روایت بیست، فرمودهٔ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که: «با زنان مشاوره نکنید و مخالفت‌شان کنید؛ چرا که در مخالفت با آنان برکت است.»

و در روایت بیست و دوّم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «در اسرار با زنان مشورت و در مورد خویشاوندان از آنان اطاعت مکنید.»

و در روایت بیست و سوّم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «در مخالفت کردن با زنان برکت است.»

و در روایت دوازده از باب بیست و شش از ابواب پاره‌ای از احکام زنان و مردان نامحرم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «بر زنان، اذان و اقامه نیست. (تا آن‌که گوید): و زن قضاوت و امارت را به‌عهده نگیرد و با آنان مشورت نشود.»

و نیز فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «و روا نیست شهادت زنان در هیچ‌یک از حدود و روا نیست شهادت‌شان در طلاق و رؤیت هلال» ...؛ را ملاحظه کنید.

و در روایت سیزده، این گفته که: «اگر حضرت حوّا از کلّ اعضای آدم آفریده می‌شد، دادرسی برای زنان روا می‌شد؛ آن‌گونه که برای مردان رواست.»

و در روایت پانزده، این گفته که: «تو را همیشه محزون قرار دادم و از میان شما حاکم قرار ندادم و از جنس شما پیامبری مبعوث نکردم.»

و در روایت یکم از باب پیشین، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «از حکومت [قضاوت] بپرهیزید؛ چرا که حکومت تنها برای رهبر آشنای با قضاوت و عادل در میان مسلمانان است- برای پیامبر یا وصیّ پیامبر.»

و در روایت دوم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «ای شریح، تو جایی نشسته‌ای که جز پیامبر یا وصیّ پیامبر یا فرد شقیّ آنجا نمی‌نشیند.»

و در روایت شانزده، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «ولی به مردی از خودتان که چیزی از دادرسی‌های ما را می‌داند، متوجه شوید و او را در میان خودتان دادرس قرار دهید. من او را دادرس قرار داده‌ام، برای دادرسی نزد وی بروید.»

می‌آید:

در روایت سوم از باب چهل و یکم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «مبادا وقتی که خصومت و نزاعی بین‌تان واقع می‌شود یا در داد و ستد میان‌تان نزاعی در می‌گیرد، به یکی از این فاسقان برای حکم و دادرسی مراجعه کنید! بلکه مردی را که حلال و حرام ما را می‌شناسد، بین خودتان قرار دهید؛ چرا که من او را قاضی قرار داده‌ام.»

در روایت یکم از باب سیزدهم از ابواب شهادات، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «خداوند شهادت دو زن را به دلیل نقص عقل و دین آنان، معادل شهادت یک مرد قرار داده است.»

و در روایت چهل و دوم از باب نوزدهم، فرمودۀ امام معصوم علیه السلام که: «علّت رها کردن شهادت زنان در خصوص طلاق و استهلال برای ضعف‌شان از دیدن و طرفداری کردن‌شان از زنان در طلاق است؛ بدین دلیل شهادت آنان روا نیست.»

و تو دیگر روایات باب را نیز ملاحظه کن؛ چرا که در آنها روایاتی است که بر پذیرفتن شهادت زنان در بسیاری از امور دلالت دارد.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۰۹

و در روایت بیست و نهم از باب سی و هشتم، فرمودۀ امام معصوم علیه السلام که: «زنی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: چرا در مورد شهادت و ارث، دو زن معادل یک مرد است؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

ای زن، این حکمی است از سوی سلطانی عادل و حکیم که ستم و جور نمی‌کند. چیزی را که به شما نمی‌دهد، برای خودش سودمند نیست و آنچه بدهد، از او کم نمی‌کند. ولی او با علم و آگاهی خویش تدبیر امور می‌کند. ای زن، این به دلیل آن است که شما زنان، دین و عقل‌تان ناقص است. آن زن پرسید: ای رسول خدا، نقص دین ما چیست؟ حضرت فرمود: یکی از شما نیمی از روزگار خویش را می‌نشیند و به دلیل حیض بودن نماز نمی‌خواند و شماها زیاد نفرین می‌کنید و کسی را که با او معاشرت داشته‌اید، نادیده می‌گیرید. یکی از شما ده سال یا بیشتر نزد مردی می‌ماند که آن مرد به وی نیکی می‌کند و نعمت می‌دهد ولی اگر یک روز دست آن مرد تنگ شود یا با این زن مخاصمه و نزاعی بکند، زن به او می‌گوید من هرگز از تو خوبی ندیده‌ام.»

باب ۳ عدم صلاحیّت حاکمی که از دیگران نظرخواهی کند

اشاره

۳۶- ۴۵۲۸۳- (۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر حاکم به کسی که سمت راست اوست و کسی که سمت چپ اوست، بگوید: نظرت چیست؟ تو چه می‌گویی؟ بر این حاکم لعنت خدا، فرشتگان و همۀ مردم است! چرا از جای خویش برنمی‌خیزد و آنها را به جای خویش نمی‌نشاند؟

بروجری، آقا حسین طباطبایی - مترجمان: حسینیان قمی، مهدی - صبوری، م، منابع فقه شیعه، ۳۱ جلد، انتشارات فرهنگ سبز، تهران - ایران، اول، ۱۴۲۹ ه‍ ق

منابع فقه شیعه؛ ج ۳۰، ص: ۱۰۹

ارجاعات

گذشت

در روایت بیست و نهم از باب یکم، این گفته که: «در مورد فتوی، مشورت مکن. تنها مشورت در مورد جنگ و مصلحت‌های دنیایی است و دین به رأی نیست.»

می‌آید

: در روایت ششم از باب هشتم از ابواب احکام عمومی حدود، این گفته که: «ای ابا حفص، دربارهٔ کار این مرد چه می‌گویی؟ او گفت: این مشکلی است و ابوالحسن حلّال آن است.»

و در روایت هفتم مانند آن.

و در روایت چهارم از باب یکم از ابواب حدّ لواط، این گفته که: «ابوبکر دربارهٔ کسی که لواط می‌داده است، مشورت کرد. گفتند: او را بکشید. پس از آن با امیرالمؤمنین علیه السلام مشورت کرد. حضرت فرمود: او را با آتش بسوزان؛ چرا که عرب قتل برایش مهم نیست. ابوبکر به عثمان گفت: تو چه

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۱۱

می‌گویی؟ او گفت: من هم همان را که علی گفت، می‌گویم.» و در روایت چهارده، این گفته که:

«مردی با مردی در زمان امارت عمر پیدا شد. (تا آن که گوید): عمر به مردم گفت: نظر شما چیست؟

راوی گوید: یکی گفت: من چنین می‌کنم. دیگری گفت: چنان کنم. راوی گوید: عمر گفت: ای ابوالحسن، شما چه می‌گویید؟ حضرت فرمود: گردنش را بزنید.»

باب ۴ اقسام قاضی

اشاره

و آنان که به احکامی که خدا نازل کرده حکم نمی‌کنند، کافرند.

«۱» و هر کس به احکامی که خدا نازل کرده حکم نکند، ستمگر است. «۲»

و کسانی که برطبق آنچه خداوند نازل کرده حکم نمی‌کنند، فاسقند. «۳»

۳۷- ۴۵۲۸۴- (۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «قاضیان چهار دسته‌اند؛ سه دسته در آتش و یک دسته در بهشت‌اند:

مردی که به ستم حکم می‌دهد با این‌که می‌داند، پس او در آتش است؛ مردی که به ستم حکم می‌کند ولی نمی‌داند که به ستم حکم داده است، او هم در آتش است؛ مردی که به‌حق حکم می‌کند و نمی‌داند که به‌حق حکم می‌کند، او هم در آتش است؛ و مردی که به‌حق حکم کرده در حالی که می‌داند، پس او در بهشت است.

و حضرت فرمود: حکم دو گونه است: حکم خداوند عز و جل و حکم جاهلیت و هر کس که در حکم خداوند عز و جل خطا کند به حکم جاهلیت حکم داده است و هر کس که در دو درهم به غیر آنچه خداوند عز و جل فرو فرستاده است حکم دهد، به خداوند عز و جل کفر ورزیده است.»

۳۸- ۴۵۲۸۵- (۲) فقه‌الرضا علیه السلام: «بدان که، قاضیان چهار گونه‌اند: قاضی‌ای که به باطل حکم می‌کند با این‌که می‌داند باطل است، این قاضی در آتش است؛ قاضی‌ای که به باطل حکم می‌دهد؛ و نمی‌داند که آن باطل است، این قاضی هم در آتش است؛ قاضی‌ای که به‌حق حکم می‌کند و نمی‌داند که آن حقّ است، او هم در آتش است؛ و قاضی‌ای که به‌حق حکم می‌کند و می‌داند که حکمش حق است، او در بهشت است. بنابراین از دادرسی و حکم، دوری گزین؛ چرا که تو نمی‌توانی به آن قیام کنی.»

---

(۱). مائده ۵/ ۴۴.

(۲). همان/ ۴۵.

(۳). همان/ ۴۷.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۱۳

۳۹- ۴۵۲۸۶- (۳) از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است که فرمود: «قاضیان چهار دسته‌اند؛ سه دسته از آنان در آتش و یک دسته در بهشتند.

از حضرت دربارهٔ اوصاف آنان سؤال شد تا این گروه‌ها شناخته شوند و از هم جدا گردند. حضرت فرمود: قاضی‌ای که به باطل حکم می‌دهد و می‌داند که حکمش باطل است، او در آتش است؛ قاضی‌ای که به باطل حکم می‌کند و نمی‌داند که آن باطل است، او نیز در آتش است؛ قاضی‌ای که به‌حق حکم می‌دهد و نمی‌داند که آن حقّ است، او هم در آتش است؛ و قاضی‌ای که به‌حق حکم می‌دهد و می‌داند که آن حق است، او در بهشت است.»

۴۰- ۴۵۲۸۷- (۴) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «قاضیان سه دسته‌اند؛ یک دسته در بهشت و دو دسته در آتشند: مردی از روی عمد به ستم حکم می‌دهد، او در آتش است؛ مردی که در دادرسی و حکم خطا می‌کند، او هم در آتش است؛ و مردی که به‌حق عمل می‌کند، او در بهشت است.»

۴۱- ۴۵۲۸۸- (۵) مقنع «بدان که، هر کس برای قضاوت بنشیند- اگر در حکمش به‌حق برسد- او شایسته است که در سلامت باشد. ولی اگر خطا کند، راه بهشت را به خطا رفته است.»

۴۲- ۴۵۲۸۹- (۶) امام باقر علیه السلام فرمود: «حکم، دو گونه است: حکم خدا و حکم اهل جاهلیت و خداوند عز و جل فرموده است: و چه کسی بهتر از خدا برای قومی که اهل یقین هستند، حکم می‌کند.

و گواه باشید بر زید بن ثابت که در فرایض [ارث] به حکم جاهلیت حکم کرد.»

۴۳- ۴۵۲۹۰- (۷) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس برای دو درهم حکم ظالمانه و جابرانه‌ای بدهد و برای آن حکم مجبور سازد، او مصداق این آیه است که: و آنها که به احکامی که خدا نازل کرده حکم نمی‌کنند، کافرند. گفتم: چگونه بر حکم مجبور می‌سازد؟ حضرت فرمود: تازیانه و زندان دارد. اگر فرد به حکم او تن داد، حکم می‌دهد وگرنه، او را تازیانه‌اش می‌زند و در زندانش می‌اندازد.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۱۵

۴۴- ۴۵۲۹۱- (۸) امام باقر و امام صادق علیهما السلام فرمودند: «هرکس که برای دو درهم برخلاف آنچه خداوند فرو فرستاده است حکم داد و تازیانه یا عصا داشته باشد، او به آنچه خداوند عز و جل بر حضرت محمّد صلی الله علیه و آله فرستاده، کفر ورزیده است.»

۴۵- ۴۵۲۹۲- (۹) ابوبصیر گوید: «شنیدم که امام صادق علیه السلام می‌فرمود: «هر کس برای دو درهم برخلاف آنچه خداوند عز و جل فرستاده است حکم دهد، او به خداوند بزرگ کفر ورزیده است.»

۴۶- ۴۵۲۹۳- (۱۰) امام صادق علیه السلام فرمود: «هر کس برای دو درهم برخلاف آنچه خداوند نازل کرده حکم دهد، او کافر گشته است و هر کس برای دو درهم حکم کند و خطا کند، او کافر گشته است.»

۴۷- ۴۵۲۹۴- (۱۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «هر کس که ولایت حکم در دو درهم به او داده شود ولی طبق آنچه خداوند متعال فرو فرستاده است حکم نکند، او به آنچه خداوند فرستاده، کافر گشته است.»

۴۸- ۴۵۲۹۵- (۱۲) امام باقر علیه السلام بیان داشت: «امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: هر کس برای دو درهم برخلاف آنچه خدا فرو فرستاده حکم دهد، او کافر شده است.»

۴۹- ۴۵۲۹۶- (۱۳) هدایه: «و هر کس برای دو درهم برخلاف آنچه خداوند نازل کرده حکم دهد، او کافر گشته است.»

۵۰- ۴۵۲۹۷- (۱۴) امام باقر علیه السلام فرمود: «هر کس برای دو درهم حکم کند و اشتباه حکم کند، او کافر است.»

۵۱- ۴۵۲۹۸- (۱۵) امام صادق علیه السلام فرمود: «هر کس برای دو درهم برخلاف آنچه خداوند نازل کرده است حکم دهد، او کافر گشته است. گفتم: به آنچه خداوند نازل کرده یا به آنچه بر حضرت محمد صلی الله علیه و آله نازل کرده، کافر گشته است؟ حضرت فرمود: وای بر تو! اگر به آنچه خداوند بر حضرت محمّد صلی الله علیه و آله نازل کرده کافر گردد، به آنچه خداوند فرستاده، کافر نگشته است؟»

۵۲- ۴۵۲۹۹- (۱۶) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس در خصوص چیزی که بهایش ده درهم است حکمی دهد و در حکم خداوند عز و جل خطا کند، روز قیامت در حالی که دستش بسته است، می‌آید و هر کس که بدون علم فتوی دهد، فرشتگان آسمان و فرشتگان زمین او را لعنت می‌کنند.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۱۷

۵۳- ۴۵۳۰۰- (۱۷) امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «هر کس میان دو نفر حکم و در خصوص دو درهم خطا کند، کفر ورزیده است. خداوند عز و جل فرموده است: و آنان که به احکامی که خدا نازل کرده حکم نمی‌کنند، کافرند. یکی از اصحاب حضرت گفت: ای پسر رسول خدا، چه بسا بین دو نفر از اصحاب ما دربارهٔ چیزی نزاع می‌شود و هر دو به یک نفر از خودمان رضایت می‌دهند! حضرت فرمود: این از آن باب نیست. آن، همان است که مردم را با شمشیر و تازیانه بر حکم خویش مجبور می‌سازد.»

۵۴- ۴۵۳۰۱- (۱۸) معاویهٔبن وهب گوید: «شنیدم امام صادق علیه السلام می‌فرماید: هر قاضی‌ای که میان دو نفر قضاوت و خطا کند، دورتر از آسمان سقوط کند.»

۵۵- ۴۵۳۰۲- (۱۹) رسول خدا صلی الله علیه و آله در خطبه‌ای که در مدینه- پیش از رحلتش- ایراد کرد، فرمود: «هر کس طبق آنچه خداوند نازل کرده است حکم نکند، او به سان کسی است که شهادت باطل دهد و او را در آتش می‌اندازند و همان عذابی که شاهد به [شهادت] باطل می‌بیند، او هم می‌بیند.»

۵۶ - ۴۵۳۰۲- (۲۰) امام صادق علیه السلام در حدیثی فرمود: «آگاه، به خدا سوگند! اگر شما دربارهٔ خودتان، اموالتان و فرزندان‌تان مبتلا شوید، می‌فهمید که کسی که برخلاف آنچه خداوند نازل کرده حکم کند، در جایگاه بدی است ...»

۵۷- ۴۵۳۰۳- (۲۱) پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «زبان قاضی میان دو آتش است تا آن که از قضاوت بین مردم فارغ گردد؛ که در این صورت یا به سوی بهشت یا به سوی دوزخ می‌رود.»

۵۸- ۴۵۳۰۴- (۲۲) امام صادق علیه السلام بیان داشت «امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: دست خداوند عز و جل بر بالای سر حاکم [قاضی] رحمت خویش را می‌گستراند و اگر در حکمش ستم کند، خداوند او را به خودش وا می‌گذارد.»

۵۹- ۴۵۳۰۵- (۲۳) امام باقر علیه السلام فرمود: «بهترین مردم، قاضیان حق هستند.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۱۹

۶۰- ۴۵۳۰۶- (۲۴) عادل‌ترین مردم کسی است که از همه بهتر به‌حق قضاوت می‌کند.

۶۱- ۴۵۳۰۷- (۲۵) امیرالمؤمنین علیه السلام به رفاعه- قاضی خودش در اهواز- نوشت: «بدان ای رفاعه، این امارت، امانت است. هر کس که در امانت خیانت کند، لعنت خدا تا روز قیامت بر او باد! و هر کس که خائنی را به کار گمارد، حضرت محمد صلی الله علیه و آله از او در دنیا و آخرت بیزار است.»

۶۲- ۴۵۳۰۸- (۲۶) پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «آن هنگام که قاضی در جایگاه خودش قرار می‌گیرد، دو فرشته بر او فرود می‌آیند و او را تایید و راهنمایی می‌کنند و توفیق می‌دهند. ولی آن زمان که ظلم و ستم کند، بیرون می‌روند و او را رها می‌کنند.»

۶۳- ۴۵۳۰۹- (۲۷) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «آن زمان که زنا شایع شود، مرگ نابهنگام آشکار می‌گردد و آن زمان که

حاکم ستم کند، باران قطع می‌شود.»

۶۴- ۴۵۳۱۰- (۲۸) پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس میان دو نفر حکم دهد و جور کند، ستم کرده است و لعنت خدا بر ستمگران باد! و حضرت فرمود: من پس از خویش بر امتم از سه چیز می‌ترسم: لغزش عالم؛ حکم جائر و پیروی از هوی و هوس.»

۶۵- ۴۵۳۱۱- (۲۹) روایت شده است که: «بدترین مکان‌ها، خانه‌های امیرانی است که به‌حق قضاوت نمی‌کنند»

۶۶- ۴۵۳۱۲- (۳۰) امام صادق علیه السلام فرمود: «مقابر مسیحیان از شدّت گرمای خود به خداوند عز و جل شکایت کرد. خداوند عز و جل به آن فرمود: آرام‌گیر؛ چرا که جایگاه قاضیان از تو گرم‌تر است.»

۶۷- ۴۵۳۱۳- (۳۱) پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس که قاضی شود، بدون کارد ذبح شده است.»

۶۸- ۴۵۳۱۴- (۳۲) ابن عباس مشابه روایت قبلی را از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده و افزوده است که: «سئوال شد: ای رسول خدا، ذبح چیست؟ حضرت فرمود: آتش جهنم است!»

۶۹- ۴۵۳۱۵- (۳۳) سخت‌ترین چیز، ستم قاضیان است.

۷۰- ۴۵۳۱۶- (۳۴) پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «قاضی عادل را در روز قیامت می‌آورند و از سختی حسابی که می‌بیند، آرزو می‌کند که کاش میان دو نفر در مورد یک خرما قضاوت نکرده بود!»

۷۱- ۴۵۳۱۷- (۳۵) از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمود: «ای اباذر، من برای تو دوست می‌دارم آنچه برای خودم دوست دارم و من تو را ضعیف و مستضعف می‌بینم. پس بر دو نفر ریاست مکن و بر تو باد به خصوص خودت!»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۲۱

۷۲- ۴۵۳۱۸- (۳۶) حمّاد گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ لقمان و حکمتش که خداوند از آن یاد کرده است، پرسیدم. حضرت فرمود: حکمت به لقمان به دلیل حسب، مال، خویشاوندان و قدرت جسمی داده نشد. (تا آن‌که گوید): خداوند- تبارک و تعالی- گروه‌هایی از فرشتگان را هنگامی که روز نیمه شد و چشم‌ها با خواب قیلوله [نیمروز] آرام گرفت، مأمور کرد آنان به گونه‌ای که لقمان بشنود ولی آنان را نبیند، ندا دادند و گفتند: ای لقمان، آیا می‌خواهی که خداوند تو را جانشین در زمین قرار دهد و تو میان مردم حکم کنی؟ لقمان گفت: اگر خداوند متعال مرا به این کار دستور می‌دهد می‌شنوم و اطاعت می‌کنم؛ چرا که اگر او با من چنین کند، خودش کمکم می‌کند و یادم می‌دهد و حفظم می‌نماید. ولی اگر مرا مخیر می‌سازد، من عافیت را می‌پذیرم. فرشتگان گفتند: ای لقمان، چرا چنین گفتی؟ لقمان گفت: چون حکم میان مردم از سخت‌ترین جایگاه‌های دینی است و از همه بیشتر در فتنه و بلاست و رها می‌شود و کمک نمی‌شود و ستم، او را از هر سو می‌گیرد و صاحبش میان دو چیز است: اگر به‌حق برسد، شایسته است که تن به سلامت ببرد؛ ولی اگر خطا کند، راه بهشت را خطا کرده است و هر کس که در دنیا ذلیل وضعیف باشد، بر او آسان‌تر است که در قیامت حاکم، بزرگ و شریف باشد و هر کس که دنیا را بر آخرت برگزیند، هر دو را از دست داده و زیان کرده است، این که، از بین می‌رود و به آن هم نمی‌رسد. حضرت فرمود:

فرشتگان از حکمت لقمان شگفت زده شدند و خداوند رحمان سخن لقمان را تحسین کرد ...»

ارجاعات

گذشت

در روایت پنجاه و پنج از باب ششم از ابواب آنچه مربوط به بیماری است، فرمودهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علی علیه السلام که: «فرشتهٔ مرگ آن زمان که برای قبض روح کافر می‌آید، همراهش آهنی از آتش می‌آید که روح کافر را با آن

آهن، آتشین می کند و جهنم فریاد می کشد! امیرالمؤمنین علی علیه السلام راست نشست و گفت: ای رسول خدا، این حدیث‌تان را برای من تکرار کنید. این فرمایش شما دردم را از یادم برد و آیا این بلا به کسی از امّت شما می‌رسد؟ حضرت فرمود: آری، حاکم ستمگر و خورندهٔ مال یتیم و شهادت دهندهٔ بناحق.»

و در روایت یکم از باب هفتم از ابواب نماز استسقاء، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «و آن زمان که حاکمان در قضاوت ستم کنند، باران از آسمان نمی‌بارد.»

و در روایت بیست و چهار از باب دوازده از ابواب جهاد نفس، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «و آن زمان که ستم در حکم شایع گردد، باران حبس می‌شود.»

و در روایت سی و سه از باب یکم از ابواب معاشرت، فرمودهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله که: «ده دسته از امّت من جدا جدا محشور می‌شوند و خداوند آنان را از مسلمانان جدا ساخته و صورت‌های‌شان را

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۲۳

تغییر داده است. برخی از آنان به شکل بوزینه (تا آن‌که گوید): و برخی از آنان کورند و رفت و آمد می کنند (تا آنجا که گوید): کوران همان کسانی هستند که در حکم، ستم روا می‌دارند.»

و در روایت ششم از باب یکم از ابواب قضاء، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «قاضیان سه دسته‌اند؛ دو دسته در هلاکت و یک دسته نجات یافته‌اند: اما دو دستهٔ در هلاکت، ستمگری است که از روی عمد ستم کند و کسی که تلاش کند (رأی خود را به‌کار گیرد) ولی اشتباه کند و نجات یافته آن کس است که طبق دستور خداوند عمل کند.»

و در روایت یازدهم، این گفته که: «هر مؤمنی که در نزاعی مؤمنی را پیش قاضی یا پادشاه ستمگر ببرد و آن به غیر حکم خداوند عز و جل حکم کند، شریک او در گناه خواهد بود.»

و بنگر به آیات و روایات آمده در این باب؛ چرا که در آن مناسب مقام است.

می‌آید

: در روایت پانزده از باب شش، این گفته که: «و پرهیز کن از گرفتگی و ناراحتی در جایگاه قضاوت؛ جایگاهی که خداوند در آن پاداش قرارداده و ذخیرهٔ خوبی در آن نهاده البته- برای کسی که به‌حقّ قضاوت کند.»

باب ۵ کراهت همنشینی با قضات جور

اشاره

۷۳- ۴۵۳۱۹- (۱) محمّد بن مسلم گوید: «امام باقر و امام صادق علیهما السلام با من- در حالی که من در کنار قاضی‌ای در مدینه نشسته بودم- برخورد کردند. فردای آن روز، بر امام وارد شدم. حضرت فرمود: چه مجلسی بود که دیروز تو را در آن دیدم؟ محمد بن مسلم گوید: به امام گفتم: فدایت گردم! این قاضی احترام و اکرام مرا نگاه می‌دارد و گاهی من پیش او می‌نشینم. حضرت به من فرمود: چه امنیتی داری که لعنت نازل گردد و همهٔ کسانی را که در آن مجلس هستند، فرا گیرد!»

ارجاعات

گذشت

در روایت سی از باب هشتم از ابواب امر به معروف، فرمودۀ پیامبر صلی الله علیه و آله که: «چهار چیز دل‌ها را فاسد می‌سازد. (تا آن که گوید): و همنشینی با مردگان. سئوال شد: ای رسول خدا، همنشینی با مردگان چیست؟ حضرت فرمود: همنشینی با هر کس که از ایمان گمراه است و در حکم‌ها ستم می‌کند.»

و در روایت یکم از باب دوازدهم از ابواب اجاره، این گفته که: «از امام باقر علیه السلام شنیدم که می‌فرمود:

من نزد یکی از قاضیان مدینه بودم که دو نفر نزد وی آمدند. یکی از آن دو گفت: من از این شخص

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۲۵

چهارپایی کرایه کردم تا مرا از کجا تا کجا ببرد. (تا آن که گوید): قاضی به او گفت: تو حق کرایه نداری اگر او را به آنجا که چهارپا را تا آنجا کرایه کرده بود، نرسانی. حضرت گوید: من هر دو را خواستم و به آن کس که کرایه کرده بود، گفتم: تو نمی‌توانی چیزی به آن شخص کرایه ندهی و به دیگری گفتم: ای بندۀ خدا، تو هم نمی‌توانی همۀ کرایۀ چهار پایت را بگیری. ولی اندازه بگیر؛ آن اندازه که تا جایگاه مانده و آن اندازه که سوار شده‌ای و هر دو بر همین مصالحه کنید. آن دو هم چنین کردند.» و در روایت سوم مانند آن.

باب ۶ وظیفۀ قاضی در مساعدت به مترافعین

اشاره

داوود گفت: مسلّما او با درخواست یک میش تو برای افزودن آن به میش‌هایش بر تو ستم نموده و بسیاری از معاشران به یکدیگر ستم کنند مگر کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده‌اند امّا عدّۀ آنان کم است. داوود دانست که ما او را (با این ماجرا) آزمودیم. از این رو از پروردگارش طلب آمرزش کرد و به سجده افتاد و توبه کرد.

«۱» ۷۴- ۴۵۳۲۰- (۱) امام صادق علیه السلام بیان داشت: «امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: کسی که مبتلا به قضاوت شده است، مواسات [مساعدت] در اشاره کردن و مساوات در نگاه کردن را در مجلس قضاء رعایت کند.»

۷۵- ۴۵۳۲۱- (۲) بدان که بر تو لازم است که میان دو خصم مساوات داشته باشی؛ حتی در نگاه به آن دو تا این‌که نگاه تو به یکی از آن دو، بیش از نگاهت به دومی نباشد.»

۷۶- ۴۵۳۲۲- (۳) رسول خدا صلی الله علیه و آله نهی کرد از این‌که قاضی با نگاه زیاد و حضور ذهنش، یکی از دو طرف را یاری کند و حضرت نهی کرد از تلقین کردن به شاهدان و به اشاره به آنها فهماندن.

۷۷- ۴۵۳۲۳- (۴) امیرالمؤمنین علی علیه السلام پیوسته می‌فرمود: «شایسته است حاکم را که توجه خود را از یک خصم به خصم دیگر رها و این که نگاهش را میان آن دو به عدالت تقسیم کند و نگذارد که یک خصم به ستم بر رفیقش چیره شود.»

---

(۱). ص ۳۸/ ۲۴.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۲۷

۷۸- ۴۵۳۲۴- (۵) امام صادق علیه السلام فرمود: «مردی نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و چند روزی پیش حضرت ماند.

سپس در ارتباط با نزاعی که به امیرالمؤمنین علیه السلام از پیش نگفته بود، نزد حضرت آمد. حضرت به او فرمود: تو یک طرف

دعوایی؟ او گفت: آری. حضرت فرمود: از نزد ما به جایی دیگر برو؛ چرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله نهی کرده‌اند از این که یک طرف دعوی میهمان شود مگر این که طرف دیگر هم با او باشد.»

۷۹- ۴۵۳۲۵- (۶) رسول خدا صلی الله علیه و آله نهی کرد از این که یک طرف دعوی مهمان قاضی شود و مردی در کوفه مهمان امیرالمؤمنین علیه السلام شد. حضرت از او پذیرایی کرد. پس از آن در یک نزاعی آمد. حضرت به او فرمود: «آیا تو یک طرف دعوی هستی؟ از نزد من به جایی دیگر برو. چرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله از این که یک طرف دعوی مهمان [قاضی] شود، نهی کرد مگر این که طرف دیگر همراه وی باشد.»

۸۰- ۴۵۳۲۶- (۷) شعبی گوید: «امیرالمؤمنین علی علیه السلام زره‌اش را نزد یک مسیحی یافت. او را نزد شریح آورد و به شریح گفت. شریح چون نگاهش به امیرالمؤمنین افتاد، رفت که از جایش دور شود. حضرت فرمود:

در جای خود باش و حضرت در کنار شریح نشست و فرمود: ای شریح، آگاه باش! اگر طرف نزاع من مسلمان بود، من کنار او می‌نشستم ولی مسیحی است و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اگر شما و آنان در راهی بودید، آنها را به جای تنگ راه مجبور سازید و آنان را کوچک کنید آن‌گونه که خداوند کوچک‌شان کرد بی آن که ستم کنید. سپس امام علی علیه السلام فرمود: این زره من است که نفروخته و نبخشیده‌ام. شریح به مسیحی گفت: امیرالمؤمنین چه می‌گوید؟ مسیحی گفت: زره، زره من است و امیرالمؤمنین از نظر من دروغگو نیست.

شریح توجهی به امیرالمؤمنین علیه السلام کرد و گفت: ای امیرالمؤمنین، آیا دو شاهد دارید؟ حضرت فرمود: نه. پس از آن، شریح به نفع مسیحی حکم داد. مسیحی مقداری رفت، سپس بازگشت و گفت: اما من گواهی می‌دهم که این، از نوع حکم‌های پیامبران است. امیرالمؤمنین با من نزد قاضی خود می‌آید و قاضی‌اش علیه او حکم می‌دهد! من گواهی می‌دهم که جز خدا، خدایی نیست. او یکتا و بی‌شریک است و حضرت محمد بنده و رسول اوست. زره هم به خدا سوگند! زره توست، ای امیرالمؤمنین. لشکر روانه شد و شما به سوی صفین می‌رفتید و این زره از شتر بر زمین افتاد. حضرت فرمود: اینک که مسلمان شدی، این زره برای تو باشد و حضرت اسبی هم به مسیحی داد.»

۸۱- ۴۵۳۲۷- (۸) رسول خدا صلی الله علیه و آله چون امیرالمؤمنین علی علیه السلام را برای قضاوت به یمن فرستاد، به او فرمود: «ای علی، هر زمان که میان دو نفر قضاوت می‌کنی، به نفع نفر اول قضاوت مکن تا آن که گفتهٔ دیگری را هم بشنوی.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۲۹

۸۲- ۴۵۳۲۸- (۹) امام باقر علیه السلام بیان داشت: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آن زمان که دو نفر برای قضاوت نزد تو می‌آیند، به نفع اولی حکم مکن تا از دیگری هم بشنوی؛ چرا که اگر تو چنین کنی، دادرسی و حکم برایت روشن نمی‌شود.»

متن همین روایت در من لا یحضره الفقیه: «از امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام روایت شده است که بیان داشت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: (و مانند روایت قبلی را ذکر کرده و افزوده است). علی علیه السلام فرمود:

پیوسته پس از رعایت این توصیه، قضاوت می‌کنم و پیامبر در حق امیرالمؤمنین فرمود: خداوندا، قضاء را به او بفهمان.»

۸۳- ۴۵۳۲۹- (۱۰) امیرالمؤمنین علی علیه السلام بیان داشت: «پیامبر صلی الله علیه و آله چون مرا به سوی یمن فرستاد، فرمود: هر زمان که برای قضاوت نزد تو آمدند، به نفع یکی از دو طرف نزاع- پیش از آن که از دیگری هم بشنوی- حکم مده. حضرت فرمود: پس از این سفارش پیامبر صلی الله علیه و آله، دیگر من در خصوص قضاوت شک و تردید نداشتم.»

۸۴- ۴۵۳۳۰- (۱۱) رسول خدا صلی الله علیه و آله نهی کردند که قاضی پیش از آن که گفتهٔ دو طرف نزاع را بشنود، سخن بگوید. منظورشان این است که به اعلام حکم، لب بگشاید.

۸۵ - ۴۵۳۳۱- (۱۲) پیامبر صلی الله علیه و آله زمانی که امیرالمؤمنین علی علیه السلام را برای خواندن سورهٔ برائت فرستاد،

امیرالمؤمنین علیه السلام بیان داشت: «ای پیامبر خدا، من بلیغ و سخنران نیستم. حضرت رسول فرمود: چاره‌ای نیست که این سوره را من یا تو ببریم. امیرالمؤمنین گفت: اگر چاره‌ای نیست (قطعی است) من می‌روم. حضرت رسول فرمود: خداوند زبانت را استوار و دلت را هدایت می‌کند. سپس دستش را بر دهانش گذاشت و فرمود: برو و سوره را بر مردم بخوان و فرمود: مردم به‌زودی برای قضاوت نزد تو می‌آیند. چون دو طرف نزاع نزد تو آمدند، به نفع یکی حکم مده تا به سخن دیگری هم گوش دهی؛ چرا که این شایسته‌تر است به این که حق را بدانی.»

۸۶- ۴۵۳۳۲- (۱۳) ابوالصلت هروی در حدیثی به ما خبر داد: «... (تا آنجا که گوید): داوود علیه السلام نسبت به کسی که علیه او ادّعا شده بود، شتاب کرد و گفت: او با درخواست یک میش تو برای افزودن آن به میش‌هایش بر تو ستم کرده است و از مدعی دو شاهد بر ادّعایش نخواست و به آن کس که علیه او ادّعا شده بود، توجّهی نکرد که بگوید تو چه می‌گویی و این اشتباه دستور حکم بود، نه آنچه شما بدان باور کرده‌اید.

آیا نمی‌شنوی که خداوند عز و جل می‌فرماید: ای داوود، ما تو را خلیفه (و نمایندهٔ خود) در زمین قرار دادیم.

پس در میان مردم به‌حق قضاوت کن و از هوای نفس پیروی مکن ...»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۳۱

۸۷- ۴۵۳۳۳- (۱۴) امام باقر علیه السلام فرمود: «در بنی‌اسرائیل قاضی‌ای بود که به‌حق در میان آنان دادرسی می‌کرد.

چون مرگش فرا رسید، به همسرش گفت: چون من مُردم، مرا غسل بده و کفن کن و مرا برروی تختم بگذار، چهره‌ام را بپوشان و تو بدی نمی‌بینی. چون مرد، همسرش همان کرد و زمانی درنگ نمود.

پس از آن چهرهٔ مرد را باز کرد تا بدان بنگرد که ناگاه دید کرمی، بینی او را می‌جود. از این حالت ترس او را فرا گرفت. چون شب شد، آن مرد به خواب همسرش آمد و به همسرش گفت: آیا آنچه دیدی، تو را ترساند؟ زن گفت: آری، من ترسیدم! آن مرد به همسرش گفت: آگاه باش! حال که ترسیدی، بدان که آنچه دیدی، جز به دلیل تمایلی که به فلان برادرت داشتم، نبود. آن برادرت با طرف دعوایش نزد من آمد. چون هر دو نزد من نشستند، من گفتم: خدایا، حق را با او قرار بده و دادرسی را علیه رفیقش متوجه ساز و چون هر دو نزاع‌شان را برای من گفتند، حق با برادرت بود و من این را به طور آشکار در مورد قضاء دیدم و دادرسی را به نفع برادرت علیه رفیقش جهت دادم. در نتیجهٔ آن، آنچه دیدی به من رسید؛ چرا که با این که تمایلم موافق حق درآمد، تمایلم با برادرت بود.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۳۳

۸۸- ۴۵۳۳۴- (۱۵) سلمهٔ بن کهیل گوید: «از امیرالمؤمنین علی علیه السلام شنیدم که به شریح می‌گوید: ای شریح، بنگر به کسانی که تأخیر می‌اندازند و حقوق مردم را نمی‌پردازند با این که دارند و می‌توانند همان‌ها که اموال مسلمانان را به حکّام به رسم رشوه می‌دهند، حقوق مردم را از آنان بگیر و باغستان‌ها و سرزمین‌ها را در این رابطه بفروش. چون من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: تاخیر انداختن مسلمانان دارا، ستم بر مسلمان است و البته کسی که باغ و خانه و مال ندارد، راهی بر او نیست و بدان که، مردم را بر حق وادار نمی‌سازد مگر کسی که آنان را از باطل باز دارد. پس از آن، میان مسلمانان با چهره‌ات، سخنت و نشستنت مواسات برقرار کن تا کسی که به تو نزدیک است، در ستم تو طمع نکند و دشمن تو نیز از عدالت تو مأیوس نگردد و سوگند را به مدّعی باز گردان با این که دو شاهد دارد؛ چرا که این نابینایی را بهتر برطرف می‌سازد و قضاوت را استوارتر می‌کند.

و بدان که مسلمانان همه نسبت به هم عادل محسوب می‌شوند؛ مگر کسی که در مورد حدّی که از آن توبه نکرده است، تازیانه بخورد یا به شهادت ناحق معروف و شناخته یا مورد اتّهام باشد.

و بپرهیز از گرفتگی و ناراحتی در مجلس قضاوت! همان مجلسی که خداوند در آن اجر نهاده و برای کسی که به‌حق قضاوت کند،

ذخیرهٔ خوبی گذاشته است.

و بدان که، صلح و سازش میان مسلمانان جایز است؛ مگر صلح و سازشی که حلالی را حرام یا حرامی را حلال سازد و برای کسی که ادعا دارد شاهدان غایبی را دارد، زمانی را معین کن که اگر آنان را حاضر کرد، تو حق او را بگیری ولی اگر آنان را حاضر نساخت، حکمت را بر او ثابت سازی و مبادا که حکمی را دربارهٔ قصاص یا حدّی از حدود الهی یا حقی از حقوق مسلمانان اجرا کنی مگر این که آن را بر من عرضه کنی- ان‌شاءاللّه و در مجلس قضاوت ننشین تا چیزی بخوری.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۳۵

۸۹- ۴۵۳۳۵- (۱۶) ابواسحاق همدانی گوید: «چون امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام محمد بن ابی بکر را بر مصر و توابع زیر نظر آن گمارد، نامه‌ای برای او نوشت. (تا آن که گوید): و در یک قضیّه، دو قضاوت گوناگون مکن که کارت لوث می‌شود و از حق منحرف می‌شوی.»

ارجاعات

می‌آید:

در روایت دوم از باب دهم، این گفته که: «چرا مرا در حالی که جنایتی و خیانتی نکرده‌ام، برکنار نمودی؟ حضرت فرمود: من دیدم که سخنت بلندتر از سخن خصم است.»

و در روایت دوّم از باب یازدهم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «زبان قاضی پشت دلش است. اگر به نفع اوست، می‌گوید و اگر به ضرر اوست، نمی‌گوید.»

و در روایات باب هفتم از ابواب احکام عمومی حدود، چیزی که مناسب با این باب است.

باب ۷ آغازگر طرح دعوی در نزد قاضی

۹۰- ۴۵۳۳۶- (۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «زمانی که با طرف خود نزد والی یا قاضی می‌روی، تو در سمت راست او باش؛ منظور حضرت، سمت راست خصم است.»

۹۱- ۴۵۳۳۷- (۲) فقه الرضا علیه السلام: «زمانی که برای حکم نزد حاکمی می‌روی، توجه داشته باش که سمت راست خصمت باشی و اگر دو طرف نزد حاکم بروند و هر کدام از آن دو ادّعایی بر همراهش دارد، در این صورت آن کس که ادّعایی را اول می‌کند، شایسته‌تر از همراهش است که از او شنیده شود. ولی اگر هر دو با هم ادعایی بکنند، حق ادّعا برای کسی است که سمت راست خصمش قرار گرفته است.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۳۷

باب ۸ تقدم سخن در دادگاه

۹۲- ۴۵۳۳۸- (۱) امام باقر علیه السلام فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله حکم داد کسی که در مجلس سمت راست است، حق تقدم در سخن گفتن دارد.»

باب ۹ قاضی سخن اوّل مترافعین را می‌گیرد

۹۳- ۴۵۳۳۹- (۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «پیوسته امیرالمؤمنین علیه السلام اوّلین سخن را می‌گرفت، نه آخرین سخن را.»

باب ۱۰ عدم حمایت قاضی از مدعی

۹۴- ۴۵۳۴۰- (۱) از امیرالمؤمنین علی علیه السلام روایت شده است که: «حاکم مدّعی را علیه خصم کمک نمی‌کند مگر این‌که بداند میان این دو، معامله بوده است.»

۹۵- ۴۵۳۴۱- (۲) روایت شده است که: «امیرالمؤمنین علیه السلام منصب قضاوت را به ابوالأسود دئلی واگذار کرد، سپس او را عزل کرد. ابوالأسود به حضرت گفت: چرا مرا برکنار کردی با این که جنایت و خیانتی نکرده‌ام؟ حضرت فرمود: من دیدم که سخن تو فراتر از سخن خصم است.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۳۹

باب ۱۱ عدم جواز حکم قاضی در حالت خشم، خواب، مستی، گرسنگی و چرت زدن

۹۶- ۴۵۳۴۲- (۱) امام صادق علیه السلام بیان داشت: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس که مبتلای به قضاوت کردن شد، در حالی که خشمگین است، قضاوت نکند.»

متن همین روایت در من لایحضره الفقیه: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس که مبتلای به قضاوت شده است، حتماً در حالی که غضبناک است، قضاوت نکند.»

۹۷- ۴۵۳۴۳- (۲) امیرالمؤمنین علیه السلام به شریح فرمود: «در مجلست با احدی درِ گوشی حرف نزن و اگر خشم کردی، برخیز و در حال غضب قضاوت مکن.»

راوی گوید: «امام صادق علیه السلام فرمود: زبان قاضی پشت دلش است. اگر به نفع او باشد، می‌گوید و اگر علیه او باشد، نمی‌گوید.»

۹۸- ۴۵۳۴۴- (۳) رسول خدا صلی الله علیه و آله از این که قاضی در حال غضب، گرسنگی و چرت قضاوت کند، نهی کرد و فرمود: «خداوند- تبارک و تعالی- می‌فرماید: ای فرزند آدم، مرا هنگامی که خشم می‌کنی یاد کن؛ من هم تو را به هنگامی که خشم می‌کنم، یاد می‌کنم؛ وگرنه تو را در میان کسانی که نابود می‌سازم، نابود می‌کنم.»

۹۹- ۴۵۳۴۵- (۴) امیرالمؤمنین علی علیه السلام به رفاعه فرمود: «در حال خشم، خواب و مستی، قضاوت مکن.»

باب ۱۲ قضاوت در مسجد

۱۰۰ - ۴۵۳۴۶- (۱) به امام علی علیه السلام رسید که شریح در خانه‌اش قضاوت می‌کند. حضرت فرمود: «ای شریح، در مسجد بنشین؛ چرا که آن، عدالت بیشتری را بین مردم ایجاد می‌کند و برای قاضی سبک است که در خانه‌اش بنشیند.»

و روایات در این‌باره که پیامبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام در مسجد قضاوت می‌کرده‌اند، جداً بسیار است.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۴۱

باب ۱۳ حکم قاضی در حالت خوف

اشاره

۱۰۱ - ۴۵۳۴۷- (۱) حضرت امام سجّاد علیه السلام فرمود: «زمانی که در میان حاکمان ستم هستید، در همان احکام آنها قضاوت کنید و خودتان را به شکل بدی مشهود نکنید که کشته شوید و اگر به احکام ما رفتار کنید، برای شما بهتر است.»
متن همین روایت، در علل الشرایع: «امام صادق علیه السلام فرمود: آن زمان که در میان حاکمان ستم هستید، در مسیر احکام آنان حرکت کنید و خودتان را به بدی مشهود نکنید تا کشته شوید و اگر به احکام آنان [به شکل تقیه] رفتار کنید، برای شما بهتر است.»
(روشن است که آنچه در علل الشرایع آمده، اشتباه است؛ چرا که شیخ صدوق همان گونه که این روایت را در علل آورده، در کتاب من لا یحضره الفقیه مانند آنچه در تهذیب است، آورده است).

ارجاعات

گذشت

در روایات باب یکم از ابواب تقیه و باب سوّم و چهارم و پنجم، روایاتی که بر این مفاد دلالت دارد.

باب ۱۴ حکم رشوه

اشاره

آنان بسیار به سخنان تو گوش می‌دهند تا آن را تکذیب کنند.
«۱» بسیاری از آنان را می‌بینی که در گناه و تعدّی و خوردن مال حرام شتاب می‌کنند. چه زشت است کاری که انجام می‌دهند! چرا دانشمندان نصارا و علمای یهود آنها را از سخنان گناه‌آمیز و خوردن مال حرام نهی نمی‌کنند؟ چه زشت است عملی که انجام می‌دادند! «۲»
۱۰۲ - ۴۵۳۴۸- (۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «رشوه در حکم، همان کفرورزی به خداست.»

---

(۱). مائده ۵/ ۴۲.

(۲). نساء ۴/ ۶۲- ۶۳.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۴۳

۱۰۳ - ۴۵۳۴۹- (۲) امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «رشوهٔ در حکم، مصداق مال نامشروع است. سئوال شد: ای فرزند رسول خدا، گرچه به‌حق حکم دهد؟ حضرت فرمود: ولو به‌حق حکم دهد و امّا حکم به باطل که همان کفر است. خداوند عز و جل فرموده است: و آنها که به احکامی که خدا نازل کرده حکم نمی‌کنند، کافرند.»
۱۰۴ - ۴۵۳۵۰- (۳) پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند رشوه‌دهنده و رشوه‌گیرنده و رابط بین این دو را لعنت کرده است.»
۱۰۵ - ۴۵۳۵۱- (۴) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «رشوه‌دهنده، رشوه‌گیرنده و رشوه‌گیرندهٔ رابط بین این دو، همه ملعون

هستند.»

۱۰۶- ۴۵۳۵۲- (۵) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «رشوه‌دهنده و رشوه‌گیرنده و رابط بین این دو، همه ملعون هستند.»

۱۰۷- ۴۵۳۵۳- (۶) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «خداوند رشوه دهنده، رشوه گیرنده و رابط بین این دو را لعنت کرده است.»

۱۰۸- ۴۵۳۵۴- (۷) رسول خدا صلی الله علیه و آله در وصیّت خویش به امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «ای علی، بهای مردار، بهای سگ، ثمن شراب، مهر زن زناکار، رشوهٔ در حکم و مزد کاهن، مصداق مال نامشروع است.»

۱۰۹- ۴۵۳۵۵- (۸) از حضرت رضا علیه السلام روایت شده که حضرت فرمود: «پدرم از پدرانش از امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام دربارهٔ فرمودهٔ خداوند متعال که: مال حرام فراوان می‌خورند، حدیث فرمود که: این همان است که مردی حاجت برادرش را برآورده می‌سازد و پس از آن، هدیه‌اش را می‌گیرد.»

۱۱۰- ۴۵۳۵۶- (۹) امام صادق علیه السلام فرمود: «رشوهٔ در حکم، مصداق مال نامشروع است.»

۱۱۱- ۴۵۳۵۷- (۱۰) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «از رشوه بپرهیزید؛ چرا که کفر محض است و صاحب رشوه، بوی بهشت را استشمام نمی‌کند.»

۱۱۲- ۴۵۳۵۸- (۱۱) جابر بن عبداللّه گوید: «هدیه‌ای که امیران می‌دهند، [انسان را] در بند می‌کشد.»

۱۱۳- ۴۵۳۵۹- (۱۲) امام باقر علیه السلام بیان داشت: «موسی بن عمران علی نبیّنا و آله و علیه السلام فرمود: خدای من، برگزیدگان تو از میان خلقت کیانند؟ خداوند فرمود: خوش دست‌ها و خوش پاها؛ راست می‌گوید و نرم

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۴۵

و متواضع راه می‌رود. اینان به گونه‌ای هستند که کوه‌ها از جا کنده می‌شوند ولی اینان از جا کنده نمی‌شوند. موسی گفت: خدای من، چه کسانی در سرای پاکی نزد تو می‌آیند؟ خداوند فرمود: کسانی که چشم‌شان به دنیا نیست، اسرار دین را پخش نمی‌کنند و برای قضاوت رشوه نمی‌گیرند؛ حق در دل‌های‌شان جا گرفته و راستی بر زبان‌شان؛ اینان در پوشش و پناه من در دنیا و در سرای پاکی در آخرت نزد من هستند.»

ارجاعات

گذشت

در روایت یکم از باب دهم از ابواب مایکتسب به فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «امّا رشوه در قضاوت، آن کفرورزی به خداوند بزرگ و به پیامبر اوست.»

و در روایت دوّم مانند آن.

و در روایت چهارم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «امّا رشوهٔ در قضاوت، آن کفر به خداوند عز و جل است.»

و در روایت ششم و روایت هفتم و روایت هشتم، مانند آن.

و در روایت دهم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «اگر کسی رشوه بگیرد، مشرک است.»

و در روایت یازدهم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «حرام، بهای مردار (تا آن که گوید): و رشوهٔ در قضاوت است.»

و در روایت دوازده، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «رشوهٔ در حکم، مصداق مال نامشروع است.»

و در روایت سیزده، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «مال نامشروع، هفت چیز است ... رشوهٔ در قضاوت ...»

و در روایت چهارده، این گفته که: «از امام دربارهٔ سحت پرسیدم. حضرت فرمود: آن، رشوهٔ در قضاوت است.»

و در روایت پانزده، فرمودهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله که: «سحت، همان رشوهٔ در قضاوت است.»

و در روایت شانزده، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام: «دربارهٔ فرمودهٔ خداوند عز و جل که: مال حرام فراوان می‌خورند. حضرت فرمود: او همان مردی است که حاجت برادرش را برآورده می‌سازد، سپس هدیه‌اش را می‌پذیرد.»

و در روایت بیست و هفت از باب یک از ابواب پاره‌ای از احکام مردان و زنان نامحرم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله مردی را که مردم نیازمند نفع اویند (و در نسخه‌ای نیازمند علم اویند) و او از آنان رشوه می‌خواهد، لعنت کرد.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۴۷

و در روایت بیست و شش از باب یک از ابواب قضاء، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «کسی همانند معاویه حق ندارد امین بر خون‌ها و احکام باشد. (تا آن که امام علیه السلام فرماید): و نه کسی که در حکم رشوه می‌گیرد تا حق مردم را از بین ببرد.»

و در روایت بیست و نه، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام به رفاعه: «بپرهیز از پذیرفتن تحفه‌ها از خصم‌ها؛ و از باطن کار، برحذر باش.»

باب ۱۵ درآمد قاضی

۱۱۴- ۴۵۳۶۰- (۱) و بدان که رعایا طبقات و مراتبی دارند که برخی از آنان جز با برخی اصلاح نمی‌شوند و با داشتن بعضی از آنان، بی‌نیاز از بعضی دیگر نیستیم: یک طبقه، لشکریان خدا و از همین دسته هستند کاتبان عمومی و خصوصی؛ و یک طبقه، قاضیان عادل. (تا آن که گوید): و برای هر کدام بر والی به اندازه‌ای که آن را اصلاح سازد، حقّی ثابت است. (تا آن که گوید): سپس به قضاوت‌های او زیاد سرکشی کن و در بخشش به او آن اندازه که مشکلاتش را برطرف سازد، و نیاز او در سایهٔ بخشش تو به مردم کم گردد گشاده‌دستی کن.

۱۱۵- ۴۵۳۶۱- (۲) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «در امر حکومت، چاره‌ای از امیر داشتن و از این‌که رزقی برای او در نظر گرفته شود، نیست؛ و چاره‌ای از داشتن کسی که مردم را بشناسد و نیز رزقی برای او نیست؛ و چاره‌ای از داشتن حسابدار و روزی برای او نیست؛ و چاره‌ای از داشتن قاضی و در نظر گرفتن روزی‌ای برای او نیست و حضرت خوش نداشت که رزق قاضی به عهدهٔ کسانی باشد که برای‌شان قضاوت می‌کند و آن باید از بیت‌المال باشد.»

۱۱۶- ۴۵۳۶۲- (۳) امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام فرمود: «قاضی و درآمد برای قاضی و کسی که توزیع کند و حسابدار و در آمد برای آنها، ضروری است.»

۱۱۷ - ۴۵۳۶۳- (۴) عبداللّه بن سنان گوید: «امام صادق علیه السلام دربارهٔ قاضی‌ای که بین دو آبادی است و از پادشاه برای قضاوتش در آمد می‌گیرد، سئوال شد. حضرت فرمود: آن، مال نامشروع است.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۴۹

باب ۱۶ خسارت اشتباه قاضی

۱۱۸- ۴۵۳۶۴- (۱) اصبغ‌بن نباته گوید: «امیرالمؤمنین علیه السلام حکم داد که هر خطایی که قاضیان در خون یا قطع بکنند، برعهدهٔ بیت‌المال مسلمانان است.»

باب ۱۷ حکم قاضی بر پایهٔ بیّنه و سوگند

اشاره

۱۱۹ - ۴۵۳۶۵- (۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «در کتاب حضرت علی علیه السلام است که: یکی از پیامبران از قضاوت به خداوند شکوه کرد و گفت: چگونه دربارهٔ چیزی که چشمم ندیده و گوشم نشنیده، قضاوت و دادرسی کنم؟ خداوند فرمود: میان مردمان، با دو شاهد عادل قضاوت کن و آنان را با اسم حق سوگند بده و حضرت فرمود: داوود علیه السلام گفت: پروردگارا، حق را آن‌گونه که نزد توست به من نشان ده تا طبق آن حکم کنم. خداوند فرمود: تو توان آن را نداری. داوود علیه السلام نزد خدا پافشاری کرد. خداوند عز و جل به داوود علیه السلام وحی کرد که: این شاکی پدر این فرد را کشته و مالش را گرفته است. داوود علیه السلام دستور داد تا شاکی کشته و مالش گرفته شود و آن را به کسی داد که از او شکایت شده بود.

حضرت فرمود: مردم شگفت زده شدند و با هم گفتگو کردند تا آن که به حضرت داوود علیه السلام رسید و از این جهت ناراحت شد؛ لذا از خدا خواست تا این حالت را از او بردارد. خداوند هم چنین کرد. سپس خداوند عز و جل به داوود وحی کرد که: در میان مردم با بیّنه‌ها حکم کن و آنان را با نام من همراه کن که بدان سوگند بخورند.»

۱۲۰ - ۴۵۳۶۶- (۲) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «تنها من در میان شما طبق بیّنه‌ها و سوگندها دادرسی می‌کنم و بعضی از شما بهتر از دیگری دلیل و حجت می‌آورد؛ بنابراین هر فردی که من از مال برادرش چیزی را برای او جدا ساختم که او می‌داند، این از آن او نیست. تنها تکّه‌ای از آتش برای او قطع می‌کنم.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۵۱

۱۲۱ - ۴۵۳۶۷- (۳) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «تنها من در میان شما بر پایهٔ بیّنه‌ها حکم می‌کنم و حضرت داوود علیه السلام گفت: پروردگارا، من در میان بندگان تو حکمی می‌کنم که شاید در آن حکم، مطابق حقیقت علم تو حکم نکنم. خداوند عز و جل به او وحی کرد که: ای داوود، میان بندگان بر پایهٔ سوگندها و بیّنه‌ها حکم کن و آنان را در اموری که از چشم تو دور است، به من واگذار. من میان‌شان در آخرت در مورد آن حکم می‌کنم.

داوود گفت: پروردگارا، مرا بر دادرسی‌های آخرت آگاه فرما. خداوند به او وحی کرد که: ای داوود، آن چیزی را که تو پرسیدی، من احدی از بندگانم را بر آن آگاه نساخته‌ام و شایسته هم نیست که کسی جز من از بندگانم بدان حکم کند. ولی اینها جلوی داوود را از این که برگردد و از خدا این را نخواهد، نگرفتند. خداوند به داوود وحی کرد که: ای داوود، تو از من چیزی را خواسته‌ای که هیچ پیامبری پیش از تو نخواسته است. ولی به‌زودی تو را بر آن آگاه می‌سازم. ولی تو طاقت آن را نداری و احدی از بندگانم هم در دنیا طاقت آن را ندارد.

پس از آن بود که مردی نزد داوود آمد و از مرد (دیگری) دربارهٔ گاوی که آن مرد دوّم ادّعا دارد که مال اوست و آن فرد اول منکر است و بیّنه هم آورده و بیّنه هم شهادت داده‌اند که آن گاو مال آن مرد اوّل و در اختیار مرد اوّل است، شکایت کرد. خداوند به داوود وحی کرد که: گاو را از آن کس که گاو در دست اوست، بگیر و آن را به مدّعی علیه بده و به او شمشیری بده و مأمورش ساز که گردن آن کس که گاو نزد او پیدا شده است، بزند. داوود آنچه خداوند به آن امر داده بود، انجام داد ولی دلیلش را نفهمید و این مطلب بر او سنگین آمد و بنی‌اسرائیل هم حکمی را که داوود داده بود، نپذیرفتند. پس از آن، پیر مردی آمد که جوانی را گرفته بود و با جوان، یک خوشه انگور بود. پیرمرد گفت: ای پیامبر خدا، این جوان داخل باغ من شده و باغستان انگور مرا خراب کرده و بدون اجازه‌ام از آن خورده و این خوشه انگور را بدون دستور من از آن باغ گرفته است.

داوود علیه السلام به جوان گفت: تو چه می‌گویی؟ جوان هم اقرار کرد که چنین کاری را کرده است. پس از آن، خداوند به

حضرت داوود وحی کرد که: دستور بده این جوان گردن این پیرمرد را بزند و باغ این پیرمرد را به جوان بده و او را مامور ساز تا جای مشخصی از این باغ را بکند و در آن‌جا هزار درهم بیابد که این پیرمرد آنها را در آنجا دفن کرده است، جوان آنها را بردارد. داوود هم چنین کرد و اندوهش زیادتر شد و بنی‌اسرائیل در این باره سخن گفتند و در این مورد هم کار داوود را نپذیرفتند و نزد داوود جمع شدند تا با او در این‌باره گفتگو کنند. بنی‌اسرائیل نزد داوود بودند، در حالی که آماده شده بودند که با داوود سخن بگویند که گاوی فراری آمد. او می‌آمد و مردم هم به او می‌نگریستند تا آن که به مردی نگاه کردند که از خانه‌اش بیرون آمد. گاو را گرفت و بست. پس از آن، داخل خانه شد و کاردی بیرون آورد و گاو را کشت، پوستش را کند، گوشت را تکه تکه کرد و به خانه‌اش برد و مردم همچنان به او نگاه می‌کردند. مردم در این حال بودند که مرد با شتاب آمد

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۵۳

و به یکی از افراد گفت: تو گاوی را ندیده‌ای که از اینجا بگذرد؟ او گفت: آری، آن گاو همین است که این شخص آن را سر برید. آن مرد به سرعت رفت تا نزد آن شخص رسید. او را گرفت و نزد داوود آورد و گفت: ای پیامبر خدا، گاوی داشتم، فرار کرد. این مرد را یافتم که او را کشته و پوست کنده و آن را تکّه تکّه می‌کرد و به خانه‌اش می‌برد و این سر گاو من و پوست اوست و از حاضران بیّنه آورد که شهادت دادند این گاو از او بوده است. حضرت داوود به مردی که گاو را کشته بود، گفت: تو چه می‌گویی؟ او گفت: ای پیامبر خدا، من نمی‌دانم اینان چه می‌گویند ولی یک روز بیرون آمدم و هیچ در خانه برای اهلم نداشتم. یک گاو فراری پیدا کردم و او را کشتم. گوشتش را به خانه‌ام بردم؛ همان گونه که این مرد گفت. حال هر چه بر من ثابت می‌شود، شما اجرا کنید.

خداوند به حضرت داوود علیه السلام وحی کرد که: به این مرد که آمده و گاو را طلب می‌کند، دستور ده که بخوابد و به آن شخص که گاو را کشته است، فرمان ده که این مرد را بکشد؛ همان گونه که گاو را کشت و هر چه صاحب و مالک و در اختیار اوست، ملک این فرد قرار بده. داوود هم چنین کرد و اندوهش مضاعف گردید و بنی‌اسرائیل بر سر داوود آمدند و گفتند: ای پیامبر خدا، این چه احکامی است که از تو به ما می‌رسد! ما دربارهٔ آنها نزد تو آمدیم که دیدیم بزرگ‌تر از آن را انجام دادی.

داوود گفت: به خدا سوگند! من چنین نکرده‌ام و خداوند به من دستور داده است و جریان درخواستی که از خداوند داشته، برای آنان باز گو کرد. پس از آن به محراب در آمد و از خداوند خواست تا او را بر معانی احکامی که داشته، واقف سازد تا آنها را برای بنی‌اسرائیل ببرد.

خداوند به داوود وحی کرد که: ای داوود، امّا صاحب آن گاو ماده که گاو در دست او بود؛ او پدر فرد دیگری را ملاقات کرده بود. او را کشته و گاو را از او گرفته بود. فرزند مقتول، گاو را شناخت ولی شاهدی که به نفعش شهادت دهد، نیافت و نمی‌دانست که آن کس که گاو در دست اوست، قاتل پدرش می‌باشد ولی من این را می‌دانستم؛ لذا بر طبق علمم قضاوت کردم و اما صاحب خوشهٔ انگور؛ آن پیرمرد که صاحب باغ بود، پدر آن جوان را کشته و از او مالی گرفته و با آن مال، همان باغستان را خریداری کرده و مبلغی از مال، مانده بود که آن را در باغ دفن نموده بود و جوان هیچ از این جریان با خبر نبود ولی من می‌دانستم؛ بنابراین بر پایهٔ علمم قضاوت کردم.

اما صاحب گاو نر؛ او پدر همان مردی که گاو را کشت، کشته و از او مال بسیاری گرفته بود که آن مایهٔ اصلی کار و کسب او شده بود و آن مرد نمی‌دانست ولی من با اطلاع بودم؛ لذا بر پایهٔ علمم به نفع او حکم دادم.

و ای داوود، این از نمونه‌های احکام آخرت من است و آن را برای روز حساب گذاشته‌ام. تو از من جلو انداختن آنچه من می‌خواهم عقب بیندازم، مخواه و میان بندگانم آن‌گونه که مأمور هستی، قضاوت کن.»

۱۲۲- ۴۵۳۶۸- (۴) امام صادق علیه السلام فرمود: «در کتاب علی علیه السلام است که یکی از پیامبران به خدایش شکایت کرد و

گفت: ای خدای من، چگونه دربارهٔ چیزی که شاهد نبوده‌ام و ندیده‌ام، قضاوت کنم؟ حضرت فرمود:

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۵۵

خداوند عز و جل به او وحی کرد که: طبق کتاب من میانشان حکم و آنان را با نام من همراه کن و بدان سوگندشان بده و فرمود: این سوگند، برای کسی است که بیّنه ندارد.»

۱۲۳- ۴۵۳۶۹- (۵) امام باقر علیه السلام فرمود: «یکی از پیامبران به پروردگارش شکایت کرد که: چگونه در کارهایی که از آن بی‌خبر هستم و برایم بیان نشده است، حکم کنم؟ حضرت بیان داشت: خداوند به او فرمود: آنان را به من باز گردان و با نام من همراهشان ساز که بدان سوگند بخورند.»

۱۲۴- ۴۵۳۷۰- (۶) ابان گوید: «از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: دنیا تمام نمی‌شود تا آن که مردی از خاندان من خروج کند که مانند حکم آل‌داوود حکم می‌کند و دو شاهد نمی‌خواهد و به هر کس حق او را می‌دهد.»

۱۲۵- ۴۵۳۷۱- (۷) ابان بن تغلب گوید: «در مسجدی در مکه همراه امام جعفر صادق علیه السلام بودم. او دست مرا گرفت و فرمود: ای ابان، به زودی خداوند سیصد و سیزده مرد را در این مسجدتان می‌آورد که مردم مکه می‌دانند پدران و نیای آنان هنوز آفریده نشده‌اند. همه شمشیر دارند و هر شمشیری اسم آن مرد و اسم پدرش و وصف و نسبش نوشته شده است. پس از آن به منادی‌ای دستور می‌دهد که ندا دهد:

این همان مهدی (عج) است که مانند دادرسی داوود و سلیمان قضاوت می‌کند و بر آن قضاوت، دو شاهد نمی‌طلبد.»

۱۲۶- ۴۵۳۷۲- (۸) ابوعبیده حذّاء گوید: «من در زمان امام باقر علیه السلام- آن زمان که ایشان رحلت کرد- به سان گوسفندی که چوپان ندارد، می‌گشتیم. پس از آن با سالم بن ابی حفصه ملاقات کردیم. او به من گفت: ای ابا عبیده، امامت کیست؟ گفتم: امامان من آل‌محمد هستند. او گفت: تو هلاک شدی و دیگران را هلاک کرده‌ای! آیا من و تو از امام باقر علیه السلام نشنیدیم که می‌فرمود: هر کس که بمیرد و امام نداشته باشد، به مرگ جاهلیّت می‌میرد؟

من گفتم: به جان خودم سوگند، آری شنیدم!

اباعبیده گوید: سه سال یا حدود سه سال پیش از آن بر امام صادق علیه السلام وارد شدم و خداوند، معرفت امام را روزی‌ام کرد. به امام صادق علیه السلام گفتم: سالم به من چنین و چنان گفت. ابوعبیده گوید: امام فرمود: ای اباعبیده، از ما کسی نمی‌میرد تا آن که کسی را پس از خویش جانشین می‌سازد که همچون او عمل کند و به سیرهٔ او رفتار نماید و به آنچه او دعوت می‌کرده است، دعوت کند.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۵۷

ای اباعبیده، آنچه به داوود داده شده، مانع آن نیست که به سلیمان هم داده شود. سپس فرمود:

ای اباعبیده، آن زمان که قائم آل‌محمد صلی الله علیه و آله قیام کند، به حکم داوود و سلیمان حکم می‌دهد و بیّنه نمی‌طلبد.»

۱۲۷- ۴۵۳۷۳- (۹) امام صادق علیه السلام فرمود: «آن زمان که قائم آل محمد قیام کند، مانند حکم داوود و سلیمان حکم می‌کند و از مردم بیّنه نمی‌طلبد.»

۱۲۸- ۴۵۳۷۴- (۱۰) حریز گوید: «از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: دنیا تمام نمی‌شود تا آن که مردی از اهل بیت ما خروج کند. او به حکم آل داوود حکم می‌کند و از مردم بیّنه نمی‌خواهد.»

۱۲۹- ۴۵۳۷۵- (۱۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «آن زمان که قائم آل محمّد صلی الله علیه و آله قیام کند، میان مردم به حکم حضرت داوود علیه السلام حکم می‌دهد و به بیّنه نیاز ندارد. خداوند به او الهام می‌کند و او با علم خویش حکم می‌کند و هر گروهی را به آنچه در باطن خویش دارند، خبر می‌دهد و دوستش را از دشمنش با تفرّس می‌شناسد. خداوند سبحان گوید: در این

(سرگذشت عبرت‌انگیز) نشانه‌هایی است برای هوشیاران و ویرانه‌های سرزمین آنها بر سر راه همیشگی (کاروان‌ها) ست.»

۱۳۰ - ۴۵۳۷۶- (۱۲) حسن بن ظریف گوید: «برای امام حسن عسکری علیه السلام نوشتم و از ایشان دربارهٔ حضرت قائم (عج) پرسیدم که: آن زمان که قیام می‌کند، بر پایهٔ چه چیزی حکم می‌کند؟ و می‌خواستم که از ایشان دربارهٔ دارویی برای تب ربع (حمی الربع) «۱» بپرسم که از ذکر آن غافل شدم. جواب آمد: تو دربارهٔ امام پرسیده‌ای. آن زمان که امام قیام کند، با علمش بین مردم دادرسی می‌کند؛ مانند دادرسی داوود علیه السلام و بیّنه نمی‌خواهد و تو می‌خواستی که چیزی برای تب ربع بپرسی ولی فراموشی برایت پیش آمد. در برگه‌ای بنویس و بر شخص تب دار آویزان کن: یا نار کونی برداً و سلاماً علی ابراهیم. حسن بن ظریف گوید: این آیه را نوشتم و بر تب داری که داشتم آویزان ساختم، خوب شد و بهبودی یافت.»

---

(۱). حمی‌الربع یا تب ربع- تبی است که یک روز می‌آید و دو روز یا سه روز قطع می‌شود- م.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۵۹

۱۳۱- ۴۵۳۷۷- (۱۳) امام صادق علیه السلام فرمود: «در زمان حضرت داوود علیه السلام زنجیری بود که مردم برای قضاوت پیش او می‌رفتند. مردی جواهری نزد مردی به امانت نهاد. آن مرد امانت را انکار کرد. مرد اوّل او را پیش زنجیر برد. آن مرد به همراه مرد اوّل پیش زنجیر رفت در حالی که جواهر را در نیزه‌ای کرده بود و چون خواست که زنجیر را بگیرد، به مرد اوّل گفت: این نیزه را بگیر تا من زنجیر را بردارم. مرد اول نیزه را گرفت. آن گاه مرد دوم به زنجیر نزدیک شد، دست برد و آن را گرفت و زنجیر در دستش قرار گرفت. پس از آن خداوند متعال به داوود وحی کرد که در میان مردم بر پایهٔ بیّنه‌ها حکم کن و آنان را به نام من همراه ساز که به من سوگند بخورند و زنجیر، دیگر برداشته شد.»

ارجاعات

گذشت

در روایات باب دوازده از ابواب رهن و باب چهار از ابواب ودیعه، چیزی که بر این مفاد دلالت دارد و در باب یکم از ابواب قضاء، مناسب این باب.

می‌آید:

در روایات ابواب بعدی و بسیاری از روایات ابواب شهادت، مفاهیمی است که بر این مفاد دلالت دارد.

باب ۱۸ آوردن بیّنه برعهدهٔ مدّعی و سوگند بر عهدهٔ مدّعیٰ علیه

اشاره

۱۳۲- ۴۵۳۷۸- (۱) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «بیّنه بر مدّعی و سوگند بر مدّعیٰ‌علیه است.»

۱۳۳- ۴۵۳۷۹- (۲) برید بن معاویه گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ قسامه پرسیدم، حضرت فرمود: در همهٔ حقوق، بیّنه بر مدّعی و سوگند بر مدّعیٰ‌علیه است مگر در خون؛ چرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگامی که خیبر بود، انصار مردی از

خودشان را نیافتند. پس از آن، او را کشته پیدا کردند. انصار گفتند: فلان یهودی یار ما را کشته است. رسول خدا صلی الله علیه و آله به کسانی که در پی این قضیه بودند، فرمود: دو نفر عادل از غیر خودتان بیاورید (که شهادت دهد)، آن‌گاه او را به طور کامل قصاص کنید. انصار گفتند: ای رسول خدا، نزد ما دو شاهد از غیر خودمان نیست و ما خوش نداریم که بر چیزی که ندیده‌ایم سوگند یاد کنیم.

آن‌گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله دیهٔ مرد انصار را از نزد خویش پرداخت و فرمود: فقط خون‌های مسلمانان با

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۶۱

قسامه حفظ شده است. تا این‌که اگر فاجر فاسقی فرصتی بر دشمن خویش دید، ترس قسامه که مبادا به واسطهٔ آن کشته شود، او را از کشتن او باز دارد و او از کشتن دست بکشد. وگرنه مدّعیٰ‌علیه باید به عنوان قسامه پنجاه مرد سوگند یاد کنند که ما نکشته‌ایم و قاتل او را نمی‌شناسیم. وگرنه اگر کشته‌ای را در میان‌شان پیدا کنند، دیه برعهدهٔ آنان قرار می‌گیرد؛ البته در صورتی که کسانی که علیه آنان ادّعا شده است، سوگند نخورند.»

۱۳۴- ۴۵۳۸۰- (۳) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «بیّنه بر مدّعی و سوگند بر مدّعیٰ‌علیه است و صلح و سازش بین مسلمانان رواست مگر سازشی که حرامی را حلال یا حلالی را حرام سازد.»

۱۳۵ – ۴۵۳۸۱- (۴) فقه الرضا علیه السلام: «و بدان که، حکم در همهٔ دعاوی این است که بیّنه بر مدّعی و سوگند بر مدّعیٰ علیه است و اگر مدّعیٰ‌علیه از سوگند امتناع ورزد، حقّ برای مدّعی ثابت می‌شود. ولی اگر مدّعیٰ‌علیه سوگند به مدّعی برگرداند، در صورتی که مدّعی دو شاهد ندارد و مدّعی سوگند نخورد، حقّ بر مدّعی ثابت نیست مگر در حدود که سوگند در آن نیست و مگر در خون که بیّنه بر مدّعیٰ‌علیه و سوگند بر مدّعی است، تا آن که خون فرد مسلمان هدر نرود.»

۱۳۶- ۴۵۳۸۲- (۵) پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «بیّنه بر مدّعی و سوگند بر منکر است.»

۱۳۷- ۴۵۳۸۳- (۶) (محمّد بن سنان از حضرت رضا علیه السلام در حدیث علّت‌ها ...) علّت این که در همهٔ حقوق جز خون، بیّنه بر مدّعی و سوگند بر مدّعیٰ‌علیه است، برای این است که مدّعیٰ‌علیه منکر است و نمی‌تواند بر آنچه انکار می‌کند، بیّنه بیاورد؛ چون مجهول است و در خصوص خون، بیّنه بر مدّعیٰ‌علیه و سوگند بر مدّعی است؛ چون این احتیاطی است که به وسیلهٔ آن مسلمانان حفظ می‌گردند تا آن که خون مرد مسلمان باطل نگردد و تا آن که این قاتل را باز دارد و منع کند؛ چون اقامهٔ بیّنه بر او سخت است. زیرا کسی که شهادت دهد او این کار را نکرده، کم است و امّا علت این که قسامه پنجاه مرد قرار داده شده است، برای سخت‌گیری و شدت به خرج دادن و رعایت احتیاط و تحفظ است تا آن که خون فرد مسلمان هدر نرود.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۶۳

۱۳۸ – ۴۵۳۸۴- (۷) امام صادق علیه السلام فرمود: «خداوند عز و جل در خصوص خون‌های‌تان حکمی داده برخلاف آنچه در اموال‌تان حکم داده است. در اموال‌تان حکم کرده که بیّنه بر مدّعی و سوگند بر مدّعیٰ‌علیه است.

ولی در خون‌های‌تان حکم کرده که بیّنه بر مدّعیٰ‌علیه و سوگند بر مدّعی است تا خون فرد مسلمان هدر نگردد.»

۱۳۹- ۴۵۳۸۵- (۸) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «بیّنه در اموال بر مدّعی و سوگند بر مدّعیٰ‌علیه است.»

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «بیّنه در خصوص خون‌ها بر کسی است که انکار می‌کند تا آن که او را از ادّعایی که علیه او شده، پاک سازد و سوگند بر مدّعی است.»

۱۴۰- ۴۵۳۸۶- (۹) پدر عدیّ‌بن عدیّ گوید: «امرءالقیس و مردی از حضرت دربارهٔ زمینی نزاع‌شان را خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله بردند. حضرت فرمود: آیا بیّنه داری؟ گفت: نه. حضرت فرمود: پس او سوگند بخورد. امرءالقیس گفت: به خدا سوگند! در این صورت زمینم را می‌برد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اگر او با سوگندش زمینت را ببرد، از کسانی می‌شود که خداوند

در روز قیامت به او نگاه نمی‌کند و او را پاک نمی‌سازد و برای او عذاب دردناکی است. راوی گوید: مرد ترسید و آن زمین را به او برگرداند.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۶۵

۱۴۱ - ۴۵۳۸۷- (۱۰) امام صادق علیه السلام فرمود: «حضرت داوود علیه السلام پیوسته دعا می‌کرد که خداوند دادرسی میان مردم را آن‌گونه که نزد خداوند حقّ است به او بیاموزد. خداوند به او وحی کرد که: ای داوود، مردم این را تحمل نمی‌کنند ولی من به‌زودی انجام خواهم داد.

پس از آن، دو نفر نزد او رفتند و یکی بر دیگری از داوود علیه السلام کمک خواست. حضرت داوود دستور داد به کسی که علیه او از داوود کمک خواسته شده بود، برخیزد و گردن آن کس را که کمک خواسته بود، بزند. او هم، چنین کرد. بنی‌اسرائیل آن را بزرگ شمردند و گفتند: مردی آمده از ظلم و ستم مردی شکایت می‌کند، داوود به ظالم دستور می‌دهد که گردن (مظلوم) را بزند! حضرت داوود علیه السلام گفت: پروردگار من! مرا از این هلاکت نجات ده. امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند به حضرت داوود علیه السلام وحی کرد که: ای داوود، تو از من خواستی که دادرسی‌ام را بین بندگانم آن‌گونه که نزد من حقّ است، بیاموزم. این کسی که از تو کمک خواست، پدر آن کسی را که علیه او کمک خواسته است، کشته است، من هم دستور دادم گردنش به عنوان قصاص در برابر پدرش زده شد و آن پدر، در باغستان چنانی زیر درخت چنانی مدفون است. برو و او را با نامش بخوان، او به تو جواب می‌دهد.

پس از آن از او بپرس. امام صادق علیه السلام فرمود: داوود در حالی که به شدت شاد شده بود که به مانندش شاد نشده بود، بیرون آمد و به بنی‌اسرائیل گفت: خداوند گشایش داد. او حرکت کرد و مردم هم به همراه او تا به درخت رسیدند. فریاد زد: ای فلانی! او گفت: لبیک ای پیامبر خدا! داوود گفت: چه کسی تو را کشته است؟ او گفت: فلان کس. بنی‌اسرائیل گفتند: ای پیامبر خدا، ما هم از او شنیدیم که می‌گوید؛ بنابراین ما هم چون او می‌گوییم. پس از آن خداوند متعال به داوود وحی کرد که: ای داوود، بندگان طاقت حکم را به آن‌گونه که نزد من است، ندارند. پس، از مدّعی، بیّنه بخواه و مدّعیٰ‌علیه را با نام من همراه ساز.»

ارجاعات

گذشت

در باب پیشین، چیزی که بر این دلالت دارد.

می‌آید:

در باب بعدی و باب پس از آن و باب بیست و یک و باب بیست و دو و باب بیست و سه و باب بیست و چهار و باب بیست و پنج و باب سی، مناسب این مفاد.

و در روایت ششم از همین باب، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «تنها بیّنه بر مدّعی است.»

و در روایت سوم از باب سی و سه، فرمودهٔ رسول خدا صلی الله علیه و آله: «تنها میان‌تان با بیّنه و سوگندها قضاوت می‌کنم» و در روایت پنج از باب چهل، فرمودهٔ رسول خدا صلی الله علیه و آله که: «بیّنه بر مدّعی و سوگند بر منکر است.»

و در روایات باب نهم از ابواب دعوی قتل، چیزی که بر این مفاد دلالت دارد.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۶۷

باب ۱۹ شناسایی شهود توسط قاضی

اشاره

۱۴۲- ۴۵۳۸۸- (۱) در تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام: «اگر دو نفر نزاع‌شان را در مورد حقّی پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌آوردند، ایشان پیوسته به مدّعی می‌فرمود: تو بیّنه داری؟ پس اگر بیّنه‌ای می‌آورد که او را می‌پسندید و می‌شناخت، حکم را بر مدّعیٰ علیه جاری می‌کرد ولی اگر بیّنه نداشت، مدّعیٰ علیه را به خدا سوگند می‌داد که آنچه مدّعی ادّعا می‌کند، برعهدهٔ او نیست و نه حتی برخی از آن و اگر مدّعی شاهدانی می‌آورد که آنان را نه به خوبی و نه به بدی می‌شناخت، به شاهدان می‌فرمود: قبیله‌های شما کجاست؟ آنان بیان می‌کردند؛ بازارتان کجاست؟ آنان مشخص می‌کردند؛ منزل‌تان کجاست؟
خصوصیات آن را می‌گفتند.
پس از آن، افراد درگیر و شاهدان را در برابرش حاضر می‌ساخت. سپس دستور می‌داد نام‌های مدّعی و مدّعیٰ علیه و شاهدان نوشته شود و مورد شهادت را مشخص می‌کرد. سپس آن را به مردی از یاران خویش تحویل می‌داد. پس از آن مشابه همان را به مرد دیگری از یاران خویش می‌داد. سپس می‌فرمود: هر کدام از شما دو نفر به گونه‌ای که دیگری نفهمد به سوی قبیله‌های آنان و بازارهای‌شان و جایگاه‌های‌شان و محلّی که زندگی می‌کنند، برود و دربارهٔ این دو تحقیق کند. آن دو هم می‌رفتند و می‌پرسیدند. پس اگر مردم، خوبی می‌گفتند و فضیلتی ذکر می‌کردند، آن دو نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌آمدند و او را بدان خبر می‌دادند و حضرت گروهی را که مدح کرده بود، همراه شاهدان حاضر می‌ساخت و به آن گروه که بر این دو مدح گفته بودند، می‌فرمود: این فلانی، فرزند فلانی است و این فلان، فرزند فلان است. آیا شماها این دو را می‌شناسید؟
آنان می‌گفتند: آری. آن‌گاه حضرت می‌فرمود: فلان و فلان، برای من از شما دربارهٔ این دو شاهد خبر نیک و تعریف شایسته‌ای کرده‌اند. آیا همان‌گونه است که این دو گفته‌اند؟ اگر می‌گفتند آری، حضرت در این هنگام بر پایهٔ شهادت آن دو، علیه مدّعیٰ علیه حکم می‌داد و اگر آن دو نفر (فرستادهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله) خبر بد و زشتی را می‌آوردند، حضرت آنان را می‌خواست و به آنان می‌گفت: آیا فلان و فلان را می‌شناسید؟ آنان می‌گفتند: آری. حضرت می‌فرمود: بنشینید تا آن دو حاضر شوند.
منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۶۹
پس می‌نشستند و حضرت آن دو را حاضر می‌کرد و به آن گروه می‌گفت: آیا این دو، این گونه‌اند؟ آنان می‌گفتند: آری و چون این نزد حضرت ثابت می‌شد، از شاهدها پرده‌دری نمی‌کرد و عیب آنان نمی‌گفت و آنان را توبیخ نمی‌کرد ولی اطراف درگیر را به سازش دعوت می‌کرد و همچنان اصرار می‌کرد تا آن که با هم سازش کنند تا آن که شاهدان رسوا نشوند و بر آنان پرده‌پوشی می‌کرد و حضرت با رأفت، رحمت و عطوفت و بر امّت خویش مهربان بود و اگر شاهدان از مردان پایین دست و غریبان بودند و شناخته نبودند، قبیله نداشتند، بازار و خانه نداشتند، حضرت به مدّعیٰ علیه توجّه می‌کرد و می‌گفت: تو دربارهٔ این دو چه می‌گویی؟ اگر می‌گفت که من جز خوبی نمی‌دانم و تنها این دو در شهادت علیه من اشتباه کرده‌اند، شهادت آن دو را علیه او تنفیذ می‌کرد. ولی اگر آن دو را مذمّت می‌کرد و عیب‌شان می‌گفت، حضرت میان دو خصم سازش برقرار می‌کرد و مدّعیٰ علیه را سوگند می‌داد و نزاع میان‌شان را پایان می‌بخشید.»
۱۴۳- ۴۵۳۸۹- (۲) یونس بن عبدالرحمان از برخی مردان خویش روایت کرده که گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ بیّنه‌ای که بر حقّ اقامه شده است، پرسیدم که: آیا قاضی می‌تواند طبق گفتهٔ بیّنه، حکم بدون تحقیق دهد، در صورتی که آنان را خوب

نمی‌شناسد؟ حضرت فرمود: پنج چیز است که مردم باید در آن چیزها به ظاهر حکم عمل کنند: ولایات، ازدواج، ارث بری‌ها، ذبیحه‌ها و شهادات، بنابراین اگر ظاهر مرد ظاهر امینی باشد، شهادتش نافذ است و از باطن او تحقیق نمی‌گردد.»

ارجاعات

می‌آید:

در روایت دوّم از باب هجدهم از ابواب شهادات، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «اگر برده عادل باشد، شهادتش جایز است.»
و در روایت سوّم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «شهادت برده اگر عادل باشد، عیبی ندارد.»
منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۷۱

باب ۲۰ تغییر شهادت شاهد

اشاره

۱۴۴- ۴۵۳۹۰- (۱) پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «کسی که شهادتی نزد ما بدهد و سپس شهادتش را تغییر دهد، ما به همان شهادت اوّل می‌گیریم و شهادت اخیر را رها می‌کنیم.»
۱۴۵- ۴۵۳۹۱- (۲) از رسول خدا صلی الله علیه و آله مشابه روایت قبلی روایت شده است؛ تنها در آن است که: «ما او را به شهادت اوّلی می‌گیریم و شهادت دوّم را طرح می‌کنیم.»

ارجاعات

گذشت

در روایت یکم از باب نهم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «امیرالمؤمنین علیه السلام پیوسته به اوّل سخن نه آخر آن، توجه می‌کرد.»

می‌آید:

در بسیاری از روایات باب دوازده از ابواب شهادت، چیزی که دلالت دارد بر اخذ به شهادت اوّلی و طرح شهادت بعدی.

باب ۲۱ مدّعی بیّنه اقامه کند، سوگند بر او نیست و ...

اشاره

۱۴۶- ۴۵۳۹۲- (۱) محمّد بن مسلم گوید: «از امام باقر علیه السلام دربارهٔ این که مرد اقامهٔ بیّنه بر حقّ خویش می‌کند، آیا بر اوست

که سوگند بخورد، پرسیدم. حضرت فرمود: نه.»

۱۴۷ – ۴۵۳۹۳– (۲) محمّد بن مسلم گوید: «از امام صادق علیه السلام در این باره که مرد اقامهٔ بیّنه بر حقّ خویش می‌کند، آیا بر اوست که سوگند بخورد؟ حضرت فرمود: نه.»

۱۴۸ – ۴۵۳۹۴– (۳) امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر مرد اقامهٔ بیّنه بر حقّ خویش بکند، بر او سوگند نیست ولی اگر اقامهٔ بیّنه نکند و مدّعیٰ‌علیه سوگند را به او باز گرداند، در این صورت اگر از این‌که سوگند بخورد امتناع کند، حقّی برای او نیست.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۷۳

۱۴۹ – ۴۵۳۹۵– (۴) امام صادق علیه السلام دربارهٔ این که مرد ادّعای حقّ می‌کند ولی بیّنه ندارد و به نفع او حکم می‌شود که مدّعیٰ‌علیه باید سوگند بخورد و مدّعیٰ‌علیه آن را بر مدّعی باز می‌گرداند که سوگند یاد کند که حقّش آن‌گونه که گفته ثابت است تا مدّعی علیه به او بدهد آنچه را که بر آن سوگند خورده است.

فرمود: «این حقّ اوست و اگر مدّعی از سوگند امتناع ورزد، حقّی ندارد.

و اگر حقّ بر مرد با بیّنه ثابت شود- در حالی که او منکر است و او بخواهد که مدّعی سوگند بخورد- این حقّ که برای مدّعی است از مدّعیٰ‌علیه ساقط نمی‌شود. این برای اوست؛ چون حقوق گاهی ساقط می‌شود به گونه‌ای که آن کس که حقّ بر گردن اوست، نمی‌فهمد و هر کس که آنچه بر او واجب است نشناسد، حاکم باید او را از آنچه بر او واجب است، آگاه سازد. پس اگر سوگند را درخواست کرد، این حقّ برای اوست و اگر مرد ادّعایی کند و آن شخص انکار نماید و او را سوگند دهد و او برایش سوگند بخورد سپس مدّعی برای ادّعای خود بیّنه بیاورد، بیّنه‌اش پذیرفته می‌شود.»

ارجاعات

گذشت

در روایت پانزده از باب ششم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «بر گرداندن سوگند به مدّعی با این‌که بیّنه دارد؛ چرا که این نابینایی را از بین می‌برد و در قضاوت استوارتر است.»

و در روایات باب هجده، چیزی است که می‌توان همین مفاد را از آن بهره گرفت؛ مراجعه کنید.

باب ۲۲ حقّ سوگند دادن منکر توسط مدّعی

اشاره

۱۵۰ – ۴۵۳۹۶– (۱) محمّد بن مسلم از امام صادق یا امام محمّد باقر علیهم السلام دربارهٔ این‌که مرد ادّعا می‌کند ولی بیّنه ندارد، روایت کرده است که: «حضرت فرمود: او را سوگند می‌دهد پس اگر منکر، سوگند را به صاحب حقّ برگرداند و او سوگند نخورد، حقّی برای او نیست.»

۱۵۱ – ۴۵۳۹۷– (۲) امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که حقّی علیه او ادّعا می‌شود و صاحب حقّ بیّنه ندارد، فرمود: «صاحب حقّ، مدّعیٰ‌علیه را سوگند می‌دهد. اگر او از این که سوگند بخورد امتناع کند و به صاحب حقّ بگوید که من سوگند را بر تو باز می‌گردانم، بر صاحب حقّ واجب است که سوگند بخورد و مالش را بگیرد.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۷۵

۱۵۲– ۴۵۳۹۸– (۳) امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که حقّی علیه او ادّعا می‌شود و بیّنه‌ای برای مدّعی نیست، فرمود: «مدّعی علیه را سوگند می‌دهند یا این که سوگند را بر صاحب حقّ برمی‌گرداند و اگر صاحب حقّ سوگند نخورد، حقّی برای او نیست.»

۱۵۳– ۴۵۳۹۹– (۴) امام صادق علیه السلام فرمود: «سوگند بر مدّعی برگردانده می‌شود.»

۱۵۴– ۴۵۴۰۰– (۵) یونس از کسی روایت کرده است که «فرمود: احقاق حقوق چهار گونه است: شهادت دو مرد عادل و اگر دو نفر عادل نباشد، پس یک مرد و دو زن و اگر دو زن هم نبود، یک مرد و سوگند مدّعی و اگر شاهدی نبود، پس سوگند بر مدّعیٰ‌علیه است پس اگر سوگند نخورد و سوگند را بر مدّعی بازگرداند، بنابراین بر او واجب است که سوگند بخورد و حقّش را بگیرد و اگر امتناع کند از این که سوگند بخورد، پس چیزی بر تو نیست.»

۱۵۵– ۴۵۴۰۱– (۶) امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر مدّعی اقامهٔ بیّنه کند، دیگر سوگند بر او نیست و اگر بیّنه اقامه نکند و آن کس که علیه او ادّعا شده [مدّعیٰ‌علیه] سوگند را به او بازگرداند و او از سوگند امتناع ورزد، دیگر حقّی برای او نیست.»

۱۵۶– ۴۵۴۰۲– (۷) اگر مدّعیٰ‌علیه سوگند را بر مدّعی برگرداند و مدّعی دو شاهد نداشته باشد و سوگند هم نخورد، حقّی برای او نیست.

ارجاعات

گذشت

در روایات باب هجده و باب بیست و یک و باب بیست و سه، چیزی که بر این مفاد دلالت دارد و در روایت چهارم از باب پیشین، این گفته که: «او دربارهٔ مردی که ادّعای حقّ دارد و بیّنه‌ای ندارد و حکم شود که مدّعیٰ‌علیه سوگند بخورد و مدّعیٰ‌علیه سوگند را بر مدّعی ردّ کند که [این‌گونه سوگند بخورد]، حقّ او ثابت است آن‌گونه که گفته است تا آنچه را که بر آن سوگند خورده به او بدهد. حضرت فرمود: این حقّ اوست و اگر مدّعی از سوگند امتناع ورزد، حقّی برای او نیست ...»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۷۷

باب ۲۳ ثبوت حقّ علیه منکر و میّت

اشاره

۱۵۷– ۴۵۴۰۳– (۱) عبدالرحمن بن ابی عبداللّه گوید: «به شیخ علیه السلام [منظور امام علیه السلام است] گفتم دربارهٔ مردی که ادّعا دارد که از مردی حقّی را طلب دارد و بیّنه‌ای برای خود ندارد، به من خبر دهید.

حضرت فرمود: مدّعیٰ‌علیه سوگند بخورد. اگر سوگند خورد، مدّعی حقی ندارد. ولی اگر سوگند نخورد، بر او حقّ ثابت است و اگر کسی که از او حقّ طلب می‌شود مرده و بیّنه بر او اقامه شده است، مدّعی باید به خدایی که جز او خدایی نیست، سوگند یاد کند که فلانی مرده در حالی که حقّ من بر او ثابت است، اگر سوگند خورد [حقّش ثابت می‌شود]. وگرنه حقّی برای او نیست؛ چون ما نمی‌دانیم، شاید حقّ او را با بیّنه‌ای داده که ما جای بیّنه را نمی‌دانیم یا بدون بیّنه پیش از مرگ داده و به همین جهت مدّعی باید علاوه بر بیّنه، سوگند هم بخورد. پس اگر ادّعا کند و بیّنه‌ای نداشته باشد، حقّی برای او نیست؛ چون مدّعیٰ‌علیه زنده نیست و

اگر زنـده بود، ملزم به سوگنـد می‌شـد یـا ملزم به‌حق یا این که سوگنـد را به مـدّعی برمی‌گردانـد، به همین جهت حقّ مـدّعی ثابت نمی‌شود.»

ارجاعات

گذشت

در روایت دوم از باب سیزدهم از ابواب رهن، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «هر زمان که به چیزی که نزد اوست اقرار کنـد، بـدان اخـذ می‌گردد و از او مطالبهٔ بیّنه بر دعوی‌اش می‌شود و پس از سوگنـد، حقّ او به طور کامـل داده می‌شود و هر زمان که بیّنه نیاورد و وارثان انکار کنند، برای مدّعی، علیه وارثان سوگند به علم آنان است، مبنی بر این که آنان باید به خدا سوگند بخورند که نمی‌دانند که وی بر مردهٔ آنان حقّی داشته است.»

و در روایت چهارم از باب هجدهم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «سوگنـد بر مـدّعی علیه است. پس اگر از خوردن سوگند خودداری کند، حقّ بر او ثابت می‌گردد.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۷۹

باب ۲۴ حکم دعوی پس از سوگند

اشاره

۱۵۸ – ۴۵۴۰۴- (۱) امـام صادق علیه السـلام فرمود: «اگر صاحب حقّ به سوگنـد کسـی که حقّش را منکر است راضـی شود و او را سوگنـد دهـد و او سوگنـد بخورد که حقّی برای مـدّعی بر او نیست، این سوگند، حقّ مدّعی را از بین می‌برد؛ بنابراین دیگر ادّعایی ندارد. به امام گفتم: گرچه علیه او بیّنهٔ عادل باشد؟

حضـرت فرمود: آری، گرچه پس از آن که او را به خدا سوگند داده است، پنجاه قسامه اقامه کند، حقّی برای او نیست و سوگند هر ادّعایی را که بر آن شخص دارد و آن شخص را بر آن سوگند داده است، باطل می‌سازد.»

۱۵۹ – ۴۵۴۰۵- (۲) رسول خدا صـلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس که برای شما بر حقّی به خدا سوگند خورد، او را تصدیق کنید و هر کس که از شـما چیزی خواست و به خـدا سوگنـدتان داد به او بدهیـد. سوگنـد، ادّعای مدّعی را از بین می‌برد و ادّعایی دیگر برای او نیست.»

۱۶۰ – ۴۵۴۰۶- (۳) امام سـجاد علیه السـلام بیان داشت: «جز به خـدا سوگنـد مخوریـد و هر کس که به خدا سوگند خورد، تصدیق می‌شود و هر کس که برایش به خـدا سوگنـد خورنـد، بپـذیرد و هر کس که برایش به خـدا سوگنـد خورنـد و نپذیرد، ارزشـی نزد خداوند عز و جل ندارد.»

۱۶۱ – ۴۵۴۰۷- (۴) عبـداللّه وضّاح گویـد: «میان من و مردی از یهود، معامله‌ای بود. او هزار درهم به من خیانت کرد. او را نزد والی بردم. سوگنـدش دادم، سوگند خورد ولی من می‌دانسـتم که او سوگند دروغ خورده است. پس از آن ماجرا، برای او نزد من سودها و درهم‌هـای بسیار قرار گرفـت. مـن خواسـتم کـه هزار درهمی را که نزد او داشـتم و بر آنهـا سوگنـد خـورد، تقـاص کنم. به امـام ابوالحسن علیه السـلام نامه نوشـتم و به ایشان گفتم که: من آن یهودی را سوگنـد دادم. او سوگند خورد ولی الان از او مالی در نزد

من است. اگر شما به من دستور دهید که از او هزار درهمی را که بر آن سوگند خورده بردارم، چنین خواهم کرد.
منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۸۱
حضرت مرقوم فرمود: از او چیزی مگیر. اگر او به تو ستم کرده، تو به او ستم مکن و اگر نبود که تو خود سوگند او را پذیرفتی و او را سوگند دادی، من به تو دستور می‌دادم که تو آن‌ها را از آنچه نزد خودت هست، برداری. ولی تو به سوگند او تن دادی و سوگند آنچه در آن است، از بین می‌برد. من هم از او چیزی برنگرفتم و به مرقومهٔ امام ابوالحسن علیه السلام تن دادم.»

۱۶۲ - ۴۵۴۰۸- (۵) امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که برای او مالی بر مردی می‌باشد و آن مرد آن مال را انکار می‌کند، فرمود: «اگر او را سوگند بدهد- پس از سوگند خوردن او- حقّ ندارد که چیزی از او بگیرد و اگر او را رها سازد و سوگندش ندهد، او بر حقّ خود خواهد بود.»

ارجاعات

گذشت

در روایت یکم از باب پانزدهم از ابواب وصیّت، این گفته که: «رسول خدا بر آن دو نفر ذمی سوگند را الزام کرد. آن دو، سوگند خوردند. رسول خدا آنان را آزاد کرد. سپس آن ظرف و گردنبند پیدا شد. اولیای تمیم نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند: ای رسول خدا، در دست ابن بیدی و ابن ابی ماریه همان که ما علیه آنان ادّعا داشتیم، آشکار گشت. [تا آن که گوید]: رسول خدا صلی الله علیه و آله به اولیای «تمیم‌داری» دستور داد که به خدا سوگند یاد کنند بر آنچه آن شخص آنان را به آن دستور داده است.
آنان سوگند خوردند و رسول خدا صلی الله علیه و آله گردنبند و ظرف را از ابن بیدی و ابن ابی ماریه گرفت و آن دو را به اولیای «تمیم داری» باز گرداند.»
و در باب سوم از ابواب سوگندها، مناسب این باب.
و در روایات باب چهل و یکم، چیزی که بر این مفاد دلالت دارد؛ مراجعه کنید.
و در روایت چهارم از باب بیست و یکم از ابواب قضاء، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «اگر مردی ادّعایی کند و آن شخص انکار کند و او را سوگند دهد و برایش سوگند بخورد سپس بیّنه بر ادّعای خویش بیاورد، بیّنهٔ او پذیرفته است.»
و در باب پیشین، چیزی که بر این دلالت دارد؛ آن را ملاحظه کنید.
منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۸۳

باب ۲۵ عدم سوگند بر منکر در حدود

اشاره

۱۶۳ - ۴۵۴۰۹- (۱) امام صادق علیه السلام از پدرشان علیه السلام روایت کرده‌اند که: «مردی علیه مردی نزد امیرالمؤمنین علیه السلام شکایت کرد و گفت: او بر من افترا بسته است. امیرالمؤمنین علیه السلام به آن مرد فرمود: آیا انجام داده‌ای آنچه را که انجام داده‌ای؟

او گفت: نه. پس از آن حضرت به شاکی گفت: آیا تو بیّنه‌ای داری؟ او گفت: من بیّنه‌ای ندارم، او را برایم سوگند دهید. حضرت فرمود: بر او سوگند نیست.»

۱۶۴- ۴۵۴۱۰- (۲) امام صادق علیه السلام فرمود: «مردی، مردی را نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آورد و فرمود: این فرد مرا قذف [متهم به گناه مثل زنا] کرده ولی بیّنه‌ای نداشته است. او گفت: ای امیرالمؤمنین، او را سوگند ده.
حضرت فرمود: سوگند در حدّ و قصاص در استخوان نیست.»

۱۶۵- ۴۵۴۱۱- (۳) امام صادق علیه السلام فرمود: «مردی علیه مردی در حضور امیرالمؤمنین علیه السلام ادّعا کرد که بر او افترا بسته است و شاهد هم نداشت. او گفت: ای امیرالمؤمنین، او را سوگند ده. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: در حدّ سوگند نیست و در استخوان هم قصاص نیست.»

۱۶۶- ۴۵۴۱۲- (۴) از امیرالمؤمنین روایت شده است که: «مردی نزد حضرت علیه مردی ادّعا کرد که آن فرد او را قذف کرده است ولی بیّنه‌ای نداشت و گفت: ای امیرالمؤمنین، او را برای من سوگند دهید. حضرت فرمود: در حدّ سوگند نیست.»

۱۶۷- ۴۵۴۱۳- (۵) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «صاحب حدّ وقتی که به او اتهامی زده می‌شود، سوگند داده نمی‌شود.»

۱۶۸- ۴۵۴۱۴- (۶) از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است که: «حضرت از سوگندها در حدود، نهی فرمود.»

۱۶۹- ۴۵۴۱۵- (۷) مردی، مردی را نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آورد و گفت: «ای امیرالمؤمنین، این شخص بر من افترا زده است. حضرت علی علیه السلام فرمود: آیا بیّنه (دو شاهد) داری؟ گفت: نه. حضرت فرمود: پس او را سوگند بده.»

ارجاعات

می‌آید:

در روایت یکم از باب بیست و چهارم از ابواب احکام عمومی حدود، فرمودهٔ رسول خدا صلی الله علیه و آله که:
«در حدّ، سوگند نیست.»
و در روایت دوازده از باب هفده از ابواب زنا، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «صاحب حدّ، سوگند داده نمی‌شود.»
منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۸۵

باب ۲۶ عدم سوگند نزد قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سوگند نصارا و یهود در کلیسا و کنیسه و ...

اشاره

۱۷۰- ۴۵۴۱۶- (۱) محمد بن مسلم و زراره، هر دو از امام باقر و امام صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که: «این دو امام فرمودند: کسی را نزد قبر پیامبر صلی الله علیه و آله بر کمتر از چیزی که در آن قطع واجب باشد، سوگند نمی‌دهند.»

ارجاعات

گذشت

در روایت هشتم از باب نهم از ابواب سوگندها، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «امیرالمؤمنین علیه السلام پیوسته یهودیان و مسیحیان را در کنیسه‌های‌شان (معبدهای‌شان) سوگند می‌داد و مجوس را در آتشکده‌های‌شان سوگند می‌داد.»

و در روایت سیزدهم، این گفته که: «پیوسته امیرالمؤمنین علیه السلام مسیحیان و یهودیان را در بِیَع [کلیساها] و کنیسه‌های‌شان سوگند می‌داد و مجوس را در آتشکده‌های‌شان و می‌فرمود: بر آنان به خاطر نگاهداشت بر مسلمانان، سخت بگیرید.»

باب ۲۷ عدم جواز سوگند به غیر نام خدا

ارجاعات

گذشت

در روایات باب هفتم از ابواب سوگندها، چیزی که بر آن دلالت دارد؛ مراجعه کنید.

و در روایت سوّم از باب بیست و چهارم از ابواب قضاء، فرمودهٔ رسول خدا صلی الله علیه و آله که: «سوگند نخورید جز به خدا ...»

باب ۲۸ چگونگی سوگند لال

اشاره

۱۷۱- ۴۵۴۱۷- (۱) محمد بن مسلم گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ لال پرسیدم که: اگر دیْنی علیه او ادّعا شد و او انکار کرد و مدّعی هم بیّنه نداشت، چگونه سوگند داده می‌شود؟

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۸۷

حضرت فرمود: لالی را نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند و دیْنی بر او ادّعا شده بود و او انکار داشت و مدّعی هم بیّنه‌ای نداشت. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ستایش ویژهٔ خداوندی است که مرا از دنیا نبرد تا آن که برای امت همهٔ آنچه بدان نیاز دارد، بیان کردم. سپس فرمود قرآنی را برایم بیاورید. آن گاه به فرد لال فرمود: این چیست؟ او سرش را به آسمان برداشت و اشاره کرد که آن کتاب خداوند عز و جل است.

سپس حضرت فرمود: ولیِّ او را نزد من بیاورید. پس برادر او را پیش حضرت آوردند. حضرت او را در کنارش نشاند. سپس فرمود: ای قنبر، یک دوات و کتاب برایم بیاور. این دو را برای حضرت آوردند.

سپس حضرت به برادر فرد لال فرمود: به برادرت بگو که این بین تو و اوست. او این را به او گفت.

سپس امیرالمؤمنین علیه السلام مرقوم فرمود: به خداوندی که خدایی جز او نیست سوگند، هم او که آگاه از غیب و شهادت است، رحمان و رحیم است، طلب کننده، پیروز، زیان رسان و سود رسان است، هلاک کن و به دست آورنده است. هم او که نهان و آشکار را می‌داند که فلانی فرزند فلانی یعنی مدعی برای او در نزد فلانی فرزند فلانی یعنی فرد لال، هیچ حقّ و طلبی نیست به هیچ گونه و بی‌هیچ سبب. پس از آن، حضرت آن را [مکتوب] بشست و به لال دستور داد که آن را بنوشد سپس آن مرد امتناع کرد و حضرت او را به دین مُلزَم نمود.»

عین همین روایت در مستدرک آمده است.

ارجاعات

گذشت

در روایات باب بیست و دوّم، مناسب آن.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۸۹

باب ۲۹ استحباب تصدیق مدّعی توسط مدّعیٌ علیه

۱۷۲- ۴۵۴۱۸- (۱) حمّاد بن عثمان گوید: «در حالی که موسی‌بن عیسی در خانه‌ای که در مسعی داشت، مسعی [محل سعی صفا و مروه] را نگاه کرد که دید امام کاظم علیه السلام از سمت کوه مروه سوار بر استری می‌آید. به ابن هیاج مردی از همدان که به او وابسته بود، دستور داد تا به استر حضرت بچسبد و ادّعا کند که استر از آن اوست. او نزد امام آمد و لجام استر را گرفت و ادّعا کرد که استر از آنِ اوست. حضرت پایش را خم کرد و از استر پایین آمد و به غلامان خویش فرمود: زینش را بردارید و استر را به او بدهید. او گفت: زین هم مال من است. حضرت فرمود: دروغ می‌گویی. ما بیّنه داریم که زین، زین محمد بن علی است ولی استر را به تازگی خریده‌ایم و تو خود بهتر می‌دانی، آنچه را می‌گویی.»

باب ۳۰ حکم تعارض دو بیّنه

اشاره

۱۷۳- ۴۵۴۱۹- (۱) ابوبصیر گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی پرسیدم که: نزد قومی می‌آید و ادّعای خانه‌ای را دارد که در دست آنهاست و آن کس که خانه در دست اوست، بیّنه می‌آورد که خانه را از پدرش به ارث برده و او نمی‌داند که سابقهٔ خانه چیست؟ حضرت فرمود: هر کدام که بیشتر بیّنه دارد، سوگند داده می‌شود و خانه به او تحویل می‌گردد.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۹۱

امام یادآور شد که: قومی نزد امیرالمؤمنین علی علیه السلام آمدند و دربارهٔ استری مخاصمه داشتند. بیّنه به نفع یک گروه شهادت داده که آنان این استر را در طویلهٔ خودشان به دنیا آورده و او را نفروخته و به کسی نبخشیده‌اند و گروه دیگر، بیّنه اقامه کرد که اینان این استر را در طویلهٔ خودشان به دنیا آورده و او را نفروخته و به کسی نبخشیده‌اند. آن حضرت حکم داد که استر از آنِ گروهی است که بیّنهٔ بیشتری دارد و آن گروه را سوگند داد.

ابوبصیر گوید: در این هنگام از امام صادق علیه السلام پرسیدم و گفتم: نظر شما چیست اگر آن کس که ادّعای خانه را دارد بگوید پدر این فردی که هم‌اکنون در خانه است، خانه را بدون این که پولی بدهد گرفته و آن کس که در خانه است، بیّنه‌ای نیاورد جز این که خانه را از پدرش ارث برده است؟ حضرت فرمود: اگر جریان خانه این گونه باشد، این خانه برای کسی است که آن را ادّعا می‌کند و بیّنه بر ادّعایش آورده است.»

۱۷۴- ۴۵۴۲۰- (۲) امیرالمؤمنین علیه السلام در خصوص دو نفر که ادّعای استری را داشتند و یکی از آن‌ها دو شاهد و دیگری پنج شاهد اقامه کرد، حضرت فرمود: «برای آن که پنج شاهد اقامه کرده، پنج سهم و برای آن که دو شاهد اقامه کرده، دو سهم است.»

۱۷۵ - ۴۵۴۲۱- (۳) اسحاق بن عمّار از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که: «دو نفر در خصوص چهارپایی که در دستشان بود و هر کدام از آنها بیّنه آوردند که این چهارپا نزد او به دنیا آمده است، نزد امیرالمؤمنین به مخاصمه آمدند. امیرالمؤمنین علیه السلام هر دو را سوگند داد. یکی از آن دو، سوگند خورد و دیگری از این که سوگند بخورد، خودداری کرد. حضرت حکم داد که خانه برای آن کس است که سوگند خورده است.

به امام گفته شد: اگر خانه در دست هیچکدام از این دو نباشد و هر دو، اقامهٔ بیّنه کنند؟ حضرت فرمود: هر دو را سوگند دهید. هر کدام که سوگند خورد و دیگری نخورد، تو خانه را برای آن کس قرار ده که سوگند خورده و اگر هر دو سوگند خوردند، خانه را بین آن دو نصف نما.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۹۳

سئوال شد: اگر خانه در دست یکی از این دو باشد و هر دو بیّنه اقامه کنند؟ حضرت فرمود: من حکم می‌دهم که خانه برای آن کس است که سوگند خورده و خانه در دست اوست.»

۱۷۶- ۴۵۴۲۲- (۴) تمیم بن طرفه گوید: «دو نفر شتری را شناختند (و در نسخهٔ من لا یحضره الفقیه آمده که: ادعیا یعنی ادّعا کردند که شتر مال آنهاست).

و هر کدام از آن دو بیّنه آوردند. امیرالمؤمنین علیه السلام شتر را میان آن دو قرار داد (یعنی نیمی را به این و نیمی را به آن داد).»

۱۷۷ - ۴۵۴۲۳- (۵) غیاث بن ابراهیم از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که: «دو نفر در خصوص چهارپایی نزد امیرالمؤمنین علیه السلام مخاصمه و هر دو اقامهٔ بیّنه کردند که چهارپا نزد او به دنیا آمده است. حضرت حکم داد که چهارپا برای کسی است که در دست اوست و فرمود: اگر در دست او نبود، آن را میان دو نفر نصف می‌کردم (نیمی برای این و نیمی برای آن).»

۱۷۸- ۴۵۴۲۴- (۶) امیرالمؤمنین علیه السلام دربارهٔ دو بیّنه که در یک چیز که دو نفر آن را ادّعا می‌کنند اختلاف کنند، حکم داد که: «میان آن دو در خصوص آن چیز قرعه زده می‌شود؛ البته در صورتی که بیّنهٔ هر کدام از آن دو، عادل باشند و آن چیز در دست هیچ‌کدام نباشد. امّا اگر در دست هر دو باشد، آن چیز پس از آن که آن دو را سوگند دهند و هر دو سوگند بخورند یا از سوگند خوردن باز ایستند، میانشان دو نیم می‌شود. ولی اگر یکی سوگند بخورد و دیگری نخورد، آن چیز برای کسی است که از این دو، سوگند خورده است و اگر آن چیز در دست یکی از این دوست، تنها بیّنه در آن، بر کسی است که ادّعا می‌کند و قبل از این یاد کردیم که بیّنه بر مدّعی و سوگند بر مدّعیٰ‌علیه است.»

۱۷۹ - ۴۵۴۲۵- (۷) امام صادق علیه السلام فرمود: «پیوسته امیرالمؤمنین علیه السلام اگر دو نفر همراه با شاهدانی که عدالتشان یکسان و تعدادشان یکسان بود نزد ایشان می‌آمدند، حضرت میان آنان قرعه می‌کشید که سوگند به کدامین یک از این دو می‌افتد. امام بیان داشت که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: خداوندا، ای پروردگار آسمان‌های هفتگانه و زمین هفتگانه، هر کدام که حقّ برای اوست، به او حقّ را بده. سپس حقّ را برای آن کس قرار می‌داد که سوگند به او می‌افتاد؛ البته اگر سوگند می‌خورد.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۹۵

۱۸۰- ۴۵۴۲۶- (۸) داوودبن سرحان از امام صادق علیه السلام دربارهٔ دو شاهد که بر موضوعی شهادت دادند و دو نفر دیگر آمدند و برخلاف شهادت دو نفر اوّل شهادت دادند و اختلاف کردند، روایت کرده است که:

«حضرت فرمود: میان آنها قرعه زده می‌شود و هر کدام که قرعهٔ او در آمد، بر اوست که سوگند بخورد و او به حکم سزاوارتر است (به این که به نفع او حکم شود).»

۱۸۱- ۴۵۴۲۷- (۹) امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که همسری دارد و مردی شاهدانی آورد که این زن همسر فلان کس است

و دیگران آمدنـد و شـهادت دادنـد که همسر فلاـن کس است و شـهود برابر بودنـد و همه تعـدیل شدنـد (یعنی محکوم به عـدالت بودند)، فرمود: «بین شاهدان قرعه انداخته می‌شود و هر کدام که سهم او در آمد، او بر حقّ است و او به این زن سزاوارتر است.»

۱۸۲- ۴۵۴۲۸- (۱۰) زراره گوید: «به امام باقر علیه السلام گفتم: مردی است که دو نفر برای او شهادت داده‌اند که پنجاه درهم نزد فلان کس دارد و دو نفر دیگر آمدنـد و شـهادت دادنـد که او نزد همان کس صـد درهم دارد و همگی در یک جا این شـهادت را دادند. حضـرت فرمود: میان‌شان قرعه زده می‌شود سپس از آنان که قرعه به نام‌شان در آمده، می‌خواهند که سوگند بخورند که حقّ می گویند.»

۱۸۳- ۴۵۴۲۹- (۱۱) سماعه گوید: «دو نفر دربارهٔ چهارپایی نزد امیرالمؤمنین علیه السلام نزاع کردند و هرکدام از آن دو می گفت که: آن چهارپا در طویلهٔ او به دنیا آمده است و هر کدام از آن دو، بیّنه‌ای که در تعداد یکسان بودند، اقامه کردند. حضرت میان آن دو، به دو سـهم قرعه انداخت و هر کدام از دو سـهم را یک علامت گذاشت. سـپس گفت: خداوندا، ای پروردگار هفت آسـمان و هفت زمین و پروردگـار عرش بزرگ، آگـاه به غیب و آشـکار، رحمن و رحیم، هر کـدام که صاحب این چهارپا و سـزاوارتر به آن اسـت، از تـو می‌خـواهم که قرعه به نـام او و سـهم او بیرون آیـد. پس سـهم یکی بیرون آمـد و حضـرت حکم داد که چهارپـا برای اوست.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۹۷

۱۸۴ - ۴۵۴۳۰- (۱۲) عبـداللّه بـن سـنان گویـد: «از امـام صـادق علیـه السـلام شـنیدم کـه می‌فرمـود: دو نفر دربـارهٔ چهارپـایی نزد امیرالمؤمنین علیه السلام نزاع کردنـد و هر کدام از آن دو می گفت که این چهارپا نزد او در طویله‌اش به دنیا آمده است و هر کدام از آن دو بیّنه اقامه کردنـد که از نظر تعـداد یکسان بودنـد. حضـرت میان آن دو، دو سـهم قرعه انـداخت و هر کـدام از دو سـهم را علامت گذاشت.

پس از آن فرمود: خداونـدا، پروردگـار آسـمان‌های هفتگـانه و پروردگـار زمین هفتگـانه، پروردگـار عرش بزرگ، آگاه از غیب و آشـکار، رحمن و رحیم، هر کـدام از این دو که صـاحب چهارپا و به آن سـزاوارتر است، از تو می‌خواهم که قرعه را به نام او بیرون آوری. آن گاه اسم یکی بیرون آمد و حضرت حکم داد که چهارپا برای اوست.

و باز حضـرت اگر دو نفر دربارهٔ کنیزی نزاع می کردنـد و یکی از آن دو می گفت که آن را خریـده و دیگری می گفت که آن را به دنیا آورده است و چون این دو با هم بیّنه اقامه می کردند، حضـرت حکم می‌داد که این کنیز برای کسی است که نزد او به دنیا آمده است.»

محمد بن الحسن [شـیخ طوسـی]- قدس سره- در کتاب اسـتبصار گوید: «آنچه مورد اعتماد من، در جمع بین این روایات است این که، دو بیّنه اگر در برابر هم قرار گیرند، از این خارج نیست که یا با یکی از این دو دستی که تصرّف کند هست یا با یکی از این دو دست متصـرف نیست و هر دو دست بیرونی است؛ [یعنی یـا مورد اختلاـف در دست یکی است که در آن تصّـرف می کنـد یا مورد اختلاف از دست این دو بیرون است]. در این صورت شایسته است که به نفع آن کس که شاهدانش عادل‌ترند حکم شود و دیگری باطـل گردد و اگر هر دو در عـدالت یکسـان بودنـد، آن کس که شاهـدان بیشتر دارد، سوگنـد بخورد و این همـان است که روایت پیشـین ابوبصـیر آن را در برداشت. اما روایتی که سکونی داشت که امیرالمؤمنین علیه السلام آن را برپایهٔ تعداد شاهدان تقسیم کرد، این به جهت سازش و واسطه‌گری میان آن دوست و برپایـهٔ حکم واقع نبوده است و اگر تعـداد شاهـدان مساوی بود، میان‌شان قرعه انداخته می‌شود و هر کس که سهم او در آید، سوگند می‌خورد که حقّ، حقّ اوست.

و اگر با یکی از دو بیّنه، یدِ متصرّف (دستی که آن چیز را در اختیار دارد و در آن تصرّف می کند) باشد، پس اگر بیّنه به نفع او تنها بر این که ملک اوست، شـهادت می‌دهد ولی سـبب ملک را شهادت نمی‌دهد، در این صورت از دست او گرفته می‌شود و به دست

بیرونی داده می‌شود (دستی که بر مورد دعوی تصرّفی ندارد). ولی اگر بیّنهٔ او به سبب ملکیت نیز شهادت دهد به این که خریده یا به دنیا آمده است، اگر چهارپاست یا غیر آن و بیّنهٔ دیگر هم مانند آن باشد، در این صورت بیّنه‌ای که همراه یدِ متصرّف است، سزاوارتر است.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۹۹

و امّا در خصوص روایت اسحاق بن عمار که اگر دو بیّنه در برابر هم قرار گرفت و هر کدام را سوگند می‌دهند و هر کدام که سوگند خورد، حقّ با اوست و اگر هر دو سوگند خوردند حقّ میان آن دو تقسیم می‌گردد، این روایت با موردی تطبیق می‌گردد که دو طرف بر این تنصیف سازش کنند؛ چون ما توضیح داده‌ایم که چه چیزی ترجیح یکی از دو طرف درگیر را موجب می‌شود که سوگند بخورد در صورتی که دو بیّنه مساوی باشند و آن، کثرت شاهدان یا قرعه است. ولی در اینجا چیزی نیست که سوگند بر یکی از این دو ثابت شود و ممکن است که سوگند به جای قرعه باشد به این که قرعه اختیار نشود و هر کدام از آن دو بپذیرند که سوگند بخورند و امام این را حقّ ببیند. در این صورت، مخیّر است بین این گونه عمل و بین عمل به قرعه و این شیوه بر همهٔ روایات بدون این که روایتی طرح گردد، راست می‌آید و همهٔ روایات سالم می‌ماند و تو اگر در روایات فکری کنی، همه را بر پایهٔ آنچه برایت گفتم می‌یابی- انشاء الله تعالی.»

۱۸۵- ۴۵۴۳۱- (۱۳) حلبی گوید: از امام صادق علیه السلام دربارهٔ دو نفر که بر موضوعی شهادت دادند و دو نفر دیگر آمدند و برخلاف آن شهادت دادند و با هم اختلاف کردند، سئوال شد. حضرت فرمود: میان‌شان قرعه انداخته می‌شود و هر کدام که قرعه به او خورد، بر اوست سوگند و او به حقّ سزاوارتر است.»

۱۸۶- ۴۵۴۳۲- (۱۴) منصور گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: مردی در دستش گوسفندی است. مردی می‌آید و آن را ادّعا می‌کند و بیّنهٔ عادل اقامه می‌کند که این گوسفند نزد او به دنیا آمده و او آن را نبخشیده و نفروخته است.

و آن کس که گوسفند در دست اوست، او هم مانند آنها بیّنه‌ای عدول می‌آورد که این گوسفند نزد او به دنیا آمده و نفروخته و نبخشیده است. امام صادق علیه السلام فرمود: حقّ بیّنه برای مدّعی است و از کسی که گوسفند در دستش است، بیّنه نمی‌پذیریم؛ چرا که خداوند عز و جل دستور داده است که از مدّعی اگر بیّنه داشت، بیّنه طلب شود [که به نفعش حکم می‌شود] و اگر نداشت، [نوبت به] سوگند آن کس که گوسفند در دست اوست [می‌رسد]. این گونه خداوند عز و جل دستور داده است.»

۱۸۷- ۴۵۴۳۳- (۱۵) حمران بن اعین گوید: «از امام باقر علیه السلام دربارهٔ دختری پرسیدم که هنوز بالغ نشده و هفت ساله است و با مرد و زنی است که مرد ادّعا می‌کند این کنیز اوست و زن ادّعا می‌کند دختر اوست، پرسیدم. حضرت فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام در این مورد حکم کرده است.

پرسیدم: امیرالمؤمنین علیه السلام در این مورد چه حکمی داده‌اند؟ حضرت فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام پیوسته می‌فرمود: مردم همه آزادند جز آن کس که خود در حالی که بالغ است، اقرار به بندگی کند و هر کس که بیّنه اقامه کند بر کسی که ادّعای او را دارد- چه غلام و چه کنیز- به او تحویل می‌گردد و بردهٔ او می‌شود.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۲۰۱

پرسیدم: شما چه می‌گویید؟ حضرت فرمود: نظرم این است که از آن که ادّعا دارد که دختر، بردهٔ اوست، بر ادّعایش بیّنه بخواهم. پس اگر شاهدانی حاضر ساخت که شهادت دهند که این دختر بردهٔ اوست و نمی‌دانند که او را فروخته یا بخشیده باشد، در این صورت دختر به او تحویل می‌گردد تا آن زمان که زن، کسی را اقامه کند که برایش شهادت دهد این دختر فرزند اوست و همانند او آزاد است؛ که در این صورت دختر به او تحویل و از چنگ مرد بیرون آورده می‌شود.

گفتم: اگر مرد بیّنه اقامه نکند که این دختر بردهٔ اوست؟ حضرت فرمود: این دختر از دست او بیرون آورده می‌شود. پس اگر زن بیّنه

آورد کـه فرزنـد اوسـت به او تحویـل می‌گردد و در صـورتی که مرد، بیّنه بر مـدّعای خـویش اقـامه نکرد و زن نیز بر مـدّعایش بیّنه نیاورد، دخترک آزاد می‌گردد و هر جا که بخواهد، می‌رود.»

۱۸۸ - ۴۵۴۳۴- (۱۶) از امـام باقر علیه السـلام دربارهٔ دختر هفت ساله که مرد و زنی بر سـر آن نزاع دارنـد و مرد می‌گویـد دخترک کنیز اوست و زن می‌گوید دخترک فرزند اوست، سئوال شد.

حضرت فرمود: «در این مورد امیرالمؤمنین علیه السلام حکم داده است. سئوال شد چه حکمی داده است؟

حضـرت بیان داشت: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: مردم همه آزادند مگر آن کس که بالغ باشد و به بردگی خویش اقرار نماید یا آن که بیّنه علیه او به بردگی شـهادت دهـد. بنابراین، اگر مرد بیّنه‌ای عادل بیاورد که شـهادت دهد آن دختر کنیز اوست و نمی‌دانند که او را فروخته یا بخشیده یا آزاد کرده باشـد، آن دختر را [به بردگی] می‌گیرد مگر این که زن، بیّنه اقامه کند که این دختر فرزند اوست و او را آزاد زاییده است یا آن که بردهٔ این مرد یا دیگری بوده تا آن که بعداً او را آزاد ساخته است.»

۱۸۹- ۴۵۴۳۵- (۱۷) عبدالوهّاب گوید: «از امام صادق علیه السلام شنیدم که دربارهٔ مردی که بر زنی ادّعا کرده او را با اجازهٔ ولیّ و حضور شاهـدان به عقد خویش در آورده است اما زن ادّعای مرد را انکار می‌کند و در نتیجه خواهر این زن علیه این مرد بیّنه آورده که این مرد خواهر را با اجازهٔ ولیّ و حضور شاهدان به عقد خویش در آورده است اما دو شاهد وی زمانی را برای ازدواج مشـخص نکرده‌انـد، می‌فرمـود: بیّنه، بیّنـهٔ شـوهر است و بیّنـهٔ زن پـذیرفته نیست؛ چون شوهر مسـتحقّ آمیزش بـا این زن است و خواهر این زن می‌خواهـد که این ازدواج را باطل سازد. در نتیجه، او تصـدیق نمی‌شود و بیّنه‌اش پذیرفته نیست مگر در زمانی پیش از زمان ازدواج با آن زن یا آمیزش با آن.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۲۰۳

۱۹۰- ۴۵۴۳۶- (۱۸) اگر مردی علیه مردی ادّعای زمین یا حیوان یا غیر آن کنـد و بر آن، بیّنه اقامه سازد و آن کس که مورد دعوی در دست وی است، دو شاهد بیاورد و شاهدان در عدالت برابر باشند، حکم در آن این است که آن چیز از دست مالکش بیرون رود و به مـدّعی سپرده شود؛ زیرا بیّنه بر مـدّعی است. ولی اگر ملک در دست کسـی نیست و دو طرف درگیر در مورد ملک با هم ادّعا کننـد، پس هر کس که دو شاهـد بر آن اقامه کننـد، او سـزاوارتر به آن است و اگر هر کـدام از آن دو، دو شاهد اقامه کنند، در این صورت سـزاوارترین این دو مدّعی همان است که شاهدانش تعدیل شوند [عادل باشـند، محکوم به عدالت باشند] و اگر شاهدان در عـدالت برابرنـد، پس آن که شاهـدان بیشتری دارد، او به خـدا سوگنـد یاد می‌کنـد و آن چیز به او تحویل داده می‌شود.» (این چنین پدرم در رساله‌ای که برای من نوشته، ذکر کرده است؛ مقنع).

۱۹۱ - ۴۵۴۳۷- (۱۹) از جـابر روایت شـده که دو نفر دربـارهٔ چهارپا یا شتری نزد رسول خـدا صـلی الله علیه و آله نزاع کردنـد و هر کـدام از آن دو، بیّنه اقامه کرد که او این چهارپا یا شتر را به دنیا آورده است. پس از آن، رسول خـدا صـلی الله علیه و آله حکم داد که این حیوان برای کسی است که در دست اوست.

ارجاعات

گذشت

بنگرید به باب شـشم از ابواب مقدّمات؛ چرا که در آن روایتی است که از آن تقدیم گفتهٔ عادل‌تر بر عادل و راستگوتر بر راستگو و با ورع‌تر بر با ورع و معتمدتر بر معتمد، استفاده می‌شود؛ مانند روایت یکم و دوم و پنجم و ششم.

می‌آید:

در باب بعدی و پایان آن، چیزی که دلالت دارد بر این که قرعه در هر مجهولی با عدالت‌ترین حکم است؛ ملاحظه کنید.

باب ۳۱ حکم قرعه

اشاره

و تو در آن هنگام که قلم‌های خود را (برای قرعه‌کشی) به آب می‌افکندند تا کدام یک کفالت و سرپرستی مریم را عهده‌دار شوند و (نیز) به هنگامی که (دانشمندان بنی‌اسرائیل برای کسب افتخار سرپرستی او) با هم کشمکش داشتند، حضور نداشتی (و همهٔ آنها از راه وحی به تو گفته شد).

«۱» و با آنها قرعه افکند و (قرعه به نام او افتاد) مغلوب شد. «۲»

---

(۱). آل عمران ۳/ ۴۴.

(۲). صافات ۳۷/ ۱۴۱.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۲۰۵

۱۹۲ - ۴۵۴۳۸- (۱) محمّد بن حکیم گوید: «از امام موسی‌بن جعفر علیه السلام دربارهٔ چیزی پرسیدم. حضرت به من فرمود: هر مجهولی در آن قرعه است. گفتم: قرعه هم خطا می‌کند و هم درست به واقع می‌خورد.

حضرت فرمود: هر چیزی که خداوند بدان حکم کند، خطا نمی‌کند.»

۱۹۳ - ۴۵۴۳۹- (۲) از امام موسی بن جعفر علیه السلام و از دیگر پدران و فرزندان ایشان علیهم السلام این فرموده روایت شده است که: «هر مجهولی در آن قرعه است. به امام گفتم: قرعه هم خطا می‌کند و هم به واقع اصابت می‌کند.

حضرت فرمود: هر حکمی که خداوند بدان حکم کند، خطا نمی‌کند.»

۱۹۴ - ۴۵۴۴۰- (۳) منصور بن حازم گوید: «یکی از یاران‌مان از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مسأله‌ای پرسید. حضرت به او فرمود: این در قرعه معلوم می‌گردد. سپس حضرت افزود: چه قضیّه‌ای عادل‌تر از قرعه است، البته اگر کار به خداوند عز و جل واگذار گردد؟ آیا خداوند- تبارک و تعالی- نمی‌فرماید: و با آنها قرعه افکند و (قرعه به نام او افتاد) مغلوب شد.»

۱۹۵ - ۴۵۴۴۱- (۴) امام صادق علیه السلام فرمود: «قرعه نمی‌کشند گروهی که کارشان را به خداوند متعال واگذار نمایند مگر این که سهم حقّ دار بیرون می‌آید و حضرت فرمود: کدام حکم عادل‌تر از قرعه است اگر کار به خداوند واگذار گردد؟ آیا خداوند تعالی نمی‌فرماید: و با آنها قرعه افکند و (قرعه به نام او افتاد) مغلوب شد.»

۱۹۶ - ۴۵۴۴۲- (۵) از امیرالمؤمنین و امام باقر و امام صادق علیهم السلام روایت شده است: «در موردی که مشکل است (روشن نیست)، حکم به قرعه را واجب کرده‌اند.»

۱۹۷ - ۴۵۴۴۳- (۶) امام باقر علیه السلام فرمود: «نخستین کسی که قرعه بر او زده شد، مریم دختر عمران است و آن همان فرمودهٔ خداوند عز و جل است که: و تو در آن هنگام که قلم‌های خود را (برای قرعه کشی) به آب می‌افکندند تا کدام یک کفالت و سرپرستی مریم را عهده‌دار شوند ...

حضور نداشتی.

و سهم‌ها شش‌تاست. سپس دربارهٔ حضرت یونس علیه السلام چون با آن گروه سوار شد و کشتی در امواج افتاد، قرعه کشیدند و چون قرعه کشیدند، قرعه سه بار به یونس افتاد.

حضرت افزود: یونس به جلو و اول کشتی رفت. آن ماهی دهانش را باز کرده بود. یونس خودش را پرت کرد. پس از مورد یونس، عبدالمطلب است که نه پسر برایش متولد گشت و در فرزند دهمی

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۲۰۷

نذر کرد که اگر خداوند به او پسر دهد، او را ذبح کند. چون عبداللّه به دنیا آمد، عبدالمطلب نمی‌توانست او را ذبح کند- در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در صلب او بود؛ لذا ده شتر آورد و قرعه بین ده شتر و عبداللّه کشید. قرعه به نام عبداللّه در آمد. پس از آن حضرت عبدالمطلب ده شتر دیگر افزود، همچنان قرعه به نام عبداللّه در می‌آمد و عبدالمطلب بر شترها می‌افزود تا آن که عبدالمطلب صد شتر گذاشت، قرعه بر شتر افتاد.

عبدالمطلب گفت: من با خدایم انصاف را رعایت نکرده‌ام؛ لذا قرعه‌کشی را سه بار تکرار کرد و به نام شتر در آمد. پس از آن فرمود: الان فهمیدم که خدایم راضی است. پس از آن، شترها را قربانی کرد.»

۱۹۸- ۴۵۴۴۴- (۷) امام صادق علیه السلام فرمود: «چه حکمی در مشتبه از قرعه استوارتر است؟ آیا قرعه واگذار نمودن به خداوند- عزّ ذکره- نیست؟

آن‌گاه حضرت، داستان حضرت یونس علیه السلام را یادآور شد و آن فرمودهٔ خداوند عز و جل است که: و با آنها قرعه افکند و (قرعه به نام او افتاد) مغلوب شد و داستان حضرت زکریا علیه السلام را و فرمودهٔ خداوند عز و جل را که: در آن هنگام که قلم‌های خود را (برای قرعه‌کشی) به آب می‌افکندند تا کدام یک کفالت و سرپرستی مریم را عهده‌دار شوند ... حضور نداشتی.

و حضرت یاد کرد از داستان عبدالمطلّب علیه السلام آن زمان که نذر کرد ذبح فرزندی را که برایش متولد می‌گردد و پدر رسول خدا صلی الله علیه و آله عبداللّه برایش به دنیا آمد. خداوند محبت عبداللّه را بر عبدالمطلب افکند؛ لذا عبدالمطلب، قرعه را بر عبداللّه و شتری که آن را قربانی کند و به وسیلهٔ آن به خداوند تقرب جوید به جای این که عبداللّه را ذبح کند، گذاشت و همین‌طور قرعه بر عبداللّه می‌افتاد و عبدالمطلب شترها را زیاد می‌کرد تا به صد شتر رسید و در اینجا قرعه بر شتران افتاد. عبدالمطلب چند بار قرعه را تکرار کرد و قرعه به نام شتران می‌افتاد. پس از آن فرمود: الان فهمیدم که پروردگارم راضی شده است و شترها را قربانی نمود و امام صادق علیه السلام این داستان را در سخنی طولانی نقل فرموده است و نقل شده است که امیرالمؤمنین علیه السلام در خنثای مشکل، حکم به قرعه داده است.»

۱۹۹- ۴۵۴۴۵- (۸) و هر موردی که شاهد آوردن بر آن فراهم نیاید، حقّ در آن این است که قرعه به کار گرفته شود.

و از امام صادق علیه السلام روایت شده است که حضرت فرمود: «چه حکمی عادلانه‌تر از قرعه است اگر کار به خداوند واگذار گردد؟ چون خداوند متعال فرماید: و با آنها قرعه افکند و (قرعه به نام او افتاد) مغلوب شد و اگر دو نفر کنیزی را بخرند و هر دو با وی آمیزش کنند و کنیز فرزندی بیاورد، حکم در این مورد آن است که میان‌شان قرعه کشیده شود و هر کس که قرعه به نام او درآمد، فرزند به او ملحق گردد و نیمی از بهای کنیز را به رفیقش ضامن است و بر هر کدام از این دو، نیمی از حد خواهد بود.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۲۰۹

و اگر آنان که کنیز را خریداری کرده‌اند سه نفر باشند و با کنیز جدا جدا آمیزش کنند، بعد از آن که اولی خرید و با او آمیزش کرد، دوّمی او را بخرد و با او آمیزش کند و پس از آن سومی بخرد و با او آمیزش کند و همهٔ اینها در یک پاکی [طهر] قرار گیرد و این کنیز فرزند بیاورد، حقّ آن است که فرزند به آن کس که کنیز [هم‌اکنون] در نزد اوست، ملحق گردد، چون رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فرزند برای بستر است و برای زناکار سنگ است.

این در موردی است که با تحقیق و بررسی، قضیّه روشن نگردد و در آن جز تسلیم شدن نیست.»

۲۰۰- ۴۵۴۴۶- (۹) منصور بن حازم گوید: «از امام صادق علیه السلام شنیدم که در پاسخ به پرسشی که بعضی از یاران‌مان دربارهٔ مساله‌ای از امام علیه السلام کردند، فرمود: این با قرعه روشن می‌شود. سپس حضرت افزود: و کدام حکمی عادلانه‌تر از قرعه است اگر کار به خداوند عز و جل واگذار گردد؟ آیا خداوند عز و جل نمی‌فرماید که: و با آنها قرعه افکند. (قرعه به نام او افتاد) مغلوب شد.»

۲۰۱- ۴۵۴۴۷- (۱۰) جمیل گوید: «طیّار به زراره گوید: تو دربارهٔ قرعه چه می گویی؛ آیا حقّ نیست؟ زراره گفت: بله، قرعه حقّ است. طیّار گفت: آیا روایت نکرده‌اند که (از قرعه) سهم حقّ دار بیرون می آید؟ زراره گفت: آری. طیّار گفت: پس بیا تا من و تو ادّعای چیزی را کنیم، پس از آن بر آن قرعه کشیم و ببینیم که آیا چنین است؟ زراره به او گفت: تنها روایت این گونه آمده که گروهی نیستند که کارشان را به خدا واگذارند و پس از آن قرعه کشند مگر این که سهم حقّ دار بیرون می‌آید و امّا به شکل آزمایشی، قرعه برای آزمایش نیست.

طیّار گفت: نظر تو چیست اگر هر دو مدّعی باشند و هر دو چیزی را که برای‌شان نیست، ادّعا کنند؟ از کجا سهم یکی از این دو بیرون می آید؟

زراره گوید: در صورتی که چنین باشد، همراه قرعه یک سهم آزاد گذاشته می‌شود و اگر این دو ادّعای چیزی را کنند که برای‌شان نیست، آن سهم آزاد بیرون می‌آید.»

۲۰۲- ۴۵۴۴۸- (۱۱) عبدالرحیم گوید: «از امام باقر علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: پیوسته امیرالمؤمنین علیه السلام اگر برای او چیزی پیش می‌آمد که قرآن درباره‌اش نیامده و سنّت نیز درباره‌اش نیامده بود، حضرت در آن مورد رجم می کرد؛ یعنی قرعه می‌انداخت و به واقع می‌رسید. سپس حضرت فرمود: ای عبدالرحیم، این از مشکلات است.»

۲۰۳- ۴۵۴۴۹- (۱۲) زید بن ارقم گوید: «سه نفر را که با کنیزی در یک طهر آمیزش کرده بودند و کنیز فرزندی آورده بود و هر کدام ادّعا داشتند که فرزند از آن اوست، نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند.

امیرالمؤمنین علیه السلام به یک نفرشان فرمود: از این فرزند به دلخواه می گذری تا برای این یکی باشد؟

او گفت: نه. به دیگری فرمود: آیا تو دلت می‌خواهد که این فرزند برای این یکی باشد؟ او گفت: نه.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۲۱۱

حضرت به دیگری فرمود: دوست داری که فرزند برای این یکی باشد؟ او گفت نه. حضرت فرمود: من شماها را شریکانی می‌بینم که با هم کنار نمی‌آیید. من میان‌تان قرعه می کشم و هر کدام که قرعه به نامش خورد، دو سوم بها [ی کنیز] را برعهدهٔ او می گذارم و فرزند را به او می‌دهم. آنان این حکم را برای رسول خدا صلی الله علیه و آله ذکر کردند. حضرت فرمود: من هم در این مورد جز آنچه علی علیه السلام فرموده است، نمی‌یابم.»

۲۰۴- ۴۵۴۵۰- (۱۳) امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که گفت نخستین برده‌ای که مالک شوم، آزاد است و پس از آن سه برده را ارث برد، فرمود: «میان آنان قرعه می کشد و هر کدام از آنان که قرعه به نام او در آید، آزاد می‌شود. حضرت افزود: و قرعه، سنّت است.»

۲۰۵- ۴۵۴۵۱- (۱۴) امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که بردگانی دارد و به آزادی یک سوم آنان وصیّت می کند، فرمود: «پیوسته امیرالمؤمنین علیه السلام میان‌شان قرعه می کشید.»

۲۰۶- ۴۵۴۵۲- (۱۵) حسین بن مختار گوید: «ابوحنیفه خدمت امام صادق علیه السلام رسید. حضرت به او فرمود: تو چه می گویی دربارهٔ خانه‌ای که بر سر گروهی خراب شده و دو فرزند از آنان به جای مانده؛ یکی آزاد و دیگری بردهٔ آن یکی، ولی آزاد از برده

مشخص نیست؟ ابوحنیفه گفت: نیمی از این و نیمی از آن آزاد می‌گردد و اموال میان این دو تقسیم می‌شود.

امام صادق علیه السلام فرمود: این چنین نیست ولی میان‌شان قرعه انداخته می‌شود. هر کدام که قرعه به نامش خورد، آزاد است و آن دیگری نیز آزاد می‌شود و ولایت و سرپرستی او در اختیار اولی قرار می‌گیرد.»

۲۰۷- ۴۵۴۵۳- (۱۶) امام باقر علیه السلام فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام در یمن دربارهٔ گروهی که خانه بر سرشان خراب شد و دو بچه ماندند، یکی از آن دو آزاد و دیگری برده بود، حکم داد. امیرالمؤمنین علیه السلام میان‌شان قرعه کشید و قرعه به نام یکی از آن دو در آمد و مال را برای او قرار داد و دیگری را آزاد کرد.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۲۱۳

۲۰۸- ۴۵۴۵۴- (۱۷) امام صادق علیه السلام دربارهٔ فرمودهٔ خداوند متعال که: و همچنین به مریم دختر عمران که دامان خود را پاك نگه داشت، گوید: (تا آن که گوید) حضرت فرمود: «نخستین کسی که بر او قرعه کشیده شد، مریم دختر عمران است ...»

۲۰۹- ۴۵۴۵۵- (۱۸) امام باقر علیه السلام فرمود: «همسر عمران چون نذر کرد که جنین در شکمش آزاد باشد و آزاد برای مسجد می‌شد، وقتی که مادر او را وضع حمل می‌کرد، او به مسجد در می‌آمد و هرگز از مسجد بیرون نمی‌آمد و چون همسر عمران، مریم را زایید، گفت: خداوندا، من او را دختر آوردم- ولی خدا از آنچه او به دنیا آورده بود آگاه‌تر بود- پسر همانند دختر نیست (دختر نمی‌تواند وظیفهٔ خدمتگزاری معبد را همانند پسر انجام دهد) من او را مریم نام گذاردم و او و فرزندانش را از (وسوسه‌های) شیطان رانده شده در پناه تو قرار می‌دهم. پس از آن، پیامبران برای مریم قرعه کشیدند و قرعه به نام زکریا در آمد و زکریا شوهر خواهر همسر عمران بود.

زکریا کفالت مریم را به عهده گرفت و او را به مسجد وارد کرد و مریم به آنجایی رسید که زنان می‌رسند؛ یعنی حیض شد [بالغ شد] و مریم از زیباترین زنان بود، مریم نماز می‌خواند و با نورش محراب را روشن می‌ساخت و زکریا بر او وارد می‌شد و در فصل تابستان نزد مریم میوهٔ زمستان را و در فصل زمستان، میوهٔ تابستان را می‌دید. او گفت: این را از کجا آورده‌ای؟ گفت: این از سوی خداست. در آنجا بود که زکریا، (با مشاهدهٔ آن همه شایستگی در مریم، پروردگار خویش را خواند و عرض کرد: و من از بستگان بعد از خودم بیمناکم. تا آنچه خداوند دربارهٔ قصهٔ زکریا و یحیی آورده است.»

۲۱۰- ۴۵۴۵۶- (۱۹) ثمالی از امام باقر علیه السلام دربارهٔ جریان یونس علیه السلام روایت کرده است که: «یونس با آنان قرعه انداخت و قرعه به نام یونس افتاد و سنّت به قرعه جاری گشت که اگر سه بار قرعه به نام کسی بیفتد، قرعه خطا نمی‌کند. پس از آن، یونس خودش را پرت کرد و ماهی او را بلعید ...»

۲۱۱- ۴۵۴۵۷- (۲۰) امام صادق علیه السلام فرمود: «یونس چون معصیت‌های قومش را دید، خشمگین از میان آنان بیرون رفت تا آن که با قومی در کشتی‌ای در دریا سوار شد. آن ماهی در برابرشان در آمد تا آنان را غرق سازد. آنان سه بار قرعه کشیدند. حضرت یونس فرمود: او (ماهی) مرا می‌خواهد. مرا بیندازید ...»

۲۱۲- ۴۵۴۵۸- (۲۱) ابوکیسه و یزید بن رومان گوید: «چون عایشه تصمیم حرکت به بصره را گرفت، نزد امّ‌سلمه- رضی‌اللّه عنها- آمد. (تا آن که گوید): آیا به یاد می‌آوری که رسول خدا صلی الله علیه و آله میان زنانش قرعه می‌کشید؟ هر زمان که قصد سفری داشت، میان‌شان قرعه می‌کشید حضرت قرعه‌ای کشید و سهم من و سهم تو درآمد [قرعه به نام من و تو افتاد] ...»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۲۱۵

۲۱۳- ۴۵۴۵۹- (۲۲) امام صادق علیه السلام فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله برای ساختن خانهٔ خدا با قریش قرعه کشید. از در کعبه تا نصف میان رکن یمانی یا حجرالاسود، سهم رسول خدا صلی الله علیه و آله شد و در روایت دیگری آمده است که: از حجرالاسود تا رکن شامی، سهم بنی‌هاشم شد.»

۲۱۴- ۴۵۴۶۰- (۲۳) امام باقر یا امام صادق علیهما السلام فرمود: «قرعه تنها برای امام است.»

۲۱۵- ۴۵۴۶۱- (۲۴) عمروبن ابی المقدام از امام باقر یا امام صادق علیهما السلام دربارهٔ قرعه زدن روایت کرده است که: «نوشته می‌شود بسم‌اللّه الرحمن الرحیم. خدایا، ای پدید آورندهٔ آسمان‌ها و زمین، آگاه به غیب و آشکار، رحمان و رحیم، تو میان بندگانت در مواردی که در آن اختلاف می‌کنند، حکم می‌کنی.

از تو می‌خواهم به حقّ محمد و آل محمّد بر محمّد و آل محمّد درود بفرستی و برایم آنچه از دو سهم در دینم و در دنیا و آخرتم و عاقبت کارم در امور حالم و امور آینده بهتر است، بیرون آید. تو بر هر چیزی توانایی. آن چه خدا بخواهد. قوّتی جز تو نیست. خداوندا، بر محمد و آل محمد درود بفرست. سپس بنویس آنچه در دو کاغذ می‌خواهی و کاغذ سوم بی‌علامت باشد [باطل]. سپس سهم‌ها را می‌گردانی. هر کدام که بیرون آمد، طبق آن عمل می‌کنی و مخالفت نمی‌کنی و هر کس که مخالفت کند، برایش خوب نمی‌شود و اگر برگه بی‌علامت در آمد، آن را پرت می‌کنی.»

۲۱۶- ۴۵۴۶۲- (۲۵) سید علی بن طاووس در کتاب فتح‌الابواب گوید: «بعضی از یاران‌مان به ارسال برایم دربارهٔ کیفیت قرعه روایت کردند که: یک بار «حمد» و یازده بار «انّا انزلنا» خوانده می‌شود. سپس می گوید:

خدایا، من از تو خیر می‌خواهم؛ چون تو از عاقبت امور آگاهی و از تو خیرخواهی می‌طلبم؛ چون در آنچه امید و بیم می‌رود به تو حسن‌ظن دارم.

خدایا، اگر این کار من از آنهاست که نهایتش و آغازش بسته به برکت است و روزها و شب‌هایش با کرامت پیچیده شده، خیری در آن برایم مقرّر دار که چموشی این کار را هموار و روزهایش را پر از سرور سازد.

ای خدا، یا امر است که من بدان عمل یا نهی است که از آن دوری می کنم.

خدایا به رحمتت خیر را برایم بخواه؛ خیری همراه با عافیت. سپس او و دیگری قرعه می‌کشند و با قلبش تصمیم دارد که هر زمان قرعه بر او یا رفیق او بیفتد، طبق قصدی که در نیت دارد، انجام می‌دهد و بدان عمل می‌کند که اینها همراه با توکّل او و اخلاص نیت اوست.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۲۱۷

۲۱۷- ۴۵۴۶۳- (۲۶) ابو عبید قاسم بن سلام با سندهای متصل به پیامبر صلی الله علیه و آله در روایات جداگانه روایت کرده است که: «پیامبر صلی الله علیه و آله از فروش گندم در خوشه و فروش خرما بر خوشه، نهی فرمود. (تا آن که گوید): و دو نفر نزد پیامبر صلی الله علیه و آله در ارث و چیزهایی که کهنه شده بود، نزاع کردند. پس از آن پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: شاید بعضی از شما بهتر از دیگری استدلالش را بیان کند. پس هر کس که من به چیزی از حقّ برادرش برای او حکم کردم، همانا قطعه‌ای از آتش برای او جدا کرده‌ام. پس از آن، هر کدام از دو نفر به پیامبر صلی الله علیه و آله گفتند: ای رسول خدا، این حقّم برای رفیقم باشد. حضرت فرمود: ولی هر دو بروید و در پی حقّ باشید و قرعه بکشید. سپس هر کدام از شما رفیقش را حلال سازد.

بنابراین فرمودهٔ حضرت، شاید برخی از شما از برخی أَلْحَنْ به استدلال خویش باشد؛ منظور این است که استدلال خویش را بهتر می‌فهمد و جدلی‌تر است و لحن (به فتح حاء) همان فهم و زیرکی است و لحن (با جزم حاء) همان خطاست.

و فرمودهٔ حضرت که: استهما؛ یعنی قرعه بکشید و این روایت دلیل کسی است که قرعه را در احکام پذیرفته است و فرمودهٔ حضرت که اذهبا و توخّیا، حضرت می‌فرماید: در پی حقّ باشید و گویا که پیامبر صلی الله علیه و آله آنان را به سازش دعوت کرده است.»

ارجاعات

گذشت

در روایت چهارده از باب دوّم از ابواب اذان، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «سه چیز است که اگر امّتم بدانند که چه چیزی برای آنان در آنهاست، برای آن قرعه می‌زنند: اذان و صبح روز جمعه و صف اوّل [جماعت].»

و در روایت پانزده، فرمودهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله که: «اگر مردم بدانند آنچه در اذان و صف اول است، سپس نیابند جز این که بر آن قرعه بکشند، چنین خواهند کرد.»

و در باب هفتم از ابواب استخاره، چیزی که ممکن است مناسب با این باب باشد.

و در روایت بیست و یکم از باب صد و سی و سه از ابواب عشرت، فرمودهٔ خداوند متعال که: «ای موسی، یارانت را ده تا، ده تا از هم جدا ساز. پس از آن میان‌شان قرعه بکش؛ چرا که سهم به ده‌تایی می‌افتد که شخص نمّام [سخن‌چین] در میان آنهاست. سپس آنان را [در گروه‌های کمتر از ده تا] جدا ساز و میان‌شان قرعه‌بکش؛ چرا که سهم بر نمّام می‌افتد ...»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۲۱۹

و در روایات باب سی و یکم از ابواب وصیّت و باب بیست و نهم از ابواب عتق، روایتی است که بر این مفاد دلالت دارد.

و در روایات باب هفدهم از ابواب نذر، روایتی است که مناسب باب است.

و در روایت یکم از باب چهل و دوم از ابواب نکاح بردگان، این گفته که: «امیرالمؤمنین علی علیه السلام دربارهٔ سه نفر که در یک طهر با زنی آمیزش کردند و این کار در جاهلیت پیش از آن‌که اسلام ظهور کند صورت گرفت، حضرت میان‌شان قرعه کشید و فرزند را برای آن‌کس قرارداد که قرعه به نام او درآمد و بر آن کس، دو سوّم دیه را برای دو نفر دیگر قرار داد.

و در روایت دوّم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «ای رسول خدا، گروهی نزدم آمدند که یک کنیز را با هم خریداری کرده بودند و در یک طهر با او آمیزش کردند و کنیز پسری آورد و همهٔ آنان در مورد فرزند ادّعا داشتند و دلیل آوردند.

من میان‌شان قرعه کشیدم و فرزند را برای کسی قرار دادم که قرعه به نام او در آمد و نصیب آنان را به عهدهٔ او گذاشتم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هیچ گروهی نزاع نمی‌کنند و سپس کار خود به خدا واگذار کنند مگر این که برگه حقّ دار بیرون آید.»

و در روایت سوّم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «اگر دو مرد یا سه مرد با کنیزی در یک طهر آمیزش کنند و آن کنیز فرزند بیاورد و هر کدام ادّعا کنند که فرزند از آن اوست، والی میان‌شان قرعه می‌کشد و هر کس که قرعه به نام او در آمد، فرزند از آنِ اوست و بهای فرزند را به صاحب کنیز می‌دهد.»

و در روایت چهارم، این گفته که: «پس از آن امام علیه السلام به نام آن دو پسر قرعه زد و قرعه به نام یکی از این دو در آمد و حضرت، پسر را به او ملحق کرد و او را ملزم به نصف بهای آن نمود، در صورتی که بردهٔ شریکش بود.»

و در روایت پنجم، این گفته که: «هر کس قرعه به او بخورد، فرزند به او ملحق می‌گردد و نیمی از بهای کنیز را برای رفیقش به عهده می‌گیرد و بر هر کدام از این دو، نیمی از حدّ است.»

و در روایت ششم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «اگر آزاد و برده و مشرکی در یک طهر با زنی آمیزش کنند و همه ادّعای فرزند را کنند، میان‌شان قرعه کشیده می‌شود ...»

و در روایت نهم از باب چهل و سوّم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «اگر مسلمان، یهودی و مسیحی در یک طهر با زنی آمیزش کنند، میان‌شان قرعه کشیده می‌شود و فرزند برای آن کس است که قرعه به نام او بخورد.»

و در باب هفتاد و هشت از ابواب میراث، روایتی است که بر این مفاد دلالت دارد.

و بنگر به باب پیشین؛ چرا که در آن مناسب این باب است.

و روشن است که موارد قرعه بیش از آنچه ذکر گردید، هست. ما تنها برای اختصار، موارد دیگر را رها کردیم.
منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۲۲۱

باب ۳۲ اختلاف مدّعي و مدّعیٰ علیه در تداخل دو دعویٰ

۲۱۸- ۴۵۴۶۴- (۱) محمّد بن عبداللّه حمیری به صاحب الزمان (عج) نامه‌ای نگاشت و در آن نامه از امام دربارهٔ مسائلی پرسید. (تا آن که گوید): «و دربارهٔ مردی که بر مردی ادّعای هزار درهم داشت و بیّنهٔ عادل بر آن اقامه کرد و نیز بر او پانصد درهم در چک دیگری ادّعا داشت و باز بر این هم بیّنهٔ عادل داشت و باز بر او ادّعای سیصد درهم در چک دیگر داشت و دویست درهم در چک دیگر و او برای همهٔ اینها بیّنهٔ عادل داشت ولی مدّعیٰ‌علیه می‌گفت: این چک‌ها همه داخل همان چک هزار درهم است و مدّعی انکار داشت که آن‌گونه باشد که مدّعیٰ‌علیه می‌گوید. پرسیدم که: آیا یک بار هزار درهم بر او ثابت است یا هر اندازه که بیّنه بر آن اقامه کرده است و در چک‌ها استثناء نیست و تنها آنها چک‌هایی است آن‌گونه که باید باشد؟ [یعنی هر چکی اعتبار خودش را دارد].
حضرت پاسخ داد که: از مدّعیٰ‌علیه یک بار هزار درهم می‌گیرند و این همان است که شکی در آن نیست و دربارهٔ هزار باقی، سوگند به مدّعی برگردانده می‌شود پس اگر نکول کرد و سوگند نخورد، حقی ندارد.

باب ۳۳ حکم مالی که از محکومٌ علیه به حکم قاضی، برای مدّعی جدا می‌شود

اشاره

۲۱۹- ۴۵۴۶۵- (۱) امام صادق علیه السلام بیان داشت: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: تنها من میان‌تان با بیّنه‌ها و سوگندها حکم می‌کنم و بعضی از شما از بعضی بهتر دلیل می‌آورد. پس هر مردی که من برای او از مال برادرش چیزی را جدا کنم، تنها برای او با آن، قطعه‌ای از آتش را جدا کرده‌ام.»
منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۲۲۳
۲۲۰- ۴۵۴۶۶- (۲) امام حسن عسکری علیه السلام در تفسیرش از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده که حضرت فرمود:
«پیوسته رسول خدا میان مردم با بیّنه‌ها و سوگندها در ادّعاها، حکم می‌داد. دادخواست‌ها و ستم‌ها زیاد شد. حضرت فرمود: ای مردم، من بشرم و شما با هم نزاع می‌کنید و شاید بعضی از شما از بعضی بهتر استدلالش را بگوید و تنها من بر پایهٔ آن‌گونه که از او می‌شنوم، حکم می‌دهم؛ بنابراین هر کس که من از حقّ برادرش چیزی برای او حکم کردم، آن را نگیرد که تنها من قطعه‌ای از آتش برای او جدا کرده‌ام.»
۲۲۱- ۴۵۴۶۷- (۳) پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «تنها من بشری چون شمایم و شما نزد من نزاع می‌کنید و شاید بعضی از شما بهتر از بعضی دلیل خود را بیاورد. من هم به نفع او بر پایهٔ آنچه از او شنیده‌ام، حکم می‌کنم؛ بنابراین هر کس که من چیزی از برادرش را برای او حکم دادم آن را نگیرد؛ چرا که تنها من قطعه‌ای از آتش برای او جدا می‌سازم.»
۲۲۲- ۴۵۴۶۸- (۴) امام باقر علیه السلام بیان داشت: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس که بر سوگند صبر [سوگند صبر سوگندی است که حکم بر آن متوقف می‌گردد تا شخص سوگند بخورد] سوگند بخورد و با سوگندش مال مرد مسلمانی را جداسازد، تنها پارهٔ آتش گداخته‌ای را بریده است.»

۲۲۳- ۴۵۴۶۹- (۵) حسن بن علی بن فضّال گوید: «در نامهٔ ابوالاسد به امام هادی علیه السلام خواندم و آن را با خطّ حضرت دیدم. از امام پرسیده بود: تفسیر فرمودهٔ خداوند متعال که: اموال خود را میان خودتان به باطل نخورید، چیست؟ حضرت با خطّ خویش برایش نگاشته بود: منظور از حاکمان همان قاضیانند.

حسن بن علی بن فضّال گوید: پس از آن، امام زیر آن نوشته بود: آن این است که مرد می‌داند که ستمگر است ولی قاضی به نفع او حکم می‌دهد. این فرد در گرفتن آنچه به نفع او حکم داده شده است، اگر بداند که ستمگر است معذور نیست.»

ارجاعات

گذشت

در روایات باب یکم از ابواب غصب، روایتی است که ممکن است به آن بر این مطلب استدلال شود.

و در روایت سی و چهار از باب یکم از ابواب سوگندها، فرمودهٔ رسول خدا صلی الله علیه و آله: «مردی نیست که با سوگندش مال مرد مسلمانی را جدا سازد مگر این که خداوند بهشت را بر او حرام و دوزخ را بر او واجب سازد. سئوال شد: ای رسول خدا، گرچه چیز کمی باشد؟ حضرت فرمود: گرچه مسواکی از چوب اراك باشد.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۲۲۵

در روایت سی و پنجم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از جدا کردن مال برادر مسلمان با سوگند دروغ نهی فرمود.»

و در روایت دوّم از باب هفدهم از ابواب قضاء، فرمودهٔ رسول خدا صلی الله علیه و آله: «هر مردی که من از مال برادرش برای او چیزی را که می‌داند برای او نیست جدا کنم، همانا قطعه‌ای از آتش برایش جدا می‌کنم.»

و در روایت نهم از باب هیجدهم، فرمودهٔ رسول خدا صلی الله علیه و آله که: «اگر با سوگندش از زمین تو ببرد، او از کسانی می‌شود که خداوند در روز قیامت به او نمی‌نگرد و او را پاك نمی‌سازد و برای او عذابی دردناك است. راوی گوید: مرد ترسید و آن را به او برگرداند.»

و بنگر به باب بیست و چهار.

و در روایت بیست و شش از باب سی و یک، فرمودهٔ رسول خدا صلی الله علیه و آله که: «شاید بعضی از شما از بعضی بهتر دلیلش را بیاورد؛ بنابراین هر کس که من برای او به چیزی از حقّ برادرش حکم دادم، تنها من قطعه‌ای از آتش برایش جدا می‌سازم.»

باب ۳۴ حکم کیسه‌ای که بین جماعتی پیدا شده و یک نفر ادّعای مالکیت آن را می‌کند

۲۲۴- ۴۵۴۷۰- (۱) منصور بن حازم از امام صادق علیه السلام روایت کرده است. منصور گوید: «پرسیدم: ده نفر نشسته‌اند و میان‌شان کیسه‌ای و در آن هزار درهم است. برخی از برخی پرسیدند که: آیا این کیسه برای شماست؟ همه گفتند: نه. ولی یکی از آنان گفت: آن کیسه برای من است. کیسه برای کیست؟

حضرت فرمود: برای کسی است که کیسه را ادّعا می‌کند.»

۲۲۵- ۴۵۴۷۱- (۲) و اگر کیسه‌ای در میان جمعی پیدا شود و همه بگویند که برای ما نیست و یکی از آنان بگوید که برای من است، آن کیسه برای اوست.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۲۲۷

باب ۳۵ حکم ادّعای بدون بیّنهٔ پدر یا غیر او به این که به زن فوت شده، کالایی را داده است

۲۲۶- ۴۵۴۷۲- (۱) جعفربن عیسی گوید: «به امام هادی علیه السلام نامه نوشتم: فدایت گردم! زنی می‌میرد. پدرش ادّعا دارد که بعضی از وسایل و خدمتکارانی که نزد زن است به او عاریه داده بوده است. آیا ادّعای پدر بدون بیّنه پذیرفته می‌گردد یا آن که جز با بیّنه، مورد پذیرش قرار نمی‌گیرد؟ حضرت نوشتند که: بدون بیّنه ادّعایش نافذ است.
جعفر بن عیسی گوید: برای امام نوشتم: فدایت گردم! اگر شوهر زن مرده یا پدرشوهر آن زن یا مادر شوهر زن در مورد وسایل زن یا خدمتکاران زن همان را ادّعا کنند که پدرزن ادّعا داشت که بعضی از وسایل یا خدمتکاران را به او عاریه داده است، آیا آنان در این ادّعا به سان پدر هستند؟
حضرت نوشت: نه.»

باب ۳۶ جواز مرافعهٔ فرزند با پدر

اشاره

بروجری، آقا حسین طباطبایی - مترجمان: حسینیان قمی، مهدی - صبوری، م، منابع فقه شیعه، ۳۱ جلد، انتشارات فرهنگ سبز، تهران - ایران، اول، ۱۴۲۹ ه ق

منابع فقه شیعه؛ ج ۳۰، ص: ۲۲۷

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب سوّم از ابواب وقوف، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «آن را به پدر مده. پرسیدم: در این صورت پدر با من مخاصمه خواهد کرد. حضرت فرمود: با او مخاصمه کن ولی صدایت را بالاتر از صدای او مبر.»
منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۲۲۹

باب ۳۷ وجوب قتل کسی که به دروغ، علیه رسول خدا صلی الله علیه و آله ادّعا کند

اشاره

۲۲۷- ۴۵۴۷۳- (۱) بادیه‌نشینی عرب نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و بر آن حضرت ادّعا کرد که هفتاد درهم بهای شتری که به

حضرت فروخته است، می‌خواهد.

حضرت فرمود: من پول را به طور کامل داده‌ام. او گفت: فردی را میان من و خودت به عنوان حکم قرار ده. مردی از قریش آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: تو میان ما دادرسی کن. آن قریشی به بادیه‌نشین عرب گفت: چه ادّعایی بر رسول خدا داری؟ عرب بادیه‌نشین گفت: هفتاد درهم بهای شتری که به حضرت فروخته‌ام. آن قریشی گفت: ای رسول خدا، شما چه می‌گویید؟ حضرت فرمود:

به طور کامل به او داده‌ام. آن قریشی به عرب بادیه‌نشین گفت: تو چه می‌گویی؟ او گفت: به من نداده است. قریشی به رسول خدا گفت: آیا شما بیّنه دارید که به او داده‌اید؟ حضرت فرمود نه. او به عرب بادیه‌نشین گفت: آیا سوگند می‌خوری که تو حقّت را نگرفته‌ای و استیفا نکرده‌ای؟ او گفت: آری.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من با این فرد برای دادرسی نزد کسی می‌روم که میان ما به حکم خداوند عز و جل حکم کند. پس از آن، رسول خدا صلی الله علیه و آله با اعرابی نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمد. امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: چیست شما را ای رسول خدا؟ حضرت فرمود: ای ابوالحسن، تو میان من و این اعرابی دادرسی کن.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ای اعرابی، تو چه ادّعایی بر رسول خدا داری؟ او گفت: هفتاد درهم بهای شتری که به او فروخته‌ام. امیرالمؤمنین بیان داشت: شما چه می‌فرمایید ای رسول خدا؟ حضرت فرمود: من بهای شتر را به طور کامل پرداخت کرده‌ام. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ای اعرابی، آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله و آنچه فرمود، درست می‌گوید؟ اعرابی گفت: نه؛ چیزی به من نداده است. امیرالمؤمنین علیه السلام شمشیرش را بیرون کشید و گردن اعرابی را زد. رسول خدا فرمود: چرا این کار را انجام دادی، ای علی؟ امیرالمؤمنین گفت: ای رسول خدا، آیا تو را در ارتباط با امر خدا و نهی او، بهشت و دوزخ، ثواب و عقاب و وحی خداوند عز و جل تصدیق می‌کنیم ولی در پرداخت بهای شتر این اعرابی تصدیق نکنیم؟

من او را کشتم، چون او تو را تکذیب کرد. وقتی که به او گفتم: آیا رسول خدا در آنچه گفت، راست می‌گوید، او گفت: نه، چیزی به من نداده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی، درست عمل کردی ولی مشابهش را تکرار مکن. پس از آن، حضرت نگاهی به شخص قریشی که دنبال پیامبر بود کرد و فرمود: این حکم خداست؛ نه آنچه تو بدان حکم کردی.»

۲۲۸- ۴۵۴۷۴- (۲) علقمه از حضرت امام صادق علیه السلام مشابه روایت پیشین را با مختصر تفاوت و با فزونی در لفظ روایت کرده است.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۲۳۱

۲۲۹- ۴۵۴۷۵- (۳) ابن عباس گوید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله از منزل عایشه بیرون آمد. اعرابی‌ای همراه با یک شتر جلوی پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای محمّد، این شتر را می‌خری؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آری؛ چقدر می‌فروشی ای اعرابی؟ اعرابی گفت: دویست درهم.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: شتر تو بهتر از این است [بیشتر می‌ارزد]. ابن عباس گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله پیوسته بهای شتر را بیشتر می‌فرمود تا آن که به چهارصد درهم آن را خرید. ابن عباس گوید: چون پیامبر صلی الله علیه و آله درهم‌ها را به اعرابی داد، اعرابی دست به افسار شتر زد و گفت: شتر، شتر من است و درهم‌ها هم درهم‌های من است. اگر محمّد چیزی دارد، بیّنه بیاورد. ابن عباس گوید: مردی از راه رسید. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آیا به پیر مردی که می‌آید، راضی هستی؟ او گفت: آری، ای محمّد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: تو بین من و این اعرابی دادرسی کن. او گفت: ای رسول خدا، سخن بگو. رسول خدا فرمود: شتر، شتر من و درهم‌ها، درهم‌های اعرابی است. اعرابی گفت: شتر، شتر من و درهم‌ها هم درهم‌های من است. اگر محمّد چیزی دارد، بیّنه اقامه کند. آن مرد گفت: در این مورد حکم و دادرسی روشن است؛ چون اعرابی بیّنه می‌طلبد. پیامبر صلی

الله علیه و آله به او فرمود: بنشین. او نشست. پس از آن مرد دیگری آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای اعرابی، آیا این پیرمردی را که می‌آید، قبول داری؟ او گفت: آری، ای محمّد. چون نزدیک گشت، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: تو میان من و این اعرابی حکم کن. او گفت: ای رسول خدا، سخن بگو. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: شتر، شتر من و درهم‌ها، درهم‌های اعرابی است. اعرابی گفت: درهم‌ها، درهم‌های من و شتر هم شتر من است. اگر محمّد صلی الله علیه و آله چیزی دارد، بیّنه اقامه کند. آن مرد گفت: در چنین موردی حکم روشن است. ای رسول خدا، چون اعرابی بیّنه می‌خواهد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بنشین.

او نشست. پس از آن مردی دیگر آمد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای اعرابی، این پیرمردی را که می‌آید، می‌پذیری؟ او گفت: آری، ای محمّد. چون او نزدیک گشت، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بین من و این اعرابی حکم کن. او گفت: ای رسول خدا، سخن بگو. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: شتر، شتر من و درهم‌ها، درهم‌های اعرابی است.

اعرابی گفت: شتر، شتر من و درهم‌ها هم درهم‌های من است. اگر محمّد صلی الله علیه و آله چیزی دارد، بیّنه بیاورد. آن مرد گفت: ای رسول خدا، دادرسی در این مورد روشن است؛ چرا که اعرابی بیّنه می‌طلبد.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۲۳۳

پیامبر فرمود: بنشین تا خداوند کسی را بیاورد که به حقّ میان من و این اعرابی دادرسی کند. پس از آن امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام از راه رسید. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آیا این جوانی را که می‌آید، می‌پذیری؟ او گفت: آری. چون حضرت نزدیک شد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای ابوالحسن، بین من و این اعرابی، دادرسی کن. او گفت: ای رسول خدا، سخن بفرمایید. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: شتر، شتر من است و درهم‌ها، درهم‌های اعرابی است. اعرابی گفت: نه؛ شتر، شتر من است و درهم‌ها هم درهم‌های من است. اگر محمّد چیزی دارد، بیاورد.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام گفت: شتر را در اختیار پیامبر صلی الله علیه و آله بگذار. اعرابی گفت: من چنین کاری را نمی‌کنم تا آن که پیامبر صلی الله علیه و آله بیّنه بیاورد.

ابن عباس گوید: امیرالمؤمنین علیه السلام به منزلش رفت و دستهٔ شمشیرش را گرفت و سپس آمد و فرمود: شتر را در اختیار رسول خدا بگذار. اعرابی گفت: من چنین نمی‌کنم مگر این که پیامبر صلی الله علیه و آله بیّنه بیاورد. ابن عباس گوید: امیرالمؤمنین علی علیه السلام به او ضربتی زد که اهل مدینه همه می‌گویند سرش را پرت کرد و بعضی از عراقی‌ها گویند عضوی از اعرابی را جدا کرد. ابن عباس گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

ای علی، چه چیزی تو را به این کار واداشت؟ امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: ای رسول خدا، ما تو را بر وحی از آسمان تصدیق می‌کنیم ولی تو را بر چهارصددرهم تصدیق نمی‌کنیم!»

۲۳۰ - ۴۵۴۷۶- (۴) اسحاق بن عمّار از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله اسبی را از یک اعرابی خرید و از آن اسب خوشش آمد. دسته‌هایی از منافقان که به پیامبرخدا صلی الله علیه و آله برای اسبی که از اعرابی گرفته بود، حسادت ورزیدند و حرکت کردند و به اعرابی گفتند: اگر اسب را به بازار رسانده بودی، آن را به چند برابر این قیمت می‌فروختی. طمع، اعرابی را گرفت و گفت: آیا بر نگردم و معامله را بهم بزنم [اقاله کنم]. منافقان گفتند: نه، ولی پیامبر فردی صالح است. هنگامی که پولت را آورد، بگو من به این قیمت به تو نفروخته بودم. در این صورت حضرت اسب را به تو باز می‌گرداند.

چون پیامبر صلی الله علیه و آله آمد، پول اسب را به اعرابی داد. اعرابی گفت: من به این قیمت به تو نفروخته بودم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: سوگند به آن کس که مرا به حقّ برانگیخت، تو با همین قیمت به من فروختی.

خزیمه بن ثابت برخاست و گفت: ای اعرابی، من شهادت می‌دهم که تو با همین قیمتی که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود، به او

فروختی. اعرابی گفت: من که اسب را به پیامبر فروختم، هیچ کس با ما نبود. رسول خدا صلی الله علیه و آله به خزیمه فرمود: چگونه این شهادت را می‌دهی؟ او گفت: ای رسول خدا، پدر و مادرم به فدایت باد! شما دربارهٔ خدا و خبرهای آسمانی به ما گزارش می‌دهی، ما تو را تصدیق می‌کنیم ولی تو را دربارهٔ قیمت این اسب تصدیق نمی‌کنیم!

رسول خدا صلی الله علیه و آله شهادت خزیمه را شهادت دو نفر حساب کرد؛ بنابراین خزیمه، ذوالشهادتین است.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۲۳۵

۲۳۱ - ۴۵۴۷۷- (۵) معاویهٔ بن وهب گوید: «بلاط همان جا که [هم‌اکنون] بر جنازه‌ها نماز گزارده می‌شود، در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله بازاری بود به نام بطحاء. در آن بازار شیر و روغن فروخته می‌شد و اعرابی‌ای اسبی را که داشت، آورده بود و آن را [برای فروش] بسته بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله آن اسب را از اعرابی خرید.

پس به خانه درآمد تا بهای اسب را بیاورد. مردمی از منافقان برخاستند و گفتند: اسبت را به چند فروختی؟ او گفت: این اندازه. گفتند: بد فروختی؛ بهای اسب تو بیش از این بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله با بهای کامل اسب دلخوش بیرون آمد ولی اعرابی گفت: به خدا سوگند! من به تو نفروخته‌ام.

رسول خدا صلی الله علیه و آله از روی تعجب فرمود: سبحان‌اللّه! به خدا سوگند که تو به من فروختی و سر و صدا بالا گرفت.

مردم گفتند: رسول خدا با یک اعرابی بگو مگو می‌کند و مردم زیادی گرد آمدند. امام صادق علیه السلام فرمود: اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله همراه او بودند که خزیمهٔبن ثابت انصاری آمد. مردم را با دست باز کرد [کناری زد] تا به پیامبر صلی الله علیه و آله رسید و گفت: ای رسول خدا، من شهادت می‌دهم که تو این اسب را از اعرابی خریداری کردی. اعرابی گفت: آیا تو با این که با ما نبوده‌ای، شهادت می‌دهی؟ و پیامبر صلی الله علیه و آله به خزیمه گفت: آیا تو با ما بودی؟ خزیمه به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: ای رسول خدا نه، ولی من می‌دانم که شما خریده‌اید. آیا من شما را در آنچه از نزد خدا می‌آوری، تصدیق می‌کنم ولی شما را در برابر این اعرابی پلید تصدیق نمی‌کنم!

امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله از کار خزیمه شگفت‌زده شد و خوشش آمد و فرمود: ای خزیمه، شهادت تو، [از این پس برابر] شهادت دو نفر است.»

۲۳۲ - ۴۵۴۷۸- (۶) عبداللّه بن احمد ذهلی گوید: «عمارهٔبن خزیمهٔبن ثابت برایم گفت که عمویش که از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله است، به او گفته است: پیامبر صلی الله علیه و آله از یک اعرابی، اسبی را خریداری کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله با شتاب رفت تا بهای اسب او را بیاورد و به او تحویل دهد و اعرابی هم آهسته حرکت کرد. مردانی در برابر اعرابی درآمدند و با او دربارهٔ بهای اسب کشمکش کردند، در حالی که نمی‌دانستند پیامبر صلی الله علیه و آله آن اسب را خریده است. تا جایی که بعضی از مردم به بیش از قیمتی که پیامبر بدان قیمت خریده بود، خواستند. اعرابی گفت: اگر این اسب را به کسی بفروشم، تو او را بخر وگرنه آن را می‌فروشم.

پیامبر صلی الله علیه و آله هنگامی که از اعرابی این سخن را شنید، برخاست و گفت: آیا من از تو این اسب را نخریده‌ام؟ مردم دور پیامبر صلی الله علیه و آله و اعرابی جمع شدند و پیامبر و اعرابی با هم مشاجره می‌کردند. اعرابی گفت: شاهدی بیاور تا شهادت دهد که من به تو فروخته‌ام. مسلمانانی که آمده بودند به اعرابی

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۲۳۷

گفتند: پیامبر صلی الله علیه و آله جز حقّ نمی‌گوید. تا آن که خزیمهٔبن ثابت آمد و کشمکش پیامبر و اعرابی را گوش داد. پس از آن گفت: من شهادت می‌دهم که تو به پیامبر فروخته‌ای. پیامبر صلی الله علیه و آله توجهی به خزیمه کرد و فرمود: به چه دلیلی شهادت می‌دهی؟ [تو که نبودی]! خزیمه گفت به خاطر این که ما تو را تصدیق کرده‌ایم.

پیامبر صلی الله علیه و آله شهادت خزیمهٔ بن ثابت را دو شهادت قرار داد و او را ذوالشهادتین [صاحب دو شهادت] نامید.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب هفدهم، این گفته که: «چگونه حکم به چیزی دهم که چشمم ندیده و گوشم نشنیده است. خداوند فرمود: میان‌شان با بیّنه‌ها حکم کن و آنان را با نامم همراه ساز تا بدان سوگند بخورند و حضرت فرمود که: داوود علیه السلام گفت: پروردگار من، حقّ را به من آن‌گونه که نزد توست، بنمایان تا بدان حکم کنم. خداوند فرمود: تو طاقت این را نداری. داوود به خداوند اصرار کرد تا آن که خداوند خواستهٔ او را انجام داد. پس از آن مردی که از مردی شکایت داشت، نزد داوود آمد و گفت: این مال مرا گرفته است. خداوند عز و جل به داوود علیه السلام وحی کرد که: این شاکی، پدر این شخص را کشته و مالش را گرفته است.

داوود علیه السلام دستور داد که شاکی را بکشند. او را کشتند و مالش را گرفتند و آن را داوود به شخصی که از او شکایت شده بود، داد. حضرت گوید: مردم شگفت زده شدند و حرف‌ها زدند تا به گوش داوود علیه السلام رسید و از این بابت چیزی که خوش نداشت، بر او وارد گشت. از پروردگارش خواست تا این حالت را از او برطرف کند و خداوند چنین کرد. سپس خداوند عز و جل به داوود وحی کرد که: میان‌شان با بیّنه‌ها حکم کن و آنان را با نامم همراه ساز تا بدان سوگند یاد کنند.»

و در روایت دوّم کتاب دعائم، فرمودهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله که: «تنها میان‌تان با بیّنه‌ها حکم می‌کنم و در روایت سوم کتاب دعائم فرموده حضرت علی علیه السلام که تنها میان‌تان با بیّنه‌ها حکم می‌کنم و فرمودهٔ خداوند متعال که: «ای داوود، تو از من چیزی خواستی که پیامبری پیش از تو آن را نخواسته است و به‌زودی تو را بر آن آگاه می‌سازم ولی تو تاب آن را نداری و احدی از خلق من هم تاب آن را ندارد. پس از آن، مردی نزد داوود آمد که دربارهٔ گاوی شکایت از مردی داشت و ادّعا داشت که گاو برای اوست ولی آن مرد انکار کرده بود و مدّعی، بیّنه هم آورده بود و بیّنه شهادت داده بود که گاو برای او و در دست اوست. خداوند به داوود وحی کرد که: این گاو را از آن کس که گاو در دست اوست، بگیر و به مدّعیعلیه تحویل بده و او را شمشیری ده و دستورش ده تا گردن آن کس را که گاو نزد او یافت شده، بزند. داوود هر چه خداوند دستور داده بود، انجام داد ولی علت آن را نمی‌دانست و این کار بر او سنگین آمد و بنی‌اسرائیل هم حکم او را نمی‌پذیرفتند. سپس پیرمردی آمد که جوانی را گرفته بود ... باقی روایت را ملاحظه کنید که طولانی است.»

و در روایت ششم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «دنیا تمام نمی‌شود تا این که مردی از من ظهور و به حکم آل داوود حکم کند و بیّنه نخواهد و حقّ هر کس را بدهد.»

و در روایت هفتم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «سپس به منادی دستور می‌دهد که ندا دهد این مهدی به حکم داوود و سلیمان حکم می‌دهد و بر این حکم، بیّنه نمی‌خواهد.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۲۳۹

و در روایت هشتم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «اگر قائم آل محمّد صلی الله علیه و آله قیام کند، مثل حکم داوود و سلیمان حکم می‌دهد و بیّنه نمی‌طلبد.»

و در روایت نهم، مانند آن.

و در روایت دهم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «دنیا نمی‌رود تا آن که مردی از اهل بیت ما خروج کند. او به حکم آل

داوود حکم می‌کند و بیّنه نمی‌خواهد.»

و در روایت یازدهم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام: «زمانی که قائم آل محمّد صلی الله علیه و آله قیام کند، میان مردم به حکم داوود علیه السلام حکم می‌کند و بیّنه نمی‌خواهد. خداوند به او الهام می‌کند و او به علم خود حکم می‌دهد.»

و ملاحظه کنید سایر روایات باب را.

و در روایت یکم از باب سی و سوّم، فرمودهٔ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که: «تنها من بر پایهٔ بیّنه‌ها و سوگندها حکم می‌دهم.» و سایر روایات باب را ملاحظه کنید؛ چرا که در آن روایتی است که دلالت دارد بر این که قاضی باید بر پایهٔ بیّنه و سوگندها حکم دهد.

و بعید نمی‌نماید که از این روایات بدست آید که قاضی نمی‌تواند به علمش حکم دهد و حکم را به علمش مستند سازد در جایی که بیّنهٔ عادل برخلاف علم قاضی قائم است؛ چرا که قاضی مأمور است که برپایهٔ بیّنه و سوگند حکم دهد.

و نیز برای این که امامان و پیامبر علیهم السلام با این که علم به واقع داشتند ولی حکم خویش را مستند به علم‌شان نکردند بلکه آنان می‌توانند در اظهار حقّ و آشکارسازی آن از راه‌های متعدد استفاده کنند تا حقّ آشکار گردد.

باب ۳۸ جواز جداسازی شهود توسط قاضی

۲۳۳- ۴۵۴۷۹- (۱) امام صادق علیه السلام گوید: «دختری را که شهادت دادند زنا داده، نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. قصهٔ دختر این بود که: دختر یتیمی نزد مردی بود و آن مرد بسیار از خانواده‌اش دور می‌شد. این دخترک یتیم، بزرگ شد. همسر آن مرد ترسید که شوهرش با این دختر ازدواج کند؛ لذا زنانی را دعوت کرد تا دختر را بگیرند و آن زن با انگشتش بکارت دختر را برد و چون شوهرش آمد، دختر یتیم را متّهم به زنا کرد و از زنان همسایه‌اش که او را در این کار یاری داده بودند، بیّنه‌ای ساخت. این جریان پیش عمر رفت. او نفهمید که در این ماجرا چگونه حکم کند! سپس به مرد گفت: برو خدمت علی بن ابیطالب علیه السلام و ما را هم به نزد او ببر. همه آمدند و جریان را برای امیرالمؤمنین علیه السلام بازگو کردند.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۲۴۱

حضرت به همسر مرد گفت: آیا برای تو بیّنه یا دلیلی است؟ گفت: من شاهدانی دارم. این همسایگانم به آنچه می‌گویم علیه این دختر شهادت می‌دهند و آنان را حاضر ساخت.

امیرالمؤمنین علیه السلام شمشیر را از غلافش کشید و آن را در پیش روی خود افکند و دستور داد که هر کدام از این زنان را در خانه‌ای داخل کنند. پس از آن، همسر مرد را خواست. او را به هر شکلی پیچاند ولی او از این که از گفته‌اش کناره گیرد، امتناع کرد. حضرت او را به خانه‌ای که در آن بود، بازگرداند و یکی از شاهدان را خواست و بر دو زانوی خود نیم‌خیز نشست. سپس فرمود: تو مرا می‌شناسی. من علی بن ابیطالب هستم و این شمشیر من است و همسر مرد گفت، آنچه باید می‌گفت، گفت و به حقّ بازگشت و من به او امان دادم و اگر تو مرا تصدیق نکنی، شمشیرم را با تن و بدن تو آشنا می‌سازم. در اینجا آن زن نگاهی به عمر کرد و گفت: ای امیرالمؤمنین، امان دارم؟ امیرالمؤمنین به او فرمود:

راستش را بگو. او گفت: به خدا سوگند! همسر آن مرد، زیبایی و قامت این دختر را دید، ترسید که شوهرش با این دختر به فساد افتد. به دختر شراب نوشاند ما را طلبید. ما دختر را نگاه داشتیم و او با انگشتش بکارت دختر را پاره کرد.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: اللّه اکبر! به استثنای دانیال پیامبر علیه السلام من نخستین کسی هستم که میان شاهدان جدایی انداخته‌ام.

پس از آن امیرالمؤمنین علیه السلام حدّ قذف کننده را لازم دانست و مهر دختر را بر همهٔ آن زنان گذاشت و مهر دختر را چهارصد

درهم قرار داد و دستور داد که آن زن از مردش جدا شود و شوهرش او را طلاق دهد و دختر را به عقد مرد درآورد و از سوی مرد، مهر را داد.

عمر گفت: ای ابوالحسن، جریان دانیال را برای‌مان بگو. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: دانیال یتیم بود.

نه مادر و نه پدر، هیچکدام را نداشت و زنی از بنی‌اسرائیل که پیرزنی کهنسال بود، او را در کنار خویش گرفت و بزرگ کرد. پادشاهی از پادشاهان بنی‌اسرائیل دو قاضی داشت و آن دو، دوستی داشتند و آن دوست، مرد صالحی بود و آن دوست، همسری خوش‌سیما و زیبا داشت و آن مرد صالح نزد پادشاه می‌آمد، آن پادشاه نیازی پیدا کرد که مردی را برای بعضی از کارهایش بفرستد. به آن دو قاضی گفت: شما دو نفر قاضی، مردی را انتخاب کنید که من او را برای بعضی از کارهایم بفرستم. آن دو گفتند: فلان کس [و نام آن مرد را بردند]. پادشاه آن مرد را فرستاد. آن مرد بیرون رفت و این دو قاضی در خانهٔ این مردی که دوست‌شان بود، آمدند تا آن که خاطرخواه همسر او شدند. با او صحبت کردند ولی او نپذیرفت. آن دو قاضی به زن گفتند: به خدا سوگند! اگر انجام ندهی ما علیه تو نزد پادشاه شهادت می‌دهیم که زنا داده‌ای و سپس سنگسارت می‌کنیم.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۲۴۳

آن زن گفت: هر چه می‌خواهید، بکنید. آن دو قاضی نزد پادشاه رفتند، به او خبر دادند و نزدش شهادت دادند که این زن زنا داده است. از این قضیّه بر پادشاه غصهٔ بزرگی وارد شد و در ارتباط با این زن که بسیار او را دوست می‌داشت، شدیداً غمگین گردید.

پس از آن به دو قاضی گفت: گفتهٔ شما دو نفر پذیرفته است ولی او را پس از سه روز سنگسار کنید و در شهری که پادشاه در آن شهر بود، اعلام کرد که برای کشتن فلان زن عابده حاضر شوید؛ چرا که او زنا داده است و دو قاضی علیه او شهادت داده‌اند. مردم به خاطر این قضیّه زیاد شدند و پادشاه به وزیرش گفت: چه چاره‌ای در این موضوع می‌کنی؟

او گفت: در این باره چیزی نمی‌دانم!

آن گاه وزیر در روز سوم که آخرین روز مهلت زن بود، بیرون آمد و دید که پسرانی برهنه بازی می‌کنند که میان‌شان دانیال بود و وزیر، دانیال را نمی‌شناخت.

دانیال گفت: ای بچه‌ها، بیایید تا من پادشاه بشوم و تو آن زن عابده و آن یکی و دیگری دو قاضی که شاهد بر زن بوده‌اند. سپس خاکی را جمع کرد و شمشیری از نی درست کرد و به بچه‌ها گفت: دست این را بگیرید و او را به فلان مکان ببرید و دست این را بگیرید و او را هم به سوی فلان مکان ببرید. پس از آن یکی از این دو نفر را خواست و به او گفت: حقّ را بگو؛ اگر نگویی، تو را می‌کشم. به چه چیزی شهادت می‌دهی؟ وزیر هم ایستاده، نگاه می‌کرد و سخن دانیال را می‌شنید.

آن پسر گفت: من گواهی می‌دهم که او زنا داده است. دانیال پرسید چه وقت؟ او گفت: فلان روز.

دانیال گفت: او را به جایش برگردانید و دیگری را بیاورید. او را به جایش بازگرداندند و فرد دوم را آوردند. دانیال به او گفت: به چه چیزی شهادت می‌دهی؟ او گفت: من شهادت می‌دهم. دانیال گفت:

کی؟ او گفت: فلان روز. دانیال گفت: با کی؟ او گفت: با فلان فرزند فلانی. دانیال گفت: کجا؟ او گفت:

در فلان جا و یکی از اینها برخلاف رفیقش گفت. در اینجا دانیال گفت: اللّه اکبر! این دو به ناحقّ شهادت دادند. ای فلانی، در میان مردم اعلام کن که این دو به‌ناحقّ بر آن زن شهادت داده‌اند، شما برای کشتن این دو حاضر شوید.

وزیر با شتاب نزد پادشاه رفت و این خبر را به او داد. پادشاه هم سوی دو قاضی فرستاد. آن دو به مانند آن دو پسر، مختلف گفتند. پادشاه در میان مردم اعلام کرد و دستور قتل آن دو قاضی را صادر نمود.»

۲۳۴ - ۴۵۴۸۰- (۲) واقدی و اسحاق طبری گفته‌اند که: «حنظلهٔ‌بن ابی سفیان به عمیربن وابل ثقفی دستور داد که ادّعا کند بر امیرالمؤمنین علیه السلام که هشتاد مثقال طلا به امانت نزد حضرت محمّد صلی الله علیه و آله نهاده بوده و حضرت از مکه فرار کرده

و تو وکیل او هستی و اگر امیرالمؤمنین علیه السلام شاهد خواست، ما گروه قریش علیه او شهادت می‌دهیم و به او برای این کار، صد مثقال طلا دادند که از میان آنها، ده مثقال گردنبند هند بود.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۲۴۵

عمیر بن وابل ثقفی آمد و از علی علیه السلام مطالبه کرد. امیرالمؤمنین علیه السلام همهٔ امانت‌ها را بررسی کرد و نام‌های صاحبان را بر امانت‌ها دید ولی از آنچه عمیر می‌گفت، خبری نبود. امیرالمؤمنین علیه السلام عمیر را بسیار نصیحت کرد ولی عمیر گفت: من کسانی را دارم که به این موضوع شهادت می‌دهند و آنان ابوجهل، عکرمه، عقبهٔ بن ابی‌معیط، ابوسفیان و حنظله هستند.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: مکری است که به پردازندهٔ آن باز می‌گردد. سپس امیرالمؤمنین علیه السلام دستور داد که شاهدان در کعبه نشینند. سپس به عمیر فرمود: ای برادر ثقفی، الان برایم بگو که چه زمانی این امانت را به رسول خدا دادی؟ گفت: روز برآمده بود. حضرت محمّد آن را گرفت و به برده‌اش داد.

پس از آن ابوجهل را طلبید و از او نیز همین سئوال را نمود. او گفت: لازم نیست که به این سئوال پاسخ دهم. پس از آن ابوسفیان را خواست و از او پرسید و او گفت: به هنگام غروب آفتاب امانت را به پیامبر داد و پیامبر از دست او گرفت و در آستین خویش گذاشت. سپس حضرت، حنظله را خواست و در این باره از او پرسید. او گفت: وقتی که خورشید در دل آسمان بود، حضرت امانت را در پیش روی خویش ریخت تا زمانی که می‌خواست بازگردد. پس از آن حضرت، عقبه را طلبید و از او همین سئوال را کرد. او گفت: امانت را با دست خویش گرفت و همان زمان آن را به خانه برد و زمان عصر بود.

سپس حضرت، عکرمه را طلبید و همین سئوال را نمود. او گفت: به هنگام طلوع خورشید امانت را گرفت و در همان ساعت به خانهٔ فاطمه برد.

پس از آن، حضرت، رو به عمیر کرد و به او گفت: می‌بینم که رنگت زرد گشته و حالت دگرگون شده است!

عمیر گفت: حقّ را می‌گویم و خیانتکار رستگار نمی‌گردد. به خانهٔ خدا سوگند که من امانتی نزد محمّد نداشته‌ام و این دو مرا به این کار واداشتند و این هم دینارهای آنان و گردنبند هند هم اسمش بر آن نوشته شده است.

سپس امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: شمشیرم را که در کنج خانه است، بیاورید. حضرت شمشیر را گرفت و فرمود: آیا این شمشیر را می‌شناسید؟ گفتند: این شمشیر حنظله است. ابوسفیان گفت: این شمشیر دزدیده شده است. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: اگر تو در این گفته ات راست می‌گویی پس غلامت مهلع سیاه کجاست؟

ابوسفیان گفت: او برای کاری که داشتیم به طائف رفت. حضرت فرمود: هیهات! که برگردد، او را بفرست و حاضر کن؛ اگر راست می‌گویی. اینجا ابوسفیان ساکت گشت. سپس امیرالمؤمنین علیه السلام همراه با ده برده از بردگان بزرگان قریش برخاست و زمینی را که می‌دانست، شکافت. در آن مهلِع برده کشته شده، بود.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۲۴۷

حضرت دستور داد او را بیرون آوردند و تا کعبه بردند. مردم از حضرت پرسیدند: سبب کشته شدن مهلع چیست؟ حضرت فرمود: اباسفیان و فرزندانش برای مهلع ضمانت دادند که او را به عنوان رشوه آزاد سازند و او را بر کشتن من تحریک کردند. او در راه برای من کمین کرد و پرید که مرا بکشد. سرش را زدم و شمشیرش را گرفتم و چون مکرشان باطل گشت، به دنبال این مکر دوّم با عمیر افتادند.

عمیر گفت: شهادت می‌دهم که جز اللّه خدایی نیست و محمّد رسول خداست.»

باب ۳۹ استحباب جدا سازی اصحاب دعوی

۲۳۵- ۴۵۴۸۱- (۱) امام باقر علیه السلام فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام به مسجد آمد. جوانی که گریه می‌کرد و گروهی دور او بودند و ساکتش می‌ساختند، با امام علیه السلام روبه‌رو شد. امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: چرا گریه می‌کنی؟ او گفت: ای امیرالمؤمنین، شریح حکمی دربارهٔ من داده است که من نمی‌دانم چیست؟

این جمع با پدرم به سفر رفتند. اینان بازگشتند ولی پدرم نیامد. از اینان دربارهٔ پدرم پرسیدم.

گفتند: مرده است. پرسیدم: مالش چه شد؟ گفتند: مالی را به جا نگذاشت. آنان را نزد شریح بردم.

سوگندشان دادم؛ با این که من می‌دانم که پدرم با مال بسیار برای سفر رفت. امیرالمؤمنین به آنان گفت: باز گردید. آنان همراه با جوان نزد شریح باز گشتند. امیرالمؤمنین فرمود: ای شریح، چگونه میان اینان دادرسی کردی؟

او گفت: ای امیرالمؤمنین، این جوان علیه این گروه ادّعا می‌کند که اینان به سفری همراه با پدر او رفتند و بازگشتند ولی پدرش بازنگشته است. من از اینان دربارهٔ پدرش پرسیدم، گفتند: مرده است. باز دربارهٔ مالش از اینان پرسیدم، گفتند: چیزی به جا نگذاشته است. به جوان گفتم: آیا بیّنه‌ای بر ادّعایت داری؟ او گفت: نه. سوگندشان دادم، همه سوگند خوردند.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: هیهات! ای شریح، آیا در چنین موردی این گونه حکم می‌دهی؟

گفت: ای امیرالمؤمنین، پس چگونه؟ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: به خدا سوگند! دربارهٔ اینان حکمی می‌دهم که پیش از من جز داوود پیامبر علیه السلام چنین حکمی نداده است. ای قنبر، محافظان ویژه را برایم احضار کن. قنبر آنان را خواست. حضرت با هر کدام از این گروه، فردی از محافظان ویژه را همراه ساخت. پس از آن امیرالمؤمنین علیه السلام نگاه به چهره‌های‌شان کرد و فرمود: چه می‌گویید؟

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۲۴۹

آیا می‌گویید من نمی‌دانم که با پدر این جوان چه کرده‌اید؟ اگر ندانم که جاهل هستم! پس از آن فرمود: اینان را از هم جدا سازید و سرهای‌شان را بپوشانید.

امام صادق علیه السلام فرمود: آنان را از هم جدا کردند و هر کدام را پای یک ستون از ستون‌های مسجد- در حالی که سرهای‌شان با لباس‌های‌شان پوشیده شده بود- قرار دادند.

سپس حضرت، کاتب خود عبداللّه بن ابی رافع را طلبید و فرمود: یک کاغذ و قلم بیاور.

و خود حضرت در جایگاه قضاوت نشست و مردم هم در کنار حضرت نشستند. حضرت به مردم فرمود: هر زمان که تکبیر گفتم، شما هم تکبیر بگویید. پس از آن به مردم فرمود: بیرون روید و سپس یکی از آن گروه را طلبید. او را جلوی خویش نشاند و چهره‌اش را باز کرد. سپس به عبیداللّه بن ابی رافع فرمود: اقرار او و هر آنچه می‌گوید، بنویس. سپس به او رو کرد و از او سئوال نمود.

امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمود: چه روزی همراه با پدر این جوان از منزل‌های‌تان بیرون رفتید؟ آن مرد گفت: در فلان روز. حضرت فرمود: در چه ماهی؟ او گفت: در فلان ماه. حضرت فرمود: در چه سالی؟ او گفت: در سال فلان. حضرت پرسید: در این سفر کجا رسیدید که پدر این جوان مرد؟ او گفت: به فلان جا. حضرت پرسید: در منزل چه کسی مرد؟ او گفت: در منزل فلانی.

حضرت فرمود: مریضی‌اش چه بود؟ او گفت: فلان مرض. حضرت پرسید: چند روز مریض بود؟ او گفت: در حدود این اندازه. حضرت پرسید: چه کسی از او پرستاری می‌کرد؟ در چه روزی مرد و چه کسی او را غسل داد، کفن کرد و با چه چیزی او را کفن کردید و چه کسی بر او نماز گزارد و درون قبرش رفت؟ پس از آن که حضرت هر چه می‌خواست پرسید، امیرالمؤمنین علیه السلام تکبیر گفت و مردم هم تکبیر گفتند. آن جمع باقیمانده متزلزل شدند و یقین کردند که رفیق‌شان آنان و خویش را لو داده است.

پس از آن حضرت دستور داد که سرش پوشیده شود و به زندان برود.

سپس نفر بعد را خواستند. او را پیش روی خویش نشاند و چهره‌اش را گشود. سپس فرمود: نه چنین است؛ خیال می‌کنید که من نمی‌دانم چه کرده‌اید؟ او گفت: ای امیرالمؤمنین، من تنها یک نفر از گروهم و من به کشتن وی مایل نبودم و اقرار کرد. پس از آن، حضرت یکی پس از دیگری همهٔ آنان را خواست و همه به قتل و گرفتن اموال طرف، اقرار و اعتراف نمودند. پس از آن حضرت فردی را که دستور داده بود به زندان ببرندش، باز گرداند و او نیز اقرار کرد و حضرت مال و خون شخص را برعهدهٔ آنان نهاد.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۲۵۱

شریح گفت: ای امیرالمؤمنین، حکم داوود پیامبر علیه السلام چگونه بود؟ حضرت فرمود: داوود پیامبر علیه السلام با پسرهایی که بازی می‌کردند، برخورد کرد. یکی از خودشان را صدا می‌کردند که یا «مات الدین» [دین مرد] و آن پسر هم جواب می‌داد. داوود آنان را خواست و فرمود: پسر نامت چیست؟ گفت:

نامم مات‌الدین [دین مرد] است. داوود به او فرمود: چه کسی این نام را برایت گذاشت؟ گفت:

مادرم. داوود به سراغ مادر او رفت و به او فرمود: ای خانم، نام فرزندت چیست؟ او گفت مات‌الدین [دین مرد]. داوود به آن زن فرمود: چه کسی این نام را برای این فرزند گذاشت؟ زن گفت: پدرش.

داوود فرمود: این نامگذاری چگونه بوده است؟ زن گفت: پدر این بچه همراه با گروهی به یک مسافرت رفت و این بچه در شکم من بود. آن گروه از سفر بازگشتند ولی شوهرم نیامد. از آنان دربارهٔ شوهرم پرسیدم، گفتند مرد. به آنان گفتم: پس اموال باقیمانده از او چه شد! گفتند چیزی پس از خویش به جا نگذاشت. پرسیدم: آیا وصیتی به شما کرد؟ گفتند: آری، او می‌گفت: تو حامله‌ای. هر فرزندی که زاییدی- چه پسر و چه دختر- نامش را مات‌الدین [دین مرد] بگذار؛ من هم نامش را همین گذاشتم.

حضرت داوود فرمود: آیا آن گروهی را که با شوهرت بیرون رفتند، می‌شناسی؟ گفت: آری. داوود فرمود: آنان زنده‌اند یا مرده؟ زن گفت: زنده‌اند. داوود فرمود: ما را نزد آنان ببر و با زن حرکت کرد و آنان را از منزل‌های‌شان بیرون کشید و مانند این حکم دربارهٔ آنان حکم کرد و مال و خون را به عهدهٔ آنان گذاشت و به زن فرمود: نام پسرت را «عاش‌الدین» [دین زنده‌است] بگذار.

پس از آن جوان و گروه دربارهٔ مال پدر جوان که چه اندازه بوده است، اختلاف کردند. امیرالمؤمنین علیه السلام خاتم خویش و همهٔ مهرهای کسانی را که نزدش بودند، گرفت. سپس فرمود: این سهم‌ها را درهم آمیزید و هر کدام از شما خاتم مرا بیرون آورد، او در ادّعایش راستگوست؛ چون آن سهم خداست و سهم خدا به هدف می‌خورد.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۲۵۳

۲۳۶ - ۴۵۴۸۲- (۲) از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است که: «روزی از در قبله وارد مسجد کوفه شد. جمعی که در میان‌شان نوجوانی بود و می‌گریست و آنان او را ساکت می‌کردند، با حضرت روبه‌رو شدند. امیرالمؤمنین به خاطر آنان ایستاد و به نوجوان فرمود: چرا گریه می‌کنی؟ گفت: ای امیرالمؤمنین، پدرم همراه این گروه برای تجارت به سفر رفت. آنان برگشتند ولی پدرم باز نگشت. از آنان دربارهٔ پدرم پرسیدم، گفتند: مرده.

دربارهٔ مالش پرسیدم، گفتند: مالی به جا نگذاشته است. آنان را پیش شریح بردم. او جز این که آنان را سوگند داد، حکم دیگری به نفع من نکرد و ای امیرالمؤمنین، من می‌دانم که همراه پدرم مال بسیاری بود.

امیرالمؤمنین علیه السلام به آنان فرمود: برگردید. آنان را همراه با نوجوان برگرداند و بالای سر شریح ایستاد.

فرمود: ای شریح، این نوجوان چه می‌گوید؟ شریح گفت: این امیرالمؤمنین، این نوجوان بر این گروه ادّعایی دارد. من از او بیّنه خواستم، احدی حاضر نکرد. پس از آن، این گروه را برای این نوجوان سوگند دادم.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: هیهات! ای شریح، این گونه در چنین موردی حکم نمی‌دهند. شریح گفت: ای امیرالمؤمنین، پس چگونه در این مورد حکم دهم؟ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: من در این مورد حکم می‌دهم و امروز در این مورد حکمی خواهم

داد که پس از داوود پیامبر کسی چنین حکمی نداده است. سپس امیرالمؤمنین علیه السلام درجایگاه قضاوت نشست و عبداللّه بن ابی رافع را که کاتب حضرت بود، طلبید و به او دستور داد که کاغذ و قلمی حاضر سازد. پس از آن دستور داد که آن گروه را در اطراف مسجد جدا از هم قرار دهند و هر کدام از آنان در کنار ستونی بنشیند و با هر کدام فردی را همراه ساخت و دستور داد که سرهای‌شان پوشیده باشد و به اطرافیان خود فرمود: هر زمان که شنیدید من تکبیر گفتم، شما هم تکبیر بگویید. سپس مردی از آنان را طلبید، رویش را باز کرد و به او نگریست و در او تأمّل نمود و فرمود: آیا می‌پندارید که من نمی‌دانم؛ با پدر این نوجوان چه کرده‌اید؟

در این صورت من جاهل خواهم بود! سپس رو به او کرد و از او پرسید. او گفت: ای امیرالمؤمنین، او مرد. حضرت از او پرسید: مرضش چگونه بود و چه اندازه مریض شد و کجا و علّت‌های مریضی‌اش چه بود و زمانی که حالت احتضار داشت و کسی که چشم او را بست و کسی که غسلش داد و آنچه در آن کفن شد و کسی که او را برداشت و آن کس که بر او نماز گزارد و آن کس که او را به خاک سپرد و چون از تحقیق و سؤال فارغ شد، صدا بلند کرد که زندان، زندان و سپس تکبیر فرمود و همهٔ کسانی که با حضرت بودند، آنها هم تکبیر گفتند. آن گروه متزلزل شدند و یقین کردند که رفیقشان اعتراف کرده است.

پس از آن، حضرت مرد دیگری را طلبید و هر آنچه به اوّلی گفته بود به او نیز فرمود. او گفت: ای امیرالمؤمنین، من تنها یک نفر از گروه بودم و متمایل به قتل هم نبودم و به قتل اعتراف نمود. پس از آن، حضرت گروه را تک تک طلبید و همه جز نفر اوّل، اقرار کردند و همه به مال اقرار نمودند و مال را برگرداندند و قصاصی که بر آنان واجب بود، حضرت بر آنان ثابت کرد.

پس از آن شریح گفت: ای امیرالمؤمنین، حکم داوود علیه السلام در چنین مورد که شما از او گرفته‌اید، چگونه بود؟

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۲۵۵

امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: داوود علیه السلام با پسرانی که بازی می‌کردند و در میان‌شان پسری بود که او را مات‌الدین [دین مرد] صدا می‌زدند و او جواب می‌داد، برخورد کرد. داوود علیه السلام بر بالای سرشان ایستاد و فرمود: ای پسر، نامت چیست؟ او گفت: مات‌الدین [دین مرد]. داوود فرمود: چه کسی تو را به این نام نامید؟ گفت: مادرم. داوود فرمود: مادرت کجاست؟ او گفت: در خانه‌اش. داوود فرمود: از جلو به سوی مادرت برو. پسر رفت و مادرش را از خانه بیرون آورد. داوود به مادرش فرمود: این پسر توست؟ او گفت: آری. داوود فرمود: نامش چیست؟ گفت: مات‌الدین [دین مرد]. داوود پرسید: چه کسی این نام را برای او گذاشته است؟ زن گفت: پدرش. داوود فرمود: پدرش کجاست؟ زن گفت:

پدرش همراه با گروهی برای تجارت به سفری رفت، آنان بازگشتند ولی او برنگشت. از آنان دربارهٔ پدرش پرسیدم، گفتند: او مرد و دربارهٔ مالش پرسیدم، گفتند: مرد و مالش از بین رفت. گفتم: آیا دربارهٔ من وصیّتی به شما کرد؟ گفتند: آری؛ به ما وصیّت کرد و گفت که: تو حامله‌ای. هر فرزندی را که زاییدی، نامش را مات‌الدین (دین مرد) بگذار. داوود فرمود: آن گروه کجایند؟ زن گفت: حاضرند. داوود فرمود: همراه من نزد آنان برویم. داوود آنان را جمع کرد و مشابه این کاری را که من کردم، دربارهٔ آنان انجام داد و همان‌گونه که من حکم دادم، او نیز حکم کرد و به زن گفت: نام پسرت را عاش الدین [دین زنده است]، بگذار.»

۲۳۷- ۴۵۴۸۳- (۳) گروهی را که بیرون رفتند و همه باز گشتند- جز یک نفرشان- نزد امیرالمؤمنین علی علیه السلام آوردند. امام گوید: «امیرالمؤمنین علیه السلام میان آنان جدایی انداخت و سپس از یکی از آنان پرسید که: با آن مرد چه کردید؟ او انکار کرد و گفت: من نمی‌دانم. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: اللّه اکبر و صدایش را بلند کرد تا آن اندازه که باقیمانده شنیدند و پنداشتند که رفیق‌شان اعتراف کرده است. سپس حضرت او را کناری گذاشت و دیگری را آورد و به او فرمود: دربارهٔ ماجرا به من راست بگو. او گفت: ما او را کشتیم و مالش را گرفتیم. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: اللّه اکبر! سپس دیگری و دیگری را آورد و همه را کشت، جز آن کس که انکار می‌کرد.»

۲۳۸ – ۴۵۴۸۴- (۴) اصبغ بن نباته گوید: «امیرالمؤمنین علیه السلام قضاوتی کرد. پس از آن جوانی با حضرت روبه‌رو شد که می گریست و گروهی همراه وی او را ساکت می کردند. جوان چون امیرالمؤمنین علیه السلام را دید، گفت:

ای امیرالمؤمنین، شریح حکمی را بر من داده است که من نمی‌فهمم. امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمود:

حکمش چیست؟ جوان گفت: این گروه همراه با پدرم به سفری رفتند. آنان بازگشتند ولی پدرم برنگشت. دربارهٔ پدرم از آنان پرسیدم، گفتند: مُرد. دربارهٔ مال پدرم پرسیدم، گفتند: مالی به جا نگذاشت. آنان را نزد شریح بردم، او سوگندشان داد؛ با این که من می‌دانم پدرم با مال بسیاری به سفر رفت. حضرت به آنان فرمود: برگردید. آنان برگشتند و امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمود:

«شتر را سعد بر سر آب برد در حالی که سعد خودش را به ردا پوشانده بود

ولی ای سعد، این گونه شتر را بر سر آب نمی‌برند»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۲۵۷

ای شریح، حکم دادرسی تو سودمند نیست. سپس فرمود: به خدا سوگند! دربارهٔ اینان حکمی می کنم که احدی پیش از من مگر داوود پیامبر نکرده است. ای قنبر، محافظان ویژه را برایم بخوان.

اصبغ بن نباته گوید: قنبر محافظان ویژه را خواست و به هر یک از آن افراد یکی از محافظان ویژه را موکّل کرد. سپس آنان را طلبید و در چهرهای‌شان نگریست. سپس اصبغ مشابه حدیث اوّل را تا آن گفته که نام پسرت را عاش الدین [دین زنده است] بگذار، آورده است. پس از آن گفتم: فدایت گردم! چگونه مال را از آنان می گیری؟ اگر پسر ادّعا کند که پدرش صد هزار یا کمتر یا بیشتر به جای گذاشته است و گروه بگویند که نه، بلکه ده هزار یا کمتر یا بیشتر و در نتیجه این‌ها نظری و پسر نظری دیگر داشته باشد؟ حضرت فرمود: من خاتم او و مهر آنان را می گیرم و در یک جا می‌ریزم.

سپس می گویم، این سهم‌ها را بگردانید و هر کدام که سهمش بیرون آمد، او در دعوایش راست می گوید؛ چون آن سهم خداست و سهم خدا به هدف می‌خورد.»

باب ۴۰ جواز حکم به ملکیت صاحب ید

اشاره

۲۳۹ – ۴۵۴۸۵- (۱) عباس بن هلال از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده است که حضرت فرمود: «اگر حکومت به او برسد، مردم را بر آنچه در تصرّف‌شان است، تثبیت می کند و جز در آنچه در زمان حکومت او رخ دهد، توجهی نمی کند و حضرت فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله به کاری که در حال شرک انجام می‌شد، توجهی نداشت و هر کس که اسلام می‌آورد، او را برآنچه در دستش بود تثبیت می کرد.»

۲۴۰ – ۴۵۴۸۶- (۲) حفص بن غیاث از امام صادق علیه السلام روایت کرده است. او گوید: «مردی به امام صادق علیه السلام گفت: اگر ببینم چیزی در دست مردی است، آیا می‌توانم شهادت دهم که مال اوست؟ حضرت فرمود: آری. آن مرد گفت: من شهادت می‌دهم که در دست اوست ولی شهادت نمی‌دهم که برای اوست؛ چرا که شاید برای دیگری باشد. امام صادق علیه السلام به او فرمود: آیا درست است که از او بخری؟ گفت: آری. حضرت فرمود: شاید برای دیگری باشد. از کجا برایت جایز شد که آن را بخری و ملک تو گردد و بعد از آن که ملک تو شد، بگویی آن مال من است و برای آن سوگند بخوری در حالی که جایز نباشد که آن را به کسی که ملک از سوی او به تو منتقل شده است نسبت دهی و آن را ملک او بدانی؟ سپس امام صادق علیه السلام

فرمود: اگر این روا نباشد، بازاری برای مسلمانان برپا نمی‌ماند!»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۲۵۹

۲۴۱- ۴۵۴۸۷- (۳) امام صادق علیه السلام فرمود: «چون با ابوبکر بیعت شد و امارت همهٔ مهاجر و انصار بر او راست آمد، به سوی فدک کس فرستاد و وکیل حضرت فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله را از آن بیرون کرد. حضرت فاطمه علیها السلام نزد ابوبکر آمد و گفت: ای ابابکر، مرا از ارثی که از رسول خدا می‌برم، منع و وکیل مرا از فدک بیرون کردی؛ با این که رسول خدا صلی الله علیه و آله به امر خدا فدک را برای من قرار داده بود. ابوبکر به حضرت زهرا سلام‌اللّه علیها گفت: بر این گفته‌ات شاهدانی بیاور. حضرت، امّ ایمن را آورد. امّ ایمن گفت: من شهادت نمی‌دهم تا با آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است، با تو احتجاج کنم. آن گاه گفت: تو را به خدا سوگند می‌دهم! آیا نمی‌دانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: امّ ایمن اهل بهشت است؟ ابوبکر گفت: آری. امّ ایمن گفت: پس من شهادت می‌دهم که خداوند به رسول خدا صلی الله علیه و آله وحی کرد به خویشاوند، حقش را بده. آن گاه فدک را به امر خدا برای حضرت فاطمه قرار داد و امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و مشابه این شهادت را داد. آن گاه ابوبکر نوشته‌ای دربارهٔ فدک نوشت و آن را به فاطمه داد. عمر در آمد و گفت: این مکتوب چیست؟ ابوبکر گفت: فاطمه دربارهٔ فدک ادّعا می‌کند و امّ ایمن و علی برایش شهادت داده‌اند. عمر نامه را از فاطمه سلام اللّه علیها گرفت و آن را پاره کرد و گفت: این مال مسلمانان است و افزود که: اوس بن حدثان، عایشه و حفصه شهادت می‌دهند بر رسول خدا صلی الله علیه و آله که گفت: ما گروه پیامبران، ارث نمی‌گذاریم؛ هر چه به جا بگذاریم، صدقه است؛ چرا که علی شوهر اوست و به سوی خویش می‌کشد و امّ ایمن زنی صالحه و اگر دیگری هم با او باشد، ما در این باره تاملی می‌کنیم. پس از آن، حضرت فاطمه سلام اللّه علیها از نزد آن دو گریان و محزون بیرون آمد. پس از آن، امیرالمؤمنین علیه السلام نزد ابوبکر آمد. ابوبکر در مسجد بود و مهاجر و انصار گرد او بودند. امیرالمؤمنین فرمود: ای ابابکر، چرا میراث فاطمه از رسول خدا را از او منع کردی؛ با این که در زمان رسول خدا آن را مالک بود؟ ابوبکر گفت: این مال مسلمانان است. اگر شاهدانی بیاورد که رسول خدا آن را برای وی قرار داده [که هیچ]؛ وگرنه حقّی برای او در آن نیست.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ای ابوبکر، آیا در میان ما برخلاف حکم خدا در میان مسلمانان حکم می‌کنی؟ ابوبکر گفت: نه. حضرت فرمود: پس اگر در دست مسلمانان چیزی باشد که مالک اویند و من در مورد آن ادّعایی بکنم، از چه کسی بیّنه می‌خواهی؟ گفت: از تو بیّنه می‌خواهم برآنچه علیه مسلمانان ادّعا می‌کنی. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: پس اگر در دست من چیزی باشد و مسلمانان در مورد آن ادّعایی بکنند، آیا از من دربارهٔ آنچه در دستم است و آن را در زمان رسول خدا و پس از او مالک بوده‌ام، بیّنه می‌خواهی و از مسلمانان بر ادّعایی که بر من دارند، آن‌گونه که بر ادّعایی که من بر آنان داشتم، بیّنه می‌خواستی، بیّنه نمی‌طلبی؟ پس از آن ابوبکر ساکت شد.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۲۶۱

سپس عمر گفت: ای علی، ما را رها کن و با ما سخن مگوی؛ چرا که ما نمی‌توانیم پاسخ استدلال‌های تو را بدهیم! اگر شاهدان عدول آوردی [که هیچ]؛ وگرنه فدک مال مسلمانان است و تو و فاطمه در آن حقّی ندارید. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ای ابوبکر، کتاب خدا را می‌خوانی؟ او گفت: آری.

حضرت فرمود: دربارهٔ فرمودهٔ خداوند متعال: خداوند فقط می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملًا شما را پاک سازد، به من بگو. این آیه دربارهٔ ما نازل گشته یا دربارهٔ دیگران؟ او گفت: دربارهٔ شما. حضرت فرمود: اگر دو شاهد به گناهی علیه فاطمه شهادت دادند تو چه می‌کنی؟

گفت: حدّ بر فاطمه اجرا می‌کنم؛ آن‌گونه که بر دیگر مسلمانان. حضرت فرمود: در این هنگام از کافران خواهی بود. ابوبکر گفت:

چرا؟ حضرت فرمود: چون شهادت خدا را در حقّ فاطمه به پاکی رد کرده‌ای و شهادت مردم را علیه وی پذیرفته‌ای. همان گونه که حکم خدا و حکم رسول او را رد کردی که رسول خدا فدک را برای فاطمه قرار داد و حضرت فاطمه فدک را در زمان حیات پیامبر قبض کرد.

سپس شهادت یک عرب بیابانی را که بر پاشنهٔ پایش [چون سگان] ادرار می کند، پذیرفتی. از فاطمه فدک را گرفتی و گفتی که مال مسلمانان است با این که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: بیّنه بر کسی است که ادّعا می کند و سوگند بر کسی است که علیه او ادّعا می‌شود. امام صادق علیه السلام فرماید: مردم گفتگو کردند و برخی گریستند و گفتند: به خدا سوگند! علی علیه السلام راست می گوید و امیرالمؤمنین علی علیه السلام به خانه‌اش باز گشت.»

۲۴۲- ۴۵۴۸۸- (۴) امام صادق علیه السلام فرمود: «چون ابوبکر حضرت فاطمه را از فدک منع کرد و وکیل ایشان را بیرون نمود، امیرالمؤمنین علیه السلام به مسجد آمد و ابوبکر نشسته بود و گرداگردش مهاجر و انصار بودند. حضرت فرمود: ای ابوبکر، چرا از فاطمه چیزی را که رسول خدا برای او قرار داده بود و سال‌هاست که وکیلش در آن می‌باشد، منع کردی؟

ابوبکر گفت: این، مال مسلمانان است. اگر شاهدان عادل آورد [که هیچ]؛ وگرنه حقّی برای او در آن نیست. حضرت فرمود: ای ابوبکر، در میان ما حکمی داری برخلاف آن حکم که در میان مسلمانان می کنی؟ او گفت: نه. حضرت فرمود: به من بگو اگر چیزی در دست مسلمانان باشد و من در آن ادّعایی داشته باشم، از چه کسی بیّنه می‌خواهی؟ او گفت: از تو بیّنه می‌خواهم. حضرت فرمود:

پس اگر در دست من بود و مسلمانان در مورد آن ادّعایی داشتند، دربارهٔ آن از من بیّنه می‌طلبی؟ امام صادق علیه السلام فرمود: ابوبکر ساکت گردید. عمر گفت: این، مال مسلمانان است و ما با تو بحثی نداریم.

پس از آن امیرالمؤمنین علیه السلام به ابوبکر گفت: ای ابوبکر، قرآن را می‌پذیری؟ گفت: آری. حضرت فرمود:

دربارهٔ فرمودهٔ خداوند عز و جل که: خداوند فقط می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملًا شما را پاک سازد، برایم بگو. آیا دربارهٔ ما نازل گشته یا در مورد دیگران؟ او گفت: دربارهٔ شما.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۲۶۳

حضرت فرمود: به من بگو اگر دو شاهد از میان مسلمانان علیه فاطمه سلام اللّه علیها شهادت به گناهی دهند، تو چه می کنی؟ او گفت: حدّ بر او جاری می‌سازم آن‌گونه که بر زنان مسلمانان. حضرت فرمود: تو در این هنگام از کافران هستی. گفت: چرا؟ حضرت فرمود: چون تو شهادت خدا را رد می کنی و شهادت غیر او را می‌پذیری. چون خداوند عز و جل برای فاطمه شهادت به پاکی داده است و چون تو شهادت خدا را رد کنی و شهادت غیر او را بپذیری، نزد خداوند از کافران خواهی بود.

امام صادق علیه السلام فرمود: مردم گریستند و متفرّق گشتند و خشمگین سخن گفتند.

و چون ابوبکر به منزلش بازگشت به سوی عمر فرستاد و گفت: ای پسر خطاب، وای بر تو! آیا علی و کاری را که با ما کرد، ندیدی؟ به خدا سوگند! اگر یک مجلس دیگر بنشیند، این کار [حکومت] را بر سر ما خراب می کند و تا زنده است، چیزی گوارای‌مان نمی‌شود. عمر گفت: جز خالدبن ولید از عهدهٔ علی بر نمی‌آید. آن گاه به سوی خالد فرستادند. ابوبکر به خالد گفت: می‌خواهم تو را به کار بزرگی وادارم. او گفت: مرا به هر چه می‌خواهی وادار، حتی اگر کشتن علی باشد. ابوبکر گفت: همان قتل علی است. ابوبکر گفت: در کنار علی قرار بگیر و چون من سلام دادم، گردنش را بزن. اسماء بنت عمیس مادر محمّد بن ابی‌بکر خادمهٔ خود را فرستاد و گفت: نزد فاطمه برو و او را سلام برسان و چون از در وارد می‌شوی، بگو این جمعیّت برای کشتن تو به مشورت نشسته‌اند؛ فوراً [از شهر] خارج شو که من از خیرخواهان توام. اگر حضرت فهمید که هیچ؛ وگرنه یک بار دیگر آیه را تکرار می کنی.

خادمه آمد، وارد شد و گفت: خانمم می‌گوید ای دختر رسول خدا، حال‌تان چه‌طور است؟ پس از آن، این آیه را خواند که: این جمعیّت برای کشتن تو به مشورت نشسته‌اند. و چون خواست بیرون بیاید، باز آیه را خواند. امیرالمؤمنین به خادمه فرمود: به خانمت از سوی من سلام برسان و به او بگو خداوند عز و جل بین آنان و آنچه می‌خواهند، حائل می‌شود– ان شاء اللّه. پس از آن، خالد بن ولید در کنار حضرت ایستاد. ابوبکر چون می‌خواست سلام بدهد، سلام نداد و گفت: ای خالد، آنچه به تو دستور دادم، انجام مده؛ السلام علیکم و رحمهٔ اللّه و برکاته. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: چه دستوری به تو داده بود که پیش از سلام تو را از انجام آن نهی کرد. خالد گفت: دستور گردن زدن تو را داده بود و دستور داده بود که پس از سلام، بزنم. حضرت فرمود: آیا چنین می‌کردی؟ او گفت: آری به خدا سوگند! اگر مرا نهی نمی‌کرد، انجام می‌دادم. امام فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام برخاست، گریبان و پیراهن خالد را مشت کرد و او را به دیوار کوبید و به عمر فرمود: ای فرزند صهّاك، به خدا سوگند! اگر وصیّت خدا و کتاب الهی نبود، می‌فهمیدی که کدام یك از ما لشکرش ضعیف‌تر و عددش کمتر است.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۲۶۵

۲۴۳– ۴۵۴۸۹– (۵) مشایخ ما روایت کرده‌اند که: «امیرالمؤمنین علیه السلام زمانی که ابوبکر شهادت حضرت را نپذیرفت، فرمود: ای ابوبکر، آیا دربارهٔ آنچه از تو می‌پرسم به من راست می‌گویی؟ او گفت: بگو. حضرت فرمود:

به من بگو اگر دو نفر نزد تو در مورد چیزی که در دست یکی از آن دوست نه دیگری، نزاع کنند، آیا تو آن را از دست او بیرون می‌آوری بدون آن که ستم او برایت ثابت شود؟ گفت: نه. حضرت فرمود: از کدامین یك از آن دو بیّنه می‌خواهی یا بر کدامین یك از آن دو سوگند را لازم می‌دانی؟ ابوبکر گفت: بیّنه را از مدّعی می‌خواهم و سوگند را بر منکر لازم می‌دانم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بیّنه بر مدّعی است و سوگند بر منکر.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: آیا در میان ما برخلاف حکمی که دربارهٔ دیگران داری، حکم می‌دهی؟

ابوبکر گفت: چه‌طور؟ حضرت فرمود: کسانی که می‌پندارند رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: آنچه ما به جای بگذاریم، صدقه است و تو از کسانی هستی که در این صدقه اگر راست باشد، بهره‌برداری؛ بنابراین تو شهادت شریك را به نفع شریکش در آنچه در آن شریك است، نافذ ندان و ترکهٔ رسول به حکم اسلام در دست ماست تا بیّنهٔ عادل بر این‌که آن برای دیگری است، قائم شود. بنابراین بر هر کس که علیه ما این ادّعا داشته باشد، از کسانی که بهره‌ای در آنچه بدان علیه ما شهادت می‌دهد نباشد، اقامهٔ بیّنه لازم است و بر ماست که در موردی که انکار می‌کنیم، سوگند بخوریم. بنابراین تو هم‌اکنون که شهادت شریك را در صدقه پذیرفتی و از ما مطالبهٔ اقامهٔ بیّنه بر انکار ادّعایی که علیه ما می‌کنند می‌نمایی، با حکم خدا و حکم رسول او مخالفت کرده‌ای. آیا این جز ستم و جور است؟ ...»

۲۴۴– ۴۵۴۹۰– (۶) امیرالمؤمنین علیه السلام در حدیثی فرمود: «سپس رو به مردم کرد و گفت: شگفت از مردمی که می‌بینند که سنت‌های پیامبرشان یکی پس از دیگری تغییر می‌یابد و جا به جا می‌شود ولی آنان اقدام نمی‌کنند و انکار نمی‌کنند! [تا آن که گوید]: او و رفیقش فدك را که به دست فاطمه سلام‌اللّه‌علیها از پدرش قبض شده بود و در زمان رسول خدا حضرت زهرا از غلّهٔ فدك می‌خورد، گرفتند و از او بر چیزی که در دست فاطمه بود، بیّنه خواستند و نه حضرت و نه امّ ایمن را تصدیق نکردند، با این که یقیناً می‌دانستند فدك در دست زهراست و برای‌شان جایز نیست که از حضرت برای چیزی که در دستش است، بیّنه بخواهند و این دو [حضرت زهرا و امّ ایمن] متهم نمی‌شوند.

پس از آن هم، مردم این کار را خوب دانستند و از ابوبکر ستایش کردند و گفتند که ورع و فضیلت، او را بر این کار واداشت. سپس کار زشت این دو نیکو جلوه داده شد و آن دو گفتند: گمان‌مان این است که فاطمه جز حقّ نمی‌گوید و علی علیه السلام و امّ ایمن جز به حقّ شهادت نداده‌اند و اگر با امّ ایمن زن دیگری بود، ما فدك را برای فاطمه امضا می‌کردیم. [تا آن که گوید]:

حضرت فاطمه سلام اللّه علیها به آن دو هنگامی که خواست فدك را از او بگیرند، فرمود: آیا فدك در دست من و وکیلم نیست و غلّهٔ آن را در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله زنده بود، نخوردم؟ گفتند: آری.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۲۶۷

حضرت فرمود: پس چرا از من بر آنچه در دست من است، بیّنه می‌خواهید؟ گفتند: چون فدك مال مسلمانان است. حضرت فاطمه فرمود: آیا شما دو نفر می‌خواهید آنچه رسول خدا انجام داده است، ردّ کنید و در مورد خویشاوندان او به گونه‌ای حکم کنید که در میان سایر مسلمانان نمی‌کنید؟

ای مردم، بشنوید گناهی را که این گروه مرتکب می‌شوند! شما دو نفر چه می‌گویید اگر من نسبت به اموال مسلمانان که در دست‌شان است ادّعایی کنم؟ آیا از من بیّنه می‌خواهید یا از آنان؟ گفتند: از تو می‌خواهیم. حضرت فرمود: اگر همهٔ مسلمانان آنچه در دست من است ادّعا کنند، آیا از من بیّنه می‌خواهی یا از آنان؟ پس از آن، عمر خشمگین گشت و گفت: این زمین مسلمانان و مال مسلمانان است با این که در دست فاطمه است و فاطمه غلّهٔ آن را می‌خورد و تنها بیّنه بر فاطمه لازم است؛ چون ادّعا دارد که رسول خدا از میان مسلمانان، فدك را به او بخشیده است با این که فدك مال مسلمانان و حقّ آنان است ...»

ارجاعات

گذشت:

در باب پنجاه و هفت از ابواب میراث، چیزی که بر ذیل باب دلالت می‌کند.

می‌آید:

در باب چهارده از ابواب شهادت، مناسب این باب.

باب ۴۱ چگونگی حکم بر غایب

۲۴۵ - ۴۵۴۹۱- (۱) امام باقر و امام صادق علیهما السلام فرمودند: «علیه غایب حکم می‌شود اگر بیّنه علیه او قائم گردد، و بر این اساس مالش فروخته می‌شود و در حالی که غایب است، بدهی‌اش از این مال پرداخت می‌گردد ولی اگر بیاید، بر حجّت خویش است. حضرت فرمود: و مال به آن کس که بیّنه آورده، داده نمی‌شود جز با کفالت کفیلان [/ ضمانت ضامنان].»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۲۶۹

۲۴۶ - ۴۵۴۹۲- (۲) امام جعفر صادق علیه السلام نظرشان حکم بر غایب بود. ولی او اگر حجّت داشت به حجّت خود واگذار می‌گردید. پس اگر به طلبکاری که به نفع او حکم شده اعتمادی نبود، در برابر آنچه از مال غایب به او داده می‌شد، کفیلی [ضامن] می‌گرفتند. پس اگر غایب دلیلی داشت، مال به او برگردانده می‌شد.

۲۴۷ - ۴۵۴۹۳- (۳) ابوخدیجه گوید: «امام صادق علیه السلام مرا به سوی یاران‌مان فرستاد و فرمود: به آنان بگو:

مبادا که وقتی نزاعی میان‌تان می‌افتد یا در مورد گرفتن یا دادن، ترافعی میان‌تان می‌شود به نزد یکی از این فاسقان نزاع‌تان را ببرید! میان خود فردی از کسانی که حلال ما و حرام ما را می‌شناسد، قرار دهید. من او را قاضی قرار داده‌ام و مبادا که برخی از شما برخی را برای نزاع به نزد پادشاه ستمگر ببرید!

ابوخدیجه گوید: اولین کسی که این حدیث را آورد، مردی است که به امام علیه السلام دربارهٔ مردی که دو نفر، خریدی را که از فردی کردند به او تحویل دادند. آن دو گفتند: این مکتوب را به یکی از ما بدون این که دیگری باشد، مده.
پس از آن، یکی از این دو غایب شد یا در خانه‌اش پنهان گردید و آن کس که به این دو فروخته بود، آمد و خرید را منکر شد [منظور قباله است] و دیگری نزد شاهد عادل آمد و به او گفت: برگهٔ خرید را بیرون بیاور تا او را نشان بیّنه بدهیم؛ چرا که رفیق ما فروش به من و دوستم را انکار کرده و دوستم غایب است و شاید او در خانه‌اش نشسته و می‌خواهد کار را بر من خراب سازد. آیا بر آن عادل لازم است که برگهٔ خرید را به بیّنه نشان دهد تا آنان به نفع این فرد شهادت دهند یا چنین کاری بر او روا نیست مگر این که هر دو با هم جمع شوند؟
حضرت علیه السلام نوشتند که: اگر در این کار اصلاح گروه است، باکی بدان نیست- انشاءاللّه.»
۲۴۸- ۴۵۴۹۴- (۴) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «بر غایب حکم نمی‌شود.»
منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۲۷۱

باب ۴۲ عدم جواز حکم بر پایهٔ نوشتهٔ قاضی دیگر

اشاره

۲۴۹- ۴۵۴۹۵- (۱) پیوسته امیرالمؤمنین علی علیه السلام نامهٔ قاضی‌ای برای قاضی دیگر را در مورد حدّ و غیرحدّ تنفیذ نمی‌کرد تا آن که بنی امیّه به حکومت رسیدند. پس آنان با بیّنه تنفیذ کردند.
۲۵۰- ۴۵۴۹۶- (۲) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «اگر شاهدان علیه مردی به این که در مالی حقّ دارد ولی قاضی عدالت آنان را ندانند اما در شهر دیگری قاضی‌ای است که عدالت آنان را می‌شناسد، پس اگر شهادت در خصوص طلاق یا حدّ است، در آن مورد نامهٔ قاضی به قاضی دیگر و شهادت بر شهادت پذیرفته نیست و نامهٔ قاضی به قاضی دیگر در حدّ پذیرفته نمی‌شود.»
۲۵۱- ۴۵۴۹۷- (۳) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «نامهٔ قاضی ستمگران تنفیذ نمی‌گردد و نامه نگاری با او نمی‌شود.»

ارجاعات

می‌آید:

در روایت دهم از باب سی و چهارم از ابواب شهادت، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «نامهٔ قاضی به قاضی دربارهٔ حدّ، روا نیست.»

باب ۴۳ جواز حکم بر مترافعین اهل کتاب

اشاره

و در میان آنها (اهل کتاب)، طبق آنچه خداوند نازل کرده، قضاوت کن؛ و از هوس‌های آنان پیروی مکن؛ و از آنها بر حذر باش،

مبادا تو را از بعض احکامی که خدا بر تو نازل کرده، منحرف سازند.
و اگر آنها (از حکم و قضاوت تو)، روی گردانند، بدان که خداوند می‌خواهد آنان را به خاطر پاره‌ای از گناهان‌شان مجازات کند؛ و بسیاری از مردم فاسقند.
«۱» ۲۵۲- ۴۵۴۹۸- (۱) امام باقر علیه السلام فرمود: «زمانی که اهل تورات و اهل انجیل نزد حاکم آیند و نزاع‌شان را پیش او آورند، این در اختیار حاکم است. اگر خواست، میان‌شان حکم می‌دهد و اگر خواست به آنان کاری نخواهد داشت.»

---

(۱). مائده ۵/ ۴۹.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۲۷۳

۲۵۳- ۴۵۴۹۹- (۲) هارون بن حمزه گوید: «پرسیدم: دو نفر از اهل کتاب- دو مسیحی یا دو یهودی- در میان‌شان نزاعی است. حاکمی از حاکمان آنان به ستم میان‌شان دادرسی کرده است ولی آن کس که علیه او دادرسی شده، نمی‌پذیرد و می‌خواهد که دادرسی به حکم مسلمانان باز گردانده شود. حضرت فرمود: به حکم مسلمانان برگردانده می‌شود.»
۲۵۴- ۴۵۵۰۰- (۳) امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «اگر اهل کتاب مرافعهٔ خویش را نزد قاضی ببرند، قاضی میان‌شان بر طبق آنچه خداوند نازل کرده، قضاوت می‌کند؛ آن‌گونه که خداوند عز و جل فرماید: و در میان آنها (اهل کتاب)، طبق آنچه خداوند نازل کرده، قضاوت کن.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب بیست و ششم از ابواب قضاء و روایات باب سی و هفتم، چیزی که با این باب مناسبت دارد.
و بنگرید به باب دهم از ابواب دیات و باب یازدهم.

باب ۴۴ پاره‌ای از قضاوت‌های حضرت علی علیه السلام و پیامبر صلی الله علیه و آله و منصوبین آنها

اشاره

۲۵۵- ۴۵۵۰۱- (۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «زنی را که به مردی از انصار علاقه داشت، نزد عمر بن خطاب آوردند.
این زن عاشق این مرد شده بود ولی به هیچ وسیله به او دست نمی‌یافت. این زن تخم‌مرغی گرفته و زردی آن را در آورده بود و سفیدی را برروی لباسش و میان دو رانش ریخته بود. سپس نزد عمر آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین، این مرد مرا در فلان جا گرفت و مرا بی‌عفت کرد. امام صادق علیه السلام فرمود:
عمر قصد کرد که انصاری را کیفر دهد ولی مرد انصاری در حالی که امیرالمؤمنین علی علیه السلام نشسته بود، سوگند می‌خورد و می‌گفت: ای امیرالمؤمنین، شما در کار من تحقیق کنید. چون جوان زیاد اصرار کرد، عمر به امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: ای ابوالحسن، تو چه می‌گویی؟
منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۲۷۵

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نگاهی به سفیدی‌ای که برروی لباس زن و میان دو رانش بود، انداخت و به زن مظنون شد که او حیله‌ای کرده باشد. پس از آن فرمود: آب داغی که به شدت جوشیده باشد، برایم بیاورید. این کار را کردند. چون آب را برای حضرت آوردند، دستور داد آب را بر جای سفیدی ریختند و آن سفیدی پخته شد.

امیرالمؤمنین علیه السلام سفیدی را گرفت و در دهان خویش انداخت و چون طعم آن را چشید، از دهان بیرون افکند.

سپس رو به زن کرد تا آن که زن بدان اقرار کرد و خداوند کیفر عمر را از مرد انصاری دفع کرد.»

متن همین روایت، در کتاب‌های مستدرک، ارشاد شیخ مفید و کنز الفوائد آمده است. مستدرک:

«امام صادق علیه السلام مشابه این روایت را ذکر کرده و در پایانش افزوده است: به امیرالمؤمنین علیه السلام [یعنی خداوند کیفر عمر را از مرد انصاری به برکت امیرالمؤمنین علیه السلام دفع کرد].»

ارشاد شیخ مفید: «روایت شده است که: زنی عاشق جوانی شد. با او مراوده نمود و جوان نپذیرفت و زن رفت و تخم‌مرغی برداشت و سفیدی‌اش را بر لباس خویش ریخت. سپس جوان را گرفت و او را نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آورد و گفت: این جوان به زور با من آمیزش کرده و مرا رسوا نموده است.

سپس جامه‌های خود را گرفت و سفیدی تخم مرغ را نشان داد و گفت: این منی او بر لباس من است.

جوان هم می‌گریست و از ادعای او بیزاری می‌جست و سوگند می‌خورد.

امیرالمؤمنین علیه السلام به قنبر گفت: دستور ده کسی آبی جوش بیاورد به حدی که سخت داغ باشد. سپس آن را به همان حال برایم بیاورد. آن آب را آوردند. حضرت فرمود آن را روی لباس زن بریزند. آب جوش ریختند، سفیدی تخم مرغ خودش را جمع کرد و بهم آمد. حضرت دستور داد آن را بگیرند و به دو نفر از یارانش بدهند و فرمود: بچشید و بیرون بریزید. آنان چشیدند و دیدند که تخم مرغ است. حضرت دستور داد جوان را آزاد سازند و زن را برای کیفر ادّعای باطلی که علیه جوان کرده بود، تازیانه زد.»

کنزالفوائد: «دادرسی امیرمؤمنان علیه السلام؛ روایت شده است که: زنی به پسری عشق پیدا کرد. از او خواست تا خودش را در اختیار او قرار دهد ولی او نپذیرفت. زن گفت: به خدا سوگند! اگر نکنی، تو را رسوا می‌سازم. پسر هم خواستهٔ زن را عملی نکرد. زن تخم‌مرغی برداشت و سفیدی‌اش را بر لباسش ریخت و پسر را گرفت و از امیرالمؤمنین علیه السلام دادرسی کرد و گفت: ای امیرالمؤمنین، این پسر به زور بر من چیره شد و با من آمیزش کرد و این منی اوست بر لباسم. امیرالمؤمنین علیه السلام از پسر در این باره پرسید. او گریست و گفت: ای امیرالمؤمنین، به خدا سوگند! او دروغ گفته و من چیزی از آنچه گفت، نکرده‌ام. امیرالمؤمنین علیه السلام زن را موعظه کرد. آن زن گفت: به خدا سوگند! او کرد و این منی اوست.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: قنبر را نزدم بیاورید. او را آوردند. حضرت به او فرمود: دستور ده کسی آبی را بجوشاند تا به شدت داغ شود و آن را نزد من بیاورد. زمانی که آب داغ را آورد، حضرت دستور داد تا بر لباس زن بریزند. آب ریخته شد و سفیدی تخم‌مرغ پخته و جریان پسر روشن شد.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۲۷۷

پس از آن، حضرت به دو نفر از مسلمانان دستور داد تا این سفیدی را بچشند و بیرون بریزند تا به طور یقین معلوم گردد. آن دو چنین کردند و دیدند که تخم‌مرغ است. حضرت، پسر را آزاد ساخت و دستور داد تا او [زن] را دردناک ادب کنند.»

۲۵۶ - ۴۵۵۰۲ - (۲) امام صادق علیه السلام فرمود: «زنی که پیرمردی با او ازدواج کرده بود و چون با زن آمیزش کرده بود، زن فرزندی آورد و فرزندان پیرمرد مدّعی بودند که زن زنا داده و نزد عمر شاهد هم برایش آوردند.

عمر دستور داد که سنگسار گردد. امیرالمؤمنین علیه السلام گذرش به زن افتاد. زن گفت: ای پسرعموی رسول خدا، من دلیلی

دارم. حضرت فرمود: دلیلت را بیاور. او نوشته‌ای را به امیرالمؤمنین داد. حضرت فرمود:

این زن به شما خبر می‌دهد از روز ازدواجش و روزی که آن پیرمرد با او آمیزش کرده و این که آمیزشش با او چگونه بوده است. زن را برگردانید. فردای آن روز بچّه‌های همسن و سال را طلبید و این فرزند را هم خواست که با آنان باشد و به آنان فرمود: بازی کنید تا آن که بازی آنان را به خود مشغول کرد. سپس به آنان گفت: بنشینید. همه نشستند تا جایگیر شدند، پس به آنان نهیب زد. بچّه‌ها برخاستند و این بچّه هم بر دو کف دستش تکیه داد و برخاست. حضرت او را خواست و از پدرش ارثش را به او داد و به برادرانش که به او افترا زده بودند، یک یک حدّ زد. عمر به حضرت گفت:

چه کردی؟ حضرت فرمود: من ضعف پیرمرد را در این که پسر به دو کف دستش تکیه داد، شناختم.»

۲۵۷- ۴۵۵۰۳- (۳) اصبغ بن نباته گوید: «زنی را که پیرمردی با او ازدواج کرده بود و چون پیرمرد با او آمیزش کرد، فرزندی آورد و فرزندان آن پیرمرد ادّعا کردند که زن زنا داده است و بر آن شهادت دادند، نزد عمر آوردند. عمر دستور داد زن سنگسار گردد. او را بردند. در بین راه با امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب برخورد کردند. زن گفت: ای پسرعموی رسول خدا، من مظلوم هستم و این دلیل من است. حضرت فرمود: دلیلت را بیاور. زن نوشته‌ای را به امام داد. حضرت آن را خواند و فرمود: این زن به شما خبر می‌دهد از روزی که ازدواج کرده و روزی که آمیزش کرده و اینکه چگونه آن پیرمرد با او آمیزش داشته است. زن را برگردانید. فردای آن روز، امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرزندانی را طلبید که با همسن‌های خودشان بازی کردند و پسر این زن در میان آنان بود. حضرت به آنان گفت: بازی کنید.

آنان بازی کردند تا آن که بازی، آنان را به خود مشغول ساخت. حضرت آنان را صدا زد. آنان ایستادند و پسری که فرزند زن بود، با اتکای به دو کف دستش ایستاد. امیرالمؤمنین علیه السلام او را خواست و از پدرش به او ارث داد و برادرانی را که افترا بسته بودند، حدّ زد. عمر به حضرت گفت: چگونه [چه] کردی؟ حضرت فرمود: من ضعف پیرمرد را در اتکای پسر بر دو کف دستش شناختم.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۲۷۹

۲۵۸- ۴۵۵۰۴- (۴) امام صادق علیه السلام فرمود: «مردی در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام از منطقهٔ جبل به قصد حجّ خانهٔ خدا به همراه غلامش آمد. غلام گناهی کرد. اربابش او را زد. غلام گفت: تو مولای من نیستی بلکه من مولای توام. حضرت فرمود: پیوسته این، آن را تهدید می‌کرد و می‌گفت همین‌گونه باش تا کوفه برویم ای دشمن خدا. تو را نزد امیرالمؤمنین علیه السلام می‌برم. چون به کوفه رسیدند، نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمدند.

آن کس که غلام را زده بود، گفت: خداوند کارت را اصلاح کند. این غلام من است. گناهی کرد، او را زدم. به من یورش برد و دیگری گفت: به خدا سوگند! او غلام من است. پدرم مرا همراه او فرستاد تا او به من بیاموزد و او به من یورش برده و ادعا دارد که من غلام اویم تا اموال مرا ببرد. حضرت فرماید: این شروع کرد به سوگند و آن یکی سوگند می‌خورد. این، آن را تکذیب می‌کرد و آن، این را تکذیب می‌نمود. حضرت بیان داشت: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: در این شب هر دو بروید با هم سازش کنید و جز با حقّ نزد من نیایید.

و چون امیرالمؤمنین علیه السلام صبح کرد به قنبر فرمود: دو سوراخ در دیوار ایجاد کن. امام صادق علیه السلام فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام هر صبح به تعقیب نماز تا [سایهٔ شاخص] خورشید به اندازهٔ سر نیزه در آید، تسبیح می‌گفت. آن دو نفر آمدند و مردم جمع گشتند و گفتند: قضیّه‌ای برای امام پیش آمده که مشابه آن تاکنون برایش اتفاق نیفتاده و از این قضیّه نمی‌تواند بیرون آید. حضرت به آن دو نفر گفت: چه می‌گویید؟ این سوگند خورد که آن بردهٔ اوست و آن سوگند خورد که این بندهٔ اوست. حضرت به هر دو فرمود: برخیزید. من فکر نمی‌کنم که شما دو نفر راست بگویید! سپس به یکی فرمود: سرت را داخل این سوراخ کن و

پس از آن به دیگری فرمود: سرت را وارد این سوراخ نما. سپس فرمود: ای قنبر، شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله را برایم بیاور. شتاب کن تا گردن آن که از این دو برده است، بزنم. حضرت صادق علیه السلام فرمود: غلام سرش را با شتاب بیرون آورد ولی دیگری همچنان در سوراخ ماند.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام به غلام گفت: آیا تو نمی‌گفتی که برده نیستی؟ او گفت: آری ولی او مرا زده بود و به من تعدّی کرده بود. امام صادق علیه السلام فرمود: امیرالمؤمنین برای او از اربابش قول محکم گرفت و او را به اربابش تحویل داد.»

۲۵۹- ۴۵۵۰۵- (۵) از امام صادق علیه السلام روایت شده است که حضرت فرمود: «در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام دو نفر هر کدام بر دیگری ادّعا می‌کرد که او بردهٔ اوست و هیچکدام بیّنه نداشتند. حضرت اتاقی برای هر دو ساخت و برای هر دو، دو سوراخ گذاشت نزدیک به هم و هر دو را در اتاق وارد کرد و سر آنان را از سوراخ بیرون نمود و به قنبر گفت: با شمشیر بالای سر هر کدام بایست و چون به تو گفتم

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۲۸۱

گردن برده را بزن، تو آنان را بترسان ولی هیچکدام را مزن. پس از آن، حضرت به قنبر فرمود: گردن برده را بزن. قنبر شمشیر را تکان داد و یکی از آن دو سرش را داخل برد ولی سر دیگری بیرون از سوراخ ماند. حضرت آن کس را که سرش را داخل بُرده بود به آن یکی تحویل داد و به آن یکی گفت:

برو، او بردهٔ توست.»

۲۶۰- ۴۵۵۰۶- (۶) امام باقر علیه السلام فرمود: «مردی در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام مرد و پسر و برده‌ای به جا گذاشت. پس از آن، هر کدام از این دو ادّعا داشت که او فرزند است و دیگری بردهٔ اوست. این دو نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمدند و نزاع‌شان را پیش ایشان بردند. امیرالمؤمنین علیه السلام دستور داد که دو سوراخ در دیوار مسجد کنده شود. پس از آن هر کدام از این دو را مامور ساختند که سرش را در سوراخ کند. هر دو چنین کردند. سپس فرمود: ای قنبر، شمشیر را برهنه ساز و به او اشاره کرد دستوری را که می‌دهم، اجرا مکن. سپس فرمود: گردن برده را بزن. حضرت باقر علیه السلام فرمود: برده سرش را کنار کشید.

امیرالمؤمنین علیه السلام او را گرفت و به دیگری فرمود: تو فرزندی و این را آزاد کردم و دوست تو قرار دادم.»

۲۶۱- ۴۵۵۰۷- (۷) عبدالرحمن بن حجّاج گوید: «از ابن ابی لیلی شنیدم که برای یارانش سخن می‌گفت. او گفت:

دو نفر با هم در یک سفر همراه شدند و چون خواستند صبحانه بخورند، یکی از آن دو از توشه‌اش پنج گردهٔ نان و دیگری سه گرده درآورد، یک رهگذر با آنان برخورد کرد. این دو او را به غذای‌شان دعوت کردند. آن مرد با هر دو غذا خورد تا آن که چیزی نماند و چون از غذا فارغ شدند، رهگذر در برابر آنچه از ایشان خورده بود، هشت درهم به این دو داد. آن که سه گردهٔ نان داشت به آن کس که پنج گرده داشت گفت: این مبلغ را میان من و خودت نصف کن. ولی دارندهٔ پنج گردهٔ نان گفت: بلکه باید هر کدام از ما به تعداد توشه‌ای که بیرون آورده، از دراهم بردارد. ابن ابی لیلی گوید: این دو نزد امیرالمؤمنین علیه السلام در این باره آمدند و چون حضرت سخن این دو را شنید، به آن دو گفت: با هم مصالحه و سازش کنید که قضیهٔ شما کم ارزش است. این دو گفتند: میان ما به‌حقّ حکم فرما.

ابن ابی لیلی گوید: حضرت به دارندهٔ پنج گردهٔ نان هفت درهم و به دارندهٔ سه گردهٔ نان یک درهم داد و به آن دو فرمود: آیا نه چنین است که یکی از شما از توشه‌اش پنج گردهٔ نان و دیگری سه گردهٔ نان در آورده است؟ گفتند: آری. حضرت فرمود: آیا مهمان شما با شما چون شما نخورد؟ گفتند:

آری. حضرت فرمود: آیا خوراک هر کدام شما سه گرده نان منهای یک سوم آن نیست؟ گفتند: آری.

حضرت فرمود: آیا تو ای دارندهٔ سه گردهٔ نان، سه گردهٔ نان منهای یک سوم را نخورده‌ای و تو ای

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۲۸۳

دارنـدهٔ پنج گردهٔ نان، سه گردهٔ نان منهای یک سوم را نخوردی و مهمان هم سه گردهٔ نان منهای یک سوم نخورد؟ آیا برای تو ای دارنـدهٔ سه گرده نان، یک سوم از توشه‌ات نمی‌ماند و برای تو ای دارندهٔ پنج گردهٔ نان، دو گرده و یک سوم نمی‌ماند؟ و سه گردهٔ نان منهای یک سوم خوردی؛ بنابراین به این دو برای هر یک سوم گردهٔ نان، یک درهم داد؛ لذا به دارندهٔ دو گردهٔ نان و یک سوم گردهٔ نان، هفت درهم و به دارندهٔ یک سوم گردهٔ نان، یک درهم داد.»

متن روایت در من لا یحضره الفقیه و در ارشاد شیخ مفید.

من لاـ یحضـره الفقیه: «دو نفر نزد امیرالمؤمنین علیه السـلام آمدنـد. یکی از این دو گفت: ای امیرالمؤمنین، این شـخص صـبح با من آمد. من سه گردهٔ نان آوردم و او پنج گردهٔ نان. صـبحانه خوردیم. مردی با ما برخورد کرد. او را به صـبحانه دعوت کردیم. او آمد و بـا مـا صـبحانه خورد. چون از صـبحانه فارغ شـدیم، او به ما هشت درهم بخشـید و رفت. من گفتم: ای فلانی، بیا این مبلغ را با من تقسیم کن؛ [یعنی نصف برای من و نصف برای تو]. ولی او گفت: من تنها بر پایهٔ اندازهٔ سهم‌های نان تقسیم می‌کنم.

حضـرت فرمود: برویـد و بـا هم صـلح و سازش کنیـد. او گفت: ای امیرالمؤمنین، او نمی‌پـذیرد مگر این که سه درهم به من دهـد و خودش پنج درهم بردارد. شما بر ما قضاوت کن.

راوی گوید: حضرت به او فرمود: ای بندهٔ خدا، آیا می‌دانی که سه گردهٔ نان، نُه یک سوم نان است؟

گفت: آری. حضرت فرمود: و می‌دانی که پنج گردهٔ نان، پانزده یک سوم نان است؟ گفت: آری.

حضرت فرمود: پس تو از نُه یک سوم [۹۱۳]، هشت تا را خورده‌ای و یکی برایت می‌ماند و این شخص از پانزده یک سوم [۱۵۱۳]، هشت تا را خورده و برایش هفت تا می‌مانـد و مهمان از نان این شـخص، هفت یک سوم خورده و از نان تو این یک سوم باقیمانـده از نـانت را خورده است. پس از هر کـدام شـما هشت یـک سوم است؛ بنـابراین برای این شـخص، هفت درهم به جای هر یک سوم یک درهم و برای تو، برای یک سومت یک درهم است؛ لذا تو یک درهم بگیر و به این هفت درهم بده.»

ارشاد شیخ مفید: «عبدالرحمن بن حجاج گوید: از ابن ابی لیلی شنیدم که می‌گفت امیرالمؤمنین علیه السلام قضاوتی کرد که احدی بر او در آن پیشی نگرفته بود و جریان این بود که دو نفر با هم در یک سفر همراه شدند. نشستند که صبحانه بخورند و یکی پنج گردهٔ نان و دیگری سه گردهٔ نان درآورد. مردی به آنان برخورد کرد. و حدیث را با تفاوتی در لفظ آورده است.»

۲۶۲– ۴۵۵۰۸– (۸) امام باقر یا امام صادق علیه السـلام فرمود: «دو نفر با هم صبحانه می‌خوردنـد. همراه یکی سه گردهٔ نان و همراه یکی پنج گردهٔ نان بود. حضرت فرمود: مردی با آنان برخورد کرد و گفت: سلام بر شما دو نفر

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۲۸۵

و این دو هم گفتند: و بر تو سـلام باد! بفرمایید صـبحانه. خداوند تو را رحمت کند. حضـرت افزود: آن مرد نشست و با آنان خورد. چون از صـبحانه فارغ شـد، برخاست و هشت درهم برای این دو ریخت و گفت: این عوض هر دوی شـما در برابر آنچه از غذای‌تان خورده‌ام. حضـرت فرمود: این دو، برای آن هشت درهم نزاع کردند. دارندهٔ سه گرده نان گفت: نصف برای من است و نصف برای تو و دارنـدهٔ پنـج نان گفت: برای من پنـج درهم به انـدازهٔ پنـج نانم و برای تو، سه درهم به انـدازهٔ سه نانت. ولی هر دو نپذیرفتنـد و درگیر شدند تا آن که نزد امیرالمؤمنین علیه السـلام برای مخاصـمه آمدند. هر دو جریان را برای حضرت باز گفتند. حضرت فرمود: این موضوعی که شما دو نفر در آن هستید، کم ارزش است و شایسته نیست که در این باره به حاکمی مراجعه کنید.

پس از آن، امیرالمؤمنین علیه السلام به صاحب سه نان رو کرد و فرمود: نظر من این است که رفیقت سه درهم به تو بدهد که نان او از نان تو بیشتر بوده و تو راضـی شو. او گفت: نه به خدا سوگند! ای امیرالمؤمنین، من تن نمی‌دهم جز به حقّ واقعی. حضرت فرمود: تنها برای تو در حقّ واقعی یک درهم است؛ بنابراین یک درهم بگیر و هفت درهم به او بده. او گفت: سبحان اللّه! ای امیرالمؤمنین،

او سه درهم به من داده من نپذیرفته‌ام؛ حالا یک درهم بگیرم!

حضرت فرمود: او از روی مصالحه و سازش سه درهم به تو عرضه کرده است ولی تو سوگند خوردی که جز به‌حقّ واقعی تن ندهی و تنها برای تو بر پایهٔ حقّ واقعی یک درهم است. او گفت: پس مرا بر این مطلب مطلع ساز. حضرت فرمود: آیا نمی‌دانی که سه نان تو، نُه یک سوم [۹۱۳] نان است؟ گفت: می‌دانم. حضرت فرمود: آیا نمی‌دانی که پنج نان او، پانزده یک سوم [۱۵۱۳] نان است؟ گفت: آری. حضرت فرمود: پس این می‌شود بیست و چهار یک سوم [۲۴۱۳]. تو هشت تا خورده‌ای و مهمان هشت تا و خود او نیز هشت تا؛ بنابراین از نُه تای تو یکی می‌ماند که مهمان خورده است و از پانزده تای او، هفت تا که مهمان خورده است؛ بنابراین برای او در برابر هفت‌تایش، هفت درهم و برای تو، در برابر یکی‌ات که مهمان خورده، یکی است.»

۲۶۳ – ۴۵۵۰۹– (۹) حکمی تازه از امیرالمؤمنین علیه السلام که احدی از مردم بر او نسبت به این حکم پیشی نگرفته، روایت شده است که: دو نفر برای صبحانه نشستند. یکی از آن دو پنج نان و دیگری سه نان بیرون آورد. در همان حال، مرد سومی گذرش به آنان افتاد. از او خواستند، او هم پیاده شد و با آن دو خورد تا همهٔ نان‌ها را خوردند. چون خواست برود، به این دو یک نقره داد و گفت: این نقره برای شما دو نفر، در عوض آنچه از غذای‌تان خورده‌ام.

این دو، نقره را وزن کردند، دیدند که هشت درهم است. آن کس که پنج نان داشت، گفت: پنج تا از درهم‌ها برای من و سه تا برای تو؛ به حساب نانی که برای‌مان بوده است. ولی دیگری گفت: بلکه این هشت درهم باید میان ما دو نیم گردد و با هم نزاع کردند و نزد شریح قاضی– در ایام حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام– رفتند. این دو، موضوع خود را با شریح بیان داشتند و شریح در کار این دو حیران ماند و نفهمید که چه حکمی میان این دو بدهد! این دو را نزد امیرالمؤمنین علیه السلام برد. این دو، قصهٔ خویش را برای امیرالمؤمنین علیه السلام گفتند. حضرت کار این دو را

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۲۸۷

جالب دانست و گفت: این کاری است که در آن پستی است و درگیری در آن پسندیده نیست. شما دو نفر سازش کنید که سازش برای شما پسندیده‌تر است. صاحب سه نان گفت: من جز حقّ واقعی و حکم واجب را نمی‌پذیرم.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: حالا ـ که از سازش ابا داری و تنها می‌خواهی که حکم و دادرسی کنم، برای تو یک درهم و برای رفیقت هفت درهم است.

او در حالی که خود و حاضران شگفت‌زده شده بودند، گفت: ای امیرالمؤمنین، وجه این حکم را برایم بیان کنید تا در کارم بینا باشم. حضرت فرمود: من تو را آگاه می‌سازم. آیا همهٔ آنچه شما داشتید، هشت نان نبود که هر کدام از شما به حساب یک سوم دو نان و دو سوم نان را خورده است؟ او گفت: آری.

حضرت فرمود: بنابراین برای هر کدام از شما هشت تا یک سوم بوده است. صاحب پنج نان، پانزده یک سوم [۱۵۱۳] داشته که هشت تای آن را خورده، باقیمانده برایش هفت یک سوم و تو، سه نان داشته‌ای و سه نان، نُه یک سوم [۹۱۳] است که هشت تای آن را خورده‌ای، باقیمانده برای تو یک سوم؛ بنابراین برای رفیقت هفت درهم و برای تو یک درهم است. این بود که با روشن شدن کارشان بازگشتند.»

۲۶۴ – ۴۵۵۱۰– (۱۰) امام باقر علیه السلام فرمود: «مردی در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام دو کنیز داشت. هر دو در یک شب زاییدند. یکی پسر و دیگری دختر. مادر دختر رفت و دخترش را در گهواره‌ای که در آن پسر بود، گذاشت و پسر او را برداشت. مادر دختر گفت: پسر، فرزند من است و صاحب پسر گفت: پسر فرزند من است. هر دو نزد امیرالمؤمنین علیه السلام مخاصمه کردند. امیرالمؤمنین علیه السلام دستور داد که شیر این دو زن وزن شود و فرمود: هر کدام از این دو زن که شیرش سنگین‌تر بود، پسر برای اوست.»

۲۶۵- ۴۵۵۱۱- (۱۱) دو کنیزی را که در مورد پسر و دختری نزاع داشتند، پیش عمر آوردند. عمر گفت: کجاست ابوالحسن، برطرف کنندهٔ مشکل‌ها؟ حضرت را خواستند. عمر جریان را برای حضرت گفت. حضرت دو ظرف شیشه‌ای طلبید. پس آن دو را وزن نمود و سپس هر یک را دستور داد که در یک شیشه شیر بدوشد و هر دو شیشه را وزن کردند. یکی از دیگری سنگین‌تر بود. حضرت فرمود: پسر، از آنِ مادری است که شیرش سنگین‌تر و دختر، متعلق به مادری است که شیرش سبک‌تر بوده است.

عمر گفت: از کجا این را گفتی ای ابوالحسن؟ حضرت فرمود: چون خداوند برای مرد مثل بهرهٔ دو زن را قرار داده است و پزشکان این نکته را پایهٔ استدلال بر مرد و زن بودن قرار داده‌اند.»

۲۶۶- ۴۵۵۱۲- (۱۲) مردی سوگند خورد که فیلی را وزن کند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «فیل داخل یک کشتی می‌شود. پس از آن نگاه می‌شود که آب تا کجای کشتی رسیده است [چه اندازه در آب فرو رفته است]. بر آن علامت گذاشته می‌شود. سپس فیل را بیرون می‌آورند و در کشتی آهن یا روی یا هر چه خواستند، می‌ریزند و چون به جایی که علامت گذاشته شده رسید، آن را بیرون می‌آورند و وزن می‌کنند.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۲۸۹

۲۶۷- ۴۵۵۱۳- (۱۳) راوی گوید: «در حالی که دو نفر در زمان عمر بن خطّاب نشسته بودند، مردی که پایش بسته بود ردّ شد. یکی از دو نفر گفت: اگر چیزی که به پای این مرد بسته شده این اندازه نباشد، همسرش سه طلاقه باشد. دیگری گفت: اگر آن اندازه که تو گفتی باشد، همسر او سه طلاقه باشد. هر دو حرکت کردند و رفتند نزد ارباب این برده که پایش بسته بود. به او گفتند: ما بر این سوگند خورده‌ایم تو چیزی که به پای این برده‌ات بسته‌ای، باز کن تا ما آن را وزن کنیم. ارباب برده گفت: اگر بند برده‌ام را باز کنم همسرش مطلقه باشد، پس از آن همه نزد عمر رفتند و جریان را برای وی گفتند.

عمر گفت: ارباب برده به برده سزاوارتر است. او را ببرید نزد علی بن ابیطالب علیه السلام؛ شاید او در این باره چیزی داشته باشد. آمدند نزد امیرالمؤمنین علیه السلام و جریان را برای حضرت گفتند. حضرت فرمود: چه آسان است این. ظرفی طلبید و دستور داد که نخی به آنچه به پای او بسته شده بود ببندند و دو پا و آنچه بسته شده بود، در ظرف قرار دهند. سپس آب بر روی آن بریزند تا ظرف پر شود. پس از آن حضرت فرمود: آنچه به پا بسته شده، بالا بیاورید. بالا آوردند تا از آب بیرون آمد. چون از آب بیرون آمد، آب فرو رفت. پس از آن حضرت دستور داد پاره‌های آهن بیاورند. آن‌ها را در آب ریخت تا آب به جای اول که آنچه به پا بسته شده و در آب بود، برگردد. پس از آن حضرت فرمود: این پاره‌های آهن را وزن کنید. اینها وزن همان چیزی است که به پای برده بسته شده است.»

مصنّف کتاب [شیخ صدوق قدس سره] گوید: «تنها امیرالمؤمنین علیه السلام به شناخت این نکته هدایت فرمود تا مردم را از احکام کسی که طلاق را با سوگند تجویز می‌کند، نجات دهد.»

۲۶۸- ۴۵۵۱۴- (۱۴) سیّد رضی قدس سره در کتاب خصائص با سندی مرفوع گوید: «در حالی که دو نفر در خانهٔ عمر بن الخطاب نشسته بودند، مردی که پایش به بند یا آهنی بسته بود، گذرش به آنان افتاد. آن مرد برده بود.

یکی از دو نفر گفت: اگر پابند این مرد این اندازه وزن نداشته باشد، همسرش سه طلاقه باشد. دیگری گفت: اگر آنچه تو دربارهٔ وزن پابند او گفتی درست باشد، همسر من سه طلاقه باشد. هر دو نزد ارباب برده رفتند و گفتند: ما بر چنین چیزی سوگند خورده‌ایم. تو پابند برده‌ات را باز کن تا ما او را وزن کنیم.

ارباب برده گفت: اگر پابند برده‌ام را باز کنم، همسرش مطلّقه باشد. راوی گوید: این دو نفر نزد عمر رفتند و جریان را برای عمر باز گفتند. عمر گفت: مولای برده به برده سزاوارتر است. بروید و از زنان‌تان کناره‌گیری کنید. آنان گفتند: ما را نزد امیرالمؤمنین علی علیه السلام ببر، شاید او در این باره چیزی بداند. آنان نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمدند و جریان را برای ایشان باز گفتند. حضرت

فرمود: این چه آسان است! سپس حضرت ظرفی طلبید و دستور داد که نخی به پابند برده بسته شود و دو پای برده را با پابند در ظرف داخل کنند. بعداً آب برروی آن بریزند تا پر شود. سپس فرمود: پابند را بالا آورید. پابند را بلند کردند تا از آب بیرون آمد. چون بیرون آمد، آب کم شد. سپس پاره‌های آهن خواستند و آنها را در آب ریختند تا آب به سر جای خودش یعنی آنجا که پابند در آب بود، برگشت. سپس فرمود: این آهن را وزن کنید که وزن پابند است.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۲۹۱

۲۶۹- ۴۵۵۱۵- (۱۵) امیرالمؤمنین علیه السلام در شهر بصره برای آهنگرانی که یک درِ آهنی از گروهی خریداری کرده بودند، حکم کرد. صاحبان در گفته بودند که وزن در، این اندازه من است و آهنگران هم آنان را تصدیق کردند و خریده بودند. ولی چون در را بر دوش‌شان بردند، به مشتری گفتند که وزنی را که اینان گفتند، در این در نیست؛ لذا از آنان خواستند که ما به التفاوت را از قیمت کم کنند. آنان نپذیرفتند. خریداران هم بر گرداندند و همگی نزد امیرالمؤمنین علیه السلام رفتند.

حضرت فرمود: «راهنمایی‌تان می‌کنم. این در را به سوی آب ببرید. در را برداشتند و در کشتی کوچکی انداختند و جایی را که آب رسید، علامت گذاشتند. پس از آن حضرت فرمود: به جای این در، خرمای وزن شده برگردانید. پس پیوسته و کم‌کم خرمای وزن شده به جای در ریختند تا به همان اندازه [که علامت گذاشته بودند] رسید. حضرت فرمود: چه اندازه خرما ریختید؟ گفتند: این اندازه من و این اندازه پیمانه. حضرت فرمود: این همان وزن در است.»

۲۷۰- ۴۵۵۱۶- (۱۶) امیرالمؤمنین علیه السلام دربارهٔ زنی که خدمت حضرت آمد و گفت: همسرم با کنیزم بدون اجازه‌ام آمیزش کرده است، حکم داد. حضرت به مرد فرمود: «تو چه می‌گویی؟ او گفت: با اجازهٔ همسرم با کنیز او آمیزش کردم. امیرالمؤمنین علیه السلام [به زن] فرمود: اگر تو راست بگویی، او را سنگسار می‌کنیم و اگر دروغ بگویی، به تو حدّ می‌زنیم و نماز بپا شد. امیرالمؤمنین علیه السلام برخاست نماز بخواند، زن با خودش فکر کرد و در سنگسار شدن شوهرش و در حدّ خوردن خودش فایده‌ای ندید، لذا بیرون رفت و بازنگشت و امیرالمؤمنین علیه السلام هم دیگر از او جویا نشد.»

۲۷۱- ۴۵۵۱۷- (۱۷) روایت شده است که: «دو زن در زمان عمر دربارهٔ کودکی که هر کدام از آنها ادّعا داشت که فرزند اوست- بی آن که بیّنه داشته باشند- نزاع کردند و البتّه شخص دیگری غیر از این دو، دربارهٔ کودک نزاعی نداشت. حکم این بر عمر مشتبه گشت و به سراغ امیرالمؤمنین علیه السلام رفت. حضرت دو زن را خواست و آنان را موعظه کرد و ترساند ولی آنان بر نزاع و اختلاف خویش پا برجا بودند.

حضرت وقتی دید این دو نزاع‌شان را ادامه می‌دهند، فرمود: ارّه‌ای برایم بیاورید. دو زن گفتند: چه می‌خواهی بکنی؟ حضرت فرمود: کودک را دو نیم کنم؛ برای هر کدام‌تان نیمی. یکی از آن دو ساکت بود ولی دیگری گفت: خدا را! خدا را! ای ابوالحسن، اگر قطعاً این کار را می‌کنی، من بچه را به او بخشیدم. حضرت فرمود: اللّه اکبر! این فرزند توست نه آن زن دیگر و اگر فرزند وی بود، او هم دلش بر او می‌سوخت و بر او می‌ترسید. در اینجا آن زن دیگر اعتراف کرد که حقّ با رفیقش هست و بچه برای اوست نه این. عمر شاد گشت و در برابر برطرف کردن مشکل قضایش برای امیرالمؤمنین علیه السلام دعا نمود.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۲۹۳

۲۷۲- ۴۵۵۱۸- (۱۸) عاصم بن حمزه سلولی گوید: «شنیدم جوانی در مدینه می‌گوید: ای برتر از همه حاکمان، تو بین من و مادرم حکم کن. عمربن الخطاب به او گفت: پسر، برای چه به مادرت نفرین می‌کنی؟ او گفت: ای امیرالمؤمنین، مادرم مرا نه ماه در شکمش داشت و دو سال شیرم داد و چون بزرگ شدم و خوب و بد را تمییز دادم و دست راست و چپم را از هم شناختم، مرا طرد کرد و مرا فرزند خود نمی‌داند و می‌گوید که اصلا مرا نمی‌شناسد.

عمر گفت: مادرت کجاست؟ پسر گفت: در سقیفهٔ فلان قبیله. عمر گفت: مادر غلام را پیش من بیاورید. عاصم بن حمزه گوید:

مادر را همراه با چهار برادرش و چهل نفر که برای مادر سوگند می‌خوردند، آوردند و آنها شهادت دادند مادر، این فرزند را نمی‌شناسد و این که این جوان مدعی ستمگر و ظالمی است که می‌خواهد مادر را در میان قبیله‌اش رسوا سازد و این مادر دختری از قریش است که هرگز ازدواج نکرده و هنوز مهر الهی بر او هست.

عمر گفت: ای پسر، تو چه می‌گویی؟ او گفت: ای امیرالمؤمنین، به خدا سوگند! این زن مادر من است. نه ماه مرا در شکم داشته و دو سال شیر داده و چون بزرگ شدم و خوب و بد را تمیز دادم و دست راست و چپم را شناختم، مرا طرد کرده و فرزند خود نمی‌داند و می‌گوید که مرا نمی‌شناسد. عمر گفت: ای زن، این پسر چه می‌گوید؟ آن زن گفت: ای امیرالمؤمنین، سوگند به خدایی که با نور، حجاب گرفته و چشمی او را نمی‌بیند و به حقّ محمد صلی الله علیه و آله و فرزندان وی، من این پسر را نمی‌شناسم و نمی‌دانم که از کدام مردم است و این پسر می‌خواهد مرا در میان قبیله‌ام رسوا کند و من دختری از قریش هستم که هرگز ازدواج نکرده‌ام و مهر خدا بر من است.

عمر گفت: آیا تو شاهدانی داری؟ زن گفت: آری، اینها شاهدان منند. پنجاه نفر قسامه پیش آمدند و نزد عمر شهادت دادند که پسر ادّعا می‌کند و می‌خواهد زن را در میان عشیره‌اش رسوا سازد و این زن دختری از قریش است که هنوز ازدواج نکرده و با مهر الهی همراه است.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۲۹۵

عمر گفت: این پسر را بگیرید و او را به زندان ببرید تا ما دربارهٔ شاهدان تحقیق کنیم. پس اگر شهادت شاهدان تعدیل شد، حدّ افترا بر پسر می‌زنیم. پس از آن، دست پسر را گرفتند و او را به سوی زندان بردند. در راه، امیرالمؤمنین علیه السلام با آنان روبه‌رو شد. پسر ندا کرد: ای پسر عموی رسول خدا، من پسری مظلوم هستم و مجدداً سخنی را که با عمر گفته بود، در محضر امیرالمؤمنین تکرار کرد. پس از آن گفت: و این عمر دستور داده که مرا به زندان ببرند.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: پسر را نزد عمر ببرید. چون او را باز گرداندند، عمر به آنان گفت: دستور دادم او را به زندان ببرید و شما او را نزد من باز گرداندید! آنان گفتند: ای امیرالمؤمنین، [امیرالمؤمنین] علی بن ابیطالب علیه السلام به ما دستور داد که او را نزد تو برگردانیم و ما از تو شنیده‌ایم که می‌گویی نافرمانی از دستور علی علیه السلام نکنید. در همین حال بودند که امیرالمؤمنین علی علیه السلام آمد. حضرت فرمود:

مادر پسر را بیاورید. او را آوردند. امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: ای پسر، چه می‌گویی؟ پسر سخن را مجدداً خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام تکرار کرد. امیرالمؤمنین علیه السلام به عمر گفت: آیا به من اجازه می‌دهی که میان‌شان دادرسی کنم؟ عمر گفت: سبحان اللّه! چگونه نه؟ با این که از رسول خدا شنیدم که می‌فرمود: عالم‌ترین شما علی بن ابیطالب است. سپس حضرت به زن گفت: ای زن، آیا شاهدانی داری؟ زن گفت: آری. پس از آن پنجاه نفر قسامه پیش آمدند و شهادت نخستین را دادند.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: امروز میان شما حکمی می‌کنم که موجب رضایت پروردگار از بالای عرشش باشد. این دادرسی را حبیبم رسول خدا صلی الله علیه و آله به من آموخته است.

سپس به زن گفت آیا ولیّ داری؟ گفت: آری. اینان برادرانم هستند. حضرت به برادران او گفت:

آیا کاری که من کنم در مورد شما و خواهرتان نافذ است؟ گفتند: آری، ای پسر عموی حضرت صلی الله علیه و آله؛ دستور تو دربارهٔ ما و خواهرمان نافذ است.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: خدا و همهٔ مسلمانان حاضر را گواه می‌گیرم که من این پسر را به ازدواج با این دختر در برابر چهارصد درهم در آوردم و پول آن را از مال خودم پرداخت می‌کنم. ای قنبر، درهم‌ها را بیاور.

قنبر هم درهم‌ها را آورد و در دست پسر ریخت و گفت: این درهم‌ها را بگیر و در دامن همسرت بریز و نزد ما نیا مگر این که اثر

عروسی یعنی غسل بر تو باشد. پسر برخاست و درهم‌ها را در دامن زن ریخت. سپس یقهٔ زن را گرفت و به او گفت: برخیز. زن فریاد کشید: آتش! آتش! ای پسر عموی حضرت محمد صلی الله علیه و آله آیا می‌خواهی که مرا به فرزندم تزویج کنی؟ این به خدا سوگند فرزند من است! برادرانم مرا به ازدواج با یک مرد پست که پدرش بردهٔ آزاد شده بود و نه مادرش، در آوردند

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۲۹۷

و من از او این بچّه را پیدا کردم و چون بزرگ شد و جوان گردید، به من دستور دادند که او را فرزند خودم ندانم و او را طرد کنم و این به خدا سوگند فرزند من است و دلم بر فرزندم از تأسّف می‌سوزد!

عاصم بن حمزه گوید: سپس زن دست پسر را گرفت و رفت و عمر فریاد زد: وای بر عمر! اگر علی نبود، عمر هلاک می گردید!»

۲۷۳ - ۴۵۵۱۹- (۱۹) سلمان فارسی گوید: «جوانی نزد عمر بن الخطّاب آمد و به عمر گفت: مادرم حقّ ارث را برای من از پدرم انکار کرده و مرا نیز نمی‌پذیرد و گفته است که تو فرزند من نیستی. عمر مادر را احضار کرد و به او گفت: چرا این فرزندت را انکار کرده‌ای و او را نمی‌پذیری؟ زن گفت: او در این گفتارش دروغ گفته و من شاهدانی دارم که باکره و ازدواج نکرده‌ام و شوهری را نمی‌شناسم و این زن به هفت نفر از زنان رشوه داده بود و به هر کدام ده دینار و به آنان گفته بود که شهادت دهید من باکره‌ام و ازدواج ننموده‌ام و شوهری را نمی‌شناسم.

عمر به زن گفت: شاهدانت کجایند؟ زن شاهدانش را در برابر عمر حاضر ساخت و آنان شهادت دادند که زن باکره است و مرد و شوهری با او آمیزش نکرده است. جوان گفت: میان من و مادرم علامتی است. آن را برایش یاد آور می‌شوم. امید که بشناسد! عمر به جوان گفت: بگو هر چه در نظر داری. جوان گفت: پدرم شیخ سعدبن مالک بود. به او حارث مزنی می گفتند. من در سال قحطی شدید به دنیا آمدم و دو سال کامل از گوسفندی شیر خوردم. پس از آن بزرگ شدم و پدرم با گروهی برای تجارت به سفر رفت. آنان برگشتند ولی پدرم برنگشت. از آنان دربارهٔ پدرم جویا شدم. گفتند: رفت. مادرم چون این خبر را شنید، مرا انکار کرد و دورم ساخت و اکنون به هنگام نیازمندی به من ضرر رسانده است.

عمر گفت: این مشکلی است که جز پیامبر یا وصی پیامبر آن را نمی گشاید. برخیزید و ما را نزد ابوالحسن علی علیه السلام ببرید. غلام رفت در حالی که می گفت: کجاست منزل آن کس که سختی‌ها را برطرف می‌سازد و مشکلات را می گشاید؟

پس آنجا ایستاد و می گفت: ای آن که سختی‌ها را برطرف می‌سازی، خلیفهٔ واقعی این امت کجاست؟ او را به منزل علی‌بن ابیطالب علیه السلام که برطرف کنندهٔ سختی‌ها و گشایندهٔ مشکلات است، راهنمایی کردند. آنجا ایستاد و می گفت: ای برطرف کنندهٔ سختی‌ها از این امت. امام علیه السلام به او فرمود:

ای جوان تو را چه شده؟ گفت: ای مولای من، مادرم حقّ مرا انکار کرده و مرا به فرزندی قبول ندارد و گفته است که من فرزند او نیستم. حضرت فرمود: قنبر کجاست؟ او پاسخ داد: آماده به خدمتم مولای من. حضرت به او فرمود: برو و زن را به مسجد رسول خدا بیاور. قنبر رفت و زن را در برابر حضرت حاضر کرد. امام علیه السلام به او فرمود: وای بر تو! چرا فرزندت را انکار می کنی؟ زن گفت: من باکره

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۲۹۹

هستم، فرزند ندارم و بشری با من آمیزش نداشته است. حضرت به او فرمود: سخن را طولانی مساز؛ من پسرعموی ماه تمامم؛ من چراغ تاریکی‌هایم و جبرئیل جریان تو را به من خبر داده است. زن گفت: مولای من قابله [ماما] را حاضر ساز تا مرا نگاه کند که آیا من باکره و شوهر کرده‌ام؟ آنان قابلهٔ اهالی کوفه را حاضر کردند. چون قابله بر او وارد شد، زن دستبندی که در دست داشت به او داد و به ماما گفت: گواهی بده که من باکره‌ام. ماما چون از نزد زن بیرون آمد، به امیرالمؤمنین علیه السلام گفت:

مولای من، این زن باکره است. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: این پیرزن دروغ گفت. ای قنبر، پیرزن را تفتیش کن و از او دستبند

را بگیر. قنبر گوید: من از شانهٔ زن دستبند را در آوردم. در این جا بود که مردمان ناله سر دادند. امام فرمود: ساکت باشید! من جایگاه دانش پیامبری هستم. سپس حضرت کنیز را حاضر کرد و به او گفت: ای کنیز، من زیور دین، قاضی دین هستم؛ من ابوالحسن و الحسین [پدر امام حسن و امام حسین علیهما السلام] هستم، من می‌خواهم تو را به ازدواج این جوان که بر تو ادّعا دارد، درآورم. آیا او را به عنوان شوهر از من می‌پذیری؟ زن گفت: نه مولایم. آیا می‌خواهی شریعت محمد صلی الله علیه و آله را باطل کنی؟ حضرت به او فرمود با چه چیزی؟ زن گفت: مرا به ازدواج فرزندم درمی‌آوری؟ چگونه ممکن است! امام فرمود: حقّ آمد و باطل رفت. چرا این اقرار از سوی تو پیش از رسوایی نبود؟ زن گفت: ای مولایم، بر ارث می‌ترسیدم. حضرت به او فرمود: از خداوند متعال استغفار کن و به سوی او توبه نما. پس از آن، حضرت میان مادر و جوان سازش برقرار کرد و فرزند را به مادرش و به ارث پدرش ملحق نمود.»

۲۷۴- ۴۵۵۲۰- (۲۰) جوانی مال پدرش را از عمر مطالبه کرد و گفت: «پدرش در کوفه مرده و فرزند، کودکی در مدینه بوده است. عمر به سرش فریاد کشید و او را طرد کرد. جوان بیرون آمد و از ظلم عمر شکوه می‌کرد. امیرالمؤمنین علیه السلام او را دید و فرمود: او را در جامع [مسجد مرکزی] نزد من بیاورید تا مسالهٔ او را برطرف کنم. او را آوردند. حضرت از حال او پرسید. او جریان خود را به امام خبر داد. امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: در میان شما حکمی خواهم کرد که خداوند از بالای هفت آسمان بدان حکم کرده است و چنین حکمی نمی‌کند، جز آن کس که خداوند او را برای علم خویش پسندیده است.

پس از آن، حضرت بعضی از یارانش را طلبید و فرمود: برایم بیل بیاور. سپس فرمود: ما را نزد قبر پدر پسر بچّه ببرید. پس همه رفتند. حضرت فرمود: این قبر را بشکافید و نبش کنید و یک استخوان پهلوی او را برای من بیرون آورید. حضرت استخوان پهلو را به جوان داد و به او فرمود: آن را بو کن.

چون بویید، خون از دو سوراخ بینی‌اش جوشید. حضرت فرمود: این فرزند اوست. عمر گفت: با جوشیدن خون، مال به او داده می‌شود؟ حضرت فرمود: او از تو و از همهٔ خلق به این مال سزاوارتر است. پس از آن، حضرت دستور داد که حاضران این استخوان پهلو را ببویند. همه بوییدند ولی خون از هیچکدام نیامد. حضرت دستور داد که مجدداً استخوان را نزد پسر ببرند و فرمود: بو کن. تا پسر بویید، خون بسیار جوشید. حضرت فرمود: آن پدر این فرزند است. مال را به او تسلیم کن. سپس حضرت فرمود: به خدا سوگند! نه به من دروغ گفته شده و نه من دروغ گفته‌ام.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۳۰۱

۲۷۵- ۴۵۵۲۱- (۲۱) شیخ مفید در رسالهٔ عویصه [رسالهٔ مشکل] آورده است: «سئوال دیگر دربارهٔ مردی شد که برده‌هایی را مالک شده است- بی‌آنکه آنان را خریداری کرده یا، به او هبه شده باشد یا صدقه یا غنیمت جنگی یا ارث از کسی که مالک آنان بوده و مرده است و به جای گذاشته تا به او رسیده باشد.

پاسخ: این مرد، مادرش پس از پدرش با یک مسیحی ازدواج کرده است. مرد مسیحی از او چند فرزند پیدا کرده است و امیرالمؤمنین علیه السلام به قتل آن مادر حکم داد و فرزندان او را از مسیحی بردهٔ برادر مسلمان‌شان قرار داده»

۲۷۶ - ۴۵۵۲۲- (۲۲) امام باقر علیه السلام فرماید: «امیرالمؤمنین علیه السلام دربارهٔ مردی که خود و یارانش یک گوسفند را خوردند، او [صاحب گوسفند] گفت: اگر این گوسفند را خوردید، آن برای شماست و اگر نخورید، بر شماست که فلان مقدار خسارت بدهید. قضاوت کرد که این حکم باطل است و چیزی به عهدهٔ خورندگان غذا- چه غذا کم باشد یا زیاد باشد- نیست و حضرت از خسارت گرفتن از نخوردن کامل منع کرد.»

۲۷۷- ۴۵۵۲۳- (۲۳) پیامبر صلی الله علیه و آله از یک اعرابی [عرب بیابانی] شتری را به چهارصد درهم خرید. چون اعرابی مال را گرفت، فریاد کرد که: درهم‌ها و شتر مال من است. ابوبکر آمد. حضرت فرمود: میان من و اعرابی حکم کن. ابوبکر گفت: حکم

روشن است. از شما بیّنه خواسته می‌شود. عمر آمد. او هم چون اوّلی گفت. پس از آن امیرالمؤمنین علیه السلام آمد. حضرت پیامبر فرمود: آیا جوانی را که می‌آید، می‌پذیری؟

او گفت: آری. اعرابی گفت: شتر، شتر من است و درهم‌ها هم درهم‌های من است. اگر محمّد صلی الله علیه و آله چیزی دارد، بر آن بیّنه بیاورد. امیرالمؤمنین علیه السلام سه بار فرمود: شتر و رسول خدا را رها کن. آن اعرابی کنار نرفت. حضرت یک ضربت بر او زد. اهل حجاز همه گفتند که: حضرت سر اعرابی را [با یک ضربت] پرت کرد. ولی بعضی از اهل عراق گویند: حضرت عضوی از او را قطع نمود. حضرت فرمود:

ای رسول خدا، ما تو را بر وحی تصدیق می‌کنیم ولی تو را بر چهارصد درهم تصدیق نکنیم!

و در خبری غیر از این آمده است: پیامبر به آن دو نفر التفاتی کرد و فرمود: این حکم خداست؛ نه آنچه شما بدان حکم کردید.»

ارجاعات

می‌آید:

در باب چهارده از ابواب حدّ محارب، روایاتی که بر بخش پایانی عنوان باب دلالت دارد؛ ملاحظه کنید.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۳۰۳

کتاب شهادات

اشاره

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۳۰۵

باب ۱ وجوب پذیرش دعوت به تحمّل و ادای شهادت

اشاره

و چه کسی ستمکارتر است از آن کس که گواهی و شهادت الهی را که نزد اوست، کتمان می‌کند و خدا از اعمال شما غافل نیست.

«۱» و شهود نباید به هنگامی که آنان را (برای شهادت) دعوت می‌کنند خودداری نمایند و از نوشتن (بدهی خود) چه کوچک باشد یا بزرگ ملول نشوید (هر چه باشد بنویسید) این، در نزد خدا به عدالت نزدیک‌تر و برای شهادت مستقیم‌تر و برای جلوگیری از تردید و شک (و نزاع و گفتگو) بهتر است. «۲»

و باید کسی که امین شمرده شده (و بدون گرو، چیزی از دیگری گرفته)، امانت (و بدهی خود را به موقع) بپردازد و از خدایی که پروردگار اوست، بپرهیزد و شهادت را کتمان نکنید و هر کس آن را کتمان کند، قلبش گنهکار است و خداوند به آنچه انجام می‌دهید، داناست. «۳»

خداوند به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبانش بدهید؛ و هنگامی که میان مردم قضاوت می‌کنید به عدالت قضاوت

کنید. خداوند، اندرزهای خوبی به شما می‌دهد. خداوند شنوا و بیناست. «۴»

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! کاملًا قیام به عدالت کنید برای خدا شهادت دهید اگر چه (این گواهی) به زیان خود شما، یا پدر و مادر و نزدیکان شما بوده باشد؛ (چرا که) اگر آنها غنی یا فقیر باشند؛ خداوند سزاوارتر است که از آنان حمایت کند. بنابراین از هوی و هوس پیروی نکنید؛ که از حقّ، منحرف خواهید شد و اگر حقّ را تحریف کنید یا از اظهار آن، اعراض نمایید، خداوند به آنچه انجام می‌دهید، آگاه است. «۵»

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! همواره برای خدا قیام کنید و از روی عدالت، گواهی دهید.

---

(۱). بقره ۲/ ۱۴۰.

(۲). همان/ ۲۸۲.

(۳). همان/ ۲۸۳.

(۴). نساء ۴/ ۵۸.

(۵). همان/ ۱۳۵.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۳۰۷

دشمنی با جمعیّتی، شما را به گناه و ترک عدالت نکشاند. عدالت کنید که بر پرهیزگاری نزدیک‌تر است و از (معصیت) خدا بپرهیزید که خداوند از آنچه می‌دهید، باخبر است.

«۱» و شهادت را برای خدا برپا دارید؛ این چیزی است که مومنان به خدا و روز قیامت به آن اندرز داده می‌شوند و هر کس تقوای الهی پیشه کند، خداوند راه نجاتی برای او فراهم می‌کند. «۲»

و آنها که به ادای شهادت‌شان قیام می‌کنند. «۳»

۲۷۸- ۴۵۵۲۴- (۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «به هنگامی که دعوت به شهادت می‌شوی، اجابت کن.»

۲۷۹- ۴۵۵۲۵- (۲) امام صادق علیه السلام فرمود: «شاهدان از اجابت، زمانی که پیش از نوشتن به شهادت خوانده می‌شوند امتناع نورزند.»

۲۸۰- ۴۵۵۲۶- (۳) امام صادق علیه السلام دربارهٔ فرمودهٔ خداوند عز و جل: و شهود نباید به هنگامی که آنها را (برای شهادت) دعوت می‌کنند خودداری نمایند، فرمود: «پیش از شهادت.

و درباره فرمودهٔ خداوند عز و جل: و هر کس آن را کتمان کند، قلبش گنهکار است، فرمود: پس از شهادت [برای ادای شهادت].»

۲۸۱- ۴۵۵۲۷- (۴) ابوالصباح کنانی از امام صادق علیه السلام دربارهٔ فرمودهٔ خداوند عز و جل: و شهود نباید به هنگامی که آنها را (برای شهادت) دعوت می‌کنند خودداری نمایند، روایت کرده است: «حضرت فرمود: شایسته نیست برای احدی، اگر به شهادتی که شاهد آن باشد، دعوت می‌شود، بگوید: من برای شما بر آن شاهد نمی‌شوم.»

---

(۱). مائده ۵/ ۸.

(۲). طلاق ۶۵/ ۲.

(۳). معارج ۷۰/ ۳۳.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۳۰۹

۲۸۲- ۴۵۵۲۸- (۵) ابوالصباح از امام صادق علیه السلام دربارهٔ فرمودهٔ خداوند عز و جل: و شهود نباید به هنگامی که آنها را (برای

شهادت) دعوت می‌کنند خودداری نمایند، روایت کرده است: «او گوید: حضرت فرمود: پیش از شهادت. حضرت فرمود: شایسته نیست برای کسی که به شهادتی دعوت می‌شود، این که بگوید من برای شما شاهد نمی‌شوم و این پیش از نوشتن است.»

۲۸۳ – ۴۵۵۲۹– (۶) امام صادق علیه السلام درباره، فرمودهٔ خداوند عز و جل: و شهود نباید هنگامی که آنها را (برای شهادت) دعوت می‌کنند خودداری نمایند، فرمود: «شایسته نیست برای کسی که به شهادتی دعوت می‌شود، بگوید: من برای شما شاهد نمی‌شوم.»

۲۸۴– ۴۵۵۳۰– (۷) یزید بن اسامه گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ، فرمودهٔ خداوند متعال: و شهود نباید به هنگامی که آنها را (برای شهادت) دعوت می‌کنند خودداری نمایند، پرسیدم. حضرت فرمود: شایسته نیست برای احدی، اگر به شهادتی خوانده شود، بگوید: من شاهد شما نمی‌شوم.»

۲۸۵– ۴۵۵۳۱– (۸) امام جعفر صادق علیه السلام دربارهٔ فرمودهٔ خداوند متعال: و شهود نباید به هنگامی که آنها را (برای شهادت) دعوت می‌کنند خودداری نمایند، فرمود: «زمانی که پیش از نوشتن دعوت می‌شوند. شایسته نیست برای احدی اگر به شهادت دعوت شود، بگوید من برای شما شاهد نمی‌شوم. حضرت افزود: آن زمان که به شهادت دعوت می‌شوی، اجابت کن ولی اگر شاهد بودی و دعوت به ادای شهادت شدی، برای تو جایز نیست که از شهادت دادن تخلف کنی و آن فرمودهٔ خداوند عز و جل است که: و شهادت را کتمان نکنید و هر کس آن را کتمان کند، قلبش گنهکار است.»

۲۸۶– ۴۵۵۳۲– (۹) محمّد بن الفضیل از ابوالحسن علیه السلام [امام هفتم] دربارهٔ فرمودهٔ خداوند عز و جل: و شهود نباید به هنگامی که آنها را (برای شهادت) دعوت می‌کنند خودداری نمایند، روایت کرده است: «حضرت فرمود: آن زمان که مردی تو را می‌خواند تا تو شاهد او بر دین یا حقّی شوی، شایسته نیست برای تو که از آن عقب نشینی کنی [خودداری کنی].»

۲۸۷ – ۴۵۵۳۳– (۱۰) محمّد بن الفضیل گوید: «عبد صالح علیه السلام [امام هفتم] فرمود: شایسته نیست برای کسی که به شهادتی دعوت می‌شود، در شهادت عقب‌نشینی کند. [خودداری کند].»

۲۸۸ – ۴۵۵۳۴– (۱۱) محمّد بن الفضیل از امام موسی بن جعفر علیه السلام دربارهٔ فرمودهٔ خداوند: و شهود نباید به هنگامی که آنها را (برای شهادت) دعوت می‌کنند خودداری نمایند، روایت کرده است: «حضرت فرمود: آن زمان که مردی تو را می‌خواند که بر دین یا حقی شهادت دهی، شایسته نیست برای کسی که در شهادت عقب‌نشینی کند. [خودداری کند].»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۳۱۱

۲۸۹– ۴۵۵۳۵– (۱۲) آن زمان که مردی برای این که شاهد مردی باشد دعوت می‌شود، برای او نیست که از شهادت بر آن امتناع ورزد؛ به دلیل فرمودهٔ خداوند متعال: و شهود نباید به هنگامی که آنها را (برای تحمّل شهادت) دعوت می‌کنند خودداری نمایند. و آن زمان که رفیقش می‌خواهد او برایش ادای شهادت دهد به آنچه دین است، او امتناع نورزد؛ به دلیل فرمودهٔ خداوند متعال: و هر کس آن را کتمان کند، قلبش گنهکار است.»

۲۹۰– ۴۵۵۳۶– (۱۳) هشام بن سالم از امام صادق علیه السلام روایت کرده است: «هشام گوید: پرسیدم: و شهادت را کتمان نکنید، حضرت فرمود: پس از شهادت [منظور کتمان ادای شهادت پس از تحمّل شهادت است].»

۲۹۱ – ۴۵۵۳۷– (۱۴) هشام از امام صادق علیه السلام دربارهٔ فرمودهٔ خداوند: و شهود نباید خودداری نمایند، روایت کرده است: «حضرت فرمود: پیش از شهادت.»

۲۹۲ – ۴۵۵۳۸– (۱۵) امام باقر علیه السلام دربارهٔ فرمودهٔ خداوند عز و جل: هر کس آن را کتمان کند، قلبش گنهکار است، فرمود: دلش کافر است.»

۲۹۳– ۴۵۵۳۹– (۱۶) از پیامبر صلی الله علیه و آله در روایت مناهی پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است: «و پیامبر صلی الله علیه و

آله از کتمان شهادت نهی کرده است و فرموده: هر کس شهادت را کتمان کند، خداوند گوشت او را به او در برابر همهٔ خلایق می‌خوراند و آن فرمودهٔ خداوند عز و جل است که: و شهادت را کتمان نکنید و هر کس آن را کتمان کند، قلبش گنهکار است و خداوند به آنچه انجام می‌دهید، داناست.

۲۹۴- ۴۵۵۴۰- (۱۷) ابوهریره و ابن عباس گفتند: «رسول خدا صلی الله علیه و آله پیش از وفات خویش برای ما سخنرانی کرد و این آخرین خطبه‌ای بود که رسول خدا در مدینه داشت. (تا آن که گوید): هر کس که از شهادتش باز گردد و آن را کتمان سازد، خداوند گوشتش را در برابر همهٔ خلایق به او می‌خوراند و در حالی که زبانش را در دهان می‌چرخاند، وارد دوزخ می‌گردد.»

۲۹۵- ۴۵۵۴۱- (۱۸) از عالم علیه السلام روایت می‌کنم که فرمود: «هر کس شهادتش را کتمان کند یا به گناه شهادت دهد تا خون مرد مسلمان را هدر دهد یا مالش را از بین ببرد، روز قیامت در حالی می‌آید که برای چهره‌اش به اندازه‌ای که چشم کار کند تاریکی و در صورتش خراش است و همهٔ خلایق او را با نام و نسبش می‌شناسند و هر کس شهادت حقّی بدهد تا حقّ مسلمانی را زنده کند، یا خونش را حفظ کند روز قیامت در حالی می‌آید که برای چهره‌اش به اندازه‌ای که چشم کار کند نور است و خلایق او را با نام و نسبش می‌شناسند.

۲۹۶- ۴۵۵۴۲- (۱۹) جابر از امام محمد باقر علیه السلام روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس شهادتش را کتمان کند، یا شهادتی دهد که بر اثر آن خون مسلمانی هدر رود یا مال او را از بین ببرد روز قیامت

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۳۱۳

در حالی می‌آید که برای چهره‌اش به اندازه‌ای که چشم کار کند تاریکی و در صورتش خراش است و همهٔ خلایق او را با نام و نسبش می‌شناسند و هرکس شهادت حقی بدهد تا حق مسلمانی را زنده کند یا خونش را حفظ نماید روز قیامت در حالی می‌آید که برای چهره‌اش به اندازه‌ای که چشم کار کند نور است و خلایق او را با نام و نسبش می‌شناسند.

پس از آن، امام باقر علیه السلام فرمود: آیا نمی‌بینی که خداوند- تبارک و تعالی- می‌فرماید: و شهادت را برای خدا، بر پا دارید؟»

۲۹۷- ۴۵۵۴۳- (۲۰) یزید بن سلیط زیدی از موسی بن جعفر علیه السلام در حدیثی طولانی روایت کرده است که: اگر از تو دربارهٔ شهادتی پرسیدند، ادای شهادت کن؛ چرا که خداوند متعال می‌فرماید: خداوند به شما دستور می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبانش بدهید و خداوند عز و جل فرموده است: و چه کسی ستمکارتر است از آن کس که گواهی و شهادت الهی را که نزد اوست، کتمان کند. من گفتم: به خدا سوگند! من چنین کاری را هرگز نمی‌کنم.»

۲۹۸- ۴۵۵۴۴- (۲۱) امیرالمؤمنین علیه السلام دربارهٔ فرمودهٔ خداوند متعال: و شهود نباید به هنگامی که آنها را (برای تحمّل شهادت) دعوت می‌کنند خودداری نمایند، فرمود: «هرکس که بر عهدهٔ او شهادتی است، اگر برای اقامهٔ (ادای) آن دعوت شد، امتناع نکند و اقامهٔ شهادت کرده و دربارهٔ آن خیرخواهی کند و ملامت ملامتگر در ارتباط با شهادت در او اثر نکند و امر به معروف و نهی از منکر کند.»

۲۹۹- ۴۵۵۴۵- (۲۲) و در روایت دیگر، حضرت فرمود: «این آیه [آیه‌ای که در حدیث گذشته آمد] دربارهٔ کسی است که برای شنیدن شهادتی دعوت شده و امتناع کرده است. ولی دربارهٔ کسی که از ادای شهادت اگر نزد اوست امتناع کند، این آیه نازل گشته است: و شهادت را کتمان نکنید و هر کس آن را کتمان کند، قلبش گنهکار است؛ یعنی دلش کافر است.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۳۱۵

۳۰۰- ۴۵۵۴۶- (۲۳) پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند شهادت‌ها را برای حفظ و پشتیبانی از تلاشی که برای دفع دیگری می‌شود، واجب کرده است.»

ارجاعات

می‌آید:

در باب بعدی و باب پس از آن و باب چهارم، چیزی که بر این مفاد دلالت دارد.

باب ۲ وجوب اقامهٔ شهادت برای اهل سنّت مگر در برخی موارد

اشاره

۳۰۱- ۴۵۵۴۷- (۱) امام ابوالحسن علیه السلام فرمود: «پدرم در نامه‌اش به من در پاسخ به این پرسشم که آیا برای آنان شهادت بدهم، نوشت: شهادت را برای خداوند عز و جل بین خودت و آنان (اهل سنّت) اقامه کن؛ گرچه علیه خودت یا پدر و مادر یا خویشاوندانت باشد. ولی اگر بر برادرت (شیعه) بیم ستم داشتی، نه.»

۳۰۲- ۴۵۵۴۸- (۲) مرازم گوید: «امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: بر شما باد به نماز در مسجدها، حسن همجواری با مردم، اقامهٔ شهادت و حضور جنازه‌ها! برای شما از مردم چاره‌ای نیست. هیچ کس در طول حیات خویش از مردم بی نیاز نیست. ما بر جنازه‌های‌شان حاضر می‌شویم و تنها برای شما هم شایسته است که مثل آنچه امامان‌تان انجام می‌دهند، انجام دهید و مردم به همدیگر احتیاج دارند، مادامی که بر این حال هستند؛ تا آن که آن شود که پس از آن، هر گروهی به همفکران خود تنها می‌پیوندند.

سپس حضرت فرمود: بر شما باد به خوب نماز خواندن! و برای آخرت‌تان عمل و برای خودتان خوبی انتخاب کنید؛ چرا که مرد، گاهی در امر دنیا زیرک است و گفته می‌شود که چقدر فلانی زیرک است! ولی زیرک، کسی است که برای آخرت زیرک باشد.»

ارجاعات

گذشت:

در آیات و روایات باب پیشین، چیزی است که با عموم و اطلاق بر این مفاد دلالت دارد.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۳۱۷

باب ۳ شهادت اختیاری

اشاره

۳۰۳- ۴۵۵۴۹- (۱) امام باقر علیه السلام فرمود: «اگر مرد شهادت را شنیده است ولی او را بر آن شاهد نگرفته‌اند، او مختار است اگر بخواهد، شهادت می‌دهد و اگر بخواهد، سکوت می‌کند.»

۳۰۴- ۴۵۵۵۰- ۴۵- (۲) محمّد بن مسلم گوید: «از امام باقر علیه السلام دربارهٔ مردی که در حساب‌رسی دو نفر حاضر می‌شود. پس

از آن، آن دو نفر از او می‌خواهند که بر آنچه از آن دو شنیده است شهادت دهد، حضرت فرمود: آن در اختیار وی است. اگر بخواهد، شهادت می‌دهد و اگر بخواهد، شهادت نمی‌دهد و اگر به حقّی که شنیده است شهادت دهد. یا شهادت ندهد، چیزی بر او نیست؛ چون آن دو نفر او را شاهد نگرفته بودند.»

۳۰۵- ۴۵۵۵۱- (۳) امام باقر علیه السلام فرمود: «اگر مردی شهادت را شنیده است ولی او را بر آن شاهد نگرفته بودند، او مختار است. اگر بخواهد، شهادت می‌دهد و اگر بخواهد، سکوت می‌کند؛ مگر از ظالم (ظلم را) بفهمد که در این صورت باید شهادت دهد و برای او حلال نیست مگر این که شهادت دهد.»

۳۰۶- ۴۵۵۵۲- (۴) امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر مرد شهادت را بشنود ولی بر آن شاهد گرفته نشده بود، مختار است. اگر بخواهد، شهادت می‌دهد و اگر بخواهد، سکوت می‌کند. حضرت افزود: ولی اگر او را شاهد گرفته‌اند، حقّ ندارد مگر این که شهادت دهد.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۳۱۹

۳۰۷- ۴۵۵۵۳- (۵) امام باقر علیه السلام دربارهٔ مردی که به حساب‌رسی دو نفر حاضر می‌شود و پس از آن دعوت می‌شود که شهادت دهد، فرمود: «اگر بخواهد، شهادت می‌دهد و اگر بخواهد، شهادت نمی‌دهد.»

شیخ صدوق قدس سره گوید: «منظور از این روایت که اختیار را به کسی که شاهد حساب‌رسی دو نفر بوده داده، موردی است که بر آن حقّ، شاهد دیگری غیر این کس باشد.»

۳۰۸- ۴۵۵۵۴- (۶) امام باقر علیه السلام دربارهٔ مردی که شاهد حساب‌رسی دو نفر بوده است پس از آن به ادای شهادت دعوت می‌شود، فرمود: «شهادت دهد.»

۳۰۹- ۴۵۵۵۵- (۷) امام باقر علیه السلام فرمود: «اگر مردی در حساب‌رسی میان گروهی حاضر باشد، پس از آن از او بخواهند که بر آنچه شنیده شهادت دهد، این در اختیار اوست. اگر خواست، شهادت دهد و اگر خواست، شهادت ندهد مگر این که پیش از آن از او خواسته بودند که شاهد باشد؛ بنابراین اگر شهادت داد، به حقّ شهادت داده و اگر شهادت نداد، چیزی بر او نیست؛ چون او را پیش از آن شاهد نگرفته بودند و شهادت ندهد مگر این که همهٔ سخن را شنیده و ثبت کرده باشد و محکم آن را بداند.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت ششم از باب نهم از ابواب طلاق، این گفته که: «نزد جمعی آمد و گفت: فلان زن طلاق داده شده است. آیا طلاق بر زن واقع می‌شود با این که به آنان نگفته است شاهد باشید؟ حضرت فرمود: آری.»

و در روایت هفتم، این گفته که: «او گفت فلان زن طلاق داده شده است در حالی که گروهی سخن او را می‌شنیدند ولی به آنها نگفت که شاهد باشید. آیا طلاق بر آن زن واقع می‌شود؟ حضرت فرمود: آری، این شاهد گرفتن است.» و در روایت احمدبن اشیم، مانند آن و در پایان آن افزوده است:

«آیا او رها و واگذار می‌شود؟»

باب ۴ جواز تصحیح شهادت

۳۱۰ – ۴۵۵۵۶– (۱) داوودبن الحصین گوید: «از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌گوید: اگر به شهادتی شاهد بوده‌ای و می‌خواهی آن را ادا کنی، هرگونه که می‌خواهی آن را تغییر بده و مرتب ساز و تصحیح کن– آن‌گونه که می‌توانی– تا آن چیز برای صاحب حقّ سالم بماند. البته بعد از آن که جز به حقّ شهادت ندهی و چیزی را که حقّ نیست در حقّ اضافه نکنی؛ چرا که شاهد، حقّ را باطل می‌سازد و حقّ را ثابت

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۳۲۱

می‌کند و با شاهد، حقّ ثابت می‌گردد و با شاهد حقّ داده می‌شود و برای شاهد در راه ادای شهادت در برابر تصحیح شهادت به هر چه که بتواند چون افزودن الفاظ و معانی و توضیح در متن شهادت– به آنچه حقّ را ثابت سازد و حقّ را تصحیح کند تا بیش از حقّ گرفته نشود– مشابه پاداش روزه‌دار، شب‌زنده‌دار و جهادگر با شمشیر در راه خداست.»

۳۱۱– ۴۵۵۵۷– (۲) حضرت دربارهٔ مردی که به ادای شهادت خوانده می‌شود و او شهادت را هر گونه که می‌تواند تصحیح می‌کند، بر الفاظ و معانی و توضیح متن شهادت می‌افزاید– به گونه‌ای که حقّ ثابت گردد و حقّ گرفته شود و از حقّ متمایل نگردد– فرمود: «مانند اجر روزه‌دار، شب‌زنده‌دار و جهادگر با شمشیر در راه خداست.»

۳۱۲– ۴۵۵۵۸– (۳) داوود بن الحصین گوید: «من حاضر بودم و شنیدم کسی از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که شهادتی نزد اوست و این قاضیان [غیر شیعه] شهادت را نمی‌پذیرند مگر با تصحیح نظر مذهب‌شان و من وقتی که ادای شهادت می‌کنم، نیاز دارم که آن را بر خلاف آنچه مرا بر آن شاهد گرفته‌اند تغییر دهم و به الفاظ چیزی اضافه کنم که شاهد بر آن نبوده‌ام وگرنه بر مبنای قضاوت آنان آنچه من بر آن شاهد گرفته شده‌ام برای صاحب حقّ سالم نمی‌ماند، آیا این تغییر شهادت برایم حلال است؟

حضرت فرمود: آری، به خدا سوگند آن برترین پاداش و اجر است! هرگونه که می‌توانی شهادت را تصحیح کن؛ آن‌گونه که در ارتباط با قضاوت آنان باید تصحیح شود.»

۳۱۳– ۴۵۵۵۹– (۴) راوی گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: یکی از برادرانم نزد من شهادتی دارد ولی قاضیان که نزد ما هستند، همه آن را امضا نمی‌کنند. حضرت فرمود: زمانی که فهمیدی شهادت حقّ است، هر گونه که می‌توانی آن را تصحیح کن تا حقّ آن شخص بماند [و از بین نرود].»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۳۲۳

باب ۵ شهادت بر قائم مقام وکیل فوت شده در وقف

و شهادت را برای خدا برپا دارید؛ این چیزی است که مومنان به خدا و روز قیامت به آن اندرز داده می‌شوند و هر کس تقوای الهی پیشه کند، خداوند راه نجاتی برای او فراهم کند.

«۱» ۳۱۴– ۴۵۵۶۰– (۱) در نامه‌ای که محمّد بن عبداللّه حمیری به حضرت صاحب الزمان علیه السلام نوشته است، در پاسخ امام به پرسش‌هایی که محمّد بن عبداللّه حمیری کرده است آمده: «محمد بن عبداللّه حمیری دربارهٔ مردی می‌پرسد که زمین یا حیوانی را وقف می‌کند و بر خویش به نام بعضی از وکیلان وقف، شاهد می‌گیرد. سپس این وکیل می‌میرد یا کارش تغییر می‌کند و دیگری متولّی می‌شود. آیا برای شاهد جایز است که برای متولّی جدید شهادت دهد اگر اصل وقف برای یک نفر ثابت باشد، یا جایز نیست؟

حضرت پاسخ داد: غیر آن جایز نیست؛ چرا که شهادت برای وکیل نبوده و تنها برای مالك بوده و خداوند فرموده است: شهادت را برای خدا بپا دارید.»

باب ۶ جواز شهادت بر پایهٔ علم

اشاره

کسانی که غیر از او را می‌خوانند، قادر به شفاعت نیستند؛ مگر آنها که شهادت به حقّ داده‌اند و به خوبی آگاهند. «۲»

۳۱۵- ۴۵۵۶۱- (۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «شهادتی ندهید تا آن که آن را بشناسید؛ آن‌گونه که دستت را می‌شناسی.»

۳۱۶- ۴۵۵۶۲- (۲) از پیامبر صلی الله علیه و آله دربارهٔ شهادت سؤال شد. حضرت فرمود: خورشید را می‌بینی؟ به مشابه این شهادت بده یا رها کن.»

---

(۱). طلاق ۶۵/ ۲.

(۲). زخرف ۴۳/ ۸۶.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۳۲۵

۳۱۷- ۴۵۵۶۳- (۳) از پیامبر صلی الله علیه و آله دربارهٔ شهادت سئوال شد. حضرت فرمود: خورشید را می‌بینی؟ مانند آن شهادت بده یا ترک کن.»

۳۱۸- ۴۵۵۶۴- (۴) زید زرّاد در کتاب خویش گوید: «شنیدم از امام صادق علیه السلام که می‌فرمود: برچیزی که نمی‌دانی شهادت مده ... تا آن که گوید: شهادت نده، جز بر آنچه می‌دانی و به خاطر داری؛ چرا که اگر بر چیزی که نمی‌دانی شهادت دهی، جایگاهت در روز قیامت پر از آتش می‌شود و اگر بر چیزی که [درست] به خاطر نمی‌آوری شهادت دهی، خداوند فکرت را می‌گیرد و نفاق را تا روز قیامت جایگزین آن می‌سازد.»

۳۱۹- ۴۵۵۶۵- (۵) حسین بن سعید گوید: «جعفربن عیسی به ایشان [امام معصوم علیه السلام] نوشت: فدایت گردم! همسایگان ما نوشته‌ای را برایم آوردند و می‌گفتند: مرا بر آنچه در نوشته است، شاهد گرفته‌اند و در نوشته نامم به خط خودم بود که خود آن را می‌شناسم ولی من شهادت را به یاد نمی‌آورم و الان آنان مرا دعوت کرده‌اند که شهادت دهم. آیا بر پایهٔ این که نامم را در نوشته می‌شناسم ولی گواهی به یاد نمی‌آورم، شهادت بدهم یا واجب نیست برای‌شان شهادت دهم تا آن که شهادت را به یاد بیاورم- چه اسمم مکتوب به خطم باشد یا نباشد؟ حضرت علیه السلام نوشت: شهادت مده.»

۳۲۰- ۴۵۵۶۶- (۶) مردی از امام جعفر صادق علیه السلام پرسید: «ای پسر رسول خدا، همسایگان ما نوشته‌ای را برایم آورده‌اند و می‌گویند که مرا بر محتوای مکتوب شاهد گرفته‌اند و در مکتوب نام من به خط خودم که می‌شناسم، هست و من در آن شکی ندارم ولی شهادت را به یاد نمی‌آورم. شما نظرتان چیست؟

حضرت فرمود: شهادت مده تا بدانی که شاهد گرفته شده‌ای. خداوند عز و جل فرماید: مگر آنها که شهادت به حقّ داده‌اند و به خوبی آگاهند.»

۳۲۱- ۴۵۵۶۷- (۷) امام صادق علیه السلام بیان داشت: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به شهادتی که به یاد نمی‌آوری، شهادت مده؛ چون هر کس بخواهد، نوشته‌ای می‌نویسد و بر خاتم نقشی می‌نگارد.»

۳۲۲- ۴۵۵۶۸- (۸) روایت شده است که: «شهادت جز به علم نمی‌شود. هر کس که بخواهد، نوشته‌ای می‌نویسد و بر خاتم نقشی می‌نگارد.»

۳۲۳- ۴۵۵۶۹- (۹) امام صادق علیه السلام فرمود: «علم شهادت است، اگر صاحبش مظلوم است [و ممکن است حقّش پایمال

شود].»

۳۲۴- ۴۵۵۷۰- (۱۰) از امام جعفر صادق علیه السلام دربارهٔ شهادت بر خط سئوال شد. حضرت فرمود: «از پدرم شنیدم که بیان داشت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به شهادتی که آن را به یاد نمی‌آوری، شهادت مده؛ چرا که هر کس بخواهد، نوشته‌ای می‌نویسد و بر خاتم نقش می‌کند.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۳۲۷

۳۲۵- ۴۵۵۷۱- (۱۱) اگر برای مرد نوشته‌ای آوردند که خطش و نشانه‌اش در آن بود ولی شهادت را به یاد نیاورد، شهادت ندهد؛ چون خط شبیه می‌شود مگر این که صاحب نوشته ثقه باشد و همراهش شاهد ثقهٔ دیگری باشد که در این صورت شهادت بدهد.

۳۲۶- ۴۵۵۷۲- (۱۲) زید زرّاد گوید: «شنیدم از امام صادق علیه السلام که می‌فرمود: بر چیزی که نمی‌دانی، شهادت مده و شهادت مده جز به آنچه می‌دانی و به یاد می‌آوری. پرسیدم: اگر خطّ و خاتم و نقش آن را بشناسم ولی چیزی به خاطرم نیاید، شهادت بدهم؟ حضرت فرمود: نه؛ زیرا گاهی خط و خاتم ساختگی می‌شود. شهادت نده جز بر آن چیزی که می‌دانی و به یاد داری ...»

۳۲۷- ۴۵۵۷۳- (۱۳) عمر بن یزید گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: مردی مرا بر شهادتی شاهد می‌گیرد و من خط و خاتمم را می‌شناسم ولی از آنچه مانده- نه کم و نه زیاد- چیزی به یاد نمی‌آورم. حضرت فرمود: اگر رفیقت ثقه (مورد اطمینان) است و همراه وی مرد ثقه‌ای است، برای او شهادت بده.»

شیخ طوسی قدس سره در کتاب استبصار گوید: «این خبر ضعیف و مخالف با اصول و قواعد است؛ چون ما بیان کردیم که ادای شهادت جز با علم جایز نیست.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت چهارم از باب سی و هفتم از ابواب قضاء، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «خزیمهٔبن ثابت ایستاد و گفت: ای اعرابی، شهادت می‌دهم که تو با همین بهایی که حضرت رسول می‌گوید به رسول‌اللّه فروختی.

راوی گوید: اعرابی گفت: من این [اسب] را در حالی که هیچکس با ما نبود به او فروختم. رسول خدا صلی الله علیه و آله به خزیمه فرمود: چگونه این شهادت را دادی؟ او گفت: ای رسول خدا، پدر و مادرم به فدایت باد! تو از خدا و خبرهای آسمان‌ها به ما می‌گویی و ما تو را تصدیق می‌کنیم ولی دربارهٔ بهای این اسب تو را تصدیق نکنیم! پس از آن رسول خدا صلی الله علیه و آله شهادت او را شهادت دو نفر قرار داد.»

و در روایت پنجم، مانند آن؛ آمده است: «اعرابی گفت: آیا شهادت می‌دهی با این که با ما نبودی؟

و پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: آیا تو نزد ما حاضر بودی؟ او به حضرت عرض کرد: نه، ای رسول خدا ولی من می‌دانم که تو خریداری کرده‌ای ...»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۳۲۹

می‌آید:

در روایت نهم از باب هفدهم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «شهادت بچّه‌ها اگر در حالی که بچّه‌اند شاهد باشند و سپس اگر بزرگ شوند مادامی که آن را فراموش نکرده باشند، جایز است.»

و در روایت دهم، مانند آن.

و در روایت دوازدهم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «شهادت بچه‌ها اگر در کوچکی آنان را شاهد گیرند در زمانی که بزرگ شوند مادامی که آن را فراموش نکرده باشند، جایز است.»

باب ۷ حرمت شهادت به باطل [دروغ]

اشاره

از بت‌های پلید اجتناب کنید، و از سخن باطل بپرهیزید.

«۱» و کسانی که شهادت به باطل نمی‌دهند (و در مجالس باطل شرکت نمی‌کنند)؛ و هنگامی که با لغو و بیهودگی برخورد می‌کنند، بزرگوارانه از آن می‌گذرند. «۲»

۳۲۸- ۴۵۵۷۴- (۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «شاهد به باطل [دروغ] گام‌هایش را بر نمی‌دارد تا آن که آتش برایش واجب می‌گردد.»

۳۲۹- ۴۵۵۷۵- (۲) امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «شاهد به باطل [دروغ] گام‌هایش را بر نمی‌دارد [منظور از جایگاهی که شهادت داده] تا آن که آتش برایش واجب می‌شود.»

۳۳۰- ۴۵۵۷۶- (۳) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «شاهد به باطل [دروغ] گامش را بر نمی‌دارد تا آن که آتش برایش واجب می‌گردد.»

۳۳۱- ۴۵۵۷۷- (۴) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «سخن شاهد به باطل [دروغ] در پیش روی حاکم تمام نمی‌گردد تا آن که جایگاهش پر از آتش می‌گردد و همین گونه است کسی که کتمان شهادت کند.»

---

(۱). حج ۲۲/ ۳۰.

(۲). همان/ ۷۲.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۳۳۱

۳۳۲- ۴۵۵۷۸- (۵) پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «سخن شاهد به باطل [دروغ] در پیش روی حاکم تمام نمی‌گردد تا آن که جایگاه او پر از آتش می‌شود.»

۳۳۳- ۴۵۵۷۹- (۶) امام باقر علیه السلام فرمود: «مردی نیست که به شهادت باطلی [دروغ] علیه مرد مسلمانی شهادت دهد تا او را [از حقّش] جدا کند مگر این که خداوند عز و جل به عوضِ آن برای او برات آتش می‌نویسد.»

۳۳۴- ۴۵۵۸۰- (۷) امام باقر علیه السلام فرمود: «مردی نیست که به باطلی [دروغ] علیه مرد مسلمانی شهادت دهد تا او را از حقّش جدا کند مگر این که خداوند به عوضِ آن برات آتش برای او می‌نویسد.»

۳۳۵- ۴۵۵۸۱- (۸) در حدیث مناهی پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است: «و فرمود: هر کس شهادت باطلی [دروغ] بر احدی از مردم بدهد، با زبانش او را همراه با منافقان در پایین‌ترین جای آتش آویزان می‌کنند.»

۳۳۶- ۴۵۵۸۲- (۹) ابوهریره و عبداللّه بن عباس گویند: «رسول خدا صلی الله علیه و آله پیش از رحلت‌شان برای‌مان سخنرانی کرد و این آخرین سخنرانی‌ای است که رسول خدا در مدینه ایراد کرد. (تا آن که گوید): و هر کس که شهادت باطلی [دروغ] بر مرد

مسلمان، یـا ذمّی و هر کس که از مردم باشـد بدهـد، او را در روز قیـامت در حـالی که با منافقان است، در پایین‌ترین جای آتش با زبانش آویزان می کنند.»

۳۳۷- ۴۵۵۸۳- (۱۰) امیرالمؤمنین علی علیه السلام بیان داشت: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: شاهد به باطل [دروغ] در روز قیـامت در حـالی برانگیخته می‌شود که در آتش دوزخ زبـانش را بیرون می‌آورد و تُو می‌برد آن‌گونه که سـگ زبـانش را در ظرف آب چنین می کند.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۳۳۳

۳۳۸- ۴۵۵۸۴- (۱۱) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «شاهد به باطل [دروغ] در حالی که زبانش را در آتش بیرون می‌آورد و درون می‌برد، برانگیخته می‌شود.»

۳۳۹- ۴۵۵۸۵- (۱۲) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «شاهد به باطل [دروغ] از کشته‌هاست. [در دوزخ].»

۳۴۰- ۴۵۵۸۶- (۱۳) رسول خـدا صـلی الله علیه و آله در سـخنرانی‌ای بر فراز منبر فرمود: «شـهادت باطـل [دروغ]، معـادل شـرک به خداوند متعال است. سپس حضرت فرمودهٔ خداوند متعال را تلاوت کرد: از بت‌های پلید اجتناب ورزید و از سخن باطل بپرهیزید.»

۳۴۱- ۴۵۵۸۷- (۱۴) پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «شهادت باطل [دروغ]، معادل شرک به خداست. این را پیامبر صلی الله علیه و آله سه بار فرمود. سپس خواند: از بت‌های پلید اجتناب کنید و از سخن باطل بپرهیزید.»

۳۴۲- ۴۵۵۸۸- (۱۵) رسول خدا صـلی الله علیه و آله فرمود: «نزدیک‌ترین شما به من در جایگاه [من] در روز قیامت، آن کس است که بهترین اخلاق را دارد و مبغوض‌ترین شما نزد من و دورترین شما در جایگاه از من و از خداوند، شاهد به باطل [دروغ] است.»

۳۴۳- ۴۵۵۸۹- (۱۶) امام باقر علیه السـلام فرمود: «شاهـد، آنچه بر آن شاهد گرفته شده ادا کند و از خداوند، پروردگارش بترسد و از باطل [دروغ] این است که مرد به آنچه نمی‌داند، شهادت دهد یا آنچه می‌داند، انکار کند.

و خداونـد عز و جل فرموده است: از بت‌های پلیـد اجتناب کنیـد، و از سـخن باطل بپرهیزیـد. در حالی که همگی خالص برای خـدا باشید، هیچ‌گونه همتایی برای او قائل نشوید.»

۳۴۴- ۴۵۵۹۰- (۱۷) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «قیامت بر گروهی بپا می‌شود که بی آن که آنان را به شهادت بطلبند، شهادت می‌دهند و بر گروهی که کار قوم لوط را می کنند و بر گروهی که با دف و دیگر آلات ضرب می کوبند.»

۳۴۵- ۴۵۵۹۱- (۱۸) زرّ گویـد: «امیرالمؤمنین علی علیه السـلام در شام سـخنرانی کرد و فرمود: رسول خـدا در همین جایگاه من در میان شما ایستاد و فرمود: بهترین قرن‌های «۱» شما، قرن یاران من است و پس از آن، کسانی که در پی یاران من هستند. سپس دروغ آشـکار می گردد و تـا آن کـه مرد برای شـهادت پیش از آن کـه از او بخواهنـد، شـتاب می کنـد. پس هر کس کـه میـان بهشـت را می‌خواهد، همراه با جماعت باشد؛ چرا که شیطان با تک است و هر کس که حسنه او را شاد سازد و سیئه او را ناراحت کند، مؤمن است.»

---

(۱). قرن/ یار، همراه، همتا، همنشین- م.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۳۳۵

۳۴۶- ۴۵۵۹۲- (۱۹) امام صادق علیه السلام فرمود: «اولین شهادتی که به‌ناحقّ در اسلام داده شد، شهادت هفتاد مرد بود.

آن زمان که به آب حوأب رسیدند و سگ‌های حوأب به آنها پارس کردند و زن همراهشان [عایشه] خواست تا برگردد و گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که به همسرانش می‌فرمود: سگ‌های حوأب به یکی از شما در راه رفتن به جنگ با وصیّ من علی بن ابیطـالب علیه السـلام پـارس می کننـد. پس در آن هنگـام، هفتـاد مرد شـهادت دادنـد که آن آب حـوأب نیست و این اولین

شهادتی بود که در اسلام به باطل [دروغ] داده شد.»

۳۴۷- ۴۵۵۹۳- (۲۰) روایت شده است که: «چون سگ‌های حوأب برای عایشه پارس کردند و عایشه خواست برگردد، به عایشه گفتند: این آب حوأب نیست. او سخن آنان را نپذیرفت. پس از آن پنجاه عرب شاهد آوردند. آنان شهادت دادند که آن آب حوأب نیست و برای عایشه سوگند خوردند. پس به آنان لباس‌هایی پوشاندند و درهم‌هایی به آنان دادند.»

سید مرتضی قدس سره گوید: «و گفته شده که این اوّلین شهادت به باطل [دروغ] در اسلام است.»

۳۴۸- ۴۵۵۹۴- (۲۱) و همهٔ مسلمانان عادلند و شهادت‌شان پذیرفته است مگر کسی که در مورد حدّی تازیانه خورده یا معروف به شهادت به باطل [دروغ] باشد.

ارجاعات

گذشت:

در روایت پنجاه و پنجم از باب ششم از ابواب بیماری، فرمودهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله: «ای علی، فرشتهٔ مرگ آن زمان که برای قبض روح کافر فرود آید، همراه با او آهنی آتشین فرود آید که روح کافر را با آن آهن آتشین می‌کند و دوزخ فریاد می‌کشد. (تا آن که علی علیه السلام گوید): آیا این عذاب به احدی از امّت تو می‌رسد؟ حضرت فرمود: آری، حاکم ستمگر، خورندهٔ مال یتیم از روی ستم و شهادت دهندهٔ به باطل [دروغ].»

و در روایت جعفریّات و دعائم، مانند آن.

و در روایت چهل و ششم از باب یازدهم از ابواب جهاد با نفس، فرمودهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله که: «آیا شما را با خبر از بزرگ‌ترین کبیره نکنم؟ (تا آن که حضرت فرماید): و شهادت باطل [دروغ]. پس پیوسته حضرت آن را تکرار می‌کرد تا آن که گفتیم، کاش حضرت سکوت می‌کرد!»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۳۳۷

و در روایت چهل و سوّم از باب یکم از ابواب ربا، این گفته که: «پیامبر صلی الله علیه و آله از شهادت به باطل [دروغ] نهی کرد.» و باب پیشین را ملاحظه کنید؛ چرا که در آن، مناسب این باب است.

و در روایت پانزدهم از باب ششم از ابواب قضاء، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «بدان، مسلمانان نسبت به یکدیگر بسیار عادل هستند مگر کسی که در مورد حدّی تازیانه خورده یا معروف به شهادت باطل [دروغ] باشد.»

می‌آید:

در باب بعدی و باب پس از آن و باب دوازدهم، روایاتی که بر آن دلالت دارند.

باب ۸ حکم شاهد به شهادت باطل [دروغ]

اشاره

آنها را هشتاد تازیانه بزنید و شهادت‌شان را هرگز نپذیرید؛ و آنها همان فاسقانند مگر کسانی که بعد از آن توبه کنند و جبران

نمایند (که خداوند آنان را می‌بخشد)؛ زیرا خداوند آمرزنده و مهربان است.

«۱» ۳۴۹- ۴۵۵۹۵- (۱) سماعه گوید: «از ایشان [امام معصوم علیه السلام] دربارهٔ شهادت‌دهندگان به باطل [دروغ] پرسیدم. حضرت فرمود: آنان به عنوان حدّ تازیانه می‌خورند ولی حدّ معیّنی ندارد و آن در اختیار امام است و آنان را می گردانند تا مردم آنان را بشناسند و اما فرمودهٔ خداوند عز و جل که: و شهادت‌شان را هرگز نپذیرید ... مگر کسانی که بعد از آن توبه کنند. سماعه گوید: پرسیدم: توبه‌اش چگونه شناخته می‌شود؟ حضرت فرمود: در پیش همهٔ مردم خویش را تکذیب می کند تا او را حدّ بزنند و از پروردگارش استغفار می کند و اگر چنین کرد، توبه‌اش آشکار گردیده است.»

۳۵۰- ۴۵۵۹۶- (۲) سماعه گوید: «شهادت دهندگان به باطل [دروغ] به عنوان حدّ تازیانه می‌خورند و برای آن حدّ معیّنی نیست و آن در اختیار امام است و آنان را می‌چرخانند تا شناخته شوند و دیگر تکرار نکنند.

سماعه گوید: پرسیدم: اگر توبه کردند و اصلاح نمودند، آیا شهادت‌شان بعداً پذیرفته می‌شود؟ حضرت فرمود: اگر توبه کنند، خداوند توبهٔ آنان را می‌پذیرد و شهادت‌شان پس از توبه، پذیرفته است.»

---

(۱). نور ۲۴/ ۴- ۵.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۳۳۹

۳۵۱- ۴۵۵۹۷- (۳) سماعه گوید: «فرمود: شهادت‌دهندگان به باطل [دروغ] تازیانه می‌خورند و برای آن حدّ خاصّی نیست و آن در اختیار امام است و آنان را می گردانند تا مردم آنها را بشناسند.

فرمودهٔ خداوند عز و جل و شهادت‌شان را هرگز نپذیرید؛ و آنها همان فاسقانند مگر کسانی که بعد از آن توبه کنند. پرسید: چگونه توبه‌اش معلوم می‌شود؟ حضرت فرمود: در حضور مردم خودش را تکذیب می کند تا او را بزنند و از خدای خویش استغفار می کند. پس اگر چنین کرد، توبه‌اش آشکار می‌شود.»

۳۵۲- ۴۵۵۹۸- (۴) امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «شهادت دهندهٔ به باطل [دروغ] تازیانه‌ای می‌خورد و برای آن حدّ معیّنی نیست و آن در اختیار امام است و او را می گردانند تا مردم او را بشناسند و چون پس از آن توبه کرد و اصلاح نمود، شهادتش پذیرفته می‌شود.»

۳۵۳- ۴۵۵۹۹- (۵) امام صادق علیه السلام فرمود: «توبهٔ شهادت دهندهٔ به باطل [دروغ] این است که آنچه با شهادتش تلف کرده است، بپردازد و شهادت دهندهٔ به باطل [دروغ] اگر شهادت به باطل [دروغ] از او معلوم گردد، ضامن آن چیزی است که با شهادتش تلف کرده است و آنچه را از آن موجود است، به صاحبش بازگرداند.»

۳۵۴- ۴۵۶۰۰- (۶) امیرالمؤمنین علیه السلام پیوسته اگر شهادت دهندهٔ به باطل [دروغ] را دستگیر می کرد، اگر غریب بود، او را به قبیله‌اش می‌فرستاد و اگر بازاری بود، او را به بازارش تا او را بگردانند. پس از آن، چند روزی او را زندانی می کرد، سپس او را آزاد می‌ساخت.

ارجاعات

گذشت:

در باب پیشین.

می آید:

در باب بعدی، مناسب این باب؛ مراجعه کنید.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۳۴۱

باب ۹ حکم شاهدی که از شهادتش رجوع کند

اشاره

۳۵۵- ۴۵۶۰۱- (۱) یکی از امام باقر یا امام صادق علیهما السلام گزارش داد که: «اگر علیه مردی شهادت دهند سپس از شهادت خویش برگردند و البته بر آن مرد حکم داده باشد، آنچه را بدان شهادت داده‌اند، ضامنند و اگر حکم داده نشده، شهادت‌شان ساقط می‌شود و شاهدان چیزی را ضامن نیستند.»

۳۵۶- ۴۵۶۰۲- (۲) امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر دو نفر علیه مردی شهادت دهند و سپس از شهادت باز گردند، پس اگر قاضی هنوز حکم نداده است، شهادت باطل است. ولی اگر قاضی حکم داده است، آن دو شاهد، ضامن چیزی هستند که با شهادت اینان از بین رفته است.»

۳۵۷- ۴۵۶۰۳- (۳) محمّد بن مسلم از امام صادق علیه السلام دربارهٔ این‌که شهادت دهندهٔ به باطل [دروغ] توبه‌اش چیست، روایت کرده است که فرمود: «مال کسی را که علیه او شهادت داده به اندازه‌ای که از مالش از بین رفته- اگر نصف باشد یا یک سوّم- می‌پردازد. این در صورتی است که با این شخص، دیگری هم همراه او شهادت داده است.»

۳۵۸- ۴۵۶۰۴- (۴) جمیل بن درّاج از امام صادق علیه السلام دربارهٔ شهادت دهندهٔ به باطل [دروغ] روایت کرده است که فرمود: «اگر آن چیز خودش باقی است، آن را به صاحبش برمی‌گرداند و اگر باقی نیست، به اندازه‌ای که از مال مرد تلف کرده، ضامن است.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۳۴۳

۳۵۹- ۴۵۶۰۵- (۵) جمیل از امام صادق علیه السلام دربارهٔ شهادت به باطل [دروغ] روایت کرده است: «اگر آن چیز خودش باقی است، آن به صاحبش بازگردانده می‌شود و اگر خودش نباشد، به اندازه‌ای که از مال مرد از بین برده، ضامن است.»

۳۶۰- ۴۵۶۰۶- (۶) امام صادق علیه السلام فرمود: «شهادت دهندهٔ به باطل [دروغ] به اندازه‌ای که از مال آن شخص بر آن شهادت داده، ضامن است.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب هفتم و باب هشتم، مناسب این باب.

می آید:

در باب دوازدهم، روایتی که بر بعضی از مقصود دلالت دارد.

باب ۱۰ حکم شاهدان به زنا که همه یا برخی از آنان از شهادت‌شان رجوع کنند و مشهودٌ علیه کشته شود

اشاره

۳۶۱- ۴۵۶۰۷- (۱) از امام صادق علیه السلام دربارهٔ چهار نفر که بر مرد محصنی به زنا شهادت دادند سپس یکی از آنان پس از آن که آن مرد کشته شد از شهادت خویش برگشت، روایت است که فرمود: «اگر آن کس که برگشته بگوید اشتباه کردم، حدّ می‌خورد و دیه را ضامن است ولی اگر بگوید که عمداً چنین کردم، کشته می‌شود.»

۳۶۲- ۴۵۶۰۸- (۲) ابراهیم بن نعیم ازدی گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ چهار نفر که بر مردی به زنا شهادت دادند و چون کشته شد یکی از آنان از شهادتش برگشت، او گوید: امام فرمود: آن کس که برگشته، کشته می‌گردد و آن سه نفر به خانوادهٔ مقتول، سه چهارم دیه را می‌دهند.»

۳۶۳- ۴۵۶۰۹- (۳) امام صادق علیه السلام دربارهٔ چهار نفر که بر مردی به زنا شهادت دادند و آن مرد سنگسار شد، پس از آن یکی از آنان از شهادت خویش برگشت و گفت: در شهادتم شک کردم، حضرت فرمود: «بر او دیه است. مسمع کردین گوید: گفتم: آن کس که برگشته، گفته است من بر او عمداً شهادت دادم. حضرت فرمود: کشته می‌شود.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۳۴۵

۳۶۴- ۴۵۶۱۰- (۴) امیرالمؤمنین علیه السلام دربارهٔ چهار نفر که علیه مردی شهادت دادند که او را با زنی دیده‌اند و آن مرد سنگسار می‌شود، پس از آن یکی از آن یکی از شاهدان از شهادت خویش برمی گردد، فرمود: «یک چهارم دیه را ضامن است و اگر سه نفر برگردند، نیمی از دیه و یک چهارم آن را ضامن هستند و اگر همه برگردند، همهٔ دیه را ضامنند و اگر بگوید که ما به باطل [دروغ] شهادت دادیم، همه با هم کشته می‌شوند.»

۳۶۵- ۴۵۶۱۱- (۵) امیرالمؤمنین علیه السلام دربارهٔ چهار نفر که علیه مردی به زنا شهادت داده‌اند و آن شخص سنگسار شده پس از شهادت، یکی از آنان برگشته است، فرمود: «یک چهارم دیه را به عهدهٔ او می‌گذارند. اگر بگوید بر من مشتبه شده و اگر دو نفر برگردند و بگویند بر ما مشتبه شده است، نیمی از دیه را به عهدهٔ آنان می‌گذارند و اگر همه برگردند و بگویند به باطل [دروغ] شهادت داده‌ایم، قصاص بر آنان ثابت است.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب نهم.

می‌آید:

در باب دوازدهم، مناسب آن؛ مراجعه کنید.

باب ۱۱ حکم موردی که دو شاهد بر طلاق زنی شهادت دهند و او ازدواج می‌کند و شوهرش طلاق را انکار می‌کند

اشاره

۳۶۶- ۴۵۶۱۲- (۱) ابراهیم بن عبدالحمیـد از امام صادق علیه السـلام دربارهٔ دو شاهدی که بر زنی شـهادت دادند که شوهرش او را طلاـق داده اسـت، پس از آن زن ازدواج کرد سـپس شـوهرش آمـد و طلاـق را منکر شـد، [پرسـید]. حضـرت فرمـود: «آن دو حدّ می‌خورند و مهر را برای شوهر ضامن هستند. پس از آن، زن عدّه نگاه می‌دارد و به شوهر اوّلش باز می‌گردد.»

شیخ طوسـی قدس سـره در کتاب استبصار گوید: «شایسته است که این روایت بر موردی تطبیق گردد که چون شوهر طلاق را انکار کند، یکی از دو شاهد از شـهادت برگردد. در این هنگام بر دو شاهد آنچه این روایت داشت، ثابت است. ولی اگر هیچ کدام از دو شاهـد از شـهادتش برنگردد، به انکار شوهر توجّهی نمی‌شود مگر این که زن هنوز در عـدّه باشـد که در این صورت انکار طلاقش، رجوع به زن محسوب می‌گردد.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۳۴۷

۳۶۷- ۴۵۶۱۳- (۲) محمّـد بن مسـلم از امـام بـاقر علیه السـلام دربارهٔ دو نفر که علیه مردی که همسـرش از او غایب است، شـهادت دادنـد کـه آن زن را طلاـق داده است، آن زن هم عـدّه نگه داشت و ازدواج کرد، پس از آن شـوهر غـایب آمـد و گفت که زن را طلاق نداده است و یکی از دو شاهد هم خودش را تکذیب کرد، [پرسـید]. حضـرت فرمود: «شوهر دوم سـلطه‌ای بر این زن ندارد و مهریه از کسـی که شـهادت داده و از شـهادتش بـاز نگشـته، گرفته می‌شود و به شوهر دوّم برگردانـده و میـان آنان جـدایی افکنـده می‌شود و زن از شوهر دوّمی عدّه نگه می‌دارد و شوهر اوّل با او نزدیکی نمی‌کند تا عدّه‌اش تمام گردد.»

۳۶۸- ۴۵۶۱۴- (۳) ابوبصـیر از امام صادق علیه السـلام دربارهٔ زنی که دو شاهد نزد او شهادت می‌دهند که شوهرش مرده است و او ازدواج می‌کنـد سـپس شوهر اوّلش می‌آید [پرسـید]. حضـرت فرمود: «برای زن در برابر فرجش [حقّ تمتّع] که در اختیار شوهر اخیر قرار گرفته است، مهر است و دو شاهـد در برابر این که مرد را فریب داده‌اند حدّ می‌خورند و ضامن مهرند. پس از آن، زن عدّه نگه می‌دارد و به شوهر اولش باز می‌گردد.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت دهم از باب ششم، از ابواب محرّمات تزویج.

و روایت سوم و چهارم از باب بیست و یکم از ابواب عدّه‌ها، مناسب این باب.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۳۴۹

باب ۱۲ حکم مواردی که شاهدان به سرقت، قتل و زنا شهادت دهند و سپس از شهادت خود برگردند

اشاره

۳۶۹- ۴۵۶۱۵- (۱) امام باقر علیه السـلام فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السـلام دربارهٔ مردی که دو نفر علیه او شـهادت دادند که سرقت کرده است و دسـتش قطع شد پس از آن، دو شاهد، مرد دیگری را آوردند و گفتند سارق این است، نه آن کسـی که دستش بریده

شـد و ما او را با این اشـتباه کردیم، [چنین] حکم دادنـد: نصف دیه به عهـدهٔ آن دو است و شـهادت آن دو، بر مرد دیگری پـذیرفته نیست.»

۳۷۰- ۴۵۶۱۶- (۲) امام باقر علیه السلام از امیرالمؤمنین علی علیه السلام دربارهٔ دو نفر که علیه مردی شهادت دادند که سرقت کرده است و دست او قطع شد سپس یکی از آن دو شاهد، از شـهادت خود برگشت و گفت: بر ما مشتبه شده بود، روایت کرد که: «آن دو شاهد، فقط دیهٔ دست را از مال خویش ضامن هستند.»

و حضـرت دربارهٔ چهار شاهد که شهادت دادند بر مردی که آنان او را با زنی دیده که آمیزش می‌کرد و اینان همه دیده‌اند، پس از آن مرد سـنگسار شد، سپس یک نفر از آنان برگشت، حضرت فرمود: «شاهدی که برگشته است، اگر بگوید بر من مشتبه شده بود، یک چهارم دیه را ضامن است و اگر دو نفر برگردند و بگویند بر ما مشـتبه شده بود، هر دو نیمی از دیه را ضامن هستند و اگر همه برگردنـد و بگوینـد بر مـا مشـتبه شـده بود، همـهٔ دیه را ضامننـد. ولی اگر بگوینـد مـا شـهادت به باطـل [/ دروغ] دادیم، همه کشـته می‌شوند.»

۳۷۱- ۴۵۶۱۷- (۳) امام باقر علیه السـلام فرمود: «دو نفر نزد امیرالمؤمنین علی علیه السـلام بر یکی شـهادت دادنـد که سـرقت کرده است و دست او بریده شد. سپس آن دو، مرد دیگری را آوردند و گفتند: ما خطا کرده‌ایم؛ سارق این است. حضرت شهادت این دو را نپذیرفت و دیهٔ اوّلی را برعهدهٔ این دو گذاشت.»

۳۷۲- ۴۵۶۱۸- (۴) از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است که: «مردی را نزد حضرت آوردند و برایش گفتند که سرقت کرده و دو شاهد هم بر او شهادت دادند و دست او به خاطر شهادت این دو قطع شد. سپس این دو شاهد، مرد دیگری را آوردند و گفتند ما نسبت به اوّلی اشتباه کردیم و سارق این است.

حضـرت شـهادت این دو را بر مرد دوم باطـل دانست و دیـهٔ دست مردی که این دو علیه او شـهادت داده بودنـد و دست او به خاطر شهادت این دو قطع شـده بود، برعهـدهٔ آن دو گـذاشت و فرمود: اگر می‌دانسـتم که شـما قصد عمد داشـته‌اید، دست شـما دو نفر را می‌بریدم.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۳۵۱

۳۷۳- ۴۵۶۱۹- (۵) امیرالمؤمنین علی علیه السـلام دربارهٔ دو نفر که بر مردی شـهادت دادنـد که سـرقت کرده و دست او قطع شد و سپس یکی از این دو برگشت و گفت: بر من مشـتبه شده بود، قضاوت کرد که: «نیمی از دیهٔ دست برعهدهٔ اوست ولی دسـتش قطع نمی‌گردد و اگر هر دو با هم از شـهادت برگردنـد و بگوینـد که بر ما مشتبه شـده است، هر دو تنها در اموال‌شان ضامن دیـهٔ دسـت هستند.»

۳۷۴- ۴۵۶۲۰- (۶) اگر چهار شاهد عادل بر مردی شـهادت به زنا، یا دو نفر علیه یک نفر شهادت به کشتن فردی یا سارقی بدهند و آن کس که علیه او به زنا شهادت داده‌اند، سنگسار گردد و آن کس که علیه او به کشتن شهادت داده‌اند کشته شود و آن کس که علیه او به سرقت شهادت دهند دستش قطع گردد، سپس دو شاهد از شهادت خویش برگردند و بگویند ما در این شهادتی که دادیم اشـتباه کردیم و مردی را بیاورنـد و بگوینـد که این همـان است که قتـل و این همان است که سـرقت و این همان است که زنا کرده است، حضـرت فرمود: «بر این دو شاهـد، دیـهٔ مقتولی که کشـته شـده و دیـهٔ دستی که به خـاطر شـهادت این دو قطع گردیـده ثابت می‌شود و شـهادت این دو، بر نفر دوّمی که علیه او شهادت داده‌اند، پذیرفته نمی‌شود و اگر بگویند که ما قصد عمد داشته‌ایم، دست هر دو در خصوص سرقت بریده می‌گردد.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب نهم و باب دهم و باب یازدهم، مناسب این باب.

باب ۱۳ حکم شهادت زن

اشاره

و دو نفر از مردان (عادل) خود را (بر این حقّ) شاهد بگیرید؛ و اگر دو مرد نبودند، یک مرد و دو زن از کسانی که مورد رضایت و اطمینان شما هستند، انتخاب کنید؛ (و این دو زن، باید با هم شاهد قرار گیرند)، تا اگر یکی انحرافی یافت، دیگری به او یادآوری کند.

«۱» ۳۷۵- ۴۵۶۲۱- (۱) امیرالمؤمنین علیه السلام دربارهٔ فرمودهٔ خداوند متعال که: تا اگر یکی انحرافی یافت، دیگری به او یادآوری کند، فرمود: «اگر یکی از این دو از شهادت گمراه شد و آن را فراموش کرد، آن زن دیگر او را متذکّر شهادت کند و هر دو در ادای شهادت بپاخیزند. خداوند شهادت دو زن را برابر با شهادت یک

---

(۱). بقره ۲/ ۲۸۲.

مرد کرد؛ چون عقول زنان و دین‌شان ناقص است. سپس حضرت فرمود: ای گروه زنان، شما ناقصات‌العقول آفریده شده‌اید؛ بنابراین از اشتباه در شهادت‌ها بپرهیزید؛ چرا که خداوند متعال پاداش مردان و زنانی که شهادت را پاس می‌دارند، بزرگ می‌دارد و از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: دو زنی نیست که خویش را در شهادت حفظ کنند و یکی دیگری را متذکر سازد تا حقّ را بپا دارند و باطل را نفی کنند، مگر این که آن زمان که خداوند در روز قیامت این دو را برانگیزد، پاداش این دو را بزرگ دارد و پیوسته نعمت را بر آنان فرو ریزد و خداوند طاعت این دو در دنیا و همومی که این دو در آن بودند و آنچه خداوند از این دو زایل ساخت، به فرشتگان یادآور می‌شود تا آن که این دو را در بهشت، جاویدان سازد. (تا آن که گوید): سپس در آخر آن می‌یابی ای کنیزم، شهادت به‌حقّ را برای ضعیفان در برابر باطل‌پیشگان ادا کردی و سرزنش سرزنشگر، تو را در راه خدا نگرفت. پس من این را کفّارهٔ گناهان گذشته و مایهٔ محو بدی‌های پیشینت ساختم.»

۳۷۶- ۴۵۶۲۲- (۲) دربارهٔ فرمودهٔ خداوند متعال: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که بدهی مدّت داری به یکدیگر پیدا کنید، تا پایان آیه. در روایت نقل شده است که: «در سورهٔ بقره پانصد حکم است و در این آیه، پانزده حکم و آنها را شمرده است. تا آن که گوید: و اگر دو مرد نبودند، یک مرد و دو زن از کسانی که مورد رضایت و اطمینان شما هستند، انتخاب کنید؛ (و این دو زن باید با هم شاهد قرار گیرند). تا اگر یکی انحرافی یافت، دیگری به او یادآوری کند. منظور این است که اگر یکی فراموش کرد، دیگری یادآوری کند ...»

ارجاعات

می‌آید:

در باب نوزده و باب بیست و باب سی و هشت از ابواب شهادات، مناسب این باب.

بروجری، آقا حسین طباطبایی - مترجمان: حسینیان قمی، مهدی - صبوری، م، منابع فقه شیعه، ۳۱ جلد، انتشارات فرهنگ سبز، تهران - ایران، اول، ۱۴۲۹ ه‍ ق

منابع فقه شیعه؛ ج ۳۰، ص: ۳۵۳

باب ۱۴ حکم شهادت بر مکانی که مالک آن سال‌ها غایب است و ...

۳۷۷- ۴۵۶۲۳- (۱) معاویهٔبن وهب گوید: «به او [امام معصوم علیه السلام] گفتم: ابن ابی لیلی از من می‌خواهد که شهادت دهم بر این که فلانی مرده و خانه را به عنوان میراث خویش گذاشته است و این که او وارثی غیر از آن که ما برای او شهادت می‌دهیم، ندارد. حضرت فرمود: شهادت بده به آنچه می‌دانی. گفتم: ابن ابی لیلی سوگند غموس [سوگندی که خورندهٔ آن به عمد دروغ می‌گوید و گناه آن، چنان سخت است که کفّاره ندارد و آتش در انتظار است] می‌دهد. حضرت فرمود: سوگند بخور که سوگند، بر پایهٔ علم توست.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۳۵۵

۳۷۸- ۴۵۶۲۴- (۲) معاویهٔبن وهب گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: مرد در خانهٔ خویش است، سپس سی سال از خانه‌اش دور می‌شود و عیال خویش را در آن می‌گذارد. سپس خبر مرگ او برای ما می‌آید و ما نمی‌دانیم که او دربارهٔ خانه‌اش چه کرده و نمی‌دانیم چند فرزند دارد! فقط این است که ما نمی‌دانیم او در خانه‌اش کاری کرده باشد یا فرزندی برایش پدید آمده باشد و این خانه میان وارثانی که در خانه بوده‌اند تقسیم نمی‌گردد تا این که دو شاهد عادل شهادت می‌دهند که این خانه، خانهٔ فلانی، پسر فلانی است که مرده و خانه را میان فلان و فلان به ارث گذاشته است. آیا ما بر این معنی شهادت دهیم؟ حضرت فرمود: آری.

پرسیدم: مرد، غلام و کنیز دارد و می‌گوید که غلامم فرار کرد و کنیزم فرار کرد. پس از آن، در شهر پیدا می‌شود. قاضی او را مکلّف می‌سازد که بیّنه بیاورد که این غلام فلانی است و آن را نفروخته و نبخشیده است. آیا اگر ما را مکلّف به آن سازند و ما ندانیم که او کاری کرده باشد، بر این شهادت دهیم؟ حضرت فرمود: هر چه از دست مرد مسلمان غایب گردد، غلام او یا کنیز او یا از تو غایب باشد، بر آن شهادت مده.»

۳۷۹- ۴۵۶۲۵- (۳) معاویهٔبن وهب گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: مرد، غلام و کنیز دارد و این را می‌دانیم. پس از آن می‌گوید غلامم یا کنیزم فرار کرد. قاضیان او را مکلّف می‌سازند که دو شاهد بیاورد که این غلام یا کنیز اوست و آنها را نفروخته و نبخشیده است. آیا اگر ما را بدان مکلّف سازند، بر این معنی شهادت دهیم؟ حضرت فرمود: آری.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۳۵۷

باب ۱۵ حکم شهادت دروغ برای احقاق حقّ و حفظ جان و آبروی مومن

۳۸۰- ۴۵۶۲۶- (۱) راوی گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی پرسیدم که حقّی بر مردی دارد و آن مرد حقّ را انکار می‌کند و سوگند می‌خورد که برای آن کس چیزی بر او نیست و صاحب حقّ هم بیّنه ندارد. آیا ما می‌توانیم با شهادت باطل [دروغ] حقّ او را زنده کنیم اگر بیم از بین رفتن آن می‌رود؟ حضرت فرمود: به دلیل تدلیس این جایز نیست.»

۳۸۱- ۴۵۶۲۷- (۲) حکم- برادر ابو عقیله- گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: من طرف نزاعی دارم که شاهدان به باطل را بر من زیاد می‌آورد و من دوست ندارم که با او مقابله به مثل کنم؛ به علاوه نمی‌دانم این کار برایم درست است یا نه؟ حکم گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمود: آیا از امیرالمؤمنین علیه السلام به تو نرسیده است که ایشان پیوسته می‌فرمود: خودتان و اموال‌تان را با شهادت‌های باطل [دروغ] اسیر نسازید؟

بر مرد عیب و نقص دین نیست و نه گناهی از پروردگارش از این که این اسارت را از خودش دور سازد؛ همان گونه که اگر با شهادت خود از ناموس و ریخته شدن خون حرام جلوگیری کند، این برای او بهتر است.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۳۵۹

۳۸۲- ۴۵۶۲۸- (۳) امام صادق علیه السلام فرمود: «خودتان را اسیر نکنید و اموال‌تان را با شهادت باطل [دروغ] از بین نبرید. بر مرد، عیب و نقصی در دینش و گناهی بر او محسوب نمی‌شود این که این را از خودش آن‌گونه که می‌تواند دفع کند.»

۳۸۳- ۴۵۶۲۹- (۴) مفضّل، نامه‌ای برای امام صادق علیه السلام نوشت. این پاسخ از امام برای او آمد: «من تو را و خویش را به تقوای الهی سفارش می‌کنم. (تا آن که گوید): و امّا آنچه ذکر کردی که اینان شهادت بعضی از خودشان را به نفع بعضی از خودشان بر ضرر دیگران حلال می‌دانند، این نیست، مگر فرمودهٔ خداوند:

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که مرگ یکی از شما فرا رسد، در موقع وصیّت باید از میان شما، دو نفر عادل را به شهادت بطلبد؛ یا اگر مسافرت کردید و مصیبت مرگ شما فرا رسید.

اگر مسافر باشد و مرگ به سراغش آید، دو نفر عادل از همدینش برگزیند اگر نیابد، پس دو نفر از کسانی که قرآن می‌خوانند ولی اهل ولایت او نیستند آنها را بعد از نماز نگاه می‌دارید تا سوگند یاد کنند که: ما حاضر نیستیم حقّ را به چیزی بفروشیم؛ هر چند در مورد خویشاوندان ما باشد؛ شهادت الهی را کتمان نمی‌کنیم، که از گناهکاران خواهیم بود و اگر اطلاعی حاصل شود که آن دو، مرتکب گناهی شده‌اند (و حقّ را کتمان کرده‌اند)، دو نفر از کسانی که نسبت به میّت، اولی هستند به جای آن قرار می‌گیرند. از اهل ولایت او و به خدا سوگند یاد می‌کنند که گواهی ما، از گواهی آن دو، به حقّ نزدیک‌تر است؛ و ما تجاوزی نکرده‌ایم، که اگر چنین کرده باشیم، از ظالمان خواهیم بود.

این کار، نزدیک‌تر است به این که گواهی به‌حقّ دهند، (و از خدا بترسند)، یا (از مردم) بترسند که (دروغ‌شان فاش گردد) سوگندهایی جای سوگندهای آنها را بگیرد از (مخالفت) خدا بپرهیزید و گوش فرا دهید.

و رسول خدا صلی الله علیه و آله با شهادت یک مرد همراه با سوگند مدّعی حکم می‌داد و حقّ مسلمان را باطل و شهادت مؤمن را رد نمی‌کرد؛ بنابراین وقتی که سوگند مدّعی و شهادت مرد را داشت به حقّ او حکم می‌داد. ولی امروز به این عمل نمی‌شود؛ در نتیجه اگر یک مرد مسلمان حقّی نسبت به دیگری داشته باشد که او آن حقّ را انکار کند و مدّعی غیر از یک نفر شاهد نداشته باشد- اگر این را نزد بعضی از والیان جور ببرد- حقّ او را باطل می‌کنند و در آن، طبق حکم رسول خدا صلی الله علیه و آله حکم نمی‌کنند. حقّ این است که حقّ مرد مسلمان باطل نشود؛ در نتیجه خداوند به دست او حقّ مرد مسلمان را بیرون می‌آورد و خداوند عز و جل او را پاداش می‌دهد و عدلی را زنده می‌سازد که رسول خدا صلی الله علیه و آله بدان عمل می‌کرد.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۳۶۱

۳۸۴- ۴۵۶۳۰- (۵) عالم [امام کاظم علیه السلام] فرمود: هر کس علیه مؤمنی شهادت دهد به گونه‌ای که او یا مالش را یا مروتش را بشکند، خداوند او را کذّاب می‌نامد گرچه راستگو باشد و هر کس که برای مؤمن شهادتی دهد که مالش را با آن شهادت زنده سازد یا او را بر دشمنش یاری رساند یا خونش را حفظ کند، خداوند او را راستگو می‌نامد گرچه دروغگو باشد.»

۳۸۵- ۴۵۶۳۱- (۶) و از عالم [امام کاظم علیه السلام] روایت می‌کنم. (مشابه روایت پیشین را ذکر کرده) و در پایان آن افزوده

است: «معنای این روایت آن است که به نفع او یا علیه او در مورد نزاعی که بین او و بین مخالف [سنّی] است. ولی در نزاع بین او و بین موافق [شیعه] باید به نفع او و علیه او به‌حقّ شهادت دهد.»

باب ۱۶ عدم جواز شهادت علیه تنگدست در فرض بیم از ستم طلبکار بر او

۳۸۶- ۴۵۶۳۲- (۱) محمّد بن قاسم بن فضیل گوید: «از امام ابوالحسن علیه السلام پرسیدم و به ایشان گفتم: مردی از موالیان شما بدهی به مردی مخالف [سنّی] دارد که او می‌خواهد آن را در فشار بگذارد و زندانی کند و خداوند عز و جل می‌داند که او ندارد و نمی‌تواند فراهم کند و طلبکار این مرد هم بیّنه ندارد. آیا جایز است او برای مخالف سوگند بخورد تا او را از خود دور سازد تا زمانی که خداوند عز و جل برایش فراهم سازد؟ و اگر شاهدانی از موالیان تو علیه او هستند که می‌دانند او نمی‌تواند، آیا جایز است که اینان علیه او شهادت دهند؟ حضرت فرمود: جایز نیست که علیه او شهادت دهند و البته او هم قصد ستم نداشته باشد.»

۳۸۷- ۴۵۶۳۳- (۲) داوود بن الحصین گوید: «از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: شهادت را علیه پدر و مادر و فرزند ادا کنید ولی ادای شهادت بر برادر [دینی] در وام ضیّر نکنید. پرسیدم: ضیّر چیست؟ حضرت فرمود: اگر صاحب حقّی که ادّعای حقّ نسبت به این شخص دارد، دربارهٔ او برخلاف آنچه خداوند عز و جل و رسول او دستور داده‌اند، تعدّی کند.

و مشابه این، آن که برای کسی بر دیگری وام است ولی او ندارد و خداوند متعال دستور داده که در انتظار او بمانند تا بتواند. خداوند فرموده است: او را تا هنگام توانایی مهلت دهید و او از تو می‌خواهد که شهادت دهی با این که تو می‌دانی او در فشار نداری است؛ بنابراین بر تو حلال نیست که در حال سختی (نداری) شهادت دهی.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۳۶۳

۳۸۸- ۴۵۶۳۴- (۳) از علی بن سوید روایت شده است، او گوید: «به امام موسی بن جعفر علیه السلام گفتم: اینان [اهل سنّت] مرا بر برادرانم [شیعه] شاهد بگیرند؟ حضرت فرمود: آری، شهادت را برای‌شان ادا کن؛ گرچه بر برادرت بیم ضرر بدهی.»

مصنّف این کتاب [شیخ صدوق قدس سره] گوید: «روایت را در نسخه‌ام این گونه یافته‌ام ولی در غیر نسخه‌ام یافته‌ام که: اگر بر برادرت بیم ضرر داری، پس ادای شهادت مکن.»

باب ۱۷ حکم شهادت بچه‌ها

اشاره

۳۸۹- ۴۵۶۳۵- (۱) امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام فرمود: «شهادت پسر، زمانی که محتلم شده باشد و [رفتارش] پسندیده باشد، جایز است.»

۳۹۰- ۴۵۶۳۶- (۲) جمیل گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: شهادت بچّه‌ها جایز است؟ حضرت فرمود: آری، در قتل اولین سخن بچّه اخذ می‌شود ولی دومین سخن او اخذ نمی‌گردد.»

۳۹۱- ۴۵۶۳۷- (۳) جمیل گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ بچّه پرسیدم که: آیا شهادت او دربارهٔ قتل جایز است؟ حضرت فرمود: اولین سخن او اخذ می‌شود ولی دومین سخن او اخذ نمی‌گردد.»

۳۹۲- ۴۵۶۳۸- (۴) محمّد بن حمران گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ شهادت بچّه پرسیدم. محمد بن حمران گوید: حضرت فرمود: نه (جایز نیست) مگر در قتل که سخن اوّل او اخذ می‌گردد ولی سخن دوّم او اخذ نمی‌شود.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۳۶۵

۳۹۳- ۴۵۶۳۹- (۵) ابوایّوب خزّاز گوید: «از اسماعیل بن جعفر پرسیدم: چه زمانی شهادت پسر جایز است؟ او گفت: آن زمان که ده ساله شود. ابوایوب خزّاز گوید: پرسیدم: آیا کار او نافذ است؟ ابوایّوب خزّاز گوید: او گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله با عایشه مباشرت کرد، در حالی که عایشه ده ساله بود و با دختر آمیزش نمی‌شود تا آن که زن شود؛ بنابراین اگر پسر ده سال داشته باشد، کار او و شهادت او جایز است.»

۳۹۴- ۴۵۶۴۰- (۶) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «شهادت بچّه‌ها میان خودشان مادامی که از هم جدا نشده یا به خانوادهٔ خودشان برنگشته‌اند، جایز است.»

۳۹۵- ۴۵۶۴۱- (۷) از امیرالمؤمنین علی علیه السلام در حدیثی آمده است: «و پیوسته می‌فرمود: شهادت بچّه‌ها در میان خودشان در خصوص جراحت جایز است؛ مادامی که از یکدیگر جدا نشده و به خانواده‌های‌شان باز نگشته‌اند یا کسی از کسانی که حرفی به آنان تلقین می کند، آنان را ندیده باشد.»

۳۹۶- ۴۵۶۴۲- (۸) امام باقر یا امام صادق علیهما السلام دربارهٔ بچّه که بر شهادتی شهادت می‌دهد، فرمود: «اگر هنگامی که بالغ می‌شود می‌فهمد که آن حقّ است، شهادتش جایز است.»

۳۹۷- ۴۵۶۴۳- (۹) اسماعیل بن مسلم از امام صادق علیه السلام از پدرشان از پدران‌شان از امیرالمؤمنین علی علیه السلام روایت کرده است که: «شهادت بچّه‌ها اگر در حال بچگی شاهد بوده‌اند، در بزرگی جایز است؛ مادامی که شهادت را فراموش نکرده باشد و همچنین یهودیان و مسیحیان زمانی که مسلمان شوند، شهادت‌شان جایز است و برده هم اگر شهادتی بدهد و سپس آزاد گردد، اگر حاکم پیش از آن که [برده] آزاد شود شهادت وی را رد نکند، شهادتش جایز است.

و امیرالمؤمنین علیه السلام افزود: و اگر برده برای شهادت آزاد شود، شهادت وی جایز نیست.»

در من لا یحضره الفقیه آمده است: «مصنّف این کتاب [شیخ صدوق قدس سره] گوید: امّا فرمودهٔ امام علیه السلام که اگر حاکم پیش از آزاد شدنش شهادت برده را رد نکرده باشد، منظور از آن این است که به دلیل فسق آشکار یا حالتی که عدالت او را آسیب‌پذیر کند، نه به این دلیل که عبد (برده) است؛ چرا که شهادت عبد [برده] جایز است و نخستین کسی که شهادت برده را جایز ندانست، عمر بود.»

شیخ طوسی قدس سره گوید: «فرمودهٔ امام علیه السلام که: اگر برای شهادت آزاد شده است، شهادت برده جایز نیست، بر این مورد تطبیق می‌شود که اگر ارباب برده، او را آزاد کند تا به نفع ارباب شهادت دهد، شهادت او جایز نیست.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۳۶۷

۳۹۸- ۴۵۶۴۴- (۱۰) امیرالمؤمنین علیه السلام دربارهٔ شهادت بچّه‌ها فرمود: «اگر در بچگی شاهد بوده‌اند [آنان را شاهد گرفته‌اند]، شهادت‌شان زمانی که بزرگ شوند و شهادت را فراموش نکرده باشند، جایز است.»

۳۹۹- ۴۵۶۴۵- (۱۱) عبیدبن زراره گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ شهادت بچّه و برده پرسیدم. حضرت فرمود:

به اندازهٔ شهادت است در روزی که شاهد گرفته شده است. در چیز کم جایز است ولی در چیز زیاد جایز نیست.

عبیدبن زراره گوید: از امام صادق علیه السلام دربارهٔ کسی که او را در بچگی بر چیزی شاهد می‌گیرند و او آن چیز را در بچگی‌اش دیده است، پس از آن که بزرگ شد بدان شهادت می‌دهد، عبید گوید: حضرت فرمود: شهادت این فرد بهتر از شهادت اینهاست [/ اهل سنّت].»

۴۰۰- ۴۵۶۴۶- (۱۲) امام صادق علیه السلام بیان داشت «امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: شهادت بچّه‌ها اگر در حالی که بچّه‌اند، آنها را شاهد گرفته‌اند، در زمانی که بزرگ شوند و مادامی که آن را فراموش نکنند، جایز است.»

ارجاعات

می‌آید:

در روایت یکم از باب چهارده از ابواب قتل و قصاص، این گفته که: «سه نفر از آنان بر دو نفر شهادت دادند که این دو، آن پسر را غرق کرده‌اند و دو نفر بر سه نفر شهادت دادند که این سه نفر او را غرق کرده‌اند. امیرالمؤمنین علیه السلام به دیهٔ پنج تا یک پنجم حکم داد. سه تا یک پنجم بر آن دو نفر و دو تا یک پنجم بر آن سه نفر.»

باب ۱۸ حکم شهادت بردگان «۱»

---

(۱). این باب به دلیل این که راجع به بردگان بود ترجمه نشد.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۳۷۵

باب ۱۹ حکم شهادت زنان

اشاره

و دو نفر از مردان (عادل) خود را (بر این حقّ) شاهد بگیرید، و اگر دو مرد نبودند، یک مرد و دو زن، از کسانی که مورد رضایت و اطمینان شما هستند، انتخاب کنید.

۴۱۷- ۴۵۶۶۳- (۱) جمیل بن درّاج و محمّد بن حمران از امام صادق علیه السلام روایت کرده‌اند و گویند: «پرسیدم: آیا شهادت زنان در حدود الهی جایز است؟ حضرت فرمود: تنها در قتل. امیرالمؤمنین علیه السلام پیوسته می‌فرمود: خون مرد مسلمان هدر نمی‌رود.»

۴۱۸- ۴۵۶۶۴- (۲) امام باقر علیه السلام فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام دربارهٔ پسری که زنی علیه او شهادت داد که او پسری را در چاهی انداخته و او را کشته است، حکم داد و شهادت زن را جایز دانست.»

۴۱۹- ۴۵۶۶۵- (۳) عبداللّه بن الحکم گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ زنی که علیه مردی شهادت داد که او بچه‌ای را در چاه هل داده و بچه مرده است، پرسیدم. حضرت فرمود: بر مرد یک چهارم دیهٔ بچّه با شهادت زن ثابت است.»

۴۲۰- ۴۵۶۶۶- (۴) امام صادق علیه السلام فرمود: «شهادت زنان دربارهٔ قتل جایز نیست.»

شیخ طوسی قدس سره احتمال داده‌اند که: «این روایت بر این حمل شود که شهادت زنان دربارهٔ قصاص پذیرفته نیست یا بر آن صورت که همراه آنان، مردان نباشد.»

۴۲۱- ۴۵۶۶۷- (۵) امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر سه مرد و دو زن دربارهٔ سنگسار شهادت دهند، جایز نیست و شهادت زنان دربارهٔ قتل جایز نیست.»

شیخ طوسی قدس سره گوید: «این روایت بر این حمل می‌شود که مردان و زنان [شاهد] عدالت‌شان ثابت نگردد تا در اثبات سنگسار آن‌گونه که شرط شهادت است، شهادت دهند. ولی با کامل شدن شروط شهادت، شهادت زنان، سنگسار را ثابت

می‌سازد- آن گونه که قبلا گفته‌ایم.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۳۷۷

۴۲۲- ۴۵۶۶۸- (۶) ابوبصیر گوید: «از او [امام معصوم علیه السلام] دربارهٔ شهادت زنان پرسیدم. حضرت فرمود: شهادت زنان به تنهایی بر چیزهایی که مردان نمی‌توانند به آنها نگاه کنند، جایز است و شهادت زنان در نکاح، آن زمان که مرد همراه‌شان باشد، جایز است و شهادت زنان در طلاق و خون جایز نیست؛ جز این که شهادت زنان، در حدّ زنا اگر سه مرد و دو زن باشند جایز است. ولی شهادت دو مرد و چهار زن جایز نیست.»

۴۲۳ - ۴۵۶۶۹- (۷) ابراهیم خارقی گفت: «از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: شهادت زنان در اموری که مردان نمی‌توانند به آنها نگاه کنند و بر آنها شاهد شوند، جایز است و شهادت زنان در ازدواج جایز است ولی در طلاق و خون جایز نیست و شهادت زنان در حدّ زنا اگر سه مرد و دو زن باشند، جایز است.

و اگر دو مرد و چهار زن باشند، جایز نیست و شهادت‌شان در خصوص سنگسار جایز نیست.»

۴۲۴- ۴۵۶۷۰- (۸) محمّد بن الفضیل گوید: «از امام رضا علیه السلام پرسیدم، او گوید: به امام گفتم: شهادت زنان در ازدواج یا طلاق یا سنگسار جایز است؟ حضرت فرمود: شهادت زنان در اموری که مردان نمی‌توانند به آن نگاه کنند و مردی هم با آنان نیست، جایز است و شهادت‌شان در ازدواج اگر مردی با زنان باشد، جایز است و شهادت‌شان در حدّ زنا جایز است. ولی شهادت دو مرد و چهار زن در زنا و سنگسار جایز نیست و شهادت زنان دربارهٔ طلاق و خون جایز نیست.»

۴۲۵ - ۴۵۶۷۱- (۹) محمد بن الفضیل گوید: «از امام رضا علیه السلام دربارهٔ شهادت زنان پرسیدم که: در ازدواج یا طلاق یا سنگسار جایز است؟

حضرت فرمود: شهادت زنان در اموری که مردان نمی‌توانند به آنها نگاه کنند، جایز است و در ازدواج اگر با زنان مردی باشد، جایز است و در طلاق و خون [قتل] جایز نیست و در حدّ زنا اگر سه مرد و دو زن باشند، جایز است. ولی شهادت دو مرد و چهار زن جایز نیست.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۳۷۹

۴۲۶- ۴۵۶۷۲- (۱۰) امام صادق علیه السلام بیان داشت: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: و شهادت زنان در هر چیزی که مردان حقّ نگاه کردن به آن را ندارند، جایز است.»

۴۲۷- ۴۵۶۷۳- (۱۱) عبداللّه بن سنان گوید: «از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: شهادت زنان دربارهٔ رؤیت هلال، جایز نیست و دربارهٔ سنگسار، شهادت دو مرد و چهار زن جایز نیست ولی شهادت سه مرد و دو زن، جایز است.

حضرت افزود: شهادت زنان به تنهایی- بدون همراهی مردان- در هر چه برای مردان نگاه به آن جایز نیست، جایز است و شهادت ماما به تنهایی دربارهٔ زنی که وضع حمل کرده، جایز است.»

۴۲۸- ۴۵۶۷۴- (۱۲) شهادت زنان دربارهٔ ازدواج، دَیْن و دربارهٔ هر چیزی که برای مردان نگاه به آن فراهم نمی‌شود، جایز است. ولی دربارهٔ طلاق و رؤیت هلال، جایز نیست و در حدود اگر دو زن و سه مرد شهادت دهند، جایز است ولی شهادت زنان اگر چهار زن و دو مرد باشند، جایز نیست.»

۴۲۹- ۴۵۶۷۵- (۱۳) و شهادت یک زن در یک چهارم وصیّت اگر غیر زن با او همراه نباشد، جایز است و شهادت زن به تنهایی دربارهٔ فرزندی که به دنیا می‌آید و در دم می‌میرد، جایز است.

۴۳۰- ۴۵۶۷۶- (۱۴) از عالم علیه السلام روایت می‌کنم که: «شهادت زنان در خون، قسامه و تدبیر جایز است و روایت شده شهادت دو زن در خصوص وضع حمل کودک جایز است و روایت می‌کنیم که شهادت ماما به تنهایی جایز است.»

۴۳۱- ۴۵۶۷۷- (۱۵) امام صادق علیه السلام فرمود: «شهادت زنان دربارهٔ بکارت و هر عیبی که مردان آن را نمی‌بینند، جایز است.»

۴۳۲- ۴۵۶۷۸- (۱۶) امام صادق علیه السلام فرمود: «شهادت زنان را دربارهٔ پسر [هنگام زاییدن] که صدا کرده یا نکرده است، جایز می‌دانم و دربارهٔ هر چیزی که مردان به آن نگاه نمی‌کنند، شهادت زنان در آن جایز است.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۳۸۱

۴۳۳- ۴۵۶۷۹- (۱۷) عبدالرحمن بن ابی عبداللّه گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ زنی که مرگ او فرا می‌رسد و کسی جز یک زن نزد او نیست، پرسیدم: آیا شهادت آن زن جایز است یا نه؟

حضرت فرمود: شهادت زنان دربارهٔ زنی که وضع حمل کرده (در نفاس است) و دربارهٔ پردهٔ بکارت، جایز است.»

۴۳۴ – ۴۵۶۸۰- (۱۸) محمّد بن مسلم گوید: «از او [امام معصوم علیه السلام] پرسیدم که: شهادت زنان به تنهایی جایز است؟ حضرت فرمود: آری، دربارهٔ پردهٔ بکارت و دربارهٔ زنی که در نفاس است [تازه وضع حمل کرده].»

۴۳۵ – ۴۵۶۸۱- (۱۹) عبدالرحمن گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ زنی که مرگش فرا می‌رسد و جز زنی نزد وی نیست، پرسیدم که: آیا شهادت آن زن جایز است؟ حضرت فرمود: شهادت زنان دربارهٔ پردهٔ بکارت و زنی که نفاس است [تازه وضع حمل کرده] جایز است و حضرت افزود: شهادت زنان در حدود، همراه با مرد جایز است.»

۴۳۶- ۴۵۶۸۲- (۲۰) عبداللّه بن سنان گوید: «از او [امام معصوم علیه السلام] دربارهٔ زنی که مرگش رسیده است و جز زنی نزد وی نیست، پرسیدم که: آیا شهادت آن زن جایز است؟ حضرت فرمود: شهادت زن جز دربارهٔ زنی که در نفاس است و جز دربارهٔ پردهٔ بکارت جایز نیست.»

شیخ طوسی قدس سره گوید: «توجیه این روایت همان است که ما قبلا دربارهٔ روایت احمدبن هلال آوردیم که شهادت زن در همهٔ وصیّت پذیرفته نمی‌شود، گرچه می‌توان دربارهٔ یک چهارم وصیّت، شهادت زن را پذیرفت آن‌گونه که قبلًا بیان داشتیم.»

۴۳۷- ۴۵۶۸۳- (۲۱) زراره از امام باقر یا امام صادق علیه السلام دربارهٔ چهار نفر که علیه زنی به زنا شهادت داده‌اند و زن گوید که من باکره هستم، زنان او را دیدند و یافتند که باکره است، روایت کرده است که حضرت فرمود:

«شهادت زنان جایز است.»

۴۳۸- ۴۵۶۸۴- (۲۲) امیرالمؤمنین علی علیه السلام دربارهٔ زنی که ادّعا کرده در یک ماه سه بار حیض شده است، فرمود: «زمانی از نزدیکان وی مکلّف می‌شوند که شهادت دهند که حیض این زن در گذشته همان‌گونه بوده که ادّعا کرده است؛ در نتیجه اگر اینها شهادت دادند، زن تصدیق می‌شود وگرنه او دروغگوست.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۳۸۳

۴۳۹- ۴۵۶۸۵- (۲۳) عبیداللّه بن علی‌الحلبی از امام صادق علیه السلام دربارهٔ شهادت ماما دربارهٔ ولادت بچّه پرسید.

حضرت فرمود: «شهادت یک زن و شهادت زنان دربارهٔ زنی که در حال نفاس است و دربارهٔ پردهٔ بکارت، جایز است.»

۴۴۰- ۴۵۶۸۶- (۲۴) متوکّل به ابن سکیت گفت: «از پسر حضرت رضا علیه السلام در حضورم سئوال مشکلی بپرس. (تا آن که امام علیه السلام گوید): امّا شهادت آن زنی که به تنهایی جایز است، آن همان ماماست که شهادتش با رضایت و مقبولیت جایز است. ولی اگر مرضی و مقبول نبود، دیگر کمتر از دو زن نمی‌شود. این دو زن به دلیل ضرورت به جای یک مرد می‌نشینند؛ چون مرد نمی‌تواند که به جای آن دو زن بنشیند.

ولی اگر زن تنها بود، گفتهٔ او با سوگندش پذیرفته می‌شود.»

۴۴۱- ۴۵۶۸۷- (۲۵) عمربن یزید گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی پرسیدم که: مرده و زنش را حامله به جای گذاشته و آن زن پس از مرگ شوهر، پسری زاییده و سپس پسر بعد از آن که متولد شده، مرده است و آن زنی که مامای این زن بوده،

شهادت داده که فرزند هنگامی که متولد شد، استهلال کرد و صدا کشید و سپس مرد. حضرت فرمود: بر امام است که شهادت ماما را در یک چهارم میراث پسر جایز داند.»

۴۴۲- ۴۵۶۸۸- (۲۶) سماعه گوید: «او [امام معصوم علیه السلام] فرمود: ماما شهادتش دربارهٔ فرزند به اندازهٔ شهادت یک زن، جایز است.»

محمّد بن الحسن شیخ طوسی قدس سره در کتاب استبصار گوید: «شایسته است که به این روایت و روایت پیشین عمل شود که می‌گوید: شهادت زن دربارهٔ فرزند به دنیا آمده به مقدار شهادت یک زن جایز است؛ یعنی همان یک چهارم ارث فرزند و روایاتی که قبلا آوردیم که به طور اطلاق می‌گفت:

شهادت زن دربارهٔ زن که در نفاس است جایز است، بر همین تقیید حمل گردد تا روایات و احکام، متناقض نگردد.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۳۸۵

۴۴۳- ۴۵۶۸۹- (۲۷) امام باقر علیه السلام فرمود: «شهادت ماما بر این که فرزند صدا کرده یا مرده به دنیا آمده، جایز است؛ البته اگر دربارهٔ ماما تحقیق شود و عدالت او ثابت گردد.»

۴۴۴

۴۴۴- ۴۵۶۹۰- (۲۸) عبداللّه بن سنان گوید: «از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: شهادت ماما دربارهٔ مولود اگر گریه و صدا کند، دربارهٔ ارث جایز است و مولود یک چهارم ارث را به اندازهٔ شهادت یک زن می‌برد.

پرسیدم: اگر هر دو، زن باشند؟ حضرت فرمود: شهادت آن دو در نیمی از ارث، جایز است.»

۴۴۵- ۴۵۶۹۱- (۲۹) امیرالمؤمنین علیه السلام پیوسته شهادت ماما را بر استهلال بچه [گریه و صدا کردن بچّه به هنگام تولد] جایز می‌دانست- البته اگر ماما خوشنام بود.

۴۴۶- ۴۵۶۹۲- (۳۰) ابوبصیر گوید: «امام باقر علیه السلام فرمود: شهادت دو زن در استهلال [گریه و صدا کردن بچّه به هنگام تولد] جایز است.»

۴۴۷- ۴۵۶۹۳- (۳۱) علاء از امام باقر یا امام صادق علیهما السلام روایت کرده است که حضرت فرمود: «شهادت زنان دربارهٔ هلال ماه جایز نیست. علاء گوید: از حضرت پرسیدم: آیا شهادت زنان به تنهایی جایز است؟ حضرت فرمود: آری، دربارهٔ پردهٔ بکارت و زنی که در حال نفاس است.»

۴۴۸- ۴۵۶۹۴- (۳۲) داوود بن حصین از امام صادق علیه السلام در یک روایت طولانی روایت کرده است که حضرت فرمود: «شهادت زنان در فطر [برای خوردن روزهٔ رؤیت هلال] جایز نیست مگر شهادت دو مرد عادل. ولی شهادت زنان برای روزه اشکالی ندارد گرچه یک زن باشد.»

شیخ طوسی قدس سره گوید: «توجیه این روایت آن است که انسان احتیاطاً با شهادت زنان روزه بگیرد؛ نه این که روزه واجب شود.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۳۸۷

۴۴۹- ۴۵۶۹۵- (۳۳) امام صادق علیه السلام فرمود: «شهادت زنان در رؤیت هلال ماه جایز نیست و دربارهٔ هلال ماه تنها با دو مرد عادل جایز است.»

۴۵۰- ۴۵۶۹۶- (۳۴) حلبی گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال شد: آیا شهادت زنان دربارهٔ ازدواج جایز است؟

حضرت فرمود: اگر همراهشان مردی باشد، جایز است.

و امیرالمؤمنین علی علیه السلام پیوسته می‌فرمود: شهادت زنان را دربارهٔ طلاق جایز نمی‌دانم.

پرسیدم: شهادت زنان همراه با مرد در دیْن جایز است؟ حضرت فرمود: آری.

و از امام علیه السلام دربارهٔ شهادت ماما در خصوص ولادت پرسیدم. حضرت فرمود: شهادت یک زن، جایز است و حضرت افزود: شهادت زنان دربارهٔ زنی که در حال نفاس است و پردهٔ بکارت، جایز است.

و برایم روایت کرد کسی که از امام صادق علیه السلام شنیده بود که حضرت روایت کرد که پدرشان برای‌شان گفته است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله شهادت زنان را دربارهٔ دیْن با سوگند طلبکار جایز دانست.

طلبکار سوگند می‌خورد به خدا که حقّ او ثابت است.»

۴۵۱- ۴۵۶۹۷- (۳۵) زراره گوید: «از امام باقر علیه السلام دربارهٔ شهادت زنان پرسیدم که: آیا شهادت زنان دربارهٔ ازدواج جایز است؟ حضرت فرمود: آری ولی شهادت زنان دربارهٔ طلاق جایز نیست.

حضرت بیان داشت: امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: شهادت زنان دربارهٔ سنگسار کردن اگر سه مرد و دو زن باشد، جایز است ولی اگر چهار زن و دو مرد باشند، جایز نیست.

پرسیدم: شهادت زنان به همراه مردان در خون جایز است؟ حضرت فرمود: نه.»

۴۵۲- ۴۵۶۹۸- (۳۶) امام صادق علیه السلام بیان داشت: «امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: شهادت زنان در ازدواج جایز است ولی در طلاق جایز نیست. حضرت فرمود: اگر سه مرد و دو زن در خصوص سنگسار شهادت دهند جایز است ولی اگر دو مرد و چهار زن باشند، جایز نیست و حضرت فرمود: شهادت زنان دربارهٔ خون (قتل) همراه با مردان جایز است.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۳۸۹

۴۵۳- ۴۵۶۹۹- (۳۷) زید شحّام گوید: «از او [امام معصوم علیه السلام] دربارهٔ شهادت زنان پرسیدم. زید شحّام گوید:

حضرت فرمود: شهادت زنان دربارهٔ سنگسار کردن جایز نیست مگر با سه مرد و دو زن. پس اگر دو مرد و چهار زن باشند، دربارهٔ سنگسار جایز نیست. زید شحّام گوید: پرسیدم: آیا شهادت زنان همراه با مردان در خون جایز است؟ حضرت فرمود: آری.»

۴۵۴- ۴۵۷۰۰- (۳۸) امیرالمؤمنین علی و امام باقر و امام صادق علیهم السلام فرمودند: «همان شاهدانی که در اموال جایزند، در ازدواج جایز هستند؛ از قبیل شهادت زنان و شهادت بردگان.

و شهادت زنان در طلاق و حدود جایز نیست ولی در اموال و در مواردی که جز زنان بر آن اطلاع ندارند، از قبیل نگاه به زنان، استهلال [به دنیا آمدن کودک همراه با گریه و صدا] و نفاس و زایمان و حیض و چیزهایی از این دست و دربارهٔ شهادت ماما جایز است؛ اگر ماما خوشنام باشد و شهادت زنان [به تنهایی] دربارهٔ قتل چیز کمی است که باید با آن قسامه باشد.»

۴۵۵- ۴۵۷۰۱- (۳۹) داوود بن حصین گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ شهادت زنان در مورد ازدواج بدون این که مردی با آنان باشد- اگر زن ناشناخته باشد- پرسیدم. حضرت فرمود: اشکالی ندارد.

سپس امام به من فرمود: فقیهان شما در این باره چه می‌گویند؟ گفتم: می‌گویند: جز شهادت دو مرد عادل جایز نیست. حضرت فرمود: دروغ می‌گویند. خداوند آنان را لعنت کند. آسان گرفته و عزائم و فرایض الهی را سبک شمرده و آنچه خداوند آسان گرفته است، سخت گرفته و بزرگ داشته‌اند.

خداوند دربارهٔ طلاق دستور داده که با شهادت دو مرد عادل واقع شود ولی اینان طلاق را بدون حتّی یک شاهد جایز دانسته‌اند و در حرمت ازدواج از سوی خدا چیزی نیامده و رسول خدا صلی الله علیه و آله در این باره دو شاهد را از روی ادب استحبابی و با توجه به این که فرزند وارث انکار نشود، سنّت نهاد و پیوند ازدواج ثابت شده و فرج زن بدون این که شاهدی در کار باشد، حلال می‌شود و پیوسته امیرالمؤمنین علیه السلام شهادت دو زن را در ازدواج اگر انکاری صورت می‌گرفت، جایز می‌دانست ولی در طلاق تنها دو شاهد عادل را جایز می‌دانست.

پرسیدم: پس در کجاست این فرمودهٔ خداوند که: پس یک مرد و دو زن؟ حضرت فرمود: آن دربارهٔ دیْن است. اگر دو مرد نباشد پس یک مرد و دو زن و نیز یک مرد و سوگند مدّعی اگر دو زن نبود. رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علی علیه السلام پس از ایشان در نزد شما به این حکم داد.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۳۹۱

۴۵۶- ۴۵۷۰۲- (۴۰) اسماعیل بن عیسی گوید: «از امام رضا علیه السلام پرسیدم: آیا شهادت زنان در ازدواج بدون این که با زنان مردی باشد، جایز است؟ حضرت فرمود: نه، این راست نمی‌آید.»

محمّد بن الحسن شیخ طوسی قدس سره گوید: «این روایت بر یکی از دو وجه حمل می‌گردد: یکی این که تقیّه رسیده باشد؛ چون ما بیان کردیم که اصلًا شاهد گرفتن از شرایط صحّت ازدواج نیست، تا چه رسد به این که در آن جا شهادت زنان باشد. توجیه دوم این که، بر نوعی کراهت و ترک افضل حمل گردد؛ چون افضل این است که مردان را و نه زنان را بر ازدواج شاهد گیرند.»

۴۵۷- ۴۵۷۰۳- (۴۱) امیرالمؤمنین علیه السلام پیوسته می‌فرمود: «شهادت زنان در طلاق، ازدواج و حدود خدا جایز نیست مگر در دیْن‌ها و چیزهایی که مرد نمی‌تواند به آن نگاه کند.»

شیخ طوسی قدس سره در کتاب تهذیب گوید: «احتمال می‌رود که این روایت بر تقیّه حمل گردد.»

۴۵۸- ۴۵۷۰۴- (۴۲) در مکتوبی که حضرت رضا علیه السلام دربارهٔ علل احکام و شرایع برای ابن سنان مرقوم فرمود، آمده است: «و علّت ترک شهادت زنان در طلاق و هلال ماه، برای ضعف زنان از دیدن و طرفداری کردن آنان از زنان در طلاق است. روی این جهت، شهادت زنان جایز نیست جز در مورد ضرورت؛ مانند شهادت ماما و موردی که برای مردان نگاه به آن جایز نیست؛ مانند ضرورت تجویز اهل کتاب اگر غیر آنان یافت نشود و در کتاب خداوند- تبارک و تعالی- است: دو نفر عادل از شما مسلمانان یا دو نفر دیگر از غیر شما؛ یعنی کافران و مانند شهادت بچه‌ها بر قتل اگر غیر آنان یافت نشوند.»

۴۵۹- ۴۵۷۰۵- (۴۳) امام صادق علیه السلام فرمود: «شهادت زنان در طلاق و رؤیت هلال ماه، جایز نیست.»

۴۶۰- ۴۵۷۰۶- (۴۴) محمّد بن مسلم گوید: «حضرت فرمود: شهادت زنان دربارهٔ هلال ماه و طلاق جایز نیست.

و محمد بن مسلم گفت: از امام دربارهٔ زنان پرسیدم که: آیا شهادت‌شان جایز است؟ محمّد بن مسلم گوید: حضرت فرمود: آری؛ دربارهٔ پردهٔ بکارت و زن در حال نفاس.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۳۹۳

۴۶۱- ۴۵۷۰۷- (۴۵) امام صادق علیه السلام فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله شهادت زنان را در خصوص دیْن با این که مردی با آنان نباشد، جایز دانست.»

۴۶۲- ۴۵۷۰۸- (۴۶) منصور بن حازم گوید: «فردی ثقه [مورد اعتماد] از امام موسی بن جعفر علیه السلام برایم روایت کرد که حضرت فرمود: اگر دو زن به همراه سوگند طلبکار به نفع طلبکار شهادت دهند، آن جایز است.»

۴۶۳- ۴۵۷۰۹- (۴۷) در روایت دیگری است که: «اگر دو زن هستند، شهادت‌شان در نیمی از ارث جایز است و اگر سه زن باشند، شهادت‌شان در سه چهارم ارث جایز است و اگر چهار نفر بودند، شهادت‌شان در همهٔ ارث جایز است.»

۴۶۴- ۴۵۷۱۰- (۴۸) امام صادق علیه السلام فرمود: «شهادت زن در چیزی که زیاد نیست و در کار کم، جایز است ولی در خصوص چیز زیاد جایز نیست.»

۴۶۵- ۴۵۷۱۱- (۴۹) حلبی گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ شهادت زنان در سنگسار پرسیدم. حضرت فرمود: اگر سه مرد و دو زن باشند ولی اگر دو مرد و چهار زن باشند، جایز نیست.»

۴۶۶- ۴۵۷۱۲- (۵۰) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «شهادت زنان در حدود و قصاص جایز نیست.»

۴۶۷- ۴۵۷۱۳- (۵۱) امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام می گوید: «شهادت زنان در حدود و قصاص جایز نیست.»
شیخ طوسی قدس سره گوید: «آنچه این دو روایت در خود دارند، احتمال می‌رود که منظور از آن این است که شهادت‌شان در حدود- سوای سنگسار- جایز نیست.»
منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۳۹۵
۴۶۸- ۴۵۷۱۴- (۵۲) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «شهادت زنان در حدود جایز نیست و نیز در شهادت شنیداری [یعنی مورد شهادت را به چشم ندیده بلکه با گوش شنیده است که فلان حادثه رخ داده است] و کمتر از چهار نفر در مورد زنا جایز نیست؛ همان گونه که خداوند عز و جل فرموده است و اگر سه نفر بر او شهادت دهند و چهارمی نیاید، آن سه نفر حدّ قذف می‌خورند و اگر سه مرد و دو زن بر او شهادت دهند، حدّ با آنان ثابت می‌شود ولی با دو مرد و چهار زن، حدّ ثابت نمی‌شود و حدّ قذف می‌خورند.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب هفدهم از ابواب وصیّت، چیزی که بر این مفاد دلالت دارد؛ مراجعه کنید.
و در روایت چهارم از باب چهل و پنجم، این گفته که: «مردی مرده و کنیز امّ ولدی دارد و ارباب این کنیز در زمان حیاتش چیزی را برای کنیز قرار داده و سپس مرده است. راوی گوید: حضرت نوشت: برای کنیز همان است که اربابش در زمان حیاتش بدان داده است و آن برای کنیز شناخته شده است و بر آن شهادت مرد و زن و خادم که متّهم نباشند جایز است.»
و در روایت دوازدهم از باب بیست و ششم از ابواب پاره‌ای از احکام مردان و زنان نامحرم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «و شهادت زنان در هیچ چیز از حدّ جایز نیست و شهادت آنان در طلاق و رؤیت هلال ماه جایز نیست و شهادت زنان در آنچه برای مرد نگاه به آن حلال نیست، جایز است.»
و ملاحظه کنید باب هشتم از ابواب طلاق را؛ چرا که در آن چیزی است که بر این باب دلالت دارد.

می‌آید:

در باب بعدی روایاتی که بر برخی از مقصود دلالت دارد؛ مراجعه کنید.
و در روایت چهاردهم از باب بیست و چهارم از ابواب شهادات، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که:
«شهادت یک زن و چند زن اگر پوشیده باشند و اصالت داشته و معروف به پوشیدگی و عفاف باشند، جایز است ...»
و در بعضی از روایات باب سی و هشتم، روایاتی است که بر قبول شهادت زنان در دیْن دلالت دارد.
و در روایت یکم از باب سی و ششم از ابواب حدّ زنا، این گفته که: «از امام معصوم علیه السلام دربارهٔ مرد محصنی که با زنی زنا کرده است، یا سه مرد و دو زن بر آن شهادت داده‌اند، سئوال شد. حضرت فرمود: سنگسار بر او واجب است اما اگر دو مرد و چهار زن بر او شهادت دهند، شهادت‌شان جایز نیست و سنگسار نمی گردد ولی حدّ زناکار به او زده می‌شود.»
منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۳۹۷
و در روایت یکم از باب سی و هفتم، این گفته که: «زن باکره‌ای را که می گفتند زنا داده است، نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. حضرت دستور داد زنان او را بررسی کردند و گفتند: باکره است. حضرت فرمود: من کسی را که مهر خداوند عز و جل بر

اوست، حدّ نمی‌زنم و حضرت در چنین موردی، شهادت زنان را جایز می‌دانست.» و دیگر روایات این باب را ملاحظه کنید؛ چرا که در آنها نزدیک به این مطلب است و بر حکم باب دلالت دارد.

باب ۲۰ حکم شهادت اعضای خانواده علیه یکدیگر

اشاره

۴۶۹- ۴۵۷۱۵- (۱) عمّار بن مروان گوید: «از امام صادق علیه السلام پرسیدم یا آن که گوید: بعضی از یاران‌مان دربارهٔ مردی که برای همسرش شهادت می‌دهد، از امام پرسید. حضرت فرمود: اگر مرد خوبی است، شهادتش برای همسرش جایز است.»

۴۷۰- ۴۵۷۱۶- (۲) امام صادق علیه السلام فرمود: «شهادت مرد برای همسرش و همسر برای شوهرش- البته اگر همراه زن، کس دیگری هم باشد- جایز است.»

۴۷۱- ۴۵۷۱۷- (۳) از امام صادق علیه السلام دربارهٔ شهادت پدر برای فرزندش و فرزند برای پدرش و برادران و خویشان و زن و شوهر بعضی برای بعضی، سئوال شد. حضرت فرمود: «شهادت عادلان از آنان برخی برای برخی جایز است. این از امیرالمؤمنین علیه السلام برای‌مان روایت شده است و ما در آن اختلافی نداریم.»

۴۷۲- ۴۵۷۱۸- (۴) امیرالمؤمنین علی علیه السلام پیوسته شهادت شوهر را برای همسرش جایز نمی‌دانست ولی شهادت شوهر علیه همسرش را جایز می‌دانست.»

۴۷۳- ۴۵۷۱۹- (۵) بدان که شهادت شرابخوار، شطرنج‌باز، نردباز، قمارباز، متّهم، تابع برای متبوعش، اجیر بر صاحبش، زن برای شوهرش، کسی که به فسق و فجور مشهود است و ربا دهنده، جایز نیست.

و شهادت مرد برای همسرش، شهادت فرزند برای پدرش، شهادت پدر علیه فرزندش، شهادت نابینا اگر درست متوجّه شود و شهادت برده برای غیر صاحبش جایز است.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۳۹۹

۴۷۴- ۴۵۷۲۰- (۶) سماعه گوید: «از او [امام معصوم علیه السلام] دربارهٔ شهادت پدر برای فرزندش، فرزند برای پدرش و برادر برای برادرش، پرسیدم. حضرت فرمود: آری و دربارهٔ شهادت مرد برای همسرش، حضرت فرمود: آری و شهادت زن برای شوهرش، حضرت فرمود: نه؛ مگر این که با زن، کس دیگری همراه باشد.»

۴۷۵- ۴۵۷۲۱- (۷) امام صادق علیه السلام فرمود: «شهادت فرزند برای پدرش، پدر برای فرزندش و برادر برای برادرش جایز است.»

۴۷۶- ۴۵۷۲۲- (۸) ابو بصیر گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ شهادت پدر برای فرزندش، فرزند برای پدرش و برادر برای برادرش پرسیدم و حضرت فرمود: جایز است.»

۴۷۷- ۴۵۷۲۳- (۹) عمار بن مروان گوید: «بعضی از یاران‌مان از حضرت دربارهٔ مردی که برای پدرش شهادت می‌دهد یا برادر برای برادرش یا مرد برای همسرش، پرسیدند. حضرت فرمود: اگر مرد خوبی باشد اشکالی ندارد و شهادتش برای پدرش، پدر برای فرزندش و برادر برای برادرش، جایز است.»

۴۷۸- ۴۵۷۲۴- (۱۰) حسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام برای پدرش امیرالمؤمنین علی علیه السلام شهادتی داد که برای شهادت شتاب کرد. امیرالمؤمنین علی علیه السلام به زبان رومی فرمود: «تالون و قالون؛ یعنی خوب است.»

۴۷۹- ۴۵۷۲۵- (۱۱) و شهادت برادر برای برادرش و علیه برادرش و شهادت فرزند برای پدرش جایز است ولی علیه پدرش جایز

نیست.

۴۸۰ – ۴۵۷۲۶– (۱۲) امیرالمؤمنین علی علیه السلام پیوسته شهادت پسر را علیه پدرش جایز نمی‌دانست ولی شهادت پسر برای پدرش را جایز می‌دانست.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۴۰۱

۴۸۱– ۴۵۷۲۷– (۱۳) امام جعفر صادق علیه السلام از پدرشان امام باقر علیه السلام روایت کردند که: «شهادت برادر برای برادرش اگر پسندیده باشد و همراه او شاهد دیگری باشد، جایز است.»

۴۸۲– ۴۵۷۲۸– (۱۴) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «شهادت برادر برای برادرش اگر پسندیده باشد و مرد دیگری همراه وی باشد، جایز است.»

ارجاعات

گذشت:

در باب یکم از ابواب شهادات، آیات و روایاتی که با عموم و اطلاق، مناسب این باب است.

و ملاحظه کنید باب دوّم و دیگر ابواب مربوط به ادای شهادت را.

باب ۲۱ حکم شهادت شریک علیه شریک و غیر او

اشاره

۴۸۳ – ۴۵۷۲۹– (۱) پیوسته امیرالمؤمنین علیه السلام شهادت شریک برای شریکش را جایز نمی‌دانست ولی شهادت شریک علیه شریک را جایز می‌دانست

۴۸۴ – ۴۵۷۳۰– (۲) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «شهادت شریک برای شریکش در خصوص چیزی که در آن شریک هستند، جایز نیست و در غیر آن یعنی چیزی که در آن شراکت ندارند و در ارثها، آزادی برده، خون‌ها، طلاق، ازدواج، جنایت‌ها و چیزهایی از این دست، جایز است.»

۴۸۵– ۴۵۷۳۱– (۳) شهادت مرد برای شریکش جایز نیست مگر در خصوص چیزی که سودش به او باز نگردد.

۴۸۶– ۴۵۷۳۲– (۴) و شهادت شریک برای شریکش در خصوص چیزی که سودش به او باز می‌گردد، جایز نیست.

۴۸۷– ۴۵۷۳۳– (۵) راوی گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ دو شریک که یکی برای رفیقش شهادت داده، پرسیدم. حضرت فرمود: شهادت او جایز است مگر دربارهٔ چیزی که برای او در آن بهره‌ای باشد.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۴۰۳

۴۸۸– ۴۵۷۳۴– (۶) امام صادق علیه السلام فرمود: «هر کس شهادتی دهد که در آن بهره‌ای داشته باشد، شهادتش برای آن شخص جایز نیست و نیز برای دیگرانی که برای آنها در کنار آن شخص شهادت داده است.»

۴۸۹– ۴۵۷۳۵– (۷) عبدالرحمن بن ابی عبداللّٰه گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ سه شریک که دو نفر علیه یکی شهادت داده‌اند، پرسیدم. حضرت فرمود: شهادت آن دو جایز نیست.»

۴۹۰- ۴۵۷۳۶- (۸) عبدالرحمن گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ سه نفر شریک که یکی ادّعایی کرده و دو نفر شهادت داده‌اند، پرسیدم. حضرت فرمود: جایز نیست.»

شیخ طوسی قدس سره در کتاب استبصار گوید: «در توجیه این روایت چنین می‌توانیم حمل کنیم که این دو نفر بر چیزی شهادت داده‌اند که در آن شرکتی ندارند.»

۴۹۱- ۴۵۷۳۷- (۹) امیرالمؤمنین علیه السلام به ابوبکر فرمود: «آیا تو دربارهٔ ما برخلاف حکمی که دربارهٔ دیگران داری، حکم می‌کنی؟ ابوبکر گفت: چطور؟ حضرت فرمود: کسانی که می‌گویند: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است:

هر چه ما پس از مرگ به جا بگذاریم، صدقه است! و تو از کسانی هستی که در این صدقه اگر درست باشد، بهره‌ای داری و تو شهادت شریک برای شریکش را در آنچه در آن شرکت دارد، جایز نمی‌دانی و ترکهٔ رسول صلی الله علیه و آله به حکم اسلام در اختیار ماست تا بیّنهٔ عادل شهادت دهد که این ترکه برای غیر ماست. پس هر کس که علیه ما ادّعایی می‌کند، باید از کسانی که بهره‌ای در آنچه به آن علیه ما شهادت می‌دهد نداشته باشد، اقامهٔ بیّنه کند و بر ماست سوگند در آنچه انکار آن را داریم؛ بنابراین تو با حکم خدا و حکم رسولش مخالفت کردی؛ چون شهادت شریک را در صدقه جایز دانستی و از ما بر ادّعایی که علیه ما کرده‌اند، بیّنه می‌خواهی و آیا این جز ستم و جور است؟»

۴۹۲- ۴۵۷۳۸- (۱۰) محمّد بن صلت گوید: «از امام رضا علیه السلام دربارهٔ قافله‌ای که در راه بودند و دزد به آن‌ها زد و دزدان را گرفتند و افراد قافله برای یکدیگر شهادت دادند، پرسیدم. حضرت فرمود: شهادت اهل قافله جایز نیست مگر همراه با اقرار دزدان یا شهادت غیر اهل قافله علیه دزدان.»

ارجاعات

می‌آید:

در روایت سی و سوم از باب بیست و چهارم، این گفته که: «از امام دربارهٔ کسانی که از شاهد بودن ردّ می‌شوند، پرسیدم. حضرت فرمود: و دشمن و شریک کسی که در شهادتش تردید دارد.»

و در روایت سی و دو، این گفته که: «شهادت اجیر یا شریک، جایز نیست.»

منابع فقه شیعه، ج۳۰، ص: ۴۰۵

باب ۲۲ جواز شهادت وصی برای میّت و وارث و علیه آن دو، مگر در مورد وصیّت

اشاره

۴۹۳- ۴۵۷۳۹- (۱) محمّد بن الحسن الصفّار گوید: «به امام حسن عسکری علیه السلام نامه نوشتم که: آیا شهادت وصی برای میّت به همراه شاهد عادل دیگر مبنی بر این که میّت طلبی از مردی دارد، جایز است؟ حضرت نگاشت: اگر عادل دیگری همراه وصی شهادت دهد، مدّعی باید سوگند بخورد.

محمد بن حسن صفّار نیز نوشت: آیا برای وصی جایز است که برای وارث میّت- کوچک یا بزرگ- به‌حقّ برای او بر گردن میّت یا بر گردن دیگری شهادت دهد؟ در حالی که این وصی از طرف وارث کوچک قبض می‌کند ولی از طرف بزرگ قبض نمی‌کند.

حضرت نگاشت: آری؛ شایسته است برای وصی که به‌حقّ شهادت دهد و شهادت را کتمان نکند و باز نوشت: آیا شهادت وصی علیه میّت همراه با شاهد عادل دیگر جایز است؟ حضرت نگاشت: آری، پس از سوگند.»

ارجاعات

گذشت:

در باب یکم از ابواب شهادات، آیات و روایاتی که با عموم یا اطلاق بر این مفاد دلالت دارد.

باب ۲۳ عدم جواز شهادت اجیر برای اجیر کننده

اشاره

۴۹۴- ۴۵۷۴۰- (۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «پیوسته امیرالمؤمنین علیه السلام شهادت اجیر را جایز نمی‌دانست.»
شیخ طوسی قدس سره گوید: «شایسته است که این روایت تخصیص و تقیید بخورد به زمانی که اجیر است، برای کسی که اجیر است ولی برای دیگری یا برای او پس از جدایی از او در صورت شهادت، هیچ اشکالی ندارد.»
منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۴۰۷
۴۹۵- ۴۵۷۴۱- (۲) از امام صادق علیه السلام دربارهٔ شهادت اجیر و تابع [کسی که از خود اختیاری ندارد] سئوال شد.
حضرت فرمود: «این شخص مورد اتهام است و شهادتش جایز نیست.»
۴۹۶- ۴۵۷۴۲- (۳) و بدان که، شهادت اجیر برای صاحبش جایز نیست.
۴۹۷- ۴۵۷۴۳- (۴) امام صادق علیه السلام فرمود: «شهادت مهمان اگر عفیف و خویشتن‌دار باشد، اشکالی ندارد. حضرت افزود: شهادت اجیر برای صاحبش کراهت دارد ولی شهادت او برای غیر صاحبش اشکالی ندارد و اشکالی به شهادت اجیر برای صاحبش پس از جدایی از او نیست.»
۴۹۸- ۴۵۷۴۴- (۵) صفوان گوید: «از ابوالحسن علیه السلام دربارهٔ مردی که اجیرش را بر شهادتی شاهد گرفته بود و پس از آن از وی جدا شده بود، پرسیدم. حضرت فرمود: آری، و همین گونه است برده؛ اگر آزاد شود، شهادتش جایز است.»

ارجاعات

گذشت:

در باب یکم، آیات و روایاتی که با عموم یا اطلاق بر جواز دلالت می‌کرد.

می‌آید:

در روایت سی‌ام از باب بیست و چهارم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «اجیر، برده، تابع [کسی که از خودش اختیاری ندارد]

و متّهم، همهٔ اینها شهادت‌شان ردّ می گردد.»

و در روایت سی و یکم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «شهادت اجیر، جایز نیست.»

و در روایت دوازدهم از باب سی‌ام، این گفته که: «مرد اجیر خود را بر شهادتی شاهد گرفت و پس از آن از او جدا شد. آیا شهادت اجیر پس از آن که از او جدا می‌شود، جایز است؟ حضرت فرمود: آری.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۴۰۹

باب ۲۴ شرایط شاهد

اشاره

و کسانی که زنان پاکدامن را متّهم می کنند سپس چهار شاهد (بر مدّعای خود) نمی‌آورند، آنها را هشتاد تازیانه بزنید و شهادت‌شان را هرگز نپذیرید؛ و آنها همان فاسقانند.

مگر کسانی که بعد از آن توبه کنند و جبران نمایند (که خداوند آنها را می‌بخشد) زیرا خداوند آمرزنده و مهربان است.

«۱» ۴۹۹- ۴۵۷۴۵- (۱) عبداللّه بن ابی یعفور گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: چگونه عدالت مرد میان مسلمانان شناخته می‌شود تا شهادت او برای مسلمانان و علیه مسلمانان پذیرفته گردد؟

حضرت فرمود: این که او را با حیا، عفاف، حافظ شکم، فرج و دست و زبان بشناسید و عدالت با اجتناب از گناهان کبیره‌ای که خداوند عز و جل بر آن وعدهٔ آتش داده است، شناخته می‌شود؛ گناهانی از قبیل شرابخواری، زنا، ربا، عقوق والدین، فرار از جنگ و مانند اینها.

و آنچه بر همهٔ اینها دلالت دارد، این است که همهٔ عیوب خویش را بپوشاند تا آن که بر مسلمانان لغزش‌ها و عیوب ماورای آنها و تفتیش از ماورای آنها حرام گردد و بر آنان واجب شود که او را پاک بدانند و عدالت وی را میان مردم آشکار سازند و آن شخص، توجه به نمازهای پنجگانه داشته باشد و آن زمان که بر نمازهای پنجگانه مواظبت کند و اوقات آنها را با حضور در جماعت مسلمانان حفظ و از حضور در جماعت مسلمانان در مصلّی جز با دلیل تخلّف نکند و آن زمان که چنین باشد و به هنگام حضور نمازهای پنجگانه ملازم مصلّی باشد، در این صورت اگر از او در میان قبیله و محله‌اش تحقیق گردد، گویند: ما جز خوبی از او نمی‌دانیم. مواظب نمازها با عنایت به اوقات نماز و در مصلّای خویش است. اینها شهادت او را جایز می کند و عدالت او را میان مسلمان ثابت می‌سازد.

---

(۱). نور ۲۴/ ۴- ۵.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۴۱۱

و این بدان جهت است که نماز، پوشش و کفّارهٔ گناهان است و نمی‌توان شهادت داد که مرد نماز می گزارد در صورتی که به مصلّی حاضر نمی‌شود و به مسلمانان اعتنایی ندارد و تنها نماز و اجتماع برای نماز بدین دلیل تشریع شده است که نمازگزار از کسی که نماز نمی‌خواند، مشخص شود و کسی که حافظ اوقات نماز است، از کسی که ضایع می‌سازد، شناخته گردد.

و اگر چنین نبود، احدی نمی‌توانست بر دیگری شهادت به صلاح دهد؛ چون کسی که نماز نمی‌خواند، صلاح در میان مسلمانان ندارد.

چون رسول خـدا صـلی الله علیه و آله تصـمیم گرفت گروهی را در خانه‌های‌شان آتش بزنند؛ چون حضور در جماعت مسـلمانان را ترک کرده بودند- با این که برخی از آنان در خانه‌اش نماز می‌خواند ولی این از او پذیرفته نیست و چگونه شـهادت یا عدالت میان مسـلمانان از کسـی که حکم خدا و رسولش دربارهٔ او به آتش زدن وی در دل خانه‌اش جاری گشـته است، جایز باشد؟ و باز رسول خدا پیوسته می‌فرمود: کسی که بی‌جهت همراه مسلمانان در مسجد نماز نخواند، نماز ندارد.»

۵۰۰- ۴۵۷۴۶- (۲) ابن ابی یعفور گوید: «به امام صادق علیه السـلام گفتم: چگونه عدالت مرد در میان مسـلمانان شناخته می‌شود تا شهادتش برای آنان و علیه آنان جایز باشد؟

ابن ابی یعفور گوید: حضـرت فرمود: این که او را با حیا و عفاف و خودداری از شـکم، فرج، دست و زبان بشناسید و این با اجتناب از گناهـان کبیره‌ای که خداونـد بر آنها وعـدهٔ آتش داده است شـناخته می‌شود؛ گناهانی از این دست: شـرابخواری، زنا، ربا، عقوق والدین، فرار از جنگ و غیر آن.

و آنچه بر همـهٔ اینهـا دلالـت دارد و همـهٔ عیوبش را می‌پوشانـد به گونه‌ای که تفتیش مـاورای آن از لغزش‌ها و عیوبش بر مسـلمانان حرام می‌گردد و بر آنان واجب می‌شود که او را دوست بدارند و عدالتش را در میان مسـلمانان اظهار کنند، همان توجه به نمازهای پنجگـانه است؛ اگر بر آنـان مواظبت داشـته باشـد و بـا حضور خویش در جمـاعت مسـلمانان اوقـات نماز را پاس دارد و از جماعت مسلمانان در مصلّای‌شان جز به دلیل، تخلّف نورزد.

و این بدان جهت است که نماز پوشـش و کفّاره گناهان است و اگر چنین نبود، احدی نمی‌توانست که بر کسی شهادت به صلاح و شایسـتگی بدهد. چون کسی که نماز نخواند، صلاح در میان مسلمانان ندارد؛ چرا که دربارهٔ او از سوی خدا و رسول او حکم آمده که او را در دل خانه‌اش آتش بزنند.

و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: کسی که از ما مسلمانان در مسجد بدون جهت نماز نخواند، نماز ندارد و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: غیبت نیست [یعنی جـایز نیست] مگر برای کسـی که در دل خـانه‌اش نمـاز گزارد و از جماعت ما اعراض کند و هر کس که از جماعت مسلمانان اعراض کند، غیبتش واجب و عدالتش میان مسلمانان ساقط و دوری از وی لازم است و اگر او را نزد امام مسلمانان ببرند، امام او

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۴۱۳

را بیم می‌دهد و می‌ترساند. پس از آن، اگر به جماعت مسـلمانان حاضـر گشت [که هیچ]؛ وگرنه خانه‌اش را بر رویش می‌سوزاند و هر کس که با جماعت مسلمانان همراه باشد، غیبت او بر آنان حرام و عدالت وی میان‌شان ثابت است.»

۵۰۱- ۴۵۷۴۷- (۳) عبـداللّه بن مغیره گویـد: «به امام رضا علیه السـلام گفتم: مردی همسـرش را طلاق داده و دو شاهد ناصبی را به شهـادت گرفته است. حضـرت فرمود: هر کس که بر فطرت [اسـلام] متولّـد گردد و به صـلاح خود شـناخته شود، شـهادت او جـایز است.»

۵۰۲- ۴۵۷۴۸- (۴) روایت می‌کنیم که: «هر کس بر فطرت زاییده شده و جرمی از او شـناخته نشده است، او عادل و شـهادتش جایز است.»

۵۰۳ - ۴۵۷۴۹- (۵) شـهادت شاهـدان در زنـا جـایز نیست مگر شـهادت عادلا‌ن؛ بنـابراین اگر چهـار نفر به زنا شـهادت دهنـد ولی عـدالت‌شان ثابت نگردد، حدّ افترا را با تازیانه به آنان می‌زننـد و اگر سه عادل شـهادت دهند و بگویند اینک نفر چهارم می‌آید، بر آن سه نفر حد افترا ثابت است مگر این که چهار عادل در یک جا شهادت دهند.

۵۰۴- ۴۵۷۵۰- (۶) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس که با مردم کار کند و به آنان ستم نکند، با مردم سخن بگوید و به آنان دروغ نگوید، به آنان وعده دهد و خلف وعده با آنان نکند، چنین کسـی از آنان است که مروّتش کامل و عدالتش آشکار

است. برادری او واجب و غیبتش حرام است.»

۵۰۵- ۴۵۷۵۱- (۷) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس که با مردم کار کند و به آنان ستم نکند، با آنان سخن بگوید و به آنان دروغ نگویـد، به آنان وعده بدهد و خلف وعده با آنان نکند، او از کسانی است که مروّتش کامل و عدالتش ظاهر گشته و برادری او واجب و غیبت او حرام است.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۴۱۵

۵۰۶- ۴۵۷۵۲- (۸) امام صادق علیه السلام فرمود: «سه چیز است که هر کس این سه چیز در او باشـد، چهار چیز را برای او بر مردم ثابت می‌کند: کسـی که اگر با مردم سخن بگوید، به آنان دروغ نگوید؛ اگر با آنان آمیزش داشته باشد، به آنان ستم نکند؛ اگر به آنان وعـده دهـد، خلف وعـده با آنان نکنـد. چنین کسـی واجب است که عـدالتش میان مردم و مروّتش میان آنان آشکار گردد و غیبت او بر مردم حرام و برادری او بر مردم واجب شود.»

۵۰۷- ۴۵۷۵۳- (۹) امام صادق علیه السلام فرمود: «هر کس که روز و شب پنج نماز را به جماعت بخواند، گمان خیر به او ببرید و شهادتش را جایز بدانید.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۴۱۷

۵۰۸- ۴۵۷۵۴- (۱۰) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس که نمازهای پنجگانه را در جماعت بخواند، گمان هر خیری به او ببرید و شهادتش را جایز بدانید.»

۵۰۹- ۴۵۷۵۵- (۱۱) رسول خدا صـلی الله علیه و آله دربارهٔ فرمودهٔ خداوند متعال که: و دو نفر از مردان (عادل) خود را (بر این حقّ شاهـد بگیریـد، بیان داشت: «و بایـد که مسـلمانان از خود شـما باشـند؛ چرا که خداونـد عز و جل تنها مسـلمانان عادل را با پـذیرش شهادت‌هایش شـرافت بخشیده و این پذیرش را شرافتی عاجل برای آنان و ثواب دنیایی‌شان- پیش از آن که به آخرت برسند قرار- داده است.»

۵۱۰- ۴۵۷۵۶- (۱۲) امیرالمؤمنین علیه السـلام فرمود: «از شاهدانی که مورد رضایت و اطمینان شـما هستند.» منظور کسانی است که دینش و امانتش و صـلاح و عفّت و بیداری او را در ارتباط با آنچه به آن شـهادت می‌دهد، بپسـندید و نیز دستیابی و تشخیص او را؛ چرا که هر صالحی تشخیص دهنده و به دست آورنده نیست و هر به دست آورنده‌ای تشخیص دهنده و صالح نیست.

۵۱۱ - ۴۵۷۵۷- (۱۳) امـام صـادق علیـه السـلام دربـارهٔ چهـار نفر کـه بر مرد محصـنی شـهادت بـه زنـا دادنـد و دو نفر از شاهـدان، عـدالت‌شان تثبیت شـد و دو نفر نـه، فرمـود: «اگر چهـار نفر از مسـلمانان هسـتند کـه بـه شـهادتِ باطـل [دروغ] شـناخته نمی‌شونـد، شهادت‌شـان همگی جـایز است و حـدّ بر آن کس که اینـان علیه او شـهادت داده‌انـد، ثـابت می‌شود و تنها بر آنان است که به آنچه دیده‌اند و دانایند، شهادت دهند و بر والی است که شهادت‌شان را جایز بداند مگر این که به فسق معروف باشند.»

۵۱۲- ۴۵۷۵۸- (۱۴) امام باقر علیه السلام فرمود: «شـهادت یک زن و چند زن اگر پوشیده و خانوادهٔ خوشنام باشند و به حیا و عفت شناخته شده، از شوهران‌شان اطاعت کنند، بد زبانی نکنند و زینت برای مردان را در مجالس مردان ترک کنند، جایز دانست.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۴۱۹

۵۱۳- ۴۵۷۵۹- (۱۵) امـام باقر علیه السـلام فرمود: «شـهادت متهم، زنازاده، پیسـی گرفته، شـرابخوار، کسانی که با بیکاران (بیعاران) می‌نشـینند، خواننـد‌گان، اهـل منکر در مجـالس منکر همراه با زناکاران و جوانان در مورد تهمت، آنان که عورت‌شان را در حمام و غیرحمـام نمی‌پوشاننـد و کسـانی که همگی در زیر یـک لحـاف می‌خوابنـد، آنـان که پیمـانه و وزن را کم می‌دهنـد، آنان که پیش کاهنان (غیب گویان) می‌رونـد، آنان که سنّت را انکار می‌کنند، آنان که با این که دارند طلبکار را معطل می‌کنند، آنان که نماز را ضایع می‌کنند، آنان که زکات نمی‌دهند، آنان که کاری کرده‌اند که حدّ و تعزیر بر آنان ثابت می‌شود، آنان که همسایگان را آزار

می‌دهند، آنان که با سگ و کبوتر و خروس‌ها بازی می‌کنند، مادامی که هر کدام از این‌ها بر حالتی که دارند استوار و مانده باشند، جایز نیست.»

۵۱۴- ۴۵۷۶۰- (۱۶) عبداللّه بن سنان گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: شاهدانی که ردّ می‌شوند، کیانند؟ عبداللّه بن سنان گوید: حضرت فرمود: کسی که به او مظنون هستی و متّهم. عبداللّه بن سنان گوید: گفتم: پس فاسق و خائن [چه می‌شود]؟ حضرت فرمود: او در ظنین [مورد اولی که گفتم]، داخل است.»

۵۱۵- ۴۵۷۶۱- (۱۷) امام صادق علیه السلام فرمود: «در شهادت، ظنین [مظنون به بدی] و متّهم، مردود هستند.»

۵۱۶- ۴۵۷۶۲- (۱۸) سلیمان بن خالد گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ شاهدانی که ردّ می‌شوند، پرسیدم. حضرت فرمود: ظنین [مظنون به بدی] و خصم و طرف دعوی. سلیمان بن خالد گوید: گفتم: پس فاسق و خائن [چه می‌شود]؟ حضرت فرمود: همهٔ اینها در ظنین داخل است.»

۵۱۷- ۴۵۷۶۳- (۱۹) ابو بصیر گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ شاهدانی که ردّ می‌شوند، پرسیدم. حضرت فرمود: ظنین و متّهم و خصم و طرف دعوی. ابوبصیر گوید: گفتم: فاسق و خائن [چه می‌شود]؟ حضرت فرمود: همهٔ اینها در ظنین داخل می‌شوند.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۴۲۱

۵۱۸- ۴۵۷۶۴- (۲۰) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «شهادت متّهم جایز نیست.»

۵۱۹- ۴۵۷۶۵- (۲۱) بدان که، شهادت شرابخوار، کسی که با شطرنج و نرد بازی می‌کند، قمار باز، متّهم، تابع متبوع [که تابع اختیار ندارد]، اجیر برای صاحبش، زن برای شوهرش، مشهور به فسق و فجور و ربا دهنده جایز نیست.

۵۲۰- ۴۵۷۶۶- (۲۲) از عالم علیه السلام روایت می‌کنم که فرمود: «شهادت ظنین [کسی که گمان بد به او می‌رود]، حسود، ستمگر، متهم، طرف دعوی، پرده‌در، مشهور [به فسق و گناه]، جایز نیست.»

۵۲۱- ۴۵۷۶۷- (۲۳) امام باقر علیه السلام بیان داشت: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: شهادت بچّه، خصم و طرف دعوی، متهم و ظنین، جایز نیست.»

۵۲۲- ۴۵۷۶۸- (۲۴) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «شهادت خصم، طرف دعوی و ظنین جایز نیست و ظنین همان متّهم است.»

۵۲۳- ۴۵۷۶۹- (۲۵) پیامبر صلی الله علیه و آله به منادی خود دستور داد که: «ندا دهد: شهادت خصم و طرف دعوی و ظنین (متّهم) جایز نیست.»

۵۲۴- ۴۵۷۷۰- (۲۶) رسول خدا صلی الله علیه و آله نهی کرد که شهادت خصم و طرف دعوی، ظنین (متّهم) و کسی که به سوی خود می‌کشد، تنفیذ شود.

۵۲۵- ۴۵۷۷۱- (۲۷) امام صادق علیه السلام فرمود: «شهادت فاسق را جز علیه خودش جایز نمی‌دانم.»

۵۲۶- ۴۵۷۷۲- (۲۸) پیوسته امیرالمؤمنین علیه السلام شهادت ناسزاگو و شهادت کسی را که از نظر دینی پست و سست بود، جایز نمی‌دانست.

۵۲۷- ۴۵۷۷۳- (۲۹) امام صادق علیه السلام از پدرشان، از پدران‌شان علیهم السلام روایت کرده‌اند که فرمود: «شهادت کینه‌دار یا کسی که در دین پست و سست است، جایز نیست.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۴۲۳

۵۲۸- ۴۵۷۷۴- (۳۰) سماعه گوید: «از او [امام معصوم علیه السلام] دربارهٔ شاهدانی که شهادت‌شان جایز نیست، پرسیدم.

حضـرت فرمود: مریب [متهم به جانبـداری]، خصم و طرف دعوی، شـریک، کسـی که بدهی‌اش را تأخیر می‌اندازد، اجیر، برده، تابع (بی‌اختیار) و متّهم، همهٔ اینها شهادت‌شان ردّ می‌شود.»

۵۲۹ – ۴۵۷۷۵– (۳۱) در روایـت دیگری حضـرت فرمـود: «شـهادت مریـب [متهـم بـه جانبـداری] خصم و طرف دعـوی، کسـی که بدهی‌اش را تأخیر می‌اندازد، اجیر، شریک، متّهم، تابع (بی‌اختیار) و شرابخوار، شطرنج باز، نرد باز و قمار باز جایز نیست.»

۵۳۰– ۴۵۷۷۶– (۳۲) روایت شده است که: «شهادت طرف دعوی، خصم و ظنین جایز نیست.»

۵۳۱ –۴۵۷۷۷– (۳۳) پیامبر صـلی الله علیه و آله فرمود: «شـهادت مرد خیانتکار و زن خیانتکار، کسی که کینه دارد و آن کس که بر برادرش کینه دارد، ظنین در دوستی و خویشاوند و خادم خانواده برای آنان، جایز نیست.

امّا خیانت در غیر خیانت مالی هم به چیزهای زیادی راه می‌یابـد. یکی این که او را بر ناموسـی امین بشـمرند و او در آن باره امانت داری نکنـد؛ یکی این که رازی نزد او امـانت گذاشـته شود که اگر آن را افشـا کنـد، آن کس که به امانت گذاشـته، هلاک شود یا عیبی به او برسـد؛ یکی این که بین دو نفر یا بیشتر حکم کنـد و عدالت نورزد؛ یکی این که از غنیمت چیزی را بردارد؛ یکی این که شهادتی را کتمان کند و یکی این که با او مشورت شود ولی عمداً خلاف حقّ راهنمایی کند و مشابه این کارها.

و غمر، همان کینه است و امّا ظنین در ولاء و قرابت، همان متهم است که به غیر پدرش منتسب شده یا غیر اربابان خودش را پذیرفته است و گـاهی هم ممکن است در شـهادت برای خویشاونـدش متّهم باشـد و ظنین نیز همان متهم در دین است و امّا قانع با خانواده، همان مردی است که با قومی در کنارشان می‌باشد؛ مثل خادم‌شان و کسی که دنباله روی از آنان می‌کند و اجیر و مانند آن.

و اصل قنوع این است که مردی همراه دیگری است و از بخشـش او می‌طلبد و خیر او را می‌جوید. این شخص، زندگی‌اش را از این گروه می‌جوید؛ در نتیجه شهادتش به نفع آنان جایز نیست.

خداوند فرموده است: از گوشت آنان بخورید و مستمندان قانع و فقیران را نیز از آن اطعام کنید.

قانع، همان است که به آنچه به او می‌دهی، قناعت می‌کنـد و تقاضا می‌کند. معتر، همان است که پیش می‌آید ولی تقاضا نمی‌کند و از این قنوع گرفته می‌شود: قنع، یقنع، قنوعاً و امّا قانع که راضـی است به آنچه خداونـد به او داده است، از این ریشه نیست. از آن به این شکل گرفته می‌شود: قنعت، اقنع، قناعهٔ و این با کسرهٔ نون است و آن با فتحهٔ نون و آن از قنوع است و این از قناعت.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۴۲۵

۵۳۲ – ۴۵۷۷۸– (۳۴) امام باقر علیه السـلام بیان داشت: «پیوسـته امیرالمؤمنین علیه السـلام می‌فرمود: من گفتهٔ پیشگو و ردّ پاشناس و سارق را نمی‌گیرم و شهادت فاسق را جز علیه خودش جایز نمی‌دانم.»

۵۳۳ – ۴۵۷۷۹– (۳۵) در مکتوبی دیگر برای محمد بن عبداللّه حمیری که به امام زمان علیه السلام نوشته است، آمده:

«و محمـد بن عبـداللّه حمیری دربارهٔ پیسـی گرفته، جذامی و فرد فلج پرسـید که: آیا شـهادت اینان جایز است؟ چون برای ما روایت شـده که اینان امامت سالمان را نمی‌تواننـد بکننـد. حضـرت پاسخ داد: اگر آنچه در اینان است پدید آمده، شهادت‌شان جایز اسـت ولی اگر مادرزاد است، شهادت‌شان جایز نیست.»

۵۳۴– ۴۵۷۸۰– (۳۶) رسول خـدا صـلی الله علیه و آله فرمود: «شـهادت مرد خـائن و زن خـائن، مرد زناکار و زن زناکار و کسـی که نسبت به برادرش دشمنی به دل دارد، جایز نیست و غمر «۱»، همان کینه است.»

۵۳۵– ۴۵۷۸۱– (۳۷) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «در شهادت خیانتکار، چیزی نیست.»

۵۳۶– ۴۵۷۸۲– (۳۸) رسول خدا صـلی الله علیه و آله فرمود: «شـهادت مرد خیانتکار و زن خیانتکار، کسـی که حدّ خورده، آن کس که بـا برادرش دشـمنی دارد، کسـی که تجربـهٔ شـهادت به باطل [دروغ] نسـبت به او داریم و کسـی که خادم خانواده‌ای است، جایز نیست.»

۵۳۷ -۴۵۷۸۳- (۳۹) امـام باقر علیه السـلام فرمود: «شـهادت خوارج، جبری، مرجئی، امویّ [منسوب به بنی امیه] ناصبی و فاسق جایز نیست.»

۵۳۸ - ۴۵۷۸۴- (۴۰) علاءبن سیّابه گویـد: «از امـام صـادق علیه السـلام شـنیدم که می‌فرمـود: شـهادت کسـی که نرد و اربعهٔعشر [وسـیله‌ای برای قمار بوده است] دارد و شـهادت دارنـدهٔ شاهین، جایز نیست. او می گویـد: نه به خدا سوگند و بله به خدا سوگند! به خدا! شاه مرد و به خدا! شاه [شاهین] کشته شد با این که مرده و کشته نشده است.»

---

(۱). در متن «غمز» آمـده که شاید تصـحیف باشد و می‌تواند صـحیح باشد و اشاره به اثر حقد کند، حالتی که کسـی به کسـی نیش می‌زند که ریشه در حقد و کینه نسبت به او دارد.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۴۲۷

۵۳۹ - ۴۵۷۸۵- (۴۱) مسـلمانان همه عادلنـد و شـهادت‌شان جـایز است مگر کسـی که در مورد حـدّی تازیـانه خورده یـا معروف به شهـادت به باطـل [دروغ] باشـد یـا حسود یـا سـتمگر یا متّهم یا پیرو متبوعی یا اجیر برای صاحبش یا شـرابخوار یا قمارباز یا خصم و طرف دعوی باشد و شهادت شریک برای شریکش در موردی که سود آن به او بازمی گردد، جایز نیست.

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم و دوّم از باب سیزدهم از ابواب جماعت، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «شهادت او (کسی که برای اذان و نماز از مردم مزد می گیرد)، جایز نیست.»

و در روایت دوّم از بـاب نوزدهم از ابواب مسـتحقّان زکـات، فرمودهٔ امـام معصوم علیه السـلام که: «هر کس که قائـل به جبر باشـد، شهادت او را هرگز جایز ندانید.»

و در روایت پنجاه و ششم از باب دوّم از ابواب وجوب حج، این گفته که: «مرد مالدار چند سال می‌ماند و حج نمی‌رود. آیا شهادت وی جایز است؟ حضرت فرمود: آری.»

و در روایت پنجاه و یکم از باب صد و نوزده از ابواب معاشـرت، فرمودهٔ امام معصوم علیه السـلام که: «هر کس که بر فطرت اسـلام باشد، شهادت وی جایز است. راوی گوید: به امام گفتم: آیا شهادت کسی که گناهان را مرتکب می‌شود، جایز است؟ حضرت علیه السلام فرمود: ای علقمه، اگر شهادت کسانی که گناه کرده‌اند، جایز نباشد جز شهادت پیامبران و اوصیا جایز نخواهد بود؛ چون تنها پیـامبران و اوصـیای آنهـا معصومنـد نه دیگران. بنابراین هر کس را که با چشـمت ندیـدی که گناه کنـد یا دو شاهـد علیه او به گناه شهادت نداده‌اند، او اهل عدالت و حیاست و شهادتش جایز است گرچه پیش خود گناهکار است.»

و در روایـات بـاب چهـارده از ابواب وصـیّت، چیزی که بر برخی از مقصود دلاـلت دارد و در باب شانزده، مناسب بخش اوّل عنوان باب.

و در روایت نهم از بـاب هفـدهم از ابـواب ذبـایـح، فرمـودهٔ امـام معصـوم علیه السـلام که: «هر کس که گمـان کنـد خداونـد متعـال بندگانش را بر معاصـی مجبور می‌سازد یا آنان را به آنچه توانش را ندارند مکلّف می‌سازد، پس ذبیحهٔ او را نخورید و شـهادتش را جایز ندانید.»

و در روایت پانزده از باب شـشم از ابواب قضاء، فرمودهٔ امام معصوم علیه السـلام که: «مسلمانان نسبت به هم عادل هستند مگر کسی

که در مورد حدّی که از او توبه نکرده است تازیانه خورده باشد یا معروف به شهادت به باطل [دروغ] یا متّهم باشد.»

و در روایات باب نوزدهم، چیزی که بر اعتبار عدالت در شاهدان دلالت می کند.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۴۲۹

و در روایت دوّم از همین باب، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «اگر ظاهر مرد، ظاهری امین باشد، شهادتش جایز است و دربارهٔ باطنش تحقیق نمی‌شود.»

و در روایت دوّم از باب هجدهم از ابواب شهادات، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «اگر برده عادل باشد، شهادتش جایز است.»

و در روایت سوّم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «شهادت برده اگر عادل باشد، اشکالی ندارد.»

و در روایت ششم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «شهادت آن دو برده اگر عادل باشند، جایز است.»

و در روایت دوازدهم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: شهادت برده برای غیر اربابانش اگر عادل باشد، جایز است.»

می‌آید:

در باب بیست و هفتم و باب بیست و نهم، چیزی که بر برخی از مقصود دلالت دارد.

و در روایت هشتم از این باب، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «قذف کننده اگر توبه کند و عادل باشد، شهادتش جایز است و خداوند عز و جل فرموده است: خداوند توبه کنندگان را دوست دارد، و پاکان را (نیز) دوست دارد.

و جهتی ندارد که شهادت کسی که خداوند او را دوست دارد و عادل است، ردّ کند.»

و در روایت ششم از باب سی‌ام، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «شهادت بعضی بر بعضی اگر نزد آنان عادل باشد، جایز است.»

و در روایت سوّم از باب سی و چهارم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «اگر دو مرد عادل بر شهادت یک مرد شهادت دهند، شهادت یک مرد ثابت می گردد.»

و در بسیاری از روایات باب سی و هشتم، چیزی که بر این مفاد دلالت می کند.

و در روایت یکم از باب سی و نهم این گفته که: «امیرالمؤمنین علیه السلام پیوسته دربارهٔ زندیق اگر دو نفر عادل خوشنام علیه وی شهادت می‌دادند، حکم به زندیق بودنش می‌داد.»

و در روایت دوّم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «امیرالمؤمنین علیه السلام پیوسته شهادت دو مرد عادل و خوشنام را علیه مردی که او زندیق است، جایز می‌دانست، گرچه هزار نفر شهادت به برائت وی می‌دادند.»

و در روایت سوّم، مشابه آن.

و در روایت چهارم، فرمودهٔ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که: «اگر دو مرد عادل بیایند و علیه ساحر شهادت دهند، خون ساحر حلال است.»

و در روایات باب چهل و دوّم، چیزی که بر عدم قبول شهادت فاسق دلالت دارد و در باب چهل و هفتم، چیزی که بر اعتبار ثقه بودن شاهد دلالت دارد.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۴۳۱

باب ۲۵ حکم شهادت بادیه‌نشینان

۵۴۰- ۴۵۷۸۶- (۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر بادیه‌نشینان در مورد حقّی میان خودشان شهادت دهند البته اگر عادل باشند- شهادت‌شان جایز است. ولی اگر بر مردم شهری که بعید می‌نماید که اینان در آن شهر شاهد بوده‌اند ولی از مردم همان شهر

کسی شاهد نبوده باشد (با این که در چنین مواردی مردم همان شهر شاهدند) در این صورت اینان حالت متهم را دارند.» و در روایت است که: «شهادت خصم و طرف دعوی و متّهم، جایز نیست.» و در این که عادلان آن شهر و همسایگان آنجا و عادلان آن شهادت نداده و کسانی را شاهد آورده‌اند که از آنجا دورند و در بیابان زندگی می‌کنند، چیزی است که شبهه و تهمت را سبب می‌شود؛ همان تهمتی که شهادت را ساقط می‌کند.»

باب ۲۶ عدم قبول شهادت زنازاده

اشاره

۵۴۱- ۴۵۷۸۷- (۱) ابوبصیر گوید: «از امام باقر علیه السلام دربارهٔ زنازاده پرسیدم که: آیا شهادت وی جایز است؟
حضرت فرمود: نه. من گفتم: حکم بن عتیبه می‌گوید نافذ است. حضرت فرمود: خدایا، گناه وی را نبخش! خداوند عز و جل به حکم بن عتیبه نفرموده است که: و این مایهٔ یادآوری (عظمت) تو و قوم تو است؟»
متن روایت در بصائر الدرجات با افزودگی: «و به زودی سئوال خواهید شد، حَکَم به چپ و راست برود. به خدا سوگند! دانش جز از اهل بیتی که جبرئیل بر آنان نازل گشته به دست نمی‌آید.»
۵۴۲- ۴۵۷۸۸- (۲) ابوبصیر گوید: «از امام باقر علیه السلام دربارهٔ زنازاده پرسیدم که: آیا شهادت وی جایز است؟
حضرت فرمود: نه. گفتم: حکم می‌گوید شهادت زنازاده جایز است. حضرت فرمود: خدایا، گناه وی را میامرز!»
منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۴۳۳
۵۴۳- ۴۵۷۸۹- (۳) امام صادق علیه السلام فرمود: «شهادت زنازاده جایز نیست.»
۵۴۴- ۴۵۷۹۰- (۴) امام صادق علیه السلام فرمود: «شهادت زنازاده و شهادت زنان در طلاق جایز نیست.»
۵۴۵- ۴۵۷۹۱- (۵) حلبی گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ شهادت زنازاده پرسیدم. حضرت فرمود: نه؛ [جایز نیست] و نه برده.»
۵۴۶- ۴۵۷۹۲- (۶) زراره گوید: «از امام باقر علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: اگر چهار نفر علیه مردی نزد من به زنا شهادت دهند که میان‌شان زنازاده باشد، همهٔ آنان را حدّ می‌زنم؛ چرا که شهادت زنازاده نافذ نیست و امام جماعت مردم نمی‌شود.»
۵۴۷- ۴۵۷۹۳- (۷) عیسی بن عبداللّه گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ شهادت زنازاده پرسیدم. حضرت فرمود: شهادت وی جز در چیز کم جایز نیست؛ آن هم در صورتی که از او شایستگی ببینی.»
۵۴۸- ۴۵۷۹۴- (۸) علی بن جعفر گوید: «از امام موسی بن جعفر علیه السلام دربارهٔ زنازاده پرسیدم که: آیا شهادت او جایز است یا می‌تواند امام جماعت گروهی گردد؟ حضرت فرمود: شهادتش جایز نیست و امامت هم نکند.»
۵۴۹- ۴۵۷۹۵- (۹) علی بن جعفر گوید: «از امام موسی بن جعفر علیه السلام دربارهٔ زنازاده پرسیدم که: آیا شهادت وی جایز است؟
حضرت فرمود: شهادت او جایز نیست و امامت نمی‌کند.»
۵۵۰- ۴۵۷۹۶- (۱۰) امام صادق علیه السلام فرمود: «حضرت نوح علیه السلام سگ و خوک را در کشتی سوار کرد ولی در کشتی زنازاده را برنداشت و ناصبی، بدتر از زنازاده است.»
۵۵۱- ۴۵۷۹۷- (۱۱) پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «زنازاده بدترین آن سه «۱» نفر است.»

(۱). احتمال می‌رود به قرینه احادیث بعد دو فرد دیگر سگ و خوک باشند که زنازاده از سگ و خوک بدتر باشد.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۴۳۵

۵۵۲- ۴۵۷۹۸- (۱۲) روایت شده است که: «ابوغرّه جمحی از پیامبر صلی الله علیه و آله بدگویی می‌کرد. از او نزد پیامبریاد شد و گفته شد که او زنازاده است. حضرت فرمود: زنازاده، بدترین آن سه نفر است؛ منظورش ابو غرّه بود.»

و در روایت دیگری از پیامبر صلی الله علیه و آله است که حضرت فرمود: «زنازاده، داخل بهشت نمی‌شود.» و در روایت دیگری آمده است که: «زنازاده هرگز رستگار نمی‌گردد.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت ششم از باب چهاردهم از ابواب جماعت، فرمودۀ امام معصوم علیه السلام که: «شایسته است شهادت زنازاده جایز نباشد و امامت جماعت مردم را نکند و حضرت نوح او را در کشتی نیاورد با این که سگ و خوک را در کشتی سوار کرد.»

باب ۲۷ حکم شهادت حاجیِ پیش افتاده در سفر حج که به چهار پایش ظلم کرده و نمازش را سبک شمرده است

اشاره

۵۵۳- ۴۵۷۹۹- (۱) امام باقر علیه السلام فرمود: «شهادت حاجی‌ای «۱» که از دیگران سبقت می‌گیرد، جایز نیست؛ چرا که او مرکب خویش از پای در آورده و زاد و توشه‌اش را از بین برده و خویش را به رنج واداشته و به نمازش بی‌اعتنایی کرده است، پرسیدم: کرایه دهنده، شتردار و کشتی‌بان [چگونه‌اند]؟ حضرت فرمود: اینان اشکالی ندارد؛ اگر شایسته باشند، شهادت‌شان جایز است.»

۵۵۴- ۴۵۸۰۰- (۲) امیرالمؤمنین علیه السلام شهادت حاجی‌ای را که از دیگران پیشی می‌گرفت، تنفید نمی‌کرد.

۵۵۵- ۴۵۸۰۱- ۴۵- (۳) امیرالمؤمنین علیه السلام شهادت حاجی را که پیش از دیگران به مکه می‌رسد، تنفید نمی‌کرد.

---

(۱). کسی که حیوانِ سواری خود را بیازارد و خویش را به رنج بیندازد و به نمازهایش اهتمام نورزد و در نتیجه با شتاب بیشتری راه تا مکه‌را برود و از دیگران در مسیر به این شکل سبقت گیرد، او را «سابق الحاج» گویند- م.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۴۳۷

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب هشتم از ابواب مقدّمات حج، این گفته که: «قنبر گفت: این کسی است که بر همۀ حاجی‌ها سبقت گرفته است و این شخص، زمانی خدمت حضرت رسید که حضرت در رَحَبه [مکان و میدان وسیع کوفه] بود. حضرت فرمود: خداوند خانه‌اش را نزدیک نکند؛ این [سابق الحاج نیست]؛ خاسر الحاج است؛ [یعنی زیانکار حاجیان، نه پیشتاز حاجیان]؛ حیوان را به رنج

می‌افکند و نماز را سریع چون کلاغ که با شتاب نوک به زمین می‌زند انجام می‌دهد. برو نزد او و او را بیرون کن.»

و در روایت دوّم، این گفته که: «ابوحنیفه هلال ماه ذی‌الحجّه را در قادسیّه دید و عرفه را با ما بود، امام صادق علیه السلام فرمود: این شخص نماز ندارد! این نماز ندارد!»

و در روایت سوّم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «برای ابوحنیفه‌ای که پیشتاز بوده، نماز نیست.»

باب ۲۸ عدم قبول شهادت فقیر متکدّی

۵۵۶- ۴۵۸۰۲- (۱) امام باقر علیه السلام فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله شهادت گدایی را که می‌خواست کف دست او چیزی بگذارند، رد کرد. امام باقر علیه السلام فرمود: چنین کسی در شهادت امین نیست و این بدان جهت است که اگر به او بدهند، خشنود می گردد و اگر ندهند، ناراحت می‌شود.»

۵۵۷- ۴۵۸۰۳- (۲) پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «شهادت فردی که با دستش گدایی می کند، ردّ می‌شود.»

۵۵۸- ۴۵۸۰۴- (۳) علی بن جعفر گوید: «از برادرم موسی بن جعفر علیه السلام دربارهٔ کسی که دستش را به گدایی نزد مردم دراز می کند، پرسیدم که: آیا شهادت وی جایز است؟ حضرت فرمود: پدرم علیه السلام شهادت وی را اگر با دست گدایی می کرد، جایز نمی‌دانست.»

۵۵۹- ۴۵۸۰۵- (۴) علی بن جعفر گوید: «از برادرم موسی بن جعفر علیه السلام دربارهٔ گدایی که دستش را پیش مردم به گدایی دراز می کند، پرسیدم که: آیا شهادت وی جایز است؟ حضرت فرمود: پیوسته پدرم می‌فرمود:

شهادت کسی که با دست گدایی می کند، جایز نیست.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۴۳۹

باب ۲۹ عدم قبول شهادت قذف کننده و حدّ خورده شده و جواز شهادت آنها پس از توبه

اشاره

خداوند، توبه‌کنندگان را دوست دارد و پاکان را (نیز) دوست دارد.

«۱» و کسانی که زنان پاکدامن را متّهم می کنند، سپس چهار شاهد (بر مدّعای خود) نمی‌آورند، آنها را هشتاد تازیانه بزنید و شهادت‌شان را هرگز نپذیرید؛ و آنها همان فاسقانند.

مگر کسانی که بعد از آن توبه کنند و جبران نمایند (که خداوند آنها را می‌بخشد) زیرا خداوند آمرزنده و مهربان است. «۲»

۵۶۰- ۴۵۸۰۶- (۱) ابوالصباح کنانی گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ قذف کننده پس از آن که حدّ بر او جاری گشته است، پرسیدم که: توبه‌اش چیست؟ حضرت فرمود: خودش را تکذیب می کند. پرسیدم: اگر خودش را تکذیب کرد [گفت که در شهادتش دروغ گفته است] و توبه کرد، آیا شهادتش جایز است؟ حضرت فرمود: آری.»

۵۶۱- ۴۵۸۰۷- (۲) کنانی گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ قذف کننده اگر خویش را تکذیب و توبه کند، پرسیدم که: آیا شهادتش جایز است؟ حضرت فرمود: آری.»

۵۶۲- ۴۵۸۰۸- (۳) قاسم بن سلیمان گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که مردی را قذف می کند و حدّ تازیانه می‌خورد سپس توبه می کند و جز خوبی از او نمی‌دانند، پرسیدم که: آیا شهادت او جایز است؟ حضرت فرمود: آری.

[بعد حضرت پرسید]: نزد شما چه می گویند؟ گفتم: می گویند توبه‌اش بین خود و خدایش است ولی شهادتش برای همیشه پذیرفته نمی‌شود. حضرت فرمود، بد می گویند. پدرم می‌فرمود: اگر توبه کند و جز خوبی از او دانسته نشود، شهادتش جایز است.»

۵۶۳- ۴۵۸۰۹- (۴) یکی از یاران یونس گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ فردی که زنان پاکدامن را متّهم می‌سازد، پرسیدم که: آیا شهادت وی پس از حدّ خوردن اگر توبه کند، جایز است؟ حضرت فرمود: آری. پرسیدم:

توبه‌اش چیست؟ حضرت فرمود: می‌آید و خویش را نزد امام تکذیب می کند و می گوید: من بر آن زن افترا بسته بودم و از آنچه گفته، توبه می کند.»

---

(۱). بقره ۲/ ۲۲۲.

(۲). النور ۲۴/ ۵.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۴۴۱

۵۶۴- ۴۵۸۱۰- (۵) ابوبصیر گوید: «و از امام صادق علیه السلام دربارهٔ قذف کننده [افترا زننده] پرسیدم که: آیا شهادت وی پس از حد خوردن اگر توبه کند، جایز است؟ حضرت فرمود: آری. پرسیدم: توبهٔ او چیست؟ حضرت فرمود: نزد امام دربارهٔ افترایی که زده خودش را تکذیب کند و پشیمان شود و از آنچه گفته است، توبه کند.»

۵۶۵- ۴۵۸۱۱- (۶) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «کسی به حدّی نمی‌رسد که آن حدّ بر او اجرا گردد و پس از آن توبه نماید مگر این که شهادت وی جایز باشد.»

۵۶۶- ۴۵۸۱۲- (۷) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «هیچ کس به حدّی نمی‌رسد که بر او اجرا گردد و سپس توبه کند مگر این که شهادتش جایز باشد؛ جز قذف کننده که شهادتش جایز نیست. توبهٔ او بین خود و خدایش است.»

محمّد بن الحسن شیخ طوسی قدس سره گوید: «این روایت، موافق گفتهٔ بعضی از اهل سنّت است و ما بدان عمل نمی کنیم.»

۵۶۷- ۴۵۸۱۳- (۸) امام صادق علیه السلام فرمود: «قذف کننده اگر توبه کند و عادل باشد، شهادتش جایز است و خداوند- جلّ ذکره- فرموده است: خداوند، توبه کنندگان را دوست دارد، و پاکان را (نیز) دوست دارد و جهتی ندارد ردّ کردن شهادت کسی که خداوند او را دوست دارد و عادل است و خداوند در آنجا که از ردّ شهادت قذف کننده یاد می کند، قاذف توبه کننده را استثنا کرده است و فرموده است:

و شهادت‌شان را هرگز نپذیرید. سپس خداوند عز و جل استثنا کرده و فرموده: مگر کسانی که بعد از آن توبه می کنند.»

۵۶۸- ۴۵۸۱۴- (۹) شهادت افترا زننده جایز نیست تا آن که از افترایی که بسته است، توبه کند و توبه‌اش آن است که در همان جایگاهی که ایستاده و گفته آنچه گفته، بایستد و خودش را تکذیب کند.

۵۶۹- ۴۵۸۱۵- (۱۰) ابن سنان گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ کسی که حدّ خورده اگر توبه کند، پرسیدم که:

شهادتش جایز است؟ حضرت فرمود: اگر توبه کند و توبه‌اش این است که از گفته‌اش برگردد و نزد امام و مسلمانان خویش را تکذیب کند و چون چنین کرد، امام باید پس از آن، شهادت وی را بپذیرد.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۴۴۳

۵۷۰- ۴۵۸۱۶- (۱۱) امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام فرمود: «کسی که برای افترا زدن تازیانه خورده است، شهادتش جایز نیست و ملاعنه نمی کند؛ چون خداوند متعال در کتابش فرموده است: شهادت‌شان را هرگز نپذیرید.»

۵۷۱- ۴۵۸۱۷- (۱۲) مردی که دست و پایش قطع شده بود [یعنی حدّ الهی بر او جاری گشته بود] نزد امیرالمؤمنین علیه السلام شهادتی داد. حضرت شهادتش را جایز دانست؛ [زیرا] او توبه کرده و توبه‌اش شناخته شده بود.

۵۷۲- ۴۵۸۱۸- (۱۳) امام جعفر صادق علیه السلام، از پدرشان علیه السلام از جدّشان علیه السلام روایات کرده‌اند که: «مردی برای راهزنی دستش قطع شده بود، او نزد امیرالمؤمنین علیه السلام شهادتی داد. حضرت دربارهٔ او از قومش تحقیق کرد، آنان دربارهٔ وی خوبی گفتند. امیرالمؤمنین علیه السلام شهادت او را جایز دانست؛ چون توبه کرده و توبه‌اش دانسته شده بود.»

ارجاعات

گذشت:

در بسیاری از روایات باب بیست و چهارم.

می‌آید:

در بسیاری از روایات باب یکم از ابواب حدّ قذف، چیزی که بر آن دلالت دارد.

باب ۳۰ جواز شهادت مسلمانان علیه سایر ملل ولی عکس آن جایز نیست

اشاره

۵۷۳- ۴۵۸۱۹- (۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «شهادت مسلمانان بر همهٔ ملّت‌ها جایز است ولی شهادت اهل ذمّه [مسیحیان و یهودیانی که در پناه اسلام هستند]، بر مسلمانان جایز نیست.»

۵۷۴- ۴۵۸۲۰- (۲) فقه الرضا علیه السلام: «روایت می‌کنیم که شهادت پیشگو و کاهن جایز نیست و شهادت مسلمانان دربارهٔ همهٔ ملّت‌ها جایز است ولی شهادت اهل ذمّه بر مسلمانان جایز نیست.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۴۴۵

۵۷۵- ۴۵۸۲۱- (۳) پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «شهادت صاحبان یک دین بر غیر صاحبان همان دین جایز نیست جز مسلمانان [که شهادت‌شان بر صاحبان ادیان دیگر جایز است]؛ چرا که مسلمانان هم بر خودشان و هم بر دیگر ادیان عادلند [و شهادت‌شان جایز است].»

۵۷۶- ۴۵۸۲۲- (۴) امام باقر علیه السلام فرمود: «شهادت بردهٔ مسلمانان بر اهل کتاب جایز است.»

۵۷۷- ۴۵۸۲۳- (۵) حضرت رسول صلی الله علیه و آله نهی کرده از این که شهادت کافر علیه مسلمان پذیرفته شود.

۵۷۸ - ۴۵۸۲۴- (۶) عبدالملک برای امام سجاد علیه السلام نوشت و از حضرت درباره شهادت ذمّیان برای یکدیگر پرسید و حضرت برای عبدالملک مرقوم فرمود که: «پدرم از جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله برایم روایت کرد که: یهودیان همراه با مرد و زنی که زنا کرده بودند و شاهدان علیه این دو به زنا و محصن بودن شهادت داده بودند، خدمت رسول خدا آمدند.

حضرت آن دو را سنگسار کرد. حضرت فرمود: شهادت اینان در حقّ یکدیگر اگر در نزد خودشان عادل هستند، جایز است. ولی شهادت‌شان علیه مسلمانان جایز نیست مگر در همان مورد وصیّت که خداوند آن را ذکر کرده است.»

۵۷۹- ۴۵۸۲۵- (۷) محمّد بن حمران گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مسیحی‌ای که او را برای شهادتی شاهد گرفتند و پس از آن مسلمان شد، پرسیدم: آیا شهادت او جایز است؟ حضرت فرمود: آری؛ او بر جایگاه شهادتش باقی است.»

۵۸۰- ۴۵۸۲۶- (۸) محمد بن مسلم گوید: «از امام باقر یا امام صادق علیهما السلام دربارهٔ بچّه، غلام و مسیحی پرسیدم که: شهادتی می‌دهند و مسیحی، مسلمان می‌شود. آیا شهادت او جایز است؟ حضرت فرمود: آری.»

۵۸۱- ۴۵۸۲۷- (۹) امام صادق صلی الله علیه و آله بیان داشت: «امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: یهودیان و مسیحیان اگر شهادت دهند و سپس مسلمان گردند، شهادت‌شان جایز است.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۴۴۷

۵۸۲- ۴۵۸۲۸- (۱۰) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «یهودی و مسیحی اگر مسلمان شوند، در صورتی که حاکم [قاضی] شهادت آنها را ردّ نکرده باشد و به شرط این که برای پذیرفته شدن شهادت‌شان مسلمان نشده باشند، شهادت‌شان جایز است.»

۵۸۳- ۴۵۸۲۹- (۱۱) محمّد بن مسلم گوید: «از امام باقر علیه السلام دربارهٔ اهل ذّمه و برده که شهادتی می‌دهند و سپس ذمّی مسلمان می‌گردد و برده آزاد می‌شود، پرسیدم که: آیا شهادت این دو بر آنچه این دو را بر آن شاهد گرفته شده‌اند، جایز است؟ حضرت فرمود: آری؛ اگر از آن دو پس از اسلام و آزادی خیر دانسته شود، شهادت‌شان جایز است.»

۵۸۴- ۴۵۸۳۰- (۱۲) صفوان بن یحیی از امام هفتم علیه السلام دربارهٔ مردی که اجیر خود را برای شهادتی شاهد گرفته و سپس از او جدا شده است، پرسید که: «آیا شهادت او پس از آن که از او جدا می‌شود، جایز است؟ حضرت فرمود: آری.

پرسیدم: یهودی‌ای که بر شهادتی شاهد گرفته شده و سپس مسلمان گردیده است، آیا شهادتش جایز است؟

حضرت فرمود: آری.»

۵۸۵- ۴۵۸۳۱- (۱۳) امیرالمؤمنین و امام باقر و امام صادق علیهم السلام فرمودند: «اگر کافر، در حال کفر و کودک خردسال، در حال کودکی بر شهادتی شاهد گرفته شوند و آن مشرک پس از آن که مسلمان گردیده و کودک خردسال پس از آن که بالغ شود بدان شهادت دهد و هر دو پذیرفته شده باشند، شهادت‌شان جایز است.»

۵۸۶- ۴۵۸۳۲- (۱۴) جمیل گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مسیحی که بر شهادتی شاهد گرفته شده و سپس اسلام آورده است، پرسیدم که: آیا شهادت وی جایز است؟ حضرت فرمود: نه.»

شیخ طوسی قدس سره در کتاب استبصار فرمود: «این روایت، نادر و برخلاف روایات بسیاری است که ما برخی از آنها را پیشتر آوردیم و با این روایت نمی‌توان در برابر روایاتی که این گونه است، ایستاد و احتمال می‌رود که این روایت بر پایهٔ تقیّه صادر شده باشد؛ چرا که مفاد این روایت، مطابق مذهب بعضی از اهل سنّت است.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت هشتم از باب چهاردهم از ابواب وصایا، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «شهادت یک ملّت و مذهب جز بر صاحبان همان ملّت و مذهب جایز نیست ولی اگر غیر از آنان را نیافتی، شهادت‌شان بر وصیّت جایز است؛ چون نمی‌شود حقّ کسی از بین برود.»

و در روایت نهم، این گفته که: «آیا شهادت اهل یک مذهب بر غیر اهل آن مذهب جایز است؟ حضرت فرمود: آری؛ در صورتی که از اهل آن مذهب پیدا نشود، شهادت غیر اهل آن مذهب جایز است؛ چرا که نباید حقّ کسی از بین برود.»

و در روایت پنجاه و هشتم از باب هجدهم از ابواب ذبایح، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: هر کس بگوید که خداوند نیز اعضا و جوارحی به سان اعضا و جوارح مخلوقات دارد، شهادتش را نپذیرید.»

می آید:

در باب بعدی، مناسب این مفاد؛ مراجعه کنید.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۴۴۹

باب ۳۱ قبول شهادت غیر مسلم بر وصیّت در مورد ضروری

اشاره

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که مرگ یکی از شما فرا رسد، در موقع وصیّت باید از میان شما، دو نفر عادل را به شهادت بطلبید؛ یا اگر مسافرت کردید و مصیبت مرگ شما فرا رسد، (و در آن جا مسلمانی نیافتید)، دو نفر از غیر خودتان را به گواهی بطلبید و اگر به هنگام ادای شهادت، در صدق آنها شک کردید، آنها را بعد از نماز نگاه دارید تا سوگند یاد کنند که: ما حاضر نیستیم حقّ را به چیزی بفروشیم، هرچند در مورد خویشاوندان ما باشد؛ و شهادت الهی را کتمان نمی‌کنیم، که از گناهکاران خواهیم بود.

و اگر اطلاعی حاصل شود که آن دو، مرتکب گناهی شده‌اند (و حقّ را کتمان کرده‌اند)، دو نفر از کسانی که نسبت به میّت اولی هستند، به جای آنها قرار می‌گیرند، و به خدا سوگند یاد می‌کنند که: گواهی ما، از گواهی آن دو، به حقّ نزدیک‌تر است؛ و ما تجاوزی نکرده‌ایم؛ که اگر چنین کرده باشیم، از ظالمان خواهیم بود.

«۱» ۵۸۷- ۴۵۸۳۳- (۱) احمد بن عمر گوید: «از او [امام معصوم علیه السلام] دربارهٔ فرمودهٔ خداوند عز و جل که: دو نفر عادل از خودتان را به شهادت بطلبید، یا اگر مسافرت کردید و مصیبت مرگ شما فرا رسد (و در آنجا مسلمانی نیافتید) دو نفر از غیر خودتان را به گواهی بطلبید، پرسیدم. حضرت فرمود: آن دو نفر که از خود شمایند، دو نفر مسلمان هستند و آن دو که از غیر شمایند، از اهل کتاب هستند و اگر از اهل کتاب نیافتید، پس از مجوس [بیابید]؛ چرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: با آنان همچون اهل کتاب رفتار کنید و آن، زمانی است که مرد در زمین غربت بمیرد و دو مسلمان نیابد که آن دو را شاهد بگیرد، در این صورت دو نفر از اهل کتاب [را شاهد بگیرید].»

۵۸۸- ۴۵۸۳۴- (۲) صاحب معارج گوید: «در کتب قدیمی یافتم که نامه‌ای را که مردی از اهالی اطراف کوفه به حضرت داد در آن چند سئوال بود. یکی این که دو شاهد از یهودیان علیه یک یهودی شهادت دادند که او مسلمان شده است. حضرت فرمود: شهادت آن دو یهودی پذیرفته نمی‌شود؛ چون یهودیان تغییر سخن خدا و شهادت به باطل [دروغ] را جایز می‌دانند. ولی اگر دو شاهد از مسیحیان بر یک مسیحی یا یک یهودی یا یک مجوسی شهادت دهند که او مسلمان شده است، حضرت فرمود:

شهادت این دو پذیرفته می‌شود؛ دلیل فرمودهٔ خداوند متعال: و نزدیک‌ترین دوستان به مؤمنان را کسانی می‌یابی، تا ادامهٔ آن که: و آنها (در برابر حقّ) تکبّر نمی‌ورزند و کسی که تکبّر نمی‌ورزد، شهادت به باطل [دروغ] نمی‌دهد.»

---

(۱). مائده ۵/ ۱۰۶- ۱۰۷.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۴۵۱

ارجاعات

گذشت:

در باب چهاردهم از ابواب وصیّت و باب پانزدهم، مناسب این باب؛ مراجعه کنید.

و در روایت نهم از باب هفدهم از ابواب شـهادات، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «و همینطور یهودیان و مسیحیان اگر مسلمان شوند، شهادت‌شان جایز است.» و باب پیشین را ملاحظه کن؛ چرا که در آن مناسب این مقام است.

باب ۳۲ حکم شهادت نابینا، ناشنوا و لال

اشاره

۵۸۹- ۴۵۸۳۵- (۱) محمّد بن قیس گوید: «از امام باقر علیه السلام دربارهٔ نابینا پرسیدم که: آیا شهادت وی جایز است؟ حضرت فرمود: آری؛ اگر به قراین و دلایل بر او ثابت شده باشد.»

۵۹۰- ۴۵۸۳۶- (۲) محمّد بن قیس گوید: «از امام باقر علیه السلام دربارهٔ شهادت نابینا پرسیدم. حضرت فرمود: آری؛ اگر به قراین و دلایل بر او ثابت شده باشد.»

۵۹۱- ۴۵۸۳۷- (۳) شهادت نابینا اگر به قراین و دلایل بر او ثابت شده باشد، جایز است.

۵۹۲- ۴۵۸۳۸- (۴) امام باقر و امام صادق علیهما السـلام فرمودند: «شـهادت نابینا بر شنیدن جایز است به سان شهادت بینا بر دیدن و همین‌گونه است شهادتی که بر پایهٔ علمش می‌دهد.»

۵۹۳- ۴۵۸۳۹- (۵) در پرسـش‌هایی که محمّـد بن عبـداللّه حمیری از حضـرت صاحب الزمان (عج) کرده است، از حضـرت دربارهٔ کسـی که نابیناست، پرسید که: «اگر در حال سلامتش شاهد شهادتی باشد و سپس چشمش نابینا گردد و خطّ خویش را نتواند ببیند تـا بشـناسد، آیا شـهادت وی جایز است یا نه؟ و اگر با این که نابیناست، شـهادت را به یاد آورد، آیا می‌توانـد بر پایـهٔ شـهادت خود شهادت دهد یا نه؟ حضرت پاسخ داد: اگر شهادت را به یاد بیاورد و زمان شهادت را به یاد داشته باشد، شهادتش جایز است.»

۵۹۴- ۴۵۸۴۰- (۶) جمیل گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ شهادت ناشنوا در خصوص قتل پرسیدم. حضرت فرمود: سخن اول او گرفته می‌شود ولی دوّمین سخنش نه.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۴۵۳

۵۹۵- ۴۵۸۴۱- (۷) امام صادق علیه السـلام فرمود: «شـهادت لال اگر اشارهٔ او معلوم و مفهوم باشـد، جایز است. دختری غیرعرب را که درباره‌اش شک و تردید داشتند [که آیا کافر است یا مسلمان]، نزد رسول خدا آوردند.

حضـرت به دختر فرمود: من چه کسـی هستم؟ دختر اشاره‌ای به آسـمان و حضـرت و به مردم کرد؛ به این معنی که تو پیامبر خدا به سوی مردم هستی. حضرت فرمود: این دختر، مسلمان است. پس اسلام را به او آموختند و حضرت با مردم بر اثر بیماری، نشسته نماز خواند و مردم پشت سر حضرت ایستادند. حضرت با اشاره به آنان می‌فرمود که: بنشینید و آنان می‌نشستند. بنابراین اشارهٔ مفهوم اگر روشن باشد، جای سخن می‌نشیند.»

ارجاعات

گذشت:

بـاب شـشم از ابواب طلاق و بـاب بیست و هشـتم از ابواب قضاء را ملاحظه کنیـد و می‌توان بر جواز شـهادت نابینا، ناشـنوا و لال به عمومات و اطلاقات استدلال جست.

باب ۳۳ جواز شهادت بر زن در موردی که شناسایی شود

۵۹۶- ۴۵۸۴۲- (۱) امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «شهادت بر اقرار زن در صورتی که رویش باز نباشد اشکالی ندارد؛ البته اگر زن شـناخته شده یا کسـی حاضـر باشد که او را بشناسد. ولی اگر زن شناخته شده نیست و کسی که او را بشناسد هم نیست، در این صورت جایز نیست که علیه آن زن یا بر اقرار او- بی آن که رویش را باز و بدان نگاه کنند- شهادت دهند.»
متن روایت در کتـاب من لاـ یحضـره الفقیه: «امـام موسـی بن جعفر علیه السـلام فرمود: شـهادت بر اقرار زن در حـالی که رویش باز نیست، اشـکالی ندارد؛ البته زن شـخصاً شناخته شده باشد یا کسی حاضر باشد که او را بشناسد. ولی این در نزد آنان جایز نیست که شاهدان بر اقرار زن شهادت دهند بدون این که رویش باز و به آن نگاه شود.»
منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۴۵۵

باب ۳۴ حکم شهادت بر شهادت مرد

۵۹۷- ۴۵۸۴۳- (۱) محمّد بن مسـلم از امام باقر علیه السـلام دربارهٔ شهادت بر شهادت مرد با این که مرد در همان شهر حاضر است، روایت کرده است که: «حضـرت فرمود: آری؛ گرچه پشت سـتونی باشـد، شـهادت بر شـهادت جایز است. اگر او به دلیلی نمی‌تواند خود اقامـهٔ شـهادت کنـد و این دلیل او را باز می‌دارد از این که حاضـر شود و اقامهٔ شـهادت کند، بنابراین اقامهٔ شـهادت بر شـهادت اشکالی ندارد.»
۵۹۸- ۴۵۸۴۴- (۲) امیرالمؤمنین علیه السلام پیوسته شهادت مردی را بر مردی جایز نمی‌دانست مگر شهادت دو مرد بر یک مرد.
متن روایت در من لا یحضـره الفقیه: «غیاث بن ابراهیم از امام جعفر صادق علیه السلام از پدرشان علیه السلام روایت کرده است که: «امیرالمؤمنین علی علیه السلام شهادت مردی بر شهادت مردی را جایز نمی‌دانست مگر شهادت دو مرد بر شهادت یک مرد را.»
۵۹۹- ۴۵۸۴۵- (۳) اگر مردی بر شـهادت مردی شـهادت دهـد، شـهادتش جـایز و آن نیمی از شـهادت است و اگر دو مرد عادل بر شهادت دادن مردی شهادت دهند، شهادت یک مرد ثابت می گردد.
۶۰۰- ۴۵۸۴۶- (۴) در مقنع: «اگر مردی بر شـهادت دادن مردی شـهادت دهد، شهادتش جایز و آن نیمی از شهادت است و اگر دو مرد بر شـهادت یک مرد شـهادت دهند، شـهادت یک مرد ثابت می‌شود گرچه کسی که بر او شهادت داده شده، همراه او در همان شهرش است.
و اگر هر دو حاضـر شوند و یکی از این دو بر شـهادت دادن دیگری شـهادت دهد ولی رفیقش انکار کند که او را شاهد بر شهادت خویش گرفته باشد، در این صورت گفتهٔ عادل‌ترین این دو پذیرفته می‌شود.»
منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۴۵۷
۶۰۱- ۴۵۸۴۷- (۵) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «شهادت مردی بر مرد زنده‌ای را جایز نمی‌دانم گرچه آن مرد در یمن باشد.»
۶۰۲- ۴۵۸۴۸- (۶) امام باقر علیه السلام فرمود: «بر شهادت خودت کسی را که خیرت را می‌خواهد، شاهد بگیر. گفتند:

خداوند تو را شایسته بدارد! چگونه؟ آن شخص کم و زیاد می‌کند. حضرت فرمود: نه؛ ولی کسی را که شهادت را برایت به خاطر بسپارد و شهادت بر شهادت جایز نیست.»

۶۰۳- ۴۵۸۴۹- (۷) امیرالمؤمنین علیه السلام شهادت بر شهادت را در خصوص حدّ جایز نمی‌دانست.

۶۰۴- ۴۵۸۵۰- (۸) امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمود: «شهادت بر شهادت در خصوص حدّ و در حدّ کفالت، جایز نیست.»

۶۰۵- ۴۵۸۵۱- (۹) شهادت بر شهادت، در حدود جایز نیست.

۶۰۶- ۴۵۸۵۲- (۱۰) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «شهادت در حدّ کفالت و شهادت بر شهادت در حدّ جایز نیست. نامهٔ قاضی بر قاضی در خصوص حدّ جایز نیست.»

۶۰۷- ۴۵۸۵۳- (۱۱) عبدالرحمن بن أبی عبداللّه از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که بر شهادت مردی، شهادت داده است و آن مرد آمده و گفته که من وی را شاهد نگرفته بودم، حضرت فرمود: «شهادت عادل‌ترین این دو جایز است ولی اگر عدالت این دو یکسان است، شهادتش جایز نیست.»

۶۰۸- ۴۵۸۵۴- (۱۲) عبدالرحمن بن أبی عبداللّه از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که بر شهادت مردی، شهادت داده و آن فرد آمده و گفته است که وی را شاهد نگرفته بودم، روایت کرده است که: «حضرت فرمود:

شهادت عادل‌ترین این دو جایز است.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۴۵۹

۶۰۹- ۴۵۸۵۵- (۱۳) ابن سنان از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که بر شهادت مردی شهادت داده و آن مرد آمده و گفته که او را شاهد نگرفته بودم، روایت کرده است که: «حضرت فرمود: شهادت عادل‌ترین آنها جایز است و اگر عدالت آن دو یکی است، شهادت او جایز نیست.»

باب ۳۵ قبول شهادت خواجه، ختنه نکرده و ناقص العضو

اشاره

۶۱۰- ۴۵۸۵۶- (۱) امام باقر علیه السلام فرمود: «قدامةبن مظعون را که شراب خورده بود، نزد عمربن الخطّاب آوردند. دو نفر علیه وی شهادت دادند: یکی خواجه که همان عمرو تمیمی و دیگری معلّی بن الجارود بود. یکی از این دو، شهادت دادند که او را دیده شرب خمر می‌کند و دیگری شهادت داد که او را دیده که شراب استفراغ می‌کند.

عمر، سوی مردمانی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله فرستاد که در میان‌شان امیرالمؤمنین علیه السلام بود. عمر به امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: ای ابوالحسن، نظر شما چیست؟ تو همان کسی هستی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: تو عالم‌تر از همهٔ امّتی و از همه به حقّ بهتر قضاوت می‌کنی. این دو نفر دربارهٔ شهادت‌شان اختلاف کرده‌اند. حضرت فرمود: این دو در شهادت‌شان اختلاف ندارند و آن کس تا شراب نخورده باشد آن را استفراغ نمی‌کند.

عمر پرسید: آیا شهادت خواجه جایز است؟ حضرت فرمود: نبودن ریش او و چیزی جز نبودن و از بین رفتن بعضی از اعضاء و جوارحش نیست.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب دوازدهم از ابواب جماعت فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام: «شهادت کسی که ختنه نشده، جایز نیست.»
و در روایت ابی الجوزاء مانند آن.
و بر این مفاد دلالت دارد عموم و اطلاقی که دربارهٔ پذیرش شهادات عادلان آمده است.
منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۴۶۱

گذشت:

در روایت یکم از باب سوّم از ابواب بیع، این گفته را که: «برای حضرت نوشتم که: مردی است چند قطعه زمین دارد، می‌خواهد برای مکّه برود و آبادی، چند مرحله از منزلش فاصله دارد و حدود زمینش به او داده نشده است ولی حدود چهارگانهٔ آبادی معلوم است. او به شاهدان می‌گوید شاهد باشید که من همهٔ آبادی را به فلانی فروختم. همان که یک حدّش از کجاست و حدّ دوم و سوم و چهارم. (تا آنجا که گوید): آیا برای شاهدی که او را برای همهٔ آبادی شاهد گرفته است، جایز است که شهادت به حدود همهٔ قطعه‌های زمینی بدهد که برای این شخص در آن آبادی است؛ اگر حدود آن قطعه‌ها را به گفتهٔ گروهی از اهالی این آبادی می‌شناسد و آنان عادل باشند؟ حضرت فرمود: آری؛ بر یک چیز مفهوم و شناخته شده، شهادت دهند- ان شاءاللّه- ...» ملاحظه کنید.

باب ۳۶ حکم شهادت شهود به حدود ملک

باب ۳۷ چهار شاهد در زنا و دو شاهد در غیر آن

اشاره

و دو نفر از مردان (عادل) خود را (بر این حقّ) شاهد بگیرید و اگر دو مرد نبودند، یک مرد و دو زن از کسانی که مورد رضایت و اطمینان شما هستند، انتخاب کنید؛ (و این دو زن، باید با هم شاهد قرار گیرند)، تا اگر یکی انحرافی یافت، دیگری به او یادآوری کند ...
«۱» و کسانی از زنان شما که مرتکب زنا شوند، چهار نفر از مسلمانان را به عنوان شاهد بر آنها بطلبید؛ اگر گواهی دادند، آنان (زنان) را در خانه‌ها (ی خود) نگاه دارید تا مرگ‌شان فرا رسد؛ یا این که خداوند، راهی برای آنها قرار دهد. «۲»

---

(۱). بقره ۲/ ۲۸۲.

(۲). نساء ۴/ ۱۵.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۴۶۳

۶۱۱- ۴۵۸۵۷- (۱) ... از محمّد بن سنان روایت کرده است که: «حضرت رضا علیه السلام در پاسخی که به پرسش‌های وی داده نوشته است: در زنا چهار شاهد قرار داده شده و در باقی حقوق، دو شاهد به دلیل سختی حدّ زناکار محصن؛ چرا که در خصوص وی قتل ثابت است. بنابراین دربارهٔ وی شهادت، مضاعف و تشدید شد، است؛ چون خودش کشته می‌شود و نسب فرزندش از بین

می‌رود و ارث‌بری فاسد می گردد.»

۶۱۲- ۴۵۸۵۸- (۲) امام صادق علیه السلام به ابوحنیفه که خدمت امام رسیده بود، در روایتی فرمود: «کدام نزد خدا بزرگ‌تر است، زنا یا قتل نفس؟ او گفت: قتل نفس. حضرت فرمود: خداوند در قتل نفس دو شاهد قرار داده ولی در زنا چهار شاهد و اگر بنا بر قیاس بود، چهار شاهد باید در قتل نفس باشد؛ چون قتل نفس بزرگ‌تر است.»

۶۱۳- ۴۵۸۵۹- (۳) ابوحنیفه گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: چگونه است که در قتل، دو شاهد جایز است ولی در زنا جز چهار شاهد جایز نیست؛ با این که قتل سخت‌تر از زناست؟

حضرت فرمود: چون قتل یک کار است ولی زنا دو کار؛ لذا در زنا جز چهار شاهد جایز نیست.

دو شاهد بر مرد و دو شاهد بر زن.»

مشابه این روایت؛ بعضی از یاران‌مان از ابوحنیفه روایت کرده است. او گوید: «امام به من گفت:

ای ابوحنیفه، چه چیزی نزد شماست؟

ابوحنیفه گوید: گفتم: نزد ما در این باره جز گفتهٔ عمر نیست که خداوند در شهادت دو کلمه را بر بندگان گرفته است. ابوحنیفه گوید: امام به من فرمود: این گونه نیست ای ابوحنیفه. ولی زنا در آن دو حدّ است و جایز نیست مگر این که دو نفر بر یک نفر شهادت دهند؛ چون مرد و زن هر دو باید حدّ بخورند. ولی قتل بر قاتل اجرا می گردد و از مقتول دفع می‌شود.»

۶۱۴- ۴۵۸۶۰- (۴) در علل احکام که فضل بن شاذان از حضرت رضا علیه السلام آورده است، آمده که: «حضرت فرمود:

تنها به این دلیل مردم مأمور به اذان شدند ... (تا آن که گوید): و بعد از تکبیر دو شهادت قرار گرفت؛ چون شروع ایمان همان یکتاپرستی و اقرار به یگانگی خداوند و اقرار به رسالت رسول است و اطاعت این دو و معرفت‌شان همراه است و باز به این دلیل که اصل ایمان همین دو شهادت است؛ لذا دو شهادت، دو شهادت قرار گرفت آن‌گونه که خداوند در دیگر حقوق دو شاهد قرار داده است.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۴۶۵

۶۱۵- ۴۵۸۶۱- (۵) صفوان جمّال گوید: «امام صادق علیه السلام فرمود: در غدیرخم دوازده هزار نفر حضور داشتند که به نفع امیرالمؤمنین علیه السلام شهادت می‌دادند ولی ایشان نتوانستند حقّ خویش را بگیرند و این در حالی است که فردی از شما مالی دارد [حقّ از دست رفته] و دو شاهد دارد، او حقّ خویش را می گیرد! اما عاقبت، حزب خدا دربارهٔ علی علیه السلام پیروزند.»

۶۱۶- ۴۵۸۶۲- (۶) عمربن یزید گوید: «امام صادق علیه السلام بی آن که سوالی کرده باشم، خود فرمود: ای اباحفص، شگفت‌آور است آنچه علی بن ابیطالب امیرالمؤمنین علیه السلام دید! ده هزار شاهد داشت ولی نتوانست حقّ خود را بگیرد، با این که فرد با دو شاهد حقّ خود را می گیرد ...»

۶۱۷- ۴۵۸۶۳- (۷) امام صادق علیه السلام بیان داشت: «امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: اگر من باشم، اولین شاهدی که شهادت می‌دهد نخواهم بود. منظور در شهادت به زناست.»

۶۱۸- ۴۵۸۶۴- (۸) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «من دوست ندارم که نخستین شاهد از چهار شاهد باشم.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت چهل و سوّم از باب هفتم از ابواب مقدّمات، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «خداوند عز و جل در قتل نفس دو

شاهد پذیرفته است ولی در زنا جز چهار شاهد نپذیرفته است.»

و در روایت چهل و پنجم، مانند آن.

و در روایت چهل و نهم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «چگونه در قتل به دو شاهد راضی شده ولی در زنا جز به چهار شاهد تن نداده است؟»

و در روایت چهل و نهم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «ای ابوحنیفه، قتل نزد تو سخت‌تر است یا زنا؟

او گفت: قتل. حضرت فرمود: پس چگونه است که خداوند در قتل به دو شاهد دستور داده ولی در زنا به چهار شاهد؟»

و در روایت پانزدهم از باب هفدهم از ابواب اذان، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «پس دو شهادت، دو شهادت قرار داد؛ آن‌گونه که در همهٔ حقوق دو شاهد قرار داده شده است.»

و در باب نوزدهم از ابواب قضاء، چیزی که بر برخی از مقصود دلالت دارد.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۴۶۷

می آید:

در باب بعدی و باب پس از آن، چیزی که بر این مفاد دلالت دارد.

و در روایات باب دهم از ابواب حدّ زنا، چیزی که بر آن دلالت دارد.

و در روایت نهم و دهم از همین باب، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «من اوّلین شاهد از چهار شاهد نخواهم بود. ترسِ آن دارم که بعضی از شاهدان وحشت کنند و شهادت ندهند و در نتیجه تازیانه بخورم.»

و در روایات باب سی و ششم، چیزی که بر بعضی از مقصود دلالت دارد.

باب ۳۸ اثبات حقِّ مالی به شهادت شاهد مرد و سوگند مدّعی یا به شهادت دو زن و سوگند مدّعی یا به شهادت یک مرد و دو زن

اشاره

۶۱۹- ۴۵۸۶۵- (۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله پیوسته با یک شاهد و سوگند صاحب حقّ حکم می‌داد.»

۶۲۰- ۴۵۸۶۶- (۲) حمّاد بن عیسی گوید: «از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: پدرم برایم روایت کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله با یک شاهد و سوگند حکم می‌داد.»

۶۲۱- ۴۵۸۶۷- (۳) حمّاد بن عیسی گوید: «از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: پدرم گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله با یک شاهد و سوگند [صاحب حقّ] حکم می کرد.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۴۶۹

۶۲۲- ۴۵۸۶۸- (۴) ابوبصیر گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که از مردی حقّی طلبکار است و تنها یک شاهد دارد، پرسیدم. حضرت فرمود: پیوسته رسول خدا صلی الله علیه و آله با یک شاهد و سوگند صاحب حقّ حکم می‌داد و این در خصوص دَیْن بود.»

۶۲۳- ۴۵۸۶۹- (۵) قاسم بن سلیمان گوید: «از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله با

شهادت یک مرد به همراه سوگند طلبکار تنها در خصوص بدهی حکم می‌داد.»

۶۲۴- ۴۵۸۷۰- (۶) رسول خدا صلی الله علیه و آله با شهادت یک شاهد و سوگند مدّعی حکم می‌داد.

۶۲۵- ۴۵۸۷۱- (۷) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «جبرئیل علیه السلام شهادت یک شاهد و سوگند صاحب حقّ را برایم آورد و امیرالمؤمنین علیه السلام هم بدان در عراق حکم می‌کرد.»

۶۲۶- ۴۵۸۷۲- (۸) رسول خدا صلی الله علیه و آله با سوگند همراه با یک شاهد حکم می‌داد و امیرالمؤمنین علی علیه السلام هم در عراق بدان حکم می‌داد.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۴۷۱

۶۲۷- ۴۵۸۷۳- (۹) امام صادق علیه السلام در نامه‌ای که بر مفضّل بن عمر نوشت، فرمود: «پیوسته رسول خدا صلی الله علیه و آله با یک شاهد به همراه سوگند مدّعی حکم می‌داد و حقّ مسلمان را باطل نمی‌کرد و شهادت مؤمن را ردّ نمی‌نمود.»

۶۲۸- ۴۵۸۷۴- (۱۰) امام صادق علیه السلام فرمود: «پیوسته رسول خدا صلی الله علیه و آله در خصوص بدهی، شهادت یک مرد و سوگند صاحب حقّ را جایز می‌دانست ولی در خصوص هلال ماه، جز دو شاهد عادل را جایز نمی‌دانست.»

۶۲۹- ۴۵۸۷۵- (۱۱) امام صادق علیه السلام بیان داشت: «پدرم فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله با شهادت یک نفر و سوگند طرف دعوی حکم می‌داد ولی در هلال ماه نمی‌پذیرفت مگر این که دو شاهد عادل باشد.»

۶۳۰- ۴۵۸۷۶- (۱۲) رسول خدا صلی الله علیه و آله با شهادت یک شاهد و سوگند مدّعی حکم می‌داد.

۶۳۱- ۴۵۸۷۷- (۱۳) و پیوسته رسول خدا صلی الله علیه و آله بر پایهٔ شهادت یک نفر به همراه سوگند مدّعی حکم می‌کرد و حقّ مسلمان را باطل نمی‌کرد و شهادت مؤمن را ردّ نمی‌نمود.

۶۳۲- ۴۵۸۷۸- (۱۴) رسول خدا صلی الله علیه و آله پیوسته شهادت یک شاهد را به همراه سوگند طلبکار در خصوص فقط اموال، جایز می‌دانست و این فرمودهٔ امیرالمؤمنین، امام باقر و امام صادق علیهم السلام است.

بروجری، آقا حسین طباطبایی - مترجمان: حسینیان قمی، مهدی - صبوری، م، منابع فقه شیعه، ۳۱ جلد، انتشارات فرهنگ سبز، تهران - ایران، اول، ۱۴۲۹ ه ق

منابع فقه شیعه؛ ج ۳۰، ص: ۴۷۱

۶۳۳- ۴۵۸۷۹- (۱۵) عبدالرحمن بن حجّاج گوید: «حکم بن عتیبه و سلمهٔبن کهیل، خدمت امام باقر رسیدند و از حضرت دربارهٔ یک شاهد و سوگند پرسیدند. حضرت فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با یک شاهد و سوگند حکم داد و امیرالمؤمنین علی علیه السلام نزد شما در کوفه بدان حکم کرد. آن دو گفتند: این برخلاف قرآن است! حضرت فرمود: کجا آن را خلاف قرآن یافتید؟ آن دو گفتند: خداوند تبارک و تعالی می‌گوید: و دو نفر عادل از خودتان را شاهد بگیرید. حضرت باقر علیه السلام به آن دو فرمود: آیا فرمودهٔ خداوند که: دو عادل را از خودتان به شهادت گیرید، این است که شهادت یک نفر و سوگند را نپذیرید؟ سپس حضرت فرمود:

امیرالمؤمنین علی علیه السلام در مسجد کوفه نشسته بود که عبداللّه بن قفل تمیمی که همراهش زره طلحه بود، گذر کرد. حضرت به او فرمود: این زره طلحه است که به سرقت و خیانت در روز درگیری بصره گرفته شده است.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۴۷۳

عبداللّه بن قفل به حضرت گفت: میان من و خودت همان قاضی‌ای که برای مسلمانان پسندیده‌ای، قرار بده. حضرت، شریح را میان

خود و عبداللّه بن قفل حکم قرار داد. امیرالمؤمنین علی‌به شریح گفت: این زره طلحه است که در روز درگیری بصره به سرقت و خیانت گرفته شده است.

شریح به حضرت گفت: ای امیرالمؤمنین، بر فرمودهٔ خودتان بیّنه (دو شاهد) بیاورید. حضرت، امام حسن علیه السلام را آورد. او شهادت داد که آن زره طلحه است که به خیانت و سرقت در روز درگیری بصره گرفته شده است. شریح گفت: این یک شاهد است و من با یک شاهد حکم نمی‌کنم تا آن که شاهد دیگری هم همراه آن باشد. حضرت، قنبر را خواست. او هم شهادت داد که این زره طلحه است و در روز بصره [جنگ جمل] به خیانت و سرقت رفته است.

شریح گفت: این برده است و من با شهادت برده حکم نمی‌دهم. حضرت صادق علیه السلام فرمود:

امیرالمؤمنین علی علیه السلام خشمگین گشت و فرمود: این زره را بگیرید؛ شریح سه بار به ستم و جور حکم داد.

حضرت صادق علیه السلام فرمود: شریح از جایگاه خویش کنار رفت و گفت: من میان دو نفر حکم نمی‌کنم تا به من بگویی که از کجا سه بار قضاوت از روی ستم داشته‌ام.

حضرت به او فرمود: وای بر تو! چون من به تو گفتم که این زره طلحه است که در روز بصره [جنگ جمل] به خیانت و سرقت رفته است، تو گفتی که بر گفته‌ات بیّنه (دو شاهد) بیاور با این که رسول خدا فرمود: هر کجا که غلولی [یعنی چیزی که از بیت‌المال به خیانت برده شده] یافت شد، بدون بیّنه گرفته می‌شود. ولی من گفتم تو روایت را نشنیده‌ای، این یک قضاوت از روی ستم؛ سپس امام حسن علیه السلام را آوردم و او شهادت داد و تو گفتی این یک شاهد است و من با شهادت یک نفر حکم نمی‌کنم تا آن که همراه وی دیگری هم باشد؛ با این که رسول خدا صلی الله علیه و آله با شهادت یک نفر و سوگند حکم می‌کرد. این دو قضاوت از روی ستم؛ سپس قنبر را آوردم و او شهادت داد که آن زره طلحه است و به خیانت در روز درگیری بصره برده شده است و تو گفتی که این برده است و من بر پایهٔ شهادت برده حکم نمی‌دهم؛ با این که شهادت برده- اگر برده عادل باشد- مشکلی ندارد. (این سه قضاوت از روی ستم). سپس حضرت فرمود: ای شریح، وای بر تو! امام مسلمانان بر بزرگ‌تر از این امور بر مسلمانان امین دانسته شده است.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۴۷۵

۶۳۴- ۴۵۸۸۰- (۱۶) محمد بن قیس از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که: «امیرالمؤمنین علیه السلام در مسجد کوفه بود و مانند همین روایت را آورده است و افزوده که: سپس حضرت باقر علیه السلام فرمود: اوّلین کسی که شهادت برده را نپذیرفت «رمع» [منظور عمر است] بود.»

۶۳۵- ۴۵۸۸۱- (۱۷) امام صادق علیه السلام فرمود: «پیوسته رسول خدا صلی الله علیه و آله با شهادت یک نفر همراه با سوگند صاحب حقّ حکم می‌داد.»

۶۳۶- ۴۵۸۸۲- (۱۸) امام صادق علیه السلام فرمود: «رسول صلی الله علیه و آله شهادت یک شاهد را همراه با سوگند صاحب حقّ اگر سوگند بخورد که آن حقّ است، جایز دانست.»

۶۳۷- ۴۵۸۸۳- (۱۹) جابربن عبداللّه گوید: «جبرئیل نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و برای حضرت دستور آورد که با سوگند و یک شاهد [حقّ را] بگیرد.»

۶۳۸- ۴۵۸۸۴- (۲۰) ... امام صادق علیه السلام از پدرانش علیهم السلام: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: جبرئیل علیه السلام بر من نازل شد و دستور حجامت کردن و این که سوگند (صاحب حقّ) همراه با یک شاهد را بپذیرم، آورد.»

۶۳۹- ۴۵۸۸۵- (۲۱) امام رضا علیه السلام فرمود: «ابو حنیفه به امام جعفر صادق علیه السلام گفت: چگونه با سوگند همراه با یک شاهد حکم می‌دهید؟ امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله بدان حکم کرد و امیرالمؤمنین علی علیه السلام

هم نزد شما بدان حکم داد. ابوحنیفه خندید! امام صادق علیه السلام فرمود: شما با شهادت یکی، حکم به شهادت صد نفر می‌دهید؟ ابوحنیفه گفت: نمی‌کنیم. حضرت فرمود: بله می‌کنید. صد نفر شهادت می‌دهند، شما یک نفر را می‌فرستید و آن یک نفر دربارهٔ آنان تحقیق می‌کند. سپس شهادت آنان را به گفتهٔ این یک نفر جایز می‌دانید.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۴۷۷

۶۴۰– ۴۵۸۸۶– (۲۲) احمدبن محمّد ابی نصر گوید: «از امام رضا علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: ابوحنیفه به امام صادق علیه السلام گفت: شما به یک شاهد و سوگند اکتفا می‌کنید؟ حضرت فرمود: آری. رسول خدا صلی الله علیه و آله بدان حکم کرده و امیرالمؤمنین علیه السلام در میان شما بدان [شاهد و سوگند] حکم داده است. ابوحنیفه تعجب کرد!

امام صادق علیه السلام فرمود: از این عجیب‌تر این است که شما با یک شاهد دربارهٔ صد شاهد حکم می‌کنید و به شهادت آنان، با گفتهٔ یک شاهد اکتفا می‌کنید! ابوحنیفه به حضرت گفت: ما نمی‌کنیم.

حضرت فرمود: بله شما یک مرد را می‌فرستید، او دربارهٔ صد شاهد تحقیق می‌کند و شما بر اساس گفتهٔ آن یک نفر شهادت آنان را با این که او یک فرد است، جایز می‌دانید.»

۶۴۱– ۴۵۸۸۷– (۲۳) امام باقر علیه السلام فرمود: «اگر اختیار با ما بود، ما شهادت یک مرد را در صورتی که خوبی او معلوم بود، با سوگند طرف در خصوص حقوق مردم جایز می‌دانستیم ولی دربارهٔ حقوق خدا یا رؤیت هلال ماه، نه.»

شیخ طوسی قدس سره در کتاب استبصار گوید: «این روایت را ما باز بر این حمل می‌کنیم که حضرت بر پایهٔ یک شاهد و سوگند در خصوص حقوق مردم که همان دَیْن [بدهی] باشد، حکم می‌داد نه حقوق دیگری غیر از دَیْن [بدهی] و این به دلیل بیانی است که در روایات پیشین آمده است.»

۶۴۲– ۴۵۸۸۸– (۲۴) حمّاد بن عثمان گوید: «از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام در مورد دَیْن [بدهی] شهادت یک مرد و سوگند مدّعی را جایز می‌دانست.»

۶۴۳– ۴۵۸۸۹– (۲۵) امیرالمؤمنین علی علیه السلام خیانت ابن هرمه را دریافت. او مسؤول بازار اهواز بود. حضرت به رفاعه نوشت: «چون نامه‌ام را خواندی، ابن هرمه را از بازار برکنار کن و در برابر دیدگان مردم او را بازداشت و زندانی‌اش کن و جارچی، ماجرای او را باز گوید و به کارگزارانت نامه بنویس و نظر مرا دربارهٔ وی به آنان اعلام کن و در این باره غفلت و تفریط تو را نگیرد که نزد خدا هلاک می‌شوی و تو را به بدترین شکل عزل خواهم کرد و تو را از این کار در پناه خدا قرار می‌دهم و چون روز جمعه شود، او را از زندان بیرون کش و سی و پنج تازیانه به او بزن و او را در بازارها بگردان و هر کس که علیه ابن هرمه شاهدی آورد، او را علاوه بر داشتن یک شاهد سوگند بده و از درآمد ابن هرمه،

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۴۷۹

هر چه علیه او شاهد شهادت داده به این شخص بده و دستور بده که او را با خواری و ذلّت و دشنام به زندان برند و دو پایش را در بند کن و به هنگام نماز او را بیرون بیاور و مگذار که او با کسی که به نزد وی غذا و آب و لباس و زیرانداز می‌برد، خلوت کند و مگذار که کسی نزد وی برود که دفاع و خصومت را به وی یاد و به او امید رهایی بدهد و اگر ثابت شد نزد تو کسی است که به او چیزی یاد داده که به آن به مسلمانی ضرر برساند، آن کس را با تازیانه بزن و زندانی‌اش کن تا توبه کند و دستور بده که زندانیان را در شب به فضای باز زندان ببرند تا تفریح کنند جز ابن هرمه؛ مگر این که از مرگش بترسی که در این صورت او را به همراه زندانیان به حیاط زندان ببر و اگر دیدی که توان و قدرت دارد، او را پس از سی روز، سی و پنج تازیانهٔ دیگر پس از سی و پنج تازیانهٔ اوّل بزن و کاری را که دربارهٔ بازار می‌کنی و کسی را که پس از این خیانتکار انتخاب می‌کنی، به من گزارش بده و حقوق این خیانتکار را قطع کن.»

۶۴۴- ۴۵۸۹۰- (۲۶) منصور بن حازم گوید: «فرد مورد اعتمادی از ابوالحسن علیه السلام برایم روایت کرد که حضرت فرمود: اگر دو زن برای طلبکار شهادت دادند و خودش سوگند خورد، آن جایز است.»

۶۴۵- ۴۵۸۹۱- (۲۷) یونس از کسی که روایت کرده است؛ او گوید: «استخراج (و اثبات) حقوق، چهار گونه است: با شهادت دو مرد عادل؛ و اگر دو مرد عادل نبود، یک مرد و دو زن؛ و اگر دو زن نبود، یک مرد و سوگند مدّعی؛ و اگر یک شاهد هم نبود، سوگند مدّعیٰ علیه. ولی اگر مدّعیٰ علیه سوگند نخورد و سوگند را به مدّعی برگرداند، سوگند بر مدّعی واجب است که سوگند بخورد و حقّش را بگیرد. در نتیجه اگر سوگند نخورد، چیزی برای او نیست.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۴۸۱

۶۴۶- ۴۵۸۹۲- (۲۸) امام صادق علیه السلام فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله شهادت زنان را با سوگند طلبکار در خصوص بدهی جایز دانست. طلبکار به خدا سوگند می‌خورد که حقّش ثابت است.»

محمد بن الحسن [شیخ طوسی قدس سره] در کتاب استبصار گوید: «شایسته است که این روایت مجمل را بر روایت مقید اوّل حمل کنیم و آن این که چون حق در باب دیدن با شهادت یک مرد و سوگند مدّعی ثابت می‌شود، همینطور با شهادت دو زن و سوگند مدّعی ثابت می گردد و شهادت یک زن در این حال جایز نیست.»

۶۴۷- ۴۵۸۹۳- (۲۹) امیرالمؤمنین علی علیه السلام دربارهٔ فرمودهٔ خداوند عز و جل که: اگر دو مرد نبودند، یک مرد و دو زن، فرمود: «دو زن در خصوص شهادت، برابر با یک مرد است؛ بنابراین اگر دو مرد یا یک مرد و دو زن بود که شهادت را بپا دارند، بر پایهٔ شهادت آنان حکم می گردد. (تا آن که گوید): زنی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: چرا دو زن در شهادت و ارث، برابر با یک مرد است؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای زن، این حکمی است از پادشاهی عادل و حکیم که ظلم و جور نمی کند و تمایل به یک طرف ندارد. آنچه از شما باز دارد، برای او سودی ندارد و آنچه به شما بدهد، از او کم نمی‌سازد. ولی او با دانش خود تدبیر می کند. ای زن، این بدان جهت است که شما دین و عقل‌تان ناقص است.

زن گفت: ای رسول خدا، نقص دین ما چیست؟ حضرت فرمود: یکی از شما نیمی از عمرش را می‌نشیند و به خاطر حیض بودن نماز نمی‌خواند و شماها زیاد لعن و کفران نعمت می کنید.

یکی از شما ده سال یا بیشتر نزد مردی می‌ماند، آن مرد به او نیکی می کند و نعمت می‌دهد ولی اگر یک روز دست مرد تنگ شود یا با زن درگیر گردد، زن به او می گوید: من هرگز از تو خیری ندیده‌ام!»

۶۴۸- ۴۵۸۹۴- (۳۰) پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «مؤمن به تنهایی حجت است و مؤمن به تنهایی جماعت است.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت سی و نهم از باب هشتاد و نهم از ابواب اطعمه، فرمودهٔ امام صادق علیه السلام که: «سرکه و سوگند با یک شاهد را جبرئیل از آسمان آورد.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۴۸۳

باب ۳۹ حکم شهادت دو عادل بر کفر کافر و جادوگریِ جادوگر

اشاره

۶۴۹- ۴۵۸۹۵- (۱) مسمع بن عبدالملک از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که: «امیرالمؤمنین علیه السلام دربارهٔ زندیق اگر دو مرد عادل خوشنام علیه او شهادت و هزار نفر به پاکی او شهادت می‌دادند، حکم می‌کرد شهادت دو مرد جایز و شهادت هزار نفر باطل است؛ چرا که زندقه و کفر، دینی است که شخص، آن را پنهان می‌دارد.»

۶۵۰- ۴۵۸۹۶- (۲) امیرالمؤمنین علی علیه السلام پیوسته شهادت دو مرد عادل خوشنام را بر مردی مبنی بر این که زندیق [کافر شده] است، جایز می‌دانست؛ گرچه هزار نفر به پاکی وی شهادت می‌دهند و شهادت هزار نفر را باطل می‌کرد؛ چون کفر، دینی است که شخص پنهان می‌دارد.»

۶۵۱- ۴۵۸۹۷- (۳) امیرالمؤمنین علی علیه السلام زنادقه را توبه می‌داد. ولی کسی را که در اسلام متولد شده بود، توبه نمی‌داد و پیوسته شهادت دو مرد عادل را بر مردی مبنی بر این که او زندیق است، می‌پذیرفت؛ گرچه هزار نفر به پاکی او شهادت دهند و به شهادت هزار نفر توجهی نمی‌کرد.

۶۵۲- ۴۵۸۹۸- (۴) از رسول خدا صلی الله علیه و آله دربارهٔ ساحر سئوال شد. حضرت فرمود: «اگر دو مرد عادل بیایند و علیه او شهادت دهند، خون او حلال است.» امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «اگر دو مرد عادل بر مردی از مسلمانان شهادت دهند که او سحر کرده است، کشته می‌شود.»

۶۵۳- ۴۵۸۹۹- (۵) حضرت علی علیه السلام فرمود: هرگاه دو مرد عادل مسلمان علیه مرد مسلمانی شهادت دهند که او جادوگری می‌کند کشته می‌شود

ارجاعات

می‌آید:

در روایات باب هشتم از ابواب حدّ محارب و مرتد، مناسب این باب.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۴۸۵

باب ۴۰ حکم شهادت بعضی از ورثه بر آزادی بردگان مملوکشان

اشاره

۶۵۴- ۴۵۹۰۰- (۱) منصور بن حازم گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که از دنیا رفته و یک بردهٔ ملکی به جای گذاشته است و بعضی از وارثان شهادت داده‌اند که او آزاد است، پرسیدم. حضرت فرمود: شهادت او در مقدار سهم خودش تنفیذ می‌شود و بردهٔ مملوک در بخش متعلق به غیر او از وارثان برای آزادسازی خویش تلاش می‌کند.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب چهل و چهارم از ابواب عتق.

و نیز باب چهارم از ابواب اقرار مناسب این باب.

باب ۴۱ حکم کسی که شهادت او را قضاتِ عامه قبول ندارند

اشاره

۶۵۵- ۴۵۹۰۱- (۱) راوی گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: شریک [نام یکی از قاضیان اهل سنّت] شهادت ما را نمی‌پذیرد. راوی گوید: امام فرمود: خودتان را خوار نکنید؛ [یعنی برای شهادت دادن نروید].»

۶۵۶- ۴۵۹۰۲- (۲) به امام صادق علیه السلام گفته شد: «شریک، شهادت ما را نمی‌پذیرد. حضرت فرمود: خودتان را ذلیل نکنید.»

۶۵۷- ۴۵۹۰۳- (۳) ابوکهمس گوید: «در خصوص شهادتی که بر من لازم بود، نزد شریک رفتم. او به من گفت: چگونه شهادت تو را جایز بدانم با این که تو منسوب به چیزی هستی که بدان منتسب هستی! ابوکهمس گوید: پرسیدم: آن چیست؟ [یعنی من به چه چیزی منسوب هستم] او گفت: رفض [یعنی رافضی بودن]. ابوکهمس گوید: من گریستم و سپس گفتم: تو مرا به گروهی منتسب می‌سازی که من می‌ترسم از آنان نباشم! پس از آن، شریک شهادت مرا جایز دانست و مشابه این قضیّه برای ابن ابی یعفور و فضیل سکّره، اتفاق افتاده است.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب پنجاه از ابواب جهاد نفس، مناسب این مفاد؛ مراجعه کنید.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۴۸۷

باب ۴۲ قبول شهادت کبوترباز و مسابقه دهنده با این شرط که فاسق نباشند

اشاره

۶۵۸- ۴۵۹۰۴- (۱) علاءبن سیّابه گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ شهادت کبوترباز پرسیدم. حضرت فرمود: اگر به گناه شناخته نمی‌شود، اشکالی ندارد.»

۶۵۹- ۴۵۹۰۵- (۲) علاءبن سیّابه گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ شهادت کسی که کبوتربازی می کند، پرسیدم. حضرت فرمود: اگر به گناه شناخته نشود، اشکالی ندارد.
گفتم: کسانی که نزد ما هستند، می‌گویند عمر گفته است که کبوترباز شیطان است! حضرت فرمود: سبحان‌اللّه! آیا نمی‌دانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فرشتگان به هنگام شرطبندی می‌روند و صاحبش را لعن می کنند؛

به استثنای سم، شتر، پر و تیر؟ که فرشتگان در این موارد حاضر می‌شوند و رسول خدا صلی الله علیه و آله با اسامهٔ بن زید مسابقه گذاشت و اسب را دواند.»

۶۶۰- ۴۵۹۰۶- (۳) علاء بن سیّابه گوید: «شنیدم که او [امام معصوم علیه السلام] می‌فرمود: شهادت کبوترباز اشکالی ندارد و شهادت مسابقه دهنده که بر آن شرطبندی می کند، اشکالی ندارد؛ چرا که رسول خدا اسب را دواند و مسابقه گذاشت و می‌فرمود: فرشتگان برای شرطبندی در خصوص شتر و اسب و تیراندازی حاضر می‌شوند و غیر از اینها، قمار و حرام است.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت پانزدهم از باب بیست و چهارم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «شهادت متّهم جایز نیست.

(تا آن که گوید): و نیز کسانی که با سگ‌ها، کبوتر و خروس‌ها بازی می کنند؛ مادامی که اینها بر عمل‌شان پایدار هستند.»

باب ۴۳ حکم شهادت بر گناه، ربا و طلاق برخلاف سنّت

۶۶۱- ۴۵۹۰۷- (۱) امام صادق علیه السلام از پدرشان روایت کرده‌اند که فرمود: «مردی از انصار نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت:

ای رسول خدا، دوست می‌دارم که شما بر بخششی که به پسرم می کنم، شاهد من باشید. حضرت فرمود: جز او فرزندی نداری؟

گفت: بله، دارم. حضرت فرمود: آیا به آنها هم مانند او بخشیده‌ای؟

گفت: نه. حضرت فرمود: ما گروه پیامبران بر انحراف شاهد نمی‌شویم.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۴۸۹

۶۶۲- ۴۵۹۰۸- (۲) اسماعیل بن مسلم از امام صادق علیه السلام از پدرشان علیه السلام روایت کرده‌اند که: «حضرت شهادت در ربا و جور و انحراف را باطل می کرد و اگر شهود می گفتند ما نمی‌دانستیم، آنان را رها می کرد و اگر می‌دانستند، آنان را تعزیر می کرد.»

۶۶۳- ۴۵۹۰۹- (۳) امیرالمؤمنین علیه السلام پیوسته شهادت در ربا و جور را باطل می کرد. اگر شاهدان می گفتند:

نمی‌دانستیم، آزادشان می کرد و چون می‌دانستند، تعزیرشان می‌نمود.

۶۶۴- ۴۵۹۱۰- (۴) امام صادق علیه السلام فرمود: «شاهد کسی که طلاق می‌دهد، برخلاف سنّت [پیامبر صلی الله علیه و آله] مشو.»

باب ۴۴ حکم شهادت بر زمینی که چیزی در آن دفن شده است

۶۶۵- ۴۵۹۱۱- (۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر چیزی در زمین دفن می کنی، بر آن زمین شاهد بگیر؛ چرا که زمین چیزی را به تو نمی‌دهد.»

مجلسی قدس سره در کتاب روضهٔ المتقین گوید: «چون شخص بسیار می‌شود که فراموش می کند یا می‌میرد و وارث از این جریان اطّلاعی ندارد و در نتیجه حقّ آنان ضایع می گردد.

و ممکن است که منظور از این روایت، تاکید در شاهد گرفتن باشد؛ چرا که غالباً مردم اگر شاهدانی نباشد، مال را انکار می کنند.»

۶۶۶- ۴۵۹۱۲- (۲) زید زرّاد در اصلش [کتاب] گوید: «از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: راز خود را از هر کس پنهان دار و رازت از دو لب بیرون نبر؛ چرا که هر چه از یکی بگذرد، آن آشکار است و چون در زمین چیزی را دفن می کنی و آن را به امانت نزد زمین می‌نهی، بر زمین «۱» شاهد مگیر؛ چرا که زمین امانتت را هرگز به تو باز نمی گرداند.»

(۱). این حدیث با حدیث قبلی در تضاد است؛ ممکن است سقطی یا تصحیفی در کار باشد.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۴۹۱

باب ۴۵ حکم پس گرفتن شهادت

۶۶۷- ۴۵۹۱۳- (۱) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «هر کس که بخواهد شهادتش را از ما پس گیرد، به او پس می‌دهیم.»

۶۶۸- ۴۵۹۱۴- (۲) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «هر کس که نزد ما شهادتی بدهد و پس از آن باز گردد و بخواهد که شهادتش را از ما پس گیرد، ما شهادتش را به او پس می‌دهیم. منظور حضرت تا زمانی است که حکم [قاضی] قطعی نشده باشد.»

باب ۴۶ حکم شهادت بر شنیده‌های گذشته در نَسَب، وفات، وقف‌ها و ...

۶۶۹- ۴۵۹۱۵- (۱) از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که خانه‌ای از آنِ اوست و در آن خانه پنجاه یا شصت سال نشسته است، پس از آن مردی بر او در می‌آید و ادّعا می‌کند که خانه مال اوست و اصل «۱» هم ثابت می‌کند که خانه از آنِ اوست (مدّعی) و آن کس که خانه در دستش است، می‌گوید: من این خانه را از مردی که منقرض شده‌اند، خریده‌ام و شاهدان هم منقرض شده‌اند و گروهی را می‌آورد که شهادت بر شنیدن می‌دهند؛ یعنی شهادت می‌دهند که شنیده‌اند این شخص خانه را آن‌گونه که می گوید خریده است، حضرت فرمود: «اگر شهادت دهند که این خانه را از خویشاوندان این مدّعی‌ای که ادّعای خانه را به واسطهٔ آنان می‌کند خریداری کرده است، ادّعای او ساقط می‌شود وگرنه او بر اصل خویش هست و تنها شهادت بر شنیدن دربارهٔ امور قدیمی از قبیل نسب، وفات، وقف‌ها و مانند آن جایز است.»

باب ۴۷ حکم شهادت کسی که به همراه شاهد مورد وثوق، نزد حاکم شهادت می‌دهد

۶۷۰- ۴۵۹۱۶- (۱) عالم علیه السلام فرمود: «اگر برادر مؤمنت بر مردی حقّ دارد ولی آن مرد حقّ او را نمی‌دهد و برادر مؤمنت تنها یک شاهد دارد ولی شاهد مورد اعتماد است و تو از شاهد دربارهٔ شهادتش تحقیق می کنی، اگر او نزد تو شهادت داد، تو همراه وی نزد حاکم به مثل شهادت وی شهادت بده تا حقّ برادر مسلمان از بین نرود.»

(۱). ظاهراً اصل در اینجا به معنای دلیل و مدرک است.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۴۹۳

۶۷۱- ۴۵۹۱۷- (۲) شیخ طوسی گوید: «عدّه‌ای از ابوالحسن محمد بن احمدبن داوود و ابوعبداللّه حسین بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه به من خبر دادند که آن دو گفته‌اند: از اشتباه‌هایی که محمد بن علی شلمغانی در دین در باب شهادت کرده است از عالم علیه السلام روایت کرده که فرمود: اگر برای برادر مؤمن تو بر مردی حقّی است که به او نمی‌دهد و برادر مؤمن جز یک شاهد ندارد و شاهدش مورد اعتماد است، تو به شاهدش مراجعه می کنی و دربارهٔ شهادتش از وی می‌پرسی و تحقیق می کنی.

پس اگر نزد تو شهادت داد، تو هم همراه وی نزد حاکم مثل شهادت وی شهادت می‌دهی تا حقّ مرد مسلمان از بین نرود و عبارت از ابن بابویه است و او گوید: این دروغی است از وی که ما آن را نمی‌شناسیم و در جای دیگر گفته است که: در آن دروغ است.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۴۹۵

کتاب حدود و تعزیرات

اشاره

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۴۹۷

فصل اول: باب‌های احکام عمومی حدود

باب ۱ فواید حدّ و لزوم اجرای آن بر شخص فرومایه و شریف، حرمت تعطیل و تأخیر و تجاوز از حدّ

اشاره

او زنده را از مرده بیرون می‌آورد و مرده را از زنده، و زمین را پس از مردنش حیات می‌بخشد و همین گونه روز قیامت [از قبرها خارج می‌شوید] بیرون آورده می‌شوید.

«۱» ۶۷۲- ۴۵۹۱۸- (۱) امام باقر علیه السلام فرمود: «حدّی که در زمین اجرا می‌شود، رشدآورتر از چهل شبانه روز باران بر زمین است».

۶۷۳- ۴۵۹۱۹- (۲) امام کاظم علیه السلام دربارهٔ فرمودهٔ خداوند عز و جل: زمین را پس از مردنش حیات می‌بخشد، بیان داشت: «منظور این نیست که خداوند با باران زمین را زنده می‌سازد، بلکه مردانی را بر می‌انگیزد که آنان عدل را احیا می‌کنند و زمین با احیای عدل زنده می‌شود و اجرای یک حدّ برای زمین، از باران چهل صبح [/ روز] سودمندتر است».

۶۷۴- ۴۵۹۲۰- (۳) امام صادق علیه السلام بیان داشت: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اجرای یک حدّ، از باران چهل صبح [/ روز] بهتر است».

---

(۱). روم، ۳۰/ ۱۹.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۴۹۹

۶۷۵- ۴۵۹۲۱- (۴) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «یک ساعت حکومت (قضاوت) امام عادل، از عبادت هفتاد سال برتر است و حدّی که برای خدا در زمین اجرا می‌شود، از باران چهل صبح [/ روز] برتر است».

۶۷۶- ۴۵۹۲۲- (۵) پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «یک روز از حکومت امام عادل از باران چهل روز بهتر است و یک حدّ که در زمین اجرا می‌شود، از عبادت شصت سال برتر است».

۶۷۷- ۴۵۹۲۳- (۶) امام صادق علیه السلام فرمود: «پدرم اقامهٔ حدود خدا را طلب می‌کرد؛ اگر چه در هیچ یک از امور دنیا ترغیب نمی‌کرد. پس [به خاطر اهتمام حدّ و دوری از دنیا] گناهی بر او ننویسد.»

۶۷۸- ۴۵۹۲۴- (۷) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «کسی خوشبخت نمی‌شود، جز با اجرای حدود الهی و کسی بدبخت نمی‌شود

جز با تضییع حدود الهی».

۶۷۹- ۴۵۹۲۵- (۸) زنی نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و عرض کرد: «ای امیرالمؤمنین، من زنا داده‌ام؛ پاکم ساز. خداوند تو را پاکیزه بدارد؛ چرا که عذاب دنیا از عذاب دائمی آخرت آسان‌تر است. حضرت فرمود: از چه گناهی تو را پاک سازم؟ آن زن عرض کرد: من زنا داده‌ام. حضرت به وی فرمود: آیا تو شوهرداری یا نه؟ آن زن عرض کرد: شوهر دارم. حضرت فرمود: آیا شوهرت نزد تو حاضر بود یا غایب از تو؟ آن زن عرض کرد: شوهرم حاضر بود. حضرت فرمود: برو و زایمان کن، آن‌گاه نزد من بیا و چون زن رفت- به گونه‌ای که سخن حضرت را نمی‌شنید- حضرت فرمود: خدایا، این یک شهادت. پس از مدتی، آن زن نزد حضرت آمد و عرض کرد: زایمان کردم؛ هم اکنون مرا پاک ساز. حضرت- به گونه‌ای که آن زن

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۵۰۱

را نمی‌شناسد- پرسید: ای کنیز خدا، تو را از چه پاک سازم؟ آن زن عرض کرد: من زنا داده‌ام؛ مرا پاک ساز. حضرت فرمود: آیا آن زمان که چنین کاری کردی، شوهر داشتی؟

آن زن عرض کرد: آری. حضرت فرمود: شوهرت حاضر بود یا غایب؟ آن زن عرض کرد: شوهرم حاضر بود. حضرت فرمود: برو و فرزندت را شیرده؛ دو سال کامل آن گونه که دستور خداست. راوی گوید: زن بازگشت و چون به جایی رسید که سخن امیرالمؤمنین علیه السلام را نمی‌شنید، حضرت فرمود: خدایا، این دو شهادت و چون دو سال گذشت، زن آمد و عرض کرد: ای امیرالمؤمنین، دو سال به این بچه شیر داده‌ام؛ هم اکنون مرا پاک ساز. حضرت- به گونه‌ای که گویا آن زن را نمی‌شناسد- از وی پرسید:

تو را از چه پاک سازم؟ آن زن عرض کرد: ای امیرالمؤمنین، من زنا داده‌ام؛ مرا پاک ساز. حضرت فرمود: آن زمان که چنین کردی، شوهر داشتی؟ آن زن عرض کرد: آری. حضرت فرمود: آیا شوهرت آن زمان که چنین کردی، غایب بود یا حاضر؟ زن عرض کرد: وی حاضر بود. حضرت فرمود: برو و از فرزندت سرپرستی کن تا آن زمان که فرزند، درک خورد و خوراک پیدا کند و از پشت بام نیفتد و در چاه سقوط نکند. آن زن در حالی که می‌گریست، بازگشت. چون زن رفت و دیگر سخن امام را نمی‌شنید، حضرت فرمود: خدایا، این سه شهادت. عمرو بن حریث در بین راه با این زن روبه رو شد.

از وی پرسید: چرا گریه می‌کنی؟ آن زن گفت: من به خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام رسیده و از وی درخواست کرده‌ام که مرا پاک سازد [اما] ایشان به من فرموده است: از فرزندت سرپرستی کن تا زمانی که عقل خورد و خوراک پیدا کند و از پشت بام نیفتد و در چاهی سقوط نکند و من می‌ترسم که مرگم فرا رسد و حضرت، مرا پاک نساخته باشد. عمرو بن حریث به آن زن گفت: نزد حضرت بازگرد؛ من عهده‌دار سرپرستی فرزند می‌شوم. آن زن بازگشت و گفتهٔ عمرو بن حریث را برای امیرالمؤمنین علیه السلام بازگفت. امیرالمؤمنین علیه السلام- به گونه‌ای که گویا نمی‌داند- از آن زن پرسید: چرا عمرو بن حریث فرزند تو را سرپرستی می‌کند؟ آن زن عرض کرد: ای امیرالمؤمنین، زنا داده‌ام؛ مرا پاک ساز.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۵۰۳

حضرت فرمود: آن زمان که این کار را کردی، شوهر داشتی؟ آن زن گفت: آری. حضرت فرمود:

شوهرت غایب بود یا حاضر؟ زن عرض کرد: حاضر بود.

در اینجا امیرالمؤمنین علیه السلام سر به آسمان برداشت و گفت: خدایا، چهار شهادت برای تو علیه این زن ثابت شد و تو به پیامبرت صلی الله علیه و آله در آنچه از دینت خبر داده‌ای، فرمودی: ای محمد، هر کس که حدّی از حدود مرا تعطیل کند، او با من دشمنی کرده و با این کارش مخالفت و ستیز با من را خواسته است.

من حدود تو را تعطیل نخواهم کرد و خواستار ستیز با تو و تضییع کنندهٔ احکام تو نیستم بلکه من مطیع تو و پیرو سنت پیامبرت صلی

الله علیه و آله هستم.

عمرو بن حریث نگاهی به امیرالمؤمنین علیه السلام کرد؛ گویی که چهرهٔ حضرت چون اناری شکافته شده، سرخ شده بود. وی چون چنین دید، عرض کرد: ای امیرالمؤمنین، تنها به این دلیل که می‌پنداشتم شما تکفّل بچه را دوست می‌داری، کفالت وی را پذیرفتم ولی هم اکنون که شما آن را ناپسند می‌دارید، من چنین نخواهم کرد. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: آیا پس از چهار شهادت! به خدا سوگند! باید با خواری فرزند را کفالت کنی. آن‌گاه امیرالمؤمنین علیه السلام بر بالای منبر رفت و فرمود: ای قنبر، در میان مردم فریاد نماز جماعت سر ده. مردم همه جمع شدند تا آنجا که مسجد پر از جمعیت شد. آن‌گاه امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ای مردم، امام شما به خواست خدا این زن را پشت کوفه می‌برد تا حدّ الهی را بر وی جاری بسازد. امیرالمؤمنین تصمیم گرفت آن‌گاه که شما خارج می‌شوید، چهرهٔ خویش را- آن گونه که شناخته نشوید- بپوشانید و سنگ‌های‌تان را به همراه بیاورید و کسی، دیگری را نشناسد، تا آن زمان که به منزل‌های‌تان بر می‌گردید- ان شاءالله. سپس امیرالمؤمنین علیه السلام از منبر پایین آمدند. صبح که شد، حضرت زن را بیرون بردند و مردم- ناشناس- در حالی که عمامه‌های خویش را بر چهره کشیده بودند و سنگ‌های‌شان را در عباها و آستین‌های‌شان داشتند، بیرون آمدند تا به پشت کوفه رسیدند. حضرت دستور داد چاله‌ای برای زن کندند. آن‌گاه وی را تا کمر در آن

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۵۰۵

چاله قرار داد. سپس بر استر خویش سوار شد و پای خود را در رکاب گذاشت و دو انگشت سبابه‌اش را در گوشش نهاد و با بلندترین صدا فریاد کرد: ای مردم، خداوند تبارک و تعالی به پیامبرش صلی الله علیه و آله عهدی کرد که او نیز همان عهد را با من کرده است: هر کس که حدّی برای خدا بر وی باشد، اجرای حدّ نکند؛ بنابراین هر کس که بر وی مانند حدّی است که بر این زن است، بر این زن حدّ جاری نکند. در نتیجه در آن روز، همهٔ مردم بجز امیرالمؤمنین علیه السلام و امام حسن و امام حسین علیه السلام بازگشتند و تنها این سه نفر حدّ را بر آن زن جاری کردند و کس دیگری با ایشان نبود. راوی گوید: در میان کسانی که بازگشتند، محمد فرزند امیرالمؤمنین علیه السلام نیز بود.»

۶۸۰- ۴۵۹۲۶- (۹) آن زمان که شراحه همدانیه سنگسار شد، مردم بسیار بودند. حضرت درهای «رحبه» «۱» را [به دلیل ازدحام جمعیت] بست. آن‌گاه شراحه را آورد. او در چاله‌اش داخل و سپس سنگسار شد تا این که مرد. سپس حضرت درهای «رحبه» را گشود. مردم وارد شدند. هر کس که وارد می‌شد، شراحه را لعن می‌کرد. امیرالمؤمنین علیه السلام زمانی که لعن مردم را شنید، دستور داد تا منادی ندا دهد: «ای مردم، بر هیچ کس حدّ اجرا نمی‌شود مگر این که آن حدّ، کفارهٔ گناه وی خواهد شد؛ آن گونه که دیْن با ادای دیْن، پرداخت می‌شود».

۶۸۱- ۴۵۹۲۷- (۱۰) حمران گوید: «از امام باقر علیه السلام دربارهٔ مردی که در دنیا حدّ بر او اجرا شده، پرسیدم که: آیا در آخرت هم عذاب می‌شود؟ حضرت فرمود: خداوند بزرگ‌تر از آن است».

۶۸۲- ۴۵۹۲۸- (۱۱) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس گناهی کند و در دنیا به مجازات آن رسد، خداوند عادل‌تر از آن است که دوباره بنده‌اش را مجازات کند و هر کس که گناهی را مرتکب شود و خداوند آن گناه را بر وی در دنیا بپوشاند، خدا بزرگوارتر از آن است که دربارهٔ چیزی که از آن عفو کرده، تجدید نظر کند».

۶۸۳- ۴۵۹۲۹- (۱۲) اگر جنایتکاران در حالی بمیرند که حدود الهی دربارهٔ آنان جاری گردیده، اینان در دنیا و آخرت پاک شده‌اند و اگر توبه کنند، وعدهٔ عذاب الهی نسبت به آنان برحال خود باقی است و خداوند عز و جل آنان را بس که اگر بخواهد، عذاب و اگر بخواهد، عفو می‌کند.

(۱). میدان، فضای فراخ و وسیع – م.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۵۰۷

۶۸۴- ۴۵۹۳۰- (۱۳) مردی شکم بزرگ و مریض را که با زنی زنا کرده بود، نزد رسول خدا آوردند. رسول خدا شاخهٔ میوهٔ درخت خرما را که صد خوشه داشت آورد و با آن به جای حدّ، یک بار به آن مرد زد. پیامبر خدا دوست نداشت که حدّی از حدود الهی را باطل سازد.

۶۸۵- ۴۵۹۳۱- (۱۴) امام صادق علیه السلام فرمود: «در کتاب حضرت علی علیه السلام آمده است که: آن امام با کل تازیانه و با نیم یا بخشی از آن، حدود الهی را اجرا می‌کرد و آن موقعی بود که پسر و دختر، رشد و بلوغ را درک نکرده‌اند، و او حدّی از حدود الهی را باطل نمی‌کرد.

از امام صادق علیه السلام پرسیدند: امیرالمؤمنین علیه السلام [در این گونه موارد] چگونه [تازیانه] می‌زد؟ حضرت صادق علیه السلام فرمود: تازیانه را از وسط یا از یک سوم آن به دست می‌گرفت و به تعداد سال‌های عمرشان با آن می‌زد و حدّی از حدود الهی را باطل نمی‌کرد».

همین روایت در من لایحضره الفقیه و محاسن، چنین آمده است.

۶۸۶- ۴۵۹۳۲- (۱۵) امیرالمؤمنین علیه السلام به رفاعه نوشتند: «حدود را در مورد نزدیکان اجرا کن تا افراد دور، از آن پرهیز کنند. خون‌ها هدر نمی‌رود و حدود تعطیل نمی‌شود».

۶۸۷- ۴۵۹۳۳- (۱۶) امیرالمؤمنین علیه السلام دربارهٔ فرمودهٔ خداوند عز و جل که: نباید دربارهٔ دین خدا نسبت به آن دو، شما را رأفتی بگیرد، بیان داشت: « [منظور از دین]، اجرای حدود الهی است.»

۶۸۸- ۴۵۹۳۴- (۱۷) امیرالمؤمنین علیه السلام به برخی چنین سفارش کرد: «بر تو باد به اجرای حدود بر نزدیکان و دوران و قضاوت بر پایهٔ کتاب خدا در حال خشنودی و خشم و تقسیم عادلانه بین سرخ و سیاه»!

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۵۰۹

۶۸۹- ۴۵۹۳۵- (۱۸) زنی از اشراف را که سرقت کرده بود، نزد رسول خدا آوردند. حضرت دستور داد تا دست وی را ببرند. مردمی از قریش خدمت حضرت رسیدند و گفتند: «ای رسول خدا، آیا دست یک زن اشرافی- همچون این زن- در مورد یک چیز کم‌ارزش، بریده می‌شود! حضرت فرمود: پیشینیان شما تنها برای چنین کاری هلاک شدند. آنان حدود الهی را بر ضعیفان اجرا می‌کردند ولی قدرتمندان و اشراف را رها می‌ساختند؛ پس بدین جهت هلاک شدند».

۶۹۰- ۴۵۹۳۶- (۱۹) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از تعطیل کردن حدود نهی کرد و فرمود: «همانا بنی اسرائیل به این دلیل هلاک شدند که آنان همیشه حدود الهی را بر فرومایگان- نه بر توانگران و اشراف- جاری می‌ساختند».

۶۹۱- ۴۵۹۳۷- (۲۰) داود بن ابی یزید گوید: «از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: یاران پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به سعد بن عباده گفتند: اگر مردی را بر روی شکم همسرت ببینی، با او چه برخوردی خواهی کرد؟ سعد بن عباده گفت: با شمشیر او را خواهم زد. امام صادق علیه السلام فرمود: پس از آن، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله [از منزل] در آمد و فرمود: چیست ای سعد؟ سعد گفت: اینان پرسیدند: اگر مردی را برروی شکم همسرت دیدی، با وی چه خواهی کرد؟ من هم گفتم: او را با شمشیر می‌زنم. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای سعد، پس با چهار شاهد چه می‌کنی؟ سعد گفت: ای رسول خدا، آیا پس از دیدن با چشم و آگاهی خداوند از کاری که مرد انجام داده است! پیامبر خدا فرمود: آری، به خدا سوگند! پس از دیدن چشمت و آگاهی خدا از کاری که آن مرد انجام داده است؛ چرا که خداوند برای هر چیز حدّی و برای آن کس که از آن حدّ تجاوز کند نیز حدّی قرار داده است». برقی در کتاب محاسن این جمله را در پایان این روایت افزوده است: «خداوند مقرر فرمود اموری که کم‌تر از چهار شاهد

آن را دیدند، بر مسلمانان پوشیده باشد».

۶۹۲- ۴۵۹۳۸- (۲۱) پیامبر صلی الله علیه و آله به سعد بن عباده فرمود: «خداوند برای هر چیزی حدّی قرار داده است و بر هر کس که از حدّی از حدود خدا تجاوز کند نیز حدّی قرار داده است و اموری را که کمتر از چهار شاهد بر آن آگاه شوند، بر مسلمانان پوشیده داشته است».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۵۱۱

۶۹۳- ۴۵۹۳۹- (۲۲) عمرو بن قیس گوید: «امام صادق علیه السلام فرمود: ای عمرو بن قیس، آیا می‌دانی که خداوند پیامبری فرستاده و بر وی کتابی نازل کرده و در آن کتاب هر آنچه مورد نیاز بوده، بیان داشته و برای کتاب راهنمایی قرار داده که به آن راهنمایی می‌کند و برای هر چیزی حدّی و برای هر کس که از آن حدّ تجاوز کند، حدّی قرار داده است؟ عمرو بن قیس گوید: پرسیدم: پیامبری فرستاده و بر وی کتابی نازل کرده و در کتاب آنچه مورد نیاز بوده، بیان داشته و بر کتاب راهنمایی گمارده و برای هر چیز حدّی قرار داده است؟ حضرت فرمود: آری. پرسیدم: چگونه برای هر کس که از حدّ تجاوز کند، حدّی قرار داده است؟ عمرو بن قیس گوید: حضرت صادق علیه السلام فرمود: خداوند در مورد اموال، معین کرده که جز از راه حلال اخذ نگردد؛ بنابراین هر کس که از غیر راه حلال آن را کسب کند، دستش به عنوان حدّ قطع می‌شود؛ چرا که از حدّ الهی تجاوز کرده است و خداوند حدّی قرار داده که ازدواج، جز از راه حلالش انجام نگیرد و هر کس که جز این کند- اگر بدون همسر باشد- حدّ بر او جاری می‌شود و اگر همسردار باشد، سنگسار می‌شود؛ چرا که از حدّ تجاوز کرده است.»

۶۹۴- ۴۵۹۴۰- (۲۳) امام باقر علیه السلام فرمود: «خداوند تبارک و تعالی چیزی را که امت تا قیامت به آن نیاز دارد، رها نکرده مگر آن را در کتابش نازل و برای رسولش بیان کرده است و خداوند برای هر چیزی حدّی و بر آن راهنمایی گمارده که به آن راهنمایی می‌کند و بر هر کس که از حدّ الهی تجاوز کند، حدّی قرار داده است».

۶۹۵- ۴۵۹۴۱- (۲۴) امام صادق علیه السلام در ضمن حدیثی فرمود: «چیزی نیست، مگر این که کتاب و سنت دربارهٔ آن آمده است. آن‌گاه حضرت فرمود: خداوند برای هر چیزی حدّی و برای هر کس که از آن حدّ تجاوز کند، حدّی قرار داده است».

۶۹۶- ۴۵۹۴۲- (۲۵) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «پشت (بدن) مؤمن جز در مورد حدّ [آن هم با شرایطش] مصونیت دارد و حضرت نهی فرمود از این که کسی به بیش از حدّی از حدود الهی تجاوز کند. فرمود: خداوند عز و جل حدود را بیان کرده و برای هر کس که از حدّ تجاوز کند، حدّی قرار داده است».

۶۹۷- ۴۵۹۴۳- (۲۶) امام صادق علیه السلام فرمود: «هر چیزی حدّی دارد و هر کس که از آن حدّ تجاوز کند، برایش حدّی است».

۶۹۸- ۴۵۹۴۴- (۲۷) امام باقر علیه السلام فرمود: «یکی از حدود، همان یک سوم تازیانه است و هر کس که از آن تجاوز کند، حدّی بر وی ثابت خواهد شد».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۵۱۳

۶۹۹- ۴۵۹۴۵- (۲۸) امیرالمؤمنین علیه السلام برای مردم خطبه خواند و فرمود: «خداوند تبارک و تعالی حدودی را معین ساخته؛ از آن حدود تجاوز نکنید و فرایضی را ملزم کرده، از آنها کم نگذارید و دربارهٔ چیزهایی سکوت کرده. این سکوت از روی فراموشی نبوده است؛ بنابراین این تنها به دلیل رحمتی است از سوی خدا، پس آن را برخود تکلیف نسازید و آن را بپذیرید.»

۷۰۰- ۴۵۹۴۶- (۲۹) امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام بیان داشت که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند متعال حدودی را برای شما معین کرده، از آن حدود تجاوز نکنید و واجباتی را بر شما ملزم کرده، آنها را ضایع مسازید و سنت‌هایی برای شما پدید آورده، از آنها پیروی کنید و محرماتی را بر شما حرام ساخته، پرده دری از آنها نکنید و از چیزهایی به خاطر رحمتش بر شما- بی‌آن که فراموش کند- در گذشته است؛ بنابراین آنها را برخود ملزم سازید.»

۷۰۱- ۴۵۹۴۷- (۳۰) امام صادق علیه السلام فرمود: «خداوند حلال و حرامی نیافریده جز آن که چون خانه، برای آن حدودی است و هر آنچه در حدود خانه است، از خانه محسوب می‌شود؛ حتی خسارت خراش وغیر آن، یا یک تازیانه و نصف تازیانه».

۷۰۲- ۴۵۹۴۸- (۳۱) حمّاد گوید: «از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «خداوند حلال و حرامی نیافریده جز آن که چون خانه‌ها حدودی دارد و حلال حضرت محمد صلی الله علیه و آله تا قیامت حلال و حرامش تا قیامت حرام است و نزد ما صحیفه‌ای است که طول آن هفتاد ذراع [/ ۳۵ متر] است و خداوند حلال و حرامی نیافریده جز آن که در آن صحیفه هست و هر آنچه از راه است، از راه محسوب می‌شود و هر چه از خانه است، از خانه به حساب می‌آید؛ حتی خسارت خراش و غیر آن، یا یک تازیانه یا نصف تازیانه».

۷۰۳- ۴۵۹۴۹- (۳۲) امام صادق علیه السلام بیان داشت که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که حدّی جاری سازد- در جایی که نباید چنین کند- وی از تجاوزکاران محسوب می‌شود».

۷۰۴- ۴۵۹۵۰- (۳۳) امام باقر علیه السلام دربارهٔ فرمودهٔ خداوند تبارک و تعالی: اینها حدود و مرزهای الهی است؛ از آن تجاوز نکنید و هر کس تجاوز کند، ستمگر است، فرمود: «خداوند بر زناکار خشم و صد تازیانه برایش مقرر کرده است؛ پس هر کس که بر زناکار خشم کند و بیشتر تازیانه زند، من از او نزد خدا بیزاری می‌جویم و این همان فرمودهٔ خداوند است که: اینها حدود و مرزهای الهی است؛ از آن تجاوز نکنید».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۵۱۵

۷۰۵- ۴۵۹۵۱- (۳۴) امام باقر علیه السلام فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام به قنبر دستور داد تا بر فردی حدّ جاری کند. قنبر اشتباه کرد و سه تازیانه بیشتر بر وی زد. امام قصاص آن مرد را از قنبر به سه تازیانه گرفت».

۷۰۶- ۴۵۹۵۲- (۳۵) امیرالمؤمنین علیه السلام به قنبر دستور داد تا فردی را تازیانه بزند. قنبر اشتباهی سه تازیانه بیشتر زد. حضرت قصاص آن مرد را از قنبر به سه ضربه تازیانه گرفت.

۷۰۷- ۴۵۹۵۳- (۳۶) امام صادق علیه السلام فرمود: «در نصف تازیانه و یک سوم تازیانه، از نیمهٔ تازیانه و دو سوم تازیانه گرفته می‌شود».

۷۰۸- ۴۵۹۵۴- (۳۷) حضرت علی علیه السلام بیان داشت: «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: برای هیچ‌کس که ایمان به خدا و قیامت دارد، جایز نیست که بیش از ده تازیانه بزند؛ جز در مورد حدّ».

۷۰۹- ۴۵۹۵۵- (۳۸) پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «حاکمی را می‌آورند که در حدّی یک تازیانه کمتر زده است. او می‌گوید: خداوندا، من به دلیل ترحم بر بندگانت چنین کردم! به او گفته می‌شود: آیا نسبت به آنان از من مهربان‌تری؟ آن‌گاه دستور می‌رسد که وی را به آتش ببرند و نیز حاکمی را می‌آورند که یک تازیانه بیشتر زده است. او می‌گوید: برای این بیشتر زدم که از معصیت‌های تو دوری کنند. آن‌گاه دستور می‌رسد که وی را به آتش ببرند».

۷۱۰- ۴۵۹۵۶- (۳۹) امام صادق علیه السلام فرمود: «هیچ دیده نمی‌شد که امیرالمؤمنین علیه السلام از اجرای حدّ غفلت کند».

۷۱۱- ۴۵۹۵۷- (۴۰) امام صادق علیه السلام فرمود: «سنگسار کردن، حدّ بزرگ‌تر خدا و تازیانه زدن، حدّ کوچک‌تر خداست».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۵۱۷

۷۱۲- ۴۵۹۵۸- (۴۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «در کتابی آمده است که یکی از حدود الهی یک سوم تازیانه است و هر کس که از آن تجاوز کند، بر وی یک تازیانه به عنوان حدّ ثابت می‌شود».

۷۱۳- ۴۵۹۵۹- (۴۲) حضرت علی علیه السلام فرمود: «هر کس که حدّی بر وی ثابت شود، باید در موردش اجرا شود. در اجرای حدود الهی، مهلت و تأخیری نیست».

۷۱۴- ۴۵۹۶۰- (۴۳) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «اگر در اجرای حدّ، اظهار شاید و ابراز امید باشد، حدّ الهی تعطیل می‌شود».

ارجاعات

می‌آید:

در باب دوم و بعد آن و باب پنجم، شـشم و هفتم و دیگر ابواب مرتبط با اقامهٔ حدود بر کافر، روایات بسیاری دربارهٔ احکام عمومی حـدود می‌آیـد و در بیش از یک روایت از روایات باب دهم از ابواب حـدّ زنا عدم جواز تأخیر در اجرای حدود آمده است. به باب اول از ابواب حدّ قاذف بنگرید.

باب ۲ اجرای حدود بر عهدهٔ حاکم اسلامی است

اشاره

۷۱۵- ۴۵۹۶۱- (۱) حفص بن غیاث گویـد: «از امام صادق علیه السـلام پرسـیدم: چه کسـی اجرای حدود می‌کند؛ حاکم یا قاضـی؟ حضرت فرمود: اجرای حدود در اختیار کسی است که حکومت با اوست».

شیخ مفید رحمه الله در مقنعه گفته است: «و اما اجرای حدود، در اختیار حاکم اسلامی است که از سوی خداوند منصوب شده است و اینان امامان هدایت از آل محمد صلی الله علیه و آله هستند و نیز کسانی از امیران و حاکمان که امامان علیهم السلام آنان را نصب کرده‌اند و امامان علیهم السلام به فقیهان شیعه، اجرای حدّ را- در صورت امکان- تفویض کرده‌اند».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۵۱۹

۷۱۶- ۴۵۹۶۲- (۲) امیرالمؤمنین علی علیه السـلام فرمود: «صـلاحیت حکومت، اجرای حـدود و اقامـهٔ نمـاز جمعه، جز به دست امام نیست».

۷۱۷- ۴۵۹۶۳- (۳) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «سه کار است که اگر انجام دهید، بلایی بر شما فرود نمی‌آید: جهاد با دشـمنان‌تان، آن زمان که مرافعـهٔ حـدود را به نزد امامان‌تان می‌بریـد، آنان دربارهٔ حـدود به عـدالت حکم و داوری کننـد و مادامی که جهاد را رها نسازید».

۷۱۸- ۴۵۹۶۴- (۴) امام صادق علیه السـلام از پدرشان امام باقر علیه السلام و از پدران‌شان علیهم السلام نقل فرمودند که: «ابوبکر و عمر و عثمان مرافعهٔ حدود را به خاطر دانش امیرالمؤمنین علیه السـلام به حدود الهی نزد ایشان می‌بردند و استبداد به رای غیر از نظر امیرالمؤمنین علیه السلام نمی‌داشتند. پس آنچه ایشان حکم می‌فرمود، مجاز می‌دانستند».

۷۱۹- ۴۵۹۶۵- (۵) امام‌صادق علیه السلام فرمود: «فرد خودش نمی‌تواند بر بنده وکنیزش به‌جای حاکم، حدّ جاری سازد».

۷۲۰- ۴۵۹۶۶- (۶) امـام باقر علیه السـلام فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السـلام دربارهٔ مردی که دو نفر وی را آوردنـد و گفتنـد که این مرد زرهی را سـرقت کرده است، قضـاوت کرد. آن مرد هنگـامی که بیّنه را دیـد، امام را سوگنـد داد و گفت: به خـدا سوگنـد! اگر رسول خـدا صـلی الله علیه و آله بود، هرگز دسـتم را قطع نمی‌کرد. حضـرت فرمود: چرا؟ آن مرد گفت: چون خداونـد وی را آگـاه می‌ساخت که من پاک هستم و او مرا به دلیل پاکی‌ام تبرئه می‌کرد.

امیرالمؤمنین علیه السـلام چون سوگنـد دادن مرد را دیـد، دو شاهد را خواست و به آنان گفت: از خدا پروا کنید و دست این مرد را به ستم نبرید و حضرت هر دو را سوگند داد.

آن گاه حضرت فرمود: یکی از شما دو شاهد، دست این را ببرد و دیگری دست وی را نگاهدارد.

ولی چون این دو نفر خواستند به بلندی و جایگاه اجرای حدود بروند تا دست آن مرد قطع شود، مردم بهم ریختند تا آن که در هم شدند و چون چنین شد، آن دو شاهد مرد را در میان جمعیت رها کردند و پا به فرار گذاشتند تا در مردم گم شدند.

پس از آن، مردی که آن دو نفر علیه وی شهادت داده بودند، آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین، آن دو مرد بر من به ستم گواهی دادند و چون مردم بهم ریختند و در هم آمیختند، مرا رها ساختند و پا به فرار گذاشتند و اگر راست می گفتند، فرار نمی کردند و مرا رها نمی‌ساختند.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: هر کس این دو شاهد را به من معرفی کند، آنان را مجازات می کنم.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۵۲۱

۷۲۱- ۴۵۹۶۷- (۷) در دعائم الاسلام آمده است: «مردی را نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند و گفتند که او زرهی را سرقت کرده و شاهدان نیز شهادت دادند. آن مرد امیرالمؤمنین علیه السلام را دربارهٔ شاهدان سوگند می‌داد ...»

آن گاه دعائم الاسلام چیزی را نزدیک به همان که در روایت پیش آمد، به اختصار ذکر کرده است.

۷۲۲- ۴۵۹۶۸- (۸) امیرالمؤمنین علیه السلام اجرای حدود را به دست شاهدان می‌سپرد.

۷۲۳- ۴۵۹۶۹- (۹) در فقه الرضا علیه السلام آمده است: «اولین کسانی که شروع به سنگسار کردن مرد و زن زناکار می کنند، شاهدان هستند؛ همان‌ها که علیه آن دو شهادت داده‌اند یا امام».

۷۲۴- ۴۵۹۷۰- (۱۰) در کتاب مقنع شیخ صدوق رحمه الله آمده است: «و شاهدان سنگسار کردن را آغاز می کنند».

۷۲۵- ۴۵۹۷۱- (۱۱) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «امام، شایسته‌ترین فردی است که سنگسار کردن را آغاز می کند».

۷۲۶- ۴۵۹۷۲- (۱۲) صاحب معارج گفته است: «در میان کتاب‌های قدیمی، نامه‌ای یافته‌ام که مرد بادیه‌نشین عراق به امام داد. مسائلی بود که یکی از آنها چنین است: چهار نفر علیه یک مرد محصن، شهادت به زنا دادند. امام به آنان دستور داد تا وی را سنگسار کنند. یکی از شاهدان وی را سنگسار کرد ولی سه نفر دیگر نکردند و عده‌ای دیگر از مردم، با آن یک نفر همراه شدند، ولی آن یک نفر هم از شهادت خود دست کشید و دیگر سنگسار نکرد؛ در حالی که آن مرد هنوز زنده بود. آن گاه آن مرد، مُرد و سه شاهد دیگر هم پس از مرگ وی، از شهادت خویش دست کشیدند. حضرت فرمود: دیهٔ آن مرد به عهدهٔ شاهدی است که او را سنگسار کرده و نیز کسانی که با آن شاهد همراهی کرده‌اند و البته تعیین افرادی که همراهی کرده‌اند، در اختیار شاهدی است که سنگسار کرده است».

ارجاعات

اشاره

در روایات باب پیشین و نیز در روایات باب آینده، روایتی است که بر مفاد این باب دلالت دارد.

می‌آید:

در روایت یکم از باب بیست و نهم، این گفته که: «از امام پرسیدم: چه کسی آن زن را با این که شوهرش او را به نزد امام نمی‌برد و خواستار اجرای حدّ دربارهٔ وی نمی‌شود، سنگسار می کند یا حدّ بر وی جاری می‌سازد؟ حضرت فرمود: حدّ همچنان برای خدا در بدن آن زن هست، تا آن که کسی به آن قیام کند یا آن زن خدا را در حالی ملاقات کند که از وی خشمگین است» و در باب چهلم،

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۵۲۳

چیزی که بر مفاد این باب دلالت دارد و در روایات باب سوم از ابواب حدّ مسکر در ماه [مبارک] رمضان، روایتی که مناسب با آن است و در روایت پنجم از باب پنجم، این گفته که: «پرسیدم:

امیرالمؤمنین علیه السلام با شرابخوار چه می‌کرد؟ حضرت فرمود: بر او حدّ جاری می‌کرد. پرسیدم: اگر تکرار می‌کرد، حضرت فرمود: بر وی حدّ جاری می‌کرد. پرسیدم: اگر باز هم تکرار می‌کرد، حضرت فرمود: او را می‌کشت» و در روایت ششم، این گفته که: «هر زمان شرابخوار را نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌آوردند، حضرت او را حدّ می‌زد. آن‌گاه اگر مجددا دست به این عمل می‌زد، حضرت باز او را حدّ می‌زد. سپس اگر برای بار سوم او را می‌آوردند، حضرت گردن وی را می‌زد».

باب ۳ کسی که بر وی حدّی است، اجرای حدّ در حقوق الله نکند

اشاره

۷۲۷- ۴۵۹۷۳- (۱) امام باقر یا امام صادق علیه السلام فرمود: «مردی را که به کار زشتی اقرار کرده بود، نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. امیرالمؤمنین به یارانش فرمود: فردا صبح همگی برای اجرای حدّ بر این مرد- در حالی که چهره‌های‌تان را پوشانیده‌اید- نزد من آیید. همه با این وضع، فردا نزد حضرت رفتند.

حضرت به آنان فرمود: هر کس مانند کاری که این مرد انجام داده، مرتکب شده است، این شخص را سنگسار نکند و بازگردد. امام گوید: برخی بازگشتند و بعضی ماندند و همان‌ها که مانده بودند، وی را سنگسار کردند».

۷۲۸- ۴۵۹۷۴- (۲) امام صادق علیه السلام فرمود: «مردی نزد عیسی بن مریم علیه السلام آمد و به او گفت: ای روح خدا، من زنا کرده‌ام؛ پاکم ساز. حضرت عیسی علیه السلام دستور داد تا در میان مردم ندا دهند که همه برای پاک کردن فلان کس بیرون آیند و چون آن مرد حاضر شد و مردم گرد آمدند و آن مرد در گودال قرار گرفت، فریاد کرد: هر کس که برای خدا، حدّی بر وی است، مرا حدّ نزند. همه بازگشتند جز حضرت یحیی و عیسی علیه السلام. حضرت یحیی علیه السلام به آن مرد نزدیک شد و به وی فرمود: ای گنهکار، مرا پند ده. آن مرد به یحیی علیه السلام گفت: میان نفس و خواهش‌هایش را خالی مگذار که تو را پست می‌کند. حضرت یحیی علیه السلام فرمود: بیشتر پندم ده. آن مرد گفت: گنهکاری را به دلیل گناهش، سرزنش مکن. حضرت یحیی علیه السلام فرمود: بیشتر پندم ده. آن مرد گفت: خشم مکن. حضرت یحیی علیه السلام فرمود: بس است مرا».

۷۲۹- ۴۵۹۷۵- (۳) در فقه الرضا آمده است: «کسی که حدّی بر اوست، اجرای حدّ نمی‌کند».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۵۲۵

۷۳۰- ۴۵۹۷۶- (۴) محمد بن سنان گوید: «در خدمت مولایم حضرت رضا علیه السلام در خراسان بودم. مأمون در روزهای دوشنبه و پنجشنبه که با مردم دیدار داشت، حضرت را سمت راست خود می‌نشاند. در این هنگام به مأمون گفته شد که یکی از صوفی‌ها سرقت کرده است. مأمون دستور احضار وی را صادر کرد. چون به او نگریست، دید که ژولیده است و اثر سجده بر پیشانی‌اش نقش بسته است. مأمون به وی گفت: بدا به حال این ظاهر آراسته و این کار زشت! آیا نسبت سرقت به تو دهند با این که ظاهری آراسته و نشانه‌های زیبایی داری؟ آن مرد گفت: من به اضطرار و نه به اختیار- آن‌گاه که تو مرا از حقّ خمس و بیت‌المال [/ فی] بازداشتی- دست به سرقت زدم. مأمون گفت: تو چه حقّی در خمس و بیت‌المال داری؟ آن مرد گفت: خداوند متعال خمس را شش سهم کرده و فرموده است: بدانید هرگونه غنیمتی به دست آورید، خمس آن برای خدا و پیامبر و نزدیکان وی و یتیمان و مسکینان و واماندگان در راه است؛ اگر به خدا و آنچه بربندهٔ خود در روز جدایی حقّ از باطل- روز درگیری دو گروه- نازل

کردیم، ایمان آورده‌اید.

و بیت‌المال را نیز شش قسمت کرده و فرموده است: آنچه خداوند از اهل این آبادی‌ها به رسولش بازگرداند، از آنِ خدا و رسول و خویشاوندان او و یتیمان و مستمندان و در راه ماندگان است تا [این اموال عظیم] در میان ثروتمندان شما دست به دست نگردد.

آن مرد صوفی افزود: تو حقّ مرا از من بازداشتی؛ در حالی که من ابن السبیل هستم که در بین راه مانده‌ام و مسکینی هستم که هیچ ندارم و از حاملان قرآن هستم.

مأمون به وی گفت: آیا حدّی از حدود الهی و حکمی از احکام او را در حقّ سارقی چون تو به دلیل افسانه‌های بافته شده‌ات، جاری نسازم؟ مرد صوفی گفت: در آغاز، خودت را پاک ساز؛ آن‌گاه دیگری را تطهیر کن. حدّ الهی را بر خویش جاری کن، آن‌گاه بر دیگری اجرا کن.

در اینجا مأمون متوجه حضرت رضا علیه السلام شد و پرسید: این مرد چه می‌گوید؟ حضرت فرمود: او می‌گوید: تو سرقت کرده‌ای، او هم سرقت کرده است.

مأمون به شدت خشمگین شد. آن‌گاه به مرد صوفی گفت: به خدا سوگند! دستت را قطع می‌کنم. مرد صوفی گفت: آیا تو دست مرا قطع می‌کنی، با این که بنده‌ام هستی؟ مأمون گفت: وای بر تو، از کجا من بنده تو شدم! آن مرد صوفی گفت: چون مادرت از مال مسلمانان خریداری شده؛ بنابراین تو بندهٔ همهٔ کسانی هستی که در شرق و غرب هستند. تا آن که تو را آزاد سازند ولی من هنوز تو را آزاد نساخته‌ام؛ به علاوه خمس را نیز بلعیده‌ای و افزون براین، نه به آل پیامبر صلی الله علیه و آله حقّی و نه به کسانی چون من، حقّمان را داده‌ای و دیگر این که، فرد پلید پاک نمی‌کند پلیدی چون خویش را و تنها انسان پاک، پلید

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۵۲۷

را پاک می‌کند و هر کس که حدّی بر عهده دارد، حدود را بر دیگری اجرا نمی‌سازد مگر پس از آن که با خویش آغاز کند. آیا نشنیده‌ای که خداوند متعال می‌فرماید: آیا مردم را به نیکی دعوت می‌کنید اما خودتان را فراموش می‌نمایید؛ با این که شما کتاب آسمانی را می‌خوانید؟ آیا نمی‌اندیشید؟

مأمون نگاهی به حضرت رضا علیه السلام انداخت و گفت: نظر شما دربارهٔ این مرد چیست؟ حضرت رضا علیه السلام فرمود: خداوند متعال به حضرت محمد صلی الله علیه و آله فرموده است: بگو: دلیل و حجت رسا برای خداست و دلیل رسا، همان است که به جاهل نرسید تا علی رغم جهلش، آن را بداند آن گونه که عالم با علمش آن را می‌داند و دنیا و آخرت برپایهٔ دلیل استوار است و این مرد دلیل آورده است.

در اینجا بود که مأمون دستور آزادی این مرد صوفی را صادر کرد و مردم را به دیدارش راه نداد و مشغول حضرت رضا علیه السلام شد تا او را مسموم ساخت و کشت [/ شهید کرد]. مأمون، فضل بن سهل و گروهی از شیعه را قبلاً کشته بود».

نویسندهٔ کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام گوید: «این حدیث همان گونه که نقل کردم، روایت شده است ولی من درستی این حدیث را به عهده نمی‌گیرم».

ارجاعات

گذشت:

در روایت هشتم از باب یکم، در فواید حدّ فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «خداوند تبارک و تعالی به پیامبرش صلی الله علیه و آله عهدی کرده که او همان عهد را با من داشته است؛ به این که، کسی که برای خدا حدّی بر اوست، اجرای حدّ نکند؛ بنابراین هرکس که برای خدا بر وی حدّی باشد- چون آنچه بر آن زن است- اجرای حدّ بر این زن نمی‌کند و در آن روز همهٔ مردم

بازگشتند، جز امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین علیه السلام».

می‌آید:

در روایت دوم از باب نهم، فرمودهٔ امام علیه السلام که: «ای گروه مسلمانان، این حقّی از حقوق خداست عز و جل. پس هر کس که برای خدا برعهدهٔ او حقّی است، بازگردد و کسی که برای خدا بر عهده‌اش حدّی است، اجرای حدود الهی نکند. آن‌گاه مردم بازگشتند و تنها حضرت علی علیه السلام و امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام ماندند.»

و در روایت هفتم، این گفته که: «علی علیه السلام به آنان رو کرد و آن‌گاه فرمود: کسی را از شما که برای خدا بر عهدهٔ او چون همین حقّ است و باید که به آن مؤاخذه شود، به خدا سوگند می‌دهم او برای خدا حقّی را از کسی طلب نکند که خداوند مانند آن را از او می‌طلبد».

راوی گوید: «به خدا سوگند! مردم بازگشتند که ما تا این ساعت نمی‌دانیم آنان چه کسانی بودند»!

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۵۲۹

باب ۴ اجرای حدّ مولا بر بنده‌اش و اینکه او را به اندازهٔ گناهش بدون افراط، تعزیر کند

اشاره

۷۳۱ - ۴۵۹۷۷- (۱) ابوالعباس گوید: «از امام صادق علیه السلام پرسیدم: مرد چه اندازه حقّ دارد که برده‌اش را مجازات کند؟ حضرت فرمود: به اندازهٔ گناهش. ابوالعباس گوید: گفتم: شما حریز را بیش از گناهش مجازات کردید؟ حضرت فرمود: وای برتو، حریز بندهٔ من است و او شمشیر کشیده است و از من نیست کسی که شمشیر کشد [خروج کند]!» (گفتنی است: حریز در جنگ خوارج در سجستان [/ سیستان] شمشیر کشیده و جنگیده است).

۷۳۲ - ۴۵۹۷۸- (۲) عبدالرحمن بن حجاج گوید: «ابوالعباس فضل بقباق خواست تا از امام صادق علیه السلام برای حریز اجازهٔ ملاقات بگیرد. امام علیه السلام به وی اجازه نداد. مجددا اجازه خواست. امام باز به وی اجازه نداد. آن‌گاه ابوالعباس از امام پرسید: تا چه اندازه مرد حقّ دارد که غلامش را مجازات کند؟ ابوالعباس گوید: امام فرمود: به اندازهٔ گناهش. ابوالعباس گفت: به خدا سوگند! تو حریز را بیش از گناهش مجازات کردی.

امام فرمود: وای برتو! من این کار را به دلیل این که حریز شمشیر کشیده بود، کردم. سپس فرمود:

اگر به جای ابوالعباس حذیفهٔ بن منصور بود، او پس از آن که من اجازهٔ دیدار ندادم، مجددا تقاضای دیدار نمی‌کرد».

۷۳۳- ۴۵۹۷۹- (۳) اسحاق بن عمار گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: غلامم را در انجام برخی از محرّمات می‌زنم.

حضرت فرمود: چه اندازه وی را می‌زنی؟ گفتم: گاه صد تا. حضرت فرمود: صدتا! صدتا! دوبار این جمله را تکرار کرد. آن‌گاه فرمود: به اندازهٔ حدّ زنا! از خدا بترس. گفتم: فدایت شوم! چه اندازه شایسته است که من وی را بزنم؟ حضرت فرمود: یکی. گفتم: به خدا سوگند! اگر وی بداند که من تنها یک ضربه به او می‌زنم، چیزی برایم باقی نمی‌گذارد مگر آن که آن را تباه سازد. حضرت فرمود: پس دو تا.

گفتم: فدایت گردم! این نابودی من است!

اسحاق بن عمار گوید: پیوسته با حضرت چک و چانه زدم تا حضرت به پنج ضربه رسید. آن‌گاه حضرت غضب کرد و فرمود: ای اسحاق، اگر تو خود حدّ جرم وی را می‌شناسی، حدّ را دربارهٔ وی جاری کن و از حدود الهی تجاوز مکن.»

۷۳۴- ۴۵۹۸۰- (۴) عنبسهٔ بن مصعب گوید: «از امام صادق علیه السلام پرسیدم: کنیزی دارم که زنا داده است؛ من او را حدّ بزنم؟ حضرت فرمود: آری. پرسیدم: فرزند وی را بفروشم؟ حضرت فرمود: آری. گفتم: با پول فروش آن فرزند حج بروم؟ حضرت فرمود: آری».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۵۳۱

۷۳۵- ۴۵۹۸۱- (۵) عنبسهٔ بن مصعب گوید: «از امام صادق علیه السلام پرسیدم: اگر کنیزم زنا داد، او را حدّ بزنم؟ حضرت فرمود: آری، ولی باید این کار را در نهان انجام دهی؛ چرا که من از ناحیهٔ حاکم بر تو بیم دارم». همین روایت در کافی آمده. عنبسهٔ بن مصعب العابد گوید: «از امام صادق علیه السلام پرسیدم: کنیزی داشتم، او زنا داد. بر وی حدّ جاری بسازم؟ حضرت فرمود: آری، ولی باید که اجرای حدّ به دلیل رعایت حال حاکم، در نهان باشد».

۷۳۶- ۴۵۹۸۲- (۶) ابواسحاق گوید: «از امام کاظم علیه السلام دربارهٔ مرد زناکاری که نزد وی زن شرافتمند یا کنیزی هست که با وی آمیزش می کند، پرسیدم. حضرت فرمود: این همان بی‌نیازی است؛ چرا که نزدش کسی هست که وی را از زنا بی‌نیاز سازد. پرسیدم: اگر این مرد چنین گوید که با کنیز آمیزش نمی کند؟

حضرت فرمود: آنچه موجب بی‌نیازی است، حضور زن دائمی در نزد وی است و هر کنیزی که زنا دهد، مولایش او را حدّ می‌زند و اگر فرزندی آورد، فرزندش را می‌فروشد و آن را در حج یا غیر آن که می‌خواهد، مصرف می کند».

۷۳۷- ۴۵۹۸۳- (۷) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «کنیز خدمتکار خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله کار زشتی کرد. حضرت فرمود:

ای علی، برو و حدّ بر وی جاری کن. من آن کنیز خدمتکار را بردم ولی دیدم که از او پیوسته خون می‌رود. پیامبر صلی الله علیه و آله را در جریان گذاشتم. حضرت فرمود: رهایش ساز تا خونش قطع شود، آن‌گاه حدّ را بر او جاری کن و حدود را بر مملوکان خویش جاری سازید».

۷۳۸- ۴۵۹۸۴- (۸) علی بن جعفر گوید: «از برادرم موسی بن جعفر علیه السلام پرسیدم: آیا شایسته است مردی مملوک خود را در مورد گناهی که مرتکب شده است بزند؟ حضرت فرمود: به اندازهٔ گناهش او را بزند. اگر زنا کرد، تازیانه بزند و اگر غیر از زنا بود، باز به اندازهٔ گناهش یک تازیانه، دو تازیانه و مانند آن و در مجازات، افراط و زیاده روی نکند».

۷۳۹- ۴۵۹۸۵- (۹) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «خدمتکار مملوکت را در مورد معصیت خداوند عز و جل بزن ولی در ارتباط با جرمی که نسبت به تو دارد، عفو کن».

۷۴۰- ۴۵۹۸۶- (۱۰) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «خدمتکار مملوکت را اگر معصیت خدا کرد، بزن ولی اگر معصیت تو را کرد، از او درگذر».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۵۳۳

۷۴۱- ۴۵۹۸۷- (۱۱) امام باقر علیه السلام فرمود: «کسی که بی‌جهت بدون آن که مملوک، حدّی را بر خویش ثابت کرده باشد بر وی حدّی از حدود الهی بزند، برای زننده‌اش کفاره‌ای جز آزاد سازی این مملوک نیست».

۷۴۲- ۴۵۹۸۸- (۱۲) از امام اخیر [امام هادی علیه السلام] دربارهٔ مملوکی که از صاحبش سرپیچی می کند، پرسیدم. آیا زدن وی حلال است یا نه؟ حضرت فرمود: روا نیست که او را بزنی. اگر با تو سازگاری دارد، او را نگاه دار؛ وگرنه، او را رها کن».

۷۴۳- ۴۵۹۸۹- (۱۳) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «چهار نفر معذور نیستند ... تا آنجا که فرماید: و مردی که مملوک بدی دارد و او را شکنجه می کند. این مرد هم عذری ندارد؛ یا باید او را بفروشد یا آزاد سازد».

۷۴۴- ۴۵۹۹۰- (۱۴) ابو مسعود انصاری گوید: «غلامی داشتم که او را می‌زدم. از پشت سرم صدایی شنیدم که ای ابا مسعود، بدان

خداوند قدرتش برتو بیش از قدرت تو بر این غلام است. ابو مسعود گوید: برگشتم، دیدم که پیامبر صلی الله علیه و آله است. گفتم: ای رسول خدا، او به خاطر خدا آزاد است. حضرت فرمود: آگاه باش! اگر چنین نمی‌کردی، آتش جهنم صورتت را می‌سوزاند».

ارجاعات

گذشت:

در روایت چهار از باب هفت از ابواب تزویج، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «آیا به شما بگویم که بدترین مردان‌تان کیست؟ گفتیم: بفرمایید. حضرت فرمود: بدترین مردان شما کسی است که بسیار بهتان می‌زند ... کسی که خانواده و بنده‌اش را می‌زند».

و در روایت پنج از باب دو، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «مرد نمی‌تواند بر غلام و کنیزش حدّ جاری کند».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۵۳۵

باب ۵ وجوب اجرای حدّ بر کافران، اگر آشکارا کار حرامی انجام دهند و از آنان نزد حاکمان مسلمان مرافعه کنند

اشاره

پس اگر نزد تو آمدند، در میان آنان قضاوت کن، یا آنها را به حال خود واگذار و اگر از آنان صرف نظر کنی، به تو هیچ زیانی نمی‌رسانند و اگر میان آنان قضاوت کنی، با عدالت دادرسی کن که خدا عادلان را دوست دارد. چگونه تو را به قضاوت می‌طلبند! در حالی که تورات نزد ایشان است؛ در آن حکم خدا هست [وانگهی] پس از دادرسی خواستن از حکم تو [چرا] روی می‌گردانند! آنان مؤمن نیستند».

«۱» ۷۴۵- ۴۵۹۹۱- (۱) در روایات ثابت گشته است که رسول خدا صلی الله علیه و آله مرد یهودی و زن یهودی را سنگسار کرد؛ آن زمان که یهودیان این دو را نزد رسول خدا آوردند و گفتند که این دو زنا کرده‌اند و ظاهرا رسول خدا به دلیل شهادت یهودیان، آن دو نفر یهودی زناکار را سنگسار کرد.

۷۴۶- ۴۵۹۹۲- (۲) علی بن جعفر گوید: «از برادرم موسی بن جعفر علیه السلام دربارهٔ مرد یهودی یا مسیحی یا مجوسی که زنا کرده یا شراب خورده و او را گرفته‌اند، پرسیدم که: چه حدّی بر آنان است؟ حضرت فرمود: حدّ مسلمانان بر او اجرا می‌شود؛ البته اگر این کار را در شهری از شهرهای مسلمانان انجام دهد یا در غیر شهرهای مسلمانان باشد، ولی آنان را نزد حاکمان مسلمان ببرند».

۷۴۷- ۴۵۹۹۳- (۳) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «آزاد و برده در مورد شراب انگور و شراب کشمش مست کننده [/ مسکر]، هشتاد تازیانه می‌خورند و یهودی و مسیحی و مجوسی نیز همین حدّ را می‌خورند؛ البته اگر این کار را آشکارا در شهری از شهرهای مسلمانان انجام دهند، آنان تنها می‌توانند شراب انگور و کشمش را در خانه‌های‌شان مصرف کنند ولی اگر آشکار کنند، برای آن حدّ می‌خورند».

۷۴۸- ۴۵۹۹۴- (۴) امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «حدود الهی بر همهٔ صاحبان ادیان در برابر گناهی که کرده‌اند، اجرا می‌شود».

ارجاعات

گذشت و می‌آید:

عمومات و مطلقاتی که بر مفاد این باب دلالت دارد.

---

(۱). مائده، آیات ۴۲ و ۴۳

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۵۳۷

باب ۶ اگر حدّی از حقّ الله نزد امام ثابت شد، اجرای آن واجب است ...

اشاره

۷۴۹ - ۴۵۹۹۵- (۱) فضیل گوید: «شنیدم امام صادق علیه السلام می‌فرمود: هر کس که نزد امام به ثبوت حدّی از حدود الهی برخویش یک بار اقرار کند- چه مرد آزاد باشد یا بنده و چه زن آزاد باشد یا کنیز- باید که امام حدّ را بر پایهٔ آنچه به آن اقرار کرده بر وی اجرا کند،- هر چه که باشد- جز زناکار محصن؛ چرا که تا چهار شاهد بر وی شهادت ندهند، امام او را سنگسار نخواهد کرد و چون این چهار نفر شهادت دادند، امام صد تازیانه بر وی می‌زند و آن‌گاه وی را سنگسار می‌کند». همین روایت در تهذیب چنین آمده.

فضیل گوید: «امام صادق علیه السلام فرمود: و هر کس بر خویش نزد امام به ثبوت حدّی از حدود الهی در حقوق مسلمانان اقرار کرد، بر امام نیست که بر وی حدّی را که در نزد امام بدان اقرار کرده، اجرا سازد مگر این که صاحب حقّ یا ولیّ نزد امام حاضر شود و از امام مطالبهٔ حقّ خویش کند.

فضیل گوید: بعضی از یاران ما به امام صادق علیه السلام عرض کردند: آن حدودی که اگر شخص یک بار بر خویش بدان اقرار کند حدّ بر وی جاری می‌شود، چیست؟ حضرت فرمود: اگر نزد امام به سرقت اقرار کند، امام دست وی را قطع خواهد کرد؛ این از حقوق خداست و نیز اگر علیه خویش اقرار کند که شرب خمر کرده است، امام وی را حدّ می‌زند؛ این هم از حقوق خداست و نیز اگر علیه خویش به زنا اقرار کند و محصن نباشد، این نیز از حقوق خداست.

امام افزود: و اما حقوق مسلمانان؛ پس اگر نزد امام بر خویش اقرار کند که به کسی افترایی [/ قذف] بسته است، امام وی را حدّ نمی‌زند تا صاحب افترا یا ولیّ او نزد امام حاضر شود و همین طور اگر به کشتن مردی اقرار کند، امام وی را نمی‌کشد تا اولیای مقتول نزد امام حاضر شوند و از امام، خون مقتول خود را مطالبه کنند».

شیخ طوسی رحمه الله در کتاب استبصار گوید: «جهت این که زنا از میان همهٔ حدود استثناست این است که، در زنا چهار بار اقرار معتبر است ولی در حدود دیگر، این نکته نیست و در این روایت نیامده که اقرار به زنا اگر چهار بار صورت گیرد، پذیرفته نباشد».

۷۵۰ - ۴۵۹۹۶- (۲) فضیل بن یسار گوید: «امام صادق علیه السلام فرمود: هرکس نزد امام به ثبوت یکی از حقوق مسلمانان برخویش اعتراف کند، برامام نیست که حدّ آنچه بدان اقرار کرده بر وی جاری سازد مگر این که صاحب حقّ حدّ یا ولیّ وی نزد امام حاضر شود و از امام، حقّ خویش را مطالبه کند».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۵۳۹

۷۵۱ - ۴۵۹۹۷- (۳) حسین بن خالد گوید: «شنیدم امام صادق علیه السلام می‌فرمود: برامام واجب نیست وقتی که دید مردی زنا یا شرب خمر می‌کند، بر وی حدّ جاری سازد و با این که می‌بیند دیگر نیاز به تنبیه و شاهد ندارد؛ چرا که امام، امین خدا در میان خلق

است. وچون مردی را ببیند که سرقت می‌کند، براامام واجب است که او را منع کند و برود و به او کاری نداشته باشد. پرسیدم: این چگونه است؟ حضرت فرمود:
چون حقّ اگر برای خدا باشد، بر امام واجب است که آن را اجرا سازد ولی زمانی که برای مردم است، پس در اختیار مردم است».

ارجاعات

می‌آید:

در روایات باب چهارده از ابواب احکام عمومی حدود، مفاد این باب و در روایت یکم از باب چهارم از ابواب حدّ قذف، فرمودهٔ امام علیه السلام: «دربارهٔ مردی که به دیگری گفته است: ای پسر مادر زناکار.
حضرت فرمود: اگر مادر وی زنده و حاضر و آمده است، حقّش را مطالبه می‌کند و این مرد هشتاد تازیانه می‌خورد و اگر مادرش غایب است، در انتظار او می‌ماند تا بیاید و حقّ خویش را مطالبه کند».

باب ۷ پس از رسیدن امام به ثبوت حدّ، کفالت و شفاعت در آن نیست و حکم شفاعت در غیر این صورت

اشاره

۷۵۲- ۴۵۹۹۸- (۱) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «شفاعت در حدود اگر از حقوق مردم باشد، بلامانع است. مردم در حقّ الناس پیش از آن که آن را نزد امام ببرند، تقاضای شفاعت می‌کنند ولی هنگامی که خبر [حدّ] به نزد امام برسد، دیگر حدّ، شفاعت بردار نیست».
۷۵۳- ۴۵۹۹۹- (۲) امام باقر علیه السلام فرمود: «امّ سلمه همسر پیامبر صلی الله علیه و آله کنیزی داشت که از مردی سرقت کرد.
او را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آوردند. امّ سلمه دربارهٔ کنیز با پیامبر صلی الله علیه و آله صحبت کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:
ای امّ سلمه، این حدّی از حدود خداوند عز و جل است و نباید ضایع شود. پس از آن، پیامبر صلی الله علیه و آله دست آن کنیز را قطع کرد».
منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۵۴۱
۷۵۴- ۴۶۰۰۰- (۳) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «کسی از شما دربارهٔ حدّی که به امام رسیده، شفاعت نکند؛ چرا که امام در این مورد که شفاعت شده، مالک حدّ نیست ولی مادامی که به امام نرسیده باشد، امام مالک حدّ است [می‌تواند شفاعت را بپذیرد]؛ بنابراین اگر پشیمانی را دیدی، در موردی که به امام هنوز نرسیده است، شفاعت کن و در موردی که غیر از حدّ است و به امام نرسیده و کسی که برای او شفاعت می‌کنی، از کارش بازگشته باشد، شفاعت کن و هرگز در حقّ متعلق به مرد مسلمان یا غیر مسلمان، جز با اجازهٔ وی شفاعت مکن».
۷۵۵- ۴۶۰۰۱- (۴) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «کسی دربارهٔ حدّی که به امام رسیده است، شفاعت نکند؛ چرا که امام مالک حدّ می‌شود [و دیگر کسی نمی‌تواند شفاعت کند] و شفاعت کن در حدّی که به امام نرسیده است، آن‌گاه که پشیمانی فرد را دیدی؛ در فرض رجوع و بازگشت مشفوعٌ‌له [/ کسی که شفاعت شده] نزد امام، در غیر حدّ، شفاعت کن و در مورد حقّ متعلق به مسلمان و غیر مسلمان جز با اذن او شفاعت مکن».

۷۵۶- ۴۶۰۰۲- (۵) رسول خدا صلی الله علیه و آله در پاسخ به درخواست اسامه از او در ارتباط با کار کسی که نزد پیامبر صلی الله علیه و آله شکایت کرده بود، فرمود: «ای اسامه، تو از من در زمانی که در مجلس دادرسی نشسته‌ام، کاری را طلب می کنی؟ بدرستی که در حقوق، شفاعت نیست».

۷۵۷- ۴۶۰۰۳- (۶) امام صادق علیه السلام فرمود: «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به اسامهٔ بن زید فرمود: ای اسامه، دربارهٔ حدّ شفاعت مکن».

۷۵۸- ۴۶۰۰۴- (۷) امام صادق علیه السلام فرمود: «اسامهٔ بن زید در ارتباط با چیزی که در آن حدّ نبود، شفاعت می کرد. شخصی را نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آوردند که حدّ بر او واجب شده بود. اسامه به نفع آن فرد شفاعت کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله به وی فرمود: دربارهٔ حدّ، شفاعت نمی‌شود».

۷۵۹- ۴۶۰۰۵- (۸) سعید بن مسیّب می گوید: «زنی از قریش سرقت کرد. اسامهٔ بن زید دربارهٔ آن زن شفاعت کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: این حدّی از ۴ حدود الهی است و شفاعت در حدود الهی نیست و پیامبر صلی الله علیه و آله دست آن زن را قطع کرد».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۵۴۳

۷۶۰- ۴۶۰۰۶- (۹) رسول خدا صلی الله علیه و آله به اسامه فرمود: «دربارهٔ حدّ، زمانی که به حاکم رسیده است، شفاعت مکن».

۷۶۱- ۴۶۰۰۷- (۱۰) امیرالمؤمنین علیه السلام مردی از بنی اسد را در ارتباط با حدّی که بر وی واجب شده بود، گرفت تا حدّ را بر وی اجرا کند. بنی اسد نزد امام حسین علیه السلام رفتند تا او را واسطه قرار دهند. حضرت امام حسین علیه السلام امتناع ورزید. آنان نزد امام علی علیه السلام رفتند و از آن حضرت خواستند. حضرت فرمود: هرکاری که در اختیار من باشد و از من بخواهید آن را برای‌تان انجام می‌دهم. آنان با شادی از نزد امام بیرون رفتند. در راه به امام حسین علیه السلام برخورد کردند. آنان جریان دیدارشان را با امام علی علیه السلام نزد امام حسین علیه السلام بازگو کردند. حضرت فرمود: اگر رفیق‌تان را می‌خواهید، بازگردید؛ شاید کار او پایان پذیرفته باشد. آنان برگشتند، دیدند که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بر وی حدّ جاری کرده است. آنان گفتند: ای امیرالمؤمنین، آیا به ما وعده ندادید؟ حضرت فرمود: من وعدهٔ آنچه در اختیارم بود دادم و این چیزی نیست که در اختیار من باشد».

۷۶۲- ۴۶۰۰۸- (۱۱) رسول خدا صلی الله علیه و آله از شفاعت در حدود نهی کرد و فرمود: «هرکس در حدّی از حدود خدا شفاعت کند تا آن را باطل سازد و تلاش در ابطال حدود الهی کند، خداوند او را در قیامت عذاب خواهد کرد».

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب پنجم، روایتی است که بر مفاد این باب دلالت دارد و در روایت هشتم از باب سی و چهارم از ابواب شهادات، فرمودهٔ معصوم علیه السلام که: «در حدّ، کفالت نیست».

می‌آید:

در روایت یک از باب بیست و چهار فرمودهٔ معصوم علیه السلام که: «شفاعت و کفالت دربارهٔ حدّ نیست».

باب ۸ عدم وجوب حدّ بر کسی که از روی جهل، جرم حدّدار مرتکب شود

اشاره

۷۶۳- ۴۶۰۰۹- (۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر مردی مسلمان شود و اسلام را بپذیرد، آن‌گاه شرب خمر و زنا کند و ربا خورد و چیزی از حلال و حرام برایش روشن نباشد تا زمانی که جاهل است، من بر وی حدّ جاری نمی‌سازم مگر بیّنه علیه وی گواهی دهد که وی سوره‌ای را که در آن زنا و خمر و رباخواری هست، خوانده است و اگر ندانسته کرده است، به او اعلام می‌کنم و او را باخبر می‌سازم. پس اگر بعدا مرتکب آن کار شد، او را تازیانه می‌زنم و حدّ بر او جاری می‌کنم».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۵۴۵

۷۶۴- ۴۶۰۱۰- (۲) محمد بن مسلم می‌گوید: «به امام باقر علیه السلام گفتم: مردی است که ما وی را به مجموع آنچه از اسلام برآنیم به اجمال دعوت کردیم. او هم پذیرفت. سپس شرب خمر و زنا کرد و ربا خورد؛ در حالی که چیزی از حلال و حرام به تفصیل برایش روشن نبود. آیا اگر جاهل بوده، حدّ بر وی جاری سازیم؟

حضرت فرمود: نه، مگر این که بیّنه علیه وی گواهی دهد که او حرمت این کارها را پذیرفته بوده است». [منظور این است که می‌دانسته و بدان تن داده است].

۷۶۵- ۴۶۰۱۱- (۳) امام باقر علیه السلام فرمود: «اگر مردی از غیر عرب را بیابم که مجموع اسلام را پذیرفته باشد ولی توضیح این مجموع به او نرسیده باشد و زنا، سرقت یا شرب خمر کرده باشد- تا زمانی که جاهل بوده است- من بر وی حدّ جاری نمی‌کنم؛ مگر این که بیّنه علیه وی باشد که او به اینها نیز اقرار کرده و اینها را می‌شناخته است».

۷۶۶- ۴۶۰۱۲- (۴) امام باقر یا امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که به اسلام درآمده و شرب خمر کرده- در حالی که نمی‌دانسته است- فرمود: «من بر وی حدّ جاری نخواهم کرد؛ تا زمانی که جاهل بوده است ولی او را باخبر می‌سازم و آگاه می‌کنم. پس اگر دوباره این کارها را انجام داد، حدّ بر وی جاری می‌سازم».

۷۶۷- ۴۶۰۱۳- (۵) امام صادق علیه السلام فرمود: «هرکس شرب خمر کند- در حالی که نمی‌دانسته این کار حرام است- و این جهل او هم ثابت شود، حدّ بر او جاری نمی‌شود».

۷۶۸- ۴۶۰۱۴- (۶) امام صادق علیه السلام فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام دادرسی کرد که کسی پیش از ایشان چنین دادرسی نکرده بود و این اولین دادرسی حضرت پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله بود. [امام چنین بیان داشت که]: پس از رحلت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و کشیده شدن خلافت به ابوبکر، مردی را آوردند که شرب خمر کرده بود. ابوبکر به وی گفت: آیا شراب خورده‌ای؟ آن مرد گفت: آری. ابوبکر گفت: برای چه شراب خورده‌ای با این که حرام است؟ آن مرد گفت: من پس از پذیرش اسلام منزلم در میان مردمی بود که شرب خمر می‌کردند و آن را حلال می‌دانستند و اگر می‌دانستم که شرب خمر حرام است، از آن پرهیز می‌کردم.

امام صادق علیه السلام افزود: در اینجا ابوبکر به عمر توجه کرد و گفت: ای ابا حفص، تو دربارهٔ این مرد چه می‌گویی؟ عمر گفت: مسأله‌ای دشوار است که ابوالحسن حلّال آن است. ابوبکر گفت: ای غلام، علی را بگو نزد ما بیاید. عمر گفت: بلکه ما باید به سراغ قاضی در منزلش برویم. لذا همگی نزد امام آمدند. سلمان هم نزد حضرت بود. سلمان را از داستان مرد باخبر ساختند و ایشان هم داستان مرد را برای امام بازگو کرد.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۵۴۷

حضرت به ابوبکر فرمود: با این مرد کسی را بفرست که وی را در مجالس مهاجر و انصار بگرداند تا هر کس که بر وی آیهٔ حرمت [این کارها] را خوانده است، گواهی دهد. در نهایت اگر آیهٔ حرمت بر وی خوانده نشده، چیزی بر او نیست. ابوبکر همان کار را که

امام فرموده بود، دربارهٔ مرد انجام داد و هیچ کس گواهی نکرد. آن‌گاه او را آزاد ساخت. سلمان به علی گفت: شما آنان را ارشاد کردید! حضرت علی فرمود: تنها می‌خواستم تأکید این آیه را دربارهٔ خودم و آنها تجدید کنم: آیا کسی که به سوی حقّ هدایت می‌کند برای پیروی شایسته‌تر است، یا آن کسی که خود هدایت نمی‌شود مگر این که هدایتش کنند؛ شما را چه می‌شود، چگونه حکم می‌کنید؟».

۷۶۹- ۴۶۰۱۵- (۷) امام صادق فرمود: «مردی در زمان ابوبکر شرب خمر کرد. او را نزد ابوبکر بردند. ابوبکر به او گفت: آیا شراب خورده‌ای؟ او گفت: آری. ابوبکر گفت: چرا با این که حرام است، شراب خورده‌ای؟ امام فرمود: آن مرد به ابوبکر گفت: من مسلمان شده‌ام و خوب اسلام آورده‌ام ولی منزلم در میان مردمی بود که شرب خمر می‌کردند و آن را نیز حلال می‌دانستند و اگر من می‌دانستم که شراب حرام است، از آن پرهیز می‌کردم. ابوبکر نگاهی به عمر کرد و گفت: دربارهٔ کار این مرد چه نظر می‌دهی؟ عمر گفت:

مسئله‌ای است که تنها ابوالحسن علیه السلام می‌تواند آن را حل کند. ابوبکر گفت: بنابراین از علی علیه السلام دعوت کن تا نزد ما بیاید. عمر گفت: باید نزد قاضی در منزلش رفت. آن‌گاه ابوبکر و عمر در حالی که آن مرد و مردم حاضر در جلسه آنها را همراهی می‌کردند، آمدند تا خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام رسیدند. ابوبکر و عمر داستان مرد را برای حضرت بازگو کردند و آن مرد نیز قصهٔ خویش بگفت.

امام فرمود: با این مرد کسی را همراه سازید تا او را در مجالس مهاجر و انصار بگرداند. هر کس که آیهٔ حرمت را براین مرد خوانده، گواهی دهد. آنان چنین کردند ولی کسی گواهی نکرد که آیهٔ حرمت را بر وی خوانده باشد. در این هنگام امام آن مرد را آزاد کرد و به او گفت: اگر بعدا شرب خمر کنی، حدّ را بر تو جاری خواهیم ساخت».

۷۷۰- ۴۶۰۱۶- (۸) مردی بیابان‌نشین در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله بول کرد. مردم خواستند تا او را بزنند. پیامبر آنان را از زدن وی بازداشت و فرمود: «او نمی‌داند که بول کردن در مسجد جایز نیست».

۷۷۱- ۴۶۰۱۷- (۹) پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «مردم در گشایش هستند، مادامی که نمی‌دانند».

ارجاعات

گذشت:

در آیات و روایات باب پنجاه و سه از ابواب جهاد با نفس، آیات و روایاتی است که بر مفاد این باب دلالت دارد؛ به آنها مراجعه کنید.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۵۴۹

باب ۹ عدم اجرای حدّ بر کسی که جرم حدّدار مرتکب شود و قبل از مؤاخذه توبه کند؛

۷۷۲- ۴۶۰۱۸- (۱) امام صادق علیه السلام فرمود: سارق اگر خودش به سوی خداوند عز و جل بازگردد و آنچه سرقت کرده به صاحبش بازگرداند، دیگر بریدن دست ندارد».

۷۷۳- ۴۶۰۱۹- (۲) راوی گوید: «مردی در کوفه خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام رسید و گفت: ای امیرالمؤمنین، من زنا کرده‌ام؛ پاکم ساز. حضرت پرسید: ازچه قومی هستی؟ گفت: از مزینه‌ام. حضرت فرمود: آیا چیزی از قرآن می‌دانی؟ آن مرد گفت: آری. حضرت فرمود: بخوان. آن مرد خواند و زیبا خواند. حضرت پرسید:

آیا دیوانگی در تو هست؟ آن مرد گفت: نه. حضرت فرمود: برو تا درباره‌ات تحقیق کنم. آن مرد رفت و پس از مدتی نزد امام علیه

السلام آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین، من زنا کرده‌ام؛ پاکم ساز. حضرت پرسید: آیا همسرداری؟ آن مرد گفت: آری. حضرت پرسید: همسرت با تو در همین شهر اقامت می کند؟ آن مرد گفت: آری.

راوی گوید: امیرالمؤمنین علیه السلام به او دستور داد و او رفت و حضرت فرمود: تا ما درباره‌ات تحقیق کنیم. آن‌گاه حضرت کس، نزد قوم این مرد فرستاد و از وی جویا شد. آنان گفتند: ای امیرالمؤمنین، او عقل درستی دارد. آن مرد برای بار سوم نزد امام بازگشت و چون سخن گذشته‌اش را برای حضرت تکرار کرد، حضرت به او فرمود: برو تا درباره‌ات پرسش کنیم.

باز برای بار چهارم نزد امام آمد و چون اقرار کرد، امیرالمؤمنین علیه السلام به قنبر دستور داد تا از وی مراقبت کند. آن‌گاه حضرت به خشم آمد و سپس فرمود: چقدر قبیح است برای فردی از شما که یکی از این کارهای زشت را انجام می‌دهد و در پی آن خویش را در برابر مردم رسوا می‌سازد!

چرا در خانه‌اش توبه نکرد! به خدا سوگند! توبه‌اش در نهان خویش با خدا بالاتر از این است که بر او حدّ جاری سازم. آن‌گاه حضرت او را بیرون برد و در میان مردم فریاد زد: ای گروه مسلمانان، بیرون آیید تا حدّ بر این مرد اجرا شود ولی کسی رفیقش را نشناسد. آن‌گاه حضرت وی را به بیابان برد. آن مرد به امام گفت: یا امیرالمؤمنین، به من مهلت دهید تا دو رکعت نماز بگزارم. پس از نماز، حضرت وی را در گودالش گذاشت و رو به سوی مردم کرد و فرمود: ای گروه مسلمانان، این حدّ، حقّی است از حقوق خداوند عز و جل پس هر کس که برای خدا بر عهده‌اش حقّی است بازگردد و کسی که در عهده‌اش برای خدا حدّی است، حدود خدا را جاری نسازد. مردم همه بازگشتند و امام علی و امام حسن و امام حسین علیه السلام ماندند.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۵۵۱

آن‌گاه حضرت سنگی برگرفت و سه تکبیر گفت و سه سنگ به سمت آن مرد پرتاب کرد و در هر سنگی سه تکبیر گفت. آن‌گاه امام حسن علیه السلام مانند امیرالمؤمنین علیه السلام به سمت مرد سنگ پرتاب کرد و سپس امام حسین علیه السلام به سوی او سنگ پرتاب کرد و آن مرد، مُرد. امیرالمؤمنین علیه السلام او را از گودال درآورد و دستور داد تا قبری برایش کندند و بر وی نماز گزارد و او را به خاک سپرد. به امام علیه السلام گفته شد: ای امیرالمؤمنین، او را غسل نمی‌دهی؟ حضرت فرمود: او با چیزی غسل کرد که تا روز قیامت پاک است. حقیقتا برکار بزرگی شکیبایی ورزید!»

۷۷۴- ۴۶۰۲۰- (۳) از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که بیّنه بر وی شهادت داده که زنا کرده آن‌گاه آن مرد فرار کرده است، سوال شد. حضرت فرمود: «اگر توبه کرده است، چیزی بر او نیست ولی اگر به دست امام بیفتد، امام بر او حدّ را جاری می‌سازد و اگر امام از مکان وی باخبر شود، کس به سوی او گسیل می‌دارد».

۷۷۵- ۴۶۰۲۱- (۴) امام صادق علیه السلام فرمود: «مردی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: من زنا کرده‌ام؛ مرا پاک سازید.

حضرت صورت [مبارک] خود را از آن مرد برگرداند. آن مرد از سوی دیگر سمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و همان را که گفته بود، تکرار کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله رو از وی برگرداند. سپس آن مرد برای بار سوم آمد و به پیامبر گفت: ای رسول خدا، من زنا کرده‌ام و عذاب دنیا برای من آسان‌تر از عذاب آخرت است. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آیا این رفیق شما مشکلی دارد؟ یعنی دیوانه است! گفتند: نه. پس از آن، این مرد برای بار چهارم علیه خویش اقرار و اعتراف کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله دستور سنگسار کردن وی را صادر کرد. مردم چاله‌ای برای آن مرد کندند. آن مرد چون ضربهٔ سنگ‌ها را احساس کرد، از چاله درآمد و به سرعت می‌دوید. زبیر او را دید و استخوان ساق پای شتری را به سوی او پرتاب کرد. آن مرد افتاد و زبیر او را بست. مردم هم به او رسیدند و او را کشتند و این جریان را به پیامبر صلی الله علیه و آله گزارش کردند. حضرت فرمود:

چرا رهایش نکردید. پس از آن فرمود: اگر پنهان می‌شد و توبه می کرد، این برایش بهتر بود».

۷۷۶- ۴۶۰۲۲- (۵) مردی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: «ای رسول خدا، من زنا کرده‌ام. حضرت سه بار از او رو گرداند و به همراهان وی گفت: آیا این رفیق شما دیوانگی دارد؟ گفتند: نه. آن مرد برای بار چهارم اقرار کرد. پس از آن پیامبر دستور داد تا سنگسار شود. چاله‌ای برای وی کنده شد و او را سنگسار کردند. آن مرد چون ضربهٔ سنگ‌ها را احساس کرد، از چاله بیرون آمد و به سرعت می‌دوید. زبیر او را دید و استخوان شتری را به سوی وی پرتاب کرد و آن مرد را کشت. پس از آن به پیامبر صلی الله علیه و آله این خبر را داد. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به زبیر فرمود: چرا وی را رها نکردی؟ و سپس فرمود: اگر او پنهان می‌شد و توبه می‌کرد، برایش بهتر بود».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۵۵۳

۷۷۷- ۴۶۰۲۳- (۶) از امام باقر یا امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که سرقت، شرب خمر یا زنا کرده و کسی از این کار وی باخبر نشده و او گرفتار نیامده است تا آن که توبه کرد و صالح شد، پرسیدم. حضرت فرمود: «اگر صالح شود و حالت نیکویی از او دانسته شود، حدّ بر او جاری نمی‌شود. محمد بن ابی عمیر گوید: اگر آن کار در زمان نزدیکی بوده، باز حدّ در حقّ وی جاری نمی‌شود؟ حضرت فرمود: اگر پنج ماه یا کمتر از پنج ماه بوده و حالت خوبی از وی آشکار شده باشد، حدود بر وی جاری نمی‌شود».

۷۷۸- ۴۶۰۲۴- (۷) اصبغ بن نباته گوید: «مردی نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین، من زنا کرده‌ام؛ پاکم ساز. امیرالمؤمنین علیه السلام از وی روگرداند. آن‌گاه به وی فرمود: بنشین. آن‌گاه امیرالمؤمنین علیه السلام رو به آن مردم کرد و فرمود: آیا اگر کسی از شما این گناه زشت را مرتکب شده است، نمی‌تواند آن را بر خویش پرده پوشی کند، آن گونه که خداوند پوشانده است؟

پس از آن، مرد برخاست و گفت: ای امیرالمؤمنین، من زنا کرده‌ام؛ پاکم ساز. حضرت فرمود: چه چیز باعث این گفته‌ات شده است؟ گفت: درخواست پاکی. حضرت فرمود: چه طهارتی از توبه برتر.

سپس امام رو به یاران خویش کرد و با آنان به گفتگو پرداخت. آن‌گاه آن مرد برخاست و گفت: ای امیرالمؤمنین، من زنا کرده‌ام؛ پاکم ساز. حضرت فرمود: آیا چیزی از قرآن می‌خوانی؟ آن مرد گفت:

آری. حضرت فرمود: بخوان. آن مرد خواند و خوب خواند. حضرت فرمود: آیا حقوقی که از خداوند عز و جل بر تو در نماز و زکاتت هست، می‌شناسی؟ آن مرد گفت: آری. امام از او پرسید و او به درستی پاسخ داد. حضرت فرمود: آیا کسالتی داری که بر تو عارض شده است یا دردی در سرت یا چیزی در بدنت یا غمی در سینه‌ات می‌یابی؟ گفت: ای امیرالمؤمنین، نه.

حضرت فرمود: وای برتو! برو تا درباره‌ات در نهان پرسش کنیم، آن گونه که آشکارا از تو پرسیدم و اگر نزد ما باز نیایی، ما در پی تو نخواهیم آمد.

اصبغ گوید: امام دربارهٔ آن مرد تحقیق کرد. به امام گفتند که وی از سلامت برخوردار است و هیچ گمانی به وی نمی‌رود. اصبغ گوید: پس از آن، مرد دوباره نزد حضرت آمد و به حضرت گفت: ای امیرالمؤمنین، من زنا کرده‌ام؛ پاکم ساز. حضرت به وی گفت: تو اگر نزد ما نمی‌آمدی، ما تو را احضار نمی‌کردیم و اگر حکم خدا بر تو ثابت شود، تو را رها نخواهیم کرد. آن‌گاه امام فرمود: ای مردم، سنگسار کردن کسانی که هم اکنون حاضرند، کفایت می‌کند از کسانی که غایب هستند. هر کس از شما که فردا حاضر می‌شود، با عمامه‌اش رویش را بپوشاند تا کسی، کسی را نشناسد و در تاریکی پایان شب نزد من آیید تا کسی، کسی را نبیند؛ چرا که ما به صورت مردی که او را سنگسار می‌کنیم، نگاه نمی‌کنیم.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۵۵۵

اصبغ گوید: مردم فردا صبح همان گونه که امام به آنان دستور داده بود، پیش از روشن شدن صبح آمدند. امام علی علیه السلام به

آنان رو کرد و سپس فرمود: هر مردی از شما را که برای خدا بر وی مثل این حقّ هست، به خدا سوگند می‌دهم که مبادا این حقّ را برای خدا بگیرد؛ چرا که هر کس که خداوند از او مثل چنین حقّی را می‌خواهد، او برای خدا آن حقّ را نمی‌گیرد. اصبغ می‌گوید: به خدا سوگند! گروهی بازگشتند که تا امروز ما نمی‌دانیم آنان چه کسانی هستند. سپس حضرت آن مرد را با چهار سنگ زد و مردم هم به سوی وی سنگ پرتاب کردند».

۷۷۹- ۴۶۰۲۵- (۸) بدان که عقوبت کسی که با جوانی لواط کرده، این است که با آتش سوزانده شود یا دیواری بر او خراب شود یا ضربت شمشیری بخورد و اگر توبه را دوست دارد- بدون آن که گزارش کار خود را به امام مسلمانان بدهد- توبه کند. ولی اگر نزد امام مرافعه کند، آن فرد هلاک خواهد شد؛ چرا که امام علیه السلام یکی از این حدودی که آنها را ذکر کردیم، بر وی اقامه می‌کند.

باب ۱۰ عدم اجرای حدّ بر مجنون و نائم

اشاره

۷۸۰- ۴۶۰۲۶- (۱) حضرت علی علیه السلام فرمود: «بر دیوانه حدّی نیست تا آن که هوشیار شود و بر بچه حدّی نیست تا آن که بالغ شود و بر خوابیده حدّی نیست تا آن که بیدار شود».

۷۸۱- ۴۶۰۲۷- (۲) در کتاب فقه الرضا آمده است: «گفتم: حدّی بر دیوانه نیست تا آن که هوشیار شود و بر بچه حدّی نیست تا این که بالغ شود و بر خوابیده حدّی نیست تا آن که بیدار شود و هر کس که به حریم مردمی تجاوز کند، کشتن وی جایز است».

۷۸۲- ۴۶۰۲۸- (۳) ابوظبیان گوید: «زن دیوانه ای را که زنا داده بود، نزد عمر آوردند. عمر دستور سنگسار کردن وی را صادر کرد. مردم همراه با این زن به امام امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام برخوردند. حضرت فرمود: موضوع چیست؟ گفتند: دیوانه‌ای است که زنا داده است و عمر دستور داده تا وی سنگسار شود. حضرت فرمود: شتاب مکنید. آن‌گاه نزد عمر آمد و فرمود: آیا نمی‌دانی که قلم تکلیف از سه نفر برداشته شده است؟ از بچه تا آن زمان که محتلم شود و از دیوانه تا هوشیار شود و از خوابیده تا بیدار شود».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۵۵۷

۷۸۳- ۴۶۰۲۹- (۴) و روایت شده که زن دیوانه‌ای را در زمان عمر آوردند که مردی با این زن زنا کرده است. بیّنه بر این زن گواهی به زنا داد. عمر دستور زدن حدّ را برآن زن داد. زمانی که می‌خواست زن تازیانه بخورد، گذر امیرالمؤمنین علیه السلام بر زن افتاد. حضرت فرمود: چه می‌شود که زن دیوانه‌ای از آل فلان را می‌کشند؟ به حضرت گفته شد: مردی با وی زنا کرده و فرار کرده است و بیّنه بر این زن دیوانه گواهی داده و عمر دستور تازیانه زدن این زن را داده است. حضرت به آنان فرمود: آن زن را برگردانید و به عمر بگویید: آیا نمی‌دانی که این دیوانه از آل فلان است؟ و این که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: قلم تکلیف از دیوانه برداشته شده است تا هوشیار شود و آن زن نه عقلش و نه خودش، در اختیارش نبوده است. پس از آن، زن را نزد عمر برگرداندند و آنچه امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده بود، برای عمر بازگفتند. عمر گفت: خداوند برای علی گشایش ایجاد کند. نزدیک بود که دربارهٔ تازیانه زدن این زن به هلاکت بیفتم و عمر حدّ را از آن زن برداشت».

۷۸۴- ۴۶۰۳۰- (۵) در مقنع شیخ صدوق رحمه الله آمده است: «زن دیوانه اگر زنا دهد، حدّ نمی‌خورد ولی مرد دیوانه اگر زنا کند، حدّ بر او جاری می‌شود».

۷۸۵- ۴۶۰۳۱- (۶) به امیرالمؤمنین علی علیه السلام خبر رسید که عمر دستور داده تا زن دیوانه‌ای که زنا داده، سنگسار شود. امیرالمؤمنین علیه السلام نزد عمر آمد و فرمود: «آیا نمی‌دانی که خداوند قلم تکلیف را از سه نفر برداشته است؟ از کسی که

خوابیده تا آن زمان که بیدار شود و از دیوانه تا آن زمان که هوشیار شود و از خردسال تا آن که بزرگ شود و این فرد دیوانه است و خداوند قلم تکلیف را از وی برداشته است. پس از این سخن، عمر آن زن دیوانه را آزاد ساخت».

ارجاعات

گذشت: در روایات باب یازدهم از ابواب مقدمات، روایاتی مبنی براین که امر و نهی، ثواب و عقاب، مشروط به عقل است.

می‌آید:

در باب بعدی و باب پس از آن نیز روایاتی مناسب با مفاد این باب.

و در روایت بیست و پنجم از باب یکم از ابواب حدّ زنا، این گفته که: «امام علیه السلام نفر پنجم را آورد و او را تعزیر کرد. عمر متحیّر شد و مردم نیز از کار امام شگفت‌زده شدند! عمر گفت: ای ابوالحسن، پنج نفر در یک موضوع ولی شما پنج گونه حدّ بر آنان جاری می‌کنی که هیچکدام از حدّها مشابه دیگری نیست ... تا آنجا که امام فرمود: و اما نفر پنجم دیوانه‌ای است که عقلش در اختیارش نیست».

و در روایت بیست و ششم همان باب، این گفته که: «و اما نفر ششم پس دیوانه‌ای است که عقلش در اختیارش نیست و تکلیف از او ساقط است».

و در روایات باب نهم، از ابواب عاقله، روایاتی که در ارتباط با این باب هست.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۵۵۹

باب ۱۱ عدم حدّ به نفع کسی که حدّی علیه او نیست

۷۸۶- ۴۶۰۳۲- (۱) فضیل بن یسار گوید: «از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: کسی که حدّی بر او نیست، حدّی برای او نیز نخواهد بود. به این معنی که اگر دیوانه‌ای، نسبت زنا به کسی بدهد، چیزی بر آن دیوانه [به علت قذف] ثابت نمی‌شود و اگر به این دیوانه کسی نسبت زنا دهد و به او بگوید: ای زناکار، حدّی بر آن کس ثابت نمی‌شود». همین روایت در دیگر کتب. امام صادق علیه السلام فرمود: «کسی که حدّی بر او نیست، حدّی برای او نیز نخواهد بود».

محمد بن حسن [/ شیخ طوسی رحمه الله] گوید: «مفاد این خبر آن است که اگر انسان به مرد دیوانه یا زن دیوانه‌ای نسبت زنا دهد، حدّ بر او واجب نمی‌شود؛ چون اگر دیوانه هم به وی نسبت زنا دهد، بر دیوانه حدّی ثابت نمی‌شود».

۷۸۷- ۴۶۰۳۳- (۲) امام صادق علیه السلام فرمود: «کسی که حدّی بر او نیست، حدّی برای او نیز نخواهد بود».

۷۸۸- ۴۶۰۳۴- (۳) از امام صادق جعفر بن محمد علیه السلام دربارهٔ مردی که پسر خردسال یا دختر خردسال یا دیوانه‌ای را متهم به زنا کند، سوال شد. حضرت فرمود: «کسی که حدّی بر او نیست، حدّی برای او نیز نخواهد بود ولی فردی که اتهام می‌زند، گنهکار است و کم‌ترین گناهی که در این اتهام زدن وجود دارد، این است که دروغ گفته است».

باب ۱۲ حکم حدّ مریض، کور، گنگ، کر، مجروح، مستحاضه، حایض، نفساء و حامله

اشاره

و بسته‌ای از ساقه‌های گندم را برگیر و با آن [همسرت را] بزن و سوگند خود را مشکن. ما او را شکیبا یافتیم. چه بندهٔ خوبی که بسیار بازگشت کننده (به سوی خدا) بود! «۱»

(۱). ص ۳۸/ ۴۴.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۵۶۱

۷۸۹- ۴۶۰۳۵- (۱) یحیی بن عباد مکی گوید: «سفیان ثوری به من گفت: منزلت بزرگی برای تو نزد امام صادق علیه السلام می‌بینم. از او دربارهٔ مردی که زنا کرده و هم اکنون مریض است و اگر حدّ بر او جاری شود می‌میرد، بپرس که نظرش چیست؟ یحیی بن عباد گوید: من این سوال را از امام علیه السلام کردم. حضرت فرمود: این سوال را از سوی خودت مطرح می‌کنی یا فردی تو را مامور کرده که از من بپرسی؟ گفتم:

سفیان ثوری از من خواسته که از شما سوال کنم. امام صادق علیه السلام فرمود: مردی را که شکمش بزرگ شده و آب آورده بود و رگ‌های ران‌هایش آشکار شده و با زنی مریض زنا کرده بود، نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آوردند. حضرت رسول صلی الله علیه و آله دستور داد تا شاخه‌ای از درخت خرما که در آن صد خوشه بود، آوردند و با این شاخه پیامبر خدا به آن مرد یک بار و به زن نیز با همان شاخه یک بار زد. آن‌گاه هر دو را آزاد ساخت. سپس این آیه را تلاوت فرمود: «بسته‌ای از ساقه‌های گندم (و مانند آن) را بگیر و با آن بزن و سوگند خود را مشکن».

۷۹۰- ۴۶۰۳۶- (۲) موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «زنی مریض و مردی مریض و مبتلای به خوره را که رگ‌های ران‌هایش آشکار شده بود و با آن زن زنا کرده بود، نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آوردند. زن برای رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین توضیح داد: من نزد این مرد رفتم و به او گفتم: غذا و آبم ده که به دشواری افتاده‌ام. او گفت: نمی‌دهم تا با تو آن کار کنم. در نتیجه آن کار را کرد. در اینجا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بی‌آن که بیّنه طلب کند، با شاخه‌ای از درخت خرما که صد خوشه داشت، یک بار بر او نواخت و او را آزاد ساخت و زن را تازیانه نزد».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۵۶۳

۷۹۱- ۴۶۰۳۷- (۳) امام صادق علیه السلام فرمود: «مردی زشت‌رو و قدکوتاه را که شکمش آب آورده و رگ‌های آن از خون پر شده و برآمده و با زنی زنا کرده بود، نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آوردند. زن گفت: ای رسول خدا، من هیچ نفهمیدم جز آن که به یک باره این مرد بر من درآمد. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به آن مرد فرمود:

آیا زنا کردی؟ مرد گفت: آری ولی آن زن همسر نداشت. پیامبر خدا نگاهی به بالا و پایین انداخت. آن‌گاه شاخه‌ای از درخت خرما طلبید. آن را شمرد. صد خوشه در آن بود و با خوشه‌های این شاخه بر وی زد».

۷۹۲- ۴۶۰۳۸- (۴) مردی شکم بزرگ [مریض] که کار حرامی انجام داده بود، نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بردند. رسول خدا صلی الله علیه و آله شاخه‌ای از درخت خرما که صد خوشه در آن بود، طلبید و با آن یک بار او را زد و این، حدّ این مرد بود.

۷۹۳- ۴۶۰۳۹- (۵) مردی مریض را که شکمش بزرگ شده و آب آورده بود و رگ‌هایش برآمده و سخت مریض و نزدیک به مرگ بود و کاری کرده بود که حدّ بر وی ثابت شده بود، نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آوردند. رسول خدا صلی الله علیه و آله به وی فرمود: تو باید به خود می‌پرداختی و از حرام باز می‌ماندی. آن مرد گفت: حالتی برایم پدید آمد که در اختیارم نبود. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دستور داد تا شاخه‌ای از درخت خرما که در آن صد خوشه بود آوردند و با آن یک بار بر این مرد زد. امام صادق علیه السلام فرمود: «و آن همان فرمودهٔ خداست که:

«وبسته‌ای از ساقه‌های گندم (و مانند آن) را بگیر و با آن بزن و سوگند خود را مشکن».

۷۹۴- ۴۶۰۴۰- (۶) مردی شکم بزرگ و مریض که زنا کرده بود، نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آوردند. رسول خدا صلی الله علیه و آله شاخه‌ای از درخت خرما که صد خوشه در آن بود، آورد و با آن به جای حدّ، یک بار به مرد زد. پیامبر صلی الله علیه و آله دوست نداشتند که حدّی از حدود خدا را باطل کنند.

۷۹۵- ۴۶۰۴۱- (۷) امام باقر علیه السلام فرمود: «اگر مردی یک دسته شاخه یا یک تنه که در آن شاخه‌هایی است بگیرد و یک بار بزند، این او را از تعداد آن شاخه‌ها که می‌خواسته تازیانه بزند، کفایت می کند».

۷۹۶- ۴۶۰۴۲- (۸) امام صادق علیه السلام فرمود: «مردی را که حدّ بر وی واجب شده و در تنش جراحات بسیاری بود، نزد امام امیرالمومنین علیه السلام آوردند. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: او را تا سلامت یابد، نگاه دارید. زخم‌هایش را نشکافید که او را می کشید».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۵۶۵

۷۹۷- ۴۶۰۴۳- (۹) امام صادق علیه السلام فرمود: «مردی که کار حدّ دار انجام داده بود و جراحات و کسالت و مانند آن داشت، نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: او را تا سلامت یابد، نگاه دارید و زخم‌هایش شکافته نشود که می‌میرد ولی آن زمان که خوب شد، او را حدّ خواهیم زد».

۷۹۸ - ۴۶۰۴۴- (۱۰) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «کسی که جراحات فراوان دارد، حدّی بر او نیست تا سلامت یابد. من می‌ترسم که [با اجرای حدّ] جراحاتش را بر بدنش بشکافم و در نتیجه بمیرد ولی هر زمان که سلامت یافت، او را حدّ خواهم زد».

۷۹۹- ۴۶۰۴۵- (۱۱) امام امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «مردی را که بسیار سخت مریض و نزدیک به مرگ بود و کاری کرده بود که حدّ بروی ثابت می‌شد، نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آوردند. حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آیا تو به خود نپرداختی و از حرام بازنماندی؟ وی گفت: ای رسول خدا، حالتی برایم پدید آمد که اختیار خود را نداشتم. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: او را بگذارید تا سلامت یابد، آن‌گاه حدّ بر او اجرا می‌شود».

۸۰۰- ۴۶۰۴۶- (۱۲) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «فرد جذامی و مبتلای به حصبه، حدّ ندارد تا حالش بهبودی یابد».

۸۰۱- ۴۶۰۴۷- (۱۳) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «جذامی و مبتلای به حصبه حدّ ندارد تا آن که بهبودی یابد.

من می‌ترسم که حدّ بر او جاری سازم و جراحاتش گشوده شود و بمیرد و لکن آن‌گاه که سلامت یافت، او را حدّ خواهم زد».

۸۰۲- ۴۶۰۴۸- (۱۴) امام صادق علیه السلام فرمود: «بر زن مستحاضه تا قطع شدن خون از وی، حدّ اجرا نمی‌شود».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۵۶۷

۸۰۳- ۴۶۰۴۹- (۱۵) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «بر زن حایض تا پاک شود، حدّی نیست و نیز بر زن مستحاضه تا پاک شود، حدّی نیست».

۸۰۴- ۴۶۰۵۰- (۱۶) در روایت آمده که: «زنی را پس از زایمان در حالت نفاس، نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آوردند تا وی را حدّ بزنند. حضرت فرمود: ای زن، برو تا زمانی که خون از تو قطع شود».

۸۰۵- ۴۶۰۵۱- (۱۷) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «بر زن آبستن تا زمانی که وضع حمل کند، حدّی نیست و بر زن زایمان کرده و در حال نفاس تا آن که پاک شود، حدّی نیست».

۸۰۶- ۴۶۰۵۲- (۱۸) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «بر زن آبستن تا آن زمان که وضع حمل کند، حدّی نیست و بر زن زایمان کرده و در حال نفاس تا آن زمان که پاک شود، حدّی نیست و بر زن حایض تا آن زمان که از حیض پاک شود، حدّی نیست».

۸۰۷- ۴۶۰۵۳- (۱۹) اسحاق بن عمار گوید: «از امام باقر یا امام صادق علیه السلام دربارهٔ حدّ لال، کر و کور پرسیدم.

حضرت فرمود: بر آنان در صورتی که نفهمند چه می‌کنند، حدّ ثابت نیست».

ارجاعات

گذشت:

در روایت هفتم از باب چهارم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «خدمتکار آل رسول زنا کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود: ای علی، برو و حدّ را بر وی جاری کن. آن زن را بردم. متوجه شدم که خون دارد و هنوز خونش قطع نشده است. این را به پیامبر صلی الله علیه و آله گزارش دادم. حضرت فرمود: او را رها ساز تا خونش قطع شود. پس از آن، حدّ را بر وی جاری کن».

باب ۱۳ شرط بلوغ در وجوب حدّ

اشاره

۸۰۸- ۴۶۰۵۴- (۱) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «بر پسر، حدّ کامل ثابت نمی‌شود تا آن که محتلم شود یا بوی زیر بغلش بلند شود».

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب دوازده از ابواب مقدمات، آمده است که: «قلم تکلیف بر بچه جاری نمی‌شود، تا بالغ شود» و در روایت دو، این گفته که: «چه زمانی بر پسر ثابت می‌شود که به حدود کامل، مؤاخذه و بر وی حدّ اجرا شود؟ امام علیه السلام فرمود: زمانی که از یتیمی درآید و بالغ شود».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۵۶۹

و باز فرمودهٔ معصوم علیه السلام که: «دختر مانند پسر نیست. دختر آن زمان که ازدواج کند و با وی مباشرت جنسی شود- در حالی که نه سال دارد- یتیمی‌اش تمام و حدود کامل بر وی اجرا می‌شود» و در روایت سوم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «دختر آن زمان که نه ساله شود، یتیمی‌اش از بین می‌رود و به ازدواج در می‌آید و حدود کامل بر وی اجرا می‌شود».

راوی گوید: «پرسیدم که: پسر هنگامی که پدرش برای او همسری اختیار نماید و او مباشرت جنسی کند، در حالی که بالغ نیست، آیا بر وی حدود اجرا می‌شود با این که چنین است؟ حضرت فرمود: اما حدود کامل آن گونه که مردان بدان مؤاخذه می‌شوند، نه؛ ولی در همهٔ حدود به اندازهٔ سنش تازیانه می‌خورد و تا پانزده سالش نشده به این شکل مؤاخذه می‌شود ...»

و در روایت پنج، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که حدود بر پسر زمانی که محتلم شود ثابت می‌شود و در روایت پانزده فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام: «آن زمان که پسر هشت سالش تمام شود، کار وی نافذ خواهد بود و واجبات و حدود بر وی ثابت می‌شود و آن زمان که برای دختر نه سال تمام شود، باز هم همچنین کارش نافذ است و واجبات و حدود بر وی ثابت می‌شود».

و در روایت شانزده مشابه آن و به دیگر روایات این باب، بنگر؛ چرا که آنها روایاتی مناسب این باب است.

و در روایت هشت از باب یک از ابواب کسانی که زکات بر آنان واجب است، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «آن زمان که شخص بالغ شد، بر او یک زکات واجب است. پس از آن، بر وی باشد آنچه بر دیگر مردم است».

و در روایت ده از بـاب یک از ابواب حجر [/ ممنوعیت] فرمودۀ معصوم علیه السـلام که: «آن هنگام که محتلم شـد بر او حـد واجب است.»

و در روایت چهـارده فرمودۀ امام معصوم علیه السـلام که: «آن زمان که دختر به نه سال برسـد، مالش به او داده می‌شود و کارش در ارتباط با مالش نافذ است و حدود کامل برای وی و بر او اجرا می‌شود».

و در روایت شـش از باب شـصت و چهار از ابواب وصـیت، فرمودۀ معصوم علیه السـلام که: «آن زمان که محتلم شود، حدود بر وی ثابت می‌شود».

و در روایت ده از باب پنجاه و یک از ابواب تزویج، فرمودۀ معصوم علیه السـلام که: «آن زمان که دختر نزد همسرش برود و نه سال داشته باشد، یتیمی‌اش از بین می‌رود و مالش در اختیارش قرار می‌گیرد و حدود کامل بر وی اجرا می‌شود».

و نیز این گفته که: «اگر پدرش برای او همسـری انتخاب کرد و با همسرش در حالی که بالغ نبود، مباشرت جنسی کرد، آیا حدود بر وی در این حال اجرا می‌شود؟ امام فرمود: اما حـدود کامل همان که مردان بـدان مؤاخـذه می‌شوند، نه؛ ولی در همۀ حدود به اندازۀ سنش تازیانه می‌خورد و تا

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۵۷۱

پـانزده سـالگی این گونه مؤاخـذه می‌شود. در نتیجه حـدود خـدا، در میان خلقش باطل نمی‌شود و حقوق مسـلمانان نیز در میان‌شان باطل نمی‌شود».

و در روایت یک از باب ده از ابواب احکام عمومی حدود، فرمودۀ معصوم علیه السلام که: «حدّی بر بچه نیست تا بالغ شود».

و در روایت دوم هماننـدش و در روایت سـوم، فرمودۀ معصوم علیه السـلام که: «قلم تکلیف از سه نفر برداشـته شـده است؛ از بچه تا محتلم شود».

و در روایات باب نه از ابواب حدّ زنا، روایاتی است که بر این مفاد دلالت دارد؛ پس به آن رجوع کنید.

می‌آید:

و در روایات باب بیست از ابواب قتل و قصاص و باب نه از ابواب عاقله، روایاتی مناسب این باب.

باب ۱۴ موارد عفو در حدود

توبه کنندگان، عبادت‌کنندگان، سپاسگویان، سیاحت کنندگان، رکوع کنندگان، سجده آوران، آمران به معروف، نهی کنندگان از منکر و حافظان حدود الهی [مؤمنان حقیقی اند] و بشارت ده به [این چنین] مؤمنان.

«۱» [به او گفتم]: این عطای ماست؛ به هر کس می‌خواهی، ببخش و از هر کس می‌خواهی، امساک کن و حسابی بر تو نیست. «۲»

۸۰۹- ۴۶۰۵۵- (۱) محمد بن مسـلم گوید: «از امام باقر علیه السـلام پرسیدم: مردی جنایتی بر من کرده است؛ او را عفو یا نزد حاکم مرافعه کنم؟ حضـرت فرمود: این حقّ توست؛ اگر او را عفو کنی، نیکوست و اگر او را به نزد حـاکم ببری، حقت را مطالبه کرده‌ای. [ولی] تو چگونه امام را پیدا می‌کنی؟»

۸۱۰- ۴۶۰۵۶- (۲) حلبی گویـد: «از امام صادق علیه السـلام دربارۀ مردی که سارقی را می‌گیرد، پرسـیدم که: آیا وی را نزد حاکم ببرد یا رهایش سازد؟ حضـرت فرمود: صـفوان بن امیه در مسجد الحرام دراز کشیده بود. عبایش را گذاشت و بیرون آمد تا آبی [بر روی خـود] بریزد. پس از آن کـه بـازگشت، دیـد عبـایش سرقت شـده است. پرسـید: چه کسـی عبـایم را برده است؟ به راه افتـاد و

جستجو کرد تا آن کس که عبا را سرقت

(۱). سورهٔ توبه، آیه ۱۱۲

(۲). سورهٔ ص، آیهٔ ۳۹

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۵۷۳

کرده بود، یافت. او را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله برد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: دستش را قطع کنید. صفوان گفت: ای رسول خدا، آیا برای عبای من دستش را قطع می‌کنی؟ حضرت فرمود: آری. صفوان گفت: من عبایم را به وی بخشیدم. رسول خدا فرمود: پس چرا پیش از آن که وی را نزد من بیاوری، نبخشیدی؟ حلبی گوید: پرسیدم: امام هم به منزلهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله است، اگر نزد او آورند؟ حضرت فرمود: آری. حلبی گوید: از امام دربارهٔ عفو پیش از آن که شکایت به امام برسد، پرسیدم. حضرت فرمود: نیکوست».

همین روایت در دیگر کتب. حسین بن ابی العلاء گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که سارقی را می‌گیرد، پرسیدم که: آیا او را رها سازد یا نزد حاکم ببرد؟ حضرت فرمود: صفوان بن امیه در مسجد بر عبایش تکیه داشت. برخاست تا [برود] بول کند. او بازگشت، در حالی که عبایش ربوده شده بود. او دنبال کرد تا کسی که عبا را برده، بیابد. او را یافت. نزد پیامبر صلی الله علیه و آله برد. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: دستش را ببرید. صفوان گفت: ای رسول خدا، من عبا را به او می‌بخشم. رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: چرا این کار را پیش از آن که وی را نزد من بیاوری، نکردی؟ حسین بن ابی العلاء گوید: و از امام صادق علیه السلام دربارهٔ عفو از حدود- پیش از آن که به امام برسد- پرسیدم. حضرت فرمود: نیکوست».

۸۱۱- ۴۶۰۵۷- (۳) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «عبای سیاه‌رنگ و چهارگوش صفوان بن امیه سرقت شد. صفوان سارق را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آورد. حضرت دستور داد که دست سارق بریده شود. صفوان گفت: ای رسول خدا، گمان نمی‌کردم که ماجرا به اینجا برسد! من این عبا را به وی بخشیدم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چرا این بخشش را پیش از آن که او را نزد من بیاوری، نکردی؟ آن زمان که حدّ به شخص والی برسد، آن را رها نمی‌سازد».

۸۱۲- ۴۶۰۵۸- (۴) زهری روایت کرده که: «به صفوان بن امیه گفته شد: هر کس که مهاجرت نکند، هلاک می‌شود. صفوان به مدینه آمد و در مسجد خوابید و عبایش را زیر سر گذاشت. سارقی آمد و عبای صفوان را از زیر سر وی سرقت کرد. صفوان سارق را پیدا کرد و وی را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آورد. رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور داد که دست سارق بریده شود. صفوان گفت: من این را نمی‌خواستم. عبا برای او به عنوان صدقه باشد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چرا این کار را پیش از آن که او را نزد من بیاوری، نکردی؟»

۸۱۳- ۴۶۰۵۹- (۵) امام صادق علیه السلام فرمود: «هر کس سارقی را بگیرد، پس از آن از وی عفو کند، این در اختیار اوست. ولی اگر وی را نزد امام ببرد، امام دست سارق را قطع خواهد کرد و اگر مال‌باخته بگوید: من به او می‌بخشم- در صورتی که او را نزد امام برده است- امام سارق را رها نخواهد کرد تا دستش را قطع کند و همانا بخشش باید پیش از آن‌که مرافعه نزد امام برده شود، صورت گیرد و آن به دلیل فرمودهٔ خداوند عز و جل است که: و حافظان حدود خدا. پس آن زمان که حدّ به امام برسد، کسی حقّ ندارد که آن را ترک کند».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۵۷۵

۸۱۴- ۴۶۰۶۰- (۶) امام باقر علیه السلام فرمود: «حقّ الله را تنها امام عفو می‌کند و حقّ الناس را غیر امام [صاحب حقّ] عفو می‌کند».

۸۱۵- ۴۶۰۶۱- (۷) امام باقر علیه السلام فرمود: «حقّ الله را تنها امام عفو می‌کند و حقّ الناس را غیر امام [صاحب حقّ] عفو می‌کند».

۸۱۶- ۴۶۰۶۲- (۸) عالم علیه السلام فرمود: «از حدودی که برای خداوند عز و جل است، غیر از امام عفو نمی‌کند؛ زیرا امام اختیار دارد اگر خواست، عفو و اگر خواست، مجازات کند و اما آنچه از حقّ مردم است، پس اشکالی ندارد که غیر از امام از آن عفو کند پیش از آن که به امام برسد و آنچه از برای خداوند عز و جل است نه مردم؛ مثل زنا، لواط و شرب خمر، پس امام در آن مخیّر است؛ اگر بخواهد، عفو و اگر بخواهد، مجازات کند و آنچه امام از آن عفو کند، خداوند از آن عفو کرده است و آنچه بین مردم است، پس قصاص سزاوارتر است».

۸۱۷- ۴۶۰۶۳- (۹) امام می‌تواند از هر گناهی که بین بنده و خالقش می‌باشد، عفو کند و اگر امام از آن عفو کرد، عفوش نافذ است. ولی اگر گناه بین دو بنده باشد، امام نمی‌تواند عفو کند.

۸۱۸- ۴۶۰۶۴- (۱۰) متوکل به ابن سکیت گفت: «از ابن الرضا علیه السلام مسالهٔ سختی در حضور من بپرس. او پرسید و گفت: چرا خداوند موسی علیه السلام را با عصا فرستاد؟ ... تا آنجا که فرمود: و اما مردی که به لواط اعتراف کرده، به اختیار خودش بوده و بیّنه‌ای علیه وی شهادت نداده و حاکم، وی را نگرفته است و اگر امامی که از سوی خداست اختیار داشته باشد که در راه خدا مجازات کند، همو نیز اختیار دارد که در راه خدا عفو کند. آیا شنیده‌ای که خداوند به سلیمان می‌فرماید: این عطای ماست به هر کس که می‌خواهی، ببخش و از هر کس که می‌خواهی، امساک کن و حسابی بر تو نیست. خداوند بخشیدن را پیش از امساک، ذکر کرده است».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۵۷۷

۸۱۹- ۴۶۰۶۵- (۱۱) مردی نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و به سرقت اقرار و اعتراف کرد. امیرالمؤمنین علیه السلام به وی فرمود «آیا چیزی از کتاب خدا را می‌توانی بخوانی؟ گفت: آری، سورهٔ بقره را. حضرت فرمود: دستت را به خاطر سورهٔ بقره بخشیدم. اشعث گفت: آیا حدّی از حدود خدا را تعطیل می‌کنی؟ حضرت فرمود: تو چه می‌دانی این چیست؟ اگر بیّنه قائم شود، امام حقّ ندارد که عفو کند ولی اگر مرد خود علیه خویش اقرار کرده است، پس آن در اختیار امام است. اگر بخواهد، عفو و اگر بخواهد قطع می‌کند».

۸۲۰- ۴۶۰۶۶- (۱۲) سماعه گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که دیگری را به زنا متهم ساخته است و متهم وی را بخشیده و او را از این جهت حلال کرده ولی بعدا نظرش تغییر می‌کند و می‌خواهد او را نزد امام ببرد تا وی را تازیانه زند، پرسیدم. حضرت فرمود: پس از عفو، حقّ حدّ زدن ندارد. به امام گفتم:

نظرتان چیست اگر او بگوید: ای پسر زناکار و آن شخص از وی عفو کند و او را برای خدا رها سازد؟

حضرت فرمود: اگر مادر این شخص زنده است، برای آن کس حقّ عفو نیست. عفو در اختیار مادر اوست و هر زمان که مادر بخواهد، می‌تواند حقّ خویش را بگیرد. امام افزود: و اگر مادرش مرده است، این شخص عهده‌دار امور مادر و عفوش نافذ است».

۸۲۱- ۴۶۰۶۷- (۱۳) امام صادق علیه السلام فرمود: «هر کس که از حدّی که به نفع وی ثابت شده است عفو کند، حقّ ندارد پس از آن که عفو کرده، رجوع کند.»

باب ۱۵ حدّ تازیانه در زمستان و تابستان

۸۲۲- ۴۶۰۶۸- (۱) هشام بن احمر گوید: «امام موسی بن جعفر علیه السلام در مسجد نشسته بود و من همراه‌شان بودم.

حضرت صدای مردی را شنید که در زمان نماز صبح- در یک روز بسیار سرد- او را می‌زنند. حضرت پرسید: این چیست؟ گفتند: مردی است که تازیانه می‌خورد. حضرت فرمود: سبحان الله! در چنین ساعتی! کسی در هیچ یک از حدود در زمستان، جز در

گرم‌ترین زمان روز و در تابستان نیز جز در سردترین وقت روز تازیانه نمی‌خورد».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۵۷۹

۸۲۳- ۴۶۰۶۹- (۲) روایت‌گری شیعه گوید: «در روزی سرد، همراه امام صادق علیه السلام در مدینه راه می‌رفتیم که ناگاه به مردی برخوردیم که تازیانه می‌خورد. حضرت فرمود: سبحان الله! در چنین وقتی تازیانه می‌زنند! از امام پرسیدم: مگر تازیانه زدن هم حدّی دارد؟ حضرت فرمود: آری. اگر در سرما باشد، باید که در گرمای روز و اگر در گرما باشد، باید که در وقت خنک روز تازیانه زده شود».

۸۲۴- ۴۶۰۷۰- (۳) ابو داود گوید: «یکی از یارانم برایم روایت کرد که همراه امام صادق علیه السلام می‌رفت که ناگاه در فصل زمستان و در وقت سرما، فردی تازیانه می‌خورد. حضرت فرمود: سبحان الله! آیا در چنین ساعتی تازیانه می‌زنند! راوی گوید: پرسیدم: فدایت گردم! آیا برای تازیانه زدن هم حدّی است؟

حضرت فرمود: آری. اگر زمستان باشد، در گرمای روز و اگر تابستان باشد، در وقت خنک روز تازیانه زده می‌شود».

۸۲۵- ۴۶۰۷۱- (۴) سعدان بن مسلم گوید: «یکی از یاران‌مان گفت: امام موسی بن جعفر علیه السلام در پی کاری از منزل خارج شدند. در بین راه، به مردی برخورد کردند که در زمستان به وی حدّ می‌زدند. حضرت فرمود:

سبحان الله! این شایسته نیست! پرسیدم: آیا این هم حدّی دارد؟ حضرت فرمود: آری، شایسته است آن که در زمستان حدّ می‌خورد، در گرمای روز و آن کس که در تابستان حدّ می‌خورد، در وقت خنک روز حدّ بر او زده شود».

۸۲۶- ۴۶۰۷۲- (۵) روایت شده است که: «حدود در فصل زمستان به هنگام صبح و نیز بعد از ظهر اجرا نمی‌شود، تا گرمای بستر پس از خوردن حدّ به وی برسد و در تابستان در وقت گرما اجرا نمی‌شود و آن زمان که روز خنک است، حدّ جاری می‌شود».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۵۸۱

باب ۱۶ عدم اجرای حدّ در سرزمین دشمن

۸۲۷- ۴۶۰۷۳- (۱) امام باقر علیه السلام بیان داشت: «امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: در سرزمین دشمن، بر احدی حدّ جاری نمی‌شود».

۸۲۸- ۴۶۰۷۴- (۲) امام صادق علیه السلام از امام باقر علیه السلام و ایشان از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کند که آن حضرت فرمود: «من بر کسی در سرزمین دشمن حدّ جاری نمی‌کنم تا آن که از آن سرزمین خارج شود؛ چرا که مبادا غرورش او را وادار سازد تا به دشمن بپیوندد».

۸۲۹- ۴۶۰۷۵- (۳) امیرالمؤمنین علیه السلام دربارهٔ گروهی که در سرزمین دشمن، خودشان را تحویل نمی‌دهند و می‌خواهند نوشته‌ای بگیرند تا بعدا به آنچه بر عهدهٔ آنان آمده است مطالبه نشوند، فرمود: «این شایسته نیست؛ چرا که جهاد در راه خدا برای آن است که حدود الهی اجرا و مظالم به اهلش باز گردانده شود [بنابراین نمی‌توان به آنان امان نامه داد که به حدّی که بر آنان آمده، مطالبه نشوند] ولی اگر لشکر در سرزمین دشمن می‌جنگد و کاری کرد که مستلزم حدّ است، با آنان مدارا شود تا از سرزمین دشمن خارج گردند؛ آن‌گاه حدود الهی جاری شود تا غرور و عصبیت، آنان را وادار نسازد که به خاک دشمن پناهنده شوند».

باب ۱۷ حکم کسی که علیه خودش به حدّی اقرار می‌کند

۸۳۰- ۴۶۰۷۶- (۱) امام باقر علیه السلام از امیرالمؤمنین علیه السلام دربارهٔ مردی که به حدّی بر خویش اعتراف کرده ولی این که معین نکرده آن حدّ چیست، نقل می‌کند که: «حضرت دستور داد بر وی تازیانه زنند تا آن اندازه که اجرای حدّ را از خویش منع کند».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۵۸۳

۸۳۱- ۴۶۰۷۷- (۲) امیرالمؤمنین علیه السلام دربارهٔ مردی که حدّی را بر خویش اعتراف کرده ولی آن را مشخص نکرده است، دستور داد که: «او را تازیانه زنند تا آن که مضروب از زننده بخواهد که از او دست کشد.

چون زننده به هشتاد تازیانه رسید، مضروب گفت: بس است تو را. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: وی را رها کنید».

۸۳۲- ۴۶۰۷۸- (۳) امیرالمؤمنین علی علیه السلام دربارهٔ مردی که به یک حدّ برخویش اقرار کرده ولی مشخص نکرده بود که چه حدّی بر اوست، داوری کرد که: «وی تا هشتاد تازیانه بخورد. او هم هشتاد تازیانه خورد.

آن‌گاه امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: اگر می‌خواستم تازیانه‌هایت را تا حدّ تازیانه کامل کنم جز اقرار خودت، بیّنه‌ای را طلب نمی‌کردم».

باب ۱۸ حکم کسی که علیه خود به حدّی اقرار و پس از آن، انکار می‌کند

۸۳۳- ۴۶۰۷۹- (۱) امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که به ثبوت حدّی بر خویش اقرار و آن‌گاه پس از آن انکار کرد فرمود: «اگر نزد امام علیه خویش اقرار کند که سرقت کرده، آن‌گاه انکار کند، دستش بریده می‌شود؛ علی رغم خواست وی. ولی اگر علیه خویش اقرار کرد که شرب خمر کرده یا افترا بسته، او را هشتاد تازیانه بزنید. پرسیدم: اگر به حدّی بر خویش اقرار کند که سنگسار در آن است، آیا شما وی را سنگسار می‌کنید؟ حضرت فرمود: نه، ولی حدّ بر او خواهم زد».

همین روایت در تهذیب. محمد بن مسلم از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که: «حضرت فرمود: اگر مردی علیه خویش اقرار کند که سرقت کرده است سپس انکار کند- علی رغم خواست وی- دستش را قطع می‌کنم و اگر علیه خویش به شرب خمر یا افترا اقرار و سپس انکار کند، او را تازیانه می‌زنم. محمد بن مسلم گوید: پرسیدم: نظرتان چیست، اگر علیه خویش به حدّی اقرار کند که به سنگسار کردن برسد آن‌گاه انکار کند؛ آیا شما وی را سنگسار می‌کنید؟ حضرت فرمود: نه، ولی او را حدّ می‌زنم».

۸۳۴- ۴۶۰۸۰- (۲) حلبی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که: «حضرت فرمود: اگر مردی علیه خویش به حدّی یا افترایی اقرار و آن‌گاه انکار کند، تازیانه می‌خورد. پرسیدم: نظرتان چیست، اگر علیه خویش به حدّی که به سنگسار کردن می‌رسد اقرار کند، آیا شما وی را سنگسار می‌کنید؟ حضرت فرمود: نه، ولی او را می‌زنم».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۵۸۵

۸۳۵- ۴۶۰۸۱- (۳) محمد بن مسلم از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هر کس علیه خویش به ثبوت حدّی اقرار کند، من آن حدّ را بر وی جاری می‌سازم. جز سنگسار کردن؛ چرا که اگر علیه خویش اقرار و انکار کرد، پس سنگسار نمی‌شود».

۸۳۶- ۴۶۰۸۲- (۴) امام باقر یا امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی محصن که چهار بار به زنا بر خویش اقرار کرد، فرمود:

«سنگسار می‌شود تا بمیرد یا پیش از آن که سنگسار شود، خودش تکذیب کند و بگوید انجام نداده‌ام.

اگر چنین گفت، رها می‌شود و سنگسار نمی‌شود. حضرت افزود: سارق، دستش قطع نمی‌شود تا آن که دو بار به سرقت اقرار کند و اگر از اقرارش برگردد، ضامن سرقت است ولی دستش قطع نمی‌شود البته زمانی که شهودی در کار نیست. حضرت نیز افزود: زنا کار، تا چهار بار به زنا اقرار نکند، سنگسار نمی‌شود؛ البته اگر شهودی نباشد و اگر از اقرارش برگردد، رهایش می‌کنند و سنگسار

نمی‌شود».

۸۳۷- ۴۶۰۸۳- (۵) از عالم علیه السلام روایت می‌کنم که فرمود: «زناکار تا چهار بار به زنا اقرار نکند، سنگسار نمی‌شود؛ البته اگر شهودی نباشد و اگر از اقرارش برگردد و انکار کند، رهایش می‌کنند و سنگسار نمی‌شود».

۸۳۸- ۴۶۰۸۴- (۶) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «اگر مردی بر خویش، چهار بار به زنا اقرار کند و محصن باشد، سنگسار می‌شود».

امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «اگر پس از اقرار از آن برگردد، از او پذیرفته نیست و حدّ بر او جاری می‌شود و اگر محصن بود- در صورتی که از اقرارش برگردد- دیگر سنگسار نمی‌شود ولی حدّ بر او زده می‌شود و آزاد می‌شود».

۸۳۹- ۴۶۰۸۵- (۷) امام باقر یا امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر مردی علیه خویش به قتل اقرار کند، کشته می‌شود.

ولی اگر شهود نداشته باشد و از اقرارش بازگشت و گفت نکرده‌ام، رها می‌شود و کشته نمی‌شود».

۸۴۰- ۴۶۰۸۶- (۸) امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «هر کس به شراب‌خواری یا نوشیدن مست کننده‌ای اقرار کند، حدّ بر وی زده می‌شود. امام بیان داشت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس بر خویش به شراب‌خواری اقرار و سپس انکار کند، او را تازیانه بزنید».

۸۴۱- ۴۶۰۸۷- (۹) امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «هر کس به سرقت اعتراف و سپس انکار کند، دستش بریده می‌شود و به انکارش توجهی نمی‌شود».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۵۸۷

باب ۱۹ حکم اجرای حدود بر مرتکب جرم‌هایی که قتل هم از آن است

۸۴۲- ۴۶۰۸۸- (۱) امام باقر علیه السلام فرمود: «هر کس که چند حدّ که یکی از آنها کشتن است بر وی ثابت شود، ابتدا حدودی که غیر از قتل است، جاری می‌شود و سپس کشته می‌شود».

۸۴۳- ۴۶۰۸۹- (۲) امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که چند حدّ بر وی جمع شده که در میان آنها کشتن است، فرمود: «آغاز حدودی که غیر از کشتن است، جاری می‌شود؛ پس از آن کشته می‌شود».

۸۴۴- ۴۶۰۹۰- (۳) مردی را نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند که کاری انجام داده بود که حدّ داشت و کشتن هم بر وی ثابت شده بود. حضرت حدّ را بر وی جاری ساخت و آن‌گاه او را کشت. امام باقر علیه السلام فرمود: «و همچنین است اگر حدود بسیاری بر یک فرد جمع شود که در میان آنها کشتن باشد، به حدودی غیر از قتل آغاز و آن‌گاه کشته می‌شود».

۸۴۵- ۴۶۰۹۱- (۴) امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که او را گرفته‌اند و چند حدّ که یکی از آنها کشتن است بر وی ثابت است، فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام همیشه بر چنین کسی حدود را جاری می‌کرد و سپس او را می‌کشت و با امیرالمؤمنین علیه السلام نباید مخالفت کرد».

۸۴۶- ۴۶۰۹۲- (۵) امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که چند حدّ بر او ثابت است که یکی از آنها قتل است، فرمود: «در مرحلهٔ اول حدود بر او جاری و آن‌گاه کشته می‌شود».

۸۴۷- ۴۶۰۹۳- (۶) محمد بن مسلم گوید: «از امام علیه السلام دربارهٔ مردی [مجرمی] که یافت می‌شود و بر وی چند حدّ ثابت است که یکی از آنها قتل است، پرسیدم. حضرت فرمود: پیوسته امیرالمؤمنین علی علیه السلام بر وی پیش از کشتن، حدود را جاری می‌ساخت و آن‌گاه وی را می‌کشت و تو با علی علیه السلام مخالفت نکن».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۵۸۹

۸۴۸- ۴۶۰۹۴- (۷) امام صادق علیه السلام فرمود: «امیرالمؤمنین علی علیه السلام دربارهٔ کسی که قتل و شرب خمر و سرقت کرده است، دادرسی کرد. حدّ را بر او جاری ساخت و برای شرب خمر تازیانه‌اش زد و دستش را برای سرقتش برید و او را به دلیل قتلش، کشت».

۸۴۹ – ۴۶۰۹۵- (۸) علی بن جعفر گوید: «از برادرم امام موسی بن جعفر علیه السلام دربارهٔ مردی را که گرفته‌اند و سه حدّ شراب‌خواری، زنا و سرقت بر او ثابت است، پرسیدم که: به کدامین یک از حدود باید آغاز کرد؟

حضرت فرمود: به حدّ شراب‌خواری و سپس سرقت و آن گاه زنا».

باب ۲۰ حکم به قتل در بار سوم بر کسی که دو بار حدّ بر او جاری شد و حکم به قتل دربار چهارم بر زانی و زانیه

اشاره

۸۵۰- ۴۶۰۹۶- (۱) امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «مرتکبان هر یک از گناهان کبیره اگر یک حدّ دوبار بر آنان جاری شود، در بار سوم کشته می‌شوند».

۸۵۱- ۴۶۰۹۷- (۲) مرتکبان هر یک از گناهان کبیره آن زمان که یک حدّ دوبار بر آنان اجرا شود، در مرحلهٔ سوم کشته می‌شوند و شراب‌خوار در مرحلهٔ چهارم.

ارجاعات

می‌آید:

در باب هیجده از ابواب حدّ زنا، روایاتی که بر مفاد این باب دلالت دارد.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۵۹۱

باب ۲۱ کراهت جمع شدن مردم برای نگاه کردن به حدّ خورنده

۸۵۲- ۴۶۰۹۸- (۱) در زمانی که امیرالمؤمنین علی علیه السلام در شهر بصره بود، مردی را نزد حضرت آوردند که حدّ بر او جاری می‌شد. راوی گوید: جماعتی از مردم آمدند. حضرت فرمود: ای قنبر، بنگر که این جماعت کیانند؟ قنبر گفت: مردی است که حدّ بر او جاری می‌شود. راوی گوید: هنگامی که مردم نزدیک آمدند و امام به چهره‌های‌شان نگریست، فرمود: خوش آمد نمی‌گویم به چهره‌هایی که جز در بدی دیده نمی‌شوند. اینان مردان بی‌ارزشند. ای قنبر، دورشان ساز از من».

باب ۲۲ حکم حضور انسان نزد کسی که به ظلم تازیانه می‌خورد یا کشته می‌شود

اشاره

۸۵۳- ۴۶۰۹۹- (۱) امام باقر علیه السلام فرمود: «کسی از شما نزد فردی که پادشاه ستمگر بناحقّ او را می‌زند، حاضر نشود و نیز نزد

کشته یا ستم دیده حاضر نشود- اگر او را یاری نمی‌کند- چرا که یاری رساندن به مؤمن، بر مؤمن واجب است؛ البته اگر نزد وی حاضر شود و عافیت، گشایش بیشتری دارد، مادامی که دلیل روشن تو را ملزم نسازد».

ارجاعات

گذشت:

در بسیاری از روایات باب هشت از ابواب امر به معروف، دلالت بر وجوب یاری رساندن به مؤمن و نیز در برخی از روایات باب نود و سه از ابواب عشرت و نیز باب نود و چهار، اهتمام به امور مسلمانان.

باب ۲۳ حکم ارث بردن حد

۸۵۴- ۴۶۱۰۰- (۱) عمار ساباطی گوید: «از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: آن گونه که دیه و مال به ارث می‌رود، حدّ به ارث برده نمی‌شود. ولی هر یک از ورثه اگر عهده‌دار حدّ شود و آن را پیگیری کند، او صاحب اختیار آن خواهد بود و هر کس که رها کند و حدّ را مطالبه نکند، حقّی ندارد و این مانند مردی است که به فردی نسبت زنا دهد و فرد متهم دو برادر دارد. اگر یکی از آن دو از وی عفو کند، دیگری می‌تواند که حقّ خویش از وی مطالبه کند؛ چرا که مادر، مادر هر دو اینهاست و عفو، حقّ هر دو است».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۵۹۳

۸۵۵- ۴۶۱۰۱- (۲) امام صادق علیه السلام فرمود: «حدّ، ارث بردنی نیست».

۸۵۶- ۴۶۱۰۲- (۳) حضرت علی علیه السلام فرمود: «حدّ، به ارث برده نمی‌شود».

۸۵۷- ۴۶۱۰۳- (۴) امیرالمؤمنین علی علیه السلام و امام صادق علیه السلام فرمودند: «حدّ، ارث بردنی نیست».

باب ۲۴ حکم دفع حدود با شبهه

۸۵۸- ۴۶۱۰۴- (۱) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «حدود را با شبهه‌ها دفع کنید. شفاعت، کفالت و سوگند! در حدّ نیست».

۸۵۹- ۴۶۱۰۵- (۲) برای ما از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است که حضرت فرمود: «حدود را با شبهه‌ها دفع کنید و لغزش‌های بزرگواران را بپذیرید، مگر آن که در ارتباط با حدّی از حدود الهی باشد».

۸۶۰- ۴۶۱۰۶- (۳) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «حدود را با شبهه‌ها دفع کنید».

۸۶۱- ۴۶۱۰۷- (۴) امام سجاد علیه السلام فرمود: «امیرالمؤمنین علی علیه السلام دربارهٔ مردی دادرسی کرد که او را همراه با زنی یافتند و او گفت: این زن من است که با او ازدواج کرده‌ام؛ از زن سوال شد، او ساکت ماند. بعضی از مردم به زن اشاره کردند که بگو: آری و برخی اشاره کردند که بگو: نه. آن زن گفت: آری. حدّ را از آن زن، دفع و زن را از مرد جدا کرد تا بیّنه بیاورد که این زن، همسر وی است».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۵۹۵

باب ۲۵ حکم کتک زدن به ناحقّ مسلمان

اشاره

۸۶۲- ۴۶۱۰۸- (۱) امام صادق علیه السلام بیان داشت: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «مبغوض‌ترین مردم نزد خداوند عز و جل مردی است که پشت یک مسلمان را بناحقّ برهنه سازد [تا تازیانه بزند]».

۸۶۳- ۴۶۱۰۹- (۲) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «مبغوض‌ترین مردم نزد خداوند مردی است که پشت یک مسلمان را بنا حقّ برهنه سازد».

۸۶۴- ۴۶۱۱۰- (۳) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «پشت مؤمن قرقگاه است، جز از حدّ الهی».

۸۶۵- ۴۶۱۱۱- (۴) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «مبغوض‌ترین خلق به پیشگاه خداوند عز و جل کسی است که بناحقّ پشت یک مسلمان را برهنه سازد و نیز کسی که بناحقّ به کسی بزند که وی او را نزده است یا کسی را بکشد که وی کسی را نکشته است».

۸۶۶- ۴۶۱۱۲- (۵) امیرالمؤمنین علی علیه السلام به رفاعه نوشت: «تا آنجا که می‌توانی، حدّ را از مؤمن دور ساز؛ چرا که پشت مؤمن قرقگاه الهی است و جان مؤمن برای خداوند ارزشمند است و پاداش الهی برای مؤمن است و ستم کننده به مؤمن، دشمن خداست؛ پس مواظب باش دشمنت خداوند نباشد!»

ارجاعات

گذشت:

در روایت یازده از باب چهارم از ابواب احکام عمومی حدود، فرمودهٔ امام علیه السلام که: «هرکس عبد خویش را حدّ بزند- بی آن‌که مملوک، حدّی را بر خود واجب ساخته باشد- زنندهٔ حدّ بر این بنده کفّاره‌ای ندارد جز آزاد سازی عبد» و در روایت دوازده این گفته که: «عبدی است که از صاحبش سر پیچی می‌کند. آیا زدن وی جایز است یا نه؟ حضرت فرمود: برای تو جایز نیست که وی را بزنی. اگر این عبد با تو همراهی می‌کند، او را نگه دار وگرنه، او را رها ساز» و در روایت چهارده، این گفته که:

«داشتم غلامم را می‌زدم، از پشت‌سر صدایی شنیدم که: ای ابا مسعود، بدان که قدرت خداوند بر تو بیش از قدرت‌تو بر این عبد است. ابومسعود گوید: نگاه‌کردم، دیدم پیامبر صلی الله علیه و آله است و گفتم: ای رسول خدا، این عبد به خاطر خداوند آزاد است. حضرت فرمود: اگر چنین نمی‌کردی، آتش تو را می‌سوزاند».

می‌آید:

در روایات باب پنجاه‌وشش از ابواب قتل و قصاص، روایاتی که دلالت‌بر این مفاد دارد؛ مراجعه کنید.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۵۹۷

باب ۲۶ رویهٔ حضرت علی علیه السلام هر جمعه دربارهٔ زندان‌ها

۸۶۷- ۴۶۱۱۳- (۱) امیرالمؤمنین علیه السلام پیوسته هر جمعه از زندان‌ها سرکشی می‌کرد. پس هر کس که بر او حدّی ثابت بود، آن را اجرا می‌کرد و هر کس را که حدّی بر او نبود، آزاد می‌ساخت.

باب ۲۷ نهی از اجرای حدود در مساجد و حرم‌ها

اشاره

۸۶۸- ۴۶۱۱۴- (۱) رسول خدا صلی الله علیه و آله از اجرای حدود در مساجد نهی می‌کرد و امیرالمؤمنین علیه السلام پیوسته دستور می‌داد تا کسی را که حدّی بر او ثابت است، از مسجد خارج سازند.
همین روایت در عوالی اللئالی. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «حدود در مساجد اجرا و پدر برای فرزند کشته نمی‌شود».

ارجاعات

گذشت:

در روایت یازده از باب سی و دو از ابواب مساجد، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از اجرای حدود در مساجد، نهی می‌کرد».

بروجری، آقا حسین طباطبایی - مترجمان: حسینیان قمی، مهدی - صبوری، م، منابع فقه شیعه، ۳۱ جلد، انتشارات فرهنگ سبز، تهران - ایران، اول، ۱۴۲۹ ه ق

منابع فقه شیعه؛ ج ۳۰، ص: ۵۹۷
و در روایات باب بیست و هفت از ابواب آغاز مشاعر، چیزی که دلالت بر عدم جواز اجرای حدّ در حرم دارد.

باب ۲۸ آمرزش گناهان کبیرهٔ حدّدار

۸۶۹- ۴۶۱۱۵- (۱) روایت می‌کنم که فرمود: «هر چیزی که خداوند در آن حدّی قرار داده است، از گناهان کبیرهٔ غیر قابل آمرزش نیست».
منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۵۹۹

فصل دوم: باب‌های حدّ زنا، قوّادی، استمنا [خودارضایی] و مباشرت جنسی با حیوان

باب ۱ اقسام حدود زنا

اشاره

و کسانی از زنان شما که مرتکب زنا شوند، چهار نفر از مسلمانان را به عنوان شاهد بر آنها بطلبید؛ اگر گواهی دادند، آنان [زنان] را در خانه‌ها [ی خود] نگاه دارید تا مرگ‌شان فرا رسد یا این که خداوند، راهی برای آنان قرار دهد.
و از میان شما، آن مردان و زنانی که [همسر ندارند و] مرتکب آن کار [زشت] می‌شوند، آنان را آزار دهید [و حدّ بر آنان جاری

سازید] و اگر توبه کنند و [خود را] اصلاح نمایند، [و به جبران گذشته بپردازند] از آنها درگذرید؛ زیرا خداوند، توبه‌پذیر و مهربان است.

«۱» و آنان که توانایی ازدواج با زنان [آزاد] پاکدامن با ایمان را ندارند، می‌توانند با زنان پاکدامن از بردگان با ایمانی که در اختیار دارید، ازدواج کنند. خدا به ایمان شما آگاه‌تر است؛ همگی اعضای یک پیکرید. آنها را با اجازهٔ صاحبانشان تزویج نمایید و مهرشان را به خودشان بدهید؛ به شرط آن که پاکدامن باشند، نه به طور آشکار مرتکب زنا شوند، و نه دوست پنهانی بگیرند و در صورتی که محصنه باشند و مرتکب عمل منافی عفت شوند، نصف مجازات زنان آزاد را خواهند داشت. این [اجازهٔ ازدواج با کنیزان] برای کسانی از شماست که بترسند [از نظر غریزهٔ جنسی] و به زحمت بیفتند؛ و با [این حال نیز] خودداری [از ازدواج با آنان] برای شما بهتر است و خداوند، آمرزنده و مهربان است. «۲»

هر یک از زن و مرد زناکار را صد تازیانه بزنید؛ و نباید رأفت [و محبت کاذب] نسبت به آن دو شما را از اجرای حکم الهی مانع شود، اگر به خدا و روز جزا ایمان دارید؛ و باید گروهی از مؤمنان مجازات‌شان را مشاهده کنند. «۳»

---

(۱). نساء ۴/ ۱۵- ۱۶.

(۲). نساء ۴/ ۲۵.

(۳). نور ۲۴/ ۲.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۶۰۱

۸۷۰- ۴۶۱۱۶- (۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «سنگسار کردن، حدّ بزرگ‌تر الهی و تازیانه زدن، حدّ کوچک‌تر خداست و آن زمان که محصن زنا کند، سنگسار می‌شود و تازیانه نمی‌خورد».

۸۷۱- ۴۶۱۱۷- (۲) امام صادق علیه السلام فرمود: «مرد آزاد و زن آزاد هنگامی که زنا کنند، هر کدام‌شان صد تازیانه می‌خورند و اما محصن و محصنه، سنگسار می‌شوند».

۸۷۲- ۴۶۱۱۸- (۳) امام صادق علیه السلام فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله سنگسار کرد ولی تازیانه نزد و گفته‌اند که: امیرالمؤمنین علی علیه السلام در کوفه سنگسار کرد و نیز تازیانه زد ولی امام صادق علیه السلام این را انکار کرد و فرمود: ما چنین چیزی را نمی‌دانیم؛ یعنی حضرت فردی را در یک گناه، دو حدّ نزده است».

۸۷۳- ۴۶۱۱۹- (۴) امام باقر علیه السلام فرمود: «فردی که محصن نیست، صد تازیانه می‌خورد ولی تبعید نمی‌شود و مردی که زن دارد ولی با او آمیزش نکرده است، صد تازیانه می‌خورد و تبعید می‌شود».

۸۷۴- ۴۶۱۲۰- (۵) امام باقر علیه السلام فرمود: «محصن صد تازیانه زده و سنگسار می‌شود و آن کس که محصن نیست صد تازیانه می‌خورد و تبعید نمی‌شود و آن کس که همسر دارد ولی با وی آمیزش نکرده است، صد تازیانه می‌خورد و تبعید می‌شود».

۸۷۵- ۴۶۱۲۱- (۶) امام باقر علیه السلام فرمود: «محصن سنگسار می‌شود و آن کس که محصن نیست، صد تازیانه می‌خورد و تبعید نمی‌شود و آن کس که همسر دارد ولی با وی آمیزش نکرده است، صد تازیانه می‌خورد و تبعید می‌شود».

۸۷۶- ۴۶۱۲۲- (۷) از امیرالمؤمنین علیه السلام دربارهٔ حدّ زن و مرد زناکار که ازدواجی تاکنون نداشته‌اند، سوال شد.

حضرت فرمود: «صد تازیانه است و آیهٔ شریفه را تلاوت کرد که: هر یک از زن و مرد زناکار را صد تازیانه بزنید. امام صادق علیه السلام فرمود: و تازیانهٔ زناکار از نوع شدیدترین تازیانه زدن‌هاست و آن زمان که زناکاری که ازدواجی تاکنون نداشته است، تازیانه زده شد، پس از تازیانه، یک سال از شهرش تبعید می‌شود و اگر یکی از دو زناکار ازدواج نکرده بود ولی دیگری ازدواج کرده بود، هر کدام صد تازیانه می‌خورند و آن کس که ازدواج نداشته، تبعید و آن کس که ازدواج داشته، سنگسار می‌شود

[آن‌گاه امام افزود] که: بکر، همان مرد و زنی است که همسر ندارد و ثیب هم اوست که همسر دارد».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۶۰۳

۸۷۷- ۴۶۱۲۳- (۸) اسحاق بن عمار گوید: «از امام صادق علیه السلام پرسیدم: زنا بدتر است یا شرب خمر؟ و چه گونه است که در شرب خمر هشتاد تازیانه و در زنا صد تازیانه است؟ حضرت فرمود: ای اسحاق، حدّ یکی است ولی در زنا افزوده شده است؛ به دلیل آن که زنا نطفه را ضایع می‌سازد و آن را در غیر جایگاهی که خداوند بر آن دستور داده است، قرار می‌دهد».

۸۷۸- ۴۶۱۲۴- (۹) اگر مردی با زنی زنا کند و هر دو محصن نباشند، بر مرد و زن [هر کدام] صد تازیانه است؛ به دلیل فرمودهٔ خداوند عز و جل که: هر یک از زن و مرد زناکار را صد تازیانه بزنید و نباید رأفت نسبت به آن دو شما را از اجرای حکم الهی مانع شود. به این معنی که هر دو به شدیدترین شکل تازیانه می‌خورند. این تازیانه بر تمام بدن آن دو خواهد بود؛ جز صورت و اندام تناسلی و در همان جامه‌ای که در حال زنا به تن داشته‌اند تازیانه می‌خورند. اگر مجددا زنا کردند، صد تازیانه می‌خورند و اگر برای بار سوم زنا کردند، کشته می‌شوند.

و اگر مردی با زنی زنا کرد و زن محصن بود ولی مرد محصن نبود، به مرد صد تازیانه زده و زن سنگسار می‌شود و اگر زن محصنه نبود و مرد محصن بود، مرد سنگسار می‌شود و زن صد تازیانه می‌خورد و اگر هر دو محصن هستند، دویست تازیانه می‌خورند سپس سنگسار می‌شوند و مرد و زن ازدواج نکرده زنا کنند [هر کدام] صد تازیانه می‌خورند و سپس یک سال به غیر شهرشان تبعید می‌شوند.

۸۷۹- ۴۶۱۲۵- (۱۰) امام باقر علیه السلام فرمود: «امیرالمؤمنین علی علیه السلام دربارهٔ پیرمرد و پیرزن حکم کرد که: صد تازیانه بخورند و در مرد محصن حکم به سنگسار کرد و دربارهٔ مرد و زنی که ازدواج نکرده‌اند- اگر زنا کنند- حکم صد تازیانه و تبعید یک سال به غیر شهرشان را داد و بکر و بکره همان مرد و زنی هستند که ازدواج کرده‌اند ولی آمیزش نداشته‌اند».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۶۰۵

۸۸۰- ۴۶۱۲۶- (۱۱) امام باقر علیه السلام فرمود: «محصن سنگسار می‌شود و آن کس که زن گرفته ولی با وی آمیزش نکرده است، صد تازیانه و یک سال تبعید دارد».

۸۸۱- ۴۶۱۲۷- (۱۲) امام باقر علیه السلام فرمود: «در زنای محصن و محصنه، صد تازیانه و سپس سنگسار کردن است».

۸۸۲- ۴۶۱۲۸- (۱۳) امیرالمؤمنین علی علیه السلام دربارهٔ محصن و محصنه اگر زنا کنند، حکم به سنگسار کردن هر یک داد و فرمود: «اگر محصن و محصنه زنا کنند، هر کدام از این دو صد تازیانه می‌خورند و پس از آن سنگسار می‌گردند».

۸۸۳- ۴۶۱۲۹- (۱۴) امام باقر علیه السلام فرمود: «به محصن صد تازیانه زده و سنگسار می‌شود و به هرکس که محصن نباشد، صد تازیانه زده می‌شود و تبعید نمی‌شود و آن کس که همسر گرفته ولی با وی آمیزش نداشته است، صد تازیانه می‌خورد و تبعید می‌شود».

۸۸۴- ۴۶۱۳۰- (۱۵) حدّ مرد زناکار در صورتی که محصن نباشد، صد تازیانه است. ولی اگر محصن باشد، بر آنان سنگسار کردن ثابت است و اگر یکی محصن و دیگری غیر محصن است، آن کس که محصن است، سنگسار می‌شود و آن کس که محصن نیست، تازیانه می‌خورد.

۸۸۵- ۴۶۱۳۱- (۱۶) روایت شده است که: «امیرالمؤمنین علی علیه السلام شراحه را در روز پنجشنبه تازیانه زد و در روز جمعه سنگسار کرد و فرمود که: بر پایهٔ کتاب خدا وی را تازیانه زدم و براساس سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله او را سنگسار کردم و شراحه زن جوانی بود».

۸۸۶- ۴۶۱۳۲- (۱۷) ابوبصیر از او [امام معصوم علیه السلام] نقل می‌کند که: «امیرالمؤمنین علیه السلام دربارهٔ زنی شوهردار که به

گروهی پیوسته بود و به آنان گفته بود که وی بی‌شوهر است و یکی از آن گروه با وی ازدواج کرد و پس از آن شوهرش آمده بود، دادرسی کرد که: این زن مالک مهر است و حضرت دستور داده بود که پس از وضع حمل، سنگسار شود».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۶۰۷

۸۸۷- ۴۶۱۳۳- (۱۸) امام صادق علیه السلام فرمود: «پیرمرد و پیرزن، صد تازیانه و سنگسار شدن دارند ولی مرد و زنی که همسر ندارند، صد تازیانه و یک سال تبعید دارند».

۸۸۸- ۴۶۱۳۴- (۱۹) تبعید آن است که از شهری به شهر دیگر منتقل شوند و امیرالمؤمنین علیه السلام دو نفر را از کوفه به بصره تبعید کرد.

۸۸۹- ۴۶۱۳۵- (۲۰) امام صادق علیه السلام فرمود: «سنگسار کردن در قرآن فرمودهٔ خداوند عز و جل است: زمانی که پیرمرد و پیرزن زنا کنند، آن دو را قطعا سنگسار کنید؛ چرا که این دو شهوت را سپری کرده‌اند».

همین روایت در من لا یحضره الفقیه. سلیمان بن خالد گوید: «از امام صادق علیه السلام پرسیدم: در قرآن سنگسار کردن آمده است؟ حضرت فرمود: آری. پرسیدم: چگونه؟ حضرت فرمود: پیرمرد و پیرزن را قطعا سنگسار کنید؛ چرا که این دو شهوت را سپری کرده‌اند».

۸۹۰- ۴۶۱۳۶- (۲۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «آن زمان که پیرمرد و پیرزن زنا کنند، تازیانه می‌خورند و سپس به عنوان عقوبت سنگسار می‌گردند و آن زمان که مردی میانسال زنا کند، سنگسار می‌شود ولی تازیانه نمی‌خورد- البته در صورتی که محصن بوده است و آن زمان که جوان تازه به سن بلوغ، زنا کند، تازیانه می‌خورد و یک سال از شهرش تبعید می‌شود».

۸۹۱- ۴۶۱۳۷- (۲۲) امام صادق علیه السلام فرمود: «پیوسته امیرالمؤمنین علیه السلام در جرم زنا پیرمرد و پیرزن را صد تازیانه می‌زد و سنگسارشان می‌کرد و نیز محصن و محصنه را سنگسار می‌کرد و مرد و زنی را که ازدواج نکرده بودند، تازیانه می‌زد و یک سال تبعید می‌کرد».

۸۹۲- ۴۶۱۳۸- (۲۳) امام صادق علیه السلام بیان داشت: «امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: اگر پیرمرد و پیرزن زنا کنند، هرکدام صد تازیانه زده می‌شوند و بر هر دو سنگسار شدن است و بر آن که ازدواج نکرده، صد تازیانه و تبعید یک سال به شهر دیگری است».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۶۰۹

۸۹۳- ۴۶۱۳۹- (۲۴) امیرالمؤمنین علیه السلام در روایت ناسخ و منسوخ فرمود: «یکی از روش‌های آنان در جاهلیت این بود که زن اگر زنا می‌داد، در خانه زندانی می‌شد و مرد تا رسیدن مرگ زن مخارج زن را می‌پرداخت و اگر مرد زنا می‌کرد، او را از مجالس خودشان دور می‌ساختند و دشنام و آزارش می‌دادند و سرزنشش می‌کردند و جز این نمی‌دانستند.

خداوند متعال در آغاز اسلام فرمود: و کسانی از زنان شما که مرتکب زنا شوند، چهار نفر از مسلمانان را به عنوان شاهد بر آنها بطلبید. اگر گواهی دادند، آنان [زنان] را در خانه‌ها [ی خود] نگاه دارید تا مرگ‌شان فرا رسد؛ یا این که خداوند، راهی برای آنان قرار دهد و از میان شما، آن مردان و زنانی که [همسر ندارند و] مرتکب آن کار [زشت] می‌شوند، آنان را آزار دهید [و حدّ بر آنان جاری سازید]. اگر توبه کنند، و [خود را] اصلاح نمایند، [و به جبران گذشته بپردازند]، از آنها درگذرید، زیرا خداوند توبه پذیر و مهربان است.

ولی چون مسلمانان فراوان شده و اسلام قدرت گرفت و مسلمانان از کارهای جاهلیت بیزار شدند، خداوند متعال فرو فرستاد که: هر یک از زن و مرد زناکار را صد تازیانه بزنید، تا پایان آیه.

بنابراین این آیه، حبس و آزار دادن را نسخ کرد».

همین روایت در تفسیر علی بن ابراهیم: «فرمودهٔ خداوند: و کسانی از زنان شما که مرتکب زنا شوند، چهار نفر از مسلمانان را به

عنوان شاهد بر آنها بطلبید؛ اگر گواهی دادند، آنان [زنان] را در خانه‌ها [ی خود] نگاه دارید تا مرگ‌شان فرا رسد؛ تا این که خداوند، راهی برای آنان قرار دهد. چنین بود که در جاهلیت زمانی که مردی با زنی زنا می‌کرد، آن زن در خانه‌ای حبس می‌شد تا بمیرد. پس از آن، این حکم به فرمودهٔ خداوند که: هر یک از زن و مرد زناکار را صد تازیانه بزنید، نسخ گردید.»

۸۹۴- ۴۶۱۴۰- (۲۵) پنج نفر را که در ارتباط با زنا گرفته بودند، نزد عمر آوردند. وی دستور داد تا بر هر کدام از اینها حدّ جاری شود. امیرالمؤمنین علیه السلام حضور داشت و فرمود: «ای عمر، این حکم اینان نیست. عمر گفت: بنابراین شما بر اینها حکم را جاری سازید. حضرت یکی از آنان را آورد و گردن وی را زد؛ دومی را آورد و او را سنگسار کرد و سومی را آورد و حدّ بر وی زد و چهارمی را آورد و نیمی از حدّ بر وی زد و پنجمی را آورد و او را تعزیر کرد [چند تازیانه بر وی زد].

عمر متحیّر گردید و مردم نیز از کار حضرت شگفت‌زده شدند! عمر گفت: ای ابو الحسن، پنج نفر در یک قضیه؛ ولی شما بر این پنج نفر پنج گونه حدّ جاری کردید که هیچ کدام شبیه دیگری نبود! امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: اما نفر اول، کافر ذمّی بود که از ذمهٔ خویش خارج شده و حکمش جز شمشیر نبود و اما دومی، مردی محصن بود که حدّ او سنگسار کردن است و اما سومی، غیر محصن بود و حدّ تازیانه خورد و اما چهارمی، برده‌ای بود که نیمی از حدّ بر وی زدیم و اما پنجمی، دیوانه‌ای بود که عقلش در اختیارش نیست».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۶۱۱

۸۹۵- ۴۶۱۴۱- (۲۶) زنا چند گونه و حدّ آن نیز به چند شکل است. از همین جاست که عمر بن الخطاب شش نفر را که در ارتباط با زنا دستگیر شده بودند حاضر کرد و دستور داد تا بر هر کدام‌شان حدّ جاری شود.

امیرالمؤمنین علیه السلام نزد عمر نشسته بود. فرمود: «ای عمر، این حکم این گروه نیست. عمر گفت: پس شما بر اینان حدّ را جاری سازید. حضرت یکی از آنان را پیش آورد و گردنش را زد و دومی را پیش آورد و سنگسارش کرد و سومی را پیش آورد و حدّ بر وی زد و چهارمی را آورد و نیمی از حدّ را بر وی زد و پنجمی را پیش آورد و او را تعزیر کرد و اما فرد ششم را آزاد ساخت. عمر شگفت‌زده شد و مردم نیز متحیّر شدند! عمر گفت: ای ابوالحسن، شش نفر در یک قضیه و شما بر آنان پنج مجازات جاری کردید که هیچ حکمی از آن مشابه دیگری نبود! حضرت فرمود: آری. اما نفر اول، کافر ذمّی‌ای بود که با زن مسلمان زنا کرده و از ذمّه خارج گردیده است؛ بنابراین حکم وی شمشیر است و اما نفر دوم، مردی محصن است که زنا کرده و ما او را سنگسار کردیم و اما نفر سوم، مردی بی‌همسر است که او را حدّ زدیم و نفر چهارم، برده است که زنا کرده و ما نیمی از حدّ را بر وی زدیم و نفر پنجم، این کار را به اشتباه انجام داده است و ما او را تعزیر و ادب کردیم و نفر ششم، دیوانه‌ای است که عقلش در اختیارش نیست و تکلیف از وی ساقط است».

۸۹۶- ۴۶۱۴۲- (۲۷) هر کس که با محرم خویش زنا کند، یک ضربه با شمشیر بر وی می‌زنند- محصن باشد یا نباشد و اگر آن زن با وی همراهی کرده است، بر زن هم ضربتی با شمشیر زده می‌شود. ولی اگر زن را به اکراه به زنا وا داشته باشد، چیزی بر زن نیست و هرکس با محصنه زنا کند و خود نیز محصن باشد، هر کدام سنگسار می‌شوند و هر کس که با محصنه زنا کند، و خود محصن نباشد، برای زن سنگسار شدن و بر مرد تازیانه و یک سال تبعید است ومسافت تبعید پنجاه فرسخ [/ ۳۰۰ کیلومتر] است.

۸۹۷- ۴۶۱۴۳- (۲۸) و اگر مرد و زن برای اولین بار در حالی که هر دو محصن باشند یا یکی محصن و دیگری غیر محصن باشد زنا کنند، آن کس که غیرمحصن است، صد تازیانه می‌خورد در حالی که آن کس که محصن است، صد تازیانه می‌خورد و پس از آن سنگسار می‌شود.

۸۹۸- ۴۶۱۴۴- (۲۹) امام صادق علیه السلام فرمود: «آن زمان که دو ختنه‌گاه با هم ملاقات کند، تازیانه ثابت می‌شود».

ارجاعات

گذشت:

در روایت هشت از باب یک از ابواب احکام عمومی حدود، گفتهٔ آن زن که: «ای امیرالمؤمنین، من زنا دادم؛ پاکم ساز. [تا آنجا که] امیرالمؤمنین علیه السلام دستور داد تا چاله‌ای برای زن کنده شود.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۶۱۳

آن‌گاه وی را تا نیمهٔ بدن در چاله دفن کرد [تا آنجا که] همهٔ مردم در آن روز بازگشتند، جز امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین علیه السلام و این سه نفر حدّ را بر آن زن جاری کردند».

و در روایت نهم، این گفته که: «چون حضرت می‌خواست شراحه همدانیه را سنگسار کند، مردم فراوانی جمع شده بودند. حضرت درهای رحبه را بست، سپس شراحه را آورد و در چاله‌اش قرار داد و او را سنگسار کرد تا مرد».

و در روایت سیزده، این گفته که: «مردی شکم گنده و مریض زنا کرده بود. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شاخهٔ درخت خرما را که صد خوشه بر آن بود آورد و به جای حدّ، با آن شاخه یک ضربه بر این مرد زد».

و در روایت سی و چهار، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «خداوند بر زناکار غضب کرد و صد تازیانه برایش قرار داد. هر کس که بر زناکار غضب کند و بیش از این بزند، من از او نزد خداوند بیزاری می‌جویم و این فرمودهٔ خداوند است که: آن حدود خداست، از حدود خداوند تجاوز نکنید».

و در روایت دوازده از باب دوم، این گفته که: «چهار شاهد علیه مردی محصن شهادت دادند. امام به آنان دستور داد تا خودشان آن فرد را سنگسار کنند. یکی از شاهدان او را سنگسار کرد ولی سه نفر دیگر امتناع ورزیدند».

و در روایت یک از باب سه، این گفته که: «مردی را که خود اقرار به زنا کرده بود، نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. [تا آنجا که] حضرت فرمود: هر کس مشابه کار این شخص را انجام داده است، وی را سنگسار نکند و برگردد. راوی گوید: برخی بازگشتند و بعضی ماندند و آنان که مانده بودند، وی را سنگسار کردند».

و در روایت دو، این گفته که: «مردی نزد عیسی بن مریم علیه السلام آمد و به او گفت: ای روح خدا، من زنا کرده‌ام؛ پاکم ساز. عیسی علیه السلام دستور داد تا منادی ندا دهد که همه برای پاک ساختن آن شخص بیایند. چون آن مرد آمد و مردم نیز جمع شدند و آن مرد در چاله قرار گرفت، فریاد کرد که: هر کس بر عهدهٔ وی حدّی الهی است، بر من حدّ جاری نسازد ...».

و در روایت سه از باب چهار، این گفته که: «چه بسا برده‌ام را در ارتباط با بعضی از گناهان می‌زنم! حضرت فرمود: چه اندازه وی را می‌زنی؟ گفتم: چه بسا صد تازیانه می‌زنم! حضرت [با شگفت زدگی] فرمود که: صد تازیانه! صد تازیانه! این جمله را حضرت دو بار تکرار کرد، سپس فرمود: حدّ زنا! از خدا بترس ...». ونیز بنگر به دیگر احادیث همین باب که بر برخی از مطلوب، دلالت دارد.

و در روایت یک از باب پنج، این گفته که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله مرد یهودی و زن یهودی‌ای را که یهودیان نزد حضرت آوردند و گفتند که این دو زنا کرده‌اند، سنگسار کرد».

و در روایت یک از باب شش، این فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «وظیفهٔ امام است که حدّ را بر آن کس که بدان بر خویش اقرار کرده است، جاری سازد- هر کس که باشد. جز زناکار محصن که امام

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۶۱۵

وی را سنگسار نمی‌کند، تا آن که چهار شاهد بر وی گواهی دهد و آن زمان که چهار شاهد شهادت دهد، او را صد تازیانه به عنوان حدّ می‌زند و سپس وی را سنگسار می‌کند».

و در روایت دوم از باب نهم، این گفته که: «ای امیرالمؤمنین، به من مهلت دهید تا دو رکعت نماز بخوانم. آن‌گاه امام وی را در چاله‌اش قرار داد [تا آنجا که] تنها امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین علیه السلام ماندند. حضرت سنگ برداشت و سه تکبیر گفت و آن‌گاه وی را با سه سنگ که در هر سنگی سه تکبیر می‌گفت، زد و سپس امام حسن علیه السلام مانند امیرالمؤمنین علیه السلام پرتاب کرد و پس از آن امام حسین علیه السلام، تا آن مرد مُرد و امیرالمؤمنین علیه السلام او را بیرون آورد و دستور داد تا قبری برایش کنده شود و حضرت بر وی نماز گزارد و او را دفن کرد. به امام گفته شد که: ای امیرالمؤمنین، چرا او را غسل نمی‌دهی؟

حضرت فرمود: او با چیزی غسل کرد که تا روز قیامت پاک است. او بر کار بزرگی شکیبایی ورزید».

و در روایت چهار، این گفته که: «برای بار چهارم اقرار کرد. آن‌گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور داد که سنگسار شود. چاله‌ای برای وی کندند و چون درد برخورد سنگ‌ها را احساس کرد، از چاله بیرون آمد و با شتاب می‌رفت. زبیر او را دید، استخوان ساق شتری را به سویش پرتاب کرد و او را با آن از پا درآورد تا مردم به او رسیدند و وی را کشتند. از این ماجرا پیامبر صلی الله علیه و آله را باخبر ساختند. حضرت فرمود: چرا رهایش نکردید؟»

و در روایت هفت، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «کسی برای خداوند در پی گرفتن حقّی برنیاید که [همان حقّ برعهدهٔ خودش است] خداوند در پی گرفتن آن حقّ از وی نیز خواهد بود. راوی گوید: به خدا سوگند! گروهی برگشتند که تا امروز ما نمی‌دانیم آنان کیانند! سپس حضرت آن مرد را با چهار سنگ زد و مردم هم سنگ به سوی وی پرتاب کردند».

و در روایت یک از باب دوازده، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور داد تا شاخه‌ای از درخت خرما که صد خوشه در آن بود آوردند و با آن یک بار بر آن مرد زد و یک بار هم بر زن زد و آن‌گاه هر دو را آزاد ساخت. سپس این آیه را خواند که: دسته‌ای از ساقه‌های گندم [و مانند آن] را بگیر و با آن بزن و سوگند خود را مشکن». و در روایت دو، این گفته که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن مرد زناکار بدون بیّنه، صد خوشه خرما را در یک بار زد».

و در روایت سوم، چهارم، پنجم و ششم نیز مشابه آن.

و در روایت چهارم از باب هیجدهم، این گفته که: «دربارهٔ مردی که محصن بود و چهار بار به زنا بر خویش اقرار کرد [حضرت فرمود]: سنگسار می‌شود تا بمیرد یا پیش از آن که سنگسار شود، خویش را تکذیب کند و بگوید من نکرده‌ام. اگر چنین گفت، رها می‌شود و سنگسار نمی‌شود».

و در روایت ششم، این گفته که: «اگرمردی چهار بار بر خویش اقرار کرد و محصن بود، سنگسار می‌شود» و نیز گفتهٔ امام معصوم علیه السلام که: «اگر پس از اقرارش باز گردد، از او پذیرفته نیست و حدّ بر وی جاری می‌شود ولی اگر محصن بود و از اقرارش بازگشت، دیگر سنگسار نمی‌شود و تنها حدّ بر وی زده و آزاد می‌شود».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۶۱۷

باب ۲ حکم زانی و زانیه که در عدّهٔ طلاق یا پس از آن زنا کنند

اشاره

۸۹۹- ۴۶۱۴۶- (۱) عمار بن موسی ساباطی گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که زنی داشته است و وی را طلاق داده یا آن زن مرده پس از وی مرد زنا کرده است، پرسیدم. حضرت فرمود: بر وی سنگسار شدن ثابت است و نیز دربارهٔ زنی که شوهر داشته و آن شوهر وی را طلاق داده یا مرده است و پس از آن زن زنا داده است، پرسیدم: حضرت فرمود: آری.»

۹۰۰- ۴۶۱۴۷- (۲) علی بن جعفر گوید: «از برادرم موسی بن جعفر علیه السلام دربارهٔ مردی که طلاق داده یا زنش از وی جدا شده و پس از آن مرد زنا کرده است، پرسیدم: چه حکمی بر مرد است؟ حضرت فرمود:
سنگسار شدن».

۹۰۱- ۴۶۱۴۸- (۳) علی بن جعفر گوید: «از برادرم موسی بن جعفر علیه السلام دربارهٔ زنی که طلاق داده شده و پس از طلاق زنا داده است، پرسیدم: آیا سنگسار شدن بر وی ثابت است؟ حضرت فرمود: آری.»

ارجاعات

گذشت:

در بسیاری از روایات باب دهم از ابواب عدّه‌ها و باب یازدهم و باب دوازدهم.

می‌آید:

در باب بعدی و باب چهارم، روایاتی مناسب این باب
و نیز بنگرید به باب بیست و نهم؛ چرا که در آن باب نیز روایت مناسب این باب هست.

باب ۳ حکم زنای محصن با کنیز زوجه‌اش ...

اشاره

۹۰۲- ۴۶۱۴۹- (۱) محمد بن مسلم از امام باقر یا امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: «اگر مردی با کنیز همسرش زنا کند، حدّی که برای زنا کار است، بر وی ثابت است».
منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۶۱۹

۹۰۳- ۴۶۱۵۰- (۲) محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که: «حضرت دربارهٔ مردی که بدون اجازهٔ همسرش با کنیز همسرش آمیزش می‌کند، فرمود: حدّی که بر زناکار ثابت است بر اوست. وی صد تازیانه می‌خورد. حضرت فرمود: اگر مردی با زن یهودی یا مسیحی یا کنیزی زنا کند، سنگسار نمی‌شود؛ ولی اگر با این که زن آزادی در اختیار وی است، با زن آزادی [دیگر] زنا کند، حکم سنگسار بر وی ثابت است و حضرت فرمود: همان گونه که کنیز، زن مسیحی، زن یهودی مرد را محصن نمی‌کند، همچنین بر مرد حدّ محصن ثابت نمی‌شود، اگر با زن یهودی یا مسیحی یا کنیز زنا کند و زن آزادی در اختیار داشته باشد».
همین روایت در علل الشرایع. محمد بن مسلم گوید: «از امام باقر علیه السلام دربارهٔ مردی که با کنیز همسرش آمیزش می‌کند ...» باقیماندهٔ متن، مانند متن روایت قبلی است؛ تنها جملهٔ «اگر با این که زن آزادی در اختیار وی است با زن آزادی [دیگر] زنا کند، سنگسار شدن بر وی ثابت است» را نیاورده است».

۹۰۴- ۴۶۱۵۱- (۳) مردی را که با کنیز همسرش آمیزش کرده و کنیز از وی باردار شده بود، نزد امیرالمؤمنین علی علیه السلام آوردند. آن مرد اظهار داشت که همسرش کنیز را به وی بخشیده بوده است ولی همسرش انکار می‌کرد. امیرالمؤمنین علیه السلام به مرد فرمود: «قطعا باید شاهدانی بیاوری [که شهادت دهند همسرت کنیز تو را به تو بخشیده بوده است] وگرنه تو را سنگسار می‌کنم. زن چون چنین دید، خود اعتراف کرد [که کنیز را به شوهرش بخشیده بوده است] و امیرالمؤمنین علیه السلام زن را حدّ زد».

۹۰۵- ۴۶۱۵۲- (۴) زنی مرافعهٔ شوهرش را نزد امیرالمؤمنین علیه السلام برد و گفت که: «وی با کنیزم زنا کرده است. مرد آمیزش با کنیز را پذیرفت ولی گفت که همسرش کنیز را به وی بخشیده بوده است. امام علیه السلام از مرد بیّنه خواست ولی مرد بیّنه‌ای نداشت. حضرت دستور داد تا آن مرد را سنگسار کنند. زن چون چنین دید، گفت: شوهرش راست می‌گوید؛ زن، کنیز را به شوهرش بخشیده بوده است. در اینجا امیرالمؤمنین علیه السلام دستور داد تا مرد را آزاد سازند و امر کرد که حدّ قذف بر زن زده شود».

۹۰۶- ۴۶۱۵۳- (۵) زکریا بن آدم گوید: «از امام رضا علیه السلام دربارهٔ مردی که با کنیز همسرش آمیزش کرده و همسرش کنیز را به وی نبخشیده بوده است، پرسیدم. حضرت فرمود: آن مرد زناکار و حکم سنگسار بر وی ثابت است».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۶۲۱

۹۰۷- ۴۶۱۵۴- (۶) امیرالمؤمنین علی علیه السلام دربارهٔ مردی که با کنیز همسرش آمیزش کرده است، فرمود: «هر حدّی که بر زناکار است، بر وی ثابت است و [حضرت افزود]: مری را که با کنیز همسرش زنا کرده باشد، نزد من نمی‌آورند مگر آن که او را سنگسار می‌کنم».

۹۰۸- ۴۶۱۵۵- (۷) امیرالمؤمنین علی علیه السلام دربارهٔ مردی که با کنیز همسرش بدون اجازهٔ همسرش زنا کرده بود، حکم داد که: «حدّی که بر زناکار است، بر وی ثابت است ولی سنگسار نمی‌شود و حدّ زناکار تنها در صورتی است که با زن مسلمان آزاد زنا کند».

ارجاعات

گذشت:

در باب بیست و ششم از ابواب نکاح عبید و باب شصت و سه، روایاتی در ارتباط با این باب.

می‌آید:

در باب هشتم از ابواب حدّ زنا، به روایتی در ارتباط با این باب بنگرید.

باب ۴ تعریف محصن

اشاره

۹۰۹- ۴۶۱۵۶- (۱) اسماعیل بن جابر گوید: «از امام باقر علیه السلام پرسیدم: مرد محصن کیست؟ حضرت فرمود: کسی که زنی در اختیارش باشد که صبح و شام نزد وی برود».

۹۱۰- ۴۶۱۵۷- (۲) و تعریف محصن این است که زنی در اختیارش باشد که صبح و شام نزد وی برود.

۹۱۱- ۴۶۱۵۸- (۳) اسحاق بن عمار گوید: «از امام کاظم علیه السلام دربارهٔ مردی که در اختیارش کنیزکی همخوابه یا کنیزی که با وی آمیزش می‌کند، هست پرسیدم که: آیا این کنیزی که نزد وی است، او را محصن می‌سازد؟ حضرت فرمود: آری؛ چرا که در نزد مرد چیزی است که او را از زنا کردن بی‌نیاز می‌سازد.

پرسیدم: اگر کنیزی نزد وی است و می‌گوید با آن کنیز آمیزش ندارد؟ حضرت فرمود: این گفته‌اش پذیرفته نیست. پرسیدم: اگر

زنی به ازدواج موقت نزد اوست، آیا او را محصن می کند؟ حضرت فرمود:

نه، احصان بر این پایه است که دائمی باشد».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۶۲۳

همین روایت در علل الشرایع. اسحاق بن عمار گوید: «از امام کاظم علیه السلام پرسیدم ...» [آن‌گاه به سان روایت قبلی ذکر کرده]؛ تنها جملهٔ «اگر کنیزی نزد وی است و می گوید که با آن کنیز آمیزش ندارد، حضرت فرمود: گفته‌اش پذیرفته نیست» را نیاورده است».

۹۱۲- ۴۶۱۵۹- (۴) ابواسحاق گوید: «از امام کاظم علیه السلام دربارهٔ زناکاری که کنیزی همخوابه دارد یا کنیزی که با وی آمیزش می کند، پرسیدم. حضرت فرمود: آنچه ملاک است، تنها بی‌نیاز بودن است؛ به این گونه که در نزد مرد زنی باشد که وی را از زنا بی‌نیاز سازد. پرسیدم: اگر می گوید که با کنیز آمیزش نمی کند؟

حضرت فرمود: گفته‌اش پذیرفته نمی‌شود. پرسیدم: اگر زن متعه‌ای نزد وی است؟ حضرت فرمود:

تنها آنچه ملاک است، این است که زن دائمی نزد وی باشد».

۹۱۳- ۴۶۱۶۰- (۵) حریز گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی محصن پرسیدم. حریز گوید: امام فرمود: آن مردی است که زنا کند و نزدش زنی باشد که او را بی‌نیاز سازد».

۹۱۴- ۴۶۱۶۱- (۶) حریز گوید: «از او دربارهٔ مردی محصن پرسیدم. حضرت فرمود: همان است که نزدش زنی باشد که او را بی‌نیاز سازد».

۹۱۵- ۴۶۱۶۲- (۷) ابوبصیر گوید: «مرد، محصن نمی‌شود تا آن که زنی نزد وی باشد که در را بر وی ببندد [/ با وی خلوت کند]».

۹۱۶- ۴۶۱۶۳- (۸) راوی از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که ازدواج موقت می کند، پرسید که: «آیا این ازدواج موقت وی را محصن می‌سازد؟ حضرت فرمودکه: نه؛ محصن بودن تنها بر پایهٔ همسر دائمی است».

۹۱۷- ۴۶۱۶۴- (۹) اسحاق بن عمار گوید: «به امام کاظم علیه السلام گفتم: مردی، کنیزی دارد. آیا این کنیز وی را محصن می کند؟ حضرت فرمود: آری. تنها ملاک بر پایهٔ بی‌نیاز شدن است. اسحاق بن عمار گوید: پرسیدم:

زن متعه‌ای هم؟ حضرت فرمود: نه، ملاک احصان بر پایهٔ زن دائمی است. اسحاق بن عمار گوید:

پرسیدم: اگر بگوید که با این کنیز آمیزش نمی کرده است؟ اسحاق گوید: حضرت فرمود: گفته‌اش پذیرفته نمی‌شود و این کنیز داشتن تنها به این دلیل که مرد مالک کنیز است، محصن بودن را بر وی ثابت می کند».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۶۲۵

۹۱۸- ۴۶۱۶۵- (۱۰) از امام صادق علیه السلام دربارهٔ فرمودهٔ خداوند عز و جل: زنان محصنه، سؤال شد. حضرت فرمود: «آنان همان شوهرداران هستند. پرسیدم: و زنان محصنه از اهل کتاب؟ حضرت فرمود: آنان همان زنان عفیف از اهل کتابند».

۹۱۹- ۴۶۱۶۶- (۱۱) از امام جعفر صادق علیه السلام در فرمایش خدا: و زنان محصنه، فرمود: «همهٔ آنان، زنان شوهردار هستند».

۹۲۰- ۴۶۱۶۷- (۱۲) امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «محصن بودن و سنگسار کردن ثابت نمی‌شود جز پس از ازدواج درست و آمیزش و بودن زن و مرد با هم. پس اگر مرد و زن آمیزش را انکار کنند- بعد از آن که مرد با زن آمیزش کرده است- انکار این دو پذیرفته نیست. حضرت فرمود: محصن بودن با ازدواج موقت نمی‌شود».

ارجاعات

می آید:

در باب بعدی و پس از آن در باب هفتم و باب هشتم، روایاتی مناسب این باب.

و در روایت چهارم از باب ششم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «مردی که نزد خانواده‌اش نیست و نیز مردی که زن موقت دارد، سنگسار نمی‌شود».

باب ۵ احصان در بردگان

اشاره

۹۲۱- ۴۶۱۶۸- (۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «مرد آزاد، کنیز را و نیز غلام [برده] زن آزاد را محصن نمی‌سازد».

شیخ طوسی رحمه الله گفت: «این روایت با روایاتی که قبلا آورده‌ایم به این که کنیز هم محصنه می‌شود، منافاتی ندارد؛ چرا که توجیه این روایت آن است که مرد آزاد نمی‌تواند کنیز را محصن سازد به گونه‌ای که اگر کنیز زنا داد، حکم سنگسار بر وی واجب شود. مانند موردی که در اختیار مرد آزاد، زن آزاده‌ای باشد و آن زن زنا دهد که حکم سنگسار بر زن واجب می‌شود و این تفاوت بدان جهت است که حدّ برده و کنیز اگر زنا کنند، نصف حدّ آزاد است و آن پنجاه تازیانه است که به هیچ شکل سنگسار نمی‌شوند و همچنین است فرمودهٔ امام علیه السلام که: زن آزاد نمی‌تواند برده را محصن سازد؛ به این معنی که زن آزاد نمی‌تواند برده را به گونه‌ای که حکم سنگسار بر وی واجب شود، محصن سازد و بر پایهٔ این تاویل، دیگر میان روایات منافاتی نیست».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۶۲۷

۹۲۲- ۴۶۱۶۹- (۲) حلبی گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مرد آزاد پرسیدم که: آیا کنیز را محصنه می‌کند؟ حضرت فرمود: مرد آزاد، کنیز را محصنه نمی‌کند و کنیز مرد آزاد را محصن نمی‌سازد ولی مرد یهودی، زن مسیحی را و مرد مسیحی، زن یهودی را محصن می‌کند».

۹۲۳- ۴۶۱۷۰- (۳) محمد بن مسلم گوید: «از امام باقر علیه السلام دربارهٔ این که آیا کنیز، مرد آزاد را محصن می‌کند، پرسیدم. حضرت فرمود: کنیز داشتن، موجب محصن شدن مرد آزاد نیست و برده داشتن نیز موجب محصن بودن زن آزاد نمی‌شود ولی مرد مسیحی، موجب محصنه شدن زن یهودی و مرد یهودی، موجب محصنه شدن زن مسیحی است».

۹۲۴- ۴۶۱۷۱- (۴) و همان گونه که داشتن کنیز، زن مسیحی و زن یهودی موجب محصن بودن مرد آزاد نمی‌شوند، چنانچه وی با زن آزادی زنا کرده باشد، همین گونه حدّ زنای مرد محصن بر وی ثابت نمی‌شود، اگر- در حالی که زنی آزاد در اختیار دارد- با زن یهودی یا زن مسیحی یا کنیزی زنا کند.

۹۲۵- ۴۶۱۷۲- (۵) علی بن جعفر گوید: «از برادرم موسی بن جعفر علیه السلام دربارهٔ مرد آزادی که کنیزی در اختیار دارد، پرسیدم که: آیا اگر زنا کند، حکم سنگسار بروی ثابت می‌شود؟ حضرت فرمود: آری».

ارجاعات

می‌آید:

در روایت چهارم از باب بعدی، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «مردی که از خانواده‌اش دور است، سنگسار نمی‌شود و نیز مردی که همسر گرفته ولی هنوز او را نبرده و با وی آمیزش نکرده است، سنگسار نمی‌شود».

و در روایت هفتم از باب هشتم، این گفته که: «مردی زنا می‌کند ولی هنوز همسرش را نبرده و با وی آمیزش نکرده است آیا

محصن محسوب می‌شود؟ حضرت فرمود: نه و نیز با کنیز هم محصن به حساب نمی‌آید».

و در روایت هشتم، فرمودهٔ معصوم علیه السلام که: «با داشتن کنیز، محصن نمی‌شود».

و در روایت نهم، این گفته که: «برده‌ای بـا زن آزادی ازدواج می‌کنـد و پس از آن آزاد می‌شود و در پی آن زنـا می‌کنـد. حضـرت فرمود: وی سنگسار نمی‌شود تا آن که با زن آزادش پس از آزادی خود، آمیزش کند».

و روایت سوم، چهارم، پنجم و دوازدهم از همین باب هشتم، دلالت بر برخی از مفاد این باب می‌کند.

باب ۶ حکم احصان در فرض غیبت هر یک از زوجین

اشاره

۹۲۶- ۴۶۱۷۳- (۱) محمد بن مسـلم گوید: «از امام صادق علیه السـلام شـنیدم که می‌فرمود: مردی که از همسرش دور شده است و زنی که از شوهرش دور شده است، سنگسار شدن بر آنان ثابت نمی‌شود مگر این که مرد همراه با زن و زن همراه با مرد باشد».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۶۲۹

۹۲۷- ۴۶۱۷۴- (۲) امام صادق علیه السـلام فرمود: «مردی که از همسـرش دور شده و زنی که از شوهرش دور شده است، سـنگسار شدن بر آنان نیست مگر این که مرد با همسرش و زن با شوهرش در یک جا با هم اقامت داشته باشند».

۹۲۸- ۴۶۱۷۵- (۳) مردی که از همسـرش دور است و زنی که شوهرش از وی دور است، محصن محسوب نمی‌شوند. محصن بودن که به واسطهٔ آن حکم سنگسار واجب می‌شود، آن است که مرد با همسرش و زن با شوهرش در یک جا اقامت داشته باشند.

۹۲۹- ۴۶۱۷۶- (۴) عمر بن یزیـد گویـد: «به امـام صـادق علیه السـلام گفتم: برایم بگوییـد مردی که از خـانواده‌اش دور است و زنا می‌کند، آیا سـنگسار می‌شود در صورتی که همسری دارد ولی از همسرش دور است؟ حضرت فرمود: مردی که از خانواده‌اش دور است و نیز مردی کـه زنی در اختیـار دارد ولی هنـوز بـا وی آمیزش نکرده اسـت و نیز مردی که زن متعه دارد، سـنگسار نمی‌شـود. پرسـیدم: مقدار مسافتش که محصن نمی‌شود چیست؟ حضرت فرمود: آن زمان که نمازش را شکسته و روزه‌اش را افطار کند، دیگر محصن نیست».

۹۳۰- ۴۶۱۷۷- (۵) امـام بـاقر علیه السـلام فرمود: «امیرالمؤمنین علی علیه السـلام دربارهٔ مردی که همسـری در بصـره داشت ولی در کوفه زنـا کرده بود، حکم داد که سـنگسار شـدن از وی رفع شود و حـدّ زناکـار بر وی زده شود. امـام باقر علیه السـلام فرمود: و نیز امیرالمؤمنین علیه السـلام دربارهٔ مردی که در زندان محبوس است و همسـری در همان شـهر در خانه دارد که نمی‌تواند بدان دست یابد و در زندان زنا کرده است، حکم داد که وی تازیانه می‌خورد و سنگسار شدن از وی رفع می‌شود».

۹۳۱- ۴۶۱۷۸- (۶) حارث بن مغیره گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که همسری در عراق دارد و در حجاز زنا کرده است، پرسـیدم. حضـرت فرمـود: حـدّ زناکـار یعنی صـد تازیـانه بر وی زده می‌شود ولی سـنگسار نمی‌شود. پرسـیدم: اگر این مرد با همسـرش در یک شـهر باشـد و مرد در زندان محبوس است و نمی‌تواند از زندان بیرون آید و نزد همسـرش برود، نظر شـما چیست، چنان‌چه در زندان زنا کند؟

حضرت فرمود: این مرد به منزلهٔ غایب از همسرش، صد تازیانه می‌خورد».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۶۳۱

۹۳۲- ۴۶۱۷۹- (۷) عمر دستور داد تا مرد یمنی که همسردار بود ولی در مدینه زنا کرده بود، سنگسار شود.

امیرالمؤمنین علیه السـلام فرمود: «حکم سـنگسار بر وی نیست؛ چرا که از همسرش دور است و همسر وی در شهر دیگری است. تنها

بر این فرد حدّ واجب است. عمر گفت: خداوند مرا برای مشکلی که ابوالحسن در کنار آن حاضر نیست، نگاه ندارد».

ارجاعات

گذشت:

در باب قبلی، مناسب با این باب.

می‌آید:

در باب بعدی، روایتی که بر این باب دلالت دارد.

باب ۷ مقدار مسافت سفری که شخص را از احصان خارج می‌کند

اشاره

۹۳۳- ۴۶۱۸۰- (۱) راوی گوید: «مقدار مسافتی که اگر مرد محصن زنا کند سنگسار نمی‌شود، چیست؟ حضرت فرمود: آن زمان که نمازش شکسته باشد و روزه‌اش را افطار کند».

ارجاعات

گذشت:

در روایت چهارم از باب پیشین، این گفته که: «در چه مقدار مسافتی از سفر، مرد محصن نیست؟ حضرت فرمود: آن زمان که نمازش شکسته باشد و روزه‌اش را افطار کند».

باب ۸ وقوع احصان و اثبات حکم رجم

اشاره

۹۳۴- ۴۶۱۸۱- (۱) رفاعه گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که هنوز با همسرش آمیزش نکرده، زنا کند پرسیدم که: آیا سنگسار می‌شود؟ حضرت فرمود: نه».
۹۳۵- ۴۶۱۸۲- (۲) رفاعهٔ بن موسی گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که هنوز با همسرش آمیزش نکرده، زنا کند پرسیدم که: آیا سنگسار می‌شود؟ حضرت فرمود: نه. پرسیدم: اگر پیش از آن که با همسرش آمیزش داشته باشد زنا کند، او را از همسرش جدا می‌سازند؟ حضرت فرمود: نه» و در حدیث دیگری آمده است که حدّ بر او ثابت می‌شود.
۹۳۶- ۴۶۱۸۳- (۳) محمد بن مسلم می‌گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ فرمودهٔ خداوند متعال: آن زمان که

محصن شدند، پرسیدم. حضرت فرمود: محصن شدن زنان به آن است که شوهر با آنان آمیزش کند.

پرسیدم: اگر شوهر با آنان آمیزش نکند، آیا حدّی بر آنان نیست؟ حضرت فرمود: بله، هست».

۹۳۷- ۴۶۱۸۴- (۴) محمد بن مسلم گوید: «از امام باقر یا امام صادق علیه السلام دربارهٔ فرمودهٔ خداوند در ارتباط با کنیزان که: در صورتی که محصنه باشند، پرسیدم که: محصنه شدن آنان به چیست؟ حضرت فرمود: شوهر با آنان آمیزش می‌کند. پرسیدم: پس اگر شوهر با آنان آمیزش نداشته است، حدّی بر آنان نیست؟

حضرت فرمود: بله، هست».

۹۳۸ – ۴۶۱۸۵- (۵) عبدالله بن سنان گوید: «امام صادق علیه السلام دربارهٔ فرمودهٔ خداوند پیرامون کنیزان که: در صورتی که محصنه باشند، فرمود: احصان کنیزان به این است که مالك با آنان آمیزش کند. پرسیدم: اگر با آنان آمیزش نکند وآنان کاری کنند، حدّ بر آنان ثابت می‌شود؟ حضرت فرمود: آری، نصف حدّ ولی اگر کنیز زنا دهد- در حالی که شوهردار است- پس سنگسار کردن ثابت است».

۹۳۹ – ۴۶۱۸۶- (۶) مردی را که علیه خویش اقرار به زنا کرده بود، نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. حضرت به او فرمود: «محصن هستی؟ او گفت: آری. حضرت فرمود: بنابراین سنگسار می‌شوی. امام او را به زندان برد. شب که شد، مردم را جمع کرد تا وی را سنگسار کنند. مردی از میان مردم گفت: ای امیرالمؤمنین، این مرد با زنی ازدواج کرده ولی هنوز با وی آمیزش نکرده است. امیرالمؤمنین علی علیه السلام شاد شد و حدّ بر وی جاری کرد [و دیگر وی را سنگسار نکرد]». امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «احصان نمی‌شود و سنگسار واجب نمی‌شود مگر پس از ازدواج درست و آمیزش».

۹۴۰- ۴۶۱۸۷- (۷) محمد بن مسلم گوید: «از امام باقر علیه السلام دربارهٔ مردی که زنا می‌کند و با همسرش آمیزش نداشته است، پرسیدم که: آیا محصن محسوب می‌شود؟ حضرت فرمود: نه و نیز با داشتن کنیز محصن نیست».

۹۴۱- ۴۶۱۸۸- (۸) رفاعه گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که پیش از آن که با اهلش آمیزش داشته باشد زنا کرده است، پرسیدم که: آیا سنگسار می‌شود؟ حضرت فرمود: نه. پرسیدم: اگر پیش از آمیزش با همسرش زنا کند، او را از همسرش جدا می‌کنند؟ حضرت فرمود: نه». ابن ابی عمیر در متن این روایت این جملهٔ اضافه را دارد که: «مرد با داشتن کنیز، محصن نمی‌شود».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۶۳۵

۹۴۲- ۴۶۱۸۹- (۹) امام صادق علیه السلام دربارهٔ برده‌ای که با زن آزادی ازدواج می‌کند، پس از آن آزاد می‌شود و زنا می‌کند، فرمود: «بر این مرد تا زمانی که پس از آزادی با همسر آزادش آمیزش کند، سنگسار نیست.

پرسیدم: آیا زن آزادش اختیاری علیه مرد پس از آزادی مرد دارد؟ حضرت فرمود: نه. آن زن آزاد به این مرد در زمانی که بنده بود، راضی شده؛ بنابراین مرد برهمان پایهٔ ازدواج اول است».

۹۴۳- ۴۶۱۹۰- (۱۰) علی بن جعفر گوید: «از برادرم موسی بن جعفر علیه السلام دربارهٔ مردی که با زنی ازدواج کرده ولی آمیزشی با وی نداشته و پس از آن زنا کرده است، پرسیدم که: چه حدّی بر وی است؟

حضرت فرمود: به عنوان حدّ، تازیانه می‌خورد و سرش تراشیده می‌شود و از همسرش جدا و یك سال تبعید می‌شود».

روایت مشابه. امام جعفر صادق علیه السلام از پدرشان و پدرشان از پدران‌شان علیه السلام نقل می‌کنند که: «دربارهٔ زنی که پیش از آن که با وی آمیزش شود زنا کرده است، فرمود: این دو را از هم جدا می‌کنند و مهری هم برای زن نیست؛ چرا که کار انجام شده از سوی وی بوده است».

۹۴۴- ۴۶۱۹۱- (۱۱) حنّان گوید: «من می‌شنیدم که مردی از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که ازدواج نکرده و زنا می‌کند، بعد از آن ازدواج و زنا کرده- پیش از آن که با همسرش آمیزش داشته باشد- پرسید. حضرت فرمود: صد تازیانه می‌خورد و مویش تراشیده و یك سال از شهر تبعید می‌شود و او را از همسرش جدا می‌کنند».

۹۴۵- ۴۶۱۹۲- (۱۲) و اگر زن آزادی در اختیار برده‌ای باشد و برده آزاد شود و زنا کند، اگر پس از آزادی‌اش با همسر آزادش آمیزش داشته است، سنگسار می‌شود ولی اگر پس از آزادی‌اش با همسرش آمیزش نداشته است، حدّ بر او زده می‌شود.

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب چهارم و باب ششم، روایاتی که بر مفاد این باب دلالت دارد.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۶۳۷

باب ۹ حکم زنای بالغ با نابالغ

اشاره

۹۴۶- ۴۶۱۹۳- (۱) ابو بصیر گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ پسر نابالغ ده ساله‌ای که با زنی زنا کند، سؤال شد: حضرت فرمود: پسر کمتر از حدّ، تازیانه می‌خورد و زن، حدّ کامل بر او جاری می‌شود. از امام سؤال شد: اگر زن محصن باشد؟ حضرت فرمود: سنگسار نمی‌شود؛ چون فردی که با او آمیزش کرده است بالغ نیست و اگر وی بالغ بود، زن سنگسار می‌شد».

۹۴۷- ۴۶۱۹۴- (۲) و اگر پسرکی نابالغ زنا کند ... در این متن مشابه روایت قبل را آورد و افزوده است: «و همچنین اگر مردی با دختری نابالغ زنا کند به دختر کمتر از حدّ، و به مرد، تمام حدّ زده می‌شود».

۹۴۸- ۴۶۱۹۵- (۳) امام رضا علیه السلام فرمود: «امیرالمؤمنین علی علیه السلام دربارهٔ زن محصنی که پسرکی با وی زنا کرده بود و عمر دستور داده بود تا وی سنگسار شود، حکم کرد که: نباید سنگسار شود و تنها حدّ بر وی جاری می‌شود و سنگسار بر وی ثابت نیست؛ چرا که زانی نابالغ است».

۹۴۹- ۴۶۱۹۶- (۴) ابن بکیر گوید: «از امام صادق علیه السلام در آخرین دیدار دربارهٔ پسری که بالغ نیست و با زنی زنا کرده، پرسیدم که: با این دو چه می‌کنند؟ حضرت فرمود: به پسر کمتر از حدّ زده می‌شود و حدّ [کامل] بر زن جاری می‌شود. پرسیدم: دختری نابالغ همراه با مردی که با وی زنا می‌کند، یافت می‌شود با این این دو چه می‌کنند؟ حضرت فرمود: به دختر کمتر از حدّ زده می‌شود و بر مرد، حدّ کامل جاری می‌شود».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۶۳۹

۹۵۰- ۴۶۱۹۷- (۵) امام صادق علیه السلام دربارهٔ پسری که با زنی زنا می‌کند، فرمود: «پسر، تعزیر می‌شود و بر زن حدّ [کامل] جاری می‌شود و دربارهٔ مردی که با دختری [نابالغ] زنا می‌کند، فرمود: دختر تعزیر می‌شود و بر مرد، حدّ [کامل] جاری می‌شود».

۹۵۱- ۴۶۱۹۸- (۶) امام صادق علیه السلام فرمود: پسر بچه اگر با زنی زنا کند، حدّ بر او زده نمی‌شود ولی مردی که با دختر بچه زنا کند، حدّ می‌خورد».

۹۵۲- ۴۶۱۹۹- (۷) علی بن جعفر گوید: «از برادرم موسی بن جعفر علیه السلام دربارهٔ پسر بچه‌ای که با زنی زنا کند، پرسیدم. حضرت فرمود: زن تازیانه می‌خورد ولی بر پسر بچه چیزی نیست».

۹۵۳- ۴۶۲۰۰- (۸) امام جعفر صادق علیه السلام دربارهٔ صغیری که هنوز بالغ نشده است و زن بزرگسالی با وی زنا کرده است و مرد بالغی که با صغیره‌ای که بالغ نشده است زنا کرده است، فرمود: «بالغ از آن دو چنانچه بکر باشد- منهای طفل- حدّ زانی خورده

می‌شوند و طفل‌ها حدّ ندارند ولی دردناک تأدیب می‌شوند».

۹۵۴- ۴۶۲۰۱- (۹) علی بن جعفر گوید: «از برادرم موسی بن جعفر علیه السلام دربارهٔ مردی که با دخترکی زنا کرده است، پرسیدم که: چه حکمی بر وی است؟ حضرت فرمود: حدّ».

۹۵۵- ۴۶۲۰۲- (۱۰) عبدالرحمن گوید: «از او [معصوم علیه السلام] دربارهٔ پسری که با زنی زنا کرده است، پرسیدم. حضرت فرمود: پسر بچه تازیانه زده نمی‌شود و نیز از مردی که با دخترکی زنا می‌کند، پرسیدم. حضرت فرمود:

به مرد تازیانه زده می‌شود».

ارجاعات

گذشت:

در روایت دوم از باب دوازدهم از ابواب مقدمات، این گفته که: «چه زمانی علیه پسر ثابت می‌شود که به حدود تام مؤاخذه و حدود تام بر او اجرا و بدان جلب شود؟ حضرت فرمود: آن زمان که یتیمی از وی برود و بالغ شود. پرسیدم: آیا این حدّی دارد که بدان شناخته شود؟ حضرت فرمود: آن زمان که محتلم شود یا به پانزده سالگی برسد یا آن که شرمگاهش موی زبر درآورد، در این صورت حدود تام بر وی جاری و به حدود تام مؤاخذه و نیز حدود تام به نفعش اخذ شود».

و در روایت سوم، این گفته که: «پسر آن زمان که پدرش وی را همسر دهد و او با این که نابالغ است با همسرش آمیزش کند، آیا حدود بر او جاری می‌شود؟ در همین حال که او نابالغ است، راوی گوید: حضرت فرمود: اما حدود کاملی که مردان بدان مؤاخذه می‌شوند، نه. ولی در ارتباط با همهٔ حدود به اندازهٔ سنش تازیانه می‌خورد؛ بنابراین تا پانزده سالگی به این شکل مؤاخذه می‌شود و حدود خداوند در میان بندگانش و نیز حقوق مسلمانان، در میان‌شان باطل نمی‌شود».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۶۴۱

و در روایت پنجم، این گفته که: «نماز بر بچه آن زمان که بفهمد و روزه آن زمان که توان روزه گرفتن را پیدا کند و شهادت و حدود آن زمان که محتلم شود، واجب می‌شود.»

و در روایت پانزدهم، این گفته که: «آن زمان که هشت سال پسر تمام شود، کار وی نافذ و فرائض و حدود بر وی واجب است و آن زمان که دختر نه سالش تمام شود، او نیز چنین خواهد بود».

و در روایت شانزدهم، فرمودهٔ معصوم علیه السلام که: «آن زمان که پسر هشت ساله شود، تصرف او در مالش نافذ است. مرحوم شیخ طوسی این روایت را بر موردی که یک کار از آنان چند مرتبه سر زند، حمل کرده است و به دیگر احادیث باب نیز توجه کن؛ چرا که با مقام ما مناسبت دارد.

و در روایت دهم از باب پنجاه و یکم از ابواب تزویج، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «آن زمان که دختر با شوهرش آمیزش کند و نه ساله باشد، یتیمی‌اش زایل، اموالش به او داده، حدود تام بر او و به نفع او جاری می‌شود».

و در روایت چهاردهم از باب یکم از ابواب احکام عمومی حدود، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که:

«پیوسته امیرالمؤمنین علی علیه السلام آن زمان که دختر و پسر نابالغ را نزد حضرت می‌آوردند، حدّی از حدود خداوند عز و جل را باطل نمی‌کرد. از امام سؤال شد که: چگونه حضرت می‌زد؟ امام فرمود: حضرت پیوسته تازیانه را با دست از وسط آن یا یک سوم آن می‌گرفت و آن گاه با آن به اندازهٔ سن آنان می‌زد و هیچ حدّی از حدود خداوند عز و جل را باطل نمی‌کرد».

و در روایات باب سیزدهم، روایاتی که بر این مطلب دلالت دارد می‌آید؛ لذا به آن مراجعه کنید.

می‌آید:

در باب بیست و نهم از ابواب حدّ سرقت، روایاتی هست که بر این مطلب دلالت دارد.

باب ۱۰ کیفیّت و کمیّت شهادت به زنا

اشاره

۹۵۶- ۴۶۲۰۳- (۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «حدّ سنگسار کردن آن است که چهار نفر شهادت دهند که دیده‌اند مرد [آلت خویش را] داخل می‌کند و بیرون می‌کشد».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۶۴۳

۹۵۷- ۴۶۲۰۴- (۲) امام صادق علیه السلام فرمود: «حدّ سنگسار کردن در زنا آن است که چهار نفر شهادت دهند که دیده‌اند مرد [آلت خویش را] داخل می‌کند و بیرون می‌آورد».

۹۵۸- ۴۶۲۰۵- (۳) امام باقر علیه السلام بیان داشت: «امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: مرد و زن سنگسار نمی‌شوند، تا آن که چهار شاهد بر وی شهادت دهند که مرد [آلت خویش را] وارد و خارج کرده است».

۹۵۹- ۴۶۲۰۶- (۴) امام صادق علیه السلام فرمود: «مرد و زن سنگسار نمی‌شوند، تا چهار شاهد علیه آنان بر آمیزش و داخل کردن و وارد کردن چون میل در سرمه‌دان شهادت دهند».

۹۶۰- ۴۶۲۰۷- (۵) امام صادق علیه السلام فرمود: «زناکار حدّ نمی‌خورد، تا آن که چهار شاهد علیه وی، بر آمیزش و وارد کردن و خارج کردن چون میل در سرمه‌دان شهادت دهند و لعان ثابت نمی‌شود تا آن که بگوید، دیده است».

۹۶۱- ۴۶۲۰۸- (۶) زناکار حدّ نمی‌خورد، تا آن که چهار شاهد عادل علیه وی شهادت دهند یا خود چهار بار علیه خویش اقرار کند. در این هنگام است که حدّ بر وی جاری می‌شود.

۹۶۲- ۴۶۲۰۹- (۷) امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «مرد و زن سنگسار نمی‌شوند، تا آن که چهار مرد عادل و مسلمان علیه آنان شهادت دهند که دیده‌اند مرد با زن آمیزش می‌کند و وارد کردن و بیرون کشیدن را آن گونه که میل در سرمه‌دان وارد و خارج می‌شود، دیده‌اند و همچنین اگر محصنه نباشند، حدّ نمی‌خورند مگر با چنین شهادتی».

۹۶۳- ۴۶۲۱۰- (۸) امام جعفر صادق علیه السلام بیان داشت: «همان گونه که خداوند عز و جل فرموده است، در زنا کمتر از چهار شاهد جایز نیست و اگر سه نفر شهادت دهند و چهارمی نیاید که شهادت دهد، بر هر سه، حدّ قاذف [نسبت ناروای زنا دهنده] زده می‌شود».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۶۴۵

۹۶۴- ۴۶۲۱۱- (۹) امام باقر علیه السلام بیان داشت: «امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: نه به مرد و نه به زن، تازیانه زده نمی‌شود تا آن که چهار شاهد علیه او بر وارد کردن آلت و بیرون کشیدن آن شهادت دهند. حضرت افزود: من اولین کسی که از چهار نفر شهادت می‌دهند، نخواهم بود؛ از آن می‌ترسم که برخی از شهود، شهادت ندهند و من تازیانه بخورم».

۹۶۵- ۴۶۲۱۲- (۱۰) امام باقر علیه السلام بیان داشت: «امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: من اولین شاهد از شاهدان چهار گانهٔ زنا نمی‌شوم. می‌ترسم که برخی از آنان از شهادت دادن امتناع ورزند و من تازیانه بخورم».

۹۶۶- ۴۶۲۱۳- (۱۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «سنگسار کردن ثابت نمی‌شود، تا آن که چهار شاهد شهادت دهند که دیده‌اند

مرد با آن زن آمیزش می‌کند».

۹۶۷- ۴۶۲۱۴- (۱۲) عبدالله بن جذاعه گوید: «از او [امام معصوم علیه السلام] دربارهٔ چهار نفر که علیه دو مرد و دو زن شهادت به زنا داده‌اند، پرسیدم. حضرت فرمود: سنگسار می‌شوند».

۹۶۸- ۴۶۲۱۵- (۱۳) امام باقر علیه السلام فرمود: «اگر شاهد بگوید که مرد با آن زن آن گونه که یک مرد با زنش می‌نشیند، نشسته است [منظور از آن، نشستن ویژه است] حدّ بر وی جاری می‌شود».

۹۶۹- ۴۶۲۱۶- (۱۴) عمار ساباطی گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که سه نفر علیه وی شهادت داده‌اند که با زنی زنا کرده است و شاهد چهارم شهادت می‌دهد که نمی‌داند این مرد با کدام زن زنا کرده است، پرسیدم. حضرت فرمود: حدّ نمی‌خورد و سنگسار نمی‌شود».

۹۷۰- ۴۶۲۱۷- (۱۵) عباد بصری گوید: «از امام باقر علیه السلام پرسیدم: سه نفر علیه یک نفر به زنا شهادت داده‌اند و گفته‌اند الان شاهد چهارم را می‌آوریم. حضرت فرمود: این سه، هشتاد تازیانه حدّ قاذف می‌خورند».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۶۴۷

۹۷۱ – ۴۶۲۱۸- (۱۶) امیرالمؤمنین علی علیه السلام دربارهٔ سه نفر که علیه مردی به زنا شهادت داده‌اند، فرمود: «شاهد چهارم کجاست؟ آنان اظهار داشتند که: الان می‌آید. حضرت فرمود: این سه نفر را حدّ بزنید. در حدود الهی مهلت و تأخیر زمانی نیست».

۹۷۲- ۴۶۲۱۹- (۱۷) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «هرکس که حدّ بر وی واجب شد، اجرا می‌شود و در حدود الهی مهلت و تأخیر نیست».

۹۷۳- ۴۶۲۲۰- (۱۸) سه نفر نزد امیرالمؤمنین علیه السلام علیه مردی به زنا شهادت دادند. حضرت فرمود: «نفر چهارم کجاست؟ گفتند: الان می‌آید. حضرت فرمود: این سه نفر را بگیرید. در حدود الهی مهلت و تأخیر زمانی نیست».

۹۷۴- ۴۶۲۲۱- (۱۹) زراره گوید: «شهود جدای از هم پذیرفته نیست. اگر سه نفر بودند، چهارمی بعدا پذیرفته است».

۹۷۵- ۴۶۲۲۲- (۲۰) علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: «اگر شهودی که علیه یک فرد شهادت به زنا داده‌اند، در جای زنا با هم اختلاف داشته باشند، تازیانه می‌خورند».

۹۷۶- ۴۶۲۲۳- (۲۱) روایت شده است که: «عمر، مغیرهٔ بن شعبه را به نمایندگی خویش بر بصره گماشت. مغیره در طبقهٔ پایین خانه و نافع، ابوبکره، شبل و زیاد در طبقهٔ بالا سکونت داشتند. بادی وزید و در اتاق باز شد و پرده کنار رفت. آنان دیدند که مغیره در میان دو پای یک زن است. صبح که شد، مغیره جلو رفت تا به نماز بایستد. ابوبکره گفت: از جای نماز ما دور شو. این ماجرا به عمر رسید. عمر نوشت تا آنان را نزد وی ببرند و به مغیره نوشت که ابوبکره سخنی دربارهٔ تو می‌گوید؛ در صورتی که درست باشد، اگر پیش از آن مرده بودی برایت بهتر بود؛ بنابراین به سوی مدینه حرکت کن. پس از آن، نافع، ابوبکره و شبل بن معبد شهادت دادند. عمر گفت: مغیره هلاک شد، جز یک چهارمش؛ بعد که زیاد آمد شهادت بدهد. عمر گفت: این فردی است که جز به حقّ شهادت نمی‌دهد- انشاءالله. زیاد گفت:

اما من به زنا شهادت نمی‌دهم ولی من کار زشتی را دیدم. عمر گفت: الله اکبر! و سه نفر را تازیانه زد.

ابوبکره که تازیانه خورد، گفت: شهادت می‌دهم که مغیره زنا کرده است. عمر خواست تا [مجددا]

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۶۴۹

ابوبکره را تازیانه زند. امیرالمؤمنین علی علیه السلام به وی گفت: اگر به ابوبکره تازیانه بزنی، باید که صاحبت را سنگسار کنی؛ یعنی مغیره را سنگسار کن».

علامه حلّی گوید: «مورد استشهاد ما این است که این جریان آشکار و مشهود بوده و کسی آن را انکار نکرده است. در تفسیر

فرمودهٔ امیرالمؤمنین علیه السلام به عمر که: اگر برای بار دوم ابوبکره را تازیانه بزنی، پس باید که رفیقت را سنگسار کنی، چند تاویل گفته شده است که صحیح‌ترین این که: اگر این شهادت ابوبکره یک شهادت دیگر جدای از اولی محسوب می‌شود، بنابراین چهار شهادت تکمیل شده است و باید که رفیقت را سنگسار کنی؛ یعنی ابوبکره همان شهادت اول را تکرار کرده، بنابراین او را تازیانه نزن». سخن علامه ادامه دارد و در جایگاهش در فقه به تفصیل آمده است.

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب سی و هفتم از ابواب شهادت، روایاتی بر این مفاد دلالت دارد.

و در روایت بیست از باب یک از ابواب احکام عمومی حدود، فرمودهٔ رسول خدا صلی الله علیه و آله که: «ای سعد، پس چهار شاهد چه می‌شود؟ سعد گفت: ای رسول خدا، پس از دیدن چشم و اطلاع خدا از این که وی انجام داده است؟ حضرت فرمود: آری. به خدا سوگند! پس از دیدن چشمت و اطلاع داشتن خدا از این که وی انجام داده است؛ چرا که خداوند عز و جل بر هر چیز حدّی نهاده و برای آن که از آن حدّ تجاوز کند، حدّی قرار داده است».

و در روایت ابومخلّد مانند آن آمده است و این افزودگی را دارد که: «و خداوند کمتر از چهار شاهد را بر مسلمانان مستور قرار داده است».

و در روایت بیست و یک، این گفته که: «پیامبر به سعد بن عباده فرمود: خداوند متعال برای هر چیزی حدّی قرار داده و برای آن کس که از حدّی از حدود الهی تجاوز کند و فراتر رود، حدّی گذاشته و کمتر از چهار شاهد را بر مسلمانان مستور قرار داده است».

می‌آید:

در باب بیست و ششم و سی و هفتم، روایاتی که مناسب با این باب است می‌آید.

باب ۱۱ اثبات زنا با چهار بار اقرار

اشاره

۹۷۷- ۴۶۲۲۴- (۱) امام باقر علیه السلام فرمود: «زنی نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و گفت: من زنا داده‌ام. حضرت رو از آن زن گرداند. زن دوباره برابر امام قرار گرفت و گفت: من زنا داده‌ام. امام مجددا رویش را از وی گرداند ولی

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۶۵۱

زن مجددا در برابر امام قرار گرفت و گفت: من زنا داده‌ام. امام مجددا از وی رو گرداند ولی او باز رو به روی امام قرار گرفت و گفت: من زنا داده‌ام.

حضرت دستور داد تا آن زن زندانی شود. آن زن حامله بود. حضرت صبر کرد تا وضع حمل کند.

پس از وضع حمل دستور داد تا چاله‌ای در رحبه [/ میدان فراخ، فضای باز] برای وی بکنند و لباس نو بر تن وی کردند و او را تا میانهٔ بدن و جای پستان‌ها داخل چاله کردند و درِ رحبه را بستند و با سنگ بر وی زدند و فرمود: به نام خدا. ای خدا، بر پایهٔ تصدیق کتاب تو و سنت پیامبرت. آن‌گاه به قنبر دستور داد، او هم زن را سنگسار کرد. سپس امام به منزل خویش رفت و فرمود: ای قنبر، به

یاران پیامبر اجازه ده تا وارد شوند. آنان نیز وارد شدند و زن را سنگ زدند. سپس ماندند که آیا با همان سنگ‌ها دوباره سنگسار کنند یا با سنگی دیگر! این در حالی بود که زن هنوز جان داشت.

به قنبر گفتند: به امام بگو که ما با سنگ‌های مان بر وی زدیم ولی هنوز جان دارد؛ چه کنیم؟

حضرت فرمود: با همان سنگ‌های‌تان دوباره بزنید. آنان چنین کردند تا آن که زن جان داد.

به امام گفتند که: زن مرد، با او چه کنیم؟ حضرت فرمود: او را به صاحبانش بدهید. به آنان نیز دستور داد تا آنچه با مردگان خویش می‌کنند، با وی کنند».

۹۷۸– ۴۶۲۲۵– (۲) از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است که: «ماعز را سنگسار نکرد، مگر این که چهار بار نزد حضرت اعتراف به زنا کرد. در هر بار هم حضرت از وی روی می‌گرداند و پس از اقرار چهارم، وی را سنگسار کرد».

۹۷۹– ۴۶۲۲۶– (۳) امام صادق علیه السلام فرمود: «سارق، دستش بریده نمی‌شود تا آن که دوبار به سرقت اعتراف کند و زناکار سنگسار نمی‌شود تا آن که چهار بار به زنا اعتراف کند».

۹۸۰– ۴۶۲۲۷– (۴) زناکار حدّ نمی‌خورد، تا آن که چهار شاهد عادل بر وی شهادت دهند یا آن که علیه خود چهار بار اقرار کند. در این هنگام است که حدّ بر وی جاری می‌شود.

ارجاعات

گذشت:

در روایت هشتم از باب یکم از ابواب احکام عمومی حدود، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «خدایا، برای تو بر این زن چهار شهادت ثابت شد و تو به پیامبرت در آنچه از دینت خبر داده‌ای، فرموده‌ای که: ای محمد، هر کس حدّی از حدود مرا تعطیل کند، با من دشمنی کرده است».

و در روایت دوم از باب نهم، این گفته که: «برای بار چهارم نزد امام آمد و چون اقرار کرد، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به قنبر فرمود: از او مراقبت کن».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۶۵۳

باب ۱۲ رجم زن حامله پس از وضع حمل و شیر دادن نوزاد

۹۸۱– ۴۶۲۲۸– (۱) عمار ساباطی گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ محصنه‌ای که آبستن بوده و زنا کرده است، پرسیدم. حضرت فرمود: نگاهش می‌دارند تا وضع حمل کند و فرزندش را شیر دهد، آن‌گاه او را سنگسار می‌کنند».

۹۸۲– ۴۶۲۲۹– (۲) روایت شده است که زن آبستنی که زنا داده بود، نزد عمر آوردند. وی دستور سنگسار شدن زن را صادر کرد. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به عمر فرمود: «گیرم که تو بتوانی زن را سنگسار کنی ولی سلطه‌ای بر جنین در شکم او نداری. خداوند متعال می‌گوید: هیچ گنهکاری بار گناه دیگری را به دوش نمی‌کشد. عمر گفت: زنده نباشم برای مشکلی که ابوالحسن در کنارش نیست. سپس گفت: با این زن چه کنیم؟ حضرت فرمود: او را محافظت کنید تا بزاید و آن‌گاه که زایید و برای فرزندش کسی را یافت که کفالت وی کند، حدّ را بر زن جاری سازید. با این گفتار، مشکل عمر حل شد و وی حکم در این مورد را به امیرالمؤمنین علیه السلام واگذاشت».

۹۸۳– ۴۶۲۳۰– (۳) امیرالمومنین علی علیه السلام نگاهش به زنی افتاد که او را می‌بردند. حضرت فرمود: «موضوع چیست؟ گفتند:

عمر دستور داده تا این زن سنگسار شود؛ چرا که بدون شوهر آبستن شده است.

حضرت پرسید: آیا زن حامله است؟ گفتند: آری. حضرت زن را از چنگ آنان درآورد و خود نزد عمر آمد. به عمر فرمود: اگر بر این زن سلطه داشته باشی، بر فرزند در شکمش سلطه‌ای نداری. عمر گفت:

اگر علی نبود، عمر هلاک می‌شد».

۹۸۴- ۴۶۲۳۱- (۴) در روایت مناظرهٔ ابوجعفر مؤمن‌الطاق با ابوحنیفه آمده که: «گفت: زن آبستنی را نزد عمر آوردند که شهادت زنا علیه وی داده بودند. عمر دستور سنگسار کردن وی را صادر کرد. امیرالمؤمنین علی علیه السلام به عمر فرمود: اگر تو بر آن زن تسلط داشته باشی ولی نمی‌توانی بر فرزند در شکم او تسلط داشته باشی. عمر گفت: اگر علی نبود، عمر هلاک می گردید».

۹۸۵- ۴۶۲۳۲- (۵) عمران بن حصین گوید: «همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم که زنی از جهینه که از زنا باردار شده بود، نزد رسول خدا آمد و گفت: ای رسول خدا، من کاری کرده‌ام که حدّ دارد؛ آن حدّ را بر من جاری ساز. پیامبر صلی الله علیه و آله ولیّ زن را خواست و به او دستور داد تا با زن نیک رفتاری کند و پس از آن که وضع حمل کرد، او را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بیاورد. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داد که سنگسار شود و پس از آن بر وی نماز گزارد». در این حدیث نیامده است که آن زن، چهار بار اعتراف کرده است.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۶۵۵

باب ۱۳ حکم قتل زانی به عُنف

اشاره

۹۸۶- ۴۶۲۳۳- (۱) برید عجلی گوید: «از امام باقر علیه السلام دربارهٔ مردی که با زنی به زور زنا کرده بود، سؤال شد. حضرت فرمود: مرد کشته می‌شود؛ چه محصن باشد یا نباشد».

۹۸۷- ۴۶۲۳۴- (۲) زراره گوید: «امام باقر یا امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که به زور با زنی زنا کرده است، فرمود: آن مرد کشته می‌شود».

۹۸۸- ۴۶۲۳۵- (۳) زراره گوید: «از امام باقر علیه السلام پرسیدم: [چنانچه] مردی به زور با زنی زنا کند؟ حضرت فرمود: آن مرد کشته می‌شود».

۹۸۹- ۴۶۲۳۶- (۴) زراره گوید: «امام باقر علیه السلام دربارهٔ مردی که با زنی به زور زنا کرده است، فرمود: یک ضربت شمشیر بر وی زده می‌شود؛ [حال] هر چه این ضربت با او بکند».

۹۹۰- ۴۶۲۳۷- (۵) امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر مردی به زور بر زنی مسلط شود و با وی زنا کند، یک ضربت شمشیر بر او زده می‌شود؛ [حال] از آن ضربت بمیرد یا زنده بماند».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۶۵۷

۹۹۱- ۴۶۲۳۸- (۶) امام صادق علیه السلام فرمود: «کسی به زور بر زنی مسلط شود و با او به زور آمیزش کند، کشته می‌شود و هیچ چیز بر زن نیست. اگر مرد وی را مجبور ساخته است، برای زن مهرالمثل از مال مرد ثابت است».

ارجاعات

می آید:

در روایت چهاردهم از باب بعدی، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «اگر مردی، دختری را به زنا مجبور ساخت، بر مرد حدّ جاری می‌شود».

و در روایت چهاردهم از باب بیستم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «اگر مرد، آن کنیز را بر زنا مجبور سازد- در حالی که بعضی از آن را مالك است- در این صورت به اندازه‌ای که از مال المکاتبه پرداخته، حدّ می‌خورد».

باب ۱۴ حکم زانیه‌ای که با اکراه و اضطرار زنا داد

اشاره

۹۹۲- ۴۶۲۳۹- (۱) امام باقر علیه السلام فرمود: «زنی را با مردی که آن مرد با وی زنا کرده بود، نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. آن زن گفت: به خدا سوگند! ای امیرالمؤمنین، مرد مرا مجبور کرده است. حضرت حدّ را از او بازداشت و اگر از اینان [اهل سنت] در این باره سؤال شود، گویند: ادعای زن پذیرفته نمی‌شود ولی به خدا سوگند! امیرالمؤمنین علیه السلام این کار را کرد».

۹۹۳- ۴۶۲۴۰- (۲) زنی را با مردی یافته بودند که آن مرد با وی زنا می‌کرد. آن دو را نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. آن زن گفت: «ای امیرالمؤمنین، به خدا سوگند! من به دلخواه خودم با وی همراه نشدم بلکه او مرا مجبور ساخته است. حضرت حدّ را از وی بازداشت. امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: و اگر از اینان [اهل سنت] در این باره سؤال شود، گویند: سخن زن پذیرفته نیست ولی به خدا سوگند! امیرالمؤمنین چنین کرد».

۹۹۴- ۴۶۲۴۱- (۳) اگر زنی را با مردی بگیرند که با وی زنا کرده است و زن بگوید که مرد مرا مجبور کرده است، حدّ از زن به دلیل اکراه ساقط است؛ چرا که زن شبهه‌ای ایجاد کرده است و امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

«حدود را با شبهه‌ها دفع کنید».

۹۹۵- ۴۶۲۴۲- (۴) امام باقر علیه السلام بیان داشت: «امیرالمؤمنین علی علیه السلام دربارهٔ زن دیوانه‌ای که زنا داده و آبستن شده، فرمود: این زن مانند حیوان رهاست و مالك خویش نیست و بر او نه سنگسار و نه تازیانه و نه تبعید، هیچکدام نیست و حضرت دربارهٔ زنی که بر خویش اقرار کرده بود که مردی او را بر زنا مجبور ساخته

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۶۵۹

است، فرمود: این زن چون حیوان رهاست و مالك خویش نیست. اگر زانی می‌خواست، او را می‌کشت. بر او تازیانه و تبعید و سنگسار نیست».

۹۹۶- ۴۶۲۴۳- (۵) امیرالمؤمنین علیه السلام دربارهٔ زنی که اعتراف بر خویش کرده که مردی او را مجبور ساخته است، فرمود: «آن زن مثل زنی است که اسیر شده و مالك خویش نیست. اگر [مرد زناکار و مجبور کنندهٔ زن] می‌خواست، او را می‌کشت. [پس] بر وی حدّ و تبعید نیست».

۹۹۷- ۴۶۲۴۴- (۶) امام باقر یا امام صادق علیه السلام دربارهٔ زنی که دیوانه بود و زنا کرد، فرمود: «این زن مالك خویش نیست و سنگسار و تبعید بر وی نیست و نیز دربارهٔ زنی که علیه خویش اقرار کرده که مردی وی را بر زنا مجبور ساخته است، فرمود: این زن به مانند حیوان رها شده است و مالك خویش نیست. اگر زانی می‌خواست، او را می‌کشت. بر او تازیانه، تبعید و سنگسار شدن نیست».

۹۹۸- ۴۶۲۴۵- (۷) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «بر زناکار دیهٔ بکارت نیست و بر زنی که او را مجبور به زنا کرده‌اند، حدّ نیست».

۹۹۹- ۴۶۲۴۶- (۸) موسی بن بکر گوید: «شنیدم از او [امام معصوم علیه السلام] که فرماید: بر زنی که او را وادار به زنا کرده‌اند، حدّ نیست؛ آن زمان که بگوید: من مجبور شده‌ام».

۱۰۰۰- ۴۶۲۴۷- (۹) امیرالمؤمنین علی علیه السلام پیوسته می‌فرمود: «بر مردی که او را به زنا مجبور کرده‌اند، حدّی نیست و نیز بر زنی که او را به زنا مجبور کرده‌اند، حدّی نیست».

۱۰۰۱- ۴۶۲۴۸- (۱۰) زنی نزد عمر آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین، من زنا داده‌ام؛ حدّ الهی را دربارهٔ من جاری ساز.

عمر دستور سنگسار کردن وی را داد. امیرالمؤمنین علی علیه السلام حاضر بود. راوی گوید: حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام به عمر فرمود: از زن بپرس چگونه زنا داده است؟ زن گفت: من در بیابانی بودم.

تشنگی شدیدی به من رسید. خیمه‌ای در برابرم قرار گرفت. به خیمه رفتم. عربی بادیه نشین در آن یافتم. از او آب خواستم. او از این که به من آب دهد، امتناع ورزید مگر این که من خودم را در

اختیارش قرار دهم. من از او فرار کردم ولی عطشم شدیدتر شد تا آنجا که دو چشمم فرو رفت و زبانم از کار افتاد. چون عطش این اندازه در من اثر گذاشت، نزد آن عرب بادیه نشین رفتم. او به من آب داد و با من آمیزش کرد. امیرالمؤمنین علی علیه السلام به عمر فرمود: این همان است که خداوند متعال فرموده که: کسی که مجبور شود در صورتی که ستمگر و متجاوز نباشد، گناهی بر او نیست.

«۱» این زن نه ستمگر است و نه متجاوز و حضرت زن را آزاد کرد. عمر گفت: اگر علی نبود، عمر هلاک می‌شد».

۱۰۰۲- ۴۶۲۴۹- (۱۱) روایت شده است که: «شهود علیه زنی شهادت دادند که او را در کنار آبی در سرزمین عرب‌ها با مردی که با او آمیزش می‌کرد و شوهر وی نبود، یافته‌اند. عمر دستور سنگسار کردن زن را داد و زن شوهردار بود. زن گفت: خدایا، تو می‌دانی که من پاکم. عمر خشمگین شد و گفت: تو شاهدان را متهم می‌سازی؟ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: زن را برگردانید و از او بپرسید، شاید عذری دارد. زن بازگردانده شد و از حالش جویا شدند. زن گفت: شترانی از آنِ خانوادهٔ ماست. من همراه شتران بیرون رفتم و با خویش آبی برداشتم و شتران خانواده‌ام شیری نداشتند و دوست همراه ما شترانش شیر داشتند. آب من تمام شد. از او آب خواستم. او گفت: تا من خودم را در اختیارش نگذارم، به من آب نمی‌دهد. من از انجام این کار ابا کردم ولی زمانی که نزدیک بود جانم درآید، خودم را با اکراه در اختیارش گذاشتم.

در اینجا امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: الله اکبر! کسی که مجبور شود در صورتی که ستمگر و متجاوز نباشد، گناهی بر او نیست.

«۲» عمر چون این را شنید، زن را آزاد ساخت».

۱۰۰۳- ۴۶۲۵۰- (۱۲) علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: «زنی را که به زنا مجبورش کرده‌اند، حدّ ندارد؛ آن زمان که می‌گوید: من مجبور شده‌ام».

۱۰۰۴- ۴۶۲۵۱- (۱۳) عمر، از حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام دربارهٔ زنی که چند نفر کافر قوی بر او افتادند و به زور با وی زنا کردند، پرسید. حضرت فرمود: «زنی که به زنا مجبورش کرده‌اند، حدّی ندارد ولی او را در اختیار یک فرد عادل از مسلمانان بگذار تا با یک حیض شدن استبرا کند؛ سپس او را به شوهرش بازگردان. عمر چنین کرد».

۱۰۰۵- ۴۶۲۵۲- (۱۴) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «اگر مردی دختری را مجبور کرد، حدّ بر مرد جاری می‌شود ولی زن حقّ دیهٔ بکارت را ندارد».

(۱). بقره ۲/ ۱۷۳.

(۲). بقره ۲/ ۱۷۳.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۶۶۳

ارجاعات

گذشت:

در برخی از روایات باب پنجاه و سه از ابواب جهاد با نفس، مفادی که بر این باب دلالت دارد.

و در باب قبلی نیز مناسب این باب.

می‌آید:

در روایت چهارده از باب بیست، فرمودۀ امام معصوم علیه السلام که: «اگر مرد، کنیز مکاتب را بر این کار مجبور ساخته است، به مقداری از حدّ تازیانه می‌خورد که آن زن از مال المکاتبۀ خویش پرداخت کرده است» و نیز فرمودۀ امام معصوم علیه السلام که: «اگر با مرد همراهی کرده، شریک مرد در حدّ است. حدّ بر او زده می‌شود، مانند آنچه بر مرد زده می‌شود».

باب ۱۵ حکم زانی با محارم

اشاره

۱۰۰۶- ۴۶۲۵۳- (۱) ابن بکیر گوید: «مردی گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: [چنانچه] مردی با محرم خویش زنا کند. حضرت فرمود: یک ضربه با شمشیر بر وی زده می‌شود. ابن بکیر گوید: این روایت را حریز از بکیر برایم نقل کرد».

۱۰۰۷- ۴۶۲۵۴- (۲) امام صادق علیه السلام فرمود: «کسی که با محرم زنا کند، یک ضربه شمشیر به او زده می‌شود؛ هر چه این یک ضربه با وی بکند».

۱۰۰۸- ۴۶۲۵۵- (۳) امام باقر یا امام صادق علیه السلام فرمود: «هر کس با محرم زنا کند- تا آنجا که با وی آمیزش داشته باشد- یک ضربه با شمشیر بر او زده می‌شود؛ هر چه این یک ضربه با وی بکند و اگر زن هم با وی همراهی کرده باشد، بر او یک ضربه با شمشیر زده می‌شود؛ هرچه با او این ضربه بکند. از امام سؤال شد: با این که این مرد شاکی ندارد، چه کسی ضربه را به او می‌زند؟ حضرت فرمود: هنگامی که این دو را نزد امام برده‌اند، زدن ضربه بر امام است».

۱۰۰۹- ۴۶۲۵۶- (۴) در روایت جمیل از امام صادق علیه السلام آمده که: «فرمود: گردن وی زده می‌شود، یا آن که فرمود: رقبۀ وی زده می‌شود».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۶۶۵

۱۰۱۰- ۴۶۲۵۷- (۵) هر کس با محرم زنا کند، یک ضربه با شمشیر بر او زده می‌شود؛ چه محصن باشد یا نباشد و اگر زن با وی همراهی کرده، بر او هم یک ضربه با شمشیر زده می‌شود ولی اگر مرد زن را مجبور کرده است، بر زن چیزی نیست».

۱۰۱۱- ۴۶۲۵۸- (۶) هر کس که با محرم زنا کند، یک ضربه با شمشیر بر او زده می‌شود؛ هر چه این ضربه با او بکند و این ضربه با

امام است، آن زمان که این دو را نزد امام ببرند.

۱۰۱۲- ۴۶۲۵۹- (۷) امام صادق علیه السلام فرمود: «هر کس با محرم زنا کند، یک ضربه شمشیر می‌خورد؛ [چه] از آن ضربه بمیرد یا زنده بماند».

۱۰۱۳- ۴۶۲۶۰- (۸) امام صادق علیه السلام فرمود: «آن زمان که مرد با محرم زنا کند، بر او حدّ زناکار زده می‌شود. با این تفاوت که وی گناهش بزرگ‌تر است».

۱۰۱۴- ۴۶۲۶۱- (۹) راوی گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که با خواهرش زنا کرده است، پرسیدم. حضرت فرمود: یک ضربه شمشیر بر او زده می‌شود. گفتم: [چنانچه] او از این ضربه جان سالم به در برد؟

حضرت فرمود: برای همیشه زندانی می‌شود تا بمیرد».

۱۰۱۵- ۴۶۲۶۲- (۱۰) امام سجاد علیه السلام دربارهٔ مردی که با خواهرش آمیزش می‌کند، فرمود: «یک ضربه شمشیر بر او زده می‌شود؛ هر چه این یک ضربه با او بکند ولی اگر زنده ماند، برای همیشه در زندان خواهد بود تا آن که بمیرد».

۱۰۱۶- ۴۶۲۶۳- (۱۱) جمیل گوید: «از امام صادق علیه السلام پرسیدم: مردی که با محرم زنا می‌کند، به کجایش شمشیر زده می‌شود؟ حضرت فرمود: گردنش».

۱۰۱۷- ۴۶۲۶۴- (۱۲) جمیل بن درّاج گوید: «از امام صادق علیه السلام پرسیدم: آن ضربه‌ای که با شمشیر به مردی که با محرم زنا کرده است می‌زنند، به کجا زده می‌شود؟ جای این ضربه کجاست؟ حضرت فرمود: گردنش زده می‌شود یا فرمود: رقبه‌اش زده می‌شود» (۱).

---

(۱). عنق گردن است ولی رقبه یا همان گردن است یا آخر گردن؛ بنابراین ممکن است تفاوتی بین عنق و رقبه باشد. ولی در هر صورت منظور روشن است؛ که حدّ فاصل سر از بدن است.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۶۶۷

۱۰۱۸- ۴۶۲۶۵- (۱۳) جمیل بن درّاج گوید: «از امام صادق علیه السلام پرسیدم: این ضربه به کجا زده می‌شود؟ [منظور جمیل کسی است که با محرم زنا کرده است.] حضرت فرمود: گردنش زده می‌شود یا فرمود: رقبه‌اش زده می‌شود».

۱۰۱۹- ۴۶۲۶۶- (۱۴) امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «هر کس که با محرم خویش زنا کند، کشته می‌شود».

۱۰۲۰- ۴۶۲۶۷- (۱۵) پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس که با محرم زنا کند، او را بکشند».

۱۰۲۱- ۴۶۲۶۸- (۱۶) مردی را که با زن پدرش زنا کرده بود، نزد امیرالمؤمنین علی علیه السلام آوردند. حضرت او را سنگسار کرد. این مرد محصن نبود.

۱۰۲۲- ۴۶۲۶۹- (۱۷) امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «مردی را که با زن پدرش زنا کرده بود و محصن نبود، نزد ایشان [امیرالمؤمنین علیه السلام] آوردند. حضرت دستور داد و او سنگسار شد».

ارجاعات

گذشت:

در روایت شصت و سه از باب یکم از ابواب نکاح محرم، فرمودهٔ رسول خدا صلی الله علیه و آله: «ای علی، از این امت ده گروه به خدای بزرگ کفر ورزیده‌اند و حضرت یکی از آنها را مردی دانست که با محرم زنا کند».

و در روایت شصت و شش، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «داخل بهشت نمی‌شود، کسی که همیشه شراب می‌خورد و کسی

که با محرم زنا می‌کند».

باب ۱۶ حکم کسی که با همسرش در عدّهٔ طلاق یا پس از آن، مباشرت جنسی کند

۱۰۲۳- ۴۶۲۷۰- (۱) کسی که پس از گذشت عدّه با همسرش آمیزش می‌کند، حدّ زنا بر او زده می‌شود و اگر پیش از تمام شدن عدّه با وی آمیزش کند، این آمیزش او، رجوع به زندگی با زن است.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۶۶۹

۱۰۲۴- ۴۶۲۷۱- (۲) مردی که با زنی ازدواج کرده بود، سپس پیش از آمیزش با او وی را طلاق داده و آن‌گاه پس از طلاق با وی آمیزش کرده است و چنین می‌پنداشته که می‌تواند به زن رجوع کند، چنین فردی را نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. حضرت به دلیل وجود شبهه، حدّ را از وی برداشت و حکم داد که مرد نصف مهر را به دلیل طلاق دادن و یک مهر کامل را به دلیل آمیزش با زن پرداخت کند.

۱۰۲۵- ۴۶۲۷۲- (۳) امام باقر علیه السلام فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام دربارهٔ برده‌ای که همسرش را دو طلاق داد، پس از آن با وی آمیزش کرد، به مردی دستور داد تا هر دو را تازیانه بزند و هر کدام را پنجاه تازیانه بزند و از هم جدا سازد».

باب ۱۷ کیفیّت تازیانه زدن در زنا و تبعید زانی

اشاره

هر یک از زن و مرد زناکار را صد تازیانه بزنید؛ و نباید رأفت [و محبت کاذب] نسبت به آن دو، شما را از اجرای حکم الهی مانع شود، اگر به خدا و روز جزا ایمان دارید؛ و باید گروهی از مؤمنان مجازات‌شان را مشاهده کنند.

«۱» ۱۰۲۶- ۴۶۲۷۳- (۱) امام باقر علیه السلام فرمود: «مرد را در حالت ایستاده و زن را در حالت نشسته تازیانه می‌زنند و به هر عضوی می‌زنند ولی به سر و آلت تناسلی نمی‌زنند».

۱۰۲۷- ۴۶۲۷۴- (۲) اسحاق بن عمار گوید: «از امام کاظم علیه السلام دربارهٔ زناکار پرسیدم که: چگونه تازیانه می‌خورد؟ حضرت فرمود: شدیدترین تازیانه. پرسیدم: از روی لباسش؟ حضرت فرمود: بلکه لباسش را در می‌آورند. پرسیدم: کسی که افترا بسته، چگونه؟ حضرت فرمود: او میانهٔ دو زدن [نه سخت و نه نرم] به همهٔ بدنش از روی لباس زده می‌شود».

---

(۱). نور ۲۴/ ۲.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۶۷۱

۱۰۲۸- ۴۶۲۷۵- (۳) اسحاق بن عمار گوید: «از امام کاظم علیه السلام دربارهٔ زناکار پرسیدم که: چگونه تازیانه زده می‌شود؟ حضرت فرمود: به شدیدترین شکل. پرسیدم: از روی لباس؟ حضرت فرمود: نه، بلکه وی را برهنه می‌سازند».

۱۰۲۹- ۴۶۲۷۶- (۴) امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «تازیانهٔ زناکار، از نوع شدیدترین تازیانه زدن‌هاست».

۱۰۳۰- ۴۶۲۷۷- (۵) روایت شده است که: «تازیانه زدن زناکار شدیدترین نوع زدن است و این که وی از سر تا پایش تازیانه می‌خورد؛ چرا که لذت به همهٔ اعضا و جوارحش رسیده است و روایت شده است که: اگر زناکار برهنه گرفته شده است، برهنه تازیانه می‌خورد و اگر با لباس گرفتار آمده که با لباس تازیانه می‌خورد».

۱۰۳۱- ۴۶۲۷۸- (۶) حدّ مرد و زن زناکار، سنگین‌ترین نوع حدّ و شدیدترین نوع زدن است.

۱۰۳۲- ۴۶۲۷۹- (۷) ابن عمار گوید: «امام صادق علیه السلام فرمود: زناکار شدیدترین حدّ را می‌خورد. پرسیدم: از روی لباسش؟ گفت: نه، لباسش را در می‌آورند. پرسیدم: کسی که افترا بسته است، چگونه؟ حضرت فرمود:

میانهٔ دو زدن؛ آن هم از روی لباس ولی بر همهٔ بدنش زده می‌شود».

۱۰۳۳- ۴۶۲۸۰- (۸) امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «زناکار به شدیدترین شکل تازیانه می‌خورد ولی تازیانه خوردن کسی که افترا بسته، میانهٔ دو نوع زدن تازیانه است [نه سخت سخت و نه نرم نرم]».

۱۰۳۴- ۴۶۲۸۱- (۹) امام صادق علیه السلام فرمود: «حدّ زناکار، شدیدترین حدود است».

۱۰۳۵ - ۴۶۲۸۲- (۱۰) امام رضا علیه السلام در جواب سؤال‌های ابن سنان برایش مرقوم فرمود: «و علت زدن بر بدن زناکار با شدیدترین نوع زدن آن است که، وی با بدنش زنا کرده و همهٔ بدن از زنا لذت برده است؛ بنابراین زدن، مجازات وی و عبرت غیر اوست و زنا، بزرگ‌ترین جنایت است».

۱۰۳۶- ۴۶۲۸۳- (۱۱) امام صادق علیه السلام بیان داشت: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: زدن زناکار، شدیدتر از شرابخوار و شرابخوار، شدیدتر از قاذف و قاذف، شدیدتر از تعزیر است».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۶۷۳

۱۰۳۷- ۴۶۲۸۴- (۱۲) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «تازیانهٔ زناکار، شدیدتر از تازیانهٔ قاذف و تازیانهٔ قاذف، شدیدتر از شرابخوار و تازیانهٔ شرابخوار، شدیدتر از تازیانهٔ تعزیر است» و مشابه این، در روایت پنج از باب چهارده از ابواب حدّ قاذف می‌آید.

۱۰۳۸- ۴۶۲۸۵- (۱۳) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «حدّ زناکار، شدیدتر از حدّ قاذف است و حدّ شرابخوار، شدیدتر از حدّ قاذف است».

۱۰۳۹- ۴۶۲۸۶- (۱۴) امیرالمؤمنین علیه السلام دربارهٔ فرمودهٔ خداوند عز و جل که: نباید نسبت به آن دو در دین خدا شما را رأفت بگیرد، فرمود: « [منظور] در ارتباط با اجرای حدود است و دربارهٔ فرمودهٔ خداوند متعال که: و باید طائفه‌ای از مؤمنان مجازات‌شان را مشاهده کنند، فرمود: طائفه یک نفر است و حضرت فرمود: و صاحب حدّ، سوگند داده نمی‌شود».

۱۰۴۰- ۴۶۲۸۷- (۱۵) امیرالمؤمنین علی علیه السلام دربارهٔ فرمودهٔ خداوند متعال که: و نباید نسبت به آن دو در دین خدا شما را رأفت بگیرد، حضرت فرمود: « [منظور] اجرای حدود است. اگر زناکار برهنه دستگیر شود، برهنه زده می‌شود و اگر در حالی که لباس بر تن دارد دستگیر شود، لباس پوشیده بر او زده می‌شود و شدیدترین تازیانه را می‌خورد و مرد ایستاده و زن نشسته زده می‌شود و هر عضوی از زناکار تازیانه می‌خورد، جز صورت و آلت تناسلی زن و مرد با شدیدترین نوع زدن».

۱۰۴۱- ۴۶۲۸۸- (۱۶) امیرالمؤمنین علی علیه السلام دربارهٔ فرمودهٔ خدا که: و باید طائفه‌ای از مؤمنان مجازات‌شان را مشاهده کنند، فرمود: «طائفه از یک نفر تا ده نفر است».

۱۰۴۲- ۴۶۲۸۹- (۱۷) امام باقر علیه السلام فرمود: «در حدّ، برهنه نمی‌کنند و نمی‌کشند. حضرت افزود: زناکار را بر همان حالی که یافته‌اند، اگر برهنه یافت شد، در حالت برهنه زده می‌شود و اگر با لباس یافت شد، او را با لباس می‌زنند».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۶۷۵

۱۰۴۳- ۴۶۲۹۰- (۱۸) امام باقر علیه السلام فرمود: «حدّ بر همهٔ بدن پخش می‌شود و آلت تناسلی و صورت مستثنی و میانهٔ دو زدن زده می‌شود [نه سخت سخت و نه نرم نرم]».

۱۰۴۴- ۴۶۲۹۱- (۱۹) امام صادق علیه السلام دربارهٔ فرمودهٔ خداوند عز و جل که: باید طائفه‌ای از مؤمنان مجازات‌شان را مشاهده کنند، فرمود: «یک مؤمن اگر شاهد باشد، کافی است».

۱۰۴۵- ۴۶۲۹۲- (۲۰) امام صادق علیه السلام فرمود: «زمانی که مرد زنا کند و پس از آن تازیانه بخورد، شایسته است برای امام که او را از سرزمینی که در آن تازیانه می‌خورد به سرزمین دیگر تبعید کند و تنها بر امام این واجب است که او را از شهری که در آن تازیانه خورده است، بیرون سازد».

۱۰۴۶- ۴۶۲۹۳- (۲۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «آن زمان که مرد زنا کرد، تازیانه می‌خورد و برای امام شایسته است که او را از زمینی که در آن تازیانه خورده به دیگر زمین یک سال تبعید سازد و همین کار در ارتباط با مردی که سرقت کرده و دستش بریده شده، شایسته است».

۱۰۴۷- ۴۶۲۹۴- (۲۲) مثنی حنّاط گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ زناکار که حدّ خورده، پرسیدم. فرمود: از آن سرزمینی که زنا کرده به شهری تبعید می‌شود که یک سال در آن بماند».

۱۰۴۸- ۴۶۲۹۵- (۲۳) از امام علیه السلام دربارهٔ مردی که زنا کرده است، پرسیدم. حضرت فرمود: «شایسته است برای امام آن زمان که تازیانه می‌زنـد، او را از زمینی که در آن تازیانه زده است به دیگر سرزمین یک سال تبعیـد کند و بر امام است که او را از شـهر بیرون سازد و همین طور زمانی که سرقت کرده و دست و پایش قطع شده است».

۱۰۴۹- ۴۶۲۹۶- (۲۴) ابوبصیر گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ زناکار پرسیدم: اگر زنا کند، تبعید می‌شود؟ راوی گوید: حضرت فرمود: آری. از شهری که در آن تازیانه خورده به دیگر شهرها تبعید می‌شود».

۱۰۵۰- ۴۶۲۹۷- (۲۵) امام صادق علیه السلام بیان داشت: «امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: و بر مرد بکر [اگر زنا کند] صد تازیانه و یک سال تبعید در غیر شهرش است».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۶۷۷

۱۰۵۱- ۴۶۲۹۸- (۲۶) مرد و زنی که بکرند، اگر زنا کنند صد تازیانه می‌خورند و آن‌گاه یک سال به شهر دیگری تبعید می‌شوند».

۱۰۵۲- ۴۶۲۹۹- (۲۷) امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «و تازیانهٔ زناکار از شدیدترین تازیانه‌هاست و آن زمان که زناکار بکر است تازیانه بخورد، از شهرش یک سال پس از خوردن تازیانه تبعید می‌شود».

۱۰۵۳- ۴۶۳۰۰- (۲۸) امام باقر علیه السلام فرمود: «مردی که با زنی ازدواج کرده ولی با وی آمیزش نکرده است [اگر زنا کند] صد تازیانه می‌خورد و تبعید می‌شود».

۱۰۵۴- ۴۶۳۰۱- (۲۹) هر کس با محصنه‌ای زنا کند و خود محصن نباشد، بر زن سنگسار شدن و بر مرد تازیانه خوردن و یک سال تبعید شدن است و مسافت تبعید، پنجاه فرسخ است».

۱۰۵۵- ۴۶۳۰۲- (۳۰) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «از من [این سخن را] بگیرید. خداوند برای زنان راه گذاشته است. اگر مرد و زن بکر زنـا کنـد، صـد تازیـانه و یـک سـال تبعیـد دارد و مردی که ازدواج کرده با زنی که ازدواج کرده اگر زنا کنـد، صـد تازیانه و سنگسار شدن دارد».

۱۰۵۶- ۴۶۳۰۳- (۳۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «تبعید از یک شهر به شهر دیگر است و حضرت افزود: امیرالمؤمنین علی علیه السلام دو نفر را از کوفه به بصره تبعید کرد».

۱۰۵۷- ۴۶۳۰۴- (۳۲) امام باقر علیه السلام فرمود: «پیوسته امیرالمؤمنین علیه السلام اگر فردی را تبعیـد می‌کرد، او را به شـهری از اهل شـرک که به اسلام نزدیک‌تر بودنـد، تبعید می‌کرد. امام در این ارتباط نظر کردند، دیلم از همهٔ [شـهرهای] مشـرکان به اسلام نزدیک‌تر بود».

ارجاعات

گذشت:

در روایت چهار از باب یک، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «مردی که محصن نیست، صد تازیانه می‌خورد و تبعید نمی‌شود و آن کس که ازدواج کرده ولی با همسرش آمیزش نداشته است، صد تازیانه می‌خورد و تبعید می‌شود».

و درروایت پنج، مانند آن.

و در روایت هفت، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «اگر یکی از دو زناکار ازدواج نکرده و دیگری ازدواج کرده، هر کدام صد تازیانه می‌خورند و آن که ازدواج نکرده، تبعید می‌شود».

و در روایت نهم، این گفته که: «مرد و زنی که ازدواج نکرده‌اند، اگر زنا کنند صد تازیانه می‌خورند و یک سال به شهر دیگری تبعید می‌شوند».

و در روایت دهم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «دربارهٔ مرد و زنی که بکرند، اگر زنا کنند به صد تازیانه و یک سال تبعید به شهر دیگری حکم کرد».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۶۷۹

و در روایت یازدهم، این گفته که: «مردی که ازدواج کرده ولی هنوز آمیزش نداشته است، صد تازیانه و یک سال تبعید دارند».

و در روایت چهاردهم، این گفته که: «هر کس محصن نیست، صد تازیانه می‌خورد و تبعید می‌شود ولی مردی که ازدواج کرده و آمیزش نداشته است، صد تازیانه می‌خورد و تبعید می‌شود».

و در روایت هیجدهم، فرمودهٔ معصوم علیه السلام که: «مرد و زنی که بکرند، صد تازیانه و یک سال تبعید دارند».

و در روایت نوزدهم، این گفته که: «امیرالمؤمنین علیه السلام دو نفر از اهل کوفه را به شهر بصره تبعید کرد».

و در روایت بیست و یکم، این گفته که: «اگر جوان پانزده ساله زنا کند، صد تازیانه می‌خورد و یک سال از شهرش تبعید می‌شود».

و در روایت بیست و دوم، این گفته که: «مرد و زنی را که بکرند، تازیانه می‌زنند و یک سال تبعیدشان می‌کنند».

و در روایت بیست و سوم، این گفته که: «بر مردی که بکر است، صد تازیانه و یک سال تبعید به شهر دیگری ثابت است».

باب ۱۸ حکم قتل زانی در بار چهارم پس از سه بار تازیانه زدن

اشاره

۱۰۵۸- ۴۶۳۰۵- (۱) ابوبصیر گفت: «امام صادق علیه السلام فرمود: زناکار که زنا کند و سه بار تازیانه بخورد و در بار چهارم کشته شود منظور این است که سه بار تازیانه بخورد (نه این‌که سه بار زنا کند)».

۱۰۵۹- ۴۶۳۰۶- (۲) ابن سنان گوید: «در آنچه حضرت رضا علیه السلام در جواب سوالات وی مرقوم فرمود، آمده است: علت کشتن در صورت اجرای حدّ بر مرد و زن زناکار در بار سوم به دلیل سبک شمردن این دو و کم‌اعتنایی آنان به زدن است؛ آن گونه که گویا این دو، زنا برای‌شان آزاد است و علت دیگر این که سبک شمارندهٔ خدا و حدّ کافر است؛ بنابراین به دلیل ورود این فرد به کفر، کشته شدن بر او واجب است».

۱۰۶۰ - ۴۶۳۰۷- (۳) اگر مرد با غیرمحصنه‌ای زنا کند، صد تازیانه می‌خورد. پس از آن اگر مجددا زنا کرد، صد تازیانه زده می‌شود و اگر برای بار سوم زنا کرد، کشته می‌شود.

۱۰۶۱- ۴۶۳۰۸- (۴) اگر مردی در ارتباط با زنا سه بار تازیانه بخورد، پس از آن باز زنا کند، در بار چهارم کشته می‌شود.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۶۸۱

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب بیست از ابواب احکام عمومی حدود، روایتی که بر مفاد این باب دلالت دارد.

می‌آید:

در روایت دهم از باب بیست و هفتم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «چون برده زنا کند، نصف حدّ بر او زده می‌شود [چون دوباره زنا کند و بر او حدّ جاری شود، بار سوم کشته می‌شود] چون مرد آزاد چهار بار زنا کند و حدّ بر او جاری شود، کشته می‌شود».

باب ۱۹ حکم کسی که در یک روز چند بار زنا کند

۱۰۶۲- ۴۶۳۰۹- (۱) ابوبصیر گوید: «از امام باقر علیه السلام دربارهٔ مردی که در یک روز بارها زنا می‌کند، پرسیدم.
حضرت فرمود: اگر با یک زن این اندازه زنا می‌کند، تنها بر او یک حدّ ثابت است ولی اگر با زنان گوناگونی در یک روز و در یک ساعت زنا می‌کند، در این صورت بر او در برابر هر زنی که با او زنا کرده است، حدّی دارد».
۱۰۶۳- ۴۶۳۱۰- (۲) اگر مردی در یک روز چند بار زنا کند- اگر با یک زن زنا کرده باشد- یک حدّ بر او ثابت است ولی اگر با زنان گوناگونی زنا کند، بر او در برابر هر زنی که با او زنا کرده است، حدّی است.

باب ۲۰ حکم زنا با کنیز در مواردی

اشاره

۱۰۶۴- ۴۶۳۱۱- (۱) ابو ولّاد حنّاط گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ کنیزی که مشترک بین دو نفر است، یکی از این دو نصیب خود را از کنیز آزاد کرده و چون شریکش چنین دیده سوی کنیز رفته و با آن آمیزش کرده است، سؤال شد. حضرت فرمود: آن کس که با کنیز آمیزش کرده، پنجاه تازیانه زده می‌شود و پنجاه تازیانه از او بازداشته می‌شود و نیمی از کنیز آزاد است و از نیمهٔ با قیمانده‌ای که هنوز آزاد نشده، کاسته می‌شود. چنانچه کنیز باکره بوده، یک دهم قیمتش و چنانچه باکره نبوده، یک بیستم قیمتش [کاسته می‌شود] و در راه آزادی باقیماندهٔ کنیزی خود تلاش می‌کند».
منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۶۸۳
۱۰۶۵- ۴۶۳۱۲- (۲) امام صادق علیه السلام دربارهٔ کنیزی که بین دو نفر مشترک بود و یکی از آنها نصیب خویش را آزاد ساخته و شریکش چون چنین شنید به سوی کنیز رفت و همان روز بکارت وی را از بین برد، فرمود:
«آن کسی که پردهٔ بکارت کنیز را پاره کرده است، پنجاه تازیانه می‌خورد و پنجاه تازیانه از او کاسته می‌شود؛ چرا که در این کنیز حقّ داشته است و به کنیز یک دهم قیمتش را به عنوان خسارت می‌دهد؛ زیرا با وی آمیزش کرده است و کنیز در راه آزادی

باقیماندهٔ قیمت خویش تلاش می‌کند».

(روشن است که این خبر بر این پایه حمل شود که زن از حرمت بی‌خبر بوده است؛ چرا که زناکار مهر ندارد).

۱۰۶۶- ۴۶۳۱۳- (۳) امیرالمؤمنین علی علیه السلام دربارهٔ کنیزی که مشترک بین دو نفر بود و یکی از این دو با وی آمیزش کرد، فرمود: «آن که آمیزش کرده، پنجاه تازیانه می‌خورد».

۱۰۶۷- ۴۶۳۱۴- (۴) عباد بصری می‌گوید: «امام جعفر صادق علیه السلام می‌فرماید: حدّ از این شخص به اندازهٔ نصیبش از کنیز برطرف می‌شود و باقیمانده بر وی زده می‌شود. منظور حضرت در مورد مردی است که با کنیزی که نصیبی در آن دارد، آمیزش می‌کند».

۱۰۶۸- ۴۶۳۱۵- (۵) امام باقر علیه السلام دربارهٔ کنیزی که مشترک میان دو نفر است و یکی از این دو با وی آمیزش و او را آبستن کرده است، فرمود: «نیمی از حدّ بر وی زده می‌شود و نیمی از قیمت را خسارت می‌دهد».

۱۰۶۹- ۴۶۳۱۶- (۶) امام باقر علیه السلام دربارهٔ دو مرد که مشترکا کنیزی خریدند و یکی از آن دو با وی آمیزش کرد، فرمود: «نیمی از حدّ بر او زده می‌شود و نیمی از قیمت را به عنوان خسارت- اگر کنیز را آبستن کرده است- باید بپردازد».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۶۸۵

۱۰۷۰- ۴۶۳۱۷- (۷) عبدالله بن سنان گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: گروهی در خرید کنیزی شرکت کردند. اینان یکی از خودشان را امین دانستند و کنیز را نزد وی نهادند. آن شخص با کنیز آمیزش کرد. حضرت فرمود: حدّ می‌خورد و به اندازهٔ مقداری که از کنیز مال وی است، از حدّ وی کاسته و قیمت کنیز مشخص می‌شود و این شخص قیمت کنیز را به شریکان باید بپردازد و اگر قیمت کنیز در روزی که با آن آمیزش کرده، کمتر از قیمتی است که با آن خریداری شده، در این صورت قیمت بالاتر ثابت می‌شود؛ چنان که این قیمت را بر شریکانش از بین برده و اگر قیمت در روزی که آمیزش کرده، بیشتر از قیمتی است که بدان خریداری شده، قیمت بیشتر تثبیت می‌شود؛ چون این قیمت بیشتر را تباه کرده است».

۱۰۷۱- ۴۶۳۱۸- (۸) اگر دو مرد، کنیزی را بخرند و هر دو با کنیز آمیزش کنند و کنیز فرزند بیاورد، بین این دو مرد قرعه انداخته می‌شود و هر کس که قرعه به نام او درآید، فرزند به او ملحق می‌شود و او نیمی از قیمت کنیز را به رفیقش می‌دهد و هر کدام از این دو نفر، نیمی از حدّ را می‌خورند.

۱۰۷۲- ۴۶۳۱۹- (۹) اگر مردی با کنیزی که نصیبی در آن دارد آمیزش کند، به اندازهٔ نصیبش از کنیز حدّ از او برطرف و با قیمانده بروی زده می‌شود.

۱۰۷۳- ۴۶۳۲۰- (۱۰) از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که به کنیزی از غنیمت دست یافت و پیش از آن که تقسیم شود، با وی آمیزش کرد، فرمود: «قیمت کنیز مشخص و با همان قیمت به آن فرد واگذار می‌شود و به اندازهٔ آنچه به او از غنیمت می‌رسد، از قیمت کنیز کم می‌شود و حدّ می‌خورد و از حدّ به اندازهٔ نصیبی که از کنیز داشته، کاسته می‌شود.

راوی گوید: پرسیدم: چگونه است که کنیز با همان قیمت به او واگذار می‌شود، نه دیگری؟ حضرت فرمود: چون او با کنیز آمیزش کرده است و اطمینان نیست که در اینجا آبستن شدن در کار نباشد».

۱۰۷۴- ۴۶۳۲۱- (۱۱) امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که کنیزش را به دیگری تزویج و پس از آن خود با وی آمیزش کرد، فرمود: «این شخص، حدّ بر او زده می‌شود».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۶۸۷

۱۰۷۵- ۴۶۳۲۲- (۱۲) روایت شده است: «مردی که کنیزش را به غلامش تزویج و پس از آن با کنیز آمیزش کرده بود، نزد امیرالمؤمنین علی علیه السلام آوردند. حضرت او را حدّ زد».

۱۰۷۶- ۴۶۳۲۳- (۱۳) حلبی گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که با کنیز مکاتب خویش آمیزش کرده است، پرسیدم. حضرت فرمود: اگر کنیز یک چهارم مکاتبه را پرداخته است، این مرد تازیانه می‌خورد و اگر محصن هم باشد، سنگسار می‌شود. ولی اگر کنیز چیزی نداده است، بر این مرد چیزی نیست».

۱۰۷۷- ۴۶۳۲۴- (۱۴) از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که کنیزی دارد و با کنیز مکاتبه دارد و کنیز گفته است که هر چه از مکاتبه‌ام پرداخت کردم، به اندازهٔ آن من آزاد شوم و مرد نیز پذیرفته است. پس از آن کنیز بخشی از مکاتبه‌اش را پرداخته و مولایش پس از پرداخت با وی آمیزش کرده است، سؤال شد.

حضرت فرمود: «اگر مرد، کنیز را بر آمیزش مجبور کرده است به اندازه‌ای که کنیز از مکاتبه‌اش پرداخت کرده، مرد حدّ می‌خورد و به اندازهٔ باقی ماندهٔ مکاتبه از حدّ کاسته می‌شود و اگر کنیز با مرد همراهی داشته، شریک مرد در حدّ خواهد بود و مانند مرد حدّ می‌خورد».

۱۰۷۸- ۴۶۳۲۵- (۱۵) اگر مردی با کنیز مکاتب خویش آمیزش کند- اگر کنیز یک چهارم را پرداخته است- مرد حدّ می‌خورد و اگر محصن باشد، سنگسار می‌شود ولی اگر کنیز چیزی نپرداخته است، چیزی بر مرد نیست.

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب دوازدهم از ابواب نکاح عبید، آنچه بر همین مطلب دلالت داشت، به ویژه روایت اول؛ چرا که در آن روایت، ابن سنان گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردانی که در یک کنیز شریک شده و به یکی از خودشان اعتماد کرده‌اند که کنیز نزد وی باشد و او هم با کنیز آمیزش کرده است، پرسیدم. حضرت فرمود: به اندازهٔ پولی که این شخص برای کنیز داده، از حدّش کاسته می‌شود و به اندازهٔ آنچه سهم او از کنیز نیست، حدّ بر او زده می‌شود و کنیز را برای او به قیمت می‌رسانند و همان قیمت برعهدهٔ شخص است و اگر این قیمت کمتر از قیمتی است که کنیز با آن خریداری شده است، همان قیمت اول برعهدهٔ شخص است و اگر قیمت کنیز در روزی که به قیمت رسیده بیش از پولی است که برای کنیز داده شده است، این مرد با خواری ملزم به همان قیمت می‌شود؛ چرا که وی با کنیز آمیزش کرده است».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۶۸۹

باب ۲۱ حکم زانیه با برده

اشاره

۱۰۷۹- ۴۶۳۲۶- (۱) امام باقر علیه السلام فرمود: «حدّ امّ ولد، حدّ کنیزی است که فرزند ندارد».

۱۰۸۰- ۴۶۳۲۷- (۲) امام صادق علیه السلام فرمود: «امّ ولد، جنایتی که در حقوق الناس می‌کند، برعهدهٔ مولایش است و هر چه از حقّ الله در حدود است، در بدنش است و از ام ولد برای برده‌ها قصاص می‌شود ولی قصاصی بین حرّ و عبد نیست».

۱۰۸۱- ۴۶۳۲۸- (۳) امام صادق علیه السلام فرمود: «امّ ولد، جنایتی که در حقوق الناس می‌کند، برعهدهٔ مولایش است.

حضرت افزود: و آنچه از حقّ الله باشد، در بدن امّ ولد است. امام فرمود: و از امّ ولد برای برده‌ها قصاص می‌شود ولی قصاص بین حرّ و عبد نیست».

ارجاعات

گذشت:

در روایت یک از باب سی و چهار از ابواب نکاح عبید، فرمودهٔ معصوم علیه السلام که: «امیرالمؤمنین علیه السلام در مورد زنی که خویش را در اختیار بنده‌اش قرار داد و بنده با او آمیزش کرد، حکم داد که: زن صد تازیانه و عبد پنجاه تازیانه بخورد».

می آید:

در باب بیست و هفت، روایت مناسب این باب.

باب ۲۲ حکم مردی که همسرش را بفروشد

اشاره

۱۰۸۲- ۴۶۳۲۹- (۱) طریف بن سنان گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: دربارهٔ مردی که زنش را فروخته است، برایم بگویید. حضرت فرمود: بر مرد است که دستش قطع و زن سنگسار شود و بر آن کس که زن را خریده است- اگر با آن آمیزش کرده و محصن هم بوده و موضوع را هم می‌دانسته- این است که سنگسار شود و اگر محصن نبوده، صد تازیانه می‌خورد و زن سنگسار می‌شود؛ در صورتی که آن کس که او را خریداری کرده، با او آمیزش کرده باشد».
منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۶۹۱
۱۰۸۳- ۴۶۳۳۰- (۲) امام باقر و امام صادق علیه السلام نیز چنین فرمودند: «کسی که از یکی از این دو امام حدیث نقل کرده است، می‌گوید که: امام علیه السلام دربارهٔ مردی که همسرش را می‌فروشد، فرمود: دستش قطع می‌شود و اگر آن کس که این زن را خریده است، می‌داند که این زن آزاد است و با آن آمیزش کرده است، اگر محصن باشد سنگسار می‌شود، و چنانچه محصن نباشد، حدّ می‌خورد و زن در صورتی که با وی همراهی کرده است، سنگسار می‌شود».

ارجاعات

می آید:

در روایت یکم از باب پانزدهم از ابواب حدّ سرقت، این گفته که: «مردی زن آزادی را ربود و سپس آن را فروخت. امام فرمود: در این مورد چهار حدّ است. اول این‌که، این مرد رباینده است و دستش قطع می‌شود؛ دوم این که، اگر با آن آمیزش کرده تازیانه می‌خورد و آن کس که خریده است اگر با زن دانسته آمیزش کند، اگر محصن باشد سنگسار می‌شود و اگر محصن نباشد، حدّ بر او زده می‌شود و اگر نمی‌دانسته چیزی بر او نیست و اما زن اگر مرد او را مجبور کرده است، چیزی بر او نیست و اگر با مرد همراهی کرده است، حدّ می‌خورد».

باب ۲۳ حکم زانیه که فرزند حاصل از زنا را بکشد

۱۰۸۴ - ۴۶۳۳۱- (۱) امام باقر علیه السلام فرمود: «امیرالمؤمنین علی علیه السلام در مورد زنی که زنا داده و آبستن شده و فرزند خویش را در نهان کشته است، دستور داد که صد تازیانه بزنند و سپس سنگسار شود و حضرت اولین کسی بود که این زن را سنگسار کرد».

۱۰۸۵ - ۴۶۳۳۲- (۲) امیرالمؤمنین علیه السلام دربارهٔ زنی که زنا داده و آبستن شده و چون زاییده است فرزندش را کشته است، دستور داد که صد تازیانه بخورد، سپس سنگسار شود و حضرت فرمود: «امام شایسته‌ترین کسی است که سنگسار کردن را آغاز کند».

۱۰۸۶ - ۴۶۳۳۳- (۳) محمد بن قیس گوید: «از امام باقر علیه السلام دربارهٔ زنی که شوهردار است و زنا داده و آبستن شده است و چون زاییده، فرزندش را در نهان کشته است، پرسیدم. حضرت فرمود: صد تازیانه می‌خورد؛ چرا که فرزندش را کشته است و سنگسار می‌شود؛ چرا که محصنه است.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۶۹۳

محمد بن قیس گوید: و نیز از امام علیه السلام دربارهٔ زنی بی‌شوهر که زنا داده و باردار شده و چون زاییده، فرزندش را در نهان کشته است، پرسیدم. حضرت فرمود: صد تازیانه می‌خورد؛ چرا که زنا داده است و صد تازیانه می‌خورد؛ چرا که فرزند خویش را کشته است».

باب ۲۴ حکم زانیه که خود را به شکل کنیز مردی درآورد

۱۰۸۷- ۴۶۳۳۴- (۱) ابو روح گوید: «زنی شب هنگام خود را به شکل کنیز مردی درآورد. مرد هم با وی آمیزش کرد؛ در حالی که خیال می‌کرد این کنیز خودش هست. این مرد را نزد عمر بردند. عمر نزد امیرالمؤمنین علی علیه السلام کس فرستاد. حضرت فرمود: مرد را در نهان حدّ بزن و زن را آشکارا حدّ بزن».

۱۰۸۸ - ۴۶۳۳۵- (۲) شیخ طوسی رحمه الله در کتاب نهایه گفته، روایت شده است که: «زنی خود را برای مردی به شکل کنیزش درآورد و در بستر او شب خوابید. مرد هم پنداشت که او کنیزش است، با او بی‌واهمه آمیزش کرد. گزارش او را نزد امیرالمؤمنین علیه السلام بردند. حضرت دستور داد تا حدّ بر مرد در نهان و بر زن آشکارا اجرا شود».

باب ۲۵ حکم مرد نامحرم با زنی زیر یک رواندار

۱۰۸۹ - ۴۶۳۳۶- (۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر مردی همراه با زنی در اتاقی، شب هنگام- در حالی که خویشاوندی با هم ندارند- دیده شوند، هر دو تازیانه می‌خورند».

۱۰۹۰ - ۴۶۳۳۷- (۲) اگر زنی را با مردی در شب بیابند، این دو سنگسار نمی‌شوند.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۶۹۵

۱۰۹۱ - ۴۶۳۳۸- (۳) مردی را که در زیر لحاف زنی در اتاق آن زن یافته بودند، نزد امام امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. حضرت فرمود: «آیا غیر از این را هم دیدید؟ گفتند: نه. حضرت فرمود: او را به محلی که در آن کثافت می‌کنند، ببرید و پشت و شکم او را خاک مال کنید، آن‌گاه او را آزاد سازید».

باب ۲۶ حکم دو مرد یا دو زن یا یک مرد و زن، چنان‌چه زیر یک رواندار برهنه باشند

اشاره

۱۰۹۲ – ۴۶۳۳۹- (۱) عبدالرحمن بن حجاج گوید: «نزد امام صادق علیه السلام بودم که عباد بصری همراه با گروهی از یارانش خدمت امام آمد و به امام گفت: اگر دو مرد در زیر یک لحاف دستگیر شوند [چه حکمی دارد]؟

حضرت فرمود: اگر امیرالمؤمنین علیه السلام دو نفر را در یک لحاف دستگیر می‌کرد، هر دو را حدّ می‌زد. عباد گفت: شما به من فرمودید که یک تازیانه کمتر. حضرت همان حدیث را مجددا برایش ذکر کرد، تا آنجا که عباد چند بار این را تکرار کرد. آن‌گاه امام فرمود: یک تازیانه کمتر. در این هنگام جماعت حاضر حدیث را نوشتند».

۱۰۹۳– ۴۶۳۴۰- (۲) عبدالرحمن بن حجاج گوید: «شنیدم امام صادق علیه السلام می‌فرمود: پیوسته امیرالمؤمنین علیه السلام اگر دو مرد را در زیر یک لحاف دستگیر می‌کرد حدّ به آنان می‌زد و اگر دو زن را در یک لحاف دستگیر می‌کرد، حدّ به آنان می‌زد».

۱۰۹۴– ۴۶۳۴۱- (۳) عبدالله بن سنان گوید: «از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌گوید: و حدّ تازیانه این است که هر دو در زیر یک لحاف باشند و دو مرد هر زمان که در زیر لحاف پیدا شوند، حدّ می‌خورند».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۶۹۷

۱۰۹۵– ۴۶۳۴۲- (۴) امیرالمؤمنین علی علیه السلام دربارهٔ دو مرد که در یک لحاف یافت شوند، حکم داد که هر دو حدّ می‌خورند به استثنای یک تازیانه و همچنین دربارهٔ دو زن.

۱۰۹۶– ۴۶۳۴۳- (۵) امام صادق علیه السلام دربارهٔ دو مردی که در یک لحاف دیده شوند، فرمود: «هر دو به استثنای یک تازیانه، حدّ زده می‌شوند».

۱۰۹۷– ۴۶۳۴۴- (۶) عبدالله بن مسکان گوید: «شنیدم امام صادق علیه السلام می‌فرماید: حدّ تازیانه در زنا این است که هر دو در یک لحاف یافت شوند».

۱۰۹۸– ۴۶۳۴۵- (۷) معاویهٔ بن عمار گوید: «از امام صادق علیه السلام پرسیدم: دو زن در زیر یک رواندار می‌خوابند.

حضرت فرمود: هر دو زده می‌شوند. معاویهٔ بن عمار گوید پرسیدم: حدّ؟ حضرت فرمود: نه. گفتم:

دو مرد در زیر رواندار می‌خوابند. حضرت فرمود: زده می‌شوند. معاویه گوید پرسیدم: حدّ؟ حضرت فرمود: نه.»

۱۰۹۹ – ۴۶۳۴۶- (۸) امام صادق علیه السلام دربارهٔ مرد و زنی که در زیر یک لحاف پیدا می‌شوند، فرمود: «هر دو حدّ تازیانه می‌خورند، به استثنای یک تازیانه».

۱۱۰۰– ۴۶۳۴۷- (۹) عبدالرحمن حذّاء گوید: «شنیدم امام صادق علیه السلام می‌فرمود: اگر مرد و زنی در یک لحاف دیده شوند، هر دو صد تازیانه می‌خورند».

۱۱۰۱– ۴۶۳۴۸- (۱۰) امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر مرد و زنی در یک لحاف یافت شوند و بیّنه علیه این دو به این شهادت دهد ولی بر چیزی بیش از حضور در زیر یک لحاف اطلاعی نباشد، هر کدام صد تازیانه می‌خورند».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۶۹۹

۱۱۰۲ – ۴۶۳۴۹- (۱۱) ابوبصیر گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ زنی که با مردی در زیر یک رواندار دیده شده، پرسیدم. حضرت فرمود: این دو، صد تازیانه زده می‌شوند».

۱۱۰۳ – ۴۶۳۵۰- (۱۲) ابوبصیر گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ زنی که همراه با مردی در زیر یک رواندار دیده شود، پرسیدم. حضرت فرمود: این دو صد تازیانه می‌خورند ولی سنگسار کردن واجب نیست، تا آن که چهار شاهد شهادت دهند که

دیده‌اند این مرد با آن زن آمیزش می‌کند».

۱۱۰۴ – ۴۶۳۵۱– (۱۳) ابوالصباح کنانی گوید: «امام صادق علیه السلام دربارهٔ مرد و زنی که در زیر یک لحاف دیده شده‌اند، فرمود: هر کدام صد تازیانه زده می‌شوند».

۱۱۰۵ – ۴۶۳۵۲– (۱۴) ابو الصباح کنانی گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مرد و زنی که در زیر یک لحاف پیدا شوند، پرسیدم. حضرت فرمود: این دو را هر کدام صد تازیانه می‌زنم».

۱۱۰۶– ۴۶۳۵۳– (۱۵) کنانی گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مرد و زنی که در زیر یک لحاف دیده شوند، پرسیدم. حضرت فرمود: این دو را هر کدام صد تازیانه می‌زنم. حضرت فرمود: سنگسار کردن در میان نیست، تا آن که چهار شاهد شهادت دهند که دیده‌اند این مرد با آن زن آمیزش می‌کند».

۱۱۰۷– ۴۶۳۵۴– (۱۶) امام صادق علیه السلام فرمود: «امیرالمؤمنین علی علیه السلام زنی را همراه با مردی در زیر یک لحاف یافت. هر کدام را صد تازیانه، منهای یک تازیانه زد».

۱۱۰۸ – ۴۶۳۵۵– (۱۷) امام باقر علیه السلام بیان داشت: «امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: اگر مردی با زنی زیر یک لحاف یافت شود، هر کدام از آن دو، صد تازیانه می‌خورد».

۱۱۰۹ – ۴۶۳۵۶– (۱۸) سماعهٔ بن مهران گوید: «از ایشان [امام معصوم علیه السلام] دربارهٔ دو زن که در زیر یک لحاف دیده شده‌اند، پرسیدم. حضرت فرمود: هرکدام از این دو، صد تازیانه می‌خورند».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۷۰۱

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب نهم از ابواب نکاح محرم، روایتی که دلالت بر مفاد این باب دارد.

و در روایت سوم از باب قبلی این گفته که: «مردی در بستر زنی در اتاق زن دیده شد. حضرت فرمود: آیا جز این چیز دیگری را هم دیدید؟ گفتند: نه. حضرت فرمود: او را به محل کثافت‌ها ببرید و در آن محل پشت و شکمش را خاک مال کنید، آن‌گاه رهایش سازید».

می‌آید:

در روایت شانزده از باب یک از ابواب حدّ لواط، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «اگر مردی همراه با پسری در زیر یک لحاف برهنه پیدا شوند، مرد زده و پسر ادب می‌شود و اگر مرد دخول کرده و محصن بوده است، سنگسار می‌شود».

و در روایت سی و یکم، این گفته که: «دو زنی را که در زیر یک لحاف دیده شده و دو شاهد شهادت داده بودند که این دو مساحقه می‌کرده‌اند، نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. حضرت تخته پوستی را طلب کرد. آن‌گاه دستور داد این دو سوزانده شوند».

و در روایت سی و چهارم، این گفته که: «حدّ دو مردی که با هم در زیر یک رونداز خوابیده پیدا شده‌اند، چیست؟ حضرت نوشت: صد تازیانه».

و در روایت یکم از باب سوم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «مردی را که زیر بستر مردی دیده شده بود، نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. حضرت دستور داد تا او را در یک مکان کثیف، آلوده سازند».

باب ۲۷ حکم بردهٔ زانی

اشاره

۱۱۱۰- ۴۶۳۵۶- (۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر غلام و کنیز- با این که محصن هستند- زنا کنند، سنگسار شدن برای آنان نیست؛ تنها بر آنان پنجاه تازیانه که نیمی از حدّ است، ثابت است».

۱۱۱۱- ۴۶۳۵۷- (۲) امیرالمؤمنین علی علیه السلام دربارهٔ غلام و کنیز فرمود: «اگر کسی از این‌ها زنا کند، پنجاه تازیانه می‌خورد؛ مسلمان باشد یا مشرك و بر غلام تبعید و سنگسار نیست».

۱۱۱۲- ۴۶۳۵۸- (۳) اگر غلام و کنیز زنا کنند، هرکدام از این دو پنجاه تازیانه می‌خورند؛ محصن باشند یا نباشند و اگر مجددا زنا کنند، هر کدام پنجاه تازیانه می‌خورند تا این که هشت بار زنا کنند. پس از آن، در مرحلهٔ هشتم کشته می‌شوند.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۷۰۳

۱۱۱۳- ۴۶۳۵۹- (۴) امام باقر علیه السلام فرمود: «امیرالمؤمنین علی علیه السلام دربارهٔ غلامان و کنیزان حکم داد که اگر فردی از این‌ها زنا کند، پنجاه تازیانه بخورد- چه مسلمان چه کافر چه مسیحی باشد- و سنگسار و تبعید نشود».

۱۱۱۴- ۴۶۳۶۰- (۵) امام علیه السلام فرمود: «اگر برده با کنیزی زنا کند، هرکدام از این دو پنجاه تازیانه می‌خورد».

۱۱۱۵- ۴۶۳۶۱- (۶) سلیمان بن خالد گوید: «حدّ مرد آزاد بر او زده می‌شود؛ یعنی هشتاد تازیانه- چه، چیزی از مال المکاتبه پرداخت کرده باشد یا نه. از امام سؤال شد: اگر مکاتب زنا کند و چیزی از مکاتبه‌اش پرداخت نکرده است؟ حضرت فرمود: این حقّ خداوند عز و جل است. پنجاه تازیانه از حدّ کم و پنجاه تازیانه زده می‌شود».

۱۱۱۶- ۴۶۳۶۲- (۷) امام باقر علیه السلام دربارهٔ کنیزی که زنا می‌دهد فرمود: «نیمی از حدّ آزاد بر او تازیانه زده می‌شود- چه شوهر داشته باشد یا نداشته باشد».

۱۱۱۷- ۴۶۳۶۳- (۸) امام صادق علیه السلام بیان داشت: «پدرم می‌فرمود: حدّ برده، نیمی از حدّ آزاد است».

۱۱۱۸- ۴۶۳۶۴- (۹) راوی گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: کنیزی زنا داده است. حضرت فرمود: پنجاه تازیانه زده می‌شود. گفتم: کنیز مجددا زنا داده است. حضرت فرمود: پنجاه تازیانه می‌خورد. گفتم: آیا بر کنیز در هیچ حالتی سنگسار ثابت نمی‌شود؟ حضرت فرمود: اگر هشت بار زنا دهد، سنگسار بر او ثابت می‌شود. پرسیدم: چگونه در مرتبهٔ هشتم؟ حضرت فرمود: زیرا آزاد اگر چهار بار زنا کند و حدّ بر او جاری شود، کشته می‌شود؛ بنابراین اگر کنیز هشت بار زنا دهد، در بار نهم سنگسار می‌شود.

پرسیدم: علت این چیست؟ حضرت فرمود: چون خداوند عز و جل به کنیز رحم کرده و بند بردگی و حدّ آزاد را بر وی جمع نمی‌کند. آن‌گاه امام افزود که: بر امام مسلمانان است که قیمت کنیز را به مولایش از سهم رقاب بدهد».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۷۰۵

۱۱۱۹- ۴۶۳۶۵- (۱۰) راوی گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: برده‌ای زنا کرده است. حضرت فرمود: نیمی از حدّ بر او زده می‌شود. گفتم: او مجددا زنا کرده است. حضرت فرمود: مشابه این بر او زده می‌شود. گفتم: او مجددا زنا کرده است. حضرت فرمود: بیش از نیمی از حدّ بر او زده نمی‌شود. راوی گوید: پرسیدم: آیا سنگسار شدن برای کاری که کرده است، بر او ثابت می‌شود؟ حضرت فرمود: آری، در مرحلهٔ هشتم و اگر هشت بار این کار را بکند، کشته می‌شود. راوی گوید: پرسیدم: چه فرقی است بین برده و آزاد با این که کار هر دو یکی است؟ حضرت فرمود: خداوند تبارك و تعالی به برده ترحم کرده که بند بردگی و حدّ آزاد را بر وی جمع کند. راوی گوید: آن‌گاه امام فرمود: و بر امام مسلمانان است که قیمت برده را به مولایش از سهم رقاب

بدهد».

۱۱۲۰- ۴۶۳۶۶- (۱۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر برده زنا کند، پنجاه تازیانه می‌خورد و اگر مجددا زنا کند، پنجاه تازیانه زده می‌شود و اگر باز زنا کند، پنجاه تازیانه زده می‌شود تا هشت بار. پس اگر هشت بار زنا کرد، کشته می‌شود و امام قیمت او را به مولایش از بیت‌المال می‌دهد».

۱۱۲۱- ۴۶۳۶۷- (۱۲) اگر برده‌ای با زن محصنه یا غیر محصنه زنا کند، پنجاه تازیانه می‌خورد و اگر مجددا زنا کند، پنجاه تازیانه زده می‌شود تا آن که هشت بار زنا کند. سپس در بار هشتم کشته می‌شود.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۷۰۷

۱۱۲۲- ۴۶۳۷۰- (۱۳) برده اگر زنا کند، پنجاه تازیانه زده می‌شود- محصن یا غیر محصن باشد.

بروجری، آقا حسین طباطبایی - مترجمان: حسینیان قمی، مهدی - صبوری، م، منابع فقه شیعه، ۳۱ جلد، انتشارات فرهنگ سبز، تهران - ایران، اول، ۱۴۲۹ ه ق

منابع فقه شیعه؛ ج ۳۰، ص: ۷۰۷

ارجاعات

گذشت:

در روایت سوم از باب شانزدهم، این گفته که: «امیرالمؤمنین علیه السلام دربارهٔ برده‌ای که زنش را دوبار طلاق داده پس از آن با وی آمیزش کرده است، دستور داد که مردی این دو نفر را بزند و این دو را از هم جدا کند. هر کدام از این دو، پنجاه تازیانه می‌خورند».

می آید:

در باب بعدی، به روایت مناسب این باب مراجعه کنید.

باب ۲۸ حکم بردهٔ مکاتب

اشاره

۱۱۲۳- ۴۶۳۷۱- (۱) امام صادق علیه السلام دربارهٔ حدّ بردهٔ مکاتب فرمود: «به همان نسبت که از وی آزاد شده است، تازیانه می‌خورد».

۱۱۲۴- ۴۶۳۷۲- (۲) امام باقر علیه السلام فرمود: «بردهٔ مکاتب به نسبتی که از او آزاد شده، تازیانه می‌خورد. امام فرمود که: با قسمتی از تازیانه بر او زده می‌شود و با همهٔ تازیانه به او نمی‌زنند».

۱۱۲۵- ۴۶۳۷۳- (۳) امام باقر علیه السلام دربارهٔ دو بردهٔ مکاتب اگر زنا کنند، فرمود: «به نسبتی که از مکاتبهٔ خویش پرداخت کرده‌اند، حدّ آزاد را می‌خورند و باقیمانده بر پایهٔ حدّ برده زده می‌شوند».

۱۱۲۶- ۴۶۳۷۴- (۴) سماعه گوید: «بردهٔ مکاتب اگر زنا کند به نسبتی که از وی آزاده شده، تازیانه می‌خورد ولی اگر محصنه‌ای را متهم به زنا کرد- خواه آزاد باشد یا برده- بر اوست که هشتاد تازیانه بخورد».

۱۱۲۷- ۴۶۳۷۵- (۵) امام صادق علیه السلام دربارهٔ بردهٔ مکاتب فرمود: «به نسبتی که از مکاتبهٔ خویش پرداخته است، همانند آزاد حدّ می‌خورد و باقیمانده را مانند برده حدّ می‌خورد».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۷۰۹

۱۱۲۸- ۴۶۳۷۶- (۶) امام باقر علیه السلام بیان داشت: «امیرالمؤمنین علیه السلام دربارهٔ کنیز مکاتبی که زنا داده بود، حکم داد و فرمود: ملاحظه می‌شود به آنچه از میزان مکاتبه‌اش اخذ شده است که بدین میزان، حدّ آزاد زده می‌شود و آنچه از کنیز پرداخت نشده است، حدّ کنیز می‌خورد و نیز حضرت دربارهٔ کنیز مکاتبه‌ای که زنا داده است- در حالی که سه چهارم وی آزاد شده و یک چهارم آن مانده است- فرمود: سه چهارم حدّ به حساب زن آزاد بر پایهٔ صد تازیانه می‌خورد که مقدار آن هفتاد و پنج تازیانه می‌شود و یک چهارم کنیز به حساب پنجاه تازیانهٔ کنیز- یعنی مقدار آن دوازده و نیم تازیانه- مجموعا هشتاد و هفت و نیم تازیانه می‌شود و امام علیه السلام از این که کنیز مکاتب را- پیش از آن که آزادی‌اش مشخص شود- سنگسار و او را تبعید کنند، امتناع می‌ورزید».

متن روایت در تهذیب. در تهذیب از امام باقر علیه السلام مشابه همین روایت آمده است؛ تنها با این افزودگی که حضرت فرمود: «تازیانه از نیمهٔ آن گرفته و با آن زده می‌شود و همچنین است کمتر و بیشتر».

۱۱۲۹- ۴۶۳۷۷- (۷) امام صادق علیه السلام دربارهٔ برده‌ای که مشترک میان دو نفر است و یکی از این دو سهم خود را آزاد کرده است و پس از آن، برده مرتکب حدّی از حدود خداوند عز و جل شد، فرمود: «برده زمانی که نیمی از آن آزاد شده و به قیمت رسیده است، نیمی از حدّ آزاد و نیمی از حدّ برده بر او زده می‌شود و اگر به قیمت نرسیده، او برده است و حدّ برده را می‌خورد».

۱۱۳۰- ۴۶۳۷۸- (۸) روایت کرده‌اند که کنیز مکاتبه‌ای در زمان عثمان زنا داد- در حالی که سه چهارمش آزاد شده بود. عثمان از امیرالمؤمنین علیه السلام پرسید. حضرت فرمود: «بخشی از کنیز به حساب آزاد و بخشی از آن به حساب برده تازیانه می‌خورد. از زیدبن ثابت سؤال شد، او گفت: به حساب برده تازیانه زده می‌شود.

امیرالمؤمنین علیه السلام به وی فرمود: چگونه این کنیز به حساب برده تازیانه می‌خورد، با این که سه چهارمش آزاد شده است! چرا او را به حساب آزاد تازیانه نمی‌زنی؟ آزادی که در این برده بیشتر است؟

زید گفت: اگر چنین بود، می‌بایست ارث دادن به این کنیز هم بر پایهٔ آزادی باشد. امیرالمؤمنین علیه السلام به زید فرمود: آری، این هم ثابت است. در اینجا زید مجاب و ساکت شد ولی عثمان با امیرالمؤمنین علیه السلام مخالفت ورزید و نظر زید را پذیرفت و با این که حجت بر وی تمام شده بود به آنچه امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود، گوش نداد و مشابه‌های این داستان نیز هست که با ذکر آن، کتاب طولانی و سخن پراکنده می‌شود».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۷۱۱

ارجاعات

گذشت:

در روایت چهارم از باب بیست و ششم از ابواب خوراکی‌ها، گفتهٔ ابوحنیفه که: «چه می‌گویی بردهٔ مکاتبی که قرارداد مکاتبه‌اش هزار درهم بوده است، نهصد و نود و نه درهم را پرداخت کرده است.

پس از آن زنا کرده، چگونه او را حدّ بزنیم؟ من گفتم: برای این قضیه نزد من روایت است. محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام

روایت می‌کند که: امیرالمؤمنین علی علیه السلام پیوسته با تمام تازیانه و با یک سوم و نصف و بعضی از آن به اندازه‌ای که برده پرداخت کرده، می‌زد» و در بسیاری از روایات باب بیست و نیز باب قبلی، مناسب این باب.

باب ۲۹ حکم زانی که مدّعی جهل است و حکم ازدواج با زن شوهردار و عدّه‌دار

اشاره

۱۱۳۱ - ۴۶۳۷۹- (۱) ابوعبیده گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ زنی که با مردی ازدواج کرده با این که زن شوهر دارد، پرسیدم. حضرت فرمود: اگر شوهر اولش در همان شهری که زن در آن و با وی مقیم است و زن دسترسی به مرد و مرد دسترسی به زن دارد، در این صورت بر زن همان است که بر زناکار محصن است؛ یعنی سنگسار شدن. ولی اگر شوهر اولش دور از زن و همراه زن در همان شهر مقیم است ولی دسترسی به زن ندارد و زن نیز دسترسی به او ندارد، در این صورت بر این زن است، آنچه بر زن زناکار و غیر محصن است و لعان بین این دو نخواهد بود و جدایی ایجاد نمی‌شود. پرسیدم: چه کسی این زن را سنگسار می‌کند یا حدّ می‌زند، با این که شوهرش او را نزد امام نمی‌برد و از زن نیز نمی‌خواهد که نزد امام برود؟ حضرت فرمود: پیوسته حدّ الهی در بدن این زن خواهد بود تا کسی بدان قیام کند یا آن که زن، خدا را در حالی ملاقات کند که خداوند بر وی غضبناک است. پرسیدم:

اگر زن در ارتباط با کاری که کرده است، جاهل باشد؟ حضرت فرمود: آیا این زن در سرزمین هجرت [/ اسلام] نیست؟ گفتم: بله. حضرت فرمود: هیچ زن مسلمانی امروز نیست مگر این که می‌داند که زن مسلمان نمی‌تواند دو شوهر بگیرد. حضرت افزود: اگر زن هنگامی که زنا داد، بگوید نفهمیدم یا نمی‌دانستم آنچه کرده‌ام حرام است و حدّ بر او جاری نگردد، در این هنگام حدود الهی تعطیل می‌شود».

۱۱۳۲- ۴۶۳۸۰- (۲) ابوبصیر گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ زنی که مردی با وی ازدواج کرده پس از آن متوجه

شد که وی شوهر دارد، پرسیدم. حضرت فرمود: بر مرد تازیانه و بر زن سنگسار شدن است؛ چرا که مرد ندانسته و زن دانسته اقدام کرده است و کفّارهٔ مرد اگر پیش امام نیامده این است که پنج من آرد صدقه بدهد». مجلسی رحمه الله در مرآت العقول گفته است: «تازیانهٔ مرد بر تعزیر حمل شده است؛ چرا که مرد در فحص و جستجو تقصیر کرده یا حمل شده برآن صورت که مرد گمان داشته که این زن شوهردار است». شیخ طوسی رحمه الله این روایت را بر آن مورد حمل کرده که: «مرد، ظنّ غالب دارد که زن شوهردار است ولی در فحص و بررسی، کوتاهی کرده است و برای همین کوتاهی و تفریط، استحقاق تعزیر پیدا کرده است».

۱۱۳۳ - ۴۶۳۸۱- (۳) ابوبصیر گوید: «از امام باقر علیه السلام دربارهٔ زنی که شوهری دور از خویش دارد و مجددا با مرد دیگری ازدواج کرده است، سؤال شد. حضرت فرمود: اگر او را نزد امام ببرند و شهود علیه وی شهادت دهند که شوهر غایب بوده و نفقهٔ مرد و خبر وی برای زن می‌آمده و این زن شوهر دیگری کرده است، امام باید او را حدّ بزنند و او را از شوهر جدیدی که کرده است، جدا سازد. پرسیدم: مهری که زن از این شوهر جدید گرفته، چه می‌شود؟ حضرت فرمود: اگر شوهر جدید به چیزی از آن دست یابد، آن را بگیرد و اگر به چیزی از آن دست نیابد، هر آنچه زن از شوهر جدید گرفته، بر زن حرام است؛ مانند مزد زن زناکار».

۱۱۳۴ - ۴۶۳۸۲- (۴) امام صادق علیه السلام دربارهٔ زنی که ازدواج کرده است- با این که شوهردارد- فرمود: «زن سنگسار می‌شود و آن کس که با وی ازدواج کرده اگر بیّنه‌ای بر [کنایه از آن که زوج گواه بر عدم علم به تاهل زوجه داشته باشد] ازدواج با این

زن دارد [که هیچ]؛ وگرنه او هم حدّ می‌خورد».

۱۱۳۵ – ۴۶۳۸۳- (۵) اگر زنی با این که شوهر دارد ازدواج کند، سنگسار می‌شود و آن کس که با این زن ازدواج کرده، اگر بر ازدواجش بیّنه‌ای دارد [که هیچ]؛ وگرنه حدّ می‌خورد و اما اگر زنی در عدّه‌اش ازدواج کند، پس اگر در عدّه طلاقی باشد که شوهرش می‌تواند در عدّه به او رجوع کند، آن زن سنگسار می‌شود ولی اگر در عدّه‌ای است که شوهرش در آن عدّه حقّ رجوع به زن را ندارد، آن زن تازیانه به عنوان حدّ می‌خورد و اما اگر زن در عدّه پس از مرگ شوهرش، پیش از تمام شدن مدت که همان چهار ماه و ده روز است ازدواج کند، سنگسار نمی‌شود و صد تازیانه به او زده می‌شود.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۷۱۵

۱۱۳۶ – ۴۶۳۸۴- (۶) امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «هر کس که با زن شوهرداری ازدواج کند، حدّ می‌خورد- اگر محصن نباشد و زن پس از آن که تازیانه خورد، سنگسار می‌شود. ولی اگر هر دو محصن باشند، هر دو تازیانه می‌خورند و سنگسار می‌گردند». منظور حضرت صورتی است که مرد بداند که زن شوهردار است ولی اگر نداند، حدّ بر او نیست.

۱۱۳۷ – ۴۶۳۸۵- (۷) از امام باقر علیه السلام دربارهٔ زنی که ازدواج کرده- با این که شوهری غائب دارد- سؤال شد. حضرت فرمود: «زن را از شوهری که با آن ازدواج کرده، جدا می‌سازد و حدّ زناکار بر او جاری می‌شود».

۱۱۳۸ – ۴۶۳۸۶- (۸) شعیب گوید: «از امام ابوالحسن علیه السلام [/ علی بن موسی الرضا] پرسیدم: مردی با زنی شوهردار ازدواج کرده است؟ حضرت فرمود: این دو از هم جدا می‌شوند. پرسیدم: آیا مرد را هم باید زد؟ حضرت فرمود: نه، چرا او زده شود؟ شعیب گوید: از نزد امام بیرون آمدم. ابوبصیر در برابر ناودان «۱» ایستاده بود.

من او را از این سؤال و جواب باخبر کردم. او از من پرسید: من کجا هستم؟ گفتم: در برابر ناودان.

شعیب گوید: ابوبصیر دستش را بالا برد و گفت: به خدای این خانه سوگند! یا به خدای این کعبه سوگند! من از امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: امیرالمؤمنین علی علیه السلام دربارهٔ مردی که با زن شوهردار ازدواج کرده بود، حکم داد. زن را سنگسار کرد و مرد را حدّ زد. پس از آن، امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: اگر می‌دانستم که می‌دانسته‌ای، سرت را با سنگ می‌شکستم. آن‌گاه امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

چقدر می‌ترسیدم که این مرد آگاه نبوده است».

محمد بن الحسن [/ شیخ طوسی رحمه الله] گوید: «آنچه ابوبصیر از امام صادق علیه السلام شنیده است، با آنچه ابوالحسن علیه السلام به آن فتوی داده است، منافاتی ندارد؛ چرا که امام ابوالحسن حدّ را از وی نفی کرده، چون که مرد نمی‌دانسته که زن، شوهر داشته است و اما آن کس که امیرالمؤمنین علیه السلام او را حدّ زده است، دو احتمال در آن می‌رود؛ یک) چون آن مرد می‌دانسته که زن شوهردار است و این را ابوبصیر در روایتی که یونس از وی دارد نقل کرده است و ما هم قبلاً- از آن یاد کردیم. دو) چون مرد ظنّ غالب داشته که این زن شوهر دارد و در جستجو و فحص از حال زن کوتاهی کرده؛ امام هم او را به عنوان تعزیر [حدّ] زده است و در روایت نیامده است که امام امیرالمؤمنین علیه السلام حدّ کامل بر او زده است و فرمودهٔ امیرالمؤمنین علیه السلام که:

اگر می‌دانستم که می‌دانسته‌ای، سرت را با سنگ می‌شکستم، هم منظور این بوده که اگر تو به یقین می‌دانستی که آن زن شوهر دارد، من این چنین با تو می‌کردم و البته احتمال هم می‌رود [احتمال سوم] که منظور از آن جمله این است که، مرد در این جهت که آیا آن زن را عقد کرده یا آن که عقد نکرده، متهم بوده و شاهدی بر ازدواج با وی نداشته است؛ در این صورت به خاطر همین اتهام، حدّ بر مرد جاری شده است».

۱۱۳۹ – ۴۶۳۸۷- (۹) امام باقر علیه السلام فرمود: «امیرالمؤمنین علی علیه السلام دربارهٔ مردی که با زن مردی ازدواج کرده است، حکم داد. زن را سنگسار کرد و مرد را حدّ زد و فرمود: اگر می‌دانستم که می‌دانسته‌ای، سرت را با سنگ می‌شکستم».

(۱). میزاب یعنی ناودان و منظور از ناودان طلای پشت بام کعبه است.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۷۱۷

۱۱۴۰- ۴۶۳۸۸- (۱۰) یحیی بن العلاء گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: نظر شما دربارهٔ مردی که با زنی ازدواج و یک سال را با او سپری کرده سپس از وی دور شده است، پس از آن زن با دیگری ازدواج و با او هم یک سال را سپری کرده، سپس از وی دور شده و پس از آن با دیگری ازدواج کرده است، آن‌گاه سومی از این زن فرزند آورده است، چیست؟ حضرت فرمود: آن زن سنگسار می‌شود؛ چون شوهر اول، او را محصنه کرده است. یحیی بن علاء گوید: پرسیدم: نظر شما دربارهٔ فرزندش چیست؟ حضرت فرمود:

به پدرش منسوب است. یحیی بن علاء گوید: پرسیدم: اگر پدر بمیرد، پسر از او ارث می‌برد؟ حضرت فرمود: آری».

۱۱۴۱- ۴۶۳۸۹- (۱۱) ابوبصیر از امام علیه السلام [/ امام صادق علیه السلام] روایت می‌کند که حضرت فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام دربارهٔ زن شوهرداری که به گروهی پیوست و به آنان گفت که بی‌شوهر است و یکی از آن گروه با وی ازدواج کرد، آن‌گاه شوهر آن زن آمد، حکم کرد که: مهر برای زن است و حضرت دستور داد که آن زمان که زن وضع حمل کند، سنگسار شود».

۱۱۴۲- ۴۶۳۹۰- (۱۲) یزید کناسی گوید: «از امام باقر علیه السلام دربارهٔ زنی که در عدّه‌اش ازدواج کرده است، پرسیدم.

حضرت فرمود: اگر در عدّهٔ طلاقی که شوهرش حقّ رجوع به زن دارد ازدواج کرده است، باید زن سنگسار شود. ولی اگر در عدّه‌ای که شوهرش حقّ رجوع ندارد ازدواج کرده، باید که زن حدّ زناکار و غیر محصن بخورد و اگر در عدّه پس از مرگ شوهرش، پیش از تمام شدن چهار ماه و ده روز ازدواج کرده است، سنگسار شدن برای زن نیست و بر او صد تازیانه است. پرسیدم: اگر این کار از وی برپایهٔ جهالت بوده است، نظر شما چیست؟ حضرت فرمود: هیچ زنی از زنان مسلمان امروز نیست مگر این که می‌داند که باید پس از طلاق و مرگ، عدّه نگه دارد و زنان جاهلیت نیز با این قضیه آشنا بودند.

پرسیدم: اگر می‌دانسته که باید عده نگه دارد ولی نمی‌دانسته که چه اندازه است؟ حضرت فرمود: اگر می‌دانسته که عدّه نگه داشتن بر او لازم است، دیگر حجت بر وی تمام است؛ باید بپرسد تا بداند».

۱۱۴۳- ۴۶۳۹۱- (۱۳) یزید کنّاسی گوید: «از امام باقر علیه السلام دربارهٔ زنی که در عدّه‌اش ازدواج کرده است، پرسیدم.

حضرت فرمود: اگر در عده پس از مرگ شوهرش، پیش از تمام شدن چهار ماه و ده روز ازدواج کرده است، سنگسار بر او نیست و صد تازیانه بر اوست و اگر در عدّهٔ طلاقی که شوهرش در آن عدّه حقّ رجوع به وی را داشته است ازدواج کرده، سنگسار کردن بر او ثابت است. ولی اگر در عدّه‌ای که شوهرش حقّ رجوع در آن عدّه را به زن نداشته ازدواج کرده است، بر اوست حدّ زناکار غیر محصن».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۷۱۹

۱۱۴۴- ۴۶۳۹۲- (۱۴) از امام باقر علیه السلام دربارهٔ زنی که در عدّهٔ طلاقی که برای شوهرش در آن عدّه حقّ رجوع بوده ازدواج کرده است، سؤال شد. حضرت فرمود: «بر او سنگسار شدن ثابت است [آن‌گاه امام افزود]: و اگر در عدّه‌ای که شوهرش در آن عدّه، حقّ رجوع به وی را ندارد ازدواج کرده، حدّ زناکار غیر محصن یعنی صد تازیانه بر او ثابت است و همچنین است اگر در عدّه پس از مرگ شوهرش ازدواج کرده است؛ یعنی پس از آن که شوهر دوم با او آمیزش کرده است. از امام سؤال شد: نظر شما چیست؟ اگر این کار او بر پایهٔ جهالت صورت گرفته باشد؟ حضرت فرمود: امروز هیچ زنی در میان زنان مسلمان نیست مگر این که می‌داند باید در طلاق یا مرگ، عدّه نگه دارد. زنان جاهلیت هم در گذشته با عدّه آشنا بودند. از امام سؤال شد: اگر زن

نمی‌دانسته «۱» است؟ حضرت فرمود: حجت بر وی تمام شده است؛ باید بپرسد تا بداند».

۱۱۴۵- ۴۶۳۹۳- (۱۵) امام صادق علیه السلام فرمود: «امیرالمؤمنین علی علیه السلام مردی را که با زنی در ایام نفاس- پیش از آن که پاک شود- ازدواج کرده بود، حدّ زد».

محمد بن الحسن [/ شیخ طوسی رحمه الله] گوید: «ابوجعفر علی بن الحسین بن بابویه [/ شیخ صدوق رحمه الله] دربارهٔ این حدیث می‌گوید: تنها امام به این دلیل او را حدّ زد که مرد با آن زن آمیزش داشته است؛ چون اگر مرد با زن آمیزش نکرده بود، حدّ بر زن لازم نمی‌شد؛ چرا که زن با وضع حملش از عدّه خارج شده بود. [آن‌گاه شیخ طوسی می‌افزاید]: واین نکته را که شیخ صدوق رحمه الله ذکر کرده است، احتمال می‌رود زن مطلّقه باشد. ولی اگر فرض کنیم که زن شوهرش مرده باشد، در این صورت وضع حمل او را از عدّه بیرون نمی‌برد بلکه لازم است تا عدّهٔ چهار ماه و ده روز را به طور کامل تمام کند و ما این جهت را در کتاب نکاح توضیح داده‌ایم و چون چنین است، پس امیرالمؤمنین علیه السلام تنها به این دلیل مرد را حدّ زده است که زن هنوز از عدّهٔ زنی که شوهرش مرده، بیرون نیامده است و هر دو وجه احتمال می‌رود».

۱۱۴۶- ۴۶۳۹۴- (۱۶) عمار بن موسی ساباطی گوید: «امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که زنی داشت و او را طلاق داد یا آن که زن مرد، پس از آن، مرد زنا کرد، فرمود: بر مرد سنگسار لازم است و نیز دربارهٔ زنی که شوهر داشت و شوهرش او را طلاق داد یا آن که شوهر مرد، پس از آن، زن زنا داد، پرسیدم: آیا سنگسار بر زن لازم است؟ حضرت فرمود: آری».

---

(۱). حتماً منظور ندانستن اندازهٔ عدّه است، آن گونه که در روایت دوازده آمده بود مراجعه کنید.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۷۲۱

محمد بن الحسن [/ شیخ طوسی رحمه الله] گوید: «آنچه این خبر در خود دارد که حکم مردی که زنش را طلاق داده یا زنش مرده و پس از آن مرد زنا کرده است، سنگسار شدن است، منافاتی با روایاتی که قبلا آوردیم ندارد؛ چرا که طلاق دادن مرد، ممکن است طلاقی بوده که می‌توانسته در آن رجوع به زن کند، بنابراین محصن محسوب می‌شود؛ چون تمکّن از آمیزش با رجوع به زن داشته است و اما اگر زن بائنه بود یا مرده است، در این صورت هم منعی ندارد که امام سنگسار کردن را بر وی لازم کرده باشد- در فرضی که نزد مرد، زن دیگری باشد که او را محصن سازد و اما حکم زن اگر شوهرش وی را طلاق دهد تنها در صورتی سنگسار می‌شود که طلاق رجعی باشد؛ به همان شکل که در مرد گفتیم و مرگ مرد، دیگر زن را محصنه نمی‌کند؛ لذا اگر در عدّه زنا دهد، جز تازیانه بر وی نیست و نیز احتمال می‌رود که این تردیدی از راوی بوده است».

۱۱۴۷- ۴۶۳۹۵- (۱۷) و هر کس که زنی را در عدّهٔ شوهری که می‌توانسته به او رجوع کند، خواستگاری یا با او ازدواج کند و دانسته باشد، هرگز این زن برای او حلال نخواهد شد، ولی اگر جاهل بوده و پیش از آن که با وی آمیزش کند بفهمد و او را رها کند تا زن به طور کامل عدّهٔ شوهرش را تمام سازد، سپس با او ازدواج کند، اما اگر با او آمیزش کرده است، زن برای او هرگز حلال نمی‌شود- چه عالم باشد و چه جاهل- و اگر زن ادّعا کند که نمی‌دانسته عدّه بر او واجب است، در این صورت ادّعایش پذیرفته نیست.

ارجاعات

گذشت:

در باب دوم، به روایت مناسب این باب مراجعه کنید.

باب ۳۰ حکم کسی که صیغهٔ عقد با زنی را فراموش و سپس با او آمیزش کند

ارجاعات

گذشت:

در آیات و روایات باب پنجاه و سه از ابواب جهاد با نفس، روایاتی که بر این مفاد دلالت دارد.
و در روایت یکم از باب هفدهم از ابواب متعه، این گفته که: «مردی، زنی را آورد که صیغه کند.
سپس [خواندن صیغه] فراموش شد. تا آن که با او آمیزش کرد. آیا حدّ زناکار بر وی ثابت است؟
حضرت فرمود: نه».
منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۷۲۳

باب ۳۱ حکم زنای مرد و زن دیوانه و کم‌عقل

اشاره

۱۱۴۸- ۴۶۳۹۶- (۱) محمد بن مسلم گوید: «امام باقر یا امام صادق علیه السلام دربارهٔ زن دیوانه‌ای که زنا داده است، فرمود: آن زن دیوانه اختیار خویش را ندارد و چیزی بر او نیست».
۱۱۴۹- ۴۶۳۹۷- (۲) در روایتی طولانی دربارهٔ مناظرهٔ ابوجعفر مؤمن‌الطاق با ابوحنیفه آمده: «تا آنجا که ابوجعفر مؤمن‌الطاق در نقل ندانم‌کاری‌های عمر می‌گوید: زن دیوانه‌ای را آوردند که زنا داده است. عمر دستور سنگسار کردن وی را صادر کرد. امیرالمؤمنین علی علیه السلام به وی گفت: آیا نمی‌دانی که قلم تکلیف از دیوانه تا آن زمان که سلامت یابد، برداشته شده است؟ عمر گفت: اگر علی نبود، عمر هلاک می‌شد».
۱۱۵۰- ۴۶۳۹۸- (۳) ابان بن تغلب گوید: «امام صادق علیه السلام فرمود: اگر مرد دیوانه یا کم عقل زنا کند، حدّ می‌خورد و اگر محصن باشد، سنگسار می‌شود. پرسیدم: چه فرقی است بین مرد دیوانه و زن دیوانه و نیز بین مرد کم عقل و زن کم عقل؟ حضرت فرمود: به زن تجاوز و تعرّض می‌شود ولی مرد تجاوز و تعرّض می‌کند و تنها زمانی مرد زنا می‌کند که می‌فهمد چگونه لذت برد. ولی زن مجبور می‌شود و با او انجام می‌شود در حالی که نمی‌فهمد با او چه می‌کنند».
۱۱۵۱- ۴۶۳۹۹- (۴) زمانی که زنی دیوانه زنا دهد، حدّ نمی‌خورد ولی اگر مرد دیوانه زنا کند، حدّ می‌خورد.

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب دهم از ابواب احکام عمومی حدود و ارجاعات ذیل آن، روایاتی که بر این مفاد دلالت دارد؛ مراجعه کنید.
و در روایت بیست و چهارم از باب یکم [از ابواب حدّ زنا] این گفته که: «پنج نفر را که در ارتباط با زنا دستگیر کرده بودند، نزد عمر آوردند. او دستور داد تا بر هر کدام‌شان حدّ جاری شود. تا آنجا که گوید: و امیرالمؤمنین علی علیه السلام نفر پنجم را آورد و او را تعزیر کرد. عمر شگفت‌زده شد! ومردم نیز از کار حضرت شگفت‌زده شدند! عمر گفت: ای ابوالحسن، پنج نفر را در یک

جریان، پنج گونه حدّ که هیچ کدام مشابه دیگری نبود بر آنان جاری کردی؟ تا آنجا که حضرت فرمود: و اما نفر پنجم دیوانه‌ای است که عقلش در اختیارش نیست».

و در روایت بیست و پنج، این گفته که: «نفر پنجم را آورد و او را تعزیر کرد و اما نفر ششم را آزاد کرد. عمر شگفت‌زده شد و مردم متحیّر ماندند! عمر گفت: ای ابوالحسن، شش نفر در یک جریان و پنج نوع کیفر که هیچ کدام شبیه دیگری نیست؟ حضرت فرمود: آری، تا آنجا که حضرت فرمود: و اما نفر ششم دیوانه‌ای است که عقلش در اختیارش نیست و تکلیف از او ساقط است» و بنگر باب بعدی را.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۷۲۵

باب ۳۲ حکم زنای مرد مسلمان با زن مسیحی و یهودی

اشاره

۱۱۵۲- ۴۶۴۰۰- (۱) امام جعفر صادق علیه السلام از پدرشان [و ایشان] از پدران‌شان علیهم السلام روایت کرده‌اند که: «محمد بن ابی بکر به امیرالمؤمنین علیه السلام نوشت و از حضرت دربارهٔ مردی که با زنی یهودی یا مسیحی زنا می‌کند، پرسید. امیرالمؤمنین علیه السلام به او مرقوم فرمود: اگر زنا کار محصن است، او را سنگسار کن و اگر ازدواج نکرده، او را صد تازیانه بزن و پس از آن او را تبعید کن و اما زن یهودی؛ پس وی را به هم‌کیشانش واگذار تا هرگونه که دوست دارند، درباره‌اش حکم کنند».

۱۱۵۳- ۴۶۴۰۱- (۲) امیرالمؤمنین علی علیه السلام محمد بن ابی بکر را به عنوان امیر مصر فرستاد. او برای امیرالمؤمنین علیه السلام نوشت و از حضرت دربارهٔ مرد مسلمانی که با زنی مسیحی زنا کرده است و نیز دربارهٔ بی‌دینانی که در میان‌شان خورشید و ماه پرست و نیز کسانی که چیزهای دیگری می‌پرستند و نیز کسانی که از اسلام برگشته‌اند وجود دارد، پرسید و باز [نامه] نوشت و از امام دربارهٔ بردهٔ مکاتبی که مرده و مال و فرزندی به جای گذاشته است، پرسید. حضرت برای او مرقوم فرمود: «حدّ را در آن میان بر مرد مسلمانی که با زن مسیحی زنا کرده است، جاری ساز و زن مسیحی را به مسیحیان بسپار تا هرگونه که می‌خواهند درباره‌اش داوری کنند و به او در ارتباط با بد دینان دستور داد که هر کس را که ادعای اسلام دارد، بکشد و دیگران را رها سازد تا هر چه می‌خواهند، بپرستند.

و به او در ارتباط با بردهٔ مکاتب دستور داد که اگر مالی گذاشته که به قرارداد مکاتبه‌اش با آن وفا کند، در این صورت او بدهکاری است در دست مالکان سابقش و آنان طلب خود را از ما تَرَک بر می‌دارند و اگر چیزی باقی ماند، به فرزندانش می‌رسد».

۱۱۵۴- ۴۶۴۰۲- (۳) و سنگسار نمی‌شود اگر با زن یهودی و زن مسیحی و کنیز زنا کرده است.

ارجاعات

گذشت:

در باب یک از ابواب حدّ زنا روایتی که با عموم و اطلاقش بر این مفاد دلالت دارد.

و در روایت دوم از باب سوم، فرمودهٔ معصوم علیه السلام که: «و سنگسار نمی‌شود اگر با زن یهودی، زن مسیحی و کنیز زنا کرده است».

شیخ طوسی گفته است: «احتمال می‌رود که این در صورتی است که محصن نباشد».

و در روایت هفتم، فرمودهٔ معصوم علیه السلام که: «و حدّ زنا کار ثابت نیست مگر این که با زن مسلمان زنا کند».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۷۲۷

باب ۳۳ حکم زنای مرد یهودی و مسیحی با زن مسلمان

چون عذاب ما را دیدند، گفتند: هم‌اکنون به خداوند یگانه ایمان آوردیم و به معبودهایی که همتای او می‌شمردیم، کافر شدیم. امّا هنگامی که عذاب ما را مشاهده کردند، ایمان‌شان برای آنها سودی نداشت. این سنّت خداوند است که همواره در میان بندگانش جاری گشته است و آنجا کافران زیانکار شدند.

«۱» ۱۱۵۵ – ۴۶۴۰۳- (۱) حنان بن سدیر گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی یهودی که با زن مسلمان زنا کرده بود، پرسیدم. حضرت فرمود: کشته می‌شود.»

۱۱۵۶- ۴۶۴۰۴- (۲) اگر کافر ذمّی با زن مسلمانی زنا کند، هر دو کشته می‌شوند.

۱۱۵۷ – ۴۶۴۰۵- (۳) مردی مسیحی را که با زن مسلمانی زنا کرده بود، نزد متوکل آوردند. متوکل خواست تا بر مرد مسیحی حدّ جاری سازد. آن مرد اسلام آورد. یحیی بن اکثم گفت: ایمان آوردنش، شرک ورزی و کارش را از بین برد ولی بعضی از فقیهان گفتند: وی سه حدّ می‌خورد و برخی گفتند: چنین و چنان با او می‌شود. متوکل دستور داد نامه‌ای برای امام هادی علیه السلام بنویسند و در این ارتباط از وی سؤال کنند.

چون امام علیه السلام نامه را خواند، مرقوم فرمود: او را می‌زنند تا بمیرد. یحیی بن اکثم و فقیهان سامرا همه این فتوی را نادرست دانستند و گفتند: ای امیرالمؤمنین، در این باره بپرس. این فتوی چیزی است که قرآن نمی‌گوید و سنت هم بر وفق آن نیامده است. متوکل برای امام علیه السلام نامه‌ای نوشت که: همه، این فتوی را درست نمی‌دانند و گفته‌اند که نه سنتی همراه با آن است و نه قرآن بدان دلالت دارد؛ پس برای‌مان توضیح ده که چرا زدن را تا آنکه بمیرد واجب دانسته‌ای؟

امام علیه السلام در پاسخ مرقوم فرمود: بسم الله الرحمن الرحیم: چون عذاب ما را دیدند، گفتند: هم اکنون به خداوند یگانه ایمان آوردیم و به معبودهایی که همتای او می‌شمردیم، کافر شدیم. اما هنگامی که عذاب ما را مشاهده کردند، ایمان‌شان برای آنها سودی نداشت. این سنت خداوند است که همواره در میان بندگانش جاری گشته است و آنجا کافران زیانکار شدند. «۲» متوکل دستور داد، پس آن مرد زده شد تا مرد.»

---

(۱). مؤمن ۴۰/ آیات ۸۴ و ۸۵

(۲). مؤمن ۴۰/ آیات ۸۴ و ۸۵

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۷۲۹

متن همین روایت در کتاب من لا یحضره الفقیه: «و آن‌گاه که مرد مسیحی با زن مسلمان زنا کرد، چون او را گرفتند تا بر وی حدّ جاری شود، مسلمان شد. دستور در چنین موردی این است که زده شود تا بمیرد؛ چرا که خداوند عز و جل می‌فرماید: چون عذاب ما را مشاهده کردند، ایمان‌شان برای آنها سودی نداشت. این سنت خداوند است که همواره در میان بندگانش جاری گشته است و آنجا کافران زیانکار شدند.

امام ابوالحسن علی بن محمد العسکری علیه السلام این پاسخ را در جواب متوکل داد؛ آن زمان که متوکل نامه‌ای برای حضرت فرستاد و در این باره از امام سؤال کرد. این جریان را جعفر بن رزق الله از متوکل روایت کرده است».

باب ۳۴ باز داشتن مادر از ارتکاب زنا و ...

اشاره

۱۱۵۸- ۴۶۴۰۶- (۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «مردی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: مادرم دست کسی را که او را لمس کند، پس نمی‌زند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: او را حبس کن. مرد گفت: چنین کرده‌ام. حضرت فرمود: مگذار کسی نزد او برود. مرد گفت: چنین کرده‌ام. حضرت فرمود: او را ببند؛ چرا که تو نمی‌توانی در حقّ او نیکی‌ای برتر از این که او را از محرّمات الهی بازداری، بکنی».

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب یک، از ابواب امر به معروف و نهی از منکر.
و باب سوم و باب هشتم، روایاتی که به عموم و اطلاق بر این مفاد دلالت دارد.

باب ۳۵ حکم کسی که با داشتن زوجهٔ مسلمان، با زن کافر ذمّی ازدواج کند ...

اشاره

۱۱۵۹- ۴۶۴۰۷- (۱) منصور بن حازم گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که با داشتن زن مسلمان، با زنی ذمّی ازدواج کرده و از زن مسلمانش نظر خواهی نکرده است، پرسیدم. حضرت فرمود: این دو از هم جدا می‌شوند. پرسیدم: آیا این مرد باید ادب شود؟ حضرت فرمود: آری، دوازده و نیم تازیانه از یک هشتم حدّ زناکار، با خواری بر او زده می‌شود. پرسیدم: اگر زن آزاد مسلمان به کار شوهرش پس از انجام آن راضی بود؟ حضرت فرمود: مرد زده نمی‌شود و این دو از هم جدا نمی‌شوند و بر همان ازدواج نخستین می‌مانند».
منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۷۳۱

ارجاعات

گذشت:

در باب سی و پنجم، از ابواب تزویج.
و باب سی و ششم و باب سی و هفتم و باب چهارم، از ابواب ازدواج کفّار و باب پنجم، روایاتی مناسب این باب؛ مراجعه کنید.

باب ۳۶ حکم شهادت دو مرد و چهار زن بر زنای محصنه

اشاره

۱۱۶۰- ۴۶۴۰۸- (۱) حلبی گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ محصن که با زنی زنا کرده و سه مرد و دو زن علیه او شهادت داده‌اند، سؤال شد. حضرت فرمود: اگر علیه او سه مرد و دو زن شهادت دهند، سنگسار می‌شود ولی اگر دو مرد و چهار زن علیه او شهادت دهند، شهادت آنان پذیرفته نیست و سنگسار نمی‌شود ولی حدّ زناکار بر وی زده می‌شود».

ارجاعات

گذشت:

در روایت پنجم از باب نوزدهم از ابواب شهادت، فرمودهٔ معصوم علیه السلام که: «اگر سه مرد و دو زن در ارتباط با سنگسار کردن شهادت دهند، پذیرفته نیست».

و در روایت ششم، این گفته که: «شهادت زنان در حدّ زنا پذیرفته است؛ اگر سه مرد و دو زن باشند. ولی شهادت دو مرد و چهار زن پذیرفته نیست».

و در روایت هفتم، فرمودهٔ معصوم علیه السلام که: «و پذیرفته است در حدّ زنا اگر سه مرد و دو زن باشند ولی پذیرفته نیست اگر دو مرد و چهار زن باشند و شهادت آنان در سنگسار کردن پذیرفته نیست».

و در روایت هشتم، فرمودهٔ معصوم علیه السلام که: «شهادت زنان دربارهٔ حدّ زناکار پذیرفته است، اگر سه مرد و دو زن باشند و شهادت دو مرد و چهار زن در مورد زنا و سنگسار کردن، پذیرفته نیست».

و در روایت یازدهم، فرمودهٔ معصوم علیه السلام که: «و پذیرفته نیست شهادت دو مرد و چهار زن در مورد سنگسار کردن ولی در این مورد شهادت سه مرد و دو زن پذیرفته است».

و در روایت دوازدهم، فرمودهٔ معصوم علیه السلام که: «و در حدود اگر دو زن و سه مرد شهادت دهند، پذیرفته است ولی شهادت آنان اگر چهار زن و دو مرد باشند، پذیرفته نیست».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۷۳۳

و در روایت سی و پنجم، فرمودهٔ معصوم علیه السلام که: «شهادت زنان در مورد سنگسار کردن پذیرفته است، اگر سه مرد و دو زن باشند ولی اگر چهار زن و دو مرد باشند، در مورد سنگسار کردن پذیرفته نیست».

و در روایت سی و ششم، فرمودهٔ معصوم علیه السلام که: «اگر سه مرد و دو زن شهادت دهند در مورد سنگسار کردن، پذیرفته است ولی اگر دو مرد و چهار زن باشند، پذیرفته نیست» و دیگر روایات این باب را ملاحظه کن؛ چرا که مناسبت با این باب دارد.

باب ۳۷ حکم زنی که شهادت زنا علیه او داده شود و زنان به بکارت وی شهادت دهند

اشاره

۱۱۶۱- ۴۶۴۰۹- (۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «زنی را که هنوز ازدواج نکرده بود و می‌گفتند زنا داده است، نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. حضرت به زنان دستور داد آنان زن را معاینه کردند و گفتند که وی باکره است. حضرت فرمود: من نمی‌زنم کسی را که مُهری از خداوند عز و جل بر وی است و حضرت پیوسته شهادت زنان را در چنین مواردی تایید کرده و می‌پذیرفت».

۱۱۶۲- ۴۶۴۱۰- (۲) حضرت امام رضا علیه السلام از پدران خویش از امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام روایت کرد که: «از پیامبر صلی الله علیه و آله دربارهٔ زنی که گفته می‌شد زنا داده است و زن می‌گفت که باکره است، سؤال شد. حضرت پیامبر

صلی الله علیه و آله به من دستور داد تا به زنان دستور دهم که این زن را معاینه کنند. آنان دیدند که وی باکره است. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من کسی را نمی‌زنم که بر وی مُهری از خداوند است و رسول خدا صلی الله علیه و آله شهادت زنان را در چنین مواردی می‌پذیرفت و تایید می‌کرد».

۱۱۶۳- ۴۶۴۱۱- (۳) دختر باکره‌ای را که می‌گفتند زنا داده است، نزد امیرالمؤمنین علی علیه السلام آوردند. حضرت به زنان دستور داد تا وی را معاینه کنند. آنان گفتند: ای امیرالمؤمنین، آن زن باکره است. حضرت فرمود: من نمی‌زنم کسی را که مُهر خداوند بر وی است».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۷۳۵

۱۱۶۴- ۴۶۴۱۲- (۴) امیرالمؤمنین علیه السلام شهادت زنان را در چنین مواردی می‌پذیرفت.

ارجاعات

گذشت:

در روایت بیست و یکم از باب نوزدهم از ابواب شهادت، این گفته که: «چهار نفر به زنا شهادت دادند ولی او گفت من باکره هستم. زنان او را معاینه کردند و دیدند که او باکره است. حضرت فرمود:

شهادت زنان پذیرفته است».

باب ۳۸ حکم عدم پرسش از زن زناکار از این که چه کسی با او زنا کرد و حکم او در صورتی که به کسی نسبت دهد

اشاره

۱۱۶۵- ۴۶۴۱۳- (۱) امیرالمؤمنین علی علیه السلام بیان داشت: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از زن زنا داده نپرسید چه کسی با تو زنا کرده است؛ همان گونه که زنا بر او آسان است، متهم کردن مرد پاک مسلمان نیز بر او آسان خواهد بود».

۱۱۶۶- ۴۶۴۱۴- (۲) امیرالمؤمنین علی علیه السلام بیان داشت: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از زن زناداده نپرسید چه کسی با تو زنا کرده است؛ همان گونه که زنا بر او آسان است، متهم کردن مرد پاک مسلمان نیز بر او آسان خواهد بود».

۱۱۶۷- ۴۶۴۱۵- (۳) امیرالمؤمنین علی علیه السلام بیان داشت: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از زن زناکار نپرسید ...» دعائم الاسلام مشابه روایت قبل را آورده است. آن‌گاه افزوده است: «امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: اگر زن زنا کار گفت فلانی با من زنا کرده است، حدّ افترا زننده نیز بر وی ثابت می‌شود».

۱۱۶۸- ۴۶۴۱۶- (۴) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «اگر از زن زناکار بپرسی که چه کسی با تو زنا کرده است و بگوید فلان کس، من دو حدّ بر او می‌زنم؛ یک حدّ برای زنا کردنش و یک حدّ برای افترایش بر مرد مسلمان».

۱۱۶۹- ۴۶۴۱۷- (۵) امام صادق علیه السلام بیان داشت: «امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «اگر از زن زناکار بپرسی که چه کسی با تو زنا کرده است و بگوید فلان کس، بر زن زناکار دو حدّ ثابت است؛ یک حدّ به دلیل زناکاری‌اش و یک حدّ به دلیل افترا بستن وی بر مرد مسلمان».

۱۱۷۰- ۴۶۴۱۸- (۶) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «اگر از زن سؤال شود که چه کسی با تو زنا کرد و او بگوید فلان کس، آن زن دو حدّ می‌خورد؛ یک حدّ به دلیل افترایش بر آن مرد و یک حدّ به دلیل اقرارش بر خویش».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۷۳۷

۱۱۷۱- ۴۶۴۱۹- (۷) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «اگر از زن زناکار پرسیده شود که چه کسی با تو زنا کرده است و بگوید فلان کس، او را حدّ می‌زنیم؛ یک حدّ برای افترایش بر مسلمان و یک حدّ به دلیل اقرارش علیه خویش».

ارجاعات

گذشت:

در باب یکم از ابواب حدّ زنا، روایاتی که بر حدّ زنای زن دلالت دارد.

می‌آید:

در باب یکم حدّ قاذف از ابواب حدّ قذف، روایاتی که دلالت بر حدّ افترایش دارد.

باب ۳۹ چگونگی اجرای حکم رجم

۱۱۷۲- ۴۶۴۲۰- (۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «هنگامی که می‌خواهند زن را سنگسار کنند، زن تا نیمه‌اش دفن می‌شود. نخست امام سنگ پرتاب می‌کند. آن‌گاه پس از امام، مردم سنگ‌های ریز می‌اندازند».

۱۱۷۳- ۴۶۴۲۱- (۲) امام صادق علیه السلام فرمود: «زن تا نصف بدنش دفن می‌شود، سپس امام پرتاب می‌کند، آن‌گاه مردم با سنگ‌های ریز می‌زنند».

۱۱۷۴- ۴۶۴۲۲- (۳) امام صادق علیه السلام فرمود: «زن تا نیمهٔ بدنش دفن می‌شود. پس از آن امام پرتاب می‌کند و مردم با سنگ‌های ریز می‌زنند و مرد هر زمان که سنگسار می‌شود، جز تا بالای لگن خاصره‌اش دفن نمی‌شود».

۱۱۷۵- ۴۶۴۲۳- (۴) امام صادق علیه السلام فرمود: «آن زمان که امام می‌خواهد زن را سنگسار کند، زن تا نیمه‌اش دفن می‌شود و امام پرتاب می‌کند، سپس مردم با سنگ‌های ریز می‌زنند».

۱۱۷۶- ۴۶۴۲۴- (۵) و سنگسار کردن این است که چاهی به آن اندازه‌ای که در آن بایستد، برایش به اندازهٔ قامتش تا گردن بکنند؛ پس از آن سنگسار شود و شاهدان، آغاز به سنگسار کردن وی کنند.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۷۳۹

۱۱۷۷- ۴۶۴۲۵- (۶) و سنگسار کردن این است که چاهی به اندازهٔ قامت آن مرد تا سینه‌اش و برای زن تا بالای پستان‌هایش کنده و سنگسار شود.

۱۱۷۸- ۴۶۴۲۶- (۷) حضرت فرمود: «و اولین کسی که به سنگسار کردن آن دو [مرد و زن زناکار] آغاز می‌کند، امام و همان شاهدانی هستند که علیه این دو شهادت داده‌اند».

۱۱۷۹- ۴۶۴۲۷- (۸) و روایت شده است که با سنگسار کردن، قصد سر او را نکنند و روایت شده که جز سنگ امام او را نمی‌کشد.

۱۱۸۰- ۴۶۴۲۸- (۹) امیرالمؤمنین علی علیه السلام زنی را سنگسار کرد. چاله‌ای برای او کنده شد و زن در آن چاله قرار گرفت. امام علیه السلام آغاز کرد و او را سنگسار نمود. سپس به مردم دستور داد که پس از آن، زن را سنگسار کنند و حضرت فرمود: «امام شایسته‌ترین فردی است که باید به سنگسار کردن در زنا، آغاز کند».

امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «مرد و زنی که باید سنگسار شوند، تا نیمهٔ بدن‌شان دفن می‌شوند سپس امام سنگ می‌زند و

مردم پس از وی با سنگ‌های ریز می‌زنند؛ چرا که سنگ ریز برای پرتاب کردن راحت‌تر و مناسب‌تر است و با کسی که سنگسار می‌شود، سازگارتر است و رویش را به قبله می‌کنند و از جلو به او سنگ نمی‌زنند و سنگسار می‌شود تا بمیرد».

۱۱۸۱ – ۴۶۴۲۹- (۱۰) امام باقر علیه السلام فرمود: «کسی که باید سنگسار شود، از پشت، سنگسار می‌شود و از روبه رو سنگسار نمی‌شود؛ چرا که سنگسار و زدن نباید به صورت اصابت کند و تنها بر بدن و بر همه اعضایش زده می‌شود».

۱۱۸۲ – ۴۶۴۳۰- (۱۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر زناکار محصن اقرار کرد، اول کسی که او را سنگسار می‌کند امام است. سپس مردم و اگر بیّنه بر او شهادت دهد، اول کسی که او را سنگسار می‌کند، بیّنه است؛ سپس امام و آن‌گاه مردم».

۱۱۸۳ – ۴۶۴۳۱- (۱۲) امیرالمؤمنین علی علیه السلام سراقه [در فقیه: شراحهٔ] همدانیه را با خود بیرون آورد. نزدیک بود که مردم از ازدحام بعضی، بعضی دیگر را بکشند. چون امام چنین دید، دستور داد که سراقه را برگردانند تا ازدحام جمعیت سبک شود. سپس او را بیرون برد و در را بست.

راوی گوید: «آن‌گاه به او سنگ زدند تا مرد. سپس امام دستور داد در باز شود، هرکس که داخل می‌شد، سراقه را لعن می‌کرد. چون حضرت چنین دید، منادی حضرت ندا داد: ای مردم، زبان‌های‌تان را از سراقه بردارید؛ چرا که حدّی اجرا نمی‌شود مگر آن که کفارهٔ آن گناه خواهد بود؛ آن گونه که بدهی با پرداخت بدهی جبران می‌شود».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۷۴۱

۱۱۸۴ – ۴۶۴۳۲- (۱۳) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «چون بنا شد شراحه همدانیه سنگسار شود، مردم زیاد شدند. درهای رحبه [/ میدان فراخ] بسته شد. پس از آن وی را بیرون آورد و در چاله‌اش کرد و سنگسار شد تا مرد. سپس حضرت دستور داد درهای رحبه باز شود. مردم داخل شدند و هر کس که وارد می‌شد، شراحه را لعن می‌کرد. چون امیرالمؤمنین علی علیه السلام این را شنید، به منادی دستور داد. منادی ندا داد: ای مردم، هرگز حدّ بر کسی اجرا نمی‌شود مگر این که کفارهٔ آن گناه شود؛ آن‌گونه که بدهی با پرداخت بدهی جبران می‌شود».

باب ۴۰ حکم زناکار در صورتی که از چالهٔ اجرای حکم فرار کند

اشاره

۱۱۸۵ – ۴۶۴۳۳- (۱) عیسی بن عبدالله گوید: «از امام صادق علیه السلام پرسیدم که: زناکار تازیانه می‌خورد و پس از آن که بخشی از حدّ را خورده است، فرار می‌کند. آیا واجب است که او را رها کنند و برنگردانند، آن گونه که با محصن به هنگام سنگسار کردن چنین واجب است؟ حضرت فرمود: نه، برگردانده می‌شود تا به طور کامل حدّ زده شود. پرسیدم که: چه فرقی است بین این و محصن، با این که این هم حدّی از حدود الهی است؟ حضرت فرمود: محصن از کشتن فرار کرده است و جز به سوی توبه فرار نکرده است؛ چون او مرگ را با چشم خویش دیده است. ولی این شخص تنها تازیانه می‌خورد؛ لذا لازم است که حدّ کامل شود، چون او کشته نمی‌شود».

۱۱۸۶ – ۴۶۴۳۴- (۲) ابوبصیر ودیگری گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: آیا کسی که سنگسار می‌شود و از چاله فرار می‌کند، او را می‌گیرند؟ حضرت فرمود: نه او را می‌گیرند و نه متعرض او می‌شوند. اگر یک سنگ به او خورده باشد، دنبال نمی‌شود ولی اگر پیش از آن که سنگ به او بخورد فرار کرده است، بازگردانده می‌شود تا درد عذاب به او برسد».

۱۱۸۷ – ۴۶۴۳۵- (۳) روایت شده است که اگر درد سنگ به او رسیده است، برگردانده نمی‌شود ولی اگر درد سنگ به او نرسیده است، برگردانده می‌شود. این مطلب را صفوان از بسیاری راویان از ابوبصیر از امام صادق علیه السلام روایت کرده است.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۷۴۳

۱۱۸۸ - ۴۶۴۳۶- (۴) حسین بن خالد گوید: «به امام ابوالحسن علیه السلام گفتم: دربارهٔ محصن برایم بگویید. اگر او از چاله فرار کند، آیا برگردانده می‌شود تا حدّ بر او جاری شود؟ حضرت فرمود: برگردانده می‌شود و برگردانده نمی‌شود. پرسیدم:

این چگونه است؟ حضرت فرمود: اگر خود علیه خویش اقرار کرده است و پس از آن که سنگی به او خورده از چاله فرار کرده است، برگردانده نمی‌شود. ولی اگر بیّنه بر او شهادت داده و خود انکار می‌کرده آن‌گاه فرار کرده، با خواری برگردانده می‌شود تا حدّ بر او اجرا شود. دلیل این مطلب آن است که، ماعز بن مالک نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله به زنا اقرار کرد. حضرت دستور داد تا وی را سنگسار کنند. او از چاله گریخت. زبیر بن عوام استخوان ساق پای شتری را به سوی او پرتاب کرد و او را زمین زد و او افتاد. مردم به او رسیدند و او را کشتند.

پس از آن به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتند. حضرت به آنان فرمود: چرا زمانی که فرار کرد او را رها نکردید که برود؟ چرا که او خود بر خویش اقرار کرده بود. حضرت به آنان فرمود: اگر علی علیه السلام همراه با شما بود، شما گمراه نمی‌شدید. حضرت افزود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دیهٔ این مرد را از بیت‌المال مسلمانان پرداخت».

۱۱۸۹ - ۴۶۴۳۷- (۵) از امام صادق علیه السلام سؤال شد: «کسی که باید سنگسار شود، فرار می‌کند. حضرت فرمود: اگر خود علیه خویش اقرار کرده است، بازگردانده نمی‌شود ولی اگر شهود علیه وی شهادت داده‌اند، برگردانده می‌شود».

۱۱۹۰ - ۴۶۴۳۸- (۶) اگر کسی که باید سنگسار شود بگریزد- با این که خودش اقرار کرده بوده است- رها می‌شود ولی اگر فرار کند- در حالی که بیّنه علیه وی شهادت داده بودند- به چاله برگردانده و سنگسار می‌شود تا بمیرد.

ارجاعات

گذشت:

در روایت چهارم از باب نهم از ابواب احکام عمومی حدود، گفتهٔ او که: «زبیر او را دید. با استخوان ساق پای شتر او را زد، او افتاد. زبیر او را بست. مردم به او رسیدند و او را کشتند. پس از آن به پیامبر صلی الله علیه و آله گزارش کردند.

حضرت فرمود: چرا او را رها نکردید؟ آن‌گاه حضرت فرمود: اگر پنهان می‌شد و توبه می‌کرد، برایش بهتر بود».

و نیز در روایت پنجم، مانند آن.

باب ۴۱ حکم کسی که در ماه مبارک رمضان زنا کند

اشاره

۱۱۹۱ - ۴۶۴۳۹- (۱) امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «هر کس در ماه مبارک رمضان زنا کند، حدّ می‌خورد و مجازات می‌شود؛ چرا که در ماه مبارک رمضان افطار کرده است. همان گونه که علی علیه السلام با نجاشی عمل کرد و اگر این کار را سه بار تکرار کرد، کشته خواهد شد».

ارجاعات

می‌آید:

ماجرای نجاشی در باب سوم از ابواب حدّ مسکر.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۷۴۵

باب ۴۲ حکم کسی که با مرده‌ای، زنا یا لواط کند

اشاره

۱۱۹۲- ۴۶۴۴۰- (۱) امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که با زنی مرده آمیزش کند، فرمود: «گناه وی بزرگ‌تر از آن کس است که با زن زنده زنا می‌کند».

۱۱۹۳- ۴۶۴۴۱- (۲) امام جواد علیه السلام به سؤال کننده فرمود: «از حضرت رضا علیه السلام دربارهٔ قبرکَنی که قبر زنی را نبش و با وی زنا کرد و کفن‌هایش را برداشت، سؤال شد. حضرت دستور بریدن دست او را برای سرقت و تبعید او را برای کار بدش با میّت داد».

۱۱۹۴- ۴۶۴۴۲- (۳) ابوحنیفه گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که با مرده زنا کرده است، پرسیدم. حضرت فرمود: حدّی بر او نیست».

شیخ طوسی رحمه الله در کتاب استبصار گوید: «این روایت دو احتمال در آن می‌رود. یک) منظور از روایت این است که حدّ معینی که غیر آن نتوان کرد، بر او نیست؛ چرا که ما در روایت اول بیان کردیم که در این مورد احصان و عدم احصان ملاحظه می‌شود. اگر محصن بود، حدّ او سنگسار شدن است و اگر غیر محصن بود، حدّ او صد تازیانه است و این یک حدّ [مشخص] نیست. دو) این که روایت، ویژهٔ کسی باشد که با همسر خویش پس از مرگش آمیزش کند. این شخص حدّ کامل بر او اجرا نمی‌شود و طبق نظر امام، تعزیر می‌شود».

نعمان بن عبد السلام گوید: «از امام باقر علیه السلام دربارهٔ مردی ... [و مشابه روایت گذشته را آورده است].»

ارجاعات

می‌آید:

در روایات باب بیست و دوم حدّ نبّاش، از ابواب حدّ سرقت روایتی که بر این مفاد دلالت دارد؛ نگاه کنید.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۷۴۷

باب ۴۳ حکم کسی که خودارضایی می‌کند

اشاره

۱۱۹۵- ۴۶۴۴۳- (۱) مردی را که با آلت تناسلی خویش بازی کرده تا این که انزال شد، نزد امیرالمؤمنین علیه السلام بردند. حضرت دست او را با شلاق زد تا آن که سرخ شد. [راوی گوید]: «من نمی‌دانم جز این که، حضرت باقر علیه السلام فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام او را با پول بیت‌المال مسلمانان زن داد».

۱۱۹۶- ۴۶۴۴۴- (۲) روایت شده است که: «مردی در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام استمنا کرد. این خبر به امام رسید.

حضرت دستور داد که بر دستش با شلاق بزنند تا سرخ شود. پس از آن حضرت دربارهٔ او پرسید: آیا همسر دارد یا عزب و بی‌همسر است؟ پس دانست که بی‌همسر است. حضرت او را به ازدواج امر کرد.

او به حضرت گفت که به خاطر فقرش دستش به ازدواج باز نیست. حضرت او را از کاری که کرده بود، توبه و او را زن داد و مهر زن را از بیت‌المال قرار داد [تا پایان خبر]».

۱۱۹۷ - ۴۶۴۴۵- (۳) از امام صادق علیه السلام دربارهٔ استمنا سؤال شد. حضرت فرمود: «گناه بزرگی است که خداوند از آن در کتابش نهی کرده است و استمنا کننده چونان کسی است که با خویش جماع می‌کند و اگر من باخبر شوم از کسی که این کار را انجام می‌دهد، با او هم‌غذا نخواهم شد. سائل پرسید: ای پسر رسول خدا، برایم توضیح دهید آنچه از کتاب خدا دربارهٔ استمناست. حضرت بیان داشت: فرمودهٔ خدا که: «و کسانی که غیر از این طریق را طلب کنند، تجاوزگرند».

«۱» و استمنا از غیر این طریق است. مرد پرسید:

کدام بزرگ‌تر است، زنا یا استمنا؟ حضرت فرمود: استمنا گناه بزرگی است. گوینده‌ای خواهد گفت که بعضی از گناهان سبک‌تر از بعضی است ولی همهٔ گناهان نزد خدا بزرگ است؛ چرا که همه معاصی خداست و خداوند دوست ندارد که بندگانش گناه کنند و خداوند ما را از این بازداشته است؛ چرا که کار شیطان است و خداوند فرموده است: «پرستش شیطان نکنید. شیطان دشمن شماست. او را دشمن بگیرید. شیطان گروهش را دعوت می‌کند تا از یاران آتش باشند». «۲»

۱۱۹۸ - ۴۶۴۴۶- (۴) حسین بن زراره گوید: «از امام باقر علیه السلام دربارهٔ مردی که با آلت تناسلی خود بازی می‌کند تا آن که انزال منی می‌کند، پرسیدم. حضرت فرمود: اشکالی ندارد و این او را به چیزی نمی‌رساند».

شیخ طوسی رحمه الله در تهذیب گوید: «توجیه این روایت آن است که، با استمنا به حدّ مشخصی که نتوان خلاف آن کرد نمی‌رسد؛ چرا که حکم اگر در آن تعزیر باشد، آن در اختیار امام است و او آن گونه که تشخیص می‌دهد، در آن حال عمل می‌کند».

---

(۱). مؤمنون ۲۳/ ۷.

(۲). فاطر ۳۵/ ۶.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۷۴۹

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب هفده از ابواب نکاح محرم، روایاتی که مناسب این باب است.

و در روایت پنجم از همین باب هفده، این گفته که: «مردی را که با آلت خود بازی کرده بود، نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. حضرت بر دست او زد تا آن که سرخ شد. سپس وی را از بیت‌المال زن داد».

باب ۴۴ حکم کسی که با حیوان، آمیزش جنسی می‌کند

اشاره

۱۱۹۹- ۴۶۴۴۷- (۱) عبدالله بن سنان از امام صادق علیه السلام و حسین بن خالد از حضرت رضا علیه السلام و اسحاق بن عمار از حضرت کاظم علیه السلام دربارهٔ مردی که با حیوان آمیزش می‌کند، پرسیدند. امام صادق و امام رضا و امام کاظم علیه السلام همگی در جواب فرمودند: «اگر حیوان از آنِ همان کس است که با وی آمیزش کرده است، ذبح می‌شود و پس از جان دادن با آتش سوزانده می‌شود و از او استفاده نمی‌کنند و بر آمیزش کننده بیست و پنج تازیانه یعنی یک چهارم حدّ زناکار زده می‌شود. ولی اگر حیوان از آنِ او نیست، قیمت‌گذاری می‌شود و قیمتش از او گرفته و به صاحب حیوان داده می‌شود و حیوان ذبح و با آتش سوزانده می‌شود و از او استفاده نمی‌کنند و آمیزش کننده بیست و پنج تازیانه می‌خورد. پرسیدم: گناه حیوان چیست؟ حضرت فرمود: گناهی ندارد ولی رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین کرد و این گونه دستور داد تا مردم جرئت بر حیوانات نکنند و نسل منقطع نشود».

۱۲۰۰- ۴۶۴۴۸- (۲) سماعه گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که با حیوان- گوسفند یا شتر یا گاو- آمیزش می‌کند، پرسیدم. سماعه گوید: امام فرمود: بر اوست که حدّ بخورد، البته نه آن حدّ را. سپس از شهرش به جای دیگر تبعید شود و گفته‌اند که گوشت آن حیوان و شیرش حرام است».

۱۲۰۱ - ۴۶۴۴۹- (۳) سدیر گوید: «امام باقر علیه السلام دربارهٔ مردی که با حیوان آمیزش می‌کند، فرمود: کمتر از حدّ، تازیانه می‌خورد و قیمت حیوان را برای صاحبش به عهده می‌گیرد؛ چرا که وی حیوان را برای صاحبش فاسد کرده است و حیوان ذبح شده و سوزانده و دفن می‌شود- اگر از حیواناتی است که گوشتش خورده می‌شود. ولی اگر از حیواناتی باشد که بر پشتش سوار می‌شوند، همهٔ قیمت آن را بدهکار است و کمتر از حدّ تازیانه می‌خورد و حیوان را از شهری که این گناه را با او کرده‌اند به شهرهای دیگری که این حیوان در آنجا شناخته شده نیست، فرستند. بنابراین، حیوان را در آن شهرها می‌فروشد تا صاحب آن به واسطهٔ حیوان سرزنش نشود».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۷۵۱

۱۲۰۲- ۴۶۴۵۰- (۴) و اگر مردی با حیوانی آمیزش کند، آن مرد را در حالت ایستاده قرار می‌دهند. پس از آن یک ضربه شمشیر بر او زده می‌شود؛ هر چه با او بکند و روایت شده که بر وی حدّ است و حسن بن محبوب روایت کرده است که: «کمتر از حدّ بر او زده می‌شود و قیمت حیوان را به صاحبش بدهکار است؛ چرا که وی حیوان را برای صاحبش از بین برده است و حیوان را ذبح می‌کنند و می‌سوزانند و دفن می‌کنند- اگر حیوان حلال گوشت است. ولی اگر برای سواری است، قیمت آن را به صاحبش بدهکار است و کمتر از حدّ تازیانه بر وی زده می‌شود و حیوان را از شهری که این کار را با او کرده‌اند به شهرهای دیگر- آنجا که شناخته نباشد- می‌برند. صاحبش حیوان را در آن شهرها می‌فروشد تا به واسطهٔ حیوان سرزنش نشود».

۱۲۰۳- ۴۶۴۵۱- (۵) امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که با حیوانی آمیزش می‌کند، فرمود: «حدّ بر او نیست ولی تعزیر هست».

۱۲۰۴- ۴۶۴۵۲- (۶) امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که با حیوان آمیزش می‌کند، فرمود: «حدّ بر او نیست اما او را برای تعزیر می‌زنند».

۱۲۰۵- ۴۶۴۵۳- (۷) هر کس با حیوانی آمیزش کند، تعزیر می‌شود و تعزیر از بیش از ده تازیانه تا سی تازیانه و تأدیب از سه تا ده تازیانه است.

۱۲۰۶- ۴۶۴۵۴- (۸) امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که با حیوانی در آمیخته است، فرمود: «کشته می‌شود». شیخ طوسی رحمه الله این روایت و مشابه‌هایش را بر کسی حمل کرده که این کار از وی به تکرار سرزند.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۷۵۳

۱۲۰۷- ۴۶۴۵۵- (۹) امام باقر علیه السلام فرمود: «کسی که لواط و کسی که با حیوانی آمیزش می‌کند، حدّ او حدّ زناکار است».

شیخ طوسی رحمه الله این روایت و مشابه‌هایش را بر کسی حمل کرده که این کار از وی به تکرار سرزده یا آن که این کار، همراه با دخول باشد.

۱۲۰۸ – ۴۶۴۵۶- (۱۰) سلیمان بن هلال گوید: «بعضی از یاران ما از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که با حیوان آمیزش می کند، پرسیدند. حضرت فرمود: او را در حالت ایستاده قرار می‌دهند. آن‌گاه یک ضربه شمشیر بر او زده می‌شود؛ هر چه شمشیر با او کند. سلیمان بن هلال گوید: پرسیدم: منظور کشتن است؟ حضرت فرمود: همان است».

۱۲۰۹ – ۴۶۴۵۷- (۱۱) امام جعفر صادق علیه السلام از پدرشان علیه السلام، از امیرالمؤمنین علی علیه السلام روایت کرد که: «از امیرالمؤمنین علیه السلام دربارهٔ کسی که با حیوان آمیزش کند، سؤال شد. حضرت فرمود: سنگسار کردن و حدّ بر وی نیست ولی به شکلی دردناک کیفر می‌شود».

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب شانزدهم از ابواب نکاح محرم، روایاتی که دلالت می‌کند بر این‌که آمیزش با حیوان به مانند زنا و در حکم کفر به خداست و کنندهٔ این کار ملعون است و حدّ او مانند حدّ زناکار است؛ به ویژه روایت پنجم و هفتم؛ ملاحظه کنید.

و در باب هجده از ابواب خوراکی‌ها، روایاتی مناسب با این باب.

و بنگرید به باب بیست از ابواب احکام عمومی حدود و باب هیجده از ابواب حدّ زنا؛ چرا که در این دو باب، روایاتی مناسب مقام است.

باب ۴۵ حدّ قوّاد

اشاره

۱۲۱۰ – ۴۶۴۵۸- (۱) عبدالله بن سنان گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: به من بگویید حدّ قوّاد چیست؟ حضرت فرمود: حدّی بر قوّاد نیست. مگر نه این است که به او پولی می‌دهند تا راهنمایی کند [تا حیوان یا کسی را ببرد]. گفتم: فدایت گردم! او به حرام مرد و زنی را با هم جمع می کند. حضرت فرمود: این کسی است که بین زن و مرد به حرام جمع می کند؟ گفتم: آری، فدایت شوم! منظورم این است.

حضرت فرمود: سه چهارم حدّ زناکار؛ یعنی هفتاد و پنج تازیانه بر او زده می‌شود و از شهری که در آن

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۷۵۵

است، تبعید می‌شود. پرسیدم: فدایت شوم! بر مردی که به زنی پریده و سرش را تراشیده، چیست؟

حضرت فرمود: درد آور او را می‌زنند و در زندان مسلمانان زندانی می‌شود تا موی زن رشد کند. اگر مو رویید، از او به اندازهٔ مهر زنان‌شان گرفته می‌شود و اگر نرویید، از او یک دیهٔ کامل یعنی پنج هزار درهم گرفته می‌شود. پرسیدم: چطور اگر مویش رویید به اندازهٔ مهر زنان‌شان [از وی می گیرند]؟

حضرت فرمود: ای ابن سنان، موی زن و پردهٔ بکارتش در زیبایی زن مشترکند و اگر یکی از این دو از بین برود، مهر کامل برای زن ثابت است».

۱۲۱۱- ۴۶۴۵۹- (۲) اگر بیّنه‌ای علیه قوّادی شهادت داد، هفتاد و پنج تازیانه می‌خورد و از شهری که در آن است، تبعید می‌شود و روایت شده است که تبعید همان یک سال بازداشت یا توبه است.

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب هجده از ابواب نکاح محرم، روایت مناسب این باب.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۷۵۷

فصل سوم: باب‌های حدّ لواط و همجنس‌بازی مردان

باب ۱ تعریف لواط و ادلّهٔ اثبات آن

اشاره

۱۲۱۲- ۴۶۴۶۰- (۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «در حالی که امیرالمؤمنین علیه السلام همراه با گروهی از یارانش بود، مردی نزد ایشان آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین، من با پسری آمیزش کرده‌ام؛ مرا پاک کن. امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمود: ای فلان، برو به منزلت؛ شاید صفرایت طغیان کرده است. فردای آن روز آن مرد مجددا نزد امام علیه السلام آمد و به امام گفت: ای امیرالمؤمنین، من با پسری آمیزش کرده‌ام؛ مرا پاک ساز. حضرت به او فرمود: ای فلانی، برو به منزلت؛ شاید صفرایت طغیان کرده است و هذیان می‌گویی. تا آن که پس از بار اول، سه بار چنین کرد. در بار چهارم به او گفت: ای فلان، رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد همانند تو سه حکم داده است. تو هر کدام را که می‌خواهی، انتخاب کن. او پرسید: آن سه [حکم] چیست ای امیرالمؤمنین؟ حضرت فرمود: یک ضربه شمشیر در گردنت، هرچه که با تو بکند [به هر جا که برسد]؛ یا پرت کردن از کوه با دست و پای بسته یا سوزاندن با آتش.

آن مرد به امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: کدامین یک از این سه تا بر من سخت‌تر است؟ حضرت فرمود:

سوزاندن با آتش. آن مرد گفت: من همین را اختیار می‌کنم، ای امیرالمؤمنین. حضرت فرمود: خویش را برای سوزاندن آماده ساز. مرد گفت: باشد. آن‌گاه دو رکعت نماز گزارد و پس از آن در حالت تشهد نشست و گفت: خدایا، من گناهی کرده‌ام که تو خود می‌دانی و من از این کار ترسیده‌ام و آمده‌ام نزد وصی رسول تو و پسر عموی پیامبرت و از او خواسته‌ام تا مرا پاک کند. او هم مرا بین سه نوع از عذاب مخیر ساخت. خدایا، من هم سخت‌ترین آن را اختیار کردم. خدایا، از تو می‌خواهم که این را

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۷۵۹

کفارهٔ گناهانم قرار دهی و مرا با آتشت در آخرتم نسوزانی. سپس در حالی که می‌گریست بپا خاست تا آن که در چاله‌ای که امیرالمؤمنین علیه السلام برای وی کنده بود، نشست- در حالی که می‌دید آتش در اطرافش شعله می‌کشد.

امام صادق علیه السلام فرمود: در اینجا امیرالمؤمنین علیه السلام گریست و یارانش هم گریستند. امیرالمؤمنین علیه السلام به آن مرد گفت: ای فلان، برخیز؛ تو فرشتگان آسمان و زمین را به گریه درآوردی. خداوند توبه‌ات را پذیرفت. بپا خیز و دیگر به سراغ آنچه انجام دادی، مرو».

۱۲۱۳- ۴۶۴۶۱- (۲) مالک بن عطیه گوید: «امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که با پسری آمیزش کرده بود، بیان داشت:

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله در این مورد سه حکم داده است: یا یک ضربه شمشیر در گردنش به هر جا که برسد [هر چه با او بکند]؛ یا با دست و پای بسته او را از کوه پرت کنند؛ یا سوزاندن با آتش».

۱۲۱۴ – ۴۶۴۶۲– (۳) بدان که کیفر کسی که با پسری لواط کرده، این است که با آتش سوزانده شود یا دیواری بر وی خراب یا یک ضربه شمشیر بر او زده شود و اگر توبه را دوست دارد، پیش از آن که خبرش به امام مسلمانان برسد، توبه کند. ولی اگر او را نزد امام بردند، هلاک خواهد شد؛ چرا که امام یکی از حدودی را که گفتیم، بر وی جاری می‌سازد.

۱۲۱۵ – ۴۶۴۶۳– (۴) امام صادق علیه السلام فرمود: «خالد به ابوبکر نوشت: سلام بر تو؛ اما پس از سلام، مردی را که بیّنه بر او شهادت داده‌اند که با او چون زن آمیزش می‌شود، نزد من آورده‌اند. ابوبکر در این موضوع مشورت کرد. به او گفتند: او را بکشید. ابوبکر پس از آن با امیرالمؤمنین علی علیه السلام مشورت کرد.

حضرت فرمود: او را به آتش بسوزانید؛ چرا که عرب کشته شدن را چیزی به حساب نمی‌آورد. ابوبکر به عثمان گفت: تو چه می‌گویی؟ عثمان گفت: من هم همان را که علی علیه السلام می‌گوید؛ او را با آتش بسوزانید. ابوبکر گفت: و من هم با نظر شما همراهم و برای خالد نوشت که او را با آتش بسوزان و خالد او را سوزاند».

۱۲۱۶ – ۴۶۴۶۴– (۵) امام صادق علیه السلام بیان داشت: «امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: اگر مردی سخن گفتن و راه رفتنش چون زنان است و خودش را در اختیار دیگران قرار می‌دهد و آن گونه که با زن آمیزش می‌شود با او آمیزش می‌کنند، او را سنگسار کنید و زنده نگذارید».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۷۶۱

۱۲۱۷ – ۴۶۴۶۵– (۶) امام صادق علیه السلام دربارهٔ کسی که [با همجنس] آمیزش می‌کند، فرمود: «اگر محصن است، باید سنگسار شود و اگر محصن نیست، بر او حدّ است». شیخ طوسی رحمه الله این روایت را بر تقیه حمل کرده است.

۱۲۱۸ – ۴۶۴۶۶– (۷) امیرالمؤمنین علی علیه السلام پیوسته می‌فرمود: «کسی که کار قوم لوط را انجام می‌دهد، با سنگ سنگسار می‌شود؛ محصن باشد یا نباشد. و حضرت فرمود: قوم لوط هم سنگسار شدند».

۱۲۱۹ – ۴۶۴۶۷– (۸) از ابن شهاب دربارهٔ کسی که کار قوم لوط را می‌کند، سؤال شد. او گفت: «سنگسار شدن برای اوست؛ محصن باشد یا نباشد».

۱۲۲۰ – ۴۶۴۶۸– (۹) امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «آن کس که با او از پشت آمیزش می‌شود، سنگسار می‌شود؛ چه کننده و چه کسی که با او این کار می‌شود».

۱۲۲۱ – ۴۶۴۶۹– (۱۰) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «اگر سزاوار بود کسی دوبار سنگسار شود، لواط کننده دو بار سنگسار می‌شد».

۱۲۲۲ – ۴۶۴۷۰– (۱۱) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس را که چون قوم لوط عمل می‌کند یافتید، بکشید؛ چه فاعل و چه مفعول».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۷۶۳

۱۲۲۳ – ۴۶۴۷۱– (۱۲) امام صادق علیه السلام از پدرشان از پدرانشان علیهم السلام روایت کرده‌اند که: «مردی را که با او در پشتش آمیزش شده بود، نزد عمر آوردند. خواست تا او را تازیانه بزنند. به شهود گفت: آیا دیدید که چون میل در سرمه‌دان وارد کند؟ گفتند: آری. عمر به امیرالمؤمنین علی علیه السلام گفت: شما در این مورد چه نظر دارید؟ حضرت آن مردی را که با این شخص آمیزش کرده بود، طلبید ولی او را نیافت. پس از آن، حضرت فرمود: نظر من این است که گردنش زده شود. عمر دستور داد و گردنش زده شد. سپس امام علی علیه السلام فرمود: او را تحویل بگیرید؛ کیفر دیگری برایش مانده است. پرسیدند: آن کیفر

چیست؟

حضرت فرمود: دسته‌ای هیزم بیاورید. عمر دسته‌ای هیزم خواست. حضرت مرد را در آن دسته هیزم پیچید. آن‌گاه آن را بیرون برد و با آتش سوزاند. امام صادق علیه السلام بیان داشت: پس از آن، امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: خداوند بندگانی دارد که در پشت‌های‌شان رحم‌هایی چون رحم زنان است.

عمر گفت: پس چرا در این رحم‌ها باردار نمی‌شوند؟ حضرت فرمود: چون این رحم‌ها وارونه است و اینان در پشت‌های‌شان غده‌هایی چون غدهٔ شتر است؛ هر زمان که حرکت کند، آنان به هیجان درآیند و هر زمان که آرام گیرد، آنان نیز آرام گیرند».

۱۲۲۴- ۴۶۴۷۲- (۱۳) عبدالرحمن عرزمی گوید: «از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: در زمان ریاست عمر، مردی را با مردی یافتند. یکی گریخت و دیگری را دستگیر کردند. او را نزد عمر آوردند. عمر به مردم گفت: شما چه نظری دارید؟ امام صادق علیه السلام فرمود: یکی گفت: چنین کن و دیگری گفت:

چنان کن. امام صادق علیه السلام فرمود: عمر گفت: شما ای ابوالحسن، چه می گویید؟ حضرت فرمود: گردنش را بزن. او هم گردن مرد را زد. پس از آن عمر خواست تا مرد را بردارد. حضرت فرمود: دست نگه دار؛ چیزی از حدود این مرد باقی مانده است. عمر پرسید: چه چیزی باقی مانده؟ حضرت فرمود: هیزمی طلب کن. عمر هیزم خواست. امیرالمؤمنین علی علیه السلام دستور داد تا مرد با هیزم سوزانده شود».

۱۲۲۵ – ۴۶۴۷۳- (۱۴) راوی گوید: «از او دربارهٔ دو نفر که تفخیذ [/ مالش ران به ران جهت لذت جنسی] می کنند، پرسیدم. حضرت فرمود: حدّ این دو مانند حدّ زناکار است و اگر یکی از این دو [فاعل] بر دیگری مباشرت جنسی کند، یک ضربه شمشیر بر او زده می‌شود که با این کار قتل وی اراده می‌شود و هرچه از او گرفته شود، سلب می‌شود و آن‌چه که باقی بماند، رها شده و مفعول با آتش سوزانده می‌شود.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۷۶۵

۱۲۲۶- ۴۶۴۷۴- (۱۵) ابوبصیر گوید: «شنیدم امام صادق علیه السلام می‌فرمود: در کتاب امیرالمؤمنین علی علیه السلام است زمانی که مردی را با پسری در یک لحاف برهنه دستگیر کنند، مرد را می‌زنند و پسر را تأدیب می کنند و اگر مرد دخول کرده است و محصن بوده، سنگسار می‌شود».

محمد بن الحسن (شیخ طوسی رحمه الله) در تهذیب گوید: «این روایت دو توصیه دارد: یک) این که منظور از این روایت، موردی است که این کار بدون ادخال صورت گیرد؛ در این صورت است که احصان و عدم احصان لحاظ می‌شود. دو) توصیهٔ دیگر دربارهٔ روایاتی که قبلا آوردیم، این است که آن را بر نوعی تقیه حمل کنیم؛ چرا که آن مذهب بعضی از اهل سنت است».

۱۲۲۷- ۴۶۴۷۵- (۱۶) ابوبصیر گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ لواط کننده پرسیدم. حضرت فرمود: صد تازیانه می‌خورد».

۱۲۲۸- ۴۶۴۷۶- (۱۷) امام باقر علیه السلام فرمود: «لواط شده، حدّش، حدّ زناکار است».

۱۲۲۹ – ۴۶۴۷۷- (۱۸) امام صادق علیه السلام فرمود: «حدّ لواط کننده مانند حدّ زناکار است و نیز فرمود: اگر محصن است، سنگسار می‌شود وگرنه تازیانه می‌خورد».

۱۲۳۰ – ۴۶۴۷۸- (۱۹) امام صادق علیه السلام از پدرشان علیه السلام روایت کرد که: «امیرالمؤمنین علی علیه السلام پیوسته می‌فرمود: حدّ لواط کننده چونان حدّ زناکار است؛ اگر محصن باشد، سنگسار می‌شود و اگر مجرد باشد، صد تازیانه می‌خورد و هر کس که به انسان پاکی چنین تهمتی بزند، حدّ بر او زده می‌شود».

۱۲۳۱ – ۴۶۴۷۹- (۲۰) یزید بن عبدالملک گوید: «از امام باقر علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «سنگسار شدن بر آمیزش کننده و آمیزش شونده- مرد باشد یا زن- در صورتی که هر دو محصن باشند، ثابت است؛ و همین سنگسار شدن برای مرد ثابت است، اگر

آمیزش شونده باشد؛ چه محصن باشد و چه نباشد».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۷۶۷

۱۲۳۲- ۴۶۴۸۰- (۲۱) حمّاد بن عثمان گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: مردی است که با مردی آمیزش کرده است. حضرت فرمود: اگر محصن است، کشته می‌شود ولی اگر محصن نیست، بر او تازیانه است. حمّاد گوید: پرسیدم: برکسی که با او آمیزش شده است، چه چیزی است؟ حضرت فرمود: او نیز کشته می‌شود؛ چه محصن باشد یا نباشد».

۱۲۳۳- ۴۶۴۸۱- (۲۲) در لواط بزرگ‌تر، یک ضربه شمشیر یا فرو افتادن یا انداختن دیوار است و لواط بزرگ‌تر همان ادخال است و در لواط کوچک‌تر صد تازیانه است و روایت شده است که: «لواط همان تفخیذ است و بر فاعل، کشته شدن است و ادخال [داخل کردن آلت تناسلی در پشت] کفرورزی به خداوند است.»

۱۲۳۴- ۴۶۴۸۲- (۲۳) در لواط کوچک‌تر، حدّ است؛ یعنی صد تازیانه.

۱۲۳۵- ۴۶۴۸۳- (۲۴) امیرالمؤمنین علی علیه السلام پیوسته دربارهٔ لواط کننده می‌فرمود: «اگر محصن است، سنگسار می‌شود و اگر محصن نیست، حدّ می‌خورد».

۱۲۳۶- ۴۶۴۸۴- (۲۵) امیرالمؤمنین علی علیه السلام در کوفه مردی را که با او در پشتش آمیزش می‌شد، سنگسار کرد.

۱۲۳۷- ۴۶۴۸۵- (۲۶) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «لواط کننده اگر محصن باشد، سنگسار می‌شود و اگر غیر محصن است، صد تازیانه می‌خورد».

۱۲۳۸- ۴۶۴۸۶- (۲۷) امام جعفر صادق علیه السلام دربارهٔ لواط فرمود: «لواط گناهی است که تنها یکی از امت‌ها بدان معصیت خدا کرد و خداوند با آنان چنان کرد که در کتابش آورده است؛ [یعنی] با سنگ آنان را سنگسار کرد. شما هم آنان را سنگسار کنید؛ آن گونه که خداوند با آنان کرد».

۱۲۳۹- ۴۶۴۸۷- (۲۸) سلیمان بن هلال گوید: «امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که با مردی [آن کار را] می‌کند، فرمود: اگر کم‌تر از دخول است، پس تازیانه ثابت است ولی اگر دخول کرده است، او را به حالت ایستاده نگه دارند. آن‌گاه یک ضربه شمشیر بر او می‌زنند؛ هر چه این شمشیر با او بکند. از امام پرسیدم: منظور همان کشتن است؟ حضرت فرمود: همان است».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۷۶۹

۱۲۴۰- ۴۶۴۸۸- (۲۹) امام صادق علیه السلام فرمود: «مرد و زنی را که شوهرش با فرزند این زن از مرد دیگری لواط کرده و با او دخول کرده بود، نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. امیرالمؤمنین علیه السلام دستور داد او را با شمشیر زدند تا کشته شد و به پسر کم‌تر از حدّ زده شد و حضرت فرمود: آگاه باش! اگر بالغ بودی، تو را می‌کشتم؛ چرا که خودت را در اختیار او قرار دادی که با تو دخول کند».

۱۲۴۱- ۴۶۴۸۹- (۳۰) امام صادق علیه السلام فرمود: «مردی را به همراه پسری که آن مرد با وی آمیزش می‌کرد و بیّنه بر این دو شهادت داده بود، نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. حضرت فرمود: ای قنبر، تخته پوست و شمشیر را بیاور. پس از آن دستور داد مرد و پسر به صورت گذاشته شوند. پس از آن دستور داد هر دو را با شمشیر زدند تا آن که هر دو را با شمشیر دو نیم کردند. امام صادق علیه السلام فرمود: دو زن را که در یک لحاف دیده شده بودند و بیّنه بر آنان شهادت داده بود که مساحقه می‌کرده‌اند، نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. حضرت تخته پوست را طلبید. پس از آن دستور داد و این دو با آتش سوزانده شدند».

۱۲۴۲- ۴۶۴۹۰- (۳۱) امام جعفر صادق علیه السلام از پدرشان، از جدّشان علیه السلام روایت کرد که: «مردی را که با او در پشتش آمیزش می‌شد، نزد ابوبکر آوردند. ابوبکر پرسید: ای علی، حکم این چیست؟ حضرت فرمود: او را با آتش بسوزان؛ چون که عرب از این نوع کیفر بدش می‌آید. پس ابوبکر او را به فرمودهٔ امیرالمؤمنین علی علیه السلام سوزاند».

۱۲۴۳- ۴۶۴۹۱- (۳۲) امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام دربارهٔ مردی که با مردی در میان دو رانش یا در مقعدش آمیزش می کند، فرمود: هر کدام از این دو کار را که انجام دهد، حدّ بر او ثابت است».

۱۲۴۴- ۴۶۴۹۲- (۳۳) حسین بن سعید گوید: «دستخط مردی را که برای ابوالحسن علیه السلام نوشته بود و من او را می‌شناسم و نیز پاسخ امام ابوالحسن علیه السلام را به خط ایشان خواندم که: آیا بر مردی که با پسری در میان دو رانش بازی کرده است، حدّی است؟ چرا که برخی از امامیه روایت کرده‌اند که بازی مرد با پسر در میان دو رانش اشکالی ندارد. حضرت هم در جواب مرقوم فرمود: لعنت خدا بر هر کس که چنین کند! این مرد [هم او که او را می‌شناسم] نیز نامه‌ای برای حضرت نوشته است ولی من جواب آن را ندیده‌ام. او نوشته است: حدّ دو نفری که یکی با دیگری به دلخواه وی در میان دو رانش آمیزش کرده است، چیست و توبه‌اش کدام است؟ حضرت مرقوم فرمود: کشته شدن. [و نیز نوشته است]: حدّ دو مردی که در زیر یک رانداز خوابیده‌اند، چیست؟ حضرت مرقوم فرمود: صد تازیانه».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۷۷۱

۱۲۴۵- ۴۶۴۹۳- (۳۴) لواط کننده حدّ نمی‌خورد تا آن که چهار بار بر آن اقرار کند.

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب نهم از ابواب نکاح محرم و باب یازدهم و باب دوازدهم و باب سیزدهم، روایاتی که مناسب این باب است.

و در باب بیست و ششم از ابواب حدّ زنا، روایاتی که بر این مفاد دلالت دارد.

می‌آید:

در باب بعدی و پس از آن، روایاتی که مناسب این باب است و در اکثر روایات باب یکم از ابواب سحق، روایاتی که بر این مفاد دلالت دارد؛ بنگرید.

باب ۲ حکم محرمی که پسر جوانی را از روی شهوت ببوسد

اشاره

۱۲۴۶- ۴۶۴۹۴- (۱) اسحاق بن عمار گوید: «از امام صادق علیه السلام پرسیدم: محرمی پسری را با شهوت بوسیده است.

حضرت فرمود: صد تازیانه می‌خورد».

ارجاعات

گذشت:

در باب سیزده از ابواب نکاح محرم، روایاتی که مناسب با این باب است.

باب ۳ حکم مردی که در رختخواب دیگری یافت شودو حکم دو مردی که زیر یک رختخواب یافت شوند

اشاره

۱۲۴۷ – ۴۶۴۹۵– (۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «مردی را زیر بستر مردی یافتند. امیرالمؤمنین علیه السلام دستور داد او را در یک مکان کثیف آلوده کنند».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۷۷۳

۱۲۴۸– ۴۶۴۹۶– (۲) و اگر دو مرد در یک لحاف یافت شوند، هر دو صد تازیانه حدّ می‌خورند.

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب نهم از ابواب نکاح محرم، روایاتی که بر این مفاد دلالت دارد؛ مراجعه کنید.

و در روایات باب بیست و شش از ابواب حدّ زنا، روایاتی که بر این مفاد دلالت دارد.

و در روایت پانزده از باب یک، این گفته که: «اگر مردی با پسری در یک لحاف برهنه گرفته شوند، مرد زده و پسر تأدیب می‌شود».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۷۷۵

فصل چهارم: باب های حدّ مساحقه و همجنس‌بازی زنان

باب ۱ حدّ مساحقه

اشاره

[همچنین] قوم عاد و ثمود و اصحاب رس [/ گروهی که درختان صنوبر را می‌پرستیدند] و اقوام بسیار دیگری که در این میان بودند، هلاک کردیم.

«۱» پیش از آنان قوم نوح و اصحاب رس [/ قومی که در یمامه زندگی می‌کردند و پیامبری به نام حنظله داشتند] و قوم ثمود [پیامبران‌شان را] تکذیب کردند. «۲»

۱۲۴۹– ۴۶۴۹۷– (۱) امام باقر علیه السلام فرمود: «زنی که مساحقه می‌کند، تازیانه می‌خورد».

۱۲۵۰ – ۴۶۴۹۸– (۲) امام جعفر صادق علیه السلام از پدرشان روایت کرد که: «دو نفر را که مساحقه می‌کردند، نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. حضرت هر دو را نود و هشت تازیانه زد و آن دو را به اندازهٔ حدّ نرساند».

۱۲۵۱ – ۴۶۴۹۹– (۳) پیامبر علیه السلام فرمود: «مساحقه در زنان به منزلهٔ لواط در مردان است. هر زنی کاری از این دست انجام دهد، او را بکشید! او را بکشید.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب نهم از ابواب نکاح محرم و باب پانزدهم، روایاتی مناسب این باب.

و در روایات باب بیست و ششم از ابواب حدّ زنا، روایاتی مناسب این باب؛ مراجعه کنید.

می‌آید: در باب بعدی، روایاتی که بر این مفاد دلالت دارد.

---

(۱). فرقان /۲۵ /۳۸.

(۲). ق /۵۰ /۱۲.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۷۷۷

باب ۲ حکم موردی که مردی با همسرش آمیزش کند، سپس همسرش با دختر باکره‌ای مساحقه کند و باکره، حامله شود

۱۲۵۲- ۴۶۵۰۰- (۱) محمد بن مسلم گوید: «از امام باقر و امام صادق شنیدم که می‌فرمودند: در حالی که حسن بن علی علیه السلام در جایگاه امیرالمؤمنین علیه السلام بود، گروهی آمدند و گفتند: ای ابا محمد، ما امیرالمؤمنین علیه السلام را می‌خواهیم. حضرت پرسید: کارتان چیست؟ گفتند: می‌خواهیم سوالی از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام کنیم. حضرت پرسید: آن سؤال چیست؟ به ما بگویید. گفتند: زنی، شوهرش با وی آمیزش کرد. چون مرد از روی همسرش برخاست، زن با همان حرارت شهوتش برخاست و برروی دختری باکره افتاد و با او مساحقه کرد و نطفه را در باکره انتقال داد و باکره حامله شد. نظر شما در این باره چیست؟ امام حسن علیه السلام فرمود: مشکلی است و ابوالحسن به درد این مشکل می‌خورد و من می گویم. اگر درست گفتم، از خداست و سپس از امیرالمؤمنین علیه السلام است و اگر اشتباه کردم، از خودم است؛ امیدوارم که خطا نکنم- اگر خدا بخواهد. [آن‌گاه حضرت چنین بیان داشت]: به سراغ زن می‌روند و مهر دختر باکره را در مرحلهٔ اول از او می گیرند؛ چرا که فرزند از باکره بیرون نمی‌آید تا آن که پرده پاره شود و در نتیجه بکارتش از بین می‌رود. در مرحلهٔ بعد، زن سنگسار می‌شود؛ چرا که محصنه است. پس از آن، در انتظار باکره می‌مانند تا وی فرزند در شکم را زمین بگذارد و فرزند به پدرش که صاحب نطفه است، نسب می‌برد. پس از آن به دختر باکره حدّ زده می‌شود. مردم از نزد امام حسن علیه السلام برگشتند و امیرالمؤمنین علیه السلام را دیدند. حضرت فرمود: چه به ابومحمد گفتید و او به شما چه گفت؟ آنان برای حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بازگو کردند. حضرت فرمود: اگر از من سؤال می‌شد، بیش از آنچه فرزندم گفت، نزد من نبود [نظر فرزندم درست است]».

۱۲۵۳- ۴۶۵۰۱- (۲) امام صادق علیه السلام فرمود: «گروهی نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمدند تا نظر او را جویا شوند ولی حضرت را نیافتند. امام حسن علیه السلام به ایشان فرمود: نظرتان را بگویید؛ اگر درست گفتم، از خدا و از امیرالمؤمنین علیه السلام است و اگر خطا کردم، امیرالمؤمنین علیه السلام از پشت سر شما می‌آید. آنان گفتند: زنی است که شوهرش با وی آمیزش کرده است و آن زن با همان گرمی آمیزش برخاسته و با دختر باکره‌ای مساحقه کرده و نطفه را به آن دختر باکره منتقل کرده و آن دختر باکره حامله شده است. حضرت امام حسن علیه السلام فرمود: در ابتدا مهر این باکره از زن گرفته می‌شود؛ چرا که فرزند بیرون نمی‌آید تا پردهٔ بکارت از بین برود و منتظر باکره می‌مانند تا او بزاید و حدّ بر او جاری می‌شود و فرزند به

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۷۷۹

صاحب نطفه ملحق و زن شوهردار سنگسار می‌شود. مردم بازگشتند و امیرالمؤمنین علیه السلام را در راه دیدند. آنان گفتند: ما به امام حسن علیه السلام چنین گفتیم و امام حسن علیه السلام به ما چنین فرمود. حضرت فرمود:

به خدا سوگند! اگر با ابوالحسن هم ملاقات کرده بودید، نزد وی جز آنچه حسن گفت، نبود».

۱۲۵۴- ۴۶۵۰۲- (۳) اسحاق بن عمار گوید: «امام صادق علیه السلام فرمود: زیاد ما را طلبید و گفت: امیرالمؤمنین به من نوشته تا از شما دربارهٔ این مساله بپرسم. گفتم: آن مساله چیست؟ گفت: مردی با زنی آمیزش کرد و آب مرد را در خود گرفت. پس از آن با دختری مساحقه کرد و آن دختر حامله شد. به او گفتم: دربارهٔ این مساله از مردم مدینه بپرس. امام صادق علیه السلام فرمود: زیاد کتابی را به من داد. در آن کتاب آمده بود که: دربارهٔ این مساله از جعفر بن محمد بپرس. اگر به تو پاسخ داد [که هیچ]؛ وگرنه او را پیش من بفرست. حضرت فرمود: پس از آن گفتم: زن سنگسار می‌شود و دختر تازیانه می‌خورد و فرزند به پدرش ملحق می‌شود. حضرت فرمود: و جز این نمی‌دانم که زیاد گفت: کسی که مبتلای به این مساله شده، همان امیرالمؤمنین [/ منصور دوانیقی] است».

۱۲۵۵- ۴۶۵۰۳- (۴) اگر مردی با همسرش آمیزش کند و همسرش آب مرد را به خود بگیرد و پس از آن با کنیز شوهرش مساحقه کند و کنیز باردار شود، زن سنگسار می‌شود و کنیز تازیانه می‌خورد و فرزند به پدرش ملحق می‌شود. این از علی بن ابی حمزه، از اسحاق بن عمار، از امام صادق علیه السلام روایت شده است.

۱۲۵۶- ۴۶۵۰۴- (۵) و اگر مردی با زنی آمیزش کند و زن آب مرد به خود بگیرد و با آن آب، با زنی مساحقه کند و آن زن حامله شود، زن سنگسار می‌شود و کنیز حدّ می‌خورد و فرزند به پدرش ملحق می‌شود.

۱۲۵۷- ۴۶۵۰۵- (۶) معلّی بن خنیس گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که با همسرش آمیزش کرده و همسرش آب مرد را به دختر باکره‌ای منتقل کرده و آن دختر آبستن شده است، پرسیدم: حضرت فرمود: فرزند برای مرد است و بر زن سنگسار شدن و بر دختر حدّ است».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۷۸۱

باب ۳ حکم زنی که بکارت دختری را با دستش پاره کند ...

اشاره

۱۲۵۸- ۴۶۵۰۶- (۱) امام صادق علیه السلام دربارهٔ زنی که بکارت دختری را با دستش پاره کند، فرمود: «بر زن مهر است و حدّ می‌خورد». در کتاب من لا یحضره الفقیه آمده و در روایت دیگری است که: «هشتاد تازیانه زده می‌شود» و در کتاب تهذیب آمده است که: «امام صادق علیه السلام فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام این چنین حکم کرد و فرمود: هشتاد تازیانه می‌خورد».

۱۲۵۹- ۴۶۵۰۷- (۲) امام صادق علیه السلام دربارهٔ زنی که بکارت دختری را با دستش پاره کرد، فرمود: «بر آن زن مهر این دختر است و صد تازیانه می‌خورد».

۱۲۶۰- ۴۶۵۰۸- (۳) و اگر دختری پردهٔ بکارت دختری را پاره کند، بر او مهر ثابت است و حدّ می‌خورد.

۱۲۶۱- ۴۶۵۰۹- (۴) در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام دو مرد با هم برای خدا برادر بودند. یکی از این دو، مُرد و به دیگری در حفظ دخترکی که داشت، وصیت کرد. آن مرد دخترک را حفظ کرد و او را از جهت لطف و اکرام و رسیدگی، به منزلهٔ فرزندان خویش قرار داد. پس از آن سفری برایش پیش آمد. برای سفر بیرون رفت و در ارتباط با دخترک به همسرش سفارش کرد. سفر را طول داد تا آن که دخترک بالغ شد و دخترک زیبا بود و آن مرد همیشه دربارهٔ نگهداری و رسیدگی به این دختر نامه می‌نوشت. زنش چون چنین دید، ترسید که شوهرش از سفر بیاید و ببیند که این دختر به جایی که زنها می‌رسند، رسیده است [یک زن کامل شده است] و زیبایی‌اش مرد را شگفت‌زده کند و با او ازدواج نماید؛ لذا او و چند زنی که آنها را بدین منظور آماده کرده بود به سوی دختر رفتند و آنان دختر را برای زن نگاه داشتند و سپس بکارت او را با انگشتش از بین برد. مرد که از سفرش آمد و در منزل قرار گرفت، دختر را طلبید. دختر به دلیل کاری که با وی شده بود، شرم کرد که به حضور مرد برود. مرد در طلبیدن دختر اصرار

ورزیـد و دختر هم در هر بـار ابـا می‌کرد که به اصـرار مرد پاسـخ دهـد. چون مرد زیاد به دختر اصـرار کرد، زنش به وی گفت: این دختر را رها کن؛ او به دلیل گناهی که انجام داده، شرم می‌کند که نزد تو بیاید. مرد به زن گفت: آن گناه چیست؟ زن گفت: چنین و چنان و دختر را به زنا متهم کرد و مرد استرجاع کرد [جمله اناالله و انّا الیه راجعون را که در از دست دادن افراد خوانده می‌شود، بر زبان جاری ساخت].

سپس خود برخاست و نزد دختر رفت و او را توبیـخ کرد و به او گفت: وای بر تو! آیا نفهمیـدی که چقـدر به تو لطف می‌کردم؟ به خـدا سوگنـد! من تو را جز برای بعضـی از فرزنـدان یـا برادرانم آمـاده نمی‌سـاختم و تو دختر خودم بودی. چه بـاعث شـد که چنین کردی؟ دختر گفت: هم اکنون که چنین به شما گفته شده است، به خدا سوگند! اتهامی که همسرت به من می‌زند انجام نداده‌ام. او بر من دروغ بسته است و داستان چنین و چنان بوده است و آنچه همسرش با وی کرده بود، توضیح داد.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۷۸۳

راوی گویـد: مرد دست زن و دختـر را گرفت و هر دو را آورد تـا آن که در جلوی امیرالمؤمنین علیه السـلام آن دو را نشانـد و همهٔ ماجرا را به حضرت گزارش کرد و زن نیز خود به این قضیه اعتراف کرد. راوی گوید:

و امـام حسن علیه السـلام در پیش روی پـدرشان بودنـد. امیرالمؤمنین علیه السـلام به وی فرمود: تو در این قضـیه قضـاوت کن. امـام حسن علیه السـلام گفت: باشـد. حـدّ بر زن ثابت است؛ چرا که دختر را متهم ساخته است و بر زن قیمت ثابت است؛ چرا که بکارت دختر را از بین برده است. راوی گوید: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

درست قضاوت کردی. پس از آن امیرالمؤمنین علیه السـلام فرمود: آگاه باش که اگر شتر مکلّف به آسـیاب کردن شود، آن کار را انجام می‌دهد»! [کنایه از این که امام حسن علیه السلام در موقع خودش به حکم دربارهٔ مردمان می‌پردازد].

۱۲۶۲- ۴۶۵۱۰- (۵) دو دخترک داخل حمام شده بودند و یکی پردهٔ بکارت دیگری را با انگشتش پاره کرده بود.

آن دو را نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. حضرت حکم داد که آن کس را که چنین کرده است، زخمی کنند و مقداری بزنند.

۱۲۶۳- ۴۶۵۱۱- (۶) امیرالمؤمنین علی علیه السـلام فرمود: «اگر کسـی به زور کنیزی را بگیرد و بکـارت او را از بین ببرد، بر اوسـت یک دهم قیمت آن و اگر آزاد است، مهر کنیز بر آن کس است».

ارجاعات

گذشت:

در روایـات بـاب هجـده از ابواب مهور، روایـاتی که بر این مفـاد دلالت دارد و در روایت یکم از باب سـی و هشـتم از ابواب قضاء، فرمودهٔ امـام معصوم علیه السـلام که: «زن ترسـید که شوهرش بـا آن دختر ازدواج کنـد. زنانی را طلبیـد تا دختر را بگیرنـد و خود با انگشـتش بکارت دختر را پاره کرد. تا این که امیرالمؤمنین علیه السـلام بر زن، حدّ تهمت زننده را واجب کرد و بر زنان همگی عقر [/ دیهٔ بکـارت] را واجب سـاخت و دیـهٔ بکـارت آن دختر را چهـار صـد درهم قرار داد و دسـتور داد که زن را از مرد دور کننـد و شوهرش وی را طلاق دهد و دختر را به ازدواج مرد درآورد و امیرالمؤمنین علیه السلام از طرف مرد، مهر را پرداخت».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۷۸۵

فصل پنجم باب های حدّ قذف، حکم ناصبی، سابّ نبی صلی الله علیه و آله، امامان و سایر انبیا صلی الله علیه و آله

باب ۱ حدّ قاذف

اشاره

۱۲۶۴- ۴۶۵۱۲- (۱) امام باقر علیه السلام دربارهٔ زنی که مردی را متهم کرد، فرمود: «هشتاد تازیانه می‌خورد».

۱۲۶۵- ۴۶۵۱۳- (۲) امام صادق علیه السلام فرمود: «تهمت زننده هشتاد تازیانه می‌خورد و شهادت او برای همیشه پذیرفته نیست مگر پس از توبه. یا آن که خویش را تکذیب کند و اگر سه نفر شهادت دهند و یک نفر امتناع ورزد، سه نفر تازیانه می‌خورند و شهادت‌شان پذیرفته نیست تا آن که چهار نفر بگویند که ما دیدیم؛ مانند قرار گرفتن میل در سرمه‌دان».

۱۲۶۶- ۴۶۵۱۴- (۳) امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «دربارهٔ حدّ تهمت زننده هشتاد تازیانه است آن گونه که خداوند متعال فرموده است و تازیانهٔ زناکار، شدیدتر از تازیانهٔ تهمت زننده است و تازیانهٔ تهمت زننده، شدیدتر از تازیانهٔ شرابخوار است و تازیانهٔ شرابخوار، شدیدتر از تازیانهٔ تعزیر است».

۱۲۶۷- ۴۶۵۱۵- (۴) خداوند تو را رحمت کند! بدان که اگر مسلمانی مسلمان دیگری را تهمت زند، بر تهمت زننده هشتاد تازیانه است و اگر کافر ذمّی، مسلمانی را متهم سازد، دو حدّ می‌خورد؛ یک حدّ برای تهمت زدن و حدّ دیگر برای حرمت اسلام [تا آنجا که فرموده]: «و اگر زنی مردی را تهمت زند، آن زن هشتاد تازیانه می‌خورد.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۷۸۷

۱۲۶۸- ۴۶۵۱۶- (۵) امام صادق علیه السلام فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام حکم داد که افترا بستن سه تاست؛ منظورشان سه گونه است: ۱- مردی را متهم به زنا سازد ۲- بگوید مادرش زناکار است ۳- او را به غیر پدرش منتسب سازد. در این افترا، هشتاد تازیانه حدّ است».

۱۲۶۹- ۴۶۵۱۷- (۶) محمد بن سنان گوید: «حضرت رضا علیه السلام در نامه‌ای که در پاسخ به سوالات وی نوشت، مکتوب فرموده است: علت زدن هشتاد تازیانه به قاذف و شرابخوار این است که در قذف، نفی فرزند و قطع نسل و از بین رفتن نسب است و همچنین است شرابخوار؛ اگر شراب بخورد، هذیان می‌گوید، افترا می‌بندد و اگر افترا ببندد، تازیانه می‌خورد؛ بنابراین بر شرابخوار هم، حدّ افترا زننده ثابت است».

۱۲۷۰- ۴۶۵۱۸- (۷) امام جعفر صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که زن مسلمان و محصنه‌ای را متهم ساخته است، فرمود:

«حدّ بر او اجرا می‌شود و در ملاء عام خودش را تکذیب می‌کند و خداوند آگاه از توبهٔ او می‌شود و چون چنین کند و شاهدانی بر خویش بگیرد و توبه کند، شهادتش پذیرفته می‌شود».

۱۲۷۱- ۴۶۵۱۹- (۸) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «هر کس که به یک قریشی یا یک عرب بگوید ای نبطی، برای این حدّ می‌خورد؛ چرا که او را از پدری که بدان منتسب است، نفی کرده است».

۱۲۷۲- ۴۶۵۲۰- (۹) عبدالرحیم قصیر گوید: «امام باقر علیه السلام به من فرمود: آگاه باش! اگر قائم ما بپاخیزد، حمیرا به او تحویل می‌شود تا حدّ را بر وی بزند و تا آن که برای دختر پیامبر فاطمهٔ زهرا صلی الله علیه و آله از وی انتقام گیرد.

پرسیدم: فدایت شوم! چرا او را حدّ تازیانه می‌زند؟ حضرت فرمود: چون بر امّ ابراهیم افترا بسته است.

پرسیدم: چگونه خداوند این حدّ را تا زمان حضرت قائم (عج) به تأخیر می‌اندازد؟ حضرت فرمود: چون خداوند تبارک و تعالی محمد صلی الله علیه و آله را برای رحمت و حضرت قائم (عج) را برای انتقام فرستاده است».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۷۸۹

۱۲۷۳- ۴۶۵۲۱- (۱۰) امیرالمؤمنین علی علیه السلام دربارهٔ مردی که به مسلمانی می‌گوید: تو از مادرت نیستی، فرمود:

«حدّی بر او نیست ولی اگر بگوید تو از پدرت نیستی، حدّ می‌خورد».

۱۲۷۴- ۴۶۵۲۲- (۱۱) ابوبصیر گوید: «امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که مرد دیگری را به زنا متهم ساخته است، فرمود: در کتاب خدا عز و جل و سنت پیامبرش صلی الله علیه و آله این است که او تازیانه می‌خورد. ابوبصیر گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که دختر کوچکی را متهم سازد، پرسیدم. حضرت فرمود: تازیانه نمی‌خورد مگر این که دخترک، بالغ یا نزدیک به بلوغ باشد».

۱۲۷۵ – ۴۶۵۲۳- (۱۲) امیرالمؤمنین علی علیه السلام دربارهٔ مردی که زن مسلمانی را متهم کرده است، فرمود: «بر مرد حدّ زده می‌شود؛ چه زن زنده باشد یا مرده، حاضر باشد یا غایب».

۱۲۷۶- ۴۶۵۲۴- (۱۳) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «کسی که مرتکب حدّی می‌شود [کاری که حدّ بر وی ثابت شود] ولی به غیر آن متهم شود، بر متهم کنندهٔ او حدّ ثابت است».

۱۲۷۷- ۴۶۵۲۵- (۱۴) امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «تهمت زننده حدّ می‌خورد اگر متهم سازد؛ با هر زبانی که متهم کند- چه عرب باشد یا عجم».

۱۲۷۸- ۴۶۵۲۶- (۱۵) امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که محصنه‌ای را متهم سازد، فرمود: «هشتاد تازیانه می‌خورد؛ آزاد باشد یا برده».

۱۲۷۹- ۴۶۵۲۷- (۱۶) سماعه گوید: «بردهٔ مکاتب اگر زنا کند، به اندازه‌ای که از او آزاد شده است، تازیانه می‌خورد ولی اگر بردهٔ مکاتب محصنه‌ای را متهم سازد، بر اوست که هشتاد تازیانه بخورد؛ آزاد باشد یا برده».

۱۲۸۰- ۴۶۵۲۸- (۱۷) عبدالرحمن گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که زنا کند ... تا آنجا که فرموده است: و مرد اگر محصنه‌ای را متهم سازد، هشتاد تازیانه می‌خورد؛ آزاد باشد یا برده».

۱۲۸۱- ۴۶۵۲۹- (۱۸) امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر برده‌ای، آزاد را متهم سازد، هشتاد تازیانه می‌خورد. حضرت افزود: این از حقوق مردم است [/ حقّ الناس]».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۷۹۱

۱۲۸۲- ۴۶۵۳۰- (۱۹) ابوالصباح کنانی گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ برده‌ای که بر آزادی افترا بسته است، پرسیدم. حضرت فرمود: هشتاد تازیانه زده می‌شود».

۱۲۸۳- ۴۶۵۳۱- (۲۰) از امام صادق علیه السلام دربارهٔ برده‌ای که محصنه و زن آزادی را متهم ساخته است، پرسیدم. حضرت فرمود: «هشتاد تازیانه زده می‌شود؛ چون برده تنها به خاطر حقّ زن تازیانه می‌خورد».

۱۲۸۴- ۴۶۵۳۲- (۲۱) امام باقر علیه السلام فرمود: «اگر برده، آزاد را متهم سازد، هشتاد تازیانه می‌خورد؛ یعنی حدّ آزاد».

۱۲۸۵ – ۴۶۵۳۳- (۲۲) اگر مردی دیگری را متهم ساخت و به او گفت: ای زناکار! به او هشتاد تازیانه به عنوان حدّ زده می‌شود. همچنین اگر به آن بگوید: ای لواط کننده! تو با مردان آمیزش می‌کنی، هشتاد تازیانه می‌خورد.

۱۲۸۶- ۴۶۵۳۴- (۲۳) پدرم گفت: «برده اگر آزاد را متهم سازد، هشتاد تازیانه حدّ می‌خورد».

۱۲۸۷- ۴۶۵۳۵- (۲۴) اگر برده‌ای آزاد را متهم سازد، هشتاد تازیانه می‌خورد.

۱۲۸۸ – ۴۶۵۳۶- (۲۵) سماعه گوید: «از ایشان [امام صادق علیه السلام] دربارهٔ برده‌ای که بر مرد آزادی افترا می‌بندد، پرسیدم. فرمود: هشتاد تازیانه می‌خورد. پرسیدم: او زنا کرده است. حضرت فرمود: پنجاه تازیانه می‌خورد».

۱۲۸۹ – ۴۶۵۳۷- (۲۶) ابوبکر حضرمی گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ برده‌ای که مرد آزادی را متهم ساخته است، پرسیدم. فرمود: هشتاد تازیانه می‌خورد. این از حقوق مردم است و اما آنچه از حقوق خداست، او نیمی از حدّ را می‌خورد. پرسیدم: آنچه از حقوق خداست چیست؟ حضرت فرمود: اگر زنا یا شرب خمر کند، این از حقوقی است که در آن نصف حدّ زده می‌شود».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۷۹۳

۱۲۹۰- ۴۶۵۳۸- (۲۷) ابن بکیر گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ بردهٔ مملوکی که مرد آزادی را متهم ساخته است، پرسیدم. حضرت فرمود: هشتاد تازیانه می‌خورد. این حقّ الناس است ولی اگر از حقّ الله باشد، برده نیمی از حدّ را می‌خورد. پرسیدم: آنچه در آن نیمی از حدّ زده می‌شود، چیست؟ حضرت فرمود: اگر زنا کند یا شراب بخورد. این از حقّ الله است که در آن نیمی از حدّ زده می‌شود».

۱۲۹۱- ۴۶۵۳۹- (۲۸) اگر آزادی، برده‌ای را متهم سازد و مادر برده، مسلمان و در دارالهجره [شهر اسلام] باشد و حقّ خویش را مطالبه کند، آن آزاد تازیانه می‌خورد ولی اگر مادر مطالبه نکند، چیزی بر آزاد نیست و اگر برده‌ای آزاد را متهم سازد، آن برده هشتاد تازیانه می‌خورد.

۱۲۹۲- ۴۶۵۴۰- (۲۹) محمد بن مسلم گوید: «از امام باقر یا امام صادق علیه السلام دربارهٔ برده‌ای که بر آزادی افترا می‌بندد، پرسیدم. حضرت فرمود: حدّ تازیانه می‌خورد».

۱۲۹۳- ۴۶۵۴۱- (۳۰) امام باقر و امام صادق علیه السلام فرمودند: «اگر برده‌ای، آزادی را متهم سازد به طور کامل حدّ می‌خورد. همانا آن حدّ، حدّ آزاد است که از پشت او گرفته می‌شود».

۱۲۹۴- ۴۶۵۴۲- (۳۱) امام باقر علیه السلام بیان داشت: «امیرالمؤمنین علیه السلام دربارهٔ برده‌ای که مردی را به غیر پدرش نسبت داده است، فرمود: من چنین نظر دارم که بدنش برهنه شود.

«۱» حضرت بیان داشت: امیرالمؤمنین علیه السلام دربارهٔ مردی که او را به غیر پدرش نسبت داده‌اند، فرمود: بیّنه‌ات را بیاور، من تو را بر او مسلط می‌سازم و چون بیّنه آورد، گفت مادرش کنیز بوده است. حضرت فرمود: بر تو حدّ نیست؛ او را دشنام ده، آن گونه که دشنامت داده یا از وی عفو کن، اگر می‌خواهی».

محمد بن الحسن [/ شیخ طوسی رحمه الله] در استبصار گفته است: «آنچه این روایت مشتمل بر آن است از این گفته که: می‌بینم که بدنش برهنه می‌شود، این احتمال دارد که منظور این است: بدنش برهنه می‌شود تا تازیانه بخورد و احتمال دارد که منظور صورتی است که مادرش کنیز باشد و او را نسبت به زنا دهند. در این صورت است که حدّ به طور کامل بر وی لازم نیست و تعزیر بر او ثابت می‌شود. به علاوه در این روایت نکته‌ای است که استدلال به روایت را تضعیف می‌کند و آن نکته این است که امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمود: او را دشنام ده، آن گونه که دشنامت داده است و حال آن که روا نیست که امیرالمؤمنین علیه السلام دستور دشنام بدهد؛ چرا که دشنام دادن زشت است و امام تنها می‌تواند حدّ را بر او- یا به طور کامل یا به گونهٔ تعزیر [ناقص]- جاری سازد».

---

(۱). کنایه از تازیانه خوردن است.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۷۹۵

۱۲۹۵- ۴۶۵۴۳- (۳۲) امام صادق علیه السلام دربارهٔ بردهٔ مکاتب فرمود: «به‌اندزه‌ای که از قرارداد مکاتبه‌اش پرداخته، حدّ آزاد بر او زده می‌شود و باقیمانده را حدّ برده می‌زنند».

۱۲۹۶- ۴۶۵۴۴- (۳۳) ابوبصیر گوید: «فرمود: حدّ یهودی و مسیحی و برده در شراب و افترا یکسان است و تنها مصالحه‌ای که با اهل ذمّه شده است این که، در خانه‌های‌شان شراب بنوشند».

۱۲۹۷- ۴۶۵۴۵- (۳۴) امام باقر علیه السلام دربارهٔ برده‌ای که به فرد آزاد افترا می‌بندد، فرمود: «حدّ می‌خورد، جز یک تازیانه یا دو تازیانه».

شیخ طوسی رحمه الله گوید: «احتمال می‌رود که منظور از افترا چیزی است که به حدّ قذف نرسیده است. چنین چیزی حدّ را به طور کامل ایجاب نمی‌کند و در چنین موردی، تعزیر ثابت است».

۱۲۹۸- ۴۶۵۴۶- (۳۵) سماعه گوید: «از او [/ امام صادق علیه السلام] دربارهٔ برده‌ای که به فرد آزاد افترا بزند، پرسیدم. حضرت فرمود: پنجاه تازیانه بر وی ثابت است». شیخ طوسی رحمه الله گفته است: «توجیه این روایت همان است که ما آن را در روایت اول ذکر کردیم». [منظورش همان روایت پیشین است].

۱۲۹۹- ۴۶۵۴۷- (۳۶) قاسم بن سلیمان گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ برده‌ای که بر فرد آزاد افترا بسته است، پرسیدم که: چه اندازه تازیانه می‌خورد؟ حضرت فرمود: چهل تا. حضرت افزود: اگر برده کار زشتی انجام دهد، نیمی از عذاب برای اوست».

شیخ طوسی رحمه الله گوید: «این روایت نادر است و بر خلاف ظاهر قرآن و روایات بسیاری است که در پیش آوردیم و روایتی که چنین باشد، بدان عمل نمی‌شود و چنین روایتی مایهٔ اعتراض نمی‌تواند باشد. اما مخالفت آن با ظاهر قرآن به این دلیل است که خداوند متعال فرماید: آنان که زنان محصنه را متهم می‌سازند، تا ادامه فرمودهٔ خداوند که: آنان را هشتاد تازیانه بزنید و شهادت آنان را هرگز نپذیرید.

«۱» و این آیه عمومیت دارد و شامل هر تهمت زننده‌ای می‌شود؛ چه آزاد باشد یا برده و اما فرمودهٔ خداوند متعال که: اگر آنان کار زشتی کردند، بر آنان است نیمی از آنچه بر زنان محصنه از عذاب است، «۲» این منحصر به زناست؛ به دلیل روایاتی که توضیح دادیم و به این دلیل که تناقض این روایات روا نیست».

---

(۱). نور ۲۴/ ۴.

(۲). نساء ۴/ ۲۵.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۷۹۷

۱۳۰۰- ۴۶۵۴۸- (۳۷) عبید بن زراره گوید: «از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: اگر مردی را که بردهٔ مسلمانی را به زنا متهم کرده است و ما جز نیکی از وی نمی‌دانیم نزد من بیاورند، او را حدّ می‌زنم، حدّ مرد آزاد؛ به استثنای یک تازیانه».

۱۳۰۱- ۴۶۵۴۹- (۳۸) امام صادق علیه السلام دربارهٔ آزادی که بر برده‌ای افترا می‌بندد، فرمود: «سؤال می‌شود. اگر مادر برده آزاد است، افترا زننده حدّ می‌خورد».

۱۳۰۲- ۴۶۵۵۰- (۳۹) امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «هرکس برده‌ای را متهم سازد- منظور برده‌ای که برای دیگری است- در برابر اتهام زدن کیفر می‌بیند و اگر مادر برده آزاد باشد، تهمت زننده حدّ می‌خورد. منظور صورتی است که برده را به واسطهٔ مادرش متهم ساخته است و هر کس که بردهٔ خودش را متهم سازد، گناه کرده و شایسته است که از او بخواهد تا وی را حلال و عفو کند».

۱۳۰۳- ۴۶۵۵۱- (۴۰) حمزهٔ بن حمران گوید: «از امام باقر و یا امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که نیمی از کنیزش را آزاد ساخته و پس از آن او را متهم به زنا کرده است، پرسیدم. حمزهٔ بن حمران گوید: حضرت فرمود:

من پنجاه تازیانه بر این مرد می‌بینم و او از کار خویش باید استغفار کند. پرسیدم: نظر شما چیست، اگر کنیز وی را از بابت متهم کردن او حلال سازد و از وی عفو کند؟ حضرت فرمود: اگر کنیز از وی پیش از آن که او را نزد حاکم ببرد، عفو کند، زدن بر او ثابت نیست. پرسیدم: آیا کنیز سرش را آن زمان که نیمی‌اش آزاد است، از وی می‌پوشاند؟ حضرت فرمود: آری و نیز کنیز در حالی که سرش خمار دارد و پوشیده است، نماز می‌گزارد ولی نمی‌تواند ازدواج کند. تا این که آنچه از کنیزی دارد بپردازد، یا آن که نیم دیگرش را هم آزاد کند».

محمد بن الحسن [شیخ طوسی رحمه الله] گوید: «آنچه ابتدای روایت بر آن مشتمل است که مرد، کنیز را در حالی که نیمی از آن آزاد شود متهم می‌سازد، بر این حمل می‌شود که مرد پنج هشتم کنیز را آزاد ساخته است؛ چرا که به این شکل، سزاوار پنجاه تازیانه می‌شود و اما اگر نیمهٔ مساوی را آزاد کرده باشد، بر مرد بیش از چهل تازیانه نیست؛ چرا که چهل، نیمی از حدّ است و نیز می‌تواند آن مرد چهل تازیانه را در برابر آنچه از کنیز آزاد کرده، استحقاق داشته باشد و مازاد بر چهل تا، به جهت تعزیر باشد؛ چرا که هر کس برده‌ای را متهم سازد، استحقاق تعزیر دارد. اگرچه استحقاق حدّ نداشته باشد، آن گونه که توضیح داده‌ایم».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۷۹۹

۱۳۰۴- ۴۶۵۵۲- (۴۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «هر کس که بر برده‌ای افترا بندد، برای حرمت اسلام، تعزیر می‌شود».

۱۳۰۵- ۴۶۵۵۳- (۴۲) امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «شایسته نیست متهم کردن برده. در این باره سخت‌گیری شدیدی آمده است. مردی از انصار از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دربارهٔ همسرش که کنیز خود را متهم ساخته بود، پرسید. حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به همسرت بگو خودش را آمادهٔ تقاص کند؛ وگرنه در روز قیامت از وی قصاص خواهد شد».

ارجاعات

گذشت:

در باب یازده از ابواب جهاد با نفس و در باب بیست و سه، روایاتی که مناسب با این باب است؛ مراجعه کنید.

و در روایت نهم از همین باب، این گفته که: «مردی بر مرد دیگری از عرب جاهلی افترا می‌بندد. حضرت فرمود: حدّ می‌خورد. پرسیدم: حدّ می‌خورد؟ حضرت فرمود: آری. بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد می‌شود».

و در روایت چهارده از باب دهم از ابواب حدّ زنا، این گفته که: «سه نفر بر مردی شهادت به زنا دادند و گفتند: الان نفر چهارم را می‌آوریم. حضرت فرمود: این سه، حدّ قاذف را می‌خورند؛ هشتاد تازیانه، هر کدام از آنها».

و در روایت پانزده، این گفته که: «سه نفر بر مردی به زنا شهادت دادند. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: کجاست نفر چهارم؟ گفتند: الان می‌آید. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: آنان را حدّ بزنید. در اجرای حدود، مهلت و تأخیر زمانی نیست».

و در روایت هفده مانند آن و در روایت نوزده، این گفته که: «اگر شهود بر مردی به زنا شهادت دهند و در جاهای زنا اختلاف داشته باشند، همه تازیانه می‌خورند».

و در روایت بیست، مطلبی که دلالت بر این نیز دارد.

و در روایت دهم از باب هفده (از ابواب حدّ زنا)، فرمودهٔ معصوم علیه السلام که: «حدّ زناکار، شدیدتر از حدّ قاذف و حدّ قاذف، شدیدتر از حدّ شرابخوار است».

و در روایت یازده، فرمودهٔ معصوم علیه السلام که: «تازیانهٔ زناکار، شدیدتر از تازیانهٔ قاذف و تازیانهٔ قاذف، شدیدتر از تازیانهٔ شرابخوار است».

و در برخی از روایات باب بیستم حکم کسی که به کنیزی که بخشی از آن مملوک است زنا کند و در باب بیست و هفتم اینکه مملوک اگر زنا کند، نصف حدّ را می‌خورد، ممکن است از اطلاق آنها استفاده کرد که حدّ برده در زنا و قذف و ... نیمی از حدّ آزاد است و در روایات باب سی و هشت، روایاتی که بر این مفاد دلالت دارد.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۸۰۱

می‌آید:

در باب بعدی و پس از آن و دیگر ابواب مرتبط با قذف، روایاتی که بر این مفاد دلالت دارد؛ ملاحظه کنید.
و در روایت یکم از باب شانزدهم، فرمودهٔ معصوم علیه السلام که: «به هرکس که بر مسلمانی افترا بندد، هشتاد تازیانه زده می‌شود- یهودی باشد یا مسیحی یا برده».

باب ۲ حکم قذف صغیر به کبیر و برعکس

اشاره

۱۳۰۶- ۴۶۵۵۴- (۱) ابومریم انصاری گوید: «از امام باقر علیه السلام دربارهٔ پسری که محتلم نشده است و مردی را متهم می‌سازد، پرسیدم که: آیا تازیانه می‌خورد؟ حضرت فرمود: نه؛ و این بدان جهت است که اگر مردی پسر را متهم سازد، تازیانه نمی‌خورد».
۱۳۰۷- ۴۶۵۵۵- (۲) ابوبصیر گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که دختر کوچکی را متهم می‌سازد، پرسیدم.
حضرت فرمود: تازیانه نمی‌خورد؛ مگر این که دخترک بالغ شده یا نزدیک به بلوغ باشد».
و مشابه این، در روایت یازدهم به نقل از تهذیب و کافی در باب پیشین گذشت.
۱۳۰۸- ۴۶۵۵۶- (۳) ابوبصیر گوید: «امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که دخترکی را متهم می‌سازد [پرسیدم که]: آیا تازیانه می‌خورد؟ حضرت فرمود: نه؛ تا آن که بالغ شود».
۱۳۰۹- ۴۶۵۵۷- (۴) امام صادق علیه السلام فرمود: «هر بالغی- چه مرد و چه زن- که بر صغیر یا کبیر یا مرد یا زن مسلمان یا کافر، آزاد یا برده افترا بندد، بر او حدّ افتراست و بر غیر بالغ، حدّ تأدیب است.»
محمد بن الحسن [شیخ طوسی رحمه الله] در تهذیب گوید: «آنچه این روایت دارد که حدّ بر کسی که بچه‌ای را متهم سازد ثابت است، بر این حمل می‌شود که قذف بچه به این شکل بوده که نسبت زنا به یکی از والدین او داده است؛ مثل این که بگوید: ای پسر زناکار یا ای پسر مادر زناکار. یا بگوید:
مادرت یا پدرت در رابطه با تو زنا کرده است. چون این، حدّ را به طور کامل بر وی ثابت می‌سازد.
منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۸۰۳
ولی اگر به او بگوید: تو زنا کرده‌ای- بر وفق روایاتی که در پیش آوردیم- حدّ بر وی ثابت نمی‌شود و اما آنچه در این روایت است که حدّ برکسی که کافر یا یهودی یا مسیحی را قذف کند ثابت است، احتمال دارد که منظور از آن، صورتی است که مادرش مسلمان است؛ چرا که بر هرکس که چنین مردی را قذف کند، به حرمت اسلام حدّ واجب است، ولی اگر چنین نباشد- بر وفق روایات پیشین- تعزیر ثابت می‌شود».

ارجاعات

گذشت:

در بسیاری از روایات باب دوازدهم از ابواب مقدمات، چیزی که بر بعضی از مقصود دلالت دارد.
و در روایت ششم از باب هفتاد و سوم از ابواب وصیت، فرمودهٔ معصوم علیه السلام که: «اگر سیزده سال بر او بگذرد، کارهای خوب برای او نوشته می‌شود و کارهای بد بر او نوشته می‌شود».

و در باب یازده از ابواب احکام عمومی حدّ، روایاتی که مناسب با این باب است.

و در روایات و اشاره‌های باب سیزده، چیزی است که بر این دلالت دارد؛ مراجعه کنید.

می‌آید:

در باب بیست از ابواب قتل و قصاص، چیزی که مناسبت با این باب دارد.

و در روایات باب نهم از ابواب عاقله، چیزی که دلالت دارد که عمل بچه خطا محسوب می‌شود.

باب ۳ گفته‌هایی که قذف بدان ثابت می‌شود یا نمی‌شود

اشاره

۱۳۱۰ – ۴۶۵۵۸– (۱) امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «اگر مردی، مردی را متهم سازد و بگوید که: تو کار قوم لوط را می‌کنی [با مردان آمیزش داری]، حضرت فرمود: حدّ قاذف که هشتاد تازیانه است، می‌خورد».

۱۳۱۱ – ۴۶۵۵۹– (۲) غیاث گوید: «از امام جعفر صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که به مردی گفته است: تو کار قوم لوط را می‌کنی، پرسیدم. حضرت فرمود: حدّ قاذف که هشتاد تازیانه است، می‌خورد».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۸۰۵

۱۳۱۲ – ۴۶۵۶۰– (۳) امیرالمؤمنین علی علیه السلام دربارهٔ مردی که به برادر مسلمانش گفته است: ای لوطی [یعنی ای منسوب به لوط]، حضرت فرمود: «حدی بر وی نیست؛ چرا که تنها او را به مرد شایسته‌ای چون حضرت لوط علیه السلام نسبت داده است. ولی اگر بگوید: ای کسی که کار قوم لوط را کرده‌ای، حدّ می‌خورد».

۱۳۱۳ – ۴۶۵۶۱– (۴) از امام جعفر صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که به مردی گفته است: ای لوطی، سؤال شد. حضرت فرمود: «اگر بگوید که من نمی‌خواسته‌ام او را با این سخن قذف کنم، حدّی بر او نیست؛ چرا که تنها او را به حضرت لوط علیه السلام نسبت داده است. ولی اگر بگوید: تو کار قوم لوط را می‌کنی، حدّ می‌خورد».

۱۳۱۴– ۴۶۵۶۲– (۵) عباد بن صهیب گوید: «از امام صادق علیه السلام شنیدم که بیان داشت: علی علیه السلام پیوسته می‌فرمود: اگر مردی به مردی بگوید: ای معفوج [مردی که با او از پشت آمیزش می‌شود] و ای کسی که در پشتش جماع می‌شود، در این صورت بر او حدّ قاذف است».

۱۳۱۵ – ۴۶۵۶۳– (۶) امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام دربارهٔ مردی که به مردی گوید: ای معفوج [مردی که با او از پشت آمیزش می‌شود]، حضرت فرمود: «حدّ بر اوست».

۱۳۱۶– ۴۶۵۶۴– (۷) امیرالمؤمنین علی علیه السلام دربارهٔ مردی که دیگری را به ابنه‌ای بودن [/ مفعول بودن] متهم می‌سازد و به او می‌گوید: ای منکوح [کسی که با او آمیزش شده است]؛ یا ای معفوج [کسی که از پشت با او آمیزش می‌شود]، فرمود: «بر او حدّ است».

ارجاعات

می‌آید:

در روایت سه از باب هیجده، این گفته که: «و حدّ نمی‌خورد مگر در افترای صریح به این که بگوید: ای زناکار یا ای پسر زن زناکار یا تو از آنِ پدرت نیستی».
و در روایت چهارم مانندش و دیگر روایات آن باب را ملاحظه کن؛ چرا که مناسب با این باب است.

باب ۴ اجرای حدّ قذف، متوقّف بر شکایت صاحب حدّ است

اشاره

۱۳۱۷- ۴۶۵۶۵- (۱) امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که به مردی گوید: ای پسر زن بدکاره که منظورش زناست، فرمود: «اگر مادرش زنده و حاضر و آمده است حقّ خویش را مطالبه کند، به آن مرد هشتاد تازیانه زده می‌شود و اگر مادرش غایب است، در انتظار او می‌مانند تا بیاید و حقّ خویش را طلب کند و اگر مرده است و جز خوبی از او دانسته نشده، بر کسی که بر آن افترا بسته است، هشتاد تازیانه حدّ زده می‌شود».
منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۸۰۷

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب ششم از ابواب احکام عمومی حدّ، روایاتی که با این باب مناسبت دارد.
و در روایات باب چهاردهم، روایتی که بر این دلالت دارد؛ ملاحظه کنید.

می‌آید:

در روایت یکم از باب سیزدهم، فرمودهٔ معصوم علیه السلام که: «اگر برای آن زن فرزندی از غیر این مرد است، او ولیّ زن است و آن مرد به خاطر آن فرزند تازیانه می‌خورد. ولی اگر برای آن زن فرزندی از غیر این مرد نیست و خویشانی دارد که برای گرفتن حدّ آماده‌اند، به خاطر آنان حدّ می‌خورد».
و در روایات باب بیست، روایتی است که بر این دلالت دارد؛ مراجعه کنید.

باب ۵ حکم کسی که به پسر زنی که زنا داد و اقرار کرد و حدّ بر او جاری شد، قذف کند

۱۳۱۸- ۴۶۵۶۶- (۱) پدر فضل بن اسماعیل هاشمی گوید: «از امام صادق و امام کاظم علیه السلام دربارهٔ زنی که زنا داده و فرزندی آورده و در نزد امام مسلمانان اقرار کرده که زنا داده است و فرزندش از زناست و حدّ بر او جاری شده و آن فرزند رشد کرده تا آن که مردی شده و مرد دیگری بر او افترا بسته است، پرسیدم:
آیا کسی که بر این فرزند افترا بسته است، تازیانه می‌خورد؟ حضرت فرمود: تازیانه می‌خورد و نمی‌خورد. پرسیدم: چگونه است که تازیانه می‌خورد و نمی‌خورد! پدر فضل گوید: حضرت فرمود:
هرکس که به او بگوید: ای فرزند زنا، تازیانه نمی‌خورد؛ تنها تعزیر می‌شود و تعزیر کم‌تر از حدّ است و هر کس که به او بگوید:

ای پسر زناکار، حدّ را به طور کامل می‌خورد. پرسیدم: چگونه است که این چنین تازیانه می‌خورد؟ حضرت فرمود: زمانی که می‌گوید: ای فرزند زنا، در این گفتار راست گفته و برای سرزنش مادر وی در مرحلهٔ دوم در حالی که حدّ بر او جاری شده است، تعزیر می‌شود. ولی اگر به او بگوید: ای پسر مادر زناکار، به طور کامل حدّ می‌خورد؛ چون پس از این که مادر توبه را اظهار کرده و امام بر وی حدّ زده است، این شخص بر مادر افترا بسته است».

متن همین روایت در کتاب محاسن؛ پدر فضل بن اسماعیل هاشمی گوید: «از امام صادق علیه السلام یا امام کاظم علیه السلام دربارهٔ زنی که زنا داده ...» و محاسن، مشابه روایت قبل را ذکر کرده است. تنها این جمله را انداخته است که: «برای سرزنش مادر وی در مرحلهٔ دوم در حالی که حدّ بر او جاری شده است، تعزیر می‌شود».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۸۰۹

باب ۶ حکم کسی که پسر زن مسیحی یا یهودی را قذف کند

۱۳۱۹ – ۴۶۵۶۷– (۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «زن مسیحی و یهودی‌ای که در ازدواج مرد مسلمانی است و تازیانه خورده و پس از آن فرزندش قذف می‌شود، حضرت فرمود: حدّ بر او زده می‌شود؛ چرا که مرد مسلمان آن زن را محصنه کرده است».

۱۳۲۰ – ۴۶۵۶۸– (۲) امام صادق علیه السلام فرمود: «به زن مسیحی و یهودی‌ای که در ازدواج مرد مسلمانی است و فرزندش قذف می‌شود، حد قاذف زده می‌شود چرا که مرد مسلمان، آن زن را محصنه کرده است».

۱۳۲۱ – ۴۶۵۶۹– (۳) پدرم علیه السلام فرمود: «زن یهودی و مسیحی‌ای که در ازدواج مرد مسلمان است و فرزندش قذف شده است، حدّ قاذف می‌خورد؛ چرا که مرد مسلمان، آن زن را محصنه ساخته است».

باب ۷ حکم قاذف به ملاعنه و قاذف فرزند ملاعنه و فرزند مغصوبه و فرزند مستکرهه

اشاره

۱۳۲۲– ۴۶۵۷۰– (۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «تهمت زنندهٔ زنی که لعان شده است، حدّ می‌خورد».

۱۳۲۳– ۴۶۵۷۱– (۲) امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که زن لعان شده را متهم سازد، فرمود: «بر او حدّ است».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۸۱۱

۱۳۲۴– ۴۶۵۷۲– (۳) امام صادق علیه السلام فرمود: «تهمت زنندهٔ فرزندی که پیدا شده، حدّ می‌خورد و تهمت زنندهٔ فرزند زنی که لعان شده نیز حدّ می‌خورد».

۱۳۲۵– ۴۶۵۷۳– (۴) اگر مردی، فرزند زنی لعان شده را تهمت زند، حدّ می‌خورد؛ یعنی هشتاد (تازیانه).

۱۳۲۶– ۴۶۵۷۴– (۵) و اگر کسی فرزند لعان شده را فرزند زن زناکار بخواند، حدّ بر او زده می‌شود.

۱۳۲۷ – ۴۶۵۷۵– (۶) امیرالمؤمنین علی علیه السلام دربارهٔ فرزند زن لعان شده اگر قذف شود [فرمود که]: «تهمت زنندهٔ وی حدّ می‌خورد».

۱۳۲۸– ۴۶۵۷۶– (۷) از امام صادق علیه السلام دربارهٔ فرزند زنی که به زور با وی زنا شده است و مردی بر وی افترا می‌بندد و به او می‌گوید: ای پسر زن زناکار، سؤال شد. حضرت فرمود: «من می‌بینم که بر وی هشتاد تازیانه حدّ است و به سوی خداوند عز و جل از آنچه گفته است، توبه می‌کند».

۱۳۲۹ – ۴۶۵۷۷– (۸) امام صادق علیه السلام فرمود: «تهمت زنندهٔ فرزندی که پیدا شده است، حدّ می‌خورد و زن اگر شوهرش را تهمت زند– در حالی که شوهرش کر است– از هم جدا می‌شوند؛ پس از آن، دیگر برای شوهرش حلال نمی‌شود».

و بعید نیست که گفتهٔ: «و زن اگر تهمت زند ...» فتوای صدوق باشد و بخشی از روایت نباشد.

۱۳۳۰ – ۴۶۵۷۸– (۹) امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که با کنیز مادرش آمیزش کرده و از او فرزند آورده و مردی فرزند آن کنیز را تهمت زده است، فرمود: «تهمت زننده حدّ می‌خورد؛ چرا که مجبورش کرده‌اند».

ارجاعات

گذشت:

در روایت سه از باب یک از ابواب لعان، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «اگر فرزند زن لعان شده را کسی تهمت زند، حدّ تهمت زننده می‌خورد».

و در روایت نهم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «اگر کسی فرزند زن لعان شده را به پسر مادر زناکار بخواند، بر او حدّ ثابت است».

و در روایت سیزدهم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «هر کس، به فرزند زن لعان شده تهمت زند، بر او حدّ است».

و در روایت چهاردهم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «هرکس بگوید او ولدالزنا است، حدّ می‌خورد.»

و در روایت پانزدهم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «اگر کسی او را فرزند زنا بنامد، آن کس که او را [چنین] می‌نامد، حدّ می‌خورد».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۸۱۳

و در روایات باب ششم، روایتی که بر این مفاد دلالت دارد.

و در روایت دوم از باب یازدهم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «هر کس که به فرزند زن لعان شده تهمت زند، حدّ بر او واجب است».

و در روایت سوم از باب دوازدهم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «و اگر کسی فرزند لعان شده را ای پسر زن زناکار بخواند، حدّ می‌خورد».

و در روایت چهارم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «اگرمردی به همسرش بگوید تو را باکره نیافتم و بیّنه نداشته باشد، حدّ می‌خورد».

و در روایات و اشارات باب شانزدهم، روایتی که بر این مفاد دلالت دارد.

باب ۸ حکم موردی که زنی کنیزش را به شوهرش ببخشد و شوهر با او آمیزش کند و زن ابتدا انکار و سپس اقرار به هبه کند

اشاره

۱۳۳۱ – ۴۶۵۷۹– (۱) امام باقر علیه السلام فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام دربارهٔ زنی که کنیزش را به شوهرش بخشیده بود و پس از آن شوهرش با کنیز آمیزش کرد و کنیز حامله شد، آن‌گاه زن انکار کرد که کنیزش را به شوهرش بخشیده است و گفت وی خدمتگزار خودم است ولی چون ترسید که حدّ بر مرد جاری شود، اقرار کرد که کنیز را به شوهرش بخشیده است و چون به

بخشش اقرار کرد، حکم داد که زن را حدّ زنند؛ چرا که شوهرش را متهم کرده بود».

۱۳۳۲- ۴۶۵۸۰- (۲) محمد بن قیس گوید: «از امام باقر علیه السلام شنیدم دربارهٔ زنی که کنیزش را به شوهرش بخشیده و شوهرش با کنیز آمیزش کرده و کنیز حامله شده، پس از آن غیرت زنانهٔ زن پدیدار شده و بخشش کنیز را به شوهر انکار کرده و گفته که کنیز خودم است ولی آن زمان که ترسیده مرد سنگسار شود، پذیرفته که کنیز را بخشیده بوده است و چون به بخشش اقرار کرد، فرمود: او را حدّ زدند».

ارجاعات

گذشت:

در روایات و اشارات باب یک از ابواب اقرار، روایتی که بر این مفاد دلالت دارد.

و در روایات باب چهل و چهار از ابواب قضاء، روایاتی که بر ثبوت حدّ با اقرار دلالت دارد.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۸۱۵

و در روایت سوم از باب سوم از ابواب حدّ زنا، این گفته که: «مردی را که با کنیز همسرش آمیزش کرده و کنیز حامله شده بود، نزد امیرالمؤمنین آوردند. مرد گفت که: زن کنیزش را به من بخشیده است و زن انکار می‌کرد. امام علیه السلام [خطاب به مرد] فرمود: حتما شاهدانی بر این که زن کنیزش را به تو بخشیده است می‌آوری وگرنه تو را سنگسار می‌کنم. زن چون چنین دید، اعتراف کرد و امیرالمؤمنین علیه السلام وی را حدّ زد».

و در روایت چهار، مانند آن آمده است؛ تنها در آن آمده که حضرت دستور داد به زن حدّ تهمت زده شود.

باب ۹ حکم قاذفی که حدّ خورده ولی باز هم بر همان مورد قذف کند

بروجری، آقا حسین طباطبایی - مترجمان: حسینیان قمی، مهدی - صبوری، م، منابع فقه شیعه، ۳۱ جلد، انتشارات فرهنگ سبز، تهران - ایران، اول، ۱۴۲۹ ه ق

منابع فقه شیعه؛ ج ۳۰، ص: ۸۱۵

۱۳۳۳- ۴۶۵۸۱- (۱) امام باقر علیه السلام دربارهٔ مردی که به مردی تهمت می‌زند پس از آن تازیانه می‌خورد، دوباره وی را تهمت می‌زند، فرمود: «اگر به او بگوید: آنچه دربارهٔ تو گفتم حقّ است (مجددا) تازیانه نمی‌خورد ولی اگر پس از آن که تازیانه خورده دوباره به او تهمت زند، حدّ بر او ثابت است و اگر پیش از آن که تازیانه بخورد، دوباره به او تهمت زند، تنها یک حدّ بر وی خواهد بود».

متن همین حدیث در من لا یحضره الفقیه: «اگر مردی به مردی تهمت زند پس از آن تازیانه بخورد و سپس پیش از آن که تازیانه بخورد مجددا به او تهمت زند، در این صورت اگر بگوید:

آنچه ...» شیخ صدوق رحمه الله [در ادامه] مانند متن حدیث گذشته را ذکر کرده است.

۱۳۳۴- ۴۶۵۸۲- (۲) اگر مردی، به مردی دیگر تهمت زند و تازیانه بخورد، مجددا به وی تهمت زند، در این صورت اگر بگوید: آنچه دربارهات گفته‌ام حقّ است، تازیانه نمی‌خورد ولی اگر او را به زنا متهم کند- پس از آن که تازیانه خورده- بر او حدّ، ثابت

است و اگر او را پیش از آن که تازیانه بخورد دوباره تهمت زند، جز یک حدّ بر او نیست.

۱۳۳۵- ۴۶۵۸۳- (۳) امام باقر علیه السلام فرمود: «هر که به مردی تهمت زند و حدّ بخورد، پس از آن به او بگوید: آنچه دربارهٔ تو گفتم جز حقّ نبود، بر او حدّ دوم ثابت نمی‌شود ولی اگر مجددا به او تهمت زند، حدّ می‌خورد».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۸۱۷

باب ۱۰ حکم کسی که بر گروهی افترا زند

۱۳۳۶- ۴۶۵۸۴- (۱) جمیل گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که بر گروهی به طور جمعی افترا بسته است، پرسیدم. حضرت فرمود: اگر همه با هم او را [نزد امام] بیاورند، یک حدّ می‌خورد ولی اگر جدا جدا او را بیاورند، برای هر یک از آنان یک حدّ به او زده می‌شود».

۱۳۳۷- ۴۶۵۸۵- (۲) محمد بن حمران گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که بر گروهی به طور جمعی افترا بسته است، پرسیدم. حضرت فرمود: اگر آنان همه با هم او را بیاورند، یک حدّ می‌خورد ولی اگر آنان تک تک او را بیاورند، برای هر فردی یک حدّ زده می‌شود».

۱۳۳۸- ۴۶۵۸۶- (۳) امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «هر کس که بر جماعتی افترا بندد- منظور حضرت این است که با یک جمله- و آنان او را با هم نزد حاکم ببرند، حاکم او را یک حدّ می‌زند ولی اگر جدا جدا او را ببرند، برای هر کس از آنان که او را بیاورند- چه یک نفر باشد، چه چند نفر- یک حدّ به او زده می‌شود و اگر به هر یک از اینان جداگانه تهمت زده شود، برای هر کدام حدّ زده می‌شود. همه با هم یا تک تک او را بیاورند».

۱۳۳۹- ۴۶۵۸۷- (۴) روایت شده است دربارهٔ مردی که به گروهی تهمت می‌زند. اگر او را تک تک آورند، برای هر یک از آنان یک حدّ زده می‌شود ولی اگر همه با هم او را آورند، یک حدّ زده می‌شود».

۱۳۴۰- ۴۶۵۸۸- (۵) حسن عطار گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: مردی به گروهی تهمت زده است. حضرت فرمود: با یک جمله؟ گفتم: آری. حضرت فرمود: یک حدّ می‌خورد ولی اگر جداگانه به هر کدام تهمت زده است، برای هر کدام یک حدّ زده می‌شود».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۸۱۹

۱۳۴۱- ۴۶۵۸۹- (۶) برید گوید: «امام باقر علیه السلام دربارهٔ مردی که گروهی را جمعا با یک جمله تهمت می‌زند به وی فرموده است که: اگر نام اینان را نبرد، تنها یک حدّ بر اوست ولی اگر نام برد، برای هر فردی یک حدّ بر اوست».

۱۳۴۲- ۴۶۵۹۰- (۷) اگر مردی با یک جمله به گروهی تهمت زند، بر او یک حدّ است- اگر نام‌شان را نبرده است.
ولی اگر نام‌شان را برده است، برای هر مردی که نام برده، یک حدّ بر اوست. این روایت را برید عجلی از امام باقر علیه السلام روایت کرده است.

۱۳۴۳- ۴۶۵۹۱- (۸) و روایت شده است که: «اگر آنان جداگانه او را بیاورند، برای هر مردی از آنان یک حدّ زده می‌شود و اگر او را همه با هم بیاورند، یک حدّ زده می‌شود».

۱۳۴۴- ۴۶۵۹۲- (۹) روایت شده است که: «اگر نام‌شان را برده است، برای هر مردی که نامش را برده، یک حدّ براوست ولی اگر نام‌شان را نبرده است، بر او یک حدّ است».

۱۳۴۵- ۴۶۵۹۳- (۱۰) و اگر با یک جمله به گروهی تهمت زند و نام‌شان را نبرد، بر او یک حدّ است. ولی اگر نام ببرد، برای هر

مردی که نامش را برده، یک حدّ بر اوست.

۱۳۴۶- ۴۶۵۹۴- (۱۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام دربارهٔ مردی که بر گروهی به‌طور جمعی افترا بسته است، حکم داد؛ پس او را یک حدّ زدند».

محمد بن الحسن [شیخ طوسی رحمه الله] در ارتباط با این روایت گوید: «اگر با یک جمله به همه تهمت زده، یک حدّ بر او واجب است ولی اگر با الفاظ گوناگون بر آنان افترا بسته، برای هر مردی از آنان یک حدّ جاری می‌شود» و امام صادق علیه السلام این را در روایت حسن عطار تفصیل داده است.

باب ۱۱ حکم شاهدهای چهارگانه که عدالت‌شان ثابت نشود و حکم شاهدهای سه‌گانه که شاهد چهارم در دادگاه حاضر نشود

اشاره

۱۳۴۷- ۴۶۵۹۵- (۱) امام صادق علیه السلام دربارهٔ چهار نفر که بر مردی به زنا شهادت دادند ولی عدالت‌شان تثبیت نشد، فرمود: «آنان حدّ می‌خورند».

ارجاعات

گذشت:

در بسیاری از روایات باب ده از ابواب حدّ زنا، روایتی که مناسب با بند دوم عنوان باب است.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۸۲۱

باب ۱۲ حکم شوهری که زنش را قذف کند یا بگوید که: «من تو را باکره نیافتم.»

اشاره

۱۳۴۸- ۴۶۵۹۶- (۱) امام باقر علیه السلام دربارهٔ مردی که به زنش گفت: ای زناکار، من با تو زنا کرده‌ام، فرمود: «بر مرد یک حدّ ثابت است؛ برای این که به زن تهمت زده است و اما گفتهٔ مرد که: من با تو زنا کرده‌ام، در آن حدّ نیست؛ مگر این که علیه خویش چهار بار به زنا نزد امام شهادت دهد».

۱۳۴۹- ۴۶۵۹۷- (۲) از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که به زنش گفت: ای زناکار و زن گفت: تو از من زناکارتری، سؤال شد. حضرت فرمود: «بر زن در رابطه با تهمتی که به مرد زده است، حدّ است ولی در ارتباط با اقراری که بر خویش کرده است، حدّی نمی‌خورد؛ مگر این که چهار بار این اقرار را نزد امام بکند».

۱۳۵۰- ۴۶۵۹۸- (۳) و آن زمان که مرد به زنش تهمت زند، زن را لعان می‌کند و این دو را از هم جدا می‌کنند و زن بر مرد برای همیشه حرام می‌شود.

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب یک از ابواب لعان و باب دو و باب سه و باب شش، چیزی که مناسب این باب است.

و در روایت یک از باب شانزده، این گفته که: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که به زنش تهمت زد، آن‌گاه هر دو ملاعنه کردند، سپس مرد زن را پس از آن که از هم جدا شده بودند به زنا متهم کرد، پرسیدم که: آیا بر مرد حدّ است؟ حضرت فرمود: آری، بر او حدّ است».

باب ۱۳ حکم مردی که فرزند و مادرش را قذف کند و حکم فرزندی که پدرش را قذف کند

۱۳۵۱- ۴۶۵۹۹- (۱) محمد بن مسلم گوید: «از امام باقر علیه السلام دربارهٔ مردی که فرزندش را به زنا متهم کند، پرسیدم.

حضرت فرمود: اگر فرزندش را بکشد، در برابر فرزند کشته نمی‌شود و اگر به او تهمت زند، برای فرزند تازیانه می‌خورد. پرسیدم: اگر پدر به مادر فرزند تهمت زند؟ حضرت فرمود: اگر به مادر تهمت زند و فرزند را از خود نداند، با هم ملاعنه می‌کنند و آن فرزند را که از خود ندانسته، فرزند او نیست و بین مرد و زن جدایی انداخته می‌شود و زن برای مرد هرگز حلال نمی‌شود. حضرت فرمود:

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۸۲۳

و اگر در حالی که مادر پسر زنده است به پسر بگوید: ای پسر مادر زناکار و فرزند زن را از خود نفی نکند، به خاطر زن حدّ می‌خورد و این دو از هم جدا نمی‌شوند. حضرت فرمود: و اگر در حالی که مادر پسر مرده است به پسر بگوید: ای پسر مادر زناکار و آن مادر جز همین فرزندی که از این مرد است، دیگری را ندارد که حقّ مادر را بگیرد، در این صورت حدّ بر مرد اجرا نمی‌شود؛ چرا که حقّ حدّ به فرزند این مرد از آن مادر منتقل شده است. ولی اگر آن مادر، فرزندی از غیر این مرد داشته باشد، او ولیّ مادر خواهد بود و مرد به خاطر آن فرزند تازیانه می‌خورد و اگر آن مادر، فرزندی از غیر این مرد ندارد اما خویشاوندانی دارد که عهده‌دار گرفتن حدّ می‌شوند، این مرد به خاطر آنان تازیانه می‌خورد».

۱۳۵۲- ۴۶۶۰۰- (۲) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «اگر پدر به فرزندش تهمت زند، تازیانه نمی‌خورد ولی اگر فرزند به پدرش تهمت زند، تازیانه می‌خورد».

۱۳۵۳- ۴۶۶۰۱- (۳) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «اگر فرزند به پدرش تهمت زند، حدّ می‌خورد ولی پدر اگر به فرزندش تهمت زند، حدّ نمی‌خورد».

باب ۱۴ چگونگی اجرای حدّ قاذف

اشاره

۱۳۵۴- ۴۶۶۰۲- (۱) سماعهٔ بن مهران گوید: «از او [/ امام صادق علیه السلام] دربارهٔ مردی که افترا می‌زند، پرسیدم که: شایسته است چگونه امام او را بزند؟ حضرت فرمود: میان دو نوع تازیانه [سبک و شدید] زده می‌شود».

۱۳۵۵- ۴۶۶۰۳- (۲) امام کاظم علیه السلام فرمود: «افترا زننده بین دو گونه زدن [نرم و سخت] زده می‌شود و بر تمام بدنش زده می‌شود».

۱۳۵۶- ۴۶۶۰۴- (۳) اسحاق بن عمار گوید: «از امام کاظم علیه السلام دربارهٔ افترا زننده پرسیدم. حضرت فرمود: میان دو زدن

[سبک و شدید] زده می‌شود و بر همهٔ بدنش زده می‌شود».

۱۳۵۷- ۴۶۶۰۵- (۴) امام کاظم علیه السلام فرمود: «افترا زننده بین دو گونه زده می‌شود و همهٔ بدنش از روی لباس زده می‌شود».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۸۲۵

۱۳۵۸- ۴۶۶۰۶- (۵) امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «در حدّ افترا زننده هشتاد تازیانه است؛ آن گونه که خداوند متعال گوید و تازیانهٔ زناکار، شدیدتر از تازیانهٔ افترا زننده و تازیانهٔ افترا زننده، شدیدتر از تازیانهٔ شرابخوار و تازیانهٔ شرابخوار، شدیدتر از تازیانهٔ تعزیر است».

۱۳۵۹- ۴۶۶۰۷- (۶) امام صادق علیه السلام بیان داشت: «امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور داد که چیزی از لباس افترا زننده، جز عبا کنده نشود».

۱۳۶۰- ۴۶۶۰۸- (۷) امیرالمؤمنین علی علیه السلام بیان داشت: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از لباس افترا زننده جز عبا چیزی کنده نمی‌شود».

ارجاعات

گذشت:

در باب هفده از ابواب حدّ زنا، روایتی که بر کیفیت تازیانه زدن افترا زننده دلالت دارد.

باب ۱۵ حکم مردی که به همسرش قذف و پس از آن خویش را تکذیب کند

اشاره

۱۳۶۱- ۴۶۶۰۹- (۱) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «و آن زمان که مرد به همسرش افترا زند پس از آن خود را تکذیب کند، حدّ می‌خورد و زن، همسر وی خواهد بود ولی اگر خویش را تکذیب نکند، زن با وی لعان می‌کند و از هم جدا می‌شوند».

۱۳۶۲- ۴۶۶۱۰- (۲) اگر مردی به همسرش افترا زند و زن را لعان کند، از هم جدا می‌شوند و تا ابد زن برای مرد حلال نمی‌شود. ولی اگر خویش را تکذیب کند- پیش از آن که با زن لعان کند- حدّ می‌خورد ولی از هم جدا نمی‌شوند و فرزند، فرزند او خواهد بود.

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب هیجده از ابواب احکام عمومی حدود، روایتی که مناسب با این باب است.

باب ۱۶ حکم قذف مشرک بر مسلمان و عکس آن و قذف دیوانه

اشاره

۱۳۶۳- ۴۶۶۱۱- (۱) امام باقر یا امام صادق علیه السلام فرمود: «به هرکس که بر مسلمانی افترا بندد، هشتاد تازیانه زده می‌شود- چه یهودی باشد یا مسیحی یا برده».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۸۲۷

۱۳۶۴- ۴۶۶۱۲- (۲) عباد بن صهیب گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مسیحی‌ای که به مسلمانی افترا زده است و به او گفته: ای زناکار، پرسیدم. حضرت فرمود: هشتاد تازیانه برای حقّ مسلمان و هشتاد تازیانه به استثنای یک تازیانه برای حرمت اسلام می‌خورد و سرش تراشیده می‌شود و او را در میان هم‌کیشانش می‌گردانند تا دیگران بترسند و چنین نکنند».

۱۳۶۵- ۴۶۶۱۳- (۳) امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «اگر مشرکی بر مسلمانی افترا زند، حدّ می‌خورد سر و ریشش تراشیده می‌شود و او را در میان هم‌کیشانش می‌گردانند و کیفر می‌بینند، تا پندی برای دیگر مشرکان باشد».

۱۳۶۶- ۴۶۶۱۴- (۴) پدرم گوید: «یهودی و مسیحی و مجوسی، هر زمان که بر مسلمانی افترا زنند، حدّ بر آنان ثابت است».

۱۳۶۷- ۴۶۶۱۵- (۵) سماعه گوید: «از او [/ امام صادق علیه السلام] دربارهٔ یهودی و مسیحی‌ای که به رفیق خود افترا می‌زند- کیشی، کیشی دیگر را- و نیز مجوسی‌ای که بر مسلمانی افترا می‌زند، پرسیدم. حضرت فرمود: حدّ می‌خورد».

متن حدیث در تهذیب. یونس گوید: «از او پرسیدم ...» و مانند روایت قبلی را ذکر کرده است؛ تنها گفته است: «صاحب یک کیش بر کیش دیگر».

۱۳۶۸- ۴۶۶۱۶- (۶) اگر کافر ذمّی بر مسلمان افترا بندد، دو حدّ می‌خورد؛ حدّی برای افترا و حدّ دیگری برای حرمت اسلام. ولی اگر مرد مسلمان بر کافر ذمّی افترا زند، تازیانه نمی‌خورد.

۱۳۶۹- ۴۶۶۱۷- (۷) امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «اگر مسلمانی بر زن مشرکی که شوهرش یا پسرش مسلمان است افترا زند یا بر مرد مشرکی که فرزند مسلمان دارد، افترا زند و مسلمان در طلب اجرای حدّ برخیزد، افترا زننده، حدّ افترا می‌خورد».

۱۳۷۰- ۴۶۶۱۸- (۸) اسماعیل بن فضل گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ افترا بر اهل ذمّه و اهل کتاب پرسیدم که: آیا مسلمان با افترا بر آنان تازیانه می‌خورد؟ حضرت فرمود: نه؛ ولی تعزیر می‌شود».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۸۲۹

۱۳۷۱- ۴۶۶۱۹- (۹) امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «اگر برخی از اهل کتاب، برخی دیگر را قذف کند، قذف کننده به خاطر قذف شده حدّ می‌خورد. منظور صورتی است که این شکایت را نزد امام ببرد- چه از اهل مذهبش باشد یا از دیگر مشرکان و حضرت فرمود: حدود بر اهل هر دینی برای آنچه حلال بشمرند [و حرام باشد] اجرا می‌شود».

۱۳۷۲- ۴۶۶۲۰- (۱۰) ابوبکر حضرمی گوید: «به امام باقر علیه السلام گفتم: فدایت شوم! شما دربارهٔ مردی که بعضی از عرب جاهل را قذف کند، چه می‌گویید؟ حضرت فرمود: حدّ می‌خورد. [چون] این [افترا] بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد می‌شود».

۱۳۷۳- ۴۶۶۲۱- (۱۱) ابوبکر حضرمی گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که بر مردی از عرب جاهلی افترا بندد، پرسیدم. حضرت فرمود: حدّ بر او زده می‌شود. پرسیدم: حدّ می‌خورد؟ حضرت فرمود: آری. [چون] این [افترا] بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد می‌شود».

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب بیست و سه از ابواب جهاد با نفس، روایتی که بر این باب دلالت دارد.

و در روایات باب ده از ابواب احکام عمومی حدود، روایتی که مناسب با این باب است.

و همچنین در روایات باب یازده و نیز در روایت سی و پنج از باب یکم حدّ قاذف از ابواب حدّ قذف، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «حدّ یهودی و مسیحی و برده در شراب و افترا یکی است» و دیگر روایات باب را بنگر؛ چرا که مناسبت با مقام دارد.

و در روایات باب پنجم، روایتی که مناسب باب است؛ مراجعه کنید.

باب ۱۷ حکم تقاذف دو نفر

۱۳۷۴ – ۴۶۶۲۲- (۱) عبدالله بن سنان گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ دو مردی که هر کدام بر دیگری افترا بسته است، پرسیدم. حضرت فرمود: از هر دو، حدّ برداشته می‌شود و هردو تعزیر می‌شوند».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۸۳۱

۱۳۷۵ – ۴۶۶۲۳- (۲) ابو ولّاد حنّاط گوید: «شنیدم امام صادق علیه السلام می‌فرمود: دو نفر را نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند که هر کدام از آنان رفیقش را به زنا در حسب و نسب قذف کرده بود. حضرت حدّ را از هر دو بازداشت و هر دو را تعزیر کرد».

همین روایت در من لا یحضره الفقیه. از ابو ولّاد حنّاط روایت شده که: «امام صادق علیه السلام فرمود: نزد امیرالمؤمنین علیه السلام .. و مانند روایت قبلی را ذکر کرده است؛ تنها گفته: «به زنا» را انداخته است».

و ظاهرا صحیح همان است که در من لا یحضره الفقیه نقل شده است؛ نه آنچه در تهذیب و کافی است.

۱۳۷۶- ۴۶۶۲۴- (۳) از امام جعفر صادق علیه السلام دربارهٔ دو مردی که هر کدام رفیقش را قذف می‌کند، سؤال شد.

حضرت فرمود: «دو مرد را که هر کدام از آنان رفیقش را قذف کرده بود، نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند.

حضرت از هر دو، حدّ را منع و هر دو را با هم تعزیر کرد».

۱۳۷۷- ۴۶۶۲۵- (۴) و آن زمان که دو نفر یکدیگر را قذف کنند، تازیانه می‌خورند.

باب ۱۸ حکم سبّ [دشنام]

اشاره

۱۳۷۸- ۴۶۶۲۶- (۱) عبدالرحمن بن ابی عبدالله گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که مردی را دشنام داده- بی‌آن‌که با قذفی به او کنایه زند- پرسیدم: آیا تازیانه زده می‌شود؟ حضرت فرمود: بر او تعزیر است».

۱۳۷۹ – ۴۶۶۲۷- (۲) امام باقر علیه السلام فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام در مورد هجو کردن در شعر، حکم داد که تعزیر ثابت است».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۸۳۳

۱۳۸۰ – ۴۶۶۲۸- (۳) امام باقر علیه السلام فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام پیوسته در مورد هجو کردن در شعر، تعزیر می‌کرد و حدّ نمی‌زد؛ مگر در افترای صریح به این شکل که بگوید: ای زناکار یا ای پسر زن زناکار یا تو برای پدرت نیستی».

۱۳۸۱- ۴۶۶۲۹- (۴) امام صادق علیه السلام از پدرشان روایت کرده‌اند که: «امیرالمؤمنین علیه السلام در کنایه زدن حدّ نمی‌زد تا آن که افترای صریح کند؛ مانند: ای زناکار یا ای پسر مادر زناکار یا تو برای پدرت نیستی».

۱۳۸۲- ۴۶۶۳۰- (۵) در روایت وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام است که: «حضرت رسول فرمود: ای علی، بر

زناکار مهر نیست و در کنایه زدن، حدّ نیست و در حدّ، شفاعت و وساطت نیست».

۱۳۸۳- ۴۶۶۳۱- (۶) ابوحنیفه گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که به دیگری گفت: ای فاسق، پرسیدم. حضرت فرمود: حدّی بر وی نیست و تعزیر می‌شود».

۱۳۸۴- ۴۶۶۳۲- (۷) امیرالمؤمنین علی علیه السلام دربارهٔ مردی که به مردی دشنام می‌دهد یا از روی کنایه او را قذف می کند، مثل این که به او می گوید: ای خوک، یا ای خر یا ای فاسق یا ای فاجر یا ای پلید یا مشابه این؛ یا در کنایه زدن می گوید: تو [در خواب] با مادرت یا با خواهرت محتلم شده‌ای یا مشابه این، حضرت فرمود: «در همهٔ اینها ادب کردن است و او را به حدّ نمی‌رساند».

۱۳۸۵- ۴۶۶۳۳- (۸) امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر مردی به مرد دیگری بگوید: تو پلیدی و تو خوکی، در این حدّ نیست ولی در آن پند دادن و مقداری کیفر است».

۱۳۸۶- ۴۶۶۳۴- (۹) امام صادق علیه السلام فرمود: «امیرالمؤمنین علی علیه السلام دربارهٔ مردی که دیگری را فرزند دیوانه خوانده بود و آن دیگری نیز به وی گفته بود: تو فرزند دیوانه‌ای، قضاوت کرد و دستور داد که اولی رفیقش را بیست تازیانه بزنند و به او فرمود: بدان که او نیز مشابه همین بیست تازیانه را استحقاق دارد و چون او را تازیانه زد، تازیانه را به آن کس که تازیانه خورده بود، داد. او هم بیست تازیانه زد و این به عنوان کیفری بود تا این دو را باز دارد».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۸۳۵

۱۳۸۷- ۴۶۶۳۵- (۱۰) امام جعفر صادق علیه السلام از پدرشان دربارهٔ مردی که به مردی بگوید: ای شرابخوار، ای خورندهٔ خوک، روایت کرده که فرمود: «حدّی بر او نیست ولی چند تازیانه زده می‌شود».

۱۳۸۸- ۴۶۶۳۶- (۱۱) امیرالمؤمنین علی علیه السلام دربارهٔ مردی که به مردی می گوید: ای خورندهٔ گوشت خوک و ای شرابخوار، فرمود: «بر او تعزیر است، نه حدّ».

۱۳۸۹- ۴۶۶۳۷- (۱۲) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «هر کس که به برادر مسلمانش بگوید: ای پسر مسیحی یا ای پسر مجوسی یا تو مرد بدی هستی و پدر و مادرش هر دو مجوسی یا مسیحی باشند، او را برای عزت اسلام بزنید».

۱۳۹۰- ۴۶۶۳۸- (۱۳) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر مردی به مردی بگوید: ای یهودی، او را بیست تازیانه بزنید و اگر بگوید: ای زن صفت، او را بیست تازیانه بزنید».

۱۳۹۱- ۴۶۶۳۹- (۱۴) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «هر کس که به برادر مسلمانش بگوید: ای فاجر، ای کافر یا ای پلید یا ای فاسق یا ای منافق یا ای خر، او را سی و نه تازیانه بزنید».

۱۳۹۲- ۴۶۶۴۰- (۱۵) امیرالمؤمنین علی علیه السلام دربارهٔ مردی که به مرد دیگری می گوید: ای خوک یا ای خر، فرمود: «بر او تعزیر است».

۱۳۹۳- ۴۶۶۴۱- (۱۶) مردی را که به مردی گفت: ای کسی که مالک مادرش است، نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. حضرت او را تعزیر کرد و حدّ بر او نزد.

۱۳۹۴- ۴۶۶۴۲- (۱۷) مردی را که به مردی گفت تو به حرام با همسرت آمیزش می کنی، نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. حضرت او را تعزیر کرد و حدّ بر او جاری نکرد.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۸۳۷

۱۳۹۵- ۴۶۶۴۳- (۱۸) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «هر کس مردی را از پدرش نفی کند، حدّ قذف کننده را می‌خورد و اگر او را از نسب قبیله‌اش نفی کند، تأدیب می‌شود».

۱۳۹۶- ۴۶۶۴۴- (۱۹) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «هر کس به رفیقش بگوید: پدر برای تو نیست و مادر برای تو نیست،

مقداری صدقه بدهد و هر کس که بگوید: نه؛ به پدرم سوگند! باید بگوید: گواهی می‌دهم که جز خدا، خدایی نیست؛ چرا که این جمله، کفارهٔ گفتهٔ اوست».

۱۳۹۷ – ۴۶۶۴۵– (۲۰) رسول خـدا صـلی الله علیه و آله فرمود: «هر مردی که به برادرش بگوید: ای کافر، با این گفته یکی از آن دو کافر خواهد بود».

ارجاعات

گذشت:

در باب بیست و دوم از ابواب جهاد با نفس، روایتی که مناسب با این مقام است.

می‌آید:

در باب بیست و دوم از ابواب حدّ قذف، روایتی که مناسب با این باب است.

باب ۱۹ حقّ مقذوف در بخشیدن قاذف

اشاره

۱۳۹۸ – ۴۶۶۴۶– (۱) محمـد بن مسـلم گویـد: «از امـام [/ بـاقر علیه السـلام] دربارهٔ مردی که همسرش را قـذف می‌کنـد، پرسـیدم. حضـرت فرمود: تازیانه می‌خورد. گفتم: نظر شـما چیست اگر همسـرش او را عفو کنـد؟ حضـرت فرمود: نه [عفو نکنـد] و پسـندیده نیست».

محمد بن الحسن [/ شیخ طوسی رحمه الله] در تهذیب گوید: «این روایت هیچ منافاتی با روایت سماعه که مشتمل بر جواز عفو بود، نـدارد؛ چون این روایت حمـل می‌شود به صورتی که زن حقّ عفو نـدارد، پس از آن که جریـان را پیش حـاکم برد و حـاکم از این قذف مطلع شده است، تنها عفو حقّ زن است– پیش از این– آن گونه که در آینده به خواست خدا توضیح می‌دهیم».

۱۳۹۹ – ۴۶۶۴۷– (۲) اگر مردی همسرش را قذف کند، همسرش نمی‌تواند او را عفو کند.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۸۳۹

۱۴۰۰ – ۴۶۶۴۸– (۳) سـماعهٔ بن مهران گوید: «از امام صادق علیه السـلام دربارهٔ مردی که به مردی تهمت زده است و آن مرد او را عفو کرد ولی پس از آن می‌خواهد او را تازیانه بزند، پرسیدم. حضرت فرمود: پس از عفو، دیگر حقّ تازیانه زدن ندارد».

۱۴۰۱ – ۴۶۶۴۹– (۴) امام کاظم علیه السلام در روایتی فرمود: «کسی که از تهمت زننده عفو کرده، حقّ رجوع به حدّ را ندارد».

ارجاعات

گذشت:

در باب چهارده از ابواب احکام عمومی حدود، روایتی که تهمت زده شده می‌تواند از حقّ خودش و حقّ کسی که ولیّ اوست، عفو کند.

و در روایت دوازده از همین بـاب، این گفته که: «مردی دیگری را به زنـا متهم می‌کنـد. آن شـخص او را عفو و حلال می‌کنـد ولی

بعد نظرش تغییر می‌کند و می‌خواهد او را نزد قاضی ببرد و تازیانه بزند.

حضرت فرمود: پس از عفو، دیگر حدّی ندارد ... ملاحظه کنید».

و در روایت بیست و هشتم از باب یکم از ابواب حدّ قاذف، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «اگر آزادی، بنده‌ای را قذف کند و مادر آن بنده مسلمان و در دارالهجره باشد و حقّ خودش را طلب کند، آن آزاد تازیانه می‌خورد ولی اگر طلب نکند، چیزی بر آزاد نیست».

می‌آید:

در باب بعدی مناسب این باب، ملاحظه کنید.

باب ۲۰ عدم سقوط حدّ قذف، با عفو بعضی از وارثان

اشاره

۱۴۰۲- ۴۶۶۵۰- (۱) عمار ساباطی گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: اگر مردی به مردی بگوید: ای پسر زن بد کاره؛ و منظورش زناست و آن کس که قذف شده، برادری تنی دارد و یکی از این دو، از قذف کننده گذشت کرده ولی دیگری می‌خواهد وی را نزد حاکم ببرد و او را تازیانه بزند، آیا می‌تواند چنین کند؟ حضرت فرمود: آیا مادر او و همان مادر کسی نیست که عفو کرده است؟ گفتم: آری. آن‌گاه حضرت فرمود: عفو در اختیار هر دو این‌هاست. اگر مادرشان مرده است، اختیار عفو با هر دو است ولی اگر مادر زنده است، اختیار عفو با مادر است».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۸۴۱

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب بیست و سوم از ابواب احکام عمومی حدود، این گفته که: «مردی، مردی را قذف کرد و مرد قذف شده دو برادر دارد. اگر یکی از آن عفو کند، دیگری می‌تواند که حقّ خویش را طلب کند؛ چرا که آن مادر، مادر هر دو این‌هاست و عفو برای هر دو است.

و در باب پیشین، روایاتی که مناسب این باب است.

باب ۲۱ حکم کسی که به نسب فرزندی اقرار و سپس آن را انکار کند

اشاره

۱۴۰۳- ۴۶۶۵۱- (۱) امام صادق علیه السلام بیان داشت: «امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: هر کس که به فرزندی اقرار کند [/ او را بپذیرد] سپس او را نفی کند [/ او را فرزند خود نداند] حدّ می‌خورد و فرزند از اوست».

۱۴۰۴- ۴۶۶۵۲- (۲) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «اگر به فرزندش اعتراف کند پس از آن او را از خود نداند، حدّ بر او

جاری می‌شود و پرداخت مهر بر او واجب است».

۱۴۰۵- ۴۶۶۵۳- (۳) علاء بن فضیل گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: مردی فرزندش را از خود نداند، در حالی که قبلا بدان اعتراف داشته است. حضرت فرمود: اگر فرزند از مادر آزادی است، پنجاه تازیانه یعنی حدّ برده را می‌خورد ولی اگر از کنیزی است، چیزی بر او نیست».

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب هیجده از ابواب احکام اولاد، روایتی که مناسب این باب است؛ مراجعه کنید.

باب ۲۲ حکم کسی که به دیگری بگوید: با مادرت محتلم شدم

اشاره

۱۴۰۶- ۴۶۶۵۴- (۱) سماعه گوید: « [امام صادق علیه السلام] فرمود: مردی در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام به مردی گفت: من با مادرت محتلم شدم. آن مرد وی را نزد امیرالمؤمنین علیه السلام برد و گفت: این بر مادرم افترا بسته است.

حضرت به او فرمود: چه چیزی به تو گفته است؟ او گفت: گفته است که با مادرم محتلم شده است.

امیرالمؤمنین علیه السلام به او گفت: عدالت این است اگر بخواهی او را در برابر خورشید برایت ایستاده نگه می‌دارم، تو سایه او را تازیانه بزن؛ چرا که خواب مثل سایه است ولی او را خواهیم زد تا دیگر بار مسلمانان را آزار ندهد» و در روایت دیگری است که: «او را [به شکلی] دردآور زد».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۸۴۳

۱۴۰۷- ۴۶۶۵۵- (۲) امام صادق علیه السلام فرمود: «مردی، مردی را در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام دید و گفت: این بر من افترا بسته است. حضرت فرمود: چه چیزی به تو گفته است؟ او گفت: گفته است با مادر دیگری «۱» محتلم شده است. حضرت فرمود: عدالت این است که اگر بخواهی، سایه‌اش را تازیانه بزنی؛ چرا که خواب مثل سایه است. ولی ما او را [به شکلی] دردآور می‌زنیم تا آن که مسلمانان را آزار ندهد. آن‌گاه حضرت او را [به شکلی] دردآور زد».

۱۴۰۸- ۴۶۶۵۶- (۳) روایت شده است که: «مردی به دیگری گفت: دیشب در خواب با مادرت محتلم شدم. آن شخص علیه گوینده به امیرالمؤمنین علیه السلام شکایت برد و خواست تا حدّ بر وی جاری شود.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: اگر بخواهی، سایه‌اش را می‌توانی بزنی ولی من او را خوب ادب می‌کنم تا بعدا مجددا مسلمانان را آزار ندهد. سپس حضرت او را به عنوان تعزیر دردآور زد».

۱۴۰۹- ۴۶۶۵۷- (۴) روایت شده است که: «مردی، مردی را نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آورد و گفت: ای امیرالمؤمنین، این گفته است که با مادرم محتلم شده است. حضرت فرمود: خواب به منزلهٔ سایه است؛ اگر بخواهی برایت سایه‌اش را می‌زنم. سپس امام علیه السلام فرمود: ولی من او را ادب می‌کنم تا مجددا مسلمانان را آزار ندهد».

۱۴۱۰- ۴۶۶۵۸- (۵) روایت شده است که: «امیرالمؤمنین علیه السلام فردی را که به دیگری گفته بود: من با مادرت دیشب محتلم شدم، تعزیر کرد».

۱۴۱۱ - ۴۶۶۵۹- (۶) امام جعفر صادق علیه السلام از پدرشان علیه السلام از جدّشان علیه السلام روایت کرده‌اند که: «مردی نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و گفت: دیشب در خواب دیدم که گویا با مادرم آمیزش می کنم. امام فرمود:
امیرالمؤمنین علیه السلام او را در برابر خورشید نگاه داشت و فرمود: سایه‌اش را با شمشیر بزنید. سپس فرمود:
این حدّ تو بود».

ارجاعات

گذشت:

در روایت هفت از باب هیجده، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «یا در شکل کنایه بگوید من با مادرت یا خواهرت محتلم شدم یا مانند آن، در همهٔ اینها ادب کردن است ولی به حدّ نرساند».

---

(۱). این تعبیر از آن روست که از دو مرد در روایت یاد می‌شود. یک مرد به مرد دیگر افترا می‌زند، افترا زننده می گوید با مادر آن مرد (مرد دیگر) در خواب آمیزش کرده و محتلم شده است.
منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۸۴۵

باب ۲۳ حکم وجوب قتل ناصبی و دشنام دهندهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله یا امامان یا سایر پیامبران صلی الله علیه و آله ...

اشاره

۱۴۱۲ - ۴۶۶۶۰- (۱) حسن بن علی الوشّاء گوید: «از امام رضا علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: مردی در زمان امام جعفر صادق علیه السلام رسول خدا صلی الله علیه و آله را دشنام داد. او را نزد والی مدینه آوردند. مردم همه جمع شدند. امام صادق علیه السلام هم در حالی که تازه از مریضی بهبودی یافته بود و بر تنش عبایی گل رنگ بود، نزد عامل مدینه آمد. او امام را در صدر مجلس جای داد و از امام برای تکیه زدن [بر مسند خودش] اجازه گرفت و به حاضران گفت: نظر شما چیست؟ عبدالله بن حسن و حسن بن زید و دیگران به او گفتند:
نظر ما این است که زبانش بریده شود. عامل مدینه توجهی به ربیعهٔ الرای و یاران وی کرد و گفت:
نظر شما چیست؟ او گفت: ادب می‌شود. امام صادق علیه السلام به او فرمود: سبحان الله! بین رسول خدا و یارانش فرقی نیست؟»
۱۴۱۳ - ۴۶۶۶۱- (۲) علی بن جعفر گوید: «برادرم امام موسی کاظم علیه السلام فرمود: من بالای سر پدرم ایستاده بودم که فرستادهٔ زیاد بن عبیدالله حارثی- والی مدینه- نزد ایشان آمد و گفت: امیر مدینه می گوید که شما نزد وی بروید. پدرم عذری آورد. فرستاده مجددا نزد پدرم آمد و به ایشان گفت: دستور داده‌ام که درِ کاخ را برای‌شان باز کنند؛ چرا که این در، نزدیک‌تر است. امام کاظم علیه السلام فرمود: پدرم برخاست و بر من تکیه کرد و بر والی مدینه وارد شدند؛ در حالی که والی همهٔ فقیهان مدینه را جمع کرده بود و در جلویش نامه‌ای بود که در آن نامه شهادت داده بودند که مردی از اهالی وادی القری از پیامبر صلی الله علیه و آله به بد یاد کرده است. والی مدینه به پدرم گفت: ای ابا عبدالله، به این نامه نگاه کنید. حضرت فرمود: ببینم اینان چه می گویند؟ والی مدینه متوجه فقیهان شد و گفت: شما چه گفتید؟ گفتند: گفتیم تأدیب می‌شود، زده می‌شود، تعزیر و زندانی می‌شود. امام کاظم علیه السلام بیان داشت: پدرم به آنان فرمود: نظر شما چیست؟ اگر از یکی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله این گونه که دربارهٔ

پیامبر صلی الله علیه و آله گفته، یاد کرده بود چه حکمی داشت؟ گفتند:

همین حکم را داشت. پدرم فرمود: سبحان الله! بین پیامبر صلی الله علیه و آله و یکی از یارانش تفاوتی نیست.

والی مدینه گفت: ای ابا عبدالله، اگر اینان منظور ما بودند، ما کس پی شما نمی‌فرستادیم. امام صادق علیه السلام فرمود: پدرم به من خبر داد که: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مردم نسبت به من رویهٔ یکسانی دارند.

هر کس که شنید کسی مرا به بد یاد می‌کند، بر او واجب است که دشنام دهندهٔ مرا بکشد و بر حاکم نیز واجب است که اگر کسی را که از من بدگویی می‌کند نزد او بردند، او را بکشد. زیاد بن عبید الله (والی مدینه) گفت: این مرد را بیرون ببرید و او را به حکم امام صادق علیه السلام بکشید».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۸۴۷

۱۴۱۴- ۴۶۶۶۲- (۳) محمد بن مسلم گوید: «امام باقر علیه السلام فرمود: مردی از هذیل، پیوسته رسول خدا صلی الله علیه و آله را دشنام می‌داد. این خبر به پیامبر صلی الله علیه و آله رسید. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: چه کسی به حساب این شخص می‌رسد؟ دو نفر از انصار برخاستند و گفتند: ما ای رسول خدا. آن دو به راه افتادند تا به منطقهٔ عربه رسیدند. دربارهٔ آن مرد پرسیدند. او به سوی گوسفندانش می‌رفت. این دو نفر در حالی که آن مرد از خانواده جدا شده بود و هنوز به گوسفندانش نرسیده بود به او رسیدند. به او سلام ندادند. او گفت: شما دو نفر کیستید و اسم شما چیست؟ این دو به او گفتند: تو فلان کس پسر فلان کس هستی؟ گفت: آری. آن دو از اسب پیاده شدند و گردن آن مرد را زدند. محمد بن مسلم گوید: از امام باقر علیه السلام پرسیدم: نظر شما چیست؟

اگر مردی امروز نیز پیامبر صلی الله علیه و آله را دشنام دهد، آیا کشته می‌شود؟ حضرت فرمود: اگر برخویش نمی‌ترسی، او را بکش».

۱۴۱۵ – ۴۶۶۶۳- (۴) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس به پیامبری دشنام دهد، کشته می‌شود و هر کس که یار پیامبری را دشنام دهد، تازیانه می‌خورد».

۱۴۱۶ – ۴۶۶۶۴- (۵) امام باقر علیه السلام فرمود: «هر کس پیامبر صلی الله علیه و آله را دشنام دهد، باید کشته شود و توبه داده نمی‌شود.

[توبهٔ او پذیرفته نیست]».

۱۴۱۷- ۴۶۶۶۵- (۶) امام صادق جعفر بن محمد علیه السلام فرمود: «هر کس که از پیامبر صلی الله علیه و آله بد گویی کند، کسی که به او نزدیک‌تر است او را بکشد و اگر او نکشت، نفر بعدی که نزدیک‌تر است و همین طور. از امام سؤال شد: آیا پیش از آن که او را نزد والی ببرند؟ حضرت فرمود: آری. این کار را مسلمانان- اگر ایمن از والیان بر خویش باشند- می کنند».

۱۴۱۸- ۴۶۶۶۶- (۷) امیرالمؤمنین علی علیه السلام به رفاعه نوشت: «کسی که عیبجویی از پیامبری کرد، به او مهلت مده».

۱۴۱۹ – ۴۶۶۶۷- (۸) روایت شده که: «هر کس سرور [ما]، حضرت محمد صلی الله علیه و آله یا یکی از اهل بیت پاکش علیهم السلام را به بدی یا به گونه‌ای که شایستهٔ آنان نیست یا به طعن و کنایه یاد کند، واجب است کشته شود».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۸۴۹

۱۴۲۰ – ۴۶۶۶۸- (۹) مطر بن ارقم گوید: «شنیدم امام صادق علیه السلام می‌فرمود: والی عبدالعزیز بن عمر، کس نزد من فرستاد. من نزد وی رفتم. در جلوی او دو مرد بود که یکی از آن دو از رفیقش بد گویی کرده و صورت وی را خراش داده بود. والی پرسید: ای ابوعبدالله، نظر شما دربارهٔ این دو مرد چیست؟ پرسیدم: این دو چه گفته‌اند؟ والی گفت: یکی از این دو گفته است: رسول خدا صلی الله علیه و آله فضیلتی بر بنی امیه در حسب و شرافت ندارد و دیگری گفته است: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر همهٔ مردم

در هر زمـان فضـیلت و برتری دارد و آن که رسول خـدا صـلی الله علیه و آله را یـاری می‌کرده، خشم کرده و با صورت دیگری آن کرده که می‌بینی. آیـا بر او چیزی هست؟ من به او گفتم: من گمـان دارم که تو از کسانی که در اطرافت هسـتند، پرسـیده‌ای و آنان نیز به تو گفته‌انـد. والی گفت: تو را سوگند می‌دهم که بگویی. به او گفتم: شایسـته است کسـی که گفته است در فضـیلت و برتری کسی مانند رسول خداست، کشته شود و زنده گذاشته نشود. امام فرمود:

والی گفت: آیـا مگر حسب یکی نیست؟ گفتم: حسب که نسب نیست. آیا نمی‌بینی اگر تو به مردی از این نوع مردم مهمان شوی و از تو پـذیرایی کند و به او بگویی که این حسب و شـرف است، درست است؟ والی پرسـید: آیا نسب یکی نیست؟ گفتم: اگر نسـب این دو، تا آدم علیه السـلام برود، نسب یکی است. در نسب رسول خدا صلی الله علیه و آله شرك و ستم آمیخته نشده است. پس از آن، والی دستور داد و او کشته شد».

۱۴۲۱– ۴۶۶۶۹– (۱۰) هشام بن سالم گوید: «به امام صادق علیه السـلام گفتم: نظر شما دربارهٔ مردی که به امیرالمؤمنین علیه السلام بسیار دشـنام می‌دهـد، چیست؟ هشـام گویـد: حضـرت به من فرمود: به خـدا سوگنـد! اگر تو این مساله را به هر بی‌گناهی نکشانی، خونش حلال است. هشام گوید: پرسیدم: نظر شما دربارهٔ مردی که ما را آزار می‌دهد، چیست؟ هشام گوید: حضرت فرمود: دربارهٔ چه؟ گفتم: دربارهٔ شـما ما را با یاد کرد از شـما آزار می‌دهد. هشام گوید: حضرت فرمود: آیا بهره‌ای در ارتباط با امیرالمؤمنین علیه السلام دارد؟ به امام گفتم: او چنین می‌گوید و اظهار می‌کند. حضرت فرمود: متعرّض او مشو».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۸۵۱

۱۴۲۲ – ۴۶۶۷۰– (۱۱) هشـام بن سـالم گویـد: «به امـام صـادق علیه السـلام گفتم: نظر شـما دربارهٔ مردی که امیرالمؤمنین علی علیه السلام را دشنام می‌دهد، چیست؟ حضرت فرمود: به خدا سوگند! اگر به بی‌گناه نکشد، خونش حلال است.

گفتم: چه چیزی به بی‌گناهی کشیده می‌شود؟ فرمود: مؤمن در عوض کافری کشته می‌شود».

۱۴۲۳– ۴۶۶۷۱– (۱۲) عبدالله بن سـلیمان عامری گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: نظر شما دربارهٔ مردی که از او شنیده‌ام که امیرالمؤمنین علیه السـلام را دشـنام می‌دهـد و از او بیزاری می‌جویـد، چیست؟ عبـدالله بن سـلیمان گویـد: امـام به من فرمود: به خـدا سوگند! خونش حلال است و هزار نفر از آنان برابر با یك نفر از شـما نیست. او را واگذار و متعرّض او مشو؛ مگر این که جانت در امان باشد».

۱۴۲۴– ۴۶۶۷۲– (۱۳) علی بن حدید مدائنی گوید: «شـنیدم کسی از امام ابوالحسن اول یعنی امام کاظم علیه السلام پرسید و گفت: من از محمـد بن بشـیر شـنیدم که می‌گویـد: تو موسـی بن جعفر و این که امام ما و حجت بین ما و خدای مان باشد، نیستی. علی بن حدید گوید: امام موسی بن جعفر علیه السـلام سه مرتبه فرمود: خدا او را لعنت کند! خداوند گرمای آتش را به او بچشاند! خداوند او را به بـدترین شـکل بکشـد! به امـام گفتم: فـدایت شوم! هم اکنون که این سـخن را از او شـنیده‌ام، آیا خونش بر من حلال است، خونش بر من مبـاح است، آن گونه که خون دشـنام دهنـدهٔ رسول خـدا و امـام مبـاح است؟ حضـرت فرمود: آری. به خـدا سوگنـد! خـونش حلاـل است و خداونـد خـون وی را برای تو و هر کس که این جمله را از او شـنیده است، مبـاح کرده است. گفتم: آیـا این شخص دشـنام دهندهٔ شـما نیست؟ حضـرت فرمود: این شخص دشنام دهندهٔ خدا و دشنام دهندهٔ رسول خدا و دشنام دهندهٔ پدرانم و دشـنام دهندهٔ من است و کدام دشنام است که کوتاه‌تر از این و این گفته، بالاتر از آن نباشد! گفتم: نظر شما چیست؟ اگر او نزد من آید و من بیم از این که با این کار به شخص بی‌گناهی آسیب برسانم نداشته باشم و نکشم، چه گناهی بر من است؟ حضرت فرمود: گناه وی چنـد برابر– بـدون آن که از گناه او کاسـته شود– بر تو خواهـد بود. آیا نمی‌دانی که برترین شـهیدان در روز قیامت کسـی است که خدا و رسول او را در غیابش یاری و از خدا و رسولش صلی الله علیه و آله دفاع کند»؟

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۸۵۳

۱۴۲۵ – ۴۶۶۷۳– (۱۴) داود بن فرقد گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: شما دربارهٔ کشتن ناصبی چه می گویید؟ حضرت فرمود: او خونش حلال است. ولی من بر خود تو می‌ترسم. اگر بتوانی که دیواری را بر او برگردانی [خراب کنی] یا او را در آبی غرق کنی تا نتواند علیه تو به آن کار شهادت دهد، بکن. پرسیدم: نظر شما دربارهٔ اموالش چیست؟ حضرت فرمود: هر چقدر که بتوانی، از بین ببر».

۱۴۲۶– ۴۶۶۷۴– (۱۵) از امام جعفر صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که بدگویی امیرالمؤمنین علی علیه السلام را می کرد، سؤال شد. حضرت فرمود: «این شخص سزاوار است که یک روز را هم زنده نماند و هرکس که به امام دشنام دهد، کشته می‌شود- آن گونه که پیامبر صلی الله علیه و آله را دشنام دهد».

۱۴۲۷ – ۴۶۶۷۵– (۱۶) امام باقر علیه السلام فرمود: «هر کس در مجلسی بنشیند که به امامی از امامان در آن مجلس دشنام داده می‌شود و آن کس بتواند حقّ امام را بگیرد و نگیرد، خداوند لباس خواری را در دنیا بر او می‌پوشاند و در آخرت وی را عذاب خواهد کرد و نعمت شایسته‌ای که از جهت معرفت ما به او داده است، از او می گیرد».

۱۴۲۸ – ۴۶۶۷۶– (۱۷) مرازم گوید: «آن زمان که حضرت صادق علیه السلام از نزد ابوجعفر منصور از حیره بیرون آمد، با ایشان همراه بودیم. همان ساعت که اجازهٔ خروج به حضرت داده شد، حضرت خارج شد و در اول شب به منطقهٔ سالحین رسید. در همان اول شب، یکی از ماموران مالیات که در سالحین بود، راه را بر حضرت بست و به حضرت گفت: شما را رها نمی‌کنم که بروید. حضرت به او اصرار کرد و از او خواست ولی او امتناع ورزید و من و مصادف با حضرت بودیم. مصادف به حضرت گفت: فدایت شوم! این سگی است که شما را آزار می‌دهد و می‌ترسم شما را برگرداند و من نمی‌دانم که کار ابوجعفر و من و مرازم چه می‌شود! آیا به ما اجازه می‌دهید که گردن وی را بزنیم و پس از آن او را در نهر بیندازیم؟
حضرت فرمود: دست نگه دار ای مصادف و همچنان حضرت از او در خواست می کرد تا آن که بیشتر شب سپری شد. پس از آن مامور به حضرت اجازه داد و حضرت راه افتاد. آن‌گاه حضرت فرمود: ای مرازم، این بهتر است یا آنچه شما دو نفر می گفتید؟ گفتم: فدایت شوم! این بهتر است. حضرت فرمود:
مرد از خواری کوچک بیرون می‌آید ولی این، او را در خواری بزرگ وارد می‌سازد».
منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۸۵۵

ارجاعات

می‌آید:

در روایات باب یکم از ابواب حدّ محارب، روایتی که مناسب این باب است.
و در روایت یازده از باب هشتم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «کشتن احدی از ناصبی‌ها و کفار در دارتقیه جایز نیست؛ مگر قاتلی یا کسی که در راه فساد تلاش می کند و آن، زمانی است که تو بر خویش و یارانت نترسی».
و در روایات باب دهم، چیزی که مناسب این مفاد است.
و در روایت یکم از باب چهارم از ابواب قصاص عضو، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «هر کس که امامی را انکار کند، از خدا بیزاری جسته است و خداوند از او و دینش بیزار است. او کافر مرتد از اسلام است؛ چرا که امام از خداست و دین او دین خداست و هر کس که از دین خدا بیزاری جوید، کافر و خونش در آن حال مباح است؛ مگر این‌که به سوی خداوند عز و جل از آنچه گفته است، توبه کند».

باب ۲۴ عدم حدّ بر کسی که بدون قصد، قذف را مرتکب شود

۱۴۲۹ – ۴۶۶۷۷– (۱) علی بن عطیه گوید: «نزد امام صادق علیه السلام بودم که مردی از حضرت دربارهٔ کسی که چیزی از او بر اساس خشم سرزند، پرسید که: آیا خداوند او را بدان مؤاخذه می‌کند؟ حضرت فرمود: خداوند بزرگوارتر از آن است که راه را بر بنده‌اش بندد و تنگ گیرد» و در نسخه‌ای روایت از امام کاظم علیه السلام آمده است و نیز در روایت آمده: «خداوند بزرگوارتر از آن است که بنده‌اش در فشار و تنگی قرار گیرد».

۱۴۳۰ – ۴۶۶۷۸– (۲) عقبة بن خالد گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که به همسرش گفته است: ای زناکار، پرسیدم. حضرت فرمود: حدّ می‌خورد و پس از تازیانه خوردن، این دو از هم جدا می‌شوند و دیگر آن زن همسرش نخواهد بود. حضرت فرمود: ولی اگر سخنی گفته است که از بی‌توجهی سرزده است و می‌خواسته که زن را خشمگین سازد؟ در این صورت، این دو از هم جدا نمی‌شوند».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۸۵۷

باب ۲۵ حکم کسی که بگوید: یکی از این دو مرد زناکار است

۱۴۳۱ – ۴۶۶۷۹– (۱) امیرالمؤمنین علی علیه السلام دربارهٔ مردی که در حقّ دو نفر گفته است: یکی از این دو نفر زناکار است، فرمود: «اگر این دو با هم هستند، به آن کس گفته می‌شود که منظورت کدامین یک از این دو است؟ اگر گفت، که هیچ؛ وگرنه حدّ می‌خورد».

باب ۲۶ حکم شوهری که به زنش بگوید: تو در زمانی که مشرک بودی، زنا می‌دادی ...

۱۴۳۲ – ۴۶۶۸۰– (۱) امام جعفر صادق علیه السلام بیان داشت: «امام باقر علیه السلام فرمود: اگر مردی به همسرش بگوید: تو در زمانی که مشرک بودی زنا می‌دادی، حدّی بر او نیست و اگر به کنیز امّ ولدش بگوید: تو در حالی که کنیز بودی زنا می‌دادی، حدّی بر او نیست».

باب ۲۷ حکم کسی که مردی را که در قلمرو کفر و ایمان نمی‌شناسد، قذف کند

۱۴۳۳ – ۴۶۶۸۱– (۱) روایت شده است: «اگر مردی کسی را در دارالکفر قذف کند– در حالی که او را نمی‌شناسد– چیزی بر او نیست؛ چرا که روا نیست در دارالکفر به کسی جز آن که ایمانش شناخته شده است، خوش بین باشد. ولی اگر مردی را در دارالایمان قذف کند– در حالی که او را نمی‌شناسد– بر او حدّ است؛ چرا که شایسته نیست در دارالایمان جز گمان خوبی به کسی ببرد».

باب ۲۸ حکم دو نفر که یکدیگر را دشنام دهند ...

۱۴۳۴- ۴۶۶۸۲- (۱) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «دو نفر یکدیگر را دشنام نمی‌دهند، جز آن که پست‌ترین آنها پیروز می‌شود».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۸۵۹

فصل ششم: باب های حدّ مُسکر

باب ۱ حکم شرابخوار و خورندهٔ هر نوشیدنی مست کننده

اشاره

۱۴۳۵ - ۴۶۶۸۳- (۱) ابوبصیر گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: چگونه رسول الله صلی الله علیه و آله می‌زدند؟ ابوبصیر گوید: حضرت فرمود: پیامبر خدا پیوسته با کفش‌ها می‌زد و هر زمان که شرابخواری را می‌آوردند، بیشتر می‌زد. پس از آن هم مردم پیوسته می‌افزودند تا به هشتاد ضربه می‌رسید. امیرالمؤمنین علی علیه السلام این حقیقت را به عمر یاد داد و عمر بدان راضی شد».

۱۴۳۶ - ۴۶۶۸۴- (۲) حلبی گوید: «از امام صادق علیه السلام پرسیدم: نظرتان چیست؟ پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد شراب چگونه می‌زدند؟ حضرت فرمود: پیوسته با کفش‌ها می‌زد و هر زمان که شرابخواری را می‌آوردند، بیشتر می‌زد. پس از آن نیز مردم بیشتر می‌زدند تا آن که بر تعداد هشتاد متوقف می‌شد. این را امیرالمؤمنین علیه السلام به عمر یاد داد».

۱۴۳۷ - ۴۶۶۸۵- (۳) در ارشاد شیخ مفید رحمه الله آمده است: «یکی از این موارد همان است که سنّی و شیعه در جریان قدامهٔ بن مظعون که شرب خمر کرده بود، آورده‌اند. عمر خواست تا او را حدّ بزند. قدامه به وی گفت:

حدّ بر من واجب نیست؛ چرا که خداوند متعال می‌فرماید: بر کسانی که ایمان آورده‌اند و اعمال صالح انجام داده‌اند، گناهی در آنچه خورده‌اند نیست- اگر تقوا پیشه سازند و ایمان بیاورند و اعمال صالح انجام دهند «۱». عمر حدّ را از او برداشت. این خبر به امیرالمؤمنین علیه السلام رسید. وی حرکت کرد و نزد عمر رفت و به عمر فرمود: چرا حدّ را بر قدامه به خاطر شرب خمر اجرا نکرده‌ای؟ عمر گفت: او این آیه را بر من خواند و

---

(۱). مائده ۵/ ۹۳

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۸۶۱

عمر آیه را تلاوت کرد. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: قدامه اهل این آیه نیست و نه کسی که راه قدامه را در ارتکاب آنچه خداوند حرام کرده، برود؛ به درستی کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند، حرامی را حلال نمی‌شمرند. قدامه را بازگردان و او را از آنچه گفته، توبه بده. اگر توبه کرد، حدّ را بر او جاری ساز و اگر توبه نکرد، او را بکش؛ او از مذهب بیرون رفته است. عمر متنبّه این حقیقت شد و قدامه از این خبر آگاه شد و اظهار توبه و بیزاری از گناه کرد و عمر کشته شدن را از وی بازداشت ولی نمی‌دانست که چگونه او را حدّ بزند. به امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: مرا دربارهٔ حدّ قدامهٔ راهنمایی فرما. حضرت فرمود: حدّ او هشتاد است؛ چرا که شرابخوار زمانی که شراب بخورد، مست می‌شود و چون مست شود، هذیان می‌گوید و چون هذیان گوید، افترا می‌بندد. لذا عمر او را هشتاد تازیانه زد و در این ارتباط، فرمودهٔ امیرالمؤمنین علیه السلام را پذیرفت».

۱۴۳۸ - ۴۶۶۸۶- (۴) عبدالله بن سنان گوید: «امام صادق علیه السلام فرمود: دربارهٔ شراب- چه کم بنوشد و چه زیاد- حدّ ثابت است. عبدالله بن سنان گوید: پس از آن امام فرمود: قدامهٔ بن مظعون را که شراب نوشیده بود و بیّنه بر او شهادت داده بود، نزد عمر

آوردند. از امیرالمؤمنین علیه السلام پرسید. حضرت به او دستور داد که وی را هشتاد تازیانه بزنند. قدامهٔ گفت: ای امیرالمؤمنین، حدّی بر من نیست؛ من اهل این آیه‌ام: بر کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده‌اند، گناهی در آنچه خورده‌اند نیست. «۱» حضرت صادق علیه السلام بیان داشت: امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: تو از اهل این آیه نیستی. غذای اهل این آیه حلال است.

آنان جز آنچه خداوند برای‌شان حلال کرده، نمی‌خورند و نمی‌نوشند. آن‌گاه امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

شرابخوار اگر بنوشد، نمی‌فهمد که چه می‌خورد و چه می‌نوشد. او را هشتاد تازیانه بزنید».

این روایت در علل الشرائع. امام صادق علیه السلام فرمود: «قدامهٔ بن مظعون را نزد عمر بن الخطاب آوردند؛ در حالی که شرب خمر کرده بود ...» و علل الشرائع مشابه روایت پیشین را ذکر کرده است.

همین روایت در تفسیر عیاشی. از امام صادق علیه السلام مشابه این حدیث را تا این فرموده که: «مگر آنچه خداوند برای‌شان حلال کرده، آورده است». سپس گوید: از ابن سنان از امام صادق علیه السلام مانند این حدیث نقل شده است و در آن افزوده شده که: «و نمی‌خورند و نمی‌آشامند، مگر آنچه خداوند برای اینان حلال کرده است». سپس حضرت فرمود: «شرابخوار زمانی که شرب خمر کند ...» و آن‌گاه تفسیر عیاشی مشابه روایت قبل را ذکر کرده است.

همین روایت در نوادر احمد بن محمد. از ابن سنان از امام صادق علیه السلام در روایتی مانند آن، تا این فرموده که: «مگر آنچه خداوند حلال کرده است».

۱۴۳۹ - ۴۶۶۸۷- (۵) اسحاق بن عمار گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که یک جرعه شراب خورده است، پرسیدم. حضرت فرمود: هشتاد تازیانه می‌خورد. کم و زیاد شراب، حرام است».

---

(۱). مائده /۵ ۹۳.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۸۶۳

۱۴۴۰ - ۴۶۶۸۸- (۶) محمد بن حنفیه از پدرشان علی بن ابی طالب علیه السلام روایت کرده‌اند که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله برای شراب هشتاد تا زد».

۱۴۴۱ - ۴۶۶۸۹- (۷) ابن عباس از رسول خدا صلی الله علیه و آله در یک روایت طولانی که پیامبر خدا به یهود خیبر نوشتند، روایت کرده است که: «و اما هشتاد؛ پس شرابخوار پس از حرام شدن خمر، هشتاد تازیانه می‌خورد».

۱۴۴۲ - ۴۶۶۹۰- (۸) امام باقر علیه السلام بیان داشت: «پیوسته امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمود: که مرد اگر شرب خمر کند، مست می‌شود و آن زمان که مست شود، هذیان گوید و چون هذیان گوید، افترا بندد؛ بنابراین حدّ افترا زننده را بر او بزنید».

۱۴۴۳ - ۴۶۶۹۱- (۹) زراره گوید: «از امام باقر علیه السلام شنیدم و از آنان نیز شنیدم که می گویند: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: زمانی که مردی شرب خمر می کند پس مست می‌شود، هذیان می گوید و در آن زمان که هذیان می گوید، افترا می‌بندد و چون چنین کند، هشتاد تازیانه یعنی حدّ افترا زننده را بر او بزنید».

۱۴۴۴ - ۴۶۶۹۲- (۱۰) برید بن معاویه گوید: «شنیدم امام صادق علیه السلام می‌فرماید: در کتاب علی علیه السلام است که شرابخوار هشتاد تا زده می‌شود و کسی که نبیذ [/ شراب کشمش] می‌خورد، هشتاد تا زده می‌شود».

۱۴۴۵ - ۴۶۶۹۳- (۱۱) ابوبصیر از امام باقر و یا امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمودند: «پیوسته امیرالمؤمنین علی علیه السلام در مورد شراب انگور و شراب کشمش، آزاد، برده، یهودی و مسیحی را هشتاد تازیانه می‌زد.

پرسیدم: چرا یهودی و نصرانی را؟ حضرت فرمود: آنان حقّ ندارند که شرب خمر را آشکار کنند، باید شرب خمرشان در

خانه‌های‌شان باشد».

۱۴۴۶- ۴۶۶۹۴- (۱۲) همین روایت در علل الشرائع. زراره از امام باقر یا امام صادق علیه السلام مانند همین روایت پیشین را روایت کرده است؛ تنها علل الشرائع این گفته را انداخته است که: «پرسیدم یهودی و مسیحی چرا؟ و افزوده است، شنیدم که امام می‌فرمود: هر کس شرب خمر کند، او را تازیانه بزنید. اگر مجددا شرب خمر کرد، او را تازیانه بزنید و اگر مجددا شراب خورد، او را در مرحلهٔ سوم بکشید».

۱۴۴۷- ۴۶۶۹۵- (۱۳) امام باقر علیه السلام فرمود: «اگر از شراب کشمش و شراب انگور مست شود، هشتاد تازیانه می‌خورد».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۸۶۵

۱۴۴۸- ۴۶۶۹۶- (۱۴) از امام جعفر صادق علیه السلام از پدرشان از پدران‌شان علیهم السلام روایت شده که فرمود: حدّ در شراب، هم در کم و هم در زیاد آن است و در مورد مست شدن از نوشیدنی‌های مست کننده به طور یکسان هشتاد تازیانه است و اگر شرابخوار حدّ بخورد و مجددا سه بار شراب بخورد و در هر بار حدّ بخورد، کشته می‌شود و کسی که مست کننده خورده است، اگر خورد و از آن مست نشد [به شکلی] دردآور زده می‌شود».

۱۴۴۹- ۴۶۶۹۷- (۱۵) امام صادق علیه السلام فرمود: «زمانی که شرابخواری را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله می‌آوردند، او را می‌زد و اگر برای بار دوم او را می‌آوردند، باز او را می‌زد. ولی اگر بار سوم او را می‌آوردند، او را می‌کشت. پرسیدم:

نبیذ [/ شراب کشمش] چه؟ حضرت فرمود: اگر کسی که شراب کشمش خورده گرفته شود- در حالی که مست شده است- هشتاد تازیانه می‌خورد. پرسیدم: نظر شما چیست اگر بار دوم او را بگیرند؟

حضرت فرمود: او را می‌زنم. پرسیدم: اگر برای بار سوم او را بگیرند؟ حضرت فرمود: کشته می‌شود؛ آن گونه که شرابخوار کشته می‌شود. پرسیدم: اگر کسی را که شراب کشمش خورد و مست نشد بگیرند، آیا تازیانه می‌خورد؟ حضرت فرمود: نه».

محمد بن الحسن [/ شیخ طوسی رحمه الله] گوید: «فرقی را که این روایت بین نبیذ [/ شراب کشمش] و خمر [شراب انگور] در خود دارد و این که در شراب کشمش تازیانه نمی‌خورد مگر زمانی که مست شود، این فرق بر نوعی از تقیه حمل می‌شود؛ چرا که این رای و نظر برخی از فقیهان اهل سنت است. چون ما در گذشته توضیح دادیم که بین خمر و نبیذ در کم و زیادش و در این که موجب حدّ است، فرقی نیست».

۱۴۵۰ - ۴۶۶۹۸- (۱۶) حلبی گوید: «از امام صادق علیه السلام پرسیدم و گفتم: نظر شما چیست اگر کسی که نبیذ [/ شراب کشمش] نوشید ولی مست نشده است و دستگیر شود، آیا هشتاد تازیانه می‌خورد؟ حضرت فرمود: نه؛ و هر مسکری حرام است».
شیخ طوسی رحمه الله گفته است: «وجه این روایت، همان تقیه است».

۱۴۵۱- ۴۶۶۹۹- (۱۷) محمد بن مسلم گوید: «از او [/ امام معصوم علیه السلام] دربارهٔ شرابخوار پرسیدم. فرمود: اما مردی که از او لغزشی سر زده است، من او را تعزیر می‌کنم و اما دیگری که همیشه شراب می‌خورد، من او را به شدت کیفر می‌دهم؛ چرا که او همهٔ محرّمات را حلال می‌شمرد و اگر مردم را با این کار آزاد بگذارند، همه فاسد می‌شوند». شیخ طوسی رحمه الله گوید: «این روایت شاذ و نادر است و نمی‌توان بر طبق آن رفتار کرد؛ چون با همهٔ روایت‌ها منافات دارد».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۸۶۷

۱۴۵۲- ۴۶۷۰۰- (۱۸) امام صادق علیه السلام فرمود: «در هر مست کننده‌ای از نوشیدنی‌ها همان حدّی که در شراب است، ثابت است».

۱۴۵۳ - ۴۶۷۰۱- (۱۹) عمر بن یزید گوید: «از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: در کتاب علی علیه السلام است که شرابخوار و خورندهٔ مست کننده، زده می‌شود. پرسیدم: چقدر؟ حضرت فرمود: حدّ این دو، یکی است».

۱۴۵۴- ۴۶۷۰۲- (۲۰) همان حدّی که بر شرابخوار است، بر کسی که هر مست کننده‌ای را بخورد، ثابت است.

۱۴۵۵- ۴۶۷۰۳- (۲۱) ابوبصیر گوید: «پیوسته امیرالمؤمنین علیه السلام آزاد و برده، یهودی و مسیحی را در مورد شراب انگور و شراب کشمش هشتاد تا می‌زد. پرسیدم: چرا یهودی و مسیحی؟ حضرت فرمود: این در زمانی بود که شرب خمر را در شهری از شهرها آشکار سازند؛ چرا که اینان حقّ ندارند که شرب خمر را علنی کنند».

۱۴۵۶- ۴۶۷۰۴- (۲۲) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «آزاد و برده در مورد شراب انگور و شراب کشمش مست کننده، هشتاد تازیانه می‌خورند و این گونه یهودی و مسیحی و مجوسی حدّ برآنان زده می‌شود؛ اگر این را در شهری از شهرهای مسلمانان آشکارا انجام دهند. تنها آنان می‌توانند در خانه‌های‌شان شراب بخورند ولی اگر آشکار کنند، برای آن حدّ می‌خورند».

۱۴۵۷- ۴۶۷۰۵- (۲۳) ابوبصیر گوید: «امام صادق علیه السلام فرمود: پیوسته امیرالمؤمنین علی علیه السلام آزاد و برده، یهودی و مسیحی را در مورد شراب‌خواری هشتاد تازیانه می‌زد».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۸۶۹

۱۴۵۸- ۴۶۷۰۶- (۲۴) ابوبصیر گوید: « [امام] فرمود: حدّ یهودی و مسیحی و برده در مورد شراب و افترا یکسان است؛ تنها مصالحه‌ای که با اهل ذمّه شده، این است که آنان اینها را در خانه‌های‌شان بنوشند.

ابوبصیر گوید: و دربارهٔ مست و زناکار از او پرسیدم. حضرت فرمود: این دو با تازیانه برهنه و در میان دو کتف زده می‌شوند و اما حدّ قذف این است که روی لباسش به شکل میانه زده می‌شود».

۱۴۵۹- ۴۶۷۰۷- (۲۵) امام باقر علیه السلام فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام حکم کرد که یهودی و مسیحی در مورد شراب انگور و شراب کشمش مست کننده هشتاد تازیانه می‌خورند- اگر شراب‌خواری را در شهری از شهرهای مسلمانان آشکارا انجام دهند؛ و همین طور است مجوسی. ولی حضرت اگر در منزل و معبدهای‌شان شرب خمر کنند، متعرّض آنان نمی‌شد؛ مگر این که به میان مسلمانان بیایند».

۱۴۶۰- ۴۶۷۰۸- (۲۶) امام صادق علیه السلام فرمود: «پیوسته امیرالمؤمنین علی علیه السلام یهودی و مسیحی را در مورد شراب انگور و شراب کشمش مست کننده، هشتاد تازیانه می‌زدند- البته اگر شرب خمر را در شهری از شهرها آشکارا انجام می‌دادند. ولی اگر شراب را در کنیسه‌ها و بیعه‌های خود [/ معابدشان] می‌خوردند، متعرّض آنان نمی‌شد تا آن زمان که به میان مسلمانان بیایند».

۱۴۶۱- ۴۶۷۰۹- (۲۷) ابوبکر حضرمی گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ بردهٔ مملوکی که آزادی را قذف کرده است، پرسیدم. حضرت فرمود: هشتاد تازیانه زده می‌شود. این از حقوق مسلمانان است ولی آنچه از حقوق خداوند عز و جل است، نیمی از حدّ بر او زده می‌شود. پرسیدم: آنچه از حقوق خداوند عز و جل است، چیست؟

حضرت فرمود: اگر زنا یا شرب خمر کند. این از حقوقی است که در آن نیمی از حدّ زده می‌شود».

شیخ طوسی رحمه الله در تهذیب گوید: «این روایت بر خلاف مشهور است و این روایت نمی‌تواند با روایات متواتری که در ارتباط با خوردن شرابخوار و استحقاق هشتاد تازیانه هست، معارضه کند؛ همان روایاتی که دربارهٔ برده‌ها و آزادها به طور عموم باشد. به علاوه ما روایاتی داریم که لفظ آن روایات به ویژه برده‌ها را در بر می‌گیرد و می‌گوید که آنان نیز به طور کامل حدّ می‌خورند؛ بنابراین شایسته نیست که مجموع این روایات را با این روایت کنار زنیم و به ذهن نزدیک است که راوی، این روایت را در خصوص زنا شنیده باشد؛ چرا که زنا از حقوق الهی است و چون حدّ شرابخوار هم از حقوق الهی است، روایت را در مورد شرابخوار نیز جاری ساخته است. ولی تطبیق و حمل، شایسته نیست؛ چرا که محال نیست که زناکار- از بردگان- نیمی از حدّ ولی شرابخوار به طور کامل حدّ بخورد؛ گرچه حکم هر دو از حقوق خداوند عز و جل است. دیگر این که محتمل است وجه جاری در

این روایت همان توجیهی باشد که ما در روایت اول قبلاـ آوردیم (منظور روایتی است که ما بعدا ذکر می کنیم) و آن وجه تقیه است؛ چرا که این روایت مطابق با فتاوی برخی از اهل سنت است».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۸۷۱

۱۴۶۲- ۴۶۷۱۰- (۲۸) حمّاد بن عثمان گوید: «از امام صادق علیه السلام پرسیدم که: تعزیر چه اندازه است؟ حضرت فرمود: کمتر از حدّ. حمّاد گوید: پرسیدم: کم‌تر از هشتاد؟ حضرت فرمود: نه، ولی کم‌تر از چهل؛ چرا که چهل، حدّ برده است. حمّاد گوید: پرسیدم: تعزیر چقدر است؟ حضرت بیان داشت: امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: به اندازه‌ای که والی، گناه و توان بدنی مرد را تشخیص دهد» و این روایت مجددا از کافی و علل الشرائع، در باب نوزدهم از ابواب حدّ محارب خواهد آمد.

شیخ طوسی رحمه الله در تهذیب گوید: «اولین اشکالی که در این روایت است این که، در ظاهر این روایت نیامده که حدّ برده که چهل است تنها در شراب‌خواری وی است و اگر در ظاهر روایت چنین چیزی نباشد، می‌تواند این حدّ برده در غیر از شراب‌خواری باشد. به علاوه، اگر روایت صراحت داشت که این حدّ برده است، در شراب‌خواری باز ما می‌توانستیم آن را بر نوعی از تقیه حمل کنیم؛ چرا که این نظر، موافق مذهب برخی از اهل سنت است».

۱۴۶۳- ۴۶۷۱۱- (۲۹) اگر برده شرب خمر کند، هشتاد تازیانه می‌خورد.

۱۴۶۴- ۴۶۷۱۲- (۳۰) زراره گوید: «از امام باقر علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: عبیدالله بن عمر شرب خمر کرده بود و برای اجرای حدّ آورده شد. عمر دستور داده بود که او را بزنند. هیچ کس برای اجرای حدّ بر وی پا پیش نگذاشت، تا آن که امیرالمؤمنین علی علیه السلام با ریسمانی «۱» دولا برخاست و او را با آن چهل تا زد».

ارجاعات

گذشت:

در روایت نوزده از باب بیست و هشت از ابواب نوشیدنی‌ها، فرمودهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله که: «هر کس شرب خمر کند، او را تازیانه بزنید و هر کس که مجددا شرب خمر کرد، او را تازیانه بزنید و هر کس که بار چهارم شرب خمر کرد، او را بکشید».

و در روایت هشتم از باب یکم از ابواب حدّ زنا، این گفته که: «چگونه در شرب خمر هشتاد و در زنا صد تازیانه است؟ حضرت فرمود: ای اسحاق، حدّ یکی است ولی در زنا بیشتر شده است؛ چرا که نطفه را از بین می‌برد و آن را در غیر جایگاهش که خداوند عز و جل بدان دستور داده است، می گذارد».

و در روایات باب هفده و باب پانزده از ابواب حدّ قذف، روایتی که دلالت بر کیفیت حدّ شرابخوار دارد.

---

(۱). رشته های چرم بافته شده که با آن زین‌ها و کجاوه‌ها را می‌بستند- م

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۸۷۳

و در روایت نه از باب بیست و هفت از ابواب حدّ زنا، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «پیوسته پدرم می‌فرمود: حدّ برده، نیمی از حدّ آزاد است».

و در روایت باب یک از ابواب حدّ قذف مناسب این باب است.

می‌آید:

در باب بعدی چیزی که بر این باب دلالت دارد و در روایت یکم از باب سوم، این گفته که:

«نجاشی شاعر را که در ماه [مبارک] رمضان شرب خمر کرده بود، نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند.

حضرت او را هشتاد تازیانه زد. آن‌گاه او را یک شب زندانی کرد و فردا او را آورد و بیست تازیانه زد. او به امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: شما هشتاد تازیانه برای شرب خمر به من زدید ولی این بیست تا چیست؟

حضرت فرمود: برای جرات تو بر شرب خمر در ماه [مبارک] رمضان است.»

و در دیگر روایات این باب، روایتی که مناسب این باب است.

و در روایات باب پنجم، روایتی که دلالت بر این باب دارد.

باب ۲ حکم تازیانه زدن به شرابخوار

۱۴۶۵- ۴۶۷۱۳- (۱) زراره گوید: «از امام باقر علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: ولید بن عقبه آن زمان که علیه او به شراب‌خواری شهادت داده شد، عثمان به امیرالمؤمنین علی علیه السلام گفت: شما میان ولید و آنان که می گویند وی شرب خمر کرده، قضاوت کنید. امیرالمؤمنین علیه السلام دستور داد با تازیانه‌ای که دو شاخه [/ دو سویه] داشت، چهل تازیانه خورد».

باب ۳ حکم کسی که در ماه مبارک رمضان شراب بخورد

۱۴۶۶- ۴۶۷۱۴- (۱) ابو مریم گوید: «نجاشی شاعر را که در ماه [مبارک] رمضان شرب خمر کرده بود، نزد امیرالمؤمنین علی علیه السلام آوردند. حضرت او را هشتاد تازیانه زد. پس از آن یک شب او را زندانی کرد و فردا او را خواست و بیست تازیانه زد. او به امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: ای امیرالمؤمنین، هشتاد تازیانه به من برای شرب خمر زدید ولی این بیست تازیانه چیست؟ حضرت فرمود: این برای جرات تو بر شرب خمر در ماه [مبارک] رمضان است».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۸۷۵

۱۴۶۷- ۴۶۷۱۵- (۲) نجاشی در ماه [مبارک] رمضان شرب خمر کرده بود. او را نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند.

حضرت وی را هشتاد تازیانه زد. پس از آن زندانش کرد و فردا بیرونش آورد و سی و نه تازیانه به او زد. پرسید: «ای امیرالمؤمنین، این اضافه چیست؟ حضرت فرمود: چون بر خدا جرات و در ماه [مبارک] رمضان افطار کرده‌ای».

۱۴۶۸- ۴۶۷۱۶- (۳) و اگر [کسی] در ماه [مبارک] رمضان شرب خمر کند، صد تازیانه می‌خورد؛ هشتاد تازیانه به عنوان حدّ خمر و بیست تازیانه برای حرمت ماه [مبارک] رمضان.

۱۴۶۹- ۴۶۷۱۷- (۴) نجاشی در روز اول ماه [مبارک] رمضان بیرون آمد و با ابوسمّال اسدی که در کنار خانه‌اش نشسته بود، روبه رو شد. ابوسمّال به نجاشی گفت: «کجا می‌روی؟ او گفت: کناسه می‌روم. ابوسمّال گفت: آیا به کله‌ها و دمبه‌هایی که از ابتدای شب در تنور گذاشته شده و پخته و ترد شده، تمایل داری؟

نجاشی گفت: وای بر تو، در روز اول ماه [مبارک] رمضان! ابوسمّال گفت: این حرف‌ها را که نمی‌دانیم، رها ساز. نجاشی پرسید: پس ازآن چی؟ او گفت: پس ازآن، تو را از شرابی مثل گیاه اسپرک که انسان را حال می‌آورد و در رگ‌ها حرکت می کند و بر قدرت آمیزش می‌افزاید و غذا را هضم می کند و سخن گفتن را بر کسی که سخت سخن می گوید آسان می‌سازد، می‌نوشانم. خلاصه نجاشی به خانهٔ او رفت و ... با هم صبحانه خوردند. پس از آن برایش شراب کشمش آورد و هر دو خوردند. آخر روز که شد، صدای‌شان بلند شد. در همسایگی این دو، کسی از یاران امیرالمؤمنین علیه السلام بود که دعوی تشیع داشت. او نزد

امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و حضرت را از جریان این دو باخبر ساخت. حضرت گروهی را نزد این دو نفر فرستاد. آنان خانه را محاصره کردند امابوسمّال به خانه‌های بنی اسد گریخت و از دست آنان در رفت ولی نجاشی را نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند.

صبح که شد، امیرالمؤمنین علیه السلام نجاشی را بازیر جامه [/ زیر شلوار] در حالت ایستاده قرار داد و هشتاد تازیانه به وی زد؛ پس از آن بیست تازیانه اضافی زد. او گفت: ای امیرالمؤمنین، اما حدّی که زدید می‌شناسم ولی این اضافه‌ای که شناخته شده نیست، چیست؟ حضرت فرمود: این اضافه برای جراتی است که بر خداوند داشته‌ای و روزه‌خواری در ماه [مبارک] رمضان کرده‌ای. آن‌گاه امیرالمؤمنین علیه السلام او را با زیر جامه‌اش در برابر مردم بپاداشت. بچه‌ها صدا می‌زدند: نجاشی خودش را کثیف کرده است! و او می‌گفت: نه، به خدا سوگند! آن جامه‌ها یمانی است. هند بن عاصم سلولی عبورش به نجاشی افتاد. عبایی از جنس خز راه راه بر او انداخت. مردم هم شروع کردند عباهایی بر او انداختند تا آن که عباهای بسیاری جمع شد. پس از آن نجاشی این شعر را گفت:

اگر خداوند به بنده‌ای از بندگان شایسته و پاکش درود می‌فرستد، پس بر هند بن عاصم درود بفرستد».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۸۷۷

۱۴۷۰ - ۴۶۷۱۸- (۵) امام جعفر صادق علیه السلام از پدرشان از جدّشان روایت کرده‌اند که: «مردی را که در ماه [مبارک] رمضان شرب خمر کرده بود و نیز مردی را که در ماه [مبارک] رمضان در روز بدون مریضی افطار کرده بود، نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. حضرت او را سی و نه تازیانه زد؛ چون در ماه [مبارک] رمضان افطار کرده بود.» در کتاب جعفریات روایت چنین آمده است ولی در کتاب مستدرک این گفته که:

«مردی را که در ماه [مبارک] رمضان شراب خورده بود و نزد امیرالمؤمنین آوردند، انداخته است» و ظاهرا صحیح همین است که در مستدرک آمده؛ چون با این تعبیر که حضرت او را سی و نه تازیانه زد، سازگار است. وگرنه لازم است که عبارت این گونه باشد: حضرت آن دو را سی و نه تازیانه زد؛ نه این که «او را زد».

باب ۴ حکم شرابخواری که جاهل به حکم شرابخواری، یا دیوانه بوده است

اشاره

۱۴۷۱ - ۴۶۷۱۹- (۱) امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «کسی که شراب بخورد و نمی‌دانسته که شراب حرام است و این جهل وی ثابت شود، حدّ نمی‌خورد». این روایت در باب هشت از ابواب احکام عمومی حدود، نیز گذشت.

۱۴۷۲ - ۴۶۷۲۰- (۲) امام جعفر صادق علیه السلام از پدرشان از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده‌اند که: «شرابخواری را نزد حضرت آوردند. حضرت از او خواست تا قرآن بخواند. او خواند. حضرت عبای او را گرفت و آن را در میان عباهای مردم انداخت و به او فرمود: عبایت را شناسایی کن و بیرون آور. او نتوانست. پس از آن، حضرت او را حدّ زد».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۸۷۹

ارجاعات

گذشت:

در روایت ششم از باب هشتم از ابواب عمومی حدود، فرمودهٔ معصوم علیه السلام که: «هر کس آیهٔ حرمت شراب بر وی خوانده

شده است، شهادت دهد ولی اگر آیهٔ حرمت بر وی خوانده نشده است، چیزی بر او نیست».
در دیگر روایات این باب نیز بنگر؛ چرا که درآن، روایاتی مناسب این باب وجود دارد.
و در روایات باب سی و یک از ابواب حدّ زنا، روایتی که بر این مفاد دلالت دارد.

باب ۵ حکم خورندهٔ شراب انگور و کشمش که دوبار بر او حدّ جاری شده است

اشاره

۱۴۷۳ - ۴۶۷۲۱- (۱) امام صادق علیه السلام بیان داشت: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس شراب بخورد، او را تازیانه بزنید.
اگر دوباره خورد، او را تازیانه بزنید و اگر برای بار سوم خورد، او را بکشید».
منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۸۸۱
۱۴۷۴ - ۴۶۷۲۲- (۲) امیرالمؤمنین علی علیه السلام بر منبر کوفه فرمود: «هر کس که یک بار خمر بنوشد، او را تازیانه بزنید.
اگر مجددا خورد، او را تازیانه بزنید. اگر بازهم خورد، او را بکشید».
۱۴۷۵ - ۴۶۷۲۳- (۳) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر [کسی] شراب خورد، تازیانه‌اش بزنید و اگر مجددا خورد، باز او را تازیانه بزنید ولی اگر باز هم خورد، او را بکشید».
۱۴۷۶ - ۴۶۷۲۴- (۴) اگر مردی یک بار شراب بخورد، هشتاد تازیانه می‌خورد. اگر مجددا خورد تازیانه می‌خورد، ولی اگر مجددا خورد، کشته می‌شود.
۱۴۷۷ - ۴۶۷۲۵- (۵) فضیل بن یسار گوید: «از امام صادق علیه السلام پرسیدم که: امیرالمؤمنین علیه السلام با شرابخوار چه می‌کرد؟ حضرت فرمود: او را حدّ می‌زد. پرسیدم: اگر مجددا شراب می‌خورد؟ فرمود: او را حدّ می‌زد. پرسیدم:
اگر باز شراب می‌خورد؟ حضرت فرمودکه: او را می‌کشت. پرسیدم: حضرت با کسی که یک جرعهٔ مست کننده می‌خورد، چه می‌کرد؟ فرمود: مشابه همین کار را. پرسیدم: بنابراین کسی که یک بار مست کننده بنوشد، مانند کسی است که یک بار خمر نوشیده است؟ حضرت فرمود: یکسان است».
(این روایت در باب سی و هشتم از ابواب نوشیدنی‌ها، گذشت).
۱۴۷۸ - ۴۶۷۲۶- (۶) امام صادق علیه السلام فرمود: «پیوسته رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین بودند که اگر شرابخواری را نزد ایشان می‌آوردند، او را (تازیانه) می‌زد. پس از آن، اگر بار دوم می‌آوردند، او را (تازیانه) می‌زد. ولی پس از آن اگر در بار سوم می‌آوردند، او را گردن می‌زد».
۱۴۷۹ - ۴۶۷۲۷- (۷) امام صادق علیه السلام فرمود: «پیوسته رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین بودند که اگر شرابخواری را نزد ایشان می‌آوردند، او را (تازیانه) می‌زد و اگر برای بار دوم می‌آوردند، باز او را (تازیانه) می‌زد ولی اگر در بار سوم می‌آوردند، او را گردن می‌زد. پرسیدم: اگر کسی را که شراب کشمش مست کننده خورده و از آن مست شده است، دستگیر کنند؟ حضرت فرمود: هشتاد تازیانه می‌خورد و اگر برای بار سوم او را دستگیر کنند، کشته می‌شود؛ آن گونه که شرابخوار کشته می‌شود».
(این روایت نیز در باب دوم از ابواب خوراکی‌ها، گذشت).
منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۸۸۳
۱۴۸۰ - ۴۶۷۲۸- (۸) سلیمان بن خالد گوید: «پیوسته امیرالمؤمنین علیه السلام در مورد شراب کشمش مست کننده هشتاد تازیانه

می‌زد؛ همان گونه که در مورد شراب انگور می‌زد و در بار سوم می‌کشت؛ همان گونه که شرابخوار را می‌کشت».

۱۴۸۱- ۴۶۷۲۹- (۹) جمیل بن درّاج گوید: «امام صادق علیه السلام دربارهٔ شرابخوار فرمود: اگر بخورد، [تازیانه] زده می‌شود و اگر دوباره خورد، [تازیانه] زده می‌شود، اگر مجددا خورد، در مرحلهٔ سوم کشته می‌شود.

جمیل گوید: بعضی از یاران ما روایت کرده‌اند که: در بار چهارم کشته می‌شود». ابن ابی عمیر گوید:

«منظور این است که در بار سوم کشته می‌شود و کسی که در بار چهارم آورده شده است، در بار چهارم کشته می‌شود».

۱۴۸۲- ۴۶۷۳۰- (۱۰) و روایت شده است که: «در بار چهارم کشته می‌شود».

۱۴۸۳- ۴۶۷۳۱- (۱۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «پیوسته امیرالمؤمنین علیه السلام در نوشیدن اندکی از شراب کشمش، تازیانه می‌زد؛ آن گونه که در نوشیدن کمی از خمر تازیانه می‌زد و در بار سوم شراب کشمش، می‌کشت؛ همان گونه که در بار سوم شراب انگور می‌کشت».

۱۴۸۴- ۴۶۷۳۲- (۱۲) مرتکبان کبائر اگر دوبار حدّ بر آنان جاری شود، در بار سوم کشته می‌شوند ولی شرابخوار در بار چهارم کشته می‌شود.

۱۴۸۵- ۴۶۷۳۳- (۱۳) امام کاظم علیه السلام بیان داشت: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اگر [کسی] شرب خمر کرد، او را تازیانه بزنید و اگر دوباره خورد، او را تازیانه بزنید و اگر در بار سوم خورد، او را بکشید».

ارجاعات

گذشت:

در روایت نوزده از باب بیست و هشت از ابواب نوشیدنی‌ها، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «هر کس شرب خمر کرد، او را تازیانه بزنید و اگر دو بار خورد، او را تازیانه بزنید و هر کس که برای بار چهارم خورد، او را بکشید».

و در روایت یکم از باب بیستم از ابواب احکام عمومی حدود، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که:

«مرتکبان کبائر اگر حدّ بر آنان دوبار اجرا شود، در بار سوم کشته می‌شوند» و در روایت دوازده از باب یک، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «اگر شرابخوار مجددا شراب خورد، دربار سوم او را بکشید».

و در روایت چهارده، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «اگر شرابخوار حدّ خورد، پس از آن سه بار شراب خورد و در هر بار حدّ بر او جاری شود، کشته می‌شود» و در روایت پانزده، این گفته که: «اگر شرابخواری را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله برای بار سوم می‌آوردند، حضرت گردن وی را می‌زد».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۸۸۵

و نیز این گفته که: «اگر کسی را که شراب کشمش خورده برای بار سوم می‌گرفتند، حضرت می‌فرمود: کشته می‌شود؛ همان‌گونه که شرابخوار کشته می‌شود».

باب ۶ ثبوت حدّ بر خورندهٔ آبجو

اشاره

۱۴۸۶- ۴۶۷۳۴- (۱) اسماعیل بن بزیع گوید: «از امام رضا علیه السلام دربارهٔ آبجو پرسیدم. حضرت فرمود: شراب است و در آن

حدّ شرابخوار است».

۱۴۸۷- ۴۶۷۳۵- (۲) ابو خدیجه از امام صادق علیه السلام روایت کرده که: « [امام] فرمود: در مورد آبجو حدّ شراب است».

۱۴۸۸- ۴۶۷۳۶- (۳) ابن فضّال و ابن جهم گویند: «از امام رضا علیه السلام دربارهٔ آبجو پرسیدیم. حضرت فرمود: شراب است و در آن حدّ شرابخوار است».

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب چهل و سه از ابواب نوشیدنی‌ها، روایتی که بر این مفاد دلالت دارد.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۸۸۷

فصل هفتم: باب های حدّ سرقت

باب ۱ حرمت سرقت و لزوم قطع دست سارق

اشاره

دست مرد سارق و زن سارق را به کیفر عملی که انجام داده‌اند به عنوان یک مجازات الهی قطع کنید و خداوند توانا و حکیم است. «۱» گفتند: به خدا سوگند! شما می‌دانید ما نیامده‌ایم که در این سرزمین فساد کنیم و ما هرگز سارق نبوده‌ایم. آنها گفتند: اگر دروغگو باشید، کیفرش چیست؟ گفتند: هر کس (آن پیمانه) در بار او پیدا شود، خودش کیفر آن خواهد بود (و به خاطر این کار بردهٔ شما خواهد شد). ما این گونه ستمگران را کیفر می‌دهیم. «۲»

ای پیامبر، هنگامی که زنان مؤمن نزد تو آیند تا با تو بیعت کنند که چیزی را شریک خدا قرار ندهند، سرقت و زنا نکنند ... «۳»

۱۴۸۹- ۴۶۷۳۷- (۱) امام رضا علیه السلام فرمود: «همواره بنده سرقت می‌کند تا آن زمان که پول معادل دستش را کامل کند و خداوند عز و جل سرقت را علیه وی آشکار می‌سازد».

---

(۱). مائده، ۵/ ۳۸.

(۲). یوسف، ۱۲/ ۷۳- ۷۵.

(۳). ممتحنه، ۶۰/ ۱۲.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۸۸۹

۱۴۹۰- ۴۶۷۳۸- (۲) امام رضا علیه السلام در پاسخ پرسش‌های محمد بن سنان، برای وی مرقوم فرمود: «قطع دست راست سارق به این دلیل است که او با دست راستش به اشیا نزدیک می‌شود و دست راست بهترین عضوها و سودمندترین آنها برای وی است؛ لذا خداوند قطع دست را کیفر و عبرت برای مردم قرار داده است، تا به دنبال گرفتن اموال از غیر راه حلال نباشند و باز به این دلیل است که بیشتر موارد سرقت با دست راست است و غصب اموال مردم و تصاحب آن از غیر راه حلال، حرام است؛ چون که انواع فساد در آن است و فساد حرام است؛ چرا که در آن نابودی و وجوه دیگر فساد است و حرام بودن سرقت باز به این دلیل است که اگر سرقت مجاز باشد، اموال از بین می‌رود و کشتار انسان‌ها شکل می‌گیرد و باز حرمت سرقت بدان جهت است که اگر بنا باشد

مردم مال یکدیگر را به زور بگیرنـد، کشتار، درگیری، حسـد ورزی نسبت به یکـدیگر و چیزهای دیگری پدیـد می‌آید که سبب می‌شود مردم تجارت‌ها، صنعت‌ها و جمع‌آوری اموال را رها کنند. اگر بنا باشد آنچه فراهم آورده‌اند، کسی نسبت به آن از دیگری سزاوارتر نباشد».

۱۴۹۱- ۴۶۷۳۹- (۳) پیامبر خـدا صـلی الله علیه و آله فرمود: «چهار چیز است که یکی از آنها به خانه‌ای راه پیـدا نمی‌کنـد، مگر آن که آن خانه ویران می‌شود و آبادی در آن نخواهد بود: ۱- خیانت ۲- سرقت ۳- شراب‌خواری ۴- زنا.»

۱۴۹۲- ۴۶۷۴۰- (۴) امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام بیان داشت: «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آن کس را که با خود عبایی داشت که آن را سرقت کرده بود، در آتش دیـدم و باز دارندهٔ عصای سرکج که با آن از حجاج سرقت می‌کرد، در آتش دیدم و زنی را که گربه‌ای داشت و آن گربه او را از جلو و پشت دندان می‌گرفت، در آتش دیدم. این همان زن است که این گربه را بسته بود. نه به او غـذا می‌داد و نه او را آزاد و رها می‌کرد تا خود از حشـرات و پرنـدگان زمین چون گنجشک بخورد و به بهشت درآمدم و همان کس را که سگش را سیراب کرده بود، دیدم.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۸۹۱

۱۴۹۳- ۴۶۷۴۱- (۵) علی بن جعفر گویـد: «برادرم موسـی بن جعفر علیه السلام بیان داشت: پیامبر خـدا صـلی الله علیه و آله فرمود: زناکار در حالی که ایمان دارد، زنا نمی‌کند و سارق در حالی که ایمان دارد، سرقت نمی‌کند».

۱۴۹۴- ۴۶۷۴۲- (۶) رسول خـدا صـلی الله علیه و آله فرمود: «زناکـار در حالی که زنا می‌کنـد، با ایمان نیست و سارق در حالی که سرقت می‌کند، با ایمان نیست».

۱۴۹۵- ۴۶۷۴۳- (۷) امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «سارق زمانی که سرقت می‌کند، با ایمان نیست».

۱۴۹۶- ۴۶۷۴۴- (۸) محمـد بن یزید بانی گوید: «نزد امام صادق علیه السـلام بودم که عمر بن قیس ماصـر و ابوحنیفه و عمر بن ذرّ، به همراه جمـاعتی از یاران‌شـان خـدمت امـام علیه السـلام رسـیدند. اینـان دربارهٔ ایمان از امام علیه السلام پرسـیدند و حضـرت بیان داشت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: زناکار در حال زنا، ایمان ندارد و فرد در حال ایمان، سرقت نمی‌کند و در حال ایمان، شرب خمر نمی‌کند ...»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب نوزدهم از ابواب آغاز مشاعر حـج و فضـیلت آنها، روایاتی که دلالت دارد حضـرت قائم علیه السـلام به هنگام قیام، بنی شیبه را دستگیر می‌کند و دستان‌شان را قطع می‌کند و آنان را در شهر می‌گرداند و اعلام می‌کند که: اینان سارقان خانهٔ خدایند؛ چرا که اینان آنچه مردم آن را قربانی برای کعبه قرار می‌دهند، می‌گیرند.

و در روایت پنجم از بـاب یازده از ابواب جهاد با نفس، فرمودهٔ امام معصوم علیه السـلام که: «دربارهٔ فرمایش خداونـد عز و جل که: همان‌ها که از گناهان بزرگ و اعمال زشت دوری می‌کنند، جز گناهان صـغیره «۱» که حضرت فرمود: منظور از اعمال زشت، زنا و سرقت است».

و در روایت یازده، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «همهٔ گناهان کبیره حرام است و آنها شرک ورزی به خدا و سرقت است».

و در روایت سـیزده، فرمودهٔ امـام معصوم علیه السـلام که: «و آنهـا [یعنی گناهان کبیره]، کشـتن فردی که خداونـد ریختن خونش را حرام کرده است و زنا و سرقت ...».

و در روایت هفده، فرمودهٔ امام معصوم علیه السـلام که: «بزرگ‌ترین گناه کبیره همان شـرک ورزی است (تا آنجا که می‌گوید): از

امام علیه السلام پرسیدم: زنا و سرقت [چگونه‌اند]؟ حضرت فرمود: این دو، از آن نیست».

---

(۱). سورهٔ نجم، آیهٔ ۵۳/ ۳۲.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۸۹۳

و در روایت چهل و چهار، این گفته که: «ای عمر، بزرگ‌ترین گناه کبیره چیست؟ حضرت فرمود: شرب خمر. (تا آنجا که می‌گوید): شرب خمر صاحبش را در زنا، سرقت و کشتن فردی که خداوند ریختن خونش را حرام کرده است، وارد می‌کند».

و در روایت یکم از باب شانزده، روایتی که می‌گوید: «سارق در حالی که سرقت می‌کند، ایمان ندارد».

و در روایت چهارم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «ای پسر قیس، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: زناکار در حالی که زنا می‌کند، ایمان ندارد و سارق در حالی که سرقت می‌کند، ایمان ندارد. اما تو و یارانت هر سو که می‌خواهی، برو».

و در روایت هفت، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «سارق در حالی که سرقت می‌کند، ایمان ندارد».

و در روایت سی و سه از باب یکم از ابواب نکاح محرم، فرمودهٔ رسول خدا صلی الله علیه و آله که: «سارق در حال سرقت، ایمان ندارد».

و در روایت سی و پنج مانند همین آمده است و افزوده است که: «آن زمان که کاری از این دست بکند، روح ایمان از او بیرون می‌رود».

و در روایات باب هفت از ابواب احکام عمومی حدود، روایاتی که بر حرمت سرقت و لزوم قطع دست سارق دلالت دارد.

و در روایت سه از باب هشت، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «اگرمردی از عجم را بیابم که کلیت اسلام را پذیرفته ولی توضیح و تفصیل اسلام به او نرسیده و او زنا یا سرقت یا شرب خمر کرده است- اگر جاهل بوده- حدّ را بر او جاری نمی‌کنم».

و در روایت یکم از باب نهم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «سارق اگر خودش به سوی خداوند عز و جل توبه کند و آنچه سرقت کرده به صاحبش باز گرداند، قطع دست بر او نیست».

می‌آید:

در روایات باب بعدی و دیگر ابواب مربوط به سرقت، روایاتی که بر این مفاد دلالت دارد.

و در بسیاری از روایات باب یکم در بیان حدّ محارب، روایتی که با این باب مناسب است؛ ملاحظه کنید.

و در روایت چهل و چهارم از باب یکم از ابواب قتل و قصاص، فرمودهٔ رسول خدا صلی الله علیه و آله که: «سارق هنگامی که سرقت می‌کند، با ایمان نیست».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۸۹۵

باب ۲ اندازهٔ قطع دست سارق

اشاره

۱۴۹۷ - ۴۶۷۴۵- (۱) محمد بن مسلم گوید: «از امام صادق علیه السلام پرسیدم: برای چه مقداری دست سارق قطع می‌شود؟ حضرت فرمود: برای یک چهارم دینار. محمد بن مسلم گوید: از امام پرسیدم: برای دو درهم؟ حضرت فرمود: برای یک چهارم

دینار، به هر اندازه که دینار باشد. محمد بن مسلم گوید: از امام پرسیدم: نظر شما چیست؟ آیا کسی که کم‌تر از یک چهارم دینار سرقت کرده، در این سرقت نام سارق بر او صادق است و آیا او نزد خداوند در این صورت سارق محسوب می‌شود؟ حضرت فرمود:

هر کس که از مسلمانی چیزی سرقت کند که وی آن را در سلطهٔ خویش دارد و حفظ کرده، نام سارق بر او صادق است و او نزد خداوند سارق محسوب می‌شود ولی دستش تنها برای یک چهارم دینار یا بیشتر قطع می‌شود و اگر بنا باشد که دست سارقان در کم‌تر از یک چهارم دینار قطع شود، همهٔ مردم را دست بریده می‌یابی!»

۱۴۹۸- ۴۶۷۴۶- (۲) علی بن ابی حمزه گوید: «امام صادق علیه السلام فرمود: دست سارق قطع نمی‌شود تا آن که سرقتش به یک چهارم دینار برسد و امیرالمؤمنین علیه السلام برای سرقت کلاه‌خودآهنی، دست قطع کرد. علی بن ابی حمزه گوید: ابوبصیر گفت: از امام صادق علیه السلام دربارهٔ کم‌ترین چیزی که دست سارق برای آن بریده می‌شود، پرسیدم. حضرت فرمود: کلاه‌خود آهنی. در مورد کلاه‌خود آهنی پرسیدم که: قیمت آن چه اندازه است؟ حضرت فرمود: یک چهارم دینار».

۱۴۹۹- ۴۶۷۴۷- (۳) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «بریدن [دست سارق] در یک چهارم دینار است».

۱۵۰۰- ۴۶۷۴۸- (۴) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «دست [سارق] بریده نمی‌شود مگر در یک چهارم دینار».

۱۵۰۱- ۴۶۷۴۹- (۵) امام صادق علیه السلام از پدرشان امام باقر علیه السلام روایت کرده‌اند که: «امیرالمؤمنین علیه السلام پیوسته دست سارق را برای یک چهارم دینار قطع می‌کرد».

۱۵۰۲- ۴۶۷۵۰- (۶) امام صادق علیه السلام فرمود: «دست سارق جز برای چیزی که قیمت آن به اندازهٔ قیمت یک سپر که همان یک چهارم دینار است، بریده نمی‌شود».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۸۹۷

۱۵۰۳- ۴۶۷۵۱- (۷) عبدالله بن سنان گوید: «شنیدم امام صادق علیه السلام می‌فرمود: دست سارق برای هر چیزی که قیمتش به قیمت یک سپر که همان یک چهارم دینار است برسد، بریده می‌شود؛ [حتی] اگر آن را از خانه یا بازار یا جای دیگر سرقت کرده باشد».

۱۵۰۴- ۴۶۷۵۲- (۸) سماعهٔ بن مهران گوید: «امام صادق علیه السلام فرمود: امیرالمؤمنین علی علیه السلام برای [سرقت] کلاه‌خود، دست برید. پرسیدم: چه کلاه‌خودی؟ حضرت فرمود: کلاه‌خودی که قیمتش یک چهارم دینار است.

پرسیدم: این کم‌ترین اندازهٔ سرقت است؟ حضرت چیزی نفرمود».

۱۵۰۵- ۴۶۷۵۳- (۹) ابوبصیر گوید: «امام صادق علیه السلام فرمود: امیرالمؤمنین علی علیه السلام برای [سرقت] کلاه‌خود، دست مردی را قطع کرد. پرسیدم: چه کلاه‌خودی؟ حضرت فرمود: کلاه‌خود آهنی که بهایش معادل یک سوم دینار است. پرسیدم: این کم‌ترین حدّ سرقت است؟ حضرت سکوت کرد».

۱۵۰۶- ۴۶۷۵۴- (۱۰) از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمود: «خداوند سارق را لعنت کند! یک کلاه‌خود سرقت می‌کند، دستش قطع می‌شود و ریسمان سرقت می‌کند، دستش قطع می‌شود».

۱۵۰۷- ۴۶۷۵۵- (۱۱) از امام صادق علیه السلام دربارهٔ کم‌ترین چیزی که دست سارق برای آن بریده می‌شود، سؤال شد.

حضرت فرمود: «یک چهارم دینار.» و در روایت دیگری آمده است: «یک پنجم دینار».

۱۵۰۸- ۴۶۷۵۶- (۱۲) در روایت دیگری آمده است که: «دست سارق برای یک چهارم دینار بریده می‌شود».

۱۵۰۹- ۴۶۷۵۷- (۱۳) امام باقر علیه السلام فرمود: «کم‌ترین چیزی که دست سارق برای آن بریده می‌شود، یک پنجم دینار است».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۸۹۹

۱۵۱۰- ۴۶۷۵۸- (۱۴) امام باقر علیه السلام فرمود: «کم‌ترین حدّی که دست شخصی در آن قطع می‌شود، یک پنجم دینار است».

۱۵۱۱- ۴۶۷۵۹- (۱۵) امام باقر علیه السلام فرمود: «کم‌ترین چیزی که برای آن دست سارق بریده می‌شود، یک پنجم دینار است و یک پنجم، آخرین اندازه‌ای است که قطع دست در کم‌تر از آن نیست و برای یک پنجم و بیش از آن، دست قطع می‌شود».

۱۵۱۲- ۴۶۷۶۰- (۱۶) امام صادق علیه السلام فرمود: «دست سارق برای هر چیزی که قیمت آن به یک پنجم دینار برسد، بریده می‌شود؛ گرچه از بازار یا زراعت یا غیر از اینها سرقت شده باشد».

شیخ طوسی رحمه الله می گوید: «توجیهی که در این روایت جاری است، آن که این روایت را بر نوعی تقیه حمل کنیم؛ چرا که این روایات موافق مذهب بعضی از اهل سنت است و در این روایات این احتمال می‌آید که اینها ویژهٔ کسی است که امام با توجه به حال آن کس که مصلحت می‌بیند دست وی را برای چیزی که این اندازه قیمت دارد، قطع کند؛ چون این از وظایف امام است که خود عهده‌دار آن یا کسی است که از سوی امام ماموریت یافته است».

۱۵۱۳- ۴۶۷۶۱- (۱۷) و روایت شده است که: «برای یک پنجم دینار یا برای قیمتی معادل آن [دست سارق] قطع می‌شود».

۱۵۱۴- ۴۶۷۶۲- (۱۸) امام باقر و امام صادق علیه السلام فرمودند: «کم‌ترین چیزی که برای آن دست سارق بریده می‌شود، یک پنجم دینار یا چیزی که بهایش یک پنجم دینار باشد [معادل یک پنجم دینار]، است».

۱۵۱۵- ۴۶۷۶۳- (۱۹) سماعه گوید: «از او [/ امام صادق علیه السلام] پرسیدم: بر چه پایه‌ای دست سارق بریده می‌شود؟ حضرت فرمود: کم‌ترین آن برپایهٔ یک سوم دینار است».

شیخ طوسی رحمه الله گوید: «توجیه این روایت آن است که می‌تواند این روایت گویای صورتی باشد که دربارهٔ آن از امام علیه السلام سؤال شده است و آن همان موردی است که امیرالمؤمنین علیه السلام دست سارق را بریده و به کسی که از این صورت سؤال کرده، فرموده یک سوم دینار است و روایت از این خبر نمی‌دهد که در هر حال اندازه‌ای که دست برای آن قطع می‌شود، این یک سوم دینار باشد».

۱۵۱۶- ۴۶۷۶۴- (۲۰) از امیرالمؤمنین علیه السلام در مورد کمترین چیزی که برایش دست سارق بریده می‌شود، سؤال شد. حضرت فرمود: «یک سوم دینار».

۱۵۱۷- ۴۶۷۶۵- (۲۱) امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که از باغی یک شاخه میوهٔ درخت خرما را که قیمتش دو درهم است سرقت کرده است، فرمود: «در برابر این سرقت، دستش بریده می‌شود».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۹۰۱

۱۵۱۸- ۴۶۷۶۶- (۲۲) علی بن جعفر گوید: «از برادرم موسی بن جعفر علیه السلام دربارهٔ اندازهٔ چیزی که برای آن دست سارق بریده می‌شود، پرسیدم. حضرت بیان داشت: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: برای کلاه‌خود آهنی که معادل دو درهم یا سه درهم است [دست سارق] بریده می‌شود».

۱۵۱۹- ۴۶۷۶۷- (۲۳) در روایت آمده است که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله برای سپری که قیمتش سه درهم است، دست سارق را برید».

۱۵۲۰- ۴۶۷۶۸- (۲۴) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «پنج [انگشت] جز برای پنج درهم بریده نمی‌شود».

۱۵۲۱- ۴۶۷۶۹- (۲۵) ابن ابی حمزه گوید: «از امام باقر علیه السلام پرسیدم: برای چه اندازه‌ای دست سارق بریده می‌شود؟ حضرت دو کف خویش را جمع کرد. آن‌گاه فرمود: در این تعداد از درهم‌ها». شیخ طوسی رحمه الله گوید: «این روایت با آنچه قبلاـ آوردیم که اندازه‌ای که دست سارق برای آن بریده می‌شود یک چهارم دینار است، منافاتی ندارد؛ چرا که می‌شود قیمت درهم‌هایی که حضرت بدان‌ها اشاره کرده است، یک چهارم دینار باشد».

۱۵۲۲- ۴۶۷۷۰- (۲۶) و روایت شده است که: «برای ده درهم، دست سارق قطع می‌شود».

۱۵۲۳- ۴۶۷۷۱- (۲۷) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «کف [دست]، در کم‌تر از دینار یا ده دینار (درهم) بریده نمی‌شود».

۱۵۲۴- ۴۶۷۷۲- (۲۸) امام باقر علیه السلام فرمود: «امیرالمؤمنین علی علیه السلام برای کلاه‌خود آهنی و نیز برای سپری که وزن این دو، سی و هشت رطل «۱» بود، دست [سارق] را برید».

۱۵۲۵- ۴۶۷۷۳- (۲۹) امام جعفر صادق علیه السلام از پدرشان از جدّشان روایت کرده‌اند که فرمود: «پیوسته امیرالمؤمنین علی علیه السلام اگر در محتلم شدن پسری که سرقت کرده بود شک می‌کرد، انگشتانش را می‌سایید ولی نمی‌برید و آن زمان که یک چهارم دینار سرقت می‌کرد، انگشتانش را می‌برید ولی کف را در کم‌تر از ده درهم و بیشتر نمی‌برید».

ارجاعات

می‌آید:

در روایت پنجم از باب هیجده، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «اگر به اندازهٔ قیمت یک سپر که یک چهارم دینار است بیشتر بردارد، [دست سارق] بریده می‌شود».

و در روایت هفتم، این گفته که: «اگر آنچه [سارق] سرقت کرده به‌اندزهٔ یک سپر بیش از آن‌چیزی است که برای او بوده، دستش با خواری بریده می‌شود و قیمت سپر، یک چهارم دینار است».

---

(۱). برابر با ۴۸۰ درهم؛ برای اطلاع بیشتر رک: فرهنگ‌نامه دهخدا، ذیل رطل.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۹۰۳

باب ۳ ادلّهٔ اثبات جرم سرقت

اشاره

۱۵۲۶- ۴۶۷۷۴- (۱) امام باقر یا امام صادق علیه السلام فرمود: «دست سارق قطع نمی‌شود تا آن که دوبار به سرقت اقرار کند و پس از آن اگر از اقرارش برگشت، ضامن مال سرقتی است ولی دستش قطع نمی‌شود؛ البته اگر شهود نداشته است».

۱۵۲۷- ۴۶۷۷۵- (۲) امام باقر یا امام صادق علیه السلام فرمود: «دست سارق قطع نمی‌شود، تا آن که دو بار به سرقت اقرار کند. پس از آن اگر از اقرارش برگشت، ضامن مال سرقتی است ولی دستش قطع نمی‌شود؛ البته اگر شهودی برای او نیست».

۱۵۲۸- ۴۶۷۷۶- (۳) امام صادق علیه السلام فرمود: «دست سارق بریده نمی‌شود، تا آن که دو بار به سرقت اقرار کند و زناکار سنگسار نمی‌شود، تا آن که چهار بار اقرار کند».

۱۵۲۹- ۴۶۷۷۷- (۴) دست سارق قطع نمی‌شود، تا آن که دو بار اقرار کند؛ البته اگر شهودی نیست».

۱۵۳۰- ۴۶۷۷۸- (۵) مردی نزد امیرالمؤمنین علی علیه السلام آمد و گفت: «من سرقت کرده‌ام. حضرت او را نهیب زد. او مجددا گفت: ای امیرالمؤمنین، من سرقت کرده‌ام. حضرت فرمود: آیا دوبار علیه خویش گواهی می‌دهی؟ پس از آن دست وی را قطع کرد».

۱۵۳۱- ۴۶۷۷۹- (۶) امام صادق علیه السلام فرمود: «نزد عیسی بن موسی بودم که سارق را آوردند و مردی از آل عمر نیز نزد

عیسی بن موسی بود. عیسی بن موسی به من رو کرد و از من می‌پرسید. من گفتم: تو نظرت دربارهٔ سارق چیست، اگر اقرار کند که سرقت کرده است؟ او گفت: دستش قطع می‌شود. گفتم: شما دربارهٔ زناکار- اگر چهار بار علیه خویش اقرار کند- چه می گویید؟ گفت: او را سنگسار می کنیم. گفتم:

پس چه چیز مانع شماست که اگر دوبار سارق علیه خویش اقرار کند، دست او را قطع کنید تا به منزلهٔ زناکار باشد!»

۱۵۳۲- ۴۶۷۸۰- (۷) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «کسی که معلوم شود این مالی که در دستش است سرقتی است ولی او بگوید آن راخریداری کرده‌ام و به سرقت اعتراف نکند و بیّنه‌ای علیه وی گواهی ندهد، دست او قطع نمی‌شود و در صورتی که بیّنه گواهی کند که این مال برای مدّعی آن است، مال سرقتی از دست وی گرفته می‌شود».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۹۰۵

۱۵۳۳- ۴۶۷۸۱- (۸) امام باقر علیه السلام فرمود: «غلام اگر یک بار نزد امام علیه خویش اقرار کند که سرقت کرده است، امام دست وی را قطع می کند و کنیز اگر نزد امام علیه خویش به سرقت اعتراف کند، امام دست وی را قطع می کند».

شیخ طوسی رحمه الله گفته است: «توجیه این روایت آن است که آن را به موردی حمل کنیم که در کنار اقرار، بینه نیز باشد و می‌توان روایت را بر تقیه حمل کرد، آن گونه که می‌آید و نیز می‌توان واژهٔ عبد و امهٔ را بر فرد آزاد حمل کرد [نه برده وکنیز]؛ چرا که آزادها هم بردگان و کنیزان خدایند».

۱۵۳۴- ۴۶۷۸۲- (۹) امام صادق علیه السلام فرمود: «اگرفرد آزاد یک بار در نزد امام علیه خویش به سرقت اعتراف کند، دستش بریده می‌شود».

محمد بن الحسن [/ شیخ طوسی رحمه الله] گوید: اقرار به سرقت باید که دو بار باشد و یک بار موجب قطع دست نمی‌شود و ما این را در گذشته آورده‌ایم و توجیه این روایت آن که، بر نوعی از تقیه آن را حمل کنیم؛ چرا که مطابق فتاوای برخی از اهل سنت است و اما روایاتی که قبلا دربارهٔ این جهت آوردیم اگر اقرار کرد دستش بریده می‌شود، در آن روایات نیست که یک بار یا دو بار؛ بلکه آن روایات از این ناحیه مجمل است و چون روایاتی که پیشتر آورده بودیم تفصیل در آن آمده بود، لذا شایسته است که به آنها عمل کنیم».

۱۵۳۵- ۴۶۷۸۳- (۱۰) امام صادق علیه السلام فرمود: «بعضی از خاندانم برایم روایت کردند که: جوانی نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و نزد حضرت به سرقت اعتراف کرد. امام بیان داشت: امیرالمؤمنین علیه السلام به وی فرمود: من تو را جوانی می‌بینم که ظاهرت عیبی ندارد. آیا چیزی از قرآن می‌توانی بخوانی؟ آن جوان گفت: آری، سورهٔ بقره را می توانم. حضرت فرمود: من دستت را به سورهٔ بقره بخشیدم. امام فرمود: تنها آنچه باعث شد امیرالمؤمنین علیه السلام دست جوان را نبرد به این جهت بود که بیّنه‌ای علیه او شهادت نداده بود».

مشابه این روایت، در روایت یازده از باب چهارده از ابواب احکام عمومی حدود، گذشت.

۱۵۳۶- ۴۶۷۸۴- (۱۱) اصبغ بن نباته گوید: «روزی از روزها در مسجد کوفه خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام شرفیاب شدم. جمعی بسیار به همراه غلامی سیاه حضور داشتند. آنان اظهار کردند که: ای امیرالمؤمنین، این غلام سارق است. امام علیه السلام به او فرمود: ای غلام، آیا تو سارق هستی؟ او در پاسخ گفت: آری. حضرت بار دوم به او فرمود: ای غلام، آیا تو سارق هستی؟ او گفت: آری، ای سرورم. امام علیه السلام به او فرمود: اگر برای بار سوم بگویی [به سرقت اعتراف کنی] دستت را قطع می کنم. پس از آن امام علیه السلام فرمود: ای غلام، آیا تو سارق هستی؟ او گفت: آری، ای سرورم. در اینجا امام علیه السلام دستور قطع دست وی را صادر کرد و دست او بریده شد. غلام با دست چپ، دست راست بریده را در حالی که خون از آن می‌چکید، گرفت. ابن کواء او را دید. ابن کواء همیشه از امیرالمؤمنین علیه السلام بدگویی می کرد. او به غلام گفت: چه کسی دست راستت را برید؟

غلام در پاسخ گفت: دست راستم را همان کسی بریده که موی جلوی

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۹۰۷

سرش ریخته، شکمش برآمده و راه ورود به یقین و ریسمان محکم خدا و شافع روز جزاست و پنجاه و یک رکعت نماز می‌خواند. غلام مناقب بسیاری را ذکر کرد؛ تا آنجا که او می گوید: چون غلام از ستایش امیرالمؤمنین فارغ شد و به راه خویش رفت، عبدالله بن کواء نزد امام آمد و به امام گفت: درود بر تو ای امیرمؤمنان. امیرالمؤمنین علیه السلام به وی فرمود: درود بر هر کس که از هدایت پیروی کند و از عواقب گمراهی بترسد. ابن کواء به امام علیه السلام گفت: ای پدر حسن و حسین، دست راست غلام سیاهی را بریده‌ای و من از او می‌شنوم که تو را همه گونه زیبا ثنا می گوید. حضرت پرسید: چه شنیده‌ای که می گوید؟ ابن کواء گوید:

غلام چنین گفت و آن‌گاه همهٔ آنچه غلام گفته بود، خدمت امام تکرار کرد. امام علیه السلام به دو فرزندش حسن و حسین علیه السلام فرمود: بروید و غلام را نزد من بیاورید. آنان به دنبال غلام به کنده رفتند و به او گفتند: ای غلام، نزد امیرالمؤمنین علیه السلام برو. اصبغ بن نباته گوید: چون غلام در جلوی امیرالمؤمنین علیه السلام ایستاد، حضرت به وی فرمود: دست راستت را بریدم و تو آن گونه که به من رسیده است، مرا ثنا گویی! او گفت: ای امیرالمؤمنین، شما تنها بر پایهٔ یک حقّ واجب که خداوند و رسول او واجب کرده است، آن را بریده‌ای.

امام علیه السلام فرمود: دستت را به من بده. آن‌گاه امام دست را گرفت و آن را با عبا پوشاند و تکبیر گفت و دو رکعت نماز گزارد و کلماتی را که ما می‌شنیدم بر زبان جاری کرد و در پایان دعایش فرمود: مستجاب کن ای پروردگار عالمیان و کف دست را سوار بر مچ کرد و به یارانش فرمود: عبا را از کف کنار بزنید.

آنان عبا را از کف کنار زدند و دیدند که کف بر مچ دست به اذن خداوند متعال پیوند خورده است».

ارجاعات

گذشت:

در روایت چهار از باب هیجده از ابواب احکام عمومی حدود، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «سارق دستش بریده نمی‌شود تا آن که دوبار به سرقت اعتراف کند و اگر پس از اقرار برگردد و انکار کند، ضامن مال سرقتی است ولی اگر شهودی در کار نیست، دستش قطع نمی‌شود».

و در روایت نهم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «هر کس به سرقت اقرار سپس انکار کند، دستش قطع می‌شود و به انکار وی توجهی نمی‌شود».

باب ۴ حکم اقرار سارق پس از زدن، شکنجه کردن یا ترساندن وی

اشاره

۱۵۳۷- ۴۶۷۸۵- (۱) سلیمان بن خالد گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که سرقتی کرده ولی آن را نمی‌پذیرد پس از آن او را می‌زنند و مال سرقتی را به عینه می‌آورد، پرسش شد: آیا بریدن دست بر وی ثابت

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۹۰۹

است؟ حضرت فرمود: آری. ولی اگر اعتراف کند و با این حال مال سرقتی را نیاورد، دستش بریده نمی‌شود؛ چرا که بر پایهٔ شکنجه اعتراف کرده است».

۱۵۳۸- ۴۶۷۸۶- (۲) امام باقر علیه السلام از پدرشان علیه السلام روایت کرده‌اند که: «امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: کسی را که با زدن، بستن، زندان و توبیخ بترسانند، دستش قطع نمی‌شود؛ مگر این که اعتراف کند که در آن صورت، دستش قطع می‌شود. ولی اگر اعتراف نکرد، دستش قطع نمی‌شود. (این که می گوییم کسی که ترسانده شود دستش بریده نمی‌شود به دلیل وجود ترس است)».

او [شیخ حرّ عاملی رحمه الله] در وسائل الشیعه گوید: «این روایت بر موردی که به دلخواه اعتراف کند، حمل می‌شود؛ بنابراین، استثنای آمده در روایت، استثنای منقطع است».

او [فیض کاشانی رحمه الله] در وافی گوید: «منظور از اعتراف در روایت، اعترافی است که بدون ترس و امر و نهی به دلخواه خویش داشته باشد».

۱۵۳۹- ۴۶۷۸۷- (۳) مردی را که متهم به سرقت بود، نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. گمانم این است که حضرت بیم آن داشت که اگر از این شخص بپرسد [که آیا سرقت کرده‌ای]، هیبت سؤال حضرت او را بگیرد و به کاری که نکرده، اقرار کند؛ لذا امیرالمؤمنین علیه السلام به وی فرمود: آیا سرقت کرده‌ای؟ اگر می‌خواهی، بگو نه. آن مرد گفت: نه. بیّنه‌ای هم علیه مرد نبود؛ لذا امام علیه السلام او را آزاد ساخت.

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب پنجم از ابواب اقرار، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «هر کس که به هنگام برهنه کردن [جهت تازیانه] یا زندان یا ترساندن و یا تهدید اقرار کند، حدّی بر او نیست».

و در روایت دوم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «هر کس بر پایهٔ ترساندن یا زندان یا زدن اقرار کند، این اقرارش علیه او نافذ نیست و حدّ نمی‌خورد».

می‌آید:

در روایت یکم از باب سوم از ابواب دعوی قتل، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «قصاص و حدّ بر کسی که از روی ترس و تهدید اعتراف کرده است، جاری نمی‌شود و نیز زندان نمی‌شود و او را نمی‌زنند و به بند کشیده نمی‌شود» و در روایت دوم، مانند آن.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۹۱۱

باب ۵ حکم چهار بار سرقت متوالی سارق با فرض اجرای حکم در هر دفعه

اشاره

دست مرد و زن دزد را، به کیفر عملی که انجام داده‌اند به عنوان یک مجازات الهی، قطع کنید و خداوند توانا و حکیم است.

اما آن کس که پس از ستم کردن، توبه و جبران نماید، خداوند توبه او را می‌پذیرد؛ (و از این مجازات معاف می‌شود؛ زیرا خداوند آمرزنده و مهربان است.

«۱» ۱۵۴۰- ۴۶۷۸۸- (۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «بریدن دست از وسط کف دست است و انگشت ابهام بریده نمی‌شود و آن زمان که پا قطع می‌شود به پاشنهٔ پا کاری ندارند و آن بریده نمی‌شود».

۱۵۴۱- ۴۶۷۸۹- (۲) امام صادق علیه السلام فرمود: «آن زمان که سارق را می گیرند، دستش از میان کف بریده می‌شود و اگر مجددا سرقت کرد، پایش از میان قدم بریده می‌شود و اگر باز سرقت کرد، به زندان سپرده می‌شود و اگر در زندان سرقت کرد، کشته می‌شود».

۱۵۴۲- ۴۶۷۹۰- (۳) امام جعفر صادق علیه السلام، از پدرشان علیه السلام، از جدّشان علیه السلام روایت کرده‌اند که: «امیرالمؤمنین علی علیه السلام در مورد دست فرمود که: از مفصل قطع می‌شود و اگر مجددا سرقت کرد، پای چپ از کعب قطع می‌شود».

۱۵۴۳- ۴۶۷۹۱- (۴) حلبی گوید: «از امام صادق علیه السلام پرسیدم که: از کجا باید [دست را] برید؟ حضرت انگشتانش را باز کرد و فرمود: از اینجا؛ منظور حضرت از مفصل کف بود».

---

(۱). مائده، ۵/ ۳۸- ۳۹

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۹۱۳

۱۵۴۴- ۴۶۷۹۲- (۵) زرقان که همنشین ابن ابی داود و دوست صمیمی اوست، گوید: «روزی ابن ابی داود از نزد معتصم، غمگین آمد. با او در این باره گفتگو کردم. او گفت: امروز آرزو داشتم که بیست سال پیش مرده بودم. به او گفتم: چرا این طور؟ گفت: برای کاری که این سیاه چهره- ابوجعفر محمد بن علی بن موسی علیه السلام- امروز در پیشگاه امیرالمؤمنین معتصم انجام داد. زرقان گوید به ابن ابی داود گفتم: این کار چه بوده؟ او گفت: سارقی علیه خویش اعتراف کرده بود و از خلیفه خواسته بود تا با اجرای حدّ بر او، او را پاک سازد. خلیفه هم همهٔ فقیهان را در مجلس گرد آورده و حضرت محمد بن علی علیه السلام را نیز حاضر کرده بود. خلیفه دربارهٔ بریدن [دست] از ما پرسید که: کجا باید بریده شود؟ او گوید: من گفتم که: از مچ. معتصم گفت: دلیلت در این باره چیست؟ او گوید: من گفتم: برای این که دست، همان انگشتان و کف تا مچ است. چون خداوند دربارهٔ تیمم می گوید: به صورت‌های‌تان و دست‌های‌تان بکشید «۱» و دسته‌ای هم با من در این مطلب موافق شدند ولی دسته‌ای دیگر گفتند: بلکه باید از آرنج برید.

معتصم پرسید: دلیل این مطلب چیست؟ آنان گفتند: چون خداوند در مورد شستن [در وضو] فرموده است: و دست‌های‌تان را تا آرنج بشویید. «۲» این دلالت دارد که حدّ دست، همان آرنج است.

ابن ابی داود گوید: پس از آن معتصم به حضرت محمد بن علی علیه السلام رو کرد و گفت: ای ابا جعفر، شما در این موضوع چه نظری دارید؟ حضرت ابوجعفر علیه السلام فرمود: ای امیرالمؤمنین، این گروه دربارهٔ آن سخن گفتند. معتصم گفت: از آنچه گفته‌اند، رهایم ساز؛ نزد شما چیست؟ حضرت فرمود: ای امیرالمؤمنین، مرا از این موضوع معاف دارید. معتصم گفت: به خدا سوگندتان می‌دهم آنچه در این باره نزد شماست، برایم بگویید. حضرت فرمود: اما هم اکنون که مرا به خدا سوگند می‌دهی، من می گویم که اینان در این موضوع از سنت پیامبر صلی الله علیه و آله به خطا رفته‌اند؛ چرا که قطع، لازم است که از مفصل یعنی ریشهٔ انگشتان باشد؛ در نتیجه کف بریده نمی‌شود. معتصم پرسید: دلیل این مطلب چیست؟ حضرت فرمود:

فرمودهٔ رسول خدا صلی الله علیه و آله است که: سجده بر هفت عضو قرار می گیرد؛ صورت، دو دست، دو زانو، دو پا و اگر دستش از مچ یا آرنج بریده شود، دیگر دستی ندارد که بر آن سجده کند و خداوند متعال فرموده است: مسجدها برای خداست. «۳» منظور

از مسجدها، همین اعضای هفتگانه‌ای است که بر آن سجده قرار می‌گیرد. پس هیچ‌کس را با خدا نخوانید «۴» و هر چه برای خداست، بریده نمی‌شود. ابن ابی داود گوید: این فرمودهٔ حضرت، معتصم را شگفت‌زده کرد و دستور داد تا دست سارق از مفصل انگشتان، نه کف بریده شود. ابن ابی داود گوید: قیامتم بپا شد و آرزو کردم که کاش زنده نبودم!» «۴»)

---

(۱). نساء ۴/ ۴۳

(۲). مائده ۵/ ۶

(۳) و ۴- جنّ ۷۲/ ۱۸

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۹۱۵

۱۵۴۵ - ۴۶۷۹۳- (۶) علی بن احمد کوفی در کتاب استغاثه گوید: «اهل بیت علیه السلام اتفاق دارند که امیرالمؤمنین علیه السلام دست سارق را از مفصل انگشتان قطع کرد و ابهام را با کف دست وانهاد و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد قطع دست چنین است و امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که: این جای حدّ تیمم است، پس وانهاده شد، آنچه وانهاده شد؛ یعنی انگشت ابهام و کف دست تا بتواند برای نماز وضو بگیرد و همچنین امیرالمؤمنین علیه السلام کسی را که مستحقّ بریدن پا یا دست است، از مفصل کعب که در پایین پا قسمت جلوی آن است، قطع کرد و پاشنه و استخوان فاصل بین پا و [پنجهٔ پا] و پاشنه را رها کرد تا به هنگام ایستادن برای نماز، بر آن قرار گیرد و حضرت فرمود: این گونه رسول خدا صلی الله علیه و آله در خصوص قطع دست و پا سنت نهاد و حضرت آنچه عمر در خصوص قطع دست و پا انجام داده است، نپذیرفت ...»

سخن علی بن احمد کوفی در کتاب استغاثه ادامه دارد.

۱۵۴۶ - ۴۶۷۹۴- (۷) امیرالمؤمنین علی علیه السلام و امام صادق علیه السلام فرمودند: «دست سارق را از بن چهار انگشت قطع کن و کف دست را برای او بگذار؛ منظور کف دست و انگشت ابهام است و پا را از کعب قطع کن و پاشنه را برای او بگذار تا بر آن راه رود؛ بنابراین قطع پا از نیمهٔ قدم است».

۱۵۴۷ - ۴۶۷۹۵- (۸) امام کاظم علیه السلام فرمود: «دست سارق قطع می‌شود ولی انگشت ابهام و کف دست او قطع نمی‌شود و پای او قطع می‌شود ولی پاشنه‌اش برای او می‌ماند تا برروی آن راه برود».

۱۵۴۸ - ۴۶۷۹۶- (۹) همیشه امیرالمؤمنین علی علیه السلام آن زمان که دست سارق را قطع می‌کرد، انگشت ابهام و کف دست وی را برای او باقی می‌گذاشت. به امیرالمؤمنین علیه السلام گفته شد که شما همهٔ دست سارق را باقی گذاشته‌اید. راوی گوید: امام علیه السلام به آنان فرمود: اگر این سارق توبه کند، با چه چیزی وضو بگیرد؟ چون خداوند متعال گوید: دست مرد و زن سارق را به کیفر عملی که انجام داده‌اند به عنوان یک مجازات الهی، قطع کنید و خداوند توانا و حکیم است. اما آن کس که پس از ستم کردن، توبه و جبران نماید، خداوند توبهٔ او را می‌پذیرد؛ ([و از این مجازات معاف می‌شود]) زیرا خداوند آمرزنده و مهربان است». «۱»

---

(۱). مائده ۵/ ۳۸ و ۳۹.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۹۱۷

۱۵۴۹ - ۴۶۷۹۷- (۱۰) امام صادق علیه السلام فرمود: «چهار انگشت سارق بریده می‌شود و انگشت ابهام باقی می‌ماند و پا از مفصل قطع می‌شود ولی پاشنه باقی می‌ماند تا برروی آن راه برود».

۱۵۵۰ - ۴۶۷۹۸- (۱۱) زراره از امام باقر علیه السلام دربارهٔ مردی که سرقت کرده و دست راستش بریده شده و سپس سرقت کرده

و پای چپش قطع شده و پس از آن برای بار سوم سرقت کرده است، روایت می‌کند که حضرت فرمود: «پیوسته امیرالمؤمنین علیه السلام این فرد را در زندان برای ابد قرار می‌داد و می‌فرمود: من از خدایم شرم دارم که او را بدون دستی که با آن نظافت کند و بدون پایی که با آن برای کارش برود، رها سازم.

حضرت فرمود: و پیوسته امیرالمؤمنین علیه السلام هر زمان که دست را می‌برید، از پایین مفصل و آن زمان که پا را قطع می‌کرد، از کعب قطع می‌کرد. حضرت فرمود: همواره امیرالمؤمنین علیه السلام نظر داشت که مبادا چیزی از حدود الهی تعطیل شود».

۱۵۵۱– ۴۶۷۹۹– (۱۲) امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «دست راست سارق قطع می‌شود. حضرت فرمود: امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌خواند که: دست مرد و زن سارق را قطع کنید».

۱۵۵۲– ۴۶۸۰۰– (۱۳) امام باقر علیه السلام فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام دربارهٔ سارقی که سرقت کرده است، حکم می‌داد که دست راستش بریده شود و چون بار دیگر سرقت می‌کرد، پای چپش بریده شود و آن‌گاه که بار دیگر سرقت می‌کرد، او را زندانی می‌کرد و پای چپش را می‌گذاشت تا بتواند برروی آن به دستشویی برود و دست چپش را تا با آن بخورد و خودش را پاک سازد و حضرت فرمود: من از خدا شرم می‌کنم که او را چنان رها کنم که از هیچ چیز نتواند بهره ببرد ولی او را زندانی می‌کنم تا در زندان بمیرد و حضرت فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از قطع دست و پا، دیگر قطعی برای سارق نداشت».

۱۵۵۳– ۴۶۸۰۱– (۱۴) پیوسته امیرالمؤمنین علیه السلام اگر مردی برای بار اول سرقت می‌کرد، دست راستش را قطع می‌کرد و اگر مجددا سرقت می‌کرد، پای چپش را قطع می‌کرد و اگر برای بار سوم دست به سرقت می‌زد، او را برای همیشه زندانی و از بیت‌المال برای او خرج می‌کرد.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۹۱۹

۱۵۵۴– ۴۶۸۰۲– (۱۵) و روایت شده است که اگر در زندان سرقت کند، کشته می‌شود.

۱۵۵۵– ۴۶۸۰۳– (۱۶) امیرالمؤمنین علی علیه السلام پیوسته دست راست سارق را در نخستین سرقتش قطع می‌کرد و اگر دوباره سرقت می‌کرد، پای چپش را می‌برید و اگر بار سوم دست به سرقت می‌زد، او را در زندان برای همیشه زندانی می‌کرد.

۱۵۵۶– ۴۶۸۰۴– (۱۷) عبدالرحمن بن حجاج گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ سارقی که سرقت کرده و دستش قطع شده، سپس سرقت می‌کند و پایش قطع می‌شود، پس از آن سرقت می‌کند، پرسیدم که: آیا باز قطع دارد؟ حضرت فرمود: در کتاب امیرالمؤمنین علی علیه السلام است که رسول خدا صلی الله علیه و آله پیش از آن که بیش از یک دست و پا قطع کند، رحلت کرد و امیرالمؤمنین علیه السلام پیوسته می‌فرمود: من از خدایم شرم دارم که هیچ دستی برای سارق نگذارم که با آن خودش را پاک کند یا پایی که بر آن راه رود. عبدالرحمن بن حجاج گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: اگرمردی دست چپش در قصاص قطع شده و پس از آن سرقت کرد، با او چه می‌شود؟ عبدالرحمن گوید: حضرت فرمود: قطع نمی‌شود و بدون ساق پا نمی‌ماند. پرسیدم: اگر مردی دست راستش در قصاصی قطع شد، پس از آن دست مردی را قطع کرد، آیا از او قصاص می‌شود یا نه؟ حضرت فرمود: تنها او را در مورد حقّ خداوند عز و جل رها می‌سازند و اما در حقوق مردم از او در مورد همهٔ چهار تا [دست و پا] قصاص می‌شود».

۱۵۵۷– ۴۶۸۰۵– (۱۸) امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله بر مردی که دست و پایش قطع شده بود، چیزی نمی‌افزود. امام جعفر صادق علیه السلام بیان داشت: پدرم می‌فرمود: و پیوسته امیرالمؤمنین علی علیه السلام پس از آن که دست و پای سارق قطع می‌شد اگر سرقت می‌کرد، او را تازیانه می‌زد و در زندان می‌انداخت و از بیت‌المال مسلمانان برای او خرج می‌کرد».

۱۵۵۸– ۴۶۸۰۶– (۱۹) قاسم گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که سرقت کرده است، پرسیدم. حضرت فرمود:

شنیدم از پدرم که می‌فرمود: در زمان امیرالمومنین علی علیه السلام مردی را که سرقت کرده بود، نزد حضرت آوردند. حضرت دستش را برید. سپس او را برای بار دوم آوردند. حضرت پایش را خلاف دستش برید.

سپس او را بار سوم آوردند. حضرت او را برای ابد در زندان حبس و از بیت‌المال مسلمانان برای او خرج کرد و فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین کرد و من با او مخالفت نمی‌کنم».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۹۲۱

۱۵۵۹ـ ۴۶۸۰۷ـ (۲۰) امام صادق علیه السلام فرمود: «پای سارق پس از قطع دست، قطع می‌شود، سپس اگر مجددا سرقت کرد، در زندان محبوس و از بیت‌المال مسلمانان برای او خرج می‌شود و دیگر قطعی برای او نیست».

۱۵۶۰ـ ۴۶۸۰۸ـ (۲۱) حلبی گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که خانه‌ای را سوراخ کرده ولی قبل از آن که به چیزی دست یابد گرفتار شده است، پرسیدم. حضرت فرمود: کیفر می‌شود ولی اگر او را زمانی که متاعی را بیرون آورده است دستگیر کنند، قطع دست بر او ثابت است. حلبی گوید: و نیز از امام علیه السلام دربارهٔ مردی که او را دستگیر کرده‌اند- در حالی که یک کوله بار پارچه می‌برد- و می‌گوید: صاحبخانه اینها را به من داده است، پرسیدم. حضرت فرمود: بریدن دست از او دفع می‌شود، مگر این که بیّنه علیه وی شهادت دهد که اگر بیّنه شهادت داد، بریده می‌شود. حضرت افزود که: دست و پا قطع می‌شود ولی پس از آن دیگر قطعی نیست اما اگر مجددا سرقت کرد، زندانی و از بیت‌المال مسلمانان خرج او داده می‌شود».

۱۵۶۱ـ ۴۶۸۰۹ـ (۲۲) سماعه گوید: «از او [/ امام صادق علیه السلام] دربارهٔ سارقی که دستش قطع شده، پرسیدم. حضرت فرمود: پس از دست، پایش قطع می‌شود و اگر مجددا سرقت کرد، زندانی و از بیت‌المال مسلمانان مخارج او داده می‌شود».

۱۵۶۲ـ ۴۶۸۱۰ـ (۲۳) امام صادق علیه السلام در حدیثی فرمود: «پس از دست، پای سارق قطع می‌شود و اگر باز سرقت کرد، دیگر چیزی از او قطع نمی‌شود ولی برای ابد در زندان می‌افتد و از بیت‌المال مخارج او داده می‌شود».

۱۵۶۳ـ ۴۶۸۱۱ـ (۲۴) زراره گوید: «امام باقر علیه السلام فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام پیوسته بیش از یک دست و یک پا قطع نمی‌کرد و می‌فرمود: من از پروردگارم شرم می‌کنم که سارق را رها کنم در حالی که دستی ندارد که بدان خودش را پاک کند یا وضو بگیرد. زراره گوید: از امام پرسیدم: اگر سارق پس از بریده شدن دست و پا سرقت کرد؟ حضرت فرمود: او را برای همیشه به زندان می‌سپارم و مردم را از شرّ او راحت می‌سازم».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۹۲۳

۱۵۶۴ـ ۴۶۸۱۲ـ (۲۵) سارقی را نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. حضرت دست وی را برید. مجددا او را آوردند. حضرت پای چپش را برید. پس از آن برای بار سوم آوردند. حضرت فرمود: «من از پروردگارم شرم می‌کنم که برای او دستی باقی نگذارم تا با آن بخورد و بیاشامد و خودش را پاک کند و پایی که بر آن راه رود؛ لذا او را تازیانه زدند و به زندان سپردند و از بیت‌المال برای او خرج کردند».

۱۵۶۵ـ ۴۶۸۱۳ـ (۲۶) سارقی را نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. حضرت دست راست او را قطع کرد. بار دیگر که سرقت کرد، او را نزد حضرت آوردند. حضرت پای چپش را قطع کرد و فرمود: «من از خداوند متعال شرم می‌کنم که برای او دستی باقی نگذارم تا با آن بخورد و خودش را پاک سازد و حضرت افزود که:

رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی بیش از قطع یک دست و یک پا نداشت و پیوسته هر زمان که سارق را در مرحلهٔ سوم و پس از آن که دست و پایش در دو مرحله قطع شده بود نزد امام علی علیه السلام می‌آوردند، حضرت او را در زندان برای همیشه زندانی و از بیت‌المال مسلمانان برای او هزینه می‌کرد؛ ولی اگر در زندان هم سرقت می‌کرد، او را می‌کشت».

۱۵۶۶ـ ۴۶۸۱۴ـ (۲۷) محمد بن عبدالله بن هلال از پدرش [عبدالله بن هلال] روایت می‌کند که پدرش گوید: «به امام صادق علیه

السلام گفتم: دربارۀ سارق به من بگویید که چرا دست راست و پای چپش قطع می‌شود و دست چپ و پای راستش قطع نمی‌شود؟ حضرت فرمود: چه سؤال خوبی کردی! اگر دست راست و پای راستش قطع شود، به سمت چپ می‌افتد و نمی‌تواند برخیزد ولی اگر دست راست و پای چپش قطع شود، تعادلش حفظ می‌شود و راست می‌ایستد. پرسیدم: فدایت گردم! چگونه می‌ایستد با این که پای او قطع شده است؟ حضرت فرمود: قطع از موضعی نیست که تو خیال می کنی. پا از کعب بریده می‌شود و آن مقدار از پایش برایش می‌ماند که بر آن بتواند بایستد و نماز بخواند و بندگی خدا کند. به امام گفتم: دست از کجا قطع می‌شود؟ حضرت فرمود: چهار انگشت بریده می‌شود و ابهام برایش می‌ماند تا در نماز بر آن تکیه کند و چهره‌اش را برای نماز با آن بشوید». در کتاب کافی و تهذیب این افزودگی آمده است که: «پرسیدم: کسی که این قطع از مچ را [که معمول است] اولین بار انجام داد، کیست؟ حضرت فرمود: عثمان بن عفان بود که این شکل از قطع را برای معاویه خوب جلوه داد».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۹۲۵

۱۵۶۷- ۴۶۸۱۵- (۲۸) حارث بن حصیره گوید: «مرد حبشی که آب می کشید، در مدینه دیدم که دستش بریده است.

به او گفتم: چه کسی دستت را قطع کرده است؟ او گفت: بهترین مردم دستم را قطع کرده است. ما که هشت نفر بودیم، در یک سرقت گیر افتادیم. ما را نزد امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام بردند. همه به سرقت اعتراف کردیم. حضرت به ما گفت: آیا می‌دانستید که سرقت حرام است؟ گفتیم: آری.

ایشان دستور داد انگشتان ما از کف بریده و انگشت ابهام باقی گذاشته شد. پس از آن، دستور داد ما را در یک خانه قرار دادند و روغن و عسل به ما خوراندند تا دست‌های مان بهبود یافت. پس از آن دستور داد تا ما را آزاد کنند و بر ما لباس پوشاند و لباس‌های خوبی هم پوشاند. آن‌گاه به ما فرمود: اگر توبه کنید و درست عمل کنید، این برای شما بهتر است و خداوند شما را به دست‌های‌تان در بهشت ملحق می‌سازد. ولی اگر توبه و اصلاح پیشه نکنید، خداوند شما را به دست‌های‌تان در آتش ملحق می کند».

۱۵۶۸- ۴۶۸۱۶- (۲۹) امام باقر علیه السلام فرمود: «گروهی سارق را که سرقت کرده بودند، نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. حضرت دست‌های آنان را از نیمۀ کف برید و انگشت ابهام را گذاشت و نبرید و به آنان دستور داد که در مهمانسرا وارد شوند و دستور داد که دست‌های‌شان را معالجه کنند و تا زمانی که بهبود یابند، به آنان روغن، عسل و گوشت خوراند. پس از آن آنان را خواست و فرمود: ای گروه، دست‌های شما به سوی آتش جهنم شتافته است ولی اگر توبه کنید و خداوند راستی و درستی شما را بیابد، توبۀ شما را می‌پذیرد و شما دست‌های‌تان را به بهشت می کشید. ولی اگر از این کار زشت جدا نشوید و از آنچه بر آن هستید دست نکشید، دست‌های‌تان شما را به سوی آتش می کشند».

۱۵۶۹ – ۴۶۸۱۷- (۳۰) امام صادق علیه السلام فرمود: «مردانی را که سرقت کرده بودند، نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. حضرت دست‌های‌شان را قطع کرد. سپس فرمود: آنچه از بدن‌های شما جدا شده به آتش می‌رود. اگر توبه کردید، شما آنها را می کشید ولی اگر توبه نکنید، آنها شما را می کشند».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۹۲۷

۱۵۷۰ – ۴۶۸۱۸- (۳۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «گروهی سارق را که بیّنه بر آنان شهادت داده بود و خودشان نیز اعتراف کرده بودند، نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. امام فرمود: حضرت دست‌های‌شان را قطع کرد. آن‌گاه فرمود: ای قنبر، آنان را نزد خویش بدار، زخم‌های‌شان را مداوا و خوب از آنان پذیرایی کن و چون بهبود یافتند، مرا باخبر ساز.

چون بهبود یافتند، قنبر نزد امام آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین، گروهی که حدود الهی را بر آنان جاری کردی، زخم‌های‌شان خوب شده است. حضرت فرمود: برو و بر هر کدام از آنان دو لباس بپوشان و آنان را نزد من بیاور. امام صادق علیه السلام فرمود: قنبر بر آنان دو لباس پوشاند و آنان را در بهترین قیافه در حالی که ردا پوشیده و خود را آراسته بودند که گویا جمعی در حال احرامند،

نزد امیرالمؤمنین آوردند. اینان در برابر امام ایستادند. حضرت به زمین توجه کرد و با انگشت- در حال تفکر- مدتی طولانی به زمین می‌زد. آن‌گاه به سوی آنان سر برداشت و فرمود: دست‌های‌تان را بگشایید. سپس فرمود: سرهای‌تان را به آسمان بلند کنید و بگویید: پروردگارا، علی علیه السلام دست ما را قطع کرد. آنان چنین کردند. آن‌گاه امام فرمود: خدایا، بر پایهٔ کتاب تو و سنت پیامبرت [قطع کردم]. سپس به آنان فرمود: ای گروه، اگر توبه کنید به دست‌های‌تان دست می‌یابید ولی اگر توبه نکنید، شما هم به دست‌های‌تان ملحق می‌شوید. سپس فرمود: ای قنبر، آزادشان کن و به هر کدام از آنان مقداری آذوقه که تا رسیدن به شهرش او را کفایت کند، بده».

همین روایت در دعائم الاسلام: «امیرالمؤمنین علی علیه السلام دستور قطع دست سارقانی را صادر فرمود.

بروجری، آقا حسین طباطبایی - مترجمان: حسینیان قمی، مهدی - صبوری، م، منابع فقه شیعه، ۳۱ جلد، انتشارات فرهنگ سبز، تهران - ایران، اول، ۱۴۲۹ ه ق

منابع فقه شیعه؛ ج ۳۰، ص: ۹۲۷

چون دست‌شان بریده شد، فرمان داد تا خون دست‌شان را بند بیاورند و بند آمد. آن‌گاه حضرت فرمود:

ای قنبر، آنان را نزد خویش نگاه دار و زخم‌های‌شان را مداوا کن ...» دعائم الاسلام مانند روایت پیشین را آورده. تا گفتهٔ حضرت که: «بر پایهٔ سنت پیامبرت» و افزوده است: «سپس امام به آنان فرمود: ای گروه، دست‌های‌تان برای رفتن به جهنم بر شما پیشی گرفت. حال اگر شما توبه کنید، دست‌های‌تان را از آتش نجات می‌دهید و گرنه خودتان نیز بدان‌ها ملحق می‌شوید».

۱۵۷۱- ۴۶۸۱۹- (۳۲) پیوسته امیرالمؤمنین علیه السلام هر زمان که دست سارق را می‌برید، با آتش خونش را بند می‌آورد تا مبادا که خونش بیرون ریزد و بمیرد.

۱۵۷۲- ۴۶۸۲۰- (۳۳) مردی را که سرقت کرده بود، نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آوردند. حضرت فرمود: «او را ببرید و دستش را ببرید و پس از آن جلوی خون ریزی‌اش را بگیرید».

۱۵۷۳- ۴۶۸۲۱- (۳۴) پیوسته امیرالمؤمنین علی علیه السلام هر زمان که دست سارق را می‌برید، با روغن زیتون مانع خون‌ریزی آن می‌شد.

۱۵۷۴- ۴۶۸۲۲- (۳۵) روایت شده است که: «زنی زیور آلاتی را سرقت کرد. او را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آوردند. او گفت: ای رسول خدا، آیا برای من توبه‌ای هست؟ پس از آن خداوند فرو فرستاد که: پس هر کس که بعد از ستم کردن، توبه و جبران کند، خداوند توبه او را می‌پذیرد «۱»».

---

(۱). مائده ۵/ ۳۹.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۹۲۹

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب هفتاد و هفت از ابواب جهاد با نفس، روایتی که بر ذیل این باب دلالت دارد.

و در روایت هفت از باب شصت و چهار از ابواب میراث، این گفته که: «پس از آن سارق توبه کرد و مانند همان مالی را که از آن

مرد گرفته بود- در حالی که می‌خواست به او بدهد و از او حلالیت بگیرد- برداشت و برای او برد ...» تا آنجا که گوید: «از او پرسیدم: وضعیت کسی که مالی را غصب کرد و رابطهٔ او با خدا چگونه است؟ حضرت فرمود: آن زمان که مال را در اختیار امام مسلمانان قرار دهد، دیگر در امان است».

می‌آید:

در روایت ده از باب چهارده از ابواب حدّ محارب، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «برای ابد در زندان نمی‌ماند مگر سه نفر ...» تا آنجا که گوید: «و سارق، پس از بریدن دست و پای او».
و در روایت یازده، مانند آن و در روایت دوازده، این گفته که: «آیا امیرالمؤمنین علی علیه السلام احدی از کسانی را که حدّ بر آنها واجب شده بود، زندان می‌کرد؟ فرمود: نه، مگر سارق را؛ چرا که او را در مرحلهٔ سوم پس از آن که دست و پایش را قطع کرده، زندانی می‌کرد».

باب ۶ حکم سارقی که دستش فلج یا به خاطر سرقت یا قصاص قطع شده باشد

اشاره

۱۵۷۵- ۴۶۸۲۳- (۱) امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که دست راست یا دست چپ او فلج است و سرقت کرده است، فرمود: «در هر حال دست راست او قطع می‌شود».
۱۵۷۶- ۴۶۸۲۴- (۲) امام صادق علیه السلام در حدیثی فرمود: «کسی که دست راست یا چپش فلج است اگر سرقت کند، در هر حال دست راستش بریده می‌شود».
۱۵۷۷- ۴۶۸۲۵- (۳) کسی که دستش فلج است اگر سرقت کند، در هر حال دست راستش بریده می‌شود.
۱۵۷۸- ۴۶۸۲۶- (۴) امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر دست راست یا چپ فلج باشد، دست راست در هر صورت که باشد، قطع می‌شود».
منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۹۳۱
۱۵۷۹- ۴۶۸۲۷- (۵) کسی که دستش فلج است اگر سرقت کند، دست راستش در هر حال قطع می‌شود؛ چه فلج باشد یا سالم. اگر مجددا سرقت کرد، پای چپش قطع می‌شود و اگر باز سرقت کرد، در زندان برای ابد می‌ماند و از بیت‌المال مسلمین مخارج او داده و از مردم جدا می‌شود.
۱۵۸۰- ۴۶۸۲۸- (۶) امام صادق علیه السلام فرمود: «اگرمردی که دست چپش فلج است سرقت کند، دست راست و پای او بریده نمی‌شود. ولی اگر فلج باشد سپس دست مردی را قطع کند، از او قصاص می‌شود. منظور امام علیه السلام این است که دستش برای سرقت قطع نمی‌شود ولی در مورد قصاص قطع می‌شود.

ارجاعات

گذشت:

در روایت هفده از باب پنج، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «و اما در مورد حقوق مردم از او و در ارتباط با همهٔ چهار تا [چهار

دست و پا] قصاص می‌شود».

باب ۷ حکم سارقی که دست چپش به اشتباه قطع شده باشد

۱۵۸۱- ۴۶۸۲۹- (۱) امام باقر علیه السلام فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام دربارهٔ مردی که حضرت دستور قطع دست راست او را داده بود ولی او دست چپش را جلو آورده و همان را به خیال دست راست قطع کرده بودند و گفتند که ما دست چپ او را قطع کرده‌ایم، آیا دست راستش قطع می‌شود؟ [حضرت] قضاوت کرد و فرمود:

اکنون که دست چپش بریده شده است، دست راست او قطع نمی‌شود» و باز امیرالمؤمنین علیه السلام دربارهٔ مردی که کلاه‌خودی از غنایم برده بود و گفتند که: سرقت کرده، دستش را قطع کن. حضرت فرمود:

من دست کسی را که خودش نیز در آنچه برداشته شریک است، قطع نمی‌کنم».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۹۳۳

۱۵۸۲- ۴۶۸۳۰- (۲) امیرالمؤمنین علیه السلام دستور داد که دست راست سارق بریده شود. آن سارق دست چپ خویش را جلو آورد و دست چپ او را قطع کردند و گمان می‌کردند که دست راست اوست. پس از آن فهمیدند.

سپس آن کس را نزد امیرالمؤمنین علیه السلام بردند. حضرت فرمود: «او را رها سازید. من با این که دست چپش قطع شده، دست راست او را قطع نخواهم کرد».

۱۵۸۳- ۴۶۸۳۱- (۳) در کتاب مقنع [شیخ صدوق رحمه الله] آمده است: «اگر امام دستور قطع دست راست سارق را داد و به اشتباه دست چپ او بریده شد، هم اکنون که دست چپش بریده شده، دست راست او بریده نمی‌شود».

باب ۸ شرایط اجرای حکم قطع دست سارق

اشاره

۱۵۸۴- ۴۶۸۳۲- (۱) ابوبصیر گوید: «از امام باقر علیه السلام دربارهٔ گروهی که با هم همسفر شدند و بعضی از آنان متاع بعضی دیگر را سرقت کرد، پرسیدم. حضرت فرمود: این شخص خائن است ولی دستش بریده نمی‌شود ولی به خاطر سرقت و خیانتش قابل پیگیری است. از امام سؤال شد که: اگر از منزل پدرش سرقت کرد؟ حضرت فرمود: دستش بریده نمی‌شود؛ چرا که فرزند از ورود به خانهٔ پدرش منع نمی‌شود. این شخص خائن است و همین طور اگر از منزل برادر و خواهرش سرقت کرد- دستش قطع نمی‌شود؛ البته اگر بر آنان وارد می‌شده است و او را از ورود منع نمی‌کرده‌اند».

۱۵۸۵- ۴۶۸۳۳- (۲) امام صادق علیه السلام بیان داشت: «امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: هر جایی که بدون اجازهٔ صاحبش در آن وارد می‌شوند اگر سارقی از آنجا سرقت کند، دستش بریده نمی‌شود. منظور حضرت حمام‌ها، کاروانسراها و آسیاب‌هاست».

۱۵۸۶- ۴۶۸۳۴- (۳) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «هر جایگاهی که بدون اذن در آن وارد می‌شوند اگر سارق از آنجا سرقت کند، دست او قطع نمی‌شود. منظور حضرت، حمامها و آسیاب‌هاست».

۱۵۸۷- ۴۶۸۳۵- (۴) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «هر جایی که بدون اذن در آن وارد می‌شوند اگر سارق از آنجا سرقت کند، دست او قطع نمی‌شود. منظور حضرت حمام‌ها، کاروانسراها، آسیاب‌ها و مساجد است».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۹۳۵

۱۵۸۸ – ۴۶۸۳۶- (۵) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «هر جایی که بی‌اجازه وارد آنجا می‌شوند هر چه از آنجا سرقت شود، قطع دست در آن نیست؛ مانند مسجدها، کاروانسراها، اطراف چاه‌ها و مانند آنها».

۱۵۸۹ – ۴۶۸۳۷- (۶) امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: «اگر پسر از مال پدرش یا پدر از مال پسرش سرقت کند، دست‌شان قطع نمی‌شود. حضرت فرمود: و اگر شوهر از مال همسرش و زن از مال شوهرش سرقت کند، باز دست‌شان قطع نمی‌شود و اگر برادر از مال برادرش سرقت کند، دست هیچ یک از آنان قطع نمی‌شود».

۱۵۹۰ – ۴۶۸۳۸- (۷) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «اگر مردی از مال پسرش یا پسری از مال پدرش یا زن از مال شوهرش یا شوهر از مال همسرش یا برادر از مال برادرش سرقت کند، بر هیچ کدام از اینها قطع دست نیست».

۱۵۹۱ – ۴۶۸۳۹- (۸) امیرالمؤمنین علیه السلام بیان داشت: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که گوسفندی را از چراگاه سرقت کند، دستش قطع نمی‌شود ولی تعزیر می‌شود و نسبت به آنچه سرقت کرده و از بین برده، ضامن است».

۱۵۹۲ – ۴۶۸۴۰- (۹) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «تنها دست کسی که خانه‌ای را سوراخ کرده یا قفلی را شکسته است، قطع می‌شود. همین روایت در جعفریات با اسناد خویش از امیرالمؤمنین علیه السلام، مانند این روایت را آورده و افزوده است که: «امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: در این مورد تعزیر است و قیمت مال تلف شده را ضامن است».

۱۵۹۳ – ۴۶۸۴۱- (۱۰) امام باقر یا امام صادق علیه السلام فرمود: «قطع نمی‌شود مگر دست کسی که خانه‌ای را سوراخ کرده یا قفلی را شکسته است».

۱۵۹۴ – ۴۶۸۴۲- (۱۱) سارقی که خانه‌ای را سوراخ کرده بود ولی مردم شتاب کرده و او را دستگیر کرده بودند، نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. حضرت فرمود: «بر او شتاب کردید و سارق را زد و فرمود: کسی که خانه‌ای را سوراخ کرده و کسی که قفلی را شکسته و کسی که وارد خانه‌ای شده و متاع را برداشته است، دستش قطع نمی‌شود، مگر آن که آن را از جای محفوظ بیرون آورد ولی به سختی زده و زندانی می‌شود و هر چه از بین برده، ضامن است. از امام صادق علیه السلام سؤال شد: اگر سارقی در خانه‌ای پیدا شود در حالی که متاع را برداشته و از اتاق بیرون کرده است، آیا دست او قطع می‌شود؟ حضرت فرمود: نه، تا آن که متاع را از جای دربستهٔ خانه [صندوق و مانند آن] بیرون برد».

۱۵۹۵ – ۴۶۸۴۳- (۱۲) پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «دست سارق بریده نمی‌شود مگر این که از جای دربسته سرقت کرده باشد».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۹۳۷

۱۵۹۶ – ۴۶۸۴۴- (۱۳) در کتاب مقنع [شیخ صدوق رحمه الله] آمده است: «و بدان که قطع دست واجب نمی‌شود، جز در مواردی که از جای بسته یا مخفی سرقت شود».

ارجاعات

گذشت:

در روایت سیزده از باب یکم از ابواب عاریه، این گفته که: «صفوان بن امیه پس از پذیرش اسلام در مسجد خوابیده بود که عبایش سرقت شد. سارق را دنبال کرد و عبا را از او گرفت و او را خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آورد و دو شاهد عادل علیه او آورد که سرقت کرده است. پیامبر صلی الله علیه و آله دستور قطع دست راست سارق را صادر کرد ...»

و در روایت چهارده، مانند آن و در روایات باب هشت از ابواب احکام عمومی حدود، چیزی که بر بخش پایانی عنوان باب دلالت دارد و در روایت یک از باب دو، فرمودهٔ معصوم علیه السلام که: «هر کس از مسلمانی چیزی را که مال و تحت سلطهٔ اوست سرقت

کنـد، نـام سارق بر او صادق است و او نزد خداونـد، سارق محسوب می‌شود ولی دست سارق جز در یک چهارم دینار یا بیشتر قطع نمی‌شود» و در روایت هفت، فرمودهٔ امام معصوم علیه السـلام که: «دست سارق برای هر چیزی که بهایش به انـدازهٔ یک سپر باشـد، بریده می‌شود و آن یک چهارم دینار است- البته اگر آن را از خانه یا بازار یا جای دیگری سرقت کرده باشد».

و در روایت شانزده، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «دست سارق در مورد هر چیزی که بهایش به یک پنجم دینار برسد، بریده می‌شود- گرچه از بازار یا زراعت یا مانند آن سرقت شده باشد».

و در روایت سـی و یـک از بـاب پنـج، این گفته که: «امـام معصوم علیه السـلام به مـا فرمود: آیا می‌دانستیـد که سـرقت حرام است؟ گفتیم: آری. پس امام دستور داد و انگشتان ما قطع شد».

می‌آید:

در باب بعدی و باب ده و باب یازده، روایتی مناسب این باب؛ به آن مراجعه کنید.

باب ۹ حکم کسی که خانه‌ای را جهت سرقت نقب زند و ...

اشاره

۱۵۹۷- ۴۶۸۴۵- (۱) امام صادق علیه السـلام فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السـلام دربارهٔ سارقی که گرفتار آمـده- در حالی که متاع را برداشته ولی هنوز در خانه است و از خانه بیرون نیامده است- فرمود: قطع دست بر او نیست، تا آن که متاع را از خانه بیرون آورد».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۹۳۹

۱۵۹۸- ۴۶۸۴۶- (۲) امیرالمؤمنین علیه السـلام پیوسته می‌فرمود: «سارق دستش بریده نمی‌شود تا آن که مال سرقتی را از خانه بیرون آورد و آن مال به اندازه‌ای باشد که دست برای آن بریده می‌شود».

۱۵۹۹- ۴۶۸۴۷- (۳) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «بریده شدن دست بر سارق نیست، تا آن که مال سرقتی را از خانه بیرون برد».

۱۶۰۰- ۴۶۸۴۸- (۴) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «بر سارق قطع دست نیست، تا آن که مال سرقتی را از خانه بیرون برد».

۱۶۰۱- ۴۶۸۴۹- (۵) امـام جعفر صـادق علیه السـلام فرمـود: «سـارقی را که سـوراخی ایجـاد کرده بـود و مردم شـتاب کرده و او را دسـتگیر کرده بودنـد، نزد امیرالمؤمنین علیه السـلام آوردنـد. حضـرت علی علیه السـلام فرمود: پیش از آن که سرقت کنـد، شـتاب کردید. آن‌گاه حضرت او را بیست تازیانه زد».

۱۶۰۲- ۴۶۸۵۰- (۶) مردی را بـا یـک کوله بـار لبـاس که مـال دیگری بود، آوردنـد. آن کس که لباس‌ها در دست او بود، گفت: «صـاحب لباس‌ها اینها را به من داده است و اعتراف به سـرقت نکرد و بیّنه‌ای هم علیه او شـهادت نـداد. حضـرت فرمود: این شـخص دستش قطع نمی‌شود».

۱۶۰۳- ۴۶۸۵۱- (۷) مردی را با پارچه‌ای که همراه داشت، نزد امیرالمومنین علیه السـلام آوردنـد. می‌گفتنـد که اینها سـرقتی و مال مردم است، ولی بیّنه‌ای گواهی نـداد. آن کس که پارچه‌هـا در دسـتش بود، گفت: «من تنها برای این که با او شوخی کنم، پارچه‌ها را برداشتم. حضرت به صاحب پارچه فرمود: آیا تو او را می‌شناسی؟

منظور حضرت آن مرد بود. او گفت: آری. حضرت مرد را رها کرد و فرمود: قطع دست بر او نیست».

ارجاعات

گذشت:

در روایت بیست و یک از باب پنجم، این گفته که: «مردی خانه‌ای را سوراخ کرد ولی پیش از آن که به چیزی دست یابد، دستگیر شد. حضرت فرمود: کیفر می‌شود و اگر متاعی را از خانه بیرون برده و دستگیر شده است، باید دستش قطع شود. راوی گوید: از امام دربارۀ مردی که دستگیرش کردند و یک کوله بار لباس با خود می‌برد و گفته بود که صاحبخانه این لباس‌ها را به او داده است، سؤال کردم. حضرت فرمود: بریده شدن دست از او برداشته می‌شود، مگر این که بیّنه علیه وی شهادت دهد».
و در روایت یازده از باب پیشین، فرمودۀ امام معصوم علیه السلام که: «دست کسی که خانه‌ای را سوراخ کرده و کسی که قفلی شکسته و کسی که داخل خانه‌ای شده و متاعی برداشته، بریده نمی‌شود تا آن که آن متاع را از جای دربسته بیرون ببرد».
منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۹۴۱

باب ۱۰ حکم ربودن مال به طور آشکار

اشاره

۱۶۰۴- ۴۶۸۵۲- (۱) ابوبصیر گوید: «از امام باقر یا امام صادق علیه السلام شنیدم که بیان داشت: «امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: در ربودن [قاپ زنی] آشکار که همان اختلاس است، دست قطع نمی‌کنم ولی او را تعزیر می‌کنم».
۱۶۰۵- ۴۶۸۵۳- (۲) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «در قاپ زنی آشکار که همان اختلاس است، دست قطع نمی‌شود ولی من او را تعزیر می‌کنم. اما کسی که سرقت می‌کند و پنهان می‌دارد، دستش قطع می‌شود».
۱۶۰۶- ۴۶۸۵۴- (۳) امام باقر علیه السلام فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام دربارۀ مردی که لباسی را از بازار ربوده و مردم گویند که این شخص سرقت کرده است، فرمود: من در قاپ زنی آشکار دست قطع نمی‌کنم ولی دست کسی که مخفیانه سرقت می‌کند، قطع می‌کنم».
۱۶۰۷- ۴۶۸۵۵- (۴) امام صادق علیه السلام فرمود: «مردی که مرواریدی را از گوش دختری ربوده بود، نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. حضرت فرمود: این ربودن آشکار است [یعنی قطع دست ندارد]. آن‌گاه حضرت او را زد و زندانی کرد».
۱۶۰۸- ۴۶۸۵۶- (۵) مردی که ظرف طلایی را از دختری ربوده بود، نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. حضرت علی علیه السلام فرمود: «سرقت آشکارا حدّ را از او دفع کرد. آن‌گاه حضرت او را زد و زندانی کرد و فرمود: قاپ‌زن قطع دست ندارد».
۱۶۰۹- ۴۶۸۵۷- (۶) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «چهار کس هستند که دست‌شان قطع نمی‌شود: ۱- قاپ‌زن؛ چرا که آن سرقت آشکار است. بر این فرد زدن و زندان کردن است ۲- خیانت کردن ۳- کسی که از غنیمت سرقت کند ۴- سرقت اجیر؛ چرا که اینها تنها خیانت است».
منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۹۴۳
۱۶۱۰- ۴۶۸۵۸- (۷) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «در قاپ زدن آشکار که همان اختلاس است، دست قطع نمی‌کنم ولی او را تعزیر می‌کنم و بر کسی که لباس‌ها را از تن افراد در می‌آورد [لخت می‌کند] قطع دست نیست».
۱۶۱۱- ۴۶۸۵۹- (۸) سماعه گوید: «کسی که چیزی را بقاپد و فرار کند، دستش قطع نمی‌شود ولی به شدت او را می‌زنند».
۱۶۱۲- ۴۶۸۶۰- (۹) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «چهار کس اند که دست‌شان قطع نمی‌شود: قاپ‌زن، خیانتکار، کسی که از غنیمت سرقت کند و سارق اجیر؛ چرا که اینها خیانت است».

۱۶۱۳- ۴۶۸۶۱- (۱۰) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «قطع دست بر قاپ‌زن نیست و نیز بریدن دست بر مهمان نیست». منظور حضرت این است که اگر مهمانی از مال میزبانی که او را پذیرایی می‌کند- در حالی که مهمان اوست- سرقت کند.

۱۶۱۴- ۴۶۸۶۲- (۱۱) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «جیب‌بُر و قاپ‌زن، بریدن دست ندارند؛ چرا که سرقتی آشکار است. ولی کسی که مخفیانه سرقت می‌کند، دستش بریده می‌شود».

۱۶۱۵- ۴۶۸۶۳- (۱۲) امیرالمؤمنین علی علیه السلام دربارهٔ قاپ‌زن فرمود: «دستش قطع نمی‌شود ولی زده و زندانی می‌شود».

ارجاعات

می‌آید:

در روایت پنجم از باب بعدی، این گفته که: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ جیب‌بُر، نبّاش [/ کسی که قبر نبش می‌کند و کفن مرده می‌دزدد] و قاپ‌زن پرسیدم. حضرت فرمود: دست قطع نمی‌شود» و در روایت هفت، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «دست قاپ‌زن- همان کسی که به سرعت چیزی را می‌رباید- قطع نمی‌شود ولی هر دو «۱» به شدت زده و زندانی می‌شوند».

و در روایت هشتم و نهم فرموده معصوم علیه السلام که: «دست در سرقت آشکارا قطع نمی‌شود.»

---

(۱). منظور جیب‌بُر و قاپ‌زن است. گفتنی است، جیب‌بُر در ابتدای روایت آمده است.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۹۴۵

باب ۱۱ حکم جیب‌بُر

اشاره

۱۶۱۶- ۴۶۸۶۴- (۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «بر کسی که آشکارا سرقت و فرار می‌کند [قاپ‌زن] قطع دست نیست و همچنین بر کسی که لباس مرد را می‌شکافد و پول درون آن را می‌برد [جیب‌بُر] قطع دست نیست».

۱۶۱۷- ۴۶۸۶۵- (۲) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «بر کسی که پول را از لباس مردی می‌شکافد [جیب بر] قطع دست نیست».

۱۶۱۸- ۴۶۸۶۶- (۳) امام صادق علیه السلام فرمود: «جیب‌بُری را که آستین مردی را شکافته بود و از آن پول درآورده بود نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. حضرت فرمود: اگر از پیراهن رویی شکافته و در آورده، من دستش را قطع نمی‌کنم ولی اگر از پیراهن زیرین شکافته و در آورده، دستش را قطع می‌کنم».

۱۶۱۹- ۴۶۸۶۷- (۴) امام صادق علیه السلام فرمود: «جیب‌بُری را که آستین مردی را شکافته و پولی را در آورده بود، نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. حضرت فرمود: اگر از پیراهن رویی درآورده، دستش را نمی‌بریم ولی اگر از پیراهن زیرین شکافته و در آورده، دستش را می‌بریم».

۱۶۲۰- ۴۶۸۶۸- (۵) عیسی بن صبیح گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ جیب‌بُر، نبّاش، قاپ‌زن پرسیدم. حضرت فرمود: دست‌شان قطع نمی‌شود».

۱۶۲۱- ۴۶۸۶۹- (۶) امام جعفر صادق علیه السلام بیان داشت: «امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: آن زمان که جیب‌بُری را که از

آستین مردی چند دینار جیب‌بُری کرده بود، نزد امام آوردند، حضرت فرمود: اگر از پیراهن رویی شکافته و درآورده، قطع دست بر او نیست ولی اگر از پیراهن زیرین شکافته و در آورده است، دست او را قطع می‌کنیم».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۹۴۷

۱۶۲۲ - ۴۶۸۷۰- (۷) امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «جیب‌بُر دستش قطع نمی‌شود و او همان است که پول را از آستین، یا لباس مردی می‌برد و نیز قاپ‌زن قطع دست ندارد و او همان است که چیزی را می‌رباید ولی هر دو به شدت زده می‌شوند و به زندان می‌افتند».

۱۶۲۳ - ۴۶۸۷۱- (۸) منصور بن حازم گوید: «از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: دست نبّاش و جیب‌بُر قطع می‌شود ولی قاپ‌زن دستش قطع نمی‌شود».

۱۶۲۴ - ۴۶۸۷۲- (۹) عیسی بن صبیح گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ جیب‌بُر، نبّاش و قاپ‌زن پرسیدم. حضرت فرمود: دست جیب‌بُر و نبّاش قطع می‌شود ولی قاپ‌زن دستش قطع نمی‌شود».

محمد بن الحسن [/ شیخ طوسی رحمه الله] گوید: «آنچه این روایت و روایت منصور در خود دارد که جیب‌بُر دستش قطع می‌شود، بر آن صورت حمل می‌شود که لباس را شکافته و درآورده است».

ارجاعات

گذشت:

در روایت یازده از باب دهم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «برجیب‌بُر و قاپ‌زن، قطع دست نیست».

باب ۱۲ حکم کسی که با سند جعلی، مالی را تصاحب کند

۱۶۲۵ - ۴۶۸۷۳- (۱) حلبی گوید: «امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که کسی را اجیر کرده و او را بر متاع خویش گمارده و پس از آن، اجیر متاع را سرقت کرده است، فرمود: او امانتدار محسوب می‌شود [یعنی او را امین دانسته‌اند و او در امانت خیانت کرده است] و باز حضرت دربارهٔ مردی که نزد دیگری رفته و گفته است که: فلان کس مرا نزد شما فرستاده تا این اجناس را برای او بفرستی، آن شخص هم اجناس را به او داده و سخنش را پذیرفته است. پس از آن، دوست خود را دیده و به او گفته است که: فرستاده ات نزد من آمد و من اجناس درخواستی را همراه او فرستادم. دوستش بگوید که من او را نزد تو نفرستاده بودم و او هیچ چیزی برای من نیاورده است ولی آن فرستاده می‌گوید آن دوست، او را فرستاده و او هم همهٔ اجناس را به او تحویل داده است. حضرت فرمود: اگر بیّنه‌ای علیه فرستاده پیدا کند که شهادت دهند آن دوست این فرستاده را نفرستاده است، دست این فرستاده قطع می‌شود و معنای آن این است که فرستاده یک‌بار اقرار کرده که آن کس او را نفرستاده است. ولی اگر بیّنه‌ای

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۹۴۹

یافته نشود، آن شخص به خدا سوگند می‌خورد که او را نفرستاده است و آن دیگری مال خود را از فرستاده به طور کامل می‌گیرد. پرسیدم: نظر شما چیست اگر بگوید که تنها نیازمندی او را وادار به سرقت کرده است؟ امام فرمود: دستش قطع می‌شود؛ چرا که مال مرد را سرقت کرده است».

در کتاب مقنع شیخ صدوق رحمه الله آمده است: «اگر مردی پیش مردی برود و بگوید که فلان کس مرا نزد تو فرستاده تا این اجناس را برایش بفرستی، آن شخص هم آن اجناس را به او داد. پس از آن، دوستش را ملاقات کرد و او گفت من آن فرستاده را

نفرستاده بودم و او چیزی برای من نیاورده است ولی فرستاده بگوید که آن شخص او را فرستاده و اجناس را نیز به او تحویل داده است. پس اگر بیّنه‌ای پیدا شود که علیه فرستاده گواهی دهد که آن شخص او را نفرستاده، دست فرستاده قطع می‌شود ولی اگر بیّنه‌ای پیدا نشود، آن شخص به خدا سوگند می‌خورد که این فرستاده را نفرستاده بوده است و آن مرد مال خویش را به طور کامل از فرستاده می‌گیرد و اگر فرستاده بگوید که نیاز و احتیاج، او را بر این کار وا داشته است، باز دستش قطع می‌شود؛ چرا که او مال آن مرد را سرقت کرده است».

باب ۱۳ مسئولیت مدنی سارق

اشاره

۱۶۲۶ - ۴۶۸۷۴- (۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «زمانی که سارق سرقت کرده است، دستش قطع می‌شود و آنچه برده، ضامن است».

۱۶۲۷ - ۴۶۸۷۵- (۲) راوی گوید: «از امام باقر یا امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که سرقت می‌کند و بر پایهٔ شهادت بیّنه علیه او، دستش قطع می‌شود ولی آنچه سرقت کرده برنگردانده است، با او در مورد اموال مال‌باخته چه می‌کنند؟ آیا برگرداندن آن مال بر او نیست؟ و نیز اگر سارق ادعا کند که هیچ چیز- نه کم و نه زیاد- نزد او نیست و این حالت از او معلوم باشد، [با او چه می‌کنند]؟ حضرت فرمود: تلاش می‌کند تا آخرین درهمی را که سرقت کرده است، پرداخت کند».

۱۶۲۸- ۴۶۸۷۶- (۳) امام باقر و امام صادق علیه السلام فرمودند: «آن زمان که سارق سرقت کند، دستش قطع می‌شود.
حال اگر آنچه سرقت کرده در دستش موجود است، از او گرفته و به صاحبش بازگردانده می‌شود. ولی اگر آن را تلف کرده، قیمتش را مشخص می‌کند و باید که از مالش آن را بپردازد».
منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۹۵۱

۱۶۲۹ - ۴۶۸۷۷- (۴) امام باقر علیه السلام فرمود: «سارق را پیگیری می‌کنند تا مالی را که سرقت کرده، باز پس دهد؛ گرچه دستش قطع شده باشد و او را به حال خود رها نمی‌کنند که مال مرد مسلمانی را ببرد».

۱۶۳۰ - ۴۶۸۷۸- (۵) امیرالمؤمنین علیه السلام دربارهٔ مردی که شتر ماده‌ای را سرقت کرده و آن شتر نزد سارق بچه‌دار شده بود، حکم داد که: «شتر را با بچه‌اش برگرداند».

ارجاعات

گذشت:

در روایت هفت از باب شصت و چهار از ابواب میراث، روایتی که می‌توان بدان بر این مفاد استدلال کرد.

می‌آید:

در باب هفده، چیزی که بر این مفاد دلالت دارد؛ به آن مراجعه کنید.

باب ۱۴ حکم کسی که الاغی را کرایه و به صاحب آن خیانت کرده است

اشاره

۱۶۳۱ - ۴۶۸۷۹- (۱) علی بن سعید گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارۀ مردی که الاغی کرایه کرده و با آن نزد فروشندگان لباس رفته و دو لباس خریده و الاغ را نزد آنان نهاده است، پرسیدم. حضرت فرمود: الاغ به صاحبش باز گردانده می‌شود و آن کس که لباس‌ها را سرقت کرده، تعقیب می‌شود ولی دست او قطع نمی‌شود؛ زیرا کارش تنها خیانت است». این روایت در باب چهارده، از ابواب رهن.

ارجاعات

گذشت:

و در باب هشت، روایتی که مناسب این باب است.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۹۵۳

باب ۱۵ حکم کسی که آدم‌ربایی کند و او را بفروشد

اشاره

۱۶۳۲- ۴۶۸۸۰- (۱) طریف بن سفیان ثوری گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارۀ مردی که زن آزادی را ربوده و آن را فروخته است، پرسیدم. حضرت فرمود: در این مساله چهار حدّ است. اما نخستین حدّ این که، این مرد رباینده است و دستش قطع می‌شود. دومین حدّ این که، اگر با این زن آمیزش کرده است، تازیانه می‌خورد و آن کس که این زن را خریده است باز اگر با این که می‌دانسته [او آزاد است] با او آمیزش کرده است، در این صورت اگر محصن باشد، سنگسار می‌شود و اگر غیر محصن باشد، حدّ بر او زده می‌شود و اگر نمی‌دانسته، چیزی بر او نیست و اما آن زن اگر مرد مجبورش کرده است، چیزی بر او نیست. ولی اگر به دلخواه مرد با او زنا کرده است، حدّ می‌خورد».

۱۶۳۳- ۴۶۸۸۱- (۲) امام صادق علیه السلام فرمود: «مردی را که فرد آزادی را فروخته بود، نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. حضرت دست وی را برید».

۱۶۳۴- ۴۶۸۸۲- (۳) عبدالله بن طلحه گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارۀ مردی که مردی را می‌فروشد- با این که هر دو آزاد هستند- این آن را و آن این را می‌فروشد و از شهری به شهری دیگر فرار می‌کنند، خودشان را می‌فروشند و با اموال مردم فرار می‌کنند، پرسیدم. حضرت فرمود: دست‌شان قطع می‌شود؛ چرا که این دو، هم خویش و هم اموال مردم را سرقت کرده‌اند».

۱۶۳۵ - ۴۶۸۸۳- (۴) امیرالمؤمنین علی علیه السلام بیان داشت: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که فرد آزادی را فروخته است، توبه ندارد تا آن که او را به آزادی گذشته‌اش باز گرداند».

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب بیست و دوم از ابواب حدّ زنا، این گفته که: «دربارۀ مردی که همسرش را فروخته است به من بگویید.

حضـرت فرمود: مرد بایـد دسـتش بریده و زن سـنگسار شود و آن کس که آن زن را خریداری کرده است، اگر با او آمیزش کرده- در صـورتی که محصن است- سـنگسار می‌شود- البته اگر می‌دانسـته و اگر محصن نیست، صـد تازیـانه می‌خورد و زن نیز سـنگسار می‌شـود، اگر آن کس که او را خریـداری کرده بـا وی آمیزش کرده است» و در روایت دوم، فرمـودهٔ امـام معصوم علیه السـلام که: «دربارهٔ مردی که همسرش را می‌فروشد، فرمود: دستش قطع می‌شود».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۹۵۵

باب ۱۶ حکم سارق پرنده

۱۶۳۶ – ۴۶۸۸۴- (۱) در کـوفه مردی را که کبوتری سـرقت کرده بود، نزد امیرالمؤمنین علیه السـلام آوردنـد. حضـرت دست وی را نبرید و فرمود: «من در مورد پرنده دست قطع نمی‌کنم».

۱۶۳۷ – ۴۶۸۸۵- (۲) امام صادق علیه السـلام بیان داشت: «امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: قطع دست در پر نیست؛ منظور حضرت از پر، همهٔ پرندگان است».

۱۶۳۸- ۴۶۸۸۶- (۳) مردی که شتر مرغی را با بهای صد درهم سرقت کرده بود، نزد امیرالمؤمنین علیه السلام بردند. حضرت دست وی را قطع نکرد و فرمود: «در پر، قطع دست نیست».

۱۶۳۹ – ۴۶۸۸۷- (۴) مردی که شتر مرغی را سـرقت کرده و بهایش صد درهم بود و نیز مردی که کبوتری را سـرقت کرده بود، نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. حضرت فرمود: «قطع دست در پرنده و در هیچ پری ثابت نیست».

باب ۱۷ حکم سارق سنگ و میوه

اشاره

۱۶۴۰ – ۴۶۸۸۸- (۱) امام صادق علیه السلام بیان داشت: «پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که سنگ سرقت کند- منظور مرمر و مانند آن است- قطع دست ندارد».

۱۶۴۱ – ۴۶۸۸۹- (۲) حضرت علی علیه السلام فرمود: «از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: کسی که سنگ سرقت کند [البته غیر از جواهر]، قطع دست ندارد. امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: منظور از سنگ، مرمر و مانند آن است».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۹۵۷

۱۶۴۲ – ۴۶۸۹۰- (۳) پیـامبر صـلی الله علیه و آله به امیرالمـؤمنین علیه السـلام فرمـود: «ای علی، در میـوه و پیه «۱» درخت خرمـا قطع دست نیست».

۱۶۴۳ – ۴۶۸۹۱- (۴) رسـول خـدا صـلی الله علیه و آله فرمـود: «در [سـرقت] میـوه دست قطع نمی‌شود و نه در کـثر و آن همـان پیه [پنیرک] درخت خرماست».

همین روایت را در کتـاب دعـائم الاسـلام، رسول خـدا صـلی الله علیه و آله فرمود. آن‌گـاهماننـد روایت قبلی را ذکر کرده و افزوده است و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس که این را سرقت کند، تعزیر می‌شود و بهای آن را بدهکار است».

۱۶۴۴ – ۴۶۸۹۲- (۵) امام صادق علیه السـلام فرمود: «پیامبر صـلی الله علیه و آله در مورد کسـی که میوه‌ها را در حالی که به درخت است به سـرقت می‌برد، حکم داد که: هر چه از آن بخورد، چیزی بر او نیست و هر چه با خود بردارد، تعزیر می‌شود و دو برابر بهای

آن را می‌پردازد».

۱۶۴۵- ۴۶۸۹۳- (۶) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «کسی که میوه‌ها را در حالی که بر درخت است سرقت کند، آن مقدار که خورده است، چیزی بر او نیست ولی آنچه با خود برداشته است، در آن تعزیر و ضمانت قیمت است».

۱۶۴۶- ۴۶۸۹۴- (۷) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «در میوه، قطع دست نیست و نه در کثر و کثر، پیه درخت خرماست».

۱۶۴۷- ۴۶۸۹۵- (۸) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «کسی که چیزی از میوه را سرقت کند، دستش قطع نمی‌شود و [نیز] هر زمان که عبورش به میوه می‌افتد بخورد ولی از بین نبرد».

۱۶۴۸- ۴۶۸۹۶- (۹) امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر فردی از خرما و زراعت پیش از آن که چیده و بریده شود سرقت کند، بر او قطع دست نیست ولی اگر خرما چیده شود و او سرقت کند و زراعت درو شود و سرقت کند، دستش قطع می‌شود».

---

(۱). پیه نخل، ظاهراً همان پنیرك درخت خرماست که سفید و خوردنی است و در درون ریشهٔ شاخه های درخت است- م.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۹۵۹

۱۶۴۹- ۴۶۸۹۷- (۱۰) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «در میوهٔ آویزان به درخت، قطع دست نیست و نیز در آنچه کوه از آن حراست می‌کند. آری، ولی آنچه منزلگاه گلهٔ ستوران آن را در خود جای داد یا آن را نگهبان بود، در این صورت اگر به قیمت یک سپر برسد، بریدن دست دارد».

۱۶۵۰- ۴۶۸۹۸- (۱۱) امام باقر علیه السلام فرمود: «در هیچ غذایی که [پهن است] و هنوز از او فارغ نشدیم، قطع دست نیست».

۱۶۵۱- ۴۶۸۹۹- (۱۲) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «در غذا، قطع دست نیست».

۱۶۵۲- ۴۶۹۰۰- (۱۳) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «کسی که زراعت را از کشتزار و گوسفند را از چراگاه سرقت کند، دستش قطع نمی‌شود تا آن که جای بسته‌ای اینها را در برگیرد و نیز کسی که میوه درخت یا خرما را سرقت کند، قطع دست ندارد و نیز بر کسی که شتر رها شده در مرتع را سرقت کند، قطع دست نیست تا آن که دیوار، شتر را پنهان داشته باشد».

ارجاعات

گذشت:

در روایت بیست و یکم از باب دوم، این گفته که: «مردی از بستانی خوشه خرمایی که قیمتش دو درهم است، سرقت کرده است. حضرت فرمود: به خاطر این کار، دستش قطع می‌شود».

باب ۱۸ حکم سارق غنیمت، خرمن و بیت‌المال

اشاره

۱۶۵۳- ۴۶۹۰۱- (۱) امیرالمؤمنین علیه السلام اهل کوفه را گرد آورد تا اجناسی را که نزد او جمع‌آوری شده است، بین آنان تقسیم کند. فردی از آنان برخاست و مغفری «۱» به تن کرد و آن را برداشت. او را نزد امیرالمؤمنین علیه السلام بردند. حضرت فرمود: «قطع دست بر این فرد نیست؛ چرا که خود او در این متاع شریک است. او سارق محسوب نمی‌شود ولی خیانتکار است».

۱۶۵۴- ۴۶۹۰۲- (۲) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «بر کسی که چیزی را به امانت نزد او گذاشته‌اند و در آن خیانت کرده

است، قطع دست نیست و نیز در سرقت از غنائم، قطع دست نیست».

۱۶۵۵ – ۴۶۹۰۳- (۳) امام صادق علیه السلام فرمود: «مردی را که از بیت‌المال سرقت کرده بود، نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند.

حضرت فرمود: دستش قطع نمی‌شود؛ چرا که او هم در بیت‌المال سهمی دارد».

---

(۱). مغفر، جهت محافظت از گردن به دور کلاه‌خود نهاده می‌شود و گفته شده که زیر کلاه‌خود قرار می گیرد- م

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۹۶۱

۱۶۵۶- ۴۶۹۰۴- (۴) مردی را که از بیت‌المال مسلمانان سرقت کرده بود، نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. حضرت فرمود: «قطع دست بر او نیست؛ چرا که برای او سهمی در بیت‌المال هست».

۱۶۵۷- ۴۶۹۰۵- (۵) عبدالله بن سنان گوید: «از امام صادق علیه السلام پرسیدم: مردی از غنائم سرقت کرده است، حکم او چیست؟ آیا دست او قطع می‌شود؟ حضرت فرمود: مشخص می‌شود که چه اندازه برداشته است؛ اگر آن‌چه گرفته کم‌تر از سهم اوست، تعزیر می‌شود و تمام سهمش به او پرداخت می‌شود و اگر آنچه گرفته مانند همان سهم اوست، چیزی بر او نیست. ولی اگر به اندازهٔ بهای یک سپر که یک چهارم دینار است بیشتر از سهم خویش گرفته است، دستش قطع می‌شود».

۱۶۵۸- ۴۶۹۰۶- (۶) امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر سارق از خرمن حاکم ستمگر سرقت کند، قطع دست بر او نیست. او تنها حقّ خویش را گرفته است ولی اگر از امام عادل باشد، کشته می‌شود».

۱۶۵۹ – ۴۶۹۰۷- (۷) عبدالله بن سنان گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: مردی از غنیمت سرقت کرده است. حضرت فرمود: پس از تقسیم یا پیش از تقسیم؟ گفتم: در هر دو فرض، پاسخ دهید. حضرت فرمود: اگر پس از آن که سهم خویش را گرفته سرقت کرده، دستش قطع می‌شود ولی اگر پیش از تقسیم سرقت کرده، دستش قطع نمی‌شود تا آشکار شود سهمش چه اندازه است و حقّش از بیت‌المال به او داده شود.

حال اگر آنچه برداشته کم‌تر از سهم اوست، با قیماندهٔ حقّش به او داده می‌شود و چیزی بر او نیست جز این که به خاطر تجرّی‌اش تعزیر می‌شود و اگر آنچه برداشته به اندازهٔ حقّش بوده، همان در دستش می‌ماند و بر او نیز افزوده می‌شود و اگر آنچه سرقت کرده به اندازهٔ یک سپر بیش از سهم اوست، دستش با خواری قطع می‌شود و بهای سپر، یک چهارم دینار است».

۱۶۶۰ – ۴۶۹۰۸- (۸) عبدالرحمن بن ابی عبدالله گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ کلاه‌خودی که امیرالمؤمنین علیه السلام برای آن دست برید، پرسیدم. حضرت فرمود: کلاه‌خود آهنینی بود که مردی از غنیمت سرقت کرده بود و حضرت دست او را قطع کرد».

۱۶۶۱- ۴۶۹۰۹- (۹) روایت شده است که: «دو نفر، از مال خدا سرقت کرده بودند؛ یکی برده‌ای که خود از مال خدا بود و دیگری از خود مردم بود. حضرت فرمود: اما این یکی از مال خداست و حدّی بر او نیست.

بعضی از مال خدا، بعضی دیگر را خورده است ولی دیگری دستش باید قطع شود و حضرت دست او را قطع کرد».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۹۶۳

۱۶۶۲- ۴۶۹۱۰- (۱۰) امام باقر علیه السلام فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام دربارهٔ دو نفر که از مال خدا سرقت کرده بودند؛ یکی از آنها برده‌ای بود مال خدا و دیگری از خود مردم بود. فرمود: اما این یکی از مال خداست و چیزی بر او نیست. بعضی از مال خدا، بعضی دیگر را خورده است. ولی دیگری را پیش آورد و دستش را قطع کرد. پس از آن حضرت دستور داد تا روغن و گوشت به او بخورانند تا آن که بهبود یابد».

ارجاعات

گذشت:

در روایت هفت از باب دوم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «دست سارق برای هر چیزی که بهایش به قیمت یک سپر برسد که همان یک چهارم دینار است، بریده می‌شود- البته اگر از خانه‌ای یا بازاری یا جایی دیگر سرقت کرده است».

و در روایت شانزدهم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «دست سارق برای هر چیزی که بهایش به یک پنجم دینار برسد، بریده می‌شود؛ گرچه از بازار یا زراعت یا غیرآن سرقت شده باشد».

و در ذیل روایت یکم از باب هفتم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «من دست کسی را برای آنچه در آن شریک است، قطع نمی‌کنم».

و در روایت ششم از باب دهم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «چهار نفر قطع دست بر آنان نیست و از آنها شمرده است کسی را که از غنیمت سرقت می‌کند».

باب ۱۹ حکم سارق در سال قحطی

۱۶۶۳ - ۴۶۹۱۱- (۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «دست سارق در سال خشکسالی و بی‌حاصلی برای خوردنی‌ها چون نان، گوشت و مانند آن، بریده نمی‌شود».

۱۶۶۴ - ۴۶۹۱۲- (۲) امام صادق علیه السلام فرمود: «دست سارق در سال سنه بریده نمی‌شود». منظورشان سال گرسنگی و قحطی است.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۹۶۵

۱۶۶۵ - ۴۶۹۱۳- (۳) امام باقر علیه السلام فرمود: «دست سارق در سال خشکسالی‌ای که موجب بی‌حاصلی شود، بریده نمی‌شود». منظور حضرت برای خوردنی‌هاست، نه چیز دیگر.

۱۶۶۶- ۴۶۹۱۴- (۴) امام صادق علیه السلام فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام همیشه در روزگار قحطی و گرسنگی، دست سارق را قطع نمی‌کرد».

۱۶۶۷- ۴۶۹۱۵- (۵) امام صادق علیه السلام فرمود: «قطع دست بر کسی که خوردنی را در سال گرسنگی سرقت کند، نیست».

باب ۲۰ حکم مستعیر که عاریه را برنمی‌گرداند

۱۶۶۸- ۴۶۹۱۶- (۱) در روایتی آمده است که: «زنی زیور آلات را از گروهی عاریه می‌گرفت و پس از آن می‌فروخت. مورد این زن به پیامبر گزارش داده شد. پیامبر دستور قطع دست وی را صادر کرد».

۱۶۶۹- ۴۶۹۱۷- (۲) در روایت است که: «زنی مخزومی، جنسی را عاریه می‌گرفت و بعد انکار می‌کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داد دست وی قطع شود».

۱۶۷۰ - ۴۶۹۱۸- (۳) علی بن ابی رافع گوید: «من مسؤول بیت‌المال علی بن ابی طالب علیه السلام و کاتب ایشان بودم و در بیت‌المال حضرت یک گردنبند لولوء بود که حضرت در روز بصره [درگیری و تصرف بصره] بدان دست یافته بود. علی بن ابی

رافع گوید: دختر امیرالمؤمنین علیه السلام کس نزد من فرستاد و به من پیام داد که به من رسیده است که در بیت‌المال امیرالمؤمنین علیه السلام گردنبند لولویی است و آن در دست توست و من دوست دارم که تو آن را به عاریه به من دهی تا در روزهای عید قربان خودم را با آن بیارایم.

من هم به دختر امیرالمؤمنین پیام دادم که: ای دختر امیرالمؤمنین، این به عنوان عاریه‌ای مضمونه که باید بازگردانده شود خواهد بود. ایشان هم پذیرفت و گفت: باشد به عنوان عاریهٔ مضمونه که پس از سه روز بازگردانده می‌شود. پس از آن، گردنبند را به او دادم. ولی امیرالمؤمنین علیه السلام چون گردنبند را در گردن دخترشان دید و آن را شناخت به او فرمود: از کجا این گردنبند پیش تو آمده است؟

او گفت: من این را از علی بن ابی رافع- خزانه‌دار بیت‌المال امیرالمؤمنین- گرفته‌ام تا در عید خودم را با آن زینت کنم و پس از آن بازگردانم. علی بن ابی رافع گوید: امیرالمؤمنین علیه السلام به من پیام داد و من نزد ایشان رفتم. ایشان به من فرمود: آیا تو به مسلمانان خیانت می‌کنی ای ابن ابی رافع؟

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۹۶۷

به حضرت گفتم: به خدا پناه می‌برم از این که به مسلمانان خیانت کنم! حضرت فرمود: چگونه گردنبندی که در بیت‌المال مسلمانان بوده- بدون رضایت من و رضایت مسلمانان- آن را به دختر امیرالمؤمنین عاریه داده‌ای؟ گفتم: ای امیرالمؤمنین، او دختر شما بود و از من خواست که به او عاریه دهم تا خویش را با آن زینت کند؛ من هم آن را به عنوان عاریهٔ مضمونهٔ مردوده عاریه دادم و ضمانت آن را در مال خودم به عهده گرفتم و بر من است که آن را سالم به جایگاهش بازگردانم.

حضرت فرمود: همین امروز آن را بازگردان و مبادا که مجددا چنین کاری کنی که در این صورت کیفرم به تو می‌رسد. آن‌گاه امام فرمود: وای بر دخترم! اگر این گردنبند را به شکل عاریهٔ مضمونهٔ مردوده نگرفته بود، هر آینه اولین زن هاشمی بود که دستش برای سرقت قطع می‌شد. علی بن ابی رافع گوید: فرمودهٔ حضرت به دخترشان رسید. او به امیرالمؤمنین گفت: ای امیرالمؤمنین، من دختر تو و پارهٔ تن توام! چه کسی از من به این گردنبند سزاوارتر است که آن را بر گردن کند؟ امیرالمؤمنین علیه السلام به دخترشان فرمود: ای دختر علی بن ابی طالب، خویش را از حقّ جدا نکن. آیا همهٔ زنان مهاجر در این عید این گونه خود را زینت می‌کنند؟ علی بن ابی رافع گوید: من گردنبند را از دختر امیرالمؤمنین گرفتم و آن را به جایگاهش برگرداندم».

۱۶۷۱- ۴۶۹۱۹- (۴) علی بن اسباط از بسیاری از یاران ابن دأب روایت کرده است (در روایت فضیلت‌های امیرالمؤمنین علیه السلام تا آنجا که گوید): «از بصره تحفه‌ای که از دریا استخراج شده بود و بهایش معلوم نبود، برای حضرت فرستادند. دخترشان امّ کلثوم علیه السلام به حضرت گفت: ای امیرالمؤمنین، من می‌توانم خودم را با این تحفه بیارایم و آن در گردنم باشد؟ حضرت فرمود: ای ابو رافع، این را در بیت‌المال مسلمانان قرار ده و راهی به سوی این تحفه نیست تا آن که هیچ زنی از مسلمانان نماند؛ مگر این که مانند این را داشته باشد».

باب ۲۱ حکم سارق بودن کسانی که زکات، مهریهٔ زنان و بدهی‌شان را نمی‌پردازند

۱۶۷۲- ۴۶۹۲۰- (۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «سارقان سه دسته‌اند: کسانی که زکات نمی‌پردازند، کسی که تصاحب بلااذن مهر زنان را حلال بشمرد و نیز کسی که قرضی بگیرد و قصد پرداخت آن را نداشته باشد».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۹۶۹

باب ۲۲ حدّ نبّاش «۱»

اشاره

۱۶۷۳- ۴۶۹۲۱- (۱) حفص بن البختری گوید: «از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: حدّ نبّاش همان حدّ سارق است».

۱۶۷۴- ۴۶۹۲۲- (۲) عبدالله بن محمد جعفی گوید: «در خدمت امام باقر علیه السلام بودم که نامهٔ هشام بن عبدالملک به دست آن حضرت رسید. دربارهٔ مردی که قبر زن مسلمانی را نبش کرده، کفن‌هایش را از تن درآورده و با او آمیزش کرده است و مردم در این جا اختلاف کرده‌اند. گروهی گفته‌اند: او را بکشید و دسته‌ای گفته‌اند: او را بسوزانید. امام باقر علیه السلام برای هشام نوشتند: احترام مرده به سان احترام زنده است؛ حدّ او این است که دستش به خاطر نبش قبر در آوردن کفن‌ها قطع شود و حدّ زنا بر او زده شود؛ اگر محصن است، سنگسار شود و اگر محصن نیست، صد تازیانه زده شود».

۱۶۷۵- ۴۶۹۲۳- (۳) علی بن ابراهیم بن هاشم گوید: «پدرم برایم روایت کرده است که چون ابوالحسن الرضا علیه السلام از دنیا رفت، ما به حج رفتیم و خدمت امام جواد علیه السلام رسیدیم و خلقی از شیعه از هر شهری برای این که امام جواد علیه السلام را ببینند، حاضر شده بودند. عموی حضرت عبدالله بن موسی که پیرمردی بزرگ و دانشمند بود- در حالی که جامهٔ خشن بر تن و در پیشانی او آثار سجده بود- آمد و نشست. امام جواد علیه السلام از اتاق بیرون آمد. پیراهنی از کتان و عبایی از کتان و کفشی نو و سفید بر تن داشت. عبدالله ایستاد و به استقبال امام آمد و پیشانی امام را بوسه داد و شیعیان نیز ایستادند. امام جواد علیه السلام بر تختی نشستند و مردم یکدیگر را نگاه می‌کردند و همه از کمی سال حضرت متحیر بودند. در این حال مردی از میان جمعیت بیرون آمد و به عموی حضرت گفت: خداوند تو را به صلاح بدارد. چه می‌گویی دربارهٔ مردی که با حیوانی آمیزش کند؟

---

(۱). نبّاش: کسی که قبرها را می‌کند و می‌شکافد و کفن و احیانا اشیای مردگان را می‌دزدد- م.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۹۷۱

او گفت: دست راستش بریده می‌شود و حدّ می‌خورد. امام جواد علیه السلام خشمگین شد و به عمو نگاه کرد و فرمود: ای عمو، از خدا پروا کن! از خدا پروا کن! بسیار سخت است که روز قیامت در پیشگاه خداوند عز و جل بایستی و خداوند به تو بگوید چرا برای مردم به چیزی که نمی‌دانی فتوی می‌دهی؟ عموی حضرت به امام گفت: سرورم، از خدا استغفار می‌کنم! آیا پدرتان همین را نگفته است؟ امام جواد علیه السلام فرمود: از پدرم دربارهٔ مردی که قبر زنی را نبش کرده و با وی آمیزش کرده بود، سؤال شد و پدرم فرمود: دست راستش به دلیل نبش قبر قطع می‌شود و حدّ زنا بر او زده می‌شود؛ چرا که احترام زن مرده به سان احترام زن زنده است. عموی حضرت گفت: آری سرورم، شما درست می‌فرمایید و من از خداوند استغفار می‌کنم. مردم شگفت‌زده شدند و گفتند: ای سرورما، آیا به ما اجازه می‌دهی تا از شما بپرسیم؟ حضرت فرمود: آری. آن‌گاه در یک مجلس سی هزار مساله پرسیدند و حضرت در حالی که نه سال داشت، همهٔ مسائل را پاسخ داد».

۱۶۷۶- ۴۶۹۲۴- (۴) علی بن الحسین مسعودی در کتاب اثبات الوصیه گوید: «چون امام رضا علیه السلام در سال دویست و دو از دنیا رفت، سن امام جواد علیه السلام حدود هفت سال بود و بین مردم در بغداد و شهرها اختلاف ایجاد شد و ریّان بن صلت، صفوان بن یحیی، محمد بن حکیم، عبدالرحمن بن حجاج، یونس بن عبدالرحمن و گروهی از شخصیت‌ها و مردان معتمد شیعه در خانهٔ عبدالرحمن گرد آمدند ... تا آن که گوید: زمان موسم حج نزدیک شد و از فقیهان بغداد و شهرها و عالمان آنان هشتاد نفر گرد آمدند و به قصد حج و مدینه رفتند .. و روایت آمده تا آنجا که گوید: امام جواد علیه السلام فرمود: امام رضا علیه السلام تنها دربارهٔ نبّاشی که قبر زنی را نبش و با آن زنا و کفن‌هایش را سرقت کرد، دستور قطع دست او را به دلیل سرقت و تبعید را به دلیل

بلایی که بر سر مرده آورده بود، صادر کرد».

۱۶۷۷- ۴۶۹۲۵- (۵) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «در سرقت از مرده، دست قطع می‌شود؛ همان گونه که در سرقت از زنده».

۱۶۷۸ - ۴۶۹۲۶- (۶) روایت شده است که: «امیرالمؤمنین علی علیه السلام دست نبّاشی را قطع کرد. از امام سؤال شد: آیا برای [سرقت از] مردگان دست قطع می کنی؟ حضرت فرمود: ما برای سرقت از مردگان مان قطع دست می کنیم، همان گونه که برای [سرقت از] زندگان مان».

۱۶۷۹- ۴۶۹۲۷- (۷) امام صادق علیه السلام فرمود: «امیرالمؤمنین علی علیه السلام دست نبّاشی را قطع کرد».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۹۷۳

۱۶۸۰- ۴۶۹۲۸- (۸) امام صادق علیه السلام فرمود: «در زمان معاویه نبّاشی دستگیر شد. معاویه به یارانش گفت: نظر شما چیست؟ گفتند: او را کیفر می کنی و آزادش می‌سازی. مردی از گروه گفت: امیرالمؤمنین علی علیه السلام چنین نکرد. گفتند: امیرالمؤمنین چه کرده است؟ گفت: حضرت فرمود: دست نبّاش قطع می‌شود و حضرت فرمود: سارق، هتّاک مردگان محسوب می‌شود».

۱۶۸۱- ۴۶۹۲۹- (۹) نبّاشی را نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند، حضرت دست او را قطع کرد.

۱۶۸۲- ۴۶۹۳۰- (۱۰) امیرالمؤمنین علیه السلام دست نبّاشی را که قبری را نبش کرده و کفن مرده را از او بیرون آورده بود، قطع کرد.

۱۶۸۳- ۴۶۹۳۱- (۱۱) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «دست نبّاش در صورتی که عادت به این کار کرده است، قطع می‌شود».

۱۶۸۴ - ۴۶۹۳۲- (۱۲) امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «دست نبّاش قطع نمی‌شود مگر این که دستگیر شود و بارها نبش قبر کرده باشد و در هر بار هم به سختی کیفر دیده باشد؛ پس کیفر سخت و زندان می‌شود».

۱۶۸۵- ۴۶۹۳۳- (۱۳) ابوعلی بن راشد در روایتی طولانی گوید: «شیعه در نیشابور- همراه محمد بن ابراهیم نیشابوری- اموال زیاد و هفتاد برگه که در آن مسائلی آمده بود، فرستادند. اینان هر دو برگه را به سه بند بسته و بر هر بندی مهری زده بودند. محمد بن ابراهیم نیشابوری اینها را به مدینه آورد و امام موسی بن جعفر علیه السلام پیش از آن که مهرها را بگشاید، دربارهٔ آن مسائل جواب داد و یکی از آن مسائل این بود که: عالم [منظور امام علیه السلام است] دربارهٔ مردی که قبری را نبش کرده و سر مرده را بریده و کفنش را دزدیده است، چه نظر می‌دهد؟ پاسخ این سؤال با خط [مبارک] امام علیه السلام این بود که به دلیل سرقت کفن از داخل جای محفوظی دستش بریده می‌شود».

۱۶۸۶- ۴۶۹۳۴- (۱۴) امام صادق علیه السلام فرمود: «امیرالمؤمنین علی علیه السلام دست نبّاش را برید. به امام گفته شد: آیا برای [سرقت از] مردگان، دست قطع می کنید؟ حضرت فرمود: ما برای [سرقت از] مردگان مان دست قطع می کنیم، آن گونه که برای [سرقت از] زندگان مان».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۹۷۵

۱۶۸۷- ۴۶۹۳۵- (۱۵) ابن ابی عمیر از بسیاری از یاران مان روایت کرده است که: «مردی نبّاش را نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. حضرت موی او را گرفت، او را به زمین زد، آن گاه به مردم دستور داد تا او را لگد مال کنند. مردم هم او را لگدمال کردند تا آن که مرد».

همین روایت در من لا یحضره الفقیه. روایت شده است که: «مردی نبّاش را نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. حضرت موی او را گرفت و او را به زمین زد، سپس امام فرمود: ای بندگان خدا، او را پایمال کنید. او پایمال شد تا آن که مرد».

۱۶۸۸- ۴۶۹۳۶- (۱۶) امام صادق علیه السلام فرمود: «نبّاشی را نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. حضرت، کیفر او را به روز جمعه تأخیر انداخت. چون روز جمعه شد، حضرت او را زیر پای مردم انداخت و مردم پیوسته او را زیر پای‌شان لگدمال کردند تا

آن که مرد».

شیخ طوسی رحمه الله در تهذیب گوید: «این روایات بر موردی حمل شده است که سه بار این کار از او تکرار و حدّ بر او جاری شده باشد. در چنین زمانی کشته شدن بر او ثابت است، همان گونه که بر سارق واجب است و امام در کیفیت کشتن آن گونه که تشخیص می‌دهد موثرتر است، مخیّر است».

۱۶۸۹- ۴۶۹۳۷- (۱۷) امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر نبّاش به این کار شناخته شود، دستش قطع می‌شود».

۱۶۹۰- ۴۶۹۳۸- (۱۸) علی بن سعید گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ نبّاش پرسیدم. حضرت فرمود: اگر نبش قبر عادت او نباشد، دستش قطع نمی‌شود و تعزیر می‌شود».

۱۶۹۱- ۴۶۹۳۹- (۱۹) امام صادق علیه السلام دربارهٔ نبّاش فرمود: «اگر اولین بار دستگیر شود، تعزیر می‌شود ولی اگر مجددا انجام داد، دستش قطع می‌شود».

محمد بن الحسن [/ شیخ طوسی رحمه الله] در تهذیب گوید: «این روایت و روایتی که علی بن سعید دارد که دست نبّاش قطع نمی‌شود- البته در صورتی که عادت او نشده باشد- هر دو حمل می‌شوند برموردی که نبش قبر کند و چیزی سرقت نکند؛ چرا که این کس به این دلیل قطع بر او واجب نمی‌شود و تنها قطع دست در صورتی که سرقت کند بر او واجب می‌شود و این به منزلهٔ کسی است

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۹۷۷

که سوراخی کرده و چیزی برنگرفته است. این کس قطع دست بر او واجب نمی‌شود و تنها قطع دست در زمانی است که مال را بردارد».

۱۶۹۲- ۴۶۹۴۰- (۲۰) علی بن سعید گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که در حال نبش قبر دستگیر شده است، پرسیدم. حضرت فرمود: من قطع دست بر او نمی‌بینم مگر این که در حالی که چند بار نبش قبر کرده، دستگیر شود که در این صورت دست او را قطع می‌کنم».

۱۶۹۳- ۴۶۹۴۱- (۲۱) در کتاب مقنع [شیخ صدوق رحمه الله] آمده است: «اگر مردی پیدا شود که نبش قبر می‌کند، قطع دست بر او نیست؛ مگر این که در حالی که چند بار نبش قبر کرده، دستگیر شود؛ در چنین صورتی دست راستش را قطع می‌کنم».

ارجاعات

گذشت:

در باب چهل و دو از ابواب حدّ زنا، روایاتی که بر این مفاد دلالت دارد.

و در روایت پنجم از باب یازده، این فرموده که: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ جیب بر، نبّاش و قاپ‌زن پرسیدم. حضرت فرمود: دست او [/ قاپ‌زن] قطع نمی‌شود».

و در روایت هشت، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام: «دست نبّاش و جیب‌بُر بریده می‌شود ولی دست قاپ‌زن بریده نمی‌شود».

و در روایت نهم، مانند آن.

باب ۲۳ حکم سارقی که پیش از قطع دست، سرقت را تکرار کند

۱۶۹۴- ۴۶۹۴۲- (۱) امام باقر علیه السلام دربارهٔ مردی که سرقت کرده ولی دستگیر نشده است، سپس بار دیگر سرقت کرده و باز

دستگیر نشده است، بار دیگر سرقت کرده و دستگیر شده، بیّنه آمدند و علیه او به سرقت اول و سرقت اخیر شهادت دادند، فرمود: «دست او برای سرقت اول بریده می‌شود ولی پایش برای سرقت اخیر بریده نمی‌شود. از امام سؤال شد: این چگونه است؟ حضرت فرمود: چون همهٔ شهود در یک جا به سرقت اول و اخیر- پیش از آن که به خاطر سرقت اول دستش بریده شود- گواهی داده‌اند.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۹۷۹

و اگر چنین بود که شهود علیه او در سرقت اول شهادت داده بودند، سپس صبر می‌کردند تا آن که دستش قطع شود، پس از آن به سرقت اخیر شهادت می‌دادند، پای چپش قطع می‌شد».

۱۶۹۵- ۴۶۹۴۳- (۲) پدر محمد بن عیسی بن عبدالله گوید: «از امام صادق علیه السلام پرسیدم: سارقی امسال سرقت می‌کند. او را پیش والی می‌آورند تا دستش را قطع کند. پس از آن او را می‌بخشند. سپس در سال آینده- در حالی که برای بار دوم سرقت کرده است- دستگیر می‌شود و او را پیش سلطان می‌آورند.

برای کدام سرقت دستش بریده می‌شود؟ حضرت فرمود: برای سرقت دوم بریده می‌شود و باید تلاش کند مالی را که اول بار سرقت کرده است، فراهم سازد تا به صاحبش برگرداند».

۱۶۹۶- ۴۶۹۴۴- (۳) امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «هر کس چیزی را سرقت کند، آن‌گاه بگریزد و دستگیر نشود تا آن که بار دیگر سرقت کند و دستگیر شود، دستش قطع می‌شود و نسبت به آنچه از بین برده است، ضامن خواهد بود».

باب ۲۴ حکم تبعید سارق

۱۶۹۷- ۴۶۹۴۵- (۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «آن زمان که حدّ بر سارق جاری شد، به شهر دیگری تبعید می‌شود».

۱۶۹۸- ۴۶۹۴۶- (۲) سماعه گوید: «آن زمان که دست مرد قطع شد، تبعید می‌شود».

۱۶۹۹- ۴۶۹۴۷- (۳) پیوسته امیرالمؤمنین علی علیه السلام آن زمان که دست سارق را می‌برید و درمان می‌شد، او را از کوفه به شهر دیگری تبعید می‌کرد.

۱۷۰۰- ۴۶۹۴۸- (۴) امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر مردی زنا کند، تازیانه می‌خورد و شایسته است امام او را از شهری که در آن تازیانه خورده به شهر دیگری یک سال تبعید کند و همین شایسته است برای مردی که سرقت کرد و دستش بریده شد».

۱۷۰۱- ۴۶۹۴۹- (۵) عبدالرحمن گوید: «از او [امام معصوم علیه السلام] دربارهٔ مردی که زنا کرده است، پرسیدم.

حضرت فرمود: شایسته است برای امام، آن زمان که این مرد را تازیانه زند، از سرزمینی که او را در آن سرزمین تازیانه زده است به دیگر سرزمین یک سال تبعید کند و بر امام است که

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۹۸۱

او را از شهر بیرون کند و همچنین، هنگامی که سرقت کند، دست و پایش بریده شود».

این روایت نیز در باب هفده از ابواب حدّ زنا گذشت.

باب ۲۵ حکم سارق اجیر

اشاره

۱۷۰۲- ۴۶۹۵۰- (۱) سلیمان بن خالد گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که اجیری را اجاره کرده و اجیر از خانهٔ وی

سرقت کرده است، پرسیدم: آیا دستش قطع می‌شود؟ حضرت فرمود: این شخص امانتدار محسوب می‌شود و سارق نیست و خیانتکار است».

۱۷۰۳- ۴۶۹۵۱- (۲) سماعه گوید: «از او [امام معصوم علیه السلام] دربارهٔ مردی که اجیری را اجاره کرده و اجیر متاع او را سرقت کرده است، پرسیدم. حضرت فرمود: او امانتدار است. سپس امام فرمود: اجیر و مهمان، امینانند و حدّسرقت بر آنان ثابت نمی‌شود».

۱۷۰۴- ۴۶۹۵۲- (۳) امام صادق علیه السلام فرمود: «دست اجیر و مهمان اگر سرقت کنند، قطع نمی‌شود؛ چرا که این دو امانتدارند».

۱۷۰۵- ۴۶۹۵۳- (۴) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «بر اجیر و بر مهمان قطع دست نیست؛ چرا که هر دو امانتدار محسوب می‌شوند».

۱۷۰۶- ۴۶۹۵۴- (۵) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «قطع دست بر اجیر تو نیست».

۱۷۰۷- ۴۶۹۵۵- (۶) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «کسی که چیزی را به امانت نزد او گذاشته‌اند و در آن خیانت کرده است، قطع دست ندارد».

ارجاعات

گذشت:

در روایت باب چهارده، مناسب این باب.

و در روایت ششم از باب دهم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «چهارنفرند که قطع دست بر آنان نیست ...» تا آن که فرمود: «و سرقت اجیر؛ چرا که این تنها خیانت است».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۹۸۳

و در روایت نهم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «چهار نفرند که قطع دست بر آنها نیست ...» تا آن که فرماید: «و سرقت اجیر؛ چرا که این خیانت است».

و در روایت یکم از باب دوازدهم، این گفته که: «مردی، اجیری را اجاره کرده و او را نگهبان اجناس خویش نشانده، پس از آن، اجیر از اجناس سرقت کرد. حضرت فرمود: او امانتدار محسوب می‌شود».

می‌آید:

در روایت هفت از باب سی، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «اگر برده یا اجیری از مال صاحبش سرقت کند، قطع بر او نیست» و بنگرید دیگر روایات این باب را.

باب ۲۶ حکم توبه و عفو سارق

اشاره

۱۷۰۸- ۴۶۹۵۶- (۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر سارق خودش به سوی خدا بازگردد و توبه کند و آنچه سرقت کرده به صاحبش بازگرداند، قطع دست بر او نیست».

۱۷۰۹- ۴۶۹۵۷- (۲) امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «کسی که سارقی را که متاعش را سرقت کرده است دستگیر کند، پس از

آن او را عفو کند، مشکلی ندارد و اگر او را نزد سلطان ببرد، سلطان دست سارق را قطع می‌کند؛ گرچه این شخص از سارق درگذرد یا بگوید که آنچه سرقت کرده است به او بخشیدم- البته پس از آن که او را نزد سلطان برده است، دیگر [عفو] جایز نیست و دستش بریده می‌شود».

۱۷۱۰ – ۴۶۹۵۸- (۳) امیرالمؤمنین علیه السلام دربارهٔ مردی که شتر یا گاو یا گوسفندی را سرقت کرده بود و آنها نزد وی بچه آوردند، پس از آن سارق پشیمان شده است، حکم داد و فرمود: «توبه‌اش این است که اینها را با فرزند همراه‌شان بازگرداند». امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «جایز است که این سارق [آنها را] برگرداند، مادامی که از سرقتش آگاه نشده‌اند. ولی اگر پیش از آن که آنها را بازگرداند، سرقتش را بفهمند، دست سارق بریده می‌شود و آنها و بچه‌های‌شان از او گرفته می‌شود».

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب هشتم از ابواب احکام عمومی حدود و باب چهارده، روایاتی که بر این مفاد دلالت دارد.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۹۸۵

باب ۲۷ حکم بردن سارق نزد حاکم

۱۷۱۱ – ۴۶۹۵۹- (۱) جمیل بن درّاج گوید: «من و معلّی بن خنیس، گندمی را در مدینه خریداری کرده بودیم. پیش از آن که آن را بار بزنیم، شب شد. گندم‌ها را در بازار در همان کیسه‌هایش رها کردیم و برگشتیم.

فردای آن روز به بازار رفتیم. بازاریان بر سر سیاهی اجتماع کرده بودند. او را در حالی که چند کیسه از گندم ما را سرقت کرده بود، دستگیر کرده بودند. آنان به ما گفتند: این مرد سیاه، چند کیسه از گندم‌های شما را سرقت کرده، او را نزد والی ببرید ولی ما خوش نداشتیم که پیش از نظر خواهی از امام صادق علیه السلام به این کار اقدام کنیم؛ لذا معلّی نزد امام صادق علیه السلام رفت و جریان را به اطلاع ایشان رساند. حضرت به ما دستور داد که او را نزد والی ببریم. والی هم دست سارق را قطع کرد».

۱۷۱۲ – ۴۶۹۶۰- (۲) علی بن الحسین گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که سرقت کرده و بیّنه علیه او شهادت داده است، پرسیدم که: آیا او را نزد والی ببریم و دستش قطع بشود، در حالی که در غیر حدّش قطع می‌شود؟ حضرت فرمود: آری، او را نزد والی ببر».

باب ۲۸ حکم مهمانی که سرقت کند

اشاره

۱۷۱۳ – ۴۶۹۶۱- (۱) امام باقر علیه السلام فرمود: «مهمانی اگر سرقت کند، دستش قطع نمی‌شود. ولی اگر مهمان، مهمانی دیگر بیاورد و آن سرقت کند، دست مهمانِ مهمان بریده می‌شود».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۹۸۷

۱۷۱۴ – ۴۶۹۶۲- (۲) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «قطع دست بر اجیر تو نیست و نه بر کسی که تو خود او را به خانه‌ات راه

داده‌ای- اگر از خانه‌ات سرقت کرد». منظور حضرت این است که او را در همان زمان که به خانه برده‌ای، سرقت کند. امام جعفر صادق علیه السلام بیان داشت: «حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: هر کس را که تو خود به خانه‌ات راه دهی، او امانتدار محسوب می‌شود و اگر سرقت کند، دستش قطع نمی‌شود ولی ضامن چیزی است که سرقت کرده است».

۱۷۱۵- ۴۶۹۶۳- (۳) روایت شده است که: «اگر مهمانی، مهمان دیگری را بیاورد و آن مهمان دیگر سرقت کند، دست او بریده می‌شود».

۱۷۱۶- ۴۶۹۶۴- (۴) در کتاب مقنع [شیخ صدوق رحمه الله] آمده است: «مهمانِ مهمان اگر سرقت کند، دستش بریده می‌شود؛ چرا که او بدون اجازه داخل خانهٔ آن مرد شده است».

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب هشت، مناسب این باب.

و در روایت دهم از باب دهم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «بر قاپ‌زن و بر مهمان، قطع دست نیست».

و در روایت دوم از باب بیست و پنجم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «بر اجیر و مهمان، حدّ سرقت قرار نمی‌گیرد».

و در روایت سوم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «دست اجیر و مهمان اگر سرقت کنند، قطع نمی‌شود؛ چرا که این دو، امین محسوب می‌شوند».

و در روایت چهارم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «بر اجیر و مهمان، قطع دست نیست؛ چرا که این دو امین شمرده شده‌اند».

و در دیگر روایات این باب، چیزی که بر عدم جواز قطع دست کسی که امین دانسته شده است، دلالت دارد.

باب ۲۹ حکم سارق غیربالغ

اشاره

۱۷۱۷- ۴۶۹۶۵- (۱) عبدالله بن سنان گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ بچه‌ای که سرقت می‌کند، پرسیدم. حضرت فرمود: یک بار و دوبار نادیده گرفته می‌شود و در مرحلهٔ سوم تعزیر می‌شود و اگر مجددا سرقت کرد، سر انگشتانش بریده می‌شود؛ باز اگر سرقت کرد، پایین‌تر از آن بریده می‌شود».

۱۷۱۸- ۴۶۹۶۶- (۲) امام صادق علیه السلام دربارهٔ بچه‌ای که سرقت می‌کند، فرمود: «یک بار مورد عفو قرار می‌گیرد. اگر مجددا سرقت کرد، سرانگشتانش بریده یا ساییده می‌شود تا آن که خون بیاید. باز اگر سرقت کرد، انگشتانش قطع می‌شود و اگر مجددا سرقت کرد، پایین‌تر از آن قطع می‌شود».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۹۸۹

۱۷۱۹- ۴۶۹۶۷- (۳) امام صادق علیه السلام در روایتی فرمود: «بچه اگر سرقت کرد، دوبار یا یک بار از او عفو می‌شود. باز اگر سرقت کرد، پایین‌تر از آن بریده می‌شود».

۱۷۲۰- ۴۶۹۶۸- (۴) امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر بچه سرقت کند، مورد عفو قرار می‌گیرد ولی اگر مجددا سرقت کند، تعزیر می‌شود و اگر باز سرقت کند، سر انگشتانش بریده می‌شود و اگر باز سرقت کند، پایین‌تر از آن بریده می‌شود و حضرت

صادق علیه السلام فرمود: پسری را که محتلم شدنش مشکوک بود، نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. حضرت سر انگشتان را برید».

۱۷۲۱ – ۴۶۹۶۹– (۵) محمد بن مسلم گوید: «از امام باقر یا امام صادق علیه السلام دربارهٔ بچه‌ای که سرقت می‌کند، پرسیدم. حضرت فرمود: اگردر بچگی یک بار سرقت کند، مورد عفو قرار می‌گیرد. اگر مجددا سرقت کرد، باز مورد عفو قرار می‌گیرد. ولی اگر باز سرقت کرد، سرانگشتانش بریده می‌شود و اگر باز سرقت کرد، پایین‌تر از بند انگشتانش بریده می‌شود و اگر مجددا سرقت کرد، پایین‌تر از آن بریده می‌شود».

۱۷۲۲– ۴۶۹۷۰– (۶) محمد بن مسلم گوید: «از امام باقر علیه السلام دربارهٔ بچه‌ای که سرقت می‌کند، پرسیدم. حضرت فرمود: اگر هفت سال یا کم‌تر دارد، از او [تکلیف] برداشته می‌شود ولی اگر پس از هفت سال مجددا سرقت کرد، سرانگشتانش بریده یا ساییده می‌شود تا خون بیاید. باز اگر مجددا سرقت کرد، پایین‌تر از سر انگشتانش بریده می‌شود و اگر مجددا پس از آن– در حالی که نه ساله شده است– سرقت کرد، دستش بریده می‌شود و هیچ حدّی از حدود خداوند عز و جل ضایع نمی‌شود».

۱۷۲۳ – ۴۶۹۷۱– (۷) علی بن جعفر گوید: «از برادرم موسی بن جعفر علیه السلام دربارهٔ بچه‌ای که سرقت می‌کند، پرسیدم که: چه چیزی بر اوست؟ حضرت فرمود: اگر در حالی که کوچک است سرقت کند، مورد عفو قرار می‌گیرد ولی اگر مجددا سرقت کرد، سر انگشتانش بریده می‌شود و اگر باز سرقت کرد، پایین‌تر از آن– یا آن‌چه خدا بخواهد– بریده می‌شود».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۹۹۱

۱۷۲۴ – ۴۶۹۷۲– (۸) اسحاق بن عمار گوید: «به امام ابوالحسن علیه السلام [/ موسی بن جعفر علیه السلام] گفتم: بچه‌ای سرقت می‌کند. حضرت فرمود: دوبار مورد عفو قرار می‌گیرد ولی اگر بار سوم سرقت کرد، سرانگشتانش بریده می‌شود و اگر باز سرقت کرد، بند دوم بریده می‌شود و اگر باز سرقت کرد، بند سوم قطع می‌شود و کف دست و انگشت ابهامش باقی گذارده می‌شود».

۱۷۲۵ – ۴۶۹۷۳– (۹) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «پسر دستش بریده نمی‌شود تا آن که دستش محکم شود و تا آن که بوی زیر بغلش بلند شود».

۱۷۲۶ – ۴۶۹۷۴– (۱۰) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «دختری را که هنوز حیض نشده و سرقت کرده بود، نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. حضرت او را چند تازیانه زد ولی دستش را نبرید».

۱۷۲۷ – ۴۶۹۷۵– (۱۱) امام باقر علیه السلام فرمود: «دختری را که سرقت کرده ولی حیض نشده بود، نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. حضرت چند تازیانه بر او زد ولی دستش را قطع نکرد».

۱۷۲۸– ۴۶۹۷۶– (۱۲) ابن مسعود روایت کرده است که: «دختری را که سرقت کرده بود، نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آوردند. پیامبر صلی الله علیه و آله دید که او حیض نشده است؛ لذا دست او را قطع نکرد».

۱۷۲۹ – ۴۶۹۷۷– (۱۳) مردی را که از بیت‌المال مسلمانان سرقت کرده بود، نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. حضرت فرمود: «قطع دست بر او نیست؛ چرا که او در بیت‌المال سهم دارد و باز پسری را که پیش از بلوغ سرقت کرده بود، نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. حضرت انگشت ابهام او را سایید، سپس فرمود: اگر باز سرقت کنی، دستت را قطع می‌کنم».

۱۷۳۰ – ۴۶۹۷۸– (۱۴) عالم علیه السلام فرمود: «پسر بچه‌ای را که سرقت کرده بود، نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. حضرت دستور داد که انگشتانش را به سنگ بسایند تا خون بیاید. پس از آن، برای بار دوم که سرقت کرده بود، او را آوردند. حضرت دستور داد که سر انگشتانش شکافته شود. سپس او را برای بار سوم آوردند که سرقت کرده است. حضرت بند اول انگشتانش را برید».

۱۷۳۱– ۴۶۹۷۹– (۱۵) پسری را که سرقت کرده بود، نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. حضرت نوک دو انگشت ابهام و سبابهٔ او

را خراش داد تا آن که هر دو را خون آورد و فرمود: «اگر بازهم سرقت کنی، هر دو انگشتت را می‌برم و حضرت فرمود: آگاه باشید که پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله کسی جز من به این حکم عمل نکرده است! و حضرت فرمود: بر پسر بچه حدّ واجب نیست تا آن که محتلم و بوی زیر بغلش بلند شود و از امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است که: حضرت از بند انگشتانش برید.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۹۹۳

و به خراش دادن، بریدن نیز گفته می‌شود ولی خراش حدّ نیست و تنها ادب وتعزیر است و بر پسر تعزیر واجب است، اگر کاری کند که برای آن کار، بر بزرگ‌ها حدّ واجب می‌شود و در خراش دادن، حضرت بندهای انگشتان پسر را با وعیدی که به او داده، سخت‌گیری به همراه ادب است و به ذهن تبادر می‌کند که اگر مجددا سرقت کند، دستش بریده می‌شود و حضرت با فرموده‌اش که: اگر باز سرقت کند، دستش را قطع می‌کنم، در دل این معنی را گرفته که اگر پس از آن که بالغ شوی، سرقت کنی؛ بنابراین امیرالمؤمنین علیه السلام به شکل زیبایی پسرک را ترسانده و به دلیل سخت‌گیری و شدت عمل، مبهم ذکر کرده است تا پسرک مجددا سرقت نکند و در این مورد و مشابه آن از موارد تأدیب چیز معینی نیست».

۱۷۳۲ – ۴۶۹۸۰– (۱۶) زراره گوید: «از امام باقر شنیدم که می‌فرمود: پسری را که سرقت کرده بود، نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. حضرت نوک انگشتانش را خون‌آلود کرد. سپس امام فرمود: آگاه باش! که اگر مجددا سرقت کنی، انگشتانت را می‌برم. پس از آن فرمود: آگاه باشید! که کسی به این حکم جز رسول خدا صلی الله علیه و آله و من عمل نکرده است».

۱۷۳۳ – ۴۶۹۸۱– (۱۷) عبدالرحمن گوید: «امام صادق علیه السلام فرمود: اگر بچه‌ای سرقت کند که هنوز محتلم نشده است، سر انگشتانش بریده می‌شود. امام صادق علیه السلام بیان داشت: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که: این کار را جز رسول خدا صلی الله علیه و آله و من، کسی انجام نداده است».

۱۷۳۴– ۴۶۹۸۲– (۱۸) پسری را که سرقت کرده و هنوز محتلم نشده بود، نزد امیرالمؤمنین علی علیه السلام آوردند.

حضرت سر انگشت کوچک او را برید. پس از آن فرمود: «کسی غیر از رسول خدا صلی الله علیه و آله و غیر از من، چنین نکرده است».

۱۷۳۵ – ۴۶۹۸۳– (۱۹) ابن الحنفیه گوید: «پسری را که یک کلاه‌خود آهنی سرقت کرده بود، نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. حضرت در این که پسر محتلم شده است، شک داشت؛ لذا سر انگشتانش را برید. سپس فرمود: اگر باز سرقت کنی، دستت را می‌برم».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۹۹۵

۱۷۳۶ – ۴۶۹۸۴– (۲۰) سماعه گوید: «اگر بچه‌ای سرقت کند که هنوز بالغ نشده است، سر انگشتانش بریده می‌شود و امام صادق علیه السلام فرمود: پسری را که سرقت کرده ولی بالغ نشده بود، نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. حضرت از گوشت لبه‌های انگشتانش برید. سپس فرمود: اگر مجددا سرقت کنی، دستت را قطع می‌کنم».

۱۷۳۷ – ۴۶۹۸۵– (۲۱) اسحاق بن عمار گوید: «به امام کاظم علیه السلام گفتم: زمانی که بچه‌ها را نزد امیرالمؤمنین علیه السلام می‌آوردند، حضرت انگشتان‌شان را می‌برید؛ از کجا می‌برید؟ حضرت فرمود: از مفصل، مفصل بندهای انگشتان».

۱۷۳۸ – ۴۶۹۸۶– (۲۲) محمد بن خالد بن عبدالله القسری گوید: «والی مدینه بودم. پسری را نزدم آوردند که سرقت کرده بود. دربارهٔ آن از امام صادق علیه السلام پرسیدم. حضرت فرمود: از او بپرس که هنگامی که سرقت کرده است، می‌دانسته که سرقت کیفر دارد؟ اگر گفت آری، از او سؤال می‌شود که آن کیفر چیست؟ پس اگر ندانست که در سرقت دستش بریده می‌شود، پس رهایش ساز. محمد بن خالد گوید: من پسر را گرفتم و از او پرسیدم و به او گفتم که: آیا تو می‌دانستی که در سرقت کیفر است؟ او گفت: آری. گفتم: آن کیفر چیست؟ گفت: زدن، پس من او را رها کردم».

۱۷۳۹ – ۴۶۹۸۷– (۲۳) محمد بن مسلم گوید: «از امام باقر علیه السلام دربارهٔ بچه‌ای که سرقت می کند، پرسیدم. حضرت فرمود: اگر نه سال دارد، دستش بریده می‌شود و هیچ حدّی از حدود خداوند عز و جل تضییع نمی‌شود».

۱۷۴۰ – ۴۶۹۸۸– (۲۴) سلیمان بن حفص مروزی گوید: «آن مرد [/ امام معصوم علیه السلام] فرمود: اگر هشت سال پسر تمام شود، کارش نافذ است و فرایض و حدود الهی بر او ثابت است و آن زمان که نه سال دختر تمام شد، او هم همین‌طور».

ارجاعات

گذشت:

در روایت بیست و نهم از باب دوم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «اگر محتلم شدن پسر مشکوک و پسر سرقت کرده بود، انگشتانش را می‌سایید و نمی‌برید ولی چون یک چهارم دینار را سرقت می کرد، انگشتانش را می‌برید».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۹۹۷

باب ۳۰ حکم بردهٔ سارق

اشاره

۱۷۴۱ – ۴۶۹۸۹– (۱) امام باقر علیه السلام فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام دربارهٔ برده‌ای که سرقت کرده و به خیانت از مال مالکش گرفته است، حکم داد و فرمود: قطع دست بر او نیست».

۱۷۴۲ – ۴۶۹۹۰– (۲) امام صادق علیه السلام فرمود: «برده اگر از مالکانش سرقت کند، دستش بریده نمی‌شود ولی اگر از غیر مالکانش سرقت کند، دستش قطع می‌شود».

۱۷۴۳ – ۴۶۹۹۱– (۳) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «اگر برده‌ای از مال مالکش سرقت کند، دستش قطع نمی‌شود ولی اگر از اموال غیر مالکش سرقت کند، دستش قطع می‌شود».

۱۷۴۴ – ۴۶۹۹۲– (۴) در کتاب مقنع [شیخ صدوق رحمه الله] آمده است: «قطع دست بر برده– اگر از مال مالکش سرقت کند– نیست».

۱۷۴۵ – ۴۶۹۹۳– (۵) امام صادق علیه السلام بیان داشت: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «برده‌ام اگر از من سرقت کند، دستش را قطع نمی‌کنم ولی اگر برده‌ام از دیگری سرقت کند، دستش را قطع می‌کنم و بردهٔ حکومت اگر سرقت کند، دستش را قطع نمی‌کنم؛ چرا که از بیت‌المال است».

۱۷۴۶ – ۴۶۹۹۴– (۶) محمد بن قیس گوید: «امام باقر علیه السلام فرمود: اگر بردهٔ امام دستگیر شود، دستش بریده نمی‌شود. ولی اگر یکی از بردگانم از مال حکومت چیزی سرقت کند، دستش بریده می‌شود. محمد بن قیس گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: اگر برده یا اجیری از مال صاحبش چیزی سرقت کند، قطع دست بر او نیست».

۱۷۴۷ – ۴۶۹۹۵– (۷) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «بردهٔ حکومت اگر سرقت کند، دستش را نمی‌برم؛ چرا که آن بیت‌المال است».

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۹۹۹

۱۷۴۸ – ۴۶۹۹۶– (۸) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «بردگان حکومت اگر از مال حکومت سرقت کنند، دست‌شان قطع نمی‌شود

ولی اگر از غیرمال حکومت سرقت کنند، دست‌شان قطع می‌شود».

۱۷۴۹- ۴۶۹۹۷- (۹) برده‌ای که سرقت و زنا کرده بود، نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. حضرت او را تازیانه زد و دستش را همزمان و یک جا قطع کرد».

۱۷۵۰- ۴۶۹۹۸- (۱۰) امیرالمؤمنین علیه السلام دست برده‌ای را که از بیت‌المال [انفال] چیزی سرقت کرده بود، برید.

۱۷۵۱- ۴۶۹۹۹- (۱۱) اگر سرقت کند [منظور برده است] بر مالکش است که برده‌اش را برای اجرای حدّ الهی تحویل دهد یا دربارهٔ آنچه حدّ بر او ثابت شده است، عهده‌دار او شود.

ارجاعات

گذشت:

در روایت دهم از باب هیجدهم از ابواب حدّ، این گفته که: «دربارهٔ دو مردی که از مال خدا سرقت کرده‌اند، یکی از آن دو برده‌ای است که مال خدا و دیگری از تودهٔ مردم است. حضرت فرمود: اما این یکی، که خودش مال خداست و چیزی بر او نیست؛ بعضی از مال خدا بعضی دیگر را خورده است» و در روایت نهم، مانند آن.

می‌آید:

در باب بعدی و پس از آن، روایاتی مناسب با این باب؛ بنابراین مراجعه کنید.

باب ۳۱ حکم سارق مرتد

۱۷۵۲- ۴۷۰۰۰- (۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر برده‌ای از چنگ مالکانش فرار کند، پس از آن سرقت کند- با این که فراری است- دستش قطع نمی‌شود؛ چرا که او به منزلهٔ کسی است که از اسلام برگشته است [مرتد] ولی او را دعوت می‌کنند که به سوی اربابانش برگردد و به اسلام درآید و اگر از این که به اربابانش بازگردد امتناع ورزید، دستش برای سرقتش بریده و سپس کشته می‌شود و مرتد نیز هر زمان که سرقت کند، به سان بردهٔ فراری است».

۱۷۵۳- ۴۷۰۰۱- (۲) برده اگر از مالکانش فرار کند، پس از آن سرقت کند، در حال فراری بودن دستش قطع نمی‌شود؛ چرا که او از اسلام برگشته است ولی از او دعوت می‌شود که به مالکانش بازگردد و به اسلام در آید و اگر امتناع ورزید که به مالکانش بازگردد، دستش برای سرقت بریده و سپس کشته می‌شود و مرتد اگر سرقت کند، چون بردهٔ فراری است.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۰۰۱

باب ۳۲ ادلّهٔ اثبات سرقت برده

اشاره

۱۷۵۴- ۴۷۰۰۲- (۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر برده خود علیه خویش به سرقت اعتراف کند، دستش بریده نمی‌شود ولی اگر دو شاهد علیه او گواهی دهند، بریده می‌شود».

۱۷۵۵- ۴۷۰۰۳- (۲) در فقه الرضا علیه السلام آمده است که: «اگر برده علیه خویش به سرقت اعتراف کند، دستش بریده نمی‌شود و مالکش به عهده نمی‌گیرد؛ چرا که برده در مال غیر خودش [یعنی مالکش] اقرار کرده است».

ارجاعات

گذشت:

در روایت هشت از باب سه، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «اگرغلامی علیه خویش نزد امام یک بار اقرار کند که سرقت کرده است، امام دست وی را قطع می‌کند و کنیز اگر علیه خویش نزد امام به سرقت اقرار کند، امام دستش را قطع می‌کند».
شیخ طوسی رحمه الله گوید: «توجیه این روایت آن است که آن را بر موردی حمل کنیم که به اقرار، بیّنه افزوده شود و البته ممکن است حمل بر تقیه یا حمل عبد و امهٔ بر آزادها شود؛ چرا که آزادها بندگان و بردگان الهی هستند».

باب ۳۳ شرکت در سرقت

اشاره

۱۷۵۶- ۴۷۰۰۴- (۱) امام باقر علیه السلام فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام دربارهٔ گروهی که شتری را کشتند و آن را خوردند، از آنها پرسید که: کدام یک از شماها شتر را کشته است؟ همه بر خویش شهادت دادند که همگی با هم شتر را کشته‌اند و شخص معینی را ذکر نکردند. حضرت حکم داد که دست راست همه قطع شود».
۱۷۵۷- ۴۷۰۰۵- (۲) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «اگر گروهی در سرقت شریک باشند، دست همه بریده می‌شود».

ارجاعات

گذشت:

روایاتی که با عموم و اطلاقش بر این مفاد دلالت دارد.
منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۰۰۳

باب ۳۴ حکم سارق دیوانه

اشاره

۱۷۵۸- ۴۷۰۰۶- (۱) دیوانه‌ای را که سرقت کرده بود، نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. حضرت او را آزاد کرد و فرمود: «بر دیوانه، قطع دست نیست».

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب یازدهم از ابواب مقدمات و باب دهم از ابواب احکام عمومی حدود، روایاتی که بر این مفاد دلالت دارد؛ به آن مراجعه کنید.

باب ۳۵ سارق‌ترین سارقان

اشاره

۱۷۵۹- ۴۷۰۰۷- (۱) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «سارق‌ترین سارقان کسی است که از زبان امیر سرقت کند «۱» ...»

۱۷۶۰- ۴۷۰۰۸- (۲) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «سارق‌ترین سارقان کسی است که از نمازش سرقت کند. سؤال شد: ای رسول خدا، چگونه نمازش را سرقت می‌کند؟ حضرت فرمود: رکوع و سجود نماز را کامل نمی‌کند».

ارجاعات

گذشت:

در روایت چهل و پنجم از باب دوم از ابواب تزویج، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «سارق‌ترین سارقان کسی است که از زبان امیر سرقت کند».

باب ۳۶ رزق سارقان

ارجاعات

گذشت:

در روایت دوازده از باب دوم از ابواب فضیلت زکات، فرمودهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله که: «هیچ سارقی سرقت نمی‌کند، مگر این که رزق و روزی‌اش حساب می‌شود».

---

(۱). سرقت از زبان امیر، به این معنی است که چیزی را به دروغ و افترا به امیر نسبت دهد- م.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۰۰۵

باب ۳۷ نخستین سارقانی که در اسلام دست‌شان قطع شد

۱۷۶۱- ۴۷۰۰۹- (۱) در روایت است که: «نخستین کسی از مردان که در اسلام دستش برای سرقت بریده شد، جبار پسر عدی پسر نوفل پسر عبد مناف و از زنان، مرّه دختر سفیان پسر عبدالاسد از بنی مخزوم است».

باب ۳۸ حکم سرقت در بنی اسرائیل

آنان گفتند: اگر دروغگو باشید، کیفرش چیست؟

آنان گفتند: هر کس (آن پیمانه) در بار او پیدا شود، خودش کیفر آن خواهد بود (و به خاطر این کار بردهٔ شما خواهد شد). ما این گونه ستمگران را کیفر می‌دهیم.

«۱» ۱۷۶۲- ۴۷۰۱۰- (۱) حسن بن علی الوشّاء گوید: «از حضرت رضا علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: در بنی اسرائیل حکم چنین بود که اگر کسی چیزی را سرقت می‌کرد، در برابر آن برده می‌شد. یوسف در کودکی نزد عمه‌اش بود و عمه‌اش او را دوست می‌داشت و اسحاق [پدر یعقوب] کمربندی داشت که آن را بر یعقوب بسته بود و آن کمربند نزد خواهر یعقوب بود و یعقوب خواست تا یوسف را از عمه‌اش بگیرد. عمه بدین جهت غمگین شد و به یعقوب گفت: یوسف را رها کن تا خودم او را سویت بفرستم. پس از آن، یوسف را فرستاد و کمربند را در وسط کمر یوسف زیر لباس‌هایش بست. یوسف چون نزد پدر آمد، عمه هم آمد و گفت: کمربند سرقت شده است. آن‌گاه عمه، یوسف را تفتیش کرد و دید که کمربند در میان کمر یوسف است و روی همین جهت، برادران یوسف آن زمان که پیمانه را یوسف در ظرف برادرش گذاشت و به آنان گفت که: کیفر کسی که ما پیمانه را در بار او پیدا کنیم، چیست؟ آنان گفتند: کیفرش اجرای همان سنتی است که در میان آنان جاری است. پس از آن یوسف پیش از بار برادرش به کاوش بارهای برادران پرداخت، سپس آن را از بار برادرش بیرون آورد. «۲» و روی همین جهت برادران یوسف گفتند: اگر او [بنیامین] دزدی می‌کند، برادرش نیز قبل از او دزدی کرد؛ منظورشان کمربند بود. یوسف این ناراحتی را در درون خود پنهان داشت و برای آنان آشکار نکرد «۳»».

۱۷۶۳- ۴۷۰۱۱- (۲) حضرت رضا علیه السلام دربارهٔ فرمودهٔ خداوند که: «اگر او [بنیامین] دزدی می‌کند، برادرش نیز قبل از او دزدی کرد. یوسف (ناراحت شده) این (ناراحتی) را در درون خود پنهان داشت و برای آنها آشکار نکرد، «۴» فرمود: «اسحاق پیامبر علیه السلام کمربندی داشت که به ارث در میان انبیا دست به دست گشته بود.

این کمربند نزد عمهٔ یوسف بود و یوسف نزد عمه‌اش بود و عمه، یوسف را دوست می‌داشت. یعقوب «۴»)

---

(۱). یوسف، ۱۲/ ۷۴- ۷۵.

(۲). یوسف ۱۲/ ۷۶.

(۳) و ۴. یوسف ۱۲/ ۷۷.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۰۰۷

برای عمهٔ یوسف پیام داد که یوسف را نزد من بفرست. او را مجددا نزد تو بر می‌گردانم؛ عمهٔ یوسف برای یعقوب پیام داد که امشب را بگذار یوسف پیش من بماند و من او را ببویم، آن‌گاه فردا صبح او را نزد تو می‌فرستم. صبح که شد، عمه کمربند را گرفت و در میان کمر یوسف بست و لباسی به تن یوسف کرد و او را نزد یعقوب فرستاد و گفت: کمربند سرقت شده است. پس از آن کمربند بر کمر یوسف پیدا شد و چنین بود که اگر کسی در آن زمان سرقت می‌کرد، او را به صاحب مال سرقت شده تحویل می‌دادند؛ لذا عمه، یوسف را گرفت و یوسف نزد عمه بود.»

باب ۳۹ حکم قاتل زناکار محصن و قاطع دست سارق

۱۷۶۴- ۴۷۰۱۲- (۱) ابوالحسن قطب کیدری در شرح نهج البلاغه در خطبهٔ شقشقیه می‌گوید: «صاحب معارج گوید: در کتاب‌های قدیمی دیده‌ام که نامه‌ای که آن مرد بادیه نشین عراقی به امام علیه السلام داد، در آن پرسش‌هایی آمده بود که یکی از آنها چنین

است: کسی دست انسانی را می‌برد و خون از آن جاری می‌شود. چهار شاهد نزد امام می‌آیند و همه گواهی می‌دهند که آن کس که دستش بریده شده است، زناکار محصن است. امام تصمیم می‌گیرد که او را سنگسار سازد ولی او پیش از سنگسار شدن می‌میرد. امام فرمود: کسی که دست این مرد را بریده است، تنها دیهٔ دست این مرد بر اوست و اگر علیه این مرد شهادت می‌دادند که او به حدّ نصاب سرقت کرده است، دیهٔ دست وی بر آن کس که آن را قطع کرده بود، واجب نبود».

باب ۴۰ حکم امام زمان (عج) دربارهٔ قطع دست بنی شَیْبه

اشاره

۱۷۶۵ - ۴۷۰۱۳- (۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «حضرت قائم علیه السلام مسجد الحرام را خراب می‌سازد و خانه را به جایگاهش بر می‌گرداند و آن را بر همان پایه‌اش بنا می‌کند و دست‌های بنی شَیْبهٔ سارق را قطع و آن را بر کعبه آویزان می‌کند».

ارجاعات

گذشت:

در روایت سوم از باب نوزدهم از ابواب آغاز مشاعر حجّ، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «قائم ما اگر بپا خیزد، هر آینه بنی شَیْبه را دستگیر می‌کند و دست‌های‌شان را می‌برد و آنان را در میان مردم می‌گرداند و می گوید: اینان سارقان خدایند».
و در روایت چهار، پنج، شش و هفت، آنچه بر این دلالت دارد که حضرت قائم علیه السلام دست‌های بنی شَیْبه را می‌برد؛ چرا که آنان سارقان خانهٔ خداوند عز و جل هستند.
منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۰۰۹

فصل هشتم: باب‌های حدّ محارب و مرتد؛ تأدیب و تعزیر

باب ۱ تعریف محارب

اشاره

کیفر آنان که با خدا و پیامبرش به جنگ بر می‌خیزند و اقدام به فساد در روی زمین می‌کنند (و با تهدید اسلحه، به جان و مال و ناموس مردم حمله می‌برند) فقط این است که اعدام شوند؛ یا به دار آویخته شوند؛ یا دست (راست) و پای (چپ) آنان به عکس یکدیگر، بریده شود؛ یا از سرزمین خود تبعید شوند. این رسوایی آنها در دنیاست و در آخرت، مجازات عظیمی دارند.
مگر کسانی که پیش از دست یافتن شما بر آنان توبه کنند؛ پس بدانید (خدا توبهٔ آنان را می‌پذیرد)؛ خداوند آمرزنده و مهربان است.
«۱» ۱۷۶۶ - ۴۷۰۱۵- (۱) امام باقر علیه السلام فرمود: «هر کس که در شب سلاح بردارد، محارب است مگر کسی که مشکوک نباشد.»
۱۷۶۷ - ۴۷۰۱۶- (۲) امام باقر علیه السلام بیان داشت: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که شمشیرش را بکشد، خونش

هدر است.»

۱۷۶۸ – ۴۷۰۱۷– (۳) سورهٔ بن کلیب گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: مردی از خانه‌اش به قصد مسجد یا کاری بیرون می‌آید. مردی از روبه رو یا از پشت سر با او برخورد می‌کند، او را می‌زند و لباسش را می‌برد.

حضرت فرمود: کسانی که نزد شمایند در این باره چه می‌گویند؟ سورهٔ بن کلیب گوید: می‌گویند این تهاجم علنی و آشکار است و تنها محارب در شهرهای مشرکان مصداق پیدا می‌کند. حضرت فرمود:

---

(۱)– مائده ۵/ ۳۳– ۳۴

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۰۱۱

کدام حرمت بیشتری دارد، سرزمین اسلامی یا سرزمین شرک؟ سورهٔ بن کلیب گوید: گفتم: سرزمین اسلامی. آن‌گاه حضرت فرمود: اینان از اهل این آیه که: تنها کیفر آنان که با خدا و پیامبرش به جنگ بر می‌خیزند ...

«۱»، محسوب می‌شوند.»

۱۷۶۹ – ۴۷۰۱۸– (۴) امام باقر علیه السلام فرمود: «کسی که در شهری سلاح کشنده را آشکارا بکشد، دستش قطع می‌شود و چنان‌چه کسی را بزند، کشته می‌شود.»

۱۷۷۰– ۴۷۰۱۹– (۵) علی بن جعفر گوید: «از برادرم موسی بن جعفر علیه السلام دربارهٔ مردی که برای رفیقش نیزه یا کارد کشیده است، پرسیدم. حضرت فرمود: اگر برای سرگرمی باشد، اشکالی ندارد.»

۱۷۷۱ – ۴۷۰۲۰– (۶) امام صادق علیه السلام فرمود: «گروهی از بنی ضبّه که بیمار بودند، بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وارد شدند. رسول خدا صلی الله علیه و آله به آنان فرمود: نزد من بمانید؛ آن زمان که بهبود یافتید، شما را به همراه گروهی می‌فرستم.

آنان گفتند: ما را از مدینه بیرون ببرید. حضرت آنان را به جایگاه شتران صدقه فرستاد تا از بول این شترها بنوشند و از شیرشان بخورند. آن زمان که بهبود یافتند و جان گرفتند، سه نفر از کسانی را که در جایگاه شتران زکاتی صدقه بودند، کشتند.

این خبر به رسول خدا صلی الله علیه و آله گزارش شد. حضرت، امیرالمؤمنین علی علیه السلام را به سوی آنان فرستاد و اینان در وادی نزدیک یمن سرگردان مانده بودند و نمی‌توانستند از آن بیرون بیایند. امیرالمؤمنین علیه السلام آنان را دستگیر و اسیر کرد و نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آورد. پس از آن، این آیه بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد: کیفر آنان که با خدا و پیامبرش به جنگ بر می‌خیزند و اقدام به فساد در روی زمین می‌کنند، فقط این است که اعدام شوند یا به دار آویخته شوند یا دست و پای آنان به عکس یکدیگر، بریده شود یا از سرزمین خود تبعید شوند. «۲» پس از آن رسول خدا صلی الله علیه و آله بریدن را برگزید؛ لذا دست و پای‌شان را به عکس یکدیگر برید.»

همین روایت در دعائم الاسلام است: «امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: گروهی بیمار از بنی ضبّه خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدند. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به آنان فرمود: نزد من بمانید و چون بهبود یافتید، من شما را به همراه گروهی می‌فرستم. اینان شهر مدینه را برای سکونت نپسندیدند؛ لذا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آنان را به جایگاه شتران صدقه بیرون برد و به آنان دستور داد تا از شیرها و بول‌های شتران بنوشند و با آنها به مداوای خویش بپردازند. چون بهبود یافتند و تندرستی‌شان استحکام یافت، سه نفر از کسانی را که در جایگاه شتران زکات بودند و از شتران مواظبت می‌کردند، کشتند و شتران را جلو انداختند و آنها را بردند و قصد جایگاه‌های خودشان را داشتند. این خبر به پیامبر صلی الله علیه و آله رسید. حضرت مرا در پی آنان

---

(۱)– مائده ۵/ ۳۳

(۲)- مائده ۵/ ۳۳

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۰۱۳

فرستاد. من در نزدیکی سرزمین یمن به آنان رسیدم و اینان در یک دره‌ای بودند که بدان داخل شده بودند ولی نمی‌توانستند از آن دره بیرون آیند. من آنان را دستگیر کردم و نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آوردم.

پیامبر صلی الله علیه و آله این آیه را بر آنان تلاوت کرد که: تنها کیفر آنان که با خدا و پیامبرش به جنگ بر می‌خیزند و اقدام به فساد در روی زمین می‌کنند فقط این است که اعدام شوند یا به دار آویخته شوند یا دست و پای آنان به عکس یکدیگر بریده شود یا از سرزمین خود تبعید شوند. پیامبر صلی الله علیه و آله بریدن را برگزید.

آن‌گاه دست و پای‌شان را خلاف یکدیگر برید.»

۱۷۷۲- ۴۷۰۲۱- (۷) امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «اختیار محارب؛ و او همان است که راه را می‌بندد و مردم را لخت و اموال‌شان را غارت می‌کند و هر کس که این گونه است، اختیارش با امام است. اگر بخواهد، می‌کشد و اگر بخواهد، او را به دار می‌آویزد و اگر بخواهد، دست و پایش را می‌برد و اگر خواست، تبعیدش می‌کند و امام او را به اندازهٔ جرمی که برایش می‌بیند، کیفر می‌کند.»

۱۷۷۳- ۴۷۰۲۲- (۸) در روایت است که: «مردمی شتران رسول خدا صلی الله علیه و آله را جلو انداختند و از اسلام برگشتند [مرتد شدند] و چوپان رسول خدا صلی الله علیه و آله را که مؤمن بود، کشتند. رسول خدا صلی الله علیه و آله در پی آنان فرستاد و اینان دستگیر شدند و حضرت دست و پای‌شان را قطع کرد و چشمان‌شان را در آورد.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۰۱۵

۱۷۷۴- ۴۷۰۲۳- (۹) محمد بن مسلم گوید: «امام باقر علیه السلام فرمود: کسی که در شهری از شهرها سلاح بکشد و زخمی کند، از او قصاص و از آن شهر تبعید می‌شود و هر کس که در غیر شهرها سلاح بکشد و بزند و مجروح کند و مال ببرد ولی نکشد، او محارب است و کیفر او کیفر محارب و اختیار او با امام است؛ اگر خواست، او را می‌کشد و اگر خواست، به دار می‌آویزد و اگر بخواهد، دست و پایش را قطع می‌کند.

حضرت فرمود: و اگر بزند و بکشد و مال را ببرد، بر امام است که دست راستش را برای سرقت ببرد؛ آن‌گاه او را به اولیای مقتول بسپارد تا اموال را از او بگیرند و او را بکشند.

محمّد بن مسلم گوید: ابوعبیده به امام گفت: خداوند امورتان را سامان دهد، نظر شما چیست اگر اولیای مقتول او را عفو کنند؟ محمد بن مسلم گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: اگر آنان از وی عفو کنند بر امام است که او را بکشد چون او با خدا و رسولش به جنگ برخاسته است و کشته و دزدیده است.

محمد بن مسلم گوید: ابوعبیده پرسید: نظرتان چیست، اگر اولیای مقتول بخواهند از او دیه بگیرند و او را رها کنند. آیا این اختیار را دارند؟ محمد بن مسلم گوید: امام فرمود: نه؛ او باید کشته شود.»

۱۷۷۵- ۴۷۰۲۴- (۱۰) احمد بن فضل خاقانی از خاندان رزین گوید: «در سرزمین جلولا بر حجّاج و دیگرانی که در راه می‌رفتند، راه بسته شد و راهزنان فرار کردند. این خبر به معتصم رسید. او به کارگزارش در منطقه نوشت: امنیت راه این گونه است! در کنار گوش امیرالمؤمنین راه را می‌گیرند و پس از آن راهزنان فرار می‌کنند! اگر در پی این راهزنان رفتی و به آنان دست یافتی [که هیچ]؛ وگرنه دستور می‌دهم که هزار تازیانه بخوری و پس از آن در همان جا که راه بسته شده، به دار آویخته شوی. احمد بن فضل گوید:

عامل معتصم به جستجوی راهزنان پرداخت تا آن که به آنان دست یافت و آنان را دستگیر کرد و به بند کشید. پس از آن، این خبر

را برای معتصم نوشت.

معتصم همهٔ فقیهان و ابن ابی داود را گرد آورد و سپس دربارهٔ حکم راهزنان- در حالی که امام جواد محمد بن علی الرضا علیه السلام در جلسه حضور داشتند- از دیگران پرسید. آنان گفتند: حکم خداوند دربارهٔ اینان در این فرمودهٔ خدا که: کیفر آنان که با خدا و پیامبرش به جنگ بر می‌خیزند و اقدام به فساد در روی زمین می‌کنند، فقط این است که اعدام شوند یا به دار آویخته شوند یا دست و پای آنان به عکس یکدیگر بریده شود یا از سرزمین خود تبعید شوند، از پیش آمده است و امیرالمؤمنین

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۰۱۷

اختیار دارد که هر کیفر را بخواهد دربارهٔ اینان فرمان دهد. احمد بن فضل گوید: معتصم توجهی به امام جواد علیه السلام کرد و به ایشان گفت: شما دربارهٔ موضوعی که اینان درباره‌اش پاسخ دادند، چه می‌گویید؟ حضرت جواد علیه السلام فرمود: این فقیهان و شخص قاضی آن گونه که امیرالمؤمنین شنید، گفتند.

معتصم گفت: شما نظر خود را به من بگویید. حضرت فرمود: این فقیهان در فتوای‌شان گمراه شده‌اند و آنچه بر امیرالمؤمنین واجب است این که، دربارهٔ این راهزنانی که راه را بسته‌اند، بیندیشند. اگر تنها خوف و ترس ایجاد و راه را ناامن کرده و کسی را نکشته و مالی را نبرده‌اند، دستور دهد که آنان را به زندان بسپارند؛ چرا که این معنای تبعید آنان از آن زمین در برابر ناامنی راه و ترسی است که ایجاد کرده‌اند ولی اگر هم راه را ناامن و هم خوف و ترس ایجاد کرده و نیز کسی را کشته‌اند، دستور دهد که اینان را بکشند و اگر راه را نا امن و هم خوف و ترس ایجاد کرده و هم کسی را کشته و هم مالی را برده‌اند، دستور دهد که دست و پای‌شان را به عکس یکدیگر ببرند و پس از آن، آنان را به دار آویزند.

احمد بن فضل گوید: معتصم برای عامل خود نوشت که این فتوای امام را دربارهٔ آنان اجرا سازد.»

۱۷۷۶- ۴۷۰۲۵- (۱۱) از امام صادق علیه السلام دربارهٔ فرمودهٔ خداوند عز و جل که: کیفر آنان که با خدا و پیامبرش به جنگ بر می‌خیزند و اقدام به فساد در روی زمین می‌کنند، این است که اعدام شوند یا به دار آویخته شوند یا دست و پای آنان به عکس یکدیگر بریده شود یا از سرزمین خود تبعید شوند، سؤال شد. حضرت فرمود: اگر بکشد و بجنگد و مالی نبرد، کشته می‌شود و اگر بجنگد و بکشد، کشته می‌شود و به دار آویخته می‌شود و اگر بجنگد و مال ببرد ولی نکشد، دست و پایش قطع می‌شود و اگر بجنگد و نکشد و مالی نبرد، تبعید می‌شود و شایسته است که تبعیدش شبیه به دار آویختن و کشتن باشد؛ پاهایش را سنگین کنند [چیزی به آن ببندند] و او را در دریا بیندازند.»

۱۷۷۷- ۴۷۰۲۶- (۱۲) امام باقر علیه السلام فرمود: «کسی که با خدا بجنگد و مال ببرد و بکشد، باید کشته و به دار آویخته شود و کسی که بجنگد و بکشد ولی مالی نبرد، باید کشته شود ولی به دار آویخته نشود و کسی که بجنگد و مال ببرد ولی نکشد، بر اوست که دست و پایش به عکس یکدیگر قطع شود و کسی که بجنگد ولی مالی نبرد و نکشد، او باید تبعید شود. پس از آن خداوند عز و جل استثنا نموده است و فرموده:

مگر آنان که پیش از دست یافتن شما بر آنان، توبه کنند. منظور این است که پیش از آن که امام آنان را دستگیر کند، توبه کنند.»

۱۷۷۸- ۴۷۰۲۷- (۱۳) ابواسحاق مداینی گوید: «نزد امام ابو الحسن الرضا علیه السلام بودم که مردی به خدمت ایشان شرف‌یاب شد و به حضرت گفت: فدایت شوم! خداوند می‌فرماید: فقط کیفر آنان که با خدا و پیامبرش به جنگ بر می‌خیزند ... تا این فرمودهٔ خداوند که: یا از سرزمین خود تبعید می‌شوند. امام فرمود: این چنین خداوند فرموده است. آن مرد به امام گفت: فدایت شوم! آن‌چه کاری است که اگر انجام دهد،

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۰۱۹

یکی از این چهار تا را مستحقّ می‌شود؟ ابواسحاق گوید: امام رضا علیه السلام به آن مرد فرمود: چهار کار است و تو در برابر چهار

تا، چهار تا را بگیر. اگر با خدا و رسولش بجنگد و اقدام به فساد در زمین کند و بکشد، کشته می‌شود و اگر بکشد و مال ببرد، کشته و به دار آویخته می‌شود و اگر مال ببرد ولی نکشد، دست و پایش به عکس یکدیگر بریده می‌شود و اگر با خدا و رسولش بجنگد و اقدام به فساد در زمین کند ولی نکشد و مالی نبرد، از سرزمین خود تبعید می‌شود. آن مرد به امام گفت: فدایت شوم! حدّ و حدود تبعید چیست؟ حضرت فرمود: از شهری که در آن، آن کار را انجام داده به شهر دیگری تبعید می‌شود. سپس برای مردم آن شهرها نامه می‌نویسند تا در آن شهر اعلام شود که این فرد تبعید شده است، با او هم‌غذا نشوید و با او ننوشید و با او ازدواج نکنید و اگر از آن شهر به شهر دیگری رفت، باز همین مضمون را برای آنان نیز می‌نویسند و این کار یک سال با او انجام می‌شود؛ چرا که پس از یک سال در حال ذلت و خواری توبه می‌کند. آن مرد به امام گفت: فدایت شوم! اگر به سرزمین شرک برود و در آنجا وارد شود؟ حضرت فرمود: اگر بخواهد به سرزمین شرک وارد شود، گردنش زده می‌شود.»

۱۷۷۹ - ۴۷۰۲۸- (۱۴) در روایت ابواسحاق مداینی از امام ابوالحسن الرضا علیه السلام آمده است: «پرسیدم: اگر متوجه سرزمین شرک و داخل آن سرزمین می‌شود؟ حضرت فرمود: با اهل آن سرزمین جنگ می‌شود.»

۱۷۸۰ - ۴۷۰۲۹- (۱۵) عبیدهٔ بن بشیر خثعمی گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ راهزن پرسیدم و گفتم: مردم می‌گویند که امام دربارهٔ او اختیار دارد؛ هرگونه که بخواهد، انجام می‌دهد. حضرت فرمود: نه این که هر کاری که بخواهد، بکند بلکه به اندازهٔ جنایت‌های‌شان با آنان رفتار می‌کند. آن‌گاه حضرت فرمود: هر کس که راه را ببندد و بکشد و مال ببرد، دست و پایش بریده و به دار آویخته می‌شود و هر کس که راه را ببندد و بکشد ولی مالی نگیرد، کشته می‌شود و هر کس که راه را ببندد و مال ببرد و نکشد، دست و پایش خلاف یکدیگر بریده می‌شود و هر کس که راه را ببندد و مالی نگیرد و نکشد، از آن سرزمین تبعید می‌شود.»

۱۷۸۱ - ۴۷۰۳۰- (۱۶) عبید الله بن اسحاق مداینی از امام ابوالحسن الرضا علیه السلام دربارهٔ فرمودهٔ خداوند عز و جل که: تنها کیفر آنان که با خدا و پیامبرش به جنگ بر می‌خیزند و اقدام به فساد در روی زمین می‌کنند، این است که اعدام شوند ...، سؤال کرد: «چه کاری اگر انجام دهد، یکی از این چهار تا را مستوجب می‌شود؟

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۰۲۱

حضرت فرمود: اگر با خدا و پیامبرش بجنگد و در زمین اقدام به فساد کند و بکشد، در برابر آن کشته می‌شود و اگر بکشد و مالی بگیرد، کشته و به دار آویخته می‌شود و اگر مال بگیرد ولی نکشد، دست و پایش خلاف یکدیگر بریده می‌شود و اگر شمشیر بکشد و با خدا و پیامبرش بجنگد و در زمین فساد کند و نکشد و مالی نگیرد، از آن سرزمین تبعید می‌شود. پرسیدم: چگونه تبعید می‌شود و حدّ تبعید او چیست؟ حضرت فرمود: از آن شهری که آن کار را در آن انجام داده است به شهر دیگری تبعید می‌شود و برای مردم آن شهر می‌نویسند که این شخص تبعید شده است؛ با او مجالست و معامله و ازدواج نکنید و با او نخورید و با او نیاشامید و یک سال این کار با او می‌شود. پس از آن، اگر از آن شهر به شهر دیگری برود، برای آنان نیز مانند این، نوشته می‌شود تا آن که یک سال تمام شود.

پرسیدم: اگر به سوی سرزمین شرک برود تا بدان در آید؟ حضرت فرمود: اگر متوجه سرزمین شرک شود تا به سرزمین شرک درآید، با اهل آن می‌جنگند.»

در کافی آمده است: «این جنگیدن تنها در صورتی است که مردم سرزمین شرک بخواهند او را به خویش پناه دهند و امتناع کنند از این که او را به مسلمانان تحویل دهند تا او را بکشند و این است معنای این فرموده که: با اهل سرزمین شرک می‌جنگند.»

۱۷۸۲ - ۴۷۰۳۱- (۱۷) عبید الله مداینی گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: دربارهٔ فرمودهٔ خداوند عز و جل: کیفر آنان که با خدا و پیامبرش به جنگ بر می‌خیزند و اقدام به فساد در روی زمین می‌کنند، فقط این است که اعدام شوند یا به دار آویخته شوند یا

دست و پای آنان خلاف یکدیگر بریده شود؛ یا از سرزمین خود تبعید شوند، برایم بگویید.

عبیدالله مداینی گوید: حضرت با دست و انگشتان خود با اشاره شمرد. آن‌گاه فرمود: ای ابو عبدالله، چهار تا در برابر چهار تا. سپس فرمود: اگر با خدا و رسولش جنگیده و اقدام به فساد در روی زمین کرده و کشته است کشته می‌شود و اگر کشته و مال را برده، کشته به دار آویخته می‌شود و اگر مال برده ولی نکشته، دست و پایش خلاف یکدیگر بریده می‌شود و اگر با خدا و رسولش جنگیده و اقدام به فساد در روی زمین کرده ولی نکشته و مالی نبرده، از آن سرزمین تبعید می‌شود.

عبید الله مداینی گوید: از امام پرسیدم: حدّ و حدود تبعید چیست؟ حضرت فرمود: یک سال از آن سرزمینی که در آن، این کار را انجام داده به سرزمین دیگر تبعید می‌شود. آن‌گاه به آن شهر نامه می‌نویسند که:

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۰۲۳

این فرد تبعید شده است؛ با او هم‌غذا نشوید و با او نوشیدنی ننوشید و با او ازدواج نکنید، تا از آن شهر به شهر دیگری برود. باز برای آنان همین مفاد نوشته می‌شود و او یک سال چنین خواهد بود و آن زمان که این گونه با او رفتار شود، با خواری توبه می‌کند.»

۱۷۸۳- ۴۷۰۳۲- (۱۸) برید بن معاویه گوید: «مردی از امام صادق علیه السلام دربارهٔ فرمودهٔ خداوند عز و جل: تنها کیفر آنان که با خدا و رسولش به جنگ بر می‌خیزند، پرسید. حضرت فرمود: آن در اختیار امام است؛ هر چه بخواهد با او می‌کند. پرسیدم: پس این به امام واگذار شده است؟ حضرت فرمود: نه، ولی نحوهٔ جنایت (باید امام ببیند که او چه کرده است).»

۱۷۸۴- ۴۷۰۳۳- (۱۹) جمیل بن درّاج گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ فرمودهٔ خداوند عز و جل: کیفر آنان که با خدا و پیامبرش به جنگ بر می‌خیزند و اقدام به فساد در روی زمین می‌کنند، فقط این است که اعدام شوند؛ یا به دار آویخته شوند یا دست و پای آنان خلاف یکدیگر بریده شود ...، پرسیدم و گفتم: کدام‌یک از این حدودی که خداوند نام برده، بر آنان است؟ حضرت فرمود: آن در اختیار امام است؛ اگر بخواهد، قطع می‌کند و اگر بخواهد، به دار می‌آویزد و اگر بخواهد، تبعید می‌کند و اگر بخواهد، می‌کشد. پرسیدم:

به کجا تبعید می‌کند؟ حضرت فرمود: از شهری به شهر دیگر تبعید می‌کند و حضرت فرمود:

امیرالمؤمنین علیه السلام دو نفر را از کوفه به بصره تبعید کرد.»

۱۷۸۵- ۴۷۰۳۴- (۲۰) روایت‌گر شیعی گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ محارب پرسیدم و گفتم که اصحاب ما می‌گویند: امام دربارهٔ محارب اختیار دارد؛ اگر بخواهد، می‌بُرد، اگر بخواهد، به دار می‌آویزد و اگر بخواهد، می‌کشد. حضرت فرمود: نه، این چیزها در کتاب خدا مشخص و معین است؛ لذا اگر او کشته و مال را برده، کشته و به دار آویخته می‌شود و اگر کشته ولی نبرده، کشته می‌شود و اگر برده ولی نکشته، دستش بریده می‌شود و اگر فرار کرده و دسترسی به او نیست سپس دستگیر شده است، دستش قطع می‌شود؛ مگر این که توبه کند که اگر توبه کند، دستش بریده نمی‌شود.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۰۲۵

۱۷۸۶- ۴۷۰۳۵- (۲۱) سماعهٔ بن مهران گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ فرمودهٔ خدا: تنها کیفر آنان که با خدا و پیامبرش به جنگ بر می‌خیزند، روایت کرده که حضرت فرمود: امام دربارهٔ حکم اینان مختار است. اگر خواست، می‌کشد، اگر خواست، به دار می‌آویزد، اگر خواست، می‌برد و اگر خواست، از آن سرزمین تبعید می‌کند.»

۱۷۸۷- ۴۷۰۳۶- (۲۲) ابوبصیر گوید: «از او [امام معصوم علیه السلام] دربارهٔ تبعید از آن سرزمین پرسیدم که: این تبعید چگونه است؟ حضرت فرمود: از همهٔ شهرهای اسلامی تبعید می‌شود؛ لذا اگر در جایی از سرزمین اسلام به او دست یابند، کشته می‌شود و هیچ امنیتی ندارد تا آن که به سرزمین شرک پناه برد.»

۱۷۸۸ – ۴۷۰۳۷– (۲۳) ابوبصیر گوید: «از امام علیه السلام دربارهٔ فرمودهٔ خداوند عز و جل: کیفر آنان که با خدا و پیامبرش به جنگ بر می‌خیزند و اقدام به فساد در روی زمین می‌کنند، فقط این است که اعدام شوند یا به دار آویخته شوند یا دست و پای آنان خلاف یکدیگر بریده شود یا از سرزمین خود تبعید شوند، پرسیدم. حضرت فرمود: آن، بستگی به نظر امام دارد؛ هر چه بخواهد، می‌کند و باز از حضرت دربارهٔ تبعید پرسیدم.

حضرت فرمود: از همهٔ سرزمین‌های اسلامی تبعید می‌شود؛ لذا اگر در جایی از سرزمین اسلامی او را بیابند، کشته می‌شود و امنیتی ندارد تا آن که به سرزمین شرک برود.»

۱۷۸۹ – ۴۷۰۳۸– (۲۴) از امام جعفر صادق علیه السلام دربارهٔ تبعید محارب سؤال شد. حضرت فرمود: «از شهری به شهری تبعید می‌شود. امیرالمؤمنین علی علیه السلام دو نفر را از کوفه به شهر دیگری تبعید کرد.»

۱۷۹۰ – ۴۷۰۳۹– (۲۵) امام صادق علیه السلام دربارهٔ فرمودهٔ خداوند عز و جل: تنها کیفر آنان که با خدا و پیامبرش به جنگ بر می‌خیزند ... فرمود: «با او معامله نمی‌شود و او پناه داده نمی‌شود و اطعام نمی‌شود و صدقه به او نمی‌دهند.»

۱۷۹۱ – ۴۷۰۴۰– (۲۶) زراره از امام باقر یا امام صادق علیه السلام دربارهٔ فرمودهٔ خداوند که: کیفر آنان که با خدا و پیامبرش به جنگ بر می‌خیزند و اقدام به فساد در روی زمین می‌کنند، فقط این است که اعدام می‌شوند یا به دار آویخته می‌شوند روایت کرده است که فرمود: «با او معامله نمی‌شود، غذایی به او نمی‌دهند و صدقه هم به او داده نمی‌شود.»

۱۷۹۲ – ۴۷۰۴۱– (۲۷) امام صادق علیه السلام دربارهٔ فرمودهٔ خداوند عز و جل: کیفر آنان که با خدا و پیامبرش به جنگ بر می‌خیزند و اقدام به فساد در روی زمین می‌کنند، فقط این است که اعدام شوند ...، بیان داشت: «این تبعید برای جنگ با خدا و رسولش غیر از آن تبعید است. حضرت فرمود: حاکم به اندازهٔ کاری که این فرد کرده، علیه او به تبعید حکم می‌کند و آن‌گاه او را به دریا می‌افکنند ولی اگر تبعید تنها اخراج از

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۰۲۷

شهری به شهری بود، مثل این بود که از شهری بیرون کردن و به شهری دیگر درآوردن، به‌اندازهٔ کشتن و به دار آویختن و بریدن بود ولی این تبعید حدّی است که به اندازهٔ بریدن اعضا و به دار آویختن است «۱».»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب هشتاد و چهار از ابواب جهاد با دشمن، به روایاتی که بر این مفاد دلالت دارد که سارق، محارب است مراجعه کنید.

می‌آید:

در باب بیست و سه از ابواب قتل و قصاص و باب بیست و چهار، مناسب این باب.

باب ۲ حکم مرتد فطری

اشاره

۱۷۹۳- ۴۷۰۴۲- (۱) محمد بن مسلم گوید: «به امام باقر علیه السلام گفتم: نظر شما دربارهٔ کسی که امامت شما را منکر است، چگونه است؟ حضرت فرمود: کسی که امامی را که از ناحیهٔ خداوند معین شده است، انکار کند و از او و دینش بیزاری جوید، او کافر و از اسلام برگشته است. چون امام از سوی خدا و دین او، دین خداست و هر کس که از دین خدا بیزاری جوید، خونش در آن حال مباح است؛ مگر این که بازگردد یا به سوی خداوند از گفته‌اش توبه کند.»

۱۷۹۴- ۴۷۰۴۳- (۲) عمار ساباطی گوید: «از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: هر مسلمانی که در میان مسلمانان باشد و از اسلام برگردد و حضرت محمد صلی الله علیه و آله و نبوت او را انکار و تکذیب نماید، خون او برای هر کس که این انکار را از او بشنود، مباح است و همسرش در همان روز [ارتداد] از او جدا می‌شود؛ لذا نباید همسرش به او نزدیک شود و اموالش بر ورثه تقسیم می‌شود و همسرش عدّهٔ زنی را می‌گیرد که شوهرش مرده است و امام باید اگر او را نزدش آوردند، بکشد و توبه‌اش ندهد.»

---

(۱)- آیه اشاره می‌کند که تبعیدی که در محارب است، تبعید ویژه‌ای است که او را به دریا پرتاب می‌کنند. امام می‌گوید: اگر تبعید معمولی بود، در ردیف کشتن، به دار آویختن و بریدن دست و پا قرار نمی‌گرفت- م

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۰۲۹

۱۷۹۵- ۴۷۰۴۴- (۳) محمد بن مسلم گوید: «از امام باقر علیه السلام دربارهٔ مرتد پرسیدم. حضرت فرمود: هر کس که از اسلام رو گرداند و آنچه خداوند بر حضرت محمد صلی الله علیه و آله پس از پذیرش آن نازل فرموده است انکار کند، او توبه ندارد و باید او را کشت و همسرش از او جدا می‌شود و آنچه از او باقیمانده است، بر فرزندانش تقسیم می‌شود.»

۱۷۹۶- ۴۷۰۴۵- (۴) امام صادق علیه السلام فرمود: «مردی از مسلمانان، مسیحی شد. او را نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. حضرت او را توبه داد ولی او نپذیرفت. پس از آن حضرت موی او را گرفت. سپس فرمود: ای بندگان خدا، او را لگد مال کنید. او لگد مال شد تا آن که مُرد.»

۱۷۹۷- ۴۷۰۴۶- (۵) مستورد عجلی را نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. به حضرت گفته شده بود که این فرد، مسیحی شده و صلیبی در گردن خود آویخته است. حضرت پیش از آن که از وی بپرسد و پیش از آن که شاهدان علیه وی شهادت دهند، به او گفت: ای مستورد، به من رسیده که تو مسیحی شده‌ای؛ شاید می‌خواهی با زن مسیحی ازدواج کنی. ما او را به همسری تو در می‌آوریم. او گفت: قدّوسٌ! قدّوسٌ! «۱».

حضرت فرمود: شاید ارثی از یک مسیحی به تو رسیده است و می‌پنداری که ما این ارث را به تو نمی‌دهیم ولی ما به تو این ارث را می‌دهیم؛ چون ما از آنان ارث می‌بریم ولی آنان از ما ارث نمی‌برند.

او گفت: قدّوسٌ! قدّوسٌ! حضرت فرمود: آیا این گونه که گفته شده، تو مسیحی شده‌ای؟ او گفت:

آری، من مسیحی شده‌ام. برای بار دوم حضرت فرمود: تو مسیحی شده‌ای؟ او گفت: آری، مسیحی شده‌ام. حضرت علی علیه السلام فرمود: الله اکبر (خدا بزرگ‌تر است)! مستورد گفت: المسیح اکبر (مسیح بزرگ‌تر است)! پس از آن امیرالمؤمنین علی علیه السلام یقهٔ او را گرفت و او را به رو به زمین زد و فرمود: ای بندگان خدا، او را پایمال کنید. مردم او را با قدم‌های‌شان لگدمال کردند تا آن که مُرد.»

۱۷۹۸- ۴۷۰۴۷- (۶) علی بن جعفر گوید: «از برادرم امام موسی بن جعفر علیه السلام دربارهٔ مسلمانی که مسیحی شده است، پرسیدم. حضرت فرمود: کشته می‌شود و توبه داده نمی‌شود. پرسیدم: مرد مسیحی، مسلمان شده، سپس از اسلام برگشته است. حضرت فرمود: توبه داده می‌شود؛ اگر بازگشت [که هیچ]؛ وگرنه کشته می‌شود.»

---

(۱). منظور تقدیس مسیح علیه السلام به سان خداوند است- م.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۰۳۱

۱۷۹۹- ۴۷۰۴۸- (۷) حسین بن سعید گوید: «به خط فردی که برای امام ابوالحسن الرضا علیه السلام نوشته بود، خواندم: مردی مسلمان متولد شده است. پس از آن کفر ورزید و مشرک شد و از اسلام بیرون رفت؛ آیا توبه داده می‌شود یا آن که کشته می‌شود و توبه داده نمی‌شود؟ حضرت مرقوم فرموده بود: کشته می‌شود.»

۱۸۰۰- ۴۷۰۴۹- (۸) پیوسته امیرالمؤمنین علی علیه السلام ملحدان و بی‌دینان را توبه می‌داد ولی کسی را که در اسلام متولد شده، توبه نمی‌داد و می‌فرمود: «تنها کسی را که در دین ما آمده و پس از آن بازگشت کرده است، توبه می‌دهیم اما کسی که در اسلام به دنیا آمده، او را توبه نمی‌دهیم.»

۱۸۰۱- ۴۷۰۵۰- (۹) پیوسته امیرالمؤمنین علی علیه السلام مرتد را توبه می‌داد؛ در صورتی که اسلام آورده و پس از آن مرتد شده باشد و می‌فرمود: «تنها کسی توبه داده می‌شود که به دینی در آمده و سپس از آن باز گشته است ولی آن کس که در اسلام متولد شده است، او را می‌کشیم و توبه نمی‌دهیم.»

۱۸۰۲- ۴۷۰۵۱- (۱۰) امیرالمؤمنین علیه السلام دستور کشتن مرتد را صادر فرمود. حضرت فرمود: «هر کس که در اسلام متولد شده است و دینش را تغییر داده، کشته می‌شود و او را توبه نمی‌دهند ولی کسی که در دینی جز اسلام بوده، آن‌گاه اسلام آورده و پس از آن مرتد شده است، سه روز توبه داده می‌شود؛ پس اگر توبه کرد [که هیچ]؛ وگرنه کشته می‌شود و اگر زن است، زندانی می‌شود تا آن که بمیرد یا توبه کند.»

۱۸۰۳- ۴۷۰۵۲- (۱۱) از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: «هر کس دینش را تغییر دهد، او را بکشید.»

۱۸۰۴- ۴۷۰۵۳- (۱۲) امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که با ارتداد از اسلام می‌میرد و فرزندان و اموالی دارد، فرمود: «اموالش برای فرزندان مسلمان اوست.»

۱۸۰۵- ۴۷۰۵۴- (۱۳) امام صادق علیه السلام فرمود: «در حالی که امیرالمؤمنین علیه السلام در شهر کوفه در مسجد نشسته بود، گروهی را که در روز ماه مبارک رمضان روزه خوری می‌کردند، نزد حضرت آوردند. امیرالمؤمنین علیه السلام به آنان فرمود: شما خورده‌اید، در حالی که روزه نبودید؟ گفتند: آری. حضرت فرمود: شما یهودی هستید؟

گفتند: نه. حضرت فرمود: پس مسیحی هستید؟ گفتند: نه. حضرت فرمود: پس شما در کدام‌یک از ادیان با اسلام مخالفت می‌ورزید؟ گفتند: ما مسلمان هستیم. حضرت فرمود: آیا شما مسافرید؟ گفتند:

نه. حضرت فرمود: آیا مرضی در شماست که ما نمی‌دانیم و افطار کردن بر شما لازم شده است؟ چرا که شما با خویشتن آشنا ترید؛ چون خداوند عز و جل می‌گوید: بلکه انسان بر خودش بیناست. گفتند: بلکه ما صبح کرده‌ایم در حالی که هیچ مرضی نداریم.

امام صادق علیه السلام فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام خندید و سپس فرمود: شهادت می‌دهید که جز الله خدایی نیست و محمد رسول خداست. گفتند: شهادت می‌دهیم که جز الله خدایی نیست ولی محمد را نمی‌شناسیم. حضرت فرمود: او رسول خداست. آنان گفتند: ما او را به رسالت نمی‌شناسیم. او مرد عربی بود که مردم را به پیروی از خویش دعوت کرد. حضرت فرمود: بپذیرید وگرنه قطعا شما را می‌کشم.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۰۳۳

گفتند: هرچند ما را بکشی. پس از آن امیرالمؤمنین علیه السلام ماموران ویژه [شرطهٔ الخمیس] را بر آنان گمارد و آنان را به پشت کوفه برد و دستور داد دو چاله کنده شود- یکی در کنار دیگری. آن‌گاه راهی را بین این دو چاله شبیه پنجره شکافتند و به آنان فرمود: من شما را در یکی از این دو چاه قرار می‌دهم و در دیگری آتش بر می‌افروزم و شما را با دود آن می‌کشم. گفتند: گرچه

این کار را بکنی، تو تنها این زندگی دنیا را از بین می‌بری. حضرت آنان را در یکی از دو چاه آهسته و نرم نهاد؛ پس از آن دستور آتش داد. آتش در چاه دیگر برافروخته شد. سپس حضرت شروع کرد و آنان را چند بار پشت سرهم صدا می‌زد، می‌فرمود: چه می‌گویید؟ آنان جواب می‌دادند: هر کار که می‌خواهی، انجام بده. تا آن که مردند. امام صادق علیه السلام فرمود: پس از آن حضرت بازگشت و قافله‌ای خبر را به این سو و آن سو بردند و مردم برای یکدیگر بازگو کردند و در حالی که امام یک روز در مسجد بود، یک مرد یهودی از اهل مدینه [/ یثرب] نزد حضرت آمد. این یهودی کسی بود که مجوس مدینه [/ یثرب] او را دانشمندترین خودشان می‌شناختند و پدران این یهودی در گذشته نیز همین طور بودند.

امام صادق علیه السلام فرمود: این یهودی به همراه عده‌ای از خاندان خویش نزد امیرالمؤمنین آمد و چون به مسجد اعظم کوفه رسیدند، شترهای خود را خواباندند. سپس [کنار] در مسجد ایستادند و به امیرالمؤمنین علیه السلام پیام دادند که ما گروهی یهودی هستیم که از حجاز آمده‌ایم و با شما کاری داریم. آیا شما نزد ما بیرون می‌آیید یا ما نزد شما داخل بیاییم؟ امام صادق علیه السلام فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام در حالی که می‌فرمود: اینان به اسلام وارد می‌شوند و با بیعت، اسلام‌شان را آغاز می‌کنند، از مسجد بیرون آمد و نزد اینان رفت [و گفت]: کارتان چیست؟ بزرگ آنان به امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: ای پسر ابوطالب، این چه بدعتی است که در دین محمد صلی الله علیه و آله ایجاد کردی؟ امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمود: چه بدعتی؟ یهودی به امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: گروهی از حجازیان گفته‌اند که: تو قصد گروهی را کرده‌ای که شهادت به یگانگی خدا داده ولی به رسالت محمد اعتراف نکرده‌اند و آنان را با دود کشته‌ای!

امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمود: تو را به نُه آیه‌ای که بر موسی علیه السلام در طور سینا نازل شد و به حقّ کنیسه‌های مقدّس پنجگانه و به حقّ سمت «۱» دیّان سوگند می‌دهم. آیا می‌دانی که پس از وفات حضرت موسی علیه السلام گروهی را که شهادت به یگانگی خدا داده بودند ولی اقرار به رسالت موسی نکرده بودند نزد یوشع بن‌نون آوردند و ایشان آنان را همین گونه کشت؟

یهودی به امیرالمؤمنین علیه السلام گفت:

آری، من گواهی می‌دهم تو ناموس موسی هستی [/ صاحب سرّ موسی و آشنا با علوم و اسرار موسی].

---

(۱). سمت در اینجا اسم، لقب و یا صفتی برای خداوند است، ولی به چه معنی است نمی‌دانیم و معانی سمت در لغت با استعمال آن در اینجاناسازگار است.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۰۳۵

امام صادق علیه السلام فرمود: پس از آن، یهودی نوشته‌ای از قبای خود در آورد و به امیرالمؤمنین علیه السلام داد.

حضرت آن نوشته را گشود و در آن نگریست و گریه کرد. یهودی به حضرت گفت: ای امیرالمؤمنین، چه چیزی شما را به گریه واداشت؟ شما که تنها در این نوشته نگاه کردید در حالی که این نوشته به زبان سریانی است و شما مردی عرب هستید؛ آیا می‌دانید که این چیست؟

امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمود: آری، این نام من است که ثبت شده است. یهودی به امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: نامت را در این نوشته به من نشان ده و به من بگو که نامت در زبان سریانی چیست؟

امام صادق علیه السلام فرمود: پس از آن امیرالمؤمنین علیه السلام نام خودش را در آن صحیفه به یهودی نشان داد و فرمود: نام من الیا است.

یهودی گفت: شهادت می‌دهم که جز الله خدایی نیست و گواهی می‌دهم که محمد رسول خداست و شهادت می‌دهم که تو وصی محمد هستی و گواهی می‌دهم که پس از محمد، تو از همهٔ مردم به مردم سزاوارتری. آن گروه با امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت

کردند و به مسجد در آمدند و وارد مسجد شد «۱».

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ستایش خدا را که من نزد او فراموش نشده بودم. ستایش خدا را که مرا نزد خویش در صحیفهٔ نیکان ثبت کرد. ستایش خدای را که صاحب جلال و بزرگواری است.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت یک از باب هفتاد از ابواب نکاح عبید، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «چون فرار برده، طلاق همسرش محسوب می‌شود، بردهٔ فراری به منزلهٔ کسی است که از اسلام برگشته است.»

و در روایات باب ششم از ابواب میراث، روایتی که بر این مفاد دلالت دارد.

و در روایت نوزده از باب یک از ابواب حدّ زنا، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «تبعید از شهری به شهر دیگر است و امیرالمؤمنین علیه السلام دونفر را از کوفه به بصره تبعید کرد.»

و در روایت سی و یک از باب هفده، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «پیوسته امیرالمؤمنین علیه السلام اگر کسی از مسلمانان را تبعید می‌کرد، او را به نزدیک‌ترین شهر مشرکان به اسلام تبعید می‌کرد. حضرت این را بررسی کرد. دیلم نزدیک‌ترین شهر مشرکان به سرزمین اسلام بود.»

و در روایت یکم از باب سی و یک از ابواب حدّ سرقت، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «اگر بردهٔ فراری از این که به نزد موالیانش برگردد امتناع کند، دست او به دلیل سرقت بریده و سپس کشته می‌شود و مرتد اگر سرقت کند، همچون همین بردهٔ فراری است.»

---

(۱)- در بحار، ج ۴۰، ص ۲۹۰ به نقل از کافی آمده است: «ودخلوا المسجد» یعنی گروه وارد مسجد شدند و این تعبیر مناسب‌تر است- م

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۰۳۷

می‌آید:

در باب بعدی و باب پس از آن، روایاتی که بر این مفاد دلالت دارد.

و در روایت یکم از باب چهارم از ابواب قصاص عضو، این گفته که: «و هر کس که پیامبریِ پیامبرِ مرسلی را انکار و او را تکذیب کند، خونش مباح است. راوی گوید: به امام گفتم: نظر شما چیست؟

کسی که امامی از شما را انکار کند، حالش چگونه است؟ حضرت فرمود: هر کس که امامی را انکار کند، از خدا بیزاری جسته و خداوند از او و دین او بیزاری جسته است؛ بنابراین او کافری است که از اسلام برگشته است؛ چرا که امام از سوی خدا و دین او، دین خداست و هر کس که از دین خدا بیزاری جوید، او کافر و خونش در آن حال مباح است؛ مگر این که بازگردد و به سوی خداوند عز و جل توبه کند.»

باب ۳ حکم کودکی که یکی از والدینش مسلمان هستند

۱۸۰۶- ۴۷۰۵۵- (۱) امام صادق علیه السلام دربارهٔ بچه‌ای که شرک را بر می‌گزینند- در حالی که همراه پدر و مادر هست- فرمود:

«رها نمی‌شود [او را آزاد نمی‌گذارند] و البته این در صورتی است که یکی از پدر و مادرش مسیحی باشد (و دیگری مسلمان).»

بروجری، آقا حسین طباطبایی - مترجمان: حسینیان قمی، مهدی - صبوری، م، منابع فقه شیعه، ۳۱ جلد، انتشارات فرهنگ سبز، تهران - ایران، اول، ۱۴۲۹ ه ق

منابع فقه شیعه؛ ج ۳۰، ص: ۱۰۳۷

۱۸۰۷ - ۴۷۰۵۶- (۲) امام صادق علیه السلام دربارهٔ بچه‌ای که به جوانی می‌رسد و مسیحیت را بر می‌گزیند و یکی از پدر و مادرش مسیحی است یا هر دو مسلمان هستند، فرمود: «او را رها نمی‌گذارند و برای پذیرش اسلام او را می‌زنند.»

باب ۴ حکم مرتد ملّی

اشاره

کسانی که ایمان آوردند، سپس کافر شدند، بازهم ایمان آوردند، دیگر بار کافر شدند، سپس بر کفر خود افزودند، خدا هرگز آنها را نخواهد بخشید و آنان را به راه (راست) هدایت نخواهد کرد.

«۱»

---

(۱). نساء ۴/ ۱۳۷.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۰۳۹

۱۸۰۸ - ۴۷۰۵۷- (۱) امام باقر و امام صادق علیه السلام دربارهٔ مرتد [فرمودند]: «توبه داده می‌شود. اگر توبه کرد [که هیچ]؛ وگرنه کشته می‌شود و اگر زن مرتد از اسلام شود، توبه داده می‌شود. اگر توبه کرد و بازگشت [که هیچ]؛ وگرنه برای همیشه زندانی می‌شود و در زندان هم بر او سخت می‌گیرند.»

۱۸۰۹ - ۴۷۰۵۸- (۲) جمیل بن درّاج و دیگران از امام باقر یا امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که از اسلام برگشته است، روایت کرده‌اند که حضرت فرمود: «او را توبه می‌دهند. اگر توبه کرد [که هیچ]؛ وگرنه کشته می‌شود.

به جمیل گفته شد: نظر تو چیست اگر او توبه کرد ولی پس از آن، از اسلام برگشت؟ جمیل گفت:

مجددا او را توبه می‌دهند. از جمیل سؤال شد: چه می‌گویی اگر باز توبه کرد ولی دوباره برگشت و باز توبه کرد و سپس بازگشت؟ جمیل گفت: در این باره چیزی نشنیده‌ام ولی چنین کسی نزد من به سان زناکاری است که دو بار حدّ بر او جاری شده است و پس از آن کشته می‌شود. جمیل گوید: اصحاب ما روایت کرده‌اند که زناکار در بار سوم کشته خواهد شد.»

۱۸۱۰ - ۴۷۰۵۹- (۳) امام صادق علیه السلام فرمود: «مردی را از بنی ثعلبه که پس از مسلمانی، مسیحی شده بود، نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند و شاهدان علیه وی شهادت دادند. امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمود: این شاهدان چه می‌گویند؟ او گفت: راست شهادت داده‌اند ولی من مجددا به اسلام باز می‌گردم.

حضرت فرمود: آگاه باش! که اگر تو شاهدان را تکذیب می‌کردی، من گردن تو را می‌زدم ولی اکنون از تو می‌پذیرم ولی دیگر چنین مکن؛ چرا که اگر از اسلام برگردی، رجوع مجدد تو را به اسلام دیگر از تو نمی‌پذیرم.»

۱۸۱۱ - ۴۷۰۶۰- (۴) پیوسته امیرالمؤمنین علیه السلام بیش از سه روز مرتد را- برای این که او را توبه بدهد- آزاد نمی‌گذاشت.

چون روز چهارم می‌شد [در صورتی که توبه نکرده بود] او را بدون این که توبه بدهد، می‌کشت و سپس تلاوت می‌کرد: کسانی که ایمان آوردند، سپس کافر شدند، بازهم ایمان آوردند، دیگر بار کافر شدند، سپس بر کفر خود افزودند ... تا پایان آیه، همه را می‌خواند.»

در دعائم الاسلام همین روایت ذکر شده، تنها در آنجا می‌گوید: «زمانی که روز چهارم می‌شد، حضرت او را بدون این که توبه دهد، می‌کشت و سپس آیه را تا پایان آن تلاوت می‌کرد.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۰۴۱

۱۸۱۲- ۴۷۰۶۱- (۵) مرد مسیحی را که مسلمان و سپس مسیحی شده بود، نزد امیرالمؤمنین علی علیه السلام بردند.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: سه روز خواری را به او بچشانید و در همهٔ این سه روز، حضرت از غذای خود به او می‌خوراند و از نوشیدنی خویش به او می‌نوشاند. روز چهارم او را بیرون آورد ولی او از پذیرش اسلام امتناع ورزید. حضرت او را به حیاط مسجد بیرون برد و او را کشت. مسیحیان جسد او را در برابر پرداخت صد هزار خواستند ولی حضرت نپذیرفت. پس از آن، حضرت دستور داد تا جسدش در آتش سوزانده شود و فرمود: من کمک شیطان، علیه اینان نخواهم بود.»

۱۸۱۳- ۴۷۰۶۲- (۶) امام صادق علیه السلام بیان داشت: «امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: همسر فرد مرتد از او جدا می‌شود و ذبیحهٔ او خورده نمی‌شود و سه روز او را توبه می‌دهند. اگر توبه کرد [که هیچ]؛ وگرنه در روز چهارم کشته می‌شود.»

۱۸۱۴- ۴۷۰۶۳- (۷) امام جعفر صادق علیه السلام از پدرشان از پدران‌شان علیهم السلام روایت کرده‌اند که: «اگر کسی از اسلام برگردد، همسرش از او جدا می‌شود و ذبیحهٔ او خورده نمی‌شود و سه روز او را توبه می‌دهند. اگر بازگشت [که هیچ]؛ وگرنه روز چهارم کشته می‌شود- البته اگر از عقل سالمی برخوردار باشد.»

۱۸۱۵- ۴۷۰۶۴- (۸) امام جعفر صادق علیه السلام بیان داشت: «امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: کسی که از اسلام برگشته است، همسرش از او جدا می‌شود و ذبیحهٔ او خورده نمی‌شود و سه روز او را توبه می‌دهند. اگر توبه کرد و به فرمان خداوند عز و جل بازگشت [که هیچ]؛ وگرنه روز چهارم کشته می‌شود.»

۱۸۱۶- ۴۷۰۶۵- (۹) ابوالطفیل بن واثله کنانی روایت کرده است که: «بنی ناجیه قومی بودند که در سواحل دریا زندگی می‌کردند. اینان ادّعا داشتند که نسبی در قریش دارند [قریشی هستند] و همه مسیحی بودند.

پس از آن اسلام آوردند و سپس از اسلام برگشتند. امیرالمؤمنین علیه السلام معقل بن قیس تمیمی را به سوی آنان گسیل داشت. ما هم همراه او حرکت کردیم. چون به آن قوم رسیدیم، معقل نشانه‌ای بین ما و خودش قرار داد و گفت: هر زمان که دستم را بر سرم گذاشتم، شما بر آنان شمشیر بکشید [آنان را بکشید]. معقل نزد آن قوم رفت و گفت: شما بر چه دینی هستید؟ دسته‌ای بیرون آمدند و گفتند: ما مسیحی هستیم و دینی بهتر از دین خودمان نمی‌شناسیم و ما بر همین دین هستیم.

ابوالطفیل گوید: معقل آنها را جدا کرد. ابوالطفیل گوید: پس از آن، گروهی از آنان گفتند: ما مسیحی بودیم ولی مسلمان شده‌ایم و الان مسلمان هستیم و دینی برتر از دین مان نمی‌شناسیم. ما بر همین دین هستیم ولی دسته‌ای گفتند: ما مسیحی بودیم سپس اسلام آوردیم. پس از آن

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۰۴۳

فهمیدیم که بهتر از آن دینی که بر آن بودیم نیست؛ لذا مجددا بدان دین بازگشتیم. معقل آنان را سه بار به اسلام دعوت کرد ولی آنان نپذیرفتند. آن‌گاه معقل دستش را بر سرش گذاشت. ابوالطفیل گوید: پس از آن همهٔ جنگجویان‌شان کشته و ذریه‌های‌شان اسیر شدند. ابوالطفیل گوید: معقل همهٔ آنان را نزد امیرالمؤمنین علیه السلام برد. مصقلهٔ بن هبیره همهٔ آنان را به صد هزار درهم خرید و آزادشان ساخت و پنجاه هزار [درهم] برای امیرالمؤمنین علیه السلام برد. حضرت این مبلغ را نپذیرفت. ابوالطفیل گوید:

مصقلهٔ این مبلغ را با خود برد و درخانه‌اش دفن کرد و به معاویه ملحق شد. ابوالطفیل گوید: پس از آن امیرالمؤمنین علیه السلام خانهٔ مصقلهٔ را خراب ولی آزادی آنان را تنفیذ کرد.»

۱۸۱۷ - ۴۷۰۶۶- (۱۰) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «اگر پدر، مسلمان شود، پسر را به اسلام می‌کشد. پس هر کدام از فرزندانش که بالغ شود به اسلام دعوت می‌شود؛ پس اگر نپذیرفت، کشته می‌شود. ولی اگر فرزند مسلمان شود، پدر و مادرش را به اسلام نمی‌کشد و ارث‌بری در میان آنان نیست «۱».»

ارجاعات

گذشت:

در روایت ششم از باب دوم، این گفته که: «پرسیدم: اگر فردی مسیحی مسلمان شده و سپس از اسلام برگردد. حضرت فرمود: او را توبه می‌دهند؛ اگر بازگشت، [که هیچ] وگرنه کشته می‌شود.»

و در روایت دهم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «هر کس بر غیر دین اسلام بود و پس از آن مسلمان سپس مرتد شد، سه روز او را توبه می‌دهند. پس اگر توبه کرد [که هیچ]؛ وگرنه کشته می‌شود.»

و دیگر روایات این باب را ملاحظه کن؛ چرا که روایاتی مناسب با مقام در آنهاست.

باب ۵ حکم زن مرتد

اشاره

۱۸۱۸ - ۴۷۰۶۷- (۱) امام صادق علیه السلام دربارهٔ زنی که از اسلام برگشته است، فرمود: «او کشته نمی‌شود ولی سخت او را به کار می‌گیرند و جز به مقداری که زنده بماند به او غذا و آب نمی‌دهند و لباس‌های خشن بر تن او می‌کنند و به هنگام نمازها او را می‌زنند.»

۱۸۱۹ - ۴۷۰۶۸- (۲) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «اگر زنی از اسلام برگردد، کشته نمی‌شود ولی برای همیشه زندانی می‌شود.»

---

(۱)- یعنی غیر مسلمان از مسلمان ارث نمی‌برد؛ چه پدر و مادر باشند و چه فرزند و منظور از کشیدن به اسلام و نکشیدن (جرّ- لم‌یجرّ) این است که فرزند به تبع اسلام پدر و مادر یا یکی از آنان محکوم به اسلام می‌شود ولی پدر و مادر با اسلام آوردن فرزند محکوم به اسلام نمی‌شوند- م

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۰۴۵

۱۸۲۰ - ۴۷۰۶۹- (۳) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «آن زمان که زن مرتد شود، حکم او این است که زندانی می‌شود تا آن که مسلمان شود یا بمیرد ولی او را نمی‌کشند و اگر آن زن کنیزی است که موالیانش به خدمتکاری او نیازمندند، او را به کار می‌گیرند و سخت‌ترین تضییقات را برای او اعمال می‌کنند و جز لباس خشن بر او نمی‌پوشانند؛ آن هم به مقداری که عورتش را بپوشاند و گرما و سرمایی که بیم مرگ از آن بر او می‌رود، از او دفع شود و غذای سخت و خشن به او خورانده می‌شود به اندازه‌ای که جانش محفوظ بماند و همین طور است حکم کنیز امّ ولد، ولی [حکم] بردهٔ مذکر در این جهت، چون مرد آزاد است.»

۱۸۲۱ - ۴۷۰۷۰- (۴) امام صادق علیه السلام فرمود: «مرتد را توبه می‌دهند. اگر توبه کرد [که هیچ]؛ وگرنه کشته می‌شود. امام فرمود: زن نیز توبه داده می‌شود؛ اگر توبه کرد [که هیچ]؛ وگرنه در زندان محبوس می‌شود و او را آزار می‌دهند.»

۱۸۲۲ - ۴۷۰۷۱- (۵) امام باقر علیه السلام فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام دربارهٔ کنیزی که مسیحی بود و مسلمان شده و برای مولایش فرزند آورده بود پس از آن مولای کنیز مُرد و در زمان عمر وصیت کرد که این کنیز آزاد شود، پس از آن کنیز با یک مسیحی دِیْرنشین ازدواج کرد و خود مسیحی شد و از این مرد مسیحی، دو فرزند زایید و به فرزند سوم نیز آبستن شد، حکم داد که: اسلام بر این کنیز عرضه شود. پس از آن، اسلام بر او عرضه شد ولی نپذیرفت. حضرت فرمود: هر فرزندی که از فرزندان آن مسیحی است، همه، بردهٔ برادر خودشان- همان که این کنیز از مولای نخستین خود زاییده- هستند و من این کنیز را زندانی می‌کنم تا فرزندی را که در شکم دارد، وضع حمل کند و چون زایید، این کنیز را می‌کشم.»

محمدبن‌الحسن [/ شیخ طوسی رحمه الله] گوید: «این حکم، منحصر به همان جریانی است که امیرالمؤمنین علیه السلام آن را به تفصیل ذکر کرد و به موارد دیگر راه نمی‌یابد. چون امکان دارد که امیرالمؤمنین علیه السلام کشتن این کنیز را به دلیل ارتداد و ازدواجش صلاح دیده است و شاید این کنیز، با مسلمانی ازدواج کرده و پس از آن مرتد شده و ازدواج کرده است و نیز به دلیل امتناعش از بازگشت به اسلام، استحقاق قتل پیدا کرده است؛ بنابراین حکم در زن مرتد- بر وفق روایاتی که پیشتر آوردیم- اگر به اسلام بازنگشت، همان است که برای همیشه زندانی شود.»

مشابه این روایت در روایت دوم از باب ششم از ابواب میراث، گذشت.

ارجاعات

گذشت:

در روایت دهم از باب دوم از ابواب حدّ محارب و مرتد، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «اگر مرتد زن است، زندانی می‌شود تا بمیرد یا آن که توبه کند.» و در روایت یکم از باب چهارم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «اگر زن از اسلام برگردد، توبه داده می‌شود. اگر توبه کرد و بازگشت [که هیچ]؛ وگرنه برای همیشه زندانی می‌شود و در زندان در تنگنا قرار می‌گیرد.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۰۴۷

می‌آید:

در روایت نهم از باب چهارده، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «در زندان برای ابد نمی‌ماند، مگر سه نفر: کسی که فردی را می‌گیرد تا دیگری او را بکشد و زنی که از اسلام برگردد.»

و در روایت دهم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «در زندان نمی‌ماند، مگر سه نفر: کسی که فردی را نگه می‌دارد تا دیگری او را بکشد و زنی که مرتد می‌شود، مگر این که توبه کند.»

باب ۶ حکم مرتد سارق

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب سی و یکم از ابواب حدّ سرقت، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «برده اگر از چنگ اربابانش فرار و

آن‌گاه سرقت کند- در حالی که فراری است- دستش بریده نمی‌شود؛ چرا که او به سان کسی است که از اسلام برگشته است. ولی او را دعوت می‌کنند که به سوی اربابانش باز گردد و به اسلام درآید. پس اگر نپذیرفت به اربابانش باز گردد، دستش برای سرقت بریده و سپس کشته می‌شود و مرتد هم اگر سرقت کند، به سان اوست.» و در روایت دوم، مانند آن.

باب ۷ ادلّهٔ اثبات کفر و ارتداد

اشاره

۱۸۲۳- ۴۷۰۷۲- (۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «هر کس که به خدا و پیامبرش صلی الله علیه و آله شک کند، او کافر است.»

۱۸۲۴- ۴۷۰۷۳- (۲) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «امامان پس از من دوازده نفرند؛ نخستین آنان علی بن ابیطالب و آخرین آنان قائم (عج) است. اینان جانشینان من، اوصیای من، اولیای من و حجت‌های خدا بر امت من هستند. هر کس که اینان را بپذیرد، مؤمن و آن کس که آنان را نپذیرد، کافر است.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۰۴۹

۱۸۲۵- ۴۷۰۷۴- (۳) محمد بن مسلم گوید: «در خدمت امام صادق علیه السلام سمت چپ ایشان نشسته بودم و زراره سمت راست ایشان بود. ابوبصیر خدمت امام رسید و گفت: ای ابوعبدالله [/ امام صادق علیه السلام]، دربارهٔ کسی که به خدا شک کرده است، چه می‌گویید؟ حضرت فرمود: ای ابو محمد [/ کنیهٔ دیگر ابوبصیر] او کافر است. ابوبصیر پرسید: به رسول خدا شک کرده است؟ حضرت فرمود: او کافر است. محمد بن مسلم گوید: پس از آن امام به زراره توجهی کرد و فرمود: تنها در صورتی که انکار کند، کافر می‌شود.»

۱۸۲۶- ۴۷۰۷۵- (۴) در فقه الرضا آمده است: «روایت می‌کنیم که هر کس پس از آن که بر فطرت اسلام متولد شده به خداوند شک کند، او را توبه نمی‌دهند. روایت می‌کنم که با شک و انکار، عمل سودمند نیست و روایت می‌کنم که هر کس شک کند یا گمان برد و بر یکی از این دو بماند، عمل خویش را تباه ساخته است و روایت می‌کنم دربارهٔ فرمودهٔ خداوند عز و جل: و بیشتر آنان را بر سر پیمان خود نیافتیم؛ (بلکه) اکثر آنان را فاسق و گنهکار یافتیم «۱»؛ که حضرت فرمود: این آیه دربارهٔ شک کنندگان نازل شده است و روایت می‌کنم دربارهٔ فرمودهٔ خداوند متعال: آنان که ایمان آوردند و ایمان خود را با شرک و ستم نیالودند «۲»، که فرمود: منظور شک است و شک کننده در آخرت، مثل شک کنندهٔ در دنیاست.»

۱۸۲۷- ۴۷۰۷۶- (۵) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «شک و تردید، کفر است.»

---

(۱). اعراف، ۷/ ۱۰۲.

(۲). انعام، ۶/ ۸۲.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۰۵۱

۱۸۲۸- ۴۷۰۷۷- (۶) پیوسته امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمود: «به توهّمات توجه نکنید که شک می‌کنید و شک نکنید که کافر می‌شوید و آزادی به خود ندهید که سستی و سازش‌کاری می‌کنید و دربارهٔ حقّ سازش‌کاری و سستی نکنید که زیان می‌کنید و احتیاط این است که در پی درک درست باشید و بخشی از درک درست آن است که مغرور نشوید و خیرخواه‌ترین شما برای خودش کسی است که در برابر پروردگارش مطیع‌تر است و آن کس که بیشتر خود را می‌فریبد، همان کس است که بیشتر معصیت پروردگارش را دارد. هر کس که از خدا اطاعت کند، در امن و امان است و راه می‌یابد و هر کس که از خدا سرپیچی کند، زیان

می کند و پشیمان می‌شود. از خدا یقین را بخواهید و برای دست یابی به عافیت به او متوجه شوید و بهترین چیزی که در دل می‌ماند، یقین است. ای مردم، از دروغ بپرهیزید؛ زیرا هر امیدواری در طلب و هر خایفی در فرار است.»

۱۸۲۹ – ۴۷۰۷۸- (۷) منصور بن حازم گوید: «از امام صادق علیه السلام پرسیدم: هر کس که به رسول خدا صلی الله علیه و آله شک کند؟

حضرت فرمود: کافر است. پرسیدم: پس هر کس که در کفر این شک کننده شک کند، او کافر است؟

حضرت جوابی نداد. من سه بار این سؤال را تکرار کردم. آن‌گاه دیدم که در چهره‌اش خشم است!»

۱۸۳۰ – ۴۷۰۷۹- (۸) یاسر خادم گوید: «شنیدم که حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام می‌فرماید: هر کس که خدا را به خلقش تشبیه کند، مشرک است و هر کس که به او چیزی را که از آن نهی کرده است نسبت دهد، او کافر است.»

۱۸۳۱ – ۴۷۰۸۰- (۹) داود بن قاسم گوید: «شنیدم که علی بن موسی الرضا علیه السلام می‌فرمود: هر کس که خدا را به خلقش تشبیه کند، مشرک است و هر کس که او را به مکان وصف کند، کافر است و هر کس که به او چیزی را که از آن نهی کرده نسبت دهد، او دروغگوست. آن‌گاه حضرت این آیه را تلاوت کردند که:

تنها کسانی دروغ می‌بندند که به آیات خدا ایمان ندارند (آری)، دروغگویان واقعی آنها هستند.

«(۱)»

---

(۱). نحل، ۱۶/ ۱۰۵.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۰۵۳

۱۸۳۲ – ۴۷۰۸۱- (۱۰) امام صادق علیه السلام فرمود: «هر کس که خدا را به خلقش تشبیه کند، او مشرک است. هر کس که قدرت او را انکار کند، کافر است.»

۱۸۳۳ – ۴۷۰۸۲- (۱۱) امام صادق جعفر بن محمد علیه السلام فرمود: «امام، نشانه‌ای بین خداوند عز و جل و بین خلق اوست. هر کس که او را بشناسد، مؤمن است و هر کس که او را انکار کند، کافر است.»

۱۸۳۴ – ۴۷۰۸۳- (۱۲) حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام در حدیثی فرمود: «هر کس که قائل به تشبیه و جبر باشد، او کافر و مشرک است ما از او در دنیا و آخرت، بیزاری می‌جوییم.»

۱۸۳۵ – ۴۷۰۸۴- (۱۳) عبدالسلام بن صالح هروی گوید: «به امام علی بن موسی الرضا علیه السلام گفتم: شما دربارۀ حدیثی که اهل حدیث روایت کرده‌اند که مؤمنان از منزلگاه‌های بهشتی خود خدا را می‌بینند، چه می گویید؟ تا آنجا که حضرت فرمود: هر کس خدا را به چهره‌ای چون دیگر چهره‌ها وصف کند، او کافر شده است ولی چهرۀ خداوند متعال همان پیامبران، رسولان و حجت‌های اویند؛ همان کسانی که به واسطۀ آنان به خداوند، دین و معرفت او متوجه می‌شویم.»

۱۸۳۶ – ۴۷۰۸۵- (۱۴) امام صادق علیه السلام در حدیثی فرمود: «هر کس که بگوید خداوند چهره‌ای چون چهره‌ها دارد، او شرک ورزیده و هر کس که برای خداوند اعضایی چون اعضای مخلوقات قائل باشد، او کافر است.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۰۵۵

۱۸۳۷ – ۴۷۰۸۶- (۱۵) هشام گوید: «خدمت امام صادق علیه السلام بودم که معاویۀ بن وهب و عبدالملک بن اعین به خدمت امام آمدند. معاویۀ بن وهب به امام گفت: ای پسر رسول خدا، شما دربارۀ روایتی که نقل می کند رسول خدا صلی الله علیه و آله خدای خویش را دید، چه می گویید؟ بر چه شکلی خدا را دید؟ و نیز دربارۀ روایتی که نقل می کند که مؤمنان در بهشت خدای‌شان را می‌بینند، چه می گویید؟ آنان به چه صورتی خدا را می‌بینند؟

حضرت تبسمی کرد و فرمود: ای فلان، چه زشت است مردی را که هفتاد سال یا هشتاد سال در حکومت و ملک خدا زندگی کند و از نعمت‌های او بخورد و خدا را آن گونه که شایستهٔ معرفت اوست، نشناسد! آن‌گاه امام فرمود: ای معاویه، حضرت محمد صلی الله علیه و آله خدای خود را آشکار ندید و دیدن بر دو گونه است: دیدن دل و دیدن چشم و هر کس که منظورش دیدن دل است، او درست می‌گوید و هر کس که دیدن چشم منظور او باشد، او به خدا و آیات او کفر ورزیده است؛ چرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس که خدا را به خلقش تشبیه کند، کفر ورزیده است؛ تا آنجا که گوید: و هر کس که خدا را به خلقش تشبیه کند، برای خدا شریکی گرفته است ...»

۱۸۳۸- ۴۷۰۸۷- (۱۶) حسن بن جهم گوید: «روزی در مجلس مأمون حضور داشتم. حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام نزد مأمون بود ... تا آنجا که گوید: مأمون گفت: ای ابوالحسن، شما دربارهٔ قائلین به تناسخ چه می‌گویید؟ حضرت رضا علیه السلام فرمود: هر کس که قائل به تناسخ باشد، او به خداوند بزرگ کفر ورزیده و بهشت و جهنم را تکذیب کرده است.»

۱۸۳۹- ۴۷۰۸۸- (۱۷) امام ابوالحسن الرضا علیه السلام فرمود: «هر که قائل به تناسخ باشد، او کافر است. سپس فرمود: خداوند، غالیان را لعنت کند! چرا یهود نشدند؟ چرا مجوس نشدند؟ چرا مسیحی نشدند؟ چرا قدری نشدند؟ چرا مرجئه نشدند؟ و چرا حروری نشدند؟

«۱» آن‌گاه امام فرمود: با اینان همنشین نشوید و با اینان دوستی و رفاقت نکنید و از اینان بیزاری بجویید که خداوند از اینان بیزار است.»

---

(۱). هر کدام از این دسته‌ها که مورد اشارهٔ امام قرار گرفته، دینی از سوی حقّ یا فرقه‌ای منحرف است- م.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۰۵۷

۱۸۴۰- ۴۷۰۸۹- (۱۸) مردی گفت: «ای رسول خدا، هر کس که حج را ترک کند، کافر شده است؟ حضرت فرمود: نه، هر کس که حقّ را انکار کند، کافر شده است.»

۱۸۴۱- ۴۷۰۹۰- (۱۹) حضرت رضا علیه السلام فرمود: «مشیت و اراده از صفات فعل است و هر کس که بگوید خداوند متعال همیشه اراده و مشیت داشته است، (یکتاپرست) نیست.»

۱۸۴۲- ۴۷۰۹۱- (۲۰) برید بن عمیر بن معاویهٔ شامی گوید: «در مرو خدمت حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام رسیدم. به امام گفتم: ای پسر رسول خدا، از حضرت صادق علیه السلام برای ما روایت شده است که نه جبر و نه تفویض بلکه چیزی بین این دو؛ معنای این روایت چیست؟ حضرت فرمود: هر کس که بگوید کارهای ما را خداوند انجام می‌دهد و سپس ما را بر آن عذاب می‌کند، او جبری است و هر کس که بگوید خداوند عز و جل کار آفرینش را به حجت‌های خویش علیه السلام واگذار کرده است، او تفویض قائل شده است و قائل به جبر، کافر و قائل به تفویض، مشرک است.

(برید بن عمیر گوید) به امام گفتم: ای پسر رسول خدا، پس چیزی بین این دو چیست؟ حضرت فرمود: این که راهی باشد به سوی انجام آنچه بدان امر شده و ترک آنچه از آن نهی شده‌اند. به امام گفتم: آیا برای خدا در این باره مشیت و اراده‌ای هست؟ حضرت فرمود: اما در طاعت‌ها، پس مشیت و ارادهٔ خداوند در آنها همان امر به آن و رضایت بدان و کمک کاری بر آن است و اراده و مشیت خدا در گناهان، همان نهی از آنها و ناخشنودی از آنها و کمک نکردن و رها کردن بر گناه است.

گفتم: آیا برای خداوند در این‌ها قضاء است؟ حضرت فرمود: آری. هر فعلی که بندگان انجام می‌دهند- خوب یا بد- در آن برای خدا قضاء است. پرسیدم: معنای این قضاء چیست؟ حضرت فرمود: حکم بر بندگان به آنچه استحقاقش را از ثواب و عقاب در دنیا و آخرت دارند.»

۱۸۴۳- ۴۷۰۹۲- (۲۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «مردم در موضوع قَدَر بر سه گونه‌اند: فردی که می‌گوید خداوند مردم را بر گناهان مجبور کرده است. این شخص به خداوند در حکمش ستم کرده و او کافر است؛ فردی که می‌گوید کار به خود مردم واگذار شده است. این شخص خدا را در قدرتش سست کرده و او کافر است؛ فردی که می‌گوید خداوند عز و جل به بندگان آنچه طاقتش را دارند، تکلیف کرده و آنچه طاقت ندارند، تکلیف نکرده است و چون نیکی می‌کند، خدا را می‌ستاید و چون بدی می‌کند، از خداوند استغفار می‌کند؛ این مسلمان کامل است.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۰۵۹

۱۸۴۴- ۴۷۰۹۳- (۲۲) ابو مسروق گوید: «امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردم بصره از من پرسید: آنان چگونه‌اند؟ گفتم: مرجئه و قَدَری و حروری هستند. حضرت فرمود: خداوند لعنت کند این آیین‌های کفر و شرک را که اصلًا خدا را نمی‌پرستند!»

۱۸۴۵- ۴۷۰۹۴- (۲۳) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «دو دسته از امت من سهمی در اسلام ندارند: مرجئی و قَدَری.»

۱۸۴۶- ۴۷۰۹۵- (۲۴) امام صادق علیه السلام فرمود: «گواهی می‌دهم که مرجئه بر دین کسانی هستند که گفتند: او و برادرش را مهلت ده و ماموران را برای بسیج به تمام شهرها اعزام کن. «۱»»

۱۸۴۷- ۴۷۰۹۶- (۲۵) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «دو دسته از امت من سهمی در اسلام ندارند: مرجئه و قَدَریه.»

۱۸۴۸- ۴۷۰۹۷- (۲۶) علی بن ابیطالب علیه السلام و زید بن علی بیان داشتند: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ضمن نقل جریان معراج آورده‌اند ... تا آنجا که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: سپس توجهی کردم، مردانی بودند که آنان را در آتش جهنم پرت می‌کردند. حضرت فرمود: پرسیدم: ای جبرئیل، اینان کیستند؟ حضرت فرمود:
جبرئیل گفت: اینان مرجئه، قَدَریه، حروریه، بنی امیه و کسی که نصب دشمنی برای ذریهٔ تو کرده، هستند؛ این پنج دسته سهمی در اسلام ندارند و در پایان روایت آمده است که: حضرت علی علیه السلام فرمود:
ای رسول خدا، کسانی را که در آتش جهنم پرت می‌کنند، کیستند؟ حضرت فرمود: ای علی، آنان مرجئه، حروریه، قَدَریه، بنی امیه و کسی که نصب عداوت برای تو دارد. این پنج دسته، بهره‌ای در اسلام ندارند.»

---

(۱)- اعراف، ۷/ ۱۱۱

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۰۶۱

۱۸۴۹- ۴۷۰۹۸- (۲۷) فضیل گوید: «خدمت امام باقر علیه السلام رفتم. مردی نزد حضرت بود. چون نشستم، او برخاست و بیرون رفت. حضرت به من فرمود: ای فضیل، در نزد تو این چگونه است؟ پرسیدم: این کیست؟
حضرت فرمود: حروری است. گفتم: کافر است؟ حضرت فرمود: آری، به خدا سوگند! مشرک است.»

۱۸۵۰- ۴۷۰۹۹- (۲۸) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «هر امتی مجوس دارد و مجوس این امت، کسانی اند که قائل به قَدَر هستند.»

۱۸۵۱- ۴۷۱۰۰- (۲۹) پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «فرقهٔ قَدَریه مجوس این امت، دشمنان خدا و گواهان باطلند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: منادی در روز قیامت ندا دهد: دشمنان خدا و گواهان ابلیس، فرقهٔ قَدَریه کجایید؟ پس از آن دسته‌ای از امتم بپا می‌خیزند که از دهان‌شان دود سیاه بیرون می‌آید.»

۱۸۵۲- ۴۷۱۰۱- (۳۰) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «کسی دربارهٔ قَدَر به غلو نیفتاده مگر این که از ایمان بیرون رفته است.»

۱۸۵۳- ۴۷۱۰۲- (۳۱) امام صادق علیه السلام به فرقهٔ غالی فرمود: «به سوی خدا برگردید؛ چرا که شما فاسق کافر و مشرک هستید.»

۱۸۵۴- ۴۷۱۰۳- (۳۲) کاهلی از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که: «حضرت این آیه را تلاوت کرد که: به پروردگارت

سوگند که آنها مؤمن نخواهند بود مگر این که در اختلافات خود، تو را به قضاوت طلبند و سپس از قضاوت تو، در دل خود احساس ناراحتی نکنند و کاملا تسلیم باشند.

«۱» پس از آن فرمود:

اگر گروهی خدا را پرستش کنند و او را یکتا بدانند، سپس دربارهٔ روایتی که پیامبر صلی الله علیه و آله کرده بگویند: ای کاش! چنین و چنان می‌کرد و این حالت را در درون خویش بیابند، اینان به واسطهٔ همین، مشرک خواهند بود. سپس امام فرمود: به پروردگارت سوگند! که آنان مؤمن نخواهند بود مگر این که در اختلافات خود، تو را به قضاوت طلبند و سپس، از قضاوت تو، در دل خود احساس ناراحتی نکنند و کاملا تسلیم باشند. «۲» حضرت فرمود: این همان تسلیم بودن در کارهاست.»

---

(۱)- نساء، ۴/ ۶۵

(۲)- نساء، ۴/ ۶۵

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۰۶۳

۱۸۵۵ - ۴۷۱۰۴- (۳۳) عباس بن یزید گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: این عوام می‌گویند که شرک، پنهان‌تر از حرکت مورچه در شب تاریک برروی سنگ سیاه است. حضرت فرمود: بنده مشرک نخواهد بود تا این که برای غیر خدا نماز گزارد یا برای غیر خدا قربانی کند یا غیر خداوند عز و جل را بخواند.»

۱۸۵۶ - ۴۷۱۰۵- (۳۴) هشام بن الحکم از امام صادق علیه السلام دربارهٔ اسماء خدا و اشتقاق آنها پرسید که: اللّه از چه مشتق است؟ هشام گوید: امام به من فرمود: ای هشام، الله از اله گرفته شده و اله می‌طلبد مألوهی را (یعنی کسی را که این اله نام اوست) و اسم غیر از مسمی است (یعنی غیر از آن واقعی است که به این نام نامیده شده است). هر کس که اسم را پرستد نه واقعی را، کافر شده و چیزی نپرسیده است و هر کس که هم اسم و هم واقع را بپرستد، باز کافر شده است و دو چیز را پرستیده است. ولی کسی که واقع را بپرستد نه اسم را، این همان توحید است [یکتاپرستی]. ای هشام، آیا فهمیدی؟ هشام گوید: گفتم:

بیشتر بفرمایید. حضرت فرمود: خداوند نود و نه اسم دارد. اگر اسم، همان مسمی بود، هر آینه هر کدام از اسمها خدایی محسوب می‌شد ولی خداوند واقعی است که این اسمها ما را بدان راهنمایی می‌کند و همهٔ این اسمها غیر از خود اوست.

ای هشام، نان اسم همان خوردنی و آب، اسم نوشیدنی است و لباس، اسم پوشیدنی و آتش، اسم سوزاندنی است. ای هشام، آیا به گونه‌ای فهمیدی که بتوانی با آن دفاع کنی و بجنگی با دشمنان ما و آنان که با خداوند عز و جل غیر او را به خدایی گرفته‌اند؟ گفتم: آری. هشام گوید: پس از آن امام فرمود:

ای هشام، خداوند این را برایت سودمند قرار دهد و تو را بدان ثابت بدارد. هشام گوید: به خدا سوگند! تا این زمان که اینجا ایستاده‌ام، کسی در توحید بر من غالب و پیروز نیامده است.»

۱۸۵۷ - ۴۷۱۰۶- (۳۵) عبدالعزیز بن مسلم گوید: «همراه حضرت رضا علیه السلام بودیم تا آن که فرمود: و رسول خدا صلی الله علیه و آله نرفت تا آن که برای امتش معالم دین‌شان را بیان کرد و راه‌شان را روشن و آنان را بر راه میانهٔ حقّ رها ساخت و علی علیه السلام را نشانه و امام برای آنان قرار داد و چیزی را که این امت بدان نیاز داشته باشد، رها نکرد مگر این که آن را بیان کرد؛ بنابراین اگر کسی بگوید که خداوند عز و جل دینش را کامل نکرده است، او کتاب خدا را رد کرده و هر کس که کتاب خدا را رد کند، او به خدا کفر ورزیده است ...»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۰۶۵

۱۸۵۸ - ۴۷۱۰۷- (۳۶) عبدالرحیم قصیر گوید: «توسط عبدالملک بن اعین نامه‌ای برای امام صادق علیه السلام فرستادم و از ایشان

دربارهٔ این که ایمان چیست، پرسیدم. حضرت همراه عبدالملك بن اعین نامه‌ای برایم فرستاد که: خداوند تو را رحمت کند! دربارهٔ ایمان پرسیده‌ای. ایمان، اعتراف به زبان، پذیرفتن با دل و جان و عمل با اعضا و جوارح است و ایمان بعضی از آن از بعض دیگر است (یعنی اجزای مرتبط و به هم پیوسته‌ای است). ایمان یک خانه است و همین گونه، اسلام خانه‌ای و کفر خانه‌ای است. بنده پیش از آن که مؤمن باشد، مسلمان است و مؤمن نمی‌شود تا آن که مسلمان باشد؛ بنابراین اسلام پیش از ایمان است و شریك و همراه ایمان است. پس آن زمان که بنده، کبیره‌ای از گناهان کبائر یا صغیره‌ای از گناهان صغائر را که خداوند از آنها نهی کرده است انجام دهد، از ایمان بیرون رفته و نام ایمان از او ساقط شده است ولی اسم اسلام بر او ثابت است. پس اگر توبه و استغفار کرد به خانهٔ ایمان باز می‌گردد و او را از ایمان به کفر نمی‌برد جز انکار کردن و حلال شمردن به این شکل که حلال را بگوید این حرام است و حرام را بگوید که این حلال است و بدان عقیده بندد. در این حالت است که از اسلام و ایمان بیرون می‌رود و به کفر در می‌آید و به سان کسی است که داخل حرم شده و سپس داخل کعبه گردیده و در کعبه کاری [بد] انجام داده است. او را از کعبه و از حرم بیرون می‌کنند و گردن می‌زنند و به جهنم می‌رود.»

۱۸۵۹ – ۴۷۱۰۸- (۳۷) عمار گوید: «امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس طعنه به دین شما زند، او کافر شده است. خداوند متعال فرماید: و آیین شما را مورد طعن قرار دهند، با پیشوایان کفر پیکار کنید؛ چرا که آنان پیمانی ندارند شاید (با شدت عمل) دست بردارند.

«۱»» ۱۸۶۰ – ۴۷۱۰۹- (۳۸) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس که در دین ما چیزی را که از دین ما نیست داخل کند، او مرتد است.»

۱۸۶۱ – ۴۷۱۱۰- (۳۹) ابوحمزه ثمالی گوید: «یك روز نزد امام محمد باقر علیه السلام بودم. چون همهٔ کسانی که نزد ایشان بودند متفرق شدند، به من فرمود: ای ابوحمزه، از محتوماتی که نزد خداوند تغییر ناپذیر است، قیام حضرت قائم ماست و هر کس که در این گفتار من شك کند، خدا را در حالی ملاقات می‌کند که کافر به او و منکر اوست ...»

---

(۱). توبه، ۹/ ۱۲.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۰۶۷

۱۸۶۲ – ۴۷۱۱۱- (۴۰) ابوبصیر گوید: «امام صادق علیه السلام فرمود: کسی که بر شرب خمر مداومت کند به سان کسی است که بت می‌پرستد و کسی که نصب عداوت برای آل محمد می‌کند، از او بدتر است. پرسیدم: فدایت شوم! چه کسی بدتر از بت پرست است؟ [یعنی چه کسی می‌تواند بدتر از عبادتگر بت باشد] حضرت فرمود: شرابخوار؛ شفاعت، او را یك روز در می‌یابد ولی ناصبی اگر اهل آسمان‌ها و زمین دربارهٔ او شفاعت کنند، شفاعت‌شان پذیرفته نمی‌شود.»

۱۸۶۳ – ۴۷۱۱۲- (۴۱) محمد بن الفضیل گوید: «از امام دربارهٔ برترین چیزی که بندگان بدان به سوی خدا تقرب می‌جویند، پرسیدم. حضرت فرمود: بهترین چیزی که بندگان بدان به سوی خداوند عز و جل تقرب می‌جویند، طاعت خدا و طاعت رسول او و طاعت اولوالامر است. امام باقر علیه السلام فرمود: حبّ ما، ایمان و بغض ما، کفر است.»

۱۸۶۴ – ۴۷۱۱۳- (۴۲) فضیل گوید: «از ابوالحسن علیه السلام پرسیدم: در میان واجباتی که بر بندگان است، برترین چیزی که بندگان بدان به سوی خدا تقرب می‌جویند، چیست؟ حضرت فرمود: برترین چیزی که بندگان بدان به سوی خدا تقرب می‌جویند، طاعت خدا و طاعت پیامبر او و حبّ خدا و حبّ رسول او و صلی الله علیه و آله و اولوالامر است و امام باقر علیه السلام می‌فرمود: حبّ ما، ایمان و بغض ما، کفر است.»

۱۸۶۵- ۴۷۱۱۴- (۴۳) زید شحّام گوید: «امام صادق علیه السلام به من فرمود: ای زید، حبّ ما، ایمان و بغض ما کفر، است.»

(کتاب وسائل این روایت را از محاسن برقی آورده است ولی گفته است ما در کتاب محاسن چاپ شده به این روایت دست نیافتیم).

۱۸۶۶- ۴۷۱۱۵- (۴۴) ابو خالد کابلی گوید: «خدمت امام علی بن الحسین علیه السلام رسیدم. حضرت در محرابش نشسته بود. من نشستم تا آن که حضرت پس از اتمام، برگشت و در حالی که دست بر محاسن خویش می‌کشید، رو به من کرد. گفتم: ای سرورم، به من بفرمایید که امام پس از شما چه تعداد هستند؟

حضرت فرمود: هشت تا. گفتم: چطور هشت تا؟ حضرت فرمود: چون امامان پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله دوازده نفر به عدد اسباط هستند؛ سه نفر از گذشتگان و من چهارمی هستم و هشت نفر از فرزندان من، امامان پاک. هر کس که ما را دوست دارد و به دستور ما رفتار کند، در برترین جایگاه‌ها همراه ماست و هر کس که ما را دشمن بدارد و ما را نپذیرد یا یکی از ما را نپذیرد، او به خدا و آیات او کافر است.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۰۶۹

۱۸۶۷- ۴۷۱۱۶- (۴۵) مالک بن ضمره گوید: «از امیرالمؤمنین علی علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: آگاه که شما بر لعنت کردن من و کذّاب خواندن من عرضه می‌شوید! هر کس که با ناخوشایندی و به اجبار- به گونه‌ای که خداوند بداند او مجبور شده است- مرا لعن کند، من و او با هم بر حضرت محمد صلی الله علیه و آله وارد می‌شویم و هر کس که زبانش را نگاه دارد و مرا لعن نکند [با شتاب] چون پرتاب تیر یا چون سرعت چشم به هم زدن از من سبقت گیرد و هر کس که مرا لعن کند- در حالی که سینه‌اش به لعن من گشاده شود- هیچ پرده‌ای بین او و بین خدا نمی‌ماند و دلیلی نزد حضرت محمد صلی الله علیه و آله ندارد. آگاه که! حضرت محمد صلی الله علیه و آله روزی دستم را گرفت و فرمود: هر کس که با این پنج نفر بیعت کند سپس بمیرد- در حالی که تو را دوست می‌دارد- راه مرگ خویش را رفته است و هر کس که بمیرد- در حالی که تو را دشمن می‌دارد- به مرگ جاهلیت می‌میرد و به آنچه در اسلام عمل کرده نیز محاسبه می‌شود و اگر پس از تو زنده بماند- در حالی که تو را دوست می‌دارد- خداوند با امنیت و ایمان زندگی او را به پایان می‌برد تا خورشید، طلوع و غروب کند.»

۱۸۶۸- ۴۷۱۱۷- (۴۶) انس بن مالک گوید: «پیامبر صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام نگاه کرد و فرمود: ای علی، هر کس تو را دشمن دارد، خداوند او را به مرگ جاهلیت می‌میراند و روز قیامت او را در برابر کردارش محاسبه می‌کند.»

۱۸۶۹- ۴۷۱۱۸- (۴۷) سالم بن ابی جعد گوید: «از جابر بن عبدالله انصاری- در حالی که ابروانش برروی چشمانش افتاده بود- سؤال شد. به او گفته شد: دربارهٔ علی بن ابیطالب علیه السلام برای‌مان بگویید. سالم بن ابی جعد گوید: جابر پلکانش را با دست بالا گرفت و گفت: او بهترین خلق خداست؛ جز منافق او را دشمن نمی‌دارد و جز کافر در او شک نمی‌کند.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۰۷۱

۱۸۷۰- ۴۷۱۱۹- (۴۸) امام صادق علیه السلام بیان داشت: «امام باقر فرمود: خداوند تبارک و تعالی حضرت علی علیه السلام را نشانه‌ای بین خویش و خلقش قرار داده و نشانهٔ دیگری بین خلق و خدا جز او نیست. هر کس که از او پیروی کند، مؤمن است و هر کس که او را انکار کند، کافر است و هر کس که در او شک کند، مشرک است.»

۱۸۷۱- ۴۷۱۲۰- (۴۹) سدیر گوید: «امام باقر علیه السلام- در حالی که پسرم با ما بود- فرمود: ای سدیر، بگو دربارهٔ ما عقیده‌ای را که بدان معتقدی؛ تا اگر در آن زیاده روی و اغراق باشد، تو را از آن باز داریم و اگر کوتاه است [کم‌تر از آنچه باید باشد]، تو را راهنمایی کنیم. سدیر گوید: من خواستم سخن بگویم که امام باقر علیه السلام فرمود: دست نگه دار تا آن که خودم برایت بگویم. پرچمی که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را گذاشت، در نزد امام علی علیه السلام است. هر کس که حضرت علی علیه السلام را بشناسد، مؤمن است و هر کس که او را انکار کند، کافر است. آن‌گاه پس از حضرت علی علیه السلام امام حسن علیه السلام

است. گفتم: چگونه امام حسن علیه السلام دارای این منزلت و مقام باشد با این که آن کار از ایشان سر زد و خلافت را به معاویه داد! حضرت فرمود:

خاموش باش؛ چرا که امام حسن علیه السلام بهتر می‌داند که چه کرده است. اگر آنچه او انجام داده نبود، حادثهٔ بزرگی اتفاق می‌افتاد.»

۱۸۷۲ – ۴۷۱۲۱– (۵۰) ابوسلمه گوید: «از امام صادق علیه السلام شنیدیم که می‌فرمود: ما کسانی هستیم که خداوند طاعت ما را واجب کرده است. مردم چاره‌ای ندارند مگر این که ما را بشناسند و با نشناختن ما معذور نیستند. هر کس که ما را شناخت، مؤمن است و هر کس که انکارمان کرد، کافر است و هر کس که ما را نشناسد و انکار هم نکند، او گمراه است تا به هدایت و طاعت ما که خداوند بر او واجب ساخته است، برگردد و اگر بر گمراهی‌اش بمیرد، خداوند هر چه بخواهد با او می‌کند.»

۱۸۷۳ – ۴۷۱۲۲– (۵۱) امام باقر علیه السلام فرمود که: «خداوند عز و جل حضرت علی علیه السلام را نشانه‌ای بین خود و خلقش قرار داده است. هر کس که او را بشناسد، مؤمن است و هر کس که او را انکار کند، کافر است و هر کس که او را نشناسد، گمراه است و هر کس که با او چیزی را قرار دهد، مشرک است و هر کس که ولایت او را داشته باشد، به بهشت درآید و هر کس که به دشمنی با او درآید، به دوزخ وارد شود.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۰۷۳

۱۸۷۴ – ۴۷۱۲۳– (۵۲) موسی بن عبد ربّه گوید: «شنیدم از حسین بن علی علیه السلام که در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله در زمان حیات پدرش امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌فرمود: شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که می‌فرمود: نخستین چیزی را که خداوند عز و جل آفرید، حجاب‌های [پرده‌های] اوست. پس از آن، بر ارکان پرده‌ها نوشت: لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی وصیه. پس از آن عرش را آفرید و بر ارکان عرش نوشت: لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی وصیه. پس از آن، زمین‌ها را آفرید و بر بلندی‌های آن نوشت: لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی وصیه. پس از آن، لوح را آفرید و بر اطراف و کناره‌های لوح نوشت: لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی وصیه. پس هر که بگوید که پیامبر را دوست دارد ولی وصی را دوست ندارد، او قطعاً دروغ گفته است و هر کس بگوید که پیامبر را می‌شناسد ولی وصی را نمی‌شناسد، قطعاً کفر ورزیده است.»

۱۸۷۵ – ۴۷۱۲۴– (۵۳) ابوحمزه گوید: «شنیدم از امام باقر علیه السلام که می‌فرمود: امیرالمؤمنین علی علیه السلام دری است که خداوند او را گشوده است. هر کس به این در درآید، مؤمن است و هر کس از این در بیرون برود، کافر است.»

۱۸۷۶ – ۴۷۱۲۵– (۵۴) ابراهیم بن ابی بکر گوید: «شنیدم از امام کاظم علیه السلام که می‌فرمود: امیرالمؤمنین علی علیه السلام دری از درهای هدایت است. پس هر کس که از درِ علی درآید، مؤمن است و هر کس که از آن بیرون رود، کافر است و هر کس که بدان در نیاید و از آن بیرون نیاید، او از گروهی است که خداوند دربارهٔ آنان اختیار دارد [بخواهد، عذاب‌شان می‌کند و بخواهد، می‌آمرزد].»

۱۸۷۷ – ۴۷۱۲۶– (۵۵) امام کاظم علیه السلام فرمود: «امیرالمؤمنین علی علیه السلام دری از درهای بهشت است. هر کس که به این در درآید، مؤمن است و هر کس که از این در بیرون آید، کافر است و هر کس که نه بدان درآید و نه از آن بیرون آید، داخل در گروهی است که خداوند دربارهٔ آنان اختیار دارد [بخواهد، عذاب‌شان می‌کند و بخواهد، می‌آمرزد].»

۱۸۷۸ – ۴۷۱۲۷– (۵۶) جابر بن یزید گوید: «از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام و دو فرزندش علیهما السلام دری از درهای امن هستند. پس هر کس که از درِ امیرالمؤمنین علی علیه السلام داخل شود، مؤمن است و هر کس که از آن بیرون آید، کافر است و هر کس که نه در آن درآید و نه از آن برآید، او در گروهی است که خداوند دربارهٔ آنان اختیار دارد [اگر بخواهد، عذاب‌شان می‌کند و اگر بخواهد، می‌آمرزد].»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۰۷۵

۱۸۷۹ – ۴۷۱۲۸- (۵۷) امام صادق علیه السلام فرمود: «امیرالمؤمنین علی علیه السلام درِ هدایت است. هر کس که با او مخالفت ورزد، کافر است و هر کس که او را انکار کند به آتش درآید.»

و در کتاب محاسن آمده است: «ابوحمزه گوید: از امام باقر علیه السلام شنیدم که بیان داشت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آنان که ولایت امیرالمؤمنین علی علیه السلام را رها و برتری او را انکار و از دشمنان او پشتیبانی کنند، هر کدام از آنان که بر این حالت بمیرد، از اسلام بیرون است.»

۱۸۸۰ – ۴۷۱۲۹- (۵۸) امام باقر علیه السلام بیان داشت: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسانی که ولایت امیرالمؤمنین علی علیه السلام را رها کرده، از اسلام بیرون رفته‌اند؛ البته کسانی از آنان که بر این حالت بمیرند.»

۱۸۸۱ – ۴۷۱۳۰- (۵۹) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «کسانی که ولایت امیرالمؤمنین علی علیه السلام را رها و فضیلت وی را انکار کرده و به دشمنان او شبیه شده، از اسلام بیرون رفته‌اند.»

راوی گوید: «امّ سلمه گفت: ای رسول خدا، آنان که امیرالمؤمنین علی علیه السلام را دشمن می‌دارند و ولایت او را رها و فضیلت او را انکار کرده و به دشمنانش شبیه شده‌اند، همه در هلاکتند و من قلبم را در تسلیم علی علیه السلام یافته‌ام. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: راست می‌گویی و خویش را حفظ کرده‌ای. آگاه که! خداوند در روز قیامت به آنان نگاه نمی‌کند و آنان را پاک نمی‌سازد و با آنان در روز قیامت سخن نمی‌گوید و آنان را عذاب دردناکی است!»

۱۸۸۲ – ۴۷۱۳۱- (۶۰) جابر بن عبدالله بن خرام انصاری گوید: «خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسیدم. گفتم: ای رسول خدا، وصی شما کیست؟ جابر بن عبدالله گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله ده روز به من پاسخی نداد. سپس فرمود: ای جابر، آیا دربارهٔ آنچه از من پرسیدی، برایت نگویم؟ گفتم: پدر و مادرم به فدایت! به خدا سوگند! شما در پاسخ به من سکوت کردی تا آنجا که گمان کردم شما از من ناراحت هستی. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای جابر، من از تو ناراحت نیستم ولی در انتظار بودم که از آسمان برایم چه می‌آید. آن‌گاه جبرئیل نزدم آمد و گفت: ای محمد، خدایت سلامت می‌رساند و به تو می‌گوید که: علی بن ابیطالب وصی تو و جانشین تو بر اهل و امت تو است و او کسی است که از حوض تو دور می‌سازد و صاحب لوای توست که پیشاپیش به بهشت در می‌آید. من گفتم: ای پیامبر خدا، نظر شما چیست؟ آیا کسی را که به این ایمان نداشته باشد، او را بکشم؟ حضرت فرمود: آری. ای جابر، امیرالمؤمنین در این جایگاه قرار نگرفته است مگر برای این که مردم از او پیروی کنند؛ بنابراین هر کس که از او پیروی کند، فردا با من خواهد بود و هر کس با او مخالفت ورزد، در کنار حوض نزد من هرگز نیاید.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۰۷۷

۱۸۸۳ – ۴۷۱۳۲- (۶۱) پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «علی بن ابیطالب بهترین بشر است و هر که نپذیرد، کافر است.»

۱۸۸۴ – ۴۷۱۳۳- (۶۲) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس که احدی از یارانم را بر علی برتری دهد، کافر است.»

۱۸۸۵ – ۴۷۱۳۴- (۶۳) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «احدی را همانند علی ندانید که کافر می‌شوید و کسی را بر علی برتر ندانید که مرتد می‌شوید.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۰۷۹

۱۸۸۶ – ۴۷۱۳۵- (۶۴) امام باقر علیه السلام فرمود: «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از مدینه برای حج رفتند ... حضرت باقر علیه السلام جریان غدیر خم و خطبهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله را آورد تا آنجا که فرمود: ای مردم، به خدا سوگند! پیامبران و رسولان نخستین، آمدن مرا بشارت داده‌اند و من خاتم پیامبران و رسولان و حجت بر همهٔ مخلوقان از اهل آسمان‌ها و زمین‌هایم. پس هر کس که در این شک کند، او کفری چون کفر جاهلیت نخستین دارد و هر کس که در چیزی از این گفتارم شک کند، او در همهٔ

گفتارم شک کرده است و کسی که در گفتارم شک کند، آتش جهنم برای اوست ...»

۱۸۸۷ – ۴۷۱۳۶- (۶۵) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس که با علی در جانشینی پس از من درگیر شود، او کافر است.»

۱۸۸۸ – ۴۷۱۳۷- (۶۶) صفوان بن مهران جمّال گوید: «از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: چون ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شد، مردی از میان مردم برخاست و گفت: این پیامبر، برای این مرد، به گونه‌ای ولایت را محکم کند که پس از او جز کافر آن را نمی‌گشاید. دومی نزد آن مرد آمد و گفت: ای بندهٔ خدا، تو کیستی؟ آن مرد ساکت شد و دومی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای رسول خدا، مردی را میان مردم دیدم در حالی که می گفت: حقا این پیامبر برای این مرد، به گونه‌ای ولایت را محکم کند که جز کافر آن را نمی‌گشاید. پیامبر خدا فرمود: فلانی، او جبرئیل بود. پس بترس از این که از کسانی باشی که این ولایت محکم شده را بگشاید و برگردد.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۰۸۱

۱۸۸۹ – ۴۷۱۳۸- (۶۷) امام صادق علیه السلام فرمود: «هر کس که در کفر دشمنان و ستمگران به ما شک کند، کافر است.»

۱۸۹۰ – ۴۷۱۳۹- (۶۸) امام صادق علیه السلام فرمود: «از ماست امامی که اطاعت وی واجب است. هر کس او را انکار کند، یهودی یا مسیحی می‌میرد. به خدا سوگند! زمین از آن زمان که خداوند عز و جل جان آدم علیه السلام را گرفته است، رها نشده جز این که در او امامی است که به واسطهٔ او به خدا می‌رسند و او حجت بر بندگان است. هر کس او را رها کند، هلاک می‌شود و هر کس با او همراه باشد، نجات می‌یابد و این بر خدا حتمی است.»

۱۸۹۱ – ۴۷۱۴۰- (۶۹) احمد بن محمد بن مطهر گوید: «برخی از یاران‌مان برای امام حسن عسکری نوشتند و از ایشان دربارهٔ کسانی که بر امام موسی کاظم علیه السلام توقف کردند [واقفیه] پرسیدند. حضرت مرقوم فرمود: طلب رحمت برای عمویت مکن و از او بیزاری بجوی. من از او به درگاه خدا بیزاری می‌جویم! با واقفیه دوستی مکن و از مریضان‌شان عیادت مکن و بر جنازه‌های‌شان حاضر مشو و بر هر کدام از آنان که بمیرد، هرگز نماز مگزار؛ هر کس که امامی از سوی خدا را انکار کند یا امامی را که از سوی خدا امامت ندارد امام بداند، او همچون کسی است که گوید خداوند، یکی از سه خداست. کسی که ولایت آخرین ما را انکار کند، ولایت نخستین ما را انکار کرده است ...»

۱۸۹۲ – ۴۷۱۴۱- (۷۰) امام صادق علیه السلام فرمود: «خداوند تبارک و تعالی ما را حجت‌های خویش بر خلق و امینان بر علمش قرار داده است. پس هرکس که ما را انکار کند، به سان شیطان است که در برابر خدا آن زمان که او را مامور به سجده بر آدم کرد، به رنج گناه افتاد و هر کس که ما را بشناسد و از ما پیروی کند، به سان فرشتگان است که خداوند آنان را به سجده بر آدم دستور داد و آنان اطاعت کردند.»

۱۸۹۳ – ۴۷۱۴۲- (۷۱) اصبغ بن نباته گوید: «در بصره، مردی خدمت امیرالمؤمنین علی علیه السلام آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین، این مردمی که ما با آنان می‌جنگیم، [با ما] یک پیام و یک پیامبر و یک نماز و یک حج دارند. آنان را چه بنامیم؟ حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: آنان را به همان چه خداوند در کتابش آنان را بدان نامیده است، بنام. آن مرد گفت: همهٔ آنچه در کتاب خداست، من نمی‌دانم! حضرت فرمود: آیا

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۰۸۳

شنیده‌ای که خداوند متعال در کتابش می گوید: بعضی از رسولان را بر بعضی دیگر برتری دادیم. خدا با برخی از آنها سخن می گفت؛ و بعضی را درجاتی برتر داد و به عیسی بن مریم نشانه‌های روشن دادیم و او را با روح القدس تایید نمودیم؛ (ولی فضیلت و مقام آن پیامبران مانع اختلاف امت‌ها نشد) و اگر خدا می‌خواست کسانی که بعد از آنها بودند، پس از آن همه نشانه‌های روشن

که برای آنها آمـد، جنگ و ستیز نمی‌کردنـد (اما خـدا مردم را مجبور نساخته و آنها را در پیمودن راه سـعادت آزاد گذارده است)؛ ولی این امت‌ها بودند که با هم اختلاف کردند. بعضی ایمان آوردند و بعضی کافر شدند.

«۱»» و چون اختلاـف افتـاد، ما به خـدا، دینش، پیامبر صـلی الله علیه و آله، کتاب و حقّ سـزاوارتریم؛ بنابراین ما همان‌هاییم که ایمان آوردند و آنان همان‌ها که کافر شدند و خداوند از ما خواسـته تا با آنان بجنگیم و ما بر طبق خواست او و دسـتور و اراده‌اش با آنان جنگیده‌ایم.»

۱۸۹۴- ۴۷۱۴۳- (۷۲) محمد بن مسـلم ثقفی گوید: «از امام باقر علیه السـلام شنیدم که می‌فرمود: دین ندارد کسی که اطاعت کسی را که عصـیان خدا می‌کند، پذیرفته است و دین ندارد کسی که افترای باطلی را بر خدا پذیرفته است و دین ندارد کسی که به انکار چیزی از نشانه‌های خدا تن داده است.»

۱۸۹۵- ۴۷۱۴۴- (۷۳) عمرو بن ثابت گویـد: «از امام باقر علیه السـلام دربارهٔ فرمودهٔ خداونـد متعال که: بعضـی از مردم، معبودهایی غیر از خداونـد برای خـود انتخـاب می‌کننـد و آنهـا را همچون خـدا دوست می‌دارنـد «۲»، پرسـیدم. عمرو بن ثابت گوید: حضـرت فرمود: به خدا سوگند! اینان دوسـتان فلان و فلان و فلان هستند که اینان را امام خویش گرفته‌اند؛ نه امامی را که خداوند او را برای مردم امام قرار داده است و این همان فرمودهٔ خداونـد است که: وآنها که سـتم کردنـد، (و معبودی غیر خـدا برگزیدند) هنگامی که عـذاب الهی را مشاهـده کننـد، خواهنـد دانست که تمام قـدرت، از آن خـداست؛ و خـدا دارای مجازات شدید است؛ (نه معبودهای خیـالی کـه از آنهـا می‌هراسـند). در آن هنگـام رهـبران (گمراه و گمراه کننـده) از پیروان خـود، بیزاری می‌جوینـد، و کیفر خـدا را مشاهـده می‌کننـد، و دست‌شان از همه جا کوتاه می‌شود. (و در این هنگام) پیروان می‌گویند: کاش بار دیگر به دنیا بر می‌گشتیم، تا از آنها [/ پیشوایان گمراه] بیزاری جوییم، آن چنان که آنان (امروز) از ما بیزاری جسـتند (آری)، خداونـد این چنین اعمال آنها را به صورت حسرت به آنان نشان می‌دهد؛ و هرگز از آتش (دوزخ) خارج نخواهند شد. «۳» پس از آن امام باقر علیه السلام فرمود: اینان به خدا سوگند! امامان ستمگران و پیروان آنهایند.»

---

(۱)- بقره، ۲/ ۲۵۳

(۲). بقره، ۲/ ۱۶۵.

(۳). بقره، ۲/ ۱۶۵- ۱۶۷.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۰۸۵

۱۸۹۶- ۴۷۱۴۵- (۷۴) ابوعلی خراسانی از یکی از موالیـان (نزدیکـان) امام سـجاد علیه السـلام روایت کرده است که او گفت: «در خلوتی همراه حضـرت بودم. گفتم: مرا بر شـما حقّی است؛ آیا دربارهٔ این دو مرد برایم نمی‌گوییـد؟ (دو مرد کنایه از فلانی و فلانی است) حضرت فرمود: این دو کافرند و هر کس که این دو را دوست بدارد، کافر است.»

۱۸۹۷- ۴۷۱۴۶- (۷۵) ابوحمزه ثمالی گوید: «از امام سجاد علیه السلام دربارهٔ این دو سؤال شد. حضرت فرمود: این دو کافرند و هر کس که این دو را به ولایت گیرد، کافر است.»

روایات امام سـجاد و امام باقر و امام صادق علیهم السـلام با اسـناد گوناگون یکدیگر را تایید می‌کند که اینان فرموده‌اند: «سه نفر را خداونـد در روز قیامت نگاه نمی‌کنـد و آنان را پاک نمی‌سازد و برای آنان عذاب دردناکی است؛ کسـی که می‌گوید: امام است با این که امام نیست و کسـی که امامت امامی از سوی خدا را انکار کند و کسـی که بگوید این دو، در اسلام بهره‌ای دارند و از طریق دیگر (به جای این دو) آمده:

برای دو نفر اول. از طریق دیگری (به جای این دو) آمده: برای دو نفر اعرابی (بادیه نشین) در اسلام بهره‌ای باشد. پس از آن گوید:

روایات دیگری هم از این سه امام که نام بردیم و از فرزندان‌شان علیهم السلام هست و این روایات با دینی که از امامان معلوم است و هر کس که در حال امامان تامل کند آن را در می‌یابد، تایید می‌شود؛ چرا که اینان نظرشان دربارهٔ کسانی که بر امیرالمؤمنین علیه السلام خویش را مقدم داشتند و نیز هر کس که دین اینان را بپذیرد، این است که اینان کافرند.»

۱۸۹۸ – ۴۷۱۴۷– (۷۶) ابان بن عبدالرحمن گوید: «از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: کم‌ترین چیزی که فرد بدان از اسلام خارج شود، این است که نظری بر خلاف حقّ داشته باشد و بر آن بماند. حضرت فرمود: هر کس که به ایمان کفر ورزد، عملش تباه شود و حضرت فرمود: آن کس که به ایمان کفر می‌ورزد، همان کسی است که به آنچه خداوند بدان دستور داده عمل نمی‌کند و به آن خشنود نیست.»

۱۸۹۹ – ۴۷۱۴۸– (۷۷) جابر گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ فرمودهٔ خداوند که: بعضی از مردم، معبودهایی غیر از خداوند برای خود انتخاب می‌کنند و آنان را چون خدا دوست می‌دارند، «۱» پرسیدم. جابر گوید: حضرت فرمود: اینان دوستان فلانی و فلانی و فلانی اند، آنان را امام خویش گرفتند؛ نه آن امامی که خداوند او را برای مردم امام قرار داد و بر همین پایه است که خداوند تبارک و تعالی فرماید: و آنها که ستم کردند، (و معبودی غیر خدا برگزیدند) هنگامی که عذاب الهی را مشاهده کنند، خواهند دانست که تمام قدرت، از آنِ خداست و خدا دارای مجازات شدید است؛ (نه معبودهای خیالی که از آنها می‌ترسند).

در آن هنگام رهبران (گمراه و گمراه کننده) از پیروان خود، بیزاری می‌جویند ... تا فرمودهٔ خداوند متعال که: و هرگز از آتش (دوزخ) خارج نخواهند شد. «۲» جابر گوید: سپس امام باقر علیه السلام فرمود: به خدا سوگند! اینان از امامان ستم و پیروان آنان هستند.»

---

(۱)- بقره، ۲/ ۱۶۵

(۲)- بقره، ۲/ ۱۶۵- ۱۶۷

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۰۸۷

۱۹۰۰ – ۴۷۱۴۹– (۷۸) عبدالله بن ابی یعفور گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: من با مردم رفت و آمد دارم. بسیار در شگفتم از گروه‌هایی که ولایت شما را قبول ندارند و از فلان و فلان پیروی می‌کنند ولی امانت دار، راستگو و با وفا هستند اما گروه‌هایی که ولایت شما را دارند، آن امانت‌داری، وفا و راستگویی را ندارند! عبدالله‌بن‌ابی یعفور گوید: حضرت امام صادق علیه السلام راست نشست و به من چون فردی خشمگین رو کرد و سپس فرمود: دین ندارد کسی که ولایت امام ستمگری را که از سوی خدا نیست، بپذیرد و ملامتی نیست بر کسی که ولایت امام عادلی را از سوی خدا بپذیرد. عبدالله بن ابی یعفور گوید: گفتم:

اینان هیچ دین ندارند و هیچ توبیخی هم بر آنان نیست؟ حضرت فرمود: آری، آنان دین ندارند و توبیخی بر آنان نیست. سپس فرمود: آیا به فرمودهٔ خداوند گوش نداده‌ای که: خداوند، ولیّ و سرپرست کسانی است که ایمان آورده‌اند؛ آنها را از ظلمت‌ها به سوی نور بیرون می‌برد؟

«۱» آنان را از ظلمت‌های گناهان به نور توبه و آمرزش بیرون می‌برد؛ [و آن] به دلیل دوستی اینان با هر امام عادلی است که از سوی خداست. خداوند فرماید: کسانی که کافر شدند، اولیای آنها طاغوت‌ها هستند که آنها را از نور به سوی ظلمت‌ها بیرون می‌برند. «۲» عبدالله‌بن‌ابی یعفور گوید: پرسیدم: آیا منظور خداوند از این آیه، کفّار نیست آن زمان که می‌گوید: کسانی که کافر شدند؟ عبدالله بن ابی یعفور گوید: حضرت فرمود: چه نوری برای کافر است در زمانی که کفر دارد تا او را از آن بیرون آورند و به سوی ظلمت‌ها ببرند؟ تنها منظور خدا این است که اینان بر نور اسلام بروند ولی چون ولایت هر امام ستمگری را که از سوی خدا نبود پذیرفتند به دلیل ولایت آنان از نور اسلام به تاریکی‌های کفر در آمدند و در نتیجه خداوند به همراه کفّار، آتش را برای‌شان مقرر

ساخت و فرمود: آنان اهل آتشند و همیشه در آن خواهند ماند. «۳»»

۱۹۰۱ – ۴۷۱۵۰- (۷۹) مهزم اسدی گوید: «شنیدم از امام صادق علیه السلام که بیان داشت: خداوند تبارک و تعالی فرمود: هر مردمی امامی را که از سوی خداوند نیست بپذیرد، عذاب خواهم کرد؛ گرچه آن مردم در کارهای‌شان نیکوکار و پرهیزگار باشند و هر مردمی امامی را که از سوی خداست بپذیرد، می‌بخشم؛ گرچه آن مردم در رفتارشان بدکار باشند. پرسیدم: از اینان می گذرد و آنان را عذاب می کند! حضرت فرمود: آری، خداوند می‌فرماید: خداوند، ولیّ و سرپرست کسانی است که ایمان آورده‌اند؛ آنان را از ظلمت‌ها به سوی نور بیرون می‌برد. «۴»» پس از آن، همان حدیث اولی را یعنی حدیث ابن ابی یعفور را ذکر کرده و در آن افزوده است: «دشمنان امیرالمؤمنین علی علیه السلام برای همیشه در آتش هستند؛ گرچه در دین‌شان نهایت ورع و زهد و عبادت را داشته باشند و آنان که امیرالمؤمنین علیه السلام را پذیرفته‌اند، در بهشت برای همیشه هستند؛ گرچه در رفتارشان بدرفتار و بر ضدّ آنان باشند.»

---

(۱)- بقره، ۲/ ۲۵۷

(۲)- بقره، ۲/ ۲۵۷

(۳)- بقره، ۲/ ۲۵۷

(۴)- بقره، ۲/ ۲۵۷

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۰۸۹

۱۹۰۲ – ۴۷۱۵۱- (۸۰) عبدالله بن ابی یعفور گوید: «از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: سه نفرند که خداوند در روز قیامت به آنان نگاه نمی کند و آنان را پاکیزه نمی‌سازد و برای‌شان عذاب دردناکی است: کسی که ادّعای امامتی از سوی خدا بکند که ندارد و کسی که امامی را که از سوی خداست، انکار کند و کسی که بگوید فلان و فلان در اسلام بهره‌ای دارند.»

۱۹۰۳ – ۴۷۱۵۲- (۸۱) امام سجاد علیه السلام فرمود: «سه نفرند که خداوند با آنان در قیامت سخن نمی گوید و به آنان نظر ندارد و آنان را پاك نمی کند و برای آنان عذاب دردناکی است: کسی که امامی از سوی خدا را انکار کند یا ادّعای امامتی از سوی غیر خدا کند یا بگوید فلان و فلان بهره‌ای در اسلام دارند.»

۱۹۰۴ – ۴۷۱۵۳- (۸۲) ابومالك جهنی گوید: «شنیدم امام صادق علیه السلام می‌فرمود: سه نفرند که خداوند در روز قیامت با آنان سخن نمی گوید و به آنان نگاهی نمی کند و آنان را پاکیزه نمی‌سازد و برای آنان عذاب دردناکی است: کسی که امامتی را ادّعا کند که امامتش از سوی خدا نیست و کسی که امامی را انکار کند که امامتش از نزد خداوند عز و جل است و کسی که بگوید آن دو، در اسلام بهره‌ای دارند.»

۱۹۰۵ – ۴۷۱۵۴- (۸۳) امام صادق علیه السلام فرمود: «هر کس که ادّعای امامت کند ولی اهل آن نباشد، او کافر است.»

۱۹۰۶ – ۴۷۱۵۵- (۸۴) امام صادق علیه السلام فرمود: «امامان پس از پیامبر ما دوازده نفرند. همه نجیبند و به آنان تفهیم شده است هر کس که یکی از آنان را کم کند یا یکی را به آنان بیفزاید، از دین خدا خارج شده است و هیچ ولایت ما را ندارد.»

۱۹۰۷ – ۴۷۱۵۶- (۸۵) امام صادق علیه السلام فرمود: «سه نفرند که خداوند در روز قیامت به آنها نظر ندارد و آنان را پاکیزه نمی‌سازد و برای آنان عذاب دردناکی است: کسی که بگوید امام است، با این که امام نیست و کسی که دربارهٔ امام حقّی بگوید، او امام نیست با این که امام است و کسی که بگوید این دو، در اسلام بهره‌ای دارند.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۰۹۱

۱۹۰۸ – ۴۷۱۵۷- (۸۶) ابن ابی یعفور گوید: «از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «سه نفرند که خداوند در روز قیامت به

آنها نظر نمی‌کنـد و آنـان را پاک نمی‌سازد و برای آنان عـذاب دردناکی است: کسـی که ادّعای امامتی از سوی خـدا کنـد که آن امامت را ندارد و هر کس که امامی را که از سوی خداست، انکار کند و هر کس که بگوید این دو، در اسلام بهره‌ای دارند.»

۱۹۰۹- ۴۷۱۵۸- (۸۷) امام صادق علیه السلام فرمود: «کسی که مقام ما یعنی امامت را ادّعا کند، او کافر است یا آن که فرمود: مشرک است.»

۱۹۱۰- ۴۷۱۵۹- (۸۸) فضـیل بن یسار گویـد: «شـنیدم امام صادق علیه السـلام می‌فرمود: هر کس که خروج کنـد و مردم را دعوت کنـد- در حالی که میان مردم کسـی برتر از او باشـد- او گمراه و بدعت‌گزار [/ نو آیین] است و هر کس که ادّعای امامتی از سوی خدا کند و امام نباشد، او کافر است.»

۱۹۱۱- ۴۷۱۶۰- (۸۹) محمـد بن مسـلم گویـد: «در حدیثی از امام باقر علیه السـلام شـنیدم که فرمود: به خدا سوگند! ای محمد، هر کس از این امت که امـامی آشـکار و عـادل نـدارد، گمراه و سرگردان است و اگر بر این حـالت بمیرد، به مرگ کفر و نفـاق مرده است ...»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۰۹۳

۱۹۱۲- ۴۷۱۶۱- (۹۰) حارث بن مغیره گوید: «به امام صادق علیه السـلام گفتم: رسول خدا صـلی الله علیه و آله فرمود: هر کس که بمیرد و امـامش را نشـناسد، به مرگ جـاهلیت مرده است. حضـرت فرمود: آری. گفتم: جاهلیتِ جاهلیت یا جاهلیتی که امام خود را نمی‌شناسد؟ حضرت فرمود: جاهلیت کفر و نفاق و گمراهی.»

۱۹۱۳- ۴۷۱۶۲- (۹۱) امام صادق علیه السـلام در حـدیثی بیان داشت: «رسول خـدا صـلی الله علیه و آله فرمود: هر کس که بمیرد و برایش امامی نباشد، مرگش مرگ جاهلیت است.»

۱۹۱۴- ۴۷۱۶۳- (۹۲) امیرالمؤمنین علی علیه السلام بیان داشت: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس که بمیرد و برای او امامی از فرزندان من نباشد، به مرگ جاهلیت مرده است و به آنچه در جاهلیت و اسلام انجام داده است، مؤاخذه می‌شود.»

۱۹۱۵- ۴۷۱۶۴- (۹۳) عمر بن یزیـد گویـد: «از امـام کـاظم علیه السـلام شـنیدم که می‌فرمود: هر کس که بـدون امـام بمیرد- امـام زنـده‌ای که او را بشـناسد- به مرگ جـاهلیت مرده است. گفتم: از پـدرتان نشـنیدم که چنین بگویـد! منظورش امام زنـده است. امام فرمود: به یقین و به خدا سوگند! رسول خدا صلی الله علیه و آله این را فرموده است.

حضـرت بیان داشت: و رسول خدا صـلی الله علیه و آله فرمود: هر کس که بمیرد و امامی که از او بشنود و اطاعت کند نداشته باشد، به مرگ جاهلی مرده است.»

۱۹۱۶- ۴۷۱۶۵- (۹۴) ابوالجـارود گویـد: «شـنیدم امام صادق علیه السـلام می‌فرمود: هر کس که بمیرد و برای او امام زنـده و ظاهر نباشد به مرگ جاهلی مرده است. ابوالجارود گوید: گفتم: فدایت شوم! امام زنده؟ حضرت فرمود: امام زنده.»

۱۹۱۷- ۴۷۱۶۶- (۹۵) امـام صادق علیه السـلام دربارهٔ فرمودهٔ خداونـد عز و جل: روزی که هر مردمی را به امامشان می‌خوانیم «۱»، فرمود: «منظور کسـی است که به او در دنیا اقتـدا می‌کننـد؛ به علی علیه السـلام خوانـده می‌شوند، زمانی که علی علیه السـلام در آن است؛ و به حسن علیه السـلام خوانـده می‌شوند، زمانی که حسن در آن است به حسـین علیه السـلام زمانی که حسـین در آن است و حضـرت، امامان علیه السـلام را یک به یک شـمرد. سـپس بیان داشت: رسول خدا صـلی الله علیه و آله فرمود: هر کس بمیرد و امام زمانش را نشناسد، به مرگ جاهلیت مرده است.»

---

(۱)- اسراء، ۱۷/ ۷۱

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۰۹۵

۱۹۱۸ - ۴۷۱۶۷- (۹۶) محمـد بن عثمـان بن سـعید زیّات گویـد: «از پـدرم شـنیدم که می گفت: از امام حسن عسـکری علیه السلام دربارۀ روایتی که از پـدران‌شان علیهم السـلام روایت شـده است، سؤال شد و آن این که: زمین تا روز قیامت از حجتی برای خدا بر خلقش خالی نمی‌ماند؛ چرا که کسـی که بمیرد و امام زمانش را نشناسد، به مرگ جاهلی مرده است. حضرت فرمود: این حقّ است، آن گونه که روز حقّ است ...»

۱۹۱۹ - ۴۷۱۶۸- (۹۷) مفضّـل بن عمر گویـد: «خـدمت امـام موسـی بن جعفر علیه السـلام رسـیدم. فرزنـدشان علی علیه السـلام در دامن‌شـان بـود و حضـرت او را می‌بوسـید و زبـانش را می‌مکیـد و او را بر دوش می گرفت و به خود می‌چسـباند و می‌فرمود: پـدر و مادرم به فـدایت! چقـدر خوش بویی و چقـدر پاک آفریده شده‌ای و چه اندازه از فضـلت آشـکار است! گفتم: فدایت شوم! در دلم محبتی از این پسـر افتاده که نسـبت به کسـی جز تو چنان نیسـتم. حضرت به من فرمود: ای مفضّل، او نسبت به من چون من نسبت به پدرم است.

آنهـا فرزنـدان [و دودمـانی] بودنـد که [از نظر پـاکی و تقوا و فضـیلت] بعضـی از بعض دیگر گرفته شـده بودنـد و خداونـد، شـنوا و داناست.

«۱» مفضّل بن عمر گوید: پرسیدم: او صاحب این امامت پس از شماست؟ حضرت فرمود: آری؛ هر کس از او اطاعت کند، هدایت یابد و هر کس عصیان وی کند، کافر شود.»

۱۹۲۰ - ۴۷۱۶۹- (۹۸) اسحاق بن یعقوب گوید: «از محمدبن‌عثمان‌عمری- رحمه الله- خواسـتم تا نامه‌ام را که در آن از مسائلی که برایم مشـکل شده بود، نوشته‌ام [به امام زمان (عج)] برساند. توقیع به خط مولای‌مان آمد ...» تا آنجا که می‌فرماید: «و اما گفتهٔ کسی که گوید حسین علیه السلام کشته نشده است، کفر و تکذیب و گمراهی است ...»

۱۹۲۱ - ۴۷۱۷۰- (۹۹) امام صادق علیه السـلام فرمود: «چون این آیه نازل شد که: هیچ‌یک از اهل کتاب نیست مگر این که پیش از مرگش به او [/ حضـرت مسـیح] ایمان می‌آورد ... «۲»، رسول خدا صـلی الله علیه و آله فرمود: کسـی که آنچه عیسـی بن مریم علیه السـلام آورده نپـذیرد جز کافر نیست و احـدی آنچه پیامبر صـلی الله علیه و آله دربارۀ علی بن ابیطالب علیه السـلام فرموده است ردّ نمی کند مگر این که کافر می‌شود.»

---

(۱)- آل عمران، ۳/ ۳۴

(۲)- نساء، ۴/ ۱۵۹

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۰۹۷

۱۹۲۲ - ۴۷۱۷۱- (۱۰۰) زید نرسـی در اصل [کتاب] خویش گوید: «از امام موسـی کاظم علیه السـلام پرسیدم. فردی از موالیان شما که عارف به امامت شـماست، شـراب می‌خورد و گناهی که موجب هلاکت است، انجام می‌دهد. آیا از او بیزاری نجوییم؟ حضـرت فرمود: از کارش بیزاری بجوییـد ولی از خودش نه. او را دوست بداریـد ولی کارش را دشـمن بداریـد. پرسـیدم: آیا می‌توانیم بگوییم فاسق و فاجر است؟ حضرت فرمود: نه، فاسق و فاجر و کافر کسی است که ما را انکار می کند و با دوستان ما دشمنی می کند ...»

۱۹۲۳ - ۴۷۱۷۲- (۱۰۱) زید زرّاد در اصل [کتاب] خویش گوید: «امام صادق علیه السلام شنید که مردی به دیگری می گوید: سو گنـد به جـان عزیزت که چنین و چنـان بود. حضـرت صـادق علیه السـلام فرمود: آگاه! که او کافر شـده است و این به آن جهت است که از جان او هیچ مالک نیست.»

۱۹۲۴ - ۴۷۱۷۳- (۱۰۲) زراره از امام باقر علیه السـلام دربارۀ فرمودۀ خداونـد متعال که: بیشتر آنان که مـدّعی ایمان به خـدا هسـتند

مشرکند «۱»، روایت کرده که حضرت فرمود: «همین گفتهٔ فرد که: به جان تو سوگند، شرک محسوب می‌شود.»

۱۹۲۵- ۴۷۱۷۴- (۱۰۳) هاشم نامه رسان گوید: «من و محمد بن مسلم و ابوالخطاب با هم بودیم. ابوالخطاب به ما گفت: شما دربارهٔ کسی که ولایت اهل بیت علیه السلام را نشناسد، چه نظری دارید؟ من گفتم: هر کس که این ولایت را نشناسد، او کافر است. ابوالخطاب گفت: کافر نمی‌شود تا آن که حجت بر او تمام شود و آن زمان که حجت بر او تمام شد و نشناخت، [نپذیرفت] کافر است. محمد بن مسلم به ابوالخطاب گفت:

سبحان الله! چرا که نشناخته [نپذیرفته] و انکار هم نکرده، کافر شود؟ اگر انکار نکرده، کافر نیست.

هاشم گوید: به حج که رفتم، خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم و این گفتگو را برای ایشان باز گفتم.

حضرت فرمود: تو حاضری و آن دو غایب هستند. وعدهٔ ما و شما امشب در منی کنار جمرهٔ وسطی.

چون شب شد، ما و ابوالخطاب و محمد بن مسلم نزد امام گرد آمدیم. امام بالشتی برداشت و آن را در سینه‌اش گذاشت سپس به ما فرمود: شما در مورد خدمتکاران، زنان و اهل خود چه می‌گویید؟ آیا آنان شهادت به لا اله الا الله نمی‌دهند؟ گفتم آری، شهادت می‌دهند. حضرت فرمود: آیا شهادت نمی‌دهند که محمد صلی الله علیه و آله رسول خداست؟ گفتم: آری. حضرت فرمود: آیا نماز نمی‌خوانند، روزه نمی‌گیرند و به حج نمی‌روند؟ گفتم: آری. حضرت فرمود: آیا آنان عارف به عقیده‌ای که شما دارید، هستند؟ گفتم: نه.

حضرت فرمود: آنان در نزد شما چگونه‌اند؟ گفتم: هر کس که این ولایت را نشناسد، [نپذیرد] کافر است.

حضرت فرمود: سبحان الله! آیا ندیده‌ای مردم راه‌ها و مردم آب‌ها را؟ (مردمی که در میانهٔ راه‌ها یا

---

(۱)- یوسف، ۱۲/ ۱۰۶

در کنار آب‌ها زندگی می‌کنند/ مردم بیابانی و بادیه نشین). گفتم: آری، دیده‌ام. حضرت فرمود: آیا چنین نیست که نماز می‌خوانند و روزه می‌دارند و حج می‌روند؟ آیا شهادت به لا اله الا الله و به این که محمد صلی الله علیه و آله رسول خداست، نمی‌دهند؟ گفتم: آری، می‌دهند. حضرت فرمود: آنان عارف به عقیدهٔ شما هستند؟ گفتم: نه. حضرت فرمود: آنان از نظر شما چگونه‌اند؟ گفتم: هر کس این ولایت شما را نشناسد، او کافر است. حضرت فرمود: سبحان الله! آیا کعبه و اهل یمن و چسبیدن آنان را به پرده‌های کعبه ندیده‌ای؟ گفتم: چرا دیده‌ام؟ حضرت فرمود: آیا آنان به لا اله الا الله و این که محمد صلی الله علیه و آله رسول خداست، شهادت نمی‌دهند و نماز نمی‌خوانند و روزه نمی‌گیرند و حج نمی‌روند؟ گفتم: آری، این گونه هستند. حضرت فرمود: آیا آنان عارفند به عقیده‌ای که شما بر آن هستید؟ گفتم: نه. حضرت فرمود:

شما دربارهٔ آنان چه می‌گویید؟ گفتم: هر کس که معرفت نداشته باشد، او کافر است. حضرت فرمود:

سبحان الله! این گفتهٔ خوارج است. پس از آن فرمود: اگر بخواهید برای‌تان بگویم. گفتم: من نمی‌خواهم. حضرت فرمود: آگاه که! این برای شما بد است که چیزی بگویید که آن را از ما نشنیده‌اید.

هاشم گوید: من گمان داشتم که حضرت ما را به گفتهٔ محمد مسلم بر می‌گرداند.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب بیست و یک از ابواب مقدمات، روایاتی مناسب این مقام و در بسیاری از روایات باب ششم از ابواب فضیلت نماز ..

و باب چهارم از ابواب فضیلت زکات و ... و باب دوم وجوب روزه در ماه رمضان از ابواب فضیلت و باب دوم از ابواب وجوب حج و عمره و باب بیست و یکم از ابواب جهاد با دشمن و باب یکم از ابواب ربا و باب دوازدهم از ابواب نکاح محرم و باب سی‌ام از ابواب نوشیدنی‌ها و ابواب گوناگون دیگر، روایتی که با این باب مناسب است؛ مراجعه کنید و در روایت یکم از باب بیستم از ابواب احکام اولاد، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «کسی که از نسبی- گرچه خُرد و کوچک- بیزاری جوید، به خداوند کفر ورزیده است.» و در روایت دوم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که:

«نفی حسب- گرچه کوچک و خُرد باشد- کفر به خدای بزرگ محسوب می‌شود.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۱۰۱

می آید:

در روایت یکم از باب چهارم از ابواب قصاص عضو، این گفته که: «هر کس نبوت پیامبر مرسلی را انکار و او را تکذیب کند، خونش مباح است. راوی گوید: به امام گفتم: نظر شما چیست، اگر کسی امامی از شما را انکار کند؟ حضرت فرمود: هر کس امامی را انکار کند، او از خدا بیزاری جسته و خداوند از او و دینش بیزاری جسته است. او کافر و مرتد از اسلام است؛ چرا که امام از سوی خدا و دین خداست و هر کس که از دین خدا بیزاری جوید، او کافر و خونش در آن حال مباح است، مگر این که باز گردد و به سوی خداوند عز و جل توبه کند.»

باب ۸- حکم زندیق، منافق و ناصبی

اشاره

۱۹۲۶- ۴۷۱۷۵- (۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «زندیقی را نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. حضرت بالای گردنش را زد [او را کشت]. از امام سؤال شد: این زندیق، مال فراوانی دارد؛ این مالش برای چه کسی است؟ حضرت فرمود: برای فرزندان، وارثان و همسرش.»

۱۹۲۷- ۴۷۱۷۶- (۲) عامل امیرالمؤمنین علیه السلام برای حضرت نامه نوشت که: «من به گروهی از زندیق‌ها از مسلمانان و گروهی از مسیحیان زندیق دست یافته‌ام. حضرت برای او مرقوم فرمود: اما هر یک از مسلمانان که بر فطرت اسلام متولد و سپس زندیق شده، گردنش را بزن و او را توبه مده ولی آن کس که از مسلمانان بر فطرت اسلام متولد نشده، او را توبه بده. اگر توبه کرد که هیچ؛ وگرنه گردنش را بزن و اما مسیحیان؛ پس مسیحیتی که آنان بر آن هستند، خود بزرگ‌تر از زندقه است.»

۱۹۲۸- ۴۷۱۷۷- (۳) مردی زندیق را که معاد را منکر بود، نزد امیرالمؤمنین علی علیه السلام آوردند. او کشته شد و مال فراوانی داشت که حضرت ترکه‌اش را برای همسر، پدر و مادر و فرزندان وی قرار داد و آن را بر پایهٔ کتاب خداوند عز و جل تقسیم کرد.

۱۹۲۹- ۴۷۱۷۸- (۴) تعدادی زندیق را از بصره نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. حضرت، اسلام را بر آنان عرضه داشت و آنان را توبه داد ولی نپذیرفتند. چاله‌ای برای آنان کند و [خطاب به چاله] فرمود: امروز تو را از پیه و گوشت سیر می‌سازم. پس از آن دستور داد گردن‌های‌شان زده شد. آن‌گاه آنها را در چاله انداخت و

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۱۰۳

سپس آتش بر آنان افروخت و آنان را سوزاند و این چنین با مرتد و هر کس که دینش را تغییر دهد، عمل می کرد. حضرت دستور سوزاندن یک مسیحی را که مرتد شده بود، صادر کرد. اولیای آن مسیحی برای گرفتن جسد آن فرد، صد هزار درهم دادند ولی حضرت نپذیرفت. دستور داد او را سوزاندند و فرمود: من نخواهم یاور شیطان در مقابل اینان باشم و نیز از کسانی نخواهم بود که

جسد کافری را می‌فروشند و حضرت علیه السلام این زنادقه‌ای را که بازگو شد، آتش زد و به قنبر دستور سوزاندن آنان را داد، سپس فرمود: چون امروز چیز منکری را دیدم، آتش افروختم و قنبر را خواستم [دستور دادم].»

۱۹۳۰- ۴۷۱۷۹- (۵) زندیق‌هایی را نزد امیرالمؤمنین علی علیه السلام آوردند. حضرت آنان را کشت و با آتش سوزاند.

۱۹۳۱- ۴۷۱۸۰- ۴۷- (۶) امام صادق علیه السلام فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام دربارهٔ زندیق اگر دو نفر علیه او شهادت می‌دادند که عادل و پسندیده بودند و هزار نفر به نفع او و در راستای پاکی‌اش شهادت می‌دادند، چنین حکم می‌کرد که شهادت آن دو نفر نافذ است و شهادت هزار نفر را باطل می‌کرد؛ چرا که زندقه دینی است که مخفی نگه داشته شده است.»

۱۹۳۲- ۴۷۱۸۱- (۷) حارث بن مغیره گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: نظر شما چیست، اگر فردی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله می‌آمد و می‌گفت: به خدا سوگند! نمی‌دانم که تو پیامبر هستی یا نه؟ آیا پیامبر از او قبول می‌کرد؟

حضرت فرمود: نه، بلکه پیامبر صلی الله علیه و آله او را می‌کشت. اگر پیامبر این را می‌پذیرفت، هیچ منافقی، اسلام اختیار نمی‌کرد.»

۱۹۳۳- ۴۷۱۸۲- (۸) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «مگر نه این است خوش ندارم که گفته شود، محمد از گروهی کمک گرفت تا آن زمان که بر دشمنش پیروز شد، سپس آنان را کشت والّا هرآینه گردن گروه زیادی از آنها را می‌زدم.»

۱۹۳۴- ۴۷۱۸۳- (۹) از حضرت رضا علیه السلام در روایتی که اسلام ناب را بیان می‌کند، روایت است: «کشتن احدی از کافران و ناصبی‌ها در دارتقیه جایز نیست، مگر این که قاتل باشد یا در راه فساد تلاش کند و این در صورتی است که برخود و یارانت ترسی نداشته باشی.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۱۰۵

ارجاعات

گذشت:

در روایت یازده از باب پانزده از ابواب آب‌ها، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «خدا خلقی را بدتر از سگ نیافریده است و ناصبی از سگ نزد خدا پست‌تر است.» و در روایت دوازده، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «خداوند تبارک و تعالی مخلوقی نجس‌تر از سگ نیافریده است و کسی که نصب دشمنی برای ما اهل بیت علیه السلام کرده، نجس‌تر از سگ است.»

و در روایت چهارم از باب یکم از ابواب أسئار «۱»، این گفته که: «حضرت نیم خوردهٔ زنازاده، یهودی، مسیحی، مشرک و هرکس را که مخالف اسلام است، خوش نداشت و از همه سخت‌تر نزد حضرت نیم خوردهٔ ناصبی بود.» و در روایت هشتاد و هشت از باب چهل و چهار از ابواب حقوق مالی مستحبّ، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «اما ناصبی؛ پس دلت بر او رقت نکند و او را غذا و آب مده؛ گرچه از گرسنگی یا تشنگی بمیرد و به فریادش مرس، اگر غرق شده یا سوخته و کمک خواست. او را زیر آب کن و یاری‌اش مده؛ چرا که پدرم که محمدیِ خوبی [پیرو راستین حضرت محمد صلی الله علیه و آله] بود، می‌فرمود: هر کس ناصبی را سیر کند، خداوند در روز قیامت درونش را از آتش پر کند- چه معذّب باشد یا آمرزیده.» و در روایت هشتاد و نه، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «منظورم از این که اگر کسی سگی را نگه داری کند، شخصی است که دشمن ما اهل بیت است؛ او را نگاه دارد، به او بخوراند و سیراب کند. هر کس که چنین کند، از اسلام بیرون رفته است.» و در روایت نود، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «ولی ناصب کسی است که نصب دشمنی برای شما [شیعه] بکند- در حالی که می‌داند شما ولایت را دارید و از دشمنان ما بیزاری می‌جویید و حضرت فرمود: هر کس که دشمن ما را سیر کند، دوست ما را کشته است.» و بنگر به باب سوم از ابواب وجوب خمس و باب ششم از ابواب نکاح کفّار؛ چرا که این دو باب، مناسب این باب است و در باب سی و نهم از ابواب شهادات، مناسب این باب و در روایات باب بیست و چهارم از ابواب حدّ قذف، روایتی که بر بخش پایانی عنوان این باب دلالت دارد.

می آید:

در روایت یازده از باب چهل و سوم از ابواب قصاص، این گفته که: «مؤمنی، مردی ناصبی را که معروف به ناصبی گری است، برای دینش با خشم خدایی می‌کشد. آیا در برابر این کشتن، کشته می‌شود؟ حضرت فرمود: اما اینان او را در برابر قتلش می‌کشند ولی اگر او را نزد امام عادلی که آشکار است ببرند، او را برای این قتل نمی‌کشد ...»

(۱)- جمع سئور یعنی نیم خورده، دهن زده- م

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۱۰۷

باب ۹- حکم غالیان و فرقهٔ قَدَریه

اشاره

۱۹۳۵- ۴۷۱۸۴- (۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «گروهی نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمدند و گفتند: سلام بر تو ای پروردگار ما! حضرت از آنان خواست تا توبه کنند ولی توبه نکردند. حضرت چاله‌ای برای آنان کَند و آتشی در آن افروخت و در کنار آن چاله، چاله‌ای دیگر آماده کرد و این دو را به هم راه داد و چون توبه نکردند، آنان را در چاله‌ای انداخت و در چالهٔ دیگر آتشی روشن ساخت تا همه مردند.»

۱۹۳۶- ۴۷۱۸۵- (۲) امام صادق و امام باقر علیه السلام فرمودند: «امیرالمؤمنین علیه السلام چون از بصریان فارغ شد، هفتاد مرد از زطّ «۱» خدمت امام رسیدند. به امام سلام دادند و با زبان خودشان با امام سخن گفتند و امام هم با زبان ایشان جواب‌شان را دادند. پس از آن امام به آنان فرمود: من آن گونه که شما گفتید، نیستم. من بندهٔ خدا و مخلوق هستم ولی آنان نپذیرفتند و گفتند: تو همانی. حضرت به آنان فرمود: اگر دست نکشید و از آنچه دربارهٔ من گفتید برنگردید و به سوی خداوند عز و جل توبه نکنید، قطعا شما را می‌کشم. آنان از این که بر گردند و توبه کنند، امتناع ورزیدند. حضرت دستور داد تا چاههایی برای آنها کَنده شود. چاهها کنده شد و به هم راه داده شد. پس از آن حضرت آنان را در آن چاهها افکند و سر چاهها را پوشاند و در یکی از آن چاهها که کسی در آن نبود، شعلهٔ آتش افروخته شد. دود آتش در آن چاهها به آنان رسید و مردند.»

۱۹۳۷- ۴۷۱۸۶- (۳) امام باقر علیه السلام فرمود: «امیرالمؤمنین علی علیه السلام چون از اهل بصره فارغ شد، هفتاد مرد زطّی نزد ایشان آمدند و به امام سلام دادند و به زبان خود با امام سخن گفتند. پس از آن امام به آنها فرمود:

من آن گونه که شما گفتید، نیستم. من بنده و مخلوق خدایم. امام باقر علیه السلام فرمود: آنان از امام علی علیه السلام نپذیرفتند و گفتند: (خداوند آنان را لعنت کند) نه، تو، همانی. حضرت به آنان فرمود: اگر از گفتهٔ خویش برنگردید و به سوی خداوند عز و جل توبه نکنید، قطعا شما را می‌کشم. امام باقر علیه السلام فرمود: آنان از امام علی علیه السلام نپذیرفتند که توبه کنند و برگردند. امام باقر علیه السلام فرمود: حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام دستور داد که چاههایی برای آنان کَنده شود. چاهها کَنده، برخی به برخی راه داده شد. پس از آن، حضرت اینان را در آن چاهها افکند و سر چاهها را پوشاند و در یک چاه از چاههایی که کسی در آن نبود، آتشی افروخت. دود آتش در آن چاهها به آنان رسید و همه مردند.»

(۱). زطّ: یک جنس از سودانی‌ها و هندی‌ها هستند.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۱۰۹

۱۹۳۸- ۴۷۱۸۷- (۴) امام صادق علیه السلام فرمود: «گروهی نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمدند و گفتند: درود بر تو ای پروردگار ما! حضرت از آنان خواست که توبه کنند. آنان توبه نکردند. حضرت چاله‌ای برای‌شان کند و در آن آتشی افروخت و چاله‌ای دیگر در کنار آن چاله حفر کرد و این دو را به هم راه داد و چون توبه نکردند، آنان را در آن چاله افکند و در چالهٔ دیگر، آتش افروخت تا همه مردند.»

۱۹۳۹- ۴۷۱۸۸- (۵) روایت شده است که: «هفتاد مرد زطّی پس از جنگ با بصریان، خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام رسیدند. به زبان خود او را خدا خواندند و برای او به سجده افتادند. حضرت به آنان فرمود: وای بر شما، نکنید؛ من تنها آفریده‌ای مانند شمایم! آنان از امام نپذیرفتند. حضرت فرمود: اگر از آنچه دربارهٔ من گفته‌اید برنگردید و به سوی خدا توبه نکنید، شما را قطعا خواهم کشت. راوی گوید:

آنان نپذیرفتند. حضرت علی علیه السلام چاله‌های مستطیلی برای‌شان کَند و آتشی افروخت. قنبر یکی پس از دیگری مردها را بردوش خود می‌گرفت و آنان را در آتش می‌افکند. پس از آن، امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

من آن زمان که کار منکری را ببینم آتشی می‌افروزم و قنبر را فرا می‌خوانم

پس از آن، چاله‌هایی پی در پی می‌کنم و قنبر به شدت و مقتدرانه نابودشان می‌کند.»

۱۹۴۰- ۴۷۱۸۹- (۶) سهل بن زیاد آدمی گوید: «بعضی از یاران مان به امام حسن عسکری علیه السلام نوشتند: سرورم، فدایت شوم! علی بن حسکه ادّعا دارد که از دوستان شماست و این که شما همان اول و قدیم هستی و او باب شما و پیامبر شماست. شما او را مامور کرده‌ای که به این حقیقت مردم را دعوت کند. او می‌گوید که نماز، زکات، حج و روزه همهٔ این‌ها به جهت معرفت تو و معرفت کسی است که مانند ابن حسکه دعوی بابیت و نبوت شما را داشته باشد؛ بنابراین ابن حسکه مؤمنی کامل است که بندگی با نماز، روزه و حج از او ساقط است و همهٔ شرایع دین را نام برده است و بر این عقیده است که معنای همهٔ این‌ها همان است که برای‌تان ثبت شده است و مردم هم بسیاری به او گرویده‌اند. اگر صلاح بدانید، بر موالیان خویش با جوابی در این زمینه که آنان را از هلاکت نجات بخشد، منت نهید. سهل بن زیاد گوید: امام حسن عسکری علیه السلام در پاسخ نامه مرقوم فرمود: ابن حسکه که لعنت خدا بر او باد! دروغ گفته است و این تو را کافی است که من اصلا او را در میان دوستانم نمی‌شناسم. او را چه می‌شود؛ خداوند او را لعنت کند! به خدا سوگند! خداوند محمد و پیامبران پیش از او را به جز به حنیفیت [پاکی/ شرایعی پاک]، نماز، زکات، روزه، حج و ولایت برنینگیخته و محمد صلی الله علیه و آله جز به خدای

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۱۱۱

یگانه که شریک ندارد، دعوت نکرده است و همچنین ما، اوصیا که از نسل او هستیم، بندگان خداییم و هیچ چیزی را شریک او نمی‌گیریم. اگر از او اطاعت کنیم، ما را مورد رحمت خویش قرار می‌دهد و اگر اطاعت نکنیم، ما را عذاب خواهد کرد. ما حجتی بر خدا نداریم بلکه حجت برای خداوند عز و جل بر ما و بر همهٔ خلقش ثابت است. من به خدا پناه می‌برم و بیزاری می‌جویم از کسی که چنین گوید و از این گفته دور و به خدا نزدیک می‌شوم. از آنان دوری کنید. خداوند آنان را لعنت کند! آنان را به تنگ راه مجبور سازید [/ بر آنان سخت بگیرید] و اگر در خلوت به کسی از آنان دست یافتید، سرش را با سنگ بشکنید.»

۱۹۴۱- ۴۷۱۹۰- (۷) عمار ساباطی گوید: «امیرالمؤمنین علیه السلام به مدائن آمدند. در ایوان کسری منزل کردند و دلف بن مجیر منجّم کسری- همراه حضرت بود. چون ظهر شد، حضرت به دلف فرمود: همراه من برخیز؛ تا آنجا که گوید: پس از آن، حضرت نگاهی به جمجمه پوسیده و متلاشی شده‌ای کرد و به بعضی از یارانش فرمود: این جمجمه را بگیر [و جمجمه پخش شده بود] و حضرت به ایوان آمد و در آنجا نشست و طشتی آورد و آبی در آن ریخت و به آن شخص فرمود: این جمجمه را در طشت بگذار.

پس از آن حضرت فرمود: ای جمجمه، تو را سوگند می‌دهم که به من بگویی که من کی‌ام و تو کیستی؟ جمجمه به زبان فصیح به سخن آمد و گفت: تو امیرالمؤمنین و سرور اوصیا هستی و من بندهٔ خدا و فرزند کنیز خدا، کسری انوشیروان هستم. پس از این جریان، کسانی که از اهل ساباط همراه حضرت بودند به میان اهالی خویش رفتند و آنان را از آنچه شده بود و آنچه از جمجمه شنیده بودند، باخبر کردند.

مردم مضطرب شدند و در وصف [و حقیقت و ماهیت] امیرالمؤمنین علیه السلام اختلاف پیدا کردند و نزد حضرت حاضر شدند. برخی از مردم مانند آنچه مسیحیان دربارهٔ مسیح و مثل آنچه عبدالله بن سبا و یارانش گفتند، اظهار داشتند. یاران حضرت به امام گفتند: اگر اینان را بر این عقیده رها سازی، مردم کافر شوند. چون امام این سخن را از آنان شنید، به آنان فرمود: دوست دارید که با آنان چه بکنم؟

مردم گفتند: آنان را همان گونه که عبدالله بن سبا و یارانش را سوزاندی، بسوزان. حضرت آنان را حاضر ساخت و فرمود: چه چیزی شما را بر آنچه گفتند، واداشت. گفتند: ما سخن جمجمهٔ پوسیده و خطابش را بر شما شنیدیم و این کار جز برای خداوند متعال جایز نیست و از این جهت بود که گفتیم،

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۱۱۳

آنچه گفتیم. حضرت علیه السلام فرمود: از سخن خویش برگردید و به سوی خدا توبه کنید. آنان گفتند: ما از گفتهٔ خویش بر نمی‌گردیم؛ هر کار که می‌خواهی با ما بکن. حضرت دستور داد تا آتش برای‌شان افروخته شود. پس از آن، حضرت آنان را سوزاند و چون سوختند، حضرت فرمود: آنان را بسایید [و آرد کنید] و به باد دهید. آنان را ساییدند و به باد دادند. روز سوم سوزاندن آنان که شد، مردم ساباط نزد حضرت آمدند و گفتند: الله! الله! در دین محمد صلی الله علیه و آله [و با این جمله، شگفتی خویش را ابراز کردند].

کسانی که شما آنان را با آتش سوزاندید به منزل‌های‌شان در بهترین حال برگشتند. حضرت فرمود: آیا نه این است که شما آنان را با آتش سوزاندید و نرم‌شان کردید و به باد دادید؟ گفتند: آری، چنین کردیم. حضرت فرمود: من آنان را سوزاندم و خداوند آنان را زنده کرد. پس از آن، ساباطیان با حیرت بازگشتند!»

۱۹۴۲- ۴۷۱۹۱- (۸) شاذان بن جبرئیل قمی در کتاب فضائل با سند خویش از ابوالاحوص روایتی نزدیک به روایت گذشته آورده و در پایان آن روایت آمده است: «امیرالمؤمنین علیه السلام این جریان را شنید و سینه‌اش تنگ شد. آنان را حاضر کرد و فرمود: ای جماعت، شیطان بر شما چیره شده است. من نیستم جز بندهٔ خدا که با امامت و ولایت و وصایت رسولش بر من نعمت نهاده؛ [پس] از کفر بازگردید. من بندهٔ خدا و پسر بندهٔ خدایم و محمد صلی الله علیه و آله بهتر از من است و او نیز بندهٔ خداست و ما همه جز بشری چون شما نیستیم. پس از آن، برخی از آنان از کفر دست کشیدند ولی بعضی همچنان بر کفر ماندند و بازنگشتند.

امیرالمؤمنین علیه السلام به آنان اصرار می‌کرد که باز گردند ولی بازنگشتند. حضرت آنان را به آتش سوزاند ولی دسته‌ای از آنان در شهرها پراکنده شدند و گفتند: اگر در علی علیه السلام خدایی نبود، ما را با آتش نمی‌سوزاند.»

۱۹۴۳- ۴۷۱۹۲- (۹) گروهی که دربارهٔ امیرالمؤمنین علیه السلام غلوّ کرده بودند و قبلا وصف‌شان کردیم و گفتیم که شیطان آنان را به لغزش واداشته بود، نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمدند و گفتند: «تو خدای ما، آفریدگار ما و روزی دهندهٔ مایی. از تو آغاز ما و به سوی تو بازگشت ماست. حضرت چهره‌اش تغییر کرد، عرقش جاری شد و چون شاخهٔ درخت خرما به سپاس تعظیم عظمت و جلال خدا و از روی ترس از خدا به خود لرزید؛ برآشفته و غضبناک از جا برخاست و اطرافیان خود را صدا کرد و به آنان دستور داد تا چاله‌ای بکَنند. چاله آماده شد. حضرت فرمود: امروز تو را از پیه و گوشت سیر می‌سازم. آن غالیان هنگامی که فهمیدند حضرت آنان را خواهد کشت گفتند: اگر تو ما را بکشی، خودت مجددا ما را زنده می‌کنی.

حضرت از آنان خواست تا توبه کنند ولی آنان بر عقیده‌ای که داشتند، اصرار ورزیدند. حضرت دستور داد تا آنان را گردن زنند و در آن چاله آتشی افروخته شود و حضرت در این باره فرمود:

من هر زمان کاری زشت و منکر ببینم آتشم را می‌افروزم و قنبر را می‌خوانم

و این از خبرهایی است که از حضرت علیه السلام شهرت یافته است.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۱۱۵

۱۹۴۴- ۴۷۱۹۳- (۱۰) مجاهد در محضر حضرت علی علیه السلام وارد شد و گفت: «شما دربارهٔ سخن قَدَریه چه می گویید؟ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: آیا کسی از آنان همراه توست یا در منزل از آنان کسی هست؟ مجاهد گفت: ای امیرالمؤمنین، با آنان چه کار دارید؟ حضرت فرمود: آنان را توبه می‌دهم؛ اگر پذیرفتند و توبه کردند [که هیچ]؛ وگرنه آنان را می کشم.»

۱۹۴۵- ۴۷۱۹۴- (۱۱) مجاهد (غلام عبدالله بن عباس) نزد امیرالمؤمنین علی علیه السلام آمد و گفت: «ای امیرالمؤمنین، شما دربارهٔ سخن قَدَریه چه می گویید؟ گروهی از مردم هم همراه مجاهد بودند. حضرت فرمود: آیا کسی از آنان همراه توست؟ مجاهد گفت: ای امیرالمؤمنین، چه می‌خواهی با آنان بکنی؟ حضرت فرمود: آنان را توبه می‌دهم؛ اگر توبه کردند [که هیچ]؛ وگرنه آنان را گردن می‌زنم.»

۱۹۴۶- ۴۷۱۹۵- (۱۲) امام باقر علیه السلام فرمود: «عبدالله بن سبا دعوی پیامبری داشت و می گفت که: امیرالمؤمنین همان خداست (خدا برتر از این است)! این خبر به امیرالمؤمنین علیه السلام رسید. حضرت او را خواست و از او پرسید و او به این گفته اعتراف کرد و گفت: آری، تو خدایی و در دلم افتاده است که تو خدا و من پیامبر هستم. امیرالمؤمنین علیه السلام به او گفت: وای بر تو! شیطان تو را مسخره کرده؛ از این گفته برگرد. مادرت به عزایت بنشیند! توبه کن، ولی او نپذیرفت. حضرت او را به زندان انداخت و سه روز او را توبه داد ولی او توبه نکرد. پس از آن، او را از زندان بیرون آورد و با آتش سوزاند و فرمود: شیطان عقل او را ربوده است و نزد او می‌آید و در قلبش چنین القا می کند.»

۱۹۴۷- ۴۷۱۹۶- (۱۳) هشام بن سالم گوید: «امام صادق علیه السلام در حالی که جریان عبدالله بن سبا و ادّعای او مبنی بر خدا بودن امیرالمؤمنین را برای یارانش بازگو می کرد، می‌فرمود: چون چنین ادّعایی را عبدالله بن سبا دربارهٔ امیرالمؤمنین علیه السلام کرد، حضرت او را توبه داد ولی او نپذیرفت. پس از آن، حضرت او را در آتش سوزاند.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۱۱۷

۱۹۴۸- ۴۷۱۹۷- (۱۴) بعضی از دانشمندان گفته‌اند که: «عبدالله بن سبا یهودی بود و اسلام آورد و از دوستان علی علیه السلام شد و او در زمانی که یهودی بود، دربارهٔ یوشع بن نون وصی حضرت موسی علیه السلام غلوّ می کرد. او نیز در دورهٔ مسلمانی‌اش پس از رحلت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در مورد امیرالمؤمنین علی علیه السلام همان گونه غلوّ کرد.»

۱۹۴۹- ۴۷۱۹۸- (۱۵) دربارهٔ مذمّت غالیان و اهل تفویض و نیز دربارهٔ کفر و ضلالت اینان و بیزاری جستن از اینان و دوستان‌شان و بیان این که چه چیزی باعث شد که آنان چنین اعتقاد فاسد و باطلی را پیدا کنند، روایاتی از امام رضا علیه السلام آمده است که برخی از آنها در این کتاب گذشت و نیز از پدران و فرزندان حضرت رضا علیه السلام در حقّ اینان و دربارهٔ امر به لعن این‌ها و بیزاری جستن از اینان و آشکار سازی و پرده‌دری از حال و اعتقاد زشت‌شان روایت شده است تا شیعیان ضعیف، گول گفتهٔ اینان را نخورند و مخالفان شیعه نیز نپندارند که شیعهٔ امامیه همه بر این عقیده‌اند.

ما از این عقیده و از کسانی که به آن معتقدند و بدان گرویده‌اند، به خداوند پناه می‌بریم. یکی از فرموده‌های حضرت رضا علیه السلام دربارهٔ علت به اشتباه افتادن اینان و گمراه شدن‌شان از مسیر دین استوار روایتی است که با سندی که قبلا یادآور شدیم، از

امام حسن عسکری علیه السلام داریم که: «حضرت رضا علیه السلام فرمود: این گروه گمراه و کافر جز از سوی جهل و نادانی‌شان به ارزش خویش، مورد هجوم قرار نگرفتند؛ تا آنجا که نسبت به خویش به شدت شگفت‌زده شدند و هر چه را از خودشان سر می‌زد، بسیار بزرگ می‌دانستند! در نتیجه تنها به نظرهای فاسد خویش بسنده کردند و به عقول خویش که آن را در راه‌های غیر واجب می‌بردند، اکتفا کردند؛ تا جایی که ارزش و قدر خدا را کم کردند و کار او را کوچک گرفتند و شان و منزلت او را سبک دانستند؛ زیرا ندانستند او خودش قادر و خودش غنی است. هم او که قدرتش از دیگری عاریه گرفته نشده و غنایش از جای دیگری به دست نیامده است. هم او که هر که را بخواهد، فقیر و هر که را بخواهد غنی، و هر که را بخواهد- پس از قدرت- عاجز و هر که را بخواهد- پس از غنا- فقیر می‌کند. اینان به بنده‌ای نگریستند که خداوند قدرتی ویژهٔ او عطا کرده تا برتری او نزد خدا روشن شود و کرامتی به او داده تا بدان حجت، این بنده را بر خلقش ثابت سازد و تا آنچه به او داده به عنوان پاداشی بر طاعت پذیری این بنده و انگیزه‌ای بر پیروی از او و علتی باشد تا بندگان خدا که سرسخت هستند به او ایمان آورند و نصب او را به عنوان حجت و راهنما بپذیرند.

این مردم مانند کسانی هستند که در طلب پادشاهی از پادشاهان دنیایند. به دنبال بخشش او و در امید چیزی هستند که از او به آنها برسد و می‌خواهند که در سایهٔ او جای گیرند و با خیر او زندگی کنند و با دهش‌های بزرگ او به سوی اهل خویش بازگردند؛ تا آنان را در طلب دنیا یاری دهد و از انجام کارهای پست و پیگیری‌های بی‌ارزش نجات دهد و در حالی که از راه پادشاه جویا می‌شوند تا در انتظار او بنشینند و تمایل قلبی خویش را به سوی او معطوف داشته و دل‌های‌شان وابستهٔ دیدار او شده، ناگاه به آنان گفته می‌شود که، به زودی پادشاه در میان لشکریان، موکب‌ها، سواره‌ها و پیاده‌ها پیدا می‌شود. چون او را دیدید، آن گونه که حقّ اوست او را تعظیم کنید و به پادشاهی‌اش آن‌گونه که واجب است، اعتراف کنید و مبادا که دیگری را به نام او بنامید یا غیر او را چون او تعظیم کنید؛ که در این صورت، حقّ پادشاه را کم گذاشته و او

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۱۱۹

را کم گرفته‌اید و در برابر این کردارتان مستحقّ کیفر بزرگ اویید. آنها هم بگویند که ما نهایت تلاش و قدرت خویش را به کار می‌گیریم و از این سخن چیزی نگذرد که بعضی از بندگان آن پادشاه همراه با لشکر سواره‌ای که همان پادشاه این لشکر را همراه او ساخته و همراه با لشکر پیاده‌ای که آن پادشاه آنها را در میان آن لشکر قرار داده و اموالی که آنها را او به آن بنده بخشیده، آشکار شود. مردم در حالی که در انتظار پادشاه هستند به آن بنده نگاهی می‌کنند و آنچه از نعمت‌های پادشاه را که در این بنده می‌بینند، زیاد می‌شمرند و به خاطر چیزهایی که در او می‌بینند، او را برتر از آن می‌دانند که پادشاه به او انعام کرده باشد؛ لذا به او متوجه می‌شوند و به او چون پادشاه سلام می‌دهند و نام پادشاه را بر او می‌نهند و نمی‌پذیرند که برتر از او پادشاهی است و او را مالکی باشد.

آن بنده‌ای که پادشاه بر او این نعمت‌ها را فرو ریخته و دیگر لشکریانش، همهٔ مردم را از این کار باز می‌دارند و نهی می‌کنند و از این نامی که مردم بر او نهاده‌اند، بیزاری می‌جویند و به مردم بازگو می‌کنند که پادشاه همان کسی است که این نعمت‌ها را بر این بنده داده و او را به این نعمت‌ها اختصاص داده است و این که آنچه شما می‌گویید، موجب ناخشنودی پادشاه و عذاب اوست و در نتیجه همهٔ امیدهایی که به او داشتید، از دست‌تان خواهد رفت. ولی این گروه منتظر [که هم اکنون به اشتباه به این بندهٔ پادشاه دل داده‌اند]، آن بنده و لشکریانش را تکذیب می‌کنند و سخن‌شان را نمی‌پذیرند و پیوسته چنین می‌کنند تا آن که پادشاه وقتی که می‌بیند اینان بنده‌اش را با او برابر گرفته و در پادشاهی‌اش او را کم گرفته و آنچه شایستهٔ تعظیم او بوده کم کرده‌اند، همهٔ آنها را به زندانش می‌برد و کسی را می‌گمارد که آنان را به شکلی بد شکنجه کند.

مانند این گروه و مثالی که زدیم، گروهی هستند که چون می‌بینند که امیرالمؤمنین علیه السلام بنده‌ای است که خداوند او را بزرگ

داشته تا برتری او را آشکار سازد و حجت او را بپا دارد، خدای خویش را در نزد خویش کوچک‌تر از آن می‌بینند که علی را بندهٔ خویش قرار داده باشد و علی را برتر از آن می‌دانند که خداوند پروردگار او باشد؛ لذا علی را به نام دیگری غیر از نام خودش می‌خوانند و امیرالمؤمنین علیه السلام و پیروانش یعنی کسانی که بر آیین او و شیعهٔ او هستند، آنان را از این کار باز می‌دارند و به آنان می گویند: این گروه، علی و فرزندانش، بندگان بزرگوارند؛ آفریده‌هایی هستند که از سوی خداوند تدبیر می‌شوند؛ و بر چیزی جز آنچه خداوند عالمیان آنان را برای آن قدرت داده باشد، قدرت ندارند و چیزی را جز آنچه او به آنها داده، مالک نیستند؛ و نه مرگ و نه زندگی و نه زنده شدن و تنگ کردن و نه گشاد کردن و نه حرکت و نه سکون را مالک نیستند؛ مگر آن که خداوند توانایی‌شان دهد و قدرت‌شان بخشد و خدای‌شان و آفریدگارشان برتر از آن است که صفات آفریده‌ها و بالاتر از آن است که وصف متناهیان را دارا باشد و کسی که اینان یا یکی از آنان را خدایانی غیر از خدا بگیرد، او از کافران و از راه مستقیم گم شده است. ولی آن گروه، جز از سرکشی، امتناع ورزند و در طغیان خویش کورکورانه ادامه دهند و در نتیجه آرمان‌های‌شان از بین برود و به مقصود خویش نرسند و در عذاب همچنان بمانند.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب صدم از ابواب معاشرت، روایاتی که بر این مفاد دلالت دارد.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۱۲۱

باب ۱۰ حکم کسی که به پیامبر صلی الله علیه و آله دشنام دهد یا ادعّای پیامبری کند

اشاره

۱۹۵۰ – ۴۷۱۹۹- (۱) از امام صادق علیه السلام دربارهٔ کسی که رسول خدا صلی الله علیه و آله را دشنام می‌دهد، سؤال شد. حضرت فرمود:

«نزدیک‌ترین فرد به او، او را می‌کشد و پس از آن، نزدیک‌ترین فرد پیش از آن که او را نزد امام ببرند.»

۱۹۵۱- ۴۷۲۰۰- (۲) ابن ابی یعفور گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: بزیع می گوید که او پیامبر است. حضرت فرمود:

اگر از او شنیدی که چنین می گوید، او را بکش. ابن ابی یعفور گوید: بارها به کمینش نشستم ولی کشتنش برایم ممکن نشد.»

۱۹۵۲ – ۴۷۲۰۱- (۳) امام باقر علیه السلام فرمود: «چون زمان ارتحال پیامبر صلی الله علیه و آله فرا رسید، جبرئیل فرود آمد و گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! آیا می‌خواهی به دنیا بازگردی؟ حضرت فرمود: نه، من پیام‌های پروردگارم را [به مردم] ابلاغ کرده‌ام. مجددا جبرئیل این سؤال را از حضرت کرد، حضرت فرمود: نه، بلکه [رسیدن به] همراه برتر [خدا] را طالبم. پس از آن، پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی که مسلمانان در پیرامون او گردآمده بودند، فرمود:

ای مردم، پیامبری پس از من نیست و سنتی پس از سنت من نیست و هر کس که بعد از این ادّعا کند، دعوی او و بدعتش در آتش است. او را بکشید و هر کس که از او پیروی کند، در آتش است. ای مردم، قصاص را زنده دارید و حقّ را برای صاحبش زنده بدارید و پراکنده نشوید. اسلام آورید و تسلیم باشید تا سلامت بمانید. خداوند چنین مقرر داشته که من و رسولانم پیروز می‌شویم؛ چرا که خداوند قوی و شکست ناپذیر است.

«۱»» ۱۹۵۳- ۴۷۲۰۲- (۴) حضرت ابوالحسن الرضا علیه السلام فرمود: «تنها به این دلیل پیامبران اولوالعزم، اولوالعزم نامیده شدند که صاحبان شرایع و واجبات بودند؛ و آن چنان است که هر پیامبری پس از نوح علیه السلام بر شریعت و روش نوح و پیرو کتاب او بود تا زمان ابراهیم خلیل علیه السلام؛ و هر پیامبری که در دورهٔ ابراهیم و پس از وی بود، باز بر شریعت ابراهیم و راه روش او و پیرو کتاب او بود تا زمان موسی علیه السلام؛ و هر پیامبری که در زمان موسی و پس از او بود، او نیز بر شریعت موسی و راه و روش او و پیرو کتاب او بود تا زمان عیسی علیه السلام؛ و هر پیامبری که در دورهٔ عیسی علیه السلام و پس از او بود، او نیز بر راه و روش عیسی و شریعت او و پیرو کتاب او تا زمان پیامبر ما حضرت محمد صلی الله علیه و آله بود. این پنج پیامبر، اولوالعزم هستند. اینان برترین پیامبران و رسولان هستند و شریعت حضرت محمد صلی الله علیه و آله تا روز قیامت نسخ نمی‌شود و

(۱). مجادله، ۵۸/ ۲۱.

پیامبری پس از او تا روز قیامت نیست؛ بنابراین هر کس که پس از پیامبر صلی الله علیه و آله ادّعای پیامبری کند یا بعد از قرآن، کتابی را بیاورد، خونش برای هر کس که از او این را بشنود، مباح است.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب بیست و سه از ابواب حدّ قذف، روایتی که بر این مفاد دلالت دارد.

و در روایت دوم از باب دوم از ابواب حدّ محارب و مرتد، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «هر مسلمانی که در میان مسلمانان از اسلام برگردد و پیامبری حضرت محمد صلی الله علیه و آله را انکار و او را تکذیب کند، خونش برای هر کس که این را از او بشنود، مباح است.»

باب- ۱۱ حکم کسی که برای بت، نماز گزارد

اشاره

۱۹۵۴- ۴۷۲۰۳- (۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «دو نفر از مسلمانان در کوفه بودند. مردی نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و شهادت داد که دیده است آن دو برای بت نماز می‌خوانند. امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمود: وای بر تو، شاید این از آن چیزهایی است که بر تو مشتبه شده است! لذا حضرت فردی را فرستاد، او هم دید که آن دو برای بت نماز می‌گزارند. آن دو نفر را آورد. حضرت به آن دو گفت: برگردید [/ توبه کنید]. آن دو نپذیرفتند. زمین را برای آنان کَند و آتشی در آن افروخت و آن دو را در آن افکند.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت سی و سه از باب هفت از ابواب حدّ محارب و مرتد، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «بنده، مشرک نمی‌شود تا آن

که برای غیر خدا نماز گزارد.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۱۲۵

باب ۱۲ حکم جادوگر

اشاره

۱۹۵۵- ۴۷۲۰۴- (۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «ساحر، با شمشیر، یک ضربه بر فرق سرش زده می‌شود.»

۱۹۵۶- ۴۷۲۰۵- (۲) و در کتاب شرح الاخبار به هنگام شمارش شهدای جنگ صفّین گوید: «و جندب الخیر در صفّین کشته شد و او همان است که رسول خدا صلی الله علیه و آله یک شب در حالی که یارانش را حرکت می‌داد، به نام او رجز می‌خواند و می‌فرمود: جندب! چه جندبی! چون صبح شد، یاران گفتند: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! از شما شنیدیم که از جندب یاد می‌کردید. حضرت فرمود: آری، مردی از امت من که به او جندب می‌گویند، ضربه‌ای می‌زند که بین حقّ و باطل را از هم جدا می‌سازد و خداوند او را در روز قیامت به عنوان یک امت بر می‌انگیزد. جندب در جلوی ولید بن عقبه که کارگزار عثمان در کوفه بود، ساحری را دید. او را کشت. ولید به او گفت: چرا او را کشتی؟ جندب گفت: من بیّنه برایت می‌آورم که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس ساحری را ببیند، او را با شمشیر بزند. ولید دستور داد او را به زندان برند ولی زندانبان مرد مسلمانی بود به نام دینار. او جندب را آزاد ساخت. این خبر به ولید رسید. دستور داد تا دینار را با تازیانه‌ها بزنند. او را زدند تا مُرد.»

۱۹۵۷- ۴۷۲۰۶- (۳) علی علیه السلام فرمود: «ابن اعصم، پیامبر را سحر کرد، حضرت او را کشت.»

۱۹۵۸- ۴۷۲۰۷- (۴) امیرالمؤمنین علی علیه السلام پیوسته می‌فرمود: «هر کس از سحر چیزی بیاموزد، دیگر از خدا جدا می‌شود و حدّ او کشته شدن است؛ مگر این که توبه کند و باز پیوسته حضرت می‌فرمود: حدود در سرزمین دشمن اجرا نمی‌شود؛ مبادا که غرور او را وادار سازد تا به سرزمین دشمن پناهنده شود.»

۱۹۵۹- ۴۷۲۰۸- (۵) روایت شده است که توبهٔ ساحر این است که بگشاید و نبندد [سحرهای دیگران را بگشاید و خود هرگز سحر نکند].

ارجاعات

گذشت:

در روایت ششم از باب بیست و هشتم از ابواب «مایکتسب به»، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «حدّ ساحر این است که کشته شود؛ مگر این که توبه کند.» و در روایت هفتم، فرمودهٔ رسول خدا صلی الله علیه و آله که:

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۱۲۷

«مسلمان ساحر، کشته می‌شود و کافر ساحر، کشته نمی‌شود. سؤال شد که: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! چرا کافر ساحر کشته نمی‌شود؟ حضرت فرمود: چون کفر بزرگ‌تر از سحر است و سحر و شرک همراه هم‌اند.»

و در روایت هشتم، مشابه این روایت و افزوده دارد که: «علی علیه السلام فرمود: اگردو مرد عادل بر مردی از مسلمانان شهادت دهند که او سحر کرده است، کشته می‌شود؛ چرا که کفر ورزیده و سحر، کفر است ...» و دیگر روایات همین باب را ملاحظه کن؛ چرا که در آن روایات، روایتی است که دلالت می‌کند بر این که ساحر، کافر و اهل آتش است و در روایات باب سی و نه از ابواب

شهادات، روایتی که بر بخش پایانی عنوان باب دلالت دارد.

باب ۱۳ حکم کسی که به نام خدا تکدّی کند

اشاره

۱۹۶۰- ۴۷۲۰۹- (۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «مردی خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! من از مردی به خاطر روی خدا چیزی خواستم، او مرا پنج تازیانه زد. پیامبر صلی الله علیه و آله نیز او را پنج تازیانه دیگر زد و فرمود:
به روی پست خودت درخواست کن [از خودت مایه مگذار].»

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب سی‌ام از ابواب ایمان، این گفته که: «مردی همسرش به او گفت: از تو می‌خواهم به خاطر روی خدا که مرا طلاق دهی. حضرت فرمود: او را با زدن به درد می‌آورد یا آن که او را عفو می‌کند.»

باب ۱۴ حکم کسانی که زندانی یا حبس ابد می‌شوند

اشاره

۱۹۶۱- ۴۷۲۱۰- (۱) امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «کسی که از پرداخت حقّ دیگران امتناع کند- در حالی که مالدار باشد- و آنچه پرداخت آن بر او واجب است در نزدش باشد ولی از پرداخت آن ابا کند و طرف شاکی او نیز جز این که حقّش به او داده شود چیزی را نمی‌پذیرد، در این صورت او را می‌زنند تا حقّ را پرداخت کند و اگر آنچه برعهدهٔ اوست، نزدش حاضر نیست- مگر در متاعی که دارد- در این صورت کفیلی برای او می‌دهد یا آن که اگر کفیل نیافت به مقداری که متاعش را بفروشد و بدهی‌اش را پرداخت کند، به زندان می‌رود.»
منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۱۲۹
۱۹۶۲- ۴۷۲۱۱- (۲) امام باقر علیه السلام فرمود: «پیوسته امیرالمؤمنین علیه السلام در زندان جز سه نفر را بازداشت نمی‌کرد: غاصب، کسی که مال یتیمی را به ستم خورده است و کسی که او را بر امانتی امین دانسته‌اند و او امانت را از بین برده است و اگر حضرت برای این شخص چیزی می‌یافت- چه در شهر دیگری و چه در همان شهر- آن را می‌فروخت.»
۱۹۶۳- ۴۷۲۱۲- (۳) امیرالمؤمنین علی علیه السلام پیوسته زندانی کردن را جز در سه نفر نمی‌دید: مردی که مال یتیم را خورده یا آن را غصب کرده یا مردی که او را بر امانتی امین دانسته‌اند و او آن امانت را از بین برده است.
۱۹۶۴- ۴۷۲۱۳- (۴) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «بر امام واجب است که عالمان فاسق، پزشکان جاهل و کرایه کنندگان ندار را به زندان اندازد و امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرمود: اگر امام کسی را پس از اجرای حدّ به زندان اندازد، ستم است.»
۱۹۶۵- ۴۷۲۱۴- (۵) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «زندانی کردن کسی توسط امام پس از اجرای حدّ، ستم است.»

۱۹۶۶ – ۴۷۲۱۵- (۶) امیرالمؤمنین علیه السلام بر خیانت ابن هرمه واقف شد. ابن هرمه مسؤول بازار اهواز بود. حضرت به رفاعه مرقوم فرمود: «چون نامه‌ام را خواندی، ابن هرمه را از مسؤولیتش برکنار کن و او را در برابر مردم سرپا نگاه دار و زندانی‌اش کن و بر سر او جار بزن و به همهٔ مردمی که کارگزار آنان هستی، بنویس و نظر من را دربارهٔ ابن هرمه به آنان ابلاغ کن و دربارهٔ ابن هرمه غفلتی و تفریطی تو را نگیرد؛ که نزد خدا هلاک خواهی شد و من تو را به بدترین شکل از کار بر کنار می‌سازم و تو را از این کار در پناه خداوند قرار می‌دهم و چون روز جمعه شود، او را از زندان بیرون آر و سی و پنج تازیانه بر او بزن و او را در بازارها بگردان و هر کس که علیه وی شاهدی آورد، او را با شاهدش سوگند ده و از درآمد ابن هرمه آنچه علیه او شهادت داده است، پرداخت کن و دستور ده که با خواری و زشتی و سرزنش او را به زندانش بیندازند و دو پایش را با بندی ببند و به هنگام نماز بیرونش بیاور و بین او و کسی که برای او غذا، نوشیدنی، لباس و فرش می‌آورد، مانع مشو و مگذار که کسی بر او وارد شود که خصومت و جدل را به او بیاموزد و امید خلاصی را به او تلقین کند و اگر نزد تو ثابت شد که کسی به او چیزی را تلقین کرده که به وسیلهٔ آن به مسلمانی آسیب رساند، او را با درّه [شلاق] بزن و تا توبه کند، زندانی ساز و دستور ده که زندانیان را در شب به صحن زندان برای تفرج بیرون بیاورند جز ابن هرمه؛ مگراین که بترسی که بمیرد؛ که در این صورت، او را با زندانیان به صحن زندان بیاور و اگر دیدی که تاب و توانی دارد، پس از سی روز، سی و پنج تازیانه بعد از سی و پنج تازیانه اولی بزن و برایم بنویس هر کاری را در بازار می‌کنی و کسی را که پس از این خائن، برای بازار بر می‌گزینی و رزقی [حقوق و مستمری] که به این خائن داده می‌شده، از او قطع کن.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۱۳۱

۱۹۶۷ – ۴۷۲۱۶- (۷) ابراهیم بن محمد ثقفی در کتاب غارات در کنار جریان مصقلهٔ بن هبیره- کارگزار حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در شهر اردشیر و هزینه کردن وی خراج را در خرید اسیران مسیحی بنی ناجیه و آزادسازی آنان- گوید: «ابن ابی السیف از ابی الصلت از ذهل بن حارث برایم روایت کرد که: ذهل بن حارث گوید: مصقله مرا به جایگاه خویش طلب کرد. شامش را آورد و از آن به ما خوراند. پس از آن گفت: به خدا سوگند! که امیرالمؤمنین دربارهٔ این مال از من می‌پرسد و من در برابر حضرت توانی ندارم. تا آنجا که گوید: مصقله پس از این سخن، یک شب درنگ نکرد که به معاویه پیوست. این خبر به امیرالمؤمنین علیه السلام رسید. حضرت فرمود: مصقله را چه می‌شود؟ خداوند او را غمگین سازد! کاری چون کار سروران ولی فراری چون فرار بردگان و خیانتی چون خیانت بدکاران کرد. آگاه! که اگر او می‌ماند و نمی‌توانست [پرداخت کند] ما بیش از زندان، کاری با او نمی‌کردیم و پس از آن اگر چیزی برای او می‌یافتیم، آن را می‌گرفتیم و اگر به مالی از او دست پیدا نمی‌کردیم، او را رها می‌ساختیم.

سپس امام به سوی خانهٔ مصقله رفت و آن را ویران ساخت.»

۱۹۶۸ – ۴۷۲۱۷- (۸) امام صادق علیه السلام فرمود: «سه نفر در زندان برای همیشه می‌مانند: کسی که دیگری را می‌گیرد تا او را بکشند، زنی که از اسلام بر می‌گردد و سارقی که پس از قطع دست و پا، باز سرقت کند.»

۱۹۶۹ – ۴۷۲۱۸- (۹) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «هر کس که برای همیشه به زندان بیفتد، رزق او از بیت المال داده می‌شود و سه نفر برای همیشه در زندان می‌افتند: آن کس که دیگری را بر مرگ می‌گیرد، زنی که مرتد می‌شود؛ مگر این که توبه کند و سارق پس از قطع دست و پا.» منظور حضرت آن است که اگر پس از قطع دست و پا در مرحلهٔ سوم سرقت کرد.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۱۳۳

۱۹۷۰ – ۴۷۲۱۹- (۱۰) عبید بن زراره گوید: «از امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا امیرالمؤمنین علی علیه السلام کسی را که حدّ بر او واجب شده است، زندان می‌انداخت؟ حضرت فرمود: نه، مگر سارق را؛ چرا که او را در مرحلهٔ سوم پس از آن که دست و پایش را قطع کرده، زندانی می‌کرد.»

ارجاعات

گذشت:

در بـاب هفتم از ابواب نمـاز جمعه، روایتی که دلالـت داشت امـام در قرض و تهمت و گناه، زنـدانی می‌کرد و در روایت چهارم از باب اول از ابواب حجر، این گفته که: «امیرالمؤمنین علی علیه السـلام در مورد بـدهی فرمان داد که بـدهکار زندانی شود.» و نیز این گفته که: «امیرالمـؤمنین علیه السـلام دربـارهٔ مردی که از پرداخت بـدهی به طلبکارهـایش سـرپیچی می‌کنـد، فرمـان داد که زنـدانی شود.» و در روایات باب پنجم، روایتی که بر این دلالت دارد که بـدهکار در مورد بدهی‌اش به زندان می‌افتد و در مورد نفقه ندادن به زن، در صورتی که شوهر توانگر باشـد و همسر به زنـدان می‌افتـد، در صورتی که شوهر زنـدانی شـده، زندانی شدن زن را طلب کنـد و در روایات باب سوم از ابواب ضـمان، روایتی که دلالت می‌کنـد بر این که کفیل زندانی می‌شود تا آن زمان که آن کس را که کفیـل او شـده، تحویل دهـد یا بـدهی او را پرداخت کنـد و در روایت بیسـتم از باب چهل و چهار از ابواب قضاء، این گفته که: «عمر گفت این پسـر را بگیریـد و او را به زنـدان ببریـد تا دربارهٔ شاهـدان بپرسم. پس اگر شـهود تعدیل شدند، بر این پسـر حدّ افترا زننده را بزنیم.» و در روایت پنجم از باب هشـتم از ابواب شـهادات، فرمودهٔ امام معصوم علیه السـلام که: «اگر شاهد به باطل، بازاری باشد، او را به بازارش فرسـتند و در بازار بگردانند. سپس او را چند روز زندانی کنند. پس از آن آزادش سازند.» و در روایت هشتم از بـاب پانزدهم از ابواب حـدّ زنا، این گفته که: «مردی با خواهرش آمیزش کرده است. حضـرت فرمود: یک ضـربه با شمشـیر بر او زده می‌شود. گفتم: او از این ضربه جان سالم به در می‌برد. حضرت فرمود: برای ابد زندانی می‌شود تا بمیرد.» و در روایت نهم مانند همین روایت و در روایت یکم از باب سـی و چهار، این گفته که: «مادرم دست کسـی که او را لمس کنـد، کنار نمی‌زنـد [یعنی زنا می‌دهد]. حضرت فرمود: او را زندانی کن. او گفت: این کار را کرده‌ام.
حضرت فرمود: مگذار کسی نزد او بیاید. گفت: چنین نیز کرده‌ام. حضرت فرمود: پایش را ببند.»
منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۱۳۵
و در روایت دوم از بـاب پنجم از ابواب حـدّ سـرقت، فرمودهٔ امـام معصوم علیه السـلام که: «اگر مجـددا انجـام داد، به زنـدان سـپرده می‌شود.» و در روایت یازدهم این گفته که: «سـپس برای بار سوم سرقت کرد. حضرت فرمود: پیوسته امیرالمؤمنین علیه السلام چنین کسـی را برای همیشه زندانی می‌کرد.» و در روایت سیزدهم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «اگر برای بار دیگر سرقت کرد، او را به زنـدان می‌انـداخت.» و فرمـودهٔ امـام معصـوم علیه السـلام که: «ولی من او را زنـدانی می‌کنم تـا در زنـدان بمیرد.» و در روایت چهارده، فرمودهٔ امام معصوم علیه السـلام که: «اگر برای بار سوم سـرقت می‌کرد، او را برای همیشه در زندان می‌افکند.» و در روایت پـانزده، این گفته که: «روایت شـده اگر در زنـدان هم سـرقت کنـد، کشـته می‌شود.» و در روایت شـانزده، فرمودهٔ امـام معصوم علیه السلام که: «اگر برای بار سوم سرقت می‌کرد، او را برای همیشه زندانی می‌کرد.»
و در بسـیاری از روایات این باب، روایتی که دلالت بر این دارد که سارق اگر بار سوم سـرقت کرد، در زنـدان برای همیشه زنـدانی می‌شود و در روایات باب دهم، روایتی که بر این دلالت دارد که قاپ‌زن، قطع دست ندارد و زدن و زندان کردن دارد و در روایات باب پنجم از ابواب حدّ محارب و مرتد، روایتی که بر این دلالت دارد که: «زن مرتد، زندانی می‌شود.»

می‌آید:

در روایت یکم از باب بیست و هشتم از ابواب قتل و قصاص، این گفته که: «مردی به مرد آزادی دستور داد که مردی را بکشد و او کشت. حضـرت فرمود: در برابر این کشـتن، آن کس که مباشرت در قتل داشته، کشته می‌شود و کسی که امر به کشتن مقتول داده،

برای همیشه در زنـدان زنـدانی می‌شـود تـا بمیرد.» و در روایت شـشم، فرمـودهٔ امـام معصوم علیه السـلام که: «بنـده به زنـدان سـپرده می‌شود تا بمیرد.»
و در روایت هفتم، این گفته که: «روایت شده است که: مولا کشته و برده به زندان سپرده می‌شود.»
و در روایت یکم از بـاب بیست و نهم، این گفته که: «دربارهٔ دو نفر که یکی نگه داشـته ودیگری کشـته است، فرمود: قاتل کشـته و دیگری به زنـدان انـداخته می‌شود تـا از انـدوه بمیرد.» و در دیگر روایـات این باب نیز چیزی نزدیک به این و در باب دهم از ابواب دعوی قتـل، روایتی که منـاسب این بـاب است و در روایت یکم از باب چهارم از ابواب اعضا، این گفته که: «چه بایـد کرد با مردی که به زنی حمله ور شده و سـرش را تراشیده است؟ حضرت فرمود: دردآور زده می‌شود و در زندان مسلمانان زندانی می‌شود تا آن که موی زن برویـد.» و در روایت دوم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السـلام که: «و اگر زنی باشد که مردی سـرش را تراشـیده است، آن مرد زندانی می‌شود تا مو بروید و در بین این مدت، او را از زندان بیرون می‌آورند و می‌زنند و دوباره به زندان بر می گردد.»
منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۱۳۷

باب – ۱۵ حکم کسی که حرم الهی یا نبوی را نجس کند

اشاره

۱۹۷۱- ۴۷۲۲۰- (۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «هر کس در کعبه حَدَثی کند [/ تغوّط کند]، کشته می‌شود.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت شـشم از بـاب سـی و سـوم از ابـواب مساجـد، این گفته که: «امیرالمـؤمنین علیه السـلام فردی را دیـد که در مسجد قصـه می‌گویـد. او را بـا شـلاق زد و از مسـجد دورش کرد.» و در روایـات بـاب یـازدهم از ابواب آغاز مشاعر حـج و باب بیست و هفتم، روایتی که بر پاره‌ای از مقصود دلالت دارد و در روایت سـی و شـشم از باب هفتم از ابواب حدّ محارب و مرتد، فرمودهٔ امام معصوم علیه السـلام که: «او به منزلـهٔ کسـی است که داخـل حرم و سـپس داخل کعبه شـده و در کعبه حَـدَثی کرده است. از کعبه و از حرم بیرون کشیده می‌شود و گردن او را می‌زنند و به جهنم می‌رود.»

باب ۱۶ حکم کسی که گوشت خوک یا مردار یا خون یا ربا می‌خورد و ربا را حلال می‌شمارد

اشاره

۱۹۷۲- ۴۷۲۲۱- (۱) امام صادق علیه السـلام فرمود: «مردی مسیحی را که مسلمان شده بود به همراه خوکی که آن را بریان کرده و در شاخه‌های ریحان جا داده بود، نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. حضرت فرمود: چه چیزی تو را به این کار واداشت؟ آن مرد گفت: من مریض شده بودم، اشتهای به گوشت پیدا کردم. حضرت فرمود:
چرا سـراغ گـوشت بز نرفتی که جـای گـوشت خـوک را می‌گیرد؟ سـپس فرمود: اگر گوشت خوك را خورده بودی، حدّ را بر تو جاری می‌کردم ولی هم اکنون تو را می‌زنم؛ دیگر تکرار مکن. پس از آن، حضرت او را زد تا آن که به خود ادرار کرد.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۱۳۹

۱۹۷۳- ۴۷۲۲۲- (۲) امام صادق علیه السلام فرمود: «کسی که مردار، خون و گوشت خوک می‌خورد، باید ادب شود. اگر مجددا خورد، باز ادب می‌شود. گفتم: اگر مجددا خورد، حضرت فرمود: ادب می‌شود ولی حدّ بر او نیست.»

۱۹۷۴ – ۴۷۲۲۳- (۳) ابوبصیر گوید: «گفتم: ربا خوار پس از بیّنه [حکمش چیست]؟ حضرت فرمود: ادب می‌شود؛ اگر مجددا خورد، ادب می‌شود و اگر مجددا خورد، کشته می‌شود.»

۱۹۷۵- ۴۷۲۲۴- (۴) رباخواری را نزد امیرالمؤمنین علی علیه السلام آوردند. حضرت او را توبه داد. او توبه کرد. سپس او را آزاد ساخت. سپس حضرت فرمود: «رباخوار از رباخواری توبه داده می‌شود؛ آن گونه که از شرک توبه می‌دهند.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت سیزده از باب یک از ابواب ربا، فرمودهٔ رسول خدا صلی الله علیه و آله که: «هر کس که ربا بگیرد، کشته شدن بر او واجب می‌شود و هر کس که بیشتر از آنچه داده بگیرد، کشته شدن بر او ثابت است.» و در روایت چهل و نه، این گفته که: «گزارش مردی که رباخواری می‌کند و نامش را آغوز می‌گذارد، به امام صادق علیه السلام رسید. حضرت فرمود: اگر خداوند مرا بر او مسلط سازد، گردنش را می‌زنم.» و در باب هفده، روایتی مناسب این باب و بنگر به باب هشتم از ابواب احکام عمومی حدود؛ چرا که در آن مناسب با مقام هست.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۱۴۱

باب– ۱۷ حکم ادب کردن بچه و متعلّم

اشاره

کیفر بدی، مجازاتی است همانند آن و هر کس عفو و اصلاح کند، پاداش او با خداست؛ خداوند ظالمان را دوست ندارد. و کسی که بعد از مظلوم شدن یاری طلبد، ایرادی بر او نیست.

«۱» ۱۹۷۶ – ۴۷۲۲۵- (۱) حمّاد بن عثمان گوید: «به امام صادق علیه السلام دربارهٔ ادب بچه و برده گفتم. حضرت فرمود: پنج یا شش [ضربه] و نرمی کن.»

۱۹۷۷ – ۴۷۲۲۶- (۲) امام صادق علیه السلام فرماید: «بچه‌های مکتب‌خانه لوح‌های نوشتهٔ خود را جلوی امیرالمؤمنین علیه السلام گذاشتند تا یکی از آنان را اختیار کند. حضرت فرمود: آگاه! که این انتخاب داوری است و ستم در آن به مانند ستم در داوری است! به معلم‌تان برسانید که اگر بیش از سه ضربه برای ادب‌تان بزند، از او قصاص می‌شود.»

۱۹۷۸- ۴۷۲۲۷- (۳) روایت شده که دو بچه که در دست‌شان دو لوح بود به امیرالمؤمنین علیه السلام نزدیک شدند و گفتند: «ای امیرالمؤمنین! یکی از ما دو نفر را انتخاب کن. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ستم در این مورد به سان ستم در داوری و حکم است. شما دو نفر به معلم خود از سوی من بگویید که اگر شما دو نفر را بیش از سه ضربه بزند، او باید در روز قیامت قصاص شود.»

۱۹۷۹ – ۴۷۲۲۸- (۴) امیرالمؤمنین علی علیه السلام در روایتی فرمود: «و اما رخصت و جوازی که صاحبش نسبت به آن مختار است،

این است که خداوند متعال رخصت داده است که بنده بر ظلمی که می کند، کیفر ببیند.

خداوند متعال فرموده است: کیفر بدی، مجازاتی است همانند آن و هر کس عفو و اصلاح کند، پاداش او با خداست. «۲» و این موردی است که بنده در آن مختار است؛ اگر بخواهد، عفو می کند و اگر بخواهد، کیفر می کند. «۳»»

۱۹۸۰ – ۴۷۲۲۹- (۵) زرارهٔ بن اعین گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: خداوند شما را حفظ کند! نظرتان دربارهٔ زدن برده چیست؟ حضرت فرمود: آنچه به دست او اتفاق می‌افتد، چیزی بر او نیست ولی آنچه در آن سرپیچی از تو می کند [تنبیهش] اشکالی ندارد. پرسیدم: او را چه اندازه بزنم؟ حضرت فرمود: سه تا، چهارتا، پنج تا.»

---

(۱)- شوری، ۴۲/ ۴۰ و ۴۱

(۲). شوری، ۴۲/ ۴۰.

(۳). به نظر می‌رسد که این روایت مربوط به کیفر برده نمی‌شود و در نتیجه مربوط به این باب نیست بلکه این روایت می گوید اگر به کسی ظلم شد می‌تواند کیفر و می‌تواند عفو کند؛ بنابراین جمله رخصّ ان یعاقب العبد علی ظلمه، معنایش چنین است: خداوند رخصت داده است که بنده بر ظلمی که به او می‌شود، کیفر کند.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۱۴۳

۱۹۸۱ – ۴۷۲۳۰- (۶) ابوهارون عبدی گوید: «امام صادق علیه السلام به بعضی از غلامان خود در مورد کاری که انجام شده بود، فرمود: اگر دست کشی و نکنی [که خوب]؛ وگرنه آن گونه که خر را می‌زنند، تو را می‌زنم.

ابوهارون عبدی گوید: فدایت شوم! زدن الاغ چیست؟ حضرت فرمود: حضرت نوح علیه السلام چون از هر جفتی دو تا در کشتی آورد، آمد سراغ الاغ. ولی الاغ از ورود به کشتی امتناع کرد. حضرت نوح علیه السلام ترکهٔ درخت خرمایی را برداشت و با آن یک بار به الاغ زد و به او گفت: عبسا شاطانا؛ یعنی ای شیطان! وارد شو.»

۱۹۸۲ – ۴۷۲۳۱- (۷) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هر گاه کسی از شما خدمتکار خود را می‌زند و او یاد خدا می کند، از او دست بکشید.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب بیست و پنج از ابواب آغاز مشاعر حجّ، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «زدن خدمتکار بدون گناه، همان الحاد است.» و در روایت سوم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «هر ظلمی در آن الحاد است؛ حتی اگر خدمتکارت را از روی ظلم بزنی. می‌ترسم که این هم الحاد باشد و به همین جهت فقیهان سکنی گزیدن در مکه را خوش نداشتند.» و در روایت چهارم، فرمودهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله که: «هر ظلمی در مکه الحاد است؛ حتی دشنام دادن به خدمتکار.» و در روایت یکم از باب بیست و ششم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «پیوسته امام باقر علیه السلام خیمه‌اش را در مرز حرم بر پا می کرد؛ به گونه‌ای که بعضی از طناب‌های خیمه در حرم و بعضی در حلّ بود و اگر می‌خواست که برخی از خدمتکارانش را ادب کند، او را از حرم بیرون می‌برد و در حلّ ادب می کرد.» و در روایات باب چهارم از ابواب احکام عمومی حدود، مناسب این باب؛ مراجعه کنید.

باب- ۱۸ حکم کسی که دیگری را هُل دهد و او بیفتد و خسارت ببیند

۱۹۸۳- ۴۷۲۳۲- (۱) زرین گوید: «من در دستشویی کوفه وضو می‌گرفتم که ناگهان مردی آمد و کفشش را گذاشت و شلاقش را نیز بر بالای آن. سپس نزدیک شد و با من وضو گرفت. من او را هُل دادم، او روی دو دستش افتاد. برخاست و وضو گرفت و چون از وضو فارغ شد، سه بار با شلاق بر سرم زد. سپس فرمود: مبادا که هُل بدهی و بشکنی که باید خسارت بدهی! پرسیدم: این کیست؟ گفتند:

امیرالمؤمنین علیه السلام. من رفتم که از ایشان معذرت خواهی کنم، حضرت رفت و به من توجهی نکرد.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۱۴۵

باب- ۱۹ اندازهٔ تعزیر

اشاره

۱۹۸۴- ۴۷۲۳۳- (۱) اسحاق بن عمار گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ تعزیر پرسیدم که چه اندازه است؟ حضرت فرمود: ده تازیانه؛ یعنی بین ده تا بیست.»

۱۹۸۵- ۴۷۲۳۴- (۲) اسحاق گوید: «و از امام کاظم علیه السلام دربارهٔ تعزیر پرسیدم، گفتم که: چه اندازه است؟ حضرت فرمود: بین ده تا بیست.»

۱۹۸۶- ۴۷۲۳۵- (۳) تعزیر بین ده و اندی تازیانه تا سی و نه تازیانه است و تأدیب بین سه تا ده [تازیانه] است.

۱۹۸۷- ۴۷۲۳۶- (۴) حمّاد بن عثمان گوید: «از امام صادق علیه السلام پرسیدم: تعزیر چه اندازه است؟ حضرت فرمود: کم‌تر از حدّ. حمّاد گوید: پرسیدم: کم‌تر از هشتاد؟ حمّاد گوید: حضرت فرمود: نه ولی کم‌تر از چهل؛ چرا که چهل، حدّ برده است. حمّاد گوید: پرسیدم: آن‌چه اندازه است؟ حضرت فرمود: علی علیه السلام فرمود: به اندازه‌ای که والی تشخیص دهد. گناه مرد و قدرت بدنی‌اش را می‌بیند.»

۱۹۸۸- ۴۷۲۳۷- (۵) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «برای والی که به خدا و روز قیامت ایمان دارد، حلال نیست که بیشتر از ده تازیانه بزند جز در حدّ و برای ادب کردن برده از سه تا پنج تازیانه اجازه داده شده است و کسی که به مملوکش حدّی بزند که بر او واجب نبوده است، کفّاره‌ای جز آزادسازی برده ندارد.»

ارجاعات

گذشت:

در باب یازدهم از ابواب احکام عمومی حدود، مناسب این باب.

و در بیش از یک روایت از روایات باب نهم از ابواب حدّ زنا، روایتی که دلالت دارد که تعزیر کم‌تر از حدّ است و نیز در بیش از یک روایت از روایات باب بیست و ششم.

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۱۴۷

باب- ۲۰ حکم شاهد به شهادت دروغ

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب هشتم از ابواب شهادات، روایتی که بر این باب دلالت دارد؛ مراجعه کنید.

باب- ۲۱ حکم کسی که با زنش در حال حیض و روزه، آمیزش جنسی کند

ارجاعات

گذشت:

در روایت ششم از باب بیست و دوم از ابواب حیض، این گفته که: «بر او یک چهارم حدّ زناکار [یعنی] بیست و پنج تازیانه ثابت است و اگر با زن در روزهای پایانی حیضش آمیزش کند، باید که نیم دینار صدقه دهد و دوازده و نیم تازیانه بخورد.»
و در روایت هفتم، این گفته که: «آیا بر کسی که با حائض آمیزش کند، چیزی از حدّ ثابت است؟
حضرت فرمود: آری، بیست و پنج تازیانه یعنی یک چهارم حدّ زناکار؛ چرا که او بر خلاف کتاب و سنت آمیزش کرده است.»
و در روایت هشتم، این گفته که: «آیا آن کس که با همسرش در حال حیض آمیزش کند، تأدیب دارد؟ حضرت فرمود: آری، بیست و پنج تازیانه- یک چهارم حدّ زناکار- در حالی که خوار هم هست؛ چرا که بر خلاف کتاب و سنت آمیزش کرده است.» و به دیگر روایات این باب بنگر چرا که از برخی آنها عدم وجوب حدّ بر او استفاده می‌شود.
و در روایات باب نهم از ابواب چیزهایی که روزه‌دار واجب است از آنها پرهیز کند و باب بیست از ابواب کسانی که روزه بر آن‌ها واجب است، روایتی که بر بخش پایانی عنوان باب دلالت دارد؛ ملاحظه کنید.
منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۱۴۹

باب- ۲۲ حکم بردۀ مجرم که نیمی از او آزاد است

اشاره

۱۹۸۹- ۴۷۲۳۸- (۱) سلیمان بن خالد گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارۀ برده‌ای که مشترک بین دو شریک است و یکی از آن دو سهم خود را آزاد ساخته است پس از آن برده کاری که حدّی از حدود الهی را باعث می‌شود انجام داده است، پرسیدم. حضرت فرمود: اگر برده آن زمان که نیمی از آن آزاد شده، قیمت‌گذاری شده [برآورد شده] و آن کس که او را آزاد کرده نیمی از قیمتش را به عهده بگیرد، نیمی از آن آزاد است؛ بنابراین نصف حدّ برده بر او زده می‌شود ولی اگر قیمت‌گذاری نشده [برآورد نشده] پس این برده است و حدّ برده بر او زده می‌شود.»

ارجاعات

گذشت:

نقل همین روایت در کتاب من لا یحضره الفقیه در باب بیست و هشت از ابواب حدّ زنا و بنگر به باب چهارده از ابواب عتق.

باب- ۲۳ عدم جواز برای زدن اجیر

ارجاعات

گذشت:

در روایت دوازدهم از باب چهارم از ابواب احکام عمومی حدود، این گفته که: «از امام دربارهٔ اجیری که از صاحبش سرپیچی می‌کند، پرسیدم: آیا می‌توان او را زد یا نه؟ حضرت پاسخ داد که:
حلال نیست که او را بزنی؛ اگر با تو همراهی می‌کند، او را نگه دار وگرنه او را رها ساز.» و بعید نیست که این روایت با روایت قبلی‌اش در باب چهارم، یکی باشد. در نتیجه منظور از اجیر، همان برده خواهد بود؛ پس ملاحظه کنید.
منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۱۵۱

باب- ۲۴ مسئولیت مدنی کسی که حیوانی را بکشد یا مال کسی را تلف کند

اشاره

۱۹۹۰ – ۴۷۲۳۹- (۱) امیرالمؤمنین علی علیه السلام دربارهٔ کسی که حیوانی [چهارپایی] را بی‌جهت کشته یا درختی را بریده یا زراعتی را از بین برده یا خانه‌ای را خراب کرده یا چاه یا نهری را معیوب کرده، حکم دادکه: «قیمت آنچه تباه کرده و از بین برده به عهده گیرد و به عنوان کیفر چند تازیانه زده شود و اگر به اشتباه- نه به عمد- چنین کرده، باید خسارت را به عهده گیرد. ولی زندان و ادب کردن بر او نیست و هر کاری که با حیوان بکند [آسیبی که به او برساند]، بر اوست هر چه از قیمت حیوان کم شده است.»

ارجاعات

گذشت:

روایاتی که با عموم یا اطلاقش، مناسب با این باب بود.
و در روایت باب چهل از ابواب احکام دواب مناسب با این باب.

باب ۲۵ حکم مردی که زوجه‌اش را بارها طلاق داده است

۱۹۹۱- ۴۷۲۴۰- (۱) زنی نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و گفت: «ای امیرالمؤمنین! شوهرم مرا برای دفعات بسیار که شمارش آنها را به یاد ندارم، طلاق داده است. امیرالمؤمنین علی علیه السلام به امینان خود دستور داد، پس آنها علیه آن مرد شهادت دادند. سپس امیرالمؤمنین علیه السلام او را تعزیر کرد و زن را برای همیشه از او جدا ساخت.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۱۵۳

مآخذ و منابع جامع احادیث شیعه

قرن دوم

۱. الرسالهٔ الذهبیهٔ. للرضا علیه السلام معروف به طب الإمام الرضا علیه السلام (؟-؟)

۲. صحیفهٔ الإمام الرضا علیه السلام. (؟-؟)

۳. الفقه، معروف به فقه الرضا علیه السلام. منسوب به امام رضا علیه السلام (؟-؟)

۴. کتاب الصّفین. ابان بن تغلب (؟- ۱۴۱ ق)

۵. الفضایل. ابان بن تغلب (؟- ۱۴۱ ق)

۶. الجعفریات. محمد بن محمد اشعث (؟-؟)

۷. توحید مفضّل. علی المفضل بن عمر الجعفی (؟-؟)

قرن سوم

۸. الغارات. ابراهیم بن محمد الثقفی الکوفی (؟- ۲۸۳ ق)

۹. المناقب. نصر بن مزاحم (۱۲۰- ۲۱۲ ق)

۱۰. وقعهٔ الصفین. نصر بن مزاحم (۱۲۰- ۲۱۲ ق)

۱۱. المشیخهٔ. حسن بن محبوب سراد (۱۴۹- ۲۲۴ ق)

۱۲. النوادر. حسن بن محبوب سراد (۱۴۹- ۲۲۴ ق)

۱۳. جامع الفقه. ابن قتیبه (۲۱۳- ۲۷۶ ق)

۱۴. عیون الاخبار. ابن قتیبه (۲۱۳- ۲۷۶ ق)

۱۵. المحاسن. برقی (؟- ۲۷۴ یا ۲۸۰ ق)

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۱۵۴

۱۶. بصائر الدرجات. محمدبن حسن بن فروخ صفار (؟- ۲۹۰ ق)

۱۷. جامع الاحادیث النبویهٔ. ابو محمد جعفر بن احمد بن علی بن القمی (؟-؟)

۱۸. المزار. محمدبن حسن بن فروخ صفار (؟- ۲۹۰ ق)

قرن چهارم

۱۹. طب الائمه. عبدالله و حسین ابنا بسطام (؟-؟)

۲۰. کتاب الزیارات. حسین بن سعید اهوازی (۳۰۰ ق-؟)

۲۱. المناقب. حسین بن سعید اهوازی ۳۰۰ (ق-؟)

۲۲. کتاب التاریخ. ابن اعثم کوفی (؟- ۳۱۴ ق)

۲۳. الفتوح. ابن اعثم کوفی (؟- ۳۱۴ ق)

۲۴. کتاب التفسیر. محمد بن مسعود عیاشی (؟- ۳۲۰ ق)

۲۵. کتاب الدلائل. عبدالله بن جعفر حمیری (۳۲۰-؟)

۲۶. قرب الاسناد. عبدالله بن جعفر حمیری (۳۲۰-؟)

۲۷. تفسیر فرات. فرات بن ابراهیم کوفی (؟-؟)

۲۸. تفسیر النعمانی. ابوعبداللّه محمد بن ابراهیم بن جعفر الکاتب النعمانی (؟-؟)

۲۹. الغایات. جعفر بن احمد بن علی قمی (؟-؟)

۳۰. المانعات. جعفر بن احمد بن علی قمی (؟-؟)

۳۱. تفسیر القمی. ابوالحسن علی بن ابراهیم القمی (۳۰۷-؟)

۳۲. الکافی. شیخ کلینی (؟- ۳۲۹ ق)

۳۳. تحف العقول. ابن شعبه (؟-؟)

۳۴. التمحیص. ابن شعبه (؟-؟)

۳۵. کتاب التمحیص. محمد بن همام اسکافی (۲۵۸- ۳۳۶ ق)

۳۶. مروج الذهب و معادن الجواهر. ابوالحسن علی بن الحسین بن علی الموسوی (۳۶۴-؟)

۳۷. الابتداء. علی بن احمد کوفی (؟- ۳۵۲ ق)

۳۸. الانبیاء. علی بن احمد کوفی (؟- ۳۵۲ ق)

۳۹. کتاب الاخلاق. ابن القاسم الکوفی (۳۵۲-؟)

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۱۵۵

۴۰. الایضاح. نعمان بن محمد تمیمی (۲۵۹- ۳۶۳ ق)

۴۱. دعائم الاسلام. نعمان بن محمد تمیمی (۲۵۹- ۳۶۳ ق)

۴۲. کامل الزیارات. جعفر بن محمد بن قولویه (؟- ۳۶۷ ق)

۴۳. علل الشرایع. شیخ صدوق (۳۰۵- ۳۸۱ ق)

۴۴. عیون اخبار الرضا علیه السلام. شیخ صدوق (۳۰۵- ۳۸۱ ق)

۴۵. کمال الدین وتمام النعمهٔ. شیخ صدوق (۳۰۵- ۳۸۱ ق)

۴۶. الهدایهٔ. شیخ صدوق (۳۰۵- ۳۸۱ ق)

۴۷. الامالی. شیخ صدوق (۳۰۵- ۳۸۱ ق)

۴۸. معانی الاخبار. شیخ صدوق (۳۰۵- ۳۸۱ ق)

۴۹. التوحید. شیخ صدوق (۳۰۵- ۳۸۱ ق)

۵۰. الخصال. شیخ صدوق (۳۰۵- ۳۸۱ ق)

۵۱. ثواب الاعمال. شیخ صدوق (۳۰۵- ۳۸۱ ق)

۵۲. المقنع. شیخ صدوق (۳۰۵- ۳۸۱ ق)

۵۳. من لا یحضره الفقیه. شیخ صدوق (۳۰۵- ۳۸۱ ق)

۵۴. دلائل الامامهٔ. ابوجعفر محمد بن جریر بن رستم الطبری (۳۸۵-؟)

قرن پنجم

۵۵. نهج البلاغه. سید رضی (۳۵۹- ۴۰۶ ق)

۵۶. کفایه الاثر. خزاز رازی (؟- ۴۱۰ ق)

۵۷. الارشاد. شیخ مفید (۳۳۶- ۴۱۳ ق)

۵۸. الامالی. شیخ مفید (۳۳۶- ۴۱۳ ق)

۵۹. الاختصاص. شیخ مفید (۳۳۶- ۴۱۳ ق)

۶۰. الفرائض الشریعهٔ. شیخ مفید (۳۳۶- ۴۱۳ ق)

۶۱. المقنعه. شیخ مفید (۳۳۶- ۴۱۳ ق)

۶۲. تنزیه الانبیاء. سید مرتضی (۳۵۵- ۴۳۶ ق)

۶۳. درر الفوائد. سید مرتضی (۳۵۵- ۴۳۶ ق)

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۱۵۶

۶۴. المختصر. سید مرتضی (۳۵۵- ۴۳۶ ق)

۶۵. انساب. احمد بن علی نجاشی (۳۷۲- ۴۵۰ ق)

۶۶. رجال. احمد بن علی نجاشی (۳۷۲- ۴۵۰ ق)

۶۷. الاستبصار. شیخ طوسی (۳۸۵- ۴۶۰ ق)

۶۸. التبیان. شیخ طوسی (۳۸۵- ۴۶۰ ق)

۶۹. اختیار معرفهٔ الرجال معروف به رجال الکشی. شیخ طوسی (۳۸۵- ۴۶۰ ق)

۷۰. تهذیب الاحکام. شیخ طوسی (۳۸۵- ۴۶۰ ق)

۷۱. الامالی. شیخ طوسی (۳۸۵- ۴۶۰ ق)

۷۲. الخلاف. شیخ طوسی (۳۸۵- ۴۶۰ ق)

۷۳. الغیبهٔ. شیخ طوسی (۳۸۵- ۴۶۰ ق)

۷۴. المبسوط. شیخ طوسی (۳۸۵- ۴۶۰ ق)

۷۵. النهایهٔ. شیخ طوسی (۳۸۵- ۴۶۰ ق)

بروجری، آقا حسین طباطبایی - مترجمان: حسینیان قمی، مهدی - صبوری، م، منابع فقه شیعه، ۳۱ جلد، انتشارات فرهنگ سبز، تهران - ایران، اول، ۱۴۲۹ ه ق

منابع فقه شیعه؛ ج ۳۰، ص: ۱۱۵۶

۷۶. کنز الفوائد. ابوالفتح کراجکی (؟- ۴۹۹ ق)

قرن ششم

۷۷. مجمع البیان. فضل بن حسن طبرسی (عشر ۴۸۰- ۵۴۸ ق)

۷۸. اعلام الوری باعلام الهدی. فضل بن حسن طبرسی (عشر ۴۸۰- ۵۴۸ ق)

۷۹. نثر اللآلی. فضل بن حسن طبرسی (عشر ۴۸۰- ۵۴۸ ق)

۸۰. الوسیط. فضل بن حسن طبرسی (عشر ۴۸۰- ۵۴۸ ق)

۸۱. مکارم الاخلاق. حسن بن فضل طبرسی (؟- ۵۴۸ ق)

۸۲. غرر الحکم و درر الکلم. عبدالواحد بن محمد تمیمی (۵۱۰- ۵۵۰ ق)

۸۳. بشارة المصطفی. عماد الدین طبری (؟- ۵۵۳ ق)

۸۴. الدعوات. السید فضل الله راوندی (؟- ۵۷۰ ق)

۸۵. النوادر. السید فضل الله راوندی (؟- ۵۷۰ ق)

۸۶. قصص الانبیاء. السید فضل الله راوندی (؟- ۵۷۰ ق)

۸۷. لبّ اللّباب. السید فضل الله راوندی (؟- ۵۷۰ ق)

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۱۵۷

۸۸. الخرائج و الجرائح. قطب الدین راوندی (؟- ۵۷۳ ق)

۸۹. اسباب النزول. قطب الدین راوندی (؟- ۵۷۳ ق)

۹۰. تهافت الفلاسفه. قطب الدین راوندی (؟- ۵۷۳ ق)

۹۱. المناقب. ابن شاذان قمی (پس از ۵۰۹- ۵۸۴ ق)

۹۲. قضاء حقوق المؤمنین. ابوعلی بن طاهر صوری (؟- ۵۸۵ ق)

۹۳. جامع الاخبار. تاج الدین شعیری (؟-؟)

۹۴. تفسیر روح الجنان. ابوالفتوح الرازی (ح ۴۷۰- نزدیک به ۵۵۴ ق)

۹۵. الاحتجاج. احمد بن علی طبرسی (۶۲۰ ق-؟)

۹۶. مناقب آل ابی طالب علیهم السلام. ابن شهر آشوب (۴۸۹- ۵۸۸ ق)

۹۷. السرائر. محمد بن ادریس (۵۴۳- ۵۹۸ ق)

قرن هفتم

۹۸. تنبیه الخواطر. ورام بن ابی فراس (؟- ۶۰۵ ق)

۹۹. اسدالغابه. ابن اثیر (۵۵۵- ۶۳۰ ق)

۱۰۰. الکامل. ابن اثیر (۵۵۵- ۶۳۰ ق)

۱۰۱. اللباب. ابن اثیر (۵۵۵- ۶۳۰ ق)

۱۰۲. المختصر. ابن حاجب (۵۷۰- ۶۴۶ ق)

۱۰۳. اللهوف. سید علی بن طاووس (۵۸۹- ۶۶۴ ق)

۱۰۴. فلاح السائل. سید علی بن طاووس (۵۸۹- ۶۶۴ ق)

۱۰۵. مهج الدعوات. سید علی بن طاووس (۵۸۹- ۶۶۴ ق)

۱۰۶. فرج المهموم. سید علی بن طاووس (۵۸۹- ۶۶۴ ق)

۱۰۷. امان من اخطار الاسفار والازمان. سید علی بن طاووس (۵۸۹- ۶۶۴ ق)

۱۰۸. شرائع الاسلام. محقق حلی (۶۰۲- ۶۷۲ ق)

۱۰۹. المعتبر. محقق حلی (۶۰۲- ۶۷۲ ق)

۱۱۰. مشکاهٔ الانوار فی غرر الاخبار. ابوالفضل علی الطبرسی (اوایل قرن هفتم)

۱۱۱. کشف الغمه. علی بن عیسی اربلی (؟- ۶۹۳ ق)

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۱۵۸

۱۱۲. شرح نهج البلاغهٔ. کمال الدین میثم بن علی بن میثم البحرانی (؟- ۶۹۹ ق)

قرن هشتم

۱۱۳. المجموع الرائق. سید هبهٔ الله موسوی (؟-؟)

۱۱۴. الدره الباهره. شهید اول (۷۳۴- ۷۸۶ ق)

۱۱۵. المزار. شهید اول (۷۳۴- ۷۸۶ ق)

قرن نهم

۱۱۶. التحصین. ابن فهد حلی (۷۵۷- ۸۴۱ ق)

۱۱۷. عدهٔ الداعی ونجاح الساعی. ابن فهد حلی (۷۵۷- ۸۴۱ ق)

۱۱۸. اسرار الصلوه. ابن فهد حلّی (۷۵۷- ۸۴۱ ق)

۱۱۹. مختصر البصائر. حسن بن سلیمان حلی (۸۰۲-؟)

۱۲۰. ارشاد القلوب. حسن بن ابی الحسن دیلمی (؟- ۸۴۱ ق)

۱۲۱. اعلام الدین. حسن بن ابی الحسن دیلمی (؟- ۸۴۱ ق)

قرن دهم

۱۲۲. مختصر. ابراهیم بن علی کفعمی (۸۶۴- ۹۰۵)

۱۲۳. المصباح. ابراهیم بن علی کفعمی (۸۶۴- ۹۰۵)

۱۲۴. غوالی اللآلی/ عوالی اللآلی. ابن ابی جمهور احسائی (۸۴۰- ۹۱۲ ق)

۱۲۵. جامع المقاصد. محقق کرکی (؟- ۹۳۷ تا ۹۴۱ ق)

۱۲۶. روض الجنان. شهید ثانی (۹۱۱- ۹۶۶ ق)

۱۲۷. منیه المرید. شهید ثانی (۹۱۱- ۹۶۶ ق)

۱۲۸. حدیقهٔ الشیعهٔ. احمد بن محمد المقدس الاردبیلی (۹۹۳ ق)

قرن یازدهم

۱۲۹. مجمع البحرین. طریحی (۹۷۹- ۱۰۸۵ ق)

۱۳۰. مجمع البحرین فی فضائل السبطین. سید ولی الله رضوی (؟-؟)

منابع فقه شیعه، ج ۳۰، ص: ۱۱۵۹

۱۳۱. کتاب الوافی. محمد محسن الفیض الکاشانی (؟- ۱۰۹۱ ق)

قرن دوازدهم

۱۳۲. امل الامل. حر عاملی (۱۰۳۳- ۱۱۰۴ ق)

۱۳۳. بحارالانوار. مجلسی ثانی (۱۰۳۷- ۱۱۱۱ ق)

۱۳۴. حق الیقین. مجلسی ثانی (۱۰۳۷- ۱۱۱۱ ق)

۱۳۵. مرآت العقول. مجلسی ثانی (۱۰۳۷- ۱۱۱۱ ق)

۱۳۶. وسائل الشیعهٔ الی تحصیل مسائل الشریعهٔ. محمد بن الحسن الحرّ العاملی (۱۰۳۳- ۱۱۰۴ ق)

قرن چهاردهم

۱۳۷. مستدرک الوسائل. محدث نوری (۱۳۲۰- ۱۲۵۴ ق)

۱۳۸. جامع احادیث الشیعه. حاج سیدحسین بروجردی (۱۳۸۰- ۱۲۹۲ ق)

بروجری، آقا حسین طباطبایی - مترجمان: حسینیان قمی، مهدی - صبوری، م، منابع فقه شیعه، ۳۱ جلد، انتشارات فرهنگ سبز، تهران - ایران، اول، ۱۴۲۹ ه ق

جلد سی و یکم

اشاره

قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله:

«إنّی تارِکٌ فیکُمُ الثَّقَلَیْن کِتابَ اللّهِ وَعِتْرَتی أهْلَ بَیْتی.»

اصول کافی، شیخ کلینی (متوفی ۳۲۹ ق)؛ ۱/ ۲۹۴

مسند احمد بن حنبل (متوفی ۲۴۱ ق)، ۳/ ۱۴؛ ۴/ ۳۶۶- ۳۶۷

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۳

منابع فقه شیعه

ترجمهٔ

جامع أحادیث الشیعهٔ

حضرت آیهٔ اللّه العظمی سیّد حسین بروجردی رحمه الله

جلد ۳۱

قصاص و دیات

مترجمان

احمد اسماعیل‌تبار، سید احمدرضا حسینی و مهدی حسینیان قمی

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۴

نام کتاب: منابع فقه شیعه
نام نویسنده: حضرت آیت‌اللّه العظمی سیّد حسین بروجردی
مترجمان: احمد اسماعیل‌تبار، سیّد احمدرضا حسینی و مهدی حسینیان قمی
صفحه‌آرا: علی قربانی
نوبت چاپ: اول، ۱۳۸۷
شمارگان: ۲۵۰۰
ناشر: انتشارات فرهنگ سبز
چاپ و صحافی: هنر سرزمین سبز
شابک دوره: ۴- ۴۵- ۹۹۰۶- ۹۶۴- ۹۷۸
شابک: ۳- ۵۵- ۹۹۰۶- ۹۶۴- ۹۷۸
قیمت: ۱۰۰۰۰۰ ریال

نشانی: صندوق پستی ۳۷۵۱- ۱۵۸۱۵
تلفن و دورنگار: ۳- ۸۸۵۰۳۹۸۱

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۵

سخن ناشر

نشـر فرهنگ جهت باورسازی مردم در جوامع انسانی ضـرورت انکارناپـذیری دارد. سیّال بودن فهم انسان همواره در جریان تاریخ، همراه بـا تکمیـل معـارف قـدیمی و فرا گرفتن مفاهیم جدیـد جاری است و هرگز معارف انسانی و دسـتاوردهای نوین آن در حوزهٔ علوم ریاضـی، تجربی و علوم انسانی متوقف نیست. مهم‌ترین بخش معارف انسان‌ها به مفاهیم بایـدها و نبایدها برمی‌گردد، مفاهیمی که اعتباری هسـتند و به اعتبار کننـدهٔ این مفاهیم بسـتگی دارنـد. مسـلمانان بایدها ونبایدها را به کلام خدای بزرگ و سـخنان پیامبر صلی الله علیه و آله و جانشـینان او مربوط می‌دانند و شـیعیان جانشـینان پیامبر صلی الله علیه و آله را خاندان معصوم علیهم السلام آن فرستادهٔ الهی می‌دانند.

انتشـارات فرهنـگ سبز سـعی دارد بـا ترجمـهٔ کلام امامان شـیعه که جانشـینان معصوم آن رسول الهی هسـتند، قـدمی در جهت نشـر فرهنگ اسـلام بر پایهٔ اندیشه‌های اهل بیت علیهم السـلام بردارد. تبلیغ و ترویج فرهنگ اسـلام از طریق نشـر آموزه‌های پیامبر اسـلام صلی الله علیه و آله و جانشـینان معصومش به منظور مواد انـدیشه و تحلیـل فکری مردم از وظـایف انتشارات است. امیـد آن که نشـر فرهنگ سبز در انجام این وظیفه موفق و مقبول باشد. در پایان از دست‌اندرکاران نشـر فرهنگ سبز آقایان حاج هرمز شـجاعی مهر و حاج محمـدرضا دارابی و برادران احمـد و مهـدی اسـماعیل تبار نهایت سپاس و امتنان را داریم. باشـد که خداونـد بزرگ به دعای پیامبر صلی الله علیه و آله و خانواده‌اش جزای خیر در دنیا و آخرت به آنها عنایت فرماید.

انتشارات فرهنگ سبز

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۶

اعداد و نشانه‌های اختصاری

کاالکافی

فقیه من لایحضره الفقیه

یب التهذیب

صا الاستبصار

ئل وسائل الشیعه

ک مستدرک الوسائل

الدعائم دعائم الاسلام

المعانی معانی الاخبار

البصائر بصائر الدرجات

م مترجم

خ نسخه (کتاب) خطی

ظ ظاهراً

مجمع مجمع‌البیان

آت مرآت العقول

خ‌ل نسخه بدل

ط طبع

ج جلد

ن نگاه کنید- علامتی است که بعد از حدیثی که نیاز به توضیح دارد گذاشته می‌شود.

معلق- الی‌هنا حذف آن قسمت از سند لاحق که با حدیث سابق مشترک است.

بهذا الاسنادعدم تکرار سند روایت لاحق در صورتی که با روایت سابق بطور کلی یا در صدر سند مشترک باشد

صحَّصحیح است

۴۷۲۴۱ شماره تعداد احادیث روایت شده از جلد اول

(۱) شماره مربوط به روایت هر باب

۱ شماره مربوط به تعداد روایات در این جلد

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۷

مقدمه

اشاره

ترجمه کتاب مستطاب جامع احادیث الشیعه اثر جاودان سی و یک جلدی، حضرت آیت‌الله العظمی حاج آقا سیدحسین طباطبایی بروجردی، در مجلد سی و یکم کتاب قصاص و دیات پایان می‌پذیرد که دو جلد اخیر سی‌ام و سی و یکم به منابع فقه جزایی شیعه اختصاص دارد.

مطالعه منابع دست اول فقه جزایی شیعه از کتاب و سنت نظر طلبه‌ها و دانشجویان را نسبت به جرایم و ادله اثبات آنها و مجازات‌ها و نحوه اجرای آنهارا به طور کامل شفاف می‌سازد. در مجلد سی‌ام منابع فقهی قضا و شهادات و حدود و تعزیرات در اختیار خوانندگان محترم قرار گرفته و اکنون در مجلد سی و یکم به منابع فقهی قصاص و دیات، آخرین مباحث فقه می‌پردازیم.

اصل فقهی تعریف جرم و گناه

در فقه شیعه هر یک از عنوان‌های جرم و جنایت که کیفر در دنیا دارد و گناه که گناهکار را مستحق عذاب در آخرت می‌کند تعریف شده است و هیچ‌کس صلاحیت ندارد فراتر از آنچه در فقه شیعه جرم و گناه تعریف شده است عناوین و ماهیت‌های جدیدی را جرم یا گناه معرفی کند بلکه مصداق آن دو تحت عنوان کلی تخلف از توافق‌های اجتماعی تعیین می‌شود.
در اسلام فعل منهی‌عنه و ترک فعل مامور به، گناه یا جرم است که بعضی از گناهان کفاره دارد و بعضی دیگر کفاره ندارد اما جرایم بر پایه چهار مجازات عمده ۱- حدود ۲-
منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۸
تعزیرات ۳- قصاص ۴- دیات تقسیم می‌شوند بنابراین جرایم خود تقسیم مستقلی در فقه ندارند بلکه براساس مجازات‌هایی که بر ارتکاب آنها مترتب می‌شوند به چهار نوع جرایم حد دار، تعزیری، قصاصی و دیه‌ای تقسیم می‌شوند. بنابراین مباحث فقه جزایی برخلاف حقوق جزا برپایه مجازات‌ها تدوین شده است در حالی که مباحث حقوق جزا براساس تقسیم‌بندی جرایم تدوین شده است.

اصل فقهی تعیین مجازات و کفارات

مجازات جرایم و کفاره بعضی از گناهان در فقه شیعه تعیین شده است بنابراین اصل قانونی بودن جرم و مجازات در قانون شیعه پیشاپیش بسیاری از مکتب‌های حقوقی بیان شده بود و از آنجایی که مجازات وضع شده از طرف شارع موجب می‌شود تا ماهیتی تعریف شده از سوی شارع مورد نهی قرار گیرد تقسیم مباحث جزائی فقه شیعه براساس مجازات‌ها در چهار مبحث حدود و تعزیرات، قصاص و دیات تدوین شده است.
مباحث کفارات گناهان در کتاب کفارات جدای از مباحث مجازات تدوین شده است.
کفاره هر گناه، حق خدای بزرگ است که مسلمان گناهکار مکلف است تا آن را انجام دهد کمااینکه حدود در قالب مجازات‌های شرعی حق الهی است که حاکم شرعی موظف به اجرای آن است اما قصاص و دیات حق مردم است چنانچه مجنی‌علیه یا اولیاء دم از جنایت جانی صرف‌نظر کنند و او را عفو نمایند کسی نمی‌تواند جانی را مواخذه کند مگر اینکه عنوان مجرمانه دیگری بر رفتار جانی صدق کند که در این صورت به خاطر آن عنوان مجرمانه دیگر مواخذه می‌شود.

جرم و تجاوز به حقوق

مجرم در فقه شیعه گاهی به حق خدا و گاهی به حق بشر و گاهی به حق خدا و بشر تجاوز می‌کند و در فرض‌های سه‌گانه پیش گفته حقوق در گزاره‌های اعتباری آیات قرآن و روایات پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و اوصیاء معصوم تعریف شده است.
معروف و حق چه برای خدا یا خلق خدا همان معنا و ماهیتی است که در گزاره اعتباری کلام خدا یا سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله
منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۹

بدان امر شده است و منکر و ظلم چه علیه خدا یا خلق خدا همان معنا و ماهیتی است که در گزاره اعتباری کلام خدا یا سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله بدان نهی شده است پس انسان مسلمان موظف است برای رعایت حق، متعلق امر الهی را انجام دهد و برای اجتناب از ظلم، متعلق نهی الهی را ترک کند. خدای بزرگ از طریق پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام احکام فردی و اجتماعی مسلمانان را وضع کرد. در این احکام حقوق خدا و خلق خدا اعتبار شده است بنابراین شناسایی حقوق خدا و مردم تنها با شناخت گزاره‌های اعتباری وجوب و حرام الهی ممکن است. حریم حقوق خدا با رضایت مردم از بین نمی‌رود ولی حق مردم با گذشت صاحب حق از بین می‌رود.

بنابراین اساس حقوق در فقه به دو حق خالق و خلق برمی‌گردد و هیچ‌کس نمی‌تواند خود را از تکلیف رعایت حق الهی مبری سازد اما با گذشت صاحب حق نسبت به مکلف چه در امور مدنی و چه در امور کیفری حق او ساقط می‌شود.

مجازات حبس در فقه شیعه

تدوین مباحث فقه جزایی شیعه بر پایه مجازات‌های چهارگانه حدود و تعزیرات و قصاص و دیات جایگاهی برای حبس (زندانی کردن مجرم) باقی نگذاشته است زیرا فقه شیعه از آیات الاحکام و روایات معصومین علیهم السلام سرچشمه گرفته است. در آن منابع نورانی و مقدس حبس کردن مجرم به عنوان مجازات ارتکاب جرم یا گناه نیامده است. موارد وارد شده برای حبس گناهکار یا مجرم یا کسی که در فرض توانایی از پرداخت حقوق مردم سر باز می‌زند بسیار اندک است و اینگونه بازداشت‌های گناهکار یا مجرم جنبه تأدیبی دارد تا مجرم یا گناهکار از گناه یا جرمش توبه کند و حق صاحب حق را ادا کند.

بنابراین حبس نه تنها به عنوان مجازات اصلی در فقه شیعه مطرح نیست بلکه در موارد نادر نیز تحت شرایط خاصی به منظور رسیدن به هدف ادای حق اجرا می‌شود خواه مورد حق، متعلق به خدا یا متعلق به انسان باشد.

نتیجه اینکه در ردیف مجازات‌های حدود و تعزیرات و قصاص و دیات، حبس یا

منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۱۰

زندانی کردن مجرم به طور وسیع وجود ندارد و موارد اندک آن هرگز حبس را به عنوان یک مجازات مستقل در فقه شیعه مطرح نساخته است.

حذف زندانی کردن مجرم به عنوان یک مجازات اثرهای فراوان اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی در جامعه مسلمانان دارد. مجازات حبس مجرم بیش از آنکه بر او اثر داشته باشد، خانواده او را تحت سخت‌ترین شرایط قرار می‌دهد و هزینه سنگینی را بر بیت‌المال مسلمین جهت ساختن زندان‌های متعدد و نگهداری زندانیان تحمیل می‌کند. اجرای حدود الهی و تعزیرات و قصاص و دیات دو نوع مجازات بدنی و مالی را علیه مجرم در جامعه اسلامی ثابت می‌کند که مجازات حبس از آن دو نیست.

مجازات بدنی و مالی

فقه جزایی شیعه دو نوع مجازات بدنی و مالی را متوجه مجرم می‌سازد. مجازات حدود و تعزیرات و قصاص از سری مجازات‌های جسمی هستند که متوجه جسم و جان مجرم می‌شود اما مجازات دیه، مجازات مالی است که مجرم مسئولیت پرداخت آن مبلغ را به مجنی‌علیه یا خانواده او به عهده می‌گیرد. مجازات قصاص جانی به دلیل جنایت او بر مجنی‌علیه گرچه بدنی است و متوجه جسم جانی است اما با توافق طرفین قابل تبدیل به مجازات مالی است که مجنی‌علیه یا خانواده او با صرف‌نظر کردن از اجرای قصاص علیه جسم یا جان جانی به دریافت مبلغ دیه یا بیش از آن رضایت می‌دهند. اجرای حدود و قصاص و پرداخت‌های مالی ناشی از جنایت علیه مجنی‌علیه سرعت رسیدگی به جرایم را افزایش می‌دهد و هر جانی بالقوه را به این فکر فرو می‌برد که عاقبت جنایت خود را

علیه مردم باید در نظر بگیرد که با فاصله نه چندان طولانی به جنایت او رسیدگی می‌شود و او مسئول تحمل مجازات جسمی و مالی ناشـی از جنایت خود خواهد بود. برخورد سریع و صریح دادگاه‌های کیفری نظام اسلامی با متخلفان و مجرمان علیه اموال عمومی و خصوصی مردم و امنیت فرد و جامعه در اجرای مجازات بدنی و مالی بر آنان نقش بسیار مهم بازدارنده‌ای در وقوع جرایم دارد و به کمتر کسی اجازه می‌دهد که درباره جنایت بر جان، آبرو، امنیت، اموال مردم و بیت‌المال توطئه کند.

منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۱۱

ادله اثبات جرم و اجرای مجازات

قاضـی تنها از طریق ادله اثبات جرم می‌توانـد این حقیقت را در ذهن خود ثابت کند که متهم مرتکب جرم شده است. گرچه به واقع ممکن است چنین اتهامی توسط متهم واقع نشـده باشـد. قاضـی طبق ادله اثبات جرم حکم به ثبوت اتهام متهم می‌دهد نه اینکه وقوع آن را در خارج ذهن حادث بداند. اجرای مجازات حدود و تعزیرات، قصاص و دیات بعد از ثبوت ادله اثبات جرم، اقرار متهم، بیّنه، قسم (قسامه) ممکن می‌شود.

در مورد حقوق الهی هیـچ چیز بعـد از اثبـات وقوع جرم بر اساس دلالت ادله مانع اجرای حـدود نمی‌شود ولی در مورد حقوق مردم صاحب حق باید از قاضی اجرای قصاص یا پرداخت دیه را طلب کند تا قاضی براساس مطالبه مجنی‌علیه طبق ادله اثبات جرم موظف به صدور حکم علیه جانی شود.

قصاص جان و اعضای بـدن، مجازات بـدنی و دیه، مجازات مالی است که همواره براساس ادله اثبات جرم بر فعل یا ترک فعل متهم مترتب می‌شود.

علم قاضی و اثبات جرم

بـا تحقق علم قاضـی در ذهن قاضـی نیـازی به ادله اثبـات جرم نیست اما این پرسـش همواره مطرح است که قاضـی در حالی که در دادگاه نشسـته، چگونه ممکن است از وقوع جرم در یک ظرف زمانی و مکانی مشـخص، علم و آگاهی داشـته باشد؟ پیشرفت علوم جرم‌شناسـی و گستره عملیات پلیس علمی بسیاری از جرایم را مستدل و مستند به پدیده‌های تجربی برای قاضی و هر بازپرسی ثابت می‌کنـد. چنین اثبـات علمی که مورد پـذیرش عرف عقلاـ قرار می‌گیرد، در بسـیاری از موارد به قاضـی علم و آگـاهی وقوع جرم را می‌دهـد و قاضـی می‌توانـد براسـاس علم خود مجـازات مربوط به جرم وقوع یافته را علیه مرتکب جرم حکم دهـد. علم قاضـی دلیل اثبـات جرم نیسـت بلکه علم قاضـی کـاشف از وقـوع جرم برای قاضـی است. بـدیهی است قاضـی بایـد برای مستندات علم خـود به پدیده‌های علمی استناد کند که

منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۱۲

در علم جرم‌شناسی مورد قبول عرف مردم باشد.

نقش بازدارنده مجازات

بسـیاری از کیفرهـا در قلمروی حکومت اسـلامی نقش بازدارنـده دارد تـا گناهکـاران و مجرمـان بـا جسـارت و پرده‌دری در اماکن عمومی به جرم و جنایت نپردازند. اثبات حد رجم برای سنگسار کردن مجرم به زنای محصنه طبقه ادله اثبات آن جرم، بسیار نادر و حتی ممکن است که بگوییم غیرممکن است امـا همین مجازات رجم بـا همین ادله اثبـات جرم، مفیـد این اثر اجتمـاعی است که به مرتکبان فساد جنسی اجازه نمی‌دهـد به طور افسارگسیخته در منظر مردم به عمل شنیع زنا مبادرت ورزنـد، چیزی که هم‌اکنون در

بسیاری از اماکن تفریحی و عمومی کشورهای فاقد مذهب در غرب و شرق به طور عادی جریان دارد.

نقش بازدارندگی مجازات، اثر اجتماعی دارد و از شیاع وقوع جرایم در جامعه به طور علنی جلوگیری می کند و چنانچه جرمی با حد سنگینی مانند رجم طبق ادله اثبات جرم ثابت شود، مفید این معنی است که مرتکب چنین جرمی آنقدر تعدی و تجاوز علنی به عفت عمومی جامعه کرده است که مستحق آن مجازات است و در غیر این صورت، اثبات آن طبق ادله اثبات جرم در نزد قاضی ممکن نیست.

منابع جلد سی و یکم

اشاره

منابع فقه شیعه ترجمه جامع احادیث الشیعه از مصادر دست اول روایی، طی قرون متوالی از قرن اول تا عصر حاضر تدوین شده است. این منابع که از کتاب خدا و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله نشأت گرفته است حسب کاربرد آیات و روایات براساس قرون و سال‌های تألیف و تدوین به شکل ذیل تنظیم شده است.

قرن اول

۱- قرآن کریم

قرن دوم

منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۱۳

()- ۲- فقه الرضا. منسوب به امام رضا علیه السلام. (؟-؟)

۳- صحیفهٔ‌الرضا. (؟-؟)

۴- التوحید. مفضّل بن عمر جعفی. (؟- ۱۶۰ ق)

قرن سوم

۵- المحاسن. احمد بن محمد بن خالد برقی. (؟- ۲۷۴ یا ۲۸۰ ق)

۶- الغارات. ابراهیم بن محمد ثقفی. (؟- ۲۸۳ ق)

۷- بصائرالدرجات. محمد بن حسن بن فروخ صفار. (؟- ۲۹۰ ق)

۸- النوادر. احمد بن عیسی بن عبدالله اشعری قمی. (؟- متوفی در عصر غیبت صغری)

۹- المؤمن. حسین بن سعید اهوازی. (؟-؟)

قرن چهارم

۱۰- تفسیرالعیاشی. ابی نصر محمد بن مسعود بن عیاش سمرقندی. (؟- حدود ۳۲۰ ق)

۱۱- تفسیرالقمی. ابوالحسن علی بن ابراهیم قمی. (؟- ۳۲۹ ق)

۱۲- الکافی. محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی. (؟- ۳۲۹ ق)

۱۳- رجال‌الکشی. ابوعمرو محمد بن عمر بن عبدالعزیز کشّی. (؟- حدود ۳۴۰ ق)

۱۴- دعائم‌الاسلام. نعمان بن محمد تمیمی. (۲۵۹- ۳۶۳ ق)

۱۵- من لایحضره الفقیه. شیخ صدوق. (۳۰۶ یا ۳۰۷- ۳۸۱ ق)

۱۶- عیون اخبارالرضا. شیخ صدوق. (۳۰۶ یا ۳۰۷- ۳۸۱ ق)

۱۷- المقنع. شیخ صدوق. (۳۰۶ یا ۳۰۷- ۳۸۱ ق)

۱۸- الامالی. شیخ صدوق. (۳۰۶ یا ۳۰۷- ۳۸۱ ق)

۱۹- الخصال. شیخ صدوق. (۳۰۶ یا ۳۰۷- ۳۸۱ ق)

۲۰- ثواب الاعمال و عقاب الاعمال. شیخ صدوق. (۳۰۶ یا ۳۰۷- ۳۸۱ ق)

۲۱- علل الشرائع. شیخ صدوق. (۳۰۶ یا ۳۰۷- ۳۸۱ ق)

۲۲- الاختصاص. شیخ صدوق. (۳۰۶ یا ۳۰۷- ۳۸۱ ق)

۲۳- معانی الاخبار. شیخ صدوق. (۳۰۶ یا ۳۰۷- ۳۸۱ ق)

۲۴- قرب الاسناد. عبدالله بن جعفر حمیری. (؟-؟)

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۱۴

()- ۲۵- تحف العقول. ابن شعبه. (؟-؟)

۲۶- الجعفریات. محمد بن محمد اشعث. (؟-؟)

قرن پنجم

۲۷- نهج‌البلاغه. سید رضی محمد بن حسین موسوی. (۳۵۹- ۴۰۶ ق)

۲۸- المجازات النبویهٔ. سید رضی محمد بن حسین موسوی. (۳۵۹- ۴۰۶ ق)

۲۹- الامالی. محمد بن محمد بن نعمان مفید. (۳۳۶- ۴۱۳ ق)

۳۰- الارشاد. محمد بن محمد بن نعمان مفید. (۳۳۶- ۴۱۳ ق)

۳۱- المقنعهٔ. محمد بن محمد بن نعمان مفید. (۳۳۶- ۴۱۳ ق)

۳۲- رسالهٔ المحکم و المتشابه. سیدمرتضی علم‌الهدی. (۳۵۵- ۴۳۶ ق)

۳۳- التهذیب. شیخ طوسی. (۳۸۵- ۴۶۰ ق)

۳۴- الاستبصار. شیخ طوسی. (۳۸۵- ۴۶۰ ق)

۳۵- الامالی. شیخ طوسی. (۳۸۵- ۴۶۰ ق)

۳۶- الغیبهٔ. شیخ طوسی. (۳۸۵- ۴۶۰ ق)

۳۷- النهایهٔ. شیخ طوسی. (۳۸۵- ۴۶۰ ق)

قرن ششم

۳۸- روضهٔ الواعظین. محمد بن حسن بن علی بن احمد فتال نیشابوری معروف به ابن‌فارسی. (؟- ۵۰۸ ق)

۳۹- مجمع البیان. فضل بن حسن طبرسی. (حدود ۴۶۹- ۵۴۸ ق)

۴۰- غرر الحکم و درر الکلم. عبدالواحد بن محمد تمیمی آمُدی. (۵۱۰- ۵۵۰ ق)

۴۱- مناقب آل ابیطالب. رشیدالدین ابوجعفر محمد بن علی بن شهرآشوب. (۴۸۹- ۵۸۸ ق)

۴۲- الاحتجاج. احمد بن علی طبرسی. (؟-؟)

۴۳- جامع الاخبار. تاج‌الدین شعیری. (؟-؟)

قرن هفتم

۴۴- بشارة المصطفی لشیعة المرتضی. عمادالدین طبری. (؟- زنده در ۶۹۸ ق)

منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۱۵

قرن نهم

۴۵- ارشاد القلوب. حسن بن ابی الحسن دیلمی. (؟- ۸۴۱ ق)

قرن دهم

۴۶- عوالی اللئالی. محمد بن علی بن ابراهیم احسائی معروف به ابن ابی‌جمهور. (حدود ۸۴۰- زنده در ۹۰۲ ق)

قرن دوازدهم

۴۷- وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة. محمد بن حسن بن محمد حر عاملی.
(۱۰۳۳- ۱۱۰۴ ق)

۴۸- بحارالانوار. محمدباقر مجلسی. (۱۰۳۷- ۱۱۱۱ ق)

قرن چهاردهم

۴۹- مستدرک الوسائل. میرزا حسین نوری طبرسی. (۱۲۵۴- ۱۳۲۰ ق)

آشنایی با مولفان منابع جامع احادیث شیعه جلد ۳۱

اشاره

آشنایی با مؤلفان و تدوین‌کنندگان منابع فقه شیعه به لحاظ اهمیت روایی آن منابع ضروری است. شناخت کامل نویسندگان و شرح حال راویان روایات که میزان اعتبار توثیق سند کتاب و روایت را تأیید می‌کند، در این مختصر نمی‌گنجد اما به طور اجمال و به قدر امکان با مؤلفان منابع دست‌اول فقه شیعه از قرن دوم تا قرن چهاردهم هجری آشنا می‌شویم.

قرن دوم

۱- مفضل بن عمر جعفی (؟- ۱۶۰ ق)

وی از فقهای بزرگ و موثق، از اصحاب خاص امام صادق علیه السلام و متصدی برخی از امور از جانب ایشان بود. او همان است که امام صادق علیه السلام توحید را برایش بیان داشت و او سخنان امام را در کتابش که به توحید مفضل معروف شده است، جمع کرده است. مفضل که بنا بر روایات از علوم ائمه آگاهی داشته و مورد توجه خاص امام صادق علیه السلام بوده، به

منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۱۶

نمایندگی از آن حضرت به کارهای شیعیان رسیدگی می‌کرد و در منازعات مالی ایشان برای رفع اختلاف به وکالت از آن حضرت پرداخت می‌کرد. وی همچنین مباشر کارهای مالی امام کاظم علیه السلام بود و آن حضرت خود، شخصاً پرداخت‌های مالی شیعیان را نمی‌پذیرفت.

در مورد وی بین رجالی‌های شیعه اختلاف است. نجاشی در ارتباط با وی می‌گوید:

«او در نقل روایت مضطرب است.» ابن غضائری گوید: «المفضل بن عمرالجعفی ابوعبدالله، ضعیف متهافت، مرتفع القول، خطابی، و قد زید علیه شئی کثیر و حمل الغلاةفی حدیثه حملًا عظیماً ولا یجوزان یکتب حدیثه، و روی عن ابی‌عبدالله و ابی‌الحسن علیهما السلام»

اما آیت‌الله العظمی خویی در معجم رجال الحدیث، وی را جلیل و ثقه می‌داند.

مهمترین کتاب او توحید مفضل درباره خداشناسی است که برای آن اسامی دیگری نیز ذکر شده است. نجاشی آن را کتاب فکّر، کتاب فی بدء الخلق والحث علی الاعتبار نامیده است. نامگذاری به فکّر شاید به این دلیل باشد که در آن عبارت «فکّر یا مفضل» تکرار شده است. بعضی هم آن را کنزالحقایق و المعارف نامیده‌اند.

از تألیفات وی:

۱- التوحید

۲- یوم و لیلة

قرن سوم

۲- برقی (؟- ۲۷۴ یا ۲۸۰ ق)

ابو جعفر احمد بن محمد بن خالد بن عبدالرحمان بن محمد بن علی. عالم و محدث شیعه، اصالتاً کوفی بود و نیاکانش در آن دیار زندگی می‌کردند و چون یوسف بن علی- والی عراق- محمد بن علی جد اعلای برقی را که از هواداران زید بن علی بن الحسین علیه السلام بود، دستگیر و به شهادت رساند، به ناچار عبدالرحمن و پسرش خالد به ایران گریختند و در برقه رود قم (ظاهرا رودخانه بیرقون) جایگیر شدند.

از زادروز وی اطلاعی در دست نیست اما احتمالا در قم زاده شده است. وی عصر چند

منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۱۷

تن از ائمهٔ اطهار علیهم السلام را درک کرده و از ایشان حدیث آورده است.

شیخ طوسی وی را در شمار یاران امام جواد و هادی علیهما السلام قرار داده؛ بنابراین می‌توان گفت نخستین استادان وی، ایشان

بودند.

چون از احادیث مرسل و ضعیف روایت می‌کرد، چندی مورد طعن فقها قرار گرفت که یکی از آنها شیخ، رییس و فقیه قم احمد بن عیسی بود که وی را از قم راند و پس از مدتی پشیمان شد و پوزش خواست و وی را بازگرداند.

شاگردانی که در محضرش بودند: محمد بن حسن صفار، علی بن حسین سعدآبادی، محمد بن جعفر بن بطه، علی بن ابراهیم قمی، سعد بن عبدالله اشعری و ...

وی تألیفات بسیاری داشته که بیشتر آنها را نیز به المحاسن نامگذاری می‌کرده و در حقیقت مجموعه‌ای از علوم قرآنی، حدیث و فقه بوده و گزاف نیست که آن را دایرهٔ المعارف بدانیم که تنها یک سوم آن باقی مانده است.

برقی در قم درگذشت و همانجا به خاک سپرده شد.

از تألیفات وی:

۱- المحاسن

۲- الرجال

۳- ابراهیم بن محمد ثقفی (؟- ۲۸۳ ق)

ابو اسحاق ابراهیم ثقفی کوفی اصفهانی از شیعیان عالم و صاحب تألیف قرن سوم هجری است. ابوالفرج محمد بن اسحاق معروف به ابن ندیم در کتاب الفهرست او را از ثقات علما و مصنفین معرفی کرده است.

شیخ طوسی در کتاب الفهرست، اصل او را کوفی دانسته و برای او مصنفات زیادی نقل کرده است. ابراهیم ثقفی از احفاد سعید بن مسعود، عموی مختار ثقفی است که امیرالمؤمنین علی علیه السلام او را والی مدائن کرده بود و در زمان امام حسن علیه السلام نیز والی بود.

هنگامی که جراح بن سنان در مظلم ساباط مداین امام حسن علیه السلام را زخمی کرد، امام علیه السلام بر سعید بن مسعود وارد شد و او طبیب آورد تا زخم امام علیه السلام را مداوا کند.

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۱۸

از تألیفات وی:

۱- المغازی

۲- الغارات

۳- المعرفه

۴- الجامع الکبیر فی‌الفقه

۴- محمد بن حسن بن فروخ صفار (؟- ۲۹۰ ق)

از یاران باوفای امام حسن عسکری علیه السلام و چهره‌ای سرشناس و محدثی توانمند.

وی را می‌توان از بزرگان روایت شیعه در قرن سوم هجری دانست. در آن زمان که خفقان و ظلم بنی عباس همه‌جاگیر و امام حسن عسکری علیه السلام در منطقهٔ نظامی تحت نظارت و مراقبت بود، محمد بن حسن بن صفار از طریق نوشتن نامه‌های خصوصی و به

شکل مخفیانه، خود را به حضرت امام علیه السلام نزدیک کرد و بدین ترتیب شیعیان را از نور وجود ایشان علیه السلام بهره‌مند ساخت.

وی در قم یکی از چهره‌های نامور شیعه بود که با حفظ و نقل روایت، خدمت بزرگی به جهان تشیع کرد و بزرگانی چون کلینی، شیخ طوسی، علامه حلّی و ... دربارهٔ او بسیار گفته و نگاشته‌اند. از جمله استادان وی می‌توان به ابراهیم بن اسحاق، احمد بن ابی‌عبدالله برقی، احمد بن حسن بن علی بن فضال و ... اشاره کرد. راوی جمیع کتب و روایات وی، شاگردش محمد بن حسن بن ولید است. محمد بن حسن صفار در شهر قم به خاک سپرده شده است.

از تألیفات وی:

۱- کتاب الصلوهٔ

۲- کتاب الوضوء

۳- کتاب الجنائز

۴- کتاب الصیام

۵- کتاب الحج

۶- کتاب النکاح

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۱۹

()- ۷- کتاب الطلاق

۸- کتاب المزار

۹- کتاب الردّ علی الغلاه

۱۰- بصائر الدرجات

۱۱- المؤمن و ...

۵- عبدالله اشعری قمی (؟- متوفی در عصر غیبت صغری)

ابوجعفر احمد بن محمد بن عیسی بن عبدالله اشعری قمی. از راویان بزرگ شیعه در قرن سوم هجری و از یاران ائمه می‌باشد. او در شهر قم به دنیا آمد. از نوجوانی زیرنظر پدر خود محمد بن عیسی اشعری به فراگیری علوم و معارف اسلامی پرداخت. او خدمت امام رضا، امام جواد و امام هادی علیهم السلام نیز رسیده بود و روایات فراوانی از ائمه اطهار علیهم السلام نقل کرده است. شیخ طوسی وی را محدثی ثقه نامیده است. از جمله شاگردان وی می‌توان به محمد بن حسن صفار، سعد بن عبدالله، علی بن ابراهیم، داود بن کوره، احمد بن ادریس، محمد بن حسن بن ولید و ... اشاره کرد.

از تاریخ وفات وی دقیقاً اطلاعی در دست نیست لیکن ایشان در سال ۲۷۴ ه. ق در قید حیات بوده‌اند.

از تألیفات وی:

۱- النوادر

۲- التوحید

۳- فضل النبی

۴- المتعه

۵- الناسخ و المنسوخ

۶- طب الکبیر

۷- طب الصغیر

۸- المکاسب

۹- الاظله و ...

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۲۰

۶- حسین بن سعید اهوازی (؟-؟)

ابومحمد حسین بن سعید بن حماد بن مهران اهوازی، فقیه و محدث شیعی ایرانی.

وی در کوفه زاده شد و اصالتاً ایرانی بود. برای تعالی و نشر تعالیم اسلام و معارف خاندان رسول صلی الله علیه و آله همراه با برادر خود حسن بن سعید به اهواز رهسپار شد و برای اعتلای اسلام و شیعه بسیار کوشید. پس از درگذشت برادرش، از آنجا به قم رفت و در خانهٔ حسن بن ابان جای گرفت و دانشمندان و شخصیت‌های بسیاری از وی روایت شنیدند.

روایات وی، در بسیاری از نام‌آورترین کتب شیعه چون: کافی، تهذیب، استبصار، من‌لایحضره الفقیه، وسائل الشیعه و ... نقل و به آن استناد شده است.

از جمله اساتید وی محمد بن ابی عمیر، احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی، صفان بن یحیی و ... و از شاگردان ایشان احمد بن ابی عبدالله برقی، علی بن مهزیار اهوازی، حسن بن محمود و ... بودند. به گفتهٔ شیخ طوسی، وی و برادرش از اصحاب امام رضا، امام جواد و امام هادی علیهم السلام بودند.

وی در قم درگذشت.

تألیفات وی و برادرش بیش از ۳۰ جلد است که برخی آورده شد.

از تألیفات وی (و برادرش):

۱- المناقب

۲- کتاب الزیارات

۳- کتاب التقیهٔ

۴- الرد علی الغلاه

۵- المثالب

۶- المؤمن و ...

قرن چهارم

۷- محمد بن مسعود عیاشی (؟- حدود ۳۲۰ ق)

ابونصر محمد بن مسعود بن محمد بن عیاشی سلَمی سمرقندی کوفی معروف به

منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۲۱

عیاشی، از بزرگان فقهای شیعهٔ امامیه و نظریه‌پردازان اندیشور اسلامی. یگانهٔ روزگار خود در علوم گوناگون، فاضل، مفسر، محدث و ادیب بود.

وی در ۲۶۰ ق به عراق وارد شد و در آغاز از اهل سنت بود اما با مطالعهٔ دقیق بر فقه جعفری به تشیع روی آورد و از سرآمدان روزگار خود شد و تمام دارایی خود را صرف و وقف تشیع کرد.

محمد علی مدرس تبریزی صاحب ریحانهٔ الادب درباره وی می گوید: «عیاشی در علم، فضل، ادب، تبحر و تنوع علمی، یکتای زمان خود بوده است.»

عیاشی همدورهٔ شیخ کلینی بود. بیش از ۲۰۰ جلد کتاب از وی به یادگار مانده است.

در رجال، تفسیر، طب، نجوم، قیافه‌شناسی و ... دست داشت و کتاب نگاشت. تلاش وی به حدی بود که گروهی وی را استاد کلینی، عالم بزرگ شیعه دانسته‌اند. کشیّ از شاگردان وی بود. از خاکجای وی اطلاعی در دست نیست.

از تألیفات وی:

۱- کتاب التفسیر

۲- کتاب معاریض الشعر

۳- الدعوات

۴- کتاب محاسن الاخلاق

۵- الانبیاء و الائمه علیهم السلام و ...

۸- علی بن ابراهیم قمی (؟- ۳۲۹ ق)

شیخ ابوالحسن علی بن ابراهیم بن هاشم قمی مشهور به شیخ اقدم از بزرگان و موثقین حدیث و فقه، از مفسران بزرگ شیعه در قرن سوم و چهارم هجری. او فرزند ابراهیم بن هاشم قمی از علما و مشایخ بزرگ شیعه است و زمان دو امام معصوم (امام هادی و امام حسن عسکری علیهما السلام) را درک کرده است. وی تا سال ۳۰۷ قمری زنده بود. محمد بن یعقوب کلینی از علی بن ابراهیم روایت کرده است. وی اولین کسی است که احادیث کوفیین را در قم رواج داد. او در اواسط عمر و یا به نقل بعضی‌ها در اواخر عمر نابینا شد.

منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۲۲

از تألیفات وی:

۱- التفسیر

۲- الناسخ و المنسوخ

۳- قرب الاسناد

۴- الشرائع

۵- الحیض

۶- التوحید و الشرک

۷- المغازی

۸- الانبیاء و ...

۹- شیخ کلینی (؟- ۳۲۹ ق)

ابوجعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی. فقیه، محدث بزرگ شیعه، یکی از مؤلّفان کتب اربعه.

وی در دهی از کلین (فشافویه) در ۳۸ کیلومتری ری و در خانه‌ای روشن به نور محبت و معرفت اهل بیت علیهم السلام زاده شد. پدر وی یعقوب بن اسحاق، آموزش فرزند خود کلینی را از همان دوران کودکی برعهده گرفت و به علم و عمل آراست. آرامگاه پدر وی در روستای کلین- نزدیک حسن آباد شهری- مدتهاست که زیارتگاه شیعیان است.

دایی وی علّان که خود محدث و دانشمند بزرگی بود، پس از پدر استادی کلینی را بر عهده گرفت و در تربیت وی نقش بسزایی داشت. علّان در سفر حج و در راه زیارت خانهٔ خدا به شهادت رسید. پس از گذراندن نوجوانی، کلینی برای کسب دانش به ری رهسپار شد و آنجا با اندیشه‌ها و نظرات فرقه‌هایی چون اسماعیلیه و مذاهبی چون شافعی، حنفی و شیعی مستقیما آشنا شد. در آنجا بود که ضمن تحصیل پی برد حرکت‌هایی، تشیع را از مسیر خود منحرف کرده و درمان آن را بازگشت به فرموده‌های مبارک اهل بیت علیهم السلام دانست. این شروعی بود برای ثبت و ضبط احادیث حضرات معصومین علیهم السلام که در این راستا ابوالحسن محمد بن اسدی کوفی نخستین استاد او در فراگیری احادیث بود.

منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۲۳

دورهٔ کلینی را باید «دورهٔ حدیث» نامید؛ زیرا آغازگر جنبشی برای یافتن، شنیدن و نگاشتن احادیث و روایات شده بود.

وی برای گردآوری احادیث و روایات به قم رهسپار شد و در محضر استاد بافضل و دانش احمد بن محمد بن عیسی اشعری و پس از آن شاگرد امام حسن عسکری علیه السلام، احمد بن ادریس قمی معروف به «معلم» شاگردی کرد و استاد گرانقدر عبدالله بن جعفر حمیری صاحب قرب الاسناد را نیز درک کرد و بهره برد و از آنجا به کوفه رفت و آنجا نیز به کسب دانش پرداخت.

وی در امانت، عدالت، تقوا، فضیلت و حفظ و ضبط احادیث آنچنان سرآمد روزگار خود شد که شیعه و سنی در اخذ فتوا به وی مراجعه می‌کردند و به اندازه‌ای مورد وثوق هر دو مذهب بود که «ثقهٔ الاسلام» و «شیخ المشایخ» لقب گرفت.

کلینی نخستین محدثی است که در میان امامیه به گردآوری و نظم و ترتیب احادیث شیعه پرداخت. پیش از اقدام وی، تنها اصول اربعمأه وجود داشت و شیعه بدان‌ها رجوع می‌کردند که با اثر خود، کافی (اصول، فروع و روضه)، نقش و ردپای شیعه را زیباتر و استوارتر کرد.

شاگردانی که در نزد وی آموختند، ابن ابی رافع، احمد بن احمد کاتب کوفی، جعفر بن محمد قولویه قمی، محمد بن ابراهیم نعمانی معروف به ابن زینب و ... بودند.

وی در سال «تناثر نجوم» سالی که ستارگان فرو ریخت، درگذشت. دانشمند نامی بغداد ابوقیراط بر جنازهٔ این محدث بزرگ شیعه نماز گزارد و در «باب کوفهٔ» بغداد به خاک سپرده شد.

از تألیفات وی:

۱- کافی

۲- کتاب رجال

۳- رد بر قرامطه

۴- رسائل ائمه علیهم السلام

۵- تعبیر الرؤیا (تفسیرالرؤیا)

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۲۴

۱۰- کشیّ (؟- حدود ۳۴۰ ق)

ابوعمرو محمد بن عمر بن عبدالعزیز کشیّ، فقیه، رجالی و عالم بزرگ شیعه.
انتساب کشیّ به منطقهٔ «کش» از نواحی سمرقند برمی‌گردد. نجاشی وی را ثقه و مورد اعتماد می‌داند و می‌گوید: «از ضعفا بسیار روایت کرده است.» وی از ملازمان عیاشی بود.
در خانهٔ عیاشی که کشتزار اهل دانش بود، فارغ‌التحصیل شد. کشیّ، آگاه به اخبار و رجال و بسیار گرانمایه و از دوستان صمیمی شیخ کلینی بود و تقریبا استادان و شاگردان آن دو بزرگوار یکی بودند.
اساتید وی محمد بن مسعود عیاشی سمرقندی، محمد بن قولویه قمی، ابواسحاق ابراهیم بن نصیر کشی (برادرش) و ... بودند.
شاگردانی که در نزد وی آموختند، جعفر بن محمد بن قولویه قمی صاحب کتاب کامل الزیارات، هارون بن موسی تلعکبری، ابواحمد حیدر بن محمد بن نعیم سمرقندی بودند.
از خاکجای وی اطلاعی در دست نیست.
از تألیفات وی:
۱- الرجال یا معرفهٔ الناقلین عن الائمهٔ الصادقین

۱۱- نعمان بن محمد تمیمی (۲۵۹- ۳۶۳ ق)

ابوحنیفه نعمان بن محمد بن منصور بن احمد بن حیون تمیمی مغربی. دانشمند بزرگ اسماعیلیه.
در مغرب زاده شد. در آغاز، پیرو مذهب مالکی بود ولی تغییر مذهب داد و شیعهٔ اسماعیلیه شد. او از بنیانگذاران مذهب اسماعیلیه و قانونگذار آن بود. به بسیاری از خلفای فاطمی خدمت کرد (المهدی بالله، القائم بامرالله، المنصور بالله) و در دوران فخرالدین خلیفهٔ چهارم، به مقام قاضی‌القضات و داعی‌الدعات رسید. مؤلفان شیعه به او «ابوحنیفهٔ شیعی» می‌گویند.
از تألیفات وی:
۱- دعائم الاسلام

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۲۵

()- ۲- شرح الاخبار
۳- اساس التاویل
۴- افتتاح الدعوه
۵- مفاتیح النعمه
۶- الایضاح
۷- الینبوع
۸- المجالس و المسائرات

۱۲- شیخ صدوق (۳۰۶ یا ۳۰۷- ۳۸۱ ق)

ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی، معروف به شیخ صدوق. فقیه گرانقدر و محدث دانشور بزرگ شیعه و از دنباله‌روان شیخ کلینی.

وی در خانواده‌ای اهل تقوا و دانش در قم زاده شد. پدر وی، علی بن حسین بن بابویه قمی معروف به ابن بابویه، از برجسته‌ترین علما و فقهای بزرگ زمان خود بود و شیخ صدوق نخست در دامان پر مهر پدر کسب فیض کرد. شیخ صدوق به خراسان و بغداد سفر کرد و پایان زندگانی خود را در ری گذراند. شیخ طوسی دربارهٔ وی می گوید:

«وی دانشمندی جلیل‌القدر و حافظ احادیث بود. از احوال رجال، کاملا- آگاه و در سلسلهٔ احادیث، نقادی عالی مقام به شمار می‌آمد. بین بزرگان قم از نظر حفظ احادیث و کثرت معلومات مانند نداشت و در حدود سیصد اثر از خود به جای گذاشته است».

استادانی که شیخ صدوق در نزد آنها کسب فیض کرد، عبارتند از: پدرش ابن بابویه، حمزه بن محمد بن احمد بن جعفر بن محمد بن زید بن علی علیه السلام، ابومحمد قاسم بن محمد استرآبادی، محمد بن حسن بن احمد بن ولید و ...

شاگردان وی نیز برادرش حسین بن علی بن موسی بن بابویه قمی، شیخ مفید، ابن غضائری، شیخ ابوالبرکات، ابوالقاسم علی بن محمد بن علی خزاز و ... بودند.

خاکجای شیخ صدوق- این عالم بزرگ شیعه- در ری، زیارتگاه عام و خاص است.

منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۲۶

از تألیفات وی:

۱- من لایحضره الفقیه (دومین کتاب از کتب اربعهٔ حدیث شیعه)

۲- مدینهٔ العلم

۳- کمال الدین و تمام النعمه

۴- الخصال

۵- التوحید

۶- الامالی

۷- المقنع فی الفقه و ...

۱۳- محمد بن محمد اشعث (؟-؟)

ابوعلی محمد بن محمد اشعث کوفی، راوی ثقهٔ شیعه.

وی در کوفه شهر شیعیان، دوستداران خاندان حضرت علی علیه السلام و راویان بزرگ شیعه زاده شد. به مصر رفت و در محضر موسی بن اسماعیل بن موسی بن جعفر علیهما السلام شاگردی کرد و در همانجا بود که به نگاشتن روایات از طریق موسی بن اسماعیل و نیاکان پاک آن بزرگواران پرداخت.

نجاشی در رجال می گوید: «وی کتابی در احکام حج دارد»؛ که تاکنون یافته نشده است.

مرحوم حاجی نوری در خاتمه مستدرک نقل می‌کند که تلعکبری می گوید: «پدرم از ابوعلی محمد بن محمد اشعث برای من در

سال ۳۱۳ هجری اجازه گرفته بود.»

تألیف وی:

۱- الجعفریات (الاشعثیات).

۱۴- عبداللّه بن جعفر حمیری (؟-؟)

ابوالعباس عبداللّه بن جعفر بن حسین بن مالک بن جامع حمیری قمی، راوی و فقیه برجستهٔ شیعه در قرن چهارم هجری.

نجاشی درباره ایشان معتقد است: «وی بزرگِ علمای قم و شخصیت برجسته آنها که در سال ۲۹۰ و اندی از قم به شهر کوفه رفتند. بزرگان علمای کوفه از حمیری اخبار و

منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۲۷

روایات ائمه را زیاد شنیده‌اند و کتاب‌های زیادی تصنیف کردند.» شیخ طوسی در رجال ایشان را از اصحاب امام هادی و امام حسن عسکری علیهما السلام می‌داند.

وی با امام هادی و امام حسن عسکری علیهما السلام نامه‌نگاری داشت و پس از ایشان از طریق محمد بن عثمان عمری با امام عصر (عج) مرتبط بود.

درباره رحلت و محل دفن او اطلاع دقیقی در دست نیست اما به نظر می‌رسد وی در قم از دنیا رفته و در کنار بارگاه حضرت معصومه علیها السلام مدفون شده باشد.

از تألیفات وی:

۱- قرب الاسناد

۲- العظمهٔ و التوحید

۳- الامامهٔ

۴- الاستطاعهٔ و المعرفهٔ

۵- الطب

۶- فضل العرب

۷- مسائل ابی محمد و توقیعات

۸- کتاب الدلائل

۹- الغیبهٔ و الحیرهٔ

۱۵- ابن شعبه (؟-؟)

ابومحمد حسن بن علی بن حسین بن شعبه حرانی، معروف به ابن شعبه، محدث، فقیه، رجالی و از شیوخ بزرگ علمای امامیه.

وی در حران- یکی از روستاهای اطراف شهر حلب در سوریه- زاده شد. در حلب که یکی از شهرهای بزرگ و مهم علمی شام بود، پرآوازه و از چهره‌های درخشان جهان اسلام به ویژه تشیع شد.

استاد وی ابوعلی محمد بن همام بغدادی و از مهم‌ترین شاگردان وی که از پرفروغ‌ترین ستاره‌های جهان تشیع گردید، شیخ مفید

بود.

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۲۸

علامه مجلسی دربارهٔ وی می‌گوید: «کتاب ایشان- تحف العقول- بهترین شاهد بر فضل و دانش و عظمت شأن ایشان می‌باشد».

خاکجای وی آشکار نیست.

از تألیفات وی:

۱- تحف العقول عن آل الرسول

۲- التمحیص

قرن پنجم

۱۶- سید رضی (۳۵۹- ۴۰۶ ق)

ابوالحسن محمد بن حسین موسوی، معروف به سید رضی و شریف رضی، از بزرگان علمای شیعه، بلغا، شاعران نامدار و اشراف بغداد.

در بغداد زاده شد. نسب او از پدر به امام موسی کاظم علیه السلام و از طرف مادر به امام زین‌العابدین علیه السلام می‌رسد. در زمان پدر خود ابواحمد، نقابت طالبیان بغداد، سرپرستی همهٔ آنان، قضاوت در مظالم و امیری حاجیان را در حالی که هفده سال بیش نداشت، بر عهده گرفت.

چندی بهاءالدوله بویه وی را به عنوان جانشین خود در بغداد برگزید و لقب «الشریف الجلیل» را به وی خلعت داد. چندی پس از آن، لقب «الرضی ذوالحسبین» و پس از آن «الشریف الاجل» را به وی پیشکش کرد.

روزگار سید رضی با فرمانروایی آل بویه و مقارن با دورهٔ سوم خلافت عباسیان است که به این دوره از لحاظ تاریخی- فرهنگی «عصر زرین» می‌گویند و از جهت تاریخ ادبیات عرب، عصر شاعران سه‌گانه: متنبی، سید رضی و ابوالعلاء معری است. به سید رضی لقب «اشعرالطالبیین» یعنی شاعرترین طالبیان نیز داده‌اند.

استادانی که وی در علوم گوناگون آن روزگار نزدشان شاگردی کرد و بهره‌ها برد، عبارتند از:

ابواسحاق ابراهیم بن احمد طبری فقیه مالکی، ابوعلی فارسی نحوی، قاضی سیرافی،

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۲۹

ابوالحسن قاضی عبدالجبار معتزلی، ابویحیی عبدالرحیم فارقی خطیب مصری مشهور به ابن نباته، شیخ مفید و ...

وی بسیار بذل‌الجود و باتقوا بود. به سپاس دانش‌اندوزی‌اش جهت پرداخت زکات دانش خود، مدرسه‌ای نزدیک خانهٔ خود در کوی کرخ بغداد تأسیس کرد و آن را «دارالعلم» نامید که افزون بر تالارهای تدریس، سخنرانی و جلسات، اتاق‌هایی برای زندگی دانشجویان فراهم آمده بود و کتابخانهٔ بزرگی داشت که ارزشمندترین و بهترین منابع و مراجع عربی و اسلامی در آن نگهداری می‌شد و شخصاً خود مدیریت آن را بر عهده داشت.

شاگردان نام‌آوری که در نزد وی آموختند، از جمله: فقیه عالیقدر ابوزید کبایکی، ابوعبدالله شیخ محمد حلوانی، ابوعبدالله شیخ جعفر دوریستی، ابوالحسن بندار قاضی و ... بودند.

وی در محلهٔ کرخ بغداد در سن ۴۷ سالگی در سرای خود درگذشت و همانجا به خاک سپرده شد. به قولی، برادر مهتر وی سید

مرتضی چندی بعد وی را به کاظمین و در جوار نیای شریفش امام موسی کاظم علیه السلام به خاک سپرد.

از تألیفات وی:

۱- نهج البلاغه

۲- تلخیص البیان فی مجازات القرآن

۳- مجازات الآثار النبویهٔ

۴- حقایق التاویل فی متشابه التنزیل

۵- خصائص الائمهٔ

۶- دیوان اشعار

۱۷- شیخ مفید (۳۳۶- ۴۱۳ ق)

محمد بن محمد بن نعمان، معروف به شیخ مفید. عالم، فقیه، متکلم و محدث نامی شیعه.

وی در حوالی بغداد زاده شد. پس از بلوغ و رشد فکری، رهسپار بغداد شد و در آنجا

منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۳۰

در محضر استادان بنام و دانشمندان بزرگ آن روزگار از جمله شیخ صدوق، ابوغالب زراری، ابن جنید اسکافی و ... به آموختن دانش، کلام، فقه و اصول پرداخت. ابن ندیم در الفهرست از وی به عنوان «ابن المعلم» یاد می‌کند. سرآمد شاگردان وی سید مرتضی، سید رضی، شیخ طوسی، نجاشی، ابوالفتح کراجکی و ... بودند. شیخ طوسی درباره وی می‌گوید: «وی از متکلمان امامیه است. در روزگار خود، ریاست و مرجعیت شیعه به او ختم می‌گردد. حافظهٔ خوب و ذهنی دقیق داشت. در پاسخ به پرسش‌ها، حاضر جواب بود. بیش از ۲۰۰ جلد کتاب خرد و کلان دارد».

ابن حجر عسقلانی نیز می‌گوید: «وی بسیار عابد، زاهد و اهل خشوع و تهجد بود و مداومت بر علم و دانش داشت». عماد حنبلی (یکی از دانشمندان اهل سنت) می‌گوید:

«بزرگی از بزرگان امامیه و رییس بخش فقه و کلام و مباحثه بود. موقعیت شایان توجهی در تشکیلات دولت آل بویه داشت. وی صدقهٔ فراوان می‌داد».

استادانی که وی در محضر آنها درس آموخت، عبارتند از: ابن قولویه قمی (ابوالقاسم جعفر بن محمد بن جعفر بن موسی بن قولویه قمی)، شیخ صدوق، ابن جنید اسکافی و ...

شیخ مفید پس از ۷۵ سال عمر مفید، در بغداد و در حرم مطهر امام جواد علیه السلام نزدیک قبر استادش ابن قولویه قمی به خاک سپرده شد.

از تألیفات وی:

۱- المقنعهٔ

۲- الفرائض الشرعیّهٔ

۳- الامالی

۴- الارشاد و ...

۱۸- سید مرتضی (۳۵۵- ۴۳۶ ق)

ابوالقاسم علی بن حسین بن موسی، مشهور به سید مرتضی علم الهدی. فقیه مبرز، عالم متکلم و ادیب متبحر، دارای القاب ذوالثمانین و ذوالمجدین.

وی در بغداد زاده شد و از سوی پدر و مادر، نسبی بسیار شریف داشت. برادر وی سید رضی بود. شیخ طوسی شاگرد عالیقدرش پس از ذکر نام و نسبش می‌نویسد: «کنیه‌اش

منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۳۱

ابوالقاسم و لقبش علم‌الهدی و الاجل المرتضی است. در علوم بسیاری یگانه روزگار بود.» پس از شیخ بزرگوار مفید، پیشوای فقهی شد. از جمله اساتید وی شیخ مفید، هارون بن موسی تلعکبری، ابن نباته، احمد بن سعید کوفی، حسین بن بابویه قمی (برادر علی بن محمد معروف به شیخ صدوق) و ... بودند. علامه حلّی وی را معلم شیعهٔ امامیه خوانده است. در علوم معقول و منقول و تفسیر، سرآمد روزگار خود بود. وی در پنج روز مانده از ماه ربیع‌الاول در بغداد رحلت کرد، پسرش در خانه‌اش بر وی نماز خواند و در همان خانه‌اش مدفون شد.

از تألیفات وی:

۱- تنزیه الانبیاء

۲- الانتصار فی ما انفردت به الامامیهٔ من المسائل الفقهیهٔ

۳- الذریعه فی اصول الشریعه

۴- المحکم و المتشابه

۵- المختصر

۶- الامالی

۷- درر الفوائد و ...

۱۹- شیخ طوسی (۳۸۵- ۴۶۰ ق)

ابوجعفر محمد بن حسن طوسی، معروف به «شیخ الطایفه». فقیه، اصولی، محدث، مفسر، متکلم و عالم الرجال بسیار درخشان و بزرگ جهان اسلام به ویژه تشیع. وی در خراسان زاده شد. خاندان شیخ تا چند نسل همه از علما و فقها بوده‌اند. در ۲۳ سالگی به بغداد کوچ کرد و تا پایان عمر در عراق ماند و پس از استادش سید مرتضی علم الهدی، ریاست علمی و فتوایی شیعه به او منتقل شد.

شیخ بزرگوار مدت پنج سال نزد استاد نحریر شیخ مفید شاگردی کرد و چند سالی هم در نزد سید مرتضی درس آموخت. به علت آشوب و هرج و مرج آن روزگار بغداد، وی از آنجا کوچ و به نجف اشرف رهسپار شد و در آنجا جای گرفت و خود حسن اتفاقی شد تا در آنجا حوزهٔ علمیهٔ نجف را بنیان گذارد.

منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۳۲

پس از درگذشت سید مرتضی علم‌الهدی، رهبری و پرچمداری شیعه به وی رسید و آن‌چنان آوازهٔ علم، ورع و زهد و تقوای وی در دور و نزدیک پیچیده شده بود که القائم بامرالله خلیفهٔ عباسی با همکاری آل بویه از وی برای تدریس کلام در مرکز خلافت

دعوت کردنـد که بـا فروپاشـی آل بویه، وی از آنجـا به نجف اشـرف عزیمت کرد و تـا پایـان عمر خود در همانجـا بود و در همـان خاک پاک، دفن شد.

از تألیفات وی:

۱- الاستبصار

۲- تهذیب الاحکام

۳- النهایه

۴- المبسوط

۵- الخلاف

۶- التبیان و ...

قرن ششم

۲۰- فتال نیشابوری (؟- ۵۰۸ ق)

محمـد بن حسن بن علی بن احمد فتال نیشابوری معروف به ابن‌فارسـی. متکلم جلیل‌القدر، فقیه، عالم، زاهد و متقی. وی در نیشابور به دنیا آمده اما تاریخ ولادتش معلوم نیست. از لقب ابن فارسی معلوم می‌شود که وی از نژاد ایرانی است. فتال یکی از اسم‌های بلبل است و علت ملقب شـدن او به فتـال، به خـاطر خوش‌صوتی و لطـافت زبـانی است که در منبر داشـته و از نطق بالا‌یی برخوردار بوده است. وی در محضـر درس بزرگان شـرکت می‌کرده و از تحصـیلات عالیه برخوردار بوده است. از جمله استادان وی شیخ حسن بن علی بن احمـد پـدر وی و از جمله شاگردانش علی بن حسن بن عبـدالله نیشابوری و محمـد بن علی بن شـهرآشوب مازنـدرانی بوده است.

وی به دست ابوالمحـاسن عبـدالرزاق رئیس نیشـابور ملقب به شهاب‌الاسـلام و تنهـا به جرم تشـیع به قتـل رسـیده و در قبرسـتان حیره نیشابور به خاک سپرده شده است.

منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۳۳

از تألیفات وی:

۱- روضهٔ الواعظین و بصیرهٔ المتعظین

۲- التنویر فی معانی التفسیر

۳- مونس الحزین

۲۱- فضل بن حسن طبرسی (حدود ۴۶۹- ۵۴۸ ق)

امام سعید ابوالفضل بن حسن طبرسی. مفسر، فقیه، محدث، عالم به حساب، جبر، مقابله و نحو. ملقب به امین الدین یا امین‌الاسلام. گوینـد وی در مشـهد سـناباد طـوس متوطن بوده است. در ۵۲۳ ق در سـبزوار جـایگیر شـد و بـه تعلیم و تصـنیف پرداخت. از جمله شـاگردان وی می‌توان به حسن بن فضـل طبرسـی (پسـرش)، ابن شـهرآشوب، شـیخ منتجب الـدین، قطب الـدین راونـدی، شاذان بن

جبرئیل قمی و ... اشاره کرد. وی از شیخ ابوعلی پسر شیخ طوسی و شیخ عبدالجبار، قاری رازی که در ری فقیه امامیه بوده، روایت نموده و صحیفهٔ الرضا علیه السلام از جمله مرویات اوست.

فرزند وی (حسن بن فضل طبرسی) و فرزند زادگانش همگی از اکابر روزگار و فقهای بزرگوار بودند. وی در سبزوار درگذشت و پیکر پاکش را به مشهد مقدس منتقل کردند و در جوار حرم حضرت ثامن‌الائمه علیه السلام به خاک سپردند.

از تألیفات وی:

۱- مجمع البیان (تفسیر سترگ شیعی)

۲- الوسیط (یا تفسیر جوامع الجامع)

۳- الآداب الدینیهٔ للخزانهٔ المعینیهٔ

۴- تفسیر الکافی الشافی

۵- نثر اللئالی

۶- اسرار الامامه

۷- اعلام الوری باعلام الهدی و ...

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۳۴

۲۲- عبدالواحد بن محمد تمیمی آمُدی (۵۱۰- ۵۵۰ ق)

عالم بزرگ شیعه و محدث والامقام، در شهر آمُد منطقه‌ای در دیار بکر- حوالی رود دجله و فرات- زاده شد. تسلط بسیاری بر علوم اسلامی داشت. شاگرد ممتاز و شهرهٔ او، محدث بزرگوار جهان تشیع ابن شهر آشوب بود.

از تألیفات وی:

۱- غرر الحکم و درر الکلم

۲- الحکم و الاحکام من کلام سید الانام

۲۳- ابن شهر آشوب (۴۸۹- ۵۸۸ ق)

رشیدالدین محمد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی، فقیه، مفسر و محدث بزرگ شیعه.

وی در خطهٔ زیبای مازندران زاده شد. او در دوره‌ای زندگی می‌کرد که در بلاد اسلامی علم شکوفا و دانش رونق چشمگیری گرفته بود.

صلاح الدین خلیل صفدی صاحب الوافی بالوفیات دربارهٔ وی چنین می‌گوید: «وی یکی از بزرگان شیعه است که بیشتر قرآن را در هشت سالگی حفظ کرد و در اصول شیعه به حد اعلای خود رسید به طوری که از شهرهای مختلف برای درک محضر او به بغداد هجرت می‌کردند ... وی زیبارو، راست‌گفتار، خوش‌مشرب، با علم گسترده و بسیار اهل خشوع، عبادت و شب زنده دار بود و همیشه باطهارت و وضو به سر می‌برد».

از جمله نام‌آورترین اساتیدی که وی در نزد آنها شاگردی کرده است، می‌توان: جارالله زمخشری، ابوعبدالله نطنزی مؤلف کتاب الخصائص العلویه، سید عبدالواحد آمدی، شیخ طبرسی صاحب احتجاج، قطب راوندی، فضل بن حسن طبرسی، شیخ ابوالفتوح

رازی و ... را نام برد.

وی در حالی که ۹۹ سال از زندگانی پربارش را سپری کرده بود، در شهر حلب سوریه به جانان پیوست و پیکرش را در کنار کوه جوشن به خاک سپردند.

از تألیفات وی:

۱- مناقب آل ابی طالب علیهم السلام

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۳۵

()- ۲- مثالب النواصب

۳- المخزون المکنون فی عیون الفنون

۴- المائدهٔ العائدهٔ (الفائدهٔ)

۵- المثال فی الامثال و ...

۲۴- تاج‌الدین شعیری (؟-؟)

تاج الدین محمد بن محمد بن حیدر شعیری. عالم و فقیه بزرگ شیعه در قرن ششم هجری.

وی در شهر بیهق برای آموختن و فراگرفتن دانش آن روزگار، به منزل حاکم، رییس و امام مجدالحکام ابومنصور علی بن عبدالله زیادی می‌رفت و بهره‌ها می‌برد و همچنین در محضر فضل الله بن علی راوندی درس می‌گرفت. از شاگردان ایشان می‌توان به شیخ منتجب الدین از علمای قرن ششم هجری و صاحب کتاب الفهرست اشاره کرد.

تألیف وی:

۱- جامع الاخبار

۲۵- احمد بن علی طبرسی (؟-؟)

ابو منصور احمد بن علی بن ابیطالب طبرسی. عالم، فاضل، فقیه، متکلم و نسابهٔ بزرگ شیعه در قرن ششم هجری.

منسوب به طبریش (معرب تفرش) منطقه‌ای نزدیک قم. استاد وی ابوجعفر مهدی بن ابی حرب حسینی و شاگردان وی شیخ منتجب الدین و ابن شهرآشوب مازندرانی بودند.

از تألیفات وی:

۱- الاحتجاج علی اهل اللجاج

۲- تاریخ الائمه علیهم السلام

۳- فضائل الزهراء علیها السلام

۴- مفاخر الطالبیهٔ

۵- الکافی فی الفقه

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۳۶

قرن هفتم

۲۶- عمادالدین طبری- (؟- زنده در ۶۹۸ ق)

ابوجعفر محمد بن علی بن محمد بن علی طبری آملی کجی، ملقب به عمادالدین، عالم، رجالی و محدث بنام شیعی قرن ششم هجری.

استادش شیخ ابوعلی بن شیخ طوسی بود و شاذان بن جبرئیل و قطب راوندی از وی روایت کردند.

بیش از این از زندگانی وی چیزی یافته نشد.

از تألیفات وی:

۱- بشارة المصطفی لشیعة المرتضی

۲- الزهد و التقوی

۳- الفرج فی الاوقات والمخرج بالبینات

قرن نهم

۲۷- حسن بن ابی الحسن دیلمی (؟- ۸۴۱ ق)

ابو محمد حسن بن ابی الحسن محمد دیلمی فقیه، محدث، عالم به عرفان در قرن نهم هجری. علمای بزرگ و همچنین صاحبان بحارالانوار و وسائل‌الشیعه از وی به عنوان موثق و معتمد یاد می‌کنند و از کتاب‌هایش بهره می‌برند.

از تألیفات وی:

۱- ارشاد القلوب الی الصواب

۲- اعلام الدین فی صفات المومنین

۳- غرر الاخبار و درر الآثار

۴- الاربعون حدیثاً

قرن دهم

۲۸- ابن ابی جمهور احسائی (حدود ۸۴۰- زنده در ۹۰۲ ق)

ابوجعفر محمد بن زیدالدین ابی الحسن علی بن حسام‌الدین بن ابی جمهور. عالم،

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۳۷

فقیه، محدث، متکلم و عارف بزرگ شیعه.

وی در احساء واقع در عربستان شرقی در کنار خلیج‌فارس زاده شد و در همانجا به تحصیل علوم شرعی و ادبی پرداخت. پدر و نیای بزرگ وی ابراهیم، از علمای بزرگ احساء بودند و در چنین فضایی ابی جمهور پرورش یافت؛ پس می‌توان گفت نخستین استاد

وی پدرش بود.

وی که گام‌های نخستین علوم را پشت سر گذاشته بود، برآن شد تا برای رسیدن به کمال سفر کند؛ به همین خاطر به عراق رفت و در نجف جایگیر شد و در نزد بزرگی چون، شیخ عبدالکریم فتال نیشابوری شاگردی کرد و درس آموخت. پس از چندی به خانهٔ خدا رهسپار شد و حج گزارد و چندی در احساء ماند و سپس به کربلای معلّا رفت و از آنجا به نجف اشرف بازگشت. پس از چندی به قصد زیارت ثامن‌الائمه به مشهد مقدس روانه شد و پس از ورود، سید محسن رضوی که از فضلای بزرگوار مشهد بود به پیشواز وی رفت و در خانهٔ خود مهمانش کرد و این زمانی بود که سید محسن رضوی در نزد چنین استادی زانوی ادب بر زمین زد و شاگردی کرد.

ابن ابی جمهور به چیره‌دستی در مناظره معروف است و در یکی از همین مناظرات میان خود و یک عالم اهل سنت هراتی بود که طی سه جلسه سرانجام عالم هراتی شکست خورد و به درخواست شاگردان ابی جمهور، کتابی به نام مناظرهٔ بین الغروی و الهروی که همه مربوط به همین مناظره بود، نگاشته شد.

ابن ابی جمهور پس از پانزده سال ماندن در مشهد مقدس، سفر دوم خود به خانهٔ خدا را آغاز کرد و پس از گزاردن حج به نجف اشرف رفت و دو سال در آنجا بود و سپس به مشهد مقدس بازگشت و تا پایان روزگار خود در آنجا ماند و زندگی کرد.

استادانی که وی در نزد آنها آموخت، پدر بزرگوارش شیخ زین‌الدین علی احسائی، سید شمس‌الدین محمد موسوی احسائی، شیخ حسن بن عبدالکریم فتال غروی و شیخ علی بن هلال جزائری بودند.

شاگردانش نیز سیدمحسن رضوی، شیخ ربیعه جزائری، سید شرف‌الدین طالقانی، شیخ علی کرکی معروف به محقّق ثانی و ... بودند.

منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۳۸

چون ابن ابی جمهور در محبت اهل بیت افراط کرد و می‌کوشید تا میان عرفان، فلسفه و کلام را آشتی دهد و هماهنگی ایجاد کند، در میان گروهی از علما و فقها جنجال‌برانگیز شده است! به هر روی در این که وی عالمی است عارف و شیعه، شک نیست. از خاکجای وی اطلاعی در دست نیست.

از تألیفات وی:

۱- عوالی اللئالی [غوالی اللئالی]

۲- الاقطاب الفقهیهٔ والوظایف الدینیهٔ علی مذهب الامامیهٔ

۳- درر اللئالی

۴- زاد المسافرین فی اصول الدین

۵- المجلی و ...

قرن دوازدهم

۲۹- حرّ عاملی (۱۰۳۳- ۱۱۰۴ ق)

محمد بن حسن بن علی بن محمد بن حسین، معروف به شیخ حرّ عاملی و ملقب به شیخ‌الاسلام. فقیه، محدث، ادیب، شاعر، ثقه و عالم بزرگ شیعه.

وی در روستای مشغره در منطقهٔ جبل عامل لبنان چشم به جهان گشود. منطقهٔ جبل عامل به دست مبارك ابوذر غفاری شیعه شد و با جان و دل، محبت اهل بیت علیهم السلام را پذیرا گشت.

حرّ عاملی از نوادگان حر بن یزید ریاحی یار جانباز حسین بن علی علیه السلام است و خانوادهٔ او همه از بزرگان علم و معرفت شیعه بودند. وی سفرهای متعددی به عتبات عالیات کرد و پس از آن به زیارت ثامن‌الائمه حضرت رضا علیه السلام مشرف شد و چندی در آنجا جای گرفت و ماندگار شد.

از آنجا به خانهٔ خدا و عتبات عالیات رفت و سپس به اصفهان رهسپار شد و به دیدار علامه مجلسی رسید و هر دو به یکدیگر اجازهٔ روایت دادند و علمای آن شهر ترتیب دیدار وی را با شاه سلیمان صفوی دادند و شاه با شیخ حر عاملی و نفوذ، جذبه و تأثیر وی

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۳۹

در نزد علمای شیعه آشنا شد و چنین شد که وقتی به مشهد مقدس بازگشت، از سوی شاه ایران به قاضی القضاتی منصوب و پس از چندی از علمای بزرگ آن دیار گشت.

شیخ حر عاملی از اندك کسانی است که در سرودن شعر برای حضرات معصومین علیهم السلام با چیرگی و توانایی شگفت‌انگیز، از دیگران پیشی گرفته است و چکامه‌های (/ قصاید) وی در ستایش آن بزرگواران بسیار است و بیست هزار بیت را شامل می‌شود.

استادانی را که وی در نزدشان شاگردی کرد، عبارتند از: پدر بزرگوارش حسن بن علی، عمویش شیخ محمد بن علی، نیای مادری‌اش شیخ عبدالسلام بن محمد حر، دایی پدرش شیخ علی بن محمود عاملی که همه از روستای مشغر بودند؛ شیخ زین‌الدین صاحب معالم و فرزند شهید ثانی، شیخ حسین ظهیری در روستای جبع؛ و در دیگر نقاط، مثل: سید میرزا جزایری نجفی، آقا حسین خوانساری، سید هاشم توبلی بحرانی و ...

وی شاگردان بسیاری را نیز پرورش داد که برخی از آنها عبارتند از: شیخ مصطفی بن عبدالواحد بن سیار حویز، شیخ محمدرضا و حسن فرزندان شیخ مصطفی، مولی محمدتقی دهخوارقانی قزوینی و ...

شیخ حر عاملی در ۷۲ سالگی و در جوار حضرت امام رضا علیه السلام، در کنار مدرسهٔ میرزا جعفر به خاك سپرده شد.

از تألیفات وی:

۱- تفصیل وسائل‌الشیعهٔ الی تحصیل مسائل الشریعهٔ که شامل احادیث کتب اربعه و سایر کتاب‌های روائی که منابع آن به ۱۸۰ کتاب می‌رسد.

۲- الفصول المهمّه فی اصول الائمه که شامل قواعد کلی اصول دین، اصول فقه، فروع فقه و اصول علم طب می‌باشد.

۳- دیوان شعر و ...

۳۰- مجلسی ثانی (۱۰۳۷- ۱۱۱۱ ق)

محمد باقر بن محمد تقی بن مقصود، معروف به مجلسی ثانی، فقیه، محدث، رجالی و عالم عقلی بزرگ شیعه.

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۴۰

خاندان وی همگی از بزرگان علم و فضل بودند. پدر بزرگ وی، عالم نامدار ابونعیم اصفهانی صاحب حلیهٔ الاولیاء و پدر وی، محمد تقی مجلسی معروف به مجلسی اول، صاحب اجتهاد و کرامات بودند و محمدباقر مجلسی، در چنین فضایی پرورش یافت و آموزش دید.

علامه مجلسی، در علوم مختلف اسلامی همچون تفسیر، اصول و درایت، علوم عقلی مانند فلسفه، منطق، ریاضیات، طب، نجوم،

ادبیات و ... سرآمد و چیره‌دست بود.

وی همپای مدارج علمی، به مدارج معنوی و کمالات روحی نیز پرداخت و آن را ملاک معرفت دانست. اساتید وی پدرش مجلسی اول و آقا حسین خوانساری و مشایخ نقل وی مولانا محمد صالح مازندرانی، فیض کاشانی، سید علی‌خان مدنی و شیخ حر عاملی بودند. شاگردانی هم که در نزد وی درس گرفتند و آموختند، از جمله:

سید نعمت الله جزائری، کمره‌ای اصفهانی، ماخوری بحرانی، محمد باقر بیابانکی و ... بودند.

بروجری، آقا حسین طباطبایی - مترجمان: حسینیان قمی، مهدی - صبوری، م، منابع فقه شیعه، ۳۱ جلد، انتشارات فرهنگ سبز، تهران - ایران، اول، ۱۴۲۹ ه ق

منابع فقه شیعه؛ ج ۳۱، ص: ۴۰

مجلسی لقب «علامه» را از بزرگانی چون وحید بهبهانی، علامه بحرالعلوم و شیخ اعظم انصاری دریافت کرد و از سوی شاه سلیمان صفوی به «شیخ‌الاسلام» اصفهان منصوب شد که بالاترین منصب دینی و اجرایی در آن روزگار بود و وی شخصاً و مستقیماً اهتمام به ادارهٔ امور شرعی مسلمانان می‌کرد.

۶۶ اثر از وی به یادگار مانده است که ۱۳ اثر به عربی و ۵۳ اثر آن به فارسی است. این عالم جلیل القدر در مسجد عتیق اصفهان پس از ۷۴ سال عمر پربار، به خاک سپرده شد.

از تألیفات وی:

۱- بحارالانوار الجامعه لدرر اخبار الائمهٔ الاطهار علیهم السلام

۲- مرآت العقول

۳- حق الیقین

۴- زاد المعاد

۵- عین الحیاهٔ و ...

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۴۱

قرن چهاردهم

۳۱- محدث نوری (۱۲۵۴- ۱۳۲۰ ق)

میرزا حسین بن محمد تقی نوری طبرسی. محدث، رجالی بزرگ و فقیه شیعی.

وی در روستای یالو از روستاهای اطراف شهرستان نور زاده شد. هشت سال بیشتر نداشت که سایهٔ پدر بزرگوارش که از علمای آن سامان بود، از سرش برچیده شد. در همان کودکی به آموختن فقه نزد استاد جلیل‌القدر محمدعلی محلاتی می‌رفت. در دورهٔ جوانی به تهران رهسپار شد تا از علمای بزرگ آنجا مستفیض شود و این شد که در درس عالم نحریر، شیخ عبدالرحیم بروجردی حاضر شد و بهره‌ها برد و دختر همان استاد را نیز به ازدواج خود درآورد. در نوزده سالگی بود که به عراق سفر کرد و برای کسب دانش چهار سال در حوزهٔ علمیهٔ نجف اشرف ماند و آموخت و سپس به ایران بازگشت اما بیش از یک سال در آنجا نماند و دوباره به

عراق برگشت و در کربلای معلّا نزد شیخ عبدالحسین تهرانی شاگردی کرد و به دنبال وی دو سال نیز در کاظمین ماند.
در بیست و هشت سالگی به سفر حج و زیارت مدینه مشرف شد و پس از آن به نجف اشرف برگشت و در درس دانشمند فرزانه شیخ مرتضی انصاری حاضر شد و دیری نپایید که آن عالم به دیار باقی شتافت و وی نیز به مشهد مقدس رهسپار شد و دو سال بعد باز به عراق بازگشت و در همان موقع استاد بزرگ خود شیخ عبدالحسین تهرانی را نیز از دست داد؛ همان که به وی اجازهٔ روایت داده بود.
محدث نوری از سرشناس‌ترین چهره‌های علمی شیعی است که اخبار و روایات گوناگون را گردآورد و احادیث مختلف را هماهنگ ساخت و آثار پراکنده را سامان بخشید.
ایشان شاگرد برجسته‌ای (شیخ آقابزرگ طهرانی) را به جهان شیعه شناساند که آقا بزرگ طهرانی در الذریعهٔ خود، وی را «شیخنا» معرفی می‌کند.
از تألیفات وی:
۱- مستدرک الوسائل
منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۴۲
()- ۲- نفس الرحمان
۳- دارالسلام
۴- جنّة المأوی و ...

۳۲- حاج سید حسین بروجردی (۱۲۹۲- ۱۳۸۰ ق)

آیت الله حاج سید حسین طباطبایی بروجردی، از اعاظم علما و مراجع بزرگ شیعه.
وی در یکی از خاندان‌های با اصل و نسب شیعه در شهر بروجرد زاده شد. پدر و نیاکان وی همه از علمای بنام بروجرد بودند و برخی از آنان مقام والای مرجعیت و رهبری مذهبی را برعهده داشتند؛ از جمله: علامه سیدمهدی بحرالعلوم طباطبایی، علامه سید علی طباطبایی مؤلف ریاض المسائل و فرزند او سید محمد مجاهد، سید محمد کاظم طباطبایی یزدی مؤلف العروة الوثقی و سید محسن طباطبایی حکیم.
بروجردی در فضایی از علم و تقوا پرورش یافت. هفت سالش بود که به مکتب فرستاده شد و قرائت قرآن، ادبیات و منطق را فرا گرفت. به هجده سالگی که رسید، برای کسب دانش به اصفهان که مرکز مهم علمی آن دوره بود، رهسپار شد و در حوزهٔ درسی استادان بزرگ آن سامان درس آموخت؛ از جمله: میرزا ابوالمعالی کلباسی، سید محمد باقر درچه‌ای، میرزا محمد تقی مدرس، آخوند ملا محمد کاشانی و جهانگیر خان قشقایی.
در طی ده سال جایگیر شدن در اصفهان و شاگردی کردن و آموختن، سرانجام در ۲۸ سالگی از سوی سه تن استاد، اجازهٔ اجتهاد برایش صادر شد. از آن تاریخ بود که به تدریس فقه و اصول، همت گماشت و جمعی از فضلا در جلسات درس وی حاضر شدند.
پس از مدتی کوتاه، به نجف اشرف رفت و به درس اساطین علم آنجا همچون آخوند ملا محمد کاظم خراسانی، شیخ الشریعهٔ اصفهانی و سید محمد کاظم طباطبایی یزدی حضور یافت و چیزی نگذشت که در حوزهٔ نجف اشرف و در میان استادان و طلاب، آوازه‌اش پیچید.
پس از هشت سال پربار در نجف اشرف به اصرار پدر بزرگوار خود حاج سید علی به شهر و دیار خود بروجرد برگشت و ماندنش

سی و شش سال به درازا کشید و در این دوران

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۴۳

خدمات بسیار ارزنده‌ای انجام داد که از جملهٔ آن: تشکیل کلاس‌های درس و جمع‌آوری طلاب فاضل، تنظیم حاشیه‌ای بر العروهٔ الوثقی اثر مرحوم سید محمد کاظم طباطبایی یزدی، مبارزهٔ منطقی و جدی علیه فرقه ضالّهٔ بهایی و ریشه‌کن کردن آنها از آن خطه بود.

بروجردی دیدی گسترده نسبت به جهان آن روز خود داشت و پیوسته برای گسترش اندیشه‌های ناب امامیه کوشش بی‌دریغ می‌کرد و موکداً طلاب را تشویق به آموختن زبان دیگر و ترجمهٔ آثار اندیشمندان خارجی می‌کرد و نمایندگان متبحر و مبرزی را برای تبلیغ شیعه به کشورهای مسلمان‌نشین غیر شیعی گسیل می‌داشت که از آن جمله اعزام شیخ محمدتقی قمی به مصر و شناساندن درست مذهب شیعه به علمای اهل سنت آن سامان بود و همین امر هم باعث شد تا شیخ محمد شلتوت رییس دانشگاه الازهر مصر، فتوایی مبنی بر صحت پیروی از مذهب شیعه صادر نماید و روی همین اصل، کتاب‌هایی از آثار بنام شیعه در مصر منتشر شد و تأثیر بسیاری بر علما و استادان آنجا گذاشت طوری که آنان روش معتدل‌تری را در پیش گرفتند. یکی از کارنامه‌های درخشان مرحوم بروجردی که ارزش بسیار والایی دارد، احیاء، تصحیح و پانوشت بر کتاب‌های علمای پیشین بود که با تلاشی بی‌وقفه و خستگی‌ناپذیر به سرانجامی نیک رسید که آن کتب به قرار زیر است:

الخلاف، تألیف شیخ الطائفه طوسی؛ جامع الرواهٔ، تألیف شیخ محمد بن علی اردبیلی حائری؛ قرب الاسناد، تألیف عبدالله بن جعفر حمیری؛ الجعفریات (الاشعثیات)، منسوب به اسماعیل فرزند امام موسی کاظم علیه السلام؛ چند جلد از مفتاح الکرامهٔ، تألیف سید جواد عاملی؛ منتقی الجمان فی الاحادیث الصحاح و الحسان، تألیف شیخ حسن بن زین الدین عاملی.

وی پژوهنده‌ای سختکوش بود و در احوال راویان حدیث، شناخت طبقات و تعداد روات هر یک از آنان، تحقیقات شایان توجهی کرد که از آن جمله، مجردات اوست بر کتب ارزشمند تشیع: تجرید اسانید الکافی (این کتاب به همت حاج میرزا مهدی صادقی- یکی از شاگردان وی- در ۷۱۴ صفحه به تازگی در قم به چاپ رسیده است)؛ تجرید اسانید الفقیه؛ تجرید اسانید الامالی؛ تجرید اسانید الخصال؛ تجرید اسانید التهذیب؛ تجرید اسانید الفهرست؛ تجرید اسانید رجال النجاشی.

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۴۴

مرحوم بروجردی حواشی و تعلیقه‌هایی نیز بر آثار مهم در فقه و اصول نگاشت که عبارتند از: حاشیهٔ علی العروهٔ الوثقی؛ حاشیهٔ علی خلاف الشیخ الطوسی؛ حاشیهٔ الکفایهٔ الاصول (استاد وی آخوند خراسانی).

مرحوم بروجردی بجز کسب دانش و تعلیم آن، خدمت به مردم را افضل کارهای خود می‌دانست؛ به نحوی که پیش از رفتنش از این سرای خاکی، برای خود باقیات‌الصالحات به جای گذاشت:

تأسیس مسجد اعظم قم در کنار آستانهٔ حضرت معصومه علیها السلام، کتابخانهٔ مسجد اعظم، مدرسهٔ علمیهٔ نجف که یکی از نزدیک‌ترین مدارس به حرم مطهر حضرت امیرالمومنین علیه السلام است، حسینیه و حمام سامرا، مسجد هامبورگ آلمان، بازسازی و مرمت چندین مدرسه، مسجد و کتابخانه در شهرها و کشورهای مختلف، بیمارستان نکویی قم و .... آیت الله بروجردی در سن ۸۸ سالگی در شهر قم، چشم از جهان فرو بست.

بزرگ‌ترین و ماندگارترین اثر مرحوم بروجردی کتاب مستطاب ۳۱ جلدی جامع احادیث الشیعهٔ است که به ترتیب ابواب فقه و در مجلدات جداگانه توسط شاگردان مستعد وی که هر کدام استادی تمام هستند، به پایان رسیده است.

تشکر و اعتذار

این بضاعت اندک بندهٔ کمترین است که خود را وام‌دار علوم اهل بیت علیهم السلام می‌دانم و در این جهاد علمی و مساعی جمیل، لازم می‌دانم از فضلا و سروران عزیزم حضرت حجهٔ الاسلام و المسلمین سید احمد رضا حسینی که در امر ویراستاری و نظارت علمی بنده را یاری کردند و حضرت حجهٔ الاسلام و المسلمین مهدی حسینیان قمی که در ترجمهٔ این مجلد سعی بلیغ مبذول داشتند، نهایت سپاس و تشکر را کنم. همچنین از حجت‌الاسلام والمسلمین نظرعلی حسین‌آبادی که در پژوهش و ویراستاری ادبی همکار بودند و آقای علی قربانی که تایپ و صفحه‌آرایی و سرکار خانم گلناز غریب‌زاده که تدوین و تطبیق مطالب این مجلد را انجام دادند، بسیار سپاسگزارم. بر خود لازم می‌دانم از همهٔ محدثان و فقیهانی که در تدوین این اثر جاودان شیعی، حضرت آیهٔ اللّه العظمی سیدحسین بروجردی

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۴۵

را طی سال‌ها ممارست و مجاهدت علمی یاری کردند یاد و تقدیر نمایم، به ویژه حضرت آیهٔ اللّه حاج شیخ اسماعیل معزی ملایری که در ادامه و استمرار این حرکت فرهنگی مقاوم و نستوه به تعب نفس فراوان، کار را به اتمام رساندند. اجر و پاداش همهٔ عزیزان را به دعای حضرت بقیهٔ اللّه الاعظم روحی له الفداء از آستان ربوبی حضرت عالمیان مسالت دارم و امید دارم آن خورشید پنهان ولایت و هدایت، تلاش همهٔ عزیزان را به دیدهٔ منت، قبول فرمایند.

در پایان، از استادان عالی‌مقام علوم اسلامی و فرزانگان حوزه‌های علمیه و فرهیختگان دانشگاه‌ها تقاضا دارم با دیدهٔ عفو و ارشاد، خطاها و نقص‌ها را تذکر دهند تا در چاپ‌های بعدی از تذکرهای عزیزان منتفع شویم و عذر این کمترین را در ضعف و قصور ارائه بهتر آثار جاودان اهل بیت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله پذیرا باشند؛ چرا که ان الهدیهٔ علی قدر مهدیها.

والسلام علیکم و رحمهٔ الله و برکاته

احمد اسماعیل تبار

تهران- به تاریخ ۲۷/ ۵/ ۱۳۸۷

برابر با نیمه شعبان ۱۴۲۹ قمری

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۴۶

منابع و مآخذ تحقیق

۱. اختیار معرفهٔ الرجال معروف به رجال الکشّی. ابی جعفر محمد بن حسن بن علی طوسی، دانشگاه مشهد، ایران، ۱۳۴۸ ش.

۲. اعیان الشیعه. امین، علامه سید محسن، دارالتعارف المطبوعات، بیروت، ۱۴۰۳ ق.

۳. الغدیر. امینی، احمد، مطبعهٔ الحیدری، ۱۳۹۶ ق.

۴. تتمه المنتهی. قمی، شیخ عباس، انتشارات مؤمنین، چاپ اول، قم، ۱۳۸۰ ش.

۵. تنقیح المقال فی علم الرجال. مامقانی، عبداللّه، مؤسسهٔ آل البیت لاحیاء التراث، قم، ۱۴۲۴ ق.

۶. جامع الرواهٔ. اردبیلی غروی حائری، محمد بن علی، مکتبهٔ آیهٔ اللّه العظمی مرعشی نجفی، ایران، ۱۴۰۳ ق.

۷. خلاصهٔ الأقوال فی معرفهٔ الرجال. علّامهٔ حلّی، نشر الفقاههٔ، ایران، ۱۴۱۷ ق.

۸. دانشنامهٔ جهان اسلام. زیر نظر حداد عادل. بنیاد دایرهٔالمعارف اسلامی، تهران، ۱۳۷۴ ش.

۹. دایرهٔ المعارف بزرگ اسلامی. مرکز دایرهٔالمعارف بزرگ اسلامی، چاپ اول، تهران، ۱۳۸۱ ش.

۱۰. دایرهٔ المعارف تشیع. نشر شهید سعید محبی، چاپ اول، تهران، ۱۳۸۰ ش.

۱۱. دایرهٔ المعارف مصاحب. مصاحب، غلامحسین، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۸۰ ش.

۱۲. الذریعه الی تصانیف الشیعه. طهرانی، آقا بزرگ، دار الاضواء، بیروت، چاپ سوم، ۱۴۰۳ ق.

۱۳. رجال السیّد بحر العلوم معروف به الفوائد الرجالیّة. بحرالعلوم طباطبائی، سید محمد مهدی، مکتبة الصادق، ایران، ۱۳۶۳ ش.

۱۴. رجال النجاشی. نجاشی، ابوالعبّاس احمد بن علی بن احمد بن عباس، مؤسسة النشر الاسلامی، قم، ۱۴۱۸ ق.

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۴۷

()– ۱۵. ریاض العلماء وحیاض الفضلاء. افندی اصبهانی، میرزا عبداللّه، مطبعه خیّام، ایران، ۱۴۰۱ ق.

۱۶. ریاض المحدّثین. محمّد علی بن حسین نائینی، مکتبة آیةاللّه العظمی مرعشی نجفی، قم، ۱۳۸۱ ش/ ۱۴۲۳ ق/ ۲۰۰۳ م.

۱۷. ریحانة الادب. مدرس تبریزی، محمدعلی، انتشارات کتابفروشی خیام، ۱۳۷۴ ش.

۱۸. السیرة النبویة. ابن هشام، دار احیاء التراث العربی، بیروت.

۱۹. الفتوح اعثم کوفی. اعثم کوفی، احمد بن علی، مترجم مستوفی هروی، محمد بن احمد، مصحح طباطبایی مجد، غلامرضا، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم، تهران، ۱۳۸۰ ش.

۲۰. فرهنگ‌نامهٔ دهخدا. دهخدا، علی‌اکبر، موسسهٔ انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۷۳ ش.

۲۱. فرهنگ‌نامهٔ معین. معین، محمد، انتشارات امیرکبیر، چاپ هجدهم، تهران، ۱۳۸۰ ش.

۲۲. فهرست کتب الشیعة واصولهم. شیخ طوسی، مکتبة المحقق الطباطبائی، قم، ۱۴۲۰ ق.

۲۳. قاموس الرجال. تستری، محمدتقی، مؤسسه نشر اسلامی، ایران، ۱۴۱۰ ق.

۲۴. مجمع الرجال. علی القهپائی، مؤسسهٔ مطبوعاتی اسماعیلیان، ایران، بی‌تا.

۲۵. معجم المؤلفین. کحاله، عمر رضا، دار احیاء التراث العربی، بیروت.

۲۶. معجم رجال الحدیث. موسوی خویی، ابوالقاسم، نشر آثارالشیعه، قم، ۱۴۰۹ ق.

۲۷. معجم مؤلّفی الشیعة. علی فاضل قائنی نجفی، وزارت ارشاد اسلامی، ایران، ۱۴۰۵ ق.

۲۸. موسوعة العظماء الشیعة. حکیمی، محمد، موسسة الاعلمی، بیروت، ۱۴۱۸ ق.

۲۹. نقد الرجال. حسینی تفریشی، مصطفی، انتشارات آل المصطفی، ایران، بی‌تا.

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۵۰

کتاب قصاص

اشاره

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۵۱

فصل اوّل: قصاص نفس

بخش اوّل: باب‌های اقسام قتل و احکام آن

باب ۱ حرام بودن کشتن مؤمن به ناحقّ و ...

اشاره

خداوند متعال می‌فرماید:

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اموال یکدیگر را به باطل (و از راه‌های نامشروع) نخورید؛ مگر اینکه تجارتی با رضایت شما انجام گیرد و خودکشی نکنید، خداوند نسبت به شما مهربان است.

و هرکس این عمل را از روی تجاوز و ستم انجام دهد، به‌زودی او را در آتشی وارد خواهیم ساخت و این کار برای خدا آسان است. «۱»

هیچ فرد باایمانی مجاز نیست که مؤمنی را به قتل برساند، مگر این‌که این کار از روی خطا و اشتباه از او سرزند و (در عین حال)، کسی که مؤمنان را از روی خطا به قتل برساند، باید یک بردهٔ مؤمن را آزاد سازد و خون‌بهایی به کسان او بپردازد مگر اینکه آنها خون‌بها را ببخشند و اگر مقتول، از گروهی باشد که دشمنان شما هستند (و کافرند) و خود مقتول با ایمان بوده، (تنها) باید یک بردهٔ مؤمن را آزاد کند و پرداختن خون‌بها لازم نیست و اگر از جمعیتی باشد که میان شما و آنها پیمانی برقرار است، باید خون‌بهای او را به کسان او بپردازد و یک بردهٔ مؤمن (نیز) آزاد کند و آن کس که دسترسی (به آزاد کردن برده) ندارد، دو ماه پی در پی روزه بگیرد. این (یک نوع تخفیف)، توبهٔ الهی است و خداوند، دانا و حکیم است و هرکس فرد باایمانی را از روی عمد به قتل برساند مجازات او دوزخ است. در حالی که جاودانه در آن می‌ماند و خداوند بر او غضب می‌کند و او را از رحمتش دور می‌سازد و عذاب عظیمی برای او آماده ساخته است. «۲»

اگر تو برای کشتن من، دست دراز کنی، من هرگز به قتل تو دست نمی‌گشایم، چون از پروردگار جهانیان می‌ترسم.

من می‌خواهم تو با گناه من و خودت بازگردی (و بار هر دو گناه را به دوش بکشی) و از دوزخیان گردی و همین است سزای ستمکاران.

---

(۱). نساء ۴/ ۳۰- ۲۹.

(۲). نساء ۴/ ۹۳- ۹۲.

منابع فقه شیعه، ج‌۳۱، ص: ۵۳

نفس سرکش، کم کم او را به کشتن برادرش ترغیب کرد؛ (سرانجام) او را کشت و از زیانکاران شد.

به همین جهت، بر بنی‌اسرائیل مقرر داشتیم که هرکس، انسانی را بدون ارتکاب قتل یا فساد در روی زمین بکشد، چنان است که گویی همهٔ انسان‌ها را کشته و هرکس، انسانی را از مرگ رهایی بخشد، چنان است که گویی همهٔ مردم را زنده کرده است‌و رسولان ما، دلایل روشن برای بنی‌اسرائیل آوردند، اما بسیاری از آنها پس از آن در روی زمین تعدّی و اسراف کردند. «۱»

همین گونه شُرَکای آنها [بت‌ها]، قتل فرزندان‌شان را در نظرشان جلوه دادند؛ (کودکان خود را قربانی بت‌ها کردند و افتخار می‌نمودند)، سرانجام آنها را به هلاکت افکندند و آیین‌شان را بر آنان مشتبه ساختند و اگر خدا می‌خواست، چنین نمی‌کردند؛ (زیرا می‌توانست جلوی آنان را بگیردولی اجبار سودی ندارد)، بنابراین، آنها و تهمت‌های‌شان را به حال خود واگذار (و به آنها اعتنا مکن).

به یقین آنها که فرزندان خود را از روی جهل و نادانی کشتند، گرفتار خسران شدند؛ (زیرا) آنچه را خدا به آنها روزی داده بود، بر خود تحریم کردند و بر خدا افترا بستند. آنها گمراه شدند و (هرگز) هدایت نیافته بودند.

... و انسانی را که خداوند محترم شمرده به قتل نرسانید، مگر به‌حق (و از روی استحقاق) این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش کرده، شاید درک کنید. «۲»

کسی را که خداوند خونش را حرام شمرده، نکشید، جز به‌حق و آن کس که مظلوم کشته شده، برای ولیّ‌اش سلطه (و حقّ قصاص)

قرار دادیم؛ اما در قتل اسراف نکند، چرا که او مورد حمایت است. «۳»

باز به راه خود ادامه دادند، تا این که نوجوانی را دیدند و او آن نوجوان را کشت. (موسی) گفت: «آیا انسان پاکی را بی آن که قتلی کرده باشد، کشتی؟ به راستی کار زشتی انجام دادی!» «۴»

کسانی که معبود دیگری را با خداوند نمی‌خوانند و انسانی را که خداوند خونش را حرام شمرده، جز به‌حق نمی‌کشند و زنا نمی‌کنند و هرکس چنین کند، مجازات سختی خواهد دید.

عذاب او در قیامت مضاعف می‌شودو همیشه با خواری در آن خواهد ماند. «۵»

کافران گفتند: پروردگارا! آنهایی که از جن و انس ما را گمراه کردند به ما نشان ده تا زیر پای خود نهیم (و لگد مال‌شان کنیم) تا از پست‌ترین مردم باشند. «۶»

در آن هنگام که از دختران زنده به گور شده سؤال شود، به کدامین گناه کشته شدند؟ «۷»

۱ - ۴۷۲۴۱- (۱) محمد بن مسلم گوید: «از امام باقر علیه السلام دربارهٔ فرمودهٔ خداوند عز و جل که: هرکس، انسانی را بدون ارتکاب قتل بکشد، چنان است که گویی همهٔ انسان‌ها را کشته «۸»، پرسیدم. حضرت فرمود: یعنی جایگاهی در جهنم دارد که اگر همهٔ مردم را بکشد، جز به همان جایگاه نمی‌رود.»

---

(۱). مائده ۵/ ۲۸- ۳۰ و ۳۲.

(۲). انعام ۶/ ۱۳۷ و ۱۴۰ و بخشی از آیهٔ ۱۵۱.

(۳). اسراء ۱۷/ ۳۳.

(۴). کهف ۱۸/ ۷۴.

(۵). فرقان ۲۵/ ۶۸- ۶۹.

(۶). فصّلت ۴۱/ ۲۹.

(۷). تکویر ۸۱/ ۸- ۹.

(۸). محمد بن مسلم در این روایت، بخشی از آیه را که مورد سؤال بوده آورده، لذا ملاحظه می‌کنید که حتی جمله «او فساد فی‌الارض» را نیز از وسط انداخته است.

منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۵۵

۲- ۴۷۲۴۲- (۲) حنان بن سدیر گوید: «از امام باقر علیه السلام دربارهٔ فرمودهٔ خداوند که: هرکس، انسانی را بدون ارتکاب قتل یا فساد در روی زمین بکشد، چنان است که گویی همهٔ انسان‌ها را کشته، پرسیدم.

حضرت فرمود: دره‌ای است در جهنم که اگر همهٔ مردم را بکشد، در آن دره است و اگر یک نفر را بکشد، باز در همان دره است.»

۳- ۴۷۲۴۳- (۳) محمد بن مسلم گوید: «از امام باقر علیه السلام دربارهٔ فرمودهٔ خداوند که: هرکس، انسانی را بدون ارتکاب قتل یا فساد در روی زمین بکشد، چنان است که گویی همهٔ انسانها را کشته، پرسیدم.

حضرت فرمود: او جایگاهی در جهنم دارد و اگر همهٔ مردم را هم بکشد، عذابش بیشتر نمی‌شود.

حضرت فرمود: و هرکس، انسانی را از مرگ رهایی بخشد، چنان است که گویی همهٔ مردم را زنده کرده است، او را نکشد یا از غرق شدن یا سوختن نجات دهد یا بالاتر از همه، او را از گمراهی بیرون برد و به هدایت وارد سازد.»

۴ - ۴۷۲۴۴- (۴) امام باقر علیه السلام دربارهٔ فرمودهٔ خداوند متعال: هرکس انسانی را بدون ارتکاب قتل یا فساد در روی زمین بکشد، چنان است که گویی همهٔ انسان‌ها را کشته و هرکس، انسانی را از مرگ رهایی بخشد، چنان است که گویی همهٔ مردم را

زنده کرده است، فرمود: «او را در جهنم جایگاهی است که اگر همهٔ مردم را بکشد، در آن جایگاه بر آن عذابش افزوده نمی‌شود.»

۵- ۴۷۲۴۵- (۵) حمران گوید: «به امام باقر علیه السلام گفتم: معنای فرموده خداوند عز و جل: به همین جهت، بر بنی‌اسرائیل مقرر داشتیم که هر کس انسانی را بدون ارتکاب قتل یا فساد در روی زمین بکشد، چنان است که گویی همهٔ انسان‌ها را کشته، چیست؟ حمران گوید: گفتم چگونه است که گویا همهٔ مردم را کشته است با این که تنها یک نفر را کشته است؟ حضرت فرمود: او را در جایگاهی از جهنم می‌گذارند که شدت عذاب اهل جهنم در آن جایگاه به نهایت می‌رسد؛ به گونه‌ای که اگر همهٔ مردم را می‌کشت، تنها او را بدان مکان می‌بردند. پرسیدم: نفر دیگری را هم کشته است، حضرت فرمود: عذابش مضاعف می‌شود.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۵۷

۶- ۴۷۲۴۶- (۶) حمران بن اعین گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم و از ایشان دربارهٔ فرمودهٔ خداوند که: به همین جهت، بر بنی‌اسرائیل مقرر داشتیم که هرکس، انسانی را بدون ارتکاب قتل ... تا فرمودهٔ خداوند که:

چنان است که گویی همهٔ مردم را کشته است، پرسیدم. حضرت فرمود: جایگاهی در آتش است که عذاب همهٔ جهنمیان در آنجا به نهایت شدت خود می‌رسد و این شخص را در آن جایگاه قرار می‌دهند. پرسیدم: اگر دو نفر را کشته است؟ حضرت فرمود: آیا فکر می‌کنی که در آتش جهنم جایگاهی که عذابش سخت‌تر از آنجا باشد، نیست؟ حضرت افزود: به اندازهٔ کاری که می کند عذابش مضاعف می‌شود. پرسیدم: کسی که انسانی را زنده سازد؟ حضرت فرمود: او را از غرق شدن، سوختن، حیوان درنده یا دشمن نجات دهد. پس از آن امام ساکت شد و سپس به من توجهی فرمود و بیان داشت: تاویل بزرگ‌تر این آیه [یعنی احیای یک فرد] این است که او را دعوت کند [به‌حق] و او بپذیرد.»

۷- ۴۷۲۴۷- (۷) از امام صادق علیه السلام دربارهٔ کسی که انسانی را عمداً بکشد، سؤال شد. حضرت فرمود: «مجازاتش جهنم است.»

۸- ۴۷۲۴۸- (۸) از امیرالمؤمنین علیه السلام در روایتی آمده است: «... و اما آنچه لفظش خاص ولی معنایش عام است، فرمودهٔ خداوند عز و جل است که: به همین جهت، بر بنی‌اسرائیل مقرر داشتیم که هرکس، انسانی را بدون ارتکاب قتل یا فساد در روی زمین بکشد، چنان است که گویی همهٔ انسان‌ها را کشته و هرکس، انسانی را از مرگ رهایی بخشد، چنان است که گویی همهٔ مردم را زنده کرده است. لفظ آیه‌ویژهٔ بنی‌اسرائیل نازل شده ولی بر همهٔ خلق جاری است و شامل همهٔ بندگان می‌شود- چه بنی‌اسرائیل و چه دیگر امت‌ها- و مشابه این نمونه در کتاب خدا فراوان است.»

۹- ۴۷۲۴۹- (۹) امیرالمؤمنین علی علیه السلام بیان داشت: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در جهنم وادی است که بدان سعیر گویند. زمانی که خداوند آن وادی را می‌گشاید، جهنم از آن به ضجّه درمی‌آید. خداوند این وادی را برای آدمکُشان آماده ساخته است.»

۱۰- ۴۷۲۵۰- (۱۰) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «وادی در جهنم است به نام سعیر؛ آن زمان که آن وادی گشوده می‌شود، آتش جهنم از آن به ضجّه در می‌آید. خداوند آن را برای قاتلان مهیا ساخته است.»

۱۱- ۴۷۲۵۱- (۱۱) امام سجاد علیه السلام بیان داشت: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: شما را فریفتهٔ خویش نسازد کسی که دستانش به خون، باز است؛ چرا که برای او نزد خداوند عز و جل قاتلی است که مرگ ندارد. گفتند: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! آن قاتلی که مرگ ندارد چیست؟ حضرت فرمود: آتش جهنم.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۵۹

۱۲- ۴۷۲۵۲- (۱۲) امام باقر علیه السلام بیان داشت: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: شگفت‌زده نسازد تو را کسی که دستانش به خون، باز است؛ چرا که او را در نزد خدا قاتلی است که نمی‌میرد.»

۱۳ - ۴۷۲۵۳- (۱۳) امام صادق علیه السلام فرمود: «نه خونریز، نه شرابخوار و نه کسی که این سو و آن سو سخن‌چینی می کند به بهشت راه نمی‌یابد.»

۱۴ - ۴۷۲۵۴- (۱۴) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «بهشت بر سه نفر حرام است: سخن‌چین، قاتل و کسی که همیشه شراب می‌خورد.»

۱۵ - ۴۷۲۵۵- (۱۵) امام باقر علیه السلام فرمود: «هرکس که کشته می‌شود- چه نیک و چه بد- روز قیامت محشور می‌شود، در حالی که با دست راستش به قاتلش آویخته و سرش در دست چپش است و از رگ‌هایش خون جاری است. می گوید: پروردگار من! از این بپرس که برای چه مرا کشته است؟ پس اگر او را در راه اطاعت خداوند عز و جل کشته است، به قاتل پاداش بهشت داده می‌شود و مقتول را به جهنم می‌برند ولی اگر برای اطاعت از فلان کس [غیرخدا] او را کشته است، به او می گویند: آن گونه که تو را کشت، او را بکش. پس از آن خداوند عز و جل دربارهٔ آن دو، مشیت خویش را اعمال می کند.»

منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۶۱

۱۶- ۴۷۲۵۶- (۱۶) پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «مقتول، قاتلش را می‌آورد در حالی که خون مقتول از چهره‌اش می‌ریزد. خداوند عز و جل می‌فرماید: تو او را کشته‌ای؟ قاتل نمی‌تواند ازخداوند کتمان کند [یعنی اعتراف می کند]، خداوند دستور می‌دهد که قاتل را به جهنم ببرند.»

۱۷ - ۴۷۲۵۷- (۱۷) ابن عباس گوید: «شنیدم از پیامبرتان صلی الله علیه و آله که می‌فرمود: مقتول را در روز قیامت در حالی می‌آورند که سرش را با یکی از دو دستش و لباس قاتل را در گردن و سینه‌اش را با دست دیگرش گرفته و می‌کشاند و از رگ‌هایش خون می‌ریزد، تا آن که هر دو به عرش می‌روند. پس از آن مقتول به خداوند تبارک و تعالی می گوید: پروردگار من! این مرا کشته استو خداوند به قاتل می گوید: هلاک شدی. آن‌گاه او را به جهنم می‌برند.»

۱۸ - ۴۷۲۵۸- (۱۸) امام باقر علیه السلام بیان داشت: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: نخستین چیزی که خداوند در روز قیامت دربارهٔ آن قضاوت می کند خون‌هاست. دو پسر آدم را بر پا می‌دارد و بین آن دو قضاوت می کند و پس از آن به ترتیب به کسانی که بعد از آنها دارای پروندهٔ قتل و خون از اینان هستند، رسیدگی می کند تا جایی که دیگر هیچ پروندهٔ قتل و خونی نماند. پس از آن به پروندهٔ عموم مردم می‌رسد تا جایی که مقتول همراه قاتلش می‌آید و خونش در چهره‌اش می‌ریزد و می گوید: این مرا کشته است. خداوند می گوید: تو او را کشته‌ای؟ او نمی‌تواند چیزی را از خدا مکتوم دارد [یعنی اعتراف می کند].»

۱۹- ۴۷۲۵۹- (۱۹) پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «اولین چیزی که خداوند در روز قیامت بین مردم در آن می‌نگرد خون‌هاست.»

۲۰ - ۴۷۲۶۰- (۲۰) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «نخستین چیزی که خداوند بین مردم در آن می‌نگرد، دربارهٔ خون‌هاست.»

۲۱ - ۴۷۲۶۱- (۲۱) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «نخستین چیزی که در روز قیامت مورد قضاوت قرار می گیرد، خون‌هاست.»

منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۶۳

۲۲- ۴۷۲۶۲- (۲۲) سلیمان بن خالد گوید: «از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: خداوند متعال به موسی بن عمران وحی کرد که: ای موسی! به مردم بنی‌اسرائیل بگو: پرهیز کنید از کشتن به ناحقّ جانی که کشتن آن حرام است؛ چرا که هرکس از شما کسی را بکشد، او را در آتش جهنم صد هزار بار همان گونه که طرف مقابلش را کشته است، می کشم.»

متن روایت در کتاب محاسن. کتاب محاسن مشابه همین روایت را آورده است؛ تنها در آن (به جای جملهٔ پایانی) آمده است: «پس هرکس از شما انسانی را در دنیا بکشد، خداوند او را در آتش خواهد کشت.»

۲۳- ۴۷۲۶۳- (۲۳) علل الشرائع: «خداوند متعال به موسی علیه السلام وحی کرد: ای موسی، به عزّتم سوگند! اگر کسی را بکشی، که به چشم برهم زدنی نزد من اقرار کند که من آفریننده و روزی رسان اویم، طعم عذاب را به تو می‌چشانم‌و همانا چنانچه او برای لحظه‌ای اقرار نکند که من خالق و روزی رسان او هستم موضوع را از تو گذشت می‌کنم.»

۲۴- ۴۷۲۶۴- (۲۴) امام صادق علیه السلام فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله در منیٰ آن زمان که مناسک خویش را در حجهٔالوداع به پایان برد، ایستاد و فرمود: ای مردم! آنچه برای‌تان می‌گویم گوش کنید و آن را بفهمید؛ چرا که من نمی‌دانم شاید پس از امسال دیگر شما را در اینجا نبینم. سپس فرمود: چه روزی حرمت بیشتری دارد؟ مردم گفتند: امروز. حضرت فرمود: کدام ماه حرمتش بیشتر است؟ مردم گفتند: این ماه. حضرت فرمود: کدام شهر حرمت بیشتری دارد؟ مردم گفتند: این شهر. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خون‌ها و اموال‌تان بر شما حرام است؛ مانند حرمت امروزتان در این ماه‌تان و در این شهرتان، تا آن زمان که خدا را ملاقات کنید و او از شما دربارهٔ کردارتان بپرسد. آگاه‌باشید، آیا پیام را رساندم؟ مردم گفتند: آری.

حضرت فرمود: خدایا! گواه باش! بدانید هرکس که امانتی نزد اوست، امانت را به آن کس که او را بر آن امانت ایمن شمرده است برگرداند؛ چرا که خون مرد مسلمان و مال او جز به رضایت او حلال نیست و بر خویش ستم نکنید و پس از من به کفر باز نگردید.»

منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۶۵

۲۵- ۴۷۲۶۵- (۲۵) فرمودهٔ خداوند: ای پیامبر! آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است، کاملا (به مردم) برسان «۱». فرمود: این آیه دربارهٔ امیرالمؤمنین علی علیه السلام نازل شده استو اگر نکنی، رسالت او را انجام نداده‌ای. خداوند تو را از (خطرات احتمالی) مردم، نگاه می‌دارد. فرمود: «این آیه در بازگشت رسول خدا صلی الله علیه و آله از حجهٔالوداع نازل شده است و رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از گذشت ده سال کامل از ورودش به مدینه برای حجهٔالوداع رفت و از گفته‌های پیامبر در منیٰ این بود که خدا را ستایش کرد و او را ثنا گفت.

سپس فرمود: ای مردم! سخنم را بشنوید و آن را از من درک کنید؛ چرا که من نمی‌دانم شاید که پس از امسال شما را نبینم. سپس فرمود: آیا می‌دانید که حرمت کدام روز بیشتر است؟ مردم گفتند: امروز.

حضرت فرمود: کدام ماه؟ [حرمتش بیشتر است] مردم گفتند: این ماه. حضرت فرمود: و کدام شهر حرمت بیشتری دارد؟ مردم گفتند: همین شهرما. حضرت فرمود: خون‌های‌تان، اموال‌تان و آبروی‌تان بر یکدیگر حرام است؛ چونان حرمت امروزتان و این ماه‌تان و در این شهرتان؛ تا آن روز که خدای‌تان را دیدار کنید و او از شما دربارهٔ رفتارتان باز خواست کند. آگاه باشید! ای مردم، آیا رساندم؟ گفتند:

آری. حضرت فرمود: خدایا! شاهد باش.

سپس فرمود: آگاه باشید! همهٔ افتخارها و بدعت‌هایی که در جاهلیت بوده است یا خون یا مال، همه را زیر این دو پایم قرار دادم و احدی ارزشمندتر از دیگری جز با تقوی نیست. آگاه! آیا رساندم؟

گفتند: آری. حضرت فرمود: خدایا! گواه باش. سپس فرمود: آگاه باشید! هر ربایی که در جاهلیت بود، آن برداشته شد و نخستین ربایی که برداشته شد، ربای عباس بن عبدالمطلب است. آگاه باشید! هر خونی که در جاهلیت بود، آن برداشته شد و نخستین خونی که برداشته شد، خون ربیعه است. آگاه باشید! آیا رساندم؟ گفتند: آری. حضرت فرمود: خدایا! گواه باش. پس از آن فرمود: آگاه باشید! که شیطان ناامید شده از این که در این سرزمین پرستش شود ولی او به آن گناه که کوچکش می‌انگارید، رضایت دارد. آگاه باشید! که اگر از شیطان اطاعت شود، در حقیقت مورد پرستش قرار گرفته است. آگاه باشید! ای مردم! که مسلمان، حقیقتاً برادر مسلمان است و برای شخص مسلمان، خون شخص مسلمان و مالش حلال نیست مگر آنچه با رضایت خویش به او داده است

و من ماموریت داشتم که با مردم بجنگم تا آن زمان که لا اله الا الله بگویند و آن زمان که لا اله الا الله گفتند، خون‌ها و اموال‌شان را محفوظ کرده‌اند مگر در موارد حقّ که حساب‌شان با خداست. آگاه باشید! ای مردم! آیا رساندم؟ گفتند: آری. حضرت فرمود: خدایا! گواه باش. سپس حضرت فرمود: ای مردم! سخنم را به خاطر بسپارید. پس از من، از آن بهره‌مند می‌شویدو آن را درک کنید، [تا] رفعت گیرید.

(۱). مائده ۵/ ۶۷.

منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۶۷

آگاه باشید! پس از من به کفر باز نگردید و بعضی گردن بعضی را برای دنیا نزنید. اگر چنین کنید- که قطعا می‌کنید- مرا همراه با لشکری می‌بینید که جبرئیل و میکائیل دو سوی آن هستند و من با شمشیر، صورت‌های‌تان را می‌زنم. سپس توجهی به سمت راست کرد و زمانی سکوت کرد. سپس فرمود: اگر خدا بخواهد، یا علی بن ابیطالب [با شمشیر به صورت‌های شما می‌زند].

پس از آن فرمود: آگاه باشید! من در میان شما دو چیز را می‌نهم که اگر به آن دو چنگ زنید، گمراه نمی‌شوید: کتاب خدا و عترتم؛ یعنی اهل بیتم. چرا که خداوند آگاه باخبرم ساخته که این دو از هم جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض بر من وارد شوند. آگاه! که هرکس به این دو چنگ زند، به‌طور قطع نجات یافته و هرکس با این دو مخالفت ورزد، به‌طور قطع نابود شده است. آگاه باشید! آیا رساندم؟

گفتند: آری. حضرت فرمود: خدایا! گواه باش. پس از آن فرمود: آگاه باشید! که مردانی از شما در کنار حوض نزد من آیند ولی آنان را از من دور می‌سازند. من می‌گویم: پروردگارا! اینها یاران منند. خداوند گوید: ای محمد، اینان پس از تو کارهایی کردند و سنت تو را تغییر دادند. پس از آن می‌گویم: دور باد! رحمت خدا از شما دور باد!»

۲۶- ۴۷۲۶۶- (۲۶) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در حجهٔ‌الوداع فرمود: «خون‌های‌تان و اموال‌تان بر شما حرام است به سان حرمت این روزتان در این ماه‌تان در این شهرتان.»

۲۷ - ۴۷۲۶۷- (۲۷) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در حجهٔ‌الوداع فرمود: «آیا می‌دانید که این چه روزی است؟ گفتند: خدا و رسولش بهتر می‌دانند. حضرت فرمود: این روز حرام و این شهر حرام و این ماه حرام است و خداوند، خون‌های‌تان، اموال‌تان و آبروی‌تان را بر شما چون حرمت امروز در این ماه در این شهرتان، حرام ساخته است.»

۲۸ - ۴۷۲۶۸- (۲۸) براءبن عازب و زید بن ارقم گویند: «روز غدیرخم نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم، در حالی که شاخه‌های درخت را از سر پیامبر صلی الله علیه و آله دور می‌کردیم. حضرت فرمود: خداوند لعنت کند کسی را که خویش را به غیر پدرش [به دیگری] بخواند! و خداوند لعنت کند هر که ولایت غیر اربابانش را بپذیرد! و فرزند برای بستر است و برای وارث وصیتی نیست.

منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۶۹

آگاه باشید! که شما از من شنیده‌اید و مرا دیده‌اید. آگاه باشید! هرکس که عمداً بر من دروغ بندد، جایگاهش پر از آتش می‌شود. آگاه باشید! که خون‌های‌تان و اموال‌تان بر شما حرام است به سان حرمت امروزتان در این شهرتان در این ماه‌تان. من پیش از شما بر سر حوض می‌روم و در روز قیامت به شما (امتم) افتخار می‌کنم؛ پس رویم را سیاه نکنید. آگاه باشید! هر آینه مردانی را از آتش نجات می‌دهم ولی دسته‌ای دیگر از دستم می‌روند و می‌گویم که: ای پروردگار، اصحابم را دریاب! ندا می‌رسد که: تو نمی‌دانی که اینان پس از تو چه کرده‌اند! آگاه باشید! که خداوند ولیّ من و من ولیّ هر مؤمن هستم. پس هرکس که من مولای اویم، علی مولای اوست. خدایا! دوست بدار هرکس که علی را دوست بدارد و دشمن بدار هرکس که علی را دشمن بدارد. پس از آن فرمود:

من در میان شما دو چیز گرانبها [کتاب خدا و عترتم] را می‌گذارم. یک سوی آن به دست من و سوی دیگرش در دست شماست. از آنان بپرسید و از دیگران نپرسید.»

۲۹ – ۴۷۲۶۹– (۲۹) رسول خدا صلی الله علیه و آله روز عید قربان در منی خطبه خواند و فرمود: «ای مردم! پس از من به کفر بازنگردید که بعضی گردن بعضی را بزند. تنها من ماموریت داشتم که با مردم بجنگم تا بگویند لا اله الا الله و چون گفتند، خون‌ها و اموال‌شان را تا روزی که خدای‌شان را ملاقات کنند و او به حساب‌شان برسد، حفظ کرده‌اند. آگاه باشید! آیا رساندم؟ گفتند: آری. حضرت فرمود: خدایا! شاهدباش.»

۳۰– ۴۷۲۷۰– (۳۰) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «ریختن خون‌ها به ناحقّ، باعث ورود نقمت و زوال نعمت است.»

۳۱– ۴۷۲۷۱– (۳۱) پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «زمین ناله و فریادی به سوی خدا همچون ناله و فریادی که از خون باحرمتی که بر آن ریخته می‌شود، ندارد.»

۳۲– ۴۷۲۷۲– (۳۲) پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «کشتن مؤمن در نزد خدا بزرگ‌تر از نابودی دنیاست.»

۳۳– ۴۷۲۷۳– (۳۳) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «نابود شدن دنیا بر خدا آسان‌تر از کشتن مؤمن است.»

۳۴– ۴۷۲۷۴– (۳۴) پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «مبغوض‌ترین مردم نزد خدا سه نفرند: کسی که حرمت حرم را رعایت نکند، کسی که در اسلام از سنت جاهلی پیروی کند و کسی که در پی خون فردی به ناحقّ باشد تا آن را بریزد.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۷۱

۳۵– ۴۷۲۷۵– (۳۵) پیامبر صلی الله علیه و آله چون خواست که به جنگ تبوک برود، در ثنیهٔ‌الوداع [گردنهٔ وداع] خطبه خواند و پس از آن که خدا را ستایش کرد و ثنایش گفت، فرمود: ای مردم! راست‌ترین سخن، کتاب خداست. تا آنجا که فرمود: دشنام دادن به مؤمن، فسق است و جنگ با مؤمن، کفر و خوردن گوشتش [غیبت] معصیت است و حرمت مال مؤمن، به سان حرمت خون اوست ...»

۳۶– ۴۷۲۷۶– (۳۶) در روایت وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله به ابوذر آمده است: «ای ابوذر! دشنام دادن به مؤمن، فسق است و جنگیدن با او کفر است و خوردن گوشتش از گناهان است و حرمت مال مؤمن چون حرمت خون اوست.»

۳۷– ۴۷۲۷۷– (۳۷) امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که مرد مؤمنی را کشته است، فرمود: «به او گفته می‌شود که هر گونه که می‌خواهی بمیر؛ اگر می‌خواهی، یهودی، اگر می‌خواهی، مسیحی و اگر می‌خواهی، مجوسی.»

۳۸– ۴۷۲۷۸– (۳۸) امام باقر علیه السلام در روایتی طولانی فرمود: «.. و چون خداوند به حضرت محمد صلی الله علیه و آله در مورد بیرون آمدن از مکه و رفتن به سوی مدینه اجازه داد، اسلام را بر پنج پایه برپا کرد: شهادت به لا اله الا الله، و این که محمد صلی الله علیه و آله بندهٔ خدا و رسول اوست، برپا داشتن نماز، پرداخت زکات، حج خانهٔ خدا و روزهٔ ماه رمضان و حدود و تقسیم مواریث را بر او نازل فرمود و او را از گناهانی که خداوند بر آنان و به واسطهٔ آنان آتش را برای کسی که آن را انجام دهد واجب کرده است، باخبر ساخت و دربارهٔ قاتل نازل فرمود که: و هرکس فرد باایمانی را از روی عمد به قتل برساند، مجازات او دوزخ است؛ در حالی که جاودانه در آن می‌ماند و خداوند بر او غضب می‌کند و او را از رحمتش دور می‌سازد و عذاب بزرگی برای او آماده ساخته است و خداوند مؤمن را لعنت نمی‌کند. خداوند عز و جل فرموده است: خداوند کافران را لعن کرده (و از رحمت خود دور داشته) و برای آنان آتش سوزاننده‌ای آماده کرده است. در حالی که همواره در آن تا ابد می‌مانند و ولیّ و یاوری نخواهند یافت.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۷۳

۳۹– ۴۷۲۷۹– (۳۹) امیرالمؤمنین علی علیه السلام دربارهٔ فرمودهٔ خداوند متعال به نقل از جهنمیان: پروردگارا! آن دو از جن و انس که ما را گمراه کردند به ما نشان ده تا زیر پای خود نهیم (و لگدمال‌شان کنیم) تا از پست‌ترین مردم باشند فرمود: «منظور، ابلیس و

فرزند آدم همان که برادرش را کشت، است؛ چرا که این نخستین کسی است از جن که عصیان خدا و این اولین کسی است از انس که معصیت خدا کرده است.»

۴۰- ۴۷۲۸۰- (۴۰) امام باقر علیه السلام فرمود: «کسی که از روی عمد مؤمنی را بکشد، خداوند همهٔ گناهان را بر وی ثبت می‌کند و مقتول را از همهٔ گناهان پاک می‌سازد و این همان فرمودهٔ خداوند متعال است که:

می‌خواهم تو با گناه من و خودت گرفتار شوی (با این عمل، بار هر دو گناه را به دوش کشی) و از دوزخیان گردی.»

۴۱- ۴۷۲۸۱- (۴۱) در نامه‌ای که حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام در پاسخ به پرسش‌های ابن سنان مرقوم فرمود، آمده است: «... خداوند کشتن انسان را حرام کرد؛ به دلیل این که اگر حلال می‌کرد، در حلال دانستن قتل، فساد مردم و نابودی آنان و فساد تدبیر بود.»

۴۲- ۴۷۲۸۲- (۴۲) پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «زناکار به هنگامی که زنا می‌کند، مؤمن نیست و سارق به هنگامی که سرقت می‌کند، مؤمن نیست و شرابخوار به هنگامی که شراب می‌خورد، مؤمن نیست و قاتل به هنگامی که می‌کشد، مؤمن نیست.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت نهم از باب یازدهم از ابواب جهاد نفس، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «و هفت چیزی که آتش را موجب می‌شود: یکی کشتن انسانی است که ریختن خونش حرام است و ناراحت کردن پدر و مادر ...»

و در روایت دهم، این گفته که: «امام معصوم علیه السلام فرمایش خدا را ذکر کرد که: اگر از گناهان بزرگی که از آن نهی می‌شوید پرهیز کنید، مقصود از گناهان بزرگ، بندگی بت‌ها و کشتن انسان است ...»

و در روایت یازدهم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «کبائر حرام است و آن، شرک‌ورزی به خداوند عز و جل و کشتن انسانی است که خداوند حرام کرده است.»

و در روایت دوازدهم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «بزرگ‌ترین گناه کبیره، شرک‌آوری به خداست ...

تا آنجا که گوید: و کشتن انسانی است که خداوند کشتن او را جز به‌حق حرام کرده؛ چرا که خداوند عز و جل

منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۷۵

می‌فرماید: مجازات او دوزخ است، در حالی که جاودانه در آن می‌ماند.»

و در روایت سیزدهم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «و پرهیز از گناهان کبیره و آن کشتن انسانی است که خداوند کشتن او را حرام کرده است.»

و در روایت چهاردهم، این گفته که: «در روایت دیگری آمده است که گناهان کبیره یازده تاست؛ چهار تا در سر، که شرک‌ورزی به خداوند عز و جل است ... تا آنجا که گوید: و یکی از آن گناهان کبیره که مربوط به دست‌ها می‌شود به قتل رساندن انسان است.»

و در بسیاری از روایات این باب نیز روایتی است که دلالت می‌کند بر این که کشتن انسان از گناهان کبیره است.

و در روایت بیست و ششم از باب دوازده، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «یکی از گناهانی که پشیمانی می‌آورد، کشتن است.»

و در روایت یکم از باب نهم از ابواب تقیه، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «تقیه تنها بدین منظور تشریع شده است تا به سبب آن، خون حفظ شود ولی آن زمان که تقیه به خون برسد، دیگر تقیه جایز نیست.»

و در روایت دوم و سوم، مانند آن.

و در روایت یکم از باب شانزدهم از ابواب جهاد با نفس، این گفته که: «مردی نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین! مردم می‌گویند بنده در حالی که ایمان دارد، زنا نمی‌کند و در حالی که ایمان دارد، خونی را که حرام است نمی‌ریزد ...»

و در روایت بیست و دوم، مناسب این باب؛ بنگرید.

و در باب صد و نوزدهم از ابواب معاشرت و باب صد و بیست و پنجم و باب صد و سی و یکم، دلالت بر پاره‌ای از مقصود دارد.

و در روایت چهارم از باب صد و سی و سه، فرمودۀ امام معصوم علیه السلام که: «کسی که خون‌ها را می‌ریزد به بهشت وارد نمی‌شود.»

و در روایت هشتم از باب دوازدهم از ابواب طلب روزی، فرمودۀ امام معصوم علیه السلام که: «زمین به سوی پروردگارش فریاد طوفانی نزده به مانند فریادش از سه چیز: خون حرامی که بر زمین ریخته می‌شود.»

می‌آید:

در باب بعدی و پس از آن و ابواب مربوط به قصاص و دیات که بر این دلالت می‌کند، به ویژه باب پنجاه و پنج.

منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۷۷

باب ۲ حکم کسی که مؤمنی را به‌خاطر ایمانش بکشد و کسی که به دلیل خشم یا علتی دیگر بکشد و بیان توبۀ قاتل

اشاره

خداوند تعالی می‌فرماید:

و هرکس، فرد باایمانی را از روی عمد به قتل برساند، مجازات او دوزخ است؛ در حالی که جاودانه در آن می‌ماندو خداوند بر او غضب می‌کند و او را از رحمتش دور می‌سازد و عذاب دردناکی برای او آماده ساخته است. «۱»

کسانی که معبود دیگری را با خداوند نمی‌خوانند و انسانی را که خداوند خونش را حرام شمرده، جز به‌حق نمی‌کشند و زنا نمی‌کنند و هرکس چنین کند، مجازات سختی خواهد دید.

عذاب او در قیامت مضاعف می‌شودو همیشه با خواری در آن خواهد ماند.

مگر کسانی که توبه کنند و ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند، که خداوند گناهان آنان را به حسنات مبدل می‌کند و خداوند همواره آمرزنده و مهربان بوده است.

و کسی که توبه کند و عمل صالح انجام دهد، به سوی خدا بازگشت می‌کند (و پاداش خود را از او می‌گیرد «۲»).

بنگر به آیات آمده در باب هفتاد و هفت از ابواب جهاد با نفس؛ چرا که آنها نیز مناسب این باب است.

۴۳ – ۴۷۲۸۳- (۱) سماعه گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارۀ فرمودۀ خداوند عز و جل که: و هرکس، فرد باایمانی را از روی عمد به قتل برساند، مجازات او دوزخ است؛ در حالی که جاودانه در آن می‌ماند، پرسیدم. حضرت فرمود: هرکس مؤمنی را برای دینش بکشد، این همان کسی است که عمداً کشته و خداوند در قرآنش فرموده است که: و عذاب دردناکی برای او آماده ساخته است. پرسیدم: میان مردی با مردی دیگر درگیری می‌شود و با شمشیر او را می‌زند و او را می‌کشد. حضرت فرمود: این، آن کسی نیست که خداوند فرموده است که عمداً کشته است.»

۴۴ – ۴۷۲۸۴- (۲) امام صادق علیه السلام فرمود: «مؤمن پیوسته در گشایشی از سوی دینش هست؛ مادامی که خون حرامی را

نریخته است و حضرت فرمود: کسی که مؤمنی را از روی عمد بکشد، برای توبه توفیق پیدا نمی‌کند.»

---

(۱). نساء ۴/ ۹۳.

(۲). فرقان ۲۵/ ۶۸- ۷۱.

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۷۹

۴۵- ۴۷۲۸۵- (۳) احمد بن محمد بن ابی نصر این روایت را دربارهٔ فرمودهٔ خداوند متعال که: کار خوب و بد را به هم آمیختند «۱»، تا شیخ بالا برده است که شیخ «۲» فرمود: «منظور گروهی‌اند که گناهانی چون کشتن حمزه و جعفر طیار را مرتکب شده‌اند و سپس توبه کرده‌اند. پس از آن فرمود: و هرکس که مؤمنی را بکشد، موفق به توبه نمی‌شود. تنها این است که خداوند طمع و امید بندگان را از خویش نمی‌برد و او یا دیگری گفته است که: واژهٔ عسیٰ از سوی خداوند ثابت است «۳» [و احتمال نیست].»

۴۶- ۴۷۲۸۶- (۴) فرمودهٔ خداوند: و هرکس، فرد باایمانی را از روی عمد به قتل برساند، مجازات او دوزخ است؛ در حالی که جاودانه در آن می‌ماند و خداوند بر او غضب می‌کند و او را از رحمتش دور می‌سازد و عذاب دردناکی برای او آماده ساخته است. فرمود: «هرکس مؤمنی را برای دینش بکشد، توبهٔ او پذیرفته نمی‌شود و هرکس پیامبر یا وصی پیامبر را بکشد، توبه ندارد؛ چرا که برای مقتول مشابه نیست تا قاتل بدان قصاص شود و گاهی فردی در میان مشرکان، مجوس و مسیحیان است و فردی از مسلمانان را بر این پایه که مسلمان است می‌کشد ولی چون به اسلام در می‌آید، خداوند این قتل را از او محو می‌سازد؛ چرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: اسلام، ماقبل خودش را قطع می‌سازد؛ یعنی محو می‌کند. چرا که بزرگ‌ترین گناهان نزد خدا شرک‌ورزی به خداست و وقتی که توبه‌اش در مورد شرک پذیرفته شود، در غیر شرک نیز پذیرفته خواهد شد.

و اما فرمودهٔ امام صادق علیه السلام که: توبه برای او نیست. منظور حضرت این است که هرکس پیامبر یا وصی را بکشد، توبه برای او نیست؛ چون در برابر پیامبران جز پیامبران و در برابر اوصیاء جز اوصیاء قصاص نمی‌شود و پیامبران و اوصیاء این گونه نیستند که برخی برخی را بکشند و غیر از پیامبر و وصی همانند پیامبر و وصی نیست تا بدان قصاص صورت گیرد و قاتل پیامبر و وصی هم برای توبه کردن موفق نمی‌شود.»

۴۷- ۴۷۲۸۷- (۵) و کسانی که معبود دیگری را با خداوند نمی‌خواندو انسانی را که خداوند خونش را حرام شمرده، جز به حقّ نمی‌کشند و زنا نمی‌کنند و هرکس چنین کند، مجازات سختی خواهد دید. اثام‌وادی از وادی‌های جهنم است که از مس ذوب شده است. جلوی آن، گودالی است در جهنم. کسانی که غیرخدا را پرستیده و انسانی را که خداوند خونش را محترم دانسته کشته‌اند، در آن گودال عمیق می‌اندازند و نیز زناکاران در آن گودال عمیق‌اند.

۴۸- ۴۷۲۸۸- (۶) امام صادق علیه السلام دربارهٔ فرمودهٔ خداوند عز و جل که: هرکس، فرد باایمانی را از روی عمد به قتل برساند، مجازات او دوزخ است، فرمود: «اگر خداوند او را مجازات کند، مجازات او جهنم است.»

---

(۱). توبه ۹/ ۱۰۲.

(۲). سند را تا شیخ بالا برده ولی منظور از شیخ معلوم نیست که آیا امام معصوم علیه السلام است یا استادی از اساتید وی؟- م

(۳). اشاره به جملهٔ (عسی الله ان یتوب علیهم) در آیه دارد- م.

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۸۱

۴۹- ۴۷۲۸۹- (۷) عیسی ضریر گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: مردی عمداً مردی را کشته است. توبه‌اش چیست؟ حضرت فرمود: خودش را در اختیارشان [اولیای دم] قرار دهد. گفتم: می‌ترسد که او را بکشند. حضرت فرمود: دیه به آنان بدهد. گفتم:

می‌ترسد که آنان از این جریان باخبر شوند. حضرت فرمود: با زنی از آنان ازدواج کند. گفتم: می‌ترسد که آن زن آنان را باخبر سازد. حضرت فرمود: دیه را مشخص کند و آن را چند کیسه [محموله] سازد، پس از آن منتظر اوقات نماز شود و کیسه‌ها را در خانهٔ آنان بیندازد.»

۵۰- ۴۷۲۹۰- (۸) به امام صادق علیه السلام گفته شد: «مردی عمداً مردی را کشته است. حضرت فرمود: مجازاتش جهنم است. از امام سؤال شد: آیا او توبه دارد؟ حضرت فرمود: آری؛ دو ماه پی در پی روزه می‌گیرد و شصت مسکین را اطعام می‌دهد و یک بنده آزاد می‌سازد و دیهٔ او را نیز می‌پردازد. گفته شد: اگر دیه را نپذیرند [یعنی بخواهند او را قصاص کنند]؟ حضرت فرمود: با آنان ازدواج کند. آن شخص گفت: به او زن نمی‌دهند. حضرت فرمود: دیهٔ مقتول را بسته بسته می‌کند پس از آن، بسته‌ها را در خانهٔ آنان می‌اندازد.»

۵۱- ۴۷۲۹۱- (۹) امام صادق علیه السلام فرمود: «توبهٔ قاتل این است که نزد اولیای مقتول اعتراف کند و سپس فیمابین خویش و خداوند عز و جل اگر او را عفو کردند یا دیه پذیرفتند، توبه کند.»

۵۲- ۴۷۲۹۲- (۱۰) از امام صادق علیه السلام سؤال شد: «مرد مؤمنی، مؤمنی را در حالی که می‌دانسته مؤمن است و خشم او را وادار به کشتن وی کرده است، کشته است. آیا او توبه دارد- اگر بخواهد توبه کند- یا توبه ندارد؟ حضرت فرمود: به قتل اعتراف کند و اگر از قتل او کسی باخبر نیست، نزد اولیای مقتول برود و آنان را باخبر سازد که وی قاتل اوست. پس از آن اگر وی را عفو کردند، به آنان دیه بپردازد و بنده‌ای را آزاد سازد و دو ماه پی در پی روزه بدارد و به شصت مسکین صدقه دهد و پس از آن نوبت به توبه است.»

۵۳- ۴۷۲۹۳- (۱۱) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «قاتل انسان اگر پشیمان شود و رضایت [آنان] را جلب کند، توبه دارد.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۸۳

۵۴- ۴۷۲۹۴- (۱۲) امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که بنده‌ای را به خطا می‌کشد، فرمود: «بر اوست که بنده‌ای را آزاد سازد و دو ماه پی در پی روزه بگیرد و بر شصت مسکین صدقه دهد. حضرت فرمود: اگر به بنده‌ای دست نیابد، روزه بر اوست و اگر روزه را نتواند، صدقه براوست.»

۵۵- ۴۷۲۹۵- (۱۳) سماعه گوید: «از او [امام معصوم علیه السلام] دربارهٔ کسی که به عمد مؤمنی را بکشد، پرسیدم که آیا توبه دارد؟ حضرت فرمود: نه؛ تا آن که دیهٔ مقتول را به اهلش پرداخت کند و یک بندهٔ مؤمن آزاد سازد و از خداوند عز و جل استغفار کند و به سوی خداوند بازگردد و تضرع کند. من در این صورت امیدوارم که اگر چنین کند، خداوند به سوی او باز گردد [توبهٔ او را بپذیرد]. گفتم: فدایت شوم! اگر چیزی ندارد که دیه‌اش را پرداخت کند؟ حضرت فرمود: از مسلمانان بگیرد تا دیهٔ او را به اهلش پرداخت کند.»

۵۶- ۴۷۲۹۶- (۱۴) سماعهٔ بن مهران گوید: «از امام صادق یا امام کاظم علیهما السلام دربارهٔ ...» و مانند همان روایت قبلی را آورده و افزوده است: «سماعه گوید: از او [امام معصوم علیه السلام] دربارهٔ فرمودهٔ خداوند: هرکس، مؤمنی را از روی عمد بکشد، پرسیدم. حضرت فرمود: هرکس که مؤمنی را از روی عمد به خاطر دینش بکشد، این، آن عمدی است که خداوند در قرآنش فرمود: و عذاب دردناکی برای او آماده ساخته است. پرسیدم: میان مردی با مرد دیگری چیزی [اختلاف و درگیری] رخ می‌دهد. او را با شمشیرش می‌زند و می‌کشد. حضرت فرمود: این، آن عمدی نیست که خداوند متعال فرموده است.»

۵۷- ۴۷۲۹۷- (۱۵) سماعه گوید: «از او [امام معصوم علیه السلام] دربارهٔ فرمودهٔ خداوند عز و جل که: و هرکس، مؤمنی را از روی عمد بکشد، مجازات او دوزخ است، پرسیدم. حضرت فرمود: کسی که مؤمنی را از روی عمد برای دینش بکشد، او همان متعمدی است که خداوند عز و جل در کتابش فرموده که: و عذاب دردناکی برای او آماده ساخته است. پرسیدم: مردی بین او و دیگری

چیزی رخ می‌دهد ... و مشابه روایت قبل را آورده است.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۸۵

۵۸- ۴۷۲۹۸- (۱۶) در روایت است که: «مردی صد نفر را به ستم کشت. پس از آن پرسید: آیا توبه‌ای وجود دارد؟ او را به عالمی راهنمایی کردند. از عالم پرسید. او گفت: چه کسی مانع از توبهٔ تو می‌شود؟ ولی از قریهٔ بد به قریه خوب برو و در آنجا خداوند را عبادت کن. او با حال توبه بیرون آمد ولی مرگ در راه به او رسید و فرشتگان رحمت و فرشتگان عذاب دربارهٔ او به اختلاف و بحث پرداختند. خداوند فرشته‌ای را نزد آنان فرستاد و گفت: مسافت بین دو قریه را اندازه‌گیری کنید. این شخص به هر کدام از دو قریه که نزدیک‌تر است، او را از اهل آن بدانید. دیدند که به قریهٔ خوب یک وجب نزدیک‌تر است و در نتیجه او را از اهل آن قریه محسوب داشتند.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت هفتاد و دو از باب ده از ابواب جهاد با نفس، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «با استغفار، کبیره‌ای نمی‌ماند و با اصرار، صغیره‌ای نیست.»

و در بسیاری از روایات باب یازده، روایتی است که دلالت دارد بر این که هرکس انسانی را بکشد، او به جهنم درآید.

و در روایت سی و یک از همین باب، این گفته که: «کبائر را برایم بگویید. حضرت فرمود: کبائر پنج‌تاست و آنها از چیزهایی است که خداوند عز و جل آتش را بر آن واجب دانسته است تا آنجا که گوید: و کشتن مؤمنی از روی عمد به خاطر دینش.»

و در روایت پنجاه و پنج از باب هجده، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «کسی ظلمی نمی‌کند مگر اینکه خداوند او را بدان در جان و مالش مؤاخذه می‌کند و اما ستمی که بین او و بین خداست پس اگر توبه کند، خداوند او را می‌آمرزد.»

و در بسیاری از آیات و روایات باب هفتاد و هفت، هفتاد و هشت، هشتاد، هشتاد و سه و هشتاد و چهار و دیگر ابواب، روایتی که بر این دلالت دارد که خداوند عز و جل گناهان گنهکاران را می‌بخشد.

و در روایات باب پانزده از ابواب کفّارات، به روایتی که بر همین مفاد دلالت دارد؛ مراجعه کنید.

می‌آید:

در روایت یکم از باب هجدهم از ابواب قتل و قصاص، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «و می‌بینم که دیه در مال قاتل دیوانه ثابت است و باید آن را به وارثان دیوانه بدهد و از خداوند عز و جل مغفرت طلبد.»

و در روایات باب سی و یکم، روایتی که مناسب این باب است؛ مراجعه کنید.

و در باب هفدهم، روایتی که دلالت دارد بر این که استغفار بر قاتل لازم است.

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۸۷

باب ۳ حکم کسی که مؤمنی را عمداً بکشد

اشاره

خداوند تعالی می‌فرماید:

ای افرادی که ایمان آورده‌اید، حکم قصاص در مورد کشتگان بر شما نوشته شده است:

آزاد در برابر آزاد و برده در برابر برده و زن در برابر زن. پس اگر کسی از سوی برادر (دینی) خود، چیزی به او بخشیده شود، (و حکم قصاص او، تبدیل به خون‌بها شود) باید از راه پسندیده پیروی کند؛ (ولیّ دم، حال پرداخت کنندهٔ دیه را در نظر گیرد) و او [قاتل] نیز به نیکی دیه را (به ولیّ مقتول) بپردازد؛ (و در آن، مسامحه نکند). این تخفیف و رحمتی است از ناحیهٔ پروردگار شماو کسی که بعد از آن تجاوز کند، عذاب دردناکی خواهد داشت.

و برای شما در قصاص، حیات و زندگی است، ای صاحبان خرد! شاید شما تقوا پیشه کنید. «۱»

بر آنها [بنی‌اسرائیل] در آن [تورات] مقرر داشتیم که جان در مقابل جان و چشم در مقابل چشم و بینی در برابر بینی و گوش در مقابل گوش و دندان در برابر دندان می‌باشد و هر زخمی قصاص داردو اگر کسی آن را ببخشدو از قصاص صرف نظر کند، کفّارهٔ (گناهان) او محسوب می‌شود و هرکس به احکامی که خدا نازل کرده حکم نکند، ستمگر است. «۲»

۵۹- ۴۷۲۹۹- (۱) یونس با واسطه از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «هرکس مؤمنی را از روی عمد بکشد، در برابر آن قصاص می‌شود؛ مگر اینکه اولیای مقتول رضایت دهند که دیه را بپذیرند یا به بیش از دیه یا کمتر از دیه راضی شوند که اگر اولیای مقتول در بین خود چنین کردند، درست است ولی اگر باز گردند، قصاص کنید. «۳» و حضرت فرمود: دیه، ده هزار درهم یا هزار دینار یا صد شتر است.»

۶۰- ۴۷۳۰۰- (۲) عبدالله بن سنان گوید: «از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: هرکس مؤمنی را عمداً بکشد، از او قصاص می‌شود؛ مگر اینکه اولیای مقتول بپذیرند که دیه بگیرند. اگر به دیه رضایت دادند و قاتل هم دوست داشت، دیه، دوازده هزار درهم یا هزار دینار یا صد شتر است و اگر در سرزمینی است که در آن دینار است، پس هزار دینار و اگر در سرزمینی است که در آن شتر است، پس صد شتر و اگر در سرزمینی است که در آن درهم است، پس درهم به همان حساب یعنی به حساب دوازده هزار است.»

---

(۱). بقره ۲/ ۱۷۸- ۱۷۹.

(۲). مائده ۵/ ۴۵.

(۳). جملهٔ «و ان تراجعوا»، بازگشت از رضایت را می‌رساند. دقت شود که در روایت، رضایت، در دو مرحله دیده شده است: مرحلهٔ اول میل به گذشت؛ مرحلهٔ دوم قطعی شدن رضایت که در «و ان تراجعوا» مجددا از رضایت برمی‌گردند و آن را قطعی نمی‌کنند. یا این که تراجع به معنای بازگرداندن سخن در میان خودشان است. امام می‌فرماید مگر اینکه اولیای مقتول به دیه ... راضی شوند پس اگر راضی شوند که تمام است ولی اگر سخن را به یکدیگر بازگرداندند و به نتیجهٔ روشنی نرسیدند، قصاص کنید. این دو احتمال در تفسیر و ان ترجعوا با توجه به متن کافی شریف است ولی روایت در تهذیب و استبصار با تعبیری دیگر آمده که ظاهرا روان تر است آن گونه که مجلسی در مرآت العقول به این نکتهٔ اخیر اشاره دارد- م

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۸۹

۶۱- ۴۷۳۰۱- (۳) عبدالله بن سنان گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که مؤمنی را از روی عمد کشته است شنیدم که می‌فرمود: از او قصاص می‌شود؛ مگر اینکه اولیای مقتول به دیه رضایت دهند که اگر دیه را پذیرفتند، دیه، دوازده هزار درهم یا هزار دینار یا صد شتر، پس اگر در سرزمینی است که در آن دینار است، پس دیه، هزار دینار است.»

۶۲- ۴۷۳۰۲- (۴) امام صادق علیه السلام فرمود: «هرکس شخصی را- کوچک یا بزرگ- بکشد پس اگر از روی عمد باشد، بر او

قصاص است.»

۶۳- ۴۷۳۰۳- (۵) امام صادق علیه السلام فرمود: «هرکس شخصی را چه کوچک و چه بزرگ- بکشد پس اگر از روی عمد باشد، بر او قصاص است.»

۶۴- ۴۷۳۰۴- (۶) پس بر هرکس که مؤمنی را از روی عمد بکشد، این است که در برابر آن قصاص می‌شود ولی اگر از او عفو و دیه پذیرفته شد، براوست که توبه و استغفار کند.

۶۵- ۴۷۳۰۵- (۷) این فرمان بندهٔ خدا امیرالمؤمنین علی علیه السلام به مالک اشتر پسر حارث است که در عهدنامه‌ای به او نوشت، تا آنجا که گوید: «از خون و ریختن آن به حرام پرهیز کن که هیچ چیز از ریختن خون‌ها به ناحقّ، کیفر را سریع‌تر و مجازات را بزرگ‌تر و نعمت را به نابودی و مدت را به سپری شدن شایسته‌تر نمی‌سازد و خداوند سبحان در روز قیامت، پیش از هر کار دیگر نسبت به خون‌های به ناحقّ ریخته آغاز به قضاوت خواهد کرد. پس با ریختن خونی حرام، حکومت خود را تقویت مکن؛ زیرا که خون ناحقّ نه تنها حکومتت را ضعیف و سست می‌سازد بلکه آن را نابود و سرنگون نیز می‌کند و تو، در نزد خدا و نزد من عذری در کشتن عمدی نداری؛ چرا که کیفر آن، قصاص تن است. ولی اگر به خطا مبتلا- به قتل شدی و تازیانه، شمشیر یا دستت در کیفردهی افراط کرد چرا که یک مشت زدن یا کاری بیش از آن موجب قتل است در این صورت مبادا که کبر سلطه‌ات تو را از پرداخت حقّ اولیای مقتول به آنان بازدارد!»

۶۶- ۴۷۳۰۶- (۸) ابوخالد کابلی از امام سجاد علی بن حسین علیه السلام در تفسیر فرمودهٔ خداوند متعال که: و برای شما در قصاص، حیات و زندگی است ... روایت کرده است که: «برای شما ای امت محمد! در قصاص، حمایت در زندگی است؛ زیرا هرکس که قصد قتل کند و بداند که از او قصاص می‌شود، به همین جهت از قتل دست می‌کشد و در نتیجه حیات و زندگی برای کسی است که قصد کشتن او را کرد و نیز حیات و زندگی برای همین جنایتکاری است که می‌خواسته بکشد و برای مردم دیگر نیز حیات و زندگی است. هر زمان که بفهمند قصاص واجب است، از ترس قصاص، اقدام به کشتن نمی‌کنند.»

منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۹۱

۶۷- ۴۷۳۰۷- (۹) امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: «فردی مردی را که می‌گفت او قاتل پدرش است، خدمت امام علی بن حسین علیه السلام آورد. قاتل اعتراف کرد و حضرت قصاص را بر او واجب دانست. ولی از آن مرد خواست تا از قاتل عفو کند تا خداوند ثواب او را بزرگ سازد. ولی گویی که آن شخص به عفو دلش راضی نشد. امام علی بن حسین به مدّعی خون، همان کسی که ولیّ مقتول بوده و حقّ قصاص داشت، فرمود: اگر برای این مرد قاتل فضیلتی به یاد داری، این جنایت و این گناه را بر او ببخش. او گفت: ای فرزند رسول خدا! برای او حقّی بر من است ولی آن حقّ به حدّی که من از قتل پدرم دربارهٔ او بگذرم، نمی‌رسد. حضرت فرمود: پس چه می‌خواهی؟ او گفت: قصد قصاص دارم ولی اگر به دلیل حقّی که بر من دارد بخواهد که من با او بر دیه مصالحه کنم، با او مصالحه می‌کنم و از او در می‌گذرم.

حضرت علی بن حسین علیه السلام فرمود: او چه حقّی بر تو دارد؟ گفت: ای پسر رسول خدا! او توحید خدا، پیامبری رسول خدا علیه السلام، امامت امیرالمؤمنین علی علیه السلام و امامان علیهم السلام را به من یاد داده است. حضرت علی بن حسین علیه السلام فرمود: آیا این [جای] خون پدرت را پر نمی‌کند [یعنی معادل خون پدرت نیست]؟ به خدا سوگند! که هست. این می‌تواند در برابر خون‌های همهٔ زمینیان از اولین و آخرین به‌جز پیامبران و امامان اگر کشته شوند، قرار گیرد؛ چرا که در برابر خون‌های پیامبران و امامان چیزی قرار نمی‌گیرد ...»

۶۸- ۴۷۳۰۸- (۱۰) امام حسن عسکری علیه السلام در کتاب تفسیر منسوب به ایشان از پدران‌شان از امام سجاد علی بن حسین علیه السلام روایت کرده است که حضرت فرمود: «ای افرادی که ایمان آورده‌اید، حکم قصاص در مورد کشتگان، بر شما نوشته شده

است. منظور مساوات است و این که قاتل را به راه مقتول ببرند؛ همان راهی که قاتل مقتول را به آن برد و او را کشت. آزاد در برابر آزاد و برده در برابر برده و زن در برابر زن. زن در برابر زن کشته می‌شود در صورتی که آن زن، زنی را کشته باشد. پس اگر کسی از سوی برادر [دینی] خود، چیزی به او بخشیده شود، پس کسی که قاتل را عفو کند و اولیاء مقتول رضایت دهند که قاتل دیه را بپردازد و ولیّ مقتول در برابر گرفتن دیه قاتل را عفو کند، پس باید اولیاء دَم، به نیکی مطالبه‌ی دیه کنند و باید قاتل بدون کم و کاست و بدون امروز و فردا کردن، دیه را بپردازد.

این، تخفیف و رحمتی است از سوی پروردگار شما؛ چرا که اجازه داده است تا ولیّ مقتول از قاتل با دیه‌ای که می گیرد عفو کند؛ زیرا که اگر نبود، جز عفو یا کشتن، کم می‌شد که ولیّ مقتول رضایت به عفو بدون عوضی که بگیرد، بدهد و در نتیجه کم اتفاق می‌افتاد که قاتل از کشته شدن نجات یابدو کسی که بعد از آن، تجاوز کند، یعنی کسی که پس از عفو از کشتن در برابر دیه‌ای که می گیرد اگر تجاوز کرد و قاتل را پس از آن که از وی در برابر دیه‌ای که داده و خود او نیز بدان رضایت داده، کشت: عذاب دردناکی خواهد داشت. در آخرت به نزد خدا و در دنیا کشته شدن به دلیل

منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۹۳

قصاص؛ چرا که کسی را کشته که کشتن وی بر او حلال نبوده است. خداوند عز و جل می‌فرماید: و برای شما در قصاص، حیات و زندگی است؛ زیرا کسی که قصد کشتن می کند و می‌فهمد که از او قصاص می‌شود، به همین دلیل از کشتن دست می کشد و این خود حیات و زندگانی برای کسی است که می‌خواسته او را بکشد و نیز حیات و زندگانی برای جنایتکار است که باید در برابر کسی که می کشد، قصاص شود و نیز حیات و زندگانی برای سایر مردم است، وقتی می‌فهمند که قصاص واجب و ثابت است، از ترس قصاص جرات کشتن نمی کنند.»

۶۹- ۴۷۳۰۹- (۱۱) امام حسین علیه السلام فرمود: «در حالی که یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از رحلت ایشان در مسجد رسول خدا نشسته بودند و دربارهٔ فضائل پیامبر صلی الله علیه و آله گفتگو می کردند، عالمی از عالمان یهود نزد ما آمد ... تا آنجا که فرماید: و یکی از آنها ... این است که قاتل عمدی مسلمانان، اگر اولیای مقتول بخواهند، او را عفو می کنند و اگر بخواهند، دیه از او می‌پذیرند. ولی بر اهل تورات که اهل دین شمایند، این است که قاتل کشته می‌شود و مورد عفو قرار نمی گیرد و دیه از او گرفته می‌شود. خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: این، تخفیف و رحمتی است از سوی پروردگار شما.»

۷۰- ۴۷۳۱۰- (۱۲) امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «خداوند حضرت محمد صلی الله علیه و آله را با پنج شمشیر برانگیخت: یکی از آن، شمشیری در غلاف است و کشیدن آن شمشیر در اختیار غیر ماست و حکمش با ماست. پس آن شمشیری که در غلاف است، همان است که بدان قصاص اجرا می‌شود. خداوند جلّ وجهه فرموده است: جان در مقابل جان ... پس کشیدن این شمشیر در اختیار اولیای مقتول است و حکم آن با ماست.»

۷۱- ۴۷۳۱۱- (۱۳) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «ولیّ، اختیار خون دارد؛ منظور در قتل عمد است. اگر بخواهد، می کشد و اگر بخواهد، دیه می گیرد و اگر بخواهد، عفو می کند.»

۷۲- ۴۷۳۱۲- (۱۴) امام صادق علیه السلام فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد خیف برای مردم سخنرانی کرد و فرمود:

خداوند نیکو گرداند بنده‌ای که سخنم را بشنود و آن را بفهمد و نگاه دارد و به کسانی که نشنیده‌اند،

منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۹۵

برساند ... تا آنجا که فرمود: مسلمانان برادرند و خون‌های‌شان با هم برابری دارد و امان دادن کمترین مسلمان برابر با ذمّهٔ همهٔ مسلمانان است «۱».»

و مشابه همین روایت را نیز از حمّاد بن عثمان از ابان از ابن ابی یعفور روایت کرده است و در آن افزوده است که: «و مسلمانان علیه دیگران یکدست هستند [با هم متحدند] و در آن روایت آمده است که پیامبر خدا در حجهٔالوداع در منیٰ در مسجد خیف سخنرانی کرد.»

۷۳- ۴۷۳۱۳- (۱۵) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «مؤمنان خون‌های‌شان با هم برابری دارد و امان دادن کمترین آنان با امان دادن همهٔ آنان برابر است و آنان در مقابل بیگانگان یکدست و یک پارچه‌اند.»

مصنّف دعائم الاسلام گوید: «این روایت، قصاص در نفس [کشتن] و در کمتر از نفس را بین قوی و ضعیف، شریف و فرومایه، ناقص و کامل، نیکو و ناپسند، زشت چهره و زیبا چهره ثابت می‌سازد و در این جهت بین مسلمانان هیچ فرقی نیست.»

---

(۱). به این معنی که اگر یکی از آنان یا کمترین آنان به کسی از لشکر دشمن امان دهد، گویا که همه امان داده‌اند و باید که به این امان پایبند باشند و آن را نقض نکنند؛ به گونه‌ای که گویا امان دهی همهٔ مسلمانان همراه تک تک مسلمانان است- م.

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۹۷

۷۴- ۴۷۳۱۴- (۱۶) پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «مؤمنان برخی کفو و همتای برخی دیگرند.»

۷۵- ۴۷۳۱۵- (۱۷) از امام جعفر صادق علیه السلام از پدرشان از پدران‌شان علیهم السلام روایت شده است که امیرالمؤمنین علی علیه السلام روزی محاسن خویش را در دست گرفت و سپس فرمود: «به خدا سوگند! قطعا این، از این خضاب می‌شود و با دست خود اشاره به محاسن و سرخویش کرد. گروهی که در محضر حضرت بودند، گفتند:

ای امیرالمؤمنین! اگر کسی چنین کند، نسل او را نابود می‌کنیم. حضرت فرمود: آه! آه! این همان عدوان و تجاوز است. تنها یک جان در برابر یک جان، همان‌گونه که خداوند عز و جل فرموده است.»

۷۶- ۴۷۳۱۶- (۱۸) امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام فرمود: «من چهار کلمه گفتم و خداوند متعال در قرآنش تایید مرا نازل کرد. گفتم: مرد در پس زبانش پنهان است و چون سخن گوید آشکار شود، خداوند متعال نازل کرد: می‌توانی آنان را از طرز سخنان‌شان بشناسی. گفتم: هرکس که نسبت به چیزی جاهل باشد، با آن دشمنی می‌کند. خداوند فرو فرستاد: بلکه چیزی را تکذیب کردند که آگاهی از آن نداشتندو هنوز واقعیتش بر آنان روشن نشده بود. گفتم: اندازهٔ ارزش هرانسانی به چیزی است که آن را خوب می‌داند. خداوند در داستان طالوت فرو فرستاد که: خدا او را بر شما برگزیده و او را در علم و قدرت وسعت بخشیده است. گفتم: قتل، قتل را کم می‌کندو خداوند فرو فرستاد که: و برای شما در قصاص، حیات و زندگی است، ای صاحبان خرد.»

۷۷- ۴۷۳۱۷- (۱۹) امیرالمؤمنین علی علیه السلام پیوسته به کارگزارانش مرقوم می‌کرد که: «در اسلام خون‌ها هدر نمی‌رود و حضرت به رفاعه نوشت که: خون‌ها هدر نمی‌رود و حدود تعطیل نمی‌شود.»

۷۸- ۴۷۳۱۸- (۲۰) امام صادق علیه السلام دربارهٔ فرمودهٔ خداوند متعال: ای افرادی که ایمان آورده‌اید، حکم قصاص بر شما نوشته شده استو این که آیا همهٔ مسلمانان منظورند، فرمود: «این تنها ویژهٔ مؤمنان است.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۹۹

۷۹- ۴۷۳۱۹- (۲۱) امام هادی علیه السلام فرمود: «چون خداوند عز و جل با موسی بن عمران علیه السلام سخن گفت، موسی عرض کرد: خدای من پاداش کسی که گواهی دهد که من پیامبر توام، چیست؟ تا آنجا که گوید: خدای من! مجازات کسی که مؤمنی را از روی عمد بکشد، چیست؟ حضرت فرمود: روز قیامت به او نگاه نمی‌کنم و از لغزش او در نمی‌گذرم.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت پانزدهم از باب یکم از ابواب مستحقّان خمس، فرمودهٔ رسول خدا صلی الله علیه و آله که: «مسلمانان برادرند و خون‌های‌شان با هم برابری دارد.»
و در روایت ششم از باب نوزدهم از ابواب تزویج، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «آیا خون‌های‌شان برابری می‌کند ولی فرْج‌های‌شان برابری نمی‌کند؟»
و در روایت هفتم، مانند آن.

می‌آید:

در بسیاری از روایات باب بعدی، مراجعه کنید به روایتی که بر این معنی دلالت دارد.
و در روایت دوم از باب نوزدهم، این گفته که: «از امام باقر علیه السلام دربارهٔ مردی که عمداً مردی را کشته است، سؤال شد. تا آنجا که گوید: اگر شاهدان بر او شهادت دهند که او را کشته و به هنگام قتل، سالم و عقلش بر سر جا بود، در برابر این قتل، کشته خواهد شد.»
و در روایت یکم از باب بیست و یکم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «فرزندی اگر پدرش را عمداً بکشد، کشته می‌شود.» و ملاحظه کنید دیگر روایات این باب را.
و در روایت یکم از باب هفدهم، این گفته که: «مردی از روی عمد زنی را کشته است. حضرت فرمود: اگر اهل زن بخواهند مرد را بکشند، می‌کشند. ولی به اهل مرد نصف دیه را پرداخت می‌کنند و این گفته که: زنی شوهرش را عمداً کشته است، حضرت فرمود: اگر اهل مرد بخواهند زن را می‌کشند و کسی بیش از جنایتی که بر خودش شود، جنایت نمی‌کند. [به این معنی که اگر کسی را کشته است، او را می‌کشند و بیش از کشتن وی، کاری با او نمی‌کنند].»
و در سایر روایات باب به آنچه مناسب با آن است مراجعه کنید.
و در روایت یکم از باب یکم از ابواب قصاص عضو فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «خطای شبه عمد در قتل، عمد محسوب نمی‌شود، چرا که حکم قتل عمد، قتل است.»
و بنگرید سایر روایات باب را که مناسب با این مقام است.
منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۱۰۱

باب ۴ قتل عمد و شبه‌عمد و قتل خطائی

اشاره

۸۰- ۴۷۳۲۰- (۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «قتل عمد آن است که با سلاح یا عصا بزنند و از او دست نکشد تا او را بکشد و خطا آن است که قصد کشتن ندارد.»
۸۱- ۴۷۳۲۱- (۲) امام صادق علیه السلام فرمود: «عمد آن است که کسی قصد شخصی کند و با آهن یا سنگ یا عصا یا مشت به او بزند؛ همهٔ این موارد عمد است‌و خطا آن است که کسی قصد شخصی می‌کند ولی به غیر او می‌خورد.»
۸۲- ۴۷۳۲۲- (۳) امام باقر یا امام صادق علیهما السلام فرمودند: «قتل عمد هر چیزی است؛ با آن قصد زدن دارد که در این صورت

بر او قصاص ثابت است و خطا این است که چیزی را قصد می‌کند ولی به چیز دیگری می‌زند و حضرت فرمود: آن زمان که اعتراف به ارتکاب قتل کند، کشته می‌شود؛ گرچه بیّنه‌ای علیه او نباشد.»

۸۳- ۴۷۳۲۲- (۴) امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر مردی دیگری را با خشت یا آجر یا چوب بزند و آن مضروب بمیرد، این عمد است.»

۸۴- ۴۷۳۲۴- (۵) امام صادق علیه السلام فرمود: «[جنایت] عمد آن است که قصد آن را بکند و او را با آلتی که مشابه آن می‌کشد، بکشد و خطا آن است که قصد او کند ولی ارادهٔ کشتن او را ندارد و او را با آلتی که مشابه آن نمی‌کشد، می‌کشدو خطایی که شک در آن نیست، این است که قصد چیز دیگری را دارد ولی به او می‌خورد.»

منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۱۰۳

۸۵- ۴۷۳۲۵- (۶) امام صادق علیه السلام فرمود: «عمد آن است که قصد او کند و او را با آلتی که با مشابه آن کشتن صورت می‌گیرد، می‌کشد.»

۸۶- ۴۷۳۲۶- (۷) امام صادق علیه السلام فرمود: «کسی که از روی عمد و با توجه کسی را بزند- با هر چه که باشد- و آن مضروب از این زدن بمیرد، این عمد است و در برابر آن قصاص واجب می‌شود و خطا آن است که چیز دیگری را نشانه رود و تیراندازی کند ولی به مجنیٌ‌علیه بخورد یا کاری کند که با آن کار قصد او را نکرده ولی به او برخورد کند.»

۸۷- ۴۷۳۲۷- (۸) امام باقر یا امام صادق علیهما السلام فرمودند: «هر شخصی که خود او مورد سوء قصد واقع شود [و کشته شود] در آن قصاص است و خطا آن است که قصد چیزی کند ولی به دیگری بخورد.»

۸۸- ۴۷۳۲۸- (۹) هرکس که از روی عمد بزند و مضروب با آن زدن از بین رود، آن عمد است و خطا این است که به قصد شخصی تیراندازی کند اما به دیگری بخورد یا به سمت چهارپا یا حیوانی تیراندازی کند ولی به انسانی اصابت کند.

۸۹- ۴۷۳۲۹- (۱۰) عبدالرحمن بن حجّاج گوید: «امام صادق علیه السلام به من فرمود: آیا یحیی بن سعید با قاضیان شما اختلاف پیدا می‌کند؟ گفتم: آری. حضرت فرمود: یک مورد از مواردی را که در آن اختلاف پیدا کرده‌اند، بیاور. گفتم: دو جوان در رحبه «۱» با هم زد و خورد کردند. یکی از آن دو، دیگری را گاز گرفت. آن کس که گاز گرفته شده بود به سنگی دست برد و با آن بر سر دیگری که او را گاز گرفته بود، کوبید. سر او را شکست. او تشنج گرفت و پس از آن مُرد. این حادثه را نزد یحیی بن سعید بردند. او قصاص کرد.

این حکم نزد ابن ابی لیلی و ابن شبرمه سنگین آمد و درباره‌اش بسیار سخن گفته شد و گفتند که:

این (آنچه اتفاق افتاده) خطا است. عیسی بن علی از مال خودش دیهٔ این قصاص را پرداخت.

عبدالرحمن بن حجّاج گوید: حضرت فرمود: کسانی که نزد ما هستند، در برابر مشت زدن قصاص می‌کنند و خطا آن است که چیزی را قصد کند ولی به غیر او اصابت کند.»

۹۰- ۴۷۳۳۰- (۱۱) عبدالرحمن بن حجّاج گوید: «امام صادق علیه السلام دربارهٔ یحیی بن سعید از من پرسید که: آیا با قضاوت‌های شما مخالفت می‌ورزد؟ گفتم: آری. دو جوان در رحبه، یکی دست دیگری را گاز گرفت.

---

(۱). میدان فراخ و وسیع.

منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۱۰۵

آن که دستش گاز گرفته شده بود، سنگی برداشت و دست گازگیرنده را درید و عفونت کرد و او تشنج کرد و مُرد. این جریان را نزد یحیی بن سعید بردند. او از زنندهٔ سنگ، قصاص کرد. ابن شبرمه و ابن ابی لیلی به عیسی بن موسی گفتند: این چیز در میان ما

سابقه ندارد! با سنگ یا تازیانه قصاص نمی‌شود و اینان بر سخن اصرار کردند تا آن که عیسی بن موسی دیهٔ مقتول به قصاص را پرداخت کرد. حضرت فرمود: کسانی که نزد مایند در برابر زدن مشت قصاص می‌کنند. گفتم: اینان می‌گویند که آن خطاست و عمد جز با آهن نمی‌شود. حضرت فرمود: خطا تنها آن است که چیزی را اراده کند ولی به غیر او اصابت کند و اما هر شخصی که تو قصد آن کرده‌ای و او را هدف قرار دادی و به او اصابت کرد، آن عمد است.»

۹۱- ۴۷۳۳۱- (۱۲) امام صادق علیه السلام فرمود: «همهٔ انواع وسایل آهنی [برای کشتن]، عمد محسوب می‌شود.»

۹۲- ۴۷۳۳۲- (۱۳) امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر مردی، مردی را با عصا یا سنگ بزند و آن مضروب با یک ضربت- پیش از آن‌که کلمه‌ای بگوید- بمیرد، این شبه‌عمد است و دیه بر، خود قاتل است ولی اگر بلند کرد و بالا برد و مکررا با عصا یا سنگ بر او بزنند تا او را بکشد، این عمد است و برای آن کشته می‌شود ولی اگر یک ضربه به او بزند و پس از آن حرف بزند و یک روز یا بیش از یک روز بماند و سپس بمیرد، آن شبه‌عمد محسوب می‌شود.»

۹۳- ۴۷۳۳۳- (۱۴) امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله برای ما سخنرانی کرد و فرمود: شبه‌عمد، سنگ، عصا و تازیانه است و دیه در شبه‌عمد، صد شتر است که چهل تای آن شتر حامله بین دو ساله تا شتری که در نه سالگی رفته و سی شتر سه ساله که در چهار سالگی رفته و سی شتر چهار ساله که پا به پنج سالگی گذاشته است.»

۹۴- ۴۷۳۳۴- (۱۵) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در سخنرانی خود در حجهٔالوداع فرمود: «... عمد، قصاص دارد و شبه‌عمد آن است که با عصا و سنگ بکشد و در آن صد شتر است و کسی که بر این بیفزاید، از جاهلیت است.»

منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۱۰۷

۹۵- ۴۷۳۳۵- (۱۶) عبدالله بن سنان گوید: «از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: امیرالمؤمنین علی علیه السلام در خطای شبه‌عمد فرمود: این است که با تازیانه یا عصا یا سنگ بکشد. دیهٔ این زیاد می‌شود و آن صد شتر است که چهل تای آن شتر حامله بین دو ساله تا شتری که پا به نه سالگی گذاشته است و سی تای آن شتر سه ساله‌ای که پا به چهار سالگی گذاشته و سی تا دو ساله که پا در سه سالگی گذاشته است و دیه‌ی قتل خطایی سی شتر سه ساله که پا در چهار سالگی گذاشته و سی شتر دو ساله که پا در سه سالگی دارد و بیست شتر یک ساله که پا در دو سالگی گذاشته است و بیست شتر دو ساله که پا در سه سالگی گذاشته، می‌باشد و قیمت هر شتر با پول نقد، صد و بیست درهم یا ده دینار و با گوسفند، قیمت هر شتر معادل بیست گوسفند است.»

۹۶- ۴۷۳۳۶- (۱۷) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله حکم کرد که: [قتل با] تازیانه، عصا و سنگ، شبه‌عمد است.»

۹۷- ۴۷۳۳۷- (۱۸) ابوالعباس گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: چیزی را که مشابه آن نمی‌کشد، به مردی پرت می‌کنم. حضرت فرمود: این خطاست. پس از آن، حضرت سنگ ریزی برداشت و آن را پرت کرد.

گفتم: با آن به گوسفندی پرت می‌کنم ولی به مردی اصابت می‌کند. حضرت فرمود: این همان قتل خطایی است که شکّی در خطایی بودن آن نیست و عمد همان است که با آلتی که مشابه آن می‌کشد، بزند.»

۹۸- ۴۷۳۳۸- (۱۹) امام صادق علیه السلام فرمود: «خطا این است که به او قصد و حمله کنی با آلتی که همانند آن نمی‌کشد و قصد کشتن او را نداری و خطایی که در آن شک نیست، این است که با چیزی، دیگری را قصد کنی ولی به او اصابت کند.»

منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۱۰۹

۹۹- ۴۷۳۳۹- (۲۰) ابوالعباس گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ خطایی که در آن دیه و کفّاره است پرسیدم که: آیا آن، همان است که قصد زدن مردی را بکند ولی قصد کشتن او را نداشته باشد؟ حضرت فرمود: آری.

گفتم: چیزی به سوی گوسفندی پرت کرد ولی به انسانی خورده و او را کشته است. حضرت فرمود:

این همان خطایی است که شکّی در خطایی بودن آن نیست و بر او دیه و کفّاره است.»

۱۰۰- ۴۷۳۴۰- (۲۱) فضل بن عبدالملک از امام معصوم علیه السلام روایت کرده که فرمود: «اگر مردی با آهن بزند، آن عمد است. فضل بن عبدالملک گوید: از امام دربارهٔ قتل خطایی که در آن دیه و کفّاره است، پرسیدم که: آیا آن همان است که مردی، مردی را می‌زند ولی قصد کشتن او را ندارد؟ حضرت فرمود: آری.

گفتم: اگر چیزی پرتاب کند ولی به دیگری اصابت کند؟ حضرت فرمود: این همان خطایی است که در آن شک نیست و بر او کفّاره و دیه است.»

۱۰۱- ۴۷۳۴۱- (۲۲) فضل بن عبدالملک گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ خطایی که در آن دیه و کفّاره است، پرسیدم که: او همان است که مردی را می‌زند و قصد کشتن او را ندارد؟ حضرت فرمود: آری. گفتم: اگر چیزی پرتاب کند ولی به مردی اصابت کند؟ حضرت فرمود: آن، همان خطایی است که در آن شک نیست و بر او کفّاره و دیه، ثابت است.»

۱۰۲- ۴۷۳۴۲- (۲۳) پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «کسی که در یک حادثهٔ مبهم [که قاتل مشخص نیست] در پرتابی که با سنگ یا تازیانه یا در زد و خورد میان گروهی کشته شود، آن خطاست و دیه‌اش دیهٔ خطاست و هرکس که از روی عمد کشته شود، در آن قصاص است و هرکس که مانع اجرای قصاص شود، لعنت خدا و خشم وی بر او باد و از او برگرداندن و جایگزین پذیرفته نمی‌شود.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت سیزدهم از باب هفتاد و یکم از ابواب محرّمات محرم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «خطا از نظر تو چیست؟ گفتم: چیزی به سوی این درخت خرما می‌اندازد ولی به درخت خرمای دیگری می‌خورد. حضرت فرمود: آری، این خطاست و بر او کفّاره است.»

باب ۵ حکم خودکشی

اشاره

خداوند تعالی می‌فرماید:

... و خودکشی نکنید؛ خداوند نسبت به شما مهربان است.

و هرکس این عمل را از روی تجاوز و ستم انجام دهد، به‌زودی او را در آتشی وارد خواهیم ساخت و این کار برای خدا آسان است. «۱»

---

(۱). نساء ۴/ ۲۹- ۳۰.

منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۱۱۱

۱۰۳- ۴۷۳۴۳- (۱) ابو ولّاد حنّاط گوید: «از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: هرکس که از روی عمد خودکشی کند، برای همیشه در آتش جهنم خواهد بود.»

۱۰۴- ۴۷۳۴۴- (۲) امام صادق علیه السلام فرمود: «هرکس عمداً خودکشی کند در آتش جهنم برای همیشه خواهد ماند.

خداوند تبارک و تعالی فرمود: خودکشی نکنید؛ خداوند نسبت به شما مهربان است و هرکس این عمل را از روی تجاوز و ستم انجام دهد، به‌زودی او را در آتشی وارد خواهیم ساخت و این کار برای خدا آسان است.»

۱۰۵- ۴۷۳۴۵- (۳) امام باقر علیه السلام فرمود: «از یکی از یاران پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به نام قزمان نزد رسول خدا یاد شد که نیکو به برادرانش یاری می‌رساند. پیامبر خدا هم از او یاد کرد و فرمود: او از اهل آتش است! نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند: قزمان به شهادت رسید. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند هر چه بخواهد، می‌کند.

پس از آن نزد پیامبر آمدند و گفتند: قزمان خودکشی کرده است. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: گواهی می‌دهم که رسول خدایم ...»

۱۰۶- ۴۷۳۴۶- (۴) ابو سعید خدری گوید: «در جنگ‌ها که خارج می‌شدیم، با رفیقان در دسته‌های نه‌تایی و ده‌تایی تقسیم می‌شدیم و کارها را میان خودمان تقسیم می‌کردیم. برخی نزد بار و بنه می‌ماندند و برخی کارهای دیگران را انجام و چهارپایان را آب می‌دادند، غذا می‌پختند و گروهی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله می‌ماندند. اتفاق افتاد در یکی از سفرها ... مردی بود که کار سه نفر را انجام می‌داد. می‌دوخت، آب می‌آورد و غذا آماده می‌کرد. این جریان به پیامبر صلی الله علیه و آله گفته شد. حضرت فرمود: آن شخص مردی از اهل آتش است! پس از آن، ما با دشمن روبه‌رو شدیم و با آنان جنگیدیم. در این هنگام آن مرد کناری رفت و تیری گرفت و با آن خودش را کشت. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: گواهی می‌دهم که من رسول خدا و بندهٔ اویم.»

۱۰۷- ۴۷۳۴۷- (۵) امام باقر علیه السلام فرمود: «مؤمن به هر بلایی مبتلا می‌شود و به هر شکلی می‌میرد اما خودکشی نمی‌کند.»

۱۰۸- ۴۷۳۴۸- (۶) ناجیه گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: مغیره می‌گوید: مؤمن، مبتلاـ به خوره، پیسی و چنین و چنان نمی‌شود. حضرت فرمود: حقّا که او از صاحب یاسین غافل بوده است؛ چرا که صاحب یاسین دستش یا انگشتانش خشک و جمع بود. پس از آن حضرت انگشتانش را به حالت اولی برگرداند و فرمود: گویا من عیب دست او را می‌بینم. او نزد قوم خود آمد و آنان را بیم داد. پس از آن مجددا فردا نزد قومش آمد [تا آنان را هدایت کند] او را کشتند. سپس حضرت فرمود: مؤمن به هر بلایی مبتلا می‌شود و هرگونه می‌میرد اما خودکشی نمی‌کند.»

منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۱۱۳

ارجاعات

گذشت:

در بسیاری از روایات باب یازدهم از ابواب جهاد با نفس، این که انسان‌کشی از گناهان کبیره است دور از ذهن نیست که اطلاق این عنوان شامل خودکشی نیز بشود.

و در روایت یکم از باب چهل و سوم از ابواب سفر، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «هرکس بر حیوان چموش سوار شود و از آن بیفتد و بمیرد وارد جهنم می‌شود.»

شیخ صدوق رحمه الله فرمود: «از سوار شدن بر حیوان چموش نهی شده‌اند تا از روی حیوان به عمد نیفتند و بمیرند که در نتیجه، خودش را کشته است و با این خودکشی، مستوجب ورود به آتش می‌شود.»

و در روایت یکم از باب بیست و پنجم از ابواب وصایا، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «هرکس عمداً خودکشی کند، برای همیشه در آتش جهنم می‌ماند.»

و در روایات باب یکم از ابواب قتل و قصاص، به روایاتی که می‌توان همین معنی را از آنها استنباط کرد؛ مراجعه کنید.

باب ۶ حرمت کشتن انسان، فرزندش را از ترس فقر و ...

اشاره

خداوند تعالی می‌فرماید:
بگو بیایید آنچه را که پروردگارتان بر شما حرام کرده است برای‌تان بخوانم: این که چیزی را شریک خدا قرار ندهید و به پدر و مادر نیکی کنید و فرزندان‌تان را از ترس فقر نکشید ما شما و آنها را روزی می‌دهیم ... «۱»
فرزندان‌تان را از ترس فقر نکشید؛ ما آنها و شما را روزی می‌دهیم؛ مسلما کشتن آنها گناه بزرگی است. «۲»
در آن هنگام که از دختران زنده به گور شده سؤال شد: به کدامین گناه کشته شدند؟ «۳»
۱۰۹- ۴۷۳۴۹- (۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام زن درستی بود که به او امّ قیّان می گفتند. مردی از یاران امیرالمؤمنین علی علیه السلام نزد او رفت و به او سلام داد ولی او را غمگین دید. صحابهٔ امیرالمؤمنین علیه السلام از او پرسید: چرا تو غمگین هستی؟ او گفت: زنی مُرد که او را دفن کردم ولی زمین

---

(۱). انعام ۶/ ۱۵۱.

(۲). اسراء ۱۷/ ۳۱.

(۳). تکویر ۸۱/ ۸- ۹.

منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۱۱۵

او را پرت می کند [و نمی‌پذیرد]. صحابهٔ امیرالمؤمنین علیه السلام می گوید: خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام رسیدم و او را در جریان گذاشتم. حضرت فرمود: زمین، یهودی و مسیحی را می‌پذیرد. این زن را چه شده است! چیزی نیست جز این که مانند خداوند عز و جل عذاب می کرده است. پس از آن حضرت فرمود: آگاه! که اگر امّ قیّان خاکی از قبر یک مسلمان بگیرد و بر قبر آن زن بریزد، زمین آرام می گیرد. صحابهٔ امیرالمؤمنین می گوید: آمدم نزد امّ قیّان و او را [از فرمودهٔ امیرالمؤمنین علیه السلام] با خبر ساختم. از قبر یک مسلمان، خاکی گرفتند و بر قبر آن زن ریختند. آن زمین آرام گرفت. صحابهٔ امیرالمؤمنین علیه السلام می گوید: از حال آن زن جویا شدم و پرسیدم که: چه می کرده است؟ گفتند: آن زن به مردان به شدت علاقه‌مند بود و همیشه [از زنا] فرزند می‌آورد و فرزندش را در تنور می‌انداخت [و می‌سوزاند].»
۱۱۰ – ۴۷۳۵۰- (۲) امام صادق علیه السلام بیان داشت: «امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ای مردم! خداوند تبارک و تعالی فرستاده‌اش را به سوی شما فرستاد و کتاب را بحقّ بر او نازل فرمود. تا آنجا که گوید: پس دنیا یک مرتبه به روی اهلش هجوم می‌برد و چهره در هم می کشد، پشت می کند و توجهی نمی کند. میوهٔ دنیا فتنه [بلوا] است و غذایش مردار، درونش وحشت و خوف و بیرونش شمشیر [و جنگ]. در حالی که به شدت از هم متلاشی شده‌اید، دنیا چشم اهلش را کور و روزگارشان را تیره و تار کرده و آنان از خویشاوندان خود بریده و خون‌های‌شان را ریخته و دخترانشان را در خاک، مدفون ساخته‌اند و بدون آنان، زندگی خوش و راحتی دنیا را می‌طلبند. امید ثواب به خدا ندارند و به خدا سوگند! که از عذاب الهی نمی‌ترسند! زندهٔ آنان کور و نجس و مردهٔ آنان در میان آتش گرفتار و مایوس است.»
منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۱۱۷
۱۱۱- ۴۷۳۵۱- (۳) علی بن ابراهیم دربارهٔ فرمودهٔ خداوند: و در آن هنگام که از دختران زنده به گور شده سؤال شود: به کدامین

گناه کشته شدند، گفت که: «فرمود [امام معصوم علیه السلام]: عرب به دلیل غیرت، دختران را می‌کشتند. روز قیامت که شود، از دختران زنده به گور شده سؤال می‌شود که به چه گناهی کشته شده و تکّه تکّه شده‌اند.»

۱۱۲- ۴۷۳۵۲- (۴) شیخ ابوالفتوح رازی در تفسیرش از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آورده است که: «فرمود: بزرگ‌ترین گناه کبیره آن است که برای خدا همتایانی قرار دهی؛ با این که خداوند شما را آفریده است. پس از آن، این است که فرزندت را از ترس این که از تو و با تو بخورد، بکشی ...»

۱۱۳- ۴۷۳۵۳- (۵) عبدالله بن مسعود گوید: «از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم: کدام گناه بزرگ‌تر است؟ حضرت فرمود: این که برای خدا شریک قرار دهی. گفتم: پس از آن [در مرحلهٔ بعد]. حضرت فرمود: این که فرزندت را از ترس این که با تو هم غذا شود بکشی. گفتم: پس از آن [در مرحلهٔ سوم]. حضرت فرمود: این که با زن همسایه‌ات زنا کنی.»

۱۱۴- ۴۷۳۵۴- (۶) ابوعبیده گوید: «از امام باقر علیه السلام دربارهٔ زنی که عمداً در حال حاملگی دارویی خورده که شوهرش از آن بی‌خبر است و پس از آن، زن، فرزندش را سقط کرده است، پرسیدم. حضرت فرمود:

اگر فرزندش استخوانی است که گوشت برآن روییده، زن باید دیه‌ی کامل را به پدر فرزند بدهد. ولی اگر هنگامی که بچه را انداخته خون بسته یا همانند گوشت جویده شده [مضغه] بوده، بر زن است که چهل دینار یا یک برده به پدر بچه بدهد. پرسیدم: این زن از دیهٔ فرزندش ارث نمی‌برد؟ حضرت فرمود: نه؛ چرا که بچه را کشته است بنابراین از بچه ارث نمی‌برد.»

منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۱۱۹

۱۱۵- ۴۷۳۵۵- (۷) اسحاق بن عمّار گوید: «به امام کاظم علیه السلام گفتم: زن از آبستن شدن می‌ترسد، دارو می‌خورد و آنچه در شکم دارد می‌اندازد؟ حضرت فرمود: نه [جایز نیست]. گفتم: تنها نطفه‌ای بیش نیست.

حضرت فرمود: اولین چیزی که آفریده می‌شود، نطفه است.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت سی و سوم از باب سی و ششم از ابواب حقوق مالی مستحبّ مؤکّد، فرمودهٔ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: «خداوند از عقوق مادران و زنده به گور کردن دختران نهی کرده است.»

و در باب بیست و سه از ابواب حدّ زنا، به روایاتی که به برخی از مقصود دلالت دارد؛ مراجعه کنید.

می‌آید:

در باب سی و هشت از ابواب دیات اعضا و باب سی و نه، چهل و چهل و سه، روایاتی که می‌توان بدان‌ها بر بخشی از مقصود استدلال کرد.

باب ۷ حکم کسی که روی دیگری می‌افتد و یکی از این دو یا هر دو کشته می‌شوند

اشاره

۱۱۶- ۴۷۳۵۶- (۱) محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که روی مرد دیگری می‌افتد و او

را می‌کشد، روایت می‌کند که فرمودند: «چیزی بر او نیست و حضرت فرمود: هرکس که قصاص، او را بکشد [به خاطر قصاص کشته شود] دیه ندارد.»

۱۱۷ – ۴۷۳۵۷– (۲) عبید بن زراره گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که روی دیگری افتاده و او را کشته است، پرسیدم. حضرت فرمود: چیزی بر او نیست.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۱۲۱

۱۱۸ – ۴۷۳۵۸– (۳) عبید بن زراره گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که از بام خانه بر روی دیگری افتاده و یکی از این دو مرده است، پرسیدم. حضرت فرمود: بر فرد بالایی چیزی نیست و بر پایینی هم چیزی نیست.»

۱۱۹– ۴۷۳۵۹– (۴) ابن بکیر از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که بر روی مرد دیگری می‌افتد و او را می‌کشد پس از آن، فرد بالایی [آن که رو افتاده بود] هم می‌میرد، پرسیدم. حضرت فرمود: «بر فرد پایینی چیزی نیست.»

۱۲۰– ۴۷۳۶۰– (۵) امیرالمؤمنین علی و امام باقر و امام صادق علیهم السلام دربارهٔ مردی که بر روی مردی می‌افتد [سقوط می‌کند] و هر دو می‌میرند یا هر دو آسیب می‌بینند یا یکی از آن دو، فرمودند: «آنچه به آن کسی که سقوط کرده برسد، هدر است [و دیه ندارد] و آنچه به کسی که برروی او افتاده‌اند برسد، قصاص بر شخص افتاده ثابت است؛ البته اگر عمداً بوده. ولی اگر خطایی است، دیه بر عاقله‌اش ثابت استو اگر کسی او را هل داده است هر چه به آن دو برسد، بر کسی است که هل داده؛ اگر از روی عمد بوده است ولی اگر خطا کرده، بر عاقله‌اش ثابت است.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب هجدهم از ابواب حدّ محارب و مرتد، مناسب این باب.

باب ۸ حکم کسی که انسانی را روی دیگری هل دهد

۱۲۱– ۴۷۳۶۱– (۱) امام صادق علیه السلام دربارهٔ شخصی که دیگری را روی مردی هل دهد و او را بکشد، فرمود: «دیه بر کسی است که روی آن مرد افتاده و او را کشته است و آن را به اولیای مقتول می‌دهد. حضرت فرمود: و آن کسی که هل داده شده به سراغ کسی که او را هل داده می‌رود و از او دیه می‌گیرد.

حضرت فرمود: و اگر آسیبی به فرد هل داده شده رسیده است، آن نیز بر عهدهٔ کسی است که هل داده است.»

۱۲۲ – ۴۷۳۶۲– (۲) حلبی گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که [مَرکب] مردی را می‌رماند و او زخمی می‌شود و حیوانش نیز مرد دیگری را زخمی می‌سازد، پرسیدم. حضرت فرمود: او هرچه [ضرر و زیان واقع] بشود، ضامن است.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۱۲۳

۱۲۳– ۴۷۳۶۳– (۳) معلّی پدر عثمان گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که چهارپایی بالای سرش قرار گیرد و بخواهد او را پایمال کند و آن مرد از این جهت از چهارپا بترسد و چهارپا را نهیب دهد، چهارپا با سوارش رم کند و سوار را به زمین بزند و زخم یا چیز دیگری اتفاق بیفتد، پرسیدم. حضرت فرمود: بر او ضمان نیست. او چهارپا را از خود دفع کرده و این همان هدر رفتن است.»

۱۲۴– ۴۷۳۶۴– (۴) ابوبصیر گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که بر چهارپایی سوار است و بر بالای سرمرد پیاده‌ای

قرار گرفته تاآنجا که نزدیک است او را پایمال کند، مرد پیاده چهارپا را نهیب زده و از خویش دفع می‌کند، آن مرد سواره از روی چهارپا می‌افتد و می‌میرد یا زخمی می‌شود، پرسیدم. حضرت فرمود: آن کس که چهار پا را نهیب زده و دور کرده، ضامن نیست. وی تنها او را از خود دور ساخته است.»

۱۲۵– ۴۷۳۶۵– (۵) امام صادق جعفر بن محمد علیه السلام دربارهٔ مردی که چهارپایش نزدیک بوده که مردی را پایمال کند و آن مرد، چهارپا را زده و سوار آن افتاده است، فرمود: «چیزی بر زنندهٔ چهارپا نیست. منظور حضرت، آن صورتی است که فرد از خودش دور می‌سازد؛ به گونه‌ای که مردم از خویش دور می‌سازند و دفاع می‌کنند و هرگز مقصود انداختن سواره نبوده است ولی اگر قصد انداختن سواره را داشته است مانند این که لجام چهارپا را به سمت خویش بکشد تا سواره را زمین بزند یا به هر شکلی که می‌خواسته او را به زمین بزند، در این صورت ضامن است.»

باب ۹ حرمت شرکت در قتل حرام

اشاره

۱۲۶– ۴۷۳۶۶– (۱) امام باقر علیه السلام فرمود: «مردی در روز قیامت با [مسؤولیتِ] خونی به اندازهٔ یک حجامت می‌آید.

او می‌گوید: به خدا سوگند! قتلی انجام نداده‌ام و در ریختن خونی شرکت نداشته‌ام! خداوند می‌فرماید:

بلکه انجام داده‌ای؛ از فلان بنده‌ام یاد کردی و این یاد کردن تو به حدّی بالا گرفت تا آن که او کشته شد و در نتیجه از [مسؤولیت] خون او به تو رسید.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۱۲۵

۱۲۷– ۴۷۳۶۷– (۲) امام صادق علیه السلام فرمود: «در روز قیامت مردی نزد مرد دیگری می‌آید تا آن که او را خون‌آلود می‌سازد؛ در حالی که مردم در حال محاسبه هستند، او می‌گوید: ای بندهٔ خدا! مرا با توجه کار است؟ او گوید: تو در فلان روز با یک کلمه علیه من دشمنی کردی و من کشته شدم.»

۱۲۸– ۴۷۳۶۸– (۳) امام صادق علیه السلام فرمود: «هرکس با نصف کلمه در کشتن یک مؤمن شرکت کند، روز قیامت می‌آید در حالی که بین دو چشمش نوشته شده است: او مایوس از رحمت خداوند عز و جل است!»

۱۲۹– ۴۷۳۶۹– (۴) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس که با نیم کلمه در کشتن مؤمنی شرکت کند، در روز قیامت در حالی می‌آید که بین دو چشمش [در پیشانی] نوشته شده است: ناامید از رحمت خدا.»

۱۳۰– ۴۷۳۷۰– (۵) هرکس علیه مؤمنی شرکت کند، از اسلام بیزاری جسته است.

۱۳۱– ۴۷۳۷۱– (۶) رفاعه نخّاس گوید: «امام صادق علیه السلام به من فرمود: ای رفاعه! آیا به تو بگویم که چه کسی از همهٔ اهل آتش عذابش سخت‌تر است؟ گفتم: بله بفرمایید. حضرت فرمود: کسی که با نصف کلمه علیه مؤمنی شرکت کند ...»

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۱۲۷

۱۳۲– ۴۷۳۷۲– (۷) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «بدترین مردم در روز قیامت کسی است که [با یک کار] سه کار می‌کند. سؤال شد: ای رسول خدا! این چه کسی است که سه کار می‌کند؟ حضرت فرمود: مردی سعایت برادرش را به حاکمش می‌کند و باعث می‌شود که او را بکشد و در نتیجه خودش، برادرش و رهبرش [حاکم] را به هلاکت می‌افکند.»

۱۳۳– ۴۷۳۷۳– (۸) امام صادق علیه السلام این آیه را تلاوت کرد: چرا که آنان نسبت به آیات الهی کفر می‌ورزیدند و پیامبران را به ناحقّ می‌کشتند. این‌ها به خاطر آن بود که گناهکار و متجاوز بودند. پس از آن فرمود:

«به خدا سوگند! آنان را با دست‌شان نزدند و با شمشیر نکشتند بلکه سخنان آنان را شنیدند و پخش کردند و برای آن سخنان، دستگیر و کشته شدند و این کارشان (کشتن)، تجاوز و معصیت بود.»

۱۳۴ – ۴۷۳۷۴- (۹) پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر ربیعه و مضر بر کشتن یک مسلمان گردآیند، همه در برابر آن قصاص می‌شوند.»

۱۳۵ – ۴۷۳۷۵- (۱۰) چون خوارج از حروراء خروج کردند و متعرّض مردم شدند و بندهٔ صالح عبدالله بن خباب بن ارت را که کارگزار امیرالمؤمنین علیه السلام بر نهروان بود، در کنار رود پس از کشتن یک خوک کشتند و سربریدند و گفتند: کشتن تو و این خوک برای ما یکسان است و شکم همسرش را که حامله بود، دریدند و او را سربریدند و فرزند شیرخوارش را نیز در مقابل او سر بریدند و گزارش این کار را به امام علیه السلام دادند ... تا آنجا که گوید: امیرالمؤمنین علیه السلام به نهروان بازگشت و از آنان خواست که به صلح و مهربانی بازگردند ولی آنان جز به جنگ تن ندادند.

راوی گوید: امام در موضوع کشتن ابن خباب از آنان پرسید، همهٔ آنان گروه گروه اقرار کردند و گفتند: آن گونه که او را کشتیم، تو را نیز می‌کشیم. حضرت فرمود: به خدا سوگند! اگر همهٔ اهل دنیا این چنین به قتل او اعتراف کنند و من بتوانم همهٔ آنان را در برابر قتل او بکشم، می‌کشم ...»

۱۳۶ – ۴۷۳۷۶- (۱۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «کشته‌ای را که در بین خانه‌های انصار پیدا شده بود، نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آوردند. حضرت پرسید که: آیا او را می‌شناسید [شناخته شده است؟] گفتند: آری، ای رسول خدا! حضرت فرمود: اگر امتی بر قتل مؤمنی اجتماع کنند، خداوند آن امت را به رو در آتش جهنم می‌اندازد.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۱۲۹

۱۳۷ – ۴۷۳۷۷- (۱۲) امام باقر یا امام صادق علیهما السلام فرمودند: «نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند: ای رسول خدا! کشته‌ای در مسجد جهینه است. رسول خدا صلی الله علیه و آله حرکت کرد تا به مسجد قبیلهٔ جهینه رسید. مردم هم شنیدند که پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است. آنها هم نزد پیامبر آمدند. پیامبر خدا پرسید: چه کسی این شخص را کشته است؟ گفتند: ای رسول خدا! ما نمی‌دانیم که چه کسی وی را کشته است. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

کشته‌ای از مسلمانان در میان مسلمانان ولی قاتلش معلوم نیست! به آن کس که مرا به‌حق برانگیخت سوگند که اگر آسمانیان و زمینیان در خون یک مسلمان، شریک و به آن خشنود باشند، خداوند آنان را بر بینی‌های‌شان در آتش واژگون می‌سازد یا فرمود: بر چهره‌های‌شان.»

۱۳۸ – ۴۷۳۷۸- (۱۳) در حدیث آمده است که: «پیامبر صلی الله علیه و آله گذرشان به کشته‌ای افتاد. پرسیدند: چه کسی برای اوست [یعنی چه کسی او را کشته است؟] کسی برای او ذکر نشد. حضرت خشمگین شد و فرمود: به آن کس که جانم در دست اوست، اگر آسمانیان و زمینیان در کشتن او شرکت جویند، خداوند همهٔ آنان را در آتش واژگون می‌سازد.»

۱۳۹ – ۴۷۳۷۹- (۱۴) ابوسعید خدری گوید: «در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله کشته‌ای پیدا شد. حضرت با خشم بیرون آمد تا بالای منبر رفت، خدا را ستایش کرد و بر او ثنا گفت. سپس فرمود: فردی از مسلمانان کشته می‌شود در حالی که روشن نیست چه کسی او را کشته است؟ سوگند! به آن کس که جانم در دست اوست، اگر آسمانیان و زمینیان بر کشتن مؤمنی اجتماع کنند یا بدان راضی شوند، خداوند همهٔ آنان را در آتش وارد می‌سازد. سوگند! به آن کس که جانم در دست اوست، کسی به کسی با ستم تازیانه نمی‌زند مگر اینکه فردا در آتش جهنم به همان اندازه تازیانه می‌خورد. سوگند! به آن که جانم در دست اوست، ما اهل بیت را کسی دشمن نمی‌دارد مگر اینکه خداوند او را به رو در آتش جهنم واژگون می‌سازد.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۱۳۱

۱۴۰ - ۴۷۳۸۰- (۱۵) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر ساکنان هفت آسمان و ساکنان هفت زمین در [ریختن] خون مؤمنی شرکت جویند، خداوند عز و جل همهٔ آنان را در آتش واژگون می‌سازد.»

۱۴۱ - ۴۷۳۸۱- (۱۶) امام علی علیه السلام فرمود: «کسی که به کار گروهی رضایت دارد، چونان کسی است که با آن گروه در آن کار وارد بوده است و برای هرکس که در کار باطلی داخل شود دو گناه است: گناه رضایت به آن کار و گناه انجام کار.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب صد و سی و یک از ابواب معاشرت و باب یکم از ابواب قتل و قصاص آنچه بر این باب دلالت می‌کند.

می‌آید:

در باب بعدی و باب یازدهم، بیست و نهم، سی و پنجم و پنجاه و پنجم مناسب با این باب خواهد آمد.

باب ۱۰ حکم موردی که دو نفر یا بیشتر، یک نفر را بکشند

اشاره

خداوند متعال می‌فرماید:

و کسی را که خداوند خونش را حرام [محترم] شمرده نکشید جز به‌حق و آن کس که مظلوم کشته شد، برای ولیّ‌اش سلطه (و حقّ قصاص) قرار دادیم؛ اما در قتل اسراف نکند، چرا که او مورد حمایت است. «۱»

۱۴۲ - ۴۷۳۸۲- (۱) امام صادق علیه السلام دربارهٔ دو مرد که یک مردی را کشته‌اند، فرمود: «اگر اولیای مقتول بخواهند می‌توانند که دیه بگیرند و اگر بخواهند هر دو را با هم بکشند، می‌کشند.»

۱۴۳ - ۴۷۳۸۳- (۲) امام صادق علیه السلام دربارهٔ دو مرد که مردی را کشته‌اند، فرمود: «اگر خانواده‌ی مقتول بخواهند، این دو نفر قصاص شوند کشته می‌شوند و به خانواده‌ی این دو نفر، یک دیه برگردانده می‌شود.»

---

(۱). اسراء ۱۷/ ۳۳.

منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۱۳۳

۱۴۴ - ۴۷۳۸۴- (۳) امام صادق علیه السلام دربارهٔ دو مردی که یک مرد را کشته‌اند، فرمود: «اگر اولیای مقتول خواهان کشتن این دو باشند، یک دیهٔ کامل می‌پردازند و این دو را می‌کشند و دیه به صورت مشترک بین اولیای دو مقتول تقسیم خواهد شد و اگر اولیای مقتول بخواهند یکی از دو قاتل را بکشند، او را می‌کشند و آن کس که کشته نشده، نصف دیه را به اهل مقتول می‌دهد ولی اگر یکی از این دو دیه نخواهد بدهد و [حتی] یکی از این دو را نکشد، در این صورت دیهٔ صاحب‌شان [مقتول] را از هر دو می‌گیرند و اگر اولیای مقتول دیه را پذیرفت، دیه بر هر دو است.»

۱۴۵ - ۴۷۳۸۵- (۴) ابوالعباس گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ دو مردی که یک مرد را کشتند، پرسیدم. حضرت فرمود: ولیّ مقتول اختیار دارد که هر کدام از دو قاتل را خواست، بکشد و قاتل، باقی‌ماندهٔ نیمی از دیه را یعنی دیهٔ مقتولی را [که به خاطر

قصاص کشته شده] غرامت می‌کشد و باید آن را به ورثهٔ مقتول برگرداند و همچنین اگر مردی زنی را کشت، اگر دیهٔ زن را پذیرفتند که همان دیه، پرداخت می‌شود و اگر اولیای زن جز کشتن قاتل را نپذیرفتند، آنان نیمی از دیهٔ مرد را ضامن می‌شوند و او را می‌کشند و این فرمودهٔ خداوند عز و جل است که: برای ولیّ‌اش سلطه (و حقّ قصاص) قرار دادیم؛ اما در قتل اسراف نکند.»

۱۴۶ - ۴۷۳۸۶- (۵) امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر دو مرد یا سه مرد، مردی را کشتند- در صورتی که اولیای مقتول بخواهند آنان را بکشند اضافهٔ دیه‌ها را بر می‌گردانند ولی اگر اولیای مقتول دیه را پذیرفتند، دیه بر هر دو خواهد بود و اگر اولیای مقتول نخواهند قاتلان را بکشند، دیهٔ صاحبشان [مقتول] را می‌گیرند.»

۱۴۷ - ۴۷۳۸۷- (۶) از امام صادق علیه السلام دربارهٔ چهار نفر که مردی را کشته‌اند، سؤال شد. از چهار نفر، یکی برده و دیگری مرد آزاد، سومی زن آزاد و چهارمی بردهٔ مکاتبی که نیمی از قرارداد مکاتبهٔ خویش را پرداخته است. امام فرمود: «دیه بر چهار نفرشان است. یک چهارم دیه بر مرد آزاد، یک چهارم دیه بر زن آزاد و بر آن برده این است که مولایش مخیّر شود اگر خواست، به جای برده‌اش دیه را پرداخت کند و اگر خواست همهٔ برده را تماما تحویل دهد تا به خانواده‌ی مقتول هیچ خسارتی وارد نشود و نیمی از یک چهارم بر بردهٔ مکاتب در مالش است و بر کسانی که با او مکاتبه داشته‌اند، نیم دیگر یک چهارم و مجموع این دو، یک چهارم کامل می‌شود و این به آن دلیل است که این مکاتب، نیمی از خودش را آزاد ساخته است.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۱۳۵

۱۴۸ - ۴۷۳۸۸- (۷) امام صادق علیه السلام دربارهٔ ده نفر که در قتل یک مرد شرکت کرده بودند، فرمود: «اهل مقتول مخیّرند هر کدام را که بخواهند بکشند و اولیای این فرد به قاتلان باقیمانده برای گرفتن نه دهم دیه مراجعه می‌کنند.»

۱۴۹ - ۴۷۳۸۹- (۸) فضیل بن یسار گوید: «به امام باقر علیه السلام گفتم: ده نفر یک مرد را کشتند. حضرت فرمود: اگر اولیای مقتول بخواهند، همهٔ ده نفر را می‌کشند و نُه دیه بر عهدهٔ آنان است و اگر بخواهند، یکی را انتخاب می‌کنند و او را می‌کشند و نُه قاتل باقیمانده هر کدام از آنان به خانواده‌ی همین قصاص شده یک دهم دیه را می‌پردازد. حضرت فرمود: پس از آن والی خود به تأدیب و زندانی کردن اینان می‌پردازد.»

۱۵۰- ۴۷۳۹۰- (۹) علی بن جعفر گوید: «از برادرم [امام موسی بن جعفر علیه السلام] دربارهٔ گروهی که بر کشتن دیگری اجتماع کرده‌اند، پرسیدم که: وضعیت آنان چگونه است؟ حضرت فرمود: این گروه در برابر کشتن این یک فرد، کشته می‌شوند.»

۱۵۱ - ۴۷۳۹۱- (۱۰) از امیرالمؤمنین علی و امام باقر و امام صادق علیهم السلام روایت شده است که فرمودند: «اگر گروهی یک نفر را بکشند، همه او را بزنند و معلوم نشود که در اثر زدن کدام یک از آنان مرده است و همه قصد کشتن وی را داشته باشند، در این صورت ولیّ خون یکی از این گروه را انتخاب می‌کند و او را با حقّی که دارد، قصاص می‌کند و قاتلان باقیمانده باید این دیه را برای اولیای قصاص شده منظور کنند. اگر جمعا سه نفر بوده‌اند و یکی از آنان به قصاص کشته شده است، دو تای باقیمانده بر اولیای این قصاص شده دو سوم دیه را بر می‌گردانند و این دو، کیفر دردناکی می‌بینند و به همین شکل محاسبه می‌شود در صورتی که قاتلان کمتر یا بیشتر باشند و این سه امام بزرگوار بیان داشتند: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در برابر یک نفر، دو نفر کشته نمی‌شود.»

۱۵۲- ۴۷۳۹۲- (۱۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر عده‌ای بر کشتن یک فرد گرد آیند والی حکم می‌دهد که هر کدام را [که اولیای دم] بخواهند، قصاص شود و آنان حقّ ندارند که بیش از یک نفر را بکشند. خداوند عز و جل

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۱۳۷

می‌فرماید: و آن کس که مظلوم کشته شد، برای ولیّ‌اش سلطه (و حقّ قصاص) قرار دادیم؛ اما در قتل اسراف نکند و آن زمان که سه نفر، یک نفر را کشتند، حاکم اولیای دم را مخیّر می‌کند هر کدام را که بخواهند، بکشند و دو نفر دیگر را ضامن دو سوم دیه

برای ورثهٔ مقتول قصاص شده قرار می‌دهد.»

در فرمودهٔ امام علیه السلام که اینان حقّ ندارند بیش از یک نفر را بکشند، منظور این است که بدون پرداخت بقیّه دیه، حقّ ندارند که بیش از یک نفر را بکشند.

۱۵۳ – ۴۷۳۹۳– (۱۲) امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر عده‌ای بر قتل یک مرد اجتماع کنند، حاکم حکم می‌دهد که هر کدام را [که اولیای مقتول] بخواهند، کشته شود و اولیای مقتول نمی‌توانند که بیش از یک نفر را بکشند. خداوند عز و جل می‌فرماید: و آن کس که مظلوم کشته شد، برای ولیّ‌اش سلطه (و حقّ قصاص) قرار دادیم؛ اما در قتل اسراف نکند.»

۱۵۴ – ۴۷۳۹۴– (۱۳) امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر عده‌ای بر قتل یک مرد گردآیند و والی حکم دهد که هر کدام را [که ولیّ دم] بخواهد، کشته شود، او نمی‌تواند بیش از یک نفر را بکشد. خداوند می‌فرماید: و آن کس که مظلوم کشته شد، برای ولیّ‌اش سلطه (و حقّ قصاص) قرار دادیم؛ اما در قتل اسراف نکند، چرا که او مورد حمایت است و آن زمان که سه نفر، یک نفر را بکشند، حاکم مخیّر می‌سازد [ولیّ دم را] که هر کدام از سه نفر را که بخواهد، قصاص کند و دو نفر دیگر ضامن دو سوم دیه برای وارثان قصاص شده هستند.»

۱۵۵– ۴۷۳۹۵– (۱۴) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «دو نفر در برابر یک نفر کشته نمی‌شوند.»

۱۵۶ – ۴۷۳۹۶– (۱۵) امام صادق علیه السلام دربارهٔ برده و شخص آزادی که مرد آزادی را کشتند، فرمود: «اگر بخواهد، آزاد را می‌کشد و اگر بخواهد، برده را می‌کشد و اگر کشتن آزاد را انتخاب کرد، برده [برای ادب شدن] تازیانه زده می‌شود.»

۱۵۷ – ۴۷۳۹۷– (۱۶) علی بن جعفر گوید: «از برادرم موسی بن جعفر علیه السلام دربارهٔ گروهی برده که جمعا فرد آزادی را کشته‌اند پرسیدم که: وضعیت قصاص آنان چگونه است؟ حضرت فرمود: در برابر کشتن فرد آزاد، همه‌ی آن‌ها کشته می‌شوند و از حضرت دربارهٔ گروهی آزاد که جمعا یک برده را کشته‌اند، پرسیدم که:

وضعیت آنان چگونه است؟ حضرت فرمود: قیمت برده را می‌پردازند.»

منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۱۳۹

۱۵۸– ۴۷۳۹۸– (۱۷) علی بن جعفر گوید: «از برادرم موسی بن جعفر علیه السلام دربارهٔ گروهی آزاد و برده که جمعا یک برده را کشته‌اند، پرسیدم که: حال اینان چگونه است؟ حضرت فرمود: برده‌هایی که او را کشته‌اند، کشته می‌شوند و آزادها هم فدیه می‌دهند.»

۱۵۹– ۴۷۳۹۹– (۱۸) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «اگر یک قتل خطایی توسط یک گروه به صورت دسته جمعی باشد، دیه بر همهٔ آنان است و حصهٔ مقتول بر همهٔ آنان نهاده می‌شود و بر همهٔ آنهاست که یک بندهٔ مؤمن را آزاد سازند و همه در آن شرکت جویند.»

ارجاعات

می‌آید:

در روایات باب بعدی، مناسب این باب.

و در روایت نوزدهم از باب هفده، این گفته که: «دو زن یک مرد را عمداً کشته‌اند. حضرت فرمود:

این دو زن در برابر آن فرد کشته می‌شوند و کسی در این جهت اختلاف ندارد.»

و در روایت یکم از باب سی و پنجم، این گفته که: «مردی از مدینه عازم عراق شد. دو سیاه که یکی بردهٔ امام صادق علیه السلام بود، او را دنبال کردند. چون به اعوص رسیدند، آن مرد خوابید. آن دو سیاه، سنگی بر داشتند و با آن بر سر او زدند ... تا آنجا که

گوید: اولیای مقتول از محمد بن خالد و همدست او به مردم مدینه شکایت کردند. اهل مدینه به آنان گفتند: اگر می‌خواهید که به شما اجازه دهند که قصاص کنید به سراغ حضرت جعفر بن محمد علیه السلام بروید و از این ظلم به او شکایت برید. آنان چنین کردند. امام صادق علیه السلام فرمود: آنان را قصاص کن ... تا آنجا که گوید: هر دو کشته شدند.»

و در روایت سوم از باب چهل و هفتم، این گفته که: «دو مرد یک مرد را عمدا کشتند و مقتول، دو ولیّ دارد که یکی از دو ولیّ عفو کرده است. راوی گوید که حضرت فرمود: اگر بعضی از اولیای مقتول عفو کند، از هر دو کشته شدن دور می‌شود و از هر دو به اندازهٔ حصهٔ آن که عفو کرده از دیه ساقط می‌شود و باقیماندهٔ دیه را آن دو از اموال‌شان به آنان که عفو نکرده‌اند، می‌پردازند.»

باب ۱۱ حکم موردی که بچه و زنی یا برده و زنی، مردی را بکشند

اشاره

۱۶۰– ۴۷۴۰۰– (۱) ابوبصیر گوید: «از امام باقر علیه السلام دربارهٔ بچّه و زنی که یک مرد را کشتند، سؤال شد. حضرت فرمود: خطای زن و پسر عمد است؛ بنابراین اگر اولیای مقتول بخواهند این دو را بکشند، می‌کشند و به اولیای پسر پنج هزار درهم باز می‌گردانند و اگر بخواهند [تنها] پسر را بکشند، او را می‌کشند و زن به اولیای پسر یک چهارم دیه را برمی‌گرداند ولی اگر اولیای مقتول خواستند که زن را بکشند، او را

منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۱۴۱

می‌کشند و پسر به اولیای زن یک چهارم دیه را بازمی‌گرداند. حضرت فرمود: و اگر اولیای مقتول بخواهند که دیه بگیرند، پسر باید نصف دیه و زن نصف دیه را بدهند.»

شیخ طوسی رحمه الله گوید: «فرمودهٔ امام علیه السلام که: خطای زن و پسر، عمد محسوب می‌شود، مخالف است با فرمودهٔ خداوند متعال؛ چون خداوند عز و جل در مورد قتل به خطا حکم به دیه کرده است نه قصاص، بنابراین جایز نیست که خطا، عمد محسوب شود. همان گونه که نمی‌شود عمد، خطا محسوب شود؛ مگر در موردی که قاتل مکلف نباشد؛ مانند مجنون‌ها.»

۱۶۱– ۴۷۴۰۱– (۲) ضریس کنّاسی گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ زن و برده‌ای که مردی را به خطا کشته‌اند، پرسیدم. حضرت فرمود: خطای زن و برده چون عمد است؛ بنابراین اگر اولیای مقتول بخواهند هر دو را بکشند، می‌کشند. ولی اگر قیمت برده بیشتر از پنج هزار درهم باشد، باید که به مولای برده اضافه بر پنج هزار درهم را بدهند و اگر اولیای مقتول بخواهند که [تنها] زن را بکشند و برده را بگیرند، می‌گیرند؛ مگر اینکه قیمت برده بیش از پنج هزار درهم باشد که در این صورت به مولای برده اضافه بر پنج هزار درهم را برمی گردانند و برده را می‌گیرند. یا آن که مولای برده به جای برده پول می‌دهد و اگر قیمت برده کمتر از پنج هزار درهم بود، آنان حقّی جز همان برده را ندارند.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت ششم از باب دهم، این گفته که: «از امام معصوم علیه السلام دربارهٔ چهار نفر که یک نفر را کشته‌اند، برده، مرد آزاد، زن آزاد و بردهٔ مکاتبی که نصف قرارداد مکاتبه‌اش را پرداخته است، سؤال شد. حضرت فرمود: دیه بر همهٔ آنان است؛ یک چهارم دیه بر مرد آزاد، یک چهارم دیه بر زن آزاد ...»

و دیگر روایات این باب را بنگرید.

می‌آید:

در روایت یکم از باب بیستم، این گفته که: «مرد و پسری در کشتن مردی شرکت جستند و هر دو او را کشتند. حضرت فرمود: آن زمان که قدّ پسر به پنج وجب برسد، قصاص می‌شود و اگر به پنج وجب نرسد، به دیه حکم می‌شود.»
منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۱۴۳

باب ۱۲ حکم کسی که دو نفر یا بیشتر را بکشد

۱۶۲- ۴۷۴۰۲- (۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «آن زمان که مردی دو مرد یا بیشتر را بکشد، در برابر قتل آنان کشته می‌شود.»

باب ۱۳ حکم موردی که چهار نفر مست شوند و با هم نزاع کنند و دو نفر کشته و دو نفر مجروح شوند

۱۶۳- ۴۷۴۰۳- (۱) امام باقر علیه السلام فرمود: «امیرالمؤمنین علی علیه السلام دربارهٔ چهار نفر که شراب خورده و مست شده بودند و برخی از آنان سلاح روی برخی دیگر کشیدند و جنگیدند و دو نفر کشته و دو نفر مجروح شدند، حکم کرد و دستور داد که دو نفر مجروح هر کدام هشتاد تازیانه بخورند و حکم داد که دیهٔ دو نفر کشته شده بر دو نفر مجروح است و دستور داد که زخم مجروحین اندازه‌گیری و از دیه کم شود و اگر دو نفر مجروح بمیرند، چیزی بر هیچ یک از اولیای مقتولان نیست.»
۱۶۴- ۴۷۴۰۴- (۲) امام صادق علیه السلام فرمود: «گروهی بودند که شراب خوردند و مست شدند و شکم یکدیگر را با چاقوهایی که داشتند دریدند و یکدیگر را مجروح کردند. این گروه را نزد امیرالمؤمنین علیه السلام بردند.
حضرت آنان را به زندان انداخت. دو نفر از آنان مردند و دو نفر زنده ماندند. بازماندگان مقتول گفتند: ای امیرالمؤمنین! این دو نفر را در برابر کسانِ ما قصاص کن. امیرالمؤمنین علی علیه السلام به آن گروه گفت: شما چه نظر می‌دهید؟ گفتند: ما نظر می‌دهیم که آن دو را قصاص کنید. حضرت به آن گروه فرمود: شاید این دو نفر که کشته شده‌اند، هر کدام دیگری را کشته است. گفتند: ما نمی‌دانیم.
منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۱۴۵
حضرت علی علیه السلام فرمود: من دیهٔ دو مقتول را بر قبایل این چهار نفر قرار می‌دهم و دیه جراحت دو مجروح بازمانده را از دیهٔ دو مقتول کم می‌کنم. عبدالله بن ابی جعد گوید: من چهارمین این گروه بودم که امیرالمؤمنین علیه السلام چنین قضاوت دربارهٔ ما داشت.»
۱۶۵- ۴۷۴۰۵- (۳) دانشمندان سیره شناس و تاریخ نگار روایت کرده‌اند که: «چهار نفر در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام نوشیدنی مست کننده خوردند و مست شدند و شکم یکدیگر را با چاقو پاره کردند و همه مجروح شدند و گزارش این جریان به امیرالمؤمنین علیه السلام رسید. حضرت دستور داد که اینان را زندانی سازند تا به هوش آیند. دو نفر از اینان در زندان مُردند و دو نفر ماندند. قوم آن دو نفر [که کشته شدند] نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمدند و گفتند: ای امیرالمؤمنین! این دو را در برابر دو مقتول ما قصاص کنید؛ چرا که این دو، صاحبان ما را کشته‌اند. حضرت فرمود: از کجا می‌دانید [که این دو، صاحبان مقتول شما را کشته‌اند]؟ شاید هر کدام از آن دو، دیگری را کشته باشد. گفتند: ما نمی‌دانیم. شما دربارهٔ اینان آن‌گونه که خداوند به شما یاد

داده است، حکم کنید. حضرت فرمود: دیهٔ دو مقتول بر قبیله‌های چهار نفر است (البته پس از کم کردن دیهٔ جراحت دو نفر که زنده‌اند) و این همان حکمی است که در قضاوت به‌جز این، راهی به سوی حقّ نیست. آیا نمی‌بینی که بیّنه‌ای علیه قاتل نیست که او را از مقتول جدا سازد و نیز بیّنه‌ای بر این که قتل عمدی بوده نیست و روی همین جهت، قضاوت در این مورد بر پایهٔ حکم قتل خطایی و اشتباه در تشخیص قاتل از مقتول است.»

۱۶۶- ۴۷۴۰۶- (۴) امیرالمؤمنین علی علیه السلام دربارهٔ چهار نفر که شراب خورده و با کاردها یکدیگر را مجروح کرده بودند و دو نفر مُردند و دو نفر مجروح شدند حکم داد که: «دیهٔ دو مقتول بر عهدهٔ دو نفر مجروح است که البته دیهٔ جراحت از دیهٔ دو مقتول کم می‌شود.»

باب ۱۴ حکم موردی که شش بچه در فرات باشند و یکی از آنان غرق شود و دو نفر علیه سه نفر شهادت دهند که این سه بچه را غرق کرده‌اند و آن سه نیز علیه آن دو شهادت دهند که آن دو آنها را غرق کرده‌اند

۱۶۷- ۴۷۴۰۷- (۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «نزد امیرالمؤمنین علیه السلام خبر دادند که شش پسر در فرات بودند. یکی از آنان غرق شد و سه نفر از آنان علیه دو نفر شهادت دادند که این دو، آن پسر را غرق کرده‌اند و دو نفر علیه آن سه نفر شهادت دادند که آنان پسر را غرق کرده‌اند. حضرت حکم به دیه داد: سه پنجم دیه بر آن دو نفر و دو پنجم آن بر سه نفر.»

منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۱۴۷

۱۶۸- ۴۷۴۰۸- (۲) امیرالمؤمنین علی علیه السلام دربارهٔ شش نفر که در آب بودند و یکی از آنان غرق شد و سه نفر از آنان علیه دو نفر شهادت دادند که این دو، او را غرق کرده‌اند و دو نفر علیه سه نفر شهادت دادند که این سه او را غرق کرده‌اند، دیه را بر همه قرار داد و حکم کرد که سه سهم بر عهده‌ی آن دو نفر است؛ چون سه نفر علیه آن دو شهادت داده بودند و دو سهم بر سه نفر؛ چون دو نفر علیه آنان شهادت داده بودند.»

باب ۱۵ حکم کسی که مرد بی‌دستی را بکشد

۱۶۹- ۴۷۴۰۹- (۱) از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که از روی عمد مردی را کشته و مقتول دست راستش بریده است، سؤال شد. امام علیه السلام فرمود: «اگر دستش برای جنایتی که «۱» مرتکب شده است قطع شده، یا آن که توسط کسی قطع شده است و دیهٔ دستش را از او گرفته است، در این صورت اگر اولیای مقتول بخواهند که قاتل را بکشند، باید به اولیای قاتل دیهٔ دستش را بدهند و او را بکشند و اگر خواستند، می‌توانند دیهٔ دست را از دیهٔ او کم کنند و باقیماندهٔ دیه را بگیرند. حضرت فرمود: و اگر دستش بدون جنایتی که بر خویش کرده قطع شده و نیز دیه‌ای را در برابر آن نگرفته است، قاتل آن مقتول را می‌کشند و قاتل، طلبکار نیست و نیز اگر خواستند، می‌توانند دیهٔ کامل بگیرند. حضرت فرمود: این چنین در کتاب علی علیه السلام یافته‌ایم.»

---

(۱). یعنی در قصاص دستش قطع شده است؛ زیرا عمداً دست کسی را قطع کرده بوده است- م

منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۱۴۹

باب ۱۶ حکم کسی که دو چشم مردی را درآورد و دو گوشش را ببرد، آن‌گاه او را بکشد

اشاره

۱۷۰- ۴۷۴۱۰- (۱) امام باقر یا امام صادق علیهما السلام دربارهٔ مردی که چشم مردی را درآورده و دو گوشش را بریده و آن‌گاه او را کشته است، فرمودند: «اگر این کارها را جدا جدا انجام داده است، از او قصاص شده و پس از آن کشته می‌شود ولی اگر یک ضربت به او زده و این جنایت‌ها را در برداشته است، گردنش زده می‌شود و از بابت چشم و گوش و بینی قصاص نمی‌شود.»
۱۷۱- ۴۷۴۱۱- (۲) حفص بن بختری گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که بر سرش زده‌اند و گوش و چشمش از بین رفته و زبانش بند آمده و پس از آن مرده است، پرسیدم. حضرت فرمود: اگر او را ضربتی پس از ضربتی زده است، از او قصاص شده و سپس کشته می‌شود ولی اگر این جنایت‌ها از یک ضربه به او برسد، در این صورت کشته می‌شود و بابت چشم و گوش و بند آمدن زبان قصاص نمی‌شود.»

ارجاعات

می‌آید:

در روایت یکم از باب پنجم از ابواب دیات منافع، این گفته که: «تو در شکستن سر او، چیزی بر او [قاتل] نمی‌بینی؟ گفت: نه. چون او یک ضربت بر او زده است و با یک ضربه دو جنایت را بر او وارد کرده است و من او را ملزم به جنایت سخت‌تر که دیه باشد، کردم و اگر دو ضربت بر او زده بود دو ضربت دو جنایت در برداشت و من او را ملزم به جنایتی که این دو ضربه کرده بود، می‌کردم- هر چه که این دو جنایت باشد. مگر اینکه در این دو جنایت، مرگ باشد که در این صورت ضارب در برابر یک ضربه قصاص می‌شود و ضربهٔ دیگر از بین می‌رود ...»

باب ۱۷ حکم کشتن مرد، زن را و عکس آن

اشاره

۱۷۲- ۴۷۴۱۲- (۱) عبدالله بن سنان گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که زنی را از روی عمد کشته بود
منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۱۵۱
شنیدم که می‌فرمود: اگر بازماندگان آن زن بخواهند که مرد را بکشند، نیمی از دیه را به بازماندگان مرد می‌پردازند و اگر بخواهند، می‌توانند نیمی از دیه را بگیرند و حضرت دربارهٔ زنی که همسرش را از روی عمد کشته است، فرمود: اگر بازماندگان مرد مقتول بخواهند که زن را بکشند، می‌کشند و هیچ کس، چیزی بیشتر از جانش را به عنوان تاوان جنایت خود نمی‌پردازد «۱».»
۱۷۳- ۴۷۴۱۳- (۲) امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر زنی، مردی را بکشد، در برابر آن کشته می‌شود ولی اگر مردی زنی را بکشد، در صورتی که بخواهند قصاص کنند، اضافهٔ دیهٔ مرد بر دیهٔ زن را به ولیّ مرد می‌پردازند و مرد را در برابر زن قصاص می‌کنند و اگر قصاص نکنند از قاتل دیهٔ زن را به‌طور کامل می‌گیرند و دیهٔ زن، نیمی از دیهٔ مرد است.»
۱۷۴- ۴۷۴۱۴- (۳) امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که زنی را از روی عمد کشته است و بازماندگان زن می‌خواهند که مرد را بکشند، فرمود: «اگر به بازماندگان مرد نصف دیه را بپردازند، می‌توانند مرد را بکشند و اگر دیه را بپذیرند، نیمی از دیهٔ مرد برای آنان است و اگر زن، مرد را کشته باشد، آن زن در برابر کشتن مرد کشته می‌شود و برای بازماندگان مرد چیزی جز کشتن زن

نیست و حضرت فرمود: جراحت وارد کردن به زنان و مردان یکسان است. دندان زن در برابر دندان مرد و شکسته شدن استخوان زن [اگر استخوانش آشکار شود] در برابر شکسته شدن استخوان مرد است و انگشت زن در برابر انگشت مرد تا آن که جراحت به یک سوم دیه برسد و چون به یک سوم دیه رسید، دیهٔ مرد دو برابر دیهٔ زن خواهد شد.»

۱۷۵- ۴۷۴۱۵- (۴) امام باقر یا امام صادق علیهما السلام فرمودند: «اگر مردی، زنی را بکشد و بازماندگان زن بخواهند که مرد را بکشند، نصف دیه را به بازماندگان مرد می‌دهند.»

---

(۱). یعنی هر چند دیه‌ی زن نصف دیه‌ی مرد است ولی اگر اولیاء دم مرد مقتول بخواهند قاتل او را که زن است قصاص نمایند، دیگر حقّ مطالبه‌ی نصف دیه را ندارند چرا که بیش از جان، کسی تاوانی نمی‌دهد- م.

منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۱۵۳

۱۷۶- ۴۷۴۱۶- (۵) ابوبصیر گوید: «به امام باقر یا امام صادق علیهما السلام گفتم: مردی زنی را کشته است. حضرت فرمود: اگر بازماندگان زن بخواهند که مرد را بکشند، نیمی از دیهٔ او را می‌پردازند و او را می‌کشند وگرنه نصف دیه را می‌پذیرند.»

۱۷۷- ۴۷۴۱۷- (۶) ابو مریم گوید: «از امام باقر علیه السلام دربارهٔ جراحت زن پرسیدم. امام فرمود: جراحت زن بر پایهٔ نیمی از جراحت مرد است؛ از دیه گرفته تا کمتر از دیه. گفتم: زنی، مردی را کشته است. حضرت فرمود: آن زن را می‌کشند. گفتم: مردی، زنی را کشته است. حضرت فرمود: اگر بخواهند، می‌کشند و نیمی از دیه را به ولیّ مرد می‌پردازند.»

۱۷۸- ۴۷۴۱۸- (۷) امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر مردی، زنی را بکشد، اولیای زن مخیّرند. اگر بخواهند، مرد را می‌کشند و نیمی از دیه را برای وارثان مرد به عهده می‌گیرند و اگر بخواهند، نیمی از دیه را می‌گیرند.»

۱۷۹- ۴۷۴۱۹- (۸) امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که از روی عمد زنی را کشته است، فرمود: «اگر بازماندگان زن بخواهند مرد را بکشند، می‌کشند و به بازماندگان مرد نیمی از دیه را می‌پردازند.»

۱۸۰- ۴۷۴۲۰- (۹) اگر مردی، زنی را عمداً بکشد، در این صورت اگر اولیای زن بخواهند، آن مرد را می‌کشند و به اولیای مرد نصف دیه را می‌دهند وگرنه خودشان پنج هزار درهم می‌گیرند و اگر زنی، مردی را عمداً کشت، در این صورت اگر بازماندگان مرد بخواهند آن زن را بکشند، او را می‌کشند و کسی جنایتی بیش از جنایت بر خود نمی‌کند «۱» و اگر بخواهند دیه بگیرند، ده هزار درهم می‌گیرند.

۱۸۱- ۴۷۴۲۱- (۱۰) امیرالمؤمنین علی علیه السلام دربارهٔ مردی که زنی را عمداً کشت، فرمود: «اولیای زن مخیّرند بین این که مرد را بکشند و نیمی از دیهٔ او را به بازماندگانش بدهند یا این که نیمی از دیه را از مرد قاتل بگیرند. اگر مرد، حاضر به پرداخت دیه باشد.»

۱۸۲- ۴۷۴۲۲- (۱۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر زنی، مردی را عمداً بکشد در برابر مرد کشته می‌شود و نه بر آن زن و نه بر کسی دیگر به واسطهٔ آن زن بیش از این که آن زن کشته شود، چیزی است.»

---

(۱). جنایتی که انسان عمداً انجام می‌دهد، مورد قصاص است تا اینکه جانش در برابر جنایتش قصاص می‌شود و دیگر بیش از جانش در برابر جنایتش از او گرفته نمی‌شود- م.

منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۱۵۵

۱۸۳- ۴۷۴۲۳- (۱۲) امام باقر علیه السلام فرمود: «مردی که زن حامله‌ای را با چوبهٔ خیمه زده و کشته بود، نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آوردند. رسول خدا صلی الله علیه و آله اولیای زن را مخیّر ساخت تا این که پنج هزار درهم و یک غلام خدمتکار یا کنیز

خدمتکار برای جنینی که در شکم زن بوده است بگیرند یا به اولیای قاتل پنج هزار درهم بدهند و مرد را بکشند.»

۱۸۴ – ۴۷۴۲۴– (۱۳) امام باقر علیه السلام دربارهٔ مردی که زنی را می‌کشد، فرمود: «اگر اولیای زن بخواهند، آن مرد را می‌کشند و پنج هزار درهم برای اولیای مرد مقتول غرامت می‌کشند و اگر بخواهند، پنج هزار درهم از قاتل می‌گیرند.»

۱۸۵ – ۴۷۴۲۵– (۱۴) از امام صادق علیه السلام دربارهٔ زنی که مردی را می‌کشد پرسیده شد که چه چیزی بر اوست؟

حضرت فرمود: «جنایتکار بر بیش از خودش و جانش جنایت نمی‌شود.»

۱۸۶ – ۴۷۴۲۶– (۱۵) امام صادق علیه السلام دربارهٔ زنی که شوهرش را عمداً کشته است، فرمود: «اگر بازماندگان شوهر بخواهند زن را بکشند، می‌کشند و البته کسی بابت جنایتی که مرتکب شده تاوانی بیش از جان خود نمی‌پردازد.»

۱۸۷ – ۴۷۴۲۷– (۱۶) شیخ طوسی رحمه الله در کتاب النهایه فرمود: «و چون زنی، مردی را بکشد و اولیای مرد، قصاص را برگزینند، جز جان آن زن که او را در برابر آن مرد می‌کشند چیز دیگری نیست و آنان بر اولیای زن راهی [برای گرفتن نصف دیه] ندارند و نیز روایت شده است که: آنان زن را می‌کشند و اولیای زن باقیماندهٔ دیهٔ مرد را به آنان می‌پردازند ولی آنچه مورد اعتماد ماست، همان است که اول گفتیم.»

۱۸۸ – ۴۷۴۲۸– (۱۷) امام صادق علیه السلام دربارهٔ فرمودهٔ خداوند که: آزاد در برابر آزاد و برده در برابر برده و زن در برابر زن، فرمود: «آزاد در برابر برده کشته نمی‌شود ولی به شدت او را می‌زنند و دیهٔ برده را ضامن است و اگر مردی، زنی را بکشد و اولیای مقتول بخواهند مرد را بکشند، نصف دیهٔ مرد را به بازماندگان وی می‌پردازند.»

منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۱۵۷

۱۸۹ – ۴۷۴۲۹– (۱۸) امام باقر علیه السلام دربارهٔ زنی که مردی را بکشد، فرمود: «آن زن کشته می‌شود و ولیّ او بقیهٔ مال را [که نصف دیه است] می‌پردازد و در روایت محمد بن علی بن محبوب آمده است که بقیهٔ دیه را.»

شیخ طوسی رحمه الله فرمود: «این روایت شاذّ است و جز ابومریم انصاری کسی آن را روایت نکرده است؛ گرچه این روایت در کتاب‌ها در مواردی مکررا آمده است و این روایت اضافه بر شذوذ و عدم نقل غیر از ابومریم، مخالف با همهٔ روایات و مخالف با ظاهر قرآن است.»

۱۹۰ – ۴۷۴۳۰– (۱۹) محمد بن مسلم گوید: «از امام باقر علیه السلام دربارهٔ دو زن که مردی را عمداً کشته‌اند، پرسیدم.

حضرت فرمود: آن دو در برابر قتل مرد کشته می‌شوند و هیچ کس در این‌باره اختلافی نکرده است.»

۱۹۱ – ۴۷۴۳۱– (۲۰) در تفسیر فرمودهٔ خداوند: و نوشتیم بر آنان در آن، [منظور در تورات است] که: جان در برابر جان و چشم در برابر چشم و بینی در برابر بینی و گوش در برابر گوش و دندان در برابر دندان و جراحت‌ها قصاص دارد. این آیه با فرمودهٔ خداوند که: حکم قصاص در مورد کشتگان بر شما نوشته شده است: آزاد در برابر آزاد، برده در برابر برده، زن در برابر زن، نسخ شده است. ولی فرمودهٔ خداوند که: جراحت‌ها قصاص دارد، نسخ نشده است.

۱۹۲ – ۴۷۴۳۲– (۲۱) و فرمودهٔ خداوند: و مقرر داشتیم بر آنان در کتاب تورات که جان در برابر جان و چشم در برابر چشم و بینی در برابر بینی و گوش در برابر گوش و دندان در برابر دندان و جراحت‌ها قصاص دارد. سپس این آیه با فرمودهٔ خداوند: حکم قصاص در مورد کشتگان، بر شما نوشته شده است: آزاد در برابر آزاد، برده در برابر برده، زن در برابر زن. بنابراین فرمودهٔ خداوند: جان در برابر جان تا دندان در برابر دندان، نسخ شده است. ولی فرمودهٔ خداوند: جراحت‌ها قصاص دارد، نسخ نشده است؛ بنابراین نصف آیه منسوخ است و نصف دیگر آن رهاست [و نسخ نشده است].

۱۹۳ – ۴۷۴۳۳– (۲۲) امیرالمؤمنین علیه السلام در روایتی فرمود: «... و یک نمونهٔ ناسخ، همان است که در تورات فرایضی در باب قصاص ثبت شده و آن همان فرمودهٔ خداوند متعال است که: و بر آنان در تورات مقرر کردیم که جان در برابر جان و چشم در

برابر چشم، تا پایان آیه. در نتیجه مرد و زن، آزاد و برده یکسان هستند.

بروجری، آقا حسین طباطبایی - مترجمان: حسینیان قمی، مهدی - صبوری، م، منابع فقه شیعه، ۳۱ جلد، انتشارات فرهنگ سبز، تهران - ایران، اول، ۱۴۲۹ ه‍ ق

منابع فقه شیعه؛ ج ۳۱، ص: ۱۵۷

پس از آن خداوند آنچه در تورات بود با فرموده‌اش که: ای افرادی که ایمان آورده‌اید، حکم قصاص در مورد کشتگان بر شما نوشته شده است: آزاد در برابر آزاد، برده در برابر برده و زن در برابر زن، نسخ کرد؛ بنابراین این آیه نسخ شده که: و بر آنان در تورات مقرر داشتیم که جان در برابر جان.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۱۵۹

۱۹۴- ۴۷۴۳۴- (۲۳) از امام صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که: «امیرالمؤمنین علیه السلام مردی را در برابر زنی که آن مرد عمداً او را کشته بود، کشت و نیز زنی را که مردی را عمداً کشته بود، کشت.»

۱۹۵- ۴۷۴۳۵- (۲۴) امام جعفر صادق علیه السلام بیان داشت: «پیوسته امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌فرمود: در استخوان، قصاص نیست و امام صادق علیه السلام فرمود: مردی، زنی را کشته بود. حضرت علی علیه السلام بین آن دو قصاص قرار نداد و مرد را ملزم به دیه کرد.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت چهارم از باب دهم از ابواب قتل و قصاص، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «و همچنین اگر مردی، زنی را بکشد، اگر دیهٔ زن را بپذیرند که با همان پرداخت دیه، مسئله فیصله پیدا می‌کند و اگر اولیای زن جز کشتن قاتل زن را نپذیرفتند، نیمی از دیهٔ مرد را بر عهده می‌گیرند و او را می‌کشند و آن همان فرمودهٔ خداوند عز و جل است که: برای ولیّ‌اش سلطه (و حقّ قصاص) قرار دادیم؛ اما در قتل اسراف نکند.»

و نگاه کنید به باب یازدهم؛ که آن باب، مناسبت با مقام دارد.

می‌آید:

در روایت یکم از باب دوم از ابواب قصاص عضو، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «دربارهٔ فرمودهٔ خداوند عز و جل: جان در برابر جان، چشم در برابر چشم و بینی در برابر بینی ... تا پایان آیه. حضرت فرمود:

این آیهٔ محکم است.»

و در روایت دوم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «اگر مردی، زنی را عمداً بکشد و بازماندگان زن بخواهند که مرد را بکشند، نیمی از دیه را به بازماندگان مرد برمی‌گردانند و مرد را می‌کشند. راوی گوید: و از امام دربارهٔ زنی که مردی را کشته است، پرسیدم. حضرت فرمود: آن زن در برابر مرد کشته می‌شود و بازماندگان زن، چیزی ضامن نیستند.»

و در روایت یکم از باب سوم از ابواب دیات اعضا، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «اگر زنی در حالی که حامله و ماهش تمام شده است، کشته شود و فرزندش را سقط نکند و معلوم نشود که پسر بوده یا دختر و باز معلوم نباشد فرزند پس از مادر، مرده یا

پیش از مادر، چنین فرزندی دیه‌اش دو نیمه است؛ نیمی از دیهٔ مرد و نیمی از دیهٔ زن و دیهٔ زن به طور کامل پس از آن ثابت است.»
منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۱۶۱

باب ۱۸ حکم کسی که دیوانه‌ای را بکشد

۱۹۶- ۴۷۴۳۶- (۱) ابوبصیر مرادی گوید: «از امام باقر علیه السلام دربارهٔ مردی که مرد دیوانه‌ای را کشته است، پرسیدم.
حضرت فرمود: اگر دیوانه قصد جان او را کرده و آن مرد او را از خودش دور کرده و کشته است، هیچ چیزی از قصاص و دیه بر او نیست و دیهٔ او از بیت‌المال مسلمانان به ورثهٔ دیوانه داده می‌شود.
حضرت فرمود: و اگر بدون این که دیوانه قصد او کرده باشد او را بکشد، قصاص بر کسی که از او قصاص نمی‌شود، نیست و چنین معتقدیم که بر قاتل دیوانه، دیه در مالش ثابت است که باید آن را به وارثان دیوانه بدهد و از خداوند عز و جل استغفار کرده و به سوی خداوند توبه کند.»
۱۹۷- ۴۷۴۳۷- (۲) ابوالورد گوید: «به امام صادق یا امام باقر علیهما السلام گفتم: خداوند کارتان را به سامان آورد! مردی، مورد حملهٔ مرد دیوانه‌ای قرار گرفت. دیوانه یک ضربت به او زد. مرد شمشیر را از دیوانه گرفت و او را زد و کشت. حضرت فرمود: نظرم این است که این مرد در برابر قتل دیوانه کشته نمی‌شود و ضامن دیهٔ او نیست و دیهٔ دیوانه بر امام است و خون دیوانه هدر نمی‌رود.»

باب ۱۹ کسی که با ارتکاب جنایت بر خویش حدّی را واجب ساخته یا در حالی که عاقل بوده، فردی را کشته و سپس عقلش را از دست داده است، حدّ بر او زده می‌شود

۱۹۸- ۴۷۴۳۸- (۱) امام باقر علیه السلام دربارهٔ مردی که حدّ بر او واجب شده و هنوز او را حدّ نزده‌اند که دیوانه شده است، فرمود: «اگر در حالی که سالم بوده و از جهت عقلی مشکلی نداشته این حدّ را بر خود واجب کرده است، حدّ بر او جاری می‌شود- هر چه باشد.»
منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۱۶۳
۱۹۹- ۴۷۴۳۹- (۲) از امام باقر علیه السلام دربارهٔ مردی که عمداً مردی را کشته است و حدّ بر او جاری نشده و شهادت شاهدان بر او واقع نشده است تا آن که دیوانه شده و عقلش از بین رفته است، پس از آن گروهی دیگر، بعد از آن که دیوانه شد علیه او شهادت دادند که او مرتکب قتل شده است، سؤال شد. حضرت فرمود: «اگر علیه او شهادت دهند که قتل کرده در حالی که سالم بوده و مشکل عقلی نداشته، در برابر این قتل کشته می‌شود ولی اگر چنین شهادتی علیه او ندهند و مال شناخته شده‌ای دارد، به وارثان مقتول از مال قاتل دیه داده می‌شود و اگر مالی به جا نگذاشته، دیه از بیت‌المال داده می‌شود و خون فرد مسلمان هدر نمی‌رود.»
۲۰۰- ۴۷۴۴۰- (۳) اگر شاهدان بر مردی شهادت دهند که او مردی را کشته و سپس دیوانه شده است، پس اگر شهادت دهند که او در حالی که عقل سالم داشته و مشکل عقلی نداشته آن مرد را کشته است، در برابر آن کشتن، کشته می‌شود ولی اگر شهادت ندهند [که آن قتل در حال سلامت عقل وی بوده است] و او مالی دارد، به اولیای مقتول دیه داده می‌شود ولی اگر مالی ندارد، از بیت‌المال مسلمانان به اولیای مقتول دیه پرداخت می‌شود و خون مرد مسلمان به هدر نمی‌رود.»
۲۰۱- ۴۷۴۴۱- (۴) امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «در موردی که دیوانه عقلش در اختیارش نیست و موردی که بچه مرتکب

قتل شود، پس کشتن عمدی آنان خطا محسوب می‌شود و مسئولیت آن بر عاقلهٔ آنان است.» و امام باقر علیه السلام فرمود: «اگر مردی، مردی را از روی عمد کشته و قاتل پس از آن که سلامت عقل داشته و کشته است دیوانه شود، در این صورت اگر ولیّ خون بخواهد، او کشته می‌شود و هر جنایتی را که بچّه و دیوانه انجام دهد، دیه بر عاقلهٔ آن دو است.»

باب ۲۰ حکم موردی که مردی و پسری، در قتل مردی شریک باشند

۲۰۲ – ۴۷۴۴۲- (۱) امام صادق علیه السلام بیان داشت: «امیرالمؤمنین علیه السلام دربارهٔ مرد و پسری که در قتل مردی مشارکت داشته‌اندو او را کشته‌اند، فرمود: اگر پسر قدّش به پنج وجب برسد، قصاص می‌شود ولی اگر به پنج وجب نرسد به دیه حکم می‌شود.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۱۶۵

همین روایت در من لا- یحضره الفقیه چنین آمده است: «امام صادق علیه السلام دربارهٔ مرد و پسری که در کشتن مردی جمعاً شرکت داشته و او را کشته‌اند، بیان داشت: امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: آن زمان که [قدّ] پسر به پنج وجب برسد او نیز قصاص می‌شود ولی اگر به پنج وجب نرسد، به دیه حکم داده می‌شود.»

۲۰۳ – ۴۷۴۴۳- (۲) امیرالمؤمنین علیه السلام دربارهٔ مردی که او با پسری بر کشتن مردی اجتماع کردند و او را کشتند حکم داد. حضرت علی علیه السلام فرمود: «اگر پسر به پنج وجب با وجب خودش برسد، از او و برای او قصاص می‌شود. پس از آن، پسر را اندازه کردند و به پنج وجب نرسید. حضرت به دیه حکم کرد.»

باب ۲۱ حکم به قتل رساندن پدر، فرزندش را و به عکس

اشاره

۲۰۴ – ۴۷۴۴۴- (۱) امام باقر یا امام صادق علیهما السلام فرمودند: «پدر در برابر فرزند قصاص نمی‌شود ولی فرزند در برابر پدر کشته می‌شود- البته اگر پدرش را عمداً کشته باشد.»

۲۰۵ – ۴۷۴۴۵- (۲) امیرالمؤمنین علی علیه السلام پیوسته می‌فرمود: «پدر در برابر فرزندش، اگر او را بکشد، کشته نمی‌شود ولی فرزند در برابر پدر، اگر پدرش را بکشد، کشته می‌شود و پدر برای پسر، اگر او را قذف کند، حدّ نمی‌خورد ولی فرزند برای پدر اگر او را قذف کند، حدّ می‌خورد.»

۲۰۶ – ۴۷۴۴۶- (۳) در حدیث وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علی علیه السلام با همان سندی که در باب بیست و ششم است؛ یعنی باب استحباب فاصله انداختن بین اذان و اقامه، آمده که: «... ای علی، پدر در برابر قتل فرزندش کشته نمی‌شود.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۱۶۷

۲۰۷ – ۴۷۴۴۷- (۴) امام صادق علیه السلام فرمود: «پدر در برابر پسرش، اگر او را بکشد، کشته نمی‌شود ولی پسر در برابر پدرش، اگر پدرش را بکشد، کشته می‌شود و حضرت فرمود: دو نفر که یکی دیگری را کشته است، از هم ارث نمی‌برند.»

۲۰۸ – ۴۷۴۴۸- (۵) حلبی گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که فرزندش را می‌کشد، پرسیدم که آیا در برابر فرزندش کشته می‌شود؟ حضرت فرمود: نه و یکی از این دو از دیگری- اگر او را کشته است- ارث نمی‌برد.»

۲۰۹ – ۴۷۴۴۹- (۶) امام باقر علیه السلام دربارهٔ مردی که فرزند یا برده‌اش را می‌کشد، فرمود: «در برابر کشتن او، کشته نمی‌شود

ولی به شدت زده می‌شود و از زادگاهش تبعید می‌شود.»

۲۱۰- ۴۷۴۵۰- (۷) امیرالمؤمنین علیه السلام حکم داد: «فردی که پدرش او را در ارتباط با کاری که آن را برای او عیب می‌داند، بزند و نقص عضو یا عیب دیگری برای او پدید آید، حقّ قصاص ندارد و دیه برای اوست و قصاص نمی‌شود و نیز زنی که شوهرش او را زده است و زن معیوب شده است، حقّ قصاص ندارد و خسارت عیب بر شوهرش است و قصاص بر او نیست.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۱۶۹

ارجاعات

گذشت:

در روایت پنجم از باب هفتم از ابواب میراث، این گفته که: «دربارهٔ مردی که مادرش را کشت، حضرت فرمود: از مادر ارث نمی‌برد و در برابر کشتن مادر با خواری کشته می‌شود و گمان نمی‌کنم که کشتن فرزند در برابر کشتن مادر، کفّارهٔ گناه فرزند باشد.»

و در روایت ششم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «و هرکس که مادرش را بکشد، در برابر قتل مادر با خواری کشته می‌شود و وارثان آن فرزند آنچه فرزند از مادر ارث می‌برد، ارث نمی‌برند و خویشاوندان اگر بعضی، بعضی را بکشد، قصاص می‌شوند؛ مگر پدر که اگر فرزند را بکشد، قصاص نمی‌شود.»

و در روایت هشتم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «آن زمان که مردی پدرش را بکشد، در برابر او کشته می‌شودولی اگر پدرش او را بکشد، پدر در برابر او کشته نمی‌شود و از او ارث نمی‌برد.»

و در روایت دوازدهم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «مرد در برابر فرزندش، اگر او را بکشد، کشته نمی‌شود ولی پسر در برابر پدرش، اگر او را بکشد، کشته می‌شود.»

و در روایت سیزدهم فرمودهٔ امام علیه السلام که: «پدر در برابر فرزندش کشته نمی‌شود ولی فرزند در برابر پدر کشته می‌شود.»

و در روایت یکم از باب سیزدهم از ابواب حدّ قذف، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «اگر او را بکشد [یعنی پدر فرزند را] در برابر او کشته نمی‌شود و اگر او را قذف کند، برای فرزند، تازیانه نمی‌خورد.»

باب ۲۲ هرکس که تجاوز کند و در نتیجه به او تعدّی شود، حقّ قصاص ندارد و هرکس که از خویش دفاع کند، چیزی بر او نیست

اشاره

۲۱۱- ۴۷۴۵۱- (۱) سلیمان بن خالد گوید: «از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: هرکس [ظلم] آغاز کند و ستم روا دارد و پس از آن به او ستم شود، حقّ قصاص ندارد.»

(و در روایت سوم از باب بیست و هفتم، مشابه این روایت می‌آید.)

۲۱۲- ۴۷۴۵۲- (۲) امام صادق علیه السلام فرمود: «هر مردی که بر مردی حمله‌ور شود تا او را بزند و آن مرد او را از خویش دور سازد و در این حین او را مجروح کند یا بکشد، چیزی بر او نیست.»

۲۱۳- ۴۷۴۵۳- (۳) امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر مردی بخواهد به ستم، مردی را بزند و آن مرد خودش را از او حفظ یا او را از خویش دور کند و در نتیجه ضرری به او برسد، چیزی بر او نیست.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۱۷۱

۲۱۴- ۴۷۴۵۴- (۴) امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که به ستم مردی را زد و آن مرد او را از خویش دور کرد و در نتیجه آسیبی به او رسید، فرمود: «چیزی بر او نیست.»

۲۱۵- ۴۷۴۵۵- (۵) امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «آن زمان که مردی بخواهد مردی را بزند و آن مرد خودش را با چیزی از او حفظ کند و در نتیجه به او بخورد، پس هر آسیبی که دیگری با آنچه او خودش را به آن حفظ می‌کند ببیند، آن هدر است.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب هشتاد و یکم از ابواب جهاد با دشمن، روایتی که بر این مفاد دلالت دارد.

می‌آید:

به باب بعدی و باب پس از آن، مناسب این مفاد؛ مراجعه کنید.

و در روایت چهارم از باب بیست و هفتم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «هر مردی که به مردی حمله‌ور شود تا او را بزند و او آن مرد را از خویش دور سازد و در نتیجه او را مجروح کند یا بکشد، چیزی بر او نیست.»

باب ۲۳ کسی که برای کشتن یا زنا یا سرقت داخل خانهٔ دیگری شود یا به مؤمنی هجوم برد، خونش هدر است و هر کس که به اصرار، زنی را به حرام دعوت کند و آن زن او را بکشد، چیزی بر زن نیست

اشاره

۲۱۶- ۴۷۴۵۶- (۱) محمد بن فضیل گوید: «از حضرت رضا علیه السلام دربارهٔ سارقی که بر زنی آبستن وارد شده است و جنین درون شکمش را کشته است، زن دست به چاقویی برده و با چاقو به او زده و او را کشته است، پرسیدم. حضرت فرمود: خون سارق هدر رفته است.»

۲۱۷- ۴۷۴۵۷- (۲) عبدالله بن سنان گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ سارقی پرسیدم که بر زنی وارد شده تا اموالش را سرقت کند ولی چون لباس‌ها را جمع کرد، دلش هوای آن زن را کرد و او را مجبور به زنا و آمیزش با خود کرد. فرزند زن بیدار شد و به طرف سارق رفت. سارق او را با تبری که داشت کشت؛ چون سارق کارش تمام شد، جامه‌ها را برداشت تا بیرون رود، زن با همان تبر به او حمله کرد و او را

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۱۷۳

کشت. بازماندگان سارق فردای آن روز آمدند و خون سارق را طلب می‌کردند. حضرت فرمود: آن گونه که می‌گویم در این جریان قضاوت کن. پس از آن فرمود: خویشاوندان سارق، همان‌ها که خونش را مطالبه کردند، دیهٔ پسر را ضامنند و سارق چهار هزار درهم به دلیل اجبار زن بر زنا ضامن است؛ چون مرد زنا کرده و باید غرامت آن را در مالش بکشد و بر زن در این که سارق را کشته است، چیزی نیست؛ چون مرد، سارق است. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هرکس زنی را وادار کند که با او زنا کند و زن او را بکشد، دیه و قصاص ندارد.»

۲۱۸- ۴۷۴۵۸- (۳) امیرالمؤمنین علی علیه السلام دربارهٔ مردی که بر زنی وارد شده و او را مجبور به زنا و آمیزش با خویش کرده و فرزندش را کشته ولی چون خواسته بیرون رود، زن با تبری به سمت او رفته و بر او دست یافته و او را با تبر زده و کشته است، حکم داد. حضرت خونش را هدر دانست و به پرداخت بهای این آمیزش و دیهٔ فرزند زن در مال آن مرد حکم داد.

۲۱۹- ۴۷۴۵۹- (۴) امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «اگر مردی به اصرار، زنی را برای زنا دعوت کند و زن، مرد را از خویش دور سازد و او را بکشد، خون مرد هدر است.»

۲۲۰- ۴۷۴۶۰- (۵) امام ابوالحسن علیه السلام [امام رضا یا امام هادی علیهما السلام] دربارهٔ مردی که به خانهٔ دیگری درآمده تا سرقت یا زنا کند و صاحبخانه او را کشته است، آیا صاحبخانه در برابر کشتن او کشته می‌شود یا نه؟

فرمود: «بدان، هرکس که پا به خانهٔ دیگری بگذارد خونش را هدر داده است و بر او چیزی نیست.»

۲۲۱- ۴۷۴۶۱- (۶) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس که زنی را مجبور سازد تا با او زنا کند و آن زن او را بکشد، دیه‌ای ندارد و قصاص هم ندارد.»

منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۱۷۵

۲۲۲- ۴۷۴۶۲- (۷) عبدالله بن سنان گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که می‌خواسته با زنی زنا کند و زن سنگی به سوی او پرتاب کرده و به جایی از او برخورد کرده که شخص می‌میرد، شنیدم که فرمود: بر آن زن بین او و خداوند عز و جل چیزی نیست و اگر زن را نزد امام عادلی ببرند، آن امام عادل خون مرد را هدر می‌داند.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب هشتاد و چهارم از ابواب جهاد دشمن، روایتی که بر این معنی دلالت دارد.

و در روایات باب پیشین و باب بعدی، مناسب این باب.

می‌آید:

در روایت یکم از باب بیست و پنجم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «زن دیهٔ دوستِ [شوهرش را که فریب داده و او را به حجله برده، تا شوهرش او را بکشد] را ضامن است و زن در برابر قتل شوهر کشته می‌شود.»

و در روایت یکم از باب چهارم از ابواب قصاص عضو، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «و هرکس که به مؤمنی در منزلش بدون اجازه وارد شود و هجوم برد، خونش برای آن مؤمن در آن حال مباح است.»

و فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «و هرکس که حمله‌ور شود و مؤمنی را غافلگیر کند که مال یا جان او را بخواهد، خونش برای آن مؤمن در آن حال مباح است.»

باب ۲۴ اگر سارقی بر زن آبستنی وارد شود و با او آمیزش کند و جنین در شکم زن را بکشد و زن به مرد حمله کند و او را بکشد، چیزی بر زن نیست و دیهٔ فرزندش بر خویشاوندان پدری سارق مقتول است

۲۲۳- ۴۷۴۶۳- (۱) حسین بن مهران گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ زنی که سارقی بر او وارد شده است در حالی که آبستن است- سارق با او آمیزش می‌کند و بچه‌ای را که زن در شکمش دارد می‌کشد، زن به سارق حمله می‌کند و او را می‌کشد،

پرسیدم. حضرت فرمود: اما زنی که کشته است، چیزی بر او نیست و دیهٔ بچه‌اش بر خویشاوندان پدری سارق مقتول است.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۱۷۷

۲۲۴- ۴۷۴۶۴- (۲) محمد بن فضیل گوید: «از امام ابوالحسن علیه السلام [امام کاظم علیه السلام] دربارهٔ سارقی که بر زنی آبستن وارد می‌شود و با او آمیزش کرده و زن، بچه‌اش را سقط می‌کند و پس از آن زن به مرد حمله می‌کند و او را می‌کشد، پرسیدم. حضرت فرمود: خون سارق هدر می‌رود و دیهٔ بچهٔ سقط شدهٔ زن بر عهدهٔ سارق مقتول است.»

۲۲۵- ۴۷۴۶۵- (۳) ابوحمزه گوید: «به امام باقر علیه السلام گفتم: اگر مردی بر زنی وارد شود در حالی که آن زن آبستن است و با زن آمیزش کند و بچه در شکم زن را بکشد و زن به او حمله کند و او را بکشد، [حکمش چیست؟] حضرت فرمود: خون سارق هدر رفته و دیهٔ فرزند زن بر عاقلهٔ مرد مقتول است [خویشاوندان پدری مرد].»

باب ۲۵ حکم موردی که زن، دوست خودش را به حجله راه دهد شوهر، آن دوست را بکشد و زن، شوهر را بکشد

۲۲۶- ۴۷۴۶۶- (۱) عبدالله بن طلحه گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: مردی با زنی ازدواج کرده است؛ چون شب عروسی شود، زن به سراغ مردی که دوستش بوده می‌رود و او را در حجله داخل می‌کند؛ چون مرد می‌خواهد که با زنش آمیزش کند، دوست حمله می‌کند و شوهر و دوست در خانه به جنگ می‌پردازند.

شوهر، دوست زنش را می‌کشد. زن هم برمی‌خیزد و مرد را یک ضربت می‌زند و او را در برابر قتل دوستش می‌کشد. حضرت فرمود: زن ضامن دیهٔ دوستِ خود است و در برابر قتل شوهر، کشته می‌شود.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۱۷۹

باب ۲۶ حکم کسی که تجاوز کند به شخصی که خواب است و او بیدار شود و آن شخص را بکشد

۲۲۷- ۴۷۴۶۷- (۱) از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که به مرد در حال خواب تجاوز کند و هنگامی که پشت او قرار گیرد، او به حضور مرد یقین کند و او را با چاقو بدرد و او را بکشد، سؤال شد. حضرت فرمود: «نه دیه دارد و نه قصاص.»

باب ۲۷ کســی که قصاص یا حدّ او را بکشد، دیه و قصاص ندارد و هرکس که در مورد چیزی از حقوق مردم کشته شود، دیه‌اش از بیت‌المال داده می‌شود

اشاره

۲۲۸- ۴۷۴۶۸- (۱) زید شحّام گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که قصاص او را کشت، پرسیدم که: آیا دیه دارد؟ حضرت فرمود: اگر چنین بود [که قصاص داشت] کسی قصاص نمی‌شد و هرکس که حدّ او را بکشد، دیه ندارد.»

۲۲۹- ۴۷۴۶۹- (۲) امام باقر و امام صادق علیهما السلام فرمودند: «هرکس که قصاص او را بکشد، دیه ندارد.»

۲۳۰- ۴۷۴۷۰- (۳) امام صادق علیه السلام فرمود: «هرکس که اجرای حدّ در قصاص او را بکشد، دیه ندارد و فرمود: هر مردی که به مردی حمله کند تا او را بزند و آن مرد او را از خود دور کرده و او را مجروح سازد یا بکشد، چیزی بر او نیست و حضرت فرمود: هرگاه کسی بر خانهٔ قومی سرک بکشد تا بر حالت‌های پنهانی و محرمانه [عورت] آنان چشم‌چرانی کند و آنان به سوی او چیزی

پرتاب و چشم او را کور کننـد یا او را مجروح سازند، دیه ندارد و حضـرت فرمود: هرکس که آغازگر باشد و تجاوزی بکند و پس از آن بر او تجاوز شود، قصاص ندارد.»

منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۱۸۱

۲۳۱- ۴۷۴۷۱- (۴) امـام باقر علیه السـلام فرمود: «هرکس که قصاص به امر امام او را بکشـد- نه در کشـتن و نه در مجروح کردن- دیه ندارد.»

۲۳۲- ۴۷۴۷۲- (۵) امام صادق علیه السلام فرمود: «کسی که قصاص شود و بمیرد، او کشتهٔ قرآن است.»

۲۳۳- ۴۷۴۷۳- (۶) امیرالمؤمنین علی علیه السـلام فرمود: «هرکس که در اجرای حـدّ یا قصاص بمیرد، او کشـتهٔ قرآن است و چیزی در آن مورد نیست.»

۲۳۴- ۴۷۴۷۴- (۷) امام صادق علیه السـلام بیان داشت: «امیرالمؤمنین علی علیه السلام پیوسته می‌فرمود: هرکس را که به او حدّی از حدود الهی بزنیم و بمیرد، دیه‌ای بر عهدهٔ ما نیست و بر هرکس که حدّی در موردی از حقوق مردم بزنیم و بمیرد، دیهٔ او برماست.»

۲۳۵- ۴۷۴۷۵- (۸) ابوالعباس گوید: «از امام صادق علیه السـلام دربارهٔ کسی که حدّ بر او جاری شده و مرده است، پرسیدم که: آیا از سوی او قصاص می‌شود یا دیهٔ او را می‌پردازند؟ حضرت فرمود: نه، مگر اینکه بر قصاص افزوده شده باشد.»

۲۳۶- ۴۷۴۷۶- (۹) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «هرکس که حدّی بر او اجرا شود و بمیرد، دیه و قصاص در آن نیست.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب هفتم از ابواب قتل و قصاص، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «هرکس قصاص او را بکشد، دیه ندارد.» و در باب بیست و دوم، روایت مناسب این باب.

می‌آید:

در روایت سوم از باب سـی و چهارم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السـلام که: «و هرکس قصاص یا حـدّ او را بکشـد، دیه نـدارد.» و در روایـت یکم از بـاب بیست و هشـتم از ابـواب موجبـات ضـمان، این گفته که: «از امـام دربـارهٔ مردی که قصـاص او را کشـته است، پرسـیدم که: آیا دیه دارد؟ حضـرت فرمود: اگر چنین باشـد، هیچ کس را کسـی قصاص نمی‌کند و هرکس که حدّ او را بکشد، دیه ندارد.»

منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۱۸۳

باب ۲۸ حکم کسی که دستور دهد تا دیگری را بکشد و او هم اجرا کند

۲۳۷- ۴۷۴۷۷- (۱) امام باقر علیه السـلام دربارهٔ مردی که به مرد آزادی دستور قتل مردی را داده و او آن مرد را کشته است، فرمود: «در برابر کشتن او همان کس که مباشر قتل است، کشته می‌شود و دستور دهندهٔ قتل تا زمان مرگ، زندانی می‌شود.»

۲۳۸- ۴۷۴۷۸- (۲) مسـمعی گویـد: «چون داود بن علی، معلّی بن خنیس را دسـتگیر کرد و به زنـدان انداخت و تصـمیم به قتل وی گرفت، معلّی به داود بن علی گفت: مرا بیرون نزد مردم ببر؛ چرا که من طلب بسـیار و مـال فراوان دارم تا بر این طلب و مال گواهی دهم. داود بن علی، معلّی را به بـازار برد و چون مردم اجتماع کردنـد، معلّی گفت که: ای مردم، من معلّی بن خنیس هسـتم. هرکس

که مرا می‌شناسد- که می‌شناسد- گواه باشید که هر مال، جنس، طلب، برده و خانه- اندک یا زیاد- از من بجا مانده، همه‌اش برای جعفر بن محمد است. مسمعی گوید: پس از آن محافظ ویژهٔ داود به معلّی حمله برد و او را کشت. مسمعی گوید: چون این خبر به امام صادق علیه السلام رسید- در حالی که دامن لباس‌شان به زمین کشیده می‌شد- از خانه بیرون آمد تا آن که نزد داود بن علی رفت و اسماعیل فرزند امام پشت سر ایشان بود. حضرت فرمود: ای داود! دوست مرا کشتی و مالم را گرفتی. داود گفت: من او را نکشته‌ام و مال تو را نیز نگرفته‌ام. حضرت فرمود: به خدا سوگند! خدا را علیه کسی که دوستم را کشت و مالم را گرفت، می‌خوانم [یعنی او را نفرین می‌کنم]. داود گفت: من او را نکشته‌ام ولی محافظ ویژه‌ام او را کشته است. حضرت فرمود: با اجازهٔ تو یا بدون اجازهٔ تو؟ داود گفت: بدون اجازهٔ من.

حضرت فرمود: ای اسماعیل! برو به سراغ قاتل. اسماعیل- در حالی که شمشیرش همراهش بود- بیرون آمد تا آن که قاتل را در جایگاهش کشت ...»

منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۱۸۵

۲۳۹- ۴۷۴۷۹- (۳) ولید بن صبیح گوید: «داود بن علی به امام صادق علیه السلام گفت: من او را نکشته‌ام؛ (منظور معلّی است). حضرت فرمود: پس چه کسی او را کشته است؟ گفت: سیرافی و او مسؤول گارد ویژهٔ من است.

حضرت فرمود: قصاصِ او را به ما واگذار کن. داود گفت: واگذار کردم. ولید بن صبیح گوید: چون سیرافی دستگیر شد، او را آوردند تا کشته شود، زبان به شکوه گشود که: ای گروه مسلمانان! مرا به قتل مردم دستور می‌دهند و من مردم را برای آنان می‌کشم، سپس مرا نیز می‌کشند و سیرافی کشته شد.»

۲۴۰- ۴۷۴۸۰- (۴) اسماعیل بن جابر گوید: «چون ابو اسحاق علیه السلام [امام معصوم علیه السلام] از مکه آمد و خبر قتل معلّی بن خنیس به ایشان داده شد، حضرت خشمگین- در حالی که لباسش را به زمین می‌کشید- برخاست.

پسر حضرت، اسماعیل به حضرت گفت: ای پدر! کجا می‌روید؟ حضرت فرمود: اگر بلایی باشد، من بر آن اقدام خواهم کرد. حضرت آمد تا بر داود بن علی وارد شد. به او گفت: ای داود! گناهی کرده‌ای که خداوند آن را برایت نمی‌آمرزد. داود گفت: آن گناه چیست؟ حضرت فرمود: مردی از بهشتیان را کشتی. پس از آن، حضرت زمانی درنگ کرد و سپس فرمود: انشاءالله. داود به حضرت گفت: تو هم گناهی کرده‌ای که خداوند برایت نمی‌آمرزد. حضرت فرمود: آن گناه چیست؟ داود گفت: دخترت را به ازدواج فلان کس از بنی‌امیه درآورده‌ای. حضرت فرمود: اگر من دختر به فلان کس از بنی امیه داده‌ام، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هم به عثمان دختر داد و من به رسول خدا صلی الله علیه و آله اقتدا کرده‌ام. داود گفت: من معلّی را نکشته‌ام. حضرت فرمود: پس چه کسی او را کشته است؟ داود گفت: سیرافی او را کشته است. حضرت فرمود: او را قصاص کن. فردای آن روز که شد، پیش سیرافی رفت، او را گرفت و کشت. سیرافی فریاد می‌کشید: ای بندگان خدا! به من دستور می‌دهند که مردم را برای‌شان بکشم و آنان مرا می‌کشند.»

۲۴۱- ۴۷۴۸۱- (۵) امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که بر برده‌اش فرمان داد که مردی را بکشد و او کشت، فرمود:

«اربابِ برده در برابر آن مقتول کشته می‌شود.»

منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۱۸۷

۲۴۲- ۴۷۴۸۲- (۶) حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام دربارهٔ مردی که به برده‌اش دستور داد تا مردی را بکشد و او آن مرد را کشت، فرمود: «و آیا نه چنین است که بردهٔ فردی، چون تازیانه یا شمشیر اوست؟ مولا در برابر قتل این فرد کشته می‌شود و برده را به زندان می‌سپارند تا بمیرد.»

شیخ طوسی رحمه الله در تهذیب گوید: «این دو روایت (یعنی این روایت و روایت پیشین) یک توجیه دارد و آن این که موردی

تطبیق داده شود که عادت شخص این است که بردگانش را به قتل مردم دستور می‌دهد و آنان را به این کار تحریک می‌کند و مجبورشان می‌سازد. در این صورت برای امام جایز است که آن کس که چنین حالتی دارد، بکشد؛ چون او در زمین فساد می‌کند.»

۲۴۳ – ۴۷۴۸۳- (۷) شیخ طوسی رحمه الله در کتاب نهایه: «اگر انسانی فرد آزادی را بـه قتل مردی دستور دهد و مامور او را بکشدواجب است که قاتل قصاص شود نه دستور دهنده و بر امام است که دستور دهنده را تا زنده است زندانی کند و اگر به برده‌اش دستور قتل دیگری را بدهد و او بکشد، باز حکم همین است؛ درست مشابه آنچه گذشت. ولی روایت شده است که مولی کشته می‌شود و برده را به زندان می‌افکنند ولی آنچه مورد اعتماد ماست، همان است که گفتیم.»

شیخ طوسی رحمه الله در خلاف «۱». علامه در کتاب مختلف از شیخ طوسی در خلاف نقل کرده است که شیخ فرمود: «روایات یاران ما در این‌باره که مولی اگر به برده‌اش دستور قتل دیگری را بدهد و او آن را بکشد پس بر چه کسی قصاص است، مختلف است. در بعضی از روایات آمده که قصاص بر مولی است و در برخی از روایات است که قصاص بر برده است و تفصیلی نداده‌اند. شیخ گفته است: وجه این قول آن است که اگر بنده، اختیاردار و عاقل باشد و بداند که دستور مولایش گناه است، در این صورت قصاص بر بنده است. ولی اگر بنده کوچک باشد یا بزرگی باشد که تشخیص ندارد و خیال کند که هر دستوری که مولایش می‌دهد انجامش بر او واجب است، در این صورت قصاص بر مولاست.»

باب ۲۹ حکم کسی که مردی را نگه دارد و دیگری بیاید و او را بکشد و نفر سوم هم اینان را نگاهبانی کند و حکم کسی که قاتل را از چنگ ولیّ مقتول برهاند

اشاره

۲۴۴ – ۴۷۴۸۴- (۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «امیرالمؤمنین علی علیه السلام دربارهٔ دو نفر که یکی از آنان نگه می‌دارد و دیگری می‌کشد، حکم داد و فرمود: قاتل کشته می‌شود و دیگری به زندان می‌افتد تا آن که با اندوه بمیرد؛ همان گونه که مقتول را برای قاتل نگه داشت تا آن که با اندوه مُرد.»

---

(۱). خلاف، ج ۲، کتاب الجنایات، مسالهٔ ۳۰

منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۱۸۹

۲۴۵– ۴۷۴۸۵- (۲) سماعه گوید: «امیرالمؤمنین علیه السلام دربارهٔ مردی که به دیگری حمله کرده تا او را بکشد و آن مرد از دست او فرار می‌کرده، مرد دیگری از جلوی او در می‌آید و او را برای آن مرد نگه می‌دارد تا آن مرد می‌آید و او را می‌کشد، این‌گونه قضاوت کرد که: بکشند آن کس را که او را کشت و بر دیگری که او را برای قاتل نگه داشته بود فرمود: برای همیشه به زندان بیفتد تا در زندان بمیرد؛ چرا که او مقتول را برای مردن گرفته و نگه داشته بود.»

۲۴۶– ۴۷۴۸۶- (۳) دو نفر را که یکی نگه داشته و دیگری کشته بود، نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. حضرت فرمود: «آن کس که کشته است، باید کشته شود اما آن کس که گرفته و نگه داشته او در زندان می‌ماند تا بمیرد.»

۲۴۷– ۴۷۴۸۷- (۴) سکونی از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که: «سه نفر را نزد امیرالمؤمنین علیه السلام بردند که یکی از آنان مردی را نگه داشته و دیگری آمده و او را کشته و نفر سوم هم برای آنان دیده‌بانی می‌داد.

حضرت دربارهٔ کسی که نگاه می‌کرده، حکم داد که با آهن گداخته چشمش را میل بکشند و در مورد کسی که نگه داشته حکم داد که زندانی شود تا بمیرد؛ آن گونه که مقتول را گرفته و نگاه داشته بود و در مورد کسی که کشته بود حکم داد که کشته شود.»

۲۴۸- ۴۷۴۸۸- (۵) سه نفر را نزد امیرالمؤمنین علیه السلام بردند. یکی از آنان مردی را نگه داشته و دیگری او را کشته و نفر آخر آنان را نگاه می‌کرده است. حضرت در مورد کسی که می‌دیده است، حکم داد که چشمش درآورده شود و در مورد کسی که کشته است، حکم داد که کشته شود.

۲۴۹- ۴۷۴۸۹- (۶) امیرالمؤمنین علی علیه السلام دربارهٔ مردی که مردی را کشت و دیگری او را برای کشتن نگه داشت و سومی برای آن دو، دیده بانی می‌داد تا کسی نیاید، حکم داد که: «قاتل، کشته می‌شود و آن کس که نگه داشته، در زندان نگاه داشته می‌شود؛ البته پس از آن که تازیانه خورد و در زندان هم برای همیشه خواهد ماند تا بمیرد و در هر سال، پنجاه تازیانه زده می‌شود تا کیفر او باشد و دو چشم کسی که آن دو را می‌پاییده درآورده می‌شود.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۱۹۱

۲۵۰- ۴۷۴۹۰- (۷) امیرالمؤمنین علیه السلام دربارهٔ مردی که مردی را گرفته تا دیگری آمد و او را کشت و مردی که نگاه می‌کرده و او را باز نداشته است، حکم داد که: «قاتل کشته می‌شود و چشم آن که نگاه می‌کرده و او را کمک نکرده است کنده می‌شود و آن کس که او را نگه داشته، در زندان نگاه داشته شود تا بمیرد.»

۲۵۱- ۴۷۴۹۱- (۸) امام صادق و امام باقر علیهما السلام دربارهٔ مردی که به مردی حمله کرده و فریاد کشیده است که او را نگه دارید، او را نگه دارید، افزودند که: «مردی او را نگه داشته و آن مرد رسیده و او را کشته است.

بیان داشتند که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: آن کس که گرفته و نگه داشته، زندانی می‌شود تا بمیرد؛ آن گونه که مقتول را برای مرگ نگه داشته است.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب ششم از ابواب ضمان، این گفته که: «از او [امام معصوم علیه السلام] دربارهٔ مردی که عمداً مردی را کشته است و او را نزد والی بردندوالی قاتل را به اولیای مقتول تحویل داد تا او را بکشند، گروهی به اولیای مقتول حمله کردند و قاتل را از دست اولیا رهایی دادند، پرسیدم. حضرت فرمود: نظرم این است کسانی که قاتل را از دست اولیا رها کرده‌اند، برای همیشه زندانی بشوند تا قاتل را بیاورند ...»

می‌آید:

در روایت دوم از باب بعدی، این گفته که: «به خدا سوگند! من او را نکشته‌ام ولی من او را نگه داشتم و آن‌گاه این آمده و او را کشته است، حضرت فرمود: من پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله هستم. ای غلام! این را دور کن و گردن دیگری را بزن. او گفت: ای پسر رسول خدا، به خدا سوگند! من او را شکنجه نکردم ولی با یک ضربت او را کشتم. حضرت به برادرش دستور داد و او گردنش را زد. سپس دستور داد که در دو پهلوی دیگری بزنند و او را در زندان کرده و بر سرش مهر کنند که تمام عمرش را در زندان بماند و در هر سال پنجاه تازیانه به او زده شود.» و در روایت سوم مانند آن.

باب ۳۰ ضمانت کسی که دیگری را شبانگاهان از منزلش خارج کند

۲۵۲- ۴۷۴۹۲- (۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «آن زمان که مردی برادرش را در شب بطلبد، ضامن اوست تا آن که او به

خانه‌اش بازگردد.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۱۹۳

۲۵۳- ۴۷۴۹۳- (۲) عمرو بن ابی مقدام گوید: «من در بیت‌الحرام حاضر بودم که مردی به ابوجعفر منصور دوانیقی در حالی که ابوجعفر مشغول طواف بود، فریاد می‌زد و می‌گفت: ای امیرالمؤمنین! این دو مرد شب هنگام سراغ برادرم آمدند و او را از منزل بیرون بردند و او بازنگشته است و به خدا سوگند! نمی‌دانم که این دو با او چه کرده‌اند! ابو جعفر به آن دو گفت: شما با او چه کرده‌اید؟ گفتند: ای امیرالمؤمنین! با او سخن گفتیم پس از آن به منزلش بازگشت. ابوجعفر منصور به آن دو گفت: فردا هنگام نماز عصر در همین مکان پیش من بیایید. آنان فردا به هنگام نماز عصر نزد او آمدند و من هم شاهد بودم. ابوجعفر منصور به امام جعفر بن محمد علیه السلام در حالی که دستش را گرفته بود، گفت: ای جعفر! میان اینان قضاوت کن. حضرت صادق علیه السلام فرمود: ای امیرالمؤمنین! تو میان‌شان قضاوت کن. او به حضرت گفت: به حقّ خودم بر تو سوگندت می‌دهم که تو در میان‌شان قضاوت کنی. عمرو بن ابی مقدام [شاهد ماجرا] گوید: امام صادق علیه السلام بیرون آمد، جانمازی از نی برایش پهن کردند و حضرت بر آن نشست. پس از آن شاکیان آمدند و در برابر حضرت نشستند. حضرت به مدّعی گفت: چه می‌گویی؟ او گفت: ای پسر رسول خدا! این دو، شب هنگام نزد برادرم آمدند و او را از منزل بیرون بردند. به خدا سوگند! که او نزد من بازنگشت و به خدا سوگند! نمی‌دانم که این دو با او چه کرده‌اند! حضرت فرمود: شما دو نفر چه می‌گویید؟ گفتند: ای پسر رسول خدا! ما با او سخن گفتیم و پس از آن به منزلش بازگشت. حضرت فرمود: ای غلام! بنویس: بسم الله الرحمن الرحیم؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

هرکس شب به سراغ مردی برود و او را از منزلش بیرون ببرد، ضامن آن مرد است تا آن که بیّنه بیاورد که او را به منزلش بازگردانده است. ای غلام! این یکی را به گوشه‌ای دور از من ببر و گردنش را بزن. او گفت: ای پسر رسول خدا، به خدا سوگند! من او را نکشته‌ام بلکه او را گرفتم و نگه داشتم و این آمد و او را چاقو زد و کشت. حضرت فرمود: من پسر رسول خدایم. ای غلام! این را دور ببر و گردن دیگری را بزن. دیگری گفت: ای پسر رسول خدا، به خدا سوگند! من او را شکنجه ندادم بلکه با یک ضربت او را کشتم. حضرت به برادر مقتول دستور داد تا گردن این مرد را بزند پس از آن دستور داد تا بر پهلوی دیگری بزنند و او را در زندان حبس کرد و در حقّ او نوشت که تمام عمر زندان باشد و در هر سال پنجاه تازیانه بخورد.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۱۹۵

۲۵۴- ۴۷۴۹۴- (۳) امام جعفر صادق علیه السلام به حج رفتند. مصادف شد با ابوجعفر منصور که در آن سال به حج آمده بود. در حالی که منصور طواف می‌کرد، مردی او را صدا کرد و گفت: «ای امیرالمؤمنین! این دو مرد شب هنگام سراغ برادرم آمدند و او را از منزلش بیرون بردند و برادرم بازنگشت و من نمی‌دانم که این دو با او چه کرده‌اند! ابوجعفر منصور به او گفت: آن دو را هنگام نماز عصر نزد من بیاور. آن شخص به همراه آن دو، نزد منصور رفتند. منصور دست امام صادق علیه السلام را گرفت و گفت: ای ابا عبدالله! تو میان اینان قضاوت کن. حضرت فرمود: بلکه تو میان اینان قضاوت کن. او گفت: سوگند به حقّی که بر تو دارم، تو میان‌شان قضاوت کن. ابوعبدالله علیه السلام بیرون آمد، سجادهٔ نمازش را برایش پهن کردند، بر آن نشست. شاکیان آمدند و در مقابل حضرت ایستادند. حضرت به خواهان گفت: تو چه می‌گویی؟ او گفت: ای پسر خدا! این دو نفر شب هنگام به سراغ برادرم آمدند و او را از منزلش بیرون بردند. به خدا سوگند! که برادرم به منزلش بازنگشت و به خدا سوگند! من نمی‌دانم که این دو با او چه کرده‌اند! حضرت به آن دو نفر گفت: شما چه می‌گویید؟ گفتند: ای پسر رسول خدا! ما با او سخن گفتیم. پس از آن به منزلش بازگشت. امام صادق علیه السلام به غلامش فرمود: ای غلام! بنویس: بسم الله الرحمن الرحیم؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هرکس که شب به سراغ مردی برود و او را از منزلش بیرون برد، ضامن اوست؛ مگر اینکه بیّنه بیاورد که او را به منزلش برگردانده

است. به خواهان گفت: ای غلام! هرکدام را که می‌خواهی انتخاب کن و گردنش را بزن. یکی از آن دو گفت: به خدا سوگند! ای پسر رسول خدا، من او را نکشته‌ام ولی او را گرفتم و این آمد و او را چاقو زد. امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: من پسر رسول خدایم. ای غلام! این را بگیر و گردن او را بزن. [منظورش مورد دیگر بود.] او گفت: ای رسول خدا! من او را شکنجه نکردم و تنها با یک ضربت او را کشتم. حضرت به برادر مقتول دستور داد و او گردن آن شخص را زد و دربارهٔ دیگری نیز دستور داد که بر دو پهلوی او زده و سپس در زندان، زندانی شد و در حقّ او نوشت که تمام عمر زندانی شود و هر سال پنجاه تازیانه بخورد.»

باب ۳۱ حکم کسی که به مقامی برسد و مردی را بکشد

۲۵۵- ۴۷۴۹۵- (۱) هشام بن سالم و ابن بکیر و بسیاری گفتند که: «امام سجاد علی بن حسین علیه السلام در طواف بود.
نگاه‌شان به جماعتی افتاد که در یک سوی مسجد بودند. حضرت پرسید: این جماعت چیست؟
منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۱۹۷
گفتند: این محمد بن شهاب زهری است که دیوانه شده و سخن نمی‌گوید. اهلش او را بیرون آورده‌اند.
شاید اگر مردم را ببیند، به سخن آید. چون علی بن حسین علیه السلام طوافش را تمام کرد، بیرون آمد تا آن‌جا که به محمد بن شهاب زهری نزدیک شد. محمد بن شهاب چون حضرت را دید، شناخت. امام سجاد علی بن حسین علیه السلام به او فرمود: تو را چه شده است؟ گفت: به مقامی رسیدم، خونی ریختم، مردی را کشتم. آنچه می‌بینی به سراغم آمد. امام سجاد علی بن حسین علیه السلام به او فرمود: من از ناحیهٔ ناامیدیت از رحمت خدا بیشتر می‌ترسم تا آنچه انجام داده‌ای. پس از آن، حضرت به او فرمود: به آنان دیه بده.
او گفت: داده‌ام ولی نمی‌پذیرند. حضرت فرمود: دیه را در کیسه‌های متعددی قرار بده سپس منتظر اوقات نماز بشو و کیسه‌ها را در خانه‌های‌شان بینداز.»
۲۵۶- ۴۷۴۹۶- (۲) زهری گوید: «عامل بنی‌امیه بودم. مردی را کشتم. پس از آن از امام علی بن حسین علیه السلام پرسیدم که: با او چه کنم؟ حضرت فرمود: دیه بده و آن را در اختیار قوم مقتول قرار ده. او گفت: در اختیارشان گذاشتم ولی نپذیرفتند و تلاش کردم ولی امتناع کردند. آن‌گاه امام سجاد علیه السلام را از این جریان باخبر کردم. حضرت فرمود: گروهی از قوم خودت را به همراه ببر و آنان را بر قوم شاهد بگیر.
زهری گوید: این کار را کردم. آنان باز نپذیرفتند و قوم من گواه بر آنان شدند. پس از آن به نزد امام سجاد علیه السلام بازگشتم و به ایشان گزارش کردم. حضرت فرمود: دیه را بگیر و آن را در کیسه‌های گوناگونی قرار ده سپس در وقت ظهر یا صبح به درِ خانهٔ آنان برو و آنها را در خانه بینداز. پس هرکس چیزی بردارد به پای دیهٔ تو محسوب می‌شود؛ چرا که وقت ظهر و صبح زمانی است که اهل خانه بیرون می‌روند. زهری گوید: من این کار را کردم و اگر علی بن حسین علیه السلام نبود، هلاک می‌شدم. راوی گوید: بعضی از یاران‌مان برایم گفتند که: زهری مردی را که جراحاتی داشته، زده است و آن مرد از زدن زهری مرده است.»
۲۵۷- ۴۷۴۹۷- (۳) زهری عامل بنی‌امیه بود. مردی را کیفر کرد. آن مرد به هنگام کیفر مُرد. او [از شهر] بیرون زد و لباس از تن بیرون آورد و به غاری در آمد و نه سال چنین ماند. راوی گوید: «امام سجاد علی بن حسین علیه السلام به حج رفت. زهری نزد حضرت آمد. امام به او فرمود: من از ناامیدی تو به اندازه‌ای می‌ترسم که از گناهت بر تو نمی‌ترسم! دیه‌ای را بفرست که به اهل مقتول داده شود و به سوی اهل خود و معالم دینت برو. او به امام فرمود: از من این مشکل را برداشتی ای سرورم! خداوند بهتر می‌داند که رسالت خویش را کجا قرار دهد و زهری به خانه‌اش بازگشت و ملازم امام علی بن حسین علیه السلام شد و از یاران

حضرت محسوب می‌شد و روی همین جهت، بعضی از بنی‌مروان به زهری گفتند: ای زهری، پیامبرت با تو چه کرد؟ منظورش امام علی بن حسین علیه السلام بود.»

منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۱۹۹

باب ۳۲ حکم کسی که خویشاوند قومی را بکشد

۲۵۸ – ۴۷۴۹۸– (۱) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «هرکس که خویشاوند قومی را بکشد، با آنان بر آن مبلغی که توان پرداخت آن را دارد، مصالحه کند؛ چرا که این حسابش را سبک‌تر می‌سازد.»

باب ۳۳ حکم کسی که بردهٔ خویش را بکشد یا او را عقوبت دردناکی کند و حکم کسی که به کشتن بردگان عادت کرده باشد

اشاره

۲۵۹– ۴۷۴۹۹– (۱) امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که از روی عمد برده‌اش را می‌کشد، فرمود: «خوش دارم که یک برده آزاد کند و دو ماه پی در پی روزه بگیرد و شصت مسکین را طعام دهد، پس از آن توبه خواهد بود.»

۲۶۰– ۴۷۵۰۰– (۲) امام باقر علیه السلام دربارهٔ مردی که بردهٔ خویش را می‌کشد، فرمود: «یک برده آزاد سازد و دو ماه پی در پی روزه بگیرد و به سوی خداوند عز و جل توبه کند.»

۲۶۱– ۴۷۵۰۱– (۳) سماعه گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که بردهٔ خویش را کشته است، پرسیدم. حضرت فرمود: برده‌ای آزاد کند و دو ماه پی در پی روزه بگیرد و به سوی خداوند عز و جل توبه کند.»

۲۶۲– ۴۷۵۰۲– (۴) امام صادق علیه السلام فرمود: «هرکس که بنده‌اش را از روی عمد بکشد، بر اوست که برده‌ای را آزاد و شصت مسکین را اطعام کند و دو ماه پی در پی روزه بگیرد.»

منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۲۰۱

۲۶۳ – ۴۷۵۰۳– (۵) معلّی و ابوبصیر گویند: «از امام صادق علیه السلام شنیده‌ایم که می‌فرمود: هرکس بنده‌اش را عمداً بکشد، بر اوست که برده‌ای آزاد سازد یا دو ماه پیوسته روزه بگیرد یا شصت مسکین را اطعام کند.»

۲۶۴ – ۴۷۵۰۴– (۶) ابوایوب خزّاز گوید: «از امام باقر علیه السلام دربارهٔ مردی که بردهٔ خویش را زده و آن برده از این کتک مرده است، پرسیدم. حضرت فرمود: برده‌ای آزاد سازد.»

۲۶۵ – ۴۷۵۰۵– (۷) امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که از روی خطا برده‌اش را می‌کشد، فرمود: «بر اوست آزاد سازی یک برده و روزهٔ دو ماه و صدقه دادن بر شصت مسکین. ولی اگر به برده دست نیافت، بر اوست روزه گرفتن و اگر توان روزه نداشت، بر اوست صدقه.»

۲۶۶ – ۴۷۵۰۶– (۸) از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که بنده‌اش را از روی عمد می‌کشد، پرسیده شد که چه کفّاره‌ای بر اوست؟ حضرت فرمود: «آزاد سازی برده و دو ماه پی در پی روزه و صدقه بر شصت مسکین.»

۲۶۷ – ۴۷۵۰۷– (۹) علی بن جعفر گوید: «از برادرم موسی بن جعفر علیه السلام دربارهٔ مردی که برده‌اش را کشته است، پرسیدم. حضرت فرمود: بر اوست آزادسازی یک برده و دو ماه پیوسته روزه و اطعام شصت مسکین.

پس از آن توبه خواهد بود.»

۲۶۸ - ۴۷۵۰۸- (۱۰) علی بن جعفر گوید: «از برادرم موسی بن جعفر علیه السلام دربارهٔ مردی که برده‌ای را کشته، چه چیزی بر اوست پرسیدم. حضرت فرمود: برده‌ای آزاد می‌کند و دو ماه پی در پی روزه می‌گیرد و شصت مسکین را اطعام می‌کند.»

۲۶۹ - ۴۷۵۰۹- (۱۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «مردی که برده‌اش را شکنجه کرده تا آن که مرده بود، نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. حضرت او را صد تازیانه به عنوان کیفر زد و یک سال به زندان انداخت و بهای برده را به عنوان غرامت از او گرفت و آن را از طرف او صدقه داد.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۲۰۳

همین روایت در مقنع و جعفریات. در مقنع به این صورت آمده است: «مردی که برده‌اش را شکنجه کرده بود تا آن که مُرد، نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. حضرت صد تازیانه به عنوان کیفر بر او زد و زندانی‌اش کرد و بهای عبد را برعهدهٔ او گذاشت و آن را صدقه داد.»

جعفریات: «مردی که بنده‌اش را زده و شکنجه کرده بود تا آن که مُرد، نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. حضرت او را به عنوان کیفر زد و یک سال زندانی کرد و قیمت بنده را از او گرفت و آن را صدقه داد.»

۲۷۰ - ۴۷۵۱۰- (۱۲) امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که برده‌اش را کشته است، فرمود که: «دردناک او را می‌زنند و بهای برده از او برای بیت‌المال گرفته می‌شود.»

۲۷۱ - ۴۷۵۱۱- (۱۳) امام صادق علیه السلام فرمود: «و زمانی که مردی بنده‌اش را بکشد، حاکم او را تأدیب رسایی می‌کند [شلاق می‌زند] و بر اوست بین خود و خدایش که برده‌ای آزاد سازد یا (و) دو ماه پیوسته روزه بگیرد و به سوی خداوند عز و جل بازگردد و برای برده از مولایش قصاص نمی‌شود و اگر بنده را مثله کند، در برابر آن کیفر می‌بیند و بنده‌اش آزاد می‌شود.»

۲۷۲ - ۴۷۵۱۲- (۱۴) امیرالمؤمنین علی علیه السلام دربارهٔ مردی که از روی عمد غلامش را کشت، حکم داد که در برابر آن کشته می‌شود. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «پیامبر خدا چنین حکمی داد.»

۲۷۳ - ۴۷۵۱۳- (۱۵) امام ابوالحسن علیه السلام [امام رضا یا امام هادی علیه السلام] دربارهٔ مردی که کنیزش یا غلامش را کشته است، فرمود: «اگر برده مال خود اوست، تأدیب و زندانی می‌شود؛ مگر اینکه به کشتن برده‌ها معروف باشد که در این صورت در برابر کشتن برده، کشته می‌شود.»

۲۷۴ - ۴۷۵۱۴- (۱۶) یونس از امامان علیهم السلام روایت کرده است. او گوید: «دربارهٔ مردی که برده‌اش را کشت، سؤال شد. امام فرمود: اگر معروف به کشتن نیست به شدت زده می‌شود و بهای بنده از او گرفته و به بیت‌المال مسلمانان تحویل داده می‌شود ولی اگر عادت به کشتن دارد، در برابر کشتن، کشته می‌شود.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۲۰۵

۲۷۵ - ۴۷۵۱۵- (۱۷) امام باقر علیه السلام فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام دربارهٔ زنی که پستان کنیزش را بریده است، حکم داد که: آن کنیز آزاد است و خانمش سلطه‌ای بر او ندارد و حضرت نیز دربارهٔ کسی که مملوکش را [به نحوی دردناک] کیفر کند [عضوش را ببرد] حکم داد که آن برده آزاد است و مولایش هیچ سلطه‌ای بر او ندارد و رها است [و کسی ولا و سرپرستی بر او ندارد] و می‌رود و حق ولای خود را به هرکس که بخواهد، می‌دهد و اگر کسی جریره‌اش را ضامن شود، از او ارث می‌برد.»

۲۷۶ - ۴۷۵۱۶- (۱۸) امام سجاد علیه السلام فرمود: «هرکس که بنده‌اش را مثله کند، ما بنده را آزاد می‌سازیم و مولایش را به شدت تعزیر می‌کنیم.»

۲۷۷ - ۴۷۵۱۷- (۱۹) امام سجاد علیه السلام دربارهٔ مردی که بینی بنده‌اش را بریده، حکم داد. حضرت او را آزاد ساخت و مولا را تعزیر کرد.

ارجاعات

گذشت:

در باب دوم از ابواب بقیه روزهٔ واجب و باب پانزدهم از ابواب کفارات آنچه بر این باب دلالت می‌کند.
در روایت هشتم از باب بیست و یک از ابواب قتل و قصاص، این گفته که: «مردی پسر یا برده‌اش را می‌کشد. حضرت فرمود: در برابر این قتل کشته نمی‌شود ولی به شدت او را می‌زنند و از زادگاهش تبعید می‌شود.»

باب ۳۴ حکم قاتل برده

اشاره

خداوند متعال می‌فرماید:
ای افرادی که ایمان آورده‌اید، حکم قصاص در مورد کشتگان بر شما نوشته شده است:
آزاد در برابر آزاد، برده در برابر برده و زن در برابر زن. پس اگر کسی از سوی برادر (دینی) خود، چیزی به او بخشیده شود، (و حکم قصاص او، تبدیل به خون‌بها شود)، باید از راه پسندیده پیروی کند؛ (ولیّ دم، حال پرداخت کنندهٔ دیه را در نظر بگیرد) و او [قاتل] نیز، به نیکی دیه را (به ولیّ مقتول) بپردازد؛ (و در آن مسامحه نکند). این تخفیف و رحمتی است از ناحیهٔ پروردگار شما و کسی که بعد از آن، تجاوز کند، عذاب دردناکی خواهد داشت. «۱»

---

(۱). بقره ۲/ ۱۷۸.

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۲۰۷

۲۷۸- ۴۷۵۱۸- (۱) ابوبصیر گوید: «به امام باقر یا امام صادق علیهما السلام فرمودهٔ خداوند عز و جل را: حکم قصاص در مورد کشتگان، بر شما نوشته شده است: آزاد در برابر آزاد، برده در برابر برده و زن در برابر زن، گفتم:
حضرت فرمود: آزاد در برابر برده کشته نمی‌شود ولی به شدت زده می‌شود و بهای برده به عنوان دیهٔ او از وی گرفته می‌شود.»
۲۷۹- ۴۷۵۱۹- (۲) امام صادق علیه السلام فرمود: «آزاد در برابر برده کشته نمی‌شود؛ گرچه از روی عمد او را بکشد ولی بهای برده را اگر او را عمداً کشته است، از وی می‌گیرند و به شدت زده می‌شود و حضرت فرمود: دیهٔ برده، بهای اوست.»
۲۸۰- ۴۷۵۲۰- (۳) امام صادق علیه السلام فرمود: «آزاد در برابر برده کشته نمی‌شود؛ بنابراین اگر آزادی، برده‌ای را کشت، بهای او را از وی می‌گیرند و به شدت او را می‌زنند و هرکس قصاص یا حدّ او را بکشد، دیه ندارد.»
۲۸۱- ۴۷۵۲۱- (۴) پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «آزاد در برابر برده کشته نمی‌شود.»
۲۸۲- ۴۷۵۲۲- (۵) امام صادق علیه السلام دربارهٔ آزادی که برده‌ای را کشته است، فرمود: «در برابر او کشته نمی‌شود.»
۲۸۳- ۴۷۵۲۳- (۶) امام صادق علیه السلام فرمود: «آزاد در برابر برده کشته نمی‌شود و اگر آزادی، برده‌ای را بکشد بهای او را با اکراه از او می‌گیرند و به شدت زده می‌شود.»
۲۸۴- ۴۷۵۲۴- (۷) امام صادق علیه السلام فرمود: «برده در برابر آزاد کشته می‌شود ولی آزاد در برابر برده کشته نمی‌شود بلکه بهای برده از او گرفته می‌شود و به شدت او را می‌زنند تا مجددا چنین نکند.»
منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۲۰۹

۲۸۵- ۴۷۵۲۵- (۸) امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر آزاد، برده را بکشد، بهای برده از او گرفته و تأدیب می‌شود [چند تازیانه به او می‌زنند]. از امام سؤال شد که: اگر بهای او بیست هزار درهم بود؟ حضرت فرمود: بهای برده بیش از دیهٔ آزادها نباید باشد.»

۲۸۶- ۴۷۵۲۶- (۹) امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر آزادی از روی عمد برده‌ای را بکشد، بر اوست که بهای برده را بپردازد و به شدت زده می‌شود و بهای برده از دیهٔ آزاد بالاتر نمی‌رود و گواهی بر بیش از دیهٔ آزاد، باطل است.»

۲۸۷- ۴۷۵۲۷- (۱۰) امیرالمؤمنین علیه السلام دربارهٔ آزادی که برده‌ای را کشته است، فرمود: «برده، کالا است که برای آزاد قیمت عادلانه‌اش نه کم و نه زیاد- قیمت‌گذاری می‌شود و آزاد، کیفر هم داده می‌شود.»

۲۸۸- ۴۷۵۲۸- (۱۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «امّ ولد [کنیز فرزنددار] جنایتش [تجاوزش] در حقوق مردم بر مولای اوست ولی آنچه مربوط به حقوق خداوند عز و جل در حدود می‌شود، آن در بدن کنیز است. حضرت افزود: و از کنیز برای بردگان قصاص می‌شود ولی قصاص بین آزاد و برده نیست.»

۲۸۹- ۴۷۵۲۹- (۱۲) علی بن جعفر گوید: «از برادرم موسی بن جعفر علیه السلام دربارهٔ گروهی آزاد و برده که جمعاً برده‌ای را کشته‌اند، پرسیدم که: حال‌شان چگونه است؟ حضرت فرمود: هر یک از برده‌ها که او را کشته است، کشته می‌شود ولی آزادها فدیه می‌دهند.»

۲۹۰- ۴۷۵۳۰- (۱۳) علی بن جعفر گوید: «از برادرم موسی‌بن جعفر علیه السلام دربارهٔ گروهی آزاد که بر قتل یک برده اجتماع کرده‌اند، پرسیدم که: حال‌شان چگونه است؟ حضرت فرمود: بهای برده را می‌پردازند.»

منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۲۱۱

۲۹۱- ۴۷۵۳۱- (۱۴) امیرالمؤمنین علیه السلام آزادی را در برابر برده‌ای کشت. آن آزاد برده را عمداً کشته بود. شیخ طوسی رحمه الله گوید: «توجیه این روایت این است که آن را بر موردی حمل کنیم که کشتن بردگان عادت شخص شده است؛ چرا که کسی که این چنین باشد، امام می‌تواند او را در برابر کشتن برده بکشد تا دیگران را از انجام این کار بازدارد و عبرتی برای دیگران بشود. ولی اگر این قتل از او به ندرت اتفاق می‌افتد، در این صورت بیش از بهای برده بر قاتل آزاد نیست؛ آن گونه که پیشتر آوردیم و قاتل تأدیب نیز می‌شود.»

۲۹۲- ۴۷۵۳۲- (۱۵) امام صادق علیه السلام دربارهٔ برده‌ای که اربابش را عمداً کشته است، فرمود: «در برابر ارباب کشته می‌شود. پس از آن حضرت فرمود که: رسول خدا صلی الله علیه و آله این حکم را داد.»

۲۹۳- ۴۷۵۳۳- (۱۶) اگر برده‌ای ارباب خویش را بکشد، در برابر قتل ارباب کشته می‌شود؛ چرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام بدان حکم کردند.

۲۹۴- ۴۷۵۳۴- (۱۷) از امام باقر یا امام صادق علیهما السلام دربارهٔ برده اگر آزاد را بکشد، روایت شده که: «او را به اولیای مقتول تحویل می‌دهند. اگر بخواهند، او را می‌کشند و اگر بخواهند، او را به بندگی می‌گیرند.»

۲۹۵- ۴۷۵۳۵- (۱۸) امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر برده، آزاد را بکشد، او را به اولیای مقتول تحویل می‌دهند. اگر خواستند، می‌کشند و اگر خواستند، زندان می‌کنند و اگر خواستند، او را به بردگی می‌گیرند و بردهٔ آنان می‌شود.»

۲۹۶- ۴۷۵۳۶- (۱۹) امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر برده، آزاد را بکشد، برای بازماندگان مقتول می‌شود. پس اگر خواستند، می‌کشند و اگر بخواهند، به بندگی می‌گیرند.»

۲۹۷- ۴۷۵۳۷- (۲۰) امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر برده، آزاد را بکشد، برای بازماندگان مقتول می‌شود. اگر خواستند می‌کشند و اگر بخواهند، به بندگی می‌گیرند.»

منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۲۱۳

۲۹۸- ۴۷۵۳۸- (۲۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر برده، آزاد را بکشد و او را به اولیای آزاد تحویل دهند، چیزی بر موالی او نیست.»

۲۹۹- ۴۷۵۳۹- (۲۲) حضرت فرمود: «بر مولی بهای برده است و بیش از این بر او نیست.»

۳۰۰- ۴۷۵۴۰- (۲۳) برده‌ای که آزادی را کشته بود، نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. حضرت فرمود: «او را به اولیای مقتول تحویل دهند. او را به آنان تحویل دادند. اولیای مقتول او را عفو کردند. مردم به برده گفتند: مردی را کشتی و آزاد هم شدی. حضرت علی علیه السلام فرمود: نه [او آزاد نمی‌شود] به موالی‌اش بازگردانده می‌شود.»

۳۰۱- ۴۷۵۴۱- (۲۴) علی بن جعفر گوید: «از برادرم موسی بن جعفر علیه السلام دربارهٔ گروهی برده که جمعا فرد آزادی را کشتند، پرسیدم که: حال‌شان چگونه است؟ حضرت فرمود: اینان در برابر آزاد کشته می‌شوند.»

۳۰۲- ۴۷۵۴۲- (۲۵) امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر برده، آزادی را عمداً بکشد، در برابر آن کشته می‌شود. ولی اگر او را به خطا بکشد، در این صورت اگر مولایش بخواهد او را در برابر جنایتی که کرده تحویل دهد، او را تحویل می‌دهد و اگر بخواهد به جای او دیه بدهد، دیه می‌دهد و اگر برده‌ای، برده‌ای را عمداً بکشد، در این صورت اگر مولایش بخواهد او را در برابر جنایتی که کرده تحویل دهد، او را به مولای عبد تحویل می‌دهد و اگر بخواهد بهای عبد را به جای او بدهد، می‌دهد و برابر کاری که کرده، دردناک، او را می‌زنند.»

۳۰۳- ۴۷۵۴۳- (۲۶) امام صادق علیه السلام دربارهٔ برده و آزادی که یک مرد آزاد را کشته‌اند، فرمود: «اگر بخواهد، آزاد را می‌کشد و اگر بخواهد، برده را می‌کشدولی اگر قتل آزاد را انتخاب کرد، بر دو پهلوی برده می‌زند.»

۳۰۴- ۴۷۵۴۴- (۲۷) علی بن عقبه گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ برده‌ای که چهار آزاد را یکی پس از دیگری کشته است، پرسیدم. علی بن عقبه گوید: حضرت فرمود: آن برده برای بازماندگان مقتول اخیر از مقتولین است. اگر بخواهند، او را می‌کشند و اگر بخواهند، او را به بندگی می‌گیرند؛ چون او آن زمان که اولی را کشت، اولیای اولی مالک او می‌شوند و چون دومی را کشت، این برده از اولیای مقتول اول به اولیای مقتول دوم منتقل و از آنِ اولیای مقتول دوم می‌شود و چون سومی را کشت، این برده از اولیای مقتول دوم به اولیای مقتول سوم منتقل و از آنِ اولیای مقتول سوم می‌شود و چون چهارمی را کشت، این برده از اولیای مقتول سوم به اولیای مقتول چهارم منتقل و از آنِ اولیای مقتول چهارم می‌شود و اولیای مقتول چهارم اگر بخواهند، او را می‌کشند و اگر بخواهند، او را به بردگی می‌گیرند.»

منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۲۱۵

۳۰۵- ۴۷۵۴۵- (۲۸) امام باقر علیه السلام دربارهٔ برده‌ای که دو مرد را مجروح کرده است، فرمود: «برده، بین دو نفر مشترک است. اگر جنایت برده باشد، همهٔ بهایش را فرا می‌گیرد. از امام سؤال شد که اگر مردی را در ابتدای روز و دیگری را در پایان روز مجروح کرد؟ حضرت فرمود: برده، مادامی که والی دربارهٔ مجروح اول حکم نکرده است، مشترک بین آن دو است. ولی اگر والی دربارهٔ مجروح اول حکم صادر کرد و برده را در برابر جنایتش به مجروح اول داد، در این صورت اگر برده پس از آن جنایتی بکند، جنایتش بر فرد اخیر است.»

۳۰۶- ۴۷۵۴۶- (۲۹) امام صادق علیه السلام دربارهٔ برده‌ای که سر مردی را شکست، چنان که استخوان سر نمایان شد و پس از آن سر دیگری را شکست، فرمود: «برده، مشترک بین این دو است.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت ششم از باب دهم از ابواب قتل و قصاص، این گفته که: «و بر برده است که مولا-یش را مخیّر سازند. اگر خواست، به جای برده‌اش دیه بدهد و اگر خواست، او را به‌طور کامل تحویل دهد.

مالک برده چیزی را ضامن نیست.»

و در روایت هفدهم از باب هفدهم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «آزاد در برابر برده کشته نمی‌شود اما به شدت زده و دیهٔ برده از او گرفته می‌شود.»

و در روایات باب پیشین به ویژه روایت دهم، آنچه دلالت بر این مفاد دارد.

می آید:

در روایت یکم از باب سی و ششم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «اگر برای ادّعایی که بر عبد دارند بیّنه بیاورند، عبد را در برابر آن می گیرند یا آن که مولای عبد به جای عبد فدیه می‌دهد.»

و در روایت دوم از باب چهل و سوم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «بین بردگان و آزادها در کمتر از جان، قصاص نیست.»

و در روایت چهارم از باب شانزدهم از ابواب قصاص عضو، مانند آن.

و در باب دوازدهم از ابواب دیات، روایتی که دلالت دارد بر این که دیهٔ عبد همان بهای اوست.

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۲۱۷

باب ۳۵ حکم به قتل رساندن دو برده یک آزاد را

۳۰۷- ۴۷۵۴۷- (۱) عبدالرحمن بن حجّاج گوید: «مردی از مدینه به عزم عراق بیرون رفت. دو سیاه او را تعقیب کردند. یکی از آن دو، غلام امام صادق علیه السلام بود. چون به اعوص [محلی نزدیک مدینه] رسید، آن مرد خوابید و آن دو، سنگی برداشتند و سرش را با سنگ کوبیدند. آن دو را گرفتند و نزد محمد بن خالد آوردند و اولیای مقتول آمدند و از محمد بن خالد خواستند تا آنان را قصاص کند. او خودش ندانست که چنین کند؛ لذا از امام صادق علیه السلام در این‌باره پرسید. حضرت به او پاسخی نداد. عبدالرحمن بن حجّاج گوید: من گمان کردم که حضرت خوش ندارد که به محمد بن خالد پاسخی بدهد؛ چون نظرش نیست که دو نفر در برابر یک نفر کشته شوند. پس از آن، اولیای مقتول از محمد بن خالد و کار وی به مردم مدینه شکایت کردند. مردم مدینه به آنان گفتند: اگر می‌خواهید که محمد بن خالد قصاص او را به شما واگذارد، دنبال حضرت جعفر بن محمد علیه السلام بروید و از ظلمی که به شما رفته است به او شکایت کنید.

آنان چنین کردند. امام صادق علیه السلام فرمود: بگذار آنان قصاص کنند. محمد بن خالد آن زمان که آنان را خواست تا قصاص را به آنان بسپرد، چهرهٔ غلام امام صادق علیه السلام چون جوهر سیاه شد. این حالت به امام صادق علیه السلام گفته شد. گفتند: خداوند صلاح‌تان را فراهم آورد! چون غلام را جلو آوردند که کشته شود، چهره‌اش سیاه شد تا حدّی که گویی جوهر است! حضرت فرمود: این غلام آشکارا به خدا کفر می‌ورزید. پس از آن هر دو کشته شدند.»

باب ۳۶ حکم اقرار برده دربارهٔ جنایتش

۳۰۸- ۴۷۵۴۸- (۱) ابومحمد وابشی گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ گروهی که بر برده‌ای جنایتی را ادّعا کردند که همهٔ

بهای برده را فرا گرفت و برده هم بدان اعتراف کرد، پرسیدم. حضرت فرمود: اقرار برده بر مولایش نافذ نیست. اگر بر ادّعای خویش بر عبد بیّنه آوردند، برده را در برابر آن می‌گیرند یا مولای برده فدیه می‌دهد.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۲۱۹

باب ۳۷ حکم مدبِّر و امّ‌ولد جنایتکار

اشاره

۳۰۹- ۴۷۵۴۹- (۱) ابوبصیر گوید: «از امام باقر علیه السلام دربارهٔ بردهٔ مدبِّری که مردی را عمداً کشته است، پرسیدم. ابوبصیر گوید: حضرت فرمود: او در برابر مرد کشته می‌شود. ابوبصیر گوید: پرسیدم: اگر به خطا او را بکشد؟ حضرت فرمود: او را به اولیای مقتول تحویل می‌دهند و بردهٔ آنان خواهد بود. اگر خواستند، او را می‌فروشند و اگر خواستند، او را به بردگی می‌گیرند و حقّ ندارند که او را بکشند. ابوبصیر گوید:

حضرت فرمود: ای ابا محمدا! بردهٔ مدبِّری، مملوک است.»

۳۱۰- ۴۷۵۵۰- (۲) بردهٔ مدبِّری اگر از روی خطا مردی را بکشد به طور کامل به اولیای مقتول تحویل داده می‌شود. پس از آن، اگر آن کس که او را مدبِّری ساخته بمیرد، خودش برای پرداخت قیمتش تلاش می‌کند.»

۳۱۱- ۴۷۵۵۱- (۳) جمیل بن درّاج گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: بردهٔ مدبِّری است که مردی را از روی خطا کشته است. چه کسی ضامن او خواهد بود؟ حضرت فرمود: مولای او از طرف او مصالحه می‌کند و اگر مولایش نپذیرد، برده به اولیای مقتول تحویل داده می‌شود که برای آنان کار کند تا آن کس که او را مدبِّری ساخته، بمیرد. پس از آن، آزاد می‌شود و سلطه‌ای بر او نخواهد بود.»

در کافی آمده است: «و در روایت دیگری است که: و برای پرداخت بهای خویش، تلاش می‌کند.»

۳۱۲- ۴۷۵۵۲- (۴) امام صادق علیه السلام دربارهٔ بردهٔ مدبِّری که مردی را از روی خطا کشته است، فرمود: «اگر اربابش بخواهد، می‌تواند که دیه به اولیای مقتول بپردازد وگرنه برده را به آنان تحویل می‌دهند تا برای‌شان کار کند و چون مولای او یعنی کسی که او را آزاد کرده است بمیرد، او آزاد می‌شود و در روایت یونس است که چیزی بر او نیست.»

محمد بن حسن [شیخ طوسی رحمه الله] در کتاب استبصار گوید: «این روایات این گونه مطلق آمده است که هر زمان اربابی که برده‌اش را تدبیر کرده است بمیرد، این بردهٔ مدبِّری آزاد می‌شود. ولی شایسته است که بگوییم هر زمان که ارباب مدبِّری بمیرد، سزاوار است که برده برای پرداخت دیهٔ مقتول تلاش کند تا خون مرد مسلمان هدر نرود و آنچه در روایت یونس آمده که چیزی بر او نیست، به این معنی حمل می‌شود که فعلا چیزی بر او نیست؛ گرچه بر او واجب است که برای پرداخت دیه در زمان آینده تلاش کند.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۲۲۱

۳۱۳- ۴۷۵۵۳- (۵) هشام بن احمد گوید: «از امام ابوالحسن علیه السلام [امام کاظم علیه السلام] دربارهٔ بردهٔ مدبِّری که مردی را از روی خطا کشته است، پرسیدم. حضرت فرمود: در این مورد چه روایتی دارید؟ او گوید: گفتم: از امام صادق علیه السلام روایت شده که حضرت فرمود: به طور کامل به اولیای مقتول داده می‌شود و هنگامی که آن کس که این برده را مدبِّر ساخته بمیرد، برده آزاد می‌شود. حضرت [با تعجب] فرمود: سبحان الله! بنابراین خون مرد مسلمان باطل می‌شود. هشام گوید: اظهار داشتم که این گونه برای ما روایت شده است. حضرت فرمود: به غلط نسبت به پدرم داده‌اید. او را به‌طور کامل به اولیای مقتول می‌دهند و چون آن

کس که او را مدبِّری ساخته بمیرد، برده باید در راه پرداخت بهایش تلاش کند.»

۳۱۴- ۴۷۵۵۴- (۶) امـام صـادق علیه السـلام فرمود: «جنایتی که کنیز صاحب فرزنـد [امّ ولـد] در ارتباط با حقوق مردم می کنـد، بر مولایش است و آنچه از حقوق خداوند عز و جل در حدود باشد، اینها در بدن او خواهد بود.

حضرت افزود: و از کنیز فرزندار برای بردگان قصاص می‌شود ولی بین آزاد و برده قصاص نیست.»

ارجاعات

گذشت:

در بسیاری از روایات باب یکم از ابواب تدبیر، روایتی که بر این دلالت دارد که برده مدبِّری مملوک است و حکم مملوک را دارد. و در روایات باب یکم از ابواب استیلاد روایتی که بر این دلالت دارد که امّ ولد [کنیز فرزندار] مملوک است.

می‌آید:

در باب بعدی، مناسب این باب.

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۲۲۳

باب ۳۸ حکم امّ ولد [کنیز فرزنددار] قاتل مولایش

اشاره

۳۱۵- ۴۷۵۵۵- (۱) امـام بـاقر علیه السـلام فرمود: «اگر کنیز فرزنـددار [امّ ولـد] مولایش را از روی خطا بکشـد، برای پرداخت بهای خویش تلاش کند.»

شیخ طوسـی رحمه الله این روایت را بر موردی که مولایش را به خطای شـبه‌عمد بکشد، تطبیق داده است؛ چون کسی که این چنین بکشـد، دیه بر او لازم است. اگر آزاد باشـد، تنهـا در مـال خـودش و اگر آزاد شـده و بـدون مولی باشـد، برای پرداخت دیه تلاش می کند. آن‌گونه روایت مشتمل بر آن است و اما خطای محض بر مولی لازم می‌آید و اگر مولی نداشته باشد، بر بیت‌المال است.

۳۱۶- ۴۷۵۵۶- (۲) امام باقر علیه السلام پیوسته می‌فرمود: «اگر کنیز فرزندار [امّ ولد] از روی خطا مولایش را بکشد، او آزاد است و اثر بدی بر او مترتّب نیست و این کارش چیزی را به دنبال ندارد. ولی اگر او را عمداً کشته است، در برابر او کشته می‌شود.»

۳۱۷- ۴۷۵۵۷- (۳) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «اگر کنیز فرزندار [امّ ولد] مولایش را به خطا بکشد، آزاد است و بر او تلاشی نیست [لازم نیست برای آزادی خویش تلاش کند].»

ارجاعات

گذشت:

در روایت شـشم از باب پیشین، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «جنایت امّ ولد [کنیز فرزندار] در مورد حقوق مردم بر مولایش است.» ملاحظه کنید.

باب ۳۹

اشاره

حکم مکاتب قاتل یا مقتول

۳۱۸- ۴۷۵۵۸- (۱) امام صادق علیه السلام دربارهٔ مکاتبی که مردی را به خطا کشته است، فرمود: «بر اوست از دیهٔ مرد به اندازه‌ای که آزاد شده و بر مولایش به اندازه‌ای که از بهای برده مانده است و اگر بردهٔ مکاتب نتواند [سهم دیه‌اش را بپردازد] عاقله ندارد و تنها پرداخت دیه‌اش از امام مسلمانان است.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۲۲۵

۳۱۹- ۴۷۵۵۹- (۲) رسول خدا صلی الله علیه و آله دربارهٔ مکاتبی که کشته می‌شود، فرمود: «به اندازه‌ای که [از قرارداد مکاتبه‌اش] پرداخت کرده است، دیهٔ آزاد به او داده می‌شود و اگر به حدّی یا ارثی برسد، به اندازه‌ای که از او آزاد شده ارث می‌برد.»

۳۲۰- ۴۷۵۶۰- (۳) امیرالمؤمنین علی علیه السلام دربارهٔ مکاتبی که کشته شده است، فرمود: «آن اندازه که از او آزاد شده است حساب می‌شود. در برابر آن، دیهٔ آزاد به او تعلق می‌گیرد و آن مقداری که از او برده است، دیهٔ برده و حضرت فرمود: اهل برده بیش از برده را ضامن نیستند.»

۳۲۱- ۴۷۵۶۱- (۴) علی بن جعفر گوید: «از برادرم امام موسی بن جعفر علیه السلام دربارهٔ بردهٔ مکاتبی که چشم بردهٔ مکاتبی را درآورده یا دندان وی را شکسته است، پرسیدم که: چه چیزی بر اوست؟ حضرت فرمود: اگر نصف قرارداد و مکاتبه‌اش را پرداخته، دیهٔ او دیهٔ آزاد است ولی اگر کمتر از نصف را پرداخته دیهٔ او به اندازه‌ای است که آزاد شده است [یعنی به اندازه‌ای که پرداخته است] و همچنین است اگر چشم آزادی را بیرون آورد و از برادرم موسی بن جعفر علیه السلام دربارهٔ آزادی که چشم بردهٔ مکاتبی را درآورده یا دندان وی را شکسته است، پرسیدم که: چه چیزی بر اوست؟ حضرت فرمود: اگر نیمی از قرارداد مکاتبه‌اش را پرداخته، چشم آن آزاد درآورده می‌شود و اگر خطایی بوده، دیهٔ آزاد ثابت است. [در هر صورت] او به منزلهٔ آزاد است. ولی اگر نیمی از قرارداد را نپرداخته، قیمت‌گذاری می‌شود و آن آزاد به اندازه‌ای که از این بردهٔ مکاتب آزاد شده است، می‌پردازد و از برادرم امام موسی بن جعفر علیه السلام دربارهٔ مکاتبی که نیمی از آنچه بر او بوده پرداخته، پرسیدم. حضرت فرمود: او در حدود و غیر آن از قتل و غیرقتل به سان آزاد است و باز از برادرم امام موسی بن جعفر علیه السلام دربارهٔ بردهٔ مکاتبی که چشم برده‌ای را درآورده است- در حالی که نیمی از قرارداد مکاتبه‌اش را پرداخته- پرسیدم. حضرت فرمود: برده قیمت‌گذاری می‌شود و بردهٔ مکاتب به مولای آن برده نیمی از بهایش را می‌پردازد.»

۳۲۲- ۴۷۵۶۲- (۵) کتاب مقنع شیخ صدوق: «اگر فرد آزادی، چشم بردهٔ مکاتبی را درآورد یا دندان او را بشکند، در این صورت اگر نیمی از قرارداد مکاتبه‌اش را پرداخته است، چشم آن فرد آزاد را درمی‌آورد و اگر به خطا بوده، دیهٔ چشم آزاد را می‌گیرد؛ چرا که این مکاتب به‌سان آزاد است. ولی اگر نیمی از قرارداد مکاتبه را پرداخت نکرده [کمتر از نیم پرداخته] بردهٔ مکاتب قیمت‌گذاری می‌شود و به او به اندازه‌ای که آزاد شده می‌دهند و اگر بردهٔ مکاتبی چشم برده‌ای را درآورد- در حالی که نیمی از قرارداد مکاتبه‌اش را پرداخت کرده- برده قیمت‌گذاری می‌شود و بردهٔ مکاتب به مولای آن برده نیمی از بهایش را می‌دهد.»

۳۲۳- ۴۷۵۶۳- (۶) ابوولّاد حنّاط گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مکاتبی که مولایش هنگام مکاتبه با او شرط کرده است، پرسیدم که: اگر این مکاتب جنایتی بر مردی وارد کند [چگونه است]؟ حضرت فرمود: اگر

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۲۲۷

از قرارداد مکاتبه‌اش چیزی را پرداخت کرده است، در ارتباط با جنایتی که کرده به آن اندازه که از قرارداد مکاتبه پرداخت کرده،

برای مرد آزاد به عهـده می‌گیرد ولی اگر نتوانـد چیزی از حقّ جنـایت را بپردازد، این مبلغ از مـال مولایی که با او قرارداد مکاتبه را برداشته، گرفته می‌شود. پرسیدم: اگر جنایتی که این بردهٔ مکاتب وارد ساخته، نسبت به برده‌ای باشد؟ حضرت فرمود: مشابه همین را به مولـای برده‌ای که مکـاتب آن برده را مجروح کرده است، تحویـل می‌دهنـد و اگر مکاتب از مکاتبه‌اش چیزی را پرداخت کرده، بین او و برده قصـاص نیست. ولی اگر چیزی از مکـاتبه را نـپرداخته، در این صـورت قصـاص برده از این مکـاتب می‌شود یـا آن که مولـای مکاتب همـهٔ جنایت مکاتب را به عهـده گیرد؛ چون این مکاتب تا زمانی که از مکاتبه‌اش چیزی پرداخت نکرده است، بنـدهٔ آن مولا محسوب می‌شود.»

۳۲۴- ۴۷۵۶۴- (۷) محمد بن مسلم گوید: «از امام باقر علیه السلام دربارهٔ مکاتبی که مردی را به خطا کشته است، پرسیدم.

محمد بن مسـلم گوید: حضـرت فرمود: اگر مولای این مکاتب به هنگامی که قرارداد مکاتبه را با او می‌بسـته است بر او شرط کرده که اگر نتوانـد [خودش را به طور کامـل آزاد سـازد] به بردگی بـاز گردد، چنین مکـاتب مشـروطی به‌سان برده است؛ او را به اولیای مقتول تحویل می‌دهنـد و آنان اگر خواسـتند، می‌کشـند و اگر بخواهند، می‌فروشـند. ولی اگر مولایش به هنگام مکاتبه با او شـرطی نکرده و او هـم چیزی از مکـاتبه را پرداختـه اسـت، در این صـورت امیرالمـؤمنین علی علیه السـلام می‌فرمـود: به همـان انـدازه که از قرارداد مکاتبه‌اش پرداخته، آزاد می‌شود و امام مسـلمانان بایـد به اولیای مقتول به اندازه‌ای که از مکاتب، آزاد شده، بپردازد و خون مرد مسـلمان هـدر نمی‌رود و نظرم این است باقیمانـدهٔ آنچه بر مکاتب است که نپرداخته، برای اولیای مقتول است و تا زنده است به اندازهٔ باقیماندهٔ آن، او را به کار می‌گیرند ولی حقّ فروش او را ندارند.»

منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۲۲۹

ارجاعات

گذشت:

در روایـت یکـم از بـاب سـوم از ابـواب سـتر در نمـاز، فرمـودهٔ امـام معصـوم علیه السـلام که: «بردهٔ مکـاتب، مملـوک است تـا همهٔ مکاتبه‌اش را بپردازد و همهٔ حدود که بر مملوک جاری است، بر او جاری می‌شود.»

و در روایت پنجم از باب شـشم از ابواب مکاتبه، فرمودهٔ امام معصوم علیه السـلام که: «بردهٔ مکاتب در ارتباط با حـدّ به اندازه‌ای که از او آزاد شده، تازیانه می‌خورد.»

و در روایت ششم از باب دهم از ابواب قتل و قصاص، این گفته که: «چهار نفر مردی را کشتند.

برده، مرد آزاد، زن آزاد و مکاتبی که نیمی از مکاتبه‌اش را داده است. حضـرت فرمود: دیه بر همـهٔ آنان است، تا آنجا که فرماید: و بر مکـاتب در مـالش نصف یک چهارم و برکسانی که با او قرارداد مکاتبه داشـته‌اند، نصف یک چهارم و این مجموع می‌شود یک چهارم؛ چون نیمی از او آزاد شده است.»

باب ۴۰ حکم بردهٔ قاتل که آزاد شد

۳۲۵- ۴۷۵۶۵- (۱) امـام بـاقر علیه السـلام فرمود: «امیرالمؤمنین علی علیه السـلام دربارهٔ برده‌ای که شـخص آزادی را به خطا کشـته است و چون او را کشت مولـایش او را آزاد ساخته است، حکم داد. امام باقر علیه السـلام فرمود: حضـرت امیرالمؤمنین علیه السـلام آزادسازی او را نافذ دانست و دیه را بر گردن برده قرار داد.»

باب ۴۱ حکم برده‌ای که بردهٔ دیگر، مولایش را می‌کشد

اشاره

۳۲۶- ۴۷۵۶۶- (۱) اسحاق بن عمار گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که دو برده دارد و یکی از این دو، رفیقش را کشته است، پرسیدم که: آیا مالك اگر بخواهد می‌تواند آن برده را در برابر این برده، شخصا بدون مراجعه به حاکم قصاص کند؟ حضرت فرمود: این برده مال خود اوست؛ هرکاری که بخواهد با او می‌کند. اگر خواست، او را می‌کشد و اگر خواست، عفو می‌کند.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۲۳۱

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب چهارم از ابواب احکام عمومی حدود، روایتی که می‌توان بدان بر این مفاد استدلال کرد.

می‌آید:

در روایات باب چهل و شش، روایتی که می‌توان به عموم و اطلاق آن بر مفاد استدلال کرد.

باب ۴۲ حکم مسلمان، اگر کافر یا ناصبی یا ذمّی را بکشد یا مجروح سازد

اشاره

۳۲۷- ۴۷۵۶۷- (۱) امام باقر علیه السلام فرمود: «مسلمان در برابر ذمّی در مورد قتل و جراحت‌ها قصاص نمی‌شود؛ ولی از مسلمان بر پایهٔ دیهٔ ذمّی که هشتصد درهم است، دیه گرفته می‌شود.»

۳۲۸- ۴۷۵۶۸- (۲) پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «مؤمن و معاهد در زمان معاهده‌اش، در برابر کافر کشته نمی‌شود.»

۳۲۹- ۴۷۵۶۹- (۳) اسماعیل بن فضل گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ خون مجوس، یهود و مسیحی پرسیدم که:

آیا بر کسی که آنان را بکشد، در صورتی که اینان به مسلمانان خیانت کنند و دشمنی با آنان را آشکار سازند، چیزی هست؟ حضرت فرمود: نه؛ مگر اینکه آن شخص به کشتن اینان عادت کرده باشد.

اسماعیل گوید: و از امام صادق علیه السلام پرسیدم که: آیا مسلمان در برابر اهل ذمّه و اهل کتاب اگر آنان را بکشد، کشته می‌شود؟ حضرت فرمود: نه، مگر اینکه به کشتن اینان عادت کرده باشد و از کشتن اینان دست نکشد که در این صورت با خواری کشته می‌شود.»

۳۳۰- ۴۷۵۷۰- (۴) اسماعیل بن فضل گوید: «از امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا مسلمان در برابر اهل ذمه کشته می‌شود؟ حضرت فرمود: نه، مگر اینکه به کشتن اینان عادت کرده باشد که در این صورت با خواری کشته می‌شود.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۲۳۳

۳۳۱- ۴۷۵۷۱- (۵) اسماعیل بن فضل گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: مردی، مردی از اهل ذمّه را کشته است.

حضرت فرمود: در برابر ذمّی کشته نمی‌شود؛ مگر اینکه به قتل عادت کرده باشد.»

۳۳۲- ۴۷۵۷۲- (۶) امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر مسلمان، یهودی یا مسیحی یا مجوسی را بکشد و آنان بخواهند که قصاص کنند، باید که فزونی دیهٔ مسلمان را برگردانند و قصاص کنند.»

شیخ طوسی رحمه الله این روایت را بر موردی تطبیق داده که مسلمان کشتن اهل ذمّه را عادت خویش ساخته است.

۳۳۳- ۴۷۵۷۳- (۷) امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر مسلمانی، یهودی یا مسیحی را بکشد، به شدت ادب می‌شود و ضامن دیهٔ اوست که همان هشتصد درهم است. ولی اگر به قتل عادت کرده و به اولیای مشرک تفاوت بین دیهٔ مشرک و مسلمان را پرداخت کرده است، این مسلمان در برابر ذمّی کشته خواهد شد و بعضی از اهل کتاب در برابر بعضی کشته می‌شوند.»

۳۳۴- ۴۷۵۷۴- (۸) امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر مسلمان، فرد مسیحی را بکشد و بازماندگان مسیحی بخواهند که مسلمان را بکشند، می‌توانند بکشند و تفاوت بین دو دیه را می‌پردازند.»

۳۳۵- ۴۷۵۷۵- (۹) امام صادق علیه السلام دربارهٔ مرد مسلمانی که مردی از اهل ذمّه را می‌کشد، فرمود: «این، حدیث سختی است که مردم تاب تحمل آن را ندارند ولی ذمّی، دیهٔ مسلمان را می‌پردازد و سپس در برابر ذمّی، مسلمان کشته می‌شود.»

شیخ طوسی رحمه الله این روایت و روایت پیشین و مشابه‌های آنها را بر موردی که مسلمان، کشتن اهل ذمّی را عادت خویش ساخته، تطبیق کرده است و این بدان جهت است که مردم از کشتن اهل ذمّی خود را بازگیرند.

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۲۳۵

۳۳۶- ۴۷۵۷۶- (۱۰) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «اگر من مسلمان قاتل را در برابر کافر می‌کشتم، قطعا حراش را در برابر هذلی «۱» می‌کشتم.»

۳۳۷- ۴۷۵۷۷- (۱۱) برید عجلی گوید: «از امام باقر علیه السلام دربارهٔ مؤمنی که مردی ناصبی که معروف به نصب و عداوت بود، برای دینش و از روی غضب و خشم به خاطر خداوند تبارک و تعالی کشت، پرسیدم که:

آیا در برابر ناصبی کشته می‌شود؟ حضرت فرمود: اما اینان او را در برابر کشتن ناصبی می‌کشند. ولی اگر او را نزد امام عادلی ببرند، او را در برابر ناصبی نمی‌کشد. پرسیدم: بنابراین خون ناصبی هدر می‌رود؟ حضرت فرمود: نه؛ ولی اگر وارثانی دارد، امام باید دیهٔ او را از بیت‌المال بپردازد؛ چرا که قاتل این ناصبی، او را تنها از روی خشم و غضب برای خدا و امام و دین مسلمانان کشته است.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت چهارده از باب سی از ابواب مستحقّان زکات، فرمودهٔ رسول خدا صلی الله علیه و آله که: «مؤمن، در برابر کافر کشته نمی‌شود.»

و به روایات باب سوم از ابواب وجوب خمس و باب بیست و ششم از ابواب جهاد با دشمن، روایتی که مناسب این باب است؛ مراجعه کنید.

و در روایت چهارم از باب ششم از ابواب نکاح با کفّار، این گفته که: «آیا زن شیعه را به ناصبی تزویج کنم؟ حضرت فرمود: نه؛ برای این که ناصبی کافر است.»

و به سایر روایات این باب بنگرید؛ چرا که از آن استفاده می‌شود که ناصبی به سان کافر است.

و در روایات باب بیست و سوم از ابواب حدّ قذف، روایتی که بر بخشی از مقصود دلالت دارد.

و در روایت نهم از باب هشتم از ابواب حدّ محارب و مرتد، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «قتل احدی از ناصبی‌ها و کافرها،

در دار تقیه جایز نیست؛ مگر قاتل یا کسی که در راه فساد تلاش دارد و این زمانی است که بر خودت و یارانت بیم نداشته باشی.»

می‌آید:

در روایات باب هشتم از ابواب دیات و باب دهم مناسب آن هست و ملاحظه کنید اشارات این باب را.

---

(۱). این جمله را امیرالمؤمنین علیه السلام در روز فتح مکه فرمود، آن زمانی که حراش مردی از قبیلهٔ هذیل را کشت. حراش، مسلمان و مرد هذلی، کافر بود- م.

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۲۳۷

باب ۴۳ ثبوت قصاص بین یهودی، مسیحی و مجوسی

اشاره

۳۳۸- ۴۷۵۷۸- (۱) امام صادق علیه السلام بیان داشت: «پیوسته امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمود: مسیحی، یهودی و مجوسی بعضی برای بعضی قصاص می‌شوند و بعضی در برابر بعضی کشته می‌شوند- البته اگر از روی عمد بکشند.»

۳۳۹- ۴۷۵۷۹- (۲) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «بین بردگان و آزادگان در کمتر از جان، قصاص نیست و بین یهودی، مسیحی و مجوسی در کمتر از جان، قصاص نیست.»

۳۴۰- ۴۷۵۸۰- (۳) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «در بین یهود و نصاری در کمتر از جان، قصاص است.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت هفتم از باب چهل و دوم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «در برابر بعضی از یهودیان و مسیحیان، بعضی از آنان کشته می‌شوند.»

باب ۴۴ حکم مسیحی که مسلمان را بکشد

اشاره

خداوند متعال می‌فرماید:

هنگامی که عذاب (شدید) ما را دیدند، گفتند: هم‌اکنون به خداوند یگانه ایمان آوردیم و به معبودهایی که همتای او می‌شمردیم، کافر شدیم.

اما هنگامی که عذاب ما را مشاهده کردند، ایمان‌شان برای آنها سودی نداشت. این سنت خداوند است که همواره در میان بندگانش اجرا شده‌و آنجا کافران زیانکار شدند. «۱»

---

(۱). مؤمن ۴۰/ ۸۴- ۸۵.

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۲۳۹

۳۴۱- ۴۷۵۸۱- (۱) امام باقر و امام صادق علیهما السلام دربارهٔ فرد مسیحی که مسلمانی را کشت و چون دستگیر شد مسلمان شد، فرمودند: «او را در برابر کشتن مسلمان، بکش. سؤال شد: اگر مسلمان نشد؟ فرمودند: او را به اولیای مقتول تحویل می‌دهند. اگر بخواهند، می‌کشند و اگر بخواهند، عفو می‌کنند و اگر بخواهند، به بردگی می‌گیرند و اگر مالی دارد، هم خودش و هم مالش را به اولیای مقتول تحویل می‌دهند.»

۳۴۲- ۴۷۵۸۲- (۲) ابوبصیر گوید: «از او [امام معصوم علیه السلام] دربارهٔ ذمّی که دست مسلمانی را بریده است، پرسیدم.

حضرت فرمود: اگر اولیای مسلمان بخواهند، دست ذمّی بریده می‌شود و تفاوت بین دو دیه را می‌گیرند و اگر مسلمانی دست معاهدی را برید، اولیای معاهد اگر بخواهند، دیهٔ دستش را می‌گیرند و اگر بخواهند، دست مسلمان را می‌برند و تفاوت دو دیه را به او می‌دهند و اگر مسلمان، ذمّی را بکشد باز همین گونه عمل می‌شود.»

۳۴۳- ۴۷۵۸۳- (۳) شیخ صدوق در کتاب مُقنع گفته است: «اگر ذمّی، دست مرد مسلمانی را ببرد، آن مرد مسلمان دست ذمّی را می‌برد و تفاوت بین دو دیه را می‌گیرد و اگر ذمّی بکشد، او را در برابر مسلمان می‌کشند و اگر اولیای او بخواهند، از مال ذمّی یا اولیای او تفاوت دو دیه را می‌گیرند و اگر مسلمانی دست معاهد را ببرد (ادامهٔ این متن، همانند روایت قبلی است).»

ارجاعات

گذشت:

در روایت سوم از باب سی و سوم از ابواب حدّ زنا، این گفته که: «متوکل برای امام ابوالحسن سوم [امام هادی علیه السلام] نوشت که: فقیهان دربار ما این را نپذیرفتند؛ یعنی کشتن مسیحی که با زن مسلمان زنا کرده و آن‌گاه مسلمان شده است و گفته‌اند که سنتی بر این نیامده و قرآن نیز گویای آن نیست.

برای ما توضیح دهید که چرا شما زدن این مسیحی را تا مرگ لازم دانسته‌اید؟ حضرت مرقوم فرمود:

بسم الله الرحمن الرحیم؛ هنگامی که عذاب (شدید) ما را دیدند، گفتند: هم‌اکنون به خداوند یگانه ایمان آوردیم و به معبودهایی که همتای او می‌شمردیم، کافر شدیم. اما هنگامی که عذاب ما را مشاهده کردند، ایمان‌شان برای آنها سودی نداشت.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۲۴۱

باب ۴۵ حکم کسی که کشته می‌شود و برادری شهرنشین و برادری بادیه‌نشین دارد

۳۴۴- ۴۷۵۸۴- (۱) زراره گوید: «از امام باقر علیه السلام دربارهٔ مردی که کشته شده است و برادری در دارالهجره و برادری دیگر در بادیه و بیابان دارد که هجرت نکرده است، پرسیدم: نظر شما چیست اگر برادر مهاجری عفو کرده ولی برادر بدوی می‌خواهد بکشد؛ آیا این حقّ را دارد؟ زراره گوید: حضرت فرمود: بدوی حق ندارد که مهاجری را بکشد تا آن که هجرت کند. حضرت فرمود: و اگر برادر مهاجر عفو کند، عفو او نافذ است. به امام عرض کردم: آیا بدوی از میراث بهره‌ای دارد؟ حضرت فرمود: اما نسبت به میراث؛ بدوی سهم خود را از دیهٔ برادر مقتولش اگر دیه گرفته شود، می‌برد.»

باب ۴۶ استحباب عفو قصاص

اشاره

خداوند متعال می‌فرماید:

ای افرادی که ایمان آورده‌اید، حکم قصاص در مورد کشتگان، بر شما نوشته شده است:

آزاد در برابر آزاد و برده در برابر برده و زن در برابر زن. پس اگر کسی از سوی برادر (دینی) خود، چیزی به او بخشیده شود، (و حکم قصاص او تبدیل به خون بها شود)، باید از راه پسندیده پیروی کند؛ (ولیّ دم، حال پرداخت کنندهٔ دیه را در نظر بگیرد) و او [قاتل] نیز، به نیکی دیه را به (ولیّ مقتول) بپردازد؛ (و در آن، مسامحه نکند). این، تخفیف و رحمتی است از ناحیهٔ پروردگار شما و کسی که بعد از آن تجاوز کند، عذاب دردناکی خواهد داشت. «۱»

بر آنها [بنی‌اسرائیل] در آن [تورات]، مقرر داشتیم که جان در مقابل جان، چشم در برابر چشم، بینی در برابر بینی و گوش در مقابل گوش و دندان در برابر دندان می‌باشد و هر زخمی قصاص دارد و اگر کسی آن را ببخشد (او از قصاص، صرف نظر کند)، کفّاره (گناهان) او محسوب می‌شود و هرکس به احکامی که خدا نازل کرده حکم نکند، ستمگر است. «۲»

---

(۱). بقره ۲/ ۱۷۸.

(۲). مائده ۵/ ۴۵.

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۲۴۳

۳۴۵- ۴۷۵۸۵- (۱) معلّی ابوعثمان گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ فرمودهٔ خداوند عز و جل: و اگر کسی آن را ببخشد (از قصاص او صرف‌نظر کند) کفّارهٔ (گناهان) او محسوب می‌شود، پرسیدم. حضرت فرمود: به مقداری که در مورد عمد عفو کند، خداوند گناهانش را می‌بخشاید و در مورد عمد، مرد در برابر مرد کشته می‌شود؛ مگر اینکه عفو کند یا دیه قبول کند و برای اوست دیه‌ای که بر آن تراضی کنند و در قتل شبه عمدِ سخت‌گیری شده، سی و سه ماده شتر و سی و چهار ماده شتر چهار ساله و سی و سه ماده شتر پنج سالهٔ حامله‌ای که نر با او جفت‌گیری کرده است و اگر شتر نباشد، در شبه عمدِ سخت‌گیری شده، هزار گوسفند نر خواهد بود.»

۳۴۶- ۴۷۵۸۶- (۲) حلبی گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ فرمودهٔ خداوند عز و جل: و اگر کسی آن را ببخشد (از قصاص او صرف‌نظر کند) کفّارهٔ (گناهان) او محسوب می‌شود، پرسیدم. حضرت فرمود: به اندازه‌ای که عفو کرده، از گناهانش محو می‌سازد و باز از امام صادق علیه السلام دربارهٔ فرمودهٔ خداوند عز و جل: پس اگر کسی از سوی برادر (دینی) خود، چیزی به او بخشیده شود، (و حکم قصاص او تبدیل به خون‌بها شود)، باید از راه پسندیده پیروی کند؛ (ولیّ دم حال پرداخت کنندهٔ دیه را در نظر بگیرد) و او [قاتل] نیز، به نیکی دیه را (به ولیّ مقتول) بپردازد، پرسیدم. حضرت فرمود: شایسته است، برای کسی که ذی‌حقّ است- اگر با او در گرفتن دیه مصالحه کرده است- برادرش را در فشار نگذارد و شایسته است، برای کسی که باید حق را بپردازد- اگر چیزی دارد که به او بدهد به نیکی پرداخت کند- در پرداخت، برادرش را معطل نسازد. حلبی گوید: و از امام علیه السلام دربارهٔ فرمودهٔ خداوند عز و جل: و کسی که بعد از آن، تجاوز کند، عذاب دردناکی خواهد داشت، پرسیدم. حضرت فرمود: این همان است که مردی دیه را می‌پردازد یا عفو یا آن که مصالحه می‌کند ولی سپس تعدّی می‌کند و می‌کشد. برای چنین شخصی، عذاب دردناکی است؛ آن‌گونه که خداوند عز و جل فرموده است.»

۳۴۷- ۴۷۵۸۷- (۳) حلبی گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ فرمودهٔ خداوند: پس اگر کسی از سوی برادر (دینی) خود، چیزی به او بخشیده شود، (و حکم قصاص او تبدیل به خون‌بها شود)، باید از راه پسندیده پیروی کند و او [قاتل] نیز به نیکی، دیه را

(به ولیّ مقتول) بپردازد، پرسیدم. حضرت فرمود: برای ذی‌حقّ شایسته است که ضرری نرساند. اگر می‌تواند، دیه را بگیرد و شایسته است برای کسی که باید حق را بپردازد اگر دارد، آن چیز را با نیکی به او بدهد و برادرش را معطل نکند. حضرت فرمود: منظور این است که اگر قصاص را بخشید، دیه را به دنبال آن به اولیای مقتول بدهند تا خون مرد مسلمان باطل نشود.»

۳۴۸ – ۴۷۵۸۸– (۴) ابوبصیر گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ فرمودهٔ خداوند عز و جل: و اگر کسی آن را ببخشد (از قصاص او صرف نظر کند)، کفّارهٔ (گناهان) او محسوب می‌شود؛ پرسیدم. حضرت فرمود: به آن اندازه از جراحت که عفو کرده از گناهانش محو می‌شود. ابوبصیر گوید: و از امام صادق علیه السلام دربارهٔ فرمودهٔ خداوند عز و جل: پس اگر کسی از سوی برادر (دینی) خود، چیزی به او بخشیده شود، باید از راه پسندیده پیروی کند و او [قاتل] نیز به نیکی دیه را بپردازد، پرسیدم. حضرت فرمود: آن همان است که

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۲۴۵

مردی دیه را می‌پذیرد، بنابراین شایسته است بر آن که دیه را می‌طلبد این که با او نرمی کند و او را در سختی قرار ندهد و شایسته است برای آن کس که از او دیه را می‌طلبند، این که دیه را به ولیّ مقتول با نیکی بدهد و اگر دارد، او را معطّل نسازد.»

۳۴۹– ۴۷۵۸۹– (۵) ابوبصیر از امام صادق یا امام باقر علیهما السلام دربارهٔ فرمودهٔ خداوند عز و جل: پس اگر از سوی برادر (دینی) خود، چیزی به او بخشیده شود، روایت کرده است که فرمودند: «این همان است که مردی دیه را می‌پذیرد؛ بنابراین خداوند آن کس را که ذی‌حقّ است، دستور داده است که حق را به شایستگی دنبال کند و قاتل را در سختی قرار ندهد و نیز خداوند به کسی که دیه بر اوست، دستور داده که ولیّ مقتول را معطّل نسازد و اگر [توانایی مالی] دارد، با نیکی دیه را به او بدهد.»

۳۵۰– ۴۷۵۹۰– (۶) ابوبصیر از امام صادق علیه السلام دربارهٔ فرمودهٔ خداوند عز و جل: پس اگر کسی از سوی برادر (دینی) خود، چیزی به او بخشیده شود، باید از راه پسندیده پیروی کند و او [قاتل] نیز به نیکی دیه را بپردازد؛ پرسید که آن چیز چیست، روایت شده است که حضرت فرمود: «آن همان است که مردی دیه را می‌پذیرد، خداوند به آن مردی که صاحب حقّ است دستور داده که حقّ خودش را از راه پسندیده پیگیری کند و قاتل را در سختی قرار ندهد و به آن کس که حقّ را باید بپردازد، دستور داده که، اگر دارد به او ظلم نکند و به نیکی حقّ را به او بپردازد. پرسیدم: نظر شما دربارهٔ فرمودهٔ خداوند عز و جل: کسی که بعد از آن، تجاوز کند، عذاب دردناکی خواهد داشت، چیست؟ حضرت فرمود: او همان است که مردی دیه می‌پذیرد یا مصالحه می‌کند ولی پس از آن می‌آید و قاتل را مثله می‌کند یا می‌کشد که خداوند او را به عذاب دردناکی وعده داده است.»

۳۵۱– ۴۷۵۹۱– (۷) در تفسیر مجمع البیان آمده است: «فرمودهٔ خداوند: باید از راه پسندیده پیروی کند، یعنی بر عفوکننده است که از راه پسندیده پیروی کند و آن این است که در مطالبهٔ حقّش سخت‌گیری نکند و به قاتل اگر تنگدست است، مهلت دهد و از او بیش از حقّش و بیش از آنچه از آن عفو کرده، مطالبه نکند و قاتل نیز به نیکی دیه را بپردازد؛ یعنی اگر برایش ممکن است، بدون تأخیر بپردازد. ابن عباس، حسن، قتاده و مجاهد هم تفسیر را پذیرفته‌اند و همین از امام صادق علیه السلام روایت شده و گفته شده است که منظور این است که بر کسی که از او عفو شده، پیگیری و پرداخت است.

۳۵۲– ۴۷۵۹۲– (۸) امام جعفر صادق علیه السلام دربارهٔ فرمودهٔ خداوند عز و جل: و اگر کسی آن را ببخشد، کفّارهٔ (گناهان) او محسوب می‌شود، فرمود: «به اندازه‌ای که عفو کرده، از گناهانش محو می‌شود.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۲۴۷

۳۵۳– ۴۷۵۹۳– (۹) گفته شده است که: «غلامی به آبادی زمین کشاورزی حضرت علی بن حسین علیه السلام می‌پرداخت.
زمانی حضرت آمد تا زمین کشاورزی را سرکشی کنند ولی دید که خراب شده و بسیار از بین رفته و این موضوع، حضرت را خشمگین و اندوهگین کرد و با تازیانه‌ای که در دست داشت به غلام زد.

تازیانه به غلام خورد و حضرت از این کار پشیمان شد. چون به منزل‌شان بازگشت، در پی غلام فرستاد. غلام خدمت امام آمد. دید که امام پیراهن را درآورده و تازیانه جلوی روی اوست. غلام پنداشت که امام می‌خواهد او را کیفر کند؛ لذا بسیار ترسید ولی امام سجاد علیه السلام تازیانه را برداشت و دستش را به سوی غلام دراز کرد [که تازیانه را بگیر] و فرمود: ای فلان، من کاری با تو کرده‌ام که سابقه نداشته و لغزش و اشتباه بوده است. این تازیانه را بگیر و مرا قصاص کن. غلام گفت: ای سرورم، به خدا سوگند! گمانی جز این نداشتم که شما می‌خواهید مرا کیفر دهید و من مستحقّ کیفر هستم؛ پس چگونه شما را قصاص کنم! حضرت فرمود: وای بر تو! قصاص کن. او گفت: به خدا پناه می‌برم. حلال‌تان کردم و راحت باشید. حضرت این سخن را چند بار بر او تکرار کرد و غلام در هر نوبت گفتار حضرت را بزرگ می‌شمارد و حضرت را حلال می‌کرد و آن‌گاه که امام دید او به نفعش قصاص نمی‌کند، فرمود: هم اکنون که از قصاص کردن ابا می‌کنی، پس این زمین کشاورزی صدقه‌ای بر تو باشد و زمین را به او بخشید.»

۳۵۴- ۴۷۵۹۴- (۱۰) حلبی گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ فرمودهٔ خداوند عز و جل: و کسی که بعد از آن، تجاوز کند، عذاب دردناکی خواهد داشت، پرسیدم. حضرت فرمود: او همان مردی است که دیه را می‌پذیرد یا عفو یا مصالحه می‌کند سپس تجاوز می‌کند و می‌کشد. برای او عذاب دردناکی است و در نسخهٔ دیگری آمده است که: پس از صلح، قاتل را می‌بیند و او را کیفر می‌کند. برای این شخص عذاب دردناکی است.»

۳۵۵- ۴۷۵۹۵- (۱۱) حلبی از امام صادق علیه السلام دربارهٔ فرمودهٔ خداوند عز و جل: و هرکس که بعد از آن، تجاوز کند، عذاب دردناکی خواهد داشت، روایت کرده است که حضرت فرمود: «مرد عفو می‌کند یا دیه می‌گیرد سپس صاحبش [قاتل] را مجروح می‌سازد و او را کیفر می‌کند. برای این شخص عذاب دردناکی است.»

۳۵۶- ۴۷۵۹۶- (۱۲) ابوبصیر از امام صادق علیه السلام دربارهٔ فرمودهٔ خداوند عز و جل: کسی که بعد از آن تجاوز کند، عذاب دردناکی خواهد داشت، پرسید. حضرت فرمود: «او همان مردی است که دیه را می‌پذیرد یا عفو می‌کند سپس نظرش تغییر می‌کند. مرد [قاتل] را می‌بیند و او را می‌کشد. برای این مرد، عذاب دردناکی است؛ همان گونه که خداوند عز و جل فرموده است.»

۳۵۷- ۴۷۵۹۷- (۱۳) فرمودهٔ خداوند: هرکس که بعد از آن، تجاوز کند، یعنی به این شکل که پس از قبول دیه یا پس از عفو بکشد. این تفسیر از ابن عباس، حسن، قتاده و مجاهد نقل و همین تفسیر از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت شده است.

منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۲۴۹

۳۵۸- ۴۷۵۹۸- (۱۴) از امام جعفر صادق علیه السلام دربارهٔ فرمودهٔ خداوند عز و جل: و کسی که بعد از آن تجاوز کند، عذاب دردناکی خواهد داشت، سؤال شد. حضرت فرمود: «او همان مردی است که دیه را می‌پذیرد ولی پس از آن قاتل را می‌کشد. برای او عذاب دردناکی است؛ آن گونه که خداوند متعال فرموده است و او کشته می‌شود و مورد عفو قرار نمی‌گیرد.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت نهم از باب سوم از ابواب قتل و قصاص، این گفته که: «مردی، مردی را نزد علی بن حسین علیه السلام آورد که می‌گفت او قاتل پدرش است. او هم اعتراف کرد. حضرت قصاص را بر او واجب دانست و از ولیّ مقتول خواست که از او بگذرد تا خداوند پاداش بزرگی به او بدهد ...»

و در روایت دهم فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «هرکس پس از عفو، از کشتن در برابر دیه‌ای که می‌گیرد تجاوز کند و قاتل را پس از آن که با گرفتن دیه‌ای که داده عفو کرده و بدان راضی شده است سپس او را بکشد، برای او عذاب دردناکی در آخرت نزد خداست و در دنیا نیز باید به خاطر کشتن کسی که کشتن او برایش حلال نبوده، کشته شود.»

و باب بعدی را نیز ملاحظه کن؛ چرا که در آن مناسب مقام است.

باب ۴۷ حکم موردی که بعضی اولیای دم عفو کنند و بعضی دیگر عفو نکنند

اشاره

۳۵۹- ۴۷۵۹۹- (۱) ابوولّاد حنّاط گوید: «از امام صادق علیه السلام پرسیدم: مردی کشته شده است و مادر، پدر و پسری دارد. پسر گوید: من می‌خواهم قاتل پدرم را بکشم. پدر گوید: من می‌خواهم عفو کنم و مادر گوید: من می‌خواهم دیه بگیرم. ابوولّاد گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: پسر به مادر مقتول، یک ششم دیه و به وارثان قاتل، یک ششم دیه را یعنی حقّی را که پدر بخشید، بدهد و قاتل را بکشد.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۲۵۱

۳۶۰- ۴۷۶۰۰- (۲) امیرالمؤمنین علیه السلام دربارهٔ مردی که کشته شد و دو ولیّ دارد، یکی عفو کرد و دیگری عفو نمی‌کند، فرمود: «اگر آن ولیّ که عفو نکرده بخواهد بکشد، می‌کشد ولی نیمی از دیه را به اولیای مقتولی که قصاص شده بر می‌گرداند.»

متن روایت در من لا یحضره الفقیه به این صورت است: «امیرالمؤمنین علیه السلام دربارهٔ مردی که کشته شد و دو ولیّ دارد، یکی عفو کرده و دیگری می‌خواهد بکشد، فرمود: می‌کشد و نصف دیه را به اولیای مقتول قصاص شده برمی‌گرداند.»

۳۶۱- ۴۷۶۰۱- (۳) عبدالرحمن بن ابی عبدالله گوید: «از امام صادق علیه السلام پرسیدم: مردی دو نفر را عمداً کشته است و آن دو، اولیایی دارند که یکی از آنان عفو کرده ولی دیگران عفو نمی‌کنند. عبدالرحمن گوید: حضرت فرمود: کسانی که عفو نکرده‌اند، می‌کشند و اگر بخواهند دیه بگیرند، می‌گیرند. عبدالرحمن گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: دو نفر، یک مردی را عمداً کشته‌اند و آن مرد ولیّ دارد؛ یکی از آن دو عفو کرده است. عبدالرحمن گوید: حضرت فرمود: آن زمان که بعضی از اولیای مقتول عفو کنند، از هر دو قاتل، قتل دفع می‌شود و نیز از هر دو به اندازهٔ حصّهٔ کسی که عفو کرده، از دیه کم می‌شود و باقیماندهٔ مال‌شان را به آنانی که عفو نکرده‌اند، می‌دهند.»

شیخ طوسی رحمه الله در کتاب استبصار گوید: «اما آنچه این روایات در بردارد که اگر بعضی از اولیای مقتول عفو کند قتل از او دفع می‌شود و قتل منتقل به دیه می‌شود، توجیه آن این است که تنها انتقال به دیه زمانی است که آن کس که می‌خواهد قصاص کند، مقداری که مورد عفو قرار گرفته را به اولیای کسی که می‌خواهد قصاص شود، نمی‌دهد.»

۳۶۲- ۴۷۶۰۲- (۴) امام باقر علیه السلام دربارهٔ دو مردی که یک مرد را از روی عمد کشته‌اند و مقتول، دو ولیّ دارد و یکی از دو ولیّ عفو کرده است، فرمود: «اگر بعضی از اولیای مقتول از این دو قاتل عفو کنند، قتل از این دو دور می‌شود و از هر دو به اندزهٔ سهم آن کس که عفو کرده کم می‌شود و باقیماندهٔ مال‌شان را به آن کس که عفو نکرده، می‌دهند. حضرت فرمود: عفو هر سهم‌داری جایز است.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۲۵۳

۳۶۳- ۴۷۶۰۳- (۵) امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «اگر بعضی از اولیای مقتول عفو کنند، کشتن برداشته می‌شود. در این صورت، اگر بقیهٔ اولیای مقتول دیه را بپذیرند و دیگران، هم از قتل و هم از دیه عفو کرده باشند، به اندازهٔ سهم‌های کسانی که عفو کرده‌اند، از او ساقط می‌شود ولی اگر همه دیه را پذیرفته‌اند و هیچ کدام از آنان از دیه عفو نکرده است، در این صورت دیه برای همهٔ آنان خواهد بود.»

۳۶۴- ۴۷۶۰۴- (۶) امیرالمؤمنین علیه السلام دربارهٔ کسی که سهم دیه دارد و عفو می‌کند، حکم داد که: «عفو او جایز است و

دربارهٔ چهار برادر که یکی عفو کرده بود، حکم داد و فرمود: به بقیهٔ برادران دیه داده می‌شود و از دیه‌ی مقتول به اندازهٔ حصّهٔ آن کس که عفو کرده است، کم می‌شود.»

۳۶۵- ۴۷۶۰۵- (۷) امیرالمؤمنین علی علیه السلام پیوسته می‌فرمود: «هرکس از صاحبان سهم در عفو اگر از خون عفو کند، عفوش جایز است و خون ساقط و تبدیل به دیه می‌شود و سهم کسی که عفو کرده، از او کم می‌شود.»

۳۶۶- ۴۷۶۰۶- (۸) روایت شده که: «اگر یکی از اولیای مقتول از خون [قصاص] عفو کند، قصاص برداشته می‌شود.»

۳۶۷- ۴۷۶۰۷- (۹) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «و هر وارثی حقّ عفو در خون را دارد؛ مگر شوهر و زن که این دو، حقّ عفو ندارند و هرکس که از خون عفو کند، حقّی در دیه ندارد؛ مگر اینکه دیه را شرط کند.»

۳۶۸- ۴۷۶۰۸- (۱۰) امام صادق علیه السلام فرمود: «عفو برای زنان نیست و قصاص هم نیست.» [بلکه دیه می گیرند.]

۳۶۹- ۴۷۶۰۹- (۱۱) ابوالعباس فضل بقباق گوید: «به امام صادق علیه السلام عرض کردم: آیا برای زنان قصاص یا عفو است؟ حضرت فرمود: نه. این برای پسران و خویشاوندان پدری است. علی بن حسن گوید: این برخلاف چیزی است که اصحاب ما برآنند.»

ارجاعات

می‌آید:

در باب بعدی به آنچه مناسب با این باب است مراجعه کنید.

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۲۵۵

باب ۴۸ حکم موردی که مقتول، فرزندان بزرگ و کوچک یا غایب دارد

۳۷۰- ۴۷۶۱۰- (۱) ابوولّاد گوید: «از امام صادق علیه السلام پرسیدم: مردی کشته شده و فرزندان کوچک و بزرگی دارد. نظر شما چیست اگر فرزندان بزرگش عفو کنند؟ حضرت فرمود: کشته نمی‌شوند و عفو فرزندان بزرگ در سهم‌شان نافذ است و فرزندان کوچک آن زمان که بزرگ شدند، می‌توانند سهم‌شان را از دیه طلب کنند.»

۳۷۱- ۴۷۶۱۱- (۲) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «صبر کنید تا فرزندان کوچکی که پدرشان کشته شده است بزرگ شوند؛ چون بزرگ شدند، مخیّرند بکشند یا عفو یا مصالحه کنند.»

۳۷۲- ۴۷۶۱۲- (۳) امام جعفر صادق علیه السلام از پدرشان از جدّشان روایت کرده‌اند که فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام کشته شد، در حالی که فرزندان بزرگ و کوچکی داشت؛ بزرگ‌ترها ابن ملجم- لعنهٔ الله علیه- را کشتند و منتظر فرزندان کوچک نماندند.»

۳۷۳- ۴۷۶۱۳- (۴) امام صادق علیه السلام فرمود: «آن زمان که مردی کشته شود و فرزندان کوچک یا غایب داشته باشد و اولیای حاضر مقتول، قصاص را طلب کنند، این حقّ برای آنان ثابت است. امام حسن علیه السلام ابن ملجم- لعنهٔ الله علیه- را قصاص کرد؛ در حالی که در آن روز امیرالمؤمنین علیه السلام فرزندان کوچکی داشت و حضرت منتظر نماند که آنان بالغ شوند.»

باب ۴۹ حکم مسلمانی که مسلمانی را بکشد و مقتول وارثی جز کافر ذمّی ندارد

اشاره

۳۷۴- ۴۷۶۱۴- (۱) ابوولّاد حنّاط گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مرد مسلمانی که مرد مسلمانی را عمداً کشته

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۲۵۷

است و مقتول از مسلمانان، ولیّ ندارد و تنها از اهل ذمّه خویشاوندی دارد، پرسیدم. حضرت فرمود: بر امام است که اسلام را بر خویشاوندان از اهل بیت مقتول عرضه کند. هر کدام که مسلمان شود، هم او ولیّ مقتول است و قاتل تحویل او می‌شود. اگر خواست، می‌کشد و اگر خواست، عفو می‌کند و اگر خواست، دیه می‌گیرد و اگر از خویشاوندان وی کسی اسلام را نپذیرد امام‌ولیّ‌امر اوست. اگر بخواهد، می‌کشد و اگر بخواهد، دیه می‌گیرد و دیه را در بیت‌المال مسلمانان قرار می‌دهد و این به آن دلیل است که در چنین صورتی اگر مقتول، جنایتی انجام داده بود، بر امام است و همین طور دیهٔ او برای امام مسلمانان خواهد بود. پرسیدم: اگر امام قاتل را عفو کند؟ ابوولّاد گوید: امام فرمود: نه، بلکه تنها عفو، حقّ همهٔ مسلمانان است و امام تنها یا می‌کشد یا دیه می‌گیرد و حقّ او نیست که عفو کند.»

۳۷۵- ۴۷۶۱۵- (۲) امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که کشته می‌شود و جز امام‌ولیّ ندارد فرمود که: «امام حقّ عفو ندارد و می‌تواند بکشد یا دیه بگیرد و دیه را در بیت‌المال مسلمانان قرار دهد؛ چون جنایت مقتول بر امام و همچنین دیهٔ او برای امام مسلمانان است.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب شصت و پنجم از ابواب میراث، این گفته که: «مردی مسلمان کشته شده است و پدری مسیحی دارد. دیهٔ او برای کیست؟ حضرت فرمود: دیه‌اش را می‌گیرند و در بیت‌المال مسلمانان قرار می‌دهند؛ چون جنایت او نیز بر عهدهٔ بیت‌المال مسلمانان است.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۲۵۹

باب ۵۰ حکم مقتول مدیون فاقد مال

۳۷۶- ۴۷۶۱۶- (۱) علی بن ابی حمزه گوید: «به امام موسی بن جعفر علیه السلام گفتم: فدایت شوم! مردی، مردی را از روی عمد یا خطا کشته است و مقتول بدهکار است و مالی ندارد. اولیای مقتول می‌خواهند خون‌بهایش را به قاتل ببخشند. حضرت فرمود: اگرخونش را ببخشند، خود ضامن بدهی اویند. گفتم:

اگر اولیا بخواهند که قاتل را بکشند چه؟ حضرت فرمود: اگر قاتل عمداً کشته است، کشته می‌شود و امام، بدهی او را از سهم بدهکاران [که یکی از سهم‌داران در زکات بدهکارانند] می‌پردازد. گفتم: او عمداً کشته است و اولیای او با قاتلش بر گرفتن دیه مصالحه کرده‌اند؛ در این صورت بدهی او بر چه کسی است؟ آیا بر اولیای اوست که دیه بپردازند یا بر امام مسلمانان است؟ حضرت فرمود: بدهی او را از دیه‌ای که اولیای مقتول بر آن مصالحه کرده‌اند می‌پردازند؛ چون مقتول خودش به دیه‌اش از دیگران سزاوارتر است.»

باب ۵۱ حکم ولیّ دم که ضربهٔ او جهت قصاص، قاتل را نکشد

۳۷۷ – ۴۷۶۱۷– (۱) امام باقر یا امام صادق علیهما السلام فرمودند: «مردی را که برادر مردی را کشته بود، نزد عمر بن خطاب آوردند. عمر او را به برادر تحویل و دستور داد که او را بکشد. آن مرد هم قاتل را زد تا حدّی که فکر می‌کرد او را کشته است. او را به منزلش بردند. دیدند که رمقی دارد. معالجه‌اش کردند تا آن که خوب شد. چون از منزل بیرون آمد، برادر مقتول او را گرفت و گفت: تو قاتل برادر منی و من حقّ دارم تو را بکشم. او به آن برادر گفت: تو یک بار مرا کشته‌ای. برادر، قاتل را نزد عمر آورد. عمر دستور داد که او

منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۲۶۱

را بکشد. آن مرد از نزد عمر بیرون آمد، در حالی که می‌گفت: ای مردم به خدا سوگند! او یک بار مرا کشته است. او در بین راه با امیرالمؤمنین علیه السلام برخورد کرد و گزارش جریان خود را به امام گفت. حضرت فرمود: شتاب مکن تا من نزد تو بیایم. حضرت نزد عمر رفت و فرمود: حکم در این مورد چنین نیست. عمر پرسید: ای ابوالحسن! حکم چیست؟ حضرت فرمود: این شخص باید از برادر مقتول، اول آنچه با او کرده، قصاص کند. پس از آن، برادر او را در برابر برادرش بکشد. آن مرد هم دید که اگر از او قصاص شود خودش خواهد مُرد، لذا عفو کرد و همدیگر را رها کردند.»

۳۷۸ – ۴۷۶۱۸– (۲) احمد بن عامر بن سلیمان طائی در روایتی از امام رضا علیه السلام روایت کرده است که: «مردی به قتل پسر مردی از انصار اقرار کرد. عمر قاتل را به آن مرد انصاری داد تا او را در برابر قتل فرزندش بکشد. او هم دو ضربت شمشیر بر قاتل زد به حدّی که گمان کرد مرده است. او را به منزل بردند ولی هنوز زنده بود. جراحت شمشیر پس از شش ماه خوب شد. پس از آن، پدر مقتول قاتل را دید و او را کشان‌کشان نزد عمر برد. عمر مجددا قاتل را به مرد انصاری تحویل داد. آن مرد از امیرالمؤمنین امام علی علیه السلام فریادرسی خواست. حضرت به عمر گفت: این چه حکمی است که بر این مرد کرده‌ای؟ عمر گفت: جان در مقابل جان. حضرت فرمود: آیا یک بار او را نکشته است؟ عمر گفت: او را کشته ولی او زنده شده است. حضرت فرمود: آیا دو مرتبه کشته می‌شود؟ عمر مبهوت ماند! سپس عمر گفت: شما قضاوت کنید؛ هر حکمی که می‌کنید. حضرت از نزد عمر بیرون آمد. به پدر مقتول فرمود: آیا یک بار این قاتل را نکشته‌ای؟ گفت: چرا کشته‌ام ولی آیا خون فرزندم هدر می‌رود؟ حضرت فرمود: نه؛ ولی حکم آن است که تو را به او تحویل دهیم تا از تو قصاص کند بر اساس کاری که تو با او کرده‌ای.

سپس تو او را در مقابل خون فرزندت می‌کشی. آن مرد گفت: به خدا سوگند! این مرگ است و چاره‌ای از آن نیست. حضرت فرمود: لازم است که حقّش را بگیرد. او گفت: پس من از خون فرزندم چشم‌پوشی می‌کنم و او هم از قصاص من. پس از آن حضرت نوشته‌ای بین این دو مبنی بر این که از همدیگر درگذشتند، مرقوم فرمود. عمر دستش را به آسمان برداشت و گفت: الحمدلله! شما اهل‌بیت، رحمت هستید؛ ای اباالحسن و سپس گفت: اگر علی نبود، عمر هلاک می‌شد.»

باب ۵۲ حکم قاتل در تحویل به ولیّ‌دم یا ورثهٔ او

اشاره

خداوند متعال می‌فرماید:

و کسی را که خداوند خونش را حرام شمرده، نکشید جز بحقّ و آن کس که مظلوم کشته شده، برای ولیّ‌اش سلطه (و حقّ قصاص) قرار دادیم، اما در قتل اسراف نکند؛ چرا که او مورد حمایت است. «۱»

(۱). اسراء ۱۷/ ۳۳.

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۲۶۳

۳۷۹- ۴۷۶۱۹- (۱) امام باقر یا امام صادق علیهما السلام فرمودند: «اگر ولیّ مقتول بمیرد، فرزندان وی پس از او به جای او عهده‌دار خون خواهند بود.»

۳۸۰- ۴۷۶۲۰- (۲) اسحاق بن عمّار گوید: «به امام ابوالحسن علیه السلام [امام کاظم علیه السلام] عرض کردم: خداوند عز و جل در کتابش می‌فرماید: و آن کس که مظلوم کشته شده، برای ولیّ‌اش سلطه (و حقّ قصاص) قرار دادیم، اما در قتل اسراف نکند؛ چرا که مورد حمایت است. این چه اسرافی است که خداوند از آن نهی فرموده است؟ حضرت فرمود: خداوند از این که غیر قاتل کشته شود یا قاتل را مثله کنند، نهی فرموده است.

پرسیدم: پس معنای فرمودهٔ خداوند: او مورد حمایت است، چیست؟ حضرت فرمود: چه کمکی بالاتر از این که قاتل را به اولیای مقتول تحویل می‌دهند و ولیّ مقتول، او را می‌کشد و هیچ اثر بدی گریبان‌گیر او در دنیا و آخرت نمی‌شود.»

۳۸۱- ۴۷۶۲۱- (۳) امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «پدرم به من خبر داد که امیرالمؤمنین علی علیه السلام پیوسته می‌فرمود: ولیّ خون، هر کاری که بخواهد می‌کند. اگر بخواهد، می‌کشد و اگر بخواهد، مصالحه می‌کند.»

۳۸۲- ۴۷۶۲۲- (۴) مردی را نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند که شنیده شده بود حضرت را به کشتن تهدید می‌کند. حضرت فرمود: «او را رها سازید. اگر مرا کشت، حکم او با ولیّ خون است.»

۳۸۳- ۴۷۶۲۳- (۵) گروهی از تاریخ‌نویسان که از آنها ابومخنف، اسماعیل بن راشد، ابوهاشم رفاعی، ابوعمرو ثقفی و دیگران بودند، روایت کرده‌اند که: «گروهی از خوارج در مکه اجتماع و دربارهٔ رهبران مذاکره کردند. آنان را تنقیص کردند و اعمال‌شان را زشت دانستند و از اهل نهروان یاد کردند و بر آنان ترحم کردند ... تا آنجا که گوید: چون امیرالمؤمنین علیه السلام به شهادت رسید و بازماندگانش از دفن وی فارغ شدند، امام حسن مجتبی علیه السلام جلوس فرمود و دستور داد ابن ملجم را بیاورند. او را آوردند. چون در جلوی روی امام ایستاد، حضرت به او فرمود: ای دشمن خدا! امیرالمؤمنین را کشتی و فساد بزرگی در دین پدید آوردی! پس از آن حضرت دستور داد او را گردن زدند.»

۳۸۴- ۴۷۶۲۴- (۶) بعضی از یاران حجّال گویند: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ فرمودهٔ خداوند عز و جل: و آن کس که مظلوم کشته شده، برای ولیّ‌اش سلطه (و حقّ قصاص) قرار دادیم اما در قتل اسراف نکند؛ چرا که او مورد حمایت است، پرسیدم. حضرت فرمود: این آیه دربارهٔ امام حسین علیه السلام نازل شده است. اگر همهٔ زمینیان در برابر او کشته شوند، اسراف نیست.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۲۶۵

۳۸۵- ۴۷۶۲۵- (۷) سلیمان بن خالد گوید: «از امام صادق علیه السلام پرسیدم: مردی، مردی را با عصا زده و عصا را از او برنداشته تا آن که او را کشته است. آیا قاتل تحویل اولیای مقتول می‌شود؟ حضرت فرمود: آری؛ ولی او را رها نمی‌کنند که با قاتل، بازی [مثله] کند بلکه قاتل مجازات می‌شود.»

۳۸۶- ۴۷۶۲۶- (۸) حلبی و ابوالصباح کنانی هر دو گویند: «از امام صادق علیه السلام پرسیدیم که: مردی با عصا مردی را زد و از او دست نکشید تا او مُرد. آیا او را به ولیّ مقتول تحویل می‌دهند تا او را بکشد؟ حضرت فرمود: آری؛ اما او را رها نمی‌کنند که با او بازی [مثله] کند بلکه او را با شمشیر مجازات می‌کنند.»

۳۸۷- ۴۷۶۲۷- (۹) موسی بن بکر از عبد صالح علیه السلام [امام موسی کاظم علیه السلام] دربارهٔ مردی که با عصا مردی را زد و عصا را برنداشت تا آن مرد مُرد، روایت کرده است که فرمود: «او را به اولیای مقتول تحویل می‌دهند اما او را رها نمی‌کنند تا

لذت‌بار او را بکشند [مثله کنند] بلکه با شمشیر، قاتل را می‌زنند.»

۳۸۸- ۴۷۶۲۸- (۱۰) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «قصاصی نیست مگر با شمشیر.»

۳۸۹- ۴۷۶۲۹- (۱۱) این فرمودهٔ امیرالمؤمنین علیه السلام است که: «برای کسی از کسی مگر با شمشیر و آن هم فقط در مورد کشتن قصاص نمی‌شود.»

۳۹۰- ۴۷۶۳۰- (۱۲) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «کسی که مرتکب قتل شده است، قصاص نمی‌شود مگر با شمشیر؛ گرچه او با غیرشمشیر کشته باشد.»

۳۹۱- ۴۷۶۳۱- (۱۳) چون امیرالمؤمنین علیه السلام ضربت خورد، عیادت‌کنندگان پیرامونش گرد آمدند و به حضرت گفته شد: «ای امیرالمؤمنین! وصیت کنید. حضرت فرمود: پشتی برایم بگذارید ... تا آنجا که فرمود: سپس حضرت رو به امام حسن علیه السلام کرد و فرمود: فرزندم! یک ضربت به جای یک ضربت و گناه نمی‌کنی [شکنجه نمی‌کنی].»

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۲۶۷

۳۹۲- ۴۷۶۳۲- (۱۴) امام باقر علیه السلام فرمود: «این وصیت امیرالمؤمنین علیه السلام به امام حسن علیه السلام است و این نسخهٔ کتاب سلیم بن قیس هلالی است که آن را تا ابان بالا برده است و بر ابان خوانده است. ابان گوید: و من آن نسخه را برای علی بن‌حسین علیه السلام خواندم و حضرت فرمود: سلیم رحمه الله راست گفته است.

سلیم گوید: به هنگام وصیت امیرالمؤمنین علیه السلام به فرزندشان امام حسن علیه السلام شاهد بودم و ایشان حضرت امام حسین علیه السلام را بر وصیت خویش شاهد گرفت و نیز محمد و همهٔ فرزندان و رؤسای شیعه و اهل بیتش را شاهد گرفت و فرمود: ای فرزندم! رسول خدا صلی الله علیه و آله به من دستور داده تا به تو وصیت کنم و کتاب‌ها و سلاحم را به تو تحویل دهم. سپس رو به امام حسن علیه السلام کرد و فرمود: ای پسرم! تو ولیّ امر و ولیّ دم هستی. اگر عفو کنی، در اختیار توست و اگر خواستی بکشی، پس یک ضربت به جای یک ضربت و گناه مکن ... [مثله و شکنجه مکن].»

۳۹۳- ۴۷۶۳۳- (۱۵) ابوالبختری از امام جعفر صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام روایت کرده که فرمود: «پدرم علیه السلام به من خبر داد که امام حسن علیه السلام ابن ملجم را پیش آورد تا گردن او را بزند. ابن ملجم گفت: من با خداوند عهد کرده بودم که پدرت را بکشم و به عهد خویش وفا کردم. اگر می‌خواهی، بکش و اگر می‌خواهی، عفو کن ولی اگر عفو کنی، نزد معاویه می‌روم و او را می‌کشم و تو را از دست او راحت می‌کنم سپس نزد تو می‌آیم.

حضرت فرمود: نه، تا آن که تو را باشتاب به آتشِ دوزخ بفرستم. پس او را جلو آورد و گردن زد.»

۳۹۴- ۴۷۶۳۴- (۱۶) بخشی از وصیت امیرالمؤمنین علیه السلام به امام حسن و امام حسین علیه السلام هنگامی که ابن ملجم- لعنهٔ الله علیه- حضرت را ضربت زد از این قرار بود: «ای فرزندان عبدالمطلب! نیابم شما را که در خون‌های مسلمانان فرو روید، بگویید که امیرالمؤمنین کشته شده است! امیرالمؤمنین کشته شده است! آگاه باشید که در برابر من جز قاتلم کشته نمی‌شود. نگاه کنید زمانی که من از این ضربت مُردم، او را یک ضربت در برابر یک ضربت بزنید و نباید او مثله شود؛ چون از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: بپرهیزید از مثله کردن هرچند با سگ گزنده باشد. سپس حضرت رو به فرزندشان امام حسن علیه السلام کرد و فرمود: ای پسرم! تو ولیّ امر و ولیّ خون هستی. اگر عفو کنی، در اختیار توست و اگر بکشی، پس یک ضربت به جای یک ضربت و گناه نمی‌کنی ... [مثله نمی‌کنی].»

۳۹۵- ۴۷۶۳۵- (۱۷) امیرالمؤمنین علیه السلام به فرزندش امام حسن علیه السلام فرمود: «فرزندم! قاتلم را بکش ولی بپرهیز از مثله کردن؛ چرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله خوش نداشت مثله کردن را گرچه با سگ گزنده باشد.»

۳۹۶- ۴۷۶۳۶- (۱۸) ابوالحسن بکری دربارهٔ قتل امیرالمؤمنین علیه السلام با سند خویش از لوط بن یحیی و او از بزرگانش روایت

کرده است و جریان را آورده تا آن جا که در وصیت‌های حضرت به امام حسن علیه السلام ذکر کرده است: «سوگند به حقّ من بر تو ای فرزندم! او را از همان غذایی که می‌خوری، بخوران و از همان که می‌نوشی، بنوشان و پایش را بند مزن و دستش را مبند. پس اگر من مُردم، از او قصاص کن؛ به این شکل که او را می‌کشی و یک ضربت بر او می‌زنی و او را به آتش مسوزان و آن مرد را مثله مکن؛ چرا که من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: بپرهیزید از مثله کردن؛ گرچه با سگ گزنده باشد ....»

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۲۶۹

۳۹۷- ۴۷۶۳۷- (۱۹) در کتاب دعائم الاسلام آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مثله کردن نهی فرمود.

۳۹۸- ۴۷۶۳۸- (۲۰) از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است که: «هرکس فردی را مثله کند، خودش مثله خواهد شد.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت پنج از باب پنجاه و هشتم از ابواب جهاد با دشمن، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «این اسیر را زندانی و اطعامش کنید و به او آب بدهید و با اسیر خوش رفتاری کنید. پس اگر زنده ماندم، من خودم نسبت به آنچه با من کرده شایسته‌ترم که تصمیم بگیرم. اگر بخواهم، قصاص می‌کنم و اگر بخواهم، عفو می‌کنم و اگر بخواهم، مصالحه می‌نمایم ولی اگر مُردم، این تصمیم گیری در اختیار شماست، اگر خواستید او را بکشید ولی مثله‌اش نکنید.»

و در روایت ششم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «پس اگر زنده ماندم، خودم ولیِّ خونم هستم. اگر بخواهم، می‌بخشم و اگر بخواهم، قصاص می‌کنم.»

باب ۵۳ حکم شاهدانی که از شهادت زنا یا سرقت یا طلاق برگردند یا خلاف شهادت آنها ثابت شود

۳۹۹- ۴۷۶۳۹- (۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام دربارهٔ چهار نفر که علیه مردی شهادت دادند که او را با زنی دیده‌اند که با او آمیزش می‌کند و آن مرد سنگسار شد، پس از آن یکی از شهود از شهادت خود برگشت، فرمود: آن شاهد یک چهارم دیه را جریمه می‌دهد. اگر بگوید که بر من مشتبه شده بود و اگر دو نفر از شهادت‌شان بازگردند و بگویند که بر ما مشتبه شده بود، هر دو نصف دیه را به عنوان غرامت پرداخت می‌کنند و اگر همه با هم از شهادت بازگردند و بگویند که بر ما مشتبه شده بود، همهٔ دیه رابه عنوان جریمه باید پرداخت کنند و اگر بگویند که ما به باطل شهادت داده‌ایم، همه کشته می‌شوند.»

۴۰۰- ۴۷۶۴۰- (۲) از امام معصوم علیه السلام دربارهٔ شاهدانی سؤال شد که بر مردی شهادت به زنا دادند و او سنگسار شد. پس از آن، یکی از شهود از شهادت خود برگشت. امام فرمود: «آن مرد کشته می‌شود و دیگر شهود، سه چهارم دیه را ضامن هستند.»

۴۰۱- ۴۷۶۴۱- (۳) امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر چهار نفر علیه مردی به زنا شهادت دهند و سپس یکی از آنها از شهادت خود برگردد و بگوید: برایم در شهادتم شک پدید آمده است، بر او دیه ثابت است و اگر بگوید:

من عمداً علیه او شهادت داده‌ام، کشته می‌شود.»

۴۰۲- ۴۷۶۴۲- (۴) فتح بن یزید جرجانی از ابوالحسن امام کاظم علیه السلام دربارهٔ چهار نفر که بر مردی شهادت دادند که

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۲۷۱

زنا کرده است و او سنگسار شد سپس برگشتند و گفتند: اشتباه کردیم، روایت کرده است که: «آنها ملزم به پرداخت دیه می‌شوند و

اگر بگویند که از روی عمد شـهادت [به باطل] داده‌ایم‌ولیِّ مقتول، هر کدام از چهار نفر را که بخواهد، می‌کشد و آن سه نفر شاهد سه چهارم دیه را به اولیای مقتول دوم برمی‌گردانند و هر کدام از سه نفر هشتاد تازیانه می‌خورند و اگر ولیِّ مقتول بخواهد آنان را بکشـد، سه دیه را به اولیای شـهود چهارگانه برمی‌گرداند و هرکدام هشتاد تازیانه می‌خورند و پس از آن، امام، آنان را می‌کشد و حضرت دربارهٔ دو نفر که علیه مردی شهادت دادند که سرقت کرده است و دست او بریده شد و پس از آن یکی از دو شاهد از شهادتش برگشت و گفت: من دربارهٔ این شخص اشتباه کردم و دزد، شخصی غیر از او بوده است، فرمود: او را ملزم به نیمی از دیه می‌کنند و پس از آن شهادتش دربارهٔ دیگری نیز قبول نیست و اگر هر دو برگردند و بگویند: اشتباه کرده‌ایم و سارق دیگری بوده است، آن دو ملزم به پرداخت دیهٔ دست می‌شوند و شهادت این دو دربارهٔ دیگری هم قبول نیست و در صورتی که بگویند ما عمداً [به باطل] شهادت دادیم، دست یکی از آن دو در برابر دست کسی که قطع شده، قطع می‌شود و آن کس که دستش قطع نشده، یک چهارم دیهٔ مرد را به اولیای کسی که دستش قطع شده، می‌دهد و اگر کسی که اول دستش قطع شده [متهم به سرقت] بگوید: من راضی نمی‌شوم مگر اینکه دست هر دو قطع شود، دیهٔ دست را پرداخت می‌کند و بین این دو تقسیم و دست هر دو قطع می‌شود.»

باب ۵۴ حکم قاتلی که به ادّعای ورود غیرمجاز مقتول به منزلش یا به ادّعای زنا با همسرش دستگیر شود

اشاره

۴۰۳- ۴۷۶۴۳- (۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «نزد داود بن علی بودم. مردی را که مردی را کشته بود، نزد وی آوردند. داود بن علی به او گفت: چه می‌گویی، این مرد را تو کشته‌ای؟ گفت: آری، من او را کشته‌ام.

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۲۷۳

حضرت فرمود: داود به او گفت: چرا او را کشتی؟ آن مرد گفت: او بدون اذن من به خانهٔ من در می‌آمد. من شکایت او را به والیان پیش از تو کردم. آنان به من دستور دادند که اگر بدون اذن به خانه‌ات آمد، او را بکشم. من هم او را کشتم. حضرت فرمود: داود متوجه من شد و گفت: ای ابا عبدالله! شما در این‌باره چه می‌فرمایید؟ حضرت فرمود: نظرم این است که این مرد به قتل یک مرد مسلمان اقرار کرده است. او را بکش. حضرت فرمود: داود هم دستور داد و او کشته شد. سپس امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله به دسته‌ای از یاران که در میان‌شان سعد بن عباده بود، فرمود: ای سعد! چه می‌گویی؟ نظرت چیست اگر به منزلت بروی و در منزل ببینی که مردی روی شکم همسرت است، با او چه می‌کنی؟ حضرت فرمود: سعد گفت: به خدا سوگند! با شمشیر گردنش را می‌زنم. حضرت فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی که با یارانش در این گفتگو بودند، بیرون آمد و فرمود:

ای سعد! این چه کسی است که می‌گویی گردنش را با شمشیر می‌زنم؟ حضرت فرمود: آنچه یاران گفته بودند و آنچه سعد گفته بود، برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گفتند. حضرت فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در آن هنگام فرمود: ای سعد! پس شهود چهارگانه‌ای که خداوند عز و جل فرموده است، چه می‌شود؟ حضرت فرمود: سعد گفت: یا رسول الله! پس از دیدن چشمم و اطلاع خداوند عز و جل از آن شخص که انجام داده است؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آری، به خدا سوگند ای سعد! پس از دیدن چشمت و اطلاع خدا از این که او انجام داده است. خداوند عز و جل برای هر چیزی حدّی قرار داده است و برای کسی که از حدود خدا تجاوز کند، حدّی نهاده است و کمتر از آنچه چهار شاهد به آن گواهی دهند را بر مسلمانان مستور قرار داده است.»

۴۰۴- ۴۷۶۴۴- (۲) امام صادق علیه السلام فرماید: «داود بن علی دربارهٔ مردی از من پرسید که به خانهٔ مردی درمی‌آمده است و صاحبخانه او را از آمدن به خانه‌اش، نهی کرده ولی او نپذیرفته است و او نزد حاکم رفته و حاکم گفته است اگر این کار را کرد، او را بکش و او کشته است. نظر شما در این‌باره چیست؟ من گفتم:

نظرم این است که او را نکشد؛ چرا که اگر این کار سر گیرد، هرانسانی که بخواهد، دربارهٔ دشمنش می گوید او به خانه‌ام آمد و من او را کشتم.»

۴۰۵- ۴۷۶۴۵- (۳) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله به مردی از انصار یعنی سعد بن عباده گفت: نظرت چیست اگر مردی را با زنی در زیر یک پارچه ببینی؟ با آن دو چه می کنی؟ سعد گوید: ای رسول خدا! هر دو را می کشم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پس چهار شاهد چه می‌شود؟»

۴۰۶- ۴۷۶۴۶- (۴) امام باقر علیه السلام فرمود: «سعد بن عباده گفت: ای رسول خدا! نظر شما چیست اگر من مردی را با همسرم ببینم؛ آیا او را بکشم؟ حضرت رسول فرمود: ای سعد، پس چهار شاهد چه می‌شود؟»

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۲۷۵

۴۰۷- ۴۷۶۴۷- (۵) معاویه برای ابوموسی اشعری نامه نوشت که: «ابن ابی جسرین مردی را با همسر خودش یافته و او را کشته و حکم این قضیه بر قاضیان دشوار شده است. برای من از علی علیه السلام دربارهٔ این موضوع بپرس. ابوموسی گوید: امیرالمؤمنین علی علیه السلام را دیدم [و پرسیدم]. حضرت علی علیه السلام فرمود: به خدا سوگند! این جریان در این شهرها نیست. منظورش کوفه و شهرهای مجاور آن بود و این که در محدودهٔ حکومتم نیست. این خبر از کجا برایت آمده است؟ گفتم: معاویه برایم نوشته است که ابن ابی جسرین مردی را با همسرش دیده و او را کشته و قضاوت در این جریان بر معاویه مشکل شده است.

نظرتان را در این باره بدهید. حضرت علی علیه السلام فرمود: من ابوالحسن هستم. اگر ابن ابی جسرین چهار شاهد بیاورد که به آنچه او دیده شهادت دهند [که بر این کار مؤاخذه نمی‌شود] وگرنه او تماما به اولیای مقتول تحویل داده می‌شود.»

۴۰۸- ۴۷۶۴۸- (۶) سعید بن مسیّب روایت کرده است که: «مردی از اهل شام به نام ابن ابی جسرین مردی را با همسرش دید. او را با همسرش کشت. قضاوت در این موضوع بر معاویه سخت شد. معاویه به ابوموسی اشعری نامه نوشت که در این‌باره از علی بن ابیطالب علیه السلام برای او بپرسد. امیرالمؤمنین علی علیه السلام به او گفت: این اتفاق در سرزمین ما نیست. تو را سوگند می‌دهم که مرا از ماجرا باخبر کنی.

ابوموسی اشعری گفت که معاویه در این‌باره برای من نامه نوشته است. حضرت علی علیه السلام فرمود: من ابوالحسن هستم. اگر چهار شاهد بیاورد که هیچ وگرنه او به طور کامل به [اولیای] مقتول تحویل داده می‌شود.»

۴۰۹- ۴۷۶۴۹- (۷) از سعید بن مسیّب روایت شده است که: «مردی در شام به نام ابن خیبری، مردی را با همسرش یافت و او را کشت این جریان را نزد معاویه بردند. او به برخی از یاران علی علیه السلام نامه نوشت که از حضرت علی علیه السلام بپرسید. حضرت علی علیه السلام فرمود: این چیزی است که در محدوده‌ی حکومت ما اتّفاق نیفتاده است. او گفت که معاویه برای او نامه نوشته است. حضرت علی علیه السلام فرمود: اگر چهار شاهد نیاورد که شهادت به این جریان بدهند، من او را در برابر مقتول قصاص می کنم.»

۴۱۰- ۴۷۶۵۰- (۸) شهید اوّل در دروس گوید: «روایت شده است کسی که ببیند با همسرش زنا می‌شود، می‌تواند هر دو را بکشد.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۲۷۷

۴۱۱- ۴۷۶۵۱- (۹) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «از بلاهای سخت و طاقت فرسا این است که مردی را جلو آورند و او را با شکنجه بکشند و نیز اسیر، مادامی که در بند است و نیز مردی که مردی را روی شکم همسرش ببیند.»

۴۱۲- ۴۷۶۵۲- (۱۰) امام باقر علیه السلام فرمود: «عایشه به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: پسر عموی ماریه نزد ماریه می‌آید و با این سخن او را متهم به زنا کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله خشمگین شد و به عایشه فرمود: اگر راست می گویی، هر زمان که پسر عمویش آمد، مرا باخبر ساز. عایشه در کمین او نشست و چون پسر عموی ماریه نزد ماریه آمد، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را باخبر ساخت. حضرت، امیرالمؤمنین علیه السلام را خواست و فرمود: این شمشیر را بگیر و اگر او را نزد ماریه یافتی، گردنش را بزن. امیرالمؤمنین علیه السلام شمشیر را گرفت و سپس بیان داشت: ای رسول خدا! زمانی که مرا در پی دستوری می‌فرستید، چون آهن گداخته‌ای که در پشم می‌افتد باشم یا بررسی و تحقیق کنم؟ حضرت فرمود: بررسی و تحقیق بکن. حضرت با شمشیر حرکت کرد. به درِ خانه رسید. در بسته بود و چشمش را به در خانه چسباند. قبطی (پسر عموی ماریه قبطیه) وقتی که چشمی رو به روی در دید، ترسید و از درِ دیگر بیرون رفت. او بالای درخت خرمایی رفت و امیرالمؤمنین علیه السلام نیز از دیوار بالا رفت. قبطی چون نگاهش به امیرالمؤمنین با شمشیر افتاد، فهمید؛ لذا جامه‌اش را بالا ـ زد و عورتش را نمایان ساخت. ولی آنچه مردان دارند، او نداشت. امیرالمؤمنین علیه السلام از او رو گرداند و برگشت و این جریان را به رسول خدا صلی الله علیه و آله گزارش کرد. چهرهٔ رسول خدا صلی الله علیه و آله از شادمانی باز شد و فرمود: سپاس خدا را که ما اهل بیت را از اتهام بدی که به ما می‌زنند، پاک می‌دارد.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت چهل و سوم و چهل و پنجم از باب هفتم از ابواب مقدمات، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام در رابطه با مردود دانستنِ قیاس که: «کدام بزرگ‌تر است، قتل نفس یا زنا؟ او گفت: قتل نفس. حضرت فرمود: خداوند عز و جل در قتل نفس دو شاهد را پذیرفته ولی در زنا جز چهار شاهد را نپذیرفته است.»

و در روایت چهل و نهم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام به ابو حنیفه که: «کدام نزد خدا بزرگ‌تر است، کشتن یا زنا؟ او گفت: بلکه کشتن بزرگ‌تر است. حضرت فرمود: پس چگونه است که خداوند در قتل به دو شاهد رضایت داده است ولی در زنا جز به چهار شاهد رضایت نداده است؟»

و در روایت پنجاهم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «ای اباحنیفه! کشتن نزد شما سخت‌تر است یا زنا؟» و مانند همین حدیث را ذکر کرده است.

و در روایات باب هشتاد و چهارم از ابواب جهاد با دشمن، روایتی که بر بعضی از مطلوب دلالت دارد.

منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۲۷۹

و در باب سی و هفت از ابواب شهادات، روایتی که بر این مفاد دلالت دارد.

و در روایت بیست از باب یکم از ابواب احکام عمومی حدود، این گفته که: «سعد گفت: اینان به من گفتند اگر تو مردی را روی شکم همسرت ببینی، با او چه می کنی؟ من گفتم: او را با شمشیر می‌زنم. حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای سعد! پس با چهار شاهد چه می کنی؟ سعد گفت: ای رسول خدا! پس از دیدن چشمم و اطلاع خدا که او انجام داده است؟ حضرت فرمود: آری، به خدا سوگند! پس از دیدن چشمت و پس از اطلاع خداوند از انجام او؛ چرا که خداوند عز و جل برای هر چیزی حدّی قرار داده و برای کسی که از حدّ تجاوز کند نیز حدّی نهاده است.»

و در روایت بیست و یکم، این گفته که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله به سعد بن عباده فرمود: خداوند برای هر چیزی حدّی قرار داده و برای کسی که از حدّی از حدود الهی تجاوز کند، حدّی نهاده است و خداوند کمتر از آن‌چه چهار شاهد به آن شهادت

داده‌اند را بر مسلمانان مستور نهاده است.»

و در روایات باب دهم از ابواب حدّ زنا، مناسب این باب.

می آید:

در روایت یکم از باب یکم از ابواب دعوی قتل و راه اثبات آن، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «برای این که قتل یک کار است و زنا دو کار. از همین جهت جایز نیست در زنا مگر چهار شاهد؛ دو شاهد برای مرد و دو شاهد برای زن.»

باب ۵۵ سرکش‌ترین مردم بر خداوند

اشاره

۴۱۳- ۴۷۶۵۳- (۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: سرکش‌ترین مردم بر خدای عز و جل کسی است که غیر قاتل خویش را بکشد و کسی را که او را نزده، بزند.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۲۸۱

۴۱۴ - ۴۷۶۵۴- (۲) امام صادق علیه السلام فرمود: «در دستهٔ شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله نوشته‌ای یافت شد که: سرکش‌ترین مردم بر خداوند عز و جل کسی است که غیر قاتل خویش را بکشد و غیر آن کسی را که او را زده، بزند و کسی که خود را به غیر پدرش منتسب سازد، او بر آنچه خداوند بر حضرت محمد صلی الله علیه و آله نازل کرده است، کافر است و کسی که بدعتی گذارد یا بدعت‌گذاری را پناه دهد خداوند از او در روز قیامت برگشت و عوض را نمی‌پذیرد.»

۴۱۵- ۴۷۶۵۵- (۳) امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «مردم به سوی غلاف شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از رحلتش شتافتند، به نوشتهٔ کوچکی برخورد کردند که در آن چنین بود: هرکس بدعت‌گذاری را پناه دهد، او کافر است و هرکس غیر از موالی خودش را بپذیرد، لعنت خدا بر او باد و از سرکش‌ترین مردم بر خداوند عز و جل کسی است که غیر قاتل خود را بکشد یا غیر زنندهٔ خود را بزند.»

۴۱۶- ۴۷۶۵۶- (۴) ابواسحاق ابراهیم صیقل گوید: «امام صادق علیه السلام به من فرمود: در بند شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله نوشته‌ای پیدا شد که در آن نوشته شده بود: بسم الله الرحمن الرحیم. سرکش‌ترین مردم بر خداوند عز و جل در روز قیامت کسی است که غیر قاتلش را بکشد و کسی که غیر زننده‌اش را بزند و هرکس که غیر از موالی خودش را بپذیرد، او به آنچه که خداوند متعال بر حضرت محمد صلی الله علیه و آله نازل کرده، کافر است و هرکس که بدعتی گذارد یا بدعت‌گذاری را پناه دهد، خداوند در روز قیامت از او برگشت و عوضی را نمی‌پذیرد. ابواسحاق گوید: سپس امام صادق علیه السلام فرمود: آیا می‌دانی که منظور حضرت از این گفته‌اش که: کسی که غیر از موالیانش را به ولایت بپذیرد، چیست؟ پرسیدم: چه منظوری از این جمله دارد؟ حضرت فرمود: منظورش اهل دین یا اهل بیت است. برگرداندن، همان توبه در بیان امام باقر علیه السلام و عوض، همان فدیه در بیان امام صادق علیه السلام است.»

۴۱۷- ۴۷۶۵۷- (۵) حسن بن علی بن بنت الیاس گوید: «از امام رضا علیه السلام شنیدم که بیان داشت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند لعنت کند کسی را که غیر قاتلش را بکشد یا غیر از زننده‌اش را بزند و رسول خدا صلی الله علیه و آله

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۲۸۳

فرمود: خداوند لعنت کند کسی را که حادثه آفریند یا حادثه‌آفرین را پناه دهد. پرسیدم: منظور از کسی که حادثه را به وجود آورده

چیست؟ حضرت فرمود: کسی که دیگری را [به ناحق] کشته است.»

۴۱۸- ۴۷۶۵۸- (۶) امام جعفر صادق علیه السلام از پدرشان از پدران‌شان علیهم السلام روایت کرده‌اند که فرمود: «سرکش‌ترین خلق بر خدای عز و جل کسی است که غیر از قاتلش را بکشد یا غیر از زننده‌اش را بزند یا غیر از موالیانش را به ولایت بپذیرد یا خودش را به غیر پدرش منتسب سازد.»

۴۱۹- ۴۷۶۵۹- (۷) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «عابدترین مردم کسی است که واجبات الهی را بپا دارد ...» تا آنجا که گوید: «و سرکش‌ترین مردم کسی است که غیر قاتلش را بکشد یا غیر زننده‌اش را بزند.»

۴۲۰- ۴۷۶۶۰- (۸) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «سرکش‌ترین مردم بر خدا کسی است که غیر قاتلش را بکشد و کسی را که در حرم است، بکشد و کسی را که در برابر خونی که در جاهلیت ریخته شده بکشد.»

۴۲۱- ۴۷۶۶۱- (۹) امام صادق علیه السلام فرمود: «در بند شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله نوشته‌ای بود که در آن نوشته شده است:

لعنت خدا و فرشتگان و مردم همگی بر کسی باد که غیر از قاتلش یا غیر از زننده‌اش را بکشد یا بزند یا بدعتی بگذارد یا بدعت‌گذاری را پناه دهد و به خدای بزرگ برای نفی حَسَبی- گرچه کوچک باشد- کفر بورزد.»

۴۲۲- ۴۷۶۶۲- (۱۰) امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «در نوشته‌ای که بسته به شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، پیدا شد که:

سرکش‌ترین مردم بر خداوند کسی است که غیر قاتلش را بکشد و کسی که غیر زننده‌اش را بزند و هرکس که حادثه‌آفرین را پناه دهد، لعنت خدا و فرشتگان و مردم بر اوست و هیچ‌گونه فدیه، توبه و عملی را از او نمی‌پذیرد.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۲۸۵

۴۲۳- ۴۷۶۶۳- (۱۱) امام باقر علیه السلام فرمود: «در غلاف شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله نوشته‌ای مهر و موم شده پیدا شد. آن را گشودند. در آن یافتند که: سرکش‌ترین مردم بر خدا کسی است که غیر قاتلش را بکشد و غیر زننده‌اش را بزند و هرکس که حادثه آفریند یا حادثه آفرینی را پناه دهد، بر او لعنت خدا و فرشتگان و همهٔ مردم باد و خداوند از او برگشت و عوض نمی‌پذیرد و هرکس که به غیر موالیانش رو کند، او به آنچه بر حضرت محمد صلی الله علیه و آله نازل گشته، کافر شده است.»

۴۲۴- ۴۷۶۶۴- (۱۲) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «من از رسول خدا صلی الله علیه و آله دو کتاب ارث بردم: کتاب خدا و کتاب خودم که در غلاف شمشیرم بود. سؤال شد که: ای امیرالمؤمنین! آن‌چه کتابی است که در غلاف شمشیر بود؟ حضرت فرمود: کسی که غیر از قاتلش را بکشد یا غیر از زننده‌اش را بزند پس بر او لعنت خدا باد.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۲۸۷

۴۲۵- ۴۷۶۶۵- (۱۳) ثمالی گوید: «فرمود: اگر مردی به مردی یک تازیانه بزند، خداوند تازیانه‌ای از آتش بر او می‌زند.»

۴۲۶- ۴۷۶۶۶- (۱۴) در حدیث مناهی پیامبر صلی الله علیه و آله است که: «آگاه باشید! هرکس که گونهٔ مرد مسلمانی یا چهره‌ای را سیلی زند، خداوند استخوان‌هایش را روز قیامت خرد می‌کند و دست بسته محشور می‌شود تا آن که وارد جهنم شود؛ مگر اینکه توبه کند.»

۴۲۷- ۴۷۶۶۷- (۱۵) امام باقر علیه السلام فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیثی فرمود: خداوند کسی را که [حرام را] حلال کند یا [حرام را] برای او حلال کنند و هرکس که غیر موالیانش را به ولایت بگیرد و هرکس که نسبی که شناخته شده نیست، ادّعا کند و مردانی که خود را به زنان شبیه کنند و زنانی که خود را به مردان شبیه کنند و هرکس که در اسلام حادثه آفریند یا حادثه آفرینی را پناه دهد و هرکس که غیر قاتلش را بکشد یا غیر زننده‌اش را بزند، لعنت کرده است.»

۴۲۸- ۴۷۶۶۸- (۱۶) امام صادق علیه السلام فرمود: «در بند شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله نوشته‌ای بود که در آن نوشته شده بود:

لعنت خدا و فرشتگان بر کسی که بدعتی بگذارد یا بدعت‌گذاری را پناه دهد و هرکس که خودش را به غیر پدرش منتسب سازد، او به آنچه خداوند نازل کرده است، کفر ورزیده و هرکس که به غیر موالیانش منتسب شود، بر او لعنت خدا باد.»

۴۲۹- ۴۷۶۶۹- (۱۷) از رسول خدا صلی الله علیه و آله دربارهٔ کسی که بدعتی گذارده یا بدعت‌گذاری را پناه داده، سؤال شد که: «او کیست؟ حضرت فرمود: کسی که بدعتی در اسلام گذاشته یا بدون این که حدّی در کار باشد، کیفر کرده یا کسی که غارتی کرده که مسلمانان از آن چشم پوشی نمی‌کنند و با نگرانی به آن می‌نگرند یا آن که او را یاری و کمک کرده است.»

منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۲۸۹

۴۳۰- ۴۷۶۷۰- (۱۸) در حدیث وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله به حضرت علی علیه السلام آمده است: «ای علی! هرکس که به غیر موالیانش منتسب شود، بر او لعنت خدا باد و هرکس که مزد کارگر را ندهد، بر او لعنت خدا باد و هرکس که حادثه‌ای را بیافریند یا حادثه آفرینی را پناه دهد، بر او لعنت خدا باد. سؤال شد: ای رسول خدا! آن حادثه چیست؟ حضرت فرمود: قتل است ...»

تا آنجا که گوید: «ای علی! سرکش‌ترین مردم بر خداوند عز و جل کسی است که غیر قاتلش را بکشد و غیرزننده‌اش را بزند و هرکس که ولایت غیر موالیانش را بپذیرد به آنچه خداوند بر من نازل کرده، کفر ورزیده است.»

۴۳۱- ۴۷۶۷۱- (۱۹) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس که حادثه‌ای بیافریند یا حادثه آفرینی را پناه دهد، لعنت خدا و فرشتگان و همهٔ مردم بر او باد و روز قیامت از او عوض و توبه پذیرفته نیست. سؤال شد: ای رسول خدا! آن حادثه چیست؟ حضرت فرمود: کسی که شخصی را بدون آن که کسی را کشته باشد، بکشد یا بدون حقّ قصاص، کیفری دهد یا بدون سنت، بدعتی بگذارد یا کالای ارزشمندی را غارت کند. راوی گوید: سؤال شد که: ای رسول خدا! عدل چیست؟ حضرت فرمود: فدیه. راوی گوید: سؤال شد: ای رسول خدا! صرف چیست؟ حضرت فرمود: توبه.»

۴۳۲- ۴۷۶۷۲- (۲۰) پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس که غیر از موالیانش را به ولایت بپذیرد، بر او لعنت خدا، فرشتگان و همهٔ مردم باد.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب چهارده از ابواب زیارت پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام آنچه مناسب این باب است.

و در بسیاری از روایات باب چهارم از ابواب احکام عمومی حدود و روایات باب بیست و پنج، آنچه بر بعضی از مقصود دلالت دارد.

و در باب یکم از ابواب قتل و قصاص و باب سوم، روایتی مناسب این باب.

و همچنین سایر ابوابی که بر حرمت قتل دلالت دارد.

و در روایت دوم از باب پنجاه و دوم، این گفته که: «این چه اسرافی است که خداوند عز و جل از آن نهی کرده است؟ یعنی در فرمودهٔ خداوند متعال: در کشتن اسراف نکند. حضرت فرمود: از این که غیر قاتلش را بکشد یا قاتل را مثله کند، نهی کرده.»

منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۲۹۱

باب ۵۶ قصاص کردن بعضی از مردم بعضی را در روز قیامت

۴۳۳- ۴۷۶۷۳- (۱) امیرالمؤمنین علیه السلام در کوفه بالای منبر رفت، حمد الهی کرد و او را ثنا گفت. سپس فرمود: «ای مردم! گناهان سه گونه‌اند. پس از آن، چیزی نگفت. حبّهٔ‌العرنی به او گفت: ای امیرالمؤمنین! فرمودی گناهان سه گونه‌اند و دیگر چیزی نفرمودید! حضرت فرمود: من این جمله را نگفتم مگر اینکه می‌خواهم آن را تفسیر کنم ولی نفسم حبس شد و این، بین من و سخن گفتن مانع شد! آری، گناهان سه گونه‌اند: گناهی است که آمرزیده شده و گناهی است که آمرزیده نمی‌شود و گناهی که هم امید آمرزش برای صاحبش داریم و هم بر او می‌ترسیم. حبّهٔ‌العرنی گفت: ای امیرالمؤمنین! اینها را برای ما توضیح ده. حضرت فرمود: حتماً. اما گناه آمرزیده شده؛ پس بنده‌ای است که خداوند او را در دنیا بر گناهش کیفر کرده است. خداوند بردبارتر و بزرگ وارتر از آن است که بنده‌اش را دو بار کیفر کند و اما گناهی که آمرزیده نمی‌شود؛ ظلم به بندگان که بعضی به بعضی ظلم می‌کنند. خداوند تبارک و تعالی زمانی که در برابر خلقش قرا گیرد، بر خویش سوگند یاد می‌کند و می‌فرماید: به عزت و جلالم، ستم ستمگر از من نمی‌گذرد [فراموش نمی‌شود]؛ گرچه زدن دستی بر روی دستی باشد و گرچه دستی بر روی دستی کشیده باشد و گرچه شاخ زدن میان یک گوسفند شاخ‌دار و گوسفند بی‌شاخ باشد. خداوند قصاص می‌گیرد برای بندگان از بعضی برای بعضی تا آن که مظلمه‌ای برای کسی بر کسی نماند. پس از آن مردم را برای محاسبه برمی‌انگیزاند و اما گناه نوع سوم؛ گناهی است که خداوند او را بر خلقش پوشانده است و او را روزی کرده که توبه کند و او از گناهش می‌ترسد و به پروردگارش امید دارد. ما برای او همان گونه هستیم که او برای خویش است. امید رحمت برای او داریم و از عذاب بر او می‌ترسیم.»

بروجری، آقا حسین طباطبایی - مترجمان: حسینیان قمی، مهدی - صبوری، م، منابع فقه شیعه، ۳۱ جلد، انتشارات فرهنگ سبز، تهران - ایران، اول، ۱۴۲۹ ه ق

منابع فقه شیعه؛ ج۳۱، ص: ۲۹۳

منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۲۹۳

۴۳۴- ۴۷۶۷۴- (۲) ثویر بن ابی فاخته گوید: «شنیدم از امام سجاد علی بن حسین علیه السلام که در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله حدیث می‌فرمود. فرمود: پدرم برایم گفت که از پدرش حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام شنیده است که به مردم می‌فرمود: روز قیامت که شود، خداوند مردم را از گودال‌های‌شان در حالی که از همه چیز بریده و جدایند- گنگ و برهنه و بی مو- و در یک سرزمین برمی‌انگیزاند در حالی که نور آنان را حرکت می‌دهد و تاریکی آنان را گرد می‌آورد تا آن که بر گردنهٔ محشر می‌ایستند و بعضی بر بعضی سوار می‌شوند و در کنار عقبهٔ محشر ازدحام می‌کنند و از رفتن منع می‌شوند، سخت به نفس می‌افتند و بسیار عرق می‌کنند و کار برآنان تنگ می‌شود و ناله‌هایشان شدید و صدای‌شان بلند می‌شود. حضرت فرمود: و این اولین دهشت از دهشت‌های روز قیامت است!

حضرت فرمود: آن‌گاه خداوند تبارک و تعالی از بالای عرشش در سایه‌ای از فرشتگان بر مردم مشرف می‌شود و به فرشته‌ای از فرشتگان دستور می‌دهد که در میان‌شان ندا دهد. ای گروه خلایق! خاموش شوید و گوش دهید به منادی خداوند جبار. حضرت در ادامه‌ی سخن فرمود: در این هنگام، آخری‌ها چون اولی‌ها می‌شنوند. حضرت فرمود: در آن هنگام، صداهای‌شان می‌شکند و چشم‌های‌شان از شدت ترس به زیر می‌افتد و استخوان‌های پهلوی‌شان می‌لرزد و دل‌های‌شان می‌ترسد و سرهای‌شان را به سمت صدا بالا می‌آورند و به سوی صدا گردن می‌کشند. حضرت فرمود:

در چنین زمانی کافر گوید: این، روز سختی است!

حضرت فرمود: خداوند جبار، حاکم عادل، مشرف بر مردم می‌شود و می‌فرماید: من خدایی هستم که جز من خدایی نیست. حاکم عادلی که ستم نمی‌کند. امروز در میان شما با عدل و قسط قضاوت می‌کنم و امروز کسی نزد من به او ظلم نمی‌شود. امروز من حقّ ضعیف را از قوی می‌گیرم و ستم کسی را که به او ستم شده با قصاص کردن از حسنات و سیّئات می‌گیرم و بر بخشش‌ها پاداش می‌دهم و هیچ ستمگری امروز نزد من از این گردنهٔ بلند صعب‌العبور که کسی نزد او مظلمه‌ای داشته باشد، نخواهد گذشت مگر اینکه آن کس، [صاحب مظلمه] ببخشد و من هم بر این بخشش ثواب می‌دهم و به هنگام حساب این بخشش را در نظر می‌گیرم. پس ای خلایق از یکدیگر جدا نشوید و ستمگری را که به شما ستم کرده جستجو کنید تا حقّ شما از او گرفته شود و من به عنوان شاهد کافی هستم. حضرت فرمود: اینان با هم آشنا می‌شوند و از هم جدا نمی‌شوند و در نتیجه کسی نمی‌ماند که مظلمه‌ای یا حقّی نزد کسی داشته باشد مگر اینکه به او می‌چسبد و از او جدا نمی‌شود ...»

۴۳۵ – ۴۷۶۷۵– (۳) امام باقر علیه السلام بیان داشت: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هیچ گوسفندی که شاخ ندارد و گوسفند نر شاخ‌داری که به او شاخ زده است نمی‌ماند مگر اینکه خداوند برای او از آن حیوان در روز قیامت قصاص کند.»

منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۲۹۵

۴۳۶– ۴۷۶۷۶– (۴) ابوذر گوید: «در حالی ما نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم که ناگاه دو بز با هم به جنگ پرداختند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آیا می‌دانید که چرا به یکدیگر شاخ می‌زنند؟ گفتند: نمی‌دانیم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

ولی خداوند می‌داند و به‌زودی میان آنان قضاوت می‌کند.»

۴۳۷– ۴۷۶۷۷– (۵) ابراهیم رافعی گوید: «شتر حضرت علی بن حسین علیه السلام در رفتن کندی داشت. حضرت شاخه را برداشت و به آن اشاره کرد و فرمود: اگر ترس از قصاص نبود، می‌زدم و در روایتی است که فرمود: اگر ترس از قصاص نبود می‌زدم و بعد دستش را از شتر برگرداند.»

۴۳۸– ۴۷۶۷۸– (۶) راوی گوید: «با امام سجاد علی بن حسین علیه السلام به حج مشرّف شدم. شتر حضرت در حرکت، کندی کرد. حضرت با شاخه به او اشاره کرد، سپس فرمود: آه! اگر قصاص نبود [می‌زدم] و دستش را از شتر برگرداند.»

۴۳۹– ۴۷۶۷۹– (۷) زرارهٔ بن اعین گفت: «امام سجاد علیه السلام بیست بار با شتر برای انجام حج به مکّه رفت و حتّی یک تازیانه هم به شتر نزد.»

۴۴۰– ۴۷۶۸۰– (۸) پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «چقدر بسیارند مؤمنانی که از صراط، برای قصاص برگردانده می‌شوند!»

۴۴۱ – ۴۷۶۸۱– (۹) ابن عباس گوید: «چون رسول خدا صلی الله علیه و آله مریض شد و یاران‌شان نزدشان بودند، عمار یاسر برخاست ...» تا آنجا که گوید: «سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پروردگار بزرگ من حکم کرده و سوگند یاد نموده که ستمِ ستمگر، از او نگذرد؛ بنابراین من شما را به خدا سوگند می‌دهم که هرکس از شما مظلمه‌ای از محمد می‌خواهد، برخیزد و از او قِصاص کند. قصاص در دنیا نزد من محبوب‌تر است، از قصاص در آخرت در جلوی فرشتگان و پیامبران. مردی از آخر مجلس به نام سوادهٔ بن قیس برخاست. به پیامبر گفت: ای رسول خدا! پدر و مادرم به فدایت! شما چون از طایف آمدید، من به استقبال شما آمدم و شما سوار بر شتر عضباء‌تان بودید و در دست‌تان عصای ممشوق بود. عصای ممشوق را برای شتر بلند کردید ولی به شکم من خورد و من نمی‌دانم که عمداً بود یا به خطا؟

حضرت فرمود: از این که به عمد باشد، به خدا پناه می‌برم! سپس فرمود: ای بلال، برخیز به منزل فاطمه برو و عصای ممشوق را برایم بیاور. بلال بیرون آمد و در کوچه‌های مدینه فریاد می‌کرد: ای مردم! چه کسی است که خودش را برای قصاص پیش از قیامت آماده کرده است؟ این حضرت محمد صلی الله علیه و آله است که پیش از روز قیامت خود را قصاص می‌کند.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۲۹۷

... تا آن که گوید: «رسول خدا فرمود: پیرمرد کجاست؟ گفت: ای رسول خدا! من هستم. پدر و مادرم به فدای‌تان باد! حضرت فرمود: بیا و از من قصاص کن تا راضی شوی. پیرمرد گفت: ای رسول خدا! پس شکم‌تان را برهنه کنید. حضرت صلی الله علیه و آله شکم‌شان را نمایان ساخت. پیرمرد گفت: ای رسول خدا! پدر و مادرم به فدایت! آیا اجازه می‌دهی که دهانم را برروی شکم شما بگذارم؟ حضرت به او اجازه داد. او گفت: به محلّ قصاص، از شکم رسول خدا از آتش روز آتش پناه می‌برم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای سوادهٔ بن قیس! آیا عفو می کنی یا قصاص می‌نمایی؟ او گفت: ای رسول خدا! بلکه عفو می کنم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدایا! از سوادهٔ بن قیس عفو کن؛ آن گونه که از پیامبرت محمد عفو کرد ...»

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۲۹۹

بخش دوم: ادله اثبات جرم قتل

باب ۱ اثبات قتل، با دو شاهد عادل و حکم شهادت زنان دربارهٔ قتل

اشاره

۴۴۲- ۴۷۶۸۲- (۱) ابوحنیفه گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: چگونه است که در مورد قتل، دو شاهد، درست و کافی است ولی در زنا تنها چهار شاهد نافذ است با این که قتل سخت‌تر از زناست؟ حضرت فرمود:
برای این که قتل یک عمل ولی زنا دو عمل است و از همین رهگذر است که در زنا جز چهار شاهد جایز نیست؛ بر مرد دو شاهد و بر زن دو شاهد.»
دنباله‌ی حدیث در کافی و علل الشرایع چنین آمده است: «ابوحنیفه گوید: پس آن‌گاه امام صادق علیه السلام به من گفت: ای ابوحنیفه! در این‌باره نزد شما چه می‌باشد؟
ابوحنیفه گوید: گفتم در این‌باره نزد ما جز حدیث عمر نیست که: خداوند در شهادت دو کلمه از بندگان خواسته است. ابوحنیفه گوید: امام به من فرمود: ای ابوحنیفه! چنین نیست ولی در زنا دو حدّ است و جایز نیست مگر اینکه هر دو شاهد بر یک چیز شهادت دهند؛ چرا که مرد و زن هر دو حدّ دارند. اما قتل تنها بر قاتل، اجرا و از مقتول دفع می‌شود.»
منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۳۰۱
۴۴۳- ۴۷۶۸۳- (۲) عبدالله بن طلحه گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی پرسیدم که زنی نزد او آید ولی آن زن به هنگام صبح مرده باشد و بازماندگان زن گویند تو آن زن را کشته‌ای. حضرت فرمود: بر آنان است که بیّنه اقامه کنند که آن مرد، زن را کشته است وگرنه آن مرد به خدا سوگند می‌خورد که زن را نکشته است.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت چهل و سه و چهل و پنج از باب هفتم از ابواب مقدمات، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام [در مردود دانستن قیاس] که: «کدام بزرگ‌تر است، کشتن انسان یا زنا؟ او گفت: کشتن انسان. حضرت فرمود: خداوند عز و جل در مورد کشتن انسان دو شاهد را پذیرفته است.»

و در روایت چهل و نه و پنجاه فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «پس چگونه است که خداوند متعال در مورد قتل، دستور دو شاهد داده است؟»
و در روایات باب نوزده از ابواب شهادت، روایتی که بر ذیل باب دلالت دارد.

می‌آید:

در روایت پنجم از باب نهم از ابواب ادّعای قتل، این گفتهٔ آنان که: «ای رسول خدا! ما مردی از خودمان را در چاهی از چاه‌های یهودیان کشته یافتیم. حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: دو شاهد از غیر خودتان برایم بیاورید.»
و در روایت نهم، فرمودهٔ رسول خدا صلی الله علیه و آله که: «بیّنه را که دو شاهد عادل است، از غیر خودتان اقامه کنید؛ من او را به طور کامل به شما برای قصاص واگذار می‌کنم.»
و در روایت دهم، این گفتهٔ آنان که: «فلان یهودی، یار ما را کشته است. رسول خدا صلی الله علیه و آله به آنان که طالب قصاص بودند، فرمود: دو مرد عادل از غیر خودتان بیاورید. او را به طور کامل قصاص می‌کنم.»
و در روایت شانزدهم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «بیّنه بر مدّعی سزاوارتر است و بیّنه همان دو شاهد عادل از غیر اهل دعوی است؛ اگر ادّعای قتل بر کسی کرده است و در صورتی که دو شاهد عادل نیافت، پس نوبت قسامه است.»

باب ۲ اثبات قتل با اقرار

اشاره

۴۴۴- ۴۷۶۸۴- (۱) حسن بن صالح گوید: «از امام صادق علیه السلام پرسیدم: مردی به صورت کشته شده پیدا شده. دو نفر نزد ولیِّ مقتول آمده‌اند. یکی گفته که من او را عمداً کشته‌ام و دیگری گفته است من او را به خطا کشته‌ام. حضرت فرمود: اگر ولیِّ مقتول گفتهٔ آن کس را که اقرار به عمد می‌کند بپذیرد، دیگر سلطه‌ای بر آن کس که اقرار به خطا می‌کند، ندارد و اگر گفتهٔ آن کس را که اقرار به خطا می‌کند بپذیرد، دیگر سلطه‌ای بر آن کس که اقرار به عمد می‌کند، ندارد.»
منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۳۰۳
متن همین روایت در کتاب مقنع صدوق چنین است: «اگر کشته‌ای پیدا شد و دو نفر نزد ولیِّ مقتول آمدند و یکی از آن دو گفت که من از روی خطا او را کشته‌ام و دیگری گفت من از روی عمد او را کشته‌ام، در این فرض اگر ولیِّ مقتول گفتهٔ آن کس را که اقرار به خطا می‌کند بپذیرد، دیگر برای او حقّی بر آن کس که اقرار به عمد می‌کند، نیست.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب یکم از ابواب اقرار و باب دوم و دیگر روایات مربوط به ابواب اقرار، روایتی که بر این مفاد دلالت دارد.
و نیز در روایات باب هجده، از ابواب احکام اولاد.
و در روایت یکم از باب چهل و چهار از ابواب قضاء، این گفته که: «بر موضع سفیدی، آب جوش ریختند و آن سفیدی پخته شد. امیرالمؤمنین علیه السلام آن را برگرفت و در دهانش نهاد و چون طعم آن را شناخت، آن را از دهان بیرون انداخت. سپس رو به زن

کرد تا آن که زن به آن اعتراف کرد و خداوند عز و جل کیفر عمر را از مرد انصاری دور ساخت.»

و در روایات باب چهارده از ابواب احکام عمومی حدود و باب هفده، هجده و یازده از ابواب زنا و باب یکم از ابواب حدّ لواط و باب هشتم از ابواب حدّ قذف و باب سوم از ابواب حدّ سرقت، روایتی بر این دلالت دارد که اقرار پذیرفته می‌شود تا اقرار آنچه بدان اقرار شده، ثابت شود.

و در روایت سوم از باب چهارم از ابواب قتل و قصاص، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «اگر اقرار به قتل کند، کشته می‌شود؛ گرچه بیّنه‌ای بر قتل نباشد.»

و در روایت یکم از باب پنجاه و چهار، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «نظرم این است که او به قتل مرد مسلمانی اقرار کرده است؛ بنابراین او را بکش.»

منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۳۰۵

باب ۳ جواز اقرار گرفتن از متهم به قتل

اشاره

۴۴۵- ۴۷۶۸۵- (۱) حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در به اقرار آوردن متهم به قتل و نرمی کردن برای گرفتن اقرار از او اجازه داد و فرمود: «قصاص و حدّ بر کسی با اقراری که باترساندن، زندانی کردن، زدن و به بند کشیدن گرفته شده است ثابت نمی‌شود.»

۴۴۶- ۴۷۶۸۶- (۲) امام جعفر صادق علیه السلام از پدرشان از جدّشان علیهم السلام روایت کرده است که: «از ایشان دربارهٔ مردی که به قتل یا استحقاق حدّی برخویش اقرار می‌کند، سؤال شد. امام صادق علیه السلام فرمود: قصاص و حدّ برکسی با اقرار همراه با ترساندن، زندانی کردن، زدن و به بند کشیدن ثابت نمی‌شود.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب پنجم از ابواب اقرار، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «کسی که به هنگام برهنه کردن، زندانی کردن، ترساندن و تهدید کردن اقرار کند، حدّ بر او جاری نمی‌شود.»

و در روایت دوم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «هرکس بر پایهٔ ترساندن، زندانی کردن یا زدن اقرار کند، این اقرار علیه او نافذ نیست و حدّ نمی‌خورد.»

و در روایت یکم از باب چهارم از ابواب حدّ سرقت، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «اما اگر اعتراف کند ولی مال سرقت شده را نیاورد، دستش بریده نمی‌شود؛ چون او به استحقاق شکنجه اعتراف کرده است.»

و در روایت دوم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «قطع دست برکسی که از زدن، بستن، زندان و توبیخ کردن ترسیده است، ثابت نیست.»

و در روایت سوم، این گفته که: «مردی را که متهم به سرقت بود، نزد امیرالمؤمنین علی علیه السلام آوردند.

من گمان کردم که حضرت بر او ترسید که اگر از او بپرسد [سرقت کرده‌ای؟] هیبت این سؤال او را بگیرد و به کاری که نکرده اقرار کند؛ لذا امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمود: آیا سرقت کرده‌ای؟ اگر می‌خواهی، بگو نه. او هم گفت: نه. بیّنه‌ای هم علیه او

نبود؛ لذا او را آزاد ساخت.»

می آید:

در روایات باب پنجم، روایتی که ممکن است با این باب مناسبت داشته باشد؛ ملاحظه کنید.

منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۳۰۷

باب ۴ حکم اقرار شخص به قتل دیگری و پس گرفتن آن

ارجاعات

بنگر به باب هجده از ابواب احکام عمومی حدود؛ چرا که مناسب با این باب است.

و در روایت هفتم از همین باب، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «اگر مردی بر خویش به قتل اقرار کند و شاهدی نداشته باشد، کشته می‌شود و اگر از اقرارش برگشت و گفت: نکرده‌ام، رها می‌شود و کشته نمی‌شود.»

باب ۵ حکم اقرار به قتل از روی ترس که بعد آن، قاتل واقعی اقرار کند

خداوند تعالی می‌فرماید:

به همین جهت، بر بنی‌اسرائیل مقرر داشتیم که هرکس، انسانی را بدون ارتکاب قتل یا فساد در روی زمین بکشد، چنان است که گویی همهٔ انسان‌ها را کشته و هرکس، انسانی را از مرگ رهایی بخشد چنان است که گویی همهٔ مردم را زنده کرده است و رسولان ما، دلایل روشن برای بنی‌اسرائیل آوردند، اما بسیاری از آنها، پس از آن در روی زمین، تعدّی و اسراف کردند. «۱»

۴۴۷- ۴۷۶۸۷- (۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «مردی را که در خرابه‌ای پیدا شد و در دستش یک چاقوی خونین بود و مردی هم کشته شده بود و در خون خود می‌غلتید، نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمود: چه می‌گویی؟ گفت: ای امیرالمؤمنین! من او را کشته‌ام. حضرت فرمود: او را ببرید و در برابر آن مرد بکشید. چون او را بردند که بکشند، مردی با شتاب آمد و گفت: شتاب نکنید و او را نزد امیرالمؤمنین علیه السلام برگردانید. او را برگرداندند. آن مرد گفت: ای امیرالمؤمنین، به خدا سوگند! این مرد آن شخص را نکشته است، من کشته‌ام! امیرالمؤمنین علیه السلام به نفر اول فرمود: چه چیزی تو را وادار به اقرار اوّلت کرد با این که تو انجام نداده بودی؟ او گفت: ای امیرالمؤمنین! چه می‌توانستم بگویم؟ در حالی که کسانی چون این مردان مرا دیدند و گرفتند و چاقوی خونین در دستم بود و مردی در خونش

---

(۱). مائده ۵/ ۳۲.

منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۳۰۹

می‌غلتید و من بالای سر او بودم و از کتک خوردن می‌ترسیدم؟ لذا اقرار کردم؛ با این‌که من گوسفندی را در کنار این خرابه ذبح کرده بودم و نیاز به دستشویی پیدا کردم. داخل خرابه شدم. دیدم مردی در خون خود می‌غلتد. با تعجب ایستادم! پس از آن، این گروه بر من درآمدند و مرا دستگیر کردند.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: این دو نفر را بگیرید و هر دو را نزد امام حسن علیه السلام ببرید و جریان این دو را برای او بازگو

کنید و به او بگویید که حکم دربارهٔ این دو چیست؟

امام صادق علیه السلام فرمود: آنان نزد امام حسن علیه السلام رفتند و جریان این دو را برای حضرت گفتند. آن‌گاه امام حسن علیه السلام فرمود: به امیرالمؤمنین علیه السلام بگویید که این شخص [قاتل] اگر چه آن فرد را کشته است ولی این فرد [دیگر] را زنده کرده است و خداوند عز و جل فرموده که: هرکس، انسانی را از مرگ رهایی بخشد، چنان است که گویی همهٔ مردم را زنده کرده است. هر دو آزاد می‌شوند و دیهٔ کشته شده از بیت‌المال پرداخت می‌شود.»

همین روایت در من لا یحضره الفقیه چنین آمده است: «امام باقر علیه السلام فرمود: در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام مردی سربریده در خرابه‌ای پیدا شد و در آنجا مردی بود که در دستش چاقویی خون‌آلود بود. او دستگیر شد و او را نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. او اقرار کرد که آن مرد را کشته است.

مردی دیگر جلو آمد و به آنان گفت: این مرد را رها کنید؛ من قاتل یار شما هستم. او نیز دستگیر شد و او را همراه با آن فرد دیگر نزد امیرالمؤمنین بردند. چون به محضر امام رسیدند، جریان را برای امام بازگفتند. حضرت به نفر اول فرمود: چه چیزی تو را وادار به اقرار کرد؟ او گفت: ای امیرالمؤمنین! من مردی قصاب هستم و گوسفندی در کنار خرابه ذبح کردم. نیاز به دستشویی مرا به شتاب واداشت.

وارد خرابه شدم. در دستم چاقویی خون آلود بود. این گروه مرا گرفتند و گفتند: تو این یار ما را کشته‌ای؟ با خود گفتم که انکار، سودی ندارد. اینجا مردی کشته شده ومن هم در دستم چاقویی غرق خون است؛ لذا برای آنان اقرار کردم که من کشته‌ام. امیرالمؤمنین علیه السلام به فرد دیگر فرمود: تو چه می‌گویی؟ او گفت: ای‌امیرالمؤمنین! من او را کشته‌ام. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: نزد امام حسن علیه السلام بروید تا او در میان شما قضاوت کند. نزد ایشان رفتند و جریان را برای ایشان بازگفتند. حضرت فرمود: اما این فرد گرچه یک نفر را کشته است ولی این شخص را زنده کرده است و خداوند عز و جل می‌فرماید: و هرکس، انسانی را از مرگ رهایی بخشد، چنان است که گویی همهٔ مردم را زنده کرده است. بر هیچ کدام از این دو نفر چیزی نیست و دیه از بیت‌المال به وارثان مقتول داده می‌شود.»

همین روایت در بحارالانوار به این صورت آمده است: «مردی را نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند که در خرابه‌ای پیدا شد و در دستش چاقویی خون‌آلود بود و مردی سربریده و به خون آغشته در خرابه بود. امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمود: ای مرد، تو چه می‌گویی؟ گفت: ای امیرالمؤمنین! من او را کشته‌ام.

منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۳۱۱

حضرت فرمود: به سراغ مقتول بروید و او را دفن کنید و چون خواستند که مرد را بکشند، مردی با شتاب آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین، به خدا سوگند! به حقّ دو چشم [مبارک] رسول خدا صلی الله علیه و آله من او را کشتم و این، آن کسی نیست که او را کشته است! امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: هر دو را نزد امام حسن علیه السلام ببرید و او را از جریان این دو باخبر سازید تا میان‌شان قضاوت کند. آنان این دو را نزد امام حسن علیه السلام بردند و فرمودهٔ امیرالمؤمنین علیه السلام را به ایشان گفتند. امام حسن علیه السلام فرمود: این دو را نزد امیرالمؤمنین علیه السلام ببرید و بگویید: این شخص دوّم برپایهٔ اقرارش آن مرد را کشته است و باز با اقرارش به قتل، این مرد را زنده کرده است. هر دو با هم آزاد می‌شوند و دیهٔ مقتول از بیت‌المال مسلمانان داده می‌شود. خداوند متعال فرموده است: و هرکس، انسانی را از مرگ رهایی بخشد، چنان است که گویی همهٔ مردم را زنده کرده است و امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: چه چیزی تو را وادار کرد که اقرار به قتل کنی؟ او گفت: ای امیرالمؤمنین، چه می‌توانستم بکنم و آیا انکار سودی برایم داشت؛ در حالی که دستگیر شدم و در دستم چاقویی خون آلود بود و من بالای سر مردی که در خونش دست و پا می‌زد و چنان افرادی هم شاهد بودند؟ و من در واقع مردی بودم که گوسفندی را در کنار خرابه کشته بودم و نیاز به

دستشویی پیدا کردم. داخل خرابه شدم که آن مرد در خونش می‌غلتید و من در آن حالت بودم.»

این روایت در کتاب مقنع چنین است: «امام حسن علیه السلام در زمان حیات امیرالمؤمنین علیه السلام دربارهٔ مردی قضاوت کرد که متهم به قتل شده و بدان اعتراف کرده بود و دیگری آمده و قتلی را که او بدان اعتراف کرده بود، به خود منسوب و بدان اقرار کرد. پس از آن، اقرار کنندهٔ اول از اقرارش بازگشت، فرمود: قصاص و دیه در مورد هر دو باطل و دیهٔ مقتول از بیت‌المال مسلمانان داده شود و حضرت فرمود: اگر چه اقرار کنندهٔ دوم انسانی را کشته ولی با اقرارش انسانی را زنده کرده است؛ بنابراین دیه بر بیت‌المال است. این قضاوت به امیرالمؤمنین علیه السلام رسید، ایشان بر آن صحه گذاشت و حکم در این مورد را تنفیذ کرد.»

همین روایت در کتاب نهایه به این کیفیّت بازگو شده است: «و هر زمان که مردی به کشتن فردی متهم شود و خود به کشتن وی اقرار کند و دیگری بیاید و اقرار کند که قاتل اوست نه مُقرّ اوّلی و فرد اول هم از اقرارش دست کشد، در این صورت قصاص و دیه از هر دو دور و دیه از بیت‌المال به اولیای مقتول داده می‌شود و این قضیه امام حسن علیه السلام در زمان پدرشان علیه السلام است.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۳۱۳

باب ۶ حکم موردی که شاهدان به قتل کسی شهادت دهند ولی دیگری به قتل اقرار کند

اشاره

۴۴۸- ۴۷۶۸۸- (۱) زراره گوید: «از امام باقر علیه السلام پرسیدم: مردی [شخصی را] کشته است. او را نزد والی بردند و گروهی آمدند و بر این مرد شهادت دادند که عمداً آن مرد را کشته است. والی هم قاتل را به اولیای مقتول تحویل داد تا در برابر مقتول، قصاص شود. هنوز از آنجا دور نشده بودند که مردی نزدشان آمد و پیش والی اقرار کرد که او یار آنان را عمداً کشته است و این فردی که شهود، علیه او شهادت داده‌اند، بی گناه است؛ بنابراین او را در مقابل یارتان نکشید و در برابر خون او مرا دستگیر کنید. زراره گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: اگر اولیای مقتول بخواهند، آن کس را که اقرار برخویش کرده است بکشند، پس بکشند ولی سلطه‌ای بر دیگری ندارند و وارثان آن کس که علیه خویش اقرار کرده، سلطه‌ای بر وارثان آن کس که علیه او شهادت داده شده ندارند و اگر اولیای مقتول بخواهند آن کس را که علیه او شهادت داده شده بکشند، پس بکشند ولی سلطه‌ای بر آن کس که اقرار کرده ندارند و سپس آن کس که برخویش اقرار کرده، باید که به اولیای آن کس که علیه او شهادت داده شده است، نصف دیه را بدهد. پرسیدم: اگر بخواهند دیه بگیرند؟ زراره گوید: حضرت فرمود: دیه در میان این دو نصف می‌شود؛ چرا که یکی از این دو اقرار کرده و علیه دیگری شهادت داده شده است. پرسیدم: چگونه است که شما برای اولیای آن کس که علیه او شهادت داده بود- آن زمان که کشته شد بر آن کس که اقرار کرده بود، نیمی از دیه را قرار دادید ولی برای اولیای آن کس که اقرار کرده بر اولیای آن کس که علیه او شهادت داده شده و کشته نشده است، قرار ندادید؟

زراره گوید: حضرت فرمود: چون آن کس که علیه او شهادت داده شده، مانند آن کس که اقرار کرده نیست. آن کس که علیه او شهادت داده شده، اقرار دیگری را تبرئه نکرده است ولی دیگری اقرار و رفیق اوّلی را تبرئه کرده است؛ لذا لازم می‌شود بر آن کس که اقرار کرده و رفیقش را تبرئه کرده، چیزی که بر آن کس که علیه او شهادت داده شده و اقرار نکرد و رفیقش را تبرئه نکرده، لازم نمی‌شود.»

ارجاعات

گذشت:

در باب پیشین آنچه ممکن است مناسب با این باب باشد؛ پس بدان مراجعه کنید.

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۳۱۵

باب ۷ حکم مقتولی که قاتل آن معلوم نباشد

اشاره

۴۴۹- ۴۷۶۸۹- (۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام دربارهٔ مردی که کشته پیدا شد و روشن نشد که چه کسی او را کشته است، فرمود: اگر مقتول شناسایی شود و اولیایی داشته باشد که دیه‌اش را مطالبه کنند، دیه‌اش از بیت‌المال مسلمانان به آنان داده می‌شود و خون شخص مسلمان هدر نمی‌رود؛ زیرا همان گونه که میراث او برای امام علیه السلام است، دیه‌اش هم بر امام علیه السلام است و بر او نماز می‌گزارند و او را دفن می‌کنند. امام صادق علیه السلام افزود: و امیرالمؤمنین علیه السلام دربارهٔ مردی که در ازدحام روز جمعه زیر دست و پای مردم مرده بود، حکم داد که دیه‌اش از بیت‌المال مسلمانان است.»

۴۵۰- ۴۷۶۹۰- (۲) امام صادق علیه السلام بیان داشت: «امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: در مورد هایشات، دیه و قصاص نیست و هایشات ترسی است که در شب و روز پدید می‌آید و انسان در آن سر و صورتش مجروح می‌شود یا کسی کشته می‌شود که معلوم نیست چه کسی او را کشته یا مجروح کرده است! و امام صادق علیه السلام در حدیث دیگری که سند آن را تا امیرالمؤمنین علیه السلام بالا می‌برد، فرموده است که: حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام دیهٔ او را از بیت‌المال مسلمانان داد.»

۴۵۱- ۴۷۶۹۱- (۳) امام باقر علیه السلام فرمود: «مردم در روز جمعه در زمان امارت امیرالمؤمنین علیه السلام در کوفه ازدحام کردند و مردی را زیر دست و پا کشتند. حضرت دیهٔ او را از بیت‌المال مسلمانان به بازماندگان مقتول داد.»

۴۵۲- ۴۷۶۹۲- (۴) امام صادق علیه السلام بیان داشت که: «امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: کسی که در ازدحام مردم در روز جمعه یا عرفه یا بر روی پلی بمیرد و مردم نفهمند که چه کسی او را کشته است، دیه از بیت‌المال داده می‌شود.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۳۱۷

۴۵۳- ۴۷۶۹۳- (۵) فرزندان زراره و ابوبصیر گویند: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ پل‌ها پرسیدیم که آیا اهل آنها چیزی را ضامن هستند؟ حضرت فرمود: نه.»

۴۵۴- ۴۷۶۹۴- (۶) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «هرکس که در ازدحامی بمیرد، دیه‌اش بر کسانی است که او را هل داده‌اند؛ البته اگر شناسایی شوند و اگر شناسایی نشوند، از بیت‌المال است.»

۴۵۵- ۴۷۶۹۵- (۷) اگر در لشکری یا بازاری کشته شود، دیه‌اش از بیت‌المال مسلمانان داده می‌شود.

ارجاعات

می‌آید:

در باب بعدی و باب بعد از آن به آنچه مناسب آن است، مراجعه کنید.

باب ۸ حکم مقتولی که در میان قبیله یا درِ خانهٔ قومی و ... یافت شود

اشاره

۴۵۶- ۴۷۶۹۶- (۱) امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که با گروهی نشسته بود و- در حالی که با آنان بود- مرد یا مردی در میان قبیله یا بر درِ خانهٔ قومی پیدا شد و مدّعی شده‌اند که آن گروه او را کشته‌اند، فرمود: «چیزی بر آنان نیست و خون این مرد هدر نمی‌رود.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۳۱۹

۴۵۷- ۴۷۶۹۷- (۲) امام صادق علیه السلام فرمود: «از امیرالمؤمنین علیه السلام دربارهٔ مردی که با گروهی مورد اعتماد نشسته و همراه آنان بود یا مردی که در قبیله یا بر درِ خانهٔ گروهی بود و ادّعا شد که این گروه او را کشته‌اند، سؤال شد. حضرت فرمود: بر آنان قصاص نیست و خون او هدر نمی‌رود و بر آنان دیه است.»

۴۵۸- ۴۷۶۹۸- (۳) امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که در حالی که با گروهی نشسته بود، مُرد یا مرده یا کشته در میان قبیله‌ای از قبایل یا بر درِ خانهٔ گروهی پیدا شد، فرمود: «بر آنان چیزی نیست ولی دیه‌اش هدر نمی‌رود و داده می‌شود.»

۴۵۹- ۴۷۶۹۹- (۴) امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر کشته‌ای در بیابانی پیدا شود، دیه‌اش از بیت‌المال پرداخت می‌شود؛ چرا که امیرالمؤمنین علیه السلام پیوسته می‌فرمود: خون مرد مسلمان باطل نمی‌شود.»

۴۶۰- ۴۷۷۰۰- (۵) محمد بن قیس گوید: «از امام باقر علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: اگر مردی در قریه‌ای یا نزدیک به قریه‌ای کشته شود و بیّنه‌ای بر اهل آن قریه شهادت ندهد که این مقتول نزد آنان کشته شده است، بر آنان چیزی نیست.»

۴۶۱- ۴۷۷۰۱- (۶) محمد بن قیس گوید: «از امام باقر علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام دربارهٔ مردی که در قریه یا نزدیک به قریه‌ای کشته شده است، حکم داد که اگر بیّنه‌ای پیدا نشد که بر اهل آن قریه شهادت دهد که آنان او را نکشته‌اند، اهل آن قریه ضامن هستند.»

۴۶۲- ۴۷۷۰۲- (۷) کشته‌ای را که در کوفه تکه تکه پیدا شده بود، نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. حضرت فرمود: «بر آنچه از او پیدا کرده‌اید، نماز بگزارید. سپس از آنان خواست تا به خدا سوگند یاد کنند که ما نکشته‌ایم و قاتل او را نمی‌شناسیم و آنان را ضامن دیه قرار داد.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۳۲۱

۴۶۳- ۴۷۷۰۳- (۸) سماعهٔ بن مهران گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی پرسیدم که در قریه یا بین دو قریه به صورت کشته شده پیدا می‌شود. حضرت فرمود: فاصلهٔ بین دو قریه اندازه‌گیری می‌شود؛ هر قریه که به کشته نزدیک‌تر بود، ضامن است.»

۴۶۴- ۴۷۷۰۴- (۹) امام صادق علیه السلام از پدرش امام باقر علیه السلام دربارهٔ مردی که کشته می‌شود و سرش در یک قبیله و میانهٔ بدنش در یک قبیله و سینه و دست‌هایش در یک قبیله و دیگر اعضایش در قبیله‌ای پیدا می‌شود، روایت کرده‌اند که فرمود: «دیه‌اش و نماز بر او بر کسانی است که در قبیلهٔ آنان، سینه و بدنش «۱» پیدا می‌شود.»

۴۶۵- ۴۷۷۰۵- (۱۰) امام باقر علیه السلام فرمود: «اگر کشته‌ای را نزد امیرالمؤمنین علیه السلام می‌آوردند، حضرت او را به عهدهٔ نزدیک می‌گذاشت. امام باقر علیه السلام فرمود: منظور از نزدیک، نزدیک‌ترین قریه به کشتن است و اگر کشته‌ای را که لب قریه بوده است می‌آوردند، او را بر عهدهٔ اهل قریه می‌گذاشت و اگر کشته‌ای را که بین دو قریه بود می‌آوردند، بین دو قریه را اندازه می‌گرفت و کشته را بر نزدیک‌ترین دو قریه قرار می‌داد و اگر کشته در بیابانی پیدا می‌شد که به قریه‌ای مربوط نمی‌شد، دیهٔ او را از بیت‌المال مسلمانان می‌پرداخت و می‌فرمود: خون در اسلام هدر نمی‌رود.»

۴۶۶- ۴۷۷۰۶- (۱۱) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «اگر مردی در میان قبیله‌ای مرده پیدا شود و اثری در او دیده نشود، چیزی بر آنان نیست؛ چرا که ممکن است به مرگ طبیعی مرده باشد.»

ارجاعات

گذشت:

در باب پیشین، مناسب این باب؛ مراجعه کنید.

می‌آید:

در روایت پنجم از باب بعدی، این گفته که: «گفتند: ای رسول خدا! ما مردی از خودمان را کشته در چاهی از چاه‌های یهودیان پیدا کردیم. حضرت فرمود: دو شاهد از غیر خودتان برایم بیاورید.
گفتند: ای رسول خدا! ما دو شاهد از غیر خود نداریم. رسول خدا به آنان فرمود: پس باید پنجاه نفر از شما بر مردی [به عنوان قاتل] سوگند بخورند تا ما او را به شما تحویل دهیم.»

---

(۱). در من لا یحضره الفقیه سینه و دستانش آمده است.

منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۳۲۳

و در روایت ششم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «اگر انجام دادند [یعنی سوگند خوردند] اهل آن قریه‌ای که کشته در میان‌شان پیدا شده است، دیهٔ او را می‌پردازند و اگر در بیابانی بوده است، دیه‌اش از بیت‌المال پرداخت می‌شود؛ چرا که امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمود: خون مرد مسلمان باطل نمی‌شود.»
و در روایت هفتم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «عیسی بن موسی که ابن شبرمه به همراه وی بود، دربارهٔ کشته‌ای که در سرزمین گروهی پیدا می‌شود و دربارهٔ حدّ آنان، از من پرسید. گفتم: انصار، مردی را در کنار نهری از نهرهای خیبر یافتند. انصار گفتند که: یهودیان یار ما را کشته‌اند. رسول خدا صلی الله علیه و آله به آنان فرمود: آیا بیّنه‌ای دارید؟ گفتند: نه. حضرت فرمود: آیا سوگند می‌خورید؟ انصار گفتند:
چگونه بر چیزی که ندیده‌ایم سوگند یاد کنیم! حضرت فرمود: پس یهودیان سوگند می‌خورند. انصار گفتند: یهودیان بر یار ما سوگند می‌خورند. حضرت فرمود: پس پیامبر صلی الله علیه و آله دیهٔ کشتهٔ انصاری را از نزد خودش پرداخت.»
و در روایت نهم، نزدیک به این مفاد.
و در روایت یازدهم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «اگر مردی کشته در میان قبیلهٔ قومی پیدا شود، باید همه سوگند یاد کنند که او را نکشته‌اند و قاتلش را نمی‌شناسند و اگر از سوگند خوردن امتناع ورزند، بین خودشان و در اموال‌شان به طور یکسان، بین همهٔ مردان بالغ قبیله، ضامن دیه هستند.»
و در روایت سیزده، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «و اما اگر در میان لشکر یا بازار یا شهری کشته شده است، دیه‌اش از بیت‌المال به اولیایش داده می‌شود.»
و دیگر روایات را بنگر؛ چرا که آنها مناسب با مقام هست.

باب ۹ قسامه

اشاره

۴۶۷- ۴۷۷۰۷- (۱) حلبی گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ قسامه پرسیدم که چگونه است؟ حضرت فرمود: قسامه حقّ و نزد ما ثابت است و اگر چنین نبود، بعضی از مردم، بعضی را می‌کشتند و هیچ اتفاقی نمی‌افتاد و تنها قسامه است که باعث نجات مردم است.»

۴۶۸- ۴۷۷۰۸- (۲) عبدالله بن سنان گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ قسامه پرسیدم. حضرت فرمود: قسامه حقّ است و اگر قسامه ثابت نبود، مردم بعضی، بعضی را می‌کشتند و هیچ چیزی مانع نمی‌شد و تنها قسامه مایهٔ حفظ است و مردم با آن محفوظ می‌مانند.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۳۲۵

۴۶۹- ۴۷۷۰۹- (۳) ابن سنان گوید: «از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: همانا قسامه به دلیل حفاظت مردم، تشریع شده است. با قسامه مراقبت از مردم شکل می‌گیرد تا اگر مرد فاجری دشمنش را دید، از ترس قصاص از او بگریزد.»

۴۷۰- ۴۷۷۱۰- (۴) عبدالله بن سنان گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ قسامه پرسیدم که آیا سنتی در آن آمده است؟ عبدالله بن سنان گوید: حضرت فرمود: آری، دو نفر از انصار برای میوه چینی بیرون رفتند و از هم جدا شدند. پس از آن، یکی از آنان مرده پیدا شد. یاران او به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتند: همانا یهود، رفیق ما را کشته است. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: یهودیان سوگند یاد کنند. آنان گفتند: ای رسول خدا! چگونه یهودیان را بر برادرمان سوگند دهیم با این که آنان کفّارند! حضرت فرمود: پس خودتان سوگند بخورید. گفتند: چگونه بر چیزی که نمی‌دانیم و ندیده‌ایم، سوگند بخوریم! امام صادق علیه السلام فرمود: پس از آن، پیامبر صلی الله علیه و آله دیهٔ او را از نزد خود پرداخت. عبدالله بن سنان گوید: پرسیدم قسامه چگونه است؟ امام صادق علیه السلام فرمود: آگاه باشید! که قسامه حقّ است و اگر چنین نباشد، بعضی از مردم بعضی را می‌کشند و تنها قسامه، مایهٔ حفظ است که مردم با آن محافظت می‌شوند.»

۴۷۱- ۴۷۷۱۱- (۵) زراره گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ قسامه پرسیدم. حضرت فرمود: قسامه حقّ است. مردی از انصار در چاهی از چاه‌های یهود، کشته پیدا شد. آمدند خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و گفتند: ای رسول خدا!

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۳۲۷

ما مردی از خودمان را در چاهی از چاه‌های یهود، کشته یافتیم. حضرت فرمود: دو شاهد از غیر خودتان برایم بیاورید. گفتند: ای رسول خدا! ما دو شاهد از غیر خودمان نداریم. رسول خدا صلی الله علیه و آله به آنان فرمود: باید پنجاه مرد از شما بر یک مرد [به عنوان قاتل] سوگند بخورند. ما او را به شما تحویل می‌دهیم. گفتند: ای رسول خدا! چگونه بر چیزی که ندیده‌ایم، سوگند یاد کنیم! حضرت فرمود: پس یهودیان سوگند بخورند. گفتند: ای رسول خدا! چگونه به آنان رضایت دهیم با این که شرکی که در آنان است، بزرگ‌تر است! پس از آن، دیهٔ او را رسول خدا صلی الله علیه و آله پرداخت. زراره گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: قسامه تنها به دلیل حفظ خون مردم تشریع شده است تا آن که اگر فاسقی خواست مردی را بکشد یا [غافلگیرانه او را بکشد] در جایی که کسی او را نمی‌بیند، از قسامه بترسد و از کشتن امتناع کند.»

۴۷۲- ۴۷۷۱۲- (۶) ابوبصیر گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ قسامه پرسیدم که: از کجا شروع شد؟ حضرت فرمود: آغاز قسامه از سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله است. پس از فتح خیبر مردی از انصار از یاران خود بازماند. در پی او بازگشتند. او را دیدند که در خونش می‌غلتیده و کشته شده است. انصار نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند: ای رسول خدا! یهود یار ما را کشته است. حضرت فرمود: پنجاه نفر از شما سوگند یاد کنند که او را کشته‌اند. گفتند: ای رسول خدا! چگونه ما بر چیزی که ندیده‌ایم، سوگند یاد کنیم! پیامبر فرمود: پس یهود سوگند بخورند. گفتند: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله چه کسی حرف یهود را می‌پذیرد! حضرت فرمود: من هم اکنون دیهٔ یارتان را می‌پردازم. ابوبصیر گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم:

حکم در این مورد چیست؟

حضرت فرمود: خداوند در خون‌ها حکمی دارد که در هیچ یک از حقوق مردم ندارد. اگر کسی ده هزار درهم یا کمتر یا بیشتر را بر کسی ادّعا داشته باشد، سوگند بر مدّعی نیست و سوگند بر کسی است که علیه او ادّعا شده است [مدّعیٰ علیه]. ولی اگر مردی بر گروهی ادّعای خون داشته باشد، به این معنی که آنان قتلی انجام داده‌اند، سوگند برای مدّعی خون در برابر کسانی است که ادّعا علیه آنان شده است [مدّعیٰ علیهم].

مدّعی باید پنجاه مرد را بیاورد که سوگند یاد کنند فلان کس را کشته است و در نتیجه آن کس که بر او سوگند یاد شده، به آنان تحویل می‌شود. اگر خواستند، از او عفو می‌کنند و اگر خواستند، می‌کشند و اگر خواستند، دیه می‌گیرند و اگر اینان سوگند نخوردند، در این صورت بر آنان که علیه‌شان ادّعا شده است [مدّعیٰ علیهم] پنجاه نفرشان سوگند بخورند ما نکشته‌ایم و قاتلی برای او نمی‌شناسیم. اگر چنین کردند [سوگند خوردند]، اهل آن قریه‌ای که مقتول در میان آن پیدا شده، دیهٔ او را می‌پردازند و اگر در بیابانی بود، دیه‌اش از بیت‌المال داده می‌شود؛ چرا که امیرالمؤمنین علیه السلام پیوسته می‌فرمود: خون فرد مسلمان، هدر نمی‌رود.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۳۲۹

۴۷۳- ۴۷۷۱۳- (۷) سلیمان بن خالد گوید: «امام صادق علیه السلام فرمود: عیسی بن موسی در حالی که ابن شبرمه همراه وی بود، دربارهٔ کشته‌ای که در سرزمین مردمی پیدا شده است و حدّ آنان، از من پرسید. گفتم: انصار مردی را در نهری از نهرهای خیبر پیدا کردند. انصار گفتند: یهود یار ما را کشته است. رسول خدا صلی الله علیه و آله به آنان گفت: شما بیّنه دارید؟ گفتند: نه. حضرت فرمود: آیا سوگند می‌خورید؟ انصار گفتند: چگونه بر چیزی که ندیده‌ایم، سوگند یاد کنیم! حضرت فرمود: پس یهودیان سوگند می‌خورند. انصار گفتند: آنان بر یار ما سوگند بخورند؟ پس از آن رسول خدا صلی الله علیه و آله از نزد خویش دیه‌اش را پرداخت. ابن شبرمه گفت:

نظر شما چیست اگر پیامبر صلی الله علیه و آله دیه را پرداخت نکرده بود؟ امام صادق علیه السلام فرمود: به او گفتم در موردی که رسول الله صلی الله علیه و آله کاری انجام داده است، نگو اگر رسول خدا نکرده بود. سلیمان بن خالد گوید: به امام گفتم: قسامه برکیست؟ حضرت فرمود: بر بازماندگان مقتول.»

۴۷۴- ۴۷۷۱۴- (۸) حنّان بن سدیر گوید: «امام صادق علیه السلام به من فرمود: ابن شبرمه از من سؤال کرد که دربارهٔ قسامه در خون چه می‌گویی؟ من به او کاری را که پیامبر صلی الله علیه و آله کرده بود، گفتم. او گفت: اگر پیامبر صلی الله علیه و آله چنین نکرده بود، چه باید گفت؟ حضرت می‌فرماید: به او گفتم: اما آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله انجام داده است به تو گفتم و اما آنچه انجام نداده است، من بدان علم ندارم.»

۴۷۵- ۴۷۷۱۵- (۹) رسول خدا صلی الله علیه و آله بر پایهٔ قسامه و سوگند و یک شاهد در اموال، حکم کرد و امیرالمؤمنین علیه السلام در کوفه با همین ادلّه حکم داده است و امام حسن علیه السلام نیز برهمین پایه حکم کرد. امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «دشمن ما به قسامه تن نمی‌دهد و ولیِّ ما آن را انکار نمی‌کند. حضرت فرمود: قسامه، حقّ و نزد ما ثابت است و اگر چنین نبود، مردم بعضی، بعضی را می‌کشتند و هیچ چیزی مانع نمی‌شد و قسامه تنها مایهٔ نجات مردم و بیّنه در همهٔ حقوق بر مدّعی و یمین بر مدّعیٰ‌علیه است، مگر در

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۳۳۱

خون؛ چرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی که در خیبر نشسته بود، مردی از انصار مفقود شد و او را کشته پیدا کردند. گفتند: ای رسول خدا! فلان یهودی یار ما را کشته است. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بیّنه را- یعنی دو مرد عادل از غیر خودتان- اقامه کنید. من در مقابل این کشته، قاتل را تماماً تحویل شما می‌دهم؛ منظور حضرت پس از انکار است و اگر دو شاهد

نیافتید، پس قسامه را- یعنی پنجاه نفر- اقامه کنید. من آن شخص را تماماً تحویل شما می‌دهم تا قصاص کنید.
گفتند: ای رسول خدا! ما شاهد نداریم و خوش نداریم برچیزی که ندیده‌ایم، سوگند بخوریم.
حضرت فرمود: پس یهود، سوگند یاد کردند که او را نکشته‌اند و قاتلی برای او نمی‌شناسند. آنان گفتند:
ای رسول خدا! اینان یهودند، سوگند می‌خورند! پس از آن، رسول خدا صلی الله علیه و آله از نزد خویش دیهٔ کشتهٔ انصار را پرداخت.
سپس رسول خدا فرمود: تنها خداوند با قسامه، خون‌های مسلمانان را حفظ کرده است تا اگر فاجر فاسقی فرصت یافت، ترس از قسامه مانع او از قتل شود و از کشتن دست کشد و هر زمان که کشته‌ای در میان قومی پیدا شد، بر آنان است که پنجاه نفر سوگند یاد کنند که ما او را نکشته‌ایم و قاتلی برای او نمی‌شناسیم. سپس اگر کشته در میان‌شان پیدا شود، ضامن دیه‌اند. منظور صورتی است که لطخ «۱» نباشد که در صورت لطخ، لازم است اولیای خون سوگند یاد کنند و حقّ قصاص بیابند؛ آن گونه که رسول خدا صلی الله علیه و آله به انصار فرمود و تنها چنین گفت: چون مرد انصاری کشته در چاهی از چاه‌های خیبر پیدا شده بود و گفته شده که آن کشته عبدالله بن سهیل بود، او و محیصهٔ بن سعود که پسرعموی عبدالله بن سهیل بود، برای کاری به خیبر رفتند و گفته می‌شود که از خستگی که به آنها رسیده بود، در باغستان‌های خیبر پراکنده شدند تا میوه‌ای بچینند و جدا شدن‌شان پس از عصر بود و عبدالله پیش از آن‌که شب شود، کشته پیدا شد و خیبر تنها خانه‌های یهود بود و کسی با آنان در آنجا نمی‌زیست و دشمنی بین انصار و یهودیان آشکار بود و هنگامی که این جهات یا مانند آن باشد، مورد لطخ [لوث] است و در این صورت، قسامه واجب است و اگر قسامه و بیّنه نباشد، باید کسانی که کشته در میان‌شان پیدا شده، پنجاه نفر از آنان سوگند یاد کنند که نکشته‌اند و نه قاتلی را می‌شناسند.
پس از آن، همه آن گونه که از رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیده است، ضامن هستند و اگر کشته [پیش از آن‌که تمام کند و هنوز رمقی از جان داشته] بگوید فلان کس مرا کشته است، این هم لطخ است که با آن قسامه واجب است.»

---

(۱). لطخ به معنای لوث است و لطخ و لوث؛ یعنی آن گروه، متهم به کشتن فرد هستند.

منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۳۳۳

۴۷۶- ۴۷۷۱۶- (۱۰) برید بن معاویه گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ قسامه پرسیدم. حضرت فرمود: در همهٔ حقوق، بیّنه بر مدّعی و یمین بر مدّعیٰ‌علیه است، مگر در خون فقط؛ چرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی که در خیبر بود، مردی از انصار مفقود گشت. پس از آن او را کشته یافتند. انصار گفتند: فلان یهودی یار ما را کشته است. رسول خدا صلی الله علیه و آله به مدّعیان فرمود: دو مرد عادل از غیر خودتان اقامه کنید. من او را به طور کامل در برابر این کشته قصاص می‌کنم. آنان گفتند: ای رسول خدا! ما دو شاهد از غیر خودمان نداریم و ما خوش نداریم بر چیزی که ندیده‌ایم، سوگند بخوریم. پس از آن رسول خدا صلی الله علیه و آله از نزد خویش دیهٔ او را داد و فرمود: تنها با قسامه خون‌های مسلمانان حفظ می‌شود تا اگر مرد فاسق فاجری فرصتی بر دشمنش پیدا کرد، ترس از قسامه او را از کشتن دشمن بازدارد و دست از کشتن وی بکشد وگرنه مدّعیٰ‌علیهم پنجاه نفر سوگند می‌خورند که ما نکشته‌ایم و قاتلی را نمی‌شناسیم وگرنه مدّعیان سوگند نخورند- در صورتی که کشته‌ای را در میان‌شان بیابند- اگر ضامن دیه می‌شوند.»
این روایت از کتاب کافی در باب هجده از ابواب قضاء گذشت.
۴۷۷- ۴۷۷۱۷- (۱۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر مردی کشته در قبیلهٔ گروهی پیدا شود، همه سوگند می‌خورند که او را نکشته‌اند و قاتلی را برای او نمی‌شناسند. پس اگر نپذیرفتند که سوگند بخورند، در بین خودشان و اموال‌شان به طور یکسان میان

مردان بالغ قبیله، ضامن دیه می‌شوند.»

۴۷۸- ۴۷۷۱۸- (۱۲) امام صادق علیه السلام فرمود: «خداوند عز و جل دربارۀ خون‌های‌تان به گونه‌ای مغایر با آن چه در اموال‌تان حکم کرده است، حکم کرده. خداوند در اموال‌تان حکم کرده است که بیّنه بر مدّعی و یمین بر مدّعیٰ‌علیه است ولی در خون‌های‌تان، بیّنه بر مدّعیٰ‌علیه و یمین بر مدّعی است تا آن که خون مرد مسلمان هدر نرود.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۳۳۵

و مانند این روایت در روایت هفتم از باب هجدهم از ابواب قضاء گذشت.

۴۷۹- ۴۷۷۱۹- (۱۳) امام صادق علیه السلام فرمود: «پدرم علیه السلام آن زمان که مدّعیان، بیّنه بر کشته شدن کشته‌شان اقامه نکنند و سوگند هم نخورند که متهمین او را کشته‌اند، متهمان به قتل را پنجاه سوگند به خدا می‌داد که ما نکشته‌ایم و قاتلی برای او نمی‌شناسیم. پس از آن، دیه به اولیای مقتول داده می‌شد و البته این زمانی بود که در میان این قبیله کشته شود ولی اگر در میان لشکر یا بازار یا شهری کشته شود، دیه‌اش از بیت‌المال مسلمانان به اولیایش داده می‌شود.»

۴۸۰- ۴۷۷۲۰- (۱۴) اگر مردی مدّعی قتلی بر مردی شد و بیّنه نداشت، بر آن مرد است که پنجاه سوگند به خدا یاد کند. پس چون سوگند خورد، آن شخص به او تحویل داده می‌شود و او را می‌کشد. ولی اگر نپذیرفت که سوگند بخورد، به مدّعیٰ‌علیه گفته می‌شود سوگند بخور. اگر پنجاه سوگند یاد کرد که نکشته و قاتل را نیز نمی‌شناسد، ضامن دیه می‌شود- البته اگر کشته در میان‌شان پیدا شده است.»

۴۸۱- ۴۷۷۲۱- (۱۵) لیث مرادی گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارۀ قسامه پرسیدم که: قسامه بر کیست؟ آیا بر اهل قاتل است یا بر اهل مقتول؟ حضرت فرمود: بر اهل مقتول است که به خداوندی که جز او خدایی نیست، سوگند بخورند که فلانی، فلانی را کشته است.»

۴۸۲- ۴۷۷۲۲- (۱۶) بیّنه در همۀ حقوق، فقط بر مدّعی است و یمین برمنکر؛ مگر در خون که بیّنه به مدّعی سزاوارتر است و بیّنه دو شاهد عادل از غیر اهل مدّعی است، اگر مدّعی قتل اوست. ولی اگر دو شاهد عادل نیافت، پس نوبت به قسامه است و در قسامه پنجاه نفر از نیکان‌شان به قتل شهادت می‌دهند و اگر این اتفاق نیفتاد، از مدّعیٰ‌علیه می‌خواهند تا بیّنه یا قسامه بیاورد که او را نکشته است. ولی اگر قسامه [پنجاه نفر] را پیدا نکرد، متهم پنجاه سوگند می‌خورد که او را نکشته و کشندۀ او را نمی‌شناسد؛ بنابراین اگر سوگند خورد، چیزی بر او نیست و دیه را اهل آبادی و اهل قبیله می‌دهند ولی اگر سوگند نخورد، ملزم به پرداخت دیه می‌شود.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۳۳۷

۴۸۳- ۴۷۷۲۳- (۱۷) امام صادق علیه السلام فرمود: «همانا به این دلیل قسامه تشریع شده است تا به واسطۀ قسامه با مردی که متهم است و به پنهان‌کاری و بزهکاری شناخته شده، سخت گیری شود؛ بنابراین اگر قسامه علیه این فرد شهادت دهند، شهادت‌شان نافذ است.»

۴۸۴- ۴۷۷۲۴- (۱۸) عبدالله بن سنان گوید: «امام صادق علیه السلام فرمود: قسامه در مورد عمد، پنجاه نفر و در مورد خطا، بیست و پنج نفرند. اینان باید به خدا سوگند یاد کنند.»

۴۸۵- ۴۷۷۲۵- (۱۹) ابو عمرو متطبّب گوید: «فتوای امیرالمؤمنین علیه السلام دربارۀ دیات را بر امام صادق علیه السلام عرضه داشتم. برخی از فتوای حضرت دربارۀ بدن بود و حضرت دیۀ بدن را شش گونه قرار داده بود: جان، بینایی، شنوایی، گویایی، نقص صدا از جهت پیچیده شدن [گرفتگی] در بینی و کلفت شدن صدا و عیب در دو دست و دو پا. آن‌گاه حضرت با هر یک از این‌ها قسامه را به هر اندازه که دیه برسد، قرار داده است و قسامه را در ارتباط با جان در عمد، پنجاه نفر و در خطا، بیست و پنج نفر قرار داده و در جراحت «۱» به اندازه‌ای که به دیۀ انسان برسد، یعنی هزار دینار و برای قسامه شش نفر لازم است و هرچه از این کمتر

باشد، به همین حساب با شش نفر محاسبه می‌شود.

و قسامه در جان، شنوایی، بینایی، عقل، صدا از جهت پیچیدن در بینی و کلفتی صدا و نقص دو دست و دو پا می‌باشد. بنابراین قسامه در ارتباط با شش جزء انسان خواهد بود.

تفسیر این حکم چنین است: اگر آدمی از ناحیهٔ این شش جزء [عضو] آسیبی ببیند، این آسیب اندازه‌گیری می‌شود. اگر یک ششم بینایی یا شنوایی یا گویایی‌اش یا غیر آن باشد، خودش به تنهایی سوگند می‌خورد ولی اگر یک سوم بینایی‌اش باشد، خود به همراه یک مرد دیگر سوگند یاد می‌کند و اگر نیمی از بینایی‌اش باشد، خودش به همراه دو مرد دیگر سوگند می‌خورد و اگر دو سوم بینایی‌اش باشد، خودش به همراه سه نفر دیگر سوگند یاد می‌کند و اگر چهار «۲» پنجم بینایی‌اش باشد، خودش به همراه چهار نفر سوگند یاد می‌کند و اگر همهٔ بینایی‌اش باشد، او به همراه پنج نفر سوگند می‌خورد و همین گونه است قسامه در جراحت‌ها و اگر آسیب‌دیده کسی را ندارد که با او سوگند بخورد، سوگندها بر خود آسیب‌دیده مضاعف می‌شود. در نتیجه اگر یک ششم بینایی‌اش را از دست داده باشد، یک بار

---

(۱). و در اعضا و جوارح به اندازه‌ای که دیهٔ انسان برسد (در نسخهٔ تهذیب).

(۲). و اگر پنج ششم (در نسخهٔ تهذیب).

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۳۳۹

سوگند می‌خورد و اگر یک سوم بود، دوبار سوگند و اگر نیمی از بینایی‌اش بود، سه بار سوگند و اگر دو سوم بود، چهار بار سوگند و اگر پنج ششم بود، پنج بار سوگند و اگر همهٔ بینایی‌اش را به طور کامل از دست داده باشد، شش بار سوگند می‌خورد و پس از آن به او دیه داده می‌شود.»

۴۸۶- ۴۷۷۲۶- (۲۰) ظریف بن ناصح گوید: «امیرالمؤمنین علی علیه السلام در مورد بدن، فتوا داد و آن را بر شش فریضه قرار داد: جان، بینایی، شنوایی، گویایی، نقص صدا از جهت پیچیدن در بینی و کلفتی صدا و فلج شدن دو دست و دو پا و این تشریع با اندازه‌گیری آن حکم است. پس با هر کدام این‌ها به اندازه‌ای که دیه برسد، قسامه قرار داد.

و قسامه در ارتباط با جان در عمد پنجاه مرد و در خطا بیست و پنج مرد و در ارتباط با جراحت‌ها به اندازه‌ای که دیه‌اش به هزار دینار برسد با قسامه شش نفر و هر چه از این کمتر باشد پس به نسبت همین شش نفر محاسبه می‌شود.

و قسامه در جان، شنوایی، بینایی، عقل، صدا از جهت پیچیدن در بینی و کلفتی صدا و نقص دو دست و دو پاست. پس این‌ها شش جزء مرد است و دیهٔ جان هزار دینار است. تا آنجا که امام علیه السلام فرمود: قسامه بر پایهٔ شش نفر به‌اندازه‌ای است که چشمش آسیب دیده است. اگر یک ششم بینایی‌اش باشد، آن مرد به تنهایی سوگند می‌خورد و دیه‌اش به او داده می‌شود و اگر یک سوم بینایی‌اش باشد، او به همراه مرد دیگری سوگند می‌خورد و اگر نیمی از بینایی‌اش باشد، او به همراه دو مرد سوگند می‌خورد و اگر دو سوم بینایی‌اش باشد، او به همراه سه مرد سوگند یاد می‌کند و اگر چهار پنجم بینایی‌اش باشد، او با چهار نفر سوگند می‌خورد و اگر همهٔ بینایی‌اش باشد، او به همراه پنج مرد سوگند یاد می‌کند و این در مورد قسامه در ارتباط با چشم است.

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۳۴۱

ظریف بن ناصح گوید: و حضرت دربارهٔ کسی که کسی را که باید سوگند یاد کند، نمی‌یابد و از جهتی در اندازهٔ بینایی که از دست داده است وثوقی نیست، فتوی داد که سوگند او مضاعف خواهد بود. اگر یک ششم بینایی‌اش را از دست داده است، یک سوگند و اگر یک سوم، دو سوگند و اگر نیمی، سه سوگند و اگر دو سوم، چهار سوگند و اگر پنج ششم، پنج سوگند و اگر همهٔ بینایی‌اش بوده، شش بار سوگند می‌خورد. پس از آن دیه به او داده می‌شود و اگر از سوگند خوردن امتناع ورزد، چیزی به او داده

نمی‌شود؛ مگر آن‌چه بر آن سوگند خورده و به راستی نسبت به او وثوق پیدا شود و حاکم در این ارتباط از پرسش، اندیشه، بررسی و تحقیق در مورد قصاص و حدود، کمک می‌گیرد و اگر آسیب به شنوایی او برسد، آن هم به همین شکل، بر چیزی می‌زنند [صدایی ایجاد می‌شود] تا اندازهٔ شنوایی او مشخص شود. سپس اندازه‌گیری می‌شود و قسامه برپایهٔ مقدار شنوایی است که از دست داده است و اگر همهٔ شنوایی را از دست داده است نیز به همین شکل‌محاسبه می‌شود [که برای تحقّق قسامه شش نفر لازم است.]»

۴۸۷- ۴۷۷۲۷- (۲۱) امام جعفر بن محمد علیه السلام فرمود: «قسامه دربارهٔ قتل عمدی پنجاه مرد و قتل خطایی بیست و پنج مرد و بر جراحت به همان حساب است.»

۴۸۸- ۴۷۷۲۸- (۲۲) در کتاب فقه الرضا علیه السلام آمده است: «برای بدن شش فریضه قرار داده شده است: جان، بینایی، شنوایی، نقص صدا از جهت پیچیدن صدا در بینی و کلفتی صدا و عیب در دست و دو پا و با هر یک از این‌ها، قسامه تشریع شده است آن گونه که دیه تقسیم می‌شود؛ بنابراین قسامه در قتل عمدی پنجاه نفر و در خطا، بیست و پنج نفر به اندازهٔ یک دیهٔ کامل و از جراحت‌ها شش نفر در موردی که به هزار دینار برسد و هرچه از این کمتر باشد، بر همین حساب از شش نفر خواهد بود.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت ششم از باب هجدهم از ابواب قضاء، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «و اما علت قسامه که پنجاه نفر شده، برای این است که محکم کاری و احتیاط در آن است تا خون فرد مسلمان به هدر نرود.»

می‌آید:

در روایت یکم از باب سی‌ام از ابواب دیات اعضا، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «اگر به مرد آسیبی برسد و بیضه‌اش ورم کند، دیه‌اش چهار صد دینار است و اگر پاشنهٔ پاهایش از هم دور و سینهٔ آن به هم نزدیک شود و نتواند جز به مقدار کمی که به درد هم نمی‌خورد راه رود، دیه‌اش چهار پنجم دیهٔ جان است که همان هشتصد دینار است و اگر پشتش خمیده شود، در این هنگام دیه‌اش هزار دینار کامل می‌شود و قسامه در هر چیزی که این‌هاست؛ یعنی شش نفر به اندازهٔ دیهٔ او.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۳۴۳

باب ۱۰ بازداشت متّهم به قتل

۴۸۹- ۴۷۷۲۹- (۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «پیامبر صلی الله علیه و آله پیوسته در اتّهام خون، شش روز زندانی می‌کرد. پس اگر اولیای مقتول بیّنه می‌آوردند [که حکم به دیه یا قصاص می‌کرد] وگرنه متّهم را آزاد می‌ساخت.»

۴۹۰- ۴۷۷۳۰- (۲) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «در اتّهام، زندان نیست؛ مگر دربارهٔ خون و زندانی کردن پس از شناخت حقّ، ستم است.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۳۴۵

فصل دوّم: قصاص اعضای بدن

باب ۱ حکم قصاص و دیه در جراحت و قطع اعضای بدن انسان

اشاره

خداوند تعالی می‌فرماید:

و بر آنان [بنی‌اسرائیل] در آن [تورات] مقرر داشتیم که جان در مقابل جان و چشم در مقابل چشم و بینی در برابر بینی و گوش در مقابل گوش و دندان در برابر دندان می‌باشد و هر زخمی، قصاص دارد و اگر کسی آن را ببخشد (و از قصاص، صرف‌نظر کند)، کفّارهٔ (گناهان) او محسوب می‌شود و هرکس به احکامی که خدا نازل کرده است حکم نکند، ستمگر است. «۱»

۴۹۱ - ۴۷۷۳۱- (۱) حَکَم بن عتیبه گوید: «به امام باقر علیه السلام گفتم: چه می‌گویید دربارهٔ عمد و خطا در مورد قتل و جراحت‌ها؟ حضرت فرمود: خطا به سان عمد نیست؛ در مقابل قتل و جراحت‌ها، قصاص است. ولی در مقابل خطای در قتل و جراحت‌ها، دیه است. حَکَم بن عتیبه گوید: سپس امام به من فرمود: ای حَکَم! اگر خطا از قاتل و از جارح باشد و شخص، بادیه‌نشین باشد، دیهٔ جنایت به جهت خطای این بادیه نشین بر اولیای بادیه نشین او خواهد بود. حضرت افزود: و اگر قاتل یا جارح شهرنشین باشد، دیهٔ جنایت به جهت خطای او، بر اولیای شهرنشین او خواهد بود.»

---

(۱). مائده ۵/ ۴۵.

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۳۴۷

۴۹۲- ۴۷۷۳۲- (۲) امام باقر علیه السلام دربارهٔ قتل و جراحاتی که مورد قصاص قرار می‌گیرد، فرمود: «در عمد، قصاص است و در خطا، دیه است و آن هم بر عهده‌ی عاقله است.»

۴۹۳- ۴۷۷۳۳- (۳) امام صادق علیه السلام فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام در مورد هر جراحتی در بدن حکم به قصاص می‌کرد مگر این که مجروح، دیهٔ جراحت را بپذیرد و دیه به او داده شود.»

۴۹۴- ۴۷۷۳۴- (۴) ابوبصیر گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ دندان و ساق دست که از روی عمد شکسته می‌شود، پرسیدم که: آیا برای این دو، ارش [تفاوت بین سالم و شکسته] ثابت است یا قصاص؟ حضرت فرمود:

قصاص. ابوبصیر گوید: به امام گفتم: اگر دیهٔ او را چند برابر کنند؟ حضرت فرمود: اگر او را با آنچه می‌خواهد راضی سازند، این حقّ اوست.»

۴۹۵- ۴۷۷۳۵- (۵) انس گوید: «ربیع دخترمسعود [عمهٔ انس]، دندان جلوی دختری از انصار را شکست. آن گروه خواستند قصاص کنند. نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند. حضرت هم دستور قصاص را صادر فرمود. انس بن نضر که عموی انس بن مالک می‌شد، گفت: نه؛ به خدا سوگند! ای رسول خدا، دندان جلوی او شکسته نخواهد شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای انس، قصاص در کتاب خدا آمده است. پس از آن بود که آن گروه به گرفتن تفاوت بهای سالم و شکسته راضی شدند [و قصاص نکردند]. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در میان بندگان خدا کسی است که اگر سوگندی بخورد، خداوند سوگندش را عملی می‌سازد.»

ارجاعات

می‌آید:

در باب نوزده از ابواب قصاص عضو، روایتی مناسب این باب.

و در روایت چهارم از باب یازدهم از ابواب دیات اعضا، فرمودهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله که: «و از او در صورت عمد، قصاص می‌شود.»

و در روایت چهارم از باب دوازدهم، فرمودهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله: «و از او در صورت عمد، قصاص می‌شود.»

و در روایت یکم از باب سوم از ابواب شجاج و جراح، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «هر جراحت بدنی، در آن قصاص است یا آن مجروح باید دیهٔ جراحت را بپذیرد که در این صورت به او دیه داده می‌شود.»

و در روایات باب پنجم، روایاتی که بر این مفاد دلالت دارد؛ ملاحظه کنید.

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۳۴۹

باب ۲ حکم قصاص اعضای بدن زن و مرد

اشاره

خداوند تعالی می‌فرماید:

و بر آنان [بنی‌اسرائیل] در آن [تورات] مقرر داشتیم که جان در مقابل جان، چشم در مقابل چشم و بینی در برابر بینی و گوش در مقابل گوش و دندان در برابر دندان می‌باشد و هر زخمی قصاص دارد و اگر کسی آن را ببخشد (و از قصاص صرف نظر کند)، کفّارهٔ (گناهان) او محسوب می‌شود و هرکس به احکامی که خدا نازل کرده حکم نکند، ستمگر است. «۱»

۴۹۶- ۴۷۷۳۶- (۱) زراره از امام باقر یا امام صادق علیهما السلام دربارهٔ فرمودهٔ خداوند عز و جل: جان در مقابل جان و چشم در مقابل چشم و بینی در برابر بینی، روایت کرده که حضرت فرمود: «این آیه، از محکمات است.»

۴۹۷- ۴۷۷۳۷- (۲) ابوبصیر گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ جراحت‌ها پرسیدم. حضرت فرمود: جراحت زن با جراحت مرد برابر و یکسان است تا آن که به ثلث دیه برسد و چون به ثلث دیه برسد، جراحت مرد دو برابر جراحت زن می‌شود و دندان مرد و دندان زن یکسان است. حضرت فرمود: اگر مردی زنی را از روی عمد بکشد و خاندان زن بخواهند که مرد را بکشند، به خاندان مرد نصف دیه را برگردانند و او را بکشند. ابوبصیر گوید: از امام دربارهٔ زنی که مردی را کشته است، پرسیدم. حضرت فرمود: در برابر او کشته می‌شود و اهل او چیزی را ضامن نیست.»

۴۹۸- ۴۷۷۳۸- (۳) حلبی گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ جراحت‌های مردان و زنان در مورد دیات و قصاص سؤال شد. حضرت فرمود: مردان و زنان در قصاص مساوی‌اند؛ دندان در برابر دندان و جراحت در برابر جراحت و انگشت در برابر انگشت، برابر و مساوی است. تا آن که جراحت‌ها به یک سوم دیه برسد و چون از یک سوم دیه فراتر رود، دیهٔ مرد در جراحت‌ها دو سوم دیه و دیهٔ زنان یک سوم دیه می‌شود.»

---

(۱). مائده ۵/ ۴۵.

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۳۵۱

۴۹۹- ۴۷۷۳۹- (۴) ابن ابی یعفور گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که انگشت زنی را بریده است، پرسیدم.

حضرت فرمود: انگشت مرد بریده می‌شود تا جایی که به یک سوم دیه برسد و چون از یک سوم دیه گذشت، دیهٔ مرد دو برابر زن است.»

۵۰۰- ۴۷۷۴۰- (۵) جمیل بن درّاج گوید: «از امام صادق علیه السلام در این‌باره پرسیدم که آیا بین زن و مرد قصاص است؟ فرمود: آری. در قصاص در جراحت‌ها تا به یک سوم برسد، برابرند و چون به یک سوم رسید، مرد بالا می‌رود و زن پایین می‌آید.»

۵۰۱ - ۴۷۷۴۱- (۶) از امام صادق علیه السلام روایت شده است که: «اگر زنی مردی را از روی عمد بکشد، در برابر او کشته می‌شود و بر این زن یا شخص دیگری به این خاطر، سلطه‌ای بیش از این که او کشته شود، نیست.

امام صادق علیه السلام فرمود: زن، در جراحت‌ها همپای مرد است مادامی که جراحت‌ها به ثلث نرسیده است و چون جراحت‌ها از ثلث بگذرد، جراحت زن متمایل به نصف جراحت مرد می‌شود؛ [به این شکل] که اگر مردی انگشت زنی را ببرد، در او صد دینار خواهد بود و اگر دو انگشت زن را ببرد، در آن دویست دینار و همچنین در سه تا، سیصد دینار و در چهار تا، دویست دینار؛ چرا که دیهٔ زن چون از ثلث دیه بگذرد، در هر انگشتی پنجاه دینار خواهد بود. چون دیهٔ زن پانصد دینار است و زن در جراحت‌ها مادامی که به ثلث دیه نرسیده، دیه‌اش مانند دیهٔ مرد است.»

۵۰۲- ۴۷۷۴۲- (۷) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «جراحت‌های زنان، نصف جراحت‌های مردان است.»

۵۰۳- ۴۷۷۴۳- (۸) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «بین مردان و زنان قصاص نیست جز در جان و بین آزادها و بردگان قصاص نیست جز در جان- اگر عمد باشد- و بین بچه‌ها در چیزی قصاص نیست مگر در جان.»

منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۳۵۳

شیخ طوسی رحمه الله در کتاب استبصار گوید: «آنچه این خبر مشتمل بر آن است که بین زن و مرد جز در جان قصاص نیست، معنایش این است که قصاصی که زن و مرد در آن یکسان باشد نیست؛ چرا که دیهٔ اعضای زن، نصف دیهٔ اعضای مرد است- البته اگر از یک سوم دیه فراتر رود.»

و شیخ طوسی رحمه الله برای اثبات قصاص بین زن و مرد در اعضا به روایت عبدالرحمن بن سیّابه تمسک جسته است؛ همان روایتی که در آن آمده است مردی که فرْج زنش را ببرد، آلتش را می‌برند.»

۵۰۴- ۴۷۷۴۴- (۹) امیرالمؤمنین علی علیه السلام پیوسته می‌فرمود: «بین مردان و زنان در کمتر از جان، قصاص نیست.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت سوم از باب هفدهم از ابواب قتل و قصاص، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «جراحت‌های مردان و زنان یکسان است؛ دندان زن در برابر دندان مرد و خراش و زخم زن در برابر زخم و خراش مرد و انگشت زن در برابر انگشت مرد، تا آن که جراحت به یک سوم دیه برسد و چون به یک سوم دیه رسید، دیهٔ مرد دو برابر دیهٔ زن می‌شود.»

و در روایت ششم، این گفته که: «از امام باقر علیه السلام دربارهٔ جراحت زن پرسیدم. راوی گوید: حضرت فرمود: نصف جراحت مرد است؛ از دیه گرفته یا کمتر از آن [در همه مراحل].»

می‌آید:

در باب بعدی، مناسب این باب.

و در روایات باب دوم از ابواب دیات اعضا و باب دوم از ابواب دیات شجاج و جراح، روایاتی که بر این مفاد دلالت دارد.

باب ۳ حکم درآوردن چشم زن توسط مرد و برعکس

اشاره

۵۰۵- ۴۷۷۴۵- (۱) حلبی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت دربارهٔ مردی که چشم زنی را درآورده است، فرمود: «اگر بخواهند، چشم مرد را کور می‌کنند و یک چهارم دیه را به او می‌دهند و اگر زن بخواهد، یک چهارم دیه را می‌گیرد و حضرت دربارهٔ زنی که چشم مردی را درآورده است، فرمود: اگر مرد بخواهد، چشم زن را کور می‌کند وگرنه دیهٔ چشمش را می‌گیرد.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۳۵۵

۵۰۶- ۴۷۷۴۶- (۲) در کتاب مقنع آمده است: «اگر مردی چشم زنی را کور کند، در صورتی که زن بخواهد چشم مرد را کور کند، چنین خواهد کرد و دو هزار و پانصد درهم به او می‌پردازد و اگرخواست دو هزار و پانصد درهم می‌گیرد و اگر زنی چشم مردی را درآورد، پانصد هزار درهم ضامن است و اگر مرد خواست تا چشم زن را در بیاورد، چنین خواهد کرد ولی در این صورت زن چیزی بدهکار نمی‌شود.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب پیشین و اشاراتش آنچه بر این مفاد دلالت دارد.

باب ۴ حکم کسی که عورات عده‌ای را می‌بیند و آنها او را مجروح می‌کنند یا چشمش را در می‌آورند

اشاره

۵۰۷- ۴۷۷۴۷- (۱) امام باقر علیه السلام فرمود: «عورت مؤمن، بر مؤمن حرام است و فرمود: هرکس که به مؤمنی در منزلش سرکشد، [کور کردن] دو چشمش برای مؤمن در آن حال مباح است و هرکس که به مؤمنی در منزلش بدون اجازه‌اش هجوم برد، خونش برای آن مؤمن در آن حال مباح است و هرکس که نبوت مرسلی را انکار و او را تکذیب کند، خونش مباح است.»

محمد بن مسلم گوید: «از امام پرسیدم: نظر شما دربارهٔ کسی که امامی از شما را انکار کند، چیست و حالِ او چگونه است؟ حضرت فرمود: هرکس که امامی را انکار کند، از خدا بیزار و خدا از او و دینش، بیزار است و او کافر مرتد از اسلام است؛ چرا که امام از سوی خدا و دینش، دین خداست و هرکس که از دین خدا بیزاری جوید، او کافر و در آن حال خونش مباح است؛ مگر اینکه بازگردد و از آنچه گفته به سوی خداوند عز و جل توبه کند. حضرت فرمود: و هرکس مؤمنی را غافلگیر و قصد مال یا جان او را کند، خونش برای آن مؤمن در آن حال مباح است.»

۵۰۸- ۴۷۷۴۸- (۲) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس در خانه‌ای بدون اجازه‌شان سرکشد، حلال است که چشم او را کور کنند.»

۵۰۹- ۴۷۷۴۹- (۳) هرکس به خانهٔ گروهی سرکشد، به او سنگ زده می‌شود. اگر دور شد که چیزی بر او نیست ولی اگر ایستاد [و نرفت] سنگ باران می‌شود و اگر او را کور کنند یا کر سازند، دیه‌ای برای او نیست.

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۳۵۷

۵۱۰- ۴۷۷۵۰- (۴) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس از روزنه‌ای به خانهٔ مردم نگاه کند تا به عورت‌های آنان بنگرد، پس در آن حال چشم او را کور کنند، چشمش هدر رفته است.»

۵۱۱- ۴۷۷۵۱- (۵) مردی از انصار به پیامبر صلی الله علیه و آله شکایت کرد و گفت: «همسایه‌ای دارم که سوراخی را به اندازه‌ای که چشمش دید داشته باشد، از کنار جایی که همسرم غسل می‌کند، آماده کرده است و چون همسرم برای غسل بر می‌خیزد به همسرم نگاه می‌کند. رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: سوزنی را برایش درست کن و چون او نگاه کرد، آن را در چشمش فرو کن.»

۵۱۲- ۴۷۷۵۲- (۶) امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر کسی به گروهی که مشرف بر آنان است یا آنان را از لای چیزی می‌نگرد، سر کشد و آنان چیزی برای او پرت کنند و او را بکشند یا چشمش را کور کنند، آنان هیچ جریمه‌ای ندارند و حضرت فرمود: مردی از شکاف اتاق رسول خدا صلی الله علیه و آله نگاه می‌کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله میله‌ای آورد تا چشم او را درآورد ولی دید که آن شخص رفته است. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای پلید، به خدا سوگند! اگر می‌ماندی، چشمت را کور می‌کردم.»

۵۱۳- ۴۷۷۵۳- (۷) ابوبصیر گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی پرسیدم که بر گروهی سر می‌کشد تا به عورت‌های آنان بنگرد. آنان چیزی به سمت او پرت می‌کنند و او را می‌کشند یا مجروح می‌سازند یا چشمش را کور می‌کنند. حضرت فرمود: آن شخص دیه ندارد؛ چرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگامی که مردی از سوراخ اتاقشان به داخل اتاق نگاه می‌کرد میله‌ای آورد تا چشم او را کور کند، دید که آن مرد رفته است. حضرت او را ندا زد که: ای پلید، اگر در برابرم می‌ماندی، با این میله چشمت را کور می‌کردم.»

۵۱۴- ۴۷۷۵۴- (۸) امام صادق علیه السلام فرمود: «در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در یکی از اتاق‌هایش بود، مردی از شکاف در سرکشید. چوبی در دست رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، حضرت فرمود: اگر نزدیک تو بودم، با این، چشمت را کور می‌کردم.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۳۵۹

۵۱۵- ۴۷۷۵۵- (۹) عبید بن زراره گوید: «از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: مردی از لای شاخه‌های خرما برای دیدن پیامبر سرکشید. پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: اگر می‌دانستم می‌مانی، میله‌ای به سویت پرت می‌کردم تا به وسیله آن، چشمت کور شود. عبید بن زراره گوید: به امام گفتم: آیا چنین کاری حقّ ماست؟ حضرت فرمود: وای بر تو! من به تو می‌گویم رسول خدا صلی الله علیه و آله این کار را کرده است، تو می‌گویی آیا ما چنین حقّی داریم!»

۵۱۶- ۴۷۷۵۶- (۱۰) عبید بن زراره گوید: «از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: در حالی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله همراه یکی از همسرانش در یکی از اتاق‌هایش بود و چرخ‌های ریسندگی کنار حضرت بود که آنها را می‌گرداند، دید دو چشم نگاه می‌کند. حضرت فرمود: اگر می‌دانستم که در برابرم می‌مانی، برمی‌خاستم تا چشمت را کور کنم. عبید بن زراره گوید: پرسیدم: ما چنین کاری را بکنیم اگر مشابه آن برایمان پیش آید؟ حضرت فرمود: اگر مخفیانه این کار را نسبت به تو انجام می‌دهد،

انجام بده.»

۵۱۷- ۴۷۷۵۷- (۱۱) سهل بن سعد گوید: «مردی به بعضی از اتاق‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله سرکشید. حضرت در حالی که در دستش نی سرتیزی بود، بیرون آمد و فرمود: اگر می‌دانستم که تو به اتاق نگاه می‌کنی، با این به چشمت می‌زدم؛ [چرا که] اجازه گرفتن تنها برای همین دیدن است.»

۵۱۸- ۴۷۷۵۸- (۱۲) در روایت مناهی با همان سندی که در باب کراهت نیم‌خوردهٔ موش گذشت، آمده است:

«پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از این که مردی به خانهٔ همسایه‌اش سرکشی کند، نهی کرد و فرمود: هرکس به عورت برادر مسلمانش یا عورت غیر اهل خود از روی عمد بنگرد، خداوند وی را با منافقانی که در پی عورات مردم هستند قرار می‌دهد و از دنیا بیرون نمی‌رود تا آن که خداوند او را رسوا سازد؛ مگر اینکه توبه کند.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب چهارم از ابواب حمام و باب هفتم، روایاتی مناسب این باب.

و در روایت سوم از باب بیست و هفتم از ابواب قتل و قصاص، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «هر مردی که به قومی در خانه‌شان سرکشد تا به آنچه دوست ندارد کسی ببیند، نگاه کند و آنان چیزی به سوی او پرتاب و چشمش را کور کنند یا مجروحش سازند، آن شخص دیه‌ای ندارد.»

منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۳۶۱

باب ۵ حکم کوری که چشم بینا را درآورد

۵۱۹- ۴۷۷۵۹- (۱) ابوعبیده گوید: «از امام باقر علیه السلام دربارهٔ نابینایی پرسیدم که چشم انسان سالمی را از روی عمد درآورده است. حضرت فرمود: ای ابا عبیده، عمد نابینا چون خطاست. در این مورد باید از مالش دیه بپردازد و اگر مالی ندارد، دیهٔ آن بر عهدهٔ امام است و حقّ فرد مسلمان از بین نمی‌رود.»

باب ۶ حکم برده‌ای که چشم آزاد را درآورد

اشاره

۵۲۰- ۴۷۷۶۰- (۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام دربارهٔ برده‌ای که چشم آزادی را کور کرد و بر برده دیْن باشد، فرمود: برای کسی که چشمش کور شده، بر برده حدّ است و دیْن طلبکاران باطل می‌شود.»

۵۲۱- ۴۷۷۶۱- (۲) امیرالمؤمنین علی علیه السلام دربارهٔ برده‌ای که چشم آزادی را کور کرده و برده بدهی دارد، فرمود:

«چشم را کور می‌کنند و طلب طلبکاران باطل می‌شود.»

ارجاعات

گذشت:

در باب پیشین به آنچه مناسب با این است مراجعه کنید.

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۳۶۳

باب ۷ حکم انسان یک چشم که چشم انسان سالمی را درآورد و برعکس

اشاره

۵۲۲- ۴۷۷۶۲- (۱) محمد بن قیس گوید: «به امام باقر علیه السلام گفتم: فرد یک چشمی، چشم یک انسان سالمی را از روی عمد کور کرده است. حضرت فرمود: چشم او را کور می‌کنند. محمد بن قیس گوید: او نابینا بماند؟

حضرت فرمود: اقامه‌ی حقّ او را نابینا کرده است.»

۵۲۳- ۴۷۷۶۳- (۲) امیرالمؤمنین علی علیه السلام دربارهٔ انسان یک چشمی که چشم فرد سالمی را کور کرده است، فرمود: «یک چشم سالمش را کور می‌کنند. به امام صادق علیه السلام گفته شد: در این صورت او نابینا می‌شود.

حضرت فرمود: اقامه‌ی حقّ او را نابینا ساخته است.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب یکم از ابواب قصاص عضو آنچه بر این دلالت می‌کند.

می‌آید:

در روایات باب هفتم از ابواب دیات اعضا مناسب این باب.

باب ۸ حکم قصاص ضارب چشم

۵۲۴- ۴۷۷۶۴- (۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «مردی از قیس، غلام عثمان را که سیلی به چشم او زده و آب در چشمش آمده بود و چشمش همچنان که برپا بود ولی با آن هیچ نمی‌دید، نزد عثمان آورد. به او گفت: دیه به تو می‌دهم. او نپذیرفت. امام صادق علیه السلام فرمود: عثمان هر دو را نزد امیرالمؤمنین علیه السلام فرستاد و فرمود: شما بین این دو نفر قضاوت کنید. حضرت به او دیه داد ولی او نپذیرفت. امام صادق علیه السلام فرمود: همچنان می‌افزود تا آن که دو دیه داد. حضرت فرمود: او گفت: من جز قصاص نمی‌خواهم. حضرت فرمود: پس از آن امیرالمؤمنین علی علیه السلام آینه‌ای را طلب و آن را داغ کرد. سپس پنبه‌ای خواست و آن را تر کرد و پنبه را بر مژه‌های دو چشمش و اطراف آن نهاد و آن‌گاه چشم او را رو به جرم خورشید قرار داد. حضرت فرمود: و آینه را آورد و فرمود: نگاه کن. او نگاه کرد. پیه چشم آب شد و چشمش باقی ماند و بینایی‌اش رفت.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۳۶۵

۵۲۵- ۴۷۷۶۵- (۲) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «کسی که مرتکب قتل شده جز با شمشیر قصاص نمی‌شود؛ گرچه با غیر شمشیر کشته باشد و از چشم به این شکل قصاص می‌شود که پنبه‌ای برروی چشم سالم گذاشته و بسته می‌شود. سپس آینه، داغ می‌شود و به چشمی که از آن قصاص می‌شود، نزدیک می‌شود و چشم را رو به آینه باز می‌کنند تا جاری شود [آب شود]. هر چند کسی که از او قصاص می‌شود، چشم این شخص را که بر او جنایت وارد کرده به گونه‌ای دیگر نابینا کرده است.»

۵۲۶- ۴۷۷۶۶- (۳) امام جعفر صادق علیه السلام از پدرشان علیه السلام از جدّشان علیهم السلام روایت کرده‌اند که: «غلام عثمان سیلی به اعرابی زد و چشم او را ناکار کرد. عثمان به اعرابی دیه داد، او نپذیرفت. دیه را دو چندان کرد، باز اعرابی از پذیرش فدیه امتناع ورزید. عثمان هر دو را نزد امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرستاد. امیرالمؤمنین علی علیه السلام دستور داد پنبه‌ای بر روی چشم سالمش که نابینا نشده بود، قرار دادند. پس از آن آینه‌ای را داغ و آن را به چشمش نزدیک کرد تا روان شد.»

باب ۹ حکم جانی قطع گوش که قصاص شود و گوش خود را درمان کند

۵۲۷- ۴۷۷۶۷- (۱) اسحاق بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلام از پدرشان علیه السلام روایت کرده است که: «مردی تکه‌ای از گوش مردی را بریده. او را نزد امیرالمؤمنین علی علیه السلام بردند. حضرت او را قصاص کرد. آن فرد تکه‌ای را که از گوشش بریده شده بود، گرفت و با خونی که داشت به گوشش برگرداند و گوشت گرفت و خوب شد. فرد اول نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و از او باز درخواست قصاص کرد. حضرت دستور داد که دوباره گوشش را ببرند و دستور داد تا دفن شود و حضرت فرمود: قصاص تنها به خاطر عیب و عاری است که از او بر جای می‌ماند. [به این معنی که باید گوش جانی چون گوش مجنیٌ علیه معیوب باشد].»

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۳۶۷

باب ۱۰ حکم قصاص بریدن دست

اشاره

۵۲۸- ۴۷۷۶۸- (۱) ابوبصیر گوید: «از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: دست مرد و دو پایش در قصاص بریده می‌شود.»

۵۲۹- ۴۷۷۶۹- (۲) حبیب سجستانی گوید: «از امام باقر علیه السلام دربارهٔ مردی پرسیدم که دو دست راست دو نفر را بریده است. حضرت فرمود: ای حبیب، دست راست او برای آن کس که اول دست راستش را بریده و دست چپش برای آن کس که پس از آن، دست راست او را بریده، قطع می‌شود؛ چرا که این شخص در حالی دست مرد بعدی را بریده که دست راستش مورد قصاص نفر اول قرار گرفته است. حبیب گوید: گفتم: امیرالمؤمنین علی علیه السلام تنها دست راست و پای چپ را قطع می‌کرد. حبیب گوید: حضرت فرمود: تنها امیرالمؤمنین علیه السلام در حقوق خدا که واجب می‌شد، چنین می‌کرد ولی آنچه از حقوق مسلمانان واجب شود، حقوقشان به این نحو در قصاص گرفته می‌شود که دست در برابر دست. اگر آن کس که دست را بریده دست دارد و پا در برابر دست اگر آن کس که دست را بریده خود دست ندارد. به امام گفتم: آیا دیه بر او واجب نمی‌شود و پایش به نفع او برایش واگذارده می‌شود؟ حضرت فرمود: تنها دیه بر او زمانی واجب می‌شود که دست مردی را ببرد ولی برنده، دو دست و دو پا نداشته باشد. در آنجاست که دیه بر او واجب می‌شود؛ چرا که عضوی ندارد که مورد قصاص قرار گیرد.»

۵۳۰- ۴۷۷۷۰- (۳) حبیب سجستانی گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی پرسیدم که دو دست راست دو مرد را بریده است. حضرت فرمود: ای حبیب، در مرحلهٔ اول دست راستش بریده می‌شود و در مرحله دوّم

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۳۶۹

دست چپش برای آن کس که دست راست او را بریده است؛ چرا که او دست دومی را در حالی بریده که دست راستش مورد قصاص برای نفر اول قرار گرفته است.

حبیب گوید: پرسیدم: آیا دو دستش با هم قطع می‌شود و دستی که با آن خود را نظافت کند، برایش وا نمی‌نهند؟ حضرت فرمود: آری، این در حقوق مردم است که در چهار [دست و پا] همه مورد قصاص قرار می‌گیرد و اما در حقوق الله از او جز در مورد یک دست و یک پا قصاص نمی‌شود؛ بنابراین اگر دست راست کسی را قطع کند- در حالی که دست راست خودش در مورد قصاصی قطع شده است- دست چپش را قطع می‌کنند و اگر هر دو دست را ندارد، پای او را در برابر دستی که قطع کرده، قطع می‌کنند و اگر در حقوق مردم باشد، از او در مورد همهٔ اعضایش قصاص می‌شود.»

ارجاعات

می‌آید:

در باب بعدی و باب دوازدهم و پانزدهم به آنچه بر مفاد این دلالت می‌کند مراجعه کنید.

باب ۱۱ حکم موردی که دو نفر دست یک نفر را بِبُرند

۵۳۱- ۴۷۷۷۱- (۱) ابومریم انصاری از امام باقر علیه السلام دربارهٔ دو نفر که با هم دست یک مرد را بریدند، روایت کرده است که حضرت فرمود: «اگر این مرد می‌خواهد که دست هر دو را قطع کند به این دو، دیهٔ یکدست را می‌دهد و آن دو، این دیه را بین خود تقسیم می‌کنند. پس از آن، دست هر دو را می‌بُرد و اگردوست دارد، دیهٔ یک دست را از این دو می‌گیرد و اگر دست یکی از آن دو را ببُرد، آن کس که دستش بریده نشده به آن کس که دستش بریده شده، یک چهارم دیه را می‌پردازد.»

باب ۱۲ حکم موردی که فردی انگشتان کسی را ببرد و سپس دیگری کف دست او را قطع کند

۵۳۲- ۴۷۷۷۲- (۱) امام جواد [ابو جعفر دوم] علیه السلام فرمود: «امام باقر [ابوجعفر اول] علیه السلام به عبدالله بن عباس

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۳۷۱

فرمود: ای پسر عباس، تو را به خدا سوگند می‌دهم آیا در حکم خداوند متعال اختلاف است؟ حضرت فرمود: ابن عباس گفت: نه. حضرت فرمود: نظرت دربارهٔ مردی که انگشتان مردی را با شمشیر زده است تا افتاده و از بین رفته و مرد دیگری آمده و کف دست او را زده و قطع کرده و او را نزد تو آورده‌اند و تو می‌خواهی حکم دهی، چیست؟ ابن عباس گوید: به این کسی که بریده، می‌گویم به او دیهٔ کف را بده و به این کس که دستش بریده شده، می‌گویم با او بر هر مبلغی که می‌خواهی مصالحه کن یا آن که دو عادل را به سوی آن دو می‌فرستم. حضرت فرمود: امام باقر علیه السلام به ابن‌عباس فرمود: در حکم خداوند عز و جل اختلاف پدید آمد و تو گفتهٔ نخست خود را نقض کردی. هرگز خداوند نمی‌پذیرد که در میان خلقش حدی از حدود پدید آید و تفسیر و بیان حکم آن در زمین نباشد. تو دست آن کسی که کف را بریده، از بیخ ببر و پس از آن دیهٔ انگشتانش را به او بده؛ این حکم

خداوند متعال است.»

باب ۱۳ حکم شکستن دست، اگر خوب شود و شکستن دندان بچه اگر بروید

۵۳۳- ۴۷۷۷۳- (۱) امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که دست مردی را می‌شکند ولی دست مرد بهبود می‌یابد، فرمود: «در این مورد قصاص ثابت نیست ولی ارش [تفاوت قیمت قبل از شکستن و بعد از شکستن] به او داده می‌شود.»

۵۳۴- ۴۷۷۷۴- (۲) امام باقر یا امام صادق علیهما السلام دربارهٔ مردی که دستش شکسته می‌شود و سپس بهبود می‌یابد، فرمودند: «از سوی او قصاص نمی‌شود ولی به او ارش داده می‌شود. علی بن حدید گوید: از جمیل سؤال شد که: ارش در دندان بچه و شکسته شدن دست چه اندازه است؟ او گفت: چیز مختصری است و دربارهٔ آن، چیز مشخصی را روایت نکرد.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۳۷۳

۵۳۵- ۴۷۷۷۵- (۳) امام باقر یا امام صادق علیهما السلام دربارهٔ دندان بچه‌ای که مردی او را می‌زند و دندانش می‌افتد ولی بعدا می‌روید، فرمودند: «بر او قصاص نیست و بر او ارش است. علی بن حدید گوید: از جمیل سؤال شد که: ارش در دندان بچه و شکسته شدن دست چه اندازه است؟ او گفت: چیز کمی و نظرش چیز مشخصی دربارهٔ آن نبود.»

باب ۱۴ حکم لگد مال کردن شکم انسان

۵۳۶- ۴۷۷۷۶- (۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «مردی را که پا بر شکم مردی گذاشته بود تا آن که او در لباسش، خود را کثیف کرده بود، نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. حضرت بر او حکم داد که شکمش لگد شود تا آن که در لباسش خودش را کثیف کند یا آن که یک سوم دیه را به عهده بگیرد.»

۵۳۷- ۴۷۷۷۷- (۲) امیرالمؤمنین علی علیه السلام دربارهٔ مردی که شخصی را می‌زند که آن مضروب، خودش را آلوده می‌سازد، فرمود: «یا شکمش را لگد می‌کنند تا آن که خودش را آلوده کند یا فدیه می‌دهد و یک سوم دیه را به عهده می‌گیرد.»

باب ۱۵ حکم شاهدان دروغ عمدی در مورد سرقت

ارجاعات

گذشت:

در باب هشتم از ابواب شهادات و باب نهم، دهم، یازدهم و باب دوازدهم، مناسب این مقام.

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۳۷۵

و در روایت چهارم از باب پنجاه و سوم از ابواب قتل و قصاص، این گفته که: «و حضرت دربارهٔ دو نفر که بر شخصی شهادت دادند که او سرقت کرده است و دستش قطع شد، پس از آن، یکی از آن دو، از شهادت خود بازگشت و گفت: من دربارهٔ این شخص اشتباه کرده بودم و دیگری بوده است، فرمود: ملزم به پرداخت نیمی از دیهٔ دست می‌شود و گواهی‌اش نیز دربارهٔ دیگری پذیرفته نیست و اگر هر دو از شهادت‌شان بازگردند و بگویند اشتباه کرده‌ایم و سارق فلان کس است؛ هر دو ملزم به پرداخت دیهٔ دست می‌شوند و شهادت‌شان دربارهٔ دیگری نیز پذیرفته نیست و اگر هر دو بگویند که ما در برابر دست آن کس که قطع شده قصد

عمد داشته‌ایم، دست یکی از این دو بریده می‌شود و آن کس که دستش بریده نشده، یک چهارم دیۀ مرد را به اولیای آن کس که دستش بریده شده می‌پردازد و اگر آن کس که دستش [به خاطر شهادت به ناحق آن دو] قطع شده بگوید: من نمی‌پذیرم مگر اینکه دست هر دو با هم قطع شود، باید دیۀ یک دست را بدهد و آن دیه بین دو نفر تقسیم و دست هر دو قطع شود.» و دیگر احادیث را نیز ملاحظه کنید.

باب ۱۶ حکم جرح و قطع انسان آزاد، عضوی از برده را و عکس آن

اشاره

۵۳۸- ۴۷۷۷۸- (۱) یونس از کسی که از او روایت می‌کند، او گوید که: «مولای برده به قصاص جراحتی که برده‌اش وارد کرده، از بهای دیۀ برده ملزم می‌شود و بر همین حساب، آن، ارش جراحت محسوب می‌شود و اگر آزادی، برده‌ای را مجروح سازد، بهای جراحتش به نسبت حساب بهای برده است.»

۵۳۹- ۴۷۷۷۹- (۲) عبید بن زراره از امام صادق علیه السلام دربارۀ مردی که سر برده‌ای را شکافته، روایت کرده است که حضرت فرمود: «بر اوست نیمی از یک دهم بهای برده.»

۵۴۰- ۴۷۷۸۰- (۳) امام جعفر صادق علیه السلام از پدرشان علیه السلام از جدّشان علیهم السلام روایت کرده‌اند که فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام در مورد جراحت شکافته شدۀ برده، به نیمی از یک دهم بهای برده حکم کرد.»

۵۴۱- ۴۷۷۸۱- (۴) امیرالمؤمنین علی علیه السلام پیوسته می‌فرمود: «بین آزادها و بردگان در کمتر از جان، قصاص نیست.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۳۷۷

۵۴۲- ۴۷۷۸۲- (۵) امام صادق علیه السلام دربارۀ مردی که آزادی را مجروح کرده، فرمود: «اگر آزاد بخواهد، از او قصاص می‌کند و اگر بخواهد، برده را برای خود می‌گیرد و این در صورتی است که جراحت به مبلغی باشد که همۀ برده را فرا گیرد ولی اگر همۀ برده را فرا نگیرد، مولای برده به جای برده فدیه می‌دهد. اما اگر مولای برده فدیه نداد، به اندازۀ مبلغ دیۀ جراحت، از آن برده برای آزاد است و باقیمانده برای مولای برده است و برده فروخته می‌شود و مجروح حقّش را بر می‌دارد و باقی را به مولای برده بر می‌گرداند.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب سی و چهار از ابواب قتل و قصاص، روایتی که مناسب با این باب است؛ مراجعه کنید.

و در روایت ششم از باب سی و هفتم، فرمودۀ امام معصوم علیه السلام که: «بین آزاد و برده قصاص نیست.» و ملاحظه کنید بقیۀ روایات باب را؛ چرا که مناسب مقام است.

و در روایت دوم از باب چهل و سوم، فرمودۀ امام معصوم علیه السلام که: «بین بردگان و آزادها در کمتر از جان، قصاص نیست.»

می‌آید:

در باب بعدی و پس از آن، روایتی که مناسب این باب است.

باب ۱۷ حکم جنایت مکاتب

ارجاعات

گذشت:

در روایت ششم از باب سی و نهم از ابواب قتل و قصاص، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «قصاص در صورتی که بردهٔ مکاتب چیزی از قرارداد مکاتبه‌اش را پرداخته باشد، بین بردهٔ مکاتب و برده نیست.
ولی اگر از قرارداد مکاتبه‌اش چیزی پرداخت نکرده است، در این صورت برده از بردهٔ مکاتب قصاص می‌کند یا آن که مولای او همهٔ جنایت بردهٔ مکاتبش را به عهده گیرد؛ چرا که بردهٔ مکاتب مادامی که از مکاتبه‌اش چیزی را نپرداخته است، بردهٔ اوست.»
و بنگرید سایر روایات باب را خصوصاً روایات پنجم و هفتم که مناسب با این مقام است.

باب ۱۸ حکم جراحت های بردگان

اشاره

۵۴۳- ۴۷۷۸۳- (۱) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «جراحت‌های بردگان از نظر قیمت مانند جراحت‌های آزادهاست.»
منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۳۷۹
۵۴۴- ۴۷۷۸۴- (۲) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «جراحت برده، نصف جراحت آزاد است. در چشم، نصف بهای برده و در دست، نصف بهای برده و در پا، نصف بهای برده و در آلت تناسلی، نصف بهای برده.»

ارجاعات

می‌آید:

در باب بعدی و باب هفتم از ابواب دیات شجاج و جراح آنچه بر این مفاد دلالت می‌کند.

باب ۱۹ حکم جراحت داخلی و دررفتگی استخوان و شکستن سر، که به پوستهٔ مغز برسد

اشاره

۵۴۵- ۴۷۷۸۵- (۱) در روایت ابان: «شکستگی جائفه، جراحت داخلی است؛ صاحب این جراحت، حقّ قصاص ندارد جز تعیین ارش و شکستگی منقّله، دررفتگی استخوان است که در آن [هم] حقّ قصاص نیست جز تعیین ارش و در جراحت مأمومه، شکستن سر،

که به اصل سر برسد [یعنی جمجمه بشکند]، یک سوم دیه است و در آن حقّ قصاص نیست جز تعیین ارش.»

۵۴۶- ۴۷۷۸۶- (۲) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «از جراحت منقّله، دررفتگی استخوان و نیز از جراحت سَمحاق که پوستهٔ رویین استخوان در آن آسیب دیده و از آنچه از این دو کمتر است، قصاص نمی‌شود.

حضرت فرمود: در این‌ها دیه است و نیز از جراحتی که به پوستهٔ مغز سر رسیده و جراحت داخلی و شکستن استخوان، قصاص نمی‌شود و در همهٔ این‌ها دیه است و قاعده در جراحات و جنایاتی که بر اعضا و غیر اعضا وارد می‌شود و قصاص دارد این است که، در هر موردی که می‌توان به قصاص همان جنایت- بدون زیاده و کمی- دست یافت و در قصاص، تجاوز از حدّ صورت نگیرد و از مرگ آن کس که مورد قصاص واقع شده، بیم نمی‌رود. در این صورت قصاص مجاز است ولی در غیر این صورت، باید از مال جنایتکار اگر جنایتکار آزاد، بالغ و مجاز در تصرّف در اموال خود است و از روی عمد آن کار را انجام داده است، دیه داد و اما دیه در مواردی که دیه در آن واجب می‌شود، در مورد خطا بر عهده‌ی عاقله است.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۳۸۱

۵۴۷- ۴۷۷۸۷- (۳) امیرالمؤمنین علی علیه السلام دربارهٔ مردی که از روی عمد، جراحتی وارد می‌کند؛ مانند جراحت داخلی، جراحتی که به مغز رسیده، دررفتگی استخوان و شکستن استخوان، فرمود: «این‌ها همه در مال خودِ جنایتکار است و چیزی از آن بر عاقله نیست و امیرالمؤمنین علیه السلام در مورد جراحت داخلی به یک سوم دیه و در جراحتی که به مغز سر برسد، یک سوم دیه و در مورد دررفتگی به ده شتر حکم کرد.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت دوم از باب بیست و پنجم از ابواب قضاء، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «در حدّ، سوگند و در استخوان، قصاص نیست.»

و در روایت محمد بن ابی عمیر، مانند آن.

و در روایت سوم، مانند آن.

و در روایت بیست و چهارم از باب هفدهم از ابواب قتل و قصاص، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که:

«امیرالمؤمنین علی علیه السلام پیوسته می‌فرمود: در استخوان، قصاص نیست.»

می‌آید:

در روایت سیزده از باب یکم از ابواب شجاج و جراح، این گفته که: «در شکستگی جائفه؛ یعنی جراحت داخلی، قصاص نیست جز تعیین ارش و در جراحت منقّله که دررفتگی استخوان است، قصاص نیست جز تعیین ارش و جراحتی که به مغز سر می‌رسد تعیین ارش در آن نیست جز در مورد جراحتی که به مغز سر رسیده باشد چرا که رسیدن به مغز سر با یک ضربت به وسیله شمشیر تحقّق پیدا می‌کند چرا که آن هر چیزی را قطع می‌کند.»

باب ۲۰ حکم کسی که از حدود الهی تجاوز کند

ارجاعات

گذشت:

در روایت بیست از باب یک از ابواب احکام عمومی حدود، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «خداوند عز و جل برای هر چیزی حدّی قرار داده و برای کسی که از آن حدّ تجاوز کند، حدّی مقرر کرده است.»

و در بسیاری از روایات این باب، مشابه این مفاد است.

و در روایت سی و چهارم، این گفته که: «امیرالمؤمنین علیه السلام به قنبر دستور داد تا حدّی را برمردی بزند. قنبر به اشتباه سه تازیانه بیشتر زد. امیرالمؤمنین علی علیه السلام به آن شخص اجازه داد تا سه تازیانه از قنبر قصاص کند.»

و در بسیاری از روایات آن، روایتی است که بر حرمت تجاوز در اجرای حدّ دلالت دارد؛ ملاحظه کنید.

و در روایت یکم از باب پنجاه و چهارم از ابواب قتل و قصاص، فرمودهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله که: «خداوند عز و جل برای هر چیزی حدّی قرار داده و بر هر کسی که از حدود الهی تجاوز کند، حدّی نهاده است.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۳۸۳

کتاب دیات

اشاره

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۳۸۵

فصل اول: دیه‌ی نفس انسان

باب ۱ دیهٔ مرد مسلمان آزاد ...

اشاره

۵۴۸- ۴۷۷۸۸- (۱) عبدالرحمن بن حجّاج گوید: «شنیدم که ابن ابی لیلی گفت: دیه در جاهلیت صد شتر بود. پس از آن رسول خدا صلی الله علیه و آله همان را تثبیت کرد. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله بر دارندگان گاو، دویست گاو و بردارندگان گوسفند، هزار گوسفند و بردارندگان حلّه‌ها، صد حلّه معین کرد. عبدالرحمن گوید: از امام صادق علیه السلام دربارهٔ روایت منقول از ابن ابی لیلی پرسیدم. حضرت بیان داشت: امیرالمؤمنین علیه السلام پیوسته می‌فرمود: دیه شهرنشینان، هزار دینار است و بهای دینارها، ده هزار درهم است و بردارندگان طلا، هزار دینار و بردارندگان نقره، ده هزار درهم و دیه بیابان‌نشینان، صد شتر است و دیه روستاییان، دویست گاو یا هزار گوسفند».

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۳۸۷

۵۴۹- ۴۷۷۸۹- (۲) عبدالرحمن بن حجّاج گوید: «شنیدم ابن ابی لیلی می‌گفت: دیه در جاهلیت صد شتر بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را تثبیت کرد. پس از آن رسول خدا بر دارندگان گاو، دویست گاو و بر دارندگان گوسفند، هزار گوسفند و بردارندگان طلا، هزار دینار و بردارندگان نقره، ده هزار درهم و برای اهل یمن، صد حلّه دیه معین ساخت. عبدالرحمن بن حجّاج

گوید: از امام صادق علیه السلام دربارهٔ روایت ابن ابی لیلی پرسیدم. حضرت بیان داشت: پیوسته امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمود: دیه‌ی شهرنشینان، هزار دینار است و بهای یک دینار، ده درهم و بهای دیه ده هزار درهم است و دیه‌ی صحرانشینان، صد شتر است و دیه‌ی روستاییان، دویست گاو یا هزار گوسفند است».

۴۷۷۹۰۵۵۰- ۴۷۷۹۰- (۳) ابن سنان گوید: «شنیدم امام صادق علیه السلام می‌فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام در خطای شبه‌عمد که کسی را با تازیانه یا عصا یا سنگ بکشد، می‌فرمود: در دیهٔ آن سختگیری می‌شود و آن صد شتر که چهل تای آن حاملهٔ بین پنج ساله‌ای که پا به سال ششم گذاشته و هشت ساله‌ای که پا به سال نهم گذاشته است، می‌باشد و سی ماده شتر سه ساله که پا به سال چهارم گذاشته و سی ماده شتر دو ساله‌ای که پا به سال سوم گذاشته است؛ می‌باشد و در قتل خطایی سی ماده شتر سه ساله که پا به سال چهارم گذاشته و سی ماده شتر دو ساله که پا به سال سوم گذاشته و بیست ماده شتر یک ساله‌ای که پا به سال دوم گذاشته و بیست شتر نر دو ساله‌ای که پا به سال سوم گذاشته است می‌باشد و ارزش هر شتر با درهم، صد و بیست درهم یا ده دینار و با گوسفند، هر شتری معادل بیست گوسفند است».

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۳۸۹

۵۵۱- ۴۷۷۹۱- (۴) امام صادق علیه السلام بیان داشت: «امیرالمؤمنین علیه السلام در ابواب دیه فرمود: [در] خطای شبه‌عمد این است که مردی با تازیانه یا عصا یا سنگ، کسی را بکشد و در دیهٔ آن سختگیری می‌شود و آن صد شتر که چهل تای آن خَلْفَهٔ باشد؛ به این معنی که قبلاـ حامله بوده یا به این معنی که حامله شده است. البته بین شتر پنج ساله‌ای که پا در سال ششم گذاشته تا هشت ساله‌ای که پا در سال نهم گذاشته است، می‌باشد و سی تای آن ماده شتر سه ساله‌ای که پا در سال چهارم گذاشته است و سی ماده شتر دو ساله‌ای که دنبال برادر و مادرش می‌رود می‌باشد و در خطای آشکار، سی شتر سه ساله و سی ماده شتر دو ساله و سی ماده شتر یک ساله که برادرانشان در شکم مادرش هستند و ده شتر دو ساله و ارزش هر شتر صد و بیست درهم یا ده دینار است و بهای هر شتر ماده بیست گوسفند است می‌باشد و دیهٔ بینی اگر از بیخ کنده شود، صد شتر و دست اگر بریده شود، پنجاه شتر است».

۵۵۲- ۴۷۷۹۲- (۵) امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله برای ما سخنرانی کردند و فرمودند:

قتل شبه‌عمد، آن است که با سنگ و عصا و تازیانه انجام گیرد و دیه در شبه‌عمد، صد شتر است که چهل تای آن ماده شتر حاملهٔ بین پنج ساله تا هشت ساله وسی تای آن ماده شتر سه ساله و سی تای آن ماده شتر چهار ساله می‌باشد».

۵۵۳- ۴۷۷۹۳- (۶) امام صادق علیه السلام فرمود: «دیهٔ قتل خطایی اگر مرد قصد [قتل] نداشته باشد، صد شتر یا ده هزار درهم یا هزار گوسفند است و حضرت فرمود: دیهٔ سختگیری شده‌ای که شبه‌عمد است و عمد نیست برتر از دیهٔ خطا با توجه به سن شترهاست. سی و سه تا ماده شتر سه ساله و سی و سه تا ماده شتر چهار ساله و سی و چهار ماده شتر پنج ساله که با همهٔ آنها نر آمیزش کرده باشد».

۵۵۴- ۴۷۷۹۴- (۷) امام باقر یا امام صادق علیهما السلام دربارهٔ دیه فرمودند: «دیه، صد شتر است و در آن دینار و درهم و غیر آن نیست. ابن ابی عمیر گوید: به جمیل گفتم: آیا برای شتر، سنی تعریف شده است؟ گفت: آری،

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۳۹۱

سی و سه ماده شتر سه ساله و سی و سه ماده شتر چهار ساله و سی و چهار ماده شتر پنج ساله تا هشت ساله که همهٔ هشت ساله‌ها حامله باشند. جمیل گوید: این را برخی از یاران مان از امام باقر یا امام صادق علیهما السلام روایت کرده‌اند و علی بن حدید در روایت خود افزوده است که: این در مورد قتل خطایی است. ابن ابی عمیر گوید: به جمیل گفته شد: اگر اولیاء قتل عمد، دیه را قبول کنند، چه اندازه برای آنان است؟ گفت: صد شتر؛ مگر اینکه بر مالی یا هر چیز دیگری که بخواهند، با قاتل مصالحه و توافق

کنند».

۵۵۵- ۴۷۷۹۵- (۸) امام صادق علیه السلام فرمود: «دیه در قتل خطایی، صد شتر یا هزار گوسفند یا ده هزار درهم یا هزار دینار است. چنانچه دیه شتر اختیار شود، پس بیست و پنج شتری که مادرش حامله باشد و بیست و پنج شتری که مادرش شیرده باشد و بیست و پنج ماده شتر سه ساله و بیست و پنج ماده شتر چهار ساله تعیین می‌شود و اما دیهٔ سختگیری شده در قتلی است که خطای شبه‌عمد باشد، همانند موردی که غالبا با سنگ یا با عصا یا با یک ضربت یا دو ضربت می‌زند و قصد کشتن طرف را ندارد، دیه آن سی و سه ماده شتر سه ساله و سی و سه ماده شتر چهار ساله و سی و چهار ماده شتر پنج ساله که با همهٔ آنها نر آمیزش کرده باشد و اگر دیه را از گوسفند بدهد، پس هزار گوسفند نر و در قتل عمد، قصاص یا رضایت ولیّ مقتول است».

۵۵۶- ۴۷۷۹۶- (۹) پیامبر صلی الله علیه و آله در نامه‌اش به اهل یمن فرمود: «در مورد جان مؤمن، [دیه] صد شتر است».

۵۵۷- ۴۷۷۹۷- (۱۰) ابوبصیر گوید: «دیهٔ مرد، صد شتر است. اگر شتر نبود، معادل قیمت آن [یعنی صد شتر] گاو بدهد و اگر گاو هم نبود، پس هزار گوسفند. یعنی دیه در قتل عمد و در شبه‌عمد، هزار گوسفند مختلط است».

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۳۹۳

۵۵۸- ۴۷۷۹۸- (۱۱) ابوبصیر گوید: «امام صادق علیه السلام فرمود: دیهٔ قتل خطایی آن زمان که مرد قصد قتل نداشته است، صد شتر یا ده هزار درهم یا هزار گوسفند است. حضرت افزود: دیهٔ سختگیری شده در مورد قتل شبه‌عمد که عمد نیست برتر از دیهٔ قتل خطاست و در آن به سی و سه ماده شتر سه ساله و سی و سه ماده شتر چهار ساله و سی و چهار ماده شتر پنج ساله که با همهٔ آنها نر آمیزش کرده باشد، حکم داد.

ابوبصیر گوید: از امام دربارهٔ دیه پرسیدم. حضرت فرمود: دیهٔ مسلمان، ده هزار درهم نقره یا هزار مثقال طلا یا هزار گوسفند که با توجه به سن‌شان سه دسته می‌شوند و از شتر، صد شتر با [دسته بندی] سن‌های‌شان و از گاو، دویست گاو پرداخت می‌شود».

۵۵۹- ۴۷۷۹۹- (۱۲) امام صادق علیه السلام فرمود: «دیه، ده هزار درهم یا هزار دینار است. جمیل گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: دیه، صد شتر است».

۴۷۸۰۰۵۶۰- ۴۷۸۰۰- (۱۳) جمیل بن درّاج دربارهٔ دیه گوید: «دیه، هزار دینار یا ده هزار درهم است و از صاحبان لباس‌ها [حلّه‌ها]، لباس گرفته می‌شود و از صاحبان شتر، شتر و از صاحبان گوسفند، گوسفند و از صاحبان گاو، گاو گرفته می‌شود».

۴۷۸۰۵۶۱- ۴۷۸۰۱- (۱۴) فقه الرضا علیه السلام: «دیه در جان، هزار دینار یا ده هزار درهم یا صد شتر با توجه به صاحبان دیه است. اگر اهل طلا هستند، هزار دینار و اگر اهل نقره هستند، ده هزار درهم و اگر اهل شتر هستند، صد شتر».

۴۷۸۰۵۶۲- ۴۷۸۰۲- (۱۵) امام صادق علیه السلام فرمود: «دیه، هزار دینار یا دوازده هزار درهم یا صد شتر است و حضرت فرمود: اگر مردی را با آهن بزنی و به قتل برسد، این قتل عمد است».

شیخ طوسی رحمه الله در کتاب تهذیب گوید: «و اما درهم‌ها؛ بیش از ده هزار درهم لازم نیست و به

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۳۹۵

همین مقدار، بیشتر روایات وارد شده است. ولی روایت عبدالله بن سنان و عبید بن زراره مشتمل بر دوازده هزار درهم است. حسین بن سعید و احمد بن محمد بن عیسی هر دو گفته‌اند که: اصحاب ما روایت کرده‌اند این به دلیل وزن شش درهم است و وقتی که چنین باشد، این هم بر می‌گردد به هزار درهم و دیگر در میان روایات تنافی نیست».

۴۷۸۰۵۶۳- ۴۷۸۰۳- (۱۶) روایت شده است برای ما از امام جعفر صادق علیه السلام از پدرشان از پدران‌شان علیهم السلام که فرمود: «دیه از هر گروهی از آنچه دارند، گرفته می‌شود. از صاحبان شتر، شتر و از صاحبان گاو، گاو و از صاحبان گوسفند، گوسفند و از صاحبان لباس‌ها [حلّه‌ها]، لباس و از صاحبان طلا، طلا و از صاحبان نقره، نقره و کسی به چیزی که ندارد، تکلیف

نمی‌شود».

۴۷۸۰۵۶۴– ۴۷۸۰۴– (۱۷) امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «دیه بر طلا- داران، هزار دینار و بر نقره داران، ده هزار درهم و بر شترداران، صد شتر که قیمت هر شتر ده دینار و بر گاوداران دویست گاو که قیمت هرگاو پنج دینار و بر گوسفند داران، دو هزار گوسفند که قیمت هر گوسفند نیم دینار باشد و بر پارچه‌داران، صد لباس که قیمت هر لباس ده دینار باشد. این دیهٔ مرد مسلمان آزاد است و دیهٔ جان زن نصف این است و در آنجا که جراحت بر جسم زن از ثلث دیه بگذرد دیه آن جنایت نصف می‌شود».

۵۶۵– ۴۷۸۰۵– (۱۸) معاویهٔ بن وهب گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ دیهٔ عمد پرسیدم. حضرت فرمود: صد شتر نر که سنش بالا باشد؛ اگر نبود به جای هر شتر نر، بیست گوسفند نر».

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۳۹۷

۵۶۶– ۴۷۸۰۶– (۱۹) امیرالمؤمنین علی علیه السلام در مورد جان، دیه را سی و سه ماده شتر سه ساله و سی و سه ماده شتر چهار ساله و سی و چهار شتری که بین ساری جلودار و بازل تا هشت ساله که همه‌اش حامله باشد قرار می‌داد؛ البته اگر شبه‌عمدی باشد و بر عاقله سخت گرفته شود. ولی اگر قتل خطایی باشد، دیه به چهار دسته تقسیم می‌شود: بیست و پنج ماده شتر دو ساله که بر عاقله ثابت است و پرداخت دیه در سه سال و در هر سال یک سوم دیه پرداخت می‌شود؛ دو سوم در دو سال و یک سوم در همان سال».

۵۶۷– ۴۷۸۰۷– (۲۰) معلّی ابوعثمان گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ فرمودهٔ خداوند عز و جل پرسیدم که: اگر کسی آن را ببخشد (و از قصاص، صرف نظر کند) کفّارهٔ (گناهان) او محسوب می‌شود. حضرت فرمود: از گناهان وی به اندازه‌ای که از قتل عمد عفو کرده است، محو می‌سازد و در مورد قتل عمد، مرد در برابر مرد کشته می‌شود؛ مگراین که عفو کند یا دیه بپذیرد و بر هر اندازه دیه که توافق کنند، حقّ دارد و دیه در شبه‌عمد سختگیری شده، سی و سه ماده شتر سه ساله و سی و چهار ماده شتر چهار ساله و سی و سه ماده شتر پنج سالهٔ حامله است که نر با همهٔ آنها آمیزش کرده باشد و دیه در شبه‌عمد سختگیری شده اگر شتر نباشد، هزار گوسفند نر است».

۵۶۸– ۴۷۸۰۸– (۲۱) امام صادق علیه السلام بیان داشت: «امیرالمؤمنین علیه السلام پیوسته می‌فرمود: دیه در قتل خطایی، بیست و پنج ماده شتر دو ساله، بیست و پنج ماده شتر یک ساله، بیست و پنج ماده شتر سه ساله و بیست و پنج ماده شتر چهار ساله است و فرمود: دیه در قتل شبه عمد سی و سه ماده شتر چهار ساله و سی و سه ماده شتر بین پنج ساله تا هشت ساله که همه حامله باشند و سی و چهار ماده شتر پنج ساله است».

۵۶۹– ۴۷۸۰۹– (۲۲) حَکَم بن عتیبه گوید: «به امام باقر علیه السلام گفتم: بعضی از مردم در دهان‌شان سی و دو دندان است و بعضی بیست و هشت دندان. دیهٔ دندان‌ها به چه اندازه دندان تقسیم می‌شود؟ حضرت فرمود:

آفرینش دندان همان بیست و هشت دندان است؛ دوازده دندان در جلو و شانزده دندان در قسمت آخر دهان. دیهٔ دندان‌ها بر این پایه تقسیم می‌شود. دیه هر دندان اگر از جلو بشکند و از بین برود، پانصد درهم است و این‌ها دوازده دندان است که دیه‌اش شش هزار درهم است و دیه‌ی هر دندان از

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۳۹۹

قسمت آخر، دویست و پنجاه درهم است؛ بنابراین دیهٔ همهٔ دندان‌های جلو و عقب، ده هزار درهم است و تنها دیه برای همین‌هاست و بیش از بیست و هشت دندان دیه ندارد و اگرکمتر از بیست و هشت دندان بود، باز مقدار کمتر، دیه ندارد. این گونه ما در کتاب امیرالمؤمنین علی علیه السلام یافته‌ایم.

حَکَم بن عتیبه گوید: من گفتم: پیش از این، دیه‌ها از شتر، گاو و گوسفند گرفته می‌شد. حضرت فرمود: تنها در میان بیابان‌نشینان آن هم پیش از اسلام بود. ولی چون اسلام ظاهر گشت [پول] و نقره در میان مردم زیاد شد، امیرالمؤمنین علیه السلام دیه را بر نقره

[درهم] توزیع کرد. حَکَم بن عتیبه گوید:
به امام گفتم: نظر شما چیست؟ از بیابان نشینان امروز در دیه چه می گیرند؛ شتر یا نقره [درهم]؟
حضرت فرمود: شتر، امروز [در صحرا] به سان نقره است [درهم] بلکه شتر برای دیه از نقره بهتر است. در دیهٔ قتل خطایی، صد شتر می گرفتند و برای هر شتر، صد درهم لحاظ می کردند که مجموع آن ده هزار درهم می‌شد. حَکَم بن عتیبه گوید: پرسیدم: سن صد شتر چه باشد؟ حضرت فرمود:
شتری که یک سال بر او گذشته و همه نر باشند».
۵۷۰- ۴۷۸۱۰- (۲۳) امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «اگر قتل شبه‌عمد باشد و آن این است که با تازیانه یا عصا یا سنگ بکشد، دیهٔ آن سخت گرفته می‌شود و آن صد شتر است که چهل تا، بین پنج ساله تا هشت ساله و سی تا، ماده شتر سه ساله و سی تا، ماده شتر دو ساله است و در خطا، سی ماده شتر سه ساله و سی ماده شتر دو ساله و بیست ماده شتر یک ساله و بیست شتر نر دو ساله و ارزش هر شتر به نقره [درهم]، صد درهم یا ده دینار است».

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب یکم از ابواب زکات چهارپایان، روایاتی که بر بیان تفصیلی سن شتران دلالت دارد.
و در روایت یکم از باب هفتم از ابواب وجوب خمس، فرمودهٔ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که: «و عبدالمطلب در مورد قتل، سنت صد شتر را گذاشت و خداوند عز و جل هم همان را در اسلام ادامه داد».
و در روایت چهل و ششم از باب یکم از ابواب دعا، فرمودهٔ خداوند متعال: «و هرکس را که دوست دارم او را می‌کشم و هرکس را بکشم، دیه‌اش بر من است و هرکس که دیه‌اش بر من است، من دیهٔ او هستم». (تنها به این دلیل به این روایت اشاره کردیم که می‌توان از آن استفاده کرد که دیهٔ مقتول بر قاتل است».
و در روایت یکم از باب سوم از ابواب قتل و قصاص، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «دیه، ده هزار درهم یا هزار دینار یا صد شتر است».
منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۴۰۱
و در روایت دوم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «دیه، دوازده هزار [درهم] یا هزار دینار یا صد شتر است و اگر در سرزمینی است که در آن دینار است، هزار دینار و اگر در زمینی است که در آن درهم است، پس به نسبت حساب به درهم، دوازده هزار درهم می‌شود».
و در روایت یکم از باب هفدهم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «اگر بخواهند، نصف دیه یعنی پنج هزار درهم می گیرند».
و در روایت نهم، این گفته که: «نصف دیه را به اولیای مقتول می‌دهند و گرنه پنج هزار درهم می‌گیرند و این گفته که: و اگردیه بخواهند، ده هزار درهم می گیرند».
و در روایت دوازده، این گفته که: «مردی را خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آوردند که با چوبهٔ خیمه به زنی حامله زد و او را کشت. رسول خدا صلی الله علیه و آله اولیای زن را مخیّر ساخت که پنج هزار درهم دیه و یک غلام یا کنیز برای جنین در شکم زن بگیرند یا به اولیای قاتل پنج هزار درهم بدهند و قاتل را بکشند».
و در روایت سیزده، این گفته که: «مرد، زن را می کشد. حضرت فرمود: اگر اولیای زن بخواهند، مرد را می کشند و پنج هزار درهم

برای اولیای مقتول ضامن هستند و اگر بخواهند، پنج هزار درهم از قاتل می گیرند».

می‌آید:

در روایت یکم از باب سوم از ابواب دیات اعضا، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «دیه در جان، هزار دینار است».
و در روایات باب سـی و هشتم، روایاتی است که دلالت دارد بر این که دیهٔ مرد هزار دینار یا ده هزار درهم و دیهٔ زن پانصد دینار و دیهٔ بچه‌ها مثل دیهٔ مردان و زنان است و دیهٔ بچه اگر معلوم نباشد که مرد است یا زن، نیمی از دیهٔ مرد و نیمی از دیهٔ زن است».
منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۴۰۳

باب ۲ دیهٔ قتل در ماه حرام

اشاره

۵۷۱- ۴۷۸۱۱- (۱) کلیب اسدی گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که در ماه حرام کشته می‌شود، پرسیدم که: دیه‌اش چیست؟ حضرت فرمود: یک دیه به علاوه یک سوم دیه».
۵۷۲- ۴۷۸۱۲- (۲) کلیب بن معاویه گوید: «از امام صادق علیه السـلام شـنیدم که می‌فرمود: هرکس در ماه حرام [انسانی را] بکشد، بر او یک دیهٔ [کامل] به علاوه یک سوم دیه است».
۵۷۳- ۴۷۸۱۳- (۳) زراره گوید: «از امام باقر علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: اگر مرد در ماه حرام کسی را بکشد، دو ماه پی در پی از ماه‌های حرام را باید روزه بدارد».
۵۷۴- ۴۷۸۱۴- (۴) زراره گوید: «از امام صادق علیه السـلام دربارهٔ مردی پرسـیدم که مردی را به خطا در ماه‌های حرام کشته است. حضـرت فرمود: بر اوست دیه و دو ماه پی در پی روزه از ماه‌های حرام. گفتم: در این روزه، دو روز عید و روزهای تشـریق [یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذی الحجّه] است. حضرت فرمود: آن را روزه بگیرد؛ چرا که حقّی است که بر او لازم گشته است».
در من لا یحضره الفقیه آمده: «و در روایت أبان از زراره از امام صادق علیه السلام آمده که حضرت فرمود:
بر او یک دیه و یک سوم دیه است»،

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از بـاب دوم از ابواب بقیـهٔ روزه‌هـای واجب، این گفته که: «مردی، مردی را از روی خطـا در مـاه حرام کشـته است. حضرت فرمود: دیه بر او سخت گرفته می‌شود و بر اوست آزادسازی یک برده یا دو ماه پی درپی روزه از ماه‌های حرام».
و در روایت دوم، این گفته که: «به امـام باقر علیه السـلام گفتم: مردی، مردی را در حرم کشـته است. حضـرت فرمود: براوست یک دیه و یک سوم دیه و دو ماه پی در پی روزه از ماه‌های حرام و یک برده آزاد می‌سازد و شصت مسکین را اطعام می کند».
و در روایت سوم، مانند همین روایت تا جملهٔ: «از ماه‌های حرام».
و در روایت چهـارم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السـلام که: «اگر مرد در ماه رمضان بکشـد، دو ماه پی در پی از ماه‌های حرام را روزه

می گیرد. راوی می گوید: من تبسـمی کردم و به امام گفتم: در اینجا مشکلی پیش می‌آید! حضرت فرمود: چه مشکلی پیش می‌آید؟ گفتم: روز عید [اضـحی] و روز قربانی و روزهای تشـریق [یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذی الحجّه]. حضرت فرمود: این حقّی است که بر او لازم گشته است».

منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۴۰۵

باب ۳ دیهٔ سقط جنین توسط زن

اشاره

۵۷۵- ۴۷۸۱۵- (۱) ابوعبیـده گویـد: «از امام باقر علیه السـلام دربارهٔ زنی پرسـیدم که حامله بوده و عمداً دارویی خورده و شوهرش نمی‌دانسـته و فرزندش را انداخته است. حضـرت فرمود: اگر فرزند اسـتخوان داشته که گوشت بر روی آن روییده است، باید آن زن یک دیه به پـدر فرزنـد بدهـد. ولی اگر هنگامی که فرزند را انداخته، جنین، علقه یا مضـغه بوده، باید که چهل دینار یا یک غلام یا یک کنیز به پـدر فرزنـد بدهـد. از امام پرسـیدم: این زن از دیـهٔ فرزندش ارث نمی‌برد؟ حضـرت فرمود: نه، چون زن فرزند را کشـته است؛ بنابراین از او ارث نمی‌برد».

۵۷۶- ۴۷۸۱۶- (۲) امـام صـادق علیه السـلام دربـارهٔ زنی حـامله که دارویی خورده تـا فرزنـدش را بینـدازد پس از آن فرزنـدش را انـداخته است، فرمود: «اگر فرزنـد اسـتخوان داشـته و گوشت بر روی آن روییده و گوش و چشم برای او باز شده است، باید که زن دیـهٔ فرزنـد را به پـدرش تسـلیم کنـد. حضـرت فرمود: ولی اگر فرزنـد، جنین علقه یا مضـغه بوده، بایـد که زن چهل دینار یا غلام یا کنیزی را به پدر فرزند بدهد. پرسیدم: این زن از دیهٔ فرزندش ارث نمی‌برد؟ حضرت فرمود: نه، چون او را کشته است».

ارجاعات

می‌آید:

در روایت یکم از باب پنجم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «بر او برای آنچه در شکم زن است یک غلام یا یک کنیز یا چهل دینار است».

منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۴۰۷

باب ۴ مدت پرداخت دیهٔ قتل خطایی و عمدی

اشاره

۵۷۷- ۴۷۸۱۷- (۱) امام صادق علیه السـلام بیان داشت: «پیوسته امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمود: دیه قتل خطایی در طول سه سال و دیهٔ عمد در طول یک سال پرداخت می‌شود».

۵۷۸- ۴۷۸۱۸- (۲) امیرالمؤمنین علی علیه السـلام در مورد قتـل به خطـا حکم کرد که: «دیه بر عاقله است و فرمود: این دیه در طول

سه سال در هر سالی، یک سوم دیه پرداخت می‌شود».

ارجاعات

گذشت:

در روایت نوزدهم از باب یکم از ابواب دیات، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «دیه در طول سه سال در هر سالی یک سوم پرداخت می‌شود و دو سوم در دو سال و یک سوم در همان سال».

باب ۵ دیهٔ زن، نصف دیهٔ مرد

اشاره

۵۷۹- ۴۷۸۱۹- (۱) ابوعبیده گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که از روی خطا زنی را که در حال زایمان بود کشت، سؤال شد. حضرت فرمود: براوست دیه یعنی پنج هزار درهمو براوست به خاطر جنینی که در شکم او بوده یک غلام [جوان] یا یک کنیز [جوان] یا چهل دینار [که به اولیاء دم بدهد]».
شیخ طوسی رحمه الله در تهذیب می‌گوید: «این روایت بر زنی که علقه یا مضغه‌ای را انداخته، تطبیق می‌شود و در این صورت است که دیهٔ جنین، یک غلام یا کنیز است».

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب هفدهم از ابواب قتل و قصاص، این گفته که: «مردی، زنی را از روی عمد کشته است. حضرت فرمود: اگر خانوادهٔ زن بخواهند، او را می‌کشند و به خانوادهٔ مرد نیمی از دیه را می‌پردازند و اگر بخواهند، نیمی از دیه یعنی پنج هزار درهم را می‌گیرند».
منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۴۰۹
و در روایت دوم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «دیهٔ زن، نصف دیهٔ مرد است».
و در روایت سوم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «اگر دیه پذیرفتند، حقّشان نیمی از دیهٔ مرد است».
و در روایت چهارم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «اگر مردی، زنی را بکشد و خانوادهٔ زن بخواهند او را بکشند، باید نصف دیه را به خانوادهٔ مرد بدهند».
و نیز در دیگر روایات این باب، روایاتی است که دلالت دارد بر این که دیهٔ زن نیمی از دیهٔ مرد است؛ ملاحظه کنید.
و در روایت هفدهم از باب یکم از ابواب دیات، این گفته که: «دیه بر صاحبان طلا، هزار دینار است». تا آنجا که گوید: «و دیهٔ زن در جان، نیمی از آن است و نیز در موردی که جراحت از یک سوم دیه بگذرد».

می‌آید:

در روایات باب دوم از ابواب دیات اعضاء و باب دوم از ابواب دیات شجاج و جراح، روایتی که بر این مفاد دلالت دارد.

باب ۶ حکم مسلمان مقتول در سرزمین شرک

خداوند تعالی می‌فرماید:

هیچ فرد باایمانی مجاز نیست که مؤمنی را به قتل برساند، مگر اینکه این کار از روی خطا و اشتباه از او سرزند و (در عین حال)، کسی که مؤمنی را از روی خطا به قتل رساند، باید یک بردهٔ مؤمن را آزاد کند و خون‌بهایی به کسان او بپردازد؛ مگر اینکه آنها خون‌بها را ببخشند و اگر مقتول، از گروهی باشد که دشمنان شما هستند (و کافرند) ولی مقتول با ایمان بوده، (تنها) باید یک بردهٔ مؤمن را آزاد کند (و پرداختن خون‌بها لازم نیست) و اگر از جمعیتی باشد که میان شما و آنها پیمانی برقرار است، باید خون‌بهای او را به کسان او بپردازد و یک بردهٔ مؤمن (نیز) آزاد کند و آن کس که دسترسی (به آزاد کردن برده) ندارد، دو ماه پی در پی روزه بگیرد. این (یک نوع تخفیف) و توبهٔ الهی است و خداوند، دانا و حکیم است. «۱»

---

(۱). نساء ۴/ ۹۲.

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۴۱۱

۵۸۰- ۴۷۸۲۰- (۱) امام صادق علیه السلام دربارهٔ مرد مسلمانی که در سرزمین شرک است و مسلمانان او را کشته‌اند پس از آن امام از این جریان باخبر شده است، فرمود: «به جای او یک بندهٔ مؤمن آزاد می‌شود و این همان فرمودهٔ خداوند عز و جل است که: اگر مقتول، از گروهی باشد که دشمنان شما هستند (و کافرند) ولی مقتول با ایمان بوده، (تنها) باید یک بردهٔ مؤمن را آزاد کند».

۵۸۱- ۴۷۸۲۱- (۲) مسعدهٔ بن صدقه گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ فرمودهٔ خداوند پرسیده شد که: هیچ فرد باایمانی مجاز نیست که مؤمنی را به قتل برساند، مگر اینکه این کار از روی خطا و اشتباه از او سر زند؛ (و در عین حال)، کسی که مؤمنی را از روی خطا به قتل رساند، باید یک بردهٔ مؤمن را آزاد کند و خون بهایی به کسان او بپردازد. حضرت فرمود: آزاد سازی بردهٔ مؤمن‌وظیفه‌ای است که قاتل بین خود و خدای خود دارد و اما دیه‌ای که باید بپردازد به اولیای مقتول باید تحویل دهد و اگر مقتول، از گروهی باشد که دشمنان شما هستند، حضرت فرمود: اگر مقتول از گروه مشرکانی است که در صلح نیستند، در حالی که مقتول مؤمن است، باید یک بردهٔ مؤمن را آزاد کند و این وظیفهٔ قاتل بین خود و خدایش می‌باشد و دیه بر او نیست و اگر مقتول از جمعیتی است که میان شما و آنها پیمانی برقرار است، باید که بردهٔ مؤمنی آزاد سازد و این وظیفه بین خود و خدایش است و باید خون بهای او را به کسان او بپردازد».

۵۸۲- ۴۷۸۲۲- (۳) امام صادق علیه السلام دربارهٔ، فرمودهٔ خداوند که: هیچ فرد باایمانی مجاز نیست که مؤمنی را به قتل برساند، مگر این‌که این کار از روی خطا و اشتباه از او سرزند، تا آن‌جا که، اگر مقتول، از گروهی باشد که دشمنان شما هستند (و کافرند) در حالی که مقتول با ایمان بوده، فرمود: «اگر مقتول از مشرکان است، باید که قاتل بین خود و خدای خود، بردهٔ مؤمنی را آزاد سازد و دیه بر او نیست و اگر مقتول از جمعیتی باشد که میان شما و آنها پیمانی برقرار است، باید خون بهای او را به کسان او بپردازد و یک بردهٔ مؤمن (نیز) آزاد سازد. راوی گوید: حضرت فرمود: آزاد سازی بردهٔ مؤمن بین او و خدای اوست و دیه باید به اولیای مقتول تحویل داده شود».

۵۸۳- ۴۷۸۲۳- (۴) تفسیر قمی: «اگر مقتول، از گروهی باشد که دشمنان شما هستند در حالی که مقتول باایمان بوده، قاتل (تنها)

بایـد یک بردهٔ مؤمن آزاد کنـدو برای او دیه نیست. منظور این است که اگر مردی از مؤمنان در حالی که در دارالحرب است کشـته شـود، مقتول دیه نـدارد و قاتـل بایـد یـک بردهٔ مـؤمن آزاد سـازد؛ چـون رسول خـدا صـلی الله علیه و آله فرموده است: هرکس در دارالحرب سکونت گزیند، ذمّهٔ من از او دور است.

سپس فرمود: و اگر مقتول از جمعیتی باشـد که میان شـما و آنها پیمانی برقرار است، باید خون بهای او را به کسان او بپردازد و یک بردهٔ مؤمن (نیز) آزاد کند؛ یعنی اگر مؤمن در دارالحرب سکونت کرده و بین مشرکان و پیامبر و امام، پیمان و زمانی گذاشته شده و پس از آن مؤمن در میان آنان کشته شده،

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۴۱۳

قاتل باید دیه‌ای را به اولیای مقتول تسـلیم کند و یک بردهٔ مؤمن آزاد سازد و آن کس که دسترسـی (به آزاد کردن برده) ندارد، دو ماه پی در پی روزه می‌گیرد. این (یک نوع تخفیف) و توبهٔ الهی است و خداوند، دانا و حکیم است».

باب ۷ دیهٔ خنثی مشکل

ارجاعات

گذشت:

در روایت بیست و سوم از بـاب هفتـاد و شـشم از ابواب میراث، فرمودهٔ امـام معصوم علیه السـلام که: «اگر خنثی بمیرد و بول نکرده باشد، پس نیمی از دیهٔ زن و نیمی از دیهٔ مرد است».

باب ۸ دیه و حکم قتل ناصبی

اشاره

۵۸۴- ۴۷۸۲۴- (۱) ابوالصباح کنانی گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: همسایه‌ای از قبیلهٔ همدان به نام جعد بن عبدالله داریم. او بـا مـا می‌نشـیند و مـا از امیرالمؤمنین علی علیه السـلام و برتری ایشـان یـاد می‌کنیم ولی او از امـام بـدگویی می‌کنـد. آیا در مورد [کشتن] او به من اجازه می‌دهید؟ حضرت فرمود: تو انجام می‌دهی؟

گفتم: آری، به خـدا سوگنـد! اگر در مـورد او به من اجـازه دهیـد، برایش کمین می‌گـذارم و چـون در کمین قرار گرفت، بـا همین شمشـیرم بر او در می‌آیم و به شـدت به او می‌زنم تا آن که او را بکشم. ابوالصـباح گوید: حضـرت فرمود: ای ابوالصـباح، این، ترور [غافلگیر کردن] است و رسول خـدا صـلی الله علیه و آله از ترور [فتک] نهی فرموده است. ای ابوالصـباح، اسـلام ترور را در بند قرار داده است و تو آن را انجام نده، دیگری کار تو را انجام می‌دهد. ابوالصـباح گوید: چون از مدینه به کوفه بازگشـتم، تنها هجده روز در کوفه بودم که به مسجد رفتم و نماز صبح را خواندم و در تعقیب نماز بودم که مردی مرا با پایش تکان داد و گفت:

ای ابوالصباح، بشارت! گفتم: خداوند بشارت خیر به تو بدهد، چیست؟ او گفت: جعدبن‌عبدالله دیشب در خانه‌ای که در صحرا بود وارد شـد، او را برای نماز بیـدار کردنـد، دیدنـد که مرده و چون (مشک) پُر باد شده است و چون رفتند که او را بردارند، دیدند که گوشـتش از اسـتخوان جـدا می‌شود. او را در تخته پوستی جمع کردند، دیدند که در زیر او مار سیاهی بوده است. آن‌گاه او را دفن

کردند».

منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۴۱۵

۵۸۵- ۴۷۸۲۵- (۲) از برخی از یاران امام صادق علیه السلام- احتمال قوی ابوعاصم سجستانی باشد- روایت شده است که او گوید: «همسفر عبدالله بن نجاشی شدم. او بر مذهب زیدیه بود. چون در مدینه بودیم، او نزد عبدالله بن حسن رفت و من نزد امام صادق علیه السلام رفتم. چون بازگشت، دیدم اندوهگین است. صبح که شد به من گفت: از امام صادق علیه السلام برایم اجازهٔ ورود بگیر. نزد امام صادق علیه السلام رفتم و گفتم: عبدالله بن نجاشی بر مذهب زیدیه است و نزد عبدالله بن حسن رفت و از من خواسته تا برایش از شما اجازهٔ ملاقات بگیرم. حضرت فرمود: به او اجازه بده. او نزد امام آمد. سلام داد و گفت: ای فرزند رسول خدا، من مردی هستم که شما را دوست دارم و بر این باورم که حقّ در میان شماست. هفت نفر از کسانی که از آنها شنیده‌ام امیرالمؤمنین علیه السلام را دشنام می‌دهند، کشته‌ام. در این باره از عبدالله بن حسن پرسیدم، او به من گفت: تو در برابر خون اینان در دنیا و آخرت مؤاخذه می‌شوی. من گفتم: اگر در برابر خون کسی که از او شنیده‌ام به امیرالمؤمنین علی علیه السلام دشنام می‌دهد، مؤاخذه می‌شوم پس برای چه با مردم دشمنی می‌کنیم «۱»؟

امام صادق علیه السلام به عبدالله بن نجاشی فرمود: چگونه آنان را کشته‌ای؟ او گوید: با برخی از آنان در راه برخورد داشتم و او را کشتم و برخی را در خانه‌اش وارد شدم و او را کشتم و همهٔ این موارد که انجام دادم پنهان مانده و آشکار نشده است. ابوعاصم سجستانی گوید: امام صادق علیه السلام به او فرمود: ای اباخداش، بر توست که در برابر هر کدام که کشته‌ای، یک گوسفند نر در منی ذبح کنی؛ چون تو بدون اجازهٔ امام علیه السلام آنان را کشته‌ای و اگر با اذن امام آنان را کشته بودی در دنیا و آخرت چیزی بر تو نبود».

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب بیست و ششم از ابواب جهاد با دشمن و باب بیست و سوم از ابواب حد قذف و باب هشتم از ابواب حد محارب و مرتد و باب دهم مناسب با این باب هست.

---

(۱). ناس در تعبیر احادیث و با قرائن، بر مخالفین مذهب شیعه اطلاق می‌شود و از آن جمله، همین مورد است- م.

منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۴۱۷

باب ۹ دیهٔ ولدالزّنا [زنازاده]

اشاره

] ۵۸۶- ۴۷۸۲۶- (۱) بعضی از موالیان عبدالرحمن بن عبد الحمید گویند: «امام ابوالحسن علیه السلام به من فرمود: دیهٔ ولدالزّنا همان دیهٔ یهودی است؛ یعنی هشتصد درهم».

۵۸۷- ۴۷۸۲۷- (۲) امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «دیهٔ ولدالزّنا همان دیهٔ ذمّی یعنی هشتصد درهم است».

۵۸۸- ۴۷۸۲۸- (۳) جعفر بن بشیر از بعضی از مردان خود روایت کرده است که: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ دیهٔ ولدالزّنا پرسیدم. حضرت فرمود: هشتصد درهم مانند دیهٔ یهودی، مسیحی و مجوسی».

۵۸۹- ۴۷۸۲۹- (۴) امام باقر علیه السلام فرمود: «دیهٔ ولدالزّنا همان دیهٔ برده است؛ یعنی هشتصد درهم».

۵۹۰- ۴۷۸۳۰- (۵) کتاب مقنع: «دیه یهودی، مجوسی، مسیحی و زنازاده، هشتصد درهم است».

ارجاعات

گذشت:

در روایت چهارم از باب هفتاد و دوم از ابواب میراث، این گفته که راوی گوید: «فدایت شوم! دیهٔ زنازاده چه اندازه است؟ حضرت فرمود: به آن کس که مخارج او را می‌داده آنچه برای او خرج کرده، داده می‌شود».

باب ۱۰ دیهٔ یهودی، مسیحی و مجوسی

اشاره

۵۹۱- ۴۷۸۳۱- (۱) ابان بن تغلب گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: ابراهیم می‌گوید: دیهٔ یهودی، مسیحی و مجوسی یکسان است. حضرت فرمود: آری، او حقّ گفته است».

منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۴۱۹

۵۹۲- ۴۷۸۳۲- (۲) زراره گوید: «از او [امام معصوم علیه السلام] دربارهٔ مجوس پرسیدم که: جایگاه حقوقی آنان کجاست؟ حضرت فرمود: آنان از اهل کتاب و در حدود و دیات به سان یهودیان و مسیحیان هستند».

۵۹۳- ۴۷۸۳۳- (۳) ابوبصیر گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ دیهٔ یهودی، مسیحی و مجوسی پرسیدم. حضرت فرمود: « [دیهٔ] اینان یکسان است؛ هشتصد درهم».

فزونی متن همین روایت در تهذیب و من لا یحضره الفقیه به این صورت است که ابوبصیر گوید:

«گفتم: فدایت شوم! اگر غیرمسلمانان در شهرهای مسلمانان در حالی که فحشا انجام می‌دهند دستگیر شوند، آیا حدّ بر آنان اجرا می‌شود؟ حضرت فرمود: آری، احکام مسلمانان دربارهٔ آنان خواهد بود».

۵۹۴- ۴۷۸۳۴- (۴) لیث مرادی گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ دیهٔ مسیحی، یهودی و مجوسی پرسیدم. حضرت فرمود: دیهٔ آنان همه یکسان است؛ هشتصد درهم است، هشتصد درهم است».

۵۹۵- ۴۷۸۳۵- (۵) امام صادق علیه السلام فرمود: «پیامبر صلی الله علیه و آله خالدبن ولید را به سوی بحرین فرستاد. خالد در آنجا با خون‌های دسته‌ای از یهودیان، مسیحیان و مجوسیان مواجه شد [خون‌هایی از آنان ریخته شد]. خالد برای پیامبر صلی الله علیه و آله نوشت که: من با خون‌های گروهی از یهودیان و مسیحیان برخورد کرده‌ام [گروهی از آنان را کشته‌ام]. دیهٔ آنان را هشتصد درهم داده‌ام ولی دربارهٔ خون‌های مجوسیان چیزی به من نفرموده‌اید. امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله برای خالد مرقوم فرمود که: دیهٔ مجوسیان چون دیهٔ یهودیان و مسیحیان است و حضرت فرمود: اینان اهل کتابند».

۵۹۶- ۴۷۸۳۶- (۶) امام صادق علیه السلام فرمود: «دیهٔ یهودی، مسیحی و مجوسی هشتصد درهم است».

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۴۲۱

۵۹۷- ۴۷۸۳۷- (۷) علی بن جعفر گوید: «از برادرم موسی بن جعفر علیه السلام دربارهٔ دیهٔ یهودی، مجوسی و مسیحی پرسیدم که: دیهٔ آنان چه اندازه است؟ حضرت فرمود: هشتصد، هشتصد؛ هرکدام از آنان».

۵۹۸- ۴۷۸۳۸- (۸) امام صادق علیه السلام فرمود: «دیهٔ یهودی و مسیحی، هشتصد درهم است».

۵۹۹- ۴۷۸۳۹- (۹) سماعه گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: دیهٔ ذمّی چه اندازه است؟ حضرت فرمود: هشتصد درهم».

۸۴۰۶۰۰- ۴۷۸۴۰- (۱۰) فقه الرضا علیه السلام: «دیهٔ مرد ذمّی، هشتصد درهم و زن به همین نسبت چهار صد درهم است».

۶۰۱- ۴۷۸۴۱- (۱۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «دیهٔ یهودی و مسیحی چهار هزار درهم و دیهٔ مجوسی هشتصد درهم است.» و حضرت افزود: «مجوس کتابی به نام جاماس دارد».

۶۰۲- ۴۷۸۴۲- (۱۲) روایت شده است که: «دیهٔ یهودی، مسیحی و مجوسی چهار هزار درهم، چهار هزار درهم است؛ چرا که آنان اهل کتابند».

۶۰۳- ۴۷۸۴۳- (۱۳) فقه الرضا علیه السلام: «روایت شده است که دیهٔ ذمّی، چهار هزار درهم است».

۶۰۴- ۴۷۸۴۴- (۱۴) امام صادق علیه السلام فرمود: «دیهٔ یهودی، مسیحی و مجوسی چون دیهٔ مسلمان است».

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۴۲۳

۶۰۵- ۴۷۸۴۵- (۱۵) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «دیهٔ یهودی و مسیحی چون دیهٔ مسلمان است».

۶۰۶- ۴۷۸۴۶- (۱۶) امام صادق علیه السلام فرمود: «هرکس که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را ذمّه دهد [به عنوان یک شهروند در جامعهٔ مسلمین تعهّد دهد]، دیه‌اش کامل است. زراره گوید: اینان [یعنی یهودی و مسیحی که در این زمان هستند] چگونه‌اند؟ امام صادق علیه السلام فرمود: و اینان از کسانی هستند که رسول خدا تعهّد به آنان داده است».

۶۰۷- ۴۷۸۴۷- (۱۷) سماعه گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مسلمانی که شخص ذمّی را کشته است، پرسیدم.

سماعه گوید: حضرت فرمود: این چیز سختی است که مردم تاب تحمل آن را ندارند. باید به اهل ذمّی، دیهٔ مسلمان داده شود تا قاتل از کشتن بادیه‌نشین و کشتن ذمّی دست بکشد. پس از آن امام علیه السلام فرمود:

اگر بنا باشد مسلمانی بر ذمّی غضب کند و بخواهد او را بکشد و زمینش را بگیرد و به اولیای او هشتصد درهم بپردازد، در این صورت کشتار در ذمّی‌ها فراوان می‌شود و هرکس ذمّی را از روی ستم بکشد، مادامی که ذمّی پرداخت جزیه و مالیات را پذیرفته و آن را می‌پردازد و انکار نمی‌کند، بر مسلمان حرام است».

ارجاعات

گذشت:

در روایت چهاردهم از باب سی ام از ابواب مستحقّان زکات، فرمودهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله که: «مؤمن در برابر کافر کشته نمی‌شود و دیهٔ کافر، نیمی از دیهٔ مؤمن است».

و در روایت یکم از باب چهل و دوم از ابواب قصاص، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «ولی جنایتی که مسلمان به ذمّی کرده، از مسلمان به اندازهٔ دیهٔ ذمّی که هشتصد درهم است، گرفته می‌شود».

و در روایت سوم، این گفته که: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ خون‌های مجوسی، یهود و مسیحی پرسیدم که: آیا بر مسلمانان و کسانی که آنان را بکشند- در صورتی که آنان به مسلمانان خیانت و آشکارا با آنان دشمنی می‌کنند- چیزی هست؟ حضرت

فرمود: نه، مگر اینکه مسلمان به کشتن آنان عادت کرده باشد. راوی گوید: و از امام علیه السلام دربارهٔ مسلمان پرسیدم که: آیا در برابر اهل ذمّه و اهل کتاب اگر آنان را کشته باشد، کشته می‌شود؟ حضرت فرمود: نه، مگر اینکه به کشتن آنان عادت کرده باشد و کشتار آنان را رها نکند؛ در این صورت با خواری کشته می‌شود».

و در روایت هفتم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «اگر مسلمان، یهودی یا مسیحی را بکشد به شدت تأدیب می‌شود و ضامن دیهٔ او خواهد بود و دیه‌ی او همان هشتصد درهم است».

و در روایات باب نهم از ابواب دیات آنچه دلالت می‌کند بر اینکه دیهٔ یهودی، مسیحی و مجوسی هشتصد درهم است.

می‌آید:

در روایت یکم از باب هشتم از ابواب دیات اعضاء آنچه بر این دلالت می‌کند.

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۴۲۵

باب ۱۱ دیهٔ جنین زن ذمّی و دیهٔ جنین حیوان

۶۰۸- ۴۷۸۴۸- (۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام دربارهٔ جنین مادر یهودی، مسیحی و مجوسی حکم داد که یک دهم دیهٔ مادرش است».

۶۰۹ - ۴۷۸۴۹- (۲) امام صادق علیه السلام فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله دربارهٔ جنین حیوان ماده که او را زده‌اند و بچه‌اش را انداخته است، فرمود: یک دهم قیمت همان حیوان ماده است».

باب ۱۲ دیهٔ برده ...

اشاره

۶۱۰- ۴۷۸۵۰- (۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «دیهٔ برده، همان بهای اوست و اگر ارزشمند باشد، بالاترین بهای او همان ده هزار درهم است و بهای او از دیهٔ آزاد تجاوز نمی‌کند».

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۴۲۷

۶۱۱- ۴۷۸۵۱- (۲) فقه الرضا علیه السلام: «دیهٔ غلام، همان بهای اوست [منظور پولی است که برای خرید او می‌دهند] و همچنین دیهٔ کنیز؛ مگر اینکه بهای او از دیهٔ آزاد بگذرد که اگر از آن گذشت به دیهٔ آزاد بر می‌گردد و غلام از ده هزار درهم و کنیز از پنج هزار تجاوز نمی‌کند».

۶۱۲- ۴۷۸۵۲- (۳) امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی آزاد که برده‌ای را با قیمت بیست هزار درهم کشته است، فرمود: «جایز نیست که قیمت برده بیش از دیهٔ آزاد باشد».

بروجری، آقا حسین طباطبایی - مترجمان: حسینیان قمی، مهدی - صبوری، م، منابع فقه شیعه، ۳۱ جلد، انتشارات فرهنگ سبز، تهران - ایران، اول، ۱۴۲۹ ه ق

منابع فقه شیعه؛ ج ۳۱، ص: ۴۲۷

۶۱۳- ۴۷۸۵۳- (۴) ابوالورد گوید: «از امام باقر علیه السلام دربارهٔ مردی که از روی خطا برده‌ای را کشته است، پرسیدم.

حضرت فرمود: بهای برده براوست و بهای برده بیش از ده هزار درهم نخواهد بود. پرسیدم: چه کسی این برده را که مرده است، قیمت‌گذاری می‌کند؟ حضرت فرمود: اگر مالک برده شاهدانی دارد که بهای این برده در زمانی که کشته شده این اندازه است، از قاتل، آن بها را مطالبه می‌کند ولی اگر مالک برده بر آن بها شاهد ندارد- در صورتی که مالک قسم نخورد- بهای برده را قاتل برده با سوگندی که می‌خورد تعیین می‌کند و ثابت می‌شود. چهار بار به خدا سوگند می‌خورد که این برده بیش از قیمتی که من برایش مشخص می‌کنم نداشته است و اگر از خوردن سوگند سرباز زد و سوگند را به مالک برده برگرداند، در این صورت اگر مالک برده سوگند خورد، هر مبلغی که بدان سوگند خورده است به او داده می‌شود و البته بهای برده از ده هزار درهم بیشتر نخواهد شد.

حضرت فرمود: و اگر برده مؤمن است و قاتل از روی عمد او را کشته، قاتل بهای برده را ضامن است و یک برده آزاد می‌سازد و دو ماه پی در پی روزه می‌گیرد و شصت مسکین را اطعام می‌دهد و به سوی خداوند عز و جل توبه می‌کند».

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب هجدهم از ابواب قضاء روایاتی که بر بعضی از مقصود دلالت می‌کند.

و در روایات باب سی و چهارم از ابواب قتل و قصاص روایاتی که بر این باب دلالت می‌کند؛ مراجعه کنید.

می‌آید:

در روایات باب چهل و دوم از ابواب دیات اعضا مناسب با این باب.

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۴۲۹

باب ۱۳ دیهٔ سگ‌ها

۶۱۴- ۴۷۸۵۴- (۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «خون‌بهای سگ سلوقی «۱» چهل درهم است. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دستور داد که چهل درهم را به عنوان دیه به بنی جُذیمه بدهند».

۶۱۵- ۴۷۸۵۵- (۲) امام باقر یا امام صادق علیهما السلام فرمودند: «دیهٔ سگ سلوقی چهل درهم است. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله این دیه را برای سگ سلوقی قرار داده است و دیهٔ سگ گله، یک گوسفند و دیهٔ سگ زراعت، یک پیمانه مخصوص از گندم و دیهٔ سگ اهلی، یک پیمانه قفیز خاک برای اهلش».

۶۱۶- ۴۷۸۵۶- (۳) امام صادق علیه السلام فرمود: «دیهٔ سگ شکاری، چهل درهم و دیهٔ سگ گله، بیست درهم و دیهٔ سگی که برای شکار و گله نیست، یک کیسه خاک است و قاتل باید آن را بدهد و صاحب سگ باید بپذیرد».

۶۱۷- ۴۷۸۵۷- (۴) امام صادق علیه السلام فرمود: «در کتاب امام علی علیه السلام است که دیهٔ سگ شکاری، چهل درهم است».

(۱). سلوق، دهی است در یمن که زره‌ها و سگ‌ها بدان منسوب می‌شوند؛ (مجمع البحرین).

منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۴۳۱

۶۱۸- ۴۷۸۵۸- (۵) امام صادق علیه السلام فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام دربارۀ کسی که سگ شکاری را کشته بود، فرمود: او را قیمت می کند و باز شکاری و سگ گله و سگ نگهبان باغ نیز همین حکم را دارد».

۶۱۹ - ۴۷۸۵۹- (۶) امام صادق علیه السلام دربارۀ فرمودۀ خداوند متعال که: «و او [یوسف] را به بهای کمی- چند درهم- فروختند»، فرمود: «بیست درهم بود».

و از امام رضا علیه السلام مشابه همین، روایت شده و در آن آمده است که: «بخس، یعنی نقص و آن بهای سگ شکاری است که اگر کشته شود، خون بهایش بیست درهم است».

۴۷۸۶۰۶۲۰ - ۴۷۸۶۰- (۷) حضرت رضا علیه السلام فرمود: « [مراد از] دراهم (در آیۀ شریفۀ .... دراهم معدوده) بیست درهم است و آن بهای سگ شکاری است زمانی که کشته شود و بخس، همان نقص است».

باب ۱۴ قضیه فرستادن سپاه به قبیله خثعم توسط رسول خدا صلی الله علیه و آله

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب شصت و دوم از ابواب جهاد با دشمن، فرمودۀ امام معصوم علیه السلام که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله لشکری را به سوی خثعم [قبیله‌ای در یمن] فرستاد. چون لشکر بر آن قبیله مسلط گشت، آنان به سجده پناه بردند و در نتیجه برخی از آنان کشته شدند. این خبر به پیامبر صلی الله علیه و آله رسید. حضرت فرمود:

نیمی از دیه را به خاطر نمازشان به وارثان بدهید».

باب ۱۵ حکم قاتل به قتل عمد که خود به قتل خطایی کشته شود و ...

۶۲۱- ۴۷۸۶۱- (۱) از امیرالمؤمنین علی علیه السلام دربارۀ مردی که مردی را از روی عمد کشته است و پس از آن قاتل به خطا کشته شده است، سؤال شد. حضرت فرمود: «دیۀ قاتلی که از روی خطا کشته شده است، برای اولیای اوست [مقتول اول] و برای اولیاء قاتل به قتل عمد، چیزی نیست».

منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۴۳۳

باب ۱۶ حکم قاتل خطایی که منکر قتل شود «۱»

۶۲۲- ۴۷۸۶۲- (۱) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «کسی که خدا را با خونی که به خطا ریخته و در برابر اولیای خون انکار کرده ملاقات کند، در روز قیامت خدا را با آن خون دیدار خواهد کرد».

۶۲۳- ۴۷۸۶۳- (۲) حضرت علی علیه السلام فرمود: «هرکس خداوند تبارک و تعالی را با خونی که به خطا ریخته و در برابر اولیای خون انکار کرده ملاقات کند، در روز قیامت با آن خون خدا را دیدار خواهد کرد».

باب ۱۷ حکم قاتلی که خبر از قتل مقتول ندهد

۶۲۴- ۴۷۸۶۴- (۱) از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که مردی را کشته و آن را آشکار نساخته است، سؤال شد: «دیه‌اش چیست؟ حضرت فرمود: دیه‌اش را می‌پردازد و از پروردگارش طلب مغفرت می‌کند».

باب ۱۸ حکم کسی که توانایی پرداخت دیه را ندارد

ارجاعات

گذشت:

در روایت چهل و چهار از باب سی و شش از ابواب حقوق مالی مستحبّ در کتاب زکات، فرمودهٔ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که: «برای کسی درخواست کردن حلال نیست مگر به خاطر یکی از سه چیز، یا برای دیه‌ای که بر او لازم شده است».
و در روایت سیزدهم از باب دوم از ابواب قتل و قصاص، این گفته که: «اگر چیزی ندارد که دیه را بپردازد، حضرت فرمود: از مسلمانان طلب کند [مدد جوید] تا دیهٔ مقتول را به اولیایش بپردازد».

---

(۱). فرض راه ثبوت از طریق اقرار قاتل است و او هم انکار می‌کند.
منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۴۳۵

فصل دوم: موجبات ضمان

باب ۱ حکم کسی که وارد ملک دیگری شود و در چاه افتد

۶۲۵- ۴۷۸۶۵- (۱) ابوبصیر گوید: «از امام باقر علیه السلام پرسیدم: پسری به خانهٔ قومی وارد شده و در حالی که بازی می‌کرده، در چاه آنان افتاده است؛ آیا آنان ضامنند؟ حضرت فرمود: آنان ضامن نیستند ولی اگر متهم هستند، ضامنند».
۶۲۶- ۴۷۸۶۶- (۲) محمد بن یحیی با چند واسطه از امام معصوم علیه السلام دربارهٔ پسری که به خانهٔ قومی درآمده و در چاه افتاده است، روایت کرده که حضرت فرمود: «اگر متهم هستند، ضامنند».
۶۲۷- ۴۷۸۶۷- (۳) امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر مردی، چاهی در خانه‌اش بکند، آن‌گاه مردی وارد خانه او شود و در چاه بیفتد، بر صاحبخانه چیزی نیست و او ضامن نخواهد بود ولی باید روی چاه را بپوشاند».
منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۴۳۷

باب ۲ عدم ضمان چاه و چهارپا و معدن

اشاره

۶۲۸- ۴۷۸۶۸- (۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چاه، حیوان و معدن ضامن ندارد».

در من لا یحضره الفقیه آمده: «امام صادق علیه السلام فرمود: از احکام قضایی پیامبر صلی الله علیه و آله این بود که (آن‌گاه مشابه این روایت را آورده و افزوده است): مقصود از حیوان، چهارپاست و جُبار «۱» به معنی هدر است که ضامن نیست».

۶۲۹ - ۴۷۸۶۹- (۲) امیرالمؤمنین علیه السلام بیان داشت: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: (آن‌گاه مانند همین روایت را آورده و افزوده است): در گنج، خمس و جبار، همان هدر است که دیه و قصاص ندارد».

ارجاعات

می‌آید:

در روایت یکم از باب دهم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «صاحبان چهارپا مادامی که چهارپا رهاست، چیزی را ضامن نیستند».

و در باب پانزدهم چیزی که با بعضی از مقصود مناسبت دارد.

باب ۳ حکم کسی که در ملک خود یا دیگری چاه بکند و شخصی در آن سقوط کند

۶۳۰ - ۴۷۸۷۰- (۱) زراره گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: مردی چاهی را در غیر ملک خویش کنده است. کسی گذرش به آن چاه افتاده و در آن چاه سقوط کرده است. حضرت فرمود: او ضامن است؛ چون کسی که در غیر ملک خود چاهی را بکند، ضامن است».

---

(۱). جبار، یعنی هدر؛ به این معنی که ضامن ندارد. بنابراین اگر کسی در چاهی بیفتد و تلف شود، ضمانی در کار نیست یاحیوانی او را تلف یا معدنی بر او ریزش کند؛ نک: مجمع البحرین.

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۴۳۹

۶۳۱ - ۴۷۸۷۱- (۲) سماعه گوید: «از او [امام معصوم علیه السلام] دربارهٔ مردی پرسیدم که چاهی را در خانهٔ خود یا در زمین خویش می‌کند. حضرت فرمود: آنچه در ملک خویش می‌کند، ضمان ندارد. اما آنچه در راه یا در غیر ملک خود می‌کند، نسبت به کسی که در آن می‌افتد، ضامن است».

۶۳۲ - ۴۷۸۷۲- (۳) امام باقر یا امام صادق علیهما السلام فرمودند: «هرکس چاهی بکند یا چیزی را در میان راهی از راه‌های مسلمانان- بی آن که حقّی داشته باشد- قرار دهد، او ضامن کسی است که در آن هلاک شود».

باب ۴ حکم کسی که به خانهٔ قومی در آید و سگ آنان، او را زخمی سازد

۶۳۳- ۴۷۸۷۳- (۱) برخی از یاران ما گفتند: «از امام صادق علیه السلام پرسیدم: گفتم: فدایت شوم! مردی به خانهٔ مردی در آمده است. سگی در خانه به او پریده و او را زخمی کرده است. حضرت فرمود: اگر آن مرد دعوت شده بوده، صاحبان خانه باید ارش «۱» این جراحت را بدهند ولی اگر دعوت نشده بوده و وارد شده است، چیزی بر آنان نیست».

۶۳۴- ۴۷۸۷۴- (۲) امام صادق علیه السلام فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام دربارهٔ مردی که بدون اجازه داخل خانهٔ قومی شده و سگ آنان او را زخمی کرده است، حکم داد و فرمود: آنان ضامن نیستند ولی اگر بااجازهٔ آنان در آمده است، ضامن هستند».

(۱). دیهٔ جراحت

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۴۴۱

۶۳۵ – ۴۷۸۷۵– (۳) امیرالمؤمنین علی علیه السلام دربارهٔ مردی که بدون اجازه داخل خانهٔ مردمی شده و سگ آنها، او را زخمی کرده است، حکم داد و فرمود: «ضمانی بر آنان نیست ولی اگر با اجازهٔ آنان داخل شده است، آنان ضامن هستند».

۶۳۶ – ۴۷۸۷۶– (۴) امیرالمؤمنین علی علیه السلام پیوسته صاحب سگ را اگر سگش در روز کسی را زخمی می‌کرد، ضامن می‌دانست ولی اگر در شب زخمی می‌ساخت، ضامن نمی‌دانست و اگر به خانهٔ مردمی با اجازهٔ آنان درآمدی و سگ‌شان تو را زخمی کرد، آنان ضامن هستند و اگر بدون اجازهٔ آنان داخل شوی، آنان ضامن نیستند.

باب ۵ حکم کسی که به دام شیر گرفتار شود و چند نفر را با خود بکشد و شیر آنان را بدرد

۶۳۷ – ۴۷۸۷۷– (۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «گروهی در یمن چاله‌ای برای شیر کندند. شیر در آن چاله افتاد. مردم برای تماشای شیر بر سر چاله ازدحام کردند. مردی در چاله افتاد. او به دیگری چسبید و دیگری به دیگری و آن شخص به شخص دیگر و شیر همهٔ آنان را مجروح ساخت. بعضی از آنان از جراحتی که شیر ایجاد کرده بود، مُردند و بعضی را بیرون کشیدند و بعد مُردند. این گروه با هم به نزاع برخاستند تا آن‌جا که همه شمشیر به دست شدند. امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: بیایید تا من در میان‌تان قضاوت کنم. پس از آن حضرت حکم داد که یک چهارم دیه به نفر اول و یک سوم دیه به نفر دوم و نصف دیه به نفر سوم و دیهٔ کامل به نفر چهارم بدهند و این دیه را بر قبیله‌های کسانی قرار داد که ازدحام کرده بودند. بعضی از آن گروه از این قضاوت خشنود شدند ولی بعضی ناخشنود بودند. در نتیجه این جریان را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بردند و قضاوت و حکم امیرالمؤمنین علیه السلام را به پیامبر صلی الله علیه و آله گفتند. پیامبر آن را امضا فرمود».

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۴۴۳

۶۳۸ – ۴۷۸۷۸– (۲) از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است که: «به خصومت برخاستند اولیای گروهی که بر سر چاله‌ای که شیری در آن افتاده بود، ایستاده بودند و شیر را تماشا می‌کردند. یکی از جمعیت در چاله افتاد و دیگری را گرفت و دیگری، دیگری را و آن شخص، شخص دیگر را، تا آن که چهار نفر روی شیر افتادند و شیر آنان را درید. اولیای این گروه مرافعهٔ خود را نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. حضرت حکم داد که: نفر اول شکار شیر است و باید یک سوم دیهٔ نفر دوم را بدهد و نفر دوم، دو سوم دیهٔ نفر سوم را و نفر سوم دیهٔ کامل نفر چهارم را بپردازد و نفرچهارم چیزی بر او نیست. اولیای آن گروه، در قضاوت حضرت علیه السلام با هم اختلاف کردند. آن‌گاه نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند و دعوای خویش بازگفتند و جریان قضاوت امیرالمؤمنین علیه السلام را نیز یادآور شدند. حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: حقّ همان است که حضرت علی علیه السلام میان‌تان قضاوت کرد».

۶۳۹ – ۴۷۸۷۹– (۳) از سند دیگری از امیرالمؤمنین علی علیه السلام برای مان روایت شده است که: «مردم بر چالهٔ شیر ازدحام کردند. چهار نفر در آن چاله افتادند. اولی به دومی و دومی به سومی و سومی به چهارمی دست گرفت. امیرالمؤمنین برای نفر اول به یک چهارم دیه حکم داد؛ چرا که به خاطر او سه نفر مُردند [سبب مرگ سه نفر شد] و برای نفر بعدی به یک سوم دیه حکم داد؛ زیرا به خاطر کار او دو نفر مُردند و برای نفر سومی به نصف دیه حکم داد؛ زیرا یک نفر به خاطر کار او مُرد و برای چهارمی دیهٔ کامل مقرر داشت؛ [زیرا او سبب مرگ کسی نشده بود] و این دیه را بر همهٔ کسانی قرار داد که بر لب چاله حاضر شده بودند».

۶۴۰ – ۴۷۸۸۰– (۴) امام باقر علیه السلام فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام دربارهٔ چهار نفر قضاوت کرد که داخل چالهٔ شیر را تماشا

می‌کردنـد و یکی از آنـان افتـاد و به نفر دوم چسبیـد و نفر دوم به نفر سـوم و سـومی به چهـارمی، تـا آن که همـدیگر را روی شـیر انداختند و شیر همه را کشت. حضرت نسبت به نفر اول حکم داد که او شکار شیر است و اولیای او را ضامن یک سوم دیه نسبت به اهل دومی و اولیای دومی را ضامن دو سوم دیه نسبت به اهل سومی و اولیای سومی را ضامن یک دیهٔ کامل نسبت به اهل چهارمی قرار داد».

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۴۴۵

۶۴۱- ۴۷۸۸۱- (۵) ارشاد شیخ مفید رحمه الله: «یکی از مرافعاتی که نزد امام آوردند و حضـرت در یمن بود، جریان چاله‌ای است که برای شیر کنده شده بود و شیری در آن افتاد. مردم صبحگاه برای دیدن شیر آمدند.

مردی بر لبـهٔ چاله ایسـتاد، پایش لغزیـد و دیگری را گرفت و دیگری به نفر سوم و سومی به چهارمی و همه درون چاله افتادند. شـیر آنان را پاره کرد و همه مُردند. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام حکم داد که نفر اول، شکار شیر است و بر اوست که یک سوم دیه به نفر دوم بدهـد و بر دومی است که یـک سوم دیه به نفر سوم و سومی یک دیـهٔ کامل به نفر چهارم بدهـد. گزارش این جریان به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رسید.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ابوالحسن دربارهٔ انسان به همان حکمی که خداوند بر بالای عرشش داده است، قضاوت کرد».

۶۴۲- ۴۷۸۸۲- (۶) امیرالمؤمنین علی علیه السـلام دربارهٔ کسانی که در چالهٔ شـیر افتادند و چهار نفر بودند که نفر اول افتاد و دست به دومی گرفت و نفر دوم به نفر سوم و نفر سوم به نفر چهارم چسبید و همه از بین رفتند، حکم داد که: «نفر اول، شـکار شیر است و بر اوسـت که یـک سـوم دیه را به نفر دوم و بردومی است که دو سـوم دیه به نفر سـوم و بر سـومی است که یـک دیـهٔ کامـل به نفر چهارم بدهد».

باب ۶ حکم موردی که شتری مردی را بکشد و ولیّ مقتول شتر را بکشد

۶۴۳- ۴۷۸۸۳- (۱) حلبی گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال شد که مردی در راهی از راه‌های مسلمانان عبور می‌کند.

چهارپـایش بـا پـا به انسـانی آسـیب می‌رسانـد. حضـرت فرمود: در آسـیبی که چهارپا با پایش رسانـده، بر مرد چیزی نیست ولی در آسـیبی که با دسـتش رسانده، بر این مرد است؛ چرا که پای چهار پا پشت سر مرد راکب است در فرضی که مرد، راهبر چهارپاست، دست چهارپا به اذن خـدا در اختیار اوست؛ هر کجا که بخواهـد می‌توانـد بگـذارد. حلبی گوید: و از امام صادق علیه السـلام دربارهٔ شتر خراسانی سؤال شد که به شهوت آمده و مست شده و از خانه بیرون زده و مردی را کشته است و برادر مقتول آمده و این شتر

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۴۴۷

نر را با شمشیر زده و پی کرده است؛ حضرت فرمود: صاحب شتر، ضامن دیهٔ مرد است ولی بهای شترش را می‌گیرد و از امام دربارهٔ مرد سواری سؤال شـد که شخصـی مرکب او را رم می‌دهـد و او را زخمی می‌سازد و چهارپـای او، مرد دیگری را زخمی می‌کنـد. حضرت فرمود: او ضامن هر چیزی است که اتفاق افتد».

۶۴۴- ۴۷۸۸۴- (۲) امام جعفر صادق علیه السـلام دربارهٔ شتر خراسانی که شهوی و مست شده، از خانه بیرون زده، دو مرد را کشته، برادر مقتول آمده و شتر را کشته است، فرمود: «صاحب شتر، ضامن دیهٔ مقتول است و بهای شتر را می‌گیرد».

۶۴۵- ۴۷۸۸۵- (۳) علی بن جعفر گوید: «از برادرم موسـی بن جعفر علیه السلام دربارهٔ شتری شهوت‌زده و مست که مردی را کشته و برادر مقتول برخاسته و شتر را پی کرده و کشته است، پرسیدم که حال اینان چگونه است؟

حضرت فرمود: بر صاحب شتر، دیهٔ مقتول است و بهای شتر نیز برکسی است که شتر را پی کرده و باید به صاحب شتر بدهد».

۶۴۶- ۴۷۸۸۶- (۴) علی بن جعفر گویـد: «از برادرم موسـی بن جعفر علیه السـلام دربـارهٔ شتر خراسـانی که شـهوی و مست شـده و

مردی را کشته است، پرسیدم که بر صاحب شتر چیست؟ حضرت فرمود: بر او دیه است».
۶۴۷- ۴۷۸۸۷- (۵) امیرالمؤمنین علیه السلام در صورتی که حیوان نری بار اول حمله کند، صاحب او را ضامن نمی‌دانست ولی اگر برای بار دوم حمله می‌کرد، صاحب او را ضامن می‌دانست.

باب ۷ حکم کسی که شخصی را روی دیوار بترساند یا سواره‌ای را بر مرکبش برماند و او بیفتد و بمیرد یا شکستگی پیدا کند

اشاره

۶۴۸- ۴۷۸۸۸- (۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «هر فردی که مردی را روی دیوار بترساند یا چهار پایی را که بر آن سوار است رم دهد و آن مرد بیفتد و بمیرد، آن فرد ضامن دیۀ اوست و اگر شکستگی پیدا کند هم او ضامن دیۀ عضوی است که از او شکسته شده است».

ارجاعات

گذشت:

در روایت هشتم از ابواب قتل و قصاص مناسب با این باب.
و در روایت یکم از باب پیشین، فرمودۀ امام معصوم علیه السلام که: «از حضرت دربارۀ مردی که مردی [سواره] را رم می‌دهد سپس او را زخمی می‌کند و چهارپای او نیز مرد دیگری را زخمی می‌سازد، سؤال شد. حضرت فرمود: مرد رم دهنده، ضامن هر اتفاقی است که بیفتد».

می‌آید:

در روایت دوم از باب بیست و دوم مناسب با این باب.
منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۴۴۹

باب ۸ حکم کسی که برده‌اش را بر حیوان سوار کند و حیوان مردی را لگدکوب کند

اشاره

۶۴۹- ۴۷۸۸۹- (۱) لیث مرادی گوید: «از امام صادق علیه السلام پرسیدم: اگر مردی پسر یتیمی را بر اسبی سوار کند که آن را با اجرتی اجاره کرده و آن اسب منبع درآمد آن پسر است و خویشان پدری او همه این را می‌دانند و آن مرد اسب را در میان اسبان مسابقه بدواند و اسب به مردی بزند و او را بکشد، دیۀ مرد بر چه کسی است؟ حضرت فرمود: بر صاحب اسب. گفتم: نظر شما چیست اگر اسب، غلام را به زمین بزند و او را بکشد؟ حضرت فرمود: بر صاحب اسب چیزی نیست.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت نوزده از بـاب بیست و نه از ابواب اجـاره، فرمودهٔ امـام معصوم علیه السـلام: «دربـارهٔ مردی که برده‌اش را بر حیوانی سوار کرده و آن حیوان مردی را پایمال کرده است، حضرت فرمود: خسارت بر دوش مالک برده است».

باب ۹ مسؤولیت صاحب حیوانی که بدون تعدّی و تفریط حیوانش انسانی را به قتل رساند

۶۵۰- ۴۷۸۹۰- (۱) امام باقر علیه السـلام فرمود: «رسول خدا صـلی الله علیه و آله حضـرت علی علیه السـلام را به یمن فرسـتاد. اسب مردی از اهل یمن فرار کرد و می‌دوید که گذرش به مردی افتاد. او را با سُمِ خود لگد زد و کشت. اولیای مقتول نزد

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۴۵۱

مرد آمدند، او را گرفتند و نزد امیرالمؤمنین علی علیه السلام بردند. صاحب اسب، شاهد اقامه کرد که اسبش از خانه‌اش فرار کرده و با پا به مرد زده است. امیرالمؤمنین علیه السلام خون خویشاوند ایشان را باطل دانست.

اولیای مقتول از یمن نزد رسول خدا صـلی الله علیه و آله آمدند و گفتند: ای رسول خدا، علی علیه السـلام به ما ستم کرد و خون یار ما را باطل دانست. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: علی علیه السلام ستمگر نیست و برای ستم آفریده نشده است.

ولا-یت پس از مـن از آنِ علی علیه السـلام است و حکـم، حکـم اوست و گفته، گفتـهٔ او و ولا-یت و گفته و حکمش را جز کـافر رد نمی‌کنـد و به ولا-یت و گفته و حکمش جز مؤمن تن نمی‌دهـد. اهـالی یمن هنگـامی که سـخن رسول خـدا صـلی الله علیه و آله را دربارهٔ علی علیه السـلام شـنیدند، گفتند: ای رسول خدا، ما به حکم علی علیه السلام و فرموده‌اش راضی شدیم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: این توبهٔ شماست، از آنچه گفتید».

۶۵۱- ۴۷۸۹۱- (۲) امام علی علیه السلام در یمن دربارهٔ اسبی که فرار کرده، مردی را لگد زده و کشته بود، حکم داد.

حضـرت علی علیـه السـلام خـونش را هـدر دانست و فرمـود: «اگر اسب فرار کرده، بر صـاحب اسب چیزی نیست ولی اگر او را رها گذاشـته یا آن گونه که بایـد او را نبسـته، ضامن است. اهالی یمن به این حکم امیرالمؤمنین علیه السـلام رضایت ندادند و نزد رسول خـدا صـلی الله علیه و آله آمدنـد و گفتنـد: ای رسول خـدا، علی علیه السـلام به مـا سـتم کرده و خون یار ما را باطل دانسـته است و گزارش جریان را به پیامبر صلی الله علیه و آله دادند.

رسول خدا صـلی الله علیه و آله فرمود: علی علیه السـلام سـتمگر نیست و برای ستم آفریده نشده و حکم علی، حکم من و گفته‌اش، گفتهٔ من و او ولیِّ شـما پس از من است و گفته و حکم او را جز کافر رد نمی‌کند و جز مؤمن به گفته و حکم او رضایت نمی‌دهد. چون اهالی یمن فرمودهٔ رسول خـدا صـلی الله علیه و آله را شـنیدند، گفتنـد: ای رسول خـدا، ما به حکم علی علیه السـلام تن دادیم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: همین توبهٔ شماست».

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۴۵۳

باب ۱۰ جنایت حیوان سواری و مسؤولیت راکب آن

اشاره

۶۵۲- ۴۷۸۹۲- (۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «چهارپایان مادامی که رها هستند، صاحبان‌شان ضامن چیزی نیستند».

۶۵۳ - ۴۷۸۹۳- (۲) از امام صادق علیه السلام سؤال شد: «مردی بر راهی از راه‌های مسلمانان سوار بر حیوانش حرکت می کند. حیوان با پا آسیبی می‌رساند. حضرت فرمود: آسیبی را که حیوان با پا زده، بر آن مرد نیست.

ولی آسیبی که حیوان با دستش رسانده، بر مرد است و چون حیوان در حال توقف باشد، آسیبی که حیوان با دستش یا پایش زده بر مرد است و اگر مرد حیوان را جلو انداخته و خود به دنبال او حرکت می کند، هر آسیبی که حیوان با دست و پایش می‌زند به مسؤولیت مرد است».

۶۵۴- ۴۷۸۹۴- (۳) امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «امیرالمؤمنین علیه السلام در مورد صاحب حیوان حکم داد که آنچه حیوان با دستش لگد کند، ضامن است ولی آنچه با پایش مجروح سازد، ضامن نیست مگر اینکه انسان به حیوان زده باشد».

۶۵۵- ۴۷۸۹۵- (۴) امام باقر علیه السلام فرمود: «امیرالمؤمنین علی علیه السلام صاحب حیوان را ضامن آنچه حیوان با پایش لگد کند، دانست». (و شیخ طوسی رحمه الله در کتاب تهذیب الاحکام همین را آورده و افزوده است که: «حضرت فرمود: امیرالمؤمنین علی علیه السلام مردی را که به خوك یک مسیحی آسیب رسانده بود، ضامن دانست).»

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۴۵۵

۶۵۶- ۴۷۸۹۶- (۵) سلیمان بن خالد گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی پرسیدم که در راهی از راه‌های مسلمانان عبور می کند و حیوانش با پا آسیبی می‌رساند. حضرت فرمود: صاحب حیوان ضامن آسیب‌هایی که حیوان با پایش ایجاد کرده نیست ولی آسیب‌هایی را که حیوان با دستش پدید آورده است، ضامن است؛ چرا که پای حیوان پشت سر این فرد در حال رکوب است ولی اگر در جلوی حیوان قرار گیرد و حیوان را راهبری کند، دست حیوان به اذن خدا در اختیار اوست. حیوان دست را هر جا که این مرد بخواهد، می گذارد».

۶۵۷- ۴۷۸۹۷- (۶) امیرالمؤمنین علی علیه السلام دربارهٔ سوار فرمود: «سوار ضامن آسیب‌هایی است که حیوان با دو دستش می‌زند یا با دهانش صدمه می‌زند یا لگد می کند. ضمان این بر سوار است؛ چرا که اختیار حیوان به اذن خدا با سوار است مگر اینکه حیوان با دستش باعث شود که سنگ کوچکی پرت شود که مورد توجه قرار نمی گیردو تحفّظ از آن امکان ندارد ولی ضامن قسمت عقب حیوان چون پا و دُم نیست؛ مگر آسیبی که سواره سبب آن باشد مانند آن که سیخی به او فرو کند و او با پایش به چیزی بزند یا او را بزند، او هم دُمش را بالا برد و به چیزی آسیب برساند یا لجام او را بکشد و حیوان به عقب برگردد و آسیبی برساند یا مانند اینها.

حضرت فرمود: سائق (کسی که به دنبال حیوان برای راندنِ او و هدایت او حرکت می کند)، ضامن همهٔ آسیب‌هایی است که حیوان می‌رساند و نیز ضامن هر چیزی است که از روی حیوان بیفتد؛ چون زین، رحل، بار و مانند آن و به چیزی آسیب برساند؛ بنابراین سوار و سائق ضامن اینها هستند».

۶۵۸- ۴۷۸۹۸- (۷) امام صادق علیه السلام، قائد (/ کسی که در جلوی حیوان حرکت می کند و هدایت حیوان را به عهده‌دارد)، سائق (کسی که پشت سر حیوان حرکت می کند و هدایت حیوان را به عهده دارد) و سواره را ضامن دانست و فرمود: «آسیبی که پای حیوان رساند، بر عهدهٔ سائق است و آسیبی که دست حیوان می‌رساند، بر عهدهٔ سواره و قائد است».

۶۵۹- ۴۷۸۹۹- (۸) امیرالمؤمنین علی علیه السلام پیوسته قائد، سائق و راکب را ضامن می‌دانست.

۶۶۰- ۴۷۹۰۰- (۹) امیرالمؤمنین علی علیه السلام پیوسته سواره را ضامن لگد کردن حیوان با دست و پایش می‌دانست مگر اینکه کسی با حیوان کاری کرده باشد که در این صورت همان کسی که با حیوان کاری کرده، ضامن است. محمد بن الحسن [شیخ طوسی رحمه الله] گوید: «توجیه این روایت آن است که سوار، ضامن چیزی است که حیوان با دست یا پایش آن را پایمال کرده

است؛ البته در صورتی که سوار در حال حرکت نیست و ایستاده است».

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۴۵۷

۶۶۱- ۴۷۹۰۱- (۱۰) امیرالمؤمنین علی علیه السلام سواره را ضامن هر آنچه حیوان با دست و پایش پایمال کند، می‌دانست و قائد (کسی که در جلوی حیوان حرکت می‌کند و هدایت حیوان را به عهده‌دارد) را ضامن آنچه حیوان با دستش پایمال کند، می‌دانست و او را از آنچه از ناحیهٔ پای حیوان پدید می‌آید، مبّری می‌دانست.

۶۶۲- ۴۷۹۰۲- (۱۱) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «صاحب حیوان، آسیب‌های حیوان را ضامن است و قائد، سائق و سواره نیز ضامن هستند».

این گفته مجمل و نیازمند به تفسیر است که امام جعفر صادق علیه السلام آن را تفسیر کرده و فرموده است: «هرکس حیوانی را در راهی یا بازاری یا در جایی که نباید متوقف کند نگاه دارد، او ضامن هر آسیبی است که حیوان می‌رساند».

۶۶۳- ۴۷۹۰۳- (۱۲) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «اگر شتر به تنهایی بارش را ببرد، صاحبش ضامن است «۱»».

۶۶۴- ۴۷۹۰۴- (۱۳) امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر شتر و حیوان به تنهایی بارشان را ببرند، صاحب‌شان تا رسیدن شتر به جایگاه «۲» ضامن است».

۶۶۵- ۴۷۹۰۵- (۱۴) اگر شتر با بارش به راهی برود و آسیبی به چیزی برساند، صاحبش ضامن آن است.

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب ششم، این گفته که: «از امام معصوم علیه السلام دربارهٔ مردی سؤال شد که به راهی از راه‌های مسلمانان می‌رود و حیوانش با پا انسانی را می‌زند. حضرت فرمود: آسیبی که حیوان با پایش می‌رساند، بر عهدهٔ صاحبش نیست».

باب ۱۱ دفاع از خود و مسؤولیت ناشی از قتل حیوان

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب هشتم از ابواب قتل و قصاص، روایتی که بر این مفاد دلالت دارد؛ به ویژه روایت سوم، چهارم و پنجم.

---

(۱). صاحب شتر، ضامن بار است.

(۲). صاحب شتر، ضامن بار است.

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۴۵۹

باب ۱۲ مسؤولیت صاحب حیوان و خسارتهای شب و روز حیوان

خداوند متعال می‌فرماید:

و داود و سلیمان را (به خاطر بیاور) هنگامی که دربارهٔ کشتزاری که گوسفندان بی شبان قوم، شبانگاه در آن چریده (و آن را تباه کرده) بودند، قضاوت می کردند و ما بر حکم آنان شاهد بودیم. «۱»

۶۶۶- ۴۷۹۰۶- (۱) امام صادق علیه السلام از پدرش روایت کرده که فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام تباهی را که چهارپایان در روز برسانند، ضمان‌آور نمی‌دانست و می‌فرمود: کشاورز باید کشتزار خویش را محافظت کند و پیوسته حضرت تباهی شبانهٔ چهارپایان را ضمان آور می‌دانست».

۶۶۷- ۴۷۹۰۷- (۲) هارون بن حمزه گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ گاو و گوسفند که در چراگاه هستند و چیزی را از بین می‌برند، پرسیدم که: آیا ضمانی بر این حیوانات هست؟ حضرت فرمود: اگر این‌ها در روز تباه کنند، ضمان ندارند؛ چرا که صاحبان، حافظان چراگاه هستند. ولی اگر در شب تباه کنند، ضمان بر آنان هست».

۶۶۸- ۴۷۹۰۸- (۳) رسول خدا صلی الله علیه و آله دربارهٔ شتر براءبن عازب آن زمان که باغستانی را خراب کرد، حکم داد که: «صاحبان باغستان‌ها باید باغستان‌ها را در روز محافظت کنند و صاحبان گله باید گله را در شب محافظت کنند».

۶۶۹- ۴۷۹۰۹- (۴) ابوبصیر گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ فرمودهٔ خداوند عز و جل پرسیدم: «و داود و سلیمان را (به خاطر بیاور) هنگامی که دربارهٔ کشتزاری که گوسفندان بی شبان قوم، شبانگاه در آن چریده (و آن را تباه کرده) بودند، قضاوت می کردند.» حضرت فرمود: نفْش جز چریدن در شب نیست. کشاورز باید که مزرعه خود را در روز حفاظت کند. ولی صاحب گله نباید در روز گله را حفظ کند و فقط کار او در روز چراندن گله و خوراندن به گله است. پس آنچه گله از بین برد، برعهدهٔ گله‌دار نیست و بر صاحبان گله است که گله را در شب از آسیب به زراعت مردم حفظ کنند. پس آنچه گله در شب خراب کند، صاحبان آن ضامن هستند و این معنیِ نفْش است؛ یعنی چریدن در شب و حضرت داود علیه السلام حکم داد که گله مالِ کسی است که به کشتش آسیب رسیده است و حضرت سلیمان علیه السلام حکم داد که رسل و ثله یعنی همان شیر و پشم گوسفندان در آن سال برای کسی است که گله به زراعتش آسیب رسانده است».

---

(۱). انبیاء ۲۱/ ۷۸.

منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۴۶۱

۶۷۰- ۴۷۹۱۰- (۵) ابوبصیر گوید: «فرمودهٔ خداوند عز و جل: «و داود و سلیمان را (به خاطر بیاور) هنگامی که دربارهٔ کشتزاری قضاوت می کردند»، را برای امام صادق علیه السلام خواندم و پرسیدم: آن زمان که این دو دربارهٔ زراعت حکم دادند، یک جریان بود؟ حضرت فرمود: خداوند عز و جل به پیامبران پیش از داود تا آن زمان که داود را به پیامبری برانگیخت‌وحی کرده بود که هر گوسفندی که در شب در کشتزاری بچرد، آن گوسفندان از آنِ کشاورز می‌شود و نفْش، همان چریدن در شب است؛ زیرا که باید کشاورز از کشت خویش در روز محافظت کند. ولی صاحب گوسفند باید که گوسفند خود را در شب حفظ کند؛ لذا داود علیه السلام طبق همان حکمی که انبیای پیش از او دادند، حکم کرد. ولی خداوند عز و جل به حضرت سلیمان علیه السلام وحی کرد که هر گوسفندی که شبانه در کشتزاری بچرد، برای کشاورز تنها همان چیزی است که از شکم گوسفندان بیرون می‌آید و پس از سلیمان سنت بر همین جاری است و این همان فرمودهٔ خداوند متعال است که: «و به هر کدام از آنان قضاوت و علم فراوانی دادیم.» بنابراین هر کدام از آن دو، طبق حکم خداوند عز و جل قضاوت کرده است».

۶۷۱- ۴۷۹۱۱- (۶) امام صادق علیه السلام فرمود: «مردی صاحب تاکستانی در میان بنی اسراییل بود. گوسفندان مرد دیگری شبانه در باغستان او چریدند و موْها را خوردند و از بین بردند. صاحب موْ نزد داود آمد و از صاحب گوسفندان شکایت کرد. داود علیه

السلام فرمود: شما دو نفر نزد سلیمان علیه السلام بروید تا او میان شما حکم کند. هر دو نزد سلیمان رفتند. حضرت سلیمان علیه السلام فرمود: اگر گوسفندان ریشه و شاخهٔ درخت موْ [اصل و فرع] را خورده‌اند، باید که صاحب گوسفندان، گوسفندان و آنچه در شکم دارند به صاحب تاکستان تحویل دهند ولی اگر شاخه را خورده‌اند و اصل درخت باقی است، در این صورت برّه و بزغاله‌هایشان به صاحب موْ داده می‌شود».

۶۷۲- ۴۷۹۱۲- (۷) امام صادق علیه السلام فرمود: «امامت پیمانی است که از سوی خداوند عز و جل برای مردانی معین بسته شده است و امام، حقّ ندارد که آن را از امام بعد خویش دریغ کند. خداوند تبارک و تعالی به حضرت داود وحی کرد که: از خاندان خود وصی انتخاب کن؛ چرا که در علم من گذشته است که پیامبری را بر نمی‌انگیزم مگر اینکه از خاندان وی وصی‌ای برای او خواهد بود. حضرت داود علیه السلام تعدادی فرزند داشت و در میان فرزندانش پسری بود که مادرش نزد داود بود و حضرت داود آن مادر را دوست می‌داشت. داود به هنگامی که این وحی به او رسید، نزد همسرش رفت و به او فرمود: خداوند عز و جل به

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۴۶۳

من وحی کرده و دستور می‌دهد که از خاندانم وصی‌ای برگیرم. همسرش به حضرت داود علیه السلام گفت:

باید که آن وصی فرزند من باشد. حضرت داود علیه السلام گفت: من هم همین را می‌خواهم. ولی در علم حتمی خداوند از پیش مشخص شده بود که آن وصی حضرت سلیمان علیه السلام است. خداوند تبارک و تعالی به داود وحی کرد که: پیش از آن که دستور من [در ارتباط با تعیین وصی] به تو برسد، شتاب مکن.

داود درنگی نکرده بود که دو نفر نزد او آمدند و هر دو دربارهٔ گوسفندان و موْها با هم نزاع داشتند. خداوند عز و جل به داود علیه السلام وحی نمود که: فرزندانت را گرد آور. هر کدام از آنان که در این جریان به حقّ قضاوت کردند، او وصی تو پس از تو است.

حضرت داود علیه السلام فرزندان خویش را گرد آورد و چون هر دو طرف نزاع جریان را بازگو کردند، سلیمان علیه السلام فرمود: ای صاحب موْ، چه زمانی گوسفندان این مرد داخل تاکستان تو شدند؟ او گفت: شب هنگام وارد شدند. حضرت سلیمان فرمود: ای صاحب گوسفندان، من علیه تو به بچه‌های گوسفندانت و پشم‌های‌شان در همین سال حکم دادم.

پس از آن داود به سلیمان فرمود: چگونه است که حکم به خودِ گوسفندان ندادی با این که عالمان بنی اسراییل قیمت‌گذاری کردند و قیمت تاکستان مساوی با قیمت گوسفندان بود! حضرت سلیمان علیه السلام فرمود: تاکستان از ریشه کنده نشده و تنها میوه‌ها و بار آن خورده شده است و در سال آینده تاکستان میوه خواهد داد. در این‌جا بود که خداوند عز و جل به حضرت داود علیه السلام وحی کرد که: قضاوت در این جریان همان است که سلیمان قضاوت کرد. ای داود، تو چیزی را خواستی و ما چیزی را.

پس از آن داود نزد همسرش رفت و فرمود: ما چیزی را خواستیم ولی خداوند چیز دیگری را خواست و جز آنچه خداوند خواسته است، نخواهد شد. ما به خواست خداوند عز و جل خشنودیم و تسلیم آن هستیم و همین‌طور اوصیا حقّ ندارند که در ارتباط با این ولایت تعدّی کنند و آن را از صاحبش به دیگری تجاوز دهند».

باب ۱۳ مسؤولیت دو سوار بر حیوان و جنایت حیوان

۶۷۳- ۴۷۹۱۳- (۱) امیرالمؤمنین علی علیه السلام دربارهٔ حیوانی که دو نفر بر روی او سوار بودند و حیوان مردی را کشت یا مجروح ساخت، حکم داد که: «بین دو نفر به طور مساوی تقسیم می‌شود».

۶۷۴- ۴۷۹۱۴- (۲) امیرالمؤمنین علی علیه السلام پیوسته ضمان را متوجه دو نفری که با هم سوار حیوان بودند، می‌کرد؛ البته در آسیب‌هایی که حیوان می‌زد و ضمان را به طور مساوی بین آن دو قرار می‌داد.

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۴۶۵

باب ۱۴ حکم برخورد دو سوار با یکدیگر و مردن یکی

۶۷۵- ۴۷۹۱۵- (۱) امیرالمؤمنین علی علیه السلام دربارهٔ دو سوار که با هم برخورد کردند و یکی از آن دو مُرد، قضاوت کرد و فرد زنده را ضامن دیهٔ مرده قرار داد.

۶۷۶- ۴۷۹۱۶- (۲) امیرالمؤمنین علی علیه السلام دربارهٔ دو سوار که با هم برخورد کردند و یکی از آن دو مُرد، قضاوت کرد و حکم کرد که: «دیه بر عاقلهٔ «۱» فردی است که از آن دو زنده مانده است و اگر هر دو بمیرند، دیهٔ هر کدام از این دو بر عاقلهٔ دیگری است».

۶۷۷- ۴۷۹۱۷- (۳) امیرالمؤمنین علی علیه السلام دربارهٔ دو سوار که با هم برخورد می‌کنند و هر دو یا یکی از آن دو می‌میرد یا شکستگی یا جراحت به او می‌رسد، فرمود: «اگر هر دو عمد داشته‌اند یا یکی از این دو قصد دیگری را کرده، در این صورت فرد متعمّد قصاص می‌شود، در موردی که قصاص دارد و باید دیه بپردازد در صورتی که آسیبی به دیگری وارد کرده است در مواردی که دیه دارد و اگر از روی تعمّد نباشد و خطایی باشد دیه بر عاقله هر یک از آن دو می‌باشد و آن مقدار که هر کدام از این دو در صورتی که قصد عمد داشته‌اند، ضامن هستند همان نصف دیه است؛ زیرا آسیبی که به دیگری رسیده است، مستند به کار هر دو است و همچنین اگر هر دو از روی خطا با هم برخورد کرده‌اند، عاقله ضامن است و اگر یکی از این دو به دیگری برخورد کرده است، بر آن که برخورد کرده- در صورتی که عمد بوده- دیه در مالش ثابت است و در صورتی که خطا بوده، بر عاقله‌اش در ارتباط با آسیبی که به مصدوم زده، ثابت است و بر آنچه به خود آسیب‌دیده رسیده، هدر است؛ چرا که مستند به خودش است و این مانند کسی است که خود از روی حیوانش افتاده یا حیوان او را به دیوار یا مانند آن کوبیده است».

۶۷۸- ۴۷۹۱۸- (۴) امیرالمؤمنین علی علیه السلام پیوسته ضمان را بر کشتی برخورد کننده قرار می‌داد و آن کشتی را که با او برخورد شده بود، ضامن نمی‌کرد.

---

(۱). عقل به معنای دیه و عاقله کسی است که دیه را به عهده می‌گیرد و چون خویشاوندان پدری در قتل خطایی دیه را به عهده‌می‌گیرند، منظور از عاقله همان خویشاوندان پدری است- م.

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۴۶۷

باب ۱۵ مسؤولیت صاحب حیوانی که حیوانش، حیوان دیگری را بکشد

۶۷۹- ۴۷۹۱۹- (۱) امام صادق علیه السلام از پدرشان علیه السلام روایت کرده که: «گاوی در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله خری را کشت. این جریان را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بردند. حضرت همراه با گروهی از یارانش بودند که در میان آنان ابوبکر و عمر بود. حضرت فرمود: ای ابوبکر، تو میان اینان قضاوت کن. او گفت: ای رسول خدا، حیوانی، حیوانی را کشته است و چیزی بر حیوان نیست. حضرت فرمود: ای عمر، تو هم میان این دو قضاوت کن. او هم همانند گفتهٔ ابوبکر را گفت. حضرت فرمود: ای علی، تو میان اینان قضاوت کن. حضرت فرمود:

فرمانبردارم، ای رسول خدا! اگر گاو در استراحتگاه [طویله] خر وارد شده، صاحبان گاو ضامن هستند ولی اگر خر در استراحتگاه گاو وارد شده، ضمانی بر آن دو نیست. حضرت فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله دستش را به طرف آسمان بالا برد و فرمود: ستایش خدای را که از من کسی را قرار داد که چون قضاوت پیامبران، قضاوت می‌کند».

متن همین روایت در مستدرک الوسائل به این صورت آمده است: «شاذان بن جبرئیل قمی در کتاب فضایل با سندی که تا به امامان می‌رسد، گوید: گاوی، خری را در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله کشت و حضرت در میان جمعی از یارانش ابوبکر، عمر، زبیر، سلمان و حذیفه بود. پیامبر صلی الله علیه و آله به ابوبکر توجهی کرد و فرمود: ای ابوبکر، میان آنان قضاوت کن. ابوبکر گفت: چه حکمی می‌توان بین حیوانات کرد؟

سپس گفت: ای رسول خدا! حیوانی، حیوانی را کشته است و چیزی بر او نیست. حضرت فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله به عمر توجهی کرد و فرمود: ای عمر، تو میان‌شان حکم کن. عمر گفت: چه حکمی میان حیوانات کنم؟ حضرت به امیرالمؤمنین علی علیه السلام [که در کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله بود] متوجه شد و فرمود: ای علی، تو در میان آنان حکم و قضاوت کن ...» (آن‌گاه مشابه روایت قبلی را ذکرکرده با این تفاوت که در این روایت آمده است)؛ «ستایش ویژهٔ خداوندی است که مرا از دنیا بیرون نبرد تا این که دیدم تو به سان قضاوت پیامبران علیه السلام قضاوت می کنی».

۶۸۰- ۴۷۹۲۰- (۲) امام باقر علیه السلام فرمود: «مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: گاو فلان کس، خر مرا کشته است. پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: نزد ابوبکر برو و از او بپرس. نزد ابوبکر آمد و از او پرسید. ابوبکر گفت:

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۴۶۹

قصاص بر حیوانات نیست. آن مرد به محضر پیامبر صلی الله علیه و آله بازگشت و گفتهٔ ابوبکر را بازگو کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: نزد عمر برو و از او بپرس. نزد عمر آمد و پرسید. عمر هم مانند گفتهٔ ابوبکر را گفت. آن مرد به محضر پیامبر صلی الله علیه و آله بازگشت و به اطلاع پیامبر رساند. پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: نزد علی علیه السلام برو و از ایشان بپرس. او خدمت امام علی علیه السلام رسید و پرسید. امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: اگر گاو بر خر در خوابگاهش وارد شده تا آن که آن را کشته است، در این صورت صاحب گاو ضامن است ولی اگر خر پیش گاو در خوابگاهش رفته، ضمانی بر صاحب گاو نیست. حضرت فرمود: این شخص پس از آن به محضر پیامبر صلی الله علیه و آله بازگشت و پیامبر صلی الله علیه و آله را باخبر ساخت. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ستایش خدا را که از میان اهل بیتم کسی را قرار داد که چون پیامبران قضاوت می کند».

۶۸۱- ۴۷۹۲۱- (۳) در ارشاد شیخ مفید رحمه الله روایتی آمده است که: «دو نفر دربارهٔ گاوی که خری را کشته بود، نزد پیامبر صلی الله علیه و آله به مرافعه آمدند. یکی از آن دو گفت: ای رسول خدا، گاو این مرد خر مرا کشته است. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: نزد ابوبکر بروید و در این باره از او بپرسید. آن دو نزد ابوبکر آمدند و قصهٔ خویش برای او بازگفتند. ابوبکر گفت: چگونه رسول خدا را رها کرده و نزد من آمده‌اید! گفتند: شخص رسول خدا این دستور را به ما داد. ابوبکر به آن دو گفت: حیوانی، حیوانی را کشته است و چیزی بر صاحب حیوان نیست. آن دو نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بازگشتند و او را از این جریان باخبر ساختند. رسول خدا به آن دو فرمود: نزد عمربن‌خطّاب بروید و جریان خود را برای او بگویید و از او بخواهید که در این مورد قضاوت کند. آن دو نزد عمر آمدند و قصهٔ خویش برای وی بازگفتند. او به آن دو گفت: چگونه رسول خدا صلی الله علیه و آله را رها کرده و نزد من آمده‌اید! آن دو به عمر گفتند: رسول خدا این دستور را به ما داده است.

عمر گفت: چگونه به شما دستور نداد که نزد ابوبکر بروید! آن دو گفتند: ما دستور داشتیم نزد او برویم که رفتیم. عمر گفت: در این جریان ابوبکر به شما چه گفت؟ آن دو نفر به عمر گفته‌های ابوبکر را بازگفتند. عمر گفت: من هم نظرم همان نظر ابوبکر است. این دو نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بازگشتند و او را از جریان باخبر ساختند. حضرت فرمود: نزد علی بن ابیطالب علیه السلام بروید تا در میان شما قضاوت کند. آن دو نزد حضرت علی علیه السلام آمدند و قصهٔ خویش را برای ایشان گفتند. حضرت فرمود: اگر گاو بر خر در پناهگاهش وارد شده، باید که صاحب گاو بهای خر را به صاحبش بدهد ولی اگر خر بر گاو در پناهگاهش درآمده و گاو آن را کشته است، ضمانی بر صاحب گاو نیست. هر دو نفر نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند و

قضاوت امیرالمؤمنین علیه السلام را برای پیامبر صلی الله علیه و آله گزارش کردند. حضرت فرمود: علی بن ابیطالب علیه السلام میان شما طبق قضاوت خداوند متعال قضاوت کرده است. سپس پیامبر فرمود: ستایش ویژه آن خدای راست که در میان ما اهل بیت کسی را گذاشته که به سنت‌های حضرت داود علیه السلام قضاوت می کند».

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۴۷۱

۶۸۲- ۴۷۹۲۲- (۴) مقنع شیخ صدوق رحمه الله: «روایت شده که مردی به همراه دیگری نزد عمر بن خطّاب آمد و گفت:

گاو این مرد، شکم شتر مرا دریده است. عمر گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد کشته‌های حیوانات حکم داد که آن جُبار است و جُبار همان است که دیه و قصاص ندارد. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله حکم کرد که ضرر و ضرار نیست. اگر صاحب گاو، گاوش را در راه شتر بسته است، او ضامن شتر است. آنان بررسی کردند دیدند که صاحب گاو، گاو را از صحرا آورده و در مسیر شتر بسته است. عمر نظر امیرالمؤمنین علی علیه السلام را پذیرفت و صاحب گاو را ضامن بهای شتر دانست».

باب ۱۶ حکم کسی که قاطری را بکشد

اشاره

۶۸۳ - ۴۷۹۲۳- (۱) ابوجارود گوید: «از امام باقر علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: استر رسول خدا صلی الله علیه و آله هر کجا می‌رفت، مانعش نمی‌شدند. حضرت فرمود: مردی از قبیلهٔ بنی مدلج [قبیله‌ای از کنانه] با استر برخورد کرد، در حالی که استر در میان نیزار متعلق به این مرد بود. این مرد تیری به قصد استر به کمان کرد و استر را کشت. علی علیه السلام به او فرمود: به خدا سوگند! تا دیهٔ استر را ندهی، از تو جدا نمی‌شوم. حضرت فرمود:

آن مرد، ششصد درهم برای دیهٔ استر پرداخت».

ارجاعات

گذشت:

در باب ششم از ابواب موجبات ضمان مناسب با این باب هست.

و باب بعدی و باب سی و نهم را بنگرید.

باب ۱۷ حکم کسی که شتر شراکتی با دیگران را عقال کند و شتر صدمه ببیند

۶۸۴- ۴۷۹۲۴- (۱) امام باقر علیه السلام فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام دربارهٔ چهار نفر که شتری را شریکی داشتند و یکی از آنان شتر را بست، شتر به راه افتاد و باپابند خود ور رفت تا این که افتاد و شکستگی پیدا کرد، شریکان شتر، به آن کس که شتر را بسته بود، گفتند: تو ضامن قیمت شتر هستی، این گونه قضاوت کرد که:

اینان باید سهم آن یکی را به عهده گیرند؛ چرا که به اندازهٔ سهم خودش محکم بسته بوده است. در نتیجه سهم آنان با سهم این از بین رفت».

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۴۷۳

۶۸۵- ۴۷۹۲۵- (۲) امیرالمؤمنین علیه السلام دربارهٔ شتری که مشترک بین چهار شریک است و یکی از آنان دست شتر را می‌بندد و شتر به سمت چاه می‌رود و در چاهی می‌افتد و بدنش خُرد می‌شود، قضاوت کرد که: «سه شریک باید یک چهارم بهای شتر را برای شریک‌شان به عهده بگیرند؛ چرا که او از حقّ خویش محافظت کرده ولی دیگران با نبستن آنچه حقّ آنان است و با حفظ نکردن آن از نابودی، حقّ او را بر او ضایع کرده‌اند».

۶۸۶- ۴۷۹۲۶- (۳) امیرالمؤمنین علیه السلام دربارهٔ شتری که بین چهار نفر مشترک بود و یکی از آنان دست شتر را بست ولی شتر به سمت چاه راه افتاد و در آن افتاد و استخوان‌هایش خُرد شد، حکم داد که: «سه شریک باید یک چهارم بهای شتر را برای آن یک نفر به عهده گیرند؛ چرا که آن یک نفر شتر را حفظ کرد ولی دیگران با نبستن شتر، آن را بر او ضایع ساخته‌اند».

باب ۱۸ حکم کشنده‌ی خوک، شکننده‌ی بربط و طنبور و ...

اشاره

۶۸۷- ۴۷۹۲۷- (۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «مردی که خوکی را کشته بود، نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. حضرت او را ضامن بهای خوک کرد و مردی که بربطی را شکسته بود، نزد حضرت آوردند. حضرت او را باطل ساخت [و او را جریمه نکرد]».

متن این روایت، در مقنع شیخ صدوق رحمه الله به این صورت است: «مردی که خوک یک ذمّی را کشته بود، نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. حضرت بهای خوک را به عهدهٔ آن مرد نهاد».

۶۸۸- ۴۷۹۲۸- (۲) امیرالمؤمنین علی علیه السلام مرد مسلمانی را که به خوک یک فرد مسیحی آسیب رسانده بود، ضامن بهای آن دانست.

۶۸۹- ۴۷۹۲۹- (۳) مردی را که بربطی شکسته بود، نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. حضرت آن را باطل دانست.

۶۹۰- ۴۷۹۳۰- (۴) مردی که طنبور مردی را شکسته بود، نزد امیرالمؤمنین علی علیه السلام آوردند. حضرت فرمود:

«بروید، دور شوید «۱»».

---

(۱). کنایه از این که، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به این مرافعه اهمیت نداد و قابل قضاوت ندانست!

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۴۷۵

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب بیست و چهار از ابواب کسب‌های روا و ناروا، روایاتی که بر ذیل باب دلالت دارد و در روایت چهارم از باب دهم از ابواب موجبات ضمان، این گفته که: «امیرالمؤمنین علی علیه السلام مردی را که خوک یک مسیحی را از بین برده بود، ضامن بهای آن دانست».

باب ۱۹ حکم زنی که نذر کرده مهاری در بینی‌اش کنند و او را بکِشند

۶۹۱- ۴۷۹۳۱- (۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «زنی نذر کرده که او را با ریسمانی که در چاک سوراخ بینی‌اش بسته، بکشند. شتری با او برخورد کرد و بینی زن را شکافت. آن زن نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و از صاحب شتر شکایت کرد. حضرت آن را باطل دانست و فرمود: تو نذر کرده‌ای و این بر تو نیست.»

امام باقر علیه السلام فرمود: «زنی نذر کرد که بندی در بینی او کنند و او را این گونه بکشند. شتری پیش آمد و بینی زن را پاره کرد. آن زن نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و شکایت کرد. حضرت آن را باطل دانست و فرمود: تو برای خدا نذر کرده‌ای».

باب ۲۰ حکم موردی که سه نفر در تخریب دیواری مشارکت کنند و تخریب دیوار یکی از آنها را بکشد

۶۹۲- ۴۷۹۳۲- (۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام دربارهٔ دیواری که سه نفر در تخریب آن شریک بودند و آن دیوار روی یکی از این سه نفر خراب شد و آن شخص مُرد، قضاوت کرد و دیهٔ آن یک نفر را به عهدهٔ بقیه گذاشت؛ چرا که هر کدام از اینها ضامن رفیقش است».

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۴۷۷

باب ۲۱ حکم موردی که دختری بر دختر دوم سوار شود و دختر سوم باعث کشتن دختر سوار شود

۶۹۳- ۴۷۹۳۳- (۱) اصبغ بن نباته گوید: «امیرالمؤمنین علیه السلام دربارهٔ دختری که سوار بر دختر دیگری شده، دختر سومی دختر دوم را سیخونکی زد و دختر دوم که زیر بود، خودش را جمع کرد و در نتیجه دختر اول که سوار بود به زمین خورد و مُرد، حکم داد که: «دیهٔ دختر اول بین دختر سوم و دوم [دختری که سیخونک زده و دختری که زیر بوده] به دو نیم تقسیم می‌شود».

۶۹۴- ۴۷۹۳۴- (۲) ارشاد شیخ مفید رحمه الله: «سپس [مرافعه‌ای را] نزد ایشان یعنی امیرالمؤمنین علی علیه السلام هنگامی که حضرت در یمن بودند، آوردند. جریان دختری که دختری را بر دوشش برای بازی سوار کرد و دختری دیگر آمد و دختر اول را که بر دوشش سوار کرده بود نشگون گرفت و دختر اول به خاطر نشگون خودش را جمع کرد و در نتیجه دختری که سوار بود، افتاد و گردنش شکست و مُرد. حضرت بر دختری که نشگون گرفته بود به یک سوم دیه و بر دختری که خودش را جمع کرده بود به یک سوم دیه حکم داد و یک سوم باقی را به دلیل این که دختری که گردنش شکسته بود از روی بازی، سوار دختری شده بود که خودش را جمع کرده است، ساقط کرد. این خبر به پیامبر صلی الله علیه و آله رسید. حضرت آن را امضا کرد و به درستی آن گواهی داد».

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۴۷۹

۶۹۵- ۴۷۹۳۵- (۳) امیرالمؤمنین علیه السلام دربارهٔ دختری که برگردن دختر دیگر سوار شد و دختر سوم آمد و دختر دوم را نشگون گرفت، او هم خودش را جمع کرد و در نتیجه دختر اولی که سوار بود افتاد و گردنش شکست، حکم داد. دختری را که نشگون گرفته بود، به پرداخت یک سوم دیه و دختری که خودش را جمع کرده بود به یک سوم دیگر دیه ملزم کرد و یک سوم باقی را به دلیل آن که دختری از روی بازی سوار دختر دوم شده بود، از وی ساقط دانست.

۶۹۶- ۴۷۹۳۶- (۴) امیرالمؤمنین علی علیه السلام در مورد قارصه [دختر نشگون گیرنده] و قامصه [دختری که خودش را جمع کرد] و واقصه [دختر گردن شکسته] حکم کرد. این سه دختر بازی می‌کردند. یکی از آنها سوار دوستش شد، سومی دوستش را نشگون

گرفت. او خودش را جمع کرد و دختر سواره روی زمین افتاد و گردنش شکست. حضرت حکم داد که دیه سه قسمت می‌شود و سهم دختر سوار را چون خودش بر کشته شدنش کمک کرده بود، ساقط کرد. این جریان به پیامبر صلی الله علیه و آله رسید، ایشان این حکم را درست دانستند.

باب ۲۲ مسؤولیت کسی که به راه مسلمان ضرر برساند

اشاره

۶۹۷- ۴۷۹۳۷- (۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «هرکس به چیزی از راه مسلمانان آسیب برساند، ضامن آن است».

۶۹۸- ۴۷۹۳۸- (۲) حلبی گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی پرسیدم که سواری را رم می‌دهد و او را زخمی می‌سازد و حیوان آن مرد، مرد دیگری را زخمی می‌کند. حضرت فرمود: او ضامن هر چیزی است که اتفاق افتاده است و نیز دربارهٔ چیزی پرسیدم که در راه گذاشته می‌شود، حیوانی عبور می‌کند و رم می‌کند و صاحبش را زخمی می‌سازد. حضرت فرمود: هر چیزی که به راه مسلمانان آسیب برساند، فاعل آن ضامن آسیبی است که وارد می‌شود».

منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۴۸۱

۶۹۹- ۴۷۹۳۹- (۳) امام کاظم علیه السلام فرمود: «هنگامی که قائم ما (عج) قیام کند، گوید: ای گروه سواران، در میانهٔ راه حرکت کنید. ای گروه پیادگان، در دو سوی راه حرکت کنید. بنابراین هر سواری که در دو سوی راه حرکت کند و در نتیجه مردی معیوب شود، سوار را ملزم به دیه می‌کنیم و هر پیاده‌ای که در میان راه برود و عیبی به او برسد، دیه ندارد».

ارجاعات

گذشت:

در روایت دوم از باب سوم از ابواب موجبات ضمان، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «و اما آنچه در راه حفر کرده، او ضامن چیزی است که در آن بیفتد».

و در روایت سوم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «هرکس چاهی بکند یا چیزی را نابجا در راه مسلمانان بگذارد، او ضامن هر چیزی است که در آن هلاک شود».

و در روایت یازدهم از باب دهم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «هرکس حیوانی را در راهی یا بازاری یا در غیر جایش نگه دارد، او ضامن هر آسیبی است که حیوان به هر چیزی برساند».

باب ۲۳ مسؤولیت حامل چیزی که با حمل آن کسی را تلف کند

ارجاعات

گذشت:

در روایت هجدهم از باب بیست و نهم از ابواب اجاره، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام: «دربارهٔ مردی که چیزی را روی سرش می‌برد و به انسانی می‌زند و او می‌میرد یا عضوی از آن می‌شکند، او ضامن است».

باب ۲۴ مسؤولیت کسی که به خاطر ناودان و فاضلاب منزلش به دیگری ضرر رساند

۷۰۰- ۴۷۹۴۰- (۱) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس در راه مسلمانان ناودان یا فاضلابی باز کند یا میخی بکوبد یا حیوانی را ببندد یا چاهی بکند و به چیزی یا کسی آسیب برساند و آن هلاك شود، ضامن آن خواهد بود».
منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۴۸۳
۷۰۱- ۴۷۹۴۱- (۲) روایت شده است که: «عمر گذرش به درِ خانهٔ عباس افتاد. از ناودان خانهٔ عباس چند قطره بر او ریخت. عمر دستور داد تا ناودان را بکنند. عباس گفت: آیا ناودانی را می‌کنی که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را با دست خویش کار گذاشته است! عمر گفت: به خدا سوگند! کسی این ناودان را کار نگذارد مگر اینکه بر روی دوش من باید سوار شود. آن‌گاه عباس بر دوش عمر سوار شد و بالا رفت تا ناودان را درست کرد».

باب ۲۵ مسؤولیت کسی که دیگری را اجیر سازد و اجیر موجب ضرر شود

ارجاعات

گذشت:

در روایت بیست و یکم از باب یکم از ابواب عاریه، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «هرکس بردهٔ گروهی را عاریه گیرد و برده عیبی پیدا کند، آن کس ضامن است و هرکس آزاد نابالغی را عاریه گیرد و او عیبی پیدا کند، آن کس ضامن است».
و در روایت دوم از باب سیزده از ابواب اجاره، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «دربارهٔ مردی که برده‌ای دارد و ریخته‌گر یا دیگری آن برده را از آن مرد اجاره کند، حضرت فرمود: اگر چیزی را ضایع کند یا از دست او فرار کند، مالکانش ضامن هستند».

باب ۲۶ مسؤولیت پزشک، دامپزشک و ختنه‌گر

اشاره

۷۰۲- ۴۷۹۴۲- (۱) امام صادق علیه السلام بیان داشت: «امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: هرکس پزشکی یا دامپزشکی می‌کند، از ولیِّ مریض برائت ذمّهٔ خودش را بگیرد وگرنه ضامن مریض است».
منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۴۸۵
۷۰۳- ۴۷۹۴۳- (۲) امیرالمؤمنین علی علیه السلام ختنه‌گری را که سر آلت پسری را بریده بود، ضامن دانست.
۷۰۴- ۴۷۹۴۴- (۳) امیرالمؤمنین علی علیه السلام زن ختنه‌گری را که دختری را ختنه کرده و خون از دختر رفته و در نتیجه مرده بود، ضامن دانست. امیرالمؤمنین علی علیه السلام به زن ختنه‌گر فرمود: «وای بر مادرت! آیا نباید چیزی را باقی می‌گذاشتی؟ پس از آن حضرت دیهٔ دخترك را برعهدهٔ زن ختنه‌گر گذاشت و دیه را بر عاقلهٔ زن ختنه‌گر قرار داد».

۷۰۵- ۴۷۹۴۵- (۴) امیرالمؤمنین علی علیه السلام زن ختنه گر را که دختری را ختنه کرده و خون از دختر رفته و در نتیجه مرده بود، ضامن قرار داد. حضرت به زن ختنه‌گر فرمود: «وای بر تو! چرا از آن چیزی باقی نگذاشتی؟
حضرت او را ضامن دیه کرد و دیه را بر عاقلهٔ زن ختنه‌گر قرار داد و همین طور است مرد ختنه‌گر و این در صورتی است که از روی خطا باشد ولی اگر به عمد چنین کند، دیه بر عاقله نیست».

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب سی ام از ابواب اجاره، مناسب این باب؛ بنگرید.
و در روایت چهارم از باب هفتم از ابواب ادّعای قتل، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام: «هرکس که در ازدحام روز جمعه یا روز عرفه یا بر روی پلی بر اثر ازدحام بمیرد و ندانند چه کسی او را کشته است، دیهٔ او از بیت‌المال پرداخت می‌شود».

باب ۲۷ مسؤولیت کسی که بدون توجه، دیگری را به چاه افکند

۷۰۶- ۴۷۹۴۶- (۱) محمد بن سلیمان و یونس بن عبدالرحمن گویند: «از امام ابوالحسن الرضا علیه السلام دربارهٔ مردی پرسیدیم که گروهی او را به فریادرسی طلبیدند تا آنان را از چنگ جماعتی که به آنان حمله کرده تا اموال‌شان را تاراج کنند و فرزندان‌شان را اسیر سازند، برهاند. آن مرد هم بیرون آمد و در دل شب با
منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۴۸۷
سلاح خود می‌دوید تا پاسخ آن گروه که او را به کمک طلبیده بودند، بدهد. با مردی برخورد کرد که بر لب چاهی ایستاده و از چاه آب می‌کشید. بدون توجه آن مرد را هل داد. مرد در چاه افتاد و مُرد. آن مرد رفت و اموال آن گروه را که از او کمک خواسته بودند، نجات داد.
پس از بازگشت، خویشان به او گفتند: چه کردی؟ گفت: آن گروه مهاجم بازگشتند و مردم در امنیت و سلامت به سر می‌برند. به او گفتند: آیا می‌دانی که فلان کس در چاه افتاده و مرده است؟ این شخص گفت: به خدا سوگند! من او را در چاه انداخته‌ام. سؤال شد: چگونه؟ گفت: من در تاریکی شب با سلاح بر گروهی که از من کمک خواسته بودند، بیرون آمدم. بیمناك بودم مبادا دیر شود و وقت از دست برود. عبورم به آن کس افتاد. او ایستاده بود و از چاه آب می‌کشید. من با او برخورد کردم و به او تنه زدم. او در چاه افتاد و مُرد. پرسیدیم که: دیهٔ این فرد بر کیست؟ حضرت فرمود: دیهٔ او بر همان مردمی است که از این شخص کمک خواسته‌اند و او آنان را کمک کرده و اموال و زنان و فرزندان‌شان را نجات داده است. آگاه باشید! اگر او خویش را در برابر مزدی اجاره داده بود، دیه بر خود او و عاقله‌اش بود، نه آنان و این بدان جهت است که پیرزنی نزد سلیمان بن داود علیه السلام آمد و از باد شکایت کرد و گفت: ای پیامبر خدا، من بر پشت بام ایستاده بودم و باد مرا از پشت بام پرت کرد و دستم شکست؛ بنابراین مرا در برابر باد کمک کنید [تا حقّم را از او بگیرم]. سلیمان بن داود علیه السلام باد را خواست و به او فرمود: چه چیزی باعث شد که تو با این زن چنین کنی؟
باد گفت: ای پیامبر خدا، این زن راست می‌گوید. خداوند عز و جل مرا فرستاد تا کشتی فلان گروه را از غرق شدن نجات دهم و کشتی در شرف غرق شدن بود. من با شدت و شتاب بیرون آمدم و به سمت ماموریتی که خداوند عز و جل داده بود، رفتم. در بین

راه گذرم به این زن افتاد که بالای پشت بام بود. با او برخورد کردم ولی قصد او را نداشتم. او افتاد و دستش شکست. حضرت بیان داشت: سلیمان بن داود فرمود: خدایا، چه حکمی بر باد کنم؟ خداوند عز و جل به او وحی کرد که: ای سلیمان، حکم کن که ارش شکسته شدن دست این زن بر صاحبان کشتی‌ای است که باد آن را از غرق شدن نجات داده است؛ چرا که در نزد من به کسی از جهانیان نباید ستم شود».

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۴۸۹

۷۰۷- ۴۷۹۴۷- (۲) مردی که مردی را در چاهی پرت کرده و او مرده بود، نزد مأمون آوردند. مأمون دستور داد که او کشته شود. آن مرد گفت: «من در خانه‌ام بودم، شنیدم که کسی کمک کمک می‌خواهد. از خانه با شمشیر بیرون آمدم. گذرم به این شخص افتاد که بر لب چاهی بود. او را پرت کردم و او در چاه افتاد. مأمون از فقیهان در این باره پرسید. برخی گفتند: در برابر آن، قصاص می‌شود و برخی گفتند: با او چنین و چنان می‌شود. مأمون از حضرت رضا علیه السلام در این باره پرسید و برای حضرت نوشت. حضرت فرمود:

دیهٔ او بر کسانی است که فریاد کمک خواهی سر داده‌اند. راوی گوید: این سخن بر فقیهان سنگین آمد و به مأمون گفتند: از حضرت بپرس که از کجا چنین می‌گویی؟ مأمون از حضرت پرسید. حضرت فرمود: زنی از باد نزد سلیمان بن داود علیه السلام شکایت کرد. او گفت: بالای پشت بام بودم. باد مرا پرت کرد و من در خانه افتادم و دستم شکست. حضرت سلیمان علیه السلام باد را خواست و به او فرمود: چه چیز باعث شد که تو با زن چنین کنی؟ باد گفت: ای پیامبر خدا، کشتی فلان گروه در دریا مشرف به غرق شدن بود. من با عجله گذرم به این زن افتاد. زن زمین افتاد ودستش شکست. حضرت سلیمان علیه السلام حکم داد که ارش این زن بر صاحبان کشتی است».

باب ۲۸ سلب مسؤولیت هشداردهنده

۷۰۸- ۴۷۹۴۸- (۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «بچه‌هایی در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام با قلّاب سنگ‌های خود بازی می‌کردند و یکی با قلاب سنگ به دیگری زد و دندان رفیقش را شکست. این قضیه را نزد امیرالمؤمنین علیه السلام بردند. آن کس که زده بود، بیّنه آورد که [به هنگام پرتاب] گفته است مواظب باشید [هشدار داده است]! حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام قصاص را از او برداشت. سپس حضرت فرمود: کسی که هشدار داده است، معذور است».

ابوالصباح کنانی گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ کسی که قصاص او را کشته است، پرسیدم که: آیا دیه دارد؟ حضرت فرمود: اگر چنین باشد، کسی از کسی قصاص نمی‌کند و هرکس که حدّ او را بکشد، دیه ندارد».

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۴۹۱

باب ۲۹ حکم ضامن بودن دایه نسبت به کودک

اشاره

۷۰۹- ۴۷۹۴۹- (۱) امام باقر علیه السلام فرمود: «اگر دایهٔ قومی فرزند آنان را در حالی که در خواب بوده و روی فرزند غلتیده بکشد، بر دایه در مال خودش دیه است. البته اگر دایگی‌اش از سر عزت‌طلبی و فخر باشد ولی اگر دایگی‌اش از روی فقر و نداری بوده است، دیه بر عاقلهٔ دایه است».

۷۱۰- ۴۷۹۵۰- (۲) از حضرت رضا علیه السلام سؤال شد: «نظر شما دربارهٔ زنی که دایهٔ قومی بوده و در حالی که در خواب و بچه در کنارش بوده و روی بچه غلتیده و او را کشته است، چیست؟ حضرت فرمود: اگر دایگی‌اش برای قوم برای به دست آوردن فخر و عزّت بوده است، دیه بر او واجب می‌شود ولی اگر دایگی‌اش برای آن قوم به دلیل فقر و نیازش بوده، دیه بر عاقلهٔ اوست».

۷۱۱- ۴۷۹۵۱- (۳) سلیمان بن خالد گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی پرسیدم که دایه‌ای را اجیر کرده و فرزندش را به او داده است. فرزند نزد دایه بوده. دایه رفته و دیگری را اجیر کرده. این دایهٔ دوم با بچه غایب شده و نمی‌دانیم که با بچه چه کرده است. حضرت فرمود: دیهٔ کامل [بر دایهٔ اول است]».

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۴۹۳

۷۱۲- ۴۷۹۵۲- (۴) حلبی گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی پرسیدم که دایه‌ای را اجیر کرده و فرزندش را به او تحویل داده است. دایه با فرزند چند سالی از چشم مرد دور شده، پس از آن فرزند را آورده ولی مادر می‌گوید که این فرزند را نمی‌شناسد و اهل مادر نیز می‌گویند او را نمی‌شناسند. حضرت فرمود: آنان این حقّ را ندارند. باید فرزند را بپذیرند. دایه، امین شمرده می‌شود».

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب پنجاه و هفتم از ابواب احکام اولاد چیزی که بر این دلالت می‌کند؛ به آن مراجعه کنید.

باب ۳۰ حکم کسی که زن حامله‌ای را بترساند و او فرزندش را بیندازد و فرزند بمیرد

۷۱۳- ۴۷۹۵۳- (۱) امام صادق علیه السلام گوید: «زنی در مدینه بود که نزد او می‌آمدند [فاحشه بود]. این جریان به عمر رسید. عمر شخصی را نزد زن فرستاد و او را ترساند و دستور داد تا او را نزدش بیاورند. زن ترسید.

درد زایمان او را گرفت. به خانه‌ای رفت و پسری به دنیا آورد. پسر گریه‌ای کرد و مُرد. عمر از این ماجرا که زن از ترس او بچّه‌اش سقط شد و مُرد آنقدر ناراحت شد که خدا می‌داند. بعضی از کسانی که در آن جلسه با عمر بودند به عمر گفتند: ای امیرالمؤمنین، در این رابطه چیزی متوجه شما نیست و برخی گفتند: این چه حرفی است، مسألهٔ مهمی است. عمر گفت: از ابوالحسن علیه السلام بپرسید. حضرت امیرالمؤمنین ابوالحسن علیه السلام به آنان فرمود: اگر شما اجتهاد کرده‌اید [در گفتن این نظر] درست نگفته‌اید و اگر به رای خود چیزی گفته‌اید، خطا کرده‌اید. آن‌گاه حضرت فرمود: دیهٔ فرزند بر تو است یعنی بر عمر است».

۷۱۴- ۴۷۹۵۴- (۲) روایت شده است که: «عمر زنی را که مردان نزد او گفتگو می‌کردند، فرا خواند. چون فرستادهٔ عمر آمد، زن ترسید و همراهشان آمد و فرزندش را انداخت. فرزندش به زمین افتاد و گریه کرد و مُرد.

این خبر به عمر رسید. یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله را جمع کرد و حکم این مورد را از آنان پرسید. همه گفتند

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۴۹۵

که تو در حال تأدیب بوده‌ای و جز خیر نمی‌خواسته‌ای و در این خصوص چیزی بر تو نیست. حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام نشسته بود و سخن نمی‌گفت. عمر به حضرت گفت: ای ابوالحسن، نظر شما در این باره چیست؟ حضرت فرمود: گفتهٔ اینان را که شنیدی. عمر گفت: نزد شما چیست [نظر شما چیست]؟ حضرت فرمود: اینان نظری را که شنیدی، گفتند. عمر گفت: تو را سوگند

می‌دهم که نظرت را بگو. حضرت فرمود: اگر اینان نزدیکی و خویشی با تو داشته‌اند که به تو خیانت کرده‌اند و اگر با تامل و تفکر ابراز کرده‌اند که تقصیر کرده‌اند. دیه بر عاقلهٔ توست؛ چرا که قتل بچه به خطاست که به تو تعلق دارد. عمر گفت: به خدا سوگند! تو از میان اینان خیر مرا خواسته‌ای. به خدا سوگند! نمی‌روی تا دیه را بر بنی عدی [خویشاوندان عمر] جاری سازی. امیرالمؤمنین علی علیه السلام چنین کرد».

۷۱۵- ۴۷۹۵۵- (۳) امام صادق علیه السلام از پدرشان، از جدّشان روایت کرده‌اند که: «خبر زشتی دربارهٔ زنی به عمر بن خطاب رسید. عمر به سوی او شخصی را فرستاد. چون زن در راه قرار گرفت، گذرش به زنانی افتاد.

چون از جریان باخبر شد، فرزندش را انداخت. فرزند گریه کرد و همانجا مُرد. عمر از امیرالمؤمنین علی علیه السلام در این باره پرسید. حضرت فرمود: بر تو در برابر ترسی که برای زن ایجاد کرده‌ای، دیه است و دیه به طور کامل بر عاقلهٔ توست. عمر گفت: ای علی، درست گفتی».

باب ۳۱ حکم سختگیری هر یک از زوجین بر دیگری

اشاره

۷۱۶- ۴۷۹۵۶- (۱) از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی سؤال شد که بر همسرش سخت گرفت و گفت که همسرش از سختگیری وی مرده است. حضرت فرمود: «دیهٔ کامل ثابت است و مرد کشته نمی‌شود.»

۷۱۷- ۴۷۹۵۷- (۲) بعضی از یاران از امام صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که او گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی پرسیدم که بر همسرش سخت گرفته یا زنی که برشوهرش سخت گرفته و یکی، دیگری را کشته.

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۴۹۷

حضرت فرمود: اگر امین هستند، چیزی بر آن دو نیست. ولی اگر مورد تهمت هستند، باید به خدا سوگند یاد کنند که قصد قتل نداشته‌اند».

۷۱۸- ۴۷۹۵۸- (۳) امام باقر علیه السلام دربارهٔ مردی که با زنی از پشت آمیزش کرده و در آن، شدت و اصرار داشته تا آن‌که زن از این کار مُرده است، فرمود: «دیه بر مرد ثابت است».

ارجاعات

می‌آید:

در روایت یکم از باب سوم از ابواب دیات اعضا، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «امام علیه السلام حکم داد که برای زنی که شوهرش به او آسیب رسانده تا آن زن عیب پیدا کرده، قصاص نیست و تاوان عیب را به عهدهٔ شوهرش گذاشته و قصاصی بر مرد نیست و دربارهٔ زنی که شوهرش سوار او شده و آلت او را معیوب ساخته است، حکم داد که نصف دیه یعنی دویست و پنجاه دینار برعهدهٔ مرد است».

باب ۳۲ جهل به ولایت اهل‌بیت علیهم السلام بدتر از ارتکاب قتل

۷۱۹- ۴۷۹۵۹- (۱) منصور بن حازم گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: من در جوانی، با جوانان قبیله‌ام به گردش و تفریح می‌رفتم و اتفاق افتاد مردی را با عصا زدم و او را کشتم. حضرت فرمود: آیا در آن زمان با اهل بیت علیهم السلام آشنا بودی؟ منصور گوید: گفتم: نه. حضرت به من فرمود: جهلی که به ولایت امر داشته‌ای، بدتر از چیزی است که بدان اقدام کرده‌ای».

منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۴۹۹

باب ۳۳ حکم کسی که نابینایی را می‌ترساند تا محتاج راهنمایی شود

۷۲۰- ۴۷۹۶۰- (۱) امام صادق علیه السلام به ابوهارون مکفوف [نابینا] فرمود: «ای ابوهارون، نظر تو چیست دربارهٔ نابینایی که در شهر بدون این که کسی دستش را بگیرد می‌چرخید. پس از آن مردی او را صدا زد و گفت: فلانی، جلوی تو چاه است و نابینا دیگر نتوانست حرکت کند. شخص نابینا به کسی که او را صدا زده بود، چسبید و گفت: من شهر را می‌گشتم و نیازی به کسی که دست مرا بگیرد نداشتم.

امام علیه السلام فرمود: به خاطر صدایی که به او زده، باید خود او بیاید دست نابینا را بگیرد. سپس امام علیه السلام چند دینار از زیر فرشی که نشسته بود درآورد و به ابوهارون داد و فرمود: ای ابوهارون، با این چند دینار یک نفر [برده‌ای] را بخر که دست تو را بگیرد».

باب ۳۴ مسؤولیت کسی که در خانه‌ی دیگری آتش افروزد و خسارت زند

۷۲۱- ۴۷۹۶۱- (۱) امیرالمؤمنین علی علیه السلام دربارهٔ مردی که آتشی آورد و آن را در خانهٔ قومی برافروخت و آن خانه و متاع آنان بسوخت، فرمود: «بهای خانه و آنچه در خانه است به عهدهٔ اوست و پس از آن کشته می‌شود».

متن همین روایت در من لا یحضره الفقیه. در روایت سکونی چنین آمده است که: «امیرالمؤمنین علی علیه السلام دربارهٔ مردی که آتشی آورد و آن را در خانهٔ قومی بر افروخت و آن خانه و اهل آن و متاع‌شان بسوخت، فرمود: (در ادامه، همانند روایت قبل است)».

باب ۳۵ کسی که با زنش آمیزش و او را افضا «۱» کند

اشاره

۷۲۲- ۴۷۹۶۲- (۱) امام باقر علیه السلام دربارهٔ مردی که پردهٔ دختری را- منظور همسرش می‌باشد- پاره و افضا کند [یعنی مخرج بول و حیض او را یکی سازد] فرمود: «اگر آمیزش مرد با دختر پیش از آن باشد که دختر

---

(۱). یکی کردن مجرای حیض و بول را افضا گویند؛ عموماً پاره کردن بکارت- م.

منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۵۰۱

به نُه سالگی برسد، دیه بر اوست. حضرت فرمود: اگر آن دختر را نگاه دارد و طلاق ندهد، چیزی برمرد نیست و اگر آمیزش او با دختر در نُه سالگی دختر باشد، چیزی بر مرد نیست؛ خواست، نگاهدارد و خواست، طلاق دهد».

۷۲۳- ۴۷۹۶۳- (۲) امام جعفر صادق علیه السلام از پدرشان از امیرالمؤمنین علی علیه السلام روایت کرده‌اند که: «مردی زنی را

افضا کرد [یعنی به هنگام آمیزش با او، مخرج بول و حیض او را یکی کرد]. حضرت آن زن را با بهای کنیز سالم و بهای کنیز افضا شده قیمت‌گذاری کرد، آن‌گاه تفاوت این دو بها را در نظر گرفت و آن را دیهٔ زن قرار داد و شوهر را بر نگاهداری زن مجبور ساخت». شیخ طوسی رحمه الله این روایت را بر نوعی تقیه حمل کرده است.

۷۲۴- ۴۷۹۶۴- (۳) امام جعفر صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که با همسرش آمیزش و او را افضا می‌کند و وقتی که چنین شود، دیگر نمی‌تواند بول خود را نگاه دارد، فرمود: «اگر در سنّ و سالی باشد که نوعاً در آن سن با زن و دختر نزدیکی نمی‌شود [یعنی کم سنّ و سال است] یا آن که مرد بر زن [در آمیزش] سخت گرفته است؛ در این صورت بر مرد، دیه ثابت است».

۷۲۵- ۴۷۹۶۵- (۴) امیرالمؤمنین علی علیه السلام پیوسته می‌فرمود: «هرکس با زنی پیش از آن که نُه سالش تمام شود با عنف و زور آمیزش کند، ضامن است».

ارجاعات

گذشت:

در روایت ششم از باب سوم از ابواب آمیزش و معاشرت با زنان، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «با دختر پیش از ده سال آمیزش نمی‌شود و اگر مردی چنین کند و دختر عیبی پیدا کند، ضامن است».

و در روایت هفتم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «هرکس با همسرش پیش از نُه سال آمیزش کند و عیبی به همسر برسد، او ضامن است».

و در روایت نهم، مانند آن.

و در روایت هشتم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «هرکس با دوشیزه‌ای زیر نُه سال ازدواج و با او آمیزش کند و دختر معیوب شود، او ضامن است».

و در روایت دهم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «اگر مردی دختری را که به نُه سال نرسیده یا به هنگام آمیزش کمی کمتر از نُه سال دارد، در اثر مباشرت افضا کند، او را تباه ساخته است و او را جهت ازدواج تعطیل کرده است، لذا باید امام دیهٔ دختر را برعهدهٔ مرد بگذارد. ولی اگر مرد دختر را نگاه دارد و تا وقت مرگ، دختر را طلاق ندهد، چیزی بر مرد نیست».

منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۵۰۳

و در روایت یکم از باب بیست و هشتم از ابواب محرّمات ازدواج، این گفته که: «مردی با دختری ازدواج و با او آمیزش و او را افضا کرد. حضرت فرمود: مرد باید نفقهٔ این دختر را تا دختر زنده است، بپردازد».

می‌آید:

در روایت یکم از باب هفتم از ابواب دیهٔ منافع، این گفته که: «مردی با دختری آمیزش و او را افضا کرد و دختر وقتی چنین شود، دیگر فرزندار نمی‌شود، حضرت فرمود: دیهٔ کامل، ثابت است».

باب ۳۶ حکم کسی که چهارپای دیگری را بیابد تا به صاحبش برگرداند اما بدون تفریط تلف شود

۷۲۶- ۴۷۹۶۶- (۱) امام جعفر صادق علیه السلام از پدرشان علیه السلام روایت کرده که: «مردی دو شترش گم شد. شخصی هر دو

را پیـدا کرد، آن دو را گرفت و بـا ریســمانی بست. یکی از آن دو، خفه شـد و مُرد. این جریان را نزد امیرالمؤمنین علی علیه السـلام بردند. حضرت او را ضامن ندانست و فرمود: تنها او قصد اصلاح داشته است».

باب ۳۷ حکم کسی که دیوار کج ملک خود را درست نمی‌کند و موجب خسارت می‌شود

۷۲۷- ۴۷۹۶۷- (۱) از امیرالمؤمنین علی علیه السـلام دربارهٔ دیوار مردی که بر اتاقی از همسایه‌شان فرو ریخته و آنان را کشته است، سؤال شـد. حضـرت علی علیه السـلام فرمود: «اگر دیوار کج بوده و به صاحب دیوار گفته شده که دیوارت کج است و ما از خرابی آن بیم داریم و او دیوار را خراب نکرده یـا محکم نساخته و فرو ریخته و کشـته است، در این صورت او ضامن است. ولی اگر دیوار کج نبوده و فرو ریخته و کشته است، دیگر ضمانی در کار نیست».

۷۲۸- ۴۷۹۶۸- (۲) از امیرالمؤمنین علی علیه السلام و از امام باقر علیه السلام روایت شده است که هر دو دربارهٔ دیوار کج فرمودند: «اگر قبلا- به صـاحب دیوار دربـارهٔ دیوار گفته شـده یـا دیوار کـج بوده و کجی‌اش آشـکار که بیم سـقوط می‌رفته و صـاحب دیوار می‌دانسـته ولی دیوار را نگـاه داشـته- نه خراب کرده و نه آن را محکم ساخته- و در نتیجه آسـیبی رسانـده، در این صورت صاحب دیوار ضامن آسیبی است که دیوار رسانده است».

منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۵۰۵

باب ۳۸ حکم صاحبان خانه‌هایی که تشنه‌ای از آنان آب طلبد ولی آنان به او آب ندهند تا بمیرد

۷۲۹- ۴۷۹۶۹- (۱) امیرالمؤمنین علی علیه السلام دربارهٔ مردی که از صاحبان خانه‌های مویین (چادرنشینان) آب طلب کرد، آنان به او آب ندادند تا مُرد، قضاوت کرد و دیهٔ آن مرد را به عهدهٔ همهٔ آنان گذاشت.

باب ۳۹ مسؤولیت کسی که بی‌جهت حیوانی را بکشد یا درختی را قطع کند و ...

ارجاعات

گذشت:

در باب چهل و یکم از ابواب احکام حیوانات، روایتی که مناسب با این باب است.

و در روایت یکم از بـاب دهم از ابـواب غصب و مناسب‌هـای آن، فرمـودهٔ امـام معصـوم علیه السـلام: «دربـارهٔ کسـی که حیـوانی را بی‌جهت کشـته یـا درختی را قطع کرده یـا کشـتزاری را از بین برده یـا خـانه‌ای را خراب کرده یـا چـاه یـا نهری را پر کرده، فرمود: شخص، ضـامن بهـای چیزی اسـت که خراب کرده و از بین برده است و برای کیفر، چنـد تازیـانه به او زده می‌شـود ولی اگر اشـتباه کرده و قصد عمد نداشته است، ضامن است ولی زندان بر او نیست و تأدیب نمی‌شود و آسیبی که به حیوان رسانده، بر عهده اوست و در این خصوص، جریمه‌ای که باید بپردازد همان مقداری است که از بهای حیوان کم شده است».

منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۵۰۷

فصل سوم: دیهٔ اعضای بدن

باب ۱ دیهٔ اعضای زوج و فرد بدن

۷۳۰- ۴۷۹۷۰- (۱) عبداللّه بن سنان از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «در هر عضو دوتایی بدن برای یکی از آن دو نیمی از دیه کامل است؛ مانند دو دست و دو چشم.

عبداللّه بن سنان گوید: گفتم: مردی یک چشمش کور شده است. حضرت فرمود: نیم دیه دارد.

گفتم: مردی دستش قطع شده است. حضرت فرمود: در آن نیز نیمی از دیه است. گفتم: مردی یکی از بیضه‌هایش از بین رفته است. فرمود: اگر بیضهٔ چپ است، در آن دیهٔ [کامل] است. گفتم: پس چطور مگر نفرمودید هر عضوی که از آن در بدن دوتاست، در هر کدام نیمی از دیه است؟ حضرت فرمود: برای این‌که فرزند از بیضهٔ چپ درست می‌شود.»

۷۳۱- ۴۷۹۷۱- (۲) امام صادق علیه السلام فرمود: «هر عضوی که در انسان دوتاست، در آن دو، دیهٔ [کامل] و در یکی از آنها نیمی از دیه و هر عضوی که تک است، در آن دیهٔ کامل است.»

۷۳۲- ۴۷۹۷۲- (۳) از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمود: «هر عضوی که در بدن تک است، در آن دیهٔ [کامل] است.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۵۰۹

باب ۲ دیهٔ اعضای بدن مرد و زن نسبت به یکدیگر

اشاره

۷۳۳- ۴۷۹۷۳- (۱) ابان بن تغلب گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: چه می‌فرمایید دربارهٔ مردی که انگشتی از انگشتان زن را قطع کرده است؛ دیه‌ی آن چه‌قدر است؟ حضرت فرمود: ده شتر. گفتم: دو انگشت را بریده است. حضرت فرمود: بیست شتر. گفتم: سه انگشت. حضرت فرمود: سی شتر. گفتم: چهار انگشت. حضرت فرمود: بیست شتر. گفتم: سبحان اللّه! سه انگشت بریده می‌شود باید سی شتر بدهد ولی چهار تا بریده می‌شود بیست شتر بر اوست! هنگامی که در عراق بودیم، این سخن به ما می‌رسید و ما از گویندهٔ آن بیزاری می‌جستیم و می گفتیم شیطان این سخن را آورده است.

حضرت فرمود: ای ابان، آرام باش! رسول خدا صلی الله علیه و آله این چنین حکم داده‌اند. زن تا یک سوم دیه برابر مرد است‌ولی هنگامی که به یک سوم دیه رسید، زن به نصف برمی‌گردد. ای ابان، تو مرا به قیاس گرفته‌ای؛ در حالی که اگر سنّت رسول خدا صلی الله علیه و آله قیاس شود، دین نابود می‌شود.»

همین روایت در محاسن برقی به این صورت آمده است: ابان بن تغلب گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: مردی انگشت زنی را قطع کرده است ... (و مشابه روایت قبل را تا گفتهٔ امام که بیست شتر بر او هست آورده، سپس گوید): حضرت فرمود: آری؛ دیه زن زمانی که به یک سوم دیهٔ مرد برسد، پایین می‌رود و او بالا می‌آید.

سنّت رسول خدا صلی الله علیه و آله، قیاسی نیست. آیا نمی‌بینی که زن مأمور به قضای روزه‌اش می‌شود ولی مأمور به قضای نمازش نیست؟ ای ابان، با من [در احکام خدا] با قیاس سخن گفتی ولی اگر سنّت رسول خدا صلی الله علیه و آله قیاس شود، دین نابود می‌شود.»

۷۳۴- ۴۷۹۷۴- (۲) سماعه گوید: «از او [امام معصوم علیه السلام] دربارهٔ جراحت زنان پرسیدم: حضرت فرمود: مردان و زنان در دیه یکسان هستند تا آن‌که دیه به یک سوم برسد و چون از یک سوم بگذرد، دیه‌ی زن به اندازه‌ی نیمی از دیهٔ مرد است.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۵۱۱

متن روایت در مقنعه شیخ مفید قدس سره این چنین است: «زن، در دیات اعضا و جوارح برابر با مرد است، تا آن‌که دیه‌ی او به یک سوم دیه مرد برسد و چون به یک سوم دیه رسید، به نصف دیهٔ مردان باز می‌گردد. نمونهٔ آن این است که در یک انگشت مرداگر قطع شود، ده شتر است و همچنین در انگشت زن هر دو برابرند و در دو انگشت از انگشتان مرد، بیست شتر است و در دو انگشت از انگشتان زن نیز همین‌طور است و در سه انگشت از انگشتان مرد، سی شتر و همچنین سه انگشت از انگشتان زن هر دو برابرند و در چهار انگشت از دست مرد یا پایش، چهل شتر و در چهار انگشت از انگشتان زن بیست شتر است؛ چرا که آن از یک سوم دیه فراتر رفته است، لذا پس از بالا رفتن برمی‌گردد به اصل دیهٔ زن که آن نصف دیهٔ مردان است و پس از آن به همین حساب هر زمان که [دیهٔ] انگشتان، اعضا و جوارح زن بیش از یک سوم شود، به نصف برمی‌گردد. در نتیجه در قطع پنج انگشت زن، بیست و پنج شتر و در قطع پنج انگشت مرد، پنجاه شتر است. سنّت پیامبر صلی الله علیه و آله بر این ثابت گشته و روایات آل پیامبر علیهم السلام بدین معنی متواتر است.»

۷۳۵- ۴۷۹۷۵- (۳) فقه‌الرضا علیه السلام: «زن دیه‌اش نصف دیهٔ مرد و آن پانصد دینار است و دیهٔ اعضای زن مانند دیهٔ اعضای مرد است تا آن‌گاه که به یک سوم دیهٔ مرد نرسیده است و چون از یک سوم فراتر رود، به نصف برمی‌گردد؛ مانند دیهٔ یک انگشت از انگشتان دست مرد و زن که هر دو در دیه برابر است و یک انگشت ابهام، صدو شصت و شش دینار و دو سوم دینار است و زن و مرد در دیهٔ این انگشت برابرند؛ چون دیه در این هنگام از یک سوم فراتر نرفته است. ولی اگر سه انگشت دیگر هم از زن قطع شود که هشتاد و سه دینار و یک سوم دینار برای اوست و در نتیجه مجموع آن چهارصد و شانزده دینار و دو سوم دینار می‌شود، در این صورت برای زن تنها دویست و هشت دینار و یک سوم دینار خواهد بود و دیهٔ زن پس از رسیدن به یک سوم دیه به نصف برمی‌گردد.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب دوم از ابواب قصاص عضو آنچه بر مفاد این باب دلالت می‌کند.

می‌آید:

در روایات باب دوم از ابواب دیات شجاج و جراح مناسب با این خواهد آمد.

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۵۱۳

باب ۳ دیهٔ اعضای بدن در کتاب فرائض حضرت علی علیه السلام

۷۳۶- ۴۷۹۷۶- (۱) ظریف بن ناصح گوید: «مردی به نام عبداللّه بن ایّوب، برایم حدیثی نقل کرد. او گفت:
ابوعمرو متطبّب برایم حدیثی بازگو کرد. او گفت: این روایت را بر امام صادق علیه السلام عرضه کردم.
و همچنین علی بن ابراهیم از پدرش از ابن فضّال و محمّدبن عیسی از یونس همگی از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده‌اند. ابن فضّال و محمّدبن عیسی گفتند: این مکتوب را بر حضرت رضا علیه السلام عرضه کردیم. حضرت فرمود: آری، حقّ است و

امیرالمؤمنین علی علیه السلام کارگزاران خویش را بدان امر می‌کرد.

حضرت رضا علیه السلام فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام در هر استخوانی که مغز دارد، اگر بشکند و بدون کجی و عیب درست شود، فتوی داد که دیه‌ای مشخص دارد.

حضرت دیهٔ تعیین شده را شش بخش قرار داد و در روح «۱»، جنین، پلک‌ها، فلجی و اعضا و انگشت بزرگ، و برای هر بخشی، شش نوع دیه قرار داد.

دیهٔ جنین را صد دینار و دیهٔ منی مرد را تا وقتی که جنین شود، پنج قسم قرار داد و اگر جنین شد- پیش از آن که روح بدان درآید- صد دینار، پس برای نطفه بیست دینار و این همان است که مردی بترسد و آبش را در رحم همسرش نریزد با این‌که نمی‌خواسته نریزد. امیرالمؤمنین علیه السلام در این مورد بیست دینار؛ یعنی یک پنجم صد دینار را قرار داد و برای علقه دو پنجم آن؛ یعنی چهل دینار است و این در مورد زن اتفاق می‌افتد که شبانه کسی می‌آید یا او را می‌زنند پس علقه را می‌اندازد.

---

(۱). در نسخهٔ من لایحضره الفقیه به جای «روح»، «جروح» آمده است.

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۵۱۵

بعد از آن مضغه است که شصت دینار است، در مورد وضعیتی مانند مثال قبلی که زن آن را بیندازد؛ سپس جنین استخوان‌دار است که اگر زن آن را بیندازد، هشتاد دینار است بنابراین اگر دشمنی بیاید و زن‌ها در چنین حادثه‌ای سقط جنین کنند، دیه جنین صد دینار است.

و خداوند بر زنان از نظر دیه همین را واجب کرده است؛ [یعنی اگر خود زنان چنین سقط کنند، بر آنان نیز همین دیه ثابت است] و چون فرزند به دنیا آمده و گریسته باشد و دشمن شبانه بیاید و بچّه‌ها را بکشد، در بچه‌ها هزار دینار دیه برای پسر و برای دختر به همین حساب پانصد دینار دیه است.

و امّا اگر زنی که حامله است و ماه را تمام کرده باشد کشته شود ولی فرزندش را سقط نکند و معلوم نباشد که پسر است یا دختر و باز معلوم نباشد که پس از مادر مرده است یا پیش از مادر، در این صورت دیه‌اش دو نیمه است؛ نیمی از دیهٔ پسر و نیمی از دیهٔ دختر و دیهٔ زن جدای از این دیه و به طور کامل است.

و امیرالمؤمنین علیه السلام در مورد منی مردی که [در وقت انزال] از همسرش جدا می‌شود و آب منی را از او باز می‌دارد با این‌که زن این را نخواسته است؛ به نیمی از یک پنجم صد دینار که دیهٔ جنین است یعنی ده دینار فتوی داد. ولی اگر آب منی را در رحم همسرش بریزد، به بیست دینار دیه نظر دارد.

و حضرت در مورد قصاص جراحت جنین و دیهٔ جراحت آن به اندازه دیهٔ جنین که صد دینار است، حکم کرد و نیز حضرت در مورد دیهٔ جراحت جنین از حساب صد تا دینار، برپایهٔ جراحت مرد و زن به‌طور کامل، حکم داد.

و حضرت دربارهٔ بدن، فتوی داد و آن را شش بخش قرار داد: جان، بینایی، شنوایی، گویایی، نقص صدا چون تو دماغی حرف زدن و کلفتی صدا و فلج شدن دو دست و دو پا.

حضرت این را با ملاحظهٔ آن حکم قرار داد، سپس با هر یک از اینها به اندازهٔ دیه، قَسامه نهاد و قسامه را در جان بر عمد، پنجاه مرد و بر خطا، بیست و پنج نفر بر پایهٔ مبلغ دیه که هزار دینار است، قرار داد و برای جراحت اعضای بدن، قسامهٔ شش نفر را قرار داد و آنچه کمتر از آن است، حسابش بر پایهٔ نسبت شش نفر است و قسامه در جان، شنوایی، بینایی، عقل، صدای تودماغی و کلفتی صدا و نقص دو دست و دو پاست؛ پس این اجزای شش گانهٔ مرد است.

آنگاه دیه در جان، هزار دینار و بینی، هزار دینار و از بین رفتن نور و روشنایی [دید] همه‌اش از دو چشم هزار دینار و کلفتی صدا

هزار دینار و فلج شدن دو دست و دو پا هزار دینار و از بین رفتن همهٔ شنوایی هزار دینار (و از بین رفتن همهٔ بینایی هزار دینار؛ فقیه) و دو لب اگر از بن کنده شود، هزار دینار و کمر اگر خمیده شود، هزار دینار و آلت تناسلی مرد هزار دینار و زبان اگر از بن کنده شود، هزار دینار و دو بیضه هزار دینار.

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۵۱۷

و حضرت علیه السلام برای جراحت همهٔ اعضا دیه قرار داد: در سر، صورت، سایر بدن از شنوایی، بینایی، صدا، عقل، دو دست و دو پا در مورد قطع شدن، شکستن، شکافته شدن، جدا شدن، شکستن سر، که مغز سر دیده شود، جراحتی که خون بیاید، جابه‌جا شدن استخوان‌ها [دررفتگی] جراحتی که سوراخ کند که در یکی از اعضای بدن باشد.

بنابراین هر استخوانی که بشکند و بعد اصلاح شود- بدون کجی و عیب- و استخوان‌ها جابه‌جا نشود دیه‌اش معلوم است و اگر شکافته و مغز استخوان دیده شود و استخوان‌ها جابه‌جا نشود [در نرود]، دیهٔ شکسته شدن و دیهٔ آشکار شدن مغز استخوان ثابت است.

و برای هر استخوانی که شکسته شود، روشن است؛ بنابراین دیهٔ جابه‌جا شدن [دررفتگی] استخوان‌هایش نصف دیهٔ شکسته شدن است.

و دیهٔ دیده شدن استخوان یک چهارم دیهٔ شکسته شدن استخوان از هر عضوی که لباس‌ها آن را می‌پوشانده است می‌باشد؛ به استثنای استخوان ساعد [ساق دست] و انگشتان.

و در زخمی که خوب نمی‌شود، یک سوم دیهٔ همان عضوی که زخم در آن است، ثابت است.

اگر مردی یکی از دو چشمش آسیب دید، آسیب آن چشم با چشم دیگر اندازه‌گیری می‌شود. به این گونه که چشم آسیب دیده بسته می‌شود و تأمل می‌شود که بینایی چشم سالمش تا کجاست. پس از آن چشم سالم او بسته می‌شود و نگاه می‌شود که بینایی چشم آسیب دیده‌اش تا کجاست. پس از آن به همین نسبت دیه به او داده می‌شود.

و قسامه برای اثبات مقدار آسیب چشم، از شش جزء قسامه بر شش نفر است و آن هم به اندازهٔ آسیبی که چشمش دیده است. اگر یک ششم بینایی‌اش آسیب دیده، تنها خود فرد سوگند می‌خورد و دیه به او داده می‌شود و اگر یک سوم بینایی‌اش آسیب دیده، خودش سوگند می‌خورد و نیز فرد دیگری همراه او سوگند یاد می‌کند و اگر نیمی از بینایی‌اش آسیب دیده، او و دو مرد دیگر به همراه او سوگند می‌خورند و اگر دو سوم بینایی‌اش آسیب دیده، او به همراه سه مرد دیگر سوگند می‌خورد و اگر چهار پنجم بینایی‌اش آسیب دیده، او همراه با چهار مرد سوگند می‌خورد و اگر همهٔ بینایی‌اش آسیب دیده، او همراه پنج نفر سوگند می‌خورد و این سخن دربارهٔ قسامه در مورد دو چشم است.»

حضرت رضا علیه السلام فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام دربارهٔ کسی که فردی ندارد تا به همراه او سوگند بخورد و خودش هم در ارتباط با اندازهٔ آسیب‌دیدگی بینایی‌اش مورد اعتماد نیست، فتوی داد که سوگند خود شخص تکرار می‌گردد.

اگر آسیب دیدگی یک ششم بینایی‌اش بوده، یک بار سوگند می‌خورد و اگر یک سوم بوده، دو بار سوگند و اگر نیمی از بینایی‌اش بوده، سه بار و اگر دو سوم بوده، چهار بار سوگند می‌خورد و اگر پنج ششم بوده است، پنج بار سوگند یاد می‌کند و اگر آسیب دیدگی همهٔ بینایی‌اش بوده، شش بار سوگند می‌خورد.

پس از آن دیه به او داده می‌شود و اگر از سوگند خوردن امتناع ورزد، به او نمی‌دهند جز آنچه بر آن سوگند خورده و به راستی ادّعایش وثوق پیدا کرده باشند و حاکم [برای روشن شدن حقیقت] در این موارد از راه پرسش و بررسی در مورد مجازات، حدود و کشتن به قصاص کمک می‌گیرد.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۵۱۹

و اگر شنوایی‌اش آسیبی دید به همین شکل خواهد بود؛ صدایی برایش ایجاد می‌شود تا حداکثر شنوایی‌اش معلوم شود. پس از آن بررسی می‌شود و قسامه هم بر پایهٔ همان نقصان شنوایی‌اش می‌باشد و اگر همهٔ شنوایی‌اش آسیب دیده، به همان شکل است (که در بینایی گذشت.)

و اگر بیم آن می‌رود که راست نگوید، او را رها می‌کنند تا آن‌که غافل و بی‌توجه شود. پس از آن او را صدا می‌کنند.

اگر شنید، طرف‌هایش، او را نزد حاکم می‌برند و حاکم به نظر خویش دربارهٔ او عمل می‌کند و بخشی از آنچه گرفته از او باز می‌ستاند.

و اگر نقص در ران یا در بازو باشد، اندازه‌گیری نقص، با نخی صورت می‌گیرد. پای سالم یا دست سالم اندازه‌گیری می‌شود، آن‌گاه با همان نخ، عضو آسیب دیده اندازه‌گیری می‌شود و نقص دست و پا مشخص می‌شود.

و اگر ساق یا ساعد ران یا بازو آسیب دیده است، اندازه‌گیری می‌شود و حاکم اندازهٔ ران را ملاحظه می‌کند.

و امیرالمؤمنین علیه السلام در مورد گیجگاه مرد اگر آسیب ببیند و نتواند به این‌سو و آن‌سو متوجه شود- مگر آن‌که خودش منحرف شود- حکم به نصف دیه [یعنی] پانصد دینار داد و اگر آسیب کمتر از این است، با همین حساب و نسبت خواهد بود.

و امیرالمؤمنین علیه السلام در مورد پلک بالای چشم اگر آسیب ببیند و وارونه یا شکافته شود، حکم داد دیه‌اش یک سوم دیهٔ چشم [یعنی] صد و شصت و شش دینار و دو سوم دینار است.

و اگر پلک پایین چشم آسیب دید، دیه‌اش نصف دیهٔ چشم [یعنی] دویست و پنجاه دینار است.

و اگر ابرو آسیب ببیند و همهٔ مویش از بین برود، دیه‌اش نصف دیهٔ چشم [یعنی] دویست و پنجاه دینار است و در نتیجه هر اندازه که از موی ابرو از بین برود به همین نسبت حساب می‌شود.

اگر جلوی بینی قطع شود، دیه‌اش نیمی از دیه [یعنی] پانصد دینار است. اگر چیزی را در بینی با تیر یا نیزه که سوراخش مسدود نشود فرو کند، دیه‌اش سیصد و سی و سه دینار و یک سوم دینار ولی اگر با چیزی سوراخ کند که خوب شود و سوراخ هم بیاید و جوش خورد، دیه‌اش یک پنجم دیهٔ جلوی بینی [یعنی] صد دینار است و هر اندازه که آسیب ببیند، بر این پایه حساب می‌شود و اگر سوراخ در یکی از دو بینی تا بالای بینی؛ یعنی همان دیوارهٔ بین دو بینی است، دیه‌اش یک دهم جلوی بینی است؛ چون جلوی بینی نیمی از دیه و دیوارهٔ بین دو بینی، پنجاه دینار است.

و اگر تیر در یکی از دو بینی و دیوارهٔ بین دو بینی تا بینی دیگر نفوذ کرده، دیه‌اش شصت و شش دینار و دو سوم دینار است.

منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۵۲۱

و اگر لب بالا قطع شده و از بن کنده شده است، دیه‌اش نصف دیه [یعنی] پانصد دینار است و هر اندازه که از آن بریده شده به همین نسبت خواهد بود؛ بنابراین اگر لب شکافته شود و دندان‌ها نمایان و پس از آن مداوا شود و بهبود و التیام یابد، دیهٔ مجروح شدن آن و تعیین تفاوت لب سالم با لب ناسالم یک پنجم دیهٔ لب [یعنی] صد دینار است و هر اندازه که از لب بریده شود، به همان نسبت است.

و اگر لب وارونه یا شکافته و بسیار زشت شود، دیه‌اش صد و شصت و شش دینار و دو سوم دینار است و دیهٔ لب پایین اگر قطع و ریشه‌کن شود، دو سوم دیهٔ کامل [یعنی] ششصد و شصت و شش دینار و دو سوم دینار است و هر اندازه که از لب پایین بریده شود به همین شکل محاسبه می‌شود.

اگر لب پایین شکافت برداشت تا آنجا که دندان‌ها نمایان شد و بعداً خوب شد و جوش خورد، صد و سی و سه دینار و یک سوم دینار و اگر آسیب دید و بسیار زشت شد، دیه‌اش سیصد و سی و سه دینار و یک سوم دینار و این یک سوم دیهٔ لب است.

راوی گوید: از امام باقر علیه السلام در این مورد پرسیدم: حضرت فرمود: به ما رسیده که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام لب پایین

را بر لب بالاـ برتری داد؛ چرا که لب پایین غذا و آب را نگاه می‌دارد و روی همین جهت حضرت در حکم خویش لب پایین را برتری داده است.

و در گونه اگر شکافی باشد که درون دهان از آن دیده شود، دیه‌اش صد دینار است و اگر بهبود یابد و شکاف به هم آید ولی اثر آن آشکار و زشتی فاحشش باقی باشد، دیه‌اش پنجاه دینار است.

و اگر شکافی در هر دو گونه باشد دیهٔ آن دو، صد دینار است و این نصف دیهٔ شکافی است که دهان از آن شکاف دیده می‌شود و اگر گونه هدف تیری قرار گرفته که به استخوان نفوذ کرده- تا جایی که به گردن رسیده است- در این صورت دیه‌اش صد و پنجاه دینار است که پنجاه دینار آن برای شکاف برداشتن استخوان است.

و اگر سوراخ کرده ولی فرو نرفته، دیه‌اش صد دینار است.

اگر سوراخ در جایی از صورت به شکلی باشد که درون آن دیده شود، دیه‌اش پنجاه دینار است و اگر جراحت زشتی داشت، دیهٔ زشتی آن یک چهارم دیهٔ شکاف عمیق بودن است و اگر جراحتی باشد که عمق ندارد و بعدا بهبود یابد و در دو گونه اثر آن بماند، دیه‌اش ده دینار است.

و اگر در صورت شکافی پیدا شود، دیه‌اش هشتاد دینار است و اگر از آن تکه گوشتی بیفتد ولی درون آن دیده نشود و آن تکه به اندازهٔ درهم یا بیشتر باشد، دیه‌اش سی دینار است.

و دیهٔ جراحت سر و صورت اگر به موضحه برسد، چهل دینار است- البته اگر در بدن باشد- ولی

منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۵۲۳

در جراحت سر که به استخوان برسد، پنجاه دینار است و اگر استخوان‌ها جابه‌جا شود، دیه‌اش صد و پنجاه دینار است و اگر شکستگی به مغز سر رسیده است، نامش مأمومه است و در آن یک سوم دیه [یعنی] سیصد و سی و سه دینار و یک سوم دینار است.

و امیرالمؤمنین علیه السلام در دندان‌ها در هر دندانی پنجاه دینار و همهٔ دندان‌ها را یکسان قرار داد و پیش از آن، در دندان‌های پیشین پنجاه دینار و در سایر دندان‌ها در چهار دندان بین ثنایا و انیاب، چهل دینار و در دندان نیش، سی دینار و در دندان آسیاب، بیست و پنج دینار قرار داده است.

و اگر دندان تا یک سال سیاه شود ولی نیفتد، دیهٔ آن دیهٔ دندانی است که بیفتد؛ یعنی پنجاه دینار.

و اگر دندان آسیب ببیند، دیه‌اش بیست و پنج دینار است و هر اندازه از آن بشکند به نسبت پنجاه دینار محاسبه می‌شود و اگر پس از آن که سیاه شد بیفتد، دیه‌اش دوازده دینار و نیم است و هر اندازه که از دندان بشکند با توجه به بیست و پنج دینار، نسبت‌سنجی و محاسبه می‌شود.

و اگر استخوان گردن بشکند و بدون کجی و عیب درست شود، چهل دینار است و اگر شکافته شود، دیه‌اش چهار پنجم دیهٔ شکسته شدن آن یعنی سی و دو دینار است و اگر شکستگی به استخوان برسد، دیه‌اش بیست و پنج دینار است و این مقدار پنج قسمت از دیهٔ گردن است، اگر بشکند و اگر استخوان‌ها هم جابه‌جا شود، دیه‌اش نصف دیهٔ شکستن گردن [یعنی] بیست دینار است.

و اگر سوراخ شود، دیه‌اش یک چهارم دیهٔ شکسته شدن گردن [یعنی] ده دینار است.

دیهٔ شانه اگر بشکند، یک پنجم دیهٔ دست [یعنی] صد دینار است. اگر در شانه شکافی ایجاد شود، دیه‌اش چهار پنجم دیهٔ شکستن آن یعنی هشتاد دینار است و اگر استخوان دیده شود، دیه‌اش یک چهارم دیهٔ شکستن آن [یعنی] بیست و پنج دینار است. حال اگر استخوان‌های شانه جابه‌جا شود، دیه‌اش صد و هفتاد و پنج دینار است؛ صد دینار آن دیهٔ شکسته شدن و پنجاه دینار برای جابه‌جایی

استخوان‌ها و بیست و پنج دینار برای عمیق بودن شکستن و دیده شدن استخوان.

و اگر سوراخ شده باشد، دیه‌اش یک چهارم دیهٔ شکستن آن [یعنی] بیست و پنج دینار است و اگر استخوان شانه خُرد شود و کج جا بیفتد، دیه‌اش یک سوم دیهٔ جان [یعنی] سیصد و سی و سه دینار و یک سوم دینار است و اگر جدا شود، دیه‌اش سی دینار است.

و اگر بازو بشکند و بدون کجی و عیب جا بیفتد، دیه‌اش یک پنجم دیهٔ دست [یعنی] صد دینار است و دیهٔ بازویی که بشکند و به استخوان برسد، یک چهارم دیهٔ شکسته شدن آن [یعنی] بیست و پنج دینار است و دیهٔ جابه‌جایی استخوان‌های بازو، نصف دیهٔ شکسته شدن آن [یعنی] پنجاه دینار است و دیهٔ سوراخ شدن بازو، یک چهارم دیهٔ شکسته شدن آن [یعنی] بیست و پنج دینار است.

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۵۲۵

و در مورد آرنج اگر بشکند و بدون کجی و عیب جا بیفتد، دیه‌اش صد دینار و آن یک پنجم دیهٔ دست است و اگر شکاف بردارد، دیه‌اش چهار پنجم دیهٔ شکسته شدن آرنج [یعنی] هشتاد دینار است و اگر شکستن به استخوان برسد، دیه‌اش یک چهارم دیهٔ شکسته شدن [یعنی] بیست و پنج دینار است و اگر استخوان‌ها جابه‌جا شود، دیه‌اش صد دینار و برای شکستنی که به استخوان برسد، بیست و پنج دینار و اگر سوراخ شود، دیه‌اش یک چهارم دیهٔ شکسته شدن آن [یعنی] بیست و پنج دینار است و اگر آرنج خُرد شود و کج جا بیفتد، دیه‌اش یک سوم دیهٔ نفس [یعنی] سیصد و سی و سه دینار و یک سوم دینار است و اگر از هم جدا شود، دیه‌اش سی دینار و در آرنج دیگر هم مشابه همین دیات به طور یکسان است.

و در ساعد دست اگر بشکند و بدون کجی و عیب جا بیفتد، یک سوم دیهٔ نفس [یعنی] سیصد و سی و سه دینار و یک سوم دینار است. اگر یکی از دو استخوان ساعد بشکند، دیه‌اش یک پنجم دیهٔ دست [یعنی] صد دینار است و در یکی از دو ساعد اگر یکی از دو مچ بشکند، پنجاه دینار و در هر دو، صد دینار است و اگر یکی از دو استخوان شکاف بردارد، در آن چهار پنجم دیهٔ یکی از دو استخوان ساعد [یعنی] چهل دینار است و دیهٔ شکافی که به استخوان برسد، یک چهارم دیهٔ شکستن استخوان [یعنی] بیست و پنج دینار است و دیهٔ جابه‌جایی استخوان صد دینار و آن یک پنجم دیهٔ دست است و اگر سوراخ شده است، دیه‌اش یک چهارم دیهٔ شکسته شدن استخوان ساعد [یعنی] بیست و پنج دینار است.

و دیهٔ سوراخ شدن آن، نصف دیهٔ به استخوان رسیدن [یعنی] دوازده دینار و نیم است و دیهٔ شکاف آن پنجاه دینار است و اگر در استخوان ساعد زخمی پدید آید که خوب نمی‌شود، دیه‌اش یک سوم دیهٔ ساعد [یعنی] سی و سه دینار و یک سوم دینار است و این یک سوم دیه‌ای است که در ساعد است.

و دیهٔ مفصل مچ اگر بشکند و بدون کجی و عیب جا بیفتد، یک سوم دیهٔ دست [یعنی] صد و شصت و شش دینار و دو سوم دینار است.

خلیل بن احمد [نحوی] گوید: رسغ؛ همان مفصل بین ساعد و کف دست است.

و در کف اگر بشکند و بدون کجی و عیب جا بیفتد، یک پنجم دیهٔ دست [یعنی] صد دینار است و اگر [مفصل] کف جدا شود، دیه‌اش یک سوم دیهٔ دست [یعنی] صد و شصت و شش دینار و دو سوم دینار است.

و در شکسته شدن کف که استخوان کف دیده شود، یک چهارم دیهٔ شکسته شدن آن [یعنی] بیست و پنج دینار است و دیهٔ جابه‌جایی استخوان‌های کف، صد و هفتاد و هشت دینار [یعنی] نصف

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۵۲۷

دیهٔ شکسته شدن کف است و در دیهٔ سوراخ شدن کف اگر بسته نشود، یک پنجم دیهٔ دست [یعنی] صد دینار است.

و اگر استخوان کف سوراخ شود، دیه‌اش یک چهارم دیهٔ شکسته شدن کف [یعنی] بیست و پنج دینار است.

و امّا دیهٔ انگشتان و نی استخوان‌هایی که در کف است؛ امّا انگشت ابهام اگر بریده شود، یک سوم دیهٔ دست [یعنی] صد و شصت

و شش دینار و دو سوم دینار است و دیهٔ نی استخوان ابهام که به کف دست چسبیده است اگر بدون کجی جا بیفتد یک پنجم دیهٔ انگشت ابهام [یعنی] سی وسه دینار و یک سوم دینار- اگر درست شود و در جای خود قرار گیرد- است و دیهٔ شکاف خوردن ابهام، بیست و شش دینار و دو سوم دینار است و دیهٔ شکستن ابهام که به استخوان برسد، هشت دینار و یک سوم دینار و دیهٔ جابه‌جایی استخوان‌های ابهام، شانزده دینار و دو سوم دینار و دیهٔ سوراخ شدن استخوان ابهام، هشت دینار و یک سوم دینار [یعنی] نصف دیهٔ جابه‌جایی استخوان‌های آن است.

و دیهٔ شکسته شدن ابهام که به استخوان برسد، نصف دیهٔ جابه‌جا شدن استخوان [یعنی] هشت دینار و یک سوم دینار و دیهٔ جدا شدن ابهام، ده دینار است.

و دیهٔ مفصل [بند] دوم از بالای ابهام [انگشت شست] اگر بشکند و بدون کجی و عیب درست شود، شانزده دینار و دو سوم دینار است و دیهٔ جراحتی که استخوان را نمایان سازد، اگر در مفصل صورت گیرد چهار دینار و یک ششم دینار است و دیهٔ سوراخ شدن عمیق مفصل [بند] چهار دینار و یک ششم دینار و دیهٔ شکافته شدن آن سیزده دینار و یک سوم دینار و دیهٔ جابه‌جایی استخوان‌های آن پنج دینار است و هر اندازه که از استخوان‌های مفصل قطع شود به همین نسبت و بر همین پایه محاسبه می‌شود.

و در مورد انگشتان، در هر انگشتی یک ششم دیهٔ دست، هشتاد و سه دینار و یک سوم دینار است و دیهٔ چهار انگشت کف غیر از ابهام، دیهٔ هر استخوانی بیست دینار و دو سوم دینار است و دیهٔ هر شکستنی که به استخوان رسیده، در هر نی استخوانی از نی استخوان‌های چهار انگشت، هشت دینار و یک سوم دینار است.

و دیهٔ شکسته شدن هر مفصل از چهار انگشت که کنار کف دست است، شانزده دینار و دو سوم دینار است و در شکافته شدن هر نی استخوانی از چهار انگشت، سیزده دینار و دو سوم دینار است.

و اگر در کف زخمی است که خوب نمی‌شود، دیه‌اش سی و سه و یک سوم دینار است و در جابه‌جایی استخوان‌های کف، هشت دینار و یک سوم دینار است و در شکستن استخوان‌های کف که استخوان پیدا شود، چهار دینار و یک ششم دینار است و در سوراخ شدن استخوان‌های کف، چهار دینار و یک ششم دینار و در جدا شدن آنها، پنج دینار است.

منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۵۲۹

دیهٔ مفصل میانی از چهار انگشت در صورتی که قطع شود پنجاه و پنج دینار و یک سوم دینار است و در شکسته شدن آن یازده دینار و یک سوم دینار و در شکافته شدن آن، هشت دینار و نصف دینار است و در جراحتی که استخوان بند را آشکار کند، یک دینار و دو سوم دینار است و در جابه‌جایی استخوان‌های آن، پنج و یک سوم دینار و در سوراخ شدن عمیق مفصل میانی دو و دو سوم دینار و جدا شدن آن سه و دو سوم دینار است.

و در مفصل بالایی از چهار انگشت اگر قطع شود بیست و هفت دینار و نیم و چهاردهم دینار است و در شکسته شدن آن، پنج و چهار پنجم دینار است و در سوراخ شدن مفصل بالایی، یک دینار و چهار پنجم دینار است و در ناخن هر انگشتی از چهار انگشت، پنج دینار است.

و در کف اگر بشکند و بدون کجی جا بیفتد، دیه‌اش چهل دینار است و دیهٔ مو برداشتن آن، چهار پنجم دیهٔ شکسته شدن آن یعنی سی و دو دینار است و دیهٔ جراحت کف که استخوان را نمایان سازد، بیست و پنج دینار است و دیهٔ دررفتگی استخوان‌های آن، بیست و نیم دینار است و دیهٔ سوراخ عمیق آن، یک چهارم دیهٔ شکسته شدن آن [یعنی] ده دینار است و دیهٔ زخمی که در کف باشد و خوب نشود، سیزده و یک سوم دینار است.

و در سینه اگر کوبیده و هر دو بخش آن کج شود، دیه‌اش پانصد دینار است و دیهٔ موردی که یکی از دو بخش آن کج شود، دویست و پنجاه دینار است.

و اگر سینه و دو کتف کج شود، دیهٔ آن با دو کتف هزار دینار است و اگر یکی از دو کتف کج و سینه نیز شکافته شود، دیه‌اش پانصد دینار است.

و دیهٔ جراحتی که در سینه به استخوان برسد، بیست و پنج دینار است و دیهٔ شکستنی که به مغز استخوان برسد، در دو کتف و پشت، بیست و پنج دینار است و اگر مرد به خاطر این شکستگی گردنش به یک طرف کج شود و نتواند بچرخد، دیه‌اش پانصد دینار است.

و اگر ستون فقرات شکسته شود و بدون کجی و عیب جا بیفتد، دیه‌اش صد دینار است و اگر کج جا بیفتد، دیه‌اش هزار دینار است.

و در استخوان‌های پهلو [دنده] که در کنار قلب است اگر یکی از آن بشکند، دیه‌اش بیست و پنج دینار است و دیهٔ مو برداشتن آن دوازده و نیم دینار است و دیهٔ جابه‌جایی استخوان‌های پهلو هفت و نیم دینار و شکستنی که به استخوان برسد، یک چهارم دیهٔ شکستن آن و دیهٔ سوراخ شدن آن مثل همین دیه است.

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۵۳۱

در استخوان‌های پهلو [دنده] که در کنار بازوان است، دیهٔ هر استخوانی اگر بشکند، ده دینار است و دیهٔ مو برداشتن آن هفت دینار و دیهٔ جابه‌جایی استخوان‌های پهلو [دنده] پنج دینار و شکستن هر استخوان پهلو که به استخوان برسد، دیه‌اش یک چهارم شکستن (معمولی) است؛ [یعنی] دو دینار و نیم و اگر استخوانی سوراخ شود، دیه‌اش یک دینار و نیم است و در جراحتی که در عمق نفوذ کرده، یک سوم دیهٔ نفس [یعنی] سیصد و سی و سه و یک سوم دینار است و اگر از هر دو طرف با تیر یا نیزه‌ای که در پوست زیرین یا پوست شکم قرار گیرد سوراخ کند، دیه‌اش چهارصد و سی و سه دینار و یک سوم دینار است.

و در مورد گوش اگر بریده شود، دیه‌اش پانصد دینار و به هر اندازه که از گوش بریده شود، به همین نسبت خواهد بود.

و در مورد لگن اگر بشکند و بدون کجی و عیب جا بیفتد، یک پنجم دیهٔ دو پا [یعنی] دویست دینار است و اگر مو بردارد، دیه‌اش صد و شصت دینار یعنی چهار پنجم دیهٔ شکسته شدن آن است و اگر جراحت به مغز استخوان برسد، دیه‌اش یک چهارم دیهٔ شکسته شدن آن [یعنی] پنجاه دینار است.

و دیهٔ جابه‌جایی استخوان‌های آن صد و هفتاد و پنج دینار است؛ بخشی از آن برای شکسته شدن استخوان‌ها یعنی صد دینار و پنجاه دینار برای جابه‌جایی استخوان‌ها و برای شکافته شدنی که به استخوان برسد، بیست و پنج دینار است.

و دیهٔ گشوده شدن استخوان‌ها، دو سوم دیهٔ آن است و اگر کوبیده و کج شود، دیه‌اش سیصد و سی و سه دینار و یک سوم دینار است.

و در مورد ران اگر بشکند و بدون کجی وعیب جا بیفتد، یک پنجم دیهٔ دو پا، دویست دینار است و اگر ران کج شود، دیه‌اش سیصد و سی و سه دینار و یک سوم دینار [یعنی] یک سوم دیهٔ انسان است و دیهٔ جراحتی که به استخوان برسد، چهار پنجم دیهٔ شکسته شدن آن [یعنی] صد و شصت دینار است و اگر زخمی باشد که خوب نشود، دیه‌اش یک سوم دیهٔ شکسته شدن ران [یعنی] شصت و شش دینار و دو سوم دینار است و دیهٔ زخمی که به مغز استخوان برسد، یک چهارم دیهٔ شکسته شدن آن [یعنی] پنجاه دینار است و دیهٔ جابه‌جایی استخوان‌های ران، نصف دیهٔ شکسته شدن آن [یعنی] صد دینار است و دیهٔ سوراخ شدن عمیق ران، یک چهارم دیهٔ شکسته شدن آن [یعنی] پنجاه دینار است.

و در مورد زانو اگر بشکند و بدون کجی و عیب جا بیفتد، یک پنجم دیهٔ دو پا، [یعنی] دویست دینار است و اگر زانو شکافته شود، دیه‌اش چهار پنجم دیهٔ شکسته شدن آن [یعنی] صد و شصت

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۵۳۳

دینار است و دیهٔ جراحتی که به استخوان برسد، یک چهارم دیهٔ شکسته شدن زانو [یعنی] پنجاه دینار است و دیهٔ جابه‌جایی

استخوان‌های زانو صد و هفتاد و پنج دینار است؛ برخی از آن برای شکسته شدن آن یعنی صد دینار و برای جابه‌جایی استخوان‌های زانو پنجاه دینار و برای جراحت رسیده به استخوان، بیست و پنج دینار و دیهٔ سوراخ کردن زانو یک چهارم دیهٔ شکسته شدن آن [یعنی] پنجاه دینار است و اگر خُرد شود و کج گردد، در آن یک سوم دیهٔ انسان یعنی سیصد و سی وسه دینار و یک سوم دینار است و اگر از همدیگر جدا شود، در آن سه قسمت از دیهٔ شکسته شدن [یعنی] سی دینار است.

و در مورد ساق پا اگر بشکند و بدون کجی و عیب جوش بخورد، یک پنجم دیهٔ دو پا [یعنی] دویست دینار است و دیهٔ شکافته شدن آن چهار پنجم دیهٔ شکسته شدن آن [یعنی] صد و شصت دینار است و در زخمی که به استخوان برسد، یک چهارم دیهٔ شکسته شدن ساق [یعنی] پنجاه دینار است و در جابه‌جایی استخوان‌های آن یک چهارم دیهٔ شکسته شدن آن [یعنی] پنجاه دینار است و در سوراخ شدن آن، نصف دیهٔ جراحت رسیده به استخوان [یعنی] بیست و پنج دینار است و در مورد زخمی که نفوذ کرده، یک چهارم دیهٔ شکسته شدن استخوان [یعنی] پنجاه دینار است.

و در زخمی که در ساق خوب نمی‌شود، سی و سه دینار و یک سوم دینار است و اگر ساق کج شود، دیه‌اش یک سوم دیهٔ انسان [یعنی] سیصد و سی و سه دینار و یک سوم دینار است.

و در مورد برآمدگی روی پا اگر کوبیده شود و بدون کجی و عیب جوش بخورد، یک سوم دیهٔ دو پا [یعنی] سیصد و سی و سه دینار و یک سوم دینار است و در پا اگر بشکند و بدون کجی و عیب درست شود، یک پنجم دیهٔ دو پا دویست دینار است و دیهٔ جراحت پا که به استخوان برسد، یک چهارم دیهٔ شکسته شدن پا، پنجاه دینار است و در جراحتی که سوراخ در پا ایجاد شود، یک چهارم دیهٔ شکسته شدن پا [یعنی] پنجاه دینار است.

و دیهٔ انگشتان و نی استخوان و بندهایی که در انگشت بزرگ قدم است، یک سوم دیهٔ پا یعنی سیصد و سی وسه دینار و یک سوم دینار است و دیهٔ شکسته شدن ابهام یعنی همان استخوان‌بندی که در کنار قدم است، یک پنجم دیهٔ انگشت ابهام یعنی شصت و شش دینار و دو سوم دینار است و در شکافته شدن آن بیست و شش دینار و دو سوم دینار است و در جراحتی که به استخوان برسد، هشت دینار و یک سوم دینار و در جابه‌جایی استخوان‌های آن بیست و شش دینار و دو سوم دینار است و در سوراخ شدن آن هشت دینار و یک سوم دینار و در از هم جدا شدن آن، ده دینار است.

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۵۳۵

و دیهٔ مفصل بالای انگشت ابهام و آن همان بند دومی است که در آن ناخن است، شانزده دینار و دو سوم دینار است و در شکاف رسیده به استخوان، چهار دینار ویک ششم دینار است و در جابه جایی استخوان‌های آن هشت دینار و یک سوم دینار است و در جراحتی که سوراخ کرده، چهار دینار و یک ششم دینار و در شکافته شدن آن سیزده دینار و یک سوم دینار و در از هم جدا شدن آن پنج دینار و در ناخن آن سی دینار است؛ چرا که ناخن یک سوم دیهٔ پا است.

و دیهٔ هر انگشتی از پا یک ششم دیهٔ پا [یعنی] سی و سه دینار و یک سوم دینار است و دیهٔ نی استخوان‌های چهار انگشتان جز انگشت بزرگ، دیهٔ شکسته شدن هر نی استخوان بندی از آن، شانزده دینار و دو سوم دینار است و دیهٔ جراحت رسیده به استخوان هر بند نی استخوان، چهار دینار و یک ششم دینار است و دیهٔ جابه‌جایی هر نی استخوان بندی از انگشتان، هشت دینار و یک سوم دینار است و دیهٔ شکافته شدن آن سیزده دینار و یک سوم دینار است و دیهٔ سوراخ شدن هر بندی از انگشتان، چهار دینار و یک ششم دینار است و دیهٔ زخمی که در پا خوب نشود، سی و سه دینار و یک سوم دینار است.

و دیهٔ شکسته شدن مفصل انگشتان که پس از قدم است، شانزده دینار و یک سوم دینار است و دیهٔ شکافته شدن آن سیزده دینار و یک سوم دینار است و دیهٔ جابه‌جایی نی استخوان هر بندی از انگشتان، هشت دینار و یک سوم دینار است و دیهٔ جراحت رسیده به استخوان در هر بندی، چهار دینار و یک ششم دینار است و دیهٔ سوراخ شدن آن چهار دینار و یک ششم دینار و دیهٔ جدا شدن آن

پنج دینار است.

و در مورد مفصل میانی از چهار انگشت اگر بریده شود، دیه‌اش پنجاه و پنج دینار و دو سوم دینار و دیهٔ شکستن آن یازده دینار و دو سوم دینار و دیهٔ شکاف برداشتن آن هشت دینار و چهار پنجم دینار و دیهٔ جراحت رسیده به استخوان آن دو دینار و دیهٔ جابه‌جایی استخوان‌هایش پنج دینار و دو سوم دینار و دیهٔ از هم جدا شدن آن سه دینار و دو سوم دینار و دیهٔ سوراخ شدن آن دو دینار و دو سوم دینار است.

و در مورد مفصل بالایی چهار انگشت، همان مفصلی که ناخن در آن است اگر بریده شود، دیه‌اش بیست و هفت و چهار پنجم دینار و دیهٔ شکسته شدن آن پنج دینار و چهار پنجم دینار و دیهٔ شکافته شدن آن چهار دینار و یک پنجم دینار و دیهٔ جراحت رسیده به استخوان، یک دینار و یک سوم دینار و دیهٔ جابه‌جایی استخوان‌های آن دو دینار و یک پنجم دینار و دیهٔ سوراخ شدن آن یک دینار و یک سوم دینار و دیهٔ از هم جدا شدن آن یک دینار و چهار پنجم دینار و دیهٔ هر ناخنی ده دینار است.

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۵۳۷

و امیرالمؤمنین علیه السلام دربارهٔ سر پستان مرد فتوی به یک هشتم دیه [یعنی] صد و بیست و پنج دینار داد و در بیضهٔ مرد پانصد دینار و اگر به مرد آسیب وارد شود و دو بیضه‌اش هر دو باد کند، دیه‌اش چهارصد دینار است و اگر دو پایش به داخل کج شود و نتواند راه رود- مگر به گونه‌ای که برایش چندان سودمند نیست- دیه‌اش چهار پنجم دیهٔ انسان [یعنی] هشتصد دینار است و اگر از آن آسیب کمرش خمیده شود، در این صورت دیه‌اش هزار دینار کامل می‌شود.

و قسامه در هر موردی از این‌ها، شش نفر است، به اندازه‌ای که دیه‌اش برسد.

و امیرالمؤمنین علیه السلام در مورد کوبیده شدن دو بیضه یا رگ‌های آن فتوی داد که اگر ضربه در عانه باشد و پوست زیرین را پاره کند و یکی از دو بیضه دچار فتق شود، دیه‌اش دویست دینار [یعنی] یک پنجم دیهٔ انسان و در جراحتی که از نیزه یا خنجر در اطراف پا نفوذ کند، دیه‌اش یک دهم دیهٔ پا [یعنی] صد دینار است.

و امیرالمؤمنین علیه السلام حکم کرد که برای مردی که پدرش در ارتباط با کاری که بر او زشت می‌دانسته، آسیبی به او زده است و در نتیجه عیبی به او رسیده، قطع عضو یا غیرآن، قصاص نیست بلکه دیه برای فرزند هست و پدر قصاص نمی‌شود.

و نیز برای زنی که شوهرش به او آسیبی رسانده و زن معیوب شده، قصاص نیست و خسارت عیب بر عهدهٔ شوهر اوست ولی بر شوهر قصاص نیست.

و امیرالمؤمنین علیه السلام دربارهٔ زنی که همسرش با لگد به او زده و جلوی فرج زن مانعی از آمیزش با او پدید آمده است، حکم داد که نصف دیهٔ زن برای زن است؛ [یعنی] دویست و پنجاه دینار.

و امیرالمؤمنین علی علیه السلام دربارهٔ مردی که [بکارت] دختری را با انگشتش پاره کرده و مثانهٔ او را شکافته است به گونه‌ای که دیگر دختر ادرارش در اختیارش نیست، حکم به یک سوم دیه [یعنی] صد و شصت و شش دینار و دو سوّم دینار برای دختر داد و حضرت علیه السلام برای آن زن بر گردن مرد صداقش را به مانند زنان قومش قرار داد و در روایت هشام بن ابراهیم از ابو الحسن علیه السلام آمده است که برای این زن دیه است.» متن این روایت در من لا یحضره الفقیه به این صورت است: «ابن ابی عمر الطبیب گوید: این روایت را بر امام صادق علیه السلام عرضه کردم. حضرت فرمود: آری، حقّ است و امیرالمؤمنین علیه السلام کارگزاران خود را به این روایت امر می‌کرد.

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۵۳۹

ابن ابی عمر الطبیب گوید: حضرت علی علیه السلام دربارهٔ هر استخوانی که مغز دارد، دستور داد ... و مشابه روایت بالا را آورده است. سپس گوید: و بیشترین روایات یاران ما در این باره یعنی دربارهٔ دختری که [بکارتش] پاره شده است، دیهٔ کامل است.»

۷۳۷- ۴۷۹۷۷- (۲) ابن فضّال و یونس هر دو گویند: «ما کتاب فرائض را که از امیرالمؤمنین علیه السلام است، بر حضرت رضا علیه السلام عرضه کردیم. حضرت فرمود: آن صحیح است.»

من گویم: مضامین این روایت را در کافی یا با سند خود از ابی عمرومتطبّب و دیگران در ابواب مختلف آورده است و ما هم انشاءاللّه آنها را در ابواب مناسب آن ذکر خواهیم کرد.

باب ۴ دیهٔ تراشیدن موی سر زن و ازالهٔ پردهٔ بکارت

اشاره

۷۳۸- ۴۷۹۷۸- (۱) عبداللّه بن سنان گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: فدایت شوم! بر مردی که به زنی حمله کرده و سرش را تراشیده، چه چیزی است؟ حضرت فرمود: دردناک زده می‌شود و در زندان مسلمانان زندانی می‌شود تا آن که موی زن به درستی و بدون نقص بروید. اگر رویید، مهری که برای زنان مشابه این زن ثابت است، از مرد گرفته می‌شود. ولی اگر مو نرویید، دیهٔ کامل از مرد گرفته می‌شود.

پرسیدم: در صورتی که مویش بروید، چگونه است؛ آیا مهر زنان مشابه‌اش ثابت است؟ حضرت فرمود: ای ابن سنان، موی زن و پردهٔ بکارتش هر دو در جمال و زیبایی او شریکند و اگر یکی از این دو از بین برود، برای زن مهر کامل ثابت است.»

۷۳۹- ۴۷۹۷۹- (۲) از امام جعفر صادق علیه السلام از پدرشان از پدران‌شان از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که: «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در مورد موی سر که همه‌اش کنده شده و دیگر نمی‌روید، حکم داد که در آن دیهٔ کامل ثابت است و اگر تنها بعضی از آن بروید، به همین نسبت حساب است.

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۵۴۱

امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: و اگر رویید، در آن بیست دینار و اگر زنی باشد که مردی سرش را بتراشد، آن مرد در زندان محبوس می‌شود تا موی زن بروید و در این مدّت، او را بیرون می‌آورند و می‌زنند و به زندان برمی‌گردانند و اگر مو رویید، از مرد مهر المثل یعنی به اندازه مهر زنان مشابه این زن گرفته می‌شود؛ مگر اینکه مهر زنان مشابه بیش از مهر السنهٔ باشد که اگر بیش از مهر السنهٔ بود، به مهر السنهٔ برگردانده می‌شود.»

۷۴۰- ۴۷۹۸۰- (۳) امیرالمؤمنین علیه السلام دربارهٔ مو اگر همه‌اش از بین برود، فرمود: «دیهٔ کامل ثابت است.»

۷۴۱- ۴۷۹۸۱- (۴) از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که با انگشتش بکارت دختری را پاره کرده و مثانهٔ او را شکافته و دختر دیگر کنترل ادرار ندارد، روایت شده است که حضرت برای دختر یک سوم دیه [یعنی] صد و شصت و شش دینار و دو سوم دینار قرار داد و حضرت برای زن بر مرد به مهر مشابه زنان قوم، حکم داد.

۷۴۲- ۴۷۹۸۲- (۵) امیرالمؤمنین علی علیه السلام دربارهٔ زنی که بکارت دختری را با دستش پاره کرده، حکم داد و فرمود:

«مهر آن دختر بر زن است و برای کیفر، او را درد آور می‌زنند.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب هجدهم از ابواب مهور و باب سوم از ابواب حد سحق مناسب ذیل باب.

می‌آید:

در روایات باب سی و دوم از ابواب دیات اعضاء نیز آنچه مناسب با این هست.

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۵۴۳

باب ۵ دیهٔ پلک‌های چشم و ابرو

اشاره

۷۴۳- ۴۷۹۸۳- (۱) ظریف بن ناصح گوید: «مردی به نام عبداللّه بن ایّوب برایم روایت کرد و گفت: ابو عمرومتطبّب برایم روایت کرد و گفت: این حدیث را بر امام صادق علیه السلام عرضه کرده‌ام. او فرمود:

امیرالمؤمنین علیه السلام فتوی داد و مردم فتاوای ایشان را نوشتند و امیرالمؤمنین علیه السلام آن را برای امیران و سرلشکران خود مرقوم فرمود. بخشی از آنچه در آن مکتوب بود این است که: اگر پلک بالایی چشم آسیب ببیند و شکافته یا پشت و رو شود، دیه‌اش یک سوم دیهٔ چشم [یعنی] صد و شصت و شش دینار و دو سوم دینار است و اگر پلک پایین چشم آسیب بیند و شکاف بردارد یا زیر و رو شود، دیه‌اش نصف دیهٔ چشم [یعنی] دویست و پنجاه دینار است و اگر ابرو آسیب بیند و مویش همه از بین رود، دیه‌اش نصف دیهٔ چشم [یعنی] دویست و پنجاه دینار است و هر اندازه که از آن آسیب بیند با همین نسبت حساب می‌شود.»

۷۴۴- ۴۷۹۸۴- (۲) در کتاب فقه الرضا علیه السلام آمده است: «اگر پلک بالا آسیب بیند به طوری که شکاف بردارد یا به پشت برگردد، دیه‌اش یک سوم دیهٔ چشم است- اگر از بالا باشد. ولی اگر از پایین باشد، دیه‌اش نصف دیهٔ چشم است و اگر ابرو آسیب ببیند و مویش همه از بین رود، دیه‌اش نصف دیهٔ چشم است و اگر از مویش مقداری کم شود، به همین مقیاس محاسبه می‌شود.»

۷۴۵- ۴۷۹۸۵- (۳) امیرالمؤمنین علیه السلام در مورد دو ابرو به تمام دیه و در مورد هر کدام از دو ابرو به نصف دیه البته اگر کنده شود و دیگر نروید، حکم کرد. ولی اگر بروید، دیه‌اش ده دینار برای هر ابروست و به هر اندازه که از آن از بین برود به همان نسبت حساب می‌شود.

۷۴۶- ۴۷۹۸۶- (۴) امیرالمؤمنین علی علیه السلام دربارهٔ پلک بالایی چشم اگر آسیب بیند به طوری که شکاف بردارد یا وارونه شود، فرمود: «در آن یک سوم دیه است و در پلک پایین نصف دیهٔ چشم است و هر اندازه که از آن آسیب بیند به همین نسبت حساب می‌شود و اگر موهای لبهٔ پلک‌های دو چشم همه‌اش کنده شود و دیگر نروید، در هر دو دیهٔ کامل و در هر کدام از این دو یک چهارم دیه است و هر دو- بالا و پایین- یکسان هستند.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۵۴۵

۷۴۷- ۴۷۹۸۷- (۵) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «در هر دو ابرو، دیهٔ [کامل] و در هر کدام از این دو، نیمی از دیه است و هر دو برابرند.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب سوم، فرمودهٔ معصوم علیه السلام که: «در لبهٔ بالای پلک چشم اگر آسیب بیند به طوری که شکاف بردارد یا وارونه شود، دیه‌اش یک سوم دیهٔ چشم [یعنی] صد و شصت و شش دینار و دو سوم دینار است و اگر لبهٔ پایینی پلک چشم آسیب بیند، دیه‌اش نیمی از دیهٔ چشم [یعنی] دویست و پنجاه دینار است و اگر ابرو آسیب بیند و همهٔ مویش از بین برود، دیه‌اش نیمی از دیهٔ چشم [یعنی] دویست و پنجاه دینار است و هر اندازه که از آن آسیب بیند به همین نسبت حساب می‌شود.»

باب ۶ دیهٔ چشم، نقص بینایی، نابینایی و ...

اشاره

۷۴۸- ۴۷۹۸۸- (۱) امیر مؤمنان علی علیه السلام در ضمن بیان دیه اعضا فرمود: «اگر مردی یک چشمش آسیب ببیند، با تخم مرغی [که در فاصله‌ی معیّنی جلوی چشمش نگاه داشته می‌شود] بینایی چشمش سنجیده می‌شود؛ به این گونه که چشم آسیب دیده‌اش بسته می‌شود و اندازه و دید چشم سالمش ملاحظه می‌شود [که تا چه فاصله‌ای تخم مرغ را می‌بیند]، سپس چشم سالمش بسته و اندازه و دید چشم آسیب دیده‌اش ملاحظه می‌شود؛ پس به همین نسبت دیهٔ چشمش به او داده می‌شود.

و قسامه با این حال از شش جزء است. یعنی قسامه بر شش نفر است، آن هم به اندازهٔ آسیبی که چشمش دیده است. اگر یک ششم بینایی‌اش آسیب دیده، تنها خود فرد سوگند می‌خورد و دیه به او داده می‌شود، اگر یک سوم بینایی‌اش آسیب دیده، خودش سوگند می‌خورد و نیز فرد دیگری همراه او سوگند یاد می‌کند، اگر نیمی از بینایی‌اش آسیب دیده، او و دو مرد دیگر به همراهش سوگند می‌خورند، اگر دو سوم بینایی‌اش آسیب دیده، او به همراه سه مرد دیگر سوگند می‌خورد، اگر چهارپنجم بینایی‌اش آسیب دیده، او به همراه چهار مرد سوگند می‌خورد و اگر همهٔ بینایی‌اش آسیب دیده، او به همراه پنج نفر سوگند می‌خورد و این حکم دربارهٔ قسامه در مورد دو چشم است.»

حضرت رضا علیه السلام فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام دربارهٔ کسی که فردی ندارد تا به همراهش سوگند بخورد و خودش هم در ارتباط با اندازهٔ آسیب دیدگی بینایی‌اش مورد اعتماد نیست، فتوی داد که سوگند خود شخص مضاعف می‌شود.

اگر آسیب دیدگی، یک ششم بینایی‌اش بوده، یک بار سوگند می‌خورد و اگر یک سوم بوده، دو بار سوگند و اگر نیمی از بینایی‌اش بوده، سه بار و اگر دو سوم بوده، چهار بار سوگند می‌خورد و

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۵۴۷

اگر پنج ششم بوده، پنج بار سوگند یاد می‌کند و اگر آسیب دیدگی همهٔ بینایی اش بوده، شش بار سوگند می‌خورد. پس از آن دیه به او داده می‌شود و اگر از سوگند خوردن امتناع ورزد- جز آنچه بر آن سوگند خورده و به راستی بدان اعتماد داشته- به او داده نمی‌شود و قاضی در این موارد از راه پرسش و تحقیق در مورد قصاص و حدود، کمک می‌گیرد.

و اگر شنوایی‌اش آسیبی دید، به همان نحو خواهد بود. صدایی برایش ایجاد می‌شود تا نهایت شنوایی‌اش معلوم شود.

پس از آن بررسی می‌شود و قسامه هم بر پایهٔ همان نقصان شنوایی‌اش می‌باشد و اگر همهٔ شنوایی‌اش آسیب دیده است، به همان شکل است [که در بینایی گذشت].

و اگر بیم آن می‌رود که راست نگوید، او را رها می‌کنند تا آن که غافل شود؛ پس از آن او را صدا می‌کنند. اگر شنید، او را نزد حاکم می‌برند و حاکم به نظر خویش دربارهٔ او عمل می‌کند و بخشی از آنچه گرفته، از او باز می‌ستاند.

و اگر نقص در ران یا بازو باشد، اندازه‌گیری نقص با نخی صورت می‌گیرد. پای سالم یا دست سالم اندازه‌گیری می‌شود. آن‌گاه با

همان نخ، عضو آسیب‌دیده اندازه‌گیری می‌شود و نقص دست و پا مشخص می‌شود و اگر ساق یا ساعد ران یا بازو آسیب دیده است، اندازه‌گیری می‌شود و قاضی اندازهٔ ران را ملاحظه می‌کند.»

۷۴۹- ۴۷۹۸۹- (۲) یونس گوید: «آن کتاب (منظور کتاب فرائض است) را بر حضرت رضا علیه السلام عرضه کردم. حضرت فرمود: آن صحیح است. ابن فضّال گوید: حضرت رضا علیه السلام فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام حکم داد زمانی که مرد یک چشمش آسیب ببیند، اندازهٔ آسیب با تخم‌مرغی [که همانند تابلوی بینایی سنجی، با فاصله، در معرض دید او قرار داده می‌شود] سنجیده می‌شود؛ به این گونه که چشم آسیب دیده‌اش بسته می‌شود. سپس اندازهٔ دید چشم سالمش ملاحظه می‌شود، سپس چشم سالمش بسته و اندازه و نهایت دید چشم آسیب دیده‌اش ملاحظه می‌شود و به همین نسبت محاسبه و دیه‌اش پرداخت می‌شود ...

و قسامه در این مورد به اندازه‌ای که چشمش آسیب دیده است، از شش جزء است. اگر یک ششم بینایی‌اش آسیب دیده، تنها خود فرد سوگند می‌خورد و دیه به او داده می‌شود و اگر یک سوم

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۵۴۹

بینایی‌اش آسیب دیده، خودش سوگند می‌خورد و فرد دیگری نیز به همراه او سوگند یاد می‌کند، اگر نیمی از بینایی‌اش آسیب دیده، او و دو مرد دیگر به همراهش سوگند می‌خورند، اگر دو سوم بینایی‌اش آسیب دیده، او به همراه سه مرد دیگر سوگند می‌خورد، اگر چهار پنجم بینایی‌اش آسیب دیده، او به همراه چهار مرد سوگند می‌خورد و اگر همهٔ بینایی اش آسیب دیده، او به همراه پنج نفر سوگند می‌خورد و این‌گونه است قسامهٔ همهٔ آن در جراحت‌ها و اگر برای کسی که چشمش آسیب دیده همراهی که با او سوگند بخورد نباشد، سوگندها بر او مضاعف می‌شود. اگر آسیب‌دیدگی، یک ششم بینایی‌اش بوده، یک بار سوگند می‌خورد و اگر یک سوم بینایی اش بوده، دو بار سوگند می‌خورد و اگر بیشتر بوده به همین نسبت و تنها قسامه بر پایهٔ اندازهٔ بینایی‌اش است.

و اگر شنوایی آسیب دیده است به همین شکل است. تنها این‌که صدایی برایش ایجاد می‌شود تا نهایت شنوایی‌اش مشخص شود. پس از آن بررسی و اندازه‌گیری می‌شود و قسامه هم بر پایهٔ نقص شنوایی‌اش می‌باشد. پس اگر همهٔ شنوایی‌اش باشد و بیم آن رود که راست نگوید، او را رها می‌کنند تا خوابش بالا بگیرد [سنگین شود]. آن‌گاه بر سر او فریادی می‌زنند، اگر شنید قاضی به نظر خویش اندازه‌گیری می‌کند.

و اگر نقص در ران و بازو باشد، اندازهٔ آن مشخص می‌شود. پای سالم با نخی اندازه‌گیری و سپس پای آسیب‌دیده اندازه‌گیری می‌شود. آن‌گاه اندازهٔ نقص پا یا دست او معلوم می‌شود و اگر ساق یا ساعد آسیب دیده است، با ران و بازو اندازه‌گیری می‌شود و قاضی اندازهٔ ران را بررسی می‌کند.»

۷۵۰- ۴۷۹۹۰- (۳) و اگر مرد به هر دلیل- با تیر یا غیر آن- یکی از دو چشمش آسیب ببیند، در این صورت ملاحظه می‌شود که نهایت بینایی چشم سالم آن مرد چه اندازه است.

سپس چشم سالم پوشانده و ملاحظه می‌شود که نهایت بینایی چشم آسیب دیده چه اندازه است.

آن‌گاه به این حساب دیه‌اش پرداخت می‌شود.

و قسامه بر این شش نفر است: اگر آن‌چه از بینایی‌اش از بین رفته یک ششم است، خودش به تنهایی سوگند می‌خورد و دیه به او پرداخت می‌شود و اگر آنچه از بینایی او از بین رفته یک سوم بینایی‌اش است، او و مرد دیگری به همراهش سوگند می‌خورند، اگر نیمی از بینایی اش است، او به همراه دو مرد سوگند می‌خورد و اگر دو سوم بینایی‌اش است، او به همراه سه نفر سوگند می‌خورد، اگر پنج ششم بینایی‌اش هست، او به همراه چهار نفر سوگند می‌خورد و اگر همهٔ بینایی‌اش از بین رفته است، او به همراه پنج نفر سوگند می‌خورد و اگر کسی که با او سوگند بخورد پیدا نشود و با این حساب بر او سخت شود، در این صورت جز آن‌چه بر آن

سوگند یاد کرده، به او داده نمی‌شود.

۷۵۱- ۴۷۹۹۱- (۴) امیرالمؤمنین علی‌بن‌ابیطالب علیه السلام فرمود: «در دو چشم، دیهٔ کامل و در هر یک از آن دو، نیمی از دیه و در پلک‌های دو چشم، دیهٔ کامل و در هر کدام از آن دو، نیمی از دیه است.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۵۵۱

۷۵۲- ۴۷۹۹۲- (۵) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «در دو چشم، دیهٔ کامل و در هر کدام از آن دو، نیمی از دیه است.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب شانزدهم از ابواب قتل و قصاص، این گفته که: «مردی چشم مردی را کور کرده و دو گوشش را بریده و سپس او را کشته است. حضرت فرمود: اگر جدا جدا و با فاصله این کارها را با او کرده، او قصاص می‌شود و پس از آن کشته می‌شود.»

و در روایت دوم، این گفته که: «بر سر مردی زده شده و شنوایی و بینایی اش از بین رفته و زبانش بند آمده و پس از آن مرده است. حضرت فرمود: اگر به او ضربه‌های متعدد زده است، او [اوّل نسبت به ضربه‌هایی که وارد کرده] قصاص می‌شود و سپس کشته می‌شود.»

و در روایت یکم از باب سوم از ابواب قصاص اعضاء، این گفته که: «مردی چشم زنی را کور کرده است. حضرت فرمود: اگر بخواهند، چشم او را کور می‌کنند و یک چهارم دیه را به او می‌دهند و اگر زن بخواهد، یک چهارم دیه را می‌گیرد و حضرت دربارهٔ زنی که چشم مردی را کور کرده، فرمود: این مرد اگر بخواهد، چشم زن را کور می‌کند وگرنه دیهٔ چشمش را می‌گیرد.»

و بنگرید به سایر روایات این باب؛ چرا که در آن مناسب این مفاد است.

و در روایات باب پنج، شش، هفت و باب هشت، مناسب این؛ مراجعه کنید.

و در روایات باب یکم از ابواب دیات اعضاء، روایتی که دلالت دارد بر این‌که دیهٔ چشم نیمی از دیه است و همین‌گونه در روایات باب پنجم.

می‌آید:

در باب بعدی و باب پس از آن، مناسب این باب و در روایت ششم از باب یازدهم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «در چشم اگر درآورده شود، نیمی از دیه است.» و در روایت هفتم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «در دو گوش او، دیهٔ کامل است و دو پا و دو چشم به همان منزلت است.»

و در روایت هشتم، مانند آن.

و در روایت نهم فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «دیهٔ چشمی که از حدقه درآورده شود پنجاه شتر است.»

و در روایت دهم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «و در چشم اگر کور شود، پنجاه شتر است.»

و در روایت یازدهم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «در از بین رفتن همهٔ بینایی، هزار دینار است.»

و در روایت چهارم از باب پانزدهم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «در چشمی که سر جایش هست اگر نورش از بین برود، یک سوم دیه‌اش ثابت است.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۵۵۳

و در روایت چهار از باب هفده، این گفته که: «بر کسی که زبان گنگی را ببرد، یک سوم دیهٔ زبانش هست و همین‌گونه است حکم دربارهٔ دو چشم و جوارح. [و حضرت] فرمود: این‌چنین یافته‌ایم آن را در کتاب علی علیه السلام.»

و در روایت هفت از باب بیست و یک، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «در دو چشم، دیهٔ کامل و در یکی از آن دو، نیمی از دیه است.»

و در روایت دهم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «در دو چشم، دیهٔ کامل است».

و در روایت پنجم از باب بیست و هفت، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «در دو چشم، دیهٔ کامل و در یکی از آن دو، نصف دیه است.»

و در روایت دوم از باب یکم از ابواب دیات منافع، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «در از بین رفتن همهٔ بینایی، هزار دینار است.»

و در روایات باب چهارم و باب ششم، روایاتی که بر بعضی از مقصود دلالت دارد.

باب ۷ دیهٔ چشم انسانِ یک چشم و ...

اشاره

۷۵۳- ۴۷۹۹۳- (۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «در مورد چشم فردی که یک چشم دارد، دیهٔ کامل ثابت است.»

۷۵۴- ۴۷۹۹۴- (۲) امام صادق علیه السلام فرمود: «در مورد چشم فردی که یک چشمی است، دیهٔ کامل است.»

۷۵۵- ۴۷۹۹۵- (۳) امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «اگر چشم سالم فردی که یک چشم سالم دارد درآورده شود- منظور از روی عمد است- و در نتیجه کور شود، در این صورت اگر بخواهد، یکی از دو چشم طرف را کور می‌کند و نیمی از دیه به او داده می‌شود و اگر بخواهد، دیهٔ کامل می‌گیرد و دیگر چشم طرف را کور نمی‌کند.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۵۵۵

۷۵۶- ۴۷۹۹۶- (۴) عبداللّه بن حکم گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مرد سالمی پرسیدم که چشم مرد یک چشمی را کور کرده است. حضرت فرمود: بر او دیهٔ کامل است. پس اگر بخواهد، آن کس که چشمش کور شده است، از جانی قصاص کند و از او پنج هزار درهم نیز بگیرد، این کار را می‌کند؛ چرا که برای او دیهٔ کامل است و با قصاص، تنها نیمی از آن را می‌گیرد.»

۷۵۷- ۴۷۹۹۷- (۵) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «در مورد چشم سالم فرد یک چشم، دیهٔ کامل است. منظور زمانی است که دیهٔ چشمی را که قبلا ناقص شده است، نگرفته باشد.»

بروجری، آقا حسین طباطبایی - مترجمان: حسینیان قمی، مهدی - صبوری، م، منابع فقه شیعه، ۳۱ جلد، انتشارات فرهنگ سبز، تهران - ایران، اول، ۱۴۲۹ ه ق

منابع فقه شیعه؛ ج ۳۱، ص: ۵۵۵

۷۵۸- ۴۷۹۹۸- (۶) امام باقر علیه السلام فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام در مورد مرد یک چشمی که چشم سالمش مورد اصابت

قرار گرفته و در نتیجه کور شده است، حکم داد که یکی از دو چشم طرفش را کور می‌کند و نیمی از دیه هم به آن ضمیمه می‌شود و اگر بخواهد، دیهٔ کامل می‌گیرد و از [کور کردن] چشم طرفش در می‌گذرد.»

۷۵۹- ۴۷۹۹۹- (۷) امام صادق علیه السلام در مورد چشم کوری که در جایش استوار است و [بر اثر جنایت شخصی] فرو می‌رود، فرمود: «امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام در آن به نصف دیهٔ چشم سالم حکم داد.»

۷۶۰- ۴۸۰۰۰- (۸) امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که چشم کور ولی برجا ماندهٔ فردی را از جا درآورده است، فرمود: «بر او یک چهارم دیهٔ چشم است.»

۷۶۱- ۴۸۰۰۱- (۹) امیرالمؤمنین علیه السلام دربارهٔ چشمی که در جای خود است [ولی دیدش از بین رفته] اگر آسیبی ببیند، به صد دینار حکم داد.»

۷۶۲- ۴۸۰۰۲- (۱۰) امیرالمومنین علی علیه السلام در مورد چشمی برقرار- منظور چشمی است که در حدقه است- ولی صاحبش با آن نمی‌بیند اگر درآورده شود، به صد دینار حکم داد.»

منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۵۵۷

۷۶۳- ۴۸۰۰۳- (۱۱) در مورد چشم برقرار اگر نور و سوی آن تار شود، یک سوم دیه‌اش ثابت است.

ارجاعات

گذشت:

در باب پیشین، روایتی که با اطلاقش بر این مفاد دلالت دارد.

می‌آید:

در روایت هشتم از باب یازدهم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «در چشم ناقص، دیهٔ کامل است.»

باب ۸ دیهٔ چشم کافر ذمّی

۷۶۴- ۴۸۰۰۴- (۱) برید عجلی گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مسلمانی که چشم فرد مسیحی را کور کرده است، پرسیدم. حضرت فرمود: دیهٔ چشم ذمّی چهارصد درهم است [این برای کسی است که دیهٔ جانش هشتصد درهم است]».

باب ۹ حکم کسی که چشم بچه‌ای را در آورد

۷۶۵- ۴۸۰۰۵- (۱) امیرالمؤمنین علیه السلام در مورد مردی که چشم فرزند خردسالش کور شد و پدر، دیهٔ چشم را به آن کسی که بچه‌اش را کور کرده بخشید، حکم داد که جایز است.

باب ۱۰ حکم کسی که چشم حیوانی را درآورد

۷۶۶- ۴۸۰۰۶- (۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «هرکس چشم حیوانی [چهارپایی] را درآورد، بر او یک چهارم بهای حیوان

ثابت است.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۵۵۹

۷۶۷- ۴۸۰۰۷- (۲) عمر بن اذینه گوید: «به امام صادق علیه السلام نوشتم و دربارهٔ روایت حسن بصری پرسیدم که: از امیرالمؤمنین علی علیه السلام دربارهٔ چشم چارپایان روایت می‌شود که اگر از حدقه درآورده شود، یک چهارم بهای چارپا ثابت است. حضرت فرمود: حسن راست گفته است؛ امیرالمؤمنین‌علی علیه السلام این را فرموده است.»

۷۶۸- ۴۸۰۰۸- (۳) امام باقر علیه السلام فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام دربارهٔ چشم اسبی که در آورده شده به یک چهارم بهای حیوان در روزی که چشمش در آورده شده، حکم داد.»

۷۶۹- ۴۸۰۰۹- (۴) امیرالمؤمنین علی علیه السلام در مورد چشم حیوان چهارپا، به یک چهارم قیمت حکم داد.

۷۷۰- ۴۸۰۱۰- (۵) امیرالمؤمنین علی علیه السلام در مورد چشم چهارپا، به یک چهارم بهای حیوان حکم داد.

۷۷۱- ۴۸۰۱۱- (۶) شیخ طوسی رحمه الله در کتاب النهایهٔ گفته است: «و در چشم حیوان چهارپا اگر در آورده شود- آن گونه که روایات بدان رسیده است- یک چهارم بهای حیوان ثابت است.»

باب ۱۱ دیهٔ بینی

اشاره

۷۷۲- ۴۸۰۱۲- (۱) ابوعمرو متطبّب گوید: «کتاب فرایض را بر امام صادق علیه السلام عرضه کردم. حضرت فرمود:

امیرالمؤمنین علیه السلام فتوی داد و فتاوای او را مردم نوشتند و امیرالمؤمنین علیه السلام آن را برای امیران و سرلشکران خود مرقوم فرمود. بخشی از آن‌چه در آن مکتوب بود، این است:

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۵۶۱

اگر جلوی بینی قطع شود- منظور لبهٔ بینی است- دیه‌اش پانصد دینار است و اگر سوراخی با تیر یا نیزه در آن پدید آید که باز بماند و بسته نشود، دیه‌اش سیصد و سی و سه دینار و یک سوم دینار است. ولی اگر سوراخی باشد که خوب شود و هَمْ بیاید، دیه‌اش یک پنجم دیهٔ لبهٔ بینی است؛ یعنی صد دینار و هر اندازه که از آن آسیب ببیند به همان نسبت است و اگر سوراخ در یکی از دو بینی تا بالای بینی- یعنی همان دیوار فاصل بین دو بینی باشد- دیه‌اش یک دهم دیهٔ لبهٔ بینی یعنی پنجاه دینار است؛ چون آن نیمی از یک واحد است و اگر سوراخ در یکی از دو بینی یا در دیوار تا بینی دیگر نفوذ کند، دیه‌اش شصت و شش دینار و دو سوم دینار است.»

۷۷۳- ۴۸۰۱۳- (۲) اگر لبهٔ بینی بریده شود، دیه‌اش پانصد دینار است. اگر سوراخی در آن پدید آید پس دو سوم دیهٔ لبهٔ بینی. پس اگر خوب شد و التیام یافت [هَمْ آمد] و سوراخ و پارگی نماند، پس یک پنجم دیهٔ لبهٔ بینی و اگر سوراخ در یکی از دو سوراخ بینی تا بالای بینی یعنی دیوار فاصل بین دو سوراخ بینی بود، دیه‌اش یک دهم دیهٔ بینی است.

۷۷۴- ۴۸۰۱۴- (۳) امیرالمؤمنین علیه السلام در مورد بینی اگر تمام آن بریده شود حکم به دیهٔ کامل و در هر طرف از لبهٔ بینی، حکم به نصف دیهٔ بینی داد.

۷۷۵- ۴۸۰۱۵- (۴) رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد بینی اگر از روی خطا قطع شود حکم داد که دیهٔ کامل است و در صورت عمد، از او قصاص می‌شود و همین گونه است چشم و اگر بینی فرو رود، در آن پنجاه دینار است.

۷۷۶- ۴۸۰۱۶- (۵) امیرالمؤمنین علی علیه السلام در پاره شدن بینی، به یک سوم دیهٔ بینی حکم داد.

۷۷۷- ۴۸۰۱۷- (۶) عبدالله بن سنان از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که: «در بینی اگر از بن قطع شود، دیهٔ کامل و در چشم اگر از جا درآورده شود، نیمی از دیه و در گوش اگر قطع شود، نصف دیه و در دست، نصف دیه و در آلت تناسلی مرد اگر از جای حَشفه قطع شود دیهٔ کامل است.»

۷۷۸- ۴۸۰۱۸- (۷) امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر بینی از نرمهٔ آن قطع شود، در آن دیهٔ تمام است و در دندان‌های مرد، دیهٔ تمام است و در دو گوش، دو دیهٔ کامل و دو پا و دو چشم هم به همین منزلت است.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۵۶۳

۷۷۹- ۴۸۰۱۹- (۸) امام صادق علیه السلام فرمود: «در بینی مرد اگر از نرمه بریده شود، دیهٔ کامل است و در آلت تناسلی مرد، دیهٔ کامل و در زبانش، دیهٔ کامل و در دو گوشش، دیهٔ کامل و دو پا و دو چشم به همان منزلت است.

و در چشم ناقص، دیهٔ کامل و در یک انگشت دست و پا [هر کدام] یک دهم دیه و دندان‌های جلو و آخر دهان یکسان است و نصف یک دهم [یک بیستم] است و در جراحت موضحه که جراحت به سفیدی استخوان رسیده، پنج شتر و در جراحتی که به پوست زیرین سر رسیده، چهار شتر و در جراحتی که خون آمده، سازش یا قصاص است. اگر از روی عمد باشد، دیه یا قصاص است و اگر از روی خطا باشد، دیه است.

و جراحتی که استخوان‌ها را جابه‌جا کند، پانزده شتر و جراحتی که به درون راه یابد، یک سوم دیه و جراحتی که سوراخ کند و به مغز سر برسد، یک سوم دیه و جراحت مرد و زن یکسان است، تا آن که به یک سوم دیه برسد و چون از یک سوم بگذرد، مرد دو برابر زن می‌شود.

و در خطا، یکصد شتر یا هزار گوسفند یا ده هزار درهم یا هزار دینار است و اگر دیه شتر باشد، بیست و پنج ماده شتر که مادرش حامله باشد و بیست و پنج ماده شتر که مادرش شیرده باشد و بیست و پنج ماده شتر سه ساله و بیست و پنج ماده شتر چهار ساله است و دیهٔ تشدید شده در خطایی که شبه‌عمد است، همان که با سنگ یا عصا یک بار و دوبار می‌زند و قصد قتل ندارد، سه قسمت می‌شود:

سی و سه ماده شتر سه ساله و سی و سه ماده شتر چهار ساله و سی و چهار ماده شتر پنج‌ساله تا هشت ساله که همه حامله باشند و نر با آنها آمیزش کرده باشد.

و اگر دیه از گوسفند باشد، پس هزار گوسفند نر و در عمد، همان قصاص یا راضی شدن ولیِّ مقتول است.»

۷۸۰- ۴۸۰۲۰- (۹) امام صادق علیه السلام فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام دربارهٔ دیهٔ بینی اگر از بن کنده شود به صد شتر حکم داد:

سی ماده شتر سه ساله و سی ماده شتر که مادرش شیرده باشد و بیست ماده شتر که مادرش حامله باشد و بیست شتر نر دو ساله است.

و دیهٔ چشم زمانی که از جا در آورده شود، پنجاه شتر است و دیهٔ آلت مرد اگر از حَشفه قطع شود، صد شتر است؛ در صورتی که از روی خطا باشد نه از روی عمد و همچنین دیهٔ پا و نیز دیهٔ دست اگر قطع شود پنجاه شتر است و همچنین دیهٔ گوش اگر قطع و جدا شود پنجاه شتر است. حضرت فرمود:

هر جراحت یا عقوبتی که باشد، دو نفر عادل از شما بدان حکم می‌کند؛ منظور، امام است. حضرت افزود: و آنان که به احکامی که خدا نازل کرده حکم نمی‌کنند، کافرند.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۵۶۵

۷۸۱- ۴۸۰۲۱- (۱۰) امام صادق علیه السلام فرمود: «دیهٔ بینی اگر از بیخ کنده شود صد شتر و چشم اگر درآورده شود پنجاه شتر و دست اگر قطع شود صد شتر و آلت تناسلی اگر قطع شود صد شتر و گوش اگر قطع شود پنجاه شتر است و هر چه از نوع جراحت باشد و نه عقوبت‌ها و انگشت و مانند آن، دو نفر عادل از خودتان بدان حکم کنند و آنان که به احکامی که خدا نازل کرده حکم نمی‌کنند، کافرند.»

۷۸۲- ۴۸۰۲۲- (۱۱) از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است که: «دیهٔ نفس هزار دینار است و دیهٔ بینی هزار دینار و صدا هر نوعش از صدای بینی و غلظت و خشونت، هزار دینار است و فلج دو دست، هزار دینار و از بین رفتن همهٔ شنوایی، هزار دینار و از بین رفتن همهٔ بینایی هزار دینار و هر دو پا با هم هزار دینار و دو لب اگر از بیخ کنده شود هزار دینار و پشت اگر خمیده شود هزار دینار و در آلت تناسلی مرد، هزار دینار و زبان اگر از بیخ کنده شود هزار دینار و دو بیضه هزار دینار است.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت چهار از باب یکم از ابواب دیات، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «دیهٔ بینی اگر از بیخ کنده شود صد شتر است.» و در باب یک از ابواب دیات اعضاء، چیزی که بر این مفاد دلالت دارد.

و در روایت یکم از باب سوم، فرمودهٔ امیرالمؤمنین علیه السلام که: «دیه در بینی هزار دینار است.» و فرمودهٔ امیرالمؤمنین علیه السلام که: «اگر لبهٔ بینی قطع شود، دیه‌اش پانصد دینار است.»

می‌آید:

در روایت ششم از باب دوازدهم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «در هر طرفی از بینی، یک سوم دیهٔ بینی است.»

و در روایت هفتم از باب بیست و یکم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «در بینی اگر نرمه قطع شود دیهٔ کامل است.»

و در روایت دهم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «در بینی، دیهٔ کامل است.» و در روایت پنجم از باب بیست و هفتم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «و در بینی اگر نرمه قطع شود دیهٔ کامل است.» و در روایت یک از باب سی وشش، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «در بینی اگر قطع شود دیهٔ کامل است.» و در روایات باب چهار از ابواب دیات منافع، مناسب این مفاد.

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۵۶۷

باب ۱۲ دیهٔ گوش

اشاره

۷۸۳- ۴۸۰۲۳- (۱) ابوعمرو متطبّب گوید: «کتاب فرایض را بر امام صادق علیه السلام عرضه کردم. حضرت فرمود:

امیرالمؤمنین علیه السلام فتوی داد و مردم هم فتاوی ایشان را نوشتند و حضرت آن مکتوب را برای امیران و سرلشکران خویش فرستاد.

بخشی از آنچه در آن مکتوب آمده است، دربارهٔ دو گوش است که: اگر یکی از دو گوش بریده شود، دیه‌اش پانصد دینار است و

هر اندازه که از گوش قطع شود به همان نسبت محاسبه می‌شود.»

۷۸۴- ۴۸۰۲۴- (۲) در گوش، قصاص است و دیهٔ گوش، پانصد دینار و در نرمهٔ گوش، دو سوم دیهٔ گوش است و اگر آسیبی به شنوایی بخورد، سنجش آن به همان منوالی است که در سنجش چشم بیان شد. با چیز صداداری برای او ایجاد صوت می‌کنند و شنوایی‌اش اندازه‌گیری می‌شود.

و قسامه هم بر پایهٔ همان مقداری است که از شنوایی کاسته شده است؛ همان‌گونه که در مورد بینایی توضیح دادیم.

۷۸۵- ۴۸۰۲۵- (۳) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «در گوش، دیهٔ کامل است و در هر کدام از آن دو، نیمی از دیه است و در نرمهٔ گوش، نیمی از دیه است.»

۷۸۶- ۴۸۰۲۶- (۴) رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد دو گوش اگر ضربه بخورند و صاف شوند، به دیهٔ کامل حکم داد و در هر کدام از آن دو- در صورت خطا- به نصف دیه حکم کرد و اگر از روی عمد باشد، قصاص می‌شود.

۷۸۷- ۴۸۰۲۷- (۵) امام صادق علیه السلام فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام در مورد نرمهٔ گوش به یک سوم دیهٔ گوش حکم داد.»

۷۸۸- ۴۸۰۲۸- (۶) امیرالمؤمنین علیه السلام در مورد نرمهٔ گوش به یک سوم دیهٔ گوش و در انگشت زائد به یک سوم دیهٔ انگشت و در هر طرف بینی به یک سوم دیهٔ بینی حکم کرد.

ارجاعات

گذشت:

در باب یکم از ابواب دیات اعضاء، روایتی که بر این مفاد دلالت دارد.

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۵۶۹

و در روایت یکم از باب سوم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «در از بین رفتن همهٔ شنوایی، هزار دینار است.» و فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «اگر آسیبی به شنوایی او رسید، به همین شکل است.

چیزی برای او زده می‌شود که نهایت شنوایی‌اش معلوم شود و سپس اندازه‌گیری می‌شود و اگر بیم دروغ او برود، رها گذاشته می‌شود تا غافل باشد. سپس صدایی می‌زنند. اگر شنید، خُصوم او را نزد حاکم می‌برند و حاکم طبق نظر او و دربارهٔ او عمل می‌کندو بخشی از آن‌چه گرفته، از او می‌گیرد.» و فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «در مورد گوش اگر قطع شود دیه‌اش پانصد دینار و هر مقداری که از او قطع شود، به همان حساب است.»

و در روایت ششم از باب یازدهم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «در گوش اگر قطع شود نصف دیه است.»

و در روایت هفتم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «و در گوش او، دیهٔ کامل است.»

و در روایت هشتم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «در گوش او، دیهٔ تمام است.»

و در روایت نهم، این گفته که: «دیهٔ گوش اگر بریده و بی‌گوش شود، پنجاه شتر است.»

و در روایت دهم، این گفته که: «در گوش اگر قطع شود پنجاه شتر است»

و در روایت یازدهم، این گفته که: «در از بین رفتن همهٔ شنوایی، هزار دینار است.»

می‌آید:

در روایت چهار از باب پانزده، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «در نرمهٔ گوش، یک سوم دیهٔ گوش است.»

و در روایت هشتم از باب بیست و یکم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «در گوش، نصف دیه است، البته اگر از بیخ قطع شود.»
و در روایت دهم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «در دو گوش، دیهٔ کامل است.»
و در روایت پنجم از باب بیست و هفتم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «در دو گوش، دیهٔ کامل است و در یکی از دو گوش، نصف دیه است.»
و در روایت یکم از باب سی و ششم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «در [یکی از دو] گوش اگر آن را از بن بکند و اگر کنارهٔ آن را قطع کند، در آن قیمت‌گذاری یک فرد عادل است.»
و در روایات باب چهارم از ابواب دیات منافع، روایتی که مناسب آن است.

باب ۱۳ دیهٔ گونه، چهره، پیشانی، گیجگاه و سر

اشاره

۷۸۹- ۴۸۰۲۹- (۱) ظریف بن ناصح روایت کرده که: «در گونه اگر سوراخی شد که درون دهان از آن شکاف دیده شود، دیه‌اش دویست دینار است و اگر مداوا شود و بهبود یابد و سوراخ هَمْ آید ولی اثر آن هویدا و جای

منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۵۷۱

چاک آشکار باشد، دیه‌اش پنجاه دینار است و اگر شکاف در هر دو گونه باشد، دیه‌اش صد دینار است و این نصف دیهٔ شکافی است که دهان از آن دیده می‌شود.
و اگر گونه هدف تیری قرار گرفته که به استخوان نشسته تا جایی که به استخوان چانه رسیده است، در این صورت دیه‌اش صد و پنجاه دینار است که پنجاه دینار آن برای رسیدن به استخوان است و اگر سوراخ کرده ولی در استخوان فرو نرفته، دیه‌اش صد دینار است.
و اگر شکاف در جایی از صورت به شکلی باشد که به استخوان برسد و دیده شود، دیه‌اش پنجاه دینار است و اگر جراحت زشتی داشت، دیهٔ زشتی آن یک چهارم دیهٔ شکاف به استخوان رسیده می‌باشد.
و اگر جراحتی باشد که آن عمق را ندارد [به استخوان نرسیده] و بعداً بهبود یابد و در دو گونه اثر آن بماند، دیه‌اش ده دینار است.
و اگر در صورت شکافی پیدا شود، دیه‌اش هشتاد دینار و اگر از آن یک تکّه گوشت بیفتد ولی درون آن دیده نشود و آن تکّه به اندازهٔ یک درهم یا بیشتر باشد، دیه‌اش سی دینار است.
و دیهٔ چاک زدن، دریدن و پاره کردن در صورتی که گوشت زیر پوست را نمایان کند، چهل دینار است- چنان‌چه در گونه باشد. ولی در شکستن سر، که به استخوان برسد، پنجاه دینار است و اگر استخوان‌ها جابه‌جا شود، دیه‌اش صد و پنجاه دینار است و اگر شکستگی سوراخی در سر پدید آورد، این همان مأمومه است و در آن یک سوم دیه یعنی سیصد و سی و سه دینار و یک سوم دینار است.»

۷۹۰- ۴۸۰۳۰- (۲) در کتاب فقه الرضا علیه السلام آمده است: «اگر در گونه سوراخی پدید آید که درون دهان از آن دیده شود، دیه‌اش صد دینار و اگر بهبود یابد و التیام پیدا کند ولی اثر آشکاری بر گونه بماند، دیه‌اش پنجاه دینار است و اگر سوراخ در هر دو گونه باشد، دیه‌اش صد دینار است و اگر تیری در استخوان باشد که به گردن هم نفوذ کرده باشد، دیه‌اش صد و پنجاه دینار است و اگر نفوذ نکرده باشد، دیه‌اش صد دینار است و اگر شکافی در صورت باشد که به استخوان رسیده باشد، دیه‌اش پنجاه دینار است و

اگر در صورت، زشتی پدید آورد، دیه‌اش دیهٔ شکافی است که به استخوان رسیده است و اگر جراحتی باشد که به استخوان نرسد و سپس بهبود یابد و در هر دو گونه باشد، دیه‌اش ده دینار است و اگر در صورت شکافی در استخوان پدید آید، دیه‌اش هشتاد دینار است و اگر از جراحت، پوسته از گوشت گونه بیفتد ولی جراحت به استخوان نرسد و آن‌چه افتاده به وزن یک درهم یا بیشتر باشد، دیه‌اش سی دینار است و در جراحت در سر، که به استخوان رسیده و آن همان است که استخوان‌ها را آشکار سازد، چهل دینار است.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۵۷۳

۷۹۱- ۴۸۰۳۱- (۳) رسول خدا صلی الله علیه و آله در پوست سر- اگر کنده شود- حکم به دیهٔ کامل داد و در مورد پیشانی اگر بشکند و بی‌عیب بهبود یابد به صد دینار حکم داد.

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب یکم از ابواب قصاص عضو، روایتی که بر این دلالت دارد که در جراحت، قصاص است مگر اینکه به دیه راضی شوند.

و در روایت یکم از باب سوم، این فرمودهٔ امیرالمؤمنین علیه السلام که: «دربارهٔ گیجگاه مردی اگر آسیب ببیند و نتواند به این سو و آن سو متوجه شود مگر آن که خودش منحرف شود، حکم به نصف دیه، پانصد دینار داد و اگر آسیب کمتر از این است، با همین حساب و مقیاس خواهد بود.

و فرمودهٔ ایشان که: اگر ابرو آسیب ببیند و همهٔ مویش از بین برود، دیه‌اش نصف دیهٔ چشم [یعنی] دویست و پنجاه دینار است و در نتیجه هر اندازه که از موی ابرو از بین برود، بر همین پایه حساب می‌شود.

و در گونه اگر سوراخی پدید آید و از آن سوراخ درون دهان نمودار باشد، دیه‌اش صد دینار است.

و اگر مداوا شود و بهبود یابد و شکاف، هَمْ آید ولی اثرش آشکار و زشتی آن باقی باشد، دیه‌اش پنجاه دینار است.

و اگر شکافی در هر دو گونه باشد، دیهٔ آن دو، صد دینار است و این نصف دیهٔ شکافی است که دهان از آن نمودار باشد و اگر شکاف با تیری که به استخوان نفوذ کرده یا به گردن رسیده است باشد، دیه‌اش صد و پنجاه دینار است که پنجاه دینار آن برای به استخوان رسیدن است و اگر سوراخ شده ولی فرو نرفته است، دیه‌اش صد دینار است.

و اگر سوراخی در جایی از چهره است که به استخوان رسیده، دیه‌اش پنجاه دینار است و اگر جراحت زشتی دارد، دیهٔ زشتی‌اش یک چهارم دیهٔ به استخوان رسیدن است و اگر جراحتی باشد که به استخوان نرسد و سپس خوب شود و در دو گونه اثرش باشد، دیه‌اش ده دینار است و اگر در چهره شکافی پیدا شود، دیه‌اش هشتاد دینار است و اگر از آن یک تکّه گوشت بیفتد ولی استخوان نمایان نشود و به اندازهٔ یک درهم یا بیشتر باشد، دیه‌اش سی دینار است.

و دیهٔ شکستن اگر به استخوان برسد، چهل دینار است- البته اگر دربدن باشد. ولی در شکستگی‌های سر، که به استخوان برسد، پنجاه دینار است. پس اگر استخوان‌ها جابه جا شود، دیه‌اش صد وپنجاه دینار است و اگر شکستگی در سر سوراخ ایجاد کند که نامش مأمومه است، در آن یک سوم دیه یعنی سیصد و سی و سه دینار و یک سوم دینار است.»

می‌آید:

در باب یکم از ابواب شجاج و جراح [شکستن‌ها و جراحت‌ها] و باب دوم، سوم و چهارم، مناسب این باب؛ مراجعه کنید.

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۵۷۵

باب ۱۴ دیهٔ دو لب

اشاره

۷۹۲- ۴۸۰۳۲- (۱) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «اگر لب بالا قطع و از بن کنده شود، دیه‌اش پانصد دینار است و هر اندازه که از آن بریده شده، به همان نسبت حساب می‌شود. بنابراین اگر لب شکافته و دندان‌ها نمایان شود، سپس بهبود و التیام یابد، دیهٔ آن صد دینار است و آن یک پنجم دیهٔ لب اگر قطع شود و از بن کنده شود است و هر اندازه که از آن قطع شود به همان نسبت حساب می‌شود و اگر لب شکاف بردارد و زشتی بدی پیدا کند، دیه‌اش صد و سی و سه دینار و یک سوم دینار است.

و دیهٔ لب پایین اگر از بن قطع شود دو سوم دیه یعنی ششصد و شصت و شش دینار و دو سوم دینار است و هر اندازه که از آن قطع شود، به همان نسبت حساب می‌شود و اگر لب پایین شکافته شد- تا آنجا که دندان‌ها پیدا شد- سپس بهبود و التیام یافت، دیه‌اش صد و سی و سه دینار و یک سوم دینار است و اگر آسیب دید و زشتی بدی پیدا کرد، دیه‌اش سیصد و سی و سه دینار و یک سوم دینار و آن نیمی از دیهٔ لب است.»

و در روایت ظریف بن ناصح آمده که: «ظریف گوید از امام صادق علیه السلام در این باره پرسیدم. حضرت فرمود: به ما رسیده است که امیرالمؤمنین علیه السلام لب پایین را برتری می‌داد؛ چرا که آن با کمک دندان‌ها غذا را نگه می‌دارد و روی همین جهت در حکم خویش، لب پایین را برتری داده است.»

۷۹۳- ۴۸۰۳۳- (۲) امام صادق علیه السلام فرمود: «در لب پایین، شش هزار درهم و در لب بالا، چهار هزار [درهم] است؛ چرا که لب پایین آب را نگاه می‌دارد.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۵۷۷

۷۹۴- ۴۸۰۳۴- (۳) امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «در دو لب اگر از بن کنده شود دیهٔ کامل است و در لب بالا، نصف دیه و در لب پایین، دو سوم دیه است؛ چرا که آن غذا و آب دهان را نگه می‌دارد.»

۷۹۵- ۴۸۰۳۵- (۴) در کتاب المقنع آمده است: «در دو لب، یک دیهٔ کامل [یعنی] ده هزار درهم است؛ شش هزار برای لب پایین و چهار هزار برای لب بالاست؛ چرا که لب پایین آب را نگه می‌دارد.»

۷۹۶- ۴۸۰۳۶- (۵) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «در دو لب، دیهٔ کامل است و در هر کدام از آنها نیمی از دیه و یکسان است.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب یکم از ابواب دیات اعضاء، روایتی که مناسب با این باب است

و در روایت یکم از باب سوم، فرمودهٔ امیرالمؤمنین علیه السلام که: «و در دو لب اگر از بن کنده شود هزار دینار است.»

و در روایت یازده از باب یازده، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «و دو لب اگر از بن کنده شود هزار دینار است.»

می آید:

در روایت هفتم از باب بیست و یکم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «و در دو لب، دیهٔ کامل است.»
و در روایت پنجم از باب بیست و هفتم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «و در دو لب، دیهٔ کامل است.» و در روایت یکم از باب یکم از ابواب دیات منافع، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «در دو لب اگر از بیخ کنده شود هزار دینار است.»

باب ۱۵ دیهٔ دندان‌ها

اشاره

۷۹۷- ۴۸۰۳۷- (۱) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «در دندان‌ها، در هر دندانی پنجاه دینار است و همهٔ دندان‌ها را یکسان قرار داد و پیش از آن، حضرت چنین حکم داده بود: در دندان‌های جلو پنجاه دینار و در سایر دندان‌ها در دندان‌های چهارگانه بین ثنایا و انیاب، چهل دینار و در دو دندان نیش، سی دینار و در دندان آسیاب، بیست و پنج دینار.
منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۵۷۹
و اگر دندان تا یک‌سال سیاه شود ولی نیفتد، دیه‌اش دیهٔ دندانی است که بیفتد؛ یعنی پنجاه دینار و اگر دندان بشکند ولی نیفتد، دیه‌اش بیست و پنج دینار است و هر اندازه که از آن بشکند، به نسبت پنجاه دینار محاسبه می‌شود.
و اگر پس از آن که سیاه شد- در حالی که سیاه است- بیفتد، دیه‌اش بیست و پنج دینار است و اگر بشکند- در حالی که سیاه است- دیه‌اش دوازده دینار و نصف دینار است و هر اندازه که از دندان بشکند، به همان نسبت از بیست و پنج دینار است.»
۷۹۸- ۴۸۰۳۸- (۲) امیرالمؤمنین علی علیه السلام در دندان‌ها، برای هر دندانی پنجاه دینار دیه قرار داد و همهٔ دندان‌ها را یکسان قرار داد و پیش از آن، حضرت در دندان‌های جلو پنجاه دینار و در سایر دندان‌ها در دندان‌های چهارگانه بین ثنایا و انیاب، چهل دینار و در دندان نیش، سی دینار و در دندان آسیاب، بیست و پنج دینار قرار داد و اگر دندان تا یک سال سیاه شود ولی نیفتد، دیه‌اش مثل دیهٔ دندانی که بیفتد، بیست و پنج دینار است و هر اندازه از آن بشکند، به نسبت پنجاه دینار محاسبه می‌شود.
و اگر پس از آن که سیاه شد- در حالی که سیاه است- بیفتد، دیه‌اش دوازده دینار و نصف است و هر اندازه که از دندان بشکند، به همان نسبت از بیست و پنج دینار محاسبه می‌شود.
۷۹۹- ۴۸۰۳۹- (۳) امام صادق علیه السلام بیان داشت: «امیرالمؤمنین علیه السلام پیوسته می‌فرمود: اگر دندان‌های جلو سیاه شود، در آن دیه است.»
شیخ طوسی قدس سره در کتاب استبصار این روایت را بر دوسوم دیه حمل کرده، نه دیهٔ کامل.
۸۰۰- ۴۸۰۴۰- (۴) امام جعفر صادق علیه السلام از پدرشان علیه السلام روایت کرده که: «حضرت در دندان سیاه، یک سوم دیهٔ دندان سالم را قرار داد و در دست ناقص شده [فلج]، یک سوم دیهٔ دست سالم و در چشمی که در جای خودش هست ولی از دید افتاده است، یک سوم دیهٔ چشم سالم و در نرمهٔ گوش، یک سوم دیهٔ بینی و در پای لنگ، یک سوم دیهٔ پای سالم و در سوراخ شدن بینی- هر کدام- یک سوم دیه قرار داده است.»
منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۵۸۱

۸۰۱- ۴۸۰۴۱- (۵) روایت شده است که: «اگر دندان به سیاهی تغییر یابد، در آن شش دینار و اگر به سرخی تغییر کند، پس سه دینار و اگر به سبزی تغییر یابد، یک دینار و نیم است.»

۸۰۲- ۴۸۰۴۲- (۶) امام صادق علیه السلام فرمود: «در دندان اگر مورد اصابت قرار گیرد، یک سال صبر می‌شود. اگر افتاد، زننده پانصد درهم بدهکار می‌شود و اگر نیفتد ولی سیاه شود، دو سوم دیهٔ دندان به عهدهٔ ضارب است.»

۸۰۳ – ۴۸۰۴۳- (۷) سماعه گوید: «از او [امام معصوم علیه السلام] دربارهٔ دندان‌ها پرسیدم. حضرت فرمود: دندان‌ها در دیه یکسانند.»

شیخ طوسی قدس سره این روایت و روایت ابن سنان را بر دندان‌های ثنایا و جلو و نه دندان‌های آخر حمل کرده است.

۸۰۴- ۴۸۰۴۴- (۸) امام صادق علیه السلام فرمود: «دندان‌ها همه یکسان هستند؛ در هر دندان، پانصد درهم.»

۸۰۵- ۴۸۰۴۵- (۹) امیرالمؤمنین علیه السلام در دندان‌ها حکم کرد: «دیه بر آنها تقسیم می‌شود. دندان‌ها بیست و هشت دندان هستند. شانزده تا در اواخر دهان و دوازده تا در جلوی دهان؛ بنابراین دیهٔ هر دندان جلو اگر بشکند تا آن‌که از بین برود، پنجاه دینار است. این می‌شود: ششصد دینار و دیهٔ هر دندان از دندان‌های آخر اگر بشکند تا آن‌که از بین برود، نصف دیهٔ دندان‌های جلو یعنی بیست و پنج دینار است و این می‌شود: چهارصد دینار و مجموع این دو می‌شود: هزار دینار و هر چه کمتر از این تعداد باشد، دیه ندارد و هر چه بیشتر باشد، دیه ندارد.»

شیخ صدوق قدس سره این روایت را بر موردی حمل می‌کند که دندان زائد به همراه دندان‌های اصلی آسیب بیند؛ نه این‌که دندان زائد به تنهایی آسیب ببیند.

۸۰۶- ۴۸۰۴۶- (۱۰) امام باقر علیه السلام فرمود: «در دیهٔ دندان‌ها در مورد خطا در دندان‌هایی که در جلوی دهان و دوازده دندان است، در هر دندان از این‌ها پنجاه دینار است و این‌ها دندان‌های ثنایا، رباعیه و دندان‌های نیش است و در آخر دهان که همان آسیاب‌هاست، در هر دندان آسیاب بیست وپنج دینار و آنها شانزده دندان است، از هر طرف چهار دندان و این مجموعاً یک دیهٔ کامل انسانی است و بر پایهٔ این عدد حساب آنهاست.

و برخی از مردم، بیست دندان از هر طرف پنج دندان دارند و آنها به حساب نمی‌آیند و تنها محاسبه بر شانزده دندان است و اگر دندانی از کسی که بیست دندان دارد آسیب ببیند، در آن بیست و پنج دینار است ولی اگر همهٔ بیست دندان آسیب ببیند، در آن چهارصد دینار است و همچنین است در آن‌ها اگر شانزده دندان باشد.

منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۵۸۳

و آن‌چه از دندان یا دندان آخر بشکند، به همان نسبت حساب می‌شود و اگر دندان زده شود [چیزی به او بزنند] و سیاه شود، دیه‌اش کامل است.»

۸۰۷- ۴۸۰۴۷- (۱۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «در دندان، پنج شتر- دندان بالا و پایین- و این یک بیستم دیه است.

اگر دیه را به دینار حساب کنیم، دینار و اگر به درهم، درهم و اگر گاو، گاو و اگر گوسفند پس گوسفند و اگر شتر پس شتر، بر همان روش پرداخت دیه است و در دندان، ده گاو و در انگشت، یک دهم دیه، ده شتر است.»

شیخ طوسی قدس سره این روایت را بر دندان‌های جلو و نه آخر حمل کرده است. «۱»

۸۰۸- ۴۸۰۴۸- (۱۲) بدان که دیهٔ دندان‌ها یکسان است و آن دوازده دندان است: شش تا از بالا و شش تا از پایین. از این‌ها چهار تا ثنایا و چهار تا انیاب و چهار تا بین ثنایا و انیاب و دیه هر کدام از این دوازده تا پنجاه دینار و [جمع] این ششصد دینار است و دیهٔ دندان‌ها که شانزده دندان است، اگر دیه بر پایهٔ بیست و هشت دندان تقسیم شود، همان می‌شود که منظور از چهار دسته‌ای بود که نام برده شد و دندان‌های عقل دیه ندارد و تنها کسی که به آنها آسیبی برساند، تفاوت قیمتی چون ارش خراشی که وارد می‌شود با

حسابی که برای هر دندان بیست و پنج دینار در نظر گرفته می‌شود که جمع آن چهارصد دینار می‌شود و اگر تا یک سال دندان سیاه شد ولی نیفتاد، دیه‌اش دیهٔ دندانی است که بیفتد و اگر شکاف بردارد ولی نیفتد، دیه‌اش نصف دیهٔ دندان افتاده است و اگر مقداری از آن بشکند، به همان نسبت پنجاه دینار است و همچنین است سیاهی شکاف، شکستگی‌ای که بر دندان‌ها عارض می‌شود و به نسبت بیست و پنج دینار است و آنچه از مجموع دندان‌های عقب و جلو از بیست و هشت دندان کمتر باشد، ازاصل دیه به مقدار آنچه کمتر است، کم می‌شود.»

۸۰۹ – ۴۸۰۴۹– (۱۳) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «انگشتان یکسانند و دندان‌ها یکسانند و دندان‌های پیشین و پسین یکسان هستند.»

۸۱۰– ۴۸۰۵۰– (۱۴) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «برای انسان سی ویک دندان است. در هر دندان، سه شتر و یک پنجم شتر است.»

محمد بن حسن شیخ طوسی قدس سره گوید: «این خبر موافق بعضی از عامه است و ما به آن عمل نمی‌کنیم و عمل بر پایهٔ روایاتی است که مقدّم داشتیم.»

---

(۱). باید توجه داشت که این تعداد احادیث که دندان‌ها را در دیه یکسان می‌دانند، در محاسبه با دیهٔ کامل مطابقت ندارند! به همین جهت بزرگان ما آنها را یا رد کرده یا توجیه نموده‌اند!

منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۵۸۵

۸۱۱– ۴۸۰۵۱– (۱۵) و بدان که در دندان سیاه، یک سوم دیهٔ دندان است. اگر شکسته شده است، در آن یک چهارم دیهٔ دندان است.

۸۱۲– ۴۸۰۵۲– (۱۶) امام صادق علیه السلام فرمود: «در دیهٔ دندان سیاه، یک چهارم دیهٔ دندان است.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت چهارم از باب یکم از ابواب قصاص عضو، این گفته که: «دربارهٔ دندان و ذراع که از روی عمد می‌شکنند، پرسیدم که: آیا برای این دو ارش است یا قصاص؟ حضرت فرمود: قصاص است.

راوی گوید: پرسیدم اگر دیه را برای او چند برابر کنید؟ حضرت فرمود: اگر او را به هر چه می‌خواهد راضی سازند، این حقّ برای اوست.»

و در روایت ششم، این گفته که: «ربیع– دختر مسعود– دندان دختری از انصار را شکست. آن قوم مطالبهٔ قصاص کردند. نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند. حضرت دستور قصاص صادر کرد (تا آن‌که گوید): ای انس، قصاص در کتاب خداست. پس از آن، قوم انصار راضی شدند و ارش گرفتند.»

و در روایت بیست و دوم از باب یکم از ابواب دیات، این گفته که: «بعضی از مردم در دهان‌شان سی و دو دندان است و بعضی بیست و هشت دندان. دیهٔ دندان‌ها بر چه اندازهٔ دندان تقسیم می‌شود؟

حضرت فرمود: آفرینش دندان‌ها همان بیست و هشت دندان است: دوازده دندان در جلوی دهان و شانزده دندان در قسمت آخر دهان. دیهٔ دندان‌ها بر این پایه تقسیم می‌شود. دیهٔ هر دندان از جلو اگر بشکند تا از بین رفتن، پانصد درهم است و نیز دوازده دندان

است که دیه‌اش شش هزار درهم است و در هر دندان از قسمت آخر، دویست و پنجاه درهم؛ بنابراین همهٔ دندان‌های جلو و عقب، ده هزار درهم است و تنها دیه برای همین‌هاست و بیش از بیست و هشت دندان دیه ندارد و اگر کمتر از بیست و هشت دندان بوده، باز مقدار کمتر دیه ندارد. این گونه ما در کتاب امیرالمؤمنین علیه السلام یافته‌ایم.»

و در روایت هفتم، از باب یازدهم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «در دندان‌های مرد، دیهٔ تمام است.»

و در روایت هشتم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «دندان ثنایا [جلو] و آسیاب مساوی است؛ یک بیستم دیه.»

می‌آید:

در روایت چهارم از باب بیست و دوم، این گفته که: «و از او دربارهٔ دندان‌ها پرسیدم. فرمود: دیهٔ آنها مساوی است.»

و در روایت هفتم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «در دندان پنج شتر است؛ دندان عقبی و دندان جلویی مساوی‌اند.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۵۸۷

باب ۱۶ دیهٔ دندان بچّه

۸۱۳- ۴۸۰۵۳- (۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام در مورد دندان بچّه [دندان شیری] پیش از آن‌که بیفتد، در هر دندانی به یک شتر حکم داد.»

۸۱۴- ۴۸۰۵۴- (۲) امیرالمؤمنین علیه السلام دربارهٔ دندان بچّه زمانی که نیفتاده، به یک شتر حکم داد.

۸۱۵- ۴۸۰۵۵- (۳) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «در دندان بچّهٔ کوچک که هنوز نیفتاده، یک شتر است.»

۸۱۶- ۴۸۰۵۶- (۴) امیرالمؤمنین علی علیه السلام دربارهٔ دندان بچّه‌ای که هنوز دندانش نیفتاده، فرمود: «اگر نروید، در آن همان است که در دندان فرد بزرگ است و اگر بروید، در آن ده دینار است.»

باب ۱۷ دیهٔ زبان

اشاره

۸۱۷- ۴۸۰۵۷- (۱) رسول خدا علیه السلام فرمود: «در زبان، دیهٔ کامل است. منظور حضرت موردی است که همه‌اش از بیخ کنده شود و هر اندازه‌ای که از زبان قطع شود، به همین نسبت است و هر اندازه که از قدرت سخن گفتن کم شود، باز به همین نسبت حساب می‌شود.»

۸۱۸- ۴۸۰۵۸- (۲) در کتاب مُقنع آمده است: «در زبان، دیهٔ کامل است.»

۸۱۹- ۴۸۰۵۹- (۳) امام باقر علیه السلام فرمود: «در زبان گنگ، چشم نابینا، آلت مرد خواجه شدهٔ آزاد و دو بیضهٔ او، یک سوم دیه است.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۵۸۹

۸۲۰- ۴۸۰۶۰- (۴) ابوبصیر گوید: «بعضی از خاندان زراره از امام باقر علیه السلام دربارهٔ مردی پرسیدند که زبان مرد گنگی را قطع کرده است. حضرت فرمود: اگر مادرش، او را در حالی که گنگ بوده زاییده است، بر او یک سوم دیه است و اگر زبانش پس از آن‌که سخن می‌گفته، دردی یا آفتی آن را از بین برده است، در این صورت بر کسی که زبان او را قطع کرده، یک سوم دیهٔ زبانش

است. حضرت فرمود: و همچنین است حکم در دو چشم و جوارح. حضرت فرمود: این چنین ما در کتاب علی علیه السلام آن را یافته‌ایم.»

۸۲۱- ۴۸۰۶۱- (۵) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «در زبان مرد گنگ، یک سوم دیه است.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب سوم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «در زبان اگر از بن کنده شود، هزار دینار است.»

می‌آید:

در روایت یکم از باب سی و ششم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «در زبان اگر قطع شود، دیهٔ کامل است.»

و در روایات باب چهارم از ابواب دیات منافع، مناسب آن.

باب ۱۸ دیهٔ ریش، سبیل و موی سر مرد

اشاره

۸۲۲- ۴۸۰۶۲- (۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام در مورد ریش که تراشیده شود و دیگر نروید، حکم به دیهٔ کامل نمود ولی اگر رویید، یک سوم دیه ثابت است.»

منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۵۹۱

۸۲۳- ۴۸۰۶۳- (۲) امیرالمؤمنین علیه السلام در مورد ریش که کنده یا تراشیده یا با آب داغ کنده شود و نروید، فرمود: «در آن دیهٔ کامل است و هر اندازه که از ریش کم باشد به همان نسبت حساب می‌شود و دیهٔ سبیل اگر نروید، یک سوم دیهٔ لب بالاست و هر اندازه که کمتر باشد به همان نسبت حساب می‌شود ولی اگر بروید، بیست دینار است که این در مورد خطاست و در عمد، قصاص است.»

۸۲۴- ۴۸۰۶۴- (۳) راوی گوید: «پرسیدم: مرد داخل حمام می‌شود، حمامی، آب داغی بر او می‌ریزد و در نتیجه موی سرش می‌ریزد و دیگر نمی‌روید. امام صادق علیه السلام فرمود: بر او دیهٔ کامل است.»

۸۲۵- ۴۸۰۶۵- (۴) سلیمان بن خالد گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: مردی به حمام رفت، آب داغی بر او ریخته شد و موی سر و ریشش ریخت و دیگر هرگز نمی‌روید. حضرت فرمود: بر او دیهٔ کامل است.»

۸۲۶- ۴۸۰۶۶- (۵) سلیمان بن خالد گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: مردی آب داغی بر سر مردی ریخته است و در نتیجه مویش ریخته و دیگر نمی‌روید. حضرت فرمود: بر او دیهٔ کامل ثابت است.»

۸۲۷- ۴۸۰۶۷- (۶) هشام بن سالم از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی پرسید که به حمام رفته و آب داغی بر او ریخته شده و موی سر و ریشش کنده شده و هرگز نمی‌روید. حضرت فرمود: «بر او دیهٔ کامل است.»

۸۲۸- ۴۸۰۶۸- (۷) در المقنع چنین آمده است: «اگر مردی ریش مردی را بتراشد و نروید، بر او دیهٔ کامل است ولی اگر بروید، بر

او یک سوم دیه است.»

۸۲۹- ۴۸۰۶۹- (۸) سلمهٔ بن تمام گوید: «مردی دیگی که در آن خورشتی بود بر سر مردی ریخت و مویش از بین رفت. در این باره نزاع‌شان را نزد امیرالمؤمنین علیه السلام بردند. حضرت یک سال مهلت داد ولی موی او نرویید، پس حکم به دیهٔ کامل کرد.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۵۹۳

ارجاعات

گذشت:

در روایت دوم از باب چهارم از ابواب دیات اعضاء، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله در موی سر که همه‌اش کنده می‌شود و نمی‌روید، حکم داد که در آن، دیهٔ کامل است و اگر مقداری بروید، به همان نسبت حساب می‌شود. امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: اگر بروید، در آن بیست دینار است.»

و در روایت سوم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «در مو اگر همه‌اش از بین برود، دیهٔ کامل است.»

باب ۱۹ دیهٔ ترقوه و شانه

اشاره

۸۳۰- ۴۸۰۷۰- (۱) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «در ترقوه اگر بشکند و بدون کجی و عیب التیام بخشد، چهل دینار است و اگر شکاف بردارد، دیه‌اش چهار پنجم دیهٔ شکسته شدن آن است؛ یعنی سی و دو دینار و اگر شکستگی به استخوان برسد، دیه‌اش بیست و پنج دینار است و این مقدار یک پنجم از دیهٔ گردن است اگر بشکند و اگر استخوان‌ها هم جابه‌جا شود، دیه‌اش نصف دیهٔ شکستن گردن، یعنی بیست دینار است.

و اگر سوراخ شود، دیه‌اش یک چهارم دیهٔ شکسته شدن گردن یعنی ده دینار است.

و دیهٔ شانه اگر بشکند، یک پنجم دیهٔ دست یعنی صد دینار است و اگر در [استخوان] شانه شکافی ایجاد شود، دیه‌اش چهارپنجم دیهٔ شکستن آن یعنی هشتاد دینار است و اگر استخوان دیده شود، دیه‌اش یک چهارم دیهٔ شکستن آن یعنی بیست و پنج دینار است. حال اگر استخوان‌های منکب [شانه و دوش] جابه‌جا شود، دیه‌اش صد و هفتاد و پنج دینار است؛ صد دینار آن دیهٔ شکسته شدن و پنجاه دینار برای جابه‌جایی استخوان‌ها و بیست و پنج دینار برای عمیق بودن شکستن و دیده شدن استخوان و اگر سوراخ شده بود، دیه‌اش یک چهارم دیهٔ شکستن آن یعنی بیست و پنج دینار است و اگر استخوان شانه خُرد شود و کج جا بیفتد، دیه‌اش یک سوّم دیهٔ نفس است؛ یعنی سیصد و سی و سه دینار و یک سوم دینار و اگر دررفتگی باشد، دیه‌اش سی دینار است.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب سوم از ابواب دیات اعضاء مانند آن.

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۵۹۵

۸۳۱- ۴۸۰۷۱- (۲) اگر استخوان ترقوه بشکند و بدون کجی و عیب جا بیفتد، دیه‌اش چهل دینار است و اگر تَرَک بردارد، دیه‌اش چهار پنجم شکسته شدن آن یعنی سی و دو دینار است و اگر استخوان دیده شود، دیه‌اش بیست و پنج دینار است و اگر استخوان‌های ترقوه جابه‌جا شود، دیه‌اش نصف دیهٔ شکسته شدن آن یعنی بیست دینار است و اگر سوراخ شود، دیه‌اش یک چهارم دیهٔ شکسته شدن آن یعنی ده دینار است.

و دیهٔ شانه اگر بشکند، یک پنجم دیهٔ دست یعنی صد دینار و اگر در [استخوان] شانه تَرَک ایجاد شود، دیه‌اش چهار پنجم دیهٔ شکسته شدن آن [یعنی] هشتاد دینار است و اگر استخوان دیده شود، دیه‌اش یک چهارم دیهٔ شکسته شدن آن یعنی بیست و پنج دینار است.

و اگر استخوان‌ها جابه‌جا شود، دیه‌اش صدو هفتاد و پنج دینار است؛ صد دینار آن برای شکسته شدن و پنجاه دینار برای جابه‌جایی استخوان‌ها و بیست و پنج دینار برای دیده شدن استخوان و اگر سوراخ باشد، دیه‌اش یک چهارم دیهٔ شکسته شدن آن یعنی بیست و پنج دینار است. پس اگر شانه خُرد شود و کج جا بیفتد، دیه‌اش یک سوم دیهٔ جان است و اگر جدا شود، دیه‌اش سی دینار است.

۸۳۲- ۴۸۰۷۲- (۳) امیرالمؤمنین علی علیه السلام در مورد استخوان ترقوه حکم داد که: «اگر بشکند و بدون عیب جا بیفتد، چهل دینار است و اگر تَرَک بردارد، دیه‌اش چهار پنجم شکسته شدن آن یعنی سی و دو دینار است.»

۸۳۳- ۴۸۰۷۳- (۴) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «دیهٔ شانه اگر بشکند، یک پنجم دیهٔ دست یعنی صد دینار است و اگر در آن تَرَک باشد، هشتاد دینار است.»

۸۳۴- ۴۸۰۷۴- (۵) امیرالمؤمنین علی علیه السلام در مورد استخوان ترقوه اگر بشکند، به یک ماده شتر جوان حکم داد.

باب ۲۰ دیهٔ بازو و آرنج

۸۳۵- ۴۸۰۷۵- (۱) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «بازو اگر بشکند و بدون کجی و عیب جا بیفتد، دیه‌اش یک پنجم دیهٔ دست یعنی صد دینار است و دیهٔ بازویی که جراحتش به استخوان برسد، یک چهارم دیهٔ شکسته شدن آن یعنی بیست و پنج دینار است و دیهٔ جابه‌جایی استخوان‌های بازو، نصف دیهٔ شکسته شدن آن یعنی پنجاه دینار است و دیهٔ سوراخ شدن بازو، یک چهارم دیهٔ شکسته شدن آن یعنی بیست و پنج دینار است.

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۵۹۷

و در مورد آرنج اگر بشکند و بدون کجی و عیب جا بیفتد، دیه‌اش صد دینار و آن یک پنجم دیهٔ دست است و اگر تَرَک بردارد، دیه‌اش چهار پنجم دیهٔ شکسته شدن آرنج یعنی هشتاد دینار است و اگر جراحت به استخوان برسد، دیه‌اش یک چهارم دیهٔ شکسته شدن یعنی بیست و پنج دینار است و اگر استخوان‌ها جابه‌جا شود، دیه‌اش صد و هفتاد و پنج دینار است؛ برای شکسته شدن، صد دینار و برای جابه‌جایی استخوان‌ها پنجاه دینار و برای دیده شدن استخوان بیست و پنج دینار و اگر سوراخ پدید آورد، دیه‌اش یک چهارم دیهٔ شکسته شدن آن یعنی بیست وپنج دینار است و اگر (استخوان) آرنج خُرد شود و کج جوش بخورد، دیه‌اش یک سوم دیهٔ جان یعنی سیصد و سی‌وسه دینار و یک سوم دینار است و اگر [مفصل] جدا شود، دیه‌اش سی دینار است و در آرنج دیگر، مشابه این به طور یکسان است.»

۸۳۶- ۴۸۰۷۶- (۲) دیهٔ بازو اگر شکسته شود و بدون کجی جا بیفتد، یک پنجم دیهٔ دست، یعنی صد دینار است و جراحت رسیده به استخوان، یک چهارم دیهٔ شکسته شدن آن یعنی بیست و پنج دینار است و دیهٔ جابه‌جایی استخوان‌ها نصف دیهٔ شکسته شدن آن

یعنی پنجاه دینار است و دیـهٔ سوراخ شدن آن، یک چهارم دیهٔ شکسـته شدن آن یعنی بیست و پنج دینار است و آرنج و ذراع [ساق دست] نیز همین حکم را دارد.

۸۳۷- ۴۸۰۷۷- (۳) امیرالمؤمنین‌علی علیه السلام فرمود: «بازو اگر بشکند و بدون عیب جوش بخورد، دیه‌اش صد دینار است.»

۸۳۸- ۴۸۰۷۸- (۴) امام صادق علیه السلام در مورد آرنج اگر بشکند و بدون عیب جوش بخورد، فرمود: «دیه‌اش صد دینار است.»

منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۵۹۹

باب ۲۱ دیهٔ دست، ساعد، مفصل و کف دست

اشاره

۸۳۹- ۴۸۰۷۹- (۱) امام صادق علیه السـلام فرمود: «دیـهٔ دست اگر قطع شود، پنجاه شتر است و آن‌چه جراحت باشـد و کمتر از قطع شدن، دو عادل از شما برای سنجیدن مقدار جراحت حکم می‌کند.»

۸۴۰- ۴۸۰۸۰- (۲) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «در ساعد [ساق] دست اگر بشکند و بی‌کجی و عیب جا بیفتد، دیه‌اش یک سوم دیهٔ جان یعنی سیصد و سی و سه دینار و یک سوم دینار است و اگر یکی از دو استخوان ساعد بشکند، دیه‌اش یک پنجم دیهٔ دست یعنی صـد دینار است. (و اگر دو اسـتخوان ساعـد بشـکند، دیه‌اش یک پنجم دیهٔ دست یعنی صد دینار است و در یکی از این دو نیز) و در شکسـته شدن یکی از دو مچ، پنجاه دینار است و در هر دو، صد دینار و اگر یکی از دو اسـتخوان تَرَک بردارد، در آن چهار پنجم دیهٔ یکی از دو استخوان ساعد یعنی چهل دینار است.

و دیهٔ جراحتی که به استخوان برسد یک چهارم دیهٔ شکستن، بیست و پنج دینار است و دیهٔ جابه‌جایی استخوان‌های آن یک چهارم دیهٔ شکسته شدن آن بیست و پنج دینار است و دیهٔ سوراخ شدن آن نصف دیه به استخوان رسیدن یعنی دوازده و نیم دینار است.

و دیهٔ سوراخ شدن ساعد، پنجاه دینار و اگر در آن زخمی پدید آید که خوب نشود، دیه‌اش

منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۶۰۱

یک سوم دیهٔ ساعد یعنی سی و سه دینار و یک سوم دینار است و آن یک سوم، دیهٔ همان است که زخم در آن است و دیهٔ مفصل مچ اگر خُرد شود و بدون کجی و عیب جوش بخورد، یک سوم دیهٔ دست یعنی صد و شصت و شش دینار و دو سوم دینار است.

خلیل گوید: «رسغ، مفصل بین ساعد و کف است.»

و در کتاب خلق الانسان تیزانی آمده است که: «رسغ، گردن دست و ارساغ، جمع آن است.»

و در کف اگر بشکند و بی کجی و عیب جا بیفتـد، یک پنجم دیـهٔ دست یعنی صـد دینار است و اگر کف جـدا شود، دیه‌اش یک سوم دیهٔ دست یعنی صد و شـصت و شـش دینار و دو سوم دینار است و در جراحتی که به اسـتخوان برسد، یک چهارم دیهٔ شکسته شـدن دست یعنی بیست وپنـج دینار است و دیـهٔ جابه‌جایی اسـتخوان‌های کف، پنجاه دینار است؛ نصف دیهٔ شکسـته شدن آن و در دیـهٔ سوراخ آن که بسته نشود، یک پنجم دیهٔ دست یعنی صد دینار است و اگر سوراخ باشد، دیه‌اش یک چهارم شکسـته شدن آن یعنی بیست و پنج دینار است.»

۸۴۱- ۴۸۰۸۱- (۳) امام صادق علیه السـلام دربارهٔ ساعـد دست اگر بشـکند و بی‌عیب جا بیفتد، فرمود: «دیه‌اش یک سوم دیهٔ نفس است و در یکی از دو استخوان، یک پنجم دیهٔ دست است.»

۸۴۲- ۴۸۰۸۲- (۴) امام صادق علیه السـلام دربارهٔ دیـهٔ مـچ اگر کوبیده شود و بی‌عیب جوش بخورد، فرمود: «یک سوم دیهٔ دست،

ثابت است.»

۸۴۳- ۴۸۰۸۳- (۵) امام صادق علیه السلام دربارهٔ کف فرمود: «اگر بشکند و بدون عیب جا بیفتد، دیه‌اش یک پنجم دیهٔ دست است و در جدا شدن آن، یک سوم دیهٔ دست است.»

۸۴۴- ۴۸۰۸۴- (۶) اگر مچ کوبیده شود و بی‌عیب و کجی جا بیفتد، در آن یک سوم دیهٔ دست است و اگر کف جدا شود، پس یک سوم دیهٔ دست و در جراحتی که به استخوان برسد، یک چهارم شکسته شدن آن یعنی بیست و پنج دینار است و در جابه‌جایی استخوان‌های مچ، نصف دیهٔ شکسته شدن آن و در سوراخ شدن آن، یک پنجم دیهٔ دست و اگر سوراخ عمیق باشد، دیه‌اش یک چهارم دیهٔ شکسته شدن آن است.

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۶۰۳

۸۴۵- ۴۸۰۸۵- (۷) امام صادق علیه السلام فرمود: «در دست، نصف دیه است و در دو دست با هم، دیهٔ کامل و در دوپا نیز چنین است و در آلت تناسلی مرد اگر حَشفه و بالاتر از آن قطع شود، دیهٔ کامل است و در بینی اگر نرمه قطع شود، دیه‌ی کامل است و در دو لب، دیه‌ی کامل است و در دو چشم، دیه‌ی کامل و در یکی از دو چشم، نصف دیه است.»

۸۴۶- ۴۸۰۸۶- (۸) سماعه گوید: «از ایشان [امام معصوم علیه السلام] دربارهٔ دست پرسیدم. حضرت فرمود: نصف دیه و در مورد گوش اگر از بن قطع شود، نصف دیه است.»

۸۴۷- ۴۸۰۸۷- (۹) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «در دو دست، دیه است و در هر کدام از آنها، نصف دیه است و هر دو یکسان هستند.»

۸۴۸- ۴۸۰۸۸- (۱۰) و بدان که، در دست نصف دیه و در دو دست با هم- اگر قطع شود- دیهٔ کامل است و در دو پا، دیه است و در آلت تناسلی مرد و دو بیضهٔ او، دیه است. در زبان، دیه‌ی کامل و در دو گوش، دیه‌ی کامل و در بینی، دیهٔ کامل و در دو چشم، دیه‌ی کامل است.

ارجاعات

گذشت:

در روایت چهارم از باب یکم از ابواب دیات فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «دیه‌ی دست اگر قطع شود، پنجاه شتر است.» و در باب یکم از ابواب دیات اعضاء، روایتی که دلالت دارد بر این‌که در هر دو دست، دیهٔ کامل است.

و در روایت ششم از باب یازدهم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «در یک دست، نصف دیه است.»

و در روایت نهم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «و همچنین دیهٔ دست اگر قطع شود، پنجاه شتر است.»

و در روایت یازدهم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «و در فلج شدن دو دست، هزار دینار است.»

و در روایت چهارم از باب هفدهم، این گفته که: «مردی، زبان مردی گنگ را قطع کرد. حضرت فرمود: اگر مادرزاد لال است، بر او یک سوم دیه است و اگر درد یا آفتی زبانش را از بین برده، پس از آن می‌توانسته سخن بگوید، در این صورت بر آن کس که زبان این شخص را قطع کرده، یک سوم دیهٔ زبانش است. حضرت افزود: و همین‌طور است حکم در دو چشم و جوارح.»

می‌آید:

در باب بعدی و باب پس از آن روایاتی که بر برخی از مقصود دلالت می‌کند، مراجعه کنید.

منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۶۰۵

باب ۲۲ دیهٔ انگشتان دست و پا

اشاره

۸۴۹- ۴۸۰۸۹- (۱) ابو عمرو از امام صادق علیه السلام از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «در رابطه با دیهٔ انگشتان و استخوانی که در کف است، پس در انگشت ابهام اگر بریده شود، یک سوم دیهٔ دست، صد وشصت و شش دینار و دو سوم دینار است و دیهٔ استخوان ابهام همان که در سمت کف است، اگر بدون کجی جا بیفتد، یک پنجم دیهٔ انگشت ابهام یعنی سی و سه دینار و یک سوم دینار است؛ [البته] اگر سالم جا بیفتد و در جای خود قرار گیرد و دیهٔ تَرَک خوردن استخوان ابهام بیست و شش دینار و دو سوم دینار است و دیهٔ جراحت ابهام که به استخوان برسد، هشت دینار و یک سوم دینار و دیهٔ جابه‌جایی استخوان‌های ابهام، شانزده دینار و دو سوم دینار و دیهٔ سوراخ شدن ابهام، هشت دینار و یک سوم دینار یعنی نصف دیهٔ جابه‌جایی استخوان‌ها و دیهٔ جراحت ابهام که به استخوان برسد، نصف دیهٔ جابه‌جایی استخوان یعنی هشت دینار و یک سوم دینار و دیهٔ جدا شدن ابهام، ده دینار است.

و دیهٔ مفصل دوم از بالای ابهام اگر بشکند و بدون کجی و عیب جوش بخورد، شانزده دینار و دوسوم دینار است و دیهٔ جراحتی که به استخوان برسد- اگر در مفصل صورت گیرد- چهار دینار و یک ششم دینار است و دیهٔ پاره شدن مفصل، چهار دینار و یک ششم دینار و دیهٔ شکافته شدن آن سیزده دینار و یک سوم دینار است و دیهٔ جابه‌جایی استخوان‌های آن، پنج دینار و هر اندازه که از استخوان‌های مفصل قطع شود به همان حساب بر همین پایه محاسبه می‌شود.

و در مورد انگشتان، در هر انگشتی، یک ششم دیهٔ دست، هشتاد و سه دینار و یک سوم دینار است و دیهٔ چهار استخوان انگشت کف بدون ابهام، دیهٔ هر استخوانی بیست دینار و دو سوم دینار است و دیهٔ هر جراحت که به استخوان برسد، در هر استخوانی از بندهای چهار انگشت، چهار دینار و یک ششم دینار است و دیهٔ جابه‌جایی هر استخوانی از استخوان‌های چهار انگشت، هشت دینار و یک سوم دینار است.

و دیهٔ شکسته شدن هر مفصل چهار انگشتی که پس از کف دست است، شانزده دینار و دو سوم دینار است و در تَرَک برداشتن هر استخوانی از چهار انگشت، سیزده دینار و دو سوم دینار است.

و اگر در کف زخمی ایجاد شده است که خوب نمی‌شود، دیه‌اش سی و سه و یک سوم دینار است و در جابه‌جایی استخوان‌های کف، هشت و یک سوم دینار است و در جراحتی که سفیدی استخوان پیدا شود، چهار و یک ششم دینار است و در سوراخ شدن استخوان‌های کف، چهار و یک ششم دینار و در جدا شدن از جای خودش پنج دینار است.

منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۶۰۷

و دیهٔ مفصل میانی، از چهار انگشت در صورتی که قطع شود دیه‌اش پنجاه و پنج دینار و یک سوم دینار است.

و در شکسته شدن آن، یازده و یک سوم دینار و در تَرَک برداشتن آن، هشت و نیم دینار است.

و در جراحتی که به سفیدی استخوان برسد، یک و دو سوم دینار است و در جابه‌جایی استخوان‌های آن، پنج و یک سوم دینار و در سوراخ شدن مفصل میانی، دو و دو سوم دینار و در جدا شدن از جای خودش، سه و دو سوم دینار است.

و در مفصل بالایی از چهار انگشت اگر قطع شود بیست و هفت و چهار پنجم دینار است و در شکسته شدن آن، پنج و چهار پنجم

دینار است (و در شکاف برداشتن آن، چهار و یک پنجم دینار و در جراحتی که به استخوان برسد، دو دینار و یک سوم دینار و در جابه‌جایی استخوان‌های آن، پنج دینار و یک سوم دینار است) و در سوراخ شدن مفصل بالایی دو دینار و چهار پنجم دینار است و در جدا شدن آن از جای خودش، سه دینار و دو سوم دینار و در ناخن هر انگشتی از آن، پنج دینار است.

و در کف اگر بشکند و بدون عیب و کجی جوش بخورد، دیه‌اش چهل دینار است و دیهٔ تَرَک خوردن آن، چهار پنجم دیهٔ شکسته شدن آن یعنی سی و دو دینار است و دیهٔ جراحتی که به استخوان برسد، بیست و پنج دینار و دیهٔ جابه‌جایی استخوان‌ها بیست دینار و نصف دینار و دیهٔ سوراخ شدن آن، یک چهارم دیهٔ شکسته شدن آن یعنی ده دینار و دیهٔ زخمی که در آن پدیدار شده و خوب نشود، سیزده دینار و یک سوم دینار است.»

۸۵۰- ۴۸۰۹۰- (۲) در فقه الرضا علیه السلام آمده است: «و در انگشت شست اگر قطع شود، یک سوم دیهٔ دست است و دیهٔ استخوان بند انگشت شست- همان بندی که در سمت کف دست قرار گرفته- اگر بدون عیب و کجی جا بیفتد، یک پنجم دیهٔ انگشت شست است.

و دیهٔ تَرَک خوردن آن، بیست و شش دینار و دو سوم دینار و دیهٔ جراحتی که استخوان بند انگشت ابهام از آن دیده شود، هشت دینار و یک سوم دینار و دیهٔ جدا شدن بند انگشت ابهام، ده دینار و دیهٔ بند دوم از بالای انگشت ابهام اگر بدون کجی و عیب جا بیفتد، شانزده دینار و دیهٔ جراحتی که استخوان بند بالا دیده شود، چهار دینار و یک ششم دینار و دیهٔ جابه‌جا شدن استخوان‌ها، پنج دینار است و هر اندازه که از انگشت ابهام قطع شود به همین نسبت حساب می‌شود.

منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۶۰۹

و در چهار انگشت، در هر انگشتی یک ششم دیهٔ دست یعنی هشتاد و سه دینار و یک سوم دینار و دیهٔ شکسته شدن هر بندی از چهار انگشتی که کنار کف دست است، شانزده دینار و یک سوم دینار است و در جابه‌جا کردن استخوان‌های انگشتان، هشت دینار و یک سوم دینار و در جراحتی که استخوان‌های انگشتان را نشان می‌دهد، چهار دینار و یک ششم دینار و سوراخ کردن آن چهار دینار و یک ششم دینار و در جدا کردن آن پنج دینار و دیهٔ بند میانی از چهار انگشت اگر قطع شود پنجاه و پنج دینار و یک سوم دینار و در شکسته شدن آن یازده دینار و یک سوم دینار و در شکاف برداشتن آن، هشت دینار و نیم و در جراحتی که استخوان را آشکار سازد، یک دینار و دو سوم دینار و در جابه‌جا شدن استخوان‌هایش پنج دینار و یک سوم دینار و در سوراخ شدن، دو دینار و دو سوم دینار و در جدا شدن، سه دینار و دو سوم دینار و در بند بالای چهار انگشت اگر قطع شود بیست وهفت دینار و نیم و یک چهلم دینار و در شکسته شدن آن، پنج دینار و چهار پنجم دینار است.»

و نیز در فقه الرضا علیه السلام آمده است: «دیهٔ چهار انگشت در هر دست، صد و شصت و شش دینار و دو سوم دینار، یک چهارم این مقدار، چهل و یک دینار و دو سوم دینار است.»

۸۵۱- ۴۸۰۹۱- (۳) امام صادق علیه السلام فرمود: «دربارهٔ انگشتان در هر انگشتی، صد دینار و در هر بندی یک سوم دیهٔ انگشت به‌جز انگشت ابهام است؛ چرا که در هر یک از دو انگشت ابهام، دو بند است.»

۸۵۲- ۴۸۰۹۲- (۴) امام صادق علیه السلام فرمود: «در انگشت اگر از بن کنده یا فلج شود، یک دهم دیه است.» حلبی گوید: «و از امام صادق علیه السلام دربارهٔ انگشتان پرسیدم که: آیا انگشتان در دیه مساوی‌اند؟ حضرت فرمود: آری. حلبی گوید: و از امام صادق علیه السلام دربارهٔ دندان‌ها پرسیدم. حضرت فرمود: دیهٔ آنها [نیز] مساوی است.»

۸۵۳- ۴۸۰۹۳- (۵) امام صادق علیه السلام فرمود: «انگشتان دو دست و دو پا در دیه یکسانند. در هر انگشت، ده شتر و در ناخن، پنج دینار است.»

۸۵۴- ۴۸۰۹۴- (۶) امام صادق علیه السلام فرمود: «انگشتان دو دست و دو پا در دیه یکسانند.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۶۱۱

۸۵۵- ۴۸۰۹۵- (۷) امام صادق علیه السلام فرمود: «در هر دندان، پنج شتر. دورترین دندان و نزدیک‌ترین دندان یکسان است و در انگشت (در هر انگشتی)، ده شتر است.»

محمد بن حسن [شیخ طوسی] در کتاب استبصار گوید: «این روایات یک دست است و اختلافی در آن نیست.»

ولی ظریف‌بن ناصح در روایتش آورده است که: «انگشتان جز در انگشت شست مساوی‌اند؛ چرا که آن دیهٔ مستقل دارد و آن این است که یک سوم دیهٔ دست برای آن است و دو سوم دیه در میان چهار انگشت به طور یکسان است.

و ما روایت ظریف بن ناصح را همان‌گونه که بوده، در کتاب بزرگمان [تهذیب الاحکام] آورده‌ایم و ممکن است که این روایات را ما بر همین تفصیل حمل کنیم و اما آن‌چه روایت ابوبصیر و عبدالله بن سنان دارد که در هر انگشتی ده شتر است، این می‌تواند از سخن راوی باشد، به این شکل که چون شنید انگشتان در دیه یکسانند، خود راوی بازگو کرده که برای هر انگشتی ده شتر است و ندانسته که این حکم مخصوص چهار انگشت است و تنها ما این را گفتیم تا این‌که [جمع بین روایات کرده باشیم] و عمل‌مان بر همهٔ روایات باشد نه این‌که برخی از روایات را طَرد کنیم.»

۸۵۶- ۴۸۰۹۶- (۸) امام صادق علیه السلام فرمود: «در انگشت اگر از بن قطع شود یا فلج گردد، ده شتر است.»

۸۵۷- ۴۸۰۹۷- (۹) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «در انگشت ده شتر است و انگشتان دو دست و دو پا هر دو مساوی‌اند و در انگشت زائد، یک سوم دیهٔ انگشت است و حضرت فرمود: در خصوص ابهام، دو بند است و در هر بند از آن، نیمی از دیهٔ ابهام است و در هر بند از همهٔ انگشتان، یک سوم دیهٔ انگشت به‌جز انگشت شست است و از امیرالمؤمنین علی علیه السلام دربارهٔ انگشت- اگر با این‌که بر جای خود هست ولی فلج شود و سپس قطع گردد- فرمود: در آن دیهٔ کامل انگشت است.»

۸۵۸- ۴۸۰۹۸- (۱۰) سماعه گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ انگشتان پرسیدم که: آیا بعضی از انگشتان بر بعضی در دیه برتری دارد؟ حضرت فرمود: انگشتان در دیه مساوی‌اند.»

۸۵۹- ۴۸۰۹۹- (۱۱) حکم بن‌عتیبه گوید: «از امام باقر علیه السلام دربارهٔ انگشتان دو دست و انگشتان دو پا پرسیدم که: نظر شما در موردی که بیش از ده انگشت یا کمتر از ده انگشت دارد، چیست؟ در آن دیه است؟

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۶۱۳

حَکَم بن عتیبه گوید: امام به من فرمود: ای حَکَم، آفرینشی که دیه بر پایهٔ آن تقسیم می‌شود، ده انگشت در دست است و هر چه بیشتر باشد یا کمتر، دیه ندارد و نیز ده انگشت در دو پا و بیشتر یا کمتر، دیه ندارد و در هر انگشت از انگشتان دو دست، هزار درهم است و در هر انگشت از انگشتان دو پا، هزار درهم است و هر چه از انگشتان ناقص و فلج باشد، یک سوم دیهٔ انگشتان سالم را دارد.»

۸۶۰- ۴۸۱۰۰- (۱۲) فضیل‌بن یسار گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ ساق دست که ضربه بخورد و مچ آن بشکند، پرسیدم. حضرت فرمود: اگر بر اثر آن ضربت کف دست، خشک [فلج] شده و انگشتان کف هم فلج شوند، در آن، دو سوم دیهٔ دست است. حضرت فرمود: و اگر برخی از انگشتان فلج شود و برخی سالم بماند، در هر انگشتی که فلج شده، دو سوم دیهٔ انگشت است. حضرت فرمود: و همین‌گونه است حکم در ساق و پا اگر انگشتان پا فلج شود.»

۸۶۱- ۴۸۱۰۱- (۱۳) روایت شده است که: «در انگشت شست، یک سوم دیهٔ دست و در چهار انگشت، دو سوم دیهٔ دست بین چهار انگشت خواهد بود و در انگشت زائد یک سوم دیهٔ انگشت صحیح [اصلی] است.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب یک از ابواب دیات اعضاء، روایتی است که بر این مفاد دلالت دارد.
و در روایت یکم از باب سوم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «دیهٔ انگشتان و بندهایی که در پا برای انگشت بزرگ است، یک سوم دیهٔ دو پا یعنی سیصد وسی و سه دینار و یک سوم دینار است و دیهٔ شکسته شدن ابهام بندی که پهلوی پاست، یک پنجم دیهٔ انگشت شست یعنی شست و شش دینار و دو سوم دینار است و در شکافته شدن آن بیست و شش دینار و دو سوم دینار است و در جراحتی که سفیدی استخوان را آشکار سازد، هشت دینار و یک سوم دینار و در جابه‌جایی استخوان‌های آن، بیست و شش دینار و دو سوم دینار است و در سوراخ شدن آن، هشت دینار و یک سوم دینار و در جدا شدن آن، ده دینار است.»
منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۶۱۵
و در روایت هشتم از باب یازدهم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «و انگشت دست و پا، یک دهم دیه است.»
و در روایت ششم از باب دوازدهم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «در انگشت زائد، یک سوم دیهٔ انگشت است.»
و در روایت سیزده از باب پانزده، فرمودهٔ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که: «انگشتان یکسانند و دندان‌ها یکسانند.»

می‌آید:

در روایت چهارم از باب بعدی، این گفته که: «ارزش دو انگشت سالم با کف، دو هزار درهم و ارزش سه انگشت ناقص و فلج با کف، هزار درهم است؛ چرا که دیهٔ ناقص، یک سوم دیهٔ سالم است.»

باب ۲۳ دیهٔ قطع دست و انگشت فلج

اشاره

۸۶۲- ۴۸۱۰۲- (۱) سلیمان بن خالد از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که دست فلج مردی را قطع می‌کند، روایت کرده است که حضرت فرمود: «بر او یک سوم دیه است.»
۸۶۳- ۴۸۱۰۳- (۲) امام جعفر صادق علیه السلام در مورد دست فلج و انگشت فلج، فرمود: «در هر کدام از این دو، یک سوم دیه است.»
۸۶۴- ۴۸۱۰۴- (۳) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «انگشت زمانی که فلج شود، دیه‌اش کامل می‌شود.»
۸۶۵- ۴۸۱۰۵- (۴) حسن بن صالح گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ برده‌ای که دست مرد آزادی را که سه انگشت دستش فلج بوده و آن را قطع کرده، پرسیدم. حضرت فرمود: بهای برده چیست؟ گفتم: هر اندازه که می‌خواهید، حساب کنید. حضرت فرمود: اگر بهای برده بیشتر از دیهٔ دو انگشت سالم و سه انگشت ناقص و فلج باشد، آن کس که دستش بریده شده به مولای برده اضافی از قیمت را بر می‌گرداند و برده را می‌گیرد و اگر خواست، بهای دو انگشت سالمش را با سه انگشت فلج می‌ستاند. پرسیدم: ارزش دو انگشت سالم با کف و سه انگشت فلج چه اندازه است؟ حضرت فرمود: بهای دو انگشت سالم با کف، دو هزار درهم و ارزش سه انگشت فلج با کف، هزار درهم است؛ چرا که دیهٔ فلج یک سوم دیهٔ سالم است.
منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۶۱۷

حضرت فرمود: و اگر بهای برده کمتر از دیهٔ دو انگشت سالم و سه انگشت فلج بود، برده به آن کس که دستش قطع شده تحویل داده می‌شود یا آن که مولای برده به جای برده [پول] می‌دهد و برده را می گیرد.»

۸۶۶- ۴۸۱۰۶- (۵) دیهٔ دست و پای فلج، یک سوم دیهٔ سالم است.

ارجاعات

گذشت:

در روایت چهارم از باب پانزدهم از ابواب دیات اعضاء، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «دیهٔ دست فلج، یک سوم دیهٔ دست [سالم] است.»

و در روایت چهارم از باب هفدهم، این گفته که: «بر کسی که زبان گنگ را قطع کند، یک سوم دیهٔ زبان است و همچنین است حکم در دو چشم و جوارح. حضرت فرمود: این‌چنین در کتاب علی علیه السلام آن را یافتیم.»

و در روایت یازده از باب بیست و دو، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «هر عضو فلجی، یک سوم دیهٔ اعضای سالم است.»

باب ۲۴ دیهٔ ناخن

اشاره

۸۶۷- ۴۸۱۰۷- (۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام دربارهٔ ناخن اگر کشیده شود و نروید و سیاه و فاسد بروید، حکم به ده دینار داد ولی اگر سفیدی بیرون آید، پنج دینار است.»

۸۶۸- ۴۸۱۰۸- (۲) در کتاب مُقنع شیخ صدوق رحمه الله آمده است: «رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد ناخن اگر قطع شود، به ده دینار حکم داد.»

۸۶۹- ۴۸۱۰۹- (۳) و در همان کتاب آمده است: «دیهٔ ناخن ده دینار است؛ چرا که آن یک صدم انگشت است.»

۸۷۰- ۴۸۱۱۰- (۴) در کتاب فقه الرّضا علیه السلام آمده است: «و اگر دو ناخن انگشت شست دو دست به گونه‌ای آسیب ببیند که هزینه‌ای ایجاد کند، در هر کدام از آن دو، یک سوم دیهٔ ناخن‌های دست است و دیهٔ ناخن‌های هر دست، دویست و پنجاه دینار است و یک سوم آن هشتاد و سه دینار و یک سوم دینار است (تا آن که گوید): ودیهٔ ناخن‌های دو پا نیز همین گونه است و روایت شده است که: در هر ناخنی سی دینار و عمل ما در دیهٔ ناخن‌ها در دو دست و دو پا هر کدام، سی دینار است.»

منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۶۱۹

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب سوم از ابواب دیات اعضاء، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «در هر ناخن از هر انگشتی از دست، پنج

دینار است و فرمودۀ امام معصوم علیه السلام که: دیۀ هر ناخن از انگشتان پا، ده دینار است.»
و در روایت پنجم از باب بیست و دوم، فرمودۀ امام معصوم علیه السلام که: «در هر ناخن، پنج دینار است.»

باب ۲۵ دیۀ بندهای انگشتان و انگشت شست

اشاره

۸۷۱- ۴۸۱۱۱- (۱) امیرالمؤمنین علیه السلام پیوسته در مورد هر بند از انگشت به یک سوم دیۀ آن انگشت به‌جز انگشت شست، حکم می‌داد؛ چرا که در بند آن به نیمی از دیۀ انگشت شست حکم می‌کرد و آن، بدین دلیل است که برای انگشت شست، دو بند است.

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب سوم از ابواب دیات اعضاء، فرمودۀ امام معصوم علیه السلام که: «دیۀ بند دوم از بالای انگشت شست اگر بشکند و بدون کجی و عیب جا بیفتد، شانزده دینار و دو سوم دینار است و دیۀ جراحتی که سفیدی استخوان را نمایان سازد- اگر در بند صورت گیرد- چهار دینار و یک ششم دینار است و دیۀ سوراخ شدن عمیق بند، چهار دینار و یک ششم دینار است و دیۀ تَرَک برداشتن بند، سیزده دینار و یک سوم دینار است و دیۀ جابه‌جایی استخوان‌های آن پنج دینار و هر اندازه که از آن قطع شود به همان نسبت حساب می‌شود و بر پایۀ همان ارزش است. (تا آنجا که گوید): و دیۀ بند میانی از چهار انگشت در صورتی که قطع شود پنجاه و پنج و یک سوم دینار است و در شکسته شدن آن یازده و یک سوم دینار است و در تَرَک برداشتن آن هشت و نیم دینار است و در جراحتی که سفیدی استخوان بند را آشکار سازد، یک دینار و دو سوم دینار است.
و در جابه‌جایی استخوان‌های آن، پنج و یک سوم دینار و در سوراخ شدن آن، دو و دو سوم دینار و در جدا شدن آن، سه و دو سوم دینار است.
و در بند بالای چهار انگشت اگر قطع شود بیست و هفت و نیم و در شکسته شدن آن، پنج و چهار پنجم دینار است و در سوراخ برداشتن آن، یک و یک سوم دینار است و در جدا شدن آن یک

دینار و چهار پنجم دینار است. (تا آن که گوید): و دیۀ بند بالای انگشت شست (منظور، انگشتان پاست) و آن بند دومی است که در آن ناخن است، شانزده دینار و دو سوم دینار است.
و در جراحتی که سفیدی استخوان بند را آشکار کند، چهار دینار و یک ششم دینار است و در جابه‌جایی استخوان‌های آن، هشت دینار و یک سوم دینار است و در سوراخ شدنش، چهار دینار و یک ششم دینار و در تَرَک برداشتن آن، سیزده دینار و یک سوم دینار و در جدا شدن آن، پنج دینار است. (تا آن‌که گوید): و دیۀ هر انگشتی از آنها یک ششم دیۀ پاست؛ یعنی هشتاد و سه و یک سوم دینار.
و دیۀ استخوان‌های چهار انگشت بدون انگشت شست، دیۀ شکسته شدن هر استخوانی از آن، شانزده و دو سوم دینار است و دیۀ

جراحت هر استخوانی از آن که سفیدی استخوان را نمایان سازد، چهار دینار و یک ششم دینار است و دیهٔ جابه‌جایی هر استخوان بندی از انگشتان، هشت و یک سوم دینار است و دیهٔ تَرَک برداشتن آن، سیزده دینار و یک سوم دینار است.

و دیهٔ سوراخ برداشتن هر استخوانی از انگشتان، چهار و یک ششم دینار است و دیهٔ زخمی که در پا خوب نمی‌شود، سی و سه و یک سوم دینار است و دیهٔ شکسته شدن مفصلی که از انگشتان پهلوی پا قرار می‌گیرد، شانزده و یک سوم دینار است و دیهٔ تَرَک برداشتن آن، سیزده و یک سوم دینار است و دیهٔ جابه‌جایی استخوان هر بندی از انگشتان، هشت و یک سوم دینار است و دیهٔ جراحت هر بندی که سفیدی استخوان را آشکار سازد، چهار دینار و یک ششم دینار است و دیهٔ سوراخ کردن آن، چهار و یک ششم دینار است و دیهٔ جدا کردن آن پنج دینار است.

و در بند میانی از چهار انگشت اگر قطع شود دیه‌اش پنجاه و پنج دینار و دو سوم دینار است.

و دیهٔ شکسته شدن آن، پنج دینار و چهار پنجم دینار است و دیهٔ تَرَک برداشتن آن، هشت دینار و چهارپنجم دینار است و دیهٔ جراحت آن که سفیدی استخوان را نمایان کند، دو دینار است و دیهٔ جابه‌جایی استخوان‌هایش، پنج دینار و دو سوم دینار است و دیهٔ جدا کردن آن، سه و دو سوم دینار و دیهٔ سوراخ کردن آن، دو دینار و دوسوم دینار است.

و در بند بالای چهار انگشت همان که در آن ناخن است اگر قطع شود دیه‌اش بیست و هفت و چهار پنجم دینار است و دیهٔ شکسته شدن آن، یازده دینار و دو سوم دینار است و دیهٔ تَرَک برداشتن آن، چهار و یک پنجم دینار است و دیهٔ جراحت آن که سفیدی استخوان را آشکار کند، یک دینار و یک سوم دینار است و دیهٔ جابه‌جایی استخوان‌هایش دو دینار و یک پنجم دینار است و دیهٔ سوراخ کردن آن، یک دینار و یک سوم دینار است و دیهٔ جدا کردن آن، یک دینار و چهار پنجم دینار است.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۶۲۳

باب ۲۶ دیهٔ سینه و دنده‌ها

اشاره

۸۷۲- ۴۸۱۱۲- (۱) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «دیهٔ سینه اگر کوبیده شود و هر دو طرف آن کج شود، پانصد دینار است و اگر یک‌طرف آن کج شود، دیه‌اش دویست و پنجاه دینار است و اگر سینه و دو کتف کج شود، دیه‌اش با دو کتف هزار دینار است و اگر یکی از دو کتف به علاوه شکاف برداشتن سینه، کج شود دیهٔ آن پانصد دینار است و دیهٔ جراحتی که در سینه، سفیدی استخوان را نشان دهد، بیست و پنج دینار است و دیهٔ جراحت دو کتف و پشت که سفیدی استخوان را آشکار سازد، بیست و پنج دینار است و اگر از ناحیهٔ این آسیب، گردن کج شود و به یک سو بماند و شخص نتواند که رویش را به سوی دیگر برگرداند، دیه‌اش پانصد دینار است و اگر ستون فقرات شکسته شود و بدون کجی وعیب جا بیفتد، دیه‌اش صد دینار است و اگر کج جا بیفتد، دیه‌اش هزار دینار است و در [بریده شدن] سرپستان مرد یک هشتم دیه یعنی صد و بیست و پنج دینار است.

و در استخوان‌های پهلو که در کنار قلب است اگر استخوان دنده بشکند، دیه‌اش بیست و پنج دینار و دیهٔ تَرَک برداشتن آن دوازده و نیم دینار است و دیهٔ جابه‌جایی استخوان‌های پهلو، هفت و نیم دینار و جراحتی که سفیدی استخوان را آشکار سازد، یک چهارم شکسته شدن آن است و دیهٔ سوراخ برداشتن آن مثل همین است.

و در استخوان‌های پهلو که در کنار بازوان است اگر یکی از آنها بشکند دیه‌اش ده دینار و دیهٔ شکاف برداشتن آن، هفت دینار و دیهٔ جابه‌جایی استخوان‌های آن پنج دینار و دیهٔ جراحت هر استخوان دنده که سفیدی استخوان را نمایان سازد، یک چهارم دیهٔ

شکسته شدن آن یعنی دو دینار و نیم است و اگر سوراخ پیدا کند، دیه‌اش یک دینار و نیم است و در جراحتی که در درون نفوذ کرده و چرکین شده، یک سوم دیهٔ جان یعنی سیصد و سی و سه و یک سوم دینار است و اگر از هر دو طرف تیر یا نیزه‌ای به پوست زیرین یا پوست شکم فرو رود و سوراخ پدید آید، دیه‌اش چهارصد و سی وسه و یک سوم دینار است.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۶۲۵

۸۷۳- ۴۸۱۱۳- (۲) در کتاب فقه الرّضا علیه السلام آمده است: «و اگر سینه بشکند و هر دو شق آن کج شود، دیه‌اش پانصد دینار است.

و دیهٔ یکی از دو شق سینه اگر خم شود، دویست و پنجاه دینار است و اگر سینه و دو شانه، تا شود، دیه‌اش با دو کتف هزار دینار است و اگر یکی از دو کتف تا شود و سینه هم شکاف بردارد، دیه‌اش پانصد دینار است و دیهٔ جراحتی که در سینه، سفیدی استخوان را آشکار کند، بیست وپنج دینار است و اگر به یک سو کج شود و فرد نتواند به سوی دیگر بگردد، دیه‌اش پانصد دینار است و اگر ستون فقرات بشکند و بی‌عیب جا بیفتد، دیه‌اش صد دینار است و اگر کج شود، دیه‌اش هزار دینار است.

و در استخوان‌های دندهٔ پهلو، آنها که در کنار قلب است- اگر یکی از آنها بشکند- دیه‌اش بیست و پنج دینار است و دیهٔ جدا شدن استخوان هایش، هفت دینار و نیم است و اگر جراحتی بردارد که سفیدی استخوان آشکار شود، دیه‌اش یک چهارم دیهٔ شکسته شدن است و سوراخ برداشتن هم مانند همین است.

و در استخوان‌های دندهٔ پهلو که در کنار دو بازوست، دیهٔ هر استخوان دنده اگر بشکند، ده دینار است و اگر تَرَک بردارد، هفت دینار و دیهٔ جابه‌جایی استخوان‌هایش پنج دینار و جراحتی که استخوان دنده را آشکار سازد، دیه‌اش یک چهارم دیهٔ شکسته شدن استخوان دنده یعنی دو دینار ونیم است و اگر یک دنده سوراخ عمیق بردارد، دیه‌اش دو دینار و نیم است و در معیوب شدن آن اگر بهبود یابد، صد و بیست و پنج دینار است.»

۸۷۴- ۴۸۱۱۴- (۳) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «سینه اگر کوبیده و دو سوی آن خم شود، دیه‌اش نصف دیهٔ کامل یعنی پانصد دینار است و در هر سوی آن، یک چهارم دیهٔ کامل است و اگر سینه و دو شانه خم شود، در آن دیهٔ کامل است.»

۸۷۵- ۴۸۱۱۵- (۴) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «استخوان‌های پهلو که در کنار سینه است اگر بشکند، دیه‌اش بیست و پنج دینار است و در استخوان‌های پهلویی که در کنار دو بازو قرار دارد، در هر دنده‌ای از آن ده دینار است.»

ارجاعات

گذشت:

در باب یکم از ابواب قصاص عضو؛ آنچه بر این باب دلالت می‌کند.

می‌آید:

در باب یکم از ابواب شجاج مناسب با این بحث هست.

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۶۲۷

باب ۲۷ دیهٔ ستون فقرات

اشاره

۸۷۶ - ۴۸۱۱۶- (۱) امام باقر علیه السلام فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام دربارهٔ مردی که ستون فقراتش شکسته شده بود و نمی‌توانست بنشیند، حکم داد که در آن دیهٔ کامل است.»

۸۷۷- ۴۸۱۱۷- (۲) امام صادق علیه السلام فرمود: «امیرالمؤمنین علی علیه السلام در ستون فقرات حکم به دیهٔ کامل داد.»

متن این روایت در من لا یحضره الفقیه به این صورت آمده است: «امیرالمؤمنین علی علیه السلام در مورد ستون فقرات اگر شکسته شود، حکم به دیهٔ کامل داد.»

۸۷۸- ۴۸۱۱۸- (۳) در کتاب دعائم الاسلام آمده است: «امیرالمؤمنین علیه السلام در مورد ستون فقرات اگر شکسته شود و خوب نشود، حکم به دیهٔ کامل کرد و همچنین اگر کج بگیرد یعنی خمیده شود، باز در آن دیهٔ کامل است. ولی اگر بدون عیب درست شود، دیه‌اش صد دینار است.»

۸۷۹- ۴۸۱۱۹- (۴) امام صادق علیه السلام دربارهٔ کمر اگر بشکند به گونه‌ای که شخص نتواند انزال منی کند، حکم به دیهٔ کامل داد.

۸۸۰- ۴۸۱۲۰- (۵) امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که کمرش می‌شکنند، فرمود: «در آن دیهٔ کامل است و در دو چشم، دیهٔ کامل و در یکی از دو چشم، نصف دیه است و در دو گوش دیهٔ کامل و در یکی از دو گوش، نصف دیه است و در آلت مرد اگر حَشفه [سر آلت بالاتر از ختنه] و بالاتر از آن قطع شود، دیهٔ کامل است و در بینی اگر نرمه قطع شود، دیهٔ کامل و در دو لب، دیهٔ کامل است.»

۸۸۱- ۴۸۱۲۱- (۶) در کتاب مُقنِع آمده است: «کمر اگر بشکند و صاحب آن نتواند بنشیند، دیهٔ کامل است.»

منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۶۲۹

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب سوم از ابواب دیات اعضاء، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «اگر ستون فقرات بشکند و بدون کجی و عیب خوب شود، دیه‌اش صد دینار و اگر کج شود، دیه‌اش هزار دینار است و فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: پشت اگر خمیده شود، دیه‌اش هزار دینار است.»

می‌آید:

در روایت یکم از باب سی و ششم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «و در پشت اگر بشکند تا جایی که صاحب آن نتواند انزال منی کند، دیهٔ کامل است.»

و در روایت یکم از باب یکم از ابواب دیات منافع، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «در پشت اگر خمیده شود، هزار دینار است.»

باب ۲۸ دیهٔ پستان زن و مرد

اشاره

۸۸۲- ۴۸۱۲۲- (۱) امام باقر علیه السلام فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام دربارهٔ مردی که پستان زنش را قطع کرده است، حکم داد. ایشان فرمود: هم‌اکنون نیمی از دیه‌ی کامل را برای زن به عهدهٔ مرد می‌گذارم.»

۸۸۳- ۴۸۱۲۳- (۲) در کتاب مُقنِع آمده است: «برای دو پستان زن، دیهٔ کامل است.»

۸۸۴- ۴۸۱۲۴- (۳) امام صادق علیه السلام از پدرشان از جدّشان علیه السلام روایت کرده که فرمود: «برای نوک پستان زن، یک هشتم دیه است.»

۸۸۵- ۴۸۱۲۵- (۴) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «برای نوک پستان مرد، یک هشتم دیه یعنی صد و بیست و پنج دینار است.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب یکم، روایتی که بر این مفاد دلالت می‌کند.

و در روایت یکم از باب سوم از ابواب دیات اعضاء، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «امیرالمؤمنین علیه السلام دربارهٔ پستان مرد به یک هشتم دیه یعنی صد و بیست و پنج دینار فتوی داد.»

منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۶۳۱

باب ۲۹ دیهٔ آلت تناسلی مرد

اشاره

۸۸۶- ۴۸۱۲۶- (۱) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «در آلت تناسلی مرد، دیهٔ کامل و در حَشفه، دیهٔ کامل و در دو بیضه، دیهٔ کامل و در هر کدام از دو بیضه، نیمی از دیه و این دو برابرند. [چپ و راست فرقی ندارد].»

۸۸۷- ۴۸۱۲۷- (۲) امام باقر علیه السلام فرمود: «در آلت تناسلی پسر، دیهٔ کامل است.»

۸۸۸- ۴۸۱۲۸- (۳) امام صادق علیه السلام بیان داشت: «امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: در آلت تناسلی بچه، دیهٔ کامل و در آلت تناسلی عنّین [ناتوان جنسی]، دیهٔ کامل است.»

۸۸۹- ۴۸۱۲۹- (۴) در کتاب دعائم الاسلام آمده است: «رسول خدا صلی الله علیه و آله در آلت تناسلی مرد اگر قطع شود، به دیهٔ کامل حکم کرد.»

۸۹۰- ۴۸۱۳۰- (۵) در المقنع آمده: «در آلت تناسلی خواجه، دیه است.»

۸۹۱- ۴۸۱۳۱- (۶) در فقه الرضا علیه السلام آمده: «در آلت تناسلی مرد، هزار دینار است.»

ارجاعات

گذشت:

در باب یکم، روایتی که بر این مفاد دلالت دارد.

و در روایت یکم از باب سوم، فرمودهٔ امیرالمؤمنین علیه السلام که: «در آلت تناسلی مرد، هزار دینار است.»

و در روایت نهم از باب یازدهم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «در آلت تناسلی مرد اگر از جای حَشفه قطع شود، دیهٔ کامل است.»

و در روایت هشتم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «و در آلت تناسلی مرد، دیهٔ کامل است.»

و در روایت نهم و دهم، این گفته که: «در آلت تناسلی مرد اگر قطع شود، صد شتر است.»

و در روایت یازدهم، این گفته که: «آلت تناسلی مرد در آن هزار دینار است.»

و در روایت سوم از باب هفدهم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «در آلت تناسلی خواجهٔ آزاد و دو بیضهٔ او، یک سوم دیه است.»

و فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «در آلت تناسلی پسر، دیهٔ کامل است.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۶۳۳

و در روایت هفتم از باب بیست و یکم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «در آلت تناسلی مرد اگر حَشفه و بالای آن قطع شود، دیهٔ کامل است.»

و در روایت دهم، این گفته که: «در آلت تناسلی و دو بیضه، دیهٔ کامل است.»

و در روایت پنجم از باب بیست و هفتم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «در آلت تناسلی مرد اگر حَشفه و بالای آن قطع شود، دیهٔ کامل است.»

می‌آید:

در روایت چهارم از باب سی و یکم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «در مورد زنی که آلت تناسلی مردی را قطع کرده و مردی که آلت تناسلی زنی را قطع کرده و هر دو از روی عمد بوده است، قصاص میان آنان نیست و هر کدام از آن دو، ضامن دیهٔ کامل در مال خودش است.»

و در روایت سوم از باب سی‌ام، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «در حَشفه، دیهٔ کامل است.» و در روایت یکم از باب یکم از ابواب دیات منافع، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «در آلت تناسلی مرد اگر کنده شود، هزار دینار است.»

و در روایت سوم از باب چهارم، این گفته که: «امیرالمؤمنین علیه السلام دربارهٔ مردی که با عصا مردی را زده است و شنوایی، بینایی، زبان و عقل او را از بین برده و آمیزش نمی‌تواند بکند ولی او زنده است، حکم به شش دیهٔ کامل داد.»

باب ۳۰ دیهٔ بیضه، باد کردن بیضه، فتق، گوژپشتی و فتق ناف

اشاره

۸۹۲- ۴۸۱۳۲- (۱) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «و اگر مردی آسیب ببیند و هر دو بیضه‌اش باد کند، دیه‌اش چهارصد دینار است و اگر دو پایش به داخل کج شود [سَرِ پاها به سمت داخل و پاشنه به سمت بیرون] و نتواند راه رود مگر اندک- به گونه‌ای

که برایش چندان سودمند نیست- دیه‌اش چهار پنجم دیهٔ انسان یعنی هشتصد دینار است و اگر از آن آسیب کمرش خمیده شود، در این صورت دیه‌اش هزار دینار کامل می‌شود و قسامه در هر موردی از اینها شش نفر به اندازه‌ای که دیه‌اش برسد، است.

و دیهٔ باد کردن ناف اگر بالای عانه [بالای آلت] باشد یک دهم دیهٔ نفس است؛ یعنی صد دینار و اگر در عانه باشد و پوست زیرین را پاره کند و یکی از دو بیضه‌اش باد کند، دیه‌اش دویست دینار و یک پنجم دیه است.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۶۳۵

۸۹۳- ۴۸۱۳۳- (۲) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «در سر پستان مرد، یک هشتم دیه یعنی صد و بیست و پنج دینار است و در بیضهٔ مرد، پانصد دینار است. حضرت فرمود: و اگر مردی آسیب ببیند و دو بیضه‌اش هر دو باد کند، دیه‌اش چهارصد دینار است و اگر دو پایش به داخل کج شود و نتواند راه رود مگر به گونه‌ای که برایش چندان سودمند نیست، دیه‌اش چهار پنجم دیهٔ انسان یعنی هشتصد دینار است و اگر از آن آسیب کمرش خمیده شود، در این صورت دیه‌اش هزار دینار کامل می‌شود و قسامه در هر موردی از اینها شش نفر به اندازه‌ای که دیه‌اش برسد، است و امیرالمؤمنین علی علیه السلام در مورد کوبیده شدن دو بیضه، یا رگ‌های آن، فتوی داد اگر بالای عانه باشد و پوست زیرین را بشکافد و یکی از دو بیضه باد کند، دیه‌اش دویست دینار یعنی یک پنجم دیه است.»

۸۹۴- ۴۸۱۳۴- (۳) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «در حَشفه [سر آلت از ختنه گاه] دیهٔ کامل است و در دوبیضه، دیهٔ کامل است و در یکی از آن دو، نیمی از دیه است و هر دو مساوی‌اند و اگر مردی آسیبی ببیند و هر دو بیضه‌اش باد کند، در آن دو، چهارصد دینار است و در هر بیضه، دویست دینار.»

۸۹۵- ۴۸۱۳۵- (۴) در کتاب فقه الرّضا علیه السلام آمده است: «دیهٔ دو بیضه، هزار دینار است و روایت شده است که: یکی بر دیگری برتری دارد و آن که برترست- به دلیل اینکه فرزند از او درست می‌شود- بیضهٔ چپ است و اگر دو پا به داخل کج شود [شست پاها به سمت داخل و پاشنه به سمت بیرون] و نتواند راه رود مگر به گونه‌ای که به دردش نمی‌خورد، پس دیه‌اش چهار پنجم دیهٔ انسان یعنی هشتصد دینار است.»

۸۹۶- ۴۸۱۳۶- (۵) امام صادق علیه السلام فرمود: «فرزند از بیضهٔ چپ است. پس اگر قطع شود، در آن دو سوم دیه است و در بیضهٔ راست، یک سوم دیه است.»

۸۹۷- ۴۸۱۳۷- (۶) معاویهٔ بن عمار گوید: «همسایهٔ ما با زنی ازدواج کرد. چون خواست با آن زن آمیزش کند، زن با پایش لگدی به او زد و بیضهٔ او باد کرد و مبتلاـ به فتق شد و پس از آن آمیزش می‌کرد ولی فرزندی برای او نمی‌شد. من از امام صادق علیه السلام دراین باره و نیز دربارهٔ مردی که به ناف مردی آسیبی رسانده و نافش باد آورده است، پرسیدم. حضرت فرمود: در هر فتقی، یک سوم دیه است.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۶۳۷

۸۹۸- ۴۸۱۳۸- (۷) امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «در فتق شکم، یک سوم دیه است و اگر باد کند ولی فتق نگیرد، پس اگر به اندازهٔ یک گردو باد کند صد و بیست دینار و به اندازهٔ یک خرما صد دینار و به اندازهٔ یک تخم مرغ یک سوم دیه است، البته اگر فشار بیاورد و تکان بخورد.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از بـاب یکم از ابواب دیـات اعضاء، این گفته که: «مردی یکی از دو بیضه‌اش از بین رفته است. حضـرت فرمود: اگر بیضـهٔ چپ است، در آن دو سوم دیه است. پرسـیدم: چرا؟ مگر نفرمودیـد که هر چه در بـدن دو تا از آن باشـد، در یکی نصف دیه است؟ حضرت فرمود: چون فرزند از بیضهٔ چپ است.»

و در روایت یکم از باب سوم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «در دو بیضه، هزار دینار است.» و فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «در بیضـهٔ مرد پانصد دینار است. حضـرت افزود: اگر مرد آسـیب دید و هر دو بیضه‌اش باد کرد، دیه‌اش چهارصد دینار است و اگر دو پـایش به داخل کـج شـد (شـست پا به سـمت داخل و پاشـنه به سـمت بیرون) و نتوانست راه برود مگر به گونه‌ای که برایش فایده‌ای ندارد، دیه‌اش چهار پنجم دیهٔ انسان یعنی هشتصد دینار است.»

و فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در مورد کوبیده شدن دو بیضه یا رگ‌های آن فتوی داد که اگر این حـالت در عـانه [بالاـی آلت] است و پـوست زیرین را پـاره کرده و یکی از دو بیضه فتق گرفته است، دیه‌اش دویست دینـار یعنی یک پنجم دیهٔ انسان است.»

و در روایت یکم از باب بیست و نهم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السـلام که: «در دو بیضه، دیـهٔ کامل است و در یکی از آن دو، نیمی از دیه است و هر دو مساوی اند.»

می‌آید:

در روایت یکم از باب یکم از ابواب دیات منافع، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «در دو بیضه، هزار دینار است.»

باب ۳۱ حکم بریدن آلت تناسلی زن

اشاره

۸۹۹- ۴۸۱۳۹- (۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «در کتاب علی علیه السلام است اگر مردی آلت تناسلی زنی را قطع کند، دیهٔ زن را بر عهدهٔ مرد می‌گذارم و اگر دیه را به زن نپردازد، آلت تناسلی مرد را به خاطر زن اگر زن بخواهد، قطع می‌کنم.»
منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۶۳۹

۹۰۰- ۴۸۱۴۰- (۲) امـام صـادق علیه السـلام از پـدرش، از جـدّش روایت کرده که فرمـود: «مردی را که آلت تناسـلی زنش را قطع کرده بود، نزد امیرالمؤمنین علی علیه السـلام آوردنـد. حضـرت دیـهٔ زن را بر عهـدهٔ مرد گـذاشت و او را مجبور کرد که زن را نگاه دارد.»

۹۰۱- ۴۸۱۴۱- (۳) در کتـاب مُقْنِع آمـده است: روایت شـده است که: «مردی را که آلت تناسـلی زنی را بریـده بـود، نزد حضـرت آوردند. حضرت میان این دو قصاص نگذاشت و مرد را ملزم به پرداخت دیه ساخت.»

۹۰۲- ۴۸۱۴۲- (۴) امیرالمؤمنین علی علیه السـلام دربارهٔ زنی که آلت تناسـلی مردی را قطع کرده بود و مردی که آلت تناسلی زنی را قطع کرده بود و هر دو از روی عمـد این کار را کرده بودنـد، فرمود: «قصاص میان این دو نیست و هر کدام از این دو، ضامن دیهٔ مجنّی علیه در مـال خویش هسـتند و کیفر دردنـاکی می‌بیننـد و مرد اگر همسـر آن زن بوده، بر نگاهـداری آن [و عـدم طلاـق وی] مجبور می‌شود.»

۹۰۳- ۴۸۱۴۳- (۵) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «در آلت تناسلی، دیهٔ کامل است»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب یکم از ابواب قصاص عضو و باب دوم و روایات باب یکم از ابواب دیات اعضاء به آنچه بر مفاد این باب دلالت می کند، مراجعه کنید.

باب ۳۲ حکم افضاء زن و دختر

اشاره

۹۰۴- ۴۸۱۴۴- (۱) در کتاب من لا یحضره الفقیه آمده است که: «امیر مؤمنان علی علیه السلام در رابطه با زنی که افضاء شده بود به دیه [ی کامل] حکم کرد.»

۹۰۵- ۴۸۱۴۵- (۲) در کتاب نوادر الحکمهٔ آمده است: «امام صادق علیه السلام در رابطه با مردی که زنش کنیزِ او را با دستش افضاء کرده بود حکم کرد که کنیز به صورت سالم و به صورت افضاء شده، قیمت گذاری می‌شود وانگهی مرد، تفاوت میان سالم بودن و معیوب بودن را به کنیز می‌دهد و حضرت آن زن را بر نگهداشتن آن کنیز مجبور کرد چرا که آن کنیز [با این حال] به درد مردان نمی‌خورد.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت ششم، هفتم وهشتم از باب سوم از ابواب معاشرت با زنان، روایتی که دلالت دارد بر این که هرکس با زنی پیش از نه سالگی آمیزش کند و زن عیب بردارد، آن مرد ضامن است.

و در روایت دهم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «اگر زن هنگامی که مرد با او آمیزش می‌کند نه سال ندارد یا کمتر از نه سال است و مرد زن را افضا کند، آن مرد این زن را تباه کرده و او را برای مردان بی‌فایده ساخته است؛ بنابراین امام باید دیهٔ زن را به عهدهٔ مرد بگذارد و اگر مرد آن زن را نگاه دارد و طلاق ندهد تا آن که زن بمیرد، چیزی بر مرد نیست.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۶۴۱

و در روایات باب بیست و هشت از ابواب مواردی که با ازدواج حرام می‌شود، روایتی که بر این مفاد دلالت دارد؛ مراجعه کنید.

و در روایات باب هجده از ابواب مهور، مناسب این باب.

و در روایات باب سوم از ابواب حدّ سحق، مناسب این باب؛ ملاحظه کنید.

و در روایات باب سی وپنج از ابواب موجبات ضمان، روایتی که بر این مفاد دلالت دارد.

و در روایت یکم از باب سوم از ابواب دیات اعضاء، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «امیرالمؤمنین علیه السلام در مورد مردی که دختری را با انگشتش افضا کرده بود و مثانه‌اش پاره شد و اختیار ادرارش را نداشت، حکم داد و یک سوم دیه یعنی صد و

شصت و شش دینار و دو سوم دینار را برای او قرار داد و به نفع زن حکم داد که مهر زن بر مرد به اندازهٔ زنان خویشاوند این زن ثابت است.»

می‌آید:

در باب بعدی، مناسب این باب.
و در روایت یکم از باب هفتم، از ابواب دیات منافع، این گفته که: «مردی با دختری آمیزش کرد و او را افضا کرد و چنین است که دختر هنگامی که این گونه شود، دیگر بچه دار نمی‌شود. حضرت فرمود: دیهٔ کامل، ثابت است.»

باب ۳۳ حکم زنی که زن دیگری را افضا کند

اشاره

۹۰۶- ۴۸۱۴۶- (۱) امام جعفر صادق علیه السلام از پدرشان امام باقر علیه السلام روایت کرده‌اند که: «دو دختر را نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. این دو دختر با هم حمام رفته بودند و یکی از آن دو، دیگری را با انگشتش افضا کرده بود. حضرت بر آن دختری که چنین کرده بود، حکم به دیهٔ آن دیگری کرد.»
۹۰۷- ۴۸۱۴۷- (۲) در کتاب مقصد الرّاغب آمده است: «امیرالمؤمنین علیه السلام دربارهٔ دو دختر که به حمام رفته بودند و یکی دیگری را با انگشتش افضا کرده بود، حکم داد. مهر را بر او لازم کرد و او را حدّ زد و فرمود:
«این قضاوت را از من داشته باشید تا پیامبر صلی الله علیه و آله را ملاقات کنید و ایشان میان‌تان قضاوت کند. آنان با رسول خدا صلی الله علیه و آله برخورد کردند. به سوی ایشان شتافتند و جریان خویش را بر ایشان گفتند. حضرت عبایی را که بر دوششان داشتند به خود پیچیدند. سپس فرمودند: من میان‌تان قضاوت می‌کنم- انشاءالله.
مردی از آن قوم صدا زد که امیرالمؤمنین علی علیه السلام در این مورد به گونه‌ای قضاوت کرد. حضرت فرمود: درست همان‌گونه است که علی علیه السلام قضاوت کرده است. پس آنها رضایت دادند.»
منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۶۴۳

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب چهارم از ابواب غصب، روایتی که مناسب با این است.
و در روایت یکم از باب هجدهم از ابواب مهور، این گفته که: «دو دختر که به حمام رفته بودند و یکی از آن دو دیگری را با انگشتش افضا کرده بود، نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. حضرت بر آن کسی که چنین کرده بود، حکم داد که زخمی‌اش کنند.»
و در روایت مقنع مانند آن و در روایت جعفریّات مانند آن و افزوده است که: «و حضرت مقداری او را زد.»
و در روایت دوم، این گفته که: «امیرالمؤمنین علی علیه السلام دربارهٔ زنی که با دستش دختری را افضا کرد، فرمود: بر این زن مهر

آن دختر ثابت است و دردناک کیفر می‌شود.»

و در روایت سوم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «اگر مرد، کنیزی را به زور بگیرد و او را افضا کند، یک دهم بهای کنیز بر اوست و اگر آن زن آزاد باشد، بر مرد مهر او واجب است.»

و در روایت جعفریّات، این گفته که: «دربارهٔ مردی که کنیز باکره‌ای را به زور می‌گیرد و او را افضا می‌کند، حضرت فرمود: بر مرد، حدّ لازم است و ضامن این زخمی است که کرده است و اگر آن زن آزاد باشد، مهر المثل خودش حقّ اوست.»

باب ۳۴ دیهٔ لگن و ران

اشاره

۹۰۸- ۴۸۱۴۸- (۱) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «در مورد بالای ران [لگن] اگر بشکند و بدون کجی و عیب جا بیفتد، یک پنجم دیهٔ پا یعنی دویست دینار است و اگر بالای ران [لگن] شکاف بردارد، دیه‌اش صد وشصت دینار یعنی چهار پنجم دیهٔ شکسته شدن آن است و اگر جراحتی بردارد که سفیدی استخوان را آشکار سازد، دیه‌اش یک چهارم دیهٔ شکسته شدن آن یعنی پنجاه دینار است و دیهٔ جابه‌جایی استخوان‌های بالای ران صد و هفتاد و پنج دینار است. مقداری برای شکسته شدن استخوان‌ها یعنی صد دینار و برای جابه‌جایی استخوان‌ها پنجاه دینار و برای جراحت بالای ران که سفیدی استخوان را آشکار کرده است، بیست و پنج دینار است و دیهٔ جدا شدن استخوان‌ها سی دینار است و اگر استخوان کوبیده شود، دیه‌اش سیصد و سی و سه دینار و یک سوم دینار است.

و در مورد ران اگر بشکند و بدون کجی و عیب جوش بخورد، یک پنجم دیهٔ پا دویست دینار است و اگر کج شود، دیه‌اش سیصد و سی و سه و یک سوم دینار است. یک سوم دیهٔ انسان و

منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۶۴۵

دیهٔ شکاف برداشتن ران چهار پنجم دیهٔ شکسته شدن آن یعنی صد و شصت دینار است و اگر زخمی باشد که خوب نشود، دیه‌اش یک سوم دیهٔ شکسته شدن ران یعنی شصت و شش دینار و دو سوم دینار و دیهٔ جراحتی که سفیدی استخوان را نشان دهد، یک چهارم دیهٔ شکسته شدن ران پنجاه دینار است و دیهٔ جابه‌جایی استخوان‌های ران، نصف دیهٔ شکسته شدن آن صد دینار است و دیهٔ سوراخ شدن عمیق ران یک چهارم دیهٔ شکسته شدن آن یعنی پنجاه دینار است.»

۹۰۹- ۴۸۱۴۹- (۲) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «بالای ران اگر بشکند و بی‌عیب جوش بخورد، دیه‌اش دویست دینار است و در شکاف برداشتن ران صد و شصت دینار است.»

۹۱۰- ۴۸۱۵۰- (۳) امام صادق علیه السلام فرمود: «در مورد ران اگر بشکند و بی‌عیب جوش بخورد، دویست دینار است و اگر کج شود، در آن یک سوم دیه است.»

۹۱۱- ۴۸۱۵۱- (۴) در کتاب فقه الرّضا علیه السلام آمده است: «اگر بالای ران [لگن] بشکند و بدون کجی وعیب جوش بخورد، یک پنجم دیهٔ پا دویست دینار است و اگر بالای ران شکاف بردارد، چهارپنجم دیهٔ شکسته شدن ران است و اگر سفیدی استخوان بر اثر جراحت آشکار شود، یک چهارم دیهٔ شکسته شدن بالای ران است و اگر استخوان‌هایش جابه جا شود، صد وهفتاد و پنج دینار است و دیهٔ جدا شدن بالای ران سی دینار است و اگر کوبیده شود و کج جوش بخورد، یک سوم دیهٔ انسان است.»

۹۱۲- ۴۸۱۵۲- (۵) در کتاب فقه الرّضا علیه السلام آمده است: «دیهٔ دو ران، هزار دینار است. دیهٔ هر کدام از این دو پانصد دینار

است و اگر ران بشکند و بـدون کجی و عیب جوش بخورد، یک پنجم دیـهٔ پا دویست دینار است و اگر ران کج شود، دیه‌اش یک سوم دیهٔ انسان است و دیهٔ شکاف برداشتن ران، چهار پنجم دیهٔ شکسته شدن آن است و اگر زخمی باشد که خوب نمی‌شود، پس یک سوم دیهٔ شکسته شدن ران است و جراحتی که سفیدی استخوان را آشکار سازد، یک چهارم دیهٔ شکسته شدن ران است.»

ارجاعات

می‌آید:

در روایت یکم از باب هفتم از ابواب دیات منافع، فرمودهٔ امام معصوم علیه السـلام که: «مردی اسـتخوان بالای رانش شکسـته شده و دیگر اختیار نشیمنگاه خود را نـدارد [قوّه‌ی ماسکه‌ی خود را از دست داده و نمی‌تواند مدفوع خود را نگاه دارد]. چه اندازه دیه‌اش است؟ حضرت فرمود: دیهٔ کامل.»
منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۶۴۷

باب ۳۵ دیهٔ زانو، ساق و برآمدگی روی پا

۹۱۳- ۴۸۱۵۳- (۱) امیرالمؤمنین علی علیه السـلام فرمود: «در مورد زانو اگر بشـکند و بـدون کجی و عیب جوش بخورد، یک پنجم دیهٔ پا دویست دینار است و اگر زانو شکاف بردارد، دیه‌اش چهارپنجم دیهٔ شکسته شدن آن صد و شصت دینار است و دیهٔ جراحت زانو که سفیدی استخوان را آشکار سازد، یک چهارم دیهٔ شکسته شدن زانو، پنجاه دینار است.
و دیـهٔ جابه‌جـایی اسـتخوان‌های زانو صـد و هفتـاد و پنـج دینـار است. برخی از آن برای شکسـته شـدن آن، یعنی صـد دینار و برای جابه‌جایی اسـتخوان‌های زانو، پنجاه دینار و برای جراحت رسـیده به سـفیدی اسـتخوان، بیست و پنـج دینار است و در زخمی که در زانوست و خوب نمی‌شود، سـی وسه و یـک سوم دینـار و در سوراخ زانو، یـک چهارم شکسـته شـدن آن پنجاه دینار و دیهٔ سوراخ عمیق در زانو، یک چهارم شکسـته شدن آن پنجاه دینار است و اگر کوبیده و کج شود، در آن یک سوم دیهٔ انسان سـیصد و سی و سه و یک سوم دینار و اگر جدا شود، در آن سه قسمت از دیهٔ شکسته شدن یعنی سی دینار است.
و در مورد ساق پا اگر بشکند و بدون کجی و عیب جوش بخورد، یک پنجم دیهٔ پا یعنی دویست دینار است.
و دیهٔ شـکاف برداشتن آن، چهار پنجم دیهٔ شکسته شدن آن صد وشصت دینار و در جراحت ساق پا که سفیدی استخوان را آشکار سـازد، یـک چهـارم دیـهٔ شکسـته شـدن سـاق یعنی پنجـاه دینـار است و در سوراخ شـدن آن، نصف دیـهٔ جراحت ساق که سـفیدی اسـتخوان را نشان دهد یعنی بیست و پنج دینار است و در جابه‌جایی استخوان‌های آن، یک چهارم دیهٔ شکسته شدن آن، پنجاه دینار است و در مورد جراحتی که فرو رفته، یک چهارم دیهٔ شکسـته شدن آن، پنجاه دینار است و در زخمی که در ساق ایجاد شده است و خوب نمی‌شود، سـی و سه دینار و یک سوم دینار است و اگر ساق کـج شود، دیه‌اش یک سوم دیـهٔ انسان، سـیصد و سـی و سه و یک سوم دینار است.
و در برآمدگی روی پا اگر خُرد شود و بدون کجی و عیب درست شود، یک سوم دیهٔ دو پا [یعنی] سیصد و سی و سه دینار ویک سوم دینار است.»
منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۶۴۹
۹۱۴- ۴۸۱۵۴- (۲) فقه الرضـا علیه السـلام: «و در دو زانو اگر بشـکند و بی‌کجی جوش بخورد، یک پنجم دیـهٔ پا است و اگر تَرَک

بردارد، دیه‌اش چهار پنجم دیهٔ شکسته شدن آن است و جراحت زانو که سفیدی استخوان را آشکار کند، یک چهارم دیهٔ شکسته شدن آن است و جابه‌جایی استخوان‌های زانو صد و هفتاد و پنج دینار است و دیهٔ سوراخ شدن عمیق در زانو، یک چهارم دیهٔ شکسته شدن آن است و اگر زانو خُرد شود و کج گردد، یک سوم دیهٔ انسان و اگر دررفتگی رخ دهد، سی دینار است.»

و در فقه الرضا علیه السلام آمده است: «اگر دو ساق پا بشکند و بی‌کجی و عیب جوش بخورد، در هر دو دویست دینار است و دیهٔ شکاف برداشتن آن، چهار پنجم دیهٔ شکسته شدن آن است و جراحتی که در ساق، سفیدی استخوان را نمایان سازد، یک چهارم دیهٔ شکسته شدن آن است و در جابه‌جایی استخوان‌های آن مانند این است؛ یعنی یک چهارم دیهٔ شکسته شدن آن و در سوراخ شدن عمیق ساق، نیمی از دیهٔ جراحت ساق که به سفیدی استخوان برسد و آن بیست وپنج دینار است و زخمی که در ساق خوب نمی‌شود، سی و سه دینار و اگر ساق کج شود، یک سوم دیهٔ انسان و در برآمدگی روی پا و خود قدم، اگر برآمدگی روی پا خُرد شود و بدون کجی خوب شود، یک سوم دیهٔ انسان و پا اگر بشکند و بدون کجی خوب شود، یک پنجم دیهٔ جان و دیهٔ جراحت رسیده به سفیدی استخوان، یک چهارم دیهٔ شکسته شدن آن و در سوراخ شدن ساق، یک چهارم دیهٔ شکسته شدن است.»

۹۱۵- ۴۸۱۵۵- (۳) امام جعفرصادق علیه السلام دربارهٔ زانو، فرمود: «اگر شکسته شود، دویست دینار و در شکاف برداشتن آن، چهارپنجم شکسته شدن آن است؛ این در صورتی است که بی عیب جوش خورد و همچنین است ساق پا.»

۹۱۶- ۴۸۱۵۶- (۴) امام جعفر صادق علیه السلام دربارهٔ برآمدگی روی پا فرمود: «اگر خُرد شود و بدون عیب جوش خورد، یک سوم دیه یعنی سیصد و سی و سه دینار و یک سوم دینار است.»

باب ۳۶ دیهٔ دوپا و یک پا

اشاره

۹۱۷- ۴۸۱۵۷- (۱) سماعه از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که: «در یک پا، نصف دیه و در گوش، نصف دیه است- اگر آن را از بیخ و بن قطع کند- ولی اگر کنارهٔ آن را قطع کند، در آن بهایی است که عادل مشخص می‌کند و در بینی اگر قطع شود، دیهٔ کامل است و در پشت اگر بشکند تا آنجا که صاحبش انزال منی نکند، دیهٔ کامل است و در آلت تناسلی مرد اگر قطع شود، دیهٔ کامل است و در زبان اگر قطع شود، دیهٔ کامل است.»

۹۱۸- ۴۸۱۵۸- (۲) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «در دو پا، دیهٔ کامل است. در هر کدام از دو پا، نصف دیه است و دو پا، مساوی‌اند.»

منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۶۵۱

۹۱۹- ۴۸۱۵۹- (۳) امیرالمؤمنین علی علیه السلام دربارهٔ مرد که پایش ضربه بخورد به گونه‌ای که نتواند صاحب پا، پایش را جمع کند، حکم داد که دیهٔ پا کامل می‌گردد و دیهٔ پای شکافته شده واجب می‌شود.»

۹۲۰- ۴۸۱۶۰- (۴) رسول خدا صلی الله علیه و آله در پا، حکم به نصف دیه داد.

ارجاعات

گذشت:

در باب یکم از ابواب دیه اعضاء، روایتی که بر این مفاد دلالت دارد.

و در روایت هفتم از باب یازدهم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «در دو گوش او، دیهٔ کامل است و دوپا و دو چشم، همان منزلت را دارد.»

و در روایت هشتم، مانند آن و در روایت نهم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «و همچنین است دیهٔ پا و نیز دیهٔ دست اگر قطع شود، پنجاه شتر.» و در روایت یازدهم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «و دیه‌ی دو پا با هم هزار دینار است.»

و در روایت چهارم از باب پانزدهم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «در پای لنگ، یک سوم دیهٔ آن است.»

و در روایت هفتم از باب بیست و یکم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «در دست، نصف دیه و در دو دست با هم، دیهٔ کامل و در دو پا نیز چنین است.»

و در روایت دهم، این گفته که: «در دو پا، دیهٔ کامل است.»

باب ۳۷ دیهٔ قدم پا و انگشتان آن

۹۲۱- ۴۸۱۶۱- (۱) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «در قدم پا اگر بشکند و بدون کجی و عیب جا بیفتد، یک پنجم دیهٔ پا دویست دینار است و دیهٔ جراحت پا که سفیدی استخوان را نمایان سازد، یک چهارم دیهٔ شکسته شدن پا [یعنی] پنجاه دینار است و در جابه‌جایی استخوان‌های قدم صد دینار یعنی نصف دیهٔ شکسته شدن آن است.

و در سوراخی که در پا پدید آمده و پر نمی‌شود، یک پنجم دیهٔ پا یعنی دویست دینار است و در سوراخ عمیقی که در پا ایجاد شده، یک چهارم دیهٔ شکسته شدن پا یعنی پنجاه دینار است.

و دیهٔ انگشتان و بندهایی که در قدم است و دیهٔ انگشت ابهام یک سوم دیهٔ پا سیصد و سی وسه و یک سوم دینار است و دیهٔ شکسته شدن بند ابهام- همان بندی که پهلوی قدم است- یک پنجم دیهٔ ابهام یعنی شصت و شش و دو سوم دینار است و در جابه‌جایی استخوان‌های آن بیست و شش

دینار و دو سوم دینار است و در شکاف برداشتن آن بیست و شش و دو سوم دینار است و در جراحتی که سفیدی استخوان را نمایان سازد، هشت دینار و یک سوم دینار است و در سوراخ برداشتن عمیق آن، هشت دینار و یک سوم دینار و در جدا شدن آن، ده دینار است.

و دیهٔ بند بالای انگشت شست- و آن همان بند دومی است که در آن ناخن است- شش دینار و دو سوم دینار است و در جراحت آن که سفیدی استخوان را آشکار سازد، چهار دینار و یک سوم دینار است و در جابه‌جایی استخوان‌های آن، هشت دینار و یک سوم دینار است و در جراحتی که سوراخ کرده و به داخل فرو رفته است، چهار دینار و یک ششم دینار و در شکاف برداشتن آن، سیزده دینار و یک سوم دینار و در جدا شدن آن، پنج دینار و در ناخن انگشت شست، سی دینار و این بدان جهت است که ناخن یک سوم دیهٔ پاست.

و دیهٔ انگشتان- دیهٔ هر انگشتی از انگشت‌ها- یک ششم دیهٔ پا هشتاد و سه و یک سوم دینار است و دیهٔ بند چهار انگشت بدون انگشت شست، دیهٔ هر بندی از آن‌ها شانزده و دو سوم دینار است و دیهٔ جراحت هر بندی که سفیدی استخوان را آشکار سازد، هر انگشتی از آنها چهار دینار و یک ششم دینار است و دیهٔ جابه‌جایی استخوان هر بندی از انگشتان، هشت دینار و یک سوم دینار است و دیهٔ شکاف برداشتن آن، سیزده دینار و دو سوم دینار است و دیهٔ سوراخ شدن هر بندی از چهار انگشت، چهار دینار و یک ششم دینار است و دیهٔ زخمی که در پا خوب نمی‌شود، سی و سه دینار و یک سوم دینار است.

و دیهٔ شکسته شدن هر بندی از چهار انگشت که پهلوی قدم است، شانزده و یک سوم دینار است و دیهٔ شکاف برداشتن آن، سیزده دینار و یک سوم دینار است و دیهٔ جابه‌جایی استخوان‌های هر بندی از انگشتان، هشت دینار و یک سوم دینار است و دیهٔ جراحتی که سفیدی هر بندی از آنها را آشکار سازد، چهار دینار و یک ششم دینار است و دیهٔ سوراخ شدن آن، چهار دینار و یک ششم دینار است و دیهٔ جدا شدن آن، پنج دینار است.

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۶۵۵

و در بند میانی، از چهار انگشت اگر بریده شود، دیه‌اش پنجاه و پنج و دو سوم دینار است و دیهٔ شکسته شدن آن، یازده دینار و دو سوم دینار است و دیهٔ شکاف برداشتن آن، هشت دینار و چهار پنجم دینار است و دیهٔ جراحتی که سفیدی استخوان را آشکار سازد، دو دینار و دیهٔ جابه‌جایی استخوان‌های آن، پنج دینار و دو سوم دینار و دیهٔ سوراخ شدن آن، دو دینار و دو سوم دینار و دیهٔ جدا شدن آن، سه دینار و دو سوم دینار است.

و در مورد بند بالای چهار انگشت- همان که در آن ناخن است- اگر بریده شود، دیه‌اش بیست و هفت و چهار پنجم دینار است و دیهٔ شکسته شدن آن، پنج دینار و چهارپنجم دینار و دیهٔ شکاف برداشتن آن، چهار دینار و یک پنجم دینار و دیهٔ جراحتی که سفیدی استخوان را نمایان سازد، یک دینار و یک سوم دینار و دیهٔ جابه‌جایی استخوان‌های آن، دو دینار و یک پنجم دینار و دیهٔ سوراخ شدن آن، یک دینار و یک سوم دینار و دیهٔ جدا شدن آن، دو دینار و چهار پنجم دینار است و دیهٔ هر ناخنی، ده دینار است.»

۹۲۲- ۴۸۱۶۲- (۲) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «در هر انگشتی از انگشتان دو پا، صد دینار است و در هر بندی به همان حساب.»

۹۲۳- ۴۸۱۶۳- (۳) در کتاب فقه الرّضا علیه السلام آمده است: «دیه در پنج انگشت پا، مشابه آن دیه‌ای است که در انگشتان دست بود و در انگشت شست و بندهای پا، مشابه آن دیه‌ای است که در انگشت شست و بندهای دست است.»

باب ۳۸ دیهٔ نطفه، علقه [خون بسته]، مضغه [گوشت جویده]، استخوان، جنین و ...

اشاره

خداوند تعالی می‌فرماید:

و ما انسان را از عصاره‌ای از گل آفریدیم. سپس او را نطفه‌ای در قرارگاه مطمئن [رحم] قرار دادیم. سپس نطفه را به صورت علقه [خون بسته] و علقه را به صورت مضغه [چیزی شبیه گوشت جویده شده] و مضغه را به صورت استخوان‌هایی درآوردیم و بر استخوان‌ها گوشت پوشاندیم. سپس آن را آفرینش تازه‌ای دادیم؛ پس بزرگ است خدایی که بهترین آفرینندگان است. «۱»

---

(۱). مومنون ۲۳/ ۱۴- ۱۲.

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۶۵۷

۹۲۴- ۴۸۱۶۴- (۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «امیرالمؤمنین علی علیه السلام دیهٔ جنین را صد دینار و دیهٔ منی مرد را تا آن‌که جنین شود، پنج مرحله قرار داد:

پس اگر جنین بود، پیش از آن‌که روح در آن درآید، صد دینار و این بدان جهت است که خداوند عز و جل انسان را از عصاره‌ای

که همان نطفه است آفرید. این یک مرحله؛ سپس علقه پس این دو مرحله؛ سپس مضغه این هم سه مرحله؛ سپس استخوان، این چهار مرحله؛ سپس گوشت بر آن پوشیده می‌شود. در این هنگام پنج مرحله برای جنین کامل می‌شود و دیه‌اش صد دینار است و صد دینار نیز پنج بخش می‌شود [و هر بخشی برای مرحله‌ای اختصاص می‌یابد].

حضرت برای نطفه، یک پنجم صد تا یعنی بیست دینار و برای علقه، دو پنجم صد تا یعنی چهل دینار و برای مضغه، سه پنجم صد تا یعنی شصت دینار و برای استخوان، چهارپنجم صد تا یعنی هشتاد دینار و چون گوشت بر آن پوشیده شود، صد دینار کامل برای اوست و چون آفرینش جدیدی در آن ایجاد شد که همان روح است، پس او در این هنگام یک انسان است که در آن هزار دینار کامل است اگر پسر باشد و اگر دختر باشد، پس دیه‌اش پانصد دینار است.

و اگر زنی آبستن، که جنین او کامل شده است کشته شود و فرزندش سقط نشود و روشن نشود که پسر بوده یا دختر و روشن نشود که پس از مادر، مرده یا قبل از مادر، دیهٔ او دو نیم است؛ نیمی از دیهٔ پسر و نیمی از دیهٔ دختر و دیهٔ زن به طور کامل است و این تمام شش مرحلهٔ جنین است.

و حضرت امام علی علیه السلام در مورد منی مرد که از همسرش جدا می‌ریزد و آب منی را از او دور می‌گیرد- با این‌که این مورد خواست زن نبوده است- فتوی به نصف یک پنجم از صد یعنی ده دینار داد و اگر آب منی را در همسرش بریزد [سپس به نابودی آن اقدام کند دیه‌اش]، بیست دینار است و حضرت دربارهٔ دیهٔ جراحت جنین به نسبت از حساب صد تا بر پایهٔ آن چه از جراحت پسر و دختر، مرد و زن است، به طور کامل قضاوت کرد.

و برای جنین در مورد قصاص جراحت و نیز دیه‌اش به نسبت اندازهٔ دیهٔ او که صد دینار است، قرار داد.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۶۵۹

۹۲۵- ۴۸۱۶۵- (۲) امام صادق علیه السلام فرمود: «امیرالمؤمنین علی علیه السلام در هر استخوانی که مغز دارد، اگر بشکند و بدون کجی و عیب درست شود، به دیهٔ تعیین شدهٔ مشخص فتوی داد.

حضرت دیهٔ تعیین شده را شش جزء قرار داد و در جراحت‌ها، جنین، پلک‌ها، فلجی، اعضا و انگشت ابهام برای هر جزیی، شش دیه‌ی معیّن قرار داد.

دیهٔ جنین را صد دینار قرار داد و دیهٔ منی را تا آن که جنین شود، پنج جزء قرار داد. پس چون جنین شد، پیش از آن‌که روح در آن درآید، صد دینار و برای نطفه، بیست دینار قرار داد و این همان مرد است که [بترسد] و آبش را در همسرش نریزد، پس نطفه‌اش را بیندازد- درحالی که زن نمی‌خواسته که مرد نریزد- امیرالمؤمنین علیه السلام در آن بیست دینار یعنی یک پنجم صد دینار قرار داد.

و برای خون بسته، دو پنجم این مقدار یعنی چهل دینار است و این دیه نیز برای زن است و اتفاق می‌افتد که شبانه کسی ناگهانی و بی‌خبر پیش او می‌آید یا او را می‌زنند پس خون بسته را می‌اندازد.

سپس برای مضغه، اگر زن آن را در مشابه چنین موردی بیندازد، شصت دینار قرار داد. سپس برای استخوان اگر زن آن را بیندازد، هشتاد دینار قرار داد. پس از آن برای جنین نیز صد دینار قرار داد. اگر دشمن شبانه بر آنان شبیخون زند- و نوعاً زنان در چنین حادثه‌ای سقط جنین می‌کنند- بر زنان از نظر دیه همین ثابت است و چون فرزند به دنیا آید و استهلال کرده باشد؛ یعنی گریه کند و دشمن شبانه بریزد و بچّه‌ها را بکشد، در مورد بچّه‌ها، هزار دینار برای پسر، و دختر به همین حساب بر پایهٔ پانصد دینار است و امّا زن اگر در حالی که حامله است و دوران بارداری را تمام کرده است، کشته شود ولی فرزندش را سقط نکند و معلوم نشود که پسر بوده یا دختر و باز معلوم نباشد که پس از به قتل رسیدن مادر، مرده است یا بعد از قتل مادر، دیه‌اش دو نیمه است؛ نیمی از دیهٔ پسر و نیمی از دیهٔ دختر و دیهٔ زن به طور کامل، جدا از این دیه است.

و امیرالمؤمنین علی علیه السلام در مورد منی مرد که از همسرش جدا می‌کند و آب منی را از او دور می‌گیرد- با این‌که زن چنین

کاری را نخواسته است- فتوی به نصف یک پنجم [یک دهم] صد تا که دیهٔ جنین است داد؛ یعنی ده دینار و اگر مرد آب منی را در زن بریزد [و پس از آن، نطفهٔ داخل رحم را امحاء کند، دیه‌اش]، بیست دینار است و حضرت در مورد قصاص جراحت جنین و دیهٔ آن بر پایهٔ اندازهٔ دیه که همان صد دینار است، حکم داد و در مورد دیهٔ جراحت جنین به حساب درصد بر طبق آنچه که در جراحت مرد و زن به طور کامل است، حکم داد.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۶۶۱

۹۲۶- ۴۸۱۶۶- (۳) محمّد بن مسلم گوید: «از امام باقر علیه السلام دربارهٔ مردی که زن را می‌زند و زن نطفه را می‌اندازد، پرسیدم. حضرت فرمود: بر مرد بیست دینار است. پرسیدم: مرد، زن را می‌زند و زن علقه را می‌اندازد.

حضرت فرمود: بر مرد چهل دینار است. پرسیدم: مرد، زن را می‌زند پس مضغه را می‌اندازد. حضرت فرمود: بر مرد شصت دینار است. گفتم: مرد، زن را می‌زند و زن آن را- در حالی که استخوان پیدا کرده- می‌اندازد. حضرت فرمود: بر او دیهٔ کامل است.

و همین حکم را امیرالمؤمنین علیه السلام داده است.

گفتم: وصف نطفه که نطفه به آن شناخته می‌شود، چیست؟ حضرت فرمود: نطفه، چون آب بینی غلیظ سفید است و چهل روز پس از آن‌که در رحم قرار می‌گیرد، در رحم می‌ماند. سپس به علقه تبدیل می‌شود. پرسیدم: وصف آفرینش علقه که با آن وصف شناخته می‌شود، چیست؟ حضرت فرمود: آن خون بسته است؛ مانند خون بستهٔ حجامت که پس از متحول شدن نطفه به آن، چهل روز در رحم می‌ماند و سپس مضغه می‌شود. پرسیدم: وصف مضغه و خلقتش که بدان شناخته می‌شود، چیست؟ حضرت فرمود: آن جویده شدهٔ گوشت سرخی است که در آن رگ‌های سبز دَرهم و آمیخته وجود دارد، سپس استخوان می‌شود. پرسیدم: وصف خلقت جنین هنگامی که استخوان است، چیست؟ حضرت فرمود: زمانی که استخوان است گوش و چشم برای او گشوده می‌شود و اعضاء و جوارحش مرتب می‌شود و وقتی که چنین شود، در آن دیهٔ کامل است.»

۹۲۷- ۴۸۱۶۷- (۴) سعید بن مسیّب گوید: «از امام علی‌بن‌حسین علیه السلام دربارهٔ مردی پرسیدم که با پایش به زن حامله‌ای زده است و آن زن جنین در شکمش را به صورت مرده انداخته است.

حضرت فرمود: اگر نطفه باشد، بر مرد بیست دینار است. پرسیدم: نطفه کدام است؟ حضرت فرمود: همان که در رحم استقرار می‌یابد و چهل روز می‌ماند. حضرت فرمود: اگر جنین را در حالی که خون بسته است بیندازد، بر او چهل دینار است. پرسیدم: علقه چیست؟ حضرت فرمود: آن همان نطفه است که در رحم قرار می‌گیرد و هشتاد روز در آن، مانده است. حضرت فرمود: و اگر جنین را در حالی که مضغه است بیندازد، بر مرد شصت دینار است.

گفتم: مضغه تعریفش چیست؟ حضرت فرمود: آن همان است که در رحم قرار می‌گیرد و صد و بیست روز در رحم مانده است. حضرت فرمود: و اگر جنین را در حالی که انسانی است با جان و آفریده شده و استخوان و گوشت دارد و اعضاء و جوارحش مشخص شده است و روح عقل در آن دمیده شده بیندازد، در این صورت بر مرد، دیهٔ کامل است.

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۶۶۳

به امام گفتم: نظر شما چیست؟ آیا متحول شدن جنین در شکم مادر از حالی به حالی با روح است یا به غیر روح؟ حضرت فرمود: با روح زندهٔ غذایی که در پشت‌های پدران و رحم‌های زنان می‌گردد و اگر در جنین روح زندهٔ غذایی نبود، در رحم از حالتی به حالت دیگر درنمی آمد و بر کسی که او را می‌کشت، دیه ثابت نبود- در صورتی که او روح زندهٔ غذایی نداشت.»

۹۲۸- ۴۸۱۶۸- (۵) سعید بن مسیّب گوید: «از امام سجاد علیه السلام دربارهٔ مردی پرسیدم که با پایش به زن حامله‌ای زده و آن زن، جنین در شکمش را مرده انداخته است. حضرت فرمود: اگر نطفه بوده است، بر مرد بیست دینار است و نطفه همان است که در رحم قرار گیرد و چهل روز در رحم استقرار دارد و اگر جنین را در حالی که علقه است بیندازد، بر مرد چهل دینار است و علقه

همان است که هنگامی که در رحم قرار می گیرد، هشتاد روز در رحم استقرار می‌یابد و اگر در حال مضغه جنین را بیندازد، بر مرد شصت دینار است و مضغه همان است که هنگامی که در رحم قرار می گیرد، صد و بیست روز می‌ماند.

و اگر جنین را بیندازد، در حالی که انسانی است با جان و آفریده شده و گوشت و استخوان و جوارحش مرتّب شده است و روح حیات و بقا در آن دمیده شده است، در این صورت بر او دیهٔ کامل است.»

۹۲۹- ۴۸۱۶۹- (۶) فقه‌الرضا علیه السلام: «بدان که خداوند تو را رحمت کند! خداوند عز و جل از روی رحمت و عنایتی که دارد تا مردم از حدود خدا تجاوز نکنند، در قصاص، زندگی نهاده است. بنابراین در مورد نطفه اگر مرد، زن را بزند و زن نطفه را بیندازد، بیست دینار قرار داده است و اگر همراه با نطفه یک قطره خون بیندازد، بر آن یک قطره دو دینار قرار داده است.

بروجری، آقا حسین طباطبایی - مترجمان: حسینیان قمی، مهدی - صبوری، م، منابع فقه شیعه، ۳۱ جلد، انتشارات فرهنگ سبز، تهران - ایران، اول، ۱۴۲۹ ه ق

منابع فقه شیعه؛ ج ۳۱، ص: ۶۶۳

سپس برای هر قطره‌ای دو دینار تا به چهل دینار برسد که همان علقه است و اگر علقه را بیندازد که همان تکه خون جمع شده و دَرهم است، در این صورت بر او چهل دینار است. پس از آن در مضغه، شصت دینار است و پس از آن در استخوانی که با گوشت پوشیده شده، هشتاد دینار. پس از آن برای صورت جنین، صد دینار و چون فرزند به دنیا آمد و استهلال کرد- و استهلال فرزند همان گریهٔ اوست- در این صورت اگر از روی عمد کشته شود، دیه‌اش هزار دینار یا ده هزار درهم است و دختر پانصد هزار درهم؛ زیرا فرقی نیست بین دیهٔ فرزندی که تازه متولد شده و دیهٔ مرد [ی که سنّ و سالی دارد] و اگر مرد، زن را در حال حاملگی که نه ماهش تمام شده و بچّه را سقط نکرده و معلوم نباشد که پسر بوده یا دختر به قتل رساند، در این صورت دیهٔ او دو نیمه است؛ نیمی از دیهٔ پسر و نیمی از دیهٔ دختر.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۶۶۵

۹۳۰- ۴۸۱۷۰- (۷) امیرالمؤمنین علی علیه السلام دربارهٔ مردی که زنی را زد و آن زن علقه‌ای را انداخت، حکم کرد که:

«دیهٔ علقه چهل دینار بر مرد است و حضرت فرمودهٔ خداوند عز و جل را تلاوت کرد که: و ما انسان را از عصاره‌ای از گل آفریدیم. سپس او را نطفه‌ای در قرارگاه مطمئن [رحم] قرار دادیم. سپس نطفه را به صورت علقه [خون بسته] و علقه را به صورت مضغه [گوشت جویده شده] و مضغه را به صورت استخوان‌هایی درآوردیم و بر استخوان‌ها گوشت پوشاندیم. سپس آن را آفرینش تازه‌ای دادیم؛ پس بزرگ است خدایی که بهترین آفرینندگان است.

پس از آن فرمود: در نطفه، بیست دینار و در علقه، چهل دینار و در مضغه، شصت دینار و در استخوان- پیش از آن‌که آفرینشش کامل شود- هشتاد دینار و در وقتی که شکل و شمایل انسانی پیدا کرد، پیش از آن‌که روح در آن درآید- صد دینار است و چون روح در آن در آمد، در آن هزار دینار است.»

۹۳۱- ۴۸۱۷۱- (۸) سلیمان‌بن صالح از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که: «در نطفه، بیست دینار و در علقه، چهل دینار و در مضغه، شصت دینار و در استخوان، هشتاد دینار و چون گوشت بر آن پوشیده شد، صد دینار است و این دیهٔ اوست تا آن که استهلال کند. حضرت فرمود: چون استهلال [اوّلین گریه پس از تولّد] کرد، دیهٔ او کامل است.»

۹۳۲- ۴۸۱۷۲- (۹) مردی گوید: «به امام باقر علیه السلام گفتم: مرد، زن را می‌زند و زن نطفه را می‌اندازد. حضرت فرمود: بر مرد بیست دینار است و اگر آن را که می‌اندازد علقه باشد، بر مرد چهل دینار و اگر مضغه باشد، بر مرد شصت دینار و اگر

استخوان باشد، بر مرد تمام دیه است.»

۹۳۳- ۴۸۱۷۳- (۱۰) در کتاب مُقنع آمده است: «بدان که در نطفه، بیست دینار و در علقه، چهل دینار و در مضغه، شصت دینار و در استخوان، هشتاد دینار و آن زمان که استخوان پوشیده از گوشت شود، در آن صد دینار است؛ تا آن که جنین استهلال [پس از زاده شدن گریه] کند و چون استهلال کرد، در آن دیهٔ کامل است و اگر همراه با نطفه یک قطره خون بیرون آید، یک دهم دیهٔ نطفه به آن افزوده می‌شود؛

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۶۶۷

در نتیجه در آن بیست و دو دینار است و اگر دو قطره بریزد، بیست و چهار دینار و اگر سه قطره بریزد، بیست و شش دینار و اگر چهار قطره بریزد، بیست و هشت دینار و اگر پنج قطره بریزد، در آن سی دینار است و زاید بر نصف به همان نسبت حساب می‌شود تا علقه شود، چون علقه شد، پس چهل دینار است.

و اگر نطفه خون‌آلود درآید و خون صاف باشد، در آن چهل دینار است و اگر خون سیاه باشد، چیزی بر مرد نیست مگر تعزیر [تأدیب]؛ چرا که هر خون صافی برای فرزند است و خون سیاه از درون [خود زن] است و اگر علقه شبیه رگ گوشت باشد، در آن چهل و دو دینار است و اگر در مضغه، استخوان خشکی شبیه گره باشد، آن استخوانی است که در آغاز است و در آن چهار دینار است و هر چه بیشتر باشد، چهار تا اضافه می‌شود تا هشتاد کامل شود.

و چون استخوان از گوشت پوشیده شد و بچّه سقط شده و معلوم نیست زنده است یا مرده اگر پنج ماه بگذرد، در او حیات هست و استحقاق دیه دارد.»

۹۳۴- ۴۸۱۷۴- (۱۱) یونس شیبانی گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: اگر همراه با نطفه یک قطره خون درآید [دیه‌اش چقدر است]؟ حضرت فرمود: در قطره، یک دهم دیهٔ نطفه است؛ بنابراین در نطفهٔ همراه با یک قطره، بیست و دو دینار است. یونس گوید: پرسیدم: اگر دو قطره بریزد؟ حضرت فرمود: بیست و چهار دینار.

یونس گوید: پرسیدم: اگر سه قطره بریزد؟ حضرت فرمود: بیست و شش دینار.

پرسیدم: چهار قطره؟ حضرت فرمود: بیست و هشت دینار و در پنج قطره سی دینار و زائد بر نصف به همان نسبت حساب می‌شود تا آن‌که علقه شود؛ چون علقه شد، در آن چهل دینار است.

ابوشبل گوید: من نزد یونس بودم که امام صادق علیه السلام برای او دربارهٔ دیه‌ها سخن می‌گفت. من گفتم: نطفه آغشته به خون بیرون آمده است.

ابوشبل گوید: حضرت به من فرمود: این نطفه، علقه شده است. اگر خون صاف است، در آن چهل دینار است و اگر خون سیاه است، چیزی بر او نیست مگر تعزیر؛ چرا که خون صاف به خاطر فرزند است و خون سیاه از درون [خود زن] است.

ابوشبل گوید: در علقه، چیزی مانند رگ‌های گوشت گردیده است. حضرت فرمود: در آن چهل و دو دینار است، یعنی یک دهم. گفتم: یک دهم چهل تا، چهارتا می‌شود [نه چهل و دوتا]. حضرت فرمود: نه، تنها یک دهم مضغه در هنگام مضغگی [که دو دینار می‌شود] منظور است؛ چون یک دهم آن گذشته است [به اندازهٔ یک دهم در مضغگی رشد یافته است] و هر چه رشد بیشتر می‌شود، دیه‌اش بیشتر می‌شود تا به شصت تا برسد.

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۶۶۹

ابوشبل گوید: گفتم: اگر در مضغه استخوان خشکی چون گره دیدم؟ حضرت فرمود: آن، استخوان است. در آغازی که می‌خواهد تبدیل به استخوان شود و این چنین از پنج ماهگی شروع می‌شود، در آن چهار دینار است و اگر بیشتر شد، تو چهار دینار زیاد کن تا هشتاد دینار کامل شود.

پرسیدم: و همین گونه است اگر گوشت بر استخوان پوشیده شود؟ حضرت فرمود: چنین است.

ابوشبل گوید: پرسیدم: اگر به زن مشتی بزند و بچّه سقط شود و مشخص نباشد که زنده بوده یا نه؟ حضرت فرمود: هیهات! ای ابوشبل، زمانی که پنج ماه می‌گذرد، در آن حیات قرار می‌گیرد و استحقاق دیه دارد.»

۹۳۵- ۴۸۱۷۵- (۱۲) یونس شیبانی گوید: «من و ابوشبل نزد امام صادق علیه السلام بودیم. از امام علیه السلام دربارهٔ این مسائل در موضوع دیات پرسیدم. سپس ابوشبل پرسید و او بیشتر سوال داشت. من او را به حال خود گذاشتم تا به طور کامل بپرسد.»

۹۳۶- ۴۸۱۷۶- (۱۳) ابوجریر قمی گوید: «از عبدصالح [امام کاظم علیه السلام] دربارهٔ نطفه پرسیدم که: چه اندازه دیه در آن است و چه اندازه در علقه و چه اندازه در مضغهٔ آفریده شده و چه اندازه در آن‌چه در رحم‌ها استقرار می‌یابد؟

حضرت فرمود: جنین در شکم مادرش آفرینشی پس از آفرینش دارد. چهل روز نطفه است، سپس چهل روز علقه است، سپس چهل روز مضغه است. در نطفه، چهل دینار و در علقه، شصت دینار و در مضغه، هشتاد دینار است.

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۶۷۱

و آن زمان که استخوان‌ها از گوشت پوشیده می‌شود، در آن صد دینار است. خداوند عز و جل می‌فرماید:

سپس آن را آفرینش تازه‌ای دادیم، پس بزرگ است خدایی که بهترین آفرینندگان است. پس اگر پسر باشد، در آن دیهٔ پسر و اگر دختر باشد، در آن دیهٔ دختر است.»

۹۳۷- ۴۸۱۷۷- (۱۴) امام صادق علیه السلام فرمود: «دیهٔ جنین پنج مرحله دارد: یک پنجم آن برای نطفه، یعنی بیست دینار است و برای علقه، دو پنجم یعنی چهل دینار و برای مضغه، سه پنجم یعنی شصت دینار و برای استخوان، چهار پنجم یعنی هشتاد دینار و چون جنین کامل شود، صد دینار برای اوست و چون روح در آن ایجاد شود، دیه‌اش هزار دینار یا ده‌هزار درهم است، اگر پسر باشد و اگر دختر باشد، دیه‌اش پانصد دینار است و اگر زن آبستن کشته شود و معلوم نشود که فرزند در شکم او پسر است یا دختر، دیهٔ فرزند دو نیمه می‌شود: نیمی از دیهٔ پسر و نیمی از دیهٔ دختر و دیه‌اش کامل است.»

۹۳۸- ۴۸۱۷۸- (۱۵) امیرالمؤمنین و امام باقر و امام صادق علیهم السلام فرمودند: «جنین پنج مرحله دارد. در هر مرحله از جنین، مرحله‌ای از دیه است. برای نطفه، بیست دینار دیه است. اگر به زنی بزنند و نطفه را پیش از آن که تحوّلی در آن صورت گیرد بیندازد، در آن بیست دینار است و در علقه، چهل دینار و در مضغه، شصت دینار و در استخوان، هشتاد دینار و چون استخوان پوشیده از گوشت شود و آفرینش او کامل شود، در آن صد دینار است و این، اول [انسان شدن] است.

پس اگر روح در آن پدید آمد، در آن دیهٔ کامل هزار دینار است و این بر پایهٔ فرمودهٔ خداوند متعال است که: و ما انسان را از عصاره‌ای از گل آفریدیم. سپس او را نطفه‌ای در قرارگاه مطمئن [رحم] قرار دادیم. تا فرمودهٔ خدا که: سپس آن را آفرینش تازه‌ای دادیم؛ پس بزرگ است خدایی که بهترین آفرینندگان است.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب سی از ابواب موجبات ضمان، روایتی که بر لزوم پرداخت دیهٔ بچّه بر کسی که او را انداخته است دلالت دارد.

می‌آید:

در باب بعدی و باب چهل و باب چهل و سه، روایتی که بر این مفاد دلالت دارد؛ مراجعه کنید.

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۶۷۳

باب ۳۹ حکم کسی که زن حامله‌ای را بزند و زن، علقه یا مضغه یا جنین را بیندازد

اشاره

۹۳۹- ۴۸۱۷۹- (۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «زنی آمد و علیه یک اعرابی که او را ترسانده و جنین را انداخته بود، شکایت داشت. اعرابی [مرد عرب بیابانی] گفت: جنین استهلال [پس از تولد گریه] نکرده و داد و فریادی نکرده و چنین جنینی دیه ندارد.
پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: ای سجّاعه [کسی که با سجع و قافیه حرف می‌زنی]، ساکت باش! بر تو یک غلام یا کنیز واجب است [که به این زن بدهی].»

۹۴۰- ۴۸۱۸۰- (۲) سلیمان‌بن‌خالد از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که: «مردی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد؛ در حالی که زن آبستنی را زده و آن زن، مرده‌ای سقط کرده بود. شوهر زن نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و علیه آن مرد شکایت کرد. آن مرد که زده بود، گفت: ای رسول خدا، او نخورده، ننوشیده، استهلال نکرده، صدا نکرده و لبخندی نزده است. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: تو مردی هستی که با سجع بسیار سخن می گویی. پس از آن حضرت در مورد آن به یک برده حکم داد.»

۹۴۱- ۴۸۱۸۱- (۳) امام صادق علیه السلام فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد جنین زنی که یک‌ماهه حامله بود و او را با سنگ زدند و زن، جنین در شکمش را انداخت، حکم داد که بر او غلام یا کنیز است.»

۹۴۲- ۴۸۱۸۲- (۴) امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر مردی به شکم زن آبستنی بزند و آن زن جنین در شکمش را مرده بیندازد، بر آن مرد است غلام یا کنیزی که آن را به آن زن بدهد.»

۹۴۳- ۴۸۱۸۳- (۵) امام باقر علیه السلام فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله خالدبن‌ولید را به سوی قبیله بنی‌المصطلق از تیرهٔ بنی‌جذیمه فرستاد و میان خالد و بنی‌مخزوم کدورت و کینه‌ای در جاهلیت بود. چون خالد بر آنان

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۶۷۵

درآمد، آنان پیش از این به رسول خدا سرِ طاعت سپرده بودند و نوشته‌ای هم از رسول خدا گرفته بودند. ولی چون خالد آمد، دستور داد تا منادی ندا دهد. منادی ندای نماز داد. خالد و آن جماعت نماز خواندند. چون وقت نماز صبح شد، باز به منادی دستور داد و منادی ندا داد. او و آن جماعت نماز خواندند. پس از آن به لشکر دستور داد. لشکر از هر سو به آنان حمله کرد، کشت و آسیب زد. آنان مکتوبی را که از پیامبر گرفته بودند، جستجو کردند. آن را یافتند و نزد پیامبر آوردند و گزارش کار خالد را به پیامبر صلی الله علیه و آله دادند. حضرت رو به قبله ایستاد و سپس فرمود: خدایا، من از کاری که خالدبن‌ولید کرده، بیزاری می‌جویم و به تو پناه می‌برم! امام باقر علیه السلام فرمود: پس از آن شمش طلا- و وسایلی برای پیامبر صلی الله علیه و آله رسید. حضرت به امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: ای علی، نزد بنی‌جزیمه از قبیلهٔ بنی‌المصطلق برو و آنان را در ارتباط با کاری که خالد کرده است، راضی ساز. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله پاهای [مبارک] شان را برداشتند و فرمودند: ای علی، حکم اهل جاهلیت را زیر دو پایت بگذار. پس از آن، حضرت علی علیه السلام نزد آنان آمد و چون به آنان رسید، دربارهٔ آنان طبق حکم خدا حکم داد.

چون نزد پیامبر بازگشت، حضرت فرمود: ای علی، گزارش کاری را که کرده‌ای، به من بده.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام گفت: ای رسول خدا، دیهٔ هر خونی را دادم و برای هر جنینی یک برده دادم و در برابر هر مالی، مالی

را پرداختم. ولی باز اضافه‌ای نزد من بود؛ آن را در برابر ظرف آب‌خوری سگ‌شان و چوپانان‌شان دادم و باز اضافه در نزدم بود؛ آن را برای ترس زنان‌شان و ترس فرزندان‌شان دادم و باز اضافه‌ای نزدم بود، آن را برای هر چه می‌دانستند و نمی‌دانستند، پرداخت کردم و باز اضافه‌ای پیشم بود؛ آن را به آنان دادم تا ای رسول خدا، از تو راضی شوند. حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی، آیا به آنان دادی تا از من راضی شوند؟ ای علی، خدا از تو راضی باشد. تو در ارتباط با من به منزلهٔ هارون نسبت به موسی هستی؛ تنها این که پس از من پیامبری نیست.»

۹۴۴- ۴۸۱۸۴- (۶) امیرالمؤمنین علی علیه السلام دربارهٔ مرد که زن را می‌زند و زن علقه‌ای را سقط می‌کند، حکم داد.

حضرت به یک چهارم دیهٔ برده حکم کرد و اگر مضغه باشد، نصف دیهٔ برده و اگر سقط کامل و مشخص باشد، حضرت در آن به پرداخت یک غلام یا کنیز حکم داد.

۹۴۵- ۴۸۱۸۵- (۷) ابوهریره گوید: «دو زن از طایفهٔ هذیل با هم زد و خورد کردند. یکی از آنها دیگری را با سنگی زد و او را کشت. آنان را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آوردند. حضرت در مورد دیهٔ جنین زن به پرداخت یک غلام یا کنیز حکم داد و در روایتی آمده است: به پرداخت غلام یا کنیز فرزنددار حکم کرد. آن‌گاه حمل بن مالک بن نابغه هذلی گفت: ای رسول خدا، چگونه ضامن شوم دیهٔ کسی را که ننوشیده و نخورده و سخن نگفته و استهلال [گریه] نکرده است؟

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۶۷۷

چنین کسی دیه ندارد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: این شخص به خاطر سجعی که دارد از برادران کاهنان است.

و در روایتی است که حضرت فرمود: این شخص به سان جاهلیت سجع گفت. این سخن شاعر است.»

۹۴۶- ۴۸۱۸۶- (۸) عبیدبن‌زراره گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: برده هشت دینار است و ده دینار است. حضرت فرمود: برده‌ای است که پنجاه دینار باشد.»

۹۴۷- ۴۸۱۸۷- (۹) امام صادق علیه السلام فرمود: «برده بهایش کم و زیاد دارد ولی بهای برده، چهل دینار است.»

۹۴۸- ۴۸۱۸۸- (۱۰) امام صادق علیه السلام فرمود: «برده بهایش کم و زیاد می‌شود ولی بهای برده، پانصد درهم است.»

۹۴۹- ۴۸۱۸۹- (۱۱) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «برده زیاد و کم می‌شود ولی در آن، پانصد درهم است.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت یک از باب پنج از ابواب دیات، این گفته که: «دربارهٔ مردی که زنی را از روی خطا بکشد و زن بر سر فرزند است و زایمان می‌کند، سوال شد. حضرت فرمود: بر او دیه است؛ پنج هزار درهم و بر او به خاطر جنینی که در شکم زن است، یک غلام یا برده یا چهل دینار است.»

و در باب سی از ابواب موجبات ضمان، روایتی است که بر این مفاد دلالت دارد.

و در روایت یکم از باب سوم از ابواب دیات اعضاء، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «سپس جنین، اگر دشمنی شب هنگام بیاید و زنان در چنین حادثه‌ای سقط کنند، صد دینار است و فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: اما زن اگر در حال حاملگی که نُه ماه را تمام کرده است کشته شود ولی فرزندش را سقط نکند و معلوم نشود که فرزند پسر بوده یا دختر و روشن نشود که پس از مردن مادر، مرده یا پیش از مادر، دیهٔ این فرزند دو نیمه است: نیمی از دیهٔ پسر و نیمی از دیهٔ دختر و دیهٔ زن هم کامل است.»

و بنگر باب پیشین که در آن روایتی است که بر این مفاد دلالت می‌کند.

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۶۷۹

باب ۴۰ دیهٔ جنین کنیز و زن یهودی، مسیحی و مجوسی

اشاره

۹۵۰- ۴۸۱۹۰- (۱) عبداللّه بن سنان از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که جنین کنیزی را که از آنِ قومی بود و آن را در شکم کنیز کشته بود، روایت کرده که: «حضرت فرمود: اگر جنین در شکم کنیز پس از آن که کنیز را زده مرده است، بر مرد یک بیستم بهای مادر جنین است و اگر مادر را زده و مادر جنین را زنده انداخته و بعداً جنین مرده است، در این صورت بر مرد یک دهم بهای مادر جنین است.»

۹۵۱- ۴۸۱۹۱- (۲) سکونی از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که: «در جنین کنیز، یک دهم بهای کنیز است.»

۹۵۲- ۴۸۱۹۲- (۳) در کتاب دعائم الاسلام آمده است: «امیرالمؤمنین علیه السلام در مورد جنین کنیز به پرداخت یک دهم بهای مادرش حکم کرد.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب یازدهم از ابواب دیات، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «در جنین زن یهودی، مسیحی و مجوسی یک دهم دیهٔ مادرش است.»

باب ۴۱ حکم کسی که دخترش را بزند و او سقط کند و ...

۹۵۳- ۴۸۱۹۳- (۱) سماعه گوید: «از ایشان [امام صادق علیه السلام] دربارهٔ مردی پرسیدم که دختر آبستنش را زده و دختر یک جنین مرده را سقط کرده است و شوهر زن علیه پدر شکایت کرده و زن به شوهرش گفته است اگر این سقط دیه دارد و من در آن سهم ارث دارم، سهم ارث خودم را به پدرم بخشیدم. حضرت فرمود: آن‌چه دختر به پدر بخشیده، برای پدر او حلال و جایز است.»

مشابه این روایت در کتاب تهذیب از سلیمان بن خالد آورده شده است و در پایان اضافه شده است که امام علیه السلام فرمود: «پدر دختر به شوهر دختر دو سوم دیهٔ جنین سقط شده را می‌پردازد.»

و روایاتی که بر جواز عفو از قصاص در ابواب گوناگون دلالت دارد، بسیار فراوان است.

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۶۸۱

باب ۴۲ حکم جنایت بر برده

۹۵۴- ۴۸۱۹۴- (۱) امام باقر علیه السلام فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام دربارهٔ بینی برده یا آلت او یا چیزی که همهٔ بهای برده را فرا گیرد، حکم داد که شخص جنایتکار به ارباب برده، بهای برده را می‌دهد و برده را می‌گیرد.»

باب ۴۳ دیهٔ قطع سر میّت و ...

اشاره

۹۵۵- ۴۸۱۹۵- (۱) محمّد بن صباح از بعضی از اصحاب ما روایت کرده است که او گوید: «ربیع نزد ابوجعفر منصور زمانی که خلیفه منصور بود، در طواف آمد. ربیع به منصور گفت: ای امیرالمؤمنین، فلانی از موالیان تو دیشب مُرد و فلان کس از موالیان تو پس از مرگ او سرش را برید. راوی گوید: منصور برافروخته شد و خشم کرد. راوی گوید: پس از آن، منصور به ابن‌شبرمه و ابن‌ابی‌لیلی و تعدادی از قاضیان و فقیهانی که با او بودند، گفت: شماها در این باره چه می‌گویید؟ همه گفتند: چیزی در این مورد نزد ما نیست.

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۶۸۳

راوی گوید: منصور این قضیه را تکرار می‌کرد و می‌گفت: او را بکشم یا نه؟ آنان گفتند: در این مورد چیزی نمی‌دانیم. راوی گوید: بعضی از این گروه به منصور گفتند: الان مردی آمد که اگر چیزی نزد کسی باشد، نزد او دربارهٔ این مسئله پاسخ هست و آن کس امام صادق جعفربن محمّد علیه السلام است و او در محل سعی صفا و مروه است. منصور به ربیع گفت: نزد امام صادق علیه السلام برو و به او بگو اگر نه این بود که کاری که تو در آن هستی می‌دانیم، از تو می‌خواستیم نزد ما بیایی. ولی هم اکنون در این موضوع پاسخ ما را بده. ربیع- در حالی که حضرت بر روی کوه مروه بود- نزد حضرت آمد و پیام منصور را به امام رساند.

امام صادق علیه السلام به او فرمود: تو می‌بینی که من مشغول چه کاری هستم و نزد شما فقیهان و عالمانی هستند؛ از آنان بپرس.

راوی گوید: ربیع به امام علیه السلام گفت: منصور از آنان پرسیده است ولی نزد آنان در این مورد پاسخی نبوده است. راوی گوید: پس از آن مجدّداً ربیع از حضرت خواست و گفت: از تو می‌خواهم که حتماً جواب ما را در این مورد بدهی؛ آن گروه چیزی در این موضوع نمی‌دانند.

امام صادق علیه السلام به او فرمود: صبر کن تا من از کارم فارغ شوم. راوی گوید: چون امام فارغ گشت، در کنار مسجدالحرام نشست و به ربیع گفت: برو به منصور بگو بر این شخص صد دینار است. راوی گوید: ربیع سخن امام را به منصور رساند. آنان به ربیع گفتند: از امام صادق علیه السلام بپرس که چگونه صد دینار بر آن شخص است؟

امام صادق علیه السلام فرمود: در نطفه، بیست و در علقه، بیست و در مضغه، بیست و در استخوان، بیست و در گوشت، بیست دینار است. سپس او را آفرینشی دیگر می‌دهیم و این میّت به منزلهٔ جنین است، پیش از آن‌که روح در شکم مادرش در آن دمیده شود.

راوی گوید: ربیع نزد منصور بازگشت و او را از جواب امام باخبر ساخت و همه از جواب امام شگفت‌زده شدند!

راوی گوید: آنان گفتند: نزد امام برو و از او بپرس که دینارها برای کیست؟ آیا برای وارثان اوست یا نه؟ امام صادق علیه السلام فرمود: وارثان او در این دینارها حقّی ندارند. این تنها چیزی است که پس از مرگ در بدنش پیش آمده و به او رسیده است. با این پول از طرف او حج انجام می‌گیرد و از سوی او صدقه داده می‌شود یا در یکی از راه‌های خیر قرار می‌گیرد. محمد بن صباح گوید: راوی می‌گفت که آنان فرستاده را مکرّر نزد امام فرستادند و حضرت در این مورد به سی و شش سوال پاسخ داد ولی آن مرد جز همین اندازه از جواب را در خاطر نداشت.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۶۸۵

۹۵۶- ۴۸۱۹۶- (۲) اهل نیشابور از امام کاظم علیه السلام پرسش‌هایی کردند که امام علیه السلام به آنان پاسخ داد.

یکی از آن پرسش‌ها این است: «عالم دربارهٔ مردی که قبری را نبش کرده و سر مرده را بریده و کفن او را گرفته است، چه

می گوید؟

پاسخ با خط [مبارک] امام علیه السلام: دست او به دلیل دزدیدن کفن از درون حرز، قطع می‌شود و از او صد دینار برای قطع سر میّت گرفته می‌شود؛ چون ما میّت را به منزلهٔ جنین در شکم مادر پیش از نفخ روح در آن می گیریم. بنابراین در نطفه، بیست دینار و در علقه، بیست دینار و در مضغه، بیست دینار و در گوشت، بیست دینار قرار داده‌ایم و در آفرینش کامل، بیست دینار و اگر روح در آن دمیده شود، او را ملزم بـه هزار دینار می کنیم؛ بر این پایه که وارثان میّت از آن چیزی را برنگیرند و آن را از سوی میّت صدقه بدهند یا حج بگیرند و با آن [در راه خدا] بجنگند؛ چرا که این پول در ارتباط با تن میّت پس از مرگ به میّت رسیده است ...»

۹۵۷- ۴۸۱۹۷- (۳) ابوعلی‌راشد و دیگران در خبری طولانی نقل کرده‌اند که: (جمعی از شیعیان برای حضرت موسی‌بن‌جعفر علیه السلام نامه نوشتند و محمّدبن‌نیشابوری را [برای رساندن نامه] برگزیدند. تا آن‌جا که گوید:

«مهر سوم را شکستم، در آن نوشته شده بود: عالم دربارهٔ مردی که قبر مرده‌ای را نبش کرده و سر میّت را بریده و کفن را ربوده است، چه می گوید؟)

پاسخ نامه به خط [مبارک] حضرت این چنین بود: دست سارق برای ربودن کفن از درون حرز قطع می‌شود و شخص، ملزم به پرداخت صد دینار به دلیل بریدن سر میّت می‌شود. چون ما میّت را به منزلهٔ جنین در شکم مادر، پیش از آن که روح در آن دمیده شود، می‌دانیم؛ لذا در نطفه، بیست دینار ... تا پایان مسأله [به گونه‌ای که در روایت پیشین ذکر شد].»

۹۵۸- ۴۸۱۹۸- (۴) امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله از مسلمان در حال ممات، حرام کرده همان را که از مسلمان در حال حیات حرام دانسته است. پس هرکس که با میّت کاری کند که آن کار موجب هلاکت زنده باشد، بر او دیه است و هر کاری که کمتر از آن باشد به همان نسبت حساب می‌شود و دیه در مرده چون دیه در جنین پیش از آن‌که روح در او ایجاد شود، است و هر عضوی که از میّت آسیب ببیند، به همان حساب است و این دیه به ارث نمی‌رسد؛ چرا که این کار با میّت پس از مرگش شده است. بنابراین اگر میّت مثله شد، آن‌چه در این مثله شدن واجب می‌شود، برای خود میّت است نه وارثان او و از این پول اگر قرضی داشته است، قرض او ادا می‌شود و اگر حج واجب بر او بوده است، از سوی او حج انجام می گیرد و بنده آزاد شده و صدقه داده می‌شود و این پول در کارهای خیر از طرف او هزینه می‌شود.»

۹۵۹- ۴۸۱۹۹- (۵) حسین‌بن خالد گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که سر مرد مرده‌ای را بریده است، سوال

شد. حضرت فرمود: خداوند عز و جل از این مرد در حال ممات حرام دانسته، همان را که از این مرد در حال حیات حرام کرده است. پس هرکس که با میّت کاری کند که در مشابه آن هلاکت جان زنده است، بر او دیه است.

پس از آن دراین‌باره از امام هفتم علیه السلام پرسیدم. حضرت فرمود: امام صادق علیه السلام درست فرموده است.

این چنین رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است. پرسیدم: پس کسی که سر مرده‌ای را ببرد یا شکمش را بشکافد یا با او کاری کند که در آن کار، هلاکت جان زنده باشد، بر او دیهٔ انسان به طور کامل ثابت است؟ حضرت فرمود: نه، بلکه دیهٔ او دیهٔ جنین در شکم مادر پیش از ایجاد روح در آن است و آن صد دینار است و آن دیه (یعنی صد دینار جنین) برای وارثان جنین است ولی این، برای خود میّت است، نه برای وارثان.

پرسیدم: بین این دو چه فرقی است؟

حضرت فرمود: جنین چیزی است که آینده دارد (یعنی امید می‌رود که به دنیا بیاید) و سودرسانی به آن امید می‌رود. ولی این میّت درگذشته، مرده و سودش رفته است و چون پس از مرگش مثله شود، دیهٔ او به خاطر مثله برای خود اوست نه دیگری و با آن دیه از

طرف او حج انجام می‌گیرد و کارهای خیر و نیک چون صدقه و غیر آن با آن انجام می‌شود.

پرسیدم: اگر مردی بخواهد برای این میّت چاله‌ای بکند تا میّت را در آن چاله غسل دهد و مرد از آنجا که می‌کند رها شود و بچرخد و در نتیجه بیل او در دستش کج رود و به شکم مرده بخورد و آن را بدرد، چه چیزی بر اوست؟ حضرت فرمود: اگر چنین شود، این خطاست و کفّارهٔ آن آزادسازی یک بنده یا دو ماه پیوسته روزه یا صدقه به شصت مسکین است؛ یک مد [پیمانه‌ای است به وزن ده سیر] برای هر مسکین البته با مد پیامبر صلی الله علیه و آله.»

۹۶۰- ۴۸۲۰۰- (۶) حسین‌بن‌خالد گوید: «از امام کاظم علیه السلام پرسیدم و گفتم: برای‌مان از امام صادق علیه السلام حدیثی روایت شده که من دوست دارم آن را از شما بشنوم. حضرت فرمود: آن چیست؟ گفتم: به من رسیده که حضرت دربارهٔ مردی که سر مرد مرده‌ای را بریده است فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند از مسلمان مرده حرام دانسته همان را که از مسلمان زنده حرام کرده است. پس هرکس که با میّت کاری کند که در آن هلاکت جان زنده باشد، بر او دیه است. حضرت فرمود: امام صادق علیه السلام درست فرموده، رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین فرموده است.

پرسیدم: هرکس که سر مرده‌ای را قطع کند یا شکمش را بشکافد یا با او کاری کند که در آن کار، هلاکت جان زنده باشد، بر او دیه است، دیهٔ کامل انسان؟ حضرت فرمود: نه. سپس حضرت با انگشت کوچک خود به من اشاره کرد و به من فرمود: آیا این، دیه ندارد؟ گفتم: آری. حضرت فرمود: آیا برای

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۶۸۹

آن دیهٔ انسان می‌بینی؟ گفتم: نه. حضرت فرمود: درست گفتی. پس از آن از امام علیه السلام پرسیدم: اگر سر کسی را که مرده است ببرد، دیه‌اش چیست؟ حضرت فرمود: دیه‌اش دیهٔ جنین در شکم مادر است.

پیش از آن‌که روح در آن ایجاد شود و آن صد دینار است. حسین‌بن خالد گوید: من ساکت شدم و پاسخ حضرت در این مورد مرا شاد کرد.

حضرت فرمود: چرا پرسشت را کامل نمی‌کنی؟ گفتم: نزد من در آن بیش از آنچه به من درباره‌اش جواب دادید، نیست. مگر این‌که چیزی باشد که من آن را نمی‌دانم. حضرت فرمود: دیهٔ جنین زمانی که مادرش ضربه بخورد و او از شکم مادرش بیفتد- پیش از آن‌که روح در آن ایجاد شود- صد دینار است و آن برای وارثان اوست و دیهٔ این میّت اگر سرش بریده شود یا شکمش شکافته شود، برای وارثان او نیست. تنها دیه برای خود میّت است نه وارثان.

پرسیدم: بین این دو چه فرقی است؟ حضرت فرمود: جنین آینده دارد و امید سوددهی او می‌رودولی میّت رفته، درگذشته و سودش هم از بین رفته است و چون پس از مرگش مثله می‌شود، دیه‌ای که در برابر آن مثله است، برای خود میّت است نه دیگران. با این پول از طرف میّت حج انجام می‌گیرد، کارهای خیر و نیک و صدقه یا غیر آن انجام می‌شود.

پرسیدم: اگر مردی بخواهد برای میّت چاله‌ای بکند تا در آن چاله او را غسل دهد، مرد از آن‌جایی که می‌کند رها شود و بچرخد و بیل در دستش منحرف گردد و به شکم میّت بخورد و آن را بشکافد، چه چیزی بر اوست؟ حضرت فرمود: اگر چنین باشد، این خطاست و کفّارهٔ خطا، آزادسازی برده یا دو ماه پیوسته روزه یا صدقه به شصت مسکین است؛ برای هر مسکینی یک مد با مد پیامبر صلی الله علیه و آله.»

۹۶۱- ۴۸۲۰۱- (۷) حسین‌بن‌خالد از امام هفتم موسی‌بن جعفر علیه السلام روایت کرده است که: «حضرت فرمود: دیهٔ جنین اگر مادرش ضربه بخورد و جنین از شکم او ساقط شود- پیش از آن‌که روح در آن ایجاد شود- صد دینار است و آن برای وارثان جنین است و دیهٔ میّت اگر سرش قطع شود و شکمش شکافته شود، برای وارثان میّت نیست تنها این دیه برای خود میّت است نه وارثان.

پرسیدم: فرق میان این دو چیست؟ حضرت فرمود: جنین چیزی است که آینده دارد و امید به سوددهی او می‌رود ولی این میّت رفته،

گذشته و منفعتش از بین رفته است و چون پس از وفاتش مثله شود، دیهٔ مثله برای خود او می گردد نه برای دیگران. با آن از طرف میّت حج انجام می گیرد و کارهای خیر از قبیل صدقه و غیر آن انجام می‌شود.

پرسیدم: مردی بر میّت وارد شده تا برای او چاله‌ای بکند و او را در آن غسل دهد. مرد در آن چاله‌ای که جلوی میّت می کند، رها شود و بیل در دستش منحرف شود و به شکم میّت بخورد و آن را بشکافد. چه چیزی بر این شخص است؟

حضرت فرمود: اگر چنین باشد، آن خطا و تنها بر او کفّاره است؛ آزادسازی برده یا دو ماه پیوسته روزه یا صدقه بر شصت مسکین؛ برای هر مسکین یک مد با مد پیامبر صلی الله علیه و آله.»

منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۶۹۱

۹۶۲- ۴۸۲۰۲- (۸) اسحاق‌بن‌عمّار از امام صادق علیه السلام روایت کرده است. او گوید: «پرسیدم: مرده‌ای سرش قطع شده است. حضرت فرمود: بر او دیه است. پرسیدم: چه کسی دیهٔ او را می گیرد؟ حضرت فرمود: امام.

این برای امام است و اگر دستش یا چیزی از اعضایش قطع شود، بر اوست که ارش را به امام بدهد.»

۹۶۳- ۴۸۲۰۳- (۹) اسحاق‌بن‌عمار گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که سر مرده‌ای را قطع کند، پرسیدم.

حضرت فرمود: بر او دیه است. اسحاق گفت: چه کسی دیه‌اش را می گیرد؟ حضرت فرمود: امام.

این برای خداوند عز و جل است و اگر دست میّت یا چیزی از اعضایش قطع شود، بر اوست که ارش را به امام بدهد.»

۹۶۴- ۴۸۲۰۴- (۱۰) عبداللّه‌بن‌مسکان از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که سر مرده‌ای را قطع کرده، روایت کرده است که حضرت فرمود: «بر او دیه است؛ چرا که حرمت آن مرد در حال ممات، چونان حرمت وی در حال حیات است.»

۹۶۵- ۴۸۲۰۵- (۱۱) راوی گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: مردی سر مرده‌ای را برید. حضرت فرمود: احترام میّت، همانند احترام زنده است.»

۹۶۶- ۴۸۲۰۶- (۱۲) محمّدبن‌مسلم گوید: «از امام باقر علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: چون امام حسن علیه السلام در حالت احتضار قرار گرفت به امام حسین علیه السلام فرمود: ای برادرم، من تو را به وصیّتی توصیه می کنم؛ آن را بخاطر داشته باش. (تا آن‌که گوید): خداوند از مومنان در حالی که مرده‌اند، حرام کرده همان را که از آنان، در حالی که زنده‌اند حرام کرده است.»

منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۶۹۳

۹۶۷- ۴۸۲۰۷- (۱۳) امام صادق علیه السلام فرمود: «بریدن سر مرده، سخت‌تر از بریدن سر زنده است.»

۹۶۸- ۴۸۲۰۸- (۱۴) مسمع کردین گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که استخوان مرده‌ای را شکسته است، پرسیدم. مسمع گوید: حضرت فرمود: حرمت آن در حال مرده، بزرگ‌تر از حرمت آن در حال زنده است.»

۹۶۹ - ۴۸۲۰۹- (۱۵) امام صادق علیه السلام فرمود: «خدا نمی‌خواهد جز این‌که به مومن تنها گمان خیر برود و شکستن استخوان‌های مومن در حال حیات و ممات، یکسان است.»

۹۷۰- ۴۸۲۱۰- (۱۶) امام صادق علیه السلام فرمود: «خداوند نمی‌خواهد که جز گمان خیر به مومن برود و شکستن استخوان مومن در حالی که مرده است، مانند شکستن استخوان مومن است در حالی که زنده است.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب چهل ونهم از ابواب دفن، فرمودهٔ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که: «احترام مرد مسلمان مرده، همانند احترام

وی است در حالی که زنده و سالم است.»

باب ۴۴ ارش خراش و کتاب حلال و حرام اهل بیت علیهم السلام

اشاره

۹۷۱- ۴۸۲۱۱- (۱) سلیمان‌بن‌خالد گوید: «از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: نزد ما صحیفه‌ای است که به آن جامعه گویند. هیچ حلال و حرامی نیست مگر این‌که آن در جامعه است؛ حتّی ارش خراش.»

منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۶۹۵

۹۷۲- ۴۸۲۱۲- (۲) امام صادق علیه السلام فرمود: «نزد من صحیفه‌ای است که طول آن هفتاد ذراع است. در آن هر آن‌چه مورد نیاز است، هست؛ حتی این‌که در آن ارش‌خراش است.»

۹۷۳- ۴۸۲۱۳- (۳) محمّدبن‌عبدالملک گوید: «حدود شصت نفر نزد امام صادق علیه السلام بودیم و حضرت میان ما بود.

(تا آنجا که گوید): و به خدا سوگند! نزد ما صحیفه‌ای است که طولش هفتاد ذراع [۳۵ متر] است.

خداوند حلال و حرامی نیافریده مگر این‌که در آن صحیفه است؛ حتی آن‌که در آن ارش خراش است و حضرت ناخن خویش را بر ذراعش گذاشت و با آن بر ذراعش کشید و نزد ما مصحفی [کتابی] است. آگاه باشید که به خدا سوگند که آن مصحف، قرآن نیست.»

۹۷۴- ۴۸۲۱۴- (۴) محمّد بن عبدالملک گوید: «ما در حدود شصت نفر در محضر حضرت صادق علیه السلام بودیم. او گوید: از امام علیه السلام شنیدم که فرمود: به خدا سوگند! نزد ما صحیفه‌ای است که طول آن هفتاد ذراع است.

خداوند حلال و حرامی نیافریده مگر این‌که در آن صحیفه آمده است. تا آنجا که در آن صحیفه، ارش‌خراش هست.»

۹۷۵- ۴۸۲۱۵- (۵) عبد الرحمن بن ابی عبداللّه از امام صادق علیه السلام روایت کرده است، او گوید: «از امام شنیدم که می‌فرمود: در خانه صحیفه‌ای است که طول آن هفتاد ذراع است. خداوند حلال و حرامی نیافریده مگر این‌که آن در صحیفه است؛ حتّی ارش خراش.»

۹۷۶- ۴۸۲۱۶- (۶) امام صادق علیه السلام فرمود: «به خدا سوگند! نزد ما صحیفه‌ای است که طول آن هفتاد ذراع است.

در آن صحیفه همهٔ آنچه مردم به آن نیاز دارند، حتی ارش‌خراش هست. املای آن از رسول خدا صلی الله علیه و آله است و امیرالمؤمنین علی علیه السلام با دست خویش آن را مرقوم فرموده است.»

۹۷۷- ۴۸۲۱۷- (۷) امام کاظم علیه السلام فرمود: «همانا پیشینیان شما باقیاس هلاک شدند و خداوند تبارک وتعالی پیامبرش را قبض روح نکرد تا آن‌که همهٔ دینش را در حلال و حرامش کامل ساخت. بنابراین خداوند برای شما آن‌چه در حیات پیامبر بدان احتیاج داشتید، آورد و به پیامبر و اهل بیت او پس از مرگ پیامبر پناه می‌بردید و آن صحیفه‌ای است نزد اهل بیت پیامبر که حتی ارش خراش هم در آن است.

سپس حضرت فرمود: ابوحنیفه از کسانی است که می‌گوید، علی علیه السلام چنین گفت و در مقابل او من چنین می‌گویم.»

منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۶۹۷

۹۷۸- ۴۸۲۱۸- (۸) عثمان‌بن‌زیاد گوید: «بر امام صادق علیه السلام وارد شدم. حضرت انگشت خویش را بر پشت کف دست خویش نهاد و آن را بر آن کشید و سپس فرمود: در نزد ما ارش، این و کمتر از این نیز هست.»

ارجاعات

گذشت:

در بسیاری از روایات باب چهارم از ابواب مقدّمات، روایتی که بر این مفاد دلالت دارد.
و در روایت بیست و دوم از باب یکم از ابواب احکام عمومی حدود، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که:
«خداونـد عز و جـل پیـامبری فرسـتاد و بر او کتـابی نـازل کرد و در آن کتـاب هر چه مورد نیـاز بود فرسـتاد و برای کتـاب راهنمایی گذاشت که ما را به کتاب هدایت کند و برای هر چیز، حدّی و برای هرکس که از حدّ تجاوز کند، حدّی نهاد.»
و در روایت سی‌ام، فرمودهٔ امام معصوم علیه السـلام که: «خداوند حلال و حرامی نیافریده مگر این‌که برای آن حدودی چون حدود خانه است. پس هر چه از حدود خانه است، از خانه است؛ حتی ارش خراش.»
و روایت سی و یکم، فرمودهٔ امـام معصوم علیه السـلام که: «نزد مـا صـحیفه‌ای است که طولش هفتاد ذراع است و خداونـد حلال و حرامی نیافریده مگر این‌که در آن موجود است. (تا آن‌که گوید): حتی ارش خراش و غیر آن و یک تازیانه و نصف تازیانه.»
و ملاحظه کنید سایر روایات باب را.

می‌آید:

در روایت هفتم از بـاب یکم از ابـواب دیـات شـجاج، فرمـودهٔ امـام معصـوم علیه السـلام که: «در جراحـتی که پوست، کمی زخمی می‌شود، مانند خراش، [دیه‌اش] یک شتر است.» و سایر روایات باب را ملاحظه کنید.
منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۶۹۹

فصل چهارم: دیهٔ منافع

باب ۱ دیهٔ شنوایی، صدا، فلج کردن و گیجگاه

اشاره

۹۷۹- ۴۸۲۱۹- (۱) یـونس کتـاب دیـات را بر حضـرت رضـا علیه السـلام عرضه کرد و در آن کتـاب بود که: «در از بین رفتن همهٔ شنوایی هزار دینـار و از بین رفتن همـهٔ صوت به گونه‌ای که از بینی حرف می‌زنـد و یـا جوهر صـدایش گرفته شود و با نَفَس حرف زنـد هزار دینار و فلـج دو دست با هم و فلـج شـدن همهٔ بدن هزار دینار و فلج دو پا هزار دینار و دو لب اگر از بیخ کنده شود، هزار دینار و پشت اگر خمیده شود، هزار دینار و آلت مرد اگر از بیخ کنده شود، هزار دینار و دو بیضه هزار دینار و در گیجگاه مرد، اگر آسیب ببینـد و توان توجه نداشـته باشـد، مگر این‌که با همه‌ی بـدن برگردد، نصف دیه، پانصـد دینار است و هر چه که کمتر از آن است به همان نسبت حساب می‌شود.»
منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۷۰۱
۹۸۰- ۴۸۲۲۰- (۲) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «و در از بین رفتن صدا، به هر نوعی از قبیل حرف زدن با بینی و خشونت [جوهر صـدا] هزار دینـار است و در فلـج هر دو دست، هزار دینـار و در از بین رفتن شـنوایی، هزار دینار و در از بین رفتن بینایی، هزار دینار

...»

۹۸۱- ۴۸۲۲۱- (۳) در فقه‌الرضا علیه السلام آمده است: «و اگر گیجگاه آسیب ببیند و در نتیجه شخص توان توجه نداشته باشد، مگر این‌که با همهٔ بدن برگردد، پس نصف دیه است و هر چه که کمتر از آن است پس به همان نسبت حساب می‌شود.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت یازدهم از باب یازدهم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «در از بین رفتن صوت، همه‌ی انواعش از صدای در بینی و جوهر صدا، هزار دینار است.»

می‌آید:

در باب بعدی و باب پس از آن به آنچه مناسب با این باب است مراجعه کرده و ملاحظه کنید.

باب ۲ دیهٔ اختلال گفتاری

۹۸۲- ۴۸۲۲۲- (۱) سلیمان‌بن‌خالد از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که: «حضرت دربارهٔ مردی که بر سر مردی زد و زبان او سنگین شد، فرمود: حروف الفبا بر او عرضه می‌شود و به اندازه‌ای که از این حروف را نمی‌تواند ادا کند، دیه به او پرداخت می‌شود.»

۹۸۳- ۴۸۲۲۳- (۲) امام ابوالحسن‌الرضا علیه السلام فرمود: «اوّلین چیزی که خداوند عز و جل آفریده است تا مردم بدان آشنا با نوشتن شوند، حروف الفباست و اگر بر سر مردی با عصا زده شود و او بگوید که بعضی از سخن‌ها را نمی‌تواند ادا کند، حکم آن این است که حروف الفبا را بر او عرضه کنند و پس از آن به اندازه‌ای که از این حروف را نمی‌تواند ادا کند، دیه به او پرداخت شود ...»

منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۷۰۳

۹۸۴- ۴۸۲۲۴- (۳) امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر بر سر مردی زده شود و زبانش سنگین شود، حروف الفبا بر او عرضه می‌شود. پس هر اندازه از حروف را نتواند ادا کند، به اندازهٔ آن حروف الفبا به او پرداخت می‌شود. اصل دیه بر پایهٔ همهٔ حروف الفباست و به حساب آن اندازه که نمی‌تواند از حروف الفبا را ادا کند به او پرداخت می‌شود و حروف الفبا بیست و نه حرف است.»

۹۸۵- ۴۸۲۲۵- (۴) عبدالله‌بن سنان از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که با عصا بر سر مردی می‌زند و زبان او سنگین می‌شود، روایت کرده که: «حضرت فرمود: حروف الفبا بر او عرضه می‌شود. هر حرفی را که درست ادا کند، چیزی در آن نیست و هر حرفی را که ادا نکند، دیه بر او هست و حروف الفبا بیست و نه حرف است.»

۹۸۶- ۴۸۲۲۶- (۵) امام صادق علیه السلام فرمود: «مردی را که زده شده بود، نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. حضرت دیهٔ او را بر پایهٔ حروف الفبا قرار داد. پس از آن فرمود: به حروف الفبا تکلم کن؛ پس هر چه از حروف او ناقص بود به همان نسبت حساب می‌کرد و حروف الفبا بیست و هشت حرف است؛ بنابراین حضرت دیه را بیست و هشت جزء قرار داد و هر اندازه که حروف او ناقص بود به همان نسبت حساب می‌شود.»

۹۸۷- ۴۸۲۲۷- (۶) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «هرکس که زده یا زبان او بریده شود و بعضی از حروف را نتواند ادا کند، در این صورت به آن چه از حروف که می‌توانـد ادا کنـد، توجه و به حساب آن از حروف الفبا به او دیه پرداخت می‌شود و حروف الفبا بیست و هشت حرف است که در هر حرفی از آنها سی و پنج دینار و چهارپنجم دینار است.»

۹۸۸- ۴۸۲۲۸- (۷) امـام صـادق علیه السـلام فرمود: «اگر بر سـر مرد زده و زبانش سـنگین شود، حروف الفبا بر او عرضه می‌شود تا قرائت کنـد. سـپس دیه بر پایـۀ حروف الفبا تقسـیم می‌شود و هر انـدازه که از حروف را نتوانـد ادا کند، دیه برای او به همان نسـبت ثابت است.»

منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۷۰۵

۹۸۹- ۴۸۲۲۹- (۸) از عـالم [امـام کاظم] علیه السـلام دربارۀ مردی پرسـیدم که به پسری سـیلی زد به گونه‌ای که پاره‌ای از زبانش بریـده شـد. لـذا پسر بعضـی از حروف را ادا می‌کنـدولی بعضـی را نه. حضـرت فرمود: «حروف الفبا را می‌خوانـد. هر انـدازه که از حروف را خـوب ادا کنـد، دیه نـدارد و هر انـدازه را که خوب ادا نمی‌کنـد، ملزم به دیه است. پرسـیدم: این چگونه است؟ حضـرت فرمود: به حساب جمل و آن حروف ابی‌جاد [ابجـد] است؛ از حرف یک تا هزار و تعداد این حروف بیست و هشت حرف است. در نتیجه برای هر حرفی بخشـی از دیۀ کامل تقسیم می‌شود و از این مبلغ آن‌چه خوب بیان می‌کند، حذف می‌شود و ملزم به باقی است و دیۀ زبان، دیۀ کامل است.»

۹۹۰- ۴۸۲۳۰- (۹) امیرالمـؤمنین علیـه السـلام دربـارۀ مردی که بر سـر پسـری زده و بعضـی از زبـان او از بین رفته است و برخی از حروف را ادا می‌کنـد ولی بعضـی را نه، حکم داد. حضـرت به او فرمود: «حروف الفبا را بخواند و دیه را بر آن تقسـیم کرد. پس هر اندازه که خوب ادا کرد، از دیه حذف کرد و هر اندازه که آن‌را ادا نکرد، ملزم به دیه کرد.»

۹۹۱- ۴۸۲۳۱- (۱۰) سـماعه گوید: «به امام صادق علیه السـلام گفتم: مردی به پسـر خویش یک ضـربت زده و بعضی از زبانش را قطع کرده است و در نتیجه بعضـی از حروف را ادا می‌کند ولی بعضـی را ادا نمی‌کند. حضـرت فرمود: حروف الفبا را می‌خواند. هر اندازه که از حروف را ادا می‌کند، از دیه حذف می‌شود و هر اندازه که خوب آن را ادا نمی‌کند، ملزم به دیه می‌شود.

سماعه گوید: پرسـیدم: آن چگونه است؟ حضرت فرمود: بر پایۀ حساب جمل است. «الف»، دیه‌اش یکی و «با»، دیه‌اش دو و «جیم»، دیه‌اش سه و «دال»، چهار و «ها»، پنج و «واو»، شـش و «زا»، هفت و «حا»، هشت و «طا»، نه و «یا»، ده و «کاف»، بیست و «لام»، سـی و «جیم»، چهـل و «نون»، پنجـاه و «سـین»، شـصت و «عین»، هفتاد و «فا»، هشـتاد و «صاد»، نود و «قاف»، صـد و «را»، دویست و «شـین»، سیصد و «تا»، چهارصد است و هر حرفی که بعد از این، از حروف الفبا افزوده شود، برای آن صد درهم است.»

محمدبن‌حسن [شـیخ طوسـی قدس سـره] گوید: «آن‌چه این خبر از فرق گذاشتن دیه بر پایۀ حروف را در بر دارد، شبیه آن است که از سـخن برخی راویان باشد. او چون شـنیده که دیه بر حروف جمل تقسـیم می‌شود، پنداشته است که آن بر پایۀ چیزی است که در این حساب متفاوت است. با این‌که این منظور نیست و تنها منظور آن است که دیه بر پایۀ همۀ حروف به شکل اجزای مساوی تقسیم می‌شود و برای هر حرف، یـک بخش از مجموع دیه قرار داده می‌شود؛ همـان‌گونه که سـکونی و دیگر راویـان در روایت خودشـان تفصیل داده‌اند و اگر مطلب آن‌گونه بود که این روایت در بر دارد،

منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۷۰۷

همـۀ حروف دیه را کامل در بر نمی‌گرفتند؛ چرا که آن- اگر ما حروف را بر پایۀ درهم‌ها حساب کنیم- به همۀ دیه نمی‌رسد و اگر به دینار حساب کنیم به چند برابر دیه می‌رسد و هر کدام درست نیست.

بنابراین شایسته است که ما بر روایات پیشین عمل کنیم.»

۹۹۲- ۴۸۲۳۲- (۱۱) شیخ طوسی قدس سره در کتاب نهایة الاحکام گفته است: «اگر زبان او سالم باشد و ادّعا کند که هیچ یک از

حروف را نمی‌تواند ادا کند، بر او قسامه است آن‌گونه که در پیش گفتیم و از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است که حضرت فرمود: سوزنی به زبان او می‌زنند. اگر از آن خون سیاه آمد، او در گفته‌اش صادق است ولی اگر خون سرخ آمد، او دروغگوست.»

باب ۳ دیهٔ اختلال شنوایی

اشاره

۹۹۳- ۴۸۲۳۳- (۱) حضرت صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که با استخوان به گوش مردی زده و آن مرد ادّعا دارد که شنوایی خود را از دست داده است، فرمود: «در کمین او می‌مانند و یک‌سال از او تغافل می‌شود و منتظر می‌مانند، اگر شنید یا دو نفر علیه او شهادت دادند که او می‌شنود، [که روشن است] وگرنه او را سوگند می‌دهند و دیه را به او می‌پردازند.

سوال شد: ای امیرالمؤمنین، اگر بعداً متوجه شد که او می‌شنود؟ حضرت فرمود: اگر خداوند شنوایی‌اش را به او باز گرداند، بر او چیزی نیست.»

۹۹۴- ۴۸۲۳۴- (۲) سلیمان‌بن‌خالد گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی پرسیدم که گوش مردی را با استخوان زده است و او ادّعا دارد که همهٔ شنوایی‌اش از بین رفته است. حضرت فرمود: یک‌سال مهلت داده

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۷۰۹

می‌شود و با دو شاهد عادل که مراقب او می‌شوند. پس اگر دو شاهد شهادت دادند که او شنیده و بر پایهٔ شنوایی جواب داده، دیگر حقّی ندارد. ولی اگر برخورد نکردند که او شنیده باشد، او را سوگند می‌دهند و دیه به او پرداخت می‌شود.

سلیمان گوید: به امام گفتم: این شخص پس از آن که دیه به او داده شده است، می‌شنود. حضرت فرمود: این چیزی است که خداوند متعال به او داده است.

سلیمان گوید: از حضرت دربارهٔ چشم که صاحبش ادّعا دارد که با آن نمی‌بیند، پرسیدم.

حضرت فرمود: یک سال مهلت داده می‌شود. سپس بعد از یک‌سال او را سوگند می‌دهند که نمی‌بیند. پس از آن دیه را به او می‌دهند. پرسیدم: این شخص پس از آن می‌بیند. حضرت فرمود: آن چیزی است که خداوند به او داده است.»

۹۹۵- ۴۸۲۳۵- (۳) ابوبصیر از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که به گوش او زده شده و ادّعا می‌کند که یکی از دو گوشش مقداری از شنوایی آن کاسته شده است، روایت کرده که حضرت فرمود: «آن گوش که ضربه به او زده شده، محکم بسته می‌شود و گوش سالم را باز می‌گذارند و با زنگ از پیش روی او برایش می‌زنند و به او گفته می‌شود که گوش کن و هر زمان که صدا بر او پنهان شود، جایش را علامت می‌زنند. سپس زنگ را پشت او می‌برند و از پشت او برایش می‌زنند تا صدا بر او مخفی شود. پس از آن جایش را علامت می‌گذارند و بین این دو شکل اندازه‌گیری می‌شود.

پس اگر یکسان بود، روشن می‌شود که او راست می‌گوید. سپس زنگ را سمت راست او می‌گیرند و به صدا در می‌آورند تا صدا از او مخفی بماند. پس از آن جایش را علامت می‌گذارند و سپس بین آن دو اندازه‌گیری می‌شود. اگر یکسان بود، می‌دانند که او راست می‌گوید. پس از آن، زنگ را در سمت چپ او می‌گیرند و آن را به صدا در می‌آورند تا آن که صدا از او پنهان شود. سپس علامت زده می‌شود و پس از آن میان آن دو اندازه‌گیری می‌شود. اگر یکسان بود، دانسته می‌شود که راست گفته است.

حضرت فرمود: پس از آن، گوش معیوب باز و دیگر گوش، خوب بسته می‌شود تا با زنگ در برابرش بزنند. پس از آن، جایی که

صدا از او پنهان می گردد علامت گذاشته می‌شود. سپس با او همان گونه که اول‌بار با گوش سالم انجام شد، انجام می‌شود و میان سالم و ناسالم اندازه گیری و به همان نسبت ارش پرداخت می‌شود.»

۹۹۶- ۴۸۲۳۶- (۴) امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که در گوشش زده شد و ادّعا کرد که یکی از دو گوشش شنوایی‌اش کم شده است، فرمود: «آن گوش که ضربه دیده، محکم بسته می‌شود و گوش سالم باز می‌ماند و در برابر صورت فرد به زنگ زده می‌شود و به او می گویند که گوش بده و چون صدا مخفی شد [و نشنید]، جای آن را علامت می گذارند. پس از آن زنگ را از پشت سر شخص می‌زنند و به او

منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۷۱۱

گفته می‌شود که گوش بده تا صدا بر او مخفی شود و چون صدا مخفی شد [و شخص نشنید] جای آن علامت‌گذاری می‌شود. پس از آن، فاصلهٔ این دو اندازه گیری می‌شود. اگر یکسان بود، روشن می‌شود که شخص راست گفته است.

پس از آن زنگ را در سمت راست او می گیرند و به صدا درمی‌آورند تا صدا بر او مخفی شود [نشنود] و آنجا را علامت می‌زنند. سپس زنگ را سمت چپ شخص می گیرند و می‌زنند تا صدا بر شخص مخفی شود. پس از آن، جایش علامت‌گذاری می‌شود و سپس فاصلهٔ میان این دو اندازه گیری می‌شود. اگر یکسان بود، معلوم می‌شود که راست گفته است.

سپس گوش معیوب باز می‌شود و گوش دیگری خوب بسته می‌شود و زنگ را در جلوی او می‌زنند و هر جا که صدا نیامد، علامت می گذارند و آن گونه که در مرحلهٔ اول انجام دادند، در این مرحله هم با گوش سالم تکرار می کنند. سپس برتری گوش سالم و معیوب اندازه گیری و به همان نسبت قیمت‌گذاری می‌شود.»

۹۹۷- ۴۸۲۳۷- (۵) امیرالمؤمنین علیه السلام دربارهٔ مردی که زده شد و مقداری از شنوایی‌اش از بین رفته بود، حکم داد.

حضرت فرمود: «گوش آسیب دیده‌اش گرفته و گوش سالم رها گذاشته می‌شود. سپس برای او با درهم به درهم دیگری می‌زنند [و از او دور می‌شوند] تا آن زمان که صدا آخر شد، آن را اندازه گیری و حساب می کنند که چند ذراع است. سپس برگردانده می‌شود به سمت دیگر و به درهم زده می‌شود تا آن زمان که صدا به آخر رسید، آن را اندازه گیری و حساب می کنند که چند ذراع است. پس از آن نگاه می کنند که آیا یکسان است که راست گفته است؟ و اگر یکسان نیست، متهم می‌شود. اگر یکسان درآمد، گوش سالم را می‌بندند و گوش آسیب‌دیده را رها می‌سازند و پس از آن بر درهم برای او می کوبند تا آن زمان به آخرین درجه‌ی [شنوایی‌اش] رسید، آن را اندازه گیری و حساب می کنند. اگر یکسان آمد، تصدیق می‌شود و دیه را به نسبت ذراع‌ها قرار می‌دهند و به او اندازه‌ای که از شنوایی‌اش کم است، پرداخت می کنند.»

۹۹۸- ۴۸۲۳۸- (۶) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «اگر مردی را بزنند و همهٔ شنوایی‌اش از بین برود، در آن دیهٔ کامل است و اگر راستگویی‌اش مورد شک و تردید قرار گیرد، چیزی که صدا دارد در نزدیکی‌اش کوبیده می‌شود، به گونه‌ای که نبیند و نداند و او را با آن غافلگیر می کنند و نیز با صدا و سخن، تا از دست دادن شنوایی‌اش برای آنان روشن شود.»

۹۹۹- ۴۸۲۳۹- (۷) اگر شنوایی آسیبی ببیند، مانند اندازه گیری چشم است. چیزی را که صدادار است، برایش به صدا در می‌آورند و شنوایی‌اش اندازه گیری می‌شود و قسامه بر آنچه از شنوایی کم شده به همان گونه است که دربارهٔ بینایی شرح دادیم.

۱۰۰۰ - ۴۸۲۴۰- (۸) علی‌بن‌جعفر گوید: «از حضرت موسی‌بن‌جعفر علیه السلام دربارهٔ مردی پرسیدم که با استخوان به گوش او زده‌اند و ادّعا دارد که نمی‌شنود. حضرت فرمود: اگر فرد مسلمان است، گفته‌اش پذیرفته است.»

منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۷۱۳

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب دوازدهم از ابواب دیات اعضاء، مناسب با این باب.

می‌آید:

در روایات باب ششم مناسب با آن.

باب ۴ موارد جمع چند دیهٔ کامل

اشاره

۱۰۰۱- ۴۸۲۴۱- (۱) اصبغ‌بن‌نباته گوید: «از امیرالمؤمنین علیه السلام دربارهٔ مردی که بر سر مردی زده و مضروب ادّعا دارد که هیچ نمی‌بیند و بو را استشمام نمی‌کند و زبانش از کار افتاده است، سوال شد. حضرت فرمود: اگر راست بگوید، سه دیه برای اوست. به امیرالمؤمنین علیه السلام گفته شد چگونه معلوم می‌شود که راست می‌گوید؟ حضرت فرمود: اما این ادّعا که می‌گوید بو را استشمام نمی‌کند، در این صورت مادّهٔ تند سوزنده را به او نزدیک می‌کنند. اگر همان‌گونه بود که او می‌گفت [هیچ‌گونه تغییری در او حاصل نمی‌شود که هیچ] وگرنه، سرش را دور می‌سازد و اشکش جاری می‌شود و امّا ادعایی که دربارهٔ چشمش دارد، چشمش را در مقابل خورشید می‌گیرند. اگر دروغ بگوید، نمی‌تواند چشمش را باز نگه دارد و به هم می‌خورد و اگر راست بگوید، هر دو چشمش باز می‌ماند و امّا ادعایی که دربارهٔ زبانش دارد. در این صورت سوزنی بر زبانش زده می‌شود. اگر خون سرخ‌رنگ بیرون آید، دروغ می‌گوید و اگر خون سیاه بیرون آید، راست می‌گوید.»

امام باقر علیه السلام فرمود: «در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام مردی بر سر مردی زد. مضروب ادّعا کرد که با دو چشمش هیچ نمی‌بیند، بویی استشمام نمی‌کند، گنگ شده و سخن نمی‌گوید.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: اگر راست بگوید، سه دیه برای او ثابت است. از امام علیه السلام سوال شد. ای امیرالمؤمنین، چگونه معلوم شود که راست می‌گوید؟ حضرت فرمود: اما ادّعایی که دربارهٔ دو چشمش دارد که با دو چشم چیزی نمی‌بیند، آن به این شکل مشخص می‌شود که به او می‌گویند دو چشمت را به سوی خورشید بالا بگیر. اگر سالم باشد، نمی‌تواند چشم‌هایش را باز نگاه دارد و چشم‌هایش را می‌بندد و اگر راستگو باشد، با دو چشم چیزی نمی‌بیند و چشم‌هایش باز می‌ماند.

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۷۱۵

و امّا ادّعایی که دربارهٔ بینی‌اش دارد و این‌که بویی را استشمام نمی‌کند، این با مادّهٔ تند سوزنده که به بینی‌اش نزدیک می‌کنند، معلوم می‌شود. اگر سالم باشد، بوی مادهٔ تند [با عصب بویائی] به مغزش می‌رسد و اشک از چشم‌هایش سرازیر می‌شود و سرش را دور می‌سازد و اما ادّعایی که دربارهٔ زبانش دارد که لال شده و حرف نمی‌زند، در این صورت با سوزنی که به زبانش می‌زنند، روشن می‌شود. اگر می‌تواند سخن بگوید، خون سرخ بیرون می‌آید و اگر نمی‌تواند سخن بگوید، خون سیاه بیرون می‌آید.»

۱۰۰۲- ۴۸۲۴۲- (۲) سلیمان‌بن خالد گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ چشم که صاحبش ادّعا کند که نمی‌بیند، پرسیدم. حضرت فرمود: یک سال مهلت داده می‌شود. پس از یک سال او را سوگند می‌دهند که قسم بخورد که هیچ نمی‌بیند. سپس دیه به او پرداخت می‌شود. سلیمان گوید: پرسیدم: اگر این شخص پس از پرداخت دیه، بینایی‌اش برگشت چه؟ حضرت فرمود: آن چیزی

است که خداوند به او داده است.»

۱۰۰۳- ۴۸۲۴۳- (۳) امام صادق علیه السلام فرمود: «امیرالمؤمنین علی علیه السلام در مورد مردی که مردی را با عصا زده است و شنوایی، بینایی، زبان، عقل، آلت تناسلی خود را از دست داده و توان آمیزش او از بین رفته در حالی که زنده است، به شش دیه حکم داد.»

۱۰۰۴- ۴۸۲۴۴- (۴) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «در روز ابری، [هیچ] چشمی آزمایش نمی‌شود.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب سوم از ابواب دیات اعضاء، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «دیه در جان، هزار دینار، رفتن نور از دو چشم، هزار دینار، از بین رفتن جوهر صدا، هزار دینار، از بین رفتن شنوایی، هزار دینار، از بین رفتن همهٔ بینایی، هزار دینار و زبان اگر از بن کنده شود هزار دینار است.»

منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۷۱۷

و فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «اگر مرد یکی از دو چشمش آسیب ببیند، آن چشم با تخم‌مرغی [که در جلوی چشم سالمش نگاه می‌دارند] اندازه‌گیری می‌شود؛ به این نحو که پارچه‌ای بر چشم آسیب‌دیده‌اش بسته و تأمل می‌شود که بینایی چشم سالمش چه اندازه است [و تا چه مسافتی تخم مرغ را می‌بیند]. سپس چشم سالم بسته و نهایت بینایی چشم آسیب دیده بررسی می‌شود و به این حساب، دیه به او پرداخت می‌شود.»

و در روایات باب یکم از ابواب دیات منافع و باب دوم و باب پیشین، روایتی که از برخی از مقصود به دست می‌آید.

و در روایت دوم از باب پیشین، این گفته که: «از او دربارهٔ چشمی که صاحبش ادّعا می‌کند که با آن نمی‌بیند، پرسیدم: حضرت فرمود: یک سال مهلت داده می‌شود. سپس بعد از یک سال او را سوگند می‌دهند که نمی‌بیند. آنگاه دیه به او پرداخت می‌شود. پرسیدم: اگر بعدا ببیند چه؟ حضرت فرمود: آن چیزی است که خداوند به او داده است.»

باب ۵ حکم ضربه‌ای که عقل را زایل کند و حکم ضربه‌ای که موجب دو جنایت یا بیشتر شود و سپس شخص بمیرد

۱۰۰۵- ۴۸۲۴۵- (۱) ابوعبیده حذّاء گوید: «از امام باقر علیه السلام دربارهٔ مردی پرسیدم که با ستون خیمه بر سر مردی یک بار کوبیده تا آن که ضربه به مغز او رسیده و عقلش از بین رفته است.

حضرت فرمود: اگر مضروب در اثر ضربه نه وقت نماز می‌فهمد و نه آن‌چه می‌گوید و نه آن چه درباره‌اش می‌گویند، در این صورت یک سال منتظر می‌مانند. اگر در این فاصلهٔ یک‌سال مُرد، ضارب در برابر مضروب قصاص می‌شود ولی اگر در این فاصله نمُرد و عقلش هم به او باز نگشت، ضارب در مالش به دلیل از بین رفتن عقل او، ضامن دیه است.

ابوعبیده گوید: به امام گفتم: پس شما در این جراحت بر چیزی نظر ندارید؟ حضرت فرمود: نه؛ چرا که او تنها یک ضربت زده و این یک ضربه، دو جنایت وارد کرده است و من او را به سخت‌ترین جنایت ملزم می‌سازم که دیه است ولی اگر دو ضربت به او زده بود و دو ضربت، دو جنایت وارد ساخته بود، من او را ملزم به جنایتی که دو ضربه کرده بود می‌دانستم- هرچه آن دو جنایت باشد. مگر اینکه در این دو، مرگ باشد که در این صورت ضارب بدان قصاص و جنایت دیگر نادیده گرفته می‌شود.

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۷۱۹

حضرت فرمود: و اگر سه ضربه به او زده است، یکی پس از دیگری و این سه ضربه سه جنایت وارد کرده باشد، او را ملزم به همهٔ جنایت‌هایی که این سه ضربه وارد ساخته می‌کنم- هرچه باشد- مادامی که در آن مرگ نباشد که اگر مرگ باشد، در برابر مرگ ضارب قصاص می‌شود.

حضرت افزود: اگر ده ضربه به او بزند و ده ضربه یک جنایت وارد سازد، من او را ملزم به همان جنایتی می‌کنم که ده ضربه وارد کرده است- هرچه که باشد. البته مادامی که مرگ در میان جنایت‌ها نباشد.»

۱۰۰۶- ۴۸۲۴۶- (۲) ابوحمزه ثمالی گوید: «به امام باقر علیه السلام گفتم: فدایت شوم! شما دربارهٔ مردی که با ستون خیمه بر سر مردی کوبیده و او را دیوانه کرده است، چه می‌گویید؟

حضرت فرمود: بر او دیه است.

پرسیدم: اگر ده روز یا بیشتر زنده بماند و عقلش به او باز گردد، آیا می‌تواند دیه‌ای که داده پس بگیرد؟ حضرت فرمود: نه. دیه و ملزوم آن تحقّق یافته و حکم آن نافذ است.

گفتم: آن شخص پس از دو ماه یا سه ماه مرده و افرادش گفته‌اند ما می‌خواهیم ضارب را بکشیم.

حضرت فرمود: اگر می‌خواهند او را بکشند، باید دیه را که گرفته بودند پس دهند و تا فاصلهٔ یک سال از چنین حقّی برخوردارند ولی اگر یک سال گذشته است، دیگر حق ندارند او را بکشند و دیه و ملزومات آن مُمضیٰ و قطعی می‌شود.»

۱۰۰۷- ۴۸۲۴۷- (۳) حفص بن بختری گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی پرسیدم که بر سرش کوبیده شده و شنوایی و بینایی او از بین رفته و زبانش بند آمده و پس از آن مرده است.

حضرت فرمود: اگر ضارب، ضربتی پس از ضربتی [چند ضربه] زده، اوّل از او قصاص گرفته می‌شود و سپس کشته می‌شود. ولی اگر قتل از یک ضربت به او رسیده است، کشته می‌شود و در مقابل ضربه، قصاص دیگر در کار نیست.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۷۲۱

باب ۶ دیهٔ کم‌سو شدن چشم

اشاره

۱۰۰۸- ۴۸۲۴۸- (۱) معاویهٔ بن عمار گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که چشمش آسیب می‌بیند و مقداری از بینایی‌اش را از دست می‌دهد، پرسیدم که چه چیزی به او داده می‌شود؟ حضرت فرمود: یکی از دو چشمش بسته و تخم‌مرغی [در مقابل دید او] گذاشته و به او گفته می‌شود که نگاه کن و تا زمانی که ادّعا می‌کند آن را می‌بینند [عقب می‌برند] تا آن‌جا که به جایی می‌رسد که اگر از آن جا بگذرد، می‌گوید که نمی‌بینم. در این صورت تخم‌مرغ را به او نزدیک می‌کنند تا ببیند. سپس آنجا علامت گذاشته می‌شود. سپس به همین شکل از پشت‌سر و سمت راست و سمت چپ اندازه‌گیری می‌شود. اگر یکسان آمد [که به صداقت او پی می‌برند] وگرنه به او گفته می‌شود که تو دروغ می‌گویی [و او را وادار می‌کنند] تا آن که راستش را بگوید.

معاویهٔ بن عمار گوید: پرسیدم: آیا او امین محسوب نمی‌شود؟ حضرت فرمود: نه، و برای او کرامتی هم نیست و با چشم دیگر نیز همین کار را می‌کنند. سپس آن، با دیهٔ چشم سنجیده می‌شود. [و به نسبت از دست دادن دید چشم، دیه تعلق می‌گیرد].»

۱۰۰۹- ۴۸۲۴۹- (۲) حسن‌بن‌کثیر از پدرش روایت کرده است که می‌گوید: «چشم مردی در حالی که چشم همچنان در جایش

استوار است، آسیب دید. امیرالمؤمنین علیه السلام دستور داد چشم سالم شخص بسته شود و مردی را که یک تخم‌مرغ در دستش بود، مأمور کرد که در برابر این مرد بایستد و بگوید آیا این تخم‌مرغ را می‌بینی؟ راوی گوید: هر وقت که آن شخص می گفت می‌بینم، آن مرد تخم‌مرغ به دست، کمی عقب‌تر می‌رفت تا آنجا که تخم‌مرغ دیگر برای آن فرد دیده نمی‌شد که آن مکان را علامت گذاشتند.

راوی گوید: و به چشم آسیب دیدهٔ شخص، دستمالی بسته شد و آن مرد تخم‌مرغ به دست دور می‌شد، در حالی که آن مرد با چشم سالمش نگاه می کرد، تا آن که تخم‌مرغ از چشم او مخفی می‌شد.

پس از آن تفاوت این دو ملاحظه می‌شد و بر همین نسبت ارش پرداخت می گردید.»

۱۰۱۰- ۴۸۲۵۰- (۳) امام باقر علیه السلام فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام دربارهٔ مردی که یکی از دو چشمش آسیب‌دیده بود، حکم داد که تخم شترمرغ را بگیرند و آن را ببرند و چشم سالم این شخص بسته شود و تا جایی ببرند که این تخم شترمرغ را نبیند و بینایی‌اش به انتها برسد. سپس فاصلهٔ بین نهایت بینایی چشم آسیب دیده و نهایت بینایی چشم سالم حساب شود و به همان نسبت دیه پرداخت گردد.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۷۲۳

۱۰۱۱- ۴۸۲۵۱- (۴) امیرالمؤمنین علی علیه السلام دربارهٔ مردی که او را می‌زنند تا مقداری از بینایی اش از بین می‌رود، حکم داد و فرمود: «تخم‌مرغی گرفته و درون آن خالی می‌شود. پس از آن، تخم‌مرغ را با مویی آویزان می کنند و چشم آسیب دیده را می گیرند و چشم سالم را رها نگاه می‌دارند. آن را محاسبه می کنند که چند ذراع و چند گام است. پس از آن چشم‌بند را به سمت دیگری می‌برند و تخم مرغ را به او نشان می‌دهند تا به منتهای دید چشم برسد. آن را اندازه‌گیری و حساب می کنند که چند ذراع و چند گام است. پس اگر یکسان بود، شخص تصدیق می‌شود و اگر یکسان نبود، او را دروغگو می‌دانند. در نتیجه اگر سخنش پذیرفته شد، تفاوت بین چشم سالم با چشم آسیب دیده ملاحظه می‌شود و آن مقدار که از بینایی‌اش کم شده، اندازه‌گیری می‌شود و به اندازهٔ تعداد گام‌ها و ذراع‌ها دیه را بر همین حساب به او می‌دهند.»

۱۰۱۲- ۴۸۲۵۲- (۵) امیرالمؤمنین علی علیه السلام دربارهٔ مردی که مضروب می‌شود و بخشی از بینایی‌اش را از دست می‌دهد، فرمود: «دیه به همان نسبت پرداخت می‌شود. تخم‌مرغی گرفته می‌شود و درونش خالی می‌شود و با مویی در دست یک فرد آویزان می گردد و چشم آسیب دیدهٔ شخص بسته می‌شود.

سپس مرد در حالی که حرکت می کند و از او دور می‌شود، با تخم‌مرغ به او اشاره می کند. پس تا زمانی که می گوید می‌بینم، دورتر می‌شود تا آن‌که بگوید چیزی نمی‌بینم و تا گفت نمی‌بینم، آنجا علامت گذاشته می‌شود. پس از آن برمی گردد پیش شخص و مجدداً جلوی او از سویی دیگر می‌رود تا بگوید نمی‌بینم. آن‌گاه همان‌جا را علامت می گذارند و این کار با او در چهار جهت می‌شود. سپس این جهات را با هم اندازه‌گیری می کنند. اگر یکسان بود، پذیرفته می‌شود ولی اگر بعضی از جهات نسبت به بعضی بیشتر بود به او می گویند دروغ گفتی و مجدداً از ابتدا کار آزمایش تکرار می‌شود تا آن که اندازه‌گیری از چهار جهت یکسان درآید.

و شایسته است که بین فرد آسیب دیده و فردی که با تخم‌مرغ حرکت می کند، پوشیده شودتا جابه‌جایی پاهای او را نبیند و گام‌هایش را محاسبه نکند. در نتیجه اگر یکسان شد، معلوم می‌شود که نهایت بینایی چشم سالمش چه اندازه است. سپس چشم سالم بسته می‌شود و چشم آسیب‌دیده باز می گردد و همان‌گونه که در مرحلهٔ اول انجام شد، در این مرحله با چشم آسیب دیده انجام می‌شود و چون این سنجش کامل شد، بین این و اولی ملاحظه می‌شود و به اندازه‌ای که دیدش کم شده است، از دیه برایش حساب می کنند.

و همین‌طور امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که با شنوایی انجام می‌شود و بر درهم برای او صدا درآورده می‌شود.»

۱۰۱۳ - ۴۸۲۵۳- (۶) امام صادق علیه السلام فرمود: «مردی را که مردی را زده بود تا آنجا که از بینایی‌اش کم شده بود، نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. حضرت مردانی از هم‌سن و سال‌های آن شخص را طلبید، سپس چیزی [شاخصی] را به آنان نشان داد و دید که چه اندازه از بینایی او کم شده است. پس از آن، دیهٔ آن مقدار را که از بینایی‌اش کم شده بود، به او داد.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۷۲۵

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب سوم از ابواب دیات اعضاء، فرمودهٔ امیرالمؤمنین علیه السلام که: «اگر مردی یکی از دو چشمش آسیب ببیند، آن چشم با تخم‌مرغی سنجیده می‌شود. چشم آسیب‌دیده بسته می‌شود و نهایت بینایی چشم صحیح از او مشخص می‌شود. سپس چشم سالمش پوشیده و نهایت بینایی چشم سالمش بررسی می‌شود. آن‌گاه دیهٔ او به نسبت این داده‌می‌شود.

و قسامه با آن از شش جزء است و بر شش نفر است؛ به اندازه‌ای که چشمش آسیب دیده است.

اگر یک ششم بینایی اش آسیب دیده، مرد به تنهایی سوگند می‌خورد و دیه به او پرداخت می‌شود ...»

و در روایات باب ششم، روایتی که بر این مفاد دلالت دارد.

و در باب چهارم از ابواب دیات منافع، مناسب آن.

باب ۷ دیهٔ سلسلهٔ الْبول [تکرّر ادرار] و مدفوع

۱۰۱۴- ۴۸۲۵۴- (۱) سلیمان‌بن‌خالد گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی پرسیدم که استخوان نشیمنگاه او شکسته شده و کنترل مدفوع خود را از دست داده است؛ چه دیه‌ای در آن است؟

حضرت فرمود: دیهٔ کامل.

سلیمان گوید: و از امام دربارهٔ مردی پرسیدم که با دختری آمیزش و او را افضا [یکی شدن مجرای رحم و مثانه] کرده و دختر چنین است که هر زمان این‌گونه شود، دیگر نمی‌زاید.

حضرت فرمود: دیهٔ کامل.»

۱۰۱۵- ۴۸۲۵۵- (۲) اسحاق‌بن‌عمّار گوید: «از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام دربارهٔ مردی که به نشیمنگاه او زده‌اند و دیگر کنترل مدفوع و ادرار خود را ندارد، حکم داد که در آن دیهٔ کامل است.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۷۲۷

۱۰۱۶- ۴۸۲۵۶- (۳) امیرالمؤمنین علی‌بن‌ابیطالب علیه السلام دربارهٔ مردی که زده شده و نمی‌تواند ادرارش را نگاه دارد و نیز مردی که زده شده و نمی‌تواند مدفوع خود را نگاه دارد، حکم به دیهٔ کامل داد.

۱۰۱۷- ۴۸۲۵۷- (۴) اسحاق‌بن‌عمار گوید: «در حالی که من در خدمت امام صادق علیه السلام بودم، فردی از ایشان دربارهٔ شخصی که مردی را می‌زند و ادرارش را قطع می‌کند سوال شد. حضرت فرمود: اگر ادرار تا شب نمی‌آید، بر او دیهٔ کامل است؛ چرا که او را از کار [یا زندگی] باز داشته است و اگر تا پایان روز است، بر او دیهٔ کامل است و اگر تا نیمهٔ روز است، بر او دو سوم دیه و اگر

تا بالاآمدن روز است، بر او یک سوم دیه است.»

۱۰۱۸ – ۴۸۲۵۸– (۵) امیرالمؤمنین علی علیه السلام دربارهٔ مردی که او را زده‌اند تا این‌که تسلسل ادرار پیدا کرده، حکم به دیهٔ کامل داد.

۱۰۱۹ – ۴۸۲۵۹– (۶) ابوالبختری از امام صادق علیه السلام از پدرشان حضرت باقر علیه السلام روایت کرده‌اند که: «بر سر مردی زدند و به تسلسل ادرار دچار شد. این جریان را نزد امیرالمؤمنین علیه السلام بردند. حضرت بر آن مرد به دیهٔ کامل در مالش حکم داد.»

۱۰۲۰ – ۴۸۲۶۰– (۷) امیرالمؤمنین علیه السلام دربارهٔ مردی که او را می‌زنند تا گرفتار بند آمدن ادرار شد، فرمود: «دیهٔ کامل و دربارهٔ مردی که او را می‌زنند پس به تسلسل ادرار دچار می‌شود، دیهٔ کامل است.»

۱۰۲۱ – ۴۸۲۶۱– (۸) امیرالمؤمنین علیه السلام در این باره که استخوان نشیمنگاه بشکند و شخص کنترل خودش را نداشته باشد، دیهٔ کامل فرمود.

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۷۲۹

باب ۸ دیهٔ از بین رفتن حیض زن

۱۰۲۲ – ۴۸۲۶۲– (۱) ابوبصیر گوید: «به امام باقر علیه السلام گفتم: نظر شما دربارهٔ مردی که به شکم دختر جوانی زده است و در نتیجه رحم دختر نازا شده و خون دیدن دختر از بین رفته و خودش می‌گوید که خون دیدن او به همین دلیل زدن از بین رفته و قبلا عادت ماهانه‌اش درست بوده است، چیست؟ حضرت فرمود: یک سال منتظر می‌شوند. اگر خوب شد و خون دیدن او به حالت قبل بازگشت [که هیچ] وگرنه او را سوگند می‌دهند و ضارب یک سوم دیه را به دلیل فاسد شدن رحم زن و از بین رفتن حیض، ضامن است.»

۱۰۲۳ – ۴۸۲۶۳– (۲) امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که لگد به فرْج زنی زده بود و زن می‌گفت که دیگر حیض نمی‌بیند و در گذشته عادت ماهانهٔ او درست بوده است، فرمود: «یک سال در انتظار می‌مانند. اگر عادت ماهانه به او بازگشت [که چیزی بر ذمّهٔ ضارب نیست] وگرنه مرد یک سوم دیهٔ زن را به دلیل از بین رفتن حیض زن و نازاشدن رحمش، ضامن است.»

باب ۹ دیهٔ بردن زهره و کژی گردن

اشاره

۱۰۲۴ – ۴۸۲۶۴– (۱) امیرالمؤمنین علیه السلام بیان داشت که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: دل اگر بلرزد و زهره برود، دیهٔ کامل است و رسول خدا صلی الله علیه و آله دربارهٔ صَعَر فرمود: دیهٔ کامل است و صَعَر آن است که گردن شخص تا شود و به یک طرف بیفتد.»

۱۰۲۵ – ۴۸۲۶۵– (۲) رسول خدا صلی الله علیه و آله دربارهٔ دل، اگر بترسد و زهره برود، حکم به دیه کرد.

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب یکم مناسب با آن.

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۷۳۱

باب ۱۰ تعداد قسامه در اثبات جنایت بر منافع و اعضای بدن

ارجاعات

گذشت:

در باب نهم از ابواب دعوی قتل، مناسب آن مراجعه کنید.

و در روایت یکم از باب سوم از ابواب دیات اعضاء، این گفته که: «امیرالمؤمنین علیه السلام دربارهٔ تن فتوی داد و آن را شش بخش قرار داد: جان، بینایی، شنوایی، گویایی، عقل، نقص صدا- تو دماغی بودن و کلفت بودن صدا- و فلج در دو دست و دو پا.

حضرت این را با سنجش آن حکم قرار داد. سپس با هر یک از این‌ها به اندازهٔ دیه، قسامه قرار داد و قسامه را در جان برای عمد، پنجاه مرد و برای خطا، بیست و پنج نفر بر پایهٔ مبلغ دیه که هزار دینار است، قرار داد و برای جراحت، قسامهٔ شش نفر را قرار داد و آن‌چه کمتر از آن است، حسابش بر پایهٔ شش نفر است.

و قسامه در جان، شنوایی، بینایی، عقل، صدا، تودماغی، کلفتی و نقص دو دست و دو پاست.

پس این اجزای شش گانهٔ مرد است. [تا آن‌که گوید]: اگر مردی یکی از دو چشمش آسیب دید، آن چشم با تخم‌مرغی [بسان تابلوی بینایی‌سنجی] اندازه گیری می‌شود. چشم آسیب‌دیده بسته و نگاه می‌شود که بینایی چشم سالم تا کجاست. پس از آن، چشم سالم او بسته و نگاه می‌شود که بینایی چشم آسیب‌دیده‌اش تا کجاست. پس از آن، به همین حساب دیه به او داده می‌شود.

و قسامه با این حال، از شش جزء قسامه بر شش نفر است؛ آن هم به اندازهٔ آسیبی که چشمش دیده است. اگر یک ششم بینایی‌اش آسیب دیده، تنها خود فرد سوگند می‌خورد و دیه به او داده می‌شود و اگر یک سوم بینایی‌اش آسیب دیده، خودش سوگند می‌خورد و نیز فرد دیگری همراه او سوگند یاد می‌کند و اگر نیمی از بینایی‌اش آسیب دیده، او به همراه دو مرد دیگر سوگند می‌خورد و اگر دو سوم بینایی‌اش آسیب دیده، او به همراه سه مرد دیگر سوگند می‌خورد و اگر چهار پنجم بینایی‌اش آسیب دیده، او به همراه چهار مرد سوگند می‌خورد و اگر همهٔ بینایی اش آسیب دیده، او به همراه پنج نفر سوگند می‌خورد. این فتوی دربارهٔ قسامهٔ دو چشم است.

حضرت رضا علیه السلام فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام دربارهٔ کسی که مردی ندارد تا به همراهش سوگند بخورد و خودش هم در ارتباط با اندازهٔ آسیب‌دیدگی بینایی‌اش مورد وثوق نیست، فتوی داد که سوگند خود شخص، تکرار می‌شود.

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۷۳۳

اگر آسیب‌دیدگی یک ششم بینایی اش بوده، یک بار سوگند می‌خورد و اگر یک سوم بوده، دو بار سوگند و اگر نیمی از بینایی اش بوده، سه بار و اگر دو سوم بوده، چهار بار سوگند می‌خورد و اگر پنج ششم بوده است، پنج بار سوگند یاد می‌کند و اگر آسیب‌دیدگی همهٔ بینایی‌اش بوده، شش‌بار سوگند می‌خورد. پس از آن، دیه به او داده می‌شود و اگر از سوگند خوردن امتناع ورزد، به او جز آن‌چه بر آن سوگند خورده و به راستی مورد اعتماد بوده، نمی‌دهند و حاکم در این مورد، از راه پرسش و تحقیق در خصوص قصاص و حدود کمک می‌گیرد.

و اگر شنوایی‌اش آسیب دیده، به همین شکل خواهد بود. صدایی برایش ایجاد می‌شود تا نهایت شنوایی‌اش معلوم شود. پس از آن بررسی می‌شود و قسامه هم بر پایهٔ همان نقصان شنوایی‌اش است و اگر همهٔ شنوایی‌اش آسیب دیده است، به همان شکل است [تاآن‌جا که گوید]: و اگر مرد آسیب ببیند و دو بیضه‌اش هر دو باد کند، دیه‌اش چهارصد دینار است و اگر دو پایش به داخل کج شود و نتواند راه رود- مگر به گونه‌ای که برایش چندان فایده‌ای ندارد- دیه‌اش چهار پنجم دیهٔ انسان یعنی هشتصد دینار است و اگر از آن آسیب، کمرش خمیده شود، در این صورت دیه‌اش هزار دینار کامل می‌شود و قسامه در هر موردی از این‌ها شش نفر است به اندازه‌ای که دیه‌اش برسد.»

باب ۱۱ دیهٔ نقص تنفس

۱۰۲۶- ۴۸۲۶۶- (۱) رفاعه گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: شما دربارهٔ مردی که مردی را بزند ومقداری نَفَسش کم شود، چه می گویید و چگونه مشخص می‌شود؟ حضرت فرمود: با زمان‌ها. پرسیدم: چگونه با زمان‌ها؟
حضرت فرمود: نَفَس به هنگام طلوع فجر در بخش راست بینی است. ساعتی که می گذرد به بخش چپ می‌رود. پس تفاوت نَفَس تو و نَفَس او را می‌بینند و حساب می کنند و به همین حساب از او می گیرند.»
۱۰۲۷- ۴۸۲۶۷- (۲) دیهٔ نَفَس هزار دینار است و دیهٔ نقص نَفَس حکمش این است که نَفَس‌های کامل حساب شود و ساعتی به آن کار نداشته باشند. سپس نَفَس‌های ناقص حساب شود و از دیه به اندازه نَفَس‌های ناقص داده شود.
منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۷۳۵

فصل پنجم: دیه شکستگی‌ها و جراحت‌های سر و صورت و بدن

باب ۱ دیهٔ انواع شکستگی‌ها و جراحت‌های سر و صورت و بدن

اشاره

۱۰۲۸- ۴۸۲۶۸- (۱) اصمعی گوید: «نخستین جراحت حارصه است و آن همان است که پوست را می‌شکافد و از همین جاست که گفته شده است: «حَرَصَ القصّارُ الثوبَ» یعنی شوینده‌ی لباس، لباس را شکافت.
پس از آن، باضعه است و آن همان است که گوشت را پس از پوست، بشکافد.
سپس متلاحمه است و آن همان است که در گوشت فرو رود ولی به استخوان نرسد.
سپس سَمحاق است و آن همان است که بین گوشت و استخوان، پوستهٔ نازکی است (و هر پوستهٔ نازکی، سَمحاق است).
و از همین جا گفته شده است که: در آسمان پوسته‌های نازکی از ابر است و بر گوسفند، پوسته‌های نازکی از پیه است.
سپس موضحه و آن همان است که سفیدی استخوان را آشکار می‌سازد.
پس از آن، هاشمه است و آن همان است که استخوان را تکه‌تکه [قطعه قطعه] می کند.
سپس منقّله است و آن همان است که فراش استخوان‌ها از آن بیرون می‌آید و فراش استخوان‌ها، همان پوسته‌ای است که بر روی استخوان و زیر گوشت است چنانچه در قول نابغهٔ شاعر آمده است: و پیروی می کند آن را از آنان فراش ابروها [یعنی پوستهٔ ابروها]».
سپس امّه و آن همان است که به امّ‌الرأس می‌رسد و امّ‌الرأس پوسته‌ای است که بر روی مغز است.

و یکی از شکستگی‌ها و جراحت‌های سر و صورت و بدن جائفه است و آن همان است که در بدن به درون آن می‌رسد و در سر به مغز می‌رسد.»

۱۰۲۹ – ۴۸۲۶۹– (۲) تفسیر و توضیح جراحت‌ها و شکستگی‌های سر و صورت و بدن: نخستین آن حارصه نامیده می‌شود و آن همان است که خراش می‌دهد ولی خون نمی‌آید. سپس دامیه و آن همان است که از آن خون

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۷۳۷

جاری می‌شود. پس از آن باضعه و آن همان است که گوشت را تکه می‌کند و جدا می‌سازد. سپس سَمحاق و آن همان است که به استخوان می‌رسد و سَمحاق پوست نازکی روی استخوان است.

سپس موضحه و آن همان است که استخوان را آشکار می‌سازد. سپس هاشمه و آن همان است که استخوان را می‌شکند. سپس مُنقّله و آن همان است که استخوان‌ها را از جایی که خداوند آفریده، جابه‌جا می‌سازد. سپس امّه و مأمومه و آن همان است که به اصل مغز می‌رسد و جائفه و آن همان است که به درون مغز می‌رسد.

۱۰۳۰– ۴۸۲۷۰– (۳) ابن‌فضّال گوید: «کتاب امیرالمؤمنین‌علی علیه السلام را بر امام هفتم علیه السلام عرضه کردم. حضرت فرمود: آن صحیح است. امیرالمؤمنین علیه السلام در دیهٔ جراحت‌های همهٔ اعضا و جوارح در سر، صورت و سایر بدن از شنوایی، بینایی، صدا، عقل، دو دست، دو پا، در مورد بریدن، شکستن، شکافتن، تَرَک برداشتن، استخوان را نمایان کردن، خون آوردن، جابه‌جا کردن استخوان‌ها، سوراخ کردنی که در موردی از اعضا و جوارح باشد، حکم داد. هر استخوانی که بشکند و بدون کجی و عیب جوش بخورد و اصلاح شود و استخوان‌ها جابه‌جا نشود، دیه‌اش معلوم است و اگر استخوان را نمایان سازد ولی استخوان‌ها جابه‌جا نشود، دیهٔ شکسته شدن آن و دیهٔ آشکار کردن استخوان همچون دیهٔ هر استخوانی که شکسته شود، دیه‌اش معلوم است و جابه‌جایی استخوان‌هایش نیمی از دیهٔ شکسته شدن آن است و دیهٔ آشکارسازی استخوان، یک چهارم دیهٔ شکسته شدن آن است. از آنچه (یا آنچه) لباس‌ها می‌پوشاند غیر از دو بند ساعد و انگشت و در زخمی که خوب نمی‌شود، یک سوم دیهٔ آن استخوان است که زخم در آن است.

و حضرت دربارهٔ جراحتی که فرو رود– اگر نیزه یا خنجری در عضوی از اعضای مرد فرو رود– حکم به یک دهم دیهٔ مرد [یعنی] صد دینار داد.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۷۳۹

۱۰۳۱– ۴۸۲۷۱– (۴) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «دیهٔ جراحتی که در اعضاست، همهٔ اعضا ...» و مشابه همان را که در من لایحضره الفقیه آمده است، ذکر کرده و افزوده است: «اگر نیزه یا خنجر در چیزی از اعضای مرد فرو رود، دیه‌اش یک دهم دیهٔ کامل مرد است [یعنی] صد دینار.»

۱۰۳۲ – ۴۸۲۷۲– (۵) امیرالمؤمنین علیه السلام در دامعه به نیمی از شتر حکم داد و دامعه آن است که چشم انسان را به گریه می‌آورد ولی خون بیرون نمی‌آید.

۱۰۳۳ – ۴۸۲۷۳– (۶) رسول خدا صلی الله علیه و آله دربارهٔ دامیه [جراحتی که خون می‌آورد] به یک شتر حکم داد و در باضعه [جراحتی که گوشت را می‌شکافد] به دو شتر و در متلاحمه [جراحتی که در گوشت فرو می‌رود ولی به استخوان نمی‌رسد] به سه شتر و در سَمحاق [که به پوستهٔ روی استخوان می‌رسد] به چهار شتر حکم کرد.

۱۰۳۴– ۴۸۲۷۴– (۷) امیرالمؤمنین علی علیه السلام دربارهٔ دامیه به یک شتر حکم داد و دامیه، جراحتی است که از آن خون جاری می‌شود.

۱۰۳۵– ۴۸۲۷۵– (۸) امیرالمؤمنین علی علیه السلام دربارهٔ دامعه و آن جراحتی است که پوست را می‌خراشد و خون چون اشک از

آن ترشح می‌کند و این دامعهٔ کوچک است که به پنج دینار حکم کرد و دربارهٔ دامعهٔ بزرگ و آن بزرگ‌تر از قبلی است که خون از آن جاری می‌شود، به ده دینار و نصف دینار حکم کرد و در فاقره و آن همان است که پوست را می‌شکافد ولی از گوشت چیزی را نمی‌برد، به دوازده دینار و نصف دینار حکم کرد و در باضعه و آن همان است که پوست را قطع می‌کند و کمی از گوشت را می‌برد، به بیست دینار و در متلاحمه و آن همان است که با گوشت همراه می‌شود و در آن فرو می‌رود، به سی دینار و در سَمحاق و آن همان است که پوست و همهٔ گوشت را می‌برد و به پوست سر، که بر روی استخوان است می‌رسد، به چهل دینار و در موضحه و آن همان است که استخوان را آشکار می‌سازد، به پنجاه دینار حکم داد و موضحه‌ای که در سر و چهره است، ارش آن یکی است و هر موضحه‌ای که در بدن بر روی یکی از استخوان‌های بدن باشد، دیه‌اش یک چهارم دیهٔ شکسته شدن آن استخوان است.

۱۰۳۶- ۴۸۲۷۶- (۹) منصور بن حازم از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که: «در حَرصه که شبیه خراش است، یک شتر و در دامیه [شکستگی و جراحتی که خون می‌آورد] دو شتر و در باضعه [جراحتی که گوشت را می‌شکافد] که کمتر از سَمحاق است، سه شتر و در سَمحاق [جراحتی که به پوست استخوان می‌رسد] که این کمتر از موضحه است، چهار شتر و در موضحه [که پوست استخوان را می‌شکافد و سفیدی استخوان را آشکار می‌سازد] پنج شتر است.»

منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۷۴۱

۱۰۳۷- ۴۸۲۷۷- (۱۰) امیرالمؤمنین علی علیه السلام در لاصقه حکم به دو شتر کرد و لاصقه همان است که به لایه‌ای که روی پوست است، می‌رسد.

۱۰۳۸- ۴۸۲۷۸- (۱۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «در باضعه [جراحتی که گوشت را می‌برد] سه شتر است.»

۱۰۳۹- ۴۸۲۷۹- (۱۲) امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که پایی را به شکل موضحه شکسته است، یعنی استخوانش را نمایان ساخته است پس از آن از او درخواست بخشش می‌کند و آن شخص این شکستگی را به او می‌بخشد، سپس این شکستگی او را می‌اندازد [از پا درمی‌آورد] و می‌کُشد، فرمود: «آن شخص ضامن دیه است البته بدون بهای جراحت موضحه؛ چرا که آن شخص جراحت موضحه را به او بخشیده ولی جان را نبخشیده بود و در سَمحاق که به پوست استخوان برسد و آن همان است که کمتر از موضحه است، پنجاه دینار و در سَمحاق اگر در صورت باشد، دو برابر دیه داد به اندازهٔ زشتی‌ای که پدید می‌آورد و در مأمومه یک سوم دیه و آن همان است که فرو رود ولی به درون نرسد، پس جراحت در میانهٔ این دو است و در جائفه یک سوم دیه و آن همان است که به درون مغز برسد و در مُنقّله پانزده شتر و آن همان است که زخمی شود که استخوان‌ها به خاطر آن جابه‌جا شود.»

۱۰۴۰- ۴۸۲۸۰- (۱۳) امام صادق علیه السلام فرمود: «در جراحت و شکستگی که استخوان را آشکار سازد، پنج شتر است و در سَمحاق [جراحتی که به پوستهٔ استخوان می‌رسد] و به استخوان نرسیده، چهار شتر است و در جراحتی که استخوان‌ها را جابه‌جا می‌کند، پانزده شتر است و در جراحتی که به عمق فرو رفته است، یک سوم دیه یعنی سی و سه شتر است و در مأمومه [که به مغز رسیده است] یک سوم دیه است.»

۱۰۴۱- ۴۸۲۸۱- (۱۴) امیرالمؤمنین علیه السلام دربارهٔ سَمحاق به چهار شتر یا معادل قیمت آن از طلا و نقره حکم داد و سَمحاق جراحتی است که در همهٔ گوشت فرو رفته تا آن که به پوستهٔ سر رسیده است.

۱۰۴۲- ۴۸۲۸۲- (۱۵) ظریف از ابوحمزه نقل کرده است که: «در موضحه [جراحتی که سفیدی استخوان را نشان دهد] پنج شتر است و در سَمحاق [که به پوستهٔ استخوان می‌رسد] که به استخوان نرسیده است، چهار شتر است و در مُنقّله [که موجب جابه‌جایی استخوان‌ها شده است] پانزده شتر یعنی یک دهم و یک بیستم و در جائفه یعنی آن شکستگی که در درون رفته است، در آن قصاص نیست به‌جز حکومت.

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۷۴۳

و مُنقّله همان است که استخوان‌ها جابه‌جا می‌شود و در آن قصاص نیست جز حکومت و مأمومه برای آن حکومت نیست. مأمومه ضربتی است در سر که اگر شمشیر باشد، هر چیزی را و استخوان را قطع می‌کند و به مغز سر مضروب می‌رسد و چه بسا زبانش یا شنوایی‌اش سنگین و چه بسا بهم ریختگی عقلی بر او عارض می‌شود و اگر با گرز یا عصا محکم بزنند، آن به سخت‌تر از قطع کردن می‌رسد و استخوان مغز [جمجمه] از آن شکسته می‌شود که همان استخوان سر است.»

۱۰۴۳ - ۴۸۲۸۳- (۱۶) امام صادق علیه السلام فرمود: «در جراحت موضحه [که استخوان را نمایان می‌سازد] پنج شتر است و در جراحت سَمحاق [که به پوستهٔ استخوان می‌رسد] چهل شتر است و در جراحت باضِعه که گوشت را کمی قطع می‌کند، سه شتر و در جراحت مأمومه [که به مغز می‌رسد] سی و سه شتر و در جراحت جائفه که به درون می‌رسد، سی و سه شتر و در جراحت مُنقّله [که استخوان‌ها را جابه‌جا می‌کند] پانزده شتر است.»

۱۰۴۴ - ۴۸۲۸۴- (۱۷) امیرالمؤمنین علی علیه السلام در شکستگی موضحه [که استخوان را آشکار می‌کند] به پنج شتر یا معادل قیمت آن از طلا و نقره حکم داد.

۱۰۴۵- ۴۸۲۸۵- (۱۸) امیرالمؤمنین علی علیه السلام در شکستگی هاشمه [که استخوان‌ها را خُرد می‌کند] به ده شتر حکم داد.

۱۰۴۶ - ۴۸۲۸۶- (۱۹) در جراحت سَمحاق و آن همان است که کمتر از موضحه است [و فقط جراحت به پوستهٔ استخوان رسیده است نه استخوان]، پانصد درهم است و اگر این جراحت در صورت باشد، دیه به اندازهٔ زشتی‌ای است که ایجاد می‌کند و در جراحت مأمومه یک سوم دیه است و مأمومه آن است که به استخوان نفوذ کرده ولی به درون نرسیده است و مأمومه، بین این دو است و در شکستگی جائفه، یک سوم دیه است و آن همان است که به درون مغز دست یافته است و در شکستگی مُنقّله، پانزده شتر است و آن همان است که زخمی شده که استخوان‌هایش جابه‌جا می‌شود.

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۷۴۵

۱۰۴۷- ۴۸۲۸۷- (۲۰) امیرالمؤمنین و امام باقر و امام صادق علیهم السلام فرمودند: «در جراحت هاشمه، صد دینار است و آن همان است که استخوان سر را خُرد می‌کند و در جراحت مُنقّله، صد و پنجاه دینار است و آن همان است که استخوان‌ها از آن جابه‌جا می‌شود. یعنی تکهٔ استخوان از شکافی که ایجاد شده بیرون می‌آید و از این جراحت، یک استخوان و استخوان‌هایی- کم یا زیاد، کوچک یا بزرگ- می‌شکنند.»

۱۰۴۸- ۴۸۲۸۸- (۲۱) ابوالصباح و زید شحّام گویند: «ما از امام صادق علیه السلام دربارهٔ جراحت مأمومه [که به مغز سر می‌رسد] پرسیدیم. حضرت فرمود: در آن یک سوم دیه است و در شکستگی جائفه [که به درون رفته است] یک سوم دیه و در جراحت موضحه [که استخوان را آشکار ساخته] پنج شتر است.»

۱۰۴۹- ۴۸۲۸۹- (۲۲) معاویهٔ بن وهب گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ شکستگی مأمومه [که به مغز سر می‌رسد] پرسیدم. حضرت فرمود: یک سوم دیه و شکستگی جائفه [که به درون می‌رسد] یک سوم دیه و از امام دربارهٔ جراحت موضحه [که استخوان را نمایان می‌سازد] پرسیدم. حضرت فرمود: پنج شتر.»

۱۰۵۰- ۴۸۲۹۰- (۲۳) امام صادق علیه السلام بیان داشت: «امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله در مأمومه به یک سوم دیه و در مُنقّله به پانزده شتر و در موضحه به پنج شتر و در دامیه به یک شتر و در باضعه به دو شتر و در متلاحمه به سه شتر و در سَمحاق به چهار شتر حکم داد.»

۱۰۵۱ - ۴۸۲۹۱- (۲۴) ابومریم گوید: «امام صادق علیه السلام به من فرمود: ای ابا مریم، رسول خدا صلی الله علیه و آله برای ابن‌حزم کتابی در صدقات نوشته است. آن را از او بگیر و برایم بیاور تا من در آن بنگرم. ابومریم گوید: من نزد او رفتم، کتاب را از

او گرفتم و نزد امام آوردم و بر امام عرضه کردم. در آن کتاب، از ابواب صدقات و ابواب دیات بود و در آن کتاب بود که: در چشم، پنجاه و در شکستگی جائفه [که به درون راه یافته است] یک سوم و در مُنقّله [که استخوان‌ها جابه‌جا می‌شود] پانزده شتر و در موضحه [که استخوان را آشکار کرده] پنج شتر است.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۷۴۷

۱۰۵۲ - ۴۸۲۹۲- (۲۵) امیرالمؤمنین علی علیه السلام در شکستگی جائفه [که به درون راه یافته] به یک سوم دیه و در مأمومه [که به مغز سر رسیده] به یک سوم دیه و در مُنقّله [که استخوان را جابه‌جا می‌کند] به ده شتر حکم داد.

۱۰۵۳ - ۴۸۲۹۳- (۲۶) امام صادق علیه السلام فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام در ناقله [شکستگی که استخوان‌ها را جابه‌جا می‌کند] به یک سوم دیهٔ آن عضو حکم داد.»

۱۰۵۴ - ۴۸۲۹۴- (۲۷) امیرالمومنین علی علیه السلام در جابه‌جایی هر استخوانی در بدن- اگر جایی از بدن شکافته شود و استخوان بدون آن که بشکند و دو تا شود بیرون آید- مثل نصف دیهٔ شکسته شدن آن حکم داد.

۱۰۵۵ - ۴۸۲۹۵- (۲۸) امیرالمؤمنین علی علیه السلام در مأمومه به یک سوم دیهٔ انسان حکم داد و مأمومه همان است که با شکستن استخوان، قصد مغز را دارد و به مغز می‌رسد.

۱۰۵۶ - ۴۸۲۹۶- (۲۹) هر عضوی که در انسان یکی از آن است، در آن دیهٔ کامل است و هر چه در انسان از آن دوتاست، در هر دو یک دیهٔ کامل و در یکی از آن دو نصف است و دیهٔ جراحت در اعضاء بر حسب آن قرار داده شده است؛ بنابراین دیهٔ هر استخوانی که بشکند، از دیهٔ همان عضو دانسته می‌شود. پس دیهٔ شکسته شدن آن، یک پنجم دیهٔ آن عضو است و دیهٔ موضحهٔ یک عضو، یک چهارم دیهٔ شکسته شدن آن است.

۱۰۵۷ - ۴۸۲۹۷- (۳۰) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «در کمتر از سَمحاق [جراحتی که به پوستهٔ استخوان برسد] (به اندازهٔ) مزد پزشک است.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب نوزده از ابواب قصاص عضو، مناسب این باب.

و در روایت هشتم از باب یازدهم از ابواب دیات اعضاء، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «در موضحه [جراحتی که استخوان را آشکار سازد] پنج شتر است و در سَمحاق [جراحتی که به پوست استخوان برسد]، چهار شتر است و در دامیه [جراحتی که خون جاری سازد]، صلح و سازش یا قصاص است. اگر عمدی باشد، دیه یا قصاص است و اگر خطایی باشد، دیه است و در مُنقله [شکستگی که استخوان‌ها را جابه‌جا می‌کند]، پانزده شتر و در جائفه [شکستگی که به درون دست یافته است]، یک سوم دیه است و در مأمومه [جراحتی که به مغز برسد] یک سوم دیه است و جراحت زن و مرد یکسان است تا آن که به یک سوم دیه برسد و چون از آن بگذرد، مرد دو برابر زن می‌شود.»

می‌آید:

در روایت دهم از باب یکم از ابواب عاقله، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «در کمتر از سَمحاق مزد پزشک جدا از دیه است.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۷۴۹

باب ۲ مقایسهٔ دیهٔ جراحت‌ها بر مرد و زن

اشاره

۱۰۵۸ – ۴۸۲۹۸– (۱) امـام صـادق علیه السـلام فرمود: «جراحت‌های مرد و زن تا به یک سوم دیه برسـد، یکسان است و چون از آن بگذرد، جراحت مرد، دو برابر جراحت زن می‌شود.»
۱۰۵۹– ۴۸۲۹۹– (۲) امام باقر علیه السلام فرمود: «جراحت‌های زنان بر پایهٔ نصف جراحت‌های مردان در هر چیز است.»
۱۰۶۰– ۴۸۳۰۰– (۳) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «جراحت‌های زنان بر پایهٔ نصف جراحت‌های مردان است.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت سوم از باب هفدهم از ابواب قتل و قصاص، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «جراحت‌های مردان و زنان یکسان است. دنـدان زن، در برابر دنـدان مرد و موضـحهٔ زن، در برابر موضـحهٔ مرد و انگشت زن، در برابر انگشت مرد است تـا آن که جراحت به یک سوم دیه برسد و چون به یک سوم دیه می‌رسد، دیهٔ مرد دو برابر دیهٔ زن می‌شود.»
و در روایت ششم، این گفته که: «ما از امام باقر علیه السلام دربارهٔ جراحت زن پرسیدیم. راوی گوید:
امام علیه السلام فرمود: جراحت زن بر پایهٔ نیمی از جراحت مرد از دیه‌ی کامل و کمتر از دیهٔ کامل است.»
و در روایـات بـاب دوم از ابواب قصاص عضو و باب دوم از ابواب دیات اعضاء، خصوصا روایت دوم از این باب، روایاتی است که بر این مفاد دلالت دارد.

باب ۳ ارش سیلی

۱۰۶۱– ۴۸۳۰۱– (۱) امـام صادق علیه السـلام فرمود: «امیرالمؤمنین علی علیه السـلام دربارهٔ سـیلی که جایش در صورت سـیاه شود، حکم داد که ارش آن شش دینار است و اگر سیاه نکند و سبز شود، ارش آن سه دینار است و اگر سرخ
منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۷۵۱
شود و سبز نشود، ارش آن یک دینار و نیم است. حضرت افزود: اما هر چه از جراحت‌های جسد باشد، در آن قصاص است مگر آن که مجروح دیهٔ جراحت را بپذیرد و دیه به او داده شود.»
۱۰۶۲– ۴۸۳۰۲– (۲) اسـحاق‌بن عمّار گوید: «از امام صادق علیه السـلام دربارهٔ مردی که به صورت مردی سـیلی بزند و جای سیلی سیاه شود، پرسـیدم. حضـرت فرمود: اگر جای سیلی سیاه شود، در آن شش دینار و اگر سبز شود، سه دینار و اگر سرخ شود، در آن یک دینار و نیم و در باقی بدن نیمی از آن است.»
۱۰۶۳– ۴۸۳۰۳– (۳) امیرالمؤمنین علی علیه السـلام دربارهٔ مردی که به صورتش زده‌اند و جای ضـربه سـرخ شده است، حکم به دو دینـار و نیم داد و اگر سبز یـا سـیاه شود، پس سه دینـار است و اگر ضـربه بر چشم باشـد و سـرخ شود، پس سه دینـار و اگر چشم و اطرافش سبز شود، پس شش دینار و هر اندازه که از آن سبز شود، با همین نسبت است.

باب ۴ دیهٔ شکستگی و جراحت در صورت و سر

اشاره

۱۰۶۴- ۴۸۳۰۴- (۱) حسن‌بن صالح ثوری گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ موضحهٔ در سر [جراحتی که در سر، استخوان را آشکار سازد] آن گونه که در صورت است، پرسیدم. حضرت فرمود: موضحه و شکستگی‌ها و جراحت‌ها در صورت و سر در دیه یکسان است؛ چرا که صورت جزو سر است ولی جراحت‌هایی که در بدن است، مانند جراحتی که در سر است، نیست.»
۱۰۶۵- ۴۸۳۰۵- (۲) امام صادق علیه السلام بیان داشت: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: موضحه [جراحتی که استخوان را آشکار نماید]، در صورت و سر یکسان است.»
منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۷۵۳
۱۰۶۶ – ۴۸۳۰۶- (۳) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله در جراحت موضحه [جراحتی که استخوان را آشکار سازد]، در سر و صورت حکم داد که یکسان است.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت ششم از باب یکم از ابواب شجاج، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «در جراحت موضحه و آن همان است که استخوان را آشکار می‌سازد، حکم به پنجاه دینار کرد و جراحت موضحه در سر و صورت، ارشش یکی است.»

باب ۵ دیه و قصاص در جراحت انگشتان

اشاره

۱۰۶۷- ۴۸۳۰۷- (۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «امیرالمؤمنین علی علیه السلام در جراحت‌ها در انگشتان هنگامی که استخوان را آشکار سازد، به یک دهم دیهٔ انگشت حکم داد البته اگر مجروح، قصد قصاص کردن را نداشته باشد.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب یکم از ابواب قصاص عضو، روایتی که بر این مفاد دلالت دارد؛ بنگرید.
و در روایت یکم از باب سوم از ابواب شجاج، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «و اما هر چه از جراحت‌های بدن باشد، در آن قصاص است یا آن که مجروح دیهٔ جراحت را بپذیرد و دیه به او داده شود.»

باب ۶ حکم سرایت بخشش جنایت بر عضو به دیه نفس

اشاره

۱۰۶۸ - ۴۸۳۰۸- (۱) امام صادق علیه السلام دربارۀ مردی که جراحت موضحه‌ای بر مردی وارد کرد [جراحتی که استخوان را آشکار می‌سازد] سپس از او می‌خواهد که ببخشد، آن مرد هم جراحت را به او می‌بخشد، سپس همین شکستگی او را از بین می‌برد و می‌کشد، فرمود: «او ضامن دیه به استثنای بهای جراحت موضحه است؛ چرا که آن مرد جراحت موضحه را به او بخشیده بود ولی جان را نبخشیده است.»

ارجاعات

گذشت:

در باب یکم مانند آن.

منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۷۵۵

باب ۷ دیۀ جراحت‌ها و شکستگی‌های سر و صورت و بدن برده

اشاره

۱۰۶۹ - ۴۸۳۰۹- (۱) امام صادق علیه السلام دربارۀ مردی که جراحت موضحه بر برده‌ای وارد ساخته بود، فرمود: «بر اوست یک بیستم دیۀ برده که به مالک عبد باید بدهد و بهای برده از دیۀ انسان آزاد، بالاتر نباید برود.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب شانزدهم از ابواب قصاص عضو، این گفته که: «قصاص جراحتی که برده وارد ساخته، از قیمت دیه‌اش بر مولی لازم است و به همین نسبت ارش جراحت است و اگر آزاد، برده‌ای را مجروح سازد، بهای جراحت او از حساب قیمت برده است.»

و در روایت دوم، فرمودۀ امام معصوم علیه السلام که: «دربارۀ مردی که بر برده‌ای جراحت موضحه وارد سازد، فرمود: بر او یک بیستم بهای برده است.»

و در روایت سوم، فرمودۀ امام معصوم علیه السلام که: «در جراحت موضحۀ عبد، یک بیستم، بهای اوست.»

و در روایت پنجم، فرمودۀ امام معصوم علیه السلام که: «دربارۀ برده‌ای که انسان آزادی را مجروح کرده است، فرمود: اگر انسان

آزاد بخواهـد، از برده قصاص می‌کنـد و اگر بخواهـد، او را می‌گیرد (تا آن که گویـد): اگر ارباب برده از پرداخت فدیه به مجروح امتناع کرد، انسان آزاد مجروح، می‌توانـد حقّش را از برده به انـدازهٔ دیـهٔ جراحتش بردارد و باقیمانده برای ارباب است. برده فروخته می‌شود و مجروح حقّش را می‌گیرد و باقی را به مولی می‌دهد.»

و در روایت یکم از بـاب هجـدهم، فرمودهٔ امـام معصوم علیه السـلام که: «جراحت‌هـای برده‌هـاماننـد جراحت‌های آزادها در قیمت است.»

و در روایـت دوم، فرمـودهٔ امـام معصـوم علیـه السـلام کـه: «جراحـت برده بر پایـهٔ نصـف جراحت آزاد است و در خـود برده نصـف قیمتش.»

و در باب چهل ودوم از ابواب دیات اعضاء، روایتی که بر این مفاد دلالت دارد.

باب ۸ حکومت در جراحتی که روایتی بر آن وارد نشده است

ارجاعات

گذشت:

در روایت نهم از باب یازدهم از ابواب دیات اعضاء، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «هر جراحت یا شکنجه‌ای که باشد، دو نفر عادل از شما بدان حکم می‌کند، منظور امام است. خداوند می‌فرماید:

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۷۵۷

و آنان که به احکامی که خدا نازل کرده حکم نمی‌کنند، کافرند.»

و در روایت دهم، فرمودهٔ امـام معصوم علیه السـلام که: «هر جراحـتی که کمـتر از کیفر و کمتر از انگشت وماننـد آن باشـد، دو نفر عادل از شما بدان حکم می‌کنند و آنان که به احکامی که خدا نازل کرده حکم نمی‌کنند، کافرند.»

و در روایت یکم از بـاب بیست و یکم، فرمودهٔ امـام معصوم علیه السـلام که: «دیـهٔ دست، پنجاه شتر است و هر جراحتی که کمتر از قطع کردن باشد، دو نفر عادل از شما بدان حکم می‌کنند و آنان که به احکامی که خدا نازل کرده حکم نمی‌کنند، کافرند.»

باب ۹ حکم گاز گرفتن

۱۰۷۰- ۴۸۳۱۰- (۱) امیرالمؤمنین علی علیه السـلام در مورد گـاز گرفتن حکم کرد که اگر دست یـا نـاخن یا چهره را خون بیاورد، ارش آن یک شتر است و اگر چیزی از گاز گیرنده از بین برود، بر آن شخص چیزی نیست.

۱۰۷۱- ۴۸۳۱۱- (۲) امیرالمؤمنین علی علیه السـلام دربارهٔ مردی که مردی را گاز گرفته است و شـخص گاز گرفته شده، دستش را به شدت کشیده است و دندان‌های ثنایای گازگیرنده کنده شده است، حکم کرد و کنده شدن دندان‌های او را باطل کرد.

باب ۱۰ حکم موردی که مجنیٌ‌علیه در اثر جراحت یا شکستگی فوت کند

اشاره

۱۰۷۲- ۴۸۳۱۲- (۱) ذریح محاربی گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که جراحت موضحه بر مردی وارد ساخت و دیگری جراحت دامیه- آن هم در یک جا- و آن شخص مُرد، پرسیدم، حضرت فرمود: هر یک از آن دو باید نیمی از دیه را از مال خود بپردازند.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۷۵۹

۱۰۷۳- ۴۸۳۱۳- (۲) امیرالمؤمنین علیه السلام دربارهٔ مردی که جراحتی به او رسیده است و چند روز یا چند ماه یا بیشتر و یا کمتر می‌ماند و بعدا می‌میرد، حکم داد. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «اگر اولیای مجروح دو شاهد بیاورند که مجروح در اثر آن جراحت مرده است، دیه ثابت می‌شود.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب دهم از ابواب قتل و قصاص و باب یازدهم مناسب با این باب مراجعه کنید.

باب ۱۱ حکم بر جراحت

۱۰۷۴- ۴۸۳۱۴- (۱) امیرالمؤمنین علی علیه السلام پیوسته می‌فرمود: «دربارهٔ هیچ‌یک از جراحت‌ها حکم نمی‌شود تا آن که خوب شود.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۷۶۱

فصل ششم: عاقله

باب ۱ مسؤولیت مدنی عاقله نسبت به دیه

اشاره

۱۰۷۵- ۴۸۳۱۵- (۱) سلمهٔ بن کهیل گوید: «شخصی که مردی را از روی خطا کشته بود، نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. حضرت به او فرمود: قبیله و خویشاوندانت چه کسانی هستند؟ او گفت: من در این شهر قبیله و خویشاوند ندارم. حضرت فرمود: تو از چه شهری هستی؟ گفت: من مردی از اهالی موصل هستم، در آن جا متولد شده‌ام و در آنجا خویشاوند و خانواده دارم. حضرت دربارهٔ شخص تحقیق کرد و خویشاوند و قبیله‌ای از او در کوفه نیافت. آن‌گاه حضرت به عامل خود در موصل مرقوم فرمود: اما بعد، فلانی فرزند فلانی که خصوصیاتش چنین و چنان است، از روی خطا مردی از مسلمانان را کشته است. او می گوید که مردی از اهالی موصل است و او در موصل خویشاوند و خانواده دارد. من این شخص را با فرستاده‌ام فلانی که مشخصاتش چنین و چنان است، نزد تو می‌فرستم. چون او نزد تو آمد و نامه‌ام را خواندی، دربارهٔ او جستجو و تحقیق کن و از خویشاوندان مسلمانش جویا شو.

اگر او اهل موصل است، در آن جا متولد شده و تو خویشاوندانی از مسلمانان برای او پیدا کردی، آنان را نزد خود جمع کن. پس

از آن بنگر اگر از خویشاوندان وی کسی هست که در قرآن از او سهم ارث می‌برد و کسی از خویشاوندان مانع ارث‌بری او نمی‌شوند، او را ملزم به دیه کن و دیه را از او ماهانه و در طول سه سال بگیر و اگر از خویشاوندانش کسی نیست که در قرآن سهم‌الارث از او ببرد و خویشاوندانش در نسب خویشاوندی یکسان هستند و خویشاوندانی نسبی از طرف پدر و مادر دارد، پس دیه را بر خویشاوندان پدری و خویشاوندان مادری او- آنها که مرد بالغ و مسلمان باشند- تقسیم کن. سپس بر خویشاوندان پدری او دو سوم دیه و بر خویشاوندان مادری او یک سوم دیه را قرار بده.

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۷۶۳

و اگر خویشاوند پدری ندارد، دیه را بر خویشاوندان مادری او- که مرد، بالغ و مسلمان باشند- تقسیم کن. سپس از آنان دیه بخواه و از آنان بخواه که در طول سه سال دیه را پرداخت کنند.

و اگر خویشاوند مادری و پدری ندارد، دیه را بر اهالی موصل- آنان که در موصل متولد شده و پرورش یافته‌اند- تقسیم کن و دیگرانی را که در آن شهر هستند، در میان اینان داخل مساز. پس از آن، از آنان بخواه که دیه را در طول سه سال در هر سال به تدریج بپردازند تا به طور کامل دیه را دریافت کنی- انشاء اللّه.

و اگر برای فلانی، خویشاوندی از اهل موصل نیست و اصلًا اهل موصل نیست و دروغ گفته است، او را به همراه فرستاده‌ام فلانی نزد من برگردان- انشاءالله- که من ولیّ او هستم و از سوی او دیه را پرداخت می‌کنم و خون مرد مسلمان را باطل نمی‌کنم [نمی‌گذارم هدر رود].»

۱۰۷۶- ۴۸۳۱۶- (۲) امام باقر علیه السلام فرمود: «عاقله [خویشاوندان]، جنایت عمدی و مورد اقرار و صلح را ضامن نیستند.»

۱۰۷۷- ۴۸۳۱۷- (۳) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «عاقله، مسؤول عمد، اقرار و صلح نیست.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۷۶۵

۱۰۷۸- ۴۸۳۱۸- (۴) امیرالمؤمنین علی علیه السلام پیوسته می‌فرمود: «بر عاقله، دیهٔ عمد نیست. تنها بر عاقله، دیهٔ خطاست.»

۱۰۷۹- ۴۸۳۱۹- (۵) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «بر عاقله، دیهٔ عمد نیست؛ تنها بر آنان دیهٔ خطاست و عاقله از جراحت‌ها تنها آن را که در آن یک سوم دیه و بیشتر باشد، پرداخت می‌کند ولی آن‌چه کمتر از این باشد، تنها در مال جانی است نه اولیای او.»

۱۰۸۰- ۴۸۳۲۰- (۶) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «عاقله، دیه را در صورت عمد، برده، صلح و اعتراف نمی‌دهد.»

۱۰۸۱- ۴۸۳۲۱- (۷) پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «عاقله، دیهٔ عمد را نمی‌دهد.»

۱۰۸۲- ۴۸۳۲۲- (۸) سعیدبن‌مسیّب روایت می‌کند که: «دو زن از قبیلهٔ هذیل با هم زد و خورد کردند و یکی از آن دو، دیگری را کشت و هر کدام شوهر و فرزند داشتند. رسول خدا صلی الله علیه و آله شوهر و فرزند را ضامن ندانست و دیه را بر عاقله قرار داد.»

۱۰۸۳- ۴۸۳۲۳- (۹) از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است که: «در مردی که جراحتی را عمدا می‌زند- مثل جراحت جائفه، مأمومه و منقّله و شکستن استخوان- این‌ها همه در مال خود اوست و چیزی از آن بر عاقله نیست.»

۱۰۸۴- ۴۸۳۲۴- (۱۰) امام باقر علیه السلام فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام حکم داد که تنها جراحت موضحه [که به استخوان رسیده] یا بالاتر از آن بر عاقله تحمیل می‌شود و حضرت فرمود: کمتر از جراحت سَمحاق، مزد پزشک است، به غیر از دیه»

۱۰۸۵- ۴۸۳۲۵- (۱۱) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «عاقله جز جراحت موضحه و بالاتر از آن را بر عهده نمی‌گیرد و هر چه کمتر از آن باشد، در مال خود وارد کنندهٔ جراحت است.»

۱۰۸۶- ۴۸۳۲۶- (۱۲) زید بن علی از پدرانش علیهم السلام روایت کرده است که فرمودند: «عاقله، دیه را بر عهده نمی‌گیرد مگر دیه‌ای را که دو شاهد بر آن شهادت دهند. حضرت افزود: مردی نزد حضرت آمد و پیش حضرت [به ارتکاب جنایتی] اعتراف کرد. حضرت اعترافش را در مال خودِ شخص قرار داد و چیزی از آن را بر عاقله ننهاد.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۷۶۷

۱۰۸۷ - ۴۸۳۲۷- (۱۳) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «اگر مردی به قتل خطایی یا جراحتی اعتراف و اقرار کند، دیه در مال خود او ثابت است که در سه سال باید پرداخت کند. ولی اگر شاهدان بگویند که قتل او خطایی بوده، در این صورت شاهدان او را تصدیق کرده‌اند و دیه بر عاقلهٔ اوست و قتل خطایی بر عاقله نیست مگر با شهادت عادلان و عاقله، دیه را بر پایهٔ اعتراف قاتل یا صلح و سازش او نمی‌دهد.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت دوم از باب یکم از ابواب قصاص عضو، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «در خطا، دیه بر عاقله است.»

و در روایت دوم از باب چهارم از ابواب دیات، این گفته که: «امیرالمؤمنین علیه السلام در مورد قتل خطایی، حکم به دیه بر عاقله کرد.»

باب ۲ حکم قاتل به قتل خطایی که قبل از پرداخت دیه بمیرد

اشاره

۱۰۸۸ - ۴۸۳۲۸- (۱) امام باقر یا امام صادق علیهما السلام دربارهٔ مردی که مردی را بکشد و پیش از آن که دیه را به اولیای مقتول بدهد بمیرد، فرمودند که: «دیه بر وارثان اوست و اگر عاقله ندارد، بر والی است که از بیت‌المال بپردازد.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب یکم، این گفته که: «و اگر بر فلانی پسر فلان خویشاوندی از اهالی موصل نیست و خودش هم از اهالی موصل نیست و به باطل گفته که از اهالی آنجاست، او را همراه با فرستاده‌ام به سوی من باز گردان. من ولیِ او هستم و از سوی او دیه را می‌پردازم.»

باب ۳ حکم جانی که به قومی پناه برده و آنان به ولایت او اقرار کنند

۱۰۸۹ - ۴۸۳۲۹- (۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «هرکس به گروهی پناهنده شده و آنان ولایت او را پذیرفته‌اند، ارث او برای آنان است و دیهٔ او بر آنان.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۷۶۹

باب ۴ دیهٔ قتل خطایی جانی بیابان‌نشین و شهرنشین

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از بـاب یکم از ابـواب قصـاص عضـو، فرمـودهٔ امـام معصوم علیه السـلام که: «ای حَکَم، اگر خطـا از قاتـل یـا جـارح صحرانشین باشد، دیهٔ جنایتی که صحرانشین می کند بر اولیای صحرانشین اوست.

حضرت افزود: و اگر قاتل یا جارح شهری است، دیهٔ جنایت خطایی که کرده بر اولیای شهری اوست.»

باب ۵ حکم جنایت کافر ذمّی

اشاره

۱۰۹۰- ۴۸۳۳۰- (۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «بین اهل ذمّه در جنایتی که می کنند- قتل یا جراحت- عاقله نیست.

دیهٔ جنایت از اموال‌شان گرفته می‌شود ولی اگر مالی نداشته باشند، جنایت به عهدهٔ امام مسلمانان می‌شود؛ چون اهل ذمّه جزیه را به امام مسـلمانان می‌پردازند، همان گونه که برده مالیات را به اربابش می‌دهد. حضـرت افزود: آنان برده‌های امام هسـتند و هر کدام از آنان مسلمان شود، او آزاد می‌شود.»

۱۰۹۱ - ۴۸۳۳۱- (۲) امیرالمـؤمنین علیه السـلام فرمـود: «در میـان اهـل ذمّه فرقی میـان جنایت‌هـایی که می کننـد، از قبیـل کشـتن یا جراحت وارد کردن از روی عمـد یـا خطـا نیست؛ بنـابراین دیه‌ی جنایت‌ها [ی آنان خواه عمـدی باشـد و خواه خطایی] در مال خود جنایتکار است [نه عاقله‌ی او].»

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب سی و نهم از ابواب قتل و قصاص، این گفته که: «امام معصوم علیه السلام دربارهٔ برده‌ی مکاتبی که مردی را از روی خطا می کشد، فرمود: بر او دیهٔ مقتول است؛ به اندازه‌ای که آزاد شده و سهم اربابش [از دیه] باقیماندهٔ قیمت برده است.»

بنگر به سایر روایات همین باب؛ چون ممکن است از آن استفاده شود که عاقلهٔ برده، اربابش است.

منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۷۷۱

باب ۶ حکم موردی که قاتل فرار کند

۱۰۹۲- ۴۸۳۳۲- (۱) ابوبصـیر گوید: «از امام صادق علیه السـلام دربارهٔ مردی پرسیدم که از روی عمد مردی را کشته است، پس از آن قاتل فرار کرده و کسی بدان دست نیافته است.

حضـرت فرمود: اگر مـالی دارد، دیه از مالش گرفته می‌شود وگرنه از خویشاونـدان وی، الاقرب فالأقرب یعنی به ترتیب نزدیکی در

خویشاوندی گرفته می‌شود و اگر خویشاوند ندارد، امام دیهٔ او را می‌پردازد؛ چرا که خون مرد مسلمان باطل نمی‌شود.»
در روایتی دیگر آمده است: «پس از آن‌والی باید او را زندانی کند و ادب نماید.»
۱۰۹۳- ۴۸۳۳۳- (۲) امام باقر علیه السلام دربارهٔ مردی که مردی را از روی عمد کشته است پس از آن فرار کرده و دست کسی به او نرسیده تا آن که مرده است، فرمود: «اگر مالی دارد، از مالش برمی‌دارند و گرنه از خویشاوندان نزدیک‌تر او می گیرند.»

باب ۷ حکم تازه مسلمانی که مرتکب قتل خطایی شود

۱۰۹۴- ۴۸۳۳۴- (۱) امیرالمؤمنین علیه السلام دربارهٔ مردی که اسلام آورده پس از آن از روی خطا مردی را کشته است، فرمود: «دیه بر مشابه‌های او از مردمی که اسلام آورده‌اند و خویشاوند ندارند، تقسیم می‌شود.»
منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۷۷۳

باب ۸ حکم نابینایی که عمداً مردی را به قتل رسانده

اشاره

۱۰۹۵- ۴۸۳۳۵- (۱) حلبی گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی پرسیدم که با کلنگ بر سر مردی کوبیده و دو چشم مضروب بر گونه‌هایش افتاده است. پس از آن، مضروب [که نابینا شده بود] به ضارب پریده و او را کشته است.
حضرت صادق علیه السلام فرمود: این دو، هر دو تجاوز کارند؛ لذا من بر کسی که آن مرد را کشته است قصاص نمی‌بینم. چون زمانی که او را کشته، نابینا بوده است و نابینا جنایتش خطا محسوب می‌شود و بر عاقلهٔ اوست که دیه را در طول سه سال بپردازند و در هر سال به تدریج ازآنها گرفته شود. ولی اگر شخص نابینا عاقله ندارد، دیهٔ جنایتش در مالش خواهد بود که از خودش در طول سه سال گرفته می‌شود و فرد نابینا برای دیهٔ دو چشمش به وارثان ضارب رجوع می کند «۱».»

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب پنجم از ابواب قصاص عضو، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «ای ابا عبیده، عمد نابینا مانند خطاست. در آن دیه است [نه قصاص] که باید از مالش داده شود و اگر مالی ندارد، دیهٔ آن بر امام است و حقّ مرد مسلمان هدر نمی‌شود.»

باب ۹ حکم کم‌عقل، دیوانه، بچّه و مست که مرتکب قتل شوند

اشاره

۱۰۹۶- ۴۸۳۳۶- (۱) امام باقر علیه السلام فرمود: «پیوسته امیرالمؤمنین علیه السلام جنایت کم‌عقل را- چه خطا باشد و چه عمد- بر عاقله‌اش قرار می‌داد.»

۱۰۹۷ – ۴۸۳۳۷- (۲) اسماعیل بن‌ابی‌زیاد از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که: «محمدبن ابی‌بکر به امیرالمؤمنین علیه السلام نامه‌ای نوشت و از حضرت دربارهٔ مرد دیوانه‌ای که مردی را از روی عمد کشته است، پرسید. حضرت دیه را بر قوم دیوانه قرار داد و عمد و خطای دیوانه را یکسان دانست.»

---

(۱). دیه‌ی دو چشم، معادل دیه‌ی نفس است. بنابراین معادل آنچه که عاقله‌ی شخص نابینا به اولیاء مقتول می‌دهند، شخص نابینا از آن‌ها می گیرد. (مصحّح)

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۷۷۵

۱۰۹۸ – ۴۸۳۳۸- (۳) پیوسته امیرالمؤمنین علیه السلام دربارهٔ دیوانهٔ کم‌عقلی که به عقل نمی‌آید و بچه‌ای که بالغ نشده است، می‌فرمود: «عمد این دو، خطاست. عاقله، آن را به عهده می گیرد و قلم تکلیف از این دو برداشته شده است.»

۱۰۹۹ – ۴۸۳۳۹- (۴) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «قتلی را که دیوانه‌ای که عقلش در اختیارش نیست و یا بچه مرتکب شده است، پس عمد آن دو خطا محسوب می‌شود و [دیه] بر عاقلهٔ آن دو است.»

۱۱۰۰- ۳۸۳۴۰- (۵) امام صادق علیه السلام فرمود: «عمد بچه و خطای او یکی است.»

۱۱۰۱- ۴۸۳۴۱- (۶) امیرالمؤمنین علی علیه السلام پیوسته می‌فرمود: «عمد بچه‌ها، خطاست و عاقله آن را به عهده می گیرد.»

۱۱۰۲- ۴۸۳۴۲- (۷) امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام فرمود: «بین بچه‌ها قصاص نیست. عمدشان خطا و در آن دیه است.»

۱۱۰۳- ۴۸۳۴۳- (۸) بر بچه‌ها قصاص نیست و عمدشان خطاست و عاقله آن را به عهده می گیرد.

ارجاعات

گذشت:

در روایت چهارم از باب نوزدهم از ابواب قتل و قصاص، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «و جنایتی را که بچه و دیوانه می کنند، بر عاقلهٔ آن دو است.»

باب ۱۰ حکم کسی که از مسؤولیت جنایت خویشاوندان خود، برائت جوید

۱۱۰۴ – ۳۸۳۴۳- (۱) اسحاق‌بن‌عمّار گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: آیا مرد در برابر خویشاوندانش اگر جنایتی کند، مؤاخذه می‌شود؟ اسحاق‌بن‌عمار گوید: امام به من فرمود: آری، مگر اینکه خویشاوندانش را به میان مجلس قومش ببرد و از جنایت و هم‌چنین از ارث او تبرّی جوید.»

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۷۷۷

باب ۱۱ حکم سارق زناکار که توسط زن زناشوندهٔ حامله، کشته شود

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب بیست و چهارم از ابواب قتل و قصاص، روایتی که بر این مفاد دلالت دارد؛ مراجعه کنید.

به فضل خداوند یکتا که تنها به فضل او امید و تنها از عدل او بیم است جلد سی و یکم، پایان پذیرفت و با آن کتاب جامع احادیث الشیعهٔ دربارهٔ احکام شریعت و آیات آن، پایان یافت.

و خداوند تبارک و تعالی بر من منّت نهاد، آنگاه که توفیقم داد تا این کتاب دینی و جامع را که در آن روایات رسیده از پیامبر امّی صلی الله علیه و آله و چشمه‌های علم پیامبر، امامان معصوم علیهم السلام و نیز آیات الاحکام کتاب مبین را جمع‌آوری کرده‌ام، تالیف کنم و توفیقم داد که از نویسندگان روایت، حافظان، راویان و راعیان آن باشم و این از فضل پروردگارم است تا مرا بیازماید که آیا سپاس می‌گزارم یا ناسپاسی می‌کنم.

خدا را سپاس‌گزاری می‌کنم تا خشنود شود و حتی پس از رضایت او، او را ستایش می‌کنم؛ ستایشی که اندازه‌اش نهایت ندارد و آن گونه که شایستهٔ بزرگی روی او و عزت و جلال و به اندازهٔ امتداد کلمات اوست.

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۷۷۹

و صلوات همیشگی و برکات استوار و سلام کامل و تامّ او، بر بنده‌اش حضرت محمّد مصطفی و رسولش؛ هم او که خداوند او را برای هدایت فرستاد و بر خاندان او، امامان هدایت و عترت او، بهترین خلق به ویژه باقیمانده از عترت و نسل پیامبر، صاحب زمان و مظهر ایمان و پاک کنندهٔ زمین و نشردهندهٔ عدالت، عزت‌بخش مومنان و ذلّت ده کافران، حجت خدا در زمین‌ها و خلیفهٔ او بر همهٔ خلقش ولیٌّ قائمٌ مهدی و امام منتظر و پسندیده و برترین سرور، حجهٔ بن الحسن العسکری باد. جانم به فدای خاک پاک او!

خدایا، تو برای ولیّت حجهٔبن‌الحسن که درود تو بر او و بر پدرانش باد، در این لحظه و در هر لحظه‌ای ولیّ و سرپرست، حافظ و نگهبان، رهبر و یاور و راهنما و چشم بینا و کمک باش تا او را در زمینت به دلخواهش جای دهی و او را در زمین، مدتی طولانی بهره‌مند سازی.

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۷۸۱

مآخذ و منابع جامع احادیث شیعه

قرن اول

۱. قرآن کریم

قرن دوم

۲. الصحیفهٔ السجادیهٔ. امام زین‌العابدین علیه السلام (۳۸- ۹۴ ق)

۳. کتاب الصّفین. ابان بن تغلب (؟- ۱۴۱ ق)

۴. الفضایل. ابان بن تغلب (؟- ۱۴۱ ق)

۵. توحید المفضّل. مفضل بن عمر جعفی (؟- ۱۶۰ ق)

۶. الرسالهٔ الذهبیهٔ. للرضا علیه السلام معروف به طب امام رضا علیه السلام (؟-؟)

۷. صحیفهٔ الامام رضا علیه السلام. منسوب به امام رضا علیه السلام (؟-؟)

۸. الفقه، معروف به فقه الرضا علیه السلام. منسوب به امام رضا علیه السلام (؟-؟)

۹. اصل. زید زراد (؟-؟)

۱۰. اصل. علاء بن رزین (؟-؟)

۱۱. اصل. عاصم بن حمید حناط (؟-؟)

۱۲. اصل. درست بن ابی منصور (؟-؟)

۱۳. اصل. جعفر بن محمد بن شریح حضرمی (؟-؟)

قرن سوم

۱۴. المناقب. نصر بن مزاحم (۱۲۰- ۲۱۲ ق)

۱۵. وقعهٔ صفین. نصر بن مزاحم (۱۲۰- ۲۱۲ ق)

۱۶. المشیخهٔ. حسن بن محبوب سراد (۱۴۹- ۲۲۴ ق)

۱۷. النوادر. حسن بن محبوب سراد (۱۴۹- ۲۲۴ ق)

۱۸. المحاسن. برقی (؟- ۲۷۴ یا ۲۸۰ ق)

۱۹. الغارات. ابراهیم بن محمد ثقفی کوفی (؟- ۲۸۳ ق)

۲۰. بصائر الدرجات. محمدبن حسن بن فروخ صفار (؟- ۲۹۰ ق)

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۷۸۲

۲۱. المزار. محمدبن حسن بن فروخ صفار (؟- ۲۹۰ ق)

۲۲. النوادر. احمد بن محمد بن عیسی اشعری قمی (؟- متوفی در عصر غیبت صغری)

۲۳. جامع الاحادیث النبویهٔ. ابو محمد جعفر بن احمد بن علی بن قمی (؟-؟)

۲۴. تفسیر العسکری. منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام (؟-؟)

۲۵. طریق النجاهٔ. شیخ عزالدین حسن بن ناصر بن ابراهیم حداد عاملی (؟-؟)

بروجری، آقا حسین طباطبایی - مترجمان: حسینیان قمی، مهدی - صبوری، م، منابع فقه شیعه، ۳۱ جلد، انتشارات فرهنگ سبز، تهران - ایران، اول، ۱۴۲۹ ه ق

منابع فقه شیعه؛ ج ۳۱، ص: ۷۸۲

۲۶. کتاب الزهد. حسین بن سعید اهوازی (؟-؟)

۲۷. المؤمن. حسین بن سعید اهوازی (؟-؟)

۲۸. کتاب الزیارات. حسین بن سعید اهوازی (؟-؟)

۲۹. المناقب. حسین بن سعید اهوازی (؟-؟)

قرن چهارم

۳۰. کتاب التاریخ. ابن اعثم کوفی (؟- ۳۱۴ ق)

۳۱. الفتوح. ابن اعثم کوفی (؟- ۳۱۴ ق)

۳۲. کتاب التفسیر. محمد بن مسعود عیاشی (؟- حدود ۳۲۰ ق)

۳۳. تفسیر القمی. ابوالحسن علی بن ابراهیم قمی (؟- ۳۲۹ ق)
۳۴. الکافی. شیخ کلینی (؟- ۳۲۹ ق)
۳۵. کتاب التمحیص. محمد بن همام اسکافی (۲۵۸- ۳۳۶ ق)
۳۶. رجال الکشی. محمد بن عمر بن عبدالعزیز کشی (؟- حدود ۳۴۰ ق)
۳۷. اثبات الوصیهٔ. علی بن حسین مسعودی (؟- ۳۴۶ ق)
۳۸. الاستغاثهٔ. علی بن احمد کوفی (؟- ۳۵۲ ق)
۳۹. الابتداء. علی بن احمد کوفی (؟- ۳۵۲ ق)
۴۰. الانبیاء. علی بن احمد کوفی (؟- ۳۵۲ ق)
۴۱. کتاب الاخلاق. ابن قاسم کوفی (۳۵۲-؟)
۴۲. الایضاح. نعمان بن محمد تمیمی (۲۵۹- ۳۶۳ ق)
۴۳. دعائم الاسلام. نعمان بن محمد تمیمی (۲۵۹- ۳۶۳ ق)
۴۴. کامل الزیارات. جعفر بن محمد بن قولویه (؟- ۳۶۷ ق)
۴۵. الغیبهٔ. محمد بن ابراهیم نعمانی (؟- ۳۸۰ ق)
۴۶. تفسیر النعمانی. ابوعبداللّه محمد بن ابراهیم بن جعفر کاتب نعمانی (؟- ۳۸۰ ق)
۴۷. علل الشرایع. شیخ صدوق (۳۰۶ یا ۳۰۷- ۳۸۱ ق)
۴۸. عیون اخبار الرضا علیه السلام. شیخ صدوق (۳۰۶ یا ۳۰۷- ۳۸۱ ق)
۴۹. کمال‌الدین وتمام النعمهٔ. شیخ صدوق (۳۰۶ یا ۳۰۷- ۳۸۱ ق)
۵۰. الهدایهٔ. شیخ صدوق (۳۰۶ یا ۳۰۷- ۳۸۱ ق)
منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۷۸۳
()- ۵۱. الامالی. شیخ صدوق (۳۰۶ یا ۳۰۷- ۳۸۱ ق)
۵۲. معانی الاخبار. شیخ صدوق (۳۰۶ یا ۳۰۷- ۳۸۱ ق)
۵۳. التوحید. شیخ صدوق (۳۰۶ یا ۳۰۷- ۳۸۱ ق)
۵۴. الخصال. شیخ صدوق (۳۰۶ یا ۳۰۷- ۳۸۱ ق)
۵۵. ثواب الاعمال. شیخ صدوق (۳۰۶ یا ۳۰۷- ۳۸۱ ق)
۵۶. المقنع. شیخ صدوق (۳۰۶ یا ۳۰۷- ۳۸۱ ق)
۵۷. من لا یحضره الفقیه. شیخ صدوق (۳۰۶ یا ۳۰۷- ۳۸۱ ق)
۵۸. فضائل الاشهر الثلاثهٔ. شیخ صدوق (۳۰۶ یا ۳۰۷- ۳۸۱ ق)
۵۹. مصادقهٔ الاخوان. شیخ صدوق (۳۰۶ یا ۳۰۷- ۳۸۱ ق)
۶۰. فضائل الشیعه، صفات الشیعه. شیخ صدوق (۳۰۶ یا ۳۰۷- ۳۸۱ ق)
۶۱. المانعات (الاعمال المانعهٔ من دخول الجنهٔ). جعفر بن احمد بن علی قمی (؟-؟)
۶۲. العروس. جعفر بن احمد بن علی قمی (؟-؟)
۶۳. تحف العقول. ابن شعبه (؟-؟)
۶۴. التمحیص. ابن شعبه (؟-؟)

۶۵. دلائل الامامة. ابوجعفر محمد بن جریر بن رستم طبری (؟-؟)

۶۶. الجعفریات. محمد بن محمد اشعث (؟-؟)

۶۷. طب الائمه (طب النبی). عبدالله و حسین پسران بسطام (؟-؟)

۶۸. کتاب الدلائل. عبدالله بن جعفر حمیری (؟-؟)

۶۹. قرب الاسناد. عبدالله بن جعفر حمیری (؟-؟)

۷۰. تفسیر فرات. فرات بن ابراهیم کوفی (؟-؟)

۷۱. المسلسلات. جعفر بن احمد بن علی قمی (؟-؟)

۷۲. الغایات. جعفر بن احمد بن علی قمی (؟-؟)

قرن پنجم

۷۳. نهج البلاغه. سید رضی (۳۵۹- ۴۰۶ ق)

۷۴. المجازات النبویهٔ. سید رضی (۳۵۹- ۴۰۶ ق)

۷۵. کفایهٔ الاثر. خزاز رازی (؟- حدود ۴۱۰ ق)

۷۶. الارشاد. شیخ مفید (۳۳۶- ۴۱۳ ق)

۷۷. الامالی. شیخ مفید (۳۳۶- ۴۱۳ ق)

۷۸. الاختصاص. شیخ مفید (۳۳۶- ۴۱۳ ق)

۷۹. الفرائض الشرعیهٔ. شیخ مفید (۳۳۶- ۴۱۳ ق)

۸۰. المقنعهٔ. شیخ مفید (۳۳۶- ۴۱۳ ق)

منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۷۸۴

۸۱. تنزیه الانبیاء. سید مرتضی (۳۵۵- ۴۳۶ ق)

۸۲. درر الفوائد. سید مرتضی (۳۵۵- ۴۳۶ ق)

۸۳. المختصر. سید مرتضی (۳۵۵- ۴۳۶ ق)

۸۴. رسالهٔ المحکم والمتشابه. سید مرتضی (۳۵۵- ۴۳۶ ق)

۸۵. انساب. احمد بن علی نجاشی (۳۷۲- ۴۵۰ ق)

۸۶. رجال. احمد بن علی نجاشی (۳۷۲- ۴۵۰ ق)

۸۷. الاستبصار. شیخ طوسی (۳۸۵- ۴۶۰ ق)

۸۸. التبیان. شیخ طوسی (۳۸۵- ۴۶۰ ق)

۸۹. اختیار معرفهٔ الرجال معروف به رجال الکشی. شیخ طوسی (۳۸۵- ۴۶۰ ق)

۹۰. تهذیب الاحکام. شیخ طوسی (۳۸۵- ۴۶۰ ق)

۹۱. الامالی. شیخ طوسی (۳۸۵- ۴۶۰ ق)

۹۲. الخلاف. شیخ طوسی (۳۸۵- ۴۶۰ ق)

۹۳. الغیبهٔ. شیخ طوسی (۳۸۵- ۴۶۰ ق)

۹۴. المبسوط. شیخ طوسی (۳۸۵- ۴۶۰ ق)

۹۵. النهایهٔ. شیخ طوسی (۳۸۵- ۴۶۰ ق)

۹۶. مصباح المتهجد. شیخ طوسی (۳۸۵- ۴۶۰ ق)

۹۷. کنز الفوائد. ابوالفتح کراجکی (؟- ۴۹۹ ق)

قرن ششم

۹۸. روضهٔ الواعظین. ابن فتال نیشابوری (؟- ۵۰۸ ق)

۹۹. تفسیر الکشاف. جارالله زمخشری (۴۶۷- ۵۳۸ ق)

۱۰۰. مجمع البیان. فضل بن حسن طبرسی (حدود ۴۶۹- ۵۴۸ ق)

۱۰۱. اعلام الوری باعلام الهدی. فضل بن حسن طبرسی (حدود ۴۶۹- ۵۴۸ ق)

۱۰۲. نثر اللآلی. فضل بن حسن طبرسی (حدود ۴۶۹- ۵۴۸ ق)

۱۰۳. الوسیط. فضل بن حسن طبرسی (حدود ۴۶۹- ۵۴۸ ق)

۱۰۴. مکارم الاخلاق. حسن بن فضل طبرسی (؟- ۵۴۸ ق)

۱۰۵. غرر الحکم و درر الکلم. عبدالواحد بن محمد تمیمی (۵۱۰- ۵۵۰ ق)

۱۰۶. تفسیر روح الجنان. ابوالفتوح رازی (حدود ۴۷۰- نزدیک به ۵۵۴ ق)

۱۰۷. الدعوات. سید فضل‌الله راوندی (؟- ۵۷۰ ق)

۱۰۸. النوادر. سید فضل‌الله راوندی (؟- ۵۷۰ ق)

۱۰۹. قصص الانبیاء. سید فضل‌الله راوندی (؟- ۵۷۰ ق)

۱۱۰. لبّ اللّباب. سید فضل‌الله راوندی (؟- ۵۷۰ ق)

منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۷۸۵

۱۱۱. فضل الحولقهٔ. ابن عساکر (۴۹۹- ۵۷۱ ق)

۱۱۲. الخرائج و الجرائح. قطب الدین راوندی (؟- ۵۷۳ ق)

۱۱۳. اسباب النزول. قطب الدین راوندی (؟- ۵۷۳ ق)

۱۱۴. تهافت الفلاسفه. قطب الدین راوندی (؟- ۵۷۳ ق)

۱۱۵. المناقب. ابن شاذان قمی (پس از ۵۰۹- ۵۸۴ ق)

۱۱۶. قضاء حقوق المؤمنین. ابوعلی بن طاهر صوری (؟- ۵۸۵ ق)

۱۱۷. مناقب آل ابیطالب علیهم السلام. ابن شهر آشوب (۴۸۹- ۵۸۸ ق)

۱۱۸. السرائر. محمد بن ادریس (۵۴۳- ۵۹۸ ق)

۱۱۹. جامع الاخبار. تاج الدین شعیری (؟-؟)

۱۲۰. الاحتجاج. احمد بن علی طبرسی (؟-؟)

قرن هفتم

۱۲۱. اربعون حدیثاً. محمد بن عبدالله بن زهره حسینی (اوایل قرن هفتم)

۱۲۲. مشکاهٔ الانوار فی غرر الاخبار. ابوالفضل علی طبرسی (اوایل قرن هفتم)

۱۲۳. تنبیه الخواطر. ورام بن ابی فراس (؟- ۶۰۵ ق)

۱۲۴. اسدالغابه. ابن اثیر (۵۵۵- ۶۳۰ ق)

۱۲۵. الکامل. ابن اثیر (۵۵۵- ۶۳۰ ق)

۱۲۶. اللباب. ابن اثیر (۵۵۵- ۶۳۰ ق)

۱۲۷. المختصر. ابن حاجب (۵۷۰- ۶۴۶ ق)

۱۲۸. مصباح الزائر. سید علی بن طاووس (۵۸۹- ۶۶۴ ق)

۱۲۹. الطرف من الانباء. سید علی بن طاووس (۵۸۹- ۶۶۴ ق)

۱۳۰. کشف المحجة. سید علی بن طاووس (۵۸۹- ۶۶۴ ق)

۱۳۱. اللهوف (الملهوف). سید علی بن طاووس (۵۸۹- ۶۶۴ ق)

۱۳۲. فلاح السائل. سید علی بن طاووس (۵۸۹- ۶۶۴ ق)

۱۳۳. مهج الدعوات. سید علی بن طاووس (۵۸۹- ۶۶۴ ق)

۱۳۴. فرج المهموم. سید علی بن طاووس (۵۸۹- ۶۶۴ ق)

۱۳۵. امان من اخطار الاسفار والازمان. سید علی بن طاووس (۵۸۹- ۶۶۴ ق)

۱۳۶. شرائع الاسلام. محقق حلی (۶۰۲- ۶۷۲ ق)

۱۳۷. المعتبر. محقق حلی (۶۰۲- ۶۷۲ ق)

۱۳۸. فرحة الغری بصرحة الغری. عبدالکریم بن طاووس (۶۴۸- ۶۹۲ ق)

۱۳۹. کشف الغمه. علی بن عیسی اربلی (؟- ۶۹۳ ق)

۱۴۰. بشارة المصطفی. عماد الدین طبری (؟- زنده در ۶۹۸ ق)

منابع فقه شیعه، ج ۳۱، ص: ۷۸۶

۱۴۱. شرح نهج البلاغة. کمال الدین میثم بن علی بن میثم بحرانی (؟- ۶۷۹ ق)

قرن هشتم

۱۴۲. المدارک. علامه حلّی (؟- ۷۲۶ ق)

۱۴۳. منتهی المطلب. علامه حلّی (؟- ۷۲۶ ق)

۱۴۴. مختلف الشیعه. علامه حلّی (؟- ۷۲۶ ق)

۱۴۵. تذکرة الفقهاء. علامه حلّی (؟- ۷۲۶ ق)

۱۴۶. الدرة الباهرة. شهید اول (۷۳۴- ۷۸۶ ق)

۱۴۷. المزار. شهید اول (۷۳۴- ۷۸۶ ق)

۱۴۸. الذکری (ذکری الشیعه فی احکام الشریعه). شهید اول (۷۳۴- ۷۸۶ ق)

۱۴۹. اربعون الشهید. شهید اول (۷۳۴- ۷۸۶ ق)

۱۵۰. المجموع الرائق. سید هبة الله موسوی (؟-؟)

قرن نهم

۱۵۱. التحصین. ابن فهد حلی (۷۵۷- ۸۴۱ ق)

۱۵۲. عدهٔ الداعی ونجاح الساعی. ابن فهد حلی (۷۵۷- ۸۴۱ ق)

۱۵۳. اسرار الصلوهٔ. ابن فهد حلّی (۷۵۷- ۸۴۱ ق)

۱۵۴. مختصر البصائر. حسن بن سلیمان حلی (۸۰۲-؟)

۱۵۵. ارشاد القلوب. حسن بن ابی الحسن دیلمی (؟- ۸۴۱ ق)

۱۵۶. اعلام الدین. حسن بن ابی الحسن دیلمی (؟- ۸۴۱ ق)

قرن دهم

۱۵۷. غوالی اللئالی/ عوالی اللئالی. ابن ابی جمهور احسائی (حدود ۸۴۰- زنده در ۹۰۲ ق)

۱۵۸. جنهٔ الامان الواقیهٔ. ابراهیم بن علی کفعمی (۸۶۴- ۹۰۵ ق)

۱۵۹. مختصر. ابراهیم بن علی کفعمی (۸۶۴- ۹۰۵ ق)

۱۶۰. المصباح. ابراهیم بن علی کفعمی (۸۶۴- ۹۰۵ ق)

۱۶۱. جامع المقاصد. محقق کرکی (؟- ۹۳۷ تا ۹۴۱ ق)

۱۶۲. شرح اللمعهٔ. شهید ثانی (۹۱۱- ۹۶۶ ق)

۱۶۳. اسرار الصلوهٔ. شهید ثانی (۹۱۱- ۹۶۶ ق)

۱۶۴. شرح النفلیهٔ. شهید ثانی (۹۱۱- ۹۶۶ ق)

۱۶۵. روض الجنان. شهید ثانی (۹۱۱- ۹۶۶ ق)

۱۶۶. منیهٔ المرید. شهید ثانی (۹۱۱- ۹۶۶ ق)

۱۶۷. مسکّن الفؤاد. شهید ثانی (۹۱۱- ۹۶۶ ق)

۱۶۸. حدیقهٔ الشیعهٔ. احمد بن محمد مقدس اردبیلی (؟- ۹۹۳ ق)

منابع فقه شیعه، ج۳۱، ص: ۷۸۷

قرن یازدهم

۱۶۹. مجمع البحرین. طریحی (۹۷۹- ۱۰۸۵ ق)

۱۷۰. مجمع البحرین فی فضائل السبطین. سید ولی الله رضوی (؟-؟)

۱۷۱. الوافی. محمد محسن فیض کاشانی (۱۰۰۷- ۱۰۹۱ ق)

قرن دوازدهم

۱۷۲. امل الامل. محمد بن حسن حرّ عاملی (۱۰۳۳- ۱۱۰۴ ق)

۱۷۳. وسائل الشیعهٔ الی تحصیل مسائل الشریعهٔ. محمد بن حسن حرّ عاملی (۱۰۳۳- ۱۱۰۴ ق)

۱۷۴. مدینهٔ معاجز. سید هاشم بحرانی (؟- ۱۱۰۷ ق)

۱۷۵. تفسیر البرهان. سید هاشم بحرانی (؟- ۱۱۰۷ ق)

۱۷۶. بحارالانوار. مجلسی ثانی (۱۰۳۷- ۱۱۱۱ ق)

۱۷۷. حق الیقین. مجلسی ثانی (۱۰۳۷– ۱۱۱۱ ق)

۱۷۸. مرآت العقول. مجلسی ثانی (۱۰۳۷– ۱۱۱۱ ق)

قرن چهاردهم

۱۷۹. مستدرک الوسائل. محدث نوری (۱۲۵۴– ۱۳۲۰ ق)

۱۸۰. جامع احادیث الشیعه. حاج سیدحسین بروجردی (۱۲۹۲– ۱۳۸۰ ق)

بروجری، آقا حسین طباطبایی – مترجمان: حسینیان قمی، مهدی – صبوری، م، منابع فقه شیعه، ۳۱ جلد، انتشارات فرهنگ سبز، تهران – ایران، اول، ۱۴۲۹ ه ق

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار–ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی

همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹